صفوة الصفو

مالكه

هو

حرره الفقير ... ١٠٩٢

لمالکه

... بعوض ...

لله سبحانه ...

والله ... العالمين

... في شهر محرم سنة ...

بسم الله الرحمن الرحیم

پرده گشای امید و بیم

چون شرح محامد کبریائی الهی که بیرون از دایرهٔ عقول و افهام است درخور رتبه و حالت بشر و حد که انسان نیست
و ثنا و ستایش بارگاه احدیت که خارج از تصور اوهام است زبان قلم را قدرت تحریر و یارای گذارش آن نه
آنانکه بدین آرزوی عظمی از تکاپوی جسارت ثنا راه مقصود نهاده اند سرگردانان بادیهٔ حیرت شده که در اول
گام خواهش سپاس گذاری در گل مانده اند و آنها که بکمال قدرت دریافت شناصمدیت در بزم دانش شمع
یقین افروخته اند بقیل و قال حدوث و قدم درمانده اند صدرنشینان کوی نادانی اند که از جهان هوش
و خرد دور افتاده بمضمون این مقال که بیت کنه خردم درخور اثبات تو نیست دانندهٔ ذات تو بجز ذات
تو نیست • پای بند خیال محال گشته اند سزاوار عقل ناقص و بی دانشی خود چنان دانستم که قدم از اندیشهٔ این تکاپوی
متقاعد ساخته در دامن خموشی کشم و از آنجه در تنگنای حوصلهٔ تنک مایگان بازار دانش گنجایی ندارد ساکت
بوده مهر ادب بر لب زنم و دست عجز و بیچارگی در دامن اعتذار آویخته زبان بمجهت بیان بدین مقال گویا گردانم
• رباعی آنجا که کمال کبریای تو بود • عالم نمی از بحر عطای تو بود • و نعوت جلال حضرت مقدس نبوی و مناقب و
مفاخر مرتضوی و ائمهٔ طاهرین نیز که مسند آرایان بارگاه اصطفا و ارتضا و مرشدان راه هدی اند ثانی
صفات ایزدی بود لهذا احوال را نیز در مرحله دانش سرگردان بادیهٔ حیرت و نادانی شناخته و از آن مرحله تمامی
باز آمده شروع در مقصد نمودن اولی و انسب و خالی از صواب دانسته و غرض از تسوید این مقالات لا یعنی
آنست که اقل العباد اسکندر الشهیر بمنشی که در اوان شباب و جوانی باغوای کوته خردان دنیاپرست خود را از اکتساب
علوم متداوله که طبیعت بان راغب و آشنا شده بود باز آورده هوس کسب علم سیاق نمودم و مدتی بان شغل ناکام
بی سرانجام پرداختم چون در آن فن باعتقاد ناقص خود فی الجمله به کمال یافتم و برخی از اوقات شریف را صرف
مهمات ارباب دولت ساختم عقل دور اندیش مرا از شکر خواب غفلت بیدار ساخت با خود گفتم که این
شغل خسیس خبایکه اخشیا کی دهتر از دریافت فضل و کمال بصد مرحله دور انداخت تو که در بحر مواج معانی
شناوری کردی چرا بطریق معرکه آرایان صورت پرست عام فریب باشی چون نیک تامل نمودم خلاصه

اوقات ببطالت گذشته بود و شخص طبیعت قرین یاس و ندامت گشته چون گاهی بصحبت فیض بخش بعضی اعزه که
جامع فنون قابلیت و استعداد بودند و از علم ایشان بهره تمام داشتند فایض میشدم و در اوقات صحبتی بسخنان
سودمند شیرین و نکات دلپذیر رنگین راکه بنظم و نثر ترصیع داده بقلم زرنگار اندیشه بر صفحه بیان می نگاشتند
مشاهده مینمودم طبع دریوزه گر بآن مشعوف شده بهجت نمودن آن هوس در دلم پدید آمد دامن از این شغله
در چیدم و تخم این هوس در مزرعه دل ریختم و دست شوق در دامن عزیزان آویختم و بدین وسیله شرف غلامی
و خدمت درگاه پادشاه والاجاه صفوت نهاد صفوی اجتهاد خاقان کشورگیر موسوی حسب حسینی نسب حیدر
نژاد که ذات همایونش بالقاب در شمار خاک آستانه خیر البشر مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله
الملک الاکبر غلام خاص با اخلاص حضرت امیر المومنین حیدر سلام الله علیه و اولاده الاطهر آرایش دو جهانی یافته
و شرف غلامی و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین را سرمایه افتخار و مباهات داشته باین دو نسبت عظمی و موهبت کبری
بر سروران عالم و پادشاهان ماتقدم رتبه تفوق و سروری دارد عالی رتبتی که بی شائبه تکلف و سخن پردازی انوار ظل الهی
از ناصیه همایونش درخشان و آفتاب معدلتش بر مفارق عالمیان تابان و غرض اصلی از تسوید این اوراق بیان
صادرات احوال خجسته مآل السلطان سلاطین نشانت نظم شاه باداد و دین عدل اساس خلف صدق
مرتضی عباس که از وی روزگار خرم باد تا ابد پادشاه عالم باد دریافته در سلک پیشیان بارگاه خلافت
نشان منخرط گردیدم و خدمت شبانروزی که لازم این مشغله عظیم بود و این امر لایق را عاید گشته چنانچه در خور
همت و شایسته فهم و فطرت بود میسر گشت با کمال خجلت زندگی از علو همت بدان مشغله گرفتار آمدم و در خلال
اینحال هرگاه فرصتی میجستم بمطالعه کتب سیر و اخبار پرداخته خواستم که از آن فن شریف بهره داشته باشم
دارم دلی که دارد هر ذره آتش هوائی * چون خرقه گدایان هر پاره زجائی * بالجمله چون از اخبار سلف و از سیر
ملوک آگاهی یافتم اطوار حمیده و سیر پسندیده این پادشاه جمجاه را که در عرض تمادی ایام ملازمت برای العین
مشاهده نمودم در کفه میزان خود نهاده با آثار سلاطین ماتقدم که فضلاء دانشور و مورخان بلاغت گستر در نشر
محامد و ضبط وقایع احوال ایشان چندین کتب مبسوطه بعبارات غریب و استعارات عجیب ساخته و پرداخته داد
وصافی و صلای سخنوری داده اند سنجیدم و سر مویی از کشورگشایان والاقدر را با آن برابر نیافتم بخاطر
آوردم که چون بشرف غلامی این پادشاه والاجاه سرافراز شده و منصبی که بقول کما لا افتقر از ارباب استعداد
ممتاز باشی چرا طوطی طبع سحر سرای را در مقابل این آینه گیتی نما بگویایی در نیاری و صادرات احوال فرخنده مآل
این شهریار عالی نسب بیهمال را که در صحیفه خیالت رقم ارتسام پذیرفته بقلم گوهر نگار همت والا بر صفحه بیان نگاری
و گوش و گردن شاهدان بزم افروز جهان آرای سخن را بهمین زیور حور نژادان عالم قدس و گزین از معانی مسابقان
زنهار اگر این است بدین در شاهوار سازی که اگر در سلک بالغ فطرتان مستعد نباشی باری بسبب این امر
سعادت افزا از همگنان شرف مزیت دریافته گوی رجحان از اقران ربوده باشی * پس تا از آثار پیشینیان

چه باقی بود خرد سخن در جهان ٭ چرا وصف این نامور شهریار ٭ نماید کسی زتو یادگار ٭ کافی تو ادب عقل دوراندیش
طپانچه بر رخسار طفل این آرزو میزد که تو هنوز ابجد خوان دبستان دانشی با دانشوران روزگار چه لاف مشارکت
وهمسری زنی وبیهوده خود را همدل ارباب استعداد سازی چه مراتب علیای سخن بالاتر از آنست که دست هر
کوتاه همت بی سرانجام بدامان سرادقات عزت او رسد وتکیه گاه سخن سرایان معنی آرا زیاتر از آنست که
محل ورود دهر نادان بی نام ونشان گردد ٭ زهی قدر سخن کان جوهر پاک ٭ زعرش آمد بسوی عالم خاک
چو خواهد خلوتی با کاشف راز ٭ بگردد خیره با اهل قدس دمساز ٭ که این وحشی غزال دشت علیا ٭ نگیرد انس با هر
خاک پیما ٭ سخن مرصعیت کلاه [illegible] قشائی ٭ فروبار داند وتاج کیانی ٭ کسی را کین همابر سر نشیند ٭ ببالا دست
اسکندر نشیند ٭ هیهات هیهات ذره حقیر صورت کند حرف ولفظ را با آفتاب [illegible] تاب معنی چه رتبه همسری
وخذف ریزه صحرای بیقدر را به لآلی آبدار بحر عمیق نکته برابری چه لاف آری تو کجا این آرزوی خام کردن
از کجا ٭ چون درین مخالفت محو بود از این اندیشه باز می آمدم وگاهی دیگر عندلیب طبع هوسناک که در گلبن امید
آشیان دارد نهار دبستان این نغمه میسراید که اگر در صفحه قابلیت [illegible] ح گذاری قلم اندیشه ات کند اسبت
اما در جولانگاه مفاخرت کمیت چیان تمامی شایستگی ممدوحت تیز و شده است انچه پست فطرتی وکوتاه همتی ا
تراکه چیده ببالای یکدگر در طبع ٭ هزار جنس هنر در دیار دانایی ٭ چه [illegible] درین پست فطرتی وفروتنی رضا میدهی
وعنان اشهب شبگیر قلم را بیراهه رانده از تکاپوی شاهراه امید باز داری چون طبایع سلیمه را بمطالعه کتب
سیر وتواریخ که فواید آن بهمگنان معلومست خاصه احوالی که قریب العهد باشد رغبت تمامست وعرصه سخنوری
فراخی دارد ودر آن جای تامل نیست باقتضای همت قدم سعی در بادیه طلب نه وجویای توفیق الهی وآماده
تایید ایزدی باش ٭ زهمت قدم نه درین شاهراه ٭ به نیروی بخت وباقبال شاه ٭ زگنجور گنجینه روزگار
بدست آر این لولو شاهوار ٭ که تا بر زبانها بود نام تو ٭ برآید زلطف خدا کام تو ٭ ایامی درین اندیشه
بسر بردم وبا فراخ بهانه جو وطبع سرکش در کشاکش بودم عاقبت رای دوربینم باین قرار گرفت که رموز احوال
گرامی این آرائیده دیهیم خسروانی را بی آنکه تسلات عبارات والفاظ شایسته وآراستگی لفظ ومعنی مقید باشم
بطریق مسوده در قید کتابت درآورده دفتر اندیشه وخیال ثبت نمایم که اگر عمر وفا نماید واز مشاغل
روزگار که ارباب تعلق را از آن چاره نیست فی الجمله فراغتی حاصل آید وفرصتی بدست افتد بنحوی که عارف
کنجوی درین بیت کاشف راز گردیده ٭ چرا با جنس گوهرا رجمند ٭ همی حاجت آید بگوهر پسند ٭ متاع گران مایه
دارم بسی ٭ برون آورم گر نخواهد کسی ٭ اگر ولی نعمت عالی منقبت بر تو توجه باتمام این نسخه شریفه افکند وطبع
بهانه جوی پذیرای فرمان فرمانده زمان گردد بتوفیق آسمانی ودستیاری همت آرایش پیراسته بازار معانی
نموده هنگامه سخن پردازی گرم [illegible] د و رموز مذکوره را بعبارات شریف واستعارات لطیف در رشته
تحریر کشیده باشعار آبدار مناصب ترصیع دهد و به نیروی فطرت وپایمردی [illegible] غواص طبیعت آنقدر

و تا سال دهم بعثت آن سرور در حیات بود و در معاونت آنحضرت مساعی جمیله مبذول میداشت تا در سال دهم
دعوت حق را اجابت نمود حضرت رسالت آن سال را بجهة فوت ابوطالب و خدیجه کبری که بعد از آن روی داد
عام الحزن نامیدند و او پدر بزرگوار حیدر کرار قاتل الکفرة والمشرکین وصی حبیب رب العالمین اسد الله الغالب
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است که کتب موافقین و مخالفین بفضایل و مناقبش مشحون و از حیز احصا بیرونست
و بعد از حضرت رسالت پناه اشرف اولاد آدم و بحکم حدیث صحیح لحمک لحمی و دمک دمی با رسول خدا قرشی توام است
و آنحضرت را باشارهٔ آسمانی با زهرهٔ زهرا و بتول عذرا عقد ازدواج روی داد و از آن دو مخزن اسرار الهی و دو معدن
فیوضات نامتناهی دو اختر تابان نبوت و ولایت بر مثال نیرین در علو شان ایشان منزلست و چون از ذکر
اسامی سامیهٔ ایشان مع ابنای کرام عالیمقام که بحسب فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا از سرچشمهٔ نبوت منشعب و بر مثال
بروج مشیدهٔ آسمانی اولهم علی و آخرهم مهدی دوازده اند و مقصد شجرهٔ همایون ثمرهٔ اعلی حضرت شاهی ظل اللهیست
لهذا صحیفهٔ بیان را بذکر احوال آبای عظام کرام آنحضرت می آراید با جمله از آن دو گلدستهٔ گلزار نبوت و امامت
و دو سرو بوستان جلالت و کرامت سلسلهٔ انساب علیه شاه موسوی حسب حسینی نسب کرام بعد کرام و همام
بعد همام خیابه در فوق ایمانی بار رفته با امام همام سابع ائمهٔ اثنا عشر امام موسی کاظم علیه السلام پیوسته از آن امام
عالیمقام جدا میشود لهذا از بیان تعداد ائمه کرام که اوضح از آفتاب عالم تابند کشیده بذکر اجداد عالیمقام
آنحضرت رطب اللسان میگردد باتفاق جمهور علمای انساب از اولاد نامدار حضرت امام کاظم علیه السلام نسب
همایون بامامزادهٔ بلند مقام ابوالقاسم حمزه که در سوسفید تبریز مدفون و مرقد شریفش مطاف مردم آن ولایت است
منتهی میگردد و چون درویش توکل بن اسمعیل مشهور بابن بزاز در زمان حیات حضرت شیخ صدر الدین موسی کتابی در
اوصاف اجداد عالی نژاد آنحضرت که مبین حالات و کرامات مشایخ و مقامات علیه اولیاست تالیف نموده بصفوة
الصفا موسوم ساخته و از ذکر فیروز شاه زرین کلاه افتتاح نموده راقم حروف نیز سالک آن طریق گشته بسیار
قلم زرین رقم این صحیفهٔ عالم آرا را بذکر آنحضرت از آن شیخ بذکر فیروز شاه زرین کلاه صاحب صفوة الصفا
میگوید که یکی از فرزندان سلطان الطریقه فی العالم ابراهیم ادهم که اعلام ملک ستانی افراخته همواره بغزا و جهاد با کفار
اشتغال داشت و در آن زمان مردم مغان و اران و الحدود از حلیهٔ ایمان عاری و از شرف اسلام بی بهره بودند
آن سلطان غزا اندیشه بشعلهٔ تیغ آبدار ساحت آن ولایت را از نور اسلام روشن ساخته رسوم کفر و ظلام را برانداخت
و امیر فیروز شاه را که بحسب جمعیت صوری و جامعیت معنوی و قابلیت حکومت دینی و ریاست دنیوی داشت بر
ولایت اردبیل و توابع آن سرور و امیر ساخت و او بنور مکنت و ثروت و خیول دواب و انعام مرتبه بود
که ساحت اردبیل گنجایی خیل و حشم او نداشت و از آنجا به تنبیه کنار گیلان رفته در موضع رنگین رحل اقامت
انداخت و در آن ولایت بتلقین مسائل دینی و به تبیین معارف یقینی پرداخته سفرهٔ انعام و افضالش بر اقاصی
و ادانی گشاده بود امیر فیروز شاه عنان اشهب عزیمت بدست قائد اجل سپرد فرزند رشیدش

عوض الخواص بریاست و سروری ارباب اخلاص شرف اختصاص یافت و از اتابع ضیع لنفرنجان که از توابع ارد
نهضت نمود با خیل و حشم و اتباع در آنجا توطن اختیار نمود او نیز بدستور والد ماجد تا مس کرم و مهمان
نوازی بین الجمهور مشهور و معروف بود بعد از مدتی که سفره انعام با ازوار الضیافت اکرام و افضال در نوردید
در مهمان سرای عقبی منزل کرد ولد رشید دلپسندش محمد الحافظ قایم مقام پدر مرحمت گستر گردید از غرایب حالات
آنکه او در سن هفت سالگی از خانه پدر غایب گردید و مفقود الخبر گشت متشبثان آن خاندان هرچند بیشتر جستند کمتر
یافتند و از وجودش نومید شده بتعزیه اش پرداختند بعد از انقضای هفت سال چون ماه شب چهارده
در برجوز المصحفی حمایل کرده در خانه پدر ظاهر شد خدمه و مریدان آن سلسله علیه که در مفارقتش گریان و نالان
بودند دیده بدیدار آن ماه آسمان کرامت روشن ساخته تعزیه و سوگواری ایشان بسرور و سور مبدل گردید
از استفسار وقایع احوالش نمودند تقریر نمود که جمعی از جنیان مسلمان که سالک طریق صلاح و سداد بودند
مرا بمقام خود بردند و ابواب رافت و اشفاق بر روی من گشوده بتعلیم شرایع و حفظ قرآن کردند در این
هفت سال در میانه آن طبقه باکتساب فضایل مشغول بودم تا اکنون که عزیمت وطن نمودم فرقه از اصحاب
ارادت قدوم میمنت لزومش را ثمر سعادت دینی و دنیوی دانسته او را بر مسند هدایت آبا عظام
نشاندند او نیز اقتدا بسنن سنیه اجداد عالی نژاد نموده بکمال ورع و دینداری پایش نهاد همت ساخت و بمراسم
هدایت و ارشاد قوم پرداخت چون ایام حیاتش سپری گشت سجاده نشینی اجداد و اطعام فقرا و مساکین
و درویشان بفرزند ارجمندش صلاح الدین رشید رسید او نیز بسریر هدایت و کرامت بدستور آبا کرام
بزیور صلاح آراسته در موضع کلخوران اردبیل توطن گزیده و در عهد او هدایای ارباب اخلاص بسته بزراعت رغبت
بود اصحاب و اتباع خود را بزراعت ترغیب مینمود و با کمال ورع و پرهیزکاری از جمال ظاهر نیز خط وافر داشت و تخم
محبت و اشفاق در مزرع خاطر طوایف انسان میکشت چون هفتاد مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بار هستی
بسر منزل آخرت کشید فرزند ارجمندش قطب الدین قایم مقام پدر عالیمقام گردید سرور و پیشوای
آن فرقه قدسی انتظام شد و منتسبان آن سلسله عالیه را در کنف عاطفت و اشفاق خود درآورد و بدستور اجداد کرام
بارشاد مسترشدان سبیل رشاد پرداخت زمره از اصحاب ارادت خدمت آن قطب دایره سعادت و محور گردون
کرامت را برقبه خود لازم داشتند در ایام حیات آن امیر حمیده صفات یکی از حکام گرجی با فوجی از جنود کفره
گرج علی الغفله بولایت اردبیل تاختن آورده اهل اسلام را از ورود آن فرقه ضلال آسیب بسیار رسید از حوادث
آن حادثه امیر قطب الدین مخدرات پرده عصمت را بدار الارشاد اردبیل نقل نموده در محلی مضبوط مختفی ساخت و لخت
روز بجهت تحقیق حال اهل ضلال از محل اختفا بیرون آمده بود یکی از آن کفره فجره وارد شده زخمی منکر بر سر او زد
او مجروح و نالان در میان مقتولان افتاده بود بعد از رفع واقعه هایله جراحان معالجه پرداخته زخم التیام یافت
و ذات مبارک از آن الم سالم ماند و مدتی بعد از واقعه مسند هدایت و ارشاد از وجود فایض الجودش مزین

وغوامض مشکلات انام از تقریر لسان دُرافشانش مبین بود داراک زمان ولادت با سعادت نبیره صفوت نهاد خجسته
نژادش صفی الحق والحقیقة والدین اسحق نموده چند سال دیده بدیدار گرامیش روشن داشت بالجمله چون وقت ارتحال
آن امیر ستوده خصال رسید جواهر زواهر عرفان و ارشاد را که برحسب وراثت از اجداد کرام باو رسیده در
درج سینه صفا آیینش مخزون بود بفرزند دلبند خود سید صالح سپرده عالم سفلی را وداع کرد طایر روح
پرفتوحش باوج عالم علوی پرواز نمود سید صالح دُری بود از اصداف بحر ولایت و ارشاد و بدری
از برج هدایت و صلاح و سداد سیمای اسم شریف از صورت حالش ظاهر و انوار سعادت از جبین مبین او
لایح و باهر زیاده از بدران بحال محتاجان میپرداخت و حسن اعتقاد خلایق یوماً فیوماً در شان او متزاید میگشت
هیچ وقت باب سعادت مآبش از آمد شد فقرا و محتاجان خالی نبوده و اصلا از کثرت سوال ارباب احتیاج
ملال نیافتی چون ندای صدق انتمای کل نفس ذائقة الموت از قضیه ارتحالش خبر داد تهیه اسباب سفر آخرت کرده
روح شریفش بارواح صالحان و صدیقان پیوست و نونهال باغ حیاتش سید جبرئیل الحضرت را در قصبه کلخوران
مفتون ساخت سلطان سید جبرئیل قدوه ارباب تقیه تقطع و اشباه و زبده سجاده نشینان خدا آگاه بود
در تقوی و ورع و پرهیزکاری و طاعت و عبادت درجه عالی داشت بدستور والد ماجد در کلخوران اردبیل
که مولد و منشا او بود رحل اقامت انداخت خلایق آن دیار از انفاس قدسیه آن دو بزرگوار استفاده انوار سعادت
مینمودند بالاخره ذوق معرفة الله او را از صحبت اغیار و مخالطه با اهل روزگار مانع آمده آن مطلب اعلی را بر رسوم مجاهده
و ریاضت تقدیم نمود ظاهر و باطن را بنور عرفان آراسته زبان در کام خموشی کشیده داشت و با خلق الله کمتر تکلم
مینمود چون صیت مقاماتش بلند آوازه گشت از بنات مکرمه اشراف قوم عفیفه صایم الدهر و قایم اللیل دولتی
نام که رابعه زمان بود بتزویج آن عالی تبار رغبت نمود و از صلب آن قدوه خداشناسان آگاه دل نطفه پاکیزه سلطان
الاولیا و برهان الاتقیا صفی الحق والحقیقة والدین اسحق قدس سره در مشیمه آن عفیفه قرار یافت و جمال حال آن ستوده
از پرتو نور آن پیکر خجسته منظر چنان عالم افروز شد که گویا همواره صبح دولت و انوار سعادت از جبین خورشید قرینش طالع
و لامع بود ابن بزاز در کتاب صفوة الصفا از مولانا محی الدین که از فضلای زمان سلطان صدرالدین بوده آنقدر آثار
و علامات عجیبه و امور غریبه در مدت حمل و تولد و رضاع از علو حال و درجات کمال بالقوه شیخ صفی الدین از آن مخدره
نقل نموده که این مختصر گنجایش تحریر آنها ندارد بالجمله چون آن نیر عالم افروز از افق سعادت مطلع دولت طالع گردید
و شش درجه از درجات زندگانی طی کرده والد ماجدش ندای الله یدعو الی دار السلام را لبیک اجابت گفته
در روضات جنان منزل گزید و در همان موضع در جنب قبر والد بزرگوارش مدفون گشت الحق مدفن مبارک الحضرت
محل فیض و [illegible] حرم روضه اش قطعه ایست از جنت معمار همت والاحضرت اعلی شاهی ظل اللهی عمارت
سابق را که در نظر همتش محقر مینمود برداشته گنبدی عالی در نهایت تکلف و زیبایی احداث فرمودند فرزند خلف
الحضرت سلطان سریر هدایت صفی الاصفیا و برهان الاولیا شیخ صفی الملة والدین اسحق قدس سره که مقامات عالیه

و اوصاف حمیده و معالی اش از حیز تعداد بیرون است و مرقد منورش مهبط انوار فیض و رحمت قادر بیچون بعد از
ارتحال والد بزرگوار والده مجیره اش متکفل پروردن آن معدن فیض الهی شد از اوان طفولیت انوار
کرامت یزدانی و بارقه فیوضات آسمانی از ناصیه همایونش لامع و درخشان بوده همیشه مشکل غریبه و امور عجیبه
مثل کشف قبور و احوال موتی و مثل هذا مشاهده مینمود و بوالده اش عرض میکرد والده بمراتب بلند
و درجات ارجمند مژده میداد مدتی باکتساب فضایل و کمالات صوری پرداخت و ذوق سیر و سلوک و ادراک
مشکلات عالم معنوی بر وی غلبه کرد و قدم در وادی مجاهده و ریاضت نهاد چون میدانست که عروج بر معارج
کمال بی ارشاد مرشدی صاحب حال میسر نیست گاه در مزار شیخ فرج اردبیلی و گاه بمرقد ابوسعید که این هر دو
بزرگوار از مریدان شیخ الطایفه جنید بغدادی اند آمده بعبادت میگذرانید و گاهی در مرقد عارف ربانی
شیخ شهاب الدین محمود اهری بسر میبرد و طلب مرشد کامل میکرد آوازه علو حال و سمو درجات افضال شیخ
نجیب الدین بزغش شیرازی شنیده محرک طلب داعیه توجه بجانب شیراز در حرکت آورد صلاح الدین نام
برادری از خود بزرگتر در کمال ثروت و مکنت و غنا و اسباب ظاهری در شیراز داشت که در آنجا عفیفه از بنات
اشراف بحباله خود در آورده بآن تقریب در شیراز مانده بود شیخ ببهانه ملاقات برادر از مادر مهربان اجازه
حاصل کرده روانه مقصد شد در راه هر جا بمردان خدا آگاه و بدرویشان اهل الله میرسید صحبت ایشان شمامه
از هر گوشه توشه بر میداشت چون بشیراز رسید شیخ نجیب الدین بزغش از این عالم رحلت کرده بود با مشایخ
آن دیار ملاقات کرده در فیضی که میخواست بر رخش نگشود در آن اثنا بصحبت مولانا رضی الدین که از علمای
صاحب حال بوده رسید مذاکره تفسیر تا سوره اذا زلزلت در خدمت او نموده اجازت درس تفسیر یافت
و با شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی صحبت داشته معاشرت او پسند خاطر شریفش نیفتاد چون از درویشان
آن ولایت و سعادت کیشان صاحب هدایت مرتبه آنحضرت را در طریق سلوک از خود ارفع دیدند او را بجانب امیر
عبدالله که از زمره سادات و قدوه اهل حال بود راه نما گشتند چون بخدمت او رسید الحق ذاتی دید جامع
صفات کمال و آینه مشاهده کرده مظهر انوار جمال و جلال حضرت شیخ صفی الدین واقعات خود بر او عرض کرده او
لحظه بخود فرو شده سر بر آورد و گفت ای جوان ترک آنچه ترا از مجاهده و ریاضت و علو حال حاصل آمده تا غایت دیده
بصیرت بران باقیه معامله بزرگ که ترا در پیش است در این دیار سرانجام نمی یابد امروز کسی که رفع حجاب از نظر
تو نموده بمقصد رهنمون گردد بحر عارف معارف ربانی شیخ ابراهیم زاهد گیلانی است که در گیلان قریب بولایت شما
در لب دریا خلوتی دارد و حلیه جمال شیخ زاهد را با او وصف کرد آنحضرت مشایخ فارس را وداع کرده از
بواطن صافیه ایشان استمداد همت نموده عزیمت وطن کرد هر چند برادرش اسباب تجمل و تمول بر او عرض کرد
آنحضرت را نظر قبول بر آنها نیفتاد و پای طلب بشاهراه مقصود نهاده در ضمان امان ملک منان بدار الارشاد
اردبیل رسید شیخ زاهد در حین مکاشفه بنور زهد و علم باطن دریافته روی بمریدان آورد و گفت ای پسران

بعد بطن اختر برج سیادت و کرامت و از طرف مادینک اختر در صدف ارشاد و تا چند هشتمین سجاده نشین مسند هدایت
بود در فتوحات مینی مسطور است که روزی که میانه صبیه محترمه شیخ زاهد و حضرت سلطان الاولیا عقد مناکحت
وقوع مضافت شیخ زاهد در مجلس عقد جرجانات و تشت و نسبت بشخصی غایب از رسم تعظیم بجای آورد حاضران
مجلس از سر این معنی سوال کردند فرمود که اولاد شیخ صفی الدین را که بنا بر من بوده باشد من نمودند در آن
میان صاحب سعادتی بنظر من در آمد که قایم مقام من و صفی خواهد بود علو مقامات و سمو مدارج او را دریافته
تعظیم او کردم چون ماه طلعت آن عالی منزلت از افق ولایت طالع و عالم افروز گردید حضرت سلطان الاولیا ارباب
و اصحاب ارشاد را خبر داد که این همان جوهر گرامی و فرزند سعادتمند است که شیخ زاهد در مجلس عقد بتعظیم
او مبادرت نمود آنحضرت چند سال در خدمت والد بزرگوار اکتساب فضایل و اقتباس انوار خصایل کرده
در علوم ظاهر و باطن مراتب کمال یافت و صیت ... و ارشادش در عرصه آفاق منتشر گردید مولانا
کتاب نفحات الانس در مناقب کاشف اسرار و خلاصه ادوار سید قاسم انوار میگوید که معلوم نیست
که در عرصه جهان بعد از اینها طاهر ... مرتبه و مقدار سید قاسم انوار کسی یافته شود که ذکر کرده که آن عارف
ربانی بان نسبت ارادت و مریدی بحضرت شیخ صدر الدین اردبیلی ثابت دارد بالجمله آنحضرت حین
ارتحال والد خجسته اثر خازن وقوف و ارشاد گشته بعد از واقعه ... سعادت ... از سفر سلطانیه عود نمود
و منتسبان آن سلسله علیه از مشاهده جمال جهان آرایش از لباس سوگواری بیرون آمده بساط تعزیت را در نوشتند
مسترشدان طریق مبین و طوایف اهل یقین از صفای طویت و صدق نیت بموجب وصیت شیخ آنحضرت را
بر مسند ارشاد نشانیده حلقه ارادتش در گوش و غاشیه اطاعتش بر دوش گرفتند باب سعادت
مآبش مرجع صنادید ملوک و اشراف گشت امرا و اعیان مغل را اعتقاد عظیم بآنحضرت ... این ارشاد ...
و روز بروز معارج عزت سروری و برتری ... معمار همت والا نهمتش عمارت حظیره مقدسه متبرکه
اکنون مطاف طوایف انام است طرح انداخته گنبد مرقد مبارک سلطان الاولیا و دار الحفاظ و متعلقات آنرا
از خالص مال حلال خود در غایت تکلف و زینت ترتیب داد و حافظان خوش الحان تعین فرمود از آن تاریخ
الی یومنا هذا آن محیط فیض و رحمت لیلا و نهارا از تلاوت کلام ملک علام خالی نیست و در آن مرقد پاک
مینو سرشت مکنن بنای چو قصر بهشت همایون مقامی ز فیض اله و جهه جهتی از عرش بارگاه بر قبه
بر چرخ افراشته خرمیش ز کعبه نشان داشته شب و روز حفاظ ان ... [illegible] ... ان
قدسیان چون در آن اوقات حیات اقدسی بهمات در راه خداجویی و ترویج ... سری گشت فرزند ارجمندش
سلطان خواجه علی که در خدمت پدر بزرگوار اکتساب فضایل و کمالات کرده بحلیه عرفان آراسته بود قائم
مقام آن ستوده صفات گشت و جسد مطهر والد ... ولایت لوائی در زیر قبه عرش سای حضرت
سلطان الاولیا مدفون ساختند آن مکان شریف را شرافت افزود سلطان خواجه علی در ریاضت و تزکیه نفس

و تصفیهٔ باطن موجب الولد الخیر یقتدی بآبائه الغر اقتدا بروش آبا عظام و طریق وثیق مشایخ کرام نموده واقف
رموز ربانی و کاشف دقایق آسمانی بود بعد از واقعهٔ پدر حمیده سیر مسند هدایت و ارشاد را بطلعت همایون
آراسته صوفیهٔ صافیه خاندان قدس شان صفویه از خدمت آن صافی سریرت استفاضهٔ انوار فیض و موهبت
مینمودند و خوارق عادات از آنحضرت بسیار مشاهده میکردند گویند سلطان خواجه علی را سه مرتبه بصورت
نوعی مثالی با امیر کبیر صاحب قران مغفور امیر تیمور اتفاق ملاقات افتاد درویشی ظاهر شده تازیانه را
از آب بیرون آورده و بدست امیر تیمور داد با تمعنی تفاؤل نموده از احوال شریفش پرسیدند آن درویش
گفت موطن من در اردبیل و محل ظهورم در هول و مدفنم قدس جلیل خواهد بود همانا صورت مثالی بود که از عالم
باطن جلوهٔ ظهور نموده سالی که صاحب قران لشکر بخوزستان کشیده بود در سر پل رودخانهٔ دزفول درویشی
خرقهٔ سیاه بر دوش بر وی ظاهر شد و گفت که من آن درویشم که در کنار جیحون تازیانه بدست تو دادم
وعدهٔ ملاقات یکبار در ربای اردبیل خواهد بود و بعد از چند سال که امیر تیمور از سفر روم مراجعت نموده بود
و جمعی کثیر از اسرای روم همراه داشت بدار الارشاد اردبیل رسید چون اوصاف خیریت شیخ صفی
الدین و ارتفاع درجات و استعلای مراتب و مقامات او را استماع نموده بود بزیارت مرقد مبارکش رفته
بعد از تقدیم مراسم طواف تفحص حال سجاده نشینان آن قوم شریف نمود و او را از حال سلطان خواجه علی خبر دادند
بعزم ملاقات روی بخلوتسرای شیخ آورد حضرت شیخ بر سجادهٔ عبادت نشسته بذکر حق مشغول بود هر چند
خادمان او را از آمدن پادشاه خبر دادند التفات ننموده از اوراد و اذکاری که داشت باز نماند تا آنکه امیر تیمور
بوثاق شیخ در آمده سلام کرد حضرت شیخ بجواب التفات نموده تکلیف جلوس کرد و ابواب خزاین مواعظ و
نصایح گشوده گوش او را بان درر آبدار و حسن خلق و معاشرت با خلق الله گرانبار گردانیده امیر تیمور سه چیز را با خود
عزم ساخت که اگر بر وجهی که مکنون خاطر اوست جلوهٔ ظهور کند دست ارادت بذیل هدایت آنحضرت استوار سازد
هر سه موافق قرارداد خاطرش بظهور آمد لهذا دست ارادت بشیخ داده استدعای خواهشی نمود که از و نماید
پادشاهان عالم فقر و معنی را از پادشاهان عالم صورت چه خواهش و کدام احتیاج و خزف ریزهای دنیای
دون را در رستهٔ بازار جواهر گرانبهای معرفت الهی چه رواج چون ضمیر منیرش از امور دنیویه خالی و طبع
شریفش از تعلقات سلسلهٔ ظاهر مستغنی بود لب سالک بهیچ حاجتی نگشود و امیر تیمور انگشت قبول بر دیده
نهاده باطلاق جمیع اسیران و سبایا حکم کرده و در گورده اردبیل و الخدود قرای و مزارع مرغوب از مال
حلال [illegible] وقف حظیرهٔ متبرکه نمود و آن روضهٔ شریف را پشت و ملجا کرداند [illegible] آن ولایت را بان سلسله
علیه [illegible] داشت از آن تاریخ اعقاب و اخلاف آن سبایا که فی الحقیقه آزادکردهای این دودمان مقدس اند
در سلک مریدان و صوفیان صافی نهاد این سلسلهٔ کرامت شان منسلک اند و بین الجمهور چنین مسطور است که
امیر تیمور را با سلطان صدر الدین موسی اتفاق ملاقات افتاده و مقدمات مذکوره از و بظهور آمد اما اصح آنست

اما اصح آنست که سلطان خواجه علی بود اگرچه این روایت در کتب تواریخ و حالات منظوم و منثور این سلسله بنظر ذره احقر
نرسیده اما از غایت شهرت و تواتر افواه آنرا مطابق واقع دانسته تحریر آن پرداخت طومار وقفیه نیز بخط قدیم
موشح بآل تمغا مغلی و علامت مهر امیر تیمور در سفر بلخ در حین تسخیر قلعه اندخود بدست غازیان درآمده بود بنظر شرف
اعلی شاهی ظل اللهی درآمده و مقامات علیه و ظهور کرامات حضرت سلطان خواجه علی و بعضی ازین مقدمات در صحیفه
مذکور مسطور بود بالجمله آن سالک مسالک رضاجویی که در هیچ وقت از طواف کعبه مقدس معنوی و زبان حالش
از تلبیه و تذکار حق خالی نبود بنابر ثبات قواعد شریعت آنحضرت را شوق دریافت کعبه مقصود بحرکت آورده مسند
ارشاد و خدمت روضه مقدسه جنت نهاد را بثمرة الفؤاد دوحه سیادت و ولایت سلطان شیخ ابراهیم سپرده
با جمعی از ارباب حق و اهل یقین و بحب و من یعظم شعائر الله متوجه زیارت بیت الله گردید و لبیک اللهم لبیک
گویان و راه صدق پویان قدم بان وادی این نهاد و فرزند سعادتمندش تاب مفارقت پدر نستوده سیر
نیاورده شوق طواف رکن و مقام بران افزود و متعاقب پدر عزیمت سفر خیر اثر حجاز نمود و قدم سعی در آن وادی
نهاده منازل و مراحل طی کرده در حریم حرم بزیارت کعبه آمال یعنی شرف پای بوس والد ملک خصال مشرف گشت
پدر و پسر باتفاق یکدیگر بمناسک حج قیام نموده از آنجا بقدس خلیل شتافتند و در آن مقام ملائک احترام بزیارت
ارواح انبیا و طواف مسجد اقصی فائز گردیدند در آن مکان متبرکه مزاج شریف سلطان خواجه علی از منهج اعتدال طبیعی
منحرف گشته تهیه اسباب سفر آخرت پرداخت و زمام ناقه ارشاد بکف کفایت فرزند جان پیوند خود نهاده
در فیستقان آن سفر خیر اثر را وداع کرده نقد حیات را بخازنان عالم قدس سپرد پسر نیک اخترش بلوازم
تجهیز و تکفین پرداخت جسد مطهرش را در آن ارض مقدس مدفون ساخت و با زمره مریدان و رفیقان از آن سفر میمنت
اثر عود نموده دار الارشاد اردبیل از یمن مقدم همایونش سرسبزی آغاز نهاد منتسبان خاندان صفویه دین
بدیدار فرخنده آثارش روشن ساخته زبان حال شان باین مقال گویا گردید * اگر رفت آن سرو از جویبار * تو باری
بگیتی از و یادگار * دل دوستان از رخت شاد باد * بنای خرد از تو آباد باد * سلطان شیخ ابراهیم از
میانه اجداد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بشیخ شاه اشتهار دارد و بمضمون صدق مشحون واتبعت ملة آبائی ابراهیم بدستور
آبا و اجداد بر مسند ارشاد تکیه زده طالبان طریق قوام را بمنهاج مستقیم شریعت و دین پروری دلالت نموده خلفا
و اعیان باطراف و اکناف فرستاده در اندک زمانی درگاه سده اشتباه مرجع اقاصی و ادانی گردید خلایق
تراب عتبه علیه اش را کحل الجواهر دیده اعتبار دانسته از ازدحام ارباب ارادت طایفان حریم عزتش را در
حضور اقدس مجال بار نبود درجات معالی شانش روز بروز ارتفاع یافته احدی از مردم آن ولایت را از زمان
واجب الاذعانش مجال تخلف محال می‌نمود از فواضل انعام و اکرامش فقرا و محتاجان بل عموم سکنای آن دیار
بهره ور گشته مطبخ معموره اش مملو از ظروف و اوانی سیم و زر و در بخشش و احسان از آبا و اجداد در اطوار
حمیده اش شاهانه و شمایل پسندیده اش پادشاهانه بود از آنجا که شیوه گردون دون ذات همایونش را

از امراض مختلفه طاری گشته زمانه بساط شادمانی از آن سلسله در چید عرض مرض متمادی گشته آفتاب عمرش بپایه
زوال افتاد و بارقه معنی ارجعی بر ضمیر منیرش پرتو انداخته دیده از سود و زیان حیات و ممات در پوشیده و متابع
امر ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را بجان خریدار گشت ارباب اخلاص و منسوبان این صبه عالیه کرد دل
مناص را جمع آورده و ایشان را از واقعه ناگزیر که گریبان گیر غنی و فقیر و برنا و پیر است آگاه گردانیده بعد از
موعظه و وصایای ارجمند آن جماعه را با طاعت و انقیاد فرزند بی مثل و مانند خود سلطان جنید ترغیب فرمود
و او را ولی عهد و جانشین خود گردانید و سفارشات بلیغ درباره او کرد هذا ما عهدنا الیکم والعهد فی الدارین
علیکم بعد از تقدیم وصیت روح شریفش بجوار رحمت رب العزت پیوست حضرت سلطان جنید بمراسم
تکفین و تجهیزش قیام نموده در جوار آبای عظام مدفون ساخت سلطان جنید شاهبازی بود بلند پرواز و خسرو
گردون فراز بدری از آسمان فتوت و ارشاد درخشیده و آفتابی از سپهر خلافت ظاهر و باطن طالع گردیده چون
بر مسند سروری و سریر دین پروری متمکن گردید خلایق را العلم ارشاد و دین پناهی که مخبر از داعیه سلطنت و پادشاهی
بود آگاه گردانید ارباب ارادت از اطراف و جوانب روی اخلاص بعتبه علیه ایشان آورده رکن اعظم ارشادش
تحریص ارباب ارادت بغزا و جهاد کفار بود و روز بروز اسباب حشمتش می افزود و جمعیت ارباب اخلاص
زیاده میگشت میرزا جهانشاه ترکمان که فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود شمه از سلک جمعیت و انتظام
اسباب حشمت و مکنت سلطان جنید شنیده با آنحضرت بدمظنه گردید و از زوال ملک و دولت ترسیده
از بیم بدنامی محاربه با آنحضرت لایق نمیدانست مگر کسان بخدمت فرستاده و بکنایه و صریح خاطرنشان کرد
که از مرکز دولت بهر طرف که رای شریفش اقتضا نماید سفر گزیند آنحضرت توجه جانب دیار بکر را مصلحت وقت
دانسته عزیمت آن طرف نمود و از هواخواهان دودمان صفویه و صوفیان صافیه فوج عازم خدمت گشته در سایه
لوای سعادت انتمایش مجتمع گشته و در کمال شکوه و جلال در حسن کیف نزول اجلال فرمود در آن وقت والی
نصف دیار بکر امیر کبیر ابوالنصر حسن بیک آق قوینلو بود که اطاعت میرزا جهانشاه نمینمود و میانه ایشان ابواب
مخاصمت مفتوح و طریق آمد شد مسدود بود از مژده ورود موکب مسعود سلطان جنید اظهار مسرت و شادمانی
نموده آنحضرت را بقدم اعزاز و احترام استقبال کرد امرا و اعیان صوفیه را هر یک مقامی تعیین نموده مقدم گرامی
آنحضرت را از امارات دولت و اقبال خود دانست فیما بین موانست و اتحاد تمام روی داد بالآخره خصوصیت
و دوستی بمصاهرت و یگانگی انجامید همشیره اعیانیه خود خدیجه بیگم را با آنحضرت در عقد ازدواج درآورده و بدین
وصلت کوس دولت خود را بلند آوازه ساخت سلطان جنید مدتی در آن دیار توقف نموده هوای حب الوطن
من الایمان بلوح خاطر خطیرش سر زد و از امیر حسن بیک دستوری خواسته در اندک روزی دار الارشاد اردبیل
از قدم همایونش غیرت افزای ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد گردید و دیده نظارگیان از
مطالعه جمال جهان آرای او روشنی پذیرفت دیگر باره نایره حقد و حسد که در درون سینه میرزا جهانشاه بود

اشتغال نائره توهمی که داشت از وصلت و ارتباط حسن بیک تیزتر گشت در کار سلطان جنید فکرهای بیحاصل مینمود
تا آنکه آنحضرت از کید و غدر او آگاه گشته قاصدان صبا سیر بطلب ارباب ارادت فرستاد و بخیال سلطنت لوای
دولت افراخته ثواب غزا و جهاد را مطمح نظر ساخت و تا قریب ده هزار کس از غزات صوفیه بداعیه غزای چرکس
بسمت شیروان در حرکت آمد و در فتوحات امینی مذکور است که بداعیه تسخیر شیروان روانه آنصوب گردید علی ای التقدیر
والی ولایت شیروان سلطان خلیل باغوای طاغیان طبرسران کوس مخالفت سلطان جنید کوفته مانع رفتن او گردیده
مردم چرکس و لشکر رزم آزما جمع آورده بمقابله و مقاتله او شتافت و در برابر شاه ظفر پناه صف آرای گشته
تمشی جنگ و پیکار گردید و از طرف غزات صوفیه که جان باختن در راه مرشد کامل ادنی مراتب اخلاص میدانستند
در موکب همایونش صف قتال آراسته از جانبین آتش حرب مشتعل گردیده تیغ یمانی سرفشانی آغاز نهاد و عقابان
تیر بقصد جان یکدیگر در پرواز آمدند غازیان جان نثار دفع شر آن اشرار را که فی الحقیقه دفع همه ضلایل بود واجب
شمرده بقدر طاقت و توان کوشش مینمودند و سلطان جنید در آن معرکه بنفس شریف مباشر حرب گشته برایین
سلطان دلدل سوار بهر حمله از جمع آن خاکساران [illegible] چون شعله تابناک فکنده گروهی برابر تیره خاک چون
شهادت با سعادت آنحضرت بر لوح قضا ثبت شده بود لشکریان شیروان شاه آنحضرت را کاحاطة الهالة
بالبدر در میان گرفتند و مرکب جهان نوردش را از پای در آوردند و آنحضرت در عین کارزار از دست ساقی
حادثه روزگار شربت شهادت نوشید از اتباع آنحضرت جمعی پای ثبات در معرکه استوار داشته از خون
شهادت سرخ روی گشتند و برخی حدیث الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین برخوانده راه هزیمت پیمودند در
فتوحات امینی آورده که صوفیان خاندان صفویه نعش شریف آن سلطان سریر هدایت را بدار الارشاد اردبیل
آورده در روضه مقدسه مدفون ساختند و آنچه باین حقیر معلوم گشته آنست که جمعی از مردم طبرستان که هوا
خواهان این سلسله عالیه بودند جسد مطهر آنحضرت را از جنگگاه بیرون برده در محل مناسب مدفون ساختند
و اکنون آن مقام شریف مهبط انوار فیض و رحمت و مطاف مردم آن ولایت است القصه بعد از واقعه سلطان
جنید فرزند بجانشینش سلطان سریر ولایت و مسندنشین بارگاه هدایت سلطان حیدر روح الله روحه
طول الله عمره اخلافه که همشیره‌زاده امیر کبیر ابونصر حسن بیک بود قایم مقام پدر عالیجاه گردید سلطان حیدر آفتابی
بود از برج ولایت طلوع نموده و دری بود از صدف بحر سلطنت بکنار آمده شیوه رضیه‌اش احیای سنن آبا
و اجداد و مکنون خاطر شریفش فرمانروایی بلاد و عباد بود پادشاه مرحوم حسن پادشاه که به نیروی اقبال میرزا
جهانشاه را از پای در آورده بر مسند فرمانروایی تمکن داشت بآن شهنشاه ولایت و سروری در مقام
اخلاص و مردمی درآمده خواست که سلسله پیوند خود را باین دودمان دوباره استحکام دهد صبیه صلبیه خود حلیمه بیگم
را بحباله نکاح او در آورده آن زهره زهرای عفت را با مشتری اوج سعادت قرین گردانیده آنحضرت بیشتر
از پیشتر بر معارج دولت و سروری صعود نموده علی الدوام عتبه علیه‌اش محل اجتماع خواص و عوام بود

واز رویای صالحه شبی در خواب دید که او را منهیان عالم غیب مامور گردانیدند که تاج دوازده ترک که علامت
اثنا عشریست از سقرلاط قرمزی ترتیب داده تارک خود و اتباع خود را بآن افسر بیاراید سلطان حیدر از
مشاهده این خواب کلاه شادمانی بر سپهر افکنده طاقیه ترکمانی را که متعارف آن زمان بود بتاج دوازده ترک
حیدری تبدیل نموده اتباع کرامش اقتدا بآنحضرت کرده تمامی منسوبان این خاندان باین افسر گرامی از
سایر الناس امتیاز یافتند و بدین جهت آن طبقه عالیشان بقزلباش اشتهار یافتند بالجمله آنحضرت را روز
بروز اسباب حشمت و شوکت زیاده میگشت و هجوم ارباب اخلاص بر درگاه سپهر مدارش بیشتر و عموم خلایق
از فواید انعام افضالش بهره ور میشدند تا آنکه جامع سلطنت صوری و معنوی گشته باطنا بدستور مشایخ
و اهل الله سالک طریق ارشاد و دین پروری و ظاهرا بآیین سلاطین مسندآرای سروری بود و امیر کبیر حسن
پادشاه که در کل مواد با ملازمان عتبه اقبال در کمال وفاق و وداد سلوک نموده اصلا امری که مکروه مزاج
شریف خواهرزاده و داماد باشد رضا نمیداد چون ایامی بدولت و کامرانی گذرانیده نهال اقبال او
طوبی مثال باوج کمال رسانید و امیر حسن بیک نوعی که مولانا ابوبکر طهرانی در تالیف تاریخ احوال سلاطین
ترکمان بتفصیل نوشته تخت سلطنت را وداع نموده سلطان خلیل پسرش و بعد از او سلطان یعقوب بر مسند
فرمانروایی درآمدند سلطان حیدر را اخراز منسوبات غزا بر طبیعت غالب بود و سلوک سلطان یعقوب را که
پسر خال آنحضرت بود بر وفق دلخواه مشاهده میفرمود در باب اصوفیه و هواخواهان سلسله صفویه مشورت نموده
رای جهان آرایش بیورش جانب داغستان که ساکنان او از حلیه ایمان عاری و سالک طریق جهل و ضلال بودند
و غزای چرکس قرار یافته قاصدان قرمیر باجتماع صوفیان صافی نهاد و ملازمان نیکوسیرت و پاک اعتقاد
فرستاده و مجاهدان اخلاص گزین فوج فوج پیرامن سرادقات جاه و جلالش جمع گشته حلقی انبوه
با اسلحه و یراق حاضر آمدند و آنحضرت لوای توجه بجانب مقصد افراخته از ازدحام جنود و آوازه عبور آن
لشکر صفدر تزلزل در بنیان ثبات و قرار شروان شاه بن سلطان خلیل انداخت بتصور آنکه سلطان حیدر
طالب خون پدر و قاصد ولایت شروان خواهد بود و مقتضای الحب یتوارث والبغض یتوارث با آنحضرت
در مقام کید و نفاق درآمده چون مقاومت با آن لشکر خونخوار از حیز قوت و قدرتش بیرون بود قاصدان
صبارفتار متعاقب یکدیگر بخدمت سلطان یعقوب که داماد شروان شاه بود فرستاده اعلام داد که
اگرچه سلطان حیدر بظاهر عزیمت غزای چرکس نموده اما یمکن که چون بجهة دربند و طبرسران رسد عطف عنان
بجانب شروان نموده لوای ملکستانی افرازد والیوم که مملکتی در تحت تصرف ندارد لشکری قوی جمع
آورده ساحت این ولایت تاب شکوه و اقبالش نمی آورد هرگاه مالک مملکتی چنین گردد بدین محقر ولایت
قناعت ننموده ابواب ملکستانی بروجهی آرزوی نفس (?) گشاده خواهد گشت سلطان یعقوب با آن مهر سپهر
سروری در مقام غدر و نفاق بود قطع صله رحم جایز داشته تخم بدنامی دنیا و خذلان آخرت در ضمیر

خصومت مآثرش گماشته سلیمان بیجن اغلی را با چهار هزار سوار از جنود شقاوت ورود ترکمان بامداد شروان شاه و سپاه
و شیروان شاه بورود کومک سلطان یعقوب مستظهر گشته در حدود شماخی اجتماعی عظیم از عساکر شروان و ترکمان
دست داد اما سلطان حیدر با غازیان غزا پیشه جلادت آثار از راه شکی که شمال رویه شروانست بآن بلاد
درآمده عبور لشکر ظفر اثر بپای قلعه دربند افتاد و آن شهریست از بلاد معموره جهان بباب الابواب مشهور قلعه اش
حصنی است سپهر اساس مانند سد سکندر بمتانت و استحکام معروف و بر السنه و افواه مذکور هر برجی ببروج فلک
برابر پاسبانانش با ساکنان ملأ اعلی همزبان و هر از اهالی آنجا که شیوه عناد پیشه گرفته دست تعرض باحاد و حاد
دراز کرده گوشمال آن فرقه ضال بر ذمت همت آن صاحب اقبال لازم گشته غازیان را بتسخیر آن شهر و قلعه مامور ساخت
ارباب جلادت روی همت بتسخیر حصار آورده در اندک فرصتی تزلزل در ارکان آن حصن حصین انداختند و فتح
و تسخیرش عنقریب صورت پذیر بود که از هواخواهان دودمان حیدری قرابیری قاجار که بر ساقه لشکر بود در
عقب رسیده خبر آورد که فوجی از لشکر ترکمان از آب کر گذشته و شروان شاه با عساکر شروان با ایشان ملحق
گردیده داعیه محاربه لشکر منصور دارند و متعاقب یکدیگر خبر ورود آن گروه شقاوت اثر رسید سلطان
دین پرور بالضرورت از پای قلعه برخاسته آماده پیکار آن فرقه نابکار گردیده القصه در حدود طبرسران
آن دو لشکر خونخوار بیکدیگر رسیده از جانبین تعبیه سپاه پرداخته صف قتال آراستند آتش حرب بنوعی
مشتعل گردید که خرمن عمر بسیاری از دوست و دشمن سوخته گشت * در آن دشت پر محنت و هولناک
برآمیخت خون دو لشکر بخاک * دم تیغ چون شعله آتش فشان * سنانها ز زخم یلان خون چکان * از ابطال
طبقه صوفیه دست از جان شیرین شسته روی از صدمه تیغ و سنان نمی تافتند و از اطراف لشکر شروان
ترکمان در دفع آن حادثه بجان کوشیده و فدائی وار بقلع و قمع ایشان مشتاق شده مجملا حربی در پیوست که
در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته در اثنای گیرودار سلیمان بیجن اغلی با فوجی از دلیران کارزار بمقابله آن سلطان
سرافراز درآمده قصد آن سرور کرد سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر حرب آن بداختر گشته بنوک سنان آن
بدگوهر را از پشت تکاور بر زمین انداخت و با خاک تیره برابر کرد و او را سماحت کرم جبلی اقتضای آن کرد
که از خون او درگذرد لاجرم بآن قدر اکتفا کرده از قتل او درگذشت و او بار دیگر سوار گردید و ملازمان کاخ
اقدس از سبب آن عطوفت و جان بخشی سوال نمودند آنحضرت فرمودند که هنوز اجل او نرسیده و ایام
عمر من بسر حد زوال رسیده درین معرکه شربت شهادت خواهم نوشید و قسمت روز ازل و تقدیر لم یزل را چاره
و تدبیر نیست القصه چون هنوز طلوع آفتاب دولت این خاندان را میعادی مقرر بود در اثنای جنگ و جدال تیری جان
گداز از شست قضا جسته بر مقتل آن شهسوار عرصه وغا رسیده کارگر آمد و از وقوع آن حادثه غازیان را
دست از کار و کار از دست رفته لوای دولت آن طبقه که بذروه اعلی افراخته شده بود بحضیض مذلت افتاد
بسیاری از صوفیان جان نثار آن دودمان کرامت نشان در رکاب اقدس آن بدر آسمان دین پرور

از دست ساقی اجل باده خوشگوار ممات نوشیده بنحو دانه در مضاجع خاک خفتید و در فتوحات امینی آورده که
حقیقت این جهاد را نقل نموده خاقان سلیمان نشان از بعضی غازیان مثل حسن بیک لله و فرخ آقا و جمعی دیگر
که در آن جنگ گاه حاضر بودند استماع افتاد و از قول ایشان نوشته شده الحاصل صوفیان خاندان صفوی
جسد مبارک آن خلاصه دودمان خیر البشر را در طبرسران دفن کردند در حبیب السیر مسطور است که خاقان
سلیمان نشان در مرتبه ثانی که بجهت تادیب کلاب شروان نهضت نمودند جسد مطهر سلطان حیدر را که در
طبرسران مدفون بود و بیست و دو سال از آن گذشته بود بیرون آورده نقل بدار الارشاد اردبیل
فرموده در روضه مقدسه مدفون ساختند و همچنین در فتوحات امینی مرقوم گشته که صوفیان خاندان
صفویه نعش مطهر سلطان حیدر را بدار الارشاد اردبیل آوردند اما آنچه برین ذره احقر معلوم گشته و از
خدمتکاران آستانه مقدسه استماع نموده آنست که سلطان حیدر را در طبرسران دفن کردند و همچنانکه
مولف حبیب السیر نوشته شهرت دادند که جسد مطهر سلطان حیدر را بدار الارشاد اردبیل نقل کردند و در
جنب مرقد متبرکه اجداد بزرگوار دفن نمودند چه میشاید که بنابر مصلحت وقت از وهم اضداد در کتمان آن
کوشیده انکشاف آن امر بین الجمهور در پرده خفا مستور مانده باشد و این واقعه در شهور خمس و تسعین
و ثمانمایه روی داد رحمه الله علیه و علی جمیع المحبین و المجاهدین فی سبیل الله و از آن سرو بوستان فتوت
سه شاهزاده نیک اختر ماندند که هر یک نهالی بود از گلزار ولایت دمیده و کوکبی از آسمان خلافت درخشیده
سلطان علی میرزا که بین الجمهور بسلطان علی پادشاه اشتهار دارد و اسمعیل میرزا و سید ابراهیم میرزا و سلیمان
بیجن اوغلی بعد از مشاهده شکر فتح و ظفر بتبریز معاودت نمود سلطان یعقوب را توهمی که از خروج سلطان
حیدر بود زایل گردید و ذکر احوال سعادت منوال سلطان علی میرزا ابن سلطان حیدر و شهادت آنحضرت
بتقدیر خالق اکبر چون صوفیان سعادت نشان این خاندان که کشورگشای ممالک ارادت و اخلاص‌اند حیات
و بقای جاه اولاد اعلی نژاد آن سلطان دین و دولت استماع نمودند طریق ارادت را بقدم اخلاص پیموده روز
بروز بمساعدت بخت فیروز در خطه اردبیل جمع شده با حضرت سلطان علی پادشاه که بحسب سن و سال تکیه
سریر سلطنت و ارشاد شده بود اظهار عقیدت و تجدید بیعت مینمودند و اسباب حرب و لشکرکشی آماده میساختند
ارباب غرض و سعایت سلطان یعقوب را خبر دادند که فرزند ارجمند سلطان حیدر بر مسند قایم مقامی پدر سعادت
سیر تمکن دارد و آمد و شد طبقه صوفیه انقطاع نمی‌نماید و عنقریب لوای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت سلطان
سلطان یعقوب از دیدن سلک حق قرابت و خویشی و آزرم همشیره معظمه‌اش حلیمه بیگم که والده محترمه شاهزاده
عالی نژاد حضرت بود محجوب گشته یکی از امرای صاحب شکوه را با گروه انبوه تا که باردبیل فرستاد که آن در
بحر کامکاری را بدست آورده بقلعه اصطخر فارس برده بمنصور بیک پرناک حاکم آن دیار سپارند که در
آن قلعه روزگار گذرانیده و من بعد دست ارباب ارادت و طبقه علیه صوفیه بفتراک دولت ایشان نرسد

وازین معنی غافل افتادند که اراده و تقدیر خالق مافوق تدبیر و قدرت خلایق است و مخزونات عالم غیب عنقریب
بحیز ظهور می آید مضمون قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء باری سبحانه
و تعالی مملکت بهر کس که میخواهد میدهد والحق این عمل از سلطان یعقوب بسیار ناپسندیده افتاده خالی
بر رخسار دولت او گردیده القصه ایلچی طایفه در اردبیل رسیدند و سلطان علی پادشاه صلاح وقت در آن
دید که چند روز پای در دامن سلامت کشیده با زمانه ناسازگار در گردد لاجرم توکل بر خالق جزو کل کرده بهمراهی
امرا گروه با والده محترمه و برادران گرامی روی بجانب اصطخر آورده یوسف آسا در زندان پر وحشت
و محنت آرام گرفت و بجفا و محنت روزگار سازگار آمد * مرد بزندان شرف آرد بدست * یوسف از آن
روی بزندان نشست * و این واقعه در شهور سنه تسعین و ثمانمایه روی داد مجملا خاک آن قلعه مدتی
از وجود شریف شان کحل الجواهر دیده اعتبار و عرصه آن سرزمین از نهال افضال شان خلد برین گشته
از نوادر اتفاقات لفظ خلد برین تاریخ واقعه عبرت گزین است آری تا قطره ابر نیسانی از پایه رفعت
آسمانی تنزل نموده محبوس ظلمت کده صدف نگردد درة التاج تارک شهریاران عرصه روزگار نگردد و
و هیچ گلی بی سرزنش خار گوشه دستار پادشاهان ذوالاقتدار را نسزد نظر این حکایات آزموده و شبیه
این روایات براستی چهره نموده صورت حال همایون فال حضرت خاقان سلیمان نشان ابوالبقا شاه اسمعیل
بهادرخانست که در صغر سن و اوان طفولیت یوسف مثال در آن زندان پر ملال قرین اندوه و کلال گردیده
عاقبت بر تختگاه و اتیناه الملک بر آمده در اندک فرصتی ابواب حشمت و کامرانی بر روی اولیای دولتش
گشاده گشت القصه منصور بیک پرناک فرمان پذیر گشته آن شاخ دودمان خلافت را در قلعه جای داده اما
از روی عقیدت و اخلاص پیش آمده خدمت آن مخدوم زادگان عالی منزلت بر ربقه طاعت خود واجب شمرده
در کل مواد رضاجوی خاطر شریف شان بود و چون چندگاه شاهزادگان والاگهر چون در در جوف قلعه متواری
گشته تجربه روزگار مهذب و از زمانه پرورش می یافتند و سلطان یعقوب را از شامت این بیحرمتی نخل
حیاتش بصرصر اجل از پای درآمده و در سلطان سو قراباغ رخت هستی بسر منزل آخرت کشیده و همچنانکه
در کتب تواریخ مسطور است که امرای ترکمان دو گروه شده جمعی بسلطنت مسیح میرزا برادرش و برخی بپادشاه بایسنقر
پسرش اتفاق نموده بین الفریقین مهم محاربه انجامید بایسنقریان غالب آمدند مسیح میرزا در معرکه کشته شده و
میرزا بایسنقر بر تخت سلطنت جلوس نموده رستم میرزا ابن مقصود میرزا ابن پادشاه مرحوم امیر حسن بیک را بجهة
آنکه موافقت اصحاب عصیان اختیار نموده در سلک مسیح میرزائیان منسلک شده بود و بعد از قتل او گرفتار
شده بقلعه النجق فرستاده بقرق سید علی کوتوال قلعه سپردند و چون چندگاه از سلطنت بایسنقر گذشت
ایبه سلطان بجدود قلعه النجق رفته قرق سید علی را بلطایف الحیل فریفته با خود متفق ساخت و رستم میرزا
را بیرون آورده بپادشاهی اختیار نمودند و جمعی کثیر از مغلوبان معرکه قراباغ و احاد الناس بر سر ایشان

جمعیت نموده قصد تبریز و محاربه بایسنقر را وجهه همت ساخته و بکنار آب ارس آمده لشکر اقامت انداخته و امیرزاده
بایسنقر بجهة دفع فتنه رستم میرزا از تبریز بیرون آمده چون بقریه نهر رسید هر کس را بقراولی فرستاده راه بیوفائی
نموده بمیرزا رستم پیوسته رفته رفته تفرقه کلی بعموم سپاه او راه یافته اردوی میرزا بایسنقر نوعی بهم
برآمده که از عهده ضبط آن بیرون نتوانست آمد بالضروره احمال و اثقال و اساس پادشاهی بر جا گذاشته
با معدودی از خدمتکاران روی بوادی فرار نهاده از راه قراجه داغ بشروان رفته بشروان شاه که
خال او بود پیوست و میرزا رستم کامیاب دولت گشته مظفر و منصور به تبریز آمده بر تخت سلطنت نشست
و امرای ترکمان عموما غاشیه اطاعت بر دوش افکندند و او کما ینبغی بدارای سپاه و رعیت پرداخت
امیر شروان شاه بامداد و اسعاد خواهرزاده و داماد کمر همت بسته و اسباب سلطنت میرزا بایسنقر را سرانجام
میداد میرزا رستم نیز بفکر کار میرزا افتاده در دفع و رفع او با امرا و ارکان دولت باینذری مشورة نموده
آخر الامر مصلحت ملک ایشان قرار داده که آن کوکب درخشان آسمان خلافت را از قلعه اصطخر بیرون
آورده لوای شوکت سلطان علی میرزا که سرافراز دولت و سروری دیده بود در تربیت پادشاهانه بلند
گردانند و بجهة دفع فتنه بایسنقر و طلب خون جد و پدر بصوب شروان فرستند که اگر غالب گردد یا مغلوب
در هر دو صورت مطلوب ظاهری و باطنی او حصول پیوندد و بدین عزیمت ظاهراً عرق قرابت و خویشی و رضا
جوئی خاطر عمه محترمه خود را وسیله ساخته باحضار شاهزادگان حکم کرد و سلطانعلی پادشاه در کمال عز و جاه
به تبریز رسیده رستم پادشاه آنحضرت را در آغوش کشیده در اعتلا و رفعت شان او اهتمام نموده مستشاران
و ملکهتان این دودمان قدس نشان که در زوایای خمول و ناکامی خزیده بودند روی بآستانه سعادت
آشیانش آورده روز بروز سلک جمعیت آن گروه عقیدت گزین انتظام می پذیرفت در این اثنا
خبر ورود میرزا بایسنقر با لشکر شروان بسمت آذربایجان مسموع امیرزاده رستم گشته سلطان علی میرزا با ایبه
سلطان و فوجی از عساکر ترکمان بمدافعه بایسنقر و شیروان شاه فرستاده و ایشان را بکنار آب ارس دریافته
خیمه اقامت نصب نمودند از هر دو طرف کنار آب را جسر بسته راه آمد و شد طرفین حریر سعر تر مفتوح بود و صورت
فتحی از هیچ طرف چهره نمیگشود چنانچه از مدت طول اقامت بستوه آمده بایسنقر بشروان معاودت نمود
سلطان علی پادشاه و ایبه سلطان به تبریز آمدند در خلال اینحال کوسه حاجی و باینذر حاکم اصفهان با میرزاده
رستم در مقام خلاف و عصیان در آمده خطبه دولت بنام بایسنقر خوانده اینمعنی باعث آن شد که دیگر باره
بایسنقر عزیمت جانب آذربایجان نموده با لشکر بیشمار بآن دیار آید و امیرزاده رستم بار دیگر مهد سپهر سروری
سلطانعلی میرزا را با ایبه سلطان و فوجی از عساکر صوفیه و ترکمان بمقابله او فرستاده در حدود آهر دو شکیل انداز
و گروه پرخشم و کین بهمدیگر رسیدند بحق الفریقین معرکه رزم گرم گردید بیمن مقدم آن سلطان سریر هدایت
بایسنقر میرزا مغلوب گشته در این معرکه بایسنقر بقتل رسیده سلطان علی میرزا مظفر و منصور در کمال عظمت

واقعه بار به تبریز آمده امیرزاده رستم لوازم تواضعات و مجملات دوستانه بظهور آورده آنحضرت را در غایت اعزاز
و احترام بجانب اردبیل فرستاد و آن مهر آسمان پرتو سپهر پروری درین خطه فردوس نهاد بدستور آبا و اجداد بر مسند
هدایت و ارشاد متمکن گشت ارباب عقیدت و اخلاص بعتبه علیه گردون مناص آمد و شد آغاز نهادند و اجتماع
فرق صوفیه و ازدحام ارباب عقیدت و ارادت آتش حقد و حسد در کانون رستم میرزا افروخته آنحضرت را با برادران
در تبریز آورد اگرچه رعایت جانب ظاهر مینمود اما جاسوسان گماشته بود که از ایشان خبردار بوده نگذارند که طبقه
صوفیه بخدمت ایشان راه تردد داشته باشند و صوفیه و ارباب اعتقاد همچنان روی ارادت باستان سدره
مکان آورده در خفیه نذر گذرانیده نقد اخلاص را در آن آستان بر محک امتحان میزدند و امیرزاده رستم از معنی
آگاه گشته در کار اولاد سلطان حیدر متفکر گردید عاقبت رای خطا اندیشش بر دفع آنحضرت جازم گردید
شخصی از اصحاب مجلس میرزا رستم آنحضرت را از مکر و کید پادشاه آگاه گردانید چون پرتو این داعیه بر پیشگاه ضمیر
انور تافت بمضمون الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین شبی از تبریز بتحری سوار شده راه اردبیل پیش گرفت و میرزا
رستم ایبه سلطان را با چهار هزار سوار متعاقب آن سلطان عالیمقدار فرستاده در حوالی شماخی که موضعی است از مواضع
اردبیل قریب بشهر بآنحضرت رسید گویند که در آن وقت عدد ملازمان موکب اقبال سلطان علی میرزا زیاده از هفتصد
نبود با آن فوج قلیل مقابله فئه کثیره با خود تجسیر نموده جمعی از دولتخواهان آنحضرت را از قتال مانع آمده چاره جوی گشتند
آنحضرت چون بنور ولایت صورت شهادت را در صفحه تقدیر مشاهده نموده بود صوفیان و هواخواهان دودمان
صفویه را جمع آورده از شهادت خود در آن معرکه خبر داد و برادر نیک اختر فرخنده سیر اعنی خاقان سلیمان شان را که
انوار جهانداری از ناصیه همایونش میدرخشید ولیعهد و قایم مقام گردانیده رموز و اسراری که در وقت ارشاد
شیوه و شعار مرشدان خاندانست بنوعی که از پدر عالیمقدار و اجداد نامدار میراث یافته بود در خاطر خطیرش بود
تعب حیاة نهاد و تاج مبارک خود را بر سر آنحضرت گذاشته او را بمعتمدان سپرده سفارشات بلیغ نمود و بر زبان
الهام بیان گذرانید که چراغ دولت دودمان مرتضوی از و روشن گشته عنقریب ماهچه لوای آسمان سای حرکتش
ارتفاع عظیم خواهد یافت و پرتو معدلتش بر مفارق عالمیان خواهد تافت و بعد از اتمام وصیت قدم در معرکه کارزار
نهاده همچنانکه بر زبان صدق بیانش گذشته بود مخالفان غالب آمده آنحضرت شربت شهادت نوشید بعد از
وقوع این واقعه جانسوز تفرقگی در میان ارباب ارادت راه یافته هر کس بجانبی پراکنده شدند حسین بیک لله و خلیفة
الخلفا که در آنوقت بخادم بیگی اشتهار داشت و دده بیک نعش مطهر آنحضرت را بدار الارشاد آورده در حظیره
متبرکه منوره صفویه مدفون ساختند رحمة الله علیه و این واقعه عظیمه در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه که سه سال از شهادت
سلطان حیدر گذشته بود روی داد

ذکر احوال خاقان سلیمان شان اسمعیل بهادر خان اسکنه الله فی الفرادیس الجنان و بیان جهانگشائی و شرح ظهور و خروج آن خسرو علیین مکان

نغمه پردازان بزم دلگشای
و معرکه آرایان مضمار سخن سرای صورت نادره کار اقبال و زمزمه ظهور و خروج پادشاه ستوده سیر حمیده خصال

صف آرای معرکه کشورگشایی مرحله پیمای بادیه فرمانروایی جمیلی انجمن افروز بزم اقبال آفتاب جهان آرای آسمان
جاه و جلال جام جهان نمای دولت حیدری آینه روی نمای مذهب حق اثنا عشری سلطان سلاطین زمان
تختگیر ممالک گیهان یعنی خاقان سلیمان شان را بدین سان ستوده اند و آثار شجاعت و رزم آزمایی
و اخبار جهانگیری و کشورگشایی آن شهریار والاگهر مرتضوی خصال را در انجمن حدیث آرایی بدین نمط گذارش داده
که بعد از واقعه شهادت برادر صفوت نهاد مراجعت ارباب بغی و عناد صوفیان پاک اعتقاد آن دُر درج
ولایت را که ولی عهد برادر نامدار بود پوشیده و پنهان بشهر آورده هر چند روز در محل اخفا نگاه میداشتند
بعد از چند روز آن طبقه عقیدت گزین از بیم و کید اضداد در اردبیل صلاح توقف ندیدند با والده محترمه اش
مشورة نموده توجه بجانب گیلان بصلاح وقت انسب و اقرب یافتند و آن عفیفه راضی بمفارقت فرزندان گرامی
گشته در همان ایام اعیان صوفیه خصوصاً حسن بیک لله که آخر بخلیفة الخلفا ملقب شده و دده بیک و غیر آن هر دو
برادر نامدار را برداشته با دویست نفر از ملازمان همراه پیش روانه گیلان شدند بنوعی که در کتب مبسوط و تواریخ
خصوصاً در حبیب السیر مسطور است بولایت گیلان در آمده خطه لاهیجان از یمن قدوم بهجت لزوم آن شاه دین
نوربخش باغ جنان و غیرت افزای روضه رضوان گردیده کارکیا میرزا علی والی آن ولایت که از دودمان
سیادت و تعظیم شان و رفعت مکان از سایر ولایت گیلان منفرد و ممتاز و بحسب و نسب و خصال حمیده و بحسن
و خلق و اطوار زکیه موصوف بود مقدم شریف آن نوباوه بوستان جلادت و برادر گرامیش مهر سپهر سیادت
سید ابراهیم برادر آنحضرت را شوق ملاقات والده غالب آمده چون بدرویشی و درویش نهادی متصف بود
طاقیه ترکمانی بر سر نهاده بجانب اردبیل بازگشت و آنحضرت با قلیلی از خدمتکاران جان سپار در آن ولایت
رحل اقامت انداخته منتظر لطیفه غیبی نشست و در آن وقت سن شریف آنحضرت زیاده از هفت سال نبود چه ولادت
آنحضرت در روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه که دو سال از فوت حسن پادشاه گذشته
بود روی داده طلوع نیر شاه اسمعیل بار نخست اگرچه در صغر سن بود اما در فهم و فراست آیتی و در عقل و جوهر ذاتش
علامتی بود در مبادی حال آثار جهانداری در ناصیه همایونش ظاهر و فر ایزدی از جبین مبینش باهر ملازمان موکب
عالی آن نونهال چمن خلافت را بزلال حسن اعتقاد پرورش میدادند و لفظ والای شاهی موسوم ساخته با وجود
صغر سن او بعقیده درست و ارادت شامل مرشد کامل پادشاه میخواندند و بقول مشهور مدت شش سال و نیم
در گیلان توقف نموده و بعضی اوقات در رشت بنشاط و ایامی در خطه لاهیجان بروزگار گذرانیده کارکیا میرزا علی
و کارکیا سلطان حسن برادرش متکفل خدمت بودند بین الجمهور مشهور است که در اوایل حال مکرر از جانب رستم
پادشاه ترکمان کسان بطلب آن دُر گرانمایه دریای بخت یاری بگیلان آمدند و کارکیا میرزا علی معاذیر دلپذیر
عاقلانه تمسک جسته فرستادگان را باز گردانیدند تا آنکه فتور در حال سلاطین زادگان ترکمان و اولاد و احفاد
پادشاه مرحوم حسن پادشاه راه یافت بیکدیگر مشغول شدند و چندان شورش در میان آن طایفه وقوع یافت

که بنهمت دیگری نپرداختند در مدت اقامت آنحضرت از دیده صوفیان و ارباب ارادت آن درگاه کرامت بارش
خالی نبود در اوان نشو و نما گاهی بنشاط شکار مشغولی نموده در سمام و اشکور و منزلات آن ولایت سیر می‌نمودند و همیشه
نقش جهانداری بر لوح ضمیر نگاشته شاهین بلند پرواز همت را بمقصد صید عقاب مملکت در پرواز می‌آوردند
بعزم قوی همتش یار بود ٭ در آن کار بخشش مددکار بود ٭ بخاطر حدیث جهان داریش ٭ ز داوار دارنده بود
یاریش ٭ بدل بودش آرایش داد و دین ٭ ز روز ازل بود فکرش چنین ٭ چون اخبار شورش و پژمردگی دولت
سلاطین آق قوینلو مسموع سمع خاقان سلیمان نشان گردیده رای جهان آرای اقتضای بیرون آمدن از گیلان کرد کارکیا
میرزا علی بتواضعات مهربانانه بمحض حزم و احتیاط دولتخواهانه از آن اراده مانع آمده اظهار نمودند که هنوز
غنچه گلشن آرای دولت را هنگام شکفتن نیست یعنی نواب اعلی را بجهه حداثت سن و کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار
وقت ظهور و خروج نرسیده چند گاه دیگر تا زمانه سازگار گردد که اسباب آن مطلب علیا بدست یاری کارکنان
عالم بالا بنیکوترین وجهی سرانجام یابد آنحضرت چند گاه دیگر بمراعات خاطر کارکیا میرزا علی توقف نموده تا آنکه در
شهور سنه ست و تسعمایه که میان سلطان مراد بن سلطان یعقوب و میرزا الوند بن یوسف میرزا نبیره‌های حسن پادشاه
مصالحه اتفاق افتاده ممالک ایران میانه هر دو عمزاده انقسام یافت خاقان سلیمان نشان که مدت اقامتش
در گیلان شش سال و نیم رسیده بود زیاده از آن مصابرت در حوصله‌اش گنجائی نداشت بالهام ملهم غیبی بخروج
از آن ملک عازم و جازم گشته کارکیا را وداع نموده با معدودی از خدمتکاران و هواخواهان عقیدت گزین جانسپار
ع سباعی که تفاخر کند بدان انجم ٭ روی توجه بمقصد آورده کارکیا میرزا علی آنچه دست مکنتش بآن رسید پیشکش
کردند و خدمات لایقه بتقدیم رسانیده چند مرحله مشایعت نموده ریش سفیدان دولت قاهره را که در ملازمت آن
سر آرای انجمن اقبال بودند وصایای ارجمند نموده در ضمان امان ملک منان روانه مطلب ساخته اما در آن سال دولت
اسفار از هجوم لشکر برودت طرح قشلاق انداخته جامع طوالش محل خدمت گشتند و در اول بهار که زمانه چون یاس
امید دولتخواهان دودمان صفوی از رشحات سحاب الطاف الهی طراوت و خرمی یافت از یورت قشلاق در حرکت
آمده بدار الارشاد اردبیل تشریف آورده بخت شرف زیارت روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا و مراقد متبرکه
آبای عظام فردوس مقام مشرف گشته در آن مکان شریف که محل استجابت دعا و مهبط فتوحات عالم بالاست مطالبی که
در باطن حق گزینش رسوخ داشت از حضرت باری عز اسمه مسئلت نموده بعد از ادای آداب زیارت و مشاهده انوار استجابت
دعا و مهبط فتوحات عالم بالاست مطالبی که در باطن حق گزینش رسوخ داشت [illegible] والده محترمه و برادر
مسرور گردیده بیان تفصیل وقایع و شرح صادرات احوال همایون فال محاربات قوی که بتایید یافته درگاه باری
را در آغاز دولت و کشورگشائی و ایام سلطنت و فرمانروائی روی داده ابواب فتوحات که مفاتیح نصرت
و یاری حضرت که بر روی اولیای دولتش گشوده گشته زیاده از رقم قلم مکسور اللسان و مافوق تحریر
مورخان بلاغت نشانست و آنچه در کتاب حبیب السیر مرقوم گردیده حسن بیک روملو در احسن التواریخ درج نموده

و میر یحیی سیفی قزوینی در لب التواریخ آورده عشری از اعشار بلکه یکی از هزار است چون این مختصر گنجایش تفصیل حالات
آن شهریار گیتی ستان ندارد در رفع الاطاله تیمناً و تبرکاً ذکر مجملی از آنها اختصار میرود که از مطلب اصلی که بیان وقایع
ایام جلوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است باز نماند القصه از ارواح مقدسه آبای عظام و مشایخ کرام استمداد
همت فرموده از دار الارشاد اردبیل متوجه قراباغ شدند و روز بروز ارباب ارادت در اردوی کیهان پوی
جمع میشدند و در قراباغ با سلطان حسین بارانی که از بنایر میرزا جهانشاه بود و نیت خروج و خیال عروج داشت
ملاقات نموده چون آثار کید و غدر از اطوار او مشاهده نمودند از و جدا شده بگوکچه تنگیز تشریف برده بآذربایجان
رو شدند و در آنجا سه چهار هزار نفر از صوفیان و معتقدان از شام و دیار بکر و سوای آن با میر و انجود در
پای سریر اعلی آمدند خان محمد استاجلو با جمعی کثیر احرام ملازمت درگاه عالیشان بسته بسعادت خدمت فایز
گردیده مشمول عاطفت گشت و در آذربایجان بعد از مشورت و کنگاش عزیمت بجانب شیروان و انتقام
کشیدن از شروانیان در دل انور رسوخ یافته با هفت هزار سوار از صوفیه صادق العقیده بجانب شیروان
در حرکت آمدند و با فوج بسیار والی شیروان که بیست هزار سوار و چندین هزار پیاده همراه داشت در حدود
قلعه گلستان مصاف روی داده ظفر و نصرت اختصاص یافت فوج بسیار بتیغ انتقام غازیان شیر شکار
با بسیاری از عظمای شیروان و سپاهیان آن دیار بدار البوار شتافت کوس سلطنت و شهریاری آنحضرت
در آن دیار بلند آوازه گشت و در آن زمستان در محمود آباد شروان طرح قشلاق انداختند شیخ ابراهیم ملقب بشیخ شاه
ولد رشید شروانشاه که در بلاد و قلاع بود بسرکار خاقان سلیمان نشان تعلق گرفت و هم بعضی قلاع خصوصاً بادکوبه
که قلعه ایست سه طرف آن از آب دریا احاطه نموده دست تسخیر صاحب شوکتی بدامان خاکریزان نمیرسد و یکطرف
که بجانب خشکیست خندق عمیق مانند فکر عقلا بیکران و پهنا و رحفر شده با آنکه اندک سرکشی و قلعه داری نمودند
اما عاقبت به نیروی دولت ابد پیوند مفتوح گردیده و چون بعضی از اهل شروان در قلعه گلستان بودند از آنجا
بپای قلعه آمده آن قلعه سپهر اساس را که از قلاع مشهور آن ولایت محاصره فرمودند در ایام محاصره سروش
عالم غیب آنحضرت را بتخت سلطنت و پادشاهی آذربایجان مژده داده و اشارت نموده بود که صعوه حقیر
قابل صید شهباز بلند پرواز آن اوج اقبال نیست آنحضرت امرای عظام را طلب فرموده اظهار نمود که تسخیر قلعه
گلستان نباید تا تخت آذربایجان چون معتقدان آن خاندان قدس نشان صفوی در عالم اخلاص و پیر مریدی
آنچه بر زبان الهام بیانش میگذشت محض صدق انگاشته شائبه تخلف درین شان نمیدادند مژده تخت
آذربایجان غلغله نشاط بایوان کیوان رسانیدند درین اثنا خبر رسید که امیرزاده الوند با عساکر ترکمان
در نخجوان اقامت نموده جمعی از جنود ترکمان را مقرر نموده که از دو طرف بشروان در آمده بمحاربه خاقان
سلیمان نشان کمر بندند شعله غیرت در کانون ضمیر آنحضرت زبانه کشیده یکبار از تسخیر قلعه گلستان گذشته
باشاره منهیان عالم غیب از پای قلعه برخاسته متوجه آذربایجان شدند و میرزا الوند در نخجوان توجه خاقان

سلیمان شان بجانب آذربایجان استماع نموده باسی هزار کس از جنود ترکمان که در موکب او حاضر بودند بمقابله آنحضرت
شتافت اما از وفور شجاعت و دلاوری خاقان سلیمان نشان و قدرت جنود قزلباش که پروانه وار خود را بر
شعله آتش زده از حیات ابد پیوند میدانستند کمال رعب و هراس بر ضمایر ایشان مستولی گردیده بود القصه
در شرور نخجوان در شهور سنه سبع و تسعمایه بین الفریقین مقابله اتفاق افتاده دلاوران لشکر قزلباش فدایی وار
قدم در معرکه کارزار نهادند و داد مردی و مردانگی دادند و از آنطرف نیز جنود ترکمانان بقدر طاقت و توان
کوشش نمودند اما تایید کردگار جهان ظفر و نصرت اقبال شامل قرین حال عساکر ظفر مآل گشته امیرزاده الوند
مغلوب گردید و بسیاری از امرا و اعیان ترکمان درین معرکه مقتول گشته غنایم موفور بدست سپاه منصور افتاده
میرزا الوند در آذربایجان مجال توقف نیافته بجوان گریخت و خاقان سلیمان نشان مظفر و کامران بدار السلطنه
تبریز رسیده و بر تخت سلطنت و پادشاهی تمکن یافته شعار مذهب حق اثنا عشر علیهم السلم ظهور یافته فراز منابر بخطبه آیات
و القاب شاهیه زینت پذیر گشته وجوه دنانیر بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و اسم سامی
آن برگزیده آله سکه آرایش یافت و رسوم مبتدعه ارباب ضلال که خود را باهل سنت و جماعت موسوم گردانیده
ببغض عترت طاهره و محبت اعادی ایشان را پیش نهاد همت ساخته بودند مندرس گشته شیعیان اهل بیت
طیبین طاهرین که تا غایت بتقیه زندگانی میکردند علانیه شعار مذهب حق امامیه پیش گرفته مخالفین در زوایای اختفا
خزیدند و صیت صلابت و قهاری آنحضرت باطراف و اکناف رسیده شعله تیغ آتشبارش زبانه بفلک اثیر
کشید مرتبه دیگر میرزا الوند جمعی فراهم آورده حرکة المذبوحی کرده عزیمت آذربایجان نمود و در شهور سنه ثمان
و تسعمایه در هنگامی که رایات نصرت آیات شاهی از راه ترخان متوجه آذربایجان شده بودند بدار السلطنه
تبریز رسیده دست تعدی بر رعایا و متوطنان آنجا دراز کرده و از آنجا با وجان شتافت و از آوازه قرب
وصول موکب جهانگشای مجال توقف نیافته از آنجا بهمدان رفت و از آنجا روی توجه ببغداد آورده و از آنجا
نیز بجهة مخالفت قاسم بیگ پرناک چون اقامت نتوانست نمود عزیمت دیاربکر کرده در آن ولایت رخت هستی
بعالم آخرت کشید اما سلطان مراد ولد یعقوب پادشاه که مالک ممالک فارس و عراق و کرمان بود و لشکرهای
ممالک خود را جمع کرده بعزم رزم آنحضرت بحدود همدان آمد تا موازی هفتاد هزار کس از جنود ترکمان بمعرض
عرض آورده سیصد عرابه توپ و ضربزن و یراق همراه داشت از آنجانب خاقان سلیمان نشان با عساکر اقبال
مآثر دل بر عنایت الهی و امداد ارواح مقدس طیبین و طاهرین بسته با یازده هزار کس از طوایف جلیله
قزلباش که در رکاب مقدس بودند بمقاتله اعدا توجه نمودند در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجه سنه
ثمان و تسعمایه در المه قلاغ همدان بین الفریقین محاربه عظیم بوقوع پیوست و خاقان سلیمان نشان بزور بازوی
حیدری و طلوع آفتاب دولت اثنا عشری بر آن لشکر بیقیاس ظفر یافته در آن معرکه هولناک دمار از جنود ترکمان
برآوردند سلطان مراد که همیشه خاقان سلیمان نشان او را نامراد میخواندند چنانکه بر زبان الهام بیان میگذشت

سرگشته و نامراد راه فرار نموده بشیراز رفت و درین مصاف غنایم بیشمار و اسپان صبا رفتار و دیگر امتعه و
اجناس هر دیار ما لا تعد و لا تحصی بدست عساکر ظفر شعار در آمد و خاقان سلیمان شان فتحنامها باطراف
واکناف فرستاده ملوک اطراف و اعیان ممالک هر دیار بار دیگر بار و بخت برگشتگی سلاطین ترکمان متیقن و بدولت
ارجمند شاهی امیدوار شدند و بدرگاه عالم پناه توسل جستند و از اطراف و جوانب ایلچیان بپایه سریر خلافت
مصیر فرستاده زبان تهنیت و مبارکبادی این فتح مبین که طراز فتوحات سلاطین عالم بوده گشاده
پیشکش و نثار ایثار کردند رایات ظفر آیات دران بهار بدامن کوه الوند تشریف برده ایام خجسته آثار
بهار را دران مرغزار بهشت آسا بعیش و خرمی و سرور و صحبت و خوشدلی گذرانیدند و دران اثنا منهیان
خبر رسانیدند که سلطان مراد در شیراز رحل اقامت انداخته و بضبط و ربط ممالک فارس پرداخته بحکم شکستگی مسعود
خاقان سلیمان شان عزیمت تخت سلیمان نموده با جنود بخت بلند و عساکر فیروزمند بدار الملک اصفهان تشریف
برده از انجا بایلغار روانه جانب شیراز شدند سلطان مراد از آوازه وصول موکب همایون شاهی تزلزل تمام
یافته تاب توقف در برابر صولت دولت همایون نیاورده بطرف شوشتر حرکت و رایات منصور در کمال
شوکت و کامرانی قدم بر فراز تخت سلیمانی نهاده دار الملک شیراز محل نزول خسروانه سرافراز گردید اهالی
و اعیان فارس در سایه سریر اعلی آرمیده پیشکشهای لایق کشیدند و عموم فارسیان بظلال الویه معدلت و کامرانی
پادشاه مرتضوی خصال استظلال جسته از حوادث روزگار آسودگی یافتند اما سلطان مراد نامراد از خوف
تیغ و سنان غازیان ظفرنشان در شوشتر اقامت نتوانست نمود از انجا ببغداد شتافت و اوضاع آنجا را
بروفق دلخواه مشاهده نموده خیال رفتن دیار بکر و استمداد نمودن از علاء الدوله حاکم طایفه ذو القدر نموده
بدان صوب در حرکت آمد مآل حال او عنقریب رقم زده کلک بیان میگردد القصه رایات نصرت آیات خسرو آفاق
بعد از نظم و نسق دار الملک بصوب عراق نهضت نمود چون امیر حسین کیا جلاوی که تمامت ولایت رستمدار
و جبال فیروزکوه و دماوند و نیل رود را اخذ و در ا بضبط خود در آورده دوازده هزار سوار جرار و پیاده بیشمار
برداشته بحصانت قلاع و جبال رفیعه اعتماد نموده نقش مخالفت و سرکشی بر لوح ضمیر مینگاشت و سر از جیب
عصیان بر آورده دست درازی بحواشی مملکت عراق مینمود جمعی از خواص ترکمان بایندری که در محال عراق
پای ثبات شان سست شده بود بجبال رستمدار و درگاه امیر حسین کیا را ملجا و ملاذ دانسته نزد او مجتمع
شده بودند و او را بیشتر از پیشتر باد غرور و نخوت بکاخ دماغ راه داده با ملازمان آستان سدره نشان
پادشاه گردون پایه سلوک بی ادبانه مینمود و در وقتی که رایات گردون مماس متوجه ممالک فارس شده
بود بر سر الیاس آقا و یعقوب اوغلی که در قلعه ورامین اقامت داشت لشکر کشیده او را مدتی محاصره نمود
بالاخره بعهد و پیمان با او ملاقات کرده بمکر و حیله و غدر آن ترک ساده دل را بدرجه شهادت رسانید
حقیقت گردنکشی و خودسری و خودرایی و جسارت و بی ادبیهای بمسامع جاه و جلال رسیده رفع فتنه برگردا

وکوشمال دیوسازان جبال رستمدار راپیش نهاد همت ساخته دراول بهار سنه تسع وتسعمایه باعساکر ظفرشعار بدانصوب
درحرکت آمده تخست قلعه کلخنداز اکه ازغایت متانت واستحکام باقلعه رفیع چرخ مینافام برابری مینماید محاصره
فرموده بقوت قاهره یزدانی وزور پنجه حیدری آن قلعه خیبر آسا را بجنگ درآورده قتل عام در میان محصوران شیوع
یافت و ازانجا بقلعه فیروزکوه رفته آن قلعه نیز به نیروی دولت فیروز حکم قلعه کلخنداز گرفت امیر حسین کیا باده زده
هزار سوار جرار و پیاده بسیار سرراه برعساکر ظفرشعار گرفته در کمین غدر نشسته بود که بطریق مکر و خدعه دستبردی
نماید از فتح این دو قلعه بلنداساس وقتل عام محصوران هراس بقیاس بخود راه داده آمدکی از خواب غفلت بیدار
شده از اعمال ناصواب پشیمان گشته با جمعی که همراه داشت برده دران متحصن گردید و موکب همایون شهریار میمون
فال بقلعه رسیده شروع در لوازم قلعه گیری کردند چندگاه صفیر تیر و تفنگ آمد و شد نموده محاربات عظیمه
روی میداد رودخانه عظیمی در پای قلعه میگذرد که مردم قلعه سنگ را تراشیده بطریق احتقانات آب را اندرون
قلعه میبردند همعنی برای جهان آرای پرتو انداخته همت بحر خاصیت بران گماشته شد که آب رودخانه را
ازان ممر گردانیده بطرف دیگر اندازند هرچند از همعنی از بسیاری آب و طغیان رودخانه در نظر عقل بعید
مینمود ان لجه پردلی متوجه آن گشته فرمان بران درزاندک روزی جوی عظیمی در طرف دیگر حفر نمودند و آب
رودخانه را ازانجا انداختند چلاویان چون ماهی که از آب دور افتد بطپیدن درآمده دو سه روز در حرکت المزاج
کرده عاقبت العطش زنان فریاد الامان برآوردند و قلعه بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد محصوران قلعه
تر و خشک باتش قهر پادشاه دشمن سوز دوست پرور سوخته تیغ تیز بران طایفه خونریز ستیز حاکم گردید
سوای جمعی از اهل قلم کسی از ان طایفه نجات نیافت امیر حسین کیا چند اسا در ویرانه قفس آهنین محبوس گشت و دران
اثنا خبر عصیان و طغیان محمد کره که در ایام دولت سلاطین زادهای ترکمان داروغه ابرقوه بود خاقان سلیمان نشان
ایالت ابرقوه با او عنایت فرموده بودند و در حینی که آنحضرت متوجه تسخیر رستمدار مشغول بودند بمسامع جلال رسید
که او ایلغار به یزد آورده علی الغفله خود را بشهر انداخته حاکم انجا را بقتل آورده است و رایت نخوت و گردنکشی
برافراخته نهضت همایون بجهت تادیب آن متمرد بی باک بدار العباده یزد واقعه شده تا مدت دو ماه بمحاصره شهر
و قلعه پرداخته عاقبت ان مخذول بی عاقبت از محافظت شهر و ستیز و آویز عاجز گشته بارک متحصن گشت
بالآخره عساکر فیروزمند بران حصار بلند مستولی شده محمد کره را در قفس آهنین محبوس گردانیده و دیگران بجزا
و سزا رسیدند و عاقبت در میدان نقش جهان اصفهان شعله غضب قیامت لهب خاقان سلیمان نشان
التهاب یافته او را با امیر حسین کیا چلاوی در همان قفسها باتش قهر سوختند و بدین یورش بقوت قاهره
یزدانی بقیه سرکشان ممالک عراق را تیغ سیاست از پای درآورده ساحت آن ولایت را از خس و
خاشاک ارباب خلاف و طغیان پاک کردند و در بهار سال به ییلاقات همدان توجه نموده دفع شر صارم
کرد که آغاز فتنه کرده بولایت اد رومی آمده دست درازی بحواشی مملکت میکرد و بیگی بر امتحان قزلملو

و خادم بیک مشهور بخلیفة الخلفا وقوع یافت و برادر و پسر و اکثر سردارانش بدست درآمده بعقوبت هرچه تمامتر
بسیاست رسیدند و تمامی ایل و الوس او بتاراج حادثات رفت سال دیگر قرع سمع همایون گردید که سلطان
مراد که نزد علاء الدوله ذوالقدر حاکم بلاد در امان نشسته بود علاء الدوله او را بدامادی خود اختصاص داده
و او را استظهار لشکر ذوالقدر و ترکمانان موصل و آن حدود که نزد او فراهم آمدند بضبط قلاع دیار بکر و
آن حدود مشغول نموده در آن ولایت دم استبداد و استقلال میزند همت والا نهمت خاقان سلیمان
شان اقتضای آن کرد که رایات جهانگشا را بدان صوب افراخته بکلیه خاطر همایون از اندیشه اکثر ملک فارغ
گردانند قورچیان قمر سیر باحضار لشکرهای ممالک مامور گشته در شهور سنه ثلث و عشر و تسعمایه رایات
فتح نصرت آیت بصوب آذربایجان افراشته شد و چون موکب جهان پیمای شاهی سایه وصول بران دیار انداخت و علاء الدوله
از قرب لشکر قزلباش خبر یافت با لشکر پرخاشجوی بطرف البستان رفته پشت بقلعه کوه رفیع داده
مستعد جنگ و پیکار گشته و موکب همایون خاقان سلیمان نشان بجانب البستان در حرکت آمده
چون تقارب طرفین دست داد جانبین به تسویه صفوف پرداخته آتش محاربه بمرتبه اشتعال یافت که
از برق سیف و سنان جوشن پروین فلک مسوخت زمین البستان از خون کشتگان رشک لعل بدخشان
گردید طایفه ذوالقدر در آن معرکه پرخوف و خطر پای ثبات و قرار استوار داشته دو روز از اول روز تا
شام بحرب و قتال اشتغال مینمودند چون زمانه پرده ظلمانی میانه هر دو گروه حایل ساخت از طرفین
یارانگاه شماقه باصلاح تا صباح مراسم طلایه و پاس می پرداختند روز سیوم خاقان سلیمان نشان
بدن بی بدل را بدرع و خفتان آراسته و دلاوران قزلباش را بمدافعه اعدا دلیر گردانیده همت بلند
نهمت بقلع و استیصال اعدا مصروف داشته قدم بمعرکه کارزار نهادند و از آن طرف مخالفان خیره سر
ذوالقدر علامت عجز و انکسار در ناصیه حال خود مشاهده نموده قرار بر فرار اختیار نمودند و نسایم فتح
و فیروزی بر شقه لوای فلک فرسا وزیده دلاوران لشکر قزلباش دمار از نهاد آن طایفه برآوردند و قلاع
دیار بکر را که بتصرف ذوالقدر درآمده بود بقهر و غلبه گرفته شد ایالت آن ولایت در همین سال که مطابق سنه
ثلث و عشر و تسعمایه بود بخان محمد استاجلو تفویض یافت و در همین ایام امیرخان ولد گلابی بیک موصلو
ترکمان از حدود دیار بکر و موصل بدرگاه عالم پناه آمده مورد التفات گردید و مهمات آن ولایت را انتظام
داده عنان عزیمت را بصوب مرکز انعطاف دادند اما علاء الدوله ذوالقدر در آن زمستان دیگر باره
لشکر جنگجوی فراهم آورده بر سر خان محمد بدیار بکر آمد خان محمد استاجلو با وجود قلت سپاه تکیه بر اقبال
بی زوال شاهی نموده با طایفه استاجلو و یاران بدانجا صف قتال آراسته به نیروی دولت
قاهره مظفر و منصور گشته سارو فلان ولد علاء الدوله که بشجاعت و دلاوری از سایر اولادش
ممتاز بود با جمعی بدست درآمده مقتول گشت علاء الدوله از واقعه پسر بی آرام گشته باز دیگر لشکرهای

پراکنده را جمع آورده باموازی پانزده هزار سوار دلیر بسرکردگی کور شاه رخ میرزا و احمد بیک پسران خود را بطلب
خون برادر بر سر محمد خان فرستاده محمد خان مردانه وار بمدافعه او شتافت و در ظاهر شهر آمده با لشکر
ذوالقدر در آویخت و محاربه عظیم وقوع یافته در نیمرتبه نصیر خان محمد بمیامن اقبال بیزوال همایون بران فرقه کثیره ظفر
یافته کور شاه رخ و احمد بیک اولاد علاء الدوله با بسیاری از اتباع در معرکه کشته بقیة السیف بصوب
فرار وادی پیما ادبار شتافتند چون پادشاه روم از شکستهای پی در پی علاء الدوله و قتل اولاد و قلع و قمع
لشکرش اطلاع یافت و کینه دیرینه او در دل داشت فرصت غنیمت شمرده بر سر او کشید و فیمابین
محاربه اتفاق افتاده علاء الدوله در معرکه رومیان بدست در آمد پادشاه روم او را با استنبول برده روزنامچه
عمرش در آن دیار باختتام رسیده چون اعیان ممالک عراق عرب از تزلزل احوال سلطان مراد خبر یافتند
باریک نامی از امرای ترکمان آن مملکت را بحیطه ضبط در آورده همت بمحافظت آن گماشت و هوای [illegible] آن ولایت
در ضمیر منیر همایون رسوخ یافت و تخت و تاج زردوزی و کمر و خلعت خاص جهت باریک ارسال داشته
باطاعت و انقیاد دلالت فرموده باریک در اول حال باستقبال خلعت شاهی شتافته طاقیه ترکمانی را از
سر گذاشته بپوشیدن تاج و خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردید پیشکشهای لایق جهت بارگاه سدره اشتباه
فرستاده التماس نمود که ایالت آن ولایت را باو مسلم دارند اما ملتمس قبول بر انها نیفتاده و باریک پیغام داد
که ادراک زیارت عتبات در دل رسوخ یافته فرصت آن نمی شود اگر بوی صدق و اخلاص از سخنان او می آمد بلا توقف
به درگاه عالم پناه شتافته در سلک سایر امرا منتظم باشد والا مکر و حیله را درین درگاه راه نیست باریک خفیه روی
شعار دولت خواهی ظاهر ساخته چون نهضت همایون بآن طرف مشخص شد بجمع آوردن ذخیره و یراق قلعه داری
مشغول گردیده علانیه کوس مخالفت کوفته تاج از سر انداخت لهذا نهضت همایون بدان طرف جزم گردیده حسین
بیک لله را با منقلای لشکر گردانیده پیشتر فرستادند چون حسین بیک مذکور بمنزلی بغداد رسید باریک دل از
دست داده اکثر اعیان ولایت را باطاعت بارگاه شاهی راغب یافت قوت مقابله و قلعه داری نخود ندیده
شبی از جمله گذشته سراسیمه و ایجانب حلب گریخت روز دیگر اهالی و اعیان شهر سید محمد کمونه را که از اعاظم
سادات نجف اشرف و صاحب اختیار آن ولایت بود باریک او را بمظنه هواخواهی دولت ارجمند شاهی گرفته
در سیاه چال محبوس گردانیده بود او را بر آورده شعار شاهی صوفی ظاهر ساختند و سید محمد کمونه روز جمعه
بمسجد جامع رفته خطبه اثنا عشری بالقاب همایون بر خوانده حسین بیک لله را استقبال نموده در باغ میرزا ابر
بوداغ فرود آوردند حسین بیک حقیقت فتح بغداد بپایه سریر خلافت مصیر عرض نموده موکب جهانگشای سکندر
نشان با آهستگی طی مسافت نموده مظفر و کامران بدار السلام رسید خلایق آثار بشاشت و شادکامی بظهور
آورده باستقبال شتافته لوازم دعا و نیاز بجا می آوردند و خاقان سلیمان نشان بفتح دار السلام محامد
شکر ملک علام بجا آورده در بیست و ششم جمادی الآخر سنه اربع و عشر و تسعمایه بدار السلام در آمده سید محمد باعزاز

واحترام تمامی مفتخر و مباهی گردیده و ایالت آن ولایت بخادم بیگ تفویض یافت ابو المنصور خلیفه الخلفا در آنجا
لقب یافته و از آنجا روی نیاز و اخلاص بخاک کربلا آورده بتشرف زیارت مرقد منور ابی عبد الله الحسین
و شهدا دشت کربلا مشرف شده زیب و زینت روضه بهشت احترام و انعام مجاوران توجه تمام
مرعی داشتند از آنجا احرام طواف روضه جنت منزلت شاه ولایت مظهر انما ولیکم الله بسته از آنجا
بنجف اشرف رسیده و بان سعادت عظمی فایض شده دست دریا نوال به بذل و احسان خدمه آن
آستانه سدره نشان گشادند و بدار الاسلام عود نموده بتشرف زیارت مرقد متبرکه ائمه و الاثراد
ابی ابراهیم موسی کاظم و محمد تقی الجواد علیهما السلام مشرف گشتند و از آنجا عزم سامره نموده در آن اماکن
شریفه رسم دعا و زیارت و انعام و احسان بتقدیم رسانیدند و بعد از انتظام مهام عراق عرب و بعض
روایات رواج و رونق آستانهای متبرکه رایات فتح آیات تسخیر خراسان افراخته روانه آن صوب شدند
و در حدود لرستان حسین بیک لله و بیرام بیک قرامانلو را با ده هزار کس از عساکر نصرت شان بر سر ملک
رستم حاکم لرستان فرستادند موکب همیون بجانب حویزه در حرکت آمد و اعراب مشعشعه در آن ولایت
متمکن بودند و در آن وقت بادیه ضلالت افتاده بالوهیت حضرت شاه ولایت پناه قایل بودند و از
غرایب حالات آنکه بین الجمهور چنین مشهور است که آن قوم را در هنگام عبادتی که معبود ایشانست کیفیتی طاری
میشود که کارد و شمشیر بر ایشان کارگر نیست نوک شمشیر را بر شکم خود نهاده بعباده علی الله و غیره باطل
متذکر میکردند شمشیر چون کمان خم میکردد و آسیبی بدیشان نمیرسد حاکم آن طایفه همیشه یکی از سادات بود
در منوف سلطان فیاض پسر سلطان محسن حاکم و قایم مقام پدر گشته بود احکام شریعت از میان آن طایفه مفقود گشته
از بادیه ضلالت قدم بشرک نهاده در آن حین بالوهیت فیاض معترف بودند چون رایات جلال بحدود حویزه
رسیده سلطان فیاض با طبقه مشعشعه در برابر موکب همایون سپاه آراسته آماده رزم و پیکار گشته و در ظاهر
حویزه فیمابین حربی عظیم وقوع یافته زمین حویزه از خون کشتگان مشعشعه بحکم لعل رمانی گرفت و فیاض بد سگال
با بسیاری از اهل ضلال به تیغ تیز غازیان ظفر مال براه عدم استعجال نمودند بیت ز خون مشعشع در آن ساده
دشت * فلک تا کمرگاه در خون نشست عاز بس کشته بر روی هم افتاده * در آن بادیه بسته شد راه باد
امرا عظام که بلرستان رفته بودند ملک رستم بعد از آنکه از مقابله ایشان فرار اختیار کرده بجبال صعب
المسالک پناه برده عساکر بهرام انتقام پیرامن آن کوه فرو گرفته کار بر وی تنگ کرده بودند با امان عهد و پیمان
نزد امرا آمده در مواکب ایشان به پایه سریر اعلی رسید و بزبان لری شیرین زبانیها در خدمت اشرف اعلی
سرکرده منظور نظر عاطفت گشت چون محاسن در ذات خاقان سلیمان شان او را بدرر و لآلی آراسته
منتی بان هیات دراز دوی همایون برده بعد از فتح مشعشعه حکومت حویزه بیکی از امرا عظام تفویض
یافت و متوجه شوشتر و دزفول گشتند و حاکم آنجا طریق اطاعت مسلوک داشته بپایه سریر اعلی آمده بکالبد

شهر و قلعه را تسلیم نمودند و آن ممالک تا قلعه سلاسل بحوزه تصرف شهریار دریادل درآمده خاقان سلیمان نشان القلعه

گردون مثال را بیکی از اهل اعتماد سپرده لوای ظفر انتما سایه وصول بر ولایت فارس انداخته سکان کنام الملک

شیراز خرامیده و دیگر باره در دار الملک مظفری قدم بر مسند کامرانی و رعیت پروری نهادند ایلچیان والی

لار و هرمز بپایه سریر خلافت مصیر آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند و در آن ممالک خطبه و سکه باسم و لقب همایون

مزین ساختند و زمستان در خطه شیراز بعیش و عشرت گذرانیدند بهار را در ییلاق گوشک زر همدان گذرانیده

چندگاه در دامن کوه الوند نزول فرمودند و از آنجا دار السلطنه تبریز از مقدم شریف فرمان فرمای ایران

عطر بیز گردید از جانب شیروان خبر رسید که شیخشاه باردیگر در آن ولایت رایت سروری افراخته در ادای

باج و خراج تعلل مینماید آتش غضب قیامت لهب زبانه کشیده در شدت زمستان و سورت سرما عنان عزیمت

بصوب شیروان معطوف ساختند و در جواد ترتیب جسر پرداخته بسلامت عبور نمودند و شروان شاه تاب توقف

نیاورده بجانب قلعه بیغر گریخت رایات جلال بفیروزی و اقبال شروان درآمده ایالت آن ولایت ببلبه بیک

تفویض یافته بود و او در شماخی رحل اقامت انداخته مستحفظان قلاع باکو و شابران بقدم انقیاد پیش آمده

مفاتیح دروب تسلیم نمودند مردم دربند بمتانت قلعه و رفعت خاک ریز اعتماد نموده روزی چند دست و پای

زدند اما عاقبت دست در دامن استیمان زده مراسم متابعت بتقدیم رسانیدند و خاقان سلیمان نشان

در همان زمستان از شیروان بیرون آمده بقراباغ تشریف آورده در اول بهار بجانب سلطانیه در

حرکت آمدند و تهیه اسباب یورش خراسان پرداختند ذکر توجه نمودن بصوب خراسان بلبل نوایان گلشن

روایات و قصه پردازان انجمن حکایات اخبار بدایع آثار فتح خراسان را که بشعشعه تیغ ابدار آتشبار خاقان

سلیمان نشان سمت وقوع یافته بدین عنوان آورده اند که چون طنطنه کوس عداوای خسرو کشورگشا در عرصه

آفاق بلند آوازه گشت سلاطین جهان از رعب و هراس جهان گیری آن شهریار باستحقاق با آنحضرت در مقام دوستی

دوستی و وفاق درآمده طریق مواخات و مصادقت بارسال تحف و هدایا و رسل و رسایل گشودند خاقان

سلیمان شان غازی ابو المنصور سلطان حسین میرزا بایقرا که در ممالک خراسان و مرو شاهجهان و خوارزم و

طخارستان و زابلستان و قندهار تا حدود کابل و بدخشان فرمان روا بود و چندین سال زمان دولتش امتداد

یافته فرزندان رشید کامکارش از پسر و پسرزاده بسیار بود به بدلالت عقل دوراندیش با آنحضرت در

مقام صداقت و خصوصیت درآمده همواره اظهار محبت و دوستی مینمودند و خاقان سلیمان شان نیز با آن

پادشاه والاجاه طریقه پدر فرزندی مسلوک داشته احترام آن سلسله علیه نموده لوازم ارتباط سابق و لاحق

بجای می آوردند و در آغاز کشورگشائی متعرض ممالکی که در حوضه تصرف آن پادشاه موید منصور بود نشدند

و همواره بین الجانبین ابواب مراسله و آمد شد مفتوح بود بعد از فوت آن پادشاه خاقان جاه که از بی اتفاقی

فرزندان مدعی استقلال دو سه نفر ایشان خصوصاً بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و کپک میرزا

چنانکه در حبیب السیر مسطورست اختلال احوال آن سلسله راه یافت محمد خان شیبانی اوزبک که از مرتبه نوکری
سلطان احمد میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان والی خطه سمرقند بود بمرتبه والای سلطنت ترقی کرده در آن
ممالک پادشاه فرمانفرما شده بود بسبب اختلال احوال و عدم اتفاق شاهزادگان سلسله تیموری شنیده
وطمع در ملک خراسان کرده کمر همت باستیصال اولاد خاقان سلیمان نشان مظفر و منصور امیر تیمور
بسته سنه ثلاث و عشر و تسعمایه لشکر بخراسان کشیده با آن شاهزادگان بی تدبیر محاربات نموده بر
ایشان ظفر یافته بقطع رشته حیات ایشان پرداخت مجملا دودمان بایقرا برآورده مملکت ایشان
بحیطه ضبط تصرف اوزبکیه درآمده محمد خان شیبانی که بین الجمهور بشاهی بیک خان مشهورست از اقصای
ترکستان تا حدود عراق در تصرف و حوزه خود کشیده الویه دولت و رایات عظمت و اقتدارش
سر بعیوق برافراخته بخار نخوت و سروری مرتبه در کاخ دماغش متصاعد گشت که هیچ پادشاهی
ذی شوکت و صاحب اقتدار را بنظر در نمی آورد و با خدام آستان ملک آشیان شاهی در مقام
خلاف درآمده در سالی که رایات کشورگشایی مرتبه ثانی بجانب شروان توجه نموده بودند جمعی لشکریان
از راه بیابان بر سر کرمان فرستاده انواع خرابی و قتل و غارت از ایشان در آن ولایت وقوع یافته
مع ذلک خاقان سلیمان نشان دو سه مرتبه رسولان سخندان تیما شیخ زاده لاهیجی که از مشاهیر مستعدان روزگار
بود برسالت فرستاده تبرک ثقه و تیز دلالت نمودند او از بخت برگشتگی در جواب سخنان خشونت آمیز نوشته
لافهای گزاف زیاده اظهار نموده بود که گذاردن حج اسلام در دل رسوخ و از دایا وعده ملاقات در کدام محل
از محال عراق و آذربایجان خواهد بود خاقان سلیمان نشان نیز در جواب مکتوب بنهج مرغوب نوشته فرستادند
که ما را نیز طواف روضه منوره امام الجن و الانس در دل رسوخ یافته ان شاء الله وعده ملاقات در مشهد
مقدس معلی است در شهور سنه ست عشر و تسعمایه در ییلاق خرقان باحضار عساکر نصرت نشان فرمان
داده بدل قوی و امید فتح روی توجه بخراسان آوردند و چون از سمنان عبور نموده دلیرانه قدم بولایت
خراسان نهادند و حکام اوزبک که در ولایت خراسان بودند تاب توقف نیاورده هر یکی مرکز دولت را
خالی گذاشته بهرات جمع شدند شاهی بیک خان که از یورش هزاره عبور نموده در هرات بود از خبر ورود رایت
خاقان سلیمان نشان بی خوف و هراس درآمدن بخراسان خایف و هراسان گشته در بحر تفکر فرو رفته روز بروز
رعب و هراس از خاقان سلیمان نشان در دلش زیاده تر میشد چون رسیدن رایات فیروزی آیات بحدود
مشهد مقدس مسموع گشت اصلا با خود قرار مقابله و مقاتله آنحضرت نتوانست داد جانوفا میرزا را از قوم
خود در قلعه هرات گذاشته خود بجانب مرو شاهجهان در حرکت آمد جانوفا میرزا نیز تاب توقف نیاورده
متعاقب او رفت خاقان سلیمان نشان مبتهج و مسرور با دلی آسوده خاطری شاد از فوز ورود بمشهد
مقدس معلی درآمده جبهه نیاز بر آستان ملایک آشیان سلطان خراسان نهاده بلوازم دعا و زیارت

پرداخته و سادات و مجاوران آن عتبه کعبه مرتبه را بنوازشات ارجمند مخصوص گردانیده از روح السلطان برولایت
و امامت استمداد همت کرده بتعاقب شاهی بیک خان روی توجه بمرو نهاده غازیان عظام که مقلای لشکر
فیروزی اثر بودند چون بحدود مرو رسیدند جانو میرزا با صد کس از بهادران نامی اوزبک بمقابله ایشان
درآمدند در ظاهر مرو بین الفریقین محاربه صعب اتفاق افتاد و با وجود آنکه دانه محمد سردار لشکر قزلباش دران
معرکه بشهادت رسید جانو قا میرزا شکست عظیم خورده رو بهزیمت نهاد و لشکر قزلباش تا پای قلعه اوزبکان را دوانیده
جمع کثیر از طبقه اوزبک بر خاک هلاک انداختند مقارن اینحال چتر همایون فال خاقان سلیمان نشان بیمال سایه وصول
بر ظاهر مرو انداخته در برابر قلعه سراپرده و بارگاه بر اوج مهر و ماه برافراختند شاهی بیک خان چون شیر از آتش
خوفناک گشته در قلعه مرو متحصن گردیده در ضبط شهر و قلعه شرایط مبالغه بجای آوردند کسان بماوراءالنهر و ترکستان فرستاده
باحضار سلطانان طوایف اوزبک فرمان داد همه روزه بین الجانبین در پای قلعه محاربات وقوع یافته از طرفین
جمعی نابود میگشتند چون روزی چند برین منوال بگذشت و صورت فتحی از هیچ وجه بنقش نبست خاقان
سلیمان شان که همت به صف آرایی و جنگ روبرو مصروف داشته از جنگ قلعه میدانستند میخواستند که بحسن
تدبیر شاهی بیک خان را که چون روباه از صولت شیر در سوراخ خزیده بود بیرون کشند طبل ارتحال کوفته
از پای قلعه کوچ کردند و بمحمد خان مکتوبی نوشته فرستادند که تو با ما وعده ملاقات در عراق و آذربایجان
کرده بوعده وفا ننمودی ما بوعده خود وفا نموده بخراسان آمدیم مع هذا اینجا هم بمقابله در نیامدی الحال بمقتضی
قضایا در آذربایجان روداده که برگشتن ما لازم شده بنابران کوچ کرده میرویم تا هروقت که ایشان آماده
پیکار گردند و مقدار الهی شده باشد ملاقات دست دهد شاهی بیک خان ارتحال خاقان سلیمان نشان را
بعجز و زبونی حمل کرده خواست که فی الجمله آبی بر روی کار آورده و اندکی از عار فرار و تحصن جستن از صولت
سپاه قزلباش جبر و اخلاصی بخشد عزم تعاقب جزم نموده تا موازی سی هزار کس از جنود اوزبک و امرا
و سرداران نامی که در آنوقت در ملازمتش حاضر بودند از شهر بیرون آمدند امیر خان موصلو که حسب الفرمان
قضا جریان با سیصد کس بر ساقه لشکر بود از مشاهده جنود اوزبک برطبق اشارت فرار نموده بموکب همایون
ظفر قرین پیوست و از فرار نمودن محمد خان بکمال اضطرار در لشکر قزلباش تصور نموده در تعاقب دلیرتر گردید خاقان
سلیمان نشان چون از آمدن او خبردار شدند چندان صبر نمودند که او از جوی آبی که سه فرسخی از شهر دور است گذشته
جمعی را بتخریب پل آن جوی مامور فرموده عطف عنان کرده با هفده هزار کس که در رکاب سعادت انتسابش بودند
در محمودآباد مرو در برابر جنود اوزبک صف سپاه آراستند شاهی بیک خان ناچار دل بر محاربه نهاده روی
بمعرکه کارزار نهاد و از طرفین بهادران اوزبک و دلیران قزلباش درهم آویختند جنگی چنان بکارزاری وقوع یافت
که بهرام خون آشام و ملک برشتگان معرکه سوخت عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر شقه لوای جهانگشای شاهی
وزیده شکست بر لشکر اوزبک افتاد به نیروی اقبال شاه جهان نگونسار شد رایات اوزبکان

ز خون یلان گشت گلگون زمین   فلک خواند آیات فتح مبین   جانو میرزا و بعضی از اکابر امرای اوزبکیه در آن معرکه
کشته شدند شیبک خان با جمعی از خود منهزمان اوزبک سراسیمه وار اسب فرار بر محوطه که راه بیرون
شدن نبود جهانیدند جمعی از غازیان از عقب ایشان رسیده شمشیر بر ایشان نهادند و آن مخذولان در آن تنگنا
بصد رسوائی بر زبر یکدیگر می افتادند و بحسرت و هوان جان تسلیم میدادند و شاهی بیک خان را یکی از
غازیان استاجلو عزیز آقا نام از زیر جسد کشته بیرون آورده سرش را که از غایت نخوت که سر
هیچ سروری را قابل افسر نمیدانست از بدن جدا کرده در میانه علم اژدها پیکر بر سم سمند جهان پیمای حضرت جمشید
خاقان سلیمان شان بسجدات شکر الهی تقدیم رسانیده و هر عضوی از اعضای او را بولایتی فرستادند و آقا
رستم روزافزون که بتغلب ولایت مازندران استیلا یافته بود و نسبت بملازمان سده اقبال شاهنشاهی
خلاف ورزیده همیشه میگفت که دست من و دامن شاهی بیک خان در نوعی خاقان سلیمان شان یکدست
او را بریده بیکی از یساولان بهرام صولت داده فرستادند که بمازندران برده در دامن آقا رستم اندازد
و بگوید که دست تو بدامن او نرسیده حالا او دست بدامن تو زده و آن یساول در وقتی که آقا رستم با سرداران
طبرستان مجلس عالی داشت بآن انجمن درآمده بیخوف و هراس بخدمت مرجوعه نموده فی الفور بازگشت هیچ آفریده
را مجال دم زدن نشد آقا رستم از خوف این پیغام سراسر تهدید و هراس آب شده و دلش از واهمه و بیم
قصوری یافته روز بروز ضعف بر بدنش مستولی گشته بعالم عقبی شتافت القصه بعد از وقوع این
فتح نامها باطراف و جوانب ممالک فرستاده در تمام ولایت خراسان خطبه و سکه بالقاب مطهر ائمه اثنا
عشر علیهم السلام والصلوة الملک الاکبر و نام نامی همایون آرایش یافته تا کنار جیحون در تحت تصرف امرای
قزلباش قرار یافت و شعار مذهب هدایت آثار امامیه در تمامت بلاد خراسان شیوع یافت و رایات منصوره
بدار السلطنه هرات رسیده لحظه خاقان منصور از فر وجود زیبنده آن تاج و سریر رفعت و زیبائی یافت
و در آن زمستان بلده فاخره هرات محل نزول و قشلاق آمده کامل الصفات بود و والی و حکام اطراف باستان
اقبال آشیان شتافته زبان تهنیت و مبارکبادی فتح خراسان بگشادند و از آن جمله سلطان اویس میرزا
مشهور بخان میرزا ابن سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان از بدخشان بپایه سریر خلافت نشان
آمده منظور نظر خاص و انیس بزم اختصاص گردیده شان ایالت حصار شادمان گرفته مقضی المرام بازگشت
و همچنین محمد بابر میرزا ابن عمر شیخ میرزا ابن ابوسعید گورکان از کابل ایلچیان سخندان فرستاده اظهار اخلاص
نمود و در اول بهار رایات کشورگشائی بعزم تسخیر ماوراء النهر از هرات بیرون آمده چون بمیمنه فاریاب رسید
سلاطین اوزبک و محمد تیمور سلطان که بعد از قتل پدر در سمرقند رایات سلطنت افراخته بود و عبید الله خان که
در بخارا الحکومت مینمود و جانی بیک سلطان و سایر سلطانان ماوراء النهر یکدیگر پیوسته یکزبان آمدند
و کسان بپایه سریر اعلی فرستادند و اظهار اخلاص نمودند و پیشکشهای لایق ارسال داشته تعهد نمودند

کر اگر عنایت شهریاری باشد از طرف آبرا بر ایشان مسلم دارد مدة العمر از جادهٔ خدمتکاران قدم بیرون ننهند خاقان سلیمان
شان ملتمس ایشان مبذول فرموده آهنگ عراق کردند و ایلچیان مصر و شام و روم بجهة تهنیت فتح خراسان بپایه سریر
اعلی آمدند و حکام مازندران بپایه سریر خلافت مصیر آمده نصف ولایت مازندران بمیر عبد الکریم که از اولاد
میر بزرگ بود عنایت شد و نصف دیگر با قا محمد روزافزون شفقت شد و هر یک باوطان خود رحال انقلابات نموده مقضی المرام
روانه شدند و حکام گیلانات و شیخشاه والی شیروان باج و خراج بذمه خود گرفته و غاشیه اطاعت گذاری
بر دوش گرفتند اما سلاطین اوزبکیه بعهد و پیمان وفا کرده در زمان غیبت همایون دست درازیها بحوالی مملکت
مینمودند حسب الالتماس محمد بابر میرزا حکم همایون عز ورود یافت که انچه او از ممالک ماوراء النهر بسعی خود فتح نماید
برو مسلم باشد و او از کابل عزیمت ملک موروثی نموده در بدخشان خان میرزا را مصحوب خود گردانیده متوجه حصار شادمان
شد حمزه سلطان و مهدی سلطان اوزبک که حاکم ولایت حصار بودند بمحاربه لشکر جغتای شتافته محمد
بابر میرزا بر ایشان ظفر یافت و سرداران اوزبک هر دو کشته شده و ولایت حصار شادمان و بدخشان بر طبق
نشان همایون بخان میرزا تعلق گرفت و حقیقت این حال را بپایه سریر اعلی عرض نمودند که اگر مددی از جانب همایون
رسد امید هست که سایر بلاد ماوراء النهر مفتوح گردد خاقان سلیمان نشان سلطان احمد صوفی اغلی را و شاهرخ
سلطان افشار را با جمعی از دلیران معرکه کارزار بمدد کومک ایشان حکم کردند و محمد بابر میرزا با امراء عظام ملحق شده
متوجه سمرقند شدند چون سلطانان اوزبک از آمدن محمد بابر میرزا و مواصلت لشکر قزلباش خبر یافتند مرکز دولت
را خالی گذاشته بجانب ترکستان رفتند و بابر میرزا را در بلده سمرقند تختگاه آبا و اجداد فیروزمند شده پای بر مسند
جهانبانی نهاده در آن بلدهٔ فردوس مانند خطبه اثنا عشر بنام نامی آنحضرت خواندند و امراء قزلباش را رخصت انصراف داده
پیشکشهای لائق بخدمت اشرف فرستاد اما بعد از رفتن امرا سلطانان اوزبک دیگر باره با حشری انبوه و لشکر
کوه شکوه بماوراء النهر آمدند و میرزا بابر اندک مردمی که داشت بمقابله اعدا شتافته صف قتال آراسته فیمابین حربی
عظیم در پیوست بسیاری از امرایان و ملازمان بابری در معرکه بقتل آمدند منهزم گردیدند و بابر میرزا در ماوراء النهر
مجال اقامت نیافته بحصار شادمان آمد و سلاطین اوزبک متعاقب او بحصار آمدند و بابر میرزا در قلعه متحصن شده
کسی ببلخ پیش بیرام خان قراملو فرستاده استمداد نمود بیرام خان جمعی از جنود قزلباش را بمدد فرستاده اوزبکیه
چون از وصول لشکر قزلباش خبر یافتند دست از محاربه و محاصره باز داشته بماوراء النهر مراجعت کردند و حقیقت این
حال و طغیان اوزبک بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسید امیر نجم الثانی که بوکالت دیوان اعلی سرافراز بود و عظمت و
کامرانی و بزرگی و اعتبار و اقتدار او در درگاه معلی بین الجمهور مشهور است و شمه از آن در حبیب السیر مسطور است که بانتظام
مهام خراسان و دفع شر اوزبکان مامور گردیده روانه خراسان شد چون بحدود بلخ رسید بنابر امر و اشارت
همایون کمر تسخیر ماوراء النهر بسته و با اتفاق حسین بیگ لله حاکم هرات و امراء عظام خراسان و بیرام خان حاکم بلخ
از آب آمویه عبور نموده از طرف آب از حصار بابر میرزا رسیده به سپاه قزلباش ملحق شد اول قلعه خزار

وبعد از ان قلعهٔ قرشی را فتح نموده امیر نجم در قرشی حکم بقتل عام کرد شیخم میرزا اوزبک با قریب پانزده هزار کس از
سپاه اوزبک و رعیت بقتل آمدند میرزا بابر چون التماس جمعی از مردم قرشی که از نسل جغتای بودند نموده
درجهٔ قبول نیافت بدین جهت بین الجانبین غبار نقاری ارتفاع یافت وبعد از ان بر سر قلعهٔ غجدوان
که محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان اقامت داشتند آمده چهار ماه انقلعه را محاصره نمودند ماکولات
در اردوی قزلباش روی بنقصان آورده سپاهیان بجهت آذوقه و علیقهٔ دواب تنقص مینمودند عبید الله
خان و جانی بیک خان که در بخارا بودند چون از عسرت احوال قزلباش خبردار شدند در شهور سنه ثمان عشر و تسعمایه
با لشکری آراسته بر سر امیر نجم آمدند محمد تیمور سلطان نیز از قلعه بدیشان پیوست فیمابین محاربهٔ عظیم وقوع یافت
دران معرکه به تیر جانستان بایرام خان قرامانلو که سردار جرجی لشکر قزلباش بود رسیده از اسب در افتاد و
باعث انهزام جرجیان و دلیری اوزبکان گشته جنود اوزبک یکبار هجوم آورده امرای قزلباش متلاشی
گشته قول بهم برآمد بابر میرزا پهلو از محاربه خالی کرده با لشکر خود راه حصار پیش گرفت امرای قزلباش که از
بزرگی و نخوت میر نجم تنگ آمده بودند در محافظت او سعی ننمودند او در معرکه بدست در آمده بقتل رسید و بعضی از
امرا و اعیان و امرای خراسان راه فرار پیموده از گذار کلاتی عبور نموده بخراسان آمدند و اینواقعه در شهور سنه ثمان
و عشر و تسعمایه روی داد بعد از انکه سلاطین اوزبکیه را با شاهد فتح و ظفر عقد مواصلت دست داد بعزم تسخیر
خراسان از آب عبور کرده چندگاه ساحت ملک خراسان لگدکوب حوادث اوزبکان بود چون اخبار ماورا
بعرض عاکفان سدهٔ آسمان مقدار رسید چون کالپوش محل نزول لشکر بحر جوش دریا خروش گشت بعضی از
امرا با فوجی از جنود ظفر ورود بجانب طوس فرستادند سلاطین اوزبک از آوازهٔ قرب وصول موکب ظفر قرین
شاهی تزلزل تمام یافته پای اقامت شان سست گردیده عنان بصوب مراجعت انعطاف داده بماوراء النهر
رفتند مرة بعد اخری ممالک خراسان در تحت تصرف اولیای دولت ارجمند سعادت پیوند شاهی قرار
گرفت خاقان سلیمان شان چندگاه بخراسان اقامت فرموده بعضی از امرا که در محاربهٔ اوزبکیه مداهنه و سستی
کرده بودند خصوصاً دده بیک حاکم مرو را معجر پوشانیده تنبیه بلیغ فرمودند جمعی فتنه انگیزان در زمان
غیبت همایون شعار دولتخواهی اوزبک ظاهر ساخته بمردم شیعه بسبب مضرت رسانیده بودند
بآتش قهر سوخته ساحت آن ولایت را از خس و خاشاک معاندان پاک گردانیده حکومت و تمام مهام خراسان
بکف کفایت زینلخان شاملو نهاده مراجعت فرمودند محاربهٔ خاقان سلیمان شان با سلطان روم در چالدران
در شهور سنه عشرین و تسعمایه که خاقان سلیمان شان در ییلاقات همدان و منتزهات آن ولایت دلگشا عشرت افزا
بودند خبر آمدن سلطان سلیم خواندکار روم شایع شد بیان این وقایع بر سبیل اجمال آنست که سلطان
بایزید در هنگام خروج خاقان سلیمان نشان فرمانروای روم بود با انحضرت اظهار محبت و دوستی
نموده همواره لوازم خصوصیت و اتحاد بجای آورده فیمابین طریق وداد مسلوک بود و در شهور سنه سبع و عشر

و تسمیه بعالم بقا پیوسته ولد امجدش سلطان سلیم سریرآرای تخت و دیهیم گشت از ابنای سلطان بایزید سلطان مراد عجم
سلطان سلیم متوهم شده بخدمت اشرف آمده سلطان سلیم بدینجهت سالک طریق عناد گشته خصومت آغاز نهاد و
بعضی قلاع دیار بکر را با عادی الکه علاء الدوله ذوالقدر تعلق گرفته بود ماده کلفت ساخته رفته رفته بجهات مختلف اسباب
وحشت آماده گردیده در سنه مذکور با لشکر پرخاشجوی زیاده از چند و چون روی توجه باذربایجان نهاد و نامه بخاقان
سلیمان شان نوشته از آمدن خود اعلام نموده آنحضرت در سلاقات همدان بی آنکه خیال محاربه و نزاع رومیان
در خاطر انور باشد از آمدن بی هنگام او آگاه گشته از غایت جمعیت خاطر بی تقید جمعیت عساکر منصوره ممالک ایران
شده با معدودی چند که در ظل لوای فلک فرسا حاضر بودند بمقابله اعدا شتافت در اوایل شهر رجب سنه مذکوره
در صحرای چالدران از اعمال خوی با بیست هزار کس در برابر لشکر نامحصور صف قتال آراسته و رومیه چنانچه شیوه
و شعار ایشان است پیش روی خود را بعرابه و زنجیر جسر ساخته و صد و پنجاه هزار یکچری تفنگ انداز در درون عرابه
با فروختن آتش بکار مامور بودند سلطان سلیم القلعه آتشین را حصار خود ساخته قلب و جناح راست گردید و از آن طرف
خاقان سلیمان شان خان محمد استجلو را چرخچی لشکر ظفر اثر گردانیده ساروپیره قورچی باشی و درویش خان شاملو
را در دست راست و جمعی را در دست چپ قرار داده قول همایون بعز وجود آنحضرت آرایش یافت و سید محمد کمونه
که در سلک امرای معظم بود و میر عبدالباقی وزیر و میر سید شریف صدر در قول بودند دلاوران طرفین پای جلادت پیش
نهاده آتش حرب مشتعل گردید مالقوچ اغلی از دلاوران نامی رومیه و شجاعان روزگار بود همیشه در میان عظمای رومیه
خودستایی کرده و میگفت که در میان سپاه حریف محاربه من جز پادشاه نخواهد بود و در اثنای گیر و دار آن مخذول
بدکردار کمر محاربه در برابر خاقان سلیمان بسته از صف سپاه بمقابله قول همایون شتافته آنحضرت را بمبارزت
خواند هرچند امرای کروه مخذول قابل آن نبود که جهانپادشاه عالیجاه بمبارزت او التفات نماید اما آنحضرت صلای
امرای دولتخواه و امداد سپاه بلا توقف اسب جلادت بمبارزت او تاخته و شمشیر ذوالفقار آثار حیدری آخته
چنانچه بر خشم و کین آن بی عاقبت حمله نموده که از صولت و سطوت پادشاهانه بیخود گشته مجال حرکت نیافت و آن بحر بر دلی
بزور بازوی حیدری چنان ضربتی باو زده که سرش را با یکدست و دوش و ذرع و خفتان فولادی از یکدیگر شکافته
بیکطرف انداخت غریو از هر دو لشکر برآمد و کروبیان عالم بالا آن دست و بازو را آفرین خوان شدند و دلیران هر دو
لشکر بر یکدیگر ریخته از کثرت گرد و غبار روی هوا تیره و تاریک شد خاقان سلیمان شان در آن معرکه هولناک بنفس
نفیس شریف مباشر حرب گشته کارزاری کرد که ناسخ داستان رستم و اسفندیار گردید در میان رومیه مشهور است
که شاه عالیجاه دو مرتبه سمند سعادت مند تا کتل عرابه و جسر رانده زنجیر عرابه را بشمشیر از یکدیگر شکافته و چون
دلاوران لشکر قزلباش بعرابه نزدیک شدند یکچریان و توپچیان با فروختن آتش بکار مشغول شده از
بسیاری دود توپ و ضرب زن و تفنگ عالم روشن تیره گشت و بسیاری از یکان لشکر قزلباش
که بی وهم و هراس خود را بر دریای آتش زده بودند از آتش تفنگ یا حرکشته و خرمن حیاتشان سوخته گردید

خان محمد استاجلو که جرجی بود با بسیاری از طایفه استاجلو در آن معرکه راه عدم پیمودند و میان معلوم گشته
بود که قول همایون از وجود پادشاه عالیجاه خالیست با نظرف هجوم آورده باشتعال آتش بکار و انداختن
توپ و ضرب زن بیشمار لشکر قول بهم بر آمده سید محمد کمونه و میر عبدالباقی و میر سید شریف درجه شهادت
یافتند چون خاقان سلیمان نشان کثرت اعدا و بهم بر آمدگی لشکر مشاهده نمودند بالضروره عنان از
معرکه تافته از انجا بدرجزین آمدند که عساکر منصوره را جمع نموده بار دیگر از روی اقتدار و استظهار بمحاربه
رومیه کمر بندد و سلطان سلیم بعد تجار و مباهات ببلده تبریز آمد اما زیاده از شش روز مجال اقامت
نیافته از شنیده محاربه قزلباش و تهور و دلیری خاقان سلیمان نشان اندیشه نموده از آن جرات و جسارتی
که بظهور آورده بود پشیمان گشته عزم معاودت نمود خاقان سلیمان نشان در آن سال طهماسپ میرزا پسر بزرگ
خود را که آئین جهانداری از ناصیه همایونش نمایان بود بخراسان فرستاده امیر خان موصلو ترکمان لله و اتالیق
و فاتق مهمات گشت بعد از چندگاه آنحضرت را بپایه سریر اعلی آورده سام میرزا را با دورمیش خان فرستادند
تا آخر ایام حیات آنحضرت ممالک خراسان مهبط امن و امان بود در شهور سنه تسع عشرین و تسعمایه شیخشاه والی
شروان روی ارادت و اخلاص باستان اقبال آشیان آورده مایعرف خود پیشکش کرده خود را از زمره
بندگان این آستان شمرده و صبیه که در پرده عفت دودمان شیروان شاهی پرورش یافته بود در سلک پردگیان
تتق عصمت در آورده بدین سلوک خدمتها ولایت شروان مجددا باو مسلم گردید در شهور سنه ثلاثین و تسعمایه چنانچه
عادت قدیم روزگار است هادم اللذات بر ملک حیات آن کیخسرو عهد و کیقباد زمان تاختن آورده در عالم
جوانی و عین لذات نفسانی که سی و شش سال از درجات زندگانی طی کرده بود مرحله سی و هفتم تخت سلطنت
را وداع کرده در سفوطای نام محلی از محال سراب بعالم بقا خرامیده در روضه مقدسه حضرت سلطان اولیا مدفون
گردید • بود چون سایه خدای جهان • او شد از دهر و ظل شد شش تاریخ از آنحضرت چهار پسر یادگار ماند و همگی در
صغر سن بودند طهماسپ میرزا و بهرام میرزا از صبیه یکی از امرای موصلو ترکمان متولد شدند و القاص میرزا و سام میرزا
از جواری مختلفه در وجود آمدند و در ذکر اسامی صبیها زیاده فایده نیست ذکر احوال فرخنده مآل شاه جمجاه
خلد آرامگاه جنت مکان ابو البقا شاه طهماسپ بهادرخان از زمره شاهزادگان عالیشان شاه جمجاه جنت مکان اغر و ارشد
اولاد و الاثراد و شایسته تخت کسری و قباد بود در زمان خاقان سلیمان نشان در صغر سن بسلطنت ملک خراسان
از سایر اخوان امتیاز یافته در بلده فاخره هرات نشو و نما یافته و بعد از انکه امیر خان موصلو نسبت بآنحضرت
اطوار ناپسندیده بظهور آمد از حکومت معزول گردید آنحضرت را بپایه سریر اعلی طلب فرمودند و در خدمت والد
بزرگوار معزز و گرامی گردیده و در بدایت حال آثار سلطنت و پادشاهی از اطوار همایونش لایح و پیدا و
انوار ظل اللهی از ناصیه میمونش لامع و هویدا بود و بعد از واقعه هایله خاقان فردوس مکان قامت استعدادش
بطراز کسوت سلطنت شاهی آراسته گشته در سن یازده سالگی بحکم ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها

جنت مکان جمعی امرا نیز بر سر او فرستاد تاب مقاومت نیاورده ببهانه غزای چرکس بآن طرف رفت از آنجا بکفه رفته وارد کفه
بخدمت سلطان سلیمان پیوست و بسخنان واهی آن قاچیل کاذب او را بآمدن ایران راغب ساخت و سلطان سلیمان بتصور آنکه
بوسیله القاس میرزا جمعی قزلباش بطرف او میل خواهند کرد بار دیگر عزیمت یورش عجم کرد القاس میرزا را با اولامه
تکلو پیشتر فرستاده و خود متعاقب در حرکت آمده تا بلده تبریز عنان باز کشید و شاه جنت مکان صلاح در جنگ ندیده
پیشتر از ورود رومیه از سواد تبریز تمامی غلات و علف صحرائی را سوخته و از ذخیره و ماکولات در آن دیار آثار نمانده
بود چون سلطان سلیمان به تبریز آمد زیاده از چهار روز توقف نتوانست نمود و طبل ارتحال کوفته مراجعت اختیار کرد
و موکب فتح مآل با عساکر اقبال تعاقب رومیه نموده دستهای نمایان مینمودند و سلطان سلیمان از حدود آن ولایت القاس
میرزا را با جمعی از جنود رومیه بطرف همدان فرستاد اما شاه جنت مکان در آن سال از آذربایجان تا صحرای موش رفته
آن دیار را سوخته و ویران کرده در آن دیار از آبادانی آثار نگذاشت بدین جهت سلطان سلیمان سال دیگر نتوانست آمد و بمقر
دولت خویش بازگشت اما القاس میرزا بهمدان آمده فرزندان بهرام میرزا که در آنجا بودند بدست آورده تا دار السلطنه
اصفهان رفت و بهر شهری که رسیده در قلعه بروی بسته در هیچ جا مجال بودن ندیده و با هیچ کس نتوانست ساخت
عاقبت از آوازه وصول موکب همایون متزلزل گشته از اصفهان بازگردیده رومیان از موافقت او دلگیر و از مصاحبت
ترک و تاجیک مایوس گشته از او جدا شدند و او از قم جانب شیراز گریخت و از آنجا بشوشتر رفته و از شوشتر به بغداد
رفت رومیان چون دانستند که از او کاری برنمی‌آید و وجود او در آن ولایت موجب شورش و فساد است در مقام
دفع او شدند و از بغداد گریخته بالکای اردلان آمد رومیه لشکر بر سر او فرستادند و او منهزم گشته بنزد سرخاب
سلطان اردلان بقلعه شله رفت و از همدان بهرام میرزا و امرا بر سر او رفتند او سرخاب سلطان را شفیع خود ساخته
استدعای عفو گناهان خود کرد حسب الاستدعای سرخاب سلطان مرتضی اعظم شاه نور الدین نعمت الله یزدی
که شوهر خواهرش بود رفته او را بجان امان داده آورد و او سر خجالت در پیش انداخته جز شرمندگی دست آویزی
نداشت شاه جنت مکان او را بقلعه قهقهه فرستاده در آنجا محبوس گردانیدند و از شامت احوال او بسام
میرزا نیز بی اعتماد شده از درجه اعتبار افتاده بالاخره مکان او نیز در قلعه قهقهه قرار یافت و عمر هر دو برادر با
دو سه پسر که داشتند در آن قلعه سپری گشت مرتبه چهارم باغوای اسکندر پاشا که حاکم ارزن الروم بود او در آن
سرحد اظهار جلادت نموده لاف و گزاف میزد و با خدام آستان اقبال آشیان شاهی نه از راه سلوک مینمود
تا آنکه تنبیه و گوشمال او بر ذمت همت لازم گشته لشکر بر سر او فرستادند و در حوالی شهر خنس محاربه عظیم اتفاق
افتاده فتح و نصرت قرین حال اولیای دولت قاهره گشته اسکندر پاشا شکسته و مغلوب خود را بقلعه انداخت
و جمعی کثیر را از رومیه بر خاک هلاک انداختند و سلطان سلیمان باغوای او بار دیگر لشکر باین دیار کشید و شاه جنت
مکان مضمون الحرب خدعه با او همان عمل پیش آورده قحط غلات در اردوی رومیه شیوع یافت و سلطان
سلیمان از فقدان ماکولات از نخجوان پیشتر نتوانست آمد بازگردیده در راه رفتن از قزلباش دست بردها

نمایان گردد جوانب اردوی و میمنه را احاطه نموده فوج فوج و گروه گروه که جهة بدست آوردن ذخیره از اردو
بیرون آمدن بهر طرف منتشر شدند و از دست برد مبارزان جنگجوی و جوانان رزم خوی قزلباش راه عدم
پیموده اسب و یراق شان نصیب غازیان میشد مجملا در هر مرتبه جمعی کثیر از جنود رومیه طعمه شمشیر و هدف تیر بهادران
موکب همایون شاهی گشته تلف و نابود میشدند تا اینکه سلطان سلیمان از آمد شد بیفایده دلگیر گشته بصلح
راغب گشت و از جانبین ایلچیان آمد شد نموده عقد مصالحه فیمابین انعقاد یافته دستور و سرحد قرار یافت
مستعدان عجم تاریخ مصالحه مذکور الصلح خیر یافته اند و در رشته بلاغت انتظام داده اند شعر منهی اقبال
درین کهنه دیر غلغله انداخت که الصلح خیر بعد از وفات سلطان سلیمان پسرش سلطان سلیم بدستور پدر
سالک مسالک مودت گشته شرایط مصالحه و پیمان مرعی داشت و او بعد از شش سال از ایام سلطنت بعالم بقا
شتافت و سلطان مراد پسرش قایم مقام پدر گشت و او نیز تا آخر ایام حیات شاه جنت مکان بشرایط
پیمان عمل نموده اما بعد از ارتحال شاه جنت مکان در زمان نواب سکندر شان نقض عهد و پیمان کرده تفصیل القضایا
در محل خود از مساعدت بخت مأمول است بالجمله در زمان مجمع نشان آنسلطان سلاطین نشان و پادشاهان عالیشان
و سلاطین دوران برحسب تقدیر و اقتضای زمان بر درگاه کیوان اشتباه بفیض امن بمعاونت و مظاهرت آنحضرت
بنیل مرادات فایز میگردیدند از جمله خواقین دوران که بخدمت آنحضرت رسیده پادشاه مرحوم مغفور
محمد همایون پادشاه ابن محمد بابر ابن شیخ عمر میرزا ابن سلطان ابو سعید گورکانست که از حدود قندهار و غزنین
و کابل و بدخشان و بنگاله و اقصی ممالک هندوستان پادشاه و فرمان روا بود از حوادث روزگار و طوارق
لیل و نهار و بی اتفاقی برادران و نامهربانی شیرخان افغان که پایه نوکری کمتر ملازمانش داشت شکست
خورده در هندوستان مجال اقامت نیافته بی سر و سامان بولایت سند آمده و در آنجا نیز از معاندات
امرا ارغون اولاد امیر ذوالنون اقامت نتوانست نمود بحدود قندهار آمد عسکری میرزا از برادرانش حاکم قندهار
بود بدوستی کامران برادر دیگر که با آنجناب معاند بود در مقام کید و غدر درآمده بقندهار راه نداد آنجناب
چاره کار منحصر در آمدن ایران و توسل جستن بشاه جنت مکان دانسته با یکصد نفر از امرا و ملازمان و خدمتکاران
اردو و احمال و اثقال بر جا گذاشته از راه جول بخراسان آمده در عراق بملاقات شاه جمجاه جنت مکان
فایز گردید معظم امرا و خواص ملازمانش که با آنجناب طریق وفاداری می پیمودند بیرام خان بهارلوی ترکمان
بود که بعد از واقعه غجدوان و انهزام سپاه میر نجم در موکب میرزا بابر بکابل افتاده بحسن خدمات لایقه در آن
دودمان مراتب علیا ترقی کرده و در آن هنگام مرتب امور دولت همایونی بود شرح آمدن آنجناب بایران
و اشفاق و مهربانیها که از حضرت شاه جنت مکان نسبت بآن پادشاه عالیجاه بسمت ظهور یافته و مبالغها که در
توقیر و احترام آن خلاصه دودمان تیموری فرموده بودند از مضمون فرمانی که بمحمد خان شرف الدین اغلی تکلو حاکم
هرات قلمی شده شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک مؤلف تاریخ اکبری صورتش را از آنجنس در آن صحیفه لطیفه

ثبت نموده معلوم تکمان میگردد القصه آنحضرت بعد از انقضای ایام معاشرت و مجلس متوجه سامان و سرانجام اسباب
فرستادن آن شهریار بلند مکان گشته خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و بیوتات خاصه و مایحتاج هر کارخانه را
با سایر موجبات و اسباب سلطنت جهانبانی و پادشاهی بر وجه لایق ترتیب یافته امرا و ملازمانش را تبشیر عنایات فاخره
و انعامات وافره نواخته اردوی آراسته و پیراسته جهت آنجناب تکمیل یافت و از شاهزادگان نامدار سلطان مراد میرزا
با بوداق خان قاجار لله و جمعی از امرای معتبر و قورچیان خاصه و غیر ذلک مجموع دوازده هزار کس بودند بکومک مامور
گشته در مرافقت آن پادشاه جمجاه روانه شدند و فرمان قضاجریان صدور یافت که امرا و لشکریان تا در ملازمت
آنجناب باشند امر و نهی او را ثانی امر و نهی پادشاه مرشد خود دانسته یکسر مو از اشارت همایونش تخلف نورزند
و آنجناب در ییلاق سورلق از خدمت اشرف جدا شده تا دار السلطنه تبریز سیر فرموده و از آنجا عزیمت مقصد خود
نمود بجهة زیارت روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا بدار الارشاد اردبیل تشریف برده از راه خلخال و طارم
سیرکنان روی توجه بخراسان نهاده شاهزاده نامدار و امرا و لشکریان پیوست و بیمن موافقت و دوستی این دودمان
خلافت مکان و مرافقت جنود سعادت نشان بمطالب ارجمند فایز گشته در اندک وقتی بر برادران نفاق سرشت
نامهربان تسلط یافته سرکشان ممالک کابل و بدخشان را در ربقه اطاعت آورده لوای ملک ستانی بجانب هندوستان
افراخته کامیاب دولت گشته * آمد از هند همایون بر حضرت شاه * طالع سعد ببین بخت همایون بنگر * تفصیل این
حالات رجوع بکتاب احسن التواریخ حسن بیک مورخست از سلاطین چنگیزیه حاجی محمد خان که از نژاد والیان اورگنج
و خوارزم بود بجهة منازعت اقربا و بنی اعمام بدرگاه عرش اشتباه آنحضرت و فلک قدر ملک احترام آمده بتوجهات گوناگون
شاهانه بین السلاطین معزز و ممتاز گردید و بالاخره بیامن صداقت و دوستی این دودمان سلطنت نشان بملک موروث
رسیده در میانه اقربا و بنی اعمام بدرگاه عرش اشتباه بزرگی و سربلندی یافت محمد قلی سلطان پسر خود را بخدمت
آنحضرت فرستاده تا آخر ایام حیات شاه جنت مکان طریقه صداقت و دوستی مرعی فرداشته بین الجانبین ابواب
رسل و رسایل مفتوح بود همچنین پاینده محمد خان والی مرو شاه جهان بن محمد خان والی نسا و ابیورد و پیر محمد خان حاکم
بلخ و لشکر قرا بدرگاه سلاطین پناه توسل جسته بانعامات وافره پادشاهانه و تعظیمات متکاثره شاهانه مخصوص میگشتند
و در شهور سنه ستین و تسعمایه سلطان سلیمان خوندکار روم برادرش سلطان سلیم نزاع نموده در زمان دولت پدر
لشکر انجم حشر جمع نموده مدعی سلطنت شده سلطان سلیمان که بر مسند سروری و عرش قیصری تمکن داشت لشکر بر سر او
فرستاده و او در نقابت و امابه با لشکریان پدر و برادر جنگ کرده مغلوب گردید و با چهار پسر دوازده هزار
کس از پاشایان و ینکچریان و سایر عساکر رومیه که بر سر داشت احرام ملازمت شاه جنت مکان بسته در کمال شوکت
و اجلال بآذربایجان آمده شاه جنت مکان از دار السلطنه قزوین حسن بیک یوزباشی استاجلو را که از زمره ارکان
دولت قاهره بمزید اعتبار و اقتدار مخصوص بود باستقبال او فرستاده او تا بلده تبریز رفته با اتفاق میرزا عطاء الله
اصفهانی وزیر آذربایجان بمنزل نزول و سامان او و اتباعش بر وجه لایق سرانجام داده باعزاز و احترام

تفرج آوردند و شاه جنت مکان در میدان سعادت آباد قزوین جشن عالی پادشاهانه و محفل متعالی خسروانه
آراسته با قیصرزاده ملاقات کرده چون سلطان بایزید اعتقاد درست و نیت صافی نداشت و آثار حیله
و غدر و کید از ناصیه احوالش نمایان بود لهذا از این دودمان کرامت نشان بمطلوب خود نرسید و شاه
جنت مکان از چند جهت در مقام حمایت و امداد و اعانتش در نیامدند اول با سلطان سلیمان پدرش مصالحه
اتفاق افتاده و ابواب کلفت و نزاع مسدود شده بایمان مغلظه تاکید شده بود و او مخالفت پدر مینمود
و معاونت او موجب نقض عهد و میثاق بود و آنحضرت برحسب کریمه و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها
عهدشکنی نمینمودند دیگر آنکه قیصرزاده بسیار بزرگ منش و متکبر و مقبوض و سرد اختلاط بود و از عقل
و دانش دور و از خرد بی‌بهره و مهجور بود و در چنین حال شیوه تکبر و تجبر شعار خود ساخته اصلا از شیوه
مردمی و تملق و چرب زبانی که در هنگام ادبار بغایت در کار است نداشت مع هذا حضرت شاه والا جاه
آنچه نهایت مردمی و مهمان نوازی بود بجای آورده دقیقه از دقایق تعظیم و حقایق تکریم فروگذاشت
نکردند و زیاده از همایون پادشاه در توقیر و احترام او مبالغه فرمودند و ارادت خاطر بدان متعلق گردید که
میانه او و پدرش اصلاح کرده روانه دیار خود گردانند نامه محبت آمیز دوستانه بسلطان سلیمان نوشته
والتماس عفو تقصیرات او کردند و با او همیشه معاشر و همصحبت بودند تا آنکه خبث باطن خود را اظهار ساخته
و با خواص خود مواضعه نموده بود که در حین صحبت انتظار فرصت نموده عیاذاً بالله آسیبی بذات مبارک همایون
رسانیده اگر توانند در عراق قلعه قایم کرده لوای حکومت برافرازند و الا خود را بدار المرز و گیلانات اندازند
از میانه جماعت بقیه ترکمانان استرآبادی بطرف ادغرنجه بدر روند عرب محمد نامی از خواص ملازمان او بدین مواضعه
جاهلانه انکار نموده روزی در باغ سعادت آباد قزوین مجلس آراسته هر فوجی از امرا و اعیان در گوشه از آن
باغ بهشت نشان بطبخ اطعمه الوان و صحبت گلرخان مشغول بودند شاه جنت مکان با سلطان بایزید و جمعی از خواص
ملازمان او در آن باغ خلداسا خلوتی آراسته و فوطه‌های زرین تار طباخی در میان بسته بعیش نفس در کمال
فرح و انبساط اطعمه و اشربه ترتیب میداد عرب محمد مذکور خود را بآنحضرت رسانیده از غدر و کید آن گروه غدار خبردار
گردانیده و شاه جنت مکان از مواضعه رومیان آگاه گشته از انجمن بیرون رفته ببهانه صداع در از مجلس باز ماندند
سلطان بایزید از این واقعه مستشعر گشته همان شب عرب محمد را که بآن راز سربسته زبان گشوده بود بقتل آوردند
بدین جهه پرده از روی کار افتاده عاقبت بجزای عمل و سوء کردار گرفتار گردیده دو سه مرتبه از جانب سلطان
سلیمان کسان معتبر مثل علی پادشاه حاکم مرعش و حسن آقا چاشنی‌گیرباشی بطلب او آمدند و حضرت شاه عذر
مینمودند بالآخره خسرو پاشا که از پاشایان معتبر و الکه‌داران دولت آل عثمان بود آمد شاه جنت مکان او را
با چهار پسرش صحیح و سالم بخسرو پاشا و فرستادگان بدرسپردند اما ایشان بفرموده سلطان سلیمان بقطع
رشته حیات هر پنج نفر [illegible] از زمره عثمانیان تاریخ این واقعه عبرت افزا است که باسقاط پنج

وشیمی و تسعمایه است و آنحضرت در عرض مدت ایام سلطنت سی سال بلکه متجاوز در اداب مملکتداری و دفع اوزبکیه و رومیه
و غزای گرجستان و تسخیر شروان و سفرهای خراسان پرداخته بعد از ترددات و مشاغل امور ضروریه در دار السلطنه
قزوین رحل اقامت انداخت و بیست و سه سال از مقام خود حرکت نکرد و ممالکی که در حوضه تسخیر کشیده اول ولایت
شروانست که در وقت آبادانی از گنجهای قارونی نشان میداد بعد از فوت سلطان خلیل همت والا نهمت بدان مصروف
داشته که آن ولایت کثیر المنفعه از دست شیروانیان سباع سیرت بهایم سریرت انتزاع نماید بدین عزیمت نهضت
همایون بآن ولایت اتفاق افتاد شاهرخ میرزا که وارث ملک شیروان و در هنگام دست افزای شیروانیان بود بدست
آورده آن ولایت را بضرب شمشیر غازیان خون آشام انتزاع نموده قلاع رفیع آن مملکت را بحسن سعی و تدبیر مفتوح
گردانیدند ایالت و دارایی آن در اول حال شهزاده نامدار القاس میرزا تعلق گرفت و بعد از ظهور عصیان و طغیان
او بعبدالله خان ولد خان محمد استاجلو که بشرف مصاهرت این دودمان سرافراز بود تفویض یافت چند سال نایره
شورش و غوغای سپاهیان شیروان افروختگی داشت و بشمشیر آبدار غازیان نصرت نشان تسکین یافته تمامت ولایت
شیروان و شکی و باب الابواب تا طبرسران در تحت تصرف امرای عظام قزلباش قرار گرفت و حکام داغستان سر بربقه
اطاعت در آورده‌اند دیگر ممالک گیلانست که در میان والیان انقسام داشت و ایالت گیلان بیه پس که در آن
هنگام مالک ملک موروث بود با آنکه بمصاهرت این دودمان سرافرازی داشت سر از طوق فرمانبرداری پیچیده
در سالی که سلطان سلیمان خواندگار روم بسلطانیه آمد چنانچه در طی احوال آمده شد رومیه سمت تحریر و سبق تسطیر یافت
مظفر سلطان از گیلان آمده با خواندگار روم ملاقات نموده اظهار دولتخواهی کرد بعد از آنکه سلطان سلیمان کوچ
کرد مظفر سلطان از و جدا شده از شآمت این عمل در گیلان اقامت نتوانست نمود از راه دریا بشروان رفت سلطان
خلیل والی شروان حمایت او را در حوزه قدرت خود ندید حسب الفرمان قضا جریان او را گرفته بدرگاه عرش اشتباه
فرستاد شاه جنت مکان او را در قفس کرده بازنجیر از میانه دو منار مسجد حسن پادشاه واقعه در صاحب آباد تبریز
آویخته با آتش قهر سوخته مملکت او را بسلطان حسین ولد خان احمد برلاس که فرمانبرداری والی گیلان بیه پیش نامزد فرمودند
و تا خان احمد برلاس که نامداری مقیم بود کل گیلانات با و تعلق داشت و سلطان حسین از این عالم رحلت نموده از خان
احمد بعضی حرکات صدور یافت که مرضی طبع اشرف نبود لهذا بنا بر مراعات صله رحم اراده خاطر اشرف باحیای
سلسله اسحاقیه تعلق گرفته جمشید خان نواده مظفر سلطان را که سلطان محمود خان پدرش خواهرزاده شاه جنت مکان
بوده برتبه والای مصاهرت و لقب ارجمند فرزندی سربلندی داده بایالت ولایت موروثی معزز گردانیدند
و معصوم بیک صفوی را که وکیل السلطنه بود با جمعی از امرا و عساکر منصوره بر سر خان احمد فرستادند و معصوم بیک
بعد از محاربات و قتل بسیاری از سپاهیان گیلانی او را بدست آورده در باغ جنت آباد قزوین بنظر
همایون در آورده در اول حال بقلعه فرستادند خان احمد مرد قابل و شاعر پیشه بود بفراغت گذرانیده تاب
جفای قلعه نتوانست آورد و این رباعی در سلک نظم در آورده باردو فرستاد از گردش چرخ دوار کل

میکویم • از جور زمانه بین که چون میکریم • با ساغر درد چون صراحی شب و روز • در قهقهه‌ام ولیک خون میکریم

یکی از ظرفای اردوی معلی در جواب این رباعی کفت رباعی آنروز که کارت همکی قهقهه بود • با رای تو رای سلطنت صد ره بود • امروز درین قهقهه با درد بساز • کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود • شاه جنت مکان از آزار او خبر یافته او را از آنجا بیرون آورده بقلعه اصطخر شیراز که وسعت تمام داشت و هوای مرغوب با چند نفر خدمتکار فرستاده لباس و اطعمه و اشربه بقدر احتیاج تعین فرمودند مملکت کیلان بجهت بهرام اعظم قدر تقسیم یافته تا آخر ایام حیات شاه جنت مکان در تصرف ایشان بود و دیکر ولایت کرجستان کاخت و کارتیل است چند کاه شاه جنت مکان بغزای کرجستان میپرداخت الوندخان والی کاخت اطاعت نموده جزیه و باج و خراج بذمت خود کرفته پسر خود علیخان را بملازمت اشرف فرستاد تا آخر ایام حیات شاه جنت مکان اسکندرخان و پسرش لوازم طاعت کذاری و باج دهی بتقدیم میرسانیدند لوارصاب والی کارتیل کردنکشی میورزید رایات نصرت آیات بولایت او در آمده دقیقه از دقایق قتل و غارت و اسیری و نهب فرو کذاشت نکردند بالاخره لوارصاب بجزای اعمال رسیده پسرش داود پناه باستانه عز و جاه آورده بشرف اسلام مشرف شد ولایت تفلیس و برالوه و بعضی محال کرجستان که در امال در حوزه تصرف دیوان بود از راه شفقت موده بسیمون پسر دیکرش بدستور پدر از کفر و عصیان احتراز نموده اطاعت میکرد و شمخال سلطان چرکس که حاکم شکی بود با محمدخان بازنیاد اوغلی ارشکی قراباغ بتادیب او مامور کردیدند و ایشان بعد از سعی بسیار و بنیروی دولت قاهره او را بدست آورده بپایه سریر اعلی فرستادند در آنوقت اسلام قبول نکرده و در قلعه الموت محبوس کردید اما در زمان نواب سکندرشان بشرف اسلام دریافته بایالت مملکت موروث رسید چنانچه در طی سوانح آن ایام مرقوم قلم عنبرفام خواهد شد مجملا آنحضرت در ایام اقامت پیوسته اوقات شریف بانتظام مهمات ممالک و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی و در ترویج شریعت غرا و تعظیم سادات و علما و اصحاب زهد و تقوی و رواج و رونق بقاع و آستانها و تعمیر مساجد باقصی الغایت کوشیده در امر معروف و نهی منکر مبالغه بسر حد افراط رسانیدی و بخیرات و مبرات راغب بوده بجهه مولود هر یک از حضرت چهارده معصوم مبلغی نذر فرموده هر سال وجوه نذر مولودی را از طبقه سادات عظام محال تعیین اثنی عشری میداد که در میانه خود قسمت نمایند و در اکثر ممالک بانها تصدق تعیین فرمودند که همه روزه بمحتاجان آنشهر میداده باشند و در بلاد شیعه مثل سبزوار و مشهد مقدس و استراباد و قم و تبریز و اردبیل چهل نفر ایتام اناث و چهل نفر از ذکور را ماکول و ملبوس مهیا شده و سایر مایحتاج تعین فرموده چون معلم و معلمه پرهیزکار و خدمتکاران صلاحیت شعار مقرر فرموده چون بحد بلوغ میرسیدند بایکدیکر تزویج داده دیکری در عوض می آوردند تخفیفات و تصدقات که در ایام دولت همیون برعایا نموده‌اند اصل وجوه تمغا ممالکست که از زمان سلاطین ماضیه استمرار یافته از تجار و مترددین بازیافت میشد هر ساله تخمینا شصت هزار تومان عراقی بحصول موصول

میگشت و بر وفق خوابی که حضرت صاحب الزمان صلوات الله الرحمن علیه را دیده بودند بمعنی اشارت شده بود
و تجار و متردّدین بخشیده تمغاجیان از ممالک بر طرف شده مال محترفه و مواشی و مراعی اکثر ممالک خصوصاً محال
شیعه وجوهی که صورت شرع نداشت تخفیف رعایا مقرر داشته از دفاتر اخراج کردند القصه در زمان خجسته نشانش
سپاهی و رعیت کامیاب و فراغت و رفاهیت بودند و استقامت و آرامش درجه کمال یافته جهانیان بیمن معدلتش
در بستر فراغت و آسایش می غنودند جمیع مهمات کارخانه سلطنت را انتظامی و انسجامی داده بودند که الی غایت
در ممالک ایران و هندوستان اختیارات طبع وقادش قدوه و قانونست چون اجل موعود در رسیده در سال
تشقان ئیل اربع و ثمانین و تسعمایه در شب سه شنبه چهاردهم شهر صفر دعوت حق را لبیک گفته طایر روح پر فتوحش
با اوج عالم قدسی پرواز نموده در روضات جنان آشیان گرفت شرح واقعه مذکور در ذیل این دفتر در محل خود
سمت گذارش مییابد و همچنانکه در طی این احوال رقم زده کلک شیرین مقال خواهد گشت اسمعیل میرزا بسعی بعضی امرا بر
مسند فرمانداری تمکن یافته باعمال ناصواب و قطع صله رحم اقدام نموده لاجرم از عمر و دولت متمتع نیافته چراغ عمرش
بزودی افسرده گشت و حق بمرکز خود قرار گرفت و سریر دولت و پادشاهی با وجود شریف والد ماجد حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی یعنی نواب سکندرشان رضوان مکان سلطان محمد پادشاه علیه الرحمه والرضوان زیب و آرایش یافت
شرح حالات زمان دولت نواب سکندرشان و قضایایی که در ایام سلطنت آنحضرت روی داده بعد از تفصیل ارتحال
شاه جنت مکان و وقایع زمان سلطنت اسمعیل میرزا از مساعدت بخت مامولست بالجمله آنحضرت در اصداف سلطنت
و شهریاری دُر درج نصفت و بختیاری نقاوه دودمان عالیشان یعنی خلف موفور الشرف شاه جنت مکانست
در صغر سن بسلطنت ملک خراسان و جانشینی والد ماجد معلی مکان موسوم گشته محمد خان شرف الدین اغلی تکلو لله
راتق و فاتق مهمات بود و چندین سال در دار السلطنه هرات بعشرت و کامرانی و اکتساب فضایل و کمالات نفسانی
روزگار گذرانیده بعد از ایام شاه جنت مکان از شوق ملاقات فرزند ارجمند غالب گشته او را بپایه سریر اعلی
طلب فرموده اسمعیل میرزا که برادر عیانی او بود بهرات فرستاده بنابر سوء اعمال و حرکات ناملایم که ازو سابقا
و لاحقا صدور یافته بود او را طلب نموده چون بحوالی قزوین رسید سوندک بیک قورچی باشی افشار حسب الامر اعلی بقلعه
قهقهه برده تا حین حیات شاه جنت مکان در قلعه بود و دیگر باره نواب سکندرشان را بهرات فرستاده شاهقلی
سلطان استاجلو لله را فرموده اند بعد از آن مدتها مدید در دار السلطنه هرات بفراغت و عافیت روزگار گذرانیده اند
آنحضرت را در هرات ضعف باصره طاری شده در معالجه تغافل ورزیده کحالان و جراحان حاذق دعوی معالجه
فرمودند و آنحضرت متحمل شدائد آن امر شده اند رفته رفته آن ضعف قوت گرفت نقص تمام در باصره پدید آمده میانه
آنحضرت و شاهقلی خان لله آتش مخاصمات مختلفه غبار نقاری یافته از یکدیگر شکایت نمودند شاه جنت مکان آنحضرت را
دار الملک شیراز نامزد کرده فرزند دلبند سعادتمند یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را بجای والد ماجد بسلطنت خراسان
موسوم گردانیدند آنحضرت حسب الفرمان قضا جریان حضرت اعلی را در هرات گذاشته با سایر فرزندان کامکار

بجانب شیراز توجه فرموده در آن خطه فرح بخش دلگشا رحل اقامت انداخته مرفه و آسوده حال روزگار میگذرانیدند
تا آنکه بعد از ارتحال شاه جنت مکان و ایام جلوس اسمعیل میرزا تزلزل باحوال شریفش راه یافته مترصد لطیفه غیبی
بودند که واقعه اسمعیل میرزا باقتضای قضای آسمانی روی داده آنحضرت بمعاضدت بخت مادر زاد در آن خطه
فردوس نگار جلوس فرموده قدم بر مسند فرماندهی نهاده و آنحضرت پادشاهی بود بوفور فضایل و کمال
موصوف و بفهم و فراست و شجاعت و سخاوت مشهور و معروف و گاهی بنظم اشعار زبان گشوده فهمی
تخلص میفرمودند هزل و مطایبه و شگفته طبعی شیوه و شعارش بوده رقوم اندوه و ملال بر صحیفه خیال کمتر
نگاشتی و آداب ذاتی و داد و اشفاق بعموم ملازمان و اقربا و خویشان و رسوم و عادات دنیا را که منبع مرغی
داشته دقیقه از آنحضرت فوت نمیشد در ایام سلطنت و فرمانروائی دست در دریای نوال به بذل و احسان گشاده
طوایف انام از انعام و افضالش بهره و نصیب تمام یافته واجب سنوات ملازمان درگاه را که مبلغهای کلی میشد
از خزانه عامره داده ابرار ذمه میمون و الدغفران مآب حاصل کردند در اندک روزی خزانه معموره شاه جنت مکان
که چندین سال فراهم آورده و اندوخته صد بحر و کان بود هباءً منثورا گردید اگرچه از اقتضای زمان و حوادث
دوران امنیت و استقامت از میانه خلایق دوری گزیده ابواب محنت و بلا بر روی رعایا و برایا گشوده گشت
اما سپاهیان غریق بحر انعام و احسان شده بمراتب علیا ترقی کردند و بمقتضای حکمت بالغه ایزدی که هزاران
مصلحت دینی و دنیوی در ضمن آن مطوی است فتوری چند باحوال ممالک ولشکریان راه یافت طوایف سرکش
قزلباش ارادت متخالف پیش گرفته و در هر سری هوای خودسری پدید آمده و هوائی در میان لشکر شیوع
یافت پادشاهان اطراف شرقا و غربا طمع در ممالک عجم کرده دست تطاول دراز کردند سلطان مراد خواندگار
فرمای روم نقض عهد و میثاق پدران کرده متواتر و متعاقب لشکر بجانب شروان و آذربایجان فرستاد نواب
سکندرشان از بی اتفاقی لشکر و نفاق امرا و منازعه ایماقات و عدم جمعیت سپاه قدرت بر مدافعه آن
دشمن قوی بنیاد نیافت لیکن با شاهزاده جوانبخت کامکار سلطان حمزه میرزا بمعاونت والد نامدار پای دولت
در رکاب جهانبانی داشت با جمعی که در موکب همایون میبودند بقدر طاقت و توان کوشش نموده زیاده
فرصتی بدشمن نمیداد بعد از شهادت آن شهزاده عالی نژاد از قضایای غریبه فلکی و وقایع عبرت گزین روزگار
روی داد رومیه تسلط تمام یافته کل ولایت شروان و دار السلطنه تبریز و محال اکثر آذربایجان و قلعه تفلیس
واخسقه و بعضی محال گرجستان که قریب به صد سال در تسخیر آن کوشش نموده بودند بتصرف ایشان در آمده
و عبد الله خان پادشاه اوزبک نیز از منازعه امرای خراسان هوس تسخیر آن دیار کرده و لشکر بخراسان
کشیده دار السلطنه هرات را که تختگاه پادشاهان عالیشان ماضیه بود با بعضی محال متصرف شده نواب
سکندرشان که از اوضاع نامستقیم روزگار و عالم پرآشوب دلگیر بود از اندوه واقعه هایله فرزند
بجان پیوندش که روشنای دیده امید او بود بی آرام گشته یکبارگی قطع نظر از مهام جهانداری

و تردد ات مملکت ستانی کرده چون لب تشنگان بادیهٔ ناکامی جویای عین الحیوة مقصود اگرچه امرای عراق از شاهزادگان
کامکار ابوطالب میرزا را سرمایهٔ اعتبار خود ساخته بودند اما از وجود او که کودک خورد سال بوده در آرزو بر
روی ممکنان بگشوده و صورتی که مطلوب کافهٔ خلق الله این دیار بود در صفحهٔ مراد چهره نمود از هموم هموم حوادث
پژمردگی تمام بچمن دولت راه یافته خلایق صدف وار در بحر تحیر و اضطراب دهان آرزو گشاده بقطرات سحاب
لطف الهی خواهان و نگران بودند که نسیم اقبال در وزیدن آمد و طنطنهٔ رایات فلک فرسای حضرت اعلی
شاهی ظل الهی از جانب خراسان بلندی گرای شد و در سنه تنگوزئیل ترکی مطابق خمس و تسعین و تسعمایه که شش ماه
از سال مذکور گذشته بود بهمعنانی خود تایید الهی از مشهد مقدس معلی بدار السلطنه قزوین تشریف آورده
ساحت ظلمانی مقر دولت ابد قرین از فروغ ماهچهٔ لوای فلک فرسای روشنی یافت نواب سکندر شان که در آن
حین در دار السلطنه اصفهان بودند بمقر دولت تشریف آورده بدیدار گرامی فرزند سعادتمندش مسرور و شادان
گردیده وجود کثیر الجود آنحضرت را فوزی عظیم شمرده زمام مهام سلطنت و پادشاهی را بالطوع و الرغبت
بکف کفایت و قبضهٔ درایتش نهادند چنانچه در ذیل این دفتر سمت تحریر خواهد یافت بتوفیقات آسمانی در اندک
زمانی مفاسد عظیمهٔ ممالک بصلاح انجامیده رخنها که در سرحد دولت شده بود بر حسب آرزو بقوه مانند سد سکندر
محکم و استوار گردید بالجمله نواب سکندر شان چند سال در زمان جلوس همایون حضرت اعلی بوجود فایض الجود
آنحضرت مسرور و خوشحال و از مشاغل روزگار فارغ بال در گوشهٔ فراغت و عافیت می غنود تا آنکه در شهور سنه
اربع و الف هجری در دولتخانهٔ قزوین بیماری عارض ذات شریفش گشته عاقبت با روحانیان ملاء الاعلی همنشین
و با آسودگان عالم قدس قرین گردید نعش شریفش چندگاه در آستانهٔ متبرکهٔ امامزاده حسین علیه السلم مدفون
بود بسعی توجه و اهتمام حضرت اعلی بروضات مطهرات عتبات عالیات سدره مرتبات ائمهٔ کرام سلام الله
علیهم اجمعین نقل شده در یکی از اماکن شریفه که بمقتضای حکمت عملی و امور ظاهری اخفا بهتر از تصریحست مدفون گردید
چون غرض شرح نسب همایون و مقامات عالیهٔ اجداد کرام و برخی از احوال سعادت منوال آبای عظام فردوس مقام
بود رقم اختتام پذیرفت اکنون بنا بر وعدهٔ سابقه خلاصهٔ اطوار زکیه و اوصاف علیهٔ فرمانروای جهان و قهرمان
زمان المستعین بعون الملک المنان غلام خاص الاخلاص حضرت شاه مردان سلام الله علیه و آله الطیبین ابو المظفر
شاه عباس بن سلطان محمد پادشاه المنصور الموسوی الحسینی بهادر خان تا زیر این نه رواق مینا فام چون
گنبد این همایون نام آید از هر کسی بجای صدا خلد الله ملکه ابدا ذکر شمه‌ای از صفات پسندیده و خصایل مرضیهٔ اعلی
شاهی ظل الله دستور العمل آن مظهر جمال و جلال الهی در امور سلطنت و پادشاهی رقم زدهٔ کلک
بیان گردانیده شروع در تمهید دیگر چون آبا و اجداد آنحضرت با نسب علو سیادت فقر و درویشی و مجاهده و ریاضت
ضمیمهٔ آن مرتبهٔ عالی گردانیده از زمرهٔ ارباب سلوک مشایخ و اهل الله بوده اند و همیشه خوارق عادات
از ایشان سر میزد و آنحضرت نیز بمیامن این موهبت عظمی و وفور عقیدت و حسن اعتقاد بمقتضای الولد سر ابیه

مورد بالهامات غیبی و مهبط فیوضات لاریبی بوده جامع سلطنت صوری و معنوی اند و بحسب ارث بهره تمام از مقامات
عالیهٔ اجداد عالیمقام دارند با وجود نشأهٔ تعلق و بادهٔ مردارهای دولت و تعلقات امور دنیوی که لازمهٔ سلطنت
و پادشاهی و انتظام بخشی امور عالم است خوارق عادات از آنحضرت بسیار مشاهده شده که تفصیل آنها موجب
اطناب است و هیچ وقت از توجه و استغراق بدرگاه اله غافل نبوده در هنگام توجه و عرض حاجات آنجناب
مستغرق بحر وصول درگاه احدیت میشوند که گویا از بدن منخلع گشته اند و جمیع امور دولت بزوال تفأل با استخاره
عمل نموده اند و بی مشورهٔ الهی مرتکب هیچ امری میشوند و آنچه نص قرآن نهی نماید بیرامون آن نمیگردند دیگر
قطع نظر از شیوهٔ مدحت گذاری و سخن سرائی آنحضرت بوفور فهم و فراست و ادراک عالی و علو فطرت و دانش
کامل متصف اند و در امور متعارفهٔ دنیا رای صایب و فکر ثاقب دارند چون بر مسند سروری قرار گرفته آیین
جهانداری و قاعدهٔ حرب و لشکرکشی و آداب صف آرائی و داد و دهش را در میانه سلاطین روزگار تازه
ساخته قوانین پسندیده اش دستور العمل پادشاهان کامکار گردیده و از عهد صبی الی یومنا هذا وقایع عظیمه
و محاربات و تسخیر قلاع و فتح بلاد که در زمان دولت ابد پیوندش روی داده با وجود رای صایبهٔ عقلا
و مدبران روزگار دیده که در ملازمت همایونش انتظام بخش امور سلطنت بودند در جمیع مواد رای رزین
آنحضرت بر همه راجح می آید و هر عقده که در مهام دولت پیش آمده عاقبت مفتاح رای مشکل گشای آن فتح
یافت و هر تدبیر که در هر باب اندیشیدند موافق تقدیر آمده سهام آرایش مانند تیر قضا و قدر بر هدف مراد آمد
و آنچه در بادی الرای در نظر عقلای دهر خطا می نمود عاقبة الامر بصواب مقرون گشت و این معنی بر عالمیان ظاهر گشت
که انتظام مهام امور انام و سرانجام جزئیات خواص و عوام و مهملات جهانداری و لوازم امور کشورستانی
بالهام آسمانی و توفیق ربانی استقلالا منوط برای صایب و تدبیر ثاقب آنحضرت است و احدی را مدخلی در آن نیست
آنچه مخزون رای انور اوست همه اسرار مبدا است و معاد عقدهای جهانداریش را هیچ طبعی چو طبع او نگشاد
طفل رایش ز بس خردمندی میزند تخته بر سر استاد و چون آنحضرت بنفس نفیس متکفل مهام سلطنت و جهانداری
گردیده با وجود حداثت سن و کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار بالطاف الهی و بنیروی بخت و مساعدت
اقبال دولتش خداداد بی انتظام امور دولت و برهم خوردگی مهام سلطنت نوعی نظام و انتظام یافت که خیره
مانده در دیدهٔ اولوا الابصار زیرا که از ده سال متجاوز بود که ممالک ایران از پادشاه قاهر نافذ فرمان
خالی بوده بعضی از جهلای قزلباش و سران سپاه و معتبران طوایف از جهالت و نادانی و تیره رایی و خودسری
و خودرایی دو گروه شده بودند که دامن حسن عقاید ایشان بلوث ناخلاصی آلوده شده در هر سری سودایی
پدید آمده بود و بدین جهت اختلال بملک راه یافته دشمنان قوی دست روم و اوزبک از هر دو طرف طمع
در ممالک ایران کرده هر سال ملکی از دست رفته بود و باین حال پر اختلال همت بر تدارک احوال ایران گماشته
اول جمعی از امرا و مفسدان و سران سپاه که در شدید اعدای خود ترقی نموده مرتبهٔ امارت و سلطانی

وسلطانی وخانی رسیده وبخودسری عادت کرده درمیانه ایل واویماق فساد انگیخته همت بفتنه انگیزی میگماردند
ودفع دشمن خانگی را کردن اولی دانسته یک یک این طبقه را بوفور سعی وحسن تدبیر بدست آورده بدیار عدم فرستادند
ومردم کارآمدنی را ترتیب نموده بمراتب علیا ودرجه امارت رسانیدند ورفته رفته آن شیوه مردم را
فراموش شد واختلالی که واقع بود روی بانحطاط آورد وامر وفرامین پادشاهی درمیان لشکر نافذ گشت
وممالک از دست رفته بدست درآمده بسیاری از محال ایران بران افزود والحمد لله علی ذلک دیگر بر نظایر
ارباب بصایر مستور نماند که بر القاب هریک از سلاطین ماتقدم که عبارت از صاحبقرانی افزوده اند اکثر
تکلفات منشیانه وتواضعات مترسلانه است واین معنی درشان حضرت اعلی کماحقه صحیح است زیرا که از روز ولادت
باسعادتش الی غایت قرانات مختلفه آسمانی روی داده که احکام آن مصدق احوال آن شهریار بیهمال است بدلایل
نجومی هریک از آن قرانات بر خروج وظهور صاحبقران ذوی الاقتدار دلالت میکند وکارآگاهان اخترشناس
که بدیده تامل وتعمق دران نظر فرمایند بر ظهور سلطنت وثبات دولت آن رفیع منزلت والامرتبت دلالت نموده
ذات محمدت صفاتش مظهر آثار واحکام آن قرانات است تخصیص قرانات علویین در سال اثنا عشر والف در برج قوس
در مثلثه آتشی واقع شده واحکامی که منجمان سلف خصوصا مولانا محی الدین اناری وبیازی که از مهره این فن شریف
بوده اند نوشته اند دلالت بر ظهور صاحب دولتی مینماید که در زمان خجسته نشانش تغیرات در اوضاع روزگار
ومذاهب وادیان مختلف شده خرابی باحوال بعضی از آن ممالک راه یافته اسیر ونهب وغارت وقتل عظیم شیوع
ووقوع یابد واین واقعه در زمان فرخنده نشان آنحضرت در آذربایجان وشروان وگرجستان روی نمود که مذاهب
وادیان باطله که بتصاریف ایام در آن ممالک انتشار داشت بشعشعه تیغ آبدار صاعقه کردارش خلل پذیر گشت واز عبور
لشکر قیامت اثر باقتضای اوضاع فلکی ومآثر آن خرابی بعضی محال اسلامی وغیر اسلامی راه یافت وخلقی کثیر از مسلم وغیر مسلم
از اوطان جدا شده در سایر بلاد وامصار پراکنده گشته ونهب وصبی عمیم وقتل عظیم در گرجستان وقوع یافته دقیقه
از دقایق آن فروگذاشت نشد وچندین هزار نفس از نسا وصبیان غیر ملت بحوزه مسلمانی درآمدند وبعقیده
عوام الناس که معظم از انحطاطات قران مینامند از آنحضرت از آوان صباح الی یومنا هذا خطرهای عظیم وقرانهای
بزرگ گذرانیده که هیچ صاحبقرانی را روی نداده اول جدائی اطفال از مادر وپدر که اعظم شداید والامست وآنحضرت
را بدایت حال این مخاطره عظیم روی داده دوم آنکه در زمان اسمعیل میرزا که قتل شاهزادگان وقوع یافته این فعل ناپسند
شیوع داشت مبنی مطلبش نمود شاه قلی سلطان تکلو لله آنحضرت را در هرات بقتل آورند حمایت الهی حارس
ونگهبان ذات اشرف گشته پرده حجاب بر چهره جاه طلبان دنیاپرست کشیده شده وذات مقدس از دستبرد قصد
وازکید وغدر طاغیان مصون ماند سیم که اعظم مخاطرات آن بود که علیقلی خان شاملو از جانب اسمعیل میرزا باین
امر شنیع مامور گشت ودر ماه مبارک رمضان بهرات رسیده بالهام آسمانی بمضمون اللیل حبلی عمل نموده باوجود
بیم وهراس تا اختتام ماه صیام صبر نمود ودر شبی که وقوع این امر ناپسند تمهید یافته بود قاصد میر رسیده

خبر فوت اسمعیل میرزا و مژده نجات رسیده واضح ظهور این حال عجیب از غرایب حالات صاحب قرانیست چهارم
آنکه بر حسب تقدیر مخالفت میانه امرای خراسان و عراق روی داده نواب سکندرشان و شاهزاده عالی
مکان سلطان حمزه میرزا لشکر بخراسان کشیده بین الفریقین در پل غوریان محاربه عظیم بوقوع پیوست و شکست
بر لشکر خراسان افتاده حضرت اعلی در اثنای گیرودار بی اعوان و انصار در صوبی با چند نفر از ملازمان
جان نثار از آن معرکه هولناک بسلامت بیرون رفته از آن حادثه سالم ماندند ششم آنکه در حینی که حضرت اعلی در هرات
تشریف داشتند چون در لوح قضا ثبت بود که آن بلده بدست اوزبکیه درآمده محصوران مقتول و اسیر گردند
میانه علیقلیخان لله و مرشد قلیخان که با یکدیگر دوست موافق بودند وحشت و عناد پدید آمده منجر بقتال
گردید و از تقدیر الهی طبقه شاملو که در ظل لوای سعادت انتمای آنحضرت بودند چشم زخم قوی یافته مقهور گردیدند
دران معرکه بر درع حضرت اعلی چند جا زخم تیر و علامت نیزه رسیده بود و الی بذات مقدس نرسیده
و بقوه جاذبه روح مقدس امام الجن والانس ابوالحسن بمشهد مقدس تشریف آورده و از آن مخاطره
عظیم سالم ماندند هشتم آنکه بیماریهای عظیم بآنحضرت طاری گشته بعنایات یزدانی از امراض مختلفه شفا
یافته و در شیراز از اسپ افتاده چندگاه صاحب فراش بودند و لطف الهی نگهبانی نمود نهم آنکه در روز جنگ
چغال اغلی که ملازمان رکاب اقدس گرفتاران را بنظر خجسته اثر در می آوردند شخصی قوی هیکل از اکراد مکری
زورمند کمر خنجری آبدار از موزه کشیده بر آنحضرت دویده خود را بر بالای بدن بی بدلش انداخت آنحضرت
بدستیاری عنایت الهی و قوت سرپنجه شاهنشاهی سر دست آن بدنهاد را بدست مبارک گرفته خنجر از دست او
بیرون کشیده و از آن کید عظیم و مدعی آن بد ذات بذات مبارک ظل الهی الهی رسید چنانچه تفصیل این قضایا هر یک در
محل خود گذارش خواهد یافت انشاء الله وحده العزیز چون معظم امور سلطنت و استقامت مملکت امنیت طرق در
ممالک ایران این شیوه مفقود گشته بود و آمد شد خلایق بغایت دشوار شده بود آنحضرت در بدایت حال
متوجه رفع این اختلال گشته تحقیق کردند که در هر ولایتی معظم قاطعان طریق چه جماعت اند همت بر برانداختن این طبقه
گماشته در اندک زمانی اکثر سرداران این گروه را بحسن سعی و تدبیر بدست آوردند بعضی را که در میانه ایشان از این
قبیله بدولتخواه بودند رای دوربینش مصلحت اندیشی کرده از سیاست ایشان گذشته بملاطفات گوناگون
مطمئن خاطر ساختند و ایشان در سزای این عطوفت و جانبخشی در مقام خدمتکاری و استرضای خواطر شریف درآمده
راه خطا را گذاشته بسلک انقیاد و فرمان پذیری درآمدند و بعضی دیگر را بی ملاحظه بشحنه سیاست سپرده خلایق را
از شر این طایفه آسودگی بخشیدند و همین معنی موجب امنیت طرق گشته تجار و سوداگران از اطراف و اکناف
عالم بممالک محروسه تردد آمد شد آغاز نهادند و همت بر ترفیه احوال رعایا نصب العین ضمیر انور بوده بحق
طویتش مصروف داشت که خلایق و عباد الله در زمان دولت ابد مقرونش در مهاد امن و امان آسوده بوده و دست
تعدی ارباب جور کوتاه گشته باشد نتیجه رفع نزول که در ازمنه سابقه قرار یافته موجب تفرقه و تشویش

خاطر خلق الله بود از ممالک بطرف فرمودند و از وجوهات دیوانی تخفیفات کلی برعامه رعایا داده انداو
وجوه سرکله عراق که قریب پانزده هزار تومان عراقی میشود بمردم ان ولایت تصدق فرمودند بخشی انممالک
راکه وسط معموره ایران و مقر سلطنت ابد بنیان است باین عطیه عظمی از مردم سایر بلاد امتیاز بخشیدند و دیگر در ماه
مبارک کل شعبان ممالک را از تکالیف دیوانی معاف فرموده یکماه باحداث جمعی ممالک راکه از قرار عمل
دیوانیان قریب بیست هزار تومان میشد برعایا تصدق نمودند و دران ماه مبارک که ایام طاعت احوال
اهل فقر از غنا و شکسته‌دستی به ثروت و غنا تبدیل یافته عموم خلایق که در قلمرو همایون‌اند صاحب مکنت بوده از رنج
تهی‌دستی رهایی یابند و جمعی از اشراف و اعیان که بتصاریف زمان پریشان حال گردیدند مساعدت و راس
المال از سرکار خاصه شریفه بطریق قرض حسنه میدادند که سرمایه کسب معیشت ساخته برفاهیت حال روزگار گذرا
ومشغول ذمت ریاکاران بدمال نباشند و مکرر مبلغهای کلی برسبیل مساعدت بجمعی از شیعیان فقیر الحال و ارباب
عقیدت و اخلاص داده‌اند و در ثانی الحال باایشان تصدق فرموده از ثواب ان حسنه بهره‌مند میگردد و انچه
تا حین تحریر کتاب ظهور یافته مرقوم شده و بمدلول این بیت فرد الهی چو بر تفتیش الهی • جو نیت بخیرات خیرش
دهی • امید بکرم الهی انکه سالهای بسیار بر مسند فرماندهی متمکن بوده و بذکر خیرات و مبرات مرضیات عالیات
موفق گردد دیگر انکه چون از بدو خلف طینت انحضرت تحدث و اش مزاجی برشته که جزو اعظم سپهداری
و مملکت ارایی و رعیت پروریست مسامحه و تاخیر جایز نداشته و نمیدارند و ابتدای اعار دولت و ایام کلی کشید
و آوازه سطوت و صلابتش در اطراف و اکناف منتشر گشته دست جور و تعدی از گریبان اهالی و زیردستان
کوتاه گردیده از بیم سیاست و آثار عدالتش گرگ و میش با هم آمیخته مخالف و موافق در یک فراش غنوده اند و از نگهبانی
ایمن بوده‌اند و بهر کس خدمتی رجوع میفرمایند مانند فرمان قضا و قدر بامضا میرسد و اگر احدی از روی شفقت ابو
تاخیر در قتل پسر جایز دارد حکم برعکس ان میفرمایند و اگر او نیز تعلل مینماید دیگری بقتل هردو می‌پردازد و بدینجهت انفاذ
امرش مرتبه اعلی یافته احدی را زهره آن نیست که لحظه از فرمان قضا جریانش تخلف تواند کرد و قبل از جلوس
همایون ییلاقی که روی میداد طوایف و لباسش در رفتن ییلاق تعلل نموده جمعی که ملازم و مواجب خوار بودند
اکثر در خانهای خود توقف نموده نمیرفتند غیر ملازم خود بطریق اولی چون این معنی بر ضمیر انور پرتو ظهور انداخت
تحقیق سپاهیان و ایل و ایماقات ممالک نموده حکم فرمودند که هرگاه ییلاقی واقع شود جمیع سپاهیان خواه
ملازم باشند خواه نباشند جهت غیرت دین و حفظ ناموس و صیانت احوال ایل و عشیرت حاضر گردند و هرکس
در هنگام ییلاق در خانه توقف نموده بموکب همایون حاضر نگردد هرکس از مردم ان ایل حقیقت عرض نماید که فلان
شخص استطاعت آمدن ییلاق داشته بنا بر حسب الحکم بقتل او مبادرت نموده اموال و اسباب و ما یعرف آواز
المکس باشد و اگر مردم ان ایل جانب داری کرده این معنی را مخفی داشته بعرض نرسانند ان طایفه بقتل عموم و مامور سیاست
خواهند بود یک دو مرتبه که ییلاق واقع شد هرکس نامه بوده و حقیقت بعرض اعلی رسید و فی الفور اموال و اسباب

او مخبران تعلق گرفت و این معنی موجب واهمه خلایق گشته گاه که بیاق روی میداد پیاده و سوار بسر میدویدند
و هیچ آفریده را فوت نبود که در خانه توقف نماید دیگر آنکه دانشوران خرده بین حضرت اعلی را واضع قوانین
سلطنت گویند روا است چه آنچه در اوان فرمان روایی آنحضرت بظهور آمده دستور العمل سلاطین روزگار است
در ابتدا چون از بی دولتان طوایف در ایام اختلاف بی اندامی بسیار سرزد عقاید ایشان نسبت بدودمان
قدس نشان صفوی اختلال پذیرفته بود رای جهان آرای برین قرار گرفت که جهت انتظام امور دولت و مصلحتهای
نهان که بالهام آسمانی که در ضمیر پادشاهان والا شکوه پرتو ظهور دارد و ظاهر پرستان عالم صورت را از آن آگهی
نیست جهت تنبیه و تادیب این طبقه جمع دیگر را در سلک سپاهیان در آورده بنابرآن جمعی کثیر از غلامان گرجی
و چرکس و غیر ذلک را در سلک سپاهیان در آورده قوللر آقاسی که درین دولت رسم نبوده تعین فرموده
و چندین هزار تفنگچی قدرانداز از ایماقات جغتای و اعراب و غیره از خراسان و عراق و آذربایجان ملازم رکاب
اشرف نموده اجامره و اجلاف هر ولایت را مردم جلد و کارآمدنی بودند و همیشه در آن ولایت بیدولتی
نموده عجزه و مساکین از بی اعتدالی ایشان متفرق میگشتند در سلک تفنگچیان رکاب اشرف در آوردند که
هم رعایا و عجزه بعد الیوم از شر ایشان ایمن باشند و هم در رکاب نصرت انتساب بخدمت قیام نموده در
معارک کارزار مکافات عمل یابند جمیع این طایفه را داخل دفتر غلامان نمودند و الحق وجود ایشان جهت فتح قلاع
و بلاد ضروری بود و فواید کلی بخشیدند دیگر بهر کس از امرا و اعیان حکومت ولایت شفقت شود و حفظ شوارع بعهده
هر کس تفویض مینمایند مشروط آنست که بواجبی ضبط نسق کرده مال هر کس را از تجار و مترددین و سکنه هر بلاد که دزد
و حرامی ببرد پیروی نموده و پیدا کرده بصاحب برسانند والا از عهده جواب خود بیرون آیند و این قاعده را در کل
ممالک جاری ساخته بدین جهت اموال خلایق محفوظ ماند و ابواب تردد عالمیان و ممالک محروسه مفتوح گشت دیگر رای
مصلحت اندیش اقتضای آن کرده که آنحضرت از هر کس سوالی فرماید از کذب و خیانت مبرا بود و جواب براه
راستی و ثواب دهند زیرا که خلاف گفتن با همه کس من جانب الله منهی و مذموم است فکیف با پادشاهان و مرشد
و ولی نعمت مذموم نباشد و بنمک حرامی منجر نشود و باعتقاد آنحضرت دروغ بولی نعمت خود گفتن جرم اعظم
و حرام نمکیست و از هر کس خلاف و کذب سرزده بعد از ظهور آن در سیاست کاذبین مطلق بآخر نفر نموده رقم
مردودی بر ناصیه حال ایشان کشیده نتیجه آن از اسلاف باعقاب و اخلاق سرایت مینماید و درین ماده
بکمال رسوخ و غلو دارند چنانچه اگر احدی از مثل این اعمالی چند سرزده باشد که مکافات آن جز قتل نباشد و آنحضرت
از حقیقت آن سوال فرمایند آن بیچاره جز راست گفتن چاره ندارد و عقیده مردم آنست که اگر کسی دروغ بآنحضرت
بگوید گویا همان لحظه از عالم غیب خبر میرسد و در مخیله هیچ طرار حیله خطور نمیکند که حکایتی که اندک کذبی بآن
باشد بآنحضرت عرض نماید و فایده این معنی در امور جهانداری و صلاح برایا محتاج به بیان نیست دیگر این
شهریار کامگار بر خلاف قاعده اهل روزگار آب و آتش را ملک نگر امتزاج داده ضدین را باهم جمع نموده

چنانچه بکمال حدت طبع و آتش مزاجی و قهاری و عظمت و شکوه و جلال پادشاهی را با نهایت ملایمت و همواری و درویش
نهادی و بی تعینی جمع کرده اند ، هست یکسان پیش رحوش کیشی ، تخت شاهی و نطع درویشی ، در هنگام ملایمت
و کوچک دلی چنانچه بی تکلفانه و مخلصانه بمردم اهل و ندما و ملازمان و غیر ذلک خصوصیت و آمیزش مینمایند که گویا یاران
و برادران یکدیگرند و در سایر احوال تخصیص حال قهاری جمعی که پیوسته انیس و جلیس بوده اند و یارانه و برادرانه
و بی تکلفانه سلوک مینمودند حد و یارای آن ندارند که حرف بی نسبت مشعر براندک دلیری و جواب و سوال باشد بر زبان
آرند امرا و سلاطین بلکه ظرفا و ندما نیز جرات تکلم و حرف زدن نامعقول ندارند تا بغیر ایشان چه رسد و این هر دو
شیوه را با یکدیگر جمع کرده بر طاق بلندی نهاده اند ، گهی در تواضع چو اهل سلوک ، گهی از نخوت قدم سوده فلک
ز راه تکلف کشیده عنان ، ز کبر می کشد دامن کشان ، تعجب و تکبر ندارد سری ، از انصاف عالمش سروری
دیگر از خصایل مرضیه آنحضرت اشفاق و مرحمت نسبت بعموم ملازمان اخلاص گزین و حقایق حق خدمت گذاران
و جانسپاری حلال نمک راستی امین و پاس خاطر و رعایت جانب ایشان و درین باره باقصی الغایه توجه
مبذول داشته و این شیوه ستوده را مرعی میدارند و هیچ از ابنای روزگار و ارباب قوت را درین دو باب
دعوی برابری با آنحضرت نیست مادام که بر مسلک حلال نمکی و رضا طلبی ثابت قدم باشند توجهات پادشاهانه
از ایشان دریغ نداشته بمجرد خطا و زلل و تقصیری که از بی دانشی و غفلت بظهور آید از منهاج قویم شفقت و عاطفت
عدول نفرموده از فراخ حوصلگی بعفو و اغماض شاهانه گذرانیده خاطر شریف را غبار آلوده نمیسازند و هر یک
از ارباب عقیدت و ملازمان جان سپار ذوی الحقوق که ودیعت حیات بمقتضای اجل سپارد در محاربات
که در راه دین و دولت اتفاق افتد نقد جان که متاعیست بس گران مایه در شاهراه اخلاص نثار و ایثار
گردانند در رعایت بازماندگان زیاده از متوقع ایشان مرحمت بظهور می آورند و صاحبان مناصب عالیه
را هرچند پسران ایشان بجهت حداثت سن و در آن وقت شایستگی آن نداشته باشند بنا بر قوت ذاتی و مروت
جبلی احیای آن سلسله کرده منصب را به پسران ایشان تفویض میفرمایند و چون اموال و ذخایر دنیوی در نظر عاقبت
بین همتش بغایت قلیل الاعتبار است اگر الاف و الوف از متوفیان اخلاص آثار مانده بوفور همت و اقتضای
قاعده مروت و حفظ آداب شریعت برخلاف اکثر سلاطین عالم بنظر التفات بران نینداخته بورثه او مسلم میدارند
کما فرض الله میان ایشان قسمت شود که این شیوه حسنه نزد کارآگاهان حقایق بین از جمیع فضایل و مستحسنات ممکنست
زیرا که در اکثر اقالیم سبعه سلاطین حشمت آیین این قاعده مذموم را مستمر داشته اند و آنحضرت بخلاف روش
سلاطین ملک آرای این شیمه کریمه را ادنی مراتب حق شناسی و حق گذاری میدانند و از اینجاست که همواره
بتاییدات ربانی و توفیقات آسمانی موید و موفق میگردند و هرگاه بعد از فراغ مشاغل امور سلطنت و جهانداری
و مهمات ضروری کارخانه خلافت و داد دهی اوقات شریف را بعشرت و شادمانی گذرانیده همواره بزم
و مجلس آرای بوده باقتضای نشاء جوانی و تحریک آرایندگان بزم کامرانی از زیر تجرع باده خوشگوار و صحبت گلرخان

نسیم عذار کام‌ستان بوده ریاض حیوة و زندگانی را با وجود خضرت و طراوت می‌افزاید و این شیوه را با کمال خبرت
و آگاهی جمع نموده لحظه از تدابیر امور مملکت‌داری و حفظ مراتب مهام سلطنت غافل نبوده جزوی و کلی و نقیر و قطمیر که در
مملکت ایران بل عرصهٔ جهان سانح میشود گویا بر ضمیر منیرش پرتو ظهور می‌اندازد و منهیان گماشته‌اند که از کماهی حالات
خبر میرسانند چنانچه کسی را قدرت آن نیست که در منزل خود با متعلقان حرفی که نتواند گفت بگوید و دغدغهٔ آن هست
که بمسامع جلال رسد و مکرر این معنی سمت ظهور یافت و از احوال پادشاهان ربع مسکون از مسلم و غیر مسلم کیفیت و کمیت
لشکر و آیین و دین و مملکت و طرق و مسالک هر دیار و خرابی و آبادانی هر ولایت کماحقه واقف و دانا بوده طرح
آشنایی اکثر سلاطین عالم و پادشاهان اطراف انداخته از اقصای فرنگ و روس و هند با آنحضرت در مقام
الفت و دوستی بوده هرگز درگاه سدره اشتباهش از آمد شد ایلچیان سلاطین و تحف و هدایای ربع مسکون خالی
نیست و آنچه در زمان خجسته نشان آنحضرت درین امر وقوع یافته در زمان آبا و اجداد عالیمقدارش کمتر
بظهور آمده و آنحضرت را با هر طبقه امیزشی خاصی است که مافوق متصور نیست و بلغات متعارفه و غیر متعارفهٔ هر
قومی عالم بوده بهر طایفه بگفتار لطایف تکلم مینماید و با شعار فارسی آشنا بوده و شعر را خوب میفهمند و تصرفات مینمایند
و گاهی بنظم اشعار آبدار نیز زبان میگشایند و در موسیقی و علم ادوار بقول و عمل سرآمد روزگارند و بعضی تصنیفات
آنحضرت از ارباب طرب مشهور و معروفست و زبان نغمه و ارباب ساز و لطایف و ظرایف رنگین و سخنان دلپذیر
و شیرین از آنحضرت بسیار سر میزند و دیگر آثار خیر بسیار از آنحضرت در صحیفهٔ روزگار یادگار است و طبع
انور بر خیرات و مبرات و تصدقات و انشا و احداث عمارات مایل بوده جمیع املاک موروثی و مکتسبی خود را
که قیمت عادلهٔ آن یکصد و پنجاه هزار تومان بوده وقف حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام
نموده حاصل آن را که بغیر از موضعات قریب بیست هزار تومان میشود بوظایف و ارادت علما و صلحا
و سکان اماکن شریفه و سایر مصارف خیر مصروف مینماید و بر کل ممالکات و مایعرف سرکار همایون رقم
وقف کشیده در صرف آنها بمصارف خیر نهایت توجه مبذول میدارند همانا این معنی بین السلاطین مخصوص
ذات حمیده صفات آنحضرت است و در ازمنهٔ سابقه و قرون ماضیه کمتر از آن اتفاق افتاده و در اکثر ممالک
عمارات عالی از مساجد و مدارس و بقاع خیر و منازل فرح‌بخش دلگشای و باغات و بساتین فردوس‌نما
طرح نموده با تمام آن موفق شده‌اند اگرچه تفصیل هریک در محل خود گذارش یافته اما از اطناب احتراز نموده در صدد
ذکر مجملی از آنها مرقوم میگردد القصه در عمارات سرکار عالی و معموری و آبادانی بلاد سعی تمام دارند و آنچه در مشهد
معلی بود توسیع صحن آستانهٔ مقدس و ایوانهای رفیع و عمارات دوران و نقاشی زیب و زینت حرم
محترم و احداث خیابان و در دارالارشاد اردبیل و عمارت آستانهٔ متبرکه که مسید جبرئیل قدس الله
سره العزیز که پدر بزرگوار قطب الاولیا شیخ صفی الحق والحقیقه والدین طاب ثراه و جد دهم حضرت علی
شاهی ظل الهی و مجمر طلا برابر ضریح و مجمر نقره و دیگر زینتهای حظیرهٔ مبارک و تجدید عمارت مزار کثیر الانوار

حضرت عارف ربانی شیخ زاهد گیلانی ترتیب عمارات عالیه تربت شریف حضرت سلطان الاولیا الحقیقی شیخ شهاب الدین
اهری قدس سره و باغ بهشت اساس آن روضه منیفه تمام و آنچه در سپاهان جنت نشان احداث فرمودند اول در شهر
مسجد جامع عالی واقعه در جانب جنوب میدان نقش جهان و مسجد دیگر در برابر درگاه دولتخانه در غایت زینت و صفا
و مدرسه و دار الشفا و عمارات قیصریه و بازار و در میدان مع بالاخانهها و کاروانسراها اعلی و درگاه پنج طبقه دولتخانه
و خلوتخانه زرنگار موسوم بیادامسان و گلدسته و عمارت سه طبقه و حوضهای بی انتها و خیابان موسوم بچهارباغ
که تخمینا یک فرسنگ باغات و بساطین که در دو طرف خیابان مذکور واقعست و پل عالی مشتمل بر پنجاه چشمه بر زاینده رود
بسته شده که سیاحان عرصه گیتی مثل و مانند آن در هیچ ولایتی ندیده اند و شهر عباس آباد که در جانب غربی بیرون
شهر صفاهانست جهة مسکن تبریزیان احداث شده و در غایت صفا و نزهت خورمی و جداول انهار رشک روضه
رضوان و شهره جهانست و در مواضع باغ کوه گویا آب و گلش را با عیش و عشرت سرشته و تخم خورمی در و کشته اند
و باغ خوش و رباط گاه عالی دیگر در بیابان حرکوشی طهن و رزنه رمید شستین اصفهان بدوش یزد که همیشه از بیم
قطاع الطریق محل خوف خطر مترددین بود و در دار السلطنه قزوین درگاه دولتخانه و خلوتخانه دو طبقه زرنگار
که موسومست بعمارات نو و کاروانسرای عالی و دو عمارت جهان نما واقع در میدان سعادت آباد و در کاشان
منازل و رواق بهشت اساس دولتخانه مشتمل بر چند عمارت مع باغات دلگشا و حمام و کاروانسرا و بند قهرود و رباط
و مسکن سیاه کوه و فرش راه نمکسار در سیاه کوه که قریب سه هزار تومان تخمینا صرف شده و چند فرسخ بسنگ و آهک
استحکام یافته موجب دعای خیر مترددین است و در مازندران بهشت نشان فرح آباد در کنار دریا که رودخانه موسوم
بهنجیه رودبار از میان آن میگذرد و عمارت عالی دولتخانه و بازارگاه و حمامات و غیره آن بلده جنت مکان طرح
انداخته شده از غایت نزاهت و خورمی خلایق و اوساط الناس و ارباب صناعت بتوطن آن بلده فاخره رغبت نموده
و چندین هزار خانواده از مسلم و غیر مسلم از اطراف و جوانب جمع آمده از حوادث ایام در ظل معدلت همایونش استظلال
جسته اند و الیوم شهری باین عظمت و شوکت و ازدحام معلوم نیست که در بلاد اسلام بوده باشد و عمارات و باغات
مرغوب واقعه در ساری و آمل و اشرف و دریاچه و عمارات عالیه در بارفروشده در استراباد عمارات و دولتخانه در
نظر باغ راحت آباد و مع عمارات عالیه بالاخانهای حمام و غیره و باغ عباس آباد در مابین نطنز و کاشان و در دار السلطنه
تبریز تختگاه مزار عین علی و تجدید عمارت مسجد شاه جنت مکان در حدود همدان و در شهر نوجمال پای کوه بیستون
رباطی جهة نزول زوار عتبات عالیات دیگر چون در جمیع امور توسل آنحضرت بدرگاه الهی است لهذا همیشه فتح و ظفر
اختصاص یافته از بدایت جلوس سعادت مانوس الی یومنا هذا ابواب فتوحات بر چهره امانی و آمال آنحضرت مفتوح
میگردد و معظم قضایا و محاربات قوی که آنحضرت را در ایام جهانداری روی داده و ممالکی که بزور بازوی همت
بحوزه تسخیر کشیده بموجبی است که در ذیل این فرهنگ در محل خود ثبت گردیده اگر کسی خواهد یافت تیمنا و تبرکا در دیباچه

کنایتی که مجملی از آنها اشارت میرود بالجمله در آغاز جلوس اورنگ سلطانی چون گلشن سرای دولت را خس
و خاشاک آمیخته از نزاهت و خرمی دور افتاده بود و بعضی خودرایان بی عاقبت سر از جیب معصیت بر آورده
لوای تجبر و تکبر افراشته بودند و دفع دشمن خانگی را واجب و لازم دانسته از مقر سلطنت اصفهان و از
آنجا بشیراز توجه نموده یعقوبخان ذو القدر را که در قلعه اصطخر بود و یوسف خان افشار را که
در قلعه کرمان با هم متحصن شده بودند دفع نموده عود فرمودند و بعد از تسخیر قلعه دولتیار سپاه منصور
در دفع آن مخذول طاغی گماشته بعد از فتح و ظفر قلعه را با خاک یکسان کردند و قلعه وجودش را
ویران ساختند و بعد از آن چون از خان احمد والی گیلان لاهیجان آثار خلاف بظهور رسیده بود و بپادشاه
روم بازگشت نموده لشکر بتسخیر ولایت فرستاده او را از مملکت اخراج نموده آن ولایت را متصرف شدند
و بعد از آن گیلان بیه پس را که علیخان نامی بتغلب متصرف شده بود بحوضه تسخیر در آورده و بعد از آن کل گیلان را
از خاشاک ارباب طغیان پاک کردند و قلعه [illegible] را که امیر حمزه خان تالش ولد بایندرخان مأمن خود ساخته دم از
استقلال میزد بحسن تدبیر و اوصاف ضمیر تسخیر فرموده گشند بهمت لشکر کشایی تسخیر قلاع سپهر ارتفاع مازندران که
ملک موروثی ایشان بود و رستمدار که در میانه ملوک انقسام یافته همیشه محل شورش و غوغا بوده انداخته پرتو
اقبال و اجلال داخل ممالک محروسه گردانیده مهد امن و امان ساخته اند بعد از آن بجانب لرستان لشکر کشیده
شاهوردیخان عباسی را که آثار عصیان و طغیان از و بظهور میرسید بدست آورده دود از دودمان او بر آورده
از آنجا ممالک اطراف و جوانب ممالک را از خس و خاشاک بدولتان هر طایفه پاک گردانیده بتدارک احوال
خراسان پرداختند و یک دو نوبت که عبد المومن خان ولد عبدالله خان اوزبک بخراسان آمده متوجه تسخیر قلعه نیشابور
و اسفراین وغیره گردید و رایات نصرت آیات بدانجا و شتافتند او تاب مقاومت در خود ندیده بمقابله
لشکر منصور در نمی آمد تا آنکه مقتضای الامور مرهونة باوقاتها چون موکب جهانگشای بجانب دار السلطنه هرات توجه
نموده در پل سالار بادین محمد خان ولد جانی سلطان خواهرزاده عبد المومن خان که در دار السلطنه هرات بر مسند فرمان
روائی تمکن یافته بود مصاف داده مظفر و منصور گشتند و دین محمد خان زخمی گشته بعالم آخرت شتافت و عاقبت
ملک خراسان بتصرف اولیای دولت ابدی بنیان در آمد و از آنجا عنان عزیمت بصوب استراباد معطوف داشته سر
و طاغیان آن ولایت را از میان برداشت و رسم سیاه پوشی برانداخت در سال دیگر نور محمد خان ولد ابو المحمد
خان والی مرو شاهجهان که بمعاونت آنحضرت بسلطنت ملک موروث رسیده بود سر از گریبان عصیان بر
آورده بود و آثار خلاف بظهور آورد موکب ظفر قرین بتسخیر آن ولایت توجه نموده او را بدست در آورده قلعه
ابیورد و نسا و درون و سایر ممالک خراسان ساخت و در بارس ئیل سنه الف عشر بجهة تادیب اوزبکان
و تخریب ولایت ایشان بجانب بلخ لشکر کشیده قلعه اندخود را که در متانت و استحکام شهره جهان است

و سلاطین ما تقدم را که اراده تسخیر آن نموده اند کمتر از شش ماه تسخیر نپذیرفته بکرور محاصره فرموده روز دوم در تسخیر
نمودند و تا بیست روز در ظاهر شهر بلخ خیمه اقامت نصب فرموده باقی خان برادر دین محمد خان که پادشاه ماوراء النهر و ترکستان
شده بود در شهر متحصن گشته جرات مقابله نیافت و از وقت باتاراج حادثات داده معاودت فرمودند
چون در میزان غیرت شاهانه و کفه حمیت پادشاهانه سنجیده نمی نمود که ممالک موروثی آذربایجان و شیروان در
تصرف رومیان باشد و امرا و پاشایان سرحد تبریز جلالی شده اطوار ناپسندیده پیش گرفته بودند که موجب نقض عهد
و میثاق پیشین بود در فصل پاییز توشقان ئیل سنه احد عشر و الف بعزم استرداد آن بلده در حرکت آمده در ظاهر شهر تبریز
با علی پاشا بیگلربیگی آذربایجان مصاف داده او را منهزم و شکسته و اسیر کرده و لشکر را طعمه زبانه شمشیر ساخته و قلعه
تبریز را بعد از محاصره بدست در آوردند و بعد از آن متوجه نخجوان گشته و بعد از تسخیر قلعه آنجا بمحاصره ایروان پرداخته
و مدت محاصره هفت ماه امتداد کشیده عاقبت آن قلعه متین رصین که مشتمل بر چند قلعه بود مسخر گردید بعد از آن لشکر
بر سر جغال اغلی سردار که از جانب پادشاه روم بمقابله آنحضرت مامور شده تا حدود آذربایجان آمده در وان قشلاق نموده بود
فرستاده در ظاهر شهر وان بین الفریقین محاربه اتفاق افتاده جغال اغلی منهزم شده روی بوادی فرار آورده در اواخر
همین سال لشکر نامعدود فراهم آورده متوجه تبریز شد و در ظاهر سعد و شنب تبریز مصاف روی داده بر آن لشکر
بیحد و حساب ظفر یافته و جغال بد فعال شکسته و مجال توان گریخته از آنجا رخت هستی بباد فنا داد بعد از وقوع این فتح
مبین نامدار لشکر بجانب وان کشیده و قلعه گنجه را محاصره نموده بعد از چهار ماه آن قلعه سپهر مدار را بحوزه تصرف
کشیده احمد پاشا حاکم قلعه را که در قلعه داری ساعی بود با محصوران بیاسا رسانیدند و از آنجا متوجه تسخیر قلعه تفلیس و تومانیس
شدند و از صولت لشکر قیامت اثر پاشایان و مستحفظان آن قلاع متزلزل گشته هراسیمان و قلعه سپردن چاره نیافتند
و چون خاطر از آن قلاع جمع گردید روی همت بتسخیر قلعه شیروان آوردند و قلعه شماخی را در قلب زمستان در کثرت برف
و باران محاصره فرموده آن حصن حصین رفیع البنا را که سقف و جدارش با فلک الافلاک همسری می نمود و بزور بازوی
همت و نیروی اقبال مسخر فرموده پسر احمد پاشا حاکم قلعه را با کل رومیان محصور بقتل آورده و قلعه دربند و باکویه را با سایر
قلاع شیروان بحیطه ضبط در آوردند و چون جماعه رومیه مکرر صولت و سطوت قاهره پادشاهی را مشاهده نموده کاری
از پیش نبردند طالب صلح گردیده پاشایان و سرداران استدعای التماس مصالحه از آنطرف کردند و آنحضرت نیز بجهة
استقامت مملکت و رفاهیت سپاهی و رعیت بمصالحه راغب گشته از جانبین ایلچیان سخندان آمد و شد نموده صلح بعهد
زمان شاه جنت مکان تمهید یافته بود چون برخی از سیر زکیه و خصایل مرضیه آنحضرت در صدر این دفتر بر سبیل اجمال رقم زده
کلک شیرین مقال گشت اکنون جواد خوش خرام قلم را در میدان تفصیل وقایع و بعضی حالات آن شهریار بلند اقبال
و قضایای ایام سلطنت والد بزرگوار ماجدش بجولان در می آورد صحیفه اول در ذکر ولادت با سعادت همایون و قضایای
ایام طفولیت و قصه ارتحال شاه جنت مکان و ذکر سلطنت اسمعیل میرزا و نواب سکندر شان تا زمان جلوس همایون
بر تخت فیروز بخت بر عقلای دانشور و دانشوران فضیلت گستر کالشمس المشارق فی وسط السماء ظاهر و هویداست

که هر گاه از دیوان رفیع الارکان قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء منصب والای سلطنت و کامرانی
باسم سامی صاحب دولتی رقم پذیر کلک تقدیر گردد اگرچه در بدایت حال بحسب ظاهر انواع شداید و محن قرین
حال حضرت مآل صاحب اقبال میگردد که هریک از آنها در نظر ظاهربینان عالم کون و مکان موجب قطع تعلقات
روحانیت اما بمقتضای حکمت بالغهٔ ازلی و حمایت ایزدی ذات مقدس صفات آن برگزیدهٔ جهان را بنوعی از
مکاره و مضار حوادث صیانت میفرماید که موجب حیرانی صاحب خردان روزگار گردد و عاقبت الامر بر
دوراندیشان معنی بر احسن وجهی جلوه ظهور نماید که در آن قضایای کرامت مشحون هزاران حکمت عالی و مصالح
ملکی ودیعت نهاده دست قدرت ایزدیست و وجود گرامی صاحب دولتی است که مندرج بدرج حمایت
الهی باشد و از کید و مکر کم خردان خفیف عقل مصون و محروس است ؛ اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ؛ نبرد رگی تا نخواهد
خدای ؛ مصداق این مقال صورت احوال گرامی حضرت شاه جمجاه ملک سپاه مظهر لطف اله و زبدهٔ ذریهٔ طیبهٔ
قائل کلام معجز نظام من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی عم حبیب الله اخی حضرت شاهی ظل اللهی است پس فرمان
روایان والا شکوه در مبادی حال متحمل حوادث روزگار گردیده عاقبت بنیروی اقبال و مساعدت اختر
بخت فرخ فال پای بر معارج سروری نهاده و بمطالب بلند و مقاصد ارجمند فائز گشته اما از بدو فطرت
و ابتدای خلقت که وجود کثیر الجود انسانی بتشریف کرامت و لقد کرمنا بنی آدم سرافراز و بخطاب مستطاب
انا جعلناک خلیفة فی الارض ممتاز گشته و فرق فرقدسای سلاطین کامکار بتاج وهاج خلافت و کامکاری
سربلندی یافته آنچه حضرت اعلی را از حوادث روزگار و قصد اضداد و اعادی و غدر حرام نمکان سفاهت منش
غفلت اندیشه روی داده و تعب و تشویش مالا تعد و لا تحصی که در ایام کشورستانی و تردد ملک گیری
و انتظام مهام امور عالم کشیده هیچ یک از کشورستانان والاقدر را روی ننموده چنانچه شمه از آنها
در ذیل این دفتر هریک در محل خود سمت گزارش خواهد یافت بالجمله میلاد با اسعاد آن نوباوهٔ گلشن سعادت
و اقبال و برگزیدهٔ مهیمن متعال در دار السلطنه هرات بتاریخ شب دوشنبه غرهٔ شهر رمضان اواخر نوبت ئیل
بعضها سنه ثمان و سبعین و تسعمائه و بعضها سنه تسع و سبعین و تسعمائه بطالع سنبله روی نمود یعنی
آفتاب عالمتاب از جانب اوج جاه و جلال طالع شد که عالم ظلمانی را طلیعهٔ همایونی روشن ساخته و خجسته
اختری از مطلع اقبال درخشان گشته که بر عالمیان پرتو رأفت و امتنان انداخت منجمان آسمانی از آن مولود
فرخنده ورود در دو جهان بشارت مژدهٔ امن و امان دادند و فرمانبران قضا و قدر ابواب مسرت و
شادمانی بر ساکنان خطهٔ غبرا گشادند ؛ ز برج مکرمت اختر فیروز ؛ برآمد آفتاب عالم افروز ؛ فروزان
گشت از لطف الهی ؛ همایون اختری از برج شاهی ؛ که از نورش زمانه روشنی یافت ؛ فروغش بر جبین عالمی
تافت ؛ از آن طالع فرخنده طالع مزرع امید عالمیان چون خوشهٔ پروین بارور و از صحب طالعش
که عطاردات صحایف آمال جهانیان بارقام زرین فام عدل و احسان مزین و محرر گردیده و آن گرامی گوهر

دریای خلافت و کامرانی نجیب الطرفین است از جانب پدر والاگوهر و والدهٔ نیکوسیر ثمرهٔ شجرهٔ سیادت و ولایت
و دوحهٔ برومند ریاض سلطنت و خلافت و بدین مناصب عظمی از سایر شاهزادگان سلسلهٔ علیهٔ صفویه صفت برتری
و رجحان و بسلطنت صوری و معنوی سربلندی دارد جد والد آن خجسته گوهر در دریای سلطنت و بخت یاری
نواب سکندرشان ابوالغالب سلطان محمد پادشاه ولد اکبر پادشاه جنت مکان علیین آشیانست که از غایت
رفعت شان و اعتلای مکان و علو نسب و سمو حسب از اوصاف وصافان جهان و مدحت سرایان بلاغت نشان
مستغنی است و نسب شریف آن خاقان صفوت نشان تا سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق والحقیقه
والدین طاب ثراه که مقامات عالیهٔ او از حیز تعداد بیرونست و انتظام انتساب بدر الحضرت امام المشارق والمغارب
اسدالله الغالب امیرالمومنین حیدر علی بن ابی طالب سلام الله علیه و اولاده المعصومین بنوعیست که در صدر این نسخهٔ شریف
مرقوم قلم عنبررقم گردیده والدهٔ ماجدهٔ ایشان ستیرهٔ عظما و بانوی کبری و مهد علیا خیرالنسا بیگم صبیهٔ قدسیهٔ سیادت
و سلطنت پناه امیر عبدالله خان والی مازندرانست که از نژاد غفران پناه سید قوام الدین مشهور بمیر بزرگست
و آنحضرت از اجلهٔ سادات عظیم القدر حسینی و جامع سلطنت صوری و معنوی و عارج معارج مقامات علوی و سفلی
و کاشف دقایق انفسی و آفاقی بوده در اول حال بتوفیق الهی دامن همت از شبهات نفسانی کوتاه گردانیده
قدم در وادی مجاهده و ریاضت نهاده بعد از اعتلا بمدارج مقامات عالیه چون از دیوان نحن قسمنا انتظام ممالک
طبرستان و ترفیه حال زیردستان آن ولایت بحسن توجه آن عارف اسرار الهی حواله شده بود بحسب تقدیر بمازندران
شتافته در آن دیار رحل اقامت انداخت و خانقاه مدرسهٔ اشتباه او مرجع اخلاص خواص و عوام آن ملک گشته و والی
آن ولایت که از طبقهٔ جلاویان بود از غلو مریدان و ازدحام خلایق هراسیده با او در مقام ضد درآمده و شر عادفع متمایل
با آنحضرت و اتباع گشته در مقام مدافعه درآمده و بظفر و نصرت اختصاص یافت و در آن ملک خروج بسیف کرده سلطنت
صوری را با خلافت معنوی جمع کرده تفصیل احوال خجسته مآل بنوعیست که سید ظهیرالدین مولف تاریخ طبریه مفصلا در
رشتهٔ تحریر کشیده و مولف حبیب السیر نیز مجملی از آن در نسخهٔ خود درج نموده و چون تحریر آن موجب اطناب بود کلک
سخن پرداز از آن باز آمده شروع در مقصد مینماید بالجمله آبا و اجداد عالیمقدار آن مهد علیا پدر بر پدر در دیار مذکور والی
بوده اند چون آن مهر سپهر دولت و بختیاری تولد نموده انوار سلطنت کامرانی از ناصیهٔ همایونش ظاهر و لمعات جلالت
و جهانبانی از جبههٔ میمونش شارق و لامع بود منجمان از زایچهٔ طالع فرخنده مطالع آن اختر برج اقبال معلوم نموده
بودند که عنقریب آفتاب دولتش از افق سعادت طلوع کرده و پرتو عدالتش صحیفهٔ عالم و عالمیان خواهد بود
و کافهٔ خلایق در سایهٔ رافت و اعطافش خواهند آسود و شعرای بلاغت گستر تاریخ مولود گرامی پادشاه هفت اقلیم را مانند
یکی از ارباب سخن برشتهٔ نظم کشیده ٭ نونهال چمن پادشهی ٭ که بگلزار جهان گشت مقیم ٭ سال مولودش از کلک قضا
چون رقم کرد همی طبع سلیم ٭ ناگهان از پی تاریخش گفت ٭ هاتفی پادشهی هفت اقلیم ٭ بعد از طلوع آن سرو بوستان
اقبال و تولد آن والاگوهر والدهٔ نامدارش بخدمت پدر بزرگوار عرض نموده که تعیین اسم سامی آن قرة العین بدانچه

رای شهریاری اقتضا کند اشاره فرمایند که بدان اسم موسوم گردد و اتفاقا در آن روز که عریضهٔ نواب سکندر شان بنظر
خجسته اثر شاه جنت مکان رسیده بوده است بالهام آسمانی مکرر این بیت بر زبان مبارک جاری میشد • عباس علیست
شیر غازی • سردفتر لشکر حجازی • و در حین ورود عرضه داشت نیز بانحضرت عرض کرده بودند بعد از اطلاع
بر مضمون مسرت مشحون عریضه اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه اسم سامیه آن مظهر صفات جلال و جمال را عباس
قرار دادند چون مقرر بود که هر یک از شاهزادگان که از کتم عدم قدم در عرصهٔ وجود مینهادند قالیچه و یراق مهد از
خزانهٔ عامرهٔ شفقت مشفق خاقان جنت مکان جهة انسر و ریاض سلطنت و اقبال قالیچه مبارک که در ایوان چهل ستون
در زیر آنحضرت افتاده بود با یراق مهد فرستادند و همانا بنور فراست و ارشاد که ذات حمیده صفاتش
بآن متصف بود دریافته بود که عنقریب آن در آسمان سلطنت جانشین پادشاهی و کامکاری و مسندآرای تخت شاهی
خواهد بود و بمیامن تاییدات الهی آفتاب دولتش از اوج اقبال طالع گشته سایهٔ وصول در آن مقام فرح بخش بر ایوان
کیوان مثال انداخته گلشن همیشه بهار این دولت روزافزون را تا بندگی نزهت و طراوت خواهد داد و پژمردگی که
از نوایب فتن و فتور چمن سلطنت و کامکاری را روی داده باشد بزلال تیغ آبدار طراوت ایام بهار داده به نیروی
اقبال و استقامت رای و فطانت ضمیر و قوت عقل و حسن تدبیر سزای بدکاران در کنار ایشان خواهد نهاد یکی از
شداید که در بدایت حال قرین احوال آن خجسته فرجام گردید مفارقت ابوین است که در ایام رضاع زیاده از یکسال
و هشت ماه از عمر شریفش نگذشته بود از پدر عالیشان و مادر مهربان جدا افتاده تبعل انتقال و صورت این احوال
خیر مآل آنکه چون میانهٔ نواب سکندر شان که حسب الفرمان قضا جریان والد بزرگوار والی هرات بود و شاه قلی
خان سلطان للهٔ میرزا که بر وفق رضای نواب سکندر شان با شعبان او سلوک مینمود بافساد مفسدان وحشت
و نزاع پدید آمد و مکرر از جانبین عرایض مشتمل بر شکایت بپایه سریر اعلی رسیده و نواب جنت مکانی فرمودند
که من بعد میانهٔ میرزا و شاه قلی سلطان التیام ممکن نیست و اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشته که شاهزاده
نامدار سلطان حمزه میرزا خلف الصدق آنحضرت را که از صبیهٔ قدسیه والی مازندران متولد گشته و در آن وقت سه ساله
بود بجای والد بزرگوار والی هرات فرموده والد ماجدش را بحکومت دار الملک شیراز نصب فرمایند نواب
سکندر شان و حرم محترم او بعد از اطلاع بر مضمون منشور واجب الاذعان چون از اطوار شاه قلیخان استاجلو کمال
آزردگی داشتند آثار بشاشت و خرمی بظهور رسانیدند اما از آنکه ایشان فرزند دلبند خود در هرات آزرده خاطر
گشتند و چون مفارقت او بر خاطر شریف شان صعب و دشوار مینمود دیگر باره عرضه داشت نموده و التماس
کردند که چون سلطان حمزه میرزا هفت هشت ساله شده بمادر و پدر انس و الفت تمام دارد اگر جدا شود تحمل کربات
جدایی نیاورده اعراض نفسانی برو مستولی شده و بیم ضرر باشد و والدهٔ ایشان نیز زندگانی نمیتواند کرد و دورهٔ العین
سلطنت عباس میرزا چون هنوز طفل و رضیع است و بجز دایه با کسی الفتی و انسی ندارد و نقل و حرکت او صعب است
اکرام جهان مطاع بوده باشد او را در هرات گذاشته سلطان حمزه میرزا بمرافقت پدر و مادر بشیراز آیند نواب جنت

مکان چون برضای خاطر نواب میرزا البسیار مقید بود این مسئول بدرجهٔ قبول اقتران یافته حکم قضا امضا برین جمله نفاذ یافت
و نواب سکندر شان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را در هرات گذاشته خود با سایر فرزندان گرامی متوجه دار الملک شیراز
گشتند و از ملازمان آن نوباوهٔ گلشن اقبال در هرات که تختگاه سلاطین نافذ فرمان بوده دوربینان بساط قرب الهی
تفرس نموده‌اند که عنقریب آن نهال چمن آرای سلطنت و کامکاری در ریاض اقبال نشو و نما یافته ثمرهٔ مراد بار آورده کامیاب
دولت خواهد شد چه نواب جنت مکانی نیز از عهد صاحب الفرمان خاقان فردوس مکان علیین آشیان بسلطنت
خراسان موسوم گشته در آن بلدهٔ طیبه نشو و نما یافته عاقبت در میان اخوان تخت سلطنت و فرماندهی ایران بوجود
شریف آرایش پذیرفت و از اولاد امجاد آنحضرت هر کدام بسلطنت خراسان موسوم گشتند عاقبت فرماندهی
یافتند بالجمله آنصاحب اقبال عالی مکان در دو سالگی بمنصب والای سلطنت و فرمانروایی ممالک خراسان و جانشینی
والد سکندر شان و جد علیین آشیان سربلندی یافت نی نی غلط کردم ممالک خراسان بمیمنت وجود گرامی آنصفوت
نژاد سر مفاخرت بچرخ برین افراشت و شاه قلیخان حاکم هرات بدستور بللگی معین گشته مهد خسروانی آن جوهر
گرامی را در آغوش اخلاص نگاهداشته پرورش میداد و نواب سکندر شان با سلطان حمزه میرزا و سایر فرزندان از
راه قاین و کرمان در زمان امان ملک منان بشیراز رسیده در دار الملک سلاطین مظفری قدم بر مسند سروری نهاده
و ولی سلطان قلی خانجی اغلی حاکم هرات آنجا بمنصب والای للگی سرافراز گشت طایفهٔ ذو القدر در مقام خدمتکاری
ایستاده‌اند باقی احوال خیر مآل آنحضرت و فرزند دلبند سعادت پیوند بعد از انقضای ایام ارتحال شاه جنت مکان
نگاشتهٔ قلم وقایع رقم خواهد شد بر ضمایر فطنت مآثر واقفان اخبار و مطالعه کنندگان سیر و آثار سلف پوشیده
نماند که حضرت شاه جمجاه جنت مکان علیین آشیان چنانچه در صدر دفتر ستون ذکر یافت فرزند خلف اکبر پاکیزه گوهر
خاقان سلیمان شان و صاحبقران گیتی ستان بود و از بدایت حال آثار جهانداری از ناصیهٔ همایونش میدرخشید و در
بلدهٔ فاخرهٔ هرات نشو و نما یافت و بعد از آنکه آنحضرت و امیرخان موصلو حسب الحکم والد ماجد بدرگاه سپهر اشتباه آمدند
سام میرزا را با درمیش خان بهرات فرستادند آنحضرت در خدمت والد بزرگوار میبود و بعد از ارتحال خاقان گیتی ستان
فردوس آشیان در سن دوازده سالگی بر مسند فرماندهی ایران و توران جلوس فرموده با وجود حداثت سن و کثرت
مخالفان بتایید الهی و متانت رای صایب و وفور دانش و عقل کامل از عهدهٔ امر خطیر سلطنت و فرماندهی کما ینبغی بیرون
آمده روز بروز لوای دولتش بلندی میگرفت و اوصاف حمیدهٔ آن برگزیدهٔ الهی از احصا بیرونست و شرح حالات آن
خاقان جنت مکان و قضایایی که آنحضرت را روی داده و از محاربات عظیم سلاطین اوزبک و روم و تسخیر ممالک روم
و دیگر بلاد و حوادث عظمی که بظهور آمده بنوعیست که مجملا در دفتر ثانی اشاره بآن شده و مفصلا مرحومی حسن بیک مورخ
در کتاب احسن التواریخ مرقوم کلک بیان گردانیده و آنحضرت را در دار السلطنهٔ قزوین بیماری صعب روی نموده دو ماه
کشیده و چند مرتبه مشرف بارتحال گردیده و عاقبة الامر از شفاخانهٔ الهی شفای کامل عاجل کرامت شده در ایام
بیماری شاهزادگان رفیع مکان و امرای عظام که در پایهٔ سریر اعلی بودند دو گروه گردیده در تدبیر امور سلطنت

و پادشاهی خالی کرد چون نواب سکندرشان را که فرزند اکبر شاه جنت مکان بود بجهة ضعف باصره که چند سال بوده که
از دیدن عاری و عاطل مانده بودند مناسب ولی عهدی و ضبط ممالک ایران و طوایف سرکش قزلباش نمیدانستند
اکثر خلایق عوام الناس بالطبع خواهان اسمعیل میرزا بودند ازین معنی غافل افتاده که عزیز کرده حق را کسی نسازد
خوار و این نمیدانستند که قدرت خالق فوق ارادت و قدرت خلایق است و عنقریب پادشاهی بآنحضرت و دودمان
اقدس او قرار خواهد یافت اما امرای استاجلو که رکن رکین دولت بودند و معظم ایشان دراورو مرادخان سفرچی
مشهور و حسن بیک یوزباشی ولد حسین بیک و پیری بیک موصلو قورچی تیر و کمان و الله قلی سلطان ایچک اغلی
بود از اسمعیل میرزا که در آن وقت قریب بچهل ساله بود بنابر سوء اعمال که از جهالت و غرور نفس خود در ایام ارتکاب
نموده و ملایم مزاج اشرف پدر بزرگوار نبود حسب الفرمان قضا جریان در قلعه محبوس بود خایف بودند بسلطنت
شاهزادگان کامکار سلطان حیدر میرزا که بعد از اسمعیل میرزا از سایر شاهزادگان بزرگتر و منظور نظر پدر بزرگوار
والاگهر در پایه سریر اعلی حاضر بودند اتفاق نموده صدرالدین خان ولد معصوم بیک وکیل که بجای والد لله میرزا
بود با اعیان طبقه شیخاوند و جماعت گرجی که خویشان والده میرزا بودند ملحق طبقه عهد و پیمان در میان آوردند
و از شاهزادگان سلطان مصطفی میرزا که در میانه طایفه استاجلو بزرگ شده بود للگی او بامرای استاجلو
تعلق داشت و من الاحوال محبت مفرط بوده از صمیم قلب بسلطنه سلطان حیدر میرزا راضی شده بود و در انجام این امر
اهتمام مینمود و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا که داماد شاه جنت مکان و عمدة الملک دولت ابد قرین بود با
شاهزادگان مذکور اتفاق داشت و حسین قلی خلفا روملو و امیر اصلان سلطان چاوق ترکمان بسلطنه اسمعیل
میرزا اتفاق نموده کل طایفه افشار درین امر متفق بودند و از شاهزادگان نامدار ستیره عظمی پریخان خانم که بوفور
عقل و دانش از سایر بنات مکرمه امتیاز داشت بدینجهه در خدمت والد بزرگوار معزز و مکرم و صاحب رای
و مشوره و محسود شاهزادگان بود و با نواب سلطان حیدر میرزا که طالب سلطنت و بزعم خود رتبه ولی عهدی داشت
صفائی نداشت و من الجانبین باطنا کلفت و کدورت بود و با اسمعیل میرزا بامداد او مستظهر بود و از سلطنت سلطان حیدر
سرباز زده در تمشیت مهم اسمعیل میرزا سعی مینمود و از شاهزادگان نامدار سلطان سلیمان میرزا که برادر اعیانی
پریخان خانم بود و سلطان محمود میرزا که در میانه روملو بود و سلطان احمد میرزا که در میانه افشار بود با شمخال
سلطان و طایفه چرکس که برادر و اقوام مادری خانم بودند سلطان حیدر را بغدر و نمک حرامی منسوب ساخته
علانیه میگفتند که در راه اخلاص و صوفی گری مرشد کامل یکیست تا مرشد ما در قید حیاتست دیگری را نمی‌دانیم
و بعد از مرشد پادشاه اکمل اینست که بحکم وصیت او را ولی عهد و وصی گرداند و اگر بالفرض قضیه ارتحال آنحضرت
بی آنکه احدی از فرزندان را بولی عهدی سرافراز گرداند روی دهد بدستور راه طریق و صوفی گری پسر بزرگتر ولی عهد
خواهد بود و چون نواب سکندرشان سلطان محمد میرزا ولد اکبر شاه جنت مکانست و ضعف بسبب باصره که
از دیدن عاری و عاطل مانده و متحمل امر خطیر سلطنت نمیتواند شد بعد از او اسمعیل میرزا که اکبر اولاد است

وما در طریق صوفیگری غیر از این نمیدانیم و خود را شاهی سیون نامیده سلطان حیدریان را ترکی پرلو نام نهادند و زبان طعن بر این طبقه
دراز کردند و این گفتگو میان هر دو فریق بلند گشته اعظم امرای نامدار و اعیان قزلباش و ریش سفیدان اویماقات
که در پایه سریر اعلی بودند جمعی جانب طبقه اولی گرفتند و مکرر در دولتخانه مبارک همایون میانه هر دو فریق سخنان
خشونت آمیز در میان آمده بالجمله معالجات حکماء حذاق موافق تقدیر افتاده و بیماری نواب جنت مکانی روی بصحت
نهاد روز بروز آثار صحت ظاهر گشته والده پریخان خانم باغوا و تحریک صبیه و برادرش این مقدمات را در
خلوت بعرض آنحضرت رسانیدند سلطان حیدر میرزا نسبت بوالد خاین و غدار بازنموده خاطر مبارک آنحضرت را از
شاهزاده منحرف ساخته و اسمعیل میرزا و سایر صوفیه را از یکجهتان و دولتخواهان بازنمودند چون در ایام نقاهت محرمان حرم
عزت در پس حجره حرم راه یافته بشرف ملاقات همایون سرافراز میگشتند از اعیان قزلباش کور شاه علی اردوملو
که بیاول صحبت بود این مقدمات را در پس پنجره حریم حرم بتفصیل خاطرنشان کرده صریحا گفت که مناسب دولت است
که من بعد بندگان اشرف ذات شریف خود را از کید و مکر این جماعت صیانت نمایند مجملا شاهزاده مذکور و نیکوخواهان
او در اردوی معلی بتهمت زده غدر و نفاق گشتند اما شاه جنت مکان اغراض فاسده هر دو فریق را بنور فطرت
اعلی دریافته بر آئینه ضمیر عکس پذیر پرتو انداخته روشن گردید و بمقتضای عقل دوراندیش عمل نموده زبان
مبارک باظهار این حکایات نگشودند بلکه آن جماعت را از اظهار اینگونه حکایات منع کردند اما چون فرخزاد بیگ
ایشیک آقاسی باشی ریش سفید طبقه قراداغلو را داخل سلطان حیدریان میدانستند و خلیفه انصار حاکم قلعه قهقهه از
اویماق قراداغلو و توام فرخزاد بیگ بود از صواب دید او تجاوز نمیکرد بخاطر انور رسیده که مبادا سلطان حیدر
بوسیله خلیفه انصار عذری اندیشد دوازده نفر قورچی افشار را تعین فرموده اند که بقلعه قهقهه رفته شاهزاده را
محافظت نمایند این معنی موجب تقویت اسمعیل میرزائیان گشت زال بیگ گرجی که از اعیان آن طایفه بود و همشیره اش در
سلک پردگیان سرادق سلطنت منسلک بوده و والده یک دو نفر از شاهزادگان گردیده و همیشه در سر حمام خدمت
شاه جنت مکان میکرد در روزی که قرار یافته بود که آنحضرت تشریف بحمام برد اسمعیل میرزائیان اتفاق نمودند که
زال بیگ گرجی از جمله حرام نمکانست و ما صوفیان دولتخواه را اعتمادی بجانب او نیست و نمیگذاریم که در وقت
که ضعف و نقاهت بر بدن بی بدل بی عدیل مرشد و ولی نعمت ما مستولیست او بحمام رفته خدمت نماید و طایفه گرجی
و شیخاوند و استاجلو و تمامت سلطان حیدریان در این باب متفق شده بگفتگو در آمدند و گرجیان میکوشیدند که از مایه
صورت روی نموده که منع از خدمت مرجوعه ننمایند بالجمله روزی که نواب جنت مکان بحمام میرفتند حسینقلی خلفای
روملو و امیر اصلان خان و سایر جماعت که خود را شاهی سیون مینامیدند تا چهار پنج هزار کس از صوفیان و طایفه
روملو و امیر اصلان خان افشار و غیر ذلک بقصد ممانعت زال بیگ با اسلحه و یراق بدر دولتخانه مبارک جمع
آمدند و جماعه گرجی و شیخاوند و استاجلو و اتباع ایشان نیز چهار پنج هزار نفر جمعیت نموده حمایت زال بیگ
را پیش نهاد همت ساخته شدند و میخواستند که ایشان نیز مکمل و مسلح بدر دولتخانه آیند و احتمال و فساد و خونریزی

کلی داشت در آن شب که از جانبین این مقالات تمهید یافت راقم حروف تقربی در بزم حسن بیک یوزباشی بود او
انمیغی بغایت آزرده خاطر بود مسموع است که فیما بین نزاع انجامید و تا صباح در فکر و اندیشه بسر برد و صباح اگرچه
جمعیت بسیار کرده بودند اما اسلحه و یراق بسته بدستور معهود در رکاب شاهزاده نامدار سلطان مصطفی
میرزا بدر دولتخانه آمدند و در بیرون با آنکه جهلا و مفسدان متنازعین سخنان کنایه آمیز بسیار میگفتند ایشان ملتفت
نشده و با ایوان چهل ستون در آمدند و زبان اعتراض بر اسمعیل میرزائیان دراز کرده حسین بیک یوزباشی حسن قلی
خلفا را مخاطب ساخته گفت که آنچه فساد داشت که در سر و کار قزلباش میکنی و جماعت را اسلحه پوشانیده
بدر دولتخانه آورده الحمد لله والمنه مرا دولت شاه مرشد و ولی نعمت ما مبتلا متنبت ما و شما را چه حد و یارا که بخود سر
صاحب این اراده باشیم او را مفسد و مفتن نامیده قدم در طریق اخلاص و صوفیگری نهاد و حسین قلی خلفا
و اتباع او نیز سخنان خشونت آمیز و زشت بر زبان آوردند اما چون نواب شاهزادگی سلطان حیدر میرزا
تشریف حضور داشت و اسمعیل میرزائیان زیاده عذری نتوانستند نمود نواب جنت مکان ازین مقدمات واقف
گشته در عین غم غاد استاجلو ال بیک را طلب فرمودند که بطریق معهود بحمام آمده بخدمت مرجوعه مشغول باشند تا طایفه
مجال دم زدن نیافتند بدر بی جمعیتی زده متفرق گشتند و سلطان حیدریان حیاة تازه یافته اندکی از تهمت مقربان و طعن
حاسدان خلاص شدند و بعد از آنکه صحت کامل شامل ذات مبارک گشت دیگر راه عرض اینگونه حکایات نداد و متوجه
تفتیش این حالات نگشت اما در چند گاه تقربی یکی از امرای صاحب قدرت استاجلو را بخدمتی مامور ساخته از اردو بیرون
میکردند مراد خان را بتسخیر قلعه گنجه نامزد فرموده روانه رستمدار فرمودند و پیری بیک موصلو را بحکومت ری داد و
روانه آن صوب نمودند چون درین سال سلطان سلیمان خان بن سلیم خان پادشاه روم متوفی شده سلطان
مراد خان ولد او جلوس نموده بود نواب جنت مکان اراده نمودند که یکی از امرای بزرگ صاحب عقل و کیاست
را بایلچیگری روم بپرسش تعزیه سلطان سلیمان و تهنیت جلوس سلطان مراد خان فرستند در اول
حال حسین بیک یوزباشی را بدین خدمت تعیین نموده اند سلطان حیدریان از وقوع اینحال تفرس نمودند
که غرض نواب جنت مکان از فرستادن او تفرقه نمودن امرای استاجلو است که اعوان و انصار شاهزاده
بودند حسین بیک را اغوا نمودند که در رفتن روم معذرت گوید و او بعذر مشوعه تمسک جسته عرض کرد
که جهة صحت ذات مبارک اشرف نذر نموده ام که بزیارت امام ضامن علیه السلام مشرف شوم و چون
بر عمل اعتباری نیست امیدوارم که رخصت زیارت ارزانی دارند و بدین بهانه در رفتن معذرت خواست
نواب اشرف عذر پذیر گشته محمدی خان تخماق حاکم چخور سعد را که او نیز از امرای معتبر استاجلو بود
بدینخدمت فرستادند و حسین بیک در رفتن مشهد نیز تواهمه آنکه مبادا در غیبت او صورتی که موافق
مطلب نباشد روی نماید تغافل ورزید نواب جنت مکان نیز پرده پوشی فرموده ازین مقوله حرفی اظهار
نکردند و مشار الیه بدستور معهود بشیر و مشار الیه بود رفته رفته عزت و اعتبارش می افزود و چنین

نظر سلطان لله نواب سلطان مصطفی میرزا فوت شد للکی نواب مشار الیه و ایالت و الکا نظر سلطان بحسین بیک تفویض یافته
در ساعت مسعود میرزا را بمنزل آورده بزم ملوکانه آراسته پیشکش و پای انداز لایق کشیده و شاهزادگان نامدار
حسب الامر اعلی پرسش نواب شاهزادگی و تهنیه للکی حسین بیک نموده یکان یکان پیشکشهای لایق کشیده فی الجمله آتش
فتنه و نزاع اویماقات و گفت و گوی هر دو فریق در ارد و تسکین یافته تا دو سال نواب جنت مکانی بکامرانی و اقبال
کامیاب دولت بودند تا آنکه در سنه شجقاییل اربع و ثمانین و تسعمائه که دو ماه از سال گذشته بود اندک عارضه عارض
ذات مبارک گشت و در حمام نوره بعضی از اسافل بدن را سوزانیده مجروح ساخت و وجع و درد بهم رسیده و تب کرده
بی آنکه احدی را گمان بیماری و محرمان و مقربان را مظنه فوت شدن باشد در شب یکشنبه چهاردهم شهر صفر مزاج وهاج از جاده
اعتدال منحرف شد آثار قلق و اضطراب ظاهر گردیده و ضعف مستولی گشته شاهزادگان نامدار تا نصف شب در خدمت
پدر بودند همه را مرخص فرمودند که بجاهای خود روند مراتب تشویش خاطر نیت و شاهزادگان سوای سلطان حیدر میرزا
را مستثنی ساخته بتوقف امر فرمود و روایتی دیگر آنکه والده اش مظنه آنکه مبادا بعد از وقوع واقعه باید در بیرون
از اعادی گزندی بفرزند ارجمندش رسد در دولتخانه مبارک که ماصدق من دخله کان آمنا بود و با او گفت که حال پدر
بزرگوار تو دگرگون شد و احتمال قریب دارد که امشب ودیعت حیات بمقتضای اجل سپارد تو که طالب سلطنت و جانشین
پدری تخت پدری که داشته باشی بجا پیروی مناسب آنست که در دولتخانه توقف کنی و چون واقعه بایه بوقوع انجامد تاج
شاهی بر سر نهاده در ایوان چهل ستون بر روی قالیچه مبارک جلوس نمایی و چون مفاتیح خزاین و قورخانه و یراق در دست
تست و لشکریان چشم بر ذخایر دنیوی دارند ابواب خزاین گشوده یوزباشیان و قورچیان و اعیان لشکر را
بعطایای ارجمند مخصوص و بهره مند گردان و اعیان و انصار تو که بدولتخانه مبارک جمع آیند و جلوس همایون و تخت پادشاهی
مشاهده خلایق گردد و اسمعیل میرزا ایشان که بالفعل دست ایشان از دامن مقصود کوتاه است بجز اطاعت چاره ندارند
و هرکس در آمدن و پای بوس تخلف ورزد بجزا و سزا رسانی و شاهزاده را رای والده موافق مزاج آمده توقف نمود و بعد
از اندک زمانی که ضعف کلی بر بشره همایون ظاهر گشته طایر روح پرفتوحش بجانب قدس پرواز نمود پانزدهم صفر
که این واقعه روی نمود بالهام ملهم غیب موافق تاریخ آمد از آثار و علامات ادبار شاهزاده سلطان حیدر میرزا یکی آنکه بسخن
زنان ناقص عقل کوتاه خرد عمل نموده و دیگر آنکه بحسب اتفاق در آن شب کشیک دولتخانه مبارک از جماعتی بود که با اسمعیل میرزا
متفق بودند و شاهزاده از آن غافل افتاده که در آن شب اضداد او کشیکچی اند محتمل است که در روی دولتخانه را مسدود ساخته
احدی از نیکوخواهان او را بدولتخانه نگذارند بی توقف نموده خود را محبوس آن جماعت ساخت دیگر آنکه پریخان خانم
که عاقله روزگار بود ذات باو کدورت داشت و ممد و معاون اسمعیل میرزا بود در آن شب در دست سلطان حیدر
میرزا گرفتار شده بود بنور عقل کامل در آن وقت بشاهزاده اظهار تملق و عجز و اضطرار نموده عرض کرد که عورات ضعیف
عقلند اگر رقم عفو بر زلات و تقصیرات این ضعیفه که از نقصان عقل و کوته خردی روی داده کشیده شود و جان
بخشی فرمایند بعد الیوم بجز اطاعت و انقیاد امری از این بیچاره سر نخواهد زد و فی الفور پای او را بوسیده به والده

میرزا گفت که گواه باش که هیچکس در پای بوس پادشاه و مبارکبادی جلوس اشرف بر من سبقت ندارد شاهزاده
از غایت ساده لوحی این چاپلوسی از راه رفته و بازی خورده با همشیره اظهار کرده که هرگاه که تو در مقام محبت باشی
و برادر سلطان سلیمان میرزا و شمخال سلطان خال خود را با من متفق سازی نزدم عزیزتر از زمان پدر خواهید
بود حضرت علیا خانم بر صدق این سخن شاهزاده را تکلیف قسم فرموده هیکل مصحف بیرون آورده قسم خورده
و خانم رخصت طلبید که بمنزل خود رفته برادر و خالو را بخدمت آورد شاهزاده اعتماد بر قول او کرده او را
رخصت داد و او دری را که میانه باغچه حرم و میدان اسب بود گشاده بیرون رفته و شمخال سلطان خالوی خود را
آورده کلید آن در را باو سپرد و او با سیصد نفر چرکس که دشمن شاهزاده بودند صاحب اختیار در حرم
گشتند و عاقبت معاندان از آنجا داخل گشته شاهزاده را بشهادت رسانیدند چنانچه مفصل در ذیل این دفتر
سمت گذارش خواهد یافت علیا جناب خانم اگرچه با برادر ساده دل چنان غدری کرد اما عاقبت بشامت
آن گرفتار آمد و از عمر و دولت متمتع نیافت درینوقت ناگزیر واقعه نویسیست که اسامی اولاد نامدار شاه
جنت مکان و سایر شاهزادگان و اعاظم امرا و ارکان دولت و بزرگان هر طایفه را که در هنگام ارتحال
شاه جنت مکان انتظام بخش ممالک ایران بوده اند در رشته تحریر کشد که چون اسم هر یک بتقریبات بر زبان
جاری میگردد و طالبان احادیث و اخبار را اطلاع بر احوال ایشان حاصل گردد بالجمله شاهزادگان گرامی اولاد
شاه جنت مکان از پسر و پسرزاده و دختر بیست و هفت نفرند اما پسران صلبی نه نفرند اول نواب سکندر شان سلطان
محمد پادشاه که اکبر اولاد شاه جنت مکان بود از مهد علیا و ستیره عظمی سلطانم بنت سلطان موسی موصلو ترکمان
بوجود آمده و در زمان ارتحال والد غفران مآل چهل و پنج ساله بود و در دارالملک شیراز اقامت داشت از وی پسر
نامدار بوجود آمد اول سلطان حسن میرزا که از صبیه میر عبدالعظیم سیفی حسینی که از امرای معتبر گیلان و داماد قاضی
جهان بود متولد شده درینوقت هژده ساله بود و در مازندران مکان اقامت داشت و احوال او در زمان سلطنت
عمش اسمعیل میرزا رقم زده کلک بیان میگردد دوم شاهزاده عالیمقدار سلطان حمزه میرزا که از نواب مریم
شان مهد علیا صبیه قدسیه میر عبدالله خان والی مازندران متولد شده در انوقت ده ساله بود و با پدر عالی گهر
در شیراز میبود سیم حضرت اعلی شاهی ظل الهی که از نواب مریم شان مهد علیا متولد گشته در انوقت پنج سال از
عمر او گذشته چنانچه گذشت بحکومت و دارایی خراسان منصوب گشته در هرات تشریف داشت چهارم ابوطالب
میرزا که سال بیماری شاه جنت مکان از نواب مریم شان متولد شده در حین ارتحال جد بزرگوار خود دو ساله بود
پنجم طهماسب میرزا که بعد از ارتحال شاه جنت مکان از کتم عدم قدم بعرصه وجود نهاده در دارالملک شیراز
از مهد علیا متولد شده و چون جد بزرگوارش از عالم رحلت نموده بود باسم سامی او موسوم گشت پسر دوم
شاه جنت مکان علیین آشیان اسمعیل میرزا که او نیز از ستیره عظمی سلطانم متولد شده چنانچه قبل ازین مرقوم
کلک بیان گشت در قلعه قهقهه محبوس گشت با چهل ساله بود [illegible] او زیاده از یک دختر که از صبیه مرتضی

اعلم شاه نعمت الله یزدی داشت و با والده اش در یزد میبود فرزندی دیگر نداشت سیوم سلطان حیدر میرزا
که والده اش از بنات عظمی گرجستان در سلک زوجات مطهره شاه جنت مکان انتظام داشت بیست و
دو ساله بود او نیز زیاده از یک دختر نداشت چهارم سلطان سلیمان میرزا که از همشیره شمخال سلطان چرکس
که او نیز از زوجات مطهره بود متولد شده بیست و یکساله در پایه سریر اعلی بود پنجم سلطان مصطفی میرزا
که والده اش از طایفه گرجی و از جمله سرای شاه جنت مکان بود در انوقت بیست ساله بود در خدمت
والد بزرگوار میبود و دو دختر داشت ششم سلطان محمود میرزا که از جواری متولد شده هجده ساله بود و در اواخر
زمان شاه جنت مکان بحکومت شیروان منصوب گشته اویس خان اروملو به للگی او تعین یافته اما تا حین ارتحال
در پایه سریر اعلی توقف نموده بشیروان نرفت و یک پسر طفل داشت که بمحمد باقر میرزا موسوم بود هفتم
امام قلی میرزا که از همشیره زال بیک گرجی متولد شده چهارده ساله بود و شاه جنت مکان او را والی
لاهیجان گردانیده و در ان خطه اقامت داشت و پیر محمد خان استاجلو حاکم گیلان به للگی او مفوض
بوده هشتم سلطان احمد میرزا را که شاه جنت مکان او را سلطان احمد بغدادی خطاب میکرد سیزده ساله بود
و والده اش از جواری بود و امیر اصلان سلطان ارشلو افشار لله اش بود نهم سلطان علی میرزا که برادر مادری
سلطان مصطفی میرزا بود در بلده گنجه اقامت داشت و ابراهیم بیک زیاد اوغلی بکلربیکی قراباغ لله او بود و او در
انوقت چهارده ساله بود اما بنات معظمه شاه جنت مکان هشت نفرند اول گوهر سلطان خانم در حباله نکاح
سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا بود و دوم پریخان خانم که نامزد بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا بود اما
با او هنوز نسپرده بودند سیم خدیجه سلطان بیگم که در حباله جمشید خان والی گیلان بیه پس بود چهارم زینب سلطان بیگم
که شاه علی بیک شاملو قورچی شمشیر لله اش بود و اسمعیل میرزا او را بعلی قلیخان شاملو حاکم هرات نواده دورمش
خان داده بود اما بتصرف او در نیامده پنجم مریم بیگم همشیره اعیانی او که در زمان نواب سکندرشان بحباله خان
احمد خان والی گیلان در آمد ششم فاطمه سلطان خانم که در زمان نواب سکندرشان بحباله امیرخان موصلو ترکمان
حاکم تبریز درآمده در منزل او فوت شده هفتم خانش بیگم که در زمان نواب سکندرشان بحباله سلیمان خان استاجلو
ولد شاه علی میرزا خواهرزاده شاه جنت مکان بود درآمده در منزل او فوت شده هشتم شهربانو بیگم که در ایام
بحباله شاه نعمت الله ولد میرمیران یزدی درآمده این دختران از ازواج و جواری محال مختلف بوجود آمده اند در تفصیل
زیاده فایده نیست و اولاد بهرام میرزا برادر اعیانی شاه جنت مکان سه نفرند اول سلطان حسین میرزا که در زمان شاه
جنت مکان حاکم قندهار بود و از پسران او سه نفر بود که منحصر بودند به محمد حسین میرزا که در اردو در خدمت شاه
جنت مکان بود و یازده ساله و رستم میرزا و مظفر حسین میرزا دوازده ساله که همراه در قندهار در خدمت والد
بودند شرح حال ایشان در ضمن وقایع زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی رقم زده کلک بیان خواهد شد
و پسر دوم بهرام میرزا سلطان ابراهیم که داماد شاه جنت مکان و در درگاه معلی بمنصب ایشیک آقاسی باشیگری

معزز و سربلندی یافت و در خدمت عم بزرگوار مشهور و ارجمند بود و سوای یک دختر فرزندی نداشت و برادر

بدیع الزمان میرزا که در سیستان بحکومت و لایت نیم روز مشغول بود و تیمور خان استاجلو اللهٔ ایشان بود و دو پسر

داشت یکی سنجر و دیگری شمس معلوم نشد و دو دختر **در ذکر اعاظم امرا و ارکان دولت شاه جنت**

مکان امرای عظام و خواتین والا مقام سلطان ما خرد و کلان که در حین ارتحال بر سریر امارت امرائی سرافراز

واکثر صاحب طبل و علم بوده اند از ثبت دفاتر دیوان معلوم گشته یک صد نفر ند و اسامی چند نفر از هر طبقه که

معلوم الانساب بودند درین صحیفه درج میشود و در تفصیل حال همگی فایده نیست از طایفه رفیعه ساملو که معظم طوایف

قزلباش و مقدم خدمت از همه در پیش و سر دفتر او یماقاتند و در زمان خاقان گیتی ستان و اوایل جلوس شاه

جنت مکان امرای بزرگ و خواتین عالیشان در میان این طبقه بودند و بین الاقران بشرف مصاهرت این دودمان

سرافرازی داشتند درین هنگام پنج نفر بیش نبودند معظم ایشان ولی خلیفه اوجی که حاکم مشهد مقدس بود

واکثر میرزادها و عظمای شاملو ملازم او بودند و دیگری اولاد خلیفه که حاکم همدان بود دیگری سلیمان خلیفه که از حکومت

استراباد معزول شده در درگاه معلی بود از طایفه استاجلو حسین بیک و الحسن بیک یوزباشی که از جمله ارکان دولت

قاهره بود مراد خان سفرچی مشهور که بقلعه کجور رفته بود الله قلیخان الحک اغلی که در ممالک محروسه پسر محمد خان جلو تکلو

امیر الامرا گیلان و لله امام قلی میرزا بود و محمد خان مشهور بتخماق امیر الامرا چوخه سعد بود و در انوقت بالجبکری روم

رفته بود پیری بیک قوجلو حاکم ری بود و شاه قلی سلطان یکان امیر الامرا خراسان در هرات بود ابراهیم

سلطان ولد شاه علی سلطان یکان حاکم سرخس بود و محمود خان صوفی اغلی حاکم ترشیز بود و ولی خان حرجی

باشی شرفلو حاکم خاف و باخرز و خراسان بود و تیمور خان پدر مراد خان سفرچی حاکم سیستان لله میرزا

بدیع الزمان بود و یعقوب سلطان جاوشلو حاکم شوشتر و دزفول بود و فارنجه اغلی حاکم تفلیس گرجستان

بود و بمعاونت داود خان گرجی تمشیت مهمات او قیام داشت مصطفی سلطان ولد یکل شاه وردی در خراسان

بود و در ذکر تمامی ایشان چندان فایده نیست از طایفه ترکمان معظم ایشان امیر خان موصلو نواده امیر خان

که لله شاه جنت مکان بود در جوار ره اقامت داشت محمد خان موصلو قوم او بود معزول شده بود و در تربت بود

و مرتضی قلیخان برناک در اصفهان بوده و سلیمان خلیفه در طون و طبس خراسان بود حیدر سلطان جابوق ترخان که

حاکم قم و از امرای معتبر درگاه معلی بود ابو المعصوم سلطان ولد یادگار محمد خان که از امرای درگاه معلی بود از طایفه

رود مرتش خان حاکم شروان بود و حسن علی خلفا در درگاه معلی بمنصب خلیفة الخلفائی داشت و از طبقات

معتبر بود و بوداق از خوی آمده در درگاه معلی بود و قرمان سلطان در درگاه معلی بود و از طایفه ذو القدر

محمد قلی مهردار و ولد شاه قلی خلیفه در درگاه معلی از ارکان دولت بود محمد خلیفه عمزاده ابراهیم خان قاجار

حاکم استراباد بود و ولی سلطان قلیخان چی اغلی حاکم شیراز و لله نواب سلطان محمد میرزا بود و تربت

آقا حاکم جام در خراسان بود و شاه قلیخان حاکم دارالجرد و از طایفه افشار خلیل خان حاکم کوه کیلویه اصلان خان

حاکم کرمان شده بود اما در درگاه معلی بود و در زمان اسمعیل میرزا قورچی باشی شد اسکندرخان در هزارجریب بود و اسمعیل

قلی سلطان حاکم فراه بود و دیگر امرا از افشار بودند فذکر این چند نفر اختصار نموده و از طایفه قاجار یوسف خلیفه

ولد ... اغلی بجای برادر بیگلربیگی قراباغ و ولد سلطان علی میرزا شده بود اما هنوز در درگاه معلی بود میرزا

سلطان علی از امرای معتبر درگاه معلی بود و دیوان بیگی بود و علی خلیفه اعور قوینلو حاکم دامغان و بسطام بود و از طایفه

تکلو سولاغ حسین در گیلان بود و عدی خلیفه در گیلان بود از الواتش بایندرخان در استارای

طوالش بود و حمزه سلطان از امرای طوالش حاکم سوره گل چخور سعد بود و از خنوسلو حسن خان سلطان از معتبران بود از

اکراد شرف خان از امرای درگاه معلی بود و حاکم تنکابن گیلان بود و از الوار تیمور اردلان حاکم سنکان بود

و شاه رستم عباسی حاکم خاوه و الشتر لرستان بود و خلیل خان سیاه منصور حاکم شیخاوند وغیره و صدرالدین

خان ولد معصوم بیک صفوی از امرای درگاه معلی بود و در خدمت سلطان حیدر میرزا بود و سید سلیمان مشهور به سید

کمونه از سادات و نقبای نجف اشرف از اولاد سید محمد کمونه بود که در زمان خاقان ملک آستان بنا بر خدمات

و دولتخواهی که از او بظهور آمده بود مورد تربیت گشته در سلک امرای منتظم شده بود و در معرکه چالدران شهادت

یافت و شاه جنت مکان او را منظور شفقت گردانیده از امرای معتبر درگاه معلی و مهردار شرف نفاذ بود و دیگر

امرا و حکام در ممالک از هر طایفه بودند که در تفصیل آنها زیاده فایده نیست و از یوزباشیان و از ارباب مناصب

و قورچیان معتبر از هر طایفه جمعی کثیر در درگاه معلی بودند که اگرچه برتبه امارت سرافراز نشده بودند اما در اعتبار

کمتر از امرا نبودند ذکر سادات عظام و فضلای کرام زمان شاه جنت مکان که در حین ارتحال بعضی در درگاه

و بعضی در ممالک بودند اگرچه مناسب این بود که بنا بر اعزاز و احترام این طایفه جلیله اسامی شریف ایشان بعد از

اسامی شاهزادگان عالمیان رقم زده کلک بیان گردد اما چون ترتیب النسب لازم بود قلم عبارت رقم تحریر این را

تقدم داد بالجمله از سادات عظام و علمای انام و ارباب عمائم که در درگاه معلی بودند میر غیاث الدین محمد میر میران

که آبا عن جد از اعاظم سادات حسینی اصفهان نقیب النقبا بود و در درگاه معلی بعالی رتبه صدارت عظمی سربلندی داشت

و بغایت کم طمع و پرهیزکار بود میرزا مخدوم خلف صدق او از افاضل و دانشمندان روزگار بود میر غیاث الدین

محمد میر میران یزدی ولد شاه نعمت الله که بشرف مصاهرت این دودمان سرافراز شده بود و خود مورد تعظیمات

شاهانه گشته در یزد بسر میبرد و لقب مرتضای ممالک اسلام داشت و مریدان سلسله شاه نعمت الله ولی با او پیر مریدانه

سلوک کرده اقتباس انوار سعادت مینمودند و حاصل ادرارات و محصولات و مسلمات ایشان سالی پنج هزار تومان

میشد و او نیز از اعظم سادات یزد بود و شاه قاسم نوربخش از احفاد قدوة السالکین سید محمد نوربخش که در

دشت ری مسکن داشتند و خود در درگاه معلی منظور نظر التفات شاهی و مرجع مریدان سلسله عالی نوربخشیه اند

و خود در درگاه معلی اند غیاث الدین لقب اصفهانی در اردوی معلی منظور نظر التفات شاهی و مرجع مریدان سلسله بود

و منصب قضایای عساکر داشت و بغایت متشرع و پرهیزکار بود میر سید حسین مجتهد کرکی جبل عاملی دخترزاده مجتهد مغفور

شیخ عبد العالی در زمان شاه جنت مکان از جبل عامل آمد متکفل شیخ اسلام متصدی امور شرعیه دار الارشاد
اردبیل قیام داشت و بعد از آن در درگاه معلی بر وساده اجتهاد تکیه زده منظور نظر التفات شاه جنت
مکان شد و صاحب نفس عالی فطرت کامل و حافظه عظیم بود و به زبان فصیح تکلم مینمود و گاهی متوجه فیصل قضایای
شرعیه شده و جمعی کثیر همه روزه در محکمه علیه او رجوع مینمودند و در اسناد شرعیه کتاب محکمه مشار الیه در القاب
او خاتم المجتهدین می نوشتند اگر چه علما درین باب بحث داشتند اما کسی در مقام منع از نوشتن این
عبارت نشد و تصانیف معتبر در فقه و در حقیقت مذهب اثنی عشری و رد مذاهب مبتدعه دارد امیر فخر الدین
سماکی استرابادی از افاضل علما و دانشمندان روزگار خود و در درگاه معلی منظور نظر حضرت خاقانی بود همه
روز جمعی کثیر از طلبه علوم معقول و منقول بدرس او حاضر گشته استفاده علوم مینمودند میر رحمه الله قال نجف
از سادات نجف اشرف و شاگرد بیواسطه شیخ زین الدین علیه الرحمه بود در درگاه معلی منصب پیشنمازی
داشت و مورد شفقت شاهانه بغایت متقی و پرهیزکار بود و شعر عربی را بسیار خوب میگفت و در علوم فقه
و حدیث مرتبه عالی داشت و اکثر اوقات او صرف درس و افاده میشد میر علاء الملک از سادات مرعش
قزوین در درگاه معلی منصب صدارت گیلان امتیاز داشت و جامع الکمالات صوری و معنوی
و در علم اصول و رجال سرآمد روزگار خود و محدث خوب بغایت خوش صحبت و بذله گوی و مطبوع الطباع
بود همیشه در مجلس بهشت آئین زیاده از دیگر علما بشرف مکالمه و همزبانی اشرف اختصاص میافت میرزا
مخدوم شریفی ولد میر سید شریف شیرازی و دختر زاده قاضی جهان وزیر قزوین بود پیوسته در درگاه معلی
بسر میبرد و بغایت فاضل و صاحب کمال و مفسر و محدث و خوش محاوره بود و وعظ را بسیار خوب
میگفت و همیشه در ایام متبرکه در مسجد حیدریه قزوین بگفتن وعظ اشتغال نموده و جمعی عظیم در پای منبر او حاضر
میشدند چون تهمت زده تسنن بود بدین جهت از شاه جنت مکان زیاده توجه نمی یافت اما بعضی اوقات پرتو
انوار توجه و التفات نواب شاهزاده عالمیان پریخان خانم بر وجنات احوالش میتافت میر ابو الولی
و شاه ابو احمد ولدان میر شاه محمود انجو شیرازی اند میر ابو الولی سید فاضل فقیه متعصب در تشیع بود
در فضایل و کمالات از برادرش در پیش بود در اول متولی آستانه مقدسه رضویه علی مشرفها الف الف
صلوة و تحیه شده از آن مهم بجهة نزاعی که میانه او و شاه ولی سلطان ذو القدر حاکم مشهد مقدس واقع
شده معزول شده باردو آمده بشراکت برادر متولی غازانی شده و در آخر ایام مذکور منصب تولیت حظیره
مقدسه حضرت سلطان اولیا یافته بدار الارشاد اردبیل رفت و برادرش من حیث الانفراد متولی
غازانی گشت و بعد از آن باردو آمده و قاضی عسکر شده در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی
بمنصب والای صدارت ترقی نموده ذکر حالش در محل خود خواهد آمد شاه مظفر الدین و او نیز ولد میر شاه
محمود از افاضل بود و در دار الملک شیراز بمنصب شیخ الاسلامی و وکالت عالیات خاصه شریفه امتیاز داشت

شاه تقی الدین نسابه از سادات نسابهٔ شیراز است بسیار فاضل و دانشمند از تلامذهٔ شاه فتح الله بود و با مولانای
میرزا جان مباحثات نموده در معقولات ترقی فاحش نموده و جمعی کثیر از طبقه علما بمدرسه او حاضر شده استفادهٔ
علوم مینمودند میر محمد شوستانی از سادات سوستانست بغایت فاضل متدین و نیکو اخلاق فقیه خوب و از شاگردان
شیخ زین الدین علیه الرحمه بوده کتب معقولات در خدمت سلطان العلما میر غیاث الدین منصور نموده میر محمد مراد
متخلص بمنصور شیخ عبد المعالیست پدرش از نجبای داراباد اشتهار یافته بود بحدت فهم و جودت طبع اتصاف
دارد در صغر سن بمشهد مقدس معلی رفته در صحبت مدرسان و افاضل آن مکان فیض آثار اکتساب علوم مینمود
در اندک وقت و اسرع ازمانی عظیم الشان گردید و در زمان نواب سکندر شان باردوی معلی آمده بصحبت علمای
افاضل درگاه معلی مشرف شده و مدتی با میر فخر الدین سماکی استرابادی و سایر دانشمندان مباحثات نموده در
علوم منقول و معقول سرآمد روزگار گشت و الیوم پرتو اشراقات انوار فضایل و کمالش بر ساحت آمال طلبه
علوم درخشان و لمعات کوکب طبع آفتاب مثالش بر عالمیان تابان شد و از تاریخ ارتحال شاه جنت مکان
الی الآن که سنه هجری خمس عشرین و الف رسیده لحظه از مطالعه مباحثه غافل نشده و لمحه اوقات شریفش بی مطالعه
نگذشته والحق جامع الکمالات صوری و معنوی و کاشف دقایق آفاقی و انفسی گردیده و در اکثر علوم از حکمت
و کلام و فنون ریاضی و طب و فقه و تفسیر و حدیث درجه علیا یافته ادعای اجتهاد مینمایند و از تصانیف معتبرش
کتاب صراط المستقیم و کتاب افق المبین است که مملو از لآلی ثمین و نکات دقیق شیرین و حکمت و کلامست شرح کلینی و تفسیر
قرآن که بسدرة المنتهی موسومست و رساله حل اعمال که بایقاضات مسمی گشته و عیون المسایل و ضوابط الرضاع و حاشیه
شرح مختصر اصول و ایماضات و خلفه الملکوت و شرعه التسمیه و سبع شداد و رساله عمرویه و چند رساله کتاب دیگر
از تصانیف او کسوت ظهور پوشیده است و حافظه او بمرتبه ایست که از اول حال الی غایت هر قصد عبارتی که بکار
طبیعت سپرده در حفظ آن شرط امانت کما ینبغی بجا آورده حرفی از آن فلسفه دوران فوت نشده در طلاقت رتبه عالی
دارد و خلاصه اوقات حیاتش صرف مطالعه و مباحثه و عبادت الهی میشود و گاهی نظم اشعار که دون مرتبه عالی
اوست زبان گشوده اشراق تخلص مینمایند و در قصاید و غزل و مثنویات معانی رنگین و حکایات و نکات دلپذیر
شیرین از آن جناب بر السنه و افواه دایر و سایر است این رباعی در نعت حضرت رسالت پناهی تیمنا و تبرکا از منظومات
او ثبت افتاده رباعی ای ختم رسل دو کون پیرایه تست • افلاک یکی منبر نه پایه تست • گر شخص ترا سایه نیفتد
چه عجب • تو نوری و آفتاب در سایه تست • والیوم در دار السلطنه اصفهان مسکن دارد امید که وجود شریفش
سالهای بسیار زینت افزای گلشن روزگار بوده طلبه علوم از پرتو انوار خاطر آفتاب اشراقش مستفید
و مستفیض گردند میر محمد مومن استرابادی از سادات عظام استراباد خواهرزاده امیر فخر الدین سماکیست بسیار
فاضل متدین نیکو اخلاق و صاحب طبیعت بود گاهی ملتفت بنظم اشعار میشود قصایدات و رباعیات مرغوب
دارد و در علوم عروض رساله تصنیف نموده که تا غایت در آن علوم مثل آن رساله تالیف ننمودند و در صلاح

و تقوی درجه عالی داشت و تعلیم شاهزاده عالمیان سلطان حیدر میرزا قیام داشت بعد از وقوع واقعه نایله میرزا
و استیلای اسمعیل میرزا تاب توقف ایران نیاورده بجانب هند دکن رفت از ولاة عظام دکن بحکم وفور تشیع
ملازمت محمدقلی قطب شاه اختیار نموده در آنجا بغایت معتبر شده مرتبه وکالت و پیشوائی یافت و اکنون
که تاریخ هجری بخمس عشرین و الف رسیده در قید حیات است و شخص هر دیار بوسیله او از سلسله قطبشاهیه
تمتع میابند میر کلان استرابادی از سادات عظام استراباد است و از اقوام میر فخرالدین بود در علم فقه مهارت
تمام داشت و بغایت خوش صحبت و بذله گو و صالح بود و به نیابت شاه جنت مکان تولیت محال وقفی
حضرات چهارده معصوم که همشیره اعیانی شاه جنت مکان وقف نموده تولیت نواب جنت مکانی و اولاد
نامدار او که مسندنشین تخت پادشاهی باشند تفویض نموده قیام داشت و وفور دیانت و رای انصاف
داشت میر سید علی خطیب از سادات استراباد بوده است و در درگاه معلی منصب خطیبی و خطابت داشت
و بعضی اوقات محتسب الممالک بوده و در امر معروف و نهی منکر مبالغه مینمود تا بسرحد افراط میرسانید چنانچه مشتبه
بریا و اغراض دنیوی میشد و از تندی مزاج و استیلای نفس اماره او طبقه علما و فضلا بملاحظه زندگانی میکردند و با
وجود آن از دست و زبان او نمیرستند میر طاهر کاشی از سادات عظام کاشان در درگاه معلی دست افزار
میر سید علی خطیب بود و میر زین العابدین محتسب او نیز از سادات کاشانست میر بکلمه اشتهار داشت و داماد
میر یحیی علوی قزوینی بود و در درگاه معلی منصب احتساب دار السلطنه قزوین داشت او نیز با کمال میر سید
علی خطیب و میر طاهر در جمیع امور مقتدای ایشان بود و میر شجاع الدین محمود اصفهانی از سادات عظام اصفهان نیست

مازندران

که در آن ملک بسادات عظام مشهورند بسیار فاضل دانشمند و صاحب فطرت عالی و در علم متداوله و معقولات
سرآمد روزگار و مجلس شریفش هرگز از طلبه علوم و درس و بحث خالی نبود و از وفور همت فقرا و درویشان
و طلبه علوم را از خالص محصولات خود رعایت مینمود و میرزا ابراهیم همدانی از سادات عظیم الشان حسینی است
پدرش در همدان منصب قضا و تصدی امور شرعیه داشت و او در دار السلطنه قزوین در خدمت علامه
العلماء میر فخرالدین سماکی استرابادی اکتساب علوم عقلیه نموده در حکمیات ترقی عظیم کرد و بعد از ارتحال شاه
جنت مکان در همدان منصب موروثی قضا داشت اما خود کمتر متحمل مشاغل امر قضا میگشت و نایبان محکمه او
بقطع و فصل مرافعات میپرداختند و جناب میرزا خلاصه اوقات شریف را صرف معانی و مباحثه کرده
جمعی کثیر از طلبه علوم در حوزه درس او مستفید میشدند و در معقولات حکمیات حواشی دقیق دارد مثل شرح
اثبات واجب ملا جلال و شرح الهیات شفا و شرح اشارات و رساله الزوراء و غیر ذلک و در زمان
دولت همایون اعلی مکرر باردوی معلی آمده منظور انظار التفات خسروانه گشته از سیورغالات و ادرارات
معزز بانعامات و اخوه شاهی بهره ور میگشت خاتمه مکرمه موازی هفتصد تومان شفقت شده و او را از دین
مسلمین سبکبار گردانیدند و در سال مطابق عشرین الف هجری که از سفر گرجستان نهضت انصراف مآثر روانه

همان شهید در راه مراحل زندگانی او طی گشت میر ابوطالب از سادات عالی اصفهانی و متولی بقعه شریفه منسوبه بامام الساجدین
و قبلة العارفین امام زین العابدین علیه السلام والتحیه اوده اصفهان نیز باعتقاد خود در معقولات و حکمیات خود را از
اقران برتر میدانست میر سید علی شوشتری ولد امجد میر اسدالله صدر است که چندین سال من حیث الاستقلال در
خدمت شاه جنت مکان بعالی رتبه صدارت معزز و مکرم بود و او در اواخر ایام حیات بجهة کبر سن و شیخوخیت از آن شغل
دامن در چیده و بعضی اوقات متولی سرکار فیض آثار روضه رضویه شد و در مشهد مقدس معلی اقامت داشت سید
آدمی بزرگ و پاکیزه روزگار بفضایل حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در ایام اخر منصب تولی دامن همت [illegible]
خود را بلوث طمع آلوده نکرده آبا و اجداد ایشان در ولایت شوشتر بغایت بزرگ و محترم و مرجع خلایق بوده‌اند و میر عبدالوهاب
برادر موی الیه از غایت دولتخواهی و حسن خدمات برتبه امارت دزفول سرافراز شده بحکومت شرعیات و عرفیات
آن ممالک برای درایت او مفوض شده بود و میرزا ابوالقاسم از سادات عظام اصفهان بود که بسادات خلیفه مازندرانی
اشتهار دارند و بشراکت میر کمال الدین بخدمات سرکار شرعی قیام داشتند و میر کمال الدین استرابادی از اعاظم سادات
عظام استراباد بود و در اواخر ایام شاه جنت مکان منصب تولیت سرکار فیض آثار روضه رضویه بدو ارجاع گشته در مشهد
مقدس معلی بخدمت خود مشغول بود از طبقه مشایخ شیخ عبدالعالی است خلف الصدق مجتهد مغفور شیخ علی عبدالعالی ست
و در علوم منقول و معقول سرآمد روزگار بسیار خوش محاوره و نیکو منظر و صاحب اخلاق بود و من حیث الاستقلال
بر مسند عالی اجتهاد تمکن داشت و اکثر اوقات در بلده طیبه کاشان اقامت نموده بدرس و افاده علوم اشتغال مینمود و
جمعی را بفیصل قضایای شرعیه و اصلاح بین الناس میگماشت و گاهی بدرگاه معلی آمده شاه جنت مکان در تعظیم او نهایت
مبالغه میفرمودند و همیشه بار سعادت ثابتش خواه در اردو و خواه در کاشان مرجع الفضلا و العلما و دانشمندان بود
و اکثر علما تصدیق اجتهاد او کرده در اصول و فروع عمل مینمودند شیخ علی منشار بود فاضل و فقیه و دانشمند شاگرد
ارشد مجتهد مغفور شیخ عبدالعال بود و در مسایل شرعیه و اخذ فتاوی قولش معتبر موثوق بود و در انتظام امور
شرعی و عرفی بصایبت رای سرآمد اقران بود و انوار توجه و التفات شاه جنت مکان بر وجنات احوالش تافته منصب
شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات اصفهان که معظم ممالک و از بلاد مشهور آفاقست منصوب بوده و در آن مهم استقلال
یافته در تنظیم معاملات دینی و دنیوی ید بیضا مینمود و مولانا عبدالله که مولد شریفش دارالملک شوشتر است و چون
همت او مقصود بر تحصیل علوم مشغول بود بعد از مدتی در شیراز بکسب علوم معقول روزگار گذرانیده متوجه سفر عتبات
شده بصحبت بسیاری از دانشمندان خصوصا فقهای جبل عامل رسیده در اصول شرایع و ارشاد مرشدین درجه کمال یافت
و از آنجا باردوی معلی آمده بعد از استسعاد سعادت بساط بوسی شاه جنت مکان رخصت توطن بمشهد مقدس معلی
و مجاوره روضه مقدسه متبرکه منوره امام ثامن حاصل نموده و مدتی در آن مکان شریف بافاده علوم و هدایت خواص
و عوام بسنت محمد و شریعت غرا و امر معروف و نهی منکر بر وجهی قیام نموده که پسندیده اکابر و اصاغر بود
و گاهی بنفس نفیس در جمعات متوجه وعظ شده و جمعی کثیر از بزم وعظ او مستفیض شدند تا آنکه سنه ۹۹۹ هجری که آن نقص

تشریف بدست جماعه اوزبکیه درآمد حضرتش را گرفته بماوراءالنهر بردند و میانه او و علمای ماوراءالنهر در حقیقت مذهب امامیه
مباحثات و مناظرات واقع شده با وجود آنکه مشارالیه تقیه کرده خود را شافعی باز نموده متعصبان مذهب حنفی
غلبه کرده او را با بوکه و [illegible] را اش بدرجه شهادت رسانیدند مولانا میرزاجان شیرازی فاضل معتبر متبحر و از
علمای دانشور و دانشوران فضیلت گستر که دارالملک فارس امتیاز داشت اکتساب علوم در مدرسه خواجه
کمال الدین محمود شیرازی فاضل معتبر و از علمای دین که شاگرد بواسطه علامة العلمائی زمانه مولانا جلال الدین
محمود دوانی بوده ترقی عظیم کرده مجملا در علم معقول و حکمیات سرآمد روزگار خود بود اما متوجه علوم منقول
کمتر شده بودند در زمان شاه جنت مکان در خطه طیبه شیراز بر مسند تدریس تمکن یافته جمع کثیر از طلبه علوم
هر ولایت که بجهة تحصیل مطالب علمی در آن خطه طیبه شیراز جمع آمده بودند بحوزه درس او حاضر گشته استفاده علوم
نقلیه مینمودند و از تلامذه او اکثر مرتبه تدریس داشتند در حکمت تصانیف عالی بر کتب متقدمین حواشی دقیق
دارد و در زمان اسمعیل میرزا باردو آمده چون علمای شیعه گمان تسنن باو داشتند مظنه بر زده بودند که مشارالیه
باستظهار شفقت اسمعیل میرزا باردو آمده مومی الیه از آن ابا نموده بلکه باظهار امتناع زبان گشوده بعد از
فوت اسمعیل میرزا بجهة در ایران توقف نتوانست نمود بجانب ماوراءالنهر رفته در آن وقت رخت حیات بباد فنا
داد خواجه افضل الدین محمد که از نژاد قضات ترکه دارالسلطنه اصفهان بود و در اوایل حال باکتساب علوم
عقلیه و نقلیه قیام نموده ترقی فاحش کرد و از اصفهان باردوی معلی آمده منظور انظار شفقت شاه جنت مکان
گردیدند و بعضی اوقات از مباحثات او تمتع تمام می یافتند و در زمان اسمعیل میرزا برخلاف سایر علما بدستور
معزز و محترم و اکثر اوقات را ندیم مجلسیان بود و بعد از فوت اسمعیل میرزا بجهت باصفهان رفته بامور شرعیه
و امر قضا که همیشه در سلسله ترکه بود قیام داشت و آخر بجهة ناهمواری حکام و اتراک دامن از آن شغل درچیده بمنصب
تدریس و خادمی روضه مقدسه رضویه یافته ایامی در مشهد معلی بود تا نواب سکندرشان بخراسان تشریف برده بود
در حین مراجعت همراه آورده در ولایت ری بجوار رحمت حق پیوست شیخ حسین عبدالصمد از مشایخ عظام جبل عامل
و در جمیع امور خصوصا فقه و حدیث و تفسیر و غیر آن دانشمند کامل و صاحب حال بوده خلاصه ایام جوانی را در صحبت
شهید ثانی و زبده جاودانی شیخ زین الدین علیه الرحمه بسر کرده در صحیفه تصحیح حدیث در حال تحصیل و مقدمات
اجتهاد کسب کمال شریک و سهیم هم بودند و بعد از فراغ از تحصیل و فوز بمرتبه اجتهاد از وطن مالوف متوجه پایه سریر
اعلی شده بتاریخ سنه نهصد و پنجاه و شش بتقبیل بساط بوسی شاه جنت مکان استسعاد یافت و مشمول
عواطف بیکران شاهی گردید مرتبه فقاهت و اجتهاد او در معرض تصدیق و اذعان علمای عصر در آمد و در اقامت
نماز جمعه بعد از آنکه مدتی بود که بنا بر اختلافی که علما در شروط آن کرده اند متروک و مهجور بود سعی بلیغ تقدیم
رسانیده با جمعی کثیر از مومنان بان قیام مینمود آخر منصب شیخ الاسلامی و تصدیق امور شرعیه ممالک خراسان
عموما در دارالسلطنه هرات خصوصا بامتیاز خدمتش رجوع شده مدت مدید در خطه دلگشای هرات

ترویج شریعت غرا و نظم و نسق اوقاف و تعمیر مسقط بقاع الخیر قیام نموده بافاده علوم دینیه و افاضه معارف یقینیه
و تصنیف کتب و رسایل و افتا فتاوی مشکل روزگار میگذرانید تا آنکه شوق حج بیت الله الحرام و زیارت روضه
سید انام و سایر ائمه عالیمقام علیه الصلوة الله الملک العلام در خاطر شریفش رجحان نموده بعد از استعداد باین سعادت
عظمی در حین مراجعت چند روزی در لحسا و بحرین رحل اقامت انداخته با فضلای آن دیار بسر میبرد تا آنکه بتاریخ ثامن ربیع
الاول سنه ۹۸۴ هجری در بحرین بجوار رحمت ایزدی پیوست شیخ بهاء الدین محمد خلف شیخ حسین مشار الیه است
در صغر سن با والد ماجد بعجم آمده و از روی جد تمام وارثه للاباء و الاجداد در تحصیل علوم و کسب کمالات اشتغال نموده
در علوم تفسیر و حدیث و فقه و عربیه و امثال آن از برکات انفاس پدر بزرگوار مرتبه کمال یافت و حکمت و کلام
بعضی علوم معقول را از فیض صحبت مولانا عبدالله یزدی بدست آورده در فنون ریاضی نزد ملا علی مذهب و ملا
افضل قاینی و بعضی دیگر از اهل آن فن اخذ نموده و در علم طب و قانون دانی با بقراط زمان حکیم صدر الشریعه کیلانی
و جالینوس دوران حکیم عماد الدین محمود طرح مباحثه انداخته بهره کامل از آن یافت بالجمله در اندک زمانی بحری پر جوش
یاد در علوم معقول و منقول ترقیات عظیم روی نمود و در هر فن سرآمد فضلای عصر شده و تصانیف معتبر در هر فن از نتایج
افکار او منظور انظار علمای ذوی الاعتبار گردید مثل کتاب عروة الوثقی در تفسیر قران مجید و کتاب حبل المتین در جمع میان
احادیث صحیح و شرح هر یک از احادیث کتاب مشرق الشمسین در تفسیر ایات احکام و احادیث صحیح موثق حاشیه قواعد شهیدی
و کتاب حدایق الصالحین در شرح صحیفه کامله و کتاب عین الحیات فی تفسیر ایات و کتاب اربعین حدیث و شرح الشرح چغمینی در
هیات و رساله تشریح الافلاک در هیات و رساله خلاصة الحساب و رساله صفیحه در اسطرلابات و اثنا عشریات خمس در
طهارت و صلوة و صوم و زکوة و حج کتاب زبدة الاصول و حاشیه شرح مختصر اصول و شرح حاشیه مطول و چند رساله
و کتاب دیگر بعضی از آن تا تاریخ تحریر این صحیفه سنه ۱۰۲۵ هجریست باتمام رسیده اتمام بعضی از آنها بمیامن توفیقات الهی و برکات
سعی اقبال احرار امیدوار است که بعد از ارتحال شیخ علی منشار منصب شیخ الاسلامی و وکالت جلالیات و تصدی
امور شرعیه دار السلطنه اصفهان باو مرجوع شده چندوقتی باستقلال بدان شغل پرداخته آخر شوق ادراک بیت الله
الحرام و ذوق سیاحت او را از اشتغال باصال این مهمات مانع آمده متوجه آن سفر خیر اثر شده بعد از استسعاد بدان
سعادت عظمی نشان فقر و درویشی بر مزاج شریفش غلبه کرده جریده در کسوت درویشان مسافرة اختیار کرده مدتها
در عراق و عرب و شام و مصر و بیت المقدس سیاحت مینمود و در ایام سیاحت بسیاری از علما و دانشمندان و اکابر
صوفیه و ارباب سلوک و اهل الله رسیده از صحبت فیض بخش ایشان بهره مند گردیده جامع الکمالات صوری و معنوی
گشت اکنون در علم ظاهر و باطن سرآمد روزگار است و باعتقاد جمیع علما و فضلا رتبه عالی اجتهاد دارد و درین زمان خجسته
امان اعلی شاهی ظل الهی وجود شریف آن یگانه روزگار را مغتنم دانسته از ملازمان رکاب اشرف اند و اکثر اوقات
در سفر و حضر بوثاق او تشریف قدوم ارزانی داشته از صحبت فیض بخش او مسرور میگردند اگرچه شعر و شاعری
دون مرتبه اوست اما ذوق سخن پردازی بسیار دارند و در فنون سخنوری قصب السبق از اقران ربوده اند و بعربی و فارسی

اشعار آبدار و معانی رنگین و نکات شیرین از انجناب زبان زد خواص و عوام است و بتخصیص تعبیه مثنویات که
بروش ملا رومی از نتایج طبایع وقادش بر مثال درر غرر در رشته نظم کشیده شد و این یک بیت
از انجمله است • رنج و راحت دل چو شد مطلب بزرگ • گرد گله توتیای چشم گرگ • و مجموعه ترتیب
داده و در ضمن هفت مجلد از نکات رنگین و عبارات بلاغت آیین و اشعار آبدار قدمای و متاخرین و نکات
دقیقه از هر فن و حکایات لطیفه از هر باب مکشوف ساخته بکشکول موسوم گردانیده و جمعی کثیر از طلبه
علوم فاضل عصر از استفاده مجلس او کامیاب اند امید که عمر طبیعی یافته ارباب اخلاص از فضایل و کمالاتش
محظوظ و بهره‌مند باشند شیخ علی مشهور بابن خاتون از مشایخ آل خاتون جبل عامل بود و در اواسط سن
شباب بقصد زیارت مشهد مقدس رضوی علی ساکنها شرایف التحیه و السلام بعجم آمده بعد از استسعاد
بسعادت پابوس شاه جنت مکان چند گاه در مشهد مقدس رحل اقامت انداخت و در زمان آن
خجسته نشان بمنصب جلیل القدر تدریس آن آستانه متبرکه سرافراز گردید مدتی در مشهد مقدسه بامر مذکور
قیام داشت و طلبه علوم وظیفه از افاده مجلس درس او بهره‌مند میبودند و در اوایل حال جلوس اعلی
شاهی ظل اللهی منصب والای خادمی آن آستانه متبرکه نیز علاوه تدریس مذکور شد و در قضیه فترات اوزبکیه
شومیه در سلک شهدای آن مکان در آمد شیخ فضل الله از زمره فضلا و نقبا ساکن مشهد مقدس معلی و از ادرارات
سرکار فیض آثار موظف و صاحب اجری بود و بغایت فقیه و متقی و پرهیزکار در مسجد جامع مشهد مقدس
بتدریس و پیشنمازی قیام نموده جمعی کثیر با او اقتدا میکردند الحق شایسته آن بود و در فترات اوزبکیه از
آسیب آن طبقه نجات نیافته با سایر صلحا و اتقیا درجه شهادت یافت و شیخ لطف الله پسر شیخ ابراهیم است
که از فضلای متبحر و فقهای مشهور عصر است مولد شریفش موضع میس جبل عاملست و در اوایل سن شباب احرام
زیارت امام ثامن ضامن علیه الصلوة و السلام بسته مدتی مدید در آن مکان شریف بتحصیل علوم روزگار گذرانیده
و از برکات صحبت مولانا عبدالله شوشتری و غیر او افضل از فضلای دیار شده بهره کامل از علم و فقه و حدیث بدست
آورده در زمره مدرسین آن آستانه متبرکه انتظام یافت و در زمان اعلی شاهی ظل اللهی منصب والای خادمی نیز علاوه
آن شده از آن سرکار مواهب آثار موظف بود و در فترات اوزبکیه از آسیب آن طبقه نجات یافته و بدرگاه معلی آمده
مدتی در قزوین بود و بدرس و افاده بسر برده حالا در دارالسلطنه اصفهان در جوار مسجدی که برابر دولتخانه مبارک نقش
جهان احداث کرده حضرت اعلی شاهیست متوطن و در آنجا بامامت خلق و درس فقه و حدیث و عبادت مشغول است
و از اوقات خاصه آنحضرت موظف و جمعی کثیر در نماز واجب با او اقتدا مینمایند شیخ حسن ولد شیخ محمد استرآبادی
در سلک خدام رفیع مقام روضه مقدسه منتظم است و والد ماجدش در زمان شاه والامکان بغایت معزز و محترم بود
و در بزم بهشت آیین پادشاه از علمای نکته‌دان موعظت آمیز حقیقت بنیان گستاخانه زبان صدق بیان میگشود و در نهی
منکر مسامحه جایز نداشته مبالغه بسر حد افراط میرسانیدند چون خالی از اغراض دنیوی بود شاه جنت مکان نصایح

او را بسمع شریف رضا اصغا میفرمودند و لهذا اولاد امجدش بغایت متقی و پرهیزکار است و در زمان فترات اوزبکیه
بسلامت و سعادت بعراق آمده چند سال در ظل عاطفت همایون اعلی روزگار گذرانیده و در اکثر اسفار ملازم رکاب
همایون بود و بعد از دفع اوزبکیه و تسخیر خراسان مورد توجهات پادشاهانه گشته بسرکشیک سایر خدام روضه عرش مقام
گردیده به نیابت نفس همایون منصب خدام باشی گری و کلیدداری ضریح مبارک نیز باو متعلق است و در ایام و لیالی
با سایر کشیکچی باشیان به نیابت حضرت اعلی خدمت نموده تا غایت الآن در آن آستان قدس آشیان بفراغ بال
روزگار میگذرانند و در مشهد مقدس معلی صلحا و اتقیا و ارباب فضل و کمال در هنگام ارتحال شاه جنت
مکان غفران مآل بیشمار بودند در این هنگام اگر قلم وقایع نگار تحریر اسامی مشاهیر ایشان پردازد موجب اطناب
و طول کلام میگردد و لهذا بذکر این چند نفر اختصار نموده و دیگر از علما سایر ممالک مولانا محمد علی تبریزی ولد مولانا
غیاث الدین است و سلیم النفس و فاضل و پرهیزکار و بغایت خوش خلق و پاکیزه روزگار بود پدرش مدتها در
دار السلطنه تبریز شیخ الاسلام و وکیل حلالیات سرکار خالصه شریفه مامور بود بعد از فوت والد ماجد اشغل
مناصب مذکوره باو مفوض گشت اما مومی الیه در فضل و کمال از والد ماجد اش درجه بیشتر داشت در
ایام فطرت رومیه از تبریز بعراق آمده در آن ولایت رحل اقامت انداخت و در آن دیار عزیمت سفر آخرت نمود
ذکر وزرای عظام و ارباب دولت وزرای عظام زمان دولت شاه جنت مکان بنوعی که از السنه و افواه معلوم این ذره
حقیر گشته در اول زمان جلوس خواجه جلال الدین تبریزی و بعد از آن میر جعفر ساوجی و بعد از آن احمد بیک پیر آقا کمال اصفهانی
و بعد از او قاضی جهان حسینی قزوینی بوده و بعد از و بعضی اوقات امر وزارت میانه خواجه غیاث الدین علی شیرازی
مشهور بغیاث کهره و آقا محمد فراهانی و امیر بیک تبریزی کججی مشهور و امیر بیک مهردار و خواجه میرزا بیک ساقی
در دیوان موزع گشته بود چون بعضی از ایشان معزول گردیده متوفی شدند امر وزارت دیوان اعلی بمعصوم بیک
صفوی امیر دیوان متعلق گشته مشار الیه چند سال من حیث الاستقلال وزیر و اعتماد الدوله بود بدلالت
هادی توفیق اراده حج بیت الله الحرام نموده چون فیمابین شاه جنت مکان و سلطان سلیم فرمانروای روم
قواعد استحکام داشت از هر دو پادشاه مرخص گشته باتفاق خان میرزا پسرش که در زمره افاضل و دانشمندان
بود رو براه آورده جماعت اروام با او غدر نموده در حینی که محرم شده بودند در لباس اعراب بر سر او ریخته
او را با پسرش و چند کس دیگر از رفقا بدرجه شهادت رسانیدند و در حین غیبت او میر سراج الدین علی قمی وزیر
او به نیابت بدان خدمت قیام داشت بعد از قضیه معصوم بیک چند سال مسند وزارت از وزیر مستقل خالی
بود در اواخر ایام حیات میر سید حسن فراهانی و خواجه جمال الدین علی تبریزی بمنصب والای وزارت سرافراز شده
یکسال بدان خدمت اقدام نمودند و اطوار ایشان مستحسن طبع اشرف نگشته از آن منصب عالی معزول شدند یک
هزار تومان که از خزانه عامره بمواجب ایشان مرحمت شده بود مسرور گردیدند تا حین ارتحال احدی برتبه وزارت
سرافراز نگشت میرزا شکر الله مستوفی الممالک برتق و فتق مهمات دیوانی قیام داشت و از وزرای جزو ممالک

میرزا هدایت الله ولد میرزا شاه حسین ساروتی که سابقا وزیر محمد خان بود بوزارت گیلان منصوب گشته
بود و در زمان نواب سکندرشان بعد از قتل میرزا سلیمان وزیر دیوان اعلی شده دیگر خواجه قاسم علی که
وزیر حسن بیک یوزباشی بود بوزارت آذربایجان سرافراز شده و چند سال بدان خدمت قیام داشت اما
تا حین ارتحال شاه جنت مکان در درگاه معلی ماند بآن ولایت نرفت و خواجه محمد شریف طهرانی که از وزارت
یزد معزول شده بود بوزارت دار السلطنه اصفهان منصوب بود دیگر میرزا بدیع ولد آقا ملا قزوینی دوات دار
نجم ثانی بوزارت دار المؤمنین کاشان قیام داشت دیگر میر عبد الباقی مشهور بمیرزاده مخدوم ولد میر فضل الله
شهرستانی اصفهانی بعد از فوت میر سید علی رضوی قمی بوزارت دار السلطنه قزوین سرافراز گشته
بدان خدمت قیام داشت احمد بیک ولد آقا ملا دوات دار وزیر سبزوار و بعضی محال خراسان بود میر حسن قاضی
خطیب در دار السلطنه هرات بوزارت محال خالصه شریفه قیام داشت میرزا احمد ولد میرزا نور الله کفرانی وزیر
خالصه شریفه فارس بوده در زمان نواب سکندرشان بجهة حسن خدمات که در شیراز از مشار الیه صدور یافت
بمنصب نظارت کل سرافراز گشت و میرزا محمد کرمانی که وزیر احمد بیک قورچی باشی بود بوزارت دار الارشاد اردبیل
قیام داشت و در تفصیل سایر وزرای جزو زیاده فایده نیست دیگر از ارباب قلم زمان شاه جنت مکان
میرزا شکر الله مستوفی بقایا گردیده چون سلوک و حسن خدمات او بنجابت مستحسن طبع اشرف گردیده بود
میر غیاث الدین محمود شهرستانی اصفهانی را از منصب استیفای ممالک معزول فرموده آن منصب عالی
بمشار الیه تفویض یافت تا حین ارتحال شاه جنت مکان من حیث الاستقلال بدان خدمت مشغول داشت
و در زمان اسمعیل میرزا چنانچه اشارتی بدان خواهد رفت وزیر اعتماد الدوله شد در زمان نواب سکندرشان بوزارت
و میری خراسان و تولیت کار فیض آثار منصوب گشته بدان ولایت رفت بجهة تکبر و بزرگ منشی که از سیمای
مشاهده میشد میان او و امرای خراسان طرح بد نشست و مهمات او چنانچه بایست مشیت نیافت در بلده دامغان
از دار فانی بجهان باقی انتقال نمود میرزا سلمان ناظر ولد خواجه میرزا علی جابری اصفهانی که پدرش چند سال وزیر
ابراهیم خان حاکم شیراز بود و مشار الیه در آن بلده فاخره اکتساب فضایل و کمالات نموده بوفور قابلیت
و رشد و کاردانی متصف گردیده بعد از فوت پدر باردوی معلی آمده بتقویت میرزا عطاء الله وزیر آذربایجان
چند سال بخدمات جزو اولات مشغول بود از جانب مشار الیه باردو آمده چون آثار قابلیت و کاردانی از ناصیه
احوالش هویدا بود مورد تربیت پادشاهانه گشته بعد از آنکه آقا جمال کرمانی ناظر بمنصب نظارت اکثر بیوتات
خاصه شریفه سرافراز شده در سلک مقربان مجلس همایون منسلک گردیده تا حین ارتحال شاه جنت مکان من
حیث الاستقلال بدان خدمات قیام داشت و در زمان اسمعیل میرزا بعد از عزل میرزا شکر الله بمنصب وزارت دیوان
اعلی سرافراز شد و اسمعیل میرزا در ترتیب و تقویت او مبالغه نموده حکم بود که بجهة تعظیم هیچ کس از امرای عظام
از مسند وزارت قیام نکند و بعد از فوت اسمعیل میرزا و جلوس نواب سکندرشان بدستور وزیر و اعتماد الدوله

گردید تیسیر از تیسیر استقلال و دران مهم درجه کمال یافت و حال او در زمان نواب سکندرشان مرقوم کلک بیان گردد

میرشاه غازی از سادات اصفهان و بجماعت علاقه‌بند مشهور است و نویسنده محاسب کاردان بود چند سال در
زمان شاه جنت مکان بمیری و سایر خدمات دیوانی قیام نموده و در اواخر ایام حیات که میرزا شکرالله ولد میرمحمود
از استیفای بقایا معزول شدند و مشارالیه مستوفی بقایا گردید تا حین ارتحال شاه جنت مکان بدان خدمت
قیام داشت و در زمان اسمعیل میرزا که میرزا شکرالله وزیر شد او مستوفی الممالک گردید و در زمان نواب سکندر
شان بدستور منصب استیفای ممالک سرافراز شده دران مهم کمال استقلال داشت چون میرزا سلیمان را نسبت باو
سوء مزاجی بهم رسیده او معزول نموده منصب استیفا ممالک بخواجه محمد باقر یزدی متعلق گشت و میرشاه قاضی روی
توجه بوطن اصلی آورده و از انجا متوجه حج بیت الله الحرام شده در انسفر خیر اثر مستوفی گردیده خواجه ابوالقاسم ناظر
از اعیان ولایت فراهان و وزیر مهردار دیوان اعلی بود مرد راست و درست صادق القول نیک روش روسای منش
بود اطوار او پسند طبع اشرف آمده از وزارت مهردار بنظارت بعضی از بیوتات خاصه شریفه ترقی نموده تا حین ارتحال
بدان خدمت قیام داشت و چندگاه در زمان اسمعیل میرزا نیز متکفل آن خدمت و بغایت معتبر بود بالاخره دامن از ان شغل در چیده
روی بوطن اصلی نهاده و جمعی دیگر از وزرا و ارباب قلم در خدمت اشرف راه خدمت داشتند اگرچه مهمی از مهمات
دیوان اختصاص نیافته بودند اما در مجلس بهشت آیین شریف و مشارالیه و صاحب دخل بودند خصوصا میر هاشم قمی که از
سادات موسوی دارالمومنین قم بوده و مرد شیرین سخن و هم زبان و صاحب املاک و رقبات و ثروت و مکنت بود و در
خدمت اشرف راه سخن و عرض مطالب و مدعیات مردم زیاده از دیگران داشت گاهی راه به منصب وزارت دیوان اعلی
بمیان میرسید اما بدین رتبه سرافرازی نیافت و شاه جنت مکان همیشه با او بهزل و مطایبه پیش آمده توجهات بهزل
امیز مبذول بود و اکثر اوقات در اثنای عزت و اعتبار بمواخذه و مصادره گرفتار بود و تا حین ارتحال شاه جنت مکان
معزز و محترم از احوال طلب عفو حالی نموده دیگر از اهالی و اعیان این طبقه خواجه عبدالقادر کرمانی ولد خواجه عبدالرشید
بود او از اعاظم و اکابر و اعیان ممالک بزیادتی املاک و رقبات و حاصل و منافع منفرد و ممتاز بود از دارالامان کرمان
حسب الفرمان قضا جریان بپایه سریر اعلی آمده و از زمره مجلسیان بهشت آیین بود و گاهی نوید وزارت دیوان اعلی
مییافت فاما او نیز بطریق میرهاشم با وجود عزت و اعتبار از تشدد ارباب حوالات آسودگی نداشت و برضا
و رغبت خود دوازده هزار تومان پیشکش قبول نمود که رخصت رفتن کرمان یافته بدستوری دران ولایت
بزراعت و عمارت قیام داشته باشد اما این مامول درجه کمال قبول نیافته تا حین ارتحال شاه جنت مکان در اردوی
معلی بود و در زمان نواب سکندرشان رخصت انصراف یافته متوطن وطن اصلی گردید اما دران ملک از سلوک ناپسند
بکتاشخان افشار که رایت خودسری افراخته بتحصیل ارقبل مشارالیه بود مجال اقامت نیافته متوجه عتبات عالیات گردید
و مدتها در دارالسلام بغداد و الحد توقف نموده از بیم جفت و خوف اعتبار آرزوی وطن نکرده و در انولایت
ایام حیاتش سپری گشت و از وزرا و امرای عظام و کلانتران ارباب اهالی ممالک و جمعی کثیر که در درگاه معلی

و مجلس بهشت آیین را مطایبه و همزبانی داشتند و بخدمات مامور میکردیدند که تفصیل آنها موجب اطناب
بود از منتسبان محمدی بیگ تبریزی کمجی از اقوام میرزا اکبر یافت که منشی الممالک بود و سابقه خدمتکاری قدیم
داشت فوت شده بود و منصب انشاء ممالک با محمدی مفوض شد میرزا محمد ولد خواجه علی بیگ سرخ کرمانی که
نسبت خویشی با محمدی بیگ مذکور داشت و قاضی عبدالله طوسی و خواجه علاء الدین منصور هروی بخدمت انشاء
ممالک قیام نموده اند زمره مجلس[illegible] بودند میرزا محمد در زمان اسمعیل میرزا منشی الممالک گشته بغایت معزز
و محترم گردید و در زمان نواب سکندرشان بعد از قتل میرزا سلمان مستوفی الممالک گشته در زمان ابو طالب میرزا
بمنصب وزارت ترقی نموده مآل حال او در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی رقم زده کلک بیان
خواهد گشت و هر سه از ارباب قابلیت و استعداد در زمره خوش نویسان بودند اما قاضی عبدالله در فن انشا
بر اقران رتبه رجحان داشت ذکر حکما مسیح انفاس این طبقه فضیلت شان در ممالک ایران جمعی کثیر بودند که چند
کس سمت ملازمت اشرف داشتند و مشاهیر این طبقه بودند اقدام رتبه حکیم غیاث الدین علی کاشی مردی صادق
القول و راست گفتار ساده لوح بود در اکتساب علوم متداوله کما ینبغی سعی نموده در علم طب مرتبه کمال داشت
بعد از فوت برادرش حکیم نورالدین بملازمت اشرف فایز گشته در سلک حکما انتظام یافت در معالجات
مرضی ید بیضا نموده و قولش در میانه حکما قدوه و قانون بود در خدمت شاه جنت مکان بجهت صدق اخلاص و راست
گفتاری زیاده از اقران محل اعتماد بود حکیم کمال الدین حسین شیرازی طبیب فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود در اول
حال حکیم مرتضی اعظم شاه نعمت الله یزدی گردیده در خدمت او میبود بعد از فوت او در سلک حکما درگاه معلی
منسلک گردید اختیارات خاطر بدایع نما و تصرفات طبع مسیح آسایش اکثر اوقات از مسلک خطا دور افتاده
معلولان علل مزمنه و مریضان امراض مختلفه بیمن معالجاتش صحت می یافتند چون بتوسیع مشرب مشهور گشته بطریق ارباب
ریا زهد فروش نبود با احتمال ارتکاب شرب خمر که عموم اطبا بجهت صحت ابدان جایز میشمارند از شاه جنت مکان زیاده
توجهی نیافت و در زمان نواب سکندرشان ملازمت خان احمد گیلان اختیار نموده بدان ولایت رفت و مدتها
در خدمت او معزز و معتبر بوده والی مذکور با او مباحثه طب مینمود و اوقات حیاتش در آنجا بسری گشت حکیم
ابو نصر ولد صدر الشریعه گیلانی مردی وجیه و خوش محاوره و خوش کلام و بغایت صالح و معالج خوب بود
اکثر معالجاتش در اوردوی معلی موافق امرجه مرض افتاده در آن فن شهرت تمام یافت و در بیماری شاه
جنت مکان که از خدمت شا[illegible]زی بتحفه محسود الامثال و اقران گردید و در خدمت شاهزاده نامدار سلطان
حیدر میرزا قرب و منزلت تمام یافته بمحض توجه و التفات او بر سایر حکما تعظیم جاهلانه میجست و بالآخره همین معنی باعث
آن شد که در قضیه ارتحال شاه جنت مکان او را در معالجه بخیانت متهم داشته در دولتخانه همایون بدست
قورچیان خاص خاص بقتل رسید میرزا محمد شیرازی قوم حکیم کمال الدین حسین حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود
در معالجه مرضی ید بیضا کار میفرمود اکثر حکمای عصر قول او را معتبر و تصرفاتش را در معالجات معتمد علیه و موثوق به

نبود دانشمندی از اطبا اقتباس کردی و افتخار کرده مباحثه کتب طب با او میکردند و الحق بقراط زمان و افلاطون دوران
بود و غایتش او نیز بطریق حکیم کمال الدین حسین تنوسه شهرت مشهور و از توجهات پادشاهی مهجور بود و در اواخر مدت
کمتر داشت و در بعضی اوقات در دار الدوله معلی و بعضی اوقات در دار العباده یزد روزگار میگذرانید حکیم
عماد الدین محمود او نیز نسبت قرابت و خویشی با این دو حکیم دانشمند داشت و در علم حکمت میانه همگنان طاق
و در دانشوری و حذاقت مشهور آفاق بوده رسالات مرغوب و نسخهای غریب دارد در علم طب و ترتیب معاجین
و معالجه امراض مزمنه خصوصا جرب و جدری صغیر و کبیر که بین الجمهور با تشنگ مشهور است در میانه افواه
معتمد علیه الطبابت در اوایل حال در خدمت عبدالله خان استاجلو حاکم شروان میبود و عبدالله خان بجهت اجحافات
تغیر مزاج با او نموده آتش غضبش افروخته گشت او را برهنه در برف تعذیب کرده یک شب تا صباح او را
در میان برف گذاشته بود چنانچه جناب حکمت مآب در آن قضیه بافراط خوردن افیون علاج خود کرده از آن
بلیه سالم ماند و چون خود افیونی بود باین فن اعتقاد تمام داشت و چون شاه جنت مکان در رواج و رونق
آستانه مقدسه حضرت امام الجن و الانس باقصی الغایه توجه مرعی داشته از هر طبقه آنچه بهتر بود بخدمت آنسرکار تعیین
میفرمودند او نیز بطبابت سرکار فیض آثار مامور گشته مدتها در مشهد مقدسه معلی بمعالجه مرضی مشغولی داشت
و الحق جامع صفات کمال و زبده اصحاب فضل و گزیده ارباب افضال بود حکیم ابوالفتح تبریزی مشار الیه از
اطبای مشهور تبریز است و چون حقیر الجثه بود بین الجمهور بحکیم کوچک اشتهار دارد و در آن شهر از سایر اطبا امتیاز
تمام داشت در تشخیص مرض و احوال مرضی منفرد بود اگر مریض خط زده میبود بی آنکه بسوال احتیاج داشته باشد از
دیدن نبض ادراک آن خط نموده اظهار مینمود که این کوفت از اکل و شرب غذای کذا و شربت کذا است و نکسی اگر
واقع شده بود سبب آن را نیز اظهار میکرد و اکثر اوقات مطابق واقعه می افتاد و این شیوه را ابر چه اعجاز رسانیده
بود جناب حکمت مآب در زمان سلطنت اسمعیل میرزا در خدمت او قرب و منزلت تمام یافته از جمله مقربان و محرمان حریم عزت
گردیده از سایر اکفا و اقران بشرف قرب و منزلت امتیاز تمام داشت و در زمان نواب سکندر شان که امیرخان
موصلو ترکمان حاکم تبریز و امیر الامرای آذربایجان بود جناب حکمت پناهی در سلک ملازمان خان آمده در خدمت او
تقرب بسیار داشت و بعد از واقعه امیرخان چون از هواخواهان او بود از نواب جهانبانی التفاتی بحال او نکرد اما در زمان
حضرت اعلی شاهی در سلک ملازمان ترقی تمام داشت آخر مضمون آنکه محرم یک نقطه مجرم شود گرفتار آمده پیمانه حیات که از
شربت ناگوار ممات لبریز شده بود جرعه لا بر کشیده بر بستر فنا غنود حکیم بابا علی طهرانی مشهور بحکیم خیری مرد فاضل صاحب
حال و از اصحاب فضل و کمال بسیار خوش صحبت و خوش طبع و مطایبه دوست [illegible] و جنت مکان از او توجه و التفات
تمام بمشار الیه بود و بخدمت معالجه مرضی غربا و مردم بی معونت مامور گشته در وقتی شربتخانه خیری بآنجناب تعلق داشت
و بدین جهت بحکیم خیری مشهور شده بود و دو پسر قابل داشت حکیم نور الدین علی و حکیم شرف هر دو مورد تربیت پدر بودند
و در خدمت مرجوعه معاونت می نمودند مردی متحمل الطبیعه و مهمان دوست بود تا آخر عمر او و پسرانش هر دو از زراعت

و عمارات و محصول حلال خود سفره درویشانه گشاده بخدمت اعزه آینده و رونده قیام مینمودند میرزا
ولد میرزا اشرف بن قاضی جهان که از سادات عظیم القدر سیفی حسینی قزوین است اوصاف حمیده و الد و اجداد
او از غایت شهرت از بیان مستغنی است آثار جلالت و بزرگ زادگی از ناصیه احوالش ظاهر و نمایان
و باخلاق رضیه و اطوار مرضیه بین الاکابر و الاعیان موصوف و بحلیه فضل و دانش آراسته و بوفور
حکمت و استعداد پیراسته بود بعد از اکتساب علوم متداوله ذوق علوم طب یافته در آن فن شریف مهارت
تمام یافت اگرچه بمعالجه مرضی کمتر پرداختی اما تصرفاتش در معالجات علل و امراض پسندیده خواص اطبای
طبیب زادگان قزوین اکثر در خدمت او مباحثه علم طب نموده شاگردی او افتخار مینمودند و نسخ تعلیق
را بسیار خوش مینوشت و در زمان نواب سکندرشان در قزوین سقمی بر مزاجش مستولی گشته طبیب قضا
دست از تصرف معالجه بدنش کوتاه کرده در عالم جوانی متعم منزل جاودانی گردید و دیگر اطبای حاذق
در ممالک بوده‌اند مثل حکیم نورالدین علی یزدی و میر ابوالقاسم شیرازی و حکیم علای تبریزی و حکیم رشدی شاعر
قمی و اطبای اصفهان و دیگر اطبای حاذق از شهر ایران و چون غرض تعداد ملازمان رکاب اقدس شاه جم مکان
و اعزه اردوی معلی بود زبان قلم از توصیف کل اینها کشیده داشته بذکر احوال خوش نویسان پرداخت

ذکر اسامی خوشنویسان که در آن عهد بحسن خط شهره جهان و در آرایش زمان بوده‌اند و نظیر و عدیل نداشته‌اند

از زمره خوش نویسان که در آن عصر قلم نسخ بر خطوط سایر استادان کشیده‌اند از نستعلیق نویسان اول باعتقاد اهل هرات
و جمهور مردم خراسان و عراق مولانا محمود اسحق سیاوشانی ثانی میر سید احمد شمعریز مشهدی که هر دو شاگردان
بواسطه مولانا میرعلی اند و در آن عصر کسی نسخ تعلیق را بهتر از کتب و انداز مولانا محمود مذکور ننوشت و اهل هرات
خط او را از خط میر سید احمد بهتر میدانند و اعتقادشان آنست که جناب مولانا علی او را رخصت داده بود که
قطعه بنام مولانا بنویسد اما اهل مشهد این معنی را مسلم نمیدارند و این چند بیت مولانا علی را شاهد مدعای
خود میشمارند * خواجه محمود آنکه یکچندی * بود شاگرد این فقیر حقیر * در حق او نرفت تقصیری * گرچه او
هم میکند تقصیر * هرچه خود مینویسد از بد و نیک * میکند جمله را بنام فقیر * و میر سید احمد را از و بهتر میشمارند
الحق جناب میر از خوش نویسان بی بدل و قطعه نویس بی قرینه بود و در خراسان و عراق بل تمام آفاق شهرت
تمام داشت و اصحاب خط را اعتقاد تمام بخط او هست الحق در این امر منفرد و از اقران ممتاز بود و خط او اعتبار
تمام داشت و قطعه او باطراف و جوانب عالم خصوصاً هند و ماوراء النهر و روم میبردند و جمع کثیر شاگردی او کرده
از و فیض بسیار یافته اما در اواخر تغییر روش داده تصرف چند نموده که پسند ارباب تمیز نبود و دیگری
از تعلیق نویسان نیز مولانا محمد حسین تبریزی است و او پسر مولانا غیاث الدین است و برادر مولانا محمد علی که ذکر او
در زمره علما مرقوم کلک بیان گردید اگرچه خط نسخ تعلیق که اهل عراق و آذربایجان نوشته‌اند در سطر خوشنویسان
خراسان اعتباری ندارد و این شیوه باهل خراسان مسلم است اما مشار الیه در روش نسخ تعلیق ترقی عظیم کرده

بسیار قلم بی‌مغزی داشت و آنچه از قلم او بر صفحهٔ مشق ریخته شد بی عیب و مبرّی از آلایش اصلاح بود دیگر ترقیات عظیم در
شأن او بود که اگر از عمر امان مساعدت می‌یافت قلم نسخ بر خطوط استادان ما تقدم میکشید در عالم جوانی
کلک حیاتش از آسیب قضا شکسته و صحیفهٔ عمرش از رقوم کامروائی ساده گشت اکنون صفحهٔ مشقی از روش
کسی ظاهر شود دست بدستش میکردانند و طالبان این فن از یکدیگرش میربایند دیگر میر معز الدین کاشی که در آن
حین دعوی خوشنویسی میکرد و خوب مینوشت و کتابت میکرد و قطعه نویسی بود بنهایت خوبی عاتش اعتقاد
که اهل کاشان و عراق باو داشتند خالی از صحت بود و بخوشنویسان خراسان که اسم ایشان مذکور شد برابری
نمیکرد اما مولانا بابا شاه اصفهانی از نستعلیق نویسان عراق منفرد و در کتابت مشهور آفاق بود الحق کاتبی
مثل او در عراق بهم نرسید و در آن حین در خراسان نیز مشغول بود اوقات بکتابت صرف کرده تحصیل وجه معیشت از آن
مینمود و اکابر و اعالی خواهان خط او بودند و رعایتها مینمودند کتابت او نزد مردم عراق بسیار بود اما در این
حین کمتر بدست می‌آید اکثر باطراف و جوانب برده بقیمت اعلی میفروختند میر صدر الدین محمد ولد میرزا اشرف
قاضی جهان نیز نسخ تعلیق نویس و از خوشنویسان عهد بود و وی از سادات سیفی حسینی قزوین است و برادرش
میر روح الله از اکابر سادات و مستعدان روزگار بودند و والد ایشان از غایت شهرت و وفور قابلیت
و استعداد فضایل و کمالات صوری و معنوی محتاج توصیف نیستند و غزلهای رنگین عاشقانه میرزا اشرف
که بطرز خواص در رشتهٔ بلاغت انتظام داده و او از غایت ملاحت شور در میان سخن دانان آن عهد انداخته بود بدین
دعوی شاهد عدل است و اولاد کرام مذکور او بر حسب الولد الحر یقتدی بآبائه الغرر اکتساب علوم متداوله قصب
السبق از اقران ربوده هر دو با وفور اخلاق حسنه متخلق و بحلیهٔ فضل و دانش و استعداد متحلی بودند مناسب این
بود که اسم شریف جناب میر و برادرش در زمرهٔ سادات عظام و اکابر ذوی الاحترام رقم یابد چون هر دو از
ارباب قابلیت و استعداد بهره بودند اسم جناب میر در زمرهٔ خوشنویسان و اسم برادرش در سلک اطبا مرقوم
کلک بیان گردیده بالجمله جناب میر نستعلیق نویس خوب و شاگرد مولانا مالک دیلمی قزوینی بود که از خوشنویسان مسلم
الثبوت عراق بود و تعلیم خط از او داشت و مجرف نویس بود در ایام جوانی بسیار بسیار نازک و با مزه مینوشت
اما در اواخر بجهة ضعف باصره ترک مشق کرده بآنچه در اوایل نوشته بود اکتفا کرده در روش نسخ تعلیق و تتبع خط مولانا سلطانعلی
و تعلیم دقایق آن خط از صاحبان این فن ممتاز بود و او اعتقاد بخط مولانا سلطانعلی بیشتر از مولانا میر علی داشت و تتبع
او بهتر از دیگران کرده بود سالها مطالعهٔ کتب و تواریخ و تتبع اشعار متقدمین و متاخرین کرده تذکره تالیف نمود که در ازمنه
سابقه کمتر تالیف یافته و در ربع مسکون از هر کس مصرع موزونی سر زده جناب میر بیان حال او کرده در تذکرهٔ خود
درج نموده و اکثر شعرا را دیده و با آنکه اوقات حیاتش صرف آن شد چنانچه میخواست اتمام نیافت و در علم موسیقی
و ادوار بسیار سعی نموده سرآمد روزگار گشت و در تصنیف قول و عمل نادرهٔ کار و نقشهای بدیعش مجلس آرای شکفته
طبعان روزگار و گویندگان زمانست و در زمان سکندر شأن از زمرهٔ مجلسیان و مقربان شاهزادگان
سلطان حمزه میرزا بود و در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بیشتر از پیشتر منظور نظر التفات گشته

همواره ملازم رکاب اقدس بود در اسفار خراسان آهنگ سفر آخرت ساز داده بطریق روندگان مرحله سار و سرگردان
راه بحار زنگوله آن کشتی بر ساحل نیستی تشنه غریق عالم بقا نمود میرزا ابراهیم ولد میرزا شاه حسین اصفهانی او نیز
وزیرزاده قابل مستعد خوش نویس بود جناب میرزا بطریق میر نستعلیق نویس بود اما خط او رتبه میر
نداشت و سخی الطبع و صاحب همت و قلندر روش درویش دوست بود آنچه از دست مکنتش بهم میرسید
در سفره اخلاص نهاده و پا بر سر رفاقش از آمد و شد ظرفا و شعرا و مردم اهل خالی نبود گاهی بزرگانه در
کمال شعر روزگار گذرانیدی و گاهی ایام هفته را بنان جو قناعت میکرد و در توکل نشسته بود و از ارباب مناصب
و اعیان بقدر رعایتی میافت اما بسیار مرد خوش طبع صحبت دوست بود در راه رسم ظریفی و خیاط و مکو
وضع و شریف در خدمت جناب میرزا گشاده بوده و در شعرفهمی و تتبع لغات فرس دعوی انفرادی مینمود و در
رساله که در لغات فرس تصنیف نموده اکنون در عراق شایعست دیگر نسخ تعلیق نویسان در میانه هر طبقه بوده
مثل عیسی بیک ولد شاطر محمد نواده شاطر علی که زرکه نویس بیدل بود و اسیر بود دانی بیک کیلان اغلی شاملو
که در نسخ تعلیق ترقی کرده در میانه اتراک ممتاز بود و پسران تکلو ولی عرب گر تو نسخ تعلیق نویس بودند که اگر
قلم غرایب رقم در توصیف هر یک از امثال این جماعت زبان گشاید قصه بطول انجامد و از طبقه تعلیق نویسان کسی که
دران عصر خوش نویس بی قرینه بود خواجه علاء الدین منصور منشی کرهرودی که از جمله منشیان مجلس همایون بود و اسم
او در سلک منشیان مرقوم گشته چون از جمله خوشنویسان بود از تکرار آن اندیشه نموده تحریر نمود و وی از
کلانتران الکا کرهرود است تتبع خط مولانا درویش را بسیار خوب کرده در آن عصر مسلم الثبوت بود اما جمعی
دیگر که دغدغه خوشنویسی این خط داشتند میگفتند که خط او مرتبه کمال دارد اما بسیار درشت نویس است
و دایره ها را بزرگ مینویسد ظاهرا در کتابت فرامین و نشانها آن روش خوش است زیرا که مولانا عبد الحی منشی
سلطان یعقوب ترکمان نیز که از خوشنویسان عدیم المثال تعلیق نویس و درشت نویس است و دایره ها
بزرگ و کشیده نوشته خواجه مذکور تتبع نسخ تعلیق را نیز خوب مینوشت میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله نیز از
خوشنویسان تعلیقست اگرچه در اوایل شاگردی خواجه علاء الدین منصور کرد اما در اواخر ترقی عظیم کرده تتبع روش
شکسته مولانا درویش را که تعلیم کند نوشته بسیار خوب کرده و دایره خط برخلاف خواجه علاء الدین منصور کرد
و غیر کاواک بود اما زیاده رطوبتی ندارد و وی از وزیرزادگان معتبر زمان شاه جنت مکان بود در ایامی که
پدرش وزیر آذربایجان و شیروان و منظور نظر شاه جنت مکان و نعمتهای گوناگون محسود تازیکان بود
و او در اردوی معلی محلی و از اهل خدمت بود و خدمت محبره دوات و قلم را کشیدن شاه جنت مکان
با و تعلق داشت و در اواخر عمر معاندان سعایت کرده او را از نظر فیض اثر انداختند و مسابر بیشان
حال میگردید هرگاه کتابت رقم نوشته میشد او را نیز احضار مینمودند و در انشا کتابات دخیل
بود بعد از بیماری شاه جنت مکان وزیر شوشتر و خراسان شد و در زمان نواب سکندر شان
بتقریب وزارت مرشد قلیخان بخراسان رفته چون بسیار بلند پرواز بود محرک قضایای خراسان شد و

در قلعه تربت بدست برادرزاده اش مقتول گشت میرزا محمد حسین ولد میرزا شکر الله که پدرش مستوفی الممالک
شاه جنت مکان بود و اسم او در سلک اسامی وزرا در آمده تعلیق نویسی را بسر حد کمال رسانید او نیز تتبع مولانا
درویش کرده اما باعتقاد مسوده اوراق اگرچه هر دو بنای خط را بر سطح میان مولانا درویش نهاده اما هر دو صاحب
طرزند هر کدام این خط را بطرزی علیحده نوشته اند که هیچ کدام کمتر از طرز مولانا درویش نیست رطوبت و طرز
خط میرزا محمد حسین بیشتر از خط میرزا احمد است او در زمان حضرت اعلی بجانب هند رفته در سلک منشیان و علامان
فرمانفرمای هندوستان منسلک گردیده در آن سواد اعظم خط زندگی بر صفحه ممات نگاشت میرزا حسین منشی
ولد خواجه غیاث الدین و برادر حسین بیک تعلیق نویس خوب و شاگرد خواجه علاء الدین منصور بود در سلک محرران
دار الانشای همایون منسلک گردیده بروش استادش کاواک نویس بود و بسیار سریع الکتابه بود و شکسته
نسخ تعلیق را نیز خوب می نوشت و دیگر خوشنویسان مثل مولانا محمد امین منشی قزوینی و غیره بودند از طبقه ثلث نویسان استاد
زمانه و یگانه دوران مولانا علی بیک تبریزی بود که جوهر خط او در میان جواهر خطوط یاقوت کما بود روش مولانا
عبدالله صیرفی نوشته اما رقم نسخ بر خطوط دیگر استادان کشیده و این معنی نزد صاحب دولتان تبریز و سایر ارباب
تمیز متحقق است و از شاگردان او مولانا علی رضای تبریزی و حسن بیک ولد محمود بیک سالم ترقی کردند مولانا یوسف
کتابدار نیز خوشنویس بود و جمعی دیگر در تبریز و در شیراز و خراسان و عراق بودند که اگر قلم شکسته رقم تحریر احوالها
پردازد قصه بطول انجامد و لهذا اسامی مشاهیر این طبقه و جمعی که بسمت ملازمت بارگاه پادشاهی داشتند مرقوم گردید اکنون
زبان قلم را از تحریر دیگران کشیده داشت ذکر نقاشان بدایع نگار و مذهبان سحر آثار که هنرمندان روزگار
بودند و در آن چمن اوراق زمانه بوجود ایشان تزئین و تذهیب داشت نگارنده نقاش بهزاد دست محرر
سخن را چنین بعرض [illegible] که حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان نقاش نادر کار و مصور نازک قلم سحر نگار بودند
هرچند [illegible] حضرت را در مقتدای هنروران بودن کار در آوردن نوعی از گستاخی اما چون صحیفه حال سعادت
مآلش بنقش بدیع آراستگی داشت دیگران جرأت نموده آنحضرت شاگرد استاد سلطان محمد مشهور بودند طراحی
و نزاکت قلم را بمرتبه کمال رسانیده بودند در آغاز جوانی ذوق و شعف بسیار باین کار داشتند و استادان نادره
کار این فن مثل استاد بهزاد و سلطان محمد که در این فن شریف طاق و در نزاکت قلم شهره آفاق بودند در کتاب
خانه معموره کار میکردند و آقا میرک نقاش اصفهانی انیس خاص و مونس بزم اختصاص بود و آنحضرت با این طبقه الفت
تمام داشتند هرگاه از مشاغل جهانداری و تردد ملک آرائی فراغی حاصل میشد بنقاشی ترتیب دماغ میکردند
در اواخر از کثرت مشاغل فرصت این کار نمی یافتند و استادان مذکور نیز که صور بیجان را از رنگ آمیزی حیات
پرداختند آنحضرت کمتر متوجه این کار میشدند اصحاب کتابخانه را بعضی که در حیات بودند مرخص ساختند که بجهت خود کار
میکردند و در اواخر ایام حیات مولانا یوسف غلام خاصه را که خط ثلث خوب می نوشت و تربیت از آنحضرت یافته
و کتابداری کرده و کتب کارخانه شریفه تحویل او بود و جمعی از استادان این فن که بعد از ارتحال شاه

جنت مکان زینت افزای صحایف زمان بود و نادره دوران و وحید زمان مولانا مظفر علی است که بقلم موشکاف
چهره گشای صور اهل انصاف و نسبت خویشی با استاد بهزاد دارد و در خدمت او کسب هنر نموده بمرتبه کمال
ترقی نموده و جمیع استادان نادره کار و چهره گشایان بدایع نگار او را درین فن بی عدیل و مسلم داشتند
و مصور خوب و طراح بی بدل بود و تصویرات دولتخانه همایون مجلس با ایوان چهل ستون طراحی مشار الیه
و اکثر نگاشته اقلام زرین عام اوست بعد از واقعه هایله شاه جنت مکان بر صحیفه هستی طرح ممات
انداخته میرزین العابدین دخترزاده استاد سلطان محمد مصور استاد شاه جنت مکان و بغایت مرد
سلیم النفس نیکو اخلاق و پاکیزه روزگار بود آراسته روی و حسن آداب شیوه و شعار خود کرده اند و
در خدمت وضیع و شریف معزز بود و نقاشی دار ساخته کار میکرد و نداما خود بیمثت جهه شاهزادگان و امرا
و اعیان کار کرده رعایت معاف و انوار توجه و مرحمت اکابر بر صفحه حالش میتافت و در زمان اسمعیل میرزا
که ابداع کتابخانه مجدد نموده مشار الیه نیز از اصحاب کتابخانه گردید صادقی بیک از اتراک طایفه افشار
مرد رنگین صاحب طبیعت بود صادقی تخلص میکرد و در آغاز جوانی ذوق نقاشی یافته ملازمت شهسواری
نادر العصر زمان استاد مظفر علی اختیار نموده و آثار قابلیت و ترقی از ناصیه احوال او مشاهده نمود همت بر
او مصروف داشت و در شاگردی او بمرتبه کمال ترقی نمود مدتی از غرور نفس و سرکشی طبیعت که در کار نقاشی
رواجی نبود و زمانه بر حسب حالش دوران نمی نمود ترک آن کار کرده از لباس ظاهر پرستی عریان گردیده و شیوه
قلندری پیشه کرده بارها مزه سیاحت چشیده دوران مینمود امیرخان موصلو [illegible] که حاکم همدان بوده از حال او خبر
یافته او را از لباس قلندری بیرون آورده ملازم خود ساخت و با او سلوک ادمیانه میکرد بمقتضای طبع ترکیب
و شیوه قزلباشی دعوی جلادت و شجاعت نموده شجاعان آن زمان را باد بروتش در نمی آورد در زمان نواب
سکندرشان ملازمت اسکندرخان افشار و بندرخان ادرش اختیار نموده در معرکه بکمانان سر از جلادتهای
بی عقلانه او بظهور رسید اما هیچ وقت از مشق نقاشی غافل نمی بود در اواخر ترقی عظیم کرده مصور بی بدل نازک قلم
و نقاش و طراح بی نظیر شد و بقلم موشکاف هزاران هزار پیکر بدیع بر لوحه مقصود می نگاشت و بزیور قابلیت و استعداد
آراسته و بحلیه شاعری و سخنوری پیراسته قصاید و غزل و مثنویات مرغوب دارد و این بیت را در مثنوی جنگ نامه
بسیار خوب گفته * نمهای پیکان ز ریزندگی * شده آب مرغ زندگی * چون در سلک شعرا از ابیات او چند بیت
مرقوم خواهد شد درانجا بهمین قدر اکتفا نموده و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه بود و در زمان اعلی
شاهی ظل الهی منصب جلیل القدر کتابداری یافته مورد شفقت و منظور نظر عاطفت گردید اما بغایت بدمزاج و غیور
و تنگ حوصله بود و خوی زشت و بدمزاجی هرگز او را از اغراض نفسانی آسوده نمی گذاشت و همیشه با یاران ابنای
جنس بمقتضای طبع عمل نموده بدسلوکی با از اعتدال میگذرانید و ایشان این متاع کاسد را که در بازار اهلیت
بنا درا است از و بجان خریدار بودند و او پای از دایره انصاف بیرون نهاده در درشتخویی با همه کس

افراط مینمود و بنتیجه از بساط قرب و منزلت دور و از خدمت مرجوعه مهجور بود اما تا اخر ایام حیات تغیر در موجه او نشده
مواجب کتابداری از دیوان اعلی میگرفت مولانا عبد الجبار ولد حاجی علی منشی استرابادی تعلیق نویس است در
اوایل حال کسب فنون نقاشی نموده دران فن رتبه عالی و مهارتی تمام یافت و مشق خط نیز کرده کتابت نویس
خوب بود بسیار مرد رنگین خوش صحبت و بذله گوی و شیرین زبان بود و اکابر و اعیان بصحبتش رغبت نموده و فرصت
کارش نمیدادند و مدتی بگیلان رفته در سلک ملازمان و ندما و مجلسیان خان احمد گیلانی منسلک بود بعد از شورش
ان ملک و گرفتاری خان احمد بدار السلطنه قزوین آمده رحل اقامت انداخت اگرچه کارخانه نقاشی دایر ساخته
بود اما اکثر اوقات خود را صرف مجلس امرا و اعیان نموده خود بدان کار کمتر پرداختی خواجه نصیر پسرش که مانند
پدر بلکه از پدر بهتر خلقت یافته کسب استعداد نموده بود با شاگردان کار میکرد و زیاده از دیگران با حسن بیگ
یوزباشی که سرگرده سلطان حیدریان بود مربوط و مختلط بود بنابرین در زمان اسمعیل میرزا از خدمت کتابخانه مهجور گشته
پسرش در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید در زمان نواب سکندرشان که خان احمد بحکومت گیلان نصب شد
مجددا ملازمت او اختیار کرده بگیلان رفت و دران دیار بجوار رحمت حق پیوست سیاوش بیگ گرجی غلام
شاه جنت مکان بود و آنحضرت آثار قابلیت از اطوار او مشاهده فرموده او را بکسب نقاشی دادند شاگرد استاد
حسن علی مصور بود چون بقدر مهارتی دران علم یافته بود از آنکه قلمش خاطر شان اشرف گردید بنفس نفیس تعلیم
او متوجه گشته در شاگردی آنحضرت که بر حسب فاحسن صورکم تصویر یافته قلم قدرت مصور الاشیا بود ترقی عظیم
کرد بسیار نازک قلم و دقیقه کار و مصور بیقرینه بود در سیاه قلم و گونه پردازی و تصویر و تشعیر او را هیچ استادی
بدست نمیتوانست کرد و مجلس سازی بی مثل بود و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شده و در زمان نواب
سکندرشان او و برادرش فرخ بیگ در سلک معتمدان شاهزاده جوان بخت کامکار سلطان حمزه میرزا منتظم بودند
و در زمان اعلی شاهی ظل اللهی بتنها ملازمت اشرف نموده در رکاب مقدس آنحضرت پیکر عمر شان نابود گشت مولانا
شیخ محمد شیرازی مردی بذله گوی شیرین قیافه و خوش اختلاط بود در فن تصویر و رنگ آمیزی صورت دم از یکتایی
میزد و الحق دران دعوی صادق بود و همه استادان نقاش دران ماده با او موافق بودند و نسخ تعلیق را بسیار خوب
مینوشت و نقل قطعات استادان خیال میکرد که تمیز آن از منقول عنه ترددیده و دران خطاط بسیار دشوار بود صورت
فرنگی را در عجم او تقلید نموده شایع ساخت و کسی بهتر از او گونه سازی و چهره پردازی نکرد در سبزوار ملازمت سلطان
ابراهیم میرزا اختیار نموده در خدمت او بعراق آمده و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و بعد از ان بخراسان
رفته ادراک زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی کرده در ملازمت آنحضرت در عمارت نو دولتخانه مبارک
قزوین کار میکرد و در بندگی این آستان جان داد مولانا علی اصغر کاشی استاد بی قرینه و مصور پاکیزه ساز در
پرداخت و در رنگ آمیزی منفرد و در گونه پردازی و در مجلس سازی از اقران در پیش بود و او نیز در خدمت
سلطان ابراهیم میرزا بود و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و پسرش آقا رضا در فن تصویر و یکه صورت

وچهره‌گشای اعجوبه زمان گشت و درین عصر و زمان مسلم الثبوت است از جهالت نفس با آنکه قلم همیشه زر و از مانی
و ورزش کشتی‌گیری کردی و ازان شیوه محظوظ بودی و از صحبت ارباب استعداد کناره جسته با آن طبقه
الفت داشتی درین عهد فی الجمله ازان هرزه درایی باز آمده اما متوجه کار کمتر میشود و او نیز بطریق صادقی بیگ
بدمزاج و تنگ حوصله و سرد اختلاط است اما الحق استغنایی که در طبیعتش هست در خدمت حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی مورد عواطف و الطاف گردیده و رعایتهای کلی یافت اما از اطوار ناهنجار صاحب اعتبار
نشد و همیشه مفلس و پریشان حال بود و این بیت مناسب حال او افتاد * طالب من همه شاهان جهانند و
مرا * درینجا جگر از بهر معیشت خون شد * میرزا محمد اصفهانی مصور نازک قلم و شاگرد خواجه عبد العزیز
کاکا بود در پرداخت و مجلس سازی بیقرینه و در ریزه کاری هیچکس ازین طبقه با او برابری نمینمود در
زمان اسمعیل میرزا در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید و مولانا حسن بغدادی در فن تذهیب زبده
عصر و یگانه روزگار و وحید دوران بود مجلا فن تذهیب را بسرحد اعجاز رسانیده جمیع استادان این فن او را
در این هنر مسلم میداشتند و تذهیب مولانا یاری که این شیوه را بر طاق بلندی نهاده در برابر ریزه کاری و دقیقه
پردازی او آب و رنگی ندارد و در اواخر زمان شاه جنت مکان او را بآن متهم ساختند که تقلید مهر اشرف کرده الحق
در آن کار ید بیضا نموده بود و شاه جنت مکان او را اگرانیده همواره تهدید قطع ید میفرمودند اما بالاخره بجهة آنکه در
گنبد مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام کار کرده زیب و زینت آن روضه مقدسه داده بود از سیاستش
اعراض نموده توبه‌اش دادند که دیگر مرتکب چنین امر نگردد و در زمان اسمعیل میرزا داخل اصحاب کتابخانه شد
پسرش نیز از هنر بهره‌مندی تمام یافته تذهیب و تصویر را یکدیگر جمع کرده مولانا عبدالله شیرازی نیز مذهب
خوب بود و در ملازمت سلطان ابراهیم میرزا بود بعد از قتل سلطان ابراهیم میرزا از جمله اصحاب کتابخانه اسمعیل میرزا گردید
و در آن عصر دیگر نقاشان و مصوران ماهر بودند مثل محمدی هروی و نقدی بیگ کوسه و غیرهما اما بذکر چند نفر
که مشاهیر این طبقه و شهره این فن بودند اختصار نمود ذکر طبقه شعرا و ارباب نظم که در زمان سعادت نشان که در حین
ارتحال شاه جنت مکان * پیش و پس بست صف کبریا * پس شعرا آمد و پیش انبیا * از طبقه علیه شعرا که اکثر ناظم
ناظمان سحرسرایی و پیرایه بندان سلسله معنی آرائی اند دران هنگام در اردوی معلی در ممالک محروسه شاعران و سخنوران
بلاغت گستر بسیار بودند در اوایل حال حضرت خاقان جنت مکان را توجه تمام بحال این طبقه بود و چندگاه میرزا
شرف جهان و مولانا حیرتی از هم صحبتان بزم اقدس و معاشران مجلس مقدس بودند در اواخر ایام حیات که
در امر معروف و نهی منکر مبالغات عظیم میفرمودند چون این طبقه جلیله را وسیع مشرب شمرده از فرقه صلحا و زمره
اتقیا نمیداشتند زیاده توجهی بحال ایشان نمیفرمودند و راه گذرانیدن قطعه و قصیده نمیدادند و مولانا محتشم
کاشی قصیده غرا در مدح آنحضرت و قصیده دیگر در مدح مخدره زمان شاهزاده پریخان خانم بنظم آورده
از کاشان فرستاده بود بوسیله شاهزاده مذکور معروض گشت شاه جنت مکان فرمودند که من راضی نیستم

که شعرای زمان بان مدح و ثنای بی‌الایند در مدح شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلم گفته صله اول از ارواح مقدس
حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند زیرا که بنکر دقیق معانی بلند و استعارهای دور از کار در رشته بلاغت
در آورده بملوک نسبت میدهند که مضمون از احسن اوست اکذب او و اگر در موقع خود نیست اما اگر بحضرات مقدسات
اسناد نمایند در شان ایشان بالاتر از آن ثابت و محتمل الوقوعست غرض که جناب مولانا صله شعر از جانب اشرف
نیافت چون این خبر بمولانا رسید هفت بند مولانا حسن کاشی را که در شان حضرت شاه ولایت سلطان سریر هدایت
در رشته نظم کشیده همانا از الهامات آسمانیست و دست سخنوران زمان از برابرش کوتاه جواب گفته بجد مت
فرستاده و صله لایق یافت شعرای خود نمای پای تخت همایون نیز شروع در هفت بند گویی کرده قریب پنجاه شصت
هفت بند غرا بمدیح معروض در آورده شد و بهمگی بجایزه و صله مفتخر و مباهی گشتند بالجمله از مشاهیر این طبقه
که بعضی در اوردوی معلی بودند و بعضی دیگر از ممالک گوی تفوق و رجحان از اقران میربودند اول افصح الفصحا
مولانا ضمیری اصفهانیست که زبده و خلاصه سخنوران زمان و یگانه دوران بود و علم رمل را خوب میدانست از آن جهت
ضمیری تخلص کرده بود زیرا که ساحت ضمیر روشنش منبع معانی و سرمایه فکرش فصاحت سحبانی خاص و عام این
طبقه او را سر خیل سخنوران میدانستند لالی اشعار بلاغت اشتمالش از حیز شمار بیرونست بسیار سریع الفکر بود هر
روز لااقل ده غزل از مطلع طبعش بر سر زمین شعرا ما تقدم را جواب گفته دیگر بیتهای عالی بر مثال درر غرر از بحر
امواج طبعش بساحل ظهور آمده و از جمله این بیت از غزل سر دیوان بابا فغانی که نسخه از سحر سامری است و هر مصرع بدو دیوانی
برابر است • گر نه قرب وعده روز جزا بودی تو • سوی بدن که آورد جان گریز پای را • این بیت هم در مداحی عالی
افتاده • روزی که شد او اخته ایوان قصر رفعتش • بوده زمین مشت گلی کز دست بنا ریخته • و از ابیات عاشقانه اهل
بابن جند بیت اکتفا نمود • لب مکیدی و من از ذوق چنان دم بیهوش • تا تو گفتی این باده ندادم چون کرد • و این
بیت نیز از مولانای مشهور بغایت عالیست و جمعی بمولانا داعی بسرکش نیز نسبت کرده‌اند • قادر قدرت من این
نوعی که بایست آفرید • جز از این چون بی بطرف حسن کجایش نداشت • و در راه کربلای معلا پای جناب مولوی را
سرما برده بود و قطعه درین باب گفته این دو سه بیت از آنجاست • بسر باییست رفتن در طریق کربلا ای دل
که دریابی طواف پادشاه دین و دنیا را • غلط کردم بپا رفتم از آن سرما بود ازمن • گناه از جانب ما بود جرمی نیست
سرما را • ولی معذورم میدارم که در راه تمنایت • چنان دم که از مستی فرشش آنچنان یارا • ابیات بلند و معانی
رنگین دل بند او بسیار است و این صحیفه گنجائی زیاده ازین نداشت استاد سخنوران عالم مولانا محتشم از خطه کاشانست
در شاعری شهره آفاق بود و شعر روشنش پر طمطراق صنایع و بدایع که مولانای مذکور در شعر درج مینماید دست فکرت
ارباب نظم بان نمیرسد از جمله قصیده در مدح اسمعیل میرزا گفته بود که هر مصرعی از آن تاریخ جلوس اوست قصاید مطبوع
بسیار و غزل و ترجیع بند و ترکیب بند بیشمار دارد اما مرثیه که بجهت سید الشهدا خامس آل عبا در سلک نظم آورده
ابیات بلند و معانی دقیق در آن مرثیه اش درج کرده که گوشواره گوش سخنوران عالم است و بر مرثیه شیخ آذری

که تا غایت مبیح یک از اشعار تتبع آن شوا نشنیده نموده آخر رقم نسخ گشته و این دو بیت از انجاست * روزی که
شد به تیره شیران بزرگوار * خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار * ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند * یکباره بر جریده
رحمت عصیان قلم زنند * در شوق اشاره شده که مولانا قصیده در جهت ریحان خام گفته بود * این چند بیت از آن قصیده است
در خواب تیر تا نتواند نظر کند * تا محرمی بران خورشید احتجاب * نبود عجب اگر کند از دیده ذکور معمار کار
خانه احساس منع خواب * خود هم بعکس صورت خود گر نظر کند * ترسم که عصمتش کند اعراض و زعتاب * فرمان دهد
که عکس پذیری بعهد او * بیرون کند قضا هم از آئینه هم ز آب * و غزلهای رنگین بسیار دارد این مطلع نهایت رعنا
و رعنا است * ای گردن بلند قدان در کمند تو * رعنائی آفریده قد بلند تو * چون این مختصر گنجایش آن ندارد که محل
رقم اشعار شعرای بلاغت آثار گردد بهمین قدر اختصار رفت املح الشعرا مولانا ولی جناب مولوی از اعیان ولایت دشت
بیاض من اعمال قاین است شاعر شیرین زبان و مرد رنگین خوش صحبت فصیح البیان بود و هر یکی از غزلهای آبدارش در
دانه ایست از کمال لطافت و قصاید و غزلش در غایت فصاحت و بلاغت در زمان شاه جنت مکان برفاقت سادات
دشت بیاض که یکی از ایشان مطلوب مولانا بود بدار السلطنه قزوین آمد مدتها توقف نمود و با مولانا ضمیری و شعرای پایتخت
همایون معاشر و هم صحبت بوده در زمان نواب سکندر شان بخراسان رفت در قرب وصول خراسان تیم سلطان اوزبک
بعلت رفض در مقام آزار او در آمده عاقبت بقتلش فرمان داد و غدران ملک که شاعران سیه زبان میباشند
چون مولانا از ما آزرده شده بود ملاحظه کردم که مبادا هجو ما بکند و بر صفحه روزگار باقی بماند شخصی از اهل خراسان
در جواب گفته کدام هجو بدتر از این که جناب سلطان خود را نموده این بدنامی جهت خود بر صفحه روزگار گذاشت الشخص نیز
ازین سخن بقتل آمد مولانا وحشی یزدی از شعرای سخن ور و سخنوران فضل گستر بود و همیشه در دار العباده یزد اقامت
نموده بمحل دیگر حرکت نمینمود مگر در وقت راه رفتن و در مثنوی یگانه دهر است و کتاب فرهاد و شیرین از نتایج
طبعش آراسته در رشته بلاغت انتظام یافته بین الجمهور مشهور است و ابیات بلند و شیرین که از نتایج و معانی دقیق
و رنگین در آن صحیفه بلاغت آیین مندرج است و از دیوان غزلش ابیات عاشقانه بر زبان آشنا و بیگانه بسیار است
و خواجه حسین ثنائی در اوائل حال در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بود و از جناب میرزا رعایت میافت شاعر قصیده
گوست و معانی بلند دارد اما در شعر قصیده های بجید میکرد که طبع اگر سحر سنجان روزگار از ادراک آن قاصر است
وحید زمان و فرید دوران میر حیدر معمائی کاشانی از سادات طباطبا حسینی صاحب رسالات بود آنجناب
در شیوه معمائی مثل و در تاریخ گوئی بی بدل بود و مدت عمرش از نود متجاوز بود هرگز از زمره عاشقی خالی نبود در
زمان شاه جنت مکان در کاشان میرزا جعفر ولد میرزا بدیع الزمان وزیر آنجا صاحب حسن و مصاحب بود و میرزا
جعفر بهند رفته رتبه آصفخانی یافت چنانچه جناب میر در زمان حضرت اعلی شاهی شوق ملاقات میرزا غالب آمده
بهند رفت و بوسیله او بخدمت پادشاه والا جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه رسید و در زمره مجلسیان آن
پادشاه انسلاک یافته آصفخان با آن امساکی که در طبیعت داشت موازی یک هزار تومان بجناب میر رعایت نمود و از

پادشاه نیز رعایتها کلی یافت بعد از ایامی که در آن ولایت بسر برد میر بزرگوار را اراده حج بیت الله الحرام بخاطر رسید و بدین
فایز گشت و دو سال در مکه معظمه اقامت داشت مقتضای حب الوطن من الایمان دست قضا قاید گریبانش گرده
بخطه کاشانش کشید و از حضرت همایون اعلی بانعامات و سورغالات بهره ور گردید اشعار میر در قطعه و قصیده
و غزل و تاریخ بسیار است درین صحیفه بیک رباعی از مناجات اختصار نمود • زاهد نکند گنه که قهاری تو • ما غرق
گناهیم که غفاری تو • او قهارت خوانده و ما غفارت • یارب بکدام نام خوشتر داری تو • مولانا طغورا خوئی
و برادرش مولانا داغی هر دو برادر صاحب حال از اهل فضل و کمال اند ملک طغور در زمان شاه جنت مکان در مدرسه
زرنیسانه شهر قزوین مشغول بهرزه گردی و بسیار شیوه و عاشق پیشه بود با کمال صلاح و تقوی از جوانان خوش سیما
خط وافر داشت و وسواس بر طبعش غالب بود در زمان حضرت اعلی همایون رخت امل از قزوین بکاشان کشید
غایت استغنا در طبعش بود که با وجود فقر و تنگدستی بنان جوی قناعت کرده بگرد سرای بزرگ گرد دکان ازدی
میکرد و التجا باهل طبع مطلقا نبرده و از اشعار او یک بیت بدیوانی برابر است • خون چکانست ملک تیغ
ستم میر سم • که بی آخر بدر خانه قاتل برد • مولانا داغی برادرش در اوایل جوانی میباشد گاهی بکاشان آمده با شعرای
کاشان صحبت میداشت او نیز قانع و درویش نهاد است اشعار آبدار از او بسیار سر زده قصاید و غزلیات
مرغوب دارد و از اشعار او بیک رباعی اختصار رفت • تا آن سر زلف سیاه کارش زده است • مانند مگسی دلم
که مارش زده است • آزار دل عاشق بیچاره چرا • او را چه زنی که روزگارش زده است • مولانا حزنی
اصفهانی مرد فاضل خوش طبع بذله گوئی بود در دیوان غزلهای رنگین و ابیات عاشقانه بسیار دارد و این بیت از
ابیات است • هنوز از اول عشقت حزنی گریه کمتر کن • که وقت گریه‌های درد دل پردازمی آید • مولانا
هلاکی همدانی مرد درویش نهاد بود و سواد نداشت و شعری که میگفت در کوچه و بازار بهر کس که میرسید التماس
میکرد که جهت او مسوده میکردند و نه تنها این شیوه از مردم مخفی بود قصاید و غزلیات مرغوب دارد از اشعار او
درین صحیفه بیک بیت اختصار مینماید • تو طور من همه دانی و بگذری تغافل • هلاک طور تو گردد هلاکی همدانی
مولانا مطهری کشمیری جوان خوش سیمای وجیه صاحب حسن و ملیح بود حسن خطش قلم نسخ بر صفحه عارض خوبان کشید
و سخنان شیرینش شور در میان سخن وران جهان انداخته در آغاز نشو و نما از ولایت دل پذیر کشمیر بعزم سیر
و بادراک صحبت شعرا بایران آمده چندگاه در آن ولایت بود از آنجا عزم سفر کرده بهمانا مراجعت بدیار خود کرد مولانا
ملک قمی شاعری خوش شعر است در آغاز شاعری چاشنی تمام در سخن داشت که در اشعار دیگران نبود در اوان
جوانی در شعر ترقی کرده کلامش نهایت مزه و چاشنی یافت از ایران بهند و دکن رفته در ملازمت عادل شاه روزگار
گذرانیده او با مولانا ظهوری کتاب نورس را که نه هزار بیت است بنام عادل خان تمام کرده هر یک چهار هزار و
پانصد بیت گفته اند و نه هزار هون مال بالمناصفه صله یافتند مولانا فهمی کهنه شاعر سخنور بود بعد از مولانا محتشم
در کاشان دم از یکتائی میزد و از سایر شعرای کاشان منفرد و ممتاز بود و قولش حجت با برگ و ساز بود این بیت

در قصیده که جهت وزیر اصفهان گفته بود بسیار خوش ادا است • کلاه زنگله مهر بر سر صحبت • بعهد خواجه ملک آرا
کرده است شبیر • مولانا حاتم کاشی شاعر شیرین گو بود از حد زیاده و جناب مولانا بسیار سیه چهره
سیاه لون واقع شده بود ظرفای کاشی طعن هندی بروی میزدند و در حضور او سخن هندوستان میگفتند قرار
او از ین ظرافت بهم برمی آمد وقتی چاقشور سیاه پوشیده بود یکی از خوش طبعان گفته مگر ملا پاچه تنبان را در مالیده
جناب مولانا همیشه مورد این ظرافت بود و در شیوه غزل بی بدل میر حضوری قمی سید صالح پاکیزه روزگار بود
سالها در عتبات عالیات بطاعت و عبادت گذرانیده مولانا صبری روزبهان اصفهانی در بلده اصفهان
اقامت داشت میرزا حسابی از آدمی زادهای قصبه نطنز و خویش خواجه قاسم مستوفی بود جوان مستعد
قابل بود شعر را خوب میگفت و در علم موسیقی ماهر بود تصنیفات با مزه و نقشهای مرغوب ازو در زبان
گویندگان عراق است و در بلده قزوین اوقات بعشق کار خانه و ادراک صحبت خوبان صرف مینمودی از اشعار
او در حین کتابت این دو بیت مشهور در خاطر بود • حسابی یار می آید با غنی که میدانی • ترا دیدار ارزانی که من از
خویشتن رفتم • بر حسابی رشک دارد مدعی خوش صحبتی است • رشک بیهوده است بر حسرت کشش دیدار
دیدار هم اسامی گویندگان خوش آواز و مطربان نغمه ساز چون شاه جنت مکان از مناهی اجتناب تمام
مینمودند و این طبقه را در نظر شریعت پرورش امتیازی و اعتباری نبود و جمعی را که ملازم بودند اخراج فرمود
مگر استاد حسین شوشتری بلبانی که سرنایی نقاره خانه همایون بود کسی از ین طبقه ملازم نبود و در اواخر ایام حیات بمظنه
غیر از
آنکه مبادا شاهزادگان بصحبت ایشان رغبت نمایند و بعضی از امرا که لله بودند علت بطبیعت دهند وجود ایشان
در اردو باعث میلان خاطر مردم گردد و مشاهیر این طبقه که در اردو بودند مثل حافظ احمد قزوینی که در
گویندگی طاق و در بحث آواز و تمک خوانندگی شهره آفاق بود و حافظ تنبه تبریزی برادر مولانا جعفر غسال
و غیرهم را از اردو اخراج کردند و استاد حسین سرنایی را که چون مجلس ما سیرفت گرفته چند گاه محبوس کردند آخر
قسم دادند که سرنایی که در نقاره خانه همایون نوازد در جایی دیگر ننوازد اما جمعی که در آن زمان موجود بودند در
زمان اسمعیل میرزا در اردو جمع شدند از گویندگان حافظ احمد قزوینی که در شیوه گویندگی و قدرت آواز در میان
امثال و اقران امتیاز داشت حافظ جلاجل باخرزی خوانندگی و گویندگی با جمع نموده در هر شیوه مرتبه کمال
داشت و الحق در آن وقت بر سایر این طبقه رجحان داشت در زمان اسمعیل میرزا چالچی باشی شد و این بیت مناسب حال
اوست • ای خوش آن [illegible] دامن صحرا که در و • هر زمان همچو جلاجل بفغان آمده جل • و در زمان فرخنده نشان
حضرت اعلی قرب و منزلت تمام یافته در دار السلطنه اصفهان آهنگ سفر آخرت نمود حافظ مظفر قمی قرار دا
خاطر باست که خوانندگی مخصوص اهل خراسان و گویندگی مخصوص اهل عراق است و حافظ مظفر اگر چه از اهل عراق بود
اما بروش خراسان خوانندگی کردی و الحق در این شیوه در عراق طاق بود حافظ هاشم ولد درویش قزوی
اگر چه در آن زمان بر جنب دیگران نبود و زیاده شهرتی نداشت اما در اواخر ترقی کرده شعله آوازش زبانه

بعلک میکشید و در خدمت نواب سکندرشان و نواب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا قرب و منزلت یافته
از امثال و اقران در پیش بود و از زمره سازندگان استاد محمد کمانچی سازنده بیقرینه بود عود هم مینواخت و در
زمان اسمعیل میرزا ملازم شده از اکفا و اقران ممتاز بود استاد محمد مومن ولد استاد حسین قلی بیک عودی
عودنوازی بیقرینه بود و سازنده بی مثل تری مضراب و چاشنی دست و رطوبتی در ساز او بود که دست دیگری
بدان نمیرسید و الحق درین فن منفرد و ممتاز بود در اواخر ملازمت خان احمد گیلان اختیار نموده بگیلان
رفت در آغاز جوانی عمرش در آنجا سپری گشت و استاد تیمور چارتاری که چارتار طنبور مینواخت و در
یاد داشت و استادی دم از یکتائی میزد اما سازش زیاده مزه نداشت استاد محمد شترقولی و رامکی استادی
بیقرینه و صاحب یاد داشت بود و تصنیفات با مزه گذاشت در زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه
میرزا ملازم شده در خدمت او مقرب و محترم و مورد شفقت بود و در زمان حضرت اعلی نیز قرب و منزلت
تمام یافت و بیقرینه بود در خط و رامین جمعی کثیر از برادران از فیض باقیه بمرتبه سازندگی رسیدند و بکمال
نغمه سرائی و در آنجا از برادران مرتبه بالاتری داشت و استاد معصوم کمانچی در شیوه نوازندگی بی مثل و مانند
بود و در مشهد مقدس معلی در خدمت سلطان ابراهیم میرزا میبود و از آنجا بجای دیگر رفت سلطان محمد طنبوری
درین فن ترقی عظیم کرده و در عراق در طنبورنوازی استاد بود اما در عالم جوانی بعالم بقا رفت میرزا حسن طنبوری
در چنگ نوازی استاد بود و این هر دو شیوه را بمرتبه کمال رسانیده بود و دیگر سازندگان در اطراف بسیار بودند
باین چند کس اختصار رفت از طبقه قصه خوانان و شاهنامه خوانان و امثال ذلک جمعی بودند اما باسم
این دو برادر ختم نمود استاد سلطان محمد کلکی قصه خوان بی بدل در عهد خود نظیر و عدیل نداشت مولانا حیدر
برادرش شاهنامه خوان بی مثل بود و شعله آوازش بیک فرسخ زبانه میکشید و این شیوه را بسر حد کمال
رسانیده بود والسلام ذکر شهادت شاهزاده مغفور سلطان حیدر میرزا و قضایایی که بعد از ارتحال شاه جنت مکان
روی داده سابقا سمت گذارش یافت که در شبی که واقعه هایله شاه جنت مکان دست داده سلطان حیدر میرزا
که مدعی سلطنت و خود را ولی عهد میدانست حسب الاشاره پدر عالیمقدار بپایه اختیار خود علی ای التقدیر شاهزاده
عالیقدر در دولتخانه توقف نموده از این معنی غافل افتاد که اعوان و انصار او در بیرون اند درین شب کشیک
دولتخانه همایون بحسب اتفاق از جماعتی بود که با و اتفاق نداشتند بالجمله نواب میرزا صباح از روز تاج شاهی بر سر
نهاده و شمشیر خاصه شاه جنت مکان را حمایل کرده وصیت نامه بمهر مبارک آنحضرت ظاهر ساخته مدعی آن شد
که آن وصیت نامه بخط اشرف آنحضرت است که او را ولی عهد و قائم مقام ساخته تمامی شاهزادگان و امرا و صوفیان
و هواخواهان او در همان ایوان چهل ستون بر آمدند معاندان گفتند که این وصیت نامه بخط مبارک اشرف
خاقانی نیست بلکه خط از مخدرات حرمست که بخط اشرف شباهتی داشت بعد از فوت آنحضرت کوشته شده
و انگشترین از انگشت مبارک بیرون آورده مهر کرده اند العلم عند الله بالجمله شاهزادگان با نور باشیان

وقورچیان و ایشک آقاسیان و جماعتی که از اهل کشک و اهل خدمت در دولتخانه مبارک بودند ملایمت بسیار کرده
وانعامات داده ووعدهای نیکو میداد و چند مرتبه گفت که در را گشوده ملازمان شاهزاده که در بیرون مجتمع
شده بودند باندرون آیند آنجماعت از صباح تا پیشین طریق معهود با او بادب سلوک کرده هر لحظه بهانه دفع
الوقت میکردند و او را بابیت و لعل تسلی میدادند و در گشودن عذرهای مناسب میگفتند از ولی بیک
یوزباشی حرم قوم ولی بیک افشار حاکم کرمان که در آنشب در کشک بود در روایت ثقات منقولست که حضرت
نواب میرزا مرا طلب نموده وعده حکومت کرمان و قورچی باشی گری داده فرستاد که نزد قورچیان محافظ
درگاه رفته این مهم را نوعی صورت دهم که در را باز کرده ملازمان خاصه میرزا را باندرون آورم من تا پیش در
رفته باز آمدم و صریحا گفتم که قورچیان بیجائی میکنند و میگویند که پادشاه از میانه رفته و طوایف قزلباش
دو گروه شده و هر گروهی جمعیتی نموده اند ما ترک هر دو گروه گفته حراست دولتخانه مبارک و حرم و محافظت
ناموس پادشاهی پیش نهاد همت ساخته ایم تا امرا و ارکان دولت هر دو گروه باتفاق امری بکنند و بصلاح
دولتمندان و ریش سفیدان این مهم باصلاح بیاید و خاطر ما دولتخواهان که بجز پاس حقوق ولی نعمت امری دیگر
مرکوز خاطرها نیست از فساد و دست درازی تا خاطر جمع نشود مجال دخول و خروج احدی نمیدهیم شاهزاده
دانست که آنجماعت با او بحیله و مکر سخن میگویند دست بشمشیر کرد که من بقتل خود راضی شدم والده اش از
پس پرده مشاهده این حال کرده فریاد برآورده مانع آن شد شاهزاده اعراض شده بحرم رفت و تا آخر روز
مضطرب الاحوال گاهی در بیرون و گاهی در اندرون بود و مشخص او شد که در حبس آنجماعت مانده مجال دخول اعوان
وانصار نیست اما امرا و ارکان دولت که صبحی بر قضیه هایله اطلاع یافته شدند امیراصلان خان افشار با سلطان
احمد میرزا بمنزل حسین قلی خلفا رفته سلطان محمد میرزا که در منزل ارس خان روملو بود بآنجا آمد و اسمعیل میرزا
همگی جمعیت نموده نشستند و طایفه طالش و استاجلو و کرجی و سایر سلطان حیدریان که معظم
ایشان صدرالدین خان صفوی و حمزه سلطان طالش و سید بیک کمونه و علیخان بیک و زال بیک کرجی
و الله قلی بیک سلطان الحک اغلی بودند بمنزل حسین بیک یوزباشی جمع شده بملازمت سلطان مصطفی میرزا
که در خانه او بود پیوستند و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا بآنجا آمد مجملا جمعیتی عظیم درین محل دست داد
جمعی از اعیان امرا نیز مثل حیدر سلطان چابوق ترکمان و الله قلی بیک افشار حاکم کرمان و محمد قلی خلیفه ذوالقدر مهردار
و میرزا علی سلطان قاجار و بعضی دیگر تا آخر روز در منزل خود توقف نموده بمجمع هیچکدام حاضر نشدند مجملا هر دو
گروه در باب حصول مطلب خود ساعی بودند سلطان حیدریان چندان بقوت خود مغرور بودند که از آن طبقه حسابی
بر نمیداشتند و اراده ایشان آن بود که بهیئت اجتماعی بدر دولتخانه آمده داخل دولتخانه شوند و میرزا را بدست
آورده جلوس فرمایند و هر کس تخلف نماید بدفع او پردازند خاطر ایشان از جانب اسمعیل میرزا که در قلعه
قهقهه محبوس بود بجهة اتفاق خلیفه انصار قراداغلو حارث قلعه جمع بود که بعد از جلوس سلطان حیدر میرزا

در باب او بانچه حکم شود عمل خواهد نمود اما بعضی عقلا از ایشان میگفتند که چون قورچیان کشیک ابواب دولتخانه را مسدود
کرده نسبت بشاهزاده آثار خلاف بظهور آورده‌اند مبادا چون بدر دولتخانه رویم قمامی حکمی واقع شود و اجماعت
بالضروره قصد شاهزاده نمایند هر ساعت تغییر رای داده اندیشهٔ دیگر میکردند آخر باین امر قرار یافت که باج
روز که وقت کشیک است صبر نمایند و آخر روز بهانه آنکه شب گذشته کشیک آنجماعت بود و امشب
بطایفه استجلو نسبت دارد بطریق معهود بخدمت خود و کشیک دولتخانه میرویم و از میانه آنجماعت ابد قلی
سلطان الکه اعلی کفت که یراق بسته بدر دولتخانه پادشاه رفتن از صوفیگری و اخلاص دور است و نیز
چندان نفعی نمیدهد هنوز تا در خانه حسین قلی خلفا چندان جمعیتی نشده اولی آنست که بسر او رفته مهم او را بروجه
دولتخواهی ساخته بعد از آن بفراغ خاطر تدبیر کار و اتمام مهمی که پیش نهاد خاطر ماست بپردازیم و فی الواقع
عقل این بود اما چون ادبار درین حال این طبقه شده بود پرده غفلت بر روی دانش و بینش آنقوم که هر کدام
مدبر عالمی بودند کشیده شد حسین قلی خلفا که مدبر روزکار بود در اوایل حال دغدغه عظیم داشت که مبادا
سلطان حیدریان بر سر او آیند تدبیری اندیشید که باعث خلاصی او گردد اولا بداق خان روملو و شاه قلی
سلطان مست اعلی ذوالقدر را که مردم ریش سفید بودند برسالت از جانب سلطان محمد میرزا و اتباع او بخدمت سلطان
مصطفی میرزا و حسین بیک و اتباع فرستادند که پای در میدان مصالحه نهاده در دفع شر و فساد سعی نمایند خلاصه
پیغام آنکه ترک دوئی کرده همگی با یکدیگر اتفاق نماییم اول لباس سوکواری پوشیده بلوازم تعزیه شاه جنت مکان
و تجهیز و تکفین جسد مبارک آنحضرت بپردازیم بعد از آن ریش سفیدان با هم نشسته و صلاح و فساد ارادهٔ هر دو طبقه
را با یکدیگر کفتکو نموده بدانچه مصلحت دین و دولت باشد هریک ازین دو شاهزاده که حصانت دین و دولت بهتر تواند
کرد و شایسته تر باشد به پادشاهی اختیار نماییم هرچند میدانست که بیفایده است اما بجهة تفرق ایشان را
فرستادند و ایشان آمده پیغام گذاردند و ازینطرف نیز جوابهای عنیف داده شد و مدتی باین قیل و قال گذشت
بعد از آن تدبیر دیگر اندیشیده کس بیکفرسخی قزوین فرستادند و قرار دادند که بایلغار بشهر آمده مژده رسانند
که اسمعیل میرزا بایلغار می آید اول شب بود که راکب کوب عرق عرق خود را بشهر رسانیده مژده آورده که اینک
اسمعیل میرزا بایلغار رسید و شهرت یافت که شاه جنت مکان ده دوازده روز قبل ازین درخفیه کس بطلب شاهزاده
فرستاده بود و او را نیز بسبیل تعجیل می آوردند و اینک بسرعت استعجال رسید خلایق و عوام الناس که بالطبع
خواهان او بودند بشورش و غوغا در آمده رو بجانب خانه خلفا نهادند و کثرت عظیم در آنجا واقع شد سلطان
حیدریان ازین حال بغایت افسرده و پریشان خاطر کشته تا آخر روز باعث توقف اراده ایشان شد با آنکه در
آخر روز مشخص شد که این خبر کاذب محض تزویر خلفا بود اما تشتت در مطلب او دخل عظیم داشت تا آخر روز مردم از
اطوار سلطان حیدریان که باین افسردگی تمام روی نموده از دولت ایشان مأیوس شدند و بعضی امرا مثل محمد قلی
خلیفه مهردار وغیره که در خانهای خود توقف داشتند بخانه خلفا رفتند و حسین بیک و اتباع آخر روز

در طرفین دولتخانه و کشیک عازم و جازم گشته در رکاب سلطان مصطفی میرزا سوار شده رو بدولتخانه نهادند در وقت
سواری کثرت و ازدحام لشکریان سلطان ابراهیم میرزا تکلف نموده خود را بخانه خود که در آن حوالی بود انداخت
در آنشب همچنین الله قلی سلطان اجک اغلی بمنزل خود رفته موافقت ننمودند و حسین بیک اول از راه معمول
که راه خیابان بود روانه شد چون بحوالی خانه خلیفه مهردار و الله قلی بیک افشار رسید مردم ایشان کوچه بند
کرده بودند از پشت بام تیر و تفنگ بسیار انداخته آن جماعت را راه ندادند حسین بیک مصلحت در
جنگ ندیده از آن راه عود نموده از راه دیگر که پشت خانهای خزانه عامره بود روانه شد غوغای خزانه بملاحظه
آنکه مبادا ایشان بسر خزانه آیند قدم ممانعت پیش نهادند در اول حال تیر و تفنگ بسیار انداختند و حسین
بیک و یادگار که ما را با کسی جنگی نیست و بکشتن مردم شما را با ما چکار است آن جماعت دست از جنگ کشیدند
تا آنکه حسین بیک و رفقا بدر دولتخانه رسیدند در را مقفل یافتند هرچند در را کوفتند فتح الباب نشد خبر
بایشان رسید که خلفا و اتباع او از راه خیابان آمده بمیدان اسب که متصل بباغچه حرم است از آنجا داخل شده
و سلطان حیدر میرزا غدغن کرده که مبادا آن جماعت پیشتر از ایشان از آن راه بباغچه حرم درآیند و قصد شاهزاده
کنند در دولتخانه را باد منجنیق گرفته شکستند و بدولتخانه ریختند میرزا در حرم بود و دروب مسدود و ایشان
بهر طرف که میرفتند راه نیافتند و بهر دری که رسیدند در را شکستند و داخل شدند و شاه حیدر گویان
و فریاد زنان بجابها درآمدند اما از آنطرف خلفا و اتباع که بمیدان اسب درآمدند تمخال سلطان باستعجال در باغچه را
گشوده باتفاق آن جماعت اکثری سوار بباغچه حرم درآمدند و بجست و جوی شاهزاده مشغول شدند سلطان حیدر
میرزا چون دید که مخالفان هجوم آورده‌اند از حرم متوجه بیرون شد دربانان درها را بسته و دود دوارها را با خود مخالف
یافت و راه بیرون شدن نیافته دیگر باندرون حرم نزد والده رفت باستظهار آنکه قزلباش حرمت حرم
نگاه داشته باندرون نخواهند آمد تا لحظه خود را در آنجا حفظ نماید که مردم او برسند ندانست که جمعی که سواره
بباغچه حرم که تا غایت محل حیا ارباب اخلاص بود درآمده باشند ملاحظه ادب نخواهند کرد آن جماعت خود پای
از دایره ادب بیرون نهاده بحرم خاص میانه عورات درآمدند و او را میطلبیدند شاهزاده علاجی دیگر نیافت
با والده و بانوان لباس ایشان پوشیده از خانه بیرون آمده بخانه دیگر میرفت حسین بیک مذکور که
از زمره ایشک آقاسیان حرم و علی بیک شاملو او را شناخته بودند اشاره کردند که مطلوب شما اینست جمشید بیک
چرکس غلام سلطان سلیمان میرزا و علیخان بیک یوزباشی روملو در او آویخته بیرون کشیدند خلفا و تمخال سلطان
فی الفور تجویز قتل او کردند و از خدا بیخبران خنجر و شمشیر و نیزه و تیر بر او نهادند تا آنکه سرو ریاض
سلطنت را که در گلشن اقبال نشو و نما یافته و نسیم حوادث را بر حوالی او مجال وزیدن نبود از پای درآوردند و بهمان
لحظه سر فرخنده او را که بجز چرخ فرو نمی‌آمد از بدن جدا کردند در حینی که علیخان بیک کرجی خال شاهزاده
و زال بیک و جمعی کثیر از فدویان شاهزاده درها را با هم کوفته شاه حیدر گویان با نیزه زنان بدر حرم نزدیک رسیده بودند

سر سلطان حیدر را از میان ایوان میان آن گروه انداختند و فریاد کردند که اینک پادشاه شما از مشاهده این حال
آتش سطوت و استیلای آن قوم تاب [illegible] و دشمن کامی منطفی گشت و دست شان از کار و کارشان از دست
رفت چون دولت از آن طایفه روگردان شده بود با وجود آنکه شاه جوان بخت کامکار سلطان مصطفی میرزا
جوان قابل هجده ساله و شایسته دولت و اقبال بود در دست داشتند و ممکن که سلطان حیدریان او را در
عوض به پادشاهی بردارند و دیده بصیرتشان از مشاهده اینحال تیره و تاریک شده قدرت این نیافتند که در
توقف نموده اندیشه دیگر بحال خود نمایند بهیئت اجتماعی از دولتخانه بیرون آمده روی بصحرا نهادند که بر سر آب حالی
نموده رای ایشان بهر چه قرار یابد عمل نمایند چون زمام اسباب پادشاهی و سلطنت حضرت اعلی شاهی را سرانجام
میداد هر گونه فکری و تدبیری که عقلا و ارباب فطنت هر دو گروه می اندیشیدند از خطا و صواب انچه منتج حصول مقصود
بود بحیز ظهور نمی آمد چون مقدر الهی بود که اسمعیل میرزا چند روزی قدرت و اقتدار یافته مصالح خلافت و پادشاهی
نواب کامکار را بر وجهی که بر لوح قضا نوشته بود سرانجام دهد هیچ تدبیر رای این طبقه موافق تقدیر نیفتاد و آنچه صواب
بنداشتند خطا نتیجه داد بالجمله چون از دولتخانه بیرون آمدند چهار دانگ لشکریان مردمی زیاده بودند و اسم
و رسمی نداشتند بخانه های خود رفتند و با سلطان مصطفی میرزا حسین بیک کرجی خان نماند لاعلاج روی بفرار نهادند
چون روز شد جمعی که مانده بودند همه از یکدیگر خایف و هراسان بودند بعضی از طایفه استاجلو از ایشان جدا شده بعض
بورامین رفته به پیری بیک موصلو که از سلسله سلطان حیدریان فدوی بوده پیوستند و چون طایفه بیات که ده هزار
خانه بودند شاهزاده اراده نمود که میان آن جماعت رود تفرقه و پراکندگی با آن جماعت راه یافت و حسین بیک
دو سه منزل در رکاب شاهزاده بود از غدر طایفه بیات اندیشیده چون با محمدی کمرکه حاکم نصف لرستان بود
طریقه محبت و آشنایی تمام داشت اراده نمود که نزد او رود و برادران خود را از شاهزاده که داشته خود
بتقریبی جدا شده از لباس بیرون آمده و اسباب خود را بشبانی داده خود بملبوس شبانان در آمده پیاده قطع
طریق مینمود که خود را بلرستان رساند و چون مردم منعم پاکیزه نهاد بزرگ منش بود بجفای پیاده روی
و گرسنگی زیاده صبر نتوانست نمود به آبادانی میل کرد صحرانشینان از اطوار و سیمای او بزرگ منشی تفرس نمودند
و دانسته که از کرجکانست گرفته نگاه داشتند در روزی که اسمعیل میرزا داخل قزوین شده او را
بقزوین آوردند اما احوال سلطان مصطفی آنست که چون شاهزاده میان بیات رسید حاجی ویس سلطان
بیات از تشریف قدوم شاهزاده خبر یافته او را بدست آورده اما زیاده احترامی کرد و بحسب ظاهر مراعات
ادب نموده باطنا جمعی را بمحارست شاهزاده گماشت و فی الفور کسی بتعجیل بدار السلطنه قزوین فرستاده
خلفا و اسمعیل میرزا را بان اعلام نمود که شاهزاده را گرفته نگاه داشته ام هرگاه موکب همایون پادشاهی
از قهقهه بمقر سلطنت رسد و مردم متوجه پایه سریر اعلی گردند او را بخدمت می آورم و حسین بیک و سلطان حیدریان
و ایام سلطنت اسمعیل میرزا بان اعلام نمود که شاهزاده را گرفته نگاه داشته ام هرگاه موکب همایون پادشاهی

ازقهقهه تمبّر سلطنت رسید و مردم متوجه پایه سریر اعلی کردند با مردم می آوردند الا باقی احوال اولوس حسین بیک و سلطان
حیدریان و ایام سلطنت اسمعیل میرزا رقم زده کلک بیان خواهد گشت بالجمله خلفا و اسمعیل میرزاییان بعد از قتل
سلطان حیدر میرزا و تفرق هواخواهان او دران شب جمعی را کشیک دولتخانه که اکثر بمنازل خود نزول
نموده بودند و جمعی کثیر از هر طایفه دران شب سوار شده روی بقلعه قهقهه نهادند چنانچه بعضی از طایفه استاجلو
نیز که از آن سحر که بیرون آمده بودند متوجه خدمت اسمعیل میرزا شدند و صباح آن روز جمیع امرا و شاهزادگان
بدولتخانه همایون جمع شدند و سلطان ابراهیم میرزا باستظهار آنکه در وقت سواری بر در دولتخانه بیامده وجود
اسمعیل میرزا را دانسته بدولتخانه آمده و امرا تعظیم و تکریم بقاعده مقرر کردند الله قلی سلطان ایجک اغلی
نیز که در وقت سواری از ایشان تخلف نموده بخانه خود رفته بود با جمعی متظهر بود با علیخان بیک ولد محمدخان
و جمعی از میرزاده های استاجلو بدولتخانه آمده در حجره که امرا نشسته بودند آبروئی نداشت زال بیک و فرخ بیک کرد
و حمزه سلطان طالش جمعی دیگر از سلطان حیدریان و بعضی دیگر از حسین بیک تخلف نموده رفته بودند کس فرستاده
از خانهای خود گرفته بدولتخانه می آوردند و بضرب تیغ انتقام روانه راه عدم میشمودند حکیم ابونصر ولد
صدرالشریعه گیلانی که در سلک اطبای خاصه شریفه منسلک بود از جمله سلطان حیدریان بود بعد از ارتحال شاه جنت
مکان مراقبت سلطان حیدر میرزا اختیار نموده در دولتخانه توقف نموده بود چون واقعه مذکور بوقوع انجامید
راه بیرون شدن نیافت در یکی از منازل دولتخانه در میان بخاری پنهان شده بود قورچیان خواص خانه بتحریک
و اغوای بعضی از اهل عناد او را متهم داشته که در معالجه خیانت نموده و در نوره حب القا نموده سلطان حیدر
میرزا سم جانگداز داخل کرده بود که باعث جراحت شده بود او را بیرون آوردند و همانجا پاره پاره کردند
صدرالدین خان شیخاوند را مقید نموده سپردند که در باب او هرچه حکم پادشاه باشد عمل نمایند و مدار حکم بر نواب
پریخان خانم بود و در میان امرا پیش قلیخلفا که چنین کاری بزرگ از پیش برده بود سر نخوت و غرور بر فلک اعلی
افراشت و جمیع امرا حسب الصلاح نواب خانم از میانه امرا حیدر سلطان جابوق ترکمان را بجهة آوردن اسمعیل میرزا
بقلعه قهقهه فرستادند و امرا و مشایخ جمع شده نعش شاه جنت مکان و سلطان حیدر میرزا را غسل داده شاه
جنت مکان را در تابوت محفوف برحمة حی لا یموت نهاده در خانه شیروانی که در دولتخانه بود گذاشتند که بعد از
وصول پادشاه بدانچه مقرر شود عمل کنند و شرح نقل آن مشهد مقدس معلی در زمان اسمعیل میرزا مرقوم کلک بیان
میگردد نعش سلطان حیدر میرزا را باستانه فردوس نشان امام حسین علیه السلام و ابائه التحیة والرضوان برده
دفن کردند مجملا از روز سه شنبه که این قضایا بوقوع پیوست تا روز جمعه در دار السلطنه قزوین آتش فتنه و آشوب
بنوعی بلند بود که آشنا و بیگانه را میسوخت فرع روز اگر در میانه خلق پدید آمده اجامره و اوباش محلات سر بشورش
و فساد بر آوردند هرکس با هرکس عداوتی داشت جنگل کینه نام نهاده او را ملاحظه بقتل او می پرداختند و احدی را
قدرت آن نبود که از بیم مضرت اجلاف سر از خانه بیرون تواند آورد و هرکس بقدر حال مردم را از جمع

محافظت خود میکردند تا آنکه در جمعه بیست و چهارم صفر حاجیان مقرر داشتند که باتفاق میرزا علی سلطان قاجار در محلات
منادی کردند که کوچه بندها بگشایند و من بعد هر کس متعرض کسی گردد سیاست خواهد یافت در اسواق اکثر دو
لسبود او معامله مشغول کردند مردم را بمسجد جامع ترغیب کرده جمیع شاهزادگان و امرا بمسجد جامع حاضر شدند خطبه
سلطنت و پادشاهی باسم اسمعیل میرزا خواندند خطیب اول بار عزا و تعزیت شاه جنت مکان شروع کرد چون
این مصراع خواند که شهریست پر ز حسرت و غم شهریار کو فریاد و افغان از زمین و آسمان برخاست تا آنکه
اسمعیل میرزا بشهر در آمد جمیع امرا بدولتخانه حسین قلی خلفا جمع شده او را اعلام نمودند و همراه او بدر خانه
نواب پریخان خانم آمده مهمات ضروری که در امور ملک و مال بود بعرض میرسانیدند و هیچ احدی را امکان نبود که از
حکم فرمان پریخان خانم تجاوز تواند کرد درین اثنا سولاغ حسین و اودو و داغدی خلیفه تکلو که در تمام و اشکوار سخی کلمات
می‌بودند بدار السلطنه قزوین آمده بعد از آن طایفه تکلو اراده کردند که عداوتی که در سوابق زمان میان تکلو و استجلو
بوده تازه کرده آنچه از طایفه استجلو در زمان شاه جنت مکان نسبت بتکلو خصوصا در دفع قزاق خان ولد محمد خان
شرف الدین اغلی حاکم هرات که بافساد آن طبقه سمت وقوع یافته بود بدان سبب از سعادت بساط قرب و مرتبت
دور افتاده بودند درین هنگام که فرصتی چنین بدست افتاده در مقام انتقام شوند و چون ازین طبقه الله قلی سلطان ایجک
اغلی و جمعی کثیر از میرزادهای استجلو در قزوین بودند و اراده قتل ایشان کردند به حسین قلی خلفا مصلحت دیدند او بجهة آنکه
شنیده بود که الله قلی سلطان در روزی که استجلو بر در دولتخانه جمع شده گفته بود که رای صواب اینست که اول
بر حسین قلی خلفا بزنیم بمرتبه در اثنای کلمات کنایه باو گفت که اگر سلطان حیدریان برای تو عمل میکردند مهم ایشان
نمشت می‌پذیرفت لهذا از خانه عنان کرده زیاده در مقام منع الجماعت نشد ایشان از اطوار او عدم مضایقه
تفرس نموده بتهیه اجتماعی سوار شده رو بخانه الله قلی سلطان نهادند و ایشان واقف شده درها را مضبوط ساخته
و در مقام مدافعه در آمدند ملازمان بی حقیقت اکثر دست از معاونت کوتاه کرده سر خود گرفتند سی چهل نفری که از
ارباب یقین بودند پای ثبات افشرده بجنگ مشغول شدند طایفه تکلو که قریب یکهزار و پانصد نفر بودند از در و بام
فرو ریختند تیغ بر سر الجماعت نهادند الله قلی سلطان با چند نفر از پسران و اقوام علیخان بیک ولد پیر محمد خان با چند نفر از
جماعه چاوشلو و اقوام او و دیگر اعیان استجلو تا بیست و چهار نفر مقتول ساخته خانهای ایشان را تاراج و غارت نمودند
حتی اطفال و عورات را برهنه و عریان کردند و همچنین از جامه داد و باشش عوام الناس بهانه تکلو دست بغارت
و تاراج خانهای سلطان حیدریان گشاده کسی متوجه ضبط و منع ایشان نتوانست شد از خانه حسین بیک و صدر الدین
خان و حمزه سلطان و سایر سلطان حیدریان چندان از نفایس و اموال و امتعه و اجناس برون آمد که در خزانه خیال
نمیگنجد و نهایت خفت و خواری بر سر عیال و اطفال آن طبقه آمده و امیر خان موصلو ترکمان که در خواری میبود و با تعلق
حسین خان استجلو اراده قتل پری بیک قرحلو استجلو با آنکه با او در ورامین میبودند نمود و بر سر خانه او رفته
محاصره کردند و اکثر قشون از سر او پراکنده شده سی چهل نفر که اسمی و رسمی داشتند توقف نموده دست بتیر و کمان

گشادند تا تیر در ترکش داشتند جنگ کردند تکلیان و ترکمانان و طایفه استاجلو که قریب ده هزار کس بودند سعی
بسیار نموده پیری بیک را با تمامی القوم بقتل آوردند و اسباب و جهات ایشان هبا منثورا شد و تا مدت
کل ازین همه شورش و غوغا آن بود که ده پانزده روز اصلا خبری از قلعه قهقهه نیامد و امرا و مردم را دغدغه
شد که مبادا سلطان حیدر میرزا باستصواب خلیفه انصار قرادغلی نسبت با اسمعیل میرزا غدری اندیشیده باشند
و عالم رای صاحب تصور نموده مردم شروع در بی اعتدالیها کردند تا آنکه خبر صحت اسمعیل میرزا و خروج او
از قلعه رسیده نواب پریخان خانم حکم کردند که امرای تکلو باستقبال پادشاه رفته در شهر توقف ننمایند و ایشان
عزیمت رفتن کرده شورش و غوغای الجمله تسکین یافت بعد از رفتن ایشان نواب سلطان ابراهیم که منصب
ایشک آقاسی باشیگری داشت باتفاق میرزا سلیمان ناظر اسباب سلطنت و پادشاهی و چتر زرین و نقارخانه
و بیوتات را برداشته باستقبال رفته در چمن یکجان بسعادت ملازمت مشرف شدند ذکر جلوس اسمعیل میرزا
ارشد اولاد شاه جنت مکان او را بعد از نواب و بخت اله لکاب بعضی از محرمات و مناهی که از لازمه
فتنه جوانیست مثل مصاحبت با دیوانه حیران قزلباش که مرضی خاطر شاه جنت مکان نبود بلکه اشتغال او در اردو
اردوی همیون مصلحت ندیده نواب سکندرشان او را از دار السلطنه هرات طلب فرموده او را در عوض حکومت
خراسان فرستادند و محمد خان شرف الدین اغلی تکلو بدستور لله میرزا شده سلوک او در خراسان نیز پسندیده اشراف
نیامده و طایفه تکلو اندکی بی اعتماد شده بودند بدستور نواب سکندرشان را بهرات فرستاده او را طلب داشتند
و بی آنکه شرف ملازمت در یابد سوندوک بیک قورچی باشی حسب الامر عالی او را از حوالی قزوین گذرانیده بقلعه قهقهه
برد و حکام قلعه که هر چند سال دیگری تعین میشد بمحارست شاهزاده قیام نموده تا آنکه نوزده سال و شش ماه
و بیست و یک روز در قلعه روزگار گذرانیده درین ایام حکومت بخلیفه انصار تعلق داشت و جمعی از قورچیان الامی
شاه جنت مکان بحراست شاهزاده مشغول بودند که خبر ارتحال شاه جنت مکان و قتل سلطان حیدر میرزا بآنجا رسید
بحسب اتفاق خلیفه انصار بشکار رفته در پای قلعه نبود چون اسمعیل میرزا بخلیفه انصار بی اعتماد بود و او را سلطان
حیدری میدانست و قتل سلطان حیدر میرزا متیقن نبود و احتمال کذب میداد با قورچیان متفق شده احتیاطا در
در قلعه را بسته ابواب دخول و خروج مسدود ساخت تا اخبار صحیح رسیده قضایای مذکور بوضوح انجامیده
و اعوان و انصار او جمع آمده و خلیفه در شکارگاه خبر جزم شنیده و دانست که قضیه سلطان حیدر بوقوع آمده
بپای قلعه آمده در را مسدود یافت هر چند تضرع نمود و اظهار بندگی کرد مفید نیفتاد مجملا تا سه روز هیچ آفریده
را مجال دخول بقلعه ندادند تا آنکه جمعی کثیر از مردم اردو و مردم آذربایجان بپای قلعه حاضر شدند و قضیه قتل
سلطان حیدر بتحقیق ظهور پیوست در را گشوده جوق جوق مردم بقلعه رفته بشرف سجده مشرف میشدند و از طایفه
استاجلو نیز جمعی آمده بودند میر بابک بیک تاج را از مصاحبان سلطان حیدر میرزا که غایبانه ایشان را دشنام میداد
در قلعه بقتل آوردند و سایر اعیان استاجلو نیز جمعی آمده بودند خایف و ترسان گشته جهة دار الارشاد اردبیل

انداخته در حظیره مقدسه سلطان الاولیا متحصن شدند بالجمله اسمعیل میرزا بعد از رسیدن حیدر سلطان چابوق که از
قزوین بطلب او آمده بود و اجتماع عساکر در ساعتی که خود اختیار کرده بود از قلعه بیرون آمده در خیمه
حیدر سلطان اقامت نمود در همه روز جمعی کثیر وارد گشته بشرف سجده و پای بوس مشرف میشدند
جماعه قراداغلو اراده قتل خلیفه انصار کردند مشار الیه خود را بشرف خدمت رسانیده عرض کرد که سراپا
مقصرم و مستوجب سیاست و اگر رضای اشرف مقرون بقتل بندهاست اشاره فرمایند که ملازمان این
آستان بان امر مبادرت نمایند و اگر رقم عفو بر تقصیرات بنده کشیده میشود بقدر بود توجه والتفات
گردانند که ازین خجالت و سرافکندگی بیرون آیم اسمعیل میرزا فرمودند که من نذر کرده ام که اگر از کید و مکر اعدا
خلاص یابم و روزگار بکام من گردد با هیچکس در مقام انتقام نباشم و چون تو شرط خدمت و نوکری
بجای آورده پاس امر ولی نعمت خود که مرا مضبوط داشته باشی با مر و نهی من التفات نمیکردی نوکر خوب
چنین مینماید که در جمیع وجوه از هیچکس حتی فرزندی همچو من محابا نکند حکم شد که مشار الیه بدستور سابق
در سلک امرا منتظم بوده باشد و اندکی از دغدغه بیرون آمده آن اراده از خاطر قراداغلویان محو شد
بالجمله نواب اسمعیل میرزا بعد از سه روز از پای قلعه کوچ کرده باهستگی طی مسافت مینمود تا بدار الارشاد
اردبیل آمده شرف زیارت حظیره مقدسه دریافت از آنجا منزل بمنزل می آمد تا در چمن بسطام سلطان ابراهیم
میرزا و میرزا سلیمان ناظر و اکثر اهل خدمت شاه جنت مکان رسیده در دولتخانه مبارک از حرم و دیوانخانه
و بیوتات پادشاهی نصب کردند و چتر زرنگار پادشاهانه افراخته بعظمت و شوکت هر چه تمامتر بار داده آمده
در دولتخانه نزول کرده سلطان ابراهیم میرزا بشرف ملازمت رسیده سجده تحیت مبارکبادی بتقدیم رسانید
و اسمعیل میرزا او را در آغوش مهربانی کشیده انواع تفقد و دلجویی بظهور آورده او را برادر خطاب کرده انیس مجلس
و مصاحب دائمی گردانید در منزل مذکور پیر محمد خان استاجلو نیز از گیلان رسیده و امام قلی میرزا را آورده که قبل ازین
نگاشته کلک بیان گشت که مرادخان استاجلو عمده سلطان حیدر بیان بود و شاه جنت مکان و شهادت سلطان حیدر
میرزا بوقوع انجامید مرادخان از گور بلاهیجان رفته به پیر محمد خان استاجلو ملحق شد و پیر محمد خان در میانه امرای استاجلو
در دوستی اسمعیل میرزا متهم بود زیرا که شاه جنت مکان او را با بعضی امرا بجهه آوردن خزاین و تحصیل تصرفی که اسمعیل
میرزا در خزاین نموده بود بجانب قلعه فرستاده همگی رفقا بنابر خوشامدگویی شاه جنت مکان با شاهزاده بی ادبی
بسیار کرده بودند اما پیر محمد خان با او بادب سلوک کرده بود و چون الجمهور چنین اشتهار یافته بود که پادشاهزاده
عهد و پیمان در میان آورده دختر خود را نامزد او کرده صوفیان و ارباب اخلاص او را از دوستان اسمعیل میرزا تصور
میساختند و چون جمعیت ایشان در لاهیجان بمسامع جلال رسید بنابر آنکه پیر محمد خان را از دولتخواهان خود میدانست
خاطر عاطر از وجمع داشت اما دغدغه کرده که مبادا مرادخان او را از جاده اخلاص منحرف سازد و امام قلی میرزا
را دستاویز خود کرده در مملکت گیلان که جای محکم و حصین و مستحکم است توقف نمایند و طایفه استاجلو الحال را امان خود ساخته

لوای طغیان مرتفع گردانید علیخان بیگ تکمان داروغه دفترخانه را نزد پیر محمد خان فرستاد که مضامین عهد و شرط
همانست که در قلعه نموده ایم و در هر باب طایفه استاجلو هر گونه التماس نمایند بانجاح مقرونست اما چون مرادخان
باعث فتنه و فساد گشته در میان قزلباش رسم مردودی انداخته چشمهای او را کنده خود با برادرم امام قلی
میرزا باستقبال موکب همایون آمد چون علیخان بیگ بگیلان رسید پیر محمد خان و امثال او را اعلی کرده
کلمه بالراس والعین بر زبان آورده علیخان بیگ بخدمت مرجوعه قیام نموده بازگشت و پیر محمد خان در رکاب
شاهزاده والا متوجه استقبال شده در چمن زنگان بسعادت ملازمت فایض گشت و بانواع تفقدات پادشاهانه
سرافراز گشت اسمعیل میرزا او را فرزند نامیده در آغوش مهربانی کشیده از انجا منزل بمنزل با شکوه و عظمت و کامرانی
طی مسافت نموده در حوالی قزوین نزول نمودند شاهزادگان و حسین قلی خلفا و امرای عظیم الشان که در شهر بودند بسعادت
ملازمت فایز گشته و بجهه ملاحظه ساعت بشهر نیامده بجانب بالای شهر نزول کرده و در منزل حسین بیگ را در
کسوت شبانان نمدپوش کلاه نمدی بر سر بر سوائی آوردند که حسن خان میباید همه خلایق از اطراف و جوانب
بطعن و لعن او دم میگشودند و کارد و شمشیر و خنجر برو حواله کرده بودند و محافظان مانع میشدند چون نظر عالی اسمعیل
میرزا در اول سجده کرد بمصلحت وقت خود نگاهی بر اطراف و جوانب جلسای مجلس کرده گفت سبحان الله از میانه اینهمه
مردم مجلس گناه کار ما بودیم اسمعیل میرزا فرمودند که جمعی دیگر در باب سلطان حیدر از تو بدتر بودند کاسه همه
بر سر تو شکست و حسین بیگ سر بر آورده گفت ای پادشاه عالم سلطان حیدری نمودند غایتش اقبال تو بلندی نمود
و خدای تعالی مصلحت خود عمل کرد اگر در مقام انتقام خواهی بود عالمی را قتل کن اول مرا اسمعیل میرزا تصدیق سخن او کرده
این مقدمات باعث تاخیر قتل او شده او را بمجلس فرستاد حضار مجلس خصوصا خلفا که در سیاست او مبالغه داشته
ازین سخنان زبان بکام کشیده خاموشی گزیدند روز دیگر از انجا بباغ سعادت آباد که احداث کرده شاه
جنت مکان و باغ ارم نشانست تشریف فرمودند بملاحظه ساعتی که اختیار کرده بودند داخل دولتخانه مبارک
شد و جهه سکنی چند روز خانهای حسین قلی خلفا تعین یافته از باغ بمنزل او رفت و در انجا سلطان مصطفی میرزا را
حاجی اویس سلطان بپایت آورده بود بپابوس اشرف مشرف شد و اسمعیل میرزا روی شاهزاده را بوسیده
استمالت داده میان برادران بجلوس امر کرد شاهزاده اراده نشستن نموده هیچ یک از برادران تعظیم او
نکردند و خود پایین تر از سلطان سلیمان میرزا که بسال از و بزرگتر بود جا اختیار نموده بر سایر برادران تقدیم
کرد و اسمعیل میرزا در مقام تفقد برادران درآمده مهربانیهای زبانی بظهور آورده گفت اگر شما با من در مقام
محبت و راستی باشید انشاء الله تعالی من با شما بنوعی سلوک خواهم کرد که هیچ پادشاهی با برادران نکرده باشد
اما دل او ازین حکایت خبر نداشت و کدورت خاطرش جز فنا و اعدام ایشان چیز دیگر نبود عاقبت آنچه در خاطر داشت
بمنصه ظهور آورد چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت فتح الله بیگ و شاه قلی ملک و بندر علی بیگ
و شاه وردی بیگ و برادران حسین بیگ را آوردند ایشان از امراد سلطان کنگرکو که در سلک امرای استاجلو منتظم بود

سپردند او بجهة رشد و اعتبار خود مهر جهار را درخانه خلفا بقتل آورد چنین قرار یافته بود که هر کس را بایاق بجای
می سپردند نگاه میداشتند و هرکس را بایاق خود می سپردند بهمان لحظه بقتل می آوردند و چهار ده روز
بخانه خلفا میبرده و اکثر امرا بطریق معهود ملازمت درخانه نواب پریخان خانم می نمودند اسمعیل را باعث
اعتبار و رفع درجات نزد پادشاه میدانستند و کلای نواب مشار الیها آئین پادشاهانه و ترک و طمطراق
درخانه زیاده از ایام شاه جنت مکان طرح نهاده نواب و حاجبان و وکلا و ملازمان بطریق سلاطین نظم
و نسق درگاه مینمودند و اعتقاد نواب خانم این بود که چون سلطنت اسمعیل میرزا بسعی او صورت بست و در زمان
شاه جنت مکان همیشه ممد و معاون او بود زیاده از شاهزاده سلطانم همشیره شاه جنت مکان در
امور پادشاهی صاحب دخل خواهد بود بحسب تقدیر بر عکس مطلوب نتیجه داد اسمعیل میرزا بامرا سخنان کنایه
آمیز درباب ملازمت درخانه خانم میگفت نوبتی تصریح کرده گفت که مگر یاران نفهمیده اند که دخل عورات
در امور مملکت لایق ناموس پادشاهی نیست و آشنائی مردم مخدرات استار دودمان علیه قبیح است امرا
از حقیقت کار آگاه شده ترک تردد نمودند در این اثنا مزاج جناب میرزا از خلفا منحرف گشته در مقام کسر شوکت
او درآمدند سبب ظاهری که مقتضای عقل دوراندیش میرزا خرده بین نماید جز این نبود که ظرف طبیعت خلفا از دائره
عقل و غرور مال و زیاده از حد اعتدال بزرگ شده بود و خود را پادشاه نشان قرار داده همت عظیم
بر اسمعیل میرزا داشت و این بار بر خاطر خطیر پادشاهان بسیار گران میباشد بر صاحب وجودی که خود موجود
مجازی نساخته باشند ابقا نمی نمایند و سبب دیگر که بعد از آن ظهور یافت این بود که چون در وقت قتل سلطان حیدر
میرزا گذشت خبری از جانب قلعه نمی آمد خلایق مضطرب بودند خلفا گفته بودند که بسبب اضطراب مردم حسب سلطان
محمود میرزا هم پسر شاه جنت مکان است جوانی قابل و شایسته پادشاهیست نواب پریخان خانم نیز عرض کرده
بود که ظن غالب آنست که اسمعیل میرزا را در شب اول که خبر فوت شاه جنت مکان بقلعه رسیده سلطان حیدر بان
ضایع کرده اند اگر این معنی بوضوح پیوندد سلطان محمود میرزا را پادشاه کنیم نواب خانم فرمودند که برادر
اعیانی من سلطان سلیمان میرزا از و بسن بزرگتر و بجهت برادری من بپادشاهی سزاوار تر است او را پادشاه میکنیم در این اثنا
خبر صحت ذات شریف از قلعه رسید در آن چند روز که اسمعیل میرزا در خانهای خلفا بود معاندان او این مقدمات
را در خلوت بعرض رسانیده خاطر مبارک پادشاه را از و منحرف ساخته بودند فی غلط گفتم هیچ یک از اینها نبود
بلکه حق سبحانه و تعالی که منتقم حقیقی است مصداق کلام صدق انجام من اعان ظالما سلطه الله علیه مزاج اسمعیل
میرزا را بر او متغیر ساخت و زمانه بطلب خون ناحق ریخته شاهزاده مظلوم سلطان حیدر میرزا بر خواسته زیاده از این
تاب اقتدار ان ظالم بد نهاد نیاورده عنقریب ساعیان قتل آن شاهزاده مغفور و قاتلان او هر یک به بلایی
گرفتار آمدند بالجمله چون اسمعیل میرزا نسبت بخلفا بی اعتقاد شد اول او را از تکلیف منصب عالی وکالت دیوان اعلی
و نیابت نفس همایون کرد و شروط بر آنکه منصب خلافت بدیگری داده شود و مطلب اسمعیل میرزا آن بود که چون

صوفیان خلفا را خلیفه و نایب مرشد کامل و حکم او را ثانی حکم مرشد میدانند در آن هنگام قریب ده هزار کس از آن طبقه
در قزوین اقامت داشتند که از دل و جان محکوم حکم خلفا بودند و خلفا باستظهار ایشان این همه تسلط و اقتدار
یافته بود خواست او را امتحان نماید گفت که پایه تو از مرتبه خلفایی گذشته باید که متکفل منصب وکالت
دیوان اعلی گردی مشارالیه در جواب گفت که من منصب خلافت را از دست میگذارم اگر وکالت و خلافت
هر دو باشند فبها و الا بوکالت راضی نیستم چون پایه خود را از وکالت برتر میدانست قبول نکرد اسمعیل
میرزا ازین حکایات اظهار آزردگی کرده شکوه بر زبان آورد و امرای روملو را مخاطب و مامور ساخته گفت که
هرگاه صوفیان و طالبان راه مرشد کامل تخلف و تجاوز نمایند صاحب خطا و مردود اند یا نیستند امرا در جواب
گفتند که بلکه مرتدند اسمعیل میرزا گفت پس خلفا چرا رد سخن ما کرده این حکایات بخلفا رسید صباح که بخدمت
اشرف آمد که بعضی حکایات بعرض رساند چون بدرخانه رسید ایشک آقاسیان و حاجبان باشاره علیه
مانع شده گفتند که هرچند که این خانه تست اما پادشاه در اینجا اقامت دارد و تا محل نزول پادشاه است
دولتخانه قزلباش است و تو در خدمت پادشاه که مرشد ماست صاحب تقصیر و خطائی مادام که مرشد کامل از
خطای تو درنگذرد در طریق صوفیگری و سلوک جایز نیست که داخل دولتخانه شوی در برابر درگاه بنشین تا مرشد
کامل بر سر رضا آید خلفا امری که هرگز تصور و تعقل نکرده بود مشاهده نمود و در حیرت ندامتش راه یافت
و تا وقت ظهر در درخانه بطریق گناهکاران نشست و جمعی کثیر از مردم روملو و غیره در اول روز با او موافقت
نمودند اسمعیل میرزا کس بیرون فرستاد که خلفا بمنزل خود رود که ما هر سخنی که با او داشته باشیم خود با او گفته و
شنیده خواهیم کرد خلفا ازین حکایت فی الجمله اطمینان قلب حاصل نموده همگنان را تصور آنچنان شد که پادشاه بمنزل او
رفته تدارک خاطرش خواهد کرد در آن روز خاطرش بود متغافل گذشته صورت ملاقات روی نمود امرای
روملو مردی ترک راست اعتقاد بود طلب نموده گفت که خلفا چه میگوید او جواب داد که از تخلف امر پادشاهی
نادم و پشیمانست و هر خدمتی که اشاره شود که اگر همه سگبانی این آستان باشد منت بجان داشته بدان قیام
مینماید اسمعیل میرزا گفت که اگر راست میگوید و مطیع امر ماست به ازین خدمت او را بامری مامور میسازم
که موجب رفع درجات دنیا و آخرت او باشد او را قورچی باشی مشهد مقدس معلی کردیم که من بعد در روضه
مقدسه حضرت امام الجن و الانس خدمت کرده هم در خراسان اعتبار دنیا و هم اجر آخرت داشته باشد باید
که همین لحظه او را سوار کرده روانه سازند دلوبداق و امرای روملو و سایر هواخواهان خلفا دانستند که اسمعیل
میرزا با وی اعتماد داشت و بودن او را عذر آورده و ممکن نیست شخصی را که سر نخوت و غرورش بوکالت دیوان اعلی
فرود نمی آمد تکلیف قورچی باشیگری مشهد مقدس که در خور ادنی ملازمش نمیدانست با او حواله نمودن علامت
غضب و بی التفاتست از و دوری گزیده عموم طایفه روملو حتی ملازمان در خانه اش نرفتند و او حیران
در کار خود مانده بود که درین اثنا دلوبداق آمده پیغام شاهی گذارد و او را لنجی نگذاشته فی الفور سوار کرد

واز شهر یک فرسخ بیرون ده باز آمده یراق و اسبابش را بهمان لحظه بار کرده روانه کرد چون خلفا بدامغان رسید خلیفه
آقچه قوینلو حاکم دامغان حکمی ظاهر ساخت که خلفا که در دامغان توقف نماید و هرچه بعد ازین حکم شود بعمل
آورد بعد از چند روز کور شاه علی روملو حسب الامر اعلی بدامغان رفته دیده عزت بینش را از مشاهده صورتهای
عجیب دنیا عاری و عاطل ساخته معدوم البصر گردانید مجملا چون اسمعیل میرزا خلفا را از شهر بیرون کرده از منزل
او بیرون رفته خانه شاه قلی سلطان یکان استجلو که در مابین میدان اسب شاهی و خانهای پریخان خانم واقعست
فرود آمد در آنجا نواب خانم و مخدرات استار بشرف ملاقات فایض و فایز گشته زیاده مهربانی که متوقع
نواب خانم بود بظهور نیامد از آنجا در ساعتی که خود تعیین نموده بود بدولتخانه مبارک آمده تغییر و تبدیل بسیار
در عمارت دولتخانه کرده و بعضی منازل طرح انداخت و همه روز بجیا با بنها کار میکردند و بدین جهت گاهی منزل
شاه قلی و گاهی در خانهای نواب پریخان خانم و گاهی در باغ سعادت آباد بسر میبردند و طوایف قزلباش
از اطراف و جوانب ممالک و بندرگاه معلی آورده کثرت و ازدحام خلایق در دار السلطنه قزوین مشابه
گشته که در کوچها و اتواق تردد و عبور دشوار بود تحفه و هدایای سلاطین و پیشکش امرا و ملوک اطراف و ارباب
و اهالی ممالک چندان در دار السلطنه قزوین جمع شده بود که محاسب وهم از تعداد آن عجز و قصور اعتراف داشت
و چون ساعتی جهة جلوس اختیار کرده بود جمیع مهمات سلطنت و پادشاهی را موقوف داشته بروز جلوس وعده
میکرد و مردم روز میشمردند و انتظار و فتنه میکشیدند و طوایف قزلباش نوعی مطیع امر و فرمانش گشتند
که از جانب او نسبت بهر کس سوء مزاج فهم میکردند خویشان و اقربایش بهانه آنکه از سلطان حیدر است تقبلش
میپرداختند و بدین جهة جمعی کثیر از طایفه استجلو را راه عدم نمودند چون ساروسولاغ حسین بیک و الله قلی و برادران
محمدی خان تخماق که با یلچی گری بروم رفته بود و ایشان خود همه روزه در ملازمت اشرف میبودند ابوتراب بیک ولد
یعقوب بیک میرزا که از ایماق ایشان بود در وقتی که ایشان از دولتخانه بیرون آمده بمنزل خود میرفتند در
کوچه تنگ با چند نفر از مردم خود که در کمین غدر نشسته بودند بشمشیرها آنچه ان و میرزاده را پاره پاره کردند چون این
قسم اعمال قبیح ازو بظهور می آمد و باز خواستی نمیشد مردم دلیر گشته این امر ناپسند بممالک محروسه سرایت
کرده هر کس در هر جا بقتل یکی از اعیان استجلو قدرت مییافت بلا تاخیر مبادرت می نمود و از جمله حسین قلی افشار
حاکم فراه و سایر امرای سرحد که در دار السلطنه هرات بودند اتفاق نموده شاه قلی سلطان یکان استجلو بیگلربیگی
خراسان را بقتل آوردند بتبیین اینمقال آنکه شاه قلی سلطان بیگلربیگی هرات للهٔ نواب کامیاب اشرف اعلی شاهی
ظل الهی بودند بعد از شرح واقعه شاه جنت مکان امرای محال قریبه هرات را بجهة جواب که خطاب نموده بودند از امرا امیره کورد
حسین علی سلطان افشار حاکم فراه قتل شاه قلی سلطان را با خود مخمر ساخته با امرای رفیق مواضعه نموده در بیرون
مواضعه نموده در بیرون دروازه ملک جمعیت نمودند چون خبر مواضعه ایشان بگوش اعیان استجلو رسیده ایشان
نیز در در خانه سلطان جمعی با یراق و اسلحه خود مرتب داشته مترصد جنگ و پیکار گشته و امرا با و پیغام فرستادند

که طایفه استجلو مغضوب پادشاه اند و محل اعتماد نیستند و ما شهر و قلعه هرات را متصرف بودیم که در معنی خانه پادشاه است
نمیگذاریم و استجلو را دخل نداده خود حراست قلعه و مملکت مینماییم که تا از جانب پادشاه بهر کس تفویض کرده شود
بسپاریم اولی آنکه سلطان از شهر بیرون آمده و اگر اراده رفتن بهر کجا معلی داشته باشد روانه شود و الا
در گوشه نشسته منتظر امر پادشاهی باشد و جماعت استجلو در مقام منازعت درآمده جواب دادند
که صاحب الامر پادشاه حاکم این ممالک بودیم و مادام که حکم عزلیت از جانب پادشاه حال بما نرسیده دست
از مملکت کوتاه نخواهیم کرد جهلا و سبک سران هر دو گروه بجوش و خروش درآمده از جانبین لشکرکشی و قیل
و قال در میان بود و هر چند مردم صلاح اندیش در هرات بودند که اطفای نایره فتنه توانند کرد اما بملاحظه سوء
مزاج پادشاه بعموم طایفه استجلو با رضای عنان کرده در مقام فتنه شدند شاه‌قلی سلطان که مرد بزرگ صلاح
اندیش عاقل بود از بیم بدنامی طایفه استجلو را از یراق بستن و لشکر کشیدن منع کرده ابواب ملاقات
مردم را مسدود ساخته بحال خود نشسته و دست از داد و ستد مملکت کوتاه کرده منتظر بود که از جانب
اسمعیل میرزا در باره او و حکومت هرات چه حکم شود آن طایفه بدین اکتفا کرده علی الغفله بر سر خانه او هجوم
کردند و جمعی که حاضر بودند در مقام مدافعه درآمده کاری نتوانستند ساخت طایفه افشار بخانه‌ها درآمده
در حالتی که او بی یراق و اسلحه ایستاده بود و مردم خود را منع میکرد تیغها کشیده بر او ریختند و بقتلش
پرداختند رخوت خانه او بغارت و تاراج حادثات رفت بعد از وقوع اینحال جماعت استجلو از هرات پراکنده
شده غارت زده و پریشان حال بعضی نزد ابراهیم سلطان پسر شاه‌قلی سلطان که حاکم سرخس بود و در مشهد
و بعضی روانه اردو شدند و نواب کامیاب اشرف اعلی شاهی ظل اللهی که در آن وقت هفت ساله بود و بی لله
و محافظت مانده طایفه افشار و غیره که در هرات بودند مظنه بی توجهی اسمعیل میرزا زیاده ملتفت میشدند چون
خبر قتل شاه‌قلی سلطان باردو رسید اسمعیل میرزا علیقلی بیک ولد سلطان حسین بیک شاملو نواده درمیش
خان را تربیت فرموده بمرتبه خانی و شرف مصاهرت این دودمان سرافراز فرموده بحکومت دار السلطنه هرات
و امیر الامرائی خراسان نصب فرموده در قضیه شاه‌قلی سلطان تغافل ورزیده در مقام بازخواست نشد اعیان
استجلو که در اردو بودند بیش از پیش پریشان حال گشته حیران کار خود بودند و هیچکدام آسوده حال شبی در
بستر آسایش نمی غنودند و لحظه از دغدغه خالی نبودند در این اثنا محمدی خان تخماق که از امرای معتبر استجلو و بیگلربگی
چخور سعد بود با لشکری بروم رفته بود معاودت نموده بدار السلطنه قزوین آمده بپابوس اسمعیل میرزا مشرف
شده توجه و التفاتی که متوقع بود مشاهده ننمود بلکه در مقام آن شد که الکای چخور سعد را از و تغییر داده جای او
با بابا ابوتراب سلطان که عم زاده او بود دهد شاه‌قلی سلطان قاریجه اغلی استجلو نیز که از تابعین سرحد بود آمده
و التفات نیافت و طایفه استجلو در میانه قزلباش خجلت زده و مضطرب الاحوال شبی روز می آوردند
و میگفتند که چون ما در خدمت مرشد کامل صاحب تقصیر و خطا شده‌ایم و تا امر مرشد کامل رقم بر عفو جرائد تقصیر

وحطای مالکشند خانه و زن و فرزند و آسایش بر ما حرامست همگی امرا و اعیان و یوزباشیان این طبقه بدر دولتخانه
مبارک جمع شده در برابر درگاه رحل اقامت انداخته شب و روز آنجا بسر میبردند پیر محمد خان و محمدی خان تخماق
نیز خود را در سلک گناهکاران استاجلو در آورده در میان آنجماعت نشستند و این معنی پسند خاطر اشرف
نیامد و مکرر اظهار نمود که پیر محمد خان هرگز داخل آنجماعت نبوده حالا چرا خود را داخل کرده حمایت و شفاعت گناهکاران
مینماید مشار الیه از این سخنان ترک رفاقت ایشان نکرده قریب به ده شبانه روز بر در دولتخانه نشسته منتظر
مژده عفو و امان بودند اما سایبانها در یکدیگر کشیده اسباب و تجملات بزرگانه در آن جا آورده همه روزه
شیلانها کشیدند و ظروف نقره و یراق ملوکانه در نظر ارباب و اعیان حقد و حسد جلوه میدادند بعد از مدت
ده روز اسمعیل میرزا تیری که در شب قتل سلطان حیدر میرزا جماعت استاجلو انداخته یکی از درختان چنار برابر
چهل ستون بند شده تا غایت مانده بود کشیده بدست یکی از مقربان داده بمیان مجمع استاجلو فرستاده
که شما دعوی اخلاص و صوفیگری میکنید منشا این تیر است و چه جماعت اند که این تیر را بجانب دولتخانه مرشد کامل
و طرف نعش شاه جنت مکان انداخته اند آنجماعت در جواب گفتند که ما از بدو طلوع آفتاب دولت این دودمان قبله
گاهی نداشته ایم و بغیر خدمت این آستانه کرده بجز این درگاه پناهی و امیدگاهی نداریم جمعی از بی دولتان باغوای
دیگران راه صواب گم کرده مرتکب امور ناصواب شدند و هر کس این عمل کرده بجزا خود رسیده و میرسد دیگر ما را
چه گناه است و مع ذلک همگی گناهکاران مستحق سیاستیم و در عالم اخلاص آنچه از جانب اشرف کار رسد از لطف
و قهر بآن شاکریم * گر تیغ بارد در کوی آن ماه * گردن نهادیم الحکم لله * در این اثنا اسمعیل میرزا جمعی را بیرون فرستاد
که سایبانها بر سر ایشان فرود آورند و عوام الناس اسباب ایشانرا غارت کنند و مردم هجوم کرده دست
بغارت در آوردند و آنجماعه برسوائی تمام که کس مثل آن ندیده پراکنده شدند خود را بمساکن خود رسانیدند و چند روز
پیر محمد خان مغضوب بوده بعد از چند روز او را طلب نمودند اظهار کرد که سلطان مصطفی میرزا بجهة دوستی سلطان سلیمان
بجهة آنکه از همشیره اش [illegible] خانم سبب اعتبار ظاهری می شد و آنچه توقع داشتند بظهور نیامده با من عداوت
دارند و من از ایشان ایمن نیستم پیر محمد خان عرض کرده بود که هرگاه خاطر مبارک پادشاه از ایشان غبار آلوده باشد
بیکی از قلاع فرستند که عمرشان در قلعه بسر شود اسمعیل میرزا بطعنه با وی گفته که سلطان مصطفی پرورده طایفه استاجلو است
او را بشما و سلطان سلیمان را بشمخال چرکس که خال اوست میسپاریم هر کدام را میخواهید تربیت کرده پادشاه
کنید روز دیگر حکم شد که حاجی اویس سلطان مصطفی میرزا را از منزل پیر محمد خان برده باو سپارد و قبض بگیرد
و همچنین سلطان سلیمان میرزا را بخانه خالوی او فرستادند چند روز این گفتگو در میانه طایفه استاجلو بود بهر جهة
میخواستند که بخون اولاد شاه جنت مکان دست آلایند اما عقلای این طایفه دانسته شد که اسمعیل میرزا جز با فنا
و اعدام شاهزاده بنوعی دیگر راضی نمیشود علاج دیگر ندانسته عاقبت رای بدین قرار یافت که او را ناچیز
گردانند شاهزاده از عقل و فراستی که داشت این معنی را فهمیده در آن چند روز که در منزل پیر محمد خان بود همه شب

تبرصد قتل مپود بطاعت و عبادت میگذرانید تا آنکه شبی چند نفر از ضال این طایفه بخوابگاه شاهزاده رفته
او را باخبر کردند سمخال نیز با سلطان سلیمان میرزا همین عمل نموده هر دو را در یک شب شربت شهادت چشانیدند
و نعش ایشانرا باستانه مقدسه امامزاده امام حسین برده دفن کردند بعد ازین قضایا پیر محمد خان مورد
شفقت و مرحمت و تربیت گشت دختر او را که نامزد اسمعیل میرزا بود عقد نموده و طوی پادشاهانه کرده
با او زفاف کرده و دختر حسین خان سلطان خنوتلو را نیز خواستگاری نموده هر دو را در یکشب بحرم محترم در آورد
بعد از دامادی با استجلو در مقام سعیت در آمده و ابراهیم سلطان و مرشدقلی سلطان پسران لیکان شاه قلی سلطان را
تربیت کرده ابراهیم سلطانرا حاکم قزوین و مرشدقلیخانرا الحکومت سیسان نامزد کرد طایفه استجلو فی الجمله آبرو یافته
دیگری دست درازی بایشان نتوانست کرد و از شاهزادگان نامدار سلطان ابراهیم میرزا مصاحب و انیس
مجلس خاص بود با او گفت که تو شاه جنت مکانرا بمنزله فرزند بودی و برادر خدمت میکردی و حالا مارا بمنزله
برادری ایشیک آقاسی گری ملازمان توفیت تعسران داده او را مهردار خود کرد که همه وقت در پیش نظر است باشد
و بشرف همزبانی و مکالمه مشرف باشد و منصب ایشیک آقاسی گری را بحسین قلی سلطان شاملو تفویض نمود
و میرزا اسکندر بیگ مستوفی اصفهانی که مستوفی الممالک شاه جنت مکان بود بوزارت دیوان اعلی منصوب
ساخته میرشاه غازی مستوفی بقایا را مستوفی الممالک قرار دادند چون روزی که جهه جلوس تعیین کرده بود
هنوز دور بود دخل در انتظام ممالک نکرده انجاح مطالب خلایق را از ترک و تاجیک و سپاهی و رعیت
که در پایه سریر اعلی جمع شده بودند بروز موعود وعده میداد و عمارات عالیه در دولتخانه طرح انداخته و استادان
ماهر همه روزه کار میکردند و بهر جماعت از ارباب صناعت یکی از مقربان قزلباش سرکار بود مجملا اساس
سلطنت و طمطراق پادشاهی بنوعی طرح انداخته بود که قیصر و خاقان را از کمترین ملازمانش میشمرد و صیت
وصولت جهانبانی و آوازه شکوه سلطنت و کامرانی او بنوعی در اطراف آفاق بلند شد که نقش مخالفت در
آیینه خیال هیچ پادشاهی ذی شوکت صورت نمی نمود جمیع سرحدها از امرا و حارسان و لشکریان خالی
مانده بود هیچ مخالفی را قدرت آن نبود که بجز طریق انقیاد قدم در عرصه ممالک تواند نهاد تا از سرحد ثغور
قلمرو قزلباش پرخاله تواند برد الحق طرفه شکوهی عظیم و صلابتی بهیم داشت و چون روز وعده جلوس نزدیک
رسیده اول اراده کرد که جهه تجهیز نواب جنت آشیانی آتش داده نعش مطهرش را که همچنان در دولتخانه بود
باستانه مقدسه امامزاده حسین علیه السلام برده در آنجا نگاه دارند که در وقت پاییز نقل بمشهد مقدس معلی
شود و یراق و اسباب از بروی قبر امامزاده مذکور برده خیمه و سراپرده بسیار نصب نموده مجلس عظیم
آراسته شد و ده نه هزار طرف اطعمه الوان شیلان و حلاوه سرانجام نموده نعش مطهر شاه جنت مکان را
از دولتخانه بیرون آورده آن جنازه مغفرت اندازه را اسمعیل میرزا بدوش خود گرفته و سایر شاهزادگان
موافقت نمودند تا بیرون دولتخانه آورده در آنجا اسمعیل میرزا سوار شد اما پادشاه زادها تا آستانه مقدسه

امامزاده حسین جنازه را کشیده به آستانه رسانیدند و بعضی امرا نیز موافقت نموده نعش را در اندرون آستانه
در جوار مرقد امامزاده با صندوق نهادند و صندوق پوشش بر وانداختند و حفاظ بتلاوت کلام ملک
علام و ختمات قیام و اقدام نموده از آن مجلس آش آش رسته دوازده هزار قاب طعام و حلاوه کشیده
فقرا و مساکین بل کافه انام مومنین از سپاهی و رعیت از آن بهره ور گشتند چون خاطرش ازین امر
فراغت یافت در روز معهود جلوس همیون بوقوع انجامید در ایوان چهل ستون جشن عظیم الشان و مجلس
عالی ملوکانه ترتیب یافته و امرا و شاهزادگان و ارکان دولت جمع شده اسمعیل میرزا با شکوه و عظمت تمام
بایوان آمده بر فراز مسند پادشاهی جلوس نموده در مکان مبارک شاه جنت مکان قرار گرفت و زمانه
غدار ناپایدار بزبان حال این مقال ادا مینمود. خوش گرفته‌اند حریفان سر زلف ساقی * گر فلکشان
بگذارد که قراری گیرند. بالجمله اول شاهزادگان و بعد از آن سادات و علما و مجتهدین و بعد از آن امرای عالیشان
و اعیان قزلباش و وزرا و ارباب قلم و اکابر و اعالی ممالک بشرف پابوس مشرف شده پیشکش و هدایا
از ملوک اطراف که از بدایت خروج از قلعه تا حین جلوس در درگاه فلک اشتباه جمع شده بود بنظر عالی در
آوردند و بعد از جلوس چون مهمات ممالک در عقده تعویق بوده هیچ مهمی فیصل نمی یافت و انتظار خلایق از حد
گذشت بجهة رفع تشنیع مردم نواب سلطان ابراهیم میرزا را مقرر کرد که باتفاق محمدی خان تخماق و میرزا علی
سلطان قاجار و میرزا شکرالله وزیر در ایوان چهل ستون نشسته مهمات حسابی خلایق و امور جزئیه ممالک را فیصل دهند
و احکام و مناشیر بطغرای امر دیوان اشرف اعلی مزین ساخته بمهر مهر آثار که علیحده بجهة احکام ترتیب داده عبارت مهر
دیوانی اشرف اعلی بدان نقش کرده مختوم گردانند و چون زبان بنظم اشعار میگشود عادلی تخلص میکرد و در احکام
و مناشیر خود نیز هو العادل قلمی مینمود و منصب صدارت نصف ممالک را به سیادت پناه میرزا مخدوم شریفی
و نصف دیگر را بشاه عنایت الله نقیب اصفهانی که در زمان خاقان جنت مکان قاضی معسکر بود نامزد نموده
مقرر شد که احکام و امثله شرعیه بمردم دهند یکدو ماه معاملات جزئیه شرعیه و حسابی کافه مردم هر دیار در
دیوان اعلی فیصل یافته احکام و مناشیر بمهر اشرف میرسید و اکثر اوقات از عدم رشد و کاردانی میرزا شکرالله
وزیر شکایت کرده او را مورد اعتراضات که حق بجانب او بود میساخت و هیچکس را پادشاه [illegible]
در خلال این احوال خبر فوت مرحومی سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که حسب الفرمان شاه جنت مکان در ولایت
قندهار حاکم و فرمان روا بود رسید که به اجل طبیعی وداع عمر و دولت ناپایدار نموده بعالم بقا پیوسته است
بنابر آن مهدی نواب سلطان ابراهیم میرزا و پرسش او قدم رنجه فرموده بمنزل او رفت و مراسم تفقد و دلجوی
بظهور آورده نواب میرزا حرم محترم او را با صبیه قدسیه اش و محمد حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا که در
درگاه معلی بود بخلاع فاخره نوازش فرموده از لباس سوگواری بیرون آورده اما بعد از وقوع قضیه
المذکوره وزیر اسمعیل میرزا تغیر سلوک با او کرده دیگر بوی اتفاق و التفات بمشام او نرسید و زبان اعتراضات

بموقع بروز کشوده رفته رفته سوی مزاج او نسبت نواب میرزا و سایر شاهزادگان بسرحدی رسید که افنا
و اعدام ایشان را پیش نهاد همت ساخته در همان چند روز بقتل ایشان پرداخت ذکر شهادت شاهزادگان
نامدار و از پای در آمدن نهال عمر ایشان از صرصر قهر زمانه غدار ایزد توانا که آفریننده کل مخلوقاتست قطع صله رحم
را از رذایل ردیه و مراعات ذوی الارحام را از محسنات شمرده و اسمعیل میرزا بقساوت قلب موصوف بود
و مطلقا بهره از این شمه سعادت افزا نداشت و هرگز نسبت ببرادران و بنی اعمام و برادرزادگان اشفاق
و مهربانی ازو بظهور نمیرسید و وجود ایشانرا خار گلزار دولت خود میدانست و تواضعات رسمی
کاهی نواب ابراهیم میرزا میکرد و در آخر معلوم میشد که سبب آن ملاحظه جانب سلطان حسین میرزا برادرش
کرده که در قندهار بود و دغدغه آن داشت که مبادا در خراسان فتنه ازو بظهور رسد لهذا بعد از
خبر فوت او باندک روزی تغیر سلوک با میرزای مذکور و برادرش کرده زبان اعتراض کشوده نواب
میرزا که حدث افلاطون با کمالات و استعدادات کسبی جمع داشت استشمام رایحه بی التفاتی نموده
اگرچه میدانست که غیر قطع رشته حیات او چیزی دیگر تسلی نمیشود ترک ملازمت کرده گوشه انزوا
و گوشه نشینی اختیار کرده که شاید بآن وسیله دو سه روزی تسلی بخش خاطر اند و همین خود کرده
و آقایان و ملازمان خود را امر کرد که در منازل خود بوده ترک خدمت نمایند اما لحظه بلحظه مترصد حکم قتل میبود
تا آنکه ده بیست نفر از جرکه ازرق چشم کریه منظر را فرستادند که کشیک خانه میرزا نگاه داشته
محافظت نمایند جرکه چون بخانه آمدند میرزا در منازل حرم در خواب بود جرکه ابواب خروج و دخول مسدود ساخته
و سایر دروب را مقفل گردانیدند و خود در حرم اقامت نموده کشیک میداشتند چهار پهر روز و شب
مدام شرب و عیش میگذشت تا آنکه روزی در میدان سعادت در میانه جماعت صوفیه و ملازمان عبدالغنی بیگ
استجلو که داروغه قزوین شده بود بر سر خرید و فروخت گوسفندان نزاع شد و صوفیان هجوم نموده
ملازمان داروغه را زدند و این خبر بداروغه رسید و جمعی را بکر قتل الجماعت فرستاده و صوفیه تمکین نکرده بی ادبی
و تندی بافراط رسانیدند داروغه با مردمی که داشت خود سوار شده بمیدان آمد صوفیان داروغه را بسنگ
و کلوخ گرفته رفته رفته کار بکارد و خنجر رسید از اطراف هجوم آورده داروغه مغلوب گردید خبر
باسمعیل میرزا رسید اما طبقه صوفیان بجهة ارادت و التفات که با خلفا داشتند صفایی نداشت حکم
امرا فرمود که یراق بسته بمیدان اسب شاهی حاضر آمدند امرا جوق جوق یراق بسته می آمدند و او بدفع
فتنه صوفیان میفرستاد و در آخر حکم قتل عام این طبقه کرد و جمع لشکریان او بمنازل الجماعت که در
حوالی خانه خلفا بود در آوردند چون صوفیان حال برین منوال دیدند اسلحه و یراق انداخته میگریختند و غازیان
قزلباش بدیشان رسیده قتل و اسیر مینمودند در طرفة العین قریب بدو هزار آدم از آن طبقه بقتل آمدند
اسمعیل میرزا در هنگام که مردم را بر سر صوفیان فرستاده بآن خدمت مشغول ساخته حکم قتل شاهزادگان

نیز فرمود تا محافظان بیک کسی فرستاده که بخدمتی که مامورند قیام نمایند اول جراکسه بحرم نواب سلطان ابراهیم
میرزا درآمده از پیش حلیله جلیله اش که او صبیه مرحومه شاه جنت مکان بوده بیرون کشیده و طناب در
حلقش انداخته خفه کردند بعد از لحظه فریاد و فغان از خانه میرزا بیرون برآمده ظاهر شد که بقتل او اقدام نموده اند
همچنان بانگ نوحه و فریاد از منازل شاهزادگان باوج رسید خاطر جمع کرده رقم عفو بر صحیفه حال صوفیان کشیده
بقیت السیف نجات یافته اند و مشخص شد که این حرکت را بجهة قتل شاهزادگان کرده بود و بس ملاحظه
آنکه مبادا طبقه قزلباش ازین عمل شنیع امتناع نموده فتنه حادث گردد و ایشان را بدان امر مشغول گردانیده
مکنون خاطر خود را بظهور آورد و در از روز شش نفر از شاهزادگان بسعی بیداد او در قزوین شربت شهادت
چشیدند اول سلطان ابراهیم میرزای مذکور که از مستعدان روزگار بوده و بانواع کمال آراسته و بفنون
هنروری پیراسته بود و خط نستعلیق را بسیار خوش می نوشت و مصور نازک قلم بود و در موسیقی و علم ادوار
سرآمد روزگار و در تصنیف قول و عمل شاگرد مولانا قاسم قانونی بوده ساز را خوب می نواخت و در صنعت
درودگری و خاتم بندی و ساز تراشی مهارتی تمام داشت و در خراسان اکثر اوقات شعرا و ارباب نظم صنعت ملا
شعار صحبت داشته جوهری را جاهی تخلص میکرد و غزلهای عاشقانه از او در میان مردم مشهور است از الجمله این دو
مقطع در حین تسوید حالات بخاطر رسید * یار آمد بسرم در دم رفتن آری * دیده بگشای اگر طاقت دیدن داری
بعد از هزار شب که به پرسش رسیده * جاهی عجب است از و بر مدار چشم * و کتابخانه عالی بهم رسانیده از
خطوط استادان و خوشنویسان ما تقدم و از تصویر مصوران عدیم المثال زرین قلم و سایر تحف در سرکار او بسیار
بود و جنگ خانه اش رشک چین و خطا می نمود حرم محترمش بعد از واقعه میرزا اکثر آنها را بجهة آنکه بدست اسمعیل
میرزا نیاید در آب ریخته و جنگها را خورد کرده بقیه الجمیله را آتش زد و در ماتم میرزا فریاد و فغان از حد اعتدال
گذرانیده از کثرت جزع پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در همان ماه عالم فانی را وداع کرده بعالم ملکوت و محمد
حسین میرزا برادرزاده اش جوان قابل هفده ساله بود اول چشم او را میل کشیدند و از شدت درد فریاد و زاری
بسیار کرده آرام میگرفت آنگاه باسمعیل میرزا رسیده فرمود که او را نیز از شکنجه هستی خلاصی دهند فرمان را
حسب الفرموده عمل کردند سلطان محمد میرزا که در میان جماعت دولو بوده بسیار جوان سلیم النفس بود و هرگز نقش
خیال بزرگی و جاه طلبی در آینه خاطرش جلوه ننموده چون نفرموده برادر نامهربان موافقت سایر برادران اختیار
نموده در وقت تغسیل و تکفین حرکتی کرده و چشم باز کرده معلوم شد که در وقت خفه کردن بیمار ترک کردنش
را بکرده بوده اسمعیل میرزا از این حال آگاه گردید چون صبیه حیرتش از فالج و سل بعد این احوال پوشیده بود
باتمام کارش امر فرموده او را با محمد باقر میرزا پسرش که کودک خورد سال بود بیکدیگر ملحق ساخت شد امام علی میرزا
و سلطان احمد میرزا هر دو را بدولتخانه آورده در حوالی میدان نگاه میداشتند و در همانجا شربت مرگ چشانیدند
و بمحض کس فرستادند بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا با پسرش بهرام نام که کودک بوده و خورد سال بقتل

برسانیدند تیمورخان استجلو که در حین ارتحال شاه جنت مکان حاکم سیستان و لله میرزا بود چون مرادخان پسر او در درگاه
معلی از غلات سلطان حیدریان بود مغضوب بوده انخدمت مصلحت حال خود دانسته بود او را بدفع میرزا و پسر او
پرداخته هر دو را مقتول ساخت و کس بطلب سلطان علی میرزا که در گنجه بود فرستاد و بعد از چند روز
جماعت قاجار میرزا را آورده ترحم نموده از قتل او درگذشته میل در چشمهایش کشیده از دیدن عاطل
ساخت در باب نواب سکندرشان که برادر اعیانی او مضعف البصر بود و از اولاد نامدار او اندیشه مند
و در فکر کار ایشان شبها بروز آورد تا آنکه عاقبت خبث باطن خود را نسبت بایشان نیز بظهور آورده
اول سلطان حسین میرزا پسر بزرگ نواب سکندرشان را که در طهران بود بقتل آورده بعد ازین اجمال در شرح
بدایت حال و اختتام احوال شاهزاده نیکوخصال آنست که نواب جنت مکان او را از دار السلطنه هرات
طلب فرموده در پایه سریر اعلی منظور نظر التفات بود چند سال در ظل تربیت جد عالی مقدار نشو و نما یافته
بمرتبه کمال رسید بعد از فوت سلطان مراد خان والی مازندران شاه جنت مکان ایالت و نصف مازندران را
بجناب شاهزادگی تفویض فرمود نصف دیگر آن ولایت را بمیرزا خان ولد سلطان مراد خان والی سیستان شفقت
فرموده اند و میرک دیو که از طبقه دیوان مازندران بود بمزید عقل و کیاست ممتاز بود بوکالت شاهزاده
تعیین کردند نواب میرزا بعنایات پادشاهانه مخصوص گشته در کمال عزت و اعتبار بمازندران شتافته
بر مسند ایالت و دارایی نصف آن ولایت تکیه کرده و میرک دیو وکیل راتق و فاتق مهمات گشته و همانا سلوک
بر وفق رضای نواب میرزا ننموده برای و صلاح خود فیصل مهمات مینمود ملازمان قدیمی نواب شاهزادگی را
مطلقا در هیچ امری مدخل نمیدادند و این معنی مرضی خاطر شریف او نبوده تاب تسلط و اقتدار او نیاورده
باغوای جمعی از ملازمان و پسران سید مظفر که صاحب داعیه مازندران و با طایفه دیوان معاند بودند میرک
دیو را بامر و اشاره شاه جنت مکان بقتل آورده در مقام آن شد که دیو ساران مازندران را از معاملات ملکی
کوتاه گرداند و این معنی باعث رمیدگی آن طایفه شد و چون حقیقت حال بعرض رسانیدند که این جسارت خود را
پسند طبع اشرف نیامد و از رنجیده خاطر گشت و بخاطر اشرف رسید که نواب میرزا این حرکت را بتحریک
و اغوای میرعزیز خان ولد میر عبدالله خان که خالوی نسبی میرزا بود در آورده و با میرزا مصاحب بوده بقتل آورده
کس فرستاد علی الفور جمیع کاغذها و اسباب میرزا آوردند در میان کاغذ مراسلات امیرعزیزخان ظاهر شد
که میرزا را بامر مذبور اغوا نموده بود نبار آن او را مقید نموده بقلعه اصطخر فرستادند و بجهت تسکین خاطر دیوان
مازندران و تالیف قلوب ایشان باخراج ملازمان قدیمی میرزا حکم فرمودند و خدمتکاران در ملازمت شاهزاده
نماندند و میرزا در مازندران اندکی خفیف و بی اعتبار شد و هرچند نواب شاهزادگی عرض نموده که میرک
دیو پای از دایره طاعت بیرون نهاده در مقام عصیان و طغیان شده و اگر دفع شر او را بعرض اجازت
اشرف موقوف میداشتم انواع فساد عاجلا بظهور میرسید از آنجهت بخود سر جرات این بی ادبی نمود اگرچه

تبدد رغد رنگ پذیرفت رشتهٔ مهمات او فی الجمله باصلاح آمد اما زیاده در مقام تدارک احوال او نشدند و میرزا نیز حکومت
ناقصی میکرد و در اواخر جمعی اهل مازندران را بملایمت و التفات بخود رام ساخته در مقام اصلاح حال خود بود
که قضیهٔ ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامیده سلطنت و پادشاهی ایران بعم حقیقی او اسمعیل میرزا قرار گرفت
و سلطان حسین میرزا بعد از اطلاع بدینحالت چون صدر معلی سلطانم والدهٔ اسمعیل میرزا که جدهٔ میرزا بود
با نبیرهٔ گرامی محبت مفرط داشت شاهزاده تصور اینکه نواب مشار الیهما در ایام سلطنت عم بزرگوار صاحب
اختیار و اقتدار خواهد بود و عم مذکور حالا پسری ندارد بحکومت ناقص محقر مازندران که محل شورش و فساد
طبقهٔ دیوان و سایر طوایف بود و همگی با یکدیگر معاند بودن راضی نشده بخاطر رسانید که در خدمت عم و جده
بمنزلهٔ فرزند گرامی بوده صاحب اختیار مهمات ایران بلکه ولیعهد و قایم مقام خواهد بود بنی امر و اشارهٔ اسمعیل
میرزا ارادهٔ بیرون آمدن داشت و در اینوقت طبقهٔ دیوان در مقام بازخواست خون میرکدیو در آمده بر سر خانهٔ
میرزا هجوم آورده و برادر و پسر سید مظفر خان را که سرمایهٔ فساد بودند از خانهٔ میرزا بیرون کشید بقصاص
خون میرکدیو بقتل آوردند و بی اندامیها از آن طایفه نسبت بمیرزا بظهور آمد و بعد از وقوع اینحال سید مظفر پای
از جادهٔ اطاعت میرزا بیرون نهاده با طایفهٔ دیوان صلح کرد و هر دو گروه با یکدیگر متفق شده مخالفت میرزا اختیار
نمودند و جناب میرزا از آشوب و فتنهٔ ایشان مجال اقامت در آن ملک نیافته در کمال اندوه و ملال برهم زده و بی سر و
سامان از مازندران بیرون آمده بعزم ملازمت اسمعیل میرزا احرام بست از غایت ساده لوحی اصلا در خاطرش
خطور نمیکرد که عم نامهربان در بارهٔ او غدر می اندیشد چون بطهران رسید اسمعیل میرزا از آمدن او خبر یافت از
غایت ملاحظه و احتیاطی که داشت براضی باَمدن آن شد از آنچه که ظاهرا او را دفع میتوانست کرد چه [illegible] مادر و یک
برادر او در دار السلطنه شیراز در میان طایفهٔ ذو القدر بود و یک برادر او فرستاده پیغام داد که چون والدهٔ
محترمهام که جدهٔ آن فرزند است در قم است و اراده اینست که او را در هرات در میانهٔ استجلو بوده در رعایت
از جانب والده اش نیز داشته و در نظر خلایق فی الجمله لازم است نمود کسی نزد او با اعزاز و احترام تمام و تجملات
شاهانه پادرم و چنین مسموع شد که شاهزاده نیز بسیار بی سامان شده و حالا بترتیب یراق آوردن والده مشغولیم
آن فرزند در طهران توقف نماید که بعد از آنکه یراق و اسباب والده سرانجام یابد کسی بطلب او فرستاده شود
که ترتیب یراق آن فرزند پرداخته یکی از امرای عظام را بطلب او خواهیم فرستاد که ملاقات او و والده مکرر
واقع شود میرزا حسب الامر در طهران توقف نموده و اسمعیل میرزا تغافل در باب آوردن والدهٔ علیه میورزید و گاهی
اتمام عمارات و گاهی تعیین منازل و امور محقره بهانه ساخته دفع الوقت میکرد و شاهزاده در طهران بود تا آنکه
در اردو حکایات اختلاف مذهب در میانه آمده بعضی خوشش آمد گویان با اسمعیل میرزا رسانیدند که چون اکثر
قزلباش را گمان تسنن نواب عالی بوده با نجاب دل دگرگون کرده اند و اراده دارند که سلطان حسین میرزا
آورده پادشاه نمایند و این مقدمه را بهانه ساخته بقطع رشتهٔ حیات شاهزادهٔ بیگناه فرمان داد در اول

حال مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو که خواهرزاده نواب سلطانم و خاله زاده نواب سکندرشان و اسمعیل میرزا بود
و بخدمت نامزد گشته با کراه تمام رو براه آورده بعد از چهار پنج روز خبر رسید که او تبانی طی مسافت
نموده هنوز از ساوج بلاغ نگذشته از تعلل و تساهل او آزرده شده و از امرای ترکمان کوسه علی قلی را
با چهل نفر از قورچیان همراه او یماقات فرستاد که هر بیست نفر یک نفر طناب بدست گرفته شاهزاده را خفه
نمایند مسیب خان از استماع این معنی مسرور شده باز گردید الجماعت چون بلای ناگهان بطهران رسیدند و شاهزاده
از طول مکث در طهران رایحه بی التفاتی استشمام نموده بگمان شفقت که بعم نامهربان داشت زایل شده
راه بیرون شد مسدود دید در هنگام وصول قورچیان در خانه را مقفل ساخته ترکش خود را با کمان
همراه خود بیام برده با خود قرار داد که تا قوت و توان و تیر و کمان داشته باشد تلاش نماید و بمردی کشته
شود قورچیان که این مشاهده نمودند کوسه علی قلی گفت که ما حسب الامر بطلب شاهزاده آمده ایم و مصحف که
بر صدق قول خود قسم دروغ خوردند شهزاده بر قسم اعتماد نموده با ایشان ملاقات نمود الجماعت از خدا
بیخبر یکبار در او پیچیده در همان ساعت بنوعی که مامور شده بودند ریسمان در حلق نازنین شهزاده نهاده
آن سرو جویبار سلطنت را که در چمن عزت نشو و نما یافته بود از پای در آوردند و در همان روز اسمعیل میرزا
غازی بیک نام قورچی ذوالقدر را بشیراز فرستاد که نواب سکندرشان و فرزندان او را مضبوط
ساخته مانع آمد و شد مردم شود و نگذارد که از طایفه ذوالقدر و غیر احدی با او ملاقات نماید و منتظر فرمان
باشند تا آنکه بعد از او و فرزندانش که نواب کامیاب شاهی که در هرات تشریف داشتند جازم گشته
حکم قتل ایشان نمود و این مقدمات بر وی مبارک نیامده پیش از آنکه این امور شنیعه از حیز قوت بفعل آید قضا
مبرم اجل گرفتار آمده ودیعت حیات سپرد چنانچه تفصیل این احوال در محل خود سمت گذارش خواهد یافت و چون
حق سبحانه و تعالی در ذات مقدس اعلی شاهی ظل اللهی چندین کارهای شگرف ودیعت نهاده بود رقم سلطنت
و پادشاهی بتوقیع وقیع تؤتی الملک من تشاء مختتم و در لوح محفوظ ثبت بود و این حکم بامضا رسید قبل از
آنکه بظهور آید زمانه غدار طغرای دولت او را برقم ختم و اختتام داده از عمر و دولت تمتع نیافت ذکر سوانح
حالاتی که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا اتفاق افتاد اسمعیل میرزا بعد از آنکه خاطر از مهام برادران و بنی اعمام
جمع ساخته بمهمات ممالک پرداخت چون اطوار میرزا شکرالله وزیر موافق طبع او نبود همیشه از و شکایت
میکرد او را از وزارت اعلی معزول فرموده آن منصب عالی را بمیرزا سلیمان ناظر تفویض کرد و پایه قدر و منزلت
او را باوج اعلا رسانیده مقرر شد که جبهه هیچکس از امرای عالیشان تعظیم نکند مشار الیه من حیث الاستقلال
شروع در آن کار کرد اما توجه بفصل معاملات چنانکه مبایست کمتر میشد و تغافل در انصرام مهمات ممالک
امور سرحدها از حد اعتدال گذرانیده هیچ حکمی از احکام و مناشیر سلاطین سابقه در دیوان او بامضا
نرسید هر چند روز مهمی را نامزد شخصی میکرد باز تغیر در آن [illegible] اما بعضی امرا الحکومت هر محل نصب منصب

چند نفر روانهٔ الکای خود شده همه در اردوی معلی بودند که قضیهٔ ارتحال اسمعیل میرزا روی داد از طایفهٔ تکلو مست خان
ولد خان محمد شرف الدین اغلی که از خاله زادهٔ اسمعیل میرزا بود برتبهٔ ایالت و خانی رسانیده الکای تبریز را باو عنایت
کرده سولاغ حسین تکلو را بجانب کردستان فرستاده الوسات بعضی محال قلمرو علیشکر را باو داده و علی
قلیخان شاملو و سلطان حسین خان پدر او را برتبهٔ ایالت سرافراز فرموده حکومت هرات را بعلی قلیخان تفویض
یافت و زینب بیگم صبیهٔ شاه جنت مکان را باو عقد بست و مقرر شد که در سال دیگر بجهٔ او فرستاده شود و مرتضی
قلیخان پرناک را بحکومت مشهد مقدس معلی منزه و سربلند گردانیده ایالت گنجه و امیر الامرایی قراباغ را که
شاه جنت مکان بیوسف خلیفه زیاد اغلی داده بود به پیکر سلطان عم زادهٔ او نامزد فرموده مشارالیه را بخاطر رسید
که چون یوسف خلیفه بموافقت سلطان حیدر بان تهمت زده است بقتل آوردن او موجب ازدیاد شوکت و اعتماد
او خواهد بود انتهاز فرصت نموده صبحی که از حمام بیرون آمده رخت می پوشید با چند نفر از ملازمان تیغها
کشیده بسر حمام آمده او را بقتل آوردند این معنی موافق طبع اسمعیل میرزا نیامده او را اغرال کرده ایالت گنجه را
بامام قلیخان قاجار داده و الله قلیخان افشار حاکم کرمان را منصب قورچی باشیگری داده حکومت کرمان را بمحمود خان
سلطان افشار تفویض نموده ایالت شیراز را بدستور بولیخان قلیخان حی اعلی تفویض کرده درین اثنا یکی از جواری
اسمعیل میرزا که حامله بود وضع حمل نموده پسری در وجود آمد اسمعیل میرزا بمقدم او خرمی و بشاشت بسیار بظهور آورد
هر کس را اثر دکانی تولد او نزد هر کس از امرا و اعیان فرستاده مایعرف خود در اثر دکانی رسانیده و بعد از
چند روز شاه شجاع موسوم ساخته للگی او را بولی سلطان ذو القدر حاکم شیراز تفویض کرده که در مکان سلاطین
آل مظفر نشو و نما یافته در آن ولایت آیین مظفری زیاده سازد و ولی سلطان در منزل خود جشن ملوکانه و بزم خسروانه
ترتیب داده گهوارهٔ شاهزاده را از دولتخانه بیرون آورده سواره در پیش گرفت و جمیع امرا و ارکان دولت
حسب الامر پیاده در رکاب مهد شاهزاده قدم نهاده او را بمنزل ولی سلطان رسانیدند و پایهٔ قدر و منزلت او در
نظر همگنان باوج اعتلا رسیده و بسبب تربیت او اکه در شیراز میانهٔ او و نواب سکندرشان غبار خاطری
بهم رسیده در طایفهٔ ذو القدر که بمحض صوفیگری جانب نواب سکندرشان گرفته با او خصومت آغاز نهاده بودند بروی
خیره شده به خفت و بی اعتباری از شیراز بیرون آمده بپایهٔ سریر اعلی آمد اسمعیل میرزا از غایت عنادی که نسبت ببرادر
کهتر مذکور در طبیعتش بود او را تربیت نموده آقایان ذو القدر که با او خصومت نموده بودند خصوصاً علی بیک و برادران
او و اولاد محمد خان اقا شادی تکلو حاکم سابق شیراز را بی اعتبار ساخته در معرض عتاب و خطاب در آورد و درین اثنا
میانه خلایق گفتگوی اختلاف مذهب بمیان آمد از اطوار اسمعیل میرزا و سخنانی که از عقاید شیعه در پرده میگفت اوباش
مردمان در تشیع سست اعتقاد یافته بگمان تسنن باو بردند سبب مظنهٔ اول آن بود که در طعن عایشه دغدغه کرده
بجهة دفع دغدغه بر سبیل تحقیق و استعلام بعلماء اسلام که در ملازمت او بودند خصوصاً خواجه افضل ترکه اظهار نموده که
ما طایفهٔ شیعه بچه دلیل طعن حرم محترم زوجهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله جایز داشته ایم حال آنکه آیات عصمت

و طهارت در شان او نازل گشته شرف فراش آنحضرت یافته و خلوات صحیحه بفعل آورده و محبوبه آنسرور بوده و صاحب

فراش و محبوبه آنحضرت چگونه تواند بود و آنچه در بصره میان او و حضرت امیر المومنین علی باغوای طلحه و زبیر

صدور یافت حضرت امیر المومنین علی علیه السلم آنرا به تضعیف رای و نقصان عقل که زنان را میباشد حمل نموده از و

عفو کرده دلیل عفو آنکه او را معزز و محترم بمدینه فرستاده و بملاحظه حضرت رسول او را طعن نکرد و چند میل

آنحضرت و حضرات حسنین بمشایعت قدم رنجه فرموده اند و طعن او کردن همانا راجع بآنسرور میشود و علمای شیعه

درین باب چه میگویند این حکایت را در چند مجلس بعضی اوقات بکنایه و بعضی صریحا اظهار کرده علما در مقام

معارضه و جواب شافی در نیامده و در هر مرتبه مناسب مقام در برده حکایتی میگفتند میرزا مخدوم شریفی در

هنگام شاه جنت مکان تهمت زده تسنن بوده موید قول اسمعیل میرزا دلایل گفته روز بروز مورد ترحیب گشته

او از پرده بیرون آمده در حقیقت مذهب اهل سنت و جماعت در دفع طعن خلفا ثلثه بعلما مباحثات و مناظرات

و مبارزات مینمود و علما اکثر اوقات اغماض نموده کمتر طرف بحث او میگشتند و روزی اسمعیل میرزا بلعا جلیسه

که بمنصب والا حلفای معزز و سربلند شده بود اظهار نمود که ای خلیفه اگر کسی زوجه ترا در مجموع عوام دهد ترا بد می

آید یا نه جواب داده بود که بلی گفت پس چگونه مردمان حرم محترم رسول خدا را طعن میکنند بلعا خلیفه در جواب

گفت که دشنام دادن حرامست اما لعن دوری از رحمت خداست و نفرین است کسی را که نفرین کرده کار او را

بخدا حواله نمایند قصوری ندارد اسمعیل میرزا ازو پرسید که تو مرد ترک ساده لوحی این حکایات را که تعلیم تو داد

گفت در زمان شاه جنت مکان از علما شنیده بودم خوش آمد گویان بعرض رسانیدند که خلاف میگوید چند

روز قبل ازین در دیوان شاهی در حضور سلطان ابراهیم میرزا در میان علما این حکایت مذکور میشد میر سید حسین

مجتهد و خواجه افضل ترکه باو خاطر نشان کردند از معنی براشفته فرمود که مستحق عقوبتست صوفیان هجوم نموده

چندان لگد بر وزدند که از حیات ناامید شد همه کس را گمان که فوت شد جسدش را در نمدی پیچیده بمنزل خود

بردند و قی که و انمودند گرمی داشت اتفاقا لحظه بهوش آمد بعد از دو سه ماه قوت حرکت یافته و اسمعیل میرزا

منصب او را باو و خلفا استاجلو داد و زبان اعتراض بعلما دراز کرده گفت حضرات همه روزه مجلس منعقد

ساخته باشال این سخنان شناعت آمیز عقیده قزلباش را فاسد میکرداند و بشیادی و سالوسی مردم

را بازی داده بودند من از ایشان بازی نمیخورم و سخنان ناشایسته نسبت بعلما خصوصا میر سید حسین مجتهد استرابادی

که بعض التشیع اند میگفت و علی رغم ایشان حکم کرد که رسم تبرا در هر کوچه و محلات منسوخ بوده من بعد تبرائیان

ترک آن نمایند و میگفت که مرا با طایفه تبرائی که لعن را سرمایه معاش ساخته اند صفائی نیست و از علما جمعی که تهمت

زده تسنن بودند مثل میرزا مخدوم شریفی و علامه العلما مولانا میرزا جانی شیرازی و میر مخدوم لله مورد تربیت

و نوازش گشتند و میرزا مخدوم شریفی بعضی اوقات وعظ میگفت با اسمعیل میرزا عرض کرد که تبرائیان در مجلس

وعظ تبرا کرده نسبت بمن سخنان کنایه آمیز میگویند اسمعیل میرزا دوازده نفر قورچی را تعین نمود که در مجلس وعظ

حاضر می بودند و هر کس زبان به تبرا گشاید تنبیه و تادیب نمایند در جمعه از جمعات مجلس وعظ انعقاد یافته در آخر مجلس
درویش قنبر تبرائی این بیت خوانده علی و آل علی را ز جان و دل صلوات که دشمنان علی را مدام لعنت باد
میرزا مخدوم حمل بر کنایه کرده اندکی بر اشعث قمی بجهیان او را کتک زده سرش را بشکستند از وقوع این حال شیعیان را
اشک حسرت از دیدها باریدن گرفت و از ظهور این مقدمات گمان این مردم درباره اسمعیل میرزا بسر حد یقین
رسیده این گفتگو در میان خلایق افتاده باطنا زبان تشنیع دراز کردند و عقاید قزلباشان از و فی الجمله
نقصان پذیرفت اما کسی را جرات آن نبود که ازین مقوله حکایتی تواند گفت و اسمعیل میرزا بجهه علما بدمظنه شده میر حسین
مجتهد و میر سید علی استرابادیان که در تشیع و تبرا غلو داشتند بیشتر از دیگران بی التفاتی اظهار کرده بعضی را از
اردو اخراج کرد و جمیع کتب علمی میر سید حسین را فرموده که در خانه نهاده مهر کردند و او را از منزلی که داشت
بیرون کرده خانه او را نزول داد و مبلغ نذر صلی و اهل اسلام نموده بود که در مدت عمر بعشره مبشره لعن نکرده
باشند میرزا مخدوم تفحص تفتیش ایشان مردم میکرد و بسیاری از اهل طمع تهمت تسنن بر خود نهادند اما مقبول نیفتاد
و جمعی مستحقان قزوین اسامی خود را بقلم دادند که در مدت عمر زبان بطعن اصحاب خصوصا عشره مبشره
لعن نکرده باشند میرزا مخدوم تفحص ایشان مردم میکرد و بسیاری از اهل طمع تهمت تسنن بر خود نهادند اما
مقبول نیفتاد و جمعی مستحقان قزوین اسامی خود را بقلم دادند که در مدت عمر زبان بطعن اصحاب خصوصا
عشره مبشره نگشوده اند چون جمعی از اهل قزوین در ازمنه سابقه شافعی مذهب بودند و احتمال آن داشت که از آن
طبقه جمعی مانده باشند میرزا مخدوم تصدیق ادعای ایشان کرده وجوه نذر را که قریب به دویست تومان بود
بآن جماعت دادند اما در زمان نواب سکندرشان متفرق گشته پس گرفت و بجز بدنامی تسنن هیچ نقدی در کیسه
اعتبار ایشان نماند بالجمله میانه مردم از ترک و تاجیک قرار یافت که اسمعیل میرزا بمذهب اهل سنت رغبت تمام
دارد و از سطوت و صلابتی که داشت احدی را یارای آن نبود که زبان باظهار این حکایت تواند گشود و بعضی علما که در
زمان شاه جنت مکان در تبرا غلو داشتند و همان شیوه را مرعی میداشتند خفیف و بی اعتبار گشته از ملازمت
ممنوع گشتند و بی طلب بخدمت نمیتوانستند آمد و بعضی دیگر از روی عقل و متانت سلوک نموده در پرده
بحکایات میگفتند تخصیص خواجه افضل ترکه راه تردد داشتند اما او در اثنای محاوره و گفتگوی در حقیقت مذهب
ائمه اثنا عشر علیهم السلام و بطلان عقاید اهل سنت سخنان مرغوب بعرض رسانیدن عاقبتش از لعن و مخالفت اصحاب
ساکت بوده ازین مقوله حرفی نمیگفتند و برخی نیز از مقدمات استبعاد نموده حمل بر مصلحتهای پادشاهی و تالیف
قلوب طوایف انام میکردند و امرا و اعیان قزلباش خود مطلقا احتمال نمیدادند که این صورت وقوع داشته
باشد تا آنکه روزی در مجلس او مذکور شد که شعر خواندن و نوشتن در مساجد حرامست و در و دیوار مساجد قزوین
که مملو از اشعار عاشقانه بود که مردم نوشته بودند اسمعیل میرزا میرزین العابدین محتسب کاشی را که با وجود
تشیع فطری بوده و همیشه مزاج گوئی میکرد فرمود که بمساجد رفته شعر را از سقف و جدار و در و دیوار

مساجد محو نماید او مسجد رفته جهة خوش آمد اسمعیل میرزا اسم سامی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اشعار
و مدح و مناقب حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیز تمام حک کرد این صورت نیز بر طبایع گران
آمده این گفت و گو از افواه و السنه عوام در میان اتراک افتاده و بعضی از امرا و اعیان بتقریبی در درگاه
باغ سعادت آباد مذکور ساختند که مردم در باب مذهب مرشد و ولی نعمت ما که خلف صدق شاه
جنت مکان و فرزند شیخ صفی و از اولاد علی ابن ابی طالب علیه السلام است سخنان غریب عجیب میگویند
و او را بدوستی معاندان شاه مردان علیه السلام متهم میدارند حاشا که چنین باشد نمیدانیم که سبب
گفتگوی مردم درین باب چیست و چه صورت روی داده که مردم را ازین مظنه شده در طریق اخلاص و صوفیگری
ما را مشکلی افتاده و جرات آن نداریم که در خدمت مرشد خود استدعای حل مشکل خود نمائیم بعضی ریش
سفیدان و عقلا گفتند که اینمقدمه در آئین ارادت و اعتقاد قزلباش نسبت باین خانواده کفر است
چرا احتمال این مظنه مباید داد اگر بعضی امور از جانب اشرف بظهور آمده باشد که سبب طعن بدگویان
شده بی مصلحتی نیست و لب ازین گفتگو بستن اولی می نماید زیرا که اظهار اینمعنی در خدمت پادشاه کمال
بی ادبیست و چه کس را یارای و حد آنست که سوال تواند نمود اردوغدی خلیفه که از صوفیان و معتقدان
اسمعیل میرزا و مورد نوازش و تربیت او بود از کمال ارادتی که داشت گفت حاشا که اینصورت
وقوع داشته باشد و اگر خواهید که خاطر شما اطمینان یابد جمعی از غازیان و صوفیان امیرخان را که از امرای
بزرگ است پیش انداخته بنظر همایون آئید من با حضرت حرف زده التماس حل مشکل شما کنیم بعضی از مزاج
گویان عزت طلب که در آن مجمع بودند فی الفور خود را بخدمت اسمعیل میرزا رسانیده در خدمت معروض
داشتند که جمعی از امرا ترکمان که سرکرده ایشان امیرخان و اردوغدی خلیفه اند باهم اتفاق نموده میگویند
که پادشاه ما ترک مذهب حق کرده با یکدیگر اتفاق نمودند که حضرت شاه را از میان برداشته سلطان
حسین میرزا ولد نواب سکندر شان را که در طهرانست آورده پادشاه نمایند و اردوغدی خلیفه در میان
جمع قزلباش گفت که امیرخان آمده حامی من باشد رفته پیش پادشاه حرف زنم جمعی غرض گویان
این حکایت را بخلیفه انصار ترکمان بر زدند که تدارک مافات آن با اسمعیل میرزا اظهار یکجهتی کرده العلم
عند الله اسمعیل میرزا از شنیدن این حدیث بیهوده پریشان خاطر گشته شعله غضبش درباره اجماعت اشتعال
یافته و امیرخان را طلب نموده مخاطبات عنف کرده که شما مرا در میان قزلباش بدنام کرده اید که مذهب
تسنن اختیار نموده ام و عقیده مردم را بر من فاسد میسازید امیرخان مردانه در مقام جواب درآمده
گفت حاشا که مرا اعتقاد اینچنین باشد و بحضرت شاه گمان غلط برده باشم میگویم که اگر گاهی نواب
اشرف را مسامحه در باب مذهب شده باشد بجهة امور ملک و تالیف قلوب مخالفانست اما میرزا مخدوم
شرنفی برده از روی کار برداشته نواب اشرف را بدنام کرده صریحا بمردم میگوید که شاه مذهب تسنن

وارد و با علمای شیعه ارباب حقیقت مذهب مناقشه مینماید هرگاه حضرت شاه ازین حکایت آگاهی مینماید او را
تنبیه سازد و ما را چه گناه است و اسمعیل میرزا اردوغدی خلیفه را مخاطب ساخته گفت اینک امیرخان در پس
سر تو ایستاده حامی تست چه حکایت داری بگو او انکار نموده امیرخان عرض کرد که پادشاه چرا سخن ارباب
غرض را در باره دولتخواهان مسموع میدارند و بحقیقت صدق و کذب آن نرسیده مخلصان فدوی را از اهل نفاق
مینمایند اسمعیل میرزا گفت که مرا لیاقت پادشاهی شمایان نیست همچنان با یکدیگر مواضعه نموده مخمر ساخته اید
سلطان حسین میرزا را از طهران آورده پادشاه کنید امیرخان بی دهشت و محابا عرض کرد که چند سال
کوس هواخواهی و دوستداری نواب اشرف زده حالا که بمطلب رسیده ایم در برابران چه تمتع یافته و می یابیم
که از سلطان حسین میرزا که پادشاهی او در مخیله هیچکس نگذشته چه تمتع و توقع داشته باشیم مجملا گفت و گو بطول
انجامید و اردوغدی خلیفه را گرفته در صندوق کردند علیخان بیک ترکمان خلیفه داروغه دفترخانه را باغوا و تحریک
بایزید بیک برادرش که با او عداوت تمام داشت و بمواضعت اردوغدی خلیفه متهم ساخته او نیز مقید و محبوس
گشت و با امیرخان و مسیب خان تکلو که تربیت کرده او بودند گفت اگر راست میگوئید خاطر مرا از جانب سلطان
حسین میرزا جمع کنید ایشان طوعا و کرها سر رضا جنبانیدند و کوسه علی قلی ترکمان که از زمره امرا بود با چهل نفر قورچی
بدین عمل شنیع نامزد گشتند چنانچه قبل ازین در صدر کتاب اشارتی بران شد بطهران رفته نهال خجسته انجمن
آرای دولت را که در جویبار عزت بالا کشیده بود از پای در آوردند و بعد ازین قضایا نسبت با امرای
ترکمان و تکلو اندکی بی اعتماد گشته طایفه استاجلو را نوازشات نموده پسران لکان شاه قلی را تربیت کرده
چنانکه اشاره بآن شده و مرشد قلی سلطان را حاکم سیستان کرده و ابراهیم سلطان برادرش با بنی اعمام محترم و معزز بودند
و محمدیخان تخماق را بدستور ایالت چخور سعد داده و ابوتراب سلطان را که میخواست بجای محمدیخان حاکم چخور سعد سازد
ایالت شروان نامزد فرموده و طایفه استاجلو فی الجمله اطمینان یافته خوف و هراسی که داشتند زایل شده و در آن
ایام اسمعیل میرزا جهة فسخ اعتقاد مردم میرزا مخدوم شریفی را در معرض عتاب و خطاب در آورده گیرانید عوام
الناس و اجلاف که مشاهده اینحال کردند زبان بسفاهت و دشنام او گشاده او را نهایت تفضیح و رسوائی
بظهور آوردند و این معنی پسند خاطر خلایق افتاده فی الجمله رفع مظنه مردم گشت و دیگر از منقوله مذهب حنفی
مذکور مجلس او شد چون تا غایت سکه زر بنام خود نزده بود و بزر کهنه داد و ستد میشد ضرابان در تجدید زر
و منافع ضرابخانه مبالغه میکردند و اسمعیل میرزا در سکه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله که در یکطرف نقش
میشود تامل داشت و میگفت درم و دینار در سودا و معاملات بدست سوداگران ارمنه و مجوس و هنود و سایر
کفار در می آید و عوام در حالت جنابت مس اسم الله که بمقتضای کلام قدسی انجام لا یمسه الا المطهرون
منهی عنه است مینمایند متردد خاطر بود که در عوض این عبارت نقشی نماید که در نظر خلایق پسندیده باشد
روزی در میان مردم گفت چون یاران ما را بدنام کردند درین قضیه نیز خواهند گفت که از بر طرف کردن

این عبارت این بود که لفظ علیا ولی الله در سکه نباشد بعد از تامل بسیار در آخر قرار یافت که در یکطرف سکه
این بیت نقش کنند ز مشرق تا بمغرب گر امامست * علی و آل او ما را تمامست و در طرف دیگر اسم او
و محل دار الضرب نقش کرده و در ساعتی که مختار او بود سکه کنده وجوه دراهم و دنانیر بدین سکه آرایش
یافت و بعد از این قضایا مرتضی قلیخان پرناک را که حاکم مشهد نموده بود مرخص ساخت که نعش مبارک
شاه جنت مکان را برداشته روانه شود و سیصد نفر قورچی تعین شده که منزل بمنزل کتف بکتف الجنازه مغفرت
اندازه را بدوش کشیده و برادر علیقلیخان شاملو نیز حاکم هرات شده بود مرخص ساخت تا مشهد مقدس خدمت
الجنازه نموده باشد و از آنجا روانه هرات گردد و باو قرار داد که چون بهرات رسد وجود شریف حضرت
اعلی شاهی را که در آنوقت هفت ساله بود از لوح حیات سترده خاطر او را از دغدغه وجود آن دُرّ برج
اقبال فارغ سازد و بشیراز نیز کس فرستاد که غازی بیک ذو القدر نواب سکندر شان سلطان محمد میرزا
و شاه زاده والا مکان سلطان حمزه میرزا و برادران او را مضبوط نگاه داشته مجاهده نمایند که چون ولی
سلطان قلیخانچی حاکم شیراز میرسد ایشانرا نیز از پای در آورده قرار داد خاطر او این شده بود که از دودمان
سلطنت سوای او و شاه شجاع پسرش دیاری نماند و ندانست که بمقتضای العبد یدبر و الله یقدر تقدیر خالق
خلاف تدبیر خلایقست هر چه دلم خواست نه آن میشود هر چه خدا خواست همان می شود در خلال
این احوال ستاره ذو ذنابه در آسمان پیدا گشت و دنباله آن از وسط السما بجانب مغرب کشیده بود و چون
اسمعیل میرزا در علم نجوم مهارتی تمام داشت از مشاهده اینحال دغدغه عظیم پیدا کرده همه روز منجمان را طلب داشته
از احکام ذو ذنابه و تاثیرات می پرسید و منجمان سخنان مناسب وقت میگفتند و او بدلایل نجومی خاطرنشان
میکرد که ظهور این حال زوال یکی از پادشاهانست منجمان میگفتند که چون دنباله آن بجانب مغرب کشیده باشد
تاثیرش در ولایت مغرب زمین خواهد بود اگرچه از سخن منجمان فی الجمله تسلی یافت اما خاطرش همچنان در
دغدغه مانده بود و فی الواقع دغدغه او بجایی بود زیرا که قواعد نجومی دلالت بران میکند که هرگاه ذو ذنابه
در بیت صاحب طالع واقع شود بلا شبهه منعدم میسازد و اسمعیل میرزا بطالع جوزا متولد شده و صاحب
طالعش عطارد بود و ذو ذنابه که مرئی گشت در برج طالع او واقع شده بود و منجمان او را مغلطه
داده از دریافت این معنی دور می انداختند و عاقبت برده موثر افتاده بعد از اندک روزی رخت
هستی بر راحله نیستی بسته عزیمت سفر آخرت نمود تبیین این احوال و شرح این مقال آنست که اسمعیل میرزا
در شب بیست و سیوم شهر رمضان المبارک باتفاق حسن بیک حلواجی اغلی که با او کمال تعشق میورزید
و هم صحبت شبانروزی او بوده با چند نفر از مخصوصان دولتخانه بعزم سیر بیرون آمده تا چهار
دانگ شب در کوچها و محلات سیار بوده بعد از آن بدولتخانه آمده در خانهای حسن بیک مذکور
که بدولتخانه اتصال داشت و یکدران از میدان اسب شاهی گشوده میشود دفعه بخواب رفت و حشمانش

که در مشاهده آن روهای بیدار دنیای غدار بهم بر زنی مدبر هم نهاده شب در خواب جستی شتافت حسین بیک دیگر
را از اندرون بسته در پهلویش خوابیده بود تا چاشتگاه در بسته بود مقربان و اهل خدمت در آنجا
جمع شده انتظار میکشیدند که کی در گشوده شود و هیچ آفریده را قدرت و یارای آن نبود که بحوالی خوابگاه
او تواند رفت چون امتداد زمان خوابیدن و استراحت از حد اعتدال گذشت میرزا سلیمان وزیر و قورچی باشی
قریب بظهر بدرخانه آمده و از امتداد ایام خواب شاه مذبذب و غصه‌ناک شده حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور بحکیم کوچک
که از زمره حکما بمزید قرب و منزلت اختصاص داشت تکلیف نمودند که با پشت در خوابگاه رفته تفحص حال نماید
که چه قضیه واقعست که تا حال در خواب مانده‌اند حکیم کوچک جرأت نموده تا خانه که خوابگاه ایشان بود رفته چون
صدائی نشنید جرأت تکلم نموده بازگشت دیگر باره او را بمبالغه تمام فرستادند که درین مرتبه بتکلم در آید
مشارالیه بنوبت در رسم دعا و نیاز تکلم آغاز کرد و حسن بیک حلواچی اغلی فریاد کرد که ای حکیم مرا قوت
حرکت نیست که در بگشایم در را از انطرف بهر طریق که ممکن باشد گشوده بیائید که عجب حالی پیش آمده
حکیم کوچک را واهمه استیلا یافته بازگشته همگنان را از صورت حال خبر داده و میرزا سلیمان با جمعی از مقربان
رفته در را گشوده باندرون رفتند و مشاهده نمودند اسمعیل میرزا از حرکت افتاده اما هنوز رمقی دارد حسین بیک
را سافل بدن ملبس شده حرکت نداشت زبانش بکفش لکنتی بهم رسانیده همگی متحیر و سراسیمه گشته قورچی باشی را
باندرون طلبیده و کسی بطلب امیرخان و محمدخان و سایر امرا فرستادند در همان ساعت اسمعیل میرزا ودیعت حیات
بمتقاضی اجل سپرده ادیم گذشت حسن بیک با لکنت زبان بصد تشویش بیان نموده که شب وقت افطار افیون
خالص خورده و حبه بمن داده و بعد از طعام خوردن که اراده سیر کوچها کرده ترکیب افیون را باز خورده اما آنچه بمن
داده بود من نخورده‌ام و در وقت سیر بدر حمامی رسیده حلوا فروشی نشسته از حلوای او و کلیچه بسیار تناول
نمود و چون بمنزل آمدیم گفت که صبح نزدیکست و فلونیای دیگر میخوریم و میخوابیم چون حقه فلونیای او همیشه من
سر از مهر میکردم آورده دیدم که علامت مهر ضایع شده بود گفتم سر این حقه بمهر و نشان من نیست التفاتی بسخن من
نکرده و فلونیا را آورده خورد و زیاده از معتاد بکار برده و مبالغه تمام بمن هم داد اما من کمترک خوردم و هر دو
خوابیدیم چاشتگاه که بیدار شدم خود را باین حال دیدم که مشاهده میکنید حضرت شاه قوت نطق نداشت که ماده
و پای میزد بعد از لحظه از حرکت باز مانده اند شد نفسش منقطع شد تا آواز حکیم کوچک شنیده فریاد کردم امت
حقیقت حال دیگر شما دانید امیرخان و پیرمحمد خان که آمده مشاهده این حال کردند حیرت بر ایشان غلبه کرده امیرخان
تهدید قتل بحسین بیک حلواچی اغلی کرد که راست بگو که هر کس که پادشاه ما را مسموم ساخته باشد بی مدد و معاونت
تو نیست او در جواب گفت که من دولت پادشاه مطلع جمع قزلباش بودم و بعد ازین گمان حیات بخود ندارم
و مع ذلک معلوم نیست که بمانم و آنچه بر من ظاهر بود اینست که گفتم امیرخان در تحقیق و تجسس حال او مبالغه میکرد
و میرزا سلیمان و امرا مانع آمده گفتند که مبالغه درین امر چه نفع میدهد حالا که حسن قطعه سومی داده باشد او را غم

دین و دولت باید خورد و بعضی حکما احساس سمی از بدن او میکردند مردم حسن اشتعال نمودند که چون نواب
پریخان خانم را خفیف و بی اعتبار کرده بود با کنیزان حرم همزبان شده سمی در ترکیب فلونیای او تعبیه
کرده بعضی دیگر گفتند که مرض قولنج داشت که گاهی حرکت میکرد و یک مرتبه دیگر طغیان کرده بسرحد
هلاکت رسیده بود و اطبا معالجه کردند تا خلاص شد در مرتبه قوی تر بود و معالج حاضر نبوده بسرحد
هلاکت رسید و بعضی دیگر میگفتند که ترکیب افیون دار چون مکرر خورده و طعام زیادتی کرده نفخ وی در
معده پیچیده راه نفس مسدود ساخته مجملا تشخیص بر اصلی نیافت که صورت قضیه چه وقوع بوده چون بیکمان
امری چنین عجیب و غریب روی داد خلایق و عوام الناس در حیرت افتادند اما عقلا و ارباب دانش
زبان حال باین مقال میکشودند اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون فی الجمله بعد از وقوع
اینحال امرا بجهت آنکه فوراً این خبر شهرت نیابد فرمودند که قاپوچیان درگاه میدان به بندند که خبر بیرون
نرود و چون میانه اویماق تیانکی ابواب عناد مفتوح گشته از طایفه ترکمان و تکلو بسبب شاملو
و استجلو بی اندامی بظهور رسیده خونها ریخته شده بود و ایشان مغلوب معاندان بودند بعد از سنوح
اینواقعه عظیم مبادا تیغ کین از نیام انتقام بیرون آورده من الجانبین آتش فتنه و نزاع اشتعال یابد
اول میرزا سلیمان و خلیل خان افشار که مرد ریش سفید و دولتمند صلاح اندیش بود صلاح دیدند که امرا
عالیشان بجهت مصلحت دولت ابد پیوند بساط مخالفت را در نوردیده قسم یاد نمودند که نزاع سابق ولاحق
و تعصب اویماق را منظور نداشته با یکدیگر دوست باشند و امیرخان که بزرگ و ریش سفید طایفه
ترکمان بود بتقدم ادعا پیش آمده با پیر محمد خان استجلو عقد پدر فرزندی بسته قسم خورد و همگی امرا بدوستی
یکدیگر قسم خورده بعد از آن گفتگوی سلطنت و پادشاهی در میان آوردند ولی سلطان قلی خانچی اغلی ذوالقدر
حاکم شیراز بود گفت که میراث پدر از پسر میباشد شاه شجاع را پادشاه نمایند امرا اعتراض کردند که تو
میخواهی وکیل سلطنت باشی و مطاع قزلباش طفل هشت ماهه را چگونه پادشاهی ایران سزد و چون همگی
امرا و ارکان دولت حکم نواب پریخان خانم را گردن انقیاد و اطاعت نهاده بودند ولی سلطان بجهت جوس
آمد نواب خانم میگفت که رتق و فتق مهمات سلطنت نواب پریخان خانم خواهد بود و چون دختران مناسب
رتبه سلطنت نیستند سکه باسم شاه شجاع زنند کسی اقبال این حکایت نکرد امیرخان و پیر محمد خان و جمع
امرا گفتند که نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه فرزند اکبر شاه جنت مکان و والد حسد شاهزاده
کامکار کامرانست مهمانا از دیوان رفیع الارکان توتی الملک من تشا منشور سلطنت و پادشاهی
باسم سامی او مرقوم گردیده جمعی از مردم کوتاه اندیش که دیده بصیرت شان از مشاهده تقدیرات
ازلی پوشیده شده بود اظهار نمودند که او را ضعف باصره هست چگونه از عهده امر خطیر سلطنت
که در انتظام امور لشکر و مملکت از دیدن چاره نیست بیرون می تواند آمد یکی از پسران نامدار او را

پادشاهی باید گزید کافهٔ اعیان قزلباش که حاضر بودند همگی بالهام ملهم غیبی آواز برآوردند که پادشاه ما سلطان
محمد پادشاه است پسران او چون هنوز کوچکند ان شاء الله تعالی چند سال در سایه دولت پدر بزرگوار
نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسند هر کدام شایسته ولیعهدی باشند بصلاح و تجویز آنحضرت ولیعهد باشند
و هیچ آفریده را دیگر مجال گفتگوی نشد ولی سلطان چون با نواب سلطان محمد میرزا در شیراز بی اندامی
بسیار کرده بود دغدغه عظیم داشت و راضی باین معنی نبود اما کسی ملتفت حرف او نشد او نیز حکایتی
نتوانست گفت غازیان آواز برآوردند که سلطان محمد پادشاه است و الله و بالله که شیوهٔ مرضیه
قزلباش است که بهر امرای مصمم بجهت تیمن و تبرک بآن لفظ مبارک متذکر میگردند و آواز بر میکشیدند و امرا
از آنجا برخاسته بدر سرای نواب خانم آمدند و از رای صواب نمای نواب علیه استطلاع نموده حقیقت حال عرض
کردند نواب خانم خود را پادشاه تصور نموده قرار داد که چون سلطان محمد پادشاه آید اسم شاهی بر او اطلاق شود
نواب خانم رتق و فتق امور سلطنت باشند و همان لحظه سلطان حسین بیک شاملو پدر علیقلیخان را با سلطان محمد بیک نام
وکیل علیقلیخان را که جهة مهمات در اردو مانده بود بجانب هرات بقدغن فرستادند که خبر فوت اسمعیل میرزا
رسانیده اگر قضیه مذمومه دفع شاهزادگان نامدار کامکار که عبارت از حضرت اعلی شاهی ظل الهی باشند
بظهور نیامده باشد خبر نجات رسانند امرا و نقبه در باب پادشاهی آنحضرت نوشته همگی مهر بران نهاده مصحوب
علیقلی بیک موصلو ترکمان که خالوزادهٔ آنحضرت بود بشیراز فرستاده متعاقب او علی بیک ذوالقدر ولد محمد
خان اقا را که از دولتخواهان نواب سکندرشان و خصمای ولی سلطان بود بقدغن فرستادند که خبر فوت میرزا
اسمعیل و جلوس اشرف رسانند آخر روز بود که درگاه میدان اسب اگشوده خبر رسانان سوار شدند وقت افطار
بر مردم ظاهر شد که اسمعیل میرزا ارتحال نموده روز دیگر نواب خانم حکم فرمودند که از امرا و اعیان هر طبقه خواه بعلت
سلطان حیدر و خواه بهر جهت در حبس و سیاه چال بودند نجات دهند صدر الدین خان ولد معصوم بیک و سید
بیک کمونه و جمعی کثیر از هر طبقه که محبوس بودند سوای حسین بیک یوزباشی که چند روز قبل از آن در سیاه چال
بمرض اسهال فوت شده بود بیرون آوردند میرزا مخدوم شریفی نیز بیمن مرحمت نواب خانم که بوالده او
شفقتی داشت طرداً للباب خلاص شد اما مجال توقف در ایران محال دانسته بقصد زیارت عتبات عالیات
روانه بغداد شد و از جانب پادشاه روم تربیت یافته چند سال اقضی القضات مکه معظمه گشت و بموافق مذهب
حنفیه علیه ما یستحق حکم میکرد و بالاخره بقضای مبرم اجل گرفتار آمده در مکه شریفه ودیعت حیات بمقتضای اجل
سپرده از جمعی کثیر استماع شده که در وقت ارتحال وصیت نموده بود که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل
و تکفین و تدفین نمایند که من اثنا عشریم و در تهمت بمحض امور دنیا و جاه طلبی ارتکاب بعض امور ناصواب
نمودم و ابهمی مستبعد مینماید والعلم عند الله بحقایق الامور و اکثر مردم بجهة سوء اعمال میرزا اسمعیل
آزرده بودند و زیاده پریشانی بخاطرها راه نیافت و هیچگونه قزاقی واقع نشد هر کس از اهل خدمت

و آقایان بیوتات و قورچیان و مقربان اراده رفتن شیراز و قصد خدمت پادشاه مینمودند بخدمت امرا
آمده اجازت میخواستند و ایشان بخدمت خانم عرض مینمودند و رخصت یافته روانه میشدند و کسی
بی رخصت نواب خانم و امرا قدرت رفتن نداشت ذکر سلطان محمد پادشاه و تمکن بر سریر سلطنت و فرمان
روائی ممالک ایران و قضایائی که در ایام دولت او در هر سال روی داد سابقا مرقوم کلک بیان گشت که
اسمعیل میرزا غازی بیک نام قورچی ذو القدر را فرستاده بود که نواب سکندرشان و پسران او را مضبوط
نگاهداشته نگذارد که هیچ آفریده با ایشان ملاقات نماید از قورچی مذکور ناهمواری بسیار با نواب میرزا
در وقتی که قضیه فوت اسمعیل میرزا وقوع یافته امرا عظام علیخان بیک موصلوی ترکمان و علی بیک ذو القدر
را روانه شیراز نمودند و اسکندر بیک شاملو که از میرزاهای طبقه بود و پیشتر از علیخان بیک بی رخصت
روانه شیراز شده شب و روز قطع مسافت نموده مانند فلک الافلاک یک لحظه از حرکت نیاسوده دو
روز پیشتر از رسیدن علی بیک راکب و مرکوب غرق عرق بدر دولتسرای نواب سکندرشان شتافته
مژدگانی داد که اسمعیل میرزا از عالم رفت و حق بمرکز خود قرار گرفت غازی بیک در آن ساعت حاضر نبود خدمه
نواب سکندرشان سراسیمه بحرم دویده خبر میدهند که قورچی آمده چنین مژدگانی میدهد نواب میرزا از علو
همت و قطع نظر از تعلقات دنیا مصلحت وقت عمل نموده اصلا متوجه تحقیق خبر نمیشود و بخاطر انور میرسید که
مبادا میرزا اسمعیل در مقام آزمایش و امتحان شده عمدا کس فرستاده باشد و خواهد که خاطر نشان
خود نماید که آیا آنحضرت خیال سلطنت در خاطر دارد یا نه مجملا غازی بیک ذو القدر فی الفور حاضر شده
با اسکندر بیک تکلم آغاز نهاده او را تهدید بقتل کرد اسکندر بیک گفت که چه جای تعجب است دنیا
بمحمد رسول الله نماند باسمعیل میرزا هم نمانده باشد صدق و کذب قول من سه روز دیگر ظاهر میشود اگر خلاف
گفته باشم بعد از سه روز هر سیاست که خاطر خواه باشد نسبت بمن بجای آرید مجملا از این خبر شورش و غوغا در
شهر افتاده خلایق بر در دولتخانه هجوم کردند نواب سکندرشان بغازی بیک خطاب فرمودند که گویا تمرد
مصروع شده نمیدانند چه میگوید او را گرفته محبوس سازید اگر متواتر خبر جزم آید حکم آلهی را چاره نیست و الا
او را بسیاست هر چه تمامتر بجزا و سزا رسانید اگرچه غازی بیک جرات آن نموده اما بجمعی از اهل شیراز و ذو القدریان
اظهار شفقت نموده بودند تهدیدات مینمود و هر ساعت از وی میپرسیدند و او همان جواب میداد در آن روز
خبری نیامد غازی بیک فی الجمله اطمینان یافته اتباع نواب سکندرشان متردد خاطر گشتند روز دوم
آخر روز بود که علی بیک آمده و خبر تحقیق آورده بشرف پابوس مشرف گشت متعاقب او علیخان بیک ترکمان
نیز رسید و وثیقه را که امرا عظام در باب تقید ارشاد و پادشاهی آنحضرت نوشته بودند بنظر انور
رسانیده مضمون او معروض گشت و جمعی کثیر از ذو القدران شهر که با علی بیک متفق و با ولی سلطان عداوت
داشتند همان لحظه حاضر شدند و تهنیت جلوس و مبارکبادی گفته اسکندر بیک برتبه امارت سرافراز شده

لقب خوش خبر خانی یافت و ذو القدران عالم صوفیگری با آن شیخ نظر بیک را از کرد دند و نواب سکندرشان از بود
که هر چند از و آزار بسیار در خاطر است اما شکرانه این عنایت الهی از و عفو نمودیم و چون مرد ضابط کار آمدنی است
و بامر و اشارت پادشاه خود با ما چنین سلوک میکرد قابل تربیت است بالجمله منصب ایشک آقاسی گری باو داده
چند روز در ملازمت بود و بعد از آن مهد علیا که از اطوار ناهنجار و شمخال نسبت باو بغایت آزرده خاطر بود
تاب نیاورده او را گرانید بفضیحت تمام بقلعه اصطخر فرستادند و در آن قلعه از اوج حیوة بحضیض ممات
افتاده محبوس مطموره خاک گشت روز دیگر جمیع سادات و اکابر و اعیان شیراز و ریش سفیدان طوایف
ذو القدر بر در گرباس کرده و ان اساس جمع شده بشرف پابوس مشرف گشتند علی بیک بایالت شیراز و بلقب
ارجمند خانی سرافراز شده از سادات عظام شاه مظفر الدین علی الجو که دولتخواه نواب میرزا بود منصب قضای
عسکر یافت میرزا احمد کفرانی وزیر و متصدی خالصه شریفه شیراز که درین چند سال خصوصا ایام اسمعیل میرزا خدمات
شایسته بتقدیم رسانیده بود منصب عالی نظارت سرکار خاصه شریفه یافت و چون سرکار عالی نواب اشرف
بی سامان شده بود علیخان مذکور جناب میرزا احمد ناظر ضروریات سرکار پادشاهی را از سرکار خود و طایفه ذو القدر
وجوهات دیوانی مملکت سامان نموده همه روز جوق جوق از یوزباشیان و ایشک آقاسیان و اهل خدمت و ترک
و تاجیک از دار السلطنه قزوین میرسیدند و نوازش می یافتند میر قوام الدین حسین مستوفی شیرازی که در وقت
ولی سلطان و آقایان ذو القدر با ایشان متفق شده بود و بدین تهمت ولی سلطان در قزوین حکایات او با اسمعیل میرزا
نوشته بود و اسمعیل میرزا او را گرفته [illegible] دق مقید و محبوس ساخته بود استخلاص یافته بشیراز آمده بود از آنجا
نواب خورشید احتجاب مهد علیا فخر النسا بیگم حرم محترم نواب سکندرشان سرافراز گشت و نواب مهد علیا
موسس مراتب امور دولت گشته هیچ مهمی بی امر و اشاره علیه او فیصل نمییافت نواب سکندرشان مراعات
خاطر شریف او بسیار میکرد و نواب مهد علیا قرابت قریبه داشت نمود نواب سکندرشان برحسب اراده
و رضای خاطر شریف نواب مهد علیا خان احمد را از قلعه بیرون آورده تعظیم و تکریم بسیار کرده بایالت
و دارایی گیلان وعده داد و همچنین شاهرخ بیک ناتی اغلی ذو القدر را که شاه جنت مکان باولیای اسمعیل اکرشه
در قلعه محبوس بود و اسمعیل میرزا در ایام دولت خود وکالت دیوان اعلی را نامزد او نموده همه روزه وعده
بیرون آمدن میداد و از قوت بفعل نمی آورد نواب سکندرشان بیرون آورده برتبه ایالت و خانی و تفویض
منصب والا مهرداری برفعت آسمانی بخشیدند درین اثنا میرزا سلمان وزیر ورود سعادت نموده اول بمنزل
علیخان رفته باو توسل جست و بوسیله او جناب میرزا احمد ناظر که با او طریقه دوستی داشت بشرف پابوس اشرف
و سجده نواب مهد علیا مشرف شده در طی عرض حکایات و اخبار قزوین و اطوار پریخان خانم و اطاعت و انقیاد
امرا و شمخان دولتخواهانه معروض داشت و نوازش و تربیت یافته در همان مجلس پابوس وزارت دیوان اعلی
کرده بدستور وزیر و اعتماد الدوله شد اما سوانح حالات قزوین انکه نواب پریخان خانم بدولت و اقبال

بر مسند کامرانی تکیه زده جمیع مهمات سلطنت را متکفل شده و امرای عالیشان سر بر طوق فرمان نهاده همه روزه
تعظیم علیه عالیه او جمع شده قرار دادند که از هر اویماقی یک کس ریش سفید و معتمد علیه بوده مردم آن طایفه
از صواب دید او تجاوز نکنند از طایفه ترکمان امیرخان و از استاجلو پیره محمد خان و از شاملو سلطان حسین
خان نواده درمیش خان و از تکلو مصیب خان شرف الدین اغلی و از افشار علیقلی بیک قورچی باشی و از ذوالقدر
محمدقلی خلیفه مهردار دیوان اعلی و علی هذا القیاس از جمیع اویماقات ریش سفیدان تعیین یافته
مهمات ضروری را برسالت شمخال سلطان چرکس خالوی نواب خانم بعرض میرسانیدند و برانچه حکم میشد عمل
مینمودند و مقرر شد که سوای جمعی که حسب الامر نواب علیه روانه شیراز شده اند دیگر کس مرخص نبود
که چون موکب نصرت قرین شاهی بحوالی قزوین رسد تمامی امرای عظام در رکاب همایون اقبال نواب خانم
باستقبال شتافته سعادت زمین بوس حاصل نمایند بعد از چند روز میرزا سلیمان چون زیاده اعتماد
بجانب خانم و شمخال سلطان نداشت صلاح کار خود در آن دید که از قزوین خود را بیرون انداخته برکاب اقدس
همایون نواب سکندرشان رساند امیرخان را بجرب زبانی راضی کرده خود پیش نخجه حرم رقعه بوسیله
محرمان حریم عز و جلال بعرض علیه رسانید که مناسب دولت اینست که این بنده اخلاص گزین بسرعت
و استعجال بشیراز رفته در رکاب اشرف باشم که مبادا مردم بیگانه در مزاج اشرف دخل نموده
میانه برادر عالیشان و خواهر مهربان افساد نمایند نواب خانم هرچند احتمال میداد که خلاف رضای او
در مجلس شاه و سپاه گذراند اما سخنان او را که بر تقدیر راستی بمیزان خرد سنجیده مینمود اذعان
نموده رخصت داد میرزا سلیمان همان لحظه از حریم حرم بیرون آمده راه شیراز پیش گرفت از طریق
غیر معهود روانه شده روز دیگر که امرا از مرخص شدن میرزا سلیمان و رفتن او که مرضی طبع ایشان نبود
واقف شدند شمخال سلطان اراده نمود که کس فرستاده او را باز گرداند امیرخان مانع شده و او
شب و روز از حرکت نیاسود هنوز موکب همایون شاهی از شیراز حرکت نکرده بود که بشیراز رسیده
چنانچه مرقوم کلک وقایع نگار گشت بشرف ملازمت اشرف مشرف شده ملاحظه نمود که نواب مرحوم
شان مهد علیا حرم محترم نواب سکندرشان صاحب اختیار مطلق است مصلحت اندیشی که ارباب دولت
و طالبان جاه و حشمت را از آن چاره نیست کرده بجهت جذب قلوب ایشان حقیقت حالات قزوین و شمه از
عظمت و اقتدار نواب خانم و اطاعت و انقیادی که امرا و اعیان قزلباش او را مینمایند حسب الواقع بعرض
رسانیده و از اقوال ناقلان و اخبار عقول صاحب خردان خاطر نشان نواب سکندرشان و مهد علیا
شد که مادام که نواب خانم بانوی ولیعهدانه و راتق و فاتق مهام سلطنت باشد نواب اشرف را بجز
نامی از پادشاهی نخواهد بود و نواب مهد علیا در سلک سایر اهل حرم منتظم خواهد بود و صلاح دولت
خود آن دیدند که نواب خانم را بی احتشام رسانند و این اراده در خاطر شریف تصمیم یافته بفکر

واندیشه کار او اوفتاده اند و هر کس از قزوین می آمد احوال میرسید نمود اقوال ایشان بظهور میرسید مجملاً
دفع نواب خانم در ضمیر انور نواب سکندرشان و مهد علیا رسوخ یافت چه از مکر و کید وی که در باب اسمعیل میرزا
باو اسناد شده بود اندیشه مند بودند فی الواقع جای آن بود میرزا سلیمان متکفل مهمات سلطنت گشته روز
بروز نوازش و تربیت مییافت مجملاً قریب یکماه در شیراز توقف نموده از انجا عنان عزیمت بصوب
دار السلطنه صفاهان معطوف داشتند و بدان بلده جنت نشان رسیده اصفهانیان پیشکش و پای انداز
لایق کشیده خدمات مستحسنه بجای آوردند و دار السلطنه مذکور بنواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا اختصاص
یافته داروغگی آن از جانب نواب شاهزاده کی بامیر حسین خان مازندرانی برادرزاده نواب مهد علیا
تفویض یافت و از انجا روانه شده سه روز در بلده کاشان اقامت نمودند و از کاشان متوجه بلده المؤمنین
قم گشته در ان مدینه طیبه بملاقات شریفه نواب خورشید احتجاب سلطانم والده ماجده نواب سکندرشان
فایز گردیدند نواب مشار الیها اگرچه از فوت فرزند رشید نامدار اسمعیل میرزا و واقعه هایله نبیره گرامی
سلطان حسین میرزا صاحب تعزیه و اندوهناک بود اما از دیدار گرامی نواب سکندرشان که پسر بزرگترش
بود و مدتی بود که فیما بین مباعدت و دوری روی داده دل بمفارقت ایشان نهاده بود و از دیدن نبیرهای گرامی
روشنایی دیده بینا حاصل کرده محنت و اندوهش بهجت و سرور مبدل گشت حسین قلی سلطان ایشیک آقاسی
باشی شاملو بعضی سوتات و یراق و اسباب پادشاهی که باستقبال آورده بود و جمعی از مقربان
بساط عزت درین منزل وارد گشته بسعادت زمین بوس فایز گشتند در دار السلطنه قزوین از اخبار واردین
بمسامع امرا و عظام رسید که اقتدار نواب خانم و جمعیت و اتفاق ایشان در انجا پسندیده خاطر اشرف
و نواب مهد علیا نیست و امیرخان و پیر محمد خان و خلیل خان قورچی باشی و سایر امرا و خواتین عالیشان هر یک با دیگران
واقوام و اعیان بی رخصت نواب خانم مقید برفاقت یکدیگر شده متوجه استقبال گشتند و چند روز در بلده
که در بلده قم توقف واقع شد اکثر امرا و اعیان بملازمت رسیدند و وکلای نواب پریخان خانم نیز استشمام رایحه
بی التفاتی نموده و شمخال سلطان و اتباع او اندکی پریشان خاطر گشتند و مجملاً رایات منصوره پادشاهی از بلده المؤمنین
قم بمقر سلطنت در حرکت آمده چون از ساوه گذشته بخشکرود رسیدند امیرخان و پیر محمد خان و خلیل خان قورچی
باشی و محمدی خان تخماق و جمعی که در قزوین مانده مقرر چنین بود که در موکب علیه نواب خانم و هودج اقبال او باستقبال
روند صلاح وقت در ان دیدند که از ملازمت نواب خانم تخلف جسته هر کدام با اتباع و مردم خود متوجه استقبال
شوند بعضی رخصت حاصل کرده و بعضی بی رخصت روانه شده در حوالی خشکرود بسعادت ملازمت فایز گشتند و خبر
رسید که شمخال سلطان با جماعت چرکسیه و اتباع خانم با اسلحه و یراق جنگ در خانه نواب خانم جمعیت نموده
سودای شورش و فساد در سر دارند در حوالی دار السلطنه قزوین امیراصلان خان ارشلوی افشار را که یکی از
غلاة اسمعیل میرزائیان بود طلب فرمودند و دفع شمخال سلطان را در عهده او نمودند و او متقبل این خدمت

شده رقم اشرف باسم شمخال سلطان با لقاب مناسب غرا صدار یافت مضمون آنکه ما ایالت و دارائی ولایت
شکی را که در زمان شاه جنت مکان چند سال الکاء او بود همیشه از روی آن داشت با و شفقت فرمودیم چون
ساعت خوبیت با مردم خود نقل مکان نموده از شهر بیرون رود دار دوی خود را بیرون شهر که داشته
چون مرو دولتخانه نزول اجلال فرمائیم تنها آمده بپای بوس مشرف شود و روانه گردد امیر اصلان خان که با شمخال
سلطان دوست و یکدل و همزبان بود بشهر آمده رقم اشرف را آورده تکلیف سوار شدن او کرد و شمخال
سلطان اگرچه دانست که این معنی از روی شفقت بفعل نیامده چون فرار نوع دیگر نخود نمیداد و بر رفتن شکی
و خود را بگوشه کشیدن متنبه و مسرور گشته طوعا و کرها باتفاق امیر اصلان خان سوار شده بموضع خشیس
که یکفرسخ از قزوین است فرود آمد و روز دیگر که غره ماه ذی الحجه الحرام بود موکب همایون پادشاهی
در سر صوفیان که یکفرسخ شهر است نزول نموده نواب پریخان خانم در هودج زرنگار قبه مرصع قرار گرفته
قورچیان حرم و ملازمان خاصه نواب مشار الیها قریب بانصد پیاده محفه را بر دوش برداشته باردوی
معلی آورده چون بحرم حرم در آوردند خواجه سرایان بمراسم خدمت پرداختند و در حرم ملاقات برادر
ارجمند کامکار و شاهزاده های نامدار وقوع یافته از جانبین بعد از مراسم تعزیه شاه جنت مکان
و برادران شکایت اسمعیل میرزا و اطوار ناپسند او و دلیری که در قطع صله رحم نمود بمیان آوردند از
بعضی خواجه سرایان مسموع شد که نواب مهد علیا از روی ادب بدست بوس نواب خانم فایز گشته نواب
خانم از عجب و غرور و کم خردی نواب مهد علیا را وقعی نهاده بود بالجمله در روز دوم شهر ذی الحجه که
یازده ماه از سال اودئیل ۹۸۵ گذشته مولانا افضل منجم قزوینی ساعت اختیار نموده نواب سکندر
شان و شاهزاده عالیمکان بمعان قاید اقبال از آن منزل سوار شده متوجه شهر و دولتخانه مبارک گشتند
خلایق و عوام الناس گروه گروه و فوج فوج باستقبال شتافتند از سر صوفیان تا در دولتخانه
همایون خلایق جوق جوق و صف صف ایستاده لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند نواب سکندر شان
در کمال مسرت و شادمانی و استعلای معارج دولت و کامرانی داخل دولتخانه همایون شده اقبال مثال
بر چهار بالش عزت و اقبال تکیه زدند و بنات مکرمه و زوجات مطهره شاه جنت مکان و سایر خدمه
حرم محترم بشرف پابوس مشرف شدند اما احوال نواب خانم آنکه در وقتی که نواب سکندر شان متوجه
دولتخانه مبارک میشدند حکم شد که خلیل خان افشار که در زمان شاه جنت مکان امامی لله علیا جناب
خانم بود او را بمنزل خود برد که من بعد در منزل او باشد بعد از سواری نواب سکندر شان و نواب جهانبانی
قورچیان عظام بدستور محفه آن پرده نشین سرادق سلطنت را بر دوش گرفته نواب مهد علیا و مخدرات
استار سلطنت سواره از عقب محفه در حرکت آمدند و چون بدر دولتخانه مبارک رسیدند و از کثرت
و ازدحام خلایق که از شهر باستقبال آمده بودند راه تردد مسدود بود قورچیان و ملازمان نواب خانم

برحسب اشاره علیه هودج را بجانب خانه نواب خانم بردند که باتفاق مخدرات دودمان سلطنت از راه خانه خود
داخل باغچه حرم گردند و چون بدر خانه نواب شاهزاده [illegible] رسیدند ملازمان خلیل خان هجوم نموده محفه را بجانب خانه
خلیل خان بردند و چون قورچیان و ملازمان خاصه نواب خانم در اول حال از رفتن ابا نموده نمیدانستند که
صورت حال چیست تا آنکه مردم خلیل خان صریحا گفتند که حکم قضا امضای پادشاهی برینجمله نفاذ پیوسته و نواب
خانم از اندرون محفه از کشاکش هودج کشان بر صورت حال اطلاع یافته رضا بقضای الهی داد و بامری
که هرگز در مخیله اش نمیگذشت دل نهاد مجملا نواب خانم را بخانه خلیل خان بردند همانروز امیر اصلان خان را حکم شد
که بموضع پیش رفته شمخال سلطان را بقتل آورده و مشار الیه با جمع کثیر رفته بهانه مشایعت در حین ملاقات
چند نفر از جماعت افشار شمشیر در او نهاده بقتل آوردند و چراکسه اصلا قدرت دست و پا زدن نیافتند
و امیر اصلان خان سر او را بدرگاه والا آورده رتبه خانی و نوازش و تربیت یافت و در همان شب چند
نفر از ملازمان خلیل خان حسب الامر نواب خانم را خفه هلاک کردند و جمیع اموال و اسباب سرکار خانم که باعتقاد
مردم تخمینا سی هزار تومان میشد در ازاء این خدمت بانعام خلیل خان مقرر شده شاه شجاع پسر اسمعیل میرزا
که هنوز یکساله نشده بود راه عدم پیموده ولی سلطان قلی خان ابحک اغلی را نیز گرفته بدست ذوالقدران
شیراز که معاند او بودند دادند و او نیز عاقبت بجزای خود رسید چون این قضایا بوقوع پیوست نواب مریم شان
مهد علیا درکمال عظمت و استقلال متکفل مهام سلطنت و پادشاهی شده هیچ مهمی بی عرض و اشاره علیه فیصل
نمییافت نواب جهانبانی بمنصب [illegible] دیوان اعلی منصوب گشته مقرر شد که در ضمن احکام و مناشیر پادشاهی
بربالای مهر و زیر مهر زنند و حسین بیک ولد خواجه شجاع الدین شیرازی که خالوی علی قلیخان شاملو بوده و خان
خانم همشیره او در خدمت نواب مهد علیا و شاهزاده نامدار بجهة سوابق خدمات که در دار السلطنه
هرات از او بظهور رسیده نیکو خدمتها پیوسته غایبانه عزت و اعتبار تمام داشت بوزارت نواب
جهانبانی سربلندی یافته مهر وکالت را باو سپردند ملا افضل منجم قزوینی که بسمت خانه خواهی با نواب
مهد علیا داشت بکمال اعتبار و اقتدار یافته مهم کلانتری و مهمات دیوانی قزوین باو متعلق گشت و میرزا سلمان
من حیث الاستقلال رکن السلطنه و اعتماد الدوله گشته شروع در فیصل مهمات ممالک نموده منصب عالی
صدارت بمیر شمس الدین محمد خبیصی کرمانی که سید فاضل نیکو اخلاق بزرگ منش درویش نهاد بود
مفوض گشت سبب صدارت مشار الیه آنکه در وقتی که نواب سکندر شان از هرات متوجه شیراز بود
در قضیه حضرت میر کلا [illegible] رسیده خدمت مرغوب بتقدیم رسانیده بود و فضایل و کمالات حضرت میر
و صحبت او نواب سکندر شان را خوش آمده باو تعهد نموده بود که حقیقت اهلیت و استعداد او را بعرض
شاه جنت مکان رسانیده التماس نماید که او را بمنصب صدارت عظمی سربلندی دهد و از قوت بفعل نیامده درین
وقت که رقم سلطنت و جهانبانی آنحضرت توقیع وقیع موقع [illegible] گشته مهام سلطنت و فرمانروایی

بذات اشرف تعلق گرفت از کمال وفا و وفاق و عواطف و اشفاق شاهانه سیادت پناه مشار الیه
را بدین پایه والا ارجمندی بخشیده از دار الملک شیراز بحکم همایون بطلب مشار الیه غرا صدارت
و حضرت میر در کمال عزت و اعتبار بپایه سریر اعلی شتافته من حیث الاستقلال بامر صدارت
پرداخت و ممالک محروسه را بامرا عظام طوایف قزلباش قسمت فرموده امیر خان موصلو بایالت
دار السلطنه تبریز منصوب گشته اسمعیل سلطان و شاه قلی سلطان برادران امیرخان و سلطان مراد خان
ولد ابراهیم سلطان پناده اغلی ترکمان حسب الصلاح امیرخان برتبه امارت سرافراز گشته در آذربایجان
الکا داده شده و امیر الامرائی چخور سعد بدستور زمان شاه جنت مکان بمحمدی خان تخماق استجلو قرار
گرفت و امیر الامرائی قراباغ که اسمعیل میرزا بامام قلیخان قاجار داده بود بدستور باو تفویض یافت
و ایالت و دارائی شیروان بارس خان روملو متعلق گشته ارد وعدی خلیفه تکلو و چند نفر از امرا تکلو و غیرهم را
در شیروان الکا دادند و ولی خان تکلو بایالت همدان سربلند گشته بدانصوب شده از امرا استجلو
مرشد قلیخان الکاء او در خاف و باخرز خراسان و ابراهیم خان برادرش در اسفراین الکا داده ترشیز را
بمحمود خان صوفی اغلی و بولی خان جرجی باشی عنایت فرمودند و خوشعان و بعضی محال خراسان که بوداعی
بحکمی تفویض یافته ابو الفتح خان ولد اغزلو خان شاملو و خوش خبر خان برادر او با قلاع کرم سیر
و غوریان آنحدود الکا دادند و در دار الامان کرمان ولی خان افشار توم قورچی باشی تفویض یافته
کوه گیلویه بدستور سابق بخلیل خان افشار تعلق گرفت و محال عربستان اکثر بامرا درگاه قسمت شده
کاشان بمحمد خان موصلو توم میرخان که از ارکان دولت قاهره بود شفقت شده دار السلطنه قزوین بسلطان
حسین خان شاملو متعلق گشت و الکا قم بدستور سابق بحیدر سلطان چاووق ترکمان و ساوه بابو المعصوم سلطان
ترخان ترکمان مرحمت شده و الکاء ری بمسیب خان تکلو و خار طوس و سمنان بشاه قلی سلطان قاپی اغلی ذو القدر
و ساوج بلاغ و جوشقان و بعضی از اعراب بشاهرخ خان مهردار و طارم و خلخال و بعضی محال بپیره محمد
خان مقرر گشت و مملکت فارس بامرا ذو القدر تقسیم یافت و استراباد بمحمد خان حاجیلوی ذو القدر
عم زاده ابراهیم خان شفقت شده و همچنین هریک از امرا هر طایفه را الکا مناسب حال داده روانه فرمودند
و خان احمد گیلانی برحسب وعده که فرموده بودند بسلطنت و دارائی گیلان بیه پیش و بلقب ارجمند اخوت
سرافراز و بشرف مصاهرت این دودمان ممتاز گشته از بنات مکرمه شاه جنت مکان مریم سلطان بیگم
بعقد ازدواج او درآمده در دار السلطنه قزوین بآئین شایسته عروسی واقع شده و خان احمد مذکور
کامیاب دولت و مبتهج و مسرور روانه گیلان گردید و علیخان کرجی و الوند خان و سیمون خان و الدکوا
خان را که هر دو در قلعه الموت محبوس بودند و اسمعیل میرزا بیرون آورده بود صبیه سام میرزا برادر شاه
جنت مکان را بعلیخان داده بایالت شکی فرستادند و سیمون خان بشرف اسلام مشرف شده و بسلطان

محمود خان موسوم گشته او نیز بحسب کلام انما المؤمنون اخوة لقب ارجمند برادری یافت و قرین اعزاز و احترام روانه
گرجستان و متصرف الکای موروثی گردید و سادات عظام و اکابر و اشراف ممالک محروسه بعضی که از زمان شاه جنت
مکان در اردو مانده بودند و خواه جمعی که در زمان اسمعیل میرزا در پایه سریر اعلی مجتمع گشته بودند و هر کو مطلب
و مدعائی که داشتند بانجاح مقرون گشته فراخور حال بمناصب مناسب پایه با خلع فاخره شاهی رخصت انصراف
یافتند از آنجمله مرتضی ممالک اسلام میر میران یزدی بسیورغالات مجدد ارزانی داشته صفیه سلطان بیگم
صبیه اسمعیل میرزا که خواهرزاده او بود بشاه خلیل الله پسر کهتر و خانش خانم صبیه شاه جنت مکان را بشاه نعمت الله
یزدی پسر بزرگتر او عقد بسته معزز و محترم روانه دار العباده یزد گردید و او نیز لقب ارجمند برادری یافت و نواب
سکندر شان دست دریا نوال به بذل و احسان گشاده ابواب خزائن گشوده داد و دهش بسر حد اسراف و اتلاف
رسانید ارکان دولت و میرزا سلیمان وزیر جهة جذب قلوب الناس و طمع مال دست از مال برداشته جمیع امرای
عظام را که بممالک فرستاده بودند از خزانه عامره مدد خرج و مواجب یکساله دو ساله که خلاف متوقع
ایشان بود دادند چنانچه بامیرخان و اتباع او هفت هزار تومان داده شد و سایر امرای علی هذا القیاس قیچاجی خانه
خاصه شریفه شاه جنت مکان که از اثواب خلعتی مملو و سالها اندوخته بود و کان نمود صرف خلعت امرا و ارباب
مناصب و عمال و کلانتران و اشراف ممالک شد و نواب سکندر شان هیچ روزی نبود که ده بیست خلعت
بمردم مجهول نمیداد و قورچیان عظام را که اکثر مواجب ده ساله نیافته بودند حکم شد که مواجب سنوات بدهند همه
روزه زر نقد از خزانه عامره صندوق صندوق آورده دامن دامن بقورچیان میدادند ابواب منافع بر ارباب
مناصب دیوان گشوده گشت و رشوه ارتشا رواج گرفت طوایف قزلباش بجماعت ریش سفیدان و
اویماقات ارادهای متخالف پیش گرفته وزرا و ارکان دولت را برشوه تسلی ساخته آنچه اراده میکردند
از پیش میبردند امرای مجدد برای از هر اویماق تعیین شد چون الکاء مملکت تقسیم یافته بود مواجب از خزاین
عامره میدادند متعصبان هر اویماق سر شورش و فساد برداشته در مقام آن آمدند که بر اضداد پیشی گرفته
لوای استقلال برافرازند مجملا طوایف قزلباش الحاح مطالب جوی در پیش نهاد همت ساخته صلاح دین
و دولت را کمتر منظور میداشتند تا آنکه در اندک وقتی خزاین معموره از نقود و اجناس خالی گردیده و خاک
فیروزه را که در عرض پنجاه سال از معدن جمع شده بود بجاده دستی نجاک برابر گشت و از خودسری و خودرائی
کار آن قوم وفاکیش وفاق اندیش بشقاق مبدل گشت اخبار اختلاف احوال و عدم اتفاق قزلباش
اشتهار یافت و بدینجهت خللهای فاحش در دولت پدید آمد مخالفان که در آرزوی چنین روزی بودند
فرصت غنیمت شمرده رومیان نقض عهد و میثاق پیشین نموده طمع در ممالک آذربایجان و شیروان کردند
و گردنکشان اطراف که سالها سر در چنبر اطاعت داشتند دم از استقلال زده دست تطاول و تعدی
بممالک دراز کرده اند چنانچه تفصیل اینها هر یک در محل خود رقم زده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی

چون در زمان اسمعیل میرزا آوازه

قتل شاهزادگان و قلع و قمع بنیان دودمان سلطنت باطراف و جوانب رسیده خاطر نشان دور و نزدیک
شده بود که از اولاد عظام خاقان علیین آشیان ابو البقا شاه اسمعیل بهادر خان اسکنه الله تعالی
فی فرادیس الجنان بغیر از اسمعیل میرزا و یکساله پسر او کسی نمانده بعد از شیوع واقعه اسمعیل میرزا مخالفان
اطراف مطلع انکه اساس سلطنت دودمان صفوی انهدام پذیرفته و احوال قزلباش اختلاف یافته
پای از اندازه بیرون نهاده شروع در دست درازی کردند از انجمله جلال الدین محمد خان که بعد از فوت
ابو المحمد خان از سایر سلاطین اورگنج بمزید شجاعت و دلاوری امتیاز داشت با گروه انبوه از اوزبکیه
بی ایمان که قریب شش هزار نفر بودند از نسا و ابیورد و الکه و دیگر بقصد یغمائی و تخریب خراسان بیرون
آمده بحدود مشهد مقدس آمده و چون هیچ یک از امرا عظام ولایات خراسان تاب مقاومت
او نداشتند در قلعهای خود خزیده منتظر بودند که هر یک از بیگلربیگیان متصدی حرب او شوند بر سر او
جمعیت نموده بمدافعه قیام نمایند جلال خان در آن حوالی تاخت و غارت بسیار کرده بولایت جام رفت
و آن ولایت را نیز از مواشی و اغنام پرداخته اراده داشت که از راه سرخس باز گردد و غنایم بیشمار که
از خراسان فراهم آورده بولایت خود رساند مرتضی قلیخان پرناک بیگلربیگی مشهد مقدس کس باطراف
و جوانب فرستاده امرا که بکومک او مامور بودند اخبار کرده لشکر طلب داشت و چون شنید که جلال
خان مقید بتسخیر ولایت نشده بتاخت و غارت اکتفا کرده اراده بازگشتن دارد مقید بکومک و جمعیت
لشکر نشده با معدودی از ملازمان خود و امرا و قورچیان که در مشهد مقدس حاضر بودند از مشهد بیرون
آمده متعاقب او بولایت جام آمد و جمعی دیگر از امرا و مردم الکه و باد پوشیده و کما بیش سه هزار نفر جمع
آمدند و جلال خان در جام از آمدن مرتضی قلیخان و لشکر قزلباش خبردار گشته عنان از رفتن باز کشید
و بعضی آتالیقان و ریش سفیدان کار دیده اوزبک صلاح دیده بودند که چون بقصد یغما آمده ایم در مقام
محاربه نشده اموال غارتی را بجا منی رسانیم خان از غایت عجب و غرور حسابی از لشکر قزلباش نگرفته توقف
نموده آماده پیکار و رزم گشت تا آنکه تقارب فئتین بتلاقی انجامیده از جانبین صفوف رزم آراسته
گردید آواز نفیر و کرنای در گوش گردون پیچیده دلیران طرفین پای در معرکه کارزار نهادند و از هنگام
زوال تا غروب آفتاب بحرب و قتال اشتغال نموده از جانبین داد جلادت و مردانگی دادند جلال
خان شدت حرب و قتال غازیان قزلباش و ثبات قدم ایشان را در معرکه کارزار که بدین مثابه تصور
نکرده بود مشاهده نموده از دلیری و جرات آن فوج قلیل که در مقابله او بودند تعجبها نموده از محاربه
پشیمان گشت چون شعاع خورشید جهان تاب در جوف زمین متواری گشته زمانه ملبس بلباس
عباسیان گردید هر دو گروه از محاربه بستوه آمده بودند دست از ستیز و آویز باز داشته هر کدام

درطرفی فرود آمده و بار امکا خود نشستافتند و تا صباح از جانبین پاس داشتند و غازیان قزلباش نوعی از صدمات
لشکر اوزبک و حملات دلیرانه ایشان خایف و هراسان گشته بودند که دیگر تاب مقاومت در خود قوت نمیدید
مرتضی قلیخان از غایت مردانگی همت بر انهزام لشکر اوزبک گماشته روز دیگر که سلطان ثوابت و سیار
بر منزجک[?] فلک برآمده با شعاع تیغ آتشبار خیل کواکب را منهزم ساخت غازیان قزلباش را بر محاربه
تحریص نموده متوجه معرکه اقبال گردید از انطرف جلال خان نیز صفوف آراسته بعد از حملات متواتر که از
جانبین بوقوع انجامید از وفور شجاعت و استیلای قوت عصبی بنفس خود مباشر حرب گشته اسب جلادت
بمعرکه رزم بجولان در آورد و در اثنای کارزار و شدت گیر و دار امت بیک قورچی استجلو بتقدیر الهی
بجلال خان رسیده بی آنکه بحال او آشنا گردد او را بطعن سنان جان ستان بر خاک ادبار افکنده خواست
که پایین آمده سر او را از بدن جدا کند که یکی از اوزبکیه که با جلال خان همعنان بود فریاد برآورد که دست از کشتن
او باز دار که جلال خانست قزلباش که نام جلال خان شنیدند چندی از ترکمان و چکنی بر سر او هجوم کرده او را
از دست امت بیک و جماعه استجلو گرفته کشان کشان بنظر مرتضی قلیخان در آوردند از حضار این معرکه استماع شده
که غازیان استجلو در محاربه جلال خان مردانه کوششها نمودند و میان استجلو در محاربه و ترکمان و چکنی در گرفتن
جلال خان منافسه واقع شد و هر یک امر مذکور را بخود اسناد میکردند مرتضی قلیخان صلاح در قتل او دیده سر
پر کبر و نخوت او را از بدن جدا کردند و اوزبکیه بعد از آنکه از گرفتاری جلال خان مطلع گشته راه انهزام پیموده بقیة
السیف نیم جانی بیرون بردند و غنایم بیشمار بدست لشکر ظفر اثر افتاده و سر او را با یراق و اسلحه او بدرگاه
معلی فرستاده بجایزه و جلودی نمایان سرافراز گشت مرتضی قلیخان بعد از این فتح نامدار در خراسان لوای
استقلال برافراخته چون مهمی چنین بزرگ بمدد و معاونت علی قلیخان شاملو بیگلربیگی هرات از پیش
برده بود همواره بوقوع این واقعه مفاخرت نموده از علی قلیخان که بیگلربیگی دار السلطنه هرات بود و لله شاهزاده
جوانبخت کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بود زیاده حسابی میگرفت و همیشه نقیض مطلب او بفعل
آورده خود را از او برتر میدانست تا آنکه رفته رفته میانه ایشان بافساد مفسدان غبار نقار ارتفاع یافته اسباب
خصومت روز بروز آماده تر میگشت تا بسرحد جنگ و جدال رسیده کمر میانه ایشان لشکرکشی بوقوع انجامید
در محل خود سمت گذارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی

ذکر آمدن جلال خان اوزبک بخراسان و قتل او بسعی مرتضی قلیخان ترکمان

بعد از واقعه هایله شاه جنت مکان که انواع فتنه و فساد در ممالک روی داده اول مخالفی
که از اهل خراسان بظهور آمده از مردم سیستان بود و حقایق این حال آنکه در حین ارتحال شاه جنت مکان بدیع الزمان
میرزا ولد مرحوم بهرام میرزا حسب الامر اعلی والی ولایت نیمروز بود و تیمور خان استجلو که لله میرزا بود در زمان
اسمعیل میرزا که بدیع الزمان میرزا مقتول گردید تیمور سلطان در سیستان بود و اکابر و امرای سیستان از بدسلوکی
وبی اعتدالی طایفه استجلو و از رعیتی قزلباش متنفر گشته معتبران آن طایفه جمعیت نموده تیمور خان را از

سیستان بیرون کردند و مدتی ساحت آن ولایت از لشکر قزلباش خالی بود سرکشان هر طبقه سر از دریچه عصیان
وطغیان برآورده تمهید حکومت یکی از ملوک نموده حکومت آن ملک بچند نفر از ملوک عظام که شایسته
آن امر بودند عرض کردند بعضی بنابر عاقبت اندیشی قبول این امر نکردند درین اثنا واقعه اسمعیل میرزا
روی داده تخت سلطنت ایران بنواب سکندرشان قرار گرفت مفسدان شورش طلب سیستان را
بیشتر از پیشتر هوای ریاست و سروری در سر افتاده از قزلباش بالکلیه امتناع نمودند و بساط
سلطنت و دارائی پرداخته عروس مملکت را در نظر ملک محمود که از زمره ملوک سیستان جوان
کریم الذات رشید صاحب همت بود بآراستگی و پیراستگی تمام جلوه داده اند ملک محمود از
غرور نفس و رشد و بلند پروازی شیفته جمال شاهد مملکت داری گشته قبول مملکت و حکومت نموده
اما هنوز مهمات او چنانچه مرکوز خاطر میران و اعیان ملک بود سرانجام نیافته بود که از درگاه معلی پادشاهی
ایالت سیستان بجعفر سلطان ارشلوی افشار تفویض یافته خبر آمدن او بسیستان رسید از مردم ملوکات
جمعی که تبع میران و ملوک بودند بحصارها و جاهای محکم رفته بقیه اهالی سیستان عاقبت اندیشی کرده سوای
ملک محمود و مردم او تمامی ملوک و میران باستقبال جعفر سلطان رفته اظهار اطاعت و انقیاد نمودند
و در موکب سلطانی بشهر آمدند و سلطان بر کماهی احوال سیستان اطلاع یافته جمعی را که مظنه خلاف داشت
و محل اعتماد نبودند چون قدرت تمام بر دفع ایشان نداشت و احتمال فساد کلی داشت با ایشان بمدارا و رفق
سلوک کرده اکثر الجماعت را رخصت داد که بجاهای خود روند و انهم [illegible] ملک غیاث الدین محمد و از
میران امیر مبارز علی در شهر نزد سلطان ماندند تتمه مردم از موافق و مخالف همگی بمنازل خود رفتند بعضی
از ارباب و رعایا و مردم آن ولایت سیما ملوک سرایان و پشت زرهها با سلطان موافقت نموده درستی
مینمودند سایر ملوکات میان خوف و رجا روزی میگذرانیدند تا مدت شش ماه میانه سلطان و اهل
سیستان طریق مدارا و مواسا مسلوک بود درین اثنا ملک غیاث الدین محمد باجل طبیعی درگذشت
و فرزندان و متعلقان او رخصت یافته نزد اقوام خود رفتند و چون متعلقان او با اقوام پیوستند
مردم سیستان که بحصارها رفته بودند سر شورش و بی ادبی برآورده همه روز بتحریک ملک محمود
بحوالی شهر آمده تاخت و غارت مینمودند تا آنکه بی اندامی و دست درازی بیباکان سیستان از حد
اعتدال تجاوز نموده جعفر سلطان و عباد سلطان افشار حاکم گرمسیر که حسب الامر اشرف بکومک او مامور
بود با دو هزار سوار از محل قزلباش بجهت تادیب و تنبیه متمردان و بی دولتان از شهر بیرون رفته
و از اهل سیستان که اطاعت و انقیاد سلطان مینمودند تا یکهزار کس بلکه بیشتر همراهی سلطان از
شهر بیرون آمده بقشون قزلباش پیوستند از جانب ارباب خلاف نیز ملک محمود با سایر ملوک
و امیران سیستان از مکان خود حرکت کرده با لشکری انبوه از آب میانه هیرمند عبور کرده در کنار

آب میان هر دو گروه جنگ در پیوست و جعفر سلطان در معرکه تنگ و تاز سپاهیانه نموده تاختهای بی باکانه
که لشکر دارش کرمستی بنیاد میکرد در اثنای کر و فر تیری از شست قضا کشاد یافته از جانب سیستانیان بر
سلطان رسیده اسب بسر در آمد و سلطان در میانه معرکه از اسب افتاده مجروح از اسب افتادن قوت حرکت
نداشت فی الفور یکی از جنود سیستان بسر وقتش رسیده بقتلش پرداخت لشکریان از قضیه سلطان خبر یافته
شکست و پراکندگی در میان ایشان افتاده منهزم شده راه شهر پیش گرفتند اما ملک محمود سر راه بر لشکریان
خود گرفته مانع تعاقب قزلباش و اتباع ایشان گردیده نگذاشت که از متجنده سیستان کسی تعاقب کند زیاده
مردمی ضایع نشدند و کسی نزد اتباع سلطان بشهر فرستاد که فراغبال اموال و اسباب خود را بار کرده بیرون
روند و غازیان قزلباش در کمال اندوه و بی سامانی رو براه آورده از آن ولایت بیرون آمدند بعد از آنکه ملک
محمود خاطر از ممر قزلباش جمع نموده شهر از ایشان خالی شد در کمال شوکت و اقتدار داخل شهر شده بر مسند
حکومت نشست و صیت ایالت و دارایی او باطراف و اکناف خراسان رسیده جمعی از اعیان هر طبقه در
خدمت او جمع آمدند و ملک محمود نیز که تا حال با اندک عزت و اعتباری که از حکام قزلباش نسبت باو وقوع
یابد راضی بود حالا چون در اوائل ولایت نیم روز دیده مملکتی چنان معمور و آبادان در قبضه اقتدار خود یافت خوان
احسان گسترده مردم را ببذل عطایا خوشدل گردانیده با نجه دست ملکش میرسید ایثار مینمود و ارباب
فساد و خوش آمد گویان از قوت طامعه بحرکت در آمده بجهة اخذ مال ملک را اغوی نمودند که شما از اولاد یعقوب بن
لیث آمده که ملک الدنیا لقب داشت چرا به سیستان قناعت باید کرد و از گفتار نا هنجار هرزه گویان بیخرد
و خیالات فاسد بکاخ دماغ او راه یافته دم از استقلال و استبداد زد و اما بعضی عاقبت اندیشان دوربین در
مقام نصیحت ملک در آمده او را از مخالفت دودمان قدسی نشان صفویه تخویف و تهدید نمودند و او نیز از
کرده نادم و شرمسار گشته ترک زیاده روی کرده کس بدرگاه معلی نواب سکندرشان فرستاده اظهار
اخلاص و بندگی نمود و بمحمد خان ترکمان که در زمان شاه جنت مکان حاکم سیستان و لله بدیع الزمان میرزا بود توسل
جسته و بوسیله او استدعای ایالت مملکت نیم روز کرد و چون فرستادگان او بپایه سریر اعلی رسیدند
و تحف و هدایا گذرانیدند محمد خان که در آن ایام رکن السلطنه بود حامی ملک شده حکم ایالت سیستان
از دیوان اعلی جهة ملک حاصل نموده فرستاد و نواب سکندرشان و ارباب دولت قاهره بنابر مصلحت وقت
از قضیه جعفر سلطان اغماض نموده در فرستادن منشور حکومت ملک مضایقه نکردند و ملک محمود حسب
الحکم بر مسند حکومت تکیه زده بیشتر از پیشتر استقلال یافت روز بروز رایات دولتش ارتفاع میگرفت
و همچنانکه در قضایای ایام جلوس همایون شاهی ظل الهی مرقوم کلک بیان میگردد میرزایان قندهار
اولاد سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا تسخیر ملک را که حکومت گاه عم ایشان بدیع الزمان میرزا بود
پیش نهاد همت ساخته لشکری عظیم بر سر او کشیدند میان ایشان بعضی اوقات محاربه و بعضی اوقات مصالحه

اتفاق افتاد بالآخره رستم میرزا در اوایل زمان جلوس همیون بر ملک محمود تسلط یافته او را بقتل آورد باقی
حالات سیستان و ملک جلال الدین ولد ملک محمود در طی احوال میرزایان قندهار در صحیفه دوم وقایع
زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مرقوم قلم وقایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی ذکر
سوانح آذربایجان و شیروان و لشکر فرستادن سلطان روم بآن مرز و بوم و قضایائی که در طی این حالات روی داد
پیشه داران معرکه سخنوری سمند مشک افشان قلم را در مضمار حدیث بدین آیین جلوه میدهند که چون مشیت
الهی باختلال احوال ساکنان دیار آذربایجان و شیروان تعلق گرفته بود بعد از وقوع واقعه هایله اسمعیل میرزا ابواب
محنت و بلا بروی روزگار آن قوم گشوده گشته امن و استقامت از آن دیار کناره گرفت و اشتعال نوایر
فتن و فتور تا کره اثیر اتصال گرفته خرمن عمر و مال سپاهی و رعیت آن دیار را بسوخت و منتزهات آن ولا
دلگشا لگدکوب حوادث گشته وارکان کوی پریشانی را پناه و آرامشی بدیدار نبود و بساتین بهشت آسا حکم
خارستان پیدا کرده گل و ریحان از خشک سال نوایب پژمردگی یافته القصه قریب ده سال متواتر و متوالی
عساکر ادبار روی بآن دیار آورده بازار قتل و غارت رواج داشت و شیوه اسیری اهل اسلام که در هیچ
زمان وقوع نیافته بود شیوع یافته بسیاری از نسا و صبیان سادات و اشراف آن ولایت بذل رقیت گرفتار
آمدند و تفصیل این حالات در ذیل این دفتر از مساعدت بخت مامول است چون امنیت و استقامت ملک
ایران و تدارک احوال ایرانیان از دیوان رفیع ارکان السلطان العادل ظل الله برای جهان آرای بندگان
نواب کامیاب شاهی ظل اللهی منوط و مربوط گشته تا تخت فیروزبخت سلطنت و عالم آرائی بوجود فایض
الجود بندگان آنحضرت آرایش نیافت این اختلال روی در کمی ننهاد والحمد لله والمنه که باستقامت عقل
دوربین و شعاع تیغ آتش بار مشعله آیین آنحضرت ظلمت ادبار از صبح اقبال دمیدن گرفت مخالفان تیره
روزگار جزای اعمال یافته مدت درآمده آفتاب معدلتش بر ساحت امانی و آمال رعایا پرتو انداخت
روزگار آن قوم چون بهار دولتش طراوت گلزار ارم یافت و چهار ارکان اضداد بدستیاری معمار
معدلتش استحکام گرفت طوایف سپاه که با یکدیگر بخلاف و نفاق زندگانی میکردند شیوه وفاق
واتفاق پیش گرفته و امروز ممالک ایران بیمن معدلت شاه جهان رشک گلزار جنانست امید که زمان
دولتش بظهور صاحب الامر اتصال یافته عالمیان بیمن اقبال بیزوالش ~~در ظلال بیزوالش~~ در ظلال رافت
وامتنان آسوده حال باشند و ذات خجسته صفاتش که موجب آسایش جهانیان و آرایش جهانست
از مکاره و مصایب دوران در حفظ امان ملک منان بوده باشند بیت خدایا تو این شاه والانژاد * که دایم
دلش در جهان شاد باد * بداری بر اورنگ شاهنشهی * زمانه مبادا ز عدلش تهی * جهان دایم از عدلش
آباد باد * خلایق ز اقبال او شاد باد * سبحان الله چه می سرایندم و قاید اقبال بی اختیار عنان جواد
مشکین شیم قلم را بکجا کشانید القصه بعضی از مفسدان اکراد خصوصا اولاد شاه قلی بایلان که در مابین

وان و آذربایجان اقامت داده چنانچه شیوهٔ زمین داران است که هر چند گاه برحسب اقتضای وقت و زمان دست
در فتراک یکی از پادشاهان زده خود را از او میسازند در زمان اسمعیل میرزا و ظهور آوازهٔ جهان آرائی و روی ارادت بکلار
او آورده نوازش و تربیت یافتند بعد از آنکه ارتحال اسمعیل میرزا و پریشانی دولت و بی اتفاقی قزلباش
مشاهده نموده بجانب وان رفته در مقام فتنه اندازی درآمدند و خسرو پاشا که حاکم وان بود اغوا نموده باوی
بر سر فساد شدند و خسرو پاشای مذکور براه خود یا بامر پادشاه روم علی ای تقدیر عهد و پیمان که در زمان شاه جنت
مکان علیین آشیان و سلطان سلیمان فیمابین استوار گشته بایمان تأکید یافته بود و عهدنامه بدست خط سلطان سلیمان
در ایران بود بر طاق نسیان نهاده لشکر وان و آن حدود را بامرا و اکراد آن سرحد بر سر خوی و سلماس و آن حدود
که سالها در خواب بود بیدار کرده خود را مورد کلام الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها ساخت مجملا اول حادثه
که روی نمود واقع شد که لشکر اکراد با غلبه و ازدحام تمام قبل از آنکه امیرخان بیگلربیگی آذربایجان و امرا رتق
و فتق دار السلطنه تبریز روند علی الغفله بر سر حسین خان سلطان خونسلو که در خوی بود آمدند و غازیان قزلباش جهت
آنکه چند سال فیمابین مصالحه و دوستی بود و گمان نمیبردند که سلطان روم نقض عهد و پیمان نماید از طریق حزم و احتیاط
غافل افتاده فارغ البال نشسته بودند چون دانستند که طوایف اکراد جمیعا طریق عصیان و طغیان پیش گرفته
باتفاق رومیه بقصد استیصال قزلباش آمده اند دست از جان شیرین شسته بمدافعه مشغول گشتند و چون مخالفان
اضعاف مضاعف قزلباش بودند اثری بر سعی و کوشش ایشان مترتب نشده و مخالفان غالب ایشان
مغلوب گشتند چون اکثر خانه کوچ همراه داشتند بر سر اهل و عیال کوشش نموده مردانه وار بدرجه شهادت
رسیدند و نساء و صبیان اسیر و اموال و اسباب بتاراج رفته کمتر کسی از آن مهلکه نجات یافتند و اسباب
و اموال رعایا و عجزه نیز نهب و یغما شده و بعد از این قضیه قلعه گوگرچلق و قلعه مراغه اورمی تصرف اکراد در
آمده بعد از آنکه امیرخان به تبریز رسید همت بر تدارک این احوال گماشته با امرا رفیق و لشکر آذربایجان قریب
ده پانزده هزار کس جمع آورده متوجه آنصوب شد امرا اکراد تاب مقاومت نیاورده بعضی در قلعها ماندند
و بعضی دیگر بمحال اصلی رفتند و چون الکاء اکثر غارت یافته رعایا پراکنده شده بودند احدی از امرا قزلباش
در آن دیار توقف نتوانست نموده و امیرخان در مقام تصرف درآمده آن قلاع را ضبط نتوانست کرد و بار دیگر گشته
بتبریز آمد و درآمد و رفت موجب زیادتی خرابی آن ملک گشته و اکثر رعایا خوی و سلماس و ارومی جلا اختیار
نمودند و جمعی که بتدریج جمع آمدند ناچار اطاعت مخالفان نمودند آن ممالک تصرف ایشان قرار گرفت و چون
آوازهٔ برهمزدگی سرحد و مخالفت رومیه و عصیان و طغیان و اکراد در آن حدود اشتهار یافت مفسدان هر طایفه
مکری که سالها پروردهٔ نعمت این خاندان بودند و در حدود سلدوز و میاندواب مراغه اقامت میداشتند
حرام نمکی را شعار خود ساخته امیر بیگ سردار ایشان خود را امیرخان نام نهاده بحدود مراغه آمده ایلچی قراچق را
که اسبان خاصه شاه جنت مکان بود از آن حدود رانده قریب ده هزار اسب تازی نژاد ابلق و مادیان

خورد و بزرگ بودند چون خبر بامیرخان رسید در عقب ایشان ایلغار نموده بگرد ایشان رسیدند قلیلی که در راه
مانده بوده و از خوف رسیدن لشکر بسر برده بود باز گردانیده بحوالی تبریز آمده و مردم ولایت شروان از این هوا
یاغیگری در سر افتاده ابوبکر میرزا ولد برهان میرزا که از نژاد سلاطین سابق شیروان بود و از بیم قزلباش
در داغستان و چرکس و الخده بی سر و سامان میگشت اغوا نموده دو سه هزار کس از طایفه لزگی و قراوک
که از نژاد بقیه سپاهیان شروان بودند بر سر او جمع شده متعرض حدود آن ولایت گشتند مشار الیه کس
بخدمت خواندکار روم فرستاده التماس مدد و کومک نمود که بمعاونت رومیه مملکت شیروان را بدست
آورده در سلک ملازمان خواندکار باشد و جمعی از اهالی شیروان نیز باسلامبول رفته اظهار موافقت مذهب
نموده از تعدی و تسلط قزلباش استغاثه نمودند از وقوع این حالات سلطان مرادخان والی روم نقض
عهد و پیمان پدران روا داشته بمضمون این بیت   هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه   همچنان در بند اقلیم دگر
تسخیر آن ولایت آذربایجان و شیروان را پیش نهاد همت ساخته مصطفی پاشا لله خود را که بلله پاشا اشتهار یافته بود
با لشکر گران که قریب سیصد هزار کس متجاوز بودند بدان ولایت فرستاد و محمدخان کرایخان تاتار ولد دولت
کرایخان که از نژاد جوجیخان ابن چنگیزخان بود با قریب یکصد هزار خانه تاتار از الوس جوجی در اجه سرای اقامت
نموده با سلطان روم محبت و دوستی ورزیده تکلیف کرد که گروه انبوه از لشکر تاتار از راه دشت
خزر بولایت شیروان آیند لشکر غارتگر تاتار بهوس نهب و یغمای اموال آن دیار که شهره روزگار
بود این حکم را بقدم قبول تلقی نموده اند چون این اخبار در دار السلطنه قزوین شیوع یافت بعرض
نواب سکندرشان رسید امرا و ارکان دولت صلاح در آن دیدند که اولا بجهه رفع حجت مکتوب
محبت آمیز بخدمت خواندکار فرستاده از سبب نقض عهد و پیمان و جرات و دلیری حکام سرحد که درین
مواد نمودند استفسار نماید حسب الصلاح امرا کتابت دوستانه مشعر بر استحکام بنیان مصالحه که از طرفین
مرعی و مسلوک گشت بحضرت خواندکار روم فرستاده مصحوب ولی بیک استاجلو ملازم محمدیخان تخماق
فرستادند و حکام و پاشایان سرحد او را توقف فرمودند و نگذاشتند که باسلامبول رود تا آنکه لله پاشا
از ارزن الروم گذشته بولایت فارس که مابین ولایت چخور سعد و ارزن الروم واقعست آمد و چون یکی از
شرایط صلح شاه جنت مکان و سلطان سلیمان آن بود که الکاء مذکور در میانه خراب بوده از جانبین متوجه آبادی
آن نشوند تا غایت خراب افتاده بود لله پاشا اول در آبادانی الکاء مذکور شده قلعه از تعمیر نموده کوتوال
و حارس گماشته بولایت اخسقه از اعمال گرجستان که الکاء منوچهرخان گرجی داماد سیمون خان و داخل سنور
اینطرف بود و امداد از طرف رومیه سر باز زده در مقام مدافعه در آمده و قلعه خود را قایم کرده نزد سیمون خان
آمده و لله پاشا قلعه او را محاصره نموده توپها نصب نموده قهرا و جبرا قلعه را گرفته حارث و ینگچری گذاشته
روانه الکاء سیمون خان شد محمدیخان استاجلو بیگلربیگی چخور سعد حقیقت آمدن لله پاشا را بدرگاه معلی عرض کرده

از موقف سلطنت الحکام مطاعه باسم امیرخان و محمدیخان و امام‌قلیخان بیگلربیگی قراباغ عز اصدار یافت که لشکرهای
آذربایجان را جمع آورده یکجا اتفاق نموده بنوعی که مصلحت دانند به هیئت اجتماعی بمدافعه لشکر مخالف قیام نمایند
و مکرر از مجالس کنکاش انعقاد یافته چنین قرار یافت که چون پادشاه روم بنفس خود حرکت نکرده پادشاه قزلباش
را بمقابله سردار رومی لایق رتبه سلطنت نیست نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا با لشکرهای عراق و فارس
و کرمان بجانب آذربایجان نهضت فرمایند و با لشکر آذربایجان پیوسته لوازم محافظت و محارست بتقدیم
رسانند و این عزیمت مصمم گشته امرای آذربایجان را از توجه شاهزاده نامدار عساکر ظفر شعار اخبار نموده محمدیخان
در وقتی که لله‌پاشا به تعمیر قلعه قارص مشغول بود کس نزد امیرخان و امام‌قلیخان فرستاده که چون عبور مخالفان
از چخور سعد واقع میشود اگر بدین حدود آیند که یکجا جمع بوده بهرچه مصلحت باشد بصواب دید یکدیگر بفعل آید بصواب
اقرب خواهد بود امیرخان از غایت عناد و لجاج که میانه ترکمان و طایفه استاجلو بود میخواست که از ان طایفه صاحب
وجودی در میان نباشد تاخیر در رفتن نموده مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانید و امام‌قلیخان با لشکر قراباغ
بولایت چخور سعد آمده بمحمدیخان پیوسته در حوالی چلدر اتفاق نموده انتظار آمدن امیرخان میکشیدند چون اثری
از و ظاهر نشد و لله‌پاشا از تعمیر قلعه قارص فارغ گشته تسخیر قلعه اخسقه مینمود و مشخص شد که متوجه گرجستان است اراده
نمودند که سر راه بر وی گرفته دست بروی نمایند و از غایت نخوت و غرور محاربه رومیان را سهل و آسان انگاشته
با پانزده هزار کس از لشکر چخور سعد و قراباغ که حاضر بودند بعزم دست برد سوار شدند لله‌پاشا که از قرب
لشکر قزلباش خبردار گردیده هر روزه یکی از پاشایان و بیگلربیگیان معتبر را تا قریب ده هزار کس از سنجق بیگیان از
سکبانان و لشکر بسر قراولی میفرستاد و خود باستظهار لشکر بیحسابی که داشت زیاده حسابی از لشکر قزلباش
میگرفت و امرای کرد و جمعی که از اینطرف یاغی شده بودند نفاق و عناد امرای قزلباش و بی اتفاقی ایشان را چنانچه بود
خاطرنشان لله‌پاشا کرده بودند مجملا چون چرخچی لشکر قزلباش بچرخچی و قراول رومیان رسید تیز عنانی کرده
در حمله اول ایشان را از پیش برداشتند و بعقب قراول رسیده مردم عقب نیز عنان از محاربه کشیده روی انهزام
نمودند و خبر انهزام ایشان بقول امرا رسیده لشکر قول نیز اکثر بهوشیازاده مردانگی بودند بی محابا اسب جلادت
در میدان رزم بجولان در آورده خود را بمخالفان رسانیده قریب دو سه هزار کس را که اکثر اکراد سرحد بودند
بضرب سنان جان ستان بر خاک بوار انداخته بعضی را دست و گردن بخم کمند گرفتار گردانیدند و هر کس از
غازیان قزلباش بمعرکه رسید بجهة تحصیل نام و ننگ و غیرت همچشمان بملاحظه از عقب مخالفان میتاخت امرای
عظام چون واقف شدند که لشکر قزلباش بسیار دور شدند بملاحظه آنکه مبادا چشم زخمی رسد خود نیز از عقب
لشکریان پیش آمدند چون خبر دلیری جنود قزلباش و انهزام عساکر روم بلله‌پاشا رسید از غایت عجب
و کمال تهور بی آنکه تزلزل بحالش راه یابد خود سردار معتبر را با پاشایان و بیگلربیگیان و با پنج و سه هزار کس
بدفع صولت سپاه قزلباش مامور گردانید و در دنبیه فوج فوج و دسته دسته و گروه گروه از اوردوی خود

بیرون آمدن متوجه معرکه قتال شدند و چون چشم ایشان بر سپاه قزلباش افتاد قریب ده هزار کس تکمه به جلو
انداختند و بیمحابا بر سر سپاه قزلباش تاختند لشکر قزلباش که دو سه فرسخ از امرا دور شده بودند و
متفرق و پریشان میرفتند هجوم سپاه مخالفان ملاحظه نموده تاب توقف نیاورده طریق بازگشتن پیش
گرفتند چون اسبهای قزلباش تردد بسیار کرده اکثر از تک و دو باز مانده بودند هر کس اسیری داشت
انداخته میرفت رومیه با اسبان آسوده تازه زور رسیده بسیاری از لشکر قزلباش در آن معرکه بخاک
هلاک افتادند و تا دو سه هزار کس که اکثر مردم محمدیخان و لشکر چخور سعد بودند بقتل آمدند منهزمان لشکر
بامرا رسیدند چون تیپ امرا از هم پاشیده صف سپاه ویران شده بود فرصت جمعیت نیافته عنان از
معرکه برتافتند و شکسته و پریشان حال باردوی خود رسیدند و آواز ناله و نفیر مصیبت زدگان اردوی
محمدیخان بکره اثیر میرسید اول حطائی که از امرای قزلباش در مدافعه لشکر روم بوقوع انجامید همین
بود که از عناد و نفاقی که با یکدیگر داشتند و اطاعت یکدیگر نمی نمودند مقید جمعیت و اتفاق یکدیگر نشده
تا پانزده هزار کس اراده محاربه قریب سیصد هزار کس روی مینمودند و باعث دلیری لله پاشا شده
اندک خوفی که داشت زایل شده حقیقت بی اتفاقی و سوء تدبیر ایشان بوضوح پیوست چه اگر امرای قزلباش را
اتفاقی میبود و اطاعت یکدیگر مینمودند کل لشکر آذربایجان و شروان زیاده از پنجاه هزار کس
میشدند اگر یکجا جمعیت مینمودند و سلاطین گرجستان با ایشان ملحق میشدند آمدن لله پاشا بدان ولایت بسیار دشوار
بود از بی اتفاقی امرا و عناد او مکافات و سوء تدبیر هم مملکت از دست رفت و هم معتبر قزلباش بقتل رسیدند
لشکر آذربایجان ضایع و نابود و اموال و اسباب ایشان که اندوخته چندین ساله بود بغارت و تاراج رفت
مجملا بعد از شکست امرا لله پاشا قلعه اخسقه را نیز در همان دو سه روز فتح نموده آذوقه و لشکر گذاشته از آن
راه متوجه الکای سیمون خان شده و محمدیخان در الکای خود توقف نموده امام قلیخان و لشکر قراباغ جدا شده
بمنازل خود رفتند لله پاشا کس فرستاده سیمون خان و الکندرخان سلاطین گرجستان را باطاعت و انقیاد
خوندگار روم دلالت نموده چون ایشان نیز با یکدیگر شیوه نفاق میورزیدند و اتفاقی نداشتند سیمون خان
در شاهراه اطاعت این دودمان ثبات قدم ورزیده مخالفت رومیه اظهار نمود در شعب و شوامخ جبال
جبال با طبقه گرجیه سر راه بر لشکر مخالف گرفته و دست بردهای نمایان میکرد و اما الکندرخان که مرد محیل
عاقبت اندیش بود صلاح حال خود ملاحظه نموده با رومیان مدارا کرده نزول و ساوری باردوی لله
پاشا فرستاده اظهار انقیاد نموده این معنی نیز موجب اطمینان خاطر لله پاشا گشته از مضایق گرجستان
سهل و آسان گذشت قلعه تفلیس که در حصانت و استحکام با فلک الافلاک دعوی مساوات مینماید و در زمان
شاه جنت مکان در تصرف داودخان برادر سیمون خان بود در اینوقت که لشکر روم بآن حدود درآمد
داودخان بجهه عنادی که میان برادران بود از امداد و معاونت برادر مایوس بود در مقام قلعه داری

شده خود را بیرون انداخت و آن قلعه با سانی بتصرف رومیان درآمد کوتوال و حارث تعیین نموده در کوهی که بانی
تخت حکام گرجستان بود قلعه ترتیب داده روانه شروان شد عیسی خان گرجی و برادر الکندرخان که نیز در شکی بود
قدرت توقف نیافته خود را بگوشه کشید لله پاشا فارغ البال بشروان رسید حکام داغستان و مردم لزگی
عموماً در مقام انقیاد درآمده رعایا نیز از قزلباش عصیان و طغیان ظاهر ساختند ارس خان بیکلربیکی شروان که مرد عاقل
صاحب تدبیر بود مقاومت با لشکر رومیه و قلعه داری با وجود عصیان رعایا در خود قدرت و قوت خویش
ندیده با کوچ و متعلقان از شروان بیرون آمده در کنار آب کر رحل اقامت انداخت و مملکت شروان بتصرف
رومیان درآمده لله پاشا عثمان پاشا را بیکلربیکی شروان کرده قیاس پاشا را در ارس گذاشته و در هر
ولایتی از ولایت شروان حاکمی تعیین نموده قلعه دربند و شماخی و ارس را استحکام داده طبل مراجعت کوفت و ابوبکر
میرزا ولد برهان که چشم میداشت که حاکم شروان شود و باج و خراج بخوندکار روم دهد در شروان گذاشت
که بمعاونت رومیه ضبط شروان نماید او را بدین تسلی ساخت که چون بخدمت خوندکار رسد نشان حکومت شروان
جهة او حاصل نماید و در بازگشتن رومیه امام قلیخان بیکلربیکی قراباغ و سیمون خان پیوسته باتفاق یکدیگر در
بیشه و جنگل گرجستان مکرراً از پس و پیش خود را برومیان رسانیده در هنگام فرصت دست بردهای نمایان
کردند و غنیمت بسیار گرفتند اگرچه درین آمد و رفت تا بیست هزار کس رومیه ضایع و نابود شدند اما چون
لله پاشا لشکر بیحد همراه داشت اصلا فتوری بحال او راه نیافت و مظفر و منصور مراجعت نمود و امیرخان بیکلربیکی
تبریز که با ده هزار کس بقصد معاونت محمدیخان از تبریز بیرون آمده بود بعد از آنکه خبر انهزام محمدیخان و گذشتن
لله پاشا بجانب گرجستان و شروان شنید عنان از رفتن چخور سعد پیچیده متوجه قراباغ شده و امام قلیخان با لشکر قراباغ
بدو پیوسته باتفاق از آب عبور نموده در کنار رودخانه قبری از اعمال گرجستان برومیان رسیدند یکمرتبه فرصتی
جسته بسه چهار هزار کس رومیان که جهة بدست آوردن ذخیره از اردو بیرون آمده بودند دوچار شده جنگ
نمایان کردند تا دو هزار نفر رومیان را بقتل آورده اموال فراوان بدست ایشان افتاده جمعی از عظماء رومیه گرفتار
شده بودند امیرخان ازین قدر دست برد تسلی شده خواست که بازگرده در قراباغ رحل اقامت اندازد چه منتظر ورود
شاهزاده نامدار اعنی نواب جهانبانی و امرا و عساکر ظفر شعار بوده باشد جمعی از جهلای قزلباش که سلطان مرادخان
ولد امیرخان سردار ایشان بوده اراده دست برد نموده بیملاحظه از آب قبری گذشته طرح جنگ انداختند رومیه
که در محاربه قزلباش دلیر شده بودند بیملاحظه از آب قبری گذشته از عقب لشکر درآمده دو سه هزار کس
از لشکر قزلباش را در میان گرفتند آثار غلبه بظهور آورده شکست دادند تا دو هزار کس از لشکر امیرخان
و سایر امرا درین معرکه مقتول گشتند امیرخان بعد از شکست مذکور دیگر صرفه در جنگ ندیده مراجعت را بحال
خود صواب شناخته بجانب تبریز بازگشت و لله پاشا مقضی المرام از شروان بازگشته بارزن الروم رفته
در آنجا طرح قشلاق انداخت

ذکر توجه شاهزاده مظفر لوا سلطان حمزه میرزا و امرا بجانب قراباغ

و شیروان مظفر و منصور باز گشتن نواب عالیات مکان جون خبر نقض مصالحه و پیمان و میمنه و لشکر فرستادن سلطان
مرادخواندکار روم باذربایجان و شیروان در دار السلطنه قزوین بوضوح پیوست و توجه نواب جهانبانی سلطان
حمزه میرزا باذربایجان بتصمیم یافت امرا و ارکان دولت در رکاب همیون شاهزاده در ساعت سعد از مقر سلطنت
درحرکت آمده روانه آذربایجان شدند و نواب مریم شان مهد علیا را جدائی از آن فرزند ارجمند دشوار نموده
درین سفر مرافقت قرة العین دودمان خلافت اختیار نموده احکام مطاعه باحضار عساکر نصرت نشان باطراف
و جوانب قلمرو همایون فرستادند و موکب عالی شاهزاده تا بانی قطع مسافت نموده چند روز در چمن میانج
جهة جمعیت عساکر توقف واقع شد و در انجا قضایای شیروان و گرجستان نوعی که سبقت ذکر یافت بتحقیق
پیوست بعد از مشوره و کنگاش نیکخواهان دولت قاهره توجه جانب قراباغ را بصلاح و صواب اقرب
دانسته موکب اقبال بدان طرف درحرکت درامده بفیروزی و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسید بعد از شرایط
زیارت آستان حضرت سلطان الاولیا و توجه جانب شیروان و استخلاص آن ولایت از بدمخالفان پیش نهاد
همت ساخته از ارواح مقدسه مشایخ عظام استمداد نموده عازم قراباغ شده جون ساحت آن ولایت مضرب
سرادقات عز و جلال گردید و قرار یافت که اردوی معلی شاهزاده ظفر انتما و مهد علیا در قزل اغاج توقف نموده
امرا و عساکر منصوره باتفاق میرزا سلمان وزیر از آب کر گذشته بشیروان روند و چون خبر ورود شاهزاده نامدار
و عساکر ظفر شعار بارس خان و امرا شیروان رسید بملاحظه اینکه مبادا در باب محاربه نمودن با رومیان و دست
از مملکت باز داشتن بورد اعتراض دیوانیان و سرزنش قزلباش گردند بخاطر رسانیدند که تا رسیدن
شاهزاده نامدار بر سر شماخی رفته قلعه را محاصره نموده اگر تسخیر آن بسعی ایشان دست دهد جبران نقض نموده
روی سفیدی حاصل نمایند بدین عزیمت اردوی خود را که از آب کر گذرانیده بودند در نیطرف آب کر گذاشته
با لشکر و سپاهی روانه شماخی شدند جون طایفه روملو چندین سال در شیروان بفراغت و رفاهیت گذرانیده
غرق بحر جمعیت و شادمانی شده بودند چشم زخم روزگار بآن طایفه رسیده اکثر عظما مقتول گشته اموال
و اسباب مالا یعد و لایحصی که جمع آورده بودند تاراج حادثات رفت تبین این مقال آنکه در زمانی که پاشا
گشته که سلطان مرادخان خواندکار روم بمحمد گرای خان ولد دولت گرای خان پادشاه تاتار را تکلیف کرد
که از خیل تاتار از راه دربند بر سر قزلباش فرستد و محمد گرای خان عادل گرای خان برادر خود را با قریب بیست
هزار نفر از جنود نامعدود تاتار جرار که در شب تار چشم مور را بضرب تیر مار گردانیدند و خشند بولایت
فرستاد و عادل گرای خان بامداد و کومک عثمان پاشاه از ورود لشکر تاتار خبردار گشته باستظهار
ایشان در مقام مدافعه درآمده در روز معهود از شهر بیرون آمده صف قتال آراست و ارس خان و امرا
شیروان نیز آهنگ محاربه ساز داده آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیدند که طلیعه لشکر تاتار
نمایان شده کوه و دشت را فرو گرفت غازیان قزلباش مشاهده آن حال نموده در بحر اضطراب

غوطه خوردند بعضی از امرا صلاح بازگشتن دیدند که جنگ کنان خود را بمامن رسانند ارس خان عار فرار بخود نتوانست قرار
داد و فرصت آن نیز نبود دل بر مرگ نهاده در بحر کارزار غوطه خورده از یکطرف لشکر روم و از یکطرف
لشکر تاتار و از یکطرف لزگی و قرابورک و طاغیان شروانی قزلباش را در میان گرفته ارس خان و اکثر
امرا و اعیان پای ثبات فشرده پروانه وار جان در راه دین و دولت نثار کرده ارس خان و جمعی گرفتار
شده بقتل رسیدند و بعضی دیگر در معرکه شربت ناگوار مرگ چشیدند بقیة السیف نیم جانی را بصد
فلاکت بیرون آورده تا اوردوی ارس خان و امرا عنان بازکشیدند بعد از ان قضیه عثمان پاشا بقلعه
شماخی بازگشته عادل گرایخان و ابوبکر میرزا ولد برهان بر کنار آب کر آمده قصد یغمای اردوی ارس خان
داشتند اردوغدی خلیفه و بعضی از امرای اولاد ارس خان که از معرکه بیرون آمده باردوی خود رسیده
حقیقت حال نواب جهانبانی و میرزا سلمان و امرا که بقراباغ رسیده بودند عرض نمودند از موقف سلطنت حکم
شد که امرا طوالش و جمعی که در الکه بوده اند باردوی ارس خان رفته باتفاق الجماعت از کنار خبردار بوده محافظت
اردو نموده باشند که اینک عساکر منصوره بدفع مخالفان متوجه شروانست و ایشان حسب الحکم عمل نموده چند روزی
در انجا بحفظ و حراست مشغول بودند جسر را جهت عبور زحمت داران قزلباش نگاه داشته از کنار آب خبردار بودند
که خبر آمدن لشکر تاتار و قرابورک و طاغیان شروانی رسید امرا جمعیت نموده بعزم مدافعه بکنار آب رفته
جسر را بریدند اما لشکر تاتار که بکنار آب رسیده جسر را بریده یافتند جمعی خود را بملاحظه در آب زده عبور نموده
بالشکر قزلباش جنگ درپیوستند غازیان لحظه بمدافعه مشغول گشته واقف شدند که جمعی دیگر از مخالفان
در حوالی جوار از آب گذشته از عقب لشکر درآمدند از ایمنی سخت یافته هرکس سر خویش گرفتند و گریختگان
معرکه جمعی باردوی ارس خان و امرا رسیده از حقایق احوال اخبار نموده علامت روز محشر در میانه الجماعت پدید
آمده مردم اردو باندوه و پریشان حال سراسیمه و مضطرب الاحوال کوچ کردند که خود را بمامنی رسانند هنوز از
بعضی مردم اردو بار نکرده بود که طلیعه لشکر لزگی و تاتار نمایان شد مردم اردو پراکنده شدند و نساء و صبیان
با اموال و اسباب اسیر و تاراج شده هر قطاری بدست تاتاری درآمد جمعیت و اسباب بی نهایت که اندوخته
چندین ساله بود بدست مخالفان درآمد زنان و دختران طایفه روملو و اتباع ایشان همچنان در محملها و شتران بدست
ایشان افتاد مجملا عادل گرایخان و طایفه تاتار و لزگی غنایم موفور بدست آورده در همان روز عود نموده متوجه شروان
شدند اما میرزا سلمان و امرا عظام از قراکوبک قراباغ ایلغار نموده از نومین اولنی آب کر عبور نموده چون بحوالی شماخی
رسیدند قلعه را محاصره کرده از قضیه لشکر تاتار و غارت اردوی ارس خان اطلاع یافته مدافعه لشکر
تاتار را پیش نهاد همت ساختند و جمعی از امرا را در سر قلعه شماخی و محاصره عثمان پاشا گذاشته میرزا سلمان خان
شاملو و ولی خلیفه شاملو و مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو و امام قلیخان قاجار و سایر امرا بمقابله لشکر تاتار
توجه نمودند عادل گرایخان از عبور لشکر قزلباش و محاصره شماخی و کیف و کم لشکر خبر یافته چون

در جنگ قزلباش دلیر شده بود از غایت نخوت و غرور حسابی از ایشان نگرفته بود وحشت بکومک عثمان

پاشا روانه جانب شماخی شده در کنار آب آقسو تلاقی فریقین روی داده عادل کرایخان و جماعت لزکی که

مجموع سی هزار کس بکاوش بودند چون طلیعه لشکر قزلباش مشاهده نمودند دلیرانه پای ثبات و قرار

استوار داشته در برابر سپاه ظفر پناه صف قتال آراسته اند و از اینطرف امیر حمزه خان استجلو

ولد عبدالله خان با جمعی امرا جرجی شده پیش رفتند و از جانبین دست باکت قتال برده معرکه کارزار از

خون کشتکان حکم لاله زار گرفت و امرا که در سر شماخی مانده بودند ملاحظه نام و ننگ کرده محاربه لشکر

تاتار را از محاصره شماخی بمردانگی اولاد انسته بصلاح امرا متعاقب بلشکرگاه رسیده در معرکه قتال

حاضر شدند و طایفه تاتار با وجود حملات متواتر که از سپاه قزلباش وقوع می یافت با نقدر مایه مردم کم

داشتند پای ثبات افشرده داد مردی و مردانگی دادند آخر الامر از تیغ و اویز عاجز گشته عادل کرایخان

آثار ضعف و انکسار در لشکر تاتار مشاهده نمود و آن طایفه را بحرب و قتال تحریص کرده خود پای جلادت در

میدان مبارزت نهاده در اثنای حرب و قتال از سپاه ظفر پناه بابا خلیفه القرالویه عادل کرایخان رسید

او را بطعن سنان جان ستان بخاک بوار انداخت و او نام و نشان خود اظهار کرده حالتی که از کمال

نخوت و غرور هرگز تصور نکرده بود مشاهده نمود و بجبر قید و گرفتاری در آورده طایفه تاتار شکسته و پریشان

حال روی ادبار بوادی فرار آوردند غازیان عظام خرمن جان اکثر آن طایفه را برق سان بشعله سیف و سنان

سوخته بمضمون فاقتلوهم حیث ثقفتموهم مصداق حال ایشان امد بقیه السیف در کوه و بیشه پراکنده شده نسیم

فتح و ظفر بر پرچم لوای سپاه نصرت شعار وزیده و چون چشم لشکریان بر احمال و اثقال غارت کرده تاتار

افتاده از آنجا که حرص سپاهیانست دست از تعاقب باز داشته بر سر غارت هجوم نمودند و همان مال

و اسباب اردوی ارس خان و امرا که بدست تاتار در آمده بود همان طریق بدست سپاه قزلباش افتاد اکثر

قطارهای شتر بختیا که بدست تاتار در آمده بود بی آنکه تصرفی در آن نموده باشند بدست غازیان در آمده

چون صاحبی در میان نبود رقم تملیک بر آن کشیدند میرزا سلمان و امرا عظام بعد از فتح مبین روی توجه بجانب

شماخی آوردند عثمان پاشا چون از شکست تاتار و گرفتاری عادل کرایخان اطلاع یافت از زندگی مایوس گشته

چاره بجز فرار نیافت قلعه شماخی را انداخته بجانب دربند رفت امرا عظام جمعی را بتعاقب مامور فرموده تا

شابران رفته و بعضی توپخانه و احمال و اثقال او را بدست آورده بازگشتند عثمان پاشا خود را بقلعه

دربند انداخته باستظهار مردم داغستان توقف نموده چون اخبار فتح و گرفتاری عادل کرایخان را عرضه

داشت نموده بخدمت نواب جهانبانی و مهد علیا فرستادند در اردو نقارههای شادمانی نوازش

در آمده مهد علیا چند نفر از قورچیان معتبر را فرستادند که عادل کرایخان را باردو آوردند و امرا متوجه

دفع عثمان پاشا و تسخیر قلعه دربند شوند اما میرزا سلمان و امرا بخلاف صواب دید نواب مهد علیا جمعی را در

شیروان گذاشته عادل گرای خان را برداشته بقزل اغاج آمده بملازمت نواب جهانبانی مشرف شدند و عادل گرای خان
را نواب مهد علیا اعزاز و احترام نموده صلاح در آن دیدند که بان سلسله طرح دوستی انداخته تلطف و نیکوئی الطاف به
را در معاونت لشکر روم باز آورده شیروان را از آسیب ایشان صیانت نماید و چند نفر از تاتار را که زنده گرفتار
شده بودند مطلق العنان ساخته بملازمت او مقرر کردند و اراده امرا آن بود که ایالت شروان را بامیر حمزه خان
ولد عبدالله خان تفویض نمایند و نواب مهد علیا راضی بان نشده موقوف بامر و اشاره نواب سکندرشان فرمودند
در میان نواب مهد علیا و امرا سرکش گفت و گوئی در هر باب پدید آمده مورد اعتراضات شدند و آن قیل
و قال بی ثمره باعث آن شد که نواب مهد علیا در آذربایجان توقف ننموده طبل مراجعت کوفتند و کسی را قدرت
این نبود که مانع آن حرکت بی هنگام تواند شد در قلب زمستان و شدت سرما که کوه و هامون از بیم سردی
پوستین قاقم برف بر دوش داشت و آب از روی گل عارضان از دی بهشت از چشم سحاب قطره های اشک
شب و روز در تقاطر بود آن مسافت بعیده را که بدشواری یکماه و چهل روز قطع میشد در عرض چهارده روز
قطع نموده روز پانزدهم داخل دارالسلطنه قزوین شده اند و امرا عظام که در خجالت این گفتگوی بی ادبانه
از رکاب مقدس نواب مهد علیا و شاهزاده طهماسب تخلف نموده بودند بقزوین رسیده [illegible]ند و بشرف خدمت
نواب سکندرشان مشرف شده عادل گرای خان را در دولتخانه مبارک جای دادند و چند نفر از چیان عظام
بخدمت او کمر بستند و مایحتاج او و ملازمان از ملبوس و مشروب و ماکول یوما فیوما بر وجه لائق ترتیب میافت
و مقرر شد که کسی از جانب خود نزد محمد گرای خان برادر او و والده ایشان که هر دو در حیات بودند فرستاده خبر
سلامتی خود و تعظیم و تکریم که درباره او بفعل می آید اظهار نماید و مشارالیه دو نفر از ملازمان اعتمادی را
روانه نمود بلکه نوید مصاهرت و دامادی این دودمان عالیشأن اظهار مقدمه نیز نمود و ولایت شروان از نواب
سکندرشان بمحمد خلیفه ذوالقدر حاجیلو که در اواخر زمان شاه جنت مکان حاکم استراباد شده بودند و بعد از فوت
شاه جنت مکان و اسمعیل میرزا بجهة شورش و فساد سیاه پوشان استراباد و طغیان و عصیان بقیه ترکمان محال
اقامت نیافته بقزوین آمده بود تفویض فرمودند و سایر محال را بامرا قسمت نموده روانه شروان ساختند و محمد
خلیفه و امرا بشروان رفته هر یک در الکای خود قرار گرفتند ع گر فلک شان بگذارد که قراری گیرند
اما احوال عادل گرای خان اینکه بعد از چند روز که در دولتخانه مبارک بود در رای امرا و ارکان دولت چنین قرار یافت
که بودن او در دولتخانه مبارک لائق دولت نیست و اراده نمودند که او را از آنجا بیرون آورده در محل دیگر نگاه دارند
یا بیکی از قلاع فرستند و این معنی بعرض اشرف رسیده موافق مزاج نواب سکندرشان نیامده در جواب فرمودند
که شاه جنت مکان سیمون خان والی گرجستان را که از دین اسلام بهره نداشت بجهة تالیف قلوب گرجیان
و بدست آوردن اتباع و فرزندان ایشان بهر گونه مصلحت معزز و محترم در دولتخانه نگاه داشتند اگر بادشاه
زاده تاتار را بجهة صلاح دولت احترام نموده با او بطریق رفق و مدارا سلوک نمائیم و بدین قدر مسامحه دشمنی

حبس را دوست ساریم چه قصور دارد و فی الحقیقه بودن او در حصار دولتخانه حبس و قیدات در لباس مردمی
چه او را مجال خروج نیست و جمعی از قورچیان شب و روز بمحارست او مشغولند و مع ذلک اگر لایق دولت
نبود روز اول تجویز نمی بایست کرد و امرا درین باب اصرار نموده مقید بحکم و فرمان پادشاهی نشده جمعی را
مقرر کردند که خان تاتار را از دولتخانه بیرون آورند عادل گرای خان دانست که حاصل چیست و در خانه
که می بود با چند نفر از تاتار که با او بودند حفظ حال خود کرده چون اسلحه و یراق تیر و کمان با خود داشتند
بجنگ ایستادند و از ین طرف نیز امرا کس فرستاده تاکید نمودند که چون تاتار جرات نموده بجنگ
اقدام نمودند طوایف قزلباش هجوم نموده ایشان را در همانجا بقتل آورند مجملا از آخر روز تا نصف شب در
دولتخانه همین آشوب و غوغا بود و تاتاریان چند کس را بزخم تیر ضایع کردند بیرونیان از در و پنجره آنخانه
چندان تیر و تفنگ انداختند که همگی بزخم تیر و تفنگ ضایع شدند و قزلباش آن خانه ریخته خان تاتار را پاره
پاره کردند و اجساد ایشان را بیرون آورده بصحرا انداختند و هرچند قضیه مذکور بعد از آنکه امراء عظام بتسخیر مازندران
رفته بودند مراجعت ننموده بودند ایشان و نواب مهد علیا بجهة قتل میرزاخان والی مازندران چنانچه در ذیل مذکور
مرقوم کلک بیان میگردد غبار نقار ارتفاع یافت بوقوع پیوست اما چون در طی قضایای سفر شروان اتفاق
بود در ذکر تقدیم افتاد ذکر لشکر فرستادن بجانب مازندران برحسب رضای ملک منان و ظفر یافتن عساکر
نصرت مآثر و بدست آوردن میرزاخان والی آن ولایت بهشت نشان چون در زمان شاه جنت مکان
علیین آشیان حکومت مازندران من حیث الارث و الاستحقاق بمیر عبدالله خان والد ماجد نواب مهد علیا
تعلق داشت میر سلطان مراد که از بنی اعمام او بود از روی عناد بمشار الیه خصومت و نزاع آغاز نهاده دعوی استقلال
کرد و جمعی از مازندرانیان که از دولت میر عبدالله خان متمتع نمی یافتند بر او جمع شده بعضی محال بحیطه تصرف
درآوردند و او التجا بحر اقبال پادشاهی آورده بدرگاه جهان پناه شاهی توسل جست و چون میر عبدالله خان
بعضی اوقات بخلاف رضای شاه جنت مکان سلوک مینمود و در ادا اخراج تعلل میکرد و میر سلطان مرادخان
استمالت یافته احوالش روز بروز در ترقی بود و میر عبدالله خان از سرکشیهای نادم گشته بدرگاه جهان
پناه ملتجی گشته اظهار عجز و بندگی نمود و شاه جنت مکان مملکت مازندران را میان ایشان قسمت نموده
هرکدام تقبلات کردند و مقرر شد که با یکدیگر برادرانه سلوک نمایند و متعرض مملکت یکدیگر نشوند اما میر عبدالله
خان تاب اقتدار سلطان مرادخان نیاورده بخلاف حکم همایون شاهی در اکثر اعتبار او میکوشید
و نمیگذاشت که در ولایتی که باو اختصاص یافته بمکنت و استقلال پیدا کند مکرر حقیقت ماجرا بپایه سریر اعلی
عرض شد و احکام مطاعه باسم هریک صدور یافت تا آنکه شاه جنت مکان در مقام تربیت
و معاونت سلطان مرادخان درآمده با میر عبدالله خان بی توجهی آغاز نهاده و منجر بدان شد که
میر عبدالله خان از بی التفاتی شاه جنت مکان بیسر و سامان گشته میر سلطان مرادخان و تسلط یافت

بالاخره باسعی میرسلطان مرادخان با اجل موعود علی ای التقدیرین در کمال یاس و ناکامی وداع عمر و دولت نموده بعالم
بقا پیوست و حکومت مملکت مازندران من حیث الانفراد بمیرسلطان مراد تعلق گرفت و همچنانکه عادت قدیم
دنیای غدار است تاب اقتدار و کامرانی او نیاورده چشم زخم او را دریافت و از عمر و دولت زیاده تمتعی نیافت
و در اندک روزی که استقلال یافت ودیعت حیات بتقاضای اجل سپرده و شاه جنت مکان محالی که اول باو داده
بودند بمیرزاخان ولد او تفویض یافت اما شاه جنت مکان بعد از فوت میرعبدالله خان ملتفت احوال بازماندگان
او گشته نواب مهد علیا که از صبیه قدسیه آنحضرت بود با نواب سکندرشان در سلک ازدواج کشیده فرزندان
گرامی سکندرشان از آن مریم شان معلی مکان تولد نمودند و میرعزیزخان ولد میرعبدالله خان را در سلک ملازمان
و مقربان در آورده در پایه سریر اعلی نگاه داشتند و حکومت نصف ولایت مازندران که باو تعلق داشت چنانچه
رقم زده کلک بیان گردید بشاهزاده نامدار سلطان حسین میرزا ولد نواب سکندرشان تفویض فرمودند بعد از
ارتحال شاه جنت مکان و بیرون آمدن سلطان حسین میرزا از مازندران میرزاخان من حیث الارث بتبعیت شمس الدین
دیو مالک حکومت کل مازندران گشته درین اوقات که نواب سکندرشان بعون عنایت ملک منان مرتبه فرمان
فرمائی یافت و حضرت مهد علیا ملکه ایران گشت مناسب چنان مینمود که چون ولایت مازندران ملک موروث
نواب مهد علیا بود میرزاخان روی ارادت بپایه سریر اعلی آورد که از افعال بد ماعتذار جسته برضای خاطر مقدس
نواب علیه عمل نماید و از جانب نواب علیه مرخص گشته بمازندران رود و اگر بالفرض حکومت موافق رضای علیه
نبوده باشد بمقتضای عقل و دانش عمل نموده با زمانه در سازد و در آنچه مقدور نباشد مدخل نسازد نه هر
جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن چه ظاهر بود که هرگاه بخود سر دم از استقلال و استبداد زده
در مقام ستیزه رانی باشد نواب مهد علیا که معدن غیرت و تعصب بود در تضییع او توجه تمام مبذول خواهد داشت
میرزاخان از ساده لوحی با فساد مفسدان خصوصاً شمس الدین دیو از جاده صواب منحرف گشته بخدمت علیه توسل
نجسته بلکه در مقام سرکشی در آمد و این معنی در خاطر مقدس علیه گران آمده از کمال غیرت و تعصب که جبلی
اهل مازندران است اراده نمود که با سلسله میرسلطان مرادخان در مقام انتقام در آمده طالب خون پدر باشد
و دست اولاد او را از مملکت موروثی خود کوتاه گرداند از قورباشی خود میرعلی خان نامی را تعیین نموده بحکومت
مازندران فرستاده و ولی خان ولد محمدخان ترکمان را که شرف مصاهرت این سلسله علیه دریافته بود برتبه
امارت سرافراز فرموده و در حدود مازندران الکا داده بمعاونت او نامزد فرمودند میرزاخان که جوان
صالح درویش نهاد بود میدانست که با وجود تسلط و اقتدار صبیه میرعبدالله خان و تعصب مازندرانیان
او را مجال حکومت مازندران بلکه امید حیات نخواهد بود بجهت حفظ جان خود را در قلعه فیروزکوه که از قلاع
متین حصین مازندرانست تحصن جسته جمعی از ملازمان میرسلطان مرادخان نیز باو موافقت نمودند با وجود آنکه
مشارالیه دست از مملکت کوتاه کرده بود اما تا میرزاخان در مازندران بود و قلعه مذکور تصرف

درنمی آمد مهم میرعلیخان در مازندران تمشیت نمی یافت و تسخیر آن بسهولت نمیشد و نواب مهد علیا در هدم بنیاد
و دولت سلسله سلطان مرادخان جازم بود روز بروز اهتمام او درین باب زاید میگشت یک مرتبه پیر محمد خان
را که یکی از ارکان دولت بود با فورخمس خان شاملو و بعضی از امرا بدین خدمت نامزد فرمود و چون چندگاه
برآمد خبر فتح قلعه نیامده نواب مهد علیا بی تابی آغاز نهاده به رفتن آن لشکر تسلی نشده شاهرخ خان
مهردار را تکلیف رفتن مازندران نمود مشار الیه رکن رکین دولت بود و مرتبه خود را برتر از آن میدانست
که بامثال این خدمات مامور گردد از این خدمت سرباز زده معروض داشت که پیر محمد خان که باین خدمت
مامور شده کافیست و اگر نواب مهد علیا دیگری را بدین خدمت نامزد فرماید موجب دلخراشی او میشود و لایق
نیست اگر مشار الیه احتیاجی بمدد و کومک داشته باشد آنچه باید فرستاد دیگر ستم نواب مهد علیا از
استماع این آزرده شده نواب سکندرشان را اغوا نمود که شاهرخ خان را طلب نموده مورد عتاب و خطاب
ساخته جبرا و قهرا روانه نماید خان مشار الیه هرچند بمعاذیر دلپذیر تمسک جسته پهلو از این معامله خالی کرد
مفید نیفتاد و میرزا سلیمان و قورچی باشی او را بنصایح دلپذیر تسلی داده راضی برفتن نمودند مجملا مشار الیه
را با کمال اکراه و اجبار روانه مازندران ساخته شد و چون پای قلعه فیروزکوه رسیدند به پیر محمد خان
و فورخمس خان ملاقات نموده استحکام قلعه و استعداد قلعه داری میرزا خان معلوم نموده دانسته که تسخیر این
قلعه بزودی دست نمیدهد و تعب و تشویش بسیار بلشکر قزلباش میرسد شاهرخ خان با میرزا خان طرح
آشنائی انداخته فیمابین مراسله آمد و شد وقوع یافت و او را نصیحت نموده خاطرنشان کرد که هرگاه پادشاه
ایران در مقام تغیر تو و حکومت مازندران شده باشد شما را با او ستیزه کردن موجب استیصال خاندان
شما و باعث مفاسد عظیم است و اگر یکسال دو سال محاصره قلعه امتداد یابد چون مددی از جائی بشما
نمیرسد عاقبت مسخر و مفتوح خواهد شد هرگاه رسوخ شما در مخالفت و قلعه داری درین مرتبه باشد پیداست که
بعد از فتح قلعه منجر بکجا خواهد شد پس اولی و انسب آنکه حالا ترک مخالفت کرده برفاقت ما که از غلامان
معتبران درگاه و ارکان دولت پادشاهی ایم روی ارادت بآن آستان آورید شاید نواب علیه
بدین قدر ملایمت راضی شوند و شما درینجا توطن اختیار نموده بفراغت خاطر روزگار گذرانید مشار الیه از
روی عقل و دانشی که داشت ادعای این مقدمات نکرده میگفت که اهل مازندران باندک جریمه بدون قتل
خصمان راضی بامر دیگر نمیشوند هرگاه نواب مهد علیا پدرم را خونی پدر خویش میداند بلاشک و ریب درین
مقام است که بقصاص خون پدر بنده را بقتل رساند و این تلاش نه از جهة ملک و مال بلکه بجهة حفظ حیات
مستعارست شاهرخ میرزا او را کفیل مطالب و مدعیات او شده قسم بذات الله تعالی یاد کردند
که اولاد او را بقتل نرساند و قصد او نکنند و از خدمت نواب سکندرشان و نواب مهد علیا درخواست
خون او کرده بهیچ وجه من الوجوه نگذارند که آسیبی باو رسد امرای مذکور ارکان دولت بودند و هیچ مهمی

از مهام جزویه و کلیه بی مشورت و رضای ایشان فیصل نمییافت میرزا خان اعتماد بر قسم ایشان کرده قلعه را تسلیم
نموده بیرون آمد و امرا اطمینان خاطر مشار الیه نموده پیرامن اسباب او نگشته قلعه را بکماشتگان نواب مهد
علیا سپردند و او را برداشته بپایه سریر اعلی باز گشتند و هرگز پیرامن خاطر ایشان نمیگشت که نواب علیه دست
رد بر سینه ملتمس ایشان خواهد نهاد اما چون خبر فتح قلعه و بدست آمدن میرزا خان بنوعی که گذشت بعرض
نواب مهد علیا رسید ازین معاهده و پیمان آزرده گشته بلکه میخواست که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گشته میرزا خان
قهراً و جبراً بدست در آید که اگر جان بخشی نموده عفو نمایند میرزا خان بجان ممنون او بوده باشد و برغم امرا بقتل او
جازم گشت بالجمله چون شاهرخ خان و امرا بیک فرسخی قزوین رسیده فرود آمدند و روز دیگر داخل شهر میشدند
نواب مهد علیا سی نفر از قورچیان عظام را فرستادند که باردوی امرا رفته میرزا خان را از دست ایشان
گرفته خود محافظت نمایند و با قورچیان قرار داد که چون میرزا خان را بدست ایشان دهند در همان شب
بی اطلاع امرا هلاک سازند و قورچیان باردوی امرا رسیدند و میرزا خان را طلب نمودند امرا از این معنی
خبر یافته حاضر شده در اول از دادن سر باز زدند و گفتند که چون خدمتی بتقدیم رسانده ایم فردا او را در حضور
مجموع قزلباش ببارگاه معلی آورده بنظر پادشاه در آوریم قورچیان بر حسب فرمان [illegible] قبول نکرده در اجرای
حکم پادشاهی مبالغه نمودند چون امرای عظام را بخاطر میرسید که قصد قتل او خواهند کرد مخالفت حکم پادشاهی
لایق ندانسته او را بدست قورچیان سپردند که در همان جا نگاهداشته صباح باتفاق بشهر آورند قورچیان
حسب الامر در همان شب او را بتیغ هلاک کردند شاهرخ خان و امرای عظام از وقوع این حادثه بغایت آزرده شده
کینه که از نواب مهد علیا در دل داشتند ازدیاد پذیرفت و چون علاجی نداشتند دیگر از آن مقوله حرفی بر
زبان نیاورده بشهر آمده بشرف ملازمت سرافراز شدند و چون بسجده نواب علیه رفته عرض دعا کردند لوازم
تحسین و تفقدی که چشم داشت ایشان بود بفعل نیامد و این معنی نیز علاوه آزردگی امرا گشته رفته رفته
کدورت خاطر ایشان نسبت بنواب مهد علیا سمت ازدیاد پذیرفت تا آنکه منجر بدان شد که باغوای محمد خان
ترکمان که از حکومت کاشان معزول شده بود و بدفع او جازم گشته عقوبت مکنون خاطر خود را بظهور
آوردند الحق قضیه قتل میرزا خان که سید زاده صالح بیگناه بود از قضای هلک و شآمت بدسلوکی
امرا و جهل و غرور نسوان و وسواس شیطان بظهور آمده بر نواب مهد علیا مبارک نیامد و شرح این بعد
از تفصیل وقایع خراسان مرقوم کلک بیان خواهد گشت و میر علی خان نیز از حکومت مازندران بهره نیافته
در همان اوقات عالم عمر و جوانی را وداع نموده هرج و مرج باحوال مازندران راه یافته بطریق ملوک
طوایف شدند و در هر سری سودایی پدید آمد تا آنکه بالآخره قلعه اولاد و نصف مازندران از الوند دیو
و نصف دیگر سید مظفر مرتضی که از امرای مازندران بود بحیطه تصرف در آوردند و اعیان مازندران
نیز دو فرقه شدند جمعی اطاعت آقا الوند نمودند و برخی مطیع سید مظفر شدند و از کثرت مشاغل و حوادث

که در میانه قزلباش وقوع نیافت دیگر از امرای قزلباش و ارکان دولت پادشاهی کسی باحوال مازندران
نپرداخت ذکر درگشادن قضایای سعادت افزا که در خراسان وقوع یافته بنابر قوام کلک بیان وقایع
نگار و بدایع آثار شده بود که چون اسمعیل میرزا از قساوت قلب و تیره رایی قطع اشجار حدیقه دولت
و اقبال نموده بقطع برادران و بنی اعمام اقدام نموده بدان اکتفا نکرده یکبارگی قطع صله رحم روا داشته تجویز
انعدام نواب سکندرشان و برادر بزرگتر نامی که با او از یک مادر بودند و برادرزادگان گرامی نیز
کرد و این فعل ذمیم را ضمیمه افعال سابق گردانید لهذا غیرت الهی بحرکت درآمده تا شد نیافت القصه
علی قلیخان شاملو نوازده دورمش خان را که بحکومت دار السلطنه هراة و امیر الامرایی خراسان
منصوب گردانیده بود مامور ساخت که چون بدار السلطنه هراة رسد نهال خجسته چمن آرای دولت
و اقبال اعنی حضرت اعلی شاه ظل الهی را از پای درآورده خاطر از دغدغه او فارغ گرداند علی قلیخان
که نوکرزاده قدیم نواب سکندرشان و سالها نمک پرورده سلسله علیه آنحضرت بود چگونه دل دهد که
العیاذ بالله نسبت بولی نعمت زاده چندین ساله خود ازینگونه فکری اندیشد والده ماجده خان
مذکور که قابله حضرت اعلی و مادر رضاعی آنحضرت بود ازین حکم اندوهناک گردید و او در کمال حزن
والم طی مسافت خراسان مینمود چون بمرتبه ارجمند خانی و امیر الامرایی رسیده بود و علاجی بجز
اذعان امر پادشاهی نداشت و قرار داد خاطر او و آقایان شاملوان بود که در همان روز که داخل شهر شود
آن فرمان بامضا رسد تاخیر و تعلل یکروز در هیچ خاطر مجال خطور نداشت الحاصل از تقریر ثقات که
دران هنگام در هرات بودند معلوم گشته آنست که علی قلیخان با وجود تفویض منصب عالی و مراتب
بلند خانی از ارتکاب این امر شنیع محترز بوده در کمال حزن و الم با تکاهل طی مسافت نموده در روز
چهارشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک بخطه طیبه هرات رسیده چون شب بیست و هفتم
ماه رمضان بود باعتقاد گروهی از اهل اسلام شب قدر است جلگه خان مذکور دران شب متبرکه از ارتکاب
قتل سیدزاده معصوم بیگناه مانع آمده بشب دیگر موقوف داشته و چون آنشب نیز شب جمعه
بود در لیالی متبرکه احتراز از آن لازم دانسته در آنشب نیز وقوع نیافت بعد ازان ایام عید رمضان
آمد آن عفیفه مستوره گفت که چه لازمست که درین عید که ایام عیش و سرورات از تجرع این
زهر جانگزای تلخکام باشیم بگذاریم که ایام عید سپری شود بمقتضای اللیل حبلی (مصرع) ببین تا چه
زاید شب آبستن است گویا در آینه خاطر آن عفت قباب پرتو ظهور انداخته بود که عنقریب از پس
پرده غیب صورتی عجیب روی خواهد نمود بالهام ملهم غیبی با صدق این ابیات که نتایج افکار معجز آثار حضرت
شاه اولیا و سرور اتقیا مفتاح عقده گشای کنوز انا مدینة العلم و علی بابها است در خاطر نقش
ظهور مینمود ٭ وکم لله من لطف خفی ٭ یدق خفاه عن فهم الزکی ٭ وکم یسر اتی من بعد عسر

وفرح کرته القلب الشجی • وکم امر تساء به صباحا • و تاتیک المسرة بالعشی محملا قرار داده بودند که بعد از عید روز
دوم ماه شوال بود وقوع این امر منکر از بیم طلاطم امواج بحر غضب پادشاهی شب بفعل آید آخر روز سلطان محمود
بیک وکیل علیقلیخان که بجهة تمشیت بعضی مهمات در اردو مانده بود و بعد از رحلت اسمعیل میرزا بجهة تبلیغ این
اخبار بایلغار روانه شد و چون بدار السلطنه هرات رسید از دروازه عراق داخل شهر شده از دروازه بانان
معلوم نموده که ذات مبارک اشرف صحیح و سالم است یا نه دروازه بانان مژده سلامتی ذات همیون دادند
و بعد از آن بخدمت خان مشرف شده صورت حال بیان نمود اگرچه جناب خانی و آقایان شاملو که در
همان چند روز وارد آن ملک گشته فرصت سامان و سرانجام حکومت و قلعه داری نیافته بودند از وقوع
این قضیه هایله اسمعیل میرزا و احتمال عصیان و طغیان ملوک اطراف سیما ازبکیه خایف و اندوهناک گشتند
اما بسلامتی ذات خجسته صفات شاهزاده نامدار کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی مسرور و شادکام گشته
سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیدند و وجود گرامی آن نونهال جویبار خلافت و کامکاری را سرمایه امن
و استقامت مملکت دانسته عن صمیم القلب دل بملازمتش نهادند از آن مخدره و محترمه جلیله خان که در
تاخیر و تعلل آن فعل شنیع سعی نموده بود ممنون گشته زبان خلایق آن دیار باین مقال در ترنم بود • ای شاه
جهان هر آنکه بدخواه تو بود • پرداخت زمانه عرصش از ملک وجود • گردید فلک بکام ارباب شهود • سری
عجبی زغیب صورت بنمود • علیقلیخان مجلس اعلی آراسته آن دریکتای درج خلافت و جهانداری را بر دوش
اخلاص برداشته متکفل امر للکی و خدمتکاری گشت عموم خلایق از سپاهی و رعیت فوج فوج برآمده شرف
ملازمت دریافتند و شکرانه این عطیه الهی و سلامتی ذات اقدس سجدات شکر ایزدی بتقدیم رسانیدند
و نقد جان نثار و ایثار گردانیدند اما امراء افشار که قاتل شاه قلی سلطان یکان و متصرف اموال او بودند در
بیرون شهر جانب ملک دروازه اقامت داشتند در میانه ایشان و علیقلیخان بجهة تفتیش مال شاه قلی یکان مناقشه
بود در درآمدن شهر و ملازمت شاهزاده عالمیان ملاحظه نمودند رخصت یافته بجانب فراه و سبزوار که اقطاع ایشان
بود رفتند و علیقلیخان مژده سلامتی ذات اقدس را بدار السلطنه قزوین فرستاده نواب سکندر شان
و نواب مریم شان مهد علیا و شاهزادگان نامدار از آن خبر بهجت اثر مبتهج و مسرور گردیدند و چون نایره اشتیاق
ملاقات گرامی آنحضرت در ضمیر منیر والدین اشتعال یافته بود اراده خاطر شریف ایشان بدان متعلق گشت
که فرزند دلبند خود را از هرات بپایه سریر اعلی طلب نموده دیده بدیدار قرة العین خود روشن سازند و از بیم
فتنه جاهلان و مفسدان قزلباش احدی از شاهزادگان در ممالک نگذاشته همگی در پایه سریر اعلی با یکدیگر
باشند معتمد الخواص آقا نظر خواجه سرا که غلام قدیمی موروثی نواب مهد علیا بود در خدمت نواب سکندر
شان محل اعتماد گشته بود بدار السلطنه هرات فرستادند و حکم شد که علیقلیخان براق فرستادن حضرت اعلی
شاهی را سامان نموده آنحضرت را مهیا و آماده آمدن سازد که عنقریب یکی از اعیان دولت باین خدمت نامزد

خواهد گشت و چون این خبر در خراسان شایع گشت امرای خراسان از بردن آن شهزاده کامگار کامران دل
نگران گشته علی قلیخان را وسوسه کردند که از قبول و اذعان این حکم ابا نموده راضی بآن معنی نگردد و بدین
بهانه متمسک گردد که خراسان اکثر اوقات لگدکوب حوادثات و تاخت و غارت اوزبکیه
از فتن و فتور خالی نبوده و نیست و از تاریخی که آن ولایت تحت تصرف و تسخیر خدام این دودمان ولایت
نشان در آمده مرکز تخت هرات از وجود یکی از شاهزادگان کامگار خالی نبوده مع قحط و محاصره و محاربت
مقدور ما بندگان نیست القصه از امرای خراسان مرشد قلیخان زیاده از دیگران درین باب اصرار نموده با علی
قلیخان عهد و پیمان بمیان آورده موکد بایمان مغلظ گردانید چون آقا نظر ببلده فاخره هرات رسیده
شرف ملازمت آن اختر برج اقبال دریافت علی قلیخان و امرای عظام او را تعظیم و تکریم بسیار کرده لوازم ضیافت
رسمی بظهور آوردند و این مقدمات را خاطرنشان او کرده عرضه داشتی درین باب بپایه سریر اعلی فرستاده
التماس نمودند که ازین اراده منحرف گشته خراسان را از وجود گرامی آنحضرت خالی نسازند که لایق دولت
قاهره نیست و صریحاً با آقا نظر گفتند که اگر نواب مریم شان مهد علیا درین باب اصرار نمایند ما بندگان را بجز
مخالفت حکم پادشاهی چاره نیست بالاخره چون آقا نظر مراجعت نموده حقیقت حالات خراسان را معروض
داشت از غلبه شوق آرزومندی بدیدار گرامی قرة العین سلطنت و پادشاهی گوش بحرف و حکایات واهیه
امرا نکرده ابراهیم بیک ولد حیدر سلطان چابوق ترخان ترکمان را که از میرزادهای معتبر قزلباش بود
بخدمت نامزد نموده روانه خراسان گردانیدند و مشارالیه با پانصد نفر از آقایان ترکمان روانه خراسان
گردید و چون آوازه آمدن ابراهیم بیک در خراسان شیوع یافت و علی قلیخان و مرشد قلیخان یکدیگر
را ملاقات نموده آنمعنی در خاطر شان رسوخ یافت که ابراهیم بیک را بی نیل مقصود بازگردانند
و کسان معتمد نزد کل امرای خراسان فرستاده درین باب استعانت جستند و طالب عهد و پیمان گشتند
مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس چون مرد بزرگ منش و در کمال نخوت و غرور بود علی قلیخان را زیاده
وقعی نمی‌نهاد و للگی شاهزاده نامدار از جانب حضرت اعلی شاهی موجب اعتلای شان و تفوق و برتری او نسبت بسایر
امرای خراسان بود و اتفاق امرا درین امر که مکروه خاطر او بود و با امرای مذکور همداستان نگشت بلکه امرای تابع
خود را نیز از موافقت علی قلیخان منع کرد میانه هر دو گروه مراسلات واقع شده رفته رفته فیما بین الفت و یگانگی
به بیگانگی تبدیل یافت روز بروز اسباب وحشت آماده‌تر میگشت تا آنکه فیما بین هم بخصومت و نزاع انجامید و
مکرر من الفریقین لشکرکشی و جنگ و جدال وقوع یافت و شرح آن عنقریب مرقوم کلک بیان میگردد القصه
چون ابراهیم بیک ترکمان بمشهد مقدس معلی رسیده از آنجا بهرات روانه شد علی قلیخان و مرشد قلیخان و جمعی
از امرای خراسان که در هرات بودند با ابراهیم بیک سلوک آدمیانه کردند اما همگی با یکدیگر اتفاق نموده
با ابراهیم بیک جواب صریح داده عرضه داشت بپایه سریر اعلی فرستادند که چون بردن شاهزاده

کامکار بجانب عراق موجب دلیری مخالفان او زیاده میشود و صلاح دولت قاهره نیست ما بندگان دولتخواه
جسارت نموده از فرمان قضا جریان تخلف نمودیم مشار الیه خواست که در هرات چندان توقف نماید که این
عریضه بدار السلطنه قزوین رسیده جواب رسد امرا راضی نشده او را بمشهد مقدس گسیل کردند مرتضی قلیخان
خواست که اجرای حکم پادشاهی سعی نموده معاونت ابراهیم بیک با لشکر و حشر بهرات رفته جبرا و قهرا شهزاده
را از دست ایشان بگیرد و ابراهیم بیک چون مرد سلیم النفس و صلاح اندیش بود و رفتن مرتضی قلیخان بهرات
موجب فتنه و فساد کلی میشد راضی بآن نشده روانه درگاه معلی گشت و حقیقت بعرض نواب اشرف و
مهد علیا رسانیده و نواب مهد علیا از آن معنی پراشفته سلطان حسین خان پدر علیقلیخان را که از در درگاه معلی
تواقوچی باشی و حاکم قزوین و از امرای معتبر و ارکان دولت قاهره بود مخاطب ساخته عتاب و خطاب بسیار فرمودند
و تهدیدات کردند او از جانب پسر تمهید بساط معذرت نموده گفت که هرگاه کل امرای خراسان اتفاق بامری
کرده باشند پسر من چه تواند کرد القصه نواب مریم شان مهد علیا با علیقلیخان بی توجهی آغاز نهاده در مقام
آن شدند که آن طبقه را از نظر اعتبار انداخته مرتضی قلیخان را بامیر الامرائی کل خراسان منصب نمایند سلطان
حسین خان هرچند بنا بر تمشیت امور دولت تمهید معذرت پرداخت مسموع نداشتند تا آنکه متقبل آن شد
که خود بخراسان رفته این خدمت را بتقدیم رساند و سه ماه او را مهلت دادند که بخراسان رفته پسر خود را از این
جسارت خودسری و خودرائی منع نماید و قرة العین خلافت یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی را برداشته
بعراق آورد و اگر در این مرتبه علیقلیخان و امرای خراسان که با او متفق اند و هم عهد و پیمان اند عقوق و عصیان ورزیده
از فرمان پادشاهی تخلف ورزند سلطان حسین خان نیز با ایشان بوده بپایه سریر اعلی مراجعت نماید که بعد الیوم
آن طبقه طاغی اند و خان مذکور چون جد و جهد نواب سکندرشان و تغیرات مریم شان درین مشابه مشاهده نمود
لاعلاج رو براه آورده روانه خراسان شد و چون آوازه آمدن او شیوع یافت امرای خراسان که با
علیقلیخان متفق بودند بقیل و قال درآمده بهیچوجه رضا به بردن حضرت اعلی نمیدادند و چون مشار الیه بدار السلطنه
هرات رسیده پدر و پسر را ملاقات واقع شد زیادت احترامی که متوقع پدر بود از پسر بظهور نیامد و مکرر
مجالس کنگاش انعقاد یافته اکثر عقلا و ریش سفیدان طایفه شاملو که در هرات بودند اطاعت امر پادشاهی
نمودن و سلطان حسین خان را بمقتضی المرام روانه کردن بصلاح اندیشی و عاقبت بینی اصوب و اقرب
میدانستند و جمعی دیگر از ترک و تاجیک انکار این رای نموده باین معنی همداستان نمیشدند این زمزمه
و گفتگو بطول انجامیده رفته رفته میانه پدر و پسر طرح بد نشست و میگفت که اگر بی نیل مقصود باز گردم دیگر
مرا در آن درگاه بار نیست و در این صورت ترک رفتن من اولیست اما مرشد قلیخان و امرا هم عهد ملاحظه
آنکه مبادا علیقلیخان مبالغه پدر و صلاح اندیش ریش سفیدان شاملو از جاده صواب منحرف گشته
رضا باین معنی دهد همگی در بلدة المؤمنین سبزوار نزد قباد خان قاجار حاکم آنجا که از زمره هم عهدان بود

جمع شده میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله را که پدرش در زمان شاه جنت مکان وزیر معتبر اذربایجان و شیروان بود و دران
هنگام وزیر مرشدقلیخان و صاحب اختیار مطلق و باعث ظهور این مقدمات بود بدار السلطنه هرات
فرستاده بخوانین عظام و معتبران شاملو پیغام دادند که این اندیشه را از خاطر محو نموده سعی و اهتمام
بی فایده بظهور نیاورند که اگر بالفرض کل طایفه شاملو راضی بفرستادن شاهزاده کامکار گردند ما بجان
کوشیده میگذاریم که این داعیه از قوت بفعل آید و در سبزوار که در سر راه عراقست بهمین اراده انجمن
جمعیت آراسته نموده ایم که هرگاه شاملو این گوهر گرانمایه را از دست دهند ما به نیروی همت بدست آورده
در خراسان رایت مفاخرت برافرازیم علیقلیخان ازین پیغام بی آرام گشته در روانه نمودن بدر
بی نیل مقصود سعی نموده سلطان حسین خان اصرار بیشتر و امرا و لشکر خراسان را درین ماده بدین مثابه
مشاهده نموده بالضرورت عنان بصوب مراجعت منعطف گردانیده طوعاً و کرهاً رو براه آورده در
سبزوار با امرای عظام ملاقات نموده در هر باب سخنان بمیان آوردند در رفتن بدرگاه معلی شاهی
تامل تمام داشت که این مقدمات را چگونه عرض نماید که مورد عتاب و خطاب نگردد و موجب سلب اعتبار
وطعن اضداد نشود این زمزمه و گفتگو در میان او و امرا بود که در اردو و قضیهٔ نواب مریم شان بسعی
امرا است[illegible] وقوع یافت بعد از واقعه مذکور ارکان دولت قاهره مصلحت
دولت دران دانستند که او را چون حضرت اعلی را موقوف داشته بگذارند که بدستور در دار السلطنه
هرات تشریف داشته باشد و کس نزد سلطان حسین خان فرستاده او را از صورت حال آگاه
کردند و فرمان همیون پادشاهی بطلب او نیز صدور یافته در سبزوار باو رسید و او روانه عراق گشت امرا
هر یک بمکان خود رفتند اما علیقلیخان و مرشدقلیخان بعد از رفتن خان سلطان حسین خان و استماع
واقعه مهد علیا با کل امرای خراسان که اکثر شاملو و استاجلو بودند دیگر باره کنکاش نموده طالب عهد و پیمان
مجدد گشتند که حضرت اعلی را در خراسان سرمایه خود ساخته من بعد تمکین اوامر و احکام ارکان دولت قاهره
که اکثر طایفه ترکمان و تکلو اند که کمال اعتبار و اقتدار یافته با ایشان عداوت قدیم دارند ننمایند و اکثر
امرای خراسان سوای مرتضی قلیخان و اتباع او بقدم اطاعت و اذعان پیش آمده با علیقلیخان اتفاق نمودند
مجملاً امرای خراسان دو گروه شدند و در هرات و مشهد مقدس معلی بر سر این دو خان عالیشان جمعیت نمودند
عاقبت من الفرقتین مهم بنزاع و جدال انجامید چنانچه بسمت گذارش در محل خود خواهد یافت

ذکر واقعه شنیعه نواب مریم شان مهد علیا که بافساد بعضی از مفسدان وقوع یافت

چون بنابر اقتضای قضا و تجارب روزگار هر کمالی را زوالی و هر نشاطی را ملالی در پیست و در زمان شاه جنت مکان
فراغت و عافیت سپاهی و رعیت و معموری و آبادانی مملکت و آرامش بلاد و آسایش عباد
در درجه کمال یافته بود از حوادث روزگار و ناسپاسی خلایق در معرض زوال آمده طوایف قزلباش

که نسبت به دودمان قدسی‌نشان صفوی پیر مریدانه سلوک نموده سالک طریق عقیدت و اخلاص بودند از وساوس
شیطانی و هواجس نفسانی بایکدیگر طریق کلفت و نفاق پیش گرفته از مسلک وفاق و اتفاق دور افتادند رفته رفته
بی اخلاصی سرایت کرد با اموری که خلاف عقیدت و اخلاص و سوء ادب بود جسارت نموده بعضی اعمال ناشایسته
از ایشان بحیز ظهور آمده که عاقبت شامت آن گرفتار آمده انواع بلایا نصیب ایشان گشت و نتایج کفران
نعمت و بی ادبی از اسلاف باخلاف انتقال یافته بدرجه اختلال تمام بحال الطایفه راه یافت و تا حالت تحریر
این دفتر که سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده چهل و پنج سال از آن قضیه گذشته هنوز تاثیرات بی ادبی در میانه
اعقاب الطایفه باقیست و اشد قبایح و ذمایم اعمال که از مفسدان بدسگال آن قوم بوجود آمد قضیه قتل
ملکهٔ زمان و عفیفهٔ دوران اعنی نواب مریم شان مهد علیا خیر النسا بیگم است باوجود آنکه عفیفهٔ دوران طهارت
انتساب و حرم محترم نواب کامیاب و والدهٔ ماجدهٔ شاهزادگان کامکار بود الطایفه از صراط مستقیم عقل
و عاقبت اندیشی منحرف گشته بمحض حفظ دولت و صلاح حال خود دیدهٔ بصیرت شان از قبح آن عمل شنیع
پوشیده گشت و از بدنامی و خذلان دنیا و عقبی نیندیشیده بدان امر قبیح جسارت نمودند مفصل این مجمل
آنکه نواب مهد علیا بجهت ضعف باصره شوهر نامدار و حداثت سن و خوردسالی شاهزادگان نامدار رتبهٔ والای
پادشاهی را برتبهٔ غیرت خود نهاده در کمال عظمت و اقتدار در مهم سلطنت و پادشاهی دخل نموده میخواست
که چنانچه قاعده و آداب سلاطین ذوی الاقتدارات امر و اشارهٔ او توام قضا و قدر باشد و آنچه از موقف
جلال صدور یابد بی تامل و اهمال بحیز ظهور آید این معنی موافق مزاج امرا خودرای نبود و تازگی کلفت و آزردگی
شاهرخ خان و پیر محمد خان و قورخمس خان بجهت قتل میرزا خان مازندرانی که بخلاف رضا و صواب دید ایشان
بوقوع پیوست ضمیمهٔ آزردگیهای سابق گشته در اندیشهٔ تضییع او بودند در خلال این احوال اهالی کاشان
بدیوان آمده از سلوک ناهموار محمد خان ترکمان حاکم آنجا که قوت طامعهٔ او از حد اعتدال بیرون بود شکایت
نمودند و از موقف سلطنت حکم پرسش معاملات ایشان صادر گشته دیوانیان بدان باز رسیدند
ظلم و زیادتیهای او بوضوح در پیوست و مورد عتاب و خطاب گشته حکم جهان مطاع بتغییر الکای او صادر
گشته ولایت کاشان بدستور زمان شاه جنت مکان بجهت سرانجام ابواب جمعی بخاصهٔ شریفه منصوب
گردید محمد خان که اعظم امرای ارکان دولت بود از وقوع این حال که موجب خفت و بی اعتباری او بود
بی تاب و توان گشته هرچند بوزرا و مقربان نواب مهد علیا ملایمت و استدعا نمود که بین الاقران
این خفت و بیحرمتی باو روا ندارند فایده بر آن مترتب نشد و چون حکم قطع الکا صادر شده باهالی
کاشان داده بودند نواب مهد علیا نیز تغیر آن را موجب نقص دولت و اقتدار پادشاهی دانسته بهیچ وجه
راه التماس نداده و محمد خان در میان ایل و امرا و اعیان دولت بحسب ظاهر خفیف و بی اعتبار گشت

امرا مفسد نفاق اندیش همزبان شده ابواب حیله و نفاق گشودند و علی قلی بیگ قورچی باشی افشار را
که رکن رکین دولت و مرد عاقل کاردان بود و بین الجمهور بسلامت نفس و صلاح اندیشی اشتهار داشت
بلطایف الحیل از راه برده او نیز با امرا اتفاق نموده در نیواقعه تدبیرهامی اندیشیدند و میدانستند
که تا نواب مهد علیا در قید حیات باشد دوری او از شوهر نامدار و فرزندان کامکار ممکن نیست تقبل او
راضی و جازم گشتند و در خفیه یکیک از امرای صاحب وجود و همراه اویماق را بوعدهای جمیل فریفته با خود
متفق ساختند خمیرمایه این فساد زیاده از دیگران محمد خان ترکمان و قورخمس خان شاملو بودند که با غوای
بعضی از مفسدان ارباب غرض درین امور ساعی بودند مجملا بهانها لا یعنی پیش آورده بوزرا و مقربان نواب
مهد علیا زبان اعتراض دراز کرده انکار بعضی امور از جمله تربیت نمودن مازندرانیان و تفویض حکومت ولایات
و انعامات که با یشان بخشید و با سناد نقل خرابی حرم بمازندران که محض تهمت بود و اصلی نداشت
نموده مایه تضیع نواب مریم شان مهد علیا ساختند و بهیئت اجتماعی در ایوان چهل ستون جمع آمده مولانا
افضل منجم قزوینی را که بجهة خدمت و [illegible] و سمت خانه خواهی در خدمت نواب مریم شان مهد علیا
عزت تمام و راه [illegible] طلب نموده بحرم فرستادند که بخدمت پادشاه زاده عرض نماید که اطوار
نواب مهد علیا و سلوک او با امرا و ارکان دولت پادشاهی و تربیت مازندرانیان بر طبایع قزلباش گرانست
دخل او در امور دین و دولت پسندیده ریش سفیدان طوایف قزلباش نیست و جهلا و مفسدان همیشه
تحریک مادهٔ فساد مینمایند بندگان اشرف درین باب اندیشهٔ اصلی بفرمایند که عنقریب منجر بفساد کلی میشود
مشارالیه این مقدمات را عرض نموده نواب مهد علیا نیز در جواب امرا سخنان درشت گفته تهدیدات کردند
و امرا از پیغامهای درشت تهدیدآمیز نواب علیه براشفته و سخنان بی ادبانه بر زبان آورده از دولتخانه
روز دیگر امرای مفسد خود رای در باغ سعادت جمع شده در دفع نواب مهد علیا یکجهت گشتند مسیب خان
ولد محمد خان شرف الدین اغلی تکلو که از ارکان دولت بود درین امور با امرا اتفاق نداشت چون نواب بلقیس
شان مهد علیا از جمعیت امرا آگاه شده اند مسیب خان را بدولتخانه طلب نمودند که اگر از امرا آثار خلاف
بظهور رسد او در دولت [illegible] شاهی سیون گروه ارباب اخلاص را بر سر خود جمع نموده لوازم جانسپاری
بتقدیم رساند و الحق اگر مشارالیه مصدر این خدمت میشد امرا مکنون خاطر خود را بفعل نمیتوانستند آورد چه در میان
امرا و اویماق معاندان یکدیگر بسیار بودند و تفویض مناصب و وعدهای جمیل رضای خاطر اشراف
جسته با سانی دفع چند نفر اعاظم امرا که مادهٔ فساد بودند میتوانستند و دیگر از اغراض اطاعت چاره
نبود و چون مشارالیه مرد سلیم النفس بود و از غیرت و ناداری و حمیت کمتر بهره داشت مصدر این امور
نتوانست شده در خانه خود تقاعد اختیار نموده بود امرا الله اخلاص علی بیگ مهماندار ذکلو را

بطلب فرستادند و او در اول حال عذری چند گفته از رفتن تقاعد نمود تا آنکه مبالغه امرا و آمد شد مکرر آن
یافت بسبب آن مخالفت امرا نتوانست نمود چلبی بیک ذو القدر و طوغا و کریما او را بباغ برده داخل مجمع ساختند
و امرا بیکلی متفق اللفظ و المعنی کس به دولتخانه همایون بخدمت اشرف فرستاده عرض کردند که بر ضمیر منیر
اشرف ظاهر است که نسوان بنقصان عقل و خفت رای و لجاجت تمام منسوب اند و نواب مهد علیا همیشه
نقص کرهای دولتخواهان نموده آنچه در انتظام امور دولت مصلحت میدانیم رضا بآن نداده بر خلاف قرار
داده امرا و ریش سفیدان عمل مینماید و در مقام خفت و خواری و سبکی ما امرا در می آمد با وجود آنکه
از ما جریمه که موجب خوف باشد در وجود نیامده از و ایمن نبوده و نیستیم و حالا که بعضی امور بر خلاف حکم
و رضای اشرف روی داده و میدهد پرده حجاب از میان برخاسته و سخنان بی ادبانه از طوایف
قزلباش سر زده و نواب علیه مارا محرک ماده کدورت و نفاق میشمرد و چگونه ایمن توانیم بود و مثال
دولت شهریاری خزینه است که پیش السلاطین شهرت یابد که در میانه قزلباش کسی نمانده که عورات در امور
مملکت و مال صاحب دخل و مختار السلطنت اند ماحصل کلام آنکه تسلط و اقتدار او در امور سلطنت و پادشاهی
مکروه خاطر کل طوایف قزلباش است و بهیچ وجه من الوجوه ما [illegible] او [illegible] ممکن نیست [illegible] نزد متمکنان عدم
او بر وجود رجحان دارد اگر نواب اشرف دست رد بر سینه ملتمس ایشان نهند [illegible] مایوس گشته
محتمل است که انواع فساد روی دهد که موجب نقصان دین و دولت باشد نواب سکندرشان از عالم فقر
و درویشی که از اجداد عالیمقدار بیادگار داشت سخنان ملایم بامرا پیغام داده قرار داد که من بعد نواب مهد علیا
در امور ملکی دخل ننماید و قبض و بسط عظایم امور سلطنت در قبضه اقتدار ریش سفیدان و امرای دولت
باشد و امرا راضی نشدند و آمد و شد مکرر یافت مجملا نواب سکندرشان هرچند خواست که ایشان را از این
عناد و لجاج باز آورد فایده نکرده و در آخر پیغام فرستاد که او را از دولتخانه بیرون کرده بطریق والده ام
سلطانم که در زمان شاه جنت مکان بالتماس او را سامان نموده بقم فرستادند و قریب بیست سال در آنجا
میبود بقم فرستم که در آنجا ساکن باشد یا رخصت دهم که نزد فرزند [illegible] خود بهرات رفته با او باشد
و اگر به اینها راضی نباشند بمازندران فرستم که در خانه و ملک پدر خود باشد اگر این شقوق مرضی خاطر
امرا نیست من هم بطوع و رغبت ترک سلطنت نموده دست فرزندان را گرفته بشیراز روم شما هر کس
را خواهید بسلطنت بردارید غرض که رخصت بقتل عورت سید بی گناه و والده فرزندان خود نمیدهم
و امرای متمرد نا انصاف ابواب حرف و عناد گشوده هیچ یک از این شقوق راضی نشده گفتند که چون کار
بانجام رسیده مجال گفت و گو نمی باید داد اما نواب مهد علیا از کمال غیرت و حمیت کلاهیت شوهر در دیش
نهاده انکار نموده اصلا تنزل نمیکرد و میگفت که تا در قید حیات باشم از اطوار خود عدول نخواهم کرد و از
سلوکی شاهی که تا غایت کرده ام بکسر مو تنزل نمینمایم و اگر قزلباش از هنگ عرض پادشاهی نموی

ادب نیندیشیده و نسبت بحرم محترم پادشاه خود بیحرمتی روا داشته بقتل من اقدام نمایند الحکم لله
العلی الکبیر من مادر چهار پادشاه زاده ام باز خواست خون خود را بعد الله تعالی بفرزندان خود خواهم گذاشت
از صحیح القول مسموع شد که درین هنگام میر قوام الدین حسین شیرازی وزیر نواب علیه بخدمت او آمده
عرض کرد که نواب علیه امر فرمایند که از خزاین حرم کیسهای زر بایوان چهل ستون آورده بقورچیان
صلای زر دادن دهیم و چون قورچی جهة زر گرفتن بدولتخانه هجوم نمایند سنگ تفرقه در میان جمع امرا
افتد آن شیرزن از کمال غیرت جواب داد که ای آصف صاحب تدبیر قبل ازین که امر اخیره نشده بود
این تدبیر مناسبت کرد حالا که کار باینجا رسید این عمل مثل مشهور چوب پای گربه است پادشاهی
را بزر خریدن قسمی از زبونیست و طبع من باین زبونی رضا نمیدهد و این مسامحه را مکروه میشمارم و رضا
بقضاء الله داده ام مجملا امرا از خدا بیخبر چند نفر از هر اویماق را بخدمت نامزد کردند که صدر الدین خان
صفوی و حسن علی بیک الکن اعلی ذو القدر و امام قلی میرزا موصلو قوم نواب سلطانم از انجمله بودند و از
انجماعه بی آزرم از خدا و رسول نیندیشیده و از شاه و شاهزادها شرم نداشته روی بدولتخانه همیون
آورده بیحابا و [illegible] داخل حرم شده آن [illegible]یده صالحه بیگناه را در پیش نواب شاهی کشیده بخفه
هلاک کردند و حلی و زیور از [illegible] در ربوده انواع دست درازی باسباب حرم واقع شده و بآن اکتفا
نکرده بمنزل والده مهد علیا که عورت پر صالحه عابده بود با بعضی از اقوام خود از مازندران آمده در جوار
دولتخانه بسر میبرد رفته ان عورت بیگناه را بقتل آورده چند نفر از اعیان مازندران در همانجا بقتل آوردند
و بکمان اینکه نواب مهد علیا نقود وافره و اقمشه متکاثره از خزاین حرم بوالده و اقوام خود داده صنادیق او
بیرون آوردند و اموال و اسباب که دران خانه بود بغارت و تاراج رفت و در اسواق و محلات با اهل
مازندران همین شیوه پیش برده بهر کدام ابقا میکردند و از لباس حیات عریان میساختند مجملا دقیقه
از دقایق فضیحت و رسوائی فرو گذاشته نشد و درین قضایا میرزا سلیمان وزیر دیانتداری کرده خود را
داخل مجموع امرا نساخت و [illegible] خلیل خان افشار رفته ظاهرا بجهة حفظ خود و مال خود با او توسل جست اما وارد
خلایق جمیعا آن بود که این مقدمات ساخته و پرداخته اوست والعلم عند الله و امرا ساده لوح بی عقل که فی
الواقع مردم دولتمند و خیرخواه صاف اعتقاد بودند بوسوسه چند نفر از مفسدان خصوصا محمد خان و قور
خمس خان فریفته ارتکاب این اعمال شنیع نمودند اخر روز نواب سکندر شان علما را طلب فرمودند
که بدفن کشتگان پردازند و در همان شب علما رخصت امرا به تکفین و تجهیز ایشان پرداخته در استانه متبرکه
امام زاده امام حسین و ابا به الجثه مدفن ساختند و بعد از قضیه مذکوره امرا کس بخراسان نزد سلطان
حسین خان و علی قلیخان فرستاده ازین واقعه اخبار نموده مقرر داشتند که آوردن شاهزاده
کامکار موقوف داشته بگذارند که بدستور در هرات توقف داشته باشد و سلطان حسین خان

باز گردد اما نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا درین شورش و غوغا با وجود حداثت سن و خوردسالی مقتضای
عقل دوراندیشی ندانست که امرای قزلباش که او را ولی عهد پدر میدانستند بی حرمتی چنین سلسله ولی نعمت
روا داشته بقتل والده ماجده اش اقدام نمایند و بر وا ابقا نموده بدستور ولی عهد پدر دانند بحفظ مال
خود پرداخته با چند نفر از ملازمان جان سپار که محل اعتماد میدانست ببام حرم رفته ماکول و مشروب بقدر
احتیاج همراه برده راه بام را خاک ریز کرده فصیل بام را قلعه گونه نموده تفنگ و اسلحه و یراق قلعه داری همراه برد
که خود را چند روز حفظ نماید که امرا اگر غدری نسبت باو در خاطر داشته باشند مکنون خاطر خود را فی الفور
بظهور نتوانند آورد با وجود قرار داد که تا خاطر از کینه ایشان جمع نماید از انجا زیر نیاید اسمعیل قلی بیک شاملو
ولد ولی خلیفه که از جماعه رفقا بود آثار جان سپاری بظهور آورده وراء از ان خدمت ملقب بلقب یولداشی
گشت مجملا بعد از قتل نواب مهد علیا که بعد ازین اسم او بنواب مرحومه تغییر خواهد رفت روز دیگر امرا بدولتخانه
همایون جمع شده کس بحرم بخدمت نواب سکندرشان فرستاده عرض نمودند که بهمان عهد و قایمیم که پیشتر
بدوست عهد و پیمان که با نواب کامیاب شاهی بسته ایم خلافی نگذشته و قصوری بان راه نیافته
و استدعا داریم که نواب اشرف ما را بدین قضیه منکر که از قضای [illegible] روی داده مواخذه نفرمایند و بمعاذیر
نموده تمسک جسته در مقام معذرت و خاطرجویی در آمده استدعای [illegible] ملازمت اشرف نمودند
نواب اشرف بمقتضای عقل دور اندیش عمل فرموده در مقام عتاب در نیامدند اما امرا دو سه روز رخصت ادراک
ملازمت نیافتند بعد از دو سه روز جمع شدند علما و مجتهدین را حاضر ساخته مجددا در حضور علما هر یک بنجاه و
یک قسم خوردند که تا نواب سکندرشان در قید حیات باشد دیگری را پادشاه ندانند بعد از و نواب شاهزاده
عالمیان سلطان حمزه میرزا را ولی عهد داشته بعد الیوم از رضای خاطر مبارک گذرند قسم نامه بمهر علما و مجتهدین
درست کرده بخدمت اشرف فرستادند نواب سکندرشان با کراه تمام بایوان چهل ستون آمد امرا
بسعادت پابوس مشرف شده بزبانی اظهار عقیدت باطن و صوفیگری بسیار کردند و نواب سکندر
شان وقوع این قضیه را بمقتضای قضا حواله کرده بسخنان مصلحت امیز تسلی بخش خاطر اشرف گردیدند اما
نواب جهانبانی همچنان با جمعی فدویان جانسپار دران مکان توقف داشته [illegible] اعتماد بامرا نمیکردند امرا
دیگر باره پیمان خود را باتمام مغلظ موکد ساختند و از نواب کامیاب سکندرشان التماس نمودند که نواب
جهانبانی را از صفای عقیده ایشان مطمین سازد و نواب کامیاب انجاح ملتمس ایشان فرموده خاطر شریف
فرزند را بسخنان دلاویز اطمینان داده روز دیگر همراه خود بایوان آورده و امرا جمع شده سعادت پابوس
دریافتند و میرزا سلیمان را حسب الصلاح امرا از خانه خلیفه بیرون آورده مورد التفات ساختند و مشار الیه بلی
منازعی تکیه بر مسند وزارت و صاحب دیوانی کرده بیشتر از پیشتر اعتبار و استقلال یافت و امرا در
آنچند روز بجد و جهد تمام بملازمت شاهزاده والا جاه قیام نموده بخدمات شایسته اقدام مینمودند اما

منتقم حقیقی بتدریج از آن قوم غدار بنوعی انتقام کشید که خیره مانده دیده اولوالابصار و بلایای
که نصیب حال ایشان انشاء الله تعالی عنقریب در ذیل این دفتر هریک در محل خود بتخصیص در زمان دولت
جهانگشای شهریار کامکار معدلت شعار که جهان خرم از عدالت اوست همه آسودگی ز همت اوست
رقم زده کلک بیان خواهد گشت و به الاعانه والتوفیق ذکر توجه موکب همایون بجانب آذربایجان و قضایایی
که در آن سفر خجسته اثر روی داد چون الکای خوی و سلماس و ارومی و اوزبی و بعضی از توابع مراغه بتصرف
اکراد مخالف درآمده بجهت رومیه متعرض حواشی مملکت میشدند و قلعه تفلیس و لوری که پای تخت حکام گرجستان است
بتصرف رومیه درآمده عثمان پاشا و حکام داغستان متعرض مملکت شیروان گشته نمیگذاشتند که امرای
قزلباش در آن مملکت آرام گیرند و رومیان تسخیر آن ولایت پیش نهاد همت خود ساخته سردار لشکر روم در ارزن
الروم نشسته ذخیره و یراق بقلاع مذکوره میفرستاد تدارک سفر مشغول بود و ارکان دولت قاهره
مصلحت در آن دیدند که رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان حرکت آمده چندگاه در دارالسلطنه تبریز
مستقر دولت ابد پیوند بوده باشد [illegible] موروث را از تعرض مخالفان صیانت نموده اختلالی که پدید
آمده به نیروی [illegible] بیر و قوت بازوی [illegible] تیر [illegible] تدارک نمایند بعضی از امرا را بالکا در درگاه معلی بودند مثل امیر
حمزه خان استاجلو و ولی خلیفه شاملو و شاه قلی سلطان فارچه اغلی استاجلو و غیرهم درین اثنا از امرای خراسان
تغیر و تبدیل چند کرده با ایشان در خراسان الکا داده روانه نمودند رایات جلال در ساعت سعد بدارالسلطنه
تبریز رسیدند و امیرخان و امرای آنجا در کمال شوکت و زیب و زینت تمام باستقبال آمده و مردم تبریز خلقی
کثیر از صواحب و اعیان صغیر و کبیر و برنا و پیر استقبال موکب پادشاهی نموده شاه و شاهزاده کامکار در
دولتخانه قدیم تبریز نزول اجلال فرموده در مقر دولت و مسکن سعادت آبا و اجداد کرام آرام گرفتند
و امیرخان را مورد عنایات گوناگون ساخته بیش از اقران نوازش فرموده بشرف مصاهرت این خاندان
امتیاز یافت و فاطمه سلطان بیگم صبیه قدسیه شاه جنت مکان را باو نامزد فرمودند و عقد مناکحت واقع شد
در خلال این حال از جانب شیروان خبر آمدن محمد گرای خان تاتار خبر رسید مفصل این مجمل آنکه بین الجمهور
چنین مذکور میشد که در وقتی که بمحمد گرای خان تاتار خبر رسید که پادشاه قزلباش عادل گرایخان
را از اعزاز و احترام نموده نوید مصاهرت و دامادی داده است و در کمال عزت و فراغت در دولتخانه
پادشاهی میباشد والده عادل گرایخان را با تحف و هدایای پادشاهانه و جمعی از معتمدان تعیین نموده بود که
از راه دربند با ایران آمده عذر الطاف شهریاری خواسته فرزند ارجمند را بولایت خود برده بعد الیوم
طریق محبت و دوستی سلوک دارد متعاقب خبر کشته شدن باو میرسد پادشاه تاتار بنابر
انتقام خون عادل گرایخان و یا بحکم و اشاره خواندکار روم و اخذ غنیمت با سلاطین زادهای تاتار
غازی گرایخان و صفی گرای برادران عادل گرای خان الطلب خون برادر با لشکر جلادت آمیز

شهر شیروان آمده و ایشان چون در دربند نزد عثمان پاشا رسیدند محمد خلیفه حقیقت آمدن ایشان را بپایه سریر اعلی عرض کرد
مکرر مجالس کنکاش انعقاد یافته قرار یافت که نواب شاهی و شاهزاده کی بدولت و اقبال در دار السلطنه مذکور
قشلاق نمایند و میرزا سلیمان باتفاق امرا و اعیان لشکر بجانب شروان رفته بمدافعه لشکر تاتار قیام نمایند
و امراء عالیمقدار باتفاق میرزا سلیمان وزیر روانه شیروان شدند خلیل خان افشار و بعضی ریش سفیدان و ارباب
مناصب را در خدمت شاه و شاهزاده گذاشته محمد خلیفه را از توجه سپاه ظفر پناه آگاه گردانیدند تا موکب
امرا بقراباغ نرسیده بودند که محمد گرایخان و غازی گرایخان و لشکر تاتار بشروان آمدند محمد خان خلیفه
ذو القدر که فی الواقع مرد شجاع و دلاور بود عار فرار بر خود نتوانست داد با لشکر جلادت بمقابله مخالفان
شتافته چون الجانبین محاربه در نهایت صعوبت دست داد چون لشکر مخالف مضاعف لشکر قزلباش
بود شکست بر ایشان افتاده محمدی خلیفه با بسیاری از دلاوران راه عدم نمودند و بقیة السیف از شروان
بیرون آمدند امیرخان ترکمان با اتباع خود جهة دفع مخالفان شروانی و داغستانی که در آنجا جمع آمده بودند و فتنه
انگیزی کاری نساخته بازگشت و بعضی از امرای قزلباش از شاملو و [illegible] جلو بمعاونت شاهرخ مامور بودند
اغراض مشار الیه دراز کرده شاهرخ خان اراده کرد که خود [illegible] ده ان [illegible] شده روانه آن صوب گردد و این معنی
بر خاطر امیرخان گران آمده میان ایشان کلفت و نزاعی پدید آمد امیرخان [illegible] میرزا سلیمان
دانسته امرا دو گروه گشته هر گروهی جدا فرود آمدند جمیلا جانبین اسلحه و یراق پوشیده از یکدیگر خائف
و هراسان بودند و لوازم حزم و احتیاط مرعی میداشتند و قورچی باشی که مرد خیر اندیش بود در مقام اصلاح
درآمده میانه ایشان کرک آشتی واقع شد و شاهرخ خان ترک رفتن چاچر نمود اگرچه ظاهرا ابواب نزاع
مسدود ساخته اما همچنان نایره نفاق در کانون دل ایشان اشتعال داشت القصه امرای عظام بجهة هرگونه
قضایا خصوصا بجهة خرابی الکا و فقدان آذوقه و قحط غله و ظهور نفاق و عدم اتفاق که اعظم آنها بوده متوجه
تسخیر قلعه دربند و دفع عثمان پاشا و ضبط شیروان نتوانستند شد و حکومت شروان را به هر یک از امرا که
تکلیف میکردند قبول نمینمودند تا تاتاریان غنیمت بسیار بدست آورده [illegible] قزلباش شنیده طبل
مراجعت کوفتند محمد گرایخان بولایت خود رفته غازی گرایخان را با برادران و جمعی از لشکریان بکومک عثمان
پاشا در داغستان گذاشت و ایشان در آن سال در داغستان قشلاق نموده بهار بشروان آمدند اهل شروان
که پایمال حوادث بودند جمعی با عثمان پاشا مشارکت نموده جمعی دیگر از طاغیان شروان بر سر بیرزهان جمع شدند
در جاجمیر جمعیت نموده در حفظ مال خود مسکوت شدند و چون میرزا سلیمان و امرا از شیروان رسیده از وقایع
شیروان آگاه گشتند و محمد گرایخان از آب گذشته بقراباغ درآمده و آن حوالی را از مواشی و اغنام
پرداخته بسیاری از نساء و صبیان مسلمانان را باسیری برده دقیقه از دقایق نهب و غارت فرو گذاشت
نکرده و امرای علاج عزم مراجعت جزم کرده کوچ نمودند بمرافقت یکدیگر داخل دار السلطنه تبریز شدند

بشرف ملازمت شاه و شاهزاده والاجاه مشرف شدند و درین سال در اکثر محال قحط و غلا پدید آمده در
تبریز بسیاری از ضعفا و مردم فرومایه از فقدان نان جان دادند و در کل ولایت آذربایجان و قراباغ
و اطراف و اکناف عسرت و تنگی پدید آمده خلایق بسیار زحمت کشیدند ذکر قضایای خراسان بعد
از رفتن سلطان حسین خان سابقا نگاشته کلک بدایع نگار گردید که سلطان حسین خان که نواده دور
میش خان شاملوست بجهة بزرگ زادگی ایل و حقوق خدمات سابقه در درگاه معلی ریش سفید طایفه
جلیله شاملو گشته برضای صلاح او هیچ مهمی از مهمات آن طایفه فیصل نمییافت اما چون خبر طغیان علی
قلیخان بسر او بسمع علیه رسید نواب مریم شان مهد علیا با و عتاب و خطاب آغاز نهاده بر گرفتن
خراسان و آوردن فرزند ارجمند سلطنت نشان مامور ساخته بان طبقه بی التفاتی ظاهر نموده بر خلاف
صواب دید او خوش خبر خان شاملو را حکومت و شیخ و غوریان داده روانه آن صوب فرمودند
و او در غوریان با علی قلیخان باستظهار شفقت نواب مریم شان سلوک ناهموار پیش گرفته از حد اعتدال گذرانید
و بقاعده زمان شاه جنت مکان که خوانین عظام بیگلربیگی را قدرت و یارای ارتکاب اینگونه امور نبود
احتمال آن نمیداد که خان مشار الیه آسیبی باو تواند رسانید علی قلیخان از حرکت ناهموار او اغماض مینمود
تا آنکه بعد از رفتن سلطان حسین خان اکثر امرا خراسان متابعت شاهزاده عالیان و موافقت علی قلیخان
اختیار نموده بودند مشار الیه لوای تکبر و تجبر افراخته میخواست که زمام مهام کل خراسان در قبضه اختیار
و سر پنجه اقتدار او باشد لهذا زیاده ازین تاب بی اعتدالی خوش خبر خان نیاورده بعزم تنبیه او از هرات بغوریان
رفت و او طاقت مقاومت نیاورده از غوریان بسبزوار گریخت علی قلیخان جمعی را تعاقب او فرستاد
مراد بیگ نامی از طبقه افشار که از جانب بیکان سلطان حاکم سبزوار و اسفراین بود حمایت خوش خبر خان را بر خود
لازم دانسته من الجانبین به نزاع انجامیده چند کس کشته گشته شاملویان باز گشتند و بیکان سلطان
خوش خبر خان را اعزاز و احترام نموده روانه عراق ساخت و این معنی موجب کدورت خاطر امیر الامرای
مذکور شده هنوز او در غوریان بود که خبر واقعه هایله مهد علیا رسید از آنجا بدار السلطنه هرات باز گشته
زمستان بپایان رسانید و در اوایل سال لوی ئیل سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه بعزم تنبیه و گوشمال بیکان سلطان
و اتباع او از دار السلطنه هرات بیرون آمده متوجه سبزوار شد مراد بیگ مذکور از آوازه توجه او فرار
نموده ببغداد رفت و علی قلیخان ولایت سبزوار را بطایفه شاملو داده معاودت نموده اما مرتضی قلی
برناک ترکمان که حاکم مشهد مقدس معلی و بیگلربیگی نصف خراسان بود زیاده از علی قلیخان دکان
عظمت و اقتدار آراسته او را وقعی نمی نهاد فیما بین اسباب وحشت آماده شده بود بعد از رفتن
سلطان حسین خان و تفرقه امرا عظام که در بلدة المومنین سبزوار جمع شده بود با قباد خان قاجار
حاکم آنجا که تابین او بود در مرحله موافقت نمودن علی قلیخان بی التفاتی آغاز نهاده در اوایل سال مذکور

بعزم جنگ او از مشهد معلی با غلبه و ازدحام تمام بیرون آمده بدار المومنین سبزوار رسیده قباد خان تاب مقاومت
نیاورده بعد از تکرار آمد و شد مصلحان در مقام اعتذار درآمده بیرون آمده مرتضی قلیخان او را مورد عتاب و خطاب
گردانیده از جلیله اعتبار انداخته همراه خود بمشهد مقدس برده سبزوار را بکسان خود سپرد و علی قلیخان بعد از مراجعت
از سبزوار این خبر شنیده نایره غیرت در کانون دلش اشتعال یافت و در موکب همایون شاهزاده جوان
بخت کامکار یعنی حضرت اعلی شاهی بعزم تادیب مرتضی قلیخان از دار السلطنه هرات بیرون آمده با حضار امرا ایلغار
کسان فرستاده مرشد قلیخان و محمود خان صوفی اغلی و سایر امرا که موافقت علیقلیخان اختیار نموده بودند بموکب
عالی پیوسته شد و چون از دیوان اعلی تغیر و تبدیل در ولایت بعضی از امرا خراسان کرده ولی خلیفه اوجی شاملو و امیر
حمزه خان ولد عبد الله خان استاجلو و شاه قلیخان قارنجه اغلی و غیرهم را بخراسان فرستاده بودند و این خبر در اردوی
علیقلیخان شایع گشته باعث آن شد که هر یک از امرا که تغیر در الکای او شده بود بالطوع و الرغبه دست توسل
در دامن علی قلیخان او یخته بیشتر از پیشتر مطیع و منقاد او گشته بدین جهت جمعیت تمام در اردوی عباسیه دست
داد مرشد قلیخان و سایر امرا مرتضی قلیخان را از وفاق و اتفاق خود آگاه گردانیده پیغام فرستادند که ما و شما
همه یکجهت و دولتخواه درگاهیم نواب سکندرشان ولی نعمت و مرشد [illegible] دانیم و اصلاح خود در مخالفت آن
درگاه در صفحه خیال ما مرقوم نیست و اینکه بموافقت شاهزاده نامدار کامکار [illegible] خان میان کمر بسته ایم
دو چیز منظور است اول آنکه در نوبت پادشاه روم نقض عهد و پیمان پیش نموده در مقام تسخیر ممالک آذربایجان
و شروان درآمده در آن سرحد فتنه و آشوب است و پادشاه ما با لشکرهای عراق و آذربایجان مرجع [illegible] ایشان
مشغول و محتمل است که سلاطین اوزبکیه نیز فرصت غنیمت شمرده متعرض مملکت خراسان گردند و چون در دار السلطنه
هرات که تخت خراسانست شاهزاده عالمیان که ولی نعمت زاده ما و شماست در آن بلده اقامت دارد غرض
اصلی آنست که فیمابین امرا عظام کمال موافقت باشد و یکدلی مسلوک بود شیوه کدورت و نفاق مسلوک
نباشد و اگر عیاذا بالله حادثه روی دهد چون از جانب پادشاه مددی متصور نیست همگی با یکدیگر یکدل و یکزبان
بوده بر سر ولی نعمت زاده خود جمعیت نموده در رکاب مقدس آنحضرت [illegible] اعدا قیام نماییم علی قلیخان
را که لله آنحضرتست بنابر صلاح دولت قاهره ریش سفید خانه خانی دانسته [illegible] صلاح و صوابدید او تجاوز
ننماییم چه هرگاه که خبر نفاق و بی اتفاقی ما بسمع مخالفان اوزبکیه رسد در حرکت [illegible] شده محتمل است که انواع فساد
روی دهد و اختلال بحال این ملک راه نماید [illegible] دولت [illegible] ز اتفاق خیزد [illegible] بی دولتی از نفاق خیزد دیگر آنکه
بر همگنان ظاهر است که در درگاه معلی زمام مهام سلطنت و تمشیت امور دولت در قبضه اقتدار میرزا سلیمان
وزیر و چند نفر از امراست و پیوسته تغیر و تبدیل در یولات نموده در کار اعتقاد ما مشکوک شده و ما
و شما در سبقت خدمت آبا و اجداد و حسب و نسب کمتر از ایشان نیستیم هرگاه رتق و فتق مهمات عراق و
آذربایجان و دار المرز و فارس و کرمان در قبضه قدرت ایشان باشد میتواند بود که مهمات خراسان نیز منوط

برای بوده آنچه در هر باب صلاح دولت دانیم بعمل آوریم و انمقدمات پسندیده اکثر امرا اعظام شده
با خان مذکور عهد و پیمان بسته اند که لایق دولت آنست که او نیز با سایر امرا موافقت نموده ابواب
کدورت و نفاق مسدود گرداند قباد خان اگرچه بدبخت از حلیه اعتبار انداخته غدر خواهی نمود بسبزوار فرستاد
اما مرتضی قلیخان که متکبر بزرگی نهاد بود انمقدمات مکروه خاطرش نموده چون از اویماق ترکمان بوده
و طایفه تکلو و ترکمان با شاملو و استاجلو عداوت قدیم داشتند اعتمادی بجانب ایشان نداشت و در
جواب ایشان سخنان درشت و پیغامهای زشت فرستاده ابواب ملایمت و دوستی بالکلیه مسدود
ساخته و انطبقه را بعصیان و طغیان و مخالفت نواب سکندرشان منسوب ساخته و خود را شاهی سیون
نامیده ایشانرا یاغی و باغی میخواند و حقایق این حالات را باقبح وجوه بپایه سریر اعلی عرض نموده کس
متعاقب یکدیگر باذربایجان فرستاد مجملا میانه این دو گروه مبانی کلفت و عناد استحکام یافته
علیقلیخان و اتباع او دفع مرتضی قلیخان و تسخیر مشهد مقدس را پیش نهاد همت ساخته با لشکرهای آراسته
روی توجه بانصوب آوردند و چون از امرای عراق که بخراسان می آمدند ولی خلیفه شاملو پیشتر آمده قریب
مشهد مقدس [illegible] فرستاده مانع شدند و بین الجانبین جنگ و جدال بوقوع پیوست
ولی خلیفه انهزام یافته بدست ملازمان محمودخان صوفی اغلی بقتل رسید و بعد از کشته شدن ولی خلیفه
علیقلیخان و اتباع او بمشهد مقدس معلی رسیدند و مرتضی قلیخان نیز امرای تابعین و اتباع خود را مثل
بوداق خان چکنی حاکم خبوشان و درویش محمدخان روملو حاکم نیشابور و سلیمان خلیفه ترکمان حاکم تون
و شاهقلی سلطان افشار حاکم جام و غیرهم را جمع نموده مترصد رزم و پیکار شدند و در ظاهر شهر آن دو گروه
انبوه در برابر یکدیگر صف قتال آراسته دلیران طرفین پای در میدان مبارزت نهاده بعد از کوشش
بسیار که از طرفین بظهور آمد دلیران طایفه شاملو و استاجلو پای جلادت پیش نهاده بر صف سپاه
ترکمانان تاختند و آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساخته از صدمات دلیرانه ایشان تزلزل باحوال طایفه ترکمان راه
یافت هرچند مرتضی قلیخان پای ثبات و قرار استوار داشته مردم خود را بمحاربه تحریص نمود مفید نشد و
بالضروره عنان از محاربه برتافته روبوادی هزیمت آورده شکسته و بدحال بشهر درآمده باستحکام برج و باره و فصیل
و دروازه قیام نموده بسرانجام اسباب قلعه داری پرداخت و طایفه شاملو و استاجلو قریب بدروازه
رسیده جمعی کثیر را مجروح و مقتول ساختند در آن معرکه میرعبدالکریم متولی آستانه متبرکه که در پای علم ایستاده
بود بدست لشکریان نادانسته بقتل آمد و قباد خان قاجار که همراه ترکمانان بود خود را بجانب شاملو انداخت
و از امرا شاهقلی سلطان افشار حاکم جام بدست درآمد و چون خبر کشته شدن ولی خلیفه و آشوب خراسان امیر
حمزه خان و شاهعلیخان قادجه اغلی استاجلو که متعاقب او می آمدند رسید طبل مراجعت کوفته بعراق
آمدند القصه علیقلیخان و مرشدقلیخان ولد او مشهد مقدس را محاصره نموده تا مدت چهار ماه ایام محاصره

استمداد یافته صورت فتح و ظفر روی نمود و چون درویش محمد خان حاکم نیشابور در مشهد مقدس بود و قلعه نیشابور
از حارس صاحب قدرت خالی بود علی قلیخان و اقوام او صلاح وقت در آن دیدند که متوجه بلده نیشابور گشته
آن ولایت را بدست آورده اطراف و جوانب مرتضی قلیخان را از اعوان و انصار خالی سازند درویش محمد خان
از استماع این خبر در مشهد مقدس آگاه گشته از مرتضی قلیخان مرخص شده متوجه نیشابور گشت و خود را پیشتر از آن گروه
بشهر انداخته در فکر قلعه داری شد اما چون علی قلیخان و اتباع به نیشابور رسیدند درویش محمد خان اسباب
قلعه داری چنانچه شاید و باید سرانجام نتوانست داد و صلاح حال خود را در اطاعت و انقیاد دیده در ملایمت
زده بعهد و پیمان بیرون آمده بشرف ملازمت شاهزاده کامکار و ملاقات خان عالی تبار فایز گردید و ایشان
بودن او را در نیشابور صلاح ندانسته آن ولایت را بمشهد قلیخان سپردند و او کسان معتمد خود را در قلعه گذاشته
درویش محمد خان را مصحوب خود گردانیده متوجه تربت حیدریه که در تصرف فرخ خان برادر مرتضی قلیخان
بود شدند مشار الیه نیز بطریق درویش محمد خان بعهد و پیمان قلعه را سپرده بمشهد مقدس رفت و علی قلیخان ولایت
مذکور را در عوض نیشابور بدرویش محمد خان داده مقرر شد که کس فرستاده مردم خود را بدانجا نقل نماید
بعد از وقوع این قضایا علی قلیخان در موکب شاهزاده عالی مقدار اعلی حضرت اعلی روی توجه بدار السلطنه هرات
آورده سایر امرای عظام رخصت یافته هر یک بالکای نیشابور رفتند و از تربت حیدریه با فوجی از طبقه روملو
که همراه داشت بایلغار خود را به نیشابور رسانیده داخل شهر شد اکثر مردم او که هنوز در نیشابور بودند از در آمدن
او آگاه گشته بسر او جمعیت نمودند و مردم مرشد قلیخان را از شهر بیرون کرده بدستور سابق با امر حکومت
پرداختند علی قلیخان در اثنای طریق مراجعت این خبر استماع نموده چون تفوق سپاه و بعد راه دست داده
بود ازین حرکت ناهنجار که از درویش محمد خان صدور یافت بنابر مصلحت وقت اغماض نموده تدارک این واقعه
را بسال دیگر موقوف داشته بدار السلطنه هرات رسیده بعیش و عشرت مشغول گشت و تنگیها که از
عبور و نزول لشکر در حدود مشهد معلی واقع شده بود مشغول شدند و حقایق این حالات را مرتضی قلیخان
بپایه سریر اعلی عرض نموده در دار السلطنه تبریز که میرزا سلیمان و امرا از شیروان معاودت نموده بودند این اخبار
رسیده موجب تفرق خاطرها گردید و سلطان حسین خان که از خراسان بازگشته بدار السلطنه قزوین
آمده مرتکب بعضی اعمال که لایق حال او نبود گشته و کلاو نوابش او را با خذ اموال متمولین ترغیب نمودند و
بازار گرفت و گیر رواج یافته متعرض احوال بعضی از اهالی آن ملک و تجار و متمولین هر دیار که در آن سواد اعظم
جمع شده بودند گشته تحریک خجلان و بد نفسان نقود موفور و اجناس غیر محصور را از تصرف سخنه املاک بیرون رفته
مصارف غیر معقول صرف شده و بجز بدنامی و خذلان از آن وجوه نقدی در کیسه اعتبار او نماند و در آمدن
بدرگاه معلی نیز تغافل ورزیده توقف را از حد اعتدال گذرانید مفسدان و بهانه جویان اردوی معلی از آن
اطوار ناهنجار رقم خلاف و عصیان بر ناصیه حال او نیز کشیدند عاقبت از گردش روزگار رسید

باد آنچه رسید چنانچه در ذیل این دفتر بوضوح می پیوندد ذکر قضایایی که در اوایل سال لوی ئیل مطابق ثمان
و ثمانین و تسعمائه برحسب تقدیر رب العباد در دار السلطنه تبریز روی داده سابقا رقم زده کلک بیان
گشت که میانه امیرخان ترکمان و شاهرخ خان در شیروان بجهه رفتن جاجمیر منازعه پدید آمده و طایفه
استاجلو و شاملو که قدوه ایشان پیرمحمد خان استاجلو و حسین قلی سلطان ایشیک آقاسی باشی شاملو بود جانب
شاهرخ خان گرفته با ترکمانان منازعه آغاز نهادند بالاخره بسعی قورچی باشی بصلح و صلاح انجامید
درین هنگام که اخبار خراسان و آمدن علیقلیخان و مرشدقلیخان بر سر مرتضی قلیخان و محاصره نمودن
مشهد مقدس به تبریز رسید امیرخان و امرای ترکمان بگفتگو درآمده طایفه شاملو و استاجلو را بعصیان
و طغیان منسوب و متهم ساخته عتاب و سرزنش با آن دو طایفه آغاز نهادند و اعمال ناشایسته
سلطان حسین خان را که آن بدعای ایشان گردیده و چون زوجه سلطان حسین خان که والده علیقلیخان
بود قابله و دایه نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بود و از نزد شوهرش سلطان حسین خان به تبریز
آمده درین هنگام در حرم علیه عالیه [illegible] بوده‌اند مثل اسمعیل قلی بیک ولد ولی خلیفه که لقب یکداشی
داشت و مهدیقلی بیک ولد [illegible]لی سلطان که ایشیک آقاسی باشی معتبر بود و ابوالفتح ولد فولاد بیک
میراخور باشی و طهماسب قلی بیک ولد تورحمش خان که در سلک مقربان بودند و ترکمانان بر احوال الطاف
حسد برده همیشه در کسر اعتبار ایشان میکوشیدند و میرزا سلیمان وزیر نیز بجهه هم چشمی که ارباب مناصب
را با یکدیگر میباشد در تضییع حسین بیک وزیر نواب جهانبانی ساعی بوده جانب امیرخان و طبقه ترکمانان
داشت مجملا امیرخان و محمدخان ترکمان و مصیب خان تکلو و اتباع ایشان فرصت یافته عرض کردند که چون
از علیقلیخان و مرشدقلیخان عصیان و طغیان بظهور آمده مخالفت نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان
مینمایند ما اعتماد نداریم که والده علیقلیخان در حرم باشد و مادام که طایفه شاملو و استاجلو که در سلک ارکان
دولت قاهره منتظم‌اند سلب آن بدنامی از خود نکنند و این دویی که در میان قزلباش پدید آورده‌اند
رفع ننموده با پادشاه و شاهزاده [illegible] مدار یکدل و یکجهه نگردند عزت و اعتبار ایشان صلاح دولت
نیست و پیرمحمدخان استاجلو و حسین قلیخان شاملو که مقابل گوی ایشان بودند اخبار خراسان را حمل
بر نفاق و عنادی که مایه او[illegible] میباشد نموده منکر مقدمات مذکوره بودند و میگفتند که معاذ الله که از ما
مخالفت شاه و شاهزاده کامکار در وجود آید بلکه غرض امرای خراسان آنست که چون مرتضی قلیخان ترکمان
در مشهد دعوای استقلال کرده در کسر اعتبار علیقلیخان میکوشید مبادا درین وقت که اختلال احوال قزلباش
و تسلط رومیه برانجا ممالک آذربایجان و شیروان شهرت یافته از مخالفان اوزبکیه نیز حرکتی شود بجهه
نفاق و عناد امرای خراسان و بی اتفاقی ایشان مملکت از دست بیرون رود اراده نموده‌اند که کل
امرای خراسان را با شاهزاده نامدار اعنی حضرت اعلی شاهی متفق سازند که اگر حادثه روی دهد

بر سر او جمعیت نموده نفاق فرو زدند و غرضی جز این ندارند و آنچه شهرت کرده کذب و افترای مرتضی قلیخان است و چند روز
این قیل و قال در میان هر دو جانب برقرار بود تا شیمه اراده نزاع داشتند و باصلاح مصلحان خیراندیش
بصلاح مقرون نگشت و از جانبین لایق نمیداشتند که مهم منجر بجدال و قتال گشته چون نهایتی گردد تا آنکه خبر
کشته شدن ولی خلیفه بوضوح انجامید اسمعیل قلی بیک ولد او بشورش درآمده طالب خون پدر گشت
چون همیشه میانه شاملو و استاجلو موافقت و دوستی بود امیرخان و طایفه تکلو و ترکمان خواستند که
میانه ایشان تحریک ماده فساد نمایند و فرصت یافته خاطرنشان اسمعیل قلی بیک کردند که قضیه ولی خلیفه حسب العرض نموده
سلطان حسین خان و علی قلیخان پسرش وقوع یافته سخنان دلنشین بعرض شاه و شاهزاده نامدار رسانیده
ایشان را بی موجبی ازین طبقه بدگمان کردند و والده علی قلیخان را از حرم برآورده آن عورت بیگناه را بخفه هلاک
کردند و اسمعیل قلی بیک را بجای سلطان حسین خان نوید ایالت قزوین و رتبه خانی و تواجی باشی گری داده قتل سلطان
حسین خان را در عوض خون ولی خلیفه باو حواله کردند و تورخمس خان شاملو را که سالها در خدمت ولی خلیفه نشو و نما یافته
در ملازمت او بدرجه امارت ترقی نموده بود نوید منصب ایشک آقاسی باشی و از هواخواهان علی قلیخان بود در
عهده او نمودند ایشان خواه بجهت طلب خون ولی خلیفه و خواه بجهت ایالت و [illegible] سخنان معاندان ایشان فریفته گشته
فی الحقیقه تیشه بر پای خود میزدند تخت برادران اسمعیل قلیخان برادر محمود خان [illegible] استاجلو که در دامنکوه
سرخاب و دنبر سیار بود دو چار شده آن بیگناه را بجهت خون پدر مقتول ساختند و ابواب کلفت و نزاع میانه
شاملو و استاجلو که همیشه با یکدیگر متفق بودند گشوده گشت و نیم شبی جمعی از شاملویان بر سر خانه حسین قلی
سلطان شیخه او را بقتل آوردند و حسین بیک فرار نموده بعد از دو سه روز در تکیه میر مقتول بند فیقو بدست آمده
او نیز مقتول گشته و چون طایفه شاملو یک دیگر این اعمال بظهور آوردند و ترکمانان را ظاهر دخلی نبود میر محمد عالی
در مقام انتقام نشوافتند در اندک مدتی منصب وزارت دیوان نواب شاهزادگی علاوه وزارت دیوان
اعلی شین میرزا سلیمان تعلق گرفته حکم ایالت قزوین باسم اسمعیل قلیخان بوالد اسش شرف صدور یافته
مقرر شد که ملازمان سلطان حسین خان که در قزوین در خدمت او میباشند [illegible] اسمعیل قلیخان گردند و سلطان
حسین خان را گرفته بدرگاه آورند و منصب ایشک آقاسی باشیگری بتورخمس خان [illegible] گرفته ایشک آقاسی گری
باشی بپیری بیک ایناللو شاملو مفوض گشت و شاه غازی مستوفی را بنابر رابطه [illegible] خلاف مشعوف اسیکی [illegible]
منصب استیفای ممالک بخواجه محمد باقر هروی که با نواب سکندر شان سبق خدمت داشت مفوض گردید و چون
حکم ایالت اسمعیل قلیخان بقزوین رسید سلطان حسین خان از شهر بیرون آمده در حوالی ابهر در ییلاق حکی حکی و از
ملازمانش جمعی بیرون آمده جمعی دیگر هنوز در شهر بودند و باوجود رعایتهای کلی که ازو یافته بودند چنانچه
شیوه نامرضیه مردم دنیاپرست و عادت ابنای روزگار است از و روی گردان شده جمعیت او روی
بتفرقه و پراکندگی نهاد و معتبران قوم در ادراک خدمت اسمعیل قلیخان بر یکدیگر سبقت میجستند

او مشاهده احوال خود نموده از بیم گرفتاری با کید و کس مخفی راه دار الارشاد اردبیل پیش گرفته در خطیره
مقدسه متبرکه متحصن گشت و بعد از چندی در طبقه شیخاوند خصوصاً دست یار بیگ بالطایف الحیل او را بیرون
آورده بدست معاندان داده بقتل رسید و بعد ازین قضایا که در تبریز روی داد میرزا سلیمان وزیر و قورچی
باشی و شاهرخ خان مهردار میانه امیرخان و پیر محمد خان مجدداً اصلاح نموده فیما بین ایشان ابواب ملاقات
و آمد و شد مفتوح گشت و عروسی امیرخان بمیان آمده سه روز در دار السلطنه تبریز بعیش و سرور مشغول
نموده آن مشتری طلعت ناهید جبهت یعنی فاطمه سلطان خانم صبیه شاه جنت مکان که در سال گذشته
بعقد ازدواج او در آمده بود با آیین شایسته بمنزل برد و از جانب امیرخان پیشکشهای لایق بنظر شاه
و شاهزاده نامدار در آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانید بخلع فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر
شمشیر بند و قبضه و غلاف مرصع و اسب و زین و لجام مرصع و چهار قب طلادوزی و قبا و چهار زرعی زربفت
و سایر رخوت پوشیدنی سرافراز شد و او نیز اهل خدمت و ندما و ارباب طرب نواب سکندرشان
و نواب شاهزاده عالمیان را خلعتی فاخره داد و جهت تالیف قلوب پیر محمد خان و طایفه استاجلو نسبت
خویشی که صبیه او در حباله سلطان م[...] امیرخان بود طوی ساق دوشی را با و تکلیف کرده طوی یول
دوشی را مسیب خان تکلو تعلق گرفت و ایشان نیز هر یک در منزل خود طوی پادشاهانه نموده طوی الوشی
بخدمت شاه و شاهزاده نامدار فرستادند مسیب خان بجهت قرب قرابت که با نواب سکندرشان داشت
خود را از ارتقاء مرتبه بلند مصاهرت از امیرخان شایسته میداشت و چشم آن داشت که این پاکیزه
گوهر بحر سلطنت را با او در یک رشته کشند اتفاقاً بجهة بعضی مصلحتها این مدعا صورت وقوع نیافت و این
عطیه عظمی نصیب امیرخان گردید مع هذا تکلیف طوی مذکور با او کردند مشار الیه انگشت قبول بر دیده نهاده
حسب الاشاره میمون بلوازم آن پرداخت و این رباعی مذکور رقعه بخدمت نواب سکندرشان فرستاد
رباعی ای شاه جهان بی اثر اولدی یولکم * دوندی غم اولی الم بکانی ایکم * بوریلده کی صد تمله دد کاهند
ساقدوش ایکینه دوندی ایاغم * بالجمله ابواب خلاف و نزاع امرا و اویماقات مسدود گشته و همچنین
سلیمان خان ولد شاه قلی میرزا بشرف مصاهرت سرافراز نموده شهربانو بیگم صبیه شاه جنت مکان را بحباله
نکاح او در آورده و پیر محمد خان بجهة منصب او و یماقات و سابقه خدمت عبدالله خان مهمات او بر ذمت
خود گرفته طوی نکاح بر وجه لایق در منزل او وقوع یافت و امیرخان تواضعات رسمی بظهور آورده مملکت
شروان را بسلیمان خان و امرای استاجلو قسمت نموده روانه نمودند و ایشان از راه ارس باز رفته در کنار آب کر
بجهة گرمی هوا در ییلاق مشهور بمد شیره رحل اقامت انداخته بجمع نمودن لشکر و تهیه اسباب رفتن مشغول
گشتند که چون هوا باعتدال آید از آب عبور نمایند معظم امرای مذکور اول سلیمان خان که بیگلربیگی و حاکم شماخی
بود و حسین قلی سلطان ولد نظر سلطان لله مشهور و علی قلیخان ولد اتابک عوض چاوشلو و مصطفی سلطان

قلو و مهدیقلی سلطان حاجیلو و شاملو و دو سه نفر از اویماقات قراماملو و غیره را نیز در شیروان الکا داده روانه نمودند و

ال خلیل خان افشار حاکم کوه کیلویه که چهار سال بود از الکای خود بیرون آمده بجهة او از خروج قلندر و شورش

آدمی که در کوه کیلویه واقع شده بود رخصت رفتن کوه کیلویه یافت و شرح این حال و مآل احوال خلیل خان

در محل خود بسمت تحریر خواهد یافت و مقرر شد که علی قلیخان بیگلربیگی فارس با امرای تابین ولی خان

حاکم کرمان بسان کشش در آذربایجان گردید ذکر توجه موکب همیون بییلاق اشکنبر و کلیبر و قشلاق نمودن

در قراباغ و حوادثی که در این ایام روی نموده چون ایام نزهت آثار بهار سپری گشته هوای تبریز روی

بگرمی آورده از مآثر قحط و غلا و وبایی در شهر پدید آمده موکب همیون پادشاهی بجانب ییلاق در حرکت آمده اردوی

ظفر قرین در اشکنبر کلیبر نزول نمود در ینسال خوندکار روم سنان پاشا مشهور بتوجه سنان پاشا را سردار کرده

بامداد عثمان پاشا بتسخیر بقیه ممالک شیروان و الکه و فرستاده و مشارالیه با لشکر بحد و مرباروزن الروم آمده

تخت ایلچی به سده سنیه اعلی شاهی فرستاده کتابتی بمیرزا سلیمان وزیر نوشته بود و لافهای گزاف زده ما حصل

آنکه بهر ولایت که عساکر عثمانی وارد گشته در آنجا خطبه پادشاهی خوانده شده دست از آن بازداشتن خلاف

قانون عثمانیست و چون ولایت شیروان و شکی و بعضی محال آذربایجان و گرجستان بخط تسخیر منسوبان آل عثمان درآمده

اگر من بعد از جانب قزلباش تعرض بآن محال نرسد و آن ولایت را بتصرف گماشتگان پادشاه اسلام پناه

گذاشته ترک مناقشه نمایند و از افعال سابقه در مقام اعتذار بوده نامه دوستانه بحضرت خوندکار نوشته

ایلچی معتبر کاردان ارسال دارند این خیرخواه وسیله شده حضرت خوندکار را بمصالحه راغب میسازیم والا عسکر روم

دست از تسخیر ممالک ایران باز نخواهند داشت امرای خودرای قزلباش خصوصا شاهرخ خان مهردار با وجود

آنکه مقابله با لشکر بیقیاس روم در حیز قدرت و قوت خود نمیدیدند و مع ذلک با یکدیگر کمال نفاق و بیمروتی

داشتند راضی باین مقدمات نشده در جواب کتابت او نوشتند که اگر مصالحه بطریق زمان شاه جنت مکان مینماید

قبول داریم والا یک وجب زمین برضای خود نمیگذاریم تا یکنفر از صد هزار قزلباش در حیات است بر سر آن

تلاش مینماییم و از آمدن تو و ده مثل تو باک نداریم و آن صاحب سعادت [illegible] احوال خود را بحال لله پاشا قیاس نکند

که در وقتی که او آمد لشکر پادشاه ما در عراق و آذربایجان متفرق بودند با یکدیگر اتفاق داشتند حالا جمع لشکر

قزلباش در آذربایجان در موکب شاهی حاضر و مستعد رزم و پیکارند و آنکه نوشته اند که الکای شیروان بتصرف

آل عثمان درآمده غلط است و شیروان بدستور در تصرف امرای قزلباش است سوای قلعه دربند که جای

دیواری پیش نیست محلی در تصرف رومیه درنیامده و فی الواقع اگر درین وقت اتفاق در میان لشکری بود

مخالفان را قدرت دست درازی بممالک محروسه نبود مجملا عثمان پاشا از جواب کتابت مذکور فی الجمله

احتیاط کرده در آمدن متوقف شد و دیگر باره حکایت صلح بمیان آورده در مرتبه مکتوب ملایمت

آمیز نوشته اعلام نمود که عثمان پاشا پایه سریر اعلی حضرت خوندکار روم عرض کرده که مملکت شیروان را

تسخیر نموده‌ام اگر چنان باشد صلاح دولت آنست که دیگر ملک شیروان از جانب قزلباش تعرض نرود و هرگاه
درین باب نزاع نداشته باشند من بعد متعهد صلح میشوم از ینطرف جواب کتابت نوشته مصلحت وقت
سنجان مرغوب درج نمودند و سنان پاشا قرار داد که درینسال هر دو لشکر در جا و مقام خود وقوف
نمایند و یک کس از معتمد رومیان و یکی از قزلباش شیروان ثم الکا بالکا ملاحظه نمایند که در تصرف
رومیه است یا قزلباش و سنان پاشا عمر اقا نامی را بدین مهم ارسال نموده خود در ارزروم قشلاق کرد
موکب همایون شاهی نیز از ییلاقات نخجوان متوجه قراباغ شد و چون اخبار موحش از جانب خراسان میرسید
و مرتضی قلیخان متواتر عرایض فرستاده عصیان و طغیان علی قلیخان شاملو و مرتضی قلیخان استاجلو و اتباع
ایشانرا عرض مینمود محمد خان ترکمان را که مرد مدبر کاردان بود با فوجی از امرا مثل اسمعیل قلیخان و قورخمس خان
شاملو که معاند علی قلیخان بودند و غیر ذلک بخراسان فرستادند که با امرای خراسان گفت و شنید نموده
در تسکین نایره فتنه و فسادی که در فیمابین ایشان و مرتضی قلیخان پدید آمده کوشیده و ایشانرا از طریق مخالفت
و عصیان باز آورند در خلال این احوال غازی گرایخان و صفی گرایخان تاتار با لشکر جرار بطریق ایلغار
شیروان آمدند و هنوز سلمان خان بیگلربیگی و امرا در یورت خود نشسته شیروان نرفته بودند چون در شیروان
از قزلباش [illegible] قزلباش نموده شیروانیان بی اعتماد خاطرشان که بیگلربیگی قزلباش
و امرا که بحکومت ولایت شیروان منسوب شده اند در فلان موضع اقامت دارند لشکر تاتار بی تامل بدلالت
طاغیان شیروانی از آب گذشته در وقتی که شش هفت شبانه روز باران بیقیاس بر سر قزلباش میبارید
و از کثرت بارندگی و گل ولای ملاقات دو کس با یکدیگر میسر نبود بی آنکه قزلباش را خبری باشد از معبر غیر معهود
عبور نموده بر سر اردوی امرا ریختند و لشکریانرا فرصت جبه و یراق پوشیدن و یکجا جمع شدن نشد بی
آنکه فیمابین مقابله و محاربه واقع شود پراکندگی میان لشکر قزلباش دست داده قزلباش دست از اموال
و اسباب و یراق باز داشته بصد تشویش پیاده و سوار راه فرار پیش نهادند و قلیلی که بجنگ ایستادند مردانه
شربت شهادت چشیدند اما ما تعرف آنگروه بالتمام بغارت و تاراج رفت از امرای استاجلو علی قلیخان
چاوشلو اولدای ایشک [illegible]ض بقتل آمده دیگران بسلامت بیرون آمده در کمال پریشانی و بی سامانی در حدود قزل اغاج
رحل اقامت انداختند و تاتاران در همان روز با غنایم موفور مراجعت نمودند و عثمان پاشا باستظهار لشکر
تاتار جمعی از رومیه را بقلعه بادکوبه فرستاد و ایشان آن حصن حصین را که از سه طرف بدریای خزر اتصال
دارد استحکام داده و اسباب قلعه داری ترتیب دادند و در هنگام وصول قراباغ این اخبار باردوی
معلی رسیده موجب اکراه خاطر شاه و سپاه گردید چون در سلطان بود قزل اغاج که یورت و قشلاق
بود نزول اجلال واقع شد میرزا سلیمان وزیر و امیر خان قورچی باشی و شاهرخ خان و پیر محمد خان استاجلو و سایر
امرا و قورچیان و عساکر نصرت نشان بمدافعه خواقین تاتار بجانب شیروان توجه نمودند و جماعه رومیه

و تاتار آوازه ورود لشکر قزلباش شنیده در مقام محاربه شدند در یورت قشلاق ملاحسن میانه ایشان و چرخچیان
لشکر ظفر اثر قزلباش محاربه اتفاق افتاده چون عساکر منصوره پی در پی میرسیدند مخالفان مقابله با سپاه
منصور و ذخیره قدرت خود ندیده دست از محاربه کشیدند و رومیه بدستور در قلعه دربند رفته تاتاریان
بدیار خود شتافتند و سلمان خان بیگلربیگی و امرا رفیق او چون از ورود موکب ظفرنشان و رفتن امرا بشروان
اطلاع یافتند در کمال پریشانی و پشیمانی از آب گذشته متوجه شیروان شدند و تدارک شکستگی که از تاتار
بایشان رسیده بود مشغول گشته تسخیر قلعه بادکوبه پیش نهاد همت ساخته متوجه الصوب شده قلعه را محاصره
کردند امیرخان و امرا قزلباش نیز از شابران گذشته با برادر سلمان خان بر سر قلعه بادکوبه آمدند و هجده روز
در پای قلعه نشسته در تسخیر آن اهتمام کردند اما اثری بران مترتب نشده بجهه خرابی الکا و اختلاف احوال رعایا
آذوقه در میان لشکر نایاب گشت روزی چند در اردو جو یک من بوزن تبریز شش صد دینار که شش مثقال
نقره مسکوک باشد خرید و فروخت میشد و در اواخر آن مهم مفقود شد توقف نموده متعذر گردید بالضرورت
ترک محاصره نموده کوچ کرده بقراباغ آمدند و از امرا قزلباش دران زمستان کسی در شیروان نماند و این معنی
باعث آن شد که رومیه در بعضی محال شیروان استقامت یافته عثمان پاشا که در دربند توقف داشت بهر ولایت
از ولایت شیروان دست یافته مال گرفت و اهالی شیروان طوعاً و کرهاً اطاعت نمودند درین سفر پیرمحمد خان بیمار
شده رخت هستی را براحله نیستی بربست و سفر آخرت گزید بعد از فوت او فتور تمام باحوال استاجلو راه
یافته اگرچه پسر مراد خان ولد او بجای پدر و بایالت خانی منصوب گشت اما زیاده اعتباری نیافت و روز بروز
آوازه اقتدار مرشدقلیخان تکلو و امرای استاجلو که در خراسان بودند موجب اختلاط احوال این طبقه در درگاه
معلی میشد و امرا ترکمان و تکلو بیشتر زبان عتاب و سرزنش بان دو طایفه دراز کرده ایشانرا مفسد و فتنه انگیز میخواندند
و در کسر عزت و اعتبار ایشان میکوشیدند از جمله شاه قلیخان قارنجه اغلی استاجلو که از خراسان عبور نموده بار دیگر
معلی می آمد و در ورامین ری جماعت تکلو از ملازمان مسیب خان شرف الدین اغلی بسرکردگی محمد بیک مذاقی اراده
قتل و غارت اموال او و جماعت استاجلو ملازم او نموده با سیصد نفر سوار یراق بسته بر سر او کشیدند
و او از آمدن ایشان اطلاع یافته راه خلاص و نجات مسدود دیافته بالضروره پای ثبات و قرار استوار داشته
بمدافعه قیام نموده و آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده محمد بیک مذاقی با آن فوج قلیل منهزم گردید جمعی کثیر
از جنود تکلو مقتول گشته شاه قلی سلطان بحسن تدبیر رای صایب مردانه خود را از ولایت ری که
مملو از طایفه تکلو بود بیرون انداخته در یورت قشلاق قراباغ باردوی معلی رسیده حرکت ناهنجار
که از طایفه تکلو بظهور آمده بود ناپسند افتاده جمعی از مقتدان مسیب خان را اغوا نمودند که از شاه
قلی سلطان انتقام کشند اما چون مسیب خان مرد فتنه انگیز نبود در مقام انتقام نشد ریش سفیدان
استاجلو از نواب سکندرشان استعانت جسته حسب الامر اشرف شاه قلی سلطان را

بمنزل مسیب خان بردند اگرچه تکلویان که اقربان و خویشان ایشان دران معرکه مقتول شده بودند تهدیدات
نموده در مقام پرخاش بودند اما چون تکلویان با و نزاع کرده بر سر او رفته بودند و دفع صایل بر
جماعت استاجلو واجب شده بود حق بجانب شاه قلی سلطان بود و مسیب خان جانب حق را رعایت
نموده منع جهلا کرده بملاحظه خاطر پادشاه با کمال قدرت و اقتدار از خون دویست نفر تکلو که تشنه
متعرض مشار الیه نگردید چه طایفه ترکمان و تکلو که بایکدیگر متفق بودند در درگاه معلی بکمال عزت و اعتبار
و شوکت و قدرت و اقتدار داشتند و طایفه استاجلو را بنابر اموری که تحریر پیوست زیاده
آبرویی نمانده بود و آنچه از جانب مسیب خان نسبت بشاه قلی سلطان قاربچه اغلی و اولاد و اقربا
او واقع میشود بازخواست نداشت والحق این حقانیت از خان مشار الیه پسندیده بود ذکر بعضی
قضایا که در اواخر این سال در قشلاق سلطانیه و قراباغ روی داد و بیان فرستادن ابراهیم خان
ترکمان جهة امر مصالحه بروم چون پیر محمد خان که باعث و بانی معاملات استاجلو بود فوت
شد و سلیمان خان و امرا رفیقی او را آن قدر قدرت و حالت نمانده بود که محافظت شیروان توانند
نمود و از شیروان بیرون آمده بودند عمر آقا از جانب سنان پاشا قرار یافته بود که بولایت شیروان
رفته تفحص نماید که [illegible] کیفیت باردوی معلی رسیده امرا و ارکان دولت قاهره صلاح
دیدند که طوایف جلیله قاجار و ایل و ایماقات اتوزیکی و غیر ذلک جمعی کثیر که در قراباغ اقامت دارند
محافظت ولایت شیروان را در عهده ایشان نمایند و نیک و بد آنرا برقبه غیرت امام قلیخان اندازند و
نواب سکندرشان نواب جهانبانی قرار داده امام قلیخان را طوغ و کرنا بدین خدمت مامور و مجبور ساختند
و حسب الصلاح مشار الیه پیکرخان زیاد اغلی قاجار را برتبه ایالت و خانی سرافراز فرموده بیگلربیگی
شیروان کردند و چند نفر از امرای قاجار را در شیروان الکا داده همراه او روانه شماخی کردند و بعد از
رفتن ایشان کس همراه عمر آقا کرده روانه شیروان نمودند و همچنین جمعی را به تسخیر قلعه تفلیس و معاونت
همایون خان والی آنجا مامور کرده مراد بیگ قورچی باشی را با عمله توپخانه و یراق توپ ریزی فرستادند
که در تسخیر قلعه اهتمام نموده شاید که نوعی شود که در وقت معاودت عمر آقا آن قلعه بلند اساس در تصرف
منسوبان این درگاه گردون مماس باشد اما اثری بر آنها مترتب نگشت و کاری ساخته نشد بالجمله پیکرخان
و امرای شیروان هر یک بولایتی که نامزد ایشان شده بود رفته اقامت نموده بودند و عمر آقا ایشان را در آنجا
دیده خاطرنشان او شد که سوای چهار دیوار قلعه دربند و بادکوبه محلی در تصرف عثمان پاشا و رومیه نیست
شاه قلی سلطان تبه اغلی ذوالقدر را از جانب نواب سکندرشان در مرافقت عمر آقا برسم رسالت نزد
سنان پاشا فرستادند که حقیقت حال را خاطرنشان او نموده در باب مصالحه سخن گوید محضری از
جانب اهالی شیروان درست شده بود که چون در ولایت شیروان بعضی موقوفات حرمین شریفین

هست چون حضرت خوندکار خادم الحرمین از اهالی شیروان قبول دارند که در هر سال موازی شصت خروار
ابریشم از الجمله بانعلت بسرکار پادشاه روم دهند که در مصارف حرمین الشریفین صرف نمایند مشروط
بر آنکه آنچه تا غایت بتصرف رومیه در نیامده باشد متعرض نشده بقزلباش گذارند و تپید اغلی با تحف و هدایای
لایقه روانه ارزن الروم شد چون میان سنان پاشا و عثمان پاشا شیوه نفاق مسلوک بود سنان پاشا
متعهد معامله صلح بر وجه مسطور گشته تپید اغلی را با مکاتیب مرغوب مصالحت اسلوب باز گردانیده قرار
داد که یکی از امراء عالیمقدار قزلباش با مکتوب محبت آمیز فرستاده شود که در مرافقت پاشا مذکور بخدمت
خوندکار رفته قواعد مصالحه را استحکام دهد بعد از آمدن تپید اغلی ابراهیم خان ولد حیدر سلطان چابوق ترخان
ترکمان حاکم قم را که مرد عاقل صلاح اندیش کاردان بود برسالت روم تعین یافته با تحف و هدایای
لایقه روانه نمودند امارت [illegible] الیه باستنبول رفته بخدمت سلطان مراد خان فرمان فرمای
روم رسید ارباب غرض خصوصاً عثمان پاشا که در دربند بود و سنان پاشا را بتقصیر متهم ساخته
سخنانی که مشعر بر عدم قبول مصالحه باشد عرض نموده بود بدین جهت مهم ابراهیم خان در استنبول [illegible]
نیافت و در سال دیگر فرهاد پاشا سردار شده ولایت گنجه و توابع و اکثر محال آذربایجان بسعی او
از تصرف قزلباش بیرون رفت و ابراهیم خان قریب هفت سال در استنبول توقف نموده بود تا آنکه
در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رخصت یافته معاودت نموده شرح حال هر یک در محل خود
از مساعدت بخت مأمول است

ذکر وقایع متنوعه که درین سال بتقدیر ایزد متعال روی نمود

از سوانح عبرت افزا آنکه درین سال بوقوع پیوست کشته شدن جمشید خان نواده مظفر سلطان والی گیلان بیه
پس است که داماد شاه جنت مکان بود و بدست میرزا کامران کوهدمی بغدر و اغوای بعضی از ملازمان حرام نمک
مجملی ازین سانحه غریبه آنکه میانه جمشید خان و خان احمد والی گیلان بیه پیش بنا بر عداوت قدیم که فیما بین این دو سلسله
مسلوک بوده غبار فتنه و فساد در هیجان بود و پیوسته لشکر بمملکت جانبین فرستاده در هدم بنیان دولت یکدیگر
میکوشیدند و میرزا کامران والی کوهدم که در میان هر دو الکای واقع بود بمقتضای وقت در رعایت خاطر خان
احمد که بعلو نسب و سمو حسب و صفات حمیده متصف بود کوشیده الفت و آشنائی با او بیشتر میکرد و با هر یک
از اولاد مذکور طالب موافقت و دوستی او بودند درینسال جمشید خان نامشار الیه ابواب ملایمت و مردمی
مفتوح ساخته بیشتر از پیشتر اظهار خصوصیت و اتحاد نموده قواعد محبت را استحکام میداد تا آنکه معتمدان از طرفین
آمد و شد نموده خاطر از کید و غدر یکدیگر بایمان مغلظه جمع کردند و در هنگام معین میانه ایشان ملاقات
واقع شد و جمشید خان او را همراه خود برشت برده بود و تواضعات ملوکانه بظهور آورده و غرض
اصلی جمشید خان آن بود که لشکر کوهدم و بیه پس با یکدیگر متفق بوده خان احمد را برایشان قدرت استیلا
نبوده باشد تا میانه ایشان طریقه محبت و موالات مرعی و مسلوک بود جمشید خان آثار تسلط و اقتدار

ظاهر ساخته الکای کوجهان را که مایه نزاع بود بتصرف آورده و خان احمد از بیم مضرت ایشان در لاهیجان بفراغت
نمی غنود و میرزا کامران چون با مردم بیه پس آمیزش نمود جمعی که از جمشید خان در مقام عذر در آمده درین
اثنا قراباهادر در قومنی را که سپهسالار او بود در رفیق میرزا کامران کرده بر سر خان احمد فرستاده و جراغ
سلطان نامی از امرای او که دران اوقات تربیت یافته داعیه سپهسالاری داشت صورت کید و غدر ایشان را
با خان در میان نهاد جمشید خان از غایت وثوق اعتمادی که بعهد و ایمان میرزا کامران داشت با و اظهار آن
مقال نمود و او بسخنان مرغوب دلنشین خاطر جمشید خان را از خود مطمین ساخت اما خود از و خایف و هراسان
گردیده بفکر کار او افتاد و وقتی که میرزا کامران با لشکر بیه پس در کوجهان بود قراباهادر و بسیاری از عظمای
بیه پس که دوستان او بودند از خوف جان میرزا کامران متفق شده در دفع جمشید خان با و یکجهت شدند و انتهاز
فرصت نموده جراغ سلطان را در کوجهان بقتل آورده از انجا بازگشتند و برگشت اندند لشکریان فراغت
دوست عافیت طلب ایمنی از مخاطره جنگ را فوزی عظیم دانسته اصلا سبب مراجعت نپرسیده روانه شدند
القصه میرزا کامران و قراباهادر در اصحاب مواضع برخلاف معتاد بی حجابانه بوثاق جمشید خان درآمدند
و او از غایت ساده لوحی و اعتماد از غدر و نفاق ایشان غافل و ذاهل افتاده بار کشش ایشان را محمل بر امری
از امور ضروری کرد میرزا کامران همان ساعت بخلوت او درامد او را گرفته مصحوب معتمدان بکوهدم فرستاد
که در محلی مضبوط نگاه دارند و جمشید خان هرچند بچشم عبرت بین ملاحظه نمود احدی از ملازمان نمک پروران
سلسله در مقام استخلاص او در نیامدند ناچار بآن حادثه غریبه دل نهاده میرزا کامران محمد امین میرزا
و ابراهیم میرزا پسران او را که دخترزادهای شاه جنت مکان و در صغر سن بودند نزد خود نگاه داشت
و جمع مردم بیه پس بسعی قراباهادر بسلطنه میرزا کامران راضی شده و سپهسالاران و خواص آن ولایت با او عهد
و پیمان بستند و او از خاطر از موافقت ایشان جمع کرده بعد از دو ماه بملاحظه آنکه مبادا شوری در میان
ایشان واقع شود بقتل جمشید خان فرمان داده او را در کوهدم مقتول ساختند اما عاقبت بمطلب خود فایز
نگشته در عرض اندک زمانی قاتلان آن پادشاه بیگناه بجزای عمل گرفتار آمده از عمر و دولت بهره نیافتند
بالجمله میرزا کامران بعد از آنکه خاطر از مهم جمشید خان جمع کرده در ولایت بیه پس لوای حکومت و اقتدار
برافراخت همچنان با خان احمد در مقام نزاع و جدال درآمده آثار تسلط و استیلا بظهور میرسانید و کسان
معتمد بپایه سریر اعلی پادشاهی فرستاده و عرض کرد که جمشید خان عصیان و طغیان ورزیده بخلاف
حکم متعرض مملکت دیگران میشد انقیاد امر پادشاهی نمی نمود این دولتخواه او را گرفته دفع شر او نمودم
اگر شفقت شاهی شامل حال این دولتخواه گشته حکومت مملکت بیه پس را تفویض فرمایند مبلغ کذا اسم
پیشکش بپایه سریر اعلی فرستاده هرسال باج و خراج را ملتزم میکردم و از نقود و اموال جمشید خان
مبلغ معتمد بارسال داشته میرزا سلمان و امرا ارکان دولت تقبلات کرده توقع آن داشت که صیغه شاهی

جنت مکان را که در حباله جمشید خان بود بحباله او در آورده بیه پس را باو ارزانی داشتند اما خان احمد از میرزا
کامران که مرد دلیر و عاقل و با رای و تدبیر بود زیاده از جمشید خان خایف گشته از سلوک ناهموار او متشکی بود متواتر
عرایض بدرگاه معلی فرستاده و در رد ملتمس او مبالغه تمام نموده عرض کرد که بیه پس جایی است که هشت نفر از امرای
قزلباش است که میرزا کامران نسبتی ندارد هرگاه امرای قزلباش آیند من متقبل و متعهد که آن ولایت را از بیه
مسعلیه کوهدم انتزاع نموده بتصرف قزلباش دهم و بهیچ وجه من الوجوه تربیت و اقتدار میرزا کامران موافق مزاج
خان احمد نبوده چون نواب سکندر شان شفقت تمام بخان احمد داشت و بامری که مکروه خاطر او باشد رضا نمیداد
و از جرات و جسارت میرزا کامران که در قتل جمشید خان نموده بود اغماض نمودن مناسب رتبه سلطنت ننموده
ملتمسات میرزا کامران شرف قبول نیافت و سلیمان خان و امرای استاجلو نیز در اردوی اعلی ملازم بودند حسب
الصلاح ارکان دولت قاهره سلیمان خان را که هم داماد جمشید خان بود بحکومت رشت نصب نموده بیه پس را
بامرای استاجلو و غیرهم قسمت نمودند و شاه قلی سلطان قارنجه اغلی استاجلو را الله وردی ریش سفید سلیمان خان
کرده کوچسفان را که مایه نزاع حکام بیه پس و بیه پیش بود باو دادند و امرایی که از استاجلو تعیین شدند حسین قلی
سلطان و مصطفی سلطان شرفلو و مهدیقلی سلطان چاوشلو ولد ایقود بیک و احمد سلطان اسایش اغلی تکلو و وردی
خلیفه کنگرلو و جعفر سلطان و ابوالقاسم سلطان و شاه وردی سلطان چاوشلو توم پیر محمد خان و از سایر
اویماقات اصلان سلطان نعلی قلی ذوالقدر و قربان سلطان [illegible] و شاه وردی سلطان حلال اغلی بودند و زری
که میرزا کامران از مال جمشید خان برسم پیشکش فرستاده بود بمدد خرج امرا داده روانه گیلان کردند
و احکام مطاع باسم باینده رخان طالش و امیر حمزه ولد امیره سیاوش حاکم کسکر عز صدور یافت که امداد
و اعانت امرا نموده کومک بتقدیم رسانند و چون سلیمان خان و رفقای او بحدود گیلان قریب شدند شاه قلی سلطان
قارنجه اغلی بلاهیجان نزد خان احمد رفت که با وی کنکاش نموده در باب مهمات بیه پس آنچه مصلحت دانند
باتفاق بعمل آورند اما چون آوازه توجه لشکر قزلباش بگیلان رسید شیرزاد نامی از اعیان ولایت
قوس قلندر پسر را بپسر جمشید خان نامیده او را باسم پدر جمشید خان و سلطان محمود خان موسوم ساخته سرمایه
خود کرده با میرزا کامران در مقام خلاف در آمده جمعی از سپاهیان قوس را با خود متفق ساخته از آنجا علی العجله
بر سر میرزا کامران برشت آمد و میرزا کامران ازین قضیه آگاه گشته بملاحظه آنکه مبادا میان او و مردم رشت
مواضعه بوده باشد و باستظهار ایشان این دلیری از و سرزده باشد در مقام مدافعه در نیامد و فرصت
این نیز نیافت پسران جمشید خان را مصحوب خود گردانیده سراسیمه و مضطرب الحال احمال و اثقال انداخته
از راه غیر متعارف بکوهدم آمد و قراباهادر و جمعی که با و نکهت بودند باتفاق میرزا کامران بکوهدم آمدند
و شیرزاد مظفر و منصور برشت در آمده سلطان محمود خان را بملازمت علیه جناب شاهزاده حرم محترم
جمشید خان را برد که شرف دست بوس دریابد شاهزاده هر چند میدانست که جمشید خان

دو پسر دیگر نداشت اما مصلحت وقت از خان قول شیرزاده نموده او را ضبط و ربط گیلان بیه پس ترغیب نمودهم
شیرزاده که نوکر کس بخدمت خان احمد فرستاده بر خلاف حکام سابق دم از اطاعت و انقیاد زده باو متوسل
گشت چون خان احمد از اختلال حال میرزا کامران خبر یافت این معنی را فوزی عظیم دانسته از طلب لشکر قزلباش
پشیمان گشت و خود در مقام استیصال او در آمده لشکر بر سر او فرستاد لشکر بیه پس بقصبه کوهدم
که مسکن میرزا کامران بود آمده خرابی بسیار کردند و بارستم آباد و حوالی طارم تعاقب او نمودند و درین
اثنا سلمان خان بمحل رسیده بود میرزا کامران از آمدن سلمان خان اطلاع یافته مخلص خود را از آسیب لشکر یان
خان احمد در موافقت قزلباش دیده کس نزد او فرستاده اراده ملاقات نموده محمود بیگ سیاره (?) و
سلاغ که وکیل حسین قلی سلطان بود با دویست نفر قزلباش بکوهدم رفته او را با قوبا و رفقا بمحل آورد
او ملاحظه بسیار داشت که مبادا لشکر خان احمد در همان شب بر سر خانه او روند استدعای توجه سلمان
خان کرده همان روز بمبالغه تمام خان را کوچانیده بکوهدم برد و خان احمد از در آمد سلطان خان و رفتن
میرزا کامران نزد او خبر یافته مردم خود را بمراجعت امر فرموده اما بسلمان خان اعلام نموده که میرزا کامران مرد
محیل و فتنه انگیز است و از غدارات بیجان او فریب نخورد و اولی آنست که او را بجهت جمشید خان مواخذه کرده
محبوس سازند و الکای او را متصرف شوند و در انجا رحل اقامت انداخته در هنگام پائیز که درختان از بار
و برگ عریان گردند و منجمد بیه پس را مجال مدافعه و ممانعه نبوده باشد باتفاق بالکای مذکور رفته
بحیطه تصرف در آوریم چون میرزا کامران مردی عاقل سخندان بذله گوی و چرب زبان بود بچرب زبانی سلمان
خان را فریفته خاطرنشان او کرد که خان احمد از بیم اقتدار و استقلال من استدعای لشکر قزلباش کرده حالا که
مارا ضایع تصور نموده راضی بآمدن شما نیست چه هرگاه شیرزاده و سلطان محمود که تهمت پسری جمشید خان دارد
صاحب گیلان بیه پس باشند و هر دو حکم او را ملازم او وارند فی الحقیقه هر دو گیلان باو تعلق خواهد داشت
شمارا اصلا بمدد او احتیاج نیست بلکه او را منتی بر شما باشد من الکای بیه پس را جهه شما مفتوح و مسخر میسازم
و سلمان خان پسران جمشید خان را از دست او گرفته بقزوین فرستاد و چون شاه قلی سلطان نزد خان احمد
رفته بود تا آمدن او و جمعیت امرا و تابین انتظار کشید و بعد از چند روز شاه قلی سلطان آمده نمود که
خان احمد میگوید که حالا بیشه‌های گیلان پر برگ و بار و هر پای درختی قلعه ایست وقت رفتن گیلان نیست
صبر میباید کرد تا زمستان شود این معنی فی الجمله قوت سخن میرزا کامران گردید و امرای عظام که جمع شده بودند
همگی صلاح در رفتن دیده از رحمت آباد کوچ کرده محمد قلی سلطان و ابو القاسم سلطان چاوشلو را جرچی (?)
کرده و تنگر و بردی خلیفه کنگرلو چنداول نموده بیه پس رفتند و شیرزاده و سلطان محمود خان باتفاق
علی بیگ و محمد بیگ ولدان کارکیا احمد رومی که در زمان شاه جنت مکان لله و وکیل جمشید خان بوده
بمدافعه قزلباش از راه سحاره (?) بس (?) که طرفی متعارف شهر رشت است بیرون آمدند و میرزا کامران را

غیر متعارف اختیار نموده با فوجی از لشکر قزلباش از راه دیگر متوجه رشت شدند و شیرزاد چون اطلاع یافت
که قزلباش از راه دیگر متوجه رشت شدند از روی احتیاط لشکر باز از در موکب پسری که بجائی داشته بود
گذاشته خود با معدودی برشت آمد که خبر از شهر بگیرد و متعاقب رسیدن او بمیدان سیاه کراب که در جنب
خانه حمید خان چند نفر از جرچیان لشکر قزلباش برشت رسیدند و شیرزاد را با چند نفر در میدان مذکور
دیده بر سر ایشان جلو انداخته میان غازیان جرچی و ایشان محاربه اتفاق افتاده یکی از غازیان بی آنکه مجال او
شناسا باشد او را بطعن سنان جان ستان از صدر زین ربوده بخاک بوار انداخت و قزلباش متعاقب یکدیگر
رسیده او را گرفتند و او اظهار نام خود کرده دستگیر گشت و ده پانزده نفر از رفقای او بعضی دستگیر
و بعضی مقتول شدند و سلمان خان و امرای قزلباش از گرفتاری شیرزاد آگاه شده مظفر و منصور برشت آمده در
میدان سیاه کراب فرود آمده خیمه اقامت نصب نمودند اما لشکر گیلان که در راه سحاره پس انتظار ورود
قزلباش میکشیدند آخر روز از وصول ایشان بشهر و گرفتاری شیرزاد خبر یافته از آنجا بعزم جنگ بشهر آمدند
چون آواز سعد مهره ایشان بگوش غازیان رسید سلمان خان با امرای خود در همانجا توقف نموده جمعی را بمقابله
ایشان فرستادند بین الجانبین محاربه اتفاق افتاده گیلانیان در اندک زمانی تلاش کرده روی بوادی
فرار آورده چون میان بیشه و جنگل بود و شب بمیان درآمد سواران قزلباش تعاقب نمودن نتوانستند پیادهای
کوهدم تعاقب نموده جمعی کثیر را بدست آورده بقول موده میرزا کامران ابقا نمیکردند مجملا خلق بسیاری که گرفتار
شده بودند بقتل رسیدند و گیلانیان پراکنده شدند محمد بیک و علی بیک بطرف قومن رفتند و سلمان خان
و امرا حقیقت حال بدرگاه معلی عرض کرده حسب الامر اشرف شاهزاده حرم جمشید خان را باردو فرستادند و سلمان
خان در منازل جمشید خان فرود آمده امرا هر یک در منازل مناسب نزول نمودند و قرابهاد را وکیل سلمان
خان کرده در مقام استمالت رعایا درآمدند اما گیلانیان بهیچ وجه من الوجوه با قزلباش رام نمیشدند و در
بیشه و جنگل با مخالفان بسر برده آمد شد بحکام قزلباش نمیکردند و هر شب یکی از امرا با جمعی از مردم کوهدم بقراولی
رفته لوازم حزم و احتیاط مرعی میداشتند بکرات محمد بیک و علی بیک نردبان بسیار ترتیب داده شبی رو
بشهر آوردند که نردبان بمنازل جمشید خان داخل شده سلمان خان را بقتل آورند نوبت قراولی از قرابهاد
و ملازمان سلمان خان بود یکدیگر بار خورده چند نفر از باغیان گیلانی بدست درآمدند و بقیه مردم چون دانستند
که قراول آگاه در سر راهند نردبانها انداخته فرار نمودند روزی دیگر امرا ابقای شیرزاد را مصلحت
ندیده او را بقتل آوردند بایندر خان طالش و امیر سیاوش و امیر حمزه خان از طرف کسکر و طوالش
برشت رسیده سلمان خان و امرا ملاقات نموده اظهار بشاشت و خرمی بسیار کردند اما باطنا
راضی نبودند که امرای قزلباش در گیلان دخل داشته باشند و کارشکنی میکردند و چون رعایا در بیشه
و جنگل پراکنده شده بازگشته بحکام نمیکردند و منافعی با امرا عاید نمیشد ملازمان که بهوس تاخت

و غارت آمده بودند روی بتفرقی آوردند و از جانب ارکان دولت قاهره نیز معاودتی بظهور رسید و خان
احمد اصلا ملتفت معامله ایشان نشده و امرا از قرار ولی گشک تنگ آمده مهم گیلان را برونق دلخواه مشاهده
ننمودند دل از حکومت آنجا برداشته قرار بیرون آمدن دادند اگرچه سلمان خان با تمعینی راضی نبود هیچ
وجه رضا به بیرون آمدن نمیداد اما شاه قلی قارنجه اغلی که مرد عاقل کاردان بود درین باب غلو نموده بیرون
آمدن از گیلان را بحال خود و طایفه استاجلو اصوب و اولی دانسته با میرزا کامران و بایندر خان و امیر
سیاوش صلاح دیده ایشان نیز مرعیات کفشد ایمقدیه شبی میانه امر تمهید یافته صبح روز موعود پیاده های
گسکر و کوهدم را از پیش و پس و چپ و راست اندآ شدند که در میان بیشه و جنگل سواران قزلباش را صیانت
نمایند که مبادا گیلانیان دست برد نمایند و از رشت بیرون آمدند و مردم گیلان همان شب اطلاع یافته
بودند چنانچه صبح که قزلباش سوار شدند از یکطرف ایشان بدر رفته از طرف دیگر گیلانیان بشهر در آمده
و تعاقب قزلباش نموده دست درازی چند کردند و امرا عظام دو سه فرسخی راه جنگ کنان رفته
باخر روز بقصبه کوهدم رسیدند در همان روز میرزا کامران و بایندر خان و امیر سیاوش و قوا بهادر به بهانه
ملاحظه پیش و پس از امرا جدا شده آخر روز بی آنکه وداع یکدیگر نمایند هر یک از دیگری خوفناک از راهی
که میدانستند بجا و مقام خود رفتند و امرا قزلباش پریشان و بی سامان بدار السلطنه قزوین آمدند و چون
مسوده اوراق درین سفر رفیق سلمان خان بود مقدمات مذکور را برای العین مشاهده نموده بود از اطناب
احتراز نموده بتفصیل در رقم آورد گفتار در قضایای آذربایجان و شروان و گرفتار شدن غازی کرای
بدست غازیان ظفر نشان تقدیر ملک منان چون در یورت قشلاق زمستان لوی ئیل بپایان
رسید و شاهد عالم افروز ییلان ئیل ترکی بفرخی و فرخندگی جلوه ظهور نمود نسیم عنبر شمیم بهار طراوت بخش گلشن
روزگار گردیده لشکر غارتگر دی در هجوم جنود فرخنده ورود و ریاحین و ازهار راه انهزام و فرار نموده
و ابراهیم خان ترکمان چنانچه تحریر پیوست جهة تمهید بساط مصالحه روانه جانب استنبول شد چون الکندر خان والی
گرجستان کاخت که همیشه از هواخواهان این دودمان ولایت نشان بود با رومیان مدارا و مواسا نموده اظهار
ایلی و انقیاد نموده بود و میانه او و سیمون خان والی گرجستان کارتیل که خود را در سلک هواخواهان این دولت
ابد بنیان می شمرد شیوه کلفت و عناد مسلوک بود الکندر خان والی گرجستان سیمون خان را باطنا بدوستی
و موافقت رومیان متهم میداشت هرچند سیمون خان ازین تهمت مبرا بود چه در اول حال که لله پاشا بشروان
آمده با رومیه خیره خصومت و عناد ورزیده مکرر میان او و عساکر عثمانی درین آمد و رفت محاربات عظیم
روی داده و درینسال که رومیه ذخیره بقلاع تفلیس و لوری وغیره میفرستادند باتفاق امام قلیخان بیگلر
بیگی قراباغ سر راه رومیه گرفته محاربات نموده اموال و اسباب بی نهایت بدست آورده بود اما
مصداق و ظلموا علی اراده نواب سکندرشان و ارکان دولت ابد پیوند بدان تعلق گرفت که صبیه

صمیون خان را جهت نواب جهانبانی خواستکاری نموده خاطر از دوستی او بالکلیه جمع نمایند و مهم الکندر خان را برای صلاح
او فیصل دهند سبب خان شرف الدین اغلی تکلو را بخدمت نزد سمیون خان بگرجستان فرستادند و مشار الیهم
ظاهرا بدین مواصلت افتخار نموده اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرد اما باطنا گرجیان بجهه دین مغایره و دیگر
مصلحت ها راضی نشدند و بهانه سامان و سرانجام یراق و اسباب ضروری دختر دفع الوقت نموده بلیت
و لعل گذرانیدند و درین اثنا خبر آمدن غازی گرای خان و صفی گرای خان تاتار بشیروان متواتر شد و امام قلیخان بیگلر
بیگی قراباغ قبل از ورود لشکر تاتار کومک بسیار جهت پیکرخان بشیروان فرستاده بود عثمان پاشا نیز با لشکر
روم از دربند همراه تاتاران نموده بر سر قزلباش فرستاد چون ایشان بحوالی شماخی رسیدند از ینطرف پیکرخان
و امرای قاجار و چاکرلو و قرامانلو و غیرهم که در شیروان بودند بمدافعه لشکر تاتار و رومیه شتافته مابین شماخی و شابران
بین الجانبین محاربه اتفاق افتاده غازی گرای خان که در محاربه قزلباش دلیر شده حسابی از ایشان نمیگرفت اسب
جلادت در میدان کارزار بجولان در آورده آثار مبارزت و دلاوری بظهور می آوردند درین اثنا جمعی از غازیان
قاجار دوچار شده راه نجات و خلاص مسدود یافته از تقدیرات ایزدی دستگیر سرپنجه تقدیر شده و از گرفتاری او
نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات پیکرخان و امرای قزلباش وزیده بظفر و نصرت اختصاص یافتند و مخالفان شکسته
و پریشان حال بی سر خود ادبار گشته روی بوادی فرار آورده صفی گرایخان بصد تشویش جان از آن مهلکه
بیرون برده تا یورت اصلی خود عنان باز نکشید و پیکرخان بخدمت نمایان در میانه اقران سربلندی یافته مورد
نوازش و الطاف پادشاهی گشت اما بشئامت زخم روزگار باو رسیده در همان سال پهلو بر بستر ناتوانی نهاده
باجل طبیعی فوت شد چند گاه خلیفه انصار قراداغلو بایالت شیروان منسوب گردید اما چون اراده ازلی بدان
متعلق گشته بود که ولایت شیروان تصرف رومیه قرار گرفته بساط حکومت آن طبقه مدتی در آن دیار گسترده شود
و سعی و اهتمام لشکر قزلباش مترتب نشده و خلیفه انصار در شیروان کاری نساخته عنقریب طبل ارتحال کوفته
متوجه عالم بقا گردید رعیت تا ملک الجبال کیردو بجهه فوت خلیفه انصار و بازگشتن موکب همایون بعراق و سفر
خراسان که در سال دیگر اتفاق افتاد دیگری از امرای قزلباش در شیروان اقامت نتوانست نمود و عثمان پاشا
از دربند بشماخی آمده قلعه را استحکام داده در حکومت آن ولایت استقلال یافت چنانچه تفصیل این حالات نیز
در محل خود رقم پذیر کلک بیان خواهد گشت بالجمله چون غازی گرای خان را باردو آوردند او را با جمعی از معتمدان
بقلعه الموت که در مابین قزوین و گیلان واقع و از قلاع مشهور روزگار و سالها مقر سلطنت ملوک اسماعیلیه بود فرستادند
بحاکم قلعه سپردند چون مداهنه سمیون خان در فرستادن صبیه خود از حد اعتدال تجاوز نمود میرزا سلیمان با بعضی از امرای
عظام تا موازی بیست هزار کس متوجه گرجستان شدند که مهمات الکندر خان و سمیون خان را بروجهی که صلاح
دولت قاهره باشد فیصل دهند حکام گرجستان از ورود لشکر قزلباش خایف و هراسان گشته در مقام
اعتذار در آمدند و الکندر خان ترجمان اطاعتی که برومیه نموده بود و خراج بقزلباش نداده تقبلات نموده

بمیرزا سلیمان و امرا توسل جسته و ایشان نیز صلاح دولت در آن دیدند که صبیه او را نیز بنکاح شاهزاده کامکار
نامدار درآورده او را بدوستی این دودمان خلاف مکان مخالفت رومیان قسم دهد فیمابین آمد و شد
وقوع یافته الکندرخان بعد از آنکه خاطر از کید و غدر میرزا سلیمان و امرای قزلباش جمع کرده نزد ایشان آمده
فیمابین ملاقات روی نمود و سیمون خان نیز باتفاق مسیب خان بدانجا آمده امرای عظام بعد از شرایط عهد و پیمان
که فیمابین وقوع یافت سیمون خان را آورده ایشان را با یکدیگر صلح داده موافق ملت مسیحی بانجاح و انجیل قسم خوردند
که بعد الیوم در دوستی این دودمان ولایت نشان بوده باتفاق در دفع لشکر رومی رفیق لشکر قزلباش
باشند و میرزا سلیمان و امرا باوردن دختران شهار راضی شده اراده نمودند که هریک یکی از پسران خود را در
مرافقت امرا باردوی معلی فرستند که در خدمت نواب جهانبانی بوده ملازم رکاب عالی بوده باشند
و خواتین گرجی چاره بجز اطاعت و انقیاد ندیانسته الکندرخان کستندیل میرزا پسر خود را که در آن وقت دوازده
ساله بود و سیمون خان نیز لوارساب میرزا پسر خود را که در همان سن بود بملازمت عالی فرستادند و میرزا
سلیمان و امرا از جانب نواب سکندرشان و نواب جهانبانی خلعتهای فاخره پادشاهانه بایشان دادند و الکندرخان
التزام ادای باج و خراج چند ساله که نداده بود نموده مبلغ سه هزار تومان رایج شاهی عراقی بجهة سرکار خاصه شریفه
و یکهزار تومان جهت اقامت میرزا سلیمان و امرای ارکان دولت قبول نموده خواجه یعقوب نام وزیر خود را که مردی
یهودی متمول صاحب مکنت و اعتبار بود همراه کرده که در بلده گنجه وجوه مزبور را مودی سازد و التماس نموده
که عیسی خان برادر او را بگرجستان گذارند که خود وجه معاش داده نگاهدارد و همچنین سیمون خان نیز داود خان
برادر خود را که نزد الکندرخان بود طلب داشت و متعهد شدند که با برادران سلوک پسندیده نموده عذر
ننمایند و هرکدام محلی از الکای خود را مخصوص برادر خود نمایند که بفراغت معاش گذرانیده تنگی و عسرت
معاش نکشند اما هر دو در باب برادران بعهد و میثاق وفا نموده در اندک زمانی بدفع ایشان پرداخته شهد
فوت دادند و چون وقت مقتضی آن نبود کسی ایشان را بدین حرکت مواخذه ننمود القصه میرزا سلیمان و امرای عظام
مهمات گرجستان را بقاعده که منظور گشت ساخته و پرداخته خاطر از مهمات حکام گرجی جمع نموده عنان عزیمت
بصوب مراجعت انعطاف دادند و با پسران و دختران مذکور در زکم جای باردوی معلی رسیده حقیقت مهماتی
که ساخته و پرداخته بودند بعرض نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان رسانیده موجب ابتهاج خاطر شریف
شان گردید از آنجا به ییلاق میدان جوق رفته چندگاه در ییلاقات کامیاب عیش و فراغت بودند چون خبر
مراجعت سنان پاشا سردار بجانب استنبول بتحقیق پیوسته در آن سال از جانب رومیان دغدغه نبود ابراهیم
جمیع امور مصالحه رفته مهم گرجستان بوجه مستور فیصل یافته بود از خراسان اخبار عصیان و طغیان امرای شاملو
و استاجلو میرسید دغدغه آن بود که مبادا امرای استاجلو که از گیلان بیرون آمدند بجانب خراسان رفته
فتنه انگیزند معاودت موکب همایون تمیز سلطنت مناصب حال نموده در هنگام پاییز که هوای ییلاقات بسردی

کشیده رایات منصوره متوجه عراق گشته در زمان سلامت مقر سلطنت رسیدند و دران زمستان قشلاق در

دار السلطنت قزوین واقع شد **ذکر خروج قلندر در کوه گیلویه و مآل حال آن بد اختر با قصاص ملک داد**

گستر رعیت پرور از سوانح اقبال خروج قلندر است که در کوه گیلویه بوقوع پیوست مجملی از ین واقعه غریبه

آنکه در اوایل سال تخمس قلندری که باسمعیل میرزا فی الجمله مشابهتی داشت و بطریق اسمعیل میرزا دو دندان پیش نداشت

یا بجهة اشتباه خود کنده بود و العلم عند الله میان الوار کوه گیلویه رفت و ابواب حیله و تزویر گشوده اظهار نمود

که من اسمعیل میرزایم بعضی حرام نمکان با یکدیگر متفق شده قصد قتل من کرده بودند بنا بر مصلحت چاره جز غیبت و فرار

ندانستیم و در شبی از شبهای ماه رمضان که در وثاق حلواچی اغلی خوابیده بودم دیدم که جمعی عداوت من در دل

داشتند بر در خوابگاه من در آمده اراده دخول داشتند و در حجره آنخانه را سنگی خود را انداختم و از رخوت سلطنت

و پادشاهی عریان گشته ملبس بلباس درویشان و قلندران گشته در گوشه مختفی گشتم الجماعه غلامی را که بمن مشابهتی

داشت انجا آورده خفه کردند و شهرت دادند که اسمعیل میرزا فوت شد و من دو سال در کسوت قلندری از ملک ایران

بیرون رفته در اطراف و جوانب عالم خصوصا در ولایت روم سیر نمودم و نیک و بد آن ملک را بنظر احتیاط در آوردم

و تا غایت این راز در پرده بستیکسی اظهار نکرده صبر کردم که اکثر اعادی من بمکافات جزای عمل رسیدند چون وقت

ظهور رسید و خاطر از کید اعادی و دیگر اضداد فی الجمله جمع شد خود را ظاهر ساختم و انشاء الله تعالی از بقیه اعدا

انتقام کشیده بهواخواهان صادق و یکجهتان موافق که در اطراف و جوانب ممالک دارم عزیمت تسخیر ملک روم خواهم

کرد و جیش و جهان خواهم نمود و در طلوع قشانیک و طمطراق بیگانه بکار برده خیالات فاسد بکاخ دماغ راه داده

لافهای گزاف میزد و همه کس را وعدهای حمل داده ایالت و دارایی یکی از بلاد ایران و توران و روم نامزد میکرد آن

نادانان جهالت صحرای بیمغز واهی آن مزدابه طرار از جاده عقل منحرف گشته فریب خوردند چون قضیه فوت اسمعیل

میرزا بیکبار دست داد مردم دور دست که خبر دار از آن کار نبودند آن هذیانات و حکایات دروغ بیفروغ

را محتمل الوقوع پنداشتند رفته رفته خبر او در میان الوار اشتهار یافت و از مرتبه خفا بدرجه ظهور رسیده مردم

آنجه و از اطراف و جوانب نذر و پیشکش می آوردند قلندر رند که در رواج کار خود را در میان آن گروه بی عقل دید

اساس پادشاهانه و بساط خسروانه گسترده هر کس بملازمت میرسید سجده و پای بوس بطریق معهود بوقوع میپیوست

و دختران صاحب جمال که در قبیله بود بسبیل نذر می آوردند که شرف فراش او دریابند محلا دیوانه عاقل نما در کریو

و ابله طراری دکان سلطنت و پادشاهی آراسته خواص هر طبقه را مناصب عالی نامزد نموده برحمت لشکر فرمان

میداد چنانچه عدد لشکر پانش که از قبایل جاکی و جوانکی و نبدوالی و سایر قبایل و عشایر الوار جمع آمده بود دویست

هزار کس رسیده و لشکر عظیم که بر سر داشت بر سر دهدشت که حاکم نشین کوه گیلویه است آمده طوایف

افشار حقیقت خروج قلندر را به خلیل خان حاکم آن ولایت که در اردوی معلی بوده اعلام نموده جهة دفع قلندر برادر اولاد

خلیل خان که سرکرده ایشان رستم بیک بود جمع شدند من الجانبین مکرر محاربات عظیم روی داده اصحاب

قلندر گاهی غالب و گاهی مغلوب میشدند جمعی کثیر از افشار و الوار درین محاربات بقتل آمده از قضای الهی رستم بیک
پسر خلیل خان مقتول شده و قتل او سبب تسلط و استیلای قلندر گشته طبقه افشار از مقاومت عاجز آمدند و بسیاری
از آن طبقه درین محاربات راه عدم پیمودند و اصحاب قلندر زنان و دختران افشار را بطریق هدیت اسارا
آورده و بنظر میرسانیدند و او یکدو روز در انبار الکابد داشته بالوار می بخشید و احکام و مناشیر باطراف
و جوانب فارس و خوزستان میفرستاد با حضار هواخواهان امر مینمود و چون موکب همایون اعلی
پادشاهی در سرحد آذربایجان بمشاغل عظیمه مشغول بودند حکم او بهر جا رفت مردم اکثر محال قریه چاره غیر
اطاعت ندیده بمصلحت وقت پیشکش فرستادند اما چون قلندر مردی بی عقل و ابله طرار بود و آن جوهر نداشت
که بمعنی را سرمایه سلطنت و پادشاهی ساخته بقدر امکان در رواج کار خود سعی نماید و آن همت در نهاد وی
نبود که سر در سر این سودای بلند نهد به تنعم و عیش و سرور چند روزه راضی گشته از تدبیر امور سلطنت و
فرمانروایی غافل و ذاهل گشت و زود از تردد و مشقت این امر بزرگ که پیش گرفته بود بستوه آمده از محاربه
دار و گیر دلگیر شده و بعضی امور که شیوه مردم فرومایه و پست فطرت است اقدام مینمود بمدلول این مصراع که
چراغ کذب را نبود فروغی روز بروز سخن کذب امیز او بر الوار ظاهر شدن گرفت و عقلای قوم در باره
او متردد خاطر گشتند و آوازه آمدن خلیل خان نیز اشتهار یافت قلندر بعضی از الوار بی اعتماد گشته دست
از محاربه کشیده بجانب حویزه و دزفول رفت که از سید سجاد که در آن وقت والی حویزه و توابع از اعمال
عربستان بود استمداد نماید و الوار رخصت خانهای خود داده امر کرده که در وقت استحضار حاضر شوند
اما خلیل خان افشار حاکم کوه گیلویه که در درگاه معلی از آوازه خروج قلندر رخصت یافته متوجه آن صوب شد
و چون بان نواحی رسید بدولتیان جماعت الوار بهواخواهی قلندر بر سر راه او آمده بمحاربه مشغول شدند و چون
در دره کوهی که بیک راه بیش نداشت کمین کرده در وقت عبور خلیل خان از بالای کوه سنگهای عظیم سر
دادند و تیر و تفنگ می انداختند از قضای الهی تیری بر خلیل خان خورده کشته شد و از کشته شدن او
غازیان افشار پریشان حال گشته جماعت الوار دست بقتل و غارت بر آوردند و این معنی باعث
زیادتی طغیان و دلیری الوار گردید و چون خبر قتل خلیل خان بقلندر رسید از دزفول باز متوجه کوه گیلویه
شد و دیگر باره جمعی عظیم بر او واقع شده بر سر دهدشت آمد محمود خان ولد خلیل خان که بعد از قتل والد
حاکم کوه گیلویه شده بود طوایف افشار را جمع نموده بمدافعه مشغول شد و دیگر باره بین الجانبین محاربات
بوقوع پیوست درین اثنا محمود خان بیمار شده باجل طبیعی درگذشت علی سلطان برادرش که حاکم شوشتر
بود قضیه فوت برادرش و غوغای قلندر شنیده از شوشتر متوجه کوه گیلویه شد و در رامهرمز مدت
سید مبارک ولد سید مطلب حاکم دورق که در ملازمتش بود مقتول شد غازیان افشار از
فوت محمود خان و کشته شدن علی سلطان مضطرب و بی سر و سامان گشته از دهدشت بیرون آمده راه انهزام

نمودند قلندر حصار ده دشت را تعمیر نموده از آنجا مردم را مرخص ساخته بعیش و حضور پرداخت خواست که چند
روزی که پرده از روی او نیفتاده از لذات نفسانی کام ستانی کرده گروهی از روزگار گیرد اما چون آوازه
قتل خلیل خان و استیصال دودمان افشار منصوریه نزدیک و دور رسیده در قرع سمع همایون گشت
اسکندر خان برادرزاده خلیل خان را بایالت کوه کیلویه منصوب ساخته روانه آن صوب نمودند و امت خان
بیگلربیگی فارس و امرای ذوالقدر حکام فارس به دفع فتنه قلندر و امداد اسکندر خان نامزد گشته و در سال دیگر
که رایات جلال متوجه خراسان شده بود امت خان جمعی از لشکر فارس را بسرکردگی دوراق خلیفه بجانب کوه
کیلویه فرستاد و اسکندر خان و طایفه افشار بدیشان پیوسته باتفاق روی بده دشت آوردند و آن جمعیت
و ازدحام که در اول حال بر سر قلندر واقع شده بود روی بتفرقه و پراکندگی آورده بود و در این هنگام که لشکر
فارس بمدافعه شتافتند چون فی الجمله پرده از روی کار افتاده عقاید خواص الوار درباره او نقصان
پذیرفته بود و کسی از اطراف و جوانب بامداد او نیامد لاعلاج در دیوار بست قصبه تحصن اختیار نموده اندک
مردمی که با او بودند دو سه روز حرکت المذبوحی کردند از این طرف غازیان هجوم آوردند داخل دیوار
شده جمعی را که بجنگ مشغول بودند بقتل آوردند قلندر را در همانخانه که میبود گرفته کشان کشان بیرون آوردند طایفه
ذوالقدر میخواستند که او را زنده بدرگاه معلی فرستند غازیان افشار هجوم نموده او را بخلاف رضای
ذوالقدریان بقتل آوردند و سر او را بدرگاه والا فرستادند در هنگامی که موکب همایون در تربت حیدریه خراسان
نزول نموده و بمحاصره قلعه تربت مشغول بودند بنظر اشرف رسانیدند و آتش فتنه آن بیکی ابله طرار در کوه
کیلویه منطفی گشت اسکندر خان در ایالت کوه کیلویه مستقل گشت اما بعد از اندک زمانی جمعی از مفسدان افشار بر سر
شاه قلی بیک ولد خلیل خان جمع شدند و او بهوس حکومت کوه کیلویه علی الغفله بر سر اسکندر خان آمده او را
بقتل رسانیده و خود را شاه قلیخان نام نهاده لوای حکومت برسر افراشت اما حسن بیک ولد عبداللطیف بیک
افشار ایالت او را نپذیرفته با شاه قلیخان خصومت آغاز نهاد و میان الجانبین کلفت و عناد قایم بود از یکدیگر
خراسان در ولایت مذکور اقامت نموده آن ملک در میانه هر دو متبعض و منقسم گردید تا آنکه در زمان دولت
حضرت اعلی که هر دو در شیراز بملازمت رسیدند شاه قلی خان بدست حسن قلیخان مقتول گشته حکومت کوه
کیلویه باو استقلال یافت القصه بعد از قضیه قلندر زند کور دیگر قلندران نکی را هوس اسمعیل میرزایی در سر افتاد
و در هر چند روز اسمعیل میرزایی در هر ولایت پیدا میشد و مردم بر سر او جمع شده باز پراکنده میشدند یکی در گرمسیر
و محال پیدا شده بود و لتان الوار و اکراد قلمرو علیشکر بسر او جمع شدند و لشکر یافتش به ده هزار رسیده
امرا و ارباب مناصب تعیین نموده در آن سرحد آغاز فتنه کرد و کس نزد سولاغ حسین خان تکلو فرستاد
و او را باطاعت و انقیاد خود دلالت کرد و حکم وکالت بجهة او فرستاده که بجای جوهه سلطان تکلو وکیل
و رکن السلطنه باشد سولاغ حسین مقتضی عقل دفع او را به بهانه اطاعت و انقیاد اولی و انسب داشته

سخنان او را بقدم قبول تلقی نموده تصدیق اسمعیل میرزائی او نمود و اظهار اخلاص و خواهش تمام کرده
بارخانه پادشاهی در پی او فرستاده التماس تشریف حضور او کرده خیمه و یراق و اسباب پادشاهانه فرستاده خود نیز
استقبال کرد و قلندر بیچاره باور کرده در کمال شوکت و اقتدار متوجه چخال گردید سولاغ حسین و اعیان
تکلو باتفاق سیف سلطان پیات بملازمت رسیده سجده پابوس وقوع یافت و از روی عقل و دانش
آن کثرت و ازدحام را از هم پاشیده در هنگام فرصت او را گرفته محبوس ساخت و در وقتی که رایات
نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده در دار السلطنه قزوین نزول اجلال فرموده او را بدرگاه معلی
فرستاد و نواب جهانبانی در خیابان میدان اسب قبایی ماردت در او پوشیده آتش زدند باوجود آن
موجب تنبیه قلندران بی سر و پا نشده دیگر در طوالش یکی این آرزو کرد و جمعی نادان بی عاقبت اندیش
بر سر او جمع آمده بدار الارشاد اردبیل آمده و در آنجا بجزای عمل رسید دیگری در غور و فراه خراسان ظهور
کرده و خلقی کثیر از خرد مفلسان فتنه طلب از سرحد بر سر او جمع آمده آغاز فتنه کردند حسین سلطان افشار حاکم فراه
متوجه دفع او گشته میان جانبین محاربه بوقوع پیوسته غوریان غالب آمده از قضای ربانی حسین سلطان در
معرکه کشته و طایفه افشار منهزم بفراه آمده و حقیقت بپایه سریر اعلی عرض شده علیخان سلطان برادرش
که در درگاه معلی یوزباشی زمره قورچیان افشار بود بجای برادر منصوب گشته بفراه آمده و بانتقام خون برادر
بر سر قلندر بغور رفت اتباع قلندر آهنگ محاربه ساز داده بعد از سعی بسیار که از جانبین بوقوع پیوست او
تیر بقتل رسیده طایفه افشار در نیم تبه تیرکاری نساختند یکان سلطان قوم ایشان حاکم فراه شده چون بانجا
رسید در اندیشه دفع او بوده که کذب قلندر بر اتباعش ظاهر شده عاقبت بقتلش پرداختند مجملا تا چهار
پنج سال در آغاز دولت نواب سکندرشان زمزمه گفتگوی حیات اسمعیل میرزا بر زبانها بود و این قسم مفسدان
بی عاقبت در اطراف و اکناف ممالک خروج نموده آتش فتنه و فساد می افروختند و بعد از اندک فرصتی
باتش خود می سوختند ذکر قضایای خراسان و جلوس حضرت اعلی بر تخت سلطنت آن ولایت بتقدیر فرمان
ده کشور کون و مکان در سنه ایلان ئیل ترکی موافق سنه تسع و ثمانین و تسعمایه وقوع یافت در قضایای
سال گذشته مرقوم کلک بیان گردید که چون مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس
عصیان و طغیان علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات و مرشد قلیخان استجلو و اتباع و آمدن ایشانرا بر سر مشهد
مقدس و نیشابور متعاقب و متواتر بدرگاه معلی عرض نموده امیرخان و امرای ترکمان جهة تعصب او یکجهات
در این باب بگفتگو در آمده امداد و معاونت مرتضی قلیخان پیش نهاد همت ساخته بودند ارکان دولت قاهره
انتظام مهمات خراسان در عهده اهتمام محمد خان ترکمان نهاده او را باتفاق اسمعیل قلیخان شاملو که طالب
خون پدر بود و قورخمس خان شاملو و بعضی امرا و لشکریان بخراسان فرستادند که از روی عقل و دانش
آن فتنه را منطفی گردانیده امرای خراسانرا از مخالفت نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا

منع نموده کلفتی که میانه ایشان و مرتضی قلیخان روی داده اگر قابل صلاح باشد باصلاح آرند والا نوعی که مقتضی وقت
و مصلحت دولت باشد عمل نموده نوعی نمایند که شیوهٔ نامرضیه که در میان قزلباش پدید آمده مفقود گشته همگی
سر از یک گریبان برآورند و ایشان برحسب فرمان روائی رو براه آورده چند روز در عراق قشون لشکر خود را
عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند چون آوازه آمدن ایشان در خراسان شیوع یافت علیقلیخان و مرشد
قلیخان نیز عزیمت مشهد مقدس در خاطر تصمیم داده اتباع خود را اخبار نموده در موکب همایون شاهزاده نامدار کامکار
اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی از دار السلطنه هرات بیرون آمدند و امرائی که با آن طبقه هم عهد بودند همگی با لشکرهای
آراسته با اردوی عالی جمع آمده در کمال شوکت و اقتدار تا حدود مشهد مقدس آمدند مرتضی قلیخان خواست که با آوازه
داد و دهش قشون موفور فراهم آورده با گروه انبوه مقاومت نماید زیاده از حاصل مداخل مشهد اخراجات ملوکانه
برخود لازم آورده انعامات غیر معدود میداد و بطوایف اویماقات و سپاهیان صلای زر دادن در داده از
متمولین مشهد مقدس و تجار و سوداگران که در تمادی ایام جمع آمده بودند در آن بلدهٔ متبرکه مسکن گرفته بودند توجهات
عنف کرده و شیوه مصادره مواخذه از حد اعتدال تجاوز نموده در هیچ میل و بیار نگذاشت دست جسارت بخزانه
معموره سرکار آستان مقدسه و حلی و زیورات روضهٔ متبرکه دراز کرده جمع قنادیل و شمعدانهای موضع طلا و نقره
را مساعده گویان تصرف نموده صرف علوفه و مرسومات لشکریان کرد از جمیع مطالب او بحصول نپیوست
وانچه با خود می اندیشید بر عکس مطلوب نتیجه داده تا بمنیاف القصه محمد خان و اسمعیل قلیخان با امرا و لشکریان که
برفاقت او مامور بودند بمشهد مقدس رسیده بعد از وصول بران بلدهٔ متبرکه میان محمد خان و علیقلیخان مراسلات
موعظت آمیز واقع شد اما ایشان مطلقا انکه محمد خان بحت او یماقیت ترکمان و اسمعیل قلیخان بجهة قصاص خون ولی خلیفه سر شورش
و فساد دارند و میانه ایشان و مرتضی قلیخان کار از صلاح گذشته بود هیچ تاثیری نکرد و مدعای علیقلیخان آن بود
که میان او و مرتضی قلیخان آتش فتنه و نزاع بنوعی اشتعال یافته که باب موعظه و نصیحت منسد گردیده و بهیچ وجه
من الوجوه مرافقت با او ممکن نیست اگر او را تغیر نموده حکومت مشهد مقدس را بدیگری از امرای عظام دهند
که با پادشاهزاده کامکار که بحکم پدر عالیمقدار درین سرحدات موافق بوده در وقایع و حوادث شاهزاده صلاح
لله و بیگلربیگی بیرون نرود بصلاح و صواب اقرب است و ما همان بندهٔ دولتخواهیم که بودیم محمد خان و مرتضی قلیخان
که مست بادهٔ نخوت جاه و غرور بودند بکثرت طایفه ترکمان و مراتب علیا که در درگاه معلی داشتند مغرور
گشته راه اینگونه حکایات ندادند و قطع رسل و رسایل کرده اتباع خود را از اطراف و جوانب جمع آورده
در مشهد مقدس معلی نیز جمعیت عظیم واقع شد اما علیقلیخان و مرشد قلیخان صرفه در رفتن مشهد مقدس ندیده چون
از اطوار درویش محمد خان که در سال گذشته بظهور آورده بود آزرده خاطر بودند صلاح وقت در آن دانستند که
بتخت متوجه تنبیه و تادیب درویش محمد خان شوند اگر امرای مشهد مقدس بکومک او بیرون آیند در صحرا فیما بین صورت
ملاقات اتفاق افتاده آنچه در محل غیب مستور است بمنصهٔ ظهور آید خاطر از مهم فیما بور جمع نموده بر سر مشهد مقدس آیند

بدین عزیمت عنان از طرف مشهد مقدس تحدیده متوجه جانب نیشابور شدند و بظاهر آن بلده رسیدند و درویش محمد خان
باستحکام قلعه و ترتیب اسباب قلعه داری پرداخته دروب شهر را مسدود ساخته سپر ممانعت بر روی کشیده
و ایشان قلعه را مرکزوار در میان گرفته بسرانجام یراق قلعه گیری مشغول شدند محمد خان و مرتضی قلیخان که از رفتن ایشان
به نیشابور مطلع شدند برای خطا اندیش و تدابیر ناصواب حالی که اکثر مشهد متبرکه را صلاح ندیده دفع این حادثه
را آسان شمرده و در شهر توقف نموده جمعی از لشکریان را بسرکردگی اسمعیل قلیخان و بداغ خان چکنی بامداد و کومک
درویش محمد خان مامور ساخته روانه آن صوب کردند از آن طرف نیز جمعی بمدافعه ایشان مامور گشته در حدود نیشابور
بین الفریقین محاربه بوقوع پیوست و نسیم اقبال بلوای دولت امرای عباسی وزیده منسوبان حضرت اعلی بفتح و ظفر
اختصاص یافتند و اسمعیل قلیخان و بداغ خان و اتباع ایشان را انهزام نموده شکسته و بدحال بمشهد مقدس رسیدند
این معنی موجب ازدیاد قدرت و شوکت امرای عباسی گشته محمد خان و مرتضی قلیخان و امرای مشهد فی الحقیقه خفیف گشته
الطبقه دلیر شدند و لشکر مشهد مقدس بعد از واقعه مذکور قدرت مقابله ایشان نداشته در شهر خزیدند و رفته رفته
آن کثرت و ازدحام روی بکمی نهاد و امرای عباسی خصوصا طایفه استجلو بعد از شکست لشکر مشهد مقدس ظهور
عجز و زبونی ایشان اراده نمودند چون برحسب اقتضای قضا اینگونه مقدمات بظهور پیوست و ارکان دولت قاهره
نواب سکندرشان رقم خلاف و عصیان بر ناصیه حال این طبقه کشیده اند یکبارگی دست توسل بدامن اقبال شاهی
ظل الهی استوار داشته آنحضرت را بنسبت والای پادشاهی موسوم گردانیده بر تخت سلطنت خراسان متمکن سازند و بر
همگنان ظاهر شود که سعی و خدمتی که مینمایند در راه آنحضرت است و پادشاهی آنحضرت بقلم تقدیر بر لوح قضا ثبت نموده
بود همگی نیکخواهان این رای را مستحسن شمرده بحصول این مطالب اعلی عازم و جازم شدند و بتاریخ ایلان ییل ترکی موافق
سنه تسع و ثمانین و تسعمایه که قمر در بیت الشرف بود و السعود ناظر و کواکب منحوسه در حضیض وبال بودند مجلس
پادشاهانه ترتیب داده مسند رفیع سلطنت و پادشاهی آراسته شد و بآن ساعت سعد و طالع وقت که بقواعد نجومی
دلالت بر ثبات دولت و امتداد زمان سلطنت مینمود مولانا آقا میر منجم تربتی تعیین نموده بود آن شاهنشاه کشور
اقبال را بتوره و قاعده سلاطین ایران بر مسند جلوس فرموده اسم سامیش را که تا غایت بین الجمهور بعباس میرزا
مشهور بود شاه عباس کردند هر چند آنحضرت را بجهت خوردسالی و حداثت سن مدخلی در این امور نبود و رضا بامری
که خلاف رضای پدر نامدار و برادر بزرگوار باشد نمیدادند اما بدستیاری کارکنان قضا و قدر این امر عظیم در حیز [illegible]
بوقوع پیوست فرامین و احکام بطغرای پادشاهی مزین گشته خطبه و سکه در خراسان باسم و لقب همایونش آرایش
یافت جمع امرا و اعیان دولت که در اردوی عالی بودند بقدم [illegible] و اخلاص پیش آمده بشرف سجده و پابوس
مشرف شدند و وضیع و شریف زبان تهنیت و مبارکبادی گشاده اکثر اشراف و اعیان و ارباب و اهالی خراسان
بدرگاه اعلی رو آورده آثار متابعت و اطاعت و جانسپاری بظهور میرسانیدند و زیاده از دیگران میر محمد یوسف
نیشابوری ولد میر شاه حسین که از علمای آن ولایت و پدرش در اردوی معلی مستوفی الممالک بود در مراسم

دولتخواهی کوشیده بمرتبهٔ امارت ترقی نموده میر محمد یوسف خان لقب یافت و فی الجمله تاریخ سلطنت پادشاهی آنحضرت
در خیال فرخنده فال است و چون این خبر بمشهد مقدس رسید موجب دلتنگی و پریشانی حال محمد خان و لشکر مشهد گردید
حقیقت اینحال را بدرگاه معلی عرضه داشت نموده مصحوب قاصدان صبارفتار بآذربایجان فرستادند چون الله سبحانه
و تعالی جوهر وجود آنحضرت را در مشیمهٔ خلقت درخشان و اختر بختش را مسعود و تابان آفریده از بدو حال و اوان کودکی
ولای آنحضرت در دلهای کافهٔ انام قرار گرفته و خلایق خواهان دولتش بودند آوازهٔ جلوسش بهرجا رسید موجب
مسرت و شادکامی گشت و آثار و علامات غیبی عالمیان را از جلوس همایونش مژده میداد بالجمله چون خبر سعادت اثر
در اردو شایع گشت همگنان را موجب استعجاب میگردید چه تا غایت در دودمان صفویه چنین امری وقوع نیافته بود و راقم
حروف از مرتضی قلیخان و قاضی خان صدر الحسینی استماع نمودم و در سالی که نواب سکندرشان در قراباغ قشلاق داشت
خواجه ضیاء الدین کاشی الکندرخان باردو آمده بود از من سؤال نمود که خبر پادشاهی شاهزاده کامران در خراسان
صورت وقوع دارد یا نه من در جواب گفتم بلی از افواه چنین معلوم میشود اما هنوز تحقیق نپیوسته دیوان کمال اسمعیل
در میان بود خواجه مشار الیه احوال شاهزاده را از آن کتاب تفاول نموده در اول همین قطعه برآمد * خسرو تاج بخش
شاه جهان * که بعیشش زمانه پرخذر است * تحفهٔ چرخ سوی او هردم * مژدهٔ فتح و دولت و ظفر است * رای او
مهر دولتش برنا * دست او بحر و خنجرش گهر است * آسمان دوش با خرد میگفت * که بنزدیک ما سخن اثر است
گر بگیرد ز تیغ چون خورشید * هرچه خورشید را بر آن گذر است * خردش گفت با چه پنداری * عرصهٔ مملکت همین قدر است
نه که در جنب پادشاهی او * هفت گردون هنوز مختصر است * باشش تا صبح دولتش بدمد * کین اثر خود نتیجهٔ سحر است
فی الجمله از وقوع این حال امرا عباس بجهد تمام متوجه قلعه گیری گشته سعی و اهتمام بسیار بظهور می آوردند اما
درویش محمد خان بوفور عقل و مردانگی و حسن تدبیر در لوازم محافظت و قلعه داری بجا می کوشیده بیرونیان
هرچند سعی مینمودند کشادی نیافت تا آنکه مدت محاصره امتداد کشیده و وقت قشلاق نزدیک آمده آوازهٔ وصول
لشکر عراق نیز میرسید بالضروره صلاح در کوچ کردن دیده بی نیل مقصود از پای قلعه نیشابور برخواسته روی توجه
بجانب دار السلطنهٔ هرات آوردند و امرا عظام رخصت یافته هریک باقطاع خود رفتند اما چون اخبار خراسان
چنانچه گذشت در میدان حق قراباغ باردوی نواب سکندرشان رسیده با کستان پاشا گفتگوی صلاح بمیان
آورده ابراهیم خان ترکمان را چنانچه سبق ذکر یافت برسم رسالت روانهٔ اسلامبول نموده بودند عزیمت جانب
عراق تصمیم داده کوچ بر کوچ بمقر سلطنت آمدند و زمستان را در دار السلطنهٔ قزوین گذرانیده در اول سال
یونت ایل بجهة دفع فتنهٔ خراسان و سرانجام اسباب آن سفر پرداخته تواچیان بجهة احضار امرا و لشکریان
باطراف و جوانب فرستادند چنانچه در ذیل این اوراق واقعاتش مرقوم کلک شیرین مقال میگردد ذکر

توجه موکب ظفرنشان نواب سکندرشان بجانب خراسان بجهة اطفاء نایرهٔ فتنه و فساد خراسان

چون زمستان یونت یل بپایان رسید نوروز جهان افروز سال یونت یل ترکی مبارکی و فیروزی

جلوه ظهور نموده مشاطه ربیع و فروردین نقاب از رخسار نوعروسان ریاحین برداشت و بهار دلگشا صلای
عیش پایدار در مقر سلطان نامدار بعیش و صفا به پیر و برنا داده لوای نزهت و خرمی در صحن زمانه افراشت
شاه و شاهزاده کامکار نواب جهانبانی بعزت و کامرانی بخواستگاری صبیه میرزا سلیمان وزیر رغبت نموده
از روی میل و خواهش تمام او را بحباله نکاح در آورده و میرزا سلیمان جشن پادشاهانه آراسته مجلس عقد
بر وجه لایق انعقاد یافت و تکلفات رسمی که شایسته این امر است از جانبین بظهور آمده مقرر شد که درین
سال ترتیب یراق و اسباب تجملات ضروری آن پرده‌نشین سرادق عزت پردازند که بی قضای ربانی
عروسی و زفاف در سال دیگر اتفاق افتد و میرزا سلیمان بدین مفاخرت سر افتخار بکیوان افراشته بیش از پیش
در امر وزارت و رتق و فتق مهمات اقتدار و استقلال یافت هرچند امرا و ارکان دولت بمصاهرت و مواصلت
راضی نبودند اما بنابر میلان خاطر شاهزاده رضاجوی گشته اظهار اکراه خاطر خود ننمودند و چون اخبار خراسان
بنوعی که مرقوم گشت متواتر گشته پرده از روی کار امرای خراسان برخواست و آوازه سلطنت و پادشاهی
حضرت ظل الهی از خراسان بعراق رسیده از وجه کمال بسرحد تعجیل انجامید محمد خان و اسمعیل قلیخان و امرای
که بخراسان رفته بودند از مشهد مقدس مراجعت نموده بشرف عتبه بوسی مشرف شدند و حقایق حالات خراسان را
حسب الواقع معروض داشتند میرزا سلیمان و سایر دولتخواهان نواب سکندرشان و منصوبان شاهزاده عالمیان
بشورش و گفتگو آمدند جهة اطفای نایره فتنه و فساد خراسانیان عزیمت ییلاق خراسان جزم نمودند هرچند این معنی
موافق مزاج قورچی باشی و شاهرخ خان و بعضی از امرا نبود و در مجالس حاذقی میگفتند که اعتمادی بصلح رومیان
نیست مبادا چون نهضت همایون بجانب خراسان مسموع رومیان گردد دستان پاشا فرصت غنیمت
شمرده بجانب آذربایجان حرکت نموده فتنه و آشوب در آن دیار روی یابد نهضت همایون بجانب آذربایجان و دفع
شر دشمن بیگانه بهتر و بصلاح دولت قاهره لایق‌تر مینماید و اگر پادشاهزاده کامکار را که در خراسان تشریف دارد
بقدر اقتدار و اعتبار زیاده شده باشد که مخالفان اوزبکیه حسابی گیرند و امرا خراسان مطیع فرمان او باشند نفعی
بدولت ابد قرین نیز رسد میرزا سلیمان و جمعی که خود را در دولتخواهی نواب جهانبانی راسخ دم میدانستند امرا مذکور را از
اهل نفاق شمرده بمضمون این مقال که * هست آیین دوبینی ز هوس * قبله عشق یکی باشد و بس * اسناد نفاق و ضلالت
بجمعی که در رفتن خراسان تامل داشتند مینمودند و در خلا و ملا بعرض نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان میرسانیدند
که مطلب امرا در فسخ عزیمت سفر خراسان آنست که هنگامه هواداری در میان قزلباش گرم بوده اساس سلطنت
که در خراسان طرح انداخته انهدام نپذیرد که در درگاه معلی موجب اعتبار ایشان گردد پس گفتگو باعث آن شد
که امرا لب از حرف ممانعت بسته در توجه سفر خراسان متفق گشتند و امیرخان موصلو نیز بمراسله و پیغام تجویز
امضای این عزیمت نموده مجملا توجه جانب خراسان در خاطر کل اعیان قزلباش تصمیم یافت و بجهت اطمینان
قلوب طایفه استاجلو سلمان خان ولد شاه قلی میرزا پسرزاده عبدالله خان استاجلو را که منصب دیوان بیگی خان یا لشکری

سربلند گردانیده مقرر شد که بطریق جد مرحوم خود در ضمن فرامین مطاعه مهر زند و از بنات مکرمه شاه جنت مکان شهربانو بیگم
را که بحبالهٔ او در آمده بود بر وجه لایق عروسی کرده بمنزل او فرستادند و چند نفر از امرای استاجلو که در اردوی
معلی بی الکا بودند خصوصاً شاه علی سلطان قارنجه و احمد سلطان اسایش اغلی و غیر ذلک بشفقت پادشاهانه
مستمال ساخته و مدد خرج ییلاق داده بمرافقت سفر خراسان امر فرمودند که اگر مرشد قلیخان و امرای استاجلو
که در خراسانند بر جادهٔ خلاف مستقیم باشند بعد از مدافعهٔ ایشان امرای مذکوره را در عوض تعیین نمایند و سلمان
خان و امرا و ریش سفیدان استاجلو متعهدان شدند که کسان معتمد بخراسان فرستاده مرشد قلیخان و امرای استاجلو
که در خراسان اند و اهل و عشیرت یکدیگرند نصیحت نموده از مسلک خلاف و عصیان بطریق مرافقت دلالت
نمایند قرعهٔ اختیار بنام شاه وردی بیگ کان عم مرشد قلیخان که از عظمای الطایفه در خدمت شاه جنت مکان
و مشیر مشار الیه بود افتاد پیشتر از توجه رایات جلال او را بدین خدمت مامور فرموده بخراسان فرستادند
و چون از علیخان ذو القدر بیگلربیگی فارس تقصیر ییلاق واقع شده در سال که بسفر آذربایجان اتفاق
افتاد پیشتر از توجه رایات جلال او را بدین خدمت مامور فرموده بخراسان فرستادند و چون از علیخان ذو القدر
بیگلربیگی فارس تقصیر ییلاق واقع شده در سال که بسفر آذربایجان اتفاق افتاد لشکر فارس بهانهٔ ظهور
و خروج قلندر که در کوه گیلویه واقع شده بود از ییلاق تقاعد نموده نیامدند رقم عزل بر صفحهٔ احوال او دو چند
نفر از امرای ذو القدر فارس کشیده امت بیگ توزباشی را که از عظما و ریش سفیدان طایفه ذو القدر بود در تبه
خانی و ایالت دارایی و امیر الامرائی آن ولایت که تخت سلیمان و دار الملک کیان بود منصوب گردانیده امرای جدید
تعیین نمودند و حکم که امت خان از لشکر فارس جمعی را بمدافعه قلندر و معاونت اسکندر خان افشار به کوه گیلویه
فرستاده خود با بقیه لشکر متوجه خراسان گشته بموکب ظفر قرین پیوندد فرمان واجب الاذعان عز اصدار یافت
که ولی خان تکلو حاکم همدان و بیگلربیگی قلمرو علیشکر و امرای آن سرحد و ولی خان افشار حاکم دار الامان کرمان با جنود
آن ولایت عزیمت ییلاق خراسان نموده در سفر در موکب همایون باشند مجملا سه ماه بهار در دار السلطنه قزوین بعشرت
و کامرانی گذرانیده ارکان دولت ابد پیوند بسرانجام اسباب ییلاق خراسان پرداخته و در هنگام ارتفاع
محصولات عنان عزیمت بدان صوب در حرکت آمده قورچیخان شاملو را بجوانب دار السلطنه قزوین و خدمت دولتخانهٔ
مبارک تعیین نمودند و استمالت نامها بامرای خراسان مصحوب قورچیان قمر مسیر ارسال یافت که از روی اخلاص و شاهی
سیونی بر سر مرشد قلیخان جمعیت کرده باتفاق او بموکب اعلی پیوندند و فوج فوج عساکر گردون مآثر از اطراف
و جوانب در ظل رایات فیروزی آیات جمع میشدند در اندک روزی آنچنان جمعیت دست داد که در هیچ زمان جمعیت
لشکر قزلباش را بدان مشابه نشان نمیدادند و در اثنای راه شاه وردی بیگ کان از خراسان عود نموده بعضی سخنها
از جانب مرشد قلیخان و رضا عرض نموده در اثنای محاوره و گفتگو درشت حرفی که بیم عاقبت مورد عتاب و خطاب گردیده
مواخذه گشت و مهدیقلی بیک ولد حسین بیک چاوشلو قورچی تیر و کمان و از عظمای معتبر طایفه استاجلو بود در بین ا...

گفتگو با عصب او بملاقات وحمایت ایل وعشیرت در مجمع دلیرانه سخن میگفت او نیز چون صاحب داعیه و محل اعتماد بود
مواخذه گشت سلمان خان وریش سفیدان استاجلو هر دو را باغوای معاندان ودوستی شاهزاده عالمیان بر او را
بقتل آوردند اما علیقلیخان چون خبر شد قلیخان آوازه ورود لشکر عراق شنید ودر رکاب مقدس شاهزاده گیتی ستان
یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی از دار السلطنه هرات بیرون آمده امرا اعظام که با ایشان عهد و پیمان بسته موافقت
حضرت اعلی و مخالفت نواب سکندر شان اختیار نموده بودند بر سر ایشان جمعیت نموده منزل بمنزل تا مشهد
مقدس معلی آمده بجهة بی انتظامی احوال مرتضی قلیخان وقلت اعوان وانصار او در چمن رادکان طایفه جانی
قربانی را که از اتباع مشار الیه بودند نهب وغارت نموده وغرض از آوردن لشکر بر سر طایفه تغیر و تبدیل شاملو
بود وهمت را بآن گماشته بودند که دوحه آمال او را از برگ و بار خالی گردانند در خلال اینحال خبر آن خبر ورود لشکر
عراق رسانیدند ومجال اندیشه شک که دیده از راه جهان از غیان تا بلدة المؤمنین سبزوار آمدند ودر حینی که موکب همایون
نواب سکندر شان بدامغان رسید ایشان در سبزوار بودند با وجود قدرت وقوت لشکر عراق که اضعاف
مضاعف که فیما بین آن گروه در همان چند روز مقابله ومقاتله واقع میشود واکثر عظما وریش سفیدان این حکم را
مکروه میشمردند زیرا که طوایف قزلباش را آبا وخویشان یکدیگر اینجماعت جمعی کثیر در اطراف وجمع در نیطرف بودند
وا ز امر اصلاح اندیش خصوصا قلی بیک قورچی باشی وشاهرخ خان تخانی که مشعر بر ترک مخاصمت بود صدد در میان
اما میرزا سلمان امرای مذکور را در خدمت نواب جهانبانی از اهل نفاق شمرده اسناد دورنگی با ایشان مینمودند وانسان
مصلحت وقت لب باظهار ما فی الضمیر زبان نمیتوانستند گشاد ودر روزی که اردوی همایون در مزینان نزول
اجلال نموده بود خبر مراجعت خراسانیان در اردو شیوع یافت یعنی انتقال آنکه چون علیقلیخان و امرا بعباسیه سبزوار
رسیده از ورود موکب همایون پادشاهی وکثرت و ازدحام لشکر عراق خبردار شدند دانستند که مقابله با آن لشکر
بیشمار بیرون از حد قوت وقدرت ایشانست صلاح حال خود در آن دیدند که عنان از محاربه پیچیده هر یک بالکای خود
رفته قلاع خود را مستحکم سازند و بلوازم قلعه داری پردازند چه ظاهر بود که لشکر عراق را بجهة استیلای مخالفان
رومیه در خراسان زیاده از شش ماه قوت توقف نیست والحق در آنوقت فکر درست وتدبیر صایب ایشان همین بود
مرشد قلیخان تحصن قلعه تربت اختیار نموده متوجه این صوب گردید وعلیقلیخان وامرا هرات وغوریان در رکاب
سعادت انتساب شاهزاده جهانستان بدار السلطنه هرات رفتند ورایات نصرت آیات متعاقب ایشان در حرکت آمده
مرتضی قلیخان را واکثر امرای خراسان بموکب ظفر قرین پیوستند وچون مراجعت علیقلیخان را وتفرقه امرا واتباع
ایشان وخبر تحصن مرشد قلیخان در قلعه تربت بسمع همایون رسید ارکان دولت قاهره صلاح در آن دیدند که
اول خاطر از مهم او فارغ سازند وتا او در آن قلعه باشد بمهم دیگر نپردازند لهذا بجانب تربت در حرکت آمده
چون بپای قلعه رسیدند اطراف وجوانب قلعه فرو گرفته احاطه نموده وسیبها بامرا وعساکر واد و بما قاسم تقسیم
شروع در لوازم قلعه گیری کرده محصوران نیز بمراسم قلعه داری پرداختند ودر اندک روزی توپهای عظیم ترتیب داده

آن گروه بود از دلیری لشکر خراسان
وآمدن ایشان تا سبزوار خاطرها مکدر
و پریشان گردیده گمان مردم آن نبودم

حوالی قلعه ساخته میرزا سلیمان و امرای تکلو و ترکمان زیاده از دیگران سعی و اهتمام میکردند و مرشد قلیخان و اهل قلعه در محافظت
و قلعه داری کما ینبغی ساعی بوده در مدافعه میکوشیدند و به سهام توپخانه آثار جلادت بظهور می‌آوردند و کرّت به دلیرانه
بیرون ریخته اردوغدی خلیفه تکلو را که از امرای معتبر آن طایفه بود بقتل آوردند و طهماسب قلی بیک ولد نور حسن خان شاملو
نیز اشک آقاسی باشی نواب جهانبانی بود در سینه بقتل آمد مجملاً تا شش ماه از جانبین بازار محاربه و مصادمه گرم بوده
محصوران باستظهار بعضی از بیرونیان کوششهای مردانه نموده اثری بر مساعی موفور بیرونیان مترتب نگشت
و الحق بعضی از دولتمندان خصوصاً قلی بیک قورچی باشی و شاهرخ خان از هم خونریزی راضی نبودند که قلعه بقهر و غلبه
مفتوح گردد در خفیه با قلعگیان و ریش سفیدان گفت و شنید مینمودند که شاید مهم بصلح و صلاح فیصل یابد و فسادی که بسعی
ساعیان روی داده بصلاح انجامد و قدرت اظهار این معنی نداشتند تا آنکه زمستان از پای قلعه بپایان رسانیدند و نوروز
عالم افروز سال فرخ فال ترکی ورود سعادت نموده سلطان جهار باش ایام لوای عظمت و کامرانی در چمن السرایه
افراخت و مدت محاصره بطول انجامید مردم از جانبین بستوه آمده بودند ریش سفیدان دولت قاهره که از همراهان نواب
بودند خصوصاً شاملو و استاجلو و غیرهم این مقوله حکایات در حضور میرزا سلیمان و صنادید امرا و اعیان دولت بمیان آوردند
طبایع اندکی بمصالحه راغب گشت در اول این حال که این گفتگو بمیان آمد ارکان دولت قاهره از زمره امرا اسد بیک
تکلو و از سادات و علما میر ابوالولی انجو قاضی معسکر را باتفاق چند نفر از ریش سفیدان صلاح اندیش بقلعه فرستاده
که مرشد قلیخان را نصیحت نموده بموافقت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی دعوت نموده از مخالفت تحذیر نمایند
و مشارالیه چند روز فرستادگان را در قلعه نگاهداشته قضیه بقتل آوردن شاه وردی تکلو غم خود اظهار از رنگ
بسیار کرده بسبحان حضرات و عفو و اغماض ارکان دولت اعتمادی نمی‌نمود تا آنکه شاهرخ خان مهردار ذوالقدر ولد
خان حاکم فارس با کل طایفه ذوالقدر متکفل مهمات گشته از حضرت اشرف و نواب جهانبانی التماس عفو زلات
و تقصیرات مرشد قلیخان نموده بعد از استجازه شاهرخ خان بقلعه رفته با مرشد قلیخان ملاقات نمود و چون محصوران
از قلعه داری تنگ آمده بودند بمصلحت وقت درها را گشوده ابواب ستیز را مسدود ساختند بعد از آنکه تکرار آمد و شد
میرزا سلیمان و عظمای امرا نیز در جوار قلعه با مرشد قلیخان ملاقات کردند و او در اخلاص و غلامی نواب سکندرشان
و شاهزاده عالمیان تجدید عهد و پیمان کرده بایمان مؤکد ساخت و قرار یافت که اردوی معلی از پای قلعه
کوچ کرده چند روز او را مهلت دهند که پیشکش سامان کرده بدرگاه معلی آید و چند نفر از اقوام و ریش سفیدان
خود را در مرافقت میرزا سلیمان و امرا بپایه سریر اعلی فرستاد که استدعای عفو تقصیرات او نمایند و فرستادگان
بوسیله امرا مصلحان بشرف سجده اشرف نواب جهانبانی مشرف گشته مقضی المرام عود نمودند از این جانب منشور
عاطفت باسم مرشد قلیخان مبشر بعفو زلات و بذکر آزاده حقوق خدمت چندین ساله شاه قلی بیک تکلو والد
مشارالیه که در هرات لله نواب سکندرشان و فرزندان ارجمند سعادت نشان بود عز ورود یافته با خلعت فاخره
ارسال داشته و از پای قلعه کوچ کرده در محل مناسب که مابین طریق دارالسلطنه هرات و مشهد مقدس معلی بود

معلی بود نزول اجلال نموده منتظر ورود مرشدقلیخان بودند که عزیمت جانب هرات بی اشیار دست داد ذکر توجه

همایون بجانب دار السلطنه هرات و بیان محاربه لشکر خراسان و عراق و غوریان و انهزام لشکر خراسان

درهنگامی که اردوی معلی از پای قلعه کوچ کرده متوجه هرات بودند خواجه عبد المومن هروی که از اقوام خواجه احشیار منشی بود از دار السلطنه هرات رسیده خبر رسانید که علیقلیخان و امرای اتباع او که در بلده فاخره هرات بودند بمعاونت مرشدقلیخان در رکاب مقدس شاهزاده جهان ستان اعنی حضرت اعلی شاه ظل الهی از شهر بیرون آمده در غوریان رحل اقامت انداخته‌اند و از کیفیت و کمیت لشکر استفسار شد زیاده از هفت هشت هزار کس نشان نداد میرزا سلمان را محل استعجاب گشت که بدین مایه مردم چگونه مقابل عساکر نصرت نشان که ده برابر ایشانند توانند آمد وجه معاونت مرشدقلیخان توانند کرد خواجه مذکور تقریر نمود که مطلب ایشان ازین بیرون آمدن آنست که موکب همایون بعزم رزم ایشان از پای قلعه تربت کوچ کرده مرشدقلیخان از تنگنای محاصره خلاص یابد و چون موکب اقبال پادشاهی بغوریان قریب گردد کوچ کرده خود را بقلعه هرات رسانند چه ظاهر است که هرگاه قلعه تربت در شش ماه مفتوح نگردد تسخیر قلعه سپهر اساس هرات که از قلاع مشهور آفاق است در عرض یکسال صورت پذیر نخواهد شد و لشکر عراق را بجهة استیلای رومیه و مشاغل عظیمه سرحد آذربایجان مجال توقف خراسان نیست بالضرورت مهم بروجه دلخواه تمشیت خواهد یافت و این تدبیر در نظر عقلا پسندیده نمود اما چون مقدر الهی خلاف آن بود صورت دیگر روی نمود مفصل این مجمل آنکه میرزا سلمان و هواخواهان نواب جهانبانی خصوصا اسمعیل قلیخان که با علی قلیخان بجهة قتل ولی خلیفه پدر او خصومت می‌ورزید و ولیخان تکلو و اعیان آن طبقه که با طایفه شاملو و استاجلو عداوت قدیم داشتند بعد از اطلاع بر احوال امرای عباسی اندیشه نمودند که چون علیقلیخان هنوز از کوچ کردن اردوی ظفر قرین از پای قلعه تربت مطلع نیست عنان عزیمت بجانب غوریان معطوف داشته برسم ایلغار خود را بایشان رسانند که شاید ذات مقدس حضرت اعلی و علیقلیخان را بدست آورند چه محتمل بود که هرگاه خبر برخواستن از پای قلعه تربت بعلیقلیخان رسد باحتمال آمدن بجانب هرات در غوریان توقف ننموده خود را بشهر انداخته بجهة اسباب قلعه داری پردازد فی الفور این مقدمه را با نواب جهانبانی درمیان نهاده تاکید نمودند که در همان روز با والده نامدار و اراایلغار دهد و یک لحظه تاخیر جایز ندارد و نواب جهانبانی در مجمع امرا اظهار این اراده در خدمت نواب سکندرشان کرده بایلغار عازم و جازم گشتند و امرا و ارکان دولت از بیم طعن متقربان لب از گفتگوی ممانعت بسته سر رضا جنبانیدند در همان مجلس ولیخان تکلو با جمعی دیگر از امرا تکلو و ترکمان و غیرهم بچرچی گری معین شد و این خبر در اردو شایع گشته بشغل اسباب و انجام ضروریات ایلغار پرداختند و دریای لشکر چون بحر اخضر در تموج آمده و امرا اعظام طوغا و کرها در رکاب اشرف نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان روی براه آوردند

مقصد حضرت خاقانی گیتی ستان مکان

تا کنار تیریل از زمان شبگیر وا وار نیاسوده آن مسافت بعیده را دو سه شبانروز طی نموده صبح روز چهارم که
هنوز ملبس بلباس عباسیان بود قراولان لشکر ظفر قرین بکنار تیریل رسیدند و قراولان اردوی علیقلیخان واقف
گشته خبر ورود لشکر رسانیدند علیقلیخان دران حال حمل بر کذب آن خبر نمود زیرا که لشکر عراق را در پای
قلعه تربت گمان داشتند و از آنجا تا کنار تیریل مسافت بعید بود اما چون صبح کاذب طلیعه صبح صادق گشت
و غلغله عبور لشکر از کنار تیریل برخاست علیقلیخان و امرای رفیقی او سوار شده جرچی وار داده مول دست
راست و دست چپ آراسته مستعد رزم و پیکار گشتند و اردوی خود را کوچانیده بر سر پل باز داشتند
از اینطرف لشکر ظفر اثر بعضی از تیریل عبور نموده بعضی دیگر از آب معبر یافته عبور نمودند و مبارزان طرفین بیکدیگر
ملاقی گشتند و معرکه رزم گرم گشت طایفه شاملو و اتباع ایشان لحظه بمدافعه مشغول گشته آثار جلادت
بظهور رسانیدند و چون لشکر عراق دو برابر لشکر خراسان بودند اندک زمانی پای ثبات استوار داشته
کوشش مردانه نمودند اما چون کوکبه اقبال نواب سکندرشان و چتر همایون فال شاهزاده جهانیان با قشونهای
آراسته نمایان شدند چون چشم علیقلیخان و لشکریان او بآن لشکر بیشمار افتاد دست از کارزار شسته
هجوم مبارزان و ازدحام لشکریان صفوف سپاه ویران شده و شکست خورده روی بوادی هزیمت نهادند
غازیان قزلباش که با یکدیگر میرسیدند بجهة تعصب قزلباشیه و هم کیشی در کشتن و بستن زیاده اهتمام مینمودند
اما طایفه تکلو برخلاف دیگران و مکافات شمشیر در طایفه شاملو و استاجلو نهاده بسیاری از آن طایفه را تیغ انتقام
گذرانیدند و اردوی ایشان بغارت و تاراج رفته ترکمان و تکلو چون باسباب و اموال رسیدند اندکی دست
از تعاقب باز داشته بیغما و غارت مشغول شدند نواب سکندرشان و نواب جهانبانی بمعرکه رسیده چون از
حرارت هوا و شدت ایلغار پیاده و سوار را طاقت طاق شده مراکب از رفتار باز مانده بود در همانجا فرود آمدند
در همان شب مرتضی قلیخان و جمعی از امرا بدار السلطنه هرات فرستادند که خود را بشهر رسانیده شهر را ضبط نموده منتظر ورود
رایات جلال باشد اما علیقلیخان بعد از انهزام از شاهزاده فلک مقام اعنی حضرت اعلی جدا مانده از راه دیگر
بیرون رفت و حضرت اعلی پیشتر از وی از راه دیگر عزیمت هرات نمودند و اکثر امراء معتبر که در رکاب اقدس آنحضرت
بودند شربت مرگ چشیده جان از آن ورطه خونخوار بیرون نبردند از عظما و معتبران که در آن جنگ بقتل رسید ابوالفتح
خان شاملو و الله اغلو خان را و قباد خان قاجار و حاجی سلطان چغتای مشهور بکوتوال و از اهل قلم میرزا محمد کرمانی وزیر
سلطان حسین خان را که در آن حین وزیر حضرت اعلی شده بود و از قاجاران ابراهیم خان را در مرشد قلیخان را و خوش
خبر خان و خواجه افضل وزیر علیقلیخان و خواجه علی خان کلانتر هرات و غیر ذلک بودند و جمعی کثیر از میرزادها که گرفتار
شده بودند میرزا سلمان بخلاف رضای امرا در قتل ایشان مبالغه نموده بر متنفسی ابقا نمیکرد و هر کس را که امرا مبالغه
و درخواست از خویشان که با ایشان آمیخته بودند مینمودند او برغم امرا حکم بر قتل میکرد و بدین جهت مجدداً میانه میرزا سلمان
و امرا غبار نقار ارتفاع یافت بالجمله نواب شاهزاده نامدار و صاحبقران گردون اقتدار اعنی حضرت اعلی شاهی

با چند نفر از فدویان جان سپار راه هرات پیش گرفته با وجود حداثت سن و خورد سالی بدلالت خرد خداآفرین از ربقه
مطه بی اخلاصی داشته جدا شده ارباب نفاق را از خود دور گردند و چون منشور دولت و اقبال آنحضرت بطغرای
غرای تؤتی الملک من تشاء توشیح و تزیین یافته بود در ضمان صحت و سلامت نصف شب شده بود که داخل
قلعه هرات شدند و جمعی از فدویان شاملو که در شهر مانده بمحافظت شهر و کوتوالی قلعه مامور بودند از مقدم
همایون اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرده بشکر سلامتی ذات اشرف قیام نمودند خاطر شریف آنحضرت
از جدایی علی قلیخان آرام میگرفت و مشخص نمود که بر سر او چه آمده باکمال دل نگرانی چشم براه انتظار داشتند که
در همان شب پاسبانان دورب قلعه مژده ورود جناب خانی رسانیده موجب مسرت تمام گردید چون جناب
خانی بشهر رسید بشرف ملازمت اشرف رسیده بسلامتی ذات اشرف سجدات شکر الهی تقدیم رسانیده
اظهار فرح و انبساط کرد جمعی کثیر از گریختگان معرکه بهرات جمع شده در استحکام برج و باره و فصیل و دروازه
کوشیدند و دل بقلعه داری نهاده بترتیب اسباب این مهم مشغول گشتند در آن شب بعد از ورود حضرت اعلی
و جناب مرتضی قلیخان برناک و اسمعیل قلیخان شاملو با جمعی دیگر از امرا و لشکریان که روانه دار السلطنه هرات
شده بودند ایلغار نموده دیرگاه بدار السلطنه مذکور رسیده در مدرسه پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا فرود
آمدند و چون از کثرت تردد و ایلغار اسبها از کار افتاده قوت و قدرت تردد و حرکت در راکب و مرکوب
نمانده بود آنشب در مدرسه میرزا استراحت نمودند که صباح داخل قلعه شوند صبحی که اراده دخول بهرات نمودند دروازه
را بسته و دو برج و باره را مستحکم و مضبوط یافتند چون حقیقت معروض نواب سکندر شان و امرا گردید زبان
اعتراض بر مرتضی قلیخان و رفقا دراز کردند که چرا در همان شب پیش از رسیدن نواب شاهزاده کی و علیقلی خان شما
خواب بر خود حرام کرده داخل نشدید و الحق این تکلیف ما فوق الطاقه و العدیم الاستطاعه چه اکثر اسبان تخمه
ایلغار چند روزه در ترددات جنگ و اشتداد گرما و حرارت هوا از کار مانده قدرت ایلغار چه که قوت
رفتار نداشتند چگونه ممکن بود که در یکشب از غوریان پیشتر از حضرت اعلی و علی قلیخان که اسبان آسوده داشتند
بهرات رسند بالجمله اردوی معلی متعاقب کرده بدار السلطنه مزبور رسیده مدرسه میرزا بجهة دولتخانه شاهی
و نواب جهانبانی و بیوتات خاص تعین یافت میرزا اسلمان را در جوار دولتخانه منزل تعین کردند و امراء عظام
هر طایفه با جمعی از اتباع بطرف یک دروازه رفته فرود آمدند و شهر هرات را کالاحاطة الهاله بالبدر در میان
گرفتند و میرزا اسلمان در تسخیر قلعه هرات جد و جهد تمام نموده زبان تشنیع و سرزنش با امرا
دراز کرده و ایشان را نسبت بنواب جهانبانی بنفاق و شقاق متهم میداشت تا آنکه امرا از
دست و زبان او بجان آمده در قضیه قتل او اتفاق نمودند عاقبت سر در سر دولت و بزرگی
چند روزه نهاده در همان ایام در دست امرا بقتل رسید

ذکر کشته شدن میرزا اسلمان و مصالحه علی قلیخان و معاودت اردوی ظفرنشان بمقر سلطنت ابدی بنیان

چون میرزا سلیمان صبیه خود را بحباله نواب جهانبانی در آورده خاطر از قتل حسین بیک وزیر و همشیره او و دیگر امور
مکروهی که خاطرنشان شاهزاده عالمیان شده بود فی الجمله جمع نموده بود و میرزا عبدالله پسر بزرگتر او وزیر نواب
جهانبانی بود و میرزا اعظم پسر کوچکتر مقرب الحضرت و انیس و جلیس بود و خود [illegible] فدویان نواب جهانبانی
شمرده زیاده از دیگران اظهار یکجهتی و هواخواهی میکرد و همیشه اعاظم امرا و ارکان دولت قاهره و تخصیص ولی بیک
قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار و محمد خان ترکمان را بتقصیرات نفاق و شقاق متهم داشته خاطرنشان
نواب جهانبانی کرده بود که تا این جماعه بر در حیات اند گلشن جهانبانی را طراوت و آب و رنگی نخواهد بود و گاه
بکنایه ازین مقوله حکایات در مجلس میگفت و خودستایی میکرد و مفسدان اردو خصوصاً ناچکان صاحب
داعیه با امرا در خفیه ملاقات نموده این مقدمات را خاطرنشان میکردند بعد از قضیه فتح غوریان سررشته
عقل را از دست داده تحکمات با امرا میکرد و ایشان را بنفاق متهم میداشت و امرا از اطوار نواب جهانبانی تفرس
نموده بودند که سخنان میرزا سلیمان عنقریب مؤثر خواهد بود در دفع او که محرک این ماده بود مصمم گشته و منتهز فرصت
بودند و درین اثنا میرزا سلیمان اراده سیر کازرگاه کرده یراق و اسباب جشن عالی بانجا فرستاده جمعی از ندما
و مطربان و مصاحبان و مردم اهل طبع اردوی معلی را دعوت نمود که در روز معهود جشن ملوکانه آراسته
و با ایشان صحبت دارد و امرای عظام با پسران و برادران و برادرزادگان که از جهلا و دیوانه خیزان اردو
بودند قرارداد نمودند که چون میرزا سلیمان بکازرگاه برود بانجا رفته مهم او را بانجام رسانند و در روز معهود میرزا
سلیمان با پیش و لشکر خود سوار شده متوجه کازرگاه شد و تعین کردهای امرا که مقدم ایشان یوسف خان ولد
قورچی باشی و ولی خان ولد محمد خان و خلیل سلطان برادرزاده شاهرخ خان و امثال ذلک بودند با گروه انبوه از
راه دیگر بقصد قتل او بمقصد شتافتند شخصی از آن مردم در حوالی کازرگاه آمده میرزا سلیمان را ازین حال آگاه کرد
و او فی الفور عنان کرده در کمال اضطراب رو بشهر نهاد و جمعی کثیر از ملازمان او که همراه بودند باتفاق رو براه
آوردند میرزادهای عظام بکازرگاه رسیدند و از مراجعت میرزا سلیمان آگاه گشته از عقب او روان
شدند و میرزا سلیمان از گرد راه بدولتخانه رفته بخدمت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی رسیده ایشان را
از قصد امرا آگاه کرد نواب شاهی باحضار امرا امر فرمود بعد از آنکه جمیع امرا و ارکان دولت جمع آمدند
از امرا سوال کرد که سبب چیست که با میرزا سلیمان که وزیر معتمد علیه ماست در مقام درآمده اید امرا در اول
حال انکار کردند و گفتند که ما را ازو شکایتی نیست و اگر جهلا و اوباش قزلباش بی ادبانه سلوک کرده تا
بدان رسیده هر کس که باعث فساد شده باشد بجزا رسانیم درین اثنا آن جماعه در مدرسه میرزا جمع آمده
شورش و غوغای عظیم کرده کس باندرون فرستادند که میرزا سلیمان مخرب دولت و دشمن
قزلباش است و ماده نزاع و خلاف قزلباش و عصیان و طغیان امرای خراسان همه اوست چون
کار باینجا رسید امرای عظام نیز تقدیر ازین مقوله حکایات گفته شد و عرض کردند که میرزا سلیمان مرد جنگی

نیست خبر رتق و فتق مهمات و امور حساب و معاملات دیوانی با پسری از و متوقع نبوده باو نسبت نداشت که صاحب
حیش و لشکر گشته برای خود دخل در امور سلطنت نموده باعث فتنه و فساد گردد حالا که قزلباش پرده
از روی کار برداشته باو درین مقام در آمدند اولی آنست که او دامن از منصب وزارت در چیده ترک
مهمات نماید مشار الیه اگرچه مرد عاقل بود میدانست که این امور ساخته و پرداخته امراست و بدون قتل او بچیز
دیگر راضی نخواهند شد ملاحظه نموده که همراه او مجبر بدان شد که این حکایات در خدمت شاه و شاهزاده مذکور
گردید اما تعلقی که آدمی را بحیات میباشد و قطع تعلق از حیات میتواند کرد راضی بدان شد که ما یعرف او را اگر قصه
گذارند که در محلی ساکن گردد درین اثنا امرای عظام دعای دولت پادشاهی گفته برخاستند و یکی از امرا
را با جمعی تعیین کردند که امشب کشک میرزا سلمان را نگاه دارند که فردا هرچه در باب او امر و اشارت نواب
کامیاب اشرف باشد چنان نمایند چون میرزا سلمان در ازدیاد دولت و اقتدار نواب جهانبانی سعی مینمود
و بحسب ظاهر خود را از فدویان او شمرده میخواست که آنحضرت را در مملکت موروث شریک و سهیم
نباشد نواب جهانبانی را از وقوع این حال دغدغه عظیم بخاطر شریف راه یافته معتمدی نزد اعاظم امرا فرستاده
از مکنون خاطر ایشان استفسار نمود ایشان قسم بذات الله تعالی یاد کردند که اصلا قصوری در اخلاص
و بندگی ما نشده و عهد و پیمانی که با نواب شاهی و شاهزادگی بسته ایم پایدار و استوار است و عاقبش چون
میرزا سلمان همیشه محرک ماده فساد نموده خاطر مبارک ایشان را از ما دولتخواهان منحرف میسازد و ریش سفیدان
قزلباش بوزارت و اقتدار او راضی نیستند و در باب او بدانچه امر و اشاره عالی باشد مطیع و منقادیم چون نواب
سکندرشان و شاهزاده عالمیان خاطر شریف از کید و نفاق امرا جمع نمودند و باطنا از میرزا سلمان زیاده
رضایی نداشتند راضی شدند که در باب او بر وفق رضای امرا عمل نمایند روز دیگر جمیع امرا در خانه قلی بیک
قورچی باشی جمع آمدند و کس بخدمت اشرف فرستاده میرزا سلمان را برده در منزل قورچی باشی محبوس ساختند
و اموال و اسباب او بحیطه ضبط در آمده میرزا عبدالله و میرزا نظام پسران او مقید و ماخوذ گشتند و چند روز
تفحص اسباب و ما یعرف او کردند و چون خاطر از آن ممر جمع کردید وجود او را با وجود معزولی موجب انعدام
خود و بقای او را مستلزم فنای خود دانسته او را بدست قورچیان دادند طهماسپ قلی بیک یوزباشی
ترکمان توم علیاجناب سلطانم بازوی زخم شده دیگران با تمام کارش پرداختند بیت عجب پیر دام این
کاخ دلاویز • که چون جا گرم کردی گویدت خیز • سبحان الله آدمی آنچه خیر خود میداند عاقبت شر نتیجه
میدهد و سعی میرزا سلمان تصور آنکه بنیان دولت خود را استحکام میدهد و سایل آنکه نواب جهانبانی را داماد
خود ساخت و با وجود اصل عروس دولت را سه طلاق بر گوشه چادر بسته باعث قطع رشته حیاتش
گردید جسد مشار الیه بصد خواری و مشقت و مذلت بر خاک هلاک افتاده بود آخر الامر توجه صدور و علما نعش
او را بمشهد مقدس معلی نقل نموده در روضه مقدسه مدفون گشت مشار الیه از طبقه جاریه اشراف و اعیان

اصفهانست که سلسله نسبت خود را بجابر بن عبد الله انصاری میرساند شمه از احوال او در طی حالات وزرا وارباب
قلم زمان شاه جنت مکان سمت تسطیر یافته والحق بوفور قابلیت وفضایل وکمالات از اماثل واقران ممتاز بود ودر
زمان نواب سکندرشان بمساعدت بخت فرخ فال واختر بلند پایه پای بر معارج دولت واقبال نهاده زیاده از
مرتبه وزرا اقتدار واستقلال یافت و باعتقاد آنکه در حدوث وقایع و ورود سوانح کثرت عبید وخدم وخیل
وحشم واقع شمسر قضا سر و تقدیر میتواند بود بدین خیال محال متابعت نفس اماره اختیار نموده صاحب حشم
ولشکر وحشم وطبل وعلم گردیده وبا امرای ذی شان غالبانه سلوک نموده تفوق میجست تا آنکه از نتایج
اعمال ناصواب هوا پرستی باو رسید آنچه رسید بمرتبه شاعری وسحرسرایی ذوالفنون کمالات آراسته فهم وفطرت
عالی وطبع سلیم وذهن مستقیم داشت واشعار آبدار بدیهه ازو بسیار سر میزد اکثر اوقات در اثنای مشاغل
امر وزارت وکثرت وازدحام ارباب حاجات عرایض مردم اهل نظم جواب گوشه قطعه وقصیده بدیهه
بقلم طبیعت بی فکر وتامل بر صحیفه بیان میکاشت و دران چند روز که بقتل رسید غزلی گفته که مقطعش اینست
خوبرویان چو سر کشتن سلمان دارند ۰ بهتر آنست که اندیشه او زود کنند ۰ این دو سه بیت نیز از اشعار او
ثبت افتاد که در حین محاصره قلعه تربت گفته بود ۰ باز مژده زیاد وعده دیدار میرسد ۰ دل در طپیدنست مگر یار
میرسد ۰ سلمان اگر رسید بلایی ازو منال ۰ کز عاشقی بلا تو بسیار میرسد ۰ واین غزل را در جواب مولانا
محتشم گفته ومطلع وحسن مطلع اختصار نموده ۰ عنان حسن بچشمان هر شه باز مده ۰ بدست دم بر هر شه اختیار
مده ۰ ز زلف پرده برخسار لاله گون مفکن ۰ کلید گنج سعادت بدست مار مده ۰ القصه بعد از وقوع این قصه
امرای عظام عاقبت اندیشی کرده از نواب جهانبانی استدعا نمودند که بنا بر اطمینان قلوب ایشان صبیه او را
مطلقه سازد نواب جهانبانی اجابت ملتمس امرا قبول نموده رضا بطلاق داد واز اموال واملاک او بعضی
بدیوان اعلی منسوب گشته وبعضی دیگر بقورچیان عظام اختصاص یافت ویکدو ماه در امر محاصره هرات فی الجمله
تردد واهتمام میکردند درین اثنا خبر موحش از جانب آذربایجان رسید که فرهاد پاشا نامی از جانب سلطان
روم وفرمان فرمای آن مرز و بوم سردار شده لشکر بجانب آذربایجان کشیده دران سرحد نیران فتنه واشوب
اشتعال داد ارکان دولت قاهره ازین خبر بی آرام گردیده صلاح وقت دران دیدند که با علیقلیخان
طرح صلاح افکنده عنان عزیمت بصوب عراق وآذربایجان انعطاف دهند شاهرخ خان مهردار در مقام غایله
کلفت ونزاع درآمده خود دیگر مرتبه بپای قلعه رفته با علیقلیخان ملاقات نموده گفتگوی مصالحه درمیان آورد وخان
مذکور خود طالب این امر بود بعد از قیل وقال قواعد مصالحه فیمابین بدین قاعده تمهید یافت که علیقلیخان پسر
بزرگ خود ولیخان میرزا را که دران وقت دوازده ساله بود بیرون فرستاده عریضه ضراعت آمیز بحضرت
اشرف مصحوب پسر ارسال داشته عرض نماید که خمیرمایه این فساد میرزا سلمان بود چون او دفع شد
ما همان غلام وغلام زاده این درگاهیم وعذر تقصیرات که گذشته خواسته بجهة رعایت ادب

و ملاحظهٔ طریق نسق صوفیهٔ صفویه و حرمت پدر نامدار و برادر بزرگوار در خراسان بدستور خطبهٔ سلطنت پادشاهی
باسم نواب سکندرشان خوانده شود و نواب جهانبانی را که فرزند اکبر است ولیعهد دانند و مملکت خراسان بدستور
کشاهزاده گیتی ستان یعنی حضرت اعلی شاهی مسلم بوده باشد و پیشکش لایق بیرون فرستاده ملتمساتی
که داشته باشد عرض نماید که بواسطهٔ نیکوخواهان بعز انجاح اقتران یابد اگرچه امرا تکلو خصوصاً ولیخان
راضی باین معنی نبود اما چون انواع صلاح اندیشی در ضمن این مصالحه منطوی بود مسیب خان شرف الدین
اغلی تکلو را که ریش سفید و بزرگ زادهٔ آن طایفه و مرد سلیم النفس بود و صلاح اندیش مصالحه را راغب
ساختند و او ولیخان را از عناد و لجاج که درانیده چون مادهٔ نزاع و خصومت میانهٔ علی قلیخان و اسمعیل قلیخان
قتل ولی خلیفه پدر او بود و سلطان حسین خان پدر علی قلیخان را در عوض او کشته بود و قتل با قواطی که در جنگ
غوریان واقع شد جمعی کثیر از طایفهٔ اوجی شاملو که عشیرت و اقربای جانبین بودند بقتل آمده بودند و از
عناد و لجاج ایشان جز فساد و افساد نتیجه نداشت اسمعیل قلیخان را نیز بمصالحه راغب ساختند و علی قلیخان
نیز صلاح حال در اذعان این مقدمات دانسته شرایط مذکوره را قبول کرد اما التماس نمود که چون
میانهٔ ایشان و مرتضی قلیخان عناد و لجاج از حد گذشته اصلاح پذیر نیست او را بعراق برده حکومت مشهد
مقدس را بدیگری از امرای عظام که مرد دولتمند خیراندیش باشد عنایت فرمایند مجملاً شاهرخ خان پای
در میدان مصالحه نهاده اول بدلایل معقوله نواب سکندرشان و نواب جهانبانی را بمصالحه راغب ساخته
مراجعت بمقر سلطنت و انتظام مهمات آذربایجان را اصوب و بصلاح دولت اقرب ادا نموده بعد از
استجازه از موقف سلطنت و اقبال شاهرخ خان و اسمعیل قلیخان را همراه خود بیرون قلعه برده با علی
قلیخان صلح داد و روز دیگر علی قلیخان عرایض اخلاص امیز مشتمل بر عجز و نیازمندی و تذکرهٔ حقوق خدمت
ماضی بخدمت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی فرستاده در باب قضایایی که وقوع یافته بود و بعضی در
دلپذیر تمسک جسته که مدتها از عدم اشفاق ارکان دولت قاهره و تسلط میرزا سلیمان و بدسلوکی
مرتضی قلیخان ظهور آورد شرایط صلح را موکد بیمین گردانید اما چون منشور خلافت و فرمانروائی حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی در دیوان نحن قسمنا توقیع وقع انا جعلناک خلیفة فی الارض زیب و زینت یافته
بود اثری بر شرایط مذکوره مرتب نگشت و جز حرف و صوتی بزبان نگردید بالجمله حسب المدعا امرا و ارکان
دولت مطالب و ملتمسات علی قلیخان را حسب المرام بعز انجاح و انجام مقرون گردیده تشریفات فاخره
بمشارالیه و امرا تابین او عنایت شد از جانب نواب سکندرشان بلقب ارجمند فرزندی ملقب گشت
و بجهه حضرت اعلی از پدر والا گهر و برادر نیک اختر هدایات و تنسوقات ارسال شد و ولی خان پسر علیقلی
در سلک ملازمان رکاب اعلی نواب جهانبانی انتظام یافت و قریب بچهار ماه از نوروز سلطانی گذشته
بود که طبل رحیل کوفته از دارالسلطنه هرات کوچ کردند و چون در مشهد مقدس معلی نزول اجلال واقع شد

شرف زیارت آستان ملایک آشیان سلطان رضویه رضا علیه و علی آبائه التحیه والثنا فایز گردیدند حسب الصوابی
علی قلیخان و جهة تالیف قلوب شاه‌قلیخان طایفه استاجلو مرتضی قلیخان را از حکومت مشهد معلی عزل کرده اولکا
را بسلیمان خان که نواده عبدالله خان و بزرگ زاده طایفه مذکور بود دادند و ایالت استراباد بمرتضی قلیخان نامزد
کرده ولایت دامغان و بسطام و ایالت اعراب عامری و هزارجریب ضمیمه آن شد و شاه‌علی سلطان
قارنجه را که از عظام طایفه استاجلو مرد معتبر کاردان بود تابین سلیمان خان کرده ولایت جام باو اختصاص
یافت مجملا ارکان دولت قاهره مهمات خراسان و خراسانیان را بمقتضای وقت کرده روی توجه بعراق
آوردند و درین یورش دوربینان بساط دولت و آگاهی تفرس نمودند که مجددا سلطنت خراسان که بشاهزاده
جهان‌ستان یعنی حضرت اعلی تعلق گرفت عنقریب لوای دولتش ارتفاع یافته آفتاب اقبالش بر کل عرصه
ممالک خواهد تافت و بهر کس از امرا و مردم خراسان در وقت توجه رایات جلال اظهار دولتخواهی نواب سکندر
شان نموده بود از امداد ایشان مایوس گشته باندیشه عواقب امور بفکر تلافی و تدارک افتادند اول کسی که از امرای
خراسان ابواب طاعت و انقیاد مسدود ساخته در مخالفت گشوده حسین بیگ افشار ولد سوندوک بیگ قورچی
باشی حاکم دارالمومنین سبزوار بود در وقتی که اردوی معلی از عراق متوجه خراسان بود چون بحدود سبزوار رسید
مشارالیه شاهی سیون گردیده باستقبال موکب شاه و شاهزاده عالمیان شتافته بسعی علی بیگ قورچی باشی
بدستور ایالت سبزوار منسوب گشته بود درین هنگام در مقام خلاف و عصیان در آمده دروب شهر
و قلعه را مضبوط کرده توپ و تفنگ انداخته در مقام قلعه‌داری شد نواب جهانبانی امرای عظام را مخاطب ساخته
فرمودند که در مهمات خراسان هر گونه مدارایی که مناسب بود کردیم بجهة صلاح اندیشی شما کردیم حالا که مثل حسین بیگ
مردی که دوی پادشاه شما خیره شده در قلعه بندد و دست جرات و بی ادبی دراز کرده توپ و تفنگ باردوی
همایون اندازد جای مسامحه نیست و اگر در باره او تغافل ورزیده بگذاریم همانا لایق و مناسب ناموس سلطنت نخواهد
بود و علی بیگ قورچی باشی از ریش‌سفیدان طبقه افشار و معظم ارکان دولت متعهد معاملات آن برگشته بخت
بی سعادت بود سر خجالت در پیش افکنده اذعان کلمات دلاویز آنحضرت نموده تنبیه و تادیب آن بی عقل
و هوش را اصلاح وقت دانسته رضا بان داده نواب جهانبانی امرای نامدار را با عموم عساکر ظفرشعار را خصوصا
ولی خان و امرای تکلو را بتسخیر شهر و قلعه مامور فرمودند فرمان‌بران بفرموده عمل نموده در همان روز باآیین شایسته
بجانب شهر و قلعه یورش انداخته از اطراف و جوانب هجوم آورده مردم حصار تا غروب آفتاب بمدافعه
مشغول گشته هنگام غروب که شام ادبار آن تیره‌بختان سیه روزگار بود از ستیز و آویز عاجز آمدند و بهادران
موکب عالی دامن در میان زده بپای قلعه رسیده بر باره و بروج عروج نمودند در ظلمت لیل چون سیل که
از فراز رو به نشیب آورد بشهر در ریخته بر ارک نیز استیلا یافته و چون ادبار روی بآن طایفه آورده بود
جمعی کثیر عرصه تیغ فنا گردیدند حسین بیگ در ارک گرفتار شده یکی از نیل‌داران شحنه سبزوار که ملازم رکاب

عالی بودند چنان نیست پل بر و نواخته بود که قدرت حرکت نداشت سر خجالت و شرمندگی بضرب پل بی اختیار
پیش انداخته بود حکم بسیاست او صادر شد عبرة للناظرین او را بر دروازه شهر از حلق او یختند اما
بحکم شامت کار شومی و سوء تدبیر آن بیعقل و هوش در آن شب هولناک از جنود و احاد
الناس حرمسرای شیعیان و اهالی و اعیان سبزوار امر مجملا دقیقه از دقایق نهب و غارت و سفک دما
و امثال ذلک فرو گذاشته نشد هر چند نایره غضب نواب جهانبانی که التهاب یافته بود انطفا پذیرفته
امر فرمودند که احدی مزاحم رعایا و مردم سبزوار نگردد اما چون شب بود و خانه سپاهی از رعیت
تمیز نمیشد آزار و اضرار بعجزه و زیردستان رسید روز دیگر متوجه احوال رفاه شده مطالب و مآرب آنها را
بانجاح مقرون گردانیدند و ایالت آن ولایت نیز بمرتضی قلیخان قرار یافت و از انجا کوچ بکوچ روانه عراق
گشته مرتضی قلیخان را در دامغان گذاشتند که استعداد سفر استراباد بهم رسانیده روانه آنصوب
گردد و موکب همایون بفیروزی و اقبال بدار السلطنت قزوین رسیده در مقر سلطنت ابد پیوند نزول
اجلال فرمودند امتخان حاکم شیراز و سایر حکام فارس و ولیخان تکلو حاکم همدان که در سفر
خراسان جمع آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشتند هر کس بالکای خود رفتند از سوانح این ایام
محاربه جماعت بیات و تکلوست که در زمانی که اردوی معلی در خراسان بود وقوع یافت مجمل این واقعه
آنکه ولیخان تکلو که حاکم کردستان و همدان بود بمحافظت سرحد بغداد قیام داشت و از امرا بیات سیف
سلطان نیز بمعاونت او مامور بود میانه ایشان بعد از خروج قلندر و گرفتاری او که سبق ذکر یافت
بافساد مفسدان وحشت و نزاع پدید آمد و چون توقف اردوی همایون در خراسان بامتداد کشید و اخبار
اراجیف متواتر میرسید سیف سلطان بیات را قوت طامعه در حرکت آمده اراده نمود که تاخت قوم
سولاغ حسین و جماعت تکلو که در ان سرحد مانده بخراسان نرفته بودند نموده الکا او را متصرف شود
گروه انبوه از عشیرت بیات جمع آورده بر سر سولاغ حسین رفت و او طایفه تکلو را جمع آورده بمقابله او
شتافت جماعت بیات با آنکه اضعاف مضاعف تکلو بودند تاب صدمه ایشان نیاورده در
حمله اول شکست خورده فرار نمودند سیف سلطان گرفتار شد سولاغ حسین که او را با پادشاه قلندر
در یک زنجیر کشیده بود قلندر رفاقت او را موجب خفت دانسته بنجر او را با گوشه زنجیر در هم کوفته
بعالم آخرت فرستاد قضایایی که در ایام غیبت موکب همایون نواب سکندرشان در دار
سانح شده و در آمدن ایلچیان دست رومیان بر ضمایر مسند آرایان ارجمند هوشمند پوشیده
نماند که سابقا رقم زده کلک ظهور شده بود که سنان پاشا سردار مقدمات صلح را بر وجهی که مسطور گشت
قرار داده ابراهیم خان ترکمان را که از اینجانب برسم رسالت بخدمت سلطان مراد خان فرمان فرمای
مملکت روم فرستاده شده بود مصحوب خود گردانیده روانه اسلامبول شده عثمان پاشا از دربند

که سنان پاشا از حین ورود بدلی جرات آمدن آذربایجان و شیروان نکرده من اکثر ولایت شیروان را متصرف شده ام
اکنون ولایت شیروان در تصرف عساکر عثمانی نیست و آنچه سنان پاشا عرض کرده که سوای قلعه دربند
محلی در تصرف رومیه نیست خلاف واقع است و اگر در خیال که پادشاه قزلباش در خراسانست سرداری
دیگر باینطرف نامزد گردد هم مملکت گنجه و دو تصرف در می آید و هم ولایت شیروان از خار تعرض قزلباش
مصطفی میگردد سلطان روم سنان پاشا را مورد عتاب و خطاب گردانیده فرهاد پاشا را که وزیر دوم بود
سردار کرده با لشکری عظیم روانه اینطرف نمود و ابراهیم خان را در استنبول نگهداشته قبول مصالحه بدین شرط
نمود که هر محلی که عساکر عثمانی وارد گشته خطبه پادشاه روم خوانده شده باشد بتصرف منسوبان آل عثمان
گذاشته مضایقه ننمایند و مادام که پادشاه قزلباش باین راضی نشود دست از تسخیر مملکت باز نمیداریم
وکیل ابراهیم خان در خراسان بپایه سریر اعلی آمده عریضه او را مشتمل بر حالات مذکور بنظر گذرانید
صریحاً از روی دولتخواهی عرض نموده بود که عناد و لجاج درین امر بحکم مفتی عقل موجب نقصان دولت و بالاخره
منتج انواع ندامتست و هر سال مملکتی از دست میرود و بار شرط مصالحه همانست درینصورت هنوز
تا معظم ولایت در دست است مملکت شیروان را با آنچه تا غایت بحیطه ضبط عساکر آل عثمان درآمده باز گذاشتن
و صلح نمودن بصرفه و صلاح نزدیکتر است امرای خود رای قزلباش با وجود دو هوائی و نفاق و بی اتفاقی که در میان
طوایف اویماقات بود از سوی تدبیر راضی باین معنی نشده جواب عریضه ابراهیم خان برین طریق قلمی شد که
اگر مصالحه بعنوانی که قبل ازین تمهید یافته وقوع یابد فبها و الا آنچه مقدر الهی بوده باشد بحیز ظهور آید مجملاً فرهاد
پاشا غلبه و ازدحام تمام بارزن الروم آمده لشکر سرحد و امیران عشایر اکراد را جمع نموده از راه قارص
عزیمت چخور سعد نموده و محمدیخان تخماق بیگلربیگی چخور سعد بود و امیر خان و امام قلیخان را ازین حال اخبار کرده با
امرا و تابین و خزانه آن سرحد جمع کرده بفکر و تدبیر انجا دشوار افتادند القصه خوانین عظام و امرای بیگلربیگیان قزلباش
که در آذربایجان و قراباغ بودند چون مقابله با لشکر بیحساب ما فوق قوت و قدرت ایشان بود و از کمک و مدد
عراق نیز مایوس بودند بهیچ وجه در مقام دفع این حادثه نتوانستند شد و هیچ تدبیر ایشان موافق تقدیر نیفتاد محمدیخان
از ایروان بیرون آمده با مردمی که داشت در اطراف و جوانب آثار جلادت بظهور آورده ستیزهای نمایان میکرد
اما هیچ اثری بر آن مترتب نمیگشت و فرهاد پاشا بایروان رسیده چند روز در آنجا رحل اقامت انداخته قلعه را
در کمال حصانت و متانت و استحکام ترتیب داده و حارس و یکچری بقدر احتیاج گماشته و ذخیره سالیانه
و یراق توپخانه و مایحتاج قلعه داری سرانجام نموده باز گردید محمدیخان بکام و ناکام دل از حکومت آن ملک برداشته
بنخجوان آمد عیال و اطفال خود و غازیان را در قلعه النجق حفظ نموده و از امیر خان و امرای ترکمان درین مراتب
اصلاً و قطعاً مددی بمحمدیخان نرسیده حفظ و حراست دار السلطنه تبریز را اولی دانسته بملاحظه قرب اکراد
پا از آنجا بیرون ننهادند و ولایت معموره چخور سعد که معظم ارمنیه صغری است بتصرف معاندان درآمد و در
ولایت شیروان نیز احدی از امرای قزلباش را مجال توقف نمانده تمامی آن ولایت بتصرف رومیه

در آنداز سوانح اینسال آنست که فاطمه سلطان بیگم صبیه شاه جنت مکان که حرم محترم امیرخان ترکمان بود در تبریز
مریض و علیل گشته بمداوا و معالجت اطبا حاذق صورت صحت روی ننموده عاقبت ودیعت حیات
بمقتضای اجل سپرده در تبریز قربان یافت و نعش او را بدار الارشاد اردبیل برده در روضه متبرکه آبا و اجداد
عالی مقام مدفون گشته باعث پریشانی ضمیر منیر نواب سکندرشان گردید ذکر قضایائی که بعد از معاودت
موکب همایون نواب سکندرشان در خراسان بظهور پیوست سابقا بقلم وقایع نگار مرقوم صحایف اخبار
گردید که حسب الالتماس علیقلیخان و جذب قلوب مرشدقلیخان و امرا خراسان مرتضی قلیخان را از حکومت
مشهد مقدس معلی معزول نموده ایالت آن ولایت بسلمان خان پسر شاه علی میرزا خواهرزاده شاه جنت مکان
و نواده عبدالله خان که بزرگ زاده طایفه استاجلو و بشرف مصاهرت این دودمان سرافراز بود تفویض
یافت و شاه قلی سلطان قارنجه را که از عظمای آن طایفه بود لله و اتالیق او کرده ولایت جام باو اختصاص
یافت و مقرر شد که همیشه در مشهد مقدس با سلمان خان بوده باشد و مشارالیه در حدوث وقایع
و صدور سوانح برای او عمل نماید و بعد از آنکه موکب همایون نواب سکندرشان از خراسان بعراق نهضت نمود
مرشدقلیخان از رفتن مرتضی قلیخان و ماندن سلمان خان اظهار بشاشت و خرمی کرده بی خوف و هراس اراده رفتن
مشهد معلی و دریافت شرف زیارت روضه بهشت آسا حضرت امام الجن والانس نموده بزبان اخلاص
و یکدلی بسلمان خان پیغام داده که تا این مدت بشآمت تکلف و عناد مرتضی قلیخان و طایفه ترکمان از سعادت
زیارت آستان ملائک آشیان امام همام محروم بودیم حالا الحمد لله والمنه معاملات خراسان بر وفق
دلخواه دوستان سرانجام یافت مخلص خیرخواه تا غایت بجهت صیانت احوال و عزت و اعتبار ایل و عشیره
استاجلو که در زمان اسمعیل میرزا پایمال حوادث و مغلوب اضداد شده بودند اطاعت و متابعت
علیقلیخان که از ایل شاملوست اختیار نموده رکاب او میکشیدیم الحال خود مخدوم زاده قدیم کل طایفه
استاجلوست خدمت او را سرمایه افتخار و اعتبار خود دانسته طریقه خدمتکاری و چاکری ایشان مرعی داشته
عند الملاقات در هر باب آنچه رضا و صلاح انجناب و موجب آسودگی ایل اویماق باشد عمل مینمایم
و سلمان خان چون هنوز استقامتی در ملک نیافته بود و قشون و لشکر آراسته نداشت و جمعی
قلیل که نزد او جمع آمده بودند و مردم پراکنده و بی استعداد بودند وثوق و اعتمادی بنجابت
مرشدقلیخان و سخنان کذب آمیز او نداشت راضی بآمدن او نبود در کار او متفکر گردید نه رای محاربت
داشت و نه قدرت ممانعت شاه قلی سلطان قارنجه که مرد عاقل کهنه سپاهی بود بجانب جام رفته
در آنوقت در مشهد معلی نبود که درین باب فکری بصواب اندیشد مرشدقلیخان بی تامل و استخاره
با معدودی چند متوجه مقصد گشته چون قریب بشهر رسید سادات عظام و اعیان مشهد صلاح اندیشی
کرده از بیم مخاطرات و تعب و مشقت قلعه داری جناب سلمان خان را بالفت و اتحاد ترغیب نمود

آماده استقبال سلمان خان چون شنید که او را اندک مردم می آید بالضرورت اظهار خلت و وداد نموده مهمات

گردیده و در روزی که بشهر می آمد با سادات عظام و خدمه آستانه و اعیان مشهد تا طرق استقبال کرده او را

بشهر آوردند و مرشد قلیخان بادب و سلوک نموده چاکرانه اختلاط کرد و از راه باستانه مقدسه رضیه تشرف

قیام نموده مهمان سرکار فیض آثار گشت و بجهت رعایت حزم و احتیاط چند روز در آستانه توقف نموده از آستانه

بیرون رفت و سلمان خان هر روز در آستانه مقدسه باو ملاقات نموده مراسم میزبانی پرداخته تکلفات رسمی

بظهور می آورد و مرشد قلیخان بفراست تردد خاطر نموده مراسم میزبانی پرداخته تکلفات رسمی بظهور می آورد و مرشد

قلیخان بفراست تردد خاطر او را دریافته ابواب مکر و حیله گشود و بچرب زبانی و چاپلوسی اظهار اخلاص و حسن

عقیدت خود کرده رفع تردد خاطر او میکرد تا آنکه مردم مرشد قلیخان بتفاریق در شهر جمع آمدند و هوس حکومت

مشهد مقدس معلی که همیشه در ضمیر او جای گیر بود از خاطرش سر بر زد از آستانه ظاهرا بقصد ملاقات

سلمان خان و باطنا باراده استبداد و استقلال با غلبه و شوکت تمام بچهار باغ شهر که محل اقامت حکام بود درآمده رحل

اقامت انداخت و سلمان خان بدستور مراسم ضیافت و مهمانی پرداخته از هر باب سخنان بمیان آوردند و سلمان

در دولتخواهی نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان حمزه میرزا رسوخ تمام داشت و مرشد قلیخان نیز در اول حال

اظهار انقیاد نموده بالآخر ما فی الضمیر خود را تصریح کرده خاطرنشان سلمان خان نمود که مردم خراسان از سپاهی و رعیت

دل بر متابعت و اطاعت حضرت اعلی نهاده با علی قلیخان شاملو که لله آنحضرت و بیگلربیگی خراسانست هم عهد

و پیمان شده و مجددا نواب سکندر شان مملکت خراسان را بفرزند ارجمند سعادت نشان که در خراسانند داده اند

و از اطاعت و انقیاد حضرت اعلی و موافقت علی قلیخان چاره نیست در نیوقت جناب خانی را فوج و لشکری

آراسته که از عهده این ولایت و ضبط سرکشان الوکات و متمردان حدود مشهد بیرون تواند آمد نیست صلاح

دولت آنست که ضبط این ولایت در عهده من باشد و جناب خانی بجانب خواف و باخرز که بآنجناب تعلق دارد

رفته در آن ولایت بفراغت و عاقبت گذرانند و از روی قدرت و اقتدار ولایت مشهد مقدس را بخود

مخصوص گردانیده سلمان خان را تکلیف خاف و باخرز نموده سلمان خان چون بجز اطاعت و انقیاد چاره ندید

رضای حجوی گشته بترک آن ولایت راضی شد و مرشد قلیخان معتمدان رفیق او گردانید که مشار الیه را

بخاف باخرز رسانند اکثر مردم که بجهت حکومت مشهد بر سر او مجتمع شده بودند از و جدا شده در شهر ماندند و او

با معدودی چند روانه شد چون اوضاع خراسان و سلوک مرشد قلیخان را بر وفق دلخواه خود مشاهده

نمی نمود حق گذاری نواب سکندر شان و نواب جهانبانی او را از بودن خراسان مانع آمده در اثنای راه

بهانه شکار سوار شد و احمال اثقال را انداخته بر سبیل فرار و ایلغار عزیمت عراق نموده مرشد قلیخان از

رفتن او آگاه گشته این معنی را عین مطلب خود دانست و کس بجام فرستاده شاه قلی سلطان را بدست

آورده بقصاص خون شاه وردی خان تکلو که عم خود مقتول ساخت و در کمال شوق و اقتدار تکیه

برمسند حکومت مشهد مقدس معلی زده مسرعان بجانب هرات فرستاد که حقایق احوال را بمجلس اقبال حضرت
اعلی از پرده تقدیر بجلوه‌گاه ظهور آمده و بعلی قلیخان اعلام نمود و بابوداق حکمی و اولاد او که جمع کثیر بودند و اولاد
بابا الیاس و طبقه بیات و سایر امرا و امیرحلان اویماقات جغتای که در حدود مشهد مقدس میباشند
التیام و ایرش نموده صیغه بوداق خان را حوالی استکاری کرد و تالیف قلوب مردم عامه آن دیار
کرده حکمش در آن ولایات نافذ گردید و اکثر مردم پای در دایره اطاعتش نهادند و جمعی از طایفه استجلو و غیرهم
را که در حدوث قضایا خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بودند بمرتبه امارت رسانیده ولایاتی
که مجدداً بحیطه تصرف و تسخیر او درآمده بود بمصلحت وقت با جماعت قسمت نموده شوکت و اقتدارش
روز بروز متضاعف میگردید تا آنکه محمود طایفه شاملو گشت انجناب با علی قلیخان بنحوی که طریقه
الفت و دوستی و صداقت و یکدلی مسلوک میداشت و در آن زمستان بفراغ خاطر در مشهد مقدس
معلی گذرانیده بنظم و نسق مهمات آن بلده می‌پرداخت و سلمان خان با جمعی از ملازمان قدیمی
که همراه داشت از راه تون و طبس بعراق آمده در دار السلطنه قزوین بملازمت نواب سکندرشان
و نواب جهانبانی فایز گردید حقایق حالات را بنوعی که رقم زده کلک بیان گشت عرض نمود و چند روز
قبل از ورود مشار الیه مهد علیا جناب شهربانو بیگم بنت شاه جنت مکان که حلیله جلیله او بود مریض گشته
معالجت حکما مفید نیامده دعوت حق را اجابت نموده بدار البقا پیوست سلمان خان در حدود قزوین
این خبر محنت اثر شنیده موجب زیادتی اندوه و ملال او گشت و نواب سکندرشان شفقتهای شاهانه
و مرحمتهای خسروانه بظهور آورده تسلی بخش خاطر او بوده تفقد و دلجویی او و دفع ملالی که از گردش
روزگار داشت میفرمودند ذکر توجه موکب همایون بصوب آذربایجان نوبت دوم و کشاکش در میان امیرخان
و تربیت یافته علی قلیخان فتح اغلی استاجلو و مقدمه عصیان و طغیان تکلو و ترکمان چون موکب ظفر قرین
شاهی بدار السلطنه قزوین رسید زمستان بپایان رسیده سلطان سیارگان اسباب شرف و کامرانی
بدولتخانه حمل کشیده یعنی نوروز کیتی افروز سال ینجی ئیل ترکی موافق سنه اثنین و تسعین و تسعمایه اهتزاز بخش
ریاض فرح شدلی و کامرانی گشته عشرت آباد جهان از قدوم موسم ربیع نضرت و طراوت تازه یافت
نواب جهانبانی را که آغاز جوانی و ایام استعداد کسب لذات کامرانی و کامرانی بود و اوقات شریف
بسیر و صحبت صرف شده همه روز با مخصوصان و همصحبتان در خلوات بزم عشرت آراسته اقداح کامرانی
و جرعهای نشاط افزای دوست کامی کشیده اند و از گلزار وصال مهرویان لاله عذار گلهای شادمانی
میچیدند امیرخان بیگلربیگی آذربایجان قاسم بیک وزیر خود را از تبریز بپایه سریر اعلی فرستاده حقایق حالات
آذربایجان و تسلط رومیان و بدست آوردن ایروان را عرض نموده استدعای نهضت رایات جلال
بدانصوب نمود که در رکاب نصرت انتساب تسخیر قلعه ایروان قیام نماید امرا عظام و ارکان دولت جانفشانی کرده

توجه بجانب آذربایجان در دلها تصمیم یافت و در اوایل فصل تابستان از دار السلطنه قزوین در حرکت آمده بجانب
آذربایجان نهضت نمودند محمد خان ترکمان رخصت رفتن کاشان حاصل نموده که ترتیب قشون لشکر
خود کرده متعاقب موکب نصرت قرین بپیوندد و سبب خان تکلو نیز با مختار سلطان برادرزاده اش بجانب
ری که الکای ایشان بود رفته شد و چون موضع میانج مخیم سرادقات اقبال گردید نواب جهانبانی بقصد
زیارت آستان ملایک آشیان سلطان الاولیا و برهان الاصفیا و مشایخ الکرام صفویه قدس الله
ارواحهم از اردوی همیون و خدمت والده نامدار جدا شده متوجه دار الارشاد اردبیل شدند هنوز نواب
جهانبانی عود نفرموده بودند که امیر خان برسم استقبال موکب اعلی با امرا و اتباع خود که اکثر برادران و اولاد
و اقوام و عشیرت او بودند قریب ده دوازده هزار کس از ایل و ایماقات ترکمان و غیر ذلک که در سلک
ملازمان ایشان انتظام داشتند بزیب و زینت و آراستگی تمام از دار السلطنه تبریز رسیده قریب
باردوی همایون فرود آمدند چون نواب جهانبانی در اردوی شریف حضور نداشت توقف نموده بعد از ورود
نواب جهانبانی اول بشرف ملازمت آنحضرت سرافراز گشت و بوساطت او بشرف پابوسی نواب سکندر شان
در یافته مورد توجهات و تلطفات از حد و حصر بیرون گردید از شوکت و حشمت و آراستگی قشون و لشکر
و تجملات ملوکانه و اطوار بزرگانه او نایره حقد و حسد که هوا پرستان جاه طلب هر چند فراخ حوصله و خردمند
باشند خالی از ان نیستند در کانون درون اکثر امرا و ملازمان رکاب اشرف اشتعال یافت چون نواب جهانبانی
بالطبع متوجه جانب تبریز راغب بود از موضع میانج کوچ فرموده بعد از قطع منازل و مراحل در ساعت سعد داخل
تبریز شدند و اهالی و ارباب تبریز تمار زه بل عموم از خورد و بزرگ باستقبال بیرون آمده آثار بشاشت و خرمی
بظهور آوردند نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان بحشمت و اقبال در دولتخانه تبریز نزول اجلال در مقر
دولت و مستقر سلطنت آبا و اجداد تکیه زدند جناب خانی بلوازم میزبانی پرداخته آثار خدمتکاری بظهور
آورد و همواره انوار توجه و التفات بر ناصیه احوالش تافته روز بروز در ترقی و تزاید بود تا آنکه از قضای
روزگار بساط دولتش در هم نوردید صورتی که هرگز در آینه خیالش نمی آمد بچشم عبرت بین مشاهده نمود
و عاقبت باو رسید آنچه رسید تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنست که در مرتبه اولی که نهضت همیون
بجانب تبریز اتفاق افتاده در آن سال قشلاق همیون در آن بلده واقع شد نواب جهانبانی خورد سال بود و اگر
از امیر خان امر ناپسندی بظهور می آمد در نقاب خفا و جلباب احتجاب مستور می بود درین مرتبه که اعوام
سعادت انتظام عمر شریفش بهفده و بسر حد رشد و تمیز رسیده بود و اقتضای غرور جوانی علاوه کیفیت
باده سلطنت و فرمانروایی گردیده نشاء شرب شراب ارغوانی ضمیمه آن دو کیفیت آلی شده بود باندک حرکت
ناملایم آینه خاطر مبارکش غبار آلوده میگشت در اوایل حال که نزول اجلال در تبریز واقع شد چون خاطر
اشرف آنحضرت از بعضی مفسدان قزلباش آزرده گشته اراده خاطر شریفش این بود که آن طبقه را

از میان بر داشت و امیرخان در هنگام شیوع این وقایع را در اردوی معلی بوده ظاهرا دامن اخلاصش بلوث
بی ادبیها الوده شده بود نواب جهانبانی میخواست که او را در جمیع امور با خود متفق ساخته مکنون خاطر خود را
بوساطت او بظهور آورد لهذا تفقدات بیش از پیش در باب او و منسوبان او بمنصه ظهور آورده در
تعظیمات و تکریمات او مبالغه میفرمودند مشار الیه که فی الواقع مرد خیر اندیش مصلحت کیش بود در هنگامی
که سلطان روم در تکیس غدر نشسته و کمر همت بتسخیر آن ملک تضییع انجماعه را که هر یک ریش سفید اویماقات
بزرگی بودند مناسب وقت ندانسته راه این گفتگو نداد و مع هذا شرب شراب را که مخصوصا و مقربان
دران سعی مینمودند و نواب جهانبانی باقتضای ایام عشرت انجام جوانی ارتکاب نموده بود مکروه شمرده
گاهی از روی دولتخواهی نصایح اتالیقانه مینمود و امرا و ارکان دولت را که درین امر مداهنه نموده بودند سرزنش
میکرد و نواب جهانبانی به پرده حجاب بر صورت اطوار میکشیدند اما این گونه حرکات ناملایم که از و صدور
میافت موجب غبار خاطر انور میگردید و مجلسیان عالی که همه جوانان جاهل و از عاقبت اندیشی و غمخواری
دولت غافل و ذاهل بودند خصوصا علی قلی بیک فتح اغلی و محمدی ساری لاغ اغلی قوم او که از ایماق
استاجلو بودند در سلک مخصوصان و مقربان ببساط اشطام با مشار الیه طایفه ترکمان عداوت قدیم داشتند
در اثنای شرب شراب و غلبات مستی تحریک ماده فساد نموده سخنان دلنشین بعرض میرسانیدند و خاطر اشرف
آنحضرت را از رده ترمیساختند از جمله اعمال ناشایست که او را بدان مواخذه و معاتب میداشتند
یکی این بود که بی رخصت پادشاه برای صلاح خود قلعه بر در خانه خود بنا نموده بروج تیشه ده استحکام
داده بود دیگر نواختن کرنا که درین دودمان مخصوص است بپادشاه و بی رخصت پادشاه با امرا و خواتین
نسبت دارد و او با وجود رتبه والای مصاهرت بدین عطیه سرافرازی نیافته بود بخود سری کرنا ترتیب داده
در میان نقارخانه اش مینواختند و بمنع عمله نقاره خانه همایون ممنوع نشدند مجملا اضداد این امور را
حمل بر عصیان و اراده طغیان او نموده سخنان وحشت آمیز بعرض اشرف اقدس رسانیدند و در تهیج فتنه
سعی مینمودند تا آنکه رفته رفته بسعی ساعیان کلفت و کدورت بمیان آمده پرتو شعور او بدین معنی تافت
و از غروری که داشت سوء مزاج آنحضرت را عدیم الاثر شمرده پای وقار در دامن کشیده از ملازمت
عتبه عالیه پادشاهی تقاعد اختیار نموده ترک آمد و شد کرد نواب جهانبانی چون میخواستند که یکبار برده
از روی کار بر ندارند بدین جهة دفع حجاب او در میدان صاحب آباد که حریم خانه و قلعه او بوده مجلس
چوگان بازی و قپق اندازی طرح نموده بزم عشرت آراسته و جمیع امرا و اعیان و امیرزادگان قزلباش
حاضر شده بلوازم سرور و بهجت و گشود بر داخته شد امیرخان با وجود قرب جوار تقاعد ورزیده
بان مجلس نیامد و این معنی مزید اسباب وحشت گردید درین اثنا ماه محرم الحرام عاشورا در رسید
پادشاه و جمیع امرا و اعیان سپاه بتعزیت سید الشهدا و قتیلان معرکه کرب و بلا پرداخته هنگامه

غزا و مراسم سوز و بکا در خدمت اشرف اعلی گرم میداشتند دران عاشورا این هنگامه در مسجد حسن پادشاه که
برجانب شمالی میدان صاحب آباد واقعست گرم گشته جمیع امرا حاضر آمدند و امیرخان تغافل ورزیده
بسیاری امراء عظام این تغافل را که قبح تمام داشت لایق ندانسته کس بطلب او فرستادند واو در خانه
خود محفل تعزیت منعقد ساخته مجمع عظیم از طایفه ترکمان شده بود این معنی بموقف عرض رسیده موجب ازدیاد
نقار خاطر مبارک گردید در مجمع امرا سکات او بطرق کلمه مندی بر زبان اعلی راندند علی بیک قورچی باشی باطنا
با امیرخان اتفاق داشت و اکثر امرا معاونت یکدیگر مینمودند و قورچی باشی خواست که میانه نواب جهانبانی
و امیرخان مهم بصلاح آورد و از جانب خان اظهار عقیدت و اخلاص کرده استدعا نمود که رفع حجاب
امیرخان تشریف قدوم سعادت شمول کرده خانه او را بنور حضور بیارایند و الحاح درین باب بسرحد
افراط رسانیده نواب جهانبانی ملتمس قورچی باشی و امرا را ایجاب کرده بمنزل او تشریف بردند و او جشن
عالی نموده بزم پادشاهانه آراسته اسباب ضیافت مهیا داشته کما ینبغی باداب مهمانی برداخت
و بمقربان و مخصوصان نواب جهانبانی خصوصاً علی قلی بیک فتح اغلی تواضعات آدمیانه و تکلفات
پدر فرزندانه بظهور آورده اما برادران و پسران و اقوام امیرخان که اکثر در سلک امراء منتظم و صاحب
جشن و لشکر از باده جهل و غرور بدمست شده بودند حرکات ناملایم بظهور آورده بمقربان حضرت
خصوصاً اعیان استاجلو و شاملو سخنان تهدیدآمیز بکنایه و صریح بر زبان آوردند و از ایشان نیز درد
ماندامیها بظهور پیوست و هیچ فایده بدین ورق مترتب نگشت بلکه اسباب وحشت آماده تر گردید
چون بازار باده پیمائی رواج داشت و شاهرخ خان در مجلس عالی حریف بزم پیاله گردیده از باده التفات
سرمست شده بود و نقار خاطر شریف آنحضرت را با امیرخان دریافته رضاجوئی کرده و در تضییع امیرخان
با دیگران همداستان گشت و مکنون خاطر نواب جهانبانی را با قورچی باشی در میان نهاد مشارالیه هرچند
خواست که نواب عالی ازین اراده منصرف شده بوقت دیگر اندازند فایده نکرد امیرخان و پسران ترکمان
که بدمستان باده نخوت و غرور بودند ازین مقدمه که هنوز در پرده خفا بود خبر یافته ارادهای لاطایل پیش
گرفتند و در خانه امیرخان جمعیت عظیم نموده چون تعصب اویماق را بهانه کرده بودند مجموع الطایفه حتی
قورچیان و یوزباشیان و ملازمان خاصه شریفه نیز داخل جمعیت ایشان گشته تا موازی ده هزار کس
اسلحه و یراق بسته ابواب شورش و فساد گشادند ماحصل مدعای ترکمانان آنکه جمعی جهلا که در خدمت نواب
جهانبانی تصرف نموده خاطر مبارک آنحضرت را از ما و الوس و اویماق ما منحرف ساخته و میسازند خصوصاً علی
قلیخان فتح اغلی و محمدی سارو سولاغ و اسمعیل قلیخان شاملو لایق خدمت آنحضرت نیستند ایشان را
اخراج میباید کرد تا موجب اطمینان خاطر ما گردد و چون این گونه جسارت از ارباب عقیده و اخلاص
در نظر اصحاب بصیرت محض بی ادبیت و اعمال ناهنجار ترکمانان موجب زیادتی غبار خاطر مبارک

شاهزاده گردیده شعلهٔ آتش غضب که در کانون خاطر شریفش بود افروخته گشت و پرده از روی کار برداشته
مکنون خاطر خود را بظهور آورده در تنبیه و تادیب ایشان رایج گردیده اول بجبههٔ کثیر شوکت امیرخان رقم عزل
بر صحیفهٔ حالش کشیده الکای تبریز را از و تغییر فرمودند و این رقم عالی را بر صواحت تبریز خواندند تبریزیان
که از تسلط و استیلای ترکمانان و طلب خواست امیرخان بجان آمده بالطبع خواهان این امر بودند
پذیرای این حکم برای این گشته وجود او را نابود انگاشتند و چون آمد و شد مردم مملکت از خانهٔ
امیرخان منقطع شده صورتی که هرگز در پردهٔ خیالش متصور نبوده برای العین دیده از خواب غفلت
بیدار شد و در قلعهٔ خود را بسته بمحافظت حال خود پرداخت و توپ و تفنگ به بروج و باره برده
اسباب قلعه داری مهیا کرد و چند توپ از برجی که بطرف میدان صاحب آباد و مقابل دولتخانهٔ همایون
بود انداخته شده و تا سه روز بر همین منوال صدای توپ و تفنگ متواتر بود نواب جهانبانی را از این جسارت
عرق حمیت در حرکت آمده شاهی سیون کرده حکم فرمودند که طایفهٔ ترکمانان هر کس یکدل و یکجهت این
دودمانست بدولتخانه حاضر گشته هر کس دوست دار امیرخان و طالب رضای اوست دست از این
دولت کوتاه کرده در دامن امیرخان آویزد و طایفهٔ ترکمان که صلای شاهی سیون شنیدند تزلزل در
ارکان حمیت ایشان افتاده قرار مخالفت بخود نتوانستند داد فوج فوج بدر دولتخانهٔ همایون حاضر گشته
در سلک شاهی سیونان درآمدند و امیرخان نیز برادران خود را برآنچه فرستاد که از جملهٔ شاهی سیونان
خارج نباشند اما خود از آمدن متقاعد گشته بنابران جمعیت و ازدحام ترکمانان روی بتفرقه و پراکندگی
آورده خواص و ندمای امیرخان حیران و از اظهار کردند که چون حکم شد که هر کس شاهی سیونست بدولتخانه
حاضر آید مناسب آنست که بی وسیله و وساطت احدی عزم ملازمت نموده خود را از پردهٔ حجاب بدین
وسیله بیرون آرند امیرخان این سخن خیرخواهانه را رد نموده جرات آمدن نکرد و امرای عظام که بدولتخانهٔ
همایون جمع آمده بودند کس فرستاده او را از قلعه بستن و توپ انداختن منع نموده پیغام دادند که اگر او
درین مقام باشد بر ما که بندگان ذره پروریم لازم میگردد که در تسخیر قلعهٔ او سعی نماییم و بعد از آنکه مهم
باینجا رسد پیداست که چه نتیجه خواهد داشت و او در اول حال سخنان نادرشت ناملایم در جواب القا نمود
نواب اعلی کل طایفهٔ قزلباش و تبارزه را فرمودند که یراق بسته اسباب یورش مهیا دارند که شب
بقلعهٔ او یورش نمایند خلایق فرمان پذیر گشته در دولتخانهٔ همایون کثرت عظیم واقع گشت و نواب جهانبانی
آمادهٔ یورش بودند امرای عظام دست در فتراک مرحمت نواب سکندرشان آویخته کس بخدمت آنحضرت
فرستادند که نواب جهانبانی را در آن شب که شب جمعه بود احتمال خونریزش و فساد عظیم داشت از این
اراده منحرف سازند اگر فردا امیرخان بملازمت آمده رضاجوئی خاطر اشرف کرد و الا فردا یورش
وقوع یابد نواب سکندرشان فرزند ارجمند را طلب فرموده از آن اراده منحرف ساختند روز دیگر هما

واز دحام در دولتخانه همایون بانعقاد پیوست و درین اثنا حکیم ابو الفتح تبریزی مشهور بحکیم کوچک که از جمله مخصوصان
امیرخان بود آمده خبر بیرون آمدن او آورد قورچی باشی و شاهرخ خان و امرا بحوالی قلعه رسیده و او بیرون آمده
در مسجد شاهی که در صاحب آباد واقعست با یکدیگر ملاقات نمودند و امرا او را مصحوب خود گردانیده و بدولتخانه
آوردند و چون داخل دولتخانه شد شمشیر از میان خود گشوده بر گردن انداخت و یکطرف قلی بیک قورچی باشی
و از یکطرف شاهرخ خان دست او را گرفته بطریق گناهکاران بنظر خجسته نواب عالی در آوردند چون بشرف
پابوس مشرف شد نواب عالی از خلق کریم و آزرمی که از اجداد عالیمقدار یادگار داشت فی الفور شمشیر
از گردن او برداشته در پیوند امیرخان را رفت دست داده گریه کرد نواب جهانبانی بقلی بیک قورچی
باشی فرمودند که میزبان امیرخان بوده باشد و ادهم خان را از امرای ترکمان بقلعه فرستادند که محافظ خانه
امیرخان نموده در حفظ ناموس متعلقان او کوشد امیرخان در دیوان خانه بسر برده روز دیگر در باغ عمارت
هشت بهشت جای او تعیین یافت و اموال و اسباب او بحیطهٔ ضبط در آمده بعد از چند روز او را بقلعه قهقهه فرستادند
امیرخان محبوبه داشت بی نظیر نام که بکمال تعلق و تعشق با وی ورزید التماس نمود که بی نظیر را مصحوب او
گردانیده از وجدا نسازند نواب جهانبانی ملتمس او را مبذول داشته و بی نظیر را باو مسلم داشتند و چون
این مقدمات بسعی علی قلی بیک فتح اوغلی بوقوع پیوست نواب جهانبانی او را مورد تربیت نموده برتبه ایالت
و خانی دار السلطنه تبریز سرافراز ساختند و محسود جمیع امرا و ارکان دولت گشت هر چند تربیت او مکروه
خاطر امرای عظام بود اما مجال آن نداشتند که باظهار ما فی الضمیر زبان توانند گشاد و همگی بمشار الیه توسل جسته
ابواب ملایمت و دوستی مفتوح داشتند و چون اسمعیل قلیخان لقب یولداشی داشت نواب جهانبانی علیقلی خان را
مورد تربیت گردانیده برادر خود خوانده لقب ارجمند قرداشی یافت و محمدی سارو سولاغ که محرم امور و صاحب
اسرار خفیه شده بود بسمت سرداشی موسوم گردید طایفهٔ استاجلو که در زوایای خمول خزیده بودند سر از جیب وجود
بر آورده مورد عنایت و التفات شدند و جمع کثیر از آن طایفه در دار السلطنه تبریز جمع شده ملازمت علیقلیخان را
سرمایهٔ عزت و اعتبار خود دانسته بزرگزادگان معتبر استاجلو غاشیهٔ بندگی او را بر دوش گرفته
پسران و برادران و اتباع امیرخان از توجه التفات نواب جهانبانی مأیوس گشته طایفهٔ استاجلو را که مخالف
ایشان بودند در کمال اعتبار یافته جز مذلت و خواری امری دیگر ملاحظه نمی نمودند هر یک از گوشه
بیرون رفته روی توجه بعراق آوردند و چون این اخبار در کاشان بمحمد خان ترکمان رسید در بحر تحیر غوطه خورده
بفکر کار خود افتاد چون صبیهٔ امیرخان در حبالهٔ نکاح ولی خان تکلو بود برادران و اولاد و اقوام امیرخان
تدریج بهمدان رفته نزد او جمع آمدند محمد خان در مقام مشعله انگیزی در آمده از کاشان بهمدان رفته
با ولیخان ملاقات نموده او را بسخنان دلفریب از جادهٔ اخلاص منحرف ساخته اراده نمودند که
کل طایفهٔ ترکمان و تکلو جمعیت نموده به تبریز آیند و از معاندان امیرخان انتقام کشند و علیقلیخان

فتح اعلی و محمدی ساروسولاروغ را از خدمت نواب جهانبانی عزل نموده طایفه استاجلو را مغضوب
کردانند این اخبار به تبریز رسیده باعث آن شد که وجود امیرخان از لوح هستی سترده شود و کس بقلعه قهقهه
فرستاده امیرخان را از میان برداشتند و خبر قتل او در عراق شیوع یافت ولی خان باغوای محمدخان
طالب خون امیرخان گشت و سبب خان را نیز با خود متفق ساخته ابواب خلاف و نزاع کشودند و چون
نواب جهانبانی که درین هنگام فی الجمله نشو و نما یافته متکفل امور دولت پادشاهی شده و نیک و بد
آنرا بخود منسوب ساخته بود تاب حرکات ناملایم ایشان نیاورده با قلیلی از دولتخواهان که در رکاب
نصرت شعار فتح آثار جمع بودند آثار اقتدار بظهور می آوردند در وقتی که محمدخان اغاز فتنه
کرده بهمدان رفت با طایفه تکلو عهد و پیمان مجدد بمیان آورده باد خیالات فاسد بکاخ دماغ راه داد امرای
امرای استاجلو و شاملو صلاح دران دیدند که ولایت کاشان را از دست او بیرون آرند که موجب
برهمزدگی احوال او گردد و مقرر شد که شاه وردی خلیفه شاملو که در نطنز بود بکاشان رفته آن بلده را متصرف شود
و او بکاشان رفته شهر را متصرف شد یوسف بیک ولد محمدخان که منصب دوات داری دیوان اعلی داشت در کاشان
جانشین پدر بود بقلعه رفته و همه روزه مابین ایشان جنگ و جدال بود یوسف بیک درین میانه بقتل رسید محمدخان
ازین بی آرام گشته یکبارگی پرده از روی کار برداشته ولیخان پسر خود را بدفع ارحادثه بکاشان فرستاده
شاه وردی خلیفه چون ارک را بدست نتوانست آورد آخر الامر کوچ کرده بنطنز رفت و ازیم ولیخان از آنجا باصفهان
رفته باد فتنه ترکمان و تکلو در اصفهان هبوب و از ولیخان درانوقت بی ادبی بسیار وقوع یافت و محمدخان
چون صد زخم خورده در طپیدن آمده در فتنه و فساد ساعی گشت و مدتی فتنه تکلو و ترکمان درمیان بود و با نواب
جهانبانی مخالفانه سلوک مینمودند تا بالاخره مهم مجادله بانجامیده آن قوم بانفاق بجزای اعمال ناصواب رسیدند تفصیل
حالات ایشان عنقریب بعد از ذکر قضایای خراسان و آذربایجان سمت تحریر خواهد یافت ذکر احوال خراسان
و قضایائی که از حوادث دوران بتقدیر الملک المنان مراعی [illegible] سابقا نگاشته کلک بیان کردید
که مرشد قلیخان مشهد مقدس معلی مشغول گشته سرکشان اکثر محال خراسان را بمقتضای عقل دوراندیش رفیق
و ملایمت مطیع و منقاد خود ساخته و از طوایف قزلباش که نزد او مجتمع بودند امرا تعین نموده آن ولایت را بحکام منصب
کردهای خود قسمت نموده در انسال با انتظام این امور برداخت و حقایق این حال را بعلی قلیخان اعلام نموده حسن خدمات
خود که در راه حضرت اعلی بظهور آورده بود بر طبق عرض نهاد و در اول سال تحویل تخت برادر خود ابراهیم خان را که
سابقا حاکم اسفراین بود و در جنگ غوریان گرفتار شده بعراق آورده بودند و او فرار نموده از راه دار المرز بخراسان
رفته بود بدار السلطنه هرات فرستاد که در رکاب حضرت اعلی بوده علی قلیخان را دلالت نماید که در موکب جهانگشای
حضرت اعلی از هرات بیرون آمده بجانب مشهد مقدس توجه و نهضت نماید که بدامغان و بسطام و دار المرز
استراباد رفته کل محال خراسان را تا سرحد عراق بحیطه ضبط درآورند و مشار الیه بسعادت ملازمت حضرت اعلی

وملاقات جناب خانی فایض گشته مطالب خود را عرض کرد بعضی از ریش سفیدان شاملو که اعتبار و اقتدار مرشدقلیخان

اظهار استقلال نموده بی مشاورت علی قلیخان بفیصل مهام میپرداخت با او در مقام تشنیع و اعتراض شدند و او

در مقابل عذرهای معقول میگفت ماحصل سخنان او آن بود که چون هنوز قواعد قصر سلطنت استحکامی نیافته بنابر

مصلحت وقت و دولتخواهی تکیه بر اتحاد و یکانگی نموده بنیابت جناب خانی بر امور جسارت نموده بعضی مهمات برای

خود فیصل میدهد بعد از آنکه خاطر از استقامت مملکت جمع شود جز اطاعت و متابعت از و امری بظهور نمیرسد

مجملا در میانه شاملو و استاجلو در بیع ادعای گفتگو تطویل انجامید مفسدان در میانه افساد مینمودند مرشدقلیخان از

استماع این مقدمات جهة جذب علی قلیخان و طایفه شاملو توجه جانب هرات را عاطف گشته بملاحظه و تحاشی بهرات

رسیده بشرف پابوس مشرف شد و جناب خانی مقدم او را گرامی داشته تواضعات دوستانه بظهور آورد

هرچند طایفه شاملو در افنا و اعدام او سعی نموده علی قلیخان را اغوا نمودند که او را دفع نماید جناب خانی بتضیع او در هرات

راضی نشد که خلاف مهمان نوازیست و خود را آلوده به نامی نساخت اما مرشدقلیخان از تقریر بعضی سخن چینان

که هیچ گروهی خالی از آن طایفه نمیشد خوفناک گردید روزی بحمام رفته بود شخصی با شمشیر برهنه بحمام در آمد

یکی از آن دلاکان را که بمرشدقلیخان مشابهتی داشت بقتل رسانیده بیرون رفت مردم مرشدقلیخان را مظنه آن شد

که آن شخص بقتل خان آمده بود و آن دلاک نامراد باشتباه کشته شده تا بانه بحمام در آمده او را بد مظنه کردند و او

خوف و هراسی که داشت زیاده شد بی اختیار در کمال اضطراب بیرون آمده بمنزل خود رفت و این خبر بعلی

قلیخان رسید بجهة اطمینان خاطر مرشدقلیخان بخانه او رفته بمصلحت وقت بعضی سخنان دوستانه بمیان آورد

و کشته شدن دلاک را چنین مذکور ساختند که همانا آن دلاک معاندی داشت که فرصت یافته بقتل او پرداخت

اما ما فی الضمیر طایفه شاملو بر مرشدقلیخان ظاهر شده اعتمادی که بجانب ایشان داشت زایل شد و دیگر توقف

در هرات مصلحت ندیده کوچ کرده راه مشهد مقدس پیش گرفت بطریق عریقان بحر حوادث که بسعی هرچه تمامتر خود

را بساحل نجات رساند در حرکت مسارعت نموده خود را بمشهد مقدس معلی انداخت و ابراهیم خان برادرش

همچنان در هرات بود و علی قلیخان از این فعل ناهنجار کوفته خاطر شده اظهار آزردگی کرد و با ابراهیم خان بی التفاتی

آغاز نهاد و ساعیان فرصت یافته ابواب فساد گشودند و میانه علی قلیخان و مرشدقلیخان اسباب وحشت سرانجام

یافته از جانبین به یکدیگر بی اعتماد شدند ابراهیم خان نیز از غدر شاملویان توهم نموده بطریق فرار از هرات

بمشهد مقدس رفت و این معنی موجب زیادتی وحشت گردیده اگرچه فیمابین مراسلات واقع شد اما روز بروز

اسباب کلفت و کدورت از جانبین سرانجام مییافت تا آنکه ریش سفیدان شاملو علی قلیخان را به تنبیه و تادیب

او دلالت نمودند و او با خواهش جمعی از مفسدان بجهة انتظام مهام خراسان در موکب جهانگشای حضرت اعلی

از دار السلطنه هرات بیرون آمده قرارداد خاطرش آن بود که بکل مهمات شهر خراسان رسیده هر کس

از منصوبان مرشدقلیخان را مصلحت نداند برطرف نموده نصب کردهای خود را تعین نماید خواجه افضل وزیر علیقلیخان

باعتقاد مرشد قلیخان مهیج این مقدمات بود چون خاطر نشان علی قلیخان شده بود که سلطان علی خلیفه ولد فولاد خلیفه
که حاکم قاین بود باطنا با مرشد قلیخان موافق و متفق است علی قلیخان بطرف قاین نهضت نموده او را اکیر آمده
اسباب و اموال او را بحیطه ضبط در آورده از آنجا متوجه ولایت ترشیز گشت تواجیان باحکام مطاعه
باحضار جمیع امرایی که در خراسان بودند خواه منصوبان مرشد قلیخان و خواه غیر آن فرستاد که هر کس یکرنگ
و یکجهه حضرت اعلی و تابع لله و بیگلربیگی است بمعسکر ظفر قرین پیوسته در ظل لوای شاهی حاضر گردد چون مرشد
قلیخان از کماهی حال خبر یافته او هم کسان بطلب اتباع خود فرستاده از مشهد مقدس بیرون آمد و آنچه از مردم
ثقه که اعتماد بر اقوال ایشان بود شنیده آن بود که مرشد قلیخان بهیچوجه رای جنگ و فکر نزاع نداشت
میخواست که فیمابین بسعی دولتمندان مهم باصلاح آید و رفع مظنه از طرفین نموده بیکدیگر ملاقی شوند و بدستور در
موکب همیون شاهی بهر طرف که صلاح دولت باشد حرکت واقع شود احدی از ریش سفیدان طرفین پای
در وادی این گفتگو نهاده مرشد قلیخان هر چند کس فرستاده خواجه افضل و یکدو ریش سفیدان شاملو را
طلب داشت که آنچه گفتنی باشد باو گفت و شنید نماید اجابت نکردند و خواجه افضل جوات رقش بکرد و متوجه
اصلاح این فساد نشد بلکه در تصنیع مرشد قلیخان با ساعیان مسعی بود بالجمله این دو لشکر بیکدیگر قریب شده
در قریه سوسفد در ترشیز در برابر هم فرود آمده خیمه و خرگاه نصب نمودند و آمد و شد سفیران نامه و پیغام در میان بود
روزی ابراهیم سلطان تبرقلو که از اقوام مرشد قلیخان بود حکم باحضار او رفته بود قریب باردو رسیده چون
ملاحظه نمود که اردوی مرشد قلیخان و امرا استجلو علیحده فرود آمده بودند بجهت تعصب او یاقات با طبل و علم و حشم
آراسته باردوی مرشد قلیخان رفت و او جمعی را باستقبال فرستاده بود از مشاهده سواران صلاح پوش
و آواز طبل خبر باردوی استجلو رسید که مرشد قلیخان با قشون آراسته مستعد رزم و پیکار شده طبل جنگ میکوبد
چون تقدیرات آسمانی بسعی پرده گشایان محفل قضا از جلباب خفا بجلوگاه ظهور می آید علی قلیخان نیز ملاحظه جانب
احتیاط کرده از اینطرف سوار شده قول دست راست و دست چپ آراسته مستعد قتال شد و این خبر باردوی
مرشد قلیخان رسید او نیز بالضروره تیپ آراسته بترتیب مقدمات جنگ مشغول شد در نوبت سلطانعلی
خلیفه که علی قلیخان او را گرفته محبوس نموده بود و دران چند روز از تقصیر او گذشته مطلق العنان ساخته با مردم خود
بمرشد قلیخان پیوست این معنی موجب تزلزل سپاه شاملو شده طایفه استاجلو دلیر شدند مجملا سپاهیان طرفین
دست بسیف و سنان آورده از کثرت گرد و غبار روی هوا پوشیده گشت علی قلیخان چشم بر گروهی که مرشد
قلیخان از دران میان تصور نموده بود افتاده از طریق حزم و احتیاط غافل شده خود مباشر حرب گشت با فوجی از
شجاعان شاملو که باتفاق او در معرکه تک و پو میکردند بجانب آن گروه تاخته آن جماعه را پراکنده و منهزم ساخت
و در وقتی که او بتعاقب آن گروه مشغول بود مرشد قلیخان و فوجی از اتباع او را که با معدودی چند در طرف
دیگر بودند چشم بر لوای پادشاهی افتاده همت بران مقصور ساخت که آن در یکتای خلافت و شهریاری را

بدست آورده جمعی با این عزم بآن طرف فرستاد ایشان موکب همایون را از وجود شاملو خالی یافته فرصت غنیمت شمرده
بآن فوج قلیلی که در ظل لوای ظفر انتما بود حمله آوردند و آن جماعت تاب حمله نیاورده متلاشی و پراکنده شدند و از اتباع
مرشدقلیخان ابومسلم خان چاوشلو که از امرای معتبر بود بحضرت اعلی رسیده آن مسندنشین عرش اعلی دولت قاهره و اقبال
را بفرمان والی تقدیر که هزاران حکمت در آن مندرج و منطوی است بچنگ آورده مبشران قضا این مژده سعادت افزا
بآن طایفه دادند و ذات حمیده صفات اشرف را در زمان امان ملک منان بأردوی مرشدقلیخان آوردند و طایفه شاملو
شکست فاحش خورده خواجه افضل وزیر با چهارصد پانصد نفر از اعاظم آن طایفه اسیر سرپنجه تقدیر شدند و اموال و اسباب
ایشان بغارت و تاراج حادثات رفت علیقلیخان چون از تعاقب آن گروه باز آمد از شکر قول و علامت چتر فلک سای
حضرت اعلی اصلا نشان ندید از کماهی حال خبر یافته انگشت تحیر بدندان تفکر گزید از غفلتی که ورزیده بود اشک ندامت
از دیده باریدن گرفت در کمال یأس و ناکامی عنان از معارکه تافته قرین آه و ناله با کمال خذلان و خسران خجلت زده و حیران
که سرمایه سعادت دارین را از دست داده بود راه هرات پیش گرفته و مرشدقلیخان با سعادت ابدی توامان گردیده
ازین عطیه عظمی که از درگاه الهی باو کرامت شده بود کلاه گوشه شادمانیش بر تارک گردون سائیدن گرفت و حضرت
اعلی که از آوان طفولیت در میان طایفه شاملو پرورش یافته با علیقلیخان و مردم او الفت و انس گرفته بود و فوج اینجانب
مکروه خاطر شریفش بود اما بدلالت ملهم اقبال آثار ملال را از ناصیه همایونش زایل ساخته خاطر اشرف بدریافت
شرف زیارت حضرت امام الجن والانس سلطان سریر ولایت ابوالحسن علی ابن موسی الرضا صلوات الله علیه
و ادراک سعادت خدمت شبانروزی آن روضه متبرکه اطمینان داده بدین عطیه عظمی مبتهج و مسرور بود
و مرشدقلیخان با طایفه شاملو الحق آدمیانه سلوک کرده بعد از نکوهش مفسدان رقم اطلاق بر ناصیه گرفتاران
کشیده همه را قرین اعزاز و احترام گردانیده حکم کرد که میانه لشکر هر کس که مال خود را از اسب و شتر و یراق
بشناسد در ساعت تسلیم نمایند و ایشانرا در رفتن هرات و توقف نمودن در رکاب همایون اعلی مختار
ساخت خواجه افضل را که تا غایت وزیر علیقلیخان بود برتبه وزارت حضرت اعلی سرافراز ساخته موسوم گشته
در سلک قورچیان و یوزباشیان ملازمان رکاب اشرف درآورده بر علیقلیخان نامه محبت آمیز بطریق معهود چاکرانه
نوشته کلمه چند بنیاد دوستانه نمود سوانح مذکور را با قضای قضا حواله کرد اما خواجه افضل وزیر و آقایان
شاملو دست از هرات برنداشته در میانه طایفه استاجلو آرام نتوانستند گرفت و در اندک روزی فوج فوج فرار
نموده بهرات رفتند و از طایفه شاملو بغیر از حسین بیک عبداللو که خدمت جلوداری خاصه شریفه باو متعلق بود
و در روز جنگ از موکب عالی جدا شده بود و علی قلی بیک ولد شاه علی بیک کرامیلو که در وقت انهزام از معرکه
علیقلیخان باز مانده بقصد ادراک ملازمت اشرف بمشهد معلی آمده بود عود نمود و کسی در مشهد مقدس معلی و موکب
همایون اعلی نماند و مرشدقلیخان اسباب سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی را سرانجام داده ارباب مناصب جمعه
آنحضرت تعیین نمود من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و للهگی تکیه زده جمع اهل خراسان باو بازگشت نموده

لوازم تهنیت و مبارکبادی بجای آوردند و در ممالک خراسان بیشتر از پیشتر اقتدار و استقلال یافت قضایای
آذربایجان و لشکر کشیدن عثمان پاشا سردار روم بجانب تبریز و تسخیر نمودن آن بلده فاخره
که باقتضای دوران و تبعد تبریزدان در آن خطه فاخره وقوع قبل ازین در طی سوانح آذربایجان بر صفحه بیان بقلم
بلاغت نشان نگارش یافت که عثمان پاشا در دربند شیروان بود بخدمت خواندکار عرض نموده بود که
کل ممالک شیروان و گرجستان را بحیطه تسخیر و تصرف در آورده ام آنچه سنان پاشا عرض نمود که سوای
قلعه دربند محلی در تصرف نیست غلط است و این معنی باعث آن شد که فرهاد پاشا سردار شده بجانب آذربایجان
آمده در هنگامی که رایات جلال در خراسان بود چنانکه سبق ذکر یافت ایروان را متصرف شده قلعه ساخت
و عثمان پاشا نیز تمامت ولایت شیروان و شکی را ضبط نموده بمعتمدان سپرده روانه اسلامبول شده از خدمت
خوندکار متعهد تسخیر کل آذربایجان و عراق شده رتبه وزارت و سرداری یافت و بعزم تسخیر آذربایجان با لشکر بحد
روانه ارزن الروم شد چون زمستان تحویل بپایان رسید و شاهدان بزم افروز نوروز قوی دل چون ترکان
خطا بقصد یغمای دلهای ارباب وفا بار آستگی و پیراستگی تمام جلوه ظهور نمودند و نوخطان ریاحین نشاط افزای
مجلس آرای بزم بهار گردیدند نواب جهانبانی باقتضای ایام بهار جوانی به تجرع راح ریحانی و لوازم عیش
و کامرانی پرداخته از گلرخان لاله عذار کام ستانیدند و ایام نشاط انگیز بهار را در عشرت آباد تبریز بعیش
و حضور گذرانیدند با آهنگر پسری شیطان نام که علیقلیخان فتح اغلی از اصفهان آورده بود فی الواقع
چهره آتش افروزش مانند کوره آهنگری می افروخت تعلق و تعشق آغاز نهاده از باغ وصالش گلهای
آرزومندی میچیدند و شاه قلی بیک عرب اغلی روملو در باب او این باغی ترکی گفته بود کونکلم کوشین
اول ترکش قنان آیاره گدر که او سنک غمزه سیدن جان آیاره شیطان شیطان دیده کلری گر
وایسه من اضرام ایمانی شیطان آیاره و دیگری از ظرفا گفته بود عاشق چو رخ تو بیند از جان
گذرد تیر مژه ات ز سینه بران گذرد از دولت همنامیت ای صنع خدا شک نیست که حق
ز جرم شیطان گذرد از سوانح آن ایام آنکه غازی گرای خان پادشاهزاده تاتار که در شیروان
گرفتار عساکر نصرت شعار شده در قلعه الموت محبوس بود چون جوان شاعر پیشه خوش سیما بود
و در اهلیت و استعداد موصوف بود و غزلی بزبان ترکی برسم حمد و ثنا گفته بخدمت نواب جهانبانی
فرستاده بود که مطلعش اینست نمزیار برگداریوز بر فر بوز مار دخ سلطانه لایق هر دعا
سر مامز مار نواب جهانبانی بصحبت او رغبت نموده و او را از قلعه بیرون آورده در ملازمت علیا
معزز و محترم و اکثر اوقات در مجالس خاص حریف بزم الفت و اختصاص بود این معنی موجب حسد
و اکراه خاطر علیقلیخان فتح اغلی و مقربان بساط عزت گردیده مشار الیه از طرز سلوک ایشان این معنی را
دریافته توهم بخاطر خود راه داد از دار السلطنه تبریز فرار برقرار داده خود را به ارزن الروم انداخته بعسکر

عثمان پاشا ملحق گشت القصه چون ایام بهار و هنگام شکوفه و انهار بسر آمده هوا رو بگرمی آورده کوه و صحرا از سبزه و شقایق
آراسته گردید موکب همایون به ییلاق اشکنبر و کلنبر توجه نموده از آنجا ببازارجای تشریف بردند و سه ماه تابستان
درین ییلاقات بسر برده ابواب عشرت و شادکامی بر چهره آمال و امانی شاه و سپاه مفتوح بود در ساغری ملاعی
محمد یخان تخاق که قطع تعلق از ولایت چخور سعد نموده دران حدود بی سر و سامان بسر میبرد باردوی گردون شکوه
ملحق شده قشون آراسته بنظر رسانید درین اثنا خبر آمدن عثمان پاشا متواتر گشته موجب تفرقه خاطر گردید احکام
مطاعه باحضار امرا و عساکر ممالک محروسه صادر گشته قورچیان بهرام صولت تعیین فرمودند که از عراق و فارس
و کرمان جمیع عساکر نصرت نشان قزلباش از روی غیرت و مردانگی متوجه پایه سریر اعلی گشته باردوی
گردون شکوه بپیوندند و مرکوز خاطر شریف نواب جهانبانی آن بود که چون اوان نشو و نما و آغاز دولت
جهان آرای است طوایف اخلاص گزین و عساکر ظفر قرین قزلباش بتعصب دین و غیرت مذهب جمعیت نموده
تدارک سالهای پیش در رکاب سعادت آنحضرت مردانه وار با سپاه مخالف کارزار نمایند و مناشیر
عاطفت و استمالت نامها باسم محمد خان و ولیخان و مسیب خان و کل امرای طایفه ترکمان و تکلو بدین مضمون عز صدور
یافت که طوایف قزلباش صوفی و یکجهت این دودمان ولایت نشانند و جان باختن را در راه ولی نعمت ادنی مراتب
اخلاص منحرف گشته از و امری چند سانح شده که موجب نقار خاطر اشرف گشته بجزای خود رسید دیگر برادران
مدخل نبوده و غباری از سایر امرا و غازیان ترکمان در صحیفه خاطر نیست چون ادهم خان که از آن طایفه است در
ملازمت اشرف معزز و محترم و منظور انظار شفقت است ایشان خیالات فاسد از دماغ بیرون کرده خود را [illegible]
آلوده نسازند که این اطوار با دعوی ارادت و اخلاص موروثی منافات دارد و مع ذلک مخالفان کمر تسخیر ملک
ایران و استیصال طوایف قزلباش بسته حالا عزیمت شهر تبریز که کورخانه صد ساله قزلباش و تختگاه سلاطین
ایرانست و اخلاص و دولتخواهی و یکجهتی جمعیت نموده با لشکرهای آراسته متوجه پایه سریر سلطنت مصیر گشته
و دامن ارادت و اخلاص صد ساله خود را بلوث عصیان آلوده نسازند و همت بران مقصور دارند که در رکاب
فلک فرسا مردانه وار معرکه کارزار آراسته بمدافعه مخالفان پردازند و بعد از فتح و دفع دشمن بیگانه هر ملتمس
که داشته باشند عرض نموده در انجاح مطلب خود کوشند چه ظاهر است که هرگاه شهر تبریز و ولایات از
دست قزلباش بیرون رود و ممالک آذربایجان که خلاصه ممالک و لشکرگاه ایرانست بتصرف مخالفان
قرار گیرد نقص تمام باین دولت راه یافته این فتنه بسایر ممالک سرایت مینماید و پیداست که مآل حال
قزلباش بکجا انجامد و بعد از روانه نمودن قورچیان و احکام عطوفت آیین مذکور تا یکماه دران حوالی توقف
نمودند که مبادا عثمان پاشا عزیمت قراباغ داشته باشد و بعد از یکماه توجه او بجانب تبریز بوضوح انجامید
امرای عظام در مجلس بهشت آیین جمع شده در باب محافظت تبریز و شیروان و دفع دشمن قوی دست کنکاش
بمیان آوردند جمعی از عقلا و ارباب تدبیر که از اوضاع روزگار خبری داشته اند مصلحت دیدند که بطریق

زمان شاه جنت مکان شهر تبریز را بجهت ورود مخالفان خالی نموده رعایا و اهل شهر را بقراجه داغ که محال حصین
رصین دارد فرستاده آذوقه در شهر نگذاشته تا جمعیت لشکر و آمدن امرای تکلو و ترکمان جنگ را در
حیز تأخیر انداخته راهها را ضبط نمایند که از هیچ طرف آذوقه باردوی ایشان نرود و کسی بطلب آذوقه
بیرون نتواند آمد و بعد از جمعیت لشکر در هر جا صلاح باشد قرار مقابله و مقاتله دهند و بعضی از جهلا و بدمستان
باده غرور این رای صواب را خطا شمرده گفتند مناسب چنان می‌نماید که صد هزار نفس در شهر تبریز هست که
لااقل نصف آن جوانان جلد کار آمدنی اند و بر سر اهل عیال و اموال خود ایستاده جنگ میکنند شهر را کوچه بند کرده
مقرر باید داشت که تبریزیان بر سر کوچه بمدافعه مشغول بوده راه دخول مخالفان را بشهر مسدود سازند از اندرون
اهل تبریز و از بیرون قزلباش جنگ انداخته بدفع ایشان پردازند اکثری این رای را اختیار کرده
بعضی از دیوانه حیران تبریزی که در خدمت نواب جهانبانی آمد و رفت و راه خوش آمدگویی داشتند لافهای
گزاف زده مکرر گفته شد که شهر تبریز را خالی کنند و چون همگنان این رای خطا را صواب دانسته توقف
اهل تبریز رضا دادند حکم اشرف شرف استمالت اشراف و اعیان تبریز عز اصدار یافت که در دفع دشمن مردانه بجد
فرزندان و متعلقان و جان و مال خود را از شر ایشان صیانت نمایند و احدی خانه کوچ بیرون نبرد که اینک
ما نیز از این طرف با لشکرهای آراسته بمحاربه کمر بسته ایم و نخواهیم گذاشت که از مخالفان آسیبی بدیشان
رسد و یکدو نفر از امرای عظام را با فوجی از لشکر خود بشهر فرستادند که باتفاق حسین قلی بیک برادر علیقلی خان
که بنیابت او حاکم شهر و حارس مملکت بود سد راه و کوچه بندها کرده مستحکم گردانند و مردم شهر را بمحافظت کوچه
بندها و دفع اصایل ترغیب نموده نگذارد که احدی خانه کوچ بیرون برد و اگر احدی خانه کوچ بیرون برد صاحب
خانه را سیاست نموده مال و اسباب او را بغارت دهند چون حکم عالی مضمون مسطور بشهر تبریز رسید تفرقه
و پریشانی که از ورود آن گروه انبوه در دلها راه یافته بود اندکی اطمینان یافت تبریزیان از روی عقیدت
و اخلاص رضاجوی گشته دل را بر حادثه عظمی نهادند و شروع در کوچه بندی کرده محلات را قسمت نمودند
هر رخنه را در عهده و اهتمام یکی از پهلوانان آن محله کردند و بر سر کوچه بند شخصی معتبر از قزلباش با جمعی از مردم
کار آمدنی گماشتند اما هرگز سیل بلا و رخنه و آتش فنا را خس و خاشاک انبار شده چون اراده ازلی
بتخریب آن بقعه و اختلال و پریشانی و تفرقه و پراکندگی اهل تبریز تعلق گرفته بود هیچ اثری بسعی و اهتمام
ایشان مترتب نشد بیت آنچه کلک قضا رقم سازد ۞ کس بتغییر آن نپردازد ۞ چون بقضای کردگار جهان
شد تبه کار آن نکو خردان ۞ سعی تدبیرشان مفید نبود ۞ اندر آیینه صورتی ننمود ۞ در این مقام مناسب چنان
نمود که برخی از احوال تبریز و تبریزیان نگاشته کلک بکینه بردار گردانیده بر سر سخن روم بر ضمایر
مستخبران احوال عالم پوشیده نخواهد بود که بلده فاخره تبریز همیشه دار الملک ایران و مقر سلطنت
پادشاهان نافذ فرمان بوده و عمارات عالیه از مساجد و مدارس و بقاع الخیر که سلاطین روزگار و حکام در آن

شهر ترتیب داده قری و مزارع و مستغلات مرغوب که بر آنها وقف نموده و باغات و بساطین دلگشای که احداث نموده
زیاده از آنست که قلم مکسور اللسان شمه از آن تحریر تواند پرداخت و مردم تبریز در عمارت بیوت و مساکن و تزیین
آنها و اسباب تجملات نوعی مبالغه مینمایند که خانه کمترین بازاری شایستگی نزول امیر عالیمقداری دارد و در زمان
خجسته نشان شاه جنت مکان علیین آشیان یکدو مرتبه سلطان سلیمان پادشاه روم باراده تسخیر آن ملک آمده
از مردم مذکور که به تشیع فطری و ولای خاندان قدس نشان صفوی موصوفند نیکو خدمتیها در راه این
دولت بظهور آمد و بدین جهت شاه جنت مکان را توجه و التفات تمام بمردم آن شهر بود و چون سکنه آن بلده فاخره
اکثر تاجر و اهل حرفت و صناعتند مال محترفه را بایشان بخشیده شهر را از تکالیف دیوانی معاف داشته بود و در
مراعات خاطر آن طبقه نوعی توجه و شفقت مبذول میداشت که قاضی احداث تعیین فرموده مقرر داشته
بودند که داروغگان قضایا را در حضور قاضی احداث بوجه شرع پرسش نموده بر مجرمان اجرای حکم شرعی نماید
و جریمه از احدی نگیرند و چندین سال مردم آن شهر بفراغبال زندگانی کرده در تزیین عمارات و اسباب و تجملات
خانه و حلی و زیور نسوان چندانکه باید و شاید تکلیف مینمودند بالجمله معموری و آبادانی شهر و کثرت خلایق و جمعیت
اهالی آن بلده بجائی رسیده بود که در کل بلاد اسلام شهری بدان عظمت و جمعیت و آبادانی نشان نمیدادند چشم زخم
روزگار بایشان رسیده و خرابی بآن معموره راه یافته اکثر مردم آنجا به نهب و قتل و غارت گرفتار آمده بقیة
السیف بصد حسرت و هوان از وطن جدا شده اشراف و اهالی بر حسب کلام معجز نظام ان الملوک اذا دخلوا قریة
افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة از اوج عزت بحضیض مذلت و خواری افتادند بالجمله چون آمدن عثمان پاشا
بجانب تبریز محقق گردید هرچند شاه و شاهزاده کامکار نامدار احکام نصیحت آمیز بطوایف قزلباش خصوصا طایفه
تکلو و ترکمان فرستاده در دفع این حادثه از ایشان استعانت جستند و از مآل حال خبر داده انتظار آمدن ایشان
کشیدند مفید نیفتاد و طایفه تکلو و ترکمان در عناد و لجاج اصرار نموده احدی از آن دو طایفه و لشکرهای فارس
و کرمان و عراق بمعسکر همایون ملحق نشدند و نواب سکندرشان با اردوی اغرق بجانب اردوم دول و زرمار توجه
نموده نواب جهانبانی با قلیلی از امرا و ارکان دولت و قورچیان و ملازمان خاصه شریفه که در رکاب اشرف
بودند سپاهی بعزم محاربه لشکر روم از اردوی همایون و خدمت والد نامدار جدا شده قورچی باشی
با جمعی از قورچیان در خدمت نواب سکندرشان ماندند و موکب عالی نواب شاهزادگی با عساکر اقبال که عدد ایشان
به دوازده هزار کس نمیرسید از مرند دامن کوه تبریز را گرفته منزل بمنزل مشاهده نزول و ارتحال لشکر بیقیاس
روم که از راه طرح اشتهار فرصت می‌آمدند کرده طرح مینمودند دو مرتبه فوجی از شجاعان لشکر و مبارزان
جنگجو را از اردو دور فرمودند که نزدیک تر رفته طرح جنگ انداختند و صرفه کار را از دست نداده هرگاه
غلبه از طرف مخالفان شده باشد خود را بقلل جبال کشیده بموکب عالی پیوندند و چون سپاهی سپاه
قزلباش مشاهده و نمایان گردید چند آلای از الویه رومیه بر خلاف معتاد از غرابه جدا شده با گروه انبوه

محاربه با لشکر منصوره شتافتند و فیمابین محاربات دلیرانه بوقوع پیوست جمعی کثیر از طرف رومیه طعمهٔ شمشیر غازیان
ظفرقرین شدند بعد از هجوم سپاه روم و غازیان حسب الامر شاهزادهٔ نامدار خود را از یمین
و یسار جنگ کنان بکنار کشیدند و چند نفر از مشهوران بی باک قزلباش بیرون از حیز تجربه در معرکهٔ کارزار شربت
ناگوار هلاک چشیدند و چون لشکر روم از حیز شمار بیرون بود و مقابله و مقاتله با ایشان باین مایه
مردم که در رکاب عالی بودند محال می نمود دستبردی نمایان نتوانستند کرد و عثمان پاشا کوچ
بر کوچ بحوالی شور آب تبریز آمده نزول کرد و چون چشم تبریزیان بدان لشکر عظیم افتاد خوف
و هراس بی قیاس بر ضمایر ایشان مستولی گشت و دو سه مرتبه که رومیه هجوم نموده بحوالی کوچه بند شهر
نزدیک دولتخانه آمدند و از اینطرف بمدافعه مشغول گشتند فیمابین اندک محاربه بوقوع پیوست رومیه
غالب آمده کوچه بندها را با توپ و ضرب زن برهم ریخته تا میدان صاحب آباد آمدند و چون بر سپاهی
و رعیت ظاهر شد که دفع الحادثه ما فوق قدرت ایشانست متلاشی گردیده قدرت آن نیافتند
که یکجا جمعیت نموده بمدافعه مشغول توانند شد حسین قلی سلطان و پریغیب خان و هر کس از قزلباش که در
شهر بود در همانشب بیرون رفته بموکب عالی پیوستند و چون تبریزیان از مدد قزلباش مأیوس گشته
در شبکهٔ اضطراب افتادند جهة حفظ مال و اهل و عیال کامران بیک قاضی و مولانا محمد علی ولد مولانا
عنایت الله را که مفتی و شیخ الاسلام بود باستغاثه نزد عثمان پاشا فرستاده اظهار اطاعت
و انقیاد کردند و عثمان پاشا در اول حال اگرچه عتاب و خطاب چند بایشان کرده بود اما چون جلادت
و سپاهیگری اهل تبریز را بسیار شنیده بود و ملاحظه و احتیاط تمام داشت بمقتضای عقل و تدبیر
ملک گیری پیش آمده اهل تبریز را استمالت ساخته مقرر کرد که بحال خود بوده تعرضه بخاطر نرسانند
که من بعد رعیت حضرت خوندکارند و ایشان بشهر معاودت نموده آنچه دیده و شنیده بودند با اهل تبریز
تقریر کردند اما عقلا و مردم صاحب خرد میدانستند که رومیه کینه اهل تبریز در دل دارند و بجهة مغایرت
مذهب با ایشان می آویزند بفکر کار خود افتاده اموال و اسباب خود را در زیر زمین و نهانخانها و جاها
که داشتند مخفی ساخته خود یک یک و دو دو دست اهل و عیال گرفته شبها پیاده و سوار روی بوادی
فرار آوردند و اگر نقدی همراه میداشتند اجامره و اجلاف و پیدولتان هر طبقه که خواهان روز
چنین بودند در سر راهها ایشان را گرفته برهنه و عریان سر میدادند و عثمان پاشا بفر اقبال
داخل شده دولتخانهٔ تبریز را جهة قلعه مناسب یافت و از شور آب کوچ کرده بجانب چرنداب که
در طرف علی تبر است رفته نزول کرد و طرح قلعه انداخته بر لشکریان قسمت نموده شروع در کار
کردند و در عرض چهل روز که رومیه بتعمیر قلعه مشغول بودند اگرچه غازیان قزلباش که کوه سرخاب
را پناه ساخته بودند اکثر اوقات شبها و روزها خود را بحوالی اردوی رومیه رسانیده دستبردهای

نمایان میکردند اما از کثرت عساکر و ازدحام لشکر روم معلوم شد و ایشان بکار قلعه پرداخته حسب المدعا
باتمام رسانیدند و ذخیرهٔ فراوان که در شهر بدست ایشان درآمده بود توپ و ضربزن و یراق قلعه داری
بقلعه کشیده جعفر پاشا اخته را بحراست و قلعه داری و حکومت تبریز نصب نمود و در اثنای تعمیر
قلعه عثمان پاشا در تبریز نحو بر قتل عام نمود و سبب ظاهرتر آنکه اهل تبریز با رومیه می امیختند و شبها اجا
واجلاف تبریز بخیمهای رومیه رفته اموال و اسباب میبردند و هر کرا فرصت می یافتند بقتل می آوردند
و بر سر قلعه رفته آنچه روز کار میکردند شب فرو می آوردند و بر عثمان پاشا ظاهر شد که تبریزیان مرتکب
این امر میشوند دیگر تبه در حمام پس کوشک حمامیان فرصت یافته رومی را بقتل آوردند و در چاه حمام انداخته
بودند و آثار عصیان و طغیان از بشرهٔ ایشان هویدا بود این حکم بامضای حکم قضا از عثمان پاشا صدور یافت
مجملا رومیان با تیغها کشیده بشهر ریخته آغاز سرافشانی نمودند تبریزیان خراب چاره ندیدند که روز
خود را در تهانخانها محافظت نموده شب سر خود گیرند رومیه در بیرون هر کس را دیدند بقتل رسانیدند و
شروع در غارت خانها کرده بهر خانه که راه یافتند مرد از طعمهٔ شمشیر بلا ساخته اموال و اسباب را نهب
و غارت نمودند و بسیاری از نسا و صبیان را اسیر کردند و فریاد و فغان اطفال و عورات بفلک اثیر رسانیدند
و جمعی از مردم خیر اندیش خدا آگاه آن طایفه که نزد عثمان پاشا راه سخن داشتند استغاثه نموده او را از
اقدام این امر شنیع باز آوردند مشار الیه آخر روز لشکریان را از قتل و نهب منع نموده بقیت السیف
از بیم جان ترک اموال و اسباب خود کرده دست اهل و عیال گرفته شبا از شهر بیرون آمده در مواضع و
محال قریبه پراکنده شدند و شهری بآن معموری و آبادانی بدست مخالفان درآمده و اموال و اسباب
بی نهایت و ذخایر و دفاین لا تعد و لا تحصی که در یورت و تهانخانها مخزون بود بدست رومیه در
آمده و این اعمال بر عثمان پاشا مبارک نیامده بمقتضای لا یرحم الله من لا یرحم الناس از آه مظلومان
و شیعیان اهل بیت مورد غضب الهی گشته آنکه بیماری عارض ذات نامبارک او گشته بمرض خناق
گرفتار آمده رخت هستی بباد فنا داده در عرض چهل پنجاه روز که رومیه در شهر تبریز توقف داشتند
سوای محاربات قلیل که دو مرتبه در وقت آمدن از گوشه و کنار وقوع یافت سه مرتبه در میانه قزلباش
و رومیه محاربهٔ عظیم بوقوع انجامید و در هر سه کرت فتح و ظفر قرین حال غازیان ظفر قرین بود ذکر محارباتی که میان
لشکر قزلباش و رومیه بوقوع انجامید جنگ اول سپهداری قلی بیک قورچی باشی تبیین این مقال آنست که
بعد از آنکه رومیه بر تبریز مستولی گشته و قزلباش بعد آمدن موکب عالی شاهزاده پیوستند و آثار
اقتدار ایشان بظهور رسید مشخص شد که با این مایه مردم که همراه اند مقاتله با لشکر بیحد و مر مقدور
ایشان نیست نواب جهانبانی بازگشته بار دوم باردوی همایون ملحق گردیدند و با قلی بیک
قورچی باشی افشار که مرد عاقل با رای و تدبیر بود در اردو مانده بود

مشوره نموده دانستند که در اول حال اخالی کردن شهر خطا بوده و رای عقلا بدین قرار گرفت که چون شهر بدست رومیه
درآمده و تبریزیان پراکنده شدند حالا بجهت قلت لشکر و فقدان اعوان و انصار و کثرت مخالفان در مقابله
و محاربه صرفه نیست صبر مینمائیم که ایشان قلعه را تمام نموده کوچ نمایند و وقت کوچ بطریق قراولی بتعاقب ایشان
افتاده منزل بمنزل ایلغار و صحبت نموده حسب المقدور آنچه توانیم بفعل آوریم بعد از آنکه ایشان بسرحد الکای خود
رسند باز برگشته بسر قلعه آئیم و سپاهی و رعیت آذربایجان جمع نموده بتوفیق الله تعالی قلعه را مسخر سازیم
و تبریز دیگر در توقف مناسب نیست نواب جهانبانی از کمال غیرت و حمیت که مرکوز خاطر اشرف بود راضی
بآن نمیشدند که تغافل گذرانند و رومیان بفراغبال بکار قلعه مشغول باشند و اراده داشتند که بنفس نفیس متوجه
محاربه ایشان مصداق کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله گشته برعایت آن نموده بقدر مقدور سعی و کوشش نمایند
قورچی باشی و ریش سفیدان بآن راضی نمیشدند که آنحضرت بنفس شریف مباشر حروب و سرداری باشند قورچی باشی
التماس نمود که یکمرتبه او را رخصت دهند که بجنگ رفته لشکر را بیازماید اگر چنانچه صرفه در جنگ بوده باشد مرتبه
دیگر نواب جهانبانی خود متوجه شوند و اگر چشم زخمی رسد بملازمان درگاه رسیده باشد عقلای این رای را پسندیده
نموده تجویز نمودند و اردوی همایون کوچ کرده به سهند که چهار فرسخی شهر است آمده نزول کردند نواب جهانبانی
قورچی باشی را سردار لشکر ظفر قرین ساخته روانه نمودند و محمد خان تخماق در موکب عالی توقف نموده اما قورچی باشی
بعضی امرا و مردم کارآمدنی را اخراجی کرده پیش فرستاده ایشان از رودخانه سنج که جانب شرقی تبریز و سر
راه عراق است بالا آمده سپاهی نمودند رومیه از ورود لشکر قزلباش خبردار شده عثمان پاشا جغال اغلی را که
در آنوقت اشجع رومیان بود سردار نموده با جمعی از امرا و پاشایان سرحد بمدافعه ایشان فرستاد ایشان زیاده جانب
از لشکر قزلباش نگرفته چون قول لشکر قزلباش در میان رودخانه بنظر جغال اغلی در نیامده همان قول چرخچی را
بنظر آورده از توپخانه و عرابه جدا شده دلیرانه پیش رانده بجنگ مشغول گردیدند و قول لشکر قزلباش در میان
رودخانه بالا آمده نظر بر قول رومیان انداخته شد جلو ریزان کرده تاختند و بیک حمله تا هزار کس از آنقوم بک
بخاک بوار انداختند و بقتل آوردند جغال اغلی از صدمات دلیرانه قزلباش پای ثبات و قرارش تزلزل یافته رو
بانهزام آورد و غازیان قزلباش بفتح و ظفر اختصاص یافتند و جمعی از مردم معتبر او زنده گرفتار شدند و جغال
اغلی در هنگام انهزام خود را بر پشت مادیان دونده که برای چنین روز آماده داشت رسانیده سوار شده
بیرون رفت کور سیدی خنوسلو دعوی مینمود که من نیزه بجغال اغلی رسانده ام اما ثبوت نرسید چون عثمان
پاشا ساعت بساعت خبر میگرفت و خبرگیران خبر رسانیدند که قزلباش خیرگی مینمایند و قشون قشون و فوج
فوج لشکر بمدد میفرستاد قورچی باشی بعد از شکست مخالفان و انهزام جغال اغلی سردار ایشان از ورود دیگر
هراسیده بملاحظه آنکه مبادا چشم زخمی واقع شود قزلباش را بمراجعت امر نموده چون روز باخر رسیده بود باز
گشته در همان رودخانه نزول نموده روز دیگر باردو آمده سرها و اسیرها و گرفتار از نظر خجسته شاهزاده

عالمیان رسانیده بتلطفات خسروانه اختصاص یافت از مردم تبریز که از اردوی عثمان پاشا بعد از قتل عام
فرار نموده باردوی معلی آمده بودند استماع شد که در این جنگ رومیان از قزلباش جوابها گرفتند و عثمان
پاشا جغال اغلی را سرزنشها نموده بجبن و بددلی و سوء تدبیر منسوب میساخت جنگ دوم و سیم که بسرداری شاهزاده
عالمیان سلطان حمزه میرزا وقوع یافت بعد از چهار پنج روز که لشکر آسایش یافته شدند نواب جهانبانی خود بنفس نفیس
متوجه محاربه شده بابت ده دوازده هزار کس که در اردوی معلی بودند روانه شد چون طلیعه لشکر قزلباش
مشاهده رومیان گشت در نیمه ره عثمان پاشا بیگلربیگی و مراد پاشای بیگلربیگی قراحمید قراباغ و محمد پاشا بیگلربیگی
دیاربکر را سردار نموده با لشکر اناطولی بمحاربه لشکر قزلباش فرستادند و در کنار رودخانه فهوسنج
چرخچیان طرفین با یکدیگر ملاقی شده معرکه حرب و قتال گرم گردید حملات متواتر از جانبین بوقوع انجامیده
رسم ... اقتدار ظاهر ساختند نواب جهانبانی تاب اقتدار و غلبه ایشان نیاورده اسپ جلادت در میدان مبارزت
بجولان در آورده هرچند قورچی باشی و ریش سفیدان و جوانان و تحویلداران بملاحظه و احتیاط دست ممانعت در عنان
عزم او آورده از پیش رفتن مانع آمدند مفید نیفتاده نواب جهانبانی قول همایون را پیش رانده یکه جوانان موکب
عالی در نظر خجسته آن سریرآرای دولت و اقبال بطعن سنان آفتاب حرب و قتال پرداخته شاهزاده عالمیان
سمت ارتفاع اعلام تیغ بر رومیان بسته با وجود آنکه زمانه کسوت عباسیان در بر کرده لشکر قزلباش دست از
محاربه برکشیده شدند و پاشایان پای ثبات استوار داشته مشاعل فرو چیدند در این اثنا نواب جهانبانی شاه زاده
خانرا از طرف دست چپ از قول جدا کرده مقرر داشتند که بر دست راست مخالفان حمله آورد مشار الیه با امرا
و لشکر ذو القدر و مردم قراجه داغ و شیخاوند و ... که در طرف دست چپ میباشند از موکب عالی
جدا شده چون میان رودخانه در آمدند قلب رومیان در نظر نبود اندکی پیشتر راندند چون از رودخانه بالا آمدند
بعقب قلب رومیان رسیده بودند چون آوازه نفیر از عقب قلب بگوش رومیان رسید و ملازمان موکب
عالی شاهزاده نیز حسب الاشاره جلو انداختند رومیان با وجود کثرت سپاه و قلت غازیان رزمخواه بمجرد آنکه
آواز نفیر از عقب قلب برآمد دلاوران پیش جنگ دلیرانه پیشتر آمدند پای ثبات و قرارشان متزلزل گشته
قول بهم برآمد پاشایان که در قول بودند لحظه صبر نموده هرچند در مقام مدافعه شدند مفید نیفتاد پشت بمعرکه کرده
راه فرار پیش گرفتند اما چون لشکر قزلباش در پی سر ایشان بسیار بود در وقت انهزام بدایشان رسیدند
محمد پادشا بیگلربیگی دیاربکر و مراد پاشا سابق بیگلربیگی قراحمید و قراباغ هر دو گرفتار شدند محمد پاشا را چون زخم
قوی یافته بود احتمال زیستن نداشت سر از تن جدا کردند مراد پاشا را که علیخان بیگ یمشیند اسیر کرده بود زنده
با دیگر گرفتاران بنظر انور رسانیدند در این معرکه نیز بسیاری از رومیان شربت ناگوار فنا چشیدند غازیان
قزلباش تا جر ... که اردوی رومیان فرود آمده بود تعاقب کرده بحکمال نموده چند کس را از میان خیمها گرفته
آوردند چون شب تار در میان غازیان و هزیمتیان حایل شد امرا عظام و عساکر بهرام انتقام در موکب عالی شاهزاده

گردون احتشام از معرکه یکبار آمد روز دیگر بدین سرها و اخر مهام و باز رسیدن مردانگی که از هر کس صادر
شده بود مشغولی فرمودند مراد پاشا را با دو سه نفری که قابل نگاه داشتن بودند باردو فرستادند و از انجا
بقلعه نهقه بردند و چو سه روز در حوالی رودخانه نهو سیج توقف نمودند که اسپان یکدو روز آسایش یافته
مستعد معرکه قتال کردند و از جانب رومیان نیز عثمان پاشا تا چهل پنجاه هزار کس را مقرر داشت که
بحوالی اردو کشیک داشته بیشتر زنند و از شجاعت و مردانگیهای نواب جهانبانی که باندک مردمی بدینسان
تلاش مینمود تعجبها نموده بودند اما از غایت کثرت و ازدحام از یکطرف بقتال پرداخته و طرف دیگر
قلعه مینساختند فی الجمله بعد از سه چهار روز که ستوران و لشکر آسایش یافته شدند دیگر باره تمهید مقدمات
جنگ کرده قرار دادند که چون عثمان پاشا خود متوجه محاربه نمیشود و جنگ سلطانی وقوع نمی یابد اگر
بتوفیق الله تعالی دراین مرتبه هر گروهی که بمحاربه ما کمر بندند ظفر یابیم تا میان اردوی رومیه عنان
باز نکشیده بطریق توشی خون ها ر دو ریخته تا صرفه در جنگ نیز بقدر مقدور سعی و کوشش نموده آثار
روز رستخیز بظهور آوریم و هرگاه غلبه از جانب مخالفان شد جنگ کنان چو در ایکنار کشید همه روز
آتش شور و شین مشتعل گردانیده مخالفان را آسوده نگذاریم با مضای این عزیمت متوکلا علی الله بر سمند
گردون خرام برآمده اعلام ظفر افراخته و چتر همایون فال برفرق فرقدسای شاهزاده عالمیان افراشته
بهادران موکب نصرت قرین در سایه علم اژدها پیکران فارس مضمار دلاوری جمع آمده بآیین شایسته متوجه
معرکه قتال گردیدند و چرچیان لشکر ظفر اثر قریب باردوی رومیه رسیده رومیانی که بحراست و نگهبانی
اردو مامور بودند در کنار رود جمیل بسته پیش نیامدند از انجانب نیز ملاحظه حزم و احتیاط کرده پس و پیش
خود را ملاحظه نمودند که مبادا مکر و خدعه ایشان بظهور رسد مجملا آن روز را بشب رسانیدند و از طرفین جنگ
وقوع نیافت آخر روز در همان حوالی فرود آمده قراولان باطراف و جوانب فرستاده حکم قضا امضا نفاذ
یافت که امشب لشکریان پاس داشته قریب بصبح فدائی وار باردو ریخته تا جمع شدن لشکر رومیه از دقایق
قتل و کشتن دقیقه فرو گذاشت ننمایند اندکی از شب گذشته بود که غازیان قراول قدم جلادت پیش نهاده
بکنار اردو رسیده خود را بخیمه ارجام رومیان انداخته یکدو کس را گرفته بیرون آورده بنظر خجسته
شاهزاده عالمیان رسانید نواب جهانبانی از ایشان سوال کرد که دیروز رومیه چرا بجنگ پیش نیامدند
ایشان مردم مجهول بودند و از ته کار خبری نداشتند اما چنین تقریر کردند که ظاهرا سرداران عظیم خلوتی کرده
مشورتی چند در باب کوچ کردن داشتند و پاشایان و لشکریان خبر بحراست اردو بخدمتی دیگر مامور
نبودند درین اثنا آتش بسیار در اردوی رومیه افروخته شد بطریقی که خرمنها را آتش زنند و شعله
آتش از همه جا بلند شد و مردم صاحب وقوف گفتند که این صورت علامت کوچ کردنست که
که هیمها هر کس در خیمه خود جمع کرده بود آتش زده اند یعنی هر که قول گرفتاران گشت نصف شب بود

که شخصی تبریزی که در اردوی رومیه بطلب حمایت یکی از خواص رومیه در آمده بود و آن رومی با مقتضای مردمی عمل نموده
از ضرر و آسیب لشکریان صیانت نموده بود آمد و تقریر کرد که عثمان پاشا دو روز بود که کوفت خناق بهم
رسانده بود و بیرون نمی آمد و دیشب بمقتضای مبرم اجل گرفتار آمده از هم درگذشت و بروز فوت او را از
خلایق پنهان داشتند چغال اغلی متکفل امر سرداری شده آخر روز پاشایان و ریش سفیدان لشکر جمع نموده
صورت قضیه را باز نمود و رای همه بکوچ کردن قرار گرفت که صبح کوچ خواهند کرد اما جعفر پاشا را چند روز پیشتر
بقلعه فرستاده ذخیره سالیانه سرانجام نموده بودند جمعی پاشایان گفتند که هنوز قلعه استحکامی نیافته و بعد از
رفتن ما قزلباش آنرا باسانی خواهند گرفت چرا دو سه هزار کس را بکشتن میدهیم چغال اغلی جعفر پاشا را در
بودن و رفتن مخیر ساخت مشار الیه جواب داد که اگر من داخل قلعه نمیشدم چنین میکردم حالا که داخل شده ام
بیرون رفتن بعد از فوت عثمان پاشا نقص دولت پادشاه ماست من رضا بقضای الهی داده توقف میکنم شما کوچ کنید
آنچه سانح شود الحکم لله العلی الکبیر الشخص از منزل کنکاش بمنزل خود آمده صورت واقعه را باین شخص تبریزی تقریر
کرده گفته بود که ما صباح کوچ میکنیم چون لشکر قزلباش قریب الاحتمال است که فردا جنگ عظیم فیمابین واقع شود
و تو در میان ضایع شوی اگر میتوانی هنوز که شب است خود را باردوی قزلباش رسان و چند کس همراه او کرده
چون سیاهی قراولان قزلباش نمایان شد و آن چند نفر مراجعت نمودند مجملا لشکر رومیه بسبب فوت عثمان
پاشا و دلیریهای لشکر قزلباش متزلزل الاحوال اند و مشکل مینماید که طایفه ینکچری و جمعی که بحراست قلعه مامور اند
قرار توقف قلعه دهند و هرگاه ایشان توقف نکنند جعفر پاشا نیز بالضروره خواهد رفت چون دور از کار
نبود همگنان اینصورت را بر رفتن او ترجیح دادند بالجمله ازین اخبار غلغله نشاط در میان لشکر افتاده آثار
بشاشت و خرمی بظهور آوردند و صبح ترتیب مقدمات اسباب جنگ کرده قول همایون آراسته با وجود قلت
غازیان و کثرت و ازدحام مخالفان متوجه معرکه قتال گشتند و چغال اغلی که متکفل امر سرداری شده بود
بعزم مراجعت کوچ کرده جمعی کثیر در پیش و جمعی غفیر در عقب تعین نموده بملاحظه و احتیاط تمام میرفتند و همه
غازیان قزلباش در حوالی شام غازان برومیه رسیده دست بآلت قتال بردند و از اطراف نیز فوج
فوج بمدافعه پیش آمده جنگ کنان طی مسافت مینمودند نواب جهانبانی قول همایون را از چرنداب
بتیر رانده غازیان را بمجادله ترغیب میفرمودند و چرچیان لشکر منصور و بهادران موکب اقبال جلوریز بمخالفان
رسیده آثار مردانگی بظهور آوردند و مخالفان را میانه عرابه و شتران آغرق راندند و الحق در آن روز که عثمان
پاشا از میان رفته و لشکر روم بی سردار شده بود اگر لشکر قزلباش اندکی زیاده از آن میبودند و
اهتمامی در جنگ میکردند ممکن بود که شکست عظیم بایشان رسیده یکباره مستاصل گردند و دو سه صورت
واقع بود که اینمعنی بوقوع نپیوست اول آنکه لشکر قزلباش بسیار کم بودند و رومیه بر کیفیت و کمیت
لشکر اطلاع یافته میدانستند که نواب شاهزاده عالمیان زیاده از ده هزار کس همراه ندارد و مع هذا

میانهٔ امراء عظام بازار نفاق گرم بود و اکثر امرا با علیقلیخان فتح اغلی که مورد تربیت و محسود دیگران شده بود
و نیک و بد امور را پیش گرفته چرچی گری را بطایفه استاجلو منسوب ساخته بود صفائی نداشتند و نمی
خواستند که مردم او در میانهٔ قزلباش همچنان بمردانگی شهرت یافته بفتح و ظفر مخصوص گردند دیگر
آنکه چون قزلباش بی محابا بمیانهٔ شتر و احمال و اثقال لشکر رومیه رانده دست ایشان بغنایم
رسیده بود خام طمعان مال دوست بی جمعیت که طبیعت اکثر لشکریان بآن مجبول است شروع
در نهب و غارت اموال کرده آنچه از شتر و یراق بدست هر کس افتاد همت به بیرون بردن آن
گماشته دست از محاربه باز داشتند و رفته رفته لشکر کمتر شد و اقتداری که یافته بودند نقصان پذیرفت
دیگر آنکه جغال اغلی نیم فرسخ راه قطع نموده از چرنداب بشام غازان رسید چون مشاهده نمود که قزلباش
همچنان پیش رانده اند و جنود رومیه بهم برآمده عنقریب منهزم میگردند بعقل کامل و تدبیر صایب عمل
نموده فی الفور در همانجا فرود آمده خیام بقاعده که در میان رومیان معمول است تنگ بر یکدیگر
نصب نموده راه دخول مسدود ساختند و عرابه را برکنار اردوی خود کشیده تنگچیان را در پشت عرابه
باز داشتند و بلوازم محارست پرداختند و چون از طرف قزلباش زیاده حرکتی نشد و متوجه جنگ
عرابه نشدند رومیان که مشرف بر انهزام بودند دل قوی ساخته از خوف و هراس بیرون آمدند و نواب جهانبانی
چون برین حال وقوف یافت و از متفرق شدن لشکر قزلباش آگاه شد با وجود آن حال اراده نمود که با
لشکری که در قلب حاضر بودند یکبارگی فدائی وار جلو انداخته صورتی که در پس پردهٔ تقدیر باشد بظهور آید
امراء عظام و دولتخواهان جنگ عرابه را صلاح ندیده عنان یکران صبارفتار شاهزادهٔ نامدار را گرفته در فسخ آن
عزیمت مبالغه و الحاح نمودند نواب جهانبانی بصوابدید دولتخواهان که مطلب ایشان ظاهرا جز حراست بدن
بی بدل آنحضرت نبود عمل نموده دست از محاربه باز داشتند در حوالی چرنداب فرود آمدند درین جنگ اگرچه
سر و اخر به کمتر آوردند اما غنیمت بسیار بدست لشکریان افتاد و چون رومیه از شام غازان کوچ کردند نواب
شاهزادگی با ملازمان موکب عالی از یورت خود سوار شده بتعاقب لشکر رومیه افتادند که هر جا صرفه در جنگ
باشد جنگ کرده در هیچ جا ایشان را آسوده نگذارند و تا قصبهٔ طسوج بدین قاعده تعاقب نمودند و غازیان
انتهاز فرصت نموده خود را برومیه رسانده طرح جنگ می انداختند و جمعی کثیر را طعمهٔ شمشیر هلاک میساختند
و سرها و اثرها بنظر خجسته اثر میرسانیدند تا در موضع مایان جنگ عظیم بوقوع انجامیده اسمعیل قلیخان و طایفه
شاملو داد جلادت داده پیش راندند رومیه زور آورده جمعی بمدافعه ایشان شتافته غازیان را بازگردانیدند
از قضای الهی در آن میان آب انداخته بودند و گل از طایفه شاملو بآنجا افتاده اسپان تا سینه بگل فرو
میرفتند و رومیه زور آورده جوانان کارآمدنی از طایفه شاملو بقتل میرسیدند پیرغیب خان
استاجلو که چرچی بود بمدد ایشان رفته رومیان را پس نشاندند و غازیان شاملو بصد تشویش و تعب از گل

بیرون آمدند یکی از برادران اسمعیل قلی خان با جمعی از طایفهٔ شاملو در آن قضیه بقتل رسید از ملازمان موکب جهانبانی شاه حسین
بیک ولد زنیل بیک شربتدار و قورخمس بیک جبادار ولد دیو سلطان ذو القدر که در سلک مقربان بود مقتول
شدند بالجمله درین روز زیاده کاری پیش نرفت علی قلیخان فتح اغلی بنابر سو مزاجی که از رشک و حسد
ارباب مناسب و مقربان بساط دولت را با یکدیگر میباشد با اسمعیل قلیخان داشت با پریغیب خان اظهار
کدورت نمود که امداد شاملو کرده نگذاشتی که بین الاقران خجلت زده مغلوب گردد هرگاه میانهٔ لشکر نفاق
بدینسان رواج داشته باشد پیداست که چه مهم پیش رود بالجمله نواب جهانبانی تا طلوع دست از تعاقب باز
نداشته بقدر مقدور لوازم سعی و کوشش بجای آوردند و الحق درین معارک و محاربات از نواب جهانبانی
تقصیری واقع نشد از روزی که متوجه حرب و قتال گشتند تا چهارده روز درع و خفتان از تن بیرون نکرده
همه روز از صبح تا شب اوقات صرف بکار کرده همت بر افنا و اعدام آن طایفه گماشتند اما مخالفان زیاده
از شمار بودند و مقاومت با آن لشکر بیقیاس ما فوق قدرت ملازمان موکب عالی بود نفاق بیگان قزلباش
را خود چه گوییم که دیدهٔ بصیرت شان از تامل این حال پوشیده شده بود و آن همت در نهاد ایشان نبود که وسواس
شیطانی را از دل بیرون کرده قدم بر جادهٔ اخلاص نهند و محض لجاجت و عناد سر رشتهٔ تدبیر از دست داده
درین قضیه با جمیع رفاقت و همراهی نکردند و چون رومیه بالکای خود فریب شده بودند و بار کشش و بقلعه بردن
را اولی و انسب دانسته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده در ظاهر شهر حوالی شام غازان نزول
کردند و کس بخدمت والد نامدار فرستاده کماهی حالات معروض داشتند نواب سکندر شان نیز با اردوی
اغرق و حرمها از علی درسی کوچ کرده بشهر آمده منازل میر اسدالله صدر جهت دولتخانهٔ همایون قرار یافته در آنجا
نزول فرمودند هر یک از امرا و ارکان دولت در یکی از منازل خراب و آبادان شهر مسکن گرفتند راقم حروف
در اردوی معلی بود روزی که بشهر آمدم طرفه شهری بنظر در آمد جمیع خانهایی که بطلا و لاجورد تزیین یافته
بود خراب شده درها و پنجرهای نقاشی کنده شده بجای هیمه سوخته شده و درختان باغها و باغچهها قطع شده
هیمه سالیانه همه را که بقلعه کشیده بودند و از چندین هزار خانهٔ دلنشین یکخانه که استعداد نشیمن
یکی از اوسط الناس داشته باشد سالم نمانده بود جمیع دکانها و خانههای کاشی کار دو طبقه و حمامات وزین
شن اجساد قتیلان تبریزی همچنان در کوچها و سوقات و بازارها افتاده بود مجملا شهر نشاط انگیز تبریز با آن
همه نزاهت و خرمی که داشت ویرانه بنظر در آمد که از مشاهدهٔ آن خاطرها مشوش و دماغ سنگین دلان
پریشان شد مولانا وقوعی تبریزی این بیت را مناسب حال خود گفته ۞ وقوعی گر بلا تسکین دردم
دمادم میکند ورنه ۞ دلم از قصهٔ تبریز ویران تر ز تبریز است ۞ نواب سکندر شان و شاهزادهٔ
عالمیان میر جعفر ولد میر راستی محتسب الممالک را امر فرمودند که چند روز اوقات صرف تجهیز و تکفین
قتیلان نموده بدفن کشتگان پرداخته کوچها و محلات را از لوث لاشه و ستوران که از فقدان علیق

سقط شده و بر روی یکدیگر ریخته پاک گردانده و مردم تبریز که بقرا و مزارع پراکنده شده بودند بتدریج بشهر جمع شده
و خانهای چوب در او یران باقیه از ذخایر و دفاین نشغن ندیدند امرا و ارکان دولت و ارباب مناصب
و غیرهم هر یک در منزلی که فرود آمده بودند فی الجمله تعمیری که محل سکنی تواند بود نموده شهر تبریز تسعی اعزه دارد و
و اهالی تبریز فی الجمله تعمیری یافته دران زمستان قشلاق همایون بان بلده جنت مشحون واقع شد

ذکر محاصره قلعه تبریز و قضایایی که در آخر سال در بنای قلعه و حین محاصره بحکم خالق عباد روی داد

چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی بان تعلق گرفته بود که خطه فرح انگیز تبریز بتصرف رومیان در آمده خرابی بان
بلده طیبه راه یابد و اهالی انجا که چندین سال بفراغت و عافیت گذرانیده سرمست باده نخوت و غرور
بودند از وطن جدا شده بانواع شداید و محن گرفتار آیند و از نامناسبی اختلال احوال آن گروه عبرت
افزای عالمیان گردد و زمان دولت جهانگشای اختر برج کامرانی و اقبال اعنی شهریار بی همال ستوده
خصال حضرت اعلی شاهی ظل الهی که امروز تخت فیروز بخت سلطنت ایران از وجود فایض الجودش رفعت
آسمانی و زینت دو جهانی دارد ان اختلال روی بانحطاط آورده متنزهات آن روضه دلگشا که از خس و
خار حوادث بنزاهت و خرمی افتاده بود بیمن اقبال ان تایید یافته حضرت ذو الجلال تصرف اولیای
دولت بیزوال در آمد ظلمت آباد فتن و فتور بمشعله تیغ آتشبارش روشنی یافته پرتو انگیز عالم
عالم امن و سلامت گردد لهذا هر چند دران زمان اهتمام و سعی در دفع این حادثه کردند کمتر نتیجه داد بعضی
امور که در پرده خفا مستور بود بحیز ظهور می آمد که آن امر لایق را عایق میگشت فی الجمله چون اردوی همایون
در تبریز نزول نمود امرای عظام اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورده چند جا سپرده نواب جهانبانی
و ملازمان خاصه آنحضرت و علی قلیخان فتح اعلی و اتباع جماعت تبریز قرار یافت محلی که طرف محله
نجاران سمت است یک سیبه بقورچی باشی و قورچیان عظام و بعض امرا تعلق گرفت و یک سیبه
بشاهرخ خان و طایفه ذو القدر متعلق گردید محمدیخان تخماق و تابینان او و امام قلیخان قاجار و مردم
قراباغ نیز هر یک متعهد یک سیبه شدند اما دو طرف قلعه که جانب غربی و شمالی بود خالی ماند که جهة
قلت لشکر محاصره نشد و چون آگاهی آوازه آمدن قزلباش تکلو و ذو القدر فارس رسید مقرر شد
که اگر ایشان آمده در مقام خدمتکاری باشند دران طرفها سیبه پیش برند و مرد و ر و بیلدار و کلنگدار
جهة کار قلعه بر ممالک آذربایجان رقم شده و یراق توب ترتیب یافته مراد بیگ قورچی باشی شروع
در توب ریختن کرد تا اتمام توب از میان مدرسه حسن پاشا نقب اختیار کردند که تا میان قلعه زده شود
و نقبچیان شروع در نقب نمودند اما سوانح عجیبه در حین محاصره دست میداد که موجب اکراه و دل
شکستگی عموم سپاه میگشت اول امری که سانح شده موجب اکراه خاطر شاه و سپاه و باعث
شکست قزلباش و دلیری محصوران گردید قضیه گرفتاری شاهرخ خان مهردار است که از عظمای دولت

بزرگ طایفهٔ رفیعهٔ ذوالقدر بود و از تقدیر ایزدی بوقوع پیوست شرح سانحهٔ عبرت افزای آنکه مشارالیه
مردی شجاع دلیر مردانه بود و در عالم غیرت و حمیت بر او دشوار مینمود که در میان شهر تبریز که خانهٔ صد ساله
قزلباش است و پادشاه قزلباش و جمیع امرا و ارکان دولت علیه تشریف حضور داشته باشند جمعها
در دولتخانهٔ همایون و عمارت هشت بهشت نشسته خطبه بنام خوندکار روم خوانند و در تسخیر آن اضطراب
نموده همه روز اظهار میکرد که تا این قلعه مفتوح نشود خواب و زندگی و آسایش بر ما حرام است از رعایت
حمیت از طریق حزم و احتیاط غافل افتاده در هفتهٔ اول سیبه را آهسته آهسته پیش برده پشت در را کومک
بیکلی استحکام داده خاطر جمع نموده پیر بوداق خان مذکور جواب فرستاد که رای صایب چنین میبایست اما
چون آمده ام بازگشتن لایق خود نمیدانم بهمت یار باشید که درین دو سه روز بی قضای ربانی و یمن همت و
اقبال همایون یا برمراد بر سر گردون نهیم پای یا مردوار بر سر همت کشیم سر چون منشور گرفتاری او
بر لوح قضا ثبت شده بود در توقف آنجا اصرار نموده نواب جهانبانی روز دیگر سری بیک ایشیک آقا
شاملو را نزد او فرستاده که او را نصیحت نموده از آنجا بیرون آورد با مشارالیه این گفتگو در میان بود که
رومیه در وقتی که اکثر لشکریان و اهل کشیک شب متفرق شده کشیکچیان روز هنوز نیامده بودند علی الغفله
بیرون آمدند و بدان سیبه ریخته و جمعی سنگری دهنهٔ کوچه را که آمد و شد بود گرفته بضرب تفنگ راه آمدن
کومک مسدود ساختند و جمعی دیگر بر آن خانه محیط گشته از در و پنجره تیر و تفنگ بسیار انداختند آخر الامر بر آن
خانه مستولی گشته داخل شدند و شاهرخ خان و سلطان ابوالقاسم مشهور بزهرمار سلطان که از امرای معتبر
و شجاعان روزگار بود و پیری بیک ایشیک آقاسی باشی و چند نفر دیگر که در آنجا بودند جنگهای مردانه کردند و
شاهرخ خان زخمی شده گرفتار شد و دیگران شربت شهادت چشیدند چون رومیه اطلاع یافتند که آن
شخص شاهرخ خان است فی الفور بازگشته او را بقتل رسانیدند و در شهر خبر بیرون آمدن رومیه و جنگ سیبه
شاهرخ خان انتشار یافت از همه طرف قزلباش هجوم آورده تا رسیدن ایشان رومیه بازگشته او را
بقلعه رسانیده بودند و از وقوع این حال غلغلهٔ نشاط از قلعه بیرون بلند گشته کلال ملال بر دلهای قزلباش راه
یافت محصوران در قلعه داری دلیر گشته قزلباش شکسته خاطر شدند نواب جهانبانی با وجود انفعال ملال
و کلال بخاطر بیهمال راه نداده فرمودند که هر کس زیاده سری کرده سخن ولی نعمت خود نشنود نتیجه آن جز
ندامت و پشیمانی نخواهد بود اما چون در راه دین و دولت کوشیده بود بازماندگان او را نوازش
نموده منصب مهرداری یاسلمش خان ولد او عنایت فرمودند همچنین منصب ابوالقاسم سلطان بطهماسب قلی
سلطان ولد او مرحمت شد رضاقلی بیک ولد پیری بیک را که جوان خردسال بود بجای پدر ایشیک آقاسی
نمودند و طایفهٔ ذوالقدر بدستور در همان سیبه معین گشتند اما بجز کشیک و محافظت سیبه کاری نتوانستند
کرد و دیگر از سوانح مکروه آن بود که توپی را که بکله کوش مشهور بود و پانزده من سنگ می انداخت و از

توپخانه شاه جنت مکان در یکی از قلاع مانده بود بپای قلعه آورده بر برجی از بروج جانب قبلی نصب نموده
می انداختند و تا نصف برج از صدمه گلوله آن ریخته شده بود و میان میان و زنبیه ریخته مردم را بضرب
تفنگ پراکنده کرده ریسمانها بر حلقهای توپ انداخته تا جمع شدن مردم هجوم نموده توپ را بپای قلعه
کشیدند و بقلعه رسانیدند و دیگر از سوانح آن بود که بعد از دو ماه که اسباب توپ ریختن مهیا
شدن بود اعیان قزلباش جمع شده متوجه امر مزبور بودند چون قالب توپ جهة شدت شتا و عدم
رویت آفتاب خوب خشک نشده بود و رطوبت داشت مس که در کوره گداخته شده بقالب سر دادند
جوش خورده از قالب بهوا و باطراف و جوانب ریخت و نزدیک بآن رسید که از اصابت عین
کمال چشم زخمی بذات مقدس عالی رسیده از آسیب مس گداخته متضرر گردد باری سبحانه و تعالی
حفظ نموده اما چند کس از مقربان و حاضران بساط اقدس از آسیب مس گداخته متضرر و تالف
شدند بعد از دو ماه که انتظار توپ ریختن کشیده بودند بعمل نیامد بعد از آن برخوردار بیک توپچی
باشی ولد حیدر بیک اینس که از جمله مقربان عالی بود بتوپ ریختن مامور شد و در عرض چهل پنجاه روز اسباب
آن را مهیا ساخته در ساعت سعد که اهل تنجیم اختیار نموده بودند مجلس عالی انعقاد یافته در نشئه فیروزی
اقبال توپ بزرگ که بیست و پنج من سنگ می انداخت حسب المدعا ریخته شد توپ را بپای سیبه نواب
جهانبانی برده نصب نمودند و توپچیان بکار خود مشغول گشتند و نقب نیز پیش رفته و مردم صاحب
وقوف از روی تخمین و قیاس تشخیص دادند که بقلعه رسیده تا شبی موازی سیصد کس از جوانان کارآمدنی
تعین نموده به نقب فرستادند که سر نقب را سوراخ کرده بقلعه درآیند و کرنا نواخته چون آواز کرنا برآید
از سپاه همه جا یورش نمایند چون تسخیر قلعه در آن هنگام رقم پذیر کلک تقدیر نشده بود و موقوف
بزمان دولت و جهان آرائی نواب کامیاب همایون شاهی ظل الهی بود حوادث عظمی پیش آمد و اموری
که باعث تعویق میشد روی میداد مجملا چون دلیران سر نقب گشودند در تخمین و قیاس غلط شده از میان
شیر حاجی سر برآوردند دیگر کار بعنایت کردگار بدرون قلعه رسد حسب الامر سوراخ را گرفته بوقت
خود موقوف داشتند در اثنای قضیه فرار نمودن قلی بیک قورچی باشی افشار که از اعاظم ارکان دولت
بود و چهار علی بیک برادرزاده او سانح شد که موجب تعویق تسخیر قلعه گردید تبین اینمقال بر سبیل اجمال
آنست که قلی بیک قورچی باشی و سایر امرا در جمیع امور متفق بودند و قضیه قتل نواب مهد علیا والده
معظمه نواب جهانبانی و کشتن میرزا سلمان و دیگر اعمالی که بالطبع مکروه خاطر نواب عالی بود باراده صواب
دید ایشان بوقوع پیوست و همیشه مرکوز خاطر عالی بود که در محل فرصت از آن طبقه انتقام کشیده خواهش
قضایای آمد شد رومیه موجب مدارا و تعویق گشت و قورچی باشی که مرد آگاه دل و کاردان بود این
را تفرس نموده همیشه خایف و هراسان بود و نواب جهانبانی با او بد ظنه و در این وقت که محمد خان

دوای خان در مقام فتنه اندوزی درآمده باراده بازخواست خون امیرخان با یکدیگر اتفاق نموده متوجه
اردوی معلی گشته قریب به تبریز رسیده بودند و آثار عصیان و طغیان از ایشان بظهور میرسید بخاطر
انور خطور مینمود که هرگاه قورچی باشی که عمده ارکان دولت است باطنا با فتنه اندوزان ترکمان و تکلو متفق باشند
عند الوصول انواع فساد محتمل است که از و بظهور رسد و علیخان فتح اغلی و محمد یخان سارو سولاغ که باعث
خون امیرخان بودند تحریک ماده فساد نموده خاطرنشان نواب جهانبانی کردند که قبل از وصول الطایفه
دفع قورچی باشی لازمست و تاخیر دران جایز نیست زیرا که بعد از ورود الجماعت باستظهار یکدیگر انچه
اراده نمایند بفعل می آرند و این معنی در ضمیر انور تصمیم پذیرفته بود چون آوازه ورود انگروه متواتر شد در
اثنای مشاغل قلعه گیری متوجه دفع او شدند و طهماسب قلی سلطان ولد امیر اصلان خان ارشلو افشار را که
دران چند روز با سیصد کس از طایفه ارشلو بدرگاه معلی آمده بود بمنصب قورچی باشیگری نامزد فرموده
مقرر داشتند که بدفع او قیام نماید و او متصدی این خدمت شده قورچی باشی نیز بمدلول الخاین
خایف دران چند روز که اخبار ورود ترکمان و تکلو متواتر میرسید بغایت متزلزل بود آخر از بیم
بخانه آمدن تمارض کرده چند روز خانه نشین شده منتظر ورود الطایفه می بود روزی که طهماسب قلی
سلطان را باین خدمت مامور فرموده بودند جبار قلی بیک برادرزاده قورچی باشی در ملازمت عالی و مجلس
بهشت آیین بود این معنی را بفراست دریافته فی الفور بمنزل آمده او را از اینحال آگاه نمود ایشان در بیوتات
مضیق حصار بقلعه رومیان رفتن چاره دیگر نیافتند و هر دو باتفاق یکدیگر در وقتی که طهماسب قلی سلطان
بقشون لشکر بدر خانه او رسیده بود از راه باغچه خود را بیرون انداخته از راهی که بسینه ایشان میرفت
راه قلعه پیش گرفتند و چون بپای قلعه رسیدند تاجهای خود را از سرهای خود برداشته بخندق انداختند
رومیان چون این حال از بالای قلعه مشاهده کردند در گشوده ایشان را بقلعه در آوردند و این معنی را باعث
قزلباش و اقبال خود دانسته غلغله نشاط بایوان کیوان رسانیدند و ممازوز جبار قلی بیک در قلعه
بر سر نقب رفته رومیان را از نقب زدن آگاه کرده سوراخ نقب را که بمیان شیر حاجی رسیده بود بایشان
نشان داد رومیان سر نقب را گشوده بضرب تفنگ نقب را از کارکنان خالی کردند و از راه نقب
علی الغفله بمدرسه حسن پادشاه درآمدند و شورش عظیم دران سمت واقع شد چون خبر بنواب جهانبانی
رسید حسب الحکم عالی طایفه از اطراف و جوانب هجوم کردند و فیمابین جنگ عظیم بوقوع پیوسته از
جانبین جمعی ضایع شدند و رومیان نقب را مایه استظهار خود دانسته از همان نقب تفنگ انداخته اهل سپه
را متضرر ساختند لاعلاج نقب را چند جا سوراخ کرده کاه ریخته کاه دود کردند و آب بمیان نقب
بسته انباشته گردانیدند و آن راه مسدود گشت و زحمتی که دو سه ماه در حفر کشیده بودند و محتمل بود که از ان
ممر فتح قلعه میسر گردد ضایع و عبث مطلق شد و چون امرای ترکمان و تکلو نزدیک رسیدند روز بروز اخبار

فتنه و فساد ایشان میرسید دست از کار قلعه کشیده بفکر ایشان افتادند و جمعی از تبریزیان و مردم آذربایجان
را تعیین کردند که در سپاه بوده محافظت دروازه‌های و فتنه ایشان پرداختند و از سوانح این سال قضیه
فوت صدر مغفور میر شمس الدین محمد خبیصی کرمانیست که در اثنای محاصره قلعه تبریز بمرض سوء القنیه در گذشت
مشار الیه سید بزرگوار عالیشان نیکو اخلاق و بوفور قابلیت و استعداد اتصاف داشت و در علم
ریاضی و علم نجوم ماهر بود و منشی طبیعت و بسیار خوش صحبت بود و شعر را خوب میگفت و فهمی تخلص داشت چون
بر مسند صدارت قرار گرفت نواب سکندرشان در تعظیم و تکریم و اقتدار و استقلال او مبالغه فرموده
کلی و جزوی امور شرعیه برای و رویت او مفوض گردید و مشار الیه دست دریا نوال ببذل و احسان گشوده
قریب یکصد هزار تومان زر نقد و خاک فیروزه که از وجوهات وقف ممالک و نذورات شاه جنت
مکان و معادن فیروزه وغیره در خزانه عامره موجود بود در عرض دو سال بسادات و علما و صلحا و فقرا
و طالب علمان و مستحقان هر طبقه داده مشاهیر این طبقه را رعایتهای کلی نمود جمع کثیر بوسیله او از فواید احسان
پادشاهی بهره‌مند گردیدند و اشعار رنگین نیز دارد چند بیت از غزل و رباعی او درین نسخه ثبت افتاد بیت
شراب عشق در هر منزلی کیفیتی دارد ۞ ز شیرین کوهکن ذوقی و خسرو لذتی دارد ۞ سبوی باده در سر میرود
فهمی بمیخانه ۞ بمحرابش نباید سر فرو خوش عزتی دارد ۞ و این دو رباعی از و مشهورتر است ۞ در میکده عشق
شرابی دگر است ۞ در شرع محبت احتسابی دگر است ۞ مستان تو فارغند از روز حساب ۞ زین طایفه
در حشر حسابی دگر است ۞ ترسا بچه‌ایست آتش افروز کنشت ۞ کاتش زده در خرمن صد حور سرشت
چون هیمه کشان برای آتشکده‌اش ۞ رضوان همه شاخ طوبی آرد ز بهشت ۞ و در وقت رحلت این رباعی
گفته ۞ خواهیم ازین جهان فانی رفتن ۞ در زیر لحد بنا توانی خفتن ۞ در گوش زمین ز بیوفایی فلک ۞ حرفی
بزبان بیزبانی گفتن

ذکر آمدن طایفه تکلو ترکمان به تبریز و بازگشتن آن قوم فتنه انگیز و آنچه در آن حین روی داده از ستیز و آویز

سابقا بر صفحه بیان بقلم مکسور اللسان تحریر یافت که بعد از گرفتاری امیرخان
محمد خان ترکمان از وقوع این حال و ترقی و تربیت علیقلیخان استاجلو و اسمعیل قلیخان اندیشه‌ناک گشته
از کاشان بهمدان رفت و برادران و اولاد امیرخان نیز آنجا شده و ولیخان تکلو را با خود متفق ساخته تهییج
فتنه کرده در مقام تضییع و کسر اعتبار اعیان این طایفه شدند با وجود آمدن لشکر روم و تسخیر بلده فاخره
تبریز و احکام موکده که از مواقف سلطنت بطلب ایشان صدور یافت از ایشان بقاعده ورزیده نیامدند و از
اطوار ایشان بین الجمهور چنین مشهور گشت که امرا و اعیان ترکمان و تکلو با یکدیگر عهد و پیمان بسته قرار دادند که
بهیئت اجتماعی باردوی معلی رفته نواب جهانبانی را محبوس سازند که اگر بر وفق رضای ایشان عمل نموده علیقلیخان
و فتح اغلی و محمد سارو سولاغ و بیاعیان قتل امیرخان را بدست اولاد او دهند که بقصاص رسانند و طایفه شاملو
و استاجلو را از نظر اعتبار انداخته و صاحب وجودی ازین دو اویماق را بخدمت خود راه ندهند و بدستور

امور دولت برای و صواب دید ایشان منوط و مربوط باشد فیها و الا شاهزاده دیگر را ولی عهد پدر بزرگوار خود
ساخته زمام مهام سلطنت را بی منازعی بقبضه اختیار خود درآورند و بدین اندیشه باطل و مواضعه عاطل از یکدیگر
جدا شده هر یک بالکا و اقطاع خود رفتند که سامان و سرانجام قشون و لشکر نموده در میعاد مقرر یکجا جمع
شوند سولاغ حسین تکلو که از امرای آن طایفه و در قلمرو علیشکر صاحب الکا بود بدین مقدمات الکاء طمع
نموده ولیخان را منع مینمود که باغوای ترکمان در مقام فساد نبوده سر رشته اخلاص را از دست ندهد و چون
محافظت سرحد بغداد مامور است تا حکم اشرف بطلب او صادر نگردد بسعی محمد خان از مکان خود حرکت
نکند و میگفت پادشاهان اختیار سر و مال لشکریان دارند از طریق اخلاص و فرمان برداری دور است
که زبان اعتراض بپادشاه و پادشاه زاده خود دراز کرده در باب قتل امیرخان سخن گویم ولیخان ازو متوهم
شده دغدغه نمود که مبادا عقیده آقایان تکلو را با او فاسد گرداند باغوای محمد خان با او در مقام عناد درآمد
فیمابین انواع وحشت روی داد و بالجمله منجر بآن شد که ولیخان شد که ولیخان اکثر طایفه تکلو را با خود متفق ساخته
باتفاق محمد خان و باغوای پسر او رفت و فیمابین جنگ عظیم واقع شد مردم سولاغ حسین دنیاداری کرده زیاده
در مقام مدافعه نشدند در اثنای حرب و ضرب زخم بروی سولاغ حسین رسیده از مدافعه عاجز شده گرفتار
گردید ولیخان باو تسلط یافته در حین توجه تبریز او را از میان برداشت مجملا چون خبر مراجعت عثمان پاشا و قلعه
ساختن در تبریز و نزول رایات جلال بپای قلعه و محاصره نمودن بعراق رسید امرای ترکمان و تکلو ظاهر خود را
بلباس خدمتکاری آراسته باطن متوجه مطالب خود روی توجه بجانب تبریز آوردند محمد خان از کاشان و سلطان
معصوم خان ولد یادگار محمد سلطان ترخانی از ساوه و سیب خان شرف الدین اغلی تکلو از طهران و مختار سلطان
و برادرزاده او از ورامین و ولیخان تکلو و علی سلطان با کمال ولد او و برادران و اولاد و اتباع امیرخان از همدان
متوجه شده با قشونهای آراسته یکجا جمع شدند و کس باطراف و جوانب عراق فرستاده از طایفه ترکمان و تکلو
هر کس در هر محل اقامت داشت احضار نموده جمعیت عظیم در اردوی او دست بهم داد امتحان ذو القدر امیر
الامرای فارس که با امرای آنجا بعد از معاودت یساق خراسان رخصت یافته بالکای خود رفته بودند
که سامان و سرانجام یساق آذربایجان نموده روانه گردند درین هنگام بعراق رسیده اند و محمد خان با او
ملاقات نموده ابواب ملایمت و دوستی با او و طایفه ذو القدر مفتوح داشته تکلیف مرافقت نمود امتحان تصور
آنکه فسادی که روی داده بصلاح اندیشی و وساطت او باصلاح آید و مرضی خاطر اشرف و ممکن باشد
قبول مرافقت نموده همدیگر ملاقی شدند و باتفاق نزول و ارتحال مینمودند رفته رفته محمد خان و رفقا
بلطایف الحیل امتحان را در اموری که مکنون خاطرشان بود با خود متفق ساختند و امتحان با آنکه مرد عاقل
و کاردان و با رای و تدبیر بود بوسوسه و افسون راه صواب گم کرده طریق خطا پیموده رفیق ایشان شد چون
این اخبار بدار السلطنه تبریز رسید هر چند ظاهر بود که جمعیت و اتفاق ایشان دلالت بر فتنه و فساد

میباید اما نواب جهانبانی خواسته شد که اراده خاطر و حقیقت موافقت و مخالفت ایشان بین الجمهور سمت ظهور
یابد از جانبین مراسلات بمیان آوردند اول از جانب نواب سکندرشان کس نزد ایشان فرستاده
مناشیر استمالت مبنی بر وفور عاطفت و اصدار یافت که ایشان یکجهت و دولتخواه این رفیع خانه
واده‌اند و حقوق خدمات چندین ساله دارند در وقتی که عثمان پاشا و لشکر روم باین مرز و بوم آمده
کمر بر تسخیر ولایت تبریز که مقر سلطنت قدیم این دودمانست بسته‌اند طریق یکجهتی و سرداری و غیرت و
حمیت این بود که بعد از استماع این اخبار آنکه حکم همایون بطلب ایشان اصدار یابد از روی فدویت
و اخلاص مقید بجمعیت و اتفاق یکدیگر شده هر یک بطریق معهود بسرعت و استعجال متوجه پایه سریر
سلطنت و اقبال گردیده آثار جانسپاری بظهور آورده بعد از دفع شر اعادی دولت قاهره اگر مطلب
و مهمی داشته بعرض نموده استدعای حصول مطلب خود نمایند در آن باب تعلل نمودند با آنکه احکام
موکده بتاکیدات عظیمه بطلب ایشان صدور یافت مساهله از حد اعتدال گذرانیدند و حالا که متوجه اردوی
همایون اند مسموع شد که جمعیت عظیم نموده بهیئت اجتماعی می‌آیند از این اتفاق شبهه اکبری و نفاق ظاهر
میشود اگر فی الواقع بجاده اخلاص و یکرنگی ثابت قدم و ربقه الطاعت بر رقبه فرمانبرداری دارند مطلب
آنست که بجهت رفع مظنه مقید بجمعیت و اتفاق یکدیگر نشده هر کس با قشون و لشکر خود علیحده روی
ارادت و بندگی بپایه سریر اعلی آورده شرف بساط بوسی دریابند و هر کدام بخدمتی که مامور گردند قیام
نمایند که جز لطف و شفقت نسبت بایشان ظهور نمی‌آید و به مسیب خان تکلو پیغام دادند که او را با نواب
همایون قرابت قریبه است اگر امرای ترکمان بجهت قتل امیرخان از فرزندان جمند توهم دارند او را در این امور
چه مدخلیت سزاوار اخلاص موروثی و ملاحظه حقوق تربیت و اصطناعات پادشاهی آنست که خود را
داخل مجمع آن طبقه نساخته بسعی هر چه تمامتر متوجه پایه سریر خلافت مصیر گردد امرای مذکور عرضه داشت بدرگاه
معلی فرستاده بعد از اظهار فدویت و غلامی عرض نمودند که در ضمیر اشرف ظاهر است که میانه اویماق تکلو
و ترکمان و شاملو و استاجلو از سوابق جمیع زمان طریق عناد مسلوک بوده تجدید در خراسان بنابر دولتخواهی
نواب جهانبانی جمعی کثیر از آن دو طبقه بدست تکلو و ترکمان بقتل رسیده و بی شفقت کرده‌اند و قضیه امیرخان
نیز نتیجه افساد ایشانست والا امری که مستوجب قتل باشد صدور نیافته بود و خواهش ما آنست که آن
طبقه را در خدمت نواب جهانبانی قدر و منزلتی نباشد و جمعیت و اتفاقی که واقع شده بنابر خوف اضداد است
و مسیب خان نیز در عذر مرافقت سخنان مناسب حال القا نموده بود چون عریضه امرای خراسان رسیده
خاطرنشان نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان گردید دیگرباره احکام مطاعه از مواقف جلال بنام
ایشان صادر گشت که کل طوایف اخلاص گزین قزلباش را در این دولت حق خدمتست و ارباب
اخلاص را از موائد اخلاص پادشاهی بی بهره نمودن خلاف آیین مروت اگر جمعی از طایفه شاملو و استاجلو

بحسب اقتضای زمان عصیان ورزیده در خراسان فتنه انگیزی کرده باشند جمعی دیگر در عراق و آذربایجان غاشیه
بندگی بر دوش و حلقه ارادت در گوش دارند و انواع خدمت و جان سپاری از ایشان بوقوع می آید خصوصا
محمدی خان تخماق که از عظمای طایفه استاجلو است اسمعیل قلیخان و از اولاد ولی خلیفه که از امرای معتبر شاملو بود بظهور
رسیده و میرسید با اولیاء الجماعت مواخذه شوان داشت و علیقلیخان فتح اغلی که مورد تربیت گشته
چون از اول جلوس همایون ملازم موکب عالیست و خدمات شایسته ازو بظهور رسیده و امری که خلاف
ارادت و اخلاص باشد ازو مشاهده نشده اگر مشمول نظر عاطفت گشته تربیت یافته باشد چه قصور دارد
و تربیت او چرا موجب بی التفاتی با طایفه دیگر باشد و آنچه معامله امیرخانست بمحض ارادت خاطر شریف
نواب جهانبانی که ازو غبار آلوده شده بود بوقوع یافت گفتگوی ایشان در آن باره منافی عقیدت و حسن
اخلاص است انسب آنست که در میانه قزلباش در وقتی چنین که بلده تبریز از دست رفته همگی همت متوجه
تسخیر قلعه انجاست احداث فتنه نکنند که اگر از ایشان خلاف این معنی بظهور آید و در فتنه اندوزی اصرار
نمایند بر ذمت همت ما نیز دفع شر ایشان لازم میگردد چرا ملاحظه عواقب امور و شامت کفران نعمت
نمی نمایند و در نیم ره نیز امرای مذکور متفق اللفظ جواب فرستادند که ما همان شیوه اخلاص و ارادت مسلوک
میداریم اما جهة دفع ضرر و شر معاندان و اضداد و اتفاقی که واقع شده چون بپایه سریر اعلی برسیم آنچه
رضای خاطر اشرف اعلی و نواب جهانبانی باشد و موجب دشمن کامی ما نگردد بعمل خواهیم آورد و چون مکرر مراسلات
مذکور وقوع یافت و از اطوار آنگروه رایحه شقاق و نفاق بمشام همگنان میرسید حکم جهان مطاع مشتمل بر عواطف
و الطاف پادشاهی و منشور عنایت از جانب نواب جهانبانی باسم امت خان امیرالامرای فارس و طایفه
ذوالقدر که رفیق آنگروه شده بودند عز اصدار یافت که ما او را تربیت نموده بایالت شیراز و امیرالامرائی
مملکت فارس معزز و سربلند گردانیدیم و طایفه ذوالقدر همیشه صوفی و محبت این خاندان ولایت
نشان بوده اند و هرگز ایشان را با طایفه تکلو و ترکمان الفتی و با معاندان ایشان تکلفی نبوده اگر الحال جماعت
جهة مطالب خود و صلاح در جمعیت و اتفاق دیده بهیئت اجتماعی می آیند طایفه ذوالقدر را با ایشان مقدمات
چکار و باعث اختیار مرافقت ایشان چیست اگر صلاح اندیشی و ریش سفیدی منظور است که بوساطت
ایشان فسادی که روی نموده باصلاح آید با دیگر ریش سفیدان اویماقات اتفاق نموده هرگونه استدعائی
که متضمن مصلحت دولت قاهره باشد درین امور نمایند که باجابت مقرون خواهد بود و اگر امتحان و طایفه
ذوالقدران فارس نیز از جاده اخلاص منحرف گشته شریک فساد آن طبقه گردند عنقریب شامت کفران
نعمت قرین حال کافر نعمتان خواهد بود و مردم خیرخواه صلاح اندیش در درگاه معلی مستشهد ایشان
نیز بدرگاه جهان پناه آمده با ریش سفیدان اویماقات مصلحت دیده آنچه مقتضای دولتخواهی مرشد
و ولی نعمت بجهت بعمل آورند و احکام مذکوره بصحبت بیک ذوالقدر صحبت اول نواب جهانبانی مشهور

بکر حبیب فرستاده شد چون او باردوی امرا رسیده امتحان مضامین فرامین اطلاع یافت بنابر معاهده و پیمان
که با محمد خان نموده موکد بایمان کرده بود بمصلحت او و رفقا عمل نموده اوامر پادشاهی را گردن انقیاد نهاده
و محمد خان و امرا رفتن بان اکتفا نموده امتحان را تکلیف کردند که حبیب بیک را بقتل رسانند که بر ایشان ظاهر شود
که عن صمیم القلب با طایفه متفق است بعضی عاقبت اندیشان ذوالقدر راضی نبودند که امتحان بان فعل شنیع کرد
محمد خان دران باب اصرار نمود امتحان طوعا و کرها در چمن سلطانیه بقتل آن بیگناه اقدام نمود و بعد از قتل او کوچ بر
کوچ روانه تبریز شدند چون حقیقت قتل حبیب بیک بمسامع جاه و جلال رسیده امرای مذکور بشهر نزدیک رسیدند
نواب جهانبانی علیخان بیک ترکمان داروغه دفترخانه را که از اولاد فتح بیک پرواناچی و عظماء الطبقه بود و پدران
ایشان حق خدمت قدیم درین دولت داشتند برسالت نزد محمد خان فرستاد که او را نصیحت نموده قرار
دهد که مسالک طریق اخلاص و نیکوبندگی بوده بروفق رضای نواب جهانبانی سلوک نماید و در باب قتل امیرخان اصلا
سخنی نگوید و با علی قلیخان فتح اغلی و محمدی سارو سولاغ درین باب اظهار عناد و کلفت نکند که بعد از تسخیر قلعه تبریز
و رعایت بازماندگان امیرخان هر آنچه صلاح او باشد خان شود علیخان بیک مذکور باردوی امرا رسیده
علت بطبیعت داده بازپس نیامد و چون نزدیک تر رسیده در حوالی شهر نزول نمودند ادهم خان ترکمان
ولد حیدر سلطان چابوق را که از امرای معتبر ترکمان در خدمت نواب جهانبانی معزز و محترم بود و با علی قلیخان نیز
الفت تمام داشت در مجلس عالی از اعمال ناهنجار ترکمانان همواره خجالت میکشید نواب جهانبانی بقصد
آنکه او را از خجالت و سرافکندگی خلاصی دهد امر فرمودند که بمیانه آن جماعت رفته بمواعظ و نصیحت رفع فساد
القوم نماید اگر نصیحت پذیر باشند بوساطت او از پرده حجاب برآمده بملازمت گرایند و الا ادهم خان
با اویماق خود باشد چه ظاهر بود که هرگاه امرای مذکور مسالک طریق عناد و لجاج باشند او نیز بطریق علیخان
بیک و دیگران نگاه خواهند داشت و چون بموضع سعیدآباد چهار فرسخی تبریز رسیدند و مخالفت و عصیان
ایشان بوضوح پیوست از جماعت ترکمان و تکلو هر کس در اردو بود خایف و هراسان گشته بتفاریق
فرار نموده بایشان پیوستند کچل مصطفی افشار که از میرزادهای آن طایفه بود بعد از فرار جبار قلی بقلعه خیانکه
سبق ذکر یافت و در عوض او بمنصب قورچی باشیگری نواب جهانبانی سرافراز شد کمال اهلیت و مردمی
داشت و بی جهت فرار نموده بامرای طاغی پیوست و دران چند روز هر کس سوء مزاج از نواب جهانبانی بخود
گمان داشت یک یک و دو دو فرار نموده بان طبقه پیوستند و ماده خصومت و نزاع طرفین قوی تر شد نواب
جهانبانی بملاحظه آنکه مبادا از آن جماعت علی الغفله امری بظهور آید که موجب فساد کلی شود چون اکثر اوقات
جهة سرکاری کار قلعه درخانه قلعه امیرخان که مسکن علی قلیخان در جنب قلعه رومیان و طرف سینه نواب جهانبانی
بود بسر میبردند نواب سکندرشان را نیز تکلیف آمدن آنجا نموده آنحضرت و شاهزادگان و اهل حرم همگی
بقلعه امیرخان نقل نموده دولتخانه همایون در آنجا قرار یافت و علی قلیخان نیز برسم خدمت کشیک در آنجا

توقف نموده بلوازم خدمتکاری و میربابی میپرداخت و جمعی از امراء عظام و قورچیان گرام و ملازمان خاصه را امر
فرمودند که همیشه با اهل کشیک در دولتخانه همایون حاضر باشند و جمعی دیگر را تعین کردند که سر خیابان
شهر که محل آمد شد متردد بین راه عراق است همیشه بطریق قراولان از اطوار ایشان آگاه باشند و چون
از سعیدآباد کوچ کرده بموضع فهوسنج که دو فرسخی شهر است رسیدند جمعی از لشکریان برای بسته بطریق
قراولی پیش آمده مشاهده نمودند که ازین طرف نیز لوازم حزم و احتیاط مرعیست قنبر آغلی و محمدی ساره
ساره و سولاغ را خونی امیرخان میدانیم نواب جهانبانی خونبها از گرفته بدست اولاد امیرخان دهند که
بقصاص رسانند و الا مارا طاقت و تاب آن نیست که ایشان را بدین عزت و اعتبار مشاهده نمائیم
که در خدمت عالی رکن رکین دولت باشند نواب جهانبانی نیز جواب بدستور سابق دادند و آمد و شد
تکرار یافته مشخص شد که آن گروه بدون حصول مطلب سر بجز اطاعت و انقیاد در نمی آرند بلکه اراده
دارند که از روی اقتدار و استقلال بقهر و غلبه داخل شهر شده آنچه مکنون خاطر شان باشد بظهور آورند
چون ظهور این مطلب از غیرت و حمیت پادشاهی در میزان خود ناسنجیده می نمود نواب جهانبانی عنان از
طریق رفق و مدارا که باقتضای وقت و زمان مسلوک میداشتند پیچیده بجانب مخاطبه و معاتبه انعطاف دادند
و نایره غیرت التهاب یافته سخنان عتاب آمیز بزبان مبارک راندند امراء سرکش آن دو روز در
فهوسنج توقف نموده روز سیوم بهیئت اجتماعی سوار شده بسلسله قراول و قرچی پیش آمده
با اسلحه و یراق تا سر خیابان آمدند و چون خبر سواری ایشان بدین رسم و آیین بشهر رسیده مشخص شد
که موعظه و پند در آن مردم سودمند نیست و نایره فتنه و فساد بی ادبی ایشان جز بسحاب تحریک
سیف و سنان انطفا نمی پذیرد و ناموس سلطنت اقتضای آن کرد که ازین طرف نیز عساکر اقبال مستعد
گوشمال آن گروه گردند جمعی از امراء عظام خصوصاً امراء استاجلو و اتباع علیقلیخان را بمقابله ایشان
فرستادند بملاحظه آنکه مبادا از جانب ایشان غلبه بعساکر ظفر شعار واقع شود موکب عالی نیز بصاحب
بحرکت آمده و نواب سکندرشان را نیز تکلیف سواری فرمودند و در رکاب همایون والد بزرگوار اعلام
سطوت و جلال افراخته بمقاتله آن مخاذیل شتافتند و چون بی ادبی و خیرگی آن قوم از حد اعتدال تجاوز
نموده نایره غضب خسروانه التهاب یافته بود و احدی از امراء و ارکان دولت و صلاح اندیشان پایه سریر
سلطنت را قدرت آن نشد که در وقت سواری نواب جهانبانی حرفی که موجب فسخ آن عزیمت باشد
توانند گفت چون رایات ظفرآیات بسر خیابان رسیده چند سواری از طایفه استاجلو که قراول بودند
آهنگ محاربه را ساز داده پیشتر شدند ازین طرف نیز جمعی از بدولتان آن گروه که بدمست باده جهل و غرور
بودند دلیری نموده اسب جلادت پیش راندند و فیمابین دست بازی شده دو سه کس زخمدار شده بودند
که امام قلیخان قاجار بیگلربیگی قراباغ و محمدیخان تخماق و مسیب بیگ کمونه و شاه قلی خلفاء روملو علیقلیخان

باخود متفق ساخته در پیش رکاب مقدس شاهزاده نامدار پیاده شده سر ارادت و بندگی بر زمین اخلاص
سودند و عنان بارگی صبارفتار شاهزاده کامکار را بدست دولتخواهی گرفته عرض کردند که پادشاهان
عالیمقدار را بمقابله ملازمان عاصی خود رفتن لایق دولت نیست و مع هذا روز بیگاه شده اگر
موکب عالی اندکی بیشتر در حرکت آید محتمل است که درین شب دیجور چندین خون ریخته شود و الطیفه را
چه قدر و منزلت که بتادیب ایشان بنفس همایون محمل کردند ملتمس ما دولتخواهان آنکه عنان
مراجعت انعطاف داده در تادیب اهل عصیان یکدو روز دیگر صبر فرمایند که شاید بوسیله ما
نیکوخواهان از مرکب تکبر و تجبر فرود آمده بربقه فرمان برداری درآیند اگر درین مرتبه از مصلحت
ما بندگان درگذرند احتیاج بتصدیع ملازمان موکب عالی نیست و مهم ایشان بسعی ما غلامان کفایت
میگردد نواب جهانبانی بمصلحت دولتخواهان عمل نموده کس فرستاده تا اولا نرا منع کردند والتماس امرا
را بخدمت والد نامدار عرض نموده حسب الالتماس عنان بشهر معاودت فرمودند روز دیگر امرای تکلو و
ترکمان کس فرستاده استدعا نمودند و گفتند که دو سه کس از ریش سفیدان معتمد را بفرستند که بعضی
حکایات با ایشان گفته شود نواب جهانبانی تجویز کس فرستادن نکردند و زیاده ازین مداهنه با آن
قوم مناسب رتبه سلطنت و پادشاهی نمیدانستند و نواب سکندرشان صلاح در ایجاب ملتمس ایشان
دیده سیادت پناه امیر ابوالمعالی الخوصدر را که در آنوقت قاضی عسکر ظفر اثر بود و از امرا سید بیک
کمونه و شاه قلی خلیفه روملو را که مردم خیرخواه و صلاح اندیش بودند فرستادند اما بملاحظه آنکه مبادا
ایشان نیز بطریق ادهم خان و دیگر امرا از لشکر پادشاه جدا شده بیشتر روند امر نمودند که در سر اسب
هرگونه سخنی که داشته باشند گفتگو نموده باز گردند جماعت مذکور حسب الامر نموده عمل کردند ماحصل سخن آن
جماعت آنکه سبب چیست که نواب جهانبانی بجهت رضای خاطر دو سه شخص مفسد که از ایل و اویماقات
و عشیره ایشان در خراسان انواع فتنه بظهور رسیده و میرسند و چند اویماق معتبر قزلباش را
که ترکمان و تکلو و ذوالقدر باشند از خود مایوس و روگردان میکنند درین وقت که رومیان در تبریز قلعه
ساخته اند ده هزار کس را در عین شدت شتا و سورت سرما متحمل مشقت ییلاق شده باینجا
رسیده باشیم پراکنده میسازند حضرت اعلی جوابهای مسکت مناسب وقت دادند بعد از قیل و
قال بسیار بدین راضی شدند که من بعد از قضیه قتل امیرخان و بازخواست آن حرفی بر زبان نیاورند
اما چون علی قلیخان و محمدی ساروسولاغ خمیرمایه این فساد و خاطر مبارک اعلی از دولتخواهان آزرده
کردند اگر بجهة انتظام امور سلطنت و اقتدار پادشاهی ایشانرا از درجه اعتبار نمی اندازند باری دیگر
بجهة تالیف قلوب طایفه ترکمان و اولاد و اتباع امیرخان بایالت ولایتی از ولایات قلمرو همایون
نامزد نموده روانه نمایند که در درگاه معلی نباشند تا اندکی موجب اطمینان قلب و آبروی این طایفه گشته

تا خاطر جمع آمده ملازمت نمائیم و بعد از ایامی که مهمات فی الجمله باصلاح آمده باشد و خواطر ماندگان اردوی جهان
اطمینان یافته و رای جهان آرا اقتضا نماید بدرگاه خلایق پناه مصلیان مذکور معاودت نموده مقدمات مذکوره را
معروض داشتند و یکدو روز درین فکر و اندیشه بسر رفت چون بعضی امور خفیه در پرده تقدیر مستور بود که
باقتضای قضا ظهور آنرا چاره نیست هیچ اثری برین گفتگو مرتب نشده و سعی و تدبیر عقلا و خیراندیشان
طرفین مفید نیامد چون رسوخ نواب جهانبانی در حمایت علیقلیخان و محمدیخان و حفظ ترتیبی که
انتیاز نموده بود بدین مثابه سمت ظهور یافت ایشان در مجلس عالی زبان بعرض حال گشوده بعد از
ادای شکر الطاف شهریاری معروض گردانیدند که رضای ما غلامان منوط برضای خاطر مبارکست
و بامری که موجب نقصان دولت باشد راضی نیستیم ده هزار کس یا دو کس را برابر کردن مناسب وقت و لایق
دولت نمیدانیم و ما را از هیچ امری مضایقه نیست بهرچه صلاح دولت و مقتضای رای عالیست بی تامل
بعمل می آرند مصلحی ما دل نهاده ایم بهر چه رای تست * نواب جهانبانی فرمودند که این همه رسوخ و مبالغه ما
درین امور بجهت خاطر شما نیست چون باراده خاطر خود شما را تربیت نموده مورد شفقت گردانیده ایم گفتگوی
خصمان شما در باب شما نسبت بما سوء ادبست لهذا بر سر آن ایستاده بهیچوجه بامری که خلاف اراده
و رضای خاطر عالی باشد رضا نمیدهیم و عنقریب حق تعالی که احکم الحاکمین است میانه ما و حرام نمکان
بی ادب حکم خواهد کرد شما بحال خود باشید روز دیگر در ساحت بارگاه معلی طرفه سانحه حیرت افزا از پرده
خفا بدرجه ظهور رسید حسین علی بیک الکس اغلی ذوالقدر که از مفسدان قزلباش بود و همیشه از فتنه
و فساد بظهور میرسید با جمعی از فتنه انگیزان مثل طهماسب قلی بیک قاوجی افشار برادر شهسوار بیک قاپچی
باشی و غیرهم از قورچیان عظام که در کشیک بودند خود را بلباس قورچی آراسته بزبان چاپلوسی
بگفتگو درآمدند ماحصل کلام ایشان آنکه عمده ترین ملازمان درگاه پادشاهی قورچیان عظام اند و بهر امری
که از امور دولت باشد اتفاق نمایند دیگر را جز اطاعت چاره نیست حالا ما را مشکلی افتاده نمیدانیم که سبب
چیست که بجهت رضای خاطر علیقلیخان فتح اغلی و محمدی سارو سولاغ طوایف قزلباش دو گروه شده
مهم بحرب و قتال می انجامد و جز امرای تکلو و ترکمان و ذوالقدر که بجمعیت و ازدحام تمام آمده اند راه نمیدهند
که بملازمت رسیده در تسخیر قلعه رومی ساعی و مددکار باشند جمعی از ساده لوحان بیخبر که در میانه صوفیان
قزلباش این جماعه را پیر و خلیفه میدانند و این مقدمات را صوفیگری و اخلاص و خیراندیشی نام نهاده اراده
این طبقه را مستحسن شمردند و همگی با یکدیگر یکدل و یکزبان شده قرار دادند که بخدمت نواب جهانبانی رفته
شیوه پیر و مریدیست عرض مشکل خود کرده التماس حل آن کنند جهلا و بیدولتان و اشرار طایفه قورچی با خود متفق
ساختند که اگر از جانب شاهزاده کامکار تشفی حاصل شود بهیئت اجتماعی بر سر علیقلیخان و محمدی سارو سولاغ
رفته ایشان را با هر کس که مانع این امر باشد بقتل آورند اندیشه فاسد و فریاد بر آوردند که هر کس شاهیسون

وخیرخواه این دولت بر سر ما جمع شوند و جمعی کثیر هجوم نموده غوغای شاهی‌سیونی میانهٔ عوام افتاده و عظمات
آن قوم بدر دولتخانهٔ نواب جهانبانی رسیدند و جهلا و اشرار قبل از آنکه اراده آن قوم از قوت بفعل آید به بیوتات
علی قلیخان و محمدی و اعیان طایفهٔ استجلو درآمده اکثر اموال و اسباب آن طبقه بغارت رفت مردکانی با امرا استجلو
و ترکمان رسیده در میانهٔ ایشان آثار بشاشت و خرمی بی اندازه بظهور پیوست القصه از غلغلهٔ شورش
و غوغای شاهی‌سیونان مجلسیان عالی را احوال دگرگون گشت و آن جماعت به پس پنجره آمده عرض مدعای
خود کردند نواب جهانبانی فرمودند که پادشاه و مرشد ما و شما نواب سکندرشان است بخدمت الحضرت
رقعهٔ التماس حل مشکل خود کنید و غرض نواب جهانبانی آن بود که ایشان مجاب گشته دیگر سخن نگویند آن جماعت
ساکت نشده فریاد برآوردند که ما نواب جهانبانی را قایم مقام و ولی عهد پادشاه و مرشد خود میدانیم
مطلب اصلی ما بجز دولتخواهی نیست نواب جهانبانی با اسمعیل قلیخان شاملو امر فرمودند که پیش رفته با آن جماعه گفتگو
نماید که سخن با کیست و مقصد اصلی چیست اسمعیل قلیخان از میان همان پنجره با ایشان بحرف و صوت درآمده ایشان را
تسلی داد و گفت انشاالله آنچه صلاح دولت بظهور آورده نخواهیم گذاشت که فیما بین عساکر اقبال قزلباش
فتنه و نزاع وقوع یابد و نواب جهانبانی نیز راضی نیستند که در میان این دو گروه که ملازم یکدیگر اند
فسادی روی دهد و تا ممکن و مقدور است در رفع مواد خصومت میکوشیم آن طایفه بیباک آواز بلند کردند
و نواب جهانبانی دیگر باره از مطلب ایشان استفسار نموده فرمودند که سخن با که دارند علی قلیخان بتکلم در
آمده عرض کرد که ایشان در پرده سخن میگویند اما سخن با من دارند و مطلب ایشان اینست که مرا با محمدی مغضوب
گردانند تا امرا طاغی تسلی یافته بی خوف و دهشت بملازمت آیند و ما مکرر عرض کرده‌ایم که حیات خود را
جهة رضای خاطر مبارک میخواهیم و رضای ما منوط برضای خاطر مبارک است نواب جهانبانی فرمودند که این سخن است
ایشان را سخن با شما نیست بلکه سخن با منست جهة آنکه قتل امیرخان بفرموده من شده و باعث تربیت شما من بوده‌ام
اسمعیل قلیخان هر چند خواست که برفق و مدارا ایشان را تسلی داده بازگرداند تسلی نشده و در بی‌حیایی افزودند
و از پرده بیرون آورده باواز بلند تصریح بنام علی قلیخان و محمدی کرده فریاد برآوردند که چرا آنچه وجود دو
مفسد بنیان قصر دولت ابد پیوند انهدام پذیرد اسمعیل قلیخان را دشنام فحش داده بزبان آوردند که یکی از فتنه
انگیزان کشتنی تویی اول ترا باید کشت چون بی‌حیایی و شورانگیزی آن گروه بدین مثابه بظهور یافت و خاطر لطیف
نواب جهانبانی از حسین علی الکس اغلی که از ساعیان قتل والده معظمهٔ ایشان بود انحراف تمام داشت از بی‌ادبی آن جماعت شعلهٔ
غضب زبانه کشیده بتادیب فتنه انگیزان بیرون آمدند و دست بقبضهٔ شمشیر بازیده در میان آن گروه درآمدند اول حسین علی
خون گرفته مقابل درآمد و بیک ضرب حیدری کارش تمام شد بعد از آن طهماسب قلی بیک قاپوچی و هر که خیره‌گی
نموده ایستاده از همان شربت ناگوار چشیدند بقیة السیف پراکنده شده در زوایای پشیمانی خزیدند بعد از این
واقعه برغم اضداد مجدداً علی قلیخان بنوازشات خسروانه سرافراز شد چون جیغه و تاج و دستار و رکابخانه

تا باراج رفته بود نواب جهانبانی تاج طلادوز و مندیل زرتاری و خیمهٔ خاصه با وسعت نموده حکم فرمودند که طایفه
استاجلو با علیقلیخان سوار شده برگرد محلات شهر برآمده تا سر خیابان سیر نمایند که گذشت حراول بامر اطاعت رسید
علیقلیخان مسرور و کامران با جمعی کثیر از هواخواهان و هواداران سوار شده بمیامن الطاف شهریاری خودنمایی حسد
کرده بازگشت و در شب دیگر واقعه عجیب‌تر و قضیه غریب‌تر روی داده شرح آن واقعه غریب بر سبیل اجمال
آنکه چون محمدخان دید که مهره مرادش در ششدر ناامیدی مانده کشادی نیافت و طرح بدنشت بخاطر آورد که
یکی از شاهزادگان کامکار را بحیل و تدبیر بدست آورده بجانب عراق بازگردد و این سلطنت طرح انداخته
لوای مخالفت نواب جهانبانی مرتفع سازد شاهزادگان کامکار ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا در قلعه امیرخان
در خدمت والد بزرگوار و برادر نامدار خود بودند روز در خدمت قیام نموده شب هریک با لله و دده که داشتند
در وثاق خود که قریب بخلوتخانه نواب سکندرشان بود آرام می‌یافتند اگرچه لله و دده ابوطالب
میرزا طایفه تکلو بودند و خلیل بیک تکلو لله ابوطالب میرزا را که در عراق مانده بود در این هنگام در میان اعتماد
بود اما چون جناب میرزا فی الجمله صاحب عقل و تمیز شده بود و فریفتن او دشوار می‌نمود و کیخسرو بیک گرجی لله طهماسب
میرزا مرد ساده‌لوح تنک عقل و میرزا خود کودک بود یک دو نفر قورچی ترکمان که یکی از آنها پاکنه امام قلی بود
فریفته که در دولتخانه همایون کیخسرو مذکور را نوید ایالت و بزرگی و انعامات وافر فریفته قرار دهد که در هنگام
فرصت طهماسب میرزا را در دامان ایشان برد قورچیان مذکور در دولتخانه مبارک آن بی‌عاقبت ابله را
بدمدمه و افسون از راه برده بعد از مواضعه و استرضا در شب موعود دو راس اسپ صبارفتار بپای برج
از برج که قریب بخوابگاه شاهزاده بود آوردند کیخسرو مذکور شاهزاده را که در آن وقت ده ساله بود در عین
مستی خواب که بطبیعت کودکان مستولیست یا در بیداری بهر تقدیر از خوابگاه ببالای برج آورده با جوال و ریسمان
بپایین داده و خود نیز بپایین رفت و فی الحقیقت هر دو از اوج عزت و دولت بحضیض مذلت هبوط نمودند و باتفاق
قورچیان بر اسپان مذکور سوار شده میرزا را پیش گرفته از راه غیر معهود باردوی تکلو و ترکمان بردند جمع تقریر
کردند که محمدخان اطلاعی از این حال نداشت و ساخته و پرداخته قورچیان بود که نقش حبس سریع بر آب زدند اما
مقتضی عقل نیست که بی اراده و تدبیر امرای مذکور امری چنین بزرگ بظهور آید بلکه از بدایت خلاف
و عناد این معنی در خاطر ایشان رسوخ یافته در پی فکر و اندیشه شبها بروز آورده بودند علی ای التقدیر
محمدخان در همان شب امرای رفیق خود را از وقوع این حال خبردار نموده این معنی را از نتایج دولت و مویدات اقبال
شمردند و بقدوم شاهزاده استبشار نموده آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند و بجهت همنامی شاه جنت
مکان علیین آشیان و اینکه آنحضرت نیز در سن یازده سالگی برتبه بلند سلطنت رسیده بود قرار سلطنت
و پادشاهی او بخود دادند و از این معنی غافل افتادند که شاه جنت مکان فرزند بزرگتر حضرت خاقان سلیمان
شان فردوس آشیان و بحسب ارث و موروث و آن ولی عهد آن سلطان سلاطین نشان بود و بعد از ارتحال آن

ماجد بر مسند سلطنت موروثی متمکن گردید این شاهزاده را پدر نامدار در قید حیات است و برادر بر سریر دولت و پادشاهی
استقرار دارد و برادران از و بزرگتر که برتبه ولیعهدی رسیده اند موجودند چگونه این مدعا صورت وقوع
یابد و مرشد عقل و پیر خرد بچه طریق و بکدام آیین رضا باین امر میدهد بالجمله چون شاهزاده را بمیان قوم
در آوردند بلا توقف طبل ارتحال کوفته از راه میانج و سلطانیه روی توجه بجانب عراق آوردند علی الصباح
نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان و مقیمان درگاه سعادت نشان ازین قضیه آگاه شدند خاطرها
مکدر و پریشان گردید بعضی کوته اندیشان را تصور آن شد که این مقدمه برای و صلاح نواب سکندرشان تمهید یافته
بود و امرای شاملو و استاجلو تصدیق این تصور باطل کرده نواب جهانبانی را نسبت بوالد بزرگوار خود بدگمان ساختند
مصراع زهی تصور باطل زهی خیال محال • سبب این نفرت و باعث این تفتن آنکه نواب سکندرشان بجهة مراعات
والده معظمه اش که از بنات مکرمه طایفه ترکمان بود جمعی کثیر از اقوام و اقربای او در میانه آنگروه بودند و
بنسبت خویشی با نواب سکندرشان داشتند همواره اظهار توجه و التفات بآن طبقه مینمودند و مسیب خان تکلو نیز
خاله زاده آنحضرت و محمد خان شرف الدین اغلی پدر او در هرات لله ایام میرزائی او بود و آنحضرت در میانه
آن طایفه نشو و نما یافته هرگاه در اثنای محاوره بتقریبی اسم محمد خان و اولاد او مذکور میشد نواب سکندرشان از حسن
سلوک او اظهار رضا و خشنودی مینمودند و از بدسلوکی شاهقلی سلطان استاجلو که بعد از ایشان لله شده بود شکوه
میکردند طایفه تکلو را بجانب خود منسوب میساختند و درینوقت که از آن طایفه اعمال ناصواب صدور یافت در میان
نواب سکندرشان بنابر روابط مذکوره و اینکه میخواستند که آنگروه که دولت و یمان معتبر قزلباش اند از نواب
جهانبانی مایوس باشند گاه گاهی سخنان مصلحانه که مشعر بر جانبداری بود میفرمودند نواب جهانبانی نیز درین یکدو
سال که بحلیه رشد و کمال آراسته شده بود امور دولت و جهانداری را پیش گرفته مهام کلیه را برای خود سرانجام
میداد و مرتکب اموری که لازمه شاهزادگی نیست و مرضی خاطر والد بزرگوار نبود میشد تصور همگنان این بود که نواب
سکندرشان بدینجهات از فرزند ارجمند خاطر ماندگی دارند لهذا این گمان بردند اما حقیقت حال آنست که بر تقدیر
وقوع این مقدمات نواب سکندرشان را آنمقدار محبت و علاقه پدر فرزندی با نواب جهانبانی بود که رضای
خاطر شریفش را بهیچ امری عظیم برابر نمیکرد و اراده ضمیر منیرش را بر کل مهام دولت راجح و مقدم میداشت
و عجب مینمود که با همه علاقه پدر فرزندی و تفویض رتبه ولیعهدی و رضاجوئی نسبت بفرزند ارجمند در مقام
عذر و نفاق درآمده باشد علی ای حال نواب جهانبانی و امرای عظام بفکر و اندیشه این واقعه افتاده دفع
شر و فساد آنگروه را که مفتتح مفاسد عظیمه بود از تسخیر قلعه تبریز اهم و اولی دانسته رای صایب آنحضرت بران
قرار گرفت که بلا توقف و اهمال بر سبیل استعجال از عقب آن جماعت بی عاقبت توجه نموده تا هنوز
که استقامتی نیافته اند دفع ایشان نموده شود اگر در ملازمت والد بزرگوار و تمامی عساکر ظفر شعار
تعاقب ایشان مینمودند مهم بدور و دراز می انجامید و ممکن نبود که مهم آنگروه در آن اثنا فیصل یابد قطع تعلق

از ملک تبریز بلکه تمامت آذربایجان بایست گذرد زیرا که بعد از توجه رایات جلال مابین جانب احدی از امرای آذربایجان
دران دیار اقامت نمیتوانست کرد و اگر جمعی را در مرافقت امرای آذربایجان بمحاصره قلعه باز داشته خود
تشریف میبردند اقتدار لشکر در معسکر همایون نبود که مهم انجاعت بآن کفایت شود بالضرورت رای صواب
نمای بدان قرار گرفت که برادر ارجمند خود ابوطالب میرزا را در خدمت والده نامدار در تبریز گذاشته محمدیخان
تخماق و امام قلیخان بیکلربیگی قراباغ و سایر امرا آذربایجان را با جمعی از قورچیان عظام بملازمت ایشان
و محاصره قلعه باز دارند و خود با ملازمان خاصه و علی قلیخان و امرا که در عراق الکا دارند از راه اردبیل
و خلخال توجه نموده بالکاء عراق درایند و هواخواهان انجا را جمع نموده برفع فتنه ایشان پردازند و بدین
عزم لایق جازم گشته بعد از استخاره از نواب سکندر شان در همان روز اسمعیل قلی را که حاکم دار السلطنه قزوین
بود و منصب والای للگی شاهزاده عالی تبار اسمعیل میرزا را که در برج سلطنت و شهریاری بود سرافراز ساخته
روانه نمودند که پیشتر از گروه خود را بقزوین رسانند و چون خانه کوچ اکثر طوایف قزلباش انجاست و در هنگام
جهة صیانت اهل و عیال روی توجه بآن صوب می آرند همگی را بر سر خود جمع کرده محلات را کوچه بند نموده تا رسیدن
موکب عالی بمحافظت شهر و دولتخانه مبارکه قیام نموده منتظر وصول موکب مسعود بوده باشد جه محمل بود که هرگاه
وصول اسمعیل قلیخان بقزوین مسموع طاغیان گردد از رفتن انجا باز آمده هر یک بالکاء خود روند اسمعیل قلیخان
حسب الاشاره عالی در آخر همان روز با طایفه شاملو روانه شدند اما شاهزاده را همراه نبرد و موکب عالی نیز متوکلا
علی الله متعاقب در حرکت آمد **ذکر توجه شاهزاده عالمیان جهة دفع فتنه ارباب عصیان و طغیان بجانب عراق و
محاربه نمودن با طبقه سعادت نشان و فیروزی یافتن بعون ملک منان** چون توجه بجانب عراق بتنبیه و تادیب
ارباب نفاق و شقاق تصمیم یافت محمدیخان تخماق را بحکومت تبریز نصب نموده باتفاق امام قلیخان بیکلربیگی قراباغ
و سایر امرا آذربایجان بمحاصره قلعه تبریز مامور گردانیدند و جمعی از قورچیان و ملازمان درگاه بخدمت نواب
سکندر شان و کشیک دولتخانه تعیین نموده ابوطالب میرزا را در خدمت والده بزرگوار گذاشتند و چون این
عزیمت موجب تعویق تسخیر قلعه بود و صواحب تبریز قلق و اضطراب عظیم اغاز نهادند نواب جهانبانی بمواعید دلپذیر
ایشان را اطمینان داده سه ماه وعده کردند که بتوفیق الله تعالی مهم طاغیان را صورت داده به تبریز باز گردند و توکل
بدرگاه قادر ذو الجلال کرده با ملازمان خاصه و جمعی از امرا و قورچیان که مجموع زیاده از سه هزار نفر بودند روی
توجه بمقصد آوردند و بهفت منزل بدار الارشاد اردبیل آمده بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیاء
والمحققین و مراقد منوره مشایخ عظام و اجداد عالیمقام مشرف شده چون سال بآخر رسید و نوروز ایت ئیل
مطابق سنه ۹۹۹ هجری قریب شده بود یکهفته دران خطه شریف توقف فرموده ایام نوروز را بعشرت و شادکامی
گذرانیدند و دران آستان سدره نشان که محل استجابت دعای بار یافتگان درگاه الهی است و جزای
اعمال سیئه ارباب عصیان و طغیان را مسئلت نموده در اول سال از ارواح مقدسه آن بزرگواران استمداد

همت کرده از راه خلخال روی توجه بعراق آوردند و چون معسکر عالی در نهایت قلت و معاندان در کمال
شوکت و کثرت بودند سرعت در رفتن مناسب وقت و صلاح دولت ندیده قورچیان قرمیسر جهت احضار
دولتخواهان و ارباب ارادت فرستاده بتانی طی مسافت مینمودند اما کمتر کسی توفیق مرافقت
یافت از جمله جماعت شیخاوندان که با اتباع و ملازمان جمعی کثیر میشدند با وجود نسبت قرابت
توفیق این خدمت نیافته از همراهی تقاعد ورزیدند بلکه جهلای الطبقه پای از دایره ادب بیرون نهاده
بعضی اسپان طوایل خاصه را که از عقب می آوردند طمع کرده متصرف شدند بالجمله چون در الکای
طارم نزول اجلال واقع شد چند روزی بجهة طغیان آب رودخانه قزل اوزن تردد مردم دهاقین باردوی
عالی کمتر واقع میشد و ماکولات نقصان پذیرفته لشکریان چند روز تعب کشیدند نواب جهانبانی
جمیع طلاآلات و نقره آلات سرکار عالی را شکسته بغازیان قزلباش قسمت کردند درین اثنا
خبر وصول طهماسب میرزا و امرا بدار السلطنه قزوین و رفتن اسمعیل قلیخان بجانب رودبار و فرار نمودن او و دکسته
و بد حال بدلیان بعرض عالی رسید شرح این واقعه نموده خود را بدار السلطنه قزوین رسانید و مردم شهر را
از سپاهی و شهری جمع آورده محلات را کوچه بند کرده بر سر هر کوچه بند مردم جلدکار آمدنی از قزلباش
و تفنگچی و کماندار شهری تعیین نموده چون طهماسب میرزا و امرا تکلو و ترکمان در حوالی ابهر رسیدند مسموع ایشان
شد که اسمعیل قلیخان داخل قزوین شده در مقام مدافعه است علی قلی سلطان ترکمان داروغه دفترخانه
را برسم رسالت بشهر فرستاده اسمعیل قلیخانرا بایلی و انقیاد دعوت نمودند ماحصل سفارش اینکه
الحمد لله والمنه که پادشاه و مرشد ما و شما که نواب سکندر شانست بدولت و اقبال بر سریر سلطنت تمکن
دارد و ما را سوای اخلاص و دولتخواهی آن درگاه امری در خاطر نیست و آن عزیز را مرد دولتمند خیرخواه
و صلاح اندیش میدانیم توقع ازو داشتیم که در حوالی تبریز باعث اصلاح معامله باشد و نوعی
مینمود که نواب جهانبانی دست رد بر سینه ملتمس ما نمی نهاد چون از آنحضرت مایوس گشته در آن درگاه
بار نیافتیم بالضرورت صورتی روی نمود که مراجعت لازم شد و حالا نیز متوقعیم که آن عزیز سلسله
منازعه را در نوردیده ابواب موافقت فیمابین مفتوح دارد که با یکدیگر بدوستی ملاقات نموده
آنچه از هر باب مصلحت دین و دولت و صلاح آن عزیز بوده باشد بفعل آید غرض ما جز وفاق
و اتفاقی نیست از صوابدید او تجاوز نداریم چون رسول مذکور ادای رسالت مذکور
کرد امرای مذبور مترصد مراجعت او نشده متعاقب او بی تامل رانده بیک فرسخی شهر رسیده
فرود آمدند اسمعیل قلیخان چون این اعمال و افعال آن گروه را مخالف اقوال یافت و اعتماد بر قول
و فعل ایشان نداشت و مقاومت در حیز قدرت خود ندید علی قلی سلطانرا باز فرستاده مصلحت و
سخنان مصلحانه و دوستی آمیز پیغام داده اما در همان شب فرزندان و اهل و عیال خود را و هر کس

از طایفه شاملو که قدرت داشت جریده و سپاهی وی بجانب رودبار آورده در محل حصین اقامت نموده میرجعفر قزوینی
متصدی و پهلوان سلطان محمود عسس باشی و بعضی اعزه قزوین بنابر دولتخواهی نواب جهانبانی موافقت اسمعیل
قلیخان نموده باو رفیق شدند جماعت تکلو و ترکمان بی مانع و منازعی بدار السلطنه قزوین داخل شده
دولتخانه همایون را محل اقامت طهماسب میرزا قرار دادند و هریک از امرا در منازل مرغوب فرود آمده
واختیار ساعت نموده طهماسب میرزا را بر مسند فرمانروائی برآوردند و بسمت ولی عهدی پدر عالی
مقدار موسوم گردانیدند و از فراشخانه و یراق بیوتات پادشاهی و سرکار نواب جهانبانی آنچه
در شهر و دولتخانه مانده بود ندیر بروی نموده آنچه در هر منزل هرکس و هرجا یافتند بحیطه ضبط درآوردند
شاه قوام الدین حسین ولد شاه تقی الدین محمد صدر صفاهانی را که دخترزاده قاضی جهان وزیر شاه
جنت مکان بود و از اصفهان بقصد ملازمت نواب جهانبانی باردوی معلی می آمد در آن حین بقزوین
رسیده بود تعظیم و تکریم بسیار نموده بوزارت طهماسب میرزا منسوب گردانیدند و اعتماد الدوله
لقب دادند و میرزا محمد حسین ولد میر شکرالله مستوفی شاه جنت مکان را مستوفی کردند و سایر
ارباب مناصب تعین نمودند و در باب وکالت میانه ترکمان و تکلو نزاع واقع شد آخر الامر محمد
خان خود را الله نام نهاده منصب وکالت بسبب خان شرف الدین اغلی تکلو قرار گرفت اما
صاحب اختیار مطلق محمد خان بوده بدار السلطنه اصفهان و اطراف و جوانب عراق و غیره کس فرستاده
از جلوس شاهزاده طهماسب میرزا خبر دادند بیت خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی • گر فلک شان
بگذارد که قراری گیرند • اما در احکام رعایت جانب نواب سکندرشان نموده مهر بدستور نواب
جهانبانی پایین مناشیر زده در بالا مهر نکردند و چون خبر نزول موکب عالی نواب جهانبانی بطارم رسید
آنکه جهت قلت لشکر توقف دار دسموع طاغیان گردید اول متوجه دفع اسمعیل قلیخان و طایفه شاملو
که در رودبار بودند شده ولیخان تکلو سردار شده با جمعی از امرای ترکمان و تکلو و غیر ذلک ایلغار نموده
بر سر او برودبار رفتند اسمعیل خان در محل مضبوط که یک راه پیش نداشت توقف نموده یساقچی و کماندار در
سر راه گذاشته بود اما ولیخان مردم صاحب وقوف از اهل رودبار بدست آورده از راه غیر معهود علی
الغفلت بر سر او رفت چون اسمعیل قلیخان بر این حال وقوف یافت و دید که پس و پیش او را لشکر مخالف
احاطه نموده متحیر و سراسیمه گشت پسران مولانا نعمت الله رودباری دولتخواهی کرده متعهد شدند که اگر
ترک اغرق و احمال و اثقال نماید او را از میان جنگل از راهی که عبور مخالف ممکن نیست برون برند اسمعیل
قلیخان لاعلاج شده اغرق خود و اموال و اسباب شاملو را بخیه جریده و سپاهی با معدودی چند
از راه جنگل بدیلمان رفت و اکثر غازیان شاملو از اسب پیاده شده از لباس سپاهیگری عریان گشته
خود را بجنگل انداختند از مضایق بیشه بصد تشویش جان بیرون برده بدیلمان رسیدند و خان احمد

والی گیلان از واقعهٔ مذکوره خبر یافته نزول و ساوری فرستاده چند روزی نگهداری ایشان نمود تمامی
جهات و مهملکات شاملو بدست تکلو افتاده جمعی ضایع شدند و جمعی را گرفته بشهر آوردند اما محمدخان
نگذاشت که دستی بخانهٔ کوچ شاملویان رسد بعد از مراجعت ولیخان اراده نمودند که بر سر طوایف
قزلباش که در اطراف و جوانب قزوین اقامت دارند بجریده الکه تا غارت جرابقزوین آمده اطاعت
نکردند لشکر فرستند و این رای خطا را بدستور سایر تدابیر صواب شمرده شروع درین امر نمودند
اول جمعی را بسر ایل و الوسات بیرلو افشار فرستاده تاراج و غارت کردند سایر ایل و اویماقات
از ایشان رمیده گردیدند و میخواستند که لشکر بر سر ایل و اویماقات بیات فرستند که خبر رسیدن
نواب جهانبانی از آب قزل اوزن و بچمن ماهان آمدن بایشان رسید فرصت امری دیگر نیافته بعزم
محاربه از شهر بیرون آمدند اما نواب جهانبانی بعد از شنیدن واقعه زود بارکس فرستاده اسمعیل قلیخان را
از دیلمان طلب داشتند که از راه پاراو بابا منصوری بطارم آمده بموکب عالی پیوندد و او حسب الاشاره
بموکب عالی پیوست و نواب جهانبانی خیمه و یراق و بیوتات و مایحتاج اسمعیل قلیخان و برادران او و آقایان
شاملو را از سرکار عالی عنایت فرموده وجهه غازیان شاملو که پیاده بودند اسپ از کل امرا و اعیان
و هرکس زیاده از کوتل و سواری خود داشت تقسیم کرده پیادگان را سوار نمودند و اسلحه و یراق سرانجام
فرمودند از علیقلیخان فتح اغلی نیز با امرا تکلفات بظهور آمد فی الجمله بعد از آمدن او موکب عالی از آب
عبور نموده در چمن ماهان نزول فرمودند و در انجا طوایف استاجلو که در خلخال و طارم بودند جمع شدند
و از انجا کوچ کرده در چمن سلطانیه نزول فرمودند و محمد حسین سلطان و جماعت ایلو که در انجا اقامت
داشتند درین منزل با قشون آراسته بموکب عالی ملحق شدند و چون آوازهٔ تاخت و غارت ترکمان و تکلو
با ایل و اویماقات رسیده بود و اهمه کرده هرکس دست رس داشت با ایل و الوس بچمن سلطانیه آمده باردوی
عالی پیوست و دولت یار سیاه منصور که قورچی باشی نواب عالی بود بسمت امارت سپاه منصور موسوم
فرموده بطلب لشکر فرستاده بودند در چمن سلطانیه رسیده جمعی اکراد سپاه منصور را همراه آورد اگر
چه مردم احشامی بودند و مردم یراق دار در میانهٔ ایشان کمتر بود اما موجب سیاهی لشکر شده بقدر جمعیتی در
سلطانیه روی داده قریب بهفت هزار سوار جرار در موکب نصرت قرین بهم رسیدند که از انجمله پنج هزار
کارآمدنی بودند و ترکمان و تکلو با اتباع خود در موکب طهماسب میرزا بچمن باقلو رسیدند و عدد لشکریان
ایشان از ده هزار متجاوز بود و همه مردم بکار رسیده صاحب اسلحه و یراق بودند و اکثر ایشان یدک و سواری
و کوتل داشتند بالجمله چون خبر آمدن ایشان بمسامع عالی رسیده تقارب فریقین دست داده نواب
جهانبانی از سلطانیه کوچ کرده در دو فرسخی صاین قلعه نزول فرمودند همانروز قراولان خبر وصول ایشان
رسانیده نواب جهانبانی پریغیب خان استاجلو را چرچی لشکر منصور نموده و جمعی از امرا و مردم کارآمدنی

استاجلو و غیرهم تا دو هزار کس همراه او کردند و علی قلیخان ار مالسلتش خان مهردار و علی سلطان ثانی اغلی نواده
شاه قلی خلیفه مهردار و علی قلی سلطان ذو القدر که مجموع دو هزار کس بودند در دست چپ قرجمند قرار
دادند و اسمعیل قلیخان و ورمس خان و شاه وردی خلیفه استاجلو و ماقتون شاملو که ایشان نیز یک
هزار و دویست نفر میشدند در دست راست آرام گرفتند و ماهیچه لوای ظفر پیکر نواب جهانبانی و ملازمان
خاصه شریفه از افق قلب طالع گشته شاه قلی سلطان خلفا و سید بیک کمونه و دولت یار خان
و سپاه منصور در ملازمت آنحضرت قرار گرفتند و اکثر مردم احشامی که اسب زبون داشتند
جهه سیاهی لشکر در قلب توقف نموده چنانچه سپاه قول همایون شاهزاده عالمیان بدو سه هزار
کس لکمایش رسید و بآیین شایسته و ترتیب اسباب مقدمات جنگ از اردو بیرون رفته
تا یک فرسخ تشریف بردند و تا وقت عصر بر سر اسب توقف فرموده منتظر وصول اهل عصیان بودند
وقت عصر رسید که اردوی طاغیان در رودخانه میان کوه فرود آمده جنگ را بروز دیگر انداختند و از
عالم سروش این ندا بگوش میرسید که ❁ چنین بافت در خیل دشمن قرار ❁ که جویند فردا ره کارزار ❁ میدان
کین ترکتازی کنند ❁ بگوی سر خویش بازی کنند ❁ بعد از تحقیق این خبر نواب جهانبانی دو سه هزار کس از
هر طبقه در صحرا گذاشتند که از کید و مکر شبیخون ایشان واقف باشند و خود بار دو عود فرموده آنشب تا
صباح با جمعی از فدویان در بیداری گذرانیدند مکرر دعا فرمودند که بار خدایا دلهای متمردان نرم گردانیده این
فتنه را بخیر و خوبی مقرون ساز کتاب روضة الصفا در میان بود نواب جهانبانی تفال فرمودند که هر صحیفه
که گشوده شود فردا حال خود را با آن جماعت از آن قیاس فرمایند اتفاقا قصه عصیان امیر چوپان با سلطان
ابوسعید خان و مجادله ایشان و ظفر یافتن سلطان ابوسعید و ادبار امیر چوپان گشوده شد نواب عالی سجده
شکر بجا آورده نذر فرمودند که اگر بر آن طایفه ظفر یابند بر خلاف آنچه از آن طبقه مسموع گشته عمل نموده بعد از فتح
و ظفر تجویز بقتل احدی نکنند و با گرفتاران شیوه عفو و مروت که شیمه کریمه اجداد کرام است سلوک
دارند مجملا پیشتر از طلوع صبح صادق نواب بلقیس مکانی زینب بیگم را که عمه محترمه آنحضرت و بانوی دولتخانه
عالی بود با دیگر حرمها و فرزندان وداع فرموده آقاجان بیک افشار را با قورچیان حرم بر سر دولتخانه
تعین فرمودند باو ثابتی الطاف الهی روی توجه بمقابله اعدا آورده بدستور روز گذشته جرنغار برنغار
دست راست و دست چپ و قول بقاعده مقرر هر یک در مقام خود قرار گرفتند و قریب بظهر طلیعه لشکر
معاندان هویدا گشته از کثرت گرد و غبار روی هوا پوشیده گشت ❁ ز گرد دستوران در آن پهن
دشت ❁ زمین شش شد و آسمان گشت هشت ❁ بعد از آنکه جمع لشکر از پس کوه بیرون آمده در بلندی
سیل بستند سپاهی عظیم که علامت بیست هزار کس بود بنظر آمد ملازمان موکب اقبال بتصور آنکه مبادا که
سپاهی لشکر بوده باشد اندکی هراسان گشته و واهمه عظیم در دلها افتاده و ایشان لحظه در آن بلندی

کوه ایستاده از انجا قدم در دشت نهاده پیشتر آمدند و متحقق شد که آن سیاهی شتران و اردوی ایشان بود
که بار کرده همراه آورده بودند و در پس سر ایشان بود دلها اندک اطمینانی یافت و الحق اگر در آن روز
جنگ را در حیز تاخیر انداخته در همانجا فرود می آمدند محتمل که از خوف کثرت لشکر و تسلط و استیلای
معاندان تزلزل تمام باحوال ملازمان موکب عالی شاهزاده عالمیان راه می یافت راقم حروف که
در آن هنگام بیست و شش مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود و در سلک ارباب قلم منسوبان دیوان
نواب جهانبانی انتظام داشت از غایت جهالت نفس و کوسالگی که لازم مردم بیست و شش ساله است
زره پوشیده و اسلحه و یراق بر خود مرتب داشته با نیزه خطی خود را در زمره ارباب جلادت قرار داده
از رکاب مقدس جهانبانی جدائی اختیار نموده تا هنگام فتح همراه و از دقایق احوال خبردار داشت و این
قضیه را بنوعی که مشاهده نمود مرقوم قلم وقایع نگار میگرداند مجملا چون آن طبقه پیشتر آمدند مشخص شد که دو قول
قرار داده بودند یک قول سبب خان و ولیخان و لشکر تکلو که علی سلطان با کمال چرخچی ایشان بود و یک
قول محمدخان و امتحان ذوالقدر و اسمعیل قلیخان و ادهم خان برادر امیرخان و شاه ولی سلطان بیاده اغلی
ترکمان بود و چتر زرنگار بر سر شاهزاده طهماسب میرزا افراخته در قول ترکمان قرار و آرام داشت چون تقارب
فیمابین تلاقی انجامید و چرخچیان طرفین دست بآلت کارزار بردند لشکر تکلو که در مقابل شاملو بودند و
جماعه ترکمانان که روبروی استجلو بودند در هم آویختند و گرد و غبار ارتفاع یافته جوانان طرفین داد دلاوری
میدادند در اول حال عساکر اقبال بقدم جلادت پیش رفته طایفه شاملو بر چرخچیان تکلو ظفر یافته شدند و علی سلطان
با کمال بقتل رسید حمزه بیک وزیر اسمعیل قلیخان بخدمت نواب جهانبانی آمده خبر کشته شدن علی سلطان
رسانیدند و همچنین طایفه استاجلو بر چرخچیان ترکمان غلبه نمودند و علی قلیخان فتح اغلی که خود را در زمره
مبارزان نامی میشمرد و از غایت جهالت در قول خود توقف نموده بنفس خود مباشر حرب گشته در میان
چرخچیان بکارزار قیام مینمود تا آنکه چرخچیان ترکمان از صولت سپاه استجلو منهزم گشته اند شاه قلی سلطان
برادر امیرخان بقتل رسیده سر او را با نقاره خانه و یراق آوردند از اطراف لشکر بیشمار از قول تکلو بیرون
آمده خود را مانند برق لامع بر طایفه شاملو زده ایشان را از طریق بنات النعش پراکنده ساختند و شاه کرم
بیک لنک که داروغه قزوین بود با چندی از جوانان کار آمدنی شاملو بقتل رسید حمزه بیک وزیر
گرفتار گشت و همچنین از سپاه ترکمان کل برادران و اولاد و اتباع امیرخان و شاه قلی سلطان بیاده
اغلی و غیره ذلک با لشکر پرخاش جوی رزم آزما بقصد قلع و قمع علی قلیخان و انتقام خون امیرخان از
قول بیرون آمده بر غیب خان و جماعه چرخچیان استاجلو را بیک صدمه دلیرانه از هم پاشیده خود را بقول
علی قلیخان رسانیدند و چون علی قلیخان در قول خود نبود مردم قول بهم برآمده بخت و جوی خان افتادند و سپاه
ترکمان مجال مصادمه و محاربه با ایشان نداده کل سپاه استاجلو و اتباع را از هم پاشیدند و علم

وتقاره او و امرای استاجلو را بردند علیقلیخان بعد از تک و دو بسیار و کارزار بیشمار که بنفس خود نموده
بود خود را با سه چهار نفر بدامن کوه کشید و خبر هزیمت الجماعت را و از هم پاشیدن علم و نقاره او و امرای
استاجلو را بردن و شکست خوردن شاملو بنواب جهانبانی رسید اسمش خان مهردار ذوالقدر و جمعی از امرا که
در دست چپ قول همایون بودند بکومک علیقلیخان مامور شده بمدد و محاربه شتافته کاری نساختند
و علی سلطان ثانی اغلی ذوالقدر بقتل رسیده همگی آن گروه از صولت سپاه ترکمان منهزم گشته منهزمان
در قول همایون تاب توقف نیاورده راه فرار پیش گرفتند درینحال مزاج مقدس عالی متغیر گشته
قول همایون نیز بهم برآمد چون باد از جانب مخالف می وزید و گرد و غبار سطوع یافته در میان گرد و غبار
چتر فلک سای نواب جهانبانی از نظر معاندان پوشیده گشت با وجود اینکه لشکر مخالف از قول گذشته بود
متوجه قلب نشده باز گردید نواب جهانبانی با وجود پراکندگی لشکر با اندک مایه مردمی که مانده بودند در معرکه
پای ثبات و قرار استوار داشته میرزا هدایت نجم ثانی اصفهانی را فرستادند که علیقلیخان را بخدمت اشرف
آورد که در رکاب مقدس بوده باشد مشارالیه آمده جواب آورد که علیقلیخان میگوید که روی آمدن بخدمت نواب
جهانبانی ندارم و کار از اصلاح گذشته بعد ازین زندگانی که در دشمن کامی و مذلت و خواری گذرد بچکار آید
در معرکه ایستاده ام که در دریای حرب غوطه خورده مستغرق بحر فنا گردم نواب جهانبانی دیگر باره او را با علی
علی سلطان ذوالقدر اغلی فرستاده از روی اعراض پیغام دادند که مگر ترا بخاطر میرسید که من پشت بمعرکه
کرده حیات مستعار را غنیمت شمرده راه فرار می پیمایم مصراع زهی تصور باطل زهی خیال محال بهر حال بیا که هر چه
بر سر ما می آید بر سر تو هم خواهد آمد ایشان رفته مبالغه تمام علیقلیخان را آوردند درین هنگام قول لشکر مخالف پیش
آمدن گرفته اگر چه قول ترکمان که محل نزول طهماسب میرزا بود تبانی می آمد ولیخان و لشکر تکلو که از قتل
با کمال داغدار بودند بر ایشان پیشی گرفته قریب چهارصد پانصد نفر تفنگچی تکلو که در جلو ولیخان به تفنگ اندازی
مشغول بودند بر سر قول همایون راندند چنانچه لشکر شاملو که شکست خورده بودند در عقب ایشان ماندند محمدخان
و ابراهیم خان ترکمان با قشون خود که سیصد چهارصد نفر بودند و چنداول لشکر تکلو نموده بودند که مبادا طایفه
شاملو که در عقب ایشان مانده اند حرکت المذبوحی نمایند و باعث تزلزل سپاه تکلو گردد مجملا و فرقه علیقلیخان
و علی قلی سلطان ذوالقدر بموقف عالی رسیدند لشکر تکلو چنان پیش آمدند که گلوله تفنگ تفنگچیان ولیخان
بملازمان موکب اقبال رسیده شاه قلی بیک غلام خزانه دار سرکار نواب عالی که درین معرکه چتردار بود
و با نواب جهانبانی همعنان بوده زخم تفنگ بر پای خورد نواب جهانبانی چتر همایون را بفرخ بیک غلام خاصه
شریفه که بعد ازین محاربه بفرخ خان یکه تاز مشهور شد سپرده مقرر کرد که چتر را خورشید آسا بر فرق فرقدسای
آنحضرت نگاهداشته از موکب عالی تخلف نورزد اما لشکر قول بهم برآمده از صولت سپاه تکلو و بیم
و آسیب گلوله تفنگ اندک مردمی که مانده بودند ایشان نیز از هجوم مخالفان سراسیمه گشته اکثر راه فرار پیش

کرمشنه نواب جهانبانی که متدرع بدرع حمایت الهی بودند از بیم گلوله تفنگ سپر آفتاب مثال که بر دوش
همایون افکنده بودند بر دست مبارک گرفته گاهی در پیش رو و گاهی در پس پشت نگاه میداشت و ملازمان
موکب عالی پهلو بر معرکه داده چند قدمی که علامت فرار مینمود در شدند و تمکین حضار موکب عالی شکست
وانهزام متیقن گشته امید فتح و ظفر منقطع شد میان معرکه از بیم گلوله تفنگ از مبارزان خالی گشته
در معرکه کسی نماند از پس پشت نواب جهانبانی تا قریب یکفرسخ منهزمان عساکر اقبال دران صحرا پراکنده
شده راه ادبار پیمودند درین حال قلق و اضطراب در ملازمان موکب عالی افتاده علیخان بیک حاجی باش
روملو از غایت سراسیمگی از اسپ پیاده شده دست در بگاور نواب جهانبانی زد و گفت که همیشه
احوال بر یک منوال نمیباشد مردان مرد و دلیران معرکه نبرد گاهی غالب و گاهی مغلوب میباشند اگر درین
معرکه بحسب اقتضای قضا ظفر از جانب معاندان باشد ذات اقدس را بمحض جهالت و تقلید بیهوده بباد نتوان
داد کار ازین و آن گذشت و معاون و ناصری نمانده و امید بهبودی نیست تا شب ده فرسخ میتوان
رفت گاه رمانند کان سهلست نواب جهانبانی خود را بسلامت باذربایجان بخدمت پدر عالیشان رسانند
و دولتخواهان آنطرف را جمع نموده دیگرباره علم ملکستانی ارتفاع دهند نواب جهانبانی باو اعراض نموده
از روی شدت و غلظت فرمودند که زندگانی با عار و فرار چکار آید در میانه اهل عالم شهرت کند که فلانی
از برادر کوچک خود منهزم گشت درین معرکه شربت شهادت میچشم و من بار ان عار نمیکشم محمدی سارو سولاغ
متحیر مانده راه نجات و خلاص را مسدود دید و قطع تعلق از حیات مستعار کرده بود و ثبات قدم نواب
جهانبانی را دران معرکه هولناک و قطع طمع از حیات مستعار مشاهده نمود فریاد برآورد که کار از مدد کاری
اعوان و انصار گذشت و بترکی میگفت فرمان اوله و غم ایش سکا قالدی یعنی کار تو ماند بالجمله نواب
جهانبانی را که حقه حیرت در دماغ پیچیده بود آتش غیرت زبانه کشیده عنان سبک سیر از دست حاجی مذکور
ربوده تیر چمطی بدست مبارک گرفت و بزبان الهام بیان فرمودند که هرکس میل شهادت دارد جلادت و
صاحبقرانی بجولان در آورده خود را نهنگ وار بآتش کارزار زده در طرفة العینی نسیم فتح و ظفر از مهب والا
تیاسوا من روح الله وزید تا غایت که باد از طرف ایشان میوزید گرد و غبار معرکه را بر فرق عساکر اقبال
بیخته دیده دوربین را از مشاهده هیاکل فتح و فیروزی پوشیده داشت درین اثنا آن باد از طرف
عساکر اقبال وزیدن گرفت و از اتفاقات حسنه که عنایت ایزدی عبارت از آنست در وقتی که ولیخان
و لشکر تکلو بر سر قول همایون شاهزاده عالمیان آمده بودند اسمعیل قلیخان و طایفه شاملو که منهزم گشته
در پس لشکر مخالف مانده بودند از مشاهده این حال سراسیمه گشته یکجا جمع شده فدائی وار در پس ایشان
حمله کردند ادهم خان ترکمان که بخیداولی لشکر تکلو در مقابل گروه پراکنده شاملو ایستاده بود تاب
مقاومت ایشان نیاورده منهزم گشت طایفه شاملو بر ایشان ظفر یافته خود را بلشکرگاه تکلو رسانیدند

و درحینی که از پیش روی ایشان نواب جهانبانی بنفس شریف حمله کردند راقم حروف در ملازمت عالی بود
زیاده از پنجاه نفر تخمینا در نظر نیامد که با نواب جهانبانی اسپ جهانیده باشند اما چون نیک مشاهده
نمودم جمیع منهزمان را دیدم که بالهام ملهم غیبی روی بمعرکه گردانیده می آمدند درینحال اربعکیان لشکر تکلو که
تفنگ می انداختند از قضای الهی در میان مغلوبه گلوله تفنگی بر ولیخان خورد یکی از پسران سولاغ حسین
بیرامخان نام ازینحال اطلاع یافته جلو ریزش دوید چون چشمش بر طلعت همایون نواب جهانبانی افتاده
پیاده شده و نواب جهانبانی آمدن او را مقدمه فتح و ظفر دانسته چون فرصت ایستادن و حرف
زدن نبود فرمودند که سوار شود همچنان تاخته خود را بر قلب تکلو زدند لشکر تکلو که خصم را مغلوب ساحه
نجار نخوت و غرور تکاخ دماغ شان راه یافته از روی قدرت و اقتدار می آمدند و گمان نمی بردند
که کسی در برابر ایشان تواند آمد از پس و پیش بهنگان دریا وغا خود را غریق بحر بلا دیده و سردار خود را
زخم خورده یخ وغا یافتند از یکدیگر پاشیدند و شکست عظیم خورده روی بوادی فرار آوردند امت
یک قورچی استاجلو نیزه بر ولیخان زده از اسپش بینداخت و او خود از زخم تفنگ بی تاب و توان
شده بود مجملا امت یک سر او را از بدن جدا کرده آورد و دیگری با او درین امر مدعی شد اما امت یک
قورچی استاجلو نیزه بر ولیخان زده از اسپش بینداخت و او خود از زخم تفنگ بی تاب و توان شده
بود مجملا امت یک سر او را از بدن جدا کرده آورد و دیگری با او درین امر مدعی شد اما امت یک
مذکور بولیخان کشتن شهرت یافت محمد خان و طایفه ترکمان که مشاهده اینحال نمودند بهیئت اجتماع روی
باینطرف آوردند چون مسافت قریب گشته عرصه جولان بر مبارزان تنگ شده جای سره وری نمانده بود
کرفتار از آنکه فوج قلیل در میان جمعی کثیر افتاده بودند تیرباران کردند بعزت الله تعالی که راقم حروف تا
غایت واهمه را راه بخود نداده بود اما درینوقت عظیم متوهم و سهمناک شد زیرا که ما معدودی در میان جمعی
کثیر مانده بودیم نواب جهانبانی و ملازمان رکاب اقدس اندک زمانی که کمتر از نیم لحظه باشد عنان کش
گشته متوهم و متحیر ماندند که نصرت یزدانی امداد و همراهی کرده بتایید ربانی مرتبه دیگر حمله دلیرانه کرده بنفس
نفیس عنان تکاور بطرف قول ترکمانان تحریک داده خود را بر قلب ایشان زد بعضی از تیراندازان که کمان
تیرهای نیم کش رها کرده فرصت تیر دیگر شان نشد اکثر ترکش انداخته متفرق و پراکنده گشته راه
فرار پیمودند ❊ سواران زهر سو گریزان شدند ❊ سلاح از تن خویش ریزان شدند ❊ تو گویی در آن وادی
سهمناک ❊ ز تیر یلان پر بر آورده خاک ❊ بزرگان لشکر سران سپاه ❊ بخواری فتادند از عز و جاه ❊
و از اینطرف ملازمان موکب عالی و اکثر جماعت استاجلو طبقه ترکمان و طایفه لشکر تکلو را تعاقب نموده
محمد خان در پهلوی چتر طهماسب میرزا در پای علم ایستاده بود روح الله بیک یساول صحبت ذوالقدر او
را از اسپ انداخت اما علی قلی سلطان ذوالقدر خود را بر بالای او انداخته او را گرفته تاج و دستارش را

باجیقه‌های مرصع روح الله بیک و دیگر خنجر و سایر یراق او را علیقلی سلطان گرفته طهماسب میرزا را که در معرکه از اسب
افتاده بود محمد یتیم سلطان طالش بدست آورده نگاهداشت طایفه استاجلو و شاملو تیغ بر مخالفان نهاده
هر کس میرسید بقتل میآوردند اما نسیم فتح و ظفر از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم لوای فلک سای
نواب جهانبانی وزید بر حسب کلام صدق انجام اوفوا بعهدی اوف بعهدکم بمقتضای نذری که فرموده بود
مروت پادشاهانه بحرکت درآورده جارچیان حسب الامر عالی فریاد برآوردند که من بعد کسی را بقتل نیاورند
و هر کس گرفتار شده باشد زنده بنظر انور رسانیده از پی هزیمتیان نروند و از ارباب هزیمت جمع ترکمان
خود را بکوه کشیده بیرون رفتند ادهم خان بقم رفته سلطان معصوم خان بساوه رفت و سایر امرا
و اعیان ذو القدر و ترکمان بجانب دامغان رفته مرتضی قلیخان برناک ملتجی گشته و امتحان ذو القدر
باراده رفتن شیراز با معدودی تا یزد رفته بود در آنجا با یوسف خان ولد قلی بیک قورچی باشی که بجهت
فرار نمودن پدرش از نواب جهانبانی خایف و روگردان بود و با جماعت افشار اتفاق نموده اراده رفتن
خراسان نمودند عاقبت برای صلاح محمد خلیفه و بعضی آقایان بدست افشاران بقتل رسیده سر پر شر و شورش
را بدرگاه والاجاه آوردند اسمعیل سلطان برادر امیر خان و سلطان مراد خان و کلابی خان پسران
امیر خان و شاه بوداق سلطان قوم امیر خان بجانب روم رفتند سلطان مراد خان و شاه بوداق خان
از راه برگشته اسمعیل سلطان و کلابی خان نزد شرف خان کرد اما امیر خان رفت مآل حال هر یک از
ایشان در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی رقمزده کلک بیان خواهد شد طایفه تکلو در صحرا بهر طرف
پراکنده شده خلیل بیک لله ابوطالب میرزا و اکثر معارف تکلو بقتل رسیده بقیه لشکر روی بجانب همدان
آوردند و جمع کثیری از آن طبقه بجانب بغداد رفتند مسیب خان شرف الدین اغلی را امر شه قلی بیک برادر
اسمعیل قلیخان گرفته آورده بجایزه و جلدوی آن رتبه امارت یافت و اکثر هزیمتیان را رعایای مواضع و محال
گرفته پیاده و برهنه و عریان کردند که کس مبیناد و ایشان حیات را غنیمت شمرده عریان و برهنه پای راه
خلاصی پیش گرفتند و جمیع اموال و اسباب و یراق ترکمان و تکلو که بر شتران کوه پیکر بار شده در نیم فرسخی
معرکه ایستاده بود عرصه نهب و غارت غازیان شده شاه قوام الدین حسین اصفهانی که وزیر اعتماد الدوله
شده بود در معرکه بقتل رسید و قاتل معلوم نشد محمد خان را متجنده در میان گرفته زبان بلعن و طعن او گشودند
و قریب بصد نفر از اوسط الناس تیغ و سنان بقصد قتل او سر کرده بودند نواب جهانبانی بر سر وقت
او رسیده طاغیان را بطعن سنان از او دور کرده بنظر عفو و اغماض در او نگریسته او را بمعتمدان سپردند
که بسلامت باردو رسانند مجملا بعد از ظهور فتح و فیروزی نواب جهانبانی خواجه آقا شاه ابهری را
که شرف خزانه نواب عالی بود باردو فرستادند که مشتمل فتح بنواب بلقیس مکانی عمه محترمه نواب جهانبانی
و سایر مخدرات استار سلطنت رسانند مشار الیه در حالتی که اخبار موحش باردو رسیده بود و جمعی که

بمحافظت اغرق وحرمها در اردو مانده بودند این المنفر گویان در شبکه تحیر و اضطراب افتاده مخدرات
سرادق سلطنت مشوش خاطر و مضطرب الاحوال بودند رسیده مژده فتح و بشارت و فیروزی داد
و در اردوی عالی نقاره های شادمانی بنوازش در آمده نواب جهانبانی بمراسم شکرگذاری الطاف
الهی قیام نموده در کمال شوکت و کامرانی و نصرت یزدانی روی باردوی عالی آوردند و از زمین و آسمان
غلغله مبارک باد فتح و آواز تحسین و آفرین بگوش ساکنان کره خاک و مقیمان سرادق اقبال
میرسید و درین قضیه عظمی نواب جهانبانی بغیر لطف ایزدی و عنایت پروردگار منت پذیر هیچ یک
از امرا و عساکر ظفر شعار و یار و مددکار نبودند و چون بدولتخانه عالی نزول فرمودند بهجوم تشریف برده
مخدرات دودمان مقدس سلاطین ذات اقدس و فتح و فیروزی بلوازم شکرگذاری قیام
نموده مسرور و خوشحال گشتند و چون دو شبانروز بود که خواب نکرده بودند لحظه استراحت
فرمودند آخر روز مجلس عیش و عشرت آراسته سرهای مخالفان را در برابر بارگاه چیده نظارگی نظارگیان
عالم عبرت بودند در همان شب شاه وردی بیک یساول صحبت را بسرعت جهت تبلیغ این بشارت بدار السلطنه
تبریز بخدمت نواب سکندرشان فرستادند روز دیگر مجلسی با کمال مهابت و عظمت آراسته بر صندلی
مرصع آرام گرفته امرا و خوانین عالیشان خصوصا علیقلیخان و اسمعیل قلیخان و زمین و بسیار واز گرفته و دلاوران
نصرت شعار و هواخواهان جلادت آثار سرها و اختر مها و گرفتارها از ایکیک بنظر انور رسانیدند اول
برادر طفل بیگناه طهماسب میرزا در آغوش مهربانی گرفته در پهلوی خود جای دادند محمد خان و مسیب خان
را حسب الامر اعلی دستها گشوده در مجلس جای دادند که بنشینند و رقم عفو و اغماض بر دلالت اکثر
کشیده در پهلوی خود جای دادند جمعی که تمول داشتند بمحصلان سپرده مورد مصادره و مواخذه ساختند حسب
و بعضی را اطلاق فرموده در مقام انتقام در نیامدند محمد قلیخان را بعلیخان و مسیب خانرا باسمعیل قلیخان سپردند
که بطریق مهمان معزز و محترم نگاه دارند ایشان عریق بحر خجالت گشته از کرده ها نادم و پشیمان در منازل امرای
عالیشان معزز و گرامی بسر میبردند و علیقلیخان با محمد خان پدر فرزندانه سلوک میکرد و اسلمش بیک اینانلو
را بجهت آنکه ترک منصب قورچی باشیگری نواب جهانبانی نموده بمیانه الجماعت که تحت مورد قهر و سیاست
گردانیده در چرم گاو کشیدند چند روز در چرم گاو بودند چون بسر حد هلاک نزدیک رسیدند اسلمش بیک
بشفاعت اسمعیل قلیخان شاملو و بخل مصطفا بدرخواست علیقلیخان خلاص شدند و بعد ازین فتح نامدار که
طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود عنان عزیمت بصوب مراجعت بمستقر خلافت معطوف
ساخته در ساعت میمون دولتخانه همایون از فر مقدم شاهزاده عالمیان رشک باغ جنان گردید
و جمعی را که درین معرکه مردانگی کرده از ایشان آثار حقیقت و وفاداری بظهور رسیده بود نوازشات
ارجمند فرموده بانعامات وافر سرافراز گردانیدند و بعد از چند روز ادهم خان از قم و سلطان معصوم خان

از ساوه پایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده شمشیر در گردن انداخته بطریق گناهکاران بنظر در آمد چون همیشه
شفقت خاصی با دهم خان داشتند و گاهی اظهار میفرمودند که ادهم خان باکراه رفیق الطفه شده
بنابر ظهور اخلاص و نیکوخدمتیهای سابق رقم عفو بر زلات او کشیده بمضمون این بیت بااو عمل فرمودند
دوستان را کجا کنی محروم ✻ تو که با دشمنان نظر داری ✻ اما سلطان معصوم خان بجهت سوء اعمال و بی ادبیها
و تقصیر خدمت که پیشتر ازین قضایا از آمدن بیساق تقاعد نموده بود و رعایا و عجزهٔ ساوه از سلوک ناپسند
او شکوه ناک بودند مواخذه گردیده اسباب و تملکات بصوبک دیوان منسوب شد علی قلیخان را خانلر خانی
و خان قرداش لقب داده مهر وکالت شفقت نمودند و الکای ری که بهترین محال عراق و مصداق این ابیات
است که معدن دمی و کان سخا شاه بلا دری بود ✻ ری که جوری در عالم نبود ✻ در عوض تبریز بعلی قلیخان اختصاص
یافته الکای همدان به پریغیب خان استجلو متعلق گشت و بسیار امرای استجلو مثل حسین قلی سلطان برادر علی قلیخان
و الله قلی سلطان کنکرلو و لد جعفر سلطان و احمد سلطان اماش اغلی و مهدیقلی سلطان چاوشلو و لد ایغوت
سلطان و غیر ذلک الکای مرغوب و ولایات شفقت شد و اسمعیل قلی سلطان نیز که سمت بوالده اشرف و منصب
عالی قورچی باشیگری داشت مقرر شد که در ضمن احکام و مناشیر دیوان مهر زند و الکاء فراهان بمرشد
قلی سلطان برادرش مرحمت شد و مدینة المؤمنین قم بعلی قلی سلطان قورغلو نواده شاه قلی خلیفه مهردار
تعلق گرفت و امیر الامرای فارس بدستور سابق بعلی قلیخان ساری تکلوی ذو القدر شفقت شده امرا بایت
تعین یافت و مقرر شد که امرای عظام بزودی تجهیز لشکر کرده بموکب ظفرقرین پیوندند و طهماسپ میرزا را
بقلعه الموت که کوتوالی الجماعت محلو اقوام علی قلیخان تعلق داشت فرستادند که چندگاه در آنجا مسکن داشته
باشد چون دو سه ماه از نوروزی آرام بوده بودند بمقید جمعیت لشکرهای ممالک شده عنان عزیمت بصوب
دار السلطنه تبریز نوین تبدیل کده شش یکدو ماه دیگر هنگام حرکت لشکر روم بود نواب جهانبانی تسخیر قلعه
تبریز منعطف ساختند ذکر توجه نواب جهانبانی بجانب تبریز و آمدن لشکر روم و توجه رایات جلال
تقرابلاغ و از آن مکان آهنگ عراق نمودن و شرح بعضی قضایا که روی داد چون نواب جهانبانی
قریب دو ماه در دار السلطنه قزوین بانتظام مهام ضروری و اصلاح حال لشکر ظفرقرین پرداخته روی
توجه بجانب تبریز آوردند تمکی همت عالی نهمت مصروف آن بود که پیشتر از آنکه لشکر روم بدان مرز و
بوم آینده قلعه تبریز را بدست آورده و یراق سازند و در نیمرتبه اگر طوایف قزلباش غیرت و حمیت
بظهور آورده دفع دشمنان دین و دولت پیش نهاد همت سازند و با یکدیگر متفق بوده صورت اجتماعی
دست دهد باستعداد تمام و آیین شایسته کمر همت بدفع آن خصم قوی بسته از روی قدرت و اقتدار
بمدافعه گروه اشرار پردازد لهذا چند روزی در چمن سلطانیه توقف واقع شد که شاید جمعیت لشکر
بنوعی که در خاطر رسوخ یافته بود دست دهد چون هنوز کوکب بخت قزلباش در حضیض وبال مانده

سعادت و اقبال از ایشان کناره گرفته بود جمعی که خاطرخواه نواب جهانبانی بود لشد چه اگر صنادید طایفه
ترکمان و تکلو جمعی که بان طبقه رفاقت کرده بودند همه مقتول و گرفتار تیغ خونریز گردیده با وجود ظهور مروت
و عفو خسروانه پراکنده شده باطراف و جوانب رفته بودند امرا و طایفه افشار که در حدود صفاهان و یزد
و ابرقوه و کرمان و کوه گیلویه و الکاء و دبودند بجهة قصه علی بیک و برچی باشی و فرار نمودن او بقلعه
پر مظنه و خوفناک بوده بدین بهانه متمسک گشته پای در دامن فراغت و عافیت کشیده بودند و جمعی
دیگر که احتمال آمدن داشت چون وقت مضیق گشته فرصت توقف نمانده بود مقید بامدن ایشان و جمعیت
لشکر نشده باده هزار کس که ایشان که در اردوی عالی جمع آمده بودند از چمن سلطانیه در حرکت آمده
کوچ بر کوچ بحوالی دار السلطنه تبریز رسیدند در ساعت سعد بفیروزی و اقبال داخل آن بلده جنت
مثال گردیدند نواب سکندرشان باستقبال فرزند ارجمند سعادت نشان از شهر بیرون آمده قریب یک فرسخ
تشریف آوردند تخت شاهزاده والا گوهر ابوطالب میرزا پیشتر آمده پیاده شد سعادت ملاقات
برادر بزرگ حمیده سیر دریافت و چون نواب جهانبانی را چشم بر چتر همایون پادشاه سکندر جاه افتاده از روی
ادب پیاده شده راه رکاب پدر بزرگوار عالیمقدار را بوسه دادند و در موکب همایون بشهر آمده
در منازل پیر محمد خان چاوشلو منزل گزیدند و نواب سکندرشان روز دیگر بمنزل شریف آنحضرت تشریف
آوردند و لوازم تفقد و دلجوئی بظهور آوردند نواب جهانبانی جشن پادشاهانه آراسته لوازم ضیافت
و مهمانی و پای انداز و نثار و اصناف اطعمه و الوان اشربه بر وجه لایق و وجوه یافت و ما یعرف سرکار خود را
سبیل پیشکش بر طبق عرض نهاده مضمون العبد و ما فی یده کان لمولاه با پدر عالی مقدار سکندر جاه عمل نموده اند
اما آنحضرت از علو همت التفات بدان هدایا نفرموده جهت تسلی خاطر فرزند سعادت پیوند بقلیلی اکتفا
فرموده باقی را بسرکار عالی ارزانی و مسلم داشتند بعد از فراغ لوازم جشن و سور و عیش و سرور
متوجه مهام قلعه گیری شده توپ بزرگ را از جانب تربت حسن پادشاه نصب فرموده توپ چیان شروع
در توپ زدن نمودند و از طرف صاحب آباد خاک ریز پیش برده شب و روز بسعی هر چه تمامتر در سرانجام
اسباب قلعه گیری میکوشیدند اما چون خبر ظفر پاسخ شاهزاده عالمیان بر طایفه تکلو و عود نمودن بجانب
آذربایجان و اهتمام نمودن در تسخیر قلعه تبریز بفرهاد پاشا که سردار عسکر روم شده بود از تسخیر قلعه اندیشه
مند گشته بکومک و امداد جعفر پاشا بسرعت و استعجال تمام روی توجه بجانب تبریز آورد و در حینی که
لشکر ظفر قرین در امر قلعه گیری میکوشیدند خبر حرکت لشکر روم و قرب وصول ایشان بحدود تبریز رسید
عساکر فیروزی مآثر متفکر و متلاشی گردیدند هر چند یورش [illegible] دن قلعه که موجب تضییع لشکر است مصلحت
نمیدانستند که اسباب یورش هنوز سرانجام نیافته بود ارباب رای و تدبیر بجهت ضیق وقت یورش
را اصلح شمرده قرار دادند که از اطراف و جوانب هجوم عام آورده یورش بقلعه اندازند اگر صورت فتح و ظفر

در آئینه مراد جلوه گر آید فهو المطلوب و الا نزد ارباب خرد دلیران معارک نبرد بتقصیر و تهاون متهم و منسوب نگردند
بدین اراده خام که مخالف رضای خاص و عام بود جازم گشته طوعا و کرها صبح روز موعود نواب جهانبانی
بمسجد شریف حسن پادشاه تشریف آورده لشکریان را بنوعی که تمهید یافته بود بیورش مرخص و مامور کرداند
دلیران اخلاص شعار و اخلاص گزینان شجاعت آثار نقد حیات را که در دار الضرب جانسپاری سکه
قبول یافته بود بر کف نهاده با نهایت مردانگی بر دوش گرفته از هر طرف جانب قلعه روی آوردند اما چون
رومیان زیاده از زمان سابق حزم و احتیاط مرعی داشته یک لحظه از محافظت قلعه روی غافل و
ذاهل نبوده در بروج و باره مستعد مدافعه و مصادمه استاده بودند غلوله تفنگ بطریق تگرگ آتشین
که از کره اثیر باریدن گیرد ریزان گشت و از دود تفنگ روی هوا تیره و تاریک شده از گیر و دار معرکه
کارزار غلغله در قلعه افلاک افتاده از کثرت کشتگان و مجروحان زخم تفنگ و سنان خندق با زمین
تساوی پذیرفته دل بهرام خون آشام از آتش حسرت بر خاص و عام آن معرکه سوخت و جمعی از شجاعان
لشکر بهرام قهر که از آسیب غلوله تفنگ سالم مانده نردبان بپای قلعه رسانیده صعود کردند و از ضرب
تیغ و مطراق و طعن سنان محافظان از بالای نردبان غلطان غلطان بخندق افتادند مجملا بسیاری از
عساکر منصور درین یورش ناچیز گشته راه عدم پیمودند و کاری از پیش نرفت اولیای دولت شکسته
و پریشان خاطر گردیده اهل تبریز قلق و اضطراب آغاز نهادند چون تسخیر این قلعه گردون اساس در مشیت خالق
الجن و الانس موقوف بزمان خجسته نشان شهریار ظفرقرین سعادت قران اعنی حضرت ظل اللهی بود و صبح
اثر بسعی و اهتمام شاهزاده عالمیان و غازیان نصرت نشان که درین مدت بظهور می پیوست مترتب نشد
مجملا از تسخیر قلعه یاس و ناامیدی دست داده لشکر روم قریب بشهر شده بودند امر عالی بنفاذ پیوست
که اهالی و موالی و اصحاب شهر کوچ کرده بجانب دار السلطنه قزوین روند و امرا و اعیان حسب الفرمان قضا
جریان روانه قزوین شده بسیاری از اوسط الناس بمواضع و محال قریبه و بعیده شهر پراکنده گشته
شهری بدان عظمت در یکشبانروز چنان خالی شد که مضمون لیس فی الدار غیره دیار مناسب حال آن روضه جنت
مثال گردید بعد از رفتن تبریزیان رایات جلال نیز کوچ کرده از روم دول در مار نهضت نمودند که بعد از
آنکه بکیفیت و کمیت لشکر روم اطلاع حاصل آید در امر محاربه بدانچه مقتضای وقت و صلاح دولت باشد
بعمل آید روز دیگر فرهاد پاشا بحوالی شهر رسیده در چرنداب نزول کرده ذخیره و یراق سالیانه که همراه
آورده بود بقلعه ریخته از لشکریان جمعی که از قلعه داری که نستوه آمده بودند بیرون آورده جمعی دیگر را
در قلعه گذاشت و خاطر از مهمات قلعه جمع کرده بلا توقف کوچ کرده معاودت گزید چند روزی که در تبریز
بود ایلچی بار دوی معلی فرستاده بعلی قلیخان و امرای قزلباش مکتوبی در باب صلح نوشته بود مضمون
آنکه از روزی که فیما بین پادشاهان باعث فساد مفسدان شورش و فساد بهم رسیده از جانبین چندین هزار نفس

قال کلمتین ضایع و نابود گشته هرچند از اینجانب کلمهٔ صلح در میان آمده خاطرنشان کردیم که هر محل که بتصرف
عساکر آل عثمان درآید قانون سلسلهٔ عثمانی نیست که دست ازان باز دارند و سعی نمایند که محلی دیگر از تصرف شما
بیرون رود و امرای قزلباش لجاج و عناد آغاز نهاده راضی بآن نمیشدند و در هر سال ولایتی از دست میدادند
تا آنکه شهر تبریز که پای تخت پادشاهان ایران بود از دست دادند اگر بهمان دستور عناد و کلفت در میان
باشد و این معنی بظهور آید سال دیگر باردبیل و عراق سرایت مینماید چون نمک پروردهٔ آن دودمانند نصیحت ما
خیرخواهان را قبول کرده راضی بصلح شوند و شاهزادهٔ نامدار را بصلح راغب ساخته قرار دهند که چون بی اتفاقی
لشکر قزلباش و اختلال حال ایشان بر اهل روم ظاهر شده تسخیر ملک ایران را سهل و آسان انگاشته اند مقتضای
عقل و صلاح دولت اینست و ارادهٔ رفیعه آنست که از لجاج و عناد گذشته با حضرت خواندکار طرح دوستی
اندازند و بهر طریق توانند در استرضای خاطر او کوشیده آثار دوستی بظهور آورند که اینجانب و سایر خیراندیشان
اینطرف باعث شده محضا بجهت حصول نیکنامی و ترفیه حال خلایق و عباد الله معاملهٔ صلح را استحکام دهیم که من بعد
ترک نزاع و جدال نموده شود چون نوشتهٔ فرهاد پاشا رسید بعضی از امرا که راکب مرکب جهل و غرور بودند میگفتند
مطلب فرهاد پاشا ازین گفتگو اینست که چون مراجعت لشکر روم واقع شود از جانب قزلباش تعرض بجانب قلعه
تبریز نرود و قلعه باین تدبیر سالم ماند فرصت را از دست نمیباید داد بعد از مراجعت ایشان بپای قلعه رفته در
تسخیر آن میباید کوشید و بعد از تسخیر قلعه در زمستان که رومیان در قلاع خزیده اند قدم بولایت ایشان نهاده
آتش نهب و غارت در آن دیار میباید افروخت نواب جهانبانی که از غایت آزردگی که از بی اتفاقی طوایف
قزلباش و عدم موافقت ایشان داشت و بنظر تدبیر و تامل ملاحظه نمود از بدایت حال که رومیان ابواب
نزاع و جدال گشوده اند تا غایت هر سال مملکتی از دست رفته و طوایف قزلباش از غایت نفاق و شقاق
در مقام اتفاق نشده اند و یک موضع از مواضع مفتوحهٔ رومیان استرداد ننموده اند و اگر یکدو سال دیگر برین نهج
گذرد قصور تمام بدین دولت راه مییابد رجوع بعقل دوربین کرده این امر را از عناد و مخالفت امرا دانسته بر
خلاف صوابدید امرا استحسان دوستی آمیز پاشا گفته موافق مدعا جواب نوشته قبول مصالحه نمودند مشروط برآنکه
ولایت تبریز چون کورخانهٔ قدیم قزلباش است هر آن تا ممکن و مقدور است سعی بظهور خواهند آورد در میان
دست ازان باز دارند و فرهاد پاشا دیگر باره کس روانه نموده اظهار کرد که اگر یکی از شاهزادگان کامکار را جهة
استحکام مبانی دوستی بخدمت خواندکار فرستند که در سلک سایر فرزندان پادشاه منسلک بوده باشد ممکن است
که ولایت تبریز را بشاهزاده مسلم دارند و بدون آن صورت پذیر نیست چون در نظر عقل بعید مینمود نواب
جهانبانی قایل بفرستادن شاهزاده شد و علیقلیخان ف[illegible] علی نیز درین امر با نواب جهانبانی اتفاق نموده قرار
دادند که سلطان حیدر میرزا را که پسر کوچکتر نواب جهانبانی بود بخدمت خواندکار فرستند هرچند این معنی
مخالف طبع شاه و سپاه بود اما در آنوقت بجهت حفظ حال شیعیان و ترفیه احوال رعایای شکسته بال و پریشان

بمرتبه وجوب رسیده بود و چون ایلچی بازگشته فرهاد پاشا از مکنون ضمیر نواب جهانبانی خبر یافت که برخلاف رای
متخالفه قزلباش با خوندگار روم در مقام دوستی و اتحاد در آمده اند استحسان آنحضرت نموده گفته بود که کاش
قبل از تسخیر تبریز درین مقام در می آمدند و چون فرهاد پاشا این معنی را سرمایه افتخار میدانست که بوسیله او پادشاهزاده
از دودمان قدسی نشان صفوی بخدمت پادشاه روم رفته موجب ازدیاد رفعت و عظمت شان پادشاهان
آل عثمان گردد درین باب اصرار نموده ولی آقا چاشنی گیرباشی را که از آقایان معتبر روم بود بجهت آوردن
شاهزاده عالیمقدار و قرارداد صلح و صلاح بخدمت نواب جهانبانی فرستاد و ولی آقا در بلده گنجه بپایه
سریر اعلی رسیده ابلاغ رسالت کرد نواب جهانبانی او را در مجلس علیقلیخان سپرده بکمال اعزاز و احترام
بتعظیم رسیده فرهاد پاشا بارزن الروم رفته و در انجا قشلاق کرده منتظر بود ایلچی و آوردن شاهزاده
بود مکرر امکاتیب نوشته اعلام کرد که نوعی نمایند که قبل از آنکه در سال آینده حرکت لشکر روم واقع شود
ایلچی خود را با نامه دوستی و تحف و هدایای لایق و شاهزاده نامدار روانه نمایند که اینجانب دامن بر میان زده
بدرگاه اعلی پادشاهی رفته مقدمات صلح را استحکام دهم و نوعی نمایم که حضرت خواندگار ولایت تبریز را
داخل شاهزاده مسلم دارد نواب جهانبانی بر وجه مذکور بامر خیر انجام مصالحه راغب گشته و قرار یافت
که عنان عزیمت بصوب عراق معطوف داشته در انجا یراق و سامان شاهزاده را سرانجام داده با ایلچی
کاردان و نامه صداقت بنیان روانه مقصد نمایند و چون میل سیر اصفهان که از منزهات جهان و از بلاد مشهوره
ایرانست و بسرکاری عالی الحضرت اختصاص داشت بسیار داشته و در خاطر خطیر تصویر یافته بود که متوجه
اصفهان گردیده چند روزی دران بلده دلگشا بعشرت و شادکامی پرداخته خاطر شریف را از مشاغل
روزگار آسودگی بخشیده مهمات فارس و کرمان و یزد و کوه گیلویه و خوزستان و الکه [illegible] را که در دست
اقتدار طایفه افشار و ذو القدر بود بجهة هرگونه حوادث مختل گشته حکام خودرای انجحال سر از گریبان خود
سری و طغیان برآورده بودند انتظامی دهند امام قلیخان را بخلاع فاخره و نوازشات و اوزه سربلندی داده
مجدداً اینک مهمات سرحد قراباغ را بعهده و اهتمام او کرده سایر مهمات و معاملات آذربایجان را موقوف بامر
مصالحه کردند که بعد از آنکه این امر خیر انجام سرانجام یابد در هر باب آنچه صلاح دین و دولت باشد بعمل آید
پس عزیمت از بلده گنجه کوچ کرده در اوتچمه نام محلی نزول اجلال فرمودند درین اثنا از نیرنگ سازی
چرخ شعبده باز قضیه شهادت آن شاهزاده کامکار بوقوع پیوست

ذکر شهادت یافتن نونهال چمن و کامرانی اعنی نواب جهانبانی تیغ غدر سرکرده مدبران ناپاک خدا وردی دلاک از تاثیر انجم و افلاک

چون عادت سپهر جفاکار و اقتضای افلاک کج رفتار آن بوده است که هر نخل مرادی که از جویبار عز و علا
سر کشیده به ثمره مراد بارور گردد عنقریب از آفت صرصر بیداد حوادث دوران از پای در آید و هر ذی
شوکتی که با عروس دولت دست اشتیاق در کمر زده هم آغوشی گزیند عاقبت از کید و مکر روزگار شاه

مهر افروز امل را به سه طلاق در گوشه چادر بسته بحرمان ابدی گرفتار آید مصداق این مقال قضیه هایله شهادت شاه
غفران مآل اعنی نواب جهانبانی است که در حدود گنجه از اقتضای قضا بوقوع پیوست شرح این واقعه غریبه عبرت
افزا آنکه چون عزیمت عراق تصمیم یافته از گنجه طبل رحیل کوفته در چشمه بری حرد نزول اجلال واقع شد در شب
نواب جهانبانی بمنزل علی قلیخان رفته تا نصف شب در آنجا بتجرع شراب ارغوانی عشرت آرا و صحبت پیرا بودند
و نصف شب مست طافح از منزل او بیرون آمده با چند نفر از ملازمان و غلامان خاص که در خدمت بودند
به دولتخانه عالی تشریف آوردند چون قصد رفتن حرم نمودند اما چون واقعه شهادت آن سرور ریاض سلطنت و کامرانی
در لوح قضا رقم پذیر کلک تقدیر شده بود دست حادثه گریبان آنحضرت را گرفته به الاجوقی که خوشخانه بود و خواجه
خاص را بسته بودند برده و در آنجا رخت خواب طلبیده و بر بستر استراحت خفت خداوردی دلاک ناپاک که
پسر یتیم مجهول النسب الاب بود و در دارالسلطنه قزوین دلاکی مینمود و در ایام طفولیت شرف ملازمت شاهزاده
نامدار دریافته بود و از آنجا که طبع صبیان با یکدیگر الفت دارد توجه خسروانه شامل حال او گشته خدمت دلاکی
او مستحسن افتاده بود و چند سال بود که در خدمت شاهزاده نشو و نما یافته کمال محرمیت داشت و بیمن شفقت
عالی مرجع اعاظم و اعالی و صاحب ثروت و سامان شده بود نزد امرا و ارکان دولت معزز و گرامی بود
خبث باطن و بد نهادی او را بر این داشت که مرتکب این فعل شنیع گشته آن نهال چمن آرای دولت و کامرانی
را که در ریاض سلطنت و جهانبانی بالا کشیده شجره اقبالش بارور شده بود از پای در آورده در وقتی که
شاهزاده نامدار به الاجوق در آمده پهلو به بستر استراحت نهاد خداوردی دلاک بیرون آمده جمعی از ملازمان عالی
که همیشه در کشیک بودند و میخواستند که در حوالی خوابگاه به کشیک قیام نمایند بهانه آنکه نواب جهانبانی
با شاهدی اراده خلوتی دارند از شما حجاب میکشند از حوالی خوابگاه دور کرده نگذاشت که در آنجا باشند آنجماعت
چند نفری بیش نبودند چون حرف خلوت و حجاب شنیدند پرده غفلت بر رخساره عقل و ادراک ایشان کشیده
گشت چون احتمال امری چنان نمیدادند گفته او را اذعان نموده از حوالی خوابگاه دور شدند و آن دلاک ناپاک
نمک بحرام حوالی خوابگاه آنحضرت را از حادث و کشکچی خالی یافته خنجر از میان آن سرور ریاض پادشاهی کشیده
در عین خواب سینه و چند خنجر بر شکم و پهلوی او زده خاطر از کار او جمع نموده بیرون آمد قلیج نام پسری
از خدمتکاران که حسب الحکم بخدمت آمده بودند داخل الاجوق شده ملاحظه نمود که نواب جهانبانی در دریای
خون غوطه خورده بعنف سر از دل بر در میکشد فی الفور بیرون آمده فریاد بر آورده غلامان و ملازمان
خاصه که در کشیک بودند واقف شده هیچ کدام جرات داخل شدن الاجوق نمی نمودند زینل بیگ شربت
دار به الاجوق در آمده ملاحظه نمود که آن سرور ریاض کامرانی [illegible] سند باد حوادث از پای در آمده جراحان و حکما
حاضر ساختند چون کار از مداوا و معالجه گذشته بود باندک لحظه طایر روح شریفش باوج اعلی علیین پرواز
نمود مقیمان ملاء اعلی این مقال ادا مینمودند بیت عرش است نشیمن تو شرمت ناید * کائی و مقیم خطه خاک شوی

کسان نزد علی قلیخان و اسمعیل قلیخان که در آن وقت رکن رکین دولت بودند فرستاده و از اینحال خبر دادند
چون قرار یافته بود که قریب بصبح کوچ شود و اکثر از اهل اردو از آن حال اطلاع نداشتند ندای رحیل
در داده پیشتر اهل اردو کوچ کرده بودند که این خبر شایع شد نواب سکندرشان و مخدرات سرادق سلطنت
بفریاد و فغان در آمده نفیر ناله برنا و پیر بکره اثیر رسید امرای عظام بمنزل علی قلیخان جمع شده همگی با او
اتفاق نموده قرار دادند که او را ریش سفید خود دانسته در امور عظیم سلطنت بدانچه او مصلحت داند عمل
نمایند و از رضا و صلاح او در نگذرند صبح زود علی قلیخان و امرا بدر دولتسرای نواب سکندر
شان آمده بعد از تقدیم لوازم پرسش تعزیه آن واقعه هایله التماس سواری کردند و ادهم خان ترکمان را
بر سر نعش غفران مآل گذاشتند که متعاقب بمنزل رسانند ادهم خان باتفاق ملازمان خاصه آنحضرت را با جبه
خون آلوده بمحجه گذاشته قورچیان بدوش گرفته دو سه هزار کس در پیش با سینه‌های چاک خاک بر سر ریخته
نوحه کنان باردو رسانیدند امرای عظام از اردو باستقبال آمده چون چشم شان بر نعش محفوف برحمت حی
لایزال آن تازه نهال چمن اقبال افتاد تاجها و افسرها از سر برداشته بر زمین زدند و فریاد و فغان باوج
آسمان رسانیدند مجملا روز فزع اکبر در میان خلایق پدید آمده آسمانیان بموافقت اهل زمین مویه گری میکردند
چون نعش را بخیمه که در حوالی حرم نصب شده بود در آوردند نواب سکندرشان یعقوب و ارباب
پیتاخوان در آمده حجله نشینان سراپرده عزت بازو بهای بناخن حسرت خراشیده و بدست بیتابی
مویها کنده بر سر نعش آمدند و نوحه و زاری و گریه بیقراری آغاز نهادند و بعد از آن نعش شاهزاده را
برده بغسل صدور علما بموجب شریعت غرا بغسل و تکفین پرداختند و جمعی را قرار دادند که نعش را بشهر دار الارشاد
اردبیل برده در روضه مقدسه سلطان الاولیا در جوار اجداد عظام مدفون سازند از غرایب حالات آنکه
نصف شب خون آن شهزاده مظلوم خداوردی ناپاک را گرفته کشان کشان بر سر نعش آورده مجمل اینحال
و تفصیل این اجمال آنکه بعد از وقوع اینحال آن حرام نمک بدنهاد که قدر تربیتهای آنحضرت ندانسته بخیال
شنیع اقدام نمود بمنزل خود رفته یک کیسه زر اشرفی که تخمینا پنجاه شصت تومان میشد بهانه آنکه نواب میرزا
زمیطلبند که به پسری دهد برداشته چون از امرای عظام خصوصیت و آشنائی با اسمعیل قلیخان بیشتر داشت
پیاده و تنها بمنزل او میرود اسمعیل قلیخان با جمعی از هم صحبتان بصحبت مشغول بودند که مضطرب احوال بمجلس
می آید ایشان بعد از تواضعات رسمی از آمدن بی هنگام سوال نمودند گفت که گناهی عظیم کرده ام و خطای
بزرگ از من بوجود آمده صلاح حال من چیست بعد از تفحیص اظهار این فعل مدهش و قضیه شنیع نمود و طلب
استغاثه نمود آن ناجوانمرد را چگونه که چرا در آن وقت خون او را باختیار نریخت و خاکهای عالم بر سر او
نه بخت بعد از اظهار این حکایت غریب او را برضا قلی ولد پیری بیک استاجلو که بجای پدر اشیک آقاسی
باشی نواب جهانبانی شده بود سپرد که محافظت نموده بمنزل رساند مشار الیه او را در صندوق گذاشته با صادق

رخوت بار کرده بمنزل اورد و حسب الصلاح اسمعیل قلیخان بدو نفر ملازم خود داد که پوشیده و پنهان در میان
جنگل برده بقتل آورند ملازمان حسب الامر بجنگل برده کلید و زخم بروزده قسمت زیری که همراه داشته ایشان را از
اتمام کار او غافل ساخت و او خود در میان نی زار و سیاه آبی که بود انداخته اتفاق آن زخمها کاری
نیفتاده بود و آسیبی باو نرسید بعد از رفتن ایشان از میان نی زار و سیاه آب برآمده و سرما و مطر
در او اثر کرده بود آتشی از دور دید خود را بیتابانه بآتش رسانید اتفاقا آن آتش مشعلی بود که در خیمه نعش
شاهزاده میسوخت جماعتی از ملازمان شاهزاده که در سر نعش بودند در روشنائی مشعل او را دیده
وشناخته گرفتند چون چشم او بران نعش مغفرت مآل افتاد اشک ندامت از دیدها باریدن گرفت
از و سوال کردند که تو بدولت این شاهزاده مطاع اعاظم و اهالی بودی چرا این امر شنیع کردی گفته بود که
جمعی مرا تعلیم نموده وعدها دادند و خلاف کردند و من از بیعقلی گول خورده این عمل کردم اما گفته بمجلس
امرا آوردند او شروع در مهمل گوئی کرد حسب الامر حوالۀ دوزی برز بانش زدند چون نواب سکندر شان مرده
بود که او را بدست خویش قصاص بکنیم او را بخدمت اشرف بردند قوت تکلم و قدرت نطق نداشت
نواب سکندر شان بدست خود چند خنجر بر شکم او زدند و چند نا پاکش را ارد و بازار ریان بهار، دو بازار
برده سوخته خاکسترش را بباد فنا دادند سبحان الله آدمیزاد بوساوس شیطانی او عقل دور اندیش محرف
گشته بامور ناصواب که موجب خذلان دنیا و آخرت است اقدم مینماید سیاحان دریای تفکر شبها در بحر
این اندیشه غوطه خورده در سبب این فعل شنیع غور نموده اند اصلا سفینه فکر شان بساحل مقصد نرسیده و در
بیدای عالم تدبیر پیک خیال را بهر طرف دوانیدند خبری از نتیجه کار نیافتند مجملا صورت مدعا در پردۀ خیال چهره
نمود ساعت بساعت حیرت بر حیرت می افزود و اصلا سببی که موجب تشفی خاطرها شود ظاهر نمیشد از افواه
والسنه ارباب و اصحاب کیاست وجوه متخالفه درین باب مسموع شده چون ایراد آن ناگزیر واقعه نویس است
بتسویدان می پردازد از قول جمعی که در حواشی بزم عزت راه داشتند چنین معلوم شد که خداوردی دلاک
برضاعلی اینانیلو که از ساده رخان صاحب جمال بود تعلق و تعشق مفرط داشته و گاهی بمطایبه در عالم مستی
در مجلس عالی باظهار ما فی الضمیر جرات میکرد و نواب جهانبانی شبی با او خلوت نموده خداوردی هر چند
خواست میرزا را بسخنان هزل آمیز از سر این اراده بگذراند مفید نیفتاد و عکست که آخر این انتقام از و کشیده
میرزا حمل بظرافت و خوشطبعی دیگر تقریر نموده که اسمعیل قلیخان را از شفقتهای نمایان که از نواب میرزا
بعلی قلیخان بظهور میرسید و رتبه تقدم و بزرگی نسبت باو یافته خاطر خاطر خانی شده بود رشک و حسد دامنگیر
گشته جهت تضیع علی قلیخان را ضی با فنا و اعدام آن شاهزادۀ نوجوان شده خداوردی را تحریک این امر
نموده، قتل او را بعد از قضیه بمنزل اسمعیل قلیخان و پنهان داشتن او و مشار الیه را دلیل این معنی ساختند و بعضی
دیگر را گمان شد که علی قلیخان و اسمعیل قلیخان و محمد سار و سولاغ جهت آنکه نواب میرزا رفتی که باسم مرتضی قلیخان

ترکمان نوشته او را از دامغان باز دو طلب نموده بودند و از امرای مذکوره و جمعی که مصاحب شاهزادی
میرزا بودند مخفی داشته بود و ایشان را گمان شده بود که میرزا نسبت با ایشان بی التفاتی خواهد کرد و در
مقام دفع ایشانست انها پیش دستی نموده و با یکدیگر اتفاق کرده خداوردی را باین قضیه اغوا نمودند
اسمعیل را دلیل قول خود می ساختند که بعد از قضیه مذکور با وجود ضدیت و نفاقی که با هم داشتند
در تحمل مشاغل امور دولت با یکدیگر اتفاق نموده در مقام منازعه شدند و اسمعیل قلیخان بوکالت
و بزرگی علی قلیخان راضی شده طرح دوستی با هم انداختند و چنین واقعه عظمی را سهل و آسان انگاشته
خداوردی دلاک را بحرف و حکایت بکار داشتند و نواب ابو طالب میرزا را که کودک خورد سال بود
بجای آنحضرت اختیار نموده سلطنت او را با خود مخمر ساختند راقم حروف از میرزا لطف الله شیرازی
که وزیر نواب عالی بود شنیدم که بعد از قضیه میرزا نقل میکرد که نواب میرزا با خواتین بی التفات
شده بود چنانچه درین دو روز که از گنجه بیرون می آمد مرا در حمام طلب نموده گفت که ما در خدمت این
دو جوان هیچ وجه تقصیر کرده ایم که حالا چون ما تشنه شده در مجلس شراب بسر ما داد مطلبند یعنی قصد
قتل ما دارند در آنوقت خداوردی سر او را میتراشید و این حکایت می شنید محتمل که از جهل و نادانی
بدیشان تقریر کرده باشد و ایشان درین مقام آمده خداوردی را فریفته باشند و آن نادان بی عاقبت از
سلک عقل دور افتاده بتعلیم امرا ارتکاب این عمل نمود هر چند در نظر عقل بعید مینماید که امرای مذکور که مربای تربیت
آنحضرت بودند و قدر تربیتهای آنحضرت را ندانسته چنان گوهر گران بها را که سرمایه عالی بود چنین رایگان
از دست دهند آیا چرا در امثال این گونه حرام نمکی خوض نمودند و چگونه از مرشد عقل و پیر خرد رخصت یافتند که
خود را بدنام دنیا و آخرت ساخته مرتکب چنین فعل قبیح شوند بالجمله آنچه در خاطرها قرار گرفته بود راقم حروف
از مردم دور و نزدیک شنیده بتحریر آن پرداخت علی ای التقادیر امرای مذکور بعد از ین سال بسر نبردند ایزد
تعالی که منتقم حقیقی است حضرت اعلی شاهی ظل الهی را توفیق داد که در همان زودی از مشهد مقدس معلی
تشریف آورده جزای بدکار را در کنار ایشان نهادند چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت

ذکر کور گردانیدن شاهزاده سعادت نشان ابوطالب میرزا و اختلال او باقتضای خالق ارض و سما

بعد از وقوع واقعه عظیمه شاهزاده غفران پناه نواب سکندر شان امرا عظام را حاضر ساخته بنصایح دلپذیر
گوش هوش آنها را گرانبار گردانیده در دفع خصومت و یکجهتی و موافقت و اتفاق و یکدلی ایشان
خصوصا رفع کلفت و عنادی که شاملو و استاجلو را با تکلو و ترکمان هست مبالغه بسیار نمودند و اراده خاطر
اشرف آن بود که بنفس شریف متکفل امر سلطنت گشته بنا بر بعضی از مصلحتهای باطن که در آنوقت که اظهار آن
مناسب نبود نشد هیچکس از فرزندان کامکار شاهزادهای نامدار را بسمت نیابت مهام دیوان اعلی و رتبه
ولیعهدی موسوم نگردانیده چه بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی که بعد از نواب غفران پناه فرزند اکبر ارشد

بودند در خراسان تشریف داشتند و مرشد قلیخان و امرای خراسان که در ملازمت آنحضرت می‌بودند با امرای عراق مخالفت

می‌ورزیدند و ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا بجهة حداثت سن و طفولیت در آنوقت شایستگی رتبه عظیم القدر

ولیعهدی نداشتند مع ذلک طهماسب میرزا بجهة آنکه تربیت کرده طایفه ترکمان و تکلو بود و در این هنگام

در قلعه الموت بدست طایفه استاجلو محبوس بود و چون اراده ازلی و تقدیرات لم یزلی بدان تعلق گرفته بود که عنقریب

آفتاب دولت جهانگشای حضرت شاهی ظل الهی از افق خراسان طالع گشته ساحت ملک ایران را با نوار

معدلت و جهانگشایی بیاراید و تدارک اختلال احوال ایرانیان و ترفیه حال زیردستان برای ملک آرای آنحضرت

منوط و مربوط گشته بود زمانه اسباب آنرا بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام میداد مصراع فکر و اعطا

دیگر و سودای عاشق دیگر است لهذا عقلای زمان آنچه موافق مطلب خود می‌اندیشیدند برعکس مقصود نتیجه

میداد مجملا امرای درگاه که صاحب اختیار دولت بودند مخالفت رای جهان آرای اشرف اختیار نموده با

یکدیگر مواضعه کرده مصلحت خود در آن دانستند که ابوطالب میرزا را که در خدمت والد ماجد بود تربیت نموده

بجای شاهزاده مغفور ولیعهد گردانند و زمام مهام سلطنت و فرمانروایی که بکف اقتدار و اختیار خود داشته

باشند و نواب سکندرشان بجهة اموری که سبق ذکر یافت تشخیص این امر را مصلحت ندانسته تاخیر در انصواب

میدیدند و بزبان الهام بیان میگذرانیدند که بر فرزند رشید تحمیم صحبت جهلاء قزلباش این قضیه آمد من بعد

بمساعدت و خودسری هیچیک از فرزندان رضا نمیدهم و راه آمد و شد قزلباش نزد ایشان مفتوح نمیسازم

امرای درگاه متفق اللفظ گشته میرزا محمد را که در آنوقت مستوفی الممالک بود وسیله ساخته عرض کردند که نواب

جهانبانی چند سال بود که حسب الاشاره همایون اعلی رانق و فاتق امور سلطنت و متکفل مهام خلافت و پادشاهی

شده آوازه اقتدار و اعتبار او باطراف و اکناف رسیده بود این واقعه هایله پیش آمده خبر بدوست و دشمن

و اگر متعاقب خبر جلوس یکی از شاهزادگان کامکار عاجلا بسرحدها نرسد محتمل است که اختلال تمام در اطراف

و جوانب وقوع یابد که نقصان دین و دولت باشد و صلاح دولت قاهره آنست که یکی از شاهزادگان نامدار

که شایستگی سلطنت و پادشاهی داشته باشد عاجلا مرتبه ولیعهدی معزز و گرامی گشته زیاده از نواب غفران

پناه در اختیار و اقتدار او کوشیده شود که صریحا آوازه جلوس او بسرحدها رسد و چون شاهزاده فلک

اقتدار عالیمقدار اعنی حضرت اعلی شاهی که فرزند بزرگتر است در خراسان تشریف دارند مع ذلک امرای

آن ملک آنحضرت را بدار السلطنه خراسان موسوم گردانیده در موکب عالی بضبط آن ممالک مشغولند و ابوطالب

میرزا در موکب همایون حاضر است او را بدین رتبه نامی گرامی گردانند و میرزا محمد بلطایف الحیل آن مقدمه را از بور

دلایل معقول آراسته در باطن حقیقت مآب نواب سکندرشان جلوه داد و نواب سکندرشان چون تمامی

امراء و اعیان را بالطبع طالب این مقصد یافت باکراه سر رضا جنبانیدند و اول خطایی که امرا اندکور را در انتظام

امور دولت و اقبال بود این بود که در عاقبت این امر خوض نکردند و دیده بصیرت شان از مشاهده انوار

دولت و کامرانی حضرت شاهی ظل الهی خبر کیفیت واقعه برایشان پوشیده گشت که ساحت خلافت جهانداری را
با شعشعه نیر عالم افروز سلطنت همایون از چراغ بی فروغ دیگری چه روشنی افزاید و کرم شب تاب در برابر
انوار آفتاب ظلمت سوز افق سعادت چه پرتو اندازد چه اظهر من الشمس بود که هرگاه ماهچه خورشید مثال
موکب همایون از مشرق خراسان طلوع نموده بساحت ملک عراق و آذربایجان پرتو ورود اندازد طوایف ولایات
مراجع اطاعت و انقیاد امری بظهور نمیرسد و قرارداد خاطر ایشان شده بود که امرای خراسان خصوصاً مرشدقلیخان
که در مشهد مقدس لله و رکن السلطنت حضرت اعلی بود و در آن ولایت حاکم علی الاطلاق بمظنه آنکه مبادا آن اختیار
و اقتداری که در خراسان دارد بپایه سریر اعلی نداشته باشد اراده آمدن عراق نخواهد کرد و نبندگان حضرت اعلی
را سرمایه خود ساخته عروس سلطنت خراسان در نظر او جلوه داده نخواهد گذاشت که از آن ولایت بممالک دیگر توجه
نمایند ندانسته که شهباز بلند پروازی که عقاب اوج کمال را قابل صید خود نمیداند چگونه بشکار صعوه التفات
نماید بیت ز آب خرد ماهی خرد خیزد • نهنگ آن به که با دریا ستیزد • مجملا امرا از خود رای بعد از استجازه از نواب
سکندر شان بباغی که اختیار کرده بودند در [?] رجائی شاهزاده را بخدمت والد نامدار بردند که بدست
اشرف تاج کیوان ابتهاج که تا غایت بر سر خود نهاده بود بر سر او نهاده کمر خنجر مرصع و کمر شمشیر مرصع و لباس
و خلعتهای فاخره در وی پوشیده برتبه ولیعهدی معزز و گرامی گردانید مقرر شد که ملازمان شاهزاده مغفور
و ارباب مناصب دیوان اعلی بهمان قانون و قاعده در خدمت او بوده باشند و اموال و اسباب بیوتات سرکار
او بسرکار نواب میرزا تعلق گرفت و همگی امرا و اعاظم و اعیان قزلباش که در آن وقت در پایه سریر اعلی بودند برسم
و قاعده معهود این دودمان پای بوس کرده تهنیت و مبارکبادی بجا آوردند و احکام باطراف و جوانب فرستاده
خلایق را از جلوس شاهزاده خبر دادند و در آن منزل امام قلیخان و امرای قراباغ رخصت یافته باقطاعات خود
شتافتند و از آنجا کوچ واقع شده متوجه دار الارشاد اردبیل شدند چون میرزا محمد در حصول مطلب امرا
سعی موفور بظهور آورده بود رای علیقلیخان و امرا بدان قرار گرفت که او را بوزارت دیوان اعلی منصوب گردانیده
زمام مهام دیوانی را بکف کفایت و قبضه درایت او نهند و او متقبل شده بود که در رواج مهام سلطنت و توفیر
مال دیوانی سعی نموده متکفل امور دولت باشد و لهذا بدین پایه ارجمند اعتلا یافته من حیث الاستقلال متصدی
مهام دیوانی گشت و اعتماد الدوله ملقب یافت چون امرای مذکور از مسلک حق عدول نموده بهوای نفس خود عمل
و وضع شی در غیر موضع خود کرده مصلحت کار خود را بر صلاح دین و دولت مقدم داشتند لاجرم تحریک کار
پردازان قضا و قدر اسباب ادبار خود سرانجام داده در تخریب دولت خود کوشیدند و کیفیت مراد ایشان
مخالف نشست و از دست روزمانه رسید آنچه بایشان رسید و در همان وادی [?] که خود قرار گرفته
بر کاران خرابی عمل یافتند چنانکه از سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد القصه اردوی همایون منازل
و مراحل طی کرده بدار الارشاد اردبیل رسیدند و جسد مطهر شاهزاده سعید شهید را در جنت مراقد آبای عظام

مدفون ساخته شد و آن در گرانمایه را بخزانهٔ خاک و روح مقدسش را بمقیمان عالم افلاک سپردند نواب سکندرشان جهت ترویح روح فرزند ارجمند در روضهٔ مقدسهٔ حضرت سلطان الاولیا ختمات کلام ملک علام و اطعام فقرای انام پرداخته تصدقات بفقرا و ارباب احتیاج رسانیدند و از آنجا کوچ کرده از راه طارم و خلخال بدار السلطنت قزوین آمده دران زمستان قشلاق همایون در مقر سلطنت ابد مقرون واقع شد ذکر احوال امرای عراق و آذربایجان و فارس و کرمان از زمان واقعهٔ هایله شاهزادهٔ مغفرت نشان تا طلوع آفتاب دولت و کامرانی حضرت شاهی از افق خراسان سابقا تحریر پیوست که بعد از انهدام ترکمان و تکلو اکثر اعیان ترکمان که از معرکهٔ جنگ بیرون رفته بودند بدامغان نزد مرتضی قلیخان پرناک جمع شده نواب جهانبانی جهت تالیف قلوب الجماعت بی اطلاع امرای قم استمالت مرتضی قلیخان نوشته او را بپایهٔ سریر اعلی طلب فرموده بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده بود او بکمال استظهار و استبشار روی توجه بعراق آورده چون بری رسید خبر جانسوز محنت اندوز شاهزادهٔ مغفرت انتما و تربیت یافتن ابوطالب میرزا اختیار و اقتدار علیقلیخان و اسمعیل قلیخان باو رسیده جرات رفتن نکرده از مضرت ایشان نسبت بایل ترکمان نیز اندیشه مند بود بعزم کوچانیدن ایل ترکمانان و اهل و عیال ایشان که بیشتر در قم و ساوه اقامت داشتند از ری بالکای قم و ساوه رفته بهر کس از ان طبقه که رسید طوعا و کرها کوچانیده روانهٔ دامغان شد چند گاه که در الکای قم و ساوه بود اهالی آن ولایت بکمال ناخوشی و طغیان مرتضی قلیخان و دفع مضرت طایفهٔ ترکمان ترک و ساوری متفرق گشتند و ولیخان محمد خان ترکمان که او و پدرش چند سال حکومت کاشان کرده بودند مرتضی قلیخان را تحریک نموده که از بلدهٔ مردم کاشان که اکثر تجار و متمول هر دیار بودند پیشکش کلی توقع نماید و خود باعث آمده با اهالی کاشان غایبانه گفت و گوی کرده مردم کاشان اول حال بقدم مخالفت پیش آمده بستیزه آغاز نهادند بالآخره از خوف مال و جان باستصواب بهزاد بیک غلام که داروغه بود و میرزا احمد کفچی وزیر با او ملایمت آغاز نهاده بجهت دفع مضرت مرتضی قلیخان باو توسل جسته استدعای حضور او کردند او بصوابدید مرتضی قلیخان بکاشان رفته خود را بلطایف الحیل بکاشان انداخت و داروغه و وزیر زیاده از حسابی گرفته در آمدن او بشهر مضایقه کردند و او در منزل داروغه مهمان شده جمعی از ترکمانان کهنه قلعه باجی کاشان که از زمان محمد خان و پسران او در شهر مانده بودند و اکثر ملازمت داروغه اختیار کرده بر سر او جمع شدند و از بیرون شهر نیز در اندک روزی جمعی از ملازمان او آمدند در شهر قوت خود را از وزیر و داروغه زیاده یافته همت بر آن گماشت که شهر را از تصرف ایشان انتزاع نموده بجهت خود ضبط نماید جمعی از عمله و فعلهٔ ایشان را بدست ترکمانان گیرانیده و در آخر نیز ایشان را گرفته محبوس ساخت و مملکات ایشان را بحیطهٔ تصرف در آورده و مردم کاشان طوعا و کرها متابعت او نمودند و مشکلهای لایق کشیدند در اول حال سلوک پسندیده پیش گرفت و مرتضی قلیخان را از پیشکش گرفتن مایوس ساخت مرتضی قلیخان اگرچه باین امر راضی نبود بالضروره دست از همراهی او باز داشته با جمعی که مراقبت او اختیار نموده بودند روانهٔ دامغان شد و از آنجا چند نفر معتبر از ترکمانان

بمشهد مقدس بخدمت بندگان حضرت اعلی و مرشد قلیخان فرستاده عرض کرد که تا غایت که نواب شاهزاده
مغفور در حیات بود و چون فرزند بزرگتر نواب سکندر شان بود و رتبهٔ ولی عهدی داشت ما طریق صوفیگری
و شیوهٔ ارادت و اخلاص مرعی داشته بآنحضرت متفق بودیم و با ملازمان عالی مخالفت می ورزیدیم
اما حالا که او را این قضیه پیش آمد حضرت اعلی را ولی عهد و قایم مقام پدر نامدار میدانیم و اگر رایات نصرت آیات
بجانب عراق در حرکت آید بنهایت اخلاص و غلامی از طبقهٔ ترکمانان بظهور میرسد و ولیخان بعد از رفتن
او در حکومت کاشان استقلال یافته بتوقعات کلی از متمولین آنجا نموده رفته رفته جمعی کثیر از طوایف ترکمان
در خدمت او جمع شده بخار نخوت و غرور که در دماغ او جا داشت متصاعد گشته خود را فرمان ده مستقل
آن ملک یافت و عرضه داشت مبنی بر اظهار اطاعت و انقیاد و حسن خدمت که کاشانرا از مرتضی قلیخان صیانت
نموده بود بپایهٔ سریر اعلی فرستاده چشم آن میداشت که امرا و ارکان دولت مضایقه بملک کاشان باو نموده
حکم ایالت آن ولایت باسم او عز اصدار یابد ارکان دولت قاهره این خودسری و خودرایی از و پسندیده
اما امرا از غایت عجب و غروری که داشتند ایجاب ملتمس او را مسامحه فروتنی پنداشتند رقم ایالت کاشان
از دیوان اعلی باسم علیقلیخان شرف صدور یافت و چون ولیخان از جانب ایشان مأیوس گشته کس بخراسان
نزد مرشد قلیخان فرستاده خود را عباسی نام نهاده و سر از اطاعت و متابعت ابوطالب میرزا پیچیده
جمیع کرک یراقان امرا و ارکان دولت را که در کاشان بودند گرفته بارخانهای ایشانرا متصرف شد
و مآل حال او در ذیل دفتر دوم قلم بدایع رقم میگردد اما احوال امرا افشار را که یوسفخان ولد قلی بیک قورچی باشی
که بعد از فرار نمودن پدرش از ابرقوه بیزد آمده باتفاق محمد خلیفه افشار داروغهٔ آنجا قلعهٔ یزد را متصرف
شده و دست درازی باموال و اسباب پادشاهی و امرا در کار نموده بودند بعد از فتح ترکمان و تکلو
حسب الامر نواب جهانبانی و استصواب میرمیران مقید و محبوس بود و ولیخان حاکم کرمان باتفاق بکتاش خان
پسرش باراده یساقی از دار الامان کرمان بدار العباده یزد آمده بودند چون بکتاش خان مذکور بهوای سرکشی
و طغیان در سر داشت نام خانی بر خود نهاده در یزد بارادهای باطل و خیالات فاسد سر از جیب عصیان و بی ادبی
بر آورده یوسفخانرا از حبس و قید خلاص نموده داروغه و کرک یراقی را که از دیوان اعلی نصب شده بود
گیرانیده شعار خلاف بظهور رسانیده بود در همان اوان خبر واقعهٔ هایله نواب جهانبانی بدیشان رسید
ولیخان بازگشته بکرمان رفت بکتاش خان بنسبت مصاهرت با میرمیران کرده شیراز بیشتر در مقام
استقلال و استبداد در آمده دست تصرف بولایت مذکور دراز کرده خود را حاکم نافذ الفرمان آن ولایت
میپنداشت و یوسفخان باستصواب او بدستور سابق با برقوه رفته در آنجا لوای حکومت بر افراشت و بکتاش
خان بنا بر ظهور این اعمال از امرا و ارکان دولت قاهره خایف گشته او نیز باستصواب میرمیران بخراسان
کس بخدمت بندگان اعلی حضرت فرستاده اظهار دولت و انقیاد کرده خود را از جملهٔ عباسیان شمرد و امرار

ازتکلو و افشاران کوه‌گیلویه نیز چند گروه شده هر گروهی میری گزیده بودند طایفهٔ ذوالقدران فارس که علیقلیخان
شادی بیگلو حاکم ایشان بود هنوز شاهزادهٔ مغفور در حیات بود که با حاکم خود ستیزه آغاز نهاده آقایان
معتبر که در میان آن جماعه بودند از حکومت علیقلیخان دلگیر شده اطاعت شایسته بتقدیم نمی‌رسانیدند و میانهٔ
ایشان کدورت و نزاع واقع شده علیقلیخان بقصد ملازمت شاهزادهٔ مغفور از شیراز بیرون آمد که مهمات
خود را استحکام دهد و مفسدان طایفهٔ ذوالقدر را بجزا و سزا رساند چون بدار السلطنهٔ قزوین رسید خبر واقعهٔ
هایلهٔ شاهزادهٔ مغفور شنید توقف نمود تا آنکه موکب همایون پادشاهی بقزوین رسید بشرف پابوس
نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا مشرف شد امرا و ارکان دولت او را بمواعید دلپسند مستظهر گردانیده
مجملا مجدداً ایالت شیراز باو تفویض یافت و احکام مطاعه مشتمل بر وعده و وعید آقایان ذوالقدر عز اصدار
یافت اما آن گروه بافساد میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان جابری که آرزوی وزارت دیوان اعلی داشت و بجهه
حصول این مطلب شبها بروز آورده یک لحظه ازین فکر و اندیشه خالی نبود جمعیت نموده امرای فارس را با خود
متفق ساختند و خاطر بمخالفت علیقلیخان قرار دادند و مهدیقلی بیک شادی بیگلو را از میانهٔ خود بایالت
و خانی برگزیده یراق و اسباب علیخان آنچه در شیراز بود بحیطهٔ ضبط او درآمد همگی با یکدیگر عهد و میثاق بسته
در موافقت مهدیقلی بیک و مخالفت علیخان بیک یکجهه گشتند و علیخان که در راه این خبر شنیده با دویست
سیصد نفر از ملازمان که با او متفق بودند بخوف و دهشت منازل و مراحل نموده دلیرانه قدم بولایت
فارس نهاد و از آمدن خود آن جماعت را اخبار نمود مترصد آن بود که اختلاف در میانهٔ آن جماعت بهم رسیده
گروه گروه باستقبال او آیند و گمان آن نداشت که طایفهٔ ذوالقدر مخالفت حکم پادشاهی نمایند
تا بکوتل پایین که دوازده فرسخی شیراز است رسید کسی از مردم شیراز و سپاهی و رعیت باستقبال
نیامدند و حقیقت اتفاق آن جماعه و یکرنگی و یکجهتی مهدیقلی بیک و مخالفت علیخان بدرجهٔ ظهور رسید خوف
و هراس بر او مستولی گشت نه جرئت رفتن و نه روی بازگشتن داشت اما چون مهدیقلی بیک و آقایان
ذوالقدر را خبر رسید که علیخان بدانجا رسیده تجدید عهد و میثاق پرداخته بعزم دفع علیخان با غلبه
و ازدحام تمام از شهر بیرون آمدند علیخان علاجی دیگر نداشت پای ثبات و قرار استوار داشته با اندک
مردمی که داشت دل بمحاربهٔ آن جماعت نهاد و چون تقارب فریقین دست داد شیرازیان که اضعاف مضاعف
مردم علیخان بودند جلوریز بر سر او تاخته سلک جمعیت او را از هم پاشیده علیخان منهزم گردید و لشکریان
چون قوم و ایل و عشیرت و خویش یکدیگر بودند زیاده قتل واقع نشد اما اموال و اسباب اردوی او
بغارت و تاراج رفت علیخان از معرکه بیرون رفته جمعی از ذوالقدران تعاقب او کردند و در کوتک
زرد او را بدست آورده مقید و محبوس بشهر آورده در میدان شیراز بقتل رسانیدند و از جماعتی که
سالها نمک پروردهٔ سلسلهٔ او بودند خصوصاً مهدیقلی بیک که قوم مشارالیه و تربیت یافتهٔ او بود و نزد او همیشه

معزز و گرامی رتبه فرزندی داشت نسبت باو و دودمان او امور شنیعه بفعل آمد والحق امر ناپسندی بود
که از آنجماعت بعمل می آمد و عاجلا مکافات آن با راده منتقم حقیقی اجباران غدار یافتند چنانچه در دو هر
دو یم در محل خود سمت تحریر خواهد یافت و چون مردم شیراز بدین امر جرات و دلیری کردند از ارکان
دولت پادشاهی و ابوطالب میرزائیان خایف و هراسان گشته کس بخراسان تحت بندگان حضرت
اعلی و مرشد قلیخان فرستاده خود را در سلک عباسیان در آوردند و از آنجا رقم وزارت دیوان
اعلی بنام میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان و ایالت شیراز باسم مهدیقلیخان آمد اما ایشان ملاحظه جانب
نواب سکندرشان کرده در فارس تغیر خطبه و سکه نکردند و رعایت هر دو جانب میکردند و در
دارالسلطنت اصفهان نیز فرهاد آقای غلام که چند سال از جانب شاهزاده مغفور حاکم و صاحب
اختیار آنملک بود قلعه در کمال متانت و استحکام در حوالی نقش جهان ترتیب داده او و قلعه و یراق
قلعه داری بقدر احتیاج سرانجام داده بود درین هنگام که قضیه هایله شاهزاده مغفور وقوع
یافت و علی قلیخان فتح اغلی وکیل مطلق العنان بود و میرزا محمد از جانب علی قلیخان داروغه اصفهان
شده بود میانه او و فرهاد آقا وحشت و نزاع پدید آمد فرهاد آقای مذکور و کلای او را زیاده
مدخلی نداده بود بجانب او اعتمادی نداشت و از میرزا محمد نیز بنسبت نحوست مزاجی گمان داشت بهانه دفع
مضرت طایفه ارشلو در استحکام قلعه و حفظ حال خود کوشیده میخواست که تابع امر و نهی ارکان دولت
ابوطالب میرزا باشد و در آذربایجان نیز بعد از قضیه نواب میرزا هر سرداری در سر سودای خودسری افتاده مقید
بحکم فرمان پادشاهی نشده هر کدام ولایتی را که توانستند بضبط خود در آورده اطاعت یکدیگر میکردند و جعفر
پاشا که در قلعه تبریز بود فرصت غنیمت شمرده اطراف و جوانب آنملک را ضبط نموده اکثر محال آذربایجان از تصرف
قزلباش بیرون رفت مجملا احوال مردم آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و کوه گیلویه و خوزستان از
انتظام افتاده رعیت آن ولایت بجهة استیلای سپاهیان چون گله بی شبان بی سر و سامان بودند و انتظار
لطیفه غیبی میکشیدند که نسیم عنایت الهی بوزیدن آمده در اواخر سال طنطنه رایات جهانگشای حضرت
اعلی شاهی ظل الهی در ممالک عراق بلند آوازه گشته سایه عاطفت بر مفارق ساکنان ملک ایران
گسترده و آن اختلال روی در کمی آورد و چمن اقبال بیزوال شاهی در اندک زمانی مساحت ملک ایران
که از خشک سال حوادث و نوایب از نزاهت و خرمی افتاده بود طراوت و خرمی گلزار ارم یافت ذکر احوال
امرا و ارکان دولت نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا اما احوال ابوطالب میرزا و ارکان دولت
او آنست که در اول حال که بدارالسلطنت قزوین آمده اقامت نمودند چنان از باده نخوت و غرور
سرمست بودند که هیچکس را در نظر نمی آوردند و اصلا احتمال نمیدادند که مخالفت ایشان در صفحه خیال
هیچ متنفسی نقش پذیر گردد و گمان نمیبردند که مرشد قلیخان با اندک مایه مردمی که دارد جرات آمدن عراق

نموده نواب کامیاب اشرف را بعراق آورد چون زمستان بآخر رسید و نوروز عالم افروز سال تنگوزئیل
سنه خمس و تسعمائه روی نموده دماغ روزگار از عطر گلهای باغ بهار عنبرآگین گشت روز بروز از
جانب کاشان و اصفهان و یزد و شیراز و کرمان اخبار مخوفه که بسمت گذارش یافته برسیدن گرفت
اندکی از باده غفلت هشیار شده در مقام انتظام حال و تدارک اختلال احوال بهر دیار گشتند اما چون
عهد دولت ایشان سپری گشته اسباب دولت و کامرانی حضرت شاهی ظل اللهی سرانجام می یافت هر نقش
مرادی که از کعبتین طالع بر تخته نرادی ایشان می افتاد برعکس مطلوب نتیجه میداد میر جعفر قزوینی را که سابقا وزیر
فرهاد آقا بود و در آواخر متصدی قزوین شده بود جهة آوردن فرهاد آقا باصفهان فرستاده احکام استمالت
باسم مشارالیه عز صدور یافت و پیرقلی ولد شاه قلی سقا را که با سلسله قلی بیک قورچی باشی و جماعه افشار
ربط تمام داشت بدار العباده یزد نزدیک بکتاش خان فرستاده که او را از وادی خلاف گذرانیده
مطیع و منقاد ابوطالب میرزا گرداند و اردوی همایون به ییلاق خراسان رفته چندگاه در آنجا بسر بردند
و میر جعفر مذکور آمده فرهاد آقا را آورد و او محقر پیشکشی بخدمت شاه و شاهزاده گذرانید اما بعلی قلیخان
و اسمعیل قلیخان و میرزا احمد وزیر برسم تحفه و ارمغانی مبلغهای کلی داده مجدداً نوید حکومت اصفهان
یافته در رخصت انصراف استعجال تمام داشت تا آنکه هر روز خبر موحش از طرفی می آمد که مکروه طبع
امرا و ارکان دولت بود در کل مواد برای تدبیر میرزا محمد وزیر عمل مینمودند و چون زمانه کفیل سرانجام اسباب
سلطنت و پادشاهی و متضمن انتظام مهام خلافت و شاهنشاهی نواب کامیاب شاهی ظل شده بود آنچه در انتظام
امور دولت و انعقاد قواعد ملک و دولت می اندیشیدند برعکس مطلوب نتیجه داده هیچ تدبیر ایشان موافق
تقدیر نیفتاد درین اثنا میانه شاملو و استاجلو اندک غبار نقاری ارتفاع یافته بسعی محمدی بیک یساول سولاغ
رفع آن شد و ماده نزاع آن بود که نواب غفران پناه جهانبانی ایالت ولایت همدان را به پیر غیب خان استاجلو
تفویض نموده بود و درینوقت اسمعیل قلیخان شاملو اراده نمود که ایالت آن ولایت بشاه وردی خلیفه که
برادر بزرگتر او بود تفویض یابد علی قلیخان چون از صوابدید او تجاوز نمیتوانست کرد و با پیر غیب خان نیز
سو مزاجی داشت راضی باین معنی شده رقم ایالت همدان را باسم شاه وردی خلیفه عز اصدار یافته مشارالیه
روانه آنصوب شد پیر غیب خان ازین معنی آزرده خاطر گشته اگرچه اظهار انقیاد نمود اما دست از
مملکت کوتاه نمیکرد و در منازل حاکم نشین اقامت داشت و بیرون نمیرفت و شاه وردی خلیفه خود
مرد دولتمند خداشناس بود اما جهلاء شاملو که اقوام و ملازم او بودند بگفت و گو در آمده اراده نمودند
که او را جبراً و قهراً از همدان بیرون کنند پیر غیب خان که طینت او از عجب و غرور سرشته بود و از شاه وردی
خلیفه جلالت و قوت در آنوقت بیشتر داشت تاب تسلط ایشان نیاورده از آزردگی که داشت تمکین ایشان
نکرده کار بنزاع و جدال انجامیده زیادتی از طرف استاجلو شد فی الجمله باعث خفت شاه وردی خلیفه شده

و چون این خبر بار دو رسیده اسمعیل قلیخان با طایفه شاملو سوار شده اراده قتل همدان و تنبیه و تادیب نقیب خان
نمود علی قلیخان بملاحظه خاطر اسمعیل قلیخان و اینکه میان شاملو و استجلو نزاع واقع نشود انواع ملایمت
و فروتنی کرده او را ازین اراده منصرف ساخت و مستقل شد که خود رفته شاه وردی خلیفه را در حکومت
آنجا متمکن سازد و نقیب خان را گرفته بدست او دهد اسمعیل قلیخان ملتمس او را مبذول داشته ترک رفتن
کرد و علی قلیخان با جمیع امرا روانه آنصوب شد اما قبل از ورود او مصلحان طرفین میان در آمده فیما بین
ایشان کرک آشتی واقع شده بود و نقیب خان ترک حکومت همدان نموده ازان ولایت بیرون
آمده بود در راه بعلیقلیخان اندیشه تمام داشت از ییلاق خرقان باتفاق برادران و چند نفر از
جوانان استجلو که ملازمان قدیمی او بودند احمال و اثقال خود را انداخته از اردو فرار نموده راه خراسان
پیش گرفت و چند روز از حرکت نیاسوده در مشهد مقدس بشرف پابوس اعلی شاهی و شرف ملاقات
مرشد قلیخان فایز گشته او را بآمدن عراق راغب ساخته بی انتظامی دولت ابوطالب میرزا و اختلال
احوال عراق را چنانچه بود خاطر نشان کرد و در ایامی که اردوی همایون در ییلاق خرقان بود عاشور
آقا نامی از جانب حضرت اعلی شاهی ظل الهی و مرشد قلیخان بعراق آمده کتابات آورد بیان آنجمله
بر سبیل اجمال آنکه چون خبر واقعه هایله نواب غفران پناه جهانبانی بمشهد مقدس رسید و از اطراف و جوانب
عراق و کرمان و فارس عرایض اخلاص آیین ورود یافت مرشد قلیخان که مرد عاقل کاردان بود خواست
که یکی از مردم روزگار دیده صاحب هوش را بعراق فرستد که اوضاع درخانه و ارکان دولت و حقایق
حالات اردو و امرای عراق را کما هو واقع فهمیده بعرض رساند که بعد از معاودت او آنچه صلاح دولت
دانند عمل نمایند عاشور آقای مذکور را بدین خدمت مامور ساخته روانه نموده و عریضه داشتی از جانب حضرت
اعلی بخدمت والده نامدار مشتمل بر پرسش واقعه هایله برادر بزرگوار و اظهار اشتیاق نوشته و مرشد قلیخان
نیز عریضه اخلاص فرستاده کتابات بحضرات ارکان دولت مشتمل بر مواعظ و نصایح نوشته خلاصه مضمون
آنکه چون چند سالست که باقتضای اوضاع فلکی و افساد مفسدان طرفین میان امرا عظام عراق و خراسان
وحشت پدید آمده انواع خصومت بظهور آمده و اینمعنی باعث فساد کلی شده از بی اتفاقی و نفاق لشکر
امرا و ریش سفیدان طوایف اعادی دست تطاول جابجای ملک دراز کرده اختلال تمام بامور سلطنت
و پادشاهی راه یافته الحال چون باقتضای قضا قضیه هایله شاهزاده مغفور بوقوع انجامیده و الیوم حضرت
اعلی شاهی ظل الهی که در مشهد مقدس تشریف دارند و پسر بزرگتر نواب سکندر شانند و بمرتبه رشد
و تمیز رسیده آثار جهانبانی از ناصیه همایونش پیداست متوقع از حضرات ارکان دولت آنست که
بعد الیوم بساط مخالفت در نوردیده همگی سر از یک گریبان برآوریم و با همدیگر اتفاق نموده در امور سلطنت
و پادشاهی و دفع اعادی و انتظام مهام ممالک بهر طریق رای و صلاح دولت قاهره باشد مصلحت یکدیگر

بعمل آوریم و دودی را از میانه قزلباش براندازیم چون عاشور آقا بقزوین رسید قورخمس خان شاملو که بجهة حراست
پای تخت همایون در شهر مانده بود او را آگاه داشته حقیقت را عرضه داشت نمود بعد از استجازه باردو آمد
حضرات خوانین عظام مضامین مسطوره اطلاع یافته شدند اما دیده بصیرت شان از مشاهده طریق مستقیم کور شده
گشت و چون اعتمادی بجانب مرشد قلیخان که در خدمت حضرت اعلی وکیل و صاحب اختیار مطلق بود نداشتند
و علی قلیخان فتح اعلی را در دیوان اعلی پایه قدر و منزلت بایوان کیوان رسیده زمام مهام سلطنت و
پادشاهی را بقبضه اقتدار خود در آورده بود و خود را پادشاه شان دین دیگر برادر نظر نمی آورده و میدانست
که بودن او و مرشد قلیخان در یک مکان امکان ندارد و صلاح خود را منظور داشته سخنان او را بحمل و تدویر
حمل نموده انکار بلیغ نموده اند و از جانب نواب سکندر شان حکمی باو نوشته شد که فرزند ارجمند خود سلطان
حمزه میرزا را ولی عهد و قایم مقام کرده اند چو بود و او در وقتی که متوجه محاربه تکلو و ترکمان شد وصیت کرده
که اگر در آن سفر او را قضیه واقع شود ابوطالب میرزا جانشین او باشد و حالا بنا بر قراری که طوایف قزلباش
بسلطان حمزه میرزا نموده بودند وصیت او را منظور داشته کمر خدمت فرزند ارجمند بسته بلده دیگر راضی نشوند
مرشد قلیخان را که میانه امرای عراق و خراسان ماده فتنه و فساد شده بود سرزنشها کرده از جانب امرا و ریش
سفیدان اویماقات وثیقه درین باب نوشته جمیع امرا و ریش سفیدان هر طبقه مهر بران نهاده عاشور آقا را در
کمال خفت و بی اعتباری روانه کردند اما سوای علی قلیخان و اسمعیل قلیخان و محمدی ساروسولاغ و میرزا محمد وزیر
و سایر امرا و اعیان راضی باین معنی نبودند باکراه مهر بران وثیقه نهادند جمعی بر وفق مدعا پیغامهای زبانی داده
بعد از رفتن او رای و تدبیر ایشان بر آن قرار گرفت که روانه کاشان شده آن بلده را از تصرف ولیخان انتزاع
نمایند و از آنجا باصفهان و یزد در رفته مهمات فارس را اخذ و در فیصل داده متمردان را تنبیه و تادیب نموده جمعی را که محل
اعتماد ایشان باشند بحکومت هر ولایت نصب نمایند علیخان ذوالقدر حاکم قم و مرشد قلیخان شاملو برادر اسمعیل قلیخان را
پیشتر بر ولیخان بکاشان فرستادند چون گمان نمود و اثر بفرهاد آقا داشتند بعضی از اهالی اصفهان که در اردو
بودند از فرهاد آقا شکایت داشتند محرک مصادره و مواخذه او گشته متقبل شدند که از اموال و متملکات فرهاد
آقا و اتباع و اموال او مبلغی گرانمند بحصول موصول گردانند و در همان ییلاق حرجان فرهاد آقا را گرفته
اموال و اسباب او را بحیطه ضبط در آوردند و میرزا احمد کفرانی ناظر و وزیر و صاحب مناطقه اصفهان شد
میرزا هدایت نجم ثانی را ناظر معاملات انجا کردند و ضابطان بجهة ضبط اموال فرهاد آقا تعیین کرده تا پنجاه
شصت نفر از اتباع عمده و فعله او هر یک را مبلغی گرانیده محصلان فرستادند و داروغگی اصفهان را بسید بیک
کمونه تفویض نموده روانه اصفهان کردند بعد از آن اردوی همایون کوچ کرده در عرض پنج روز بکاشان
رسیدند ولیخان حاجی چون از ایشان مایوس بود دروب شهر را مسدود ساخته یراق قلعه داری سرانجام داده دست
باموال تجار و متمولین دراز کرده بکلاز بان انعامات و آوازه داد و رفته رفته بجایی رسید که مقتضای العبد وما

فی یده کان نمو لاه انچه نزد هر کس تحمّل کرد و ملک مطلق خود پیدا شد جبرا و قهرا باز یافت میکرد و بیرونیان شهر
را محاصره کرده سپاهیان ترتیب دادند و در قلعه گیری سعی مینمودند تا انکه سپاهیان الخندق رسانیدند درین اثنا خبر
موحش از جانب اصفهان رسیده ما حصل کلام انکه چون ملازمان و مردمان فرهاد آقا که در قلعه اصفهان بودند
و سرکرده آنها خسرو بیک نام غلامی بود که نسبت قومی باو داشت خبر گرفتاری او را شنیدند دروب قلعه را
مسدود ساخته بر تحصن و قلعه داری قرار دادند و تمکین ضابطان اموال و تحصیلداران نکرده باعلان کلمه
عصیان مبادرت نمودند و سید بیک داروغه و میرزا محمد که وزیر صاحب مطلق بود در دیوار بیست منازل
سادات عالی درجات حسینی نقباء آنملک که بین الجمهور بحسینیه مشهور است و تا غایت مردم آن ولایت بعظیم
آنمکان را نسبت و ملجا مید انستند درآمده از ملوکات تفنگچی و کماندار آورده محافظت شهر حسینیه میکردند
و از اهل قلعه که اکثر غلامان بی سر و پا بودند دست درازیها واقع شده احوال اهالی شهر مختل گشته امنیت و
استقامت از ان بلده فاخره کناره جست و غلامان عاصی یوما فیوما در عصیان و طغیان می افزودند تا انکه
انها از فسق نموده روزی علی الغفله بحسینیه رفته چند جا دیوارها سوراخ کرده باندرون رخته اموال و اسباب
بی نهایت بتاراج بردند و سید بیک کمونه داروغه و میرزا محمد امین را که بهر یک مرتضی ممالک اسلام بودند
گرفته در کرو فرهاد آقا بقلعه رسانیدند و میرزا احمد وزیر با جمعی فرار نموده پریشان حال بکاشان رسیده حقیقت
حالات عرض نمودند حضرات ارکان دولت الله قلی سلطان کنگرلو را با بعضی از امرا جهه حراست شهر اصفهان
فرستادند و چون ایشان قدم بولایت اصفهان نهادند امرا ارشلو که یاغی بودند خبر آمدن ایشان شنیده در
مورچه خوار اصفهان بر سر ایشان ریخته الله قلی سلطان و میرزا هدایت نجم ثانی و چند نفر دیگر از اعیان ترک
و تاجیک را گرفته بمیانه خود بردند حضرات ارکان دولت از وقوع این حال در کاشان بی آرام گشته در تسخیر
قلعه کاشان بیشتر از پیشتر سعی نمودن گرفتند چون در رفتن اصفهان تعجیل داشتند تا انکه اسباب یورش
سامان شایسته یافته بود شبی یورش نمودند تا نصف شب از جانبین قتال و جدال واقع شده
جمعی از هواخواهان کار آمدنی ضایع شدند و کاری از پیش نرفت و بعد از یورش مذکور اسمعیل قلیخان صلاح
در ان دانست که چون مهم اصفهان عمده تر است اهم و اولی انست که ولیخان خان صلح کونه کرده مهم او را
بوقت دیگر حواله کنند و متوجه اصفهان شوند و خود باعث گفتگو شده کس باندرون قلعه فرستاده معهد
نیک و بد مهمات او شد ولیخان خان که از مضیق محاصره تنگ بود این معنی را غنیمت دانسته و بطرف
اسمعیل قلیخان متوسل شده و نیک و بد مهمات خود را در عهده خود اشفاق او گذاشت و حسن خود را با محقر
پیشکشی فرستاده در مقام اعتذار درآمده فرستادگان بوسیله اسمعیل قلیخان ملازمت علی قلیخان دریافته
بشرف سجده و پابوس نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا مشرف شدند و عذر بی ادبیها خواسته
متقبل شدند که یکدو ماه او را فرصت دهند که در کاشان براق خود را گرفته بهر انکه که اردوی اعلی نامزد

او شود روانه گردد و بعد از قیل و قال بسیار قرار یافت که چون اردو کوچ نماید او دروازه‌ها را بگشاید و سیصد نفر
از جماعت شاملو و بیات و غیره را در کاشان نگاه دارد که در شهر بوده باشند و بعد از رفتن او شهر را محافظت
نمایند از جانبین راضی شده صلحی چنین که گفته شد بنیاد روی نمود چون اردو کوچ کرده روانه اصفهان شد
و در ساعتی که میرزا عرب منجم مهرهروی تعیین نموده داخل شهر شد حسینیه دولتخانه همایون را قرار داده مقرر شد
که علیقلیخان در دولتخانه فرود آید و اسمعیل قلیخان بمحله کلباره رفته هر یک از امرا و ارکان دولت در منزلی مناسب
نزول کردند و غلامان در محافظت و قلعه داری اصرار نموده از اینجانب نیز شروع در توپ ریزی و یراق قلعه
گیری شد و بعد از چند روز علیقلیخان صلاح در آن دانست که با فرهاد آقا و غلامان رفق و ملایمت پیش
آمده شاید بلطایف الحیل قلعه را از دست ایشان بیرون آورد فرهاد آقا را بمنزل خود آورده زنجیر از گردن او
برداشت و بطریق مهمان با او سلوک نموده خاطر او را بمواعید جمیله اطمینان بخشید متعهد مهمات او شد او کس
بقلعه نزد خسرو بیک فرستاده یک دو کس معتمد خود را طلب داشت و ایشان را باطاعت و متابعت و قلعه
گشودن امر نمود در اول خسرو بیک و غلامان اعتماد نکرده با فرهاد آقا سخنان درشت خشونت آمیز گفتند اما رفته
رفته بصلح راغب گشته بعد از قیل و قال بسیار خاطر از قتل و سیاست جمع نموده خسرو بیک بیرون آمد
و با علیقلیخان و امرا ملاقات نموده ابواب قلعه مفتوح ساخت و باندک ملایمت و حسن تدبیر مهم قلعه را باسانی
صورت یافت بعد از انجام مهم قلعه از جانب مهدیقلیخان و ذوالقدران شیراز و ریش سفیدان آمده
عرایض و پیشکش آوردند و در باب قتل علیقلیخان عذری چند گفته التماس نمودند که اگر ارکان دولت قاهره
از مقدمات اغماض نموده مهدیقلیخان را بایالت شیراز منسوب سازند ایشان نیز غاشیه اطاعت و انقیاد
بر دوش گرفته طایفه ذوالقدر که بصوفیگری و اخلاص منسوب اند از رضای خاطر نواب سکندرشان
در نگذرند و ترجمان کلی بدیوان اعلی واصل سازند و الحق در آنوقت مقتضی عقل اجابت ملتمس ایشان بود
و محتمل بود که ازین مسامحه و اغماض فواید کلی بدولت ایشان رسد میرزا محمد وزیر قزوینی از آنرا پسندیده
و ایالت شیراز را بشاه قلی خلیفه ذوالقدر حاکم دارالمرز که باردو آمده بود نامزد نموده الکای او را بطهماسب
قلی سلطان ولد علیقلیخان دادند اگرچه که رفتن ایشان بفارس میسر نگشت اما این معنی باعث آن شد که
مهدیقلیخان و ذوالقدران در مخالفت اصرار نموده شعار عاصیگری ظاهر ساختند و دیگران نیز که
بارکان دولت ابوطالب میرزا خلاف ورزیده بر وفق مدعای ایشان سلوک نکرده بودند بالکلیه قطع امید
از آن طبقه کرده از ایشان رمیده تر شدند و در خلال اینحال میانه علیقلیخان و اسمعیل قلیخان نقار خاطر
بمیان آمد چند روزی میل الجانبین کدورت و نزاع بود و ماده نزاع آنکه علیقلی سلطان ذوالقدر نواده
شاه قلی خلیفه مهردار شاه جنت مکان مصاحب علیقلیخان و تربیت یافته او بود الکای قم که در زمان
شاه جنت مکان بجد او تعلق داشت با او اختصاص یافته بود درین هنگام که علیقلیخان صاحب اختیار

ومختار السلطنه شده بود خواست که منصب مهرداری که در زمان شاه جنت مکان باجداد او تعلق داشت بدو
بمشار الیه تفویض یابد در خواهش این منصب غلو کرده از علی قلیخان نیز رضا بجهة تسلیه او و عدم رضای اغلمش
خان ولد شاهرخ خان که بجای والد برتبه مهرداری سرافرازی داشت محرک این مدعا شد و جمعی از طایفه ذوالقدر
که تربیت یافته شاهرخ خان بودند جانب اغلمش خان ولد او را ترجیح داده از این معنی سرباز زده با اسمعیل
قلیخان توسل جسته او در مقام حمایت مشار الیه درآمد و علی قلیخان از این حمایت ناپسندیده آمده و در
حصول مدعای خود اصرار نمود و این معنی ماده کدورت شده بافساد مفسدان بین الجانبین بکمال وحشت منجر
آمد و طوایف قزلباش دو گروه شدند جمعی بر سر اسمعیل قلیخان و جمعی بر سر علی قلیخان جمعیت نموده همه روز در
شهر اصفهان معرکه آرائی کرده از یکدیگر خایف و هراسان بودند و این معنی باعث برهم خوردگی شهر و مملکت
شده احدی متوجه حراست ملک و صیانت احوال عجزه و مساکین نمیشد از بی اعتدالی جهلا و بیدولتان قزلباش
تردد در کوچه و بازار دشوار گشت و دروب و دکاکین مسدود گشته داد و ستد از اسواق بر طرف شد اما ابواب
مصادره و مواخذه مفتوح گردید مبلغهای کلی بعلت مطلعی اصفهان و شلکات ارکان دولت در مملکت رقم
درآمده تحواله ارباب حوالات شده رعایای بیچاره بدست محصلان شدید گرفتار بودند چون پرسشی نبود
بدست هر کس براتی می افتاد بالمضاعف از رعیت زر میگرفت مجملا احوال مردم اصفهان بغایت مختل
شده در این اثنا خبر رسید که عبد الله خان اوزبک بعزم تسخیر خراسان بر سر هرات آمده شهر را محاصره کرد
و علی قلیخان شاملو حاکم هرات قلعه را مسدود گردانیده بقلعه داری مشغولست و مرشد قلیخان حضرت
اعلی را از مشهد بیرون آورده از راه طبس اراده آمدن عراق نموده و چون از خراسان آمد و شد بعراق کم
واقع میشد خبر صحیح نمیرسید و مشخص نبود که اراده مرشد قلیخان از بیرون آمدن مشهد مقدس از خوف
عبد الله خانست یا عزیمت عراق دارد فی الجمله این خبر باعث این شد که مصلحان بمیان آمده میانه خوانین
عظام اصلاح کردند و علی قلیخان را از معامله مهرداری علی قلی سلطان گذرانیده حصول این مدعا را بوقت دیگر
حواله کردند اما خوانین از ملاقات یکدیگر احتیاط بجا آورده طایفه شاملو اسمعیل قلیخان را نمیگذاشتند
که بمنزل علی قلیخان برود و آمدن علی قلیخان خود بمنزل او بنابر مصلحت عجب و تکبر و بزرگی که داشت متعسر نمود
بعد از آمد و شد بسیار میرزا محمد وزیر با اسمعیل قلیخان قرار داد که در آمدن سبقت نموده بمنزل علی قلیخان
رفته برفع غبار خاطر او پردازد و در روزی که میانه ایشان ملاقات واقع شد از هر دو طرف لشکر
عظیم آراسته اسمعیل قلیخان در کمال شکوه و اقتدار بحسینیه آمد از اینجانب نیز چند فوج از سپاه آراسته ابواب
و حجاب گماشته تفنگچی بسیار از اطراف و جوانب ایستاده مجلسی در کمال عظمت و مهابت ترتیب
دادند چون اسمعیل قلیخان بدر خانه او رسید این اوضاع مشاهده نمود طوعاً و کرهاً و ضرورت برق و مردمی
مثل آمده با چند نفر از برادران و امرا و ریش سفیدان شاملو و سایر ایماقات که با او بودند داخل خانه علی قلیخان

شد سایر لشکریان را از دخول مانع آمدند اسمعیل قلیخان در آن مضایقه نمود و با چند نفری از اعیان مجلس علی قلیخان
درآمد پیش از آنجا بنیس ملاقات واقع شد و با یکدیگر گرگ آشتی کردند و هنوز میان ایشان التیام تمام نشده
بود که خبر فوت مرتضی قلیخان برناک و آمدن مرشد قلیخان از راه دامغان بعراق متواتر شد رای علی قلیخان بر آن
قرار گرفت که با جمعی از امرا و اتباع خود که قریب پنجهزار کس میشدند ایلغار نموده بالکای ری که به تیول او مقرر
بود رفته از آنجا بخوار و سمنان رود تا دامغان را بهیار مضبوط سازد که اگر اهل عراق هوس استقبال موکب
شاهی داشته باشند استقبال نتوانند نمود چون مردم خراسان بسیار کم اند قدرت آمدن عراق نتوانند
نمود و اسمعیل قلیخان در موکب همایون نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا بدار السلطنه قزوین رفته در پای تخت همایون
استقرار داشته باشند هواخواهان مشار الیه او را ازین اراده مانع آمده گفتند که چون اعتمادی بجانب اسمعیل قلیخان
نیست پادشاه و پادشاهزاده را باو سپردن و خود از در خانه دوری گزیدن از عقل دور است و گاهی ملاحظه آن
داشتند که مبادا مرشد قلیخان باستظهار لشکر افشار و ذو القدر که از یزد و کرمان و شیراز کسان نزد او فرستاده
خود را عباسی نام نهاده از راه یزد باصفهان آید در همانجا توقف نمودن را اولی میشمردند چند روز درین فکر و اندیشه
بسر بردند چون اراده ازلی بسلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی تعلق گرفته بود هیچ تدبیر ایشان بصواب
مقرون نگشت بعد از چند روز که آوازه توجه موکب جهانگشای از راه دامغان متواتر گشت راه بهار و قم قزوین
قرار یافت و از برگشتن بخت دست جور و تعدی گشوده اکابر و اهالی اصفهان را گرانیده ابواب مصادره و مواخذه
مفتوح گردانیدند و شهر و مملکت از فسق افتاده خلایق را پناه و آرامی نبود مجملا بعد از خرابی بصره ابراهیم خان ترکمان
ترکمان ولد حیدر سلطان چابوق را ابداد و حکم اصفهان نصب نموده عنان توجه بصوب مقر سلطنت معطوف گردانیدند
و علی قلیخان ذو القدر حاکم قم را پیشتر فرستادند که بقم رفته لشکر خود را آراسته بهر جا که مقرر شود حاضر گرداند
تقدیرات الهی و علامات ظهور دولت شاهی مهدی ساده و سولاغ را که رکن رکین دولت و مدبر امور سلطنت او بود
میرزایان بود عارضه طاری شده تا ده روز بجهت بیماری او در مورچه خوار اصفهان توقف واقع شد در آن اثنا
خبر آمدن حضرت اعلی و مرشد قلیخان از راه مورچه خوار و سمنان بتحقیق انجامید و از دو کوچ کرده بجهت یاغیگری ولیجان
خان غیاث از طریق متعارف کاشان بچیده از راه جربادقان روانه شدند ذکر احوال خراسان و توجه موکب
همایون شاهی ظل الهی بعراق و متمکن یافتن بر سریر سلطنت ایران و مآل حال ابوطالب میرزا سابقا رقم
کلک بیان گشت که در سالی که میانه علی قلیخان شاملو حاکم هرات و مرشد قلیخان حاکم مشهد مقاتله واقع شده لشکر
هرات منهزم گشتند حضرت اعلی شاهی ظل الهی که در حداثت سن بودند علی قلیخان بسعادت للگی و خدمتکاری
آن سرور ریاض سلطنت و اقبال سرافراز بودند بدستیاری کارکنان عالم غیب اسرار خفیه که عنقریب نتایج آن
بمنصه ظهور آید بدست مرشد قلیخان افتاده علی قلیخان شکسته و پریشان حال بهرات آمد چون سرمایه چنین بیا از دست
داده بود و مع ذلک از مرشد قلیخان خوف تمام داشت و از عراق خود مددی متصور نبود بمقتضای الغریق یتشبث

بکلی حبیش از غایت اضطرار بامید آنکه معین و ناصری بدست آرد یکی کس بخدمت میرزایان قندهار و کسی دیگر
بخدمت عبدالله خان اوزبک بتجار فرستاده طرح آشنائی انداخته بایشان متوسل و ملتجی گشت و
تواضعات دنیادارانه بظهور آورده خود را از منسوبان هر یک شمرده از جانب ایشان نیز ملاطفات
ظاهری بظهور پیوست میرزایان چون دست تواضعات او از مسلک فراغت و عافیت عدول نمودند اما عبدالله خان از
آشنائی او قوت طامعه بحرکت درآمده هوس تسخیر ملک عدیم المثال هرات که در آرزوی آن شبها بروز
آورده بود در خاطرش ازیاد پذیرفته توجه جانب خراسان مصمم گشت و بسرانجام اسباب یورش خراسان
پرداخت تا آنکه در اوایل اینیال سنه ست و تسعین و تسعمایه هجری بود با جنود نامعدود اوزبکیه بخراسان آمده
نخست کسی نزد علیقلیخان فرستاده پیغام داد که او قبل ازین عرضه آشتی فرستاده بادی الفت
و آشتی شده تواضعات دوستانه و تکلفات چاکرانه بظهور آورده بود اکنون همت بتسخیر ملک خراسان
مصروف گشته موکب عالی متوجه آنصوبست اگر در قول خود صادق بود بلا تامل بموکب عالی پیوسته سعادت
کورنش دریابد و در آن ملک سکه و خطبه باسم و لقب خانی مزین سازد و از جانب ما نیز مورد عواطف و الطاف
گشته ایالت آن ولایت بدستور باو مسلم میگردد اگر آن ولایت را بدیوان اعلی گذارد بهر محل دیگر که از ولایت و ممالک
ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشان که اراده داشته باشد باو اختصاص مییابد و اگر در قول خود صادق نبوده
و ملازمت ما موافق مزاج او نیست چون عزیمت آنصوب تصمیم یافته بی نیل مقصود مراجعت موافق ناموس سلطنه
نیست بلده هرات را خالی کرده بجانب قزلباش رود و علیقلیخان از وقوع اینحال بی آرام شده از آن
طرح آشنائی که از روی ضرورت بعبدالله خان انداخته بود پشیمان گشت چه قزلباش را با اوزبکیه تعیش
و آرامش ممکن نیست و دل از حکومت ملک هرات که اعظم بلاد خراسان و رشک روضه رضوانست برکنده است
و اعتمادی بجانب ملک عراق نیز نداشت بالضروره رضا بقضای الهی داده دل بر تحصین و قلعه داری نهاده بسر
انجام اسباب آن پرداخت و مردم الوکات را بشهر آورده آذوقه و مایحتاج مرتب ساخت و عبدالله خان
از اطاعت او مایوس گشته در کمال شدت و غلظت بظاهر هرات رسیده بمحاصره قیام نمود همه روزه
مابین الجانبین مصادمه درکار بود شرح اینحال و بیان اینمقال در صحیفه دوم از مساعدت بخت میمنت مآل موکولست
مرشدقلیخان که در مشهد مقدس از اینحال آگاه گشت چون لشکر خراسان را قوت مقاومت با عبدالله خان نبود
و قضیه هایله شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا در عراق روی داده بود مرشدقلیخان چنانچه گذشت کس بعراق
فرستاده که از امرا و ارکان دولت نواب سکندرشان استمزاج نماید که اگر بسلطنت و ولیعهدی حضرت
اعلی راضی باشند و مخالفت و سرکشی طرفین بوفاق و اتفاق مبدل گردد روی توجه بعراق آورده با لشکر
عراق کمر همت بدفع عبدالله خان بندد فرستاده او مراجعت نموده جواب بخلاف مدعا آورده اما مرتضی
قلیخان پرناک بعد از آنکه از عراق بازگشته بدامغان رسید برادر خود بسطام آقا و یکتاش بیک ولد محمدخان

ترکمان بمشهد مقدس نزد مرشد قلیخان فرستاده اظهار اتحاد و یکدلی نموده او را متوجه بجانب عراق ترغیب نمود
از جانب فارس و کرمان و یزد نیز بنوعی که تحریر یافت متواتر کسان آمده اظهار اطاعت و انقیاد مینمودند و مرتضی
قلیخان که مرد عاقل کاردان بود بجهة غباری که طایفه ترکمان را با استجلوان چندان اعتمادی بجانب مرتضی قلیخان
نداشت و منسوبات که حضرت اعلی را که سرمایه دولت او بود بمیانه دو سه هزار خانه ترکمان برد و در رفتن
راه دامغان متامل بود و با استعدادی که داشت جرات آمدن عراق نمیکرد و نگاهداشتن انجمن آرای پایه
دولت و اقبال را در مشهد مقدس از بیم سطوت عبدالله خان مصلحت نمیدانست در این فکر و اندیشه شبها
بسر برده رای او بدین قرار گرفت که چون امرا افشار ذوالقدر که در یزد و کرمان و شیراز اند متواتر
ایلچیان فرستاده اظهار انقیاد نموده اند او در موکب همایون شاه ظل الهی از راه طبس و یزد برود و آن جماعت
را بخود ملحق ساخته با استعداد تمام قدم در ولایت عراق نهند و مرتضی قلیخان نیز با طایفه ترکمان از دامغان
روانه کاشان گشته و لیخان را بخود ملحق ساخته بموکب همایون پیوندد و ابراهیم خان برادر خود را بحکومت مشهد مقدس
نصب نموده ابو مسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین و محمد خان چاوشلو حاکم جام و بوداق خان چکنی حاکم
خبوشان را در مشهد مقدس نزد او گذاشته بعزیمت جانب عراق در موکب عالی آن خسرو آفاق از مشهد
مقدس بیرون آمده چون بحوالی ترشیز رسید بعضی اخبار دریافت که مرشد قلیخان بعد از جانب یزد را فسخ
نموده توجه جانب دامغان و سمنان اهم و اولی دانست اول آنکه خبر رسید که مرتضی قلیخان در دامغان رحل
اقامت بمراحله مطابقت از دار دنیا بدار عقبی انتقال نمود از قضیه فوت او دغدغه که مرشد قلیخان از مشار الیه
داشت و ملاحظه که از رفتن دامغان مینمود زایل گشت دیگر تحقیق پیوست که امرای عراق در موکب نواب سکندر شان
و ابوطالب میرزا باصفهان آمده اند و از آنجا بجهة انتظام مهمات فارس و کرمان و یزد خواهند رفت
درینصورت محتملست که امرای افشار ذوالقدر از ایشان اندیشه مند گشته بموکب شاهی ملحق گردند و مهمات
بروجهی که مرکوز خاطرست صورت نبندد و چون دار السلطنه قزوین که مقر خلافت عظمی خالیست و بسیاری
از اهل عراق خصوصاً شاملویان بحراست پای تخت همایون مشغول بودند با عاشوراق اظهار دولتخواهی تمام
نموده پیغام کرده بودند که در آمدن عراق استعجال نمایند که بتوفیق الله تعالی مهمات حسب المدعا صورت
پذیرست و شاهوردی سلطان ثانی اعلی ذوالقدر حاکم سمنان که او نیز از جمله ابوطالب میرزاییان و تربیت
کرده علیقلیخان فتح اغلی و محل اعتماد و دولتخواه او بود فوت شد از وقوع مقدمات مذکور عزیمت راه
دامغان بخاطرش رسوخ یافته رای کافه دولتخواهان دولت شاهی بدین عزم لایق تصمیم یافت و از آنجا
که نزول اجلال واقع بود کوچ کرده بمشهد مقدس معلی عود نمودند و چند روز اوقات صرف تعمیر قلعه
و استحکام برج و باره نموده خاطر از جانب قلعه مشهد منور جمع کرد و پانصد و شصت نفر از ملازمان و
دولتخواهان جان سپار در روضه مقدس مطهر حضرت امام الجن و الانس استمداد همت نمود با خود

الطاف الهی بطالع سعد و بخت فیروز از مشهد مقدس بیرون آمدند و از فرط سرعت سیر استعاره کرده در
منزل و مکان توقف جایز نداشتند و چون بدامغان رسیدند برادران و پسران مرتضی قلیخان و اعیان
ترکمانان که در آنجا بودند کمر خدمتکاری بمیان جان بسته بموافقت موکب همایون شاهی استشعار نمودند و
از آنجا کس بمیان والقدران فرستاده احمد سلطان را که وکیل شاهوردی سلطان ثانی اغلی بود بعد از وفات
او بصواب دید ریش سفیدان حاکم ایشان شده بود باطاعت و انقیاد دلالت نمود مشار الیه صلاح در
موافقت دانسته کس باستقبال موکب همایون فرستاده ابواب قلعه سمنان را مانند بخت و دولت
بر روی اولیای دولت قاهره گشوده خود بسعادت ملازمت مشرف گشته منظور نظر شفقت و الطاف
شاهانه گردید و از آنجا بدار السلطنه قزوین کس فرستاده و قورخمس خان و اهالی قزوین را باستقبال موکب
عالی دلالت نمودند و قورخمس خان ولد اسمعیل قلیخان و ریش سفیدان شاملو را که در قزوین بودند عباس
علی سلطان ولد چنداب سلطان و اهالی و اعیان قزوین را جمع نموده در باب اطاعت و مخالفت مشورت
نمود برادران اسمعیل قلیخان راضی باطاعت و متابعت نبودند اما عوام الناس هجوم نموده از مژده قدوم
میمنت لزوم شاهی اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرده شعار عباسیان پیش گرفتند مجملا همگی در مقام
الطاعت و انقیاد درآمده ابواب مخالفت مسدود گردانیدند و برهنمایی هادی اقبال جوق جوق باستقبال
موکب همایون مشتافتند حسین قلی سلطان برادر علی قلیخان فتح اغلی که از جانب برادر حاکم ری بود
از آوازه توجه موکب مقدس و هجوم خلایق بهراسیده مجال توقف نیافت و اکثر احمال و اثقال خود را ریخته
جریده بجانب قلعه الموت که جماعه محلو طهماسپ میرزا را در آنجا نگاه میداشتند رفت و مرشد قلیخان در رکاب
مقدس حضرت اعلی بی مانع و منازعی راه قزوین پیش گرفتند و در ساعت سعد داخل شهر شده در دولتخانه
همایون نزول نموده و آن مسند آرای بزم شاهنشاهی در مقر سلطنت آبا و اجداد قرار گرفته قدم بر سریر
جهانبانی نهاده زبان حال خلایق بدین مقال گویا گشت شعر ای شاه کامیاب که دوران بکام تست سلطان
چار بالش گردون غلام تست خوش سکه زن بسند شاهان نامدار کاندر زمانه سکه دولت بنام تست
و مرشد قلیخان و لله خانه همایون را بفر قدوم شاه جمجاه ملایک سپاه آراسته وکالت دیوان اعلی را من
حیث الاستقلال پیش گرفت و از اطراف و جوانب ریش سفیدان طوایف قزلباش بدرگاه جهان پناه
آمدن آغاز نهاده تهنیت قدوم میمنت لزوم بجای می آوردند و از کاشان ولیخان حاکم ایلغار نموده از راه
ری بقزوین آمده بشرف پابوس مشرف گشت مرشد قلیخان چون از جوانب و امرای ابوطالب میرزا خوفناک
بود و لحظه از فکر و تدبیر کار ایشان غافل نبود و در کل مواد حزم و احتیاط مرعی میداشت و امرای ترکمان را
عموما با یرعیب خان استجلو و برادران فرستادند که در بیرون شهر در ده پیر صوفیان که بر سر راه اصفهانست
نزول نموده از آن راه خبردار باشند اما چون علی قلیخان و اسمعیل قلیخان و امرای ابوطالب میرزا در موکب

نواب سکندرشان ابوطالب میرزا در ازچه باد قان که تشریف بحوالی قم رسیده خبر ورود موکب همایون اعلی شاهی
ظل اللهی بایشان رسید تزلزل تمام بحال الجماعت راه یافت وکس بطلب علیقلی سلطان ذو القدر حاکم قم
فرستادند و او از آمدن تقاعد ورزیده دروب قلعه قم را مسدود ساخته اظهار خلاف بظهور رسانید علی
قلیخان از این معنی بغایت استبعاد نموده باتفاق اسمعیل قلیخان و امرا بهانه زیارت مرقد منور معصومه علیها
وعلی آبائها الصلوات والتحیه از آباواجداد شده بقم آمدند وکس نزد او فرستادند که بمهمانی تو آمدیم
مشارالیه جواب فرستاد که طایفه تورعلوم مرا از آمدن مانع شده و هوای عباسیکری در سر دارند و مرا اختیار
نیست ایشان از او مایوس گشته باز رد و آمدند تا آن وقت چندان باد نخوت وغرور در دماغ ایشان پیچیده بود که خلاف
مطلب خود اصلا در آینه خاطر ایشان صورت نمی‌نمود و مرشدقلیخان و مردم خراسان را زیاده وقعی در نظر ایشان نبود
در آن روز اندکی از خواب غفلت بیدار گشته بفکر خود افتادند و چون از حوالی قم بساوه رسیدند تجنیده و اوسط الناس
اهل اردو که خانه کوچ در قزوین داشتند برخصت شروع در رفتن کردند خوانین عظام مرشدقلیخان سلطان برادر اسمعیل
قلیخان تعین کردند که با قشون سر راه بوده هرکس برخصت بشهر رود قتل و غارت نمایند این مخالفت باعث
ازدیاد رغبت مردم گشته شبها احوال و اثقال خود را انداخته از راههای غیر معهود میرفتند کار بجایی رسید که
مرشدقلیخان از ضبط عاجز گشته و اعیان قزلباش پرده از روی کار برداشته خاطرنشان امرا کردند که خانه
کوچ اکثر مردم از قورچیان عظام و ملازمان خاصه شریفه وغیر ذلک در دارالسلطنه قزوین آمده هرگاه
میانه این دو گروه مخالفت روی دهد مهم منجر بقتال و جدال خواهد شد و محتمل است که مرشدقلیخان و اتباع او
دست تعرض بخانه کوچ مردم اردو دراز نمایند بجهت رفع این دغدغه در رفتن قزوین شتاب میکنند چون امرا
امرا دانستند که محاربه و مجادله میان این دو گروه مکروه طبیعت قزلباش است هر لحظه فکری و هر لمحه اندیشه
دیگر مینمودند و مع ذلک علیقلیخان خاطرجمعی از اسمعیل قلیخان نداشت با یکدیگر از روی نفاق و دو رنگی حرف
حرف میگفتند و هر تدبیری که علیقلیخان میکرد اسمعیل قلیخان از صواب نمیشمرد مدعای علیقلیخان این بود که
چون درین وقت اختلاف در میانه لشکر قزلباش عراق بهم رسیده و اکثر مردم روی بقزوین دارند ایشان بالحال
با خراسانیان و منسوبان حضرت اعلی شاهی مقاومت نتوانند کرد و پادشاهزاده خود را برداشته با هرکس
مرافقت ایشان اختیار کند از ساوه جانب همدان رفته در آنجا اقامت نمایند مردم عراق از بودن ایشان
در همدان اکثر عاقبت اندیشی کرده عنان از رفتن خواهند پیچید و چون مرشدقلیخان و اتباع او که در خراسان
آمده اند تهی دست و پریشان حالند و ما خزاین و اسباب همراه داریم رفته رفته مردم از ایشان مایوس گشته بر سر ما
جمعیت خواهند کرد و حالا چند روزی حفظ حال خود کرده بمقتضای اللیل حبلی مصراع ببین تا چه زاید شب آبستن است
خود را بگوشه کشیده منتظر باشیم که از پس پرده غیب چه صورت خواهد نمود اسمعیل قلیخان رد این قول نموده میگفت
که جماعتی که الیوم در این اردو اند همه خانه کوچ در قزوین دارند و بالطبع برفتن قزوین بر سر اهل و عیال خود راغب اند

و هرگاه کوچ ما بجانب همدان واقع شود دیگر کسی سر ما نمیماند و بالکلیه نابود و ضایع میشویم اولی آنست که بجانب
قزوین رویم مرشدقلیخان چون دیگر کسی پیش نیست اگر موافق رضای ما سلوک کند فبها و الا قوت و قدرت ما
و لشکر عراق از خراسانیان بیشتر است او را دفع نموده هر کدام از پادشاهزادها که اراده داشته باشیم
بسلطنت و ولیعهدی اختیار نماییم علیقلیخان میگفت که هرگاه بقزوین رفته عنان اختیار خود را اگر از دست
مرشدقلیخان دهیم او در همان روز از دست مرشدقلیخان دهیم او در همان روز بدفع ما پرداخته بروز دیگر موقوف
نمیدارد اولی آنست که از یکدیگر دور بوده باشیم تا ببینیم که فلک شعبده باز چه شعبدها انگیزد مجملا سررشته تدبیر
را از دست داده بودند و مع هذا با یکدیگر یکدل و یکجهت نبودند و تزلزل احوال ایشان بر همه کس ظاهر شده فرار
نمودن متجنده و اوسط الناس بارباب بعض سرایت کرده هر شب جمعی از مردم روشناس و اعیان قزلباش
فرار نمودند و سعی میکردند که در ادراک ملازمت اشرف و ملاقات مرشدقلیخان بر یکدیگر سبقت داشته باشند
مجملا چون غیر رفتن قزوین اندیشه نتوانستند نمود قرار دادند که کل امرا و یوزباشیان و اعیان قزلباش
که در اردو بودند و معظم ایشان جماعه مذکوره ذیل اند اول علیقلیخان و امرای استاجلو و اسمعیل قلیخان و اتباع او و ولی سلطان
خان مهردار و امرای ذوالقدر ابراهیم خان پرناک و علیقلیخان شاملو امت قلیخان کنگرلو و اسمعیل قلیخان و مرشدقلی
سلطان برادر او و شاه قلی سلطان خلیفه که حاکم شیراز شده بود احمد سلطان ایشیک آقاسی اغلی و مهدیقلی سلطان
طالش و شاه وردی خلیفه اینانلو و اسمعیل قلی الپاولو و طهماسب قلی سلطان ولد علیخان و حمزه سلطان
قنجلو و حسن بیک قورچی شمشیر و سید بیک کموته و شاه علی خلیفه روملو و اویماق بیات یوزباشیان و ریش
سفیدان اویماقات جمع شده عهد و سوگند بمیان آوردند که با یکدیگر دوست بوده از صلاح و صوابدید یکدیگر
تجاوز ننمایند و در مقام قصد یکدیگر نبوده باشند و هر کس در مقام دفع یکی از ایشان شود همگی اتفاق نموده
بدفع آنکس پردازند و تمامی امرا و اعیان قزلباش در خانه میرزا محمد وزیر جمع شده کلام الله بمیان آورده
بنوعی که سمت تحریر یافت با یکدیگر قسم خوردند و هنوز ایلچیها برفتن رسوخ نیافته بود که از اتباع علیقلیخان اول مهدی قلی
سلطان طالش و الله قلی سلطان کنگرلو فرار نموده بی رخصت او رفتند و طایفه استاجلو اکثر راه فرار پیمودند چنانکه با علی
قلیخان اندک مردمی ماندند اما طایفه شاملو ثبات قدم ورزیده از اسمعیل قلیخان پراکنده نشدند و چون اعوان و انصار
پسر داشت علیقلیخان از صلاح او بیرون نمیتوانست رفت و مرشدقلیخان با او پیغام کرده بود که برادران عزیز معلوم است
که میانه شاملو و استاجلو اتحاد قدیم است و هرگز فیمابین جدایی نبوده نا چار است که در این دولت یکی از
اعاظم امرای شاملو ریش سفیدان این طایفه و یکی از ارکان دولت باشد و امروز کسی که در میانه شاملو رتبه
این امر دارد علیقلیخان حاکم هرات و آن عزیزان است و عداوت علیقلیخان با آن عزیز بر همگنان ظاهر و دشمن دشمن
دوست میباشد پس بالضرورت مرا با آن عزیز جز محبت و دوستی چاره نیست و او وکالت و ریش سفیدی علیقلی
شیخ اغلی و تعظیم و بزرگی او را پذیرفته بودم من از او کمتر نیستم و مع ذلک مراتب بهتر از او با آن عزیز سلوک خواهیم کرد

و اگر علیقلیخان فتنه اغلی که باهم از یک اویماقیم تحت منصب وکالت و ریش سفیدی ایماق خود در آمدن متردد خاطر

خاطر بوده از ما دغدغه ناک باشد اگر به حراد در آمدن تحاشی نماید مجملا انواع چرب زبانیها بمصلحت وقت بظهور آورده

بود هرچند این حکایت فروغ از صدق نداشت اما چون ظاهر صورت وقوع می پذیرفت اسمعیل قلیخان گول خورده بحکم

ریش قزوین حرفی دیگر نمیگفت و علیقلیخان این معنی را فهمیده هرچند با اسمعیل قلیخان میگفت که مرشد قلیخان از اویماق ما

و ما او را بهتر از تو میشناسیم ملایمت او اعتمادی نیست و هرگاه دست یابد دیگر بما و تو ابقا نمینماید و در میانه شاملو

صاحب داعیه بسیارات دیگری را تربیت خواهد نمود که دست پرورده او باشد و دفع تو پیش از من خواهد کرد فکر

دیگر بحال خود کنیم و اسمعیل قلیخان بحرف ریش قزوین بامر دیگر راضی نمیشد بالاخره مقرر شد که هرکدام یکی از معتمدان صاحب

خرد کاردیده خود را بقزوین فرستند که با مرشد قلیخان ملاقات نموده اظهار نمایند که امرا تجویز محاربه میانه این

دو گروه نکرده از رضا و صلاح شما بیرون نمیشوند و اوضاع الجماعت و مکنون خاطر ایشان را از قرار واقع فهمیده باز

گردند که بمقتضای آن عمل رود احمد بیک حمی از جانب علیقلیخان و احمد بیک بیگدلی از طرف اسمعیل قلیخان برفتن

قزوین مامور شدند و ایشان رفته با مرشد قلیخان ملاقات کرده مرشد قلیخان از روی عقل و کاردانی با ایشان گفتگو

کرده ملایمت و فروتنی نموده بچرب زبانیها هر دو را مطمئن خاطر گردانید و ایشان آمده آنچه از و دیده و شنیده

بودند تقریر کردند مجملا ریش قزوین طوعا و کرها در خاطرها رسوخ یافته از ساوه کوچ کرده چون بخشکرود رسیدند

از جانب قزوین عباس قلی سلطان شاملو و میر سید حسین مجتهد و احمد بیک ایشیک آقاسی که از ریش سفیدان استاجلو

بود برسالت آمده از جانب مرشد قلیخان پیغام آوردند خلاصه پیغام آنکه تا غایت باقتضای قضا میانه طوایف

قزلباش دوئی واقع شده بود انواع شر و فساد فیمابین روی داده و همین باعث دلیری اعدای دولت گشته بسیاری

از ممالک متعلقه قزلباش بتصرف اعادی رومیه در آمده و حالا از طرف خراسان نیز ازبکیه اشتهار فرصت یافته

لشکر بتسخیر آنملک کشیده اند و بر همگنان معلوم است که تا این دو گروهی در میانه بوده باشد نه لشکر خراسان را

قوت و قدرت دفع ازبکیه است و نه لشکر عراق را تاب مقاومت رومیه و اگر دو سه سال دیگر برین نهج بگذرد

نقصان تمام بدین دولت میرسد و من در وقتی که عبدالله خان بخراسان آمده بود لایق دولت ندانستم که پادشاهزاده

را که الیوم فرزند ارشد اکبر نواب سکندرشان و سرمایه دولت قزلباش است و آثار جهانداری خورشید

آسا از ناصیه همایونش پیداست در خراسان نگاه داشته محصور ازبکیه گردانم و حقوق نعمت این دولت را منظور

داشته آنحضرت را برداشته روی توجه باینصوب آورده ام و غرض بجز اتفاق و یکدلی و دفع اعادی نیست

مطلوب از حضرات خوانین عظام و ریش سفیدان دولت قاهره آنست که ترک لجاج و عناد کرده با یکدیگر متفق

گردیم و آنچه لایق دولت باشد بصلاح یکدیگر پیش گیریم و با ایشان قرار داده که امرا و خوانین در مقام وفاق

و اتفاق بوده باشند ایشان را تکلیف قسم نمایند که با مرشد قلیخان دوست باشند و با او غدر نیندیشند و حضرات

که تشریف آورده بودند اول بمنزل علیقلیخان رفتند و اسمعیل قلیخان و سایر امرا و ریش سفیدان بمنزل او

جمع آمده با حضرات ملاقات کردند اسمعیل قلیخان بیشتر از دیگران بر رضا جنبانیده مرشد قلیخان را در این امر
تحسین کرد علی قلیخان که جوان عاقل بود میدانست که بودن او و مرشد قلیخان که از هر دو از طایفه استجلو و هر دو
بادشاه نشان و وکیل السلطنه بوده اند در یک خانه ممکن نیست و هر کدام که قدرت یابند نفس دیگری ابقا نمیکند
چون علاجی دیگر نداشت و از نفاق اسمعیل قلیخان خاطرش جمع نبود باکراه تمام رضا بقضا داده بهر جهة تکلیف
نمودند قسم یاد کرده و تمامی امرا و اعیان بدوستی یکدیگر در قبول وکالت و ریش سفیدی مرشد قلیخان قسم یاد
نمودند و قرار یافت که هر یک از خوانین عظام معتمدی همراه ایشان نمایند که بشهر رفته مرشد قلیخان را بر قسم و عهد
که خواطر از یکدیگر جمع نموده داخل شهر شده باهم ملاقات نمایند بعد از وقوع اینحال امرا و خوانین باتفاق فرستادها
بخدمت نواب سکندرشان رفته عباس قلی سلطان و میر سید حسین مجتهد از جانب بندگان حضرت اعلی عرض دعا
و اظهار شوق و آرزومندی بسیار بوالد بزرگوار کرده از جانب مرشد قلیخان سخنان دلخواهانه که مناسب
حال بود عرض کردند و نواب سکندرشان که اینگونه ترددات مکروه خاطر شریفش بود بالکلیه از مشاغل عظیم
سلطنت و پادشاهی دلگیر شده بود از تشریف قدوم فرزند ارجمند اظهار بشاشت و خرمی کرده مرشد قلیخان را
استحسان فرمودند و حضرات مهمات را بر وفق رضای مرشد قلیخان پرداخته مقضی المرام روان شدند و محمدی
سارو سولاغ همراه ایشان بشهر رفت که با مرشد قلیخان ملاقات کرده او را قسم دهد که با علی قلیخان برادرانه
سلوک نموده در مقام غدر و نفاق نبوده باشند و همگی اعیان اردو کسان فرستاده تهنیت قدوم مبارک
بجای آوردند و چون اخبار برهمزدگی لشکر عراق و تزلزل احوال امرا و بی اتفاقی ایشان با یکدیگر مسموع
مرشد قلیخان گردید خوفی که از وقوع محاربه و فتنه داشت زایل گشت و مهم چندین بزرگ که باین آسانی تصور
نکرده بودند ساخته شد اما دغدغه داشت که مبادا ایشان بهیات اجتماعی آمده در وقت ملاقات
غدری اندیشند و شب و روز درین اندیشه بود که سلک جمعیت آنگروه از یکدیگر ریخته هر یک از امرا فرداً فرداً
بشهر آورده تا ممکن باشد بهیات اجتماعی با علی قلیخان و اسمعیل قلیخان و محمدی سارو سولاغ ملاقات نکند و بنوعی که
تواند زودتر بدفع ایشان پرداخته خود را از دغدغه ایشان فارغ گرداند و چون میر سید حسین مجتهد و عباس
علی سلطان و احمد بیک ایشک آقاسی عود نموده آمدن محمدی سارو سولاغ و احوال آنجا را خاطر نشان نمودند
مرشد قلیخان بدی ساعت را بهانه کرده محمدی سارو سولاغ را مقرر نمود که در خانه محمد شریف بیک چاوشلو
قورچی و ترکمان فرود آورند که چون ساعت خوب شود با او ملاقات نماید و ارقام همایون باسم هر یک
از امرا و وزرا صادر نموده فرستاد که مقید برفاقت دیگری نشده بشرف ملازمت اشرف و ملاقات
او دریابند و محمدی سارو سولاغ از مشاهده این اوضاع تفرس نموده که میانه مرشد قلیخان و ایشان التیام
ممکن نیست و اما در اردوی نواب سکندرشان بعد از رفتن محمدی سارو سولاغ سلک تفرقه تمام دست داده
طبقات قزلباش از بزرگ و کوچک مقید بامر و نهی احدی نشده بیمحابا شروع در رفتن کردند حتی عمله بیوتات

پادشاهی کارخانهارا انداخته برشنند و عمله نقارخانه کرناهای پادشاهی را برداشته بشهر بردند و در انجا
بنام نامی حضرت اعلی بنوازش درآوردند روزی که از منزل کوچ کرده پیشتر آمدند از میراخوران و جلوداران و عمله
طوایل زیاده از دو کس نمانده بود که بجهت نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا جلو کشند و از اهل خدمت سوای
سوای زنبیل بیک شربتدار و چند نفر از شاگرد پیشگان و غلامان کسی در خدمت ابوطالب میرزا نمانده بود و امرای
عظام که همیشه بر در دولتخانه همایون جمع شده در وقت سواری شاه و شاهزاده کرنا منواختند درین کوچ بدر
دولتخانه نیامدند و امرا نیز از یکدیگر خایف گشته دران کوچ باهم ملاقات نکردند و انقدر صبر نکردند که از محمدی بیک
بایشان خبری رسد و در آمدن بی اختیار شده شب در موضع مزره که چهار فرسخی شهرات فرود آمده بودند هر یک
از امرا اراده نمودند که بی اطلاع دیگری بشهر رفته در دیدن مرشدقلیخان بر یکدیگر سبقت داشته باشند و چون
اسمعیل قلیخان لشکر و اعوان و انصار بیشتر داشت و علی قلیخان از و خایف بود اول علیقلی خان پاسی از شب گذشته
بی اطلاع اسمعیل قلیخان باتفاق احمد سلطان اساپس اغلی و قنبر بیک کوزی پوکلو و جمعی که با او بودند روانه شهر شدند
و همچنین اسمعیل قلیخان همین رای اندیشیده باتفاق شاهوردی خلیفه اینانلو و حسن بیک قورچی شمشیر برادرزاده
خود و رضاقلی بیک ایشک اقاسی ولد پیری اینانلو و جمعی از مردم شاملو که تا پانصد کس بودند از مزره سوار
شده متوجه شهر شدند و میرزا محمد وزیر حال و میرزا لطفی که وزیر معزول بود با پسرش میرزا محمد زمان که مستوفی
الممالک بود بدغدغه انکه مبادا علیقلیخان و اسمعیل قلیخان فکری بیکدیگر داشته و با ایشان که تاجیک و عضو زبون اند
چون کمان زرداری هست دست درازی بحال ایشان کرده بطرفی دیگر روند در همانشب از راه غیر متعارف
روانه شهر شده بمنزل قورخمس خان رفته در همانشب او را برداشته بدولتخانه رفتند که بوسیله او با مرشدقلیخان
ملاقات نمایند بحسب اتفاق تمکی یارانی که مذکور شد در دولتخانه قزوین یکجا جمع شده بموجبی در هر که بنکری همین
داغ مبتلاست و در انجا از آمدن بی هنگام یکدیگر مطلع شدند مرشدقلیخان که درب دولت خانه را استحکام
داده بود و بمردم اعتمادی خراسان سپرده چون آمدن ایشان خبر یافت مقرر کرد که ایشانرا با یک ملازم بدولتخانه در
آورده سایر مردم را رخصت دهند که بمنازل خود رفته صباح بدولتخانه ایند قاپوچیان و مستحفظان درگاه دولت
خانه را گشوده حضرات خوانین و رفقا را باندرون گذاشته لشکریانرا از دخول مانع آمدند مرشدقلیخان کس
فرستاده که چون حضرات اخلاص و صوفیگری ورزیده بی انکه بمنازل خود روند بدولتخانه آمدند طریق صوفیگری است
که اول بسجده و پابوس اشرف مشرف شوند الحال نواب اشرف بخواب رفته اند امشب در دولتخانه اسایش
نمایند که صباح بسجده اشرف مشرف شوند و ایشانرا ببالاخانها که در مابین دولتخانه و میدان اسب بودند بردند
و همانشب جمعی بمحارست ایشان مامور شده امرا دانستند که گرفتار شدند و ملاقات ایشان با مرشدقلیخان دست
نخواهد داد چون صباح شد حارسان آمده شمشیر و آلات جارحه انچه همراه داشتند از ایشان گرفتند و علامت حبس
و قید ظاهر شد اما در اردوی نواب سکندرشان چون سایر امرا از رفتن خوانین عالیشان اطلاع یافتند هر کدام با مردم

خود بشهر آمده بمنازل خود در رشته فرود آمدند و مرشدقلیخان قورخمس خان را با میرزا شاه ولی وزیر خود و جمعی از ریش سفیدان
استاجلو باستقبال نواب سکندرشان فرستاد که آنحضرت را با ابوطالب میرزا بشهر آورند و ایشان
بمنزه آمده نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا که در خیمه نشسته حیران کارخانه الهی بودند سوار کرده بشهر
آوردند و چون بدولتخانه تشریف آوردند نواب کامیاب اشرف استقبال پدر بزرگوار کرده بعد ملاقات
و دست بوس مشرف شد برادر را نیز در آغوش مهربانی کشیدند و دست پدر نامدار را گرفته بحرم سرای
مقدس درآمدند نواب سکندرشان که از اوضاع روزگار و امور جهانداری دلگیر گشته گوشه فراغت
و عافیت میطلبیدند از ملاقات فرزند ارجمند اظهار مسرت و شادمانی کرده خود را از سلطنت و پادشاهی
خلع نموده فرق فرقدسای همیون اعلی را بتاج وهاج پادشاهی آراسته و بر زبان خواص و عوام لشکر عراق
که تا غایت اسم مبارکش عباس میرزا بود شاه عباس جاری گشت و در همان شب مخدرات سراپرده سلطنت
که عمه ایشان نواب مستطاب علیه عالیه زینب بیگم صبیه قدسیه شاه جنت مکان و نواب سلطانم والده
نواب سکندرشان بودند با سایر شاهزادها بشهر آمده بحرم سرای مقدس رفته بشرف ملاقات نواب کامیاب
دریافتند و مرشدقلیخان که بنیروی دولت روزافزون حضرت اعلی شاهی ظل الهی دشمنان قوی دولت
را باسانی بدست در آورده بود بفکر دفع ایشان افتاده در تضییع اسمعیل قلیخان آمد که دغدغه از طایفه شاملو داشت
قورخمس خان را بریش سفیدی شاملو وعده داده او را با خود متفق ساخته قتل ایشان را عاجلا صایب شمرد روز
دیگر ایوان چهل ستون را آراسته جمیع امرا و ارکان دولت را حاضر ساخته حضرت اعلی شاهی ظل الهی باجازه
والد نامدار مسند شاهی را بفر سلطنت همایون رفعت آسمانی بخشیدند و در مجمع امرا و اعیان قزلباش که در پایه
سریر اعلی صف زده کمر دولتخواهی بر میان بسته بودند خوانین ابوطالب میرزایی را چون برادر سعید شهید سلطان
حمزه میرزا مواخذه نموده بخلفا و صوفیان و ریش سفیدان خطاب کرده طلب قصاص نمودند و جمیع طوایف
قزلباش رضاجوی گشته بتصدیق قول همیون کردند و مقرر شد که آنجماعت را بپای ایوان چهل ستون حاضر
ساخته صوفیان و هواخواهان این دولت ایشان را در همانجا بقصاص رسانند و چون ایشان حسب الامر از بالا
خانه بپایین آمدند دانسته شد که حال چیست یکیک که برابر ایوان میرسیدند از اطراف و جوانب شمشیرها در
ایشان مینهادند بنوعی که علیقلی خان کشته بود اول اسمعیل قلیخان را پاره پاره کردند و بعد از آن علیقلیخان را آورده
از همان شربت چشانیدند و محمدی بیک ساروسولاغ را نیز از خانه محمد شریف بیک آورده بیاران ملحق ساخته
احمد سلطان اسلیش اغلی که احتمال کشتن او نبود خنجری که در میان موزه پنهان کرده بود کشیده یکدو کس
را زخمی کرده بدینجهت کشته شد رضاقلی بیک اینانلو نیز که خداوردی دلاک باشنایی او مرتکب قتل شاهزاده
مغفور شده بود کشته شد و اموال و اسباب ایشان بحیطه ضبط درآمده تقصیر سایر امرا و وزرا و ارباب
مناصب بعفو مقرون گشته بجرمیه و ترجمان قرار یافت و باسم هریک فراخور حال مبلغی بر سبیل ترجمان رقم شده

محصلان سپردند که بوصول رسانند و آن مبلغ بمدد خرج و انعام جماعتی که از خراسان همراه آمده بکمال پریشانی داشتند تقسیم رفت خاتمه بحمد الله والمنه که صحیفه اول از رموز تاریخ عالم آرای عباسی رقم اختتام پذیرفته سوانح عجیبه غریبه ایام ولادت باسعادت آنحضرت تا زمان جلوس بر مسند دولت و کامرانی نوعی که دانست و توانست بر صحیفه بیان نگاشت اکنون وقت آنست که جواد نیکو خرام قلم را در مضمار سخن سرائی بجلوه درآورده شروع در سیوم صحیفه دوم نماید و بیان جلوس همایون شهریار عالی همم و شرح احوال خجسته مآل آنحضرت و قضایای زمان دولت ابد مقرونش در رشته تحریر کشد و ملتزم است که صادرات احوال آنحضرت را در صحیفه دوم که قضایای زمان پادشاهی ایشانست سال بسال نگاشته کلک شیرین مقال گرداند تا بر متطلعان کارخانه عالم و عالمیان ظاهر گردد که در هر سال آنحضرت را بتایید ملک متعال و بنیروی بخت مساعد اختر فرخ فال اقبال چه فتوحات روی داده و چگونه زمانه ابواب ترقی بر روی اولیای دولتش گشاده و بچه طریق زمام مهام را بحسن تدبیر و رای صایب نظام و انتظام بخشیده اند تا سلاطین کشورگشای و ارباب رای و تدبیر چون نظر بر آن دیباچه دیوان تقدیر اندازند قوانین پسندیده ایشان را دستور العمل خود سازند ملتمس از ارباب کمال و فطنت آنست که حین مطالعه در هر جا نظر بسهو و خطائی اندازند بعین عنایت و الطاف و دیده مروت و انصاف درنگرند و در مقام اصلاح درآمده بمقتضای این کلام که بزرگان خورده بر خوردان نگیرند عمل نمایند و بهمت یار و مددکار باشند که بتوفیق الله تعالی صورت آرزوئی که در جریده خیال رقم ارتسام دارد بنحو بهترین وجهی در صفحه بیان چهره گشا گشته صحیفه دوم بر وفق مدعا رقم انجام پذیرد و این تازه عروس شبستان بلاغت را بآن خسرو ممالک فتوحات عقد مجالست دست داده

ابد الدهر به نیکی از آن کام گیرد

که باقی بود از شاکستران

همین در جهان نام نام آوران

والسلام علی من اتبع الهدی

تم تم تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

صحیفه دوم از تاریخ عالم آرای عباسی عنوان صحیفه سلطنت و عالم آرایی پادشاهان کامکار و دیباچه دیوان خلافت
و کشورگشائی شهریاران گردون اقتدار که بر حسب الملک و الدین توأمان ناظمان مناظم دین و دولت و مسند
آرایان محافل ملک و ملت اند جز بتاسیس مبانی عدل و احسان و بسط بساط رأفت و امتنان نسبت بعالمیان زینت
پذیر نیست چه هر یک ازین گروه والا که خود را از درگاه احدیت مامور بامر ان الله یامر بالعدل والاحسان دانسته
این شیوه ستوده را پیش نهاد همت ساخته در نگهبانی خلق الله کوشش نموده اند رقم شان بذروه بلندی نیکنامی
و رفعت مکانت اعتبار رسیده بدولت جاودانی و عزت دوجهانی فایز گردیده اند و ارباب تحقیق و دیده وران
عالم تیزبین و مدقق که نظر بصیرت بمشاهده مصنوعات کارخانه خلقت گشوده اند صاحبان این نشأ کامله و دریافتگان
این کیفیت شامله را که از مظاهر صفات کمال احدیت است بر حسب خطاب بلا ارتیاب السلطان العادل ظل الله ظلال
ربوبیت و جزوی از اجزای نبوت و ولایت شمرده اند نظم عدل کن زانکه در ولایت دل ◦ در پیغمبری زند عادل ◦ حق
جهان را بنور عدل آراست ◦ آسمان و زمین ز عدل بپاست ◦ بحمد الله والمنه که ذات کامل الصفات عالم آرای صورت
و معنی خدیو جهان و قهرمان زمان شاهنشاه قضا قدرت قدر توأمان خسرو کامکار کام بخش کامران عنوان
صحیفه خلافت و عالم آرایی آرایش ایوان معدلت و کشورگشائی زینت افزای سریر سروری آراینده دیهیم
عدالت گستری فرمانروای جهان خدیو دوران شکوه گوهر دریای آفرینش سلطان چهار بالش دولت و کامکاری
زیبنده اورنگ نصفت و بختیاری سمی عم نبی آخر الزمان غلام با اخلاص حضرت شاه مردان که از نور عقیدت و پاک
اعتقادی خود را کلب آستان ملایک آشیان آن حضرت میداند نظم درة التاج تارک اقبال ◦ شاه بیت قصیده
اجلال ◦ فخر آل نبی عرش اساس ◦ خسرو عهد شاه دین عباس ◦ اعلی الله تعالی لوای دولته و خلافته بدین
شیوه ستوده موصول و باطن فیض مواطنش بدین شیمه کریمه مفطور و مجبول است لاجرم از دیوان رفیع الارکان
ربک یخلق ما یشاء و یختار توقیع سلطنت و پادشاهی ممالک فسیح المسالک ایران که خلاصه ربع مسکون
و بهترین عرصه جهان است از زمره شاهزادگان این دودمان صفوت نشان بنام نامی آن خسرو عالیمقدار بلند

مکان زیب و زینت یافته و منشور این موهبت عظمی باسم سامی آن سلطان سلاطین نشان توشیح و تزیین پذیرفته بعد
از آنکه ساحت نزهت آباد ارم نهاد ایران که ممدوح جمهور صاحب خردان عالم است از خشک سال
حوادث زمان پژمردگی یافته گلشن احوال ساکنان آن دیار از سموم هموم بی طراوت شده بود از اتسام صبح
اقبال و انتسام نسیم عنایت ذوالجلال و زلال کوثر مثال نهین جاه و جلال آنحضرت طراوت تازه و نکهت
بی اندازه یافته نضارت و خرمی از سر گرفت و همچنانکه در صحیفه اول این اوراق نگاشته کلک بیان گردیده
مقر سلطنت روز افزون و مستقر خلافت ابد مقرون را بورود موکب مسعود رشک دار الخلود گردانیده اعادی
مخذول العاقبه که خس و خار گلشن همیشه بهار دولت ابد پیوند آنحضرت بودند از نایره قهر قهرمان زمان سوخته
راه عدم گرفته اند و آنحضرت بعنایت واهب منان و تفویض والد عالیشان بی مانع و منازعی بر مسند فرمانروائی
ایران و تخت فیروز بخت آبا و اجداد عالی مکان تکیه زده جمیع طوایف قزلباش که سرگردانان بادیه حیرت
و بی سرانجامی بودند وجود گرامی آن گوهر دریای سلطنت و پادشاهی را گزین هدیه از هدایای آسمانی و بهین عطیه از
عطایای یزدانی دانسته از میمنت قدوم فرخنده لزومش آثار بشاشت و شادکامی بظهور آورده
غلغله بشارت و مبارکباد از میانه طوایف انسان بملکوتیان افتاده و از منابر و وجوه دنانیر باسم و لقب
همایونش سکه و آرایش یافته صیت سلطنت و پادشاهی و آوازه خلافت و شاهنشاهی آن برگزیده الهی در
اقطار آفاق اشتهار یافت خلایق از اطراف و جوانب روی ارادت بدرگاه کیوان اشتباهش آورده پیشکش
و نثار ایثار نمودند و زبان حال کافه انام بدین مقال گویا بود نظم شها ملک و دولت بکام تو باد • فلک پیرو و
بخت رام تو باد • مبارک بود بر تو تاج شهان • که بر تست زیبنده تخت کیان • بر آرای اورنگ فرماندهی
که هستی سزاوار شاهنشهی • بود از عنایات پروردگار • قضا با تو رام و قدر با تو یار • بعمر طبیعی رسد سال تو
بود گیتی افروز اقبال تو • بمانی بفرخندگی و جلال • بر اورنگ شاهی صد و بیست سال • تاریخ جلوس میمنت
مانوس آنحضرت را مستعدان عراق ظل الله یافته اند و این فرج احقر بدین طریق در رشته نظم کشیده نظم گر در مسند
شهنشاهی • چون جلوس آن شه همایون گاه • بود چون سایه خدای جهان • سایه انداخت بر عباد الله • سال تاریخ دل
طلب میکرد • هاتفی بانگ زد که ظل الله • و اسم شریفش عباس بهادر خان نیز تاریخ جلوس همایونش شده
و از الهامات عالم غیبی و رموز و اشارات لاریبی است نظم بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران • تاریخ جلوسش شد
عباس بهادر خان • بعضی مروج مذهب نیز یافته اند و برین وجه بنظم در آورده • تاریخ خرد مروج مذهب یافت •
ظل الله عباس بهادر خان هم • امید که زمان دولت سعادت پیوندش بظهور حضرت صاحب الامر متصل بوده
انوار معدلتش بر بسیط عرصه گیتی گسترده باد و قواعد قصر خلافتش از اختلال حوادث روزگار مصون بوده
بهار دولتش را آفت خزانی مرساد و سالکان مسالک اخلاص و دولتخواهان عتبه علیه گردون منکش که اباً عن جد
حلقه ارادت و نیکو بندگی این آستان رفیع بنیان در گوش و غاشیه عقیدت و خدمتگذاری بر دوش جان دارم

تخصیص صاحب سعادت که در خدمت این خدیو زمان منصب والای وزارت دیوان معزز و سربلند و این دیباچه اقبال
بنام نامی و القاب سامی آن سعادتمند موشح و مزین و صدر صحیفهٔ اول باوصاف کمالش مشحون است از نهال برومند
حدیقه رافت و امتنان و شجرهٔ سعادت و ثمرهٔ ریاض معدلت و احسان آن سلطان سلطان نشان بهرهمند
بوده بهمین توجه خاطر آفتاب اشراق الخسرو آفاق کامیاب عزت و عافیت باشند راقم این مقالات
و محرر این حالات که در زمرهٔ کمترین غلامان باخلاص این دولت ابد پیوند معدود و داست بتوفیق و یاری حضرت
باری عز اسمه شرح وقایع ایران و ظهور دولت این خاندان ولایت نشان و شطری از حالات اجداد کرام عالی مقام
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را که شهریاران عالم معنی اند و قضایای زمان ولادت با سعادتش با خلاصهٔ احوال خیر مآل
بر سبیل اجمال و تا این سال که سکوزئیل مطابق نهصد و نود و شش هجریست در جلد اول بی عبارات منشیانه
و استعارات مترسلانه بطریق رموز بی تکلفانه تسوید نموده باتمام رسانید همچنانکه در صحیفهٔ اول اشارتی بآن رفته
اگر از عمر امان یابد و فرصتی بدست افتد مسوده مذکور را که رموزی از حکایاتست بعبارات شریفه و استعارات
لطیفه در سلک تحریر کشیده به بیاض برد و زواید را که در وقت کتابت بی اختیار بزبان قلم جریان یافته و ضروری
فن تاریخ نیست انداخته نسخه نظم و نثر پرداخته آید که مقبول طبع بالغ نظران صاحب طبیعه و مستعدان عالی فطرت
گردد اکنون بنابر وعدهٔ سابقه اراده چنانست که درین صحیفه که یک قرن سعادت اقترانست قضایای زمان سلطنت
ایران آنحضرت که فی الحقیقه آغاز دولت و سال اول تمکن او زیب خلافت است سال بسال مرقوم قلم وقایع نگار
گرداند با خود اندیشید که اگر بروش اهل تاریخ سنه هجریرا که مبدا آن بعرف اهل عرب اول ماه محرم است
منظور دارد اکثر اهل عجم نمی فهمند زیرا که در میانه اتراک و اهل عجم مبدا سال نوروز سلطانیست که اول بهار
عالم آراست و تا انقضای چهار فصل که نوروز دیگر میشود یکسال است و ماه محرم در عرض سال ترکی واقع میشود و تواریخ
که ارباب استعداد نجبه وقایع عظیمه روزگار در سلک بلاغت انتظام میدهند با سال ترکی مختلف است بعضی
موافق سنه سابق هجری و بعضی موافق سنه لاحق است یعنی کم است یا زیاد چون در ضمیر حقیر ملتزم است
که این نسخه عالم آرا از غوامض مشکلات بری و عاری بوده عام فهم و خاص پسند باشد نظر از آن اختلاف
پوشیده بسال ترکی که عام فهم ترست قرار داد که مستخبران احوال را دانش افزا باشد و هم برسالکان
مسالک جهانداری روشن گردد که در عهد خلافت این یگانه دوران در هر سال چگونه قضایا روی داده
و بتوفیق حضرت ذو الجلال و حسن سعی این شهریار بی همال و نیروی اقبال در هر سنه چه مقدار ترقی در
امور دین و دولت واقع شده اگرچه در دو سه سال اوایل دولت ظفر مآل چون هنوز اختر بخت ایرانیان
در حضیض وبال بود بعضی مکروهات که در لوح قضا ثبت شده بود بحیز ظهور آمد اما بتوفیق الله زمان
ادبار سپری شده زمانه ابواب سعادت و اقبال بر روی اولیای دولت بی زوال گشاد و بمیمنت بخت
همایون و نیروی همت والا رفع مکاره گردیده ریاض مملکت از رشحات سحاب الطاف الهی و حسن اعتنا

واتمام پادشاهی خرمی تمام یافت فی الواقع بی شائبه تکلف وسخن پردازی اگر بدیده بصیرت مشاهده شود کردا[ر]
خجسته آثار این تائید یافته حضرت آفریدگار نمونه سلاطین جهان ودستور العمل پادشاهان عالیشان است اکنون
بر سر سخن رفته بنوعی که خامه وقایع نگار قبل ازین تحریر بیان پرداخت می نگارد که چون مرشد قلیخان خاطر از
امرای عراق جمع نموده من حیث الاستقلال تکیه بر مسند وکالت زده وقطع وفصل مهمات دیوان پیش گرفت
وحضرت اعلی شاهی ظل اللهی بجهت استحکام قواعد قصر سلطنت وصلاح دولت دست تصرف او را در انتظام
امور جهانداری قوی ومطلق داشته روز بروز عظمت واقتدارش می افزود ودر اوایل حال در دولتخانه مبارکه
بسر برده صبح وشام امرا ووزرا وارکان دولت در دولتخانه همایون نزد او حاضر گشته کلی وجزوی
مهام دیوان برای وصلاح او فیصل می یافت بعد از چند روز از دولتخانه بیرون رفته در منازل پریخان خانم صبیه شاه
جنت مکان که در جنب دولتخانه بود نشیمن ساخت واز امرای اطراف ولیخان حاکم کرمان ویوسف خان ولد
قلی بیک قورچی باشی افشار را از ابرقوه وعلیخان ذو القدر ومیرزا عبدالله ولد میرزا سلمان از شیراز وعلی قلی
سلطان نواده شاه قلی خلیفه ذو القدر مهردار از قم وامیر حمزه خان طالش از استراباد بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده
بشرف پای بوس مشرف شدند ومنصب قورچی باشی گری بیوسفخان قرار یافته مهرداری بعلی قلی سلطان ذو القدر
مقرر گشت وایالت شیراز بمهدی قلیخان تعلق گرفت وقورخمس ولد دلو بوداق منصب خلفایی یافت اما در باب وزارت
دیوان اعلی که میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان وعده نموده رقم فرستاده بودند بملاحظه خاطر میرزا شاه ولی ولد میرزا
احمد که وزیر مرشد قلیخان بود وپدرش حق خدمت در دولتخانه داشت تغافل ورزیده خدمت وزارت از
میرزا شاه ولی متمشی میشد وولایت دلگشای اصفهان که بشاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا وبعد ازو بابوطالب
میرزا تعلق داشت بمرشد قلیخان تعلق گرفت واین اول بی ادبی وخطایی بود که ازو در وجود آمد والکای قم بسلیمان
خلیفه ترکمان تعلق گرفته ورخمسخان شاملو بحکومت همدان منسوب گشت وسایر ممالک بنوعی که رای مرشد قلیخان
اقتضا کرد بامرای عظام تقسیم نموده از هر یک فراخور الکا وایل واویماقی که داشتند در باب قشون ولشکر
سند گرفت که در سفر خراسان حاضر سازند وقرار یافت که در اول بهار موکب جهانگشای شاهی بجانب خراسان
در حرکت آمده با لشکرهای عراق وخراسان دفع عبدالله خان داخته محصوران هرات را از مضیق محاصره خلاصی دهند

ذکر حالات سکوئیل سال اول جلوس میمنت مانوس همیون اعلی مطابق سنه ست وتسعین وتسعمایه هجری وبیان

فتنه که در درگاه معلی میانه امرای آنجا داده جمعی از اعاظم امرا بقتل رسیدند چون حضرت شاهی ظل اللهی از
اوان طفولیت در دار السلطنه هراة نزد علیقلیخان لله وطایفه شاملو نشو ونما یافته بالطبع خواهان ایشان بود
وبعد از انکه میانه او و مرشد قلیخان در آمده بمشهد مقدس تشریف آورده لللکی مرشد قلیخان ودر میانه استاجلو
بودن مکروه خاطر شریفش بود اما بجهت صلاح دولت رضا بان داده بود درینوقت که بر تخت فیروزبخت موروثی
جلوس نموده مرشد قلیخان پایه قدر ومنزلت بایوان کیوان رسانید شوکت واقتدارش ازدیاد پذیرفت

امرای عظام خصوصاً پیرغیب خان استاجلو و برادران او که از مشهد مقدس معلی آمده از ته کار خبردار شده و اکراه
خاطر اشرف را در شوکت و اقتدار بیش از پیش مرشد قلیخان فهمیده بودند تاب تسلط و اقتدار او نیاورده
آتش حقد و حسد در کانون درون ایشان اشتعال یافته و همگی همت بدفع او گماشته باغوای میرزا عبدالله
ولد میرزا سلمان که بهوس وزارت دیوان اعلی آمده مقصودش بحصول نه پیوسته بود با مهدی قلیخان حاکم شیراز
و یوسفخان قورچی باشی و علی قلیخان سلطان ذوالقدر مهردار و ابوالمعصوم خان ترکمان و قورخمس خان خلفا
اتفاق نموده عهد و پیمان بسته در دفع مرشد قلیخان یکجهت گشته و منتظر فرصت بودند و چون مرتضی اعظم میرزا محمد امین
ولد میر میران صدر که از اعاظم سادات عالیشان بود از اصفهان آمده بحوالی قزوین رسیده بود و مرشد قلیخان
قرار داده بود که باتفاق امرا باستقبال او روند اصحاب مواضعه قرار دادند که سر راه او را بامیان گرفته خاطر از مهم او
جمع سازند و صباح آن روز دو سه کس از مردمی که از مواضعه و قرارداد ایشان خبردار شده بودند نزد مرشد قلیخان
آمده ازین حال خبر دادند و مرشد قلیخان هواخواهان خود را جمع نموده از راه میدان اسب بدولتخانه آمده حضرت اعلی
شاهی را از فتنه و فساد امرا خبر داد امرای طاغی بمنزل یوسفخان قورچی باشی جمع شده چون واقف گشتند که مرشد
قلیخان از کید و غدر ایشان خبردار شده خود را بدولتخانه انداخته در ملازمت اشرف بهیات اجتماعی مدد دولتخانه
آمدند و بهانه سواری و استقبال میرزا محمد امین اکثر ملازمان و قشون ایشان یراق بسته بودند ایشک آقاسیان
و قاپوچیان خواستند که لشکریان ایشان را از دخول مانع آیند هجوم نموده تمکین ننمودند و بی اعتدالانه باندرون
دولتخانه درآمده با اسلحه و یراق بایوان چهل ستون درآمدند و اعتقاد ایشان این بود که این اراده موافق مزاج اشرف است
و معاونت از آنحضرت یافته دفع مرشد قلیخان باسانی خواهند کرد حضرت اعلی هرچند که از اطوار مرشد قلیخان
و زیادتی دخل و اقتدارش ناراضی بود اما بفطانت رای و حسن تدبیر رعایت جانب مرشد قلیخان نمودن
و بدین وسیله طاغیان مذکور را که بخودسری برآمده بودند اکثر در ایام شورش و فترات بر تغلب مرتبه ایالت
و بزرگی یافته طریق سلوک ملوک طوایف داشتند از میان برداشتن اولی و اهم دانستند زیرا که جهت دفع این
جماعت بهانه بهتر ازین بدست نمی آمد بالجمله چون حضرت اعلی از درآمدن امرا بایوان چهل ستون واقف شدند کس نزد
ایشان بایوان چهل ستون فرستادند که مطلب شما ازین هجوم و ازدحام چیست و باعث این شورش و غوغا کیست
ایشان کوته خردی کرده دلیری که می بایست کرد نکردند و جرأت پیش نموده حصول مطلب خود را بوقت دیگر
حواله نمودند در جواب عرض کردند که اراده استقبال میرزا محمد امین داریم و آمدیم که اگر خان میل استقبال داشته باشد
باتفاق استقبال برویم والا از خدمت اشرف مرخص گشته روانه شویم چون ایشان حرف دیگر نگفتند نواب اشرف
رخصت ایشان داده فرمودند که شما بروید که خان در خدمت اشرف بمهمی مشغول است و نمیتواند آمد ایشان از کمال
سفاهت و بیعقلی بازگشته بعد از استقبال بهیات اجتماعی بباغ سعادت آباد رفته و دانسته که بعد ازین از
مرشد قلیخان ایمن نمیتوانند بود پرده از روی کار برداشته مخالفت او ظاهر ساختند و جمع نمودن لشکر مشغول

شدند و مهمی را که اول حال در کمال آسانی میسر بود دشوار کرده بخود راجع ساختند مجملاً چون خبر جمعیت و شورش غوغای
ایشان در باغ بسمع اشرف و مرشد قلیخان رسید قورخمس خان شاملو را نزد ایشان فرستاده استفسار کردند
که سبب این شورش چیست و چه مدعا دارند ایشان علانیه گفتند که به تسلط و اقتدار مرشد قلیخان راضی نیستیم و سلوک نا هنجار
از و نسبت به بندگان حضرت اعلی مشاهده مینمائیم که مرضی قزلباش نیست و ما را با او تعیش و صحبت صورت نبندد
حضرت اعلی فرمودند که شما ملازم این درگاهید اگر حرف دولتخواهانه بخاطر شما رسید یا از بدسلوکی مرشد قلیخان و دیگری
شکایتی داشته باشید قاعده آنست که بما عرض کنید که بهرچه فرمان ما صادر گردد بعمل آورید بخودسری در میانه قزلباش
فتنه انگیختن و لشکرکشی نمودن موجب عصیان و طغیانست و بملاحظه آنکه مبادا اندیشه دیگر نموده و سودای دیگر
در سر داشته باشند دفع ایشان را بر ذمت همت لازم دانسته بجهة آنکه سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده گردد
شاهی سیون کرده جار فرمودند که هر کس سر مبارک شاه را دوست میدارد بدولتخانه همایون جمع آید طوایف
قزلباش گروه گروه بدولتخانه و میدان اسب جمع آمده رفته رفته جمعیت ایشان بتفرقه و پراکندگی روی آورد و ایشان
از حصول مقصود مأیوس گشته قورخمس خان را بمجمع خود طلب نموده مصحوب او بخدمت اشرف پیغام کردند که قصوری
در اخلاص و بندگی ما نشده و از نواب کامیاب اشرف کمال رضا داریم غایتش از مرشد قلیخان آزرده خاطر شده ایم
که با ما بدسلوکی مینماید و چون هر یک بمنصبی عالی از مناصب دیوان اعلی سرافرازیم لوازم آن منصب از ما متمشی نمیشود
و هیچکدام در مهم خود استقلال نداریم و توقع تقویت و عزت بیشتر از پیشتر داریم و کمتر بظهور میرسد ملتمس آنست که
بندگان حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه شده بنوعی که لایق دولت قاهره باشد میانه ما و او اصلاح فرمایند چون
قورخمس خان پیغام امرا را بگزارد قرار یافت که ایشان بمنزل قورخمس خان رفته امشب مهمان او باشند روز دیگر مرشد قلیخان
استرضای خاطر ایشان جسته از همه جهة مطمئن گرداند و قورخمس خان وسیله صلح شد که ایشان را با یکدیگر صلح دهد قورخمس خان
ایشان را تکلیف خانه خود کرده آخر روز از بی سعادتی از باغ سعادت آباد بیرون آمده بمنزل او رفتند و شب در آنجا بودند
قورخمس خان کماینبغی بلوازم مهمانی پرداخت اما جماعت شاهی سیون که در دولتخانه جمع آمده بودند در آن شب تا صباح
پاس داشته طریق حزم و احتیاط مرعی داشتند روز دیگر که خسرو ثوابت و سیار بر اورنگ چهار پایه فلک مینا
رنگ آمد جنود کواکب را بشعشعه تیغ آتشبار متفرق و معدوم گردانید قورخمس خان بدولتخانه آمده و مهدی قلیخان
ذوالقدر حاکم شیراز که اعقل الجماعه بود باتفاق او آمده از جانب خود و امرا در خدمت اشرف عذر بی ادبیها
خواسته شروع در گله گذاری کرده عرض کرد که مرشد قلیخان برای خود بی عرض اشرف معظمات مهمات ممالک را فیصل داده
مهرهای اشرف را در گردن او بچه آنچه اراده خاطر اوست بفعل می آورد قاعده آنست که مرشد قلیخان مهرهای مبارک
را من بعد خود نگاه نداشته بندگان اشرف بسپارد که بطریق زمان شاه جنت مکان در حرم محفوظ نمایند
و در هر هفته دو روز دیوان کرده امرای عظام که هر یک منصبی از مناصب دیوان دارند و ریش سفیدان
اویماق خود را اند جمع شوند و مهمات هر طایفه باستصواب و صلاح ریش سفیدان طایفه فیصل یابد و [illegible]

را در میانه قورچیان عظام و هر یک از امرا که ارکان دولت اند در میانه ایل و اویماق خود عزت و اعتبار بی شد
بندگان اشرف فرمودند که در زمان نواب سکندر شان تحت اقتدار امرا و امتداد مداخله ایشان و تعیض گیری یکدیگر
چندین فساد در میانه قزلباش روی نمود درین زمان آن قاعده را فراموش میباید کرد اختیار مهمات پادشاه
هست یا مرشد قلیخان را محل اعتماد دانسته حل و عقد امور را برای صایب او تفویض کرده ایم هر کس رضای
خاطر ما میخواهد او را بزرگ و ریش سفید خود میباید دانست مهدی قلیخان در اثنای محاوره و گفتگوی آواز بلند
کرده با مرشد قلیخان سخنان خشونت آمیز گفت حضرت اعلی را نایره غضب مشتعل شده فرمودند که ای مردک
مهمد ترا ایالت شیراز و رتبه خانی سرافراز فرموده ایم زیاده ازین چه توقع داشتی که میانه قزلباش
فساد میکنی و وجود امثال شما مردم که بجز و سری بر آمده اید خار گلزار دولت بدیع رخنه گر ملک سر افکنده به
یعقوب بیک ولد ابراهیم خان ذو القدر را که پدرش در زمان شاه جنت مکان حاکم شیراز بود حکومت
داده مهم مهدی قلیخان را باو حواله کردند مشار الیه در مجلس بهشت آیین او را گرفته دست بسته تاج از سرش
برداشته بر و کشید و حسب الاشاره مرشد قلیخان در آنجا بقتل او مبادرت نمود و همان لحظه برتبه ایالت
شیراز سرافراز شد بعد از قتل او اسلمش خان ولد شاهرخ خان ثانی اغلی ذو القدر را که مهردار نواب سکندر شان
بود و شباهت ابوطالب میرزائیان معزول گشته بمصادره و مواخذه گرفتار بودند بدستور منصب مهرداری عنایت
فرموده مهم علی قلی سلطان مهردار را باو حواله کردند و بمنصب شاه قلی سلطان خلفا را که همین حالت داشت منصب
خلفایی سرافراز فرموده مهم قورخمس خان را که خلفا شده بود بکفایت او مقرون گردانیدند و بدرخان افشار
برادر سکندر خان را قورچی باشی فرموده بگرفتن یوسف خان مامور ساختند ادهم خان ترکمان بگرفتن ابو المعصوم
خان معین گشت و امرای استاجلو دفع برغیب خان و برادران او را متکفل شدند و نام بردها با عموم شاهی
سیونان سوار شده رو بخانه قورخمس خان آوردند امرای طاغی که تصور اینمعنی نکرده بودند ازین حال
آگاه شده چون اکثر مردم ایشان متفرق شده بودند تاب توقف نیاورده در کمال اضطرار اکثر بی یراق سوار
شده روی بدامن کوه قزوین آوردند که شاید خود را بگیلان توانند رسانید هنوز قدم از شهر بیرون ننهاده
بودند که طلیعه لشکر ظفر اثر بایشان رسیده ملازمان سر خود گرفتند و امرا بعضی که بجنگ ایستاده در همانجا
کشته شدند و بعضی که صرفه در جنگ ندیدند دستگیر شدند سوای یوسف خان قورچی باشی که مرشد قلیخان
بجهه آشنائی قلی بیک پدرش و اینکه حالا در روم است راضی بقتل او نشد و امیر اصلان خان برادر
برغیب خان که نواب کامیاب اشرف را با او شفقت تمام بود احدی از آن جماعه را زنده نگذاشتند و این دو کس
اگرچه کشته نشدند اما محبوس گردانیده بقلعه فرستادند و بعد از ایامی که در قلعه بودند یوسف خان بالتماس
ولیخان حاکم کرمان که عمزاده اش بود نجات یافته امیر اصلان بقتل رسید میرزا عبد الله پسر میرزا سلمان
که محرک این فتنه بود با میرزا نظام الملک برادرش گرفتار شده مهم ایشان تبرجان قرار یافت درین روز

میرزا شاه ولی بمرتبه وزارت اعظم سرافراز گشته اعتماد الدوله لقب یافت و نسبی او بمیر ابو الولی انجو که در زمان
ابوطالب میرزا صدر شده بود بدستور باعلی منصب صدارت سربلند شده مهرداری مهر اشرف بسید بیک کمونه
شفقت شد بعد ازین قضایا مرشد قلیخان سر بایوان کیوان سائیده من حیث الاستقلال بر مسند وکالت دیوان
اعلی تکیه زده بانتظام مهام ممالک پرداخت و نواب کامیاب اشرف را تکلیف دامادی کرده از شاهزادگان و بنات
مکرمه این دودمان صبیه سلطان مصطفی میرزا که تا غایت بحباله احدی در نیامده بود و صبیه سلطان حسین میرزا ولد بهرام
میرزا که در حباله نواب غفران پناه شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بود جهت نواب همایون اختیار نموده آن دو
زهره زهرای آسمان سلطنت را بمشتری اوج سعادت عقد بستند در میدان اسب شاه جنت مکان جشن ملوکانه
و مجلس پادشاهانه آراسته سه شبانروز عروسی کرده خلایق بعیش و طرب گذرانیدند و در شب سیوم با هر دو
زفاف واقع شده حریم حرم سرای مقدس بوجود شریف آن دو همایون طلعت آرایش یافت درین سال امام
قلیخان قاجار بیگلربیگی قراباغ باجل طبیعی فوت شده ایالت آن ولایت بمحمد خان ولد خلیل خان ابن شاهوردی
سلطان زیاد اغلی قاجار که در زمان شاه جنت مکان بیگلربیگی قراباغ بود مفوض گشت ذکر وقایع سیچقان ئیل ترکی
که سال دوم جلوس همایون است مطابق سنه سبع و تسعین و تسعمائه هجری و شرح استیلای ازبکیه بر بلده فاخره هرات
و کشته شدن علیقلی خان و استیصال طایفه شاملو چون زمستان بپایان رسید و نوروز عالم افروز بفرخی
و مبارکی روی داد • باد بهاری طرب انگیز شد • روی هوا الخلخه آمیز شد • از اثر ژاله کوثر سرشت • صحن چمن گشت
چو باغ بهشت • بساتین عرصه جهان که غارت زدگان شکردی بودند از آسیب حوادث اطمینان یافته با هزاران
برگ نوا از نزهت و خرمی از سر گرفتند و شاهدان ریاحین که در سحب احتجاب رده بودند بجلوه گری در آمده بهجت افزای
خلایق گشتند مرشد قلیخان بتهیه اسباب یورش خراسان پرداخته همه روزه اوقات صرف انتظام احوال
لشکریان مینمودند و نواب سکندرشان ابوطالب میرزا را از بیم فتنه قزلباش اول حال بقلعه الموت که
طهماسب میرزا نیز در آنجا بود فرستاد که تا معاودت سفر خراسان در آن قلعه باشند و ثانی الحال بجهة
نزدیکی گیلان بودن آنجا را مصلحت ندیده بقلعه ورامین ری که وسط ملک عراق است و منازل مرغوب دارد
مسکن ایشان قرار یافته یکی از معتبران طایفه استاجلو که محل اعتماد بود بمحافظت قلعه در خدمت ایشان معین گشت و مرشد
قلیخان اگرچه همه روزه حرف یساق خراسان و استخلاص قلعه هراة در میان داشت اما باطنا چون از علی قلیخان
شاملو حاکم هراة خایف بود و توجه خاطر اشرف را باو میدانست بملاحظه آنکه مبادا دیگرباره وکیل و رکن السلطنه
گشته از و انتقام کشد در رفتن خراسان تاخیر مینمود تا آنکه مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانید و محصوران قلعه
هرات از فقدان آذوقه و عفونت هوا و بیماری که در قلعه بهم رسیده بود بیتاب و توان گشته قدرت مصادمه
و قوه قلعه داری نداشتند و طایفه اوزبک بر قلعه مستولی گشته آن بلده فاخره بدست معاندان افتاد شرح
این احوال بر سبیل اجمال آنست که چون عبدالله خان از اطاعت و انقیاد علی قلیخان مایوس گشته کمر همت بتسخیر قلعه

هرات بت و طایفه اوزبک بمحاصره قیام نموده قلعه را مرکزوار در میان گرفتند علی قلیخان و طایفه شاملو مردانه پای
ثبات و قرار استوار داشته بلوازم قلعه داری پرداختند همه روزه از جانبین محاربه و مصادمه وقوع یافته
بازار گیر و دار گرم بود و دمبدم صفیر تیر و تفنگ پیام اجل میگذارد بعد از آنکه توجه همایون اعلی از خراسان بعراق
و تکمل آنحضرت بر سریر سلطنت موروثی ایران مسموع طایفه جلیله شاملو گردید اگرچه علی قلی خان بنا بر عنادی
که فیمابین واقع شده بود از امداد مرشد قلیخان مأیوس بود اما بمحض غیرت و خلوص طویت و غلامی چندین ساله
این دولت عظما تا ممکن و مقدور ایشان بود کوشش نموده نمیگذاشتند که اوزبکیه قدم بر خاکریز تواند نهاد
و چند مرتبه بیرونیان هجوم نموده بخندق درآمدند و محصوران مردانه بمدافعه کوشیده بسیاری از بهادران
نامی را بر خاک هلاک انداختند تا آنکه مدت محاصره بامتداد کشید و از هیچ طرف نسیم امدادی نوزید و از قلت
آذوقه و ماکول نامناسب و عفونت هوا بیماری عظیم در شهر بهم رسیده از عوام بخواص لشکر سرایت کرده هر روز
خلقی کثیر افزون تر که تا چیک راه عدم می پیمودند و بدین جهت اختلال تمام باحوال محصوران راه یافته از مصادمه عاجز
گشته و بعضی از اهل خراسان که در قلعه بودند خصوصاً ملا میر باخرزی که سالها نمک پرورده این دولت بود حرامنمکی
کرده برجی از بروج را که در عهده اهتمام او بود خالی گذاشته به بیرونیان ملحق شد و بی سرانجامی قلعه و عجز و اضطرار
بقیه سپاهیان و عدم قوت و قدرت ایشان را چنانچه بود بعبدالله خان خاطرنشان کرد و اظهار دولتخواهی اوزبکیه
نموده در تسخیر قلعه سعی کردن گرفت علی قلیخان ابوطالب بیک و بادی مستوفی خود را که باو نسبت قرابت داشت
و چند نفر از معتمدان خود را بیرون فرستاد که با عبدالله خان تمهید مصالحه نموده قرار دهد که جماعت قزلباش
راه دهند که دست از مملکت باز داشته با خانه کوچ و اهل و عیال بیرون روند عبدالله خان که در اول حال این معنی
منتهای مطلبش بود درینوقت بتحریک ملا میر راضی نشد و با آنکه در آیین شاهان و رسم کیان پیام آوران
امینند از زیان و در هیچ عهد و زمان کشتن ایلچیان معمول نبوده و هیچ یک از کشورگشایان والاشکوه مرتکب
آن نگشته بهمگی مذموم شمرده اند عبدالله خان بآن امر شنیع اقدام نموده فرستادها را در دهان توپ نهاده
بجانب قلعه انداخت و آتش بیداد در خرمن عمر آن بیچاره گان زده فی الحقیقه اسباب ناموس خود را سوخت فی الجمله
چون علی قلی خان و اعیان شاملو از مصالحه مأیوس شدند و ابواب خلاصی را مسدود دیدند بهر طریق که بود قریب دو ماه
دیگر با آن لشکر خونخوار مقاومت نموده قلعه را نگاه داشتند اما اکثر بروج از نگهبانان خالی مانده بود در ماه
یازدهم روزی بوقت استوا که علی قلیخان از برج خود بمنزل رفته بود و اکثر قزلباش از استیلای جوع بجاهای
خود رفته بودند شخصی از برج فریاد زد که این برج از نگهبانان خالیست جمعی از بهادران اوزبکیه که همیشه مستعد یورش
بودند خود را بپای برج رسانیده بار ریسمان بالا رفتند و چند کس را ببالا کشیدند و همچنین در دو سه برج این
عمل کردند علی قلی خان و لشکر قزلباش از این معنی غافل بودند ناگاه آواز کرنا از برج و باره برآمده اوزبکیه تبهر کشیدند
و از غایت سراسیمگی و عدم قدرت احدی از مستحفظان بمدافعه ایشان نپرداخت و دست از محافظت بروج

و باره کشیده در کمال اضطرار بی اختیار خود را بحصار اختیار الدین که در میان شهر واقع شده و از مستحدثات ملک
غورات رسانیدند و شهر هراة بدست اوزبکیه درآمده قتل و غارت و یغما در شهر شیوع یافته آتش بیداد بنوعی مشتعل
گشت که زبانه بکره اثیر کشید علیقلیخان و جمعی از طایفه شاملو و غیرهم که در حصار اختیار الدین پناه جسته بودند دو روز
در کمال پریشانی و اضطرار بسر برده چون آذوقه در حصار نبود حیران کار خود گشته عبدالله خان چون خبری از
احوال حصار مذکور نداشت و تصور مینمود که محصوران آنجا چون جمعی قلیل اند و آذوقه بسیار دارند و در نگهداشتن
آن ارک سعی بسیار خواهند کرد و معامله بامتداد خواهد کشید بوساطت محمد باقی اتالیق و میر قلبابا کوکلتاش
و امرای معتبر اوزبکیه بعلیقلیخان پیغام کرد که اگر ترک قلعه داری کرده ارک را بسپارد و تملکات خود را پیشکش
نماید او را مرخص میسازیم که با طبقه قزلباش بهر طرف که خواهد برود مشروط بانکه آمده ما را کورنش نماید علیقلیخان
و اتباع او اگرچه اعتمادی بسخن عبدالله خان و شرط و عهد طایفه اوزبکیه نداشتند اما از فقدان آذوقه
جز بیرون آمدن چاره نیافتند و رضا بقضای کردگار داده روز سیوم بیرون آمدن باتفاق امرا عبدالله خان متوجه
کورنش او گشتند و اوزبکیه ارک را بتصرف درآوردند عبدالمؤمن خان پسر عبدالله خان باراده خود یا باشاره
پدر علی اختلاف الروایتین و ای التقدیرین جمعی از بهادران اوزبکیه را که اکثر برادر و پسر و اقوام ایشان در محاربات ایام
محاصره بدست قزلباش کشته شده بودند تحریک نمود که از طبقه قزلباشیه انتقام کشند در وقتی که علیقلیخان
و مردم او بحوالی خانه عبدالله خان رسیدند امرای اوزبکیه گفتند که با شمشیر و یراق بخدمت پادشاه رفتن خوب نیست
شمشیرها را از میان ایشان گشودند در آن اثنا یکدو نفر اوزبک شمشیر کشیده قزلباشیه چون مشاهده اینحال کردند بهم
برآمده دانستند که حال چیست کلمه شهادت بر زبان آورده مجموع بیرون آمده شربت شهادت چشیدند و عبدالله خان
بعد از وقوع اینحال حکم بقتل عموم قزلباش نموده اوزبکیه بنوعی مبالغه در قتل و غارت نمودند که از بسیاری از مردم
تاجیک با وجود موافقت مذهب با ایشان باولیای قزلباش کشته شدند نساء و صبیان طایفه شاملو و غیر ذلک را باسیری
گرفته بخارا و ماوراء النهر فرستادند خواتین معظم شاملو را آنچه بدست آوردند خزاین و دفاین بتفحص و شکنجه کشیده
دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشتند و بعد از شکنجه بسیار و اخذ اموال برهنه و عریان سر میدادند مگر کسی از آن طبقه
نجات یافت و قلیلی از آن طبقه که در بیغولها خزیده بودند شبها بیرون آمده در ظلمت لیل پیاده و برهنه پای
سر بصحرا نهاده راه فرار مینمودند چندگاه شیعه کشتن در آن ملک رواج داشت هر کس که عداوت قدیم با کسی داشت
فی الحال برفض منسوب ساخته دو جاهل نادان را گواه گذرانیده قاضی متعصب مذهب حنفی بی تأمل حکم بحرق و قتل آن بیچاره مینمود
و هر کس بحال اندک تمولی بود بمصادره اوزبکان گرفتار بود مجملاً چندگاه رعایا و عجزه پایمال رنج و عنا بودند تا آنکه
عبدالله خان حکومت آن ولایت را بمیر قلبابا کوکلتاش که از اعیان سمرقند و مرد فاضل صاحب طبیعت بود
و حق خدمت قدیم در خدمت خان داشت و محل اعتماد او گشته رتبه امارت را با منصب عالی صدارت جمع داشته
تفویض نمود و مشارالیه شیوه ملکداری و رعیت پروری پیش گرفته ابواب جور و اعتساف مسدود نمود و متعصبان

مذهب را از آزار و اضرار خلایق ممنوع ساخته بالتیام جراحات بیچارگان پرداخت و فی الجمله استقامتی در آن ملک
پدید آمد القصه عبدالله خان بعد از فتح و تسخیر هراة عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس منعطف نمود حاکم مشهد مقدس
خواست که بمتانت رای و حسن تدبیر شر آن گروه را درین سال از سر ساکنان آن بقعه شریفه دفع نماید با وکلای
عبدالله خان ابواب الفت و آشنایی مفتوح ساخته تحف و هدایا بخدمت خان فرستاده عرض کرد که چون
لشکر اوزبک مدتی مدید است که از اوطان جدا افتاده در تسخیر قلعه هراة مشقت بسیار کشیده اند و هرگاه متوجه
محاصره قلعه مشهد مقدس گردند استعداد قلعه داری در مردم این ولایت بیشتر است و جهة حفظ و حراست روضه
مقدسه حضرت امام الجن و الانس در قلعه داری زیادت از مردم هراة سعی و کوشش خواهند کرد و موکب عالی را
توقف بسیار درین ولایت میباید کرد و لشکریان زحمت بسیار خواهند کشید و مع ذلک پادشاه ما بر مسند
سلطنت و پادشاهی موروثی تمکن یافته با عموم سپاه قزلباش از پای تخت همایون بیرون آمده متوجه خراسانست
و اگر در اثنای محاصره مشهد مقدس قدم باین ولایت نهد معلوم نیست که طایفه اوزبک که درین سال ایلغار
خراسان کشیده باشند تاب مقاومت لشکر بیحساب قزلباش توانند آورد اولی آنست که درین سال بسعادت کوچ
فرموده متوجه مقر سلطنت گردند و ما را مهلت دهند در سال آینده اگر پادشاه ما در خراسان باشد ایشان نیز آنچه
صلاح دولت خود دانند عمل نمایند و الا احتیاج نهضت موکب عالی نیست هر کس از امرای اوزبکیه را فرستند مملکت
را سپرده راه خود میگیرم عبدالله خان را این سخنان معقول افتاده و آوازه توجه موکب همایون نیز باو رسیده بود بعد
از کنکاش بکر صلاح در مراجعت دانسته ترک محاصره مشهد نموده بمختصر پیشکشی قناعت کرده طبل ارتحال فرو کوفته
متوجه جانب سرخس شد و چون بپای قلعه سرخس رسیدند در حوالی شهر فرود آمده میر ابن حسین حاکم آن ولایت که ولد
میر حسین سلطان فیروزجنگ است و از زمان شاه جنت مکان در سلک امرای چغتای خراسان منسلک و درین عهد حاکم سرخس
بود ابواب شهر و قلعه مسدود ساخته لوازم حفظ و حراست مرعی داشت و جماعه بسیاری از جنود اوزبک در محاربات
که فیمابین روی داد ضایع شدند بالاخره بجهتی از وعده و وعید کرده جنگ را در باقی کرده شد عبدالله خان بمختصر
پیشکشی قناعت کرده طبل رحیل کوفت بعد از رفتن او امرای قزلباش باغوریان در تصرف داشتند و از غوریان تا کنار
مرغاب بتصرف اوزبکیه بود چنانچه عادت ایشانست نهب و غارت و خرابی مملکت قیام داشتند صلحا و اتقیای مشهد مقدس
عریضه موعظت آمیز بیرون فرستادند که شاید بدان وسیله دست از خرابی باز داشته متعرض محصولات که اکثر
بسرکار فیض آثار متعلق است و مدد معاش جمعی کثیر از خدمه آن روضه مقدس است نگردند علما و فضلای اوزبکیه
در جواب عریضه مکتوبی باتقیا مشهد مقدس فرستادند و مولانا محمد مشکک استرآبادی جوابی نوشته فرستاد صورت هر دو
مکتوب بی زیاده و نقصان درین صحیفه درج افتاد که ارباب فطنت و ذکا از مطالعه آن بهره ور گردند و حسن و قبح
عقاید ایشان و حق و بطلان ظهور نماید نامه که علمای ماوراء النهر بجواب بعضی از فضلای مشهد مقدس نوشته اند
پوشیده نیست بر هیچ مومن عالم که تعرض باموال و نفوس کسانی که گویند کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله اند مادام

که از ایشان افعال و اقوال که موجب کفرات صادر شود و عمل بطریق مرضیه سلف و ائمه اثنی عشر رضی الله عنهم نموده باشند
جایز نیست اما وقتی که تکلم باین کلمه طیبه نموده مذهب اهل سنت و جماعت و طریقه علما و اتقیا را بالکلیه مهجور گردانیده
اظهار طریقه شیعه شنیعه نموده سب و لعن حضرات شیخین و ذی النورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله تعالی
علیهم که کفرات تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام بنا بر امر حضرت ملک علام قلع و قمع آنها بر
اعلاء الدین الحق واجب و لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز و اگر پادشاه زمان
و خلیفه دوران خلد الله ظلاله در جهاد که باتفاق و اجماع علما واجب و طریقه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله
و اصحاب کرامت با وجود استطاعت و قدرت تساهل نماید چگونه از عهده جواب سوال ملک متعال یوم لا
تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون که بآیه کریمه و لنسئلن
الذین ارسل الیهم و غیرها ثابت شده تواند بیرون آمد و بر هر عاقل که بمقتضای عقل رشید در آیات و احادیث تامل نماید
ظاهر میگردد که جماعتی که مشرف بشرف صحبت حضرت رسالت پناه گشته طریق تبعیت و خدمت را مرعی داشته
سالها در اعلای کلمه حق با کفار در رکاب آنحضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوایب نقصان و مستحق خسران خواهند بود
خصوصا آنها که بمقتضای آیه کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة بشرف رضوان حضرت
ملک منان مشرف گشته اند اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده و شک نیست که حضرات شیخین و ذی النورین
از آنجمله اند و بمصاهرت و مخالطت آن سرور معزز و مکرم اند و صدیق اعظم را حضرت علیم در کلام قدیم صاحب او خوانده
کما قال اذ یقول لصاحبه لا تحزن و بمقتضای و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی جمیع اقوال و افعال آنحضرت بموجب آیات
وحی است و آنحضرت بکمال تعظیم و توقیر و احترام ایشان میداشته در توصیف هر یک احادیث کثیره وارد شده
پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و خذلان و فی الحقیقه منکر قرآن و نسبت کننده بعض بسرور انس و جان و معتقد و محب
ایشان مرضی و متابع آن سرور باشند و بنا بر فرموده حق تعالی جل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم
امیدا است که بشرف محبوبیت سبحان و عز غفران برسند و ایضا شجاعت و اهتمام حضرت امیر المؤمنین علی
صلوات الله و سلامه علیه در اعلای حق از آن مشهورتر است که بر کسی پوشیده بماند و آنجناب در زمان مبایعت
و متابعت خلق با ایشان بوده و خود نیز متابعت و مبایعت کرده پس آنجماعت که اثبات نقص بآنحضرات میکنند
غافلند از آنکه ثبوت نقص بآنجناب لازم می آید و ایضا چگونه است نسبت کردن صدیقه را رضی الله عنها با آنکه متفق
علیه است که شرف فراش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یافته و محبوبه آن سرور بوده بعضی از امور شنیعه که گفتن و شنیدن
آن جایز نباشد و در قرآن مجید واقعست که الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون
للطیبات پس ملاحظه باید نمود که نسبت خبث با منبع ملجا میکرده و ایضا زوجه کمینه بازاری را که نسبت بامر شنیع
نمایند بازاری در کمال وحشت میگردد پس چگونه صاحب فراش خیر البشر را با امثال آن خبر با که بعضی از طایفه شیعه
نسبت میدهند توان داد نعوذ بالله من ذلک فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر بعضی گویند که از ما امثال این امور واقع نشده

و نخواهد شد شک نیست که این محلات را می شوند و منع میکنند پس ایشان نیز حکم آنها داشته باشند و انچه نوشته اند که
بحکم آیه ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و حدیث لا یحل مال امرء مسلم الا من طیب نفسه چگونه اتلاف محصولات و زراعات
مشهد مقدس معلی حلال باشد جوابش آنست که در آیه و حدیث اموال تخصیص مومن و مسلم یافته و آنچه بتواتر
ثابت شده که جماعت شیعه میگویند از زمره اهل اسلام و ایمان بیرون آمده اند و این آیه و حدیث بنا بر مفهوم
مخالف که بعضی علما اعتبار کرده اند و آیات و احادیث دیگر که احتیاج نوشتن نیست دلالت دارد بر آنکه قتل
و غارت اموال و سوختن و ویران کردن زراعت و عمارات و باغات اهل کفر جایز است و هیچکس را در آن خلافی نیست
و ایضا حرب با جماعتی که بیعت با پادشاه اسلام و خلیفه انام نمایند و بعد از بیعت عصیان ورزند جایز است باتفاق
علما هر چند آن جماعت گوینده کلمه توحید و مسلمانان باشند و برین دلالت بعضی حروب که اسد الله الغالب علی
ابن ابی طالب علیه السلام در زمان خلافت خویش کرده اند و ازین قبیل است حروبی که اعلی حضرت خاقانی با بعضی از
مسلمانان نموده اند و انچه نوشته اند که زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس وقف سرکار مزار فایض الانوار است
که آبا و اجداد حضرت خاقانی وقف کرده اند چون این دیار از جمله دار الحرب است و نزد لشکر اسلام
موقوفات ممتاز و معین نیست او نیز حکم سایر باغات و زراعات دارد و بر تقدیری که تعین و امتیاز یابد مصرف
آنها مسلمانان خواهند بود وقتی که بمصرف نرسیده باشد خلیفه را جایز است که از انتفاع آن لشکر اسلام
حلال گرداند و انچه نوشته اند که اکثر ساکنان این دیار از ذریه پیغمبر اند صلوات الله علیه و آله و سلم بر تقدیر تسلیم
گویا آیه کریمه انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح را نشنیده اند و انچه نوشته اند که همه صالح اند صلاح فرع
اسلامست و آنچه نوشته اند که در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند هر گاه از وی بهبود نداشت
دین وی هیچ سود نداشت و آنچه نوشته اند که علما تحسین ایشان کرده اند ممنوع است بر تقدیر تسلیم بنا بر
عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد بود و آنچه نوشته اند که ماه رجب از جمله شهر حرام است و قتل و حرب
در آن ماه با جماعتی که در مقام حرب نیستند جایز نیست جوابش آنست که حرمت اشهر حرام منسوخ است بنا بر احادیث
صحاح مشهوره و بعضی از غزوات حضرت امیر المومنین علی صلوات الله علیه و رفتن آن حضرت بر سر اعادی در این شهر
دالست برین و آنچه نوشته اند که آیه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون از جمله محکمات است در آن شک نیست
ولیکن شک نیست که حرب با کفار از اعاظم عبادات است و این جماعت که ترک عبادت نموده سب و لعن اکابر
صحابه مینمایند و آن کفر و ذنب را باعث ثواب میدانند با آنکه متفق است در میان علما در لعن کردن شیطان که
نصوص بر ملعونیت او وارد است ثواب نیست و عجب آنکه در میان ایشان جمعی هستند که معانی ظاهره آیات
و حدیث را نتوانند دریافت و در ترجمه آیات و احادیث مکتوبه اظهار [illegible] نموده ازین دو سطر ظاهر البطلان
بر میگردند و تبعیت ائمه اثنا عشر و سلف مینمایند قد بینا الآیات لقوم یعقلون و اگر بعضی از مضلین اقرار نموده اند
بعضی ائمه و سلف در تقویت معتقدات فاسده با ایشان ضرری رسانیده اند یا در آنچه ذکر کرده شد کسی را سخنی باشد

باید که رأس و رئیس خویش ملا عبدالله را بیرون فرستند تا امان داده با بعضی از ملازمان کتاب همایون مناظره نماید تا شبهه که مذهب
حق بر همه ظاهر گردد والسلام علی من اتبع الهدی جواب نامه علمای ماوراءالنهر که مولانا محمد مشکک رستمداری نوشته

فضلای مشهد مقدس نتایج افکار و رشحات اقلام دُرَر بار افاضل ماوراءالنهر هداهم الله وایانا الی سبیل الرشاد و عصمهم
وایانا عن التعصب والعناد بوقوف پیوسته دران باب آنچه صواب و موجب اجر و ثواب است مذکور میشود بر رای حکمت آرای
حضرات عالیات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین بوجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است امت خود را بمتابعت
کتاب الله و محبت عترت طاهره مامور ساخته اند و چون حضرت امام الجن و الانس ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا
در بلاد عجم غریب واقع شده اند راقم حروف محمد خادم برای احترام غربت آنحضرت و بواسطه فیوض و برکات که از
روح مطهر آنحضرت یافته و ذکر آن درین صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات ملازمت ایشان را اختیار نموده نه باقزلباش
الفتی دارد و نه از اوزبک کلفتی بی میل و عناد نسبت با طایفه بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین تحصیل یقین کرده آنچه مقتضای
حدیث و قرآن و موافق امر حضرت ملک منان است اختیار نموده از روی انصاف کلمه چند بعرض میرساند اگر قبول انظار
افادت آثار حضرات شود فهو المراد والا ظلم من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم • تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال • و ممیز این سخن
کسی که صاحب ادراک کامل و انصاف شامل باشد میتواند بود و آنچه از طلبه ماوراءالنهر که متردد این طرف بوده بودند مسموع شده است
که نواب اعلی خاقانی باین وصف حمیده آراسته اند و از امرای ایشان نواب کوکلتاش بهادر و جمعی دیگر بفنون فضایل
و تمیز پیراسته اند اما تصدیقی که از ایشان الی الآن بحکایات علمای ماوراءالنهر واقع شده بنابر مثل مشهور که چون تنها بقاضی
روی راضی آیی معتبر نیست چه فضلای مذهب ائمه اثناعشر بمجلس سامی ایشان مشرف نشده اند و علمای اهل سنت چنین
خاطرنشان کرده اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترع است و اصلی ندارد و اگر بعد از تحقیق حال و تفتیش اصول و اقوال فریقین
در اختیار احد المذهبین امری فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام مطاع و متبع خواهد بود مجملا در طریق شیعه و سنی کتب کثیره در
احادیث مضبوط شده اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشد معتمد است و احتیاط مقتضی آنست که آنچه متفق علیه باشد
بواسطه منافات حدیث مختلف فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام منحصر درین دو فرقه اند چه اگر خلیفه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
بلافصل ابوبکر را میدانند اهل سنت اند و اگر حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلم را میدانند شیعه اند و قول ثالث
نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد مجمع علیه اهل اسلامست و ترک مجمع علیه برای مختلف فیه باطل بعد از تمهید مقدمات
گوییم آنچه مرقوم قلم حضرات عالیات شده بعد از تشنیع و تخفیف حکم بکفر شیعه آل پیغمبر است بدلایل متعدده دلیل اول آنکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مدح خلفا ثلاثه فرموده اند و سخن آنحضرت بمقتضای آیه کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
وحی است و شیعه که سب خلفا ثلثه میگویند مخالفت وحی میکنند و مخالفت وحی کفر است جواب آنست که ازین دلیل قدح
خلفا ثلثه و بطلان خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح مواقف از آمدی که از اکابر علمای اهل سنت است منقول است
که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان اهل اسلام مخالفت چند واقع شد اول آنست که حضرت پیغمبر
در مرض الموت فرمود که ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی عمر بدین امر راضی نشده و گفت ان الرجل قد غلب علیه الوجع

وعندنا کتاب الله حسبنا پس صحابه اختلاف کردند تا آواز بلند شد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ازین معنی آزرده
شده فرمودند که برخیزید که پیش من نزاع سزاوار نیست و این حدیث در اوایل صحیح بخاری و در اکثر کتب اهل سنت
بعبارات مختلفه مذکوراست و مخالفت دوم آنکه حضرت پیغمبر صلعم در مرض الموت جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامه
بن زید بسفر روند و بعضی ازان جمع تخلف نمودند بسمع مبارک حضرت پیغمبر علیه السلم رسید بمبالغه تمام فرمودند
جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه و معهذا خلفاء ثلاثه داخل جیش اسامه بودند و متابعت نکردند پس
گوییم امری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای آیه کریمه مذکوره
بمنزله وحی است و منعی که عمر کرده رد وحی است و رد وحی کفر است علی ما اعترفتم به و علی ما دل علیه قوله تعالی
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و کافر قابل خلافت نیست پس کافر کرد و سلب
قابلیت خلافت ازو ثابت شد بنا بر دلیل شما لازمست که ابو بکر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خلاف
خرق اجماع مرکب نشود چه بمذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند و مذهب شیعه هیچکدام خلیفه نیستند
اینکه عمر خلیفه نباشد و ابو بکر و عثمان باشند موافق رای هیچکس از اهل اسلام نیست و نیز تخلف از جیش اسامه
بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای ثلثه اند باتفاق و از هر یک از رو آیتین مذکورتین بوجوه متکثره
اثبات مذهب شیعه و نفی غیر آن لازم می آید و تفصیل آن درین نمیگنجد و اهل شیعه در اثبات مذهب خود و نفی آن
جماعه چندان دلیل معقول و منقول دارند که احصای آن از ملک متعال میدانند و این صحایف گنجایش تذکر آن ندارد
والله یحق الحق و هو یهدی السبیل المطلق دیگر چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل حضرت رسول صلعم
نیز وحی است و الواقع کذلک پس اخراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مروان را از مدینه وحی است و
آوردن عثمان او را بمدینه و تفویض امور عظیمه باو نمودن خلاف وحی و مخالفت وحی کفر است و دلیل اول آنکه حضرات
فرموده اند دوم قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم او
ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم الآیه و دلایل متین برای تحقیق حق و تزییف باطل بر مسئله امامت بر ما نادحه کا بسیار است
ولیکن در خراسان مثل مشهور است که بوسه به پیغام نمیشود و اگر شرف ملازمت میسر شود معروض خواهد شد بعد جمعیتی
وصل توجوییم لعل الله یجمعنی و ایاک اما بشرطی که مناظره مقدمات علمی باشد نه بشمشیر و لوکده و قلمتراش و نیز
ورود مدح خلفاء ثلاثه از حضرت پیغمبر متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری ازان ظاهر نیست و آنچه دلالت
بر ذم ایشان کند مثل مطاعن مذکورتین و غیر آنها در کتب فریقین مسطور و مذکور است و نیز بعضی از اهل سنت تجویز
وضع حدیث کنند یا عادل نباشد و خبر متفق علیه دلالت بر خلاف آن کند و مخالفت خبر واحد سیما با خصوصیات مذکوره
لا نسلم که کفر باشد والا پس در همه دهر یک مسلمان نخواهد بود چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده و تعظیم و توقیر
پیغمبر علیه السلم نسبت بخلفای ثلثه قبل از صدور مخالفت از ایشان بوده دلالت بر سلامت عقیده و حسن فعل
ایشان نمیکند چه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست و لهذا آنحضرت علی علیه السلم

از عمل ابن ملجم علیه اللعنه خبر داده‌اند و عقوبت نفرموده‌اند و روایتی که دلالت بر حسن فعل مخصوص کند مفید نیست چنانکه در آیه
لقد رضی الله مذکور میشود و دلیل دویم آنکه بمقتضای لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة خلفای
ثلاثه برضوان ملک منان مشرف شده‌اند پس لعن ایشان کفر باشد جواب آنکه مدلول آیه عند التحقیق رضاء الله است
از آن فعل مخصوص که بیعت است و کسی را دغدغه ندارد که بعضی از افعال حسنه مرضیه از ایشان واقع شده سخن در آنست
که بعضی افعال قبیحه از ایشان صادر شده که خلاف عهد و بیعت چنانکه در امر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب فریقین مذکور است نمودند و غصب خلافت کردند و حضرت فاطمه علیها السلام
را آزرده ساختند چنانکه در صحیح بخاری مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور تتمه این روایت فغضبت
فاطمة فهجرته و لم تکلمه حتی ماتت و فقیر خود در صحیح مذکور مشاهده کرده‌ام و نیز در صحیح بخاری در
مناقب حضرت فاطمه مذکور است من اغضبها فقد اغضبنی و در مشکوة در مناقب آنحضرت منقولست من اذاها
فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و کلام صادق مضمون ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی
الدنیا و الآخرة ناطقست حاصل که بواسطه این افعال ذمیمه مثل منع وصیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و تخلف از جیش اسامه و غیرها که در حیز بیان نمی‌آید مورد مذمت شدند چه سلامت عاقبت بحسن خاتمت
اعمال و وفا کردن بعهد و بیعت حضرت رسول متعالست صلی الله علیه و آله و سلم هر کس بسعادت سلامت خاتمت
مستسعد شود و بواسطه نقض بیعت و مخالفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مستوجب عقوبت
میشود چنانکه آیه کریمه فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما بران شاهدست
دلیل سیوم آنکه حضرت الله تعالی ابوبکر را صاحب خوانده و صاحب قابل لعن و ذم نیست جواب آنست که آیه کریمه
قال له صاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب دالست برانکه مصاحبت میان مسلم و کافر واقعست
و مصاحبت از نسبت متوافق الطرفین است همچون اخوت پس همچنان که هر یک از برادران نسبت بدیگری برادر است
خواه مسلم و خواه کافر و هر یک از همراهان با دیگری مصاحب و همراهست خواه مسلمان و خواه کافر و آیه کریمه یا صاحبی
السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار نیز موید مقصود است چه صاحب کشاف و بیضاوی تفسیر آن بصاحبی
فی السجن کرده‌اند یعنی ای دو صاحب من در زندان پس یوسف که پیغمبر است دو کس را صاحب خود خوانده که بت پرست بودند
چنانکه تتمه آیه مذکوره دلالت صریح دارد درین بسط ظاهر شد که صاحب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودن دلیل خوبی نیست و بیک
جاری شده بقلم خجسته رقم حضرات که «هر گرا روی بهبود نداشت * دیدن روی نبی سود نداشت» اما از حضراتی که
دعوی ادراک دقایق قرآنی نموده‌اند بغایت مستبعد بود که در بیت مذکور بجای هر که او هر گرا نوشته رابطه مصرعهای
مذکور را برداشته هر مصرع را فی نفسه ناتمام گذاشته‌اند و باین دقیقه متفطن نشده روح پرفتوح ملا جامی را آزرده
ساخته و لیکن چون غارت و تالان که از اهل خراسان واقع شده خانها خراب شده و حضرت مولوی نیز از انجا هجرت
اگر یک بیت او نیز خراب شده باشد باکی نیست البلیة اذا عمت طابت و از اشعار عرب نیز استشهادی هست

اما صلاح در ذکر آن نیست التماس آنحضرت آنست که بمجرد ابهام لفظ بلا تامل در معنی آشنه دلال نفرمایند دلیل چهارم
حضرت مرتضی علی علیه السلم باوجود کمال شجاعت در وقت مبایعت مردم با خلفای ثلث بودند و منع نفرمود
و مبایعت و متابعت فرمودند این دلیل حقیت بیعتست و گرنه قدح آنحضرت لازم می آید جواب آنست که قبل از آنکه
حضرت امیر از تکفین و تجهیز حضرت رسول علیه السلم فارغ شود خلفای ثلث در سقیفه بنی ساعده اکثر اصحاب را جمع کرده
برای ابی بکر بیعت گرفته بودند بوجوهی که ذکر آن درین صحیفه نمی گنجد و آنحضرت بعد از اطلاع برای قلت اتباع و بیم
هلاک اهل حق و یا باعث دیگر مباشر حرب نشدند و این دلالت بر حقیت بیعت ایشان نمیکند چه حضرت امیر با کمال
شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت از آنحضرت کمتر نبوده چنانچه اخبار
و آثار بران دالست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلم و سایر صحابه باتفاق با قریش جنگ
نکردند و از مکه معظمه مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حدیبیه صلح فرموده مراجعت نمودند پس هر وجهی
که برای جنگ نا کردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه گنجد برای جنگ نکردن حضرت امیر تنها کافیست
مع شی زاید چه ظاهر است که حقیت کفار قریش مطلقا متصور نیست و نیز نزد اهل تحقیق این نقض در بالا تر نیز جاریست
چه فرعون با وجود دعوی خدائی چهار صد سال بر مسند سلطنت بوده و هر یک از شداد و نمرود و غیر هم
مدتی برین دعوی باطل بوده اند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشانرا هلاک نکرد تا خلق بسیار بدان گمراهان
اعتقاد آوردند هرگاه در مادهٔ الله تعالی تاخیر در دفع خصم گنجد در ماده بنده بطریق اولی خواهد بود و آنچه فرموده اند که
حضرت امیر علیه السلم با ایشان بیعت کرده وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوعست و تحقیق آن درین صحیفه نمیگنجد غرض که شارح
عقاید نسفی درین که سب شیخین کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از کبار فرق اسلام شمرده
و صاحب مواقف نیز برین فرقه وجوهی که برای تکفیر شیعه توهم کرده اند رد کرده و امام محمد غزالی
سب شیخین را کفر ندانسته و شیخ اشعری شیعه را بلکه اهل قبله را کافر نمیداند پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه
فرموده اند نه موافق سبیل مؤمنانست و نه مطابق حدیث و قرآن با وجود آنکه مفهوم تشیع آنست که صدر صحیفه
معلوم شده سب و لعن در و معتبر نیست و میگنجد که نام خلفای ثلثه هرگز بر زبان شیعه جاری نشود و لعن ایشان
واجب نیست اگر جاهلان شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست همچنانکه جاهلان اهل سنت
حکم بوجوب قتل شیعه میکنند و این حکم مطلقا مقتضی افکار سلف و انظار خلف نیست و اما آنچه فرموده اند
که هر کس استماع بعضی حکایات کند و منع نکند کافر است عقلا و شرعا دلیل برین نیست قال الشیخ ابن سینا
من تعود ان تصدق من غیر دلیل فقد انسلخ عن الفطرة الاسلامیة و آنچه از خبث و فحش در ماده عایشه
بشیعه نسبت کرده اند حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فحش بکافه آدمیان حرامست چه جای
حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اما چون عایشه مخالفت امر و قرن فی بیوتکن نموده به بصره آمد
و بحرب حضرت امام زمان اقدام نمود بحکم حدیث حربک حربی که فریقین در مناقب آنحضرت نقل فرموده اند

حرب حضرت امیر حرب حضرت پیغمبر است و محارب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مقبول نمیتواند بود بنابرین
مورد طعن شده و این ضعیف در کتاب حدیثی از کتاب شیعه دیده که عایشه در خدمت امیر علیه السلم از حرب
توبه کرده هر چند قضیه حرب متواترات و حکایات توبه خبر واحد اما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهل هزار
نفس از صحابه و غیرهم اگر این توبه مقبول باشد لعن او برای حرب نباید کرد والله اعلم بحقایق الامور و هو یحکم بالحق
یوم ینفخ فی الصور و آیه کریمه الخبیثات للخبیثین این معنی ندارد که زوجین در مرحومیت و مذمومیت من جمیع الوجوه
شریک باشند چنانکه اگر یکی از ایشان مستحق بهشت یا دوزخ باشد دیگر را نیز چنین باید بود و الا منقض شود بحضرت نوح علیه السلم
و لوط علیه السلم و زوجه ایشان و آسیه زن فرعون بلکه میتواند بود که آیه مذکوره دال باشد بانچه در آیه دیگر صریح شده
که الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک و فیه نظر و له و آنچه در تکفیر سادات عظام که
فرزندان سید انام اند مرقوم ساخته بودند محل تعجب است چه هرگاه حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر خلاف امر آنحضرت سفر کند
و با شخصی که باتفاق کافه مسلمانان خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد محاربه نماید و او خود مناقب آنحضرت را از حضرت پیغمبر
شنیده روایت کرده باشد و بواسطه این بحکم حدیث صحیح محارب پیغمبر شود و باعث قتل چهل هزار نفس از صحابه و
تابعین گردد و فرزند پیغمبر نسبت بکسی که پیش بعضی خلیفه پیغمبر نباشد سخن سست گوید حال آنکه نزد آن فرزند پیغمبر صلعم
خلاف آنکس ثابت نباشد و بمقتضای دلایل بر وجه حسن ظاهر شده باشد که آنکس که مخالف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و نقض عهد آنحضرت علیه السلم کرده و نیز از آن سخن فرزند پیغمبر صلعم اصلا آزار بدنی و ضرر مالی بکسی نرسد و اگر آن سخن
خطا باشد بر آنکس که در حق او گوید ثواب حاصل شود آیا کدام ازین دو عمل اقبح و اشنع باشد و سبب آنکه اول اصلا
باعث قدح نشود و دوم موجب کفر باشد چه تواند بود اگر بمضمون حدیث موضوع سب الشیخین کفر متمسک شوند جواب آن ظاهر
شده و اگر چیزی دیگر افاده فرمایند مستفید شویم بهر حال انصاف مطلوبست و منقول در کتب شیعه چنین است که
در وقت حضور این ملعون اعمی در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی از اهل حرم آنحضرت علیه السلم حضور نبود حضرت
از بعضی اعراض فرمودند آن شخص گفت یا رسول الله این شخص کور است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند تو خود کور
نیستی و علمای اهل سنت نقل کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عایشه را بر کتف خود نگاهداشت تا تماشای
حبشی کند که در کوچه ساز مینواختند و بعد از مدتی گفت یا حمیرا هل شبعت این قباحت را بار دل شخصی نسبت نمیتوان کرد
قباحت این مرتبه است که تصریح این مقدور نباشد و بانچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست
که کافر باشد بهر حال ما بعد از حضرت الله تعالی هیچ موجودی را اشرف و اکمل از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
نمیدانیم و بچیزی که منافی شان و جلال آنحضرت باشد اعتقاد نمیکنیم اما فریاد از جراتهای حضرات که بواسطه میل و تعصب
باحادیث موضوع شرع و دین را ضایع کرده اند ◦ اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ◦ که دل آزرده شوی ورنه سخن
بسیار است ◦ و آنچه در مانده نسخ حرمت اشهر حرام فرموده اند اصل عدم است تا دلیل معتد به بر نسخ حکم قرآنی تواند
بود ظاهر نشود حکم بر نسخ نتوان کرد و محاربه حضرت امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی ازین اشهر باشد بعد از تعدی خصم بوده

نه اینکه بلکه حروب آنحضرت همه از این قبیل بوده و هرگاه کفر شیعه ثابت نباشد چنانکه از اجوبهٔ سابقه معلوم شد
وجهی که برای حلیت قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرموده اند نا تمامست و بر تقدیر تسلیم حضرات را
اطلاع بر ضمایر و سرایر جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل شد والله علیم بذات الصدور علی ای حال مزاج پادشاهان
همچون آتش است و لایق علمای کرام آنست که بزلال موعظه تسکین التهاب آن آتش فرمایند تا خلق الله
نسوزند نه آنکه بباد فتان آتش را مشتعل سازند و اصل و فرع نهال اعمار آمال بندگان خدا را سوخته بخاک مذلت
اندازند * چو آتش مشو تند و سرکش مبادا * که دود از دل مبتلائی برآید * ظاهر است که با این فتویهای بی ملاحظه
سپاهی را بهانه اهتمام در استیصال بندگان خدای تعالی بهم میرسد و استیصال ایشان اگرچه کافر باشند ملایم
حضرت الله تعالی که در کمال حلم است نیست چنانکه روایت شده که حضرت نوح علیه السلم در روز قیامت
برای هلاک کفار خلایق و آثار و اخبار دیگر نیز برین دالست که تفصیل آنها درین صحیفه نمیگنجد هرگاه سپاهی
بفتوی علما این کار کند معظم جواب آن در روز جزا بر علما خواهد بود * در آن روز کز فعل پرسند و قول * اولو العزم
را تن بلرزد ز هول * بجائی که دهشت برند انبیا * تو عذر گنه را چه داری بیا * مخفی نماند که ابن طاوس که از
علمای شیعه بوده و در اصول و فروع از مجتهدین بوده مع هذا در فقه تصنیف ننموده بنا بر آنکه حضرت الله تعالی
در مادهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که دوست آنحضرت است علیه السلم و دنیا را بطفیل او خلق کرده و گفته
ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین هرگاه در مادهٔ
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این همه تهدید و مبالغه واقع شده باشد اگر دیگری را در امری غلطی واقع شود چون از عهده
بیرون آید پس اگر حضرات عالیات طریق اتقیای سلف را مرعی داشته شیوهٔ احتیاط را منظور دارند بهتر خواهد بود
و در عرصهٔ عرصات جواب مظلومان خصوصاً اطفال که بمضمون رفع القلم عن الصبی حتی یبلغ و المجنون متمسکند
بغایت صعبست * بجرم عشق مرا میکشی چه خواهی گفت * جواب خون عزیزان که بیگناهانند * مرا مراد ازین جمله نیکخواهی
است * وگرنه زین همه گستاخیم چه مقصود است * چون اکثر مقاصد عالم از اغراض فاسدهٔ دنیویست و مناسب آن
که ارباب فضل ازین اغراض منزه باشند بلکه بعد از عمری که افاضل ماوراء النهر بحوالی مشهد مقدس معلی تشریف آورده
فقیر را از ابنای جنس شمرده بشرف حضور مشرف و مسرور سازند و اگر بواسطهٔ قهاری نواب خاقان فریدون مکان
این فقیران از شهر بیرون نتوانند آمد ایشان حرمت امام انام بجای آورده بسعادت زیارت مستسعد شوند و این فقیر را
ببرکت قدوم آن عزیزان فیروزی باشد و این معنی بوجود نیامده فتوی بقتل فقیران داده اند و چون چندین هزار بیگناه
بر خاک هلاک کشته بارک الله اعظم اجورکم و اصلح امورکم * مکن مکن که ره جور را کناره نباشد * مکش مکش
که پشیمان شوی و چاره نباشد * والسلم علی عباد الله الصالحین ذکر توجه رایات ظفرنشان بصوب خراسان
و بقتل آوردن مرشد قلیخان و قضایائی که دران سفر روی داده است چون اخبار خراسان
بنوعی که مرقوم کلک بیان گشت بعراق رسید یکیک از گماشتگان آن حادثهٔ عظمی بحالی که کس مبیناد بپایهٔ سریر

اعلی آمدند نواب کامیاب اعلی شاهی ظل اللهی از قضیهٔ کشته شدن علیقلی خان و قتل و نهب و اسیری طایفهٔ شاملو بغایت آزرده
موجب غبار خاطر مبارک گردید مرشد قلیخان نیز اظهار ملال نموده بحکایات سپاهیانه زنگ زدای مرآت خاطر
اشرف میشد و در توجه خراسان اهتمام نموده در ساعت سعد از مقر سلطنت عظمی متوجه خانهٔ همایون بیرون بردند و محمد شریف
بیک چاوشلو را که نوادهٔ حسین آقای قورچی تیر و کمان شاه جنت مکان و دخترزادهٔ معصوم بیک صفوی و قورچی
تیر و کمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی شده بود تربیت فرموده برتبهٔ ایالت و خانی رسانیده حکومت قزوین
و حراست پای تخت همایون باو رجوع شد و در اول بهار که صحرا و هامون از کثرت سبزه و ریاحین رشک سپهر
بوقلمون بود موکب همایون در حرکت آمده بجمعیت لشکر ظفر اثر به ییلاقات رشد و قرار یافت که هنگام
ارتفاع محصولات بتأنی طی مسافت نموده باشند در ییلاق لاریجان از ملوک رستمدار ملک بهمن والی لاریجان
و ملوک ولایت نور و کجور که هر دو ملک جهانگیر نام داشتند و پدران ایشان چون در جبال رستمدار بجود
رایی برآمده بودند دیگر سر اطاعت در پیش نیاوردند و از ملاقات امرای قزلباش بغایت تحاشی مینمودند و همیشه
طاغی بوده اطاعت قزلباش چنانکه بایست نمیکردند درین وقت یمن اقبال همایون آن وحشی صفتان مردم رام
گشته برهنمونی بخت بی دهشت باردوی همایون آمده بشرف ملازمت و عتبه بوسی علیا مشرف گشته و حلقه
اطاعت در گوش و غاشیهٔ بندگی بر دوش گرفتند و الحق وقوع اینحال در نظر دانایان روزگار دیده از
مؤیدات اقبال نمود و موکب همایون چند روزی در ییلاقات بسر برده و همه روزه عساکر اقبال باردوی ظفر مآل میرسیدند
در ییلاق مذکور دهندهٔ بی منت و بخشایندهٔ بی طلب نواب کامیاب را فرزندی ارجمند کرامت فرموده بسلطان
حسین میرزا موسوم گشت القصه موکب همایون از راه فیروزکوه بدامغان رفته در آنجا نزول اجلال فرمودند مرشد
قلیخان چون خاطر از سرحد آذربایجان جمع نداشت و در اول حال تمهید مصالحه که میانه نواب غفران پناه جهانبانی
و فرهاد پاشا شده بود ولی آقا جاشنی گیرباشی از نزد او بآن مهم آمده بود راضی نبود تجویز فرستادن شاهزاده
و ترک طلب ولایت تبریز که جزو اعظم مصالحه بود نمی نمود بعد از آنکه خبر تسخیر بلدهٔ هرات و استیلای عبدالله خان
اوزبک بر بلاد خراسان رسید اگر خود را مشغول مهمات آذربایجان و محاربه رومیان میساخت قطع تعلق از خراسان
میبایست کرد و از دو طرف با دو پادشاه ذی شوکت و دو دشمن قوی دست صاحب قدرت دشمنی کردن از عقل
دوراندیش دور مینمود ناچار راضی بآن مصالحه شده قرار داد که چند روز در چمن بسطام توقف کرده ترتیب
اسباب فرستادن شاهزاده مشغول گشته او را با ایلچی سخندان در مرافقت ولی آقا روانهٔ دیار روم گردانند که
خاطر از طرف آذربایجان جمع گشته از روی اطمینان قلب بجانب خراسان کوچ کرده کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر
هرات اندازد چون از دامغان کوچ کرده در شاهرود نزول اجلال واقع شد از اقتضای قضا قضیهٔ قتل
مرشد قلیخان بوقوع انجامیده این اراده معوق گشت تبیین اینمقال آنکه سابقاً مرقوم قلم وقایع رقم گردید که مرشد
قلیخان از وقتی که در معرکهٔ سوسفند بر سر علیقلیخان شاملو ظفر یافته حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را بمشهد مقدس

آورده این معنی موجب اندوه خاطر اشرف گشته بالطبع بالیه التیام نداشت و از بدسلوکی او نیز خاطر نفیس آزرده
بود غایتش باقتضای وقت و رعایت سلسله ظاهر و استحکام بنیان دولت قدسی سرایر با او بسر میبردند بعد
از آنکه بعراق آمده بر سریر دولت و فرمانروایی ایران تمکن یافتند باوجود سلوک ناهنجار و کثرت اعوان و انصار
بجهة حسن سعی و خدمات او در این دولت باب تسلط و استیلای او آورده و عنان اختیار و اقتدار را بنوعی بکف کفایت
او گذاشته بودند که در هیچ امری دخل نمیفرمودند تا آنکه در دار السلطنت قزوین بعد از خبر واقعه هراة و بقتل در آمدن
علیقلیخان پای از اندازه بیرون نهاده اراده وصلت با دودمان طاهره نموده خواست که یکی از بنات مکرمه شاه
جنت مکان یا اولاد نامدارش بحباله نکاح آورد و بعد از قیل و قال بسیار و ارادهای دور از کار که مرضی خاطر
مبارک نبود قرعه اختیار بنام صبیه غفران پناه سلطان حیدر میرزا که نواده شاه جنت مکانست و مادرش برگزیده
طایفه استاجلو بود افتاده در خواستگاری آن شهزاده پاک طینت نیکوسیرت ساعی گشت و والده محترمه میرزا در قید
حیات بود راضی باین نشده هرچند حضرت اعلی ظاهر التکلیف مرشدقلیخان در این باب توجه فرمودند آن عفیفه لجاج ورزیده
رضا بآن نمیداد و چندانکه بمرتبه نواب سکندرشان حسب الالتماس مرشدقلیخان جهة مشیت این مهم بمنزل سلطان حیدر
میرزا قدم رنجه فرمودند و مبالغه بسرحد افراط رسانیدند صورت نیافت مرشدقلیخان را مظنه آن شد که نبدگان
اشرف اعلی ایشانرا از قبول این امر مانع نموده و الا عورات را چه قدرتست که سر از حکم پادشاه بپیچند و باین
مظنه گردیده از عالم غرور ترک آن نموده اما فی الجمله خفیف گشت و بعضی از طایفه استاجلو که نیکخواهان او بودند
خصوصا محمود بیک صوفی اغلی استاجلو علانیه باو میگفتند که این پادشاه باطنا با تو صفایی ندارد و شب و روز در
اندیشه دفع تست و عنقریب ترا ضایع کرده اویماق استاجلو بخاک تیره برابر خواهد شد خیالات فاسده در سویدای
خاطر او جای داده بود بنده از صحیح القول استماع نمودم که محمود بیک صوفی اغلی بمرشدقلیخان میگفت که ای جوان
غافل چرا از احوال خود و همچنین غافلی اولی آنست که نام سلطنت و پادشاهی بر اسمعیل میرزا ولد سلطان حمزه میرزا که طفل شش ساله
بود نهاده والده او را خواستگاری نمایی و خاطر از این دغدغه فارغ ساخته بمقتضای رای بانی در میانه قزلباش بعزت و کامرانی
فرمانروا باشی حضرت اعلی این مقدمات را یا بفراست و دانش خداداد یا باخبار بعضی از خاصگیان مرشدقلیخان که از آن کار
خبریافته بودند دریافته از آنجا که بمقتضای عقل دوراندیش بود و مرشدقلیخان بدمظنه شده بفکر و تدبیر کار او افتاده و تحمل
هرچند طبع مرشدقلیخان از قبول آن اباداشته باشد از دفع این نوع حادثه عظمی غفلت ورزیدن از عقل کامل دور بود
لیکن چون سفر خراسان و امور عظیمه در پیش بود آنحضرت از غایت تهور تغافل ورزیده بمحض اطمینان قلوب ظاهربینان
عالم صورت با او مدارا میکردند و حفظ خود کرده باحتیاط تمام روزی میگذرانیدند تا آنکه مرشدقلیخان بدسلوکی
بسرحد افراط رسانیده بعنوانی که در زمان طفولیت با آنحضرت سلوک مینمود در نوقت نیز که اوان نشو و نما
و استقلال همت عصبی و حدت طبع و آتش مزاجی بود بهمان طریق سلوک میکرد و بچشم حقارت در آنحضرت
نگریسته انقدر را اختیار نمیداد که باراده خاطر مبارک عطای بکسی تواند کرد و احدی از ترک و تاجیک را قدرت آن نبود

که بر ضمای او بخدمت اشرف باز گشت و آشنایی تواند نمود زیاده تغافل ورزیدن حوصله سرکشش نگنجید و عرق
ناموس سلطنت و حمیت پادشاهانه بحرکت آمده نایره غیرت در کانون ضمیر منیرش اشتعال یافته و مع هذا با او
بد مظنه شد العیاذ بالله دغدغه جانی علاوه انها شده بود و دفع او شرعاً و عرفاً بر ذمت همت لازم گشته
میخواستند که خود دست مبارک بخون او آلایند چرا که از خراسان آمدها که حسب الصلاح مرشدقلیخان در خدمت
آنحضرت بودند هیچکدام جرأت آن نمیکردند چون اهل عراق باطناً با وصفائی نداشته اراده خاطر
اشرف بدان متعلق گشت که بوسیله ایشان او را دفع نمایند در خفیه معتمدی نزد میرزا محمد که در زمان ابوطالب
میرزا وزیر و اعتماد الدوله شده بود فرستاده او را بمنصب عالی وزارت مژده دادند که او با اهل عراق
که محل اعتماد باشند قرار این امر دهند مشار الیه با امت بیک قراسارلو و کوشک اغلی که از نمک خوارگان
علیقلیخان بودند و بدان جهت بمحنت مصادره گرفتار گشته کمال آزردگی از مرشدقلی خان داشتند و اله
وردی بیک زرگرباشی و محمد بیک ولد الهمش بیک ساروجی قرار دادند که این خدمت بتقدیم رسانند از خراسان
آمدها قراحسن چاوشلو قورچی ترکمان که دو لنگواه کمه حضرت اعلی شاهی بود در رفیق ایشان گشت و اظهار وصت میتمودند
تا آنکه در شبی که نزول اجلال در شاهرود بسطام واقع شده بود و مرشدقلیخان بطریق معهود بکشک آمده در خیمه دولتخانه
که در پیش اتاق خوابگاه اشرف نصب مینمودند خوابیده بود نصف شب که اهل کشک اکثر در خواب بودند تمام بر
با شمشیرهای کشیده بر سر او آمده اول امت بیک شمشیری زد بعد از آن قراحسن و دیگران کارش با تمام رسانیدند
و وقوع این قضیه نتیجه کمال بی اخلاصی تواند بود همانا اینهمه سعی و ترددات او که در اعلای لوای دولت همایون نموده محض
جاه طلبی و استقلال بر مسند بزرگی و اغراض دنیوی خود بوده که در آئینه خاطر فیض مظاهر همایون پرتو ظهور انداخته
بود بالآخره کار باینجا کشید القصه بعد از کشته شدن او همان لحظه میرزا محمد را طلب فرموده حسب الوعده منصب
وزارت سرافراز شده برادر مرشدقلیخان که حاکم مشهد مقدس بود از آن مهم معزول گشته مواخذ گردید امت بیک
برتبه بلند خانی و ریش سفیدی اویماق استاجلو سرافراز گشته یراق مرشدقلیخان با و عنایت شد ملازمان او
بملازمت مشار الیه نامزد گشتند و اله وردی بیک زرگرباشی برتبه امارت سرافراز شده الکا جرفادقان با و شفقت
شد محمد بیک ساروجی را داروغه اصفهان فرموده قراحسن نیز برتبه خانی و التفاتهای گوناگون سربلند گردید و حضرت
اعلی ظل اللهی که تا غایت در امور سلطنت پادشاهی مدخل نمیفرمودند بنفس نفیس متکفل امور دین و دولت گشته
در خاطر انور رسوخ یافته بود که هر کس از مفسدان قزلباش بخودسری و خودرایی بر آمده باشند دفع نموده
گلزار همیشه بهار دولت که از خس و خاشاک اهل بغی و عصیان و خشکسال حوادث و نوایب دوران پژمرده
گشته و برشحات سحاب الطاف الهی و فکر صایب و حسن تدبیر حضرت شاهی ظل اللهی طراوت افزاید بالجمله
بعد از قتل مرشدقلیخان در همان روز کوچ شده در چمن بسطام نزول اجلال واقع شد محمد خان ترکمان که در آن
چند روز بار دوی همایون داخل شده بود و میخواست که بطریق زمان نواب سکندرشان صاحب اختیار

مطلق بوده هیچ مهمی بی مشورت و صلاح او فیصل نیابد و حضرت اعلی خود از جهت کمال بی التفاتی باو داشتند
وجود او را خار گلزار دولت میدانستند با آنکه باعث قتل نواب مرحومه مهد علیا بیگم والده آنحضرت و معین
شریکان امر شنیع بود دیگر آنکه با نواب جهانبانی رضوان مکانی سلطان حمزه میرزا عصیان و طغیان ورزیده
بجهت قتل امیرخان در مقام فساد درآمده و طهماسب میرزا را دستآویز خود کرده با آن شاهزاده مرحوم که فرزند
اکبر شد و ولی عهد پدر نامدار بود صف آرایی کرده محاربه نموده چون پر اهبه رفته بود تأیید نیافت ثالث آنکه
از جمله بقایای مفسدان قزلباش بود در روز سیوم قتل مرشدقلیخان فرخ خان بزناک را که منظور انظار شفقت شاهانه
بود طلب فرموده اظهار کردند که چون همگی همت والا مصروفست بر آنکه فتنه و فساد از میانه قزلباش برطرف
شده مفسدان هر اویماق را ارباب اخلاص آن اویماق از میانه بردارند و در میانه هیچ طایفه تعصب اویماق نبوده
باشد و طوایف قزلباش عموما با پادشاه و ولی نعمت یکدل و یکجهت گشته اوامر پادشاهی را تالی احکام الهی شمرند
و عالمیان را معلومست که از محمد خان چه مقدار فتنه و فساد در میانه قزلباش وقوع یافته مجملا قتلش بکار مذهب
واجب چون قتل افعی واجب دیدنست بنور اخلاص و یکجهتی تو منوط و مربوطست فرخ خان طوعا و رغبتا زمین خدمت بوسیده
از خرگاه همایون بیرون آمد محمد خان را که در بیرون خرگاه نشسته بود گرفته تاج از سرش برداشت و از
خیمه دولتخانه بیرون آورده در همانجا بقتل او پرداخت و سر او را بر نیزه کرده دور اردو گردانیدند طایفه استاجلو
که بجهت قتل مرشدقلیخان تزلزل تمام داشتند از قضیه قتل محمد خان خوشوقت گشته بشفقت شاهانه امیدوار شدند
سایر مردم از این دو واقعه که در نظرها بعید مینمود از یاس و سیاست پادشاهانه اندیشه مند گشته بشفقت شاهانه
پای در دامن او پیچیدند بدرخان افشار بایالت استرآباد منصوب گشته احمد سلطان ذوالقدر حاکم خوار و سمنان
بکومک او معین گشت و منصب قورچی باشیگری که معظم مناصب دیوان اعلی است بولیجان افشار که حاکم کرمان
بود شفقت شد و حکم ایالت کرمان باسم بکتاش خان ولد او که در یزد بود عز اصدار یافته مقرر شد که بکرمان رفته
با طوایف افشار که در این چند سال از خدمت و یساق تقاعد ورزیده بودند بخراسان آمده قشون آراسته بنظر رسانند
و تا قرب تحویل روز بجهت جمعیت عساکر در الکای بسطام توقف فرموده از راه اسفراین بمشهد مقدس تشریف بردند
و بشرف زیارت آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس مشرف گشته چند گاه جهت تفحص احوال
خراسانیان و تحقیق احوال اوزبکیه که در هراة اند در مشهد مقدس توقف نموده خلاصه اوقات را صرف خدمت
روضه مقدسه امام همام میفرمودند و میرزا محمد وزیر لوای اقتدار افراخته در کمال عظمت و استقلال بامر وزارت
دیوان اعلی قیام داشت و در امور ملکی دخل نموده در کل مواد بصوابدید او عمل میشد و بوداقخان چگنی را منظور نظر
شفقت گردانیده بمنصب والای للگی و اتالیقی شهزاده سلطان حسین میرزا معزز و سربلند گردید و حکومت مشهد مقدس
معلی باو نامزد شد و الکای چوخه شان و محالی که سابقا باو متعلق بود باولاد او حسین علی سلطان و حسن علی
سلطان و سایر برادران تقسیم یافت در خلال این احوال سلطان علی خلیفه شاملو ولد بولاد خلیفه که حاکم قاین بود

تجبه آنکه در روز معرکهٔ سوسفته تر شیر صف سپاه علیقلیخان شاملو را دیران کرده بمرشد قلیخان پیوست و این معنی موجب
انهدام علیقلیخان گردید و سلیمان خلیفهٔ ترکمان که داماد مرشد قلیخان و با او متحد بود مواخذه گردیده از اوج عزت
بحضیض مذلت و خواری افتادند و از وقوع انفعال بوداق خان چگنی که دختر خود را بمرشد قلیخان داده با او وصلت
کرده بود اندیشه‌مند گشته باغوای پسران الشش که همگی صاحب داعیه و بی اعتدال و بدنهاد بودند از جادهٔ اخلاص
منحرف گشته شهزاده را بقلعهٔ خوشان کشیدند و بی آنکه از جانب اشرف بوی بی التفاتی بمشام ایشان رسد
مرتکب این عمل شنیع گردیدند سلیمان خان ولد شاه علی میرزا نوادهٔ عبدالله خان استاجلو که حاکم تون بود دوام
نموده قلعه تون را بسته شعار خلاف بظهور رسانید آقایان ذوالقدر شیراز نیز که بخودسری بر آمده بمحالات
حاکم معتاد شده بودند با یعقوب خان بهمان شیوه مش گرفته واهمه نموده از مشهد مقدسه فرار نمودند یعقوب
خان جهة بدست آوردن ایشان مرخص گشته روانه شیراز شد اما آقایان که سرکردهٔ ایشان حمزه بیک حاجیلو
بود چون بیزد رسیدند بکتاش خان ایشانرا بدست آورده بعلی قلی بیک قورچی ترکش شاملو که داروغه
یزد بود سپرد که در قلعه نگاهدارد و چون یعقوبخان متعاقب ایشان بیزد رسید بکتاشخان او را استقبال نموده
بشهر در آورد اما یعقوبخان از اطوار بکتاشخان تفرس نموده بود که بافساد میرمیران اراده کرده که او را گرفته حمزه بیک
مذکور را بایالت شیراز مقرر نماید و طایفهٔ ذوالقدر را با خود متفق ساخته لوای مخالفت بر افرازد و یعقوب خان
شیوهٔ احتیاط مرعی داشته در همان شب احمال و اثقال را گذاشته از یزد بطریق فرار روانه شیراز شد و بک
تاشخان جمعی را بتعاقب او فرستاد باو نرسیده باز گشتند بالجمله حضرت اعلی این مقدمات را زیاده اعتباری ننموده
حکومت مشهد مقدس معلی را بامتخان استاجلو تفویض فرموده قشون و لشکر مرشد قلیخان و ابراهیم خان برادر
را که خانه کوچ در مشهد مقدس داشتند بملازمت او مامور ساختند و رایات جهان‌گشای بجانب هراة در
حرکت آمده تا دربند و بیمان جام تشریف بردند و در خلال این احوال اخبار موحش از جانب عراق رسیده آن
عزیمه را عایق گشته بازگشتن بجانب عراق لازم شد اولا خبر رسید که فرهاد پاشای سردار روم که در ارزن
الروم توقف داشت با لشکر بی حد و مر قراباغ آمده آن ولایت را از تصرف امرای قاجار بیرون آورده در بلدهٔ گنجه
قلعه ساخت و دیگر آنکه جغال اغلی حاکم بغداد با لشکر عراق بجانب همدان آمده با اورحمنخان حاکم آنجا و امرای
آن حدود محاربه نموده اورحمنخان گرفتار شد و آن ولایت عرصهٔ نهب گشت و از همدان پیشتر آمده در نهاوند که
بقرب جوار ملک عراق است قلعه ساخته بیگلربیگی و آذوقه و یراق سامان نموده مراجعت نمود از وقوع این اخبار
بسیاری از عساکر منصوره قورچیان عظام که در ولایت همدان و آن حدود خانه کوچ داشتند در کمال اضطراب
و اضطرار بی‌حس اشیار بازگشتن کردند و فی الجمله پریشانی بر ضمیر انور راه یافته در رفتن هراة متردد خاطر گشتند
و محتمل بود که اگر متوجه محاصرهٔ قلعه هرات گردند ایام محاصره بامتداد کشد و در اول بهار عبدالله خان و پسرش
عبدالمومن خان تغلبه و ازدحام تمام بخراسان آیند و عساکر منصوره را بجهة امتداد یساق خراسان و تفرقه سپاه

تاب مقاومت نموده باشد هرگاه غلبه از جانب اوزبکیه روی می‌داده است که مضرت بسیار بدین دولت لاحق میگردد
و مأکولات نیز در خراسان روی بنقصان آورده عساکر منصوره تنقص میکشیدند درین سال در مهم هرات تغافل
ورزیدن و بازگشتن بجانب عراق و خاطر از جانب روم جمع نمودن اولی و انسب و بصلاح دولت اقرب نموده رای
جهان آرا بعزیمت جانب عراق تصمیم یافته بعضی از امرای خراسان را که نصب کرده زمان مرشدقلیخان و محل اعتماد
شاهانه نبودند عزل فرموده حکام مجدد تعیین فرموده اند و از آنجا فریمان کوچ کرده در اول حال اراده فرمودند که از
راه یزد بعراق رفته چون مهمات یزد و کرمان و فارس بجهة نیامدن بکتاشخان حاکم کرمان و توقف نمودن
در یزد و حمایت آقایان شیراز نمودن مختل گشته بود در اثنای عبور را نظام دهند و بکتاشخان اگر نشاء دولت
روزافزون داشته باشد و بشرف ملازمت رسیده آثار سعادت از ناصیه حالش هویدا باشد آقایان
شیراز را از و گرفته بجزا و سزا رسانند و او را بجانب کرمان گسیل کرده خاطر از مهمات یزد و کرمان و فارس
جمع نموده بدار السلطنت قزوین روند بدین عزیمت متوجه دوغ آباد و زاوه و محولات که بر سمت راه یزد است گردید
چون آوازه مخالفت بوداقخان شیوع یافته باعث دلیری دیگران نیز گشته که باعمال ناصواب جسارت مینمودند
از آنجا کور حسن استاجلو که از معتبران طایفه استاجلو بود نزد بوداقخان بخوشان فرستادند که او را بمواعید
پادشاهانه مستظهر کرده بپایه سریر اعلی آورند و چندگاه در آن مکان توقف نموده انتظار خبر بوداقخان کشیدند
مشارالیه بمعاذیر مموهه تمسک جسته در آمدن تقاعد ورزید دران منزل میرزا محمد وزیر مغضوب گشته او را
بفرهاد خان گیرانیدند سبب انحراف مزاج اشرف اگرچه معلوم همگنان نشد اما آنچه بر عقلا ظاهر بود و خرد تصدیق آن
شده از جانب امرای عراق بکتاشخان بی ادبانه نسبت بحضرت اعلی بخراسان نوشته بود ثانیاً آنکه میخواست که بطریق
مرشدقلیخان حالیانه سلوک کرده مهمات ممالک را بی عرض اشرف برای و صلاح خود فیصل میداده باشد دیگر آنکه
با میرمیران تمهید مقدمات وصلت کرده و اراده نموده که چون بیزد رسد با بکتاشخان هم داماد کرده و او را
حامی خود گردانیده باستظهار طایفه افشار پادشاه نشان باشد و بوداقخان نیز پیغام کرده بود که بافساد میرزا
محمد این جسارت از من بظهور آمده مجملاً چون صاحب نفس قوی و مفسد بلند پرواز بود بمقتضای این مضمون که
اندر سر آن وی که در سرداری ها اسباب ادبار او سرانجام یافته تحریک مقربان بساط اقدس که خطا و اقدام
او مکروه طبع اشرف بود گرفتار شد و چون پیمانه حیاتش پر شده بود همگنان عدم او را بر وجود ترجیح نهاده
بدست پیرقلی آقا ارتطان ملازم فرهاد خان بقتل رسیده اموال و اسباب او بدیوان تعلق گرفت درین
منزل ملک بهمن لاریجانی در اردو بود بجهتی ظاهر را نموده بلاریجان رفت و بعد از وقوع این حالات حضرت اعلی
امرای عظام را جمع نموده مکرر مجالس کنگاش انعقاد یافت که توجه موکب همایون بعراق از کدام راه مناسب
دولت ولی خان قورچی باشی که بدر بکتاشخان بوده عرض کرد که اگر موکب همایون بطرف یزد در حرکت آید
موجب ازدیاد توهم بکتاشخان و میرمیران گشته جرأت آمدن بپایه سریر اعلی نخواهند کرد و محتمل که مشاعل

عظیمه پیش آمد اولی آنست که از اعمال ایشان که همه ملازم و نمک پرورده این درگاهند اغماض فرموده از راه ترشیز و سبزوار
بعراق رفته در مقر سلطنت اجداد نامدار نزول فرموده متوجه انتظام سرحد آذربایجان و دفع صولت رومیان گردند
و هرگاه در این امر تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته از اطوار ناهنجاری که بظهور آمده اغماض فرمایند این پیر غلام منفعل
میشوم که در کار پسرم سکتیاش رضای خاطر مبارک حاصل نموده بعد از اطمینان او را بپایه سریر اعلی آورم نواب
کامیاب حسب الالتماس او فسخ عزیمت یزد نموده از راه ترشیز و سبزوار متوجه عراق گشتند و چون بدامغان
رسیدند زمستان بپایان رسیده بود روز در دامغان توقف فرموده جشن نوروز و لوازم آن روز فیروز قیام نمودند
و از آنجا روانه ری شدند و چون در وقتی که مرشد قلیخان نواب سکندر شان و شاهزادها را بالقلعه و رامین میفرستاد
و فرستادن نواب سکندر شان مکروه طبع شاه جمجاه بود در توقف اراده فرمودند که آنحضرت را از قلعه بیرون
آورده مصحوب خود گردانند در موضع ایوانک جشن عظیم و مجلس عالی آراسته نواب سکندر شانرا از قلعه بیرون
آوردند و چون باردو نزدیک رسید حضرت اعلی باستقبال پدر بزرگوار سوار شده چون موکب اعلی نمودار شد
حضرت اعلی شاهی از اسب پیاده شده در کمال ادب پا و رکاب مقدس نامدار را بوسه دادند نواب سکندر شان
فرزند اعلی شانرا در آغوش مهربانی کشیده بدیدار یکدیگر ابتهاج و استبشار نمودند و از خیمه دولتخانه تا کنار اردو
پای انداز انداخته چون رکاب گردون اساس رسیدند چند جا زرها نثار نموده آن روز را بعیش و خرمی گذرانیدند
و از مجلس بحرم سرای مقدس تشریف برده همشیره محترمه اش زینب بیگم و پردگیان سرادق اقبال شرف ملاقات
دریافتند و از آنجا کوچ فرموده در مرافقت یکدیگر بدار السلطنه قزوین رسیده بفیروزی و اقبال در مقر سلطنت ابدی
الاتصال نزول اجلال فرمودند گفتار در بیان وقایعی که بعد از توجه فرهاد پاشای سردار روم بجانب قراباغ
روی داده است سابقا مرقوم قلم وقایع نگار گشت که قبل ازین دریافته بود که امر مصالحه رومیان بنوعی که
که در زمان حیات نواب غفران پناه جهانبانی سلطان حمزه میرزا تمهید یافته بود بعمل آید و مرشد قلیخان و ولی آقای چاشنی
گیرباشی که از روم بدین مهم آمده بود باردو طلبیده و متوجه سرانجام این امر بود که قضیه قتل او بوقوع انجامیده آن امر
در آن وقت صورت نیافته در حیز تاخیر ماند رومیان از استماع توجه رایات نصرت آیات بخراسان انتهاز فرصت
نموده فرهاد پاشا با عساکر بیحد و مر که در ارزن الروم توقف داشتند متوجه تسخیر قراباغ که در مابین شروان و آذربایجان
واقع است گشته و از سلاطین گرجستان سمایون خان که همیشه دولتخواه این طرف بود و مکرر با رومیان محاربات
نموده بود در این هنگام فرهاد پاشا با او ابواب ملایمت مفتوح داشته دل بنده و هدایای ارجمند فرستاد و مشارالیه نیز که
مرد عاقل بود و علت طبیعت داده پهلو از مخالفت که فی الحقیقه مقدورش نبود خالی کرده برومیان راه داده برکنار نشست
فرهاد پاشا خاطر از کار جمع ساخته بفراغ بال از مضایق گرجستان گذشته قدم بولایت قراباغ نهاد محمد خان که در همان
ایام بمرتبه ایالت رسیده هنوز استقامتی نیافته بود مضطرب گردیده و از امرای قراباغ نظر سلطان با ایل خود روگردان
شده برومیان پیوسته مرتبه پاشایی یافت طایفه قاجار و ایل و اویماقات قراباغ بنوعی بهم برآمدند که مطلق

سامان و سرانجام جمعیت نیافته و مقاومت با آن لشکر نیز مقدور ایشان نبود دست از مملکت کشیده در کمال اضطرار
و پریشانی کوچ کرده از آب ارس عبور کرده بارسبار آمدند و پریشانی و اختلال تمام باحوال آنجماعت راه یافته
بسیاری از اموال و اسباب ایشان عرصهٔ نهب و غارت گشت و فرهاد پاشا چند روز در بلدهٔ گنجه رحل اقامت
انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت ساخته و پرداخته بمردان کار و آلت کارزار و آذوقه و یراق بسیار
استحکام داده مراجعت نمود و جعفر پاشا که در قلعهٔ تبریز بود چون اطراف و جوانب آن ولایت در دست قزلباش
بود بعزم تصرف آن محال بیرون آمده عزیمت اردبیل نمود تا سراب آمده چون قدرت پیش رفتن نداشت از آنجا بازگشت
اما شاهوردیخان خلیفة الخلفا که حاکم قراجه داغ بود با او در مقام اطاعت درآمده پسر خود را نزد او به تبریز فرستاد
از بی سعادتی فرق دولت خود را از تاج وهاج عاری ساخته بخوزه رومیان سر نهاد بعد ازین قضایا امرای قزلباش
دست از ولایات حوالی تبریز کوتاه کرده اردوباد و مرند و درماره و نونو و گرگر و آن حوالی بتصرف جعفر پاشا
قرار یافت سنان پاشا مشهور بجغال اغلی که بیگلربیگی بغداد بود او را نیز هوس تسخیر قلمرو علیشکر در سر افتاده لشکر بغدادی
عراق عرب را جمع آورده اکراد آن سرحد را بخود ملحق ساخته عزیمت آن ولایت نمود قورخمسخان شاملو که حاکم همدان بود
امرای آنحدود را اخبار نموده در مقام مقابله و مقاتله درآمد اما قبل از آنکه او را جمعیتی دست دهد جغال اغلی قدم
بآن ولایت نهاده با غلبهٔ تمام بحوالی همدان رسید قورخمسخان از کمال غفلت و غرور از طریق حزم و احتیاط دور و مقید
بجمعیت لشکر نشده با اندک مردمی که داشت بمقابلهٔ اعدا شتافت شاهوردیخان عباسی حاکم لرستان که نزد قورخمس
خان آمده بود از قلت لشکر اندیشه او را از محاربه منع مینمود چون قورخمسخان اعتمادی بجانب او نداشت این سخن را
بکید و غدر حمل نموده حزم و احتیاط که لازمهٔ سپاهیگریست مرعی نداشته بمعرکهٔ قتال شتافت و شاهوردیخان
با لشکر لرستان پهلو از محاربه خالی کرده برکنار ایستادند رومیان حملات متواتر نموده لشکر قزلباش را که فوج قلیل
بودند در ساعت احاطه نمودند قورخمسخان در آغاز محاربه با چند نفر از جوانان شاملو از صف سپاه بیرون آمده که
چرخچیان را بجنگ ترغیب نماید گروهی از رومیه دوچار شده با او درآویختند و یکدو کس از مردم آن ولایت که سرگردان
شده برومیان پیوسته بودند او را شناخته معاندانه زخمدار ساختند و یکهزار کس از اطراف و جوانب او جلوانداز صید
مشار الیه خود را غریق بحر کارزار یافته دست و پائی که مقدور ایشان بود زده گرفتار گشت بعد از گرفتاری او لشکریان
دست از محاربه کشیده راه انهزام پیمودند شاهوردیخان راه لرستان پیش گرفته دست نهب و غارت دراز کرده
اهالی همدان گذشته بطرف نهاوند آمده آنجا که یکطرفش بلرستان پیوسته است جهة قلعه ساختن اختیار نمود که
هم ولایت قلمرو علیشکر بتصرف درآید و هم الکای لرستان در تحت فرمان ایشان باشد بالجمله قصبهٔ نهاوند را قلعه
ساخته قلعهٔ دیگر در سعد وقاص ترتیب داده حارس و نگهبان و آذوقه و یراق سرانجام نموده مراجعت نمود رعایای
نهاوند که شیعهٔ فطری اند با رومیان نمی آمیختند و مواضع و مزارع خود را خراب کرده در اطراف و جوانب پراکنده
شدند و درین آمد و رفت خرابی بسیار بولایت قلمرو علیشکر راه یافته اسر و نهب و غارت بسیار بوقوع انجامید

جغتال اغلی تومخمسخان را خود ببغداد برده حقیقت خدمت خوانده کار عرض کرده مورد استحسان گردید ذکر احوال اهل
خراسان و بعضی حالات که بعد از مراجعت رایات نصرت شعار دست داد بعد از مراجعت موکب همایون از خراسان
بوداقخان و اولاد او دکان امیر الامرائی گشاده اخباس مطالب خود را که در خزاین ضمیر داشتند بر روی کار آوردند
و شاهزاده سلطان حسین را دست آویز خود کرده بعضی از امرای معزول را که در خراسان مانده بودند بجانب
خود خوانده خاطرنشان مردم نمودند که حضرت اعلی شاهی ظل الهی قطع تعلق از خراسان کرده بعراق تشریف بردند
و از استیلای رومیان فرصت آمدن خراسان نخواهند یافت و پادشاهزاده در دست داریم بر سر او جمعیت نموده
بمشهد مقدس معلی برده بر سریر سلطنت خراسان متمکن میسازیم و ملک خراسان را ضبط نموده از اعدا صیانت مینمائیم و هر کس
اطاعت ما نکند بدفع او پرداخته الکای او را بدیگری میدهیم چون نام شاهزاده در میان بود جمعی بطرف او رغبت نموده
امیر الامرائی و ریش سفیدی بوداقخان را پذیر شدند از جمله محمود خان صوفی اغلی استاجلو که از حکومت نیشابور
معزول گشته بود با او اتفاق نموده باستظهار او به نیشابور آمده غازیان استاجلو ملازمان شاه نظر سلطان
کوشک اغلی تومان امتخان که حاکم نیشابور شده بود چون ملازم قدیم محمود خان بودند بجانب او رغبت نموده ولایت
نیشابور مستقل گشت و همچنین امام علی خان ولد قباد خان قاجار که از حکومت سبزوار بجهة بدسلوکی و شکوه رعایا
معزول شده بود بر سر سبزوار آمده آن ولایت را از تصرف گماشتگان محمد خان ولد یعقوب بیک چاوشلو
بیرون آورده متصرف گردید ابومسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین نیز با ایشان اتفاق نموده امتخان که حاکم مشهد مقدس
و از جانب حضرت اعلی شاهی ظل الهی امیر الامرا بود کس فرستاده ایشان را از خودسری و خودرائی منع کرد ایشان ممنوع
نگشته در مقام آن شدند که بر سر مشهد مقدس معلی آمده او را از مشهد مقدس بیرون کنند و بدین اراده جمعیت نموده بودند
که آمدن عبدالمومن خان بخراسان روی نموده امتخان محصور گردید باقی ایشان در قضایای سال آینده مرقوم کلک
بیان میگردد و بعضی از امرا معزول خراسان که بمواخذه و مصادره گرفتار آمده بودند از جمله سلطان علی خلیفه ترکمان
و جمعی دیگر از مفسدان بجانب رستم میرزا ولد سلطان حسین میرزا که حاکم زمین داور بود و در قندهار با مظفر حسین
میرزا برادر بزرگتر خود محاربه نموده بر او ظفر یافته بود میل نموده بطرف قندهار رفتند که او را بسلطنت خراسان فریفته
بانطرف آورند و بسیاری از سپاهیان خراسان از هر طایفه بقصد ملازمت میرزای مذکور رسته بطرف قندهار
رفتند اما چون بملازمت میرزا رسیدند میانه برادران صلح واقع شده میرزا بدستور قندهار را بمظفر حسین میرزا گذاشته
بود و رستم میرزا در اول حال مقدم امرا را گرامی داشته از ما فی الضمیر ایشان استطلاع نموده امرای مذکور میرزا را بآمدن
خراسان اغوا نموده خاطرنشان کردند که ملک خراسان بی صاحب است اگر موکب عالی بانطرف نهضت نماید ما
خدمتکاری میان بسته آثار جانسپاری بظهور میآوریم و عنقریب لشکر عظیم از طوایف قزلباش که در خراسان اند
در موکب عالی جمع شده نواب میرزا بمدارج عالیه ارتفاع خواهند نمود رستم میرزا اگرچه جوان شجاع دلیر مردانه بود
اما بغایت فراغت دوست و راحت طلب بود چندگاه بامر امارا نموده مجالس عیش و عشرت ترتیب میداد

در هنگام مستی و خمار تشنا شراب وعده‌ها داده بسیار نموده اما هیچ یک از آن قوه بفعل نمی‌آمد و بعضی اوقات کنایه سخنان
مشتمل بر عدم رغبت آمدن خراسان بر زبان می‌آورد تا آنکه خبر استیلای عبدالمؤمن خان بر مشهد مقدس باو
رسید یکبار قطع کرده سر بجا با مراجعت داد که تخت سلطنت و پادشاهی ایران باولاد نامدار شاه جنت مکان
متعلق است و بما نسبتی ندارد و ما پدر بر پدر ملازم این درگاهیم و هرگاه من بخودسری بخیال استقلال بخراسان
آیم این معنی مخالف طبع حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است و باآنحضرت که نبیره شاه جنت مکان و وارث ملک
ایرانست مخالفت میباید کرد و از یکطرف باوزبکیه مخالفت میباید نمود و معلوم نیست که این مقدمات بر نهج دلخواه
تمشیت یابد با خود قرار داده که در شهر جو در دوم و شهریار خود باشم * مجملا ابوالفضول را عذر خواسته با ملازمان
قدیمی که داشت راه زمین داور پیش گرفت و پای در دامن عافیت پیچیده چند روز بفراغت عیش شمرد و لما از اوضاع
روزگار مجال عافیتی نیافته زمانه بساط انبساطش درچیده عنقریب اختلال باحوال آنسلسله راه یافت باقی حالات او
و مظفر حسین میرزای برادرش و قضایای قندهار و سیستان و مآل حال اولاد سلطان حسین میرزا از ابتدا تا انتها در
قضایای سال آینده در داستانی علیحده تسوید یافته بشرح و بسط در محل خود سمت گذارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی

ذکر وقایع اودئیل ترکی که سال سوم جلوس همایون سلطانی سنه ثمان و سبعین و تسعمایه بهار شد که ذکر راه بوستان کرم

زباده عنبی رنگ گلستان گیریم * گهی بیاد تبان سرو را نظاره کنیم * گهی ز شوق لب یار ارغوان گیریم * درین سال
نوروز جهان افروز بفرخی و فرخندگی در روز پنجشنبه دوازدهم ربیع الاول اتفاق افتاد خسرو سیارگان چون
موکب شاهجهان در برج شرف نزول نمود * ز شوق گل بصد افغان کشید مرغ صفیر * چو عهد شاهجهان تازه گشت عالم پیر
موکب همایون شاهی ظل اللهی مقر سلطنت ابد قرین رسیده بکامرانی بر وساده دولت و اقبال متمکن گشت و منصب رفیع القدر
وزارت دیوان اعلی میرزا لطف الله شیرازی که وزارت نواب غفران پناه جهانبانی بدو مرجوع بود و درین هنگام
بوزارت سرکار نواب علیه عالیه قیام مینمودند تفویض یافته قامت قابلیتش را بتشریف گرانمایه این مرتبه علیا آراسته گردانیده
زمام مهام دیوانی را بکف کفایت او دادند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ایام بهار را در دار السلطنه قزوین بعشرت و شادکامی
گذرانیده بجهت رفع مکاره زمان و اقتضای ایام شباب که بهار زندگانیست در باغ و بوستان بتجرع راح ریحانی
قیام نموده از گلرخان سمن عذار کام ستان بودند اما در لباس عشرت و نقاب غفلت که بر چهره آگاهی افکنده بودند
چون آگاه دلان خرد پرور بانتظام مهام ممالک که بغایت مختل گشته بود پرداخته لحظه از تدابیر امور ملکداری
غافل نبودند چون شرط مصالحه رومیان فرستادن شاهزاده و قطع نظر نمودن از ممالک آذربایجان وغیره بود که
بتصرف آل عثمان درآمده بود و این معنی بر طبایع گران می‌آمد و فرستادن شاهزاده اصلا مرضی طبع اشرف و اعیان
قزلباش نبود اما رای اصابت اشتمال مقتضی عقل در بهمن محمل نموده رضا بآن دادند زیرا که از دو طرف دو پادشاه
عالیجاه روی بممالک ایران آورده بودند و هنوز بی اتفاقی در میانه طوایف قزلباش واقع بود و از بیکتاشخان
حاکم یزد آثار مخالفت بظهور میرسید و طایفه ذو القدران فارس بتحریک و اغوای بیکتاشخان که در مقام سرکشی بودند

و بعضی از امرای افشار که از حدود اصفهان تا کوه کیلویه اقامت داشتند تا غایت اطاعت سابقه بظهور نرسانیده
بودند و حسن خان افشار که در کوه کیلویه بخودسری حاکم گشته آن ولایات را متصرف بود و بازگشتی بدرگاه جهان پناه
نکرده بودند و سرکشان اکناف و ولات اطراف ممالک ایران که همیشه حلقهٔ اطاعت در گوش داشتند از تاریخ
فوت شاه جنت مکان تا حال که پانزده سال است هر یک در مقر حکومت خود لوای اقتدار افراخته دم از استقلال
و استبداد میزدند و با اینحال مقاومت با آن دو دشمن قوی متعذر و چاره جز آن نبود که مدارای یکطرف کرده
با روزگار سازگاری کردند خرد شد باین نکته اش رهنمون که آواز ناید ز یک کف برون چو شد هر دو با یکدگر
آشنا بگردون گردان رساند صدا بالضرورت حضرت اعلی شاهی ظل الهی رضا بمصالحه داده متوجه سامان ایران
شاهزاده گشته مهدی قلیخان چاوشلو ولد یعقوب سلطان را که در آن وقت حاکم دارالارشاد اردبیل بود و بمزید
عقل و دانش و وفور فهم و کیاست و کاردانی و مکنت و حشمت از سایر امرا امتیازی داشت برسالت تعیین فرموده
میرزا را با این سالت روانه نموده نامهٔ صداقت آمیز دوستانه بحضرت خوندگار نوشته تحف و هدایای لایقه ارسال
نمودند ولی آقای چاشنی گیرباشی را که ده سال بود بدین مهم آمده توقف داشت منظور نظر عنایت گردانیده رخصت انصراف
دادند و چون مشارالیه عنوان مینمود که از جانب خوندگار حکم شده بود که جغال اغلی لشکر بولایت عراق کشد و او بخودسری آمده
در نهاوند قلعه ساخته بخاطر او خطور نمود که جمعی را بتسخیر آن قلعه مامور فرموده تا رسیدن شاهزاده باستیصال آن قلعه حرات
کرده و در حین انعقاد مصالحه قلعه نهاوند در تصرف رومیه نبوده باشد ایالت ولایت همدان از الطهماسب قلی سلطان
ارشلو عنایت فرموده او را بتسخیر قلعه نهاوند مامور ساختند و امرای بیات را بمعاونت او مامور فرمودند و ایشان
حسب الامر اشرف متوجه آن حدود گشتند و قلعه را محاصره کرده چندگاه در تسخیر آن اهتمام مینمودند چون در آن اثنا آوازهٔ آمدن
عبدالمومن خان بخراسان شیوع یافته توجه موکب همایون بطرف خراسان لازم گردید و امرای مذکور کاری نساخته
و جغال اغلی مرتبه دیگر بجانب نهاوند آمده و مایحتاج قلعه را از بغداد آورده حارسان تازه روز گماشته رفت و بعد از
انعقاد مصالحه چون خلاف شرایط صلح بود متوجه تسخیر آن قلعه که در وسط عراق واقع شده بود نشده همچنان در تصرف رومیان
گذاشته و استرداد آنرا بوقت دیگر حواله نمودند چنانچه عنقریب بحیز ظهور خواهد آمد از مصالحه مذکور و فرستادن شاهزاده
و مسامحه که با رومیان نمودند جمعی از جهلای نادان که از خرد بهره نداشتند خار تعصب و تقلید دامن گیر گشته زبان طعن
گشودند و نواب کامیاب اشرف با وجود قهاری و آتش مزاجی و استیلای قوهٔ غضبی ایام شباب برای پیران صاحب خرد
عمل نموده گوش بسخنان ناهنجار اهل روزگار نفرمودند والحق از آن صدر مسامحه و مدارا فواید کلی بدین و دولت رسید زیرا که
چون خاطر از طرف رومیان جمع کرده متوجه دفع اختلال احوال ممالک شدند به نیروی اقبال و حسن تدبیر و رای صایب غبار
فتن و شور از ساحت ملک ایران محو گشته در اندک فرصتی مفسدان طایفه از هر طوایف سرکش و اوباش را دفع فرموده
سرکشان را بنوعی بجبر اطاعت در آوردند که موجب حیرت ارباب بصایر گردید و آن قلعه و بسیاری از قلاع و بقاع
عظیمه که بتصرف اعادی در آمده بود استرداد فرموده چندان قلاع و بلاد مفتوحه ضمیمه آنها گردیده اقصای ممالک بنوعی از

خس و خاشاک معاندان پاک گردیده که اکنون ساحت ملک ایران غیرت افزای روضهٔ رضوانست و عنقریب شرح
هر یک در محل خود سمت تحریر خواهد یافت **ذکر لشکر کشیدن عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان اوزبک بولایت
خراسان و مسخر نمودن مشهد مقدس و قتل و غارت ساکنان آن بلده و دیگر سوانح** سابقاً ایراد یافت که عبدالله
خان که در سال گذشته بمشهد مقدس معلی آمده و بمحقر پیشکشی قناعت کرده از سر مشهد برخاست و ابراهیم خان
استاجلو که در آن سال حاکم مشهد بود و اهالی آن ملک بنابر صلاح وقت با او وعده کرده که سال آینده اگر بادشاه
قزلباش بجانب آن ملک توجه ننماید هر کس از جانب او بتسخیر این ولایت آید شهر و قلعه با و سپارند و چون
مسموع عبدالله خان گردیده که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان آمده بی آنکه متعرض بلدهٔ هرات گردد بازگشته بجانب
عراق رفت هوس تسخیر خراسان که در ضمیرش جای گیر بود از یاد پذیرفته عبدالمؤمن خان پسرش را از بلخ متوجه آن صوب
گردانید و دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان همشیره‌زاده عبدالله خان که به تیلم سلطان اشتهار داشت و میر قلباباء
کوکلتاش حاکم هرات با لشکرهای بلخ و اندخود و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و هزاره و قبچاق بمعاونت او
مامور گشته پیش از آنکه محصولات بحصاد رسد بخراسان در آمدند در اول حال که آمدن عبدالمؤمن خان بخراسان محقق
و معلوم نبود و چون بسرعت و استعجال با اندک مردمی آمده بود اول به نیشابور آمده محمود خان صوفی اغلی و غازیان
استاجلو که در نیشابور بودند بعد از اطلاع بی آنکه بر حقیقت حال و کیفیت و کمیت لشکر آگاهی یابند بعزم رزم با قشون
آراسته از شهر بیرون آمدند و با طایفه لشکر اوزبک در هم آویخته اندک محاربه فیما بین وقوع یافت و قزلباش
آثار جلادت و شجاعت بظهور آورده چند نفر از بهادران نامدار معتبر گرفتار گردیدند و چون مشخص شد که سرکرده
آنجماعت عبدالمؤمن خانست غازیان استاجلو دست از محاربه کشیده خود را بقلعه رسانیده در و برج را استحکام کرده آنشب
بر برج و باره بر آمدند عبدالمؤمن خان در ظاهر شهر نزول نموده اوزبکیه گروه گروه جمع شدند محمود خان چون اسباب
قلعه داری جمع نداشت بوسیله گرفتاران که از اقوام معتبر در میانه لشکر اوزبک داشتند محقر پیشکشی بیرون فرستاده
عرض کرده که نیشابور تابع مشهد مقدس است هرگاه مشهد مقدس را بحیطهٔ تسخیر در آورید ما این ولایت را بی نزاع می سپاریم
مجملاً عبدالمؤمن خان بسعی امرا که اقوام ایشان گرفتار شده بودند رضا بصلح داده کوچ کرده محمود خان گامی گرفتاران را بیرون
فرستاده و از آنجا عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس معلی معطوف داشته چون بظاهر مشهد رسید اندک مردمی که
با او بودند بنابر آن در اول حال بمحاصره نتوانست پرداخت در حوض نونی که نیم فرسخی شهر است نزول نمود تا آنکه میر قلباباء
حاکم هرات و تیلم سلطان و سایر امرا اوزبکیه که در خراسان بودند بر سر او جمع شده از آنجا بحوالی شهر آمده محاصره نموده شروع
در لوازم قلعه گیری کردند و امتحان هر کس از سپاهیان آنحوالی را که دست رسید بشهر آورده برج و باره و فصیل
و دروازهٔ شهر بند بیرون را بقدر مقدور استحکام داده بر هر برجی از جنود قزلباشیه و اهالی و اعیان مشهد مستحفظان
گماشته بمدافعه و قلعه داری مشغول شدند و کس بپایهٔ سریر اعلی فرستاده و حقیقت حال و تنگی آذوقه و عسرت و
تنگی اهل قلعه عرض کردند نواب همایون اعلی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه امتحان همت بر دفع اعدا و استخلاص محصوران

مشهد مقدس گماشته از مقر سلطنت در حرکت آمده بجانب مقصد توجه فرمودند چون الکای ری مضرب سرادقات اقبال
گشت چند روز در بلوک طهران جهة اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد چون هنوز کوکب بخت ایرانیان از
ظلمت وبال بیرون نیامده استقامت احوال به اختلال ایشان را میعادی مقرر بود از اقتضای قضا و عفونت هوا
بیماری در معسکر همایون شیوع یافته عرض مرض بذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل الهی سرایت کرده بیماری صعب
عارض ذات همایون گردید جمعی از امرا عساکر را پیشتر فرستادند که مقدمة الجیش بوده تا حصن بسطام در آنجا منتظر ورود
موکب اقبال باشند که بعد از صحت مزاج وهاج روانه آن طرف شوند و اطبا بمعالجه و مداوا پرداخته شدند و چون
اراده ازلی باختلال احوال ساکنان آن بقعه شریفه و شهادت صلحا و اتقیا روضه مقدسه رضیه رضویه علی
مشرفها الف الف سلام والتحیه و رفع درجات اخروی آن گروه سعادت نشان تعلق گرفته بود بیماری
و سقم مزاج بامتداد کشیده بسیاری از عساکر منصوره بمضایق خاک و مضاجع هلاک گشتافتند و ازبکیه از این
مبتهج و مسرور گشته از روی اطمینان قلب سعی در تسخیر شهر و قلعه مینمودند امتحان و محصوران از این اخبار
ملالت افزا پریشان حال گشته تا مدت چهار ماه در غایت یأس و حرمان روزگار گذرانیده با اعدای دین و دولت
مقاومت نموده بقدر مقدور در مدافعه کوشیدند رفته رفته کار باضطرار انجامیده چهم محصوران از فقدان آذوقه
بجان رسیده دست از بیرون شهر باز داشته حصار اندرون را نیز چند گاه محافظت نمودند روز بروز بیرون
از رسیدن مدد و کومک قوت گرفته محصوران ضعیف میشدند و بجهت امتداد بیماری و نقاهت ذات
مبارک اشرف طمع امید از امداد و کومک کرده چون غریقان بحر تحیر در لجه اضطراب افتاده از مقاومت عاجز شدند
و حرکت مایی کرده بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش اراده نمودند که بوسیله میر قلیبابا عبدالمؤمن خان دم از مصالحه
زده شهر را بسپارند شاید بجان امان یافته بیرون روند خداوردی خان جلایر را بیرون فرستاده استدعای مصالحه کرده
عجز ایشان معاندان ظاهر گردید عبدالمؤمن خان بآن راضی شده خداوردی خان را با فوجی در برابر قلعه سیاست نموده
مقتول ساخت در کمال خشم و غلظت متوجه تسخیر قلعه شده امرای ازبکیه پیشتر از پیشتر ساعی گشته از همه طرف هجوم کرده
یورش نموده و قزلباشیه تاب مقاومت نیاورده قوت مدافعه نیافتند و ازبکیه بر بروج صعود نموده شهر گرفتند امتحان
با غازیان استاجلو و سایر مردم در صحن آستانه مقدسه جمع شده حصار روضه مقدسه را پناه خود ساخته بمحاربه مشغول
شدند جمع سادات و علما و خدام و مدرسان سرکار فیض آثار و صلحا و اتقیا که در مشهد مقدس بودند آستانه
مقدسه را ملتجا و معبد ساخته بآنجا جمع شده بدعا و زاری اشتغال داشتند اما انهمه سعی سپاهیان و دعاگویی مظلومان
دافع قضا نگشت و ازبکیه چون اطراف و جوانب را احاطه کرده طایران تیر و تفنگ از جانبین در پرواز آمدند عبدالمؤمن
خان و دین محمد سلطان مشهور بتیلم سلطان با جمعی از بهادران از بامهای شهر درآمده بصحن آستانه درآمدند غازیان قزلباش
سینه سپر بلا ساخته و دل از جان شیرین برگرفته مردانه وار میکوشیدند و تنگ از جام بلا شربت شهادت میچشیدند
تیغ یمانی سرافشانی آغاز نهاده در صحن آستانه مقدسه از کشتهها پشتهها پدید آمده امتحان با کل سپاهیان و مردمی

گردیاتی بجنگ مشغول بودند بقتل رسیدند اوزبکیه بر متنفسی ابقا نکردند و چون ارباب جلادت پرداختند
دست بخون علما و سادات و صلحا و خدمه آستانه و جمعی که پناه بروضه مقدسه آورده بودند یازیده عبدالمومن خان
شیبانی بنیاد ملعون پیش گرفته شعله غضبش در خون سادات و علمای شیعه اطفائی پذیرفت و از مضمون
لا یرحم الله من لا یرحم الناس احتراز ننموده با کمال قساوت قلب در صفه میر علیشیر ایستاده جنود شقاوت ورود اوزبکیه
را باندرون روضه فرستاده یکیک از بیچارگان مظلوم را از دار السیاده و دار الحفاظ بیرون کشیده بدرجه شهادت
میرسانیدند و مصاحف از دست حفاظ گرفته از همان شربت میچشانیدند و از صحیح القولی استماع رفت که میر محمد حسین
استرابادی مشهور ببالای سر که در صلاح و تقوی و عبادت درجه عالی داشت همیشه در بالای سر ضریح مبارک
بنماز و طاعت و تلاوت قیام نموده کمتر از آن مقام شریف حرکت کردی در آن روز هولناک که بدستور معتاد
نیز در بالای سر نشسته بتلاوت مشغول بود یکی از اوزبکان از خدا بیخبر دست در کمر او زده بیرون میکشید میر بیچاره از
هول جان و کشاکش و اضطراب دست به پنجره ضریح مبارک زده آنرا محکم گرفت اوزبک دیگر شمشیری انداخته قطع
ید او نموده دستش در پنجره مانده او را بیرون کشیده پاره پاره کردند مجملا آن روز غم اندوز ثانی روز عاشورا و نمونه
دشت کربلا بود و خون کشتگان در صحن آستانه متبرکه بمثال آب روان جریان یافته سفینه حیات مردم غرق بحر فنا
گشت مولانا شانی که در ولایت عجم مرتبه سحبانی دارد مرثیه در این باب بنظم آورده این بیت مناسب مقامست

بیت

هنوز اگر بفشارند خاک مشهد را
سفینه در شط خون تا بکربلا برود

عورات این طبقه که سرپوشیدگان
حرم عزت و پرده نشینان سرادق عفت بودند و بآستانه جمع شده ملتجی گشته بودند ازواج و پسران و برادران خود را
غرقه دریای خون دیده و خود در دام محنت و بلا افتاده بدست اوزبکان بیحیا اسیر و مبتلا شدند همچنین در کوچها و محلات
دست بقتل و اسر و یغما بر آورده هر کس را از محل اختفا بیرون میکشیدند بعد از قین و شکنجه و اخذ مال همان شربت
میچشانیدند روضه مقدسه بباد غارت و تاراج رفت قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان که از حیز تعداد
بیرون بود و مفروشات و ظروف و اوانی چینی و کتابخانه سرکار فیض آثار که در تمادی ایام از اقصی بلاد اسلام
~~ایام از اقصی بلاد اسلام~~ جمع شده بود از مصاحف بخطوط شریف حضرات ائمه معصومین و استادان ما تقدم مثل یاقوت
مستعصمی و استادان سته و دیگر کتب علمی تازی و فارسی که از حیز احصا بیرون بود بدست اوزبکان بی تمیز نادان
درآمده آن ذر گرانمایه را چون خزف ریزه بی بها میفروختند مجملا تا سه روز آتش بیداد آن طایفه بد نهاد اشتعال
داشت قلیلی از سپاهیان و سادات و اصحاب آستانه و مردم مشهد که در نهانخانه خزیده بودند شبها بیرون
آمده پیاده سر بکوه و صحرا نهاده خود را بمامن میرسانیدند بعضی بعراق آمده بعضی دیگر که قطع تعلق از فرزندان میکردند
در مواضع و محال نواحی مشهد مقدس مختفی شده بصد بیم و هراس روزی میگذرانیدند تا آنکه جنود اوزبک از قتل و غارت
و اسر رعیت ممنوع شدند خلایقی که در زوایای اختفا بودند یکیک و دو دو جمع شده بقدر جمعیتی روی داده با وجود
غارت زدگی مال و دوابی حوالی شد و هر کس قدرت بر ادای آن نداشت اطفال و کودکانرا عوض میکردند سپاری

از نسا و صبیان را که اسیر شده بودند بماوراءالنهر برده بقید رقیت گرفتار کردند عبدالمومن خان حاکمی در مشهد تعین نموده در وقت رفتن میل طلای کتیبه مبارک را که شاه جنت مکان از هفت من طلا ترتیب داده بودند تصرف نموده بعد از تسخیر مشهد مقدس روی توجه بجانب سرخس آورده شهر و قلعه را در میان گرفته اوزبکیه بمحاصره و محاربه پرداختند ابن حسین خان حاکم سرخس با طایفه جغتائی که ملازمان قدیم او بودند و بمراسم قلعه داری کوشیده همه روزه از جانبین محاربه و مقاتله وقوع یافته چند مرتبه یورش و هجوم آورده کاری نساختند در این محاربات فوجی کثیر از خود اوزبکیه و بهادران معتبر مقتول و گرفتار گشتند از اهل قلعه کمال جلادت و مردانگی بظهور رسید آخر الامر عبدالمومن خان از تسخیر سرخس مایوس گشته مهم آن ولایت را بسال دیگر انداخته از پای قلعه کوچ کرده راه بلخ پیش گرفت و ابن حسین خان در آن سال در جا و مقام خود اقامت داشت اما اکثر محال خراسان خصوصا جام و خواف باخرز و کوسویه و غوریان و دوشیخ از دولباش خالی شده بتصرف اوزبکیه قرار گرفت محمود خان نیز بسعی ملازمانش که خانه کوچ در نیشابور داشتند شهر را خالی کرده به بسطام آمده آن ولایت نیز بآسانی بدست اوزبکیه در آمد کچ علیخان چند گاه در خواف قلعه سلامه را نگاه داشته مردانگیها نموده اما بالاخره چون از کومک مایوس شد از بیم آوازه مخالف آهنگ عراق ساز کرد بالجمله در بلده طهران که فی الجمله عارضه نواب کامیاب حضرت اعلی شاهی ظل الهی روی بهبودی آورده هنوز صحت کامل نیافته بودند که خبر ملالت اثر واقعه هایله مشهد مقدس معلی بار دور رسیده موجب پریشانی ضمیر انور حضرت شاه جمجاه و افسردگی عموم سپاه گردید چون قضایای آسمانی را جز صبر چاره نیست دست بعروة الوثقی صبوری زده کافه خلایق بشکر سلامتی ذات مبارک اشرف قیام نمودند و چون ضعف و نقاهت کمتر شده از طهران تا قصبه طیبه عبدالعظیم تشریف آورده چند روز در آن آستانه مقدسه بزیارت و دعا مشغولی نموده چون خبر مراجعت عبدالمومن خان بتحقیق پیوست رایات نصرت نشان بصوب مقر سلطنت در حرکت آمده بصحت و سلامت بدار السلطنه قزوین رسیدند ذکر محاربه بوداقخان و امرا با نور محمد خان و جنود اوزبک بی ایمان و شکست یافتن بتقدیر کردگار جهان کلک سخن پرداز که معرکه آرای ضمایر سخن سنجست عنان اشهب سبک سیر را بجانب احوال خراسان انعطاف داده می‌نماید که قبل ازین رقم پذیر صحیفه ظهور شده بود که بوداقخان جگنی با ابومسلم خان چاوشلو و امام قلیخان قاجار و محمود خان صوفی اغلی استاجلو و غیر ذلک که با او متفق بودند شاهزاده سلطان حسین را دست آویز خود کرده جمعیت نموده اراده داشتند که بمشهد مقدس معلی رفته امتحان نمایند اگر اطاعت نماید ارمشهد کرده بوداقخان لله و امیر الامرا بوده بضبط ولایت خراسان کمر بندند در این اثنا عبدالمومن خان بر سر مشهد مقدس معلی آمد امتحان محصور اوزبکیه گردید کس نزد ایشان فرستاد که جمعیتی که نموده اید بغایت موقع است لیکن چون حالا اوزبکیه قدم بدین ولایت نهاده اند اول بدفع دشمن بیگانه پرداختن اولیست اگر قدرت و قوت داشته باشند تا مشهد مقدس توانند آمد بتجدید آیند که ما نیز با ایشان ملحق گشته بدفع مخالفان داریم و اگر قوت مقاومت نداشته باشند تا حدود رادکان حرکت نمایند و چند روزی معاندان را بخود مشغول گردانند که تا از عراق مددی رسد شاید این خطر تشریف نارتراعلا

مضمون بانند ایشان اگرچه تاب مقاومت عبدالمومن خان نداشتند اما بقصد توجه مشهد از موقف جوده در حرکت آمدند
درخلال این احوال نور محمد خان ابن ابوالمحمد خان ابن دین محمد خان که والی مرو و نسا و ابیورد و نقوا بود و میانه او و عبدالمومن
خان وحشت پدید آمده از وخوفناک بود بتوهم آنکه مبادا عبدالمومن خان قصد ولایت او داشته باشد اوزبک
با ایمان و جمعی ترکمانان صاین خانی ساکن نسا و نقوا و الخدود را جمع نموده تا موازی شش هفت هزار کس جمع آورده
بجوای خوشان و الخدود آمد و چون آمدن او مسموع بوداقخان و امرا گردید مظنه آنکه مبادا نور محمد خان بعبدالمومن خان
ملحق گردد و مقاومت با آن دو لشکر جرار دشوار شود رای و تدبیر ایشان بان قرار گرفت که بمقابله نور محمد خان
شتافته قبل از آنکه آن دو لشکر با یکدیگر تلاقی کرده باشند با او محاربه نموده سلک جمعیت او را از هم فرو ریزند چه هرگاه
او را منهزم سازند اگر فی الواقع در مقام امداد عبدالمومن خان بوده باشد انهزام او سبب ضعف و فتور احوال عبدالمومن خان
میگردد و هم آثار غلبه و اقتدار ایشان ظهور یافته باعث خوف و هراس عبدالمومن خان از لشکر قزلباش میشود و تحمل که از آن
لشکر حسابی گرفته دست از محاصره مشهد باز دارد بدین عزیمه جازم گشته کمر محاربه او بستند و با لشکر پرخاشجوی
بمقابله او شتافتند نور محمد خان کس نزد بوداقخان فرستاده اعلام نمود که مرا با لشکر قزلباش کاری نیست
بلکه غرض از این حرکت صیانت ملک موروثی خود و دفع شر عبدالمومن خانست ایشان این حکایات را حمل بر کید و مکر
نموده با کمال نخوت و غرور از و حسابی نگرفته و در مقابل او صف سپاه آراستند از آن جانب اوزبکیه نیز در مقابله آن قوم
مغرور صف آراسته از جانبین دست بآلت کارزار بردند بهادران اوزبک و دلیران قزلباش در هم آویخته
چرخچیان قزلباش بیجا با جانب اعدا تاخته هراول و چرخچی را از پیش برداشته بصف رسانیدند سپاه نور محمد خان شکست
آغاز نهاده چون بسیاری از لشکر قزلباش بزخم تیر دلدوز مجروح شد چون اوزبک بهیات اجتماعی حمله آورده جلوریز
بصف سپاه قزلباش که اکثر بخیال فتح پراکنده شده بودند تاختند و لشکر قزلباش چون خلاف رضای ولی نعمت
پیش گرفته بودند تائید نیافته با وجود قوت و قدرتی که داشتند منهزم گردیده راه فرار پیش گرفتند و نور محمد خان
بران فئه باغی ظفر یافته تا موازی ششصد هفتصد نفر از جوانان کارآمدنی قزلباش در آن معرکه ضایع شده راه
عدم پیمودند و نور محمد خان بعد از انهزام قزلباش دست از تعاقب باز داشته شیر بنایه بوداقخان و امرا که
اسپهای خود را و نده توپچاق داشتند از معرکه بیرون آمدن هر یک شکسته و پریشان حال بالکای خود آمده باستحکام
قلاع خود پرداختند و بوداقخان عریضه ضراعت آمیز بخدمت بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نوشته حسین علی
سلطان پسر خود را که ارشد اولادش بود بدرگاه معلی فرستاده اظهار ندامت و شرمندگی بسیار کرده استدعای
عفو تقصیرات خود نمود نور محمد خان مژده فتح بعبدالمومن خان فرستاده منت خدمتکاری بر او نهاده بمقر دولت
خود بازگشت و عبدالمومن خان اگرچه در آن سال متعرض الکای او نشده اما بعد از تسخیر مشهد و نیشابور طمع بولایت
او کرده در اندک زمانی مرو را عبدالله خان و نسا و ابیورد و سایر محال را عبدالمومن خان از تصرف او بیرون
آورده او را از ملک موروث بیرون کردند و شرح آن احوال در ضمن قضایای بعد از این از مساعدت بخت

بامورات انشاءالله وحده العزیز وقایع متنوعه که در سال رجب خالق عباد روی داده است

درین سال محمد خان زیاد اغلی قاجار و امرای قراباغ که در سال گذشته از صولت سپاه روم از ولایت مذبور جلا
نموده با ایل و اویماقات بار بسیار آمده بودند بخیال تسخیر قلعه گنجه با جمعی انبوه از غازیان قاجار و ایل و اویماقات
ترکمه قراباغ وار بسیار بقراباغ آمدند و بپای قلعه گنجه رسیده بمحاصره پرداختند و مورچلها بهر طایفه قسمت نموده
سپاهها ترتیب داده در لوازم قلعه گیری اهتمام نمودن گرفتند و مقصد ایشان آن بود که چون گفتگوی صلح
بار و میان پیش از تسخیر گنجه و قراباغ بشرایطی که مذکور شد تمهید یافته بود و ایشان بعد از آن لشکر بقراباغ
کشیدند تا رسیدن شاهزاده و ایلچی قزلباش بروم ایشان قلعه گنجه را از دست رومیان گرفته ویران سازند
و در حین استحکام شرایط صلح قراباغ در تصرف قزلباش بوده باشد اما از طرف حارسان قلعه مذکور بریدی سریع
السیر بجانب جعفر پاشا که حاکم تبریز بود فرستاده از حقایق حال خبر دادند و او ایلچی بخدمت اشرف فرستاده
عرض کرد که چون هنوز قواعد صلح استحکام نیافته لایق نیست که در بدایت حال آثار مخالفت از جانب ملازمان
بظهور رسد و بمحالی که الیوم در تصرف منسوبان آل عثمانست تعرضی رود حضرت اعلی شاهی ظل الهی چون صلح مذکور
را در آنوقت موجب استحکام بنیان قصر دولت میدانستند بملاحظه آنکه مبادا در وقتی که شاهزاده بپایه سریر
سلطنت روم رسد این حرکت ناهنجار قزلباش موجب تزلزل امر مصالحه گردد حکم همایون باسم محمد خان
و امرای قاجار فرستادند که ترک محاصره گنجه نموده دست از ولایت قراباغ باز دارند و چون آن ولایت دلگشای
در لطافت هوا و کثرت سبزه و ریاحین و اتساع صحرانشینان و خصوصیات ییلاق و قشلاق شهره آفاقست و شمه
از آن سخنور نامی شیخ نظامی علیه الرحمه در اسکندرنامه اظهار نموده که نظم خوشا ملک بردع که اقصای وی
ندارد بهشت است بی گل ندی • تموزش گل کوهساری دهد • زمستانش نسیم بهاری دهد • همه ساله
نسرین و ریحان بشاخ • همیشه در و ناز و نعمت فراخ • زمینش بآب زر آغشته اند • و گویی در و زعفران کشته اند
دران ساحت آباد و جای مهان • زمانه بسی گنج دارد نهان • و طایفه قاجار و ایل و اویماق ساکن قراباغ
چندین سال بود که در آن ولایت نزهت بخش انس گرفته املاک و باغات کثیر النفع بهم رسانیده بودند و دل از آن سر
زمین بآسانی بر نمیداشتند و قطع نظر از وطن قدیم خود نمیکردند منع مذکور ممنوع نگشته دست از محاصره قلعه بار نداشتند
تا آنکه خبر فوت پادشاه که باعث و بانی امر مصالحه بود و هنوز در سرحد ارزن الروم بود رسید از جانب او ایلچی
آمده دران باب گفت و گو و مبالغه کردند بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی معتمدی از ایل قاجار شاه وردی بیک
نام جولاق مشهور را نزد محمد خان زیاد اغلی و ریش سفیدان آن طبقه فرستاده پیغام کردند که پدران شما روی ارادت
و اخلاص بدین دودمان آورده از میامن تربیت و شفقت آبا و اجداد همایون ما بمراتب عالیه رسیدند ملک
قراباغ را ما بایشان داده بودیم چون الیوم مصلحت دولت ما در آنست که درینوقت دست از مملکت برداریم ایشان
اگر دولتخواه و یکجهت این دولتند و رضای ما را منظور میدارند دست از آن ولایت کشیده بدین طرف آیند که در عوض

قراباغ در سایهٔ ممالک جاه و مقام به ثبات عنایت مصغر سر مام قراباغ بجایی نمیرود و اگر خدا تیغ خواسته باشد باز باسانی
بدست می‌آید و اگر مقدر الهی نبوده باشد بروز کار ستیزه نمیتوان کرد امیدواریم که بیمن الطاف الهی عنقریب
توجه بمرکز خود قرار گیرد محمد خان حسن صوفی و دولتخواه بود و بعد از اطلاع برین مضمون رضای خاطر اشرف جسته از
پای قلعه برخاسته بجانب اردوی سیاه آمده و از ایل و اویماق بهر کس بهره از اخلاص داشت رضاجوی خاطر مبارک را
بر ملک و مال ترجیح داده ترک آن ولایت کرده بممالک محروسه آمده جمعی که اعتقاد درستی نداشتند روی از این
دولت تافته تن بذلت و خواری عثمانی در میان دادند و آن ولایت محک تجربه ارباب اخلاص گشت حق خوش بود
گر محک تجربه آید بمیان * تا سیه روی شود هر که در او غش باشد * چون مدکان حضرت شاهی ظل الهی را رجا و اثق
و نیت صادق بود بعد از بیست سال که آن ولایت در تصرف رومیه بود بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها اینمعنی
از حیز قوت بفعل آمده به نیروی اقبال و مساعدت بخت فرخ فال در سال یونت ئیل سنه اربع و عشر و الف
بنوعی که در طی قضایای آن سال سمت گذارش خواهد یافت بتصرف اولیای دولت ابد قرین درآمده محمد خان
که انواع تعب و تشویش کشیده و جرعهای ناکامی از دست روزگار چشیده بود از روی اخلاص و یکرنگی بار دیگر بایالت
آن ولایت سربلندی یافته از حضیض مذلت باوج عزت رسید و از هر طایفه که اخلاص و یکجهتی بظهور آمده بود دیگر بار
در آن ولایت لوای عزت افراشتند و جمعی که در اخلاص ایشان خللی پدید آمده بود و در آن وقت آهنگ مخالفت ساز
کرده بعراق نیامدند و ترک اوطان خود ننموده بودند فرمان قضا جریان پادشاهی باجلاء ایشان حکم فرموده همگی را جبراً قهراً از
دیار خود بیرون کرده بمازندران فرستادند که موجب آبادانی ولایت و هم موافق از منافق تمیز بوده هر یک بجزای
عمل رسند و اینمعنی کارنامه سلاطین نامدار و دستور العمل خواقین روزگار گردد و اگرچه اینمقدمات در محل خود سمت
تقریر می‌یابد و ذکر آن در طی سوانح این سال مناسب نبود اما کلک سخن پرداز در اثنای گذارش قصه بی اختیار از
شائبه تکرار نیندیشیده بتحریر آن پرداخت دیگری از سوانح این سال فرار نمودن محمد شریفخان چاوشلو است
مشارالیه ولد خلیل بیک ابن حسین بیک قورچی تیر و کمان شاه جنت مکان علیین آشیان و دخترزاده معصوم بیک
صفویست در خدمت همایون معزز و محترم بمنصب موروثی سرافراز بود در وقتی که رایات جلال متوجه سفر خراسان
شد مرشدقلیخان او را برتبه ایالت صفاهانی و دارایی قزوین نوید داده این منصب را بمحمد سلطان کوتوال عمزاده خود
داد او بمحض رضای مرشدقلیخان و هواپرستی و جاه طلبی ترک خدمت شبانروزی حضرت اعلی شاهی ظل الهی نموده
قطع تعلق از منصب موروثی کرده ایالت و خانی اختیار نموده تا معاودت موکب همایون حاکم قزوین بود در اوایل
این سال بی آنکه استشمام رایحه بی التفاتی نموده باشد بمقتضای الخائن خائف چون بی رضای خاطر اشرف قبول
خدمت نموده بود خوفناک گشته با چند نفر از محرمان و معتمدان خود از قزوین فرار نموده بگیلان رفت مرشدقلیخان
برادر اسمعیل قلیخان شاملو نیز بتهمت برادری مشارالیه و مخالفت ایام ابوطالب میرزا اندیشناک گشته فرار
نموده بگیلان رفت چند کس دیگر که از حضرت اعلی هراس داشتند این عمل کردند خان احمد والی گیلان

دیجماعت در گیلان جای داده با ایشان مردمی بسیار کرد نواب اشرف بجهت آنکه سد این باب شود ایشان را از خان احمد
مشار الیه از فرستادن ابا نموده التماس عفو و اغماض نموده بندگان حضرت اعلی چون مقتضی بازخواست نبود تغافل
پادشاهانه شعار خود ساخته دران سال در مقام بازخواست آن در نیامدند و هم درین سال فرهاد آقای غلام حاکم
اصفهان را بجهت آنکه حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان و نواب جهانبان سلطان حمزه میرزا منظور نداشته
بهوس حکومت اصفهان نوکری مرشد قلیخان اختیار نموده بود مواخذه کرده دار و علی وکل معاملات اصفهان
به یولی بیک غلام نواب غفران پناه جهانبانی که در خدمت حضرت اعلی معزز و مکرم و گرامی بود شفقت شده و هم
درین سال قراحسن چاوشلو قورچی تیر و کمان که محل اعتماد شاهانه و منظور نظر عاطفت بود بمصاهرت این دودمان از آن
امتیاز یافته صبیه سلطان حیدر میرزا که مرشد قلیخان آرزوی ترویج او داشت و صورت نسبت بحباله او در آورده نواب
اشرف عروسی پادشاهانه جهت او ترتیب نموده او را بدین رتبه نامی سربلند و گرامی گردانیدند گفتار در بیان حالات
و محاربات که در فارس و کرمان و یزد میانه امرای قزلباش بوقوع پیوست قبل ازین فارس مضمار
قصه پردازی یعنی کلک بدایع نگار در معرکه سخن طرازی چنین تکاپو نموده بود که چند نفر از آقایان ذوالقدر
فارس بمخاصمت یعقوبخان امیر الامرای آن ولایت بی رخصت از اردو فرار نموده و در حدود یزد بیکتاشخان افشار
ایشان را بدست آورده بعلی قلیخان شاملو قورچی ترکش که داروغه یزد و حارس قلعه آنجا سپرده بحسب ظاهر
این معنی را دولتخواهی نام نهاد اما چون مردم محیل صاحب داعیه بلند پرواز بود میخواست که بوسیله آقایان
مذکور ذوالقدران فارس را بخود رام ساخته و صاحب اختیار آن ولایت باشد و بتحریک و اغوای میرمیران
که مرد فتنه انگیز شورش طلب بود در کل ولایت فارس و یزد و کرمان لوای اقتدار را افراخته فرمانروا باشد
و زیاده حسابی از ارکان دولت قاهره پادشاهی میگرفت و چون هر دو مست باده غفلت و غرور بودند از عاقبت
نمی اندیشیدند بعد از آنکه یعقوبخان متعاقب ایشان به یزد رسید از اطوار ایشان آثار بغی و خلاف تفرس
نموده لب از گفتگوی آقایان بسته همان لحظه خود را از یزد بیرون انداخته راه شیراز پیش گرفت بیکتاشخان
جمعی را از عقب او فرستاد اما بگردش نرسیدند و چون یعقوبخان بشیراز رسیده در مقام دفع مفسدان
طایفه ذوالقدر که بامداد بیکتاشخان مستظهر بودند در آمد خواست که در کسر شوکت بیکتاشخان سعی نموده شعله
اقتدار او را بزلال تدبیر فرو نشاند که قوت امداد ذوالقدران نداشته باشد و چون از جانب اشرف مرخص بود
که انتظام مهمات فارس آنچه صلاح داند بعمل آورد نوید ایالت کرمان از جانب همایون بعباس سلطان افشار عم
بیکتاشخان داد و بطوایف افشار که در کرمان بودند اعلام نموده که بر سر عباس سلطان جمعیت نمایند که نواب اشرف
بنابر سوء اعمال و خودسریهای بیکتاشخان ایالت آن ولایت را بعباس سلطان شفقت فرموده اند عباس سلطان
که همیشه درین آرزو بود این مقدمه را فوزی عظیم دانسته طرح ایالت و دارایی انداخته دست تصرف باموال
دیوانی دراز کرده عموم سپاهیان آن ولایت نقد را بتنهای بضایعه دادن زبان بزرگ اندیشیده

بامید انعامات و مناصب بسر او جمعیت نمودند و او بحکومت آن ولایت مشغول گردید چون این خبر بیزد رسید نزلزل
در احوال بیکتاش خان پدید آمده بر ریش سفیدان افشار که در یزد با او بودند بی اعتماد گشت اما چون به پرسش در اردو بود
از جانب او اشعاری نشده بود دانست که ساخته و پرداخته یعقوب خانست حقیقت را خاطر نشان ریش سفیدان
افشار کرده با جمعی که با او بودند و کما بیش پانصد کس میشدند از یزد متوجه کرمان شد و چون آمدن او مسموع
عباس سلطان گردید حشری انبوه از متجنده افشار و سرداران اعراب و کرمان و احشام آن ولایت جمع آورده
با سه هزار سوار و پیاده متوجه پیکار او گشت و بیکتاشخان چون از جمعیت او خبر یافت و کسی از جماعت افشار
و مردمان کرمان نیز نزد او نیامد و مع هذا باندک مردی که با او بودند بد مظنه و بی اعتماد بود خاطر نشان او
کردند که امساک بر طبیعت عباس سلطان غالبست و زیاده داد و دهشی ندارد و جماعت افشار سالهاست
که غریق بحر احسان و نمک پروردهٔ این سلسله اند و بحسب ضرورت بسر او جمع شده و معلوم نیست که بجهه خاطر او
بمحاربه خان رغبت نمایند و اگر اندک تاخیری در رفتن واقع شود بر جبن و بددلی محمول گشته موجب دلیری
اتباع عباس سلطان میگردد و بیکتاشخان که الحق مرد شجاع دلیر صاحب همت بود تنبیه بر عقلای صاحب
رای عمل نموده مستعد رزم و پیکار او گشته تا حوالی شهر در هیچ مکان توقف ننموده از اطراف عباس
سلطان با قشون آراسته از شهر بیرون آمده بعسکری بسیار بر بیش و بسیار باز داشته در ظاهر سواد شهر صف
سپاه آراسته پشت بدیوار ربت شهر و قلعه داد چون بیکتاشخان بمقابله او شتافته تقارب فریقین
دست داد با اتباع و مردمان خود جلو ریز بر سر او تاخته بیک حملهٔ دلیرانه صف سپاه کرمان را متفرق و پراکنده
ساخت و اتباع عباس سلطان که حال بدین منوال مشاهده نمودند چاره کار منحصر در فرار و تحصن و قلعه داری
دانسته و با پسران و مردم اعتمادی خود بقلعه رفته متحصن گردیدند بیکتاشخان مظفر و منصور بشهر آمده در مقام ترتیب
اسباب قلعه گیری شد جناب آصف صفاتی حاتم بیک وله ملک بهرام اردوبادی که مرد صلاح اندیش صاحب
وقوف و وزیر بیکتاشخان بود و در آخر بدرجه وزارت دیوان اعلی صعود نموده رعایت حقوق نمکخوارگی این سلسله نموده
صلاح دولت ایشان در آن دانست که عم و برادرزاده بساط مخالفت را در هم نوردیده ترک عناد نمایند و از بیکتاشخان
استجازه نموده بقلعه رفت و عباس سلطان را بحسن تقریر و نصایح سودمند و مواعظ دلپذیر بمصالحه راغب ساخت
و عباس سلطان رضا بصلح داد مشروط برآنکه بیکتاش خان قسم یاد نماید که در حق او و پسران و مردمی که مرافقت او
اختیار نموده اند در مقام غدر نبوده باشد و بدی نیندیشد و الکا و تیول که قبل ازین داشت بدستور باو گذارد
بیکتاشخان شروط مذکوره را بایمان مغلظه موکد گردانید و عباس سلطان و پسران و سایر متحصنان تکیه بر عهد استوار
او کرده بعد از عهد و میثاق از قلعه بیرون آمدند اما بیکتاشخان بعهد و پیمان وفا ننموده در همان چند روز عم
و عمزادها را بی اطلاع وزیر و مشیران آن سلسله از میان برداشت و آیینهٔ او مبارک نیامده در همان نزدیکی
زمانه غدار خاک ادبار بر فرق او بیخت و از کاس ناکامی شربت هلاک در کام او ریخت القصه بیکتاشخان

خاطر از مهمات کرمان جمع نموده دیگر باره به یزد مراجعت نمود اما یعقوبخان در فارس لوای شوکت و اقتدار افراشته
شروع در گرفت و گیر ذوالقدران مفسد نموده با هر کس که مظنه خلاف داشت گرفته بقتل رسانید و خانهای
آقایان را که در یزد بود بضامن داد و املاک و اسباب ایشان را متصرف شد شاهوردی خلیفه ولد ولی خلیفه شاملو
برادر بزرگتر اسمعیل قلیخان در زمان وکالت مرشدقلیخان حاکم لار و نیز فارس شده با دویست و سیصد نفر
شاملو ملازمان قدیمی ولی خلیفه در انجا اقامت داشت یعقوبخان چون مزاج اشرف را بان سلسله میدانست
او را از حکومت آن ولایت عزل نموده مشار الیه از اطاعت او سرباز زد و یعقوبخان برای خود یا باشاره
همایون اعلی علی ای التقدیرین بهانه شکار از شیراز بیرون آمده علی الغفله بر سر او ایلغار نمود و مشار الیه
تاب مقاومت نیاورده گرفتار گردید یعقوبخان بقتل او و چند نفر از اولاد و اقربای او مبادرت نموده
دقیقه از دقایق نهب و غارت فرو نگذاشت و بقیة السیف را از آن ولایت بیرون کرده حسن بیک پسر بزرگ
شاهوردی خلیفه با سایر مردمی که از آن مهلکه نجات یافته بودند در کمال بیسامانی و غارت زدگی به یزد آمدند
و بکتاش خان مقدم ایشان را گرامی داشته همه را در کنف حمایت خود جای داده و رعایت نمود و در کل مواد
مخالفت یعقوبخان اصرار نموده اوقات بتفکر و اندیشه تضییع او بسر میبرد تا آنکه آقایان ذوالقدر را نیز که
در قلعه در دست علیقلی بیک حاجی شاملو قورچی ترکش بودند بعنف گرفته مطلق العنان گردانید و در مقام تربیت
حمزه بیک حاجیلو در آمده او را بایالت شیراز نوید داد و از جانب ایشان عرضه داشتی بپایه سریر اعلی و
مبلغی خطیر برسم ترجمان قبول کرد که چون میانه یعقوبخان و طایفه ذوالقدر بفساد انجامیده ریش سفیدان
الطایفه بهیچ وجه با او التیام نمیگیرند و ایالت او را نمی پذیرند اگر عنایت شهریاری شامل حال الطایفه گشته یعقوبخان
را از حکومت فارس عزل نموده بدیگری از غلامان درگاه شفقت شود بصلاح دولت اقرب است و میخواست که بدین
وسیله مکنون خاطر او بظهور آمده زمام مهام آن ولایت در قبضه اقتدار او باشد هر چند نیکخواهان و صلاح اندیشان
خصوصا حاتم بیک وزیر او را ازین بوالفضولی منع نموده میگفتند که جناب خانی از طایفه افشار حسب الفرمان پادشاهی
حاکم کرمان اند و مهمات یزد و طایفه ذوالقدر نسبتی بایشان ندارد لایق حال و مآل آنست که از یزد متوجه کرمان شده
بدارای آن ولایت مشغول باشند و پیرامون این گونه بوالفضولیها که مرضی خاطر پادشاه و ارکان دولت قاهره نیست
نگردند و همواره ولیخان پدرش نیز که در اردو بود کسان فرستاده او را منع میکرد اما چون او از اخلاص بهره نداشت
بمنع احدی ممنوع نگشته از اطوار او آثار عصیان و طغیان بظهور میرسید تا آنکه بخیال تباه اراده نموده بود که اگر دیوان
اعلی مهمات بر وفق رضای او بعمل نیاید یکی را حفاده میرمیران را که نبیره دختری شاه جنت مکان بود دست آویز خود کرده
بر کل ولایت یزد و کرمان و فارس رقم اختصاص کشد بکتاشخان بشراب کم میل داشت و بترکیب افیون وار معتاد بود اما چنان
از باده غرور و نخوت سرمست بود که حرف استقلال و بلندپروازی بر زبان میآورد و گاهی در آغاز نشا افیون
میگفت که من از میر محمد مظفر کمتر نیستم که از مرتبه محتسبی میبد یزد بپایه سریر سلطنت و پادشاهی عروج نمود القصه آقایان

شیراز از و تعهد نمودند که بفارس رفته هر یک ایل و یماق خود را جمع نموده مردم آن ولایت را که از تسلط و استیلای یعقوبخان
بجان آمده همگی از و خایف و هراسان‌اند بجانب خود خوانده او را از آن ولایت اخراج نمایند بیکتاشخان بسخنان
واهی و دور از کار ایشان فریفته شده نام ایالت فارس بر حمزه بیک جاشنلو نهاده او را با آقایان ذو القدر
و یکصد و پنجاه نفر از غازیان افشار بجانب فارس فرستاده خود اراده نمود که قلعه یزد را از تصرف علیقلی بیک
بیرون آورده بامر خود سازد علیقلی بیک سر از اطاعت او باز زده قلعه را ضبط نموده و بیکتاشخان در گرفتن
قلعه اصرار نموده جمعی را بمحاصره امر کرد و همه روزه بین الفریقین نزاع و جدال بوقوع می‌انجامید تا آنکه حقیقت این حالات
بمسامع جاه و جلال رسیده توجه موکب همایون جهت دفع این اختلال بدان طرف لازم شد و از دار السلطنه قزوین
بصوب اصفهان در حرکت آمد چون خطه کاشان محل نزول موکب نصرت نشان گشت خبر کشته شدن بیکتاشخان
باستقبال موکب همایون آمده خاطر از آن اندیشه فارغ گردید تبیین این اجمال و تصریح این احوال آنست که چون
آقایان ذو القدر قدم بولایت فارس نهادند یعقوبخان بنوعی آن ولایت را ضبط نموده بود که طوایف ذو القدر
چنان از و خایف و هراسان گشته بودند که حرف مخالفت او در صفحه خیال هیچکس نقش نمی‌بست حمزه بیک
بجانب شولستان که در زمان حکومت ولی سلطان با او و طایفه جاشنلو تعلق داشت رفت و باستظهار طایفه افشار
دست تصرف باحوالی دراز کرد و نخست قلعه سفیدار بدست آورده بامت آقا نام معتمدی سپرد که اگر حادثه ایشان را
پیش آید که بمأمنی احتیاج داشته باشند خود را بآن قلعه کشیده از حوادث روزگار صیانت نمایند بعد از استحکام
قلعه در آنجا روزی چند رحل اقامت انداخته تا از طایفه ذو القدر کسی بر سر او جمع شده و مهمات ایشان بر
وجهی که مطلوب ایشان بود مشیت پذیرفت یعقوبخان از آمدن ایشان اطلاع یافته با جمعی از دولتخواهان خود بر سر ایشان
جماعت ایلغار نموده آقایان افشار علامات ادبار در ایشان مشاهده نموده اراده بازگشت کردند جمعی از
ذو القدران یعقوبخان با ایشان رسیده جنگ در پیوستند و اکثر آن مردم مقتول گشته قلیلی که نجات یافته نزد آمده
بیکتاشخان را از حقیقت حال آگاه کردند اندکی موجب خفت و بی اعتباری گشت القصه حمزه بیک و اسمعیل خلیفه ولد
اسحق خلیفه و رفقا که از قضیه افشار و آمدن یعقوبخان خبر یافته اند چون جمعیتی که مکنون خاطر ایشان بود بر سر ایشان نشده
بود و قوت مقاومت یعقوبخان نداشتند قرار تحصن و قلعه داری بخود داده چون بپای قلعه رسیدند امت آقای
کوتوال که محل اعتماد حمزه بیک و رفقای او بود ایشان را بقلعه راه نداد بنابر آن از تحصن قلعه مایوس گشته چاره دیگر میجستند
که یعقوبخان چون قضای مبرم و بلای ناگهان رسیده زیاده دست و پا نتوانسته زد و همگی گرفتار بند بلا گردیدند
و یعقوبخان بیست و چهار نفر از آقایان معتبر را مقید و محبوس بشیراز آورده سایر لشکریان خصوصاً جماعت جاشنلو
متفرق و پراکنده گشته حمزه بیک و رفقا که بدست سپاهیان یعقوبخان در آمده بودند همه مقتول شدند و یعقوبخان هر یک
از خصمان و اضداد خود را بنوعی که توانست بدست آورده مقتول ساخت و با هر کسی که مظنه داشت از میان برداشته
در سفک دماء ایشان تاخیر جایز نداشت و خاطر از امر ایشان جمع نموده بر کل ممالک فارس والی نافذ الحکم فرمانروا گشت

وات آقا قلعه را بتصرف یعقوبخان ذوالقدران گذاشته بعد از این قضایا یعقوب خان همت بر دفع بکتاشخان
گماشته با قریب هفت هزار کس از امرا و اعیان و متجنده فارس جمع آورده بجانب یزد در حرکت آمد و بکتاشخان
ولد قلی بیگ قورچی باشی که قبل از جلوس همایون حاکم ابرقوه بود و در ایام جلوس همایون منصب حبس بکتاشخان
در ایامی که موکب همایون در خراسان بود بیزد آمده با جمعی از ملازمان قدیمی خود و پدرش که در ابرقوه بودند بامداد
بکتاشخان قلعه ابرقوه را متصرف شده حاکم آن ولایت گشت اما بزرگی و عظمت و اقتدار بکتاشخان مرضی خاطر
نبوده باطنا صفائی با او نداشت اما بکتاشخان بجهت قرابت و حقوق تربیت قلی بیگ پدر او با او مدارا
میکرد و چون یعقوبخان بنزدیک ابرقوه رسید کس نزد او فرستاده اعلام نمود که چون از بکتاشخان خلاف
دولتخواهی بظهور میرسد همت بر دفع او مقصور است طریق اخلاص آنست که تعصب او یمان را منظور ندارند و بعسکر
اینجانب ملحق گردند که انشاء الله تعالی چون دفع شر او نموده شود حکومت کرمان با غیر تعلق خواهد یافت و بکتاشخان
نوید ایالت کرمان داده با قشون و لشکر خود بیعقوبخان ملحق گشته اطاعت و انقیاد نمود و یعقوبخان بمرافقت او که
بزرگزاده افشار بود مستظهر گشته با حشری انبوه و لشکر با شکوه روانه یزد شد و در حینی که بکتاشخان قلعه یزد
را محاصره نموده میانه او و علی قلی بیگ قورچی ترکش کوتوال قلعه نزاع بود به ظاهر یزد رسید و بکتاشخان چون
از آمدن او خبر یافت بجهت آنکه اکثر قشون و لشکر او در آن وقت در کرمان بود و بر سر او حاضر نبودند مضطرب
گشته با ریش سفیدان افشار قلعه قرعه مشورت در میان انداخته نیکخواهان آن سلسله با او گفتند تا خان در یزد
توقف دارد مردم دور و نزدیک او را بعصیان و طغیان منسوب میسازند اولی آنست که ترک سکنی یزد کرده روانه
کرمان گردد و غیر شهر خود و بوم و شهریار خود باشد و هرگاه که خان در کرمان بوده باشد بدخواهان را مجال تشنیع نمیماند
و یعقوبخان جرأت آمدن بکرمان نخواهد کرد مع هذا اگر یعقوبخان لشکر بکرمان کشد در آنجا بدفع او آسان میتوان پرداخت
بکتاشخان از غیرت دامنگیر گشته نخواست که پشت بخصم نماید و پیش الجمهور تهمت زده گریز باشد و میرمیران نیز معاودت
او در آن ولایت لوای شوکت و اقتدار برافراشته بود مانع رفتن او میشد مجملا بکتاشخان بتحریک جهلا و مردم نادان یک
مردمی که با او بودند بمحاربه یعقوبخان کمر بسته از شهر بیرون آمده در برابر صف سپاه آراست و از جانبین دست بآلت
قتال برده جرخچیان لشکر شیراز حملات متواتر نمودند و دلیران لشکر افشار تاب صدمت ایشان نیاورده تزلزل
بحال سپاه یزد راه یافت بکتاشخان چون قلت لشکر خود و کثرت اعدا را مشاهده نمود دانست که اگر بقاعده
و آداب جنگ کند مقاومت با آن لشکر بیشمار نمیتواند کرد بخاطر آورد که بطریقی که در محاربه عباس سلطان عمل نموده
بود بعمل آورده بهیئت اجتماعی یکبار فدائی وار بر صف سپاه شیراز زند قول را بدین عزیمت بمعتمدان سپرده با خلاصه سپاهیان
لشکر خود از قول جدا شده جلوریز بر سر ایشان تاخت و صف سپاه جرخچیان او را ویران ساخته تزلزل در بنیان ثبات
و قرار لشکر شیراز انداخت و یعقوبخان سراسیمه گشته از یک صدمه دلیرانه که از غازیان افشار بظهور آمد آثار ضعف
و انکسار در ناصیه احوال لشکریان خود مشاهده نموده خان مضطرب شده بود که از پای علم دور گشته هزیمه را آماده گشته بود

محمد علی خان و لد مرتضی قلیخان پرناک از زمره امرای فارس بود و او را از حرکت مانع آمده بصبر و ثبات ترغیب
مینمود امابیکتاشخان در اثنای کر و فر چون بقول یعقوبخان رسید جمعی از غازیان افشار از کثرت اعدا آسیمه
گشته دست دست بعنان بکاور آورده او را از جسارت و دلیری مانع آمدند و در برابر لشکر قول موقف
شدند ذوالقدر ان چون توقف ایشان را مشاهده نمودند اندک اطمینان یافته ثبات قدم ورزیدند جمعی از
افشاران ملازمان یوسفخان در عین ستیز و آویز بیکتاشخان را در میان آنجماعت شناخته به یعقوبخان خبر دادند
که بیکتاشخان در میان فوج قلیلی است پیش جنگ آمد یعقوبخان که او را در قول تصور نموده کمال دغدغه داشت چون
مطلع شد که از قول دور افتاده و پیش آمده لشکر خود را ترغیب نمود که او را در میان گرفته راه بیرون شد
او را مسدود سازند لشکریان از اطراف و جوانب او درآمده او را در میان گرفتند بیکتاشخان چون حال
بدان منوال دید و مشاهده نمود خود را غرقه دریای بلا دیده از آن توقف ناهنجار پشیمان گشته انگشت تفکر
بدندان تحیر گزید و اگر بمحاربه مشغول میشد احتمال گرفتاری داشت بالضروره عنان از معرکه پیچیده خواست
که بقول ملحق گردد فرصت نیافت چون مبارزان صف شکن صفوف مخالفان را از هم شکافته راه شهر
پیش گرفت و مردم قول نیز از نهر نیه او آگاه گشته راه فرار پیمودند و چون شهر داخل شده دروازهای شهر را بمردم
اعتمادی سپرده نزد میرمیران رفت که در رفتن کرمان و توقف نمودن یزد و قلعه داری کردن با او مشورت
نماید جمعی از بیکجویان او که بشهر آمده بودند او را از بیرون آمدن نکوهش نموده گفتند که از همانجا راه کرمان پیش میبایست
گرفت و الحق مقتضی عقل این بود حالا نیز محال توقف نیست و تا صبح ده فرسخ میتوان رفت همین لحظه روانه میبایست شد
بیکتاشخان را غیرت دامن گیر گشته صبیه میرمیران را که حرم محترم و محبوبه او بود میتوانست که در یزد گذاشته
خود بیرون رود و همراه بردن دشوار بود و مفاسده داشت چه محتمل بود که یعقوبخان جمعی کثیر بسر راه کرمان فرستاده باشد
و بمردم خود بدین منظنه شده اعتماد میکرد و اما یعقوبخان و لشکر ذوالقدر بعد از مشاهده آثار مغلوبیت غالب آمده
ظفر و نصرت اختصاص یافتند و چون روز بیگاه شده بود تعاقب هزیمتیان نکرده در داخل سواد شهر نزول کرده
شد در همانجا فرود آمدند در همان شب مشخص شد که بیکتاشخان بشهر رفته یعقوبخان خواست که او را بلطایف الحیل
بدست آورد و اندیشه آن داشت که مبادا صبیه میرمیران را که زوجه او است برداشته در همین شب روانه کرمان گردد
همان لحظه دو سه کس از ریش سفیدان خود را برسم رسالت نزد میرمیران بشهر فرستاد خلاصه پیغام آنکه بیکتاشخان
مخالف دولت و دودمان شاه عالم پناه است او را بشما سپرده ایم اگر بطرفی رود الجواب در خدمت اشرف مواخذ
خواهد بود و در ضمن پیغام اندک تهدیدی کرده میرمیران که سید عالی شان بزرگ منش با احترام بود و در هیچ زمان
احدی از امرا و اعیان بسوی ادب بجانب او نگاه نکرده بود چون میدانست که یعقوبخان مرد جاهل متهتک مغرور است
و محتمل که با او نیز در مقام خفت درآید از تهدید او اندیشه نموده در حضور بیکتاشخان بفرستادها گفت که اینک نزد
من آمده بجایی نمیرود ان شاء الله تعالی آنچه خیر و صلاح بوده باشد بعمل خواهد آمد و بملاحظه آنکه مبادا بیکتاشخان بطرفی

بیرون رود او مواخذه باشد جمعی را تعین نموده که از و غافل نباشند و اگر بیرون رود مانع آیند و بدین اکتفا نکرده کس بیرون از
فرستاده جمعی از مردم یعقوبخان را نیز آورده در خانه او باز داشت بیکتاشخان که شیوه بیوفائی میرمیران ملاحظه
نمود از مرافقت و معاضدت او مایوس گشته دانست که استحکام بروج و باره قلعه داری ممکن و مقدور نیست و منع
مردم خود نیز بدین علت شده بود و اعتماد نمیکرد در شبکه اضطراب افتاده ندانست که چه کند نه رای بودن داشت
و نه پای رفتن و مردم میرمیران پیش و پس او را گرفته در بیرون و اندرون از و غافل نبودند چون پیمانه حیاتش
پر شده بود و اجل دامن گیر او گشته نگذاشت که بهیچ طرف حرکت نماید در آن شب دیجور که مردم او هر کس بخود
درمانده بودند او در کمال اضطراب هر لحظه باندرون میرفت و بیرون می آمد و هر دم خیالی و اندیشه دیگر میکرد
درین آمد و رفت مشاهده نمود که چند نفر از مردم بیگانه برای بستن در خانه را گرفتند دانست که مردم یعقوبخان اند
و باتباع میرمیران آمده اند پس دست بشمشیر یازیده بجانب ایشان توجه نمود درین اثنا غلوله تفنگی بدست او
خورده دستش از کار باز ماند مشخص نشد که کسی دانسته تفنگ انداخت یا یکی از خدمتکاران او که تفنگ
در دست داشت و در آنوقت حاضر بود از شراره قضا آتش گرفته خرمن حیات او را سوخت القصه آن جماعت
او را از خمار یافته خود را باو رسانیده او را گرفتند بیکتاشخان از غیرتی که داشت نخواست که او را دست بسته
برابر یعقوبخان برند آن جماعت را از طایفه افشار خوفناک گردانیده بقتل خود رهنمائی کرد و ایشان فی الفور
بقتل او پرداخته خاطر از مهم او فارغ ساختند و نصف شب بود که این واقعه روی نمود مژده قتل او بیعقوبخان
رسید و او را مسرت بی اندازه روی نموده کلاه گوشه عظمت و اقتدارش باوج چرخ برین رسید و سر
بیکتاشخان را بدرگاه والا فرستاده حقایق حالات عرضه داشت نمود ملازمان و اتباع بیکتاشخان بحفظ حال خود
پرداخته در جایهای محکم مختفی گشتند هنوز طلیعه صبح صادق ندمیده بود که لشکر ذوالقدر بشهر ریخته دست تعدی
و تاراج خانهای افشاران دراز کردند و مردم بی سر و پا که موافق از مخالف و دوست از دشمن نمی شناختند همه جا
دست عیار فتنه بجاروب نهب و غارت میرفتند مجملا در آن قصبه انواع تعب و تشویش باهل یزد رسیده دو سه
روز این شور و شر و غوغا در کار بود و خانه بسیاری از اهالی یزد معرض نهب و تاراج گشته پسر میرمیران میر خلیل الله
که همیشه با پدر بغض و با بیکتاشخان مخالف بود میانه او و یعقوبخان مراسلات واقع میشد در آنوقت نزد یعقوبخان آمده
معزز و محترم بود اما میرمیران و سایر اولادش را یعقوبخان بموافقت بیکتاشخان بمخالفت و عصیان متهم داشته زیاده
احترامی نکرد بلکه در مقام استخفاف در آمده جمعی را که بجهت ضبط خزاین و اموال بیکتاشخان تعین کرده بود محافظت خانه
او نیز میکردند غایتش چون از بنات مکرمه شاه جنت مکان و سلسله علیه صفویه یکدو نفر در منزل او بود در آن باب
بقدری ملاحظه نموده زیاده بی اندامی نکردند و دست درازی بخانهای میرمیران کمتر واقع شد اما خفت و خواری بسیار
باو رسید و یعقوبخان توقعات از و کرده مبلغهای کلی برسم پیشکش و ترجمان باز یافت نمود و راقم حروف
حقیقت واقعه مذکور را از جناب آصف صفات حاتم بیگ که در میان آن قضیه بود استماع نموده و بنوعی که از و

شنیده بود و مردم نیز تصدیق نموده‌اند از اطناب می‌اندیشید و خصوصیات آن قضیه را بی زیاده و نقصان در قید تحریر
درآورد القصه یعقوبخان چند روز در دار العباده یزد و باغات بساطین آن بلده جنت آیین بعیش و خرمی گذرانید
شاه خلیل الله ضیافتهای ملوکانه میکرد و یعقوبخان که امساک بر طبیعت او غالب بود چون خزاین و اسباب
بکتاشخان که در عرض بیست سال جمع آمده بود در تصرف خود دید شیفتهٔ آنها گشته از طریق اخلاص و بندگی
منحرف شده رقم اختصاص بر آنها کشیده نفایس اموال را جهة خود جدا کرده قلیلی از آنها را بپایه سریر اعلی
فرستاد و اگر دیده اخلاص بین میداشت بظهور این خدمتکاری افتخار نموده خزاین عالم را بآن برابر نمیکرد و خود را
آلوده درهم و دیناری از مال او نمیساخت چه هرگاه بدین شیوه سلوک مینمود همت بحر خاصیت خسروانه کل ما عرف
بکتاشخان را مع شی زاید باو انعام میفرمود و این ادنی مراتب سعادت گزینان عالم اخلاص است چون او بهره
از آن نداشت بزخارف دنیوی آلوده گشته اسباب عظمت و بزرگی خود را بهمه جهت آماده یافته بنوعی مست باده غفلت
و پندار گشته بود که چشمش از قبایح اعمال پوشیده گشت و از نشاء نخوت و غرور بدمستی آغاز کرده بخودسری
بارتکاب بعضی امور جرات نمود از جمله یوسفخان را برای وصلاح خود بحکومت کرمان فرستاده شرط و پیمان ازو گرفت
که از صوابدید او تجاوز نکرده در کل مواد تابع امر و نهی او باشند و برادرزاده خود داد و از سعادت خدمت
اشرف دوری گزیده بخیال استقلال بدار الملک شیراز توجه نموده از جهالت و خودرایی آیین سلاطین پیش گرفت
و صبیه میرمیران را که زوجه بکتاشخان بود بعقد و ازدواج خود وعده داده بعنف و تعدی همراه بشیراز برده بعد از
انقضای عدت بحبالهٔ خود درآورده و تغیر و تبدیل در الکای امرا نموده کل مملکت فارس را ملک طلق خود پنداشته
املاک جمعی ذوالقدر را که مقتول ساخته بود جهة خود صونک نموده بحیطه ضبط درآورده دماغش خبط و پریشان
گشته جاه و جلال او بسرحدی رسید که جهة والی لار خلعت فرستاد چون عالمیان شفقت شاهی درباره یعقوبخان
بدرجه کمال مشاهده مینمودند و بزرگی او را بدیده از فرمان او تجاوز نمیکردند والی لار بطریق چاکران استقبال
نموده خلعت او را پوشید مجملا یعقوبخان چندگاه در شیراز کامیاب دولت بوده بعیش و خرمی روزگار خود
میگذرانید تا آنکه چشم زخم روزگار باو رسیده و اعمال شنیعه و سوء ادب او را بکفران نعمت متهم ساخته بتبعات
آن گرفتار گردید خاتمه احوال او در قضایای سال آینده بتوفیق الله رقمزده کلک بیان خواهد گشت ذکر توجه موکب
همایون شاهی ظل اللهی بجانب خطه بهشت نشان اصفهان و شیراز و بیان حالات و فتوحاتی که در آن سفر خیر
اثر روی داد بلبل رنگین دیباچه سحرسرایی بدستیاری کلک قصه پرداز بدینگونه آرایش یافت که
چون اخبار اختلال احوال ولایت یزد و کرمان و عصیان و طغیان بکتاشخان بمسامع جاه و جلال رسید توجه
موکب همایون بآن طرف لازم گردید و توجه بآنطرف جزم فرموده بهمراهی قاید اقبال از مقر سلطنت در حرکت آمده
متوجه دار السلطنت اصفهان گشته در بین سفر خیر اثر نواب سکندرشان را الکلف مرافقت فرمودند و آنحضرت
رضاجوی خاطر انور گشته باتفاق یکدیگر قران کرده باهم مه و آفتاب روی توجه بآنطرف آوردند لوای یک

غلام خاصه شریفه که حاکم اصفهان بود وآن ولایت را پرآشوب دیده او نیز قلعه طبرک را تعمیر نموده بروج وباره را استحکام
داده آذوقه ویراق مایحتاج قلعه داری مرتب داشت واز غایت شقاوت وبی عقلی وغلوی جوش آمد گویان
خود را مالک ملک اصفهان حسب قشای انشته حروف استقلال بر صفحه خاطر می نگاشت وقشون لشکر
آراسته جهت خود مرتب داشته لوای اقتدار برافراشته بود وچون رایات نصرت آیات در خطه کاشان
نزول فرموده در آنجا خبر محاربه یعقوبخان وکشته شدن بکتاشخان خانچه تحریر پیوست رسیده موجب ابتهاج
ضمیر اشرف گشته جهت یعقوبخان خلعت فاخره بجایزه وجلدو فرستاده او را استحسان فرمودند وکس
باصفهان فرستاده به یولی بیک پیغام کردند که مهمان پذیر باش که اینک بمهمانی تو می آییم و بار سال
استمالت نامها وخلع پی در پی خاطر او را اطمینان بخشیده روانه آنصوب شدند یولی بیک چون از کشته شدن
بکتاشخان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافت چاره بجز اطاعت وانقیاد ندید قلعه را بمعتمدان سپرده
خود جریده وسبای باستقبال همایون آمده در مابین کاشان واصفهان شرف بساطبوسی دریافته مورد شفقتهای
بی اندازه گشت وهمان روز رخصت یافته جهت سرانجام ضروریات سرکار خاصه شریفه ویراق مهمانی باصفهان بازگشت
ورایات نصرت آیات در ساعت سعد باصفهان رسیده اهالی آن بلوازم استقبال پرداختند واز دولت آباد
که سه فرسخی شهرست تا دولتخانه مبارکه نقش جهان پای انداز انداخته در خنده جا طبقهای زر نثار موکب همایون مینمودند
وبندگان حضرت اعلی در کمال مسرت وشادمانی داخل شهر شده در دولتخانه نزول اجلال فرمودند وآن مقام مبارک
از فرو رود مقدم همایون رشک جهان گردیده ابواب عیش وشادمانی بر چهره آمال وامانی منتسبان دولت قاهره
مفتوح گشت ویولی بیک مراسم خدمات قیام مینمود اما قلعه طبرک را استحکام داده بمعتمدان خود سپرده بود واحدی را
راه بقلعه نمیداد وبمعنی ازو که داغ بندگی این دولت بر جبین داشت پسندیده نمینمود وحضرت اعلی ازین مقوله
حرفی باو اظهار میکردند وهر روز لطفی مجدد درباره او منصه ظهور میرسید تا آنکه حسب الاشاره همایون در منزل خود
بترتیب اسباب سور وجشن پرداخته مایحتاج آن مجلس عالی بر وجه لایق سرانجام نمود وبندگان حضرت اعلی با مخصوصان
ومقربان بساط اقدس ومجلسیان بزم مقدس جرعهای شادمانی از دست ساقیان زهره جبین در کام آرزو میریختند
یولی بیک بمقتضای الخاین خایف الطاف گوناگون شاهی را حمل بر خدعه وفریب تصور نموده حالی از توهم بود در آن مجلس
واهمه عظیم باو راه یافته در همان دو سه روز با جمعی معتمدان بقلعه گریخت وتوپ وتفنگ برج وباره در آورده شروع
در قلعه داری کرد واین حرکت ناهنجار که از کمال سفاهت وبیعقلی تواند بود موجب استعجاب همگنان گردیده بندگان
حضرت اعلی شاهی ظل الهی از روی تلطف وبنده پروری جمعی از اغره خصوصا سید بیک کمونه را که از اعاظم وامرای
شاه جنت مکانست نزد او بقلعه فرستادند که از سبب توهم او پرسیده بنصایح از کفران نعمت تحذیر وتخویف
نمایند یولی بیک پنبه غفلت ونادانی در گوش نهاده آن نصایح دلپذیر را بسمع رضا نشنود وفرستادها را در قلعه
توقیف نموده بمعتمدان سپرد وچون آوازه مخالفت مثل او غلامی نادان در شهر اصفهان که محل نزول شهریار جهان بود

موجب نقص دولت و منتج مفاسد عظیمه بود و بساط محاربه او در نوردیدن و تغافل پادشاهانه شعار خود ساختن و خاطر اورا
بشفقت و عفو و اغماض اطمینان بخشیدن بصلاح دولت اقرب مینمود و فرهاد خان قرامانلو که موتمن الدوله و مقرب
الحضرت بود و با یولی بیک از زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا صداقت و دوستی میورزید از حضرت
اشرف متقبل شده که بقلعه رفته او را نصیحت نموده بیرون آورد ملتمس او درجه قبول یافته فرهاد خان با چند نفر از ملازمان
و اهل خدمت بقلعه رفتند یولی بیک روز اول با فرهاد خان اختلاط یارانه کرده و تواضعات رسمی بجا آورده
و اما روز دیگر با فساد جمعی حشریه اکثر که با او بودند فرهاد خان را در قلعه نگاه داشت و از شمشیر و آلت جارحه که او
و ملازمان او داشتند از میان کشوده ملازمان او را بمردم هوشیار سپرده چند روز در قلعه میان ایشان ملاقات
نشد چون خبر گرفتاری فرهاد خان بندگان حضرت اعلی رسید ازین جسارت و بی ادبی نایره حمیت شاهانه التهاب
یافته حکم شد که قورچیان عظام و ملازمان کرام درگاه و اکابر و اعیان اصفهان شاهی سیون نموده اطراف
و جوانب قلعه را مرکز وار در میان گرفته بترتیب اسباب قلعه گیری بپردازند و فرمان آن اذعان پادشاهی نموده
در اطراف و جوانب قلعه محیط گشتند و چند روز میان جانبین ابواب محاربه مفتوح بود و یولی بیک بعد از خرابی بصره
از غایت بی جگری بفکر کار خود افتاده دانست که شیوه نامرضیه مخالفت باعث کفران نعمت و موجب خذلان
دنیا و آخرتست در قلعه با فرهاد خان ملاقات نموده گفت که اگر بندگان حضرت اعلی رقم عفو بر زلات این غلام کشیده
حکومت اصفهان بمن بدستور تفویض نماید ترک قلعه داری نموده بیرون می آیم فرهاد خان بنابر مصلحت قبول
انجاح ملتمسات او کرده بخدمت اشرف عرض نمود بندگان حضرت شاهی ظل الهی بصوابدید فرهاد خان عمل نموده
مدعیات یولی بیک و تعهدات فرهاد خان را بانجاح مقرون گردانیده خلع فاخره فرستادند و خاطر او را
بمواعید گوناگون پادشاهانه اطمینان بخشیدند و یولی بیک بتعهدات فرهاد خان اعتماد نموده از قلعه بیرون
آمده شرف ملازمت دریافت بندگان حضرت اعلی بحسب ظاهر توجهات فرموده اعزاز و اکرام بسیار نمودند اما
باطناً خاطر مبارک ازین حرکت ناهنجار او غبار آلوده بود چگونه نباشد که با ولی نعمت عصیان ورزیدن و بدینگونه
امور جسارت کردن و امید فلاح و نجات داشتن زهی سفاهت و بی عقلی شعر با ولی نعمت ار برون آیی
گر سپهری که سرنگون آیی عاقبت این معنی مصداق حال او افتاد و بالجمله چند روز یولی بیک که هوای حکومت
اصفهان در سر داشت رفع غبار خاطر اشرف را در سپردن قلعه تصور نموده قلعه را سپرد و بعد از آنکه قلعه بتصرف
در آمد اهالی اصفهان که در ایام قلعه داری او دولتخواهی حضرت اعلی اظهار نموده با او بی اندامیها کرده بودند بحکومت
او کاره بوده بگفت و گو در آمدند و یولی بیک ناکام قطع نظر از حکومت اصفهان کرده بحیات راضی گشت
و بفرهاد خان متوسل بوده کار خود با و حواله نمود و فرهاد خان با او سلوک آدمیانه کرده میان جانبین الفت تمام بود
تا آنکه نتیجه کفران نعمت شامل حالش گشته عنقریب رشته حیاتش بتیغ قهر منقطع گردید ذکر وقایع سال میمنت مآل
پارس ئیل ترکی مطابق تسع و تسعین و تسعمایه هجری که سال چهارم جلوس مبارک شاهی ظل اللهی است

چون شدت زمستان و سرما رو بانحطاط آورده خسرو بهار کلاه جهانبانی بقدوم مسرت لزوم زیب و زینت داده
نسیم بهاری طراوت افزای عالم جوانی گردید * باز نوازش عهد فروردین * نوبت ایوان دهر را آیین
گشت چون خسرو سحرگاهی * مسندآرای کشور شاهی * در فضای جهات پیروزی * گسترانیده درفش
نوروزی یعنی خسرو ثوابت و سیار از خلوه سرای حوت بیرون خرامیده شبگاه حمل برآمد بندگان حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنت اصفهان کامیاب عیش و عشرت بوده روزگار خجسته آثار بخرمی و شادکامی
میگذرانیدند از سوانح این سال فرستادن یادگار علی سلطان روملو است برسم رسالت بجانب هندوستان بر
عالمیان این معنی کالشمس الشارق من السماء ظاهر و هویداست که از آغاز طلوع نیر عالم افروز این دولت روزافزون
محمد بابر پادشاه ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان از صولت سپاه اوزبک و استیلای محمد خان
شیبانی در ملک ماوراءالنهر و اخسی و اندجان و بلاد فرغانه که مرکز دولتش بود مجال اقامت نیافته بعد از محاربات
قوی در حدود کابل و حصار شادمان بی سر و سامان میگشت چنانچه در واقعه احوال خاقان سلیمان شان ارشانی
بر آن رفته که با ملازمان درگاه شاهی از روی اخلاص و هواداری پیش آمده سلطان اویس میرزا عمزاده خود را که حاکم
بدخشان بود و میرزا خان اشتهار داشت بخدمت اشرف فرستاده در استرداد ملک موروثی از آنحضرت استمداد نمود
خاقان سلیمان شان گروهی از لشکر قزلباش را بمعاونت او نامزد فرمودند بابر پادشاه باستظهار آن سپاه ماوراءالنهر
را بحیطه تسخیر کشیده در خطه سمرقند پای بر مسند جهانبانی نهاده و چند سال که میانه او و خانان اوزبک در ماوراءالنهر
و ترکستان و حصار شادمان محاربات روی میداد همیشه بحمایت خاقان سلیمان شان غالب میگشت و من الجانبین
دوستی مرعی و مسلوک بود تا در مرتبه اخیر که سپاه اوزبک هجوم آورده در حدود بخارا با عبیدالله خان و سلطانان
اوزبک مصاف داده شکست یافت دیگر باره کس خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده استمداد نمود و در مرتبه خاقان
سلیمان شان امیر نجم الثانی اصفهانی را که رکن السلطنت بود باتفاق امرای خراسان بکومک فرستادند و حسب اتفاق
در پای قلعه غجدوان با خانان اوزبک محاربه واقع شده کاری از پیش نرفت روی همت بتسخیر ممالک هندوستان
آورده کامیاب دولت و فرمانروایی گشت و بعد از آنکه بابر پادشاه تخت سلطنت را وداع نموده ولد ارشدش
محمد همایون پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردیده او را در وسعت آباد هندوستان فتوحات عظیمه رو داد
چندین سال بدولت و اقبال گذرانیدند از تقدیرات الهی وصول سپاه افغان و دستبرد شیرخان احوال او اختلال
پذیرفته چمن دولتش روی به پژمردگی نهاده در ممالک هندوستان مجال اقامتش نماند و آن مملکت را بشیرخان
گذاشته شکسته و پریشان و بی سر و سامان روی بطرف تته و سند و قندهار آورده آنجا نیز از عدم موافقت
بخت مجال توقف نیافته روی امید بدرگاه جنت مکان علیین آشیان آورد و از شاه جنت مکان چنانچه در کتب
تواریخ خصوصاً در تاریخ اکبری مسطور است در امداد و اعانت او دقیقه‌ای فروگذاشت نشد او را با آیین شاهانه
روانه نمودند و به نیروی اقبال شاهی تدارک احوال او شد و از جانب آنحضرت تا حین حیات طریقه محبت و وداد

مسلوک بود بعد از ارتحال آن پادشاه نیکو اعتقاد و فرزند ارجمندش جلال الدین محمد اکبر پادشاه پای بر مسند سروری
نهاده شاه جنت مکان سید بیک ولد رکن السلطنه معصوم بیک صفوی را با تحف لایقه به تهنیت جلوس او و پرسش
واقعه والد بزرگوارش فرستاده انواع مهربانی بظهور آوردند و بعد از آنکه مشار الیه در سلطنت و فرمان دهی
هندوستان مطلق العنان گردید سد ابواب آشنائی شده فیما بین مراسله و آمد شد انقطاع یافت خصوصا بعد
از سنوح واقعه هایله حضرت شاه جنت مکان که انواع قضایا در ممالک ایران روی نمود اصلا لوازم الفت
و آشنایی و پرسشهای دوستانه که در هنگام شدت از دوستان چشم داشت بعمل نیامده و مدتها بین الجانبین
طریق آمد شد مسدود شد تا آنکه حضرت اعلی شاهی ظل الهی در این سال که اوان جلوس سعادت مانوس همایون اورنگ
عالم آرایی بود با پادشاه عالیجاه مشار الیه بنای آشنایی و الفت گذاشته اراده احیای خصوصیت قدیم فرمودند والحق که
سلسله محبت و دوستی را که در زمان آبا و اجداد انتظام و ارتباط پذیرفته چگونه طبع حقیقت سرشت بهدم بنیان
رضا دهد و خاطر دوستی دوست از آن اغماض نماید بالجمله رای جهان آرای بدان متعلق گشت که یکی از اعیان طبقه قزلباش
را برسم رسالت بخدمت آنحضرت فرستند و قرعه اختیار بنام یادگار علی سلطان روملو که مرد صوفی نهاد صافی
اعتقاد و طرز دان چرب زبان بود افتاد و از دار السلطنه اصفهان او را با تحف لایقه و نامه محبت اسلوب
ارسال داشتند و در آن نامه نامی اشعار بگله دوستانه از مغایرت و بیگانگی ایشان فرموده محیی عهود و مواثیق قدیمه
و محرک سلسله وداد گشته همگی همت بدفع سپاه اوزبک اظهار فرمودند که چون بر حسب اقتضای قضا عبدالله خان
و جنود اوزبکیه بر خراسان مستولی گشته همگی همت بر دفع پادشاه اوزبک و استخلاص ممالک موروث خراسان
مصروف است اگر امداد ظاهری متعذر باشد همت و توجه باطنی دریغ ندارند که ع هر چه کند همت مردان کند شرح
آمدن او بعد از هفت سال از هندوستان در محل خود سمت گذارش خواهد یافت دیگری از سوانح این سال
آنکه میرزا لطف الله شیرازی که وزیر و اعتماد الدوله بود مورد الطاف شاهی گشته ایالت با وزارت جمع کرد
و بخلعت خاص از تاج و کمر مرصع و اسب با زین و لجام مرصع و چهار قب طلا دوز و علم و نقاره که مخصوص امرای نامدار است
سرافراز گردیده پایه قدر و منزلتش بایوان کیوان رسید دیگر از وقایع آنست که میر میران بجهة سوی اعمال و موافقت
بکتاشخان منظور نظر عاطفت گشت و زیاده احترامی نیافت اما شاه خلیل الله ولد او که با یعقوبخان متفق و ساعی
بود مورد شفقتهای گوناگون گشته و مهمات یزد باو شفقت شد در خلال این احوال خانش بیگم صبیه محترمه
شاه جنت مکان که در حباله شاه نعمت الله ولد میر میران بود باجل طبیعی در اصفهان درگذشت حضرت اعلی
تعزیه او تشریف قدوم ارزانی داشتند دیگری از قضایا آنکه چون محمد شریفخان و برادر اسمعیل قلیخان
با چند نفر از فتنه انگیزان که فرار نموده بگیلان رفته بودند بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بودن شاهزادگان
کامکار را در قلعه ورامین صلاح ندانسته ایشان را باصفهان آوردند و در قلعه طبرک نگاه داشتند و کوتوالی
آن قلعه و محافظت آن شاهزادهها با محمد بیک کرامپا رجوع فرمودند ذکر توجه همایون بدار الملک فارس و شکر

فرستادن یکی از بندگان بعد از انتظام مهام ان ولایت و معاودت موکب همایون بمقر سلطنت سعادت بنیان

چون یعقوب‌خان بنوعی که سابقاً تحریر پیوست از یزد متوجه شیراز شده از بادهٔ غفلت و غرور بدمست و بی‌شعور گردید
بعضی سفیهان و بیخردان قزلباش که از سوء اعمال خود واقف و بجهات مختلفه از بندگان حضرت اعلی خایف بودند
مثل بوداق و الوند خوسلو و مختار سلطان تکلو و ترابی بیک وله دلو اخشیا ترکمان و ابوالفتح شاملو ولد فولاد بیک
امیرآخور از اردو فرار نموده و بشیراز نزد او رفته یعقوب‌خان اصلاً مقید برضای ولی نعمت نشده مقدم ایشان را
گرامی داشته با ایشان خصوصیت و مصاحبت آغاز نهاد و ایشان در طغیان نشأ باده خوش‌آمدهای بلند در کار او کرده
محرک از دیاد بیهوشی و بدمستی او میگشتند و بجهة بازخواست خزاین و اموال بیکتاشخان او را از ملازمت عتبهٔ اقبال
شاهی خایف و اندیشه‌ناک گردانیدند و همین معنی موجب مزید علت گشته یکبارگی سر بعصیان برآورده و امرای فارس را
بمتابعت خود دلالت نموده هر کس اطاعت او نمینمود تغیر داده براجای او امرا تعیین مینمود بندگان حضرت اعلی
مکرر ادا مشور نصایح و ارقام شفقت امیز فرستاده جهت رفع شناعت و بدنامی او را بآمدن اردوی معلی و شرف
ملازمت اشرف تکلیف کرده مفید نیفتاد و چون والده اش از جواری حضرت شاه جنت مکان بود که با ابراهیم خان
پدر او بخشیده بودند از علت سودا و طغیان مالیخولیا در مجمع امرا میگفت که مادرم چون از حرم علیه بیرون آمده من حامله بود
و من پسر شاه جنت مکانم و از ممالک ایران من سبب ملک فارس بمن میرسد و ازینگونه هذیانات مزخرف بر زبان
می‌آورد و خوش‌آمدگویان تصدیق مینمودند القصه تخلف از فرمان پادشاهی کرده گاهی خیال مقابله با عساکر اقبال
شاهی مینمود و گاهی در استحکام قلعه کوشیده اندیشهٔ تحصن و قلعه‌داری میکرد و طایفهٔ ذوالقدر و امرای فارس را چنان
ضبط نموده هراس در دل ایشان انداخته بود که حرف مخالفت او در صفحهٔ خیال هیچکدام نقش نمی‌بست تا آنکه بعضی امرا
آثار عصیان از اطوار او مشاهده نموده در ییلاق کوشک زر از اردوی او جدا شده بملازمت اشرف آمدند و حقایق
احوال معروض داشته نهضت موکب همایون را بجانب فارس لازم شمردند لهذا توجه رایات ظفرآیات بدان طرف
جزم گردیده در ساعت سعد بدان صوب در حرکت درآمد یعقوب‌خان آوازهٔ ورود موکب همایون شنیده بی اتفاق
امرا دیده احمال و اثقال خود را بقلعهٔ اصطخر فرستاده با جمعی از مردم اعتمادی بجانب قلعه رفته متحصن گردید اعیان
ذوالقدر فوج فوج باستقبال موکب همایون آمده مورد عنایت شاهی گشتند اسلمش خان مهردار با یوزباشیان
و قورچیان عظام ذوالقدر فارس را بمحاصرهٔ قلعه مامور فرمودند موکب همایون بجهت حرارت هوا چندگاه
در ییلاق مذکور گذرانیده عزیمت شهر شیراز فرمودند و آن بلدهٔ فاخره را که تختگاه جمشید و سلیمان و ممدوح جمهور
سخنوران جهانست از قدوم همایون زیب‌بخش روضهٔ جنان گردانیده میرزا لطف‌الله وزیر چون شیرازی‌الاصل
بود باداء لوازم خدمت پرداخت تمامت اهالی و اعیان ولایت فارس بپایهٔ سریر اعلی آمده بوسیلهٔ او بسجدهٔ
تحیت و اخلاص کامیاب گردیده پیشکشهای لایق گذرانیدند ابراهیم خان والی لار تحفه و هدایا فرستاده اظهار بندگی
و اخلاص نمود ایالت ولایت شیراز و امیرالامرایی فارس به مهیاد خان که در سلک یوزباشیان ذوالقدر انتظام داشت

نامزد شده و حضرت اعلی بفیروزی و اقبال در منتزهات آن بلدهٔ فردوس نما که آب خضر می بخشد زلالش بسیر
و سواری مشغولی میفرمودند در خلال این حال از اصابت عین الکمال چشم زخمی بذات فرخنده صفات اشرف
رسیده در هنگام سواری و اسب تاختن از اسب افتاده پای مبارک کوفته گردید و جراحان بمعالجه
پرداخته قریب یکماه صاحب فراش بودند بعد از آنکه کوفت زایل شده بصحت مبدل گردید خبر یاغیگری
و عصیان یوسفخان افشار رسید که جماعه قورچیان و ملازمان درگاه را که جهت خدمت دیوانی در کرمان
بودند بیرون کرده قلعه را مستحکم گردانید دم از موافقت و هواخواهی یعقوبخان میزند کلب حضرت اعلی
فرهادخان را جهت دفع فتنه او روانه کرمان فرمودند چون لشکر کرمان اکثر ملازمان قدیم ولیخان و بیگتاش خان
بودند بنابر صلاح وقت ولیخان را که مرد نیکخواه و صلاح اندیش و همیشه منکر اعمال پسرش بود بایالت بعضی
از آن ولایت سرافراز ساخته بعضی دیگر را باسمعیل خان افشار داده هر دو را همراه فرهادخان فرستادند یولی بیک
غلام درین سفر مرافقت فرهادخان نامزد شد از سوانح غریبه آنکه درین ایام بظهور آمد کشته شدن شاه
قلیخان افشار است بدست حسن خان ولد عبداللطیف بیک که هر دو منسوب اند از احفاد افشار و در صحیفه اول
این دفتر رقم پذیر کلک تقدیر شده که در ایام شورش و انقلاب طوایف قزلباش که در هر سری سودایی پدید آمده
بود در جانب کوه کیلویه بعد از فتنه ظهور قلندر و فوت سکندرخان حاکمی که از جانب دیوان منصوب باشد نبود
شاه قلی بیک پسر کوچک خلیل خان بخودسر نام خانی بر خود نهاده خود را حاکم کوه کیلویه نامید اما حسن بیک ولد عبداللطیف
بیک مزبور خود را درین امر از و شایسته تر دیده با او مخاصمت آغاز نهاد جمعی از طوایف افشار و الوار را بر سر خود
جمع کرده مدعی حکومت شد و هر یک بقدر قدرت و توان تصرف بعضی محال گشته تا حدی که رود موکب جهانگشای
همایون اعلی با یکدیگر بمدارا و احتیاط بسر میبردند تا آنکه درین هنگام هر دو بپایه سریر خلافت مصیر آمده بسعادت ملازمت
فایز گشتند و هر یک استدعای انفراد ایالت آن ولایت داشتند اگرچه بندگان حضرت اعلی با عموم این طبقه که بخودسری
عادت کرده این شیوه جبلی ایشان شده بود توجهی نمینمودند بنحویکه هیچکدام قابل تربیت نبودند اما چون پسری
خلیلخان و بزرگ منشی دماغ شاه قلیخان را آشفته برداشت و مطلقا با شیوه چاکری و فرمانبرداری آشنا نبود
حسن خان بقدر مراتب نوکری طی کرده از و ساده دل تر مینمود توجه و التفات از جانب اشرف او بیشتر یافت
باستظهار لطف همایون در مقام دفع شاه قلی خان در آمده علی حین الغفله با جمعی بر سر او رفته پیکر حیاتش تیغ تیز
ریز ریز گردانید و مورد عنایت و التفات گشته بایالت کوه کیلویه رقم اختصاص کشید دیگر از حوادث کشته
شدن حسینعلی سلطان چکنی ولد بوداق خانست که در خدمت اشرف از جمله مقربان و مخصوصان بزم اقدس بود و سبب
ظاهری که معلوم همگنان گردید آن بود که او مرد محیل فتنه انگیز بود که زبانش با دل موافقت نداشت و چنین کسی
شایسته قرب و منزلت پادشاهان نیست دیگر آنکه از بوداقخان و اولاد او چنانچه سبق ذکر یافت در خراسان
حرکت ناهنجاری صدور یافت که شاهزاده سلطان حسین را برداشته فرار نموده بقلعه جنوشان برده مدتی سالک

طریق خلاف بود ندا و نیز به تجربه محل اعتماد نبود عاشق چون با کمال ندامت و خجلت زدگی روی ارادت بپایه سریر والا
آورده شاهزاده بدست آمده و پدرش با جمعی کثیر از ایل و عشیرت و اولاد و اقربا که در خراسان بودند بعراق آمدند
و خاطر از ممر شر ایشان جمع نگردیده بود و از و نیز در تمادی ایام تقرب این نبود تا مع هذا نسبت بخدمتکاران
بزم خاص حرام نمکی از و ظهور یافته بود که محرک عقوبت و سزاوار تیغ شحنه سیاست شده بود و القصه کور حسن استاجلو
و بعضی از مقربان بساط عزت در حریم خلوتخانه همیون او را بجزای او سزا رسانیدند و ملازمان حسین خان شاملو حاکم
قم حسب الامر اعلی بر سر اردوی بوداقخان که در الکای ری بود رفته او را گرفته بقم آوردند و تمامی اموال و اسباب
اردوی او بغارت و تاراج رفت عاشق چون در معاملات خراسان صاحب وقوف بود بعد از ایامی دیگر باز
مشار الیه و اولاد او منظور نظر شفقت گشته حسن علیخان که پسر بزرگتر او بود بایالت همدان سرافراز شد
خود با پسران و اولاد ملازمت عتبه اقبال شاهی مینمودند القصه بعد از رفتن فرهادخان و کشته شدن حسین علی
سلطان چکنی چون تسخیر قلعه اصطخر که بمتانت و استحکام شهره عالم و بنا کرده فریدون و جم است بقهر و غلبه دشواری
آمد از الهامات غیبی بخاطر قدسی سرار خطور نمود که یعقوبخان را بافسانه و افسون و دمدمه بدست آورده بقصد آنکه
شاید که آهوی رمیده را بحسن تدبیر صید نمایند طرح شکار گوزنان انداخته با جمعی از مخصوصان و ندیمان یگانگان بحوالی
اصطخر که آشیانه یک صراحی شراب ناب جهت یعقوبخان فرستاده پیغام کردند که هر چند تو از ما بگذری ما از تو نمیگذریم
و خاطر اشرف بصحبت او مایلست چون او در آن وحشت آباد خود را پای بند سلسله هواپرستی گردانیده بنابر خیالات
فاسده نفسانی از آمدن تحاشی دارد این صراحی می را با مخصوصان خود آشامیده ما را یاد نماید یعقوبخان از این پیغام
مسرور و شادمان گشت و چون فرهادخان در پایه سریر اعلی نبود و حسین علی سلطان چکنی و له بوداقخان چنانچه
گذشت بقتل رسیده بود بزم بهشت آیین را از وجود اغیار خالی دیده از تحصن و قلعه داری نیز تنگ آمده بود
صلاح وقت در ملایمت و برچیدن بساط کلفت دیده بآمدن خدمت اشرف راغب گردیده و سخنانی که مشعر بر
اطاعت و انقیاد بود عرضه داشت نمود و نخست میرزاجان بیک وزیر خود را با ترابی بیک و له و لو اختیار ترکمان
و مرادقلی بیک برادرزاده خود بشهر فرستاد که بملازمت اشرف رسیده معلوم نمایند که با او در چه مقام اند و هرگاه
در مقام شفقت باشند و شرط نمایند که حکومت فارس بدستور سابق متعلق باشد و مجدداً او را در آن ملک مطلق العنان
گردانیده خود روانه عراق گردند و این عهد و پیمان را بایمان موکد گردانند او از قلعه بیرون آمده بشرف پای بوس
مشرف گردد زهی سفاهت و بی اخلاصی که ولی نعمت خود را از قسم اکراه تکلیف نماید و از زمانه چشم فلاح
و کامرانی داشته باشد اما چون میرزاجان بیک وزیر بملازمت اشرف مشرف شد بنابر مصلحت وقت
انقیاد ملاطفات بندگان حضرت اعلی نسبت بیعقوبخان بمنصه ظهور رسید و چرب زبانیها و فسون سازیها
که در چنین کارها باید کار فرمودند که غبار وحشت بالکلیه زایل گشته میرزاجان بیک متکفل آن شد که بقلعه رفته
یعقوبخان را بملازمت اشرف آورد بشیری یکی تا ده توان گشت برای شکر براشکنی بشت

القصه میرزا جان بیگ بقلعه بازگشته و آنچه دیده و شنیده بود خاطرنشان یعقوبخان کرده او را بآمدن مایل
و راغب ساخت و او قلعه را بیکی از معتمدان سپرده خود باتفاق مصاحبان و مخصوصان از قلعه بیرون آمده روانه
شهر شده و قاید ادبار و کافر نعمتی گریبان او را گرفته کشان کشان بدرگاه پاس گردون اساس آورده و چون
چشم حق بینی نداشت نظر از اعمال و افعال خود پوشیده خود را همانجا حاکم باستقلال فارس تصور مینمود ح زهی تصور
باطل زهی خیال محال ، با این اعمال و افعال از پادشاهان که آینه خاطرشان بیکدم غبار آلوده میگردد چگونه
این گونه نوازشات که سزاوار فدویان جان نثار و دولتخواهان اخلاص شعار است توقع توان داشت زهی
سفاهت و بیعقلی بالجمله چون خبر آمدن او رسید بندگان حضرت اعلی امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت را
باستقبال فرستادند و حضرت اعلی بر سبیل سیر سوار دولت بودند که یعقوبخان در خیابان بموکب همایون رسیده
پیاده گردید و رکاب مقدس را بوسه داده مورد توجهات ظاهری گشت اما آثار ارادت و اخلاص و خجلت زدگی
از و بظهور نرسید و مشخص شد که همان خیالات فاسده در سر دارد چون قبل ازین یعقوبخان پای پوس را که
مخصوص پادشاهانست و با مرا نسبت ندارد در فارس معمول ساخته بود در حضور اقدس بی شرمی و بی آزرمی
کرده از غایت سفاهت و بیخردی اهل فارس که می آمدند پای خود پیش میداشت که بوسه دهند القصه حضرت
اعلی شاهی با مشار الیه و مخصوصان او بنوعی خصوصیت و اختلاط آغاز نهادند که زنگ وحشت از آینه خاطرشان
بصیقل عاطفت زدوده گشت اهالی و اعیان فارس و طوایف ذو القدر که از ته کار خبر نداشتند بخدمت او
توسل جسته ملازمت مینمودند او تا سه روز در کمال شوکت و حشمت بدولتخانه همایون آمد شد مینمود در روز
سیوم دیوانیان اعلی را مورد اعتراض گردانیده از داد و ستدی که در ایام غیبت او در فارس کرده بودند
بازخواست نمود و غافل از این معنی بود که نظم اگر خشتی بهوا رفت از کشاکش باد ، یکدمی دو سه ناچار بزمین آید
چون خبث باطن داشت بمقتضای این مصراع که ع از کوزه برون همان تراود که در وست ، سخنان لاطایل
از و در وجود آمده قلعه را نگاه داشته بتصرف نداد حضرت اعلی از مکر و غدر او و رفقای جاهل بدمست او
ایمن نبوده در آن دو سه شبانه روز در کمال احتیاط میگذرانیدند و در وقتی که میرزا جان بیگ نواب اشرف را
تکلیف قسم کرد که در حق یعقوبخان می بید نشنیده و بدستور سابق حکومت فارس بدو تعلق داشته باشد
نواب کامیاب اعلی در باطن مبارک قصد دو سه روز فرموده بودند با میرزا لطف الله وزیر اظهار فرموده انتظار
انقضای موعد میکشیدند زیرا که سیاست او جهت عبرت سایر مردم در خاطر اشرف رسوخ یافته بود و چگونه
مسامحه درین امور جایز باشد پادشاهان را با این ناهنجار و سخنان دراز کار و لاف های باگزاف از پادشاهان
از خود بزرگتر میگذرانند و بقدر قوت و توانائی انتقام میکشند از خدم و حشم خصوصا تربیت کرده های
خود چگونه گذرانند فکیف که بندگان حضرت اعلی بنیت بر صلاح اختلال احوال ممالک گماشته کارهای خطیر
عظیم در پیش داشتند و هرگاه که برکشیدگان و تربیت یافتگان آنحضرت بدین شیوه سلوک نمایند دیگران

که بخود سری بر آمده باشند و مشابه احوال این طبقه نمایند چگونه ترک خودرایی نموده گردن بزنجیر اطاعت در آورند
بالجمله روز چهارم درگاه خلوتخانه همایون را بابایزید بیک قاپوچی باشی استاجلو سپردند که هیچ آفریده بی طلب
بخلوتخانه نیاید و هر کس داخل شود بیرون نرود یعقوبخان بطریق معهود آمده بزرگانه در صدر مجلس اقدس نشست
و با میرزا لطف الله وزیر در کمال بیهوده و تلخی خطاب کرد که محاسبه داد و ستدی که در الکای من کرده اید از شما
میخواهیم مشارالیه در جواب گفت که بالرأس والعین هرگاه اشارت همایون شود در یک لحظه حساب خاطر نشان تو میشود
و در این اثنا حسین خان زیاده اغلی قاجار که از امرای معتبر و مقربان بساط اقدس بود باشاره همایون دست در میان
او کرده او را برداشته بزمین زد در اول حال تصور نمود که از مقوله دست بازی و ظرافتهاست که مقربان و ندمای
بزم بهشت آیین اکثر اوقات با یکدیگر میکنند چون پایه خود را برتر از آن میدانست از جسارت و بی ادبی او استعجاب
نموده گفت حسینی در میان دارم چه محل ظرافتست حسین خان او را دشنام داده گفت ای نمک حرام با این اعمال و افعال
که از تو بظهور آمده چه توقع داری یعقوبخان دانست که حال چیست فی الفور شروع در عجز و اضطراب نمود حسین خان
او را دست بسته و سر شکسته و سر برهنه در برابر حضرت اعلی در آفتاب باز داشته قفای او را گرفته تا بدرون خلوتخانه
میطلبیدند و چون داخل میشدند جمعی از غلامان و جانسپاران تیغ در ایشان نهاده پاره پاره میکردند و هر کدام که می آمد
ازین باده خمارشکن مستیهای سابق مست و بیشعور میگردیدند و در بیرون هیچکس خبری از این حال نداشت و تصور مردم
آن بود که در خلوتخانه بزم خاص آراسته و محفل عیش و عشرت پیراسته بصحبت مشغولند مجملا تا هنگام عصر این صحبت در کار بود
ترابی بیک و مختار سلطان و بوداق قراگونه و ابوالفتح بیک شاملو و چند کس دیگر که خمیرمایه فساد بودند بمجلس آمده بر قفای
ملحق شدند و اجساد ایشان را بیرون آورده عبرة للناظرین از دروازه آویختند و حقیقت حال بر بیرونیان معلوم گشت
اما یعقوبخان را جهة بدست آوردن قلعه نگاه داشتند در آن روز بقتل نرسید و در سیاه چاهی که خود کنده جمعی از ذوالقدران
بیگناه را در آن مقید ساخته محبوس گشت نوشته از او گرفته بقلعه فرستادند که معتمدان او قلعه را بملازمان درگاه همایون
سپارند اما اهل قلعه اعتمادی بدان نوشته نکرده سر از ربقه اطاعت پیچیدند قلعه داران چند روز در مخالفت و قلعه
داری اصرار نمودند در آن چند روز هر روز جمعی از ورثه ذوالقدران که بتیغ قهر یعقوبخان کشته شده بودند بر
حسب اشاره علیه او را بیرون آورده در سر چاه سرنگون آویخته سیاست مینمودند و او ناله و نفیر باوج فلک اثیر
میرسانید و بعد از چند روز که اصرار ملازمان او در قلعه داری بظهور رسید ریش سفیدان ذوالقدر متکفل آن مهم شده
در قتل یعقوبخان تعجیل نمودند حضرت اعلی او را بدست ذوالقدران دادند و ایشان باتمام کار او پرداخته بعد از
کشته شدن او جمعی از مردم فارس خصوصا حسین قلی سلطان سیاه منصور کوه روی کرده بطریق عیاران از رخنه
کوه که صعود بر آن در نظر بیننده محال مینمود بر فراز قلعه بر آمده بیکبار نفیر و غریو کشیده قلعه را متصرف شدند
و بدکاران بجزای عمل رسیدند در خلال این احوال کس از جانب فرهادخان از کرمان آمده خبر رسانید که مهمات
آن ولایت برحسب دلخواه صورت یافته قلعه بتصرف در آمد شرح این قصه چنانست که چون فرهادخان بحوالی

کرمان رسید استمالت نامها بطوایف افشار فرستاده ایشانرا که ملازم قدیم ولیخان بودند بدستور بملازمت او
دلالت نمود طبقهٔ افشار که از آمدن فرهادخان و ایالت ولیخان خبر یافته شدند تزلزل در احوال ایشان پدید آمده
فراغت و عافیت خود در آن دانسته که ترک مرافقت یوسفخان نموده شاهی سیونی ظاهر سازند گروه گروه
باستقبال شتافته بدستبوس خان امین شرف میشدند یوسفخان که بر مسند ایالت و استقلال تمکن داشت مشاهده
نمود که مردم رو بطرف ایشان آورده با او یکدل شدند با جماعت بد مظنهٔ خود با دویست سیصد نفر از
ملازمان قدیمی خود بقلعه رفته قرار تحصن و قلعه داری داد فرهادخان بشهر آمده قلعه را محاصره نموده کس نزد یوسفخان
فرستاده او را بنصایح دلپذیر بشاهراه اطاعت و انقیاد دلالت نموده متعهد شد که از خدمت اشرف استدعای
عفو تقصیرات او نماید بعد از مراسله و پیغام و آمد شد مکرر یوسفخان از کرده نادم و پشیمان و بمصالحه راغب گشته
ترک قلعه داری نموده بیرون آمد و هوس حکومت کرمان از دل بیرون کرده دست در دامن عجز و بیچارگی زده بهمین قدر
راضی شد که بجان امین بوده بگوشهٔ انزوا بدعاگوئی مشغول باشد فرهادخان این شیوه را که بمقتضای عقل بود از او
پسندیده داشته متعهد آن شد که در خدمت اشرف استدعای عفو زلات و تقصیرات او که از کوته خردی و نادانی
و اغوای یعقوبخان بظهور آمده نماید بالجمله فرهادخان قلعه را متصرف شده ولیخان و اسمعیل خانرا در کرمان گذاشت
و مهمات آن ولایت بوجه دلخواه ساخته و پرداخته بجانب شیراز مراجعت نموده و در وقتی که بندگان حضرت اعلی
مهمات فارس را انتظام داده از راه یزد عازم اصفهان بودند فرهادخان در اثنای راه بملازمت اشرف رسید
و چون یوسفخان تکیه بر مروت شاهانه نموده و ارادهای نامعقول از خاطر بیرون کرده شمشیر در گردن آویخته آمده
بود عفو پادشاهانه شامل حال او گشته بجان امان یافت اما یولی بیک در آن روز بجهت آنکه در کرمان با فرهادخان در مقام
غدر در آمده بود و اراده داشته که فرهادخانرا در بزم شراب بقتل آورد و همراهی یوسفخان کرده دیگرباره سر بعصیان
برآورد و یکی از اهل مواضعه فرهادخانرا از آن حال خبر داده بود در آن روز بدست ملازمان او بقتل رسید و در همان
ایام ملازم مهدیقلیخان چاوشلو که همراه شاهزادهٔ نامدار سلطان حیدر میرزا که بایلچی گری بروم رفته بود آمده
خبر رسانید که فرمانفرمای روم مقدم شاهزادهٔ نامدار را گرامی داشته و معاملهٔ صلح بر وجه دلخواه انعقاد پذیرفت
و مهدیقلیخان رخصت انصراف یافته عنقریب با نامهٔ محبت آمیز میرسد حضرت اعلی اردوی همایون را از شیراز روانهٔ
اصفهان نموده خود به یزد تشریف بردند و فرهادخان در رکاب اقدس همایون بیزد رفت و چون خطهٔ دلپذیر یزد از
تشریف قدوم همایون زیب و زینت یافت در باغ گلشن که مقام مسکن شاه خلیل الله بود نزول اجلال واقع شد
و حرم محترم او که صبیهٔ اسمعیل میرزا بود بلوازم خدمت و میزبانی پرداخته خدمات لایقه بجا آوردند در آنجا جناب
آصف صفات حاتم بیک وزیر سابق ولیخانرا باداء خدمت که درینولا در کرمان تقدیم رسانیده بود مورد شفقت
شاهانه فرموده بمنصب رفیع القدر استیفاء ممالک محروسه سربلند گردانیدند و چند روز در آن خطهٔ دلگشا
بعیش و عشرت و کامرانی گذرانیده ساکنان آن ملک مشمول نظر عنایت فرموده مرهم جراحات دلخستگان گشتند

ومطالب و مدعیات رعایا و عجزه را بعز انجاح مقرون گردانیده عنان عزیمت بدار السلطنت اصفهان معطوف داشتند
و دیگر باره دولتخانه مبارک نقش جهان محل نزول شهریار گیتی ستان گردید و رعایا و سپاه در صفاهان حسب الشان
بانجاح مطالب پیر و دستان بهره‌ور شدند از سوانح اقبال که دران اوقات بمنصه ظهور رسید آنبود که احمد بیک
کوتوال قلعه طبرک در ایام غیبت همایون آذوقه ما یحتاج بسیار بقلعه کشیده و اسباب قلعه داری بر وجه
لایق سرانجام نموده بود و شهزادگان کامران در آن قلعه بودند احمد بیک مورد طعن بد گویان گشته او را باراده‌های
دور از کار متهم داشتند و خاطر مبارک اشرف را از غبار آلوده گردانیدند بندگان حضرت اعلی هر چند
میدانستند که این حکایت فروغی از صدق ندارد اما رعایت طریق احتیاط لازم بود و درست پیمانی
که اعتماد بر و توان کرد و قلعه چنین را با دو سه شاهزاده که رایحه فرمانروائی در دماغ ایشان جای کرده
باو توان سپرد نمیدانستند و معهذا اهالی اصفهان حرس قلعه مذکور را موجب شورش مملکت و اختلال
احوال رعیت میدانستند مبالغه در تخریب آن و تضییع ایشان مینمودند و حضرت اعلی رضای اهالی اصفهان حسب
مورانی آن راسخ گشته اما در باب شاهزاده‌ها و محل توقع ایشان متردد بودند عموم دولتخواهان عدم ایشانرا بر وجود
راجح دانسته مبالغه در تضییع ایشان مینمودند حضرت اعلی با وجود آنکه ملک عقیم است و شریک و سهیم برنمیتابد
رعایت صله رحم فرموده رضا بافنا و اعدام ایشان نمیدادند بالاخره قرار یافت که دیده جهان بین ایشانرا
که چراغ فتن و شورشست از دیدن عاری و عاطل گردانیده خاطر بالکلیه از دغدغه ایشان فارغ گردانند که ایشان
بحیات مستعار امیدوار بوده از تفرقه خاطری که احیاناً ایشانرا آشفته دماغ دارد آسوده گردند مجملا چهار نفر
از شاهزادگان را که ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا که برادران حضرت اعلی بودند و اسمعیل میرزا که ولد سلطان حمزه میرزا
و سلطان علی میرزا ولد شاه جنت مکان بوده باشند میل کشیده بقلعه الموت فرستادند و قلعه طبرک را خراب نموده
خاطر از آن دغدغه فارغ ساختند والحق پادشاهانرا درین امور نکوهش نمودن عین بی انصافیست نظم فلک را
بخشیدن اینست کار * بسی یاد دارد ازین روزگار * و از اصفهان عنان توجه بصوب دار السلطنت قزوین معطوف
ساخته و در کاشان کور حسن خان استاجلو که از عظمای آن طایفه و در خدمت اشرف بمنزلت مشار الیه بود بعلت آنکه از
تربیت یافتگان مرشد قلیخانست و اعتماد را نمیشاید بر دست حسن بیک حاجی لر قورچی تیر بقتل رسید و از آنجا
بدار السلطنت قزوین تشریف برده حضرت اعلی در موکب عالی پدر نامدار در مقر سلطنت فلک مقدار نزول اجلال فرمودند
و دران اوقات محمد خان تخماق که از امرای معتمد زمان شاه جنت مکان و امیر الامرای چخور سعد بود و بتصاریف زمان
و استیلای رومیان از ملک برآمده در حدود اردبیل و مغان بسر میبرد دو پایه سریر اعلی آمده منظور نظر عاطفت گشت
بندگان حضرت اعلی زمستانرا در دار السلطنت قزوین بخرمی گذرانیده بفراغت و کامرانی مشغول بودند وقایع
سال میمون و ایام سعادت مقرون توشقان ئیل که مطابق سنه الف هجریست که سال پنجم جلوس است
و قضایای آنسال بتقدیر ذو الجلال چون فصل شتا بنهایت انجامیده باد بهار

صلای بهجت و خرمی داده عشرت سرای باغ و بستان از گل و ریحان آرایش یافت * ز اعتدال هوا و ز دور چرخ اثیر
چو چمن شاه جهان تازه گشت دولت پیر * اغنی نوروز جهان افروز بمبارکی و فیروزی وقوع یافته خسرو چهار بالش
سپهر در شرفخانه حمل مقام و آرام گرفته گیتی آرا گشت شاه جمجاه همایون بارگاه در باغ سعادت آباد جشن خسروانه
آراسته چند روز در آن ریاض کوثر حیاض بعشرت و شادمانی گذرانیده از خوروشان خورشید لقا کام ستان بودند
و چون خاطر انور از میرزا لطف الله وزیر تجربه اعمال ایشرش که از روی جهل و غرور بارتکاب آنها دلیری میکرد دلگیر گشته
بودند او را از وزارت معزول فرموده حاتم بیک اردوبادی که مرد خردمند صایب رای نیکو اخلاق و مستوفی الممالک
بود بدان منصب والا ارجمندی یافته اعتماد الدوله لقب یافت و در همان ایام ایلچیان روم از جانب پاشایان سرحد آمده
خبر استحکام بنیان مصالحه آوردند و متعاقب ایشان مهدیقلیخان که از روم کماینبغی بآداب رسالت پرداخته
مصالحه را بر وجوه دلخواه صورت داده مراجعت نموده بود از اردبیل که مقر حکومت او بود آمده شرف پای بوس
دریافته تحف و هدایا گذرانید و نامه محبت آیین مشتمل بر تجدید قواعد مصالحه که از جانب حضرت خواندکار آورده
بود بنظر همایون رسانید و مستعدان روم تاریخ صلح این سال فرخنده فال را حفظ یافته بودند و در آن مکتوب نگاشته عیانی
جامه مندرج ساخته از سوانح این ایام آنکه مهدیقلی خان بعد از یکماه که در خدمت اشرف بود چون از اویماق چاوشلو
و قوم مرشدقلیخان بود و مزاج اشرف را که از طبقه چاوشلو عموماً منحرف بود و ایشان را صاحب داعیه میدانستند منحرف
ساخته بودند و چون مشارالیه مردی بارای و هوش بود بیتوجهی و انحراف مزاج اشرف و غمز و سعایت حاسدان استفرس نموده بود
و همین معنی بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخته با و بدظنه شدند و رعایت جانب حزم و احتیاط کرده او را اکبر امید
چون قهرمان قضا بقطع رشته حیاتش فرمان داده بود همان روز بقتل رسید از برادرانش مرادخان بیک که دوات
دار بود فرار نموده بالکای روم رفت بنابر آن احمد بیک برادر دیگرش مقطوع الرجلین گردید بیت پادشاهان و
فقیران دو گروه عجب اند * که نبودند و نباشند بفرمان کسی * بعد از سیاست ایشان مرشدقلی سلطان قوچلو مشهور
بجهارکاو را که از ایماق اوستاجلو و منظور نظر شفقت حمایت نموده ایشان را اسپارد آنجا توقف نموده حقیقت را
عرض کند که اندیشه کار او کرده شود خان احمد چون دانست که نواب اشرف در بدست آوردن ایشان مبالغه عظیم
دارند دست از حمایت ایشان باز داشت و مرشدقلی سلطان ایشان را گرفته بپایه سریر اعلی آورد بی مسامحه و تاخیر
بسیاست رسیدند و از اطاعت و انقیادی که خان احمد درین باب نمود متوجه حال او گشته در مقام تدارک خاطر
مشارالیه شدند و صبیه مقدسه او را که عمزاده نواب کامیاب بود خواستگاری نموده هرچند مراسله و پیغام بوقوع
پیوست بالاخره جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر را با چند نفر از علما و مشایخ بدین مهم بگیلان فرستادند
و یراق و اسباب عروسی بر وجه لایق ارسال داشته خاطر خان احمد را بتلطفات پادشاهانه و تجدید وصلت
اطمینان بخشیدند و خلع فاخره فرستادند و چون حضرات بگیلان رسیدند از خان احمد درین باب ابا و امتناع
بظهور رسید ناخوشیهای بسیار کرد و چون قدرت مطلق نداشت بهانها که موجب تعویق بود میکرد

وجناب اعتماد الدوله با اصابت رای و کلمات دلپسند جوابهای مسکت ملزم مشتمل بر وعد و وعید داده بالاخره
باکراه تمام سر رضای جنابین عقد مناکحت بوقوع پیوست اگر چه از اطوار ناهنجار او خاطر مبارک غبار
آلوده گردید اما بنا بر مراعات جانب سیادت و قرابت قریبه که با والده محترمه بندگان اشرف داشت
و شرف مصاهرت این دودمان مشرف بود از سلوک ناپسند او اغماض فرموده تغافل و تجاهل ورزیدند و درین
سال حکومت همدان و امیر الامرائی کل ولایت قلمرو علیشکر تا سرحد بغداد بشاهزاده کامکار محمد باقر میرزا المفوض
یا هه ایل بیات بملازمت او مامور شدند و اغورلو سلطان بیات بوکالت شاهزاده مذکور منصوب گشته روانه
همدان شد و چون شرط مصالحه رومیان اطلاق اسارای طرفین بود چند نفر از پاشایان سیما مراد پاشا را که در
محاربات تبریز گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس بود از آنجانب اطلاق فرموده روانه روم گردانیدند و از جانب روم
نیز شاهرخ خان مهردار و مهدیقلی خان شاملو و ورخمشخان شاملو را مطلق العنان ساخته روانه این صوب
نمودند شاهرخ خان در راه بیمار شده ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده و دیگران آمدند اما ورخمشخان که در قضیه
شنیعه قتل مرحومه بیگم والده محترمه نواب کامیاب اعلی دخل بلکه اصیل بود و حسین بیک سلطان برادر مهدیقلی خان را
در تبریز باغوای امیرخان بقتل آورده و در تضیع سلطان حسین خان برادر علیقلیخان لله حضرت اعلی سعی نموده بود و در حضرت
اشرف مستحق انواع سیاست شده بود همان لحظه که در برابر ایوان چهل ستون بنظر درآمد شعله غضب شاهانه مشتعل
گشته او را بدست مبارک خود بجزا رسانیده بمکافات اعمال سابق بقتل آوردند مهدیقلی خان مورد الطاف و اعطاف گشته
بمنصب موروث ایشک آقاسی باشیگری سرافرازی یافت از سوانح عصیان و طغیان دولت یار خان ولد خلیل سلطان
سیاه منصور است از امرای زمان شاه جنت مکان بود و در خدمت شاهزاده سلطان حمزه میرزا در ایام فتنه تکلو و ترکمان
خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بمرتبه امارت ترقی نموده از حدود سلطانیه و سجاس الکا و تیول باو عنایت شده
بود بعد از قضیه ارتحال شاهزاده مغفور پای از حد خود فراتر نهاده قلعه در سجاس ترتیب نموده آذوقه و یراق بسیار
جمع کرده در آن ولایت کوس لمن الملک زده ابوطالب میرزا پروای معامله او ننمود بعد از جلوس همایون اعلی مرشد قلیخان
که سفر خراسان در پیش داشت مهم او را واقعی ننهاده بفکر کار او نپرداخته و بعد از آن حضرت اعلی شاهی ظل الهی حسین قلی
سلطان را بر سر او فرستادند و او چندگاه قلعه را محاصره نموده اما کاری نساخته باز آمد چون بندگان اشرف را در
انتظام مهام عراق و فارس و کرمان مشاغل عظیمه در پیش بود بامور جزویه نپرداخته متوجه اصفهان شدند و او در غیبت
موکب همایون بیشتر از پیشتر آثار عصیان بظهور آورده دست درازی بولایت قریبه مینمود و گروهی از بیدولتان اکراد
بر سر او جمع شده در مقام اضرار خلایق درآمده خار راه مترددین بودند و بطریق قطاع الطریق اموال و اسباب
مسلمانانرا متصرف شده بقلعه درآورده بملازمان قسمت میکرده و درین سال که حضرت اعلی در دار السلطنه قزوین
تشریف داشتند از ملازمت عتبه علیا تقاعد ورزیده بدرگاه جهان پناه نیامد و معهذا در محلی که باو نسبت
نداشت خصوصاً سلطانیه و ابهر و زنجان و طارم و درجزین و الخد و دست تطاول دراز کرده ملک مطلق خود میدا

گرد

آنچه میخواست میگرفت و در هیچ محل ارباب و رعایا خلاف اشارهٔ او نمیتوانستند کرد و بی اندامی او از حد اعتدال تجاوز
بر ذمت همت پادشاهانه دفع او لازم گشت در اول حال مهدیقلی خان شاملو را بر سر او فرستاده متعاقب
حسین خان قورچی شمشیر شاملو حاکم قم را نیز فرستادند و ایشان بانجا رفته قلعه را محاصره نمودند و از جانبین محاربه
و مجادله وقوع یافت تا آنکه کار باو تنگ شده بحسین خان پیغام داد که چون از قزلباش خصوصاً شاملو خایف شده ام
بیرون نمیتوانم آمد اگر موکب همایون بدین طرف نهضت نماید خود را برکاب مقدس شاهی میرسانم که آنچه رضای خاطر همایون
باشد دربارهٔ من بعمل آورند حسین خان این معنی را معروض داشت و بندگان حضرت اعلی بتقریب صید و شکار گوزن آن حدود
توجه نموده بعد از سیر و شکار بحوالی قلعه تشریف بردند و دولتیار که از قلعه داری تنگ آمده از مدد و کومک مایوس
و از بیهوشی بادهٔ غفلت خودسری اندک بهوش آمده چاره جز بیرون آمدن نیافته در همان روز که بندگان حضرت اعلی
قرب بقلعه رسیدند بیرون آمد چون اوایل جهانداری بود و شیوهٔ تادیب متمردان پیش نهاد همت گشته نایرهٔ
غضب در بارهٔ او نوعی اشتعال یافته بود که جز بزلال تیغ آبدار منطفی نمیشد همان لحظه مورد عتاب و خطاب گشته مقید
و محبوس گردیده و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد بحکم قضا جریان ویران گشت و مشارالیه را بدار السلطنه
قزوین آورده در میدان سعادت آباد بدست شحنهٔ سیاست افتاده خرمن هستی بباد فنا داد و همچنین امیر حمزه خان
طالش ولد بایندر خان طالش که پدرش مرد صلاح اندیش نیکو نهاد و در زمان شاه جنت مکان از امرای عالیمقدار
و یکجهتان صادق الوداد این دودمان بود او خود را ارشد و اعقل از پدر دانسته همیشه سر نخوت بناخن غرور میخارید
و میخواست که در شوکت و اقبال و ملک و مال از پدر پیش و از همه کس در پیش باشد پدر را در الکای موروث بی دخل کرده
در الکای کسکر و گیلانات نیز که قرب جوار با او داشته دخل مینمود و تمامت حکام طوالش و آن حدود بزرگی او را بدیدهٔ ترقب
طوعاً و کرهاً مطیع و منقادش بودند و چون آفتاب دولت شاهی از افق خراسان طالع گردیده زمام مهام وکالت در قبضهٔ
اقتدار مرشدقلیخان بود و چون میدانست که هنوز قواعد قصر سلطنت استحکام و سررشتهٔ دولت انتظامی نیافته بجهة تالیف
قلوب دیگران نسبت باو جز اعزاز و احترام امری بظهور نمی آمد و او براقران سبقت گرفته پیشتر از همه امرای آن حدود بپای
سریر اعلی آمده مرشدقلیخان را بحل و جرب بانی باخود رام ساخته مهمات خود را بر وجه دلخواه پرداخته روانهٔ الکای خود گشت
درین اوقات که بندگان حضرت اعلی امور جهانداری بکف کفایت و اقتدار خود گرفته همت بر اصلاح احوال سپاهی
و رعیت گماشته هموار بستان جهانداری را یکدست آورده ساحت مملکت را از وجود فساد آلود شان میپرداخت
او بحصانت و استحکام قلعه شهدمان مغرور گشته از امر حق دیده اشته بقاعده سابق سلوک میکرد و چون میانه
او و اولاد حسام بیک قرامانلو با وجود قرب قرابت که با یکدیگر دارند بجهات مختلفه نزاع و جدال روی نموده
اندامیها نسبت بایشان کرده فیمابین خونها ریخته شده بود درینوقت که فرهاد خان در خدمت اشرف معزز
و محترم و صاحب اعتماد و اعتبار گشته انتظام مهمات تمامت ولایت آذربایجان برای و رویت او و ذوالفقار خان
برادر او مفوض گردیده بود امیر حمزه خان بیشتر از پیشتر در مقام سرکشی درآمده کوس مخالفت نیز درای جهالت

بدان متعلق گشت که قلعه را از دست او گرفته اگر آثار اخلاص و یکجهتی از ناصیهٔ احوالش هویدا باشد تقدیر قابلیت متصرف
الکای موروث گردد و اگر باد نخوت در دماغ او جای گرفته باشد در اصلاح آن کوشیده شود حسن خان
چاوشلو قورچی تیر و کمان را بدین خدمت نامزد فرموده فرستادند که امیر حمزه خان سر از اطاعت پیچیده از جان امر
پادشاهی نموده چون قلعه شهنه نان قلعه‌ایست بر فراز کوه واقع شده و از غایت رفعت و بلندی با فلک الافلاک
دعوی مساوات مینماید ساکنان اوج رفیعش با سکنهٔ صوامع ملکوت دمساز و پاسبانان شب زنده دارش
با سبحان قلعهٔ سپهر هم آواز و همانا مضمون این بیت • ز سنگ انداز او سنگی که جستی • بپس از قرنی سر کیوان شکستی
ماصدق آن قلعهٔ رفیع بنیاد است دامن آن قلعهٔ بلند مانند کوه الوند بیشه و جنگلی که یکراه چشم زارد و ضیق این طریق
بمثابه‌ای که عبور یکنفر پیاده بغایت دشوار است تا بسوار چه رسد درینصورت خبر آنکه راه آمد و شد اهل قلعه را مسدود ساخته
آنقدر توقف نمایند که قلعه از آذوقه خالی گردد و بدست آید علاج دیگر نبود امرای عظام در حدود قلعه جایی که مناسب
اقامت بود نزول فرموده راه را مسدود ساخته الکای را متصرف شدند و مردم طوالش اظهار دولتخواهی کرده نزد
امرا آمده بخدمات مرجوعه قیام مینمودند امیر حمزه خان که مرد عاقل بود دانست که آخر الامر قلعه از آذوقه خالی میگردد و از روی
اضطرار قلعه را خواهد داد و نتایج این کار و عاقبت بروزگار او و اولادش لاحق خواهد شد عریضه ضراعت آمیز بخدمت اشرف
فرستاده و عرض کرد که چون میانه او و لاد حسام بیک قرامانلو دودمان بند خون در میانست ایشان در مقام انتقام آمده
بدان جهت بیرون نمیتوانم آمد التماس دارم که یکی از امرای شاملو را بفرستند که قلعه را باو سپارم و رخصت زیارت حضرات
عالیات ارزانی دارند که بدان سعادت عظمی استسعاد یافته بدرگاه اعلی آیم این مسئول درجه قبول یافته حسین خان شاملو
حاکم قم را فرستادند و چون بپای قلعه رسید جهت اطمینان قلب مشار الیه ذوالفقار خان و جماعت قرامانلو
را از پای قلعه کوچانیدند امیر حمزه خان بوعده وفا نموده از قلعه بیرون آمده سراج درا بدرگاه اعلی فرستاد
و خود با نسا و صبیان از راه شیروان بیرون رفت حسین خان قلعه را حسب فرمان قضا جریان بذوالفقار خان سپرده
بدرگاه معلی آمد اما امیر حمزه خان بعد از زیارت عتبات عالیات بشیروان عود نموده از خوف و بیم فرهاد خان بدرگاه
معلی نتوانست آمد ناچار با رومیان مدارا میکرد و در شیروان توقف نموده آخر الامر یکی از صوفیان طوالش رفیق او
بجهت آنکه او در میانه مخالفان رومیه توقف نموده با ایشان همراز و دمساز گشته بود بوقت فرصت کردن او را
از بار سر سبک ساخته خود را بیرون انداخته سر او را بدرگاه اعلی آورد اما بندگان حضرت اعلی بنابر حقوق خدمات
سابقهٔ آن سلسله پسران او را مورد شفقت گردانیده در سلک غلامان درگاه منخرط شدند القصه بعد از وقوع این خدمات
حسن خان چاوشلو را حکم شد که با بسطام آقا ترکمان داروغه دفترخانه همایون که مرد سفید ریش با رای و هوش بود
جهة تعیین سنور و سرحد بطریقی که بمقتضای وقت مقرر شده بود در این امر مرافقت و مشارکت نمایند و ایشان اطاعت
امر اشرف نموده الخدمت را کما ینبغی بتقدیم رسانیده مراجعت نمودند در سال شاه وردی خان عباسی ولد
محمدی خان حاکم لور کوچک که درین چند وقت دم از استقلال زده بسیاری از اهل و الوسات و احشامات فیلی و

علیشکر را کوچانیده بولایت خود برده بود و خود را از تابعان روم شمرده در این ولا که در میانه قزلباش و رومی
مصالحه واقع شد او کس بدرگاه معلی فرستاده و عهد کرد که اگر رقم عفو بر زلات سابق او کشیده شود بعد الیوم
بر جادهٔ بندگی و انقیاد مقیم بوده باشد چون طبقهٔ انوار و دودمان عباسیان لرند که از قدیم الزمان شیعه
مذهب و دوستدار اهل بیت علیه السلم اند حضرت اعلی از اعمال سابق او اغماض فرموده در مقام التفات
شدند و او را بشرف مصاهرت دودمان قدسی نشان صفویه از اقران امتیاز بخشیده صبیهٔ بدیع الزمان
میرزا ولد بهرام میرزا را بحبالهٔ او در آوردند و همشیرهٔ او خواستگاری نموده مقصود بیک ناظر را بدین مهم نزد او
فرستادند و مقصود بیک بآیین شایسته آن عفیفه را بحرم سرای مقدس آورده در سلک مخدرات سرادقات
سلطنه انتظام یافت

ذکر رفتن فرهاد خان بحسب اشاره همایون بخراسان و بازگشتن او و آمدن عبد المومن خان بخراسان و تسخیر قلعهٔ اسفراین و بعضی محال دیگر

چون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم همیشه با این دودمان دوستی
و اتحاد ورزیده در زمان شاه جنت مکان محمد قلی سلطان پسرش را بدرگاه جهان پناه فرستاده
بود و میان الجانبین مراسله و آمد شد مرعی بود و در این دو سال عبد الله خان پادشاه ما وراء النهر و عبد المومن خان
پسر او که تسخیر ولایت خراسان بسته تا مشهد و نیشابور چنانچه مفصلا در قضایای هر سال مرقوم کلک
بیان گشت بتصرف در آورد حاجی محمد خان اظهار اخلاص و تجدید دوستی قدیم نموده مکرر ایلچیان بدرگاه والا
فرستاده و از ینطرف نیز محمد قلی بیک عرب کرلو نزد مشار الیه رفته بود در این ولا کتابت از جانب او رسیده
که یکی از امرای نامدار با فوجی از عساکر ظفر شعار بخراسان فرستند و لشکر او نیز آمده باتفاق او در دفع شر
اعادی کوشیم چه هر گاه که الکای خراسان بتصرف ازبکیه قرار گیرد طمع در ولایت ارگنج و خوارزم نیز که بخراسان
پیوسته است خواهند کرد و لهذا در اوایل این سال رای جهان آرای بدین متعلق گشت که بنفس شریف در دار السلطنه قزوین
توقف فرموده بانتظام مهام ضروریهٔ دین و دولت پردازند و فرهاد خان را با جمعی از عساکر نصرت نشان بجانب
خراسان فرستند در اول نوروز فیروز ساعت سعد اختیار فرموده او را روانه نموده مهدی خان تخماق که مرد
روزگار دیده کار آزموده بود و با الش خان مهردار و جمعی از امرا برفاقت او مامور گشتند یرلیغ مطاع باسم
امرای خراسان عز صدور یافت که بر سر فرهاد خان جمعیت نموده از صوابدید او در نگذرند و مشار الیه سفارش
فرمودند که اگر عبد الله خان و عبد المومن خان بنفس خود بخراسان آیند چون امرا را با پادشاه مقابله نمودن رسم و آیین
نبوده و نیست عنان از جنگ پیچیده بر کنار نشینند و حقیقت عرض نمایند و الا آنچه مقتضای وقت باشد بفعل آورده
در تسخیر نیشابور و مشهد مقدس و الخ و سعی بلیغ بظهور آورد فرهاد خان انگشت قبول بر دیده نهاده روانهٔ
مشهد مقدس گردید و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم مدد از آمدن خود خبر داد و چون بحسن بسطام رسید حاجی محمد خان
بجهة نزاع که میان او و اوزبکیه بود بدر انجه و د آمده بود از آمدن فرهاد خان خبر یافته بحوالی بسطام آمده در مقام
مناسب خیمه و خرگاه افراشته و اسباب ضیافت و تواضعات رسمی تقدیم رسانیده تحف و هدایای لایقی گذرانید

و بالملازمان این ایشان تجدید عهد و پیمان کرده که در دفع عبدالله خان و پسرش ممد و معاون یکدیگر بوده باشند و از یکدیگر
جدا شده هر یک بار دوی خود بازگشتند و فرهاد خان کوچ کرده رو بطرف نیشابور آورد و ابو مسلم خان چاوشلو
حاکم اسفراین و امرای بیات و غیره که در آنجا بودند بر سر او جمعیت نموده قلعه نیشابور را محاصره نمودند و آوازه آمدن
فرهاد خان و اتفاق حاجی محمد خان با او ببلخ رسید عبدالمومن خان با لشکر بلخ و بدخشان و حصار شادمان و اندخود و
شبرغان بخراسان آمد و آوازه انداخت که عبدالله خان نیز با لشکر ماوراءالنهر و ترکستان بر خوارزم رفت حاجی محمد خان
این خبر شنیده بجانب خوارزم بازگشت و فرهاد خان خبر آمدن عبدالمومن خان شنیده متردد خاطر گردیده و با امرا
و ریش سفیدان که همراه بودند کنکاش نموده بعضی صلاح در جنگ دیده و بعضی دیگر از عقلا ریش سفیدان کار آزموده
مصلحت در جنگ ندیدند درین فکر و اندیشه بودند که خبرگیران که باطراف فرستاده بودند آمدن خبر رسانیدند
که عبدالمومن خان بایلغار بمشهد مقدس رسید بسرعت برق و باد می آید تزلزل در میان قزلباش افتاده
فرهاد خان حسب الحکم از جانب حضرت اعلی بجنگ عبدالمومن خان مامور نبود بمحاربه او دلیری ننموده و امرای خراسان را
هر یک بالکای خود فرستاد که در حفظ و حراست قلعه خود کوشند و خود از نیشابور کوچ کرده بی آنکه احدی
از لشکر قزلباش در معرض تلف آید به بسطام آمده حقیقت معروض داشت و برحسب اشاره علیه شاهی
از آنجا بقزوین بازگشت و عبدالمومن خان در همان دو روز بحوالی نیشابور رسید رفتن قزلباش را فوزی
عظیم شمرد زیرا که بایلغار آمده بود زیاده مردمی با او نبودند بعد چند روز که اجتماع عساکر اوزبکیه دست داد
لشکر بر سر ایل بیات که در حدود نیشابور و بلوک معدن فیروزه اقامت داشتند فرستاد
ریش سفیدان بیات که در حدود نیشابور بودند صلاح حال خود در اطاعت و انقیاد عبدالمومن خان دیده
اظهار متابعت نمودند و جمع کثیر از عظمای القوم در رادکان بخدمت عبدالمومن خان رسیدند او که از آنجماعت
کینه دیرینه در خاطر داشت و در سال گذشته جمع کثیر را از اوزبکیه بقتل آورده بودند بقتل ایشان فرمان
داد محمود سلطان ولد بابا الیاس و اکثر عظمای طایفه بیات در آنجا بقتل رسیده بقیة السیف غارت زده
و پریشان خاطر و متفرق و پراکنده شدند میرزا محمد سلطان برادر محمود سلطان بدرگاه جهان پناه آمده در
رکاب ظفر انتساب می بود القصه عبدالمومن خان درین سال کمر همت بتسخیر کل خراسان بسته بالشکر جنگجوی
بر سر قلعه اسفراین آمده محاصره نمود ابو مسلم خان با جمعی از غازیان استاجلو و اکثر امرا و غیره که در آن قلعه جمع آمده
بودند بحفظ و حراست قلعه و استحکام برج و باره پرداخته در لوازم قلعه داری میکوشیدند و عبدالمومن خان
در تسخیر حصار اسفراین سعی بسیار نموده توپها نصب کرده و تا چهار ماه مدت محاصره امتداد یافته چند مرتبه
یورش عظیم واقع شده محصوران قلعه مردانگیها کرده در هر یورش جمعی کثیر از بهادران نامی اوزبکیه مقتول گشته خندق
قلعه از اجساد مقتولان انباشته گردید چنانچه موازی چهار هزار کس از اوزبکیه تخمینا در جنگ آن قلعه نابود شده
بودند و در هر مرتبه عبدالمومن خان از شعله غضب افروخته میشد هنوز چون صلحی در میان واقع نشده ثغور و سرحد تعیین نیافته بود

وامیر حمزه خان و دولتیار خان در عراق و آذربایجان کوس مخالفت میزدند و خاطر از افساد امرای که بگیلان گریخته
بودند هم جمع نبود حضرت اعلی فرصت یورش خراسان نمی یافتند و توجه خاطر بانتظام آن حالات مصروف بود
بعد از آنکه از مهمات مذکور بنوعی که مرقوم قلم وقایع نگار شد فراغی دست داده اندیشه استخلاص محصوران که
وقت تنگ شده بود در یورش آخر که طاقت و توان در محصوران نمانده بود اوزبکیه بر بروج عروج نموده
بر قلعه مستولی گشتند و دست بقتل و غارت بازیده بر متنفسی ابقا ننمودند ابو مسلم خان با چند نفر از جوانان
در یکی از بروج خود را حفظ نموده تا سه روز جنگ کرده تا آنکه تیر و کلوله و باروت با جوش داشتند احدی
از بهادران اوزبکیه را جرات آن نبود که بران برج ظفر یابد بعد از آنکه آواز تفنگ انقطاع یافته صفیر تیر از رفتن باز
ماند اوزبکیه دانستند که دیگر طاقت مجادله نمانده هجوم نموده برج را گرفتند و آن شیره مردان متاع گرانمایه جان را
در رسته بازار اخلاص و غیرت و مردانگی بمعرض بیع در آورده با خنجر براق و تیغ خون فشان با اوزبکیه دست و
گریبان شدند و مردانه وار شربت ناگوار هلاک چشیدند گل قباد که از جمله محصوران و گرفتاران آن برج بود
یکی از بهادران اوزبکیه او را بشناخت بر مردانگی او حیف آمده او را حراست نموده صحیح و سالم شب از اردوی
اوزبکیه بیرون کرده بعراق آمده بود حقیقت قضیه مذکور را بنوعی که مرقوم گشت به بنده تقریر کرد العهدة علی الراوی
چون حضرت اعلی با ابو مسلم خان بجهت بی ادبی که در جنگ سفید ترشیز از و نسبت بآنحضرت صدور یافته بود بی التفاتی
تمام داشتند زیاده تاسفی بر قتل او نخوردند و عبد المومن خان بعد از تسخیر اسفراین بملک سبزوار و قراباغ و
جاجرم و شبغان و جوربد و انحدود را بحیطه ضبط در آورده حکام بر گماشته بجانب بلخ بازگردید و چون زمستان
بود و در آن زمستان یورش خراسان بجهت خرابی ولایت و فقدان آذوقه اثری مترتب نمیشد رای عالم آرای برآن
قرار گرفت که در اول بهار فیض آثار لشکرهای ممالک را جمع نموده لوای ملک ستانی بجانب خراسان افرازند
و در آن زمستان بدار السلطنه اصفهان تشریف برده از آنجا بدار العباده یزد رفتند و باز باصفهان عود نموده
بقیه زمستان در آن بلده جنت نشان بعشرت بسر برده بداد و دهی و کامجوئی خلایق مشغول بودند و آخر زمستان
بدار السلطنه قزوین مراجعت نمودند سوانح ایام سعادت آثار میمنت انجام لوی ئیل ترکی مطابق سنه احدی و الف
هجری که سال ششم جلوس همایونی اتفاق افتاده گشت طراوت طراز نسیم بهار زنگ زدای دلها رود و صیقلی
روزگار • رایت نوروز گشت سایه فکن در جهان • شست ز ابر بهار صحن چمن از غبار • نرگس بیمار گشت محو
تماشای گل • سوسن آزاده گشت شیفته زلف یار • تخت نشین فلک چهارم از آرامگاه حوت بیرون خرامیده
بر مسند عز و شرف حمل یافت اغنی شاهد بهار عالم آرا با هزاران برگ و نوا چهره نما گشته روشنی بخش فضای
روزگار گردید و سلطان کشور بهار جهت دفع صولت سرمای دی بر بحرگاه چمن لوای شوکت و خرمی افراخت باد بهاری
صحن چمن را جهت جلوس خسرو ریاحین سپاه از خس و خاشاک غم زمانه پرداخت حضرت شاه جمجاه ستاره سپاه که
همیشه خاطر مبارکش متوجه دفع معاندان و استرداد بلاد خراسان بود تا جلوس همایونش بر مسند فرمانروائی

ایران و تختگاه شاه جنت مکان وقوع یافته بود شرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا قطب الحق
والحقیقة والدین شیخ صفی الدین قدس سره العزیز و مشایخ عظام که اجداد والا کرام آنحضرت اند در نیافته بود
تا غایت بجهت قرات آذربایجان و مخالفت رومیان ادراک آن سعادت در عقده تعویق مانده بود درین اوقات چون
صورت مصالحه بر وجهی که مرقوم گشته روی نمود فی الجمله خاطر از آن طرف اطمینان یافت و شوق ادراک طواف مراقد
مطهره مشایخ عظام در ضمیر منیرش ازدیاد پذیرفته بود از مقر سلطنت روز افزون بدانصوب در حرکت آمده و در
خوشترین زمانی بدان آستان سدره نشان رسیده شرایط زیارت بتقدیم رسانیدند و سکنه آن عتبه علیه را بصلات
و صدقات نوازش فرموده از ارواح مقدسه آن کاشفان حقایق ملکوتی استمداد همت نموده عزم توجه خراسان
فرمودند چون شاهوردی خان ولد خلیفه انصار حاکم قراجه داغ درین دو سه سال که ولایت آذربایجان از پادشاه
نافذ فرمان خالی بود لوای شوکت و اقتدار برافراشته باعمالی که خلاف عقیده و اخلاص بود پرداخت و هنوز هوای
خودسری در دماغ داشت و قبل ازین نیز برومیان توسل جسته پسرش را نزد جعفر پاشا به تبریز فرستاده بود
تاج وهاج را از سر گذاشته اظهار متابعت رومیه نموده و بعد از آنکه مصالحه وقوع یافته سنور و سرحد تعیین یافت
و الکای قراجه داغ داخل سنور اینطرف شد مناسب این بود که شاهوردی خان که ابا عن جد سالک طریق
مستقیم بندگی این سلسله علیه بود دامن عقیدت و حسن اعتقاد خود را که بلوث عصیان و بی اخلاصی آلوده شده بود
بآب ندامت و پشیمانی شست و شو داده تارک اعتبارش را که از افسر بندگی این دودمان عاری شده بود دیگر
باره بتاج وهاج آرایه و مسامحه که با رومیان کرده بود از آن باقتضای زمان تقیه نام نهاده در مقام تدارک احوال
اعمال سابق باشد مشار الیه توفیق این سعادت نیافته بتقبیل عتبه بوسی مشرف نشد و درین اوقات نیز که نظم آن
دولتی که مطلب همه عالم سالها برسیده راه خانه خود بر در آمده در دار الارشاد اردبیل و تربت شریف
سلطان الاولیا اتفاق نزول همایون افتاد آثار بندگی از و بظهور نرسیده بخاکبوسی این درگاه مشرف نشد چون همت
همت والا نهمت شاهانه بر آن مقصور است که جمیع کافر نعمتان ایران بجزای اعمال مندفع گردند الله وردیخان را با فوجی
عظیم از غلامان فرستادند که او را بدرگاه والا آورند مشار الیه از ملازمت این آستان رو تافته سالک طریق
فرار شده خود را بالکای که داخل سنور رومیه بود انداخت و حضرت اعلی حاکم دیگر جهت آن ولایت تعیین فرموده مهمات
آن سرحد حسب المرام انتظام یافت از سوانح این سال خجسته مآل درین سفر لشکر فرستادن بر سر خان احمد و تصرف در آمدن
الکای گیلان بیه پیش است که با آنکه عزیمه همایون نهضت خراسان تصمیم یافته همگی همت والا نهمت مصروف امضای آن
عزیمت بود بی اختیار این واقعه روی نمود **ذکر فتح مملکت گیلان بتوفیق ورد کار عالمیان** بر مرحله پیمایان نشیب و فراز
روزگار و تجربه کاران طوارق لیل و نهار ظاهر و آشکار است که تا اختر بخت صاحب دولتی در اوج اقبال صاعد و در کل
احوال مساعد باشد هر چند در امور دنیا غفلت ورزیده خطا کند بخت و سعادت یار و مددکار گشته خطای او مقرون
بصواب افتد و هر گاه اختر اقبالش بحضیض وبال افتد اعمال و افعالش که در نظر عقلای دهر صواب نماید خطا نتیجه دهد

جو بیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نباید بکار مصداق انتقال صورت احوال خان احمد گیلانیست که باوجود
دعوی فضل و دانش و وفور عقل و خردمندی و تشویشات روزگار که از لطمه بحر امواج زمانه غدار خورده بود قدر
احسان و تربیت نواب سکندر شان و فراغت و عافیت گوشه امن آباد گیلان ندانسته خواست که با این دودمان
ولایت نشان تحیل و طراری پیش آمده از مسلک مستقیم صدق گفتار و حسن کردار انحراف جوید و این
متاع کاسد در رسته بازار ارادت و اخلاص بس بادوات صدق پیش آور که آنجا هرچه آرند آن برند
سابقا مرقوم کلک بیان گردید که خاطر مبارک اشرف از اطوار ناهنجار خان احمد و سلوک ناپسند او که در امر
خواستگاری صبیه اش بظهور آورد غبارآلوده گشته بود و غایتش تغافل پادشاهانه و اغماض شاهانه شعار
خود ساخته در مقام مکافات نشدند و درین اوقات دو سه مقدمه ظاهر شد که موجب ازدیاد تکدر خاطر همایون
گردید اول آنکه در وقتی که امرای عاصی بگیلان رفته در ظل حمایت او ماوا گرفته بودند خان احمد چشم از رضاجوئی
خاطر همایون پوشیده در مقام حمایت ایشان در آمد از جادۀ اخلاص منحرف بود خواجه حسام الدین فرزند خود را
از راه شیروان باستنبول نزد خواندکار روم فرستاده باو توسل جسته عرض نموده بود که ولایت گیلان
ملک موروثی منست و لطیفه نفس پیشکش دودمان آل عثمان مینمایم و اگر از شیروان فوجی از عساکر آل عثمان
را از راه دریا به لاهیجان فرستند قلعه لاهیجان را بتصرف ایشان میدهم و از آنجا بقزوین باندک زمانی تسخیر
عراق بسهولت دست میدهد بعد از آنکه این خبر بسمع همایون رسید موجب استعجاب گشته یکی از محرمان
بزم اقدس حسب الاشارۀ همایون حقیقت باو اعلام نمود اگر بسهو و خطای خود قایل گشته از کرده خود ابا مینمود و اظهار میکرد
که قبل از رابطه وصلت از خوف و خشیت پادشاهانه چنین خطائی از من صادر شده گنجایش عفو و اغماض داشت اما او
از طریق راستی عدول نموده انکار بلیغ کرده گفت که خواجه حسام الدین بمکه معظمه رفته و من او را نفرستاده ام
و خبری ندارم درین اوقات که معامله صلح با رومیه انعقاد یافت کس معتمد از استنبول رسید حقیقت رفتن حسام الدین را
و بردن عریضه خان احمد چنانچه بود عرض کرد خاطر اشرف از کفران نعمت او بغایت آزرده گشته شعله غضب سوی
زبانه کشید که جز بقلع و قمع سلسله او انطفا نمی پذیرفت و ازین شنیعتر عملی که ازو بظهور آمد در وقوف صدق
آن با وضوح پیوست این بود که چون مسموع او شده بود که جناب اعتماد الدوله و علما و مشایخ بخواستگاری صبیه اش
می آیند بجهة آنکه عقد نکاح ایشان صورت شرعی نداشته باشد صبیه مذبوره را بغلامی عقد می بندد از حرکت ناهنجار و حیله
سازی زشت ناهموار که سزاوار مردم تبه روزگار و شعبده بازان بدکردار هم نیست نایره غضب افروخته تر گشت
و در تنبیه و تادیب او زیاده ازین تجاهل ورزیدن در ظرف طبیعت گنجایی نداشت حضرت اعلی شاهی گوشمال او را واجب
دانسته ساحت مملکت را از دشمن خانگی پرداختن اهم و اولی شمرده از اردبیل فرهاد خان و ذوالفقار خان ادرس را
با لشکرهای آذربایجان و نخجوان از راه قزل آغاج و دریا کنار بر سر او فرستادند و حکم اشرف بامیر سیاوش
حاکم کسکر و علیخان حاکم گیلان بیه پس صادر گشت که بمعسکر فرهاد خان ملحق گشته در تسخیر بیه پیش مراقب و همراهی

بظهور آورند و فرهاد خان را از انطرف روانه فرموده موکب همایون مراجعت بدار السلطنه قزوین رسیده و از قزوین جمشید بیک
غلام خاصه شریفه را که حاکم قزوین بود با جمعی از راه دیلمان فرستادند و با انهمه اعمال ناصواب که از خان احمد صدور
یافته بود هنوز رعایت صله رحم و رابطه او باین دودمان منظور نظر مکرمت اثر بود و چون خبر بطغور رود بر سر او
رخصت شده بود منشور عنایات از مواقف سلطنت باسم خان احمد عز اصدار یافت که همت والا توجه سفر
خراسان مصروفست و محتملست که دو سه سال توقف آن ولایت اقتضا نماید قرب جوار و قرابت قریبه که فیمابین
واقعست و حقوق تربیت این دودمان مقتضی آن بود که از آنجانب انواع مدد و موافقت بمنصه ظهور می آمد و
با والده ماجده بزرگوارم و مخدرات استار سلطنه که در قزوین میمانند لوازم نیکوخواهی و مهربانی وقوع یابد ما را
بکمال اعتماد بجانب او بود هر گاه او اظهار موافقت با مخالفان ناعیضی رومیه نموده میخواهد که این ولایت بدست
ایشان در آید از او چگونه توان ایمن بود بهر حال چون این خبر انتشار یافته بسمع دور و نزدیک رسیده مناسب
آنست که تدارک مافات نموده تکیه بر اخلاص خود و مروت شاهانه کرده بشرف عتبه بوسی سرافراز گردد و مجددا خبر موافقت
او با این دودمان بسمع رومیان رسد و اگر خاطر او در نوبت بآمدن قرار نگیرد چون سیاق خراسان در پیش است صبیه خود را
با والده اش که عمه محترمه همایون ماست با برادران خواجه حسام الدین که بروم رفته برسم استشفاع بخدمت اشرف
فرستد که ما نیز بجهه رعایت عمه محترمه از تقصیرات او اغماض فرمائیم و ایشانرا مورد الطاف شاهانه فرموده باز گردانیم
و آمدن آنجناب بعد از معاودت سفر خراسان اتفاق افتد فرهاد خان از استار و طوالش گذشته از لنکر امیر سیاوش
و از فومن علیخان با تنخواه آن ولایت بدو ملحق گردیدند و منشور مرحمت آئین که باسم خان احمد صادر شده بود ارسال
داشته و خان احمد که گوش سخن نیوش نداشت اصلا الحکایت را بسمع رضا نشنود و بنوعی متوحش و خوفناک شده
بود که نه روی آمدن و نه رای ایستادن داشت پیش الجمهور چنین گوگشت که چون در علم نجوم مهارتی داشت در زایچه طالع
خود نظر انداخته خاطر نشان او شده بود که درین سال ممالک او بدیگران منتقل گشته او را از ملک موروث جلا دست
میدهد خاطر بر آن قرار داده بود که بکشتی نشسته بطرف شیروان رفته از انجا بخدمت خواندکار روم رود و اهل گیلان
بالطبع بنوعی خواهان نواب همایون اعلی بودند که خان احمد مکنون خاطر خود را بظهور نمیتوانست آورد و دغدغه آن داشت
که مبادا امرای گیلان او را بر رفتن جانب اشرف جبر نمایند بحسب ظاهر قرار حرب و لشکرکشی داده شروع در صف آرائی
کرد و امیر عباس را که از طبقه سلاطین گیلان و از امرای بزرگ بود با کیا جلال الدین محمد و کیا رستم سپهسالار دیلمان
و طالشه کولی را اسپهسالار و سردار تمام لشکر کرده با بیست هزار سوار و سی هزار پیاده تفنگچی و کماندار فراهم آورده
بمقابله فرهاد خان فرستاد هر دو فریق بکنار سفید رود فرود آمده در برابر یکدیگر صف آراسته خان احمد بعد از
رفتن لشکر مال از نقود و جواهر و اسباب خزاین و طلا آلات و نقره آلات آنچه دست بهم داد تا آن میسر شد فراهم آورده
بجانب لنگرود در روده سر فرستاد که در کشتی نهاده آماده فرار باشند و مخدرات حرم را بجانب سلام فرستاد که هر گاه
ضرورتی باشد از انجا بکناره دریا روند و خود منتظر بود که از پرده غیب چه روی نماید فرهاد خان یکدو روز در کنار سفید رود نشسته

تحقیق گذارها کرده گذاری که مناسب عبور لشکر باشد هشیار نموده لشکر را بعبور امر نمود امرای گیلان چون
این حال نمودند مستعد قتال گشته از جانبین جنگ در پیوست از دود تفنگ تفنگچیان طرفین بیشه و جنگل تیره
و تاریک گشت امرا گیلان بعد از اندک زمانی که بحرب قیام نمودند قوت و قوت لشکر قزلباش و کثرت تفنگچیان
و ضعف و سستی جنود خود را مشاهده نموده دست از کارزار باز داشتند امیر عباس که سردار لشکر و از عظمای
سپاه بود عنان از حرب پیچید طالشه کولی و دیگران نیز شکست خورده راه انهزام پیش گرفتند و چون
خبر انهزام لشکر بخان احمد رسید با معدودی از خدمتکاران سوار شده بکنار دریا رفت و کیا فریدون وزیر را
که از امرای معتبر گیلان و ایشک آقاسی باشی حرم بود مقرر نموده که حرم محترم او را با صبیه اش بکنار دریا آورده
بکشتی نشانیده روانه شیروان کردند کیا فریدون لایق ندانست که صبیه شاه جنت مکان و صبیه زاده آنحضرت
بولایت روم روند رعایت حق نعمت و ملاحظه ناموس هر دو طرف کرده عنان از راه دریا گردانیده
شاهزاده را از طریق غیر معهود بتمام برده از آنجا بخدمت اشرف آورد خان احمد در کنار دریا بعد از انتظار
بسیار از آمدن شاهزاده و صبیه اش مایوس گشته مجال توقف ندانسته باتفاق محمد امین خان پسر جمشید خان که
او نیز دخترزاده شاه جنت مکان بود و از آشوب و نزاع برادر و فتنه مردم بیه پس نزد او آمده بود روانه شیروان
شد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنفس همایون اراده سیر گیلان فرموده از راه دیلمان متوجه لاهیجان شدند فرهاد خان
نیز بعد از شکست لشکر گیلان بلاهیجان رفت امرای گیلان چون از توجه موکب همایون خبر یافتند همگی روی بآستان
سدره نشان آورده در لاهیجان بوساطت فرهاد خان بسعادت پای بوس مشرف شدند و بندگان حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی جهت تالیف قلوب گیلانیان امرای گیلان بنظر التفات و عاطفت نگریسته همگی را مشمول التفات
و احسان گردانیده بخلاع فاخره سرافرازی بخشیدند و کیا فریدون وزیر را بواسطه خدمت آوردن شاهزاده بمزید عواطف
از اقران ممتاز گردانیدند و از اعیان لشکر گیلان جمعی که قابلیت ملازمت همایون داشتند بقلم در آورده مواجب
و مرسوم فراخور حال تعیین کرده در سلک عساکر منصوره انتظام دادند سایر تجنده و لیام که همیشه استعداد سفر
و یساق ایشان از صبح تا شام بوده و حالت بیرون آمدن از محل و مقام خود ندارند بالطوع والرغبه رعیتی اختیار
نمودند و رایات نصرت آیات چند روز در لاهیجان توقف نموده مطالب و مدعیات گیلانیان را بر خلاف متوقع
ایشان بحسب مرام انجام داده معافات و ادرارات سادات و علما و زهاد و متولیان مزارات را با مضا مقرون
ساخته شده و الکای لاهیجان و لشته نشاء و امیر الامرائی کل گیلان بمیر عباس شفقت شده وزارت گیلان بخواجه
مسیح گیلانی تفویض یافت و الکای تمام بطالشه کولی مرحمت شده و الکای دیلمان را بکیا جلال الدین محمد دادند
و دران کوه را بولی سلطان صوفی مرحمت فرموده بر سایر محال حکام و داروغگان قزلباش گماشته معاودت
بمقر سلطنت فرمودند علیخان بحکومت گیلان بیه پس سرافراز شده سه هزار تومان همه ساله پیشکش تقبل نمود و الکای
خلخال را که توابع آذربایجانست و ولایت کسکر نزدیک در از خدمت امیر سیاوش با وغایت فرمودند بعد از فراغ

خاطر از مهمات گیلان عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف ساختند ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب خراسان
و فتوحاتی که در آن سفر خیراثر روی داد و بیان بعضی حالات اوزبکیه در آنسال حضرت همایون اعلی
در اول بهار خجسته آثار بعد از فراغ از مهم گیلان روی توجه بطرف خراسان آوردند و حکم شد که طوایف قزلباش
از اطراف و جوانب بعزم ییلاق خراسان باردوی کیهان پوی آمده در چمن بسطام معسکر ظفر فرجام ملحق گردند
و از امرا و اعیان گیلان میر عباس طالش کولی و کیا جلال الدین محمد و جمعی دیگر در آن سفر خیراثر مرافقت
موکب همایون اختیار نمودند و رایات نصرت آیات از راه ییلاقات لار و فیروزکوه در حرکت آمده چمن بسطام مضرب
سرادقات اقبال گشت و قریب یکماه در آن مکان جهت اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد درین سال میان نور محمد خان
ابن ابوالمحمد خان والی مرو و شاهجهان و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که با یکدیگر قرابت قریبه دارند کلفت و نزاع
پدید آمده حاجی محمد خان ولایت نسا و درون را از تصرف نور محمد خان بیرون آورده بمعتمدان خود سپرده بود و نور محمد
خان چون تاب مقاومت او نداشت التجا بعبدالله خان برده باو توسل جست و از او التماس نمود که نسا
و درون را از تصرف حاجی محمد خان بیرون آورده باو سپارد و شرط نمود که هرگاه نسا و درون بامداد عبدالله
خان بدست آید الکای مرو که بچهارجوی بخارا قریبتر از و باشد عبدالله خان که همیشه آرزوی ولایت مرو داشت
این معنی را فوزی عظیم دانسته بعزم تسخیر نسا و درون از راه چهارجو بجد و دم روآورد اما مطمح نظرش ازین آمدن خبر تصرف
مرو بود نور محمد خان سفاهت و بیعقلی کرده از غایت تعلق که بولایت نسا و درون داشت مرو را بگماشتگان عبدالله خان
داده یکدو منزل پیشتر آمد درین اثنا آوازه توجه رایات همایون شاهی بعبدالله خان رسید و از طرف خوارزم نیز خبر آمد
که حاجی محمد خان که با حضرت اعلی شاهی ظل اللهی دوستی میورزد عزیمت آمدن اینطرف دارد عبدالله خان که مطلب خود را بآسانی
بفعل آورده ولایت مرو را متصرف شده بود این اخبار را بهانه مراجعت خود ساخته بنور محمد خان گفت که هرگاه بمحاصره
قلعه نسا مشغول گردیم تحمل که مدت محاصره بامتداد کشد و اینک پادشاه قزلباش و والی خوارزم بعزم محاربه بجانب ما
از دو طرف در حرکت آمده اند درین سال ما را مهلت ده که بطرف بخارا مراجعت نموده سال دیگر باستعداد تمام آمده
نسا و درون را گرفته بتو بسپاریم و نور محمد خان طوعاً و کرهاً برین سخن تسلی ساخته طبل رحیل کوفته متوجه بخارا شد عبدالمومن
خان که عزم گرفتن نور محمد خان کرده بود او ازین معنی مستشعر گشته برخصت لشکر اردوی عبدالله خان جدا شده از راه
قرایلچی بخراسان آمد و چون شنید که موکب شاهی در بسطام نزول اجلال دارد در نیشابور توقف نموده رقعه مخصوص بحضرت
اشرف نوشته مصحوب پیاده ارسال نمود ماحصل کلام آنکه میانه پادشاهان یا صلحست یا جنگ و ما هر دو شق را آماده ایم
اگر آنحضرت رضا بمصالحه داشته باشند خراسان را بما گذاشته بعراق روند و بنوعی که در ازمنه سابقه میانه حسن پادشاه
ترکمان پادشاه عراق و آذربایجان و سلطان حسین میرزا بایقرا پادشاه بلخ و خراسان صلح واقع شده بود همان قاعده
مرعی دارند و اگر اراده حرب دارند پیشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از جانب خدای تعالیست و کمی و زیادی
لشکر را در آن دخل نیست چون خبر آمدن عبدالمومن خان بولایت نیشابور بسمع همایون رسید قبل از ورود رقعه

مذکوره از چمن بسطام کوچ فرموده از راه جبک و جاجرم روانه شدند و در انجا رقعه مذکور بنظر همایون در آمد جواب آن
بالقاب شایسته و آداب سلاطین در قلم آورده فرستادند مضمون آنکه بالطاف الهی و ائمه برسر خراسان که
ملک موروث صد ساله این دودمانست بقدر طاقت و توان تلاش مینمائیم و دست از آن نمیداریم و مصالحه
سلطان حسین میرزا که از سلاطین جغتائیست و حسن پادشاه که از پادشاهان ترکمانست و با دشمنان نسبتی ندارد
و اگر بقاعده که میانه کسکن قرا سلطان اوزبک و والی بلخ و شاه جنت مکان علیین آشیان جد همایون ما صلح واقع شده
بود صلح مینمائید که دست از خراسان باز داشته بمنسوبان ما بسپارند ما نیز صلح مینمائیم و الا جنگ را آماده ایم و از عراق
با کمال اشتیاق بهمین آرزو بدین ولایت آمده ایم در هر جا اختیار مینمائید ملاقی و تعیین دست داده آنچه در علم غیب
باشد بمنصه ظهور آید و مکتوب مذکور را فرستاده متعاقب کوچ فرموده چون بجاجرم رسیدند کس دیگر
از جانب عبد المؤمن خان آمده کتابی دیگر آورده که بر عنوان آن نوشته شده «با آل علی هر که در افتاد بر افتاد»
و ماحصل مضمون کتابت آنکه ما بنابر مصلحتی بجانب جام رفتیم ایشان نیز بدانجانب آیند که آنجا ملاقات واقع شود و بعد
از ورود این مکتوب مشخص شد که در جام نیز توقف ننموده بجانب بلخ رفت در خلال این حال سادات سرخه داعیان
مزینان داروغه خود را که از طایفه اوزبکیه بود گرفته بقتل رسانیده سر او را بدرگاه جهان پناه آوردند عنایت خسروانه
شامل حال ایشان گردیده بسیورغالات و نقدات شاهانه سرافراز شدند حاکم جرجام نیز از وصول موکب ظفر قرین
ولایت را انداخته رفت و از طنطنه رایات جهانگشای شاهی و آوازه ورود موکب نصرت و اقبال تزلزل
در احوال حکام اوزبکیه پدید آمده حکام اسفراین و شقان و جوربد و جهان ارغیان نیز راه فرار پیش گرفتند و چون
بلده اسفراین مضرب سرادقات اقبال گشت الله وردی خان را با فوجی عظیم بر سر نیشابور فرستادند حاکم نیشابور
طلیعه لشکر قزلباش را دیده بنیان ثبات و قرارش متزلزل گشت و طاقت توقف و قلعه داری نیاورده از شهر
بیرون رفت الله وردیخان و غلامان داخل نیشابور شده مژده فتح و فیروزی بخدمت اشرف فرستادند و اردوی
کیهان پوی قریب یکماه در الکاء اسفراین توقف فرموده حکومت ولایت نیشابور به درویش محمد خان روملو که در زمان
نواب سکندرشان حاکم آنجا بوده و در امور قلعه داری کمال مهارت داشت تفویض یافت سیصد نفر تفنگچی قدر انداز
اصفهانی بسرکردگی میر فتاح مینباشی تفنگچیان اصفهان را در آن قلعه گذاشتند و الکای اسفراین بمحمد سلطان ولد بابا الیاس
بیات مفوض شد اهل آن ولایت از قتل و غارتی که یافته بودند سیورغال و مسلمی ایشان مرحمت شد حکومت سبزوار
بمحمد مؤمن سلطان نواده میر جمال الدین علی سلطان مختاری الحسینی مفوض گردید بر سایر محال که بتصرف در
آمده بود حکام تعیین فرمودند و همچنین از هر کس از ارباب و اهالی اعیان ولایت مذکوره که آثار دولتخواهی بظهور آمده بود
بانعامات و سیورغالات از اقران امتیاز بخشیده بخلع گرانمایه فاخره و نوازشات ارجمند سرافراز شدند
و رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال از اسفراین کوچ فرموده از راه جهان ارغیان تا سلطان میدان که
قریب سه راه کان مشهد مقدس است تشریف برده در انجمن دلگشا خیام نصرت افراشته و از تقریر چند نفر

که در ولایت مذکوره بودند معلوم شد که جماعت اوزبکیه که از محال مذکوره فرار نموده بودند در مشهد مقدس جمع شده
ذخیرهٔ بسیار فراهم آورده قرار بر تحصن و قلعه داری داده اند چون فصل پاییز با بهار رسیده طلیعه جنود دیمات
نهیب سرما نمایان شده بود و بجهت عبور و مرور اوزبکیه خرابی بولایت راه یافته ذخیره در هیچ محل نمانده بود
و عساکر منصوره معطل میگشتند و در زمستان بمحاصره مشهد مقدس پرداختن موجب پریشانی سپاه میشد
و دیگر این قلعه را دار الحرب ساختن و توپ و تفنگ بجانب شهر که محل روضه مطهر حضرت امام همام ثامن ضامن است
هر چند طرف خلاف بر باطل باشد انداختن مکروه طبع اشرف اعلی بود چه محتمل بود که در هنگام سختی و اضطرار
اوزبکیه مضرت بسیار بتکیه آن بقعه شریف رسد مضمون این مثال که نظم کرده اند معاملان افلاک * هر کار بوقت
خویش مرهون * تعجیل در آن مکن بیارد * تا وقت سر از دریچه بیرون * چون وقت وصول نرسیده منقضی گشت * و آن کار
شود بصدق مقرون * و آن کار را بامضا قضا حواله نموده جهت مصلحت وقت و رفاهیت سپاه عزم مراجعت بجانب
عراق جزم فرموده از سلطان میدان کوچ کردند آذوقه که در اردو بهر کس داشت بجهت ذخیره قلعه نیشابور بتسلیم
درویش محمد خان شد و بعد از طی منازل و مراحل آفتاب موکب نصرت قرین بفیروزی و اقبال از افق عراق طالع گشته
در ساعت سعد در دار السلطنت قزوین نزول اجلال واقع شد و درین سفر چند نفر از امرای گیلان کیا جلال الدین محمد
تحمی سالک طریق فرار گشته سایر گیلانیان اندکی ازین عمل خجلت زده گردیدند اما عنایات شهریاری از آن عمل اغماض
فرموده خاطر ایشانرا بنوازشات خسروانه اطمینان بخشیدند و بعد از معاودت ییلاق میر عباس و طالشه کولی
و رفقا رخصت انصراف یافته هر یک بمقر حکومت خود شتافتند اما کیا جلال الدین محمد را که پیمانه حیاتش خالی گشته
مقیم مطمورهٔ خاک گردیده درین سال امیر الامرائی و نظم و نسق ولایت آذربایجان و تولیت سرکار فیض آثار حضرت سلطان
الاولیا بفرهاد خان تفویض یافته زمام مهمام جزوی و کلی آن ولایت را بقبضه اقتدار و سر پنجه اختیار او نهاده روانه
دار الارشاد اردبیل گردانیدند و اعتماد الدوله حاتم بیک را با قورچی باشی و ارباب مناصب مقرر فرمودند
که در دار السلطنت قزوین باصلاح حال لشکر پرداخته علوفه و مرسومات و مقرریات ایشانرا تنخواه دهند و مقرر شد
که هر کس از طوایف قزلباش و ایل و اویماقات و سپاهی خواه ملازم و خواه مواجب خوار بوده باشد و خواه غیر آن
که اسب سواری و استطاعت ییلاق خراسان داشته تخلف کرده نیامده باشد بتقصیر ییلاق مواخذ نموده جریمه
از ایشان فراخور حال حواله نموده بانعام جمعی از قورچیان و ملازمان درگاه که در آمدن ییلاق بر اقران سبقت نموده محنت
سفر ییلاق متحمل شده اند مقرر دارند و بعد ازین حکم هرگاه ییلاقی واقع شود جمیع طوایف قزلباش و مردم ایل و اویماقات
از بیم مواخذه و سیاست پادشاهی و اخذ جریمه بلا تعلل پیاده و سواره بی اجبار و زور حکام احضار روی براه آورده سعی مینمودند
که هر کس در رسیدن موکب ظفر قرین بر یکدیگر سبقت داشته باشند و چنانچه در صحیفه اول در خلاصه اطوار همایون
اشعاری بران شده این قاعده در زمان دولت شاهی در میان لشکر استمرار دارد و احدی تخلف نمیتواند کرد القصه
بندگان حضرت اعلی ارکان دولت قاهره را باین خدمات مامور فرموده خود در حین با چند نفر از ندما و مقربان و ملازمان

در این سال

خاصه دار السلطنه اصفهان تشریف آورده در شهرستان زاد دران بلده جنت نشان بعیش و خرمی گذرانیدند راقم این حروف
سعادت خدمت این آستان اشرف یافته در سلک منشیان عظام انتظام یافت و چون ارباب مناصب دیوان
در قزوین توقف داشتند این ذره احقر حسب الامر الاعلی در رکاب اقدس باصفهان رفته بخدمت انشا قیام
داشت و از آن تاریخ بغلامی آنحضرت سرافرازست گفتار در محاربه امرای افشار و لشکر کرمان با امرای
اوزبکیه در تون خراسان و ظفر یافتن سپاه نصرت همراه حضرت پروردگار جهانبان در اول این سال که رایات نصرت آیات
بعد از فتح گیلان بجانب خراسان در حرکت آمده توجیان با حضار لشکرهای ممالک تعیین شدند ولیخان و اسمعیل خان
و امرای کرمان را با عموم طایفه افشار از ولایات حکم شده بود که از راه یزد و طبس بخراسان در آمده باردوی ظفر قرین بپیوندند
و چون امرا و لشکر کرمان حسب الفرمان قضا جریان روانه شده بطبس رسیدند مصطفی خان کنگرلو که حسب الامر
اعلی حاکم تون و طبس بود و جماعه اوزبکیه بر الکه دست استیلا یافته ولایت تون و قلعه آنجا را متصرف شده بودند درین
سال که آوازه وصول موکب همایون شاهی در خراسان شیوع یافت مصطفی خان بعزم استرداد ولایت تون با سوار
دویست و پنجاه نفر که همراهش از غازیان استاجلو و غیره ملازمان حضور که همگی مردم دلیر و مردانه بودند از طبس بر سر
تون رفت شهربند قصبه تون را از اوزبکیه گرفته ارک را محاصره نمودند محصوران ارک کس بهراة فرستاده استمداد نمودند
میر قلیبابا کوکلتاش حاکم هراة و دین محمد سلطان خواهرزاده عبدالله خان مشهور به یتیم سلطان موازی یکهزار نفر از
بهادران نامی جنود اوزبکیه بسرکردگی قاجولی بهادر بدفع لشکر قزلباش و کومک و امداد محصوران قلعه تون فرستادند
مصطفی خان که مرد شجاع و دلیر و مردانه بود و مکرر با مردم قلیلی با فوجی کثیر اوزبکیه محاربات عظیم نموده بود در حین وصول
آن گروه انبوه اندیشه نکرده پای ثبات و قرار استوار داشت اما بعد از آنکه بمقابله آن گروه شتافت و آغاز
محاربه نمود دانست که تاب مقاومت ندارد و لشکریانش در معرض تلف اند از عالم سپاهیگری از اسبان فرود
آمده مراکب را حصار خود ساخته به تیر و تفنگ شر آن جماعت را از خود دور کرده پیاده روی بوادی مراجعت نهادند
و دران اثنا بدین شیوه تا چهار فرسخ راه با اوزبکیه زد و خورد نموده بانیک نام موضعی از تون رسیده بمیان ده در
آمده دیوار بست آن موضع را پناه خود ساخته اوزبکیه در بیرون فرود آمدند و امرای افشار و لشکر کرمان در طبس
از رفتن مصطفی خان خبر یافته عاجلا متعاقب او روانه شدند و روزی که مصطفی خان در دیوار بست موضع
انیک در آمده بود بآنجا رسیدند چون سپاهی سیاه قزلباش که قریب بشش هفت هزار بنظر در می آمدند از دور
نمایان شد جماعه اوزبکیه مضطرب گشته فرار بر قرار گزیده احمال و اثقال را پیش انداخته قدم بوادی هزیمت نهادند
مصطفی خان از مضیق دیوار بست بیرون آمده باتفاق دلاوران طایفه افشار معرکه رزم پیکار گرم کردند چون جماعت
اوزبکیه را طاقت مقاومت آن لشکر جرار نبود در حمله اول شکست خورده جمعی کثیر طعمه تیر و شمشیر گردیدند جان
محمد دیوان بیگی که از عظمای اوزبکیه و دیوان بیگی یتیم سلطان بود با چند نفر از بهادران معتبر اسیر سرپنجه تقدیر شده
و معدودی از آن قوم بیرون رفته اکثر الجماعت راه عدم پیمودند و چون این خبر بجماعت اوزبکیه که در قلعه تون بودند

رسیده پای اقامت ایشان سستی پذیرفته تاب توقف نیاورده دوارک را خالی کرده راه فرار پیمودند و بعد از آنکه
اوزبکیه مقهور گشته امرای عظام بفتح و ظفر اختصاص یافتند معلوم ایشان گردید که موکب ظفر قرین شاهی
بفتح و نصرت الهی از خراسان بجانب عراق بازگشته مصطفی خان در تون و جنابد توقف نموده امرای افشار
از راه ترشیز و سبزوار بعراق آمده در دار السلطنت اصفهان بشرف پای بوس شهریار گیتی ستان مشرف شدند
خان محمد دیوان بیگی و گرفتاران را با سرهای قتیلان بنظر انور رسانیدند و خان محمد دیوان بیگی را به ترک بیک
غلام سپرده نگاه داشتند و از حال دیگران ، از آنکه خبر شد خبرش باز نیامد وقایع متنوعه که در عرض این سال
منصه ظهور رسید از سوانح این سال آنست که شاهوردیخان قراداغلو که در هنگام نزول دار الارشاد اردبیل
و فرستادن الله وردی خان روی از این دولت تافته و فرار نموده داخل سنور رومیه شد منتسبان پادشاهان سرحد
در آغاز مصالحه تجویز بعض شرایط پیمان نموده در مقام اعلام او نشدند و او از معاونت رومیه مایوس گشته چاره بجز التجا
بسایه چتر اقبال همایون اعلی نیافت و عریضه ضراعت آمیز فرستاد مضمون آنکه در هنگام وصول موکب ظفر قرین از بیم
سطوت شاهی وحشت و دهشت بی اندازه برین غلام استیلا یافته نتوانست بملازمت رسید اکنون اگر مروت شاهی
قلم عفو بر جریده جرایم بنده کشد از سر قدم ساخته بپایه سریر اعلی می آیم از موقف جلال منشور اقبال مبنی بر استمالت او عز اصدار
یافت و مشار الیه احرام ملازمت کعبه علیای شاهنشاهی بسته در راه خراسان پیوسته در موکب مقدس بود چون
هنوز هوای خودسری در سر داشت و از اخلاص بی بهره بود در ایامی که جمیع بسطام مضرب خیام عساکر ظفر فرجام بود خبث باطن
خود را ظاهر ساخته با چند نفر از امرای منکوب مغضوب و الکه دراز از سوء اعمال بحسرت و ناکامی میگذرانیدند مثل شاهقلی سلطان بادو
اوغلی ترکمان و بدرخان افشار و امام وردی طلاندیلو که در آن وقت آبروی نداشتند اختلاط آغاز نهاده اکثر اوقات با یکدیگر
معاشر و هم صحبت بودند همانا اراده غدری داشته اند یکی از جمله ارباب اخلاص که از مواضعه ایشان آگاه بود حقیقت
بخدمت اشرف عرض نمود ایشان مستشعر گشته اراده فرار نموده در روز کوچ در عقب ماندند چون ایشان را گرفته
مواخذه نمودند امام وردی طلاندیلو در باره ذمه خود شهود گذرانیده نجات یافت آن سه بی سعادت مورد سیاست
گشته بقتل رسیدند دیگر از سوانح آنست که در وقتی که رایات جلال در سفر خراسان بود و امرای افشار زیاده بودند
بجریمه تقصیر بسیاق حکومت کرمان نامزد حسن خان استاجلو قورچی تیر و کمان شدن در خاطر انور رسوخ یافته بود
که لشکر افشار را که هنوز سودای خودسری در سویدای ایشان نقش پذیر گشته عادت سابقه را فراموش نکرده اند
عموما ماسور و مواخذه گردانند و حسن خان عازم رفتن کرمان بود که امرای افشار رسیده حسن سعی و مردانگی ایشان
که در محاربه اوزبک بظهور آورده بودند سمت وضوح یافته توقع و چشم داشت جایزه و صله داشتند اما حضرت
اعلی شاهی ظل الهی بجهة انتظام امور پادشاهی بتقصیر دیر آمدن ایشان را هم چنان در معرض عتاب و خطاب داشتند
بالاخره امرا و ریش سفیدان افشار بوساطت ارکان دولت فلک مدار متقبل شدند که موازی ده هزار تومان
شاهی عراقی از مال و منال دیوانی کرمان و خالص مال خود برسم پیشکش و ترجمان بدیوان [illegible] درجه قبول یا

در ازای مردانگی که در جنگ اوزبک نموده بودند مجدداً حکومت کرمان با ایشان شفقت شد و از جمله وجه تفاضل هفت هزار
تومان در عوض الکای حسنخان عنایت شد سه هزار تومان دیگر بخواص ملازمان رکاب اقدس که مشقت یساق
خراسان کشیده بودند تقسیم رفت درین اثنا عیسی خان حاکم شیراز و امرای ذوالقدر نیز بجریمه آنکه
لشکر کم آورده بودند از ایالت آن ولایت معزول گشته حکومت شیراز بحسن خان قاجار نامزد گردید امرا
شیراز نیز قبول نمودند که بیست و پنج هزار تومان در عوض سه سال از ولایت فارس بدیوان واصل ساخته رتق و فتق
آن ولایت بدستور در قبضه اقتدار ایشان باشد و در مرتبه ثانی که واقع شود تدارک مافات قیام نمایند مهم
ذوالقدران نیز بهمین توجه فیصل یافت و از وجه مزبور هفت هزار تومان بحسین خان شفقت شده تتمه تنخواه محصلان
دیوان شد اما آنچه مزید بر آن زیاده از یکسال بعمل نیامد زیرا که اصحاب تقبل دست تعدی بر رعایای مملکت دراز کرده باعث
شکوه رعایا و عجزه شده در سال دیگر هر دو طایفه از حکومت فارس و کرمان معزول شده بمواضع و املاکات خود
رفته شدند و دیگری از سوانح این سال آنکه در وقتی که موکب همایون در خراسان بود رحلت و مادر قزوین حادث شده و نور
بر روز از یاد پذیرفته قلقی بامحدود و در آن واقعه راه عدم نمودند خلاصه متوفیات آن واقعه خاتم المجتهدین میر سید حسین کرکی
که شمه از احوال الجناب در صدر صحیفه اول در ذکر سادات و علمای زمان شاه جنت مکان رقم تحریر پذیرفته و الحق
مشارالیه سید عالیشان و بزرگ متعالی مکان و خواهرزاده مجتهد مغفور شیخ علی عبدالعال بود و میانه علمای عرب
و عجم بطلاقت لسان و فصاحت بیان معروف در ولایت عجم کوس اجتهادش بلند آوازه گشته در اصول و فروع
مذهب حق امامیه در رسایل غرایب واضحه و در زمان شاه جنت مکان که اردوی همایون منبع علما و فضلای عرب
و عجم بود جناب شیخ المحققین شیخ علی بن عبدالعال که علما اذعان مرتبه بلند اجتهاد او کرده بودند جناب میر سید حسین
پای از مرتبه او بالاتر نهاده خود را السید المحققین و سند المدققین و وارث العلوم الانبیاء و المرسلین خاتم المجتهدین
لقب داده سکوک و سجلات که بتوقیع او مزین میشد این عبارات تسطیر میافت اگرچه غایبانه علما این دعوی را مسلم
نمیداشتند اما هیچکس از فحول علما درین باب با جناب حرفی نتوانست گفت و تاب مباحثه او نمی آوردند و تا حین
وفات او را خاتم المجتهدین میخواندند و نعش او را بندگان حضرت اعلی بعتبات عالیات برده در مرتبات و مشاهد
و در آن اماکن شریفه مدفون گردید رحمة الله علیه ذکر وقایع سال مسرت افزای ایت ئیل که مطابق سنه اثنی الف هجری
که سال هفتم جلوس همایون شاهی را ورنگ شاهنشاهی است نوروز این سال همایون فال در چهارم
ماه رجب اتفاق افتاد و حضرت شاه جمجاه ملایک سپاه زمستان سالگذشته را در دارالسلطنه قزوین
گذرانیده در دولتخانه مبارک نزول اجلال داشته شد تخم عدالت در زمین دل طوایف انام میکاشتند چون آفتاب ببرجی
وی بودی بانحطاط آورده مزاج روزگار اعتدال طبیعی گرفت یعنی بهار عالم آرا بهجت افزای خاطر گشته شمایم
گل بهار و نسایم عنبرآمیز گلزار روزگار در دماغ جهانیان پیچیده نظم بهار و جلوه نوروز سلطان • دگر ره کرد عالم
را گلستان • صفیر بلبلان نغمه پرداز • نوای عیش و عشرت کرده آغاز • در اول بهار که خسرو فلک چهارم

لوای عشرت و کامرانی در فضای شرفخانه حمل افراخت و تبانگی عرصه جهان از رشک افزای گلزار ارم ساخت
نشاط سیر و شکار قزل آغاج و قراباغ ارمغان خاطر شهریار کشورگیر سر بر زده بدین عزیمه از مقر سلطنت در حرکت آمده الکای
طارم از فر قدوم همایون رشک سپهر بوقلمون گردید و در آنجا بمسامع علیه جاه و جلال رسید که گیلانیان از
بدسلوکی مهدیقلی خان میشکی آنحضرت اعلی بنابر رعایت خاطر و تالیف قلوب گیلانیان او را از حکومت عزل
فرموده احمد بیک خان بیکدلی را بدار و علی لاهیجان تعیین کرده قورچیان شاملو تابین او را همراه کردند که بخدمات
مرجوعه قیام نمایند و جناب آصف صفات اعتماد الدوله را با مستوفیان و ارباب قلم و بسطام آقا داروغه دفترخانه
همایون را بگیلان فرستادند که مال و اهالی آن ولایت را موافق قانون عدالت قرار داده اگر وجه بیجایی که در زمان خان
احمد و حکام سابق معمول شده باشد رقم بطلان بر آن کشند و مهمات آن ولایت موافق صلاح دولت قاهره و ترفیه
حال رعایا و عجزه تنظیم کشیده نظم و نسق نمایند و بنفس نفیس متوجه دارالارشاد اردبیل و سیر و شکار قزل آغاج
شدند و فرهاد خان شرف استقبال دریافته و در رکاب اقدس بخدمت قیام داشت و علیخان را از بیه پس و امیره سیاوش
را از کسکر بتکلیف شکار کردند و ایشان امتثال فرمان کرده در قزل آغاج سعادت بساط بوسی دریافته شدند و همواره در رکاب
مقدس و حریف بزم اقدس بودند جناب آصفی با رفقا بگیلان رفته در اندک روزی جمع و قانونی موافق عدالت و رعیت
پروری قرار دادند و در خلال این حال منشور طلب از موقف جلال باسم آنجناب شرف صدور یافت و راقم حروف
که در امور مرافقت مامور بود شرط رفاقت بجا آورده در قزل آغاج شرف پای بوس همایون مشرف شد
و چون ولایت گیلان بیه پس تصرف اولیای دولت قاهره در آمده اراده خاطر اشرف بدان متعلق بود که تمامت ولایت
گیلان و طبرستان که در میانه چندین ولاة و حکام آن دیار قسمت یافته و اکثر در ایام فتور و انقلاب پای از مرتبه نوکری
فراتر نهاده بتغلب ولایتی که بدیشان نسبت ندارد دست یافته لوای خود سری افراخته‌اند از خار تسلط ارباب عصیان
پاک و مصفا گردد و از آنجمله گیلان بیه پس را که تختگاه سلاطین اسحاقی و ملک موروث جمشید خان داماد جنت مکان
بود و محمد امین خان پسر او که وارث بود چنانچه سبق ذکر یافت همراه خان احمد رفته در شیروان بمرض الموت فوت شده
علیخان ولد کارکیا احمد که از ملازمان آن سلسله بود از پسران جمشید خان کفران نموده ایشان را بعنف از ملک بیرون کرده
خود بتغلب آن ولایت استیلا یافته لوای حکومت افراخته بود و سابقه خدمت و دولتخواهی درین دودمان نداشت که چنین
مملکتی را باو باید گذاشت خاطر الهام پذیر بدان متعلق گشت که گیلان بیه پس را نیز با گیلان بیه پیش انضمام داده بتصرف اولیای
دولت قاهره در آورند چون فرهاد خان در وقتی که بر سر خان احمد میرفت انواع تعهدات باو کرده بود دعوی درین امر مناسب
میدید اما امیره سیاوش را بجهت اتحاد و آشنایی که با امیر حمزه خان طالش داشت محل اعتماد ندانسته رای و صلاح او بدین قرار
یافته بود که او را دفع نموده الکای کسکر را که بطوالش و استارا پیوسته است متصرف گردند و مهم علیخان را او وقت
دیگر گذارند چه محتملست که مردم بیه پس که بالطبع هواخواه او نیند بهیچ فتنه نموده سر از خط اطاعت در می آورند و فتنه
ایشان بگیلان بیه پیش نیز سرایت نماید بعد از مشاوره و کنکاش صلاح دیدند که هر گاه در مقام تضیع هر کدام در آئیم

موجب مزید کلی دیگری گشته متوحش میگردیدند و چون رای جهان‌آرای آن حضرت به تسخیر کل دارالمرز تعلق گرفته بود تغافل در کار
ایشان ورزیدن مصلحت ندانسته حسب الاشارهٔ همایون هر دو مأخوذ و مقید گشتند و امیر شاه ملک نامی از
اقربای علیخان را که سابقهٔ خدمت و آشنایی با نواب اعلی شاهی داشت و اعتماد رای انور شایست حضرت اعلی
بجهت آزمایش گیلانیان و عیارشناسی ایشان تربیت فرموده سپهسالاری کل گیلان بیه پس را باو رجوع
کردند و چند نفر از مردم بیه پس که اسم و رسمی داشتند در سلک ملازمان خاصهٔ شریفه انتظام داده زیاده از معمول
مواجب و تیول با ایشان شفقت شد و داروغگان جهة رشت و تومن تعیین گردیده همراه گیلانیان مذکور فرستادند
چون مهم گیلان بتفاصیلی که مسطور گشت قرار یافت امیر شاه ملک و رفقا مقرون شفقتهای بی اندازه روانه شدند
اما چون بهره از مردی و جوهر عقل نداشتند خبث طینت خود را که دربارهٔ مردمان گیلان عموم دارد ظاهر ساخته در مقام
عصیان و طغیان درآمدند لیام و تنخنده بیه پس را جمع نموده بر سر داروغه فومن رفته او را بقتل آوردند و داروغه رشت
اینخبر شنیده از اطوار مردم آنجا آثار خلاف مشاهده نموده خود را از رشت بیرون انداخت امیر شاه ملک بهیچ
فتنه نموده بیشتر از پیشتر بعصیان و طغیان دلالت نموده مردم بیه پس قدر شفقتهای فراغت و عافیت ندانسته خود را
در مهلکهٔ طغیان و عصیان انداختند از سپاهیان گیلان بیه پس دو طایفه اند که همیشه وکیل السلطنه و صاحب اختیار
دولت سلاطین آنجا بوده اند یکی را اژدر و دیگری را جکتک مینامند میان دو طایفه همیشه بهمت سپهسالاری و وکالت
پادشاه عداوت قدیم است که هیچ یک در هنگام فرصت بر دیگری ابقا نمی نماید درین هنگام امیر عباس که از طبقه
جکتک و بزرگترین سپاهیان گیلان و صاحب الفرمان قضا جریان حاکم لاهیجان و لشته نشاء بود و بوسعید نامی از کار
طبقهٔ اژدر که در بیشهٔ جنگل مقام کرده تا غایت اطاعت قزلباش ننموده از امیر عباس خایف بود درین اوقات آوازه
یاغی گری امیر شاه ملک شنیده نزد او آمده اظهار دولتخواهی خان احمد و مخالفت قزلباش کرد سفیهان خفیف
عقل گیلان بسر او جمعیت نموده با امیر شاه ملک عهد و پیمان درمیان آوردند که تا آمدن خان احمد و محمد امین خان او را بزرگ
و ریش سفید کل گیلان دانسته بعد الیوم عداوت بیه پیش و بیه پس را که جهة خان احمد و بیه پس را جهة محمد امین خان
ضبط نموده قزلباش را مدخل ندهند اینخبر بلاهیجان رسید احمد بیک داروغه و حکام قزلباش همه باتفاق طالشه کولی
و کیا فریدون تنخنده گیلان را جمع نموده بمقابلهٔ ایشان بکنار سفید رود رفتند احمد بیک از اطوار طالشه کولی نیز مظنه
شده از یکدیگر خایف بودند و روزیکه میان این دو گروه مقابله واقع شد کیا فریدون که مرد راست قول و خیرخواه بود
احمد بیک و گروه قزلباش را از خبث باطن طالشه کولی و مواضعه او با شاه ملک و باغیان خبردار کرده صلاح
دولت قاهره در آن دانست که جنگ را در عقب تأخیر انداخته خود را از مهلکه بیرون اندازند زیرا که طایفهٔ قزلباش عشر عشیر
گیلانیان نبودند بدین عزیمه عنان از معرکه پیچیده بدلالت کیا فریدون راه دیلمان پیش گرفتند طالشه کولی از رفتن
احمد بیک و قزلباش خبردار شده کس نزد امیر شاه ملک و بوسعید فرستاده و ایشان از آب سفید رود عبور کرده
بزار سید اشرف آمدند و با یکدیگر تجدید عهد پیمان کردند و در مخالفت قزلباش یکجهت گشته امیر شاه ملک بیه پس عود نموده

طالش کولی و بو سعید نعلبه تمام بلاهیجان آمد باستظهار مردم بیه پس کس بطلب خان احمد بشران فرستادند و در
لاهیجان طرح سلطنت انداخته ارباب مناصب تعیین نمودند و همه روزه در خانه خان احمد جمع شده در دیوان خانه او مسندی
گسترده بقطع و فصل مهمات قیام نموده شیلان میکشیدند و دو روز حکومت را غنیمت دانسته اصلا در مآل حال
اندیشه نمیکردند و چون این اخبار در قزوین فرع سمع همایون گردید شعله غضب قیامت مهب زبانه زده اول اراده خاطر
اشرف بدان متعلق گشت که بنفس همایون متوجه دفع این حادثه گشته نوعی در تادیب و تنبیه آن قوم تبه روزگار توجه
نمایند که بقیة السیف از خواب غفلت بیدار شده بعد الیوم حرف فتنه و آشوب بر زبان احدی جاری نشود اما چون
ماده قابل حرکت موکب همایون نبود معتبران صاحب دانش ذات اشرف را ازین اراده منصرف ساخته فرهادخان را
مقرر فرمودند که با امیر عباس از راه کوهدم که مابین بیه پس و بیه پیش است رود و الله قلی بیک قورچی باشی را با جمعی از
قورچیان عظام مقرر شد که بدیلمان رفته با احمد بیک و کیا فریدون ملحق گشته از راه شیمه رود بگیلان رفته باتفاق سرداری
متمردان هر دو گیلان در کنار ایشان نهاده عرصه آن ولایت را از خار تعرض ارباب عدوان و طغیان پاک گردانند
فرهادخان عرض نمود که جرأت و جسارتی که از مردم بیه پیش واقع شده باستظهار مردم بیه پس بوده اگر عنایت شهریاری
شامل حال گشته ایشان را از تقصیرات او گذشته حکومت بیه پس را بدستور سابق ارزانی دارند در قبض این دولتخواه آمده
سلک جمعیت آن گروه از یکدیگر پاشیده میشود و مهم بیه پیش بر وجه دلخواه بآسانی صورت میپذیرد و خود تکفل نیک
و بد مشار الیه شد که اگر از اوامر ناپسندی که خلاف بندگی و اطاعت و متابعت باشد مشاهده افتد دفع آن دشوار
نیست و درین باب مبالغه بسر حد افراط رسانیده حضرت اعلی طوعاً و کرهاً بصواب دید او عمل فرموده علیخان را از حبس بیرون آورده
بخلع شاهانه سرافراز کرده بفرهادخان سپرده رفیق او کردند و حکومت امیر الامرائی گیلان بیه پیش بفرهادخان
تفویض یافته درین سال مشار الیه بخطاب مستطاب فرزندی بین الاقران سربلندی یافت بالجمله خان مشار الیه با شوکت
و حشمت تمام از راه کوهدم و قورچی باشی از راه دیلمان روانه شدند آوازه ورود عساکر اقبال تزلزل بحال طاغیان
گیلان انداخته بوسعید و طالش کولی را باتفاق منصور میکال که از جمله باغیان بود بمقابله لشکر دیلمان فرستادند که
راه شیمه رود را که از دیلمان بلاهیجان میرود و در نهایت صعوبت و از غایت تنگی و کثرت لای و چپه عبور زیاده
از یک سوار از مضایق آن بغایت دشوار است مسدود ساخته بدفع لشکر قزلباش بپردازند و سر خود اراده داشت
که با امیر شاه ملک ملحق گشته باتفاق مردم بیه پس راه کوهدم استحکام داده فرهادخان و الجماعت را از دخول گیلان
مانع آیند و قورچیان عظام چون شنیدند که طالش کولی شیمه رود آمده مضایق راه را بجز زدن وجوبهای بزرگ
انداختن که گیلانیان نیز بر میگویند استحکام میدهد مستعد رزم و پیکار است هنوز فرهادخان در کوهدم بود که جمعی از قورچیان
که مقدمة الجیش دیلمان بودند پای جلادت پیش نهاده بقراولان لشکر باغی رسیده جنگ در پیوستند و ایشان را شکست
داده در بند بخت شیت را که نیز برکرده بیکجی بسیار در آنجا که داشته بودند از دست باغیان گرفته پیش رفته و قورچی باشی
و بقیه لشکر به نیروی دولت قاهره پیش رفته شکست لشکر بعهده گیلانی افتاده به بیشه و جنگل پراکنده شدند

منصوره میکال گشته و طالشه کولی خود را بجاهای سخت کشید و عساکر منصوره از مضایق آن راه سپاهیانه
گذشته بلاهیجان در هیچ محل توقف ننموده آخر روز بشهر رسیدند بوسعید که خبر انهزام طالشه کولی و تفرقه
لشکر گیلانی و آمدن مورچیان شنیده بود سراسیمه وار از لاهیجان خود را به بیشهای گیلان رسانیده مختفی شد
مجملا تفرقه و آشوب در شهر پدید آمد شهر را خالی گذاشته بودند و از لاهیجان کس نزد فرهاد خان فرستاده
او را از فتح لاهیجان خبر دادند که قورچی باشی لشکریان را از نهب و غارت منع نموده باستمالت رعیت پرداخت
مردم شهر یک یک و دو دو جمع میشدند فرهاد خان اگرچه از سبقت مورچیان و از فتح لاهیجان آزرده گردید زیرا
که میخواست که این فتح بسعی او صورت پذیرد اما ظاهرا اظهار بشاشت و خرمی کرده علیخان را با جمعی به پیه پس
فرستاد و چون در خدمت اشرف متعهد نیکوئی او شده بود گوش او را بدرر نصایح ارجمند گرانبار گردانید
در ثبات عهد و میثاق و رسوخ یکجهتی و اخلاص سفارشات بلیغ نموده و قورچی باشی در تفحص و تجسس باغیان و خدماتی
که روی میداد حسب الصلاح دولت قاهره سعی موفور بظهور آورده بعد از آنکه خاطر از مهمات آنجا جمع شد از فرهاد خان
رخصت یافته بقزوین آمد و فرهاد خان خود بانتظام مهمات گیلان و استمالت گیلانیان پرداخته لوای عدالت و مملکت داری
مرتفع ساخت و علیخان که به پیه پس رفت چون مردم بیه پس همگی بالطبع خواهان او بودند بر سر او جمعیت نموده از امیر
شاه ملک جدا شدند و امیر شاه ملک که احوال خود را بدین منوال مشاهده نمود و چون باعث استخلاص علیخان شده بود بهمان
اعتماد نموده نزد علیخان آمد و چون بدست علیخان در آمده بود چاره بجز گرفتن و کشتن او نداشت و تغافل در آن مورد
در نظر مردم مشتبه بعدم اطاعت و اخلاص میشد او را بقتل آورده سرش را بلاهیجان نزد فرهاد خان فرستاد تا آخر
این سال با فرهاد خان بمدارا سلوک میکرد اگرچه زیاده از یکبار او را ندیده اما در لوازم خدمتکاری فروگذاشتی نمیکرد
و در اواخر این سال که مهمات او فی الجمله استحکام یافت تغیر سلوک داده در مقام عصیان در آمده به بهانهای بی سبب
تمسک جست تا مهم منجر بخلاف و یاغیگری شد تتمه احوال او و طالشه کولی و بوسعید در قضایای سال آینده از
مساعدهٔ بخت مامولست **ذکر لشکر کشیدن عبد الله خان بخوارزم و آمدن عبد المومن خان پسرش بخراسان
و آمدن سلاطین اوزبکیه بدرگاه والای معادت‌نشان** اگرچه صادرات احوال سلاطین اوزبک مناسب سیاق تاریخ وقایع
ایران نیست اما بنابر ارتباط سخن از ایراد آن چاره نبود بالجمله مرقوم کلک بیان گردید که میانه نور محمد خان ابن ابو المحمد
خان والی مرو شاهیجان و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که از طبقه سلاطین اوزبک و بنی اعمام یکدیگرند بر سر ولایت
نسا منازعه واقع شد نور محمد خان پناه بعبد الله خان برده در استرداد ولایت نسا ازو استعانت جست و ولایت
مرو را بدین وسیله پیشکش او کرد و عبد الله خان مرو را متصرف شده در حصول مطلب نور محمد خان سعی ننمود زیرا که منازعه
ایشان موافق مطلب عبد الله خان بود و نور محمد خان از امداد عبد الله خان مایوس گشته بلکه از عبد المومن پسرش خایف
و هراسان بود بی رخصت از اردوی عبد الله خان بیرون آمده رو بولایت خویش آورد و عبد الله خان که همگی
همتش تسخیر ولایت خراسان و خوارزم مقصور بود و اتحاد و دوستی سلاطین اورگنج با حضرت شاهی ظل الهی

مکروه خاطرش منمود منازعه ایشان را باید یکی غنیمت داشته درین سال حضرت اعلی را مشغول مهمات دار المرز یافته
اوزبکان فرصت نموده دیگر باره عبدالمومن خان بنابر احتیاط و تلاش ییلاق بعزم تسخیر ابیورد و نسا و نیشابور بخراسان
آمده عبدالله خان لشکر بخوارزم کشید و چون عبدالمومن خان بحدود مرو و ابیورد رسید امرا اوزبکیه با یمان
که در ملازمت نور محمد خان بودند از بیم جان و نهب اموال و طریق بیوفائی مسلوک داشته بعبدالمومن خان پیوستند
و کلید قلعها را باستقبال او فرستادند و نور محمد خان بیوفائی لشکر و تسلط دشمن مشاهده نموده در آن ولایتش
مجال اقامت نماند و بدلالت حافظک سلطان خویشاوندی خود را از آن ولایت بیرون انداخته بی‌سر و سامان روی ارادت
باستان سدره نشان شاهی آورد حضرت اعلی مقدم او را گرامی داشته شاهزاده کامکار محمد باقر میرزا را با جناب اعتمادالدوله
و بعضی امرا و خواص و مقربان تا یکفرسخ باستقبال او فرستادند و نور محمد خان چون بشاهزاده رسید از اسب پیاده شده
با شاهزاده رسم معانقه بجای آورده بدولتخانه همایون در آمد در ایوان چهل ستون بشرف ملازمت نواب همایون سرفراز
و حضرت اعلی از روی اشفاق و برادری با او سلوک کرده نزل و ساوری و مایحتاج او را مرتب داشته که در همه
اوقات انیس و رفیق بزم خاص و معاشر و هم‌صحبت همایون گردید اما عبدالمومن خان چون خاطر از جهت ابیورد و چهچه و مهنه
و نسا و بقوا و درون و اخند جمع کرده در خیر تسخیر کشید متوجه قلعه نیشابور گشته در وقتی که هنوز محصولات بحصاد
نرسیده و ذخیره در قلعه بسیار کم شده بود آمده قلعه را مرکز وار در میان گرفت و درویش محمد خان با غازیان روملو
و تفنگچیان اصفهانی که بحراست قلعه نیشابور مامور بودند برج و باره و فصیل و دروازه را قایم کرده بمدافعه مشغول گشتند
و خبر محاصره نیشابور بمسامع جلال رسید چون فرهادخان قورچی باشی و اکثر عساکر منصوره در گیلان بدفع یاغیان
مشغول بودند توجه خراسان چند روزی در عقده تعویق ماند عبدالمومن خان در تسخیر قلعه مذکور اهتمام غیر محصور بظهور آورده
چند مرتبه یورش نموده دلاوران قلعه سپر ممانعت در روی کشیده مردانه وار محافظت قلعه نموده از روی ضبط و
سپهسالاری احدی را راه بقلعه ندادند و بسیاری از بهادران اوزبکیه از آن یورشها بر خاک هلاک افتاده کار بر
ایشان تنگ شد نقابان نقب بزیر برجی از بروج برده برج را خالی کرده از باروت پر ساختند و در اول شب آتش
داده باروت آن برج را از یکدیگر ریخته رخنها پدید آمد و اوزبکیه هجوم نموده تا سیصد چهار نفر از آن رخنها بالا دویده
بشهر داخل شدند درویش محمد خان که خبر ویرانی برج و داخل شدن اوزبکیه شنید همان لحظه با جمعی از دلیران روملو
و میر قباح و تفنگچیان اصفهانی مشعلها روشن ساخته خود را برخنهای آن برج خراب رسانیده گلوله تفنگ را بمثال
تگرگ بر اوزبکیه ریخته عقب ایشان را از آمدن گسیخته در آن رخنها مانند سد سدید ایستاده جنگهای مردانه کردند
دیگر احدی مجال صعود نیافت اما جمعی از اوزبکیه که داخل شهر شده بودند چون از عقب کومک نرسید در کوچها
پراکنده گشته غازیان روملو و تفنگچیان و اهل نیشابور سرهای کوچها را گرفته یک یک را از پای در می آوردند تا نصف
شب بین الفریقین جنگ و جدل بود تا آنکه ده بیست نفر از بهادران نامی که یکدو نفر از ایشان از احفاد سلاطین
و معتبران اوزبکیه بودند زنده گرفتار شده تتمه بقتل رسیدند و در آنشب تا صبح کار کرده آن برج را تعمیر نمود

استحکام داده و عبدالمومن خان از این واقعه بی آرام گردیده و دوست و دشمن مردانگی و قلعه داری درویش محمد خان
و اصفهانیان آفرین کردند و فی الواقع در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته که پادشاهی چهار ماه در تسخیر قلعه سعی نموده
برجی را خراب کرده مستعد یورش شده باشد با سیصد نفر داخل قلعه شده باشد و باز قلعه داران هجوم
کرده رخنه را بدست آورده محافظت نمایند و شهریان نیز بزرگی از شر دشمن خبان نگاه داشته باشند بالجمله از
فتح و ظفر مایوس گشته در همان شب باشاره و تحریک عبدالمومن خان در پای قلعه فریاد زدند که اگر فلان سلطان و فلان
بهادر گرفتار شده اند ایشان را زنده نگاه داشته ضایع نکنید که ممکنست که اهل این قلعه بوسیله ایشان نجات یافته
از سخط و غضب خان ایمن گردند چون چند نفر از غازیان و ملوکه یکی از ایشان با درویش محمد خان قرابتی داشت
و در اول حال بدست اوزبکیه گرفتار شده زنده نگاه داشته بودند درویش محمد خان نیز الجماعت را زنده نگاه
میداشت که در وقت خود بکار آیند و در خلال اینحال ارشاهوردی عباسی دست درازی بممالک محروسه
شاهی واقع شده و علی الغفله بر سر الغور لو سلطان بیات که در بروجرد بود آمده با او محاربه نموده او را بقتل رسانید
از نجمه نایره غضب پادشاهی اشتعال یافته تادیب و تنبیه او را که در قرب جوار ممالک واقع بود و فی الحقیقه رفع
دشمن خانگی بر ذمت همت شاهانه لازم میبود و نهضت همایون بجانب لرستان واجب شده رقم اشرف باسم
درویش محمد خان اصدار یافته از مشاغلی که روی داده بود او را آگاه گردانیدند و اعلام نمودند که چون
درین سال آمدن ما بخراسان میسر نیست و جمعی کثیر از غازیان و ملو و صفهانی و اهل و عیال و ناموس لباس در
نیشابورات از روی عقل و دانشی که دارد با عبدالمومن خان مدارائی کرده طرح صلحی افکنده خود را بهر طریق که تواند
بعراق اندازد و اهل و عیال را بسلامت از آنجا بیرون آورد که نیشابور بجائی نمیرود و هر گاه تقدیر الهی باشد باسانی
باز بدست می آید شاهعلی خلفا برادر درویش محمد خان را طلب نمودند و رقم را باو دادند که بنیشابور فرستند
مشارالیه انکار آمیغی نموده قبول فرستادن این رقم نکرده گفت ما در طریق اخلاص و صوفیگری جان باختن در راه
ولی نعمت و مرشد کامل را سرمایه نیکنامی و افتخار میدانیم برادرم تا جان در بدن و رمقی در تن داشته باشد
کوشش و کشش نموده قلعه را نگاهدارد بعد از آنکه ضعف بحال او راه یافته از مصادمه قلعه داری عاجز آید در راه
دین و دولت مردانه وار شربت شهادت چشیده نام نیک در صفحه جهان بیادگار بگذارد نواب کامیاب اشرف
بلفظ گهربار فرمودند که اگر اینهمه سعی و جانسپاری بجهة استرضای خاطر ماست هرگاه ما چنین امر کنیم رضای ولی
نعمت جستن در طریق اخلاص اولیست چون دار السلطنه هرات که تخت خراسانست و مشهد مقدس معلی که مدفن
حضرت امام ثامن ضامنست با اکثر محال در تصرف مخالفان اوزبکیه است بر سر نیشابور اینهمه تلاش نمودن
و اهل و عیال بباد دادن چه نتیجه میدهد اگر خدا تعالی خواسته باشد کل ممالک خراسان باسانی وجهی که در مخیله هیچ احدی
خطور نکند بدست ما خواهد در آمد و الا سعی بیفایده نمودن با فلک ستیزه کردنست و آخر الامر آنچنان که بر زبان
الهام بیان آنحضرت گذشته بود بظهور آمد القصه بعد از مبالغه بسیار یکی از مخلصان جان نثار حامل آن منشور

اقبال کشته بسبزوار برده از انجا بکس محمولی داده به نیشابور فرستاد و درویش محمد خان از مدد و کومک قزلباش
مایوس گردید اما در قلعه آذوقه بدست می آمد و قوت لایموتی داشتند دست و پا میزدند بعد از انکه از
فقدان آذوقه کار بر اهل قلعه دشوار شد گفت و گوی صلح درمیان آورده بهادران اوزبکیه را که گرفتار شده بودند وسیله
ساختند و عبدالمومن خان از امتداد زمان محاصره و تلف شدن سپاه بتنگ آمده بود و بسیاری از معارف
جنود اوزبکیه ضایع شده بودند و صورت فتح و ظفر مطلقا چهره نمیکشود این معنی را فوزی عظیم دانسته عهدنامه نوشت
که هرگاه درویش محمد خان دست از قلعه نیشابور باز داشته روانه عراق گردد از سپاه اوزبکیه امنیت بمال و جان
و ناموس ایشان نیز تعرض نخواهد رسید و او نیز غازیان و الوس را که گرفتار اوزبکیه شده بودند وسیله صلح ساخته
شرط نمودند که از جانبین گرفتاران را اطلاق نمایند چند روز در ین گفت و گو بسر رفت و درویش محمد خان و اهل قلعه بعهد
و پیمان اوزبکیه اعتماد نداشتند زیرا که قریب ده هزار کس از اوزبک در مدت محاصره بقتل آمده بودند و با کل اوزبک
خونی شده بودند و مع ذلک از غدر و کید عبدالمومن خان ایمن نبودند بالاخره پیمان را بایمان مغلظه موکد گردانیدند و از جانبین
شرایط عهد و پیمان استحکام یافته درویش محمد خان و مردم او با خانه کوچ و اهل و عیال از دروازه عراق بیرون آمدند
و عبدالمومن خان خود با کل سپاه آراسته در ان روز بمشاهده لشکر قزلباش سوار شده بود چون لشکر قزلباش
مشاهده لشکر و سپه آرائی او کردند دست از جان شسته مستعد رزم و پیکار ایستادند و سیصد نفر تفنگچی قدر انداز
از اصفهان که همراه بودند فتیلهای تفنگ روشن کرده مترصد محاربه بودند از ین طرف اوزبکیه که اکثر برادر و پسر
و اقوام ایشان در ایام محاصره بقتل آمده بودند اراده نمودند که نقض عهد نموده از قزلباش انتقام کشند عبدالمومن خان
با ریش سفیدان کنکاش نموده عقلای این طایفه گفتند که این جماعت بیشتر از هزار نفس اند همگی دل از جان برداشته تا جان
در بدن دارند کارزار مینمایند و معهذا تفنگ اندازان بیهمال اصفهانی درمیان ایشان هستند تا دو سه هزار کس از ما
بقتل نرسد ایشان مقهور نمیگردند و مع ذلک بدنامی نقض پیمان لایق رتبه سلطنت نیست اولی آنست که وفا بعهد و پیمان
نموده متعرض این جماعت نشویم عبدالمومن خان را این رای پسند افتاده اندیشه غدر از دل بیرون کرده کس فرستاده
درویش محمد خان را در سر اسب طلب نموده که ما را کورنش نموده راهی شود و جماعت روملو و تفنگچیان او را از رفتن مانع
آمدند مشارالیه تکیه باقبال بیزوال شاهی کرده با سه چهار نفر از قشون و لشکر جدا شده مقابل عبدالمومن خان رفته
و امرای عبدالمومن خان او را پیش برده کورنش نمودند عبدالمومن خان زبان بتحسین و آفرین برگشوده گفته بود که
نمک ولی نعمت بر تو حلال باد که در عالم اخلاص و نوکری و لوازم مردانگی هیچ تقصیر نکردی اسب سواری درویش محمد
خان را با زین مرصع طلب کرده از یابوهای کوتل خود باو داده بودند درویش محمد خان رخصت یافته در ان روز تا ده فرسخ
طی نموده خود را بحدود سبزوار رسانید و از انجا راه عراق پیش گرفته وقتی که رایات نصرت آیات از گرجستان
معاودت نموده بود بقزوین رسیده بشرف ملازمت اشرف مشرف شده و در ازای ان خدمت ایالت لاهیجان و
امیرالامرائی گیلان باو شفقت شد بعد از آمدن درویش محمد خان عبدالمومن خان اراده تسخیر سبزوار نموده چون

زمستان رسیده بود خود بمشهد مقدس رفت و جمعی از امرای اوزبکیه را بسبزوار فرستاد و محمد مومن سلطان نواده میر
شمس الدین علی سلطان سبزواری که حاکم آن ولایت بود اندک آذوقه از محال قریبه شهر جمع آورده ارک را استحکام
داده بود و چند روز محافظت شهر نمود سبزواریان بقدر قوت و توان بلوازم قلعه داری پرداخته شدند و عبدالمومن
خان از طول مکث خراسان دلگیر گشته روی توجه بجانب بلخ آورده کس نزد امرا فرستاد که در تسخیر سبزوار
کمال اهتمام مرعی دارند چون امرا از رفتن او آگاهی یافته با محمد مومن سلطان طرح صلحی افکنده سبزواریان پیغام دادند
که پادشاه قزلباش درین سال بخراسان نیامد و پادشاه ما که مرد سفاک بی باکیست در مشهد مقدس نشسته مبادا
از اصرار سبزواریان بمخالفت او در غضب شده خود بدین صوب نهضت نماید و آتش بیداد درین ولایت افروزد
اصلح بحال شما آنست که درین سال با ما مدارا کنید و بعد از آمد شد سفرا قرار یافت که تا مدت شش ماه سبزواریان
را مهلت دهند که در سال آینده اگر پادشاه قزلباش بخراسان آید و مملکت خود را محافظت نماید معذور باشند
والا شهر را سپرده بهر کس اراده توقف داشته باشد بعراق رود و مانع نشوند امرای اوزبکیه بمصالحه مذکور بان شرط
راضی شدند که داروغه اوزبک در میان سبزواریان باشد اما در شش ماه مصالحه دخلی در مملکت نداشته بنزل
و ساوری که از مملکت باو دهند قناعت نماید بعد از انقضای وعده اگر لشکر قزلباش آید داروغه اوزبک سر خود
گیرد والا حاکم حال بیرون رفته حاکم اوزبک بحکومت قیام نماید سبزواریان جهة استخلاص خود از تنگنای محاصره راضی بمصالحه
مذکور شدند و از جانبین شرایط عهد و میثاق تاکید یافته موسی میرزا نامی از اعیان داروغه اوزبکیه با پنجاه نفر بشهر آمد
و لشکر اوزبک کوچ کرده از عقب عبدالمومن خان رفتند و در حدود جام باو رسیدند و حقیقت مهم سبزوار بنوعی که گذشت
عرض کردند چنین مسموع شد که عبدالمومن خان زبان اعتراض بامرا دراز کرده بر مصالحه مذکور انکار نمود بالجمله محمد مومن
سلطان منازل جهة سکنی ایشان در یک محله شهر تعیین نموده ساوری با دکاه سرانجام مینمود و یکدو مرتبه بین الجانبین ملاقات
واقع شد ملازمان داروغه در تحصیل ساوری اندک بی اعتدالی برعایا میکردند و میخواستند که آثار تسلط و اقتدار ظاهر
ساخته از هر کس آزرده میشدند تهدید نموده انتظار انقضای موعد میکشیدند و سبزواریان که شیعه فطری بودند در
کوچه و بازار طعن تسنن اوزبکیه نموده جاهلان ایشان تعصب مذهب سب صحابه میکردند اوزبکیه دشنام میدادند
و ایشان نیز توکره و شمشیر برکشیده بی اعتدالانه سلوک میکردند دو سه مرتبه محمد مومن سلطان نزد موسی میرزا پیغام فرستاد
که مردم خود را منع فرماید که در کوچه و بازار تردد نکنند و در مقام آزار و اضرار سبزواری نبوده باشند او در جواب
معذرتها گفته بی اعتدالی را بعوام الناس سبزواری اسناد میکردند القصه سبزواریان از تسلط و بدسلوکی ایشان بتنگ
آمده میانه ایشان بفساد انجامید بهیچ وجه بایکدیگر در نمی آویختند تا آنکه سبزواریان در مقام دفع انجماعت شدند
هجوم نموده موسی میرزا را بدست آورده بی اختیار ساختند و شروع در گرفت و گیر اوزبکیه شد جماعت اوزبک
بپای بسته آمدند که دست و پای زنند چون با هجوم عام نمیتوانستند برآمد بر رضا بقضا داده همگی دستگیر شدند محمد
مومن سلطان ایلچی را بخدمت اشرف عرض نموده موسی میرزا را با گرفتاران بپایه سریر اعلی فرستاد و نواب کامیاب

اشرف این معنی بسکی را از سبزواریان شنیده بودند شد و فرمود که هرگاه میانه شما و ایشان تغییر صورت یابد سبب اورا
عذرخواهی نموده روانه ولایت خود میبایست کرد باجمله موسی میرزا را نوازش فرموده او را بارخصت انصراف
دادند و یکی از قورچیان عظام همراه کردند که در ممالک محروسه علوفه و اقامت بایشان داده باعزاز و احترام روانه
نمایند و قورچی مذکور حسب الحکم اعلی ایشان را بمشهد مقدس برده بحاکم آنجا که در آنوقت خدا نظر بهادر بود سپرده قبض
رسانده بنظر اشرف رسانید اما عبدالمومن خان کینه سبزواریان که بتهمت رفض و غلوی تشیع در دل داشت یعنی
علاوه کینه دیرینه ساخته در سال دیگر چنانچه مرقوم کلک بیان خواهد گشت تلافی کوشیده از ایشان انتقام کشیده
بخذلان دنیا و آخرت گرفتار آمد و عاقبت شامت آن بروزگار او عاید گشت اما عبدالله خان که لشکر بخوارزم
کشیده بود بعد از محاربات که تفصیل آن مناسب سیاق تاریخ احوال ایران نیست بر حاجی محمد خان ظفر یافته او زکیه
اورگنج ابریشم جان و نهب و غارت اموال که نزد ایشان اعز از جانست یا از عدم قدرت علی ای حال با پادشاه
خود طریق بیوفائی مسلوک داشته زیاده سعی و اهتمامی در جنگ نکردند و مغلوب عبدالله خان گشته اکثر طریق
بیوفائی مسلوک داشته و حاجی محمد خان از سپاهی و رعیت آن ولایت مایوس گشته چاره بجز فرار نیافت و بعد طی
الحیل باتفاق عرب محمد سلطان پسر بزرگتر خود و سوینج محمد سلطان پسر کوچک و برندق سلطان پسرزاده اش و باباخان
برادرزاده اش با جمعی پنجاه نفر از ملازمان معتمد خود را بمیان ترکمانان ایل صاین خان که در حدود استرآباد مقام داشته
اند انداخته از آنجا احرام ملازمت بسته روی توجه بپایه سریر اعلی نهاده در هنگامی که موکب همایون در سفر لرستان بود
بدارالسلطنه قزوین رسید نواب کامیاب اشرف از آمدن او خبردار گشته مقرر شد که در قزوین منزل مرغوب
جهة ایشان تعیین نموده حکم شد که نزل و ساوری سرانجام نمایند که چند روزی از رنج راه و مشقت سواری گاه و بیگاه آسوده
استراحت نمایند و مشارالیه چند روزی در قزوین باستراحت پرداخته منتظر ورود موکب همایون بود تا آنکه در روزی
که بندگان اشرف بفیروزی و اقبال بشهر تشریف آوردند اول بدیدن حاجی محمد خان بمنزل او تشریف بردند و با او پدر
فرزندانه ملاقات کردند و پرسشهای دوستانه و نوازشهای مهربانانه بظهور آورده همت خسروانه مصروف آن
داشتند که اگر رضای الهی مقرون باشد یکمرتبه دیگر او را و پور محمد خان را بر سریر سلطنت خوارزم و مرد ممکن سازند و این
استدعا در درگاه الهی درجه قبول یافته بالاخره بمدد و یمن معاونت و امداد این دودمان بملک موروث خود تمکن یافته کامیاب
دولت گشتند چنانچه هر یک در مقام خود رقم زده کلک بیان خواهد شد ذکر توجه موکب شان بجانب لرستان
و بیان قضایائی که در آن سفر میمنت اثر بتقدیر خالق اکبر بوقوع پیوست بر ضمایر فطنت مآثر طالبان حدیث
و اخبار و بزم آرایان محافل سیر و آثار پوشیده نماند که هرچند مقصود از تسوید این اوراق شرح حالات زمان فرخنده نشان
حضرت اعلی است اما بجهة رابطه سخن ذکر مجملی از احوال ولایت لرستان رقمزده کلک بیان میگردد مجملا طایفه کوچک که
در ولایت خرم آباد و خاوه و الشتر و صیمره و هندمیس اقامت دارند از قدیم الایام بتشیع فطری و ولای اهل بیت طیبین
و طاهرین موصوفند و ولایت مذکور بجانب جنوبی عراق واقع شده عرض آن از یکطرف ولایت همدان و قلمرو علیشکر متصل

وطرف دیگر با لکای خورستان پیوسته طول آن از قصبه بروجرد تا حدود بغداد و سایر محال عراق عرب و در زمان سابق
شجاع الدین نامی بر آن ولایت استیلا یافته در میان الوار حاکم و فرمانفرما گشت جماعت الوار حکومت او را پذیرفته
مطیع امر و نهی او شدند و بخانوادهٔ او بر مریدانه سلوک نمودند و اولاد شجاع الدین مذکور را بین الجمهور عباسی می نامند
و ایشان خود را بحضرت عباس بن علی ابن ابی طالب علیه صلوات الله و السلم منسوب ساخته باعتقاد الوار ایشان از اولاد
آنحضرت میشمارند و آنچه بافواه و السنه شنوده شده آنست که یکی از بنابر عباسیان و منتسبان آن خانوادهٔ در
فترهٔ بغداد و استیلای کفرهٔ مغول بلرستان مذکور افتاده جماعت الوار او را در میان خود نگاه داشته از شرائط
صیانت نموده اند و شجاع الدین مذکور از نژاد آن شخص عباسی است که بحسن کردار در میانه الوار بحکومت رسید
و الوار حکومت او را پذیرفته مطیع امر و نهی او شده اند و از آن تاریخ اولاد او در آن ولایت والی و حاکم اند و روایت
دیگر آنست که از اجداد ایشان عباس نامی در زمان سلاطین ماضیه بحکومت آن ولایت آمده بود و اولاد او در آنجا مانده
و بدینجهت ایشان را عباسی میگویند بالجمله علی اختلاف الروایات شاه رستم نامی از آن طبقه در اوان جهانگیری و زمان خروج
و مدهٔ ظهور خاقان سلیمان شأن چنانچه در صحیفه اول در طی احوالات آن سلاطین عالیشان مرقوم گشته بپایه سریر آنحضرت
آمده تربیت و نوازش یافت و حکومت ملک موروث برو مسلم گشته چون طویل اللحیه بود خاقان سلیمان شأن
لحیه او را بدرر و لآلی ترصیع داده بدان هیئت بنظر همایون آنحضرت می آمده و از آن تاریخ اولاد او نسبت بدین خاندان ولایت
نشان بعضی اوقات طریق اطاعت سپرده آثار اخلاص و بندگی بظهور می آوردند و بعضی اوقات عصیان و طغیان ورزیده
دست درازی بحواشی قلمرو علیشکر مینمودند در زمان شاه جنت مکان امیر جهانگیر ولد شاه رستم ماضی بی ادبی از حد
اعتدال در آن وقت امیر الامرا آن سرحد به تنبیه او مامور فرموده بودند و او بر سر امیر جهانگیر مزبور رفته به نیروی دولت
قاهره او را بدست آورده مقتول ساخت و بنوعی در قلع و قمع ایشان کوشیده که خانوادهٔ ایشان بباد غارت و تاراج
رفته دقیقه از دقایق بیحرمتی فرو گذاشت نکرد اولاد شاه رستم و محمدی ببغداد گریخته از سادات رفیع الدرجات بدلا
امیر شاه قاسم که مسکن او بولایت ایشان قریب و صبیه امیر جهانگیر در حبالهٔ او بود از خدمت اشرف التماس عفو از تقصیرات
آن سلسله نمود شاه جنت مکان رقم عفو بر جراید اعمال بازماندگان کشیدند و ایشان استمالت یافته روی بپایه سریر
پادشاهی آوردند شاه جنت مکان الکای لرستان را در میانهٔ هر دو برادر قسمت نمود و ایشان باتفاق یکدیگر بحکومت
ملک موروث قیام مینمودند شاه رستم بر جادهٔ اخلاص مستقیم بود اما محمدی از جهالت و نادانی بشیوهٔ ارباب تمرد و عصیان
سلوک میکرد امیر خان موصلو حاکم همدان حسب الفرمان قضا جریان بر سر او رفته او را گرفته بپایه سریر اعلی فرستاد
مدتها در قلعه الموت محبوس بود در اواخر زمان حیات شاه جنت مکان او را از قلعه بیرون آورده اراده خاطر اشرف آن بود
که روانه ولایت حج نمایند محمدی مذکور توهم بخود راه داده بیرخصت از درگاه معلی فرار نموده بلرستان رفت و از آنجا عریضه
ضراعت آمیز بدرگاه معلی فرستاده اظهار بندگی کرد شاه جنت مکان نیز عذر پذیرفته او را از یاس و سطوت قاهره
اطمینان دادند بعد از ارتحال شاه جنت مکان که رومیه نقض عهد نموده لشکر بولایت عجم میفرستادند اولاد

محمدی مذکور مصلحت وقت عمل نموده با رومیه مدارا کرده حفظ قبایل و عشایر الوار میکردند تا آنکه شاهوردی ولد محمدی
در اواخر زمان نواب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا و اوایل جلوس نواب همایون اعلی شاهی ظل اللهی بوفور رشد
و اهلیت ذاتی حکومت ولایت موروث یافته زیاده از آبا و اجداد شوکت و اقتدار ظاهر ساخت و در سالی که چغال اوغلی
از بغداد لشکر بنهاوند کشیده و در آنجا قلعه ساخت و آتش نهب و غارت در آنولایت افروخت بسیاری از قبایل
و احشامات رعیت قرالوس علم و هماوین بجبال لرستان خود در کشیده پناه باو بردند و اکثر قبایل قرالوس را
در الکای خود جای داده رعیت خود گردانید و برومیه توسل جسته اظهار اطاعت و انقیاد بیگلربیگی بغداد کرده و بار گشتن
بپایه سریر اعلی نموده بعد از آنکه میانه نواب همایون اعلی و رومیه صورت صلح روی نموده سنور سرحد عراق عرب
تعین یافت شاهوردی مذکور که چند سال بخودسری برآمده بود و اطاعت هر دو طرف بر او دشوار بود ابواب مکر
و حیل گشوده هر دو جانب را نگاه میداشت و تاج شاهی و مجوزه رومیه هر دو بر سر مینهاد و تا در سال توشقان ئیل سنه
الف هجری که سال پنجم جلوس عباسی است و دولتیار سیاه منصور بکفران نعمت و بی ادبی و عصیان گرفتار گردید
قهرمان قهر پادشاهی بسیاست او حکم فرموده و بجزای اعمال خود رسیده و دشمنان خانگی و ملوک حواشی مملکت سر از گریبان
عصیان آورده بی ادبیها از ایشان بظهور رسیده بود دیگبک جزای سوء اعمال یافتند شاهوردی مذکور از حضرت اعلی
خایف و هراسان و از امداد رومیان مایوس گشته طوعا و کرها بدستور زمان شاه جنت مکان اظهار اطاعت این دودمان
کرده بپایه سریر اعلی بازگشت نموده حسین بیگ سیلوری پسرخال خود را بخدمت اشرف فرستاده اظهار غلامی و استدعای
عفو تقصیرات کرد نواب کامیاب اعلی بجهة نسبت عباسی که بی ظهور تشیع آن سلسله او را نوازش نموده در مقام تربیت در آمدند
چنانچه در طی وقایع این سال تحریر خواهد یافت و او را لقب ارجمند خانی و مصاهرت دودمان سلسله علیه صفویه سرافراز فرمود
صبیه او را در سلک پردگیان سرادق سلطنت انتظام دادند و شاهوردی خان مذکور بوسیله این نسبت علیه در افتخار بایوان
کیوان سوده لوای عظمت و اقتدار مرتفع ساخت زیاده از آبا و اجداد در حکومت آنولایت اقتدار و استیلا یافت و رعایای
قرالوس را بمحنان در لرستان نگاه داشته بتصرف حکام قزلباش نداد و گاهی محقر پیشکشی بپایه سریر اعلی میفرستاد
نواب همایون اعلی شاهی بجهة تربیت که او را فرموده بودند اغماض عین فرموده در مقام استرداد آنها نمیشدند و چون او بخودسری
برآمده در شیوه عصیان و بلندپروازی نشو و نما یافته بود در طریق حیل و تزویر سلوک مینمود در قصبه خبث باطن او بر ضمیر منیر اشرف
که آینه اخلاص نماست ظاهر و هویدا گشت و باحکام قلمرو علیشکر بدسلوکی آغاز نهاده دست درازی بروجرد و آنحدود مینمود
و نواب اعلی برفق و مدارا میگذرانیدند تا آنکه درین سال عبدالمومن خان ولد عبدالله خان اوزبک بخراسان آمده قلعه
نیشابور را محاصره نموده بود و موکب همایون بعزیمت سفر خراسان مصمم گشته اندیشه کارسازی آن یساق داشتند و الغورلو
سلطان بیات بجهت جمعیت لشکر و سامان یساق بقصبه بروجرد آمده بود و هنوز لشکریان بر سر او جمع نشده بودند
شاهوردی علی الغفله لشکر بر سر او کشیده باو بجنگ پیش آمد و الغورلو سلطان که درین دو سه سال از نواب
کامیاب اعلی اندیشیده در مقام معارضه او در نمی آمد از مشاهده اینحال سراسیمه گشته یارای پیش رفتن داشت و نه

از غیرت بای بش کشیدن بعضی از غازیان بیات را که حاضر بود جمع آورده قرار داد که یکی از ریش سفیدان را استقبال
او فرستاده از سبب آمدن سؤال کرده او را از این حرکت شنیع که عاقبتی وخیم دارد منع نماید هنوز این معنی بفعل نیامده
بود که طلیعه لشکر الوار نمایان شده اغورلو سلطان بالضرورت پیش رفت اما در محاربه زیاده دلیری مینمود و اتباع
شاهوردیخان از اطراف بملاحظه و محابا جنگ در پیوسته لشکر الوار که اضعاف لشکر بیات بودند آثار غلبه
ظاهر ساخته و لشکر بیات را مغلوب ساخته اغورلو سلطان پای ثبات استوار داشته جنگ مردانه کرده درجه شهادت
یافت و مردم بیات متفرق و پراکنده گشته روی باوطان خود آوردند و شاهوردیخان اگرچه غالب آمد مغلوب
سپاه واهمه گشته بفکر عاقبت کار خود افتاده و از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشته بخرم آباد رفت و در ساعت
حسین بیک پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده بعذرهای نامعقول زبان گشاد اما چون خبر کشته شدن اغورلو
سلطان و جسارت شاهوردیخان بمسامع جلال رسید نایره غضب شاهانه التهاب یافته اندیشه سفر خراسان از ضمیر
بیرون کرده تنبیه و تادیب او بر ذمت همت لازم ساخته انرا بر دفع صولت سپاه اوزبک راجح دانسته و انچه موحش
آن عزم لایق را عایق گشته بجهت تنبیه شاهوردیخان از سر ضیا بور گذشته و بدرویش محمد خان خانجه سبق
ذکر یافت منشور اقبال فرستادند که خود را در معرض تلف در نیاورده بهر کار و کار بر و تنگ شود طرح صلح افکنده خود را
بعراق اندازد و با فوجی از عساکر فیروزی مآثر که در رکاب نصرت انتساب حاضر بودند بپای از خرم آباد که مسکن او بود
فرار نموده بجانب صیمره رفت بعضی از امرای لرستان و سرخیلان قبایل از و تخلف نموده بموکب همایون پیوستند و قلعه
خرم آباد بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده الکای مذکور بمهدیقلی خان شاملو عنایت شده قلعه را باو سپردند
و از انجا عنان اقبال بجانب صیمره انعطاف داده در عین اشتداد گرما و قلب سرطان که ماهی حوت بر تابه فلک
بریان میشده در صیمره که گرمسیر لرستان و محل قشلاق الوارات نزول اجلال نمودند شاهوردی از صیمره فرار نموده
بکورکوه که در مابین لرستان و سرحد بغداد واقعست رفت که از انجا غرتیه نماید میر قصر خانه سدل که از امرای لرستان
و صاحب دو هزار خانه بود از وی تخلف نموده باردوی همایون پیوست و چون در صیمره رفتن شاهوردیخان بکورکوه مسموع
گشت و از صیمره تا انجا بیست فرسخ مسافت بود رای جهان آرا بدان متعلق گشت که بر سر او ایلغار نموده او را بدست آورند
یا بالکلیه از لرستان اخراج نمایند اردوی معلی و اغرق همایون را در صیمره گذاشته سپاهی با فوجی از غازیان بهرام صولت
ایلغار نموده آن مسافت بعید را که تمام کوهستان شیب و فراز است در یکشبانه روز طی فرموده چون بپای
کورکوه رسیدند نظم رهی چون ره عشق در پیش آمد • کثیر المخاطر خطیر العواقب • فرازش چو قدر کشش بلند و نشیبش
ز خشم نکوتر بچندین مراتب • در انجا مشخص شد که شاهوردی خود را بزمین الکای ومیه انداخته چون داخل الکای
رومیان شدن خلاف شرایط صلح بود قدم کشیده داشته باردوی گردون شکوه مراجعت فرمودند و قورچیان
عظام و یساولان تعین شدند که الوسات و احشامات قوالوس را کوچانیده بقلمرو علیشکر برند که در مکان اصلی خود بر عقبی
حکام قزلباش قیام نمایند سلطان حسین ولد شاه رستم که از بیم شاهوردی فرار نموده در میانه کلهر بسر میبرد

روی ارادت بدرگاه شاه جهان پناه آورده منظور نظر شفقت شاهانه گردیده وایالت کردستان سوی خرم آباد و توابع به مهدیقلی خان شفقت شده بود با سایر محال بسلطان حسین مذکور عنایت شد و درویش سفیدان الوار بعنایات شاهانه مستمال گردیده بملازمت سلطان حسین مامور شدند و ایشان بالطوع تا موازی یکصد هزار گوسفند پیشکش سرکار همایون اعلی و ارکان دولت قاهره نمودند عنایت خسروانه گوسفندان مذکور را بعساکر منصوره تقسیم نموده از انجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده قرارداد خاطر همایون آن بود که داخل دار السلطنه قزوین شده از در خیرین جهة دفع شر عبد المومن خان و استخلاص محصوران قلعه نیشابور بجانب خراسان در حرکت آیند چون در یزد جرد نزول اجلال واقع شد اخبار خراسان و آمدن درویش محمد خان و بدست دادن نیشابور بطریق مصالحه والتجای حاجی محمد خان پادشاه خوارزم بپایه سریر خلافت مصیر چنانچه گذشت رسیده آن اراده موقوف ماند و از انجا بمیانه ایل بیات نزول فرموده ایشان را جهة تقصیری که در جنگ شاه ویردی خان نموده بودند مواخذه نموده در معرض ریغو و خطاب و عتاب در آوردند حسب الالتماس شاهقلی سلطان برادر اغورلو سلطان که بجای برادر حاکم الجماعت شده بود ترحمان قرار یافت که موازی سه هزار اسب کره ایقر و مادیان بیاتی را که در میانه قزلباش کمال شهرة دارد و سه هزار تومان زر نقد بالطوع والرغبه برسبیل پیشکش و ترحمان بدیوان اعلی دادند و از انجا بجانب دار السلطنه قزوین توجه فرموده در ساعت سعد داخل شهر شدند و نور محمد خان که در سفر لرستان مرافقت موکب همایون اختیار نموده بود درین وقت در حینی که حضرت اعلی بملاقات حاجی محمد خان تشریف برده بودند او نیز آمده بتوره و آیین سلاطین چنگیزی ملازم وار در خدمت حاجی محمد خان بپای ادب ایستاد و بعد از استجازه پیش آمده کورنش کرد و حاجی محمد خان با او رسم معانقه بجای آورد بالجمله حضرت اعلی چندگاه در دار السلطنه قزوین توقف فرموده مجالس پادشاهانه آراسته با سلاطین مذکور صحبت بی تکلفانه میداشتند و هر گاه حاجی محمد خان را طلب میفرمودند استدعای حضور اشرف نواب سکندر شان نیز نموده هر دو در یک مسند نشسته باهمدیگر صحبت میداشتند و نواب اشرف اکثر اوقات در کمال بی تکلفی و کوچک دلی لوازم خدمت و میزبانی بپرداخت و مجالست آن دو پادشاه عالیجاه در یک مسند که در ازمنه سابقه کمتر اتفاق افتاده بود از نوادر روزگار است القصه حضرت اعلی بعد از شرایط مهمانداری بانجام ضروریات و مایحتاج سلاطین اشاره فرموده در فصل پاییز متوجه سیر صفاهان جنت نشان گشته نور محمد خان را همیشه انیس مجلس خاص و رفیق بزم اختصاص بود همراه بردند و جهة تالیف قلب حاجی محمد خان و عرب محمد سلطان پسر او را نیز مصحوب خویش گردانیدند اما چون مشار الیه از اهلیت و بی تکلیفیها که ذات اشرف همایون را مرغوبیت بهره نداشت با وصحبت مخصوصانه کمتر اتفاق می افتاد مجملا زمستان را دران بلده فردوس نشان بعشرت و شادکامی گذرانیده در اواخر حوت روی توجه بمقر سلطنت آوردند دیگر باره دار السلطنه قزوین از قدوم همایون زیب و زینت یافت

ذکر دفع طایفه ملاحده که درین سال روی داد

از وقایع اینسال قتل درویش خسرو قزوینی و چند نفر از مریدان اوست که بالحاد اشتهار یافته بودند بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه درویش خسرو از مردم فرومایه محله درب کوشک قزوین بود که آبا و اجدادش بکسب چاه کنی و قومشی مشغولی داشته اند

و مشار الیه ترک صنعت پدران نموده بکسوت قلندری و درویشی در آمد و مدتها سیاحت نموده با جماعت نقطویان
آمیزش کرده و در آن کیش استظهاری بهم رسانیده بتوسعه مشرب اشتهار یافت و بقزوین آمده در گوشه
مسجدی محل اقامت انداخت جمعی درویشان گرد او مجتمع شدند و او دکان معرفت گشوده در آن معامله گرم
بازار گشت علما و محلتیان بر اطوار او انکار نموده از مسجد نشستن منع نمودند رفته رفته اطوار او بعرض شاه جنت مکان
رسید نواب جنت مکانی او را طلب داشته از احوال او استفسار فرمودند شرایع اسلام و قواعد مذهب حق امامیه
را در نظر آنحضرت القا نموده آنچه باو اسناد میکردند منکر میشد چون خلاف شرعی ازو مشاهده نشد امر فرمودند که
در مسجد مسکن نسازد و گوشه خردان عوام را گمراه ننماید بعد ازین واقعه مشار الیه جهت دفع مظنه بخدمت علما تردد آغاز
نهاده فقه می آموخت و در روزهای جمعه بمسجد جامع میرفت و دیگر کسی را با او کاری نبود بعد از رحلت شاه جنت مکان
بدستور مسجدی که در جنب خانه اش بود نشیمن ساخته سفره توکل گسترده جمعی بی دولتان و هرزه کاران ترک و تاجیک
نزد او تردد آغاز نهادند تا زمان جلوس همایون حضرت اعلی چند سال در آن مسجد روزگار گذرانیده اسباب معیشت او
و درویشان او که در خدمت او بودند بی تعب و تشویش مهیا و آماده میشد و آن مسجد مجمع او را بر نمی تافت در آن حوالی
تکیه بنیاد کرده شروع در عمارت کرد و مردم آن محله از ترک و تاجیک او را مدد کرده تکیه و باغچه در غایت نزهت
و خرمی ترتیب داده بدانجا نقل نمود و همه روزه الوان اطعمه در مطبخ او طبخ میشد حضرت اعلی که اکثر اوقات در کوچه و محلات
سیر فرموده با طبقات خلایق آشنائی میکردند بسر وقت درویش رسیده با او صحبت داشتند و گاه گاه تکیه اش
تشریف حضور ارزانی میداشتند و بجهت آنکه عقیده او را فهمیده بر اطوار او آشنا گردند با او سخنان ارباب سلوک
میفرمودند شیوه حق شناسی خود را بروش نقطویان بنظر او جلوه میدادند و از غایت ملاحظه و احتیاط سر رشته
دکانداری و زهد فروشی را از دست نداده حرفی که خلاف شرع باشد متلفظ نمیشد اما جمعی درویشان که در تکیه او
راه داشتند خصوصا استاد یوسف ترکش دوز و درویش کوچک قلندر دعویهای بزرگ کرده سخنان بلند
میگفتند و بی ملاحظه و محابا اظهار عقیده فاسده درویش خسرو با آنحضرت میکردند و الحاد آن شقی بی اشتباه در آیینه خاطر اشرف
عالیجاه پرتو ظهور انداخته دفع آن جماعت جهت اجرای رسوم شرع انور بر ذمت همت پادشاه شریعت پرور لازم شد در
وقتی که متوجه سفر لرستان بود بگرفتن درویش خسرو و اتباع او امر کردند جماعت ناجی بیوک بدان خدمت نامزد گشته همه را
در قید سلاسل کشیدند العیاذ بالله چون درین سال منجمان القا نموده که اکثر کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر انعدام
شخصی جلیل القدر از منسوبات آفتاب که مخصوص سلاطین است میکند و محتملست که در بلاد ایران باشد و از آنچه طالع همایون را
استخراج نموده بودند که تربیع نحسین در خانه طالع واقع شده و صاحب طالع در حضیض وبال است مولانا جلال الدین محمد منجم
یزدی که درین فن شریف سرآمد زمان و در استدلالات احکام نجومی مقدم اقرانست آن نحوست را بدین تدبیر دفع نموده فرمودند
که حضرت اعلی در آن دو سه روز که معظم تاثیر قران و تربیع نحسین است خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده شخصی از مجرمان را که
قتل برو واجب شده باشد بپادشاهی منسوب سازند و در آن دو سه روز سپاهی و رعیت مطیع فرمان او باشند که

ما صدق امر پادشاهی ازو بفعل آید بعد از سه روز مجرم را شحنه بخش اگر قربان و جلاد حادثه دوران سپارند که بقتلش پردازد
همگنان این رای اصابت شمرده قرعه اختیار بنام استاد یوسف ترکش دوز افتاد که در شیوه الحاد از رفقای پیشترک
منبهاد از زمره ملاحده و اتباع درویش خسرو او را بار دو آورده حضرت اعلی خود را از سلطنت و پادشاهی خلع فرموده
اسم پادشاهی برو اطلاق فرمودند تاج شاهی بر سرش نهاده اثواب فاخره در و پوشیدند و در روز کوچ بر اسپ [illegible]
با زین و لگام مرصع سوار کرده اعلام پادشاهی را بر سرش افراختند و جمیع امرا و مقربان و اهل خدمت با قشون و لشکر
بآیین مقرر در ملازمتش کمر بسته بمنزل میرسانیدند در دیوان خانه فرود آورده اطعمه و اشربه میکشیدند و شب
قورچیان عظام و عساکر منصوره بکشک قیام مینمودند و آن بیچاره عاقبت کار خود فهمیده سه روزه را بفراغ گذرانید
آری سلطنت گر همه یک روز بود مغتنم است ، و حضرت اعلی در آن سه روز با دو سه نفر جلودار خدمتکار یکه سوار
گردیده اصلا بتمشیت امور سلطنت نپرداختند مولانا یوسفی در سر سواری جناب مولانا جلال الدین منجم را طلب نموده با او گفت
که ای حضرت ملا چون ما کمر بسته یکی از ظرفا با جناب مولانا خوش طبعی نموده که یکی از آثار و علامات پادشاهی اجرا
حکم است و تا غایت هیچ حکمی ازین پادشاه مصنوع صادر نگشته چون شما را ساعی قتل خود میدانند اگر پیشتر از آنکه او بقتل
میرسد بقتل شما فرمان دهد بجهت تحقیق امر پادشاه ناگزیر است که بامضا رسد شما را درین دو سه روز احتیاط آن لازم است
جناب مولانا را اضطراب عظیم دست داده در آن سه روز بتفرقه خاطر گذرانید حکیم رکنا کاشی درین باب قطعه گفته بود مرقوم گشت
نظم شها تویی که در اسلام تیغ خونخوارت * هزار ملحد چون یوسفی مسلمان کرد * فتاد در دلم از یوسفی و سلطنتش * دو بیت
قطعه مثالی که شرح شوان کرد * جهانیان همه رفتند پیش او بسجود * دمی که حکم تو اش پادشاه ایران کرد * نکرد سجده
آدم بحکم حق شیطان * ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد * و فی الواقع جناب مولانا بسیار شیطان صفت واقع
شده بود کلام شیاطین الانس بر و صادق و از قیافه و ترکیبش شیطنت ظاهر بود مجملا مولانا یوسفی بعد از سه روز از لباس
مستعار حیات عریان گشته از تخت بر تخته افتاد بعد از واقعه مذکور حضرت اعلی مجددا بر مسند فرماندهی جلوس فرموده
باعتقاد ظاهر بینان عالم صورت اثر و بال بدین تدبیر مندفع گردید اما در نظر خلوت گزینان عالم معنی و آگاه دلان
علوم باطن جلوه ظهور داشت که رافع این گونه و بال جز اقبال شهریار بیهمال نیست * کسی را که ایزد بود یاورش * همیشه
درخشان بود اخترش * درویش کوچک قلندر که همیشه دعویهای بزرگ کردی تریاک بلندی انداخته سر بخرقه فرو برده
بکارسازی حق دلگفته بود که رقم ما در دوره دیگر پایم * رفت و رفت و رفت و اینست که رفت * و بعد از معاودت از سفر
لرستان درویش خسرو را حاضر ساخته علما را جمع کرده بتفحص حال او پرداختند از غایت دنیاداری پای از جاده
شریعت بیرون ننهاده بهیچ امر خلاف شرعی اعتراف نکرد و ظاهرا جز آنکه خمهای شراب در تکیه اش یافت شده بود
او میگفت که من اطلاع ندارم و از این قسم دیگر چیزی بر او ثابت نشد اما الحادی بودن او از غایت اشتهار محتاج باثبات
نبود در محکمه باطن مبارک اشرف درجه ثبوت یافته بود بجهت ترویج شریعت غرا حکم بقتلش فرموده او را از چهار شتر تحلق
آویختند در تمام شهر قزوین گردانیدند دیگر از آن طایفه مولانا سلیمان طبیب ساوجی بود که اعلم الاطبا بوده نواب اشرف

مهم او را باصلاح علما حواله کردند علمای ظاهر شرع را ملاحظه فرموده تجویز قتل او نکردند اما بجهة دغدغهٔ اضلال جاهلان حبس مخلّد قرار
داده چند روزی محبوس بود تا آنکه بندگان اشرف حکم قتل او فرموده بیاران ملحق گردید دیگری از کبار آن طایفه میر سید
احمد کاشی است که بسیاری از نادانان تیره روزگار را در تیه ضلالت انداخته بود پادشاه صفوت نژاد پاک اعتقاد
در نزهت آباد کاشان او را بدست مبارک خود بشمشیر زده دو پاره عدل کردند در میان کتب او رسالها که در علم
نقطه نوشته شده بود ظاهر شد و آن طایفه بمذهب حکما عالم را قدیم شمرده اصلا اعتقاد بحشر اجساد و قیامت
ندارند و مکافات حسن و قبح اعمال را در عافیت و مذلت دنیا قرار داده بهشت و دوزخ هم از آن قسم اند نعوذ بالله این
اعتقادات فاسده درویش کمال صفاهانی را با سه چهار نفر مرید در راه خراسان بعدم فرستادند از دار استهبانات
فارس نیز چند نفر که اعلم این طبقهٔ گمراه بودند آورده بیاران مضله ملحق ساختند و همچنین هر کس مظنهٔ الحاد بود و اتقا
نرفت از اتراک نیز بوداق بیک ولد علی استاجلو که تابع این طبقه و مرید درویش خسرو بود بقتل رسید و درین
مراتب ظاهر شد که در ممالک محروسه این طبقه بسیار شده بودند و در اضلال خلایق میکوشیده اند و از دارالدین دیار
هند مسموع شد که شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک که از ارباب فضل و استعداد ولایت هند بود و در ملازمت
پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه تقرب و اعتبار تمام یافته بود این مذهب داشت و پادشاه را
بکلمات واهیه وسیع المشرب ساخته از جادهٔ شریعت منحرف ساخته بود و منشوری که باسم میر سید احمد کاشی انشا نموده
فرستاده بود در میان رسالهای او ظاهر شد دلالت بر معنی مینمود العلم عند الله و هو عالم بحقایق الامور میر شریف
آملی که شاعر تازه گوی شیرین کلام است از اکابر این طایفه بود و بعد از وقوع این حالات از استراباد فرار نموده بهند رفت
القصه از سیاست این جماعه اگر کسی ازین طبقه بود از دیار بیرون رفت یا در گوشهٔ خمول خزیده خود را بی نام و نشان
ساخت و در ایران شیوهٔ تناسخ منسوخ گشت ذکر وقایع مشروحهٔ خراسان از سوانح این سال محاربهٔ سلطان علی
خلیفه و امرای قزلباش است با تیم سلطان و خود اوزبک در ارغند و ترشیز خراسان بر عالمیان این معنی سمت ظهور دارد
که شیوهٔ شعار طوایف قزلباش که نسبت بخاندان قدس نشان صفویه سالک طریق ارادت و حسن اعتقاد اند است که هر چند
از جانب پادشاه و ولی نعمت بی عنایتی مشاهده نموده مورد قهر و سخط مرشد کامل گردند طالبان طریق ارشاد و صوفیان
پاک اعتقاد در راه طلب و منهج قویم اخلاص از آن نقص [illegible] گذشته موجب تزکیهٔ نفس و پاکی طینت شمرند و مضمون این مقال
که • گر کردم سرم بر خنجر از تو • سرت گردم مگر دانم سر از تو • بر هزار گونه الم و ایذا صابر بوده روی از درگاه مرشد
کامل بر نتابند تا آلایش آن نقص را بعرق خجالت و زلال از یاد خدمت پاک گردانیده خود را آماده توجه و التفات
ظاهر و باطن گردانند سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفهٔ ترکمان و سلطان علی خلیفه ولد فولاد خلیفهٔ شاملو با نسبت خلافت
و خلیفه زادگی و حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان بمجرد اندک بی توجهی که از سوء اعمال ایشان بظهور آمد روی
ازین آستان برتافته بخیال باطل و ارادهٔ تباه بطرف رستم میرزا ابن سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا میل نموده بقندهار
رفتند که او را بخراسان آورده بوسیلهٔ او رایت خودکامی برافرازند چون بیراهه رفته بودند مطلب خود در پا نکشیدند

چون قبل ازین ایمایی شده بود که در حقایق حالات اولاد سلطان حسین میرزا و وقایع سیستان از ابتدا تا انتها
داستانی علیحده باید که تسوید یابد بنابر وعده سابقه مناسب چنان نمود که نخست از احوال ایشان بنا بر اتصال
سررشته سخن در سلک تحریر کشیده شروع در بیان مآرب ما امر نماید لهذا کلک سخن پرداز تحریر وقایع احوال را
آغاز نموده شرح حالات اولاد سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و حکومت ایشان در قندهار و زمین داور از زمان
ارتحال والد غفران مآل تا زمان قرات خراسان و رفتن ایشان بجانب هندوستان و مآل کار ایشان
و وقایع محال سیستان بر ضمیر منیر واقفان سیر و طالبان اخبار مستور نماند که سلطان حسین میرزا در زمان شاه
جنت مکان حسب الفرمان قضا جریان والی ولایت قندهار و زمین داور و گرمسیرات تا کنار آب هیرمند مدتها
گشته در آن ملک بیمن تربیت عم والاجناب کامران و کامیاب دولت بود و در زمان سلطنت اسمعیل میرزا
چنانچه اشارتی بدان رفته جهان فانی را بدرود کرده از پنج پسر والاگهر یادگار ماند محمد حسین میرزا که در زمان
شاه جنت مکان با همشیره اش بخدمت اشرف آمده بود و اسمعیل میرزا در روز قتل شاهزادگان او را بعالم آخرت
فرستاد چنانچه در قضایای زمان جلوس او گذشت و مظفر حسین میرزا و ابو سعید میرزا و رستم میرزا و سنجر میرزا
بعد از فوت سلطان حسین میرزا اسمعیل میرزا را چون همت بر دفع شاهزادگان صفوی نژاد مقصور بود همانا بدستور
سایر شاهزادگان بقتل ایشان نیز حکم فرموده بود چه هر گاه از قساوت قلب نسبت ببرادران و برادرزادگان گرامی
که اقرب بیت شیر داشتند این عمل پیش آورد به بنی اعمام خود محل اشتباه نیست بالجمله چون اسمعیل میرزا بعالم آخرت
شتافت پیش از آنکه قتل ایشان در قندهار وقوع یابد قرا نام شخصی از ایل کور رجای از ملازمان سلطان حسین میرزا
که در اردوی معلی بود بسرعت برق و باد از قزوین بقندهار آمده خبر فوت اسمعیل میرزا رسانیده میرزایان مذکور از
غرقاب فنا بساحل نجات آمدند چون نواب سکندر شأن بر مسند سلطنت و فرمانروایی ایران جلوس فرمودند قندهار
را بمظفر حسین میرزا که پسر بزرگتر بود تفویض فرموده زمین داور و گرمسیرات کنار هیرمند را برستم میرزا دادند و مقرر
فرمودند که ابو سعید میرزا و سنجر میرزا نیز که برادران مادری رستم میرزا بودند در زمین داور با او همراه بوده باشند
و حمزه بیگ ذوالقدر مشهور بکور حمزه را که وکیل سلطان حسین میرزا بود همراه محمد حسین میرزا باردوی معلی آمده بود بدستور
وکیل و لله میرزایان نمودند و او را با احکام شفقت آمیز شاهانه و خلع فاخره پادشاهانه بقندهار فرستادند حمزه
بیگ مذکور بموجب حکم همایون رستم میرزا را با برادران کوچک بزمین داور فرستاده از جانب خود لله و وکیل
جهة ایشان تعیین نمود مظفر حسین میرزا را در قندهار نگاه داشته بامر حکومت و رتق و فتق مهمات مملکت پرداخت و صاحب
اختیار مطلق گشته هر دو سرکار را بنوعی ضبط و نسق نموده بود که میرزایان را از حکومت غیر نامی نبود و خیال تجاوز
زیادتی در خاطر هیچکدام خطور نمینمود و مطیع و منقاد اوامر و نواهی او بودند چون ملک محمود که از نژاد والیان قدیم
سیستان بود و سلسله نسبش بصفاریه می پیوندد بعد از فوت اسمعیل میرزا که ولایت مذکور از امرای قزلباش
خالی بود چنانچه در صحیفه اول این دفتر رقم تحریر یافته باغوای و تحریک ملکان و میران سیستان دم از استقلال زده

طالب حکومت سیستان شد و با جعفر سلطان افشار که از جانب نواب سکندرشان حاکم سیستان شده بود جنگ کرده ظفر یافت
و در حکومت آن ملک مستقل گردید هر چند این معنی نزد عقلا مستبعد مینمود که ملکی که چندین سال در تصرف طوایف
قزلباش قرار گرفته باشد شخصی بر تقدیر وراثت بی آنکه بشمول نظر عاطفت پادشاهی گردد اراده حکومت و ریاست آن
نماید ولیکن آن مرد بلندهمت بزور بازوی احسان کوچک و بزرگ ولایت سیستان را بنوعی مطیع و منقاد نمود که از هیچ
گوشه آن ملک وسیع بانگ مخالفی بلند نشد و چون پرتو این خبر بر ضمیر انور نواب سکندرشان تافت بنا بر آنکه
در مقام احیای خانوادهای قدیم بودند و دیگر مصلحتهای ملکی منشور ایالت سیستان بسعی محمد خان ترکمان بنام او فرستادند
اما چون آوازه حکومت او بقندهار رسید و هنوز منشور حکومت از درگاه معلی نرسیده بود عرق حمیت حمزه بیگ
بحرکت درآمده میرزایان نیز چون حکومتگاه عم خود بدیع الزمان میرزا را در تصرف ملوک که همیشه شیوه ملازمت
مسلوک میداشتند نتوانستند دید لشکر قندهار و توابع را جمع نموده با گروه انبوه متوجه سیستان شد و چون قصبه کهنه
سیستان که در دو فرسخی جزیره پشت زره که محل اقامت ملک محمود و ملکزادگان و امرای سیستان بود نزول
نموده مشاهده استحکام جزایر و کثرت شجعان ولایت نیمروز کردند حمزه بیگ بنا بر سبق آشنایی که فیمابین او و ملک
غیاث الدین محمد عم ملک محمود بود مراسلات مشعر بر اصلاح جانبین و طلب مشار الیه و دفع مناقشه فیمابین در قلم
آورده باردوی ملک غیاث الدین محمد فرستاد ملک غیاث الدین محمد بی تامل بخدمت میرزایان شتافته بعد از
قیل و قال بسیار بدین قرار یافت که مظفر حسین میرزا مخدره که در سراپرده عزت ملک محمود پرورش یافته بود
بحباله نکاح آورده دختر حمزه بیگ را ملک جلال الدین پسر ملک محمود در سلک ازدواج کشد و سیستان را بملک محمود
مسلم داشته مراجعت نمایند که او نیز در ازای آن همیشه نسبت بمیرزایان طریقه موافقت و متابعت مسلوک دارد و ملک محمود
بصوابدید عم خود عمل نموده فیمابین امر مصاهرت وقوع یافت و مظفر حسین میرزا مسرور و شادمان از سیستان بجانب
قندهار مراجعت نمود اما این معنی موجب کلفت رستم میرزا از برادر شده چه قرارداد خاطر او چنان بود که چون الکای
رستم میرزا نسبت بالکای برادر بسیار محقر است و وفا بمعاش او و برادران نمیکند سیستان داخل الکای او شود و
بخلاف قرارداد او سیستان نیز فی الحقیقه ضمیمه قندهار شد مجملا اسباب کلفت میانه برادران آماده گردیده درین اثنا جمعی
از اویماقات قزلباش و اکراد بر مزاج مظفر حسین میرزا راه یافته قصد حمزه بیگ نمودند و چون جناب میرزا از زیادتی
اقتدار و استقلال حمزه بیگ و بی دخلی خود به تنگ آمده بود سخنان آن جماعت را بسمع رضا اصغا نموده تجویز قتل او کرد
حمزه بیگ باین معنی متشعر گردیده از قندهار خود را بزمین داور رسانید و رستم میرزا را برداشته متوجه قندهار شد
از آنجانب مظفر حسین میرزا با لشکر آراسته از قندهار بعزم جنگ استقبال برادر نموده و در کنار رود ارغنداب
از توابع قندهار میانه ایشان جنگ عظیم بوقوع پیوسته در اثنای محاربه جمعی از لشکریان مظفر حسین میرزا که با حمزه بیگ
متفق بودند از حمله دلیرانه مردم رستم میرزا روی از جنگ تافته بصوب فرار شتافتند از نتیجه تزلزل باحوال سپاه
مظفر حسین میرزا که اضعاف مضاعف لشکر زمین داور بود راه یافته از حملات متواتر آن فوج قلیل شکست بر ایشان

افتاده بجانب قندهار مراجعت نمودند رستم میرزا و حمزه بیک بظاهر شهر آمده دروازه‌ها مسدود و لشکر کار حرب ساختند
جمعی از ریش سفیدان و یاقات قزلباش در مقام دفع کلفت رستم میرزا و حمزه بیک در آمده غبار وحشت
که میانه ایشان ارتفاع یافته بود باب عهود و مواثیق فرو نشانیدند و فیمابین صورت معاهده و پیمان بمیان آمد
و رستم میرزا طوعاً و کرهاً رضا بمصالحه مذکور داده بالکای خود باز گشت و حمزه بیک بشهر رفته بدستور سابق
بامر وکالت میرزا و دارایی قندهار مشغول شد تا سه سال من حیث الاستقلال بامور ملک و مال و خدم و حشم جناب
میرزا اشتغال داشت دیگر باره جمعی از جهال قزلباش و مفسدان قندهار در خفیه بخدمت میرزا راه آشنائی یافته
قاصد قتل حمزه بیک شدند و حمزه بیک نیز پوشیده و پنهان کس بطلب رستم میرزا فرستاد و رستم میرزا سحر
صبحی داخل شهر شد جمیع امرا و مردم قندهار باتفاق حمزه بیک بخدمتش شتافتند و عروس حکومت قندهار را در نظر او
جلوه دادند بصوابدید ایشان حکومت قندهار بجناب رستم میرزا تعلق گرفت محمد بیک بیات را که داماد حمزه بیک
و ریش سفید طبقه بیات بود بلله‌گی مظفر حسین میرزا تعیین نموده میرزا را بجانب قلعه قلات که در میان هزاره جات
قندهار و بمتانت و استحکام از قلاع مشهوره آن ولایت است فرستادند و حاصل قلات و هزاره جات را بجهة معیشت میرزا تعیین
نموده قرار دادند که در آن قلعه ساکن بوده بفراغت و عافیت روزگار گذرانند اما پانصد نفر از مردم بیات همواره موکل
میرزا بودند چون شش ماه بدین و تیره گذشت فیمابین میرزا و محمد بیک مذکور رابطه کلی بهم رسید و طایفه بیات سر بر خط فرمان
برداری میرزا نهادند و رای ایشان برین قرار گرفت که قلعه قلات را بدویست کس از بیات سپرده با سیصد نفر رفیق طریق
سیستان ساخته از راه بیابان کوچ بر کوچ عازم سیستان شوند و بدین عزیمت در حرکت آمده بعد از طی مسافت بحوالی سیستان
رسیدند ملک محمود از توجه جناب میرزا آگاه گشته مراسم استقبال بجا آورده و بشرایط میزبانی و لوازم خدمتکاری
پرداخته چند روز اسباب عیش و عشرت سرانجام یافته طوی لایق بظهور پیوست و مخدره ملک را که قبل از آن بحباله میرزا درآمده
بود بحرم سرای میرزا فرستاد و مدت شش ماه فیمابین میرزا و ملک محمود التیام و خصوصیت بود بالاخره جمعی از میران سیستان
که همواره فتنه اندوز و خواهان فساد و آشوب بودند مزاج میرزا را منحرف ساخته روزی بوسیله شکار از منزل ملک سوار
شده بجزیره پشت زره بقلعه تاغرون که محل توطن عظمای میران سیستان که حساد ملک بودند رفته در عرض یکهفته تمامی
میران و اعیان پشت زره و داهر و دو سر خلات احشامات سیستان بر سر ایشان جمعیت نموده در فکر قتل و غارت و نهب
ملوک سیستان شدند و در آن اوان ملک محمود در موضع اسلک که در کنار هیرمند واقعست توطن داشت و اولاد ملک
غیاث الدین عم او و ملک محمود و ملک شاه حسین با او بودند ملک جلال الدین برادر او در قلعه فتح که یکی از قلاع سیستان است
استقامت داشت و ملک ناصر الدین عم دیگر ملک با فرزندان خود که اشجعان ولایت نیمروز بودند در قلعه جادرنگ که در
چهار فرسخی محل توطن ملک است جای داشتند میران سیستان بمیرزا عرض کردند که اول دفع ملک ناصر الدین و اولاد او اهم و انسب
و بصلاح اقرب است جناب میرزا که متلون مزاج و گوش سخن نیوش داشت باتفاق ملازمان و عساکر سیستان و جمعی از
قزلباش که از فراه و الخه و دیگر بکومک میرزا آمده بودند متوجه قلعه جادرنگ شدند و یکماه قلعه مذکور را محاصره نمودند و در آن مدت

ملک محمود که در حین قتل میرزا کسی بر سر او نمانده بود با دادن زر و سلاح و اسب و یراق لشکر بسیار فراهم آورده
بعزیمه کومک اقوام خود متوجه قلعه جادرنک شده و ملک جلال الدین پسر خود و ملک محمود و ملک شاه حسین را
با جمعی از اقوام پیشتر فرستاده خود با لشکر انبوه متعاقب در حرکت آمده چاشت روز پنجشنبه دهم صفر سنه تسعین
و تسعمایه بپای قلعه رسیده فیمابین جنگ در پیوست آخر روز مذکور اتباع جناب میرزا از شر او آویزه دست باز
داشته با میرزا بجانب جنگل و جزیره مراجعت نمودند ملک محمود بظفر و نصرت اختصاص یافت بعد ازانکه
جمعی از سادات و صلحا و خیراندیشان آن دیار را بخدمت میرزا فرستاده معذرت با خویشیهای طرفین خواسته
استدعا نمود که بساط خصومت را در نوردیده بی شایبه دغدغه و دهشت بملاقات یکدیگر مسرور گردند جناب میرزا
حسب الاستدعا متوجه منزل و مقام او گردید بعد از چند روز بجشن و عیش و عشرت پرداخته شد ملک محمود یکی از
مردم معتبر سیستان را برسم رسالت نزد حمزه بیک فرستاده او را از طرز سلوک و معاشی که پسندیده خاطر میرزا نبود
منع نموده از آنجانب نیز کسان آمده فیمابین میرزا و حمزه بیک دیگر باره معاهده و پیمان پدید آمد و جمعی از ریش سفیدان
قزلباش از قندهار باستدعای آمدن میرزا بسیستان آمده رضاجوی خاطر الجناب گشته ملک محمود سه هزار کس
از جنود سیستان با جمعی از اقوام همراه کرده میرزا را روانه قندهار کرده رستم میرزا که از صوابدید حمزه بیک تجاوز
نمیتوانست کرد ملاحظه جانب برادر بزرگتر و مصلحت اندیشی ریش سفیدان کرده بجانب زمین داور رفت و جناب
مظفر حسین میرزا بقندهار رسیده مردم سیستان رخصت انصراف یافته چون شش ماه از بودن میرزا در قندهار گذشت
از اقتدار حمزه بیک و عدم استقلال خود دلتنگ آمده محمد بیک بیات را نوید وکالت و جانشینی حمزه بیک داده بقتل او
ترغیب نمود مشارالیه بفرموده جناب میرزا حمزه بیک را بقتل آورده تکیه بر مسند وکالت زده استقلال کلی در امور ملکی
و مالی بهم رسانید و رستم میرزا بواسطه قتل حمزه بیک بمجادله برادر دلیر شده لشکری فراهم آورده بر سر قندهار رفت و بظاهر
شهر رسیده در دروازه ماشور نزول نمود تا مدت دو ماه فیمابین همه روزه جنگ و جدال وقوع می یافت و چون ملک محمود ازین
قضیه آگاه گشت باعانت و امداد سه هزار کس بسرکردگی ملک غیب پسر عم خود را از سیستان بکومک قندهار فرستاد
روزی که لشکر سیستان بقندهار رسیده لشکر قندهار نیز از قلعه بیرون آمده بین الفریقین جنگ عظیم بوقوع پیوست چنانچه
مردم سیستان اسب رستم میرزا را به تیر زده میرزا در میان صف پیاده بجنگ مشغول شد و از بامداد تا شام صفیر تیر
پیام اجل بگوش رساند و برق سنان و شمشیر خرمن عمر صغیر و کبیر میسوخت آخر الامر میرزا چون ملاحظه نمود
که لشکر قندهار بکومک سیستانیان قوت و قدرت بیشتر دارند دست از ستیز باز داشته بی نیل مقصود بزمین داور
مراجعت نمودند و مدتی محمد بیک صاحب اختیار ملکی و مالی بوده نهایت استقلال داشت چنانچه میرزا نیز از اختیار او
ملول شده و چون قدرت بر دفع او نیافت باز قرار رفتن سیستان تجویز داده با چند نفر از خواص ملازمان عازم سیستان
شده محمد بیک بضبط مملکت قیام نموده احدی را مدخل نمیداد چون جناب میرزا بسیستان رسیده بقاعده معهود ملک
محمود در مقام خدمتکاری درآمده شرط مهمانداری بجای آورده دقیقه از دقایق خدمت نامرعی نگذاشت بمال و الکا

نیز مضایقه نداشت عاقبت فتنه‌جویان سیستان دیگرباره تحریک ماده فساد نموده میرزا را بدفع عظما ملوک اغوا نموده
و ابواب خصومت و نزاع مفتوح ساخته شدند و جناب میرزا از تلون مزاج درین امور بی‌اختیار بود باز بمیان مردم
پشت زده رفته بالجماعت بدستور جمعیت نموده بر سر همان قلعه که دفعه اول رفته بودند رفته شدند و ملک محمود و
خویش ملک جلال‌الدین و اقوام خود را بکوه مکه مردم قلعه فرستاده و اتباع میرزا بعزم جنگ استقبال ایشان
کرده در قریه ده علی بن الغز نقیص محاربه صعب روی داد اول روز شکست بر لشکر ملک افتاده خانهای آنموضع را حصار
خود کرده بحفظ حال خود مشغول گشتند تا نزدیک شام آنروز ملک محمود با لشکر بسیار رسیده سایه وصول بر معرکه
انداخت و ملک ناصرالدین عم ملک نیز با پسران خود و دو یکهزار مرد جلادت شعار بامداد او از قلعه جاورنک معرکه
جنگ حاضر شده لشکر میرزا و میران سیستان را در میان گرفتند و حرب عظیم در پیوسته قریب صد کس از لشکر
ملک و تا یکهزار کس از تبعه میران سیستان بقتل رسید بالاخره میران از ستیزه و آویز نستوه آمده میرزا را در جنگ‌گاه گذاشته
خود را بکوههای سخت و جنگلهای صعب المسالک کشیده بهزیمت رفتند و ملک محمود در اثنای جنگ بخدمت میرزا کس
فرستاده که اهل عناد که همیشه تحریک ماده فساد نموده بودند منهزم شده شما صاحب سر دولت گرامی‌اید با همان عهد و
وفاایم که بسته‌ایم دوست اگر بساط خصومت و نزاع در نوردید سایه وصول بمنزل دوستان اندازند بجال
انجاح لا تعد و نمایند میرزا از کرده خجل و از یه رزن منفعل بساط محاربه در نوردیده با ملازمان خاصه روی بمیان لشکر
آورده ملک در مقام دوستی و اخلاص درآمد باتفاق آن شب بوثاق ملک آمد جناب میرزا بحجله جلیله خود
نزول فرموده دو ماه دیگر در سیستان بود تا آنکه محمد بیک چاپت جمیع اعیان قزلباش و اکابر قندهار را که بالطبع خواهان
میرزا بودند بعذرخواهی فرستاده طالب آمدن میرزا گشت و جناب میرزا عذر پذیرفته عازم رفتن شد اسباب
بیرون صیغه ملک سرانجام نموده مع کوچ روانه شد و جناب ملک از مال و اسباب آنچه دسترس داشت ایثار نموده چندان
تکلف و مردمی نمود که میرزا در مقام خجلت درآمده تمامی اقوام و لشکریان خود همراه نمود که تا قندهار ملازم رکاب
عالی باشند و از آنجانب محمد بیک چاپت شمشیر گردن آویخته تا حوالی گرمسیر استقبال نمود و جناب میرزا بدولت و اقبال
باردیگر بقندهار رسیده در حکومتگاه والد بزرگوار تمکن یافت و اگرچه محمد بیک در استرضای خاطر میرزا کوشیده جمال
رضاجویی بتقدیم میرسانید و جناب میرزا آسوده حال بعیش و فراغت و بیکاره صحبت مشغول بود اما در امر حکومت زیاده
مدخلی نداشت و همواره دفع محمد بیک را پیش نهاد همت ساخته در اندیشه قتل او بود تا آنکه بعضی از اعیان قزلباش را
درین امر با خود متفق ساخته در هنگام فرصت او را از میان برداشته در امور ملک و مال استقلال یافت اما رستم میرزا
چون از معاملات قندهار مأیوس شد چندگاه در زمین داور بسر برده غبار ملالی که بواسطه یکجهتی مظفر حسین میرزا از
ملک سیستان در صفحه خاطر داشت بالا گرفته همواره مترصد وقت و منتهز فرصت میبود تا آنکه تسلط اوزبکیه چنانچه در
قضایای جلوس سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رقم پذیر کلک ظهور شده بر اکثر بلاد خراسان واقع شد
و ساحت آن دیار لگدکوب حوادث گشته و اهل فراه که قریب بدارالسلطنت هراتست از ممر تاخت پی در پی اوزبک

تنگ آمدند و طایفه افشار که در فراه میبودند از ضبط مملکت و دفع شر اوزبکیه عاجز آمده یکان خان حاکم ایشان بجهة حفظ
مال و صیانت عیال و اموال بصلاح و صوابدید آقایان افشار کس بطلب رستم میرزا فرستاده استدعای قدوم
او نمود و میرزا که از هرج و مرج احوال خراسان و توجه حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعراق و تزلزل احوال امرای قزلباش
آگاه گشته بود این معنی را مغتنم شمرده بی تامل عزیمت فراه نمود و چون داخل فراه شد یکان خان که مرد ترک ساده دل بود
بقدوم او استبشار نمود و طایفه افشار که مردم متشرع میان بسته بخدمت میرزا روز دیگر یکان خان را گرفته بعد از دو روز
بقتل آورده و جمع عظما و طایفه افشار را مواخذه و مصادره نمود و آنچه در سرکار ایشان یافت تصرف نموده اکثر جماعت [illegible]
از او رمیده شدند اما بجهة استیلای اوزبکیه و دفع شر ایشان دست در فتراک او زده بجز اطاعت و متابعت چاره [illegible]
در این اثنا جماعت اوزبکیه رو بان طرف آورده چند مرتبه فیمابین محاربات وی واقع شد و در یکی از حروب با سیصد نفر
از شجعان قزلباش مرتکب جنگ یکهزار نفر اوزبک و بهادران نامی که از سمرقند بعزم محاربه امرای قزلباش بیرون
آمده بودند شده فتح و فیروزی قرین حال او شد از مردم صحیح القول استماع شده که میرزای مذکور در آن جنگ خود مباشر
حرب گشته انواع مردانگی در آن روز از او بظهور رسید و در آن معرکه هشتصد نفر اوزبکیه بقتل آمده بقیه السیف راه انهزام
پیمودند القصه چندانی که میرزا در فراه بسر برده جمعی از مغضوبان حضرت اعلی شاهی ظل الهی و از [illegible]
قزلباش که معظم ایشان سلیمان خلیفه شاملو بود از خراسان نزد او جمع آمده عروس ملک خراسان را در نظر او جلوه داده
تسخیر آن ولایت اغوا مینمودند و ملک محمود که سوء مزاج رستم میرزا نسبت بخود فهمیده بود از آمدن سلیمان خلیفه
بفراه و جمعیت قزلباش و قدرت و استقلال او متوهم شده از مسکن خود بمحکمه که بحجب و راست مشهور است رفته
باجتماع عموم [illegible] ولایت نیمروز مشغول شد تا موازی ده هزار مرد بر سر او مجتمع شدند و مدت هفت ماه در آنجا
بود تا آنکه در آن محکمه از عفونت هوا میانه مردم او وبائی عظیم واقع شده بدین سبب اکثر مردم او متفرق شده باوطان
خود رفته رستم میرزا را هوس حکومت سیستان در خاطر رسوخ یافت و ملک عبدالله فراهی که نسبت قومی با ملوک سیستان
داشت و در خدمت میرزا کمال تقرب یافته بود متعهد شد که بسیستان آمده جمعی از اقوام ملک محمود را که از
از ملک رو گردان ساخته با میرزا ملحق سازد ملک ظریف پسر ملک ناصرالدین عم ملک محمود که از خرد بی بهره و از
عقل شکسته بود و مع هذا خود را صاحب داعیه میدانست از وعده های جمیل رستم میرزا فریب خورده با ملک محمود
در مقام عذر در آمد در اثنای وبا بجهت تغیر آب و هوا ملک را بقلعه جادزنگ که محل نزل او بود تکلیف کرده بلکه
جهة استرضای خاطر او قبول این معنی نمود اما ملک جلال الدین پسر مشار الیه و اقوام او را از صدق مقال عاری یافته
باین معنی همداستان نشده بجانب قلعه فتح رفته شد ملک محمود ملک علی برادرزاده خود و ملک شاه حسین [illegible]
بقلعه جادزنگ بمهمانی اقوام رفت و در اوایل فصل بهار بسیر باغ و گلزار مشغول شده بودند که رستم میرزا بسعایت ملک
ملک ظریف مذکور و بعضی از ملازمان معتبر ملک محمود با لشکریان خود از افشار و غیر ذلک که از محال خراسان بر سر او
جمع شده بودند از فراه بایلغار بسیستان آمده بیکبارگی قلعه جادزنگ رسید ملک ظریف که با کمال نادانی با اقوام

در مقام فریب بود و ملک را در لباس مهربانی مهمانی برده بود از رستم میرزا هراسان گشته از غدغه خود دشمان شده با مردم
خود در فکر قلعه داری شد و ملک محمود که بعض پسران و اقوام و خویشان نیک اندیش عمل نموده از جواب غفلت سر باز آمد
مجملا رستم میرزا قلعه جاورنگ را محاصره نموده ملک ظریف و برادران بر خلاف قرار داد تا شانزده روز بمجادله و قلعه
داری مشغول بودند رستم میرزا سلیمان خلیفه ترکمان را بقلعه مذکور برسالت فرستاده ملک عبدالله فراهی نیز همراه آمده
ملک ظریف را مرتبه بعد اخری فریب داده او با برادران و زد دیگر بی آنکه با ملک محمود مشاوره نمایند بخدمت میرزا
شتافته شده و ملک محمود چون حال بدین منوال دید دروازه های قلعه را بملک محمود و ملک علی سپرده ملک شاه حسین را
با خود رفیق ساخته بخدمت رستم میرزا شتافت و میرزا خبر وصول ملک شنیده ظاهرا بکمال ملایمت و همواری کرده
در تعظیم و تبجیل او دقیقه نامرعی نگذاشت و بجهة اطمینان خاطر او با ملک ظریف و برادران که با او خصومت ورزیده در مقام
غدر در آمده بودند بی التفاتی آغاز نهاده و همان روز با قشون و لشکر آراسته سوار شده داخل قلعه شدند ملک محمود
ابواب دمی مفتوح ساخته بشرایط خدمت و میزبانی پرداخت اما جمعی از جهلا و نادانان قزلباش که بدستان باده غفلت
و غرور و با خیال میرزا هم صحبت بودند در وقت شرب شراب و عیش مستی با میرزا قرار دادند که ملک را با چند نفر از ملک
زادگان که لذت حکمرانی سیستان ماقبه بدآموز خودسری شده اند معهذا با لطف حسین میرزا دم از موالات می زنند
از میان برداشته با سرانجام تمام بر آن ولایت هم اختصاص کشند و میرزا بصوابدید ایشان عمل نموده در روز دوم ملک محمود را
با ملک ناصر الدین و ملک ظریف و سایر ملوک و ابنای ایشان گرفته مقید ساخت بعد از چند روز ملک ناصر الدین و ملک ظریف
و برادران و اکثر ملک زادگان را بقتل آورد اما ملک محمود را با یکدو نفر از اقوام در بند داشت و جمعی را بر سر قلعه فتح که
ملک جلال الدین پسر ملک محمود در آنجا اقامت داشت فرستاد تا آنکه شبی ملک شاه حسین زنجیر خود و برادر خود ملک علی را
شکسته از حبس فرار نمودند از اتفاقات حسنه جمعی از سیستانیان که بطلب ایشان بالخوالی آمده بودند پیوسته قدم در جزایر
سیستان نهاده از آنجا بمیان فرقه زرهی رسیدند و رستم میرزا چون وحشی صفتان سیستان را که بدانه مردمی و احسان رام
نمی بایست کرد از خود رمانیده بود قریب ده هزار کس بر سر ایشان جمعیت نمودند و یکی از اقوام را با هزار کس بکومک ملک
جلال الدین ولد ارجمند ملک محمود بقلعه فتح فرستادند جمعی از ملازمان رستم میرزا را که بمحاصره آن قلعه مشغول داشتند
بعد از جنگ و جدال سخت ماقبه فرار نمودند و ملک جلال الدین میان اقوام خود و لشکر زره در آمده باتفاق یکدیگر آهنگ
محاربه رستم میرزا نمودند چون این خبر برستم میرزا رسید بقتل ملک محمود فرمان داده آن سعادتمند نیکو اخلاق را از میان
برداشت روز دیگر ملک جلال الدین و ملک سیستان با لشکر زره رسیده میرزا تاب مقاومت نداشته از آب هیرمند
گذشته بجانب سرایان رفت که از آنجا بزمین داور رود لشکر سیستان از عقب مشار الیه از آب گذشته در حوالی
زره با او رسیده میرزا چون قرب وصول لشکر سیستان مشاهده نمود بالضروره عنان از رخش نجده فماپیچ حرب درست
و بعد از محاربه بسیار از کثرت مردم سیستان شکست بر لشکر میرزا افتاده بجانب سرایان رفتند سیستانیان تعاقب
نموده روز دیگر باز در سرایان جنگ واقع شد این دفعه نیز شکست ماقبه میرزا شکسته و بدحال بجانب زمین داور نهضت نمود

و ملک جلال الدین و باقی ملوک بی منازعه اقوام که بجهت اشتراک حکومت با و داشتند بحکومت سیستان مشغول شدند
و رستم میرزا را چون حکومت سیستان تمشیت نیافت و اکثر مردم خراسان که بر سر او جمع آمده او را بتسخیر خراسان
ترغیب مینمودند جواهر ذاتی و همت والای پادشاهی و داعیه فرمانروائی در او نیافته از و مایوس شده اکثر
از و جدا شدند و میرزا فی الجمله خفیف گشته او را در نظرها وقعی نماند و لشکر اوزبک نیز مکرر تاخت قلعه
زمین داور آمدند و از جانب مظفر حسین میرزا باو کوکی رسید قلعه را بجمعی سپرده بجانب قلاة و هزارجات رفت
در قلاة شش ماه توقف نموده غازیان بیات که در قلات بودند در حینی که میرزا بشکار رفته بود اراده نمودند که قلعه را تصرف
کنند والده میرزا واقف شده ابواب دخول قلعه را مسدود ساخته با خواجه سرایان و عمله بیوتات نگاهداری قلعه نمودن درین
اثنا یکی از جرام مکان تفنگی بجانب آن ضعیفه شیردل انداخته بزخم آن تفنگ والده ماجده میرزا بعالم بقا پیوست در خلال
اینحال و اثنای جنگ و جدال میرزا از شکار رسیده اکثر طبقه بیات را که سر از جیب عصیان و بی ادبی برآورده بودند تیغ
انتقام گذرانیده اما نظر بمآل حال خود انداخته چون تفرقه و پراکندگی در میان لشکر او راه یافته کسی جان بر سر نداشت
و اوضاع روزگار را در آن ولایت بر حسب دلخواه مشاهده نمینمود و از جانب مظفر حسین میرزا نیز دغدغه کلی داشت و نیز
بودن اوزبکیه در خراسان راه عراق را مسدود یافته از جانب طوایف قزلباش هم دیگر مقصور نبود بالضرورت عزیمت
دیار هندوستان نموده بعد از وصول اردو یار بعز ملازمت پادشاه کامکار والاجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فایز گشت
و آن پادشاه والاجاه مقدم او را گرامی داشته در اول حال صوبه ملتان را بجاگیر او داد و منظور انظار عواطف آنحضرت و عالمیان
گردیده هر چند گاه بحکومت ولایتی از ممالک هندوستان منصوب میگشت و بجهت جذب قلوب مظفر حسین میرزا و اتباع او
و بدست آوردن زمین داور و قندهار آن پادشاه خرده پرور دانش نشان چندان مردمی و احسان نسبت برستم میرزا بظهور
آورد که مظفر حسین میرزا نیز مایل رفتن هندوستان شد زیرا که امرای اوزبکیه که در خراسان بودند خصوصاً دین محمد
سلطان و باقی سلطان اولاد جانی بیک سلطان همشیره زاده عبدالله خان والی توران را که بحکم یرلیغ بحکومت و تسخیر آن الکا مامور
بودند ساخت آن دیار را لگدکوب حوادث ساخته مکرر لشکر با جده و قندهار و سیستان فرستاده میانه ایشان و
مظفر حسین میرزا محاربات قوی بظهور پیوست و در اکثر معارک طایفه قزلباش ظفر یافته چون اوزبکیه منهزم میشدند
مع ذلک هیچ وقت حواشی مملکت از نهب و غارت آن طایفه خالی نبود و فراغت و آسایش از آن مردم دوری گزیده و اکثر
علما و اعیان قزلباش و ملازمان معتمد کار آمدنی سلطان حسین میرزا در آن معارک که بتجربه پیوست مقتول شدند پژمردگی
تمام بچمن دولت ایشان راه یافته بود و از جانب حضرت اعلی شاهی ظل الهی که در عراق تشریف داشتند مددی
بایشان متصور نبود مظفر حسین میرزا نیز صلاح حال خود در رفتن هندوستان دیده مفری جز آن نیافت اگرچه بعد از رستم
عبدالله خان والی توران ایلچی با تحف و هدایا نزد مظفر حسین میرزا فرستاده استمالت نامه در قلم آورد که هر چند میان اوزبک
و قزلباش عداوت تورانیان با ایرانیان رسم قدیم است اما آن سلاله کرام از جانب ما ایمن باشد که ما را با او جز محبت
و دوستی امری در خاطر نیست و خیال رفتن هندوستان را از دل بیرون کرده با خاطر جمع در قندهار ساکن باشد

دشمن پدر را بتصرف جغتای نپسندد چون مکرر فیمابین لشکر قندهار و اوزبکیه محاربات واقع شده خونها ریخته شده بود
مظفر حسین میرزا آن تخشار را حمل بر خدعه و فریب نموده اعتماد بر اوزبکیه نکرد و توهم بر مزاج میرزا غالب گردید
ترکان سع و اکر طبیعت قندهار که بهمت ایشان بسودای تماشای هند و جمعیت زر مصروف بود بالکلیه طبع شریف
میرزا را از مملکت داری و ضبط مملکت قندهار ملول و متنفر ساخته ممالک هندوستان را پناه آرامش و آسایش خود
ساخته شده و قراییک کوکه جای که نوکر قدیم سلطان حسین میرزا بود و قبل از آن از مظفر حسین میرزا گریخته بجانب هند
رفته رتبه امارت و منصب دو هشت بیگی گری یافته بود از خدمت پادشاه عالیجاه فرمانروای هندوستان تعهد نموده بود
که میرزا را بخدمت آورده ولایت قندهار را بتصرف منصوبان آن پادشاه والاجاه دهد بقندهار آمده شروع در وسوسه
کرده جناب میرزا را بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده در لباس نیکخواهی و حلال نمکی والده میرزا را با جمعی که در مزاج میرزا
راه یافته بودند با خود متفق ساخته مجلا دمدمه و افسون گریهای او مزید علت شده رفتن هندوستان در خاطر ایشان
رسوخ یافت در اول حال والده و پسر کلان خود را فرستاده بالاخره خود نیز بعد از تکرار مراسله و عهد و پیمان عزیمت
هندوستان نموده پادشاه والاجاه حکومت قندهار را بشاهی بیکخان کابلی حاکم بنگش که از امرای بزرگ آن دولت بود
و منصب پنجهزاری داشت و در آن وقت در حوالی ملتان بود نامزد نموده بود چون مشار الیه خبر یافت که قرابیک مهم قندهار را
بحسب دلخواه پرداخته و طبع میرزا را بجانب هند مایل ساخته با ده هزار نفر از لشکر خود و امرا تابین ایلغار نموده بقندهار
آمد و از جانب پادشاه تواضعات بیش از پیش نسبت بمیرزا نموده وعدهای جمیل داد جناب میرزا با اتباع خود از قلعه بیرون
آمده شاهی بیکخان و لشکر جغتای بتاریخ سنه الف من الهجره داخل قندهار شدند و جمیع چیزها را با خود برداشته جناب
میرزا و اتباع چون خیمه و خرگاه بیرون زده لشکر قزلباش را بنظر درآورد با وجود آنکه از تاریخ فوت سلطان حسین میرزا
تا آن غایت که قریب دوازده سال بود و انواع فتور بحال سپاه راه یافته و امرا و مردم کارآمدنی بسیار کم شده بود آراده و
آراسته و لشکر بیشمار پیراسته دیده همان لحظه از کرده پشیمان گشته متاسف گردید و بر او بغایت دشوار نمود که دل از اولکای
دلگشا که رشک تبت و خطا و مسقط الراس و محل نشو و نمای او بود برداشته از مرتبه سلطنت و حکمرانی بملازمت و نوکری
یکبار تنزل نماید چون کار از دست و تیر از شصت بیرون رفته بود پشیمانی سود نداشت بفکر دور و اندیشه باطل اساس
مهمانی و خلعتهای فاخر و تکلفات و از جهت شاهی بیکخان و امرای جغتای سرانجام داده کس فرستاده استدعا نمود که بیرون
آمده یکروز مهمان باشند که بعضی سخنان ضروری در مواجهه گفته شود از خفت رای و نقصان خرد با خود اندیشیده بود
که چون شاهی بیکخان بیرون آید او را عذرخواهی نموده بهر نوع تواند خود را بقلعه انداخته در حصول مقصود سعی نماید او خود مرد
کهنه سپاهی کاردان بود و مهمی را که بآسانی ساخته بود در عقده دشواری نینداخت و دیگر سخن میرزا التفات ننموده عذر آن
خواست که چون در ساعت نیک داخل قلعه شده ایم بیرون آمدن مناسب نیست الحرف و حکایت ضروری داشته باشند
بمراسله و مکاتبه گفت و شنود شود میرزا را یاس تام دست داده بکام و ناکام دل از حکومت قندهار برداشته بعد از
تکلفات و ارسال هدایا که از جانب [illegible] آمد کوچ کرده با گروه انبوه روانه هندوستان شد و چون بخدمت پادشاه رسید

منظور نظر عاطفت و اشفاق گشته بخطاب فرزندی و جاگیرهای عالی ارجمندی یافته و او نیز پیشکشهای پادشاهانه کشید
جواهر نفیسه و مرصع آلات آنچه داشت بر طبق عرض و اخلاص نهاد اما اوضاع هندوستان و گلچینی از آن بوستان
میرزا را خوش نیامد و هیچ چیز خرسند نبود بالآخره میانه او و پادشاه طرح بدنشست و لوازم خدمت و
کورنش و دستور شهزادگان بتقدیم نمیرسانید رفته رفته دست از جاگیر باز داشته اکراه خاطر او بر پادشاه
ظاهر گردیده موجب غبار خاطر آن خسرو عالیشان گشته در مقام استخفاف او درآمده و روز بروز آثار کدورت
نمایان تر میگشت و چند سال مدتی به تیره گذرانیده همیشه آرزوی آمدن ایران و ملازمت عتبه عالیه شاهنشاه صفوی
نشان داشت و گاهی اراده حج بیت الله الحرام مینمود رخصت بآن نیافت تا آنکه اعراض نفسانی برو غلبه کرده رو بستر
ناتوانی نهاد و بتاریخ سنه ثمان و الف دعوت حق را اجابت نموده باجل طبیعی فوت شد و از و سه پسر در هندوستان
ماند سلطان حیدر میرزا و اسمعیل میرزا و بهرام میرزا اما رستم میرزا چون بنیاد اربود بار و زرگار ساخته شیوه ملازمت
و نوکری پیش گرفت و با خانخانان ولد بیرام خان ترکمان که از امرای قزلباش بود وصلت و آمیزش کرده هر چند گاه
بمعاونت او بحکومت ولایتی منصوب میگشت و بعد از ارتحال اکبر پادشاه جلوس سلیم شاه پسر او بهمان دستور معزز
و مکرم گردیده و برادر کوچک او ابوسعید میرزا در سنه خمس و الف بجوار رحمت ایزدی پیوسته در آخر همان سال سنجر
میرزا نیز فوت شد و مراد میرزا نام پسری که داماد خانخانانست با دو سه پسر دیگر دارد الیوم که سنه هجری بخمس
و عشرین الف رسیده رستم میرزا و پسران او و پسران مظفر حسین میرزا با چند نفر از فرزندان ذکور و اناث در
ولایت هند اند و تحقیق حال و تعیش احوال ایشان بعد ازین مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست اما احوال سیستان
و ملک جلال الدین آنکه بعد از رفتن رستم میرزا از ضعف او ازبکیه بدان ولایت بعرض شبیر اشبیر شده اکثر اوقات میانه
اوزبکیه و مردم سیستان محاربه بود و از ملکان اقوام او خصوصا ملک شاه حسین چند گاه خود را در آن ولایت حفظ نموده
قلعه و مکان خود را قایم کرده بودند و اوزبکیه بعضی از آن مملکت را متصرف شده در مقام تسخیر قلعه او درآمدند و او بعد از
بذل جهد و کوشش تمام خانه کوچ و مردم خود را در قلعه گذاشته از راه کرمان عزیمت درگاه سدره نشان شاهی
نموده در دار السلطنه اصفهان بعزم ملازمت فایز گشته در مجالس خاص محرم حریم بزم اختصاص گردید خیالچه در قضایای
انسال نوشته شده نواب کامیاب همایون ما و مصاحبانه سلوک مینمود و چون ایامی چند در خدمت اشرف بسر برده بهوس
رفتن سیستان و دیدن فرزندان نموده رخصت انصراف یافت و چون بسیستان رسید و اولاد جانی بیک سلطان که
از جانب عبدالله خان بایالت سیستان و تسخیر ولایت نیمروز بعد مامور بودند اقتدار تمام یافته بودند ملک جلال الدین
مقاومت با ایشان در حیز قوت و قدرت خود ندیده تا توجه نواب کامیاب شاهی ظل الله بخراسان صبر نتوانست نمود
فرزندان خود را برداشته بقندهار رفت و چندگاه در آنجا توقف نموده عزیمت سفر هند و ملازمت اکبر پادشاه
داشت که طنطنه کوس صدای رایات نصرت آیات حضرت اعلی در خراسان بلند آوازه گشت و چون ممالک خراسان
بحیطه تسخیر درآمده دار السلطنه هرات مضرب سرادقات اقبال شد مشارالیه از قندهار آمده در هرات بشرف

ملازمت اشرف رسیده بمرتبه بلند ایالت و لقب ارجمند خانی سربلندی یافته ولایت سیستان با و تفویض یافت
و الی غایة در آن مملکت بکامرانی مشغول است راقم حروف تفصیل قضایای مذکوره را بنوعی که تحریر پیوست از راویان
ثقه خصوصاً ملک شاه حسین عمزاده ملک جلال الدین مذکور که الیوم در سلک ملازمان در رکاب اقدس منسلکست
و بزیور قابلیت و استعداد آراسته و رسایل منظوم و منثور از لآلی بحر طبیعت پیراسته است استماع نموده العهدة علی الراوی

ذکر محاربه که در ارغند ترشیز میانه امرای قزلباش و تلیم سلطان اوزبک و برادران او وقوع یافت و انهزام قزلباشیه

معرکه آرای مضمار قصه پردازی یعنی خامه مشکین طراز تسوید صحیفه را کردانیده بود که بعضی از امرای خراسان
خصوصاً سلیمان خلیفه ترکمان و سلطان علی خلیفه شاملو که حسب الفرمان قضا جریان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مورد مؤاخذه
و مصادره گردیده از پرتو توجهات شاهی و ورود عنایات شاهنشاهی مهجور مانده بودند چون شنیدند که رستم میرزا با مظفر
حسین میرزا برادر بزرگ محاربه نموده بر و ظفر یافته در قندهار لوای سلطنت افراخته جرائد اخلاص و اعتقاد خود را بدست بی
آذرمی آتش ساخته روی از مرشد کامل تافته بجانب او میل نموده بطرف قندهار و زمین داور رفتند و از اعیان قزلباش
تمسل اسلام بیک شاملو و از هر طبقه مردم خراسان که از آشوب و فتنه اوزبکان آیینه احوالشان غبار اختلال پذیرفته بود از
رفتن ایشان میانه برادران صلحی روی نموده قندهار بدستور سابق بمظفر حسین میرزا تعلق گرفته رستم میرزا بجز زمین داور
ولایتی در تصرف نداشت امرای مذکوره راه دار السلطنت خراسان و آمدن آن ولایت رغبت مینمودند تا آنکه او باستدعای
جماعت افشار بفراه آمده از آنجا عزیمت سیستان نموده مهمات او در آن ولایت بیجا نحوه در فوق در طی احوال او و برادرانش
مشروحاً تحریر یافته مشیت نپذیرفت و پهلو از آمدن خراسان نیز خالی کرده آن جماعت ازو مایوس شدند بالآخره سلیمان
خلیفه مشارالیه و استمالت نامها ازو باسم امرا و اعیان خراسان و غیره گرفته هر یک را تفویض ولایتی مخصوص گردانیده روی
توجه بخراسان آورد و سلیمان خلیفه بولایت تون و جنابد که الکای قدیمی او بود رفته سلطان علی خلیفه بدستور تعاین رفت و از
ملازمان قدیم ایشان و طبقه قزلباشیه که در خراسان مانده بودند جمعی کثیر بر سر ایشان جمع شده هر یک قشون آراسته
ترتیب دادند مصطفی خان را که حسب الفرمان همایون اعلی حاکم طبس بود طلب نموده باراده تسخیر و تصرف بعضی محال خراسان
که تا غایت اوزبکیه تصرف تام در آن نموده قلاع آنها در تصرف اهالی و اعیان آنجا بود از مقام خود حرکت کرده بترشیز
آمدند و در آنجا از امرا و اعیان شاملو و استاجلو و ترکمان و قاجار و اتباع و اولاد قباد خان و غیرهم تا موازی چهار هزار
کس جمعیت نموده از اهالی خراسان نیز که دولتخواه قزلباش بودند جمعی بمعاونت ایشان کمر بسته بودند تلیم سلطان و برادران
او که حسب الامر عبدالله خان در خراسان بودند دفع و رفع آن جماعت را وجهه همت ساخته از میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات
نیز استمداد نموده با گروه انبوه بر سر قزلباش آمدند قزلباشیه بآنخیال با یکدیگر خالی از نفاق نبودند بر سر الکا و مملکتی
که طایفه اوزبکیه گرگ آسا دندان طمع بر آن تیز کرده در کمین آن نشسته بودند با یکدیگر گفت و گو نمودند القصه چون از
آمدن اوزبکیه واقف شدند و عدد لشکریان تلیم سلطان از یاده از دو هزار نشان نمیدادند یکدل محاربه نهاده
روی توجه بطرف جنود اوزبک آوردند و در ارغند ترشیز تلاقی فریقین روی داده از جانبین صف سپاه آراسته گردید

که بهادران اوزبکیه دلیرانه قدم بمعرکه کارزار نهاده آتش حرب را مشتعل ساختند و چرخچیان لشکر قزلباش تاب
صدمات اوزبکیه نیاورده لشکر دست چپ در عین محاربه و گیرودار بودند که لشکر دست راست شکست خورده راه
انهزام پیمودند مردم دست چپ که از انهزام مردم دست راست خبردار شدند ایشان نیز پای ثبات و قرار
شده مجملا فرصت جنگ و مدافعه نیافته راه انهزام پیش گرفتند سلیمان خلیفه که سردار لشکر بود چون مرد قوی جثه
ثقیل البدن بود در عین اضطرار فرار در کنار معرکه از اسب افتاده بدست اوزبکیه درآمده بقتل رسید و سلطان
علی خلیفه سلامت بقاین رسید اما از خوف اوزبکیه در آنجا قرار نتوانست گرفت چون آغرق او در ولایت طبس بود
برخاست که با معدودی از قاین بطبس رود در راه جمعی جنود اوزبکیه باو رسیده میان الجانبین محاربه بروی نمود و سلطان
علی خلیفه مغلوب گشته در آن واقعه بقتل رسیده شاه بوداق سلطان ترکمان که یکی از احضار آن معرکه بود از جنگ گاه
بیرون آمده در هیچ محل توقف ننموده از راه طبس بدار العباده یزد آمده چون در خراسان مخالفی چند از و بظهور آمده بود
و از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خایف بود در آنجا توقف نتوانست نمود و بعزیمت آنکه بمیانه اوزبکیه رود باز روی توجه
بخراسان نهاده او نیز در راه بجنود اوزبکیه رسیده بقتل رسید مصطفی خان با اکثر مردم خود بسلامت بطبس رسیده مدتی
چندگاه که در طبس بود حفظ آن حد مینمود بتوفیق چون دست و پای در آن سرحد میزد اوزبکیه از و در حساب بودند
تیلیم سلطان ... ورادر تون شنیده با چهار هزار اوزبک بسر او آمده او در شهر بند بود و بعضی ... قدر انداز خراسانی
همراه داشت متعلقان لشکر اوزبک خواستند که او را از شهر بند بصحرا کشند از حدود شهر بطریق فرار بازگشتند مصطفی خان
که از کیفیت و کمیت لشکر اوزبک و سرداران ایشان خبر نداشت از بازگشتن متعلقان دلیر شده بتعاقب ایشان بیرون آمد و اوزبکیه
عطف عنان کرده بجنگ در پیوستند و او با فوج قلیلی که داشت مردانه وار پای ثبات استوار داشته بمحاربه اشتغال بود
که رایت تیلیم سلطان بغلبه و ازدحام تمام نمایان شد مجملا مصطفی خان در دریای حرب غوطه خورده بدست اوزبکیه درآمده بفرموده
تیلیم سلطان بقتل رسید و بسیاری از طبقه قزلباش درین معرکها که تجربه پیوست بشامت امرای بدعهد بی اخلاص راه عدم
پیمودند و این اخبار در دار السلطنت قزوین بمسامع جاه و جلال رسید چون آن طبقه پراهه رفته بودند تایید نیافتند
و فی الحقیقه هر یک بکفران نعمت گرفتار آمده بدست جنود غیبی بجزای خود بسزا رسیدند اما حضرت اعلی از اول که در درگاه معلی بود
تفویض فرموده بدان صوب فرستادند اما چون اوزبکیه در آن سرحد دست درازی بیجا کردند و از عهده ضبط آن سرحد بیرون
نتوانست آمد و در ثانی الحال الکای طبس بمیرانجان قاجار که مردم مردانه وار شجاع و کارآمد است تفویض نموده او را بدان صوب
فرستادند او تا حین فتح خراسان آن سرحد را بواجبی ضبط نموده بود و مردانگیها از و در آن سرحد بظهور رسید که
از سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد و راقم این حروف حقیقت این قضایا را بنوعی که تسوید یافته از احضار آن معرکه استماع
نموده درین سال مخدره معلی سلطانم همشیره موسی سلطان موصلو که حرم محترم شاه جنت مکان و والده معظمه نواب
سکندرشان اسمعیل میرزا بود و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با آن جده گرامی بسیار با ادب سلوک میفرمودند و در دولتخانه
مبارک قزوین فیض کشیده بعالم بقا پیوست سن شریفش از هشتاد تجاوز نموده مرحله هشتاد بود که سفر عقبی اختیار نمود

عورت خیره عابده زاهده عاقله بود در اواخر زمان شاه جنت مکان توفیق حج یافت از آثارش رباط خشکرود در حوالی
قزوین است که در زمان سلطنت فرزند ارجمندش سلطان محمد پادشاه بنا نموده باتمام آن موفق گردید وقایع و سوانح

سال خجسته فال بوت ئیل که موافق سنه ثلث و الف هجری که سال هشتم جلوس همایون اعلی شاهی ظل اللهی است

ایام دیگر انجمن افروزی کرد سلطان حمل جلوه نوروزی کرد چون فصل شتا بنهایت انجامید افسردگی جهان بصحت
و خرمی تبدیل یافت ** روی هوا الحله آمیز شد باد بهاری طرب انگیز شد ** نشاط سیر و شکار گیلان که فی الواقع در فصل
بهار از لطافت هوا و کثرت ازهار از سایر ممالک و اقطار امتیاز تمام دارد از خاطر شهریار کامکار اعلی شاهی ظل اللهی
سر بر زد و با مقتضای این عزیمه از مقر سلطنت در حرکت آمده عنان توجه بصوب انعطاف دادند و فرهاد خان که در آن اوان
حاکم گیلان بود جهة تهیه اسباب ضیافت و خدمت رخصت یافته در مقدمه روان شد و حضرت اعلی چون در الکای
طارم نزول اجلال فرموده چند روز در موضع منجیل و خرزویل که دو قریه است از قرای طارم در دامن کوه واقع شده
و خانهای بزرگ بر زبر یکدیگر ترتیب داده اند و باغات بسیار پیرامن ده کشیده اند و چشمهای صافی خوشگوار
از آن کوه بپایان آمده از یک ممر بزیر می آید و در فصل بهار هر قطعه از باغات آنجا از کثرت شکوفه و ریحان از بیغ جنان
نشان میداد توقف فرموده بساط عیش و نشاط گسترانیدند از صباح تا مسا در مجلس بهشت آیین مقربان محفل ارم تزیین
جام ارغوانی از دست ساقیان زهره جبین مشک میکشیدند صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس پوش میرسید و مغنیان
تیز چنگ و مطربان خوش آهنگ لحظه در کار خود درنگ نمینمودند و همچنین جمیع مردم که در آن وقت ملازم رکاب نصرت انتساب
بودند از خواص و عوام و آقا و غلام بشرب مدام مشغولی و اقدام نموده در آن چند روز داد فراغت و خوشدلی دادند و از آنجا
رایت جهانگشا را از راه اشکنه الکای کوهدم گیلان از غبار سم سمند شهریار جهان عطرسا گردید فرهاد خان با اهالی گیلان برسم
استقبال بیرون آمده در شب نوروز این سال فرخ فال در یورت کوهدم بموکب همایون پیوست و اهالی گیلان بسعادت آستان
بوسی فایز گشته منظور نظر التفات شدند و حسین خان والی کوهدم شرف بساط بوسی دریافته بقدر امکان بوظایف خدمات
قیام نموده اقامت و ساوری بسیار اثیار عساکر نصرت شعار کرد علی الصباح که خسرو کواکب دست امید از دامن حوت
کوتاه کرده در گردن حمل حمایل ساخت حضرت اعلی سمند گردون خرام را بجانب الکای کوکه تحریک داده از انجا خطه جنت
نشان لاهیجان از یمن قدوم موکب همایون رشک باغ جنان گردید اهالی آن دیار از غبار سم سمند جهان پیما زیادتی روشنائی
دیده بینا حاصل کردند فرهاد خان بوظایف پیشکش و خدمات قیام نموده تمامی امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت
را نزل و ساوری داده دقیقه از دقایق میزبانی نامرعی نگذاشت اما علیقلیخان حاکم گیلان بیه پس که حضرت اعلی حسب الالتماس
فرهاد خان مجدداً حکومت آن ولایت را که تختگاه سلاطین اسحاقیه است باو ارزانی داشته بود قبل از ورود موکب مسعود در
ملازمت و ملاقات فرهاد خان اهمال و اغفال ورزیده نزد او نیامده بود بلکه باعلان کلمه عصیان جسارت نموده حشری
انبوه از متجنده گیلان فراهم آورده بامور نالایق که دور از طریق موافقت و متابعت بود اقدام نمود محصلان که جهة ایصال
وجه تقبل همراه برده بود بی نیل مقصود بازگردانید و بعد از وصول موکب فیروزی آثار بولایت همان شیوه مرعی داشته

خار ادبار دامنگیر او گشته یکبارگی بساط حقوق تربیت حضرت اعلی را از صفحه خاطر در نوردیده روی از آستان
سعادت آشیان برتافت و شرف عتبه بوسی که موجب ادرار سعادت او بود دریافت و از لشکر بر امیر مظفر
برادر میر سیاوش شیوه تمرد و عصیان پیش گرفته شورافزای عرصه طغیان بود از آن جهت بحر سیاست و غضب
پادشاهانه در تموج آمده جمعی از عساکر فیروزی مآثر که در آن وقت در ظل رایات فتح آیات همایون مجتمع بودند بدفع
او نامزد فرمودند فرهاد خان چون در مبادی احوال باعث استخلاص و کفیل مهمات او شده بود در نوبت التماس
استدعا نمود که دفع فتنه آن بخت برگشته بدان کار با او حواله شود حسب الالتماس او بسرکردگی لشکر فیروزی اثر
اختصاص یافته بدان طرف روانه شد و یکهزار نفر پیاده تفنگچی که از اصفهان برحسب فرمان آمده بودند بمرافقت او مأمور
شدند و حکم شد که پیادگان مذکور از صوابدید الیاس بیک تیاول صحبت قاجار درنگذرند و حکم جهان مطاع بنفاذ
پیوست که ذوالفقار خان قرامانلو امیر الامرای آذربایجان با تمامی چریک آن ولایت از راه استاره و طوالش در
حرکت آمده ساحت الکای گسکر را از لوث وجود ارباب تمرد و عصیان پاک سازند و امیر مظفر برادر امیر سیاوش
را که از بخت برگشتگی در املاک تیول راه گشته راه مخالفت می‌سپرد بدست در آورده بدفع فتنه علیخان پردازند
و حضرت اعلی بنفس نفیس در بلده لاهیجان توقف فرموده در فصل بهار در آن ولایات بسیر و شکار گذرانیده بعیش و عشرت
و کامرانی بسر می‌بردند و از اهالی گیلان میر عباس که حاکم الکای لاهیجان و رشته تا بود و حسین خان حاکم کوهدم
همراه فرهاد خان تیغ پیشکش رشد و کیا فریدون که مرد راست اعتقاد و یکجهت بود در ملازمت اشرف بوظایف
خدمات قیام می‌نمود و چند روزی هوای سیر دریا کنار و نشاط شکار خوک در خاطر همایون جا گرفته در میان جنگل گیلان محلی
که خوک در آنجا بسیار میباشند و همیشه حکام گیلان در فصل بهار بشکار آن کوهسار رفته خوک بسیار شکار مینمایند و فی
الواقع تماشای غریبی است راقم حروف در صیدگاه مذکور در ملازمت اشرف بوده ملاحظه نمود که حضرت اعلی ده یازده
خوک قوی هیکل که هر یک بمثال گاو می بود بنوک ناوک دلدوز شکار فرموده در آن روز بهو رو مردانگی که از آنحضرت
مشاهده افتاد که خرد و خرده بین انگشت تحیر بدندان تعجب نهاد تبیین این مقال آنکه بر عالمیان پوشیده نیست که مردم
دار المرز بغایت خفیف عقل و تیره رای و بی عاقبت شده و نهال قامت آن جماعت از جویبار خلاف سر بالا کشیده از
خوان ازلی خبر مایده غدر و بیوفائی چشیده اند و بوی مروت و مردمی بمشام ایشان نرسیده عموم مردم آنجا مترصد طالب
فتنه و آشوب اند که اگر بزرگزاده در عهده سلطان مستقل باراده سلطنت و استقلال روی بجانب مخالفت و ضلالت
نهد مجموع خلایق بی لبث و درنگ آهنگ ملازمت او نموده در روز اول جمعیتی فاحش دست میدهد و در همان روز
بمجرد اندک سهلی و استماع خبری که از خود بیخبری مدبّیان میرساند عقد جمعیت آن گروه بی عاقبت از یکدیگر پاشیده بعاقبت
بشامت آن گرفتار میگردند و روز دیگر همین نوع قضیه اگر روی دهد همان حرکت از ایشان بتقدیم میرسد و با آنکه یقین
ایشان حاصل باشد که فردا بشامت آن گرفتار خواهند شد اصلا در عواقب امور اندیشه مند نبوده جهت یکروزه
دولت مستعار خود را در عرصه هلاک می‌اندازند و دو بار آشنا با حقوق نمک زدگی هرگز خالی از نفاق با یکدیگر نبوده‌اند

وهر یک کمان مضرتی از دیگری بخود میبرده اند بسیار این قسم اعمال ناهموار از آن قوم بکرات صدور یافته و هوا و آب
و هوای آن ملک خراین تقاضا میکند و در هر چند روز حاکمی در آن دیار دم از استقلال میزند و اکثر سرداران آنجا
تیغ غدر کشیده گشته سر در سر فتنه و شورش نهاده اند و از قومی چنین احتراز کردن در مذهب اهل خرد واجب بل اوجب
سراسر همه کار ایشان اهانت و بقومی چنین تکیه کردن خطاست القصه چون نهضت شکار شهریار کامکار مقرر فرموده بودند
که قریب ده هزار پیاده از مردم گیلان در آن کوه جرگه انداخته بعضی شکار در محل معین که از دو جانب راه بیرون شد مسدود
کرده بودند رانده جمعی دیگر در میان دره پر درخت صید را با آواز سفیده مهره و تفنگ رم دهند مجملا حضرت شاه جم جاه تا بیه
آله با معدودی از مقربان درگاه و جمعی کثیر از عظمای مردم گیلان بشکارگاه توجه فرموده شب در موضع ملات که در حومه سلاطین
گیلان در آنجاست و در دامنه کوه پر درخت واقع شده و نارنج بسیار در آنجا میباشد و فی الواقع از مواضع لطیفه گیلانست
نزول فرمودند روز دیگر شکارگاه از فر قدم پادشاه جم جاه زیب و زینت یافته چون بمیان دره در آمدند حکم فرمودند که لشکریان
بکار خود مشغول شدند گوش گردون از صدای سفیده مهره و تفنگ کر گشت و از دود باروت تمام جنگل تیره و تاریک شد
و آن گروه فتنه انگیز نسبت با حضرت اعلی در مقام کید و غدر بودند و از آنحضرت از غایت تهور و شجاعت که از اجداد بزرگوار
بل وصی سید ابرار یادگار دارند اصلا از آن قوم بی باک باک نداشته در آن عرصه تگ و تاز فرموده مقابل ذره از آن قوم
حساب بر نمیگرفتند اگرچه عقلا این رای را دور از اندیشه حزم و طریق احتیاط شمرده اند چه سلاطین کامکار را
حزم و احتیاط از امهات کارخانه سلطنت است اما حضرت پادشاه علی الاطلاق بنوعی صلابت و مهابت آنحضرت اعلی
را در دلهای دوست و دشمن جای داده که هیچ آفرین را یارای آن نیست که نسبت با آنحضرت او را غدری در خاطر خطور کند
و پیداست که آفتاب عالمتاب را از تعرض خیل ستارگان چه نقصان آید و چون عنایت پروردگار عالمیان بهمه جهت شامل
حال این پادشاه ستوده خصال است تکیه بر عاطفت ربانی و دولت خداداد کرده از آن گروه انبوه دغدغه بخاطر عاطر
راه نمیدادند و پیوسته در امثال این امور زبان خجسته بیان با این مقال گویا گردانیده * هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک * گرم تو
دوستی از دشمنان ندارم باک * و همچنین در میان دریا با ملازمان و ندیم در زورقی نشسته عنان [illegible] جمعی از گیلانیان بی سعادت
کشتی ها داده از سفیدرود بآن طرف آب میل فرمودند و در آن طرف آب که از اعیان و انصار خسرو کامکار دیار بود
مدتی متمادی سیر و سفر نمودند تا آنکه بعد از زمانی دیر باز جمعی از مقربان و مخصوصان نه و رقها از گیلانیان کشتیبان ستانده
عبور نمودند القصه نواب همایون چند روز در اطراف و جوانب دریا کنار که شایسته سیر و شکار بود سیر و شکار فرموده
دیگر باره خطه لاهیجان بفر قدوم سعادت لزوم غیرت افزای بهشت برین گردیده و در خلال این احوال یکی از معتمدان
امیر سیاوش والی گسکر که هنوز مقید و محبوس بود از گسکر بدرگاه جهان پناه آمده از روی دولتخواهی بمسامع جلال
شاهنشاهی رسانید که امیر مذکور مخلص خود را از حبس و قید در مخالفت برادر و اولاد او تصور نموده پیوسته ایشان را
بمخالفت و عصیان ترغیب مینماید و مراسلات او نهانی ببرادرش میرسد و یکی از کتابات که مبنی بر حکایات مذکور
بود بنظر اشرف رسانیده از این حرکت نایره حمیت و غضب پادشاهانه که درباره او بزلال مروت و مرحمت اطفا پذیرفته

بود دیگر باره اشتغال یافته بقتل او فرمان داد اگرچه آن شخص بظاهر از عرض این حکایت غرض اظهار دولتخواهی بود اما آنچه
مذکور خاطر و مقتضای طبیعت او بود چنانچه در باب مردم گیلان بسمت گذارش یافت بعمل آورد شهریار پاک اعتقاد
بنا بر آنکه الشخص حقوق تربیت امیره مذکور را بر طاق نسیان نهاده نسبت بولی نعمت کفران ورزیده بود باین امر اقدام نموده
بقتل او نیز فرمان داده هر دو در یک ساعت در برابر یکدیگر از دست ساقی اجل شربت فنا چشیدند فی الحقیقه هر دو را
کفران نعمت دامنگیر گشته بجزای عمل خود رسیدند و چون قرب دو ماه از نوروز سلطانی گذشت و گرما روی
باشتداد آورد رایات نصرت آیات عزم مراجعت جزم کرده عظمای گیلان خصوصاً کیا فریدون را بصنوف نوازش
اختصاص داده بخلعتهای فاخره و تاج و کمر مرصع سرافراز و گرامی گردانیده روی سعادت بمستقر عز و شرف نهاده
دار الموحدین قزوین بیمن قدوم شهریار ستوده آیین رشک اعلی علیین گشت ذکر عصیان و طغیان جماعه مردوددان طر
علی الخصوص علیخان در گیلان و لشکر فرستادن بر سر او و گرفتار آن مخذول و جمعی از مفسدان چون علیخان بسعی
و اهتمام فرهادخان بار دیگر بر سر حکومت گیلان و ولایت بیه پس متمکن گشته رایت استقلال برافراشت تمکی سپاهیان
آن ولایت که بجلادت و شجاعت از سایر مردم گیلان امتیاز دارند سر او جمعیت نموده چون متغلب بود و هوای خودسری
در سر داشت در اندک وقتی خلل فاحش در دماغ او راه یافته بزیادتی مال و عقار و عهد نااستوار گیلانیان غدار مغرور
گشته قدم از دایره اطاعت بیرون نهاده و عهود و مواثیق که با فرهادخان در میان آورده بود نابوده انگاشته
باظهار کلمه عصیان زبان برگشاد و در آنوقت که الکای گیلان بیه پیش بفر قدوم همایون شهریار پاک کیش نیکو اندیش
بر عرصه جهان چتر گرفت از عدم مساعدت بخت و برگشتگی اقبال شرف خاکبوس آن قبله آمال در نیافت و بخیال
محال مقابله با لشکر منصور بترتیب لشکر و اسباب قتال و جدال پرداخت و دربندها و گذارها جسرها بریده شوارع را
مضبوط ساخت و از غفلت غافل افتاد که صعوه حقیر را تاب چنگال شهباز بلند پرواز اوج اقبال نیست عاقبت شآمت
این جرات و جسارت در عرصه زوال و نکال آمد القصه چون خبر فرخ فال شهریار بیهمال سایه وصول بر دیار گیلان انداخت
خبر عصیان او بر پیشگاه ضمیر انور تافته امواج بحر غضب پادشاهی متلاطم گشته عساکر دون مآثر بسرکردگی فرهادخان بر سر او
رفتند و چون از سفید رود عبور نموده روی بالکای بیه پس نهادند بمجرد آوازه وصول عساکر منصور روی تزلزل تمام بحال
نافرجام او راه یافته مرتبه آن جمعیت و ازدحام روی بتفرقه و پراکندگی نهاد و فوج فوج سرداران از آن قوم جاهل نادان
رو گردان شده بخدمت جناب خان مبادرت مینمودند و اگر محل بیه پس از نزول لشکر قیامت اثر پایمال حوادث و نوائب
گشت و هر کس در آمدن تعلل ورزید اموال و جهات او در عرصه نهب و غارت آمده علیخان آثار ضعف و انکسار از ناصیه احوال
خود مشاهده نموده اکثر اعوان و انصارش راه فرار پیش گرفتند و او با دل پر غم همعنان محنت و ندم روی بالکای فومن که
مسکن قدیم پدر و جد او بود نهاد و مردم آنجا نیز از اطاعت او سر باز زده طریق مواهبت نسپردند و از امداد و اعانت
امیر مظفر نیز از آسیب لشکر آذربایجان بحال خود درمانده بود مایوس گشته بخود اندیشه نموده بکام و ناکام عروس مملکت
را طلاق گفته نقود و جواهر و نفایس اموال خود را بر کنار دریا برد و از آنجا در کشتی نشسته نیم جانی از آن ورطه هلاک

بساحل نجات رساند چون فرهاد خان جمعی از دلیران بیشه هیجا را بضبط دریا کنار نامزد فرموده بود آن تدبیر موافق تقدیر مقتضا
نظم: چو شد بخت بیدار او خفت خواب * بروبسته شد راه رای صواب * پشیمان شد از هر چه خود کرده بود * ولیکن ندامت
نمیداشت سود * آخر الامر لاعلاج شده بموضع زرمخ از اعمال فومن که مولد و منشأ علیخان و اجداد اوست پناه برده اکثر
مردم آنجا سمت بجرأت او مصروف میداشتند و خدمتش با معدودی از هواخواهان خود و مردم زرمخ بکوههای سخت
و دره‌های پردرخت قریب بآنجا که از تشابک اشجار نور آفتاب بدشواری ذره ذره بران تافتی و از بسیاری اغصان
و اوراق باد صبا را مجال وزیدن در آنجا نبودی تحصن جسته و بشرایط حزم و احتیاط قیام مینمودند و سرداران پیش
برحسب تکلیف بتفحص و تجسس او مشغول گشته بعد از چند روز بتحقیق پیوست که بموضع زرمخ رفته و در کوه و بیشه که آنجا
راههای خطیره پرصعوبت دارد آرام گرفته بعد از استماع این خبر فرهاد خان فرمود که غازیان شجاعت دثار آن کوه و بیشه را
مرکزوار در میان گرفته بر دور آن محیط گشتند و گروه گروه پیاده سر آن کوه و بیشه نهاده از راههای صعب المسالک
که از کثرت درخت و زمینهای پر گل و لای عبور اندیشه از آنجا دور مینمود بالا رفته آثار جلادت و شجاعت بظهور میرسانیدند
و از آنجانب علیخان با هواخواهان خود که سردفتر ایشان کامران تولی بود سپر ممانعت در روی کشیده بقدر امکان در
حفظ جان خود میکوشیدند و اکثر اوقات در جنگل بیکدیگر رسیده میان الفریقین نیران محاربه و مجادله اشتعال داشت و او
هر شب بمقامی و هر لحظه در مکانی بسر برده از هیبت جنود ظفر ورود که کوه و دشت پیش ایشان یکسان نمود دو لحظه در یکمنزل قرار
و آرام نداشت و با این وتیره قریب دو ماه روزگار تیره گذرانید و چند مرتبه غازیان در میان بیشه باو رسیده جنگ در
پیوسته بسیاری از ایشان بقتل آورده او را منهزم ساختند و او باز خود را بگوشه کشیده و از جانب آذربایجان ذوالفقار
خان با ده هزار سوار و پیاده که از آن ولایت جمع آورده بود حسب الفرمان روانه گیلان شد و از راه استاره و طوالش
بر سر کسکر آمده دریا کنار و سایر شوارع را مضبوط ساخته آتش نهب و غارت در آن ولایت افروخته گشت و امیر مظفر
با مردم کسکر و پسران امیر سیاوش که طوعاً و کرهاً در آن وقت با او اتفاق نموده بودند در یورت خود پای ثبات
افشرده مستعد رزم و پیکار گشتند ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان بر سر ایشان تاخته و جنگی صعب اتفاق افتاد
و جمعی با معدودی از مردم کسکر بقتل رسیده اموال و اسباب ایشان در عرصه تاراج آمد و امیر مظفر مذکور باتفاق رفقا
طریق انهزام پیش گرفته از همه جانب راه فرار بخود مسدود دیافت و سیلاب بلا را بخود محیط دیده حیران و سرگردان
قدم در جنگلستان نهاد و بسیاری از زنان و کودکان کسکر بذل اسیری گرفتار شدند و بقیة السیف جهت محافظت
اهل و عیال دل بر اطاعت نهاده باردوی ذوالفقار خان مجتمع گشتند و بجان و مال امان یافتند و غازیان شیر
شکار بطلب امیر مظفر و برادرزادهای او قدم در کوه و بیشه نهاده بتفحص مشغول گشته عاقبت در محلی او را یافته بر سر او تاختند
و مشار الیه را با رفقا در میان گرفتند و ایشان دل از جان برگرفته بقدر طاقت و توان کوشش مینمودند تا آنکه
از ستیز و آویز عاجز گشته راه فرار مسدود دیافتند بجز گرفتاری چاره نجستند و غازیان ظفر فرجام امیر مذکور را
با برادرزادها گرفته آوردند و ذوالفقار خان بعد از گرفتاری ایشان متوجه اردوی فرهاد خان گشته باو ملحق شد

وازینجانب نیز فرهادخان بجمیع سپر و جلادت عساکر ظفر مآثر در گرفتن علیخان سعی و اهتمام نموده عساکر منصور را حسب اشاره
خان جاه جای گروه گروه به بیشه و کوه درآمده فراز و نشیب آنرا فرا گرفته چنانچه بر علیخان زمان زمان کار سخت تر میشد
و بهر جانب که روی مینهاد قومی از شیران بیشه کارزار در آنجا مستعد رزم و پیکار بودند ناچار با کمال اضطرار
در ظلمت لیل بی اطلاع لشکر و خیل از بیشه بیرون آمده با چند نفر از هواخواهان مثل کامران و غیر آن که همگی دل از
جان برگرفته بودند روی بآبادانی آنموضع نهاده بیک خانه از اطراف میمودند و چون تفحص میداشتند که قراولان
لشکر منصور از نزدیک ده دور گذشته و در احاطه نموده راه بیرون شد مسدود داشت بمنزل یکی از اوساط
الناس درآمده باو ملتجی شدند و صاحب آنخانه با آنکه از آمدن او ابواب محنت و بلا بر روی خود گشاده یافت اما از کمال
جوانمردی بخلاف متوقع از مردم گیلان مقدم ایشانرا گرامی داشته روی از محافظت ایشان نتافت و بقدر امکان
بخدمات قیام نموده در اخفای آن سکوت شد و غازیان شیرشکار همچنان در ان بیشه متفحص بودند و اثری ازو
نمییافتند و اصلا این معنی بخاطرها خطور نمیکرد که خدمتش در خانها متواری باشد زیرا که در اکثر خانهای
غازیان عظام نزول نموده مسکن و ماوا داشتند و محال مینمود که مردم آن ده باین امر غریب جرات و جسارت
نمایند القصه چون اینمعامله امتداد یافت و بهیچ وجه چهره مقصود از نقاب حجاب جلوه نمی نمود و جناب خانی نهایت
غم و الم بخود راه داده شب تا صباح بتفکر و تدبیر مشغول بوده لحظه خواب و آرام نداشت تا آنکه نسیم مراد از مهب
آرزو وزیدن آغاز نهاده بشارت گرفتاری دشمن بجناب خانی رسید حقیقت گرفتاری او آنست که جمعی از
غازیان که در آن حوالی مقام داشتند بوی از آن حال استشمام نموده در مقام تفحص درآمدند و فوجی از غازیان خبردار
گشته قدم در پی ایشان نهادند و در کنار بیشه و جنگل با ایشان رسیده از جانبین دست بآلت کارزار برده آتش
حرب افروخته گشت و مخالفان بنوک ناوک دلدوز شیر غازیانرا از خود دور کرده جمعی زخمدار شدند و چند نفر بقتل
رسیدند و دلیران رزم آزمای اصلا از کثرت سهام ایشان اندیشه ناکرده سر از دنبال علیخان برنمیداشتند یکی از
قورچیان ترکمان حیدر بیگ قلواغلی نام باو رسیده دو تیر کاری از کامران رفیق علیخان خورده با وجود آن
زخمها پیاده بر سر او تاخته به نیروی دولت روزافزون دست در کمر انداخته او را نگاهداشت و کامران مذکور بقصد آنکه
علیخانرا از دست او خلاص سازد با شمشیر برهنه بر سر او دویده چند زخم برو زده مشار الیه از کمال غیرت و مردانگی دست
ازو باز نداشت و چون زخمهای مهلک یافته بود دست از کار رفته قدرت آن نداشت که علیخانرا در قید گرفتاری آورد
اما چندان نگاه داشت که یکی از غازیان نیز رسیده از پس علیخان درآمده او را در بغل کشید و دیگری کامرانرا در
آغوش گرفت و همچنین یک یک از رفقا گرفتار گشته باخبر گرفتن عساکر نصرت مآثر از این حال و هجوم غازیان ظفر مآل
مخالفانرا در قید سلاسل و اغلال درآورده بخدمت جناب خانی آوردند و ایشانرا نیز با امیر مظفر برادرزاده اش که او نیز
در بند و زنجیر کشیده حقیقت گرفتاری مخالفان دولت عرضه داشت بپایه سریر سلطنت گشت و آنچه اموال و اسباب
وجهات ادوات علیخان که تا حین گرفتاری او بدست نیامده بود بعد از تحقیق نمودن در محلی که بود دست آوردند بندگان

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی فرهادخان را بتلطفات از حد بیرون نوازش نموده شخصی که او را گرفته بود بخلع فاخره و کمر
مرصع و جیقه و پنجاه هزار دینار تنگه که تنخواه تومان عراقی باشد سرافراز ساختند و چون حیدر بیک آثار جلادت و شجاعت
بظهور آورده بدرجه شهادت رسیده بود شهریار کامکار بازماندگان او را منظور نظر التفات فرموده بخلع فاخره سر
افراز ساختند و حکومت ولایت کسکر بابدال سلطان قاجار شفقت شد و جناب خان از کمال مروت و مردمی اصلا
تعرض بان شخص که علیخان را بمنزل خود راه داده بود نرسانید چه از آثار حقیقت و مردمی بظهور آمده بود القصه فرهادخان
حسب الفرمان شهریار گیتی ستان مهمات گیلانات از رعیت و لیام برحسب مرام سرانجام داده باتفاق ذوالفقار خان
و عساکر ظفرنشان و عظمای گیلان مظفر و کامران روی بآستان سعادت نشان نهاد و چون بحوالی دارالسلطنه قزوین
رسیدند حسب الامر اعلی جمیع مردم شهر از اجامره و اوباش از مردم مسخره و اجلاف و معرکه گیران با دایره و دهل و تنبک
باستقبال علیخان رفته حضرتش را با آیین و حشمت تمام بشهر در آورده در ایوان چهل ستون بنظر شهریار کامکار در آمده
و روزگار مضمون حال با تمثال او این مود سری که گردن از امرت کشید گردوش *** بر آستانت اینک کشان کشان
آورد *** حضرت پادشاه موید کامکار با گرفتاران بزبان سرزنش عتاب و خطاب فرموده ایشان سر خجالت در پیش
افکندند و حسب الحکم ایشان را بمنزل شیخ احمد آقا داروغه قزوین برده بعد از چند روز مقرر شد که شیخ احمد آقا ایشان را
بقلعه الموت برده بمستحفظان قلعه بسپارد و مشار الیه ایشان را بقلعه الموت برده بمستحفظان قلعه سپرد دیگر خبری از ایشان
نیامد و چون کامران قیق علیخان که خمیرمایه فساد گیلانات و جوان شجاع و دلیر بود بواسطه حقیقت و وفاداری و نیکوخدمتیها که نسبت
بعلیخان از و ظاهر شده بود حضرت شاه جمجاه جمیع تقصیرات او را محمل بر نکو زدن و حقیقت و ضبط سر رشته حقوق ولی نعمت
کرده از سر خون او درگذشت و منظور نظر عاطفت و التفات گشته در همان روز او را از حلقه زنجیر بیرون آورده از سر تا پا خلعت
پادشاهانه در و پوشانیدند و بسمت ملازمت خاصه شریفه موسوم گشت سبحان الله آنچه بوالعجبیهاست که از پس پرده غیب بظهور
می آید همگان خلایق این بود که چون کامران باعث تمرد و عصیان علیخان و بانی فساد گیلان بود جهت عبرت دشمنان بنوعی مورد
سیاست و غضب پادشاه گیتی ستان خواهد گشت که منظور عالمیان گردد و جمیع مردم منتظر بودند که از موقف جلال چه نوع
حکم سیاست او جاری خواهد شد چون اراده خالق برخلاف قرارداد خلایق بود این صورت روی نمود * اگر تیغ عالم بجنبد
ز جای *** نبرد رگی تا نخواهد خدای گرفتاری بقیه باغیان گیلان و مآل احوال ایشان بعد از گرفتاری علیخان هشته گیلان ننکیس
باقیه از باغیان پیش بوسعید و طالش کولی که باعث فتنه و فساد گیلان بودند جهت عسرت در بیشها و جنگلها متواری گشته
هر روز در مکانی و هر شب در مقامی بسر میبردند مکرر از جانب همایون استمالت نامها با ایشان ارسال یافت که هر گاه
از کرده نادم بوده روی ارادت بدین آستان نهند تقصیرات ایشان بعفو و اغماض مقرون گشته مورد عاطفت شاهانه
خواهند شد و ایشان توفیق این سعادت نیافته بعد از چندگاه بوسعید ملا هیجان بخانه کیا فریدون آمده باو توسل جست
که او را بپایه سریر اعلی آورده استدعای عفو تقصیرات او نماید کیا فریدون حقیقت بخدمت اشرف عرض کرده نواب
اشرف اعلی بالهام ملهم غیبی بکیا فریدون پیغام فرستادند که از عذر او ایمن نبوده باشد و بزودی او را بپایه سریر اعلی

فرستند بوسعید مذکور چند روز در خانهٔ کیا فریدون مهمان بود و مشار الیه تهیهٔ اسباب سفر او نموده و او انتهاز
فرصت کرده علی الغفله در فضای بیرون خانه مشار الیه تیغ غدر و نامردمی در و نهاده او را بدرجهٔ شهادت رسانید
و با سه چهار نفر یاغی بیدولت که با او بودند رو به بیشه و جنگل نهاد چون خبر کشته شدن کیا فریدون بمسامع جلال رسید
شیخ احمد آقا حاکم قزوین را بگیلان فرستادند که مردم گیلان را به پیدا کردن بوسعید و طالشه کولی جبر نماید
والکا بالکا از صواحب املاک ملک موچلکا ستانند که هیچکس ایشان را شب در خانه خود راه ندهد و در هر جا گمان داشته
باشند گرفته بحاکم آنجا بسپارند و همچنین قنبر بیک کوری سوکلو را با جمعی از عساکر در راه کوهدم بگرفتن طالشه کولی مامور
فرموده حکم شد که مردم آذربایجان و کسکر و طوالش و بیه پس هجوم نموده در هر جا باشد او را پیدا کنند و فرمان
بران نفاذ نموده عمل نموده بعد از سعی بسیار بوسعید را غازیان صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم رانکوه و طالشه کولی را با چند
نفر از برادرزاده و اقوام او مردم کوهدم ملازمان حسین خان کوهدمی گرفته بنظر اشرف در آوردند بوسعید که جوان
شجاع دلیری بود چون بسبب کیا فریدون غدر و نامردمی بظهور آورده مرتکب عمل شنیع قتل او شده بود محل اعتماد نبود
شحنهٔ سیاست بقتل او پرداخت و گناه طالشه کولی و اقوام او را بخشیدند بعد از چندگاه خیانت او ظاهر شد که برفقای
خود که تا غایت بدست نیامده بودند نوشته بود که در یاغیگری راسخ بوده اطاعت قزلباش نکنید بعد از صدور این
خیانت بسعی امیر عباس بقتل رسید با وجود قرب قرابت سلاطین گیلان و وراثت ملک از امرای گیلان سوای امیر عباس
صاحب وجودی نمانده و بعد از این قضایا مشار الیه از غایت غرور و سفاهت با وجود قرب قرابت با سلاطین گیلان و
وراثت ملک مستدعی سپهسالاری گیلان و مهمات آنجا شده و این اراده باعث قتل او گردید شبی از شبها که نواب اشرف در
میدان سعادت آباد قزوین بسیر و تماشای چراغان مشغولی مینمودند ملک جهانگیر کوچی که از مقربان بساط عزت بود در مجلس
بدمستی آغاز نهاده شمشیر از غلاف کشیده گاهی از روی کیفیت و گاهی بظرافت بحاضران حمله مینمود درین اثنا خود را
علی الغفله بامیر عباس رسانیده بزخمهای متعدد او را از پای در آورد و بعد از آن خواجه سلطان محمود برادر خواجه حسام
الدین وزیر خان احمد را که در بدایت حال باستنبول رفته فتنه در گیلان انداخته بود براه عدم فرستاد همگنان این معنی را
حمل بر بدمستی و دیوانگی او کردند اما خردمندان خرده بین دانستند که بی امر و اشارت حضرت اعلی نبوده و بعد از فوت
امیر عباس حضرت اعلی بسایر گیلانیان بی اعتماد شده صاحب وجودی از سپاهیان گیلان نماند **ذکر سوانح که بعد از
گرفتاری علیخان و یاغیان گیلان روی نمود** چون خاطر خطیر شهریار کامکار از مهمات گیلان فراغ یافت چند روزی در
دار السلطنه قزوین لوای عیش و عشرت برافراشته حکم قضا امضا نفاذ پیوست که میدان سعادت آباد را آیین
بسته چراغان کنند و الیانچیک یساول صحبت قاجار بدین خدمت نامزد شده دکاکین اطراف و جوانب میدان
را با امرا و ارکان دولت قاهره و یوزباشیان و قورچیان و ملازمان درگاه و مردم شهر و اردو و بازار
تقسیم رفت و حکم شد که هر کس در دکانی که متعلق باوست و از ده ذرع در پیش آورده چوبها و ستونها استوار
کرده طاقها در میان هر مرتبه از مراتب که پیش آمده نصب نمایند و بر روی آنها چراغها تعبیه کرده فانوسها آویزند

چنانچه هر دکانی زیاده از یکهزار چراغ و فانوس تعبیه شود مغز زیر شمع و فانوس کافور خشک شده دل روشنان فلک
سوخته مجملا اطراف میدان سعادت آباد فردوس از صفای آیین بندی و کثرت شمع رشک سپهر برین گشته
حضرت اعلی چند شبانه روز در آن مکان طرب انگیز و عمارات جهان نمای که در جانب شرقی و غربی میدان احداث کرده
پادشاهانه بسر برده اوقات شریف بعیش و شادکامی و چوگان بازی و قبق اندازی میگذرانیدند و بعد از آنکه
از جشن و صحبت میدان دلگیر شدند بمهمات ضروری سلطنت پرداخته چون ایالت لاهیجان و امیر الامرای گیلان بیه پیش
بدرویش محمد خان روملو عنایت شده بود ایالت شیراز در عوض بقرباد خان تعلق گرفت و چون مهمات ممالکی که در حوزهٔ تصرف
قزلباش بوده حسب المدعا فیصل یافته بود و حضرت اعلی شاهنشاهی اکثر اوقات رای را بر انداخته جمعی از تربیت یافتگان
جان نثار بحکومت ولایات معین شده بودند ایالت کوه گیلویه و خوزستان که در تصرف امرای افشار بود تا غایت
نظام و نسق نیافته بود و حکام آنجا که در ایام فتن و شور بران ملک استیلا یافته بودند بدستور بحکومت قیام داشتند
و اگرچه گاهی فی الجمله بازگشتی بدرگاه جهان پناه مینمودند اما خاطر اشرف از جانب ایشان خصوصاً قلعه سلاسل شوشتر
که در متانت و استحکام شهره آفاق از قلاع ممالک و اقطار است جمع نبود و از جانب اولیای پادشاهی بنوعی که خاطرخواه
اشرف بود میگردیدند و از سید مبارک والی عربستان نیز ادعای منصبه ظهور میرسید و اراده خاطر خطیر آن بود که جهت نظام
و نسق خوزستان و سرحد عربستان و کوه گیلویه نهضت همایون بآن طرف واقع شود و قبایل افشار که قبایح اطوار خود را
دانسته از ته کار خبر یافته بودند بفکر کار خود افتاده با سید مبارک آمیزش نموده عربستان را ملجا میدانستند بنابران
مراد بیک جلودار باشی شاملو را که محل اعتماد شاهانه بود جهت رسانیدن مژده نهضت همایون و تحقیق حالات آن حدود و بدست
آوردن قلعه شوشتر بدان صوب فرستاده جمعی از یکجیان حقبای خراسان را رفیق او ساخته و مشار الیه متوجه شوشتر
گشته شاهوردیخان افشار که حاکم آنجا بوده بخلاف رای اعیان شوشتر از راه دولتخواهی و انقیاد پیش آمده مراد بیک را
اعزاز و احترام نموده او را بقلعه برده کلید را باو سپرده اراده نمود که خود از قلعه بیرون کرده بالآخره از تسلط افشاران بهراسیده
شاهوردیخان را در قلعه گرفته بقتل آوردند و طایفه افشار را بر خود شورانیده میان ایشان نایره فتنه و آشوب بالا گرفت و مراد
بیک قلعه را گشیده باتفاق یکجیان بحفظ و حراست قیام نمود و اعیان لشکر افشار بسید مبارک توسل جسته از او
استعانت نموده و سید مبارک با وجود آنکه دم از اخلاص و دولتخواهی این دودمان میزد و سید ناصر پسرش را جهت صدق
این معنی بپایه سریر اعلی فرستاده در خدمت اشرف بود باغوا و تحریک افشاران از عربستان لشکر بخوزستان
کشیده دزفول را بحیطه تصرف در آورده بر سر قلعه شوشتر آمده محاصره نمود و چون حقیقت الحال بعرض حاجبان
بارگاه جاه و جلال رسید و قبل از آن شاهوردیخان عباسی نیز با جمعی از الوار که با او بودند بلرستان در آمده بر سر
سلطان حسین برادرش که حاکم لرستان شده بود ایلغار نموده او را گرفته بقتل آورده اراده داشت که دیگر باره
در لرستان علم تسلط و اقتدار افرازد اما از قهرمان قهر پادشاهی اندیشیده مکنون خاطر خود را بظهور نتوانست آورد
و در اقصای لرستان حرکت المذبوحی میکرد رای جهان آرا اقتضای آن نمود که بجهت انتظام این احوال رایت جلال

بدان طرف نهضت نماید فرهاد خان و امرا و اعیان عرض کردند که اگر مهمات آن ولایت بعهده و اهتمام یکی از غلامان درگاه سپرده شود مکفی
مقرون میگردد و احتیاج به نهضت موکب همایون نیست بنابران نظام و نسق آن سرحد را از بروجرد و لرستان تا اقصی
عربستان برای و رویت اعتماد الدوله حاتم بیگ و فرهاد خان مفوض فرموده بدان صوب فرستادند و جمعی از امرای
عظام و قورچیان ظفر فرجام را بمرافقت ایشان تعین فرموده روانه نمودند و بندگان حضرت اعلی بعظمت و کامرانی متوجه
سیر کاشان و صفاهان گردیده چندگاه در آن حدود بعشرت پرداخته از آنجا بدار السلطنه قزوین معاودت فرموده مدتی را
در قزوین بفراغت و کامرانی گذرانیدند ذکر لشکر فرستادن بخوزستان و عربستان بسرکردگی اعتماد الدوله و
فرهاد خان و انتظام مهام آن طرف حسب فرمان عالیشان چون اعتماد الدوله و فرهاد خان در قزوین از حضرت
اشرف جدا شده روانه مقصد گشتند جهت تالیف قلوب و اطمینان خاطر والی عربستان و حکام کوه گیلویه صلاح دولت
در آن دانسته شد که شاهوردیخان لر را استمال عنایت ساخته مجددا او را به تفویض حکومت لرستان سرافراز گردانند
حکم استمالت باسم او عز صدور یافته خاطر او را بعواطف ارجمند خسروانه اطمینان بخشیدند و چون بخرم آباد رسیدند
کس نزد شاهوردیخان فرستاده طالب ملاقات او گشتند و مشار الیه از خوف و وحشتی که داشت جرات
ملاقات نمیکرد سفرا در میان آمده بعد از تکرار آمد و شد که فرهاد خان و حاتم بیگ با معدودی چند بمکان معین که مزار
یکی از اکابر اهل الله است آمده شاهوردیخان نیز آنجا حاضر گردید فرهاد خان و اعتماد الدوله تکیه بر اقبال بیزوال پادشاهی
کرده بنوعی که قرار یافته بودند بدانجا رفتند مشار الیه نیز با دویست نفر حاضر شده با ایشان ملاقات نموده اظهار غلامی
بندگان حضرت اعلی شاهی نموده قسم مغلظه یاد نمود که اگر مرحمت شاهی رقم عفو بر جریده عصیان این غلام کشد مدت العمر از
جاده خدمتکاری عدول ننمایم و فرهاد خان و اعتماد الدوله هر چند میدانستند که کلام او بهره از صدق ندارد مصلحت وقت
عمل نموده او را بعواطف خسروانه امیدوار گردانیدند و مجددا ایالت آن ولایت را باو تفویض نموده خلعت شاهی در پوشانیدند
و قلعه خرم آباد را خالی کرده بتصرف او دادند و مشار الیه نیز یکهزار تومان پیشکش قبول نمود که بدیوان اعلی جواب گوید
و بارکان دولت خدمت لایق تقدیم رساند بعد از فیصل معامله او چون خبر محاصره شوشتر متواتر میرسید کوچ کرده از
کوتل کیالان که راهیست در نهایت صعوبت در ازمنه سابقه عبور لشکر از آنجا کمتر روی داده بجهت قرب مقصد از آن راه اختیار
نموده بودند روانه شدند و به نیروی دولت قاهره بسلامت از آن کوتل عبور نموده قدم بولایت خوزستان و عربستان نهادند
سید مبارک چون آوازه ورود لشکر قزلباش شنید تزلزل به بنیان ثبات و قرارش راه یافته جمعی که در دزفول بودند بعد
از مشاهده طلیعه لشکر قزلباش فرار نموده بدو پیوستند و چون عساکر منصوره قریب بشوشتر رسیدند سید مبارک
قرین یاس و حرمان از پای قلعه کوچ کرده بحویزه و کمال آباد که محل اقامت او بود رفت و عساکر منصوره بظاهر خطه شوشتر رسیده
نزول نمودند و ایالت آن ولایت حسب الفرمان قضا جریان بمهدیقلیخان شاملو تعلق گرفت و ارکان دولت قاهره شهر
و قلعه را باو سپرده مهمات آنجا را انتظام دادند و بر سید مبارک واهمه استیلا یافته کس بخدمت امرا فرستاده بدلیل
و حجت و برهان بندگی و غلامی خود ظاهر ساخت و در باب آمدن بر سر شوشتر از بدسلوکی مراد آقای جلودار

اغتشالی او سکوت نموده بعذرهای مموّهه تمسّک و بهانه جسته چون صلاح دولت در آن بود که او را در سلک مخالفان
شمرده از این دولت مأیوس گردانند که او مبادا بعد از یأس بالضرورت بمخالفان رومیه توسل جوید و نیز پسرش سید ناصر
را بجهة دفع حجت و اظهار اطاعت و متابعت بپایه سریر والا فرستاده بود اعتماد الدوله و فرهاد خان عذرهای
او پذیرفته او را استمالت عنایات و التفات شاهی گردانیده اظهار نمودند که صدق قول او وقتی ظاهر میشود که آمده امرای
عظام باندک مردمی از اردوی قزلباش جدا شده چند فرسخ بجانب حویزه آیند و سید مبارک نیز از حویزه تا آنجا آمده
میان ایشان ملاقات واقع شود اعتماد الدوله و فرهاد خان و امرای عظام بیمن سطوت قاهره شاهی از خود اعراب چند
با معدودی بمسعادت هشته سید مبارک با حشری انبوه بدانجا آمده با کمال خوف و دهشت بملاقات امرا رسیده امرا
بیدستهای او را که بظهور آورده بود خاطرنشان او کرده گفته شد که حضرت اعلی بجهة سیادت و انتساب تو بدودمان
نبوت و ولایت و تشیع فطری تو قلم عفو بر زلات تو کشیده اما بعد الیوم اگر بر جادهٔ اخلاص مستقیم بوده بتدارک مافات
قیام نمایی و بنوعی سلوک کنی که آثار اخلاص تجهتی و حسن ارادت و اخلاص تو بظهور رسد حکومت عربستان بدستور
سابق بر تو مسلم خواهد شد و اگر یکسر مو خلاف بندگی از تو ظاهر گردد در مرتبه قلع و استیصال دودمان خود را متیقن باش
مشارالیه بتقصیر خود معترف گشته تشکرات عفو تقصیرات خود متقبل شد که بعد از این غاشیه بندگی بر دوش و حلقه اطاعت
در گوش کشیده بهیچوجه از رضای خاطر مبارک اشرف در نگذرد و با دوست این دولت دوست و با دشمن این دولت
دشمن باشد و بر این جمله عهد و میثاق بمیان آورده و موکد بیمین ساخت و بتشریف شاهی که بجهة او فرستاده شده بود معزز
و مباهی گشته آسوده و فرحان بمکان خود بازگشت و امرای عظام باردوی جاه عود نموده چون خاطر از مهمات آن ولایت فارغ شد
از ظاهر شوشتر کوچ کرده بسمت جانب کوه گیلویه روانه شدند و از کثرت بارندگی و طغیان آب رودخانه شوشتر قریب یکماه
کوچ نتوانستند نمود و آذوقه در اردوی او تنقیص پذیرفته ماکولات و علیق الدواب در میانه لشکر مفقود گشت و نقصان
و خسران بسیار بعساکر نصرت شعار رسید بعد از آنکه بارندگی تخفیف یافت بعضی از امرا و عساکر رخصت معاودت یافتند
فرهاد خان و اعتماد الدوله با جمعی دیگر از امرا و قورچیان و ملازمان درگاه روانه کوه گیلویه گشته چون بآنجا رسیدند حسن خان
حاکم کوه گیلویه و طوایف افشار باستقبال مبادرت نموده بشرف ملاقات امرا فایض گشتند و حسن خان را که در ایام هرج و مرج
تغلب در آن ولایت استیلا یافته بخودسری برآمده بود و در زمان جلوس همایون بکرات بی اندامیها ازو سرزده اطاعت ساخته
بتقدیم نمیرسانید از ایالت آن ولایت عزل نموده او را و چند نفر از اتباع که دغدغه خلاف و طغیان در ایشان بود
گیرانیده بموکلان سپردند که بدرگاه معلی آورند و ایالت آن ولایت بامیرخان افشار که حاکم کازرون بود تفویض یافت
الکای کازرون باسمعیل خان السلوی افشار اختصاص یافت و از قبایل الوار کشاری و جاکی و جوانکی و بندانی و جهمند و
ممسنی و غیر ذالک که در این چند سال سر از رعیتی باز زده بامور ناشایست ارتکاب نموده بودند تا موازی ده هزار تومان جریمه
ترجمان بازیافت شد و تنخواه مواجب و مرسومات قورچیان و ملازمان درگاه شد و مهمات آن ولایت نیز حسب المدعا سرانجام
یافته از آنجا بخطهٔ شیراز آمده امور ضروری فارس را صورت انجام داده مقتضی المرام احرام ملازمت عتبه گردون مقام

بت کوچ در کوچ روانه پایه سریر اعلی گردیده در دار السلطنه قزوین شرف پای بوس نواب اشرف مشرف شدند
و از سوانح که درین سال وقوع یافته فرار نمودن ملک جهانگیر رستمداری پسر ملک سلطان محمد حاکم کجور رستمدار است
ملک سلطان محمد مذکور را او در امور دین نهایت سست اعتقاد بود بلکه شیوهٔ الحادش بطریق سایر اهل اولات
قوی تر بود و در زمان شاه جنت مکان ازو بعضی اعمال که خلاف قانون شریعت بود صدور یافت و از جمله
خواهرزادهای خود را که نامزد پسرش کرده بود طمع در ان کرده مدتها باو مباشرت مینمود و بعد از فوت او ملک
جهانگیر پسرش مدخوله پدر را خواستگاری نموده چون اینگونه افعال شنیع ازو و مردم او بسیار سر میزد و اوقات
صوم و صلوة در الکای او مفقود بود و بدین جهت شاه جنت مکان با او در مقام بی التفاتی در آمده امام قلی سلطان استاجلو
و بدر خان را با لشکر موفور بدفع او نامزد فرمودند مشار الیه باو کینه و غدر کرده اظهار یکجهتی اطاعت و انقیاد نموده و طالب
ملاقات خلوت شد و ان ترک ساده لوح اجابت نموده با او بوعده گاه رفته ملاقات نمود و بدست مردم او کشته شد
و لشکریان را مجال اقامت نمانده پراکنده شدند و چون خبر شاه جنت مکان رسید خواست که باز لشکر باو فرستد از
قضای الهی بیماری عارض ذات همایون شده ضعف و نقاهت بورود در ارکشید و دیگر قضایا روی داد که تا دو سال
تدارک ان قضیه نپرداخته بعد از ان دیگر باره در مقام تنبیه و تادیب او در آمده مراد خان استاجلو را که معظم طایفه
سلطان حیدریان بود بدین خدمت نامزد فرمودند مشار الیه بدانجا رفته او را در قلعه کجور محاصره کرده اسباب قلعه گیری
ترتیب داده تا چهار ماه اوقات صرف نموده چون فتح قلعه نزدیک شد از تقدیرات ایزدی قضیه ارتحال شاه
جنت مکان بوقوع انجامید مراد خان از پای قلعه برخاسته بگیلان نزد میر محمد خان رفته در انجا بفرموده اسمعیل میرزا
مقتول گردید و در زمان سلطان سکندر شان خدابنده شورش و فساد وقوع یافت که احدی از امرا و ارکان دولت
قاهره قزلباش بحال ملک سلطان محمد نپرداخت و او در اوایل جلوس همایون حضرت اعلی سفر آخرت اختیار نمود و ملک
جهانگیر پسرش باتفاق ملک عزیز حاکم نور که او هم ملک جهانگیر نام داشته نوعی که سبق ذکر یافت از ییلاق لار بدلالت
هادی توفیق سایه سریر اعلی آمده در موکب همایون بعراق آمدند چون نواب اشرف که کمند همت بر کنگره تسخیر کل دار المرز انداخته
گیلان را متصرف شده بودند ملک زاده نور از ته کار خبر یافته دست از حکومت ملک موروث باز داشته استدعا نمود
که در عراق محل سکنی و ممر معاش باو مرحمت فرمایند و در ساوه موضعی باو شفقت شد اما ملک زاده کجور بسیار دیوانه و بد مست
بود نواب اشرف بجهة مصلحتها او را مورد شفقت و التفات شاهانه فرموده انیس مجلس خاص و بزم اختصاص نمودند با انکه
تقرب او در خدمت اشرف مکروه خاطر فرهاد خان بود بلکه دفع او را صواب میشمرد و در نوبت که فرهاد خان بقزوین
رسید و واهمه بر او استیلا یافت یا باراده مخالفت و عصیان علی ای التقدیرین در روزی که اعیان اردو باستقبال
اعتماد الدوله و فرهاد خان میرفتند مشار الیه نیز بر اسب تازی شراد انعامی نواب اعلی سوار شده بهانه استقبال راه کجور
و رستمدار پیش گرفت بعد از لحظه که خبر فرار او شهرت یافت جمعی بتعاقب مامور شدند اما باو نرسیدند و بکجور رفته دم از عصیان
زده قلعه کشید تا انکه قورچیان عظام بسرکردگی قورچی باشی بتسخیر قلعه او مامور گشتند و بدانجا رفته او را بدست آوردند

والکای او ضمیمهٔ ممالک گشت چنانچه در محل خود رقم زدهٔ کلک بیان خواهد گشت از سوانح این سال آمدن ایلچیان روس است که از جانب
پادشاه اروس بخدمت اشرف آمده اند و تحفه و هدایای لایق آوردند و ایلچی یکی از امرای معتبر اروس بود و نامه محبت
آمیز نوشته اظهار خصوصیت بسیار کرده بودند نواب اشرف مقدم او را بحسب اکرموا الضیف ولو کان کافرا گرامی
داشته تعظیم و توقیر بسیار نمودند و درین سال سلطان مراد بن سلطان سلیم پادشاه روم سفر آخرت اختیار نمود در روز
چهارم شهر جمیدالاول سنه ثلث و الف طبل رحیل کوفت در اتیل اثنی و ثمانین و تسع مایه پادشاه شده بیست و یکسال
بدولت و اقبال گذرانید و در زمان خود بسیاری از ممالک بحیطهٔ تسخیر و تصرف در آورد و از پادشاهان آل عثمان بمزید
شوکت و عظمت و استقلال امتیاز تمام داشت اما در زمان او بعضی امور ناشایست بظهور آمده اولا نقض عهد که لایق
حال سلاطین نیست اقدام نموده عهد و پیمان که فیمابین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان جد او بود بوقوع پیوسته از
جانبین تا بیان مغلظه تاکید یافته بود شکست یافته طمع در ملک شروان آذربایجان کرده تا ده سال متواتر لشکرها فرستاده
انواع خلل در امور سلطنت این دودمان انداخت و در ولایات گرجستان و شروان و بسی و معظم بلاد آذربایجان را که بنوعی
سابقا ذکر یافت مسخر ساخت دیگر آنکه اکثر نسا و صبیان مسلمانان که در هیچ زمان وقوع نیافته بود و هیچ پادشاه ذی شوکت
از سلاطین اسلام تجویز این امر شنیع ننموده در زمان او شایع گشته بسیاری از نسا و صبیان مسلمانان در آذربایجان و
شروان اسیر نموده بکفره و ترسا فروخته شد چنانچه چند نفر از فرقهٔ طیبه سادات در سلک اشتری و عوض بیع در آوردند و این
فعل مذموم نیز بماوراء النهر سرایت کرده عبدالله خان و پسرش در خراسان همین عمل کردند و این شیوهٔ شنیعه در زمان ایشان
بین السلاطین استمرار یافت و اعظم وبال و نکال را سلطان روم که بانی این امر مذموم بود بعالم عقبی برد و عاقبت در
دنیا تبعات آن گرفتار آمده روزگار در مقام انتقام ایشان در آمده بشعشعهٔ تیغ جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ظلام
ظلم و عدوان ایشان بنور عدالت روشنی یافت استرداد بلاد مغصوبه بر وجه خیر صورت پذیر گشت و جمیع آنچه در زمان اقتدار
ایشان وقوع یافته بود تدارک شد الحمد لله علی ذلک بالجمله از سلطان مراد خان بیست پسر و دو دختر ماندند پسر بزرگترش
سلطان محمد خان در صوحم بود و سایر اولادش در اسلامبول میبودند بعد از فوت او جسدش را تا ده روز در میان برف گذاشتند
در اندرون سرای نگاه داشتند و تبعی بوستانجی باشی سلطنت و پادشاهی بر سلطان محمد خان که والده اش در حرم
پادشاه بغایت معظم و محترم و صاحب اختیار بود قرار یافته کس بطلب او فرستاده روز یازدهم از قونیه باسلامبول
رسیده از درگاه غیر متعارف داخل سرای پادشاهی شد روز دیگر بتدفین پادشاه پرداخته شد بعد از تدفین او نوزده
پسر او را شربت شهادت چشانیده هلاک کردند و در هفدهم ماه مذکور در پهلوی پدر مدفون شدند بیان وقایع سال فرخنده
فال تو سل ترکی مطابق سنه اربع و الف هجری که سال نهم جلوس همایون اعلی شاهی ظل اللهی است
نوروز چو گشت عالم افروز * تاریک شب زمانه شد روز * کیخسرو این چهار ایوان * بر تخت حمل نشست شادان * آراست
زمانه را دگربار * مشاطهٔ دهر چون رخ یار * از بهر قدوم شاه گل * شد نغمه سرای شوق بلبل * نوروز این سال
جهان آرا روز سه شنبه بیست و چهارم ماه رجب اتفاق افتاده خسرو انجم و مسند نشین فلک چهارم اورنگ حمل را بفر

طلعت خود آراست و باد بهاری نزهتگاه چمن را بگونه گونه ریاحین پیراست حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنه قزوین
در چهلستون دولتخانه خلد آیین بزم خسروانه و جشن پادشاهانه آراسته از سلاطین و سلاطین زادهای اطراف حاجی
محمد خان پادشاه خوارزم و نور محمد خان حاکم مرو و شاه بهجان و پسر سید مبارک والی عربستان و سلاطین زادهای
گرجستان و ایلچیان اروس و سایر ممالک که در پایه سریر اعلی بودند بمجلس بهشت آیین طلب فرموده بمبارکی سال
نو و تهنیت قدوم نوروز چند روز بلوازم جشن و خرمی پرداختند و بازارهای شهر را آیین بسته در میدان سعادت
آباد بچوگان بازی و قپق اندازی مشغولی فرموده قریب دوازده روز عموم خلایق بسیر و صحبت فراغت گذرانیدند
بعد از فراغ از نشاط نوروزی و بزم انبساط چون از تسلط اوزبکیه که معظم ولایت خراسان را بحیطه ضبط آورده
بودند و از تالان و یغمای لما الخیان هرجای از طبقه که بی اعتدالانه بحواشی ممالک عبا جسته آثار خرابی ایشان از
خراسان گذشته بحوالی عراق میرسید و بجهت هرگونه مشاغل عظیمه که پیش می‌آمد تمکین دفع شر آن گرده
از پس پرده تقدیر بحیز ظهور نمی‌آمد درین سال رای جهان آرا بدان متعلق گشت که فرهاد خان را که درین هنگام از
امرای عالیمقدار این دولت و بیمن تربیت شاهانه صاحب جاه و مکنت است و آوازه اعتبار و اقتدارش بمسامع
دور و نزدیک رسیده بسرحد خراسان فرستند که سد سدید رخنه گران ملک گردیده دفع شر کرده اوزبکیه را
پیش نهاد همت سازد و اگر اراده دست درازی بانحا ممالک داشته باشد آتش فتنه ایشان را بر شحات تیغ آبدار فرونشاند
و در ساعت سعد او را بدین خدمت نامزد فرموده ولایت خوار و سمنان و دامغان و بسطام و فیروزکوه و هزار جریب علاوه
الکای ساتو اوکشت و فرخ خان پرناک که حاکم دامغان و بسطام الحذو بود بجهت آنکه در سال گذشته در دفع شر
اوزبکیه که بتاخت آنجا آمده بودند آثار جلادت و مردانگی از و بظهور نیامده بود از ایالت معزول گشته قشون
و لشکر او بفرهاد خان شفقت شد و زمام رتق و فتق کل مهمات خراسان را بقبضه اقتدار او نهادند که بدانچه صلاح دین و دولت
باشد عمل نماید و او مشمول عنایات پادشاهی گشته از موکب شاهی جدا شده روانه آنصوب شد بعد از فرستادن او
ایلچیان اروس را رخصت انصراف ارزانی داشته خلع فاخره و انعامات شفقت فرموده امام قلی بیک پاکیزه قورچی
تیر و کمان را با تحف و هدایای لایقه بایلچیگری پادشاه اروس تعیین فرموده همراه ایلچیان مذکور روانه فرمودند ایشان
در گیلان بکشتی درآمده از راه دریا روانه شدند و چون دو سه ماه از نوروز گذشت و فرهاد خان در ییلاق فیروزکوه
بود خبر آمدن عبدالمومن خان بخراسان شایع گشته از اخبار منهیان و عرایض فرهاد خان بتحقیق پیوست که عبدالمومن خان با جنود
اوزبکیه بر سر قلعه اسفراین که بمحافظت محمد سلطان و جماعت او مقرر بود آمده قلعه را محاصره نموده و بجد و جهد تمام در لوازم
تسخیر قلعه سعی و کوشش مینماید و لهذا حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بسرعت باحضار لشکرهای ممالک فرستاده باستعداد
یورش خراسان پرداختند **ذکر نهضت رایات ظفر آیات بصوب خراسان و فرار نمودن عبدالمومن خان از سر قلعه اسفراین
و سبزوار از وصول سپاه موکب نصرت شان** بعد از تصمیم عزیمت خراسان تا یکماه بجهت اجتماع لشکر در دار السلطنه قزوین
توقف فرموده بعد از یکماه پیشخانه همایون بیرون زدند و ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان که قریب چهار هزار نفر

بودند بموکب همایون ملحق گشته چون متواتر از جانب خراسان کسان آمده خبر رسانیدند که عبدالمومن خان کار بر محصوران قلعه
اسفراین تنگ ساخته اگر موکب همایون درین چند روز بمدد نرسد بیم آنست که قلعه بدست اوزبکیه درآید لاجرم حضرت
اعلی شاهی ظل الهی با لشکری که حاضر بودند عنان اشهب سبک سیر بجانب خراسان تحریک داده از مقر سلطنت در
حرکت آمدند و کوچ بر کوچ به ییلاق فیروزکوه رسیده در آنجا فرهاد خان با قشون آراسته بموکب همایون ملحق شد
و از راه علی بلاغی دامغان بچمن بسطام رسیده در آن عرصه دلگشای نزول اجلال فرمودند و سه روز بجهة سان و
شماره لشکر ظفر اثر در چمن بسطام توقف واقع شد قریب بیست هزار کس بشماره درآمدند که در موکب همایون
حاضر بودند و بملاحظه آنکه مبادا عبدالمومن خان بطریق معهود آوازه ورود رایات جاه و جلال شنیده قرار بر فرار
اختیار نماید و مطلب اصلی که تلافی فریقین است از دست نرود کتابتی بعبدالمومن خان قلمی فرمودند خلاصه مضمون آنکه چند
مرتبه شد که آن خانزاده عالی تبار باراده مملکت گیری بخراسان و حدود ممالک ما می آمد و رعایا و عجزه را پایمال سم
ستوران گردانیده بلوازم قتل و غارت میپرداخت چون موکب همایون متوجه خراسان میگردد بمقابله ما در نیامده روی
میگرداند و از عار فرار اندیشه مینماید و پهلو از محاربه خالی کرده میرود درین سال مسمع سمع همایون شد که آنجناب با خود
اوزبکیه باسفراین آمده متوجه تسخیر قلعه آنجاست ما بآرزوی ملاقات مقید بجمعیت عساکر منصوره نشده با اندک مردمی
که در پایه سریر اعلی حاضر بودند جلوریز بعزم ستیز به بسطام رسیده مستعد رزم آنخان کامکاریم طریق مردانگی آنست که
آنخان عالی تبار درین مرتبه عار فرار بخود قرار نداده و پای ثبات استوار داشته مردانه وار قدم در معرکه کارزار نهد که
آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد بظهور آید و بندگان خدا از آسیب آمد شد سپاه دو طرف ایمن گردند از طایفه چگنی قطب الدین
آقا نامی حامل مکتوب مذکور گشته روانه شد موکب همایون متعاقب با لشکر پرخاشجوی رعدخروش دریاجوش در
حرکت آمده بهفت منزل قرار یافت که بپای قلعه برسند و بمحمد سلطان حاکم اسفراین نیز اعلام کردند که سعی نموده قلعه را
تا هفت روز دیگر نگاهدارد که اینک رسیدیم و چون قطب الدین آقا باردوی عبدالمومن خان رسید بوسیله امرا مکتوب
شاهی را رسانیده آتش غیرتش التهاب یافته لافهای گزاف میزد اما قلق و اضطراب عظیم در میانه سپاه اوزبک افتاده
چون بغایت آوازه توجه موکب همایون بسمع اوزبکیه رسیده بود گمان کردند که این مکتوب ساخته و پرداخته فرهاد خان است
که درین سرحدات است و بدین تدبیر میخواهد که این لشکر را از پای قلعه برخیزاند و قطب الدین آقا را بنابر آنکه در نقل صادق نیست
بقتل آوردند اما عبدالمومن خان در شبکه اضطراب افتاده متردد بود که اگر این خبر بیان واقع باشد بمقابله شتافته مستعد رزم
بکار گردد یا دست از محاربه کشیده خود را بگوشه کشد از امرا و اتالیقان اوزبکیه شاه محمد اله جان که از اعاظم امرا و بغایت
معتبر و موتمن الدوله عبدالله خان بود و شیق ثانی را صاحب شمرده از بیم آنکه مبادا آن خان زخمی رسد و امرا در خدمت عبدالله
خان مورد اعتراضات گردند اصلا راضی بمقابله و محاربه نمیشدند بالاخره صلاح دیدند که کس معتمد بجهة تحقیق این خبر
فرستاده خود بدستور بتسخیر قلعه مشغول باشند که بعد از تحقیق خبر بمقتضای آن عمل نمایند چند نفر از اعاظم امرا مثل
محمد قلی دورمن و جان محمد قراول حاکم بدخشان و سونج محمد نامی مشهور بسونج ترکمان حاکم نسا و ابیورد را با سیصد کس

از بهادران کار دیده رزم آزمای بجانب بسطام فرستادند که باحوال اردوی قزلباش رفته تحقیق کرده خبر حزم
بیاورند و خود اوزبکیه را بتسخیر حصار ترغیب و تحریص نموده بجد و جهد تمام باسباب قلعه‌گیری بر داشتند و تزلزل
باحوال مردم حصار راه یافته چون خبر وصول رایات جلال شاهی بحدود بسطام بمحمد سلطان و محصوران رسیده بود
کس بیرون فرستاده تا یکهفته مهلت طلبیدند که دست از محاربه و توپ انداختن باز دارند که اهل قلعه کار سازی
خود کرده بعد از یکهفته بیرون رفته قلعه را بسپارند و اوزبکیه باین معنی راضی شده روز میشمردند اما رایات نصرت آیات
شاهی که بعد از سه روز که سان لشکر دیده از بسطام کوچ کرده از راه جنگ مغز در حرکت آمده فرهاد خان و
ذوالفقار خان را چرخچی فرموده مقرر داشتند که طلیعه لشکر ظفر اثر بوده نیم فرسخ پیشتر میرفته باشند و روز سیم
که پیشخانه همایون بقصبهٔ جاجرم رسیده شاگرد پیشگان فراشان در کنار آب بنصب خیمه و اوتاق پیشخانه مشغول شدند و امرا
اوزبکیه که بچپرگیری آمده بودند شب در سر آب جاجرم فرود آمده صبحی از آنجا سوار شده بجهت احتیاط راه معهود را گذاشته
از دامنه کوه تا دو فرسخ پیشتر آمده بودند که گرد سپاه از دور نمایان شد ایشان برگشته از راه متعارف معهود بجاجرم
می‌آیند و خیمه و اوتاق چند که نصب شده بود بنظر ایشان در آمد اوزبکیه بمیانه جماعت پیش آمدگان در آمده هفت هشت نفر
از مردم اردو را بزخم زبان گیری گرفته عزم معاودت داشته‌اند که چند نفر از ملازمان امرای چرخچی که بر رفقا سبقت
گرفته بودند از عقب قلعه و باغات نمایان شده مشاهده لشکر اوزبکیه نمودند و از کثرت ایشان نیندیشیده بعزم ستیز
بر سر آن گروه تاخته چون ایشان اندک مردمی بودند جمعی اوزبکیه نیز عطف عنان نموده بمحاربه غازیان مشغول شدند و ساعت
بساعت فوج فوج از گروه چرخچیان لشکر قزلباش رسیده بازار محاربه گرمتر گردید اوزبکیه چون مشاهده نمودند که هر
مرتبه لشکر قزلباش زیاده میشود دیگر مصلحت توقف ندیده از روی اضطرار جنگی بگریز اختیار نموده خواستند که خود را
از آن دریای خونخوار بکنار کشند غازیان قزلباش و قلیچیان اردو که همراه پیشخانه آمده بودند دلیر شده بر سر ایشان
هجوم آورده هر یک با اوزبکی دست و گریبان میشوند مجملا شکست بر طبقه اوزبک افتاده چند نفر از مردم اردو را که زنده گرفته
بودند از دست رها کرده در آن صحرا پراکنده و متفرق شده رو بطرف کوه آوردند و مبارزان قزلباش دست از تعاقب
نداشته از سرداران محمد قلی و درمن و سونج ترکمان را زنده بدست در آوردند و جان محمد قراول حاکم بدخشان کشته شد
غازیان قزلباش باردوی همایون رسیده حقیقت معروض داشتند و نواب کامیاب وقوع اینحال را مقدمه فتح و ظفر
دانسته چون باردوی معلی نزول فرمودند یکی از ملازمان را همراه یکی از گرفتاران کردند که او را بسلامت از قراولان
گذرانیده تا حدود اسفراین برند که خبر ورود موکب اقبال بعبدالمومن خان رساند و روز دیگر کوچ کرده تا قریه
سنخواست که هشت فرسخ است رفته چنین قرار یافت که از قریه مذکور تا ابره و فریمان که شش فرسخی اسفراین است
رفته از آنجا بعزم رزم جنود اوزبک بظاهر اسفراین رسیده صف قتال آرایند و حضرت اعلی روز دیگر در ابره و فریمان
تا نصف شب ترتیب مقدمات جنگ داده اسب و اسلحه و یراق بملازمان موکب اقبال میدادند که میرزا محمد سلطان بیات
که در قلعهٔ مذکور بود باتفاق قراولان سپاه قزلباش باردوی همایون رسیده بشرف پابوس اشرف مشرف شد

وخبر فرار اوزبکیه رسانیده و چنین تقریر کرد که چند نفری از گریختگان معرکه جاجرم که پیاده بکوهسار شده روز در بیغولها خزیده
شب براه می آمده اند برهنه و آبله پای باردو رسیده خبر شکست و انهزام لشکر و گرفتاری امرا بعبد المومن خان رسانیدند
والغیاث لشکر بهم برآمده سراسیمگی تمام در میانه ایشان پدید آمده و شش روز از موعد مهلت گذشته بود شاه محمد
ایلچیان سواره بپای قلعه آمده گفت فرستاد که فردا وعده قلعه سپردنست اولی آنست که اخلاص ورزیده امروز قلعه
بسپاری تا بعنایات پادشاهانه اختصاص یابی من پیغام فرستادم که فردا امیدواریم که آفتاب موکب ظفر قرین
شاهی از افق اینولایت طلوع نماید اگر فردا این معنی صورت نه بندد و نواب خان درانجا تشریف داشته باشند
قلعه بسپاریم اوزبکیه دانستند که مردم قلعه باستظهار ورود پادشاه قزلباش مهلت طلبیده بوده اند از تسخیر قلعه
مایوس شده حقیقت بعبد المومن خان عرض نمود که مجال توقف نمانده کوچ میباید کرد در همان روز کوچ کرده از راه رادکان
بمشهد مقدس معلی رفتند القصه روز دیگر رایات نصرت آیات شاهی بپای قلعه رسیده نزول اجلال فرموده بعضی
ارباب رای و تدبیر صلاح دیدند که تعاقب عبد المومن خان نموده تا مشهد مقدس بروند زیرا که اگر او را قوت مقابله
مینمود در اسفراین مقابله مینمود ظاهرست که بمقابله در نیامده معاودت خواهد کرد و احتمال قریب دارد که اوزبکیه در
مشهد مقدس استعداد قلعه داری نداشته باشند و تاب توقف نیاورده بیرون روند و فتح مشهد معلی دست دهد
فرهاد خان مخالفت این رای اختیار کرده بدو وجه صلاح در تعاقب نمیدید یکی آنکه مطلب از یورش استخلاص محصوران
اسفراین بود و آن بفعل آمده و شکست فاحش باوزبکیه راه یافته اعاظم امرای ایشان گرفتار شدند و پادشاه
ایشان بدنام گریز شده برگشت چند روز در همین منزل توقف نموده نسق مهمات اینولایت کرده عود میباید کرد دیگر
از پیش رفتن مبادا صورت دیگر روی نماید که نقصان در امر دولت باشد و بالفرض که عبد المومن خان مشهد را خالی کرده
از آنجا نیز فرار نماید شهر معمور آبادان بقزلباش نخواهد گذاشت و در مشهد قتل و غارت بسیار نموده انواع آزار و اضرار
از رفتن ما بشیعیان مشهد مقدس میرسد و از رفتن ما هیچ نفعی بامر دولت نمیرسد و از جانبین دلایل بر رجحان عقیده خود
میکشیدند بالاخره برای فرهاد خان عمل نموده ترک تعاقب کرده چند روز در اسفراین توقف نموده متوجه نسق معاملات آنجا
شدند و چون محمد سلطان ولد طایفه بیات زحمت محاصره کشیده استعداد قلعه داری در ایشان نمانده بود حکومت اسفراین
را به بوداق خان چگنی شفقت فرموده مهمات آنجا را در عهده و اهتمام او نموده و در استحکام قلعه و حفر خندق کوشیده
قریب ده روز مهمات آنجا را نظام و انتظام داده کوچ فرموده حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که رفیق موکب همایون بود
اراده نموده که بمیانه ایل صاین خانی ترکمان که باو منسوب اند و در حدود استراباد اقامت داشتند رفته از ایشان
استمداد نماید و خود را بالکای خود رساند بندگان حضرت اعلی هرچند میدانستند که باوجود تسلط و اقتدار عبدالله خان
مطلب او بحصول نمی پیوندد و وقت رفتن او نیست بنابر مبالغه او رضاجوی گشته او را مرخص ساخته و از اسباب
و یراق پادشاهانه آنچه درخور بود باو عنایت فرموده او باتفاق عرب محمد سلطان پسرش و بابا خان برادر حقیقی

و باز آمدن او دیگر باره بپایهٔ سریر اعلی در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و چون علیخان کرایلی از یورش تخلف نموده
موکب همایون ملحق نشد قرار داد خاطر اشرف آن بود که بمیانهٔ کرایلی رفته اگر علیخان در دعوی اخلاص راسخ بوده
در مقام اعتذار درآید او را مصحوب خود گردانیده متوجه استراباد شده آن ولایت را که مدتهاست از تصرف
قزلباش بیرون رفته در میان جمعی بیدولتان سیاه پوش انقسام یافته ضبط و نسق نمایند و اگر از علیخان عصیان
و طغیان بظهور رسد نخست بدفع او پرداخته از انجا روانهٔ استراباد گردند بدین عزیمت از اسفراین کوچ فرموده چون
دشت بحریان محل نزول اردوی ظفرنشان گردید مقرر شد که امرای عظام اغروق و احمال و اثقال را با جمعی از لشکریان
که اسب نیرون داشته باشند بجانب عراق فرستاده مردم جلدکار آمدنی جریده و سبای موکب همایون باشند و درین
منزل ریش سفیدان کرایلی بپایهٔ سریر اعلی آمده عرض نمودند که علیخان در قلعه‌های حصارات و جرات آمدن ننموده
بعذرهای بیحاصل تمسک جسته اول شاه حسینخان با طایفهٔ شاملو بتسخیر قلعه‌های حصار مامور گشته متوجه آنصوب
و بیمن اقبال بیزوال شاهی قلعه‌های حصار بسعی حسینخان مفتوح گشته علیخان بقلعهٔ وعده گریخت و ارادهٔ خاطر اشرف
آن بود که کسی بر سر قلعهٔ مذکور فرستاده او را بدست آورده خاطر از مهم علیخان بالکلیه فارغ ساخته متوجه استراباد
شوند درین اثنا خبر معاودت عبدالمومن خان بجانب سبزوار و محاصره نمودن قلعهٔ انجا رسید چون اکثر لشکریان رخصت
یافته متوجه عراق شده بودند و اندک مردمی در رکاب اشرف توقف داشتند و چنین معلوم میشد که مردم کومک از
جانب بلخ و ماوراءالنهر بعبدالمومن خان رسیده باستظهار ورود لشکر تازه رو باین جرات نموده جمعی از ارباب رای
و تدبیر بجهت پراکندگی لشکر قزلباش و قوت و قدرت عبدالمومن خان توجه موکب همایون را بجانب سبزوار صلاح دولت
نمیدانستند تا آنکه خبر رسید که عبدالمومن خان شهر سبزوار را گرفته در شهر قتل عام نموده و محمد مومن سلطان حاکم آنجا بارک
متحصن شده استعداد قلعه داری ندارد و ازبکیه ارک را محاصره نموده در تسخیر آن ساعی شده‌اند و عنقریب ارک نیز مفتوح
میگردد حضرت اعلی حکام کرایلی را ملازم رکاب مقدس گردانیده عزیمت سبزوار و استخلاص محصوران ارک را وجههٔ
همت گردانیده با آنقدر مردم که در پایهٔ سریر اعلی مانده بودند توکلت علی الله لوای نصرت اشتمار بدانصوب در حرکت آوردند
که آنچه مقدر الهی باشد بظهور آید و عبدالمومن خان که از پای قلعهٔ اسفراین فرار نموده بحوالی مشهد مقدس رفته بود قرار داد خاطر آن
آن نمود که اگر موکب همایون بیشتر آید او در مشهد مقدس قتل و غارت و یغما نموده شهر را ویران نموده متوجه ماوراءالنهر گردد
چون نواب اشرف بجهت ترفیه احوال ساکنان مشهد از سر آن عزیمت درگذشته بجانب استراباد آمدند و عبدالمومن خان
میخواست که خود را از ننگ و عار و بدنامی فرار خلاص سازد و میدانست که قلعهٔ اسفراین بکمال استحکام یافته بمردان کار
و ذخیره و یراق بسیار مشحونست و استیلا بران قلعه در توقف مقدور او نیست و کینهٔ اهل سبزوار بجهت تشیع فطری
و جراتی که قبل ازین در گرفتن موسی میرزا در قفای او از ایشان سر زده بود در دل داشت و میر علی اصغر ولد میر محمد کشکی
که از جملهٔ اعیان سبزوار بود و با اولاد میر شمس الدین علی سلطان عداوت موروثی داشت او را بتحریک تسخیر سبزوار

مورد فتح مشهد بحکیه و اشوم ارضا ایچیر کسفک ده سیلس
تمام نموده عبدالمومن خان

اغوا نموده چون توجه موکب همایون بجهة ولد استراباد تحقق پیوست و گمان داشت که دیگر باره بخراسان عود نماید عزیمه سبزوار نموده
میرعلی اصغر مذکور جرجی شده بر سبزوار ایلغار نموده علی الغفله بظاهر شهر رسیده از اطراف و جوانب یورش انداخته یورش
نموده و سبزواریان جهة اطلاع سراسیمه گشته قدرت مدافعه نیافتند میرزا محمد مومن سلطان با جمعی از اعیان بقصد تشویش
خود را بارک انداخته محافظت قلعه ارک و صیانت اهل و عیال نموده دست از شهر باز داشتند و اوزبکیه بران بلده مسلط
شده مانند تتار کم مذلت عار فرار خود را در قتل جمعی فقرا و ضعفای سبزوار تصور نموده در شهر قتل عام عظیم کردند چنانچه از کشش
کودکان شیر (خوابیده) خود را معاف نداشته بودند راقم حروف که در موکب شاهی بدان بلده رسیده عورات مقتوله بنظر در آورد
که اطفال شیرخوار را بر روی سینه مادر نهاده بشمشیر دو پاره کرده بودند بعد از قتل و نهب و غارت و یغمای شهر متوجه تسخیر
ارک شده حوالیها از اطراف و جوانب نقب نموده بجد و جهد تمام در تسخیر آن سعی مینمودند و یکی از امرای اوزبکیه را با
چهار هزار اوزبک خونخوار بر سر قلعه صدخرو فرستاده خواجه محمد خردی که مردم مردانه و دلیر و دولتخواه این دودمان
بود سپر ممانعت بر روی کشیده قلعه صدخرو را مردانه محافظت نمود و کسی بجهة اعلام این حالات بپایه سریر اعلی فرستاد
مجملا اوزبکیه در عین ستیز و آویز بودند که خبر فلکسای همایون حضرت اعلی بفیروزی و اقبال سایه وصول بر سبزوار
انداخت و چون خبر ورود موکب مسعود شاهی ظل الهی باوزبکانی که در صدخرو بودند رسید پای ثبات و قرارشان
سست گشته قدرت توقف نیافته بعبدالمومن خان ملحق شدند و چون موکب همایون بقریه فریومد و آراد وارد رسید عبدالمومن
خان در این مرتبه نیز از عار فرار نیندیشیده بطریق معهود طبل ارتحال فرو کوفته شاه محمد الهچوبان را بقلعه نیشابور فرستاد
که آن قلعه را محافظت نماید و خود را از راه ترشیز عزیمت جانب بلخ نموده در هیچ منزل زمانی از حرکت نیاسود بسرعت و استعجال
برفت و رایات منصوره در ظاهر شهر سبزوار نزول نموده بتفقد حال باز ماندگان اهل سبزوار و کفن و دفن کشتگان پرداخته
انتقام آن ستم رسیدگان را بمنتقم حقیقی حواله نمودند و عنقریب آن ستمکار به تیر آه آن مظلومان گرفتار آمده از عمر و دولت متمتع
نیافت بالجمله حضرت اعلی حکومت آن بلده را ببوداق سلطان قاجار حاکم قلعه اسفراین که مرد کار آزموده قلعه دار بود و مکرر
با لشکر عظیم اوزبکیه مقاومت نموده قلعه اسفراین را از آن گروه صیانت نموده بود تفویض فرمودند و از آنجا بجانب نیشابور در
حرکت آمده در حدود بحرآباد من اعمال نیشابور نزول نمودند و در آنجا رفتن عبدالمومن خان بطریق ایلغار بوضوح پیوست چون
اثری بر تعاقب او مترتب نمیشد و زمستان نزدیک شده بود و بجهة شدت سرما و قلت آذوقه توقف خراسان و محاصره
نمودن قلعه نیشابور لایق دولت قاهره نبود بنابران حضرت اعلی عزم مراجعت فرموده انتظام مهمات استراباد را بمقتضای
الامور مرهونه باوقاتها بوقت خود حواله نموده عنان عزیمت بصوب عراق معطوف داشته معهذا بجهة فقدان علیق اسبان
و کمی آذوقه در این سفر اسب و استر و شتر بسیار ضایع شد و رایات جلال بفیروزی و اقبال بسلامت بدار السلطنه قزوین
رسیده شکر محامد الهی بجای آوردند ذکر فرستادن ذوالفقار خان بایلچیگری روم و احوال آن مرز و بوم قبل از توجه
رایات جلال درویش محمد خان ارو ملو حاکم لاهیجان ؟ بایلچیگری روم تعین فرموده مکتوب صداقت اسلوب مشعر بر پرسش
و تعزیه پادشاه روم سلطان مراد خان و تهنیت جلوس سلطان محمد خان پسرش قلمی گشته و تحف و هدایای لایقه ارسال

داشته بودند هنوز مشار الیه بسامان و سرانجام آنسفر نپرداخته بود که حضرت اعلی را باز احتیاج سفر خراسان و بلخ در رفتن
مشار الیه در عقب تعویق ماند در نیوقت که از آن سفر خیر اثر معاودت فرموده در مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال واقع
شد متوجه روانه شدن ایلچی شدند فرمان داد خان ایلچی مسموع گردید که چون در زمان شاه جنت مکان خدمت ایلچیگری یکی
از امرا سرحد رجوع میشد حالا نیز همان قاعده را منظور داشته آنخدمت را بذو الفقار خان ادراه رجوع نمایند حسب الالتماس
مشار الیه آنخدمت بذو الفقار خان رجوع شد و مشار الیه بآیین شایسته و آراستگی تمام روانه روم گشت الحق
آنخدمت را بر وجه لایق بتقدیم رسانید موازی سیصد نفر از ملازمان خود که زبده و خلاصه لشکر بودند تزیب و ترتیب
تمام همراه برده و در ان سفر داد و دهش بسیار از و بظهور آمد چنانچه بعضی از دون همتان رومیه او را بسفاهت و
اسراف منسوب ساخته اند پادشاه روم و وزرا و پاشایان رومیه او را تعظیم و تکریم بسیار کرده زیاده از ایلچیان شاه
جنت مکان اعزاز و احترام او بجا آورده بودند چون درین سال سلاطین فرنگیه هجوم آورده لشکر بحدود مرز بالکان ممالک
رومیه در آمده در مقام تسخیر بعضی قلاع و محال که در زمان سلطان مراد خان از فرنگیه گرفته بودند در آمدند و سلطان محمد خان
بنفس همایون بدانطرف نهضت نموده بود و در وقتی که ذو الفقار خان باسلامبول رسید خواندکار در ان سفر بود تا آمدن
خواندکار در اسلامبول توقف نمود بالجمله میانه او و سلاطین فرنگیه مقاتله واقع شده در اوایل حال شکست بجانب رومیه
افتاده فرنگیه نوعی تسلط یافته بودند که گروه گروه باردوی اعظم ریخته غارت و یغما نمودند و میانه مردم ریم پاپا که خلیفه
ملة عیسی و مطاع پادشاهان فرنگیه است و پادشاه مجار بر سر خزانه خواندکار نزاع واقع شد که هر یک خود را بتصرف آن
احق و اولی میدانسته در ینحال نسیم عنایت الهی در وزیدن آمده علم کفر نگونسار گردیده و عوام الناس اردوی رومیه
هجوم کرده بضرب مطراق و دسته چماق ارباب شقاق را از اردو دور کرده بفتح و ظفر اختصاص یافتند و جمعی کثیر
از آن سیه بختان تیره رای بدار البوار شتافتند و پادشاهان فرنگ انهزام یافته سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده
هر طایفه بولایت خود رفتند سلطان محمد خان مظفر و منصور باسلامبول آمده ذو الفقار خان بشرف ملازمت پادشاه فایز گردید
حضرت خواندکار حقیقت این فتح مبین را به بندگان اشرف اعلی قلمی نموده قبل از ورود ذو الفقار خان ارسال داشته بود
از ینجانب نیز جواب کتابت از فرط دوستی و محبت مرقوم گشته آنسال باتفاق ذو الفقار خان قرین اعزاز و احترام مرخص
گردیده با تحف و هدایای لایقه معاودت نموده در سال آینده رسید و مکتوب محبت اسلوب که از جانب خواندکار بحضرت
اعلی با القاب مناسب و آداب شایسته مرقوم شده بود بنظر انور رسانیده تحف و هدایا که رسانید ذکر یاغیگری جمعی از اشقیا
چوپان گیلان و لاهیجان و خروج حمزه بیک نامی از ملازمان قدیم امیر عباس و بعضی سد ولتیان از اقدام زمان
از سوانح این سال عصیان و طغیان جمعی از سست رایان خفیف عقل و فتنه جویان سبک سر گیلانست که بمحض سفاهت
و بیعقلی خود را در ورطه هلاک انداختند تبیین اینمقال و تفصیل این اجمال آنکه در حینی که رایات نصرت آیات متوجه سفر
خراسان گشته بدفع فتنه عبد المومن خان مشغول بودند ملک جهانگیر حاکم کهدم که در سال گذشته روی از دین دولت تافته
سالک طریق فرار و عصیان شد با فوجی از دیو صفتان رستمدار و متمرده تنکابن آمده دست درازیها برعایا و عجزه

مینمود درویش محمد خان حاکم لاهیجان جهت دفع فتنه او باقشون آراسته روانه جانب رستمدار شده بود حمزه بیک نامی از
قبیله چیک از ملازمان میر عباس بحر دانکه اعلیحضرت چند روز از مقر سلطنت دور افتاده اخبار مختلف از خراسان میرسید
و بلده لاهیجان که پای تخت گیلانات از حاکم خالی مانده بود دولت دو روزه را مغتنم دانسته چشم از عواقب امور
پوشیده خود را سلطان حمزه نام نهاده دم از خروج و عصیان زد و جمعی از رند و لتان لشته نشا بر سر او جمعیت نموده
بلاهیجان آمدند از اطراف و جوانب لاهیجان سیما از موضع اسبه ران و کماجال که از معظم قرای آن ولایت است مردم
فتنه انگیز بی عاقبت باو همراهی کرده علی الغفله بشهر درآمدند و نخست بکاروانسرا ریخته دست بغارت اموال تجار و مردم
بیرون دراز کردند و خانهای ملازمان درویش محمد خان را غارت نموده خرابی بسیار و بیحد و نهایت در لاهیجان
کردند بهیات مجموعی بپای قلعه آمده بهمت بر تسخیر آن گماشته محاصره کردند از ملازمان درویش محمد خان معدودی
که بر سر خانه و متعلقان او مانده بودند سراسیمه در قلعه را مسدود ساخته سر بممانعت در روی کشیدند و قاصدی
همعنان صبا و شمال بجهت اعلام این حال بجانب تنکابن فرستادند و چند روز که قلعه لاهیجان محصور بود و اهل قلعه با آنکه
استعداد قلعه داری نداشتند بمدافعه و مقاتله پرداخته مخالفانرا بقلعه راه ندادند و چون سرب جهت غلوله تفنگ در قلعه
نبود زوجه درویش محمد خان چند بدره زر سفید داده بود که از نقره غلوله ریخته بجانب مخالفان می انداختند و یاغیان که
از بی استعدادی اهل قلعه خبر یافته بجد و تمام در تسخیر آن میکوشیدند اما چون این خبر به پس رسید خسرو بیک چهار یار غلام
خاصه شریفه که داروغه رشت بود و اغورلو سلطان چگنی حاکم فومن با جمعی از مردم آنجا ایلغار نموده بلاهیجان آمدند و بین
الجانبین محاربه قوی اتفاق افتاده بنیروی دولت قاهره شکست بجانب یاغیان افتاد حمزه بیک کور با جمعی بقتل رسیده
بقیة السیف پراکنده شدند و درویش محمد خان که در حدود رستمدار بود این خبر شنیده بر سبیل ایلغار بلاهیجان آمد چون مهم
حمزه بیک مذکور دو روز پیشتر از رسیدن او بکفایت مقرون شده بود بفحص و تجسس حال یاغیان پرداخته هر کس
طایفه از آن در هر جا بدست آورده براه عدم فرستاد سر حمزه بد اختر را با فرقه یاغیه مشعر بر اعلام این حال باستقبال موکب عظمی
و اقبال فرستاده در وقتی که رایات جلال بساوجبلاغ رسیده بود بنظر اشرف درآمد خسرو بیک چهار یار که مردانه و از
باین خدمت قیام نموده بود مورد تحسین و آفرین گشت و نایره قهرمان غضب پادشاهی که نمونه از سخط الهی است درباره مردم
فتنه انگیز لشته نشاه بحرکت درآمده حکم بر قتل عام شد درویش محمد خان حسب الفرمان قضا جریان متوجه لشته نشا گشته
طایفه اروملو دست بغارت و قتل دراز کرده اکثر بیگناهان باتش گناهکاران سوختند و با آنکه درویش محمد خان مرد
خدا آگاه مآل اندیش بود ملاحظه بسیار کرده میخواست که قتل بافراط واقع شود جمعی کثیر درین قضیه راه عدم پیمودند اما
باعث آن شد که دیگر کسی از آن طبقه بعصیان و طغیان دلیری نکرد و چون بیه پس نیز باو دخان مرحمت شده الکای شیراز ازو تغیر یافت
و حکومت ولایت فارس در کل بالله وردیخان قوللر آقاسی مفوض و مرجوع گشته نسق کل معاملات دیوانی فارس
بعهده اهتمام مشارالیه قرار یافت و مقرر شد که هر سال سیصد نفر از غلامان باو باشند و بعد از نشستن آتش فتنه
حمزه بیک و قتل عام لشته نشا ایالت آن ولایت باغورلو سلطان چگنی حاکم فومن شفقت شد و تمامی غلامان خاصه شریفه

راهمراه نقارسی ده بخدمات خیر و بهر ولایتی از ولایات مامور سازد که از منافع آن آتی و اسباب سابق سرانجام نماید.
و درین سال جمعی از مردم سعد و قاص من اعمال نهاوند بر رومیان یاغی شده قلعه که در سعد و قاص ساخته بودند بتصرف در
آورده خراب کردند اجامره و اجلاف آن ولایت از الوار و اکراد و غیر ذلک با ایشان اتفاق کرده بر سر قلعه نهاوند
آمدند رومیان مستحفظ قلعه نهاوند کس بخدمت اشرف فرستاده ازین حال خبر کردند و حسن علیخان چکنی را که در
آنحال حاکم همدان بود محرک این شورش دانسته از وی شکایت نمودند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنا بر رعایت
پیمانی و رعایت شرایط صلح قورچیان فرستاده اجامره و اجلاف مذکور را منع و تنبیه نمودند و چند نفر مفسد را بقتل
آورده سرهای ایشان را نزد سنکلر بیکی بغداد فرستادند و حسن علیخان را از ایالت همدان معزول فرمودند و درین سال
میر قلیبابا کوکلتاش حاکم هراة که از فدویان عبدالله خان اوزبک در ایام جوانی با شاره و صلاح عبدالله خان علی ای التقدیرین
باحضرت اعلی بادی الفت و آشنایی کشیده ایلچیان سخندان با تحف و هدایای لایقه بپایه سریر اعلی فرستاده التماس نمود
که رخصت دهند که مردم ماوراءالنهر که اراده حج بیت الله الحرام داشته باشند بی خوف و دهشت آمد شد نمایند و ایلچیان
در دارالسلطنه قزوین بدرگاه جهان پناه آمده لوازم کورنش همایون بتقدیم رسانیدند و مشمول نوازش و انعام
بازگشته اسلام بیک یوزباشی شاملو را همراه ایشان بهراة فرستادند و بمیر قلیبابا کوکلتاش منشور عنایت و التفات
در قلم آمده در باب رخصت حجاج حسب المسئول حکم مطاع غراصدار یافت دیگر از سوانح این سال آنکه شاعر شیرین کلام
مولانا شانی در عجم مرتبه حسانی دارد او و فور اخلاص و خلوص اعتقاد منظور نظر شعف آیین و از ندمای محفل ارم تزیین
بود چند بیت مثنوی در مدح و منقبت حضرت شاه ولایت پناه در سلک نظم در آورده بخدمت اشرف میگذرانید
چون این بیت رسید • اگر ساغر کشد دشمن وگر دوست • بطاق ابروی مردانه اوست • مزاج مقدس را
کیفیتی طاری شد این طرز مداحی و این مضمون در میزان طبع نقاد نقابت سنجیده و پسندیده افتاد همت بحر صلت
درباره مولانا بتموج در آمده امر فرمودند که زر در یک کفه ترازو ریخته در کفه دیگر مولانا را بوزن در آوردند و آن
نقود وافره بصله شعر باو عطا فرمودند شعرای عصر را موجب امیدواری گشته همگی بامضمون مترنم بوده زبان بمدح و ثنای
شهریار گشودند • شاعر که بخاک ره برابر شده بود • برداشتی و بزر برابر کردی • اما چون طبقه شعرا را مدار بر حقد
و حسد است ازین عطیه والا کینه مولانا در دل گرفته مدتها این حکایت زمان زد انجمن آرایان محافل بود مولانا حسن وهم
الدین که مرد ظریف شیرین سخن است و اشعار هزل آمیز مضحک میگوید در قطعه که بجهت وزیر قم گفته این بیت درج نموده • حسن
و همین چنین مخلص • پادشه میکشد بزر شانی • اما این بیت او بعرض اشرف رسید مولانا عجزی تبریزی که مرد بلند قامت
قوی جثه بود و در شیوه غزل خود را بی بدل میشمرد بتقریب دو سه بیت عاشقانه بوساطت مولانا علی رضای خوشنویس چند
روزی در مجلس همایون راه یافته بسبب گستاخانه که اعتقاد لطایف و ظرایف داشت دلیری میکرد و بدین جهت از
بساط عزت دور و از سعادت مجالست مهجور گردید روزی در محوطه طویله قزوین در اثنای حکایات بی تقریبی حرف
بزرگ شنیدن مولانا شانی را بمیان آورده گستاخانه گفت که چرا اینگونه التفات شاملحال من نمیگردد حضرت اعلی

از روی مطایبه فرمودند که چون در طویله واقعیم اگر صلاح باشد شما را بسرگین تشبیه فرمایند از نهاد حاضران بزم
اقدس آمده موجب انبساط خاطرها گشت شعرای نکته ساز و ظرفای لطیفه پرداز شاخ و برگی بر آن افزوده نقل انجمنها
ساختند و مولانا شانی را که اشتها یافته بود پرده خشید دیگر درین سال در حینی که نهضت همایون بجانب اسفراین واقع
شده بود نواب سکندرشان را در دولتخانه همایون قزوین بیماری عارض گشته منجر باسهال گردید چون اجل مقدر
رسیده بود معالجات اطبا مفید نیفتاده بجوار رحمت ملک غفور پیوسته اند و در آستانه امام زاده واجب التعظیم
امام زاده حسین علیه التحیه مدفون گردیده از آنجا نقل بعتبات عالیات سدره مرتبات شد انا لله و انا الیه راجعون
اگر صد سال مانی ور یکی روز بباید رفت ازین کاخ دل افروز چون قبل ازین از اوصاف حمیده آن پادشاه عالیجاه در
ذیل دفتر اول رقم تحریر یافته در مقام قلم عنبرفام زبان در کام کشید آغاز سال همایون فال پیچی ئیل ترکی مطابق
سنه خمس و الف که سال دهم جلوس سعادت مانوس شاه ظل اللهی است چو شد نوروز سلطان گیتی آرای • جهان از
بوی گل شد عنبرآسای • بهار عالم آرا جلوه گر گشت • اساس دی همه زیر و زبر گشت • طراوت یافت از نو باغ و
بستان • شد از لطف چمن عالم گلستان • نوروز عالم آرای این سال در روز سه شنبه بیست و یکم ماه رجب اتفاق
افتاده بهار دلگشای غم فرسای خاطر پرور برپا گردید نوعروسان حجله خاک سر از جیب مغاک بیرون آورده انجمن آرای بزم
عشرت و شادمانی گشتند و نسیم باد بهاری از شمیم ریاحین عطرسای آغاز نهاده افسرده دلان کنج خمول چون غنچه لبان
گل از جهان بزمزمه و نغمه سرایی درآمدند و بندگان حضرت اعلی بدستور معهود در ایوان چهلستون در دولتخانه
مبارک قزوین بلوازم جشن نوروزی پرداخته مجلس ملوکانه و محفل خسروانه آراسته چند روز بمبارکی سال نو و تیمن قدوم
نوروز فیروز بعشرت و شادمانی گذرانیدند بعد از فراغ از لوازم سور و سرور سیر و هوای گیلان و قزل آغاج از
خاطر خطیر همایون سر زده از دار السلطنه قزوین روانه شدند نخست از راه کوهدم بخطه رشت تشریف برده از آنجا و فومن
و کسکر محل ورود شهریار والاگهر گردید و در علی آباد فومن بلوازم شکار و سیر قیام نموده از آنجا قزل آغاج انجمن پیرای بزم
تخت و تاج گردید چند روز دریاکنار محل نزول موکب همایون اقبال بود و بعد از فراغ از سیر و شکار آنجا بدار الارشاد
اردبیل تشریف برده بلوازم زیارت آستان ملایک آشیان حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه قیام نموده
عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده دیگر باره دار السلطنه قزوین محل نزول خسرو باداد و دین گردید ذکر تسخیر ولایت
مازندران بهشت نشان و تفویض ایالت آن ولایت بفرهاد خان و گرفتاری ملک بهمن حاکم لاریجان بتوفیق
پروردگار عالمیان چون ولایت طبرستان که عبارت از مازندران بهشت نشانست ملک طلق موروث اولاد امجاد میر عبدالله خان
جد مادری حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است چون درین عهد از آن سلسله رفیعه اولاد ذکوری که شایسته تصرف ملک موروث باشد
نیست لاجرم آن عرصه ارم تزیین ارثاً و اکتساباً شایسته تصرف شهریار سعادت قرین و حق شرعی آن سلطان باداد و دین است
که میانه جمعی از امرا و سرداران ولایت خصوصاً سید مظفر مرتضائی و الوند دیو و ملک بهمن لاریجانی انقسام یافته هر یک
رقم اختصاص بر الکای آن ولایت کشیده بتغلب متصرف بودند و گاه گاه بتقبل بدرگاه اعلی مینمودند مدار خود را بر حیل و تزویر

نهاده به بهانهای ناخوش موقوف داشته از اطوار ایشان آثار نفاق و شقاق ظهور میرسید بتخصیص ملک بهمن که در حیل
و تزویر از رفقا پیشی داشت مکرر سخنان کذب آمیز او را حمل بر صدق و راستی نموده در مقام تجربه و امتحان در آمده
و هر مرتبه شیوه ناپسندیده حیل و تزویرش مرتبه ظهور یافته نقد اخلاصش بر محک تجربه و امتحان ناتمام عیار
نموده و هر کس از مردم الخه و دیدرکاه معلی بازگشتی مینمود ملک بهمن با وی عداوت آغاز نهاده در استیصال او
میکوشید از جمله با ملک سلطان حسین لواسانی که از عم زادهای او بود بمحض آنکه بخدمت حضرت اعلی اظهار اخلاص نموده
ملک سلطان حسین و برادر او بشرف ملازمت اشرف فایز گشته بودند عناد ورزیده بر سر او بقلعه لواسان رفت
و او را بدست آورده بقتلش پرداخت و اطفال و عورات سلسله او را بلاریجان برده انواع فضیحت و بی ناموسی بمردم
او روا داشت بندگان حضرت اعلی مکرر کس فرستاده باز ماندگان او را طلب داشته و او را تغافل ورزیده
نفرستاده و اینمعنی موجب زیادتی انحراف مزاج اشرف از وگردید القصه فتح و تسخیر آن ولایات و انتزاع آن ممالک از
ید متغلبه مذکوره مکنون خاطر انور و مخزون ضمیر منیر معدلت گستر بود تا آنکه درین سال رای جهان آرای بدان متعلق گشت که دست
تغلب آن جماعت را از ملک موروث کوتاه کرده ضمیمه ممالک محروسه گردانند فرهاد خان متقبل این خدمت شده حسب الالتماس
او مهمات ولایت مازندران برای رزین و حسن رای او رجوع شد و حکومت آن ولایات بدو تفویض یافت با فوج
و لشکر آراسته روانه مقصد گردید شهر آمل که از بلاد قدیمه طبرستانست در تصرف ملک بهمن حاکم لاریجان بود و
ملازمان و مردم او قلعه آمل را استحکام داده در مقام محافظت و قلعه داری در آمدند ملک بهمن خود در لاریجان بود و از
غایت مکر و خدعه که جبلی او بود بحسب ظاهر اظهار اخلاص و بندگی و اطاعت و انقیاد نموده در باب قلعه بفرهاد خان
پیغام میداد که مرا اختیاری نیست جماعت سرکش آملی بالطبع حکومت قزلباش را کاره اند برای خود عمل نموده در قلعه داری
میکوشند و باطناً سالک طریق خلاف و طغیان بوده باهل قلعه که اکثر ملازمان و معتمدان او بودند استمالت داده
ترغیب مینمودند که در قلعه داری مردانه بوده قزلباش را بقلعه راه ندهند مجملاً توقف فرهاد خان در پای قلعه آمل بامتداد کشید
مردم ملک بهمن خصوصاً چند نفر از طایفه لکلو که ملازم او شده در آن قلعه بودند در قلعه داری اصرار مینمودند تا آنکه
فرهاد خان بحسن تدبیر و داد و دهش وحشی صفتان آمل را بدانه انعام و احسان با خود رام کرده به نیروی دولت
قاهره بر قلعه مستولی گشت و مفسدان قلعه را از میان برداشته در آمل حاکم تعیین کرده متوجه تسخیر سایر محال گردید
و مردم سخندان نزد سید مظفر که متصرف نصف ولایت مازندران بود فرستاده او را باطاعت و انقیاد
دعوت کرد سید مظفر چاره جز اطاعت ندیده اظهار متابعت و اخلاص نمود اما آن وحشی صفت در آمدن نزد فرهاد خان
متامل و متردد خاطر بود و اصلا رام نمیشد بعد از تکرار مراسله و آمد شد سفیر و مردم چرب زبان راضی بملاقات گشته
با جمعی از اعیان مازندران نزد فرهاد خان آمده و جناب خان سید را تعظیم و تکریم بسیار کرد اما مانع بازگشتن شده
تکلیف رقص پایه سریر اعلی و ملازمت اشرف نمود سید مظفر بدین شرط راضی شد که فرهاد خان همراه او رفاقت نموده
او را بپایه سریر خلافت مصیر آورده در خدمت اشرف شفیع تقصیرات او بوده باشد فرهاد خان بنابر صلاح دولت

ملتمس او را مبذول داشته الوند سلطان در خود را با جمعی از خود قزلباش در مازندران گذاشته بنابر تألیف قلوب
اهالی آن ملک که فی الواقع چون حکومت قزلباش را هرگز ندیده بودند بهمین گروه طبع ایشان بود در محالی که سید
مظفر و اتباع او میبودند دخل نمود و در سواد کوه و بعضی محالی که در تصرف الوند دیو و اتباع او بود دخل نموده بهمچنان
متصرف بودند القصه فرهاد خان سید مظفر را مصحوب خویش گردانیده بپایه سریر اعلی آورده در دار السلطنه
قزوین شرف بساطبوس دریافت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چون با سید مظفر نجیبه اینکه با سلسله ولی نعمت خود
عصیان و کفران ورزیده بی ادبیها از و نسبت بسلسله میر بزرگ بظهور آمده بود التفات نفرموده شد و او در منزل فرهاد
خان میبود چون غبار خاطر اشرف را نسبت بخود دریافته در کمال بیم و هراس بسر میبرد از حکومت مازندران مایوس گشته
قرار داد که کوچ و مردم خود را بعراق آورده در هر جا رضای خاطر اشرف باشد ساکن گردد درین اثنا اعراض نفسانی
برو غلبه کرده سر بر بستر ناتوانی نهاد و مداوا و معالجه او را مفید نیفتاده بمرض اسهال درگذشت بعد از فوت او
الوند سلطان و کماشتگان فرهاد خان در مازندران استقلال یافته اکثر محال را بحیطه ضبط در آوردند ملک بهمن خبر فوت
سید مظفر شنیده تصور اینکه عمداً او را از میان برداشته اند بی اعتماد گشته موجب زیادتی وحشت او شد و مردم
وحشت انگیز و آشوب طلب مازندران از الوند سلطان شورانیده تحریک ماده فساد مینمود میخواست که الوند دیو و عظمای
مازندران با لشکر قزلباش آمیزش نمایند و الوند دیو که چاشنی حکومت مازندران در مذاق او جای گرفته بود
و آسان ترک آن را دشوار بود با غوا و افساد ملک بهمن سر از جیب اطاعت در نمی آورد و این معنی بر ضمیر منیر اشرف پرتو
ظهور انداخت که تا دفع ملک بهمن نشود ممالک طبرستان بتصرف اولیای دولت ابدی پیمان در نمی آید و او ترک
بدنهادی و فساد نمینماید لاجرم رای عقده گشای بر دفع او جازم گشته فرهاد خان را بر سر ملک بهمن فرستادند و او [illegible]
رفته بترتیب یراق و اسباب قلعه گیری پرداخت و قلعه را محاصره کرد و از درگاه معلی جمعی از توپچیان و تفنگچیان را بمدد او
فرستادند و توپهای قلعه کوب ترتیب یافته در لوازم قلعه گیری و تضییق محصوران سعی تمام مینمود جماعت امرای
که معظم سپاهیان لاریجان بودند با فرهاد خان یکدل و یکزبان گشته نزد او تردد آغاز نهادند و ملک بهمن با اتحاد
بی اعتماد گشته وردان امیر نامی که ریش سفید آن طبقه بود دستگیر ساخته بسیاه چاه کرده بالاخره بقتل آورده آن جماعت در
مخالفت ملک بهمن یکجهت گشته هادی راههای مخفی قلعه گردیده در اندک روزی سپاهیان بزیر دیوار قلعه رسید
ملک بهمن بعد از اخذ عهود و مواثیق بیرون آمدن با فرهاد خان ملاقات کرده خواست که بلطائف الحیل و زبان آوریها
شر او را از خود دفع نموده بدستور معهود بتواضعات دنیادارانه و عهدهایی که هرگز باینها وفا نکرده او را از پای
قلعه کسیل گرداند فرهاد خان را تکلیف آمدن قلعه و مهمانی کرد فرهاد خان اجابت نمود و صیدی که بدام افتاده بود از
دست نگذاشته او را تکلیف رفتن درگاه معلی و ملازمت اشرف نمود ملک بهمن از بیرون آمدن نادم گشته چون
بهیچوجه سخن او در نگرفت با کراه تمام راضی بآمدن شد و فرهاد خان قلعه را بدستور در تصرف ملازمان و مردم او
گذاشته او را مصحوب خویش گردانیده بپایه سریر اعلی آورد و در دار السلطنه اصفهان مجمعی عظیم که طبقات خلایق

از اطراف و جوانب در مجلس بهشت آیین جمع آمده بودند بنظر خجسته اثر شاه والا گهر گذرانند و حضرت اعلی بزبان عتاب
و سرزنش با او تکلم آغاز نموده یک یک تقصیرات او را شمردن گرفت ملک بهمن سر خجالت و ندامت پیش آورده
و از افروختگی شعلهٔ غضب و خطابهای عتاب آمیز دست از حیات مستعار شست اما حضرت اعلی چند روزی بجهة
تعهدات که فرهاد خان با او کرده بود تغافل در کار او ورزیده او بدستور در خانه فرهاد خان میبود تا آنکه در اول
سال تخاقوییل سنه الف که رایات جلال از اصفهان بقزوین نهضت نمود او را بعمارات دولتخانه مبارک طلب
فرموده در حین تکلم و عتاب و خطاب او را بدست ملک سلطان حسین لواسانی دادند که بقصاص خون برادرش
بزجر و سیاست عظیم بقتل رساند و او حسب الفرمان قضا جریان باتمام کارش پرداخت مآل حال اولاد مشارالیه
و تسخیر قلاع او در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد ذکر احوال حاجی محمد خان و قضایایی که در میان او و اقربای
او در خوارزم بوقوع پیوست و آمدن او مرتبه دوم بدرگاه سپهر اشتباه شهریار عجم در طی سوانح
احوال سابقه مرقوم قلم وقایع نگار گردید که در سالی که گذشته که رایات نصرت آیات بجهة دفع فتنه عبدالمؤمن خان
بخراسان توجه نموده بود حاجم خان والی خوارزم و عرب محمد سلطان پسر او و بابا خان برادرزاده اش از خدمت
اشرف مرخص گشته بجانب مملکت خویش شتافته بمیانه ایل و اویماقات بقیه ترکمانان صاین خانی رفته ایشان
مرافقت سلاطین مذکور اختیار نموده داخل ولایت خوارزم شدند مردم آن ولایت بقدوم ایشان بشاشت و خرمی
بظهور آورده در مقام اطاعت و انقیاد درآمدند گماشتگان عبدالله خان و داروغگان او هر یک محل اقامت
خود را خالی گذاشته بماوراءالنهر شتافتند و ولایت خوارزم از لشکر بیگانه خالی گشت و حاجی محمد خان فی الجمله استقلالی
یافت اما جمعی که بر سر او جمعیت نموده بودند اکثر رعیت و مردم احشامات بودند که عبدالله خان بعد از تسخیر آن ولایت
اکثر قبایل اوزبکیه را که لشکر حاجم خان بودند کوچانیده بولایات دیگر فرستاده بود و از اعوان و انصار او صاحب
وجودی در خوارزم نمانده بالجمله عبدالله خان بعد از استماع خبر ورود حاجم محمد خان جمعی از امرای معتبر خود را با لشکر عظیم
بر سر او بخوارزم فرستاده و بآن اکتفا نموده خود متعاقب بدان صوب در حرکت آمد حاجم خان چون از ورود لشکر باق
عبدالله خان خبر یافت متجنده آن ولایت را جمع آورده بمقابلهٔ ایشان شتافت و مابین الفریقین محاربهٔ عظیم اتفاق افتاد
چون آوازهٔ قرب وصول موکب عبدالله خان رسید تزلزل در بنیان ثبات و قرار خوارزمیان افتاده در عین حرب
شکست بجانب ایشان افتاد و حاجم خان منهزم گشته مجال توقف در آن ولایت نیافت و نخواست که خود را در یکی از
قلاع محصور گرداند بالضروره باتفاق عرب محمد سلطان پسرش منهزم و پریشان حال خود را از ولایت خوارزم
بیرون انداخته روی بجانب استراباد آورد و در آنجا بمدد و معاونت بقیه ترکمانان صاین خانی خود را بسرحد قزلباش
رسانند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از آمدن او خبر یافته کس باستقبال او فرستاده بدرگاه معلی طلب نمودند
او دیگر باره بخدمت اشرف آمده در دار السلطنت قزوین بشرف ملاقات همایون فایز گردید از جانب اشرف لوازم
تفقد و دلجویی و اشفاق پادشاهانه بظهور پیوست اما بابا خان برادرزاده اش که در شهر وزیر بود قلعه آنجا را

قایم کرده توقف نمود و هرچند میدانست که هرگاه محصور گردد از هیچ طرفی مددی باو متصور نیست و عاقبت گرفتار
اعادی خواهد شد از عالم غیرت و مردانگی به نیکنامی کشته گشتن را از حیاتی که بذلت و خواری گذرد راجح دانسته مردانه
وار در آن قلعه اقامت نمود و لشکریان عبدالله خان قلعه را محاصره نموده قریب چهار ماه با لشکر بیشمار عبدالله
خان تلاش کرده قلعه وزیر را نگاه داشت عاقبت لشکریان او و مردم شهر و قلعه از مخاطرات قلعه داری
واهمه نموده باو بیوفائی کرده میل بجانب عبدالله خان نمودند و او این معنی را دریافته با معدودی از ارباب حقیقت
و وفا دروازه قلعه را گشوده خود را فدائی وار بمخالفان زد و مکرّر در دریای حرب غوطه خورده اوزبکان عبدالله خان
بر دور او محیط گشتند و لحظه بلحظه عرصه کارزار را بر او تنگتر میکردند و بهیچ طرف راه بیرون شدن نداشت بالاخره
در معرکه رزم کشته شد و بقیه السیف پراکنده شدند والیوم حرف شجاعت و دلاوری باباخان در خوارزم مذکور
السنه و افواهست و عبدالله خان را مجددا فتح و تسخیر ولایت خوارزم میسر شد و بر قتل هر کس از مردم آن ولایت گمان
خلاف داشت او را از میان برداشت و قلاع را استحکام داده بماوراءالنهر مراجعت نمود ذکر منازعتی که در میان
مهدیقلی خان شاملوی حاکم شوشتر و جماعت افشار با سید مبارک والی عربستان بظهور آمد در این سال
جمعی از مفسدان طایفه افشار کوه کیلویه خصوصا جماعت ارشلو با امیرخان حاکم آن ولایت یاغی شده در رامهرمز از قصبات
کوه کیلویه جمعیت نموده ابوالفتح بیک نواده خلیلخان را در میان خود بخانی برداشته در مقام عصیان و خلاف درآمده
مهدیقلی خان شاملو بر سر ایشان رفته در ما بین شوشتر و رامهرمز میانه ایشان حرب اتفاق افتاده طایفه افشار از
فوج قلیل شاملو منهزم گشته پناه بسید مبارک والی عربستان بردند و مهدیقلیخان همیشه سید مبارک را از مخالفان
دولت قاهره شمرده متعرض احوال اعراب حویزه و مردم او میشد و از سید مبارک زیاده حسابی میگرفت و با او غالبانه
سلوک میکرد و سید مبارک از بدسلوکی مهدیقلیخان متشکی بوده مکرّرا عرایض بدرگاه معلی فرستاده ازو شکایت مینمود
و میخواست که مهدیقلیخان را گوشمالی داده او را اندکی از خمار باده نخوت و غرور بهوش آورد و منتظر فرصت میبود
درین وقت جماعت افشار محرک سلسله نزاع گشته او را بمحاربه مهدیقلیخان ترغیب نمودند و او در مقام معاونت
جماعت افشار درآمده با جمعی از جنود عرب بر سر مهدیقلیخان آمده در وقتی که او از رامهرمز معاودت نموده به شوشتر میآمد
سر راه بر او گرفته و بین الفریقین اندک محاربه واقع شد چون اعراب اضعاف مضاعف لشکر مهدیقلیخان بودند او صرفه
در جنگ ندیده خود را بحصاری که در آن حوالی بود انداخت و اعراب آمده حصار را محاصره کردند چون حصار مذکور
زیاده استحکامی نداشت و ذخیره در آنجا نبود بالضروره با سید مبارک طرح صلح انداخت سید مبارک نیز چون از حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی خایف بود و ملاحظه بسیار داشت بصلح راغب گشته میانه ایشان صلح وقوع یافته قرار یافت که
سید مبارک کوچ کرده بطرف حویزه رود و مهدیقلیخان از حصار بیرون آمده بشوشتر مراجعت نماید از جمعی مسموع شد
که سید مبارک نسبت بمهدیقلی خان غدری در خاطر داشت و با اعراب قرار داده بود که چون مهدیقلیخان از حصار بیرون
آمده روانه شوشتر گردد عطف عنان نموده بر سر او تازند و بتنبیه و تادیب او پردازند سید بدر ولد سید مبارک که

اظهار ارادت و اخلاص میر لرستان که دوست مناص منمود مهدیقلیخان را از کید و غدر اعراب خبردار کرد او چند روز خود را
در حصار محافظت کرده بیرون نیامد سید مبارک معلوم کرد که او از استشمام رایحه غدر نموده حزم و احتیاط
مرعی میدارد بنابران توقف ننموده بجانب حویزه رفت و شاهوردیخان عباسی در لرستان ابتدا مقدمات را تتبع
نموده اظهار دولتخواهی کرده بمعاودت مهدیقلیخان خاطر از کید اعراب جمع کرد از حصار بیرون آمده متوجه شوشتر
گردید و حقیقت حالات را عرضداشت نموده بپایه سریر اعلی فرستاد چون حضرت اعلی مسموع اشرف شد که سید مبارک
از این دولت رو گردانده و اعمال سابقه را بعفو و اغماض مقرون گردانیده بودند بمهدیقلیخان احکام مطاعه فرستادند
که با سید مبارک من بعد سلوک مستحسن نموده اصلاح دست درازی بالکا و مملکت او بکند و مطلق با افشار و سلسله اعراب
متعلقه او کاری نداشته باشد اما نایره غضب قیامت نهیب شاهانه درباره مفسدان افشار اشتعال یافته حکومت
کوه گیلویه را ضمیمه مهمات فارس گردانیده باللهوردیخان مفوض گردانیدند و تنبیه و تادیب متمردان افشار
و قلع و قمع بیدولتان آن طبقه را بسعی و اهتمام او منوط فرمودند و خان مشارالیه بآن ولایت رفته جمعی کثیر از مفسدان
افشار سیما ارشلو و کنده ولو که خمیرمایه فساد بودند بقتل رسانیده خرمن عمر بسیاری از قبایل حاکمی و ندائی الوار را که
همیشه در آن ولایت آتش فتنه و فساد می افروختند بباد داده بر سایر الناس تحمیلات نموده بیدولتان بدبخت
و سرکشان افشار و الوار را چنان گوشمالی دادند که بعد از آن خیال فساد پیرامن خاطر ایشان نگشت و مهمات آن ولایت را
حسب المدعا سرانجام داده از غلامان خاصه شریفه حاکمی در کوه گیلویه تعین نموده مراجعت کرد و حقیقت حالات بپایه
سریر اعلی عرض کرده خدمات او درجه استحسان یافت و مشمول نوازش و التفات شاهانه گردید ذکر آمدن جنود
اوزبکیه از خراسان تاخت دار العباده یزد و محاربه نمودن قزلباش با ایشان و مغلوب شدن اوزبکیه
در این سال جمعی از جنود اوزبکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاده باراده تاخت و غارت دار العباده یزد از راه
طبس در باطلات مغازه و خندق آمدند علیقلیخان شاملو قورچی ترکش حاکم یزد بود محمدخان قاجار حاکم طبس
کس نزد او فرستاده او را از آمدن جنود اوزبکیه آگاه گردانید و او شهر را مضبوط کرده دروازها را بست و جنود
اوزبکیه بظاهر شهر رسیده در کمال قدرت و اقتدار در حوالی شهر فرود آمدند و بهر جا دست ایشان رسید نهب و غارت نمود
آنچه بنظر ایشان در آمد رقم تملک و تصرف بران کشیده اموال بینهایت جمع آوردند علیقلیخان در اول حال
سالک طریق حزم و احتیاط گشته بمحافظت شهر و قلعه و دروازه پرداخته جرات بیرون آمدن نکرد روز دیگر که از
کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافت با قشون آراسته از شهر بیرون آمد طرح جنگ انداخت دلاوران خود و کلبا
و تفنگچیان و غیر ذلک مردانه بمحاربه اعدا اشتغال نمودند چون اوزبکیه را غرض از آمدن تاخت و غارت اموال بود خواستند
که بازگشته اموالی که فراهم آورده اند بیرون برند علیقلیخان با غازیان شاملو جلوریز گشته بسر ایشان تاختند
و سلک جمعیت ایشان را از هم فرو ریخته اوزبکیه روی بوادی فرار آوردند و قطع نظر از اموال کرده سلامت را
غنیمت شمردند و علیقلیخان بفتح و ظفر اختصاص یافته غازیان شاملو چند فرسخ اوزبکیه را تعاقب کرده جمعی را با اموال

بدست آورده مظفر و منصور بازگشته مهرانجان از طبس با فوجی از جوانان کارآمدنی که از عقب ایشان بدار العباده یزد
می آمدند در رباط حراتی بخود شکسته اوزبک رسیده در نیم رتبه سخت فاش بکمال الجماعت راه یافت و جمعی کثیر
بقتل در آمده بقیة السیف پراکنده گشته سر بکوه و بیابان بی آب نهادند و مولانا فخر الدین احمد باقی با جمعی از
همکیان باقی و بهاباد سر در پی ایشان نهاده بسیاری از آن طبقه را بدست در آوردند و جمعی که از هول جان بکوه
و بیابان نهاده بودند از تشنگی هلاک شده جان از آن مهلکه بیرون نبردند القصه از جمعی که آمده بودند کمتر کسی نجات
یافت و هم درین سال جمعی از اوزبکیه لشکریان عبد المومن خان بر سر علیخان کرایلی رفته جمعی از مردم او را بقتل آوردند
او قلعه را غذا آمده آن قلعه را مامن خود ساخته در کمال ندامت و پشیمانی بسر میبرد تا عاقبت بکفران نعمت گرفتار آمد

ذکر آوردن نعش مبارک شاه جنت مکان از مشهد مقدس بدار السلطنه اصفهان و نقل نمودن بعتبات عالیات

ملایک آشیان در صدر صحیفه اول این اوراق رقم نگارش یافته که اسمعیل میرزا در زمان سلطنت خود نعش مبارک
شاه جنت مکان از نقل بمشهد مقدس معلی نموده مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد بخدمت مامور گشت و او در روضه
مقدس حضرت امام الجن والانس در سه چهار موضع حفر قبر نمود که مصلحت متولی و خدام هر کدام که انسب بصیانت
از اعدا اقرب باشد مدفون سازند چه روز قبور مخفی و مستور منظور خلایق بود تا آنکه در شبی که اراده دفن داشت باتفاق میر سید علی
صدر شوشتری و شیخ حسن حفار مشهور مشهدی در حرمگاه مقدس بالا سر در جوار ضریح مبارک علامت قبر گذاشته محل دیگر
حفر نموده آن در گرانمایه را در صدف آن خاک پاک مخزون ساختند و قبور دیگر را نخاک انباشته در صفه پای مبارک
علامت قبر گذاشته شهرت دادند که دفن شاه جنت مکان در آن صفه و همان مکانست که علامت گذاشته شده و حفاظ
سر قبر مبارک همیشه در آن مکان تلاوت مینمودند و خادمی که بخدمات سر قبر مبارک شاه جنت مکان مامور بود در
آن مکان شموع افروخته خدمت میکرد و من الجمهور در همان صفه و مکان قبر شاه جنت مکان اشتهار یافته بود در حینی که
عبد المومن خان مشهد مقدس را تسخیر نموده آن بقعه شریفه بدست اوزبکیه در آمد آن جاهل بی عاقبت از غایت جهل و تعصب
اراده نموده که اجساد شاه جنت مکان و شاهزادگان صفوی که در آن صفه مدفون بودند بیرون آورده لوازم بیحرمتی
بظهور آورد آن قبور را حفر نموده استخوان چند بیرون آوردند بعد از چند سال شخصی از اهل ضلال بعرض عبد المومن خان
و عبد الله خان رسانید که نعش شاه جنت مکان در مکان دیگر مدفونست و من اطلاع دارم ایشان باغوای ارباب تعصب
رستم بهادر نام اوزبکی را فرستادند که آن مکان را حفر نموده نعش را بیرون آورده بنجارا رسانند که هر گونه استخفافی
که در خاطرشان رسوخ یافته باشد بظهور آورند و رستم بهادر حسب الامر باتفاق آن مخذول نعش را از آن مکان بیرون
آورده راه ماوراء النهر پیش گرفته مشهد رضا قلی بیک ولد پهلوان شاه علی انباردار سرکار فیض آثار که اصفهانی الاصل است
در تون در رستم بهادر در خانه او مهمان شده او از بردن نعش مذکور اطلاع یافته چند روز رستم بهادر را نگاه داشته
تواضعات آدمیانه نسبت باو بجا آورده روزی در اثنای محاوره باو بر سبیل مطایبه گفت که اگر این نعش را از راه طبس
بمیانه قزلباش بری و شش الجه از عبد الله خان و عبد المومن خان در برابر این خدمت توقع داشته باشی تو میرسد رستم بهادر

که حرف انعام و احسان شنیده اظهار کرد که مراد در ماوراءالنهر با اهل بیت و خویشان تعلق در آنجا ندارم اگر رأی همایون

و متعهد میشوی که آنچه میگویی بعمل آید چنین میکنیم و او تعهدات نموده باتفاق یکدیگر نعش را برداشته بر سبیل

ایلغار بطبس آوردند و محمد خان قاجار حاکم طبس ایشان را تعظیم و تکریم بسیار کرده حقیقت بعرض اشرف

رسانید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ازین خبر بهجت اثر مسرور و شادمان گشته حکم همایون صادر شد که از طبس

تا دارالسلطنه اصفهان منزل بمنزل استقبال کرده نعش را در کمال توقیر و احترام بدارالسلطنه اصفهان رسانند

و حسب الامر الاعلی بولایت عراق رسیدند و خلایق باستقبال بیرون آمده نعش را بر دوش کشیده بمنزل

میرسانیدند و نسبت برضاقلی بیک و رستم بهادر که حامل آن جسد مطهر بودند خدمات شایسته بجا می آوردند

و چون بدین نهج بحوالی اصفهان رسیدند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت

باستقبال شتافته آن جنازه مغفرت اندازه را از دوش یکدیگر ربوده در کمال توقیر و احترام بشهر رسانیده در بقعه

شریفه منسوبه بامام الساجدین و قبلة العارفین امام علی زین العابدین علیه السلم که مدفن و امامزاده عالیمقدار است گذاشتند

و خلایق شرایط زیارت آن جنازه قیام مینمودند و این حکایت بر اطراف و اکناف ممالک شهرت یافت هر چند صدق

و کذب این قضیه مخفی بالغرض بود اما بنا بر احتمال وقوع بصلاح وقت و شهرت بین الاعادی جانب صدق راجح نموده

بالغرض که احتمال وقوع داشته باشد چون در اول حال عبدالمومن خان بر مشهد مقدس معلی مستولی شده استخوانی چند

از عظام رمیم مدفون صفه پایین پای مبارک باعتقاد اینکه استخوان شاه جنت مکان و شاهزاده هاست بیرون آورده

مورد استخفاف ساخت و چون ارادهٔ ازلی بدان متعلق گشت که سلب بدنامی از جسد مطهر آنحضرت نموده شود خبر امری که

خلاف توقیر و احترام مینمود نسبت بآن پادشاه سعید دین دار پاک اعتقاد بسندیدهٔ درگاه الهی بود چنین امری

روی نمود تا بر عالمیان ظاهر شود که جسد مبارک آنحضرت سزاوار استخفاف و شایسته بی ادبی نیست بالجمله

رستم بهادر و رضاقلی بیک هر دو در سلک ملازمان درگاه انتظام یافته زیاده از مامول بانعامات و اشفاق سرافراز

شدند و حکم شد که جمیع امرا و اعیان قزلباش و هواخواهان این سلسلهٔ علیه در رعایت ایشان تقصیر ننمایند و مطالب و

آمال ایشان بانواع عطایا گرانبار گردید و آن نعش مطهر را بعتبات عالیات سدره مرتبات نقل فرموده در

یکی از اماکن شریفه که بنا بر مصلحتهای وقت تصریح آن لازم نبوده مدفون گشت بعد از فتح خراسان راقم حروف گوید

که از شیخ حسن حفار شنیدم که میگفت دست نامحرم بحرم قبر مبارک شاه جنت مکان نرسیده نقد گنجینهٔ مدفن

مهر و نشانست که بود و آن نعش که آورده اند نعش یکی از سادات روضهٔ مقدس بود که ببرکت روح مقدس شاه جنت

مکان از شر اعادی مصون مانده در جنان مکان شریفی مدفون گشت ع زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق

والعلم عند الله و هو اعلم بحقایق الامور بیان وقایع متنوعه که در خیال تقدیر خالق عباد روی داد از سوانح

اقبال که درین سال روی نمود قضیهٔ فوت سلطان حیدر میرزا ابن سلطان حمزه میرزاست که بضرورت باسلامبول

فرستاده شده بود و چون خال رخسار این دولت و شایسته مینمود که سیدزاده پاک اعتقادی از شاهزادگان

صفوی نژاد در بلاد روم بوده اولاد و اعقاب بهم رسانده در اسلامبول بمرض طاعون درگذشت و هواخواهان این دودمان
قدسی نشان بلکافه اهل ایران وقوع این قضیه را از نتایج دولت و اقبال این خاندان کرامت نشان دانسته از دغدغه
مآل حال آن شاهزاده مغفرت مآل فارغبال شدند دیگر از وقایع این سال آنکه علی یار خان ایلور در حدود استراباد
فوت شده پسرش محمد یار خان نام که هنوز ملتجی شده بود از طایفه کوکلن و اوجلو سیاه پوشان استراباد خایف گشته
بوسیلت میرزا بیک فندرسکی ولد میر ضیاء الدین که از زمره سادات عظیم القدر استراباد بدولتخواهی و نیکو بندگی این دودمان
سعادت نشان منفرد و ممتاز بود روی ارادت بدرگاه معلی آورده در دار السلطنه اصفهان بسعادت بساطبوس فایز گشت
جماعت ایلور از نقیه ترکمانان صاین خانی اند که بسلاطین خوارزم متعلق اند و در حدود استراباد اقامت دارند اگرچه نسبت بسایر
قبایل و عشایر صاین خانی گروه کمترند اما علی یار خان مذکور در میانه آن جماعت بعقل و دانش و رشد و کاردانی ترقی کرده سایر
قبایل بزرگی او را پذیرفته بودند و این طایفه در زمان شاه جنت مکان در حدود استراباد در کنار رود گرگان اقامت داشته
و زراعت بسیار در آنجا کرده بعضی اوقات مطیع حکام استراباد بوده مال زراعت میدادند و بعضی اوقات عصیان
و طغیان ورزیده از جهلا و اوباش ایشان دست درازی بحوالی مملکت میرسید بعد از فوت شاه جنت مکان که اختلال
در احوال قزلباش پیدا شد از حکام قزلباش در استراباد کسی اقامت نتوانست نمود در هر بلوکی یکی از اعیان رسم سیاه
پوشی بنیاد نهاده بجهت دفع شر نقیه ترکمانان صاین خانی برای حفظ حال خود قلعه ترتیب داده بعلیکچی و کماندار بسیار بهم رسانیده
در آن بلوک ندای انا و لا غیری بگوش هوش دیگران میرسانیدند علی یار مذکور با آن طایفه عاقلانه آمیزش کرده باندک
هدیه و تکلفی قناعت نموده زیاده در مقام تسلط در نمی آمد و در زمان خجسته نشان همایون اعلی چون اوزبکیه در خراسان لوای
اقتدار افراشته ولایت خوارزم و نسا و درون که بولایت استراباد متصل است بتصرف اوزبکیه در آمده بود حضرت اعلی بنا بر
رعایت حزم و احتیاط بملاحظه آنکه مبادا نقیه ترکمانان که با اوزبکیه هم کیش و مذهب اند مطیع این طبقه گشته اوزبکیه
باستراباد راه یابند با علی یار خان مذکور که بوسیله میرزا بیک بدرگاه معلی بازگشت میکرد مصلحت وقت تلطف آغاز کرده
حکم ایالت استراباد باسم او فرستاده با او مدارا فرمودند و او بمحافظت سر رشته داروغه شهر میفرستادند و خود در
حدود گرگان اقامت نموده با سیاه پوشان مدارا زندگانی میکرد و بوسیله او اهل استراباد از شر قبایل صاین خانی
محفوظ بودند و چند سال بدین نهج گذشت درین اوقات که علی یار خان فوت شده پسرش بدرگاه معلی توسل جست
چون هنوز آن ملاحظه و احتیاط باقی بود بدستور حکم ایالت استراباد باسم محمد یار خان پسر او عز صدور یافته او را مشمول
نوازش و الطاف بیکران نموده روانه آن صوب فرمودند و درین سال ایلچیان از اطراف و جوانب بدرگاه عالم پناه آمده
بعضی در قزوین و بعضی در اصفهان بسعادت بساطبوس دریافته و در درگاه معلی از ایلچیان و مهمانان مجلسی دست داد که
در سنوات ماضیه کمتر وقوع یافته و از هر دیار تحف و هدایای بیشمار بنظر کیمیا اثر رسانیدند و از جمله ایلچیان مذکور میر ضیاء الدین
کاشی و ابونصر خوافیست که از جانب پادشاه والاجاه فریدون بارگاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانفرمای ممالک
دیار هندوستان همراه یادگار علی سلطان ارو ملو که هفت سال بود که بایلچیگری هند رفته بود برسم سال آمدن

در دار السلطنه مذکور سعادت بساط بوس دریافته میر ضیاء الدین مذکور ولد میر رفیع الدین قاضی کاشانست که
قریب بیست سال بود که بولایت هند رفته در سلک ملازمان این پادشاه عالیجاه درآمده اعتبار تمام یافته ابونصر از
مردم ولایت خوافست که در بعضی اوقات هر دو باتفاق یادگار علی سلطان اردوغلو برسالت ایران مأمور گشته از راه
کیج و مکران بکرمان از آنجا بدرگاه سعادت نشان آمدند و حسب الفرمان قضاجریان میدان سعادت آباد قزوین را
چراغان کرده بازارها را آیین بستند و حضرت اعلی چند روز ایلچیان مذکور را در میدان طعمی داده قرین اعزاز
و احترام گردانیدند و تحف و هدایا که آورده بودند با شتران کوه پیکر همچنان با بار در میدان سعادت آباد از
نظر همایون گذرانیدند و بعد از فراغ از سیر و صحبت میدان بهوای سیر اصفهان و عشرت سرای نقش جهان از خاطر
خطیر سر زده بعشرت و کامرانی متوجه آن صوب شدند و در آن خطه فردوس نشان یگیک از ایلچیان اطراف رسیده
عتبه بوسی مشرف شدند و یکی از ایشان امیر بیک کرگراق تبریزیست که چند سال قبل از این برسم رسالت نزد سلاطین
عظام هند رفته بود در این سال مراجعت نموده بارخانها از اجناس و امتعه نفیسه هند آورده پیشکشهای لایق کرد
و اسلام بیک یوزباشی شاملو که برسم رسالت نزد میر قلبابا کوکلتاش حاکم هراة فرستاده بودند آمده ایلچیان
مشار الیه که دیگر باره برفاقت او بخدمت اشرف فرستاده بود با تحف و هدایا بنظر انور درآمده بنوازشات
پادشاهانه سرافراز شدند و چون ظاهر بود که الفت و آشنایی میر قلبابا بحضرت اعلی بی امر و اشاره عبدالله خان نیست
و چون او شفیع ابواب آشنایی شده حضرت اعلی نیز بنابر صلاح وقت با عبدالله خان ابواب مراسله مفتوح داشته محمد
قلی بیک ایشیک آقاسی عرب گرلو را بایلچیگری تعیین فرموده باتفاق فرستادگان میر قلبابا روانه نمودند و همچنین ایلچیان سلاطین
عظام گرجستان رسیده مشمول نوازش و الطاف بیکران شاهانه شده معاودت نمودند و دیگری از سوانح این سال
آنکه از جانب بیگلربیگی دار السلام بغداد رسولان بخدمت رسیده بعد از عرض عبودیت و اخلاص خبر فوت خان احمد والی گیلان
رسانیدند که در استنبول باجل طبیعی درگذشته دیگری از وقایع این سال امیر تاجمیر بختیاری که اباً عن جد میر و میرزاده الوار
بختیاری بود تا غایت مانند وحشی صفتان بادیه خلاف بهیچکس رام نشده بود از وفور عقیده و اخلاص بدرگاه گردون
آمده پیشکشهای لایق گذرانیده و بعد از عذر تقصیرات ایام گذشته تقبلات کلیه نموده که واصل دیوان گرداند و بخلاع فاخره
معزز و ممتاز گردیده مقضی المرام رخصت انصراف یافت دیگری از سوانح آمدن ملک جلال الدین خان ولد ملک محمود
والی سیستانست که از تسلط و طغیان سپاه اوزبک در سیستان مجال اقامت نیافته بود از روی اخلاص و
ارادت موروثی احرام ملازمت عتبه اقبال شاهی بسته از راه کرمان بدار السلطنه اصفهان رسیده در انجا بشرف
مجالست مجلس خلد تزیین سرافراز شده و حضرت اعلی شاهی بقدوم او استبشار نموده اعزاز و احترام تمام فرمودند
دیگری از سوانح این سال مغضوب شدن طایفه تکلو است عموما و حکم قتل ایشان بسبب آنکه حضرت اعلی قطع نظر از اعمال
و ذلات سابقه ایشان که اولامه و غازی خان تکلو با جماعت خود در زمان شاه جنت مکان از این دولت روگردان
شده بروم رفته بود و با محمد خان شرف الدین اغلی حاکم خود مخالفه نموده ولایت عراق عرب و بغداد را از سلطان

سلیمان چون اندکار داده و مجدداً بجهة مخالفت و نزاع ایشان با نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا با ایشان توجهی نشده بود

درین سال که فرهادخان بتسخیر مازندران مامور شده بود بعرض اشرف رسید که چند نفر از طایفه تکلو ملازم ملک بهمن

شده قلعه آمل را ایشان نگاه میدارند و همین معنی موجب اشتعال نایره غضب شاهانه گشته حکم بقتل آن طایفه فرموده

مقرر شد که هر کس از آن طایفه در هر جا که باشد حاکم آنجا او را بقتل آورده بر متملکاتش رقم تملیک کشد چون اکثر

در همدان و قلمرو علیشکر اقامت داشتند حکم اشرف درین باب بنام حسنعلیخان چگنی عز اصدار یافت و او

بسیاری از آن طبقه را براه عدم فرستاد از عظماء آن طبقه که درین قضیه راه عدم پیمودند مصطفی خان ولد حسن خان شرف الدین

اغلی و ولی بیک یوزباشی ولد الیاس بیک بود و بر تقیة السیف ترحم فرموده جمعی از قورچیان تکلو که مانده بودند بدستور قورچی

شدند دیگری از متوفیات این سال مرحومی آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانیست که مستوفی الممالک بود و در ایامی که رایات

جلال در دار السلطنه اصفهان نزول اجلال داشت در آنجا مریض گشته بمرض ذات الجنب و ذات الصدر از عالم رحلت نمود

مشار الیه مرد آدمی پرهیزکار نیک نفس بود در ایام عمل باخلاص سلوک پسندیده مینمود و در علم سیاق و نویسندگی

بی بدل و استاد المستعدین بود و مستعدان اصفهان این قطعه در تاریخ فوت او گفته‌اند اعظم مستوفی پادشاه ایران *

از دهر بجای راستان رفت * زین واقعه شیون خلایق * از عرصه هفتم آسمان رفت * دل می‌طلبید سال فوتش *

در بحر سخن بکران رفت * یک نقطه ز قاف بر زد و گفت * قانون حساب از میان رفت * مراد از اسقاط یک نقطه

قاف آنست که فا شود و صد از صد کم شده خمس و الف موافق تاریخ آمد نواب اشرف باز ماندگان او را نواخته

منصب استیفا را بآقا میرزا علی برادر او مرحمت فرمودند آغاز سال تهنیت مآل تخاقوی ییل ترکی مطابق سنه ست

و الف که سال یازدهم جلوس اشرف اعلی شاهی ظل اللهی است نوروز طرب افروز این سال همایون فال در روز جمعه دوم

شهر شعبان المعظم اتفاق افتاده اعنی شهریار کامکار فلک اقتدار اعلیحضرت شاهی ظل اللهی در دار السلطنه قزوین اقامت داشتند

هوا برخلاف طبع بهار مانند تیره بختان روزگار روی درهم کشیده چشم سحاب لحظه از قطره افشانی خالی نبود و برودت

هوا بر مثال فصل شتا اشتداد پذیرفته از کثرت برف و باران که از آسمان متواتر و متقاطر بود چند روز بلوازم جشن نوروز

قیام نتوانستند نمود بعد از آنکه جنود برد و سرما انهزام یافته افواج قاهره ریاحین بدار الملک عشرت آیین بهار خرامیده

فرمانروای اقالیم شادمانی گشتند فرمان حسب الفرمان شهریار گیتی ستان در ایوان چهلستون دولتخانه مبارک

مجلس بهشت آیین آراسته سلاطین و سلاطین زاده‌های اطراف و اکناف و ایلچیان که در پایه سریر اعلی بودند بآن محفل ارم

تزیین درآمده صحبت پادشاهانه انعقاد یافت و طبقات انام بسعادت بساطبوس استسعاد یافته بتهنیت نوروزی

اقدام نمودند در خلال اینحال و اوایل این سال فرخنده فال اختر تابان و کوکب درخشان از مشرق سعادت طالع و از

مطلع اقبال لامع گردید یعنی بخشنده عطیه و عطابخش بی منت شاه جمجاه را از عطیه خانه لم یلد و لم یولد فرزندی ارجمند عطا

فرموده آن مولود مسعود بسلطان محمد میرزا موسوم گشت و چهره مبلغ این خبر مسرت اثر منهیان باطراف و جوانب ممالک فرستاده

شد چند روز نقاره‌های شادیانه بنوازش درآورده صغیر و کبیر برنا و پیر شکرانه این موهبت عظمی و تهنیت قدوم

سعادت لزوم آن موکب خجسته رو بعیش و سرور مشغول داشته و حضرت اعلی همه روزه در میدان سعادت آباد بچوگان
بازی و قپق اندازی اوقات شریف صرف نموده چند روز مقیم طربخانه فراغت و خوشدلی بودند چون از آن امور
فراغت دست داد برای صواب و فکر دوربین ناظم امور دین و دولت و مشاطهٔ عروس مملکت گردیده بمهمات ضروری
سلطنت پرداخته در اوایل این سال جماعتی از اوزبکیه پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده از دو سه طرف بحدود ممالک
تاخت آورده آسیب غارت و یغمای ایشان از خراسان بعراق رسید و جمعی از پردلان جنود اوزبک به بسطام و دامغان
آمده بعضی بجهه غارت اموال در مواضع و محال پراکنده شده بعضی دیگر در کمین مددکاری نشسته بودند حسن علیخان چکنی
که بعد از معزولی از ایالت همدان حاکم بسطام شده بود و میرزا علی بیگ عرب عامری مستحفظ شوارع که در آن اولا در بسطام
بود سررشته حزم و احتیاط از دست داده بعد از اطلاع بر وصول لشکر غارتگر اوزبک مقید بجمعیت لشکر نشده
اسپ جلادت پیش راندند و از جنود اوزبکیه جمعی از کمینگاه بیرون آمده جلوریز بر سر ایشان تاختند و سلک جمعیت ایشان را
از هم پاشیده رخنه در بنیاد حیات جمعی کثیر انداخته حسنعلیخان و میرزا علی عرب بعد از محاربه بسیار شربت ناگوار
ممات چشیده راه عدم پیمودند و فوجی دیگر از آن فتنه انگیزان غارتگر از ترشیز خراسان راه بیابان و کوه زره و بلوک بیابان
دامغان پیش گرفته سر از الکای خوار بر آوردند و اثر تاخت ایشان تا آرادان و سیه کل کاشان که یکطرف آن بادیه
پیوسته است رسیده و داروغهٔ سمنان نیز بطریق حسنعلیخان زیاده حسابی از آن طبقه برگرفته بعزم دستبرد با معدودی که
اکثر تاژیک سمنان بودند بتعاقب ایشان سوار شده ببادیه رهسپر شد اوزبکیه در بادیه عطف عنان کرده میان الجانبین محاربه
صعب اتفاق افتاد و داروغه کاری نساخته بدحال و منهزم بازگشت اما شاه علیخان میر خشکزک در الکای خوار از این حال آگاه
گشته با جمعی از غازیان خشکزک بتعاقب آن جماعت در حرکت آمد و در بادیه بجنود اوزبکیه رسیده جنگ در پیوستند و چند نفر
از بهادران اوزبکیه را از پای در آورده بر خاک هلاک انداختند جماعه اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده شکسته و پریشان
حال دست از اموال برداشته راه فرار پیمودند و شاه علیخان استرداد غنایم ایشان نموده مظفر و منصور بازگشته سرهای
قتیلان و گرفتاران را بدرگاه عالم پناه فرستاده بعد از واقعهٔ مذکور اوزبکیه پای در دامن کشیده دست درازی
بهیچ طرف نتوانستند کرد و بجهت دست درازیهای جنود اوزبکیه و طغیان و عصیان علیخان کرایلی که در آن سرحد بشورش
و فساد مشغول بود لازم شد که جمعی کثیر از جنود ظفر ورود قزلباش باطراف بسطام فرستند که از حدود خراسان خبردار
بوده بدفع فتنهٔ علیخان پردازند و ایالت بسطام به پیرام علی سلطان برادر حسنعلیخان چکنی شفقت شد امارت ایل کرایلی
بدرویش علی خلیفه کرایلی ولد میرزا علی خلیفه که میرزادهٔ قدیم آن طبقه است تفویض یافت حسین خان شاملو حاکم قم
و ولیخان میرزا نوادهٔ دورمیش خان و حسین خان قاجار حاکم ری را با قشون و لشکر آراسته به بسطام فرستاده مقرر
شد که تا حصاد غلات خراسان در بسطام اقامت نموده اگر از جانب اوزبکیه دست درازی واقع شود بمدافعه قیام
نمایند و از اطراف و جوانب حدود سرحد خراسان خبردار باشند و بعد از آنکه محصولات رفع شده ذخیره بقلعها
کشیده شود و خاطر از ممر مخالفان فارغ گردد حسین خان قاجار بالکای خود معاودت نموده و حسین خان

حاکم قم با خود شاملو میانه کرایلی ثقه قلعه‌های حصار را از تصرف علیخان بیرون آورده درویش علیخلیفه را بسر حکومت
آنولایت متمکن سازد امرای عظام حسب الفرموده عمل نموده چون خاطر از ممر فراغت یافت حسین خان قاجار بازگشته
حسین خان شاملو حسب الفرمان قضا جریان متوجه قلعه‌های حصار شده بنیروی دولت قاهره قلعه مذکور را گرفته بدرویش
علی خلیفه سپرده و منقضی المرام بپایه سریر اعلی عود نموده مشمول نوازش پادشاهانه گردید علیخان کرایلی در حین اضطراب دست
از قلعه باز داشته در آنجه و دبی سر و سامان میکرد دید اکثر ریش سفیدان کرایلی شاهی سیونی اختیار نموده از وی جدا
شده بخدمت درویش علی خلیفه رسیدند و او از مخالفت با این دولت پشیمان شده چاره جوی بود اما چون سر رشته اختیار
از دست داده بود و ادبار باو روی آورده عاقبت حرام نمکی دامنگیر او گشت و ابواب فتوحات بر چهره امانی و آمال
اولیای دولت ابدی الاتصال مفتوح گردیده درین سال مبارک فال چند فتح عظیم روی نموده کل ولایت طبرستان و قلاع
بسیار ارتفاع مازندران و رستمدار و الکاء لرستان بحیطه تسخیر و تصرف اولیای دولت قاهره درآمده ارباب عصیان و طغیان
خصوصاً علیخان کرایلی و ملکان کجور و لاریجان رستمدار و شاهوردیخان حاکم لرستان گرفتار شدند چنانچه در ذیل وقایع
این سال مرقوم قلم وقایع نگار میگردد

ذکر وقایع تسخیر ولایت رستمدار و بدست درآمدن قلعه ملوک آنولایات بعنایت حضرت آفریدگار

ولایت رستمدار در میانه گیلان و مازندران واقع شده طولش از حدود آمل تا تنکابن گیلان
عرضش از کوه دماوند تا کنار دریاست در عهد خلفای عباسیه کل ولایت رستمدار مع مضافات در تصرف ملک کیومرث
نامی بود که نسبت خود بکیانیان درست میکرد و بتصاریف زمان جلیل بعضی محال خصوصاً شهر رومال که در ازمنه سابقه
حاکم نشین و دار الملک رستمدار بود راه یافته و بعضی دیگر از ولایت مذکور بحوزه تصرف سلاطین ایران آمده داخل دار الملک
عراق شده و آنچه در تصرف رستمداریان مانده لاریجان و نور و کجور است که میانه اولاد ملوک انقسام یافته در عهد شاه جنت مکان
سه طبقه از ایشان بحکومت و دارایی قیام داشتند ملک بهمن والی لاریجان و ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد والی
کجور ملک سلطان محمد و ملک عزیز فوت شده پسران ایشان که هر دو ملک جهانگیر نام داشتند هر یک متصرف ملک
موروث بودند چنانچه سبق ذکر یافت در وقتی که موکب همایون در ییلاق لار بود هر دو بپایه سریر اعلی آمده ملازمت
سده سنیه پادشاهی اختیار نمودند والی نور مردی درویش عاقبت دوست بود الکای خود را پیشکش کرده در عراق
محلی که بمعاش او کافی باشد التماس نمود حسب الاستدعای او محلی باقطاع او مقرر گشته در آنجا باجل طبیعی درگذشت و ملک
کجور ملک جهانگیر در سلک مقربان و مجلسیان خاص منسلک گشته محسود امثال و اقران و متصرف ملک موروث بود چون جهل
و جنون بر وی غلبه کرده بتوهم غلط در کمال عزت و اعتبار روی از آستان سدره نشان شاهی تافته از پایه سریر اعلی فرار نموده
بکجور رفت و قلاع خود را استحکام داده سالک طریق عصیان و طغیان شده ملک بهمن اگرچه بحسب الکا و ولایت کمتر از
ایشان بود اما بوفور عقل و رشد و کاردانی و امتداد زمان حکومت صاحب جاه و مکنت شده بود و چون الکای او
بمازندران اقرب بود و از نژاد والیان آن ملک صاحب [illegible] دی نمانده بود و مردم آنولایات طریق ملوک طوایف پیش
گرفته هر یکی ولایتی را بخود مخصوص ساخته بودند و ملک بهمن را بتهمه قرب جوار حامی خود ساخته ولایت آمل را که از بلاد مشهوره

بدست ایشان باز گذاشته بودند و چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بلند همت بر تسخیر ملک مازندران که موروثی
آنحضرت بود گماشتند ملک بهمن بطمع ولایت آمل از جادهٔ اخلاص منحرف گشته با ایستادگان پایه سریر اعلی شاهی
مکر و حیل سلوک نموده اعمال نفاق آمیز از و ظاهر شدن گرفت و بالاخره منجر بآن شد که ولایت موروثی را بطمع آمل باد
داد و ظلم خواست تا مال لشکر الاید بعد ازین شهد یا شکر خاید عاقبت مکر و حیله کارش ساخت و دولت
بخت روی از و برتافت طمع خام و بخت خفتهٔ او زود گرفته نان بخشهٔ او و چون قلب زر اندود و بعضی سخنان کذب
آمیز نفاق آلود او بر محک طبع وقاد اشرف کم عیار نموده فرهاد خان برحسب فرمان بلاریجان شتافته ملک بهمن را
خبابجهٔ بستن دگر یافت بدست آورده بپایهٔ سریر اعلی رسانیده بجزای اعمال ناصواب رسید اولاد او در قلعه دشمن
کور بودند و او خزاین و دفاین خود را بآنجا نقل نموده اعتقادش این بود که تا آن قلعه در دست اولاد او باشد آسیبی باو
نخواهد رسید اما خاطر انور بندگان اعلی از اطوار ناهنجار او غبار آلود بود و نوعی نایرهٔ غضب در بارهٔ او التهاب
یافته بود که جز بزلال تیغ آبدار منطفی نمیشد تخصیص در باب ملک سلطان حسین لواسانی و فرزندان بیگناه او که باوجود
قرابت در ایام اشاره پادشاهی کرده قطع صلهٔ رحم روا داشت و انواع جور و ظلم و بیرحمی نسبت بایشان بظهور آورده بمکافات
عمل گرفتار گردید و او را بدست ملک سلطان حسن برادر ملک حسین دادند و بسیاست تمام بقتل رسید ارشد اولاد
او ملک کیخسرو بود در سن هفده سالگی که با برادران و اهل بیت در قلعه دشمن کور مقام داشتند بعد از واقعهٔ پدر از غضب
پادشاهی اندیشیده قدرت آن نیافت که دم از مخالفت و قلعه داری زند ملازمان و اتباع ملک بهمن آنقدر از اعمال
ناشایسته و ظلم او آزرده بودند که عدم او را موجب آسایش خود دانسته در مقام حفظ و حراست قلعه و ضیانت
فرزندان او در نیامدند چه قساوت قلب عظیمی داشت و باندک جریمه عقوبت بسیار میکرد و در زندان او جمعی بودند که
بیست سال و سی سال در سیاه چاه محبوس بودند القصه ملک کیخسرو چارهٔ کار خود را منحصر در آمدن بپایه سریر اعلی
دانسته با چند کس از ریش سفیدان آن سلسله بدرگاه جهان پناه آمده سعادت بساط بوس دریافته متقبل شد که قلاع
خود را تسلیم گماشتگان دیوان اعلی نماید محمد بیک بیگدلی که از عظمای طایفه شاملو و مقربان بساط عزت بود بضبط اموال
ملک بهمن و بدست در آوردن قلاع و فرزندان او مامور گردیده روانه آنصوب شد و به نیروی دولت قاهره قلعه لاریجان
و قلعه دشمن کور را که در حصانت و محکمی شهرهٔ آفاق است بتصرف در آمده اموال ملک بهمن را از نقود و نفایس اموال و توپ
و تفنگ و اسلحه و یراق قلعه و اسباب ایلات و نزدیکی که بحیطهٔ ضبط در آورده بود با اولاد و اتباع بدار السلطنه قزوین
آورد و چون بندگان حضرت اعلی با ملک سلطان حسن وعده فرموده بودند که هرگاه بعنایت الله تعالی و حسن توفیقه
ملک بهمن را بدست در آورده استیلا بر قلاع و فرزندان او میسر گردد تمامت ایشان را بدست او دهند و چون اراده
ازلی بمعنی متعلق گشته بود که عنقریب مکافات اعمال ناصواب ملک بهمن باو و فرزندان او عاید گردد و غضب پادشاهی
که نمونه از غضب الهیست گرفتار آمده ایشان را ذکوراً و اناثاً بدست ملک سلطان حسن دادند و او برحسب تقدیر
منتقم حقیقی کرد آنچه کرد الکای لواسان بملک سلطان حسن شفقت شده لاریجان تیول حاتم قورباشی مقرر

گشته دولت آن سلسله سپری شد **ذکر فتح و تسخیر ولایت کجور و گرفتاری ملک جهانگیر والی آنجا** چون خاطر خطیر همایون
از فتح و تسخیر قلاع لاریجان و بدست در آمدن اولاد ملک بهمن فراغت یافت متوجه تسخیر کجور و بدست آوردن ملک
جهانگیر گشته قورچیان عظام را بسرکردگی اللهقلی بیک قورچی باشی بدین خدمت مامور فرمودند و ایشان از دار السلطنه
قزوین متوجه آن صوب شده ملک جهانگیر بقلعه کجور که بقلعه ماران کوه اشتهار دارد متحصن شده و قورچیان عظام قلعه
محاصره نموده در لوازم قلعه گیری اهتمام مینمودند و توپچیان خاصه شریفه در پای قلعه توپ بزرگ ریخته بقلعه نصب
نموده همه روزه بین الجانبین جنگ و جدال وقوع می یافت تا چهار ماه مدت محاصره امتداد یافته درین اثنا واهمه عجز
روی داده ستمکاران در مقام عذر در آمدند و بمقتضای من حفر بیر الاخیه وقع فیه شامت عذر با جماعت راجع
گردید تبیین این اجمال آنکه جمعی از ملکان قلعه از قلاع آنجا با یکدیگر مواضعه نموده بخیال آنکه قورچی باشی را که سردار لشکر است
تیغ عذر از پای در آورده محصوران قلعه ماران کوه را از مضیق محاصره خلاصی دهند اظهار اطاعت و شاهی سیوی
کرده قریب پنجاه نفر از مردم متعین از قلعه خود بیرون آمدند و در تسخیر قلعه ماران کوه تعهدات نمودند قورچی باشی حقیقت آمدن
ایشان را بپایه سریر اعلی عرض نموده خلاع فاخره بدیشان عنایت شد اما حضرت اعلی بالهام غیبی سفارش نمودند که از مکر
و کید ستمکاران ایمن نبوده احتیاط خود را از دست ندهند آن جماعت ملبس بلباس دولتخواهی گشته چند گاهی در ارادوی
قزلباش خدمات بتقدیم میرسانیدند و همه روزه بخرگاه قورچی باشی در آمده تدبیرات میکردند و منتظر فرصت بودند و قورچی
باشی با وجود کمال عقل و دانش فریب ایشان خورده بقول و فعل ایشان اعتماد نموده بود و در روزی که قورچی باشی بحمام رفته بود
آن جماعت بهانه آنکه در باب قلعه حکایت ضروری دارند با اسلحه و یراق بر سر حمام آمده بودند و شخصی از ارباب مواضعه
همانساعت او را ازین حال آگاه ساخته قبل از بیرون آمدن کس بطلب یوزباشیان فرستاده بگرفتن آن جماعت اشاره نمود
و بطرفة العینی همگی بقید سلاسل و اغلال در آمدند بعد از تحقیق فی الحال بخیال تباهی که با خود اندیشیده بودند معترف شدند
غازیان عظام تیغ تیز را بر آن قوم غدار حکم ساخته نقش وجود نفاق آلود ایشان از لوح هستی سترده گشته بعد از
قتل آنگروه و بدست در آمدن قلعه ایشان ملک جهانگیر از قلعه داری تنگ آمده برادران خود را در قلعه گذاشته خود شبی از
قلعه ماران کوه بیرون آمده بقلعه دیگر رفت و دران قلعه نیز اقامت نتوانست نموده به بیشه و جنگل در آمده هر روز در مکانی
و هر شب در مقامی بسر میبرد بعد از چند روز قورچیان عظام اطلاع یافتند که ملک جهانگیر در قلعه نیست چون در میان دیوار
قلعه چوب بسیار کشیده بودند از ضرب توپ خشت و گل برجی از بروج قلعه ریخته چوبها نمایان شده بود دو سه نفر از
قورچیان در جوف لیل پوشیده و پنهان پای دیوار برج قلعه رفته نفط و آتش همراه برده بر آن چوبها آتش در زدند
و چند برج سوخته محصوران سینه وار از تاب آتش باضطراب در آمدند و از مشاهده قلعه داری عاجز گشته فریاد
الامان بر آورده چاره بجز انقیاد ندیدند و ابواب قلعه بر روی اولیای دولت قاهره گشوده گشت و قورچیان عظام بقلعه
در آمده ملک اشرف و ملک کاوس برادران ملک جهانگیر را که در قلعه بودند بدست آوردند و معظم سپاهیان بجز ا
و بنزا رسیده عوام الناس در سلک رعایا منتظم گشته و بعد از فتح قلعه مذکور غازیان عظام گروه گروه در

متفرق پراکنده شده بتفحص و تجسس ملک جهانگیر مشغول گشتند از قضای الهی جمعی از طایفه صوفی ملازمان ولی سلطان
حاکم رانکوه گیلان که [illegible] اشرف بامداد و کومک و قورچی باشی می آمدند در راه بملک جهانگیر دوچار شدند
که با چند نفر از مخصوصان در میان بیشه تغییر مکان میکرده و چون صوفیان مذکور مشاهده آن جماعت گشتند ملک
جهانگیر رفقای خود را بر محاربه و مدافعه مشغول ساخته خود فرار نمود و صوفیان آن جماعت را مغلوب گردانیدند
و یکی از ایشان ملک را شناخته رفقای خود را آگاه کرد آن جماعت دست از تعاقب او نداشته به نیروی دولت
قاهره و امداد قاید اقبال در شلمانی باو رسیده از اسبان پیاده شده گریبان گیر شده او را شب هنگام
باردوی قورچی باشی رسانیدند و قورچی باشی حقیقت این فتح مبین را بپایه سریر اعلی عرضه داشت نموده در وقتی که
رایات نصرت آیات بتسخیر لرستان توجه فرموده شاهوردیخان عباسی را بدست در آورده بودند این خبر
مسرت اثر فرح بسمع همایون گردیده موجب انتعاش طبایع گشت حضرت اعلی لوازم حمد و سپاس حضرت
مفتح الابواب بتقدیم رسانیده بجایزه و جلدوی این خدمت الکای گور بقورچی باشی شفقت شد و او نظم و نسق اولکات
داده بکماشتهای خود تعیین کرده ملک جهانگیر و برادران و سایر گرفتاران مصحوب خود گردانیده روانه دار السلطنه
قزوین گردیده در ساوج بلاغ حسب الفرمان قضا جریان نعش وجود ملکان مذکور و اتباع ایشان بتیغ جهانبانی
از صفحه حیات سترده گشته دولت طبقه ملکان رستمدار سپری گشت و کل آن ولایات تصرف امرای قزلباش قرار
گرفت **ذکر ایلغار نمودن حضرت اعلی شاهی بر سر شاهوردیخان حاکم لرستان و بدست آوردن او
و تفویض ایالت الوار بحسین خان** صحیفه پرداز حوادث روزگار اعنی کلک بدایع نگار در صفحه سخن سرائی چنین
نگاشته که در هنگامی که فرهادخان و جناب آصف صفات اعتماد الدوله حسب الفرمان شهریار جهان از راه
خرم آباد و لرستان متوجه عربستان بودند شاهوردیخان عباسی با ایشان توسل جسته از اعمال سابق در مقام
اعتذار در آمده تعهدات و تقبلات کرده و ایشان بمصلحت وقت او را مستمال عنایت شاهی گردانیده مجدداً
بتفویض الکای لرستان نوید دادند حضرت اعلی اگرچه رضا بآن نداشتند و مکافات جرات و جسارت که از او در
ازای تربیت و شفقتهای گوناگون شاهی در بدو حال در کشتن اغورلو سلطان بیات و بعد از آن در کشتن سلطان حسین
برادر بزرگ خود که از دیوان اعلی منصوب شده بود بظهور آمده در ضمیر انور جاگیر گشته غیرت شاهانه رضا باین اغماض
و مسامحه نمیداد اما بجهة صلاح اندیشی ساخته و پرداخته اعتماد الدوله و فرهادخان را با مضامین مقرون ساخته رد آن نفرمودند
و معهذا او ترک جهل و فتنه اندوزی نمیکرد و همواره آثار نفاق و شقاق از اطوار او بظهور می آمد و بوی اخلاص از او
بمشام دولتخواهان نمیرسید و چنانچه شیوه جهال اهل است رعایت هر دو طرف کرده با جماعت رومیه و حکام بغداد
ترک مراسله و آمد شد نمینمود و این معنی بر مزاج مبارک اشرف گران آمده پسندیده خاطر انور نبود و او نیز نظر
بر افعال سابق و لاحق خود کرده همیشه متوهم و ترسان میبود و هرگاه بخرم آباد می آمد که به بروجرد و سیلاخور که
نزدیکست از ایلغار حضرت اعلی خوفناک بوده هیچ شبی بفراغت نمی غنود و همیشه اظهار مینمود که عنقریب

شاه عالم پناه ایلغار بر سر من می آورد و درین سال که بجهه حرارت هوا در محال دوردست توقف نتوانست نمود و دواب
و غنایم ایل و الوس او در معرض تلف بود بمبالغه و تکلیف سفید ریشان قبایل الوار بخرم آباد آمده و منهیان تعین کرده بود
که هر گاه موکب همایون از دار السلطنه قزوین بطرفی در حرکت آید منزل بمنزل خبر باو رسانند که بکدام طرف توجه میفرمایند
درین اثنا بمسامع جلال رسید که شاهوردیخان بخرم آباد آمده خیمه اقامت نصب نموده و اراده ایلغار نمودن بر سر او
از خاطر خطیر سر زده و دران امر با خواص و مقربان مشورت نمودند اما سایر لشکریان اطلاعی از مکنون خاطر اشرف نداشتند
و آنحضرت بعقل دوراندیش یقین دانستند که شاهوردیخان که مرد آگاه با رای و هوش است از محافظت حال خود
غافل نیست و منهیان گماشته که هر گاه موکب همایون از دار السلطنه قزوین بر سمت لرستان در حرکت آید خبر باو رسانند
لهذا اراده رفتن اصفهان فرموده بدان صوب در حرکت آمدند و تا ساوه رفته از ساوه باوه تشریف بردند و از آوه
عطف عنان بجانب لرستان فرموده ایلغار کردند و از آوه تا قصبه بروجرد که قریب پنجاه فرسخ است در شبانروزی هژده
فرسخ طی کرده لحظه چون فلک الافلاک از حرکت نیاسودند و اسپهای اکثر ملازمان رکاب اقدس همایون اعلی نمانده بود در
انجا اندک توقفی بجهه جمعی از جنود ظفر ورود نموده آخر روز باز سوار شدند و در راه خواب آلود گشته لحظه استراحت فرمودند
بعد از ان سوار شده تا صبح هفت فرسخ راه پیموده حاشیه گاه بظاهر خرم آباد رسیدند و دران حین زیاده از چهل پنجاه نفر
از قورچیان و مقربان و غلامان همراه نبود از کنار باغات بتصور آنکه شاهوردیخان در قلعه و منازل خود خواهد بود بدان طرف
توجه فرمودند که بر دور خانه او محیط گشته بتوفیق رب الارباب او را بدست آورند اما چون منهیان او خبر بیرون آمدن حضرت
اعلی از قزوین باراده اصفهان باو رسانیدند و تا ساوه هر روز قاصدی مجدد میرسید و خبر توجه اصفهان میگفتند معهذا
او اعتماد نمیکرد و میگفت که از ساوه ببروجرد راهی محتملست که نواب اشرف از انجا عطف عنان بجانب لرستان نمایند
و حزم و احتیاط مرعی داشته در کنار رودخانه بر سمت راه صیمره خیمه لری که بلا میردان مشهور است زده در انجا میبود و
چند اسب ونده آماده نموده از خانه بیرون آورده با زین و لگام در پهلوی خود بسته بود و چون قاصدی که از ساوه آمده گفت
که تا آوه همراه موکب همایون بودم که متوجه اصفهان گشتند فی الجمله خاطر جمع کرده بود اما در روزی که حضرت اعلی حاشیه گاه
بخرم آباد رسیدند صبحی شخصی آمده گفت که از طرف بروجرد سواران دیدم که بایلغار می آمدند مشار الیه بنابر حزم و احتیاط
فی الفور مستعد سواری شده فرزندان و عورات را سوار کرده نقود و جواهر مرصع آلات خود را بار کرده در لا میردان
خود ایستاده بود که چند نفر از غلامان خاصه شریفه که از عقب می آمدند در کنار باغات راه غلط کرده بطرف رودخانه که
محل اقامت شاهوردیخان بود افتادند شاهوردیخان چون از دور سواران بیگانه دید راه فرار پیش گرفت و غلامان
باو رسیده تا نیم فرسخ تعاقب کردند چون از عقب کومک نرسید لاعلاج بازگشتند اما حضرت اعلی چون بمنازل او
رسیدند مشخص شد که او در خیمه میبود تا از میان باغات بیرون آمدن بخیمه رسیدند او نیم فرسخ راه قطع نموده بود و
لحظه توقف فرمودند که جمعی از عقب برسند و دیرتر رسیدند و اسبان ملازمان رکاب اقدس چنان از کار مانده بود
که قدرت پیش رفتن نداشتند و چون تعاقب او بنفس همایون در آن وقت بمقتضای عقل دوراندیش نبود و از حزم و احتیاط

دو منزل نمود تا سه روز در خرم آباد رحل اقامت انداخته توقف فرمودند و اکثر قبایل الوار که در آنجا اقامت داشتند
بملازمت اشرف مشرف گشتند حضرت اعلی حسن خان ولد منصور بیک سلسوری را بمحافظت ایل و الوس مامور ساختند
و چون درین سال دو کس از مخالفان دولت و ارباب عصیان و طغیان که علیخان کرایلی و ملک جهانگیر والی کجور باشد
بدست دولتخواهان اخلاص شعار گرفتار شده بودند حضرت اعلی بمؤدای صدق انتمای حدیث مجرب لا اثنی الا و قد
ثلث همت والا بگرفتاری شاهوردیخان مصروف داشتند و شاهوردیخان در الخد و توقف نموده
خود را از لرستان بیرون انداخت بندگان حضرت اعلی در صیمره توقف فرموده غلامان خاصه شریفه را بسرکردگی الله
وردیخان تولکلر آقاسی و جمع دیگر از ملازمان رکاب اقدس را بسرکردگی قنبر بیک سلحه دار باشی استاجلو بطلب او
فرستادند و ایشان بهر طرفی که مظنه رفتن او بود رفتند و شاهوردیخان بشاهرخ نامی از اقوام خود که از جانب
رومیان سنجق قلعه جنگله از توابع بغداد بود پناه برده باعتماد آنکه لشکر قزلباش پای بر زمین ولایت رومیه نخواهد
نهاد در آنقلعه توقف نموده چون ادبار باو روی آورده بود قاید اقبال راه طلب کاری اوی نموده از جنود ظفر
ورود الله وردیخان و غلامان از قضای ربانی بی آنکه از و خبری داشته باشند صبحی بر سمت آنقلعه عبور افتاد و از شخصی
که کاویاری مینموده خبر گرفتند و مشخص شد که شاهوردیخان با کوچ و فرزندان بآن قلعه آمده همان لحظه از گرد راه بپای قلعه با جمعی
و جمعی از شجاعان جنگ دیده و کارآزموده در پای قلعه پیاده شده از روی تخته پل بدروازه شتافتند و مردم قلعه آگاهی
یافته ببروج و باره برآمده بمدافعه مشغول شدند و از جانبین صفیر تیر و تفنگ آمد شد آغاز نهاد و غلامان که در دروازه
قلعه رسیده بودند از بیم سیاست پادشاهی و ضبط سردار لشکر قدرت بازگشتن نداشتند و آتش بر قلعه زده بسرعت گرم
گشته و انتظار فرجه میکشیدند که خود را بقلعه اندازند و چون آتش زبانه کشیده بود در و دیوار هدف پیش آمدن و افتادن
آتش نیافتند چون در قلعه هم سوز شده بود فرجه بهم رسیده غلامان سپرها در سر درع و خفتان دلاوری در بر از میان
آتش بقلعه دویده داخل حصار شدند و اهل قلعه بعضی بر بازوی حصار بودند و بعضی دیگر بر بام خانها برآمده بجنگ
مشغول شدند و شاهوردیخان بر بام خانه خود برآمده تفنگی در دست داشته هرچند خواست که بجانب غلامان اندازد
آتش نگرفته اعراض شده تفنگ را از دست انداخته و تیر و کمان برداشته صحیح القول از و نقل نمود که چون تیر را ول
زه کمان کشیدن داشتم که رشته دولت من گسیخته بخت از من روی برتافته ادبار غالبست و اقبال محارب تمام زاد و
انداخته دست از محاربه برداشتم و فریاد زدم که از طرفین دست از جنگ باز دارند که باقضا بر نمیتوان آمد
با قدر در نمیتوان آویخت و کس فرستاده از الله وردیخان التماس نمودم که حکم کند که احدی باولیای
من متعرض اهل این قلعه نگردد و هنگامه غلامان متعاقب یکدیگر سمند رواز از آتش عبور نموده بقلعه در آمدند و چون اهل
قلعه دست از جنگ کشیدند غلامان نیز حسب الفرموده الله وردیخان متعرض حال کسی نشدند و چون شاهوردیخان
را نزد الله وردیخان آوردند و او لوازم مردمی بجا آورده جمعی را بمحافظت و محارست حرمها و فرزندانش تعیین نمود
و خویش شاهوردیخان مذکور که میر سنجق رومی و حاکم این قلعه بود چون تیری باو رسیده بود از بیم کدت

و مردمی که با شاهوردیخان و با فرزندان و متعلقان او بودند مصحوب خویش گردانیده بار دو آورد در کنار آب صیمره
زنجیر در گردن او نهاده سر زنجیر را الله وردیخان بدست گرفته او را بدولتخانهٔ همایون آورد زبان حال اقبال مزین مقال
مترنم گشت که • سر که گردن از امرت کشید گردونش • بر آستان تو انگشت کشان آورد • شاهوردیخان
جوانی بیاروی خوش قیافه نمایان بود و آگاهی تواضع و مردمی و افتادگی که در جنس و قبا بکار آید میکرد احتمال
قریب داشت که مضرتی باو نرسد اما او در کمال نخوت و عجب و تکبر که در همه وقت خصوصاً در خدمت پادشاهان هنگام
بخت برگشتگی مذموم است سلوک کرد و از ناصیهٔ احوالش غرور و نفاق نمایان بود در میزان خرد عدمش بر وجود سنجیده
تر آمد او را با چند نفر از هواخواهان او بقتل آوردند و حکم شد که قنبر بیک استاجلو و جمعی از عساکر منصوره که بسر کردگی
او بطلب شاهوردیخان رفته بودند باز گردند اما ایشان بطرف بادرای رفته در آنجا دست درازی چند برعایای تابع
الکای مذکور نموده دواب و اغنام بسیار غارت کردند و چون باردو آمدند این معنی مرضی خاطر اشرف نبوده غارت
مذکور را جمع نموده مصحوب یکی از توجیان عظام نزد حاکم بغداد فرستادند که بصاحبان باز دهند و از صیمره کوچ کرده
بخرم آباد آمدند و حسین خان ولد منصور بیک سلوری را تربیت نموده حکومت لرستان را باو تفویض فرمودند صیمره و هندمین
و محالی که قریب بسنور بغداد بود بطهماسب قلی سلطان اینایلو افشار شفقت شد و چون جماعت سیاه خانه تنزیل با جماعت سلوری
عناد میورزیدند و بهواخواهی شاهوردیخان و اولاد شجاع الدین اطاعت سلوری نکرده حکومت حسین خان را انکار نموده
آن طایفه مورد غضب شاهانه گشته مفسدان آن طبقه با جمعی دیگر از الوار که مظنه باشیان بود در خرم آباد بپاسا رسیدند و جهانگیر
نامی از اولاد شجاع الدین که در میانهٔ جماعت عباسیان بود و محمول گردیده دولت عباسیان در لرستان سپری شده و سایر
الوار بملازمت حسین خان شتافته و بیمن تربیت شاهانه روز بروز در حکومت آن ولایت استقلال یافته پایهٔ قدر
و منزلتش در آن ولایت ارتفاع یافت

ذکر گرفتاری علیخان کرایلی و عقوبت او بکفران نعمت

سابقا نگاشته کلک بیان گردیده که علیخان کرایلی از طریق اخلاص و یکدلی منحرف گشته سالک بادیهٔ عصیان و طغیان شد و حضرت اعلی شاهی
از الکای اوجاجرم و بعضی محال را بتوکل خان کرایلی و قلعه های حصار و بعضی محال دیگر را بدرویش علیخلیفه تفویض فرمودند
و حسین خان شاملو حسب الامر اشرف قلعه های حصار را که مامن علیخان بود گرفته درویش علی خلیفه را در آنجا متمکن ساخت
و اکثر علما و ریش سفیدان کرایلی از او روگردان شده رضای خاطر مبارک اشرف جستند و بخدمت درویش علی خلیفه
و توکل خان کمر بستند علیخان قرین یاس و حرمان در آنجا بود و بی سر و سامان میگشت چون یکمرتبه میان اوزبکیه رفته بود و از
عبدالمومن خان متوهم گشته فرار نموده بخدمت اشرف آمده بود و اعتمادی بر اوزبکیه نداشت بدانجا نتوانست رفت
کس نزد منصورخان بیک کرایلی که باو نسبت قومی داشت و از جمله شاهی سیونان بود و تاکید بر عناد میورزیدند فرستاده
التماس ملاقات نمود و منصور خان بیک رضا داده مشار الیه با چند نفر از ملازم و خدمتکار بخانهٔ او آمد و خواست که بحیله
و تزویر او را با خود متفق ساخته بمعاونت یکدیگر در آن ولایت هنگامهٔ فساد قیام نمایند منصور بیک چون همیشه از فتنه و فساد
مجتنب بود دیگ نفاق آلود او را بسمع رضا اصغا نکرده ملاحظهٔ عاقبت کار خود و اهل و عشیرت کرایلی کرده از بیم سیاست

حکم
و غضب پادشاهانه او را از دست توانست داد و او را الترقه مقید و محبوس ساخت و حقیقت بپایه سریر اعلی انها نمود
همایون بارسال او صادر شد منصوربیک و مشارالیه بمبانی کرایلی رقه علیخان را کنده و دوشاخه کرده در وقتی که رایات
نصرت آیات از سفر مقرون بفتح و ظفر لرستان معاودت نموده ببروجرد رسیده بود بنظر اشرف رسانید
چون بار دیگر غضب شاهانه درباره او اشتعال داشت و فی الواقع قدر شفقتهای پادشاهی ندانسته بکفران نعمت
که بدترین فرمایم است اقدام نموده مستوجب انواع سیاست شده بود و شحنه غضب بتادیب او پرداخته همچنانکه دیده
بصیرتش از مشاهده الطاف پادشاهی پوشیده گشته بود چشم جهان بینش را از حدقه بیرون آورده از نعمت دیدن
عاطل ساخته شد و قطع بعضی از اعضای جوارح او کرده عبرة للناظرین بدان هیات او را در ان بیابان انداختند و اردو
کوچ کرده از بیم غضب و سخط پادشاهی احدی از رعیت و سپاهی اقدام بر آن نشد که بقصد ثواب آخرت بمحافظت او
پردازد نگاه و همتی کرد دیده مشهور بیچی کرد جان از کالبد دور * خوشا حال یاری که مکان بساط قرب و منزلت که
دیده عبرت بین گشوده نظر بر مآل حال و عاقبت احوال انداختند و قدر عافیت شناخته خود را بدنام نمک حرامی دنیا و آخرت
نسازند اما ع گوشش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو

ذکر فتح و تسخیر قلعه اولاد مازندران که از قلاع مشهور جهانست

دیگر از سوانح اقبال که درین سال خجسته مآل بظهور آمد فتح قلعه اولاد است که از قلاع مشهور مازندرانست
تبیین اینمقال و تفصیل این اجمال آنکه در سال گذشته که فرهادخان بمازندران رفته بود اکثر محال مازندران را بحیطه تسخیر و تصرف
درآورده الوند سلطان برادر خود را در مازندران گذاشته قلعه اولاد که محکم ترین قلاع طبرستانست و در تصرف الوند
دیو بود و او سر بخط اطاعت در نمی آورد و بعضی از مازندرانیان بدیو سار تحریک الوند دیو و مفسدان آن ولایت که
چاشنی حکومت در مذاق شان جایگیر شده دل از ان نمیداشتند با الوند سلطان یاغی شده اطاعت [illegible]
بتقدیم نمیرسانیدند و الوند سلطان مصلحت وقت با الوند دیو و آن جماعت مدارا میکرد چنانچه بعضی از ارباب غرض او را بمحا[illegible]
برادر و موافقت یاغیان مازندران متهم ساختند اگرچه مشارالیه اندک بهره از جنون داشت و افعالش موافق قانون
عقل نبود اما بمعنی که خبر مقتضی جنون کامل تواند بود از و دور مینمود بالجمله رایات جلال از سفر لرستان عود نموده
بمقر سلطنت نزول نمود و فرهادخان را رخصت مازندران داد که الوند دیو قلعه را بتصرف درآورده ساحت آن ولایت را
از خار تعرض ارباب طغیان و عصیان پاک سازد و فرهادخان تکیه بر اقبال بیزوال شاهی کرده روانه آن صوب شد
نخست برادر خود را که متهم بیاغیگری شده بود گرفته بپایه سریر اعلی فرستاد و چون بر ضمیر اشرف ظاهر بود که [illegible]
نسبت باو تهمت و افترا است و اگر ارتکاب بعضی امور خلاف امیر کرده باشد از سفاهت و بیعقلی و نشاء شراب جهل
و جنونست او را مطلق العنان ساخته و فرهادخان در کمال شوکت و اقتدار متوجه انتظام مهام کل طبرستان شده
میانه او و الوند دیو نخست مراسلات بوقوع پیوست و او از حال ملک بهمن قیاس حال خود نموده اصلا از خوف جان
راضی بملاقات فرهادخان نمیشد فرهادخان از اطاعت او مایوس گشته متوجه تسخیر و محاصره قلعه اولاد شد الوند
دیو چون بالفعل معین و ناصری که او را از مضیق محاصره لشکر قزلباش خلاص سازد گمان نداشت خود را محصور ساخته

اولاد و اتباع و فرزندان از در قلعه که داشته خود با معدودی از مواضعان روی بجنگلستان آوردند فرهاد خان بمحاصره قلعه
پرداخته بحسن سعی و تدبیر کار بر محصوران تنگ ساخت و جمعی از اهل قلعه را بامید انعام و احسان امیدوار ساخته چاره بجز بیرون
آمدن و قلعه سپردن نیافتند و بیمن اقبال بیزوال پادشاهی فتح قلعه میسر گشته تمامت اموال و اولاد و اسباب و متعلقات
الوندديو و اولاد و اتباع بدست در آمده و حقیقت این فتح مبین را بخدمت اشرف عرض کرده و در وقتی که رایات
جلال از قزوین برسم سیر و صحبت باصفهان توجه نموده بکاشان رسیده بودند خبر فتح قلعه اولاد رسیده فرهاد خان
بخلع فاخره و جایزه و جلدوی متکاثره سرافراز گشت و الوندديو بی سر و سامان در جنگل و بیشه گردیده هر روز در جایی
و هر شب بمقامی در کمال بی آرامی آرام داشت باقی احوال او در سال آینده مرقوم قلم ساحر خواهد شد ذکر وقایع گوناگون
باقتضای سپهر بوقلمون که درین سال بوقوع پیوست در اوایل این سال ذوالفقار خان که بالچیگری هند رفته بود
مقضی المرام معاودت نموده مکتوب محبت آمیز محتوی بر استحکام بنیان صلح از جانب حضرت خواندکار آورد و هم درین
سال میرزا ضیاء الدین کاشی و خواجه ابونصر خوافی المخاطبان جلال الدین اکبر پادشاه فرمانفرمای هند از رخصت انصراف ارزانی
داشته بخلاع فاخره و انعامات سرافراز ساخته منوچهر بیک ایشیک آقاسی غلام خاصه شریفه بالچیگری هند مأمور گشته
برفاقت میر ضیاء الدین روانه شد تحف و هدایای لایقه و تنسوقات فایقه فرستادند از جمله تحف یکصد راس اسب خانزاد
پاک نژاد که از اسبان نامی ولایت عربستان و گرجستان و بیات بحاصل آمده بود و مادیانهای تازی نژاد که هر یک بجای ملکی
برابر بودند و سایر تحف و هدایای نفیسه ایران علی هذا القیاس و مکتوب محبت آمیز در جواب مکتوب انجناب در قلم آوردند و
دران نامه نامی بقلم صداقت و یگانگی نگاشته شد که چون همت والا بتسخیر خراسان و استرداد ملک موروث مقصور است و درین
چند سال که جلوس بر مسند سلطنت و فرماندهی ایران روی داده بجهة مشاغل عظیمه که در دفع دشمنان خانگی پیش آمده
بر دفع دشمن بیگانه نپرداختیم و یکدو مرتبه که سفر خراسان واقع شد از حوادث روزگار تسخیر آن ولایت بنحوی که پیش نهاد
همت بود میسر نگشت و اکنون که ازین امور فراغت روی داده و فرمانفرمای روم در مقام محبت و دوستی
در آمده از جانبین ابواب خلت و اتحاد مسلوک گشته کمر همت بر اعدا و دفع مخالفان اوزبکیه بسته اراده آنست که بعون عنایت
ربانی با خود ظفر نمود قزلباش و عراقی چند ساله روانه آن ولایت کردیم و به نیروی بخت و مددکاری اقبال استرداد
ملک موروث بالکلیه نفرمائیم معاودت نکنیم و همت یار و توجه باطن مددکار باشند که هر چه کنند همت مردان کنند
والمجان را قرین اعزاز و اکرام از راه کرمان و کیج و مکران روانه فرمودند و چون درین سال رای جهان آرا بدان قرار گرفت
که دار السلطنه اصفهان را مقر دولت ابد پیوند گردانیده عمارات عالی طرح نمایند بدین نیت صادق متوجه آن صوب گشته رسیدند
بعیش و خرمی در دولتخانه مبارک نقش جهان گذرانیده اکثر اوقات به سیر و شکار صرف میفرمودند و شبها مجالس جنت
آسا آراسته بساط عشرت گسترانیده و شیده عمارات عالی در نقش جهان طرح انداخته معماران و مهندسان در اتمام آن سعی کوشیدند
و از جانب اسکندر خان و سیمون خان سلاطین گرجستان ایلچیان و معرزها وران بپایه سریر اعلی آمده راه اخلاص و بندگی پیمودند
پسران یوسف لقا و دختران حور سرشت ماه سیما از اولاد عظمای گرجستان که سزاوار خدمتکاری حریم اقبال شهریاری

سهمال و قابل خدمت مجلس بهشت آیین ارم تزیین توانند بود ارسال داشته آثار اخلاص و یکجهتی بظهور آورده
ایلچیان مذکور قرین عواطف و احترام و غریق بحار احسان و انعام معاودت نمودند و کارکنان قضا پیوسته اسباب
عشرت آنحضرت را سرانجام میدادند و دیگری از وقایع این سال آنکه محمد یار خان ولد علی یار خان اتلو که بعد از فوت
والد برتبه ایالت و خانی سرافراز شده حکومت استراباد بدستور والد باو شفقت شده بود بدست طایفه داخلو
بقتل آمد و قلیچ بیک نام برادر کوچکتر او بعد از قضیه کشته شدن برادر از استراباد احرام ملازمت سده سنیه فلک
بنیاد بسته روی ارادت بدین آستان آورد حضرت اعلی شاهی ظل الهی او را در کنف مرحمت و الطاف خسروانه
جای داده بتفویض ایالت استراباد و نوازشات ارجمند معزز و سربلند گردانیده روانه فرمودند و زمستان را در آن
بلده جنت نهاد در کمال فراغت و کامروایی بپایان رسانیدند اما هیچ وقت از تدبیر امور دولت غافل نبودند
و پیوسته نقش استرداد مملکت خراسان از ید مخالفان در صفحه خیال می نگاشتند و استدعای حصول این مطلب اعلی
از درگاه واهب العطایا نموده همواره از روح مقدس حضرت امام الجن والانس استمداد مینمودند و عاقبت
به نیت صادق و رجای واثق بشاهد مطلب رسیدند در اول سال میمنت مآل ات ئیل ترکی ابواب فتح و فیروزی
بر چهره امانی و آمال گشایش یافته نسایم نصرت وزیدن گرفت و شرح این داستان در طی وقایع سنه مذکور
بتوفیق ملک منان رقمزده کلک بیان میگردد و منه الاعانه والتوفیق ذکر سوانح ایام سعادت فرجام سال
مبارک ات ئیل ترکی مطابق سنه سبع و الف که سال دوازدهم جلوس همایون شاهی ظل الهیست
باز فلک انجمن افروز شد ۰ نوبت خسرو نوروز شد ۰ کوکبه خسرو گردون بلند ۰ غلغله در گنبد مینا فکند ۰
صحن چمن باز چو صحن بهشت ۰ تازه شد از مقدم اردی بهشت ۰ خسرو گل گشت ریاحین سپاه ۰ زد بصد آیین
چمن بارگاه ۰ نوروز دولت افروز این سال خجسته آغاز فرخنده انجام در روز سه شنبه سیزدهم ماه شعبان
اتفاق افتاد حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دار السلطنه اصفهان عشرت پیرا بوده در فصل بهار که دماغ روزگار
از نسیم عنبر شمیم شکوفه و ازهار عنبرآگین بود در کمال مسرت و شادکامی و فراغت و خوشدلی بسیر و صحبت مشغولی
داشتند در اوایل این سال محمد قلی بیک ایشیک آقاسی عرب گرلو که برسم رسالت بمیانه اوزبکیه فرستاده شده بود
و در هرات با عبدالله خان ملاقات نموده آمده بالتی بهادر که بایلچیگری آمده مفتح ابواب الفت و آشنایی شده بود
و میر قلیبابا کوکلتاش عریضه اخلاص آمیز بخدمت اشرف نوشته چون در هرات پسرش را کدخدا کرده بود
طوی الوشی ارسال داشت و میرزا بیک نامی از اعاظم نقبای ماوراءالنهر و خواجهای سلسله نقشبندیه با کوچ خود که
از نبات مکرمات سلاطین کاشغر بود بقصد گذاردن حجة الاسلام همراه محمد قلی بیک و بالتی بهادر بدین ولایت
آمده حضرت اعلی شاهی ظل الهی اعزاز و احترام بسیار فرموده روانه سفر مبارک بیت الله الحرام فرمودند اما
او در راه باجل موعود در گذشته بمطلب صوری نرسید و چون از اقتضای زمان معظم ملک خراسان که ممدوح
جمهور سخنوران روزگار است بدست اوزبکیه درآمده بود و حضرت اعلی همواره استرداد آن پیش نهاد همت ساخته

هرگز از فکر و اندیشه آن خالی نبودند علی الخصوص مشهد مقدس معلی و آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن
والانس که خال رخسار ملک ایران و آرایش دیباچه سلطنت این دودمانست و دار السلطنه هرات که مولد
منشا نشو و نمای آنحضرتست اما بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها صورت این مدعا در پرده تعویق مستور بود و درین
اوقات که فی الجمله فراغتی از مهم ضروری حاصل گشته عرصه ممالک از خس و خاشاک ارباب طغیان و گردنکشان اطراف
پاک گردیده بود و متواتر اخبار کدورت و نزاع عبد المومن خان با پدرش میرسید بخاطر غیبی سرایر اشرف اعلی خطور نمود
که چون میر قلبابا گوکلتاش حاکم هراة که از تربیت یافتگان عبد الله خانست با وی الفت و آشنایی شده ایلچی بجهة
اظهار محبت و دوستی بپایه سریر اعلی فرستاده درینوقت که میانه عبد الله خان و پسرش اسباب وحشت آماده
گشته و کار بنزاع و جدال انجامیده ما نیز بنابر مصلحت روزگار ازینطرف با عبد الله خان طرح خصوصیت و آشنایی
انداخته همراه ایلچی او ایلچی فرستاده پسر ناخلف او را از جسارت و بی ادبی که نسبت به پدر نموده و مینماید نکوهش و سرزنش
نماییم و بقصد تسخیر مشهد مقدس معلی و محالی که در تصرف عبد المومن خانست روی توجه بخراسان آوریم درین هنگام که پدر
و پسر بیکدیگر مشغولند و عبد الله خان بجهة عقوق و عصیان که از پسرش سر میزند در کسر شوکت و قدرت او کوشیده متوجه
امداد پسر نخواهد شد بتوفیق الله تعالی محتملست که تسخیر آن محال بآسانی دست دهد و از فرستادن ایلچی قصوری به بنیان قصر
دولت نمیرسد لهذا محمد قلی بیگ مذکور را که مردی چرب زبان سخندان بود برسالت تعین فرموده تحف و هدایا مرتب داشته
آماده فرستادن ساخته و تهیه اسباب سفر خراسان پرداخته ده هزار نفر بیکچی مقرر شد که در ممالک محروسه سرانجام نموده
در موکب همایون باشند و قرارداد خاطر اشرف آن بود که بعد از رفتن ایلچی مذکور میر قلبابا گوکلتاش را از توجه موکب
همایون خبر داده روی توجه بتسخیر مشهد مقدس آورند درین اثنا قاصدان از اطراف و جوانب خراسان رسیده خبر رسانیدند
که عبد الله خان عالم فانی را وداع نموده رخت بعالم عقبی کشیده و اکثر امرای اوزبکیه مثل محمد باقی که دیوان بیگی و عمدة الملک
دولت عبد الله خان بود طوعا و کرها بسلطنت و پادشاهی عبد المومن خان پسر او اتفاق نموده او را طلب داشته زمام مهام
ملک و دولت را بکف اختیار و قبضه اقتدار او نهادند اما نهاره سلطان برادرزاده عبد الله خان و رستم سلطان و
اوزبک سلطان و اقربا و بنی اعمام او که در سمرقند و تاشکند بودند بجهة آنکه اعتمادی بجانب او نداشتند ازین معنی سرباز زده
باتفاق یکدیگر خاطر بمخالفت عبد المومن خان قرار دادند و از امرا و اعیان اوزبکیه هر کس از عبد المومن خان خوفی داشتند
بر سر ایشان جمعیت نمود و عبد المومن خان متوجه دفع فتنه ایشان گردیده و در میان اوزبکیه شورش و آشوب در هیجان
بعد از تحقیق این اخبار توجه خراسان پیش از پیش در خاطر اشرف رسوخ یافته همت والانهمت بامضای این عزیمت مصروف
داشته چون در صدر صحیفه اول ایمائی شده که بعضی از احوال اوزبکیه و رومیه که در طی قضایا و سوانح احوال ایران و وقایع
ایام سلطنت شهریار کامبخش کامران اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی روی داده بنابر ارتباط کلام و تناسب مقام در
رشته تحریر در می آورد درینوقت ناگزیر است که رخی از احوال عبد الله خان و عبد المومن خان و سبب وحشت و نزاعی
که میانه ایشان بتدریج پدید آمد و قضیه فوت عبد الله خان و جلوس پسرش و اختتام احوال او که در طی حالات سفر خراسان

ازان چاره نیست بر سبیل اجمال رقم زده کلک نکته پرداز گرداند و بنان عنان کمیت خوش خرام قلم را در میدان قضایا بگوی
بجولان آورد ذکر بعضی از قضایای ماوراءالنهر و بیان احوال سلاطین اوزبکیه شاهدان سیر و اخبار بدستیاری کلک
بدایع نگار در عرصهٔ ضمیر بزم آرایان طرب خانهٔ آگاهی بدین آیین جلوه مینمایند که عبدالله خان با عبدالمومن خان پسرش
که یگانه ولد بود محبت مفرط داشت و او را بابا میگفت و مردم ماوراءالنهر اوزبکیه عبدالله خان را خان کلان
و او را خان خرد میگفتند و حکومت ولایت بلخ و توابع را باو داده بود و او بسعی جود و امداد پدر ولایت بدخشان را
نیز از تصرف سلاطین زادهای چغتای بیرون آورد و در سال تنکوزئیل اربع و تسعمایه که عبدالله خان بلدهٔ فاخرهٔ هرات
را بعد از یازده ماه محاصره بنوعی که در طی قضایای آن سال تحریر پیوسته تسخیر نمود چون عبدالمومن خان در تسخیر آن بلده
و قتل و لباس سعی بسیار نموده بود و بلخ که الکای او است قرب جوار داشت چشم میداشت که پدرش الکای هرات
را باو دهد عبدالله خان بجهت حداثت سن و قلت تجربهٔ روزگار ملتمس او را مبذول نداشته هرات را بقلبابا
کوکلتاش که از برکشیدگان دولت او بود و مرد صاحب رای کار آزموده بود ارزانی داشت و آنچه از ممالک
خراسان که بحیطهٔ تسخیر او درآمده بود با امرای اوزبکیه قسمت نموده دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده
خود را که به تیم سلطان مشهور بود با برادران نیز در خراسان الکا داده در آنجا گذاشت و از ولایات مفتوحهٔ خراسان چیزی
به پسرش نداد و او را باین سخن تسلی مینمود که چون تو ولی عهد منی همه بتو تعلق دارد اگرچه این معنی باعث آزردگی پسر گردید
اما در آنوقت قدرت اظهار آن نداشت بعد از دو سال از پدر التماس نمود که من بعد آنچه از ممالک خراسان بسعی او
مفتوح گردد باو تعلق داشته باشد این ملتمس مبذول افتاده در سنهٔ اودئیل از بلخ لشکر بمشهد مقدس کشیده محاصره
نمود و در آن قضیه تیم سلطان و امرای عبدالله خان که در خراسان بودند حسب الامر بامداد او آمدند بعد از آنکه
آن بلدهٔ شریفه بحیطهٔ تصرف و تسخیر او درآمد از جانب خود حاکم تعیین نموده همچنین نیشابور و ترشیز آنچه از محال خراسان
بتدریج تسخیر نمود از جانب خود حکام تعیین میکرد و بعد ازین قضایا کمر همت بر تسخیر ولایت نسا و ابیورد و درون
و سایر محال که ملک مرو روث نور محمد خان ولد ابوالمحمد خان ابن دین محمد خان بسته آن ولایت را مسخر ساخته نور محمد خان را
از ملک مرو روث بیرون کرده و ازین فتوحات که او را دست داد طرح سلطنت انداخت و شوکت و قدرتش روی
در ازدیاد نهاد و چون عبدالله خان یک پسر داشت و میخواست که در ایام حیات خود او صاحب قدرت و شوکت بوده لشکر
عظیم داشته باشد که بعد از فوت او بنی اعمام و سلاطین اوزبکیه که الیوم گردن بطوق فرمانبرداری داده اند با پسرش
منازعه نتوانند نمود هر روز در تربیت او میکوشیدند تا آنکه بیست هزار جوان کارآمدنی در ظل موکب او جمع شده کمال
استقلال یافت و بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته نسبت به پدر عظیم الشان در مقام عصیان درآمده پای از دایرهٔ
ادب بیرون نهاد و چون در وقتی که عبدالله خان بر بلدهٔ بخارا استیلا گشته بسلطنت رسید اسکندر خان پدرش در حیات
بود او بتوره و یاسای چنگیز خان اسم سلطنت بر پدر اطلاق نمود خطبه و سکه بنام او کرد اما رتق و فتق امور در قبضهٔ اقتدار
عبدالله خان بود و اسکندر خان از پادشاهی خبر نامی نداشت او نیز گاهی از جهل و غرور میخواست [illegible] پدر شده اولی آنست

که بطریق اسکندرخان در گوشه نشسته مهمات سلطنت را بمن گذارد و چون معظم بلاد خراسان بتصرف او درآمده بود همت
کامل از آنکه کل خراسان تا بلخ و کنار آب جیحون او را صافی گردد و مکرر طلب هرات از پدر کرد مقبول نیفتاد و از آزردگی میگفت
اگر پدرم هراة را بمن نمیدهد خود بر سر میرقلبا کوکلتاش رفته بقهر و غلبه هرات را میگیرم و این سخنان بعبدالله خان رسیده
نسبت به پسر سوء مزاجی بهم رسانیده و هر چند همان یک پسر داشت که ولی عهد خود میدانست اما از جهل و غرور او اندیشه
و ملاحظه داشت که مبادا بی‌صبری کرده اراده نماید که به رای اقدام کرده خود پادشاه شود و او در زمان حیات مثل
السلاطین حنیف و بی‌ناموس گردد چون ملک عقیم است و شریک نمی‌باید نمیخواهد که در زمان حیات قطع نظر از سلطنت و پادشاهی
نماید بدین جهت در مقام کسر شوکت و اقتدار پسر درآمده او را از نظر انداخته از ترددات ملک‌گیری منع کرد و با امرای خراسان
پیغام داد که دیگر با امر و نهی او اطاعت ننموده هر طرف لشکر کشد رفاقت و همراهی ننمایند و لهذا چند مرتبه که عبدالمومن خان
تسخیر سبزوار و بعضی محال خراسان که در تصرف قزلباش مانده بود آمده و از عراق حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمدافعه او توجه نمود
تعلیم سلطان و برادران او و امرای عبدالله خان که در خراسان بودند رفاقت و همراهی او نمیکردند و چون مقرون برضای پدر
نبود او نیز دیگر کاری نتوانست ساخت و پدرش باو پیغام کرده بود که ترک زیاده روی نموده در بلخ بحال خود باشد
و بالکای که باو داده شده قناعت نموده پای در دامن ادب کشد و نظر بحال من و پدرم اسکندرخان نکند که او همچو من
نمیتواند بود و من همچو اسکندرخان نیستم اما عبدالمومن خان دل از آرزوی ملک هرات برنمیداشت و همواره در باب
میرقلبا با عرایض شکایت آمیز به پدر میفرستاد و عبدالله خان پسر را در این ماده صاحب غرض دانسته التفاتی بسخنان او
نمینمود از این مقدمات میانه پسر و پدر قدر غبار نقاری ارتفاع یافت اما از جانبین این معنی را در پرده داشته امری که مشعر
برخلاف بوده باشد بحیز ظهور نمی‌آوردند تا آنکه در سنه تخاقوئیل ست و الف عبدالله خان با خواص امرا و ندما و مقربان از راه
چهارجو بمرو آمده به سیر و شکار مشغول بود و میرقلبا کوکلتاش از هرات آمده خان را به آمدن هرات تکلیف نمود در این اثنا
عبدالمومن خان از بلخ با دو سه هزار کس بعزم ملاقات پدر بمرو آمد هر چند امرا عرض کردند که با خان اندک مردمی همراه اند
و اعتمادی بجانب عبدالمومن خان نیست در ارک مرو نزول نموده لشکریان را از دخول ارک مانع آیند و او را با معدودی
در ارک رخصت کورنش دهند خان چندان حسابی از او نگرفته قبول این معنی ننموده در باغ شاهم بی نزول نموده پسر را
در آنجا ملاقات نمود عبدالمومن خان نیز مصلحت وقت را در اطاعت و انقیاد پدر بزرگوار دانسته در مقام تواضع
و ادب بوده عذر تقصیرات خواست و باتفاق یکدیگر چند روز در مرو به سیر و شکار پرداختند و میرقلبا حسب الامر خان عبدالمومن
خان را نیز تکلیف سیر هرات کرده پسر و پدر باتفاق بشهر هرات آمدند میرقلبا بلوازم میزبانی پرداخته طویهای بزرگ سرانجام
نموده بخان کلان و خان خورد پیشکشهای لایق کشید اما عبدالمومن خان از میرقلبا همچنان آزردگی داشت و سخنان عتاب‌آمیز
و خشونت انگیز نسبت باو بزبان می‌آورد و او را بتغلب و تصرف اموال دیوانی متهم داشته محمدباقی دیوان بیگی و جمعی را که در
مزاج عبدالله خان را دخل داشتند تحریک مینمود که در باب او و دوستی که بقزلباش میکند سخنان بعرض رسانیدند اما
عبدالله خان از عنایات التفاتی که باو داشت اصلا گوش بسخنان ارباب غرض ننموده القصه عبدالمومن خان

در هرات از پدر التماس نمود که مراجعت بمقر سلطنت از راه بلخ نموده چند روز در بلخ مهمان او بوده باشد چون عبدالله خان
ملتمس او را مبذول داشته پسر را رخصت داد که به بلخ رفته تهیه اسباب ضیافت پردازد که اینک رسیدم عبدالمؤمن
خان تخت مرصع از طلا و جواهری که در خراسان و بدخشان بدست آورده بود و نردبان سه پایه از نقره که از آن
نردبان بر تخت برآیند ساخته بود و میگفت که جهت پدرم ساخته ام که چون بمهمانی من آید جهت او نصب کنم و خود
در پای تخت بخدمت پدر بایستم و آنرا با سایر اموال و اسباب که دارم پیشکش کنم و جمعی که از و خایف
و هراسان بودند خصوصاً میر قلبابا میگفتند که حیله سازی مینماید و سخنان او فروغی از صدق ندارد و غرضش آنست که
پادشاه بی بهشت منزل او درآید و پادشاه را در ارک بلخ نگاه داشته بی اختیار سازد و بر سلطنت ماوراءالنهر و خراسان
و ترکستان و بلخ و بدخشان رقم اختصاص کشد مجملاً عبدالله خان بتحریک میر قلبابا و بعضی امرا بنابر مقدماتی که مذکور
شد بلخ نرفته از همان راه چهارجو بسرعت و استعجال عود نموده داخل بخارا شد و این خبر بعبدالمؤمن خان رسیده بروی محقق
گشت که پدر با وی بی اعتماد شده و این مقدمات را از میر قلبابا دانسته اراده تسخیر هرات نمود و با لشکر عظیم بخراسان
آمده اول ببهانه زیارت مشهد مقدس معلی آمده و از راه هرات عبور نموده چون بحوالی هرات رسید کس نزد میر قلبابا
فرستاده او را طلب داشت و خواست که بلطایف الحیل او را بدست آورده هرات را متصرف گردد میر قلبابا که مرد
عاقل روزگار دیده بود این معنی را دریافته از ملاقات او ابا نمود و محقر پیشکشی بیرون فرستاده دروب شهر و قلعه
را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شد و عبدالمؤمن خان هرچند خواست که بملایمت و تزویر دست یابد صورت
نیافت و خود روزی با پنج شش کس از مقربان بپای حصار آمده خواست که بواسطه با میر قلبابا کوکلتاش مکالمه
نموده او را فریب دهد میسر نشد و چون تسخیر قلعه هرات بآسانی تیسر پذیر نیست عبدالمؤمن خان صلاح در محاصره ندیده
قرین یاس و حرمان بجانب بلخ بازگشت و میر قلبابا کس ببخارا فرستاده حقیقت بخدمت عبدالله خان عرض کرد
عبدالله خان او را درین باب تحسین کرده جهت او جایزه و خلعت فرستاد بین الجمهور مشهور است که عبدالله خان یک دسته
تیر و کمانی فرستاده پیغام کرد که هرگاه عبدالمؤمن خان بخود سر بهرات آمده بپای حصار آید چشم او را نشان کرده این
تیرها را یک یک بجانب او اندازد و این مقدمات باعث زیادتی کلفت پدر و پسر گشته روز بروز میانه ایشان وحشت
زیاده تر میشد تا آنکه شنیدند که عبدالله خان با معدودی از میر شکاران و قوشچیان و ندما و مقربان و ارباب طرب
از بخارا بسیر و شکار قرشی آمده در باغ بزرگ آنجا طرح جشن و صحبت انداخته اکثر اوقات در آن باغ بفراغت و عشرت
مشغول اند با خود قرار داد که از بلخ ایلغار نموده چون برق و باد خود را بقرشی رسانیده آن باغ را که عشرتگاه خان و مقربانست
احاطه نموده بمطلب خود فایز گردد و این معنی را با شاه محمد الله چپان که از مخصوصان و امرای معتمد و مشار الیه او بود در
میان نهاده ببهانه یورش جانب بدخشان لشکر جمع نموده چهار هزار کس کار آمدنی انتخاب کرده از معبر ترمذ عبور نموده
بسرعت برق و باد روی بقرشی نهاد شاه محمد الله چپان همیشه در خدمت عبدالله خان مطعون بود و میگفت
که پسرم را بدآموزی میکند و بتحریک و اغوای او این اعمال از پسرم بظهور میرسد درینوقت شاه محمد نوکر جهت

رفع آن مظنه حلال کلی خان کلان منظور داشته معتمدی فرستاده او را از ما فی الضمیر پسر آگاهی داد و عبدالله خان
در رومی که بزم پادشاهانه آراسته باند ما و مطربان بصحبت و شادکامی مشغول بود پسر با ایلغار باو رسید چون
بامعدودی با یراق و صحبت آمده بود بمدافعه و محاربه پیش نتوانست آمد یراق و اسباب و خیمه و خرگاه برجا گذاشته
اسپان بادرفتار سوار شده با ایلغار روی توجه ببخارا نهاده و دو سه فرسخ مسافت طی کرده بود که عبدالمؤمن خان بباغ
فرود آمده و اصلا ملتفت باسباب و یراق مذکور نشد و از عقب خان ایلغار کرد که شاید در راه او را بدست آورد اما
بگرد او نرسید عبدالله خان هم خود را ببخارا انداخته دروب شهر را مسدود ساخته عبدالمؤمن خان چون دانست که پدر همعنان
شمال و صبا طی مسافت نموده و باو رسیدن ممکن نیست عنان از ایلغار باز کشید و باهستگی ببخارا آمد چون تیر مدعای او
بر هدف مراد نیامد در بیرون شهر نشسته کس بخدمت پدر فرستاد که چون شوق ملازمت غالب بود بتقریبی تشریف آورده
بلخ نزدیکتر شده بودند مقید رخصت نشده بعزم پابوس آمدم الکنون التماس دارم که رخصت دخول و کورنش ارزانی
دارند و هر روز شفیعی انگیخته استدعای کورنش میکرد و عبدالله خان اعتماد نمی نمود و رخصت دخول نمیداد از صحیح القول
استماع شد که درین قضیه عبدالله خان را بنوعی شعله غضبش درباره پسر اشتعال یافته بود که مکرر اظهار میکرد که ای عبدالمؤمن خان
اگر از عمر امان یابم و چنان نکنم که تو خود اسب خود را زین میکرده باشی مرد نباشم و اعراض بر و مستولی شده دست بر
میگرفت و با خود خطاب میکرد و میگفت که ای عبدالله بعد از شصت و پنج سال که گوی مردانگی از عرصه جهان بودی آخر
از شاشه خود کرنجی و یرلیغ بجانب سمرقند و تاشکند و اطراف ممالک فرستاده لشکرها طلب داشت و عبدالمؤمن خان
هرچند سعی نمود و قسم نامها بخدمت پدر فرستاد که این مظنه باین فرزند غلطست خان التفاتی نمیکرد مجملا عبدالمؤمن خان
چون مطلب خود در نرسید و بر و ظاهر شد که شاه محمد ایلچی چال افشای راز او نموده بود او را در همانجا بسیاست رسانید و بتحقیق
پیوست که لشکر عظیم از خراسان روی ببخارا دارند خوف و هراس بر و مستولی شده روی بطرف بلخ آورد و بعد از رفتن او
لشکرها از اطراف ممالک ببخارا رسیده در موکب خان جمع شدند عبدالله خان بعزم تادیب و گوشمال پسر از بخارا بیرون
آمده روانه طرف بلخ شد و عبدالمؤمن خان مضطرب الحال بکنار آب رسیده میخواست که عبور نماید درین اثنا شاهم
حاکم مرو که از عبدالله خان رنجش داشت و از مرو قصد ملازمت عبدالمؤمن خان نموده بود در رسید و او را از رفتن
بلخ منع و اغوا نمود که لشکرها خود را که در بلخ اند جمع نموده در کنار آب مستعد قتال گردد و عبدالمؤمن خان بصوابدید
او عمل نموده در کنار آب پای ثبات استوار داشته توقف نمود عبدالله خان کوچ بر کوچ بر سر او می آمد استعداد
محاربه او را شنیده در آمدن متامل شد ریش سفیدان و مشایخ پای در دامن اصلاح نهاده بهر دو را نجانب موعظه
آمیز ازین اراده منصرف ساختند و خان شاهم بی را با دو کس که ماده فساد میدانست طلب داشت عبدالمؤمن
خان بجماعت را پیش پدر فرستاد عبدالله خان ایشان را سیاست نموده بازگشت و هر دو بصحت و سلامت بمقر
دولت خود مراجعت نمودند از صحیح القول مسموع شد که او از عبدالله خان نقل میکرد که بعد ازین قضیه مکرر گفت که
مدت عمر در معارک و محاربات عظیم فرو رفته آمده هرگز شکست بدشمنی ننمودم عبدالمؤمن خان که از عمر و دولت
او را تمتع مباد درین آخر عمر گرد عار و ار بر چهره روزگار من بیخت و چون عقوق و عصیان نسبت به پدر ظاهر ساخت

عاقبت نفرین پدر گرفتار آمده از عمر و دولت متمتع نمیدید چنانچه از کلام آینده بوضوح می پیوندد و بالجمله چون اخبار مخالفت
و نزاع پدر و پسر در ترکستان شیوع یافت سلاطین قزاق که از صولت و سطوت خانی خبر باد بزندگانی میکردند
سر طغیان برآوردند از انجمله توکل سلطان قزاق اسم خانی بر خود اطلاق نموده با لشکر عظیم بر سر تاشکند آمد
و عبدالله خان او را شایسته مقابله خود ندیده امرای ثغور ممالک و لشکریان خود را بمدافعه او نامزد نمود در میان
تاشکند و سمرقند میان آن دو گروه حربی عظیم اتفاق افتاده لشکر عبدالله خان که از بدایه جلوس الی غایه در جمیع معارک
فیروزجنگ بودند درین معرکه شکست خورده اکثر امرا و معارف سپاه عبدالله خان و چند نفر از اقربای او بقتل
آمده بقیه السیف شکسته و پریشان حال ببخارا آمدند و این معنی علاوه کدورت و پریشانی خاطر او که از اطوار پسر
داشت شده همت بتدارک آن گماشت و کس بطلب میرقلبابا کوکلتاش بهرات فرستاده همیشه درین فکر و اندیشه
بود که لشکر جمع نموده جبران شکستگی نماید بعد از آمدن میرقلبابا و اجتماع عساکر متوجه دفع فتنه و انتقام توکل خان
گشته بجانب سمرقند نهضت نمود و در آنجا از غایت اعراض که از مخالفت و نفاق پسر و خیرگی لشکر قزاق
داشت مزاجش از جاده اعتدال منحرف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهانی نهاد و عاقبت ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد

ذکر فوت عبدالله خان و جلوس عبدالمومن خان پسر او و اختتام احوال سلاطین اوزبکیه در آخر سال تخاقوی ئیل سنه
ست و الف که در خطه سمرقند بیماری عارض ذات عبدالله خان گشته صاحب فراش گردید هر چند اطبا در معالجه و مداوا
کوشیدند مفید نیفتاد و محمد باقی آتالیق دیوان بیگی که از سایر امرای عبدالله خان بمزید شوکت و اقتدار امتیاز تمام
داشت اگرچه از عبدالمومن خان خایف و هراسان بود و اعتمادی بر وی نداشت اما چون میدانست که با وجود پسر صلبی
بسلطنت یکی از برادرزادها دکان اتفاق نمودن خلاف عقیده مردم است و تمشیت نخواهد پذیرفت طوعاً و کرهاً بسلطنت
او راضی شده در مقام دولتخواهی درآمده و در خفیه کس فرستاده او را از بیماری پدر و این که آن مرض علاج پذیر نیست
خبر داده بآمدن سمرقند ترغیب کرد و دران هنگام میرقلبابا بسبب خوفی که از عبدالمومن خان داشت از خبر مرض عبدالله خان
متوحش و مضطرب شده و اراده توسل بحضرت اعلی و آمدن بعراق نمود و چون اسم او مکرر درین صحیفه بتقریبات
مذکور شده لازم نمود که برخی از احوال مشارالیه و اختتام حال او در رشته تحریر کشد مشارالیه سمرقندی الاصل و تاجیک
زاده است مادرش دایه عبدالله خان شده او را شیر داده بود و بعرف اوزبکیه و جغتای برادر رضاعی را کوکلتاش
میگویند بدینجهة او کوکلتاش عبدالله خان بود و بقدر کسب فضایل و کمالات نموده بنظم اشعار زبان میگشود و در هر
حال که عبدالله خان از مرتبه نوکری سلاطین ماوراءالنهر پای فراتر نهاده لوای جهانگیری برافراخت او خدمات شایسته
تقدیم رسانیده همواره جانسپاریهای او بمنصه ظهور میرسید و حقوق خدمت در ذمه خان بسیار داشت و بعد
از آنکه عبدالله خان پای بر مسند جهانبانی نهاد از آثار رشد و قابلیت و کاردانی دیده بنابر حقوق خدمات
و نوازش تربیت یافته یوماً فیوماً اعتبارش می افزود و عالی منصب صدارت با امارت جمع داشت و محل اعتماد
بود تا آنکه بحکومت هرات منصوب گشت و چند سال در کمال عظمت و اقتدار بآن مهم پرداخته با مردم آن ولایت

معاشرت و سلوک پسندیده کرده همیشه بالتفات جناب خانی مستظهر بوده محسود جمیع امرا و ارکان دولت بود و بالجمله چون
عبدالله خان در آن بیماری از صحت خود مایوس گشته موت خود متیقن گردیده و از غایت اشفاق و التفاتی که به میرقلبا با
داشت و میدانست که عداوت عبدالمؤمن خان با او بچه درجه است صلاح در توقف او ندیده رخصت انصراف ارزانی
و گفت تا هنوز قطع رشته حیات من نشده روانه شده خود را بقلعه هرات برسان که از آسیب عبدالمؤمن خان
ایمن گردی و در آنجا بهر چه مصلحت دانی چنان کن مشار الیه اخلاص ورزیده در آنوقت جدا شدن را لایق نمیدانست
و تا روزی که حال او دگرگون شد میرقلبا صلاح در رفتن خود دیده از خدمت پادشاه بیرون آمده اظهار کرد
که خان مرا بخدمتی مامور ساخته و با پسران و ملازمان که همراه داشت سوار شد که روانه شود محمد باقی آتالیق دیوان بیگی
که از قضیه آگاه بود بدولتخواهی عبدالمؤمن خان و کدورتی از میرقلبا بجهة رشک و حسدی که ارباب دولت را با یکدیگر
میباشد در خاطر داشت در مقام ممانعت درآمده گفت که اگر عبدالمؤمن خان مرا مواخذه نماید که چرا او را از دست گذاشتی
چه جواب دهم میرقلبا چون دید که ستیزه با او کردن مفید نیست و در توقف که مردم از حیات خان مایوس شده هوا خواهی
عبدالمؤمن خان اظهار مینمایند و کدورت او را با میرقلبا معلوم دارند بگفته محمد باقی دیوان بیگی معامله بگرفت و گیر سرایت
میکند پسران و ملازمان و مردم خود را همچنان سواره گذاشته خود بخدمت خان رفت که از و استعانت جوید چون بر سر
بالین خان آمد حال او را دگرگون یافت و مشاهده نمود که اطبا دست از معالجه باز داشته اند و اصلا شعوری نمانده
دست محمد باقی آتالیق را گرفته او را بگوشه برده بچرب زبانی و سخنان عاقلانه او را از مقام ممانعت باز آورده خاطر نشان
او کرد که صلاح ما و تو هر دو در رفتن است چه عبدالمؤمن خان همچنانچه با من بی التفاتست با تو هم هست اما ما را هر دو را بهانه
خود بدست او دادن که هرچه خواهد با ما کند از عقل دور است و تا من در قلعه هرات متمکن باشم او بجهة تالیف قلب و بدست
آوردن من ما فی الضمیر خود را نسبت بتو و هیچ یک از دولتخواهان عبدالله خان بظهور نمیتواند آورد چون بمعنی در عالم معامله
دانی راه بجائی داشت محمد باقی دیوان بیگی برفتن او راضی شد و با یکدیگر عهد و شرطی چند کرده بیرون آمده سوار شد
و در وقت رفتن او عبدالله خان ودیعت بمتقاضی اجل سپرده بود و او بیرون آمده اظهار آن بکسی نکرد و از ملازمان او
احدی خبر نداشت و مقتضای عقل دوراندیش آن بود که تا خود را از محال مخوفه نگذراند و بمامنی نرسد اظهار آن بکسی نکند
او از غایت اعتمادی که بمولانا قرا که از امرای مابین میرقلبا با و تربیت یافتگان او بود داشت قضیه فوت خان را با او
در میان نهاد و چون بکنار آب جیحون رسیده لحظه بجهة آوردن کشتیها توقف نمود دو سه کس کشتیبانان و سلام
کرده تفحص احوال خان کردند میرقلبا بی اختیار شروع در گریه کرد و حقیقت حال بر همه کس ظاهر شد مولانا قرا با
بعضی ملازمان دیگر مواضعه نموده گفت که اینمرد از پادشاه میگریزد و بمیان قزلباش باختیار خواهد رفت ما با او بکجا
میرویم هیچ تحفه امروز در پیش عبدالمؤمن خان مثل میرقلبا نیست در وقتی که میرقلبا خواست که بکشتی درآید مولانا
قرا گفت که عبدالله خان ازین عالم رفته و حالا پادشاه اوزبک عبدالمؤمن خان پسر اوست شما او را ملازمت
نکرده و از جانب او بحکومت نصب نشده منشور او را در دست نداشته باشید شما را بقلعه هرات نخواهند گذاشت اولی

اینست که بر سمت راه بلخ روانه شدن بکورنش پادشاه مشرف شویم میر قلبابا خواست که بسخنان معقول خاطر
نشان او نماید که در توقف درین امر مصلحت نیست مشار الیه قبول ننمود که جمیع ملازمان با یکدیگر اتفاق نموده همین سخن
میگویند مولانا قرا گفت که اگر شما خلاف این رای خواهید کرد این جماعه شما را گرفته محبوس ساخته بخدمت خان
خواهند برد میر قلبابا غلو مردم درین باب دیده هر چند دست و پا زد فایده نکرد و الجماعت او را بر رفتن مجبور ساختند
روی بدرگاه عبد المومن خان نهادند میر قلبابا بالضروره قطع تعلق از ملک و مال بلکه حیات کرده محبوس وار روانه
انصوب شده در وقتی که عبد المومن خان از بلخ بیرون آمده روانه انصوب شده در وقتی که عبد المومن خان از بلخ بیرون
آمده روانه سمرقند بود میر قلبابا بار دیدند و او در اول حال از آمدن مشار الیه اظهار بشاشت و خرمی کرده اظهار
التفات کرد میر قلبابا معروض داشت که تقصیری که تا غایت در مواد خدمتکاری واقع شده بجهة رعایت نمک
خوردگی و پاس حقوق ولی نعمت بود و بعد الیوم حضرت خان ولی نعمت اند و آنچه از دست آید در خدمتکاری و جانسپاری
تقصیری نخواهد نمود اما مولانا قرا و رفقا در خلوت خود ظاهر ساخته عرض کردند که او میخواست که بهرات رود و قلعه هرات را
بپادشاه قزلباش دهد مجملا روز سیم مغضوب شده او را گیرانیده تفحص اموال و اسباب او پرداخته تفصیل اموال از و
و از وزیر او گرفت از مردم خراسان استماع شده که از اموال میر قلبابا پنجاه هزار تومان در خراسان و ماوراء النهر
بحصول پیوسته و بعد از اخذ اموال در مقام سیاست در آمده اول فرمود که هر دو پسر او در برابر پدر بطریق گوسفند
ذبح کردند و کیفیت قتل پسران در مذاق پدران تلخ میباشد یا نه پس بچگونه در میان مردم پدرم فساد کرده میخواستی
که پدرم را ضایع کرده از پای در آوری و بعد از آن چنین مسموع شد که اول خود تیری بر سینه او زد و دیگران با تمام
کار او پرداختند و بعقوبت تمام کشته شد و در اول حال سلیمان بی اول را بجراءت هراة فرستاده بعد از آن حکومت
آن ولایت را بحاجی بی که از ملازمان دولتخواه او بود داده روانه نمود و او بسرعت و استعجال بهرات رسیده در جای
بالش حکومت تکیه زده اکنون بر سر احوال عبد المومن خان باز گردیم در وقتی که فرستادهای محمد باقی اتالیق متعاقب یکدیگر
ببلخ رسیدند و او را از بیماری پدرش و خرابی احوال او خبر دادند از مبالغه که محمد باقی اتالیق در آمدن او بزودی کرده
بود بفکرهای دور افتاده چون امرای عبد الله خان بجهة مخالفتی که در زمان حیات پدر با او داشتند اعتمادی بدیشان نداشت
که چون پدرم بیمار است بعیادت او میروم همان روز که خبر فوت عبد الله خان در سمرقند شیوع یافت چند کس دیگر
بجهة رسانیدن این خبر بطریق مژدگانی روانه اردوی عبد المومن خان شدند که از او بجایزه و خلعت بهره ور گردند کسی
که اول رسیده مژده داد دانست که وقوع دارد با و اعراض کرده که خبر فوت پدران به پسران آسان نمیتوان گفت
شما چرا بی تامل این خبر داده خاطر مرا محزون میسازید که بهای شادکامی میکرد اما از بشاشت و خرمی در پوست نمیگنجید
شخص سیم که آمده خبر رسانید و اتفاق محمد باقی دیوان بیکی و سایر امرا را مژده سلطنت خود شنیده ترک خودداری کرده
مجلس عالی پادشاهانه آراسته بتخت سلطنت جلوس کرده و نقارهای شادمانی بنام او نوازش در آوردند
و خبر رسانان را عنایت و تربیت فرمود اما همچنان تانی میرفت و روز بروز امرا و عساکر اوزبکیه از اطراف و جوانب

باستقبال شتافته بیورش او مشرف گشته‌اند در اثنا طریق شنیده که نهاره سلطان برادرزاده عبدالله خان که در حدود
سمرقند و تاشکند لقب خانی بر خود نهاده مخالفت عبدالمومن خان اظهار مینماید و رستم سلطان و اوزبک سلطان که از
اقربا او نیز اطاعت و انقیاد نهاره خان نموده لشکرهای تاشکند و سمرقند در ظلال اعلام دولت او مجتمع اند
عبدالمومن خان پادشاهزاده سفاک خونریز بقساوت قلب موصوف بود باقربا و بنی اعمام توجهی نداشت و ایشانرا
خار گلزار دولت خود میدانست نهاره خان و اقربا و خویشان چون بر اطوار او اطلاع داشتند و از آنچه میانه او
و پدرش واقع شده قیاس حال خود میکردند بجهت حفظ جان و فرزندان در مقام خلاف او شده بودند بالجمله عبدالمومن
خان در کمال عظمت و اقتدار بخطه سمرقند درآمده پای بر مسند جهانبانی نهاده با لشکرهای بلخ و بخارا و قرشی و الحدود
دفع فتنه نهاره خان را وجهه همت خود ساخته بجانب تاشکند رفت و ایشان بمحاربه پیش آمده و بین الجانبین حربی صعب
اتفاق افتاد چون اکثر خلایق میل بجانب عبدالمومن خان کرده بودند ایشان منهزم گشته و بدست درآمدند و عبدالمومن
خان ایشانرا با فرزندان ذکور از پای درآورده در قطع صله رحم دقیقه فرو گذاشت نکرد و حکومت سمرقند را بمحمد باقی
دیوان بیگی داده بر هر محل حکام تعیین کرده مظفر و منصور ببخارا مراجعت نمود و سلاطین زادهای قزاق و حکام اطراف کس
بخدمت او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و در بخارا نیز از اقربا و خویشان هر کس مظنه رشد و قابلیت و سلیقه
امور دنیا داشت از پای درآورده دود از دودمان خود برآورد سوای پیر محمد سلطان نامی که مرد کوکناری درویش
بود همیشه در کمال فقر و نامرادی در کوکنارخانها بسر میبرد و او را قابل کشتن نمیدانست و دو سه طفل دیگر هیچ صاحب
وجودی از اقربای عبدالله خان زنده نگذاشت و از بخارا با لشکر عظیم باراده یورش خراسان و انبلخ کردید
و بعضی از اوقات عموما با امرای عبدالله خانی مخاطبات عتاب آمیز نموده سخنان کنایه آمیز میگفت جمعی که گمان عداوت
او بخود داشتند بفکر کار خود افتاده گمان بردند که چون او به بلخ میرسد نسبت بایشان مکنون خاطر خود را بفعل خواهد آورد
و عبدالصمد بهادر میرآخور عبدالله خان و محمد قلی بهادر که در اوزبکیه جوانان بهادر بودند متکفل قتل او گشته با یکدیگر
مواضعه نموده در کمین فرصت نشستند و عبدالمومن خان بجهت اشتداد گرمی هوا شب کوچ میکرد و در وقت سواری ایشک
آقاسیان و یساولان و اهل خدمت و مقربان یک تیر پرتاب پیشتر و امرا و چهرگان و سایر لشکریان یک تیر
پرتاب پس‌تر میرفتند او در میان با جلوداران و دو سه پسر ساده رو و چند نفر از ندما و مطربان روانه شده طی
مسافت مینمود و شبی از شبها که از پهلوی دهی میگذشتند عبدالصمد بهادر و محمد قلی بهادر از میان لشکر جدا شده بدیوار
پست آن ده درآمده در کنار راه پس دیواری نشسته کمانها بر سر چیک آورده انتظار رسیدن او داشتند بعد از آنکه
مردمی که از پیش میرفتند گذشتند عبدالمومن خان با دو مشعلدار و جلودار و دو سه نفر از ندما رسیده و قصه خوانی
در پهلوی او میرفت و بجهت او قصه میخواند چون بمحاذی کمینگاه رسیدند هر دو در روشنائی مشعل شست گشادند
از قضای الهی نیز هر دو بر هدف مراد رسیده خطا نشد و از اسب غلطیده ایشان با شمشیرهای آخته بسر او رسیدند
مشعلداران مشعل را انداخته گریختند و مطربان و قصه خوانان که مردم تاجیک بودند از بیم شمشیر سر خود گرفتند

و ایشان فی الفور سر او جدا کرده یک کس از پی جهه آنکه بر سر او ایستاده بود او را هم پاره پاره کردند و سوار شده
رو ببخارا آوردند بعد از لحظه که مردم عقب رسیدند او را در سر راه کشته یافتند بعضی که ازین مقدمه واقف بودند
همان شب روانه بخارا شدند اما اکثر مردم در آن شب اطلاعی نیافته صباح که باردو رسیدند از خان اثری ظاهر نشد
تصور مردم آن بود که صبح بشکار رفته تا آنکه مردم از عقب رسیده صورت قضیه باز نمودند و فترت و آشوب عظیم
در میانه خلایق پدید آمد امرا و لشکریان دو گروه شده ملازمان قدیم عبد المومن خان امرای بلخ از احمال و اثقال
او آنچه توانستند برداشته روی توجه ببلخ آوردند و امرای عبد الله خان و لشکری بخارا اکثر بیوتات او را غارت
نموده ببخارا بازگشتند و چون کسی که شایسته سلطنت بوده باشد در بخارا نبود ناچار سلطنت پیر محمد سلطان که از اواخر
قشلاق کوکناره او را بکنار آمده از تلاطم امواج بحر غضب عبد المومن خان بکنار افتاده بود راضی شده اسم سلطنت و خانی بر او اطلاق
کرده خطبه و سکه بنام او نمودند و صورت حال بمحمد باقی دیوان بیگی که در سمرقند بود اعلام دادند و امرای عبد المومن خان
ببلخ رسیده بعضی اراده نمودند که پسر عبد المومن خان را که طفل دو ساله بود بجای پدر در بلخ پادشاه کرده الکا و مملکتی که در
تصرف عبد المومن خان بود از کنار آب جیحون تا سرحد قزلباش ضبط نموده از کشندگان او انتقام کشند بعضی دیگر خلاف
کرده گفتند که طفل دو ساله شایسته سلطنت نیست ما را چون کار آزموده میباید که با اعادی مقاومت تواند نمود و جانی
بیک سلطان خواهرزاده عبد الله خان را که پدر دین محمد خان و باقی خان است عبد المومن خان گرفته محبوس نموده بود و چون پسران
او در خراسان حاکم بعضی محال بودند اراده کردند که او را بیرون آورده زمام سلطنت بلخ در قبضه اقتدار او نهند و همگی
همین کنکاش عزم نموده سلطنت جانی بیک سلطان در خاطرشان رسوخ یافته بود از تقدیرات ایزدی زوجه عباد الله سلطان
برادر عبد الله خان که در حباله عبد المومن خان بود ببلخ آمده یار محمد میرزا و بعضی ریش سفیدان که باستقبال او رفته بودند
تفحص احوال نموده ایشان او را از قرارداد خود آگاه کردند او انکار این معنی نموده ریش سفیدان عرض کردند که چون پسر
عبد المومن خان طفلست و دیگری از دودمان سلطنت نیست لا علاج بسلطنت او بجهه خواهرزادگی عبد الله خان راضی شده ایم
آن بانوی عظمی گفت که از دودمان پادشاهی پادشاهزاده قابل سزاوار سلطنت هست ایشان استفسار نمودند گفت شوهرم
عباد الله سلطان پسری از جاریه داشت عبد الامین نام و بعد از شوهرم چون مادرش فوت شد من او را محافظت نمودم
و از خوف عبد المومن خان که کمر بقتل اقربا و بنی اعمام خود بسته بود من او را در لباس دختران پرورده نگاه داشته ام و اینک
در کجاوه ایست که در عقب شتر منست ایشان ازین تعجب کردند چه هرگز نشنیده بودند که عباد الله سلطان را پسری باشد
همان ساعت او را از میان کجاوه بلباس نسوان بیرون آورده بدیشان نمود هر چند میدانستند که این حکایت فروغی از
صدق ندارد اما جوان قابل رسیده بنظر در آمد و اسم برادرزادگی عبد الله خان در تمشیت امور سلطنت بسیار دخیل بود
راضی باین معنی شدند همان روز او را حجام برده موی سرش که بطریق گیسو دراز بود تراشیده بلباس ذکور متلبس
ساختند و اسم خانی بر او اطلاق نموده او را بر مسند سلطنت نشاندند جمیع امرا و اعیان بلخ کورنش نمودند و از خزاین
و اسباب سلطنت و پادشاهی عبد المومن خان آنچه در بلخ موجود بود بقبضه تصرف و اقتدار او در آمدند و بانوی عظمی رخام

رتق و فتق امور سلطنت را در قبضهٔ اقتدار خود گرفت و امرا و ریش سفیدان بی صلاح و مشورت او هیچ مهمی فیصل نمیدادند

سبحان الله چه بو العجبیهات که از شعبده بازیهای فلک لعبت باز از پس پردهٔ غیب بظهور می آید چون اخبار بخارا

و جلوس پیر محمد سلطان مسموع اوزبکیه بلخ گردید برای صلاح عقیقهٔ مذکوره با امرای بخارا بساط مخالفت درنوردیده

از جناب عبد الامین خان مکتوب اخلاص آمیزی به پیر محمد خان نوشته او را تهنیت و مبارکباد جلوس خانی گفتند

و التماس نمودند که عبد الامین خان را فرزند خود دانسته بطریق زمان عبد الله خان و عبد المومن خان هر یک در مقر

دولت خود متمکن بوده بمعاونت یکدیگر بدارای مملکت مشغول گردند که هیچکدام از محال مداخله ننموده باشند و امرای

بخارا از مخدرات استار سلطنت آن دودمان تحقیق حال نمودند همگی متفق اللفظ گفتند که عباد الله سلطان را هرگز پسری

نبوده و این معنی فرع سمع هیچکس از مردم بیرون و اندرون و محرم و نامحرم نشده و این مکر و تدبیریست که از زوجهٔ عبد الله

سلطان بظهور آمده اما عقلا و ریش سفیدان بجهة آنکه آن مردم را بجو درام سازند مصلحت وقت در تصدیق داستان تکذیب

و انکار این معنی نکردند و از جانب پیر محمد خان یرلیغ باو نوشته فرزند خطاب کردند شکر این عطیه گفته اظهار بشاشت

و خرمی کردند و مملکت عبد المومن خان را برو مسلم داشته مشروط بر آنکه بنام سکه خود نزنند و در خطبه اسم پیر محمد خان

با اسم او مقدم باشد چون منشور دولت ایشان برقم تؤتی الملک من تشاء آرایش یافته بود مهم هیچکدام تمشیت

نپذیرفت و در همان چند روز بساط دولت ایشان درهم نوردیده گشت چنانکه از سیاق کلام آینده بظهور می پیوندد

ذکر احوال خراسان و جلوس دین محمد خان در هرات بر مسند سلطنت و اختتام احوال و ارتفاع لوای دولت باقی خان برادرش در ماوراء النهر

سابقا سمت گذارش یافت که تیلیم سلطان ابن جانی بیک سلطان خواهرزادهٔ عبد الله خان

با برادران در بعضی محال خراسان بحکم یرلیغ حکومت مینمود و تا میانهٔ عبد المومن خان و پدرش وحشت و نزاع پدید آمده بود

ایشان بملاحظهٔ حقوق تربیت عبد الله خان اطاعت عبد المومن خان میکردند و باوامر و نواهی او زیاده التفاتی نمی نمودند بعد از فوت

عبد الله خان که عبد المومن خان در سلطنت و پادشاهی استقلال یافت و قطع رشتهٔ حیات اقربا و بنی اعمام نموده جانی بیک

سلطان پدر ایشان را گرفته محبوس کرد خوف و دهشت ایشان استیلا یافته التجا بسایهٔ دولت حضرت اعلی شاهی ظل الهی

آورده بوسیلهٔ گنج علیخان حاکم کرمان دست در فتراک معاونت قزلباش زدند و تیلیم سلطان باستظهار معاونت

و همراهی منسوبان دولت قاهره شاهی در خراسان کوس مخالفت عبد المومن کوفته خواست که بلطایف الحیل قلعهٔ هرات را

که پای تخت خراسانست بدست آورد و بدین عزیمت با اندک مردمی بحوالی هرات آمد و امرای اوزبکیه که در هرات بودند

با وجود کثرت جنود اوزبکیه قدرت بیرون آمدن نتوانسته نموده قلعه گشته در مقام ممانعت شدند و او چون راه بقلعه نیافت

در مقام تاخت و غارت آمده اطراف و جوانب هرات را غارت نموده بازگشت و در همان ایام نوبت دیگر با دویست هزار

کس بر سر فراه آمده قلعهٔ فراه را گرفت و همچنین سبزوار را تحت تصرف درآورده عزیمت هرات کرد و حاجی بی حاکم هرات در شهر

توقف نموده طلاق ارا با دو هزار کس بمقابلهٔ او فرستاد و ایشان تا پل مالان آمده کس نزد تیلیم سلطان که در سبزوار بود

فرستاده پیغام دادند که ترک بی اعتدالی کرده بازگردد و الا محاربه را آماده باشد مشار الیه بدین سخن التفات ننموده

از سبزوار ایلغار نموده بالکاء هرات رسیده مستعد محاربه آن جماعه شد ملا قوا و سید محمد سلطان صف سپاه آراسته در
مقابله او ایستاده هنوز از جانبین دست بآلت قتال نبرده بودند که از جانب بلخ و بخارا قاصدان معتمد رسیده
خبر کشته شدن عبدالمومن خان بهرات رسانیدند حاجی بی در بحر تحیر و اندیشه غوطه خورده مضطرب شد و چون
آوازه توجه موکب همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان رسیده بود و در ماوراءالنهر کسی که شایسته
بادشاهی باشد گمان نداشت و با این حال با تلیم سلطان مقاومت میتوانست کرد آخر با اعیان اوزبکیه قرار دادند که
چون در ماوراءالنهر از نژاد سلاطین کسی که شایسته سلطنت باشد نمانده تلیم سلطان را که بشجاعت و دلاوری اتصاف دارد
بهرات آورده او را بلقب ارجمند خانی ملقب سازند امرای خراسان همگی بر سر او جمع شده بحراست مملکت مشغول شوند
و همگی صلاح حال خود را در اطاعت و انقیاد او دانسته حاجی بی همان روز کس نزد او فرستاده ازین قضیه خبر داد تلیم
سلطان که بعد ازین ازو بدین محمد خان تعبیر خواهد رفت بعد از تحقیق این خبر مسرت اثر کلاه شادمانی بر تارک اقبال نهاده
بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته قرار سلطنت و پادشاهی بخود قرار داد ملا قوا و سید محمد سلطان که باو اظهار
عناد و بی اندامی نموده بودند از واهمه فرار نموده بلشکریان او پیوستند و حاجی بی با اشراف و اعیان هرات و عظمای
اوزبکیه که در هرات بودند بی یراق و اسلحه باستقبال او شتافته در پل مالان بملازمت رسیدند و پیش او زانو زده
کورنش نمودند و در رکاب عالی او بشهر آمدند اما در آنروز ساعت بد بود و قمر در طریقه محترقه بود دین محمد خان از خوف
آنکه مبادا صورتی دیگر روی نماید مقید به نیک و بد ساعت نشده در آن ساعت نحس داخل شهر شده در باغ شهر که محل نزول
سلاطین است نزول کرده طرح سلطنت انداخته یرلیغها باستمالت سادات و ارباب و اهالی باطراف و جوانب خراسان
و مستحفظان قلاع و بلاد فرستاده توره چنگیزی و شیوه عبدالله خانی عمل نموده خطبه و سکه بنام او کرد و امرای
خراسان قدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بر سر او جمعیت نمودند و او یارگی و آشنائی که با حضرت اعلی
شاهی نموده بود بر طاق نسیان نهاده در مقام ضبط مملکت خراسان در آمده هر یک از امرا و اعیان اوزبک را
فراخور حال بمناصب ارجمند عالیه اختصاص داده فارغ البال بر چهار بالش سلطنت تکیه زد • خوش گرفتند حریفان
سر زلف ساقی • گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند • و چون خبر کشته شدن عبدالمومن خان و آوازه توجه لشکر
قزلباش اوزبکیه خراسان را استیلائی ساخته بود همگی راه صواب گم کرده اندیشهای تباه و فکرهای بیحاصل نموده
حفظ حال خود در آن تصور مینمودند از جمله سلیمان یساول که از امرای معتبر اوزبکیه و در آن وقت حسب الفرمان عبدالمومن خان
حاکم مرو بود بعد از شنیدن قضیه عبدالمومن خان قاسم سلطان نامی را میگفتند از نژاد جانی بیگ که از اجداد عبدالله خان
بود در لباس فقر و درویشی در آنولایت بی نام و نشان بسر میبرده بدست آورده اسم سلطنت بر او اطلاق کرده
بولایت مرو شاهیجان و چهارجو و نسا و ابیورد و الخد و د رقم اختصاص کشیده و بعد از آنکه خبر استیلای دین محمد خان
در خراسان مسموع او گردید از آن جرات نادم و پشیمان گشته عرضه داشتی مبنی بر اخلاص و دولتخواهی بحضرت
او نوشت و بقاسم سلطان نیز تکلیف نمود که عرضه داشت باو نوشته اظهار اطاعت و اخلاص نماید قاسم

سلطان که از سلطنت جز نامی نداشت از اطوار سلیمان یساول آثار ندامت و پشیمانی تفرس نموده در مقام آن شد که
او را دفع نموده دم از استقلال و استبداد زند سلیمان یساول تعظیم و تکریم او میکرد اما در ملک و مال مدخلی نداشت
و چون دین محمد خان از احوال مرو اطلاع یافته عرایض اخلاص از جانب سلیمان یساول رسید ولی محمد سلطان
برادر کوچکتر خود را بمرو فرستاده منشور استمالت باسم سلیمان یساول ارسال داشت و نیک و بد مهمات آن ولایت
را در قبضه اقتدار او نهاد که بهر چه رای او اقتضا نماید بعمل آورده در مرو سکه باسم یار محمد خان پدر کلان او زنند
ولی محمد سلطان بمرو رسیده سلیمان یساول باستقبال او شتافت و قاسم سلطان را نیز تکلیف استقبال کرده
باکراه با خود همراه برد در وقتی که بدروازه رسید سلیمان یساول بملازمان اشاره کرده در سر چشمه پل کردن آن بیچاره
بیگناه را زدند و ولی محمد سلطان را باعزاز و احترام بشهر در آورده سلیمان یساول بلوازم خدمتکاری قیام و اقدام
نموده هنوز ولی محمد سلطان در مرو آرامی نگرفته بود که در همان چند روز طنطنه رایات نصرت آیات حضرت اعلی شاهی
ظل الهی بخراسان و آمدن محمد خان که اباً عن جد وارث ملک مرو شاهیجان و الحدود بود در آن ولایت بلند آوازه شد
و ایشان مجال توقف نیافته چنانچه در ذیل این دفتر ثبت گذارش خواهد یافت دل از ملک و مال برداشته از راه
چهارجو بماوراءالنهر رفتند و ابوالمحمد بی که حاکم مشهد مقدس بود از آمدن لشکر قزلباش خبردار شده در فکر یراق قلعه داری
شده و ارکه خدایان بلوکات بهر کس اعتباری داشت تکلیف کرد که خانه کوچ بشهر در آورده در محافظت قلعه سعی کنند
درین اثنا خبر یافت که ولایت نیشابور بدست قزلباش افتاده در اندیشه تدارک اینحال در آمده چند کس را اوزبکیه
نیشابور بجهت انداختن مملکت سیاست نمود که همان شب خبر کشته شدن عبدالمؤمن خان رسیده بتحقیق انجامید و ابوالمحمد
چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده اراده نمود که اکثر ارباب و اهالی مملکت در مقام دولتخواهی باشند و ذخیره و
اسباب قلعه داری بهم رسانیده او قلعه داری کرده شهر را محافظت نماید تا وقتی که پادشاهی اوزبک مشخص شود که بکه کس
قرار یافته درین اندیشه بود که از قلعه وستجرد و رادکان خبر رسید که فرهاد خان با دو هزار کس از لشکر قزلباش آمده
بستجرد فرود آمدند ابوالمحمد بی ازین اخبار سراسیمه گشته مجال توقف و قلعه داری نیافت و اوزبکیه عموماً مضطرب الاحوال
گشته گفتند که ازین اوضاع چنین معلوم میشود که دولت از دودمان اوزبکیه کناره جسته ادبار رو بطایفه اوزبک داده
و پادشاه مستقلی نیست با چنین حال بر سر مملکتی که الکای صد ساله قزلباش است و تازه بتصرف ما در آمده تلاش نمودن
از عقل دور است تا فرصتی هست و محصور نشده ایم از تلاطم امواج بحر محن خود را بساحل نجات رسانیده اهل و عیال را بمأمنی
رسانیم بعضی جهلا گفتند که چرا شهر معموری بقزلباش گذاریم شهر را غارت نموده مجمره طلای ضریح مبارک حضرت امام الجن
والانس و میل مرصع سر گنبد مبارک و آنچه از حلل و زیور در آستانه موجود باشد تصرف نموده روانه شویم
جمعی از سادات و علما که در آن وقت در مشهد مقدس بودند ازین اندیشه اطلاع یافته بابوالمحمد بی گفتند که از غارت
نمودن شهر که متعهد اوزبک نماند هیچ نفعی بامیر نمیرسد و ممکنست که اوباش و اجلاف مشهد بل عامه خلق بممانعت
برخواسته بجهة حفظ حال و اموال خود دست درازی باوزبکیه نمایند و فتنه عظیم حادث شود و طلای مجمره مبارک و سایر

طلا و نقره را تنگ چشمان اوزبک با میر مسلم نداشته بتکلیف قسمت خواهند کرد و پیداست که درینصورت با میر چه رسد
و اگر مسلم نیز دارند همیشه امیر مطعون زن و مرد خواهد بود و بهر کس پادشاه اوزبک خواهد شد یکمثقال طلا را ده مثقال
حساب نموده در مقام بازخواست خواهد آمد اولی بحال امیر آنست که ترک این اراده نموده جهلای اوزبک را ممنوع سازد
که چون مدت ده سال است که اینطایفه نمک مردم این ملک خورده اند حق نمک را منظور داشته در همک عرض
ناموس مردم این شهر بکوشند و بصحت و سلامت روانه شوند مجملا بدلایل معقوله ابو المحمدی که مرد معقول و سخندان
بود ازین اراده باز داشته گفت امشب کوچ مینمائیم اما متوقع آنست که بریش سفیدان محلات تنبیه نمایند که اجامر
و اجلاف متعرض احدی از اوزبکیه و اهل و عیال ایشان نشوند و تا سه روز کس میانه قزلباش نفرستند و ازینحال
خبر ندهند تا اوزبکیه از بیم آفت ایمن بوده خود را بمامنی رسانند و همانشب ندای کوچ در دادند و تمامی اوزبکیه
بیرون رفتن شده بعضی که مواشی نداشتند پیاده دست اهل و عیال گرفته از دروازه میر علی آمو بیرون رفته براه سرخس
روانه شدند و بسیاری از اوزبکیه که با مشهدی وصلت کرده دختر از ایشان گرفته بودند قطع نظر از فرزندان
کرده در مشهد گذاشته رفتند بعد از رفتن اوزبکیه در همان روز سادات و ارباب و اهالی مشهد مقدس کس
نزد فرهاد خان و امرا به استجرد فرستادند و ازینحال خبر دادند و فرهاد خان همانساعت کوچ کرده بمشهد مقدس
آمد و داخل شهر شده بسعادت زیارت آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس مشرف شده عرضه داشتی
مشتمل بر عرض این احوال و فتح مشهد مقدس با زیارت نامه بخدمت اشرف فرستاد در وقتی که موکب همایون شاهی
بموضع اشتاجی شقان و جوربد و رسیده بود کس فرهاد خان و مردم مشهد مقدس رسیده این اخبار مسرت آثار
رسانیدند و بعد از آنکه ابو المحمدی و اتباع او از سرخس گذشته بزور آباد آمده شنیدند که دین محمد خان در دار السلطنه
هرات بر مسند سلطنت جلوس نموده و امرای خراسان بدرگاه او شتافته طوق فرمانبرداری برگردن نهادند و او
با اتباع بدانطرف رفت دین محمد خان از قضیه آمدن او و از دست دادن مشهد مقدس معلی خبر یافته کس فرستاده
او را با لشکریان و اتباع بهرات برده او را در معرض پرغو و عتاب و خطاب در آورده مواخذه نمود که چرا ولایت
مشهد را از دست گذاشته بیرون آمدی او عذرهای معقول میگفت اما مسموع نداشته او را تا سه روز رخصت
کورنش نداد و دین محمد خان سید محمد سلطان را که از بنی اعمام او بود بحکومت مشهد مقدس معلی تعیین کرده با جماعه
صد کس از بهادران کار آمدنی بایلغار فرستاد که پیشتر از لشکر قزلباش بمشهد مقدس در آمده آن بلده مبارک
را ضبط نمایند ایشان چون بتربت جام رسیدند از وصول قزلباش بمشهد مقدس خبر یافتند کلانتر جام
قاصد صبا رفتار بمشهد مقدس فرستاده فرهاد خان را از آمدن آن جماعت خبر داده و فرهاد خان همانساعت ذو الفقار
خان برادر خود را با بعضی امرا بدفع ایشان نامزد نمود و ایشان بایلغار بجام رسیدند و در وقت سواری اوزبکیه
کلانتر آنجا ایشان را بتکلیف آش خوردن نگاه داشته بود که طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شده اوزبکیه دست و
پا گم کرده مجال محاربه و صف آرائی نیافته فرار بر قرار اختیار کردند و لشکر قزلباش بدیشان رسیده اکثر را

بقتل آوردند و قریب شصت نفر اسیر و دستگیر کرده بمشهد مقدس مراجعت نمودند سید محمد سلطان شکسته و پریشان
بهرات رسیده و دین محمد خان را از ورود لشکر قزلباش خبر داد و در میانه اوزبکیه چنین شهرت یافت که فرهاد خان
و گنجعلی خان حاکم کرمان خبر فوت عبدالله خان و کشته شدن عبدالمومن خان را شنیده بخراسان آمدند و بوداق خان
و امرای قزلباشیه که در خراسان مانده بودند باتیشان ملحق شده در مقام ضبط خراسان درآمدند و از توجه رایات منصور
شاهی خبر نداشتند از وصول این اخبار دین محمد خان اظهار قدرت و اقتدار کرده بعزم دفع لشکر قزلباش از شهر
بیرون آمده در باغچه خواجه نور نزول کرد اما امرا و ریش سفیدان و آتالیقان او در محاربه قزلباش تامل داشتند
مکرر راقعه مشورت در میان انداخته مجالس کنکاش انعقاد یافت بعضی عقلا و ریش سفیدان خصوصاً میرزا عبدالله
منقط که از سلاطین زادهای منقط و مرد کار دیده با رای و تدبیر بود و حاجی بی و ابوالمحمد بی گفتند که ولایت خراسان
یورت و مسکن صد ساله قزلباش بوده در هیچ زمان اوزبکیه در خراسان استقامتی نیافته اند و یورت و مسکن ما
ماوراءالنهر است یورت قدیم خود را گذاشته بر سر خراسان تلاش نمودن مصلحت نیست و چون در ماوراءالنهر کسی که شایسته
سلطنت باشد نیست اولی آنست که روی توجه بدانصوب نهاده کمر همت بضبط آن ولایت ببندند و اگر خواهید که بالکلیه
دست از خراسان کوتاه نکنید باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار کس و ذخیره یکساله در قلعه هرات بگذارید و قلاع
تون و قاین و سیستان و محال آنطرف هرات را بمعتمدان سپارید و چون اعلیحضرت اعلی شاهی اظهار دوستی و اخلاص
کرده کس فرستاده اید مجدداً مکتوب محبت اسلوب قلمی نموده اعلام نمایند که بعون الله تعالی و بحسن مواهب حضرت اعلی
و یمن همت ایشان از تسلط و استیلای عبدالمومن خان فراغت حاصل شد و اوزبکیه طوق فرمانبرداری این محب بر گردن
جان نهادند اکنون سخن جنابست که عرض شده خراسان بملازمان تعلق دارد ما روی توجه بماوراءالنهر که مرکز دولت این
سلسله است داریم مشهد مقدس معلی و نیشابور و ترشیز و قلاع بعضی محال را خالی کرده بملازمان سپردیم چون در [illegible]
خانه کوچ متعذر بود اوزبکیه برعنایات الهی و الطاف شهریاری و مروت جبلی ایشان کرده فرزندان و اهل و عیال خود و امرا
اوزبکیه را با برادرم باقی سلطان در قلعه هرات گذاشته ناموس خود را بملازمان آنحضرت سپردیم همت دریغ ندارند
که انشاءالله تعالی چون یورت اصلی بتصرف درآید و بنیان سلطنت استحکامی یابد در سپردن هرات و سایر محال
خراسان از فرمان آنحضرت تخلف نخواهد ورزید و ظن غالب آنست که پادشاه قزلباش روی موافقت و دوستی را
بساحت مخالفت نخراشد و درین نهضت بفتح مشهد مقدس و محالی که از اوزبک خالی شده راضی گشته متعرض هرات و توابع
نگردد و بعد از آنکه مهمات ما در ماوراءالنهر و ترکستان و بلخ و بدخشان حسب المدعا صورت یافته امور سلطنت انتظام یابد
اگر میل خراسان داشته باشید از روی اقتدار و استظهار بخراسان آمده تسخیر مشهد مقدس و سایر محال پردازیم
والا بمقتضای وقت عمل کنیم اکثر ریش سفیدان این رای پسندیده داشته قرارنامه نوشتن و تهیه اسباب قلعه داری
نمودند و جمعی از اهل هرات را که مظنه خلاف ایشان بود گرفته مقید ساختند اما بعضی جهلا و جنگ جویان یاری صلاح
اندیشی راضی نشده گفتند که حالا از پادشاه قزلباش خبری و اثری نیست و جمعی که پیش آمده اند دوازده هزار کس

پیش نیست ومع هذا بسیار نزدیک شده اند در بدایت سلطنت از ده دوازده هزار قزلباش که قریب بما شده اند
خوف نموده ثبت بر اثبات دادن نوعی از ضعف نهر نیست و هرگاه باینطریق بماوراءالنهر وانهزام نواب جانبی
در آن ولایت اشتهار یابد و خراسان را از دست باشیم مردم ماوراءالنهر بما طعن نموده بتقصیر و نامردی متهم میسازند
درین صورت پیداست که چه مهم از پیش خواهد رفت چون همه را بر اوضاع ماوراءالنهر و قرارداد خاطر امرای آنجا
اطلاعی نداریم دست از ممالک خراسان داشتن و شهر را بدیشان دادن مقتضی عقل و مردانگی نیست کمر محاربه
اجتماعیت میان جان بسته مردانه وار روی همت بدفع ایشان آوریم و اگر مظفر و منصور برگردیم آوازه
اقتدار خانی باطراف و جوانب رسیده کل مهام بر حسب مرام مشیت خواهد یافت و اگر عیاذا بالله مهم نوعی دیگر
صورت بندد باری نزد همگنان معذور باشیم چون طبیعت دین محمد خان بشق ثانی راغب بود و اکثر لشکریان
پرخاشجوی جنگ دوست که لذت حکومت خراسان از مذاق ایشان بیرون نرفته این کنکاش را ترجیح نهاده
در مقام مراج کوبی در آمدند و دین محمد خان چون یکمرتبه در ایام حیات عبدالله خان با ده هزار کس در ترشیز با امرای
قزلباش که اضعاف لشکر او بودند محاربه نموده و بجهة اختلاف و نفاق امرا شکست بجانب قزلباش افتاده بود
محاربه قزلباش را سهل و آسان انگاشته از غروری که داشت در امر محاربه با خود داد و بعضی امرا که حرف
رفتن میگفتند درین وقت بجهة آنکه بجبن و بددلی منسوب نگردند از الحکایات ساکت شدند ابوالمحمدبی که مرد عاقل
و کاردان بود و محاربه او را با قزلباش صلاح نمیدانست و اوضاع او را بر وجه دلخواه مشاهده نمینمود شبی
با جمع کثیر از اوزبکیه از و جدا شده راه فرار نمودن گرفت و دین محمد خان از معنی واقف شده چون مسافت بعید
قطع کرده بود علاجی نتوانست کرد درین اثنا خبر رسید که امرای قزلباش بقلعه باخرز که از آنجا تا سر پل هرات
رود دشت فرسخ رسیده بودند بجهة اخبار موحش که از جانب عراق بایشان رسیده باز گشتند از این خبر
اندیشه قلعه و قلعه داری بالکلیه از خاطرها بیرون کرده بعزم تعاقب قزلباش و حفظ مشهد و سایر ولایات از عقبه
خواجه نور کوچ نموده پیشتر آمدند و قراولان تعین نموده و تهیه اسباب جنگ پرداخته بودند دیگر قراولان مجهولی
از مردم ذوالفقار خان را گرفته آوردند و دین محمد خان او را از قتل ایمن گردانیده تحقیق احوال قزلباش و توجه رایات
منصوره شاهی نمود چون فرهاد خان و ذوالفقار خان در حوالی بسطام از موکب همایون شاهی جدا شده پیشتر آمده بودند
و اکثر مردم ایشان خبر نداشتند که موکب همایون شاهی بکجا رسیده او در جواب گفت که اردوی معلی در حدود بسطام
نزول اجلال دارد و امرا که پیش آمده اند فرهاد خان و ذوالفقار خان و اکثر لشکر بانجا آن اند که چون راه دور و دراز
پیموده اند اسپهای ایشان تمام زخمی و لاغر بسیاری پیاده اند و حال موجب حکمی که از جانب شاه رسیده باز گشتند
ازینجهة بکمال مسرت و شادمانی بدین محمد خان روی آورده رسوخ او در جنگ قزلباش و تعاقب ایشان بیشتر
گشت آخر روز شخصی از اعراب پیش مست که حضرت اعلی را دیده بود و می شناخته آمده بحاجی بی حاکم هرات
گفت که من شاه عالم پناه را با بعضی امرا در سر پل هرات رود دیدم که بایلغار می آیند و دور نیست که صباح باین

حوالی رسیده و باآنکه کم مردمی بودند و لشکر از عقب بی فاصله می آیند حاجی بی ریش سفیدان و آتالیقان را ازین حال آگاه
گردانید و در جنگ کردن با پادشاه قزلباش تردد داشتند و چون شدت و غلظت دین محمد خان را در امر محاربه مبتدا شنیده
جرأت عرض این حکایات نمیکردند و بقاعده که تمهید یافته بود بباقی سلطان برادرش گفتند که تحقیق پیوست که پادشاه
قزلباش با این لشکر است و لااقل سی چهل هزار کس همراه دارد و اصلا محاربه با او لایق و مناسب دولت نمیدانیم اولی آنست
که بقلعه هرات بازگردیم و صلاح اندیشان فرستاده بقاعده که تمهید یافته بود نامه مخلصانه نوشته گفت و گوی
صلح بمیان آوریم و باقی سلطان برادر را از آمدن حضرت اعلی و گفت و گوی امرا و ریش سفیدان آگاه کرد و بعضی
را که خبر آورده بود حاضر ساخته شد و بر صدق قول خود قسم یاد نمود و دین محمد خان با امرا و اعیان مبالغه کرد که این
حکایات را از لشکریان پنهان داشته شهرت ندهند که مبادا درین شب که فرود آمده احتمال جنگ دارد لشکریان خایف
روی بشهر نهیم بنصف این لشکر متفرق میکردند و ما را فرصت قلعه قایم کردن و تهیه اسباب قلعه داری نمانده
و در شهر آنقدر مجال توقف نخواهد شد که دست اهل و عیال گرفته بطرفی رویم و بی جنگ و جدال ننگ انهزام یافته
گردد عار فرار بر روزگار ما بچه خواهد بهتر آنست که مردانه وار پای ثبات و قرار استوار داشته روی بمعرکه کارزار
نهیم اگر غالب گردیم پادشاه قزلباش را شکسته باشیم و آوازه اقتدار ما بعالمیان رسد و اگر مغلوب گردیم
از پادشاهان شکست خورده ایم عیب نیست اما جنگ ناکرده فرار نمودن غایت ننگ و عار است امرا و ریش سفیدان که
این حکایت گوش کردند با ایشان خطاب کرد که یاران و بهادران شما را چه واقع شده هرگز طبقه اوزبک چنین بی دل و ترسناک
نبودند همیشه جمعی قلیل با لشکر بسیار صف قتال آراسته کارزار نموده اند و حالا کار از آن گذشته و آنچه مقدر الهی است
خواهد شد از مقوله نباید گفت و راه حرف ایشان بست که درین اثنا قراولان رسیده خبر آورده اند که لشکر
قزلباش درین شب مشاعل افروخته بخوف و دهشت می آیند و در حوالی پل سالار فرود آمده اند و مشاعل متفرق شده
اما پنج مشعل در یکجا زده اند و دین محمد خان از آمدن دلیرانه ایشان و علامت پنج مشعل در یکمقام دانست که رایات جلال
شاهی نهضت فرموده اند صباح آن شب که روز جمعه ششم محرم الحرام بود و از جانبین صف سپاه آراسته شد و فیما
بین جنگی صعب بشرحی که در ذیل مرقوم میگردد اتفاق افتاده شکست بر لشکر اوزبک افتاد و دین محمد خان
در معرکه زخم خورده بیرون رفت و چند روز حیات و ممات او معلوم نبود آخر مشخص شد که در راه خون بسیار از زخم
او رفته ضعف بر او غالب شده ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرد راقم حروف قضایای مذکوره را بنوعی که در رشته
تحریر کشید از مولانا ابراهیم مشهدی که از ملازمان سلسله میرزا ابوطالب رضوی بوده و در ایام استیلای اوزبکیه
اول منشی میر علیبابا کوکلتاش شده بود و بعد از آن در خدمت دین محمد خان رتبه انشا یافته بود در مجالس کنگاش حضور
داشته استماع نمود اما باقی سلطان بعد از شکست بی آنکه از حال برادرش خبر داشته باشد از معرکه بطرفی رفته از آنجا
با سی چهل نفر بجانب اندخود رفته از معبر کرکی عبور نموده بطرف بخارا رفت و از آنجا بسمرقند رفته در آنجا لوای دولت
او روی در ارتفاع نهاد تا آنکه بسلطنت عظیم ترقی نموده کل ممالک عبدالله خان بتدریج بقبضه تصرف و اقتدار او در آمد

باقی حالات ما وراء النهر و تفصیل قضایای باقی سلطان و ارتفاع لوای دولت او که بچه عنوان واقع شد بعد از تحریر تفصیل
داستان فتح خراسان رقم زده کلک بیان خواهد شد ان شاء الله وحده العزیز

داستان فتح خراسان و بعضی حالات که در خلال این احوال باراده ملک متعال روی داد

قبل ازین نگاشته کلک نکته پرداز شد که درین سال
حضرت اعلی ظل اللهی یورش خراسان در ضمیر الهام پذیر تصمیم داده در تهیه اسباب آن سفر بودند که خبر فوت عبدالله
خان اوزبک رسیده آن اراده در خاطر خطیر ازدیاد پذیرفته بعزم درست و طالع میمون در سیوم شهر رمضان
المبارک سنه ست و الف که ساعت سعد بود از دار السلطنه اصفهان بیرون فرموده چند روز در کاشان
بجهت تنخواه و مرسومات لشکریان و سرانجام ضروریات آن سفر توقف فرموده اردوی معلی را رخصت فرمودند
که از راه خوار و فیروزکوه رفته بچمن بسطام توقف نماید چون آرزوی سیر و شکار مازندران که ملک موروث حضرت
اعلی شاهیست بسیار داشتند و تا آن مملکت بحیطه تصرف درآمده بود ندیده بودند درین وقت که فرهاد خان در آنجا
بود بنفس نفیس جریده و سپاهی از راه سیاه کوه روانه مازندران شدند که بعد از فراغ سیر و شکار از آن راه
به بسطام آیند و احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر قلمرو همایون فرستاده مقرر داشتند که قورچی باشی با قورچیان
عظام که در طهران بودند روانه بسطام شده باردوی ظفر قرین پیوندند و الله وردیخان با غلامان و لشکر فارس
و گنجعلی خان با لشکر کرمان از راه یزد و بیابانک بخراسان آمده در هر محل که رایات جاه و جلال نزول اجلال داشته باشد
بموکب نصرت قرین ملحق شوند مجملا عساکر و امرای قزلباش حسب الفرمان قضا جریان روی توجه بخراسان آورده در
چمن بسطام جمعیت نمودند و حضرت اعلی نیز چند روزی در متنزهات مازندران بهشت نشان بسیر و شکار پرداخته بعد از
اجتماع عساکر باتفاق فرهاد خان از راه ساری و چهارده باسترآباد آمده باردو ملحق شدند و حاجی محمد خان پادشاه
ولایت خوارزم و عرب محمد سلطان ولداو و نور محمد خان ابن ابوالمحمد خان والی مرو و شاهیجان و نسا و ابیورد چنانچه سبق
ذکر یافته از صولت سپاه عبدالله خان از مملکت موروث برآمده بسایه دولت همایون استظلال جسته در رکاب اشرف
بودند چند روز در چمن بسطام معسکر همایون بود و دو سه روز بسان عساکر نصرت نشان پرداخته سوای لشکر فارس
و کرمان که نیامده بودند سی هزار کس بنظر درآمدند در خلال این احوال اخبار متواتر شد که عبدالمومن خان میر قلبابا
کوکلتاش حاکم هرات را که مولانا قرا و جمعی از ملازمان نمک حرام او را گرفته نزد عبدالمومن خان برده بودند بسیاست
رسانیده و دودمان او برآورده از بلخ و بخارا و سمرقند و تاشکند لشکر کشیده با نهزاره خان و اوزبک خان
چنانچه در طی احوال ماوراء النهر سمت گذارش یافته محاربه نموده بر ایشان ظفر یافت و ایشان را با هر کس از سلاطین زادها
که مظنه فتنه داشت از میان برداشته تمامی اوزبکیه طوق فرمانبرداری او برگردن گرفته در کمال استقلال و غلبه
و ازدحام متوجه بلخ و خراسانست از رسیدن این خبر اختلاف در رای ارباب تدبیر پدید آمده بعضی از کوته اندیشان
رفتن خراسان را مصلحت وقت ندیدند و صلاح در آن دانسته که درین سال متوجه بسطام و نشق استراباد گشته خاطر
از ضبط آن مملکت جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دهند که قرار داد خاطر عبدالمومن خان معلوم شه

سال دیگر بمقتضای وقت عمل نموده شود و چون حضرت اعلی شاهی شهباز بلند پرواز همت را بصید عقاب ممالک خراسان
در پرواز آورده بودند زیاده التفاتی بنجان پست همتان خطا اندیش مبذول نمودند بالجمله چند روز که در چمن بسطام
سراپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه برافراشته بودند متوجه نظام و نسق استراباد شدند و چون حکومت مازندران
بفرهاد خان تعلق داشت بجهة قرب جوار استراباد را نیز ضمیمه آن ساخته احکام مطاعه بنام ارباب و اکابر استراباد که
هر یک ملوکی از بلوکات را بهم اختصاص کشیده صاحب جیش و لشکر شده چند سال بود که بخودسری برآمده اطاعت
و انقیاد حکام قزلباش و بقیه ترکمانان صاین خانی نمیکردند در قلم آورده فرستادند و فرهاد خان قراخان بیگ را که یکی
از اقوام خود بود داروغگی نصب نموده با پانصد نفر از قرامانلو وغیره فرستاده و اهالی استراباد که در اطاعت و متابعت
متردد بودند چون بیکدیگر خصومت داشتند و اردوی همایون با عساکر قزلباش بدولت و اقبال در بسطام نزول
اجلال فرموده بودند در اطاعت و انقیاد چاره نیافته بمکین داروغه مذکور گردیدند در خلال این احوال یوسف قوش بیگی
نامی از جانب تلیم سلطان که هنوز رتبه خانی نیافته بود و عبدالمومن خان در حیات بود برسم رسالت رسید و خلاصه
پیغام آنکه در زمان عبدالله خان بجهة آنکه در میانه او و پسرش مخالفت و نزاع بود از متابعت او سرباز زده در مخالفت
پدر با او اتفاق نداشتم و او بدین جهة کینه بنده در دل گرفته اظهار عداوت میکرد حالا که در سلطنت استقلال یافته
کمر بقصد اقربا و بنی اعمام بسته در قتل ایشان و قطع صله رحم دقیقه فرو گذاشت نمیکند و از آنجمله قلبا بالو کلتاش و هر کس که در
زمان پدر با او متفق نبود انتقام کشیده کینه کهن را شعار خود ساخته و یقین حاصل است که چون بخراسان آمده باین دولتخواه
دست یابد بی تاخیر و توقف از پای می آورد و یکروز بلکه یکساعت مرا و برادران ابقا نمیکند در این صورت بجز از آستان
ملایک آشیان شاهی پناهی نداریم و هرگاه آفتاب موکب همایون پرتو وصول بخراسان اندازد در سلک ملازمان درآمده
غاشیه اطاعت و بندگی بر دوش میگیریم حضرت اعلی از این خبر مسرور گشته مکتوب محبت اسلوب یارانه و برادرانه باو
نوید عطوفت و الطاف بینهایت دادند و محمد قلی بیک ایشیک آقاسی عرب گرلو را که در سالکه شهبهات رشته همراه یوسف
قوش بیگی نزد مشارالیه فرستاده تحف و هدایای لایقه بجهة او ارسال داشتند القصه در چمن بسطام بعد از اجتماع عساکر
فیروزی مآثر سلطنت پناه حاجی محمد خان را از راه استراباد بجانب خوارزم روانه فرموده بقبیله تقیه ترکمانان صاین خانی که
از کنار رود گرگان تا حد خوارزم اقامت دارند و قدیماً تابع امر و نهی سلاطین خوارزم بودند مناشیر استمالت فرستاده
باطاعت و انقیاد و مرافقت حاجی محمد خان ترغیب فرمودند و مشارالیه رزمق سلطان و رافع میرزا پسرزادهای خود را در ملازمت
اشرف گذاشت که همیشه ملازم رکاب اقدس باشند و خود با عرب محمد سلطان پسر بزرگتر و سایر فرزندان روانه گشت
و حضرت اعلی بفیروزی و اقبال از بسطام کوچ فرموده از راه جاجرم روانه شدند و فرهاد خان را با ذوالفقار خان
بیگلربیگی آذربایجان و بعضی امرا که عدد لشکریان ایشان به ده هزار میرسید جرجی و مقدمه الجیش فرموده یک منزل
پیشتر فرستادند در خلال این احوال بخاطر انور خطور نمود که یکی از ملازمان جان نثار رکاب اقدس را برسم رسالت
نزد عبدالمومن خان فرستاده کتابتی مشتمل بنصایح مشفقانه و سخنان دلپذیر پادشاهانه و وعده و وعید باو قلمی نمایند

وروح الله بیک لسا(؟) و اصحبت فی والقه رتبعل انجه مت شن مکتوب بگور در قلم آمد خلاصه مضمون آنکه چند سال است
که بعزم ملک ستانی همه ساله بطرف خراسان نهضت میماید بجهة آنکه ما را در عراق و دار المرز بعضی گرفتاریها بود
او در هنگام فرصت مشهد مقدس و بعضی محال خراسان را متصرف شده در تسخیر سایر محال تک و دو مینمود
هر مرتبه که ما با آرزوی ملاقات او از عراق متوجه خراسان شده راه دور و دراز طی مینمودیم او بمقابله عساکر
منصوره در نیامده فرار بر قرار اختیار مینمود و بدین بهانه متمسک بود که پدرم پادشاه است رخصت مقابله
با پادشاه قزلباش نداده و در این آمد و شد ولایت خراسان از عبور لشکر طرفین پایمال سم ستور و رعایا
و زیر دستان آواره و پنجاه و مان شده اند حالا پدر بزرگوار عالم فانی را وداع نموده سلطنت ماوراء النهر و ترکستان
و بلخ و بدخشان بالاستقلال و الانفراد قرار گرفت و اضداد بنی اعمام را رفع نموده او را منازعی نماید و کمال تمکین و استقلال
یافته و عموم سپاه او زبکیه مطیع و فرمان بردار اند و بالجمله استخلاص ملک موروث بخراسان آمده کمر همت تسخیر
آن بسته ایم و ان شاء الله تعالی در بهار آینده با استرداد ممالک خراسان دست نداده معاودت بمرکز دولت ممکن نیست اگر
نصایح مشفقانه مارا السمع رضا اصغا نماید اولی آنست که دست از ملک خراسان که قدیماً داخل ایران و موروثی
یکصد ساله این دودمانست باز داشته در مقام اتحاد و الفت و اتحاد بوده باشد که ما نیز بجهة جمعیت ارکان
و آسودگی بیچارگان دیار خراسان مضمون الماضی لا یذکر عمل نموده بساط منازعه و انتقام را در نوردیده با او در مقام محبت و دوستی
و الفت باشیم و در استقامت امور دولت او سعی نموده بمال و لشکر معاونت و مددکاری کردیم و اگر پنبه غفلت در
گوش مصلحت نیوش نهاده ابواب دوستی مسدود دانند و در مخالفت و عناد و لجاج اصرار نماید و بطریق سالهای گذشته
در مقام مکر و حیله بوده باشد و از عار فرار که در هنگام استقلال و اقتدار پسندیده عالمیان نیست اندیشه ننموده بی تامل
پای دلیری در معرکه کارزار نهند که دیگر گنجایش بهانه نماند و در هر محل که مصلحت دانند تلافی فریقین را که سالهاست
که عالمیان چشم انتظار بران دارند قرار دهد که آنچه مقدر الهی باشد از پرده خفا بجلوه گاه ظهور آید و الا دانسته باشد که
که ما ملتفت بویرانه قلعهای خراسان نشده بتوفیق الله تعالی اشهب تیز گام اندیشه را بعزم رزم آن عالی نژاد در
حرکت آورده تا بلخ و بخارا عنان بگران باز نمیکشیم و خدا داند که از آسیب لشکر قیامت اثر در ان دیار چه طوفان بلا
خیزد و این ابیات در ان نامه مندرج گردیده بود نظم که ای دوحه خاندان کهن * ز من گوش کن عاقلانه سخن
ندارم تمنای آن مرز و بوم * که آرم سوی بلخ و بخارا هجوم * گر این کینه در لشکر بیشمار * گذار آورد جانب آن دیار
شود مال تاراج و مردم اسیر * و بال چنین را بگردن مگیر * سخن بشنو از گفت من سر مپیچ * بدین
ماجرا بیش ازین در مپیچ * اگر ملک موروث را بسپری * خرد را بدانش کنی رهبری * بخدام ماده خراسان
زمین * مکن تنگ بر خود جهانی چنین * که تا بلخ پاینده ماند بتو * چنان ملک فرخنده ماند بتو * وروح الله
بیک مذکور را روانه فرموده موکب فیروزی نشان بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمده چون حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی امری عظیم و کاری بزرگ پیش نهاد همت والا ساخته قدم توکل بوادی مخاطرات عظیم نهاده بود

رای جهان آرای پیش بین مصلحتهای نهانی که در عرصه ضمیر پادشاهان و برگزیدگان درگاه الهی جلوه ظهور دارد و دیگر آنکه
خبری از آن نیت اقتضای آن نمود که درین سفر شهزاده کامکار محمد باقر میرزا که خورد سال بود همراه نبوده از معارک خطرناک
برکنار باشد از همان منزل او را بشیخ احمد بیک ایشک آقاسی حرم سپرده روانه اصفهان فرمودند و اردوی همایون بعد از
عید اضحی کوچ فرموده چون کالپوش محل نزول لشکر دریا خروش گردید امارات فتح و فیروزی و علامات نصرت
و بهروزی ظاهر شدن گرفت و اختر همایون فال ظفر از مطلع اقبال درخشیدن آغاز نهاده تخت ولایت نیشابور بتصرف
اولیای قاهره در آمد تبیین این اجمال آنکه حکومت آن ولایت باحمد سلطان نامی که از نژاد سلاطین اوزبک بود تعلق داشت چون
خبر قرب وصول موکب پادشاهی باحمد سلطان رسید آثار هواخواهی قزلباش در ناصیه احوال عامه خلق الله یافته قدرت
حراست قلعه داری در خود ندید از خوف و سیاست عبدالمومن خان میان اوزبکیه شوایت رفت و ملاحظه داشت که در وقت
خروج اجامره و اوباش نیشابور دست بغارت و نهب اموال او و اوزبکیه برآورند بارادهٔ سفر حج بیت الله الحرام
بیرون آمد احرام ملازمت درگاه شاهی بسته با معدودی روانه مقصد گردید و اوزبکیه نیشابور متفرق شده بعضی بمشهد
مقدس و بعضی بطرف هرات رفتند و هنوز احمد سلطان از دروازه شهر بیرون نیامده بود که اهل نیشابور نقارهای شادمانی
باسم سامی همیون بلند آوازه گردانیدند چون در کالپوش خبر نیشابور و بیرون آمدن احمد سلطان از آن ملک بعرض اشرف
رسید امیر ابوالمعالی نیشابوری را که آبا عن جد از سادات رفیع مکان و کلانتر و مطاع آن ملک بود و از تاریخی که آن ولایت بتصرف
اوزبکیه در آمد بنابر دولتخواهی این دودمان ترک وطن اصلی کرده بعراق آمده در رکاب نصرت انتساب میبود جهة ضبط
مملکت روانه آن صوب فرموده حکومت آن ولایت بمحمد سلطان بیات که در آن وقت حاکم سبزوار بود تفویض یافت و احمد سلطان
بعد از ادراک سعادت بساطبوس رخصت حج یافته قرین اعزاز و احترام روانه گشت در ایامی که رایات اقبال از کالپوش
کوچ فرموده از راه شبغان و جوربد متعاقب فرهاد خان و امرائی که مقدمة الجیش بودند بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت
آمده چون موضع اسباضی من اعمال شبغان محل نزول موکب ظفرنشان گردیده منهیان از جانب فرهاد خان و اهالی
مشهد مقدس رسیده خبر کشته شدن عبدالمومن خان و بشارت فتح مشهد مقدس بنوعی که در طی احوال اوزبکیه سمت تحریر
یافت رسانیدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از ورود این خبر بهجت اثر که از عطایای ایزدی بوقوع پیوسته بود دو شوق
ادراک سعادت طواف و زیارت آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن والانس که مقصد اصلی و علت
غائی این یورش بود سجدات شکر الهی تقدیم رسانیده عموم سپاه کلاه گوشه شادمانی بر تارک خورشید شکستند
غلغله بشارت مبارکباد باوج کیوان رسیده و در شهر طوس بسجدهٔ اشرف مشرف شده لوازم دعا و ثنا و تهنیت
بجا آوردند و حکم شد که فرهاد خان و جمعی امرای چرخچی بعزم تسخیر هرات روانه شده آن بلده فاخره را بتصرف در آورند
و هنوز اخبار سلطنت دین محمد خان و جمعیت اوزبکیه و قرار داد خاطر او چنانچه واقع بود بتحقیق نه انجامیده بود روز
دیگر که پنجشنبه ششم شهر مذکور بود احرام طواف مرقد منور حضرت امام ضامن که مطاف سبحان ملا اعلی و سجده گاه
کروبیان عالم بالا است روانه شدند و چون شعشعه نیر عالم افروز گنبد مبارک که مهبط انوار الهی است خورشید مثال

درخشیدن آغاز نهاده روشنی بخش دیده نظارگیان عالم شوق گردید حضرت اعلی شاهی ظل الهی پیاده گردیده
شکرانه این عطیه ایزدی پیشانی مسکنت بر خاک نیاز سودند و اشک شادمانی از دیدها باریدن گرفت و از آنجا
با جهان جهان اخلاص و عالم عالم نیازمندی برهنه پای و گشاده پیشانی طی مسافت فرموده زبان حال شاه
و سپاه بدین مقال مترنم بود • شکر خدا که از مدد بخت کارساز • کامی که خواستم ز خدا شد میسرم • آن دولتی که
می طلبیدیم سالها • اینست از عنایت حق در برابرم • کافه خلایق بدین آیین قدم در راه نهاده کفهای پا
از آسیب خار مغیلان گل گل می شکفت و گویا گل و ریحان بی سر خار زبان بود و بدین طریق در وقت استوا که از
حرارت هوا ماهی فلک تا به چرخ بریان میشد و عرق جبینها بر مثال تگرگ باران بود بروضه مطهر رسیده بعد از
تقبیل عتبه عالیه جبهه اخلاص بران خاک پاک سودند و بلوازم دعا و ثنا پرداخته آستانه مقدسه را بغایت بی سامان
و از قنادیل طلا و نقره خالی یافتند و از حلی و زیور ایام قزلباش سوای مجمر طلا چیزی نمانده بود در همانجا بوداق خان
چگنی را بحکومت مشهد مقدس سرافراز گردانیدند و از آستانه مقدسه بچهارباغ تشریف برده از آنجا اسیران ازبکیه
را که در جام گرفتار غازیان جرون التیام شده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از اقوال ایشان و فرستادن سید محمد
سلطان بتحقیق پیوست که دین محمد خان در هرات طرح سلطنت انداخته خاطر بحراست ولایات خراسان قرار داده
و عدد لشکریان او را آنجماعت تا بیست هزار نفر مذکور میساختند اما اهل خراسان تکذیب قول ایشان کرده زیاده از
پنجهزار نشان نمیدادند و عقلا این قوم را ترجیح مینهادند چه همیشه مسموع میشد که تیلم سلطان و برادران او دو هزار کس دارند
و حاکم هرات با جماعت بلوچ و میران اویماق شاید دو هزار کس باشند و سایر مردم نیز یک هزار باشند و زیاده از این
نیستند و بخاطر خطور نمیکرد که در توقف که در میان توانند نمود و با وجود عدم امیدواری مدد و کومک اراده قلعه داری توانند
کرد بالجمله حضرت اعلی و اسباب قلعه داری مرتب ساخته آن ولایت را از ایشان خالی نمایند و از اسیران خدمهر که ملازم
دین محمد خان بودند در مشهد مقدس سپرده فرمودند چون او با ما دعوی اخلاص کرده اگر در قول خود صادق باشد ملازمان
او را خلعت و یراق داده هر جا باشد نزد او فرستیم و تتمه بیاسا رسیدند و قرار داد خاطرها آن بود که چون آنجماعت خبر
وصول موکب همایون شاهی و ورود لشکر قزلباش استماع نمایند چون از مدد مأیوس اند جرات قلعه داری نخواهند کرد
بغیر از رفتن و مملکت خالی کردن چاره ندارند بالجمله موکب همایون اعلی سه روز در مشهد مقدس بجهة نظم و نسق سرکار
فیض آثار توقف فرموده تولیت آن سرکار را بقاضی سلطان تربتی که از سادات تربت حیدریه خراسانست و در فترات
اوزبکیه بعراق آمده در ان اوقات داروغه اصفهان بود دغایات فرموده تربت حیدریه را بتیول او مرحمت کردند و
بوداق خان چگنی و شاهقلی سلطان بیات را با پانصد نفر از قورچیان عظام و ملازمان رکاب اقدس همراه نور محمد خان کرده
نسا و ابیورد و مرو فرستادند که مملکت موروث او را بدست آورده بمشار الیه سپارند و بیست و هشتم شهر ذی
حجة الحرام از مشهد مقدس نزول بیرون فرموده در سنگ بست فرود آمدند و در بیست و نهم بقره جر دجام آمدند
درین منزل محمود بیگ شاملو برادر اسلام بیک یوزباشی که در فترات هرات بهند رفته بود درینولا از هند بازگشته

بهرات رسیده بود که این قضایا روی داده و از جمیع حالات واقف بود رسید و از کماهی حالات خبر داده عرض کرد

که دین محمد خان نوعی دل در سلطنت خراسان بسته که آسان دست از آن بر نمیدارد و حالا ده دوازده هزار اوزبک

جرار و دو سه هزار کس از هزاره جات قبایل بر سر او جمعند اما از رسیدن موکب همایون شاهی بدین مقام اطلاع ندارند

و گمان دارند که هنوز در حدود بسطام اند و قرار مقابله و مقاتله فرهاد خان و امرای عظام که پیش رفته اند با خود داده اند

بعد از آنکه وصول موکب همایون نزد ایشان محقق گردد اگر قدرت مقابله نداشته باشد باقی سلطان برادرش را با ده سه

هزار کس در قلعه هرات گذاشته خود بماوراءالنهر میرود که لشکر جمع نموده بخراسان آید و بهیچ وجه قطع تعلق از خراسان نمینماید

و بآسانی مملکت را از دست نمیدهد چون قول او وثوق و اعتماد بود حضرت اعلی متردد خاطر و متفکر گشته که چه تدبیر اندیشند

که نتیجه الحصول مقاصد باشد از الهام ربانی تدبیری بخاطر اشرف رسید که موافق ثبت صحیفه تقدیر آمده صورت مطلوب روی

داد چهره گشود و تبین انتقال آنکه بعد از اطلاع بر احوال هرات حضرت اعلی ارکان دولت قاهره طلب فرمود بزبان الهام بیان

گذرانیدند که جمعی کثیر از لشکر اوزبک در هرات اند اگر فرهاد خان و امرا که پیش رفته پیشتر روند اوزبکیه دلیرانه با ایشان

محاربه مینمایند و اکثر سپاهی لایق دولت قاهره نیست زیرا که پادشاه ایشان همراه است و محاربه لشکر و ثبات قدم ایشان

در معرکه که پادشاه همراه باشد نسبتی بمحاربه امرا و سرداران ندارد محتملست که چشم زخمی بقزلباش رسد و بعد از آنکه مردم

ما مقهور گردند موجب دلیری اوزبکیه شده دین محمد خان بفراغت خاطر تهیه اسباب قلعه داری برداشته لشکر جرار که داشته خود

بماوراءالنهر میرود هرگاه مهم ~~بمحاصره قلعه رسد و بعد از آنکه مردم ما مقهور گردند موجب دلیری اوزبکیه شده دین محمد خان~~ بفراغت

~~خاطر تهیه اسباب قلعه داری برداشته لشکر جرار که داشته خود بماوراءالنهر میرود~~ هرگاه مهم بمحاصره قلعه رسد معامله بدور و دراز میکشد

زیرا که قلعه هرات قلعه ایست در کمال استحکام که خاک ریزش با فلک افلاک دعوی مساوات مینماید و عبدالله خان و پسرش که

با چهل و پنجاه هزار کس محاصره نموده مدت محاصره یازده ماه امتداد یافت بخاطر چنین خطور مینماید که کس نزد فرهاد خان

فرستیم که بکمنزل بازگشته آوازه اندازد که از جانب آذربایجان و عراق اخبار موحش رسیده که رومیه اشتهاز فرصت کرده بممالک

محروسه آمده اند و موکب همایون شاهی از این جهت مضطرب شده مراجعت بجانب عراق کردند هرگاه که خبر بازگشتن قزلباش بدین اضطراب

باوزبکیه رسد از اندیشه قلعه داری باز آمده شک نیست که دلیرانه بعزم دستبرد و تعاقب امرا و ضبط مشهد و آنحدود دعاجلا از

هرات بیرون می آیند و ما اردوی اغرق و حرم را با جمعی که اسب زبون داشته باشند گذاشته با سپاهی بعضی که اسب کوتل

داشته باشند ایلغار نموده بفرهاد خان و امرا ملحق گردیم و مقید بآمدن لشکر فارس و کرمان نشده بایلغار بر سر ایشان رویم

و فرصت قلعه بندی و قلعه داری ندهیم ان شاء الله تعالی اگر خیابجه خداخواسته باشد محتملست که مهم حسب المدعا صورت

پذیرد و جمیع عقلا و ارباب رای و تدبیر این عقده را پسندیده داشتند و علی الفور رقمی بفرهاد خان نوشته فرستادند که

بقاعده که مذکور شد یکمنزل بازگشته مترصد وصول موکب همایون باشد و کس نزد الله وردیخان و گنجعلیخان که با لشکر

فارس و کرمان از راه طبس آمده داخل الکای خراسان شده بودند فرستادند که مقید باوردن لشکر نشده خود با جمعی

که اسب ایلغار داشته باشد جریده و سبکبار ایلغار کرده در حدود غوریان خود را بموکب همایون رسانند و خباب

اعتمادالدوله حاتم بیک وزیر را برای سرانجام اردوی اغرق و حرم گذاشته که باهستگی کوچ کرده می آمده باشند
و در وقت پیشین روز یکشنبه غره شهر محرم از فره جبه دجام سوار شده برهنمونی قاید اقبال همعنان فیروزی بایلغار
روانه گشته و در راه فرهاد خان و امرا که یکمنزل از قلعه باغدیس آمده بودند بموکب همایون ملحق شدند و الله وردی خان و
و گنجعلی خان نیز اردوی خود را انداخته با جمعی که اسب ایلغار داشته اند ایلغار کرده در سر پل هرات رود بموکب
همایون پیوسته مجملا موکب همایون مسافت ده روزه راه در چهار روز طی فرموده پنجشنبه پنجم شهر محرم در حوالی
پل سالار هرات که چهار فرسخی شهر است بمخالفان رسیدند و صباح روز ششم صف قتال آراسته گشته همین
در رباط پریان محاربه اتفاق افتاد و ذکر محاربه لشکر ظفر اثر با جنود اوزبکیه و فیروزی یافتن بر ایشان و قتل
دین محمد خان سابقا رقم پذیر کلک سوانح نگار شده که دین محمد خان از وصول موکب همایون شاهی خبر نداشت و آمدن
فرهاد خان و امرا را شنیده و از شهر بیرون آمده بود و خبر بازگشتن امرای قزلباش او را از فکر قلعه و ترتیب اسباب
قلعه داری انداخته بعزم استقبال ایشان پیش آمده بحوالی پل سالار فرود آمده بود که شب از وصول موکب همایون نیز
خبر یافت و چون وقت تنگ شده بود و هیچ اندیشه دیگر جز محاربه نتوانست کرد و از غایت جهل و غرور محاربه قزلباش
را سهل و آسان انگاشته نوعی شعله نخوت و پندار در کانون ضمیرش زبانه کشیده بود که جز رشحه تیغ آبدار اطفا
نمی پذیرفت صباح آن روز که ششم شهر محرم بود طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شده دین محمد خان چرچی و جوانغار و برانغار
آراسته باقی سلطان برادرش را با میرزا عبدالله مسعط و حاجی بی حاکم هرات در دست راست و بعضی امرا در دست
چپ و قول گذاشت و مقرر کرد که چون از جانب قزلباش غلبه لشکر مشاهده نمایند بی تاخیر با لشکر قول جلو انداخته
همت بانهزام لشکر قزلباش گمارند و خود یکهزار نفر از اوزبک جوانان یکه گزیده اعتمادی همراه گرفته در طرف دست چپ
ایستاده مقرر کرد که اگر جنود اوزبک غالب گردند و اگر مغلوب آن یکهزار کس از او جدا نشوند و رایات جلال چون به پل
رسید از حرارت هوا و شدت ایلغار اکثر اسپها از کار مانده از ملازمان رکاب اقدس زیاده از چهار هزار کس
بموکب همایون نرسیده بودند و با قشون فرهاد خان و امرا چرچی پنج هزار کس نیز رسیدند تکیه بر عنایت الهی و اقبال
پادشاهی کرده فرهاد خان و ذوالفقار خان و امرا چرچی را با چهار پنج هزار کس پیشتر فرستادند و قول همایون بوجود
اقدس آرایش یافته امرا و قورچیان و غلامان دست راست و دست چپ یک یک در محل خود قرار گرفتند و چون در رباط پریان
تلاقی فریقین روی داده چرچیان هر دو گروه بیکدیگر آمیختند غازیان عظام تیز عنانی کرده بیکبار بهیأت اجتماعی خود را
بمخالفان زده چرچی اوزبک را منهزم ساختند و تمامی لشکر قزلباش بمردانگی و آوردن سر و اسیر به روی مخالفان آورده
چنانچه بر سر فرهاد خان کسی چندان نمانده بود و باقی سلطان چون انهزام لشکر چرچی مشاهده نمود با لشکر جوانغار جلو انداخت
غازیان قزلباش تاب صدمه آن لشکر نیاورده بازگشتند و چون فرهاد خان علم که علامت سرداری لشکر است
همراه نداشت لشکریان چرچی در معرکه فرهاد خان را نیافتند که بر سر او یکجا جمع شوند و چون اوزبک هجوم آورده بود
راه انهزام پیموده شکست فاحش خوردند چنانچه شکست قزلباش بقول همایون رسیده نزدیک شد که موجب برهم خوردگی

قول کرده فرهاد خان با چند نفر در میان معرکه مانده خود مباشر حرب شده و در اثنای کر و فر زخمدار شده بطریق انهزام نمود
با وجود جلادت و مردانگی میان الاقران تهمت زده گرد کشته غبار عار فرار بر چهره روزگار او نشست چون نواب اعلی
مشاهده فرمودند که فرهاد خان و امرای جرخچی منهزم شده تحت بلشکر آذربایجان افتاده اند و بردیخان و قورچی باشی
و امرای عظام و غلامان و قورچیان دست راست و دست چپ را رخصت محاربه دادند و ایشان حسب الامر اعلی بمدافعه
شتافتند و از اطراف لشکر جوانغار و برانغار بمعرکه کارزار شتافته هر دو سپاه بیکدیگر آمیخته گرد معرکه نبرد بذروه
فلک اثیر در رسید اگرچه اکثر اوزبکیه در آن روز از وصول موکب ظفرقرین شاهی واقف شده دل از دست داده بودند اما
ثابت قدمی و مصابرت ورزیده جنگهای مردانه کردند آخر الامر از صدمات دلیرانه دلاوران که از قول همایون رکاب اقدس
بجنگ مامور شده بودند تزلزل باحوال اوزبکیه راه یافته از ستیز و آویز عاجز آمده روی بانهزام نهادند و نسیم فتح و فیروزی
بر ناصیه احوال غازیان جان نثار وزیدن گرفت دین محمد خان که تحت لشکر اوزبک مشاهده نموده با یکهزار نفر از بهادران
نامی که همراه داشت از طرف دست چپ که مقابل دست راست قول همایون بود باراده آنکه خود را بر قول همایون زند جنبش
و از کثرت گرد و غبار مشاهده غازیان نکرده حضرت اعلی با بعضی از مقربان و ملازمان رکاب اقدس اشرف که بالکل بیش
دویست نفر بودند در معرکه ایستاده بودند که سلطان علی جکنی ولد بوداقخان با بعضی از دولتخواهان که پیش پیش موکب
همایون میرفتند ملاحظه نمودند که از میان نی زاری که در آن حوالی بود طلیعه لشکر نمایان شده برق کلاه خود و درع و خفتان
درخشیدن گرفت مقربان حضرت اعلی را خبر داده ملازمان رکاب اقدس از قلت لشکر اندیشیده تغیر رخ بخاطر راه
یافت حضرت اعلی که از این حال اطلاع یافتند بنور فراست دانستند که دین محمد خانست که بعزم نبرد قول همایون آمده از کمال
تهور و مردانگی بملازمان رکاب نصرت انتساب خطاب کردند که چه ایستاده اید از عار فرار اندیشیده مردانه وار قدم در معرکه
کارزار نهید که بمردی کشته شدن بهتر از زندگانی و حیاتیست که بی ناموس شده باشیم بیا تا همه تن بکشتن دهیم
مبادا که فرصت بدشمن دهیم اول کسی که از جوانان قزلباش اسب جهانیده بهادری از بهادران اوزبک را انداخت
علی بیگ میرشکار استاجلو بود محمد لاسی چهل نفر از جوانان نصیری منش که در پیش موکب همایون بودند استقبال آن طبقه کرده
هرکدام یکی از مخالفان را که اسب جلادت پیشتر رانده بودند از صدر زین ربوده بر خاک هلاک انداختند چون قضا گرد ادبار
فرق روزگار دین محمد خان بیخته بود عنان یکران بازکشیده به پیش آمدن دلیری نتوانست کرد و خوف و دهشت بر آن
گروه استیلا یافته روی از معرکه برتافتند و حضرت اعلی خواستند که بنفس نفیس مباشر حرب او گشته با دین محمد خان در
آویزند و بهر طریق که باشد او را بدست آورند که ملازمان قلیچخان رسیده از جانب او پیغام آوردند که قول دین محمد خان
هنوز در عقبست از آنجهة حضرت اعلی از آن اراده منصرف گشته صبر کردند که بقول او برسند اما غازیان دست از تعاقب
باز نداشته بسیاری از بهادران نامی را بر خاک هلاک انداختند و دین محمد خان زخم سنان یافته از معرکه بدر رفت سونداک
بیک کرجی که در سلک غلامان خاصه شریفه انتظام داشت میگفت که من دین محمد خان را زخم نیزه زدم و طاقیه اش افتاد
دیدم یکی از بهادران طاقیه خود را برداشته بر سر او نهاد و سر برهنه میرفت دانستم که دین محمد خان بود و آن

طایفه را یکی از غازیان برداشته بود اما هیچکس این مقدمه را ازو قبول نمیکرد و برزاده طالش ابدال بیک نام با او
منازع بود و میگفت من زخم زدم و مسوده اوراق از مولانا ابراهیم منشی دین محمد خان که تفصیل احوال و شرح جنگ او از
تقریر مشار الیه بتحریر پیوسته استماع نمودم که میگفت همراه خان بودم در وقتی که بقصد ولی همایون رانده از میان
آن نی زار بیرون آمده مشاهده نمود که اندک مردمی ایستاده اند از دور سیاهی دیگر بنظر آمد بهادران اوزبک هیچ
را تصور شد که تیپ همایون شاهی آنست که از دور سیاهی آن مینماید و بمشاهده آن سیاهی رعب و هراس در دلها
افتاده اعیان اوزبکیه و اتالیقان که همراه بودند عنان او را گرفته عرض کردند که مردم ما شکست خورده لشکر شکسته
قریب بشهر رسیده اند پس و پیش ما را قزلباش گرفته اگر ما خود را بجنگ این فوج قلیل مشغول سازیم تیپ شاهی که
از دور سیاهی آن مینماید پیشتر آمده ما را درمیان میگیرند و یک کس را امید نجات نیست کار از سعی و کوشش گذشته
تا وجود حضرت خان بسلامت است و آسیبی نرسیده و کار صعب نشده بیرون میباید رفت چون خان آثار کراهت حرب
و خوف در ناصیه آن مردم مشاهده نموده دانست که اراده فرار دارند ناچار روی از معرکه برتافت اما همین که عنان گردانیده
کام بس نهادند بنوعی تفرقه و پراکندگی درمیانه آن جماعت واقع شد که با دین محمد خان زیاده از بیست کس نماند و قزلباش
که از عقب می آمد دو سه مرتبه داخل ما شدند خان در حین فرار زخم خورده بود اما از رفقا پنهان کرده در حوالی چل دختران
مشاهده شد که خون بسیار از جیب و بغل او در دوران آمده در آنجا مرا رخصت داده گفت تو اهل و عیال در شهر داری بکجا می آیی
بازگرد من از آنجا بازگشته خود را بشهر انداخته مخفی گشتم تا وقتی که استعانت در شهر پیدا شد اشتهای کلانه و باقی سلطان
با چهل پنجاه نفر بطرف کهدستان افتاده از آن راه رفت و بسیاری از معارف سپاه کشته شده و اکثر امرا زنده اسیر شدند
و از سرداران معتبر سوای ابوالمحمد بی که پیشتر از جنگ با جمعی کثیر فرار نموده بود کسی بیرون نرفت غازیان جلادت شعار تا سر خیابان
و حوالی کازرگاه و از آنجا تا کهدستان مخالفان را تعاقب نموده قتلی بافراط کردند و عدد قتیلان بچهار هزار کس رسید اما از
شدت ایلغار چند روزه و بسیاری تک و تاز معرکه و برد و حرارت هوا اکثر اسبهای لشکریان از حرکت باز مانده از
آنجا پیشتر نتوانستند رفت و شب نیز حایل شد و از جماعت اوزبکیه که از معرکه جان بسلامت بیرون بردند هر کس اهل و عیال
در شهر داشت رو بشهر آورده دست اهل و عیال گرفته از اموال آنچه توانستند برداشته راه میمنه و فاریاب پیش گرفتند و جمعی
که اهل و عیال نداشتند از جنگگاه راه فرار پیمودند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بفیروزی و اقبال بکاروانسرای پریان و سواد
هرات رسیده بشکرانه این موهبت عظمی که از عطایای ایزدی قرین حال خیر مآل گشت ملتفت استیصال بقیة السیف که اکثر
ضعفا و عورات و اطفال همراه داشتند نشده اغماض فرمودند و لشکریان در سر خیابان فرود آمدند در این معرکه از عساکر
منصوره کسی که نام و نشان داشته باشد بغیر از ولی بیک یوزباشی استاجلو و قاسم بیک جلودار شاملو ضایع نشده
و عدد کشتگان قزلباش بصد نفر نرسید و اردوی اغرق و اهل حرم که حاتم بیک وزیر بتقیه لشکر متعاقب می آمدند
بکاریز باخرز رسیده بودند که شاهوردی بیک یساول صحبت از جانب اشرف رسیده مژده فتح و فیروزی
رسانید و کوچ در کوچ آمده در سر خیابان هرات بیکدیگر رسیدند و جماعه اهالی هرات و میران قبایل و هزارجات

قورچیان و طاهری و جمشیدی بملازمت اشرف رسیده بتلطفات پادشاهی اختصاص یافتند و چون در عراق
نوید حکومت هرات بفرهاد خان داده بودند اگرچه در توقف جهة شکستی که از سوی تدبیر خورده بود باطن اقدس
ازان غبار آلود بود اما بوعده وفا فرموده زمام حکومت هرات و امیر الامرائی خراسان را بکف اقتدار او نهادند
درین اثنا قصه کشته شدن دین محمد خان بتحقیق انجامیده خاطر اهل خراسان اطمینان یافت اما طریق کشته شدن او که بر چه
نهج واقع گشت معلوم نشد جمعی گفتند که در معرکه بقتل رسیده جسدش در میان کشتگانی بوده که دران نی زار
افتاده بود اما از تقریر مولانا ابراهیم منشی که تجربه پیوست و گفته بود که تا جبل دختران همراه بودم منافی این و لیت
واضح آنست که چون بحوالی ماروچاق بمیانه اهل قاپچی رسیده بودند خون بسیاری از زخم او رفته ضعف برو
غالب شده بود و چند نفری که همراه بودند او را در گوشه فرود آوردند که لحظه استراحت نماید جماعت قاپچی کار
او را باتمام رسانیدند و در همانجا رخت بسرای آخرت کشیده و رفقا جسد او را در حوالی بخاک سپرده رفته اند
القصه چند روز حضرت اعلی در بیرون شهر بجهة دیدن سیر و اشرب و باز رسیدن مردانگی هر کس توقف فرموده کار
فرهاد خان بوقوع انجامیده و حکومت هرات بحسین خان مورچی شمشیر شاملو قرار یافت ذکر قتل فرهاد خان
و بیان قضایایی که دران اوان دست داد و مراجعت موکب همایون بطالع سعد و بخت میمون
سبب ظاهری قتل فرهاد خان آنکه همیشه در خدمت اشرف لافهای گزاف میزده و میگفت آرزو دارم که در معرکه
که حضرت اعلی شاهی تشریف داشته باشند جان خود را نثار موکب همایون سازم چون بهانه تحوت و غرورش از باده
پندار لبریز گشته بود مست باده غفلت شده در جنگ دین محمد خان سستی کرده بسخت خورد و ارسخت او نزدیک بود که چشم
زخمی بذات اقدس رسد و ازین جهة مستحق عقوبت بود تا من بعد تربیت یافتگان بارگاه معلی در معارک کار زار جان خود را
در راه ولی نعمت نثار نموده گران رکابی نکنند و سبب دیگر که بتدریج ظاهر شد آن بود که حضرت اعلی گمان غدری باو برده بود
و در مقام امتحان در آمده رفته رفته اطوار او را آن گمان بسر حد یقین رسیده و خود نیز استشمام این رایحه نموده بود اگرچه
از مشار الیه که مرد با رای و هوش و صاحب خرد بود و مکرر امشاهده فراز و نشیب حوادث نموده و لطمه روزگار خورده بود دور
مینمود که با وجود این همه رتبت و جاه و بزرگی که بدولت اشرف یافته بود قدر شفقتهای پادشاهی ندانسته بوساوس شیطانی
از راه رفته طریق غدر و کافر نعمتی سپرد اما چون دلایل و براهین قاطعه نقد این معنی در دار الضرب طبیعت همایون سکه قبول
یافته بود و پرتو شعور او بر این معنی تافته اعتماد رانمی شایست مجملا بتحریک کار فرمایان قضا و قدر اسباب قتل او آماده گشته
بود الله وردیخان و بعضی امرا و غلامان بدین خدمت مامور گشته و ایشان بمنزل او رفته باتمام مهم او پرداخته شدند در وقتی
که الله وردیخان دست بمیان او زده خنجر او را از غلاف کشیده بود او دانست که مهم چیست همین قدر بعبارت ترکی گفته
بود که بیله اولدی یعنی کار ما چنین شد ذوالفقار خان برادرش که امیر الامرای آذربایجان بود در کمال اضطرار خود را بدرگاه
همایون رسانید مترصد قتل بود و جهة گمان نداشت که با وجود قتل برادر او را زنده گذارند اما حضرت اعلی در باب او حرف لطف
و شفقت امری دیگر بظهور رسانید و همان روز او را خلاع فاخره سرافراز فرموده خاطر او را اطمینان بخشیدند و مشار الیه

از روی اخلاص عرض کرد که چون فرهاد خان مستحق قتل شده بود چرا این خدمت به بنده رجوع نشد آری عنصر قرب سلاطین چون
سرشته شده و عرصه ضمیر پادشاهان عالم دیگرات حکیم بیله دل هشیار مغزی باید که از نشأ باده جاه و بزرگی
سرمست نگردد و در جولانگاه قرب سلاطین پای اندیشه اش نلغزد پس عقلای صایب رای در خدمت سلاطین
بمراتب عالیه رسیده در عالم قرب از شاه راه اخلاص منحرف گشته سیلی روزگار خورده اند و آتش قرب
را بدامن بیدانشی افروخته عاقبت سوخته اند خوشا سعادتمندی که در انحال توفیق الهی یافته مضمون این رباعی را
از منظومات راقم حروف سرمایه قرب و منزلت خود سازد نظم ای دل ز شراب وصل بیهوش مشو * وز باده
قرب مست و مدهوش مشو * هر چند ز دوست بیشتر بینی بار * در عرض نیاز گوش و خاموش مشو * اما حضرت
اعلی همیشه ازین دو وجه اظهار ملال میفرمودند یکی بر توجهات شاهانه که در عرض چندین سال تربیت و بظهور آورده
او را بدین مرتبه رسانیده بودند حیف میخوردند دیگری آنکه مبادا دورنشینان بساط عزت که خبری از اطوار نزدیکان
ندارند بر امور دیگر حمل نمایند بالجمله بعد از کشته شدن فرهاد خان حکومت هرات را بحسین خان و رجی شمیر شاملو تفویض
فرموده بکتش خان استاجلو را که تا غایت در سلک ملازمان بود برتبه امارت سرافراز فرموده تعلقه مار و چاق و ضبط
مرغاب و بستانده بشار الیه قلعه مار و چاق را تعمیر نموده حدود مرغاب را بحیطه ضبط در آورده در آبادانی آنها سعی
نمود گرفت و حکومت سر ولایات از ولایات خراسان یکی از امرای اخلاص شیمه عنایت شده درین اثنا ملک
جلال الدین خان سیستانی که از صدمات لشکر اوزبک ترک ولایت سیستان کرده بدرگاه جهان پناه آمده و اجازت
اشرف رخصت یافته درین هنگام در قندهار بود بملازمت اشرف رسیده حکومت سیستان که نامزد اسمعیل خان
شده بود باو اختصاص یافت و مهرانجان قاجار که حاکم طبس بود از ان راه می آمده که باردوی همایون بپیوندد در تون
الله یار اغلان که حاکم انجا را محاصره نموده آمدن راه انهزام پیموده مهرانجان واقف شده تعاقب نموده او را بدست آورد
سایر اوزبکیه را بتیغ انتقام گذرانیده او را در هرات بپایه سریر اعلی رسانیده عنایت و سیورغال یافته حکومت خواف
و باخرز باو تعلق گرفت اما بوداق خان و قورچیان عظام که همراه نور محمد خان بودند در اول حال بنسا رسیده محمد
ابراهیم سلطان ولد نرسون محمد سلطان که از بنی اعمام عبدالله خان و خالوزاده عبدالمومن خان جوان صبیح الوجه
هژده ساله بود و در نسا الحکومت قیام داشت از اخبار برهم خوردگی ماوراء النهر و آوازه وصول موکب ظفر قرین حضرت
اعلی و رسیدن نور محمد خان با لشکر قزلباش که مقارن یکدیگر بوقوع پیوست تزلزل باحوال او راه یافته تاب تو
نیاورده اراده نموده بود که خود را بمرو رسانیده از راه چهارجو ببخارا رود و قورچیان عظام و غازیان جنگی کالبرق
الخاطف بطلب او شتافته کالهاله بالبدر او را درمیان گرفته اوزبکیه که در ملازمت او بودند تاب صدمه
لشکر قزلباش نیاورده بعد از محاربه راه انهزام پیمودند و محمد ابراهیم سلطان بدست غازیان ظفر نشان در آمد
و همچنین نسا و ابیورد را بتصرف در آورده روی توجه بمرو شاهیجان نهادند سلیمان بیاول دولی محمد سلطان برادر دین
محمد خان که در مرو بودند از آوازه وصول موکب همایون و ورود نور محمد خان پریشان خاطر شده اکثر قبایل که در ولایت

مرو اقامت داشتند و عامه خلایق آن دیار را بجانب نور محمد خان که وارث بود راغب یافتند لاجرم توقف در
محال انگاشته در کمال یاس و حرمان دل از ملک و مال برداشته طالب مأمنی گشتند و همچنین بوضوح پیوست که رایات ظفر
آیات شاهی از مشهد مقدس بجانب هرات توجه نموده و لشکر قیامت اثر قزلباش اطراف و جوانب خراسان را
فرا گرفتند از نتیجه سوانح شنیده که بهرات رفته بدین محمد خان ملحق گردند بالضروره از راه چهارجو ببخارا رفتند و اهالی
مرو شعار دولتخواهی نور محمد خان را ظاهر ساخته باستقبال او شتافتند از قبایل جلایر و سالور و ترکمانان آن حدود
جمعی کثیر بر سر نور محمد خان جمع شده همعنان ظفر و اقبال بخطه مرو درآمد و مقارن اینحال خبر فتح هرات و استیصال
لشکر اوزبک بمسامع ایشان رسیده نقاره‌های شادمانی بنوازش درآمدند و در آن ولایت خطبه و سکه باسم و لقب همایون
آرایش یافت و بوداقخان و قورچیان عظام بمیامن دولت ابد مقرون شاهی نور محمد خان را بر مسند سلطنت ملک مرو شاهجهان
متمکن ساخته حقیقت بخدمت اشرف عرض کردند و محمد ابراهیم سلطان را با جمعی از غازیان قزلباش بخدمت اشرف فرستادند
غازیان او را در دارالسلطنه هرات باردوی گردون شکوه رسانیده بنظر اشرف درآوردند و او منظور انظار التفات
شاهی و ملحوظ عین عنایت شاهنشاهی گردیده او را بطهماسب قلی بیگ گرجی غلام خاصه شریفه سپردند که معزز و محترم نگاه دارد
و خاطر او را بتوجهات خسروانه اطمینان داده نوید سلطنت ماوراءالنهر باو دادند و همچنین از جانب حاجی محمد خان نیز عرایض
اخلاص آثار رسید که بیمن توجه و الطاف شهریاری ممالک خوارزم بدستور زمان سابق بتصرف او درآمده عرصه آن ولایت
از خار و خاشاک ارباب خلاف پاک گردیده و دیگر باره این دولتخواه بر سریر عز و جاه تمکن یافته همواره زبان حال بمقال
گویاست نظم اگر هر موی من گردد زبانی * شود هر یک ترا تسبیح خوانی * هنوز از بی زبانی خفته باشم * ز صد
شکرت یکی ناگفته باشم * بالجمله بعد از قضایای مذکور حضرت اعلی از خیابان باغ تشریف برده چند روزی بانتظام مهام
خراسان و انجاح مطالب و مدعیات ارباب حاجات و دولتخواهان پرداخته جمعی از اهل خراسان را که در زمان اوزبکیه خلاف
دولتخواهی بظهور آورده بودند و بعضی که ترک اوطان نموده بعراق آمده و بعضی که با اوزبکیه مخالفت نموده قلع خود را نگاه داشته
بودند بسیورغالات و انعامات و خلاع فاخره نواخته بین الاقران بمنت اعتبار کشیدند و بعد از فراغ از مهمات مملکت
و انتظام احوال سپاهی و رعیت عزم مراجعت فرموده موکب ظفر نشان بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمده قریب
یکماه در مشهد مقدس توقف فرموده بواجبی بنظم و نسق آستانه متبرکه پرداختند و وظایف خدام و مدرسان و حفاظ
و سایر عمله و خدمتکاری و اطعام فقرا و اتباع زوار را بدستور زمان شاه جنت مکان تعیین یافت از قنادیل مرصع و طلا
و نقره و شمعدانها و قالیهای تکلیف کرمانی و جوشقانی و اوانی و ظروف آنچه ضروری سرکار فیض آثار بود سر
انجام یافته در ترتیب و زینت روضه مقدسه کوشیدند و تا در مشهد مقدس نزول اجلال داشتند هر صبح و شام
بسعادت زیارت فایض گشته از غایت ارادت و حسن اعتقاد اکثر اوقات بنفس نفیس بخدمت خادمی و فراشی حرم
محترم و سایر خدمات قیام نموده بدان مفتخر و مباهی بودند و چون در خراسان امری که باعث توقف باشد نماند روضه
مقدس را وداع فرموده رایات فیروزی آیات از راه رادکان و خبوشان بعزم استراباد بجانب دشت گرگان

درحرکت آمده ذکر شکار کردن خاقان والامکان در محل رادکان چون رادکان محل نزول موکب ظفرنشان گردید طبع
شکار از خاطر خطیر همایون سر زده طرح قمرغه یعنی شکار جرگه انداخته عساکر منصوره را مقرر داشتند که از دو
روزه راه جانوران شکاری را در محل معین جمع نمایند فرمانبران بخدمت قیام نموده چون دایره جرگه دست بهم
دادن انقدار از جانوران شکاری بجرگه درآمدند که محاسب وهم از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف نمود و هنوز از اردوی
نصرت قرین تا عرصه جرگه یکفرسخ بود که حضرت اعلی بمیان جرگه درآمده چند خرگور بنظر درآمد اشهب صبارفتار
فلک پیما را که به تیزگامی سر برید سریع السیر فلک مشی میگرفت در آن عرصه نشاط افزا بجولان درآورده عنان بجانب
گورخران انعطاف دادند و بعد از تک و تاز بسیار بضرب تیغ آبدار همه را از پای درآورده از صبح تا پیشین که
عرصه جولان فراخی داشت با بیتاش و صید انداختن پرداخته شدند و یکه و نفر از مقربان در رکاب اشرف تک و
دوی مینمودند اما رخصت صید افکندن نیافته بودند آنحضرت کمان بهرامی بر سر خدنگ آورده جلوداران تیرهای
خدنگ دسته دسته چون عقابان تیزپر رسانیدند و از خدنگ آنحضرت بال گشاده بصید آهوان و جانوران در پرواز
می آمدند و هر صیدی که بنوک ناوک دلدوز خسرو گیتی افروز از پای درمی آمد نزدیکان رکاب اقدس حساب
شماره آن نگاه میداشتند در آنروز یکصد و شصت و چهار جانور بضرب تیر شهاب آسای حضرت اعلی برخاک
هلاک افتاده بود و چون حلقه شکار دایره کردار تنگ شد بعضی از امرا و مقربان رخصت دخول و صید افکنی یافتند
بعد از لحظه اکثر ملازمان رکاب اقدس از قورچیان و غلامان و غیر ذلک مرخص گشته شکار انداز گردیدند بالاخره
عموم سپاه رخصت شکار یافته کار بجایی رسید که آهو و جانوران شکاری از تک و دو بازمانده قدرت حرکت
نداشتند و مردم پیاده درآمده بدست میگرفتند کسی نماند که صیدی نیامدش در دام هنوز تا موازی دو سه
هزار آهو در میان جرگه سرگردان و متحیر مانده بهر طرف میشتافتند و خود را پابسته دام عنا دیده راه فرار مسدود میافتند
از نوادر غرایب حالات امری غریب از حیوانی چند مشاهده شد که آهوان بیچاره چاره دیگر نیافته بالهام ملهم
غیبی رو بجانبی که حضرت اعلی سوار ایستاده بود آورده بر دور آنحضرت محیط گشته بعد از آنکه دو سه مرتبه
گشتند همگی بزانو درآمده خوابیدند و اغنام بر مثال تیاق گوسفند بنظر درآمده حضرت اعلی بعد از مشاهده اینحال
مردم را نهی فرموده حکم شد که کسی متعرض جانوران نشود بعد از زمانی ممتد که وقت غروب آفتاب بود و جانوران
ساعتی آرامیدند رقم آزادی بر صحیفه حال ایشان کشیده امر فرمودند طرف دست راست را گشوده راه دهند و هیچ
آفریده را قدرت نبود که پیرامون جانوران بازمانده گردد تخمینا دو سه هزار شکاری از عقاب بلا نجات یافته بجانب
دشت شتافتند روز دیگر حکم شد که هرکس که شکاری داشته باشد بنظر انور رسانند و همگی را جمع نموده در میانه
عساکر قسمت یافت و از آنجا شکارکنان از راه خبوشان و تملغان و جرمغان بدشت بکریان نزول اجلال فرموده اراده
توجه استراباد و نظم و نسق آن ولایت و تادیب متمردان دخلو و کوکلان و سایر الوس صحرانشین که همیشه متعرض الکا
مذکور میشدند از خاطر خطیر سر زده عنان عزیمت بدان صوب معطوف ساختند ذکر توجه رایات ظفر آیات بشکار بصوب

استراباد و فتنه متمردان آن نهاد و تعمیر قلعه مبارک آباد هر چند در طی وقایع هر سال بمناسبت مقام برخی از احوال استراباد و فتن و فتور
آنمملکت مرقوم قلم واسطی رقم گشته دیگر باره تحریر آن پرداختن موهم شائبه تکرار و موجب اطالت و تجدید کلالت
اما در نیمقام انسب نمود که مجملی از احوال آن ولایت مرقوم صحیفه بیان گرداند که طالبان سیر و اخبار را اطلاع بر
آغاز و انجام آن حاصل آید القصه دار الملک استراباد که از منزهات عرصه ایرانست و صحاری دلکشای آن ولایت
که از یکطرف بدریای خزر پیوسته بنزاهت و خرمی در ربیع و خریف یکسان و قطعه ایست از روضه جنان
و مردم آنجا به تشیع فطری و بحلیه ایمان آراسته و در زهد و تقوی درجه عالی دارند اما خالی از جامره و اوباش
هم نیست و بجهة قرب جوار مازندران و نظر بدیو ساران آنجا گاهی هوای تمرد و عصیان در سر ایشان می افتد
و این طبقه را سیاه پوش می نامند و در زمان شاه جنت مکان که امنیت و استقامت ممالک ایران
در نصاب کمال بود از ضبط حکام قزلباش هوای سیاه پوشی از سر بیرون کرده در کمال هواداری رعیتی می
نمودند اما قبایل عشایر الوس صاین خانی از اوخلو و کوکلن و ایلور و سالور و غیر ذلک که از اتباع والی خوارزم
در کنار آبی که میانه ولایت جرجان و خوارزم فاصله است اقامت داشته و تا کنار رودخانه گرگان آمده
زراعت بسیار در آن صحرای بی پایان نموده مال فروعی بحکام میدادند و حکام نیز بجهة آبادانی مملکت مانع نمیشدند
تا آنکه رفته رفته آن طبقه سر طغیان بر آورده همیشه دست درازی بمملکت استراباد میکردند و حکام استراباد بدفع فتنه ایشان
میپرداختند بدین جهة اکثر اوقات حدود استراباد از فتنه و آشوب خالی نبود و شاه جنت مکان بجهة دفع فتنه ایشان
قلعه مبارک آباد در کنار آب گرگان ترتیب داده مقرر کرده بود که حکام از شهر بقلعه نقل نموده در آنجا اقامت کرده
بحراست مملکت قیام نمایند که از طبقه ترکمانان مضرتی نرسد بعد از رحلت شاه جنت مکان که نواب سکندر شان
و لشکر عراق باذربایجان رفته بدفع صولت سپاه روم مشغول بودند و امرای خراسان دو چوق شده با یکدیگر در مقام
جدال در آمدند طوایف قزلباش را چندان مشاغل دست داد که چند سال بضبط استراباد نپرداختند و آن مملکت از
حاکم مستقل خالی مانده جماعه طبقه ترکمانان خصوصا علی یار ایلور دلیر شده تا خرابخانه و قلعه مبارک آباد آمده رحل اقامت
انداختند و قلعه را ویران کرده فارغ البال نشستند و اهالی استراباد بجهة دفع مضرت آنقوم بلکه بحفظ حال خود پرداخته
احوال ایشان نیز بالآخره تمرد و عصیان سرایت کرده در هر بلوکی متغلبی سر طغیان بر آورده رسم سیاه پوشی تازه
کردند و در آن بلوک قلعه ترتیب داده تفنگچی و کمانداری جمع کرده سر بیکی فرود نمی آوردند و دیگر باره هوای
حکومت و خود سری در سر متغلبان و سرداران سیاه پوش افتاده باستظهار ضیق طرق و صعوبت راه جنگل بالکلیه
گردن از اطاعت و انقیاد از قزلباش پیچیدند و محالی که در کنار رود گرگان و دشت و صحرا واقع بود بطبقه ترکمانان
باز گذاشتند و ایشان بهمان راضی گشته بفراغبالی در صحرای دلکشای جرجان ییلاق و قشلاق مینمودند و از بیم سیاه
پوشان شهر و تپه و جنگل و محال صعب المسالک نمیتوانستند در آمد و بعضی اوقات نیز با یکدیگر مدارا میکردند
چندین سال احوال ایشان مبرج و تیره گذران بود و تا در اواخر ایام دولت نواب سکندر شان و اوایل جلوس حضرت اعلی شاهی

بعضی وقایع مرتضی قلیخان پرناک و ایامی بدرخان و اسکندرخان افشار بحکومت آنولایت منصوب گشته شهر
استراباد رفته سرداران سیاه پوش که هرکدام در یکی از بلوکات دم از حکومت و استقلال میزدند طایفه
یقه ترکمان را حامی خود ساخته شروع بتمرد و عصیان ورزیده بحاکم بازگشت نمیکردند و ملازمان حاکم یک فرسخ
از شهر بیرون نمیتوانستند رفت و متعی از آنولایت نمیتوانستند یافت بالاخره از خوف یقه ترکمانان
و طغیان سیاه پوشان در آنولایت مجال توقف نیافته باقبح وجهی بیرون رفتند و از سرداران سیاه پوش
خواجه شرف الدین شاوری بی اندامی بسیار صدور یافته جمیع اموال و اسباب مرتضی قلیخان را غارت کردند
و اسب و یراق از غازیان گرفته برهنه سر میدادند تا آنکه اکثر محال خراسان تصرف اوزبکیه در آمده ولایت ابیورد
و نسا و درون و بقوا که بولایت کبود جامه استراباد اتصال دارد بتصرف امرای اوزبکیه قرار گرفت و عبدالله خان
مملکت خوارزم را تسخیر نموده حاجی محمد خان والی آنولایت را بیرون کرد حضرت اعلی بملاحظه آنکه مبادا سرخیلان
الوس صاین خانی اطاعت اوزبکیه نموده باغوای ایشان ولایت استراباد بتصرف اوزبکیه در آید و تسلط ایشان
بمازندران و دار المرز که بولایت عراق پیوسته است سرایت کند باقتضای زمان و حسن تدبیر باالطبقه
تلطف آغاز نهادند و از زمره آنگروه علی یار بیک ایلور که از سایر سرخیلان قبایل صاین خانی بمزید اعتبار امتیاز
داشت و در حوالی مبارک آباد میبود بوسیله میرزا بیک ولد میر ضیاء الدین فندرسکی که سید بزرگ عالیشان
و از زمره دولتخواهان این دودمان ولایت نشان مرد عافیت طلب و صلاح اندیش بود و بلوک فندرسک استراباد
باو تعلق داشت بخدام آستان سدره نشان شاهی اظهار دولتخواهی و اخلاص مینمود و حضرت اعلی بنابر صلاح دولت
قاهره او را برتبه خانی سرافراز فرموده منشور حکومت استراباد باسم او فرستادند اما سرداران سیاه پوش زیاده
تمکین او نمیکردند و او با ایشان بمدارا سلوک کرده بهمین قدر راضی بود که نایب او در شهر نشسته بسمت حکومت داشته باشد
و خود در میان ایل و صحرای کنار گرگان بسر میبرد و بعد از فوت او محمد یار خان پسرش بدرگاه عالم پناه آمده بجای
پدر منصوب گردید و طبقه اوخلو با او در مقام خلاف در آمده بالاخره در دست جماعت اوخلو بقتل رسید قلیجخان
برادر کوچکتر او بپایه سریر اعلی آمده منشور ایالت استراباد حاصل کرد و مهم او نیز از طغیان و بی اعتدالی اوخلو با او در مقام
تمشیت نپذیرفت تا درین سال که رایات نصرت آیات شاهی بتسخیر خراسان در حرکت آمده در چمن بسطام نزول
اجلال واقع شد متوجه ضبط ولایت جرجان شده حکومت آنولایت بفرهاد خان که حاکم مازندران بود تفویض یافت
و او چنانچه سابقا سمت گذارش یافت داروغه خود با آن ملک فرستاد چون مازندران بتصرف قزلباش
در آمده بود و آمدن لشکر از راه مازندران باستراباد آسان بود سرداران سیاه پوش از تمرد اندیشیده جز اطاعت
چاره نیافته و بدرگاه جهان پناه آمده در سفر خیر اثر خراسان مرافقت اختیار نموده بعد از قتل فرهاد خان حکومت
آنولایت بحسین خان زیاد اغلی قاجار نامزد شد چون دفع فتنه اوخلو و متمردان تقه ترکمانان و نظم و نسق استراباد
بر ذمت همت لازم گشته توجه موکب همایون بدانصوب پیش نهاد همت والا بود در توقف که دشت بحریان محل نزول

اردوی سعادت نشان گردید اکثر اغروق اردوی سپاه لشکر را از راه بسطام بعراق فرستاده با خلاصهٔ ملازمان
رکاب اقدس و امرای عظام روی توجه بدان صوب آوردند و جهت اطمینان قلب طایفهٔ تکه ترکمانان محمد قلی بیک میر
آخورباشی جغتای را نزد قارنجان میراد خلو که در سمت راه اقامت داشتند فرستاده استمالت باسم امرای قبایل
تکه ترکمانان غراصدار یافت که چون ایشان از قدیم الایام بسلاطین خوارزم تعلق دارند و اکنون حاجی محمد خان پادشاه
خوارزم و اولاد او که از حوادث روزگار بنیاه بسایهٔ دولت شاهی آورده مدتی در ظلال اقبال همایون بسر برده هم
بمعاونت و معاضدت همایون با محمد دار مملکت موروث استیلا یافته خود را از منسوبان درگاه همایون می‌شمارند
و فی الحقیقه منسوبان حاجی محمد خان با تعلق دارند باید که باتفاق محمد قلی بیک باستقبال موکب همایون آمده بشرف بساط بوسی
افراز گردند و اصلا دغدغه از وصول موکب همایون ننمایند که هرگاه ایشان در جا و مقام قدیمی ساکن گشته پای در
دامن ادب پیچند جز لطف و شفقت امری دیگر درباره ایشان بظهور نرسد و موکب همایون بدلالت سرداران سپاه گوکلن
متعاقب او از راه کبودجامه در حرکت آمد و قارنجان اوخلو نخست محمد قلی بیک را اعزاز و احترام نموده قرارداد
که با سایر امرا و ریش سفیدان الوس مشوره نموده همگی را با طاعت و ایلی و انقیاد همایون اعلی ترغیب نموده در
مرافقت آن قوم بپایهٔ سریر اعلی آید اما آن گروه که چندین سال بود که از خوارزم خود را بکنار کشیده در میان ایل تکه دیری
بر آمده بودند در این اوقات اطاعت و ایلی خویش تن نمیکردند از وصول موکب عز و جلال اندیشیده بکمال سراسیمگی
مجال ایشان را دریافت و از آمدن بپایهٔ سریر اعلی تقاعد ورزیده در مقام فرار شده بجانب اترک کوچ کردند و جمعی از
الی‌باکان آن طبقه که سالها با طور خودسری در بادیهٔ تمرد و عصیان تک و تاز نموده بودند بیمحابا بر سر خرگاه محمد قلی بیک
آمدند و ملازمان او بمدافعه قیام نموده میان جانبین جنگ و جدال وقوع یافت و محمد قلی بیک را چند جا زخمهای منکر زده
چند نفر از ملازمان او درجهٔ شهادت یافتند و اموال او را غارت نموده از عقب قوم خود شتافتند بعد از ورود این خبر
حضرت اعلی همان روز از کبودجامه بیرون آمده بتعاقب ایشان ایلغار فرموده شب بیورت ایشان رسیده دیدند که
خیمه و خرگاه و آلاچوق بر جا گذاشته فرار نموده بودند آن شبی بود مظلم در غایت تیرگی از چاه بابل نشان میداد
هوا تیره گم گشته چشم سحاب از گریه و اشک فشانی باز نمی‌ایستاد ٭ شبی از تیرگی چون جعد کاکل ٭ شبی تاریکتر از چاه
بابل ٭ هوای قیرگون آن شب تار ٭ سبق برده ز جعد سنبل یار ٭ چنان تیره بد آن شب تا سحرگاه ٭ نبردی دست‌ها
سوی دهن راه ٭ حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اراده داشتند که تا قارنجان برسند و او را بدست نیاورند عنان ایلغار
باز نکشند و در هیچ مکان نزول نکنند دولتخواهان نیک اندیش که بتجربهٔ روزگار مهذب بودند عرض کردند که دستور
نیست که در این نوع شب مظلم پادشاهان بنفس خود یاغی را تعاقب نمایند حضرت اعلی که بنور رای ثاقب حوادث عالم را در
آیینهٔ حال مشاهده میفرمودند و همیشه کردار صواب نمایش با صورت قضا و قدر مقارن افتاده کارنامهای که در امور
سلطنت و فرمانروایی از آنحضرت صدور یافت دستور العمل سلاطین روزگار است تصدیق قول نیک اندیشان
فرموده در یورت ایشان فرود آمدند و چون مطلب اصلی از آمدن استراباد آن بود که ولایت دلکشا را از خس و خاشاک

ارباب طغیان پاک ساز نداده روی گیهان پوی در همانجا که اشته مقرر شد که روز دیگر کوچ کرده بکنار آب رود گرگان
رفته رحل اقامت انداخته مترصد مراجعت موکب همایون باشند و برخوردار بیک ایشیک آقاسی توپچی باشی را با جمعی
تفنگچیان بر سر اغروق گذاشتند و چون طلیعه صبح صادق نمایان شد با آنکه هوا همچنان ترشح و ابر قطره فشان
بود بفیروزی و اقبال سوار شده در کنار آب اترک بکوچ قبایل ادخلو رسیدند قاری خان از کوچ و متعلقان جدا
شده با معدودی سوار از آب گذشته راه دشت پیمود و ایل و احشام او پی‌سپر غازیان ظفرفرجام گشته مردان
ایشان طعمه شمشیر آبدار و نساء و صبیان اسیر و گرفتار و اموال و اسباب و مواشی و اغنام بباد غارت و تاراج گشتند
و چون معلوم نشد که قاری خان بکدام طرف فرار نموده عنان از تکاپوی آن دشت و بیابان بی پایان بازکشیده
بصوب مراجعت انعطاف دادند و در کنار رودخانه آب گرگان حوالی گنبد مدفن شمس المعالی قابوس باردو ملحق شدند
و از آنجا بفیروزی و اقبال بجانب قلعه مبارک آباد توجه نموده در پای قلعه نزول اجلال واقع شد ریش سفیدان سایر
قبایل صاین خانی از المور و کوکلن و ساور و غیر ذلک از قهرمان غضب پادشاهی اندیشناک گشته بپایه سریر اعلی آمده
نوازش یافتند و رای صوابنمای بتعمیر قلعه مبارک آباد متعلق گشته مقرر شد که حاکم استرآباد با قشون و لشکر خود بدستور
زمان شاه جنت مکان در قلعه مذکور اقامت نماید و اطراف و جوانب قلعه بر امرا و عساکر قسمت شده غازیان شروع
در کار کرده در عرض دوازده روز حصار قلعه که در نهایت وسعت و بزرگی بود اتمام یافت و بخاطر اشرف خطور نمود
که در میانه سرداران سیاه‌پوش کسی که ایام تسلط حکام در زمان استقامت ملک در سابقه رعیتی قزلباش نموده باشد
نمانده و جوانانی که درین عصر بعرصه آمده‌اند قریب بیست و پنج سال متجاوز است که حاکم ندیده خود را حاکم تصور کرده‌اند
و بخار پندار در دماغ ایشان جایگیر شده و حالا گردن برعیتی نهادن بر ایشان دشوار است این طبقه مردم را هرچند امان
یافته‌اند و از اعمال سابق ایشان اغماض شده بحال اصلی گذاشتن مصلحت نیست و استقامت درین ملک بهم نمیرسد و حزم
و احتیاط مقتضی آنست که ایشان را فی الجمله از خواب غفلت بیدار سازند بعد از اتمام قلعه یکروز جمیع سرداران سیاه‌پوش
را طلب فرموده بلفظ گهربار با ایشان خطاب فرمودند که چند سال این مملکت از حلیه ضبط و نسق حاکم قزلباش عاری بود
و شما هر یک بجهت حفظ حال خود از طریق رعیتی عدول نموده قدم در عرصه سپاهیگری نهاده‌اید و از خوف یکدیگر و آسیب طایفه
تیغ‌رنگان سیاه‌پوشان جمع کرده بی اندامیها از شما نسبت بامرای قزلباش نیز واقع شد اکنون که از اعمال سابق
نادم گشته در مقام اعتذار و انقیاد درآمده‌اید و ما نیز اغماض عین از افعال سابقه و سوء اعمال که در زمان هرج و مرج
واقع شده بود نموده کان لم یکن انگاشته‌ایم اما حالا که حواشی مملکت بمیامن اقبال همایون و سطوت قهر پادشاهی
مهبط امن و امان گشته ممالک طبرستان و جرجان و خراسان تا کنار آب آمو [illegible] در تصرف اولیای دولت قاهره است
و سلاطین خوارزم طریقه اطاعت و انقیاد می‌سپرند و متمردان اوس صاین خانی بجزای خود رسیده بقیة السیف سر بحلقه
بندگی درآورده‌اند و حاکم ضابط درین مملکت بدارایی قیام می‌نماید و من بعد بتوفیق الهی از حوادث روزگار و تعدی
و تسلط ابنای جنس ایمن خواهید بود اگر ترک اطوار سابق و رسم سیاه‌پوشی بالکلیه کرده دیده‌اید که قلاع خود را منهدم

ساخته اسلحه و یراق از تفنگ و زره و تیر و ترکش و کمان آنچه در قلعه نزد سیاه پوشان هر یک بوده باشد بسرکار حاکم
دهید که یراق قلعه مبارک آباد نمایند و خود خانه کوچ بقلعه مبارک آباد آورده در آنجا اقامت نموده بدستور قدیم
بزراعت و عمارت رعیتی مشغول گشته رسم سیاه پوشی را مفقود سازید که حاکم مملکت از شما و شما از حاکم ایمن بوده
محل اعتماد گردید چون آنجماعت بجز انقیاد چاره نداشتند متقبل آن معنی شدند و حضرت اعلی شاهی مهم هر یک را یکی
از معتمدان حواله نمودند که مردم هر بلوک را جمع نموده و قلعه که در آنجا باشد ویران سازند و یراق قلعه و اسلحه سیاه پوشان
را بنوعی که مقرر شده جمع نموده با خانه کوچ سرداران بقلعه مبارک آباد آورده بحاکم بسپارند که من بعد ایشان با کوچ خود
باتفاق حاکم در قلعه باشند و در گرفتن یراق مبالغه عظیم نموده مقرر داشتند که محصلان از ایشان بگیرند که اگر یک قبضه
شمشیر بلکه یک عدد تیر پنهان نموده تسلیم ننمایند مجرم دیوان و مستحق عقوبت بوده باشند آنجماعت چون در ورطه عجبی
که از غایت بیعقلی و خود رایی هرگز تصور نکرده بودند دیدند و با کراه و اختیار گردن بطوق فرمان نهادند و بقاعده
که مقرر شده بود قلاع ایشان انهدام یافت و قرب دو سه هزار تفنگ و چندین هزار ترکش و کمان جمع شد و چون فرزندان
و متعلقان ایشان بقلعه آمدند ایشان را بحاکم سپرده از دست گذاشتند در خلال این احوال حضرت اعلی شاهی ظل الهی
روزی که بحمام شهر تشریف برده بودند ملاحظه کردند که ناله و نفیر عورات بیچارگان از تظلم و دادخواهی بیداد سیاه
پوش بکره اثیر میرسد چه در ایام هرج و مرج این طبقه نسبت بمردم شهر استراباد که اکثر از عباد و زهاد و صلحا بودند بی
اعتدالی بسیار بظهور آورده بهر کس اندک گمان تمولی داشتند شب جمعی از سیاه پوشان با مشعل بدر خانه ایشان
رفته تهدید قتل داده ما یعرف ایشان را بعنف میگرفتند و زنان خوب روی و پسران ایشان را بجور و تعدی کشیده
از هتک عرض ارباب ناموس اندیشه نمیکردند و بعد از ایامی مبلغها برسم خدمتانه گرفته سر میدادند بتخصیص خواجه
شرف الدین ساوری که دوباره با گروه انبوه بحمامی که از عورات شیعیان و ارباب ناموس مملو بود آمده سواره ایستاده
ملازمان او باندرون رفته زنان را برهنه و عریان از حمام بیرون آورده بنظر رسانیدند حسن و اندام هر کدام که مرضی
و مقبول او بود بعنف کشیده همراه میبرد و برده سیاه پوشان او بطریق بازار فرنگ عورات سادات و علما
و ارباب ناموس را برده بعد از مدتی که نگاه میداشتند یک یک را بصاحبان میفروختند چون جزای این گونه بدکاران بدان
هر چند در ایام هرج و مرج باشد در میزان عدالت و معدلت داری از سلاطین که ظلال ربوبیت اند سنجیده و پسندیده نمی نمود
و خاطر ضعفا و ستمدیدگان بی سیاست بدکاران اطمینان نمییافت و ساحت آنملک را از وجود طاغیان چنین پرداختن
اولی نمود * چو بد کردی مباش ایمن ز آفات * که خواهی یافت از گردون مکافات * رای جهان آرا و خاطر خطیر
معدلت مآثر صواب نما بجزای ستمکاران چنین در آن قرار یافته در روزی که متوجه حال سادات و علما و ارباب عمایم و اصحاب
سیورغالات بودند هر کدام از آنجماعه و اولاد ایشان که بحالت اصلی باقی مانده در سلک اجامره و سیه دلتان سیاه
پوش در نیامده بودند سیورغال ایشان با مضای همایون مقرون گشت و از جمعی نا اهل که داخل سیاه پوشان شده بودند
قطع سیورغال فرمودند بعد از فراغ از این امر حضرت اعلی از خواجه شرف الدین ساوری تحقیق فرمودند که مرتضی قلیخان

بر نمک بحجه کیفیت باسترآباد آمده چگونه رفت مشارالیه در طی این احوال بامیدواری حضرت اعلی ذلات ایشان را که در زمان
فتور و هرج و مرج قبل از جلوس همایون واقع شده عفو فرموده اند از غایت بیعقلی بی اعتدالیهای خود را و خفت
و بی ناموسی که بمرتضی قلیخان و مردم او کرده بود عرض کرد مطلبش آن بود که با وجود این همه گناه تکیه بر مروت
شاهانه کرده قبل از فتح خراسان نیز خود را باستان ملایک آشیان آورده ایم و حضرت اعلی حسن عصیان
و ذلات بزرگ و جنایات عظیمه که اکثر قبل از جلوس همایون و زمان هرج و مرج بود عفو و اغماض فرمودند که شاید
باین سخنان از تلاطم امواج بحر غضب شاهانه ایمن گردند اما چون تیر آه مظلومان و دعای مستمندان بهدف اجابت اقتران
یافته بود و سیاست این گروه ظلمه در صحیفه تقدیر ایزدی مرقوم گشته بود این سخنان واقع قضا نگشت و همگی را گرفته شحنه دیوان
بسیاست ایشان پرداخته خواجه شرف الدین را در آن میانه قطعه قطعه کرده هر قطعه را در یک محله و سر او را از در حمام او آویختند
و بعضی دیگر را بعقوبت تمام بقتل آورده اجساد خبیثه ایشان را عبرة للناظرین از دروازه شهر نگونسار ساختند و چند نفر
را که چندان بی اعتدالی نکرده بودند چشم کنده از دست گذاشتند غلغله فرح و انبساط خلایق و شعف و سرور ایشان
بکیوان رسیده در هر باد دعای دوام دولت روزافزون کوشیده دلهای رمیده آرامش یافت و جراحت ناسور
دلخستگان التیام پذیرفت و بعد از آنکه رایات جلال متوجه عراق شد حسین خان حاکم استرآباد نیز تفحص حال ارباب
طغیان پرداخته از هر کس مظنه فساد داشت از میان برداشت و در سلب صلب و آلت جارحه و یراق بنوعی مبالغه کرد
که هر کس من بعد زهگیر در شصت داشته باشد شصت او را بریده آن زهگیر را بیرون آورند طبقه سیاه پوشان
در کمال خوف و هراس هوای سیاه پوشی از سر بیرون کرده پای در دامن رعیتی پیچیدند و آن ولایت نیز بدستور سایر
ممالک مهبط امن و امان گشت ذکر بدست آمدن الونددیو و توجه موکب نصرت نشان بصوب مازندران و ضبط
و نسق آن ولایت حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از فراغ از مهمات استرآباد جهت بدست آوردن الونددیو و سایر دیوسالان
مازندران که هنوز در بیشه خلاف مانده بودند عزم توجه آن صوب جزم کردند قرارداد خاطر اشرف آن بود که اگر درین
زمستان در مازندران توقف باید کرد توقف فرموده چون بیشه از برگ و بار عریان گردد او را با سایر باغیان بدست
آورند تا عرصه آن ولایت بهشت نشان از ارباب طغیان و متغلبان پاک گردد بجانب عراق حرکت نفرمایند و اعیان
مازندران را نیز بوعده و وعید تنبیه کرده به پیدا کردن الونددیو و باغیان مکلف ساختند و جمعی را پیشتر از موکب همایون
بتفحص و تجسس ایشان مامور فرموده روانه نمودند این اخبار بالونددیو رسیده راه نجات را منحصر در استیمان و آمدن
بدرگاه فلک نشان یافت بخت گرجی را بدرگاه معلی فرستاده شهزاده پاک طینت نیکوسیرت یعنی نواب سلطان
علیه عالیه عمه محترمه حضرت اعلی که رحمة للعالمین است توسل جست که اگر از خدمت اشرف درخواست گناهان این گناهکار
فرموده متقبل عفو تقصیرات من گردند از سر قدم ساخته بدرگاه خلایق پناه می آیم و نواب مهد علیا ملتمس او را بعرض اشرف
رسانیده حضرت اعلی بقبول فرمودند که اگر او بدرگاه معلی آید بجان و مال و عرض و ناموس در امان است و الا دانسته باشد
که انشاءالله تعالی تا دفع شر او نشود حرکت از مازندران بهیچ طرف واقع نخواهد شد الونددیو از نوید عطوفت و جان بخشی

مستظهر گشته تکیه بر مروت شاهی نموده روی امید بدرگاه جهان پناه آورده خود را بدولت سرای همایون انداخت و حضرت
اعلی حسب الوعده او را نوازش فرموده رقم عفو بر زلات او کشیدند مشروط بر آنکه هوای سواد کوه و آرزوی حکومت
از سر بدر کرده با اهل و عیال بعراق آمده فراغ خاطر در ظلال دولت ابد قرین بسر برد مشار الیه از این عاطفت و جان بخشی
کلاه شادمانی بآسمان انداخت و حیات چند روزه را غنیمت شمرده با پسران و فرزندان و اهل و عیال بعراق آمده بالکره
بتوطن دار الملک شیراز مامور شده خاطر اشرف از دغدغه او فراغت یافته چند روز بسیر و شکار مازندران مشغولی
فرمودند و هر کس را مظنه عصیان بود بعضی را سیاست فرموده و بعضی را بعراق کوچ دادند مجملا آن ولایت پر بستور
جرجان از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک گردیده کل ممالک دار المرز از طبرستان و جرجان و مازندران و رستمدار
و گیلانات و کسکر و طوالش تا سرحد شروان که در قرون سابقه میانه چندین ملوک و حکام ذو الاحتشام انقسام یافته
بود صافی گشته عرصه آن ولایت که همیشه از شورش و فساد و نزاع حکام چون زلف بتان برهم زده و پریشان
بوده چون دلهای آرمیده اطمینان یافت و رایات همایون فال بمعنان ظفر و اقبال از راه دامنه کوه دماوند که راهی
بغایت صعب و از غایت اشتهار محتاج بشرح و بیان نیست • فرازش چو قدرت بلند و نشیبش • ز انجم نگون تر
بچندین مراتب • و در آن وقت زیاده از یک نیزه برف داشت روانه عراق گشتند و لشکر ظفر اثر در آن راه تعب
و تشویش بسیار کشیدند چنانچه حضرت اعلی پیاده شده جلو اسب خود را بدست مبارک گرفته تا یکفرسخ که راه باریکی
بود و عبور از آن راه بجز یک کس را میسر نبود پیاده رفتند و از آنجا بسعادت و اقبال بقصبه دماوند رسیده از راه طهران
روانه دار السلطنه قزوین شدند و دار السلطنه قزوین از ورود موکب ظفر قرین نزاهت و خرمی از سر گرفت و خلایق
استقبال موکب همایون نموده نقاره‌های شادمانی بلند آوازه گردید و صیت فتح خراسان و آمدن جهانبانی و ملک ستانی
شهریار گیتی ستان باطراف و اکناف رسیده و در آن خطه عشرت بنیان معموری خراب آباد دل شکی کوشیده
زینت افزای عالم شادمانی گردیدند و عساکر منصوره را بمساکن و اوطان رخصت داده از قزوین عنان عزیمت بدار السلطنه
اصفهان انعطاف داده در ساعتی که نیرین را با کواکب سعدین مقارنه اتفاق افتاده از تربیع و مقابله بر کنار بود میدان
نقش جهان تازگی از غبار موکب همایون عطرسائی آغاز نهاده رستاخیز در کمال بهجت و سرور در آن بلده جنت نشان
بپایان رسانیدند ذکر بعضی سوانح و قضایا که در سفر خراسان باراده تقدیر ملک منان و حضرت سبحان
وقوع و ظهور یافته است از سوانح این سال که در اثنای سفر خراسان بوقوع پیوست قضیه کشته شدن ولیخان
میرزا ولد علی خان نواده دورمیش خان شاملوست که بین الاقران بشرف مصاهرت این دودمان سمت امتیاز
یافته صبیه اسمعیل میرزا در حباله نکاح او بود و بدست صالح بیک نام جوانی تبریزی که از پیش خدمتان محفل بهشت
آیین بود و سبب ظاهری آنکه همانا یکدو مرتبه بصالح بیک مذکور اظهار خصوصیت خاص نموده بود و او مکرر از زبان صدق
بیان حضرت اعلی شنیده بود که میفرمودند که هر کس بمنسوبان و ملازمان ولی نعمت خود بچشم خیانت نظر کند
مستوجب زجر و عقوبت و قتل سیاست است در اثنای سفر خراسان شبی که در حوالی جاجرم ولیخان میرزا در

مجلس بهشت آیین در حالت کیفیت باده و عدم شعور با صالح بیگ مذکور همزبانی شوق آمیزی کرده در وقتی که از مجلس بیرون
آمده دست صالح بیگ را گرفته شروع در دست بازی و امثال این حرکات نمود و صالح بیگ شمشیری بر وی انداخته
سر او را از بدن جدا ساخت و بخدمت اشرف آورده محل تحسین گردید و جسد او تا صبح در همان مکان افتاده برادرش
را یارای آن نبود که بتدفین او پردازد صبحی ملازمانش رخصت تدفین حاصل کرده قشون و لشکر او بحسین خان میرزا
برادر کوچکتر که او نیز با برادرهم داماد بود شفقت شد و در اوایل این سال جماعت داخلوی تیقه ترکمان بر محمد یار خان
ولد علی یار خان الیور که بعد از پدر بحکومت استراباد منصوب شده بود در مقام غدر و خلاف در آمده بلطایف الحیل
باو دست یافته در آغاز جوانی که زیاده از بیست مرحله از مراحل زندگانی طی نکرده بود نهال عمرش را بصرصر تیغ از
پای در آوردند قلیچ خان برادر کوچکتر او پناه بپایه عز و جاه آورده شرف بساط بوس دریافت و بدستور برادر
مورد الطاف پادشاهانه گشته بحکومت استراباد سربلند شد اما چنانچه باید و شاید بلوازم حکومت نتوانست
پرداخت و زیاده تمکن نیافت تا آنکه رایات نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده متوجه نسق و نظم استراباد گردید
و طایفه داخلو چنانچه گذشت بجزای اعمال ناصواب رسیدند قلیچ خان حسب الامر اعلی کوچ و متعلقان خود را برداشته
بعراق آمد و سایر ریش سفیدان سالور مثل نظر بیگ مشهور بنظر کور و غیر ذلک بملازمت حسین خان حاکم استراباد
مأمور گشته خانه کوچهای خود بقلعه آوردند و در آن حین که رایات جلال در استراباد نزول اجلال داشت ذوالفقار خان
برادر فرهاد خان بنوازش بیکران اختصاص یافته بدستور سابق بحکومت آذربایجان منصوب گردیده رخصت [illegible]
یافت و دیگری از سوانح آنکه در دارالسلطنه هرات میرزا علی بیگ کرامیلو را که در سلک یوزباشیان شاملو انتظام
داشت برسم رسالت بجانب هندوستان فرستاده مکتوب صداقت اسلوب محتوی بر حقیقت فتح خراسان و بیان
محاربه دین محمد خان بپادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه مرقوم قلم عنبرین رقم گردید و همچنین محمد قلی بیگ
ایشیک آقاسی عرب گرلو را برسالت روم تعیین نموده مکتوب محبت اسلوب بسلطان محمد خان بن سلطان مراد خان فرمان
فرمای ممالک قیصری نوشته فتوحاتی که روی نموده بود اعلام دادند از عواطف و اشفاق شاهانه که درین سفر ظفر اثر
نسبت بعموم رعایا و زیردستان عراق بظهور آمد اول تخفیف وجوه چوپان بیگی است که از شماره گوسفند باز یافت میشود
قریب بیست هزار تومان عراقی هر ساله از آن وجه بحصول می پیوست چون از ابتدای نهضت خراسان الی یومنا هذا اهل عراق مال
و جان امداد عساکر نصرت شعار و خراسانیان و هر طبقه از مهمانان کرده تعب و تشویش بسیار کشیده بودند حضرت اعلی
در ازای این نیکو خدمتیها وجوه چوپان بیگی ایشان را بتخفیف مقرون داشته تصدق فرمودند که من بعد یک دینار بابت علت
از احدی باز یافت نشود دیگر تخفیف دیناری پنج دینار که عمل حکام که بمرور ایام در عراق معمول شده بود که اصل مال
تقدیرا با منافع تیولداری و داروغگی و اخراجات المقطع قرار یافته بود از رعایا میگرفتند چون خلاف قانون قدیم و دستور
العمل شاه جنت مکان بود برطرف شده مقرر گشت که همان اصل مال را با فروعات تابعه بدستور زمان شاه جنت
مکان باز یافت نموده رسم محدث که معمول ساخته بودند منظور ندارند دیگر تخفیف مال و منال یک ساله کل اصفهان نمودند که

در اثنای خدمات و نیکو بندگیها که از اهل اصفهان بظهور آمده بود از جانب اشرف مبلغ عطیه سرافراز گشتند و مال و منال
یکساله آن بلده که قریب بیک هزار تومان میشد بارباب رعایا بخشیدند و الحق این عطیه عظمی بود که از کمال رافت و عاطفت
پروری نهایت شفقت و مرحمت گستری بظهور آمد امید که ذات خجسته صفات این پادشاه والاجاه و تایید یافته
درگاه اله از آفات مصون بوده پرتو انوار معدلتش بر مفارق حال عجزه و زیردستان پاینده و تابنده باد چون
کمیت نیکو خرام قلم در مضمار سخن گذاری تقصیر الطاقه تک و تاز نموده سوانح این سال میمون فال را بر صحیفه بیان نگاشت
رجا واثق است که بهمت بلند دانشوران روزگار و مساعدت بخت بیدار بمعنایی نماید که در عرصه قضایای سال
آینده بکار بود درآمده این مرحله را نیز برحسب آرزو طی نموده دست عنانی بکند و من الله التوفیق آغاز سال فرخنده مآل
شکوزئیل موافق سنه ثمانیه والف که سال سیزدهم جلوس شاهیست باز نوروز میمنت فرجام
فرخ آغاز گشت و خوش انجام * از برای نشاط خسرو عهد * گسترانید فرش زرین مهد * گشت فصل بهار چون
دل جام خرمی بخش خاطر ایام * نوروز عالم افروز این سال مبارک فال در روز یکشنبه بیست و سیوم شهر شعبان
المعظم اتفاق افتاد یعنی خاقان شرقی اثبات آفتاب بر مسند بیت الشرف برآمده ساحت جهان را از طغیان
لشکر غارت گر دی پرداخته و بیمن تربیتش دیگرباره نضارت و خرمی افزوده رشک گلزار جنان ساخت خسرو گیتی
ستان در باغ جهان آرای نقش جهان که از شکوفه و ازهارش دماغ روزگار عنبرین آگین بود بترتیب جشن عالی فرمان
داده مقربان و ارکان دولت ابدی بنیان و اهل اصفهان و همه طبقه مردم که در پایه سریر خلافت مصیر بودند در آن باغ
دلگشا بر دور دریاچه باغ مجلس بهشت آسا ترتیب داده چهار طاقها بعنوان غریبه آراسته چراغها بران
تعبیه کردند نظم ز بسیاری شمع و نور چراغ * دل روشنان فلک بود داغ * چو عکس چراغان نمودی در
آب * خجل گشتی از پرتوش آفتاب * ز عکس چراغان در آب روان * نمود آب و آتش بهم اقتران * و شبها
رزم جوی بزم آرا و کافه ملازمان رکاب فلک فرسا بالعموم برایا چون شیر و شکر با حوران زیبا و تابان ماه سیما
در آن سرای عشرت پیرای گشته با بادهای دوستکامی نظم خوش شیرین شکر حوران زیبا * همه شب با تابان ماه سیما
در آن عشرت سرای شادمانی * کشیدی بادهای ارغوانی * و تا سه شبانه روز بساط شادکامی گسترده
ابواب بهجت و خرمی بر روی خلایق گشودند در خلال این احوال رای عالم آرای همایون متوجه امور مملکت داری گشته دیگرباره
جهت تجدید طواف مرقد منور حضرت امام ثامن ضامن استحکام مهام خراسان و استطلاع احوال ماوراءالنهر و ازبکیه داعیه
این سفر خیر اثر فرمودند و نیز مذکور شده که نور محمد خان بجهت آنکه ازبکیه بی ایمان که ملازمان و نمک پرورده قدیم آبا و اجداد
او بودند در هنگام تسلط عبدالله خان با او بی وفایی نموده بعبدالله خان و عبدالمومن خان پیوسته و او را از ملک
موروث بیرون کردند تا درین ولا بمیامن اقبال شاهی و امداد ملازمان موکب پادشاهی بر مملکت موروث استیلا یافته
آن طبقه را اعتبار نکرده از مردم از اطوار و آیین قزلباشیه مشاهده نموده با و در مقام غدر و نفاق اند و معاونت نور محمد
خان و استحکام مهم او نیز که فی الحقیقه نصب کرده نواب همایون بود محرک این داعیه گشته امضای این عزیمت برای تا

صایب نمود و بعد از انقضای ایام بهار که محصولات بحصاد رسیده بود عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشته سوای
جمعی که همیشه ملازم رکاب اشرف اند دیگر از امرا و عساکر ممالک احضار نفرمودند در مبادی این سفر خیر اثر ایلچی
از جانب پیر محمد خان و امرای بخارا باتفاق ملازم نور محمد خان بپایه سریر والا آمده مکتوب صداقت اسلوب و عرایض
اخلاص آوردند خلاصه مضمون بعد از رسم تحیت و ثنای محبت آنکه فرزند اعز محمد ابراهیم که از تبار پادشاه مرحوم
جانی بیک خان و بنی اعمام عبدالله خان و این مخلص دولتخواه است در وقتی که گرفتار ملازمان اشرف گشته بود درینولا
چنین مسموع شد که با او بمقتضای مروت جبلی که از آبا و اجداد ایشان معصومین میراث دارند عمل نموده منظور نظر شفقت
گردانیدند چون نوبت سلطنت این ولایت حسب الارث بمخلص رسیده و او این محب را بمنزله فرزند است اگر عنایت
شهریاری او را رخصت این دیار دهد عنایت مرحمت و مخلص نوازیست اما امرای بخارا بنور محمد خان درین باب متوسل
گشته پیغام نموده بودند که ما بالضروره بسلطنت پیر محمد خان راضی گشته ایم اگرچه او از دودمان سلطنت بحسب ارث
شایسته پادشاهیست اما مرد درویشی است که کنج فراغت و قناعت را بر مشاغل سلطنت و ترددات که لازمه مملکت
داریست راجح میداند و بدین سبب خللها در امور ملک و دولت پدید آمده باقی سلطان ولایت سمرقند استیلا یافته
کوس مخالفت میزند و در بلخ طرح دیگر افکنده اند و اکنون بسلطنت ماوراءالنهر و قایم مقام پادشاهی که اختیار
کرده ایم بحسب ارث و استحقاق شایسته تر از محمد ابراهیم سلطان نیست ملتمس آنست که آنحضرت وسیله شده
از خدمت حضرت همایون اعلی شاهی استدعا نمایند که او را رخصت این دیار دهند و مردم این ولایت رهین منت خود
گردانند که در مدت العمر با منسوبان درگاه شاهی برادرانه و مخلصانه سلوک نماید من بعد میانه طبقه اوزبکیه و قزلباش طریقه
اتحاد و دوستی مسلوک و مرعی باشد چون از بدو حال که محمد ابراهیم سلطان را از اربقوا بخدمت اشرف آورده بودند مکنون
خاطر اشرف آن بود که او را بر مسند سلطنت ماوراءالنهر متمکن سازند این مسئول در درجه قبول یافته قرار یافت که از مشهد مقدس
یکی از امرای عظام را همراه او نموده نزد نور محمد خان بمرو فرستند که اگر امرای بخارا در قول خود راسخ و صادق باشند
باستقبال او بمرو و چهارجو آیند و نور محمد خان از ایشان عهد و میثاق گرفته خاطر از غدر و نفاق جمع نموده او را رد
نماید اما چون رایات نصرت آیات بخطه سمنان رسید کسان از جانب نور محمد خان رسیده اخبار ماوراءالنهر عرض کردند
که میانه پیر محمد خان و باقی سلطان محاربه واقع شده و پیر محمد خان بدست باقی سلطان بقتل رسیده اکثر مردم کشته شده و
خدای نظربی که موسس مراتب امور دولت پیر محمد خان بود از معرکه بیرون آمده بمرو آمده است و باقی سلطان
بر بلده بخارا مستولی گشته طایفه اوزبکیه طوعا و کرها قدم در وادی متابعت او نهادند و او تمامی مملکت ماوراءالنهر
بحیطه ضبط در آورده بعد از استماع این خبر حضرت اعلی مقرر فرمودند که نور محمد خان خدای نظربی را بدرگاه جهان پناه
فرستد که چون بمشهد مقدس برسیم و خدای نظربی ببارگاه فلک اشتباه رسد که از تقریر او بر کماهی حالات
اوزبکیه اطلاع تمام حاصل شود در باب محمد ابراهیم سلطان آنچه مصلحت وقت و صلاح دولت قاهره باشد عمل رود
اکنون بنا بر قاعده سابقه و ارتباط سخن برخی از وقایع ماوراءالنهر بیان احوال باقی سلطان که بچه کیفیت بر مسند جهانبانی

عروج نموده نگاشته کلک وقایع نگار گردانیدن او ولی نمود

سابقاً نگاشته کلک سخن پرداز گردیده که بعد از قتل عبدالمؤمن خان

امرا و اعیان اوزبکیه عبدالله خانی ببخارا آمده پیر محمد خان را که از اقربای عبدالله خان و سلاطین زادهای دودمان
جانی بیگ بود پادشاه کردند چون خبر قتل عبدالمؤمن خان در بلاد ترکستان اشتهار یافت توکل خان قزاق ماوراءالنهر
را از پادشاه صاحب وجود خالی یافته لشکر بیحد و مر از قبایل ترکستان و اوزبکان صحرانشین سخت کمان جمع آورده
بعزم تسخیر آن بلاد روی توجه بدانصوب نهاد اکثر مردم آن ولایت مقاومت با آن لشکر انبوه و خسرو شکوه را در حیز
قوت و قدرت خود نیافته طوعاً و کرهاً مطیع و منقاد گشتند و توکلخان مذکور با مبارزان بخارا هر روز از یک دروازه
بیرون تاخته آتش محاربه می‌افروختند و خرمن عمر جمعی بشعلهٔ تیغ آبدار میسوختند یازده روز بین الفریقین نیران
محاربه و مقاتله اشتعال داشت روز دوازدهم عموم لشکریان و ارباب جلادت و بهادران هیجا باجتماع
بیرون آمده از طلوع آفتاب تا غروب میانهٔ هر دو گروه محاربهٔ عظیم بوقوع پیوست و در پیروز بخاراییان آثار غلبه
بظهور آورده شکست بر لشکر توکلخان افتاد و خدمتش از مقام خود حرکت کرده منهزم باردوی خود آمد و اکثر
لشکریانش متفرق و پراکنده روی بصوب فرار آوردند و چون شب بمیان درآمد مردم بخارا مظفر و منصور بازگشته
بشهر درآمدند و نقارهای شادمانی بنوازش درآوردند و توکلخان خایف و هراسان گشته مجال توقف نیافت
و آتش در اردوی خود افروخته در ظلمت شب روی بصوب مراجعت آورد دیگر که چون لشکر بسمرقند رسیده ایشیم
سلطان را از حقیقت حال و بازگشتن آگاه گردانیدند ایشیم سلطان از استماع این خبر آشفته گشته کس بخدمت برادر فرستاد که
عار عظیم باشد که لشکری عظیم که در رکاب عالی بوده از فوج قلیل بخارا شکست یافته بصوب هزیمت شتابند و اگر خان
منهزم بسمرقند آید ممکن که سمرقندیان ابواب خلاف گشوده در موافقت بر روی ما بندند صلاح دولت آنست که خان
بازگردد که من نیز با این لشکر برکاب عالی ملحق میگردم توکلخان بصوابدید برادر عمل نموده عطف عنان نموده ایشیم
سلطان باو پیوسته دیگر باره آماده جنگ و پیکار گشتند پیر محمد خان و اتباع او بعد از فرار توکلخان بعزم تعاقب
او و استرداد محالی که بضبط مشارالیه درآمده بود از بخارا بیرون آمده بودند و از اطراف و جوانب ماوراءالنهر خلقی کثیر
با ایشان پیوسته همت بدفع لشکر بیگانه مقصور گردانیدند و در ازون سفل و میانکال بمخالفان رسیده بین الفریقین
آتش محاربه اشتعال یافت و در اثنای اینحال باقی سلطان برادرزاده پیر محمد خان که از معرکهٔ پل سالار از صدمات لشکر نصرت
شعار قزلباش فرار نموده بود بخدمت پیر محمد خان رسید شرح آمدن او آنست که چون دین محمد خان بنوعی که ذکر یافت
در معرکهٔ پل سالار از غازیان جلادت شعار و ملازمان رکاب مقدس نصرت آثار حضرت اعلی شاهی ظل الهی شکست
یافته زخمدار از معرکه بیرون رفته ببخارا آمد چون پیر محمد خان از بخارا بتعاقب توکلخان متوجه شده بود اهل بخارا بی رخصت
او باقی سلطان را بشهر راه ندادند و لاعلاج از مزار خواجه بهاءالدین گذشته متوجه اردوی پیر محمد خان شد و در ازون
سفل بموکب او پیوست و بوسیلهٔ امرا شرف ملاقات دریافته تا آداب و قاعدهٔ چنگیزیه بجا کورنش نمود امرای پیر محمد خانی

آمدن او را مغتنم شناخته بوجود او استبشار نمودند و مقدم او را معزز و گرامی داشته تقویت او کرده او را بمحاربه مخالفان
نامزد کردند باقی سلطان با مردم توکلخان محاربه قوی کرده در اکثر معارک بظفر و نصرت اختصاص یافت و عبد الواسع
بی که از امرای معتبر عبد الله خانی و شریک قتل عبد المؤمن خان بود و بآن سلسله کفران نعمت بقتل رسید و در
یکماه که میانه این دو گروه آتش حرب و پیکار اشتعال داشت باقی سلطان بهواخواهی پیر محمد خان زد و از بطرف
نیز مردم پیر محمد خان سپر ممانعت بر روی کشیده بازوی جلادت گشادند و حربی صعب میانه ایشان اتفاق
افتاد اگرچه سید محمد سلطان قوم پیر محمد خان و محمد باقی اتالیق دیوان بیگی عبد الله خان در آن شبیخون بدست
لشکریان توکلخان بقتل رسیدند اما توکلخان نیز زخمی شد و کاری نساخت و عنان عزیمت بصوب مراجعت
تافته تا تاشکند رفت و در آنجا بیماری عارض ذات او گشته بعالم بقا پیوست پیر محمد خان در ازای نیکو خدمتیهای
باقی سلطان مصلحت نیک اندیشان تمام ایالت ولایت سمرقند را در قبضه اقتدار او نهاده روانه بصوب
گردانیده خود به بخارا بازگشت و باقی سلطان کامیاب و کامران بسمرقند رسید سمرقندیان که از تسلط لشکر یکان
تنگ آمده بودند مقدم او را غنیمت شمرده بقدم شوق باستقبال استعجال نمودند و دست در فتراک دولت
او آویخته در مقام یکجهتی درآمدند و باستصواب مشایخ نقشبندیه با لشکر قزاق و والی ایشان که در تاشکند
بودند صلح گونه کردند مشروط بر آنکه لشکر سمرقند متعرض تاشکند نگردند القصه باقی سلطان در کمال اقتدار بر مسند حکومت
آن خطه فردوس نشان که تختگاه صاحبقران امیر تیمور گورکان و اکثر اولاد نامدار او بود تکیه زده خطبه و سکه بنام پیر محمد خان
آرایش یافت و حواشی مملکت را بحیطه ضبط درآورده در آن سال آثار اطاعت و انقیاد ازو بظهور می آمد رفته رفته از باده
نخوت و غرور سرمست گشته بدمستی آغاز نهاد و چون خود را در امر سلطنت و فرمانروایی از پیر محمد خان شایسته تر میدید و
مانع و منازعی مثل سمرقند مملکتی وسیع در تحت تصرف او آمده و عرصه ولایت را از صاحب وجود خالی میدید هوای
سلطنت و پادشاهی در سرش افتاده بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت و دل ببذل و عطا گشوده حاصل
ولایت را بتجنده و لشکریان میداد و خود چیزی ذخیره میکرد تا گروه انبوه از طوایف اوزبکیه بر سر او مجمع گشته جمعیتی
عظیم داد و رحمن قلی سلطان و عباس سلطان و ترسون محمد سلطان برادرش و سایر اقربا و اعیان سمرقند جمع آمده پای
در دایره اطاعتش نهادند و روز بروز لوای دولتش ارتفاع میافت و بلقب خانی مخاطب گشت و از مردم او دست
درازیها بحواشی مملکت واقع میشد امرا و ارکان دولت پیر محمد خانی بعد از دو سه مرتبه او را از زیاده رویی و حرکات
ناملایم منع کردند و ممنوع نشد در مقام تادیب و گوشمال او درآمده لشکر عظیم جمع کرده قصد سمرقند کردند باقی سلطان
که بعد از این ازو بباقی خان تعبیر خواهد رفت از سمع این خبر باقتضای صلاح در ملایمت و فروتنی دیده کسان فرستاده بتمهید
معذرت پرداخت و چون تا غایت تغیر سکه نکرده بود از دلیل اطاعت و انقیاد خود ساخت و قرار داد خاطر که
من بعد پای در دامن ادب پیچیده بولایت سمرقند که هرگز تصور نکرده قناعت نماید امرای بخارا نیز تن بمصالحه داده بین
الجانبین گرگ آشتی واقع شد و روزی چند نزاع فرو نشست اما از اطوار باقیخان آثار خلاف ظاهر و باهر بود و احکام

و مناشیر که در خفیه با اعیان اوزبکیه فرستاده و ایشان را بمتابعت خود دلالت نموده و ظاهر گشته بر عقلاء دولت پیر محمد
خان واضح گشت که باقی خان بهیچ وجه سر بخط اطاعت در نمی آرد و چون خیال سلطنت و پادشاهی در دماغ او
جای گرفته و حاصل سمرقند و فالیز و مرسومات انجمع کثیر مسکر در تمرتبه برده از روی کار برداشته عزم مخالفت
جزم کرد و بار اراده تسخیر ولایت میانکال با لشکر موفور از سمرقند بیرون آمده تخت قلعه دبوسی میانکال را محاصره
نمود شاه کوچک درمی حاکم میانکال از قلعه کهنه نزد باقیخان رفته اطاعت او کردند بدبجه بر قلعه دبوسی
دست یافته تصرف در آورد و محمد شریف سلطان قوم پیر محمد خان را که در آن قلعه بود بقتل آورده علم تسلط و اقتدار برافراخت
و در حواشی مملکت آنچه توانست بحیطه ضبط در آورد و پیر محمد خان و اتباع او در بخارا ازین اخبار مشوش بی آرام گشته
عساکر و اتباع خود را جمع آورده کمر همت بر قمع استیصال او بستند و کس ببلخ نزد عبدالامین خان و امرای آنجا فرستاده
ایشان را از طغیان باقیخان خبر داده استمداد نمودند آتالیقان و ریش سفیدان بلخ چون تسلط و اقتدار باقیخان را موجب
خود میدانستند و سلطنت او را کاره بودند بعد از مشاورت و کنکاش خاطر معاونت قرار داده قریب ده هزار
پیاده و سوار بسرکردگی شاه خواجه نقیب که از سادات عالی درجات آن ولایت و دیگر سرداران معتمد آماده ساخته روانه
نمودند و پیر محمد خان بعد از جمعیت عساکر که قریب چهل هزار کس بلکه زیاده بودند باستظهار تمام بر سر سمرقند لشکر کشید
چون قریب آن بلده رسید باقیخان بدستور در مقام اعتذار فروشی در آمده هرچند خواست که بلطایف الحیل و
چاپلوسی این حادثه را رفع نماید مفید نیفتاد و پیر محمد خان و ارکان دولت او باقیخان را در قول خود کاذب یافته اعتماد بعهد و شرط
او ننموده در تنبیه و تادیب او راسخ بودند باقیخان از مصالحه مایوس گشته چون قوت و قدرت جنگ صحرا در خود ندیدند ناچار
در حصار سمرقند خزیده اسباب حصارداری مرتب ساخته و دروب شهر را مستحکم گردانیده حارسان شجاعت انتما گماشته مردم
بلخ اگرچه بمعاونت پیر محمد خان آمده بودند اما سرداران ایشان از امرای بخارا بی جهه اندیشه مند بودند و با این لشکر نمی
آویختند و بهیات اجتماعی در طرفی علیحده فرود می آمدند بالجمله پیر محمد خان با لشکر بلخ و بخارا بجانب شهر سمرقند رسیده هر یک
در محل مناسب فرود آمده مستعد محاربه و پیکار گشتند مردم سمرقند از دروازه بیرون آمده پشت بقلعه داده دست
بآلت قتال بردند و در آن روز مابین الجانبین محاربات عظیم واقع شد روز دیگر باقیخان فوجی کثیر از لشکریان خود را از دروازه
بخارا بیرون فرستاده در مقابل لشکر بلخ صف قتال آراستند جنگهای مردانه میکردند و پیر محمد خان نیز صف سپاه
آراسته لشکریان او بمدافعه سمرقندیان بطرف دروازه بخارا رفته در بین و زد و ستم از عون که از امرای عبدالله خانی
بود حرام نمک گردد از پیر محمد خان رو گردان شده بباقیخان پیوست و موجب قوت و قدرت باقیخان گشته مردم او در محاربه پای
ثبات و قرار استوار داشته آثار غلبه ظاهر ساختند و داد جلادت و مردانگی میدادند و لشکر بخارا و عموم لشکر بلخ بمعاودت
یکدیگر کمر بستند و بمحاربت مشغول گشتند و رفته رفته اکثر لشکر بعزم استیصال معاندان از قول پیر محمد خان بیرون رفته بمحاربه
می شتافتند و از طریق حزم و احتیاط غافل افتادند در این حال باقیخان با خلاصه لشکریان که با خود داشت زخم طلب
سلطان عم خود را هیچ کرده خود با بعضی از فدویان و لیرجان نثار که بقولی یکهزار کس و بقولی پانصد کس پیش نبودند

از دروازه شمال بیرون آمده مانند برق لامع متوجه قول پیرمحمد خان شده و چون از فرار نمودن وستم ازغون و همی کالم
لشکر عظیم پیرمحمد خان را واقعه در حمله اول که رحمن قلی سلطان آمده دشکر قول بهم برآمده فرصت مافعه یافته
وسخت بر ایشان افتاده پراکنده شدند محمولی از اجیاد به پیرمحمد خان رسیده نباشناخت او را زخمی قوی زد
و بعد از آن شناخته گرفته نزد باقی خان برده و همان لحظه بقتلش پرداخته و خبر کشته شدن پیرمحمد خان و فرار ایشان
قول معرکه رسیده عموم لشکر شکسته و پریشان حال دست از اموال و اسباب ظاهری باز داشته راه انهزام
پیمودند مردم بلخ از لشکر بخارا جدا شده زیاده فتوری بحال ایشان راه نیافت و بهیات اجتماعی از معرکه برکنار
آمده بقرشی آمدند محمد سلیم سلطان ولد پیرمحمد خان را که کودک خورد سال بود در قرشی میبود برداشته روی توجه
ببلخ آوردند و باقیخان مظفر و منصور با لشکر موفور بی لبث و درنگ روی بصوب بخارا نهاد و بعضی از امرای انجا
که جان از معرکه بسلامت بیرون آورده بودند خصوصا خدا نظربی که از معتبران آن طائفه بود و بخارا رسیده چون
بادشاهی نداشتند و سرانجام قلعه داری در خود ندیدند در همان شب بی سر و سامان از شهر بیرون آمده از معبر جهارجو
گذشته نزد نور محمد خان آمد و باقی خان و رسیم بدار السلطنه بخارا رسید اشراف و اعیان بخارا بمراسم استقبال
استعجال نموده آداب کورنش و تهنیت بظهور آوردند و خدمتش بعظمت و کامرانی قدم در بلده فردوس
نشان بخارا نهاده در تختگاه عبدالله خان بر سریر سلطنت و جهانبانی جلوس نمود طوایف اوزبکیه پای در دایره
متابعتش نهادند و از مردم پیرمحمد خان هرکس بدستش افتاد و جمعی را که مظنه خلاف داشت بتخصیص کوکلتاش و
برادرش و دوست حیره آقاهی و غیر ذلک را بقتل آورده با سایر مردم برفق و مدارا سلوک کرده از باس و سخا خود ایمن
ساخت و روس منابر و وجوه دنانیر باسم و لقب او زینت یافت سلاطین اطراف از تاشکند و ترکستان و بلخ و حصار
شادمان و بدخشان ایلچیان فرستاده او را تهنیت و مبارکباد گفتند و آوازه اقتدار و جهانبانی او باطراف و اکناف
رسید الحق باقیخان جوان دلیر مردانه بود و در امور سلطنت و پادشاهی حزم و حجت و رای درست داشت که بیاوری
بخت و بخشن تدبیر و مردانگی از درجه نوکری و یکه سواری بمرتبه سلطنت و فرمانروایی عروج نمود و بالاخره تمامی
ولایت بلخ و بدخشان و حصار بیرا استیلا یافته اعلام دولتش سر تقبه جوزا برافراخت و ماهچه طوق بر دوش عرش
درلمعان آمد و ساحت ممالک را روشن ساخت چنانچه پرتوی از آن بدستیاری خامه بدایع نشان روشن زمان
کرشمع آسا فروغ بخش انجمن سخن سرایانست بر ساحت ضمیر مطالعه کنندگان کلام آینده خواهد تافت

ذکر توجه موکب همایون بصوب مشهد مقدس معلی و آنچه در آن اوان دست داد

مرقوم کلک سعادت سلک
شده بود که در حین سفر خراسان در خطه سمنان اخبار ماوراءالنهر و استیلای باقیخان چنانچه نگاشته کلک بیان گردید
رسید و فرستادن محمد ابراهیم سلطان بتجهه بتعویق افتاد و از آنجا کوچ واقع شده از راه کالپوش روانه جانب
مشهد مقدس گردیدند و چون موضع خباشان کهار از توابع کالپوش مخیم سرادقات جلال گشت مزاج وهاج
اشرف از جاده اعتدال منحرف گشته تب محرق عارض ذات همایون گشت و بیماری امتداد یافته قریب یکماه صاحب

فراش بودند و اطبا بسعی تمام بمعالجه پرداخته هر کس نسخه ای که تیسر تعلق داشت از تصدق همایون میکشید تا آنکه آثار دعای
خلایق و لطف الهی شامل حال عالمیان گشته اشتعاجانه ونُنزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شفا عاجل کرامت شده
مرض روی بصحت نهاد و زمانه لوای شادمانی افراخته ابواب بهجت و خرمی بر روی خلایق گشود و ایام نقاهت را
نیز دران منزل گذرانیده بعد از صحت تام کوچ فرموده از راه شبرغان و جوربد باسفراین تشریف برده تا بیست روز
در آنجا توقف نموده حسب الصلاح اطبا تنقیه فرمودند و در اثنای بیماری حضرت اعلی خدای نظر بی در موضع جباشس
از مرو باردوی معلی رسیده چند روز بجهت عارضه ذات مقدس تشرف سجده مشرف شد بعد از صحت مزاج
مبارک بسعادت بساطبوس مشرف گشته حقایق حالات ماوراءالنهر چنانچه مرقوم خامه بلاغت نشان گشت عرض نمود
حضرت اعلی تحقیق حالات بلخ نیز از و فرمودند و از تقریر او و اوزبکان جنس معلوم شد که عبد الامین خان که به پسری
عباد الله سلطان مع سوم گشته بسعی زوجه عباد الله سلطان بسلطنت بلخ رسیده پسر او نیست پسر مجهولیست که آن مخدره
عطلی او را دست آویز خود ساخته و این گفت و گو در میانه اوزبکیه هست غایتش بضرورت تصدیق این حکایت کرده ایم
بر رای عالم آرای همایون که مرآت حقایق اشیا و آئینه گیتی نماست پرتو انداخت که چون اوزبکیه بلخ در صحت نسب عبد الامین
خان شبهه دارند و فی الحقیقه مالک الملک زوجه عباد الله سلطان است و محمد ابراهیم سلطان برادرزاده اوست اگر او را
بجانب بلخ فرستیم تحمل که همگی بجانب او میل نمایند و مهم او در بلخ مشیت پذیرد و از آنجا باستعداد تمام کمر همت
بتسخیر ماوراءالنهر بندند و مطلب بحصول پیوندد و اگر احیانا مخدره مذکوره جانب برادرزاده فرو گذارد و نخواهد که خلل در بنیان
سلطنت عبد الامین خان شود ممکنست که با یکدیگر اتفاق نموده لشکر بماوراءالنهر کشند و مملکت موروث را از تسلط بیگانگان
خالی نمایند خدای نظر بی این رای صایب را مستحسن شمرده درین اثنا از جانب بلخ نیز ایلچیان بپایه سریر خلافت آشیان
رسیده از جانب بانوی عظمی و ریش سفیدان بلخ مکاتبات و عرایض آوردند که درین وقت باقیجان بماوراءالنهر استیلا
ایشان نیز خایف گشته و بدرگاه جهان پناه شاهی بازگشت نموده و استدعای اطلاق محمد ابراهیم سلطان نیز نموده
بودند از وصول این اخبار این داعیه در ضمیر انور رسوخ یافته او را بسمت فرزندی موسوم و بلقب ارجمند خانی معزز
و گرامی گردانیده بخدای نظر بی سپردند و او را اتالیق و دیوان بیگی کردند و رخصت فرستادن او به بلخ دادند و بعبد الامین
خان مکتوب عطوفت آمیز قلمی فرموده بمصلحت وقت رعایت ظاهر کرده با او نیز فرزند خطاب کردند خلاصه مضمون
آنکه مملکت ماوراءالنهر یورت قدیم موروث پادشاه مرحوم جانی بیک خانست و بحسب ارث باولاد او تعلق دارد
و حالا از اولاد نامدار او آن والا نژاد و محمد ابراهیم خان مانده اند و هر دو مارا بمنزله فرزندانند و چون خاندان قدس
نشان ما از دودمان ولایت و کرامت و محمد ابراهیم خان بحسب تقدیرات ایزدی درین دودمان واقع شده و آن
والا نژاد نیز باین دودمان بازگشت نموده توسل جسته ما نیز بمحض حصول نیکنامی زنگ کلفت و عداوت سابقه را
از آئینه خاطر زدوده همت باحیای خانواده جانی بیک مصروف داشته ایم و در امداد و همراهی ایشان حسب المقدور
توجه مبذول داشته خود را معاف نمیداریم مطلب دیگر سوای حصول نیکنامی نیست غیرت و مردانگی مقتضی است که

برادرانه بایکدیگر اتفاق نموده همت بتصرف ملک موروث دارند و دست تغلب بکار گذارند که بمملکت مستولی گشته اند
از یورت و مسکن آبا و اجداد کوتاه سازند و احکام مطاعه خیر با مرا معتبر اوزبکیه بلخ صادر شد که کمک جوروکی چندین
ساله سلسله جانی بیگ خان را منظور داشته در راه ولی نعمت زادها جانسپاری نمایند و بیگانه را بر ایشان استیلا
نکنند که در میانه عالمیان بیوفائی و کفران نعمت منسوب نگردند و محمد ابراهیم خان از خدمت اشرف نشان همایون
در باب تفویض سلطنت کل ماوراءالنهر و ترکستان باسم خود التماس نموده نواب اشرف ملتمس او را مبذول داشته
راقم حروف حسب الامر اعلی نشان همایون بدیباچه مناسب در قلم آورد و مهر مهر آثار مزین ساخته تسلیم او نمودند
و از اسفراین او را روانه فرموده بود و اقچان حاکم مشهد مقدس با قشون و لشکر خود برفاقت او مامور گشت لیکن بعد از
رفتن ایشان بخاطر اشرف خطور نمود که اگر یکمرتبه از مردم بلخ استمزاج نموده قصد آن مردم فی الجمله سمت ظهور یابد و آمده
و شدند مکرر را یافته بر کماهی احوال اطلاع تمام حاصل شود و بمقتضای آن عمل نموده در هنگامی که رایات جلال در دارالسلطنه
هرات که ببلخ اقرب است نزول اجلال داشته باشند او را از آنجا باستعداد تمام روانه نمایم هر آینه بصواب اقرب خواهد
بود چون حزم و احتیاط مقتضی این توهم بود رای صایب عمل نموده او را در مشهد مقدس توقف فرمودند و روح الله بیگ
یساول صحبت و القدر را با مکاتیب و احکام مطاعه همراه ایلچیان بلخ بدان صوب فرستادند و از اسفراین متوجه
مشهد مقدس گشته بشرف طواف مرقد منور حضرت امام الجن و الانس مشرف شدند و زمستان را در آن بقعه
متبرکه بپایان رسانیده در لیالی و ایام متبرکه شریفه بلوازم دعا و زیارت پرداخته همواره بخدمت خادم باشکری
که در آن روضه مقدسه بذات اقدس همایون اختصاص دارد مشغولی میفرمودند که نسیم عنبر شمیم بهار چون مشک تتار
در وزیدن آمده و دماغ روزگار را معطر ساخت آغاز سال فرخنده فال سیچقان ئیل ترکی مطابق سنه تسع و الف
که سال چهاردهم جلوس شاهی ظل اللهی است نوروز عالم آرای این سال میمنت مآل در روز چهارشنبه چهارم شهر
رمضان المبارک اتفاق افتاد یعنی سلطان سیارگان که فیض بخش عالمیانست با شکوه و اقبال بر سریر شرف
برآمده لوای بلندنامی برافراخت و نسیم اردی بهشتی از شمیم گلهای بهار عطرسائی آغاز نهاده دماغ روزگار را معطر
ساخت شاهد بهار دلکش با هزاران زیب و بهار از حجله شتا چهره نما گشته سرور افزای خاطر عالمیان گردید سبزه
خشمان یاسمین که از دستبرد لشکر غارتگر دی در نهانخانه خاک سر بجیب اختفا فرو برده پای در دامن خمول پیچیده بود
سر بجلوه گری برآورده شوخی آغاز نهادند نظم باز نوروز گشت عهد آیین * گرد صحن چمن چو خلد برین * شد نسیم
بهار عنبربیز * در و بام جهان نشاط انگیز * از نسیم بهار فیض صبوح * هردمی جان دمد بقالب روح * بمشام
جهان لطف بهار * میرسد بوی ذوق و نکهت یار * حضرت اعلی در مشهد مقدس معلی کامیاب دولت بوده
لوای شادمانی برافراختند و در میدان چوگان بازی و قپق اندازی نشاط افزای خاطر انور بودند و بعد از
سرور و نشاط ایام نوروز عنان عزیمت بصوب دارالسلطنه هراة معطوف داشتند و بفیروزی و اقبال بدان
خطه جنت مثال رسیده در باغ شهر نزول فرمودند حسین خان شاملو حاکم آنجا با اهالی و اعیان رسم استقبال بجا

بجا آورده بخدمات لایقه قیام نمودند و مثال عالی بطلب حاجی محمد خان والی خوارزم و نور محمد خان والی مرو شاهیجان شرف
اصدار یافته مصحوب ملازمان رکاب اشرف فرستاده که در باب مهام ماوراء النهر با ایشان مشورت نموده بدانچه صلاح دولت
باشد عمل رود و حاجی محمد خان و والی مرو شاهیجان شرف اصدار یافته مصحوب ملازمان رکاب اشرف فرستاده که در باب
مهمات ماوراء النهر با ایشان مشورت نموده بدانچه صلاح دولت باشد عمل رود و حاجی محمد خان امتثال فرموده از خوارزم بیرون
آمده روانه بود که در راه بیماری عارض او گشته چند مرحله در محفه آمده آخر الامر ضعف او قوت گرفته ثوالت آمده و تمهید
معذرت بی اختیار قیام نموده بندگان حضرت اعلی نیز عذر پذیر گشتند اما نور محمد خان بمعاذیر بیهوده تمسک جسته از
آمدن تقاعد ورزید و در دار السلطنه هرات روح الله بیک از بلخ بازگشته عرض نمود که بعضی از مردم بلخ بفرستادن
محمد ابراهیم خان راضی اند و بعضی دیگر از ملاحظه خاطر عبد الامین خان که بالفعل حاکم علی الاطلاق ایشانست راضی نمیکردند
بعد از آنکه مکرر مجالس کنکاش معاشر اوزبکیه انعقاد یافت از حضرت اعلی شاهی ظل الهی اندیشه نموده باکراه راضی شدند
مشروط بر آنکه عبد الامین خان را برادر بزرگ دانسته پیش او کورنش نماید و منقاد امر الهی او باشد و در ممالکی که در تصرف
آنچه عبد الامین خان بر او مسلم دارد بحکم یرلیغ متصرف بوده تا فتح ماوراء النهر بهمان قناعت نماید که بعد از آنکه بتوفیق الله
ماوراء النهر بتصرف درآید یک کدام در بخارا و یکی در بلخ متمکن گردند و از جانب او محمد ابراهیم خان نشان استمالت
نوشته او را درغز خطاب کرده بودند هرچند این معنی مرضی خاطر اشرف نبود اما مصلحت وقت مضایقه نفرموده که
دولت همه ز اتفاق خیزد * بیدولتی از نفاق خیزد * چون اعتماد تمام برای صایب و حسن تدبیر خدای نظر بی بود
گوش هوش محمد ابراهیم خان را به نصایح گرانبها گردانیده سفارشات بلیغ نمودند که از رضا و صلاح خدای نظر بی
درنگذرد و بمصلحت وقت با عبد الامین خان ملایمت و اظهار محبت نموده بمقتضای عقل و دانش عمل نماید و اسباب و یراق
پادشاهانه مرحمت فرموده بود اقتخان حاکم مشهد مقدس معلی را همراه کرده روانه نمودند و امام قلی بیک پاکیزه ترکمان را
ببلخ نزد عبد الامین خان و علمای اوزبکیه فرستاده مناشیر عطوفت ارسال داشته سخنان جمعیت آثار در باب
وفاق و اتفاق قلمی فرموده اعلام نمودند که در تسخیر ملک موروث ساعی گشته اگر بکومک قزلباش احتیاج داشته
باشد اعلام نماید که فرستاده شود و محمد ابراهیم خان در ساعت سعد از خدمت اشرف جدا شده با خود قزلباش
و خدای نظر بی روانه شده امام قلی بیک پاکیزه را پیشتر بشهر فرستادند که مژده آمدن او رسانیده عمده اش مردم را
باستقبال او ترغیب نماید و مشار الیه ببلخ رفته ادای رسالت نمود اما مردم بملاحظه خاطر عبد الامین خان که بالفعل بر مسند
سلطنت تکیه دارد اظهار خواهش نمیتوانستند نمود و برخصت او جرات استقبال نمیکردند بالآخره بصلاح و صوابدید
ستیره بانوی عظمی بعضی از ریش سفیدان صلاح اندیش باستقبال او رفتند و در حدود میمنه فیمابین ملاقات
واقع شد و در مجلس در هر باب گفت و شنید بسیار واقع شده انجماعه از اطوار محمد ابراهیم خان دانسته که سر
بمجهول النسبی فرو نخواهد آورد و بعضی که از عبد الامین خان ترتیب یافته هوای دولتخواهی او را در سر داشتند اظهار خلاف
نموده از آنجا بازگشته بشهر رفتند و بعضی دیگر گفتند که لشکر قزلباش بازگشته پادشاهزاده ما را اینجا گذارند

که اوزبکیه بهر جهه مصلحت دولت دانند عمل نمایند بود اقمحان و خدای نظربی بخود سر راضی باین معنی شده قرار دادند که از

جانبین حقیقت بخدمت اشرف عرض نمایند که بدانچه از جانب اشرف اشارت شود عمل رود و محمد ابراهیم خان و رفقا

بجهه رعایت جانب حزم و احتیاط چون وثوق و اعتمادی بآن جماعت نداشتند کوچ کرده یکدو منزل پس نشستند

که بکومک قزلباش نزدیکتر باشند و کس بملازمت اشرف فرستاده حقیقت عرضه داشت نمودند و ریش

سفیدان اوزبک به بلخ مراجعت نموده چون ارسنبه کان حضرت اعلی و اسمه داشتند ایشان نیز کس بپایه سریر اعلی فرستاده

عرض مدعای خود نمودند و فرستادگان در دار السلطنه هرات به درگاه فلک اشتباه آمدند و حضرت اعلی فرمودند

که همت ما مصروف بر آنست که محمد ابراهیم خان لشکر بر سر بخارا کشیده مملکت ماوراء النهر را از متغلبه انتزاع

نماید و از عبد الامین خان و امرا و اعیان بلخ توقع مرافقت و همراهیست و اصلا توقعی در مملکت بلخ و محالی که در تصرف

عبد الامین خانست ندارد و چون با آمدن لشکر قزلباش راضی نیستند اگر عهد و میثاقی بمیان آورند که با او غدر ننموده

نیندیشند و پیمان را بایمان موکد سازند که خاطر اشرف از غدر و نفاق ایشان اطمینان یابد و بعد از عهد و عهود

و مواثیق بود اقمحان بازگشته اورا با خود اوزبک بسلامت وا بلخ گردانید و پاکیزه امام قلی دیگر باره بجهه این مهم

بلخ رفت و مردم آنجا ظاهرا بوثوق و رضا عبد الامین خان سخن میگفتند اما باطنا اکثر عظما اوزبکیه با او عهد و میثاق

بستند که هرگاه محمد ابراهیم خان تشریف آورد ما جانب پادشاه زاده صحیح النسب خود را فرو گذاشته جانب مجهول

النسبی که بضرورت اختیار نموده ایم بر رواج نخواهیم داشت و در خفیه عهد نامها درست کرده به پاکیزه امام قلی

سپردند و او خاطر از موافقت و متابعت آن جماعت کرده بازگشته محمد ابراهیم خان را با خدای نظربی بخوف و دهشت

و ملاحظهای سپاهیانه بجانب بلخ برد و قزلباشیه از همانجا مراجعت نمودند و محمد ابراهیم خان چون به حوالی بلخ رسید

عبد الامین خان از آمدن او اطلاع یافت جمعی را باستقبال او مامور ساخت و آن جماعه که باستقبال او رفته بودند

بسعادت ملازمت و کورنش او فایز گشته آثار نجابت و پادشاهی از ناصیه احوال او مشاهده کرده خاطر

بملازمت او قرار دادند روزی که بشهر می آمد امرا و اعیان که در شهر مانده بودند عبد الامین خان را باستقبال او ترغیب

نمودند و او بجهه حفظ رتبه سلطنت از آن ابا مینمود تا آنکه مردم بمخدره عظمی عرض کردند که اگر نواب خانی باستقبال

محمد ابراهیم خان تشریف نبرند و اظهار عطوفت و اشفاق برادرانه نفرمایند عالمیان شما را نسبت ببرادر زاده

نامهربان خواهند فهمید این معنی مخدره مذکوره را مستحسن افتاده عبد الامین خان را باستقبال محمد ابراهیم خان

ترغیب نموده و عبد الامین خان با امرا و اعیان طوعا و کرها باستقبال محمد ابراهیم خان سوار شد و چون از شهر بیرون

آمده موکب اعلی محمد ابراهیم خان نمایان شد اکثر مردم اشتیاق دیدن او داشتند پیشتر آمده کورنش کردند و در

رفقه کیخان ماندند و چون مهم تلاقی انجامید اعیان اوزبکیه بعبد الامین خان تکلیف کردند که پیاده شده محمد ابراهیم خان را

در آغوش مهربانی کشیده با او برادرانه معانقه و تواضعات مشفقانه بجای آورد اول آن بیچاره ساده لوح

از مرکب فرود آمد و محمد ابراهیم خان ملاحظه نمود که او فرود آمد سواره ایستاده متوقف کرد او را پیاده کرده پیش آورده

کورنش فرمایند فرمان امتثال امر نموده چون وقت تنگ بود احدی را مجال دم زدن نشد و عبدالامین خان کورنش
بجای آورد و محمد ابراهیم خان بملازمان اشاره نمود که اسب سواری کوتلهای او را صاحبی کنند آن بیچاره بعد از کورنش
هر چند جلو میطلبید که سوار شود یافت نشد در زیر دست و پای مراکب لشکریان حیران مانده بود عاقبة الامر محمد
ابراهیم خان او را بیکی از اهل اعتماد سپرد که مضبوط نگاه داشته بشهر آورد و بدولت و اقبال و عظمت و اجلال داخل
بلخ شده در سرای سلطنت نزول نمود و عمه محترمه ملاقات برادرزاده نموده چون کار از دست رفته بود اظهار علاقه
و مهربانی کرده استدعا نمود که نسبت بعبدالامین خان مروت و احسان بجای آورده بدی در حق او نیندیشد اما در
همان شب یار محمد میرزا اظهار دولتخواهی کرده او را از میان برداشت و محمد ابراهیم خان بفراغ بال بر مسند سلطنت تکیه زده
طوایف اوزبکیه پای در دایره متابعتش نهادند و حکام حصار شادمان نیز اظهار انقیاد نموده لوای دولتش ارتفاع
یافت بعد از استیلای او و کشته شدن عبدالامین خان استماع رفت که عمه اش پرده از روی کار برداشته گفت که چون
مردم بلخ بعد از سلطنت جانی بیک خان با باقی خان اتفاق نموده بودند خانواده جانی بیکی بالکلیه مستاصل شد من این
تدبیر اندیشیده مملکت را بحکمت حفظ نمودم اما محمد ابراهیم خان نسبت بعمه بجهت گفتگوی مردم که صدق و کذب آن را خدا
داند زیاده التفاتی نموده و یراق سفر حج او مرتب داشته رخصت راه حج داد و مشارالیها در راه مکه بعالم آخرت
پیوست و عریضه اخلاص آمیز مشتمل بر حقایق حالات بپایه سریر اعلی فرستاد حضرت اعلی از ورود این اخبار مسرور
و شادمان گشته تهنیت و مبارکبادی معتمدان فرستاده انواع تفقدات و انعامات فرمودند و آوازه سلطنت و اقتدار
او بماوراءالنهر رسیده باعث اضطرار خاطر باقی خان گردیده و ولایت چچکتو و میمنه و فاریاب و اندخود و شبرغان و بلخ و
مضافات آن تا حدود بدخشان بمحمد ابراهیم خان صافی گشت و تا رایات جلال در خراسان بود همیشه قاصدان بپایه
سریر اعلی فرستاده وقایع یومی عرض مینمود و چون خدای نظر بی دیوان بیکی راتق فاتق مهمات بود ذکر نهضت رایات نصرت
آیات بجانب ابیورد و مرو شاهیجان و تسخیر آنولایت و تسخیر آنولایت و بدست آوردن نور محمد خان
سابقا رقمزده کلک بیان گردید که نور محمد خان در آمدن بدرگاه فلک پناه تغافل ورزیده عذرهای بیهوده دور از کار گفت
مزاج مبارک اشرف ازین حرکت ناهنجار او متغیر گشته فی الجمله خاطر انور غبارآلود گردید اما ظاهرا بهمان دستور اظهار
عطوفت و اشفاق فرموده خسرو بیک یساول مجلس بهشت آیین مشهور بچهار یار را که از زمره مقربان درگاه و محرمان
بساط عزت بود نزد نور محمد خان فرستاده و فرمان عطوفت مشتمل بر توجهات شاهانه و صرف همت والا بانتظام اموری
که موجب ارتفاع لوای دولت او باشد شرف اصدار یافته ظاهرا عذری که در نیامدن بپایه سریر اعلی القا نموده بود پذیرفته
او را از آمدن معاف داشته اما در خفیه پیغام دادند که توجه موکب همایون در نیمرتبه بخراسان بمحض معاونت آن برادر
و استحکام بنیان دولت او و اتفاق افتاد خصوصیت و اتحاد و معاشرت و هم صحبتی شبانروزی چندین ساله که فیمابین
مسلوک بود اقتضای آن میکرد که بی آنکه از جانب همایون ما اظهار اشتیاق و خواهش ملاقات شود آن برادر بی تابانه
بموکب همایون تا دامغان و بسطام استقبال نماید بجهت طغیان باقی خان و قدرت ماوراءالنهر توجه بر حرکت او درین شش ماه

که در خراسان بود دیدم نفرمودیم اما حالا که ما بدولت و اقبال در دار السلطنت هرات ایم و با قیخان را مثل محمد ابراهیم خان خصمی در
برابر پیدا شده من بعد ضرری ازو متصور نیست اگر فیمابین صورت ملاقات روی نماید در نظر عالمیان مشتبه بعدم
ارتباط گشته مظنه خلاف میرزه و جمعی که در لباس دولتخواهی او را از ادراک ملازمت اشرف مانع اند در حقیقت
دولتخواه او نیستند بلکه اسباب بیدولتی سرانجام میدهند اولی و انسب بحال او آنست که درین باب سخن هیچکس را نشنوده
یارانه و مخصوصانه عزیمت ملازمت نموده چند روز در دولتخانه همایون مهمان باشد و عهد ملاقات تازه نموده قرین
اعزاز و احترام باز گردد غرض از ایراد این حکایات آنکه ازینطرف هیچوجه رضا بعدم ملاقات نمیدهیم و اگر او نمی آید مهمان
پذیر باشد که ما بتقریب شکار مرد آمده او را ملاقات مینمائیم ازین دو شق هرکدام مرضی اوست بان عمل میکنیم خسرو بیک
چهار بار حسب الامر شهریار گردون اقتدار نزد نور محمد خان رفته ادای پیغام سعادت فرجام همایون نمود و هرگاه او را بآمدن
ترغیب کرد او مکرر قبول آمدن مینمود و باز بصلاح و باز دید قاضی بدر که مشیر و مشار الیه او بود و میر غیاث و ریش
ازان پشیمان گشته عذرهای بیحاصل میگفت تا آنکه خسرو بیک را بی نیل مقصود باز گردانیدند و خوش آمد گویان خانه
انداز خاطر نشان او کرده بودند که حضرت اعلی شاهی ظل الهی طمع درینولایت کرده درینمرتبه که تو بدست در آمدی
ترا همراه بعراق برده اینولایت را بامرای قزلباش میدهد حافظک سلطان چوشانی که حق خدمت قدیم در ان سلسله داشت
و همراه نور محمد خان بعراق آمده بود او را از ارتکاب اموری که خلاف رضای اشرف باشد منع نموده میگفت که اگر نواب
کامیاب همایون درین محقر ولایت طمع میداشت در سال اول که فتح خراسان شد بامرای قزلباش سپرده تو نمیداد این
اندیشه غلط بخاطر راه مده او طریق صواب گم کرده بحرف دولتخواهانه گوش نمیکرد تا آنکه حافظک سلطان را بقتل
آورد مجملا آثار طغیان و کفران نعمت ازو بظهور میرسید درین اثنا محمد ابراهیم خان یکدو کتابت او را که بعبد المؤمن خان
نوشته بود بدست آورده بخدمت اشرف فرستاد که با او عهد و میثاق بمیان آورده اغوا نموده بود که راضی بآمدن
محمد ابراهیم خان نشود و قزلباش را دخل ندهد که مقصد شاه از فرستادن او آنست که بتقریب او بلخ را بتصرف در
آورد و سخنانی که مشعر بر خلاف و عدم ائتلاف بود در ان مکاتبات مرقوم شده بود و این اعمال ناهنجار موجب ازدیاد نقار
خاطر اشرف گردید اما همان اظهار علاقه و ارتباط میفرمودند تا آنکه نور محمد خان خواجه کلان جغتایی که از جانب او حاکم
ابیورد بود بتهمه آنکه همیشه اظهار اخلاص نسبت بحضرت اعلی شاهی ظل الهی مینموده بدو مظنه شده در مقام دفع او در آمد
مشار الیه ازو خایف گشته مرشد قلی سلطان جلایر را که در پیاکوه مشهد مقدس میباشد و با بیورد نزدیک طلب
نمود که قلعه ابیورد را باو سپارد و خود التجا بعتبه علیه شاهی آورد مرشد قلی سلطان که توجه و التفات شاهانه در باب
نور محمد خان بدرجه کمال میدانست جرات رفتن بعرض اشرف میکرد تا مراسله خواجه کلان مکرر یافت و چون فی
الجمله حرکات ناملایم او و غبار خاطر اشرف از نیامدن بدرگاه جهان پناه زبانزد مردم دور و نزدیک شده
بود تا عرض کردن و جواب او رسیدن ایامی میکشید جرات رفتن کرد میرزا خواجه کلان قلعه بدو سپرده خود روانه
درگاه جهان پناه گردیده در دار السلطنت هرات بسعادت ملازمت و کورنش همایون مشرف شد و از عصیان و طغیان

نور محمد خان خبر داده حضرت اعلی را بتوجه آن ولایت ترغیب نمود چون این اخبار در مرو مسموع نور محمد خان گردید سراسیمه شده
و بجانب ابیورد نهضت نموده در پای قلعه نزول کرد و کس نزد مرشد قلی سلطان فرستاده اعلام نمود که جرأت خلاف
حکم جهانمطاع دخل در ولایت من کرده اگر حکمی درین باب می رسیده و بخود سر آمده ام اما حالا که واقع شده بی حکم
اشرف بیرون نمیرفت چند روز صبر نما که کس بپایه سریر اعلی فرستاده عرض نمایم بهرچه امر اشرف صادر گردد
عمل بود و نور محمد خان راضی باین معنی شده او را از غضب شاهانه تخویف مینمود چند روز قبل از آمدن میرزا خواجه کلان
از شیراز قورخانه بسرکار خاصه شریفه آورده بودند حضرت اعلی یک قطار اشتر حصه قورخانه مصحوب ولی بیک قورچی
ابواغلی جهة نور محمد خان فرستاده بود در وقتی که نور محمد خان در پای قلعه ابیورد نشسته میانه او و مرشد قلی سلطان
مراسله گفت و گو در میان بود ولی بیک رسیده و قورخانه آورده و اظهار عواطف و الطاف شاهانه نمود نور محمد خان
در وقت این معنی آزاری عظیم دانسته ولی بیک را که مرد ترک ساده لوحی بود فریفت که مرشد قلی سلطان حرف زده
او را منع نماید مرشد قلی سلطان که جوان جاهل و نادان بود از سخنان او واهمه بخود راه داده از غضب شاهانه اندیشه نموده
قلعه سپرده متوجه نسا گردید مردم نور محمد خان در وقت رفتن یغما زبان جلایر بی اندامیها کرده چند کس را بقتل
آوردند و نور محمد قلعه ابیورد را بمحمد صادق بیک جغتای و قاسم بیک کوتوال که از امرا و سرهنگان اعتمادی او بودند
سپرده چون از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خایف و دغدغه ناک بوده خواست که خود را از حوالی موکب همایون دورتر
اندازد با هفت هشت هزار کس که همراه داشت متوجه نسا و نقوا شد و حضرت اعلی عزم ملاقات نور محمد خان جزم فرموده
بسعادت و اقبال از دار السلطنه هرات بیرون آمده از راه سرخس روانه شدند و چون بقصبه مهنه و جهه رسیدند در آنجا
مشخص شد که نور محمد خان طریق بیمروتی سپرده پهلو از میزبانی مهمان عزیز خالی کرده و قلعه مرو و ابیورد را بمعتمدان سپرده
اسباب حصارداری مرتب داشته اند و خود بطرف نسا و نقوا که قلاع مستحکم دارد رفت که بمعتمدان سپرده خاطر جمع
نماید و معلوم نیست که چه اندیشه دارد و حضرت اعلی را غرض ازین نهضت امتحان او بود که اگر بر جاده وفاداری مقیم بوده
دل اخلاص گزین بغل و غش خلاف نیالوده باشد و استقبال موکب همایون کرده سعادت و ملازمت دریابد چند روزی
با یکدیگر دران سرزمینها شکار کرده از راه ابیورد بمشهد مقدس معلی رفته از آنجا روانه عراق گردند و اگر آئینه خاطر را از
غبار خلاف مکدر ساخته مست باده غفلت و غرور شده باشد او را از خواب غفلت بیدار سازند و چون او بقدم مخالفت
و قلعه داری پیش آمد گوشمال او بر ذمت همت شاهانه لازم شد حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان را با بکتش سلطان حاکم
مارو چاق و قنبر خان شاملو حاکم غوریان و ابن حسین خان حاکم سرخس و میران قبایل اتباع حاکم هرات را از جهه
بر سر مرو فرستادند که قلعه را محاصره نمایند و خود با ملازمان رکاب اشرف که بعزم شکار همراه بودند و در آن هنگام
عدد ایشان چهارصد و شصت نفر بود بر سر ابیورد تشریف برده قلعه را محاصره فرمودند و چون در نسا خبر وصول رایات
نصرت آیات با بیورد بنور محمد خان رسید با وجود قلت عساکر منصوره و کثرت لشکریان او مقابله با ملازمان موکب همایون را
در حوصله خود ندیده متحیر و سراسیمه گردیده و تفرقه و پراکندگی در میان مردم او افتاده قریب پنجاه نفر از جماعت جلایر علی

ایلی و اویماق صاین خانی که در حدود نسا و درون و تقواورت و مسکن دارند و ملازمت و احتشار نموده بودند
در همانجا از وی جدا شده بمساکن خود رفته و او با دو سه هزار کس از راه چول ایلغار نموده بمرو رفت و در راه اکثری نیز
از وی تخلف جسته در هر محل جمعی راه فرار می‌پیمودند تا با اندک مردمی بمرو رسیده و شب از دروازه جانب آورگنج
داخل مرو شد خبر آمدن او با امرای عظام که در مرو بودند رسیده بکتش سلطان استاجلو و ابن حسین خان و فوجی از غازیان
او را استقبال نمودند که در راه با او رسیده او را بدست آورند در اثنای طی مشخص شد که او از راه غیر متعارف گذشته
در راه جمعی از خدمتکاران او که یراق رکابخانه و غیره همراه داشته‌اند رسیده تحقیق نمودند که او از کدام راه رفته و از عقب
ایلغار کردند اما تا رسیدن امرا او خود را بقلعه انداخته بود و حضرت اعلی که محاصره قلعه ابیورد فرموده بودند مناشیر مطاع
باحضار لشکر عراق و فارس و خراسان فرستادند و مقرر داشته که بوداق خان حاکم مشهد مقدس معلی و محمد سلطان
بیات حاکم نیشابور بکومک حسین خان بر سر مرو روند و حسین خان قاجار حاکم استراباد را امر فرمودند که بر سر قلعه نسا رود
و حاکم اسفراین و بعضی محال بکومک او معین شدند ملازمان رکاب اقدس بتسخیر قلعه ابیورد مشغول گشته حوالی آن را تربت داده
و چند جا نقب زده از خندق گذرانیده بدیوار قلعه رسانیدند و محافظان در قلعه داری میکوشیدند و روز بروز
عساکر اقبال مآثر اردوی همایون رسیده بسپاهش برده در انجام اسباب قلعه‌گیری اهتمام مینمودند تا کار بر محصوران تنگ
گردید و تفرقه و پراکندگی لشکر و ویرانی احوال او شنیده دست در فتراک استیمان زدند و طلب عفو و امان نموده در روز
بیست و چهارم از زمان محاصره قلعه را سپردند و محمد صادق بیگ و قاسم بیگ خلعت امان پوشیده در سلک ملازمان
رکاب اشرف منسلک گشتند ابراهیم بیگ برادر حافظک سلطان که شرف ملازمت دریافته بخدمات قیام داشت
برتبه امارت سرافراز گشته بعضی از الکای خراسان باو مرحمت شد و رایات جلال بعد از تسخیر قلعه ابیورد بفیروزی و اقبال
متوجه مرو شاهیجان گشته اردوی ظفر اثر در پای قلعه نزول اجلال فرمودند نورمحمد خان از وصول موکب فیروزی نشان
و بدست آوردن قلعه ابیورد خبر یافته در بحر تفکر فرو رفته انگشت تحیر بدندان گزیده و بجز اظهار عجز و مسکنت چاره ندیده کس
بیرون فرستاده اعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر و بسطام آقا و ترکمان را طلب داشت و ایشان رخصت یافته بقلعه
رفته با او ملاقات کردند و او را از اعمال و افعال ناهنجار که موجب غبار خاطر مبارک اشرف گشته بود نکوهش بسیار
نمودند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مصحوب فرستادگان سفارش نموده بودند که اگر نورمحمد خان از کرده‌ها نادم بوده
بقدم اعتذار پیش آید اصلا مضرت جانی و مالی باو و اهل قلعه نرسانند و ایشان متکفل عفو تقصیرات او شده بدلایل
معقوله او را بدریافت ملازمت اشرف راغب ساختند مفسدان لشکر او خصوصا میر غیاث الدین وزیر و قاضی مدرکه رکن
الدوله و مدار الملک او بودند راضی باین معنی نبودند چون واهمه بسیار از حضرت اعلی داشتند اما چون استعداد قلعه‌داری
در ایشان نمانده بود و مددی از هیچ طرف متصور نبود از خواب غفلت بیدار شده طوعا و کرها رضا به بیرون آمدن
او دادند او در همان روز با کمال خجالت و شرمندگی بیرون آمده در مرافقت اعتماد الدوله و بسطام آقا بشرف ملازمت
اشرف مشرف گشته سجده خجالت و انفعال بتقدیم رسانند و حضرت اعلی شاهی بمضمون صدق مشحون زانکه ع در عفو

لذتیست که در انتقام نیست منظور داشته انواع تفقد و دلجویی بظهور آورده خاطر او را از یاس و خوف پادشاهی ایمن
گردانیدند و در آن شب بطریق معهود با او در کمال یکرنگی صحبت داشته وقت خواب بتکلیف با رکش بقلعه فرمودند و چون
اندکی از مستی غفلت بهوش آمده بود عاقلانه پیش آمده از رفتن قلعه ابا نموده دیگر بقلعه نرفت و در صباح آن روز که
جمعه بود حضرت اعلی بقلعه تشریف برده در مسجد جامع مرو خطبه ائمه اثنی عشر علیهم صلواة الله من ملک الاکبر بنام نامی همایون
خوانده شد امام مردمان و کافه خلق آن دیار بجهه شهرت تسنن مغایرت مذهب از طایفه قزلباش خایف و هراسان
بودند بنابراقتضای قواعد معدلت و رعیت پروری از جانب همایون نوید عاطفت و احسان یافته حکم شد که بجهه اختلاف
مذاهب و مشارب متعرض احدی نشوند و ایالت و دارایی آن ولایت ببکتش خان استاجلو حاکم مارو چاق تفویض یافت
و چون ساکنان شهر و قلعه بجان و مال امان یافته بودند مقرر شد که هر کس سپاهی و مواجب خوار بوده اسلحه و یراق را سپرده بهر جا
خواهد رود و من بعد در قلعه نبوده باشد و آنچه رعیت اند مرفه و آسوده برعیتی خود مشغول گردند و متوجه استحکام قلعه شده دور
حصار را بر امرا و عساکر منصوره تقسیم نموده خندق عمیق حفر نمودند و تعمیر برج و باره و اهتمام ذخیره و یراق قلعه داری
کماینبغی سرانجام یافت و نور محمد خان را با فرزندان و متعلقان کوچانیده بجانب عراق فرستادند و مقرر شد که از آنجا
بفارس رفته در بلده فاخره شیراز رحل اقامت اندازد و بفراغبال در آن بلده ارم تمثال روزگار گذراند و هر یوم مبلغ بیست هزار
دینار عراقی که بعرف اهل عجم دو تومان تبریزیست جهه معیشت او تعین یافت و فی الواقع در برابر اعمال ناشایست که از او بظهور
آمد نهایت مروت و الطاف درباره او مبذول افتاد و اگر دمه و ران عاقبت بین بدیده انصاف در خاتمت امور و
عواقب احوال بنگرند نور محمد خان بمیامن عواطف و الطاف شاهانه بسلطنت صوری و معنوی فایز گردید و حسین خان زیاد اغلی
قاجار حاکم استراباد و بعضی امرا که متنحر قلعه نسا مامور بودند آن قلعه را متصرف در آورده حقیقت بخدمت اشرف عرض کردند و
ملکش سلطان وله بکتش خان را برتبه امارت سرافراز فرموده ولایت نسا و ابیورد و بقوا باو عنایت شد و بعد از نظام
مهمات آنجا عنان عزیمت بصوب انعطاف داده از راه بیاکوه بمشهد مقدس تشریف برده بعد از طواف آستان
ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس متوجه عراق شدند و بفیروزی و اقبال بدار السلطنه قزوین رسیده یکماه در
آنجا گذرانیده بدار السلطنه اصفهان تشریف برده دیگر باره آن بلده جنت نشان از یمن قدوم موکب ظفر نشان طراوت
و نظاره یافته رستا از ابشریت و شادکامی بپایان رسانیدند در خلال این احوال اخبار فوت محمد ابراهیم خان و در آمدن
ولایت بلخ مضافات بتصرف باقیخان بمسامع جلال رسیده فی الجمله موجب اندوه خاطر گشت

ذکر قضایای بلخ و فوت محمد ابراهیم خان و تسلط باقیخان بر آن ولایت و آمدن یار محمد میرزای اوزبک و رفقا در موکب سلاطین زادهای اوزبکیه بدرگاه فلک نشان

چون مهمات محمد ابراهیم خان بنوعی که سبق ذکر یافت
در بلخ بر وجه دلخواه امشیت میرفت و خدای نظربی دیوان بیگی رتق و فتق مهمات مالی و ملکی گردید عظما اوزبکیه بلخ خصوصاً یار محمد
میرزا که در مشیت مهمات محمد ابراهیم خان سعی نموده بود تاب تسلط و اقتدار خدای نظربی نیاورده بنیاد غمز و سعایت
کرده خاطر خان را بتخان جاهلانه از و متغیر ساخته و خاطر نشان او کردند که هدم بنیان عمر خدای نظر موجب استحکام

مبانی دولت و افزونی شوکت واقف از جناب خانیت و او سخنان غرض آمیز حاسدان و ساعیان را در دل جای داده درآمد

واقع او شده و چون بی رخصت حضرت همایون اعلی بدین حرکت اقدام نمیتوانست نمود مگر عرایض خفیه درین باب بپایه سریر

اعلی فرستاده حضرت اعلی رضا بآن نمیدادند تا آنکه رسل و رسایل تکرار یافته عرض نموده بود که میانه او و اعیان اوزبکیه

این ولایت التیام ممکن نیست و اگر در دفع او اهتمام نرود محتملست که معاملات بفساد انجامیده ضرر کلی روی دهد نواب

اشرف در جواب قلمی فرمودند که غرض اصلی با آنست که چراغ دولت آن فرزند سعادتمند که بسعی و فراو که مرد

کاردان و تجربه روزگار است مهد نسبت افروخته گشته روشنی افزای انجمن کامکاری گردد درین باب آن فرزند نیکوسیر

تامل نموده آنچه در هر باب متضمن صلاح دولت و استقرار مبانی سلطنت خود داند مختار است محمد ابراهیم خان بعد از

ورود این منشور سعادت بدین حرکت دلیری کرده بقبل خدا نظر بی اقدام نموده فی الحقیقه تیشه بر پای دولت خود زده

آنچنان مرد هوشمند صایب رای معرکه آرای که او را در هنگام ادبار و اقبال در کار بود از پای در آورده زمام

دولت او بدست نادان جاهل و جاهلان غافل افتاد یار محمد میرزا دیوان بیگی و رتق و فتق مهمات گشت و هر یک از تیز

دولتان حرم و دستهای یاراه های متخالفه ابواب حسد و ضدیت گشوده بازار نفاق گرم گردید و محمد ابراهیم خان با چندی

از بد مستان باده جهل اوقات صرف عیش و فراغت نموده بانتظام امور دولت کمتر میپرداخت چون در مشیت

ایزدی بتعلیم تقدیر نگارش یافته بود که زمام مهام دولت طایفه اوزبکیه بقبضه اقتدار باقیخان در آمده تماشاییان

کارخانه قدرت الهی را موجب مزید بینایی و آگاهی گردد محمد ابراهیم خان از افراط شرب مدام سقیم المزاج گشته

تب محرق عارض او گردیده و ماده حصبه و آبله قوی گشته بصد حسرت و هوان عالم عمر و جوانی را وداع نمود باقیخان که باز

بلند پرواز همت را در آرزوی صید عقاب الملک در پرواز داشت در آن حین لشکر بطرف حصار کشیده اولات

را محاصره کرده بود از استماع این واقعه مسرور و شادمان گردیده فرصت غنیمت شمرده مهم حصار را معطل گذاشته تسخیر

بلخ را که عمده تر بود اهم و اولی دانسته بر سبیل استعجال روانه جانب بلخ شد و ولی محمد خان برادر خود را منقلای لشکر

گردانیده پیشتر روانه ساخت یار محمد میرزا و عظمای اوزبکیه بلخ را از وقوع این حادثه عظمی دل از جای رفته چاره جوی شدند

بعضی از خواص و معتبران که اعتمادی بجانب باقیخان نداشتند خصوصا یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و عرب بهادر اتالیق

و شاه خواجه نقیب عبدالله سلطان نامی از اقربای سلاطین جانی بیگ را که در حصار شادمان میبود و بعد از استیلای

محمد ابراهیم خان اطاعت و انقیاد او بر خود لازم دانسته ببلخ آمده بود دست آویز خود ساخته بمدافعه بیرون آمدند

اما اکثر سپاهیان و معارف لشکر که از سلوک ناهموار یار محمد میرزا آزردگی داشتند مخالفت باقیخان را مناسب

وقت ندانسته باطناً دل باطاعت و متابعت او بسته بودند از مرافقت ایشان باز ماندند و قلیلی که با عبدالله سلطان

بیرون رفته بودند تاب صدمه لشکر باقیخان نیاورده بعد از ظهور طلیعه سپاه معلای از یکه بکر پا کشیده راه انهزام

پیش گرفتند عبدالله سلطان در معرکه نایاب بلکه مقتول گردید یار محمد میرزا و رفقا جز توجه خراسان و التجا نمودن

بسایه اقبال شهریار گیتی ستان چاره نیافته در کمال اضطرار راه فرار پیمودند و از اقربای محمد ابراهیم خان جهانگیر میرزا

ولد سید محمد را که در شبرغان میبود و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان که در اندخود میبود مصحوب خود گردانیده روی توجه
بخراسان آوردند و ولی محمد خان بظفر و نصرت اختصاص یافته مژده فتح و ظفر باستقبال برادر فرستاد و ناتجان
در کمال عظمت و کامرانی ببلخ درآمده تقدیم شکر را بجو لطف پادشاهانه امیدوار ساخته از یاس و تخطی خویش ایمن گردانید
و تمامی اوزبکیه الولایات پای در دایره اطاعت و متابعت او نهادند و مملکت بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب
و چیچکتو و مضافات تا کنار آب مرغاب بحیطه تصرف او درآمد و بعد از فتح و تسخیر الولایات تمامه قندز و بقلان و خلم
و حصار شادمان تا حدود بدخشان ضمیمه ماوراءالنهر و سایر ممالک گشته پایه قدر و منزلتش ثریا رسید اما شاه خواجه
و یار محمد میرزا و رفقا در موکب سلاطین زادها بسلامت بهراة رسیده و چند روز از رنج راه آسوده عزیمه درگاه جهان
پناه نموده در دارالسلطنه اصفهان بسعادت آستان بوس فایز گشته مورد نوازش و الطاف شاهانه گردیدند و چند
روزی در ظلال دولت بیهمال و سایه چتر همایون فال از آسیب آفتاب حوادث و محنت روزگار آسوده و باقی احوال
با قیجان انشاءالله در محل خود رقم زده کلک بیان خواهد شد وقایع احوال و سوانح اقبال که در خیال میمنت مآل
اودئیل ترکی مطابق سنه عشر والف که سال یازدهم جلوس همیون بخت ظهور درآمد نوروز عالم افروز این سال
مبارک فال در روز چهارشنبه شانزدهم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاد یعنی خسرو خاور که مربی عالم کون و
مکانست از نهانخانه حوت بیرون خرامیده با شعشعه تیغ جهان افروز و بخت فیروز بر تخت حمل برآمد نظم باز جهان
مشعله افروز شد ⁕ نوبت هنگامه نوروز شد ⁕ فرق حمل چون ز خور افسر گرفت ⁕ باغ شرف خرمی از سر گرفت ⁕ داد
جهان از طراوت نوی ⁕ تازه شدش کوکبه خسروی ⁕ درین هنگام سعادت فرجام دارالسلطنه اصفهان بیمن مقدم شهنشاهی
گلستان غیرت افزای جنان بود و همه روزه در باغات و بساتین آن خطه فردوس نشان بعیش و شادکامی گذرانیده
اسباب فیروزی اقبال بر وجه اتم و اکمل آماده بود و از هیچ طرف امری که موجب اکراه خاطر اولیای دولت قاهره بوده
باشد واقع نبود و بعد از چند روزی از اوایل این سال اخبار بلخ چنانچه گذشت بمسامع جلال رسیده از قضیه هایله محمد
ابراهیم خان که بخنجر زخم زمانه گرفتار آمده در اوان جوانی سر بر دولت و کامرانی را بناکامی گذاشت بقدر غبار
ملالی بر حواشی ضمیر انور گشته تاسف بسیار خوردند و متعاقب شاه خواجه نقیب و یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و عرب
اتالیق و رفقا در موکب سلاطین زادها و ملازمان و خدمتکاران که کمابیش موازی سیصد نفر بودند بدارالسلطنه اصفهان
رسیدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مراسم اعزاز و احترام مسلوک داشته ابواب عاطفت و احسان بر چهره آمال و امانی
و آمال ایشان گشودند و جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت و عموم خلایق از وضیع و شریف حسب الفرمان همایون
باستقبال شتافته باعزاز و اکرام تمام ایشان را بشهر آورده در دولتخانه مبارک نقش جهان شرف مجالست محفل بهشت
آیین دریافتند و حضرت اعلی سلاطین زادها را در آغوش مهربانی کشیده بلطف و دلجویی بظهور آوردند و وعده
الطاف بینهایت و امداد و اعانت بهر نوع که لایق حال و مناسب مآل باشد دادند و منازل مرغوب جهت سکنی ایشان
تعین یافت و مبلغ کهزار تومان شاهی عراقی زر نقد جهت خرجی ایشان انعام فرموده نزل و ساوری از گوسفند و برنج و روغن

وغله و سایر مایحتاج علی ذو الفیاس مرحمت فرمودند روز دیگر سلاطین زادها و اعیان اوزبکیه محقر پیشکشی که داشتند
گذرانیدند از جمله پیشکش یکقطعه الماس گرانبها بود که از خزاین سلاطین هند بدست همایون پادشاه در آمده
بود و او در وقت آمدن ایران از راه رسم تحفه و هدایا بخدمت شاه جنت مکان علیین آشیان آورده و آنحضرت
الماس مذکور را نذر سرکار فیض آثار حضرت امام الجن و الانس فرموده بدان روضه مقدس فرستاده بودند
و در وقتی که مشهد مقدس معلی بدست اوزبکیه در آمده حلی و زیور روضه مقدس را اوزبکیه تصرف نمودند
الماس مذکور را با عبد المومن خان ولد عبد الله خان بحیطه تصرف در آورده در بیلکک داشت و بعد از کشته
شدن عبد المومن خان یار محمد میرزا از او بدست آورده بود درین هنگام برسم تحفه بنظر اقدس رسانیدند و چون
بر ضمیر منیر اشرف ظاهر شد که نذر سرکار فیض آثار بوده تصرف در ان نفرموده بصدور و علما سپردند که
اگر عدول مومنین تجویز نمایند فروخته قیمت آنرا در مصارف شرعیه آنسرکار موهبت آثار صرف نمایند والا باز
بخزانه آستانه مقدسه متبرکه فرستند بعد از استفتا علما تجویز فروختن کردند که بقیمت آن املاک مرغوب خریده
که حاصل آنها در مصارف آنسرکار صرف شود بنابران بولایت روم فرستادند و جوهریان در استنبول بمبلغ
پنجهزار تومان عراقی خریداری نمودند و بهمین مبلغ بسرکار پادشاه روم خریدند و قیمت بسرکار فیض آثار
فرستاده شد القصه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بکمال مردمی و احسان نسبت بسلاطین زادها و رفقا بجای آورده
امر فرمودند که در دار السلطنه قزوین اقامت نمایند و چند موضع مرغوب از مواضع قزوین بدیشان شفقت شد که
حاصل آن صرف مایحتاج ایشان شود و بانجا رفته چند گاه از محنت روزگار آسایش یابند که اگر مقدر الهی شده باشد
بهمین معاونت منسوبان این درگاه بمطالب خود ظفر گردند ذکر توجه حضرت اعلی پیاده بصوب مشهد مقدس معلی
بقصد زیارت روضه رضا علیه التحیه و الثنا چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نذر فرموده بودند که
از دار السلطنه اصفهان پیاده بزیارت روضه مقدس مطهر حضرت امام الجن و الانس روند درین سال اراده
خاطر اشرف بآن متعلق گشت که نذر را بوفا رسانیده بدان سعادت عظمی فایز گردند و بدین نیت درست و عزم لایق
قدم در شاهراه اخلاص نهاده از دولتخانه مبارک نقش جهان با عالم عالم شوق و جهان جهان آرزو و اعتقاد صافی
مرحله پیمائی آغاز نهاده در روز اول از شهر بمسجد طوقچی که در بیرون شهر واقعست تشریف بردند و از آنجا بموضع دولت
آباد برخوار که سه فرسخست رفته مقرر شد که هر کس از امرا و ارکان دولت و ملازمان و مقربان میل زیارت مرقد
منور حضرت امام مفترض الطاعه داشته باشد سواره مرافقت نمایند و تکلیف پیاده رفتن باحدی نفرمودند زیرا
که نذر مذکور مخصوص ذات مبارک اشرف بود اما ملازمان و مقربان بساط عزت و خدمتکاران رکاب اقدس
بوته و کشیک مرافقت اختیار نموده هر گاه از پیاده رفتن بستوه می آمدند سوار میشدند اما دو سه کس از ابتدا
تا انتها پیاده در ملازمت بوده مطلقا سواری نکردند از ملازمان درگاه محمد زمان سلطان پایندری ترکمان مشهور
بکاملی و مهتر سلمان رکابدار باشی و از اهل اصفهان میرزا هدایة الله نواده نجم ثانی و رفقای ثلث طالبی بدست گرفته

یکهزار و دویست ذرع را که یک فرسخ شرعیست منظور داشته راه می پیمودند و عمدة المنجمین مولانا جلال منجم یزدی منجم سرکار
خاصه شریفه حساب آن راه کاه میداشت که مشخص شود که هر روز چه مقدار راه طی میشود و نیز معلوم گردد که از صفاهان
تا مشهد مقدس چند فرسخ شرعیست و از روی قاعده مقرر کوچ کرده منزل بمنزل میرفت و حضرت اعلی رنجی که نذر نموده
بودند قطع مسافت فرموده هر جا که از پیاده رفتن دلگیر میشدند لحظه رحل اقامت انداخته استراحتی مینمودند بعد
از اندک آسودگی و غنودگی باز قدم در راه نهاده بدین وتیره طی منازل و مراحل میشدند تا آنکه در عرض چهل و یکروز آن
مسافت معین را قطع فرموده در روز چهاردهم شهر جمادی الثانی داخل مشهد مقدس معلی و روضه مطهر مزکی شده
بادراک سعادت طواف و زیارت آن مرقد منور و مشهد معطر که «یک طواف در شش از قول رسول قرشی» «تا بهفتاد
حج نافله یکسان آمد» فایز گشته تارک مباهات بر فرق فرقدان سودند و در آن روضه جنت نشان که محل استجابت
دعا و مهبط فیوضات عالم بالاست در کمال خضوع و خشوع بادای نماز و نیاز اشتغال نموده بدرگاه حضرت خالق
الارض و السما بعرض حاجات و مطالب و مآرب دینوی و اخروی زبان گشوده بعد از دریافت آن سعادت و ادراک
آثار استجابت بچهارباغ مشهد مقدس که دولتخانه مبارکست تشریف برده بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند
شعرای بلاغت شعار و ارباب نظم تاریخ قطعات و قصاید غرا و تاریخهای مرغوب درین باب در سلک نظم در
آورده اند از انجمله این تاریخ که از واردات طبع راقم حروفست ثبت افتاد نظم غلام شاه مردان شاه عباس
شه والاگهر خاقان امجد «بطوف مرقد شاه خراسان» «پیاده رفت با اخلاص بیحد» «چو صدق شه بود رهبر باو توفیق
که فایز شد بآن فرخنده مقصد» «چو از ملک صفاهان ره نورد گرد» «بدان مطلب رسید از بخت سرمد» «دبیر عقل بهر [illegible]
نوشت این نکته بر طاق زبرجد» «پیاده رفت و شد تاریخ رفتش» «ز اصفهان پیاده تا بمشهد» کمینه خدام عتبه
سپهر مرتبه حسن علی اصفهانی تاریخ پیاده طی نمودن نواب اعلی را در سلک نظم درآورده نظم آمد موفق از حق شاه
جهان که سازد «چون چار رکن گیتی ملک جهان مسخر» «از مطلع دل او مهر طواف سر زد» «طوف امام ضامن کرد
که به میر» «هفتاد حج اکبر آمد یکی طوافش» «این نکته صحیح است نزدیک نکته پرور» «صدقش رفیق توفیق
همراه و همسفر بخت» «بر ره پیاده پویان چون ماه که بر فلک خور» «تاریخ این سفر خواست از طبع شاه گستاخ
گفتا پیاده کردم هفتاد حج اکبر» والحق از بدایت ظهور اسلام تا حال هیچیک از سلاطین نامدار را توفیق این
سعادت نشده و بدین طریق امری که بر همه کس شاقست تا بید نشاقه در روضة الصفا مسطور است که از قیاصره
روم هرقل که ملت نصاری داشت و ادراک زمان بعثت و دعوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نموده نذر
کرده بود که از قسطنطنیه که دار الملک او بود پیاده و برهنه پای بطواف بیت المقدس رود در هنگام انفاذ نذر
هر روز فراشان و خدمتکاران در راه فرشهای ملون گسترده گلها و ریاحین بر روی آن میریختند و او بطریق سیر
باندام و مصاحبان قدمی چند مینهاد تا آنکه بیست روزه راه را تا دو ماه بانیطریق طی کرد و حضرت اعلی درین سفر آبله
بر پای قدم بر خاک نهاده از ارتکاب انواع مشقت و صعوبت پروا ننموده از منزل متعارف باز نمی ماندند به همین عادت

ره از نجات یافتگیها مجملا دران زمستان در مشهد مقدس معلی توقف فرموده ماه رجب و شعبان و رمضان را که
اشهر حرم و ایام لیالی متبرک بود در روضهٔ مقدس بطاعت و عبادت گذرانیده در لیالی جمعه و شبهای
مبعث و استفتاح و برات و لیلة القدر که افضل ایام و اشرف لیالی شهورند گو راست دران روضهٔ
منور معطر احیا داشته از اول شام تا طلوع آفتاب بخدمت خادمی و سر شموع گرفتن پرداخته دقیقه از دقایق
خدمتکاری فروگذاشت نمیفرمودند

ذکر بعضی حالات که در حال قشلاق مشهد مقدس معلی روی داد

از سوانح اقبال که در ایام اقامت مشهد مقدس روی داد آنست که عرضه داشتی از جانب تکش خان حاکم
مرو رسید که باقیخان پادشاه اوزبک با او سالک وادی الفت و آشنائی گشته و با حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
اظهار صداقت و دوستی نماید و مکتوبی از روی خصوصیت و آشنائی به تکش خان نوشته مخصوصانه دو راس
اسب توبچاق طلب نموده بود حضرت اعلی بعد از اطلاع بمضمون عریضه بمقتضای مردمی و خوشنود ستوده دوستی
عمل فرموده تکش خان را رخصت دادند که جواب مکتوب بوجه مرغوب نوشته چند راس اسب خوب و تحفه لایق مصحوب
مردی معتمد سخندان ارسال دارد چون امرا و حکام سرحد را سزاوار عقل و دانش آنست که مهام مملکت و اسباب
سلوک خود را با دوست و دشمن که قرب جوار باشند گاه بشجاعت و دلاوری و مردانگی و گاه بمردمی و کاردانی
و چرب زبانی انتظام دهند او نیز این قاعده سنجیده را مرعی داشته طریقه مردی و مردمی را از دست ندهد تکش خان
بعد از استجازه از حضرت اعلی پیرام علی بیگ نامی از طایفه استاجلو را که جوان عاقل سخندان کارآگاه بود برسالت
باقیخان تعین نموده با اسپها و تحف و هدایا بنجارا فرستاد باقیخان او را بتعظیم و تکریم بسیار نموده با تکش
خان ابواب ملایمت مفتوح داشته ایلچی او را با تحف و هدایا دوستانه باز فرستاد بعد از آمدن او بخاطر اشرف
اقدس اعلی خطور نمود که چون این دو شاهزاده اوزبک جهانگیر میرزا و محمد سلیم سلطان باشند از سلسله جانی بیگی
و اقربا و بنی اعمام عبدالله خان مرحوم دودمان ولایت فشان پناه آورده اند بر ذمه همت لازمست که در اعانت
و امداد و انتظام اسباب دولت ایشان بقدر مقدور توجه مبذول افتد و الحال باقیخان بتغلب کل ولایت ماوراء النهر
و ترکستان که ملک موروث این طبقه است استیلا یافته چون با این سلسله علیه بانی الفت و آشنائی شده اظهار دوستی
کرده ما نیز نصایح دوستانه با او القا فرموده او را از دو مقدمه که منتج انواع سعادتمندیست آگاه گردانیم
یکی آنکه ولایت بلخ و توابع که در تصرف عبدالمؤمن خان بود محمد ابراهیم خان احق و اولی دانسته دران باب بنهایت
اهتمام مسلوک داشتیم تا بیمن امداد و معاونت هواخواهان این دولت بتصرف او قرار گرفت و او تابع امر
و نهی ما بود مناسب این بود که بعد از وقوع واقعه ناگزیر محمد ابراهیم خان بی امر و اشارت همایون شاهی مدخل
در آن ولایت ننماید و بممالک ماوراء النهر و ترکستان که برحسب تقدیر ملک قدیر بتصرف او درآمده قناعت کند
دیگر آنکه ما را طمعی در آن ولایت نیست چون از اقربا محمد ابراهیم خان و دودمان عبدالله خان دو طفل مانده بنیاد مان
خاندان ولایت نشان آورده اند رضای خاطر اشرف مقرون بآنست که ولایت بلخ و مضافات که بمحمد ابراهیم خان

تعلق داشت با ایشان متعلق باشد و چون عبد الله خان را نسبت با باقیخان حقوق ولی نعمتی است و مهمات مهمه پدر او را با برادران
و فرزندان محض رعایت صله رحم در ظل عاطفت و اشفاق در آورده ترتیب نمود حالا که بر حسب تقدیر ایزدی دولت از
دودمان او کناره جسته سلطنت و دارائی ممالک عبد الله خان با آن خان عالیشان منتقل شده رعایت صله رحم در ظل عاطفت
و اشفاق در آورده ترتیب نمود حالا که بر حسب تقدیر ایزدی دولت از دودمان او کناره جسته سلطنت و دارائی ممالک
عبد الله خان با آن خان عالیشان منتقل شده رعایت حق نکوکاری و سزاوار فتوت و انصاف و مردمی آنست که او نیز در ازای
حقوق تربیت عبد الله خان با اقربا و بازماندگان سلسله او نیکوئی کرده ایشان را در ظل رأفت و اشفاق ماوی دهد و ایشان را
بمنزله فرزندان و برادران خود دانسته ولایت بلخ و محال این طرف آب را بدیشان گذارد و خود بمملکت ماوراءالنهر و ترکستان
و حصار شادمان و بدخشان که حق سبحانه و تعالی نصیب او کرده راضی و شاکر بوده شکر عطیه الهی بجای آورد و اشفاق
پدرانه و برادرانه از ایشان دریغ ندارد که هر آینه ایشان نیز او را بمنزله پدر و برادر بزرگ دانسته کمال اطاعت و متابعت
تقدیم رسانند و جان محمد بیک نامی از ملازمان قدیم سلسله باقیخان که دیوان بیگی دین محمد خان برادر او بود و در جنگ تون
و طبس که چند سال قبل ازین میانه اوزبکیه و امرای عظام افشار واقع شد گرفتار گشته بود چون مشمول توجه همایون اعلی است
که همیشه گرفتاران را بطریق مهمانان رعایت و عزت مینمایند او نیز بطریق معهود از آن تاریخ در اردوی معلی معزز و محترم
میبود درینوقت او را طلب فرموده مقدمات مذکوره را با او خاطرنشان فرموده رخصت انصراف بوطن مألوف دادند و اظهار
فرمودند که هرگاه باقیخان رضای خاطر اشرف خجسته بین محقق و ولایات با ایشان مضایقه نکند و بآنچه دارد شاکر باشد بر حسب
ولیس شکرتم لازیدنکم موجب ازدیاد دولت و اقبال و تحصیل رضای حضرت مالک متعال خواهد بود و نواب همایون ما او را
بمنزله برادر دانسته هر گونه امداد و همراهی که در هر باب لازم باشد بظهور می آوریم و اگر باقیخان سالک طریق جهل و غرور
بوده نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا نماید و تن بصلاح اندیشی نداده روی صداقت و دوستی را بناخن محاربت
و ناانصافی بخراشد و در مخاصمت اصرار نماید چون امداد و معاونت پادشاهزادهها منظور پیش نهاد همت والانهمت است
محاربه و مقابله را آماده و مهیا میباید بود که بالضروره در هنگام بهار نهضت همایون ما بجانب بلخ واقع خواهد شد
که آنچه خدای خواسته باشد بظهور آید و چون جان محمد بیک روانه گشته بملازمت باقیخان رسید باقیخان از آمدن
او اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرده او را در سلک امرای معتبر در آورده و در خلوت که میانه او و باقیخان گفت و گوی
مقدمات مذکوره و نیت و اراده خاطر اشرف را در باره سلاطین زادهها محض قول انگاشته و بفعل آوردن آن را محال پنداشته
ازان ابا و امتناع کرد و خان محمد دیوان بیگی بملازمان بکتش خان که همراه او رفته بودند گفته بود که باقیخان باراده و ایمای
خود یکقریه از قرای آن ولایات با ایشان نمیگذارد اما در عریضه که بخدمت اشرف نوشته بود از جانب باقیخان توضیحات
دوستانه و نهایت اخلاص و حسن اعتقاد نموده در باب سلاطین زادهها نوشته بود که ایشان توهم بیجا کرده یار محمد
میرزا و جمعی که از ینطرف خایف بودند باکراه ایشان را بآنجانب آورده اند که بخدمت اعلی شاهی رسیده ایشان را دست
آویزی بوده باشد اگر از شفقت عام که جبلی آنحضرت است ایشان را روانه اینصوب نمایند بنوعی که اشاره عالی شده ایشان را

معاش

در جناح رافت و اشفاق درآورده بطریق سایر برادران و فرزندان هرجا مناسب باشد یورت و مقام و وجه
معین خواهد شد و مدعای باقیخان آن بود که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سلاطین زادهای مذکور را بماوراء النهر نزد او فرستند
که بهر عنوان که خواهد وجه معاش داده بروفق رضا و صلاح دولت خود با ایشان عمل نماید و چون اعتمادی بجانب
باقیخان نبود و فرستادن ایشان نزد او در میزان مروت و قسطاس فتوت سنجیده و پسندیده نمینمود حضرت
اعلی مکنون خاطر خطیر همایون را بدرجه ظهور آورده تهیه اسباب یورش بلخ پرداخته احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر
نصرت قرین شرف صدور یافت و مقرر شد که شاه خواجه و یار محمد میرزا و رفقا سلاطین زادها که در دار السلطنه
قزوین بودند مصحوب خود گردانیده در موکب عالی ایشان روانه خراسان گردند ذکر تسخیر ولایت بحرین و لار که درین
سال بسعی الله وردیخان امیر الامرا فارس وقوع یافت مملکت قطیف و بحرین در ازمنه سابقه و قرون ماضیه در
تصرف ولاة و غیره بود حمدالله مستوفی مولف تاریخ گزیده در نزهة القلوب نوشته که بحرین از جزایر فارس و محل
غوص لؤلؤ و مرجانست ده فرسخ طول پنج فرسخ عرض دارد از جوهریان فطنت قرین و دیده وران بصارت آیین بوساطت
عقل دوراندیش دیده و شنیده که لؤلؤیی که در بحرین غوص میشود در نظر دیده وران باریک بین و جوهریان خرده بین زیاده از
لولوی دیگر بحار اعتبار دارد و آن ولایت کثیر المنفعت بمرور دهور و ایام بتصرف فرمانروان شاه و والی هرمز در آمده همیشه
حاکمی از جانب ولاة هرمز بضبط آنجا قیام داشت و در ایامی که جماعت فرنگیه ضابط عشور نادرمی بودند وکلا والی هرمز
را برشوه فریفته بحیله و تزویر جزیره هرمز را با قلعه کوت که عبارت از قلعه است ترتیب داده در آنجا مسکن کرده بتصرف
زمان فوجی کثیر آنجا جمع آمده رحل اقامت انداخته در بدایت حال برسم اجاره و استجاره دخل در مهام ملکی نمود اکثر
منافع و مداخل آن بلده را بحیطه اقتدار خود درآوردند گستان فرنگیه که عبارت از امیر و حاکم است در شوکت و اقتدار
قوی تر از والی گردیده بتدریج در بحرین نیز دخل کرده بودند درین هنگام که فرخ شاه والی هرمز فوت شده فیروز شاه
پسرش قایم مقام گردید رکن الدین مسعود نام برادر رییس شرف الدین لطف الله وزیر هرمز که صاحب اختیار
مطلق بود از جانب برادر بحکومت و رتق و فتق مهمات بحرین قیام داشت و معاونت برادرش که نزد هر دو حاکم
معتبر بود در آن ولایت مطلق العنان شده بود درین اوقات از زیادتی اقتدار و اختیار جماعت فرنگیه متوهم شده
خواست معین و ناصری بهم رساند کس بفارس نزد خواجه معین الدین فالی که با او قرابتی داشت فرستاده از او استمداد
نمود و خواجه مذکور حقیقت حال با الله وردیخان بیگلربیگی فارس اعلام نموده خان مشار الیه چون همیشه در تسخیر هرمز
و بیرون کردن فرنگیه از آن ملک اهتمام داشت خواجه مذکور را با جمعی از تفنگچیان فالی که باکمال جلادت در طریق قدر
اندازی مهارت تمام دارند ظاهرا بمدد حاکم و باطنا بطریق تسخیر و تصرف آن ملک را بنظر احتیاط درآورده و همت بر آن
گماشت که آن بقعه لطیفه را بتصرف درآورد و چنین فرصتی را از دست ندهد خواجه مذکور بعد از وصول مقصد شبی قریب
بصبح با جمعی بدر خانه رکن الدین مسعود آمده بیخبر باندرون رفته او را در خوابگاه خود با چند نفر از اقوام و ملازمان که حاضر
بودند بقتل آوردند و مردم او از این حال خبر یافته در مقام دفع ایشان و ثبات شدند چون حاکم کشته شده بود متخلفه بحرین

زیاده جرأت و دلیری نتوانستند نمود و خواجه معین الدین و رفقای او بجرأت و حفظ حال خود پرداخته دفع شر آنجماعت
مینمودند از اتفاقات حسنه که مستلزم اقبال مصون از اختلال شاهی است امیر یوسف شاه برادر امیر کمال الدین بنا بر تقار
از زیارت بیت الله الحرام عود نموده بعضی اموال او را قطاع الطریق آنجا الی برده بودند الله وردیخان او را مقرر داشت
که با جمعی از تفنگچیان بر آن غارت تفحص اموال خود و بدست آوردن قطاع الطریق بجانب بحرین رود که اگر خواجه معین الدین
فرصت یافته مهمی از پیش برد بمعاونت او پردازد که سکنه بحرین آسیبی باو و مردم او نتوانند رسانید و امیر یوسف شاه
با جمعی از مردم برانغار که بجلادت و مردانگی از اقران ممتاز اند سراغ اموال خود را تقریب ساخته روانه بحرین شده در وقتی
بآنجا رسید که خواجه معین الدین و رئیس منصور عمزاده او حاکم را کشته با مردم او در مجادله و مصادمه بودند و هنوز
از بیم گزند آنجماعه آرامی نیافته بودند بلطایف الحیل خود را باندرون شهر و قلعه رسانیده باتفاق خواجه مذکور و مردم قال
و اخیر مرفع و رفع اهل خلاف قیام نمودند جمعی که طریق ممانعت مسلوک داشتند بجزای خود رسیده سایر الناس که جاده
مطاوعت را بقدم متابعت پیمودند استمالت یافته برعیتی مشغول شدند و ساحت الخط دلگشا که ما صدق مرج البحرین
یلتقیان و یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان است از لآلی آبدار صدف اقبال بیزوال شاهی ترصیع و تزیین یافت و چون این
اخبار بهر فر رسید فیروز شاه والی هرمز و کیستان و کلیه هر یک جمعی از جنود خود را با سردار ملک ... بامور ساخته فرستادند
بین الفریقین یکبار دیگر آتش جنگ و دریا محاربات بوقوع پیوسته اگرچه در معارک خواجه معین الدین و امیر یوسف شاه هر دو
زخمی شده و عاقبت از آسیب زخم فوت شدند اما جنود فارس بنیروی اقبال همایون بر فرقه ضلال ظفر یافته جمعی کثیر غریق
بحر عدم گشته بقیة السیف از نیل مقصود منهزم و مغلوب بازگشتند و هر چند دست و پایی زدند کاری نتوانستند ساخت
عاقبت ترک مجادله کرده دم در کشیدند و الله وردیخان حاکم ضابط فرستاده در استحکام قلعه سعی موفور بظهور آورد
مقارن اینحال ولایت لار نیز بسعی الله وردیخان بحیطه ضبط و تسخیر اولیای دولت ابد بنیان درآمد و در تواریخ مبسوط احوال
ملوک عجم مسطور و بین الجمهور مشهور است که حکام لار از نژاد گرگین میلاد اند که در زمان کیخسرو کیانی بحکومت لار منصوب شده بود و
از آن تاریخ اولاد او در آن ولایت حاکم و فرمانروا بوده در زمان ملوک طوایف بیشتر اقتدار یافته احکام ولایت قریب به
خود باج ستان بوده اند و در ازمنه سابقه هر گاه در ممالک ایران پادشاهی نافذ فرمان بوده خصوصا در زمان اکاسره
اطاعت گونه بظهور می آورده اند و در سایر ایام لوای خودسری افراخته از ابتدای فرمانفرمائی و ظهور دولت ابد پیوند
قدسی نشان صفویه الی غایت طریق اطاعت و باج گذاری مسلوک داشته منصب امرا و دیوانی در این دولت داشتند
در زمان نواب سکندرشان نور الدهر خان ابن ابراهیم خان والی آنجا فوت شده میرزا علاء الملک پسرش قایم مقام
گردید نواب سکندرشان او را ابراهیم خان ثانی لقب دادند در وقتی که تخت فیروزبخت سلطنت و پادشاهی بذات
اقدس همایون شاهی ظل اللهی آرایش یافت و موکب همایون فال بجهت رفع فتنه یعقوبخان بجانب فارس توجه نموده
در دار الملک شیراز نزول اتفاق افتاده قرب بولایت لار شده مناسب این بود که ابراهیم خان در حسن خدمت
که قرب جوار دست داده ادراک ملازمت عتبه علیا را فوزی عظیم شمرده بجهت ادای مراسم تهنیه جلوس همایون با تحف و

اخلاص روی نیاز بدرگاه گردون مناص آورده سعادت بساط‌بوس دریافت مشار الیه از جهل و نادانی و ممانعت تیره
رایان لار خصوصاً میر درگاه که صاحب اختیار مطلق او بود توفیق این سعادت نیافته تغافل گذرانیده و از جهت
غبار مزاج اشرف تزاید و تضاعف شده تا آنکه بدسلوکی میر درگاه بملازمان بارگاه سدره اشتباه شاهی
که باخذ باج و خراج مقرر شده و زیادتیها که بتجار و مترددین این دیار مینمودند مزید علت گشته الله‌ویردیخان
حسب الفرمان قضا جریان متوجه تادیب و تنبیه ایشان گردید چون بلار رسید ابراهیم خان تمهید بساط معذرت
پرداخته مبلغی خطیر برسم پیشکش قبول نموده متعهد شد که من بعد در استرضای خاطر مبارک اشرف کوشیده مراسم
نیکوبندگی بظهور آورد الله‌ویردیخان فسخ عزیمت کرده بازگشت و ابراهیم خان دران سال اندک مدارایی کرده دیگر
باره طریق خلاف پیمودن گرفت و در ادای وجوه پیشکش و تقبل مسامحه مینمود و با تجار و مترددین که وارد لار میشدند
زیادتیها کرده از جمعی مبلغها بعنف و تعدی گرفت و تجار شکایت بسیار از وکلا و منسوبان ابراهیم خان و عدم
قدرت او بر منع ایشان نمودند در نیمه زجر و گوشمال ایشان و استرداد مال تجار واجب و لازم گردیده الله‌ویردیخان
مرة بعد اخری عزیمت لار نمود و چون بحوالی لار رسید ابراهیم خان اموال و اسبابی که تجار گرفته بود باز فرستاد و
در باب وجوه بتقبل زبان تمهید معذرت گشاده الله‌ویردیخان با و اعلام کرد که چون در حوالی نزول اتفاق افتاده
و ابراهیم خان خود را از جمله بندگان درگاه شاهی میشمارد اگر در قول خود صادق است مناسب آنست که بی خوف و دهشت
آمده بین الجانبین صورت ملاقات روی دهد که بدون این معنی مراجعت لایق دولت پادشاهی نیست ابراهیم خان جرأت
آمدن نکرده بدستور سالک طریق خلاف گشته در مقام مدافعه و قلعه‌داری شده و موکب عالی جناب خان نیز بظاهر شهر رسیده
نزول نمودند و عساکر منصوره فارس متوجه تسخیر شهر و قلعه شده در تضییق محصوران میکوشیدند و لاریان از ورود
وجود و لباس تزلزل گردیده و واهمه بر ایشان استیلا یافت در این اثنا از اعیان لار قاضی ابوالقاسم که مرد معتبر
و از اشراف و اعیان لار بود بطریق اخلاص شاهی سیوی نموده با برادرش بخدمت خان آمد ابراهیم خان از
رفتن ایشان هراسان گشته پوشاد نام سپهسالار خود را با چند نفر بیرون فرستاد که شاید بلطایف الحیل ایجاد شبهه
را دفع نماید فرستادها در حین ملاقات در زیر قبا زره پوشیده بودند در حین ملاقات معلوم شد و ازین عمل آثار کید
و مکر بظهور رسیده موجب انحراف خاطر خان گردید و بحبس و قید ایشان اشاره نمود این معنی موجب زیادتی خوف و
هراس لاریان گردیده و جناب الله‌ویردیخان ابواب داد و دهش گشاده به بذل و انعام و احسان اکثر متجنده و اهل لار را
از مخالفت و قلعه‌داری باز آورد و ابراهیم خان در جنگ و جدال آثار کره و ملال در ناصیه احوال لاریان مشاهده نموده دست
از شهر و حصار باز داشته بقلعه رفیع که یکطرف آن بکوه پیوسته رفته متحصن گردید و عساکر منصوره در کمال قدرت و اقتدار
تهور در آمده سپاه بپای قلعه رسانیدند و ابراهیم خان قوت مصادمه و مدافعه در خود ندید از تمرد و سرکشی نادم و پشیمان
گردیده دست در دامن عجز و استیمان زده راغب آمدن شد الله‌ویردیخان او را بجان امان داده او با جمعی معارف
و اعیان لار بیرون آمده اظهار عجز و مسکنت نمود جناب خان او را اعزاز و احترام نموده بطریق مهمان نگاهداشت که

بپایه سریر اعلی آورده درباره او بدانچه رای رزین شهریاری بوده باشد عمل نماید و از رنجیده و مردم لار جمعی را که محرک
خلاف بوده و مظنه فساد و افساد داشت از میان برداشته سایر الناس را استمال و امیدوار گردانید و مردمی که در قلعه
بودند جز قلعه سپردن چاره نیافته شده و الله وردیخان شهر و قلعه را بمعتمدان سپرده رتق و فتق مهمات مملکت را بقاضی
ابوالقاسم رجوع نموده و ابراهیم خان را با متعلقان و بقیه اندودمان بشیراز آورده خزاین و اموال و اسباب ایشان
بحیطه ضبط درآمد و حقیقت این فتحهای مبین را که بنیروی اقبال هر دو در یکسال اتفاق افتاد بپایه سریر اعلی عرض کرده در حینی
که رایات نصرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس تشریف داشت و رای جهان آرا بیورش بلخ تصمیم یافته بتهیه
اسباب آن سفر خیر اثر مشغول بودند مژده فتوحات مذکور سرور افزای خاطر انور گردیده و خان رفیع مکان از
جانب همایون اعلی بجایزه و جلدوی نمایان سرافراز گشت و یرلیغ مطاع باحضار خان رفیع شان مذکور و عساکر
فارس عز صدور یافته در اوایل سال آینده که رایات فیروزی آیات جهة اجتماع عساکر ظفر قرین در منزهات هرات
و چمنهای دلگشای بادغیس اقامت داشت با قشون آراسته باردوی گردون شکوه ملحق گشته ابراهیم خان را آورد
تحف و هدایا که از خزاین سلاطین لار بدست درآمده بود بنظر کیمیا اثر رسانید از انجمله مغفر و تاج مکلل و مرصع بدرر و یواقیت
بود که از آبا و اجداد ایشان مانده بود و در افواه و السنه مذکور است که در حینی که کیخسرو کیانی گرگین میلاد را بحکومت لار
میفرستاد تاج مذکور را باو داده بود و از آن تاریخ در سلسله ایشان مانده هر کدام قایم مقام دیگری میشده اند بپوشیدن
آن تیمن و تبرک میجسته اند و من الجمهور مشهور است که گرگین میلاد چون بظاهر شهر لار رسیده جهة دخول شهر ساعت اختیار نموده
منجمان عجم و اختر شناسان لار سعد و نحس کواکب و نظرات ثوابت بنظر تدقیق ملاحظه نموده تا مدت هفت سال ساعتی که
بدرجات و دقایق موافق و از نحوست و عیوب نجومی خالی باشد نیافتند بعد از انقضای هفت سال ساعتی سعد که دلالت بر ثبات
و بقای دولت نموده مبرا از عیوب بود اختیار نمودند و گرگین هفت سال در کنار شهر توقف نمود تا در روز معهود که مختار ارباب
تنجیم بود داخل شهر شد و از آن زمان تا حال که قریب بچهار هزار سال است نسلا بعد نسل اولاد او در آن دیار حکومت نموده هیچ
پادشاه ذو شوکت را تسخیر آن ملک میسر نشده برقبه خراجی از ولایت آنجا راضی میشده اند و همچنین بین الناس مشهور است که
حکمای عجم طلسمی در آنجا بسته بودند که ساحت آن ملک از عبور سم ستور بیگانه مصون بوده باشد و از حکمت بالغه ایزدی درین زمان
فرخنده نشان آن طلسم بدست اقبال و سرپنجه اقتدار ملازمان درگاه سپهر مثال شهریار بلند قدر بیهمال شکسته گشته آن ولایت
بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد چون در کتب تواریخ از ملوک عجم این قبیل هذیانات که خارج از دایره عقول و بیرون
از احاطه قبول ادراک ذوی العقول است بسیار نقل نموده اند راقم حروف نیز در باب اختیار ساعت و تاج و طلسم آنچه
از افواه و السنه مسموع شده بود مقید بصدق و کذب آن نشده چون در نظر عقل زیاده بعید مینمود درین صحیفه درج نمود بالجمله
چون ابراهیم خان در ییلاق بادغیس بشرف آستانبوسی مشرف شده مقرر شد که در آن سفر بدستور بطریق مهمان در منزل
الله وردیخان باشد و چون در آن سفر در اردوی بیماری طاعون شیوع یافت مشارالیه نیز مریض گشته معالجات اطبا مفید
نیفتاد تا آنکه شحنه طبیعت دست از محارست ملک بدنش کوتاه کرده از شکنجه هستی خلاصی یافت مشارالیه جوان قابل

مستعد درویش نهاد و عاشق پیشه و شاعر طبیعت بود و اکثر علوم متداوله را مطالعه نموده در علم موسیقی و ادوار مهارت
تمام داشت اما بسیار تنک عقل و ساده لوح بود و جزو ناپرهیزی که در امر حکومت و ضبط و ربط مملکت بسیار در
کار است کم داشت و در آغاز جوانی به تماشا افیون راغب و بافراط خوردن آن معتاد شده بود القصه در سی و پنج
سالگی بعالم بقا پیوسته دولت ازان دودمان منقرض گشت و از آن طبقه نام در عالم نماند وقایع احوال
و سوانح اقبال که در سال فرخ فال پارس ئیل ترکی مطابق سنه اربع عشر و الف که سال شانزدهم جلوس
سعادت پیوند شاهی ظل اللهی است بوقوع آمده نوروز این سال همایون فال در روز پنجشنبه بیست و ششم
شهر رمضان المبارک واقع شد مزاج افسرده روزگار که از علل و امراض بارده شتا از اعتدال افتاده بود بصحت
و استقامت گرائید بهار عالم آرا با هزاران خرمی و دلگشایی جلوه ظهور نموده عالم پیر طراوت جوانی از سر گرفت
بساط خوشدلی و نشاط در نزهت آباد جهان گسترده گشت یعنی خسرو سیارگان پیرایه بخش شرف و اقبال شده
گشته قدم بر بساط جهان آرائی نهاد و معرکه آرای عالم عنصر باز آشتی و سر آشتی سپاه ریاحین بر داشته لوای بلند
نامی برافراخت اردوی ظفر قرین در ساعت سعد از دار السلطنه هرات بصوب بلخ در حرکت آمد بعد از قطع منازل
چون حدود قلعه اندخود مضرب خیام فلک احتشام گشت حسین خان شاملو بعرض اشرف رسانید که چون این قلعه بر سر
راه واقعست ممکن است که در وقت فرصت جمعی که بحراست این قلعه قیام دارند تعرض بمردم اردوی معلی رسانند پس
اولی آنست که اول این قلعه بدست آوریم که راه تردد بر لشکریان گشاده باشد اکثر عقلا این رای را صایب شمرده
عنان عزیمت بدان صوب در حرکت آمد و بفیروزی و اقبال در پای قلعه نزول نمودند و در همان روز اطراف و جوانب قلعه را بامرا
نامدار و عساکر ظفر شعار و طوایف لشکر نصرت آثار قسمت نموده مورچلها قرار یافت عساکر نصرت شعار قلعه را مرکز
وار در میان گرفته شروع در حفر نقب و جر نمودند و شب سوم کشیده سیصد عدد توپ ضربزن و دلیج که همراه بود با
ده هزار تفنگ بیکدفعه سر دادند آواز رعد آسای توپ و تفنگ غلغله و ولوله در زمین و زمان انداخته گوش فلک را
کر ساخت روز دیگر از اطراف و جوانب هجوم نموده بخندق داخل شده از میان آب خندق خود را بپای حصار رسانیدند
ساکنان قلعه اندخود از همه طرف بلا را بخود محیط یافته از هجوم شجاعان لشکر قزلباش جان خوف و هراس بر ایشان
استیلا یافت که جز طلب امان چاره نیافته دست در دامن استکانت زدند و خلایق در کمال اضطراب نزد مومن بی
جمع شده عجز و بیچارگی خود و استیلای لشکر قزلباش اظهار نمودند و او را بمصالحه و استیمان راغب ساخته باتفاق مشار الیه
و جنود او زبده بدر خانقاه شیخ و مقتدا خواجه که بعزیزان مشهور بود رقعه التماس نمودند که قدم رنجه فرموده بیرون
تشریف برد و خط امان جهت محصوران حاصل نماید چنین مذکور شد که مقتدای مذکور نیز که خود را در زمره اهل الله معدود
میدانست در عالم کشف و مجاهدت یافته بود که استیلای لشکر قزلباش برین قلعه در لوح قضا بقلم تقدیر نگارش یافته
و ستیزه با خصم قوی دست بجز خود را بازیدن و پای از دایره سلامت بیرون نهادن نتیجه ندارد دو سه کس از مریدان و
معتمدان خود را بپایه سریر اعلی بیرون فرستاده عجز و افتقار و مسکنت ساکنان حصار را معروض داشت که اگر مرحمت

پادشاهی شامل حال این گروه گرد قلعه را تا بینند بخت و اقبال بر روی دولت بیزوال میگشایند و التماس عفو تقصیرات
بزبان الهام بیان شوق و ملایمت با ایشان در تکلم آمده نوید عاطفت و جان بخشی بمومن بی و عامه خلق آن دیار دادند و مسود
اوراق را طلب فرموده حکم استمالت باسم مومن بی و ساکنان قلعه در قلم آورد و خلاصه مضمون آنکه نهضت همایون
ما بدین طرف بمحض معاونت و امداد سلاطین زادهای جانی بیکی اتفاق افتاده ما را طمعی در ینولایت نیست و هرگز در خاطر
حق گزین خیر رفاه حال و آسودگی کافه خلایق و عباد الله نبوده با طوایف امم صلح کل داریم و ما را بمذهب و ملت کسی کاری
نیست شاید صدق این معنی از اطوار مردم مرو و نسا خاطر نشان ایشان شده باشد که از تاریخی که بحیطه تصرف
و تسخیر اولیای دولت قاهره درآمده در مساجد و معابد اهل سنت و جماعت و طبقه علیه شیعه هر یک بشیوه و شعار خود
سلوک مینمایند و بهیچ آفریده تکلیفی که مکروه خاطر ایشان باشد نشده و میشود مومن بی و جماعه اوزبکیه هر کس برضای
خود اراده ملازمت سلاطین زادهای داشته باشد توقف نماید و هر کس میرود مختارست و رعایا و عجزه آسوده
حال برعیتی خود مشغول باشند که از عساکر منصوره آسیبی بایشان نمیرسد و فرستادگان استمالت نامه در کمال
فرح و انبساط عود نموده از ورود این منشور عاطفت خلایق اطمینان یافته همان لحظه عزیزان با سی چهل نفر از اشراف و اعیان
و مریدان بیرون آمده بسعادت ملازمت و کورنش همایون مشرف شده و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بشیوه و شعار اوزبکیه
که بآنقوم پیر مریدانه سلوک مینمایند بعزیزان سلوک نمودند و التماس نمود که عساکر منصوره را امشب از کار کردن
محاربه منع نمایند که فردا مومن بی محقر پیشکشی از جانب خود و ارباب و اهالی سرانجام نموده بیرون می آیند و حضرت اعلی
چون قبل از قرار فرموده بودند که امشب نقابچیان آهنین چنگ از هر محل رخنه در حصار انداخته سوراخ کنند و اول صبح کرنا کشیده
بقلعه یورش نمایند و فرمان بران باهتمام در کار بودند و باحتمال مکر و حیل که قلعه داران را از آن گریز نیست حضرت اعلی اعتماد
بسخن ایشان نفرمودند که اگر در قول خود صادقند همین لحظه بیرون آیند که ما را به پیشکش ایشان احتیاج نیست و الا صبح
آماده مصادمه و محاربه باشند چون آخر روز وقت نماز عصر بود و ایشان جهت ادای نماز اضطراب داشتند حضرت
اعلی جهت اطمینان قلوب آنجماعت را رخصت نماز دادند که در بارگاه معلی نماز گذارند و پیشنماز ایشان از روی اطمینان
خاطر قوم را امامت نموده بمذهب خود نماز کردند و اهتمام عساکر منصوره را در تسخیر قلعه بحد کمال مشاهده نموده متقبل شدند که همان
ساعت مومن بی را بیرون آورند و رخصت یافته بقلعه رفته و فی الفور مومن بی طبقه اوزبکیه و عزیزان و اشراف قوم
بیرون آمده بسعادت کورنش سرافراز شدند حضرت اعلی بنظر اعزاز و احترام در آن طبقه توجه فرموده خاطر ایشانرا
بتفقدات پادشاهانه و سخنان مرحمت آمیز اطمینان بخشیده خلعت امان عنایت فرمودند و رخصت معاودت ارزانی
داشته و مومن بی از رفتن بقلعه ابا نموده حضرت اعلی امر فرمودند که امشب بمساکن خود مراجعت نموده فردا بملازمت
آیند و آنجماعت در کمال فرح و انبساط خاطر از نهب و غارت و سفک دماء و هتک عرض و نوامیس جمع نموده بقلعه
عود نمودند و علی الصباح دروب قلعه را مانند ظفر و اقبال بر روی اولیای دولت بیزوال گشاده تمامی سادات و قضات
و علما و اشراف و اعیان بدرگاه فلک مناص آمده جبهه اخلاص بر زمین نیاز سودند و مجلس آرایان بساط اقدس بارگاه معلی

را در کمال شکوه و حشمت و غایت جلال و سطوت آراسته انجماعت را دربار دادند و همگی بسعادت بساطبوس فایز گشته
بخلاع فاخره سرافراز گشته و مومن بی رخصت رفتن بخدمت باقیخان طلب نموده نواب کامیاب در عالم حقیقت و پاس
حقوق نمکخوارگی او را استحسان فرموده رخصت رفتن دادند و الکای اندخود به نبیرة السلاطین محمد سلیم سلطان عنایت شده
عرب بهادر با اتالیقی او معین گشته مقرر شد که بنیابت سلطنت پناه مومی الیه بحکومت آن ولایت قیام نماید و اوزبکیه را در
رفتن و ماندن مختار گردانیدند از ملازمان موکب سعادت قرین محمد قلی بیک ایشک آقاسی عرب کرلو بکوتوالی قلعه مامور گشت
که با یکصد و پنجاه نفر سوار تفنگچی حراست قلعه نماید ارباب و رعایا امیدوار مراحم و اعطاف شاهنشاهی گشته بسر محصولات
خود که بحصاد رسیده بود رفتند در همان روز ملازمان و مردم مومن بی احمال و اثقال او را بار کرده از راه کرکی روانه
کنار آب شدند و خود تا نیم روز در مجلس بهشت آیین بود و بعد از تفرق عوام الناس مجلس خاص انعقاد یافته جرعهای دوستکامی
بگردش آمده و حریفان سرگرم باده نشاط هر گونه حکایات ببیان آمده و حضرت اعلی سخنان حقیقت بنیان که برجب کلام
الملوک ملوک الکلام آویزه گوش خردمندان تواند بود بر زبان الهام بیان آورده مومن بی خطاب فرمودند که دعای ما
بباقیخان برسان و بگو که بر همگنان معلومست که امروز وراثت ممالک عبدالله خانی باین دو طفل که از این دودمان باقی
مانده‌اند منحصر گشته مقتضی مروت و فتوت نیست که تو ایشانرا از ملک موروث خود آواره ساخته خود متغلب بر تمامی
ملک موروثی ایشان رقم اختصاص کشی در سوابق زمان همیشه میانه سلسله ما و ایشان نیران قتال و جدال اشتعال
حالا که پناه باستان ولایت نشان ما آورده‌اند غرض اصلی از معاونت و امداد ایشان حصول نیکنامیست که در صحایف
روزگار نگاشته کلک سخنوران بلاغت شعار گردد با وجود عداوت قدیم بمجرد توسل و التجا اغماض عین از خصومت
و دشمنی کرده در مقام امداد ایشان شده‌ایم و بجز نام نیک مطلب دیگر در خاطر نیست اولی اینست که باقیخان نیز نصایح
مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا نموده قطع طمع از مملکت بلخ و توابع نماید و بممالک ماوراءالنهر و ترکستان که بدست او در
آمده قانع بوده شکر نعمت باری تعالی بجای آورده قدم از دایره انصاف بیرون ننهد چه هرگاه دو پادشاهزاده که
از این دودمان باقی مانده‌اند از مملکت وسیع اجدادی خود باین محقر راضی شده باشند که اوقات گذر ایشان تا آن
مضایقه در آن کردن نا انصافیست و پسندیده خدا و خلق الله نخواهد بود و هرگاه باقیخان بدین قاعده سلوک نموده با ایشان
در مقام عطوفت و پدرفرزندی بوده باشد ما نیز با او در مقام وداد در آمده سد باب نزاع و جدال نموده بفراغ
خاطر مراجعت مینماییم و اگر نا انصافی کرده خواهد که بالکلیه و از تمام ملک را از حق موروثی محروم نماید چون امداد ایشان
بر ذمت همت پادشاهانه لازم گردیده و این نهضت همایون بمحض معاونت ایشان اتفاق افتاده انچه بخیر ظهور رسد
معذور خواهیم بود ما رفع حجت از خود کردیم بعد از ادای این سخنان دلاویز حقایق بنیان قامت قابلیت مومن بی
بخلع فاخره و جیقه و کمر مرصع آراسته رخصت دادند و او سرمست باده التفات شاهی از مجلس بهشت آیین بیرون
آمده روانه شده و حضرت اعلی جام امانی و آمال مومن بی را از باده عواطف خسروانه لبریز گردانیده یکصد صراحی نقره
مملو از راح ریحانی که در خمخانه خرد و آگاه دلی پرورش یافته خمار شکن سرمستان شراب غفلت و آگاه دلان را

مایه مزید آگاهی تواند بود با پیاله طلا و پیش انداز زربفت ازبی او فرستادند که در راه ذبح حمار نماید مردم ولایت اندخود

و اوزبکیه که در انولایت بودند مبلغی بعلت مال امانی متعهد شدند که بدیوان اعلی رسانند همت خسروانه رقم بخشش و احسان

بران کشید استمعی موجب ازدیاد دعاگویی گردید

چون مومن بی از خدمت اعلی روانه گردید خبر رسید که باقیخان جبه و سباهی

از جیحون عبور نموده باینطرف آمده اما محقق نبود روز دیگر اردوی گردون شکوه از پای قلعه کوچ کرده در خواجه دکه نزدیک

باندخود ات نزول نموده یکروز در ان منزل بانجاح مطالب و حصول مدعیات ارباب و اعیان اندخود پرداخته روز دیگر کوچ

کرده در دو فرسخی خواجه دکه نزول فرمودند درین منزل تحقیق انجامید که باقیخان با پنج هزار کس از جیحون عبور نموده بطرف

بلخ آمد حضرت اعلی بتصور اینکه باقیخان قدم جلادت پیش نهاده اراده مقابله با موکب همایون شاهی دارد چون امیدوار

بظفر و نصرت حضرت باری عزاسمه زیاده از حد بیان بود اظهار مسرت و شادمانی نموده فرمودند که در اردوی معلی

نقارهای شادیانه بنوازش در آورند و ترتیب مقدمات جنگ پرداخته قراول و جرنغار دست راست و دست چپ

و تو کرکجی لشکر و صد و بیست عرابه توپ و تفنگچی و سایر اسباب محاربه مرتب داشتند و رای جهان آرای برین قرار یافت

که تا حوالی رود جیحون استقبال خود مخالف نموده در هر جا که باشند تلافی روی داده صف قتال آراسته شود و آنچه

مقدر الهی بوده باشد از مکمن غیب بحیز ظهور آید تاخیر و تهاون را مصلحت نمیدیدند از یار محمد میرزا و شاه خواجه و رفقای

ایشان که صاحب وقوف شوارع آن ولایت بودند تحقیق راهها نموده فرمودند که یار محمد و رفقا از هر راه که مناسب و آب

بیشتر باشد روانه شوند که عساکر اقبال از قلت آب در عذاب نباشند یار محمد میرزا و ریش سفیدان اوزبکیه مخالف رای

همایون اشیار نموده معروض داشتند که تعجیل در امر محاربه موافق مصلحت نیست بلکه صلاح دولت در اینست که اردوی

کیهان پوی بجهة کثرت لشکر و انبوهی خلایق باهستگی کوچ نموده جنگ را در خیر تاخیر و تراخی اندازند چه مطلب ایشان بود

که طوایف اوزبکیه که سالها نمک پرورده سلسله عبدالله خان اند مصلحت و حفظ حال خود را در موافقت باقیخان اشیار

نموده مطیع و منقاد او گشته اند و حالا که موکب نصرت قرین همایون شاهی بدینصوب در حرکت آمده و خوف و دهشت بر

آن جماعت استیلا یافته قرار داد خاطر آنها آنست که همت بلند نهمت شاهانه تسخیر ولایت ماوراءالنهر و قلع و استیصال

اوزبکیه مقصور است بالضرورت بر سر باقیخان جمعیت نموده بقدر مقدور در مدافعه میکوشند و هرگاه بر ایشان ظاهر

شود که حضرت اعلی شاهی ظل الهی طمع در مملکت ندارند و غرض ازین نهضت احیای سلسله عبدالله خانست و صاحب اختیار

ان ولایت بدستور امرا اوزبکیه استقبال موکب سلاطین را دهاخواهند نمود و مکنون ضمیر انور بی جنگ و جدل بمنصه ظهور

جلوه گر خواهد شد هر چند این رای موافق صوابدید اشرف اعلی نبود اما چون ریش سفیدان اوزبکیه غلو داشتند و بعضی

از دولتخواهان قزلباش نیز این رای را بر تعجیل ترجیح مینهادند و نیز معلوم نبود که باقیخان اراده جنگ دارد یا نه چه گوید

میشد که او بدین قصد آمده که برادرش را از بلخ بیرون برد بعد از مشاورت و گفتگو بدین کنگاش عمل نموده در طی

مسافت تانی و در جنگ کردن تاخیر نموده هر روز یکفرسخ و دو فرسخ کوچ واقع میشد از اتفاقات که مؤید قول ریش سفیدان

اوزبکیه گشته آمده بود که بعد از آنکه قطع مسافت تبانی قرار یافت میرزا محمد بیک نام شخصی از اعیان اوزبکیه که از اولیای
یار محمد میرزا بود با ده پانزده نفر از بهادران از جانب بلخ آمده بعسکر سلاطین نژاد ملحق شد و در خاطرها رسوخ یافت
که این رای صایب بوده و من بعد گروه گروه ازین مردم عزم آمدن خواهند نمود و یار محمد میرزا نیز از جانب جهانگیر خان
یرلیغها باستمالت امرا و اعیان طبقات اوزبکیه فرستاده همه روز منتظر بودند که عنقریب صورتی روی نماید
که منتج مطلوب باشد اتفاقا این تدبیر موافق تقدیر نیامده و دو مفسده عظیم بران مترتب شد اول آنکه ازین توقعات
بیحاصل و غبار کشیدگی که مخالفت رای همایون بود مخالفان چیره شده خوف و دهشتی که از لشکر قیامت اثر
قزلباش برایشان استیلا یافته بود زایل گشت دوم آنکه آب و هوای آن ولایت موافق مزاج اهل اردو نیامده
و از حرارت هوا و عفونت گرما و آبهای گل آلوده که بکار میرفت بیماری در میان لشکر حادث شده مرض اسهال
شیوع یافت و با اینحال در عرض بیست روز بحوالی شهر بلخ آمده نزول اجلال فرمودند اما بیماری لشکر حضرت
اعلی را در امر محاربه متامل و متردد ساخت و چگونه متامل نگرداند که رای مآل اندیش همواره در امور جزئیه بر نهایت
مراتب حزم و احتیاط مرعی میدارد در مقابله و مقاتله لشکر ایران و توران که از قدیم الایام معظم ترین قضایای
عالم بوده چگونه مرعی ندارد و از احوال باقیخان آنچه معلوم همگنان گردیده آن بود که چون از آب عبور نموده بجانب بلخ می
آمد مومن بی از اندخود رسیده شرح گرفتن قلعه حقایق حالات عرض کرد و باقیخان ظاهرا با او عتاب و خطاب آغاز
نهاده چند روزی بین الجمهور از ملازمت دور بود اما در خفیه که تحقیق احوال مینموده او شمه از عظمت و اجلال پادشاهی
و کثرت و ازدحام لشکر عرض نموده خاطرنشان کرده که جنود اوزبک را هیچ قدرت مقابله و مقاتله با جنود ظفر
ورود قزلباش نیست باقیخان در بحر تحیر افتاده نه روی بازگشتن و نه رای پیش آمدن داشت اما روز بروز از توقف
و غبار کشیدگی لشکر قزلباش خوف و هراس از خاطر اوزبکیه زایل ساخته اندکی چیره شدند و از اطراف و جوانب
جمعی با او ملحق شده در اردوی اوزبکیه نیز جمعی فراهم آمد و باقیخان بحوالی شهر آمده در استحکام برج و باره و تعمیر فصیل
و دروازه سعی نمود و در سواد شهر قریب بقلعه محل مناسب جهة نزول لشکر اختیار نموده پشت بقلعه و دیوار بشهر
داده اقامت نمود و در پیش اردو خندق کنده عقب خندق را بتوپ و تفنگ استحکام داد چون قدرت جنگ
روبرو در خود ندید قرار داد که بدین نسق حراست شهر و قلعه نماید و تا بیست روز لشکرهای ایران و توران مقابل
یکدیگر نشسته بودند اهل علم شانه که در میان مردم الوس و اویماق بغایت معتبر و مجربست هر چند ملاحظه میکردند صریحا
میگفتند که جنگ سلطانی میانه این دو گروه واقع نمیشود و جای تعجب بود که مکرر به قراولان جنود ظفر ورود قزلباش
اندکی نیز غبار کرده پیش رفته بودند قراولان اوزبکیه پیش آمده بین الفریقین تقدیر دست بازی شد و طرفین
دلیران هراول بیکدیگر رسیده تلاقی گشته دست بآلت قتال بردند و شجاعان جنود اقبال مانند شیر بیشه دلاوری
بر آن قوم حمله برده بیست و چهار نفر از بهادران نامی گرفتار شدند و گروه مخالف عنان از جنگ کشیده پس
رفتند و سرداران آن فوج بدین بهانه تمسک جسته که یرلیغ خان در باب صلح در شده و با جنگ مامور نیستیم و جمعی که

وجمعی که دستگیر شدند خود سر آمده بودند و الحق از طرف همایون اعلی نیز قدغن شده بود که احدی از دلیران عساکر فیروزی
نشان بی رخصت اشرف اعلی بخود سر مباشر حرب نکردند مجملا بعد از محاربه مذکوره روز دیگر بحوالی شهر توقف واقع شده و از
طرف ازبکیه احدی بعزم رزم قدم از دیوار بست شهر و قلعه پیش ننهاد بوضوح پیوست که باقیخان جنگ صحرا نمیکند و از سواد
شهر و کوچه باغات قدم جلادت پیش نمی نهد و عقلا و ارباب رای و تدبیر صلاح نمی دیدند که گروه قزلباش بمیان کوچه
باغ درآمده جنگ در خندق و دیوار بست شهر وقوع یابد زیرا که از پیش رفتن عاقبت محاصره و قلعه گیری پیش می آید و
محتمل است که بامتداد کشد و بیماری لشکر اشتداد یابد و ماکولات رو بنقصان آورد و ظهور این مقدمات موجب ضعف
و زبونی لشکر قزلباش و دلیری سپاه مخالف گردد و خللها روی نماید مکرر امرای عظام و ریش سفیدان عاقبت
بین بمحفل مقدس جمع شده مجلس جانقی انعقاد یافت و از هر گونه حکایات بمیان آمد حضرت اعلی فرمودند که غرض ما
ازین نهضت امداد سلاطین زادها و حصول نیکنامی بود اگر باقیخان بنوعی که همیشه لاف میزده بمقابله موکب همایون می آمد
ما نیز صف قتال آراسته آنچه مقدر الهی بود بظهور میرسید حالا که او از جنگ رو بر تقاعد ورزید صرفه کار خود
ملاحظه مینماید ما نیز ملاحظه بکنیم و لشکر را بمیان دیوار بست و کوچه باغ مقابل توپ و تفنگ درآوریم و مع هذا بیماری
در میان لشکر اشتداد یافته هر روز جمعی راه عدم می پویند اگر راکب جهل و غرور بوده بملاحظه حمیت و غیرت در میان آن
ولایت توقف کنیم موجب استیصال سپاه منصور و اختلال عظایم امور دولت طریق صواب آنست که درینوقت بحکمت
غمخوارگی لشکر تقوی عمل و دور اندیشی عمل نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دهیم اگر باقیخان بعزم تعاقب
از پشت خندق بیرون آید عطف عنان نموده بمدافعه او پردازیم و الا بسلامت کوچ کرده بتوفیق الله تعالی ملولان سپاه
را بامنی برسانیم که اگر مقدر الهی بوده باشد مرتبه دیگر مکنون خاطر انور بر وجه احسن ظهور یابد القصه در روز نهم شهر محرم الحرام
اردوی گردون شکوه کوچ کرده از رود حلب عبور نموده فرود آمدند و درین کوچ ظاهر شد که دو ثلث لشکر ظفر
اثر سقیم المزاج و بیمارند و ثلث دیگر بلکه بیشتر تیماردار و بیمارداران خود از مشغله تیمارداری بهیچ چیز دیگر نمیتوانند
پرداخت تا بقتال و جدال چه رسد از مشاهده این حال عزم بازگشتن در خاطر انور رسوخ یافته مشخص شد که اگر فی المثل هفته دیگر
تاخیر در مراجعت واقع میشد احوال مردم اردو بنوعی مختل میگشت که العیاذ بالله اصلا اصلاح پذیر نبود بالجمله روز عاشورا
در کنار آب حلب توقف نموده بلوازم تعزیه سید الشهدا و لب تشنگان بادیه کرب و بلا قیام نمودند صبح روز
یازدهم العود احمد بر زبان آورده کوچ شد امرا چرچی را امر فرمود که در نیم ترتیب چنداول بوده از عقب لشکر آیند و بنوعی که
مقرر شده بود در نیم فرسخی اردوی همایون نزول مینموده باشند درین مرحله دو فرسخ قطع نموده فرود آمدند و بعد از لحظه
از جانب امرای عظام که در عقب بودند خبر رسید که سپاهی از جانب مخالف نمودار شده آهسته آهسته پیش می آیند
حضرت اعلی شاهی مقرر فرمودند که اگر سپاه مخالف بعزم جنگ پیش آمده آهنگ محاربه را ساز دهند ایشان نیز
بمدافعه قیام نموده ما را خبردار کنند و اگر اوزبکیه رای جنگ نداشته باشند و بجهة حفظ حال خود احتیاطی نمایند

غازیان نیز محاربه را در باقی گذاشته آهسته آهسته خود را باردوی همایون رسانند بنوعی که قرار یافته در نیم فرسخی اردو نزول
نمایند و چون بیدار دلان هشیار طبع بلوازم پاس و کشیک قائم بوده تا در الکای مخالف باشیم لحظه غافل نبوده
از شبیخون ایمن نباشند و بعد از اندک زمانی خبر رسید که جمعی کثیر از لشکر اوزبک بعزم محاربه پیش آمده
از آب گذشتند و تیز عنانی کرده خود را بغازیان رسانیدند و فیما بین نیران قتال اشتعال یافته کار از ملاحظه
و احتیاط گذشته حضرت اعلی احسن خان و بعضی از امرای جغتای را بمحاربت اردو تعیین فرموده بفیروزی
و اقبال سوار شده عطف عنان فرمودند و بیت عرابه بیکی را پیش فرستاده دست راست و دست چپ قول همایون را
بمردان کار و دلیران معرکه بکار استحکام داده علمهای ظفر و اقبال گشوده بمقابله اعدا اشتافتند و بعضی از
امرا کومک لشکر جرجی تعیین فرموده پیشتر فرستادند و قول همایون متعاقب در حرکت آمد و چون قریب یکفرسخ
و نیم از اردوی معلی جدا شده بمعرکه قتال نزدیک شدند غازیان عظام یکی از بهادران اوزبک را که دستگیر
شده بود آوردند از تقریر او چنین معلوم شد که در وقتی که خبر کوچ کردن اردوی کیهان پوی بباقیخان رسید
متفکر شدند که آیا سبب مراجعت چه بوده باشد جمعی حمل بر عجز و زبونی کرده گفته شد که فرصت را از دست نداده تعاقب
ایشان میباید کرد و باقیخان نیز جانب ایشان گرفته در تعاقب مبالغه داشت و جمعی دیگر از ریش سفیدان و آتالیقان
روزگار دیده کار آزموده قصه شاهی بیگخان اوزبک را تقریر نمودند که در وقتی که خاقان سلیمان نشان شاه اسمعیل
علیه الرحمه والغفران لشکر بر سر او کشیده بخراسان رفت و او در قلعه مرو متحصن گشته بمحاربه اقدام نمود و حضرت شاه
از محاصره ملول گشته آوازه مراجعت شایع ساخته یکمنزل کوچ کرده شاهی بیگخان بیتابی کرده متعاقب کردن بیرون
آمد خاقان سلیمان نشان عطف عنان کرده فیما بین محاربه بوقوع پیوست و ظفر و اقبال قرین حال آن پادشاه شیر دل
گشت و محتملست که حضرت شاه جمجاه خواهد که با شما همان معامله پیش برد که جد امجد او با شاهی بیگخان پیش برد
بدین جهت مصلحت در تعاقب نمی بینیم بالآخره از غلوی بهادران جنگجو لشکریان بتعاقب بیرون آمدند و بکنار آب
رسیده فی الفور عبور کرده آماده قتال شدند القصه از ینجانب امرای عظام بآیین شایسته بجنگ مشغول گشته از
جانبین داد دلاوری دادند بکتاش خان استاجلو که هراول جرجی و پیش جنگ بود حملات دلیرانه نموده مخالفان را تا کنار آب
دوانیده از آب گذرانید در ین اثنا آوازه توجه موکب همایون شاهی بمعرکه رسیده بکتاش خان و نجف قلیخان شاملو
با جمعی از دلیران لشکر فیروزی اثر باستظهار لشکر قول از آب عبور نمودند و در آنطرف آب معرکه رزم و پیکار گرم
گردیده تا غروب آفتاب بازار گیر و دار گرم بود بعد از غروب نیروی اقبال بیزوال شاهی نسیم ظفر و فیروزی
بر شقه اعلام ظفر فرجام امرا و ملازمان موکب اقبال وزیده شکست بر لشکر مخالف در وقتی که مشاعل خورشید مائل
در قول همایون افروخته گشت خبر شکست مخالفان رسیده و حضرت اعلی کس تقدغن نزد ایشان فرستادند که چون
شب بمیان آمد احدی از غازیان در آنطرف آب توقف ننموده باز گردند بعد از لحظه خاطر از کید و مکر مخالفان جمع گردید

موکب همایون شاهی بجانب اردو در حرکت آمده در دولتخانهٔ همایون نزول فرمودند تا چهار دانگ از شب گذشته
متوجه دیدن سرها و اخبار مهما بودند عبدالرحمن نامی از مردم معتبر اوزبکیه دستگیر شده بود چون بنظر اشرف درآمده نام
و نسب خود بیان کرده حضرت اعلی او را شناختند بمضمون آنکه عادات رضیه و خصایل مرضیه اشرف اعلی است که با گرفتاران
بتخصیص جمعی که طریقهٔ آشنایی داشته باشند عمل مینمایند با او عمل نموده فرمودند که بند از دست او گشودند و خود
خون‌آلود که در برداشت بیرون کرده رخوت پاک از قماچهٔ خاصهٔ شریفه آورده در او پوشیدند و سایر گرفتاران
در همان شب بیاسا رسیدند و از لشکر قزلباش سوای شریفجان بیک برادر محمد الخان قاجار کسی که نام و نشان داشته
باشد ضایع نشد و جمعی صلاح اندیشی کرده چنین تقریر کردند که بهتر آنست که موکب همایون مراجعت نموده صبحی کوچ بطرف بلخ
واقع شود که با قبچاق و اوزبکیه بار دیگر قدرت محاربه نیست و جرات مقابله با عساکر اقبال ندارند اما چون رای صایب حضرت
اعلی عزم مراجعت جزم کرده بود و بیماری در میان لشکر اشتداد داشت با احتمال ظفر بلخ بیهوده کوبان طریق سلامت را از دست
نداده فسخ آن عزیمت نفرمودند و با شنیدن فتح و ظفر از جای نرفته ترک قرارداد خاطر اشرف نکردند و الحق در آن وقت صبح
صحیح شایسته تر از آن نمود و هیچ تدبیری جهت اصلاح حال لشکر از آن صایب‌تر نمی‌نمود قریب نصف شب بود که امرا
نامدار از معرکهٔ رزم بازگشته بملازمت رسیده زبان بتهنیت فتح و فیروزی گشادند و بنوازشات خسروانه سرافراز گشتند
و مقرر شد که بقاعده که قرار گرفته نیم فرسخ از عقب اردوی می آمده باشند و حزم و احتیاط را از دست نداده اگر احدی از
ضعفا لشکر در عقب مانده باشند همراه آورند و هر کس از بیماران فوت شود اگر توانند بار دور سانند والا در همانجا دفن
کرده چنان نمایند که مدفن معلوم نباشد و هر روز جمعی از یوزباشیان و قورچیان بطرف دست راست اردو و جمعی بطرف دست
چپ تعین میشدند که نیم فرسخ بلکه کمتر متفرقه باشند و اگر احیاناً اوزبکیه اراده داشته باشند که علی الغفله دست
بردی نمایند بضرب تیغ آبدار منع نمایند مجملاً آنچه لازمهٔ حزم و احتیاط بوده مرعی داشتند و چون در اندخود نزول اجلال واقع
شد ضبط و نسقی که در باب نهب و غارت و اسیر نمودن بود برطرف شد و مردم غارتگر باطراف و جوانب خصوصاً شبرغان رفته
آنچه مییافتند می‌آوردند و اردوی معلی یکروز در پای قلعه توقف نموده اکابر و اعیان و قاضی و مفتی و کل سکنهٔ قصبهٔ اندخود
را نام‌نویس کرده هر خانه وار را بیکی از اهل اردو سپردند که با اسپ و شتران خود حمل کرده روانهٔ خراسان و عراق نمایند بیکلحظه
العین قصبهٔ آن معموری ویرانه گشت و بسیاری از نسا و صبیان بذل اسیری گرفتار آمدند و کم کسی بود که اسیر اندخودی همراه
نداشت و در سوابق ازمان که سلاطین اوزبکیه بخراسان و سلاطین روم بآذربایجان بقصد مملکت‌گیری با نهب و غارت می
آمدند چون اسیر نمودن عیال و اطفال مسلمین جایز میدانستند و از بلاد شیعه اسیر میکردند و بادی این امر شنیع ایشان
شده بودند روزگار انتقام آن از ایشان کشید و چون مجال آن بود که با قبچاق در غیبت موکب همایون لشکر بتاخت و
غارت سرحد خراسان فرستند متوجه استحکام قلعه مروچاق شده امارت آنجا را از نظر علی سلطان شاملو که شایستهٔ آن
نبود تغییر داده بیوسف علی خان ولد بوداقخان چکنی که حاکم مشهد مقدس معلی بود تفویض یافت و پیرام علی سلطان
برادر او را نیز در آن حدود الکا داده بکومک برادر تعین فرمودند و ما یحتاج لشکر او از زر و اسلحه و یراق و ضروریات قلعه

ملک سلطان و تکیش خان بیمدت شد و شفقت بحر انجام مشهد مقدس و حکومت یافته سرانجام الاقی بروجه آذوقه و
پیرش رخصت یافته و بمرو و تیول خود داخل شدند و در دار السلطنه هرات بمسامع جلال رسید که باقیخان
لشکری بچلکتو فرستاده و اراده دست درازی بسرحد خراسان دارند حضرت اعلی فوجی از عساکر منصوره را
بر سر آنجماعت فرستادند بالیغار رفته سلک جمعیت آنجماعت بمجرد ورود لشکر ظفر اثر از هم پاشیده بصوب وروی
بفیروزی و اقبال مراجعت نمودند و الحق درین سفر حضرت اعلی بنفس شریف متحمل انواع شداید گشته عساکر منصوره
زحمت بسیار کشیدند و از کنار بلخ تا مرغاب هر روز گروهی از بیماران لشکر فوت میشدند و در راهها دفن
مینمودند و چون نواب کامیاب قدغن فرموده بودند که بیماران را در منزل نیندازند مبادا اوزبکیه از عقب آمده مرده
کشی نمایند و از ایشان چو دیمردی حساب نموده سر او را ببرند بسیاری از فقرا لشکر و مردم فرومایه که بیمار خود در آنجا نمی
توانستند بار کرده بمنزل رسانیدند و از بیم قدغن شاهی شتوان انداخت هنوز آخرین رمق از حیات ایشان
باقی بود که در خاک مینهادند و تغسیل و تدفین بوجه شرع صورت نمی بست و ارباب اخلاص در رضاجوئی ولی نعمت
از احیات ابد شمرده اصلا ازین قضایا آثار کره و ملال از ناصیه ایشان مشاهده نمیشد مجملا خلق بسیاری درین سفر از
مرض اسهال تلف شدند و تا مدت بیست روز که در هرات بودند هنوز اثر آن حادثه عظمی باقی بود از مشاهیر متوفیان درین سفر
که رخت بعالم بقا کشیدند سید بیک کمونه بود که آبا عنجد از نقبا نجف اشرف بود و سید محمد جد او از بغداد باشعار
شاهی سیونی و تشیع بملازمت خاقان سلیمان نشان آمده بود و در سلک امراء بزرگ انتظام یافته عاقبت در جنگ
چالدران شهادت یافت و مشار الیه از زمان شاه جنت مکان الی غایت در سلک امرا منتظم و مهردار مهر مبارک شرف
نفاذ بود اگرچه در الکا و تیولات و اسباب حشمت او تغیری شده بود اما منصب مهرداری و قرب ظاهری داشت دیگر ابراهیم
خان والی لار که در منزل اسد و بردیخان بطریق مهمان معزز و محترم بود بیمار شده بمرض اسهال رفت دیگر قاسم بیگ
یساول باشی قورشاملو که از معتبران آن طایفه و در سلک مقربان بود و دیگر میرزا یعقوب دست غیب که از سادات
دار الملک شیراز و منتخب آن ولایت بود بدین مرض گرفتار آمده در هرات از هم گذشت دیگر مولانا قوسی شوشتری که از
موزونان و مستعدان روزگار و سحر سنجان نادره کار و شاعر بلاغت آثار بود نهال عمرش از صرصر اجل از پای
درآمده در آنجا مدفون گشت القصه از هر طایفه و هر طبقه جمعی راه فنا پیمودند از اطناب اجتناب نموده زبان قلم را
از تعداد ایشان کشیده داشت رحمة الله علی جمیع اهل الایمان و الایقان

ذکر مراجعت موکب نصرت نشان خسرو آفاق بصوب دار الملک عراق بعنایت حضرت مالک الملک علی الاطلاق تعم شانه و عظم سلطانه

چون رایات نصرت آیات از سفر خیر اثر بلخ مراجعت نمودند در دار السلطنه هرات نزول اجلال واقع شد چند روز جهة
نظم و نسق معاملات توقف نموده از آنجا بمشهد مقدس رفته بانجاح مطالب و مدعیات حکام کرام و صواحب و اعیان
خراسان پرداخته همگی بنوازشات خسروانه و خلع فاخره پادشاهانه خوشدل و سرافراز گردانیده رخصت انصراف
ارزانی داشتند و دو سه روز در آستانه مقدسه متبرکه اوقات شریف صرف نسق سرکار فیض آثار و انجاح

ملتمسات سادات و خدام و ارباب وظایف و سایر مهمات آستانه نموده از انجا عنان عزیمت بجانب عراق منعطف ساخت
روزی چند در النگ رادکان خیام اقامت نصب نموده جمعی که درین سفر خدمات شایسته بظهور آورده بودند بانعامات
سرافراز گشته جمعی دیگر که در خدمات مقصر بودند از ملازمت اخراج شدند و بعد از فراغ از ان امور از راه خبوشان
شکارکنان رفته چند روزی در ان صحرا و دشت بنشاط شکار مسرور و افزای خاطر بودند و اردوی کیهان پوی و اغرق را از
راه جنگ مغز به بسطام روانه نموده خود جریده با معدودی از مقربان رکاب بالکای دروان تشریف برده بنیک و بد
قلعه دروان و مهمات انجا رسیده شاه علی سلطان غلام خاصه شریفه میر جشنگرک را برتبه والای ایالت و خانی سربلند
گردانیده حکومت الکاء دروان را باو عنایت نموده و خاطر از مهمات انجا جمع فرموده در الکاء خوار باردوی کیهان پوی
ملحق شده و سلاطین زادهای اوزبکیه را با پایر محمد میرزا و رفقا رخصت قزوین دادند که در محالی که بایشان مرحمت
شده بود ساکن گردند و از راه سیاه کوه بکاشان آمده مردم کاشان شهر را چراغان کردند تا سه شب صحبت چراغان
گرم و روشنی افزای خاطر و خوشدلی بود و از انجا متوجه دار السلطنه اصفهان گشته بفیروزی و اقبال در مقر دولت
ابدی اتصال نزول اجلال فرمودند و محفل طرب انگیز با بزم و رستاخیز در دار السلطنت مزبور بعشرت و کامرانی
گذرانیده داد فراغت و خوشدلی دادند از سوانح انوقت آمدن ایلچیان از جانب شاهی بیگخان حاکم قندهار که از امرا
سلسله پادشاه والاجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه است و عرضه داشت اخلاص آمیز مبنی بر اعلی کوشش ملیه
اخلاص و دولتخواهی و نیکو بندگی کرده نفایس امتعه و پیشکشهای لایق ارسال داشته بودند که حضرت اعلی ایلچیان
او را نوازش بسیار فرموده و عطایای ارجمند امتیازی داشتند **ذکر احوال باقیخان بعد از معاودت موکب
همایون از یورش بلخ** از تقریر واردین بوضوح پیوست که در وقتی که خبر مراجعت کردن لشکر فیروزی اثر
قزلباش بباقیخان رسید چون غلبه و قدرت ایشان بمرتبه ظهور داشت متفکر شد که آیا چه صورت روی نموده باشد
و تزلزلی که بجهت بیماری در اردوی اعظم واقع بود معلوم اوزبکیه شده بود خیالچه تحریر پیوست اندیشه آن داشت که مبادا حیله
و تدبیری در ضمن آن باشد و اراده عطف عنان داشته باشد آخر الامر باغوا و تحریک جمعی از جنگجویان سپاه را بتعاقب مامور
گردانیده خود نیز اراده سواری داشت از تقدیر ایزدی غلبه از جانب عساکر نصرت نشان و وقوع شکست بر اوزبکیه
افتاد و باقیخان مضطرب الاحوال گشته همانشب اراده نموده بود که سالک طریق فرار گشته متوجه بخارا شود که خبر بازگشتن
موکب معلی پادشاهی عازم خراسان شده از ان منزل کوچ کرده خاطر او اطمینان تمام یافته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت
و چنین حادثه عظمی باین آسانی از و دفع شده دیگرباره علم دولت و کامرانی برافراخت و چون لشکر اوزبک جمعیت تمام نموده
بودند اراده تسخیر بدخشان نمود و مردم بدخشان که از بیم اوزبکیه در بیغولهای کوهستان خزیده بودند از هر گوشه سر برآورده
فراهم آمدند و بدیع الزمان میرزا نامی از نژاد خواجهای احرار که نواده دختری شاه سلیمان والی بدخشان بود در بر خود والی
ساخته بودند و اوزبکیه از ان ملک برآمده در بیست و سه سال که میان اوزبکیه قرار بود ولایات بحیطه تصرف میرزا
مذکور در آمده بود باقیخان چون خاطر از معاودت موکب معلی شاهی جمع نموده خبر وصول موکب همایون بدار السلطنه هرات

باو رسید عزیمت تسخیر بدخشان نموده روانه آنصوب گشته بدیع الزمان میرزا قوت جنگ صحرا در خود ندیده بقلعه متحصن شد
و بدخشانیان اکثر با او بیوفائی کرده تفرقه و پراکندگی در میان ایشان افتاده عاقبت الامر باقیخان بقلعه گیری مشغول
گشته بدیع الزمان میرزا را بدست آورده از پای درآورد و آنولایت را بیکی از امرا معتمد سپرد و در خلال
این امر بعضی امرا که با او بد مظنه بودند و قصد غدری داشتند و بهانها در بلخ با یکدیگر مواضعه نموده اراده کرده بودند که
او را ضایع کرده بجانب جهانگیر میرزا میل نمایند بعد از خبر مراجعت همایون از آن داعیه باز آمده اند اما یکی از اهل مواضعه اظهار
دولتخواهی کرده نزد او زبان باظهار این راز گشوده بود و او کتمان آن واقعه کرده درین وقت که خاطر او از توهمات
لشکر بیکانه جمع شده مهم بدخشان نیز برحسب دلخواه سرانجام یافت در مقام دفع بدخواهان درآمده امرا او زبکیه را که داخل
آن مواضع بودند بهانه کنکاش جمع نموده و جمعی از دولتخواهان فدویان را در کمین باز داشته در اثنای محاوره با ایشان
عتاب و خطاب آغاز نهاده اظهار مواضعه ایشان نموده و انجماعه انکار نمودند شخصی که کشف این اسرار نموده بود در مواجهه
گفت حکم بکرفتن اکثر انجماعه صادر شده همان لحظه قریب بسی چهل نفر از امرا او زبکیه که اسم و رسمی داشتند بیاسا رسیدند
و در عوض انجماعت تربیت کرده های خود در آنعمل نموده بکامرانی و اقبال بجانب بخارا عود نموده دیگر باره چمن دولتش
سرسبزی آغاز نهاد و کلدی محمد خان قزاق که در تاشکند لوای استقلال مرتفع گردانیده بود با او در مقام ملایمت
درآمده ریش سفیدان دولت او بجهت تقویت مذهب تجویز مصالحه با او کرده ایلچیان فرستادند و باقیخان همیشه در
فکر و اندیشه ولایت تاشکند بود که از تصرف قزاق انتزاع نماید و بمصلحت وقت عمل نموده صلح کونه کرد و منتهز فرصت
بود و همیشه آرزوی آن داشت که فرصتی بدست آورده متعرض خراسان گردد و از شکوه و سطوت قاهره شاهی و غلبه
و ازدحام لشکر قزلباش که در سفر بلخ مشاهده نموده بود اندیشه مند گشته مکنون خاطر خود را بحیز ظهور نمیتوانست آورد
لافهای گزاف که پیش ازین میزد ترک نموده زبان در کام ادب کشید و با امرا سرحد خود تحریک نمود که کس با امرا مرو
و ماروچاق و هراة فرستند که با یکدیگر ترک خصومت کرده متعرض مملکت یکدیگر نشوند و مانع آمد شد قوافل و تجار نگردند
و در امنیت و استقامت طرق و شوارع کوشند و امرا عظام حقیقت بپایه سریر اعلی عرض نمودند و از موقف جلال
نیز حکم همایون صادر شد که امرا سرحد باهم بازگشت نموده ابواب آمد شد تجار و مترددین مفتوح بوده باشد و مدتها مین
الجانبین منازعه روی نموده تا یکدو سال در هیچ طرف دست درازی واقع نشد ولایت خراسان نیز بدولت
قاهره مهبط امن و امان بود اما در خاطر حقیقت مناظر رسوخ داشت که بعد از اصلاح حال لشکریان و آسودگی سپاه ظفر
پناه دیگرباره یورش بلخ اتفاق افتاد بعون عنایت الهی در نیمرتبه مکنون خاطر انور برحسب دلخواه سمت ظهور یابد و
باقیخان نیز پیوسته متزلزل و مترصد اینمعنی بود بجهت تقصیر در سرحد بغداد و آذربایجان بعضی قضایا بار و میه رو
داد که توجه موکب همایون بآنطرف اولی و الزم نمود چنانچه در طی وقایع سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و باقیخان
را بعد از استماع این اخبار تزلزلی که از خوف نهضت همایون داشت زایل شده اطمینان تمام یافت بفراغ بال بر
وساده دولت و اقبال تکیه زده بعشرت و کامرانی مشغولی داشت تا آنکه زمانه غدار چنانچه عادت اوست زیاده ازین

تاب قهر او نیاورده دراندک روزی چنانچه بر زبان الهام بیان اشرف گذشته بود به مکافات کفران نعمت عبد المومن خان
و ناانصافی که درباره بازماندگان سلسله او کرده بود که کلیه ایشان را از ملک موروث محروم ساخته بود بدام اجل گرفتار
آمده در سنه ثلاثه عشر و الف از دار فنا بعالم بقا انتقال نمود ٭ اجل خانه عمر ویرانش ٭ که از تخت بر تخته آمد ابحتش

وقایع سال مبارک توشقان ئیل ترکی مطابق اثنی عشر و الف که سال هفدهم جلوس همایون شاه ظل الله است

دگر باره آفتاب عالم افروز ٭ بر اقلیم زمانه گشت فیروز ٭ زمانه کرد آهنگ طرب ساز ٭ در عشرت بروی خلق شد باز
بهم پیوسته شد عقد شب و روز ٭ نوید عیش و عشرت داد نوروز ٭ زمین گسترد مهد خسروانی ٭ بگیتی زد
صلای شادمانی ٭ نسیم نوبهاری عطرسا گشت ٭ هوای گلستان رشک صبا گشت ٭ نسیم عنبر شمیم بهار چون
مشک تتار عنبر بیزی آغاز نهاده نکهت ریاحین مشام دلگشای گردید کوس نوروزی صدای بهجت افزای جهان
افروزی در زمره آن سپهر انداخته صلای عشرت و شادکامی بعالمیان در داد اعنی خورشید عالم آرا که تخت نشین
دار الملک فلک چهارم است در روز جمعه هفتم شهر شوال سنه اثنی عشر الف از آرامگاه حوت بشرفخانه حمل خرامیده
لوای شوکت واقبه ارتش ارتفاع آسمانی یافت جهان را خرمی تازه پدید آمد ابواب نشاط و شادمانی بر روی خلایق
گشوده گشت شهریار رزم جوی بزم خو بر سبیل معهود معتاد در دار السلطنه اصفهان بزم آرای محفل نشاط گشته
برحسب فرمان در باغ جهان آرای نقش جهان مجالس جشن شاهان مرتب گردید و اسباب چراغان مهیا و آماده گشته
چراغهای تشکی و اژدهکی بنه برفت سلم زنبش شمع در مجلس افروخته ٭ دل روشنان فلک سوخته ٭ دران بزم
روشن چو خورشید و ماه ٭ لعبتان مرصع کلاه ٭ القصه در سه شبانه روز سپاهی و رعیت داد عیش و شادکامی
داده شهریار انجمن آرا بعواطف خسروانه طرب افزای خواطر بودند از سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست بدست
آمدن قلعه نهاوند است که چغال اغلی که در آغاز جلوس همایون محافظان بران تعین نموده بود و بعد از ان که فیمابین حضرت
اعلی شاهی و سلطان مرادخان خواندکار روم صورت صلح روی نمود چون شرط شده بود که در حین انعقاد صلح آنچه در تصرف
منسوبان طرفین باشد کماکان مستمر بوده از جانبین تعرض نرود بدینجهه قریب پانزده سال آن قلعه در تصرف رومیه ماند و چون
الکای نهاوند خراب بود علوفه و مرسومات محافظان قلعه نهاوند از خزانه بغداد داده میشد هرچند از ین طرف بنا بر
درست پیمانی متعرض آن نمیشدند اما بر امرای آن سرحد بغایت دشوار مینمود که رومیه ده روزه راه از میان الکا و الکای
گذشته بقلعه مذکوره که وسط معموره قلمرو علیشکر بلکه عراق عجم است آمد شد نمایند و مکرر حقیقت بوزرا و ارکان
دولت پادشاه روم اعلام کردند که بودن این قلعه که چهار دیواری بیش نیست و منفعتی از ان بدیوان پادشاهی نمیرسد
بالآخره موجب فساد و قصور بنیان مصالحه و اتحاد است اولی آنست که این قلعه خراب شود رومیه بنابر سست پیمانی کلام حق نمایی
دور قبول ایمعنی نکردند بعد از فوت سلطان مرادخان پسرش سلطان محمدخان پادشاه شده در ممالک روم اوباش
و سیدولتان هر طبقه سر بشورش و فساد برآورده خود را جلالی نام کردند چنانچه در طی احوال جلالیان مروم قلم وقایع
نگار خواهد شد نهب و غارت ممالک مینمودند و سر رشته دولت از انتظام افتاده سلطان محمدخان را از طغیان

جلالیان قدرت تام بر دفع آن اختلال نبود و پاشایان سرحد نیز از وقوع آن حالات اطاعت و اذعان اوامر پادشاه
خود نمینمودند غلامان بغداد بخودسری حاکمی که از جانب پادشاه منصوب بود بیرون کرده ازون احمد نامی از آغایان آن
بغداد را بر خود حاکم کرده علوفه غلامان نهاوند را که از بغداد داده میشد باز گرفتند و بعضی از آن جماعت بجهه
باز گرفتن علوفه و مرسومات پراکنده گشته بعضی دیگر حصار نهاوند را پناه خود ساخته سر طغیان بر آوردند و
متعرض قری و مزارع آنحدود گشته روز بروز در طغیان و بی اعتدالی می افزودند امرا عظام سرحد حاکم بغداد
را از اطوار ناهنجار ایشان اخبار نموده از آنجانب محمد آقا نامی بقتل یا امارت ایشان منصوب گشته روانه نهاوند شد
سکنه قلعه او را تمکین نکرده اموال و اسباب او را غارت کردند محمد آقا استغاثه بدرگاه جهان پناه نموده از
منسوبان این آستان استمداد طلبید از موقف جلال منشور عاطفت و افضال مشتمل بر عواطف پادشاهانه باسم
آن جماعت شرف صدور یافت که ترک نافرمانی کرده پیرامون عصیان و بیدولتی نگردند و حسن خان و امرا آن سرحد بامداد
محمد آقا مامور شدند و قبل از ورود آن منشور جمعی از مردم احشام آنحوالی و رعایا قریه قلعه که از فساد ایشان بجان آمده
بودند هجوم نموده عازم آن شده بودند که آنگروه را از حصار مذکور بیرون نمایند و آنجماعه بمدافعه و محاربه قیام نموده
فیمابین ایشان شورش و آشوب اشتعال داشت حسن خان جهت اصلاح این احوال و امداد محمد آقا متوجه آنصوب شد
و در این شورش و غوغا محمد آقا ترک حکومت را غنیمت شمرده سر خود گرفت از سکنه حصار که از ظهور آفت و بیم مخافت
شبی بر بستر آسایش نمی غنودند ولی بیک نامی از رومیه شعار دولتخواهی این دودمان ظاهر ساخته برجی از بروج
قلعه را که او داشته بدست بیرونیان داد و دیده ازینحال خبردار گشته بی آنکه نقش جنگ و جدال بوقوع پیوندد و سردار
آنجماعت با چند نفر بقتل رسیده قلعه بدست بیرونیان در آمد و در خلال اینحال حسین خان بپای قلعه رسیده بقیه السیف
را امان داده هر کدام بطرفی رهی شدند و قلعه خالی گشته حسین خان حسب الامر اعلی بتخریب آن پرداخت و وقوع اینحال
که احدی را اصلا در خیال نبود موجب اختلال امر مصالحه گردیده هر چند از جانب همایون اعلی توجهات پادشاهانه در استحکام
بنیان آن مبذول می افتاد از آنطرف امری چند که مغایر عهد و پیمان بود بظهور می آمد و پاشایان سرحد آذربایجان
نیز شیوه جلالیان پیش گرفته نسبت بمردم اینطرف بی اندامیها مینمودند تا آنکه بی احتشام سفر آذربایجان وقوع یافت

ذکر توجه موکب ظفر نشان بجانب آذربایجان و بتصرف در آمدن آن ولایت بعون عنایت ملک منان

عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن سخن سرائی نوای دلگشای فتح آذربایجان و باعث توجه موکب ظفر نشان را به مملکت
نزهت بنیان بدین آهنگ میسراید که بعد از واقعه سلطان مراد خان خواندکار روم و جلوس سلطان محمد اجامره و اوباش
روم و بیدولتان اکراد و سر بشورش بر آورده خود را جلالی نام نهاده بنوعی که در طی احوال جلالیان مرقوم کلک بیان
خواهد گشت نهب و غارت ممالک مینمودند و سلطان محمد خان قدرت تام بدفع آن جماعت نیافت و از این شورش
و آشوب احوال مملکت بسامان گشته پاشایان سرحد اطاعت فرمان پادشاهی نمودند و دماغ هر یک را سودای
خودسری شوریده داشت بنابران میران قبایل و سایر اکراد آذربایجان که طینت ایشان بفتنه و فتور سرشته شده

تخصیص اولاد شاه‌قلی بلبلان که زیاده از دیگران شورش طلب انه با بیگلربیگیان رومیه مخالفانه سلوک کرده اطاعت
شایسته بتقدیم نمیرسانیدند و بدرگاه جهان پناه شاهی بازگشت نموده کسان خود را با عرایض اخلاص نماد فرستاده
اظهار دولتخواهی کرده بتحریک ماده فساد مینمودند از الجمله الویه سلطان ولد اولامه یکمرتبه با جمعی از اوباش قصبه خوی را
دو سه ماه حکومت کرده خطبه بنام نامی همایون خوانده شعار قزلباش شیوه خود ساخته اما حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی از نقض عهد و پیمان بموجب ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها احتراز فرموده اصلا قوری و اشلاقی بامر مصالحه
راه نمیدادند و هر چند بغیر سلوک از انطرف بیشتر بظهور می‌آمد ازینطرف در استحکام بنیان صلح بیشتر مبالغه میشد چنانچه
دو سه مرتبه در سرحد آذربایجان و همدان جمعی اجامره و بیدولتان دست درازی مجال برومیه کرده بودند حضرت اعلی
حکام سرحد را مواخذه فرموده مفسدان را بدست آورده بسیاست رسانیده و سرهای ایشان را نزد پاشایان سرحد فرستاده
اما شرایط و آداب صلح بنوعی که ازین طرف مرعی بود از انطرف مسلوک نبود و بامور ناشایست اقدام نموده بی ادبیها
از ایشان بظهور می‌آمد چنانچه احمد پاشا که در آن اوان فرمان فرمای تبریز بود خلف بیک نام تاجر سلطان تیموری را از تجار
خاصه شریفه شاهی گرفته بطمع مال او را بقتل آورده تا موازی چهار هزار تومان عراقی مال خاصه شریفه را متصرف شد و در
شیروان نیز ملازمان اشرف را که بتجارت جزایری اسیر خوارج بطرف داغستان رفته بودند گرفته اموال ایشان را غارت نمودند
و حضرت اعلی تجاهل از آنها فرموده بتغافل پادشاهانه میگذرانیدند و مکرر اعمال قبیحه پاشایان سرحد بپادشاه روم
و وزرا اعظم اعلام شد نتیجه بران مترتب نگشت و در سلوک ناپسندیده اصرار مینمودند مجملا اعمال ذمیمه مردم سرحد از حد
اعتدال تجاوز نموده بسرحدی انجامید که زیاده از آن تاب و تحمل مقتضای غیرت و حمیت شاهانه نمی‌نمود در خلال این
احوال میانه غازی بیک کرد که از اولاد شاه‌قلی بلبلانست و رومیان منازعه پیدا آمده و قلعه قارنی یارق را استحکام
داده اطاعت بیگلربیگی تبریز نمیکرد و علی پاشا که درین هنگام بجای جعفر پاشا بیگلربیگی شده بود بتجهیز تنبیه و تادیب
غازی بیک و متمردان اکراد لشکر تبریز و نخجوان و ایروان را جمع نموده بر سر ایشان رفت غازی بیک ابدال نام پسر خود را
بپایه سریر اعلی فرستاده استمداد نمود بخاطر فیض مظاهر اشرف رسید که چون رومیه با قزلباش بدمظنه شده اند و در
هنگام فرصت بالقوه خود را بفعل می‌آورند و غدر نمی‌برند درینصورت مملکت آذربایجان و شیروان را که ملک موروث همایون
در تصرف جمعی بیدولتان جلالی که با پادشاه خود هم عاصی گشته اند گذاشتن و فرصت را از دست دادن از عقل دور است
اگر درین چند روز که بیگلربیگی تبریز بر سر اکراد رفته یورش همایون بدان صوب اتفاق افتاده بر سبیل ایلغار روانه شویم میانه
آن لشکر و قلعه تبریز که خالی از حارس صاحب وجود است فاصله گردیم محتمل که قلعه تبریز بسهولت بدست آید و صورت
مقصود که فتح مملکت موروث آذربایجان و شیروان است باحسن وجهی چهره نماید و این اشاره غیبی را با دولتخواهان
ساخت اقبال و محرمان حریم عز و جلال در میان نهاده قرعه مشاوره در میان انداخته شد چون مکرر امتحان شده بود
که آنچه در امور دولت بر زبان صدق بیان جاری شده و دل الهام پذیر تصدیق آن کرده بی شایبه ریب و گمان سمت
وقوع یافته و درین ماده ضمیر صفا تنویر اشرف که مرآت صور غیبی و تجلیات لاریبی است گواهی میداد عنقریب این ظن

آورده‌اند در منزل دیگر قاصدی از جانب اهل قلعه به ایشان رسید که چنین معلوم میشود که ذوالفقار خان حاکم اردبیل
با لشکریان جمع آمده و در آمدن بکمال حزم و احتیاط مرعی دارند علی پاشا از خبر در آمدن بقدر متامل گشته
با خلیل پاشا و محمود پاشا که رفیق او بودند و علما و ریش سفیدان عسکر در حرکت و سکون مشورت نموده چون
اهل و عیال و اموال و اسباب لشکریان بالتمام در قلعه تبریز بود و اعتمادی بر قلعه‌داری بکنه قلعه نداشتند بکلی متفق
اللفظ پیش آمدن را صواب شمرده از آن خبر زیاده حسابی نگرفتند و پنج هزار کس که پیش که همراه داشتند
کوچ کرده پیش آمدند روز سیم نزد اهل قلعه بتحقیق پیوست که حضرت اعلی شاهی بنفس شریف نهضت فرموده‌اند
قاصدی دیگر فرستاده علی پاشا را از نزول موکب همایون خبردار گردانید و پاشا دغدغه کور این خبر را از لشکریان مخفی
داشته از غایت تهور و دلیری با کمال سفاهت و غفلت و بی عقلی پیشتر آمده در موضع صوفیان که شش
فرسخی تبریز است فرود آمده و حضرت اعلی نیز متواتر کسان آگاه دل تجربه بتحقیق حال پاشا و لشکریان فرستاده بودند
و ایشان حقیقت حال و کیفیت احوال لشکر را معلوم نموده متعاقب یکدیگر خبر میرسانیدند تا آنکه مشخص شد که بصوفیان
رسیده آماده حرب و قتال گشته‌اند و در آن روز که در شنب غازان نزول شده بود اصلا بمهم قلعه نپرداختند
و از جرات و دلیری پاشای مذکور که چنین بی باکانه پیش آمدن جای تعجب بود اگرچه در موکب ظفرقرین در آن هنگام
زیاده از پنج شش هزار کس نبود اما مقاتله و مقابله نمودن با پادشاه ممالک عجم و مسندآرای اورنگ جم با آن
قلت سپاه و عدم استعداد از عقل دور مینمود بالجمله آخر روزی در خدمت اشرف بتحقیق پیوست که رومیه بصوفیان
رسیده‌اند در همان شب رایات جلال از شنب غازان کوچ کرده بعزم رزم مخالفان در حرکت آمده در موضع حاجی
سرای که دو فرسخی شهر است نزول فرمودند روز دیگر ذوالفقار خان قورچی لشکر ظفراثر را بمقابله رومیان فرستادند
هرچند مهم ایشان بمجرد توجه یکی از اعاظم امرا و فوجی از دلیران لشکر ظفراثر بکفایت مقرون میشد و احتیاج نهضت موکب
همایون نبود اما حضرت اعلی از غایت حزم و احتیاط که لازمه ارباب خرد و دانش است بمضمون این مقال «دشمن اگر
پشه است سهل نباید گرفت * آتش اگر ذره‌ایست خورد نباید شمرد» عمل فرموده میمنه و میسره همایون را بمردان کار
و دلیران معرکه کارزار استحکام داده خود بنفس شریف در قلب قرار گرفته اعلام نصرت فرجام افراخته مستعد رزم
و قتال گشته متعاقب جرچیان در حرکت آمدند صدای کرنای و نفیر و کورگه و کوس در گنبد فلک نیلگون پیچید از آن طرف
نیز پاشایان مذکور چنانچه داب و عادت و میانه ایشان است عرابهای توپ و ضربزن را بیکدیگر استوار نموده با توپچیان و ینکچریان
پیش انداخته با محمود پاشا و خلیل پاشا در قلب قرار گرفته بآیین شایسته پیش می‌آمدند تا آنکه بین الفریقین تلاقی
انجامیده مبارزان طرفین دست باستعمال سیف و سنان بردند در اول حال رومیان آثار جلادت ظاهر ساخته
متواتر حملات دلیرانه مینمودند و جرچیان چون شش دریا خروش قزلباش با قول همایون نمایان شد و شعشعه نیر عالم افروز
موکب نصرت قرین شاهی بر ساحت معسکر هژبر پرتو ظهور انداخت عساکر فیروزی نشان یکبار فدایی وار جلوها داده
با مخالفان در آمیختند و آتش حرب افروخته خاک معرکه را از تکاپوی باد پایان چون آب بر فرق شان ریختند

جنود رومیه تاب صدمهٔ دلیران صف‌شکن نیاورده از ملاحظهٔ اعلام پادشاهی و چتر فلک‌فرسای شاهنشاهی قشر تزلزل و بیدست و پا
کشته اسلحه گویان راه انهزام نمودند و جمعی از مبارزان قول همایون نیز بمحاربه مامور گشته تیغ یمانی آخته سر افشانی آغاز
نهادند و بطریقة العیس ازان گروه انبوه در آن صحرا و کوه دیاری نماند از جمله محمود پاشا و خلیل پاشا بقتل آمدند و علی پاشا را
سارو بیک بیگدلی برادر مقرب الحضرت محمد بیک گرفته آورد و حضرت اعلی بنظر التفات درو نگریسته از غایت مروت
جبلی او را دلداری بسیار داده خاطرش را بوفور عواطف خسروانه امیدوار و آسیب زمانه اطمینان بخشیدند و او جهة محمد امین
نام پسر نسبی خود اضطراب عظیم داشت که مبادا در معرکه بقتل آید همان لحظه او را نیز که جوان صبیح الوجه نیکومنظر صاحب جمال
بود زنده آوردند اندکی موجب اطمینان خاطرش گردید و شکر الطاف شهریاری که خلاف متوقع او بود بجا آورد و
جیوش منصوره نصرتیان را تا مرند تعاقب نموده کمتر کسی از آن طایفه نجات یافت مگر قلیلی که در مشغولها خزیده در
شب تار راه وارن پیش گرفتند و غنایم موفور بدست سپاه منصور درآمد و حضرت اعلی بعد از شاهین پیکر فتح و ظفر
شکر محامد الهی و عطایای ارجمند نامتناهی بجا آورده بجانب شهر نهضت فرموده همت والانهمت بتسخیر قلعه مصروف
داشتند و حقیقت حال باهل قلعه اعلام فرموده پیغام نصیحت آمیز مرحمت انگیز دادند که نفس خود را در معرض هلاک در نیاورده
قلعه را بسپارند که هرکس تعلقی در ولایت تبریز داشته باشد در سلک ملازمان درگاه انتظام داده علوفه و مرسوم مضاعف
آنچه در زمان رومیه داشتند داده میشود و هرکس که اراده رفتن داشته باشد باهل و عیال و اسباب سالماً غانماً روانه
شود که اصلاً آسیبی از عساکر منصوره باو نمیرسد و علی پاشا را بپای قلعه فرستادند که باعظمای قلعه‌داران درین باب گفت و گو
نموده از لجاج و عناد که عاقبتی وخیم دارد منع نماید در اول حال محافظان قلعه گفتگوهای سپاهیانه کرده تن بصلح در ندادند
و پا از جادهٔ امن و سلامت بیرون نهاده بمصالحه راضی نشدند و با علی پاشا خشونت آغاز کرده و در قلعه‌داری اصرار مینمودند
اما بر عقلا ظاهر بود که آنچه مافوق قوت و قدرت ایشانست زیرا که محافظت آن حصن وسیع را لااقل سه هزار کس
جبابت و مردم کار آمدنی قلعه سیصد نفر زیاده نبودند و جمعی کثیر از نسا و صبیان و منسوبان قتیلان در قلعه بودند
و آذوقه که لازم زندگانی باشد در قلعه نبود و مع هذا تا شش ماه بلکه یکسال متصور نبود که مددی بایشان رسد القصه روز
بروز عساکر اقبال مآثر از اطراف و جوانب آمده در تبریز مجتمع میگشتند و حضرت اعلی لشکر را بامر المحاصره مامور فرموده
اطراف قلعه را بجنود نامعدود قسمت فرمودند و از هر طرف سیبها و مورچلها ترتیب یافته در لوازم قلعه‌گیری میکوشیدند
عقلاء القوم و ارباب رای و تدبیر که غوری در امور داشتند یقین دانستند که سپاه قزلباش عنقریب قلعه را قهراً و جبراً
مفتوح میسازند و پیداست که مآل حال بکجا منجر میشود و ایشان را بنابر قلت سپاه و فقدان ذخیره و استعداد قلعه‌داری
طاقت مقاومت پادشاه ایران نیست و از هیچ طرف در آنهنگام مددی متصور نه لهذا در قلعه مجمعی ساخته درباب
صلح و جنگ قرعهٔ مشورت در میان انداختند و از مفتی و قاضی استفسار نمودند سید میرم ولد میر محتسب تبریزی که در
میان رومیه لطهارت تسنن نموده مفتی شده بود و جمعی دیگر از تبریزیان که در وقت قلعه‌بندی بودند بحسب آیهٔ کریمه
ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه الجماعت را بمتابعت شاه والاجاه و صیانت نفس و مال دلالت نمودند و بر بواطن

وضمایر ایشان بر خوف و هراس بی قیاس مشغول گشته بود جمعی را بیرون فرستاده عرض نمودند که اگر عهد و شرطی
بمیان آید که وثوقی بران باشد قلعه را بملازمان رکاب اشرف می سپاریم حضرت اعلی بنابر رفاهیه حال خلایق و حفظ
دماء و رضاجویی حضرت خالق اعدا ایشان را برقعهٔ امان نامچه بروفق مدعای ایشان در قلم آورده بمهر اسلام آیین
ساخته بقلعه فرستادند اهل قلعه کلید تسلیم یافته دروب قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی روزگار فرخنده آثار اولیای
دولت ابد پیوند گشادند بعضی از آن طبقه را که اراده توقف نمودند بوعدهای کریمانه وفا فرموده علوفه و مرسوم مضاعف
زمان رومیه قرار داده سالیانه را یکدفعه زر نقد در دامن ایشان بخشیدند و با اموال و اسباب خود بیرون آمدند مقصود بیک
ناظر بضبط اموال مقتولان و اسباب و یراق قلعه مامور گشت و قورچیان بیک با جمعی از غلامان خاصهٔ شریفه بمحافظت
قلعه و محارست خانهای مقتولان قیام نمودند و آوازهٔ فتح تبریز باطراف و اکناف ممالک رسید و فتح نامها
بهر طرف ارسال یافت و غازی بیک کرد و قورچی بیک برادرش با سران بپایه سریر اعلی آمده تربیت و شفقت
شاهانه مخصوص گردیدند و شیخ حیدر ولد امیره کرد بعتبه بوسی سرافراز گشته ملازم رکاب همایون گشت و حکام اطراف
رسولان بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستاده زبان تهنیت فتح تبریز گشادند و ایالت آن خطه دلگشا بذوالفقار خان
شفقت شد و مرمد جمشید سلطان دنبلی که مدتی بود که بپایه سریر اعلی آمده ملازمت موکب همایون مینمود و در سفر بلخ
و خراسان همراه بود عنایت فرموده خوی را بغازی بیک و مراغه را بشیخ حیدر مرحمت فرمودند و چراغ سلطان گرایلو
استاجلو را با قورچیان رجنو طغرود و کنار آب ارس فرستادند که حواله را محافظت نموده از لشکر نخجوان و ایروان
خبردار بوده سوانح حالات را بعرض میرسانیده باشد و امیر گونه بیک قاجار را که هنوز رتبه امارت نیافته بود و بصفت شجاعت
و اصابت رای و تدبیر اتصاف داشت و محل اعتماد شاهانه بود با جمعی از مردم طالش و سوکلن بجانب ارسبار فرستادند
که ایل و الوس و اویماقات آن حدود را جمع نموده در کنار آب ارس حل اندازند اقامت نمایند کس از اویماقات قاجار و مردم
ترکمانات که در قراباغ مانده اند بدینطرف آورده نزد خود نگاه دارد و از کنار آب خبردار باشد که مبادا از رومیه که در گنجه
و شروان اند دست درازی باین ولایت واقع شود و علی پاشا را بادیگر ش بسطام آقا سپردند که در منزل او مهمان باشد
و حضرت اعلی از جلادت و مردانگی او که دلیری کرده با موکب همایون شاهی مقابله کرده بود بمعنی را پسندیده داشته بنجیب
او را منظور نظر التفات گردانیده جمیع اموال او را که در قلعه بود باو ارزانی داشتند و مشارالیه بحسن اختلاط و کلمات رنگین
و ظرایف و لطایف در مجلس خلد آیین راه یافته حریف بزم خاص گردید

ذکر توجه موکب همایون بجانب نخجوان و ایروان و فتح قلاع آنجا بنیروی عواطف ملک ستان

حضرت اعلی بعد از تسخیر قلعه تبریز و انتظام مهمات آنجا کمند همت بر
کنگرهٔ تسخیر کل ولایت موروثی آذربایجان انداخته لوای جهانگشایی افراخته و عنان عزیمت خسروانه بصوب نخجوان و ایروان
انعطاف دادند در آنهنگام سید محمد پاشا مشهور بشریف پاشا بیگلربیگی ایروان که از سادات بلاد عجم و اصفهانی
الاصل بود که چند سال قبل از این جهة کسب تعلقات دنیوی و اعتبارات ظاهری که لازم بشریت است از تقدیرات فلکی بولایت
روم رفته در اسلامبول ملازمت اعیان دولت عثمانی اختیار نموده از پایهٔ نوکری اعیان او را ترقیات دست داده

بمرتبه ملازمت پاشا رسیده خدمت او مستحسن گردیده و چون مرد عاقل کاردان با تدبیر و رای بود پادشاه روم در تربیت
او افزوده مرتبه ترقی یافته بایالت و دارایی ولایت مصر رسید قاعده و قانون رومیان چنانست که هر کس بایالت
مصر رسد پایه ترقی او وزارت اعظم است پاشای مذکور چند سال در مصر حکومت نموده خیرات و مبرات بسیار و آثار
خیر بیشمار ازو در حرمین شریفین ظهور یافته بعد از آنکه ازان منصب معزول گشته بدرگاه پادشاهی آمد از خدمت پادشاه
التماس نمود که حکومت ولایت ایروان و نخجوان باو نامزد کرده و باسم وزارت بآن منصب مأمور گشت راقم حروف
بعد از فتح قلعه ایروان که پاشای مذکور بخدمت اشرف رسیده و شرح آن عنقریب رقمزده کلک بیان میگردد ازو سوال
نمودم که ایالت مصر پایه وزارت اعظم است سبب چه بود که خواندکار بعد ازان منصب عالی شما را حکومت ایروان و نخجوان
که فروتر ازان منصب است فرستاد جواب داد که خود این التماس کردم بنده از سبب آن پرسیدم گفت سالها بسبب
وسواس شیطانی و جاه طلبی با تشیع فطری در میان اهل سنت و جماعت روزگار گذرانیده تقیه کرده بودم و در هنگام
پیری که آخرهای عمر است آرزو میبردم که در جای متمکن باشم که بمذهب خود عمل توانم کرد و این معنی از قوت بفعل نمی آمد
و در خاطر داشتم که حکومت ولایتی را التماس نمایم که بولایت عجم نزدیک باشد که شاید که چرخ شعبده باز طرحی اندازد
و شعبده بازد که من خود را بملک عجم و بمیان شیعیان توانم انداخت و محالی که مناسب مطلب من بود بغداد و تبریز بود و ایالت
بغداد در آنوقت بحسن پاشا و ایالت تبریز بعلی پاشا که هردو از ملازمان گرامی خوندکار بودند تعلق داشت و تغیر آن
صورت نمی یافت ازانجهة نخجوان و ایروان را التماس کردم فی الجمله مطلب من نزدیک بود مجملا مشار الیه در آنوقت بیگلر
بیگی آنجا بوده و لشکر آنجا را با محالی که تابع آنجا بود دوازده هزار نفر میشمردند و همچنانچه مرقوم گشت الطایفه در حدود
مرند از علی پاشا جدا شده به نخجوان آمدند هنوز در جا و مقام خود قرار نگرفته بودند که خبر قتل لشکر تبریز و گرفتاری علی پاشا
و بدست درآمدن قلعه تبریز بدیشان رسیده متحیر و سراسیمه گشته چون زیاده اعتمادی بر قلعه نخجوان نداشتند و قلعه ایروان
در کمال متانت و استحکام بود خاطر بتحصن قلعه ایروان قرار دادند بجهت آنکه یکباره قطع نظر از الکا نخجوان کردن شاید
مکروه خوندکار باشد یکی از آقایان را بامارت آنملک نوید داده با یکصد و پنجاه نفر در قلعه نخجوان گذاشته شریف پاشا
با سایر لشکریان در عماد بیگریان و ملازمان پادشاه که در آنوقت در میان ایشان بودند بایروان رفته آنقلعه را استحکام
تمام دادند و بنابرآنکه قلعه مذکور گنجایش اقامت کل الجماعت که قریب بده هزار کس بودند نداشت لشکر نخجوان حصاری
دیگر در جانب قبلی قلعه عتیق جهة مسکن خود طرح کرده کل سپاهی و رعیت هجوم نموده شب و روز کار کرده در عرض
بیست روز که حضرت اعلی بساعت مسعود از تبریز بیرون آمده ذوالفقار خان را با امرا جرجی بسر نخجوان فرستاده
موکب همایون متعاقب در حرکت آمده و سردار محمود جشنگزلی که چندگاه در میان رومیه جلالی بود و مدتی بود که بپای
بسایه چتر همایون فال شاهی آورده در رکاب فلک فرسا می بود از خدمت اشرف اعلی اجازت یافته با سیصد نفر از الوس
متوجه ایروان و آنحدود گردید که دستبردی نماید و تردد رومیان دشوار باشد و آوازه جلادت او در آن ولایت

شیوع داشت اما از عدم تدبیر شبی در یکی از مواضع قریبهٔ ایروان توقف نموده از شرب شراب غفلت و مستی از لوازم
حزم و احتیاط غافل افتاده رومیان خبر یافته قریب هزار نفر بر سر او تاخته او را مست بدست آورده بقتل رسانیدند
و بعضی از رفقای او مقتول و گرفتار شدند القصه چون ذوالفقار خان با جنود ظفر ورود که مقدمة الجیش بودند بسر حد
نخجوان رسیده اهالی و اعیان آن مملکت باستقبال مبادرت نموده اظهار بشاشت و خرمی کردند و جماعهٔ رومیه که در
قلعهٔ نخجوان توقف نموده بودند از شکوه لشکر قزلباش و آوازهٔ ورود موکب همایون شاهی هراسان گشته از جرأت
و جسارتی که در توقف قلعه نموده بودند پشیمان شدند قبل از ورود موکب ظفر قرین دست در دامن استیمان زده کس
نزد ذوالفقار خان فرستاده بجان و مال امان خواستند و خان مذکور ایشان را بمواعید دلپذیر مستظهر گردانیده
معتمدان بقلعه فرستاده عهد و پیمانی که خاطر خواه ایشان بود در میان آوردند و آن جماعت چاره بجز انقیاد نیافته طوعاً
و کرهاً بیرون آمدند و قلعهٔ نخجوان نیز با توابع و مضافات که معظم ولایت آذربایجانست بتصرف اولیای دولت
قاهره درآمده و خان مذکور حقیقت آنرا بپایهٔ سریر اعلی عرض نموده موجب انبساط خاطر اشرف گشت و کوچ بر کوچ روان
شده ظاهر بلدهٔ نخجوان محل نزول اردوی ظفر قرین گردید و مستحفظان سایر قلاع آذربایجان که در اینطرف ارس بودند
قلاع را خالی کرده به ایروان جمع آمدند بندگان حضرت اعلی الکاء نخجوان را بجرانع سلطان استاجلو مرحمت فرموده و رومیان
مذکور را که نزد ملازمان ذوالفقار خان مهمان بودند باو سپردند که چون خانه کوچ ایشان در قلعهٔ ایروانست داعیهٔ
برادران سفیوانکرد تا فیصل مهم قلعهٔ ایروان نزد مشارالیه بوده باشند و در بین منزل مظفر بیک محمودی که حاکم
قلعهٔ باکویه و از اعاظم امرای اکراد محمودی بود بشرف عتبه بوسی مشرف گشته مورد توجهات شاهانه گردید از آنجا بفیروزی
و اقبال متوجه ایروان گشته از ناحیهٔ دمدمی جمعی کثیر از مردم اویماقات البیات و سعدلو و بازکی و غیرهم که در زمان
قزلباش در ولایت چخور سعد اقامت داشتند و در شرارت رومیه اکثر در آنمحال مانده بودند اظهار شاهی سیونی کرده
بموکب همایون ملحق گشتند و تمامی ریش سفیدان و ملکان ولایت مذکور نیز آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و از
آنجا کوچ فرموده بیکفرسخی قلعه نزول اجلال فرمودند و در بین منزل قریب ده دوازده هزار نفر پیاده بر الکاء مواضع
ایروان و نخجوان و الخد و در قلم شد که بپای قلعه آمده در سیبها کار کنند و در آنروز جمعی از غازیان جلادت شعار بپای
قلعه رفته آثار اقتدار تمام ظاهر ساختند و رومیه نیز بیرون آمده بمدافعه قیام نمودند و چند کس از جانبین زخم
دار شدند روز دیگر رایات نصرت آیات بپای قلعه در حرکت آمده از دامن کوه روانه شدند و رومیه در دارالملک
قلعه را بسته دست بانداختن توپ و ضربزن و بادلیج گشادند و اردوی همایون میان باغات و دیوار بست و حوالی قلعه
درآمده هر کس در محل مناسب فرود آمد و جهة آسیب گلولهٔ ضربزن و بادلیج که بر مثال تگرگ از قلعه میبارید در یکطرف
خیمه خود که بجانب قلعه بود پناهی ساختند و قلعهٔ ایروان مشتمل بر سه قلعه بود یکی اصل قلعهٔ عتیق که فرهاد پاشا
سردار که در سنه یونت ییل نهصد و نود و یک که تسخیر ولایت مذکور آمده بود نواب سکندر شان سلطان محمد

بادشاه درخراسان بود که درکنار رود خانه زنکی جایی در غایت استحکام ترتیب داده شهر جاجی ساخته خندق عمیق حفر
بود و یک قلعه کوچک بربالای تلی بزرک که در پایین جنوب و غربی قلعه واقعست ترتیب داده بود و زن وقلعه کوزجی
نام نهاده و فاصله بین القلعتین دو سه تیر پرتاب بوده باشد و آب این قلعه را از رود خانه برده در خمها پر کرده نکاه
میداشتند و مستحفظان هر قلعه باستظهار یکدیکر بیرون آمده آب از رود خانه و مایحتاج از قلعه بزرک میبردند و یکی دیکر قلعه
جدید است که در آن چند روز لشکر نخجوان بجهه خود در جنب قلعه عتیق در طرف قبلی ترتیب داده خندق عمیق حفر نموده اند
بندکان حضرت اعلی شاهی ظل الهی و امرا عظام اطراف و جوانب قلعه را احتیاط فرموده اکرچه تسخیر قلعه چنین که مملو
و مشحون بمردان کاری و آلات قلعه داری و ذخیره فراوان بود و با وجود آنکه مستحفظان هر سه قلعه بامداد یکدیکر مستظهر
بودند در نظر خاص و عام بغایت مشکل مینمود و از زمان ظهور دولت و جهانکشایی سلاطین صفویه تا غایت کمتر واقع شده
بود که قزلباش قلعه از رومی کرفته باشند و در خاطرها چنین قرار یافته که قلعه از دست رومی کرفتن امریست محال اما
حضرت اعلی همت والا نهمت تسخیر آن مصروف ساخته اطراف و جوانب قلعه را بر امرا عظام و قورچیان و غلامان سایر
عساکر نصرت نشان قسمت فرموده ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان را بتسخیر قلعه کوزجی مامور فرموده و قرچغای بیک
را با غلامان خاصه شریفه و هر یک از امرا و عساکر را بمحل مناسب تعین نمودند و رومیان در کمال قدرت و اقتدار بمدافعه
و محاربه مشغولی نموده چند مرتبه با فوج کثیر از قلعه بیرون آمده در فضایی که در جانب قبلی قلعه جدید واقعست صف آرایی کشته
مستعد رزم و پیکار کردیدند و از ینطرف نیز لشکر قزلباش بمقابله ایشان شتافته من الجانبین محاربات روی
مینمود و از جانبین جمعی قتیل و مجروح میکشتند در یکی از معارک شیخ حیدر خان بکری بی باکانه خود را بر رومیان زده
بزخم تفنک مقتول شد و چون رومیه پشت بقلعه و دیوار بست داده بیشتر میآمدند و جهلا و بی باکان لشکر قزلباش
از جهل و غرور جوانی تا پای قلعه میدویدند و تفنکچیانی که رومیه در مکامن بازداشته بودند بزخم تفنک غازیان را زخمدار
مینمودند و چندکس از جوانان دلیر کار آمدنی ضایع شدند حضرت اعلی صرفه کار خود درین نوع جنک ندیده امر فرمودند
که در میان فضای مذکور جری زده جمعی از تفنکچیان و قورچیان و ملازمان خاصه شریفه در آنجا کشیک نکاه دارند که من بعد از
دروازه لشکر بیرون نتوانند آمد فرمان برحسب الفرموده همایون ترتیب جر پرداخته غازیان و تفنکچیان بمحافظت و
محارست مشغول کشتند رومیه راه بیرون آمدن و صف آرایی بر خود مسدود یافته ترک آنکروه از اندرون قلعه بمدافعه
و مصادمه مشغول کشتند و از ینجانب در امر محاصره و ترتیب سیبها سعی موفور بظهور میرسانیدند انیس الدوله برخودا
بیک را بر کشیدن توپ مامور فرموده مقرر شد که در شهر ایروان که تا پای قلعه یکفرسخ است یراق توپریزی مشغول باشند و کس
به تبریز فرستاده بالیمز بزرک و چند توپ دیکر که در قلعه تبریز بود آورده اول توپ را با توپچیان بذوالفقار خان داده
که بر قلعه کوزجی زنند زیرا که تا آن قلعه مفتوح نشود از آنطرف سیبه پیش نمیتوانستند آورد و در میان قلعه جدید و عتیق باستظهار
قلعه کوزجی بکنار رود خانه و باغات تردد مینمودند و رفتن لشکر قزلباش بمیانه این دو قلعه و در آنجا سیبه ساختن

نهایت دشوار بود تا آنکه بعد از چند روز که توپ میزدند از اتفاقات حسنه توپ بر برجی که خمهای آب بود خورده فرو
ریخت و خمها شکسته آبها ریخت و در همان وقت ملازمان ذوالفقار خان جلادت نموده بدره که فاصله بین القلعتین است
درآمدند و مستحفظان قلعه کوزجی از فقدان آب و درآمدن قزلباش بمیان دره سراسیمه گشته راه تردد و آب آوردن
را بر خود مسدود دیافته همگی با شمشیرهای آخته بیرون دویده جنگ کنان خود را بقلعه جدید انداختند و چند نفر از رومیه
مقتول و زخمدار شده قلعه کوزجی بتصرف درآمده و این معنی مقدمه فتح و ظفر گشته غازیان جلادت آثار بیشتر از پیشتر
در محاصره و استحکام سیبها کوشش مینمودند اما چون سرمای مفرط و برودت عظیم بر هوا استیلا یافته بود و
صولت و صدمت سرما بمرتبه رسیده که دستها از حرکت باز مانده زیاده اثری بر سعی و اهتمام غازیان مترتب
نمیشد و همین قدر بود که سیبها را استحکام میدادند و شب و روز تحفظ و احتیاط بجا می آوردند و رومیان یا
نیز یکمرتبه بسیبه غازیان تاذکی تاخته و یکمرتبه بسیبه محله توپاتیچه تقدر دستبردی نمودند و یکمرتبه بطرف چغای
بیک و غلامان بیرون آمده بودند شکست یافته حسین آقا که یکی از آقایان معتبر رومیه بود زخم تفنگ یافته بهفت پنجاه
نفر از رومیه زخمدار و مقتول شده و تا زمستان و سرما و یخ بند بود بدین و تیره بمحاصره قیام داشتند و از جانبین
توپ و تفنگ در کار بود و رومیان در انداختن بادلیج و ضربزن بنوعی مبالغه مینمودند که هیچ خیمه از خیمهای نبود که ده
دوازده عدد گلوله هر روز دران خیمه جمع نشده باشد و جمعی از متردّدین میان اردو و مردم اردوبازار بضرب
گلوله بادلیج ضایع شدند و اکنون مناسب چنان مینمود که اول تحریر وقایعی که درین زمستان در پای قلعه ایروان دست
داد شروع نموده بعد ازین بذکر تتمه احوال قلعه و شرح فتح و تسخیر آن حصن حصین که کارنامه سلاطین نامدار و خواقین
روزگار است پردازد

ذکر وقایعی که دران زمستان در حین محاصره قلعه ایروان روی داد

باقتضای قضا
و حسب تقدیر خالق بلاد و عباد بر ضمایر هوشمندان کارآگاه و باریک بینان عالم انتباه صورت این مدعا باحسن
وجهی جلوه ظهور دارد که هرگاه کوکب اقبال سعادتمندی از مطلع امید درخشیدن آغاز کند بدستیاری پرده
گشایان سرادق غیبی ابواب فتوحات از مکمن الطاف لاریبی بر چهره آن سعادتمند گشایش یافته اسباب رفعت
و اقبال آن صاحب اقبال علی احسن الحال مهیا و آماده میگردد و مصداق انتقال صادرات احوال سعادت منوال شهریار
بیهمال اعنی حضرت اعلی شاهی تواند بود که چون پای سعادت در رکاب دولت و اقبال نهاده بمقتضای همت بلند و غیرت
ارجمند که پیرایه سلطنت ابد پیوند و فرمانروایست با فرمانفرمای ممالک روم که بسطوت پادشاهی و کثرت عساکر و بسطت
مملکت و عظمت فرمانروائی او از تکلفات سخنوران و نکته نگاران قصه پرداز مستغنی است ابواب مقابله و مجادله گشوده
بلده فاخره تبریز را که از معظمات بلاد جهانست و با وجود خرابی در آوازه و نام زبانزد خاص و عامست مجدداً بحیطه
تسخیر در آورده خزاین و توپخانه و اسباب قلعه را متصرف گشته همت بر تسخیر سایر ممالک و قلاع آذربایجان معطوف
و مصروف داشته در حین محاصره قلعه ایروان بعضی امور سانح شد که هریک از آنها نشانه دولت و پیرایه اقبال بود

اولا سلطان محمد خان که در آن وقت فرمان فرمای ممالک روم بود پسر بزرگ بیست و یکساله خود را سلطان مظفر نام که آثار
سلطنت و پادشاهی از ناصیه احوالش لایح بود باغوای بعضی از اهل حرم که ضد مادر او بوده‌اند و او را نسبت بپدر
بغدر متهم ساخته بوده‌اند بحرم سرای طلبیده بدست خواجه سرایان ناخن گردانیده مضمون انتقال که نه دست
تو دارد خبر نه تیغ تو آلودگی دشمنی چنین دفع شد و بعد از قضیه پسر و استماع اخبار تبریز و شورش و غوغای
آذربایجان انواع کدورت و ملال بی شمار بر ضمیرش استیلا یافته بمقتضای آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة و لا یستقدمون هادم اللذات برسرش تاختن آورده روی بعالم عقبی آورد و ارکان دولت خانواده
عثمانی ازین دو واقعه هایله متزلزل گشته سلطان احمد نام پسر کوچکتر او را که شانزده ساله بود بر تخت پادشاهی
روم جلوس فرمودند اما بجهة وقایع مذکور و حداثت سن پادشاهی بیشتر از پیشتر شورش و پریشانی بمملکت راه یافته
احوال مستحفظان قلعه ایروان نیز اختلال پذیرفت و از مدد و کومک مایوس گشته و سعی و جهدی که در امور قلعه داری
مینمودند تزلزل یافت دیگر از سوانح ایام محاصره آمدن میر محمد معصوم بکریست که از امرای معتبر و سلسله پادشاه
عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی حاکم ولایت بکر بود که از جانب آن پادشاه همراه منوچهر بیگ ایشک آقاسی
غلام خاصه شریفه که هفت سال قبل ازین برسم رسالت بجانب هندوستان رفته بود بایلچیگری آمده تحف و هدایای لایقه آورد
از جمله هدایا یک قبضه شمشیر و غلاف و آهن جامه سراسر مرصع بالماس ریزه و جواهر قیمتی بود و در چنان عالم معنی فرستادن
شمشیر مذکور را در حینی که حضرت اعلی کمر همت بکمر عدالت بسته متوجه تسخیر ممالک موروث آذربایجان و شروان و گرجستان
بودند از جانب صاحبه ولی که همیشه تیغ قهرش بر فرق اعادی افاغنه در بود مظفر و منصور آمده بفال و شگون گرفته
بفتح و ظفر شهریار کامکار امیدوار شدند القصه ایلچی مذکور در پای قلعه ایروان باردوی ظفر نشان رسیده باتفاق
منوچهر بیگ شرف مجالست بهشت آیین دریافت و تحف هدایای پادشاهی را به دولتخانه همایون آورده بر زبر یکدیگر چیدند
که هر کاه رخصت یابند از نظر اقدس بگذرانند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چون از دیر فرستادن منوچهر بیگ و تغافل
نمودن از معامله قندهار که در نامه نامی اشارتی بآن شده بود تقدیر گرانی خاطر داشتند زیاده التفاتی بحال ایلچی نفرموده
صرف نظر همت بخاصه از تحف و هدایای مذکور نموده سوای شمشیر که منشاء آن فال و شگون بود متوجه دیدن آنها
نشدند و ملازمان خان بکر مدت چهار ماه که از صولت سرما و شدت شتا روح در ابدان منجمد میشد در در دولتخانه بتنگ
و محافظت بارخانه مشغول بودند و درین چهار ماه ایلچی زیاده از دو سه نوبت شرف حضور درنیافت و مشار الیه مرد
شاعرپیشه بود و نامی تخلص میکرد مکرر در خدمت اشرف زبان بمدحت و ذکر اوصاف گشوده حضرت اعلی در مقام
عطوفت درآمده بعد از فتح قلعه که شریف پاشا و اکثر علما و معارف سپاه رومیه و اکراد در بارگاه معلی حاضر بودند
تحف و هدایای پادشاهی را با پیشکش ایلچی از نظر اقدس گذرانیدند و حضرت اعلی جمیع آنها را بامرای عظام و حکام
ولایات و اشراف و اعیان هر طبقه و هر طایفه که در اردوی همایون مجتمع شده بودند علی قدر مراتبهم قسمت فرمودند دیگر
از سوانح خبر آمدن الکسندر خان بن لوند خان والی گرجستان کاخت است که از جمله باج گذاران این دودمان

وتابع امر و فرمان بود و او بعد از پدر بحکم و یرلیغ جهانمطاع حضرت شاه جنت بارگاه والی ولایت مذکور گشته
تا حین حیات آنحضرت بر جادهٔ اطاعت و انقیاد راسخ بود و همه ساله باج و خراج میداد و بعد از واقعهٔ شاه
جنت مکان و فوت اسمعیل میرزا بنوعی که در صحیفهٔ اول نگارش تحریر یافت رومیان لشکر بتسخیر ولایت شروان
فرستادند و عبور لشکر از ولایت گرجستان بود الکسندل خان برخلاف کاوس خان والی کارتیل صلاح
حال خود در اطاعت و انقیاد رومیه دیده با پاشایان و سرداران که می آمدند طریقهٔ بازگشت مرعی میداشت و
نزل و ساوری آماده خدمات میکرد و چون ولایت شروان و آذربایجان بتصرف رومیان درآمد مشارالیه نیز باج
و خراج قبول کرده همه ساله ادای آن میکرد و در ولایات او سکه و خطبه بنام خواندگار بود و چون کستندیل
میرزا پسر او که در اوایل بخدمت سلطان حمزه میرزا فرستاده بود در اول طفولیت در میان قزلباش نشو و نما
یافته در خدمت اشرف قرب و منزلت تمام داشت در سلک مقربان و مجلسیان منتظم بود الکسندل خان مآل
اندیشی کرده همیشه کسان خود را بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص میکرد و تحف و هدایا میفرستاد
و بانعامات و اصطناعات شاهانه سرافراز میگردید در نیوقت که سفر آذربایجان اتفاق محاصرهٔ قلعهٔ ایروان
واقع شد کستندیل میرزا در خدمت اشرف تعهد نمود که گرجستان رفته پدر خود را بدرگاه جهان پناه آورد که من بعد
ترک دوستی و هواخواهی رومیان نموده بدستور زمان شاه جنت مکان تابع امر و فرمان شاه عالیجاه کشورستان
بوده باشند بنابرین برخصت یافته بگرجستان رفت و خان مشارالیه را که باصابت رای و تدبیر سرآمد برنا و پیر و در
حیل و روباه بازی حیوان بی شیشه و نظیر بود بحسن خلق و لطف گفتار و وعده و وعید بایلی و انقیاد این دودمان
و آمدن بپایهٔ سریر اعلی شاه کشورگشای ممالک ستان الغب ساخته طوعاً و کرهاً بایروان آورد و در روزی
که مشارالیه باردوی معلی ملحق شده حسب الامر الاعلی جمیع امرا و ارکان دولت باستقبال رفته او را بتعظیم و تکریم تمام
آوردند و هم از گرد راه ببارگاه سپهر اشتباه درآمده بشرف پابوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مشرف شد
و طبق زر اشرفی چنانچه رسم و آیین سلاطین گرجستان است که بر سر پادشاه نثار میکنند بدست گرفته در حین طلارت
نثار فرق همایون کرد و نواب اشرف او را در آغوش عطوفت و التفات کشیده بانواع نوازش و الطاف
پادشاهی معزز و مباهی گشت و همواره انیس مجلس و همصحبت خاص و محرم اختصاص بود و همچنین طهماسب قلی بیگ غلام
خاصهٔ شریفه که در سلک مقربان درگاه منتظم بود بطلب گرگین خان ولد سیمون خان که بعد از گرفتاری پدر در گرجستان
کارتیل که ولایت موروثی آن سلسله بود بایالت و دارائی اشتغال داشت رفت و او عن صمیم القلب احرام قبهٔ اقبال بسته
در پای قلعه باردوی معلی رسیده بشرف مجالست بهشت آیین مشرف شده بتعظیمات و تکریمات پادشاهانه
غر اختصاص یافت و در خلال این احوال گروهی از اویماقات ولایت روم که خود را اصل سیر نام نهاده بودند
و در روم شاهی سیون شده قریب بده هزار خانه و از روی امید بدرگاه جهان پناه نهادند هر محل از ولایت
روم که عبور نموده اند هر چه یافتند بر طبق نام خود بیغما روب حادثه پاک رفتند و ریش سفیدان ایشان

فیروز

دریای قلعه شرف سجده اشرف مشرف شده بتربیت و نوازش سرافراز گشته در ولایت ری و ساوه و خوار و
کوه بجهه طوایف مذکور قشلاق و ییلاق تعین یافته روانه عراق گشتند و شمس الدین پادشاه قراقلو نیز با جمعی از ایل مذکور
که از اویماقات قزلباش بوده در قراباغ مسکن داشتند و در قدرت رومیه اطاعت رومیه نموده مرتبه امارت و پاشایی
یافته بود و جمعی دیگر از ایل سفر شمس الدینلو و حاجی لر و غیر ذلک بپایه سریر اعلی آمده دیگر باره فرق افتخار خود را بپوشیدن
تاج وهاج دوازده ترک اثنا عشری بفرقدین سایند و پاشای مذکور بلقب ارجمند خانی سرافراز شد از آمدن سلاطین
گرجستان و امرا اکراد و ایل و اویماقات روز بروز شوکت و اقتدار پادشاهی ازدیاد پذیرفته موجب اختلال احوال
رومیان و مستحفظان قلعه گشت ذکر رفتن الله ویردیخان با امرا و عساکر فارس حسب الفرمان قضا جریان بسر
بغداد و مراجعت نمودن بدرگاه فلک بنیاد در سال گذشته از زمره آقایان بغداد اوزن احمد که بوفور عقل و کاردانی
از سایر اعیان و اخیار بسمت امتیاز داشت با حاکمی که از جانب خواندکار روم منصوب بود مخالفت نموده رقم حکومت
عراق عرب بنام خود کشیده با عتبه علیا شاهی در مقام اخلاص و هواخواهی درآمده عرض نموده بود که خطه بغداد را
بجهه اولیای دولت ابد بنیاد محافظت نموده ام و هرگاه که موکب همایون نصرت قرین بدینطرف در حرکت آید و یکی از
امرا نامدار بخدمت مامور گردد بنده وار اطاعت فرمان قضا جریان نموده شهر و قلعه می سپارم در حین توجه
رایات ظفر آیات بصوب آذربایجان حکم همایون بدین جمله نفاذ یافت که الله ویردیخان امیر الامراء فارس با عساکر ظفر
مآثر آنولایت از راه شوشتر و حویزه بجانب بغداد رفته اگر از اطوار اوزن احمد رایحه صدق و اخلاص بمشام هواخواهان
رسیده بوعده وفا نماید بحراست آنولایت پردازد و الا بمقتضای وقت عمل نماید بعد از آن الله ویردیخان حسب الفرمان
قضا صولت قدر توامان با لشکرهای فارس و کوه گیلویه و خوزستان از راه عربستان و لرستان بجانب بغداد در
حرکت آمده حسن خان استاجلو حاکم همدان و حسین خان حاکم لرستان با امرا و عساکر قلمرو علیشکر حسب الامر الاعلی بخان
مشار الیه پیوسته مجموع دوازده هزار کس جنگی ترتیب یافته با بغداد شاهیسیون گشته بملازمت عتبه علیا شاهی
آمده در سلک غازیان درگاه منسلک بود برسالت نزد اوزن احمد فرستاده او را بمواعید دلپذیر و نوازشات
شاهانه مستظهر و امیدوار گردانیده پیغام دادند که حسب الامر الاعلی بنابر وعده که بمنسوبان درگاه شاهی نموده
بودی آمده ایم اگر بوعده وفا نمایی و کردار مطابق گفتار باشد هر آینه در خدمت اشرف بحصول مطالب و مقاصد ارجمند
معزز و سربلند گردی والا آنچه در مشیت الهی رقم تقدیر پذیرفته بحیز ظهور آید اوزن احمد چون در امر حکومت فی الجمله
استقلالی پیدا کرده بود و ارکان دولت وابسته بودند مشار الیه صلاح در آن دانست که خود را بهواخواهی دودمان
آل عثمان ستوده با لشکر قزلباش در مقام خلاف درآید و بدین وسیله بنیان حکومت و اعتبار خود را در آن
سلسله استحکام داده تقصیر را بسینه نهد بنابراین ابراهیم بیک مذکور را که پیام آور بیش نبود برخلاف قاعده
بقتل آورده لوای مخالفت مرتفع گردانید عاقبت بشامت این کردار زشت گرفتار آمده رسید بآنچه رسید
و پرتوی از آن سرگذشت بر صحیفه احوال سال آینده خواهد تافت بالجمله در روزی که خسرو نصرت نهاد بظاهر شهر

بغداد رسیدند متحصنه شهر پای جلادت از دروازه بیرون نهاده در برابر لشکر فیروزی اثر صف قتال آراستند
واز اینطرف نیز افواج قاهره در حرکت آمده مبارزان معرکه نبرد خصوصاً حسن خان و حسین خان که چرچچی جنود
اقبال بودند پای مبارزت پیش نهاده بباد حمله صرصر اثر سلک جمعیت آن طایفه را از هم ریخته خاک معرکه را بخون مبارزان
آمیختند و متحصنه بغداد تاب مقاومت نیاورده روی هزیمت بجانب شهر آوردند و دروازهای شهر و قلعه را بسته
خاطر بتحصن و قلعه داری قرار دادند و سپاه ظفر قرین هزیمتیان را قریب بدروازه تعاقب نموده جمعی کثیر بر خاک
هلاک انداختند چنانچه چند نفر را در کنار رخنه پل شهرستان هم فرستادند و جناب خان با امرا اعظام با کمال شوکت
واقعه از محل نزول اختیار کرده فرود آمدند و هم از روز از موقف عز و جلال منشور اقبال شرف ورود یافت مضمون
بلاغت مشحون آن خطاب بلا ارتیاب که باشاره آسمانی هزاران حکمت عملی در ان مندرج و منطوی بود و الفاظ آن نکات
بقلم تقدیر در صحیفه تدبیر پادشاهان والا شکوه که پرده کشایان اسرار غیبی اند رقم تصویر یافته آن بود که اگر
او زن احمد از وعده پشیمان گشته در مقام مخالفت و قلعه داری باشد چون درینوقت که همت تسخیر ولایات موروث
آذربایجان و شروان و گرجستان بسته ایم و الیوم بنفس نفیس محاصره قلعه ایروان فرموده ایم و آمدن لشکر عظیم از
جانب پادشاه روم جهة استخلاص محصوران و محاربه جنود نصرت نشان محتملست و از دو طرف خود را پای بند حوادث
نمودن مصلحت وقت نیست در بغداد خود را بمحاصره قلعه مشغول نساخته متوجه آذربایجان گردیده بموکب نصرت نشان
پیوندند چون در آنوقت شاهد تسخیر ملک بغداد در نهانخانه تقدیر الهی روی در نقاب احتجاب داشت خان مومی الیه
ممتثل فرمان واجب الاذعان گشته بمحاصره قلعه نپرداخته طبل رحیل کوفت و در اثنای راه معلوم شد که پسران قباد و
میر عمر کوران که از امرای سنجی رومی بودند در قلعه زنجیر و آن حدود اقامت دارند متعرض جنود اقبال گشته مضرة
و آسیب بجمعی که متعاقب امرا اعظام می آمده اند رسانیدند تنبیه و تادیب آن خاکساران که در خارستان وادی ادبار
وطن دارند بر ذمت همت لازم دانسته جمعی از امرا و عساکر بدین خدمت مامور گشته روی توجه بمساکن آن قوم آوردند
وایل و الوس ایشان که در مسکن مالوف به بستر غفلت خفته بودند بدست آمده مملکات ایشان عرصه نهب و تاراج شد و میر عمر بک
نام پسر قباد که بریاست و سروری قوم از برادران امتیاز یافته بود از میان الوس فرار نموده بقلعه زنجیر گریخت و از
افواج قاهره ملازمان حسن خان دست از تعاقب باز نداشته مقارن وصول او بقلعه رسیدند و عمر بیک فرصت
مدافعه و قلعه بندی نیافته فرار نموده و بامداد جنود غیبی و نیروی اقبال حضرت اعلی بدست مبارزان لشکر فیروزی
اثر گرفتار گشته تمام قلعه و ممالک ایشان بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمد پسران دیگر چون حال بر منوال
دیدند دست در دامن عجز و بیچارگی آویخته در ملازمت جناب خانی باردوی کیهان پوی آمده بمراحم بیدریغ خسروانه
سرافراز شده در سلک عساکر منصوره در آمدند اما چون نشانی از دولت نداشتند عاقبت روگردان از عتبه اقبال
گشته پای در بادیه فرار نهادند و حسین خان حاکم لرستان با سایر امرا مرخص گشته بالکا و اقطاع خود رفتند الله
ویردیخان در روزی که فتح قلعه شده بود بپایه سریر سلطنت مصیر آمده بشرف بساطبوس و نوازشات خسروانه

سربلندی یافتند و حسن خان با بعضی امرا بتاخت اخسقه که از گرجستان تس والکای منوچهر خان داماد سمایون خان بود و تصرف
رومیان درآمده بود مامور گشت و آن خدمت را بر وجه مرغوب بتقدیم رسانیده بسیاری از نسا و صبیان کفره
گرج اسیر نموده بروجه احسن معاودت نمود و از سوانح آن ایام تخریب قلعه تبریز و عمارات عالیه آنجا بود که رومیان در
عرض سی سال که آن بلده فاخره در تصرف ایشان بود ساخته و پرداخته بودند اگرچه اکثر صاحبان بیوت و حمامات
و مستغلات مرغوب که در آن قلعه احداث شده بود در این معارک روی بشهرستان عدم آورده بودند اما طایفه
رومیه خصوصا اقربای آن قوم را علاقه خاصی که لازم ارباب تعلق و ما کرز نشاء بشریت است بآنجاها و متعلقات
آنجا بود و جهه قطع علاقه آن طایفه قلع و قمع آنجاها و ازاله حمامات و مستغلات که سالها از آن انتفاع یافته بودند
و محو آثار رومیه بر ضمیر منیر الهام پذیر لازم نمود لهذا از موقف جلال فرمان قضا جریان باسم تبریزیان در آن
باب عز صدور یافت و اخلاص گزینان عقیدت آیین تبریز نطاق همت باقدام آن خدمت بر میان بسته در اندک
روزی از قلعه مذکور و آنچه ابنیه و عمارات از خانها و دکاکین و حمامات و امثال آنها آثار نگذاشتند در این سال
آقا میرزا علی دولت آبادی که مستوفی الممالک بود بعلت آنکه مغرا میرزا ابراهیم شیرازی در سال گذشته کتاب
دفترخانه همایون را بتقصیری چند متهم ساخته بود از آن منصب عزل شد و امر مذکور به مغرای مذکور مفوض گردید چون برخی
از سوانح و قضایا ایام محاصره قلعه در رشته تحریر درآمد اکنون وقت آنست که بر سر سخن رفته کمیت اقلام جهان نورد اندیشه
را در میدان سخن پردازی بجولان درآورده وقایع سال میمنت مآل لوی ئیل ترکی را با شرح فتح قلعه و دیگر فتوحات که
بنیروی اقبال در آن سال فرخنده فال سمت ظهور یافت در سلک تحریر انتظام دهد گذارش فایده توفیق باری بمفتاح قلم
از لطف باری کشایم قلعه امید را چون بگردد گرزبان همتم سست وقایع سال فرخنده فال لوی ئیل ترکی موافق سنه
ثلث و الف و عشر که سال شهر دهم جلوس سعادت مانوس عباسیست نوروز این سال جهان افروز
همایون فال روز یکشنبه نوزدهم شهر شوال ختمت بالخیر والظفر والاقبال اتفاق افتاد خسرو سیارگان که قلعه کشای طارم
چهارم است بروج سیه دلو و حوت را سپری ساخته لوای ظفر و اقبال در ساحت دلگشای حمل افراخت و شاه انجم
سپاه والا جاه اردوی کوه شکوه گردون مثال در پای قلعه ایروان نزول اجلال داشتند در مدت محاصره چه بهجوم لشکری
و شدت زمستان و سورت سرما و سردی روزگار که یخ بند بود و در میبنها حکم فولاد اگر داشت چندان کاری از
پیش نرفته بود در این هنگام که شهسوار گیتی خرام جهان پیما با شکوه و عظمت و اقبال از منگهای ظلم دی بیرون خرامیده کمند
زرین تار همت بر تسخیر وسعت آباد جهان انداخت و افسردگی روزگار روی بانحطاط آورده قلعه کشایان باغ و بهار
جلوه گری آغاز نهادند و رزم آزمایان معرکه نبرد و بهادران موکب اقبال بیش از پیشتر کمر همت چست بر میان بسته بمراسم
قلعه گیری پرداختند دو عدد توپ قلعه کوب بزرگ که هر یک گنجایش من بعدل تبریز که پانزده من شاهی باشد سنگ
می انداخت ترتیب یافت و بر رای جهان آرایی پرتو انداخت که نخست در تضییق ساکنان حصار جدید اهتمام نموده بحیطه تسخیر
درآورند و بعد از آن بتوفیق آسمانی از جانب حصار جدید سیبه پیش آورده متوجه تسخیر قلعه عتیق گردند و بر وشی مشعل القدیر

مسلک این مهم افتاده جائی که تقی خان بیگ و غلامان متعلق بود بحسن اهتمام ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان مفوض
گشت مقصود بیک ناظر با عمله کارخانها و محمد تقی بیگ مین باشی با تفنگچیان یاهی که در طرف شرقی قلعه عتیق به
داشته مقرر شد که بکتوب اینطرف حواله نمایند و امیرگونه خان که بحکومت ایروان منصوب گشته از جانب
قراباغ آمده بود قرار یافت که در جانب شرقی مابین قلعه عتیق و جدید در برابر برج سفیدی که معظم بروج قلعه بود
و ارتفاع آسمانی داشت حواله ترتیب داده پای جلادت و مردانگی از آنطرف پیش نهند و قنبر بیگ سلحدار باشی
کوزی چوکلو با بعضی از دلیران بجانب شرقی قلعه جدید معین شدند و از برجی که در عکس طرف قبلی حصار جدید بود تا دروازه
در عهده و اهتمام قورچی باشی و قورچیان عظام قرار یافت و بکتوب در آنجا نصب نمودند و اطراف و جوانب هر دو قلعه
سوای جانب غربی که رودخانه زنگی چای مشهور از آنجا میگذرد و سیبه آوردن از آنطرف متعذر بود مردان کاری
استحکام پایه قلعه را کالاحاطة الهالة بالبدر در میان گرفتند و هر یک از سرداران مورچل خود را استحکام تمام
داده حوالها ترتیب دادند و خاک پیش داده تل خاکی چون کوه الوند بدیوار حصار رسانیدند و نقبها بر بروج و باره
زده رخنها بضرب توپ در بروج افتاده و بسیاری از تنگرها و سایر متحفظان از آسیب گلوله تفنگ راه عدم
پیمودند کار بر محصوران تنگ گشته تزلزل و اختلال تمام باحوال ایشان راه یافت و اسباب یورش قلعه جدید از
همه طرف دست بهم داده مبارزان رزم آزما آماده این کار شدند اما حضرت اعلی شاهی ظل الهی در امر یورش مسکل بوده
بعضی از ارکان دولت قاهره مثل قورچی باشی و بسطام آقا و غیرهما اراده یورش داشتند و بعضی دیگر تجویز نمیکردند
خلجه باده روز این معامله معوق مانده این گفتگو در میان بود وجه محتمل بود که خلقی کثیر بزخم تفنگ ضایع و تأخیر کردند والعیاذ
بالله اگر مهم تسخیر در یورش صورت تیسیر نپذیرد و بعد از آن محصوران چیره گشته کار بدور و دراز کشد بالآخره قرار
یافت که حضرت اعلی بنفس نفیس بسیبها تشریف برده برأی العین مشاهده منافذ و رخنها نموده بدانچه رای عالم آرای اشرف
خاقانی که مهبط تجلیات سبحانیست اقتضا نماید و جان سپاران عتبه اقبال را بدان مأمور گردانند که کمر طاعت گذاری
میان جان بسته بدان اقدام نمایند بدین نیت درست و عزم لایق هر دو بی بدیل را بدرع حمایت الهی مزین ساخته بمورچلهای
مبارزان فیروزمند تشریف برده مساعی جمیله هر یک از بندگان درگاه را که در خدمت مرجوعه بظهور آورده بودند
خاطرنشان نمودند و ملاحظه اوضاع سیبها فرموده چون کار نزدیک رسیده بود تجویز یورش فرمودند بتاریخ
روز شنبه بیست و هفتم شهر ذی الحجة الحرام عساکر نصرت اعتصام که بتسخیر قلعه جدید مأمور بودند در سیبها جمع شده منتظر
بودند که هرگاه از جانب اشرف اشاره شود روی جلادت و مردانگی بتسخیر حصار آورند چندان جمعیت و ازدحام در سیبها
واقع شد که دلیران جان نثار بر زبر یکدیگر افتاده جای ایستادن نداشتند و از موقف جلال حکم قضا جریان برین جمله
نفاذ یافت که در هنگام یورش قلعه جدید از جانب قلعه عتیق شورش و غوغا آغاز نهاده توپ و تفنگ بسیار
اندازند اما از جای خود حرکت نکرده قدم فراتر ننهند که متحفظان قلعه عتیق بخود درمانده از ایشان مددی بمردم
قلعه جدید نرسد و چون بطلوع صبح صادق کرنای نواخته و سورن انداخته افواج قاهره هر یک از مورچل خود

برج و باره دویده از رخنها که بدید آمده داخل قلعه جدید شوند درین شب رومیان از زیادتی شورش و غلغله عظیم را

پاس داشته آماده مدافعه و مصادمه بودند از اتفاقات حسنه که تاییدات ایزدی عبارت از آن است در

نصف شب هوا ابر گرفته غمام سیه فام روی فلک را تیره و تار گردانیده باران عظیم باریدن گرفت

و در مورچلها و سیبها چندان آب روان شد که از کثرت گل و لای سپاه منصور را مجال حرکت نبود بالضروره

آن معنی در عقده تاخیر افتاده در آن شب دیجور هولناک قضیه یورش صورت نبست اگرچه ظاهر پرستان عالم

صورت آن شورش طرح فانی را سد راه ظفر و مانع نوید فتح داشته اما بر دور اندیشان جهان معنی ظاهر بود

که هر قطره که از آن سحاب اقبال ریزان بود چندین مصلحت ایزدی در ضمن آن مطوی بالجمله شب دیگر که بیست و هشتم

شهر مذکور بود بهمان قاعده عساکر نصرت نشان در مورچلها جمعیت و ازدحام نموده آماده یورش گشته رومیان طریق

شب دوشین تا نصف شب کما ینبغی بلوازم حزم پرداخته پاس داشتند اما بعد از نصف اللیل از آثار و علامات چنین

ظاهر شد که در بروج و باره کمتر کسی مانده اکثر بخواب غفلت فرو رفته اند القصه قریب صبح صادق که هنگام غروب

کوکب بخت مخالفان بود سرداران قزلباش یکدیگر را خبردار گردانیده نخست از جانب سپه توپچیان عظام

کره نای نواخته از اطراف و جوانب سر بر انداخته در قلعه فرو ریختند و از جانب قلعه عتیق نیز سورن انداخته نقاره های

شادیانه بنوازش در آوردند و رومیان نیز خبردار شده خود را ببروج رسانیده جنگ در پیوسته آواز رعد

آهنگ توپ و تفنگ که از جانبین متواتر بود غلغله در زمین و زمان انداخته و صدای کره نای که ازین طرف بلند آوازه

داشت گوش فلک را کر ساخت دلاوران لشکر قزلباش اصلا از مخالفان بیم نکرده سمند رواز خود را در آتش کارزار

می انداختند و رومیان از جلادت و مردانگی سپاه منصور پای اقامت سست شده دست از کار رفت و از اطراف و جوانب

بالا را بجنود محیط یافته بطرفة العینی میان قلعه را از جنود قزلباش مملو یافتند و از ستیز و آویز عاجز گشته بالضروره در کمال اضطراب

روی بجانب قلعه عتیق آوردند و در اجل هر کدام تاخیری بود خود را بقلعه انداخته نیم جانی از ورطه هلاک بساحل نجات رسانیدند

تیغ یمانی دلیران آغاز سر افشانی کرده اند که زمانی دو سه هزار کس طعمه شمشیر آبدار و برخی گرفتار شدند و عیال و اطفال

آن طایفه خذلان مآل اسیر سر پنجه تقدیر گشته اموال و اسباب و اثاث البیت ایشان عرصه نهب و غارت گشت و چون حصار

جدید مسخر اولیای دولت ابد پیوند گردید جلادت پیشگان شجاعت اندیشه از آن طرف سینه پیش آورده قلعه عتیق را

دایره وار در میان گرفتند و خوف و هراس بی قیاس بر ساکنان آن قلعه راه یافت مع ذلک مهما امکن در حراست قلعه

سعی موفور بظهور میرسانیدند تا آنکه از طرف شمال ذوالفقار خان در دو سه روز سپه را از مورچل خود بحصار شیر

حاجی رسانیده آتش بدروازه شیر حاجی زد و از طرف شرقی ملازمان خاصه شریفه و آقایان یوتات و بیگچیان تبریزی

و باقی دیگر هم هجوم نموده به شیر حاجی در آمدند و رومیان سراسیمه وار دست از محاربت باز داشته بقلعه گریختند

و امیرگونه خان بر برج سفیدی که در طرف شرقی بود یورش نموده بعد از محاربه بسیار و حملات مردانه که متواتر

از غازیان قاجار بظهور پیوست مردانه وار بر آن برج و باره مستولی گردید اهل قلعه از همه طرف عجز و درماندگی

خود را برای العین مشاهده نموده عقلای آن طایفه بعد الیوم طاقت مقاومت و قلعداری در عساکر ندیده استیمان را
اهم و الزم دانستند شریف پاشا حسن آقای چاوش باشی را بخدمت اشرف فرستاد که اگر عنایت شهریاری
شامل حال محصوران گشته رقم عفو بر تقصیرات و گستاخیهای ایشان که در ایام محاصره وقوع یافته و در آداب چاکری
و طریق خدمتگذاری و پاس حقوق نمکخوارگی ولی نعمت که از آن چاره نبوده کشیده عموم اهل قلعه از باس و سخط پادشاهی
ایمن گردند قلعه را تسلیم مینمایم حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از شمول عواطف و الطاف جبلی اینصورت را از محاربه و یورش
و خونریزش الیق و بصواب اقرب دانسته ملتمس شریف پاشا را بانجاح مقرون گردانیدند و میرزا علی بیک
یوزباشی پرناک ترکمان را بقلعه فرستاده منشور عاطفت باسم شریف پاشا و آقایان طلوک باشی و کل مردم قلعه از
کمال عنایت و مرحمت بیدریغ خسروانه عز صدور یافت اما جهلای آنقوم که از خرد بی بهره بودند بمجرد اخبار اراجیف که در
باب رسیدن مدد و کومک در میان قلعه مذکور میکردند بر سر محمد پاشا ولد خضر پاشا که در آن قلعه بود جمعیت نموده بخیال
تباه قتال و اندیشه جنگ و جدال راضی بقلعه دادن نشده میرزا علی بیک را دو روز نگهداشته روز سیم بیرون فرستاده
جهة اطمینان خود از جاهل باده روز مهلت خواسته بودند که توپ انداختن و بجنگ و جدال پرداختن در تاخیر بوده تا
حقیقت کومک بوضوح پیوندد و چون در عالم حساب دانی و معامله فهمی اینگونه استدعا نمودن از خصم تخصیص در مهم
قلعه که بهمت فرمانروایان قلعه‌گشای در حصول مقصود یکروز و یکساعت و یکدقیقه مقصورات دور از عقل بود و این
مهلت دادن در میزان خرد سنجیده نمی‌نمود و مزاج اشرف از حرکت ناهنجار منحرف گشته فرمان جهانمطاع نافذ گردید
که چون اقوال رومیان فروغی از صدق ندارد و اعتماد را نمی‌شاید افواج قاهره بیشتر از پیشتر در کار قلعه‌گشائی و در تضییق
محصوران اهتمام نموده قلعه را قهراً و جبراً مسخر سازند دلیران جهاد اقبال بمعاودت عساکر ظفرمآل شروع در کار کرده
بچابکدستی و چابکی از همه طرف کار بر محصوران تنگ ساخته توپچیان آتش فعل بضرب توپ رخنها در برج و
باره انداخته شد و در آن چند روز که بازار محاربه و گیرودار گرم بود هراس بیشمار بر اکثر اهل قلعه استیلا یافته هر روز جمعی
از خوف تیغ یکدو دو خود را از رخنهای بروج بزیر انداخته شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته از تاب آفتاب حوادث
بسایه اقبال شهریاری استظلال میجستند و کار بجایی رسید که گروه گروه بیتابانه خود را از بروج می انداختند چنانچه
محافظان قلعه از ضبط لشکر و حراست بروج و باره عاجز آمدند شب عاشورا که مردم اینطرف تعزیه حضرت سید
شهدا و جگرسوختگان بادیه کربلا قیام داشتند غوغای عام عاشوریان اردو بازار را محصوران قلعه شورش و غلغله
یورش تصور نموده جمعی که راضی بمصالحه و قلعه دادن نمیشدند از خواب غفلت برآمده از روی اضطرار دست در دامن
تشفع شریف پاشا زدند و یوم عاشورا که مقتل سید الشهدا بود حضرت اعلی و علما و اعیان لباس ماتم و سوگوار
پوشیده بلوازم تعزیه مشغول بودند شریف پاشا دیگر باره حسن آقای چاوش باشی را بپایه سریر والا فرستاده
بروحانیت خامس آل عبا و شهدای کربلا درخواست خون آنگروه نموده متقبل آن شد که در همان روز بیرون آمده قلعه را
بسپارند اگرچه آئینه خاطر مبارک از آن اطوار ناهنجار که از آنطایفه بظهور آمده غبارآلود بود چون ارواح مقدسه

شهدارا شفیع ساخته بودند بصیقل مرحمت زنگ زدای خاطر انور گردیده مقرر شد که فرخجای بیک غلام خاصه شریفه با قوجی
از غلامان بقلعه رفته محافظت قلعه و یراق متعلقه بسرکار پادشاهی نمایند و پادشاه مذکور با کل اهل قلعه بیرون آمده در صحرا
خیام اقامت نصب نمایند و بعد از تنظیم قوایم سریر سلطنت مصیر هر کس را درین دیار علاقه بوده اراده توقف و
ملازمت داشته باشد مختار است و هر که اراده رفتن روم نماید مرخص گردد حسن آقا مسرور و شادمان بقلعه آمده
محصوران از تنگنای محاصره نجات یافته کلاه شادمانی بر تارک آمال و امانی نهاده بنوعی که قرار یافته بود بیرون آمده
فارغبال در خیمه آرام گرفتند و فرخجای بیک داخل قلعه شده آن حصن حصین که فی الحقیقه کلید تمام قلاع آذربایجان و شروان
بود بتصرف اولیای دولت ابد پیوند درآمد و الحق فتوحات چنین محض تایید الهی و امداد غیبی تواند بود زیرا که جماعت
رومیه که درین قلعه بودند با وجود امتداد ایام محاصره کشته شدن جمعی کثیر از ایشان در روزی که قلعه سپرده بیرون آمدند راقم
این قوم بتفرج آن گروه ایستاده بود از عظمای الطایفه و زعما و چاوشان و ینگچریان و سایر لشکریان چنان سپاه آراسته
و پیراسته بنظر درآمد که با آن آراستگی اسب و یراق و استعداد کمتر بنظر درآمده بود ولیکن ایزد تعالی که بعاطفت ازلی
درهای سعادت بروی صاحبدولت خیراندیشی گشوده اسباب افزونی دولت او سرانجام میدهد الحال رعب و هراسی در دل
الطایفه افکنده بود که من بعد طاقت مصادمه و قدرت قلعه داری در خود نیافته دل از ملک و مال برگرفته زندگانی دو روزه
را غنیمت شمردند القصه بعد از بیرون آمدن و میان همگی خاصیت خسروانه کل ممکلات الطایفه را با ایشان مسلم داشته در
مقام اخذ جهات و تملکات ایشان نشدند رومیه بعد از ظهور چنین مروت و احسان که در متخیله ایشان نبود قرار دادند
که بشکرانه این عاطفت و احسان که علاوه جانبخشی شده بود طوعا و رغبتا موازی دوازده هزار تومان عراقی در میان خود
سرانجام داده بنظر اقدس گذرانند حضرت اعلی شاهی ظل الهی صرف نظر همت از آن فرموده اظهار کردند که چون جمعی را
بجان و مال امان داده ایم از ایشان چیزی گرفتن لایق مروت و فتوت نیست عظمای رومیه تصور نمودند که آن مبلغ
درخور مکنت و استطاعت ایشان قلیل است سخن از زیاده میگفتند حضرت اعلی اصلا نظر قبول بر آن نفکندند آنچه با الطایفه
عطا فرموده شریف پاشا و محمد پاشا ولد خضر پاشا و بعضی از عظمای محقری از اسب و یراق و تحف لایقه بنظر اشرف درآوردند
و حضرت اعلی جهت اطمینان خاطر آن قوم از پیشکشهای ایشان چند راس اسب و چند زره و بکه و قبضه تفنگ فرنگی و امثال
آن برداشته و باقی همه را با ایشان بخشیدند و از ظهور این عاطفت علیا که در نظر ارباب تعقل بسیار نمود داشت کلهای
الطایفه که بر شمرده حوادث بود آرمیدگی یافت شریف پاشا که شمه از احوال او گذارش یافت چون شیعه مذهب بود
و میخواست که در اواخر عمر در سایه شیعیان بطاعت و عبادت گذراند دل از فرزندان و اموال بی نهایت که در
روم داشت برداشته اراده توطن مشهد مقدس معلی و مجاورت روضه مقدس امام ثامن ضامن علیه التحیه و الثنا نمود
که بعد الیوم اسباب جمعیت عالم غفران سرانجام داده کامیاب دولت ابدی گردد و توفیق ادراک این سعادت
عظمی یافته با جمعی از ملازمان و اتباع که قریب یکصد نفر بودند روانه آن مقصد اعلی گردیده و عاطفت علیای شاهی هر ساله
مبلغ سیصد تومان عراقی نقد و موازی پانصد خروار تبریزی غله بمدد معاش او مرحمت فرموده مرخص ساختند

که در ایام ولیالی مستمره که بدستور سایر خدام والامقام در روضه مقدس خدمت نماید و محمد پاشا ولد خضر پاشا
سرکرده سایر قوم کشیکچی بجانب روم رهسپر شد و حضرت اعلی صفرقلی بیک حکمی را با جمعی از قورچیان حکمی و علیخان
بیک ایشیک آقاسی ارملو را بفرستادن افواج عساکر کردند که ایشان را تا قلعه فارص که در تصرف رومیه است برده
بسلامت برسانند که مبادا از اجامره و اوباش جهت طمع مال درباره ایشان آسیبی با ایشان رسد صفرقلی بیک و قورچیان
ایشانرا از محال خطرناک گذرانیده باز گشته و علیخان بیک ایشیک آقاسی ایشانرا از محال خطرناک گذرانیده
باز گشته و علیخان بیک ایشیک آقاسی ایشانرا بفارص رسانیده امارومیانی که در فارص اقامت داشتند در
برابر بخدمت علیخان بیک راگرفته تا آمدن جغال اغلی سردار در قلعه مقید محبوس نگاه داشتند شرح آمدن جغال اغلی
و قضایایی که دران حین روی نمود مرقوم خامه بدایع نگار خواهد شد القصه بعد از فتح ایروان ایالت آن ولایت بامیر
گونه خان تفویض یافته الکاء نخجوان بمقصود سلطان کنگرلو شفقت شد قاقزمان و انچه و بعضی سلطان سعدلو و قراباغ
و امرا و اکراد که شاهی سیون شده بپایه سریر اعلی آمده بودند مثل غازی بیک و قورچی بیک برادر او و ولدان شاه علی
بلبلان جکارلی و قلیچ بیک دنبلی و جمشید بیک دنبلی و منصور بیک محمودی و اولاد او را به تیولات مناسب سرافراز
و از سلاطین گرجستان که گرگین خان و لهمسون خان والی کاختیل بجهة انکه مبادا رومیان قلعه تفلیس و اخسقه دست درازی
بمملکت او نمایند رخصت انصراف یافته بشمول عواطف خسروانه و خلاع گرانمایه و دیگر نوازشات و تفقدات سربلند گردیده
غریق بحر احسان متوجه گرجستان شد و صبیه صلبیه او را که در حجله عفت داشت در سلک سایر حجله نشینان سرادق
اقبال انتظام بخشیده این مژده مسرت افزا علاوه سایر الطاف گردید جهة مخدرات استاران و دومان خلعتهای فاخره
و تنسوقات وافر فرستاده مقرر شد که هرگاه اشاره شود آن مخدره را بحرم سرای اقبال فرستد و لهسند خان
همچنان در اردوی معلی بود بالجمله رایات جلال بعد از قرار مهمات نخجوان و سعد و انتظام امور ضروریه از پای قلعه کوچ فرموده
در قراباغ نزول اجلال فرمودند **ذکر محاربه داود پاشای بیگلربیگی قراباغ با حسین خان قاجار و شکست یافتن حسینخان**
و وقایعی که دران اوان دست داد سابقا تحریر پیوست که در هنگامی که موکب نصرت قرین از تبریز بجانب
نخجوان و ایروان نهضت می‌نمود امیرگونه خان قاجار را که هنوز برتبه ایالت نیافته داروغه قزوین بود با جمعی از اویماقات
که در حوالی اردبیل و استارا می‌بودند بر کنار آب ارس فرستادند که در انجا اقامت نموده هرکس از طایفه قاجار
و ایل و الوس ترکمان قراباغ که در آن ولایت مانده‌اند بر سر خود جمع کرده از اطراف خبردار باشند که مبادا از رومیان
گنجه و شروان دست درازی بالجمله وقوع شود و چون در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان ایالت گنجه و امیر
الامرائی قراباغ بخانواده زیاد اغلی قاجار تعلق داشت و در ایام دولت روزافزون شاهی ظل الهی از آن خانواده
حسین خان مشمول عواطف و تربیت شاهانه گشته درین هنگام با ایالت و دارائی مملکت استراباد مخصوص بود
حضرت اعلی حسین خان مذکور را از استراباد سرافراز ساخته طلب داشته فرستادند و حسین خان روانه مملکت قراباغ
شده امیرگونه خان حسب الفرمان قضا جریان بموکب نصرت نشان پیوسته چنانچه اشارتی بدان رفت رایات

چون بسعد سربلند شد حسین خان در کنار آب حل اقامت انداخته بضبط و ربط سپاهی و رعیت پرداخت و حسین خان مذکور
اگرچه بوفور شجاعت و دلیری و مردانگی اتصاف داشت اما بسیار متکبر و خودرای و بزرگ منش بود و از باده مردآزمای
نخوت و بزرگی سرمست شده با امرای رفیق و ملازمان موکب اقبال بزرگانه و متکبرانه سلوک مینمود و امرا و سرداران
که برفاقت او بخدمت مامور بودند راه و رسم خدمت و اطاعت بتقدیم میرسانیدند و از توقیر و احترامی که چشم داشت
ایشان بود ظهور نمی آمد بلکه در خفت و بی اعتباری ایشان میکوشید و از عجب و غروری که داشت حساب از رومیان
قراباغ نمیگرفت و چنانچه شایسته سرداران دانا رای است بلوازم حزم و احتیاط نمی پرداخت تا آنکه حوادث روزگار
قدری او را از مستی غفلت بهوش آورد و شرح آن سرگذشت آنکه داود پاشا که بیگلربیگی قراباغ و حاکم گنجه بود و بعد از زمستان
و شدت سرما که عساکر فیروزمند بمحاصره قلعه ایروان مشغول بودند عساکر رومیه را که در قراباغ و گنجه بودند جمع آورده
از لشکر شروان نیز جمعی با او همدوش شدند و بعزم دستبرد و استیصال حسین خان و لشکر قزلباش که در کنار آب اقامت
داشتند تا موازی هفت هزار کس از گنجه بیرون آمده متوجه آنصوب شدند و چون آوازه حرکت رومیان قراباغ بحسین خان
رسید ایل والوس و اغروق را در کنار آب گذاشته با لشکر سپاهی بی آنکه بکیفیت و کمیت لشکر وقوف یابد و بقدرت
خود و لشکر خصم باز رسد بی تدبیرانه از آب گذشته مخالفان را استقبال نمود و آنرا دلیری نام کرد و اما چنین عزیمت و
رفتن را ثبات قدمی درخور آن لازمست بالجمله چون تقارب فریقین روی نمود حسین خان اندکی از خواب غفلت و غرور بیدار
شده دانست که رومی زیاده از مردیست که با او از آب گذشته اند و مع هذا بعضی از مردم ایل والوس نیز که همراه اند
اسبهای زبون دارند صلاح در جنگ ندیده قرار داد که از مقابل ایشان یکسو رفته از سمت راه دور شود که رومیه
گذشته بر سر اغروق رفته بتاراج مشغول گردند و او از عقب در آمده بدفع خصم پردازد و امرا و ریش سفیدان کاردیده
که همراه بودند این رای را خطا شمرده گفتند که تفرقه و پراکندگی با ایل والوس راه یافته اردو بغارت میرود و اکثر مردمی
که همراه اند بجهة محافظت اغروق جدا شده خواهند رفت و جمعی را که توقف مینمایند قدرت مقاومت و قوت مدافعه
نخواهد بود چاره کار منحصر در دو شق است اول آنکه چنانچه آمده ایم دل در کرم الهی و اقبال روزافزون شاهی بسته
مردانه وار قدم در معرکه کارزار نهیم که آنچه مقدر الهی باشد بحیز ظهور آید و شق ثانی آنکه بهیات اجتماعی مراجعت نموده
از آب بگذریم و ایل والوس و اغروق را کوچانیده بمجال دوردست فرستیم که از آسیب دشمن برکنار باشند و خود
با لشکر در کنار آب ایستاده معبر را حفظ نموده نگذاریم که رومیه عبور نمایند و الحق رای صواب و تدبیر شایسته
همین بود و حسین خان مبالغه نمود که بازگشتن نوعی از هزیمت است و بدنامی دارد و جنگ کردن مقدور نیست و بر
همان تدبیر که اندیشیده بود اصرار نموده عنان از مقابله اعدا تافته بیک طرف میل نمود و چون قرار ترک
تازی بخود داده بود مقرر کرد هر کس اسب زبون داشته باشد رفاقت نتواند نمود پیشتر رود و اکثر مردم
زبونی اسب بهانه کرده بجهت صیانت احمال و اثقال رو بجانب اغروق آوردند و در میان اردو شورشی
عظیم واقع و سپاهیان که می آمدند بخیال آنکه اردو نهب و غارت رومیان خواهد شد پیش دستی کرده دست

تاراج بیکدیگر برمی آوردند و خزاین و اسباب و بیوتات سرکار حسین خان و امرا بغارت رفته هباء منثورا گشت جماعت
دولوک قراباغ که خبر حرکت لشکر مخالف شنیده آمده بودند از یکسو رفتن حسین خان خبردار شده دلیل لشکر رومی گشته
ایشان را بر سر حسین خان آوردند و داود پاشا با هفت هزار کس که همراه داشت صف نبرد آراسته با آیین جنگ
پیش آمد حسین خان و امرا با اندک مردمی که بر سر ایشان مانده بودند سوار شده قرار دادند که هر کس اعتماد بر اسب خود
داشته باشد بایستند و باقی مردم از معرکه بیرون رفته خود را بجاهائی برسانند و پراکندگی در لشکر افتاده چهار صد
یا پانصد نفر از مردمان دلیر رزم آزمای با حسین خان و امرا ثبات قدم ورزیده در برابر هفت هزار کس صف کشیدند
از جانبین دست بآلت کارزار بردند از طرف مبارزان لشکر قزلباش سپه آغاز نهاده تیرباران عظیم کردند در آن
وقت مدعای حسین خان بمحاربه ایستادن با اندک مایه مردمی که داشت با خصم محاربه نمودن آن بود که لحظه زد و خورد
نموده خصم را بخود مشغول گردانند که تعاقب منهزمان نتوانند نمود تا از رومیان آسیبی بقزلباش نرسد و با ایشان تمام
خیلی یکبارگی بر کرده خود را از چنگ اعدا برهانند از جمله امرا رستم سلطان سوکلن که جوان شجاع دلیر مردانه بود قدم جلادت
پیشتر نهاده با مخالفان درآویخت و جنگهای مردانه کرده فوجی از رومیان او را در میان گرفتند و زخمی چند قوی
یافت چون از ستیز و آویز عاجز آمده زنده گرفتار گشت حسین خان بضرب حسام خون آشام کرده مخالف را از
تعاقب ارباب هزیمت باز داشته مردانگیها در آن معرکه از و بظهور آمده و زمانی ممتد رومیان را بخود مشغول گردانیده همگی
اهل هزیمت از آسیب دشمن نجات یافته بیرون رفتند و حسین خان نیز با چند نفری که با او بودند جنگ کنان و تیر اندازان
از معرکه بسلامت بیرون رفت و رومیه از جلادت و مردانگیهای او که نفسه در آن معرکه از و بظهور آمد تعجبها نمودند القصه
رومیه بشدت فوج قلیلی از لشکر اقبال را با انما به مشاهده نموده بدست آوردن رستم سلطان اکتفا نموده جرات
بیشتر آمدن نکردند و از بیم اختلال مراجعت فرموده بازگردیدند و داود پاشا رستم سلطان را تعظیم و تکریم نموده
جراحان بمعالجه زخمهای او پرداخته شدند و در قلعه گنجه او را نگاه میداشتند و حسین خان و رفقا که از آب گذشته
بیورت خود آمدند معلوم ایشان گشت که اغرق بباد غارت و تاراج رفته و تفرقه بحال مردم راه یافته در آن شب از
غایت تردد و ماندگی اسبان و تنگ و دو بسیار که نموده بودند بهیچ امری نپرداختند روز دیگر مشخص شد که رومیه
جرات پیش آمدن نکرده بازگشته اند چون از آن ممر خاطر جمع گردیده در محل مناسب فرود آمده بجمع نمودن مردم ایل
و الوس و استرداد اموال غارتی پرداخته آنچه بدست آمد بصاحبانش داده و مرتبه مرتبه اکثر اسباب ظاهری و اسب و شتر
و خیمه و خرگاه که از سرکار او و امرا بغارت رفته بود بدست درآمد اما نقود و اوانی طلا و نقره و مخفیات بسیاری
از میان رفت حسین خان با کمال خجالت و شرمندگی شرح واقعه را بپایه سریر والا عرض نموده استمداد نمود که بگنجه
رفته تدارک آن قضیه پردازد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چون بر وفور شجاعت و دلیری او اطلاع داشتند وقوع
این حال را از شمول عاطفت باقتضای قضا حواله کرده منشور استمالت بنام او در قلم آورده بسخنان دلاویز خاطر
اندوهگین او را اطمینان بخشیدند آری در عالم سپاهیگری این گونه خطا بسیار واقع میشود و تدبیر عقلای

صایب رای را کار مخالف تقدیر می‌افتد و در جنگ گاه ظفرات و گاه هزیمت و این امور اشیا بی ثبات و چون منظور
تسخیر قلعه نشده بود و عساکر منصوره بدان مشغول بودند رای جهان آرا در آن هنگام در مقام انتقام نشده مقرر شد
که تدارک اختلال احوال خود و مردم ایل و الوس پرداخته بحال خود باشند که بتوفیق الهی بعد از فتح قلعه بدانچه مقتضای
وقت باشد بعمل آید بعد از آنکه قلاع ایروان فتح شده ساحت قرق یلاغ مضرب خیام نصرت و اقبال گردید چون
هوای قراباغ بسیار گرم میباشد و در آن ایام توجه موکب همایون بآنطرف مناسب نبود و یکه و قلعه در شوره گل
در دست رومیان مانده بود که نهضت همایون بآن حدود لازم بود بخاطر خطیر الهام پذیر اشرف چنان خطور نمود که
نخست فوجی از سپاه ظفر پناه بجانب قراباغ فرستند که تا گنجه رفته اگر رومیه بیرون آمده بجنگ پیش آیند از این
طرف نیز بمحاربه قیام نموده خرابی کردار در کنارشان نهند و اگر در قلعه خزیده متوجه حرب و قتال نگردند لشکر فرود آمده
جمعی از مردم دونوک و ایل و الوس را که بهواخواهی رومیان در آنجا بوده توقف نموده تا غایت بآنطرف نیامده باشند
قتل و غارت نموده محصولات را ضایع و نابود گردانیده مراجعت نمایند که در وقت قشلاق که خاطر از مهمات سرحد ایروان
و آمدن لشکر روم فراغی یافته باشد عنان عزیمت تسخیر آنولایات معطوف گردد بدین عزم درست و فکر صایب الله
قلی بیک قورچی باشی قاجار را سرکرده گروهی از امرا و قورچیان عساکر نصرت نشان فرموده بدینخدمت نامزد فرمود
و با موازی پانزده هزار کس از جنود مسعود روانه جانب قراباغ گردیده و چون بگنجه رسیدند رومیان نیز جمعیت نموده
بخیال مقابله و مقاتله از دیوار بست شهر بیرون آمده صف آرای گشتند رومیان اندک زمانی با جنجیان در آویخته
آغاز نبرد نمودند اما چون خشمشان بقول بزرگ افتاد طاقت مقاومت در خود ندیده ترک ستیز و آویز کرده روی
هزیمت بجانب قلعه آوردند و در روب قلعه را مسدود ساخته باستعداد قلعه داری پرداختند و افواج قاهره تا کنار
خندق تعاقب دشمن کرده جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند و برخی دستگیر شدند از جمله گرفتاران کوک حسن نامی
بود از معتبران رومیه که از قلعه تبریز فرار نموده بقلعه گنجه رفته بود و چون قورچی باشی بمحاصره قلعه مامور نبود در محل مناسب
نزول نموده تا سه روز هر روز لشکر ظفر اثر را فوج فوج و جوق جوق بتاخت و غارت اطراف و جوانب میفرستاد
و جنود ظفر ورود الکای آنحوالی را بجاروب نهب و غارت رفته غنیمت بسیار از اسب و شتر و گوسفندان و اثاث البیت بدست آمد
و بسیاری از نسا و صبیان باسیری گرفتند روز سیم برای کوچ در داده قرین نصرت و فیروزی معاودت نموده هنوز
یورت قرق یلاغ مخیم سرادقات اقبال بود که قورچی باشی و امرا بپایه سریر اعلی آمده سرهای قتیلان و اکثر مهاو اسرا را
بنظر اقدس در آوردند اگر چه خدمت ایشان مستحسن افتاد اما اسیر نمودن نسا و صبیان مسلمانان را که شرعا مذموم است مکروه
شمرده حکم شد که تمامت اسیران آزاده بوده باشند و چند کس که اسیر پنهان نموده بودند مورد سیاست و غضب پادشاهی
شدند و این آوازه معدلت و دادگستری بقراباغ رسیده از هر کس اسیری رفته بود باردوی معلی آمده اسیر خود را
بردند و سایر غنایم که تعلق آمده بود بیوتات و راستی بر لشکر باغ قسمت شده و کوک حسن را به نذر خان مهردار سپردند
که بطریق مهمان نگاهدارد مدتی در خانه خان مشارالیه کامیاب عزت و فراغت بود اما در حینی که جغال اغلی سردار آمد

از حد بود فارص فرار نموده بروم میان سوست و شرح این قضایا در محل خود بکذارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی

ذکر آمدن اوزن احمد با عساکر بغداد بر سر قلمرو علیشکر و کرفتار شدن او و شکست لشکر رومیه بتقدیر خالق اکبر

در آنهنگام که ییلاق قرق بلاغ مضرب سرادقات جاه و جلال بود از جانب همدان خبر
رسید که اوزن احمد که سرکرده لشکر بغداد بود بعد از معاودت الله ویردیخان و امرای عظام قزلباش خیال
انتقام نموده با عساکر بغداد و امرای ارسنجی و اکراد تابع بیکلربیکی بغداد جمعیت نموده از شهر بیرون آمده عزیمت تاخت
و غارت قلمرو علیشکر دارند بحوالی ماهی دشت که سرحد الکای قزلباش است رسیده اند چون کوچ و متعلقان جمعی
کثیر از طوایف قزلباش از قورچیان و ملازمان درگاه که دران ولایت املاک و تیولات دارند و ملازمان امرا
و غیر ذلک در انجا مسکن داشتند و حسن خان حاکم شاملو که بیکلربیکی آن ولایتست در رکاب همایون بود و در آن سرحد صاحب
وجودی که دفع نکایت خصم تواند کرد دیگر نبود دو سه روزی این فکر و اندیشه خاطر را پریشان داشت که قاصدان
خجسته پیام که بر شمال و صبا سبقت گرفته بودند رسیدند و مژده فتح و ظفر عساکر آن سرحد و خبر گرفتاری اوزن
احمد رسانیدند و موجب مسرت و شادمانی گردید کیفیت آن قضیه چنانست که بعد از آنکه الله ویردیخان و امرا از
بغداد مراجعت نموده الکای میر قباد ولد عمر بیک را که ارسنجی بکمان تابع بغداد بود متصرف شده باردوی
معلی پیوسته شد اوزن احمد را بخاطر رسیده که چون حاکمی در همدان نیست و این سرحد خالیست با عساکر بغداد
تا همدان آمده قتل و غارت نماید که هم انتقام لشکر قزلباش کشیده باشد و هم محملست که باوازه توجه لشکر عراق
عرب اهل عراق عجم بهم بر آمده لشکر قزلباش را دل نگرانی بهم رسد و ترک تسخیر قلاع آذربایجان کرده روی بحراست
ملک عراق آورند و بدین نیکو خدمتی منظور انظار مرحمت پادشاهانه سلطان روم گشته بجلادتی که قبل ازین ازو صادر گشته
مواخذه نگردد و ازین معنی غافل افتاده که کارپردازان عالم غیب که اسباب دولت روز افزون را سرانجام میدهند اول
دفع بدخواهان میسر دارند القصه محمد بیک نام پسر خود را که آخر مرتبه پاشایی یافت در بغداد قایم مقام گذاشته با هفت
هزار کس از تخجنده بغداد بیرون آمده روی توجه بجانب همدان آورد و فوجی از اکراد بد سرشت به تهادی نیز بطمع نهب و غارت
بدو پیوسته بودند از امرای قزلباش قاسم سلطان ایمانلوی افشار دران سرحد بود از آمدن رومیه خبردار شده کس بجانب کردستان
نزد حسین خان حاکم آنجا فرستاده ازین واقعه خبردار نمود حسین خان با یکهزار نفر از قبایل کرد که ملازم او بودند بسرعت برق
و باد متوجه آنصوب گشته بقاسم سلطان ملحق گردید و باتفاق دفع شر آن طایفه را وجهه همت ساخته بجانب ماهی دشت
که عبور لشکر بدانجا واقع میشد در حرکت آمدند و با الوسات و احشامات و سپاهیان قلمرو علیشکر کس فرستادند
که چون دفع صایل واجبست هر کس اسب سواری داشته باشد بلشکر ظفر اثر ملحق گردد بالجمله موازی سه هزار کس از الوار
و افشار و سایر جنود ظفر شعار فراهم آمد بعد از مشاوره و کنکاش رای همگی بر جنگ قرار یافت تکیه بر الطاف الهی و
نیروی اقبال بیزوال شاهی نموده بمقابله اعدا شتافتند و در ماهی دشت تلاقی عسکرین روی داد سرداران لشکر منصور
قرار دادند که چون لشکر مخالف بیشتر است پیشتر از آنکه مخالفان بر کیفیت و کمیت لشکر قزلباش مطلع گردند دلیرانه

گروه را برسم صف سپاه تاخته بقاعده و آداب جنگ مقید گردند القصه افواج قاهره دو گروه شده بیک گروه قورلیان
بسرکردگی قاسم سلطان و یک گروه الوار بسرکردگی حسین خان و از انطرف اوزن احمد از رسیدن جنود قزلباش
خبردار شده اردوی خود را در مکانی که فرود آمده بودند گذاشته با سوار و پیاده تفنگچی و کماندار که همراه داشت از
اردو بیرون آمده صف سپاه آراسته آماده پیکار گردید دلاوران سپاه منصور را چون چشم بر جنود مخالف افتاد
بنوعی که تمهید یافته بود از دو طرف جلوریز بر صف سپاه تاخته فدائی وار بران فیه کثیره حمله آور گردیدند و میسره را از
جلادت و دلیری ایشان پاهای ثبات از جای رفته دست شان از کارزار ماند و بی آنکه بر کیفیت و کمیت لشکر آگاه شوند
تاب صدمه دلیرانه مبارزان جنود اقبال نیاورده عنان بوادی فرار تافتند اوزن احمد در معرکه ثبات قدم ورزیده
هرچند خواست که لشکر را از فرار مانع آمده بجنگ ترغیب کند میسر نشد و هیچکس از ایشان فرصت محاربه نیافت اوزن
احمد مرد بلند قوی هیکل سنگین بود از معرکه بیرون نتوانست رفت و دستگیر گشت و تا موازی دو هزار کس از رومیه
و اکراد طعمه شمشیر آبدار و فوجی گرفتار گشتند و سپاه منصور تعاقب دشمنان کرده گروهی که از جماعت الوار برار دوی
رومیان گذر افتاد بنهب و غارت مشغول شدند و طایفه افشار و قورلباشیه بقدر مقدور کشش و کوشش نموده
کمال مردانگی بظهور آوردند و غنایم نامحصور بدست لشکر منصور افتاد از جمله غنایم چند راس اسب بدو تازی نژاد
وایقرو مادیان عود که انتخاب کرده بخدمت اشرف فرستاده بودند الحق الحیان تا غایت نژاد آن دو سرشت کم بنظر در
آمده بود و بالجمله مردم آن ولایت که برهم زده این واقعه بودند اطمینان یافته رعایا و سپاهی از شر آن طایفه خلاصی یافته آسایش
و آرامش تمام در آن سرحد پدید آمده و امرا عظام اوزن احمد را با سرهای قتیلان و گرفتاران مصحوب معتمدان بپایه سریر والا
فرستادند از جمله غنایم آنچه لایق نظر قبول شهریار کامکار بود ارسال گردانیدند در حینی که رایات نصرت آیات فتح لوای
در ییلاقات کوکچه تنگیز نزول اجلال داشت اوزن احمد را دست بسته با نفایس و غنایم بنظر اقدس در آوردند حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی بنظر توجه و التفات در روی نگریسته امر فرمودند که دستهای او را که بکمند گزند بسته بودند بگشایند و بلفظ
گهربار فرمودند که تو با ما پیغام داده بودی که با خواندگار مخالفت ورزیده بنده و دولتخواه شاهیم و بغداد را بجهت
آنحضرت ضبط نموده ام بهر کس اشاره شود می سپارم و ما نیز وعده کرده بودیم که هرگاه نقد اخلاص تو در بوته امتحان
تمام عیار نماید هرآینه مشمول نوازش و تربیت شاهانه خواهی گشت تو از آن اراده پشیمان گشته بوعده وفا ننمودی و ما
از وعده التفات پشیمان نیستیم و با وجود جرات و جسارتی که از تو ظهور یافت از آن منظور نداشته بوعده کریمانه وفا نموده
بار دیگر ترا ببغداد میفرستیم مشارالیه سر خجالت بزمین افکنده بزبان مسکنت معروض داشت که اگر عنایات شاهی
زلات این بنده گنهکار را عفو فرموده جان بخشی فرمایند شکرانه این موهبت مدت العمر سر از چنبر بندگی و طوق فرمانبرداری
نپیچم و بغداد را بهر کس اشاره شود سپرده خود با فرزندان در رکاب اشرف غاشیه بندگی بر دوش گرفته مراسم
خدمت و جانسپاری بپردازم حضرت اعلی شاهی ظل اللهی او را بعاطفت علیای شاهی اختصاص داده بحسن خان
حاکم قلمرو علیشکر سپردند که مهمان او باشد و بعد از چند روز که از مشقت بند و رنج و محنت راه آسودگی یافت بخلع فاخره

سرافراز گردانیده برخصت انصراف ارزانی داشته بهمراهی ملازمان حسن خان روانه مقصد فرمودند و تحفه حسین خان
حاکم لرستان قاسم سلطان و جمعی که در جنگ اوزن احمد همراهی کرده بودند خلع گرانمایه ارسال داشته مورد
تحسین و آفرین گردیدند اوزن احمد چون براهه رفته بود به مطلبی که داشت فایز گشت و از قضای الهی در راه
مریض گشته چون بقصبه زنجان که از قصبات مشهوره عراق است رسید خار اجل دامن گیر گشته رخت هستی
بسرای نیستی کشید و ملازمان حسن خان که همراه او بودند حقیقت فوت او را بعرض اشرف رسانیده مقرر شد
که انجامه نویسازند و فرمان عاطفت و منشور استمالت باسم محمد بیک ولد او عز اصدار یافته شمه از مراحم و الطاف
که شامل حال پدرش شده بود در آن منشور اقبال درج فرمودند اما احوال بقیة السیف لشکر بغداد آنکه بعد از
انهزام شکسته و پریشان حال بشهر درآمده محمد بیک را از گرفتاری پدر آگاه گردانیدند و او خود بغداد را بخود متعلق
گردانیده خود را پاشا نام کرده بر حکومت آن ولایت تمام اختصاص کشید و حقیقت گرفتاری پدرش را بدرگاه پادشاه
روم عرض نموده اظهار دولتخواهی کرد ارکان دولت خاندان عثمانی مصلحت وقت در تربیت او دانسته نشان پاشایی
و ایالت بغداد باسم او فرستادند و او در حکومت آن ولایت تمکن یافته با ایستادن پایه سریر اعلی از راه نفاق
و خلاف پیش آمد و چون از پدر و پسر خودسری ظهور آمده بود و از ارکان دولت عثمانی نیز خایف بود متمولین عراق
عرب را تحمیلات نموده مصادره میکرد و تحفه خود لشکر خاصه که در میانه رومیه ینگچریان مشهور و معروفند بهم رسانیده
با لشکر بغداد و قل پادشاهی باحتیاط زندگانی مینمود چون براهه میرفت او نیز بطریق پدر تا ... یافته ایام
دولت مستعار و عمر ناپایدارش زود سپری گشت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد ذکر بعضی
سوانح احوال که از وقت ییلاق تا هنگام آمدن جنجال اغلط روی داد در ایام میمنت فرجام بهار که هنگام
نزاهت و خرمی روزگار است حضرت اعلی شاهی ظل الهی در منزهات ییلاق کوکجه تنگیز که فی الواقع بلطافت هوا
و عذوبت ما و کثرت ریاحین و ازهار و چشمهای خوشگوار و ترشح ابر و ریزش امطار رشک گلزار جنان است
عشرت پیرا بوده بنشاط سیر و شکار سپری میداشتند محمد معصوم بکری ایلچی پادشاه عالیجاه فرمانفرمای ممالک هندوستان را
که بخدمت اشرف آمده بود رخصت انصراف ارزانی داشته روانه دیار هند فرمودند اما زیاده اتفاقی که در خور یاد باشد
بحال او واقع شده و همچنین امرا و اکراد که در پایه سریر اعلی بودند خصوصاً غازی بیک چکازی و مصطفی بیک محمودی رخصت
یافته بالکای خود رفتند و چون صبیه کرکین خان ولد تیموخان در سلک پردگیان سرادق اقبال درآمده بود تحفه مراعات
جانب الکسندر خان او را نیز مژده این عطیه والا مسرور گردانیده صبیه داود خان پسر او را که ولیعهد پدر بود و باجل
موعود درگذشته و پسر دیگر خرد از او مانده بود در سلک مخدرات استار سلطنت انتظام داده مقرر شد که والده او
که بربیگی فال مشهور است و گرجیان زن پادشاه خود را دیدی فال میگویند صبیه مذکوره را با بهادران پایه سریر جلالت
مکان آورده هنوز ییلاقات مخیم سرادقات اقبال بود که آن زهره زهرا عفت را در هودج عزت و جلال باردوی
گردون شکوه آورده بحرم سرای مقدس درآوردند و پسران داود خان نیز که بزرگتر طهمورث و کوچکتر ایسی

میگشتند بخدمت اشرف مشرف شدند از سوانح آن ایام ایلغار نمودن الله‌ویردیخان و فوجی از امرا و عساکر نصرت
بر سر احمد پاشا جلالیست شرح این حال بر سبیل اجمال آنکه احمد پاشا از جمله ملازمان جعفر پاشا حاکم تبریز بود و او در صدد حرمت
احمد پاشا درآمده بالتماس و استدعای او حاکم وان شده بود در حینی که طنطنهٔ اقبال شاهی و صیت موکب همایون
شاهنشاهی در آذربایجان بلندآوازگی یافت احمد پاشا از ایالت وان معزول شده بود و او بحکم پادشاه خود
تمکین نکرده دست از حکومت باز نداشت و دست درازی بدیگر ولایات قریبه نموده بخودسری اخلاط و عادلجواز و ابستان
و الکه‌ها را تا حوالی دیار بکر بتصرف در آورده و لشکر و حشر بیشمار بر سر خود جمع کرده محالی را که ضبط شوانست نمود
اطراف و جوانب آن را بیجا روب نهب و غارت رفت و آنچه بدست آورد بلشکریان و لوندان بی‌سروپا که از هر طرف جمع
آمده شورش افزای دماغ او شده بودند میداد از تقریر واردین مسموع شده که عدد ملازمان او بده هزار رسیده بود
بعد از رحلت سلطان محمد خان پادشاه روم و جلوس سلطان احمد خان پسرش احمد پاشا اظهار دولتخواهی او کرده
عرضه داشت نمود که جرأت و جسارتی که از من در بعضی امور صادر شده بجهة دفع فتنه و لکاش و حفظ ثغور ممالک ارکان
دولت خانوادهٔ عثمانی صلاح وقت در تغافل و اغماض دانسته چشم از اعمال ناصواب او پوشیدند و بنوید تربیت
و عاطفت خاطر او را اطمینان بخشیدند و او بیشتر اقتدار یافته از بادهٔ هوش‌ربای نخوت و بزرگی و جرعهٔ مرد افکن
خودسری و خودرایی مست گردیده نسبت بملازمان عتبهٔ اقبال شاهی بی‌ادبانه سلوک نموده سخنان بیخردانه دور از عقل
و انصاف و لافهای گزاف از و بظهور میرسید و یکدو سال قبل از این در وان یکی از تجار ممالک محروسه همایون را
بطمع اموال بقتل آورده تا موازی سه هزار تومان عراقی متملکات او را تصرف نموده بود و همیشه در خاطر خطیر
معدلت تأثیر رسوخ داشت که در هنگام مجال و انتهاز فرصت او را گوشمال بسزا داده نوعی شود که پراکندگی
بلشکر او راه یابد در این اوقات که ییلاقات گوکچه تنگیز مخیم سرادقات اقبال بود خبر رسید که احمد پاشا بر سر قلعه
ارجیس آمده محمد پاشا ولد زال پاشا را در آن قلعه بوده با احمد پاشا اطاعت شایسته نمیکند محاصره نموده حضرت
اعلی شاهی الله‌ویردیخان را با فوجی از عساکر منصور که قریب ده هزار سوار جرار بودند بر سر او فرستادند و چون او
بخاطر آورده بود که پادشاه قزلباش در حدود ایروان اقامت دارد ایلغارهای عظیم حضرت اعلی بین الجمهور مشهور است
مبادا که در وقت او را غافل تصور نموده ایلغار بر سر او آورند از عالم احتیاط و طریق سپاهیگری کسان کاردیده
اعتمادی بر سمت راه ایروان فرستاد و خود را مستعد و آماده کوچ گردانید که اگر امری بظهور آید علاج واقعه پیش از
وقوع کرده باشد و آن دیده‌وران دوربین کارآگاه علامات گرد عظیمی مشاهده مینمایند که در سمت راه ایروان مرتفع
گشته و از روی تجربه و قیاس معلوم ایشان شد که گرد لشکرات فی الفور خبر باو میرسانند و او در کمال سراسیمگی بر اسب
فرار سوار گشته با صحرای موش در هیچ مرحله یک ساعت عنان بازنکشید و تفرقه در میان لشکر او افتاده از بیم فرار
اکثر آوارهٔ دیار او بازگشتند و خود تا آمدن جنال اعلی در همانجا اقامت داشت و الله‌ویردیخان چون بقلعهٔ ارجیس
رسیده کیفیت فرار احمد پاشا معلوم گردید چون به پیش قدمی مأمور بود بعد از آسودگی اسپان عنان بصوب

مراجعت انعطاف داده تجویز آزار و اضرار رعایای بیچاره نکرده و هرچند الکا مخالف بود لشکریان از نهب و غارت
خرابی زراعت که بحصاد رسیده بود نهی نموده اصلا در این آمد و رفت آسیبی از عساکر منصوره باحدی نرسید
بعد از وصول ایشان بدرگاه سدره نشان چون گروهی از اوباش رومیه بقلعه شوره گل که از توابع چخور سعد است
درآمده انحصار را پناه و استظهار خود ساخته متعرض خلق الله میشدند رایات نصرت آیات بدان طرف در حرکت
آمده چون ساحت آن عرصه دلگشا که از کثرت سبزه و شقایق و علف زارهای مرغوب از ریاض جنان نشان میداد
مضرب سرادقات جاه و جلال گردید آن سیه بختان تیره رای از بخت برگشتگی انحصار نااستوار را مأمن خود
ساخته پای جسارت در حراست آن محکم فشردند و ازین طرف فوجی از عساکر نصرت نشان و تفنگچیان قدرانداز
اصفهان بتسخیر قلعه مامور گشته و آن گروه اقبال کمر همت بتسخیر آن قلعه چست بسته در شب اول پای جلادت و مردانگی
پیش نهاده خود را بپای حصار رسانیدند و محصوران هرچند آثار مبارزت بظهور آورده در دفع جنود اقبال کوشیدند
سعی بی فایده ایشان بجائی نرسید و مبارزان قلعه‌گشا چند جا سوراخ در دیوار کرده بقلعه درآمدند محصوران برگشته
بخت کلیسائی که در ازمنه ماضیه از سنگ سیاه تراشیده در غایت استحکام و ارتفاع ترتیب داده در میان قلعه
واقع شده بمنزله ارک بود پناه بردند عاقبت از اثر ضرب بیل الماس گون سوراخ کرده بران عمارت بلند ارتفاع
استیلا یافته و تمامی محصوران سیه گلیم مورد سخط و غضب پادشاهی گشته بیک رأی فرمان قهرمان زمان
شکم دریده از کنگرهای قلعه عبرة للناظرین می آویختند چنانچه دور حصار از وجود جثه آن خبیثان آرایش پذیرفته
احدی از آن قوم تبه روزگار نجات یافت بعد از چند روز که متنزهات آن ساحت دلگشا مخیم خیام نصرت و اقبال
بود اهل اردو بازار بتخریب آن قلعه حصار مامور گشته چابکدستان اردو بازار در تخریب آن حصار ید بیضا نموده
در اندک روزی با خاک یکسان کردند اما کلیسای مذکور که ارک آن حصار نااستوار بود از غایت استحکام و صنعتگری
استادان سنگتراش در نظر بیننده یکپارچه سنگ خام مینمود بالتمام خراب نشد و چون خاطر خطیر اشرف ازین
امور فراغت یافت عنان عزیمت بطرف قلعه عارص و الخدود معطوف داشتند از سوانح آن ایام آمدن سلیمان
بیک محمودی حاکم خوشاب و اصحارات وی از امرای سنجق روم تابع بیگلربیگی وان است و از شکوه
جلال پادشاهی و آوازه صولت و سطوت شاهنشاهی دل پای داده بمخیانکه شیوه و شعار امرای اکراد سعادت نهاد است
که مصلحت وقت خود منظور داشته از هر طرف تسلط و اقتدار مشاهده نمایند اظهار دولتخواهی آن طرف مینمایند
او نیز عاقبت اندیشی کرده از وفور اخلاص و حسن عقیده که بزبان اظهار نمود در دلش از آن خبری و از جوهر دولتخواهی
اثری نبود احرام دریافت کعبه اقبال بسته بسعادت بساطبوس فایز گردید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی هرچند
عیار جوهر اخلاص این طبقه گرفته اند اما مراعات جانب ظاهر که شیوه فرمانروایان عالم صورت است کرده او را مشمول
نظر التفات گردانیده بخلع گرانمایه و لقب ارجمند خانی سربلندی یافت و بین الاقران بدین پایه والا علم مفاخرت
برافراخت و بعد از چند روز که در ملازمت اشرف کامیاب عزت و عاطفت بود رخصت معاودت یافته بالکای خود

مراجعت نمود و دیگری از سوانح این ایام آمدن ایلچی معتبر است از جانب سلاطین فرنگستان پادشاه اسپانیه و پرتگال که
تا موازی پنجاه نفر ملازم یراق دار همراه داشت و در حدود قارص به رکاب معلی رسیده بشرف عتبه بوسی مشرف شده
تحف و هدایا لایق از نظر اقدس گذرانیده منظور نظر عنایت و التفات گشته در همان چند روز رخصت انصراف
یافته مشمول عاطفت و احسان روانه شد در خلال این احوال جاسوسان که بجهة تحقیق احوال و رسانیدن اخبار بجانب
اسلامبول رفته بودند خبر رسانیدند که ارکان دولت خانواده عثمانی جغال اغلی را که در میان ایشان بوفور شجاعت
و اصابت رای و حسن تدبیر از امثال و اقران سمت رجحان دارد و در سرحد فرنگستان قاپودان بوده باصطلاح
رومیان میر بحر را قاپودان می نامند بدرخانه طلب نموده بوزارت اعظم و سرداری منصوب ساخته ده دوازده هزار
نفر از قاپوقلی و ینگچری همراه او کرده بر سر قزلباش تعیین نمودند و لشکرهای اینطرف اسلامبول را که رومیان
اناطولی میگویند و عبارت از برسا و بلاد قرامان و شام و حلب و مصر و طرابلس و دیاربکر و ارزن الروم و وان
و کردستان و غیرهم است بمرافقت او مامور گردانیده چاوشان قهر بیم باحضار ایشان فرستادند و جغال اغلی
از اسلامبول بیرون آمده بجد و دیاربکر رسیده و در صحرای موش بجهة جمعیت لشکر توقف دارد بعد از تحقیق این اخبار
رای صوابنمای حضرت اعلی شاهی ظل الهی تبه بر دفع دشمن و عسرت حال ایشان پرداخته عساکر منصوره را فوج فوج
و جوق جوق بتاخت و غارت الکای قارص و اخته و سوختن غلات و علف زارهای آن نواحی فرستاده مقرر
فرمودند که چند روزه راه که عبور لشکر روم از آنجا خواهد بود خراب و ویران ساخته در صحراها از علف و غله و آبادی
اثر نگذارند و رعایای آنحوالی را که غیر ملت اند باینطرف کوچانیده مردم هر محل که شعار دولتخواهی رومیان ظاهر ساخته
از کوچ کردن باینطرف کاره باشند تاخت و غارت کرده دقیقه از ویرانی فرو نگذارند و عساکر نصرت نشان
پذیرای فرمان گشته ناحیه قلعه سی که مابین قارص و ارزن الروم است تاخت و غارت کرده در لوازم خرابی و سوزانیدن
علف زارها و غلات تقصیری نکردند تا دو سه هزار خانه وار ارامنه و الوس و احشام که در آن ولایات ییلاق و قشلاق
داشتند کوچانیده باینطرف آورده بعراق فرستادند و مواشی و اغنام بسیار بدست عساکر ظفر شعار افتاد
و تا قریب بیست هزار اسیر غیر ملت آوردند که در میانه قزلباش شرف اسلام دریافتند و رایات نصرت آیات
جاه و جلال با موازی چهل هزار کس از عساکر اقبال که در موکب همایون مجتمع بودند در آنجا توقف فرموده هر چند روز
منزلی خوش و مکانی دلکش محل نزول اردوی کیهان پوی میشد و منتظر ورود عسکر روم بودند که چون قدم بدین
ولایت نهند بنوعی که مصلحت وقت باشد و حزم دوراندیشی اقتضا نماید بمدافعه خصم پرداخته آنچه مستور پرده تقدیر
باشد بحیز ظهور آید بر دوربینان بساط آگهی پوشیده نماند که در سوابق ایام الی غایت همیشه حرکت لشکر روم در
هنگام ربیع حاصل که هنوز خرمنها در میان باشد واقع میشود و در قانون سلسله عثمانی چنانست که بهر طرف که لشکر
کشند بجهة ظرفیه احوال سپاه در سیزدهم عقرب که ترکی لمزاقاسم گونی میگویند یعنی روزی که کوچ داخل گله میشود
و در هر جا باشند عنان بصوب مراجعت انعطاف میدهند زیرا که از راه دور بسفر می آیند و قریب تحویل جدی که اول

زمستان و شدت سرما و بارش برف بمنازل خود رسیده باشند و اگر فی المثل قلعه را زمان ممتد محاصره
نمود کار بر محصوران تنگ کرده محتمل باشد که فردا روز قاسم کونی قلعه بتصرف در آمده مملکتی مفتوح گردد رومیان
بجهت آنکه تغییر بقانون سلسلهٔ عثمانی راه نیابد آنمهم را مهمل و معطل گذاشته کوچ مینمایند و اگر پادشاه خود همراه باشد
روز قاسم کونی طایفهٔ ینگچری که پیاده اند و استعداد سفر کمتر از دیگر سپاه دارند علامتی را که در برابر خیمه و
خرگاه پادشاهی نصب میشود و از آنجا کنده بر عقب خرگاه و مسکن پادشاه برده نصب مینمایند و اشاره بدانست
که پادشاه مطلع گردد که روز موعود و زمان مراجعت و روز دیگر البته کوچ میشود و تغییر بدین قاعده راه
ندارد و اگر احیانا پادشاه اراده خلاف نماید وزرا و ارکان دولت تجویز نموده بی اختیار کوچ مینمایند
و هرگاه در موکب پادشاه نباشد سردار لشکر خود بطریق اولی خواهد بود و اگر آن سردار بجهت حصول مقصد و اتمام
خدمت مرجوعه از ینگچریان آقاسی التماس دو سه روزه توقف نماید ینگچریان تمکین نکرده طنابهای خیمهٔ سردار را بشمشیر
زده خیمه را بر سرش فرود آورده جبراً و قهراً میکوچانند و سردار و ینگچری آقاسی که اختیار قتل و سیاست ایشان دارند درین
ماده بجهة حفظ قانون هیچکدام منع ایشان قادر نیستند غرض از تمهید این مقدمه آنکه رایات جلال هنگام پاییز
دراینجا بود و خیام اقامت نصب فرموده توقف داشت لهذا تا آنکه وقت اقامت صحرا گذاشته هوا روی بسردی
آورد و قاسم کونی رومیان نزدیک شد و جغال اغلی هنوز در صحرای موش بود بنابر قاعده و قانون سلسلهٔ عثمانی
درین سال آمدن او محتمل نبود و قرارداد خاطر اشرف آن بود که درین سال قشلاق همایون در قراباغ واقع شده اگر مقرون
برضای الهی باشد بتوفیق الله تعالی درین زمستان تسخیر قلاع گنجه و شروان بپردازند و در اوایل بهار که هنگام حرکت
لشکرهاست متوجه ییلاقات گشته در هر جا که صلاح دولت قاهره باشد جمعیت نموده آماده پیکار دشمن باشند لهذا
جمعی از امرا و قورچیان و غلامان رزم ساز و تفنگچیان باریک بین قدرانداز و سایر عساکر نصرت طراز را در رکاب
همایون نگاهداشته باقی لشکریان اردوی ظفرنشان رخصت بازگشت یافته اکثر مردم ایل و اویماقات روی بقشلاق
خود آوردند و مرتبه مرتبه کثرت و ازدحام در اردوی نصرت فرجام روی در کمی نهاد و درین اثنا خبر آمدن جغال اغلی
متواتر و متوالی رسیده بتحقیق انجامید و چون آمدن بی هنگام کرد کاری نساخته خایب و خاسر بازگردید چنانچه از
سیاق کلام آینده وضوح خواهد یافت و پرتوی از آن بر پیشگاه خاطر معرکه آرایان مضمار سخن سرائی خواهد تافت

ذکر آمدن جغال اغلی وزیر اعظم سردار لشکر روم بجانب آذربایجان و فی نیل مقصود بازگشتن او بخوان و دیگر قضایای سعادت نشان

بر مستمعان نوادر حکایات و آرزومندان عجایب روایات مخفی و محجوب نماند
که جغال اغلی سنان پاشا نام دارد و فرنگی نژاد است که پدرش جغال نام داشته و باعتبار پسری او گاهی او را
جغال زاده می نامند و گاه جغال اغلی میخوانند و بدین نام شهرت تمام دارد در ولایت روم بتهور و مردانگی و شجاعت
و فرزانگی بلندنام و بحسن درایت و تدبیر زبانزد خاص و عام بود بجهت او را قاپو داراغاسی میرآخور کرده بثغور اسلام
و سرحد فرنگستان فرستاده بودند و او باکتساب فضایل و مطالعهٔ کتب سیر و تواریخ مایل بود چون یکمرتبه در زمان

سلطان مراد خان رفیق عثمان پاشا سردار بوده باذربایجان آمده بود و با طبقهٔ قزلباش نبرد آزمایی کرده راه و رسم
جنگ قزلباش میدانست و در آنوقت در میانهٔ پاشایان و سرداران خانوادهٔ عثمانی صاحب وجودی که باسترداد
بلاد و قلاع مفتوحه و دفع صولت سپاه قزلباش و مقابله نمودن با پادشاه ایران تواند پرداخت جز او کمان نمیبرد
و از اقران رتبهٔ پیشی داشت و او را در راهها بجهة جمعیت لشکر توقف بسیار واقع شده اجتماع سپاه دیرتر دست
میداد و آذوقه و مایحتاج سپاه که اولین اندیشهٔ لشکرکشی و از ضروریات سپهداریست کمتر بدست می افتاده ولایات
اناطولی بجهة شورش و فساد طایفهٔ جلالی و نهب و غارت ارباب طغیان اکثر خراب و قری و مواضع و مزارع ویران
بود و بهم پیوستن عساکر از بیم آسیب اوباش جلالی که شمهٔ از احوال ایشان در ضمن ایراد حکایات آینده مرقوم کلک
بیان خواهد شد دشوار بود و بعد از آنکه از هر طرف لشکری بدو پیوسته بقدر جمعیتی فراهم آورده توقف او در راه چون
حد اعتدال گذشته بود پای جلادت پیش نهاده و تا ارزن الروم و استمالت نامها باحمد پاشا فرستاده او را
بحکومت آذربایجان نوید داده طلب نمود احمد پاشا اگرچه بجهة سوء اعمال خودسری و عصیان ازو متوحش بود درین وقت
فی الجمله مستمال گشته با گروهی از لوندان بر سر او جمع آمده بودند بجغال اغلی پیوست و عساکر ارزن الروم و اخسقه و آن
حوالی نیز ضمیمهٔ عسکر گشته جمعیتی عظیم در معسکر او پدید آمد هرچند وقت گذشته بود از فقدان آذوقه عسرت و تنگی در میانهٔ
سپاه شیوع یافت باینحال قدم بولایت یاغی نهادن اصلا مناسب وقت و مقتضای عقل نبود اما جغال اغلی چون شنیده
بود که لشکر قزلباش روی باوطان آورده در رکاب همایون فرمانروای ایران معدودی بیش نیست بخیال آنکه
حضرت اعلی شاهی ظل الهی ناموس سلطنت و شهریاری را ملاحظه نموده خود سر از مقابلهٔ او که غلامی از غلامان خواندگار است کوتاه خواهند
پیچید و اگر در نوبت مقابله و کارزار اتفاق افتد ظن اغلب آنست که صورت فتح و ظفر در آئینهٔ مراد جلوه گر آید و ازین غلبه که
او را روی دهد بلند آوازه گشته مهمات آذربایجان حسب المدعا صورت انجام یابد باین خیال باطل از ارزن الروم بیرون
تا قارص عنان باز نکشید حضرت اعلی که رای عالم آرایش مهبط تجلیات انوار غیبی و ضمیر منیرش عکس پذیر اسرار لاریبی بود از
آمدن او که نه وقت قلعه سازی و نه هنگام حیله بازی بود متعجب گردیده امرای عظام و ارکان دولت را بکنکاش طلب نموده
از هر گونه حکایات بمیان آوردند و هر کس آنچه مقتضای عقل و تدبیر بود بحسن تقریر عرض میکردند و از روی عقل
و دانش ارادهٔ خاطر او معلوم همگنان نگردید حضرت اعلی شاهی ظل الهی بزبان الهام بیان که ترجمان ملهم غیب است فرمودند
که آمدن او درین وقت دو احتمال دارد یکی آنکه چون پسرش محمد پاشا بیگلربیگی شروانست شاید ارادهٔ خاطرش آن
تعلق گرفته باشد که از دامنهٔ گرجستانات گذشته درین زمستان بقراباغ که آب و علف بسیار دارد درآمده طرح
قشلاق اندازد و آذوقه و مایحتاج لشکر از شروان که معمور و آبادانست و فتوری بآن راه نیافته آورده در بهار
که علفزارها روی بسبزی و خرمی آورد لشکر گنجه و شروان را بخود ملحق ساخته علم پیکار برافرازد و بهار در هر جا
صلاح دانسته باشد قلعه بنا نماید دیگر آنکه قلعهٔ قارص را استحکام داده ذخیره و مایحتاج سرانجام دهد و از آنجا
گذشته در ارزن الروم قشلاق کند رای جهان آرا بدین قرار یافت که چون خانه کوچ لشکر اکثر همراه است و درین وقت

تجهیکی لشکر مقابله و پیکار مصلحت دولت روزافزون نیست از منزلی که مخیم سرادقات جاه و جلال است کوچ کرده
بیکومیل کرده چند روز رحل اقامت انداختند که مشخص شود که جغال اغلی چه خیال دارد و ازین دو شق کدام یک را
بعمل می آورد بنابران از آن مرحله کوچ فرموده در اغجه قلعه نزول اجلال فرمودند که بعد از تشخیص اگر جغال قشلاق گنجه
و قراباغ رو بطرف گرجستان آورد موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده در هر جا مقام و آرام گرفته خیام
اقامت نصب نمایند از یکطرف سلاطین گرجستان که بتجدید غاشیه اطاعت و بندگی این دودمان بر دوش جان
گرفته اند و از یکطرف عساکر نصرت نشان که در موکب ظفر قرین اند اطراف و جوانب اردوی او را احاطه نموده راه
تردد و آمد شد بر ایشان بسته نگذارند که از هیچ طرف ذخیره بدست آورند و اگر تدبیر موافق تقدیر افتد
بتوفیق الله تعالی بنوعی که در سوابق ازمان امیر کبیر حسن بیک ترکمان با پادشاه سعید مغفور سلطان ابوسعید
گورکان در قراباغ عمل نموده با جغال اغلی ما نیز همان شیوه پیش گیریم بعد از چند روز که یورت مذکور محل نزول
اردوی گردون شکوه بود خبر رسید که جغال اغلی شق ثالث اختیار نموده از راهی که بطرف گرجستان میروند
گذشته بسمت ایروان در حرکت آمد و قاعده و قانون رومیان است که بتسخیر هر ولایتی که روند در آنجا قلعه بنا
نموده جمعی را نگاهداشته ذخیره و یراق قلعه داری سرانجام داده باز میگردند و در نیوقت بجهت سردی
هوا و یخ بندان عمارت قلعه متعذر است و بازگشتن متعسر درینصورت در ایروان و نخجوان و تبریز هر جا که
ذخیره پیشتر داشته باشد طرح قشلاق اندازد که در وقت بهار مکنون خاطر خود را بظهور آورد حضرت اعلی بعد از
استماع این خبر فرمودند لایق دولت چنان است که رعیت این محال را کوچانیده بجانب قراچه داغ و اطراف و جوانب
گرستیم و آذوقه آنچه بس باشد و لشکر قزلباش تواند برداشت بردارد و آنچه بماند سوخته و نابود کرده چنان
نمائیم که درین محال اصلا ذخیره بدست ایشان در نیاید و خانه کوچ را جدا کرده با لشکر سپاهی در اطراف و جوانب
ایشان گشته دستبردها نمائیم که بعد از آنکه لشکر از فقدان ذخیره و علیق اسپان تنگ آمده زبون شده باشند
در هر جا مصلحت باشد بدفع ایشان پرداخته نگذاریم که تا بهار آرام گیرند بدین نیت درست و عزم لایق که در آنوقت
مناسب دولت همایون بود بنوعی که اندیشیده بودند خانه کوچ را جدا کرده بطرف النجق فرستادند که از آسیب حوادث
برکنار باشند و بامیرگونه خان حکم فرمودند که با لشکر خود کوچانیدن رعایای محال که بر سر راه است پرداخته و آذوقه
آنچه مانده باشد ضایع و نابود کرده آبادانی در سر راه نگذارد و مشار الیه حسب الفرمان قضا جریان مردم ایروان
و الکات را کوچانیده دیاری در آن حدود نگذاشت مگر قلیلی که در شعب جبال و جاهای دور دست مانده بودند
چون اردوی رومیه بدو منزلی اردوی همایون رسید از اغجه قلعه کوچ کرده در اوچ کلیسا نزول اجلال واقع شد
درین اثنا علیخان بیک ایشک آقاسی اروملو که برفاقت امان یافتهای قلعه ایروان رفته بود و رومیان او را
در قلعه قارص حبس نموده بودند آمده بشرف عتبه بوسی سرافراز شده تقریر نمود که جغال اغلی چون بقارص رسید
از احوال او خبر یافت آقایان رومیه را از نگاهداشتن او سرزنش نموده او را نزد خود طلب داشته

نمود و در اثنای محاوره و استفسار احوال پرسید که سبب چه بود که حضرت شاه دنیای آرامیده را بشورش آورده
در مقام لشکرکشی درآمد علیخان بیگ که در میانه قزلباش بزبان آوری مشهور بود جوابهای مناسب وقت
داده آخر گفته بود که ای صاحب سعادت سبب چه بود که سلطان مراد خان بعد از رحلت شاه جنت بارگاه و فوت
اسمعیل میرزا نقض عهد و میثاق پدران نموده بساط مصالحه که چندین سال در بسیط زمان گسترده بود در هم نوردید
عالم آرامیده را بشورش آورده تا ده سال هر سال لشکر بممالک عجم فرستاده ولایت آذربایجان و شروان
و قراباغ و گرجستان را که موروث سلاطین حشمت آیین صفویه است تصرف نموده ماحصل کلام آنکه ملک موروث
سلاطین است و پادشاهان در طلب آن بی آرام که حق میراث داشته باشند ظهور این گونه امور از مقتضیات
افلاک و تاثیرات انجم است و بی اختیار روی میدهد چون جناب اعلی از این جواب مسکت که فی الحقیقه عذر هر دو طرف
بود منبسط گشته او را رخصت آمدن داد و مکتوبی مصحوب مشارالیه بخدمت اشرف فرستاد و مکتوبی دیگر باعتماد الدوله
حاتم بیگ وزیر نوشته بعد از ایراد مقدمات مناسب و اظهار شوکت و قدرت پادشاه روم خود را بشجاعت و
دلیری ستوده در مکتوب وزیر از غایت عجب و دلیری درج نموده بود که غرض اصلی از آمدن محاربه و مقابله است
طریق آنکه عار فرار بخود قرار نداده در محل مناسب آماده بکار باشند که تا یکدیگر صف نبرد آراسته صورتی که
در پرده خفا مستور باشد بجلوه ظهور آید از اینطرف نیز جواب مکاتیب نوشته بعد از تحریر مقدماتی که باعث
نهضت همایون شده بود و شمه از آن در محل خود گذارش یافته اعلام شد که عجب از آن خردمند کارآگاه که با وجود
مطالعه کتب تواریخ و اطلاع بر نیرنگ سازی و شعبده بازیهای چرخ شعبده باز که در این میانه بشوکت و قدرت خود
مغرور بوده سخنان حالیا بتحریر نموده هر چه دولت خواست نه آن میشود آنچه خدا خواست چنان میشود بهر حال شما در ثبات
و قرار راسخ باشید که از این طرف عار فرار بخود قرار نخواهند داد و از قرب ایشان بعد اختیار نخواهند کرد و هرگاه
مقدر الهی بوده باشد و وقت اقتضای محاربه نماید آن نیز وقوع یافته آنچه در تتق غیب است بمنصه ظهور می آید القصه چون
لشکر روم باوچ کلیسا نزدیک شدند از اردوی معلی کوچ کرده بحوالی بیراق قلعه سی و از آنجا برودخانه وادی
آمده نزول فرمودند از این منزل مقصود سلطان کنگرلوی حاکم نخجوان را بکوچانیدن اهالی آنملک و طهماسب قلی بیگ غلام
خاصه شریفه را بکوچ دادن مردم جولاه مامور فرموده فرستادند مردم بلده نخجوان کوچ کرده به اردوباد و جلفا
بدر ما را از محال قراجه داغ رفتند و مردم جولاه را اگرچه از مسکن خود جلا نمودن بغایت صعب و دشوار بود زیرا که
خانهای بتکلف ساخته و پرداخته تعلق تمام بدان مقام داشتند اما در توقف بجهت صیانت حفظ حال و اموال باضطرار راضی
بجلا شدند طوعاً و کرهاً موازی دوازده هزار خانه وار کوچ کرده بعراق رفتند و در دارالسلطنه صفاهان حسب الفرمان
در کنار زاینده رود مسکن ایشان قرار یافته بتدریج خانهای بتکلف و باغچه و عمارت نموده جمعی دیگر که در آن زمستان
نتوانستند رفت در بهار رفته الیوم سه هزار خانه وار جولاهی در آنجا مقام و آرام گرفته از حوادث زمان امان
یافته القصه حضرت اعلی در رودخانه وادی یکدو روز توقف فرموده فوجی از مبارزان جلادت شعار را بجانب

دست راست و دست چپ و مقابل و میان فرستادند که روز بروز از نزول و احوال ایشان خبردار بوده
در هنگام فرصت دستبردها مینموده باشند و جمعی را که بطلب ذخیره بیرون آیند بدیار عدم فرستند و مسافت
بین العسکرین سه فرسخ بیش نبود و بدین قاعده تا نخچوان آمدند و در آنجا بمسامع جلال رسید که جمعی از مردم آن
شهر گردن از طوق فرمانبرداری پیچیده در زیر زمینها و بغولها خزیده ذخیره بسیار در نهانخانها نهاده ماندهاند چون مردم
نخچوان بجهة موافقت مذهب در میانه مردم آذربایجان بهواخواهی رومیان متهم اند حضرت اعلی این حرکت ناهنجار
را حمل بران معنی فرموده بجهة آنکه درین شهر آذوقه بدست رومیان در نیامده جای قشلاق نداشته باشند
یکروز در آنجا توقف نموده جمعی را بجهت جستجوی غله و ذخایر و بدست آوردن مختفیان و خرابی بیوت مامور
گردانیدند و مواضع و مزارع قریه شهر را آتش زده جایی که قابلیت نزول لشکر داشته باشد نگذاشتند از
تقدیرات فلکی و تاثیر قران علویین که درین سال وقوع یافت و مهره ارباب تنجیم خصوصا مولانا فخرالدین انار بی و یاری
کرمانی در احکام این قران تصریح بخرابی بلاد و جلا شدن خلایق از اوطان قدیمه و تغیر در کیش و مذهب و امثال ذلک
نموده بودند اکثر در آذربایجان بفعل آمده خرابی عظیم بآن ولایات راه یافت روز دیگر از آنجا کوچ کرده از معبر جولاه از آب ارس
عبور نموده از علی دره سی که گذرگاه شکست گذشته در محل مناسب رحل اقامت انداختند و مبارزان جنود اقبال
که بعزم دستبرد و زبان گیری بیرون شده هرکس را از رومیه می آوردند اسپهای ایشان لاغر و در کمال زبونی بود و تقریر
مینمودند که ذخیره و علیق الدواب بغایت نایاب چنانچه علیق یکراس اسب اگر بصد تشویش بدست آید گاهی یک
صد ماچل است که ششصد دینار عراقی باشد و گاهی به دو ماچل و بعضی اوقات بسه ماچل نیز خرید و فروخت مسموع
بعد از اطلاع برین حال و زبونی اسپهای رومیه رای جهان آرا بدان قرار یافت که چون بجهت قلت آذوقه و عسرت و تنگی و
فقدان علیق الدواب اسپهای رومیه از کار مانده لاغر و زبون اند و دره مذکور مناسب مقابله و مقاتله است
و تا موازی بیست هزار سوار و پیاده یکجگی که در رکاب اشرف اند دهنه کریوه را گرفته در وقت عبور رومیه
فدائی وار خود را بران فئه کثیر زده آنچه در مشیت حق تعالی است بظهور آید بعد از چند روز قراولان جنود اقبال
خبر معاودت او بجانب وان رسانیدند و جمعی که از اردوی رومیه جدا شده آمده بودند کیفیت واقعه را چنین تقریر
نمودند که طایفه ینگچری و قول پادشاهی بر سر خیمه سردار هجوم آورده گفته شد که تو خلاف قانون کرده در قاسم گونی پای
بولایت دشمن نهادی و بهانه کردی که بجهت فقدان ذخیره از راهی که آمده ایم مراجعت متعذر است پیشتر رفته
از ایروان و نخجوان که جای غله خیز و معمور و آبادانست ذخیره بیست روزه بچنگ آورده باز میگردیم اکنون ولایات
مذکور خراب و ویرانست و تنگی بحد کمال رسیده اکثر عساکر پادشاهی را نابود کردی و مع ذلک مسموع میگردد
که پادشاه قزلباش عطف عنان کرده آماده رزم و پیکار است و با اینحال نه طاقت مقاومت داریم و نه
قدرت اقامت جغال اغلی لا علاج برضای آن طایفه عمل نموده بعد از مشاوره قرار یافت که بجانب وان که نزدیکست
رفته در آنجا طرح قشلاق انداخته ذخیره بر امیران سنجق اکراد تحمیل نمایند و تقلاوزی احمد پاشا کوچ کرده از راه

چورس و باکو روانه شدند و چون راه سلاقت و کریوها را برف گرفته بود زحمت بسیار و مشقت بیشمار بلشکر رسید و آ
دم بنهایت تلف شد و در کمال بدحالی و پریشانی بوان رسیده جغال اغلی با تقاتوقلی در بلده و مواضع قشلاق
نموده سایر لشکریان پراکنده شدند و امراء کردستان که تا غایت دم از هواخواهی این دودمان مقدس زده
در مقام خدمتکاری و طاعت گذاری درآمده بودند چنانچه عادت قدیمه ایشانست که هر دو طرف را ملاحظه مینمایند
همگی در وان بجغال اغلی بازگشت نموده آثار انقیاد بظهور می آوردند بر خرده دانان معلومست که سردار غفلت
شعار در نهضت آمد و رفت کاری نساخته بجز خسارت و نقصان سودی نکرده و توقف نمودن او با فوجی قلیل در قلعه وان
مقتضی عقل دوراندیش نبوده بمجرد اندک مسامحه که از عالم سپاهیگری و ملاحظه صرفه کار از اینطرف بظهور آمده
چند کوچ پس نشسته از نامعامله دانی و نخوت و غروری که داشت روی در افزایش نهاده اصلاح حسابی از لشکر
قزلباش نگرفته در قلعه وان که شش روزه راه تبریز است رحل اقامت انداخت اما عاقبت از خواب غفلت برآمده
ندامت آن کشیده چنانچه شمه از آن در سلک حکایات و وقایع احوال سال آینده مرقوم کلک شیرین مقال خواهد شد انشاء الله تعالی

ذکر توجه رایات عالیات بصوب دار السلطنه تبریز و قشلاق نمودن در آن مکان عطر نشر و سوانح بهجت افزای نشاط انگیز

چون همواره مهام سعادت فرجام دولت روزافزون بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام
یافته و میباید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی در جمیع امور بدرگاه حضرت خالق الارض والسماء واثق گشته بدنهضت همیشه بر
وفق مراد و حسن اعتقاد کامیاب صورت و معنی میگردند و دفع نکایت خصمان قوی بنیاد بنیروی همت و امداد
اقطاب و اوتاد که منتظمان کارخانه عالم اند باحسن وجهی روی مینماید القصه چون خبر معاودت جغال اغلی سردار بجانب وان
درجه وضوح یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه تبریز معطوف داشته از دره مذکور که محل اقامت اردوی ظفر نشان
بود کوچ کرده در ساعت سعد و زمان مسعود داخل شهر شده طرح قشلاق انداخته شد و رعایای محالی که کوچانیده بودند
آنچه بمحال قریب رفته بودند حکم شد که بجا و مقام خود آیند و آنچه دور رفته بودند مقرر شد که در هر جا مسکن گرفته بودند درین
زمستان همانجا بوده در سال آینده آنچه در مشیت باریتعالی بوده باشد بظهور آید و بهمگی اخراجات از مال دیوان ادوقه
و مایحتاج زمستان عنایت شد و چون اراده ازلی باستیصال ارامنه ایروان تعلق گرفته بود در آن زمستان خلقی
بی نهایت از آن طبقه در غربت بمرض موت گرفتار آمده بدیار عالم فنا شتافتند و در بهار چون استقامتی در آن
ملک نبود حضرت اعلی از غایت ترحم و شفقت بخلق الله حکم فرمودند که جمیع ارامنه که از چنگ اجل رهائی یافته اند
بامن اصفهان شتافته با امنیت و استقامت ایروان که الیوم بر حسب اقتضای قضا لگدکوب حوادثات
در آن ولایت آسایش نموده بفر اقبال روزگار گذرانند و جمعی کثیر با خانه کوچ روانه شده در بلوکات اصفهان بایشان
محل زراعت و تخم و تقاوی شفقت شد و تا دو سه هزار تومان بدین علت از مال دیوان بایشان دادند امیرگونه خان
حاکم ایروان در آن زمستان با مقصود سلطان کنگرلو حاکم نخجوان و سایر تابینان در النجق قشلاق نمود کنجعلی خان
حاکم کرمان از امرا فرستادند که قشلاق نماید و سایر امرا رخصت یافته بالکای خود رفته که ترتیب و تجهیز لشکر نصرت

نموده در اول بهار باردوی ظفر شعار پیوندند و ریش سفیدان اویماقات را قدغن فرمودند که هر یک تفصیل ایل
و اویماق خود را که در عراق و آذربایجان و توابع مقام دارند قلم داده مقرر دارند که باتفاق در اول بهار متوجه [illegible]
شده بموکب نصرت شعار ملحق گردند و قورچیان بهرام صولت بدین خدمت مامور گشتند و چون ایالت و دارائی
و امیر الامرائی ولایت شروان با میرزاده اعظم کستندیل میرزا ولد الکسندر خان تفویض یافته بود از خدمت
اشرف تعهد نموده که او را همراه برگرده بشروان فرستادند که با لشکر گرجستان معاونت پسر تقدیم رسانند
درین زمستان که مددی از هیچ طرف برومیان شروان نمیرسد آن ولایت را مسخر گردانیده بدو سپارد و
بدین نیکو خدمتی عیار اخلاص خود را بر محک طبع وقاد همایون ظاهر و هویدا گرداند هر چند بر ضمیر اشرف واضح و هویدا
بود که سخنان او فروغی از صدق ندارد و مطلب اصلی او آنست که خود را بولایت خود رساند اما حضرت اعلی شاهی
ظل الهی که رای عالم آرایش انتظام بخش سلسله ظاهر و باطن است بنابر استمرار قاعده فرمانروائی و مراعات سلسله
طاهر کستندیل میرزا را منظور انظار شفقت شاهانه گردیده برتبه بلند امیر الامرائی و لقب ارجمند خانی مفتخر و سربلند
گردانیدند و چند کس را که شایستگی امارت داشتند برتبه امارت سرافراز فرموده ولایت شروان را در میانه خان
مذکور و امرا تابین او قسمت فرموده روانه دار الارشاد اردبیل گردانیدند که در آنجا ساختگی خود و لشکر کرده روی
توجه بمقصد آورند و حکم معلی بصدور پیوست که هر کس از مردم ایل و اویماقات حوالی اردبیل و ارشق و طوالش
و آنحدود ملازمت کستندیل خان و امرای شروان اختیار نماید احدی مانع نشود و الکسندر خان را بعواطف
خسروانه مستظهر گردانیده خلع گرانمایه از تاج و جیقه و کمر مرصع و سایر تشریفات لایقه مرحمت فرمودند و طهمورث
خان پسرزاده او را در ملازمت اشرف نگاه داشتند سایر فرزندان و مخدرات استار آن سلسله که در اردوی معلی
بودند رخصت انصراف یافته باتفاق پدر و پسر روانه شدند و امرائی که بمرافقت کستندیلخان مقرر شدند بموجبی است که
مرقوم میگردد شاه میرخان که از نژاد والیان قدیم ولایت شکی است و مدتی بود که بپایه سریر اعلی آمده جبهه اخلاص بر
زمین عبودیت میسود و عاطفت علیای شاهی در ازای ظهور اخلاص و دولتخواهی او در مقام احیای سلسله قدیمه شده او را
بایالت و دارائی ولایت موروث شکی سربلند گردانیده باتفاق امیر الامرای مذکور روانه فرمودند شمسی خان قزاق
لر که با اتباع خود در قراباغ مانده در میانه رومیه رتبه پاشائی یافته بود و در پای قلعه ایروان بدرگاه سدره نشان
آمده اظهار ارادت و اخلاص کرده مورد الطاف شاهانه گشته رتبه خانی یافته بود و در ینوقت در سلک امرای
شروان انتظام یافت دیگری علیخان موصلو که از جماعه رومیه قراباغ او را ملاقات نموده انواع مدد و همراهی بظهور
آورده بود و او را در میانه رومیه علی بیک مناقی میگفتند او نیز در پای قلعه ایروان بخدمت اشرف رسیده
امارت و خانی یافت مقرر شد که در زمره اویماق شاملو بوده من بعد او را علیخان مواقی گویند او را نیز در شروان
الکا داده باتفاق کستندیلخان فرستادند هر چند سابقا اشعاری بر تمهید مقدمات شده دیگر باره مذکر احوال آن
گردید دیگری پیکتاش سلطان پسر محمد خان موصلو ترکمانست او رابطه خویشی با کستندیل خان داشت حسب الالتماس

مشار الیه مرتبه امارت و لقب سلطانی یافته در سلک امرای شروان منتظم گردید و دیگری تبریز و سلطان مقدم و اخی سلطان
جاکیرلو و علیخان سلطان شمس الدینلو و پیر سردار محمود علی سلطان ارشی و قوچی ارتکچیان موکب همایون نیز بمراقبت
مامور شدند چون این جماعه را از معبر و من اولمی آب کر که در نزدیکی گنجه است عبور عبابیت گردو شاه گنجه و شروان
قریب ده دوازده نفر بودند و جای ملاحظه بود مقرر شد که ذوالفقار خان قراملو با قشون و لشکر آراسته خود حسین خان زیاد اوغلی
که در ارسبار اقامت داشت با اتباع و مردم خود تا کنار آب مراقبت کنند لهذا ایشان و کشته ملیحان نموده ایشان را
بسلامت از آب گذرانیده عود نمایند و ایشان بتخت الارشاد اردبیل رفته بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیا
و مشایخ کرام قدس الله اسرارهم مشرف گشته از ارواح مقدسه آن بزرگان دین و پیشوایان شاهراه یقین استمداد
نموده تا موازی ده هزار کس از طوایف قزلباش که فراهم آمده بودند روی توجه بمقصد آوردند ذوالفقار خان و حسین
خان حسب الفرمان واجب الاذعان ایشان را از آب کر گذرانیده عود نمودند و کشته ملیحان با امرای شروان متوجه گرجستان
شده که از آنجا گرجی را بجود ملحق گردانیده متوجه تسخیر ولایت شروان گردد شرح احوال او و قضایایی که او را در گرجستان
و شروان روی داده در وقایع سال آینده بتوفیق حضرت باری عز اسمه مرقوم کلک وقایع نگار خواهد شد بالجمله حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی دوران زمستان در بلده فاخره تبریز کامیاب دولت و عافیت بوده بعد از فراغ از تدبیرات و مصالح ملکی
و انتظام مهام لشکرکشی و لشکر آرایی و داد دهی خلایق بعیش و خرمی اوقات گرامی صرف مینمودند و مقرر شد که جمعی از عساکر
خراسان در اول بهار متوجه ییلاق آذربایجان گشته در یورش سال آینده در موکب جاه و جلال بوده باشند و چون اعلی حضرت
درین آمد و رفت کاری نساخته دروغی چندی فروغ بپادشاه روم عرض کرده بود بخاطر آورد که شاید بگفتگوی صلح و صلاح
کاری ساخته شود سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب را که بپایه سریر اعلی آمده رتبه خانی یافته بود وسیله
ساخته کتابات باعتماد الدوله حاتم بیک وزیر و ارکان دولت قاهره نوشت خلاصه مضمون آنکه چون مصالحه که واقع
شده بود باغوای ارباب جهل و بدمستان جرعه غرور برهم خورده تدارک آن را در مقام ندامت و اعتذار بوده باشد
و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی روی توجه بجانب عراق آورده تدارک اموری که روی داده پردازند و از ینطرف نیز
اغماض عین از اموری که صدور یافته نموده شود و بهمان دستور مابین الجانبین مصالحه و دوستی مرعی باشد این خود امری
بود دور از کار و آرزوئی بود خارج از دایره عقل و احتیاط از ینطرف جمعی کوته خردان پست همت بنابر آسودگی
خاطر و فراغت طالب گفتگوی صلح را به طریق اظهار مینمودند که دار السلطنه تبریز و محالی که درینطرف آب ارس واقعست
و بحیطه تصرف در آمده بتصرف قزلباش گذاشته مضایقه ننمایند و محال آنطرف آب از ایشان بوده از جانب قزلباش
تعرض بدان نرود و فاصله مابین الجانبین رودخانه ارس باشد هیهات هیهات فکر جاهلانه دیگر و سودای عاشق دیگر است
همت بلند پادشاهی مصروف بر آنست که کل ممالک و بلاد موروثی شاه جنت مکان علیین آشیان که در حین مصالحه
آنحضرت با سلطان سلیمان خواندکار روم داخل سنور قزلباش بوده بدستور بحیطه تسخیر و تصرف در آورده نیم
ذراع از زمین دار و ملک متعلقه شاه جنت مکان در تصرف دیگران نگذارند و تا ممکن و مقدور است بر آن تلاش

نمایند و جواب کتابات بدین طریق نوشته شد اما آن مقدمات که مسطور گشت هرزه درایان بیهوده گوی سلیمان بیک زبانی
پیغام داده و خیال اعلی که منور بباده خمار افزای نخوت و بزرگی سرگرم بود راضی بآن مقدمات نشده دیگرباره
سلیمان بیک را تکلیف کرد که یکمرتبه دیگر کس فرستاده تدارک مقدمه سابق نماید و درین مرتبه جواب صریح نوشته
که در خدمت اشرف احدی از مقربان و مخصوصان بساط قرب و عزت را جرأت اظهار این حکایات نیست و ازین
گفت و گوها مشخص شد که خیال اعلی با صابت رای و حسن تدبیر شهرت کاذب کرده بود او را اصلا از خرد بهره نیست
چه هرگاه پادشاه قزلباش با کمال خردمندی و فطرت عالی بطلب ملک موروث برخاسته کمر همت بحصول آن
مطلب علیا جست بسته باشد اینگونه مقدمات بمیان آوردن لعب کودکان و شیوهٔ ناخردمندانست القصه
چون ارادهٔ تقدیر ملک قدیر نوع دیگر بود اثری بدین مراسله و آمد و رفت مترتب نشد و از جانبین تمشیت این مهم
حوالهٔ بمشیت الهی شد که از نهانخانهٔ غیب چه صورت روی نماید و قلم تقدیر حق قدیر چه سان چهرهٔ مقصود نگاشته
ذکر بدست آمدن قلعهٔ ... و ذکر ... قندهار ... بتقدیر حق قادر مختار از سوانح
این سال بدست آمدن قلعهٔ بست است شرح این سرگذشت آنکه سابقاً رقم نگارش یافته که میرزایان قندهار اولاد
سلطان حسین میرزا والد بهرام میرزا که مدتی در آن عرصهٔ دلگشا کامروای دولت بودند از بی‌سعادتی و ادبار روی
از دولت ناقهٔ بوالهمهٔ آسیب لشکر اوزبک قش هندوستان اعب گشته حسب الاشاره جلال الدین محمد اکبر
بادشاه فرمانفرمای آن دیار قندهار را بشاهی بیگخان جغتای سپرده خود بخدمت او پیوسته و در حینی که ممالک فسحت
الممالک خراسان مجدداً بحوزهٔ تصرف و تسخیر اولیای دولت سعادت پیوند درآمده ساحت آن ولایت از لشکر
ضلال اوزبک شد چون همیشه فیمابین سلسلهٔ علیهٔ صفویه و دودمان والا مکان تیموری بتخصیص خانوادهٔ رفیعهٔ بابری
رابطهٔ الفت و دوستی بآمد شد رسولان و نامه‌های محبت نشان مستحکم بود حضرت اعلی شاه ظل الهی بدست در
آوردن قندهار را بقهر و غلبه لایق شیوهٔ دوستی و شایستهٔ طریقهٔ مردمی ندانسته تغافل ورزیدند و مترصد آن
بودند که چون دست تطاول اوزبکیه بنیروی اقبال از ملک خراسان کوتاه شد آنجناب منوباً خود در طلب داشته
آن ولایت که ملک موروث یکصد ساله این دودمانست بملازمان عتبهٔ اقبال سپارد و آنحضرت توفیق این مردمی یافت
و در سالی که رایات منصوره از سفر بلخ مراجعت نموده متوجه عراق بودند میر زین العابدین نبیرهٔ میر عبدالحی که در گرمسیر
قندهار رتبهٔ بزرگی داشت از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار جاگیرداران آنجا بتنگ آمده ترک جا و مقام قدیمی
کرده فرزندان و متعلقان را گذاشته التجا بسایهٔ معدلت و الطاف پادشاهانه آورده در دار السلطنهٔ هرات بشرف
زمین بوسی دریافت و حضرت اعلی او را بحسین خان امیر الامرای خراسان سفارش نموده او در ولایت فراه ساکن
گردید شاهی بیگخان حاکم قندهار بدنیچه خانه کوچ و دو پسر سید مذکور را بقلعهٔ قندهار برده بضامن داده ناقوال
در قلعه نگاهداشته رخصت آمدن نداد و از جانب فرزندان خود مشوش خاطر بود خسرو بیگ غلام حسین خان
که بجهت ضبط باج شوارع در فراه بود وسوسه کرده او را در تسخیر و گرفتن زمین‌داور و گرفتن قلعهٔ بست ترغیب نمود

وجمعی از ملازمان قدیمی سلسله میر عبدالحی که در زمین داور بودند اعلام نمودند که حسن بیگ و حسین بیگ ولدان حاتم بهادر
مغل که حارسان قلعه بست اند در کمال غفلت اند اگر جمعی متوجه آنطرف گردند قلعه بسهولت بدست در می آید امیر معینی
محرک آن داعیه شده خسرو بیگ را بیش از بیشتر اغوا نموده از جهالت و خودرایی که از شجاعت نام نهاده وبی امر والا شاه
حسین خان با جمعی از تابینان و اتباع خود باتفاق میر زین العابدین بآن صوب در حرکت آمده چهل فرسخ مسافت را طی نموده
شبی بپای قلعه رسیده حارسانرا در خواب غفلت یافته نردبان بر دیوار حصار گذاشته بقلعه در آمدند اهل قلعه خبردار
شده با قزلباش جنگ در پیوستند حسن بیگ کشته گشته حسین بیگ خود را از قلعه انداخته راه فرار پیش گرفت و قلعه بست
که از قلاع مشهوره قدیمه و در آغاز دولت ملوک غزنویه محل نزول امیر ناصرالدین سبکتگین بوده بآسانی بتصرف خسرو بیگ در
آمد و چون پرتو شعور شاهی بیگ خان بر این خبر تافت امرا و تابین خود را مثل نذر خان حاکم قلات و اروس بهادر حاکم زمین
داور و جمعی از جاگیرداران آنحدود و لشکریان قندهار را با فیلان جنگی و اسباب قلعه گیری بر سر قلعه بست فرستاده حسین
خان امیرالامرای خراسان از استماع رفتن خسرو بیگ و خودسری و خودرایی او بر آشفته اراده نمود که او را ازین حرکت ناهنجار
منع و زجر نموده چون مخالف رضای اشرف اعلی است قلعه را بدستور بمنسوبان پادشاه والاجاه سپارد و درین اثنا
بود که خبر لشکر فرستادن شاهی بیگ خان بر سر خسرو بیگ بهرات رسید حسین خان از ورود این خبر آشفته تر گشت زیرا
که مترصد آن بود که شاهی بیگ خان کس نزد او فرستاده تدارک این قضیه را برای دوستانه او نموده مربوط گرداند
و او از غرور جاه و بزرگی مقید بآن نشد و اعلام امیرالامرا نکرده لشکر فرستاد حسین خان را غیرت و حمیت قزلباشی از آن
اراده منصرف ساخته در مقام معاونت خسرو بیگ در آمد و جمعی را از غازیان شاملو و میران اویماق را باتفاق ملک
شاه حسین سیستانی که در هرات بود روانه آنصوب نموده با اسمعیل خان الیلو حاکم فراه نیز اعلام کرد که با لشکر خود رفاقت
کرده بمعاونت ایشان کمر بندد و این گروه از فراه ایلغار نموده صبح از آب هیرمند عبور کرده بد لشکر جغتای از
ورود قزلباشیه خبردار شده بقصد آنکه در کنار آب هیرمند سر راه بر فوج قزلباش گیرند پیش آمدند با آنکه هنوز زیاده از دویست
سیصد نفر از آب زیاده نگذشته بودند و لشکر کارآمدنی جغتای از پنجاه متجاوز بودند بیکدیگر ملاقی شده جنگ در
پیوست در حمله اول به نیروی دولت و یمن اقبال شاهی شکست بر لشکر جغتای افتاده نذر خان با جمعی کثیر از بهادران دیگر
کشته اروس بهادر بقتل رسیده زیاده از پانصد نفر در معرکه بر خاک هلاک افتاده طعمه حسام خون آشام دلیران بهرام
انتقام گردیدند و جنود قزلباش بفتح و ظفر اختصاص یافته قلعه را بمحمد خان سلطان شاملو که از ملازمان مظفر حسین میرزا
بود و مدتی بود از هندوستان عود نموده در ملازمت حسین خان می بود چون از اوضاع آن ولایت خبردار بوده
سپرده آذوقه و یراق قلعه داری سرانجام داده عود نمودند بعد از معاودت جنود قزلباش شاهی بیگ خان در آن
ایام خود با لشکر آراسته و فیلان جنگی پیراسته و اسباب قلعه گیری بر سر قلعه بست آمد و چون بپای قلعه رسید
از کمال غرور و خشمناکی اراده نموده که یورش نموده قلعه را انداخته جبراً و قهراً مسخر گرداند و فیل نامی که از معظم افیال او بود
بر دروازه قلعه رانده لشکریان از اطراف و جوانب هجوم نمودند و در اثنای جنگ و جدال یا دلیجی از قلعه انداخته در جنب

کرفیل خرطوم ثعبان تمثال بلند ساخته با درود دیوار درع بدو بود دکلوار با دلیر بردهان او خورده جلوش را از آنکه بکر دریده
کارگر آمده و فیل عظیمه از پای درآمد از افتادن فیل لشکریان را دست از کار رفته پای اهتمام شان سست گردید
و بسیاری از بهادران نامی بزخم تفنگ تا خیر شده راه عدم پیمودند شاهی بیکخان در یورش کاری نساخت
و دست قدرت خود را از دامن مقصود کوتاه دیده بجز بازگشتن چاره نیافت و قطع تعلق از آن ولایت کرده
بجانب قندهار بازگشته و ولایت گرمسیر بتصرف اولیای دولت قاهره قرار گرفته سادات و رعایا متوجه زراعت
و آبادانی شدند حسین خان حقایق اشتمال بپایه سریر اعلی عرض نموده زینل خان را الخدمت اشرف فرستاد حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی بر وقوع این قضایا که بی احتیاط روی داده بود در موقع قبول در نیامد زیرا که اگر از آنطرف الفت
و دوستی منظور نبوده باشد چرا این اهتمام در تسخیر قندهار بظهور نیامد که خود را آلوده قلعه بیت سازند علی ای الحال چون
در آذربایجان مشاغل عظیمه در پیش بود زینل خان را بعلیقلی خان شاملو حاکم هری سپردند که در هری نگاهدارند که بعد از
فراغ مشاغل آذربایجان او را با دیگر گرفتاران قرین اعزاز و احترام روانه دیار خود سازند در اواخر این سال میرزا ابراهیما
شیرازی که مستوفی الممالک شده بود بکما ینبغی از عهده این امر خطیر نتوانست بیرون آمد از بی پروائی و سستی باده پیمون
ربای منصب در محاسبات گیلان خطی چند زده مبلغهای کلی بسهو و نسیان از مال دیوان فروگذاشت کرده بود که میرزا
عالمیان وزیر الملک خود بمقر آمده عرض نمود و ذره از بی شعوری او بر پیشگاه ضمیر اقدس پرتو شعور انداخت او را عزل
نموده در اوایل سال تیلان ییل اربع عشر و الف آن منصب عالی بمیرزا قوامای ولد میرزا احسن کفرانی اصفهانی که اباعن جد از اکابر
و اعیان آن دیار است و در این هنگام وزیر هرات بود تفویض یافت و او کسب علم سیاق از آقا شاه علی دولت آبادی
مستوفی سابق که استاذ المحاسبین بود نموده در آن فن شریف کمال مهارت دارد وقایع سال میمنت مآل ییلان
ییل مطابق سنه اربع عشر و الف که سال نوزدهم جلوس سعادت مانوس همایون شاهی
ظل اللهی است و بیان حالاتی که در آن سال بوقوع پیوست نوروز عشرت افروز این سال همایون فال در روز دوشنبه
غره شهر ذی قعده سنه اربع عشر و الف اتفاق افتاد و یعنی نیر اعظم و عطیه بخش عالم که اهتزاز ریاض جهان طراوت
عالم از فیض تربیت اوست بمنزل شرف انتقال نموده بیمن حکمت کامله مبدع جهان آرای فسحت سرای جهان و گلشن
احوال جهانیان از فیض بهار و لطافت اظهار طراوت تازه و نزهت بی اندازه یافت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در
دار السلطنه تبریز بانواع طرب اکبر را بفرحی و فرخندگی گذرانیده بلوازم جشن و سور و مراسم شادمانی و سرور اقدام
فرموده بمراسم خسروانه بهجت افزای خاطر خلایق بودند و امراء نامدار و صدور عالیمقدار و وزراء و مقربان بارگاه فلک
مدار و اعیان سپاه که در آن ولایت در موکب نصرت شعار بودند هر یک علی قدر مراتبهم پیشکشهای نوروزی خود
و امرا و حکام سرحدهای ممالک از نظر اقدس گذرانیده بنوازشات ارجمند سرافرازی یافتند در همین روز
فیروز ملازمان امیرگونه خان قاجار که برحسب فرمان در النجق نخجوان اقامت داشت آمده خبر جنگ او را با محمد
تکلوی سنجق روم و انهزام یافتن او را از عساکر منصوره رسانیده از جمله غنایم و اثر مهای مخالفان چند راس اسب

نهنگ گرد لایق سرکار همایون اعلی بود آورده بنظر اقدس گذرانید شرح این حال آنکه محمد تکلو که خود را از شجعان روزگار
میشمارد و از جانب سردار رتبه امارت و سپهسالاری یافته با فوجی از ابطال رجال تا ایروان و کوکجه و آنحدود آمده بود که
با جنود قزلباش که در آنحدود توقف نموده باشند مقاومت نموده دست بردهای نمایان نماید و از تهور و جلادت
هر چند روز در یکی از محال خراب و آباد ایروان بسر می برد در خلال این احوال با میرگونه خان خبر رسید که از جنود رومیه
و پاشایان رفیع سردار محمد پاشا و مصطفی پاشا با گروه انبوه و سایر اکراد بعزم محاربه او بکنار آب ارس آمده اراده
دارند که عبور نموده بر سر قزلباش آیند امیرگونه خان با گروهی از طایفه قاجار و امرا تابین و جمعی که بکومک او تعین شده بودند
تا کنار آب استقبال آنگروه نموده بود پاشایان مذکور از دلیری و پای جلادت پیش نهادن امیرگونه خان خوفناک گشته
جرات نکرده عنان بصوب مراجعت تافت محمد تکلو از رفتن امیرگونه خان بکنار آب خبر یافته بخیال آنکه کوکجه و آن نواحی آمده
تاخت و غارت و دستبردی نماید با فوجی از ابطال رجال و گروه انبوه مردم طاغی باغی تا حدود نخجوان آمد امیرگونه خان
اکثر مردم خود را که احمال و اثقال همراه داشتند پیش انداخته خود متعاقب با معدودی چند آمده چون میدانست که محمد تکلو
در پی حوالی میگردد و همواره در کمین مکر و خدعه است چند کس را برسم خبرگیری بسمت ایروان فرستاده بود که مبادا
سر راهی بر سر غازیان گیرد اتفاقا چند نفر از قراولان او دوچار شده چون اندک مردمی بودند با آنکه در آیین سپاهیگری
خبرگیرانرا تا ضرورت نشود رخصت محاربه نیست راکب جهل و غرور گشته با ایشان تا حدی درهم آمیختند و آنجماعت باق رستان
مضمار جهالت و نادانی بحیله و روباه بازی جنگ کرده لحظه ایشانرا بخود مشغول کردند تا آنکه سیاهی لشکر نمایان شده
آن دلاوران معرکه نبرد را در میان گرفته فیمابین جنگی درپیوست و اکثر آن مردم در آن معرکه غریق بحر فنا گردیدند و چند نفری
که در اجل ایشان تاخیری بود زخمدار و ناتوان بیرون رفته خود را بامیرگونه خان رسانیدند و حقیقت حال اخبار نمودند
و همان لحظه طلیعه لشکر مخالف نیز نمایان شد و امیرگونه خان با آنکه استعداد جنگ نداشته اکثر مردم او پیشتر رفته بودند
چنانچه اسبان سواری و کوتلهای او را برده بودند جز محاربه نمودن لایق نام و ناموس خود ندانسته با فوجی قلیل که
همراه داشت رو بمعرکه کارزار نهاده فیمابین جنگ درپیوست و محمد تکلو با گروه انبوه جلوریز بمعرکه ستیز رسیده بیک
حمله سبک جرنجیان جنود قزلباش را شکست داد و امیرگونه خان مشاهده اینحال نموده توکل بر عنایت قادر
ذوالجلال کرده با امرا رفیع و مردمی که همراه داشت عنان یکران بمحاربه اعدا انعطاف داده فیمابین نیران قتال
و جدال اشتعال یافته و گروه مخالف آثار اقتدار ظاهر ساخته بسیاری از دلاوران لشکر قزلباش را زخمدار گردانیدند
چنانچه مقصود سلطان کنکرلو زخمدار گردیده و بر اسب سواری امیرگونه خان چند زخم رسید و علی هذا القیاس نزدیک
بآن شده بود که چشم زخمی رسد از موبدات دولت روزافزون سعادت مقرون شاهی ظل الهی که همیشه قرین
منتسبان این سلسله اید بودهاست چند نفر از ملازمان امیرگونه خان که پیشتر روانه الکای شده بودند از دیرآمدن خان متزلزل
خاطر گشته بملاحظه آداب نوکری باز گردیده خبر رفتن او بسمت ایروان شنیده طریق خدمت سپرده بسرعت برق
و باد خود را در هنگام گرمی معرکه باو رسانیدند و از آنجمله چلوداری که اسب سواری خان از شدت زخمها و بسیاری

تک و دو از کار مانده بود رسیده و امیرگونه خان این لطیفهٔ غیبی را از امارات فتح و علامات ظفر دانسته بر اسب اسود
سوار شد با فوجی که در آن وقت حاضر بودند بر صف اعدا تاخته و آثار غلبه ظاهر ساخته مخالفان از جراءات غالبانه و حمله
دلیرانه و رسیدن کومک تفرس نموده تاب مقاومت نیاورده شکست یافته روی بوادی هزیمت نهادند و جنود دولت
تعاقب نموده و اکثر ایشان طعمهٔ شمشیر ابدار و برخی اسیر و گرفتار گردیدند و محمد کلو شکسته و مخذول بیرون
رفت و غنایم موفور بدست سپاه منصور درآمده کامیاب ظفر و اقبال عنان بصوب النجق انعطاف دادند و این
جنگ معظم از محاربات است که امیرگونه خان در آن اوقات با مخالفان دست داد و مردانگیهای او بظهور رسیده در میان
دوست و دشمن بلند آوازه گردید ذکر آمدن رومیه و اکراد بخوی و مرند و توجه رایات منصور بدفع شر ایشان
و قضایای سانحه آن آوان از قضایایی که در اوایل این سال روی داد آمدن جنود رومیه و اکراد است بخوی
و مرند و شرح این سانحه آنکه جغال اغلی سردار سنجق بیکیان و اکراد را با جمعی از رومیه بتاخت و غارت خوی
و مرند مامور ساخته مصطفی پاشا را باتالیقی ایشان کرده روانه نموده مصطفی پاشا از ایلغار حضرت شاهی ظل الهی که در خطهٔ
تبریز اقامت داشتند و از آنجا تا مرند که سه مرحله است یک شبه ایلغار آنحضرت است اندیشه نموده خود در
خوی توقف کرده امرای محمودی و سایر اکراد را که مقدم ایشان سلیمان بیک محمودی که حاکم خوشاب بود بمرند فرستاد
و جمشید سلطان دنبلی که حاکم مرند بود از آمدن مخالفان آگاه گشته حقیقت بخدمت اشرف عرض نموده حضرت اعلی
همان لحظه که خبر رسید الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را با فوجی از قورچیان ظفرشعار بمدافعه آن گروه فرستادند و آن
طایفه در کمال خوف و بیم بمواضع مرند رسیده دو سه محل را تاخت کرده دواب و اغنام آن محال را با چند
نفر از رعایا اسیر نموده فی الفور بازگشتند جمشید سلطان چون از این معنی آگاه شد مدافعهٔ ایشان را سهل و آسان شمرده
مقید برسیدن کومک نشده با سیصد نفر از مردم خود تا قریب شش فرسخ تعاقب ایشان نمود و چون به سپاه
غارتگران رسیده غارتگران دست از غنایم و اسیران باز داشته همه را بر جا گذاشتند جمشید سلطان
از مسلک حزم و دوراندیشی که جزو اعظم سپاهیگریست دور افتاده فرار نمودن آن گروه را حمل بر ضعف و زبونی
کرده از غایت جهالت و بی باکی جوانان این عصر که بهوس سیلی روزگار نخورده اند و آن را تهور و شجاعت نام نهاده
دلیری کرده تا سه فرسخ دیگر بعزم گوشمال آن گروه تک و دو نمود و مصطفی پاشا و سلیمان بیک با جمعی کثیر در آن حدود ایستاده
ضبط مردم پراکنده خود بودند از آمدن جمشید سلطان با مایهٔ مردم واقف گشته روی بمحاربه آوردند و او نیز با وجود
کمی لشکر بی اداب بجنگ مبادرت نموده یکبار خبردار میشود که لشکر مخالف اطراف و جوانب او را فرو گرفته اند
آنگاه از غفلت و بیهوشی جهالت بهوش آمده چاره بجز فرار نمی دید بزور بازوی شجاعت و مردانگی خود را از آن مهلکه
بیرون انداخته راه فرار پیمودن گرفت و مخالفان برادر او را دستگیر نموده و بسیاری از مردم او در آن قضیه
مقتول و گرفتار گردیدند و او با بقیة السیف شکسته و پریشان حال بمرند رسیده در حین ورود قورچی باشی
با او بزبان عتاب و سرزنش خطاب کرد چون فایده بر آن مترتب نبود بازگشته بخدمت اشرف آمد در این اثنا

خبر رسید که فرهاد پاشا و مصطفی پاشا که قبل ازین قرار یافته بود که بر سر امیرگونه خان روند و در آن وقت صورت نبست
حالا آن عزیمه را تصمیم داده با دو سه هزار کس بطرف باکو رفته‌اند که میران محمود در باکو رمحی ساخته از آب عبور نموده
بر سر امیرگونه خان روند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در میدان صاحب آباد بچوگان بازی مشغول بودند که ملازم امیرگونه خان
آمده عریضه او را که مکتوبی که یکی از امیران محمودی باو و اظهار دوستی کرده از عزیمت رومیه او را اخبار نموده بود
رسانیده گفت انجماعه الحال قریب بکنار آب شده‌اند بخاطر انور خطور نمود که از تبریز ایلغار نموده از عقب ایشان لشکر
درآیند و از پیش امیرگونه خان و از پس عساکر منصوره موکب همایون ایشان را در میان گرفته سزای القوم در کنارشان
نهند و فی الواقع اگر این خبر صحت میداشت دستبرد عجبی بود والقصه حضرت اعلی اعتماد بر مضمون عریضه و مکتوب کرده چون در
عالم سپاهیگری درینگونه عزیمتها تاخیر موجب ندامت و سوء تدبیر است همان شب پای عزیمت در رکاب سعادت آورده
بسرعت برق و باد روانه مقصد شدند و چون بقصبه طسوج و حوالی سلماس رسیدند خبر آمد که پاشایان از وان بیرون آمده
چون یک مرحله طی کردند ایلغار حضرت اعلی و طایفه قزلباش که در رکاب اشرف اند اندیشه کرده مصلحت ندیدند
که از اردو و معسکر سردار این مقدار دور شوند فسخ آن عزیمت کرده از یکمنزلی بازگشتند چون عساکر منصوره از تبریز بیرون
آمده مستعد یورش بودند که قورچی باشی را تاخت ولایت الباق که حاکم آن ارمنو بابا رومیه بود فرستاده خود بنفس
نفیس در آنجا و چند روز بنشاط و شکار پرداخته متوجه دولت بازگشته و عساکر ظفر مآل از قلل جبال صعب المسالک
که دو ماه از نوروز گذشته از کثرت برف خود وهم خیال را عبور از آن محال می‌نمود به نیروی اقبال گذشته الباق را
تاخت نموده غنایم موفور بدست آوردند تا یکهزار نفر از نسا و صبیان کفره نصرانیه که با خود مسلمین و غازیان نصرت دین
بمحاربه پیش آمده خرق ذمه نموده حربی شده بودند و اسیر ایشان شرعاً بر حد جواز رسیده بودند اسیر کرده مظفر
منصور با غنایم موفور مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند **ذکر قضایای گرجستان و شیروان و محاربه گنجه‌لی**
یار و میان و ظفر یافتن به نیروی اقبال شهریار زمان در طی قضایای سال گذشته مرقوم
کلک وقایع نگار گردید که ایالت و دارایی ولایت شیروان نامزد کستندیل خان شده بود که بتوفیق الله تعالی بعد از فتح
و تسخیر او تفویض یابد و الکسندرخان پدر او از خدمت اشرف مستقل شد که بمعاونت فرزند رشید کمر همت بسته
درین زمستان آن ولایت را با لشکر قزلباش و خود گرجی مسخر ساخته به پسر سپارد و او را با جمعی از عساکر در مرافقت
الکسندرخان روانه گرجستان فرمودند که از آنجا بنوعی که تمهید یافته بود بر سر شیروان روند و بعد از آنکه بگرجستان
رسیده چند روز از رنج راه آسودند هرچند کستندیل خان حرف فتح شیروان بمیان می‌آوردند پدرش تغافل
ورزیده مسکت گذرانید و اصلا متوجه سرانجام کار پسر نشد گرگین میرزا نام پسری داشت که ولیعهد پدر بود و او اصلا
راضی نبود که کستندیل خان از که شرف اسلام داشت با آنکه گرجیان اطاعت حکم مسلمان نمی‌نمایند در قرب جوار او
اقتداری بهم رسد و مانع پدر بود تا آنکه مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانیده و امرای قزلباش را طاقت وقوف
نمانده از معاونت مایوس شدند و چنان معلوم ایشان شد که الکسندرخان و گرگین میرزا چشم انتظار در فصل
مهم خود و قزلباش و سردار داشته‌اند که درین سال چه صورت خواهد داشت و غلبه از کدام طرف خواهد بود و بمقتضای

وقت عمل نمایند قزلباشیه بنای آن کار نهادند روزی کستندیلخان با امرای قزلباش از اردوی جمعی سوار شده بمنزل
پدر آمد و برادر را نیز طلب نموده در باب توجه شروان سخنان در میان آورده درشتی آغاز کرد او عذری چند گفت
هر چند کستندیلخان این مقوله گفتگو کرد توجهی نیافت الکسندر خان او را در مجمع گرجیان گذاشته بخلوتخانه
خود رفت و گرگین میرزا نیز بشیوه پدر عمل نموده سوار شده روی بجانب منزل خود آورده کستندیلخان را ازین
تغافل و طرز سلوک طاقت طاق شده سوار شده از عقب او در شتافت و باو رسیده بزبان گرجی سخنان درشت
بر زبان آورد او توقف نموده بجواب گفتگوی برادر زبان گشود کستندیلخان با وی نزدیک شده شمشیر خونریز از
نیام انتقام برآورده زخمی چنان بر وی زد که او قدرت حرکت نیافت و بطرفة العین با تمام کارش پرداخت و از
آنجا بازگشته بخلوتخانه پدر رفت از امرا شاه میرخان و علیخان موافق همراه او بخلوتخانه درآمده پیکتاش سلطان
موصلو ترکمان با جمعی قزلباشیه در بیرون توقف نمودند او باید بزبان گرجی درشتی آغاز نهاده پدر با او زبان
سفاهت و دشنام گشاد درین اثنا از قضیه گرگین میرزا خبر یافته از حجره خانه فریاد برآورده از ناوران گرجی
اشاره قتل امرای قزلباش نموده علیخان موافق شمشیری بر وانداخته شاه میرخان با تمام کارش پرداخت و دو
نفر از ناوران نیز که بمعاونت الکسندر خان شمشیر کشیده بودند از همان شربت چشیدند و جنود قزلباش بر سر کستندیلخان
ازدحام نمودند و از ناوران گرجی دیدند که الکسندر خان و گرگین میرزا کشته گشته اند و چهارصد نفر گرجی که در آن
وقت حاضر بودند دیدند که از عهده کستندیلخان و امرا بیرون نمیتوانند آمد جز اطاعت و انقیاد چاره ندیدند سر
همگی سر بر خط فرمان کستندیلخان نهادند و او خزاین و دفاین پدر و برادر را متصرف شده در گرجستان فرمانروای
مستقل گشت و لشکریان را علوفه و مرسوم داده سرانجام یورش شروان نمود با جنود قزلباش و گرجی که قریب
ده هزار نفر بودند روانه بجانب شروان شد و این سانحه حیرت بخش در اوایل این سال وقوع یافت القصه چون کستندیلخان
قدم بولایت شروان نهاد اکثر اهالی و اعیان اطاعت فرمان قضاجریان کرده دل بمرحمت و مهربانی کستندیلخان
بستند شاه میرخان حاکم شکی و بعضی امرا که مقدمة الجیش بودند در حدود قبله با محمد امین پاشا حاکم الکا جنگ
کرده او را شکست دادند و محمد امین پاشا با جمعی رومیه بقتل رسیده بقیة السیف بقلعه درآمده بلوازم قلعه داری مشغول
شدند و جیوش منصوره بپای قلعه آمده قلعه را محاصره کرده نردبانها و اسباب قلعه گیری ترتیب دادند و چون
خبر آمدن کستندیلخان و امرا بمحمود پاشا ولد جغال اغلی بیگلربیگی شروان رسید عساکر رومیه را که در اطراف و جوانب
بودند تماماً جمع کرده با توپ و عرابه و استعداد جنگ از شماخی بیرون آمد کستندیلخان جمعی را بر سر قلعه قبله
گذاشته با بقیه سپاه عنان بمحاربه اعدا تافت و در کنار رودخانه آقسو تلاقی فریقین دست داده فیمابین آتش حرب
و قتال اشتعال یافته در مبادی اول حال لشکر قزلباش را زیاده وقعی نهاده اسب جلادت پیش راندند لفوج
چرخچی کرده دست راست و دست چپ زور آورده بهم رسانیدند و نزدیک بآن رسید که بافواج قاهره
چشم زخمی رسد کستندیلخان تکیه بر الطاف الهی و نیروی دولت شاهی نموده خود با لشکر دل کمر شجاعت و
دلاوری را در میدان کارزار بجولان درآورده دلیرانه بر صف اعدا تاخت و امرا و لشکریان دست راست و دست

جنگ را انهزام نموده بودند عطف عنان نموده بطرفة العین سلک جمعیت آن گروه را متفرق و پریشان ساخته شکست بر
مخالفان افتاده محمود پاشا با سر اخجال لعلی پریشان و مدجال عنان از معرکه تافته رو بهزیمت نهاد و خود ظفر ورود
تعاقب آن گروه مخذول العاقبه کرده خلقی بامحدود از جنود رومیه بر خاک هلاک انداخته شده و در تعاقب آن گروه
مخذول چنین اتفاق افتاده بود که محمود پاشا در پیش کستند ملخان افتاده او بفراست دریافته که محمود پاشاست
و نزدیک بان رسیده بود که نوک سنان برع وتضان او رساند در اثنای کیرودار بزخم تیری مجروح گشته خود
از اسپ زخم از تنگ و دو باز مانده به تیز رو سلطان مقدم گفته که مرا قوت حرکت نمانده باری تو دست از وباز مدار
او نیز مقداری مسافت طی کرده چون گرفتاری او در لوح قضا بقلم تقدیر تحریر نیافته بوده و قزلباشیه مشاهده نمودند
که کستندملخان تعاقب نکرده عنان از تعاقب کرچکان کشیده بجمع غنایم مشغول گشتند تیز رو سلطان نیز باز
گردید و محمود پاشا جان بسلامت از معرکه بیرون برده با بقیة السیف بقلعه شماخی در آمده اسباب قلعه داری
مرتب ساخت و باستحکام برج و باره پرداخت و جمعی که بمحاصره قلعه قبله مانده بودند توقف نکردند در اثنای انهزام
رومیه بمعرکه رسیدند و تا موازی سه هزار نفر از رومیه درین محاربه مقتول شدند مستحفظان قلعه قبله از انهزام جنود
رومی و غلبه لشکر قزلباش خبر یافته قلعه را خالی کرده فرار نمودند و همچنین کوتوالان سایر قلاع دست از محاربت
آنها کشیده بشماخی رسیده جمع شدند و سوای قلعه شماخی و بادکوبه و دربند قلعه دیگر در تصرف رومیان نماند و
کستندملخان جهت ضبط امر امحل بمحل الکا تعین نمود و جمیع اهالی و اعیان شروان مطیع و منقاد گردیدند و حقایق حالات
گرجستان و شروان چنانچه گذشت مصحوب مسرعان بپایه سریر اعلی عرض نمودند و در دارالسلطنه تبریز نقارهای
شادمانی بنوازش در آوردند متعاقب ملازمان او آمده سه هزار سر و دوازده الای که عبارت از رایت و چند نفر
زنده بدرگاه معلی آوردند و حسب الامر اشرف غلامان گرجی و چرکس استقبال نموده سرهای مقتولان و گرفتاران و رایات
مذکوره را در میدان صاحب آباد بنظر اشرف در آوردند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی از عواطف خسروانه جایزه و جلدوی
فتح و تشریفات فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیر مرصع و اسپ تازی نژاد با زین و لجام مرصع و دیگر تشریفات لایقه
جهت او و امرای رفیقش فرستادند و کستندملخان چند روزی بجهة معالجه زخم توقف نموده بعد از آنکه جراحت فی الجمله
التیام یافت بر سر شماخی آمده بمحاصره قلعه پرداخت و چون اسباب قلعه گیری آماده نداشت یراق توپ ریزی
و سرب و باروت و سایر ضروریات با چند نفر توپچی از درگاه معلی طلب داشت و از درگاه جهان پناه ابوتراب بیگ
توپچی باشی با عمله و آنچه محتاج الیه آن کار بود فرستاده شد مآل حال او عنقریب رقم پذیر کلک ظهور خواهد شد

ذکر قلعه ساختن در دارالسلطنه تبریز و توجه رایات خورشید اشراق بجهت زیارت بصوب اردبیل

بر ضمایر هوشمندان
انجمن معنی و معنی آرایان صحایف هوشمندی پوشیده نماند که در آیین سلاطین روم و فرمان روایان آن مرز و بوم
ملک داری ترتیب قلاع و برج و حصارهای بسیار ارتفاع منوط و مربوطست و در جمیع شهرها و قصبات و ولایات که بحوزه
تصرف و تسخیر ایشان در می آید قلعه ترتیب داده حارس و نزد ار بقاعده و قانونی که در سلسله عثمانی متعارفست تعیین نموده

استحکام میدهند و در میان آن طایفه جزو اعظم ملک گیری و مملکت داری ترتیب قلعه است و محلی تا قلعه نداشته باشند
آنرا از محروسه خود نمیشمارند و در حینی که قلعه تبریز مسخر اولیای دولت قاهره گشت رای جهان آرای اشرف اعلی اقتضای
آن کرد که چون در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان قلعه در تبریز نبوده قلعه را که رومیان ترتیب داده اند
منهدم سازند که آثار آنچه رومیه درین شهر باقی نماند و لهذا قلعه مذکور را با خانهای مرغوب و حمامات و دکانات
که اهالی و اعیان طایفه در عرض تمادی ایام ساخته و پرداخته بودند قلع و قمع نموده بسوای دولتخانه قدیم اثری از
آثار آن نگذاشتند درین اوقات بمسامع جلال رسید که در میانه رومیان و اکراد مذکور میگردد که اگر طبقه
قزلباش را درین باب علاقه میبود قلعه را خراب نمیکردند و معموره چنین را ویران نمیساختند و مقصد ایشان
ازین حرکت جز قلع و قمع و ویرانی نیست و خراب کردن ایروان و نخجوان و فرستادن رعایای آنجا بعراق بر صدق
این مقال دلیلی قاطع و برهانی ساطع است و از ظهور این خیال و گفتگوی ارباب ضلال تزلزل باحوال سکنه آن ملک راه
یافته خاطر اهل تبریز اطمینان تمام نمی یافت بنابرین مقدمه رای عقده کشای اشرف که مفتاح ابواب سعادت
و مقالید کنوز دولتست اقتضای آن کرد قلعه تبریز را مجددا اتمام نموده استحکام تمام دهند که هم موجب فتح عقده
ارباب خلاف و هم باعث اطمینان قلوب و ایتلاف مردم شهر و نواحی گردد منجمان دقیقه شناس ساعتی سعد جهت
بنای قلعه تعیین نمودند و در روز بیست و هشتم شهر ذی حجة الحرام مطابق سنه اربع عشر و الف حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی بنفس نفیس متوجه این کار شگرف گشته طول و عرض قلعه و بلندی و پهنای جدار را قرار داده چهار دروازه
تعیین نمودند و اطراف اربعه آنرا بذرع درآورده بر امرا و اعیان سپاه و قورچیان و غلامان و سایر عساکر ظفر
دستگاه قسمت نموده چند هزار مرد جهت کار کردن بر شهر و نواحی قریه رقم شد و فرمانبران پذیرای فرمان [illegible]
زمان گشته شروع در کار کردند و اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که تا اتمام قلعه بدار الارشاد اردبیل
رفته بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام و اجداد عالیمقام فردوس احترام مشرف گشته
از ارواح مقدسه آن برگزیدگان درگاه ایزدی استمداد همت کرده باز گردیده بدفع اعادی پردازند و بدین
عزیمه علیه در سلخ ماه مذکور متوجه آنمکان بر سر و گشته بدان مطلب اعلی و مقصد اقصی فایز گردیدند و خدام رفیع
مقام و خدمه آن روضه فردوس احترام را بنوازشات ارجمند مبتهج و مسرور گردانیده صلات و صدقات
بمستحقان رسانیدند و از راه آهر و مشکین عود نموده بسعادت زیارت سلطان السالکین شیخ شهاب الدین
آهری قدس سره استسعاد یافته و در روز بیست و دویم شهر محرم سنه خمس عشر و الف در زمان امان حضرت
ملک ستان بدار السلطنه تبریز رسیدند و امرا نامدار و ارکان دولت سپهر مدار که بتعمیر و ترتیب قلعه مامور بودند
الحق در آن کار ید بیضا نموده در عرض بیست روز قلعه باتمام رسید که تا معماران قضا و مهندسان قدر بنای
قلعه نه رواق سپهر نهاده بروج مشیده گردون را بکنگرهای ماه و مهر استحکام داده اند قلعه بدین متانت
و رصانت در ساحت گیتی بنا نشده و خندق عمیق مانند فکر دقیق عقلا حفر نموده بآب رسانیدند و آذوقه

ویران دو سه ساله از توپ و تفنگ و باروت و هیمه و نفط و غله و امثال آن تعین نمودند والحق این تدبیری صایب و رای
ثاقب بود و بر و میان امرای اکراد و مردم دوره نزدیک ظاهر شد که خود قزلباش دلبستگی بآن ملک دارند و آسان
دست از آن برنمیدارند و مستعدان عصر چند تاریخ خوب در باب اتمام قلعه تبریز یافته در سلک بلاغت انتظام دادند
از انجمله جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر این تاریخ یافته درین قطعه مندرج ساخت قطعه قلعه تبریز چون اتمام یافت
دیده اعدای دین بر میخ شد • باعث امنیت تبریز گشت • امن شد تبریز از آن تاریخ شد • مسوده این اوراق
را بخاطر رسید که تاریخی فکر نماید شبی درین اندیشه سر بزانوی فکر داشت خرده بین و طبع انصاف گزین چراغ
چشم در خلوتکده دل افروخته آمیغ معنی روشن شد که جناب آصفی درین قطعه و تاریخ داد فکر و بلاغت داده ازین بهتر
چه توان گفت غایتش باصطلاح اهل این فن اگر تاریخ در آخر مصرع تمام شود بهتر خواهد بود قطعه در وصف تاریخ و مدح
قایل در رشته نظم در آورده بود بمقام ثبت اقتدا اگر در قوافی مجهول و معروف واقع شده باشد که در قطعه
و قصیده استادان سخنور جایز داشته اند در دیوان خلاق المعانی کمال اسمعیل ازین قبیل بسیار است معذور خواهد بود

نظم
شاه عباس شاه والاجاه • خوش بنایی نهاد در تبریز • قلعه ساخت همچو سد سدید • پاسبانان او همه
خونریز • طرفه حصن رفیع بنیادی • که نه کسری نهاد و نه پرویز • قلعه مثل قلعه گردون • سخت بنیان چو رای اهل تمیز
وه چه قلعه که کشور گردون را • بوده اندر مجال ستیز • بهر تاریخ فکر میکردم • طبعم از زیرکی نمود انگیز
خردم بانگ زد که ای نادان • آبرو بهر این فسانه مریز • نور معنی از سراچه غیب • تافته در ضمیر سحر آمیز
گشته ملهم بخاطری که بود • معنی از جام فکرتش لبریز • آصف جم مدار انکه بود • سیم و زر پیش همتش ادنی ریز
طوطی طبعش از سحر دانی • بهر تاریخ گشته شکر ریز • طبعم از شوق شد فرح افزا • دلم از خرمی نشاط انگیز
چون بپرسیدمش از آن تاریخ • هاتفی گفت امن شد تبریز • بعد ازین لب از این حدیث ببند • دست در دامن
دعا آویز • تا بود ثبت بر صحیفه دهر • شرح تاریخ خسرو پرویز • عمر و دولت قرین حالش باد • در جهان تا بروز
رستاخیز

ذکر فرستادن جیوش دریا خروش قزلباش بجانب وان بر سر جغال اغلی سردار و مهمات سپاه
اساس بسرکردگی الله وردی خان بیگلربیگی فارس

چون خاطر خطیر اشرف اعلی از
تعمیر و ترتیب قلعه تبریز فراغت یافت و لشکرهای اطراف بدرگاه ملایک مطاف جمع آمده بودند خاطر فیض
مظاهر بدان متعلق گشت که عساکر منصوره را از دو وجه بوان بر سر سردار فرستند اول آنکه چون سردار که حضرت اعلی
در آغاز در آمدن او تعلل و تهاون چند روزی صرف در محاربه ندیده چند کوچ پیش نشسته زیاده اعتباری از ان اعظام
قزلباش و بهادران موکب اقبال بکرفته متهورانه در وان که شش منزلی تبریز است توقف جسارت نموده بنابرین
در حمیت خسروانه او را گوشمال دادن لازمست دوم آنکه هنوز لشکرهای روم جمع نشده اند با جمعیت لشکر گروهی
از شجعان طوایف قزلباش که بر سر او رود یا مقهور یا محصور میگردد یا فرار مینماید هر دو شق موجب خفت و بی اعتبار
سردار و رفقاست بنابرین عزم لایق جیوش دریا خروش موکب اقبال را بسرکردگی الله وردی خان بسر وان

وجغال اغلی سردار فرستادند و خان مذکور باتفاق امراء عالیمقدار خصوصاً ذوالفقار خان قرامانلو بیگلربیگی آذربایجان
وگنجعلی خان حاکم کرمان و بهرام سلطان حاکم کیلویه و حسن خان حاکم قلمرو علیشکر و سایر امراء نامدار و قورچیان و غلامان
نصرت شعار قریب سی هزار کس در کمال شوکت و اقتدار متوجه آنصوب گردیدند و چون خبر حرکت لشکر قزلباش
بسردار رسید از غایت نخوت و غرور این حرکت را از طبقه قزلباش دور دانسته حمل بر حرکت مذبوحی کرد
چون در صفحه خیال رومیه رقم ثبت یافته بود که لشکر نصرت قرین پادشاه عجم را با وجود رومیه قدرت مقابله
و طاقت محاربه نیست این حرکت را وهمی نهاده ما الکه از خطه تبریز تا پیت روز بوان رسیدند از مسلک حزم و احتیاط
دور افتاده قراولی هم بجهة تحقیق اخبار تعین نکرده بودند تا یک منزلی بلده وان اطلاعی از وصول لشکر بیگانه نداشته
چنانچه بعضی طوایل و اسپان سردار در علفزار آن صحرا چرا مینمود و مردم ذوالفقار خان که جرخچی سپاه منصور بودند
اسپان را صاحب شده چند کس را از عمله طوایل گرفته و خبر سردار رسید که قصد در خطه وان نشسته منتظر
آنست که عساکر روم که بآمدن مامورند بر سر او جمعیت نمایند و متوجه آذربایجان گردد و امرا اکراد چنانچه شیوه
شعار قدیمی ایشانست که به دو طرف مدارا کرده بلطایف الحیل روز میگذرانند بمراسله و پیغام با جناب خانی
بازگشت نمودند اما بغیر از پسران سلطان محمود دیمی و برادرزادهای او کسی دیگر نزد امرا نیامد و جناب خان
صلاح در اغماض دانسته تکلیف آمدن بان وحشی صفتان نکرد القصه چون عساکر نصرت نشان در یک منزلی وان
نزول سعادت نمودند روز دیگر بآداب جنگ پرداخته جرخچیان را پیشتر فرستادند و جوانغار و برانغار و قول
آراسته آماده حرب و قتال شدند و اتفاقا منتظر ظهور سپاه مخالف بودند جغال اغلی در انوقت زیاده از یازده
هزار کس بسر نداشت و باین مایه مردم با قزلباش که دو برابر ایشان بودند مقاومت نمیتوانست کرد تحصن
و قلعه داری قرار داده از شهر بیرون نیامد اما بعضی پاشایان باخود رومیه بعزم آنکه پشت بدیوار بست شهر داده
در سواد شهر حربی بصرفه نمایند بیرون آمده صف قتال آراستند و جرخچیان پیش فرستاده او زیاده از نیم فرسخ
از سواد شهر دور نمیشدند و دلاوران اینطرف پای جلادت پیش نهادند بالجمله عساکر طرفین بیکدیگر تلاقی شده
جنگ در پیوستند و از جانبین داد دلاوری داده جنگهای مردانه میکردند تا سپاهی قول که بسرداری الله وردی خان
آرایش و استحکام داشت ظاهر شده بود رومیان دست و پای میزدند بعد از آنکه قول الله وردیخان نمایان شده
آواز کرنا و نفیر بگوش مبارزان معارک دار و گیر رسید جرخچیان سپاه منصور جلو ریز بر سپاه مخالف
تاختند صف اعدا را از یکدیگر پاشیدند شکست بر خود رومی افتاده تیغ آتش بار در معرکه صاعقه کردار
سرفشانی مینمود و عساکر نصرت قرین به نیروی دولت و یمن اقبال از توپ و تفنگ رومیه احتراز ننموده دمار
دار میکوشیدند چنانچه چند نفر را در روی تخته پل کنار خندق دستگیر نمودند و قریب دو هزار کس درین
معرکه بقتل رسیدند و چند نفر از معتبران رومیه خصوصاً خندان آقای متفرقه آقاسی که از معتبران رومیه
و مدبران دولت عثمانی بود با یک پسرش اسیر و دستگیر شده عساکر نصرت نشان به نیروی اقبال شاه جهان

بفتح و ظفر اختصاص یافته اردوی قزلباش در حوالی شهر بمکان مناسب فرود آمدند و ابه و بردیخان در برابر
سردار رومیان سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه افراشته امرا اعظام در کمال شوکت واقعه از خیام نصرت نصب
نموده سایبانهای ظفر افراشته شد روز دیگر چنین معلوم شد که جمعی از جنود رومیه و لشکر سیواس بکومک سردار
می آیند خان مذکور قرچغای بیک را با جمعی از غلامان بر سر آن گروه فرستاده و جنود اقبال را در شش فرسخی وان
بآن گروه ملاقی دست داده فیما بین ایشان آتش قتال اشتعال یافته و به نیروی دولت قاهره شکست بجانب اعدا
افتاده جمعی مقتول و برخی زنده دستگیر شدند و محمد پاشا نشانکار مشهور که سردار آنگروه بود زخمدار گرفتار گردید
چون زخم مهلک داشت از هم گذشت و افواج قاهره بفتح و فیروزی عود نموده باردوی امرا ملحق شدند در آن روز
که قرچغای بیک از اردو بیرون میرفت رومیان مشاهده نمودند که لشکر بسیار از اردو بیرون رفت و نظر بر
غارتگران یغما که در میانه لشکر میباشند که بتاخت و غارت سوار شده بودند انداخته بتصور آنکه بر سر سردار
قزلباش کسی چندانکه تاب مقاومت رومیان داشته باشد نیست بهیات اجتماعی از شهر بیرون آمدند و تنگچیان را
در عقب دیوارهای باغات سواد شهر باز داشتند که اگر طایفه قزلباش پای جلادت پیش نهند بزخم گلوله
تفنگ با خبر گردند از ینجانب چون لوازم حزم و احتیاط مرعی بوده قراولان جنود اقبال مستعد جنگ و جدال
و آماده حرب و قتال بودند و خلقی نامحدود از طوایف قزلباش در بیرون کار معرکه کارزار روی آورده
فی ما بین حربی صعب اتفاق افتاد رومیان تاب صدمات دلیرانه جنود قزلباش نیاورده پشت بمعرکه کارزار
داده روی بشهر و قلعه آوردند جنود اقبال مخالفان را تا کنار خندق دوانیدند و چون در آمدن رومیان در هنگام
گریز از یک دروازه متعذر بود جمعی از آن دروازه راه نیافته از کنار خندق روی بدروازه دیگر آوردند و عساکر
نصرت نشان فرصت غنیمت شمرده با آنکه از بالای بروج قلعه و عقب دیوارها گلوله تفنگ تنگچیان بر مثال تگرگ
میریخت اصلا از آن نیندیشیده کارزاری کردند که داستانهای باستان کهن زال روزگار را از یاد رفت
خلقی کثیر از رومیه از دروازه فنا بشهرستان عدم شتافتند چنانچه مردم اردو بازار میانه باغات و خرابها
حوالی شهر قریب چهل پنجاه نفر رومی را که در گوشها خزیده بودند گرفته آوردند و بیاسا میرسانیدند در ین معارک
از سپاه منصور کسی که اسم و رسم داشته باشد ضایع نشد زیاده اسپی بسپاه ظفر پناه نرسید و دیگر رومیه را
قوت و قدرت بیرون آمدن نمانده در قلعه خزیدند اما در قلعه وان ذخیره بسیار نایاب بوده و سردار میدانست
که چون محصور گردد ساکنان خطه وان از فقدان ماکول عسرت و تنگی کشیده عنقریب از حسرت نان جان میدهند
غریق بحر تفکر گشته دانست که در توقف کردن وان خطا کرده باخود اندیشید که چون مقصد اقصی قزلباش از
محاصره وان بدست آوردن اوست هرگاه او از قلعه بیرون رود جنود قزلباش دست از محاصره باز داشته
تعاقب اختیار مینمایند یا باز میگردند بهر تقدیر محصوران قلعه وان از مضیق محاصره نجات می یابند القصه
لنگری برآب زده کشتیها و سفاین بکنار دریاچه وان که یکطرف آن بقلعه اتصال دارد آورده با جمعی که مصلحت

دقت در مراقبت ایشان دانسته بقفای در آمد و گشتی اندیشه را در پای ساخته پوشیده و پنهان بیرون رفت
الله وردیخان حقایق حالات و مجاری بابی که در آن سفر با رومیه وقوع یافت بپایه سریر اعلی عرض نموده و رایات
ظفر شعار بعد از ورود این اخبار از دار السلطنه تبریز بفیروزی و اقبال در حرکت آمده نهضت همایون متعاقب
الله وردیخان و امرا عساکر نصرت منش بآن طرف واقع شده چون حقیقت بیرون رفتن چغال اغلی در اردوی امرا
شیوع یافته بتحقیق پیوست بتعاقب او در حرکت آمده تا عادل جواز و ارجیس که احتمال بیرون آمدن او بود رفتند
در آنجا خود و اثری از او پیدا نبود و معلوم نشد که بکدام طرف رفته شرح رفتن و باز آمدن او در همین سال عنقریب مرقوم
قلم شیرین مقال میگردد مجملا الله وردیخان و امرا از حدود ارجیس عنان بصوب مراجعت انعطاف داده جمیع غلات
الحوالی را چرانیده و خورانیده سالما غانما بازگشته در یورت سلمان آباد از اعمال خوی بموکب مقدس همایون پیوسته
منظور نظر التفات شدند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چند روز بمسرت و شادکامی ییلاقات آنجا خود و دنشاط سیر و شکار
پرداخته موکب ظفر نشان بصحرای چالدران که نبردگاه پادشاه جم قدر سلیمان شان و سلطان سلیم فرمان فرمای ملک روم بود
بدبخته شهره آفاق توجه فرمودند و در آن مکان سرهای قتیلان معرکه داران و گرفتاران انمعارک و اخر مهالک که بدست
در آمده بود بنظر اشرف در آمده جلادت و مردانگی ها که از سپاهیان معرکه دلیری و دلاوری که در آن هنگام
بظهور رسیده بود معرض عرض در آمده بلطف خسروانه اختصاص یافتند سرهای مخالفان رومیه در آن صحرا بر مثال
کوهی تنگ بالای هم چیده و او باش غلطان بود در آن دشت و صحرا سرهای تاتار اشیده جنون خار مغیلان مینمود و مولانا
عبدالله هاتفی بخار پشت تشبیه کرده در بیت تیمورنامه داد سخنوری داده بیت فتاده در آن پهن دشت درشت
سر تاتار اشیده چون خارپشت * از غرایب اتفاقات آنکه چون صد سال پیش از این در همان مقام میانه آن
دو پادشاه جنگجو اتفاق مصاف افتاده چشم زخمی بطبقه قزلباش رسیده سرهای جان نثاران معرکه اخلاص
در آن بادیه افتاده بود و بعد از صد سال روزگار در مقام در آمده بهمان دستور سرهای رومیان در آن صحرا منظور
نظر عبرت گزینان روزگار گردید خندان آقای متفرقه آقاسی بجهت رابطه آشنایی و دوستی که با غازی گرای
خان تاتار داشت بجهت رعایت خاطر او بپرسش سعادت بخش و بخشایش یافته ایشان را بقراجه داغ فرستاد
که حاکم آنجا بطریق مهمان نگاهدارد و تا غازی گرای خان فرستند در آن ایام میمنت فرجام که در اردوی گردون شکوه
در آن صحرا و کوه نزول سعادت داشت رای جهان آرا اقتضای آن کرد که در بلده خوی که فی الواقع الطف هوا
و عذوبت ما و خضرت و طراوت صحرا بهترین بساتین و قصبات آذربایجانست و بجهت آنکه در سر حد واقع شده و مردم
آنجا اکثر اوقات لگدکوب حوادث است انجا عرصه روح بخش دلگشا از زینت و تعمیر باز مانده قلعه بنا شود که در
نزول حوادث و هنگام فتور سکنه آن بلده را پناهی و آرامگاهی باشد و در محل مناسب طرح قلعه انداخته قربیک
سلحدارباشی استاجلو بسرکاری عمارت قلعه مامور گشته پیربوداقخان حاکم تبریز و جمعی دیگر باین خدمت مامور
گشتند و در اندک روزی قلعه در کمال متانت و حصانت ترتیب یافته و ذخیره و یراق سرانجام یافت و کوتوالی

قلعه بیدی سلطان خنوسلو رجوع شده الکای خوی بتفویض یافت و این معنی موجب اطمینان خاطر مردم خوی گشته در جا و مقام
خود آرام گرفته شدند دیگر از سوانح عبرت افزا که دران ایام روی نمود قضیه کشته شدن شیخ احمد آقاست مشار الیه
یکی از اوساط الناس طایفه شرفلوی استاجلو بود در آغاز جلوس همایون شاهی ظل اللهی بملازمت اشرف رسیده
بخدمت شبانروزی درگاه معلی حضور را منظور نظر اعتبار گردانیده و حضرت اعلی آثار رشد و کاردانی و ضبط و ربط
از ناصیه احوال او مشاهده فرموده و در اوایل حال ضبط دروازه دولتخانه همایون باو رجوع شده در ادای خدمات
شایسته داروغگی دار السلطنه قزوین باو شفقت شد و دران مهم از قساوت قلبی که داشت دکان سیاست گشوده
داد خونریزی داد و دویست سیصد نفر از مردم خونریز بر او جمع شده در حکومت قزوین بر اطراف و جوانب عراق
حکمرانی کرد و ملازمان خود را دستارهای سرخ بر سر بسته بدین علامت در میانه قزلباش اشتهار یافت هر یکی از
ایشان از جانب او بهر خدمتی که مامور گشته بهر طرف میرفتند هیچ یک از امرای عظام را قدرت آن نبوده که خلاف
اراده آن ملازم بظهور آورد و جز اطاعت چاره نداشت و سیاست او بمرتبه رسید که چند کس از جماعتی را که بعلت دزدی
و حرامی گری گرفته بودند بحق و ناحق در میدان سعادت آباد قزوین زنده بر سیخهای آهنین زده آتش افروخته کباب کرد
مجملا باری سبحانه و تعالی که حاکم عادلست بجهة سیاست بدکاران بدکاری بر ایشان گماشته بود اگرچه اعمال و افعال
او بر وفق قانون عدالت نبود اما موجب خوف و بیم خلایق گشته اجامره و بیدولتان پای در دامن سلامت کشیده از
ارتکاب امور ناپسندیده باز آمدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بهر خدمتی که بی سیاست متمشی نمیشد باو رجوع میفرمودند
القصه میرغضب بود و چندگاه بخدمت ایشک آقاسی گری حرم علیه نیز قیام داشت و آخر بمرتبه امارت رسید و چون بی
اعتدالی او از حد اعتدال گذشته بود از آن گونه اعمال ممنوع گشته درین سفر باقشون آراسته ملازم رکاب اشرف بود
بر سبیل اتفاق یکی از قورچیان عظام را با ملازم او بر سر غله آوردن جنگی واقع میشود شیخ احمد آقا میرسد از غرور نفس
و عادت طبیعت فی الفور بقتل آن جوان مبادرت نمود اقربای او بخدمت اشرف آمده تظلم نمودند و حضرت اعلی فرمودند که
در ایامی که او را حاکم و حارس مملکتی فرموده بودیم بجهة سیاست بدکاران و ضبط مملکت اعمالی که از او بظهور میرسید میکرد [illegible]
حالا که مدتیست که از آن اعمال ممنوعست چگونه بی جهتی بخود سر بقتل شخصی که ملازم اشرف باشد و در سلک قورچیان عظام
انتظام داشته باشد جرات مینماید ارکان دولت قاهره را بپرسش قضیه مذکوره مامور فرمودند و دیوانیان
اعلی در دولتخانه همایون او را طلب نموده از سبب قتل او پرسیدند از عجب و غروری که داشت اعتراف نمود که با
ملازم من بر سر غله جنگ کرده بود او را کشتم هر چند دیوانیان اعلی اظهار فرمودند که کدام ملازم تو او را مقتول ساخت
قتل او را بخود منسوب ساخته اقرار صریح میکرد که من کشتم حقیقت بعرض اشرف رسید رای عدالت انتما اقتضای آن
کرد که او را بدست اولیای مقتول دهند حسب الامر اعلی او را گرفته بدست خون طلبان دادند و اصلا در خاطرها خطور
نمینمود که آن جماعت جرات قصاص نمایند و گمان طایفه و پرسش این بود که بدیت راضی خواهند شد چون کاسه حیاتش
لبریز شده بود فی الفور اقربای مقتول بقتل او پرداختند و موجب عبرت و استعجاب خلایق گردید تخته یک ولد [illegible]

حکم شد که قشون و لشکر او را ضبط نموده بخدمات مرجوعه قیام نماید دیگری از سوانح این ایام خبر فوت باقی خان اوزبک

که در یورت سلطانان ماوراء رسید که باجل طبیعی درگذشته بعالم آخرت شتافت و امرا اوزبکیه سلطنت ولی محمد خان

برادر کوچکتر او اتفاق نموده او را در آنجا بر مسند سلطنت پادشاهی ماوراءالنهر و ترکستان نشانیدند ذکر توجه

رایات جلال بصوب باکو و تنبیه متمردان اکراد محمودی و قضایایی که در آن حین روی داد چون رایات جهان

گشای اقبال نشان چندگاه در ییلاقات خوی و صحرای دلکش و منزهات فرح افزای آنجا عشرت پیرا بود

شده گرما گذرانیدند امرا و ارکان دولت را جمع آورده قرعه مشورت در میان انداختند که درین هنگام

یورش همایون بکدام طرف انسب و بصلاح دولت اقرب است جمعی توجه بجانب ارض روم و سوزانیدن غلات

و تخریب آن مرز و بوم را صواب شمردند که درین سال عبور عسکر روم بجهت فقدان ذخیره از آن طرف متعذر باشد

و بعضی توجه بجانب وان و تنبیه سرکشان کردستان را مصلحت میدیدند چون بعضی از امرا اکراد محمودی که در

قلعه لنک و باکو و آن حدود اقامت داشتند درین ایام که اردوی گردون شکوه در آنجا بود از آمدن

پایه سریر اعلی تقاعد ورزیده بجهت تنبیه و تادیب آن طایفه که در سوابق زمان کردان آن طبقه را یزیدی میشمردند

بر ذمت همت خسروانه لازم آمده و جمعی ازین فرقه را که باولاد منصور بیک تعلق داشتند و اظهار دولتخواهی

ایلی و دمان همی نمودند کوچانیده بولایات عراق فرستادند و جمعی از امرا و عساکر نصرت نشان با بر

ایل و عشایر حاکم بیک فرستاده اردوی گردون شکوه بجانب باکو در حرکت آمد مصطفی بیک محمودی حاکم

آنجا مانکه اظهار دولتخواهی کرده وعده آمدن بدرگاه معلی و ادراک سعادت بساط بوسی نموده بود در توقف که ساحت

الکای باکو از غبار سم سمند جهان پیما مشک بیز گردید از بخت برگشتگی باغوای جمعی از مردم فتنه انگیز خصوصا

برادران او همیشه آثار خلاف از ناصیه احوال ایشان مشاهده می افتاد بقلعه باکو تحصن جسته از آمدن بپایه سریر

اعلی تقاعد ورزیده مشارالیه دو قلعه در تصرف داشت یک قلعه در دامن کوه باکو که مسکن اصلی او و اقربا و اتباع او بود

یک قلعه در بالای کوه میانه دره که از غایت رفعت و استعداد طرق دست تسلط هیچ صاحب شوکتی بدامن

آن نرسیده و بجز سلطان خاور باش اقلیم فلک چهارم یعنی آفتاب طناب تسخیر بر کنگره آن نینداخته چون بقلعه

دامن کوه زیاده اعتمادی نداشت احمال و اثقال که نقل آن بقلعه بالا دشوار بود بهر جا که داشته که داشته

جمعی را بمحارست تعیین نموده خود با کوچ و اقربا و اتباع بقلعه بالا رفته طریق موافقت و متابعت مسدود ساخت

و آتش قهر قهرمانی شعله فروز گشته طایفه قراداغلو و مقدم را بتسخیر قلعه دامن کوه مامور فرمودند و آن جماعت در

همان شب بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشته در صدمه اول مستحفظان را مقهور گردانیده خود را بپای حصار رسانیدند

و بضرب کلنگ و بیل سوراخها در قلعه کرده بقلعه فرو ریختند و معدودی که بمحارست قیام داشتند دست از حراست

حصن باز داشته عرضه تیغ فنا گشتند و سایر سکان آن قلعه پایمال حوادث و نوایب گشته آنچه از صامت

و ناطق در آنجا یافته شد بباد بی نیازی رفت بعد از وقوع این حال فوجی از جنود اقبال بتاخت و غارت طایفه محمودی

مامور گشته چون تسخیر قلعه بالا بسهولت میسر پذیر نبود حکم شد که لشکر قیامت اثر متوجه تسخیر قلعه نشده و اگر مخالفان محمودی
قدم جرأت پیش نهاده بمقابله و مقاتله اقدام نمایند جزای ایشان در کنارشان نهند و الّا در مساکن ایشان آنچه
یابند تاراج نمایند چون اهل و عشیرت محمودی جمعی کثیر بودند و در قلعهٔ مذکور جهت ضیق مکان و قلّت آب ساکن نبودند اکثر
مردم قلعه پایمال سم ستور عساکر گردیده تمامی دواب و اغنام و مایعرف القوم خواه در ریک و خواه در باکویه بشامت
عصیان مصطفی بیک و برادران و چند نفر از مفسدان عشیرت او که در مخالفت اصرار می‌نمودند بتاراج حادثات
رفت چنانچه گوسفند خوب در اردوی معلی به پنجاه دینار عراقی و یک راس گاو به دویست دینار خرید و فروخت شد
و بسیاری از نسا و صبیان آن طایفه بمحنت اسیری گرفتار آمدند القصه تا ده روز اردوی گردون شکوه در آن
یورت نزول اجلال داشت و جمعی از عشایر مذکور که از نهیب لشکر ظفر اثر خود را بمغاک جبال کشیده بودند بدست
در آمده از آسیب حوادث رستند و در خلال این حال خبر عصیان و طغیان جماعت گرجی و مخالفت ایشان با کستندیلخان
و بیرون آمدن او به گنجه از شروان چنانچه در ذیل این وقایع سمت گذارش خواهد یافت رسید بتحقیق پیوست که رای
عالم آرا بدان قرار گرفت که بحوالی نخجوان که میانه راه روان و ارض روم است رفته چند روزی در کنار آب ارس رحل
اقامت اندازند اگر درین سال سردار روم را جمعیتی روی دهد و عزیمت آذربایجان نماید در مابین هر دو راه که محل عبور لشکر
روم است مستعد مدافعه بوده بهر طریق صلاح دولت باشد عمل نموده شود و اگر درین سال آمدن سردار بظهور نپیوندد
قشلاق همایون در قراباغ واقع شده بتوفیق الله تعالی تسخیر قلعه گنجه و مملکت شروان از اوجه همت علیا نهمت سازند
بمین رای صواب نمای عمل نموده عنان عزیمت بدان طرف معطوف گردانیده در برابر ویرانه نخجوان از آب ارس عبور فرموده
در کنار آب خیام اقامت نصب کرده سراپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه افراشته شد و امیر گونه خان را بتعمیر قلعه ایروان
مامور ساخته جمعی را بدان خدمت رفیق او گردانیدند و چند روزی که ساحل رود ارس محل نزول موکب مقدس
بود مسرعان خبر آمدن سردار را از راه الیاق و سلماس رسانیدند چون آن خبر بتواتر انجامید کار قلعه ایروان را بوقت
دیگر انداخته رایات فیروزی آیات بدان صوب در حرکت آمد شرح این احوال بعد از ذکر وقایع گرجستان و مآل
کستندیل خان مرقوم کلک بیان میگردد ذکر عصیان و طغیان گرجیان با کستندیلخان و قتل او و مرتبه‌ای
بگرجستان محاربه نمودن با گرجیان و قضیه قتل او بارادهٔ ملک منان بر واقفان مواقف
سخندانی و نکته پردازان اسرار معانی سمت ظهور و درجه وضوح دارد که زمام مهام ملکداری در قبضه اقتدار دانایان
قادر مختارات و تمشیت امور شهریاری وابسته بمشیت حضرت آفریدگار گیتی درین دایره دیرپای کو
لمن الملک زند جز خدای هر صاحب دولتی که رضای حضرت رب العباد را در انتظام امور ملک و ملت مطمح نظر اهتمام
اثر و ملحوظ خاطر معدلت گستر داشته اعلام جهانبانی را بر وفق مراد در عرصه جهان افراخته و هر خودرای بی عاقبت
کوتاه اندیش که بوساوس شیطان مغرور گشته مرتکب افعال ذمیمه گردد و بهوای نفس خودپرستی و خیالات
فاسده اطوار ناهنجار پیش گرفته از لوازم ایزدپرستی غافل افتد باندک زمانی بنای دولتش انهدام پذیرفته

و وجه برومند اقبالش از صرصر حوادث و شدباد ادبار از پای درآید معظم امور نامرضیه که نزد خالق و خلایق
پسندیده نیست قطع صله رحم و مخالفت ابوین است که بحب جاه و هواپرستی و تعلقات دنیوی ارتکاب
آن گروه از شناعت آن دیده بصیرت پوشیده دارند و مدلول کریمه واتقوا الله الذی تسائلون
به والارحام بر این معنی دلیلی روشن و برهانی مبرهن است از بدایت ظهور اسلام و قبل از آن نیز الی هذه
الاوان هر کس از ابنای سلاطین زمان و خواقین دوران بجهت ارتفاع لوای جهانبانی مخالفت پدر اختیار
نموده بر حسب مقصد و مرام کامروا نگردیده هر ناخلف بدسرانجام که بامید خودکامی قتل پدر روا داشته زیاده
از شش ماه قدم بر مسند کامرانی ننهاده در مولفات علمای سیر و مصنفات اصحاب خبر مرقوم کلک مشکین
رقم گشته که قبل از ظهور اسلام که شیرویه پسر خسرو بدین فعل شنیع اقدام نمود زیاده از شش ماه طریق
جهانبانی نپیموده و از سلاطین چغتای سلسله تیموری میرزا عبداللطیف ولد میرزا الغ بیک همین فعل مذموم اقدام
نمود این بیت مشهور را که پدرکش پادشاهی را نشاید وگر شاید بجز شش مه نپاید ماصدق افتاد
چنانچه در کتب سیر مسطور است در کمال عظمت و اجلال بر مسند کامرانی و اقبال سواره می‌شد ناگاه تیری
جانفرسا از شصت قضا گشاد یافته بر مقتل آن بدگهر رسید و بصد حسرت و هوا دل از ملک و مال برداشته
از مرکب عزت بر خاک مذلت افتاد راقم حروف گوید که در ایام حیات خود که سنین عمر ناپایدار در مرحله
پنجاه و چهار نزول نموده چند کس را بدیده عبرت بین دیده که مرتکب قتل پدر گشته و از عمر و جوانی تمتع و برخوردار
نیافته در همان چندگاه از همان شربت چشیده‌اند مؤید این حال و مصداق این مقال قضیه عبرت گزین کستندیل خان
ولد الکسندر خان است که پدرش او را در ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا چنانچه در
طی صحیفه اول سمت ظهور یافته و تحریر پیوسته بجهت استحکام قواعد متابعت و اخلاص بپایه سریر گردون مناص
فرستاده و از عهد صبی الی یومنا هذا در این دولت سعادت پیوند نشو و نما یافته بمرتبه رشد و کمال رسیده بود
و در ایام جلوس حضرت همایون اعلی شاهی ظل اللهی بیش از پیش منظور نظر تربیت و عاطفت گشته و در محافل
خاص همصحبت بزم اختصاص بود و روز بروز عزت و اعتبارش در نظر همایون می‌افزود تا آنکه در یورش آذر
بایجان بایالت و دارایی شیروان نامزد گشته در قشلاق تبریز باتفاق پدر روانه گردید و بنوعی که در قضایای
اول سال مرقوم کلک شیرین مقال گردید در گرجستان بر [illegible] و برادر اقدام نموده دم از استقلال و استبداد
زده لوای حکومت برافراشت و از آنجا با گروه انبوه متوجه شیروان شده محمود پاشا ولد جغال اغلی بیگلربیگی
آن ولایت ظفر یافته بمحاصره قلعه شماخی قیام نمود و او الحق جوان شجاع و دلیر و صاحب همت مردانه بود اما
بغایت متکبر و مغرور و از نخوت و غروری که داشت امرای رفیق خود را زیاده وقعی و اعتباری نمی‌نهاد
و بخار عجب و نخوت و پندار در کاخ دماغش متصاعد گشته آیین سلاطین پیش گرفت که امرای قزلباش
بر حسب فرمان تابع امر و نهی او بودند و از خوف و خشیت پادشاهی تاب تسلط و اقتدار او آورده مجال دم زدن

نداشتند اما طایفه گرجی از دو جهت با او می‌ستیزند و از دوام سلطنت او متغیر شده در مقام دفع او در آمدند اول
مغایرت کیش و ملت که او مسلمان بود و ایشان حاکم نصاری میخواستند دوم آنکه الکسندلخان با زنان و زنان
گرجی مخصوصانه زندگانی میکرد و در قانون ایشان حجاب و بواب نبوده و ممانعت و دورباش بیاولان
و ایشک آقاسیان را هرگز ندیده بود و حرمی که همیشه بحجاب بخلوت سرای الکسندلخان میسر شد
حالا در هر روزه یکباره به بوالخانه عامه نارسمی نا شد از اطوار ملوکانه او دلگیر شده با یکدیگر عهد و شرط نمود
که در هنگام فرصت با تمام خون الکسندلخان او را از میان بردارند و همشیره الکسندلخان که همراه داست
برداشته روی بگرجستان آورند با آنکه یکی از دولتخواهان او را از مواضعه گرجیان خبردار کرد و از کمال
غفلت و نخوت و غروری که داشت بدفع آن حادثه نپرداخت و اراده نموده بود که چند نفر از معتبران گرجی را که
خمیرمایه فساد بودند از میان بردارد خواجه ضیاء الدین کاشی وزیر الکسندلخان که در آن ولا وزیر او بود مشوره
نمود وزیر بی تدبیر مواضعه گرجیان را بر کذب و دروغ حمل نموده خان نادان را از آن اراده منصرف ساخته خاطرنشان
کرد که اگر دست بقتل احدی از ایشان آلائی موجب خوف و هراس کل آن طایفه میشود و خود با عظمای آن قوم
در این باب گفت و گو نموده بمواعظ و نصایح پرداخت آن جماعت اظهار نمودند که خان ولی نعمت زاده ماست
و از وی هیچ گله و رنجشی نداریم اما از امتداد سفر و یساق بتنگ آمده و استطاعت توقف شروان نداریم
و جناب وزارت مآب قرار داد که یک ماهه مایحتاج ایشان را از سرکار خان سرانجام داده بعد از یکماه رخصت
گرجستان دهند و مقدمات مکرر را معروض داشتند خاطر خان ساده دل نادان را از فتنه ایشان فارغ و مطمئن ساخت
اما موعظه و پند در آن قوم سودمند نیامده از این گفتگو رسوخ ایشان در اراده خاطر خود بیشتر گردید و نصف شبی که
در کشیک بودند از ناوران گرجی با تیغهای کشیده بر خرگاه جناب خان محیط گشته آغاز شورش و غوغا کردند
قرابری ملازم خاصه شریفه که از جانب حضرت اعلی نزد او رفته بود واقف شده بی تابانه خود را بخرگاه رسانیده
و او را از خواب غفلت بیدار و از این حال خبردار گردانید و او سراسیمه عقب خرگاه را با شمشیر شکافته خود را بیرون
انداخته بمنزل علیخان موافق رسانید و گرجیان عاصی به درون خرگاه رفته دو جوان سیما از اهل خدمت که در خواب بودند
بتصور آنکه یکی از ایشان کسندلخان است تیغ غدر پاره پاره کردند و جمعی دیگر رو بطرف جمعی که خبرهای الکسندلخان
را نگاه میداشتند رفته در آورده ایشان را بمجمع خود پیوسته شد کسندلخان چون پیمانه حیاتش پر نشده و تقدیر الهی
چنان بود که چند روزی دیگر گروهی نماید از آن مهلکه نجات یافته بسلامت بخیمه علیخان رسید همگنان را تصور شد
که گرجیان با رومیان مواضعه نموده باستظهار ایشان برین حرکت اقدام نمودند و در خانه علیخان کرنای نواخته طبقه قزلباش
که در سیبها و مورچلها بودند بآنجا جمع آمدند و در آن شب هولناک شورش و غوغای عظیم بوقوع پیوست گرجیان از
آواز کرنای و جمعیت لشکر دانسته که آسیبی بکسندلخان نرسیده بهیات اجتماعی میرزادها را گرفته روانه گرجستان
شدند کسندلخان و امرای قزلباش صبح سطرقی ایلغار بتعاقب گرجیان در حرکت آمدند که شاید انتقام کشند

یا میرزادهای گرجی را که دست آویز اجماعت اند از دست ایشان توانند گرفت و از سوی دیگر اردوی خود را
در پای قلعه گذاشته رفتند قریب بوقت ظهر کستندیلخان خود با معدودی پیشتر از دیگران بگرجیان
رسید طایفه گرجی عنان از رفتن پیچیده در مقام مدافعه ایستاده پای ثبات فشردند صریحا آواز بلند
فریاد برآوردند که تو مسلمانی و ما را حاکم نصاری میباید و در وقتی که میانه ما و تو هیچ گفت و گو نبود اعتمادی
بجانب تو نداشتیم حالا که این مبحث روی داد چگونه خاطر ما از تو مطمئن باشد اولی اینست که از سر این معامله
گذشته بازگردی والا تا یک تن از ما در حیات باشد با تو قتال مینمایم چون جمعی کثیر بودند و صرفه در جنگ نبود
امرای عظام کستندیلخانرا از لجاج و عناد ایشان کنه راینده ترک منازعه کردند و از خوف و صدمه جراحات باز
گشتن بپای قلعه نکرده از همانجا راه هزیمت پیش گرفته شدند و دست از احمال و اثقال شسته تا کنار آب کر در هیچ
جا آرام نگرفتند تیز رو سلطان مقدم چون زخمی داشت که سواری نمیتوانست کرد در اردو مانده بود مردم
اردو منتظر بازگشتن خان و امرا بودند درین اثنا چند نفر از ملازمان سلطان آمده خبر هزیمت لشکر رسانیده در کمال
اضطراب او را بر اسب بسته بودند از وقوع این حال مردم اردو بهم برآمده نمونه روز اکبر ظاهر گشت و از خوف رومیه
همگی دست از مایعرف خود شسته راه سلامت پیش گرفته شدند و اموال و اسباب بسیار از تجار و مردم بازار بر جا
ماند رومیان خود این جمعی را از خدعه و فریب حمل کرده از ملاحظه و احتیاطی که داشتند سر از قلعه بر نیاوردند تا آنکه یکی
از عمله کارخانها بیمار بوده و از ضعف و بیماری قوت فرار نداشته در اردو مانده بود از بیم کشته شدن خاسته
افتان و خیزان خود را بدروازه رسانیده رخصت درآمدن طلب نموده و دربانان او را بشهر درآوردند و این وقعه
عجیب و غریب را که روی داده بود تقریر کرد فی الواقع این قصه عجیبه و غریبه از غرایب حالات و عجایب اتفاقات است القصه
رومیه بعد از اطلاع بر حقایق حال آثار بشاشت و شادکامی نموده از مضیق محاصره و عسرت نجات یافته روی
باردوی قزلباش آوردند و اموال بسیار و ذخایر بیشمار که قزلباش جمع کرده بودند بدست رومیه درآمده
از فقدان ماکولات بی نیاز گشتند و امرا که در موکب خان بیکبارگی رسیدند بی توقف عبور کردند و باز
ماندگان دفعه دفعه از عقب میرسیدند و بر اوضاع رومیه و عدم اطلاع ایشان ازین واقعه خبر یافته انگشت ندامت
میگزیدند و پشیمانی سودی نداشت القصه از غایت جهالت و غرور سوی تدبیر بی جنگ و جدال شکستی فاحش
قرین حال کستندیلخان و امرا گشته بدارالارشاد اردبیل آمده بفکر تدارک این قضیه افتادند و امرا انگوراز کی را
بسرعت و استعجال تمام بدرگاه گردون اشتباه رسیده در روزی که اردوی کیهان پوی در قلعه باکو نزول اجلال
مینمود این خبر ملالت اثر بعرض اشرف اعلی رسانیدند ذکر رفتن کستندیلخان مرتبه ثانی بگرجستان و مآل
حال آنخان جاهل نادان از تقدیرات ملک منان چون خبر عصیان و طغیان گرجیان و بیرون آمدن
کستندیلخان از شروان بمسامع جلال خسرو کامبخش کامران رسید و او نیز چون کس فرستاده استمداد نموده در
آن وقت معاونت و امداد عاجل از دو جهت لایق دولت قاهره نبود اولا آنکه هنوز خاطر از آمدن سردار و عسکر روم

جمع شده بود و در آن هنگام که آمدن لشکر محتمل بود جدا کردن گروهی از جنود اقبال از موکب جاه و جلال مناسب حال و لایق
دولت بیزوال نمی‌نمود دوم آنکه چون این واقعه بر کستندیل خان از عصیان گرجیان آمد و از آن جماعت آزرده دل بود
و هرگاه که کومک و مدد یابد او را قدرت و اقتداری بهم رسد بی‌تأمل بر سر ایشان رفته مادامی که از آن طایفه انتقام نکشد
بهیچ مهم دیگر نخواهد پرداخت درین صورت گرجیان ازین دولت مأیوس گشته خوف و هراسی که دارند متزاید گشته
بالضروره کس بسردار فرستاده اظهار متابعت و میه خواهند کرد و این معنی لایق دولت قاهره نیست رای
جهان‌آرا بدان قرار یافت که در هنگام قشلاق که خاطر از جانب سردار اطمینان یافته باشد موکب ظفرقرین بجانب
قراباغ در حرکت آمده خود بنفس همایون متوجه گنجه شده جمعی از امرا و عساکر نصرت‌شعار را باتفاق کستندیل خان
روانهٔ گرجستان نمایند تا آنچه مکنون خاطر خان مذکور باشد بعمل آورند لهذا او را بعواطف بیدریغ شاهانه مستمال
گردانیده مقرر فرمودند که بموکب همایون پیوندد که انشاء الله تعالی جبر شکستگی و تدارک اختلال او بنهضت موکب
مقدس جاه و جلال خواهد شد مشارالیه از بادهٔ نخوت و غرور چنان سرمست شده بود که اصلا ادراک این مقدمات
نکرد و مجردا که چند روزی پای از مرتبهٔ چاکری فراتر نهاده تکیه بر مسند سلطنت و اقبال نموده بود و خیالات فاسده
در کاخ دماغ او راه داشت بدرگاه معلی نیامد و بی آنکه از جانب اشرف مدد یابد برفتن گرجستان ماذون و حریص
گردد از خودسری و خودرایی مبلغی خطیر از تجار و سوداگران دارالارشاد اردبیل طوعاً و کرهاً برسم مساعدت مصادره
گرفته بر متجنده قسمت نموده لشکری فراهم آورده باتفاق امرایی که بمرافقت او مامور بودند روی توجه بگرجستان
آورد از ملازمان معتمد او مسموع شد که قصوری در بنیان اخلاص او نشده بود اما از خجالت و انفعالی که داشت بخدمت
اشرف نیامد و در خاطر او چنان بود که ولایت گرجستان را از لوث وجود منازعان مفسد پاک و مصفی گردانیده
با لشکرهای آن طرف تسخیر ملک شروان کرده رفع خجالت و انفعال خود نموده روسفید بخدمت اشرف آید و در
نظر همگنان بتقصیر سخت معاتب و مخاطب نباشد لیکن نگاشتهٔ قلم تقدیر خلاف اندیشه و تدبیر بود و در خلال
اینحال از جانب گرجیان عرایض اخلاص رسیده از بدسلوکی کستندیل خان شکایت بسیار کرده استدعا
نموده بودند که طهمورث میرزا ابن داود خان بن الکسندر خان را که در سال گذشته بخدمت اشرف آمده
در پایهٔ اعلی شاهی ظل الهی میبود بدارایی ایشان نصب نموده بگرجستان فرستند چون ظاهر و باهر بود که الفت
والتیام در میانهٔ کستندیل خان و گرجیان بدین بی‌ایمان صورت‌پذیر نیست و او بخودسر حکومت گرجستان [illegible]
بود و اگر امر مذکور باو تفویض یابد جز عصیان و طغیان از گرجیان متصور نه لاجرم صلاح دولت در آن بود که دست
رد بر سینهٔ ملتمس ایشان ننهاده بمواعید خسروانه و شفقت شاهانه امیدوار گردانند که نقش مخالفت این
دودمان از لوح ضمیر خود بنگارد بنابرین منشور عاطفت و حکم استمالت باسم ازناوران گرجی و مخدرات [illegible]
آن سلسله که در معاملات مملکت دخیل‌اند عز اصدار یافته مصحوب یکی از قورچیان عظام فرستاده و بکستندیل خان
نیز پیغام کردند و بعد از فرستادن قورچی مذکور رفتن کستندیل خان بوضوح پیوست از رفتن او بخودسری بی اذن

ورضای پادشاه مرشد و ولی نعمت تعجب تمام دست داد که باین همه قرب و منزلت و پروردگی نعمت این دولت برای
و اراده خود متوجه ملک گیری و امر حکومت گشته از خدمت اشرف استمداد همتی و اظهار حصتی نیز نماید دور اندیشان
بساط عزت که تجربه روزگار رهنمون بودند بدیده بصیرت نظر بر اطوار ناهنجار او نموده اصلا تصدیق نمی نمودند که
کستندیلخان ازین تلاش و تردد کامروای مطلب گردد زیرا که قتل پدر خود اگرچه بر باطل باشد بمحض هوا پرستی
و تعلقات دنیوی پسندیده خالق و خلایق نیست و مع هذا ایالت مملکت گرجستان از جانب اشرف باو تفویض
نیافته و اهتمام او درین باب مقرون برضای ولی نعمت نیست ولهذا او را در آن ولایت کاری از پیش نرفت و در
اوان جوانی و آغاز کامرانی از عمر و دولت برخورداری نیافته و قهرمان قضا و قدر دست او را از حکومت ملک بدین
کوتاه کرده هنوز از کشتن پدر شش ماه نگذشته بود که قضیه قتل او روی نمود بمضمون انتقال که بیت پدرکش پادشاهی
را نشاید • و گر شاید بجز شش مه نپاید • هرچند در آغاز داستان این بیت نوشته شده بود و مکرر در این مقام
چون مناسبتی بود مرقوم گردید مفصل این مجمل آنکه چون کستندیلخان در معبر ملله از آب کر عبور نموده متوجه محلات شروان
شد و بجهت انتظام گرجیان و استخلاص ولایت گرجستان از ید اهل عصیان و طغیان پیش نهاد همت ساخته بشوکت
و اقتدار تمام متوجه آن ولایت شد و خلقی کثیر از متجنده و اوباش و جماعت لزگی و شروانی و ایل اتوزایکی غیر ذلک
بر سر او مجتمع گشته و شاهمیرخان نیز از جانب شکی آمده باو ملحق شد و از ناموران گرجی از آوازه وصول او تزلزلی
یافته معتبران ایشان که باعث و بانی کشتن پدر کستندیلخان بودند پسرهای الکسندرخان را با مخدرات آن دودمان طوعا و کرها
برداشته بجانب سدیلو از اعمال گرجستان که بحصانت و ارتفاع جبال و ضیق طرق مأمن آن ولایت بود در رفتند
و کستندیلخان در شهر زکم که مقر حکومت و مستقر دولت آن دودمانست نزول نموده ابواب عدل و احسان
بروی کافه خلق آن دیار از مخالف و موافق و سپاهی و رعیت گشاد و اکثر مردم معتبر گرجستان بخدمت مبادرت
جسته آثار انقیاد بظهور آوردند و هر کس از رفقا و اهل عصیان در مقام اطاعت در آمده بملازمت رسید تقصیرات
او بعفو و اغماض مقرون گردید و کس نزد مخدرات استار دولت آن خاندان خصوصا دیدی فال والده طهمورث
میرزا که چون گرجیان سلطنت ملک موروث گرجستان را باسم پسر او رقم زده بودند در امور مملکت و حل و عقد اصل
بود فرستاده بزبان عطوفت و اشفاق پیغام داد که مرا سوای چهار نفر از ناموران که در مقام قتل من در آمده
باعث چندین فساد شدند با دیگری کاری نیست و نسبت بفرزندان او که صله رحم اینجانب است بجز عطوفت و اشفاق
پدرانه امر بظهور نمی رسد و اگر آن چهار نفر نیز فرزندان گرامی را شفیع تقصیرات خود ساخته از کرده نادم بوده
در مقام اطاعت و ترک فساد بوده باشند بایشان نیز آسیبی ازینجانب نمی رسد و اگر براین امور دغدغه داشته
باشند معتمدی ارسال دارد که بیمین مغلظه موکد گردد و چون فرستاده او بسدیلو رسیده ادای پیغام نموده
از دیدی فال تواضعات دوستانه بظهور پیوست و ابواب ملایمت و وداد مفتوح داشته چشم بر آن داشته که
جواب عرایض ایشان از درگاه معلی رسیده بدانچه امر و اشاره باشد عمل آورند و چند روزی بمراسله و پیغام

گذرانیده راه و مدارائی میکردند تا آنکه منشور اقبال که بنام دیدی قال و عظمای گرجستان عموماً صادر شده بود بایشان
رسیده بوضوح پیوست که سیمون‌خان بخود سر آمده و تلاش او و حکومت آن ملک مقرون برضای خاطر مبارک
اشرف نیست چون اراده ازلی بقتل او تعلق پذیرفته بود ایمعنی مایه استظهار آنقوم گشته تفرقگی و پریشانی
روی بجمعیت و اطمینان آورده اعوان و انصار خود را جمع آورده باتفاق دیدی قال و میرزاهای الکسندرخان با او
در مقام مجادله و محاربه شدند و سیمون‌خان نیز از اطاعت و انقیاد ایشان مایوس گشته بمدافعه ایشان توجه نمود
در کنار آب باره و کهسولان از اعمال سدیلو تلاقی فریقین روی داده از جانبین ترتیب مقدمات جنگ پرداخته و در
روز شنبه نهم شهر جمادی الثانی سیمون‌خان جرخچی و قرا آراسته توپچیان و تفنگچیان در محل مناسب تعیین نموده
و خود با شاه میرخان حاکم شکی که مرد جنگ دیده کارآزموده کهنه سپاهی بود و بعضی امرا در قلب قرار گرفت
و از جانب گرجیان نیز صف قتال آراسته گشته فیمابین جنگ در پیوست و دلیران جهاد حملات متواتر نموده بر کفره
گرجی زور آورده سلک جمعیت ایشانرا از هم فرو ریخته و تزلزل تمام بحال کفره راه یافته بعضی از ایشان روی بوادی
فرار آورده و نزدیک بآن شده بود که یکبارگی شکست بر افتاده سیمون‌خان را صورت فتح و ظفر در آئینه مراد
جلوه گر آید شاه میرخان و علیخان سلطان شمس الدینلو و بعضی امرا در قلب که اشتیه خود در اثنای کر و فر بخیال
صف آرایی و ضبط لشکر از قلب جدا شده بجانب دست راست رفت و قرخجای نام غلام او که از مرتبه رعیتی و بندگی
بدرجه امارت رسانیده و قرخجای سلطان میگفتند در دست راست بجنگ مشغول بود و گرجیان مقابل او زور آورده او را
فی الجمله مغلوب ساخته بودند و مردم او از یکدیگر پاشیده بطرف قلب می‌آمدند سیمون‌خان اینصورت را مشاهده
نموده بی‌تابانه بمعاونت او اسب جلادت پیش رانده و بنفسه مباشر حرب گشته بی آنکه جمعی همراه باشند بمعرکه
درآمد از قضای ربانی چند نفر از گرجیان که بحوالی معرکه باو رسیده یکی او را شناخته بزبان گرجی رفقا
را خبردار مینماید که این خانست الجماعت در گوشه معرکه او را تنها یافته روی باو نهادند و او از غایت جهالت
و غرور نفس سرکش که ابنای زمانه از اغیرت و مردانگی نام نهادند نخواست که از فوج قلیل روی گردانیده در میان
شجعان روزگار تهمت زده گریز باشد خار جهل و تقلید جنگ در دامن او بند کرده خود به تنهایی با گروهی از کفره در هم
آویخته و الجماعت چند جا سنانها بر درع و خفتان او بند کرده از مرکب دولت بخاک مذلتش انداختند و بطرفة
العینی زخمهای کاری بر او زده باتمام کارش پرداختند و از امرا و اعیان قزلباش و جنود گرجی هیچکدام از این حال
اطلاع نیافته بودند بعضی از گرجیان باسیمون‌خان منافق که در صف لشکر او بودند زودتر از قضیه قتل او اطلاع
یافته کس بجانب دیدی قال و میرزامان گرجی و اتباع ایشان دوانیده خبر که پای ثبات استوار دارند که چنین صورتی
روی نمود و ایشان حمل بر خدعه نموده استبعاد مینمودند تا آنکه قاتلان او رسیده مژده قتل او دادند و موجب فرح
و انبساط آنقوم گردید و طبقه قزلباش در جا و مقام خود ایستاده فتح و ظفر متیقن گشته وقوع اینحادثه در صحیفه خیال
هیچکس نقش نمی‌پذیرفت تا آنکه چند نفر از مقربان و ملازمان معتمد که در معارک از او جدا نمی‌شدند خبر رسانیدند

هرچند امرا خواستند که این صورت را پنهان داشته ایلچیان در محاربه باهتمام نمایند که شاید میرزایان گرجی را که دست آویز
گرجیانست بدست آورند که در خدمت اشرف دست آویز ایشان باشد صورت نبست درین اثنا گرجیان کس
نزد امرا فرستادند که ما بحکم همایون شاهی مستظهر گشته تمکین حکومت کشیدیم ایلچیان میشمودیم اکنون که مهم محاربه
انجامیده از تقدیرات آسمانی او بقتل رسید دست از محاربه کوتاه کرده از طرفین متعرض یکدیگر نشویم که
ما را از فرمان قضا جریان تخلفی نیست دیگر انجام امر و صلاح دولت قاهره دانند و ما را بدان مامور سازند
عمل نماییم اما هرکس از افراد لشکر که بدین حادثه اطلاع یافت عنان از معرکه پیچیده رو بصوب هزیمت نهاد ضبط لشکر
از حیز قدرت امرا بیرون رفت ناچار هیچکدام متعهد رفاقت دیگری نشده از بیم غدر و آسیب گرجیان سراسیمه
راه هزیمت و فرار پیش گرفتند و ازین بی اتفاقی بسیاری از لشکریان در میان جنگلهای گرجستان بدست
گرجیان بی ایمان افتاده درجه شهادت یافتند و بعضی را که در اجل ایشان تاخیری بود از اسب و یراق
عریان گشته از الاغ و قاب طلا پیاده در کمال رنج و عنا خود را بساحل نجات کشیدند و اموال و اسباب بسیار از
طبقه قزلباش و مال سوداگر اهل السوق که باردوی کشته ایلچیان بسودا و معامله رفته بودند بغارت رفته سودی که
اندیشیده بودند بزیان تبدیل یافت بعضی امرا از آب کر گذشته باینطرف آمدند و بعضی همراه شاه میرخان
بطرف شکی رفته حقایق حالات بپایه سریر اعلی عرض کردند و در وقتی که جغال اغلی سردار با لشکر بیشمار روم متوجه
آذربایجان گشته الیاس کذشته بطوع آمده بودند و موکب ظفر نشان از راه خوی و مرند بمقابله اعدا آمده
در دره که بکفرسنگی قریه صوفیان تبریز است نزول اجلال داشت این خبر رسیده که گرجیان صورت این واقعه را
عرضه داشت نموده بودند چون واقعه از آن عظیم تر در میان بود و همگی همت والانهمت بدفع لشکر قیصر روم مقصود بود
التفاتی بآن اخبار و حکایات نشد و ذکر آمدن جغال اغلی وزیر اعظم و سردار با جنود رومیه بجانب تبریز و محاربه
میان لشکر قزلباش و انهزام طایفه رومیه بتقدیر ملک منان قبل ازین در طی قضایای
این سال رقم زده کلک شیرین مقال گردید که جغال به بکال در خطه وان جور را از مضیق محاصره رهانیده از راه دریا بکشتی
بیرون رفت جنود قزلباش بعد از اطلاع از پای قلعه برخاسته تا عادلجواز داراجیس و اخلاط رفته غلات
آنحوالی را سوخته و تمامت آن ولایات را بجاروب نهب و غارت رفته بلا کردیدند و سردار مذکور بصحرایی
که بموش آباد مشهور است رفته در آنجا رحل اقامت انداخت و جاوشان قرمیر باحضار عساکر روم و عشایر
آنمرز و بوم که بهمراهی او بسفر مامور شده بودند باحکام و مناشیر که فرستاده بسرعت و استعجال تمام طلب
کرد و پادشاهان و بیگلربیگیان و میران سنی رومی و اکراد بتخصیص میر شرف حاکم جزیره و میران محمودی و بهی
و سایر قبایل از اطراف و جوانب مجتمع شدند و در اواخر فصل پاییز گروه انبوه روی توجه باذربایجان آورده
از راه الیاق بسلماس آمد از میران سنی ذکریا بیک شنبی که بعظم شان و قدم دودمان از اقران امتیاز
دارد از آمدن تقاعد ورزید اما پسر و برادرش را با جمعی فرستاده بود و امیرخان برادوست نیز بدو لکوا

حضرت اعلی بعضی بهانها جسته هم چنانچه عادت قدیم زمین داریست همیشه طرفین را ملحوظ داشته در هر طرف اطاعت
هر طرف لازم باشد بظهور می‌آورند بمعسکر سردار می‌گشت القصه در هنگامی که موکب همایون در حدود نخجوان در کنار
آب ارس نزول اجلال داشت خبر آمدن سردار متواتر گشته بتحقیق پیوست رایات فیروزی آیات چنانچه اشعار
بدان شده از یورت اقامت در حرکت آمده در همان روز از آب عبور کردند و تعمیر قلعه ایروان موقوف داشته
دفع شر لشکر روم را وجه همت ساختند و از راه چورس کوچ بر کوچ بخوی آمده ساحت آن ولایت مضرب سرادقات
اقبال گشت از آنجا پیر بوداق خان حاکم تبریز را پیشتر فرستادند که مردم مواضعی را که بر سمت راه رومیه باشد کوچانیده
بجبال حصین فرستند و آذوقه آنچه توانند برده ضایع و نابود کنند و باستحکام قلعه و سرانجام اسباب قلعه داری پرداخته
از مردم شهر هر کس بقلعه آمدنی باشد با آذوقه و یراق بقلعه برد و سایر مردم را آماده کوچ سازد که هر گاه حکم شود
بیرون روند و پیر بوداق خان برحسب فرمان که از راه طسوج روانه شده بخدمات مرجوع قیام نمود در شهر اجامره
و اوباش اندک بی اعتدالی کرده دست بغارت و تاراج بر آوردند و حرکات ناهموار از سپاهیان نیز صدور
یافت اما پیر بوداق خان بجهه دفع فتنه اوباش در کوچها و محلات گردیده هر کس را که دست درازی بمال تجار و رعایا
کرده بودند بقتل آورده سرهای ایشان را بر سر نیزه کرده در محلات گردانیدند و آن شورش و برهم زدگی تسکین یافت
و برخوردار بیگ توپچی باشی با توپچیان و تفنگچیان که بحراست قلعه مامور شده بودند باتفاق پیر بوداق خان بقلعه در
آمدند و در سرانجام امور توپخانه و استحکام بروج و باره سعی موفور بظهور آوردند و اردوی کیهان پوی دو روز
در خوی توقف نموده جمعی از جوانان دلیر و سپاهیان کارآزموده بقراولی تعیین شدند که با حوالی اردوی مخالف رفته
بکیفیت و کمیت لشکر و نیک و بد احوال ایشان اطلاع یافته خبر تحقیق می‌آورده باشند و قراولان مذکور بنوعی که مامور
بودند عمل نموده سپاهی لشکر را در وقت نزول و ارتحال ملاحظه نموده از روی تخمین و قیاس سپاهی و صد هزار کس
بنظر در آمده بود که یکصد هزار سپاهی کارآمدنی نگاهش در آن میان بود و یکدو کس را نیز بسبیل زبان گیری آورده
و مطابق آن تقریر کردند که سردار بسیار از غایت غرور و پندار اصلا از لشکر قزلباش حسابی برنگرفته با اردوی
خود عزم جانب دار الارشاد اردبیل و قشلاق نمودن در قراآغاج که قریب بولایت شروانست دارد و محمود پاشا
پسرش که بکلربیکی آنجاست شهرت داده کوچ بر کوچ بر سبیل استعجال روانه بود و چون آوازه راه طسوج بجانب تبریز
میرفت در آن راه نیز پیر بوداق خان از مصادمت و ناملایم اثر گذاشته آذوقه نایاب بود و رای عالم آرا بدان قرار یافت
که از راه مرند که آبادانی دارد متوجه شده در هر جا که مصلحت باشد و مقدر الهی شده باشد سر راه بر مخالفان گرفته
بمدافعه قیام نمایند لهذا از خوی کوچ فرموده از جمس اشاخانه بمرند آمدند و رای جهان آرای حضرت اعلی شاهی ظل الهی
که ملهم اقبال است اقتضای آن کرد که بنفس شریف متوجه تحقیق قلت و کثرت لشکر اعدا شده اردوی ایشان را بنظر احتیاط
در آورند و بدین عزیمت بر محلی از قلل جبال که مشاهده این حال از آنجا میسر بود صعود نموده بتخمین و قیاس کیفیت و کمیت احوال
ایشان فی الجمله اطلاع حاصل فرمودند فی الحقیقه این صورت ارتقا بر مدارج اقبال و صعود بر آن قلعه علامت اعتلا بود

عظمت و اجلال بود و چون از منزل کوچ واقع شد عساکر منصوره را بچند فرقه منقسم ساخته امرای نامدار و غازیان شیر شکار
طوایف قزلباش را بسرداری اله وردیخان بیگلربیگی فارس که در اصابت رای و حسن تدبیر از عقلای زمان
و در دلیری و تهور و دلاوری مسلم اکفا و اقران بود جدا کرده مقرر شد که خود با عموم سپاه در قلب بوده بعضی امرا
مثل ذوالفقار خان و گنج علیخان حاکم کرمان و بیار سلطان میر مقدم حرجی بوده باشند و ایرگونه خان را با بعضی امرا
در دست راست تعین فرموده همچنین دست چپ را نیز بوجود جمعی از معتمدان استحکام داده بهمراهی خود و توفیق الهی
از موکب نصرت قرین جدا کرده سفارشات بلیغ فرمودند که فرصت جوی بوده لوازم حزم و احتیاط مرعی دارند
و بی صرفه پیش نروند و نگذارند که جوانان تیز جلب بی تامل و درنگ عنان یکران بمیدان ستیز منعطف ساخته
از جهالت و غرور نفس چشم زخمی بدولت قاهره رسانند و اردوی همایون در مکانی که قریب بقریه صوفیان بود نزول
فرموده چون بین الفریقین مسافت قریب شده بود در روز دیگر که سه شنبه بیست و چهارم شهر جمید الثانی سنه مذکور
بود که حضرت اعلی شاهی بملاحظه اینکه مبادا از مخالفان بخود اقبال که از موکب جاه و جلال جدا شده اند آسیبی رسد
برسمند گردون خرام بر آمده از اردو بیرون آمدند از امرای نامدار علیقلیخان ایشک آقاسی باشی شاملو و الله قلی بیک
قورچی باشی قاجار و قنبر خان ذو القدر مهردار و غیرهم در موکب همایون روانه شده طوایف سپاه و افواج
قاهره از قورچیان و غلامان و تفنگچیان و سایر ملازمان درگاه فلک بارگاه بقاعده تزوک دیل بسته بر محل مرتفع
که مشرف بر دست راست تبریز بود توجه فرمودند و مقرب الحضرت قرچغای بیک را که جوهر عقل و کاردانی
از سیمای او نمایان است و در فتح قلعه ایروان خدمات شایسته از او بظهور رسیده بود با جمعی از غلامان خاصه شریفه
و تفنگچیان فرستادند که اگر رومیه بجنگ پیش آمده باشند معاون باشند چرخچیان خود رومیه از شتر کوچ
کرده در حوالی قریه سیس که شش فرسخی تبریز است فرود آمدند و عرابه و زنجیر در یکطرف اردوی خود که جانب
قزلباش بود در هم کشیده تفنگچیان را همچنانچه قاعده رومیانست در میان عرابه جای دادند و چون سرداران
روم که همراه بودند مثل کوسه صفر بیگلربیگی ارزن الروم که بشجاعت و دلاوری میان رومیه شهرت کرده بود
و عثمان پاشا بیگلربیگی شام و علی پاشا زنجیر قران و سایر پاشایان از قرب وصول لشکر قزلباش خبر یافته بمرتبه
شوکت و اقتدار خود مغرور بودند که مطلقا حسابی از لشکر قزلباش نمیگرفتند و باخود وا نمیدادند که خود قزلباش
را قوه مقابله و قدرت مقاتله ایشان باشد از باده هوش ربای نخوت و غرور سرمست گشته فوج فوج و سنجق
سنجق از اردوی خود بیرون آمده در برابر صفوف قاهره صف آرای گشتند و چون این معنی بر ضمیر منیر اشرف
پرتو ظهور انداخت بملاحظه اینکه مبادا از کثرت و انبوهی لشکر رومی غلبه بر عساکر منصوره واقع شود تدبیری
شایسته بظهور آورده جمعی از طایفه قاجار را با قورچی باشی فرستادند که در میانه اردوی رومیه و لشکری
که بمحاربه پیش آمدند بر بلندی سیاهی نموده مباشر حرب نگردند زیرا که چون رومیان سیاهی لشکر از
آنطرف مشاهده نمایند ناچار جمعی از لشکریان جدا کرده بمقاتله ایشان تعین نمایند و فوجی که بمحاربه پیش آمده

کمتر گردد و قبل از این جمعی که در خدمت اشرف رتبهٔ مکالمه و کنکاش داشتند مسموع می‌شد که قرارداد خاطر اشرف آنست که
تمام پس جنگ سلطانی وقوع نیابد و بیک دفعه مهم محاربه فیصل نپذیرد بلکه همه روزه دلاوران جنود اقبال فرصت جوی
بوده در هنگام فرصت خود را بر اطراف ایشان زده دستبردهای نمایان نمایند تا داخل شدن ایشان به تبریز
بدین شیوه عمل نموده شود بعد از دخول شهر اگر توقف نموده بمحاصرهٔ قلعه مشغول گردند راه تردد مسدود و ساحت
چند روز دیگر که هوا سرد شده برف ببارد و ذخیرهٔ اردوی ایشان مفقود و نایاب گردد افواج قاهره اتمام
اندرون و بیرون حسب ارادهٔ قادر بیچون و خالق کن فیکون بقطع مهم ایشان پردازند و اگر متوجه تسخیر قلعه نشده
همانجا شهرت داده اند بجانب اردبیل و قزل آغاج روند در میانهٔ سراب و اردبیل هرجا ملاقات اتفاق افتد از
بواطن حضرات ائمهٔ اطهار و مشایخ بزرگوار استمداد نموده جنگ سلطانی در آن وقت وقوع یابد آنچه در مشیت الهی قرار
یافته باشد بظهور آید و الحق حزم و احتیاط سپاهیانه مقتضی آن بود و در آن روز مکرر امیرخان نزد الله وردیخان
و قرچغای بیک و امرا جمعی فرستادند که در جنگ کردن تعجیل ننمایند و بیجا پیش نروند لیکن چون ارادهٔ ازلی
و مشیت لم یزلی بر خلاف این صورت تعلق پذیرفته بود تا رسیدن میرخان روزبه آوران قضا دستان
قدر عنان اختیار از قبضهٔ اقتدار دلاوران نامدار و سرداران معرکه گیر و دار ربوده قدم جلادت پیش نهادند و قرچغای
بیک و جماعت تفنگچی بر تلی که مشرف بر صفوف رومیان بود برآمده بودند چون از جانب همایون اعلی خطاب عتاب آمیز
رسیده از پیش رفتن و جنگ بزرگ در پیوستن ممنوع شدند از تخلف امر اشرف و تحول در مباشرت حرب عظیم شده
اندیشه نموده از آن تل پایان آمده خود را اندکی پس کشیدند رومیه این معنی را حمل بر عجز و زبونی کرده دلیرانه پیش آمده
بجانب تل برآمدند و دست بآلت قتال برده خیرگی می‌نمودند و کار بجائی رسید که اکثر امرا جمعی زخمی شده سلک جمعیت
ایشان از هم پاشید قرچغای بیک و قنبر بیک چون حال بر این منوال دیدند هر یک در مکانی که بودند پای ثبات و قرار استوار
داشته در آن بحر ذخار لشکر اقامت انداخته شدند از آسیب گلولهٔ تفنگ که تگرگ آسا می‌بارید همگی پیاده شده اسبان را
سپر سینهٔ خود ساخته تفنگچیان قدرانداز خود مسعود صدمات مخالفان را با فروغ آتش بیکبار دفع کرده چون کوه وقار پای
مردانگی قایم کردند و از دود تفنگ عالم روشن تیرگی یافت و نفسها اندر آن صحرای خونخوار شرر افشان همه
چون شعلهٔ نار قرچغای بیک کس نزد الله وردیخان فرستاده اعلام کرد که رومیان خیره شده آهنگ محاربه
ساز داده اند و اگر اندک تهاونی رود به بهانات اجتماعی جلو ریز بر سر قزلباش تاخته یکتن را امید نجات متصور نیست
ملک علی بیک حاجی باشی که از جانب اشرف اعلی بجهت تحقیق حال آمده بود برای العین مشاهدهٔ احوال معرکه کرده
آنچه دیده بود بعرض اشرف رسانید چون حقیقت حال و خیرگی و غلبهٔ مخالفان خذلان مآل بر ضمیر الهام پذیر پرتو انداخت
بمقتضای غیرت جبلی دفع شر اعدا را وجههٔ همت ساخته با صفوف اقبال و اعلام ظفر در حرکت آمدند و سرعتی نزد الله
وردیخان و امرا فرستادند که آهسته آهسته پیش روند چه جهان جنود اقبال را آگاه کردند که مردانه بوده فرصت
بدشمن ندهند که اینک موکب همایون در حرکت آمده متعاقب رایات ظفر پیکر شاهی سایهٔ وصول بر ساحت معرکه نزد

می اندازد ملک علی چارچی باشی را نزد قرخجای بیک فرستادند که او را از توجه موکب شاهنشاهی نزدیک رسیدن
قول همایون مطلع گردانیده سرگرم بادهٔ نبرد گردانند و چون مشاهده میشد که فوج فوج و آلای آلای جنود رومیه از اردوی
سردار بیرون آمده متوجه معرکه قتال میشدند رای صواب نمای اشرف اقتضای آن کرد که جمعی از مبارزان رزم آزمای
را از جانب دست چپ همان قریب باردوی رومیان فرستند که در آن مابین طرح جنگ اندازند که از دو طرف
معرکه رزم گرم گردیده جمعی از جنود رومیه متوجه محاربهٔ ایشان گشته غلبه و هجوم عسکر روم در یکطرف معرکه نباشد بجهت
علیقلیخان دیوان بیگی شاملو را که قشون آراسته داشت با جمعی از قورچیان شاملو که در دست راست مقام داشتند
روانه آنطرف فرمودند که بمقتضای عقل و دانش عمل نموده لوازم مردانگی بظهور آورند الله قلی بیک قورچی باشی را نیز
فرستادند که بقشون خود که پیشتر فرستاده شده بود ملحق گشته باتفاق علیقلیخان بمصلحت دولت ابد بنیان عمل نمایند
چون نسیم دولت و اقبال از آنطرف رایحه ظفر بمشام جان میرسانید حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی توجه تام در آن ماده
فرموده طبقه علیه شاملو را عموماً با مقرب الخضرت محمود بیک بیدلی که از عظمای طایفه جلیله شاملوست با چند گرد نامی
رعد آوازه و فوجی دیگر از افواج قاهره بمدد و کومک قرخجای بیک و امرای چرخچی مامور ساخته دفعه دفعه لشکرهای
دست راست و دست چپ را بآیین شایسته متعاقب یکدیگر فرستاده همه طرف را تازه بتازه بقدر
مقدور بارسال کومک و فرستادن مبارزان نصرت یزک که در ظل لوای فلک فرسای بودند استحکام دادند
راقم حروف که ملازم رکاب اشرف بوده قطع نظر از شیوهٔ تکلف و سخن پردازی که مورخان بلاغت شعار
باقلام طبع آزمای بر صحیفه مقصود می نگارند و خالی از حقیقت نفس الامر است کرده میگوید که در آن روز حضرت اعلی
شاهی برهنمونی قاید تایید و نیروی اقبال بنوعی بلوازم سپهداری و ترتیب مقدمات جنگ و معرکه آرایی پرداختند
که دقیقه از دقایق حزم و دور اندیشی و دلیری و دلاوری فرو گذاشت نشد هر تدبیری که اندیشیدند موافق تقدیر
افتاده باعتقاد مسود اوراق اگر درین عهد امیر مغفور تیمور گورکان که در شجاعت و سرداری و تدبیر صایب مسلم
روزگار و صادرات احوال آن خسرو جهانگیر کارنامهٔ سلاطین کامکار و دستور العمل خواقین نامدار است در حیات
میبود در خدمت این جهاندار دانش و فرهنگ سپر انداخته تعلیم جهانداری و معرکه آرایی میگرفت اگر درین باب مبالغه
رود سخن مرا زبان میکشد القصه حضرت اعلی بعد از فرستادن لشکرها باوثق الطاف الهی و بقیه جنود نصرت ورود که
در قول همایون بودند بپشته آمده بر پشته که مشرف بمعرکه قتال بود برآمدند و مبشر اقبال دمبدم بشارت فتح و نصرت
میرسانید چون قرخجای بیک و امرای چرخچی مامور بجنگ گشته آثار و علامات مدد و کومک مشاهده نمودند علیقلیخان
و قورچی باشی میانه جنود رومیه و اردوی سردار درآمده آتش محاربه افروختند که معرکه هیجا بفلک تیز گرد
رسید تدبیر صایب حضرت اعلی موافق تقدیر افتاده پاشایان و سرداران لشکر روم از مشاهده گرد و غبار
و غوغای گیرودار که در حوالی اردوی رومیان بظهور می پیوست تصور آنکه موکب ظفر قرین شاهی بر سر اردوی
سردار توجه فرموده تزلزل تمام بایشان راه یافته اراده نمودند که از آن بلندی بزیر آمده مردم دست راست خود را بمقابله

آنگروه فرستاده خود نیز مرتبه مرتبه لشکرها را بطرف اردو نزدیکتر ساخته از هر دو طرف خبردار باشند بدین
از مقام خود حرکت کردند مبارزان سپاه منصور آن حرکت را حمل بر انکسار مخالفان کرده از اطراف و جوانب
صدای الله الله که شعار طبقه رفیعه قزلباش است بلند ساخته از پیش و پس از جوانغار و برانغار هجوم آورده
از همه طرف جلوریز بر سر دشمنان تاختند و از صدمات دلیرانه و حملات مردانه جنود اقبال کمال تزلزل و اختلال
باحوال رومیان راه یافته دیگر مجال صف آرائی و مدافعه نیافته شده و بنای شوکت ایشان یکبارگی انهدام پذیرفت
دلاوران پرخاشجوی قزلباش غلغله فتح و نصرت در طاس نیلگون فلک انداخته خاک معرکه را بخون اعدا
گلگون ساختند و عموم سپاه روم مضمون الفرار مما لا یطاق عمل نموده روی بوادی هزیمت نهادند پاشایان و
سرداران مذکور رومی و کرد لحظه در آن بلندی ثبات قدم ورزیدند که شاید صورت دیگر روی نماید صورت نبست
چون آه از اردوی خود رسیده دیدند عنان فرار بطرف طسوج و سلماس تافتند مبشران قضا و قدر بشارت
فتح و ظفر داده سروش غیبی ندای بهجت افزای انا فتحنا لک فتحا مبینا در داده طنطنه و ینصرک الله نصرا عزیزا بلند
آوازگی یافت افواج قاهره از عقب هزیمتیان شتافته در هر قدم فوجی را بنوک سنان جانستان از صدر زین ربوده
بخاک هلاک می‌انداختند در آن صحرای پر وحشت از کشته پشتها پدید آمد جمیع سرداران رومیه بعضی گرفتار و بعضی مقتول
گشتند کوسه صفر که وزیر سردار معتبر و بیگلربیگی ارزن الروم بود و بشجاعت خود مغرور بوده همیشه لاف‌های گزاف
میزد و مصطفی پاشا ولد رضیه خاتون مشهور که وزیر ثانی پادشاه روم و مدتها قائم مقام وزیر اعظم بود و … احمد
پاشا حاکم قارص و قوچی خان کرد برادر غازیخان که روی از این دولت تافته بسردار بیمار پیوسته بود از مشاهیر
گرفتاران بودند کوسه صفر بمکافات شیوه ناپسند مقتول گردیده و از مشاهیر قتیلان علی پاشا … عثمان
پاشا که بیگلربیگی شام بود از امرا و پاشایان رومی و سنجق بیگیان و میران قبایل و عشایر اکراد قریب … هفتاد
نفر مقتول و گرفتار شدند و در ذکر اسامی ایشان زیاده فایده نیست آخر روز قریب بغروب آفتاب بود که
این فتحنامه که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود روی نمود با آنکه آفتاب عالمتاب از مشاهده شدت
حرب و خونریزی سر در حجاب نقاب کشیده فضای دشت و صحرا چون دل دشمنان دین و دولت تیره و تار شده بود
دلیران معرکه نبرد دست از تعاقب منهزمان باز نداشته بی نیل مقصود باز نمیگردیدند مجملا اکثر آن سیه بختان در آن دشت
هولناک آواره صحرای عدم گردیدند و اگر احیانا بعضی از ظلمه لیل در مغولهای دشت و کوه خزیده در آن شب …
روز دیگر رعایای مواضع که آوازه فتح شنیده از زوایای اختفا بیرون آمده بودند بدان سرگشتگان وادی ادبار
رسیده روز حیات شان را بشام ممات مبدل ساختند و جمعی از مبارزان تشنه هیجا که از قول خاصه همایون بجنگ رفته بودند
فوج فوج آمده سرهای قتیلان معرکه نبرد را در زیر سم سمند صبا پیوند می‌انداختند و گرفتاران را با اخترها بنظر فرخنده
اثر در آورده زبان بتهنیت فتح و فیروزی میگشادند چون خورشید جهان آرا مانند کوکب بخت رومیان در مغرب زوال
غروب نموده و روزگار متلبس بلباس عباسیان شده بود و دلیران شجاعت شعار متعاقب و متواتر سر و زنده و اسیر

و یراق می‌آوردند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بفیروزی و اقبال بجهت اشتهار حق گذاری جان‌سپاران معرکه مردانگی
در همانجا فرود آمده شعله داران موکب جلال مشاعل خورشید تماثیل افروخته آن عرصه دولت اساس چون ضمیر روشن
دلان حق‌شناس فروغ صبح سعادت یافت امرا نامدار و مقربان و مخصوصان بارگاه سپهر مدار که سعادت
حضور داشتند طرح بساط انبساط گسترده مجلس عیش و نشاط آراستند معرکه رزم با محفل بزم توام گردید روی
پسران صبیح الوجه و غلامان غلمان صورت فرنگی و روسی که با اخیر مها بنظر اشرف درآورده بودند بر حسب
فرمان ساقی این بزم رزم آیین گشته اقداح راح ریحانی بگردش درآوردند و مغنیان نغمه ساز و مطربان خوش
آواز در آن بزم دلکش و در آن معرکه رزم اتفاق افتاده در پرده مخالف نوای فتح و نصرت می‌ترانه
می‌سرودند نظم که شاها فلک تابع رای تست * سریر کیان جهان جای تست * بملک سعادت بقای تو باد *
سر دشمنانت ز زیر پای تو باد * جهان یکسر از عدل آباد باد * دل خلق از دولتت شاد باد * و حریفان
عرصه نشاط سرگرم باده انبساط گشته صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس پوش رسانیدند
از جماعت گرفتاران هر کس اسم و رسمی داشت نگاه داشته دیگران را بر قفاطلی میکردند از اتفاقات
محمد بیگ نام پسر بزرگ خداوردی آقای متفرقه آقاسی که پدرش با پسر کوچک در جنگ وان گرفتار عساکر نصرت
نشان گشته بود چنانچه در این داستان اشاره بدان شده سعادت بخشش یافته بود درین معرکه گرفتار
گشته از قوه طالع و نیروی بخت زنده بنظر اشرف رسید او نیز به دستور پدر و برادر منظور نظر التفات گشته
حسب الامر دست او را گشوده رخصت نشستن فرمودند و نوازش بسیار کردند القصه از جرعهای لبریز خون دلیران
که ساقی اجل در مذاق روزگار پیموده زمانه بدمستی آغاز نموده در آن محفل نشاط امری در غایت غرایب بظهور
پیوست و نزدیک بآن شده بود که از اصابت عین الکمال چشم زخمی عظیم العیاذ بالله بذات خجسته صفات همایون
که سرمایه امن و امان و موجب ترفیه حال عالمیانست از کینه بداختری برسد چون عنایت الهی در جمیع احوال از مکاره
و مضار نگهبان ذات عدیم المثال است اثری بر آن مترتب نگشته کیدی که آن بداختر اندیشیده بود باو راجع گشت
و مضمون کریمه و لا یحیق المکر السیئ الا باهله بابلغ وجهی بظهور پیوست شرح این سرگذشت عبرت گزین آنکه شخصی قوی
هیکل عظیم الجثه ضخیم البدن در معرکه قتال بطعن سنان ثعبان مثال یکی از قورچیان استاجلو که بغایت حقیر الجثه و ضعیف
البدن بود بخاک مذلت افتاده به نیروی دولت و اقبال قاهره شاهی گرفتار او شده بود بنظر خجسته همایون در
آورد غفلت ورزیده از خردسالی و عدم تجربه روزگار دست او را نابسته دیگر گرفتاران بر پشت نشسته بود حضرت
اعلی از نام و نسبش پرسید گفت از قبیله مکری‌ام چون جمعی از عشیرت مکری ملازم رکاب اشرف و بشرف سعادت
حضور اقدس مشرف بودند و تصور آن می‌نمود که بشفاعت و درخواست آن جماعت نجات یافته ثانی پسران خداوردی
آقا خواهد بود یکی از عظمای آن قوم رستم بیگ نام عرض کرد که ما را بسلسله ایشان ربطی نیست در میان قبیله ما و پدر او
عداوت و خونها در میانست حضرت اعلی بقورچی امر کردند که او را برستم بیگ بسپارد که هر چه خواهد کند و حکایت

قتل و قصاص بر زبان گهرفشان نگذشت رستم بیک از کر قتل او ابا نموده گفت نذر کرده ام که از دشمن در حالت عجز انتقام
نکشم و دست بسته را نکشم ازین گفت و گوی نفاق آئینه مزاج اقدس متغیر گشته با آنکه صریحا حکم قتل آن خون گرفته نکرده
بودند بزعم آن نفاق سرشت بهمان قورچی اشاره قتل او نمودند و قورچی دست در کمر او زد که اندکی از حضور
اقدس دورتر برد آن غدار نابکار که حرف قتل شنید بی تامل خنجر آبداری که همراه داشت کشیده بقصد ذات
مبارک دویده خود را بر بالای آنحضرت رسانید و در وهمی که آن بدسرشت خنجر حواله کرد حضرت اعلی دست مبارک
فراز کرده بسرپنجه تهور و مردانگی که از اجداد بزرگوار میراث دارند دست او را که خنجر داشت محکم گرفته بجانب خود
کشیده زانوی مبارک بر بالای آن نهادند حضار مجلس از مخالف و موافق که مشاهده اینصورت کردند بهم برآمده
از اطراف شمشیرها حواله آن بدکردار از ازدحام خلایق و بهم برآمدگی روشنائی مشاعل کمتر شده از غایت
اضطراب و سراسیمگی حضرت اعلی و آن بداختر را از یکدیگر تمیز نمیکردند چه درع و خفتان آن بدنهاد نیز در رنگ
درع و خفتان مبارک آنحضرت بود بدین جهت جرات شمشیر زدن نمیکردند و زمانی ممتد درهم آویخته با یکدیگر تلاش
مینمودند تا آنکه حضرت اعلی بزور بازوی مردانگی و نیروی دولت و اقبال خنجر از دست او بیرون کردند و بعضی از
غلامان او را کشیده اندکی او را دور کرده از اطراف و جوانب شمشیرها در کشیده بضرب تیغ بیدریغ ناپاکش ریز ریز
کردیده و ازین واقعه عظمی در آنمعرکه علامت روز رستخیز ظاهر گشت و خلایق از بیم آنکه مبادا آسیبی بذات اقدس رسیده
باشد در لجه اضطراب افتادند راقم حروف گوید درین قضیه عبرت افزا در آنمعرکه هولناک حاضر بودم چون مشاهده آن
حال نموده انگشت حیرت بدندان تعجب گزیده بنوعی در قلق و اضطراب افتادم که زمانی در آن حالت مصروع‌سان داشتم از
شورش بهم برآمدگی مردم دیده از نظاره احوال باز مانده واهمه عظیم داشتم که مبادا از زخم خنجر آن خان و قوت بازوی
خبیث آسیب قوی بذات همایون رسیده باشد تا آنکه آواز خجسته آنحضرت بگوش رسید که میفرمودند دست او
را گرفته ام فی الجمله تسلی یافته حضار انجمن باین علامت دانسته که ذات اشرف در ضمان امان نگاهدارنده زمین
و آسمانست سجدات شکر الهی بجا آورده ارباب اخلاص حیات تازه یافتند و آنحضرت اصلا ازین حرکت متاثر نشده
کم حوصلها و شگفتگان بزم حضور را که آغاز بیتابی کرده از فراخ حوصلگی تسلی بخش گشته بهمان قاعده جرعه نشاط می
آشامیدند و ملاحظه سوزنده و اخگر نه میکردند از تحرکات ناهنجار که از آن بدکردار بظهور آمد آتش غیرت فدویان جان
نثار افروخته شده خرمن حیات اکثر گرفتاران را بحرق گردانیدند مجملا تا قریب نصف شب در همان جا تشغل نمودند کوچ برداشته
چون حقیقت حال جغال معلوم نبود که بعد از مغلوبیت لشکر چه خیال داشته باشد الله وردیخان و امرای عظام را حکم شد که
در همانجا اقامت نموده بلوازم پاس قیام نمایند که روز دیگر بر کیفیت احوال جغال اطلاع یافته بدانچه متضمن صلاح دین و دولت
باشد بتوفیق الهی عمل آید و خود بفیروزی و اقبال سوار و دولت‌گشته باردوی معلی که تخمینا یکفرسخ بود توجه فرموده در
دولتخانه مبارک نزول اجلال نمودند و در آن شب مسود اوراق حسب الامر خسرو آفاق یرلیغ جهان مطاع باسم پیرو دمحلی
حاکم تبریز در قلم آورده صورت واقعه را که بنیروی بخت بلند و اسعاد طالع ارجمند بظهور آمده بود اعلام نموده بمعرض

که با تفنگچیان و جمعی که بمحافظت قلعه تبریز مامور بودند از طرف شهر متوجه شوند صبح روز دیگر که چهارشنبه بیست و پنجم
شهر جمادی الثانی بود اردوی دولت نشانه مبارک سوار دولت شده تیوزک و آیین مقرر شکل آراسته با عساکر فیروزمند
سایه وصول به نبردگاه انداخته شد و مشخص شد که اردوی سردار از مکانی که اقامت داشت حرکت نکرده و بمسامع
جلال رسید که جغال اوغلی رومی که سردار عساکر حلب و توابع است با موازی بیست و پنج هزار نفر از جنود رومیه
متعاقب می آمده که بسردار ملحق گردد بقصبه طسوج رسیده اند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی الله وردیخان و امرای
عظام را اطلاع نمودند که در باب جغال اوغلی کنکاش فرموده جمعی از عساکر منصوره را بر سر او فرستند که بار دیگر
بسردار ملحق نتوانند شد تا قریب بوقت ظهر اوقات فرخنده ساعات بفکر و تدبیر مهم جغال اوغلی و سردار
ملاحظه نقص سرها و اخر مهاکه ملازمان رکاب اقبال بنظر خجسته اثر در می آوردند صرف شد چون بعضی از ارباب
همتان کوتاه اندیش بیدل که در زمان جواب بخند رشان رضوان مکان و کثرت لشکر و حشر سرداران روم
و انبوهی مردم مجهول که بعرف رومیان طلبکار گویند خبر یافته اند مشاهده نموده بودند سخنان بیدولتانه کوته
خردانه اظهار مینمودند حضرت اعلی از کمال دوراندیشی و غایت احتیاط که جزو اعظم جهانداری و سپهسالاریست
در رفتن بر سر سردار و جنگ عرابه تامل پادشاهانه فرموده تعجیل در آن امر صایب نشمردند چه عقلا در امور جزئیه تامل
و تعمق مینمایند در کارهای عظیم و مطالب کلیه بتخصیص امور حرب و قتال که مفاسد عظیم بر آن مترتب و خونها از
طرفین ریخته میگردد و محل اشتباه نیست * اگر خواهی نگردد کار تعطیل * مکن در کارها بسیار تعجیل * تامل در همه
کاری است محمود * زیانت در تامل میشود سود * کلام مشهور الصبر مفتاح الفرج * موید این معنی است اگر فارس
قلم در عرصه این گونه سخن سرائی تک و دو نماید از جاده مقصود دور میماند بر سر سخن رفته عنان بصوب مقصد معطوف
میدارد که میر شرف حاکم جزیره که از کثرت عشایر از سایر میران قبایل کرد بزرگتر است و تابع پادشاه روم و چند
سال بود که بملازمان آستان اقبال آشیان شاهی طرح آشنائی انداخته اظهار خلوص عقیدت و صفای
طویت مینمود و کسان اعتمادی خود را بدرگاه والا میفرستاد و بتفقدات شاهانه بین الاقران شرف افتخار داشت
درین سفر با جنود جزیره رفیق جغال اوغلی و صلاح اندیش او بود و خود بجنگ نیامده بود درین روز چند کس را در
حوالی اردوی سردار گرفته بنظر اشرف در آوردند یکی از ایشان از اکراد جزیره و مردم میر شرف بود حضرت
اعلی او را آزاد فرموده دو کلمه بمیر شرف نوشتند که تا غایت بجهت بعد مسافت میانه قزلباش و اکراد جزیره منازعه
نبوده و خونها که باعث شدت و عداوت میگردد در میانه ریخته نشده و چون پرتو اخلاص او بر پیشگاه ضمیر اقدس
تافته چند نفر از مردم او که درین جنگ بدست در آمده بودند نگاه داشته حکم قتل نفرموده ایم اگر تواند خود را بموکب
اعلی رساند و الا از معرکه برکنار بوده راه جزیره پیش گیرد که آسیبی از عساکر منصوره باو و مردم او نرسد
و آن شخص را با قراولان باردوی سردار فرستادند که بمیر شرف رساند بعد از اندک زمانی یکنفر قلقچی که رومیان آن
اغلاقی میگویند اسب آقای خود را سوار شده بجانب قراولان معسکر همایون دوانیده بود آوردند او نقل نمود

که ایشرف با طبقه اکراد جزیره و الکه و احمال و اثقال خود را یکجه جریده و سپاهی بهانه آنکه جمعی اکراد را که میروند باز
گردانند از صف سردار و سپاه جدا شده از کناره های سلماس شهار راه فرار پیش گرفت و سردار با مردمی
که بجنگ نیامده در اردو مانده بودند متلاشی شده ریش سفیدان و اهل تدبیر همگی در فکر و اندیشه گریزند که اغرق را
لذا شتر جریده روی بوادی فرار نهند و کار از ضبط و ربط سردار و امیر و مهم از حیز تدبیر گذشته حضرت اعلی
بسخن آن مجهول خبدانی اعتماد نکردند و چون خیال اغلی را مرد شجاع و مردانه و دلیر و سردار باراى و تدبیر شنیده بودند
گمان نمی بردند که عار فرار بخود قرار دهد تا آنکه از تقریر جمعی گرفتاران مشخص شد که سردار بعد از شکست و انهزام
لشکر و گرفتاری پاشایان و سرداران سپاه و تفرقه بقیة السیف معرکه قتال آنشب را بصد اندوه و ملال
گذرانیدند علی الصباح فوجی را از طایفه ینکچری و چاوشان و جمعی از هر طبقه که در اردو بر سر او مانده بودند با حکام
عرابه و سرکاری توپخانه و خدمات مامور گردانیده قلیچخان اردو را نوید که گ آقایان داده تا محل ظهر فنون و نیرنگ
سپاهیانه و تدبیرات بیخردانه و فریب اوسط الباس بر داشته بعد از ظهر عجز و اضطرار او بر همه کس ظاهر گشت و از غایت
سراسیمگی نمیدانست که چه کند حیران کار خود مانده و هر ساعت فکری میکرد و در این اثنا خبر رسید که پسر جان فولاد پاشا
سپاه حلب در روز جنگ بطوع آمده بود آخر روز که مقدمه لشکر شکسته بود رسید همانساعت طبل رحیل کوفته
در کمال سرعت طریق امن و سلامت اختیار نموده بطرف وان رفت از این خبر قلق و اضطراب مردم زیاده شده پرده
اندوی کار بر داشته شد مردم راه فرار را گشاده یافته هر کس ببهانه از معسکر خود جدا شده جوق جوق میرفتند
سردار بالضروره ترک فنون و نیرنگ سپاهیانه کرده با خواص و اعیان و قاضی و مفتی مشوره نموده رای همگی بر آن
قرار یافت بقصد آنکه ظلمت شب را پرده کار خود ساخته از غرقاب بلا بساحل نجات رسد تا آخر روز بصد اندیشه
و بیم گذرانیده آخر روز بصد اندیشه و بیم گذرانیده آخر روز راه گریز پیش گرفت و علامت رو گریز در میانه
معسکر او پدید آمد پاشایان و مردم لشکر قطع نظر از متملکات خود کرده مقید برفاقت سردار شده در طی وادی
فرار بر یکدیگر سبقت میجستند در باستان نامه های شهریاران والا شکوه سمت وضوح دارد که چون دشمن فرار
جوید راه گریز را مسدود ساختن از کیش قوت و لایق پادشاهان صاحب مروت نیست بلکه ممانعت نمودن خلاف صلاح
دولت اولیست ؛ چو دشمن بچاره جوید عمین ؛ مشو مانع چاره جویان زکین ؛ مجملا آخر روز بود که تصمیم عزیمت
ایشان ظهور یافت حضرت اعلی قلیچخان را بجهة تحقیق اینحال امر فرمودند که تا حوالی اردوی سردار رفته آگاهی احوال
عرض نماید مشار الیه پذیرای فرمان گشته وقت غروب بهنگام افروختن مشاعل نزدیک باردو رسیده بر او روشن
شد که بجز دو سه بیمار در آن جا دیار نیست پاسی از شب گذشته بود که معتمدی از جانب علی قلیخان آمده مژده
فرار سردار داد چون دأب و قاعده سلاطین نبوده و دستور نیست که در شب تعاقب دشمن نمایند حضرت اعلی
تجویز تعاقب در آن شب نکرده اما جماعتی از مردم فرومایه و اوباش و الواط بجهة اخذ اموال سر در پی ایشان
نهاده الاغان باردار و شتران کم رفتار که تاب ایلغار نداشته و بعضی فرومایگان قطع تعلق از آن نموده همراه برده

بودند میکرفتند و بهرکس میرسیدند بقتلش میپرداختند از علامات ادبار که بآن طایفه روآورده بود گروهی از ایشان
که قریب پانصد نفر بودند شب راه گم کرده صبحی بمیان باغات قصبهٔ طسوج درآمدند و شخصی را از مردم طسوج بدست آورده
او را از رفیقانه که رهنمائی کرده طریق سلامت و راه بیرون شد بدیشان نماید آنشخص از عداوت قلبی و تعصب
مذهب ایشانرا بیلار رهنما گشته بمیان میدان طسوج آورده طسوجیانرا خبردار میکند رعایا هجوم آورده دروازه
بیرون شدرا گرفته شروع در گرفت و گیر و قتل و کشتش نمودند رومیانرا بنوعی دست از کار مانده بود که یک نفر
رعیت بی یراق چهار پنج نفر سپاهی پراقدار رومیه را پیش انداخته اسلحه و یراق از ایشان گرفته بقتل میرسانید
القصه کم کشتگان راه ادبار بالتمام طعمهٔ تیغ انتقام طسوجیان شدند و ما یعرف ایشان نصیب جماعت شد تا سلماس
والباقی اگر او نیز با رومیه بدین شیوه عمل نموده اگر از سر جوتشان میگذشتند از رخوت و لباس شان نمیگذشتند
مجملا نصف شب بر عموم سپاه قزلباش فرار سردار ظاهر گشته از جمیع اموال و اسباب و بجانب اردو و اتراق رومیه
آورده تا صباح کرد از آن اردو برآوردند و جمعی که بیشتر از دیگران رفته بودند نقل میکردند که خیمها و مفروش و صنادیق
چیده و شتران در برابر خیمها خوابیده و اکثر طویله بقاعده مقرر بود چنان مفهوم میشد که جمعی در جنگ مقتول و گرفتار
گردیده خانهٔ ایشان بی صاحب مانده دیگری که بر روز سیاه خود درمانده بودند پروای دست درازی بآنها نکرده
و جمعی که بجنگ نرفته در خانهٔ خود بوده اند نقود و نفایس اموال را با الاغان و شتران توانا برده سایر اسباب
را با اسب و شتری که تاب ایلغار نداشته برجا گذاشته زیرا که جمع تعاقب کرخیها رفته بودند اسب و شتر
و یراق بسیار آوردند و مردم طسوج نیز غنیمت وافر از مقتولان بچنگ گرفته بودند پس معلوم شد که هر کس آنچه
توانسته همراه برده اما پیری سلطان قراق لر که اول شام داخل اردوی سردار شده بود نقل مینمود که بمیان خرگاه
خاصهٔ سردار درآمدم پاره زر مسکوک سرخ و سفید ریخته بود و انگشتری او در کنار مسند افتاده و شمشیری مرصع
برسم قاعدهٔ مقرر که در پهلوی امرا میگذارند نهاده شده بود بخزانهٔ او درآمدم خیمهٔ بزرگ طولانی بود صنادیق
بر دور آن چیده صندوق پوشهای زربفت و مخمل بر روی صنادیق کشیده اگر مقفل بود یکی دو صندوق را گشودم
از اسباب و اقمشه پر بود که هیچ از آن برنداشته بودند چون تنها بودم یک قطار شتر از شترخانه برآورده
چهار ده صندوق بی آنکه بما فی الصندوق مطلع گردم بار کردم با شمشیر مذکور بیرون آوردم وقت بیرون آمدن
صدای مردم از اطراف و جوانب اردو آمد که داخل شده اسباب و یراق میبردند بعضی نشان سرداری جغال اغلی
که منشیان روم بآیات و احادیث مناسب توشیح و بطلا و لاجورد تزئین داده بودند بدست آورده بنظر اشرف
رسانیدند چون احکام و اسناد بزرگان در صندوقهای مخصوص میباشد از اینجا قیاس میتوان کرد که چه مثابه سراسیمه
و مضطرب رفته اند که پروای برداشتن آن نکرده اند ماحصل کلام آنکه اموال و اسباب لا یعد و لا یحصی که در آن
اردو بود تمامی بتاراج حادثات رفته بدست مردم فرومایه و اوسط الناس درآمد که کسی اطلاعی بر آن نیافت
هر کس از ملازمان خاص غنیمت خود را بنظر اشرف درآورده دیده بمنت بدان نیالوده بهمان کس که آورده بود

عطا فرموده پری سلطان قزاقلو را آورده خود را بمعرض عرض در آورده بدستور باو مرحمت شد و او شمشیر مرصع با
باششصد و هلوری طلا که در یکی از ضیاع دیق بود پیشکش کرده استدعای قبول آن کرده و ما بقی اموال و اشیا
متصرف شد برخوردار بیک آغین توپچی باشی بضبط توپخانه مامور گشته قریب یکهزار و یکصد عدد توپ و ضربزن
بزرگ و کوچک بضبط در آمد القصه بعد از وقوع این احوال از جانب تبریز رایات موکب همایون فال بجانب سلماس نهضت
نموده مصطفی بیک محمودی که در قلعه باکو متحصن شده بود در زی شمشیر در گردن آویخته بپایه سریر اعلی آمده عفو بادشاهانه
شامل حال او گشته بتشرف پابوس مشرف شد زنبیل بیک محمودی قوم سلمان بیک حاکم خوشاب که با او معاند بود
التجا بسایه مرحمت شاهی آورده نوازش یافت و الکای خوشاب باسم او رقم اختصاص یافت امیرخان جولاق برادر
دست که تربیت یافته حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بود از ارومی آمده بتشرف بساط بوس مشرف گشت و تقصیر ملازمت
که در ین جنگ موکب همایون نسبت معاذیر سپاهیانه القا نموده بنابر تالیف قلوب سایر وحشی صفتان اکراد در
معرض قبول افتاده رخصت بازگشت یافت ذکریا خان رسولان و معتمدان بجهة تهنیت فتح و اظهار عقیدت و حسن اخلاص
بتقبیل عتبه گردون مناص فرستاده حضرت اعلی بفرستادگان او خطاب فرمودند که وقتی نقد اخلاص او از بوته گداز تمام
عیار آید که بملاحظه و احتیاط زمینداران آمده سعادت کورنش دریابد از خطاب عتاب آمیز اندیشه نموده در کمال وحشت
و بیم احرام ملازمت بسته روانه سلماس شد چون مدت اقامت آنجا به بیست روز کشیده مهام ضروری انجام یافته بود
و سپاه بر دو سرما هجوم آورده عزیمت دار السلطنه تبریز فرموده امرای عظام را حکم شد که استقبال ذکریا خان کرده
او را با اعزاز و احترام به تبریز آورند امرا حسب الفرموده عمل نموده ذکریا خان را با اعزاز و احترام به تبریز آوردند در دولتخانه
مبارک تبریز بسعادت کورنش همایون و شرف مجالست مجلس بهشت آیین معزز و گرامی گردیده پیشکش خود را گذرانید و بتعطفات
شاهانه اختصاص یافت چند روز حریف بزم خاص و انیس محفل قرب و اختصاص بود و بعطایای ارجمند از خلع فاخره و کمر
خنجر و کمر شمشیر مرصع بندی یاقوت و اسب تازی نژاد خاصه با زین و لجام مرصع و اقمشه و اجناس و صراحی و پیاله طلا
و امثال آنها سرافراز گشته رخصت انصراف یافت و حسن بیک برادرزاده او که حاکم البای بود بدستور بخلع فاخره
نوازش یافته منقضی المرام روانه مقام خود گردید اما احوال سردار که بعد از فرار با این بی سامانی و اضطرار که بتجربه سوت
با معدودی خود را بوان رسانیده و در آنجا نیز بجهة آوازه ورود موکب ظفر قرین شاهی که بجانب سلماس نهضت یافته بود
مجال توقف و آرام نیافته راه دیار بکر پیش گرفت در اثنای طریق به پسر جان فولاد رسید روزی در هنگام
مکالمه و گفت و گوی با او عتاب آغاز نهاده گفته بود که این فضیحت و بی ناموسی بجهة در آمدن تو و لشکر حلب بر سر من
آمده ناموس چند ساله پادشاهان روم بباد فنا رفت و چندین خزانه و توپخانه پادشاهی و اموال لشکر بال
بدست دشمن افتاد جمعی باشاره سردار از کمین در آمده همان ساعت بقتلش پرداختند و سر او را بمیانه سپاه
حلب که اکثر لوندات بی نام و نشان بودند انداختند تفرقگی بمیانه آن گروه افتاده راه حلب پیش گرفتند و گروهی
بر سر پسر او جمعیت نموده جلالی شدند شرح احوال او در ذکر طبقات جلالیان مرقوم کلک بیان میگردد و سردار بدیار

بکه رسیده حقیقت احوال پدر کاه خوانده کار عرض نمود چون مرض دغوری بود سپاه غم و الم بر کشور حیاتش مستولی
گشته راه سفر آخرت پیش گرفت و رفت تا عالم دیگر گیرد **رفتن شاهزادگان اوزبکیه ماوراءالنهر**
بجانب خراسان و غرجستان و سوانح احوال ایشان جهانگیر خان ولد سید محمد خان و محمد سلیم
سلطان ولد پیر محمد خان که از تبار پادشاه مرحوم جانی بیک خان اوزبک و خویشان نزدیک عبدالله خان
بودند بنوعی که در وقایع سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش گردیده از بیم سطوت باقیخان که در بلاد
ماوراءالنهر استیلا یافته بلخ آمده در سایه دولت ابراهیم خان که قرابت قریبه بایشان داشت و از یک خانواده بودند
بسر میبردند و در سنه اود و تسع الف که ابراهیم محمد خان عالم جوانی را وداع نموده عزیمت ملک بقا فرموده باقیخان
متوجه تسخیر بلخ شد یار محمد میرزا که دیوان بیکی و صاحب اختیار دولت ابراهیم محمد خان و عمدة الامرای بلخ بود بعد از محاربه
و انهزام با چند نفر از خواص و اعیان که عمده ایشان شاه خواجه و شیر افکن میرزا و عرب اتالیق بودند با مواد سیصد نفر
از ملازمان جهانگیر خان از بلخ و محمد سلیم خان را از اندخود برداشته بخراسان آمده و التجا بسایه اقبال شاهی و ساحت
گیتی مساحت جاه و جلال شاهنشاهی آوردند در بارس ئیل عشر و الف سفر خیر اثر بلخ بمعاونت و امداد ایشان
اتفاق افتاد چون اراده ازلی متعلق بآن نشده بود معاودت موکب همایون وقتی که در محل خود سمت تحریر یافته روی
نموده مهم سلاطین زادها تمشیت نیافت و در رکاب همایون شاهی بازگشته ملازمت سلاطین زادها روانه خراسان
گشته بعضی قلاع و محال غرجستان که در تصرف ملازمان این دو لتخواه بود بجهانگیر خان عنایت شد که بامداد حسین خان
بیگلربیگی خراسان سایر محال غرجستان که محل مضبوط است و قلاع مستحکم دارد متصرف گشته از اماکن خود دست انداز
و درانجه ود و شورش افکنده طوایف اوزبکیه را بجانب خود ترغیب نماید و اگر جمعیت لشکر روی دهد فرصت جوی
بوده همت تسخیر بلخ گمارند و چون فیمابین حضرت اعلی شاهی ظل الهی و پادشاه ذی جاه روم غبار وحشت و کدورت
ارتفاع یافته متوجه تسخیر ملک موروث آذربایجان و شروان شده بودند و میخواستند که درین هنگام که چنین مهمی بزرگ
پیش نهاد همت علیاست در سرحد خراسان فتنه و آشوب افتد نحو از انمقدمات میکردند و حواله بوقت دیگر مینمودند
که چون بنیروی اقبال و توفیقات آسمانی خاطر اشرف از مهمات آذربایجان فارغ گشته بجانب خراسان نهضت همایون
واقع شود این عزیمه بامضا رسد درین سال که قضیه فوت باقیخان وقوع یافته بوضوح پیوست یار محمد میرزا معروض داشت
که ما را بهتر ازین فرصتی بدست نمی آید که باقیخان از میان رفته و ولی محمد خان برادرش هنوز استقامتی نیافته و مع هذا
سلطنت و پادشاهی ماوراءالنهر که زیاده از حوصله برادران بود و هرگز در مخیله ایشان نمی گنجید مغتنم شمرده او را در نظم
و نسق آن مملکت سعی بسیار در کار است معلوم نیست که بضبط و ربط بلخ و این طرف آب تواند پرداخت درین وقت
ولایت بلخ و محال متصرفه ابراهیم محمد خان بآسانی بدست می آید و این اراده تاخیر نمی پذیرد چون در عالم حساب و
معامله فهمی این گنگاش فی الجمله راه بجایی داشت و یار محمد میرزا که صاحب وقوف مهمات آن ولایت بود این رای
را صایب شمرده مبالغه مینمود حضرت اعلی شاهی نیز تجویز فرموده سلاطین زادها و اتباع ایشان را بخلاع کرانمایه

انعامات نواخته مرخص گردانیدند و یرلیغ مطاع باسم حسین خان بیگلربیگی و امرای خراسان عز صدور یافت که اعزاز و احترام
سلاطین زادها بجای آورده خدمات لایق بتقدیم رسانند و آنچه از الکا و قلاع غرجستان در تصرف جماعت جمشیدی
و غیره از منسوبان ایشان است بکارداران تصرف ایشان گذارند و کومک بقدر احتیاج همراه نموده ایشان را بغرجستان
فرستند و سلاطین زادها در کنار آب مرغاب الی یکخوان مشمول نوازش و احسان از آستان اقبال آشیان شاهی
جدا شده خوشدل و شادمان روانه شدند شاه خواجه که مرد عاقبت اندیش بود از راحت طلبی توقف اختیار
نموده همراهی نکرد و یار محمد میرزا نیز بجهة آنکه او در درگاه معلی شاهی باعث انجام مهام ایشان و محرک امداد و معاونت
باشد تجویز توقف او نمود هنوز ایشان در دار السلطنه قزوین بودند که قصه جنگ سردار روی داده حضرت اعلی
ظفر و نصرت یافته شد و آوازه فتح بخراسان رفت و یار محمد میرزا و رفقا عقایف و مخدرات خود را در قزوین در
مواضعی که بجهة معاش ایشان تعیین شده بود گذاشته عزیمت خراسان نمودند و حسین خان چند گاه ایشان را در هرات
نگاه داشته محتاج بوجه لایق سرانجام مینمود در اوایل سال یونت ئیل اربع عشر و الف که رایات فیروزی آیات عز و
جلال متوجه تسخیر قراباغ شده بمحاصره قلعه گنجه مشغول بودند حسین خان با جمعی از جنود قزلباش خصوصا طایفه رفیعه شاملو
را همراه سلاطین زادها کرده بضمان پروردگار عالمیان روانه غرجستان کرد و ایشان آن ولایت را بحیطه تصرف در آورده
تمامی کلانتران و کلانان آن ولایت آمده جهانگیر خان و یار محمد میرزا را دیده در مقام خدمتکاری در آمدند و معظم قلاع غرجستان
بدست ایشان در آمد اکثر قلعه داران و نهارجات و صدجات قبایل پای در دایره متابعت نهادند و روز بروز جمعیت
لشکر و حشم زیاده میشد تا آنکه توجه جانب بلخ در ضمیر یار محمد میرزا رسوخ یافته عزیمت آنصوب نمود شرح آن سرگذشت در
قضایای سال آینده از مساعدت بخت بامولست گذارش در نهضت همایون از راه اردبیل بعزم تسخیر ولایت قراباغ
و فتح قلعه گنجه بعون عنایت حضرت ملک منان چون خاطر خطیر اشرف اعلی از مهام ضروریه سرحد تبریز و کردستان
فراغت یافت و امرا اکراد طوعا و کرها قدم در دایره متابعت این خاندان ولایت نشان نهادند خاقان دشمن سوز دوست
نواز امرا اکراد را بانعامهای وافر و خلعتهای فاخر نواخته همه را خوشدل از تبریز رخصت انصراف ارزانی فرموده هر یک
بمقر حکومت خود بازگشتند اگرچه عموم سپاه از امتداد سفر شاق و ییلاق تنگ آمده بودند و بعون عنایت الهی فتحی
چنین روی داده بود خاطرها بتوجه جانب عراق میل و رغبت تمام داشت اما هیچ یک از امرا اعظام را جرات آن نبود که
در خدمت اشرف زبان باظهار این مدعا گشاید و رای عالم آرای اشرف اعلی بتوجه جانب قراباغ و فتح قلعه گنجه
و انتظام معاملات آنطرف مصمم گشته نقوش این عزم بنوعی در صحیفه تدبیر خسرو جهانگیر بقلم تقدیر نگارش یافته
بود که تغیر در آن محال مینمود در اول تحویل جدی که عین شدت شتا و هوا در غایت برودت بود کوه و هامون
از سردی دی پوستین قاقم برف در بر پوشیده کلاه سنجابی ابر بر سر داشت و از بیم یخ بند زمینها پست و بلند
ستوران از رفتار عاجز آمده در خاطر هیچکس قرار نمیگرفت که در چنین وقتی که طبایع طلبکار شعله آتش و آرزومند
گوشه قشلاق اند سفر و ییلاق احتمال داشته باشد که از قوت بفعل آید حضرت اعلی از دار السلطنه تبریز عنان عزیمت بصوب

دارالارشاد اردبیل منعطف ساخته روانه شدند و از امرا نامدار الله وردیخان رخصت رفتن بجانب فارس حاصل
کرده روانه آنصوب شد که در زمستان تخمیر لشکر کرده در بهار با قشون آراسته متوجه ییلاق گشته در حال
موکب همایون نزول اجلال داشته باشد آمده بلشکر ظفر قرین بپیوندد و لشکریان امرا خراسان که درین سفر
بودند مرخص شده روانه خراسان شدند و بسیاری از عساکر منصوره و ملازمان امرا المبالغه و الالحاح رخصت
یافته روانه عراق شدند و از قورچیان و ملازمان درگاه نیز بالضروره اغماض عین فرموده بامثال این امور
هیچگونه قصوری در عزیمت جانب قراباغ واقع نشد حسن خان استاجلو حاکم همدان را که حسب الامر اعلی جهت ضبط ثغور
طرف بغداد در همدان گذاشته بودند درین وقت طلب فرمودند که در سفر قراباغ همراه باشد و او با قشون
آراسته آمده همه جا با برف دست و گریبان و ستوران اثنا هموار زمینهای یخ بسته اقدام و خبر خود را
باستان اقبال آشیان رسانیدند الحاصل موکب همایون فال بدولت و اقبال بدارالارشاد اردبیل رسیده شرف
طواف مرقد مشهد حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ عظام صفویه استسعاد یافته از ارواح مقدسه اجداد کرام رضوان الله
علیهم اجمعین استمداد نموده در اوایل ماه رمضان المبارک از اردبیل متوجه کلخوران که مدفن حضرت سلطان سید
جبرئیل علیه الرحمه است شده چند روز در انموضع متبرک توقف فرمودند و سوانح این سفر آنکه خواجه محمد شفیع را که وزیر
دارالمرز بود و بخطاب میرزا عالمیان داشت بوزارت خراسان سربلند گردانیده این منصب عالی را علاوه
مناصب سابق فرمودند و نظم و نسق کل ولایات خراسان و مهمات امرا و حکام و عزل و نصب عمال و کلانتران برای
و رویت او مفوض گردانیده پایه قدر و منزلت او را باوج اعتلا رسانیدند و چون درین سال در آن ولایات کم محصولی
بود بجهت خرابی ایروان و نخجوان جلالی از انطرف و بجانب اردبیل و قراجه داغ آورده بودند و عساکر منصوره نیز
وارد شدند و در قراباغ نیز بجهت تاخت و تاراج احوال رعایا اختلال پذیرفته زراعتی نشده بود غله کم یافت
بود و لشکریان لاعلاج آذوقه دو سه ماهه از اردبیل سرانجام میبایست نمود و غله داران غله خود را مخفی داشته
گرانی بسیار مفرط شد از موقف جلال حکم قضا جریان نفاذ پیوست که دیوانیان اعلی بیست هزار خروار غله
بر محال آباد آن آذربایجان قسمت نموده محصلان تعین نمایند که رعایا با الاغ خود باردوی معلی نقل نموده یکصد من بوزن
تبریز بچهار دینار رایج عباسی بعساکر منصوره بیع نمایند و در ثانی الحال بجهت بعد مسافت و کرایه الاغ منفعت رعایا
منظور داشته یکصد من بده هزار دینار قرار یافت و دیوانیان عظام حسب الامر عمل نموده محصلان بانجام این خدمت
تعین شدند بعد از فراغ ازین امر از راه الکوت بارسبار رفته منازل خلف بیگ سفرچی واقع در کنار آب ارس
از فر نزول همایون رشک منازل جنان گردید و در انجا بجهت روزه داشتن قصد اقامت فرموده ماه صیام را
باختتام رسانیدند و درین منزل منشور عاطفت و حکم همایون بجهت رفع حجت روز قیام بجماعه اروام مستحفظان
قلعه گنجه مشتمل بر مواعظ و نصایح پادشاهانه فرستاده پاشا و قاضی و اعیان سپاه اعلام فرموده که ممالک
آذربایجان و شروان ملک موروثی ماست و رومیان بعد از ارتحال شاه جنت مکان کم فرصتی کرده بتغلب متصرف

شدند و همت والانهمت تسخیر ان مصروف و معطوف داشته بهیچوجه دست از دامن مقصود باز نمیداریم و تا غایت طهورث

توجه فرموده ایم بفتح و ظفر اختصاص یافته ایم و جغال اغلی که از جانب پادشاه روم سردار شده آمده بود و مستحفظان

قلاع باو مستظهر بودند بمعاونت جنود تاییدات الهی و نیروی دولت شاهی شکست یافت و دیگر از هیچ طرف درین سال

مددی بشما نمیرسد ترک مخالفت و قلعه بندی نمایند و عاقبت اندیشی و تامل عاقلانه در کار خود کرده هر کس را درین

ملک تعلق بوده اراده توقف این دیار نماید و به درگاه عالم پناه بشتابد که توجه خسروانه بانجاح مطلب او مبذول

افتد و هر کدام اراده رفتن دیار روم داشته باشند با اموال و ارزاق و اهل و عیال سالماً و غانماً روانه شود که از

عساکر منصوره آسیبی بایشان نمیرسد و وبال خون مسلمانان را در گردن خود نگیرند که اگر پند سودمند ما را قبول نکنند

بشامت عصیان و طغیان گرفتار آیند از جهل و غرور خود دانسته بعد از ظهور مخالفت و قلعه بر روی همایون بستن

و توپ و تفنگ بمعسکر همایون انداختن دیگر توقع و چشمداشت مروت و امان نداشته باشند و این منشور سعادت

بعد از عبور از آب ارس ارسال یافت آن بی دولتان گمراه راه خار جهالت و غرور دامنگیر گشته نصایح پادشاهانه را

ناشنیده انگاشتند و قرار تحصن و قلعه داری بخود داده درهای قلعه را بسته ابواب محنت و بلا را بر روی خود گشودند

و رایات ظفرآیات بملاحظه آنکه شاید مردم قلعه از خواب غفلت بیدار شده طریق سلامت اختیار نمایند آهسته آهسته

کوچ فرموده شکارکنان پیش میشدند آن بخت برگشتگان همچنان در مخالفت اصرار نموده نه اصلا موعظه و پند در آن قوم

سودمند نیفتاد و از سوانح اقبال که در اواخر این سال بظهور پیوست تفویض ایالت گرجستان بطهورث خان نبیره اسکندر خان لکزی است

را که در خدمت اشرف بود بحکومت گرجستان نصب فرمایند که بتدارک مافات دامن میان زده بهر خدمتی که مأمور

گردند در ملازمت طهورث خان از دل و جان بران قیام و اقدام نمایند و عاطفت شاهانه شامل حال گرجیان شده

ملتمس ایشان درجه قبول یافت مشروط برانکه دو پسر گرگین میرزا و برادر طهورث خان نبیرهای الکسندر خان را که تا غایت

در گرجستان دست آویز ایشان بودند بدرگاه عالم پناه آورند که صدق اخلاص ایشان بر ضمیر انور ظاهر گشته رقم عفو

بر زلات ایشان کشیده شود و بعد از آوردن پسران مذکور طهورث خان در مرافقت ایشان روانه گرجستان گردد

و ایشان متقبل این خدمت شدند و حضرت اعلی بجهت اطمینان خاطر گرجیان ساعت سعد جهت تفویض حکومت گرجستان باو

تعیین فرموده امرا و ارکان دولت قاهره را احضار فرموده در مجلس بهشت آیین جشنی ملوکانه آراسته

طهورث خان را پابوس ایالت و خانی فرموده قاعده و قانون گرجیان آنست که هرگاه یکی از سلاطین زادهای آن دودمان

بر مسند سلطنت موروثی جلوس نماید یکی از رهبانان که مرشد القوم باشد با ریش سفیدان و معتبران گرجی اتفاق نموده

قالیچه زردوزی گسترده او را بر بالای آن قالیچه می نشانند و هر کدام طبق زر سرخ و سفید بدست گرفته در وقتی که آن

شاهزاده پا بر بالای قالیچه می نهد ایشان طبقهای زر را نثار مینمایند و پیش از آن نوزده کاسه میده نهند

و او هم بیک یک از اهل مجلس کاسه میده دهد فی الجمله گرجیان قالیچه سلطنت بقاعده و قانون آن سلسله جهت او آماده نمودند

طهورث خان بامر و اشاره خسرو کامکار کامران بر بالای آن قالیچه برآمد از ناموران گرج طبقها پر زر نموده اراده

شرح این سانحه اقبال که در اواخر این سال بظهور پیوست آنکه چون گرگین خان

چادر محل نزول موکب شاهی گردید از ناموران گرجی که با شیدین خان

مخالفت نموده در دفع او سعی کرده بودند بدرگاه عالم پناه آمده اظهار

اطاعت و متابعت او امر پادشاهی نموده استدعا نمودند که مراحم شاهانه

شامل ایشان گشته طهورث خان ولد داود خان ابن الکسندر

نمودند که نثار نمایند بعد از آنکه از جانب حضرت اعلی چون به نحال اطلاع یافته امر فرمودند که اول از جانب اشرف نثار نماید
حضرت اعلی چون به نحال اطلاع یافته امر فرمودند که اول از جانب اشرف نثار نمایند بعد از آنکه از جانب حضرت اعلی
طبق زر و جواهر آورده نثار کردند و بامرا نامدار کاسه دادند و از دست خان مشار الیه کاسه نوشیدند
و همگی انطایفه بتفقدات شاهانه و خلع فاخره خسروانه سرافراز گشته رخصت انصراف یافتند بعد از رفتن
گرجیان از آنجا کوچ واقع شده در اول تحویل حوت ظاهر بلده گنجه حوالی مقبره قدوة المحققین شیخ نظامی قدس
سره مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و برخوردار بیک توپچی باشی را مقرر فرموده بودند که قالب توپها را که
در بر کشاطات آورده شروع در توپ ریزی نماید و مقرر فرمودند که امرای عظام قزلباش مثل قرچغای بیک
و جمعی از غلامان و غیرهم ملاحظه اطراف و جوانب قلعه کرده محل اقامت ایشان و جای سیبه تعیین کرده مشخص سازند
که از کدام طرف سیبه پیش میرود و محاصره بچه عنوان میسر است بجهت آنکه راه آمد شد رومیان از قلعه مسدود
گردد در برابر دروازه حصاری ترتیب داده علیخان موافق با قنبر بیک سلحدار باشی و جمعی از یساولان و غلامان
در آنجا بمحافظت مامور گشتند و چند روز بجهت قرار معامله محاصره و رسیدن قالب توپ بهادر الامکان توقف واقع شد
سال آخر رسید و دیگر باره کوکب خسرو نوروز عالم افروز گشت وقایع سال خجسته مآل توبت ئیل ترکی
مطابق خمس عشر و الف و سال سیم جلوس همایون و بیان محاصره قلعه گنجه و بدست در آمدن آن حصن حصین
و سایر حصون بتأیید ایزد و تقدیر حضرت تعالی در چون سال همایون فال توبت ئیل ترکی آغاز شد و بهار دلگشای از
مقدم خسرو نوروز عالمیان را از مژده فیروزی و فرخندگی داد و ساحت عرصه جهان از لطافت بهار چون
روضه جنان طراوت تازه یافت بتخصیص ولایت دلگشای قراباغ که از رطوبت هوا همیشه بهار و سبزه و ریاحینش
در صیف و شتا یکقرار چنانچه استاد سخنوران شیخ نظامی قدس الله سره در لطافت و نزاهت آن سرزمین
گفته نظم خوشا ملک بردع که اقصای وی • نیاردی بهشت است بی گل بدی • تموزش گل کوهساری دهد •
زمستانش نسیم بهاری دهد • همه ساله ریحان آن سبز شاخ • همیشه در و نار نعمت فراخ • سلطان سرافراز اقلیم
چهارم با کوکبه خود آسمانی پای بر مسند عز و شرف نهاده یعنی یوسف آسا از نهانخانه حوت بیرون آمده
بطربخانه حمل خرامید و نوروز فیروز این سال در روز شنبه پانزدهم شهر ذی قعده اتفاق افتاده عالم پیر جوانی
از سر گرفت اردوی گرامی در جنب مزار شیخ نظامی نزول اجلال داشت در همان منزل بلوازم جشن نوروز
و مراسم آن روز فیروز اقدام و قیام نموده چند روز بساط عشرت گسترانیده امیر و وزیر و صغیر و کبیر باده‌های
دوستکامی کشیده داد عیش و خرمی دادند بعد از فراغ جشن نوروز متوجه امور قلعه گیری شده از آن یورت کوچ
کرده در پای قلعه نزول کردند و سیبه‌ها قسمت کرده طبقات لشکر هر کدام بمورچل خود فرود آمدند و روز بروز عساکر
فیروزی مآثر که بمنازل خود رفته بودند فوج فوج بپایه سریر اعلی می‌آمدند و در لوازم قلعه گیری مراسم جانسپاری
بظهور می‌آوردند و توپچیان نیز توپخانه ترتیب داده شروع در توپ ریزی کردند و از قلعه جماعت اروام در مدافعه

و قلعه داری میکوشیدند و توپ و تفنگ و بادلیج باردوی همایون رسید انچه کمال سعی بود در امر قلعه داری از ایشان بظهور
می پیوست و نتیجه انکه کار را با قزلباش یکرو نمایند رستم سلطان را که دو سال بود که نزد ایشان محبوس بود بقتل آوردند
و یکی از سادات عظام عالی نسب مازندران که نسبت قرابت بوالده اشرف داشت و بحسب تقدیرات آسمانی
در قلعه گنجه واقع گشته معزز و محترم بود در نوقت از او بارجت برگشتگی ان سید عزیز بیگناه را بهمان نسبت مقتول
ساخته ابواب طلایمت داشتی بالکلیه مسدود گردانیدند چون حضرت مفتح الابواب که گشاینده بی منت و گشاینده درهای
سعادت است ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار فرخنده آثار همایون گشوده مقالید سلطنت جهانداری و مفاتیح
عظمت و کامکاری بمودای الله یؤید بنصره من یشاء بکف کفایت و قبضه درایت اولیاء دولت ارجمند و مقربان خلافت
ابد پیوند داده اصلا اثری بر سعی و اهتمام ایشان مترتب نگشت و عاقبت الامر بشامت خذلان گرفتار آمده بجزای اعمال
ناصواب خود رسیدند تفصیل این اجمال و تبیین این مقال انکه عساکر منصوره را که بمحاصره قلعه قیام داشتند مقرر شده که تا تمام
توپ سیبها را تا حوالی خندق که جای انداختن توپ است پیش برده بیشتر از آن نروند و حوالها نصب نمایند که بعد از انکه توپها
ترتیب یافته شروع در توپ انداختن شود از سیبها نقبها بخندق برده بزیر برج و باره رسانند عساکر بهرام انتقام حسب
الفرموده بدان خدمت قیام داشتند و تا توپ آماده میشد از جانبین آتش رزم و پیکار اشتعال داشت و یکمرتبه اهل
قلعه بسیبه ذوالفقار خان ریخته چون مردم او غافل بودند بقدر دستبردی نموده چند کس را ضایع کردند و یکدو مرتبه
دیگر بسیبه حسن خان بیرون آمده جنگها کردند اما کاری نساختند تا انکه توپهای بزرگ ترتیب یافته شروع در توپ
انداختن شد در خلال این حال الله وردیخان نیز بالشکر فارس رسیده در طرف شرقی قلعه فرود آمده و از آنجا سیبه پیش برد
و از اطراف و جوانب کار بر محصوران تنگ شد و قورچیان عظام و غلامان خاصه شریفه پیش از انکه توپ بقلعه اندازند
نقبها از خندق گذرانیده بزیر باره و برج رسانیدند از یکطرف قریب پانصد ذرع زیر دیوار اصل قلعه را خالی
کرده چوبها و ستونها استوار کرده بیکبار آتش در آن زدند و چوبها سوخته سراسر دیوار انهدام پذیرفت رومیان
مضطرب گشته هر چند هجوم آوردند که سد آن رخنها نمایند از آسیب گلوله تفنگ فرصت آن نمی یافتند و از یکطرف
توپهای قلعه کوب تزلزل در حصن حصین دولت ایشان انداخته صفیر گلوله آتش فشان دمبدم پیام اجل میگذارد در
اول حال از جانب سیبه قورچی باشی بهرجی از بروج قلعه هجوم آورده یورش کردند و رومیان از قلعه گلوله تفنگ
بطریق تگرگ و باران میریختند قریب پنجاه شصت نفر را بعضی رویها و مویها بجان سوخته بود که امرد از
ریش دراز فرق نمیشد و بعضی ضایع شدند مجملا هر چند رومیه سپر ممانعت در سر کشیده در مدافعه کوشیدند اثری
بران مترتب نشد و از صباح تا عصر بهمین منوال از جانبین جنگ و جدال در کار بود تا وقت عصر قورچیان هجوم آورده
چند نفر از ایشان پاهای جلادت بالا نهاده بر برج عروج نموده از دست رومیان گرفتند اگر چه این معنی موافق
مزاج مبارک اشرف نبود که تعجیل در گرفتن قلعه کرده جوانان کار آمدنی که در معارک کارزار اند در جنگ قلعه ضایع شوند
و قورچی باشی را مورد اعتراض فرموده خطاب عتاب آمیز فرمودند اما نهایت مردانگی در انروز از قورچیان عظام صدور یافت

وباوجود آنهمه مضرت و آسیب که از ممر توپ و تفنگ و ریختن قاروره‌های آتش میشان رسید برج را از دست نداده
بضرب شمشیر و زور بازوی مردانگی نگاه داشتند و روز دیگر چند کس از قلعه بیرون آمده تقریر کردند که درین
جنگ بامواری یکصد و پنجاه کس از رومیان زخمدار و نابود گشته هفتاد هشتاد نفر بقتل رسیده بودند غلامان
خاصه شریفه از سینه خود هجوم آورده ده سه برج از بروج شیر حاجی را گرفته شروع در کندن دیوار اصل قلعه شده
رومیان همت و قدرت قزلباش و ضعف خود را مشاهده نموده دیدند که در عرض سه چهار ماه که بمدافعه و قلعه داری
مشغول بودند از هیچ طرفی مددی نرسید از اطراف و جوانب خود بلا را محیط یافته جز استیمان چاره نیافتند
اما پاشای قلعه که احمد پاشا نام داشت ایشان را بمصادمه و قلعه داری ترغیب مینمود تا آنکه کار از دست
رفته قزلباش از جمیع جهات شیر حاجی پیشتر رفته هرچند رومیان در مدافعه کوشیدند مفید نیفتاد مردان آن
وار بر بروج قلعه عروج نموده دو سه برج معتبر بدست غازیان در آمد محصوران فریاد الامان آورده کس
بخدمت اشرف فرستادند و استدعای عفو تقصیرات خود نمودند چون در اول حال حجت بر ایشان تمام شده بود
و عصیان بی ادبی آن جماعه از حد اعتدال تجاوز نموده حضرت اعلی بایاده التفاتی بسخنان ایشان نفرمودند روز دیگر
دوشنبه که بیست و هشتم صفر بود پاشا و عظمای رومیه بیرون آمده بشرف سجده اشرف مشرف شده در آن شب
رخصت معاودت یافته بمنازل خود رفتند اما دست از قلعه باز داشته مفاتیح دروب را بغلامان خاصه شریفه سپردند
و آن شب تا صباح پاس قلعه داشته روز دیگر اهل قلعه را نام نویس کردند و گروه گروه حسب الامر اعلی بنظر اشرف
در می آمدند هر گروهی را بجمعی از غازیان سپردند و مقرر شد که اموال و اسباب ایشان را بحیطه ضبط در آورند احمد پاشا
چون تبریزی الاصل بود که در اوان طفولیت بمیانه رومیه افتاده در خدمت احمد پاشا حاکم وان نشو و نما یافته برتبه
ایالت و پاشایی رسیده بود اهل تبریز استدعا داشتند که بدست ایشان دهند که بجزا و سزا رسانند و پسران رستم
سلطان نیز همین اراده داشتند که بخون پدر قصاص نمایند اما حضرت اعلی مراعات جانب امانداران را اهم
و الزم دانسته او را بدست امانداران دادند که در عوض خون آن سید بی گناه مقتول سازند و چند نفر که قبل
از آن شاهیسونی شده بیرون آمده بودند بخشش و نوازش یافته بقیه سپاه گرفتار غازیان ظفر پناه شدند و بعد
از چند روز که اسباب ایشان بحیطه ضبط در آمد در حسن چایی فرمان قهر پادشاهی بقتل آن گروه غدار نافذ گشته قریب
دو سه هزار کس را در آن یورت بتیغ انتقام گذرانیدند در آن منزل پر وحشت از کشته‌ها پدید آمد مجملا آتش
خشم پادشاهی درباره آن گروه بنوعی زبانه کشیده بود که جز بخون آن گروه امکان اطفا نمی پذیرفت عموم آن طایفه
عرضه تیغ فنا گشته مگر قلیلی که بسمت نوکری و اسم و رسمی نداشتند نجات یافتند مستعدان اسد و تاریخهای مرغوب
جهة فتح قلعه یافته در رشته نظم کشیدند از آنجمله فضیلت نواده میرزا احمد کفرانی اصفهانی که شاعر شیرین سخن خوش
طبیعت است این تاریخ یافته بود که ثبت افتاد و همچنان که بر زبان صدق بیانش جاری شده بود عنقریب بمنصه
ظهور آمده در سال دیگر فتح قلعه شماخی شد تاریخ منت خدایرا که باقبال بی زوال ملک شه زمین و زمان در رواجست

از بسکه نصرت از پی نصرت همی رسد * تاریخ فتح گنجه کلید شماخیست * بعد از فتح قلعهٔ گنجه چون از حسین خان قاجار
اطوار ناهنجار بظهور آمده مردم قراباغ از سلوک ناهموار او شکوه کردند رای معدلت اقتضای او را از سطر اعتبار
انداخته ایالت آن ولایت بمحمد خان زیاد اغلی قاجار که برخی از احوال او در وقایع سالهای گذشته مرقوم قلم
بیان گردیده مرحمت شد و بعد از انتظام مهمات قراباغ همت والانهمت بتسخیر قلعهٔ لوری و تفلیس و توماتوس مصروف
گشته موکب اقبال متوجه آنحدود شد چون اخشاباد محل نزول اردوی گردون شکوه گردید بنوعی رعب و هراس در دلهای
مستحفظان قلاع استیلا یافته که خیال مخالفت و قلعه داری در مخیلهٔ هیچکس نگنجید تخت محمد پاشا قراقلر حاکم قلعه
لوری که تا غایت در راه دولتخواهی پویه ثابت قدم بود مطلقا از جادهٔ متابعت اقوم عدول و انحراف جایز نمیدانست
بی اختیار کسان اعتمادی بپایهٔ سریر اعلی فرستاده بتوسط محمد بیگ بیگدلی که از خاصان درگاه بود عرض اسکات
و بندگی نموده زبان اعتذار بکلمهٔ استغفار گشاد و عرضه داشت نمود که اگر عفو پادشاه کامکار شامل حال این خاکسار
گشته بجرایم سابق مورد عقوبت نگردد سر قدم ساخته بخاکبوسی آن درگاه می آیم چون صدق قول او بر ضمیر منیر
فیض تاثیر خسرو جرم بخش پوزش پذیر پرتو ظهور انداخت فرستادهای او را نوازش فرموده پاشای مذکور را
بمواعید پادشاهانه نوید دادند و او مژدهٔ بخشایش یافته با دلی پر از امید قاصد آن کعبهٔ آمال گشته باردوی معلی
داخل شد و بوساطت امرا و مقربان بمجالست مجلس بهشت نشان مستعد گردیده منظور نظر عنایت و عاطفت شد
و بخلاع فاخره از تاج و کمر مرصع و اسپ و زین مرصع و سایر تشریف و تفقدات سرافراز گشت و کلید را بمنسوبان
درگاه شاهی سپرده حضرت اعلی کسی بجهة محافظت قلعه و ضبط توپ و تفنگ و سرب و باروت و یراق قلعه فرستاده
و چون خاطر از قلعه داری جمع گردید نهضت همایون بجانب تفلیس و توماتوس تصمیم یافت از سوانح این ایام فوت گرگین خان
ولد [illegible] خان والی گرجستان کارتیل و آمدن معتمدان او بدرگاه فلک اشتباه است که چون قضیهٔ فوت او بمسامع جلال
رسید جمعی از معتمدان آن سلسله بملازمت اشرف مشرف شده حضرت اعلی آنها را نوازش فرموده لوارصاب خان پسر
او را که در اوان فوت چهارده ساله بود چون چهارده در حسن تمام * بسمت فرزندی موسوم گردانیده بجای پدر بحکومت ملک
موروث سربلند داشته احکام شفقت آمیز و خلاع فاخره جهة او و مخدرات آن سلسله فرستادند محمد بیگ بیگدلی
را بدان صوب فرستادند که پرسش مشارالیه و مخدرات آن دودمان نموده بشفقت شاهانه مطمئن سازد و صبیهٔ گرگین خان
را که نوید انتظام در سلک پردگیان سرادق سلطنت یافته بود یراق کرده بحرم سرای اقبال آورند در خلال این احوال عرایض
ضراعت آمیز از جانب مستحفظان توماتوس رسیده استدعا نموده بودند که اگر از جانب قزلباش آسیبی بایشان نرسد
و از صرصر قیامت اثر پادشاهی ایمن بوده باشند قلعه را سپرده روی عجز و افتقار بدرگاه سپهر اقتدار نهند مراحم
خسروانه احکام استمالت مبنی بر عواطف شاهانه باسم ایشان فرستاده اشارت فرمودند که هر کس از ایشان اراده
بودن این دیار داشته باشند علوفه و تیماری که در زمان رومیه داشته باشند مضاعف آن عنایت میشود و هر کس اراده
رفتن دیار روم نماید با اهل و عیال و ارزاق و اموال روانه گردد که بهیچوجه آسیبی از لشکریان باو نرسد جماعت
از دوام مستحفظان قلعه توماتوس این معنی را سرمایهٔ نجات دانسته همگی روی امید بدرگاه جهان پناه آورده بخلاع فاخره

ونوازشات وافره مخصوص گشته جمعی را که اراده رفتن داشتند کس همراه کرده سالماً غانماً روانه نمودند
وبعضی که توقف اختیار کردند بمشتهای مطلب خود فایز گردیدند و چون رودخانه آلگت چای حدود گرجستان
مضرب سرادقات عظمت و اجلال گشت عبداللطیف پاشا حاکم تفلیس و آقایان و ریش سفیدان رومیه که
دران قلعه بودند نتایج لطف و قهر پادشاهی را از احمد پاشا و مردم گنجه و لوری و تومانس قیاس نموده بدلالت
بخت بیدار کس خود را با عریضه ضراعت بخدمت اشرف اعلی فرستاده بهمین استدعا نمودند ملتمس ایشان
نیز بعز انجاح مقرون گشته حکم همایون مبنی بر استمالت و قبول استیمان باسم ایشان عز صدور یافته مصحوب حسین بیک
جارچی باشی ذوالقدر نزد پاشا فرستادند پاشا و آقایان انجماعت اگرچه متیقن شده بودند که در مواعید شاهانه
خلافی نیست و بهر کس امان دادند از مضرت و آسیب قزلباش ایمن اند اما بجهة اطمینان قلوب و عزت خود [illegible]
آن قلعه که از حصون مشهوره آفاقست التماس نموده بودند که از امراء عالیمقدار قزلباش [illegible] بپای
قلعه آیند که قلعه را باو سپرده بوساطت او بخدمت اشرف رسند حضرت اعلی شاهی ظل الهی علی قلیخان شاملو را
برینخدمت مامور فرموده بجانب تفلیس فرستادند و او بدانجا رفته پاشا مذکور و آقایان بلوازم استقبال قیام
نمودند بنهایت اطاعت و انقیاد بظهور آورده قلعه را بعلیقلیخان سپردند و دو سه روز باهل اردو بسودا و معامله
پرداخته الاغ بارگیر و سواری گرفته در عوض اسیران گرجی میدادند و بعد از آن بهمگی باخانه کوچ از قلعه بیرون آمدند
علیقلیخان حسب الامر الاعلی جمعی از غازیان شاملو و تفنگچیان را در قلعه گذاشته خود باتفاق پاشا و معتبران اروام
باردوی کیهان پوی آمده در آلگت چای پاشا و رفقا سعادت آستان بوسی دریافته بنوازشات خسروانه سر
افراز شدند و خلاع فاخره بهمگی ایشان علی قدر مراتبهم عنایت شد چند نفری که اراده توقف نمودند بمقاصد ارجمند
فایز گشتند و پاشا و سایر جماعت که رومی بودند چند نفر از ملازمان درگاه بطلا و زری ایشان مقرر شد و سالماً
و غانماً بسرحد رسیده بروم پیوستند و حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه قلعه شدند و [illegible] از ابطرا احتیاط
درآوردند قلعه تفلیس قلعه ایست در کمر کوهی بلند واقع شده از یکطرف سر بر بالا افراخته آب رودخانه کر اگرچه
از جانب غربی گرجستان کارتیل آمده بطرف شرقی میرود و در جوار شروان با آب ارس پیوسته بدریای خزر میریزد
اما بحوالی تفلیس که میرسد پیچیده شده گویا از شمال آمده بجنوب میرود و در همه حوالی قلعه از سمت جنوب گردیده بجانب
شرقی می افتد در حریم شهر و قلعه که آب میگذرد زمین سنگ لختی مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی پیش
آمده تخته پلی در کمال استحکام در آنجا ترتیب داده اند که از تفلیس بولایات گرجستان از آن تخته پل تردد مینمایند
در رودخانه بآن عظمت که از انهار مشهوره آفاقست از زیر آن تخته پل میگذرد شهر تفلیس در جانب غربی آن تخته
پل افتاده چشمهای بسیار از آن کوه جریان مییابد و آب گرم از ابتدا هشتاد محل جریان یافته در زمان قدیم
هر کس از سلاطین اسلام و کفره گرجی گذشته اند بر بالای آبهای گرم عمارت کرده استحکام مینمودند و حمام مردم
آنشهر منحصر در آنهاست و چند حمام در میان قلعه و بسیاری در بیرون قلعه است و الیوم قریب بچهل حمام بحال خود بود
که بعضی دایر و بعضی استعداد دایرت ندارد ارتفاع بروجش بمثابه که با فلک الافلاک دعوی محاذات مینماید

دارد هیچ طرف سلاطین آفاق را تسلط بران قلعه متصور نیست زیرا که از هر طرف آن کوههای بلند سر بفلک افراخته و نظر
آب و دخانه میکذرد و بدین جهت مکانی که محل اقامه و نزول لشکر تواند بود در حریم شهر و قلعه نیست و الحق بدست
در آمدن این قسم قلعه که فی الحقیقه ستون ولایات کرجستان و شیروانست باین آسانی جز بتاییدات آسمانی و توفیقات
سبحانی و نیروی اقبال بلند حضرت اعلی خاقانی نتواند بود سکنه آن شهر اکثر مسیحی و ارمنی و کرجی و قلیلی از مسلمانان
نیز هستند کلیسا و معابد نصاری که اکثر قدیمست در آن شهر و حوالی بسیار است و دیگری از سوانح این ایام
آنکه در همان چند روز محمد بیک بیکدلی از کرجستان معاودت نموده صبیه کرکین خان را آورد و از مساعدت بخت
مادرزاد بشرف اسلام مشرف گشته در سلک پردگیان سرادق اقبال انتظام یافت و اکثر میرزادها و ازناوران
کرجی همراه او آمده بشرف آستان بوسی مشرف شدند و این مصاهرت و ارتباط علاوه رابط سابق گشت و مواد اعتماد
و استظهار کرجیان این سلسله بلطف و شفقت خسرو کامکار عالی نژاد سمت ازدیاد پذیرفته و حضرت اعلی میرزادهای
کرج را علی قدر مراتبهم بتفقدات شاهانه و عطایای خسروانه نواخته مهمات ایشان بر وجه احسن دلخواه ساخته
همه را خوشدل و شادمان روانه کرجستان فرمودند و تحفه لوارصاب خان دیگرباره خلاع فاخره و تنسوقات وافره
فرستاده بمواعید شاهانه امیدوار گردانیدند و حکومت تفلیس و کوتوالی قلعه مذکور بمحمد بیک مشهور به دلو محمد ولد علیجان
سلطان شمس الدینلو تفویض یافته جمعی از عکسیان خاصه شریفه مقرر شد که با او در آن قلعه بوده بمحافظت قیام نمایند و اسباب
و یراق قلعه توما نوس و لوری قرار یافت که جهة قلعه ایروان نقل شود و اردوی کیهان پوی از آن منزل کوچ فرموده مظفر
و منصور لوای معاودت برافراخته شد و چون خاطر اشرف از مهمات فراغت یافت همیشه تسخیر قلعه شروان و تعمیر قلعه
ایروان در ضمیر منیر الهام پذیر رسوخ داشت رای جهان آرا اقتضای آن کرد که متوجه سرحد ایروان گشته قلعه آنجا را تعمیر
فرمایند چون خاطر از آن ممر و آمدن سردار لشکر روم جمع کرده رو بمیان شروان نیز درین سال از مدد و کومک مایوس
کردند عنان نصرت نشان بصوب انعطاف دادند و بدین عزیمه والا عنان فیروزی نشان از راه جبال اخچه قلعه که راهی
بود در نهایت صعوبت و از کثرت درخت و جنگل و شیب آفتاب را مجال تابیدن آن سرزمین نیست و نشیب و فرازش
ماصدق آنمعنی که دیت کسی ندیده فرازش مگر بچشم صعب و کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان ضیق طرق بمثابه که اکثر
جاها یکسوار بصد تشویش عبور مینمودند متوجه شدند طبقات لشکر را منقسم بچند گروه فرموده قرار دادند که در هر روز
یک گروه کوچ نمایند مجملا قریب بده روز تمام لشکر از آن راه عبور نموده در گوگجه تنگیز مجتمع گشتند دیگر از سوانح این
سال که هنگام فتح قلعه گنجه بظهور پیوست آنست که میر ابو الولی انجوی شیرازی بجهة خوش اداری و مسامحاتی که از
سلامت نفس و کم آزاری در ضبط و ربط وجوه شرعیه مینمود و ملازمان او بی اطلاع او جسارت و دلیری کرده در
وجوه متعلقه بسرکار حضرت امام الجن والانس تصرفات کرده بودند از منصب عالی صدارت معزول گشته
قاضی خان ولد میرزا برهان که از اجله سادات عظیم القدر سیفی حسنی قزوینی و از اقوام قاضی جهان وزیر شاه جنت مکان
بود باین رتبه عالی سربلندی یافت و بعضی محال عراق که معظم آن دار السلطنه اصفهان و یزد و قم و کاشان و دیگر جلال الدین

حسن صلای اصفهانی که سید فاضل صاحب سخن و از سادات شهرستان اصفهان بود و آبا و اجداد او همیشه در این
قدس نشان بمناصب عالیه اختصاص داشته اند تفویض یافت ذکر تعمیر قلعه ایروان و حالات شموخه که قبل از یورش
شیروان سمت وقوع یافت چون موکب ظفر نشان در گوگچه تنگیز نزول اجلال نموده عساکر منصوره فوج فوج
بر درگاه خلایق پناه مجتمع شدند اکثر امرای عظام و طبقات لشکر ظفر فرجام سوای جمعی از خاصان درگاه و مقربان بساط
اقدس بتعمیر قلعه ایروان مأمور گشته بسرداری و سرکاری الله قلی بیک قورچی باشی متوجه انجام الخدمت شدند
و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با وفور نشاط و شمول انبساط از ساحل دریای گوگچه عبور فرموده سیر کنان و صید افکنان
از راه سیجان بطرف نخجوان توجه فرمودند در خلال این حال عورتی مسماة بگلچهره از کنیزان گرجی آزاد کرده شاه
جنت مکان که بعد از سنوح واقعه ناگزیر آنحضرت همراه همایون خان بجانب گرجستان رفته بود و بعد از آنکه همایون
خان گرفتار رومیان شده او را باسلامبول بردند مخدرات آن سلسله او را بجهه طرز دانی و آداب خدمت باستنبول
فرستاده بودند که چون در آن اوقات والده سلطان محمد خان خواندکار روم مشهور بوالده سلطان در امور سلطنة آن
دودمان صاحب اختیار بود شاید بخدمت او راه یافته درباره همایون خان معاونتی تواند بظهور آورد و او بوسیله محرمان
حرم علیه شاه جنت مکان بخدمت والده سلطان محمد راه یافته چند گاه در استنبول بود در این هنگام تحریک وزرا و ارکان
دولت سلطان روم تخصیص درویش پاشای وزیر اعظم باتفاق یکی از چاوشان رومی از جانب همایون خان بدرگاه
سعادت نشان آمده عرایض بخدمت نواب خورشید احتجاب ناموس العالمین عمه محترمه حضرت اعلی آورد ما حصل
کلام آنکه همیشه سلاطین عدالت آیین امنیت عالم و ترفیه احوال امم را بر مطالب عالیه مقدم و راجح داشته اند و خصومت
و نزاع میان دو پادشاه والا جاه موجب خرابی مملکت و تفرقه احوال عجزه و زیردستان و رنجش خواطر خلایق است
والتماس نموده بود که نواب خورشید احتجاب علیه که رحمة للعالمین است حضرت اعلی را از خصومت و نزاع باز آورده
بجهه حصول نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی ترغیب نماید که بساط جدال و قتال را در نوردیده با پادشاه ذی جاه روم باب
الفت و وفاق کرده و کسی بجهت تمهید امر مصالحه ارسال نمایند که از این طرف نیز دولتمندان خیراندیش خصوصا
درویش پاشای وزیر اعظم باعث انجام این امر خیر فرجام شده بنوعی که رضای خاطر اشرف بوده باشد فیصل میدهند
از این طرف جواب عرایض همایون خان بر این نهج علمی شد که میانه حضرت شاه جمجاه جنت مکانی و پادشاه مرحوم
سلطان سلیمان ضوابط عهد و پیمان استحکام یافته بود که نسلا بعد نسل میانه این دو سلسله مخالفت نبوده باشد
نقض عهد از آن طرف واقع شده و مملکت موروثی ما را بغصب متصرف شدند و اکنون طالب حق موروثی خودیم
اگر فرمانروای ممالک روم عهد و پیمان پدر را منظور داشته در مقام الفت باشد و سنور و سرحد بقاعده آن
زمان مقرر گردد ما نیز بجهه ترفیه حال عباد الله از طریق خصومت و عناد عدول نموده سالک مسلک دوستی و اتحاد
میگردیم و اگر لجاج ورزیده در مقام عداوت باشد توکل با الطاف ایزدی کرده دست از طلب حق موروثی باز
نمیداریم و آنچه خدای تعالی خواسته باشد خواهد شد و مقدورات ازلی را از ظهور چاره نیست دیگر از سوانح

این سال آنست که در زمستان سال گذشته که رایات جلال متوجه تسخیر قلعه گنجه و قراباغ بود از جماعت رومیه فوجی بجانب آمده

دو سه قریه از قرای کوکچه تنگیز را که بامیر گونه خان متعلق بود غارت نموده بودند درین سال امیر گونه خان با اتباع خود

تاخت و غارت الکاء رومیان رفته تا حوالی خطه وان و ارجیش و عادلجواز تاخت کرده سالماً و غانماً باز گردید و از

امرا اکراد محمودی آن سرحد عبدالله بیک حاکم خوشاب و زینل خان حاکم قراحصار و مصطفی بیک حاکم باکو و زینل

بیک حاکم جورس و ایلچیان میر شرف حاکم جزیره و ذکریا خان و ضیاء الدین خان ولد شرفخان حاکم بتلیس جهت

اظهار دولتخواهی و انجاح مطالب و مآرب نزد امیر گونه خان آمده باتفاق او بدرگاه عالم پناه آمدند و در حدود

نخجوان سعادت آستانبوسی دریافته امیر گونه خان بجانب ایروان رخصت یافت و امرا و ایلچیان مذکور مشمول انعام

و احسان گردیده حکومت جورس بدستور بزینل بیک و باکو بمصطفی بیک شفقت شده مبلغ دویست تومان نقد باو

انعام فرمودند و عبدالله بیک بعد از فوت سلیمان بیک برادر خود بحکم سردار حاکم خوشاب شده بود و زینل خان

عمزاده او تقدیر با او معاند بوده و قراحصار را بعنف از و گرفته بود چون بعد از وقوع محاربه و انهزام سردار التجاء بطلب

عاطفت شاهی نموده در سلک سلسله پایه سریر اعلی آمده و منشور حکومت خوشاب باسم او عز صدور یافت و میانه عمزادها

مناقشه بود درین اوقات که هر دو شعار شاهی سیوی بظهور آورده مشمول عنایات خسروانه شدند که میانه عمزادها

صلح واقع شده الکاء موروثی حسب الصلاح سفید ریشان اکراد میانه ایشان منقسم گردد ریش سفیدان اکراد حسب الفرموده

عمل نموده وثیقه در آن باب نوشته از جانبین راضی شده بعرض اقدس رسید و حکم همایون بر طبق آن باسم هر یک

صدور یافت اما زینل خان چند روزی با عبدالله بیک کج کج آشتی کرده بالاخره فیمابین بافساد مفسدان که هیچ طایفه

از آن خالی نمیباشد و طبقه اکراد از همه در پیش اند موجب نزاع دیگر شده بهیجان آمد قلعه خوشاب بتصرف زینلخان در آمد و شرح

آن عنقریب مرقوم کلک بیان خواهد شد بالجمله عنایات خسروانه امرا اکراد و ایلچیان مذکور را بخلاع گرانمایه سرافراز فرموده

بتخصیص میر شرف و ذکریا خان و ضیاء الدین خان نیز خلاع فاخره و تنسوقات لایقه فرستاده همگی را مسرور و خوشدل

رخصت انصراف ارزانی داشتند بعد از رفتن ایشان اراده خاطر اشرف بسیر و گشت خطه اردوباد متعلق شد و سایه

اقبال بر مفارق متوطنان آن بلده طیبه گستردند که تا تعمیر قلعه ایروان عنان نصرت نشان بتسخیر ولایت شروان معطوف

دارند اردوباد قصبه ایست بغایت دلکشا و دلنشین در جانب شمالی آب ارس که سخن پرداز خطه شیراز خواجه حافظ در

مدح سواحل آن بلده طیبه فرموده * ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس * بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن

نفس * در دامن کوه واقع شده در کمال نزاهت و خرمی بلطافت هوا و عذوبت ما و باغات و بساتین میوه دار

و چشمهای خوشگوار شهره آفاق است و هیچ منزلی و سرزمینی نیست که چشمه آبی در نهایت لطافت و سردی

نداشته باشد مردم آنجا به تشیع فطری و خلوص اعتقاد و دوستداری دودمان ولایت نشان صفوی مشهور و معروف اند

چنانچه در زمان تسلط رومیان چند مرتبه بدینجهت قتل عام نا شده و خرابی تمام بآن بلده طیبه جنت مکان و اختلال

باحوال سکنه آنجا خصوصاً طبقه علیه نصیریه که از احفاد استاد البشر و العقل الحادی عشر خواجه نصیر الملة و الدین طوسی

روح الله روحه اندراه یافته و درین هنگام که ان اختلال بنیروی اقبال بزوال اصلاح پذیرفت و بیمن عواطف بیدریغ
شاهی ظل الهی منظور انظار عنایات خسروانه گشته بجمع تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم و در کل آذربایجان
محسود اقران اند و چون آصف جم اقتدار اعتماد الدوله غفران دثار حاتم بیک از ان سلسله علیه است و راقم حروف را
چون بجهت طول مدت معاشرت و هم صحبتی و طریقه اخلاص نمک خوردگی بان عالیجناب ناگزیر بود که درین مقام رشحی
از احوال سعادت منوال انسلسله بقلم اخلاص در صحیفه بیان نگارد و در ضبط تحریر در آورد که این طبقه علیه از
فضایل و کمالات عقلیه و نقلیه چندان بی بهره نیستند و اکثر بحلیه صلاح و پرهیزکاری و استعداد و قابلیت
و اخلاق حسنه و سلامت نفس آراسته و پیراسته مرجع و ملجا عموم اند همیشه منظور انظار سلاطین عالیمقدار
بوده اند و ان رفیع جناب غفران مآب صاحب دولتی بود بمکارم اخلاق حمیده موصوف و عالی منزلتی بسلامت
نفس و نیک اندیشی خلایق معروف و از وفور قابلیت و کاردانی و تایید یزدانی برتبه وزارت دیوان اعلی
سرافراز گشته قریب بیست سال مسند وزارت دیوان و حل و عقد امور جهانبانی بذات ملک صفاتش
آراستگی داشت و همواره انوار تربیت و پرتو عاطفت پادشاهانه بر وجنات احوالش تافته روز بروز پایه
قدر و منزلتش بلندی میگرفت رای ملک آرایش بمیامن توجه التفات پادشاه جهان کامبخش کافه انام
و درگاه کرامت اشتباهش مرجع خاص و عام بود مهام ممالک بمتانت رای رزینش منتظم و مشید و امور خلایق
بحسن کیاست و کاردانی آن مهر سپهر کامرانی بر حسب دلخواه ممهد هرگز در مدت عمل بخواست و طلب عنف رضی
نبود و آزار و اضرار موری در خاطر خطیر آن آصف سلیمان منزلت خطور ننمود القصه خامه سخن گذار در تبیین حالات ستوده
آن وزیر صایب تدبیر بعجز و قصور معترفست و خرد دوربین ضعیف اندیش از تفکر اوصاف حمیده ان دستور
ثاقب ضمیر در زاویه خمول و ناکامی معتکف هر چند درین باب خوض رود یکی از هزار و اندکی از بسیار در دیباچه
اظهار نمیتواند نهاد و لهذا درین مقام بهمین قدر اکتفا نمود و آن دستور غفران مآل رضوان مقام خلف صدق
مرحوم ملک بهرامست و او بزرگی بود کریم الذات و کریمی پسندیده صفات در زمان سلاطین آق قوینلو بر
نهج آبا و اجداد بر مسند عزت و کامرانی متمکن و چون آثار نجابت و بزرگی از ناصیه احوالش ظاهر بوده پرتو
التفات پادشاهان آن طبقه بر وجنات احوالش تافته قطع مهام آن ملک برای صواب نمایش مفوض بوده در
زمان ظهور دولت و جهانگشائی خاقان سلیمان شان جنت آشیان اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان چندگاه
با برغم و سعادت جاویدان و ارباب غرض از وطن مالوف جلا نموده بر حسب تقدیر در ولایت مصر و الحدود اقامت
داشت تا آنکه کارفرمایان عالم ابداع ابتلای ایام مهاجرت را بانتها و انصرام رسانیده مصالح راحت و فیروزمندی
را آماده کردند و خاقان سلیمان شان خطه دلگشای اردوباد را بفر قدوم همایونی زیب و زینت داده منازل مرحوم
آن صاحب دولت که آثار رفعت و بزرگی از ان نمایان بود مشاهده آن پادشاه والاجاه گشت چون از حوادث دوران
و تصاریف زمان و خالی بودن از وجود ان بلند مکان قریب الکمال انهدام بدان راه یافته بود خاقان سلیمان شان از

به انهدام رسیده متأسف شد حسین بیگ لله که از خاصان درگاه جهان‌پناه و لله او بود و اوصاف حمیده
آن ستوده صفات را معلوم داشت حقیقت احوال او را بمسامع جلال رسانیدند و قرابت قریبه خواجه عین قیسی بزرگ
در آغاز خروج آنحضرت نخست طغرای غرای این دولت کبری را سرمایه سعادت سرمدی شناخته بقلم زرنگار اخلاص
بر مبانی اقبال او نگاشت علاوه توجه خاقانی گشته حکم استمالت باسم او عز صدور یافت که روی توجه بوطن اصلی
آورد ملک بهرام بعد از ملاحظه منشور عاطفت باستظهار تمام متوجه مسکن و مقام مألوف گشته بتدارک اختلال احوال
و بی‌سرانجامی پرداخت و در زمان خجسته نشان شاه جنت مکان علیین آشیان بیشتر از بیشتر منظور نظر عواطف
و الطاف گشته منصب کلانتری و تقدم و بزرگی اهالی املاک بدستور سابق برای صواب نمایش متعلق گردید چون
حضرت شاه جمجاه جنت مکان را توجه و التفات تمام بآن بلده جنت مثال بود خیابان طرح و تمثال این بقعه شریفه را
حسب الاشاره همایون نقاشان نادره کار و مصوران معجز نگار در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارک قزوین
نگاشته کلک موی شکاف گردانیده‌اند مکرر انشاط سیران خطه طیبه و شکار ماهی رود ارس از خاطر انور سر
زده آن مقام فرح افزای بیمن قدوم آن خسرو سپهر احتشام غیرت افزای باغ ارم گردید در هر مرتبه منزل آنجناب را
بفر قدوم بهجت لزوم نورانی ساخته در آن منازل دلنشین بلوازم جشن و سور و بهجت و سرور می‌پرداختند
و این معنی موجب ازدیاد مواد عزت و تضاعیف جاه و حشمت آن عالیحضرت گشته روز بروز پایه قدر و منزلتش
ارتفاع می‌یافت و مرحومی میرزا کافی منشی که شایسته تربیت بود بجهت قرابت و خویشی که بآن صاحب دولت داشت
مورد تربیت شاهانه گشته بمنصب ارجمند انشاء ممالک سرافرازی یافت و بیمن تربیت نظر کیمیا تأثیر آنحضرت در این
فن ترقی عظیم کرده جمال حالش بزیور قابلیت و استعداد آراسته گردید بکلک بدایع نگار رقم نسخ بر منشآت
سخنوران پیش کشیده نقاط اقلام زرین فامش بر صحیفه بیان چون مروارید غلطان و چندین سال از زمره مقربان
بساط قرب و منزلت آن سلطان سعادت نشان بود و تأثیر اخلاص و نیکو خدمتیهای آن طبقه اکثر اوقات یکی از متعلقان
آن سلسله رفیع در این دولت ابد قرین بمنصب والا سربلندی دارند بالجمله آن صاحب سعادت عالی همم در آن بقعه خرم
خوان کرم گسترانیده آینده و رونده از موائد انعام و احسانش محظوظ و بهره‌ور می‌بودند و سنین عمر شریفش
از مرحله هشتاد درگذشته قریب بمنزل نود رسیده بود در اواخر ایام حیات اراده بیت الحرام و ادراک
سعادت زیارت و طواف مدینه مشرفه حضرت خیر الانام و روضات مقدسات ائمه کرام علیهم السلم نموده عزیمت
آن سفر مبارک کرد و در مابین شام و یثرب مزاج وهاجش از جاده استقامت و اعتدال منحرف گشته بریاض
قدس خرامید و ولد ارشدش اویس بیگ که توفیق رفاقت و همراهی یافته بود نعش مطهر آن پدر نیکو سیر را
در همانجا که بقلعه حیدر مشهور و معروفست دفن نمود تا آنکه در سالی که مغفرت پناه معصوم بیگ صفوی متوجه آن سفر خیر
اثر گشت و میرک بیگ پسر بزرگ مرحوم مذکور همراه بود جسد شریف پدر بزرگوار را از آن مکان بیرون آورده بمدینه
طیبه نقل نموده در جوار ائمه بقیع علیهم السلم مدفون ساخت و اولاد گرامی آنجناب غفران مآب که در حین حیات او در قید

حیات بوده‌اند و سواد اوراق راقم الحروف تعارفی باحوال ایشان بود و هیچ تعرف اند و هرچند که آرایش آن در اینجا مناسب
سیاق تاریخ نیست بنابر آنکه در صدد داستان شده صحیفه اخلاص را بنگارش این آرایش داده میگوید
اخلاف صدق او اول مرحمت قباب میرک بیگ که بوفور قابلیت و استعداد و زیور اهلیت و رشاد
آراستگی داشت در اوایل حال که از خطه اردوباد بیرون آمده باردوی معلی آمد ملازمت غفران مآب رکن
السلطنه معصوم بیگ صفوی اختیار نموده منصب انشا و لشکرنویسی یافت و بالاخره بمرتبه وزارت ترقی کرده
چند سال من حیث الاستقلال بدان خدمت مشغول بود تا آنکه همراه معصوم بیگ بسفر حجاز رفته در سفری که آن امیر
مغفرت نشان بتیغ غدر رومیان کشته گشته درجه شهادت یافت او و متعلقان مرحوم مذکور را آورده
نسبت بمنتسبان آن امیر کبیر کمال حقیقت و پاس حقوق یکجهتی بظهور آورده و در مجلس بهشت آیین حضرت شاه جمجاه جنت
مکان راه خدمت پیدا کرده بعد از میرزا کافی منشی چندگاه خدمت انشا مجلس نویسی میکرد و حضرت شاه
جنت مکان در مقام تربیتش بود در این اثنا اجل موعود رقم حیاتش را از صحیفه هستی محو کرده بهادم اللذات
بنای حیاتش را برانداخت و دیگر ادهم بیگست که او نیز بوفور قابلیت و استعداد ذاتی و اخلاق حمیده موصوف بود
در بدو حال در مرافقت پدر بهمان متوجه سفر خیر اثر حجاز شده بعد از واقعه ناگزیر والد بدان سعادت عظمی
استسعاد یافت و چون از آن سفر معاودت نموده باردو آمد و اوقات خجسته ساعات بکسب قابلیت و
نویسندگی مصروف داشته از جانب شاه جمجاه منصب استیفای شاهزاده مرحوم سلطان مصطفی میرزا یافت و
در اواخر منصب وزارت نواب میرزا بآنجناب تعلق گرفت و تا حین فوت شاه جنت مکان چندگاه متوجه شغلی
از مشاغل دنیا نبود تا آنکه در زمان سلطنت و جهانبانی نواب سکندرشان سلطان محمد پادشا منصب کلانتری
دار السلطنه تبریز یافت و از آنجا بنابر نخوت و غرور و خودسری که خود داشت با امیرخان ترکمان حاکم تبریز دامن
درچید چندگاه در اردوباد مقیم بود تا آنکه در اواخر ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا که
امیرخان در ازا فرمانها که از او بظهور آمده بود مغضوب گشته علیقلیخان فتح اغلی استاجلو بمرتبه ایالت
و دارائی تبریز یافت و در مقام ترتیب مشارالیه درآمده منصب وزارت خان مذکور بآنجناب تعلق گرفت
و من حیث الاستقلال بآنمهم پرداخت و در زمان جلوس سعادت مانوس همایون شاهی ظل اللهی که بساط دولت
علیقلیخان فتح اغلی و رفقای او درنوردیده گشت جناب مشارالیه چند روزی بنابر مصلحت وقت وزارت
اسلمش خان مهردار اختیار نموده بالاخره از مشاغل دنیوی دلگیر گشته میل توطن مشاهد مقدسه و کسب مثوبات
اخروی نموده چندگاه توفیق مجاورت عتبات عالیات دریافت و برادر فرخنده سیرش را آرزوی ملاقات برادر
غالب گشته استدعا حضور کرامیش نموده خدمتش با فرزندان و متعلقان بعراق آمده بعد از آنکه با برادر خجسته
سیر و اقوام والاگهر عهد ملاقات تازه کرده اراده توطن شیراز نموده منظور انظار شفقت شاهانه گردید
هر ساله مبلغ سیصد تومان عباسی از دار الملک شیراز برسم سیورغال باو عنایت فرمودند و در ایام توطن

شیراز مرتبه دیگر سفر خیر اثر حجاز اختیار نموده بتوفیق حج مکرر یافت و یکدو مرتبه بقصد زیارت حضرت امام الجن والانس
سلطان ابوالحسن علی ابن موسی الرضا علیه التحیه والثنا متوجه مشهد مقدس معلی گشته بدان سعادت عظمی مشرف گشت
و در سنه تخاقوییل سنه ثمان و الف هجری در خطهٔ شیراز آهنگ سفر بقا ساز داده رخت هستی بدار الملک عدم
کشید جنت او نیز چو جمله پاک مردان گردید با جهان شتابان و دیگری از اولاد نامدار ملک بهرام مهر سپهر
وزارت و اقبال اعتماد الدوله غفران مآل حاتم بیگ است که بعد از فوت والد والا تبار منصب کلانتری اردوباد
منصوب گشته با وجود حداثت سن و عنفوان شباب از روی کمال دانش و بینش بلوازم آن مهم اشتغال مینمود
تا آنکه بجهه مناقشه و گفتگوی بعضی حاسدان آن ملک از آن مهم متنفر و ملول گشته بی آنکه رقم عزل بر صحیفه حالش
کشیده شود ترک کلانتری داده در اردوباد بمرافقت برادران بسیر و صحبت مشغولی مینمود در اواخر ایام شاه جنت مکان
وزارت قولوبوداق بیگ ولد حاکم خوی اختیار نموده چندگاه بآن امر مشغول بود چون قولوبوداق از امارت خوی
معزول شد جناب آصفی یکدو سال بی شغل و عمل در اردوباد بسر برد تا قضیه رحلت شاه جمجاه جنت مکان روی نمود
و در زمان اسمعیل میرزا بزیارت عتبات عالیات توجه نموده بعد از معاودت که اسمعیل میرزا از جهان فانی رحلت
نموده جلوس پادشاه سکندرشان رضوان مکان روی نمود سمت وزارت ولیخان حاکم کرمان یافته قریب سه سال
من حیث الاستقلال بآن مهم مشغول بود در زمان جلوس سعادت مأنوس حضرت شاهی ظل الهی که ولیخان باردوی
معلی آمده منصب قورچی باشیگری یافت و ایالت و دارائی کرمان به بکتاشخان ولد او که پیوسته به هوش باده
خودسری و خودرایی بود تفویض یافت جناب آصفی بدستور طوعاً و کرهاً متکفل مهام وزارت او گشت و چون بجهه بعضی
اعمال ناشایست و حمایت بیجا در حق بعضی از مفسدان والده یعقوبخان حاکم شیراز بنوعی که خامه سخن پرداز در محل خود
تحریر آن پرداخته بر سر او لشکر کشید و از نیرنگ سازی چرخ شعبده باز در خطه یزد بدست لشکر شیراز بقتل رسید اسباب
و اموال جناب آصفی در آن واقعه بتاراج حادثات رفت اما یعقوبخان بعد از ملاقات آن عالیجناب را در مقر خود ماوا
داده همراه بشیراز برد و بعد از آنکه خبر قضیه بکتاشخان بعرض عاکفان سده جاه و جلال رسید رایات جهانگشای شاهی
ظل الهی در دار السلطنه اصفهان مرتفع گردید حضرت اعلی در ازاء حقوق خدمات موروثی و نیکوخدمتیهای سابق و لاحق که از
ایشان بظهور آمده بود در مقام تربیت جناب آصف صفات در آمده قورچی بطلب او فرستادند یعقوبخان که از باده
هوش ربای غفلت سرمست شده بود و توهم آنکه مبادا طلب او بجهه تجسس اموال و اسباب بکتاشخان باشد فکرهای
بیحاصل و اندیشهای تباه بخود راه داده در فرستادن او متفکر و متردد بود و در ضمیرش میگذشت که العیاذ بالله نسبت
بآنجناب غدری اندیشد چون کارفرمایان قضا و قدر چندین امور خیر و کارهای شگرف در ذات کامل الصفاتش بودیعت
نهاده بودند که در خدمت این خدیو زمان بر صحیفه دوران رقم پذیر کلک ظهور گردد و بسی عقدهای مشکل که در دولت
ابد بنیان شاهی بمفتاح رای گره گشایش گشوده گشته نقاط اقلام عنبر فامش خال رخسار سلطنت و نتایج کلک
بدایع نگارش زیور نگارستان دولت گردد اثری بر اندیشهای باطل او مترتب نگشته جز فرستادن چاره ندید

برفاقت قورچی وانه پایه سریر اعلی گردانیده آنجناب در ضمان حمایت الهی بپایه سریر اعلی رسیده در اصفهان بسعادت
پای بوسی همایون و مجالست مجلس خلد آیین استسعاد یافت و او را بفرهاد خان سپرده در تفقد احوالش شرط
مبالغه بجای آوردند و در وقتی که رایات جهانگشای بجانب دارالملک شیراز در حرکت آمده از آنجا فرهاد خان را
بجهة انتظام مهام مهمات کرمان و دفع فتنه یوسفخان بنوعی که در محل خود گذارش یافته نامزد فرمودند جناب آصفی را
بجهة آنکه مدتها راتق و فاتق مهمات آنولایت و صاحب اختیار طبقه افشار بودند و غازیان افشار برای زرین او در
صلاح حال و انتظام احوال خود قدوه میدانستند همراه فرهاد خان نموده انتظام مهمات آنولایت را برای عقده
گشایش مفوض داشتند و آنجناب خدمت مرجوعه را بر وجه دلخواه صورت انجام فرموده در شیراز بشرف
آستانبوسی استسعاد یافت و حضرت اعلی روز بروز در تربیتش افزوده در رکاب همایون بدارالعباده یزد در [illegible]
و در آنجا منصب جلیل القدر استیفاء ممالک محروسه سربلند و معزز گشته تتمه در کمال استقلال بآن مهم پرداخت
اگرچه سمت استیفاء ممالک داشت اما بیمن توجهات شاهانه اکثر امور وزارت دیوان اعلی از و متمشی میشد و یوما
فیوما پایه قدر و منزلتش بدرجه ارتفاع می یافت تا آنکه در اول نوروز توشقان ئیل مطابق سنه الف هجری بمنصب
عالی وزارت دیوان اعلی ارتفاع نموده تمامی مهمات مالی و ملکی ممالک محروسه برای صواب نمایش مفوض گردید
چنانچه در محل خود گذارش یافته و هرچند برخی از اخلاق حمیده و اوصاف کمالش در صدد داستان سرایی
قلم دو زبان بر ساحت بیان پرتو رقوم انداخته چون محل مناسب و اخلاص قوی بود قلم بی اختیار بتکرار او در
مجملا آنجناب بدستور والد غفران مآب نطاق دولتخواهی بر کمر همت بسته در عرض مدت وزارت خدمات پسندیده
و کارهای شگرف از و در راه این دولت بمنصه ظهور رسید وجود فایض الجودش باعث رفاه حال عالمیان
و سرمایه استقامت احوال ایرانیان گردید رسم مذموم جرم و جرایمی که وزرای سابق در ضمن بشند و کفایت خود
شایع ساخته باعث تفرقه خاطر خلق الله گشته بودند و در میزان عدالت و دارائی و مقیاس نصفت و فرمانروایی
بس ناسنجیده و ناپسندیده مینمود از میانه خلایق برانداخته در آداب نصفت و دادودهی دستور و در قاعده
حساب دانی قانون بود و چند مرتبه که از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخدمات مامور گشته از موکب همایون دوری
جست آن خدمات را از روی اخلاص و کمال دولتخواهی و غیرت مردانگی موافق رضای اشرف و صلاح دین و دولت
قاهره بتقدیم رسانیده در همه ابواب مرضی و مستحسن بوده چنانچه تفصیل هر یک از آنها در ضمن وقایع آنسال سمت اندراج
یافته و مییابد در اینمقام چون شایبه تکرار میشود زبان قلم از آن کوتاهی گزیده تا آن مرکز دایره اقبال بر مسند
جاه و جلال متمکن بود عالمیان از میامن معدلت و نیک اندیشی و خیرخواهیش که نسبت بکافه انام متساوی بود مرفه
و آسوده حال بودند تا آنکه در سنه ایت ئیل تسع عشر و الف که بتسخیر قلعه دمدم و دفع فتنه امیرخان برادوست
مشغول بود شبی در پای قلعه فجأة درگذشت و موجب اندوه و ملال جهانیان گشت بنوعی که در قضایای سال مذکور
سمت تحریر یافته خلف ارجمندش میرزا ابوطالب که در جمیع مواد مصداق الولد سر ابیه و در فضایل و کمالات

علیه و سخاوت و احسان مرتبه رجحان داشت بیمن شفقت و الطاف حضرت اعلی ارتقا یافت و اکنون سر بر وزارت
بوجود دیگر الجود آن آصف سلیمان مرتبت مزین و محلی است و دیگر از اولاد و الاشراد ملک بهرام و برادران نیکو
سیرت و سریرت آن وزیر آصف مرتبت عالی مقام ابوتراب بیگست و ابوطالب بیگ که هر دو بوفور قابلیت
و استعداد ذاتی موصوف و در علم موسیقی ماهر سیاق و نویسندگی مشغول بودند ابوتراب بیگ چند گاه
استیفاء مشهد مقدس معلی معزز گشته بدان مهم قیام داشت و در اواخر ایام حیات شاه فردوس مقام
از آن مهم معزول گشته در دفترخانه همایون بشغل سعیح بعد ایام عمل پرداخت بعد از واقعه هایله شاه جنت مکان
در زمان فرمانفرمایی اسمعیل میرزا ابوتراب بیگ بوزارت مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس معلی منصوب گشته
متوجه آنصوب گردید و کمال اختیار و اعتبار یافته در آنجا دست قضا بساط عمرش در نوردیده و ودیعت حیات
را بمقتضی اجل سپرد و در آن روضه مقدسه مدفون گشت و ابوطالب بیگ منصب استیفاء علیقلیخان شاملو حاکم هرات
که فی الجمله نسبت قرابت و خویشی باو داشت یافته در ملازمت او روانه خراسان گردید و چند سال در سایه دولت
آن صاحب اقبال بسر برده نقد اعمال گذرانید تا وقتی که عبدالله خان اوزبک بخراسان آمده کمند همت بر کنگره تسخیر قلعه
هرات انداخت و قریب یازده ماه مدت محاصره امتداد یافته از هیچ طرف نسیم امدادی نوزیده و کار بر محصوران
تنگ گشته بود علیقلیخان ابوطالب بیگ را با یکی دو نفر از معتمدان برسم رسالت بیرون فرستاده که حرف صلح میان
آورده بوساطت خیراندیشان مملکت گذاشته با اهل و عیال بیرون روند با آنکه در توره و آیین سلاطین هیکل شنیع
مذموم ایلچی کشتن رسم و آیین نبود آن پادشاه بی‌مروت چشم مردمی بجا که بی‌مروتی انباشته از شناعت این امر قبیح
احتراز ننموده آن جوان پاکیزه روزگار را با رفقا بجای گلوله در دهان توپ کلان نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش بیداد
آن سلطان بی‌مروت رخت هستی او را سوخته شاهباز حیاتش در راه دین و دولت و رضای ولی نعمت بریاض خلد پرواز
نموده بزبان حال این مقال می‌سرود * نپنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد * در گردن او بماند و بر ما بگذشت * حقایق این
احوال و صعوبت آن اهوال در محل خود نگاشته قلم شیرین مقال شده چون جواد قلم خوشخرام در میدان بیان حالات
این طبقه والامقام بقدر الطاقه تک و پوی نموده اکنون وقت آنست که سررشته سخن را بدست آورده روی بشارع
مقصود نهیم و بدستیاری خامه بلاغت نشان بر سر حرف نخستین رویم القصه چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی متوجه اردوباد
شدند جناب آصف صفات اعتماد الدوله مرحوم کسان اعتمادی بجهت تهیه اسباب پیشکش و ضیافت و ساوری باردوباد
فرستاده و فرستادها خانچه باید و شاید دار حوصله حال نگنجد بسامان و سرانجام امور ضیافت پرداخته شدند و خورد
و بزرگ آن بلده باستقبال استعجال نموده از روی کمال اخلاص جبهه عبودیت برخاک راه سوده از غبار سم سمند
جهان پیمای شاهی روشنایی دیده امید حاصل می‌نمودند و آنحضرت بدیده تلطف و مرحمت در آنقوم نظر انداخته در کمال
مسرت خاطر و شگفتگی مزاج بمنازل دلکش آن سلسله رفیع نزول اجلال فرمودند و فرمان بران دستور
آصف نشان جشنی شاهانه و مجلسی پادشاهانه که درخور مهمانی خان پادشاهی باشد آراسته پسران صاحب جمال
گلگونهٔ رخسار و آرایش خط و خال بان مجلس بهشت نشان بساحر و غلمان در آمده اقداح راح ریحانی بگردش

درآوردند و چند روز در کمال نشاط و خرمی بهجت‌افزای خاطر بودند و ملازمان آصف‌جم اقتدار لحظه‌ای از کشیدن
میوه‌ها و اطعمه و اشربه لذیذه می‌آسودند و با وجود آنکه در آن سال اجناس در آن ولایت بغایت نایاب بود امّا ملازمان
جناب آصفی حسب الاشاره انجاب المقدار از هرگونه مایحتاج جمع آورده بودند که زیاده از آن در مخیله خیال نگنجد
انجاب چند روز بر همین منوال خوان کرم گسترده جمیع امرا و ارکان دولت پادشاهی و مخصوصان و مقربان و ملازمان
خاصه شریفه را که در رکاب نصرت انتساب بودند امرا و اعیان که از تعمیر قلعه ایروان فارغ شده فوج فوج وارد
میگشتند مقداری کرامند علی قدر مراتبهم برسم اقامت و ساوری ایثار میکردند و اهل خدمت و ارباب طرب
و ندمای مجلس بهشت آیین را بخلاع فاخره و انعامات و تکلفات وافره نوازش فرمودند بعد از چند روز
اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که مواضع قریبه را سیر فرمایند و از آنجمله موضعی است وتند نام از قری نفیسه
روزگار در دامنه کوهی واقع شده دره در میان دارد و هر دو طرف باغات و بساتین بی شمار و آب جوی گوارش
مصدوقه تجری من تحتها الانهار و حدایق میوه دارش طوبی مثال پر برگ و بار و چون موضع مذکور از محل توطن
بعضی از طبقه علیه نصیریه است و اعیان آن سلسله املاک در آنجا دارند و آن موضع نیز منسوب بآن سلسله است در آنجا
نیز اسباب ضیافت بدستور اردوباد از سرکاران عالیجناب آصف صفات مرتب گشته دقیقه از دقایق مراسم
فروگذاشت ننمودند و از آنجا نیز بسیر اکلیس که سکان آنجا اهل ملت مسیحی و برخی مسلمانان نیز هستند تشریف برده
در منازل ایشان فرود آمدند و بعد از فراغ از سیر و تماشای آنحدود بصوب اردوباد مراجعت نموده دیگر باره آن
بلده طیبه از ورود مقدم شهریار کامکار رشک گلزار ارم گشت و چون راه دره علی که محل عبور لشکر بود بغایت
تنگ و عبور دو سوار از پهلوی یکدیگر در مضایق آن بغایت دشوار بود حکم همایون صادر شد که امرا و اعیان لشکر
و طبقات حشم فوج فوج و مرتبه مرتبه بتدریج از آن راه عبور نمایند تا ده روز بجهة صعوبت راه و کثرت لشکر
و حشر در خطه دلگشای اردوباد عشرت پیرا بوده کام‌بخش سکنه آن بلده بودند و خدمات اعزه سلسله علیه نصیریه
و اقربا و اتباع اعتمادالدوله منظور مستحسن کافه خلایق گشته الحق دوست و دشمن زبان بتحسین گشادند و بندگان
اشرف مکرر اظهار خشنودی فرموده همگی ایشان را بخلاع فاخره سرافراز ساختند و از آنجا موکب همایون فال بعز و اقبال
بجانب مقصد که تسخیر ولایت شروان بوده در حرکت آمد امرای عظام و عساکر نیک‌فرجام که با ایروان رفته بودند اطراف
و جوانب قلعه سابق را که بنا بر صلاح و فساد وقف کنده شده بود بر طوایف قزلباش و طبقات لشکر قسمت فرموده
هر کس در کار خود اهتمام نمودند و در اندک فرصتی عمارت قلعه باتمام رسیده و ذخیره و یراق تیراندازان عساکر
منصوره نقل آنجا شده قلعه را بامیرگونه خان سپرده کوچ کردند و در جولدر بر کنار بساط اردوی همایون پیوستند

ذکر توجه موکب نصرت‌نشان بتسخیر ولایت شروان و فیروزی یافتن آن ولایت بعون عنایت حق

سبحان عندلیب نغمه‌پرداز قلم در گلشن احوال آن یورش خیرمآل بدینمقال میسراید که چون خاطر از تعمیر
و یراق قلعه ایروان و عده سفر روم اطمینان یافت موکب ظفرنشان از اردوباد عزم توجه بجانب شروان

عزم فرموده از دره علی جبور نموده در چلدر برگشاط نهر ارپه ده و بارگاه باوج مهر و ماه برافراشتند چون عساکر منصوره
چهار سال بود که در یساق بودند و پریشانی و بی‌سامانی بجهت امتداد ایام سفر از حد اعتدال تجاوز نموده اکثر طبقات
لشکر بجهت فقدان غله و قحط و غلا که قریب بدو سال بود که در کل ولایت آذربایجان شیوع داشت و از علیق اسبان
عاجز بودند از مرکب عزت فرود آمده پیاده راه بندگی می‌سپردند و بدین جهت از اسلحه و یراق بیکار گشته بودند و معارف
سپاه که اسب و استر داشتند درین دو سال اکثر بعلف صحرا نگاه داشته قوت و توانائی در مراکب نمانده بود بی‌سرانجامی
لشکر بجای رسیده و بسر حدی انجامیده که در نظر عقلا فکر و اندیشه یورش شروان شرعاً و عقلاً مذموم می‌نمود و هیچ
یک از امرا و ارکان دولت درین هنگام رفتن شروان را مصلحت وقت نمیدانستند چه قرارداد خاطر ایشان بود
که چون درین سال سردار بی از جانب روم نیامده بلاشبهه در بهار آینده با جمعیت شایسته خواهند آمد و یساق شروان
باعث زیادتی بی‌سامانی و پریشانی لشکر گشته در هنگام آمدن رومیان مقابله و مقاتله با ایشان بیرون از حیز قدرت
و قوت عساکر فیروزی نشان خواهد بود و مراجعت جانب عراق و اندیشه سامان و سرانجام یساق آینده نمودن
اصوب می‌شمردند اما از سروش غیبی و بشارت مبشران لاریبی نوید فتح شروان بنوعی در ضمیر الهام پذیر حضرت
اعلی جاگیر گشته بود که فسخ آن یورش مطلقا احتمال نداشت و از اوضاع رومیان شروان تقریر می‌نمودند که آن
چنین بوضوح پیوسته بود که چون درین سال از آمدن کومک مایوس اند ترک شدت کرده دست از محاربت و قلاع باز
داشته همگی بقلعه دربند تحصن خواهند جست و ولایت شروان بآسانی مفتوح میگردد و جمعی از اهل شروان که شعار
دولتخواهی این دودمان ظاهر ساخته در پایه سریر اعلی بودند تحریک امضای این یورش مینمودند حضرت اعلی خدیو روز
در الکای برگشاط بسیر و شکار مشغولی فرموده محمد بیک ولد کور خلفای اروملو که یکی از مخصوصان بساط عزت و مردم عاقل
کاردان بود بشماخی فرستاده منشور عاطفت مبنی بر استمالت بنوعی که برومیان قلعه کمچه نوشته حجت و الزام تمام
نموده بودند بهمان قاعده باحمد پاشا بیگلربیگی و سایر رومیان شماخی فرستاده نصایح دلپسند در آن حکم مندرج
فرمودند محصل کلام آنکه آرزوی سمند جهان تکاپوی اندیشه را در عرصه ملک موروث آذربایجان و شروان بجولان درآورده
الی غایة ابواب فتوحات مفتح الابواب بر روی اولیای دولت قاهره ما گشاده قلاع فلک ارتفاع آن ممالک را
در اندک فرصتی بدست درآمده درین سال خود حرکت لشکر روم واقع نشد و تا سال دیگر مددی متصور نیست ملاحظه
عاقبت حال و خاتمت آمال خود کرده از روی عقل و دانش قیاس نمایند که از عناد و لجاج چه بمحصوران قلعه کمچه
رسید و از ترک قلعه داری و عناد مردم قلعه تفلیس و تومانیس را چگونه امن و سلامت قرین حال گشت غرض
از ایراد این مقدمات آنکه اگر در مخالفت و قلعه داری اصرار نمایند بعد از آنکه بتوفیقات الهی قهراً و جبراً مفتوح گردد
توقع امان نداشته باشند و وبال خون همه محصوران در گردن ایشان خواهد بود و بعد از اطلاع آقایان و پاشایان
بمضمون فرمان قضا جریان شمس الدین پاشا که آبا عن جد از شیخ زادهای شروان بود بخدمات پسندیده مرتبه امارت
و پاشائی یافته دولتخواه رومیان بود الجماعت از صوابدید او تجاوز نمی‌نمودند بدستور شیخان شیاد و زراق

عمل نموده انطایفه را بدمدمه و افسون از جاده امن و سلامت منحرف ساخت و دکان حیله و تزویر گشوده خواست که
بلطایف الحیل لشکر قزلباش را از آمدن شروان باز آورده سخنانی که از صدق فروغی نداشت بمحمد بیک گفته
اظهار نموده بود که ولایت شروان کلا زمان شهریار ایران تعلق دارد اما رفتن ما و لشکریان رومیه که همه خانه
کوچ همراه دارند درین زمستان و شدت سرما متعذر است و بحصار شماخی خزیده راه بیرون شد و رفت
نمی یابیم التماس داریم که حضرت اعلی شاهی ظل الهی درین سه چهار ماه ما را مهلت داده در ارس بار و قزل آغاج
و آنحدود بسیر و شکار مشغولی فرمایند که در وقت بهار که هنگام تردد و آمد شد است اگر موافق رضای خاطر
اشرف عمل نکنیم هر آنچه رای جهان آرا اقتضا نماید بعمل آورند و جمعی از شاهی سیونان که اقوام ایشان در اردوی
معلی بودند با ایشان پیغام فرستادند که احمد پاشا و لشکریان شمس الدین پاشا را باستنبول فرستاده بودند
که بجهت ایشان کومک آورد و اراده خاطر ایشان آن بود که دست از قلعه و مملکت شیروان بار داشته اند
بقلعه دربند رفته و پشت بدمغستان داده درین زمستان انجا باشند و در بهار آینده منتظر کومک
و مدد بوده بمقتضای وقت عمل نمایند و درین اثنا شمس الدین پاشا از راه کفه آمده و مناشیر استمالت از
جانب خواندکار پاشا و اعیان لشکر و اهالی شروان آورده شهرت داد که چهارده هزار ینکچری بامداد شما
مامور گشته بکفه آمده اند و عنقریب میرسند و در بهار آینده سرداری تعین شده با لشکر عظیم بطرف آذربایجان
می آید غازی گرای خان و لشکر تاتار باآمدن شروان مامور شده اند و عنقریب از دو طرف لشکر روم بدین
مرز و بوم میرسند و بدین حکایات مردم را بتحصن قلعه داری ترغیب نموده از آن اراده منصرف ساخت و اظهار
کشف و کرامات کرده میگفت که اولیا و اقطاب بمن خبر داده اند که لشکر قزلباش درین ملک تسلط نمی یابند
اگر قدم بدین ولایات نهند مقهور میگردند و اصلا آسیبی از ایشان بقلعه و مردم قلعه نمیرسد ساده لوحان
تباه اندیشه و خردمفلسان سفاهت پیشه از سخنان واهی او فریفته گشته دل بر محاربه و قلعه داری بستند اما
میخواستند که بحیله و تزویر درین رستا خود را از آسیب لشکر قزلباش محافظت نمایند و در بهار بآمدن کومک
و لشکر تاتار مستظهر گردند چون مکر و حیله اندوزی شمس الدین پاشا ظهور یافت التماسی که نموده بودند چون در
میزان عقل و مکیال خرد سنجیده نمی نمود از درجه قبول دور افتاده عزیمت شروان تصمیم یافت و از خان ارخی ارسبار
کوچ کرده شکار کنان میرفتند تا آنکه در نیم ماه مبارک رمضان در کنار آب کر نزول اجلال واقع شد و چون جسر
جواد بریده شده بود در لحظه گذار دیگر نمود عساکر منصوره یاوک گذشته جهت گذرانیدن احمال و اثقال از اصل
تخت روان ترتیب دادند و اسپان و شتران را بآب می انداختند که بشناه بیرون روند و از رودخانه کوچ
کرده در این طرف آب فرود آمدند و روز دیگر کوچ فرموده در قراسو نزول اجلال نموده از راه عقبه سامان متوجه
شماخی شدند و لشکریان و اردو بازاریان و مردم اردو تا ده روز بهار مشقت عبور کرده فوج فوج بموکب همایون
پیوستند و بخاطر خطور نمینمود که در آن وقت عبور از آن آب ممکن باشد زیرا که از شدت سرما و یخ بندها چنانچه

یخ و برف لخت لخت و کوه کوه از روی آب میگذشت چنانچه ملاحان را و خود را بعد تشویش از میان برف
و یخ بدر نمیشدند در میان آب از توقف افتاده غرق بحر فنا میگشتند و آنچه دواب بودند از پارچهای برف و یخ
که پی در پی می آمد و روی آب را گرفته بود رم کرده باز میگردیدند و ازین طرف اشتلم میکردند که بگذرند و لجه
در میان آب دست و پا زده عاقبت غرق می شدند و آنچه رم میکردند از رسیدن پارچهای یخ که راه بر
ایشان و الاغان و اشتران مسدود و مساحت عمان تا آب شده تا نیم فرسخ بلکه یک فرسخ بصد فلاکت شنا
بیرون می آمدند مجملاً نقصان و خسران بسیار درین عبور بعساکر منصوره رسید چندان از دواب و شتران
فرو رفت که از احصار و شمار بیرون بود القصه موکب همایون فال از عقبه سامان گذشته صباح روز سه شنبه
دهم ماه رمضان بیاسامیش لشکر پرداخته بآیین شایسته بحوالی قلعه آمده از بالای کوه جهت احتیاط اطراف و جوانب
شهر جهت نزول اردوی معلی که ربع فرسخ از قلعه دورتر بود اختیار فرموده نزول سعادت نمودند رومیه که قریب
پنج شش هزار کس بودند درِ قلعه را مانند ابواب دولت بر روی خود بسته دست بآلت محاربه و مجادله
گشادند **ذکر محاصره قلعه شماخی و آنچه در آن حین بتقدیر الهی روی داد** چون موکب اقبال در پای قلعه نزول
اجلال نموده هوا از غمام سیه فام تیرگی یافته کیوان نهاد چشم گریستن آغاز نمود و کثرت بارندگی و بسیاری
گل و لای بجایی رسید و بمرتبه انجامید که عبور مردم در میان اردو بازار بر پیاده و سوار دشوار گشت و راه آمد
شد مردم بیرونی مسدود گشته آذوقه لشکر رو در کمی آورد و نرخ ماکولات روی در ترقی کرده جو و کاه حکم
عنقا گرفت اکثر اهل اردو و غلامان پیاده و سواری را چه قدها علیق بصحرای کنار آب کر که همیشه علف تر و خشک
میدارد و زمستان و سه ماه آفتاب عالمتاب سر در نقاب احتجاب با ظلمت تاب کشیده چهره نمود و اکثر اوقات
هوا تیره بوده نشان روز بارندگی انقطاع نیافت و در آن دو سه ماه عساکر منصور در کمال صعوبت اوقات گذرانیدند
و چون ماه صیام باختتام رسید حضرت اعلی متوجه مهام محاصره قلعه و امر قلعه گیری شدند بلده شماخی در میان دره واقع
شده طول شهر و قلعه در عرض دره افتاده اصل شهر که بیوت و مساکن رعیت است در دامنه کوه طرف جنوبی افتاده
و خانهای حکام و سلاطین و مردم نامی بکوه جانب شمالی اتصال داده اند و در قلعه جانب شمالی که در مکان مرتفع
ترتیب یافته بروج عالی اساس سپهر مماس از سنگ و آهک ساخته و پرداخته اند که از غایت ارتفاع کمند اندیشه
از کنگره تسخیر آن کوتاه است و از محکمی و استواری مقتبس الماس کوه بنحوی در آن صورت پذیرفت و سپه آوردن
از جانب شمالی که در مقابل این بروج عالی افتاده بغایت دشوار است بالجمله ملاحظه اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده
جانب شمالی باهتمام الله وردیخان قرار گرفت و از جانب غربی که طول قلعه و شهر و طرف نزول اردوی معلی است
اول سپه قورچی باشی و قورچیان عظام مقرر شد و بعد از آن سپه ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان و بعد
از ایشان سپه قرچغای بیک و غلامان خاصه شریفه و تفنگچیان بعد از ایشان سپه گنجعلیخان و در انتهای جانب غربی
سپه علیقلیخان ایشیک آقاسی باشی شاملو قرار یافت و سایر امرا عظام و عساکر ظفر فرجام بکومک سپهها معین گشتند

و در جانب شرقی و جنوبی که کسی تعین نیافت و چون مصالح سیبه در پای قلعه نبود از راه دور آوردن جهة با زندگی
و کثرت گل ولای و عدم شتر و الاغ مبارزان عساکر اقبال تعلیم شهریار ستوده خصال که در عالم جوانی دانش
آموز جوانان و پیران کار دیده تجربه کار آزموده بودند از راه دور شروع در خرج نمودند در هر چند قدم برج گونه
ترتیب داده بردور آن خندق برین سبکی و کمانداران و مردم دلیر جنگی بقدر احتیاج در آنجا میگذاشتند که محافظت
کارکنان جبر مینموده باشند و به نظریق پیشرفت شده و باوجود ماندگی شب و روز آرام نگرفته در سیبها کار
میکردند و رومیان در اول حال در کمال نخوت و غرور از دروازهای شرقی جنوبی که کسی نبود بیرون آمده در
دامنه کوه صف کشیده مستعد رزم و قتال میگشتند و بعضی اوقات بیشتر آمده آهنگ نبرد ساز میدادند از اطراف
چون اسپان اکثر سپاهیان در صحرا بود میسر نمیشد که بصدمات دلیرانه مخالفان را گوشمالی داده از پا ی بی‌اعتدالی
بزیر آورند و روز بروز پای بی‌اعتدالی پیشتر نهاده سر راه بر تمردین اردوی معلی گرفته دستبردها مینمودند
لهذا حسب الفرمان قضا جریان جمعی از قورچیان و غلامان و ملازمان درگاه که قدرت اسب نگاه داشتن داشتند
اسپها خود را از صحرا آوردند و در اردو نگاه داشتند یکدو مرتبه که بعد از آن رومیان بیرون آمده آهنگ جنگ
نمودند از صدمات سپاه منصور مقهور شدند و چون سیبها نیز بحوالی قلعه نزدیک رسیده بپنهای استحکام یافت رومیان
ترک آن جرأت و دلیری کرده در چهار دیوار قلعه خزیدند و چند مرتبه از قلعه بر سیبها ریخته با اهل سیبه جنگ در پیوستند
اما کاری نساخته برگردیدند و از اینطرف سیبه را پیشتر بردند و رخنه و نقب زدند و اهتمام مینمودند و توپهای بزرگ
که در حین محاصره قلعه گنجه ترتیب یافته در آنجا مانده بود حکم شد که بپای قلعه شماخی نقل نمایند چون قبل از فتح گنجه صیانت
احوال عجزه و زیردستان تعیین حاکم ضابط لازم بود عنایت شهریاری ذوالفقار خان قرامانلو را شایسته این منصب
والا دانسته او را بپایه اعلا اعتلا بخشیدند و ایالت و ولایت شماخی و بادکوبه و امیرالامرایی کل ولایات شروان باو
تفویض یافت و چون در حین محاصره بعضی فتوحات روی داد که ذکر آن لازم بود اکنون مناسب چنان نمود که تخت و فتح
ایام محاصره در سلک بیان کشیده روی بمقصد آوریم **ذکر دست آوردن قلاع فلک ارتفاع بادکوبه و دربند**
بنیروی اقبال و زور بازوی دولت بی‌زوال بر کارآگاهان دقایق امور دولت صوری و سلطنت
معنوی پوشیده نیست که هرگاه دادار جهان آفرین ابواب نصرت و فیروزی بر روی سعادتمندی کشاده لوای دولت
او را ارتفاع آسمانی بخشد اسباب آن بدستیاری اقبال فراهم آمده کارهای شگرف که در دیده بالغ نظران کثرت
اندیش صعب و دشوار نماید بپایمردی پرده کشایان سرادق غیبی با سانتر وجهی جلوه ظهور دهد مصداق این مقال بدست
درآمدن قلاع سپهر ارتفاع بادکوبه و دربند است که اطراف آن از یکطرف بدریای خزر اتصال دارد و طرفی
که در جانب خشکیست نوعی متانت و استحکام یافته که عروج با خاکریز آن از اندیشه خیال بیرونست و آن یک که
به باب الابواب و سد سکندر مشهور و معروفست از غایت ارتفاع نارین قلعه و دیوار بست شهر که تا میان دریا کشیده
شده از تعریف و بیان مستغنی است و در اوان توجه رایات جهانگشا بصوب شروان قرارداد خاطر رومیان آن بود

که ولایت شروانرا گذاشته بقلعه دربند رونده در خاطر هیچکس از ارباب جلادت و اصحاب بصارت و از ممکنات
که تسخیر آن دو قلعه آسمان سای ند در این اوان امکان وقوع تسخیر داشته باشند تا آنکه غبار ادبار دیده رومیانرا تنگ و
تاریک گردانیده چشم از آن اندیشه پوشیدند و خود را در قلعه شماخی محصور رنج و عنا گردانیدند زیاده اهتمامی
در ضبط این قلاع نکردند چنانکه کوتوالان قلعه ارنیک و بدبد و بیست سیصد کس نمیرسیدند آنهم اکثر مردم بومی
آنجا بودند که در سلک سپاهیان منتظم شده صاحب علوفه و تیمار گشته بودند بعد از چند روز که موکب همایون
در شماخی نزول اجلال فرموده عساکر اقبال بامر محاصره قیام نمودند بعضی از صواحب بادکوبه شعار دولتخواهی
این دودمان اقدس ظاهر ساخته رقعه رقعه مردم را بجانب خود کشیده با همدیگر مواضعه نموده قصد گرفتن
کوتوال کردند و هنوز خاطر از مواضعه مذکور باتفاق اهالی آنجا جمع نشده بود که کوتوال آنجا و ملازمان او کمان
زند غدر کشیده دست تطاول دراز کرده در مقام دفع سرکشان شدند و چون اهل مواضعه تفرس نمودند
که رومیان از مواضعه ایشان فی الجمله آگاهی یافته اندیشه دستی کرده با اتباع و مردم خود بر سر کوتوال رفته
او را بدست آوردند و اتباع او را جابجا گرفته و هر کس در مقام ستیز آمد بقتل آوردند و جمعی از مردم بومی که
ملازم و صاحب تیمار گردوک شده بودند در مقام مدافعه شده در کوشها خزیدند و حقیقت این دولتخواهی را بپایه
سریر اعلی عرض کرده متعاقب گرفتارانرا با سرهای مقتولان بپایه سریر اعلی آوردند و در ازای این نیکوخدمتیها
بنوازشات شاهانه سربلند گشته اکثر القوم را بخلاع گرانمایه و انعامات و سیورغالات اعتبار بخشیدند و اموال
اموال و اسباب و تملکات مخالفان که مردم بادکوبه بحیطه ضبط در آورده بودند بانعام ایشان مقرر شد و قلعه
بدان متانت بدین آسانی بدست در آمده نگهبان تعیین گشت چون دولتخواهی صواحب بادکوبه در ولایت شروان
اشتهار یافت اهالی دربند را نیز که اکثر ایشان ملازم شده در سلک سپاهیان منتظم بودند این هوس در ضمیر
جایگیر آمده در مقام دولتخواهی شدند ولد خواجه محمد دربندی که پدرش در زمان شاه جنت مکان خدمات پسندیده
در شروان بجای آورده از جمله دولتخواهان و منظور انظار شفقت شاه جنت آشیان بود بیشتر از دیگران در این امر ساعی
گشته شعار دولتخواهی ظاهر ساخت و چون در ایامی که الکای گنجه مضرب سرادقات اقبال بود دامی خان قپاق
همیشه نسبت بحضرت اعلی راه اخلاص سپرده برهنمونی قاید بخت و دولت بعتبه علیه سدره مرتبت آمده کمال اخلاص
و یکجهتی بظهور آورد و عنایت شهریاری شامل حال او گشته الکاء دربند نامزد شده بود در این هنگام که صواحب دربند
سر از اطاعت و انقیاد رومیه پیچیده راه متابعت دودمان اقدس اعلی پیمودن گرفتند شخصی نزد دامی خان قپاق
فرستاده او را طلب داشتند او با دویست سیصد کس بدربند رسید اهالی شهر شعار شاهی سیوی ظاهر ساخته
دروازه گشوده او را بشهر در آوردند کرز حسن پاشا که در آن آوان بنوید پاشائی و حکومت دربند منتقل گشته از قلعه
مذکور شده بود از وقوع اینحال خود را بنارین قلعه کشیده با شصت هفتاد نفری که رومی الاصل و محل اعتماد او بودند
بمحافظت نارین قلعه و اسباب قلعه داری پرداخته شد و ولد خواجه محمد دربندی با مردم خود بپایه سریر گردون مصیر آمده

بسعادت کورنش و ملازمت همایون استسعاد یافتند و حضرت اعلی در ازای این نیکو خدمتیها ایشانرا
بخلاع فاخره و انعام مرصع آلات سربلند گردانیده متوجهات و املاک ایشانرا بسیورغال عنایت فرمودند
مردم شهر را از تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم گردانیدند و منشور عاطفت باسم اسمی خان بقلم درآمده
او را بسلوک طریق پسندیده ترغیب نموده در سفارش رعیت و زیردستان مبالغه فرمودند و منوچهر بیک
غلام خاصه شریفه که بوفور کاردانی معروف بود با جمعی از تفنگچیان جغتائی و خراسانی و ماهی و عراقی تعین یافت
که بکومک توالی حصار و محافظت طریق قیام نموده تا این قلعه را بدست آورند و بعضی از امرا و عساکر نیز مثل شاه
نظر بیک تکلی که عاقبت برتبه خانی و ایالت مشهد مقدس صعود نمود و نعمت الله سلطان صوفی و شاه علی سلطان
بیات و غیرهم بکومک ایشان مامور گشتند و تمام بردگان بدربند رسیده باتفاق اسمی خان در تسخیر این
قلعه سعی نمودن گرفتند و جرها و نقبها بزیر برج و باره رسانیده کار بر محصوران تنگ ساختند گزجین
چون از محافظت و ستیز و آویز عاجز شدند دست در دامن استیمان زده کس نزد امرا فرستادند که اگر مرحمت
شاهانه شامل الحال ما گشته بار فقا و مردم خود بجان و مال در امان باشیم قلعه را سپرده بدر دولت سرای شاهی
رفته حاشیه ملازمت بر دوش میگیریم امرا ملتمس او را عرضه داشت نموده حکم استمالت باسم او عز صدور یافت
و مقرر شد که امرا خاطر دغدغه آلود او را اطمینان داده روانه درگاه معلی گردانند مشارالیه طوعاً و کرهاً قلعه را سپرده
بروی امید با آستان آسمان پایه آورده سعادت ملازمت دریافت و انوار عاطفت شاهی بر وجنات
احوالش تافته در سلک ملازمان درگاه منتظم گردید و آن سد سدید و حد حدید که یکطرف آن کوههای بلند است
که بالبرز کوه شهرت اشتهار دارد و عبور مراکب و هام از آنجا محالست و یکطرف با آب دریا پیوسته و عبور
تمردوی دشت خزر و قبچاق و اروس و غیرهم که بولایت شروان می آیند جز از یک دروازه که در میان آن سد
سدید است و بباب الابواب اشتهار یافته ممکن نیست بنیروی اقبال و امداد جنود آسمانی بدین آسانی بتصرف
اولیای دولت قاهره درآمد و میر جلال الدین حسن صدر صلائی در تاریخ فتح دربند گفته فتح دربند چو شد هاتف
غیبی بگفت • فتح دربند بس فتح که مشحون آمد • مصحف دل چو گشادیم برآمد تاریخ • فتح دربند همایون چو همایون
آمد • و از مردمان روزگار دیده آنولایت استماع رفته که در ازمنه ماضیه کاروانی از جانب دشت قبچاق
و خزر بشروان می آمده چون بدربند رسیده اند شب در بیرون فرود آمده اند صبح که دروازه بانان دروازه
گشوده انداز کاروان و کاروانی اثری نیافته اند چون راه دیگر نیست معلوم شده که از کنار دریا که آب آن
تنها اتصال دارد گذشته اند و زیاده عمقی ندارد و بجهة تموج آب و مد و جذر دریا آب تنگ میگردد و زمین ریگ
میشود که امکان عبور اسب و شتر داشته باشد رای جهان آرای حضرت اعلی باستحکام باب الابواب توجه
فرموده قنبر بیک یلمداراباشی کوزی یوکلورا بسرکاری تعمیر بروج و استحکام سد قدیم تعیین فرموده معماران
و مهندسان صاحب فراست و مهارت فرستاده امر فرموده اند که هر قدری در میان دریا که از تموج جذر و مد

آب تنگ میشده باشد و امکان عبور داشته باشد از انجا پیشتر رفته در جایی که دیگر احتمال این دغدغه نباشد برج عالی
بلند اساس از میان آب سنگ و آهک بر آورده از انجا دیوار عریض با برجی که حالا کشیده بیکدیگر اتصال
دهند از ان برج تا دامن البرز کوه که انتهای آن سد سدیدست تجدید عمارت بروج و باره نموده بنوعی استحکام
دهند که از قصور و فتور معرا و مبرا باشد و مستحفظان بیدار دل دران برج عالی و سایر بروج مسکن نموده بحراست
و نگهبانی مشغول باشند و قبر بیگ با استادان معمار و بنایان بدانجا رفته مصالح عمارت سامان نموده در میان
دریا در محل مناسب اساس برج نهادند و مدتهای مدید ان عالی اساس بنوعی که اندراس راه دران راه نیافت اتمام پذیرفته
آن دیوار بدیوار سابق اتصال یافت از نوادر اتفاقات چنین مسموع شد که در محلی که اساس برج نهاده شد استادان
کاردان بفنون غریبه آب را از محل بنا خالی کردند آثار و علامات عمارت از سنگ و آجر نمایان شد که در ازمنه
سابقه پیش از ظهور اسلام در همانجا برج عظیم ترتیب یافته بود و بامتداد زمان و تصاریف دوران و لطمه آب طوفان
انهدام یافته یا پادشاهان ذی شوکت بجهة عبور لشکر خراب کرده اند و پادشاهانی که بعد از ایشان عرصه فرماندهی
نموده اند در مقام تعمیر آن شده اند چه جانی بیگخان پادشاه دشت قبچاق در زمان ملک اشرف چوپانی از انراه باذربایجان
آمده و صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان از اذربایجان از انراه بدشت قبچاق بر سر توقتمش خان رفت بین الجمهور
مشهور است که سد سکندر ذوالقرنین که در قرآن مجید ذکر آن شده همین سد باب الابوابست اما صورت وقوع ندارد
زیرا که آن سد در اقصی بلاد شرقی و شمالی بوده که مابین آدمیان و یاجوج و ماجوج بروی و آهن و رصاص ترتیب یافته چون
هر شیی را در مقام تعریف بفرد کامل نسبت میدهند محتملست که این سد را از غایت استحکام نسبت بان سد کرده سد
سکندری نامیده باشند سبحان الله کجا بودم و چه سرائیدم و سخن بکجا کشید مجملا از فتح این دو قلعه بلند اساس سپهر
کرباس که اولیای دولت ابد اساس آسمان اساس را روی نمود موجب توزع خاطر و پریشانی محصوران شماخی گشته
بخت برگشتگی و ادبار خود دیده و زمندی لشکر قزلباش متیقن شدند و در خلال این احوال حاجی بیرام نامی از جانب
غازی گرای خان تاتار باتفاق طالب بیگ برادر ابوالقاسم بیگ یوزباشی ایواغلی که قبل ازین از جانب حضرت
اعلی بجهة اظهار محبت و دوستی برسم رسالت نزد او رفته بود آمده نامه اخلاص آمیز و تحف و هدایا آورد و خان
مشار الیه خود را از جمله محبان و معتقدان این دودمان شمرده امتداد اخلاص و بندگی اظهار نموده تذکار حقوق
ایام سابق و گرفتاری خود و التفات شاهزاده مغفرت اشما سلطان حمزه میرزا و نجات یافتن از حبس و قید
قلعه الموت نموده بود که مزیدی بران متصور نبود این معنی نیز باعث یاس و نومیدی محصوران قلعه که بنوید کاذب
شمس الدین پاشا انتظار کومک لشکر تاتار میبردند گردیده روز بروز دست ایشان از کار زار بازمانده اسباب
نحوست و ادبارشان آماده ترمیگشت تا عاقبت الامر بجزای کردار که از غایت غرور و پندار بظهور آورده بصلاح ارجمند
شاهی در ایشان موثر سیف دار گرفتار گردیده و آنچه مقدر الهی بود بظهور پیوست چنانچه از سیاق کلام اینده بظهور
میپیوندد و من الله الاعانه والتوفیق وقایع سال همایون فال قوی ئیل ترکی مطابق ست و عشر و الف که چهل و یکم

جلوس همایون شاهی ظل اللهی است نوروز این سال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی قعده سنه
خمس عشر و الف که اردوی کیهان پوی در پای قلعه شماخی نزول اجلال داشت وقوع یافت و جنود بارندگی و سرما
از شعشعه تیغ زرین فام آفتاب که قریب به ماه در نقاب احتجاب بود انهزام یافته و اورنگ چهارپایه فلک
چهارم سعادت پذیر شرف و اقبال خسرو افلاک و انجم گردیده مشاطهٔ روزگار شاهدان ریاحین را بصد زیب و بها
آراسته فرح بخش انجمن بهار گشت اراضی و صحاری شماخی از سبزه و ریاحین خضرت و نضارت تازه یافت و گل
و لای از طرق کم شده اهل سواد و معامله تردد آغاز نهادند و عسرت و تنگی بفراخی مبدل گشته اسباب راحت و خرمی
فراهم آمده باقبال شاهنشه کامران جهان گشته خرم چو بخت جوان بفیروزی خسرو نیمروز ز نوروز گردید
شب همچو روز عساکر فیروزی مآثر حسب الفرمان قضا جریان در مهام قلعه گیری دامن بر میان زده شب و روز
قرار و آرام نداشتند حسین قلی بیک قاجار برادر امیرگونه خان توپهای بزرگ را که در گنجه بود به نیروی اقبال شاهی
بآسانی از آب کر گذرانیده با عرابه و گردون باردوی معلی آورده یکتوپ را در سیبه الله وردیخان و یکتوپ را
در سیبه قرچغای بیگ نصب نمودند و پیر بوداقخان حاکم تبریز که منشور طلب باسم او عز صدور یافته بود با قشون
آراسته بموکب همایون رسیده بعد از تقسیم قوایم سریر سلطنت مصیر مقرر شد که در جانب شرقی قلعه که تا غایت
کسی بآن طرف معین نشده بود فرود آمده از آن طرف سیبه پیش برد و مبارزان لشکر منصور از همه طرف نقبها بر
زده سیبها پیش برده بحوالی قلعه رسانیده حوالی آنها ترتیب دادند و توپچیان به تفنگ اندازی مشغول شدند و چون
گرجیان کاخت اتباع الکسندرخان که از گرجهای باشی آچوق نام بوده التماس حکومت گرجستان بجهت طهمورث خان
نموده بودند و مسئول ایشان باجابت اقتران یافته طهمورث خان را چنانچه گذشت بحکومت ممالک موروث سربلند ساخته
متقبل شده بودند که بتلافی تقصیرات گذشته در تسخیر شروان انواع خدمت و جانسپاری ها بتقدیم رسانند و لهذا
حکم جهان مطاع بظهور پیوسته بود که طهمورث خان با لشکر آراسته بپای قلعه آمده بخدمات مرجوعه قیام نماید مشار الیه
باغوای جندی از مفسدان که او را پیوسته از طریق مستقیم منحرف ساخته از آمدن متقاعد میباشند بمعاذیر مجهوله تمسک
جسته التماس نمود که او را از آمدن معاف سازند که لشکر آنچه مقدور باشد با والده اش و پسرش که رتق و فتق مهام
مملکت با اوست بفرستد حضرت اعلی فرمودند که مبادا نیامدن او در نظر ظاهربینان مشتبه بعدم اخلاص و انقیاد
گشته او را بعصیان متهم دارند و موجب نومیدی دیگر حکام اطراف گشته پیمانها پیش گیرند مناسب آنست که خود
به بسیاری لشکر مقید نشده ایلغار آمده ملازمت نماید و رخصت مراجعت یافته بعد از رفتن خود لشکر را با والده اش
بفرستد در این مرتبه نیز بتحریک مفسدان عذرهای ناموجه گفته توفیق سعادت خدمت نیافت و والده اش را
با جمعی از گرجیان که نیک و بد بکنهار به پیش نموده فرستاد و چون بحوالی اردوی معلی رسیدند خاطر خطیر اشرف
اگرچه از حرکت ناهنجار او غباری داشت اما بنابر ملاحظه قرابت نسبی که صبیه جلیله آن عفت قباب در سلک مخدرات
استار سلطنت اعظم داشت و مادر زن مرتبه مادر است تعظیم مادر فرزندی بجا آورده بدیدن او تشریف بردند

و روز دیگر جمعی باستقبال رفته لشکر گرج در رکاب همایون چون از عقب قباب داخل اردوی معلی شده در محلی مناسب که
قریب بحرم سرای اقبال بوده فرود آمدند و والده طهمورث خان بملاقات پردگیان سرادق سلطنت فایز گردیده
مشمول عنایت شد اما چند گاه که لشکر گرجستان در اردوی معلی بودند بهیچ خدمتی مامور نشدند و همچنین
حکام داغستان و میرزادهای چرکس بدرگاه معلی آمد و شد آغاز نهاده برادران رستم خان و اسمی خان و علی
سلخوری و معصوم خان والی طبرسران و امثال ذلک بملازمت سده سلطنت مشرف گشته جبین اطاعه بر زمین
متابعت نهادند و چون مردم داغستان که وحشی صفتان مردم نما اند و در وحشت آباد نامردمی نشو و نما یافته
از طریق انس و الفت دور اند معصوم خان بجهتی توهمی بخود راه داده بی رخصت از اردوی همایون رفته راه طبرسران
پیش گرفت حضرت اعلی خلاع فاخره و منشور عنایت از پی او فرستاده خاطر او را از این حرکت ناهموار اطمینان
بخشیدند و در خلال این احوال از حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار امری غریب در بارگاه معلی بوقوع پیوست
تبیین این مقال آنکه در روز یکشنبه عید اضحی حضرت اعلی در ایوانی که نجاران بجهت بها و ستونها در جنب دیوانخانه
همایون ترتیب داده بنی پوشیده بودند ترتیب مقدمات جشن فرموده و فرشهای گوناگون گسترده فرمانبران
در صدر مجلس جهة جلوس همایون مسند و اورنگ پادشاهانه نصب نمودند و صدور عظام و علمای اعلام و امرا
و وزرا و ارکان دولت بر در کریاس گردون اساس جمع شده منتظر بودند که بشرف عتبه بوسی مشرف شده
زبان تهنیت عید و مبارکبادی از روز سعید گشایند قریب بظهر که هنگام بیرون آمدن حضرت اعلی بود مقرر
شد که حاضران بارگاه معلی از صدور و علما و ابنای ملوک و سلاطین و میرزادهای داغستان و اهالی شروان و اعیان
قزلباش با ایوان رفته هر یک در مکان مناسب قرار گیرند که بعد از اجلاس مجلسیان هر یک را فراخور قدر و منزلت جای
مینمودند هنوز با وجود آنکه مردم قرار نگرفته بودند که از تقدیر فلکی تزلزل در بنیان ثبات و قرار ایوان افتاده
فرود آمد میرزادها و مردم داغستان که در یکطرف نشسته بودند در آغاز فرود آمدن خبردار شده خود را بیرون
انداختند و صدور و علما که دست و پای حرکت نداشتند در زیر گل و چوب ماندند از اتفاقات حسنه جمعی از بیل
داران خاصه شریفه در برابر ایوان مشغول طرح باغچه انداخته کار میکردند فی الفور هجوم آورده چوب و گل را یکطرف
ریخته زیر ماندها را یک یک بیرون می آوردند شاه قوام الدین حسین ولد علامة العلما میرزا ابراهیم همدانی و شیر
احمد پاشا حاکم قارص که در جنگ سردار گرفتار گشته مورد بخشش شده معزز و محترم بود در همان لحظه براه عدم
شتافتند جمعی دیگر که حیات داشتند خصوصا قاضی خان صدر و میر جلال الدین حسن صدر و میر سید محمد قاضی
معسکر و ولد میر سید حسین مجتهد و میر صدر الدین محمد علوی محتسب الممالک و میرزا محمد قاسم ولد میر عباس کیلانی
که از جمله علما بود و حاجی عنایت تبریزی را بیرون آوردند اما همگی را بعضی دست و بعضی پا شکسته و اعضا از ثقل
خرد گشته رنگ رخسارشان بنوعی تیره و تار شده بود که هیچ یک را نمیتوان شناخت حضرت اعلی شاهی
ظل الهی از این حال خبردار گشته بیرون تشریف آورده امر فرمودند که همان لحظه فصاد را آورده ایشان را فصد نمایند بعد از

قصد کردن انمکی بحال خود آمدند روز دیگر صدرالدین محمد علوی که جراحتش قصور یافته بود برحمت الهی پیوست
و دیگران صاحبفراشش بود درد معده و مرض اسهال علاوه آن گشته مریض و علیل شده بود دنیای فانی را
وداع نموده بسرای باقی انتقال نمود و دیگران صحت یافتند از نوادر اتفاقات چنین مسموع شده که منجمان خاصه شریفه
از زایچه طالع اقدس یافته بودند که در پیش از روز ذات مقدس را احتمال ضرری و آسیبی هست اما از تاثیر
نظرات کواکب سعد که در آنوقت کواکب عمر و دولت صاحب طالع ناظرند امید هست که آسیبی بذات مقدس
نرسد و در خلوتخانه خاص دمبدم آنحضرت را بحرف و حکایه مشغول ساختند که تاخیر در بیرون آمدن واقع شود
که انحالت روی داد اما راقم حروف از وحید الزمان مولانا علی رضای خوشنویس که از خواص و مقربان مجلس
عالیست استماع نمود که از زبان الهام بیان آنحضرت تقریر میکرد که وقت بیرون آمدن خوابی بر آنحضرت غلبه
میکند که بی اختیار بخواب میرود که این قضیه سانح شد و سبب تاخیر و تعویق بیرون آمدن آن خواب بی اختیار بود
که نیروی بخت بیدار بر آنحضرت غلبه کرد و حفظ الهی نگهبانی کرده پیش از آنکه حضرت اعلی بر ایوان جلوس
فرمایند اینصورت روی نمود آری آنرا که حفظ الهی نگهبانست از حوادث روزگار چه ضرر و آنرا که لطف ایزد پشت
ثوابت و سیاره را چه اثر از وقوع اینحال و اخبار موحش از جانب حضرت اعلی بسپاه رقبه سرایت که تمام عساکر
اقبال پادشاهی راه یافته اضطراب عظیم آغاز نهادند امرا و سرداران سپاه مضطرب الاحوال بدولتخانه همایون جمع
شده ذات اشرف بجهه اطمینان خلایق از درگاه دیوانخانه بیرون خرامیده جمیع بندهای آنحضرت بسعادت و
اقبال کورنش دریافته سجده شکر سلامتی ذات اقدس بجای آورده بر سر مهمات خود رفتند و خاطرهای پریشان
بجمعیت آباد آرمیدگی روی آورد الحمد لله رب العالمین چون درین سال بعضی قضایا روی داده بود که از ایراد آن چاره
نبود لهذا در طی احوال تسخیر قلعه شماخی خامه بدایع نگار تحریر آنها پرداخته روی بمقصد می آورد انشاء الله تعالی

ذکر احوال امیرگونه خان و مدت در آمدن بعضی قلاع و فتوحات که نیروی اقبال شاهی در ایروان دست داد که از ایراد آنها چاره نبود

برصحیفه ضمیر خردپروران عاشق سخن و مطالعه کنندگان اخبار نو و کهن
بقلم اندیشه چنین می نگارد که امیرگونه خان از در ایروان بمیامن اقبال روزافزون سعادت نشان بعضی فتوحات
در سال گذشته و بعضی درین سال روی داد مسود اوراق بنابر ارتباط سخن قضایا سال نو و کهن را بیکدگر اتصال داد
بیان مینماید که چون امرا و عساکر ظفر نشان تعمیر قلعه ایروان پرداخته ذخیره و یراق سرانجام یافت و امیرگونه
خان و اتباع او را که در خدمت سالی در النجق و اردوباد و سالی در نخجوان بسر میبردند در آنجا گذاشته مشار الیه
بنیروی شجاعت و مردانگی و هوس جانفشانی در راه ولی نعمت دل اخلاص گزین که بهین عطیه ایزدیست بر کرم الهی
و اقبال شاهی بسته در آن خراب آباد که مطلق ساکن داری و نام باری نبود و در آن وحشت سرای بی سرانجام
اثری از آبادی یافت نمیشد ساکن گشته از امرا و تابین و اتباع و مردم خود هر کس را محل اعتماد میدانست
در قلعه جای داده دیگران را در بیرون مواضع قریبه که خراب و ویران بود جای داده مسکون گردانید و از مردم

ایل و الوس و تراکمه متفرقه آذربایجان جمعی را استمالت کردانیده بایروان آورد و ایماق اغجه قوینلو قاجار و ایل موی
اعلی بیات که حسب الامر اعلی از عراق آمده بملازمت او مامور بودند همگی را در محال مناسب ایروان و شرور یورت
قشلاق داد چون اکثر اوقات عبور لشکر رومی از اطراف ایروانست چنین قرار یافت که تا استقرار مهمات
آذربایجان آن محال نامزروع و ویران بوده باشد تا در هنگام ورود لشکر مخالف ذخیره نایاب باشد و امیر
گونه خان معروض داشت که اگر رخصت همایون باشد غازیان بجهه علیق اسپان بقدر زراعتی در حوالی و حواشی قلعه
نمایند اگر قبل از رفع حاصل آوازه ورود لشکر مخالف بوده باشد فی الفور زراعت را ضایع و نابود میتوان کرد و اگر
بحصاد رسد در روز بقلعه آورده موجب توسعه معاش غازیان گردد بعد از استجازه برزگر بسیار سرانجام کرده
با گاوهای غارتی و مردم ایل و اویماق و غازیان زراعت بسیار در حدود قلعه و مواضع قریبه کردند بعضی رعایای
فرومایه ایروان نیز که در گوشها خزیده استطاعت رفتن اصفهان نداشتند بوی آبادانی شنیده یک یک
و دو دو آمده در هر موضع دو خانه و سه خانه بهم رسیده برزگری میکردند بخت بلند و اقبال ارجمند شاهی مساعدت
نموده در بهار آینده رومیه را قدرت آمدن نشد و محصولات بحصاد رسیده وسعتی در معاش غازیان پدید آمد
و امیر گونه خان همیشه غازیان را بتاخت و غارت الکاء مخالف میفرستاد و آثار استیلا و اقتدار بظهور
آورده در آن سرحد بلند آوازه گشته مخالفان سرحد از او خایف و متزلزل بوده از بیم لشکر او در جا و مقام
خود قرار و آرامی نداشتند و اول فتحی که او را به نیروی اقبال بادشاهی روی داد بدست در آمدن قلعه معاذبرد است
که در مابین قلعه ایروان و قلعه قارص واقعست و حقیقت آن برین نوعست که چون قارص و حسن قلعه سی و الکه و تا
حوالی ارزن الروم لگدکوب سم اسب امیر گونه خان بود تردد و آمد شد بر مستحفظان قلعه معاذبرد دشوار گشت و از بیم
سطوت قزلباش در چهار دیوار قلعه خزیده چندگاه در کمال تعب اوقات گذرانیدند و از حکام قارص و ارزن
الروم که بخود در مانده بودند مددی بایشان نمیرسید بالضروره کس نزد امیر گونه خان فرستاده اظهار شاهی
سیونی کردند و او ایشان را استمالت داده بمتابعت و انقیاد دلالت کرد تا آنکه در اواسط یونت ئیل خمس عشر
و الف علمای آن جماعه که مقدم ایشان علی بیک معاذبردی بود خود را از شکوه مکنای قلعه نجات داده بعزم شاهی
سیونی نزد امیر گونه خان آمدند و سایر الناس سر خود گرفته متفرق شدند و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در
آمد در وقتی که رایات جلال از تسخیر شروان معاودت نموده بدار السلطنه تبریز رسید امیر گونه خان آن مردم را بپایه سریر
اعلی فرستاده و فراخور حال جهه هر یک مواجب و مرسوم تعیین شد که در تابین خان مشار الیه بخدمات آن سرحد مشغول
باشند و بعد از آن قلعه کنگرد که آن نیز از توابع چخور سعد است بدست در آمده مستحفظان قلعه نیز از اقامت آنجا
به دست نیامدن علوفه و تیمار و ضیق معاش به تنگ آمده استعداد قلعه داری نداشتند بمجرد ورود فوجی
از لشکر قزلباش از غایت خوف و هراس ترک ستیزه کرده بیرون رفتند و قلعه بتصرف در آمده واردوغلو
انجالات رومیه که در قلعه قارص بودند اظهار قدرت وجود کرده از حاکم ارزن الروم نیز استمداد نموده با سپاه کس

از مردم قارص و ارزن الروم بعزم دستبرد بیرون آمده از راه معاذبرد بسمت ایروان روان شدند در جوار
معاذبرد در میان دره فرود آمده بودند که لشکر امیرگونه خان بی آنکه اطلاعی از حال ایشان داشته باشند
بسر وقت ایشان رسیده و از بلندی مشاهده نموده اند که لشکر رومی در میان صحرا فرود آمده فی الفور آماده
جنگ گشته جلوریز بر سر ایشان تاختند و رومیه از آمدن لشکر قزلباش خبردار شده باضطراب تمام اسب
هر کس زین دیگر تر بود زین کرده تا یکصد نفر کما بیش بمحاربه آمدند و از صدمه دلیرانه غازیان تاب مقاومت
نیاورده شکست خوردند و اکثر ایشان طعمه شمشیر آبدار گشته قلیلی بصد فلاکت و ادبار راه فرار پیموده خود را بقلعه
قارص رسانیدند امیرگونه خان مظفر و منصور عود نموده و ملازمان سرها و اسیرهای مخالفان را در شماخی بپایه
سریر اعلی آورده بجایزه و خلعت سرافراز شدند القصه بعد از فتح رومیان ارزن نیز بملاحظه و احتیاط
روزگار گذرانیده و همیشه از خوف قزلباش هراسان بودند و پاشای آنجا با امیرگونه خان طرح آشنائی
انداخته بمدارا سلوکی میکرد و هم درین سال الوند بیک زنگی که وکیل ضیاء الدین خان ولد شرف خان کرد حاکم بتلیس
بود و در حالی که الله وردیخان بر سر شروان رفت اظهار شاهی سیونی کرده همراه او بپایه سریر اعلی آمده رعایت
و تربیت یافته بود و با مصطفی بیک محمودی حاکم باکویه و قلعه بایزید که با ظهور عصیان مورد الطاف بی پایان
شده بود دگر ادبار بر فرق خود بیخته از تبریز فرار نموده بوابقه مخالفان پیوستند و امیرگونه خان کس بر سر
مصطفی بیک فرستاده جماعت محمودی و اتباع او طاقت اقامت قلعه مذکوره نیاورده بجانب وان رفتند و قلعه
باکویه و قلعه بایزید بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده و جمعی از غازیان ثبات را بمحافظت قلعه مذکور تعیین نمودند
بعد ازین قضایا قلعه قارص بسعی آنخان شجاعت نشان بحیطه تصرف منسوبان این آستان سدره نشان درآمده و قارص
روم مشهور و معروف شده است و احمد مولف نزهة القلوب نوشته که از امنه صغوی بالتمام داخل ولایت
ایرانست در زمان سلاطین ترکمان تابع چخور سعد بوده و بعد از آنکه ولایت ارزن الروم و ارزنجان بتصرف سلاطین
دودمان عثمانی درآمد ولایت قارص در میانه حکام چخور سعد و ارزن الروم در کشاکش جانبین بود تا آنکه در زمان سلطان
سلیمان خان رومیه اراده نمودند که استحکام قلعه داده تصرف در آن ولایت نمایند و چون ولایت مذکور بولایت شوره
گل و اغچه قلعه که توابع چخور سعد است پیوسته این معنی شاه جنت مکان را ناپسندیده می آید مانع میشدند و چند سال که
میانه سلطان سلیمان و شاه جنت مکان هنگامه نزاع در هیجان بود قلعه قارص خراب و ولایتش پامال سم ستور
عساکر جانبین بود و بعد از آنکه فیما بین آن دو پادشاه ذی جاه رفع غبار کلفت بوساطت نیک اندیشان شده
بمصالحه وقوع یافت یکی از شروط اصلح بود که قلعه قارص در میانه خراب و آن ولایت ویران باشد و از هیچ طرف تصرف
در آن نرود تا شروط صلح برقرار بود قلعه و ولایت قارص آبادانی نداشت در زمان سلطان مراد خان که مصالحه
اختلال پذیرفته اول نقض عهدی که واقع شد آن بود که لشکر فرستاده قلعه قارص را آبادان کرده و رعیت از
اطراف و جوانب آنجا آورده مواضع و مزارع آنرا هموار ساخت و همیشه یکی از پاشایان با سیصد نفر در آن قلعه

حاکم و مستحفظ بودند و تا حال که سنه قوی ئیل ست عشر والف است سی سال که آن قلعه معمور و آبادان و حاکم نشین است
تا در سنه لوی ئیل ثلث عشر والف رایات جهانگشای شاهی بعد از فتح و تسخیر قلعه ایروان تا آخذو در حرکت
آمده لشکر اعدا که محصوره به تاخت و غارت آن ولایت مامور گشته تمامی مرز و دهات به آتش بی‌نیازی سوخته گردید
و تمامت سکنه و رعایای آن ولایات از مسلمان و ارمنی بعضی را کوچانیده بدین طرف آورده بعضی دیگر بقید اسیری گرفتار
آمدند و آن ولایات خراب و ویران گشته احوال مردم قلعه از فقدان ماکولات اختلال پذیرفت و در سالی که چغال
اغلی در حوالی تبریز جنگ کرده شکست یافت چنانکه گذشت بسیاری از مردم قارص که در آن لشکر همراه بودند
قتل و غارت یافته شدند و شیر احمد پاشا که حاکم قارص بود در جنگ زنده گرفتار شد و عثمان پاشا نامی که بعد از آن
حاکم شده بود چندگاه در کمال بی‌سامانی اوقات گذرانیده از عسرت و تنگی قلعه را با آقایان و مستحفظان گذاشته
خود به ارزن الروم رفته در آنجا میبود و از ارزن الروم مددی بآن مردم نمیرسید و اکثر اوقات ساحت
آن ولایات در زیر سم ستور لشکر قزلباش بود و یکمرتبه اظهار تجلد و وجود نموده تا حوالی معاذ بر آمدند از لشکر
چخور سعد چنانچه گذشت شکست فاحش خورده بیشتر از بیشتر پریشانی و بی‌سامانی بحال بقیة السیف راه یافت و روز
بروز استهلاک و پریشانی زیاده شده مردم بموت سرقه میشدند چهل پنجاه نفری که مانده بودند با ملازم
و قلعچی و عیال و اطفال دویست سیصد نفر میشدند و شش ماه در کمال عسرت روزگار گذرانیده در اواسط
سنه قوی ئیل که امیرگونه خان بتاخت و غارت الکای مخالف و تسخیر قلعه مذکور بیرون می‌آمد سکنه قلعه مذبور بهراسان
گشته بجهة صیانت نفس و اهل و عیال چاره کار منحصر در استیمان دانسته از امیرگونه خان استمالت یافته و شعار
شاهی سیونی ظاهر ساخته سالماً غانماً به ایروان آمدند و قلعه قارص بتصرف منسوبان دولت ابدقرین شاهی در
آمده حسب الامر اعلی خراب و ویران شد و یراق قلعه از توپ ضربزن و تفنگ و سرب و باروت آنچه بود نقل بقلعه
ایروان شد و در پنجشنبه و شهر ربیع الثانی خبر فتح قلعه قارص باردوی معلی رسیده و شاهی سیونان آنجا جمعی ملازم
خاصه شریفه شده مواجب تعین یافت و جمعی ملازمت امرا اختیار نمودند امیرگونه خان بیشتر از بیشتر در آن سرحد استقلال
یافت و صیت تسلط و اقتدار منسوبان دولت روز افزون شاهی بیشتر گردید و رومیه ارزن الروم نیز در چهار
دیوار قلعه خزیده در کمال حزم و احتیاط زندگانی میکردند درین سال مهدیقلی بیک ولد علی قلی بیک سلطان
سعیدلو که پدرش همیشه در سلک امرای چخور سعد منسلک و حاکم فرمان بود و او در زمان رومیه شعار دولتخواهی
پادشاه روم ظاهر ساخته بآن طرف میل نمود و تا غایت در میان رومیه محل اعتماد بود درین ولا شاهی سیون شده
به ایروان آمده فراخور حال مواجب و تیول باو شفقت شد که در پای بیگلربیگی چخور سعد بخدمات سرحد قیام نماید

ذکر سوانح و قضایا که درین سال در ملک خراسان بظهور پیوست درین سال که سنه قوی ئیل ست عشر والف است
چون جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا که در غرجستان اقامت داشتند همیشه نقش خیال رفتن بلخ در دل
ایشان رسوخ یافته با جلبه و ازدحام تمام که قریب به دوازده هزار کس بودند متوجه آن صوب شدند آتالیق خان محمد سلطان

پسر کوچکتر تیم خان حاکم بلخ دروب قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شدند و ایشان بمحاصره قیام نمودند
درین اثنا محمد خان برادر باقیخان که بعد از برادر پادشاه ماوراءالنهر شده بود بولایت قرشی آمده در انجا
خبر لشکرکشی جهانگیرخان و محاصره بلخ استماع نموده قریب بیست هزار کس که با او بودند تمامی را بسر
داری محمد باقی قلماق و شغال میرزا و توری میرزا بمدافعه ایشان فرستاد و از انجماعت از گذار ترمذ عبور
نموده باینطرف آب آمدند جهانگیرخان و یار محمد میرزا از آمدن لشکر ماوراءالنهر خبردار شده دست از محاصره
باز داشته بعزم محاربه باستقبال لشکر ماوراءالنهر کردند چون تقارب فریقین روی نمود نخست شغال میرزا و توری
میرزا با پانصد نفر از بهادران نامی پیشتر آمده بمقدمه الجیش لشکر جهانگیرخان قریب شدند از اینطرف نیز
بهادران جنگ آزمای عازم جنگ و نبرد گشته یک حمله کرده معرکه هیجا بفلک تیز گرد رسانیده و مار از نهاد
آنگروه برآوردند و اکثر طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند آوازه تسلط و اقتدار جهانگیرخان باطراف
و جوانب رسیده جمع کثیر از طوایف اوزبکیه روی بجانب او آورده جهانگیرخان را جمعیت تمام فراهم آمد
امرای ماوراءالنهر غلبه و ازدحام لشکر جهانگیرخان را معلوم کرده خوف تمام بر ایشان مستولی گشته جهة رعایت
حزم در محلی که فرود آمده بودند بر حوالی خود خندق کنده از یکطرف آب جیحون را حصار کرده و پیش روی لشکر
خندق را بحجر استوار کردند و احتیاط تمام در جنگ کردن مینمودند و همین معنی موجب دلیری مردم جهانگیرخان
شده در محل مناسب بغرور موفور طرح جنگ انداختند در میان اوزبکیه سوای اشجع قومی را میسر شد که بر تمامی لشکر
تفوق و بزرگی جوید و کمال مرتبه شجاعت میان ایشان یکه تازیست که در معرکه نبرد با شمشیر برهنه تا صف سپاه
مخالف رفته دو سه کار نمایان کرده باز گردند بهادرانی که در خدمت جهانگیرخان جمع شده بودند گاهی از ینمقوله
حکایات بمیان آورده در بزرگی او سخنی داشتند و مشار الیه که فی الواقع جوان دلیر و بهادر مردانه بود بنوعی که
قاعده یکه تازان اوزبک است از جهالت و غرور نفس با طعن حاسدان بمحل اراده یکه تازی کرده با شمشیر آخته بر صف
سپاه دشمن تاخت دلیرانه برجست و از سر خندق آب انداخته چند کس را زخمی ساخت و در حین مراجعت
دید که شخصی از پیادگان لشکر مخالف تیری در کمان نهاده قصد او دارد یار محمد میرزا عنان مرکب بطرف او گردانید
خواست که بضرب شمشیر او را از پا درآرد چون بارگی عمرش از تنگ درمانده بود از طرف دیگر پیاده
تفنگچی تفنگ بقصد او انداخته گوله بر اسب یار محمد میرزا خورده اسب بسر درآمده بعضی نقل کردند که زین اسپش
گردیده و یار محمد میرزا افتاده مجملا پیادها خود را بر سر انداخته دستگیر کردند چون صف سپاه جهانگیرخان
دورتر بودند مددی نرسیده محمد باقی قلماق و امرا از یکه مصلحت ندیدند که او را زنده نزد ولی محمد خان برند
همان لحظه بقتلش پرداختند چون قضیه گرفتاری و کشته شدن یار محمد میرزا بر لشکریان جهانگیرخان معلوم
شد پای ثبات و قرارشان متزلزل گشته دست از محاربه کشیده تفرقه و پراکندگی تمام بحال ایشان
راه یافت شیر افکن میرزا با جمعی بطرف حصار رفت و جمعی دیگر محمد سلیم سلطان را برداشته بطرف دیگر بردند

و مآل حال و معلوم شد جهانگیر خان از شعبده بازی چرخ متحیر شده با سه هزار کس که با او مانده بودند عنان بطرف
غرجستان منعطف گردانید و چون در کارخانه مشیت ایزدی انتظام مهم جهانگیر خان نگاشته کلک تقدیر نشده
بود او را درین هفت سخت عظیم روی داد بی جنگ و خونریزی سلک جمعیت او از هم پاشید و فتح و ظفر قرین حال لشکر ولی محمد
خان گشته و چون این خبر بهجت اثر بولی محمد خان رسید با خود بکلی و سپاه سهر و را از آب عبور کرده لشکر بازتاخت
خراسان مامور ساخته بطرف ماروچاق و بادغیس فرستاد سه هزار کس بطرف مرو ارسال داشت و لشکری که بجانب
ماروچاق آمده بقلعه حوضخان رسیده سه روز در پای آن قلعه توقف نمودند حوضخان آب انباریست که عبدالله خان
در راه بادغیس و هرات ترتیب داده و عبدالله خان حصاری بر دور آن ساخته و یکی از ملازمان بکلربیگی هرات با جمعی
بکلی و سپاهی بمحارست آن قیام دارند و بهادران ازبکیه متوجه تسخیر حصار نشده جمعی را بتاخت بجانب زور آباد
و جمعی را بر سر الوسات و احشامات بادغیس فرستادند که تاخت نموده بدانجا عود نمایند و لشکری که بمرو رفته از
راه چهارجو که بخارا از دیگر است عود نمایند و پیشتر از وصول ازبکیه حسین خان امیر الامرای خراسان از آمدن لشکر
خبردار گشته کس باطراف و جوانب فرستاده بود که سپاهی مال خود را بجای دور دست فرستند و بکلی لسپاه
بقلعها در آمده مهیا و آماده باشند و خود نیز بجمعیت لشکر و سامان و سرانجام بمدافعه ازبکیه پرداخت که بمداخله صلاح
دولت قاهره باشد عمل نماید درین اثنا از اقبال بیزوال شاهی بلکه بمحض لطف الهی برف عظیم باریده خود سرما بغلبه تمام رسیده
بنوعی سرما اشتداد یافت که سپاهیان را دست از کار و کار از دست رفته بغیر بازگشتن چاره نیافتند بسیاری از
بهادران ازبکیه در راه های بادغیس در زیر برف مانده از سرما هلاک شدند ازبکیه بعد از وقوع اینحال مضطرب الاحوال
از پای قلعه حوضخان کوچ کرده بعضی اموال نیز که از اطراف جمع کرده چون بردن متعذر بود تمامی را ریخته روانه شدند
و در وقت مراجعت قراتخان و آلد سخان که در قلعه ماروچاق بود جمعی را بتعاقب ایشان فرستاده در بالا مرغاب
بفوجی از ازبکیه که بازگشته میرفتند دوچار شده جنگهای مردانه کرده هفتاد هشتاد نفر را بقتل آوردند اما لشکری
که بمرو رفته بودند اطراف و جوانب مرو را تاخته از اموال و اسباب و مواشی و اغنام برداشته رو بطرف چهارجو نهادند
و بکتش خان استاجلو حاکم مرو سیصد نفر از مردم خود را در قلعه مرو گذاشته با یکهزار و دویست کس از غازیان
جلادت شعار بتعاقب ایشان بیرون آمد ششصد کس را مقدمه لشکر گردانیده ششصد کس دیگر با او
بودند چون سپاهی لشکر ازبکیه که فوج فوج غنایم خود را میبردند نمایان شدند آن ششصد کس که مقدمه لشکرش
بودند فدائیوار خود را بر آن گروه زده اکثر القوم را متفرق و پراکنده ساخته فرصت جنگ و صف آرائی نداده اکثر
منهزم شده راه گریز پیش گرفته و سرداران و بهادران نامی تا چهارصد پانصد نفر از میان اموال غارتی بیرون آمده
در یکطرف ایستاده مستعد محاربه شدند که بکتش خان خود بمعرکه رسید و بعد از رسیدن بکتش خان بهادران
ازبکیه بقدر طاقت و توان جنگهای مردانه کرده بقیة السیف طاقت محاربه در خود ندیده عنان از معرکه برتافته
اموال غارتی را گذاشته بیرون رفتند بکتش خان نیز بمصلحت وقت و صرفه کار دست از تعاقب باز داشته بضبط اموال

پرداخت درین معرکه تا موازی چهارصد پانصد نفر از اوزبکیه مقتول و گرفتار شدند و بقیه السیف خایب و خاسر باز
گردیدند و بتاریخ روز چهارشنبه غره شهر ذی قعده ملازم بکتش خان در پای قلعه شماخی آمده یکنفر اوزبک
که در آن معرکه زنده بدست در آمده بود آورده حقیقت جنگی که بکتش خان را با اوزبکیه واقع شده بود نقل نموده
گفت سیصد نفر مقتول و هشتاد نفر زنده گرفتار شده اند و بکتش خان مظفر و منصور بر آمده اموال و اسباب
را بصاحبان مال رسانید و متعاقب ایشان چند نفر از ملازمان بکتش خان که در آن جنگ مردانگیها کرده بودند
آمده دوازده نفر از مبارزان نامی از جمله گرفتاران بدرگاه معلی می آورده اند در راه از میان سرای خلخال که میگذشتند
یکنفر اوزبک بحیله دست خود را گشوده دو سه نفر دیگر را که دوشاخه وار پیاده میرفتند خلاص کرده هر چهار باقی را
کشودند یکی از ملازمان بکتش خان که همراه بودند واقف شده بمردم خلخال خبر کردند و اوزبکان روی بجانب
کوه نهاده بدر رفتند و مردم از پی رفته چند نفر را گرفتند و سه نفر دیگر را چون شب شده بود درین سنگ و
خارخزیده بدست نیامدند و هفت نفر بهادر نامی را بشماخی آوردند فرمان قهرمان پادشاهی بسیاست ایشان
فرمان آمده همان ساعت بیاسار رسیدند یکی از ایشان جوانی خوش قیافه بود که هنوز ملتحی نشده سیاست کنندگان
میخواستند او را بقتل آورند او مبالغه بسیار نموده فتنهامی داد که مرا بیاران ملحق سازید مبالغه بسیار بقتل

ذکر فتح قلعه شماخی و قضایائی که در آن حین وقوع یافت

قبل ازین سمت گذارش یافت که عساکر
اقبال پادشاهی و ملازمان موکب پادشاهی از اطراف و جوانب شهر و قلعه محیط گشته از همه طرف سیبها پیش بردند
و حوالیها ترتیب داده توپها نصب نمودند و از آسیب سنگ توپ که قریب سی من بود رخنها در برج و باره پدید
آمده و نقبها از خندق گذشته بزیر باره رسیده هر چند رومیه سپر مخالفت در روی کشیده آثار جلادت بظهور
آوردند و در لوازم قلعه داری باقصی الغایت کوشیدند اثری بر آنها مترتب نگشته تسلط و اقتدار عساکر اقبال
شاهی روز بروز ظاهر شدن گرفت تزلزل در بنیان ثبات و قرار رومیه پدید آمده قوت مجادله و مصادمه ضعیف
و سستی گرفت اسباب یورش قلعه دست بهم داده جنود منصوره شاهی منتظر امر و فرمان پادشاهی بودند
حضرت اعلی با آنکه در بدایت حال حجت بر ایشان تمام نموده میخواستند که قلعه بیورش و قهر و غلبه مفتوح گردد چه در
الصورت سپاه را از غارت و قتل منع نمودن خلاف قاعده سلطنت و جهانداری و آیین قلعه گیری و کشورکشایی است
و در بازار گیر و دار سپاهی و رعیت و بیگناه و گنهکار را بیک نرخ خریدارند و تر و خشک بیک شعله قهر میسوزد
بدینجهة تجویز یورش نمینمودند و منتظر بودند که شاید تسخیر قلعه بصلح و امان تیسیر پذیرد امرا و سرداران سپاه بی امر
فرمان قضا جریان بخود مرتکب این امر کثیر الخطر میگردیدند در روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر در سینه قرچغای
بیک چند نفر از غلامان فرصت یافته از رخنه برجی که از سنگ توپ ویران شده بود بالا دویده و جنود منصوره
بتصور یورش از همه جا هجوم کردند جمعی از سینه برج داخل شده و از برج بخانهای درون قلعه در آمدند
قرچغای بیک از خطاب و عتاب شاهی که نمونه آیت از قهر و سخط الهی است اندیشه مانع مردم گشت و کسان فرستاد

جمعی را که از برج بیابان رفته داخل شده بودند باز گردانیده خندکس خوب از عساکر منصوره درین رفت و آمد ضایع
شدند و چون حکمت بالغهٔ الهی اقتضای آن نموده بود که احوال ساکنان قلعهٔ شماخی از رعیت و سپاهی اختلال عظیم
پذیرفته دقیقه از دقایق قتل و غارت و نهب اموال و اسر اهل و عیال فروگذاشته نشود و تدبیر مانع تقدیر
نتوانست شد و در روز جمعه بیست و ششم ماه مذکور تخمیناً سه چهار ساعت از روز گذشته بود یکدو نفر از
محصوران که از قلعه داری بجان آمده بودند از برجی که در مقابل سیبهٔ ذوالفقار خان بود پایین آمده اظهار نمودند
که درین برج بغیر ما دو کس دیگری نبود و الحال برج خالیست اگر ارادهٔ صعود داشته باشند مانعی نیست چون
اساس عمر و دولت آن طایفه مشرف بر انهدام شده بود و از علامات بخت برگشتگی و ادبار در آن چند روز
در پهلوی همان برج موازی ده ذرع از دیوار قلعه بضرب توپ فرو ریخته رخنه بهم رسیده بود ملازمان ذوالفقار خان
بی آنکه حقیقت باو اعلام نموده مرخص گردند ارادهٔ صعود نمودند چه میدانستند که اگر باو اعلام نمایند مادامی که از
جانب حضرت اعلی مرخص و ماذون نگردد جرات اقدام بر آن حرکت ندارند و حضرت اعلی آسمان رضا بدین امر کثیر الخطر
نمیدهند مجملا از سیبهٔ ذوالفقار خان جمعی بتحریک کار فرمایان عالم تقدیر بی اختیار از آن رخنه بالا دویده داخل
قلعه شدند قریب یکصد و پنجاه نفر داخل شده بودند که بذوالفقار خان خبر رسید و او از حقیقت حال آگاه گشته
دانست که اگر اندک تعللی واقع شود جماعتی که داخل شده اند در معرض تلف اند و مردم شهر و قلعه نیز واقف گشته
دانست که سپر مخالفت در روی کشیده اند و آتش محاربه اشتعال پذیرفته ناچار لشکریان خود را رخصت داده
و خود بر بالای برج بر آمده نقاره و نفیر بنوازش در آمده و چون غلغلهٔ سپاه بگوش مرخجای بیک رسید و مستحضر
شد که مردم ذوالفقار خان داخل قلعه شده اند او نیز تاب توقف نیاورده غلامان را رخصت یورش داد گروهی
نیز از برجی که توپ خراب کرده بدست در آورده بودند هجوم نمودند و آوازهٔ کرنای و صدای کورکه و کوس
بگنبد آبنوس پیچیده غلغلهٔ گیر و دار دلیران قلعه گشای آشوب روز رستاخیز در گنبد دوار سپهر انداخت و باطراف
و جوانب خبر رسیده هر کس از امرا و عساکر در آن اطراف سیبه داشت تمکین یورش نموده بقلعه فرو ریختند رومیه
تاب صدمهٔ افواج قاهره نیاورده خود را از بروج باره شهر انداخته در نهانخانها متواری گشتند و همانساعت
بدست شحنهٔ قهر گرفتار آمده بدیگران ملحق میگشتند مجملا بطرفة العینی سه چهار هزار نفر بقتل در آمده اموال ایشان بنهب
و غارت رفت و تمامت شهر شماخی بجاروب حادثه رفته شد و آسیبی از ین یورش بعساکر ظفر مآثر نرسید و زیاده
از دو سه کس ضایع نشدند و ایلدورد یخان و قورچی باشی و جمعی که در طرف شمالی قلعهٔ بالا سیبه داشتند چون احمد پاشا
بگلربیگی و عظمای رومیه در آنجا بمحافظت قیام مینمودند و در مدت محاصره جوانان کار آمدنی از ینطرف شمالی بزخم تفنگ
ایشان ضایع و نابود شده بودند بی امر و اشارهٔ همایون جرات یورش نکردند چه برجهای عالی اساس در آنطرف
بود که هنوز خراب نشده بود که بر آنها صعود ممکن باشد احمد پاشا و محصوران قلعهٔ بالا بعد از آنکه شهر و قلعهٔ پایین از دست
رفت بیشتر از پیشتر در قلعه داری مجد و ساعی گشتند اما حرکت المذبوحی بود که بیچ شش روز کردند هیچ اثری

بر سعی ایشان مترتب شده و اهتمام ایشان در قلعه داری واقع قضای حضرت باری گشت و جمعی از عساکر منصوره که
شهر درآمده بودند از خانه بخانه سوراخ کرده نقبها بزیر برج و باره قلعه بالا که فاصله بین القلعتین بود رسانیده منهدم
ساختند و قورچیان عظام که بمحاصره قلعه بالا قیام داشتند بملاحظه ننگ و نام شب و روز قرار و آرام
نگرفته نقب را بخندق رسانیده از میان خندق در یکشب راهی سرپوشیده سرانجام داده بزیر برج رفیعی که
از غایت بلندی و ارتفاع سر بقبه جوزا افراخته در برابر سپه ایشان واقع بود درآمدند و زیر برج را در دو سه
روز خالی کردند و توپچیان متعاقب یکدیگر توپ می انداختند و یکطرف آن برج فرو ریخت اما چنان شده بود
که صعود بر آن آسان توان نمود در روز پنجم قریب بیکصد و پنجاه نفر از جوانان جان نثار و دلیران معرکه کارزار که نثار
و ایثار نقد جان در شاهراه این دولت ابد بنیان ادنی مراتب اخلاص میدانستند مردانه وار قدم بر پایه دلیری نهاده
سپرها بر دوش کشیده روی جلادت ببرج آوردند و رومیه که بقای آن برج را مستلزم بقای خود میدانستند
و در محافظت آن سعی بلیغ بجای می آوردند بمدافعه مشغول گشته تیر و تفنگ و قاروره‌ها و نفط و براق آتشباری
که تهیه روز چنین ساخته و پرداخته بودند بطریق باران بر سر قورچیان مرحمت شده و ملازمان امیدوردیخان نیز از سینه
خود جنگ انداخته داد مردانگی دادند در آن روز آتش محاربه بنوعی افروخته گشت که جان بر دلان سمندروار در میان
آتش غوطه میخورد هر چند رومیه در مدافعه و آتش فشانی بیشتر کوشیدند فدویان جان نثار قدم مردی محکم
استوار داشته زد و خورد میکردند تا آنکه بنیروی اقبال بیزوال شاهی چند نفر از قورچیان با شمشیرهای آخته
سپرها برافراخته خود را بهر عنوانی که بود بر بالای برج انداخته با رومیه که بمحافظت برج مشغول بودند دست و گریبان
شدند و میان ملاحظه از شهر و آوزعاجر گشته از برج بپایان آمدند و از در و بام خانها غازیان را بتفنگ
گرفتند و غازیان در پیش روی خود حایلی ساخته سینه کونه ترتیب دادند و محافظت خود نموده دفع نکایت خصم
از خود میکردند و هر چند رومیه سعی نمودند که غازیان را از برج دور کنند صورت نیافت و مرتبه مرتبه جوانان دلیر
از زمره قورچیان به پیش رفتگان ملحق شده ساعت بساعت قوت و قدرت ایشان زیاده میشد تا آنکه برج را
متصرف شدند و بملاحظه آنکه مبادا اخراجات و اموال رومیه که در آن قلعه بود بغارت و تاراج رود تامل نموده
از برج داخل قلعه نمیشدند رومیه را از مشاهده اینحال کار از دست و دست از کار رفته اگر از محاربه و مصادمه
بستوه آمده دانستند که دیگر قلعه داری مقدور ایشان نیست و سعی و اهتمام بیفایده است و قلعه از دست رفته
رضا بقضا داده دست از کارزار کشیده از برجها پایین آمدند و پاشا هر چند قول بیگری و سایر مردم را بمحاربه
ترغیب میکرد آن طایفه بجان خود در مانده سر اسیمه وار کس نزد امیدوردیخان فرستادند و طالب امان شدند
اما پاشا خود با چند نفر از ملازمان خاصه و سگبانان که همراه داشت بالای کوشکی که قدیماً ان مسکن سلاطین شروان
بوده درآمده تیر و تفنگ بقورچیان و غلامان می انداخت و در محاربه سعی و کوشش بسیار مینمود تا آنکه مردم
او نیز بستوه آمده ترک جنگ کردند احمد پاشا مرد مردانه بود چون در اول حال سر از مصالحه و مکالمه پیچیده

محاربه اختیار کرده بود تا قوت و قدرت داشت زد و خورد کرد صحیح القولی از زبان احمد پاشا نقل کرد که گفت غلامی
داشتم زرخرید که همراه من بود و از غایت ادب هرگز با من جرأت تکلم نداشت و در مدت ملازمت انواع
جانسپاری ازو مشاهده شده در وقتی که قزلباش بر برج مستولی شده مردم از قلعه داری مایوس شدند من
و غلام دو قبضه تفنگ در دست داشتیم او یکیک پر میکرد و بدست من میداد و من از پی یکدیگر می انداختم
چون لحظه برآمد بمن گفت ای صاحب سعادت عجب آنست که این همه خود را رنجه میداری قوم ترک جنگ کرده
رضا بقضا دادند ترا با روزگار چه ستیزه است و از ما دو کس چه خیزد و فایده این تفنگ انداختن چیست حیات آن
را غنیمت شمار تا به بینیم فردا از روزگار چه خیزد این سخن گفت و روی از من گردانید هر چند تفنگی که داده بودم که پر کند
طلب داشتم نداد چون دیدم غلام زرخرید اعتمادی با من خیره شده دیگر فرمان نمیبرد حیران کارخانه تقدیر گشته
دانستم که ادبار روی آورده با قضا بر نمیتوان آمد با قدر رهی توان آویخت من هم تفنگی که در دست
داشتم انداختم و رضا بقضای آسمانی داده بطایفه قزلباش که بر برج برآمده بودند فریاد کردم که دست از محاربه
باز دارید که ما ترک قلعه داری کردیم و قلعه بحضرت شاه تعلق دارد مجملا پاشا تا تیر در کیش و قدرت بخود داشت
بجانب قزلباش انداخته جنگ میکرد چون کار بجان رسید کس نزد الله وردیخان فرستاده التماس نمود که
امشب قلعه از تعرض لشکریان محفوظ بوده باشد که فردا آنچه رضای خاطر اشرف اعلی بوده باشد تن بآن در دهند الله
وردیخان قورچی باشی حقیقت بعرض اشرف رسانیدند و حکم شد که در آن شب کسی بقلعه نرود اما از همه طرف پاس داشته
نوعی کنند که متنفسی در شب از قلعه بیرون نتواند رفت صبح روز ششم که روز چهارشنبه دوم ربیع الاول بود صبا
شمال از طرف شمال نسایم فتح و فیروزی وزیدن گرفت حاجبان بارگاه معلی حسب الامر اعلی مجلس عالی شاهانه و محفل
متعالی پادشاهانه ترتیب داده حضرت اعلی بعد از سپاس و ستایش آفریدگار جل شانه و توجه ظاهری و باطنی بارواح
مقدسه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بر تخت فیروزی جلوس
فرموده نقارهای شادیانه بنوازش در آوردند و جغای تنگ و غلامان و تفنگچیان خاصه شریفه را بضبط قلعه و محافظت
دروب مامور فرمودند و حسین بیک جارچی باشی قورد و القدر را بقلعه فرستاده احمد پاشا و شمس الدین پاشا را با برادرش
و پسر کوچک او که محرک ماده فتنه و فساد بودند و کوچک حسن و چند نفر دیگر را طلب فرمودند احمد پاشا در آمدن تقاعد ورزیده
بجارچی باشی مذکور گفته بود که از ما نهایت بی ادبی نسبت بغلامان درگاه شاهی صدور یافته مستحق سیاست و عقوبت
شده ایم و شایستگی دخول مجلس اعلی نداریم مامول آنکه یکی از ملازمان درگاه را امر شود که در همین جا ما را بجزای
سزای خود رسانیده سر ما را بنظر اشرف رساند حضرت اعلی خاطر او را بنوید عاطفت اطمینان بخشیده طلب فرمودند
پاشا با جماعت مذکوره بمجلس بهشت آیین در آمده سجده خجالت بتقدیم رسانید و چون مرد عاقل سخندان بود سخنان
عاقلانه که مناسب وقت و مقام بود معروض داشت حضرت اعلی با وجود کمال قهر و غضب که در آن روز بر طبع همایون
مستولی بود بپاشای مذکور بنظر مرحمت توجه فرموده سخن عتاب آمیز نفرمودند اما شمس الدین پاشا عتاب و خطاب

آغاز نهاده و اعمال و افعال مفسدانه او شمردن گرفت شد که حسن مخلص خود را در خوش آمدگویی تصور نموده با
شمس الدین پاشا خطاب کرد که توم را قدرت مقابله با حضرت شاه نبود و ترک شروان گفته بدربند
میرفتید تو بکدام اشتی خود بدروازه رفته تخته پل را خراب کرده مردم را بمحاربه راغب ساخته دعوی ولایت
میکردی و میگفتی که من از اوتاد و اقطاب خبر رسید که قزلباش بدین قلعه فرو نخواهد شد ملک علی بیگ چارچی
باشی که همیشه در بارگاه معلی رخصت هزل و مطایبه داشت بشمس الدین پاشا که طویل اللحیه بود گفت عجب محاسن
شیخانه دراز کرده چون دعوی ولایت و کرامت که میکردی دروغ بیرون آمد و الحق بقوم میگفتی برعکس نتیجه
داد بعد از ین تخفیف در لحیه شیخانه شما که طلبها مضمرات تبرکا نگاه داشتن آن بسیار خوبست و باشاره عالی
دست بر محاسن او زده موها را بر کندن گرفت و یکسر مو وقاحت و قباحت نامرعی نگذاشت و آتش خشم شهریاری
نسبت باو نوعی زبانه کشیده بود که جز بآب سیاست و عقوبتهای گوناگون منطفی نمیگشت مجملا شمس الدین پاشا را
با برادرش و یک پسر کوچکش و دو سه نفر دیگر که خاطر مبارک اشرف از اطوار ناهنجار و سخنان بیخردانه ناهموار
ایشان بسیار مکدر و خشم آلوده بود مورد قهر و غضب پادشاهی گشته بانواع عقوبات معذب گردیدند و بعد از
خراب البصره ایشان را باردو بازار برده قطعه قطعه کردند و مراد نامی که در اصل شروانی بوده و درمیان رومیان
نشو و نما یافته از جمله معتبران شده بود و خود را از شجاعان روزگار و تیر اندازان نامدار میدانست و در اول حال
اظهار جلادت و دلیری نموده به تیرها نام خود نوشته بجانب ملازمان موکب همایون می انداخت و ستایش خود میکرد
یکی از ملازمان درگاه که برادرش بزخم تیر او بقتل آمده بود استدعای قتل او کرده و اجازت یافته فی الفور بقلعه آمده
سرش را که سرمست باده نخوت بود بریده بنظر اقدس اشرف رسانید و چون رومیه اگر چه مستحق قتل و سیاست
شده بودند بخاطر اشرف رسید که الجماعه قطع تعلق از اموال خود کرده بطریق خونبها بخود اقبال دهند بعد از ان
مطلق العنان بوده بهر جا خواهند روند همگی الجماعه بالطوع والرغبه قبول این معنی نمودند از جمله محصوران برادرخواجه
حسام الدین گیلانی بود وزیر خان احمد گیلانی که در آن وقت منصب قورچی باشی گری داشت و او را بهمان نام
قورچی باشی میخواندند در وقتی که خان احمد از گیلان فرار نموده بشروان آمده از آنجا بروم رفت او در شروان توقف
نموده بتمول مشهور و در پیش رومیان معتبر بود از شرارت و بدنفسی برومیان حسن کفایت ظاهر میساخت و خاطر مبارک
از برادران او که باعث فساد گیلان بودند منحرف بود چنانچه یک برادر چند سال قبل از ین در دار السلطنه قزوین معرض
تیغ پادشاهی گردید قورچی باشی مذکور در ایام محاصره قلعه دولتخواهی رومیان نموده مدار المهامی ایشان بود در
روز فتح قلعه که بملازمت اشرف رسید بچرب بافی سخنان دروغ بیفروغ که مرکوز طبیعت گیلانیانست چند
روزگار خود را پیش برده اظهار کفایت دیوان نموده متقبل شد که از مال اهل قلعه پنجاه هزار تومان کفایت
دیوان نماید هر چند بر ضمیر انور واضح و لایح بود که اعتماد بر اقوال کاذبه او نیست او میخواهد بحیله و روباه بازی
چند روزی خود را از شحنه قهرمان پادشاهی صیانت نماید مصلحت در آن دید جهت ظهور عیار کار او باو تلطف آغاز

نهاده بخلع فاخره سرافراز گردانیدند و اورا بنوید وزارت گیلان بلکه صفاهان و مازندران حق شوقت گردانیدند و
بزبان چاپلوسی متعهد شد که از وجه قشقرپ بحصول موصول میگرداند و دفترداران رومیه را طلب نموده اسامی لشکر را که
در هنگام محاصره محصور بودند از روی دفتر علوفه و تیمار بقلم گرفته هر کس در حیات خود مبلغی باسم او در قلم
داد و جمعی دیگر که در مدت محاصره مقتول و متوفی شده بودند مبلغی باسم متعلقان الجماعه رقم کرده و مبلغی نیز باسم
کدخدایان و محله شماخی که با رومیه در قلعه بالا محصور بودند بر اسم ترجمان مال امانی برقم در آورد و مجموع آنها
زیاده از موازی سی هزار تومان شد بالجمله آن مبلغ در میانه غلامان و قورچیان و آقایان و یکیجیان خاصه شریفه
که در پای قلعه خدمت کرده بودند تقسیم یافته هر جماعت را بیکطایفه سپردند که آنچه رقم شده در عوض جونهاوصول
سازند و هر کس راسخی باشد محصلان رجوع بقورچی باشی گیلک نمایند که خاطرنشان نماید مازقورچی باشی مذکور
باینحال چندگاه در میانه ایشان تیر و شمار الیه بود و بازار اخذ و جر گرم داشت از چند نفری که فی الجمله جمعیت و سامانی
داشتند وجه ترجمان بوصول رسید اما اکثر مردم بعضی نصف و بعضی ثلث و بعضی ربع وجوه گرفته آنچه باسم متعلقان
متوفیات و مقتولان رقم شده بود قلیلی صورت یافته تتمه لم یصل شد چنانچه از کل اموال قلعه زیاده از ربع شش هزار
تومان بغازیان عاید نشد چون شرارت و بدنفسی و قوت طامعه قورچی باشی بظهور رسید و گفتار و کردار او از پرتو صدق
و راستی فروغ نیافت بجزای اعمال سابق و لاحق گرفتار آمده بعد از مصادره و مواخذه بقتل آمد احمد پاشا را باد و
خدمتکار بقلعه قهقهه فرستاده بعضی از اشیا و اموال و اسباب مشارالیه را باو دادند و مدتی در قلعه قهقهه بود و دیگر خبر
از و نیامد و جمعی از اهالی شروان از جمله محصوران بودند که در زمان رومیه تربیت یافته در سلک زعما و آقایان و ارباب
علوفه و تیمار منسلک گردیده بودند و مصالح ملک اقتضای آن میکرد که الجماعت مشمول عنایت شاهی بوده در ... ت
تعرض بایشان نرود چه کل اهل شروان سالها با آن طبقه آمیخته اظهار دولتخواهی کرده بودند و تعرض بالجماعت موجب
رمیدگی سایر الناس میشد چند نفر از ایشان را تربیت کرده بهر کدام دو موضع تیول و سیورغالات و انعام داده
مقرر فرمودند که پسران و برادران ایشان در سلک ملازمان خاصه شریفه منتظم بوده در رکاب همایون بعراق بیایند اما
حکام کرام تدریج ولایت شروان را از وجوه الجماعت بر داشتند و سایر لشکریان را امر شد که چون سالها با شروانیان
آمیزش نموده هر یکی با جمعی طریقه ملحوزدگی و قرابت سببیه داشته الجماعت را با هالی شروان بسپارند که مقتضی
آشنائی و مردمی با ایشان عمل نموده هر کس زاد و راحله نداشته باشند زاد و راحله مدد نموده بهر طرف خواهند
گسیل گردانند و اهالی شروان که تهمت زده دولتخواهی رومیان بودند در این هنگام سعی مینمودند که ذمه خود را از آن تهمت
مبرا گردانیده شعار دولتخواهی قزلباش ظاهر سازند اما همین را حمل بر امتحان نموده در شاهی سیونی و مخالفت رومیان
غلو کرده فوج فوج را بقتلگاه آورده معرض تیغ ما سامیکردانیدند از آن طایفه مگر قلیلی از قلعجیان بی نام و نشان
نجات یافته باشند و اکثر معروض تیغ شروانیان گشتند از ذوالفقار خان عمل شنیعی بظهور یافت و عاقبت بسبب
آن گرفتار آمده در زمانی که رستم خان ادربزرگتر او از خصومت و عناد امرا طوالش و بیم خصمان تاب توقف

در یورت و مسکن خود بنیاد آورده با برادران و اتباع از آب کر گذشته بشروان رفت و برومیان توسل جسته تا در آن
دیار بسر بردند چون رومیه را اعتمادی بجانب ایشان نبود دفع الجماعت را اولی والزم دانسته رستم خان را با یکی دو
برادر و اتباع او بقتل آوردند فرهاد خان که برادر کوچک رستم خان بود با ذوالفقار خان و الوند بیک برادران
کوچک از آنجا فرار نموده بآذربایجان آمدند و چون تخت سلطنت ایران بوجود فایض الجود حضرت اعلی شاهی ظل
الهی زیب و زینت یافته سرکشان قزلباش بجزای اعمال خود رسیدند ایشان بپایه سریر اعلی آمده در ملازمت
اشرف بمراتب علیه فایز گردیدند و برخی از احوال او و برادران در محل خود سمت گذارش یافته بالجمله یک همشیره
ایشان با دو صبیه رستم خان و دیگر خدمه و اتباع در شروان در دست رومیه اسیر و گرفتار ماندند بعضی از آقایان
رومیه هر سه مخدره را بحباله نکاح درآورده بودند و درین چند سال از ایشان فرزندان ذکور و اناث بهم رسیده
بود درین وقت که قلعه مفتوح شد و بحکومت شروان بذوالفقار خان تعلق گرفت شوهران مخدرات مذبوره
باستظهار و معاونت ذوالفقار خان کس نزد او فرستاده استدعای صیانت احوال خود و حفظ ناموس خود
و اهل و عیال که بجهة قرابت نسبی بر او لازم بود نمودند و مشارالیه حقیقت بعرض اشرف رسانید فرمان جهانمطاع
نفاذ پیوست که همشیره ذوالفقار خان و صبیه های رستم خان با شوهران و فرزندان و ملازمان در کنف حمایت
ذوالفقار خان آسوده بوده احدی را با ایشان کاری نباشد چنانچه مبلغی که قورچی باشی کیلک باسم الجماعت رقم
کرده داخل جرایم رومیه بود بتحویل ذوالفقار خان مقرر شد که خود سامان داده واصلی سازد تحصیل دار دیگر بدر خانه
ایشان نرود و مشارالیه حمیت جاهلانه را غیرت ناملو نام نهاده از عاقبت آن فعل نیندیشیده آن هر سه عفیفه را
با فرزندان و شوهران و ملازمان و خدمه و اتباع ایشان که قریب بیست و هفت نفر یا سی و هفت نفر علی اختلاف القولین
بودند در یک شب هلاک ساخت و از سوء عاقبت آن فعل شنیع نیندیشید و حضرت اعلی بعد از اطلاع بر آن عمل مذموم
شنیع انکار بلیغ نموده او را ملامت بسیار کردند و چون قطع صله رحم جایز داشته ارتکاب قتل عورات
مظلومه بیگناه و اطفال ذکور و اناث ایشان نمود منتقم حقیقی در همان نزدیکی قطع رشته حیات او کرده از عمر
و دولت برخورداری ندیده چنانچه عنقریب در محل خود گذارش می یابد بالجمله بعد ازین قضایا مملکت شروان بامرا عظام
تقسیم یافته ایالت شماخی و توابع آن بذوالفقار خان تفویض یافت و حکومت دربند و سایر الکه و بجراغ سلطان
گرایلی استاجلو مرجوع گشته مقرر شد که شاه نظر بیک تکلو باتفاق مشارالیه در آن سرحد بوده باشد و سایر
مردم که بدربند رفته بودند مراجعت نمودند ذوالفقار خان در ساعت نامحمود غیر مسعود بشهر رفته بجبر شکستگیهای
قلعه و تعمیر بروج و باره پرداخته نقبها و جرها سد و ساخته و موکب همایون فال از آن منزل کوچ فرموده چون هوا
بسیار گرم شده بود بجانب ییلاقات شماخی در حرکت آمده چند گاه در قلل جبال منازل دلگشا و جاهای
علف زار و چشمه های خوشگوار سیر نموده داد خرمی میدادند و امرا و حکام داغستان و جرکس چنانکه در درگاه
معلی بودند و بعضی که اظهار دولتخواهی نموده کسان خود را بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده بودند بخلاع فاخره

وانعامات و نوازشات اختصاص یافته جهة رستم خان داغستان تبرکات لایقه فرستادند و چون خاطر معصوم خان
والی طبرسران از آن حرکت ناهنجار که بی رخصت از اردوی معلی فرار نموده رفته بود و غدغه آلود بود هنوز اطمینان
تمام نیافته بود و توقف موکب همایون در آنجا و موجب تزلزل و اختلال مردم طبرسران بود حضرت اعلی جهة تسلی
خاطر او صبیه که داشت در سلک پردگیان سرادق سلطنت انتظام داده محمد صالح بیک وزیر شروان را با بعضی اقمشه
و یراق بجهة آوردن او بدان صوب فرستادند و این مژده والا تسلی بخش خاطر والی طبرسران گشته به عطیه
ارجمند بین الاقران سربلند گردیدند در همان چند روز آن مخدره را با آیین شایسته مصحوب محمد صالح بیک مذکور و
معتمدان خود روانه درگاه اشرف گردانیده در سلک حجله نشینان بارگاه سلطنت انتظام یافت ذکر مراجعت موکب
اقبال از شروان بصوب تبریز و از آنجا آهنگ عراق نمودن و رفتن بمشهد مقدس امام الجن والانس
علی بن موسی الرضا علیه الف تحیه والثنا و از آنجا مراجعت نمودن و بمقر سلطنت نزول کردن
و آنچه در حین مراجعت روی داد چون خاطر خطیر از انتظام مهمات شروان و داغستان فراغت یافته عزم مراجعت
مصمم گردید علیخان بیک جوانشیر را حکم شد که بجواد رفته بترتیب جسر پردازد و مشار الیه در اندک روزی جسری در کمال استحکام
ترتیب داده بعد از اتمام جسر کوس مراجعت بلند آوازه گشته از جسر عبور نموده از راه دره درغزیت دار السلطنت
تبریز فرمودند حضرت اعلی و امرا و ارکان دولت و اغرق اردوی همایون را از راه آهر روانه فرموده خود بنفس شریف
با چندی از مخصوصان و مقربان بقصد زیارت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه بجانب دار الارشاد اردبیل تشریف
بردند و چند روز در آنجا مراسم طواف و زیارت مشایخ عظام و اجداد عالی مقام قیام نموده بفیروزی و اقبال بدار السلطنت
تبریز رسیده باردوی ظفر قرین ملحق گردیدند و چند روز اوقات گرامی صرف انجاح مطالب و اسعاف مآرب امرا
و اعیان آذربایجان و نظم و نسق امور سرحد فرموده ایلچیان و رسولان که از جانب میر شرف حاکم جزیره و ذکریا خان
و سایر امرای اکراد بجهة تهنیت فتح شروان باستان سدره نشان آمده بودند بخلاع فاخره و نوازشات گوناگون مفتخر
گردانیده مقضی المرام رخصت معاودت دادند و چون سلطنت پناه غازی گرای خان تاتار از خدمت اشرف التماس
نموده بود که چندان آقا متفرقه آقاسی را که در جنگ او گرفتار غازیان شده بود و با او طریقه آشنایی تمام
داشت مطلق العنان فرمایند حسب الالتماس خان مشار الیه او را با پسرانش از قلعه بیرون آوردند مشار الیه که مرد
عاقل سخندان بود بمقدمات مرغوبه خاطر اشرف را بمصالحه راغب ساخت و متقبل شد که پسران او در خدمت اشرف بوده
باشند و او برود و رفته باتفاق غازی گرای خان در تمهید مقدمات صلح کوشیده قرار دهد که بدستور زمان
شاه جنت مکان فیمابین مصالحه وقوع یابد نواب اشرف نیز بجهة ترفیه حال خلایق او را با فرستاده غازی گرای خان
و ابوالقاسم بیک یوزباشی ایواغلی برسالت نزد خان تاتار از راه چرکس روانه نموده بغازی گرای خان نامه
محبت آمیز نوشته و ایشان از تبریز روانه شدند اما چون بالکا و سه چرکس رسیدند در آن اثنا خبر فوت غازی
گرای خان باتشان رسید که عالم فانی را وداع کرده بجهان باقی شتافته و ادته نامی از حکام چرکس که همانا از

خندان آقا کیز دیریه در سینه داشته در وقتی که از ابوالقاسم بیک جدا افتاده بود جمعی از چراکسه فرصت یافته بر سر
ریخته او را بقتل آوردند ابوالقاسم بیک در آن واقعه با چراکسه جنگهای مردانه کرده خود را کردیده و ما یعرف او در آن
قشون تبار راج چراکسه رفت بالآخره ادیشه چون کس از مهابت حضرت اعلی اندیشیده از بیم انتقام او را ببلاد
روانه نمود بعد از کشته شدن خندان آقا پسرانش چندگاه در خدمت اشرف معزز و محترم بسر میبردند عاقبت
سالک طریق فرار گشته بروم رفتند شرح این واقعه در ذیل همین دفتر رقمزده کلک بیان خواهد شد و چون
کل ولایت آذربایجان و ایروان و گرجستان و شروان که در زمان شاه جنت مکان در تصرف منسوبان
این دودمان والا بود قریب بیست و پنج سال که رومیه از تصرف قزلباش بیرون برده در ید تسلط و اقتدار
آن طایفه بود بهمین عنایت الهی و نیروی اقبال شاهی بتصرف درآمده جمیع قلاع متین رصین آن ولایت که مملو از مردان
کاری و اسباب و ادوات قلعه داری بود بنوعی که در طی وقایع هر سال در رشته تحریر درآمد بقوت قاهره
یزدانی و تایید آسمانی فتح فرموده ساحت فسیح المساحت آن مرز و بوم از خار تعرض معاندان مصفی کردید
و سفر و یساق بامتداد کشیده قریب پنج سال بود که لشکر قزلباش در رکاب نصرت انتساب اشرف بتسخیر
قلاع و حرب و قتال اشتغال نموده ارتکاب انواع شداید و محن نموده بودند و از زمان سلطنت و کشورکشائی
صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان الی الآن که قریب بدویست و پنجاه سالست هیچ پادشاهی ذی شوکت ارتکاب
سفر و یساق پنجساله نکرده بود و چنین فتوحات پی در پی که بندگان اعلی را میسر گشت در ازمنه سابقه کمتر روی داده
بود عزم مراجعت بمقر سلطنت جزم فرموده امرا و ارکان دولت را امر فرمودند که در دار السلطنه تبریز چند روز بسامان
عساکر ظفرنشان پرداخته بعد از آن هر یک بالکا و محال تیول خود روند و چون حضرت اعلی این فتوحات را از پرتو حسن
ارادت و صفای عقیدت و غلامی آستان عرش نشان شاه ولایت و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین خصوصاً
مجاورت و خدمت روضه مقدسه بهشت نشان حضرت امام ثامن ضامن میدانند   امامی که روبند خاک درش را
خلایق بمژگان ملایک بتشهیر از آن روضه استمداد همت فرموده بودند بشکرانه این مواهب الهی عزم طواف و زیارت
آن روضه مقدس نمودند که اختتام سفر بدین سعادت ابدی فرموده رنج راه و مشقت گاه و بیگاه را که لازمه سفر
و یساقست از خاکبوسی آن کعبه آمال براحت و آسودگی مبدل سازند و بعد از استسعاد انسعادت عظمی بمقر سلطنت
نزول فرمایند و با معدودی از مقربان متوجه آن صوب شدند و در دار السلطنه قزوین چراغان و آیین بندی کرده
چند روز بخرمی و نشاط گذرانیده از آنجا با قوافل نیاز و رواحل اخلاص روی توجه بمطلب اصلی آوردند و در اندک
روزی بآن سعادت عظمی مستعد گردیدند حسینخان حاکم هراة و اکثر امرای خراسان در مشهد مقدس شرف ملازمت
دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز شدند و بعد از فراغ از سپاس مواهب الهی و دعا و زیارت امام الجن
والانس بمستقر دولت روی آورده بتاریخ بیست و ششم رجب المرجب پرتو وصول بدار السلطنه اصفهان
انداخته دیگر باره آن خطه فردوس مانند را بفر طلعت همایون زیب و زینت افزوده شهر و بازار را آیین بستند

چند روز به مراسم عیش و خرمی پرداخته آسودگی بخش خلایق گشتند امرا و ارکان دولت حسب الامر اشرف در تبریز
ملاحظه سان عساکر نصرت شعار نموده اسم به اسم تعلیم در آوردند و جمعی که در این پنج سال اصلا از موکب همایون تخلف
نجسته همیشه ملازم رکاب اشرف بودند مردانگیها و حسن خدمت که در این سفر از هر کس ظهور آمده بود در تحت
اسم الکس ثبت نمودند که فراخور آن مورد الطاف شاهانه گشته ایرا امثال و اقران ممتاز باشند و نسخهای عرض
مرتب داشته بمستوفیان می سپردند و لشکریان اجازت یافته روی به اماکن و اوطان آوردند و امرا
عظام محال تیول خود رفته شدند جناب آصف صفات اعتماد الدوله مرحوم میرزا حاتم بیک رخصت رفتن اردوباد
حاصل فرمود که چند روز بیمن عواطف و الطاف شاهی در وطن اصلی بعشرت و کامرانی بسر برده بعضی عمارات
در آن بقعه دلکشا طرح فرمایند و راقم حروف چون اکثر اوقات بشرف مجالست آنجناب مشرف بوده همیشه
در مدت ملازمت و معاشرت از ایشان مهربانی بیش از پیش مشاهده نموده الحق بصحبت فیض بخش آن ملک صفات
انس تمام گرفته بود با وجود اشتیاق اطفال و عیال و میلان خاطر بملاقات فرزندان چون مفارقت ایشان بر طبیعت
دشوار بود مع هذا التکلیف مرافقت و ترغیب تمام میفرمودند رضاجویی خاطر شریف آن صاحب دولت گشته
فیض صحبت کثیر البهجت آنجناب را بر دیگر امور راجح دانسته بهمراهی ایشان روانه اردوباد شده و در آن سفر
بهجت اثر خلف الولاة العظام میر ناصر ولد سید مبارک والی عربستان حویزه و دورق که از عهد صبی الی یومنا
حسب الامر الاعلی در سایه تربیت و اشفاق پدرانه آن عالیجاه نشو و نما یافته بود و حضرت صاحب سعادت مصطفی
پاشا که از امرای معتبر رومیه در سلک وزرا بوده و در جنگ جغال اغلی اسیر و دستگیر شده بود و مرد قابل خوش صحبت
نیکو اخلاق بود و بغایت عربی را خوب تتبع کرده شعر فارسی و ترکی خوب میفهمید و خوش طبیعت بود حضرت اعلی مشار الیه
را بنواب اعتماد الدوله سپرده بودند و نواب میرزا با حضرتش مصاحبانه اختلاط میفرمودند و همیشه جزو مجلس عالی
آنجناب بود و دیگر محمد حسین تفرشی که از سادات عالی درجات تفرش و بفضایل و کمالات علمی و عملی آراسته در فن انشا
و تفنن عبارات و استعارات با مزه و سلیقه درست و رتبه عالی دارد چند سال بود که بتعلیم خلف صدق آن صاحب اقبال
اعنی مخدوم زاده جهانیان میرزا طالبخان اطال الله عمره قیام داشت و میر عبد الغنی تفرشی که از اقوام مشار الیه و سید
نیکو اخلاق خوش صحبت بود و مدتها باتفاق مشار الیه در مدرس علامة العلما میرزا ابراهیم همدانی باکتساب فضایل
مشغولی نموده در ملازمت آنجناب بود و در نظم اشعار پایه عالی داشت و مولانا مطربی قزوینی که خلاصه اهل ادوار
و در حسن صوت و گویندگی سرآمد روزگار و تصانیف قول و عملش دستور العمل نقشبندان نادره کار است و صاحب
طبیعت نظم و ندیم و بذله گوی و خوش صحبت افتاده و استاد حیدر رقاع عودی بشرف ملازمت و مرافقت آنجناب مشرف
بودند و جناب میرزائی همیشه در مجالس خاص با اعزه مذکوره صحبت شعر میداشتند و بخواندن تاریخ و نقل و حکایات
و روایات سر گرم بخش خاطر همگنان بودند و در روز زال و گوردشت که دو موضعست از مواضع [illegible] مار وارد گشته
سه روز توقف فرمودند و این دو موضع در کنار رودخانه ارس بجانب جنوب واقع شده و اقسام میوه خصوصا

انار شیرین که ارباب ذائقه و تمیز بر انار یزد و ابرقو و قم و کاشان و شاهوار و ساده ترجیح میدهند والحق جای
آن دارد و اقسام انگورهای لطیف نازک الوان در انجا خوب میشود و در انموسم میوها در بار بسیار بود بتخصیص
انار که این مقدار بحاصل می آید که تمامی شهرهای آذربایجان بل شروان و ایروان و گرجستان نقل مینمایند و همه
کس را کافیست مجملا این دو محل دو قطعه ایست از ریاض جنان که باغات آن بهم پیوسته الیاس خلیفه ولد ملاجان
خلیفه درباری که ابا عن جد در سلک خلفای دربار منسلک بوده باولاد عظام موسی بیک درباری در انهنگام بیمن
شفقت حضرت شاهی و تربیت و اشفاق آن عالیجاهی بحکومت و دارائی المملکت سرافراز گشته در قریه خبت مثال
دو زال منازل مرغوب و ایوانهای بلند اساس در غایت دلنشینی و دلگشائی ترتیب داده بودند و در آن گوشه
نزهت بخش خوان کرم گسترده بقدر مقدور تفقد احوال آینده و رونده نموده طریق مهمان نوازی مرعی میداشته
اولاد موسی بیک مزبور سیما حیدر بیک که در سلک یوزباشیان معتبر منسلک است و شاهرخ بیک که جوان قابل
خوش نویس پرهیزکار و با استعداد روزگار است والیوم درخدمت اشرف بوزارت قورچیان عظام رتبه
سرافرازی دارد والیاس خلیفه مذکور با همگی اقوام بلوازم میزبانی که درخور مهمانی جنان باشد قیام نموده تکلفات پیش از
پیش نمودند و همگی اخوه که برفاقت و مصاحبت جناب میرزا مشرف بودند و ملازمان و مصوبان و اهل خدمت را
حسب المقدور تواضعات و خدمات تکلفات آدمیانه بظهور آوردند و عالیجناب میرزائی بجناب خلافت پناهی
و اولاد گرامی موسی بیک سوغات و ارمغانی لایق داده بهمگی اقوام و مردم آنسلسله خلعتهای فاخره عطا فرمودند
و بعد از ان متوجه خطه اردوباد شدند و بساعت سعد داخل بلده مذکور شده در منازل بهشت اساس آبا و اجداد
نزول فرمودند و صواحب عظام آن بلده از بزرگ و کوچک و وضیع و شریف بلوازم استقبال قیام نموده آثار
بهجت و شادکامی بظهور آوردند و جناب آصف صفات میرزائی بمقتضای عطوفت و اشفاق جبلی با کافه مردم آن
بلده یارانه و برادرانه سلوک فرموده انواع مردمیها که سزاوار بزرگی و بزرگ منشی بود بظهور آورده منتسبان سلسله
علیه نصریه را بخلاع فاخره و ارمغانی نواخته جمیع صواحب و اعیان و ریش سفیدان هر طبقه را از اهل حرف و صناعت
خلعتها فاخره داده باهل صلاح و فقرا و درویشان و عورات مستحقه عطایا ارجمند فرموده تا بیست روز در آن خطه
طیبه توقف فرموده همه روزه جشنهای ملوکانه و صحبتهای بزرگانه طرح میفرمودند و لوازم آن بر وفق دلخواه
مجلسیان بیش از حد و قیاس مرتب و مهیا گشت و دو سه روز در امکان جنت نشان بسر بردند و بکلیس تشریف
برده همیشه اوقات شریف را در کمال مسرت و شگفتگی میگذرانیدند و در میان باغات آن بقعه شریفه کوه بلندی
واقع شده که از نظاره غنامند و سیرگاه مردم آنجاست و باغات و بساتین شهر که در دامن آن افتاده و آب
ارس که از جانب غربی می آید بغایت مطبوع بنظر در می آید جناب اعتماد الدوله آب از کوههای بلند آورده بفواره
بالای نظاره برده و در سطح آن کوه عمارتی نیز مشتمل بر صورت مثمن که همه طرف ایوان داشته باشد طرح فرموده
بالای آن تالاری ساخته اند که آب بدور آن عمارت میگردد و برابر هر ایوان حوضی قرار داده اند و بر جانب جنوبی

نظاره دهٔ فرح بخش بامین سرزمینی واقع شده که سه چهار جریب بوده باشد اراده داشتند که آنرا هموار ساخته حوضی بزرگ
در میان آن ترتیب داده دور آنرا باغچه نمایند و از بالای نظاره آب را بفواره بحوض مذکور برند که بطریق تخت صفر
هرات که در آب و هوا مشهور آفاق است آب از فواره میان حوض ده گز بالای جسته باشد اما هنوز آنچه مکنون خاطر
شریف ایشان بود بظهور نیامده بود که از گردش چرخ جفاکار و عادت ملوّن روزگار آنجناب را واقعهٔ ناگزیر
پیش آمد امید که خلف صدق آنحضرت که بیمن التفات شاهانهٔ شاهنشاه زمان مسندنشین اورنگ وزارت‌اند
باتمام آن سعی کنند الحاصل تماشای آن مکان نزهت‌بخش غم‌پرداز کاشانهٔ دل و نظارهٔ آن روشنی‌افزای دیدهٔ
نظارگیان افلاک بود و این رباعی در آن هنگام از مطلع خاطر سر زده و چون مناسب بود در وقت تحریر در این مقام ثبت
افتاد   این بقعه که آفتاب سیارهٔ اوست   اوصاف بهشت جمله دربارهٔ اوست   صد چشم نهان بزیر هر خاک
بنالست   روشن کن چشم حور نظارهٔ اوست   بالجمله در اول ماه رجب المرجب از آن مقام فرح انجام مراجعت
واقع شده تا انتهای الکاء دزمار جناب ایالت‌پناه خلیفه و اقوام همراه بودند و از آنجا بدار الارشاد اردبیل آمده منازل
جناب وزارت‌مآب خواجه محمد رضا وزیر آنجا در کنار رودخانه و مکان خوب واقع شده محل نزول عالی گشت خواجهٔ مشارالیه
جوان مستعد شاعرپیشه مطایبه‌دوست صاحب طبیعت است مولد آنجناب باغچه موضع جوین من اعمال قزوین است
پدرش خواجه ملک از اهل سیاق و ارباب قلم بوده در خراسان بخدمت نویسندگی امرا عظام قیام داشت از حوادث
روزگار در قدوم خراسان از آنجا غارت‌زده و پریشان بعراق آمده در موطن اصلی ساکن گشت و چون جناب خواجه‌زاده
صاحب همت و بلندپرواز بود از دهنشینی سرباز زده تک و دو ملازمت درآمد و همت بر علو مرتبه کمال گماشته بعد
از سعی و تکاپوی بسیار که دولت‌طلبان روزگار را از آن چاره نیست ملازمت ذو الفقارخان قرامانلو اختیار
نموده روز بروز در خدمت او اعتبار یافته مرتبه بمرتبه بدرجهٔ وزارت ترقی کرده چند سال من حیث الاستقلال
بآن مهم پرداخت چون آثار رشد و کاردانی از وجنات احوالش ظاهر بود مالآخره در سلک وزرا و ارباب قلم
دیوان اعلی انتظام یافته بخدمات آذربایجان مأمور گردید و در سفر گرجستان بحسن خدمات لایقه و فدویت حال
بسیاری که در طی آن سال مرقوم کلک بیان میگردد بلقب ارجمند فدوی یافته از زمرهٔ مقربان مجلس بهشت‌آیین گشت و در این
هنگام در دار الارشاد اردبیل بخدمات مرجوع دیوانی مشغولی داشت و بصحبت شعرا و ارباب فضل و اهل استعداد انس
و الفت تمام گرفته بقدر مقدور همت بر تفقد احوال ایشان می‌گماشت الحق مرد آدمی بذله‌گوی خوش‌صحبت و نکات
شیرین کلمات مطایبه‌آمیز رنگین و لطایف و ظرایف بسیار از طبع موزونش سر میزند و شعر خوب میگوید این رباعی
از منظومات او ثبت افتاده نظم   آنم که حزین و خسته تن می‌آیم • جان بسته تیار پیرهن می‌آیم • مانند غباری که بتجدید
برباد • بی‌جهد بآه خویشتن می‌آیم • در غزل ابیات عاشقانه و معانی رنگین بسیار دارد در این مقام زیاده از این مناسب
سیاق تاریخ نبود بالجمله جناب اعتماد الدوله سه روز در آنجا توقف فرموده بسعادت زیارت حظیرهٔ مقدسهٔ سلطان اولیا
و مشایخ کرام عظام صفویه که ذو الواقع انوار تجرد و خداجویی از مراقد منورهٔ ایشان مجاور خلوتسرای وحدت حق آگاه

تابان لمعانت مستعد بودند و جناب فخری الالقاب از فرط اخلاص و محبت در مقام خدمتکاری درآمده در تفقد
احوال همگنان حسن و انصاف نداشت و از جانبین تواضعات بزرگانه بوقوع پیوست و از راه خلخال روانه عراق گشتند
جناب وزارت مآب چند منزل بمشایعت آمده لوازم خدمت بجای آورده از آنجا طی منازل نموده بدار السلطنه
قزوین رسیده بمنازل روح افزای عالی که در سمت خیابان باغ سعادت آباد واقعست نزول فرموده بعد از
سه روز از آنجا روانه شدند و یکروز در ساوه مهمان حضرت سید ناصر ولد سید مبارک عرب بودند چه حکومت
آن بلده باو تعلق داشت و از آنجا بقم درآمده در آستانه مقدسه معصومه فرود آمده شرف زیارت آنحضرت دریافته
سادات و موالی و خدمه آن روضه مطهره را بعطایای ارجمند نوازش فرمودند در حضور اهالی قم که انارهای لطیف
آبدار آورده بودند انار دربار حاضر ساخته ارباب ذایقه و هوش تمیز کردند انار دربار شادابتر و نازکتر بود
اگرچه اهالی قم این معنی را بهیچوجه قبول نمیکردند اما ناانصافی میکردند و از آنجا بدیه الکوسین کاشان رسیده
یکروز در آنجا توقف فرمودند و متوجه دار السلطنه اصفهان شدند و از اردوباد تا اصفهان در هر منزل بعد
از استراحت و آسودگی از کوفت راه همگی رفقا بمجلس عالی حاضر گشته بصحبت مشغول میشدند و اهل نغمه و ساز در
مجلس عالی عشرت پیرا بوده نغمات دلاویز و ترنمات شکرریز زنگ زدای خواطر بودند و بمضمون این مقال مترنم

بهر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

تمامی این سفر بمسرت و شادمانی
و سبکی بسر آمده همگنان از شرف همصحبتی و مجالست عالی انصاحب فیض یاب بوده آنچند روز را خلاصه عمر شمردند
بالجمله بتاریخ هشتم شهر شعبان بدار السلطنه اصفهان بسعادت کورنش همایون و ملازمت سده سنیه سرافراز گشته
و از جانب اشرف تلطفات خسروانه و نوازشات پادشاهانه ظهور یافت و هرچند تحریر این احوال زیاده مناسبتی
بسیاق تاریخ نداشت اما چون راقم حروف با جناب اعتماد الدوله مرحوم رفیق آنسفر بوده و در آن از انواع اشفاق
و تلطفات که از ایشان مشاهده میشد بخاطر رسید که حقایق حالات را در رشته تحریر کشد که هم پاس حقوق
نمک خوردگی داشته باشد و هم شیوه ستوده مردم نوازی آنجناب دستور العمل کارآگاهان و فایق مردمی گردد
القصه حضرت اعلی چندگاه در دولتخانه مبارکه نقش جهان بعیش و عشرت و شادکامی گذرانیده بعد از فراغ از سیر
و صحبت و شکار و داد دهی خلایق و انتظام مهمات عراق اراده سیر و شکار مازندران بهشت نشان از خاطر خطیر همایون
سر برزده جناب اعتماد الدوله و صدور عظام و امرا و ارکان دولت را جهت فیصل مهمات دیوانی در صفاهان گذاشته
با معدودی از مقربان و مخصوصان بجانب مازندران توجه فرموده زمستان و بهار را در متنزهات آن دیار که از
قطعات ریاض جنان نشان میدهد گذرانیده در فصل پاییز و بهار از کثرت ریاحین و ازهار و لاله و نرگس زار بهترین
بلاد عالم و مردم آن ولایت را همیشه از گلهای تازه و تر دماغ جان معطر است بخرمی و اقبال گذرانیده داد خوشدلی
دادند از سوانح این سال آنکه در مشهد مقدس معلی میانه میرزای عالمیان و محمد الخان قاجار حاکم مشهد بافساد
مفسدان و هیچ صلکی جناب آصف نشان که طرف طبیعتش لبریز باده نخوت و غرور شده بود اسباب وحشت

آماده گشته منجر بآن شد که از لجاجت و عناد میرزای عالمیان محرابخان از مقام ادب و خدمتکاری که تا غایت مسلوک
میداشت عدول نموده با او خیره شد و چون صاحب جیش و لشکر بود میرزای عالمیان بحتمی ازو متوهم شده با آستانه
مقدسه متبرکه تحصن جست و کس باطراف و جوانب فرستاده بفکر بسیار جمع کرد و از جانبین حقیقت حال را معروض
پایه سریر جاه و جلال گردانیدند و حضرت اعلی از اعمال جناب میرزای خبط دماغ و تشاجوئی فهمیده او را طلب
داشتند و در مازندران بملازمت اشرف مشرف گشت زیاده التفاتی نیافت خفیفی در نخوت و غرور او که
ماده جنون و خبط دماغ خر آن بود مطلوب بود و جناب خواجه محمد رضا نیز که هنوز رتبه وزارت آذربایجان نیافته بود
در مازندران شرف بساط بوسی دریافته بود بوفور اخلاص و حسن خدمات لایقه و کفایت دیوان منظور انظار شفقت
و تربیت گشته پرتو انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوالش تافت و برتبه وزارت و میرزی کل ولایت آذربایجان
ترقی کرده بین الاقران من پایه والاسر بلندی یافت و هم درین سال منصب صدارت اصفهان و بعضی محال که بمیر جلال
الدین حسین صلائی مفوض شده بود بعد از فوت او بمیرزا رضی برادرزاده او که شایسته آن منصب عالی بود تفویض
یافت

ذکر وقف نمودن حضرت اعلی شاهی مملکات خود را بر حضرات چهارده معصوم علیهم الصلوة والسلم

درین سال رای صواب نمای اشرف اعلی که مشعله افروز خاطر عیسی و روشنی بخش دیده باریک بینان و قابل الهی است
برهنمونی توفیقات یزدانی و تاییدات آسمانی که همیشه قرین حال خیر مآل آنحضرت است جمیع املاک و اموال و رقبات
خاصه خود را که در زمان دولت روزافزون ارثاً و اکتساباً در حیطه تملک و تصرف شرعی آنحضرت قرار گرفته بود
قیمت عادله آنها زیاده از پنجاه هزار تومان و حاصل آنها بعد از وضع مؤنات زراعت تسعیر وسط قریب شش هزار تومان
تخمیناً میشد وقف حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام فرمودند و بدین توفیق که سعادت ابدی در آن منطوی است
موفق گشته شش هزار تومان حاصل را منظور داشته چهارده حصه کردند بدین طریق که حصه اول از حصه ثانی بیشتر و ثانی
از ثالث و ثالث از رابع و همچنین تا بچهاردهم که حصه اول مخصوص حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
و حصه چهاردهم بترتیب مخصوص حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهم اجمعین و آنچه بهر یک از حضرات اختصاص یافته
چند محل را که حاصل آن بعد از وضع مؤنات زراعت موازی آن مبلغ تواند بود مخصوص آنحضرت فرمودند و تولیت آن
مادام مدت الحیات که بزمان ظهور صاحب الامر متصل باد بذات اشرف خود و بعد از آن بپادشاهان گرامی نژاد که در
ممالک ایران مسندنشین تخت شاهی و جالس سریر پادشاهی باشند تفویض فرمودند بشروطی که در وقفنامه معتبره
که علامة العلما مجتهد الزمانی شیخ بهاءالدین محمد مرقوم قلم افادت رقم گردانیده مبین و مسطور است و مصارف و مصرف
آنها را برای متولی منوط گردانیدند که بعد از وضع حق التولیه مصلحت وقت و اقتضای روزگار در مصارف هر سرکار
از وجه معاش هر خدمه و مجاورین و زوار و ارباب فضل و صلاح طلبه علوم هر محل بطریقی که رای متولی اقتضا نماید
صرف کنند و ثواب آن را بارواح مقدسه حضرات چهارده معصوم علیهم السلم هدیه فرمودند و چهارده مهر بزرگ که هر
کدام از دیگری کوچکتر باشد باسم حضرات عالیات بسرکاری اعتمادالدوله مرحوم و جناب میرزا رضی صدر در

پانزدهم شهر شوال که ساعت سعد بود در دار السلطنه اصفهان ترتیب یافته آنچه در زمان حیوة هر یک از حضرات مقدسات
نقش نگین مبارک بود و علمای اسلام در کتب مناقب اهل بیت ثبت نموده اند نقش نموده بدر و یاقوت ترصیع داده
بجناب میرزا رضی سپردند که داد و ستد هر سرکار بآن مهر مبارک میشده باشد و همچنین بر جمیع تملکات سرکار خاصه
سرکار خاصه شریفه رقم وقفیت کشیده بنوعی درین باب مبالغه کردند که مکرر از زبان الهام بیان آنحضرت شنیده
شد که جمیع اشیای سرکار من حتی این دو انگشتری که در دست دارم وقفست لیکن مشروط بر آنست که بهر طریق
رای صواب نمای اشرف که متولی آنهاست اقتضا کند صرف نماید امیدوار بمیمنت این نیت صافی طویت آنکه در
دنیا بمنتهی مقاصد عالیه فایز گشته بشرف ادراک ملازمت حضرت صاحب الامر مشرف گردند و در عقبی از
شفاعت شفیع روز محشر و دستگیری ساقی کوثر بهره یابند ان شاء الله تعالی و از کتابخانه شریفه آنچه مصاحف
و کتب عربی و علمی بود از فقه و تفسیر و حدیث و امثال ذلک وقف روضه مقدسه امام ثامن ضامن ابو الحسن علی
ابن موسی الرضا علیه الصلوة والسلم فرموده مقرر شد که بر هر یک شرح وقفیت همایون قلمی نموده روانه آستان
مقدسه نمایند و آنچه کتب شعر و تاریخ و کتابهای بود با تمام چینی آلات از لنگریهای بزرگ فغفوری و مرتبانها
و بادیها و دیگر ظروف نفیسه چینی و فغفوری که در چینی خانه اشرف موجود بود وقف آستانه متبرکه صفیه صفویه
فرموده نقل بدان آستان سدره مکان فرمودند و همچنین الخیلهای اسپان تازی اشقر نژاد و پاک نژادان رومی
و گرجی و بیاتی و الشهای حصاری و بدخشی و ماوراءالنهری که در سرکار هیچ پادشاهی چنین فراهم نیامده و گلهای
شتر و گوسفند و سایر مواشی و اغنام که از دایره تفکر و اوهام بیرونست وقف فرموده جهت هر یک مصرفی معین
کردند و در ازمنه ماضیه هیچ یک از پادشاهان صاحب تخت و تاج و کمر توفیق این سعادت نیافته اند و چون عقلای
دانشور و کارآگاهان خرد پرور که دقیقه شناسان مدارج ادراک و هنگام سنجان مقیاس نتایج عناصر و افلاک
ندیده تأمل و انصاف نظر برین امور بسته اندازند در خاطرشان یقین شود که در عالم اسباب تعلق
و مقتضی طبع بشریت و هواپرستی که جزو اعظم سلطنت و فرمانرواییست وقوع اینحال از حوصله خیال ارباب
تعلق بیرونست و بی اشارتی که شیوه جلوت گزینان عالم معنیست صورت پذیر نیست اگرچه ظاهربینان
عالم اسباب که تهی دستان جهان و تنگ مایگان رسته بازار دانایی اند نظر بر امور متعارفه زمان انداخته
اینمعنی را مستبعد میشمارند اما خردمندان دقیقه شناس و فکر اندیشان عالم مثال و قیاس دانند که ذات اقدس
همایون شاهی که از دودمان سیادت و ولایت اند در روشنایی همان نیر عالم افروزی که از انوار هدایت
ازلی و ساحت مستحکم لم یزلی بر باطن فیض مواطن حضرت سلطان الاولیاء والمحققین شیخ صفی الحق والدین
طاب ثراه که جد نهم آنحضرت و اولاد کرام عالیمقام او که بار یافتگان وحدت سرای قدس و مرحله پیمایان
بادیه تجرید پرتو انداخته روشنی فزای مسالک اسرار غیبی شده بودند بدیده بصیرت نظر بر شاهراه قویم
تجرد انداخته در همان مسلک سلوک مینمایند و در عالم تعلق انتظام بخش کارخانه بی تعلقی گشته از جهتی

لبریز بیهوشی که در ره آشامان خمخانه سلطنت را از آن چاره نیست و هواپرستان اقلیم فرمانروائی را از آن گریز نه
باده خوشگوار هشیاری می‌نوشند و در خراب آباد صورت بمعموری عالم معنی میکوشند و از چنین ذات عالی فطرت
که گوهر بیت شاهوار صدف پرور بحر عمیق روزگار که بغواصی دانش و بینش بساحل ظهور آمده ظاهرش فروغ
بخش عالم صورت و ضمیر انورش جمعیت آباد عالم معنی است وقوع این امور چرا دور نماید رجا واثق است که زمان
دولت این شاهنشاه زمان بظهور حضرت صاحب الزمان علیه الصلوة الله الملک الرحمان اتصال یافته عالمیان
از سطوت جاه و جلالش در بستر آسودگی غنوده گلزار همیشه بهار آسودگی از رشحات ابر نثار معدلت و انصافش
تازه‌تر باد * الهی تو این شاه والاتبار * که هست از کهان و مهان یادگار * بدارش بر اورنگ فرماندهی *
که زیباست بر تخت شاهنشهی * وقایع سال تخیل ترکی مطابق سنه سبع عشر والف که سال بیست و دوم جلوس
همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است نوروز این سال خجسته آغاز سعادت انجام روز پنجشنبه
سیوم ذی الحجه الحرام بفرخی و فرخندگی اتفاق افتاد طراوت ایام بهار نزهت بخش گلشن روزگار گردید
و عالم که از دم سرد دی بی افسردگی تمام یافته بود نشاط جوانی از سر گرفت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ولایت
مازندران عشرت نشان مسرت پیرا بوده بسیر و شکار مشغولی داشتند و بعد از آنکه هوای مازندران از درجه
اعتدال تجاوز نموده روی بگرمی آورد نشاط سیر و شکار حدود صفاهان در خاطر اقدس پدید آمده سایه عاطفت
بر مفارق متوطنان آن دیار گسترده و از آنجا با تمامت امرا و اعیان بییلاقات کزالنگ و فریدون تشریف برده
چند روز در آنحدود عشرت پیرا بودند و در ان ایام اخبار مسرت آثار از جانب دار السلام بغداد رسید که موجب
مسرت و شادکامی گشته همگنان بفتح بغداد و بدست در آمدن آن بهشت آباد امیدوار شدند اما چون بمقتضای
الامور مرهونة باوقاتها هر امری را زمانی مقدر است و هنوز زمانه ادراک آن نکرده بود قضیه فتح بغداد در عقده
تعویق افتاده بمنصه ظهور نرسید شرح این سرگذشت آنکه قبل ازین سمت گذارش یافت که بعد از فوت اوزن
احمد محمد پاشا پسرش شعار دولتخواهی دودمان عثمانی ظاهر ساخته ارکان دولت عثمانی بمصلحت وقت پسر او را
بازای دولتخواهی و گرفتاری پدر تربیت فرموده خاطر ایشان را از اعمال سابق پدر اطمینان بخشیدند و منشور حکومت
بغداد باسم محمد پاشا و سنجاق حله باسم برادرش مصطفی پاشا فرستاده خلعت و طبوز که رسم رومیانست ارسال
داشتند و ایشان را بمتابعت و انقیاد دودمان آل عثمان راغب ساختند و محمد پاشا در طریق اطاعت و انقیاد
سلوک نموده تمامت آن سرحد را ضبط نموده بکمال استقلال یافت و با بندگان حضرت اعلی ابواب ملایمت و آشنائی
مسدود ساخت اما چون اکثر لشکر بغداد را مغلوب خود ساخته ملازم خاصه که در میان رومیان سکبان مشهورست
بسیار بهم رسانیده اکثر منافع و مداخل هوائی بغداد در علوفه و مرسومات ملازمان او مصروف میگشت و بدینوجه
علوفه و تیمار لشکریان بغداد نقصان پذیرفت و آقایان بغداد با او دل دگرگون کرده در مقام غدر شدند و در
دفع و رفع او تدبیر اندیشیدند از کثرت سکبانان و قدرت و استقلال که یافته بود مکنون خاطر خود را بظهور

نمیتوانستند آورد تا آنکه یکی دو نفر از جرکان مواضعه نموده ایشان باغوای بعضی آقایان در نارین قلعه اورا در کوشک
که خلوتخانه خاص او بود در هنگام فرصت بقتل رسانیدند سکبانان بر بهر مصطفی پاشا برادرش جمعیت نموده
بحکومت بغداد رقم اختصاص کشیدند و مشارالیه دست تجوز برآورده جمعی را که مظنه فساد وباعث فساد ایشان
داشت بقتل آورده اموال واسباب ایشان را بسکبانان داد و قوت و قدرت تمام یافت ولشکریان بغداد ازو
متوهم گشته میانه ایشان چند روزی بوساطت مصلحان گرگ آشتی روی نمود طوعا و کرها قدم در دایره متابعت
او نهادند در خلال این احوال سلطان احمد خان خواندگار روم مراد پاشا را که در زمان فرمانروائی سلطان مراد خان
امیرالامرای قرامان بود و همراه عثمان پاشا سردار به تبریز آمده در معارک کارزار بدست لشکر قزلباش گرفتار شده
شش سال در قلعه قهقهه محبوس بود در اوان جلوس حضرت اعلی که میانه آنحضرت و سلطان روم صلح روی نمود حضرت
اعلی اورا اطلاق فرموده باز فرستادند و هرچند گاه بیگلربیگی ولایتی بود چون مرد عاقل روزگار دیده کاردان
و تجربه روزگار مهذب گشته بود بوزارت اعظم و سرداری منصوب گردانیده انتظام ممالک عثمانی را که از استیلا
قرایکه و طغیان جلالی و برهمزدگی سرحد قزلباش لگدکوب حوادث شده بود برای دوربین او حواله فرموده درین
هنگام او را بدفع جلالی و انتظام امور سرحد فرستاده بودند و او چنانچه در طی احوال جماعت جلالی رقمزده کلک
بیان میگردد در حدود حلب خیمه اقامت نصب نموده بتدابیر امور مملکتداری مشغول بود و چون اخبار بغداد و استیلا
مصطفی پاشا پسر کوچکتر اوزن احمد استماع نمود محمود پاشا ولد جغال اغلی را بحکومت بغداد نصب نموده با آقایان
ولشکریان بغداد استمالت نامها نوشته فرستاد حکام و سرداران عرب را که در سواد عراق و جزایر میبودند
بمعاونت وهمراهی او ترغیب نموده مشارالیه بسواد عراق عرب درآمده در بغداد کهنه نزول نموده قدرت آمدن
بشهر نداشت اما آقایان ولشکریان بغداد چون از آمدن محمود پاشا خبردار شدند سر از اطاعت و متابعت مصطفی
پاشا پیچیده خیرگی آغاز نهادند و ابواب موافقت مسدود نموده در مخالفت گشودند و محمود پاشا را طلبیدند اما
نارین قلعه بغداد در دست مصطفی پاشا و طایفه سکبانان شهر در دست لشکریان و آقایان بغداد بود مصطفی پاشا
چون حال بر منوال دید توسل بدرگاه جهان پناه شاهی جسته عرایض و کتابات بخدمت اشرف و امرای سرحد قلمرو
علیشکر نوشته برادر خود ولد سولاغ حسین تکلو را که در زمان فترت ترکمان و تکلو ببغداد رفته در آنجا میبود روانه
پایه سریر اعلی گردانیده عرض نمود که هرگاه رایات جلال بدینصوب در حرکت آید با جمعی از لشکر قزلباش سرداری
یکی از امرای عظام بدینطرف متوجه گردند شهر و قلعه بغداد را بمنسوبان آن درگاه سپرده خود به بندگی آنحضرت می
آید حسن خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر و امرای آن سرحد خصوصا قاسم سلطان ایمانلو که بدینحال وقوف یافته بودند
اگرچه بی امر واشاره همایون شاهی جرات رفتن ننمودند لیکن تا کنار آب ماهی دشت که سرحد قلمرو علیشکر است
رفته در آنجا متوقف شدند که هرگاه امر واشاره عالی صادر شود پیش روند بعد از وصول عرایض مصطفی پاشا
بدرگاه جهان پناه شاهی همت عالی نهمت بر تسخیر بغداد گماشته جبه مصطفی پاشا خلعتهای فاخره فرستاده حکام

استمالت غزا اصدار یافت که در مهم خود مردانه بوده در نگاهداشتن سعی نماید که اینک موکب اقبال میرسد و بامرا
امر شد که مستعد یورش بغداد گردند که چون ساحت قلمرو علیشکر مضرب سرادقات جاه و جلال گردد ایشان پیشتر
روانه شوند و میانه جنود بغداد و سکبانان و مصطفی پاشا نایره حرب و قتال اشتعال یافته همه روزه میان جانبین
کشش و کوشش بظهور می‌آمد و محمود پاشا عصیان و طغیان والد او زن احمد و بی‌اعتدالی سکبانان و التجای او بدرگاه
والا انشان و آوازه لشکر قزلباش شنیده با وجود مبالغه و تحریک جنود بغداد جرات آمدن نمیکرد در این اثنا
روزی سکبانان هجوم نموده از قلعه بشهر و محلات برآمده شروع در قتل و غارت نمودند جنود بغداد که در شهر بودند آواز
آمدن محمود پاشا و لشکر عرب شایع ساخته سر راه بر سکبانان گرفته میانه ایشان جنگی در غایت صعوبت اتفاق
افتاد و جنود بغداد غالب آمده جمعی کثیر از سکبانان در کوچها و محلات عرضه تیغ فنا گشته بقیة السیف رو بقلعه نهادند
و محمود پاشا از پسر بفتح و ظفر امیدوار گشته بمعاونت و استظهار میر ناصر ولد مهنا عرب که با جمعی کثیر بمعاونت
او آمده از دجله گذشته ببغداد درآمد و لشکریان بغداد قوت گرفته در محاصره نارین قلعه و تضییق محصوران ساعی
گشتند و مصطفی پاشا چون ملاحظه نمود که بسیاری از مردم او کشته شدند و محمود پاشا بشهر درآمده و لشکر بغداد قوت
گرفته اند از قضیه برادرش یاد آورده بر سایر مردم خود بی‌اعتماد گشت و خوف و هراس بسیار باو راه یافته چند روزی
صبر نکرد که فرستادگان او از درگاه معلی عود نمایند و مدد لشکر قزلباش باو رسد کس نزد محمود پاشا فرستاده
تمهید معذرت پرداخته سخن صلح بمیان آورد و قرار داد که چون حله حسب الامر پادشاهی سنجاقی بنت از جانبین مقرر
دارند لشکریان متعرض یکدیگر نگردند که او بغداد را بپاشا گذاشته با اموال و اسباب و ملازمان خاصه بحله رود
محمود پاشا که مرد عاقلی بود این مصلحت را غنیمت دانسته رضا بآن معنی داد و از جانبین عهد و پیمان بمیان آمده مصطفی پاشا
با مردم خود و اموال و اسباب و ملازمان خاصه از یک دروازه بیرون رفته روی بحله آورد و محمود پاشا از یک دروازه
دیگر بقلعه داخل شده بحکومت مشغول گردید مقارن وصول پیرامخان و رفقا باردوی حسن خان و امرا این خبر بدیشان
رسیده رایات نصرت آیات در ییلاق الکای همدان بود که عرایض امرا رسیده حقیقت حال معلوم گشت رای جهان
آرا بران قرار گرفت که عزیمت تسخیر بغداد در خاطر تصمیم یافته چند روزی در ییلاقات همدان توقف فرمایند که شاید
شدت گرمای بغداد و سورت حرارت آفتاب روی بکمی نهد و بنفس شریف خود متوجه تسخیر آن ولایت که سالها در ضمیر
رسوخ یافته گردند و چند روز در حدود همدان و درجزین بنظام امور مملکت و داد و دهی خلایق و سیاست دزد
و قطاع الطریق الوار و اکراد پرداخته بتدبیرات یورش بغداد مشغول بودند که اخبار آمدن جلالیان شایع گردید و آن
عزم لایق عالی گشت

ذکر احوال جلالیان و بیان محاربات ایشان با رومیان سرا سرزبان و آمدن فوجی از ایشان بدرگاه سدره نشان

بر خردمندان تیزهوش و تیزهوشان سخن نیوش پوشیده نماند
که مکرر در این نسخه عالم آرا تخصیص در دیباچه کتاب اشعاری بآن شده که هرچند مراد از تسوید این اوراق شرح احوال ایام سلطنت
اما بنابر ارتباط سخن و اطلاع بر احوال نو و کهن ناگزیر قلم وقایع نگار است که آنچه از احوال هر طایفه که موقوف علیه مقصد اصلیست

بر سبیل اجمال در طی تحریر وقایع ایران نگاشته کلک بیان گردانده که بر تو شعور مطالعه کنندگان [illegible]
این تفرقه امور در یافت مطلبت مبهم نماند لهذا مجملی از احوال جلالیان بدستیاری کلک قصه پرداز مرقوم صحیفه
راز میگرداند مجملا در میان رومیه جماعتی را که بپادشاه زمان عاصی گشته نهب و غارت و تخریب ولایت مشغول
میکردند جلالی مینامند وجه تسمیه جلالی الحجه بخاطر ناقص میرسد آنست که همانا این طایفه مظاهر جلال‌اند که عفو و صفح
در ایشان نیست بالجمله اول کسی که در ولایت روم شورانگیزی کرده جلالی گشت شخصی بود مشهور بقرایازیجی که از
نویسندگان فرومایه روم بوده در اوان سلطنت و پادشاهی سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان در حوالی
آناطولیه و توقات آغاز شورش و فساد کرده جمعی از اجامره و اوباش را ببذل اموال و ایثار درم و دینار
که از قطع طریق و غارت مترددین و تجار بهم رسانیده بود فریب داده آوازه شجاعت و سخاوت در اطراف و جوانب
آن ولایت انداخت و جمعی سست رایان هرزه کار و لوندان آشفته روزگار بطمع درم و دینار فراهم آمدن هر چند
روز ولایتی را میتاخت و هر چند گاه در مقامی رحل اقامت می‌انداخت و عدد لشکریانش بچهار پنج هزار رسید در این
اثنا یازیجی مذکور باجل طبیعی فوت شده و حسن بیک نام برادرش قایم مقام گشت چون نام یازیجی در ولایت روم
مشهور شده بلندآوازگی یافته بود او نیز بطریق برادرش بیازیجی ملقب گردیده زیاده از برادر ولوله و آشوب
در آن ولایت انداخته کارنامها بظهور آورد و ارکان دولت پادشاه و بیگلربیگیان ممالک روم در اول حال زیاده
حسابی از یازیجی نگرفته در دفع فساد او مساهله و اهمالی نمودند و چون ریاست طبقه جلالی بر برادر او قرار گرفت و آوازه
صلابت و مهابت و شجاعت و سخاوت او زیاده از برادرش شیوع یافت آشفته رایان هر طبقه و تبه کاران هر طایفه
که علاقه تاهلی نداشتند بر سر او جمع شده بقتل سپاهیان روم یعنی جماعتی که بسمت ملازمت پادشاه داشتند باخذ اموال
ایشان دندان طمع تیز کرده او بر خلاف برادر متعرض تجار و رعایا کمتر میشد اما در قتل و غارت رومیه خیلی مبالغه
میکرد که هر کس بجنگ او و مردم او می‌افتاد امکان خلاصی نداشت و از قوافل تجار و مترددین هر کس باو
باز گشت و آشنایی میکرد ازو قول گرفته متوجه مقصد میشد و باندک پیشکشی از ایشان قناعت نموده متعرض
مال ایشان نمیشد و همچنین اهالی هر ولایت که باو تحفه و پیشکش میفرستادند از نهب لشکر او در امان بودند
و مردم هر جا که با او در مقام تمرد و سرکشی در می‌آمدند آن عرصه را بجاروب نهب و تاراج میرفتند اکثر حکام
و پاشایان اطراف راه تردد مسدود یافته در قلعها خزیده قدرت مدافعه او نداشتند و مردم شهر و ولایت
بجز اطاعت امر او چاره نمی‌یافتند عدد لشکریان او به بیست سی هزار کس رسیده مجملا حکمش در اکثر ولایات
جاری گشت و هر براتی که بعمال و دفترداران و اهالی هر ولایت نوشت بحصول موصول شد و بهر جا رفت مال امانی
گرفت امرا و پاشایان اطراف در مقام دفع فساد او در آمده یکمرتبه بقدر جمعیتی نمودند و مشارالیه خبر یافته بیک
نهضت سلک جمعیت ایشان را متفرق و پراکنده ساخته غنیمت فراوان بدست آورد ارکان دولت پادشاهی
متوجه دفع این حادثه گشته یکمرتبه سرداری از پاشایان معتبر که موسوم بود بخسرو پاشا تعین نموده با جمعی از لشکریان

دقایق و قولی که عبارت از ملازمان پای تخت پادشاهیست بر سر او فرستادند و پاشای مذکور شکست یافته کاری نساخت

و بلاطیه گریخته و یازیجی بعد از انهدام خسرو پاشا اساس سلطنت طرح انداخته در میان مردم خود پادشاه شد امرا و ملوک

پاشیان تعین کرد مرتبه دیگر حسن پاشا ولد محمد پاشا را که در زمان سلطان سلیمان پدرش وزیر اعظم بوده و خود از

امرای روم بکثرت مال و منال و افزونی تجملات و احمال و اثقال امتیاز تمام داشت و در آن حین بکمال حشمت و علو

شان بیگلربیگی بغداد و باصابت رای و تدبیر و شجاعت و مردانگی محل اعتماد بود سرافراز فرموده بیگلربیگیان ارزن

الروم و آذربیجان و شریف پاشا بیگلربیگی ایروان و سایر پاشایان و حکام ایلخد و در اهمراهی او بدفع یازیجی مامور

گردانیدند و حسن پاشا در کمال شوکت و اقتدار از بغداد بعزم دفع او بیرون آمده بجانب توقات رفت و لشکریان

با او پیوسته اردوی خود و اغرق و خزاین و احمال و اثقال را گذاشت که با آهستگی آورند و با لشکری سپاهی روانه

شد و یازیجی در کمال نخوت و غرور زیاده حسابی از حسن پاشا و لشکر روم که بارها آزموده بود نگرفته خود متوجه محاربه

او شد و امرا و ملوک پاشیان خود را با لشکر جرار بمحاربه او فرستاد و در حوالی توقات تلاقی فریقین روی داده

محاربه عظیم بوقوع پیوست و حسن پاشا ظفر یافته شکست بر جانب جلالی افتاد در آن معرکه بسیاری از اوباش جلالی از

عدم پیمودند و بقیه السیف پراکنده شدند و یازیجی خبر شکست مردم خود در اثنا شنیده با بقیه جنود جلالی از توقات بیرون

آمده متوجه رومیان شد چون بمقابله دشمن رسیده مقاومت با آن لشکر در حیز قدرت ندید بعد از اندک تردد

مسالک طریق فرار شد و با سه چهار هزار کس که با او بودند خود را بکوهستان دوردست کشید و حسن پاشا مظفر

و منصور در توقات نزول نموده دست از تعاقب جلالیان باز داشت و وجود و عدم القوم را علی السویه پنداشته دیگر

باره حرکت ایشان را محال انگاشت اما یازیجی مذکور چند روز در کوههای صعب المسالک بسر برده جمعی از پراکندگان

جلالی با او پیوسته وجود را چنان بی نام و نشان ساخت که اصلا از او و مردم او در انجا و اثری ظاهر نشد

اما در خفیه کسان بتوقات میفرستاد و تفحص احوال مینمود حسن پاشا با معدودی از ملازمان خاص در قلعه اقامت داشت

و سایر لشکریان در شهر بخانها در آمده اصحاب ثروت و مکنت بعیش و عشرت مشغول بودند و اکثر مردم بی بضاعت

جهت مایحتاج خود و علیق اسبان باطراف و جوانب متفرق شده بودند و چون یازیجی از احوال حسن پاشا و مردم

او کماینبغی خبر یافت عزیمت آن نمود که ایلغار نموده علی الغفله بشهر توقات در آید و جمعی را بمحافظت دروب قلعه گماشته

لشکریانی را که در شهر باشند تیغ انتقام بگذرانند و دستبردی نماید با هفت هزار کس که بر سر داشت بدین عزیمت

در حرکت آمده بخت اقبالی که او را مدد کرد این بود که خانه کوچ حسن پاشا و مردم او با خزاین و دفاین و احمال

و اثقال او که از عقب می آمدند قریب یکهزار شتر بار و موازی یکهزار نفر از سپاهی و خدمتکاران همراه بود دوچار

او شد یازیجی دایره گرداگرد بر ایشان محیط گشته سپاهیان را تیغ انتقام گذرانیده تمامی نسا و صبیان و پسران صاحب

جمال و خزاین و اموال و مرصع آلات او که سالها اندوخته بحر و کان بود بدست یازیجی در آمده خاطر از ضبط آنها

فارغ ساخته از برق و باد سرعت و سیر استعاره کرده بر سر توقات رفت خبر آمدن او و واقعه راه چون بگوش پاشا

رسید از عایت خذلان که از بنی موسی بر او غلبه کرده بود راه صواب گم کرده دیده بصیرتش از دیدن جادهٔ
پوشیده گشت و سراسیمگی تمام بحال او و لشکر روم راه یافته فرصت جمعیت و قدرت مقابله نیافتند و نیز
جماعتی حیات را غنیمت شمرده بطرفی بدر رفتند و حسن پاشا جز تحصن و قلعه داری چاره نیافته در کمال پریشانی
در ماردین قلعه متحصن گردید یازیچی تبهور درآمده هر کس را در آنجا یافت براه عدم فرستاد و غنیمت فراوان بدست
جلالیان در آمد و از روی قدرت و اقتدار قلعه را احاطه نمودند و چون پیمانهٔ حیات حسن پاشا از بادهٔ عجب و غرور
مملو بر شده بود از قضای الهی گلوله تفنگی که از جانبی می‌آمد در برجی از بروج قلعه بر او خورده قالب
تهی کرد و سایر مردم از و امان طلبیده قلعه سپردند طبقه جلالی از اموال و اسباب حسن پاشا که جماعه رومیه
صاحب ثروت و مکنت گشته از تنگدستی رهائی یافتند و حسن پاشا را که مرغ روحش از قفس تن پرواز نموده
از دروازه قلعه از حلق آویخت که صیت قدرت و جلادت او در ممالک روم انتشار یابد و جسد او چند روز عبرة
للناظرین مصلوب بود و قلعه توقات مجدداً بدست یازیچی درآمده از امامن خود ساخته جماعتی تقریر کردند که حسن پاشا
مرد غیوری بود از واقعه مذکور بی آرام گشته از غایت غیرت و غلوی غصه و الم قطع تعلق از حیات ساخته خود را
مسموم ساخت و بعد از آن یازیچی بصلب جسد او حکم کرده و راقم حروف این قول را ضعیف می‌شمارد و علی ای التقدیرین
چون یازیچی را فتحی چنین روی نمود دیگر باره رونقی در کار و بار او پدید آمد و مدتی کامروای دولت بود
اما بعد از وقوع این حال تغیر بسیار بحال او راه یافته افعال ذمیمهٔ خود را باعمال حسنه تبدیل ساخت و نظر بر دخامت
این کار و شامت آن افعال انداخته از سفک الدما و نهب اموال خلایق و ارتکاب تمام روی داد و بساط
سلطنت که گسترده بود در هم نوردیده از آنهمه خونریختن و فتنه انگیختن در حصول مطلب عالی که پیش گرفته بود
و از آن چاره نبود و هنوز اندکی از بسیار بظهور نیامده بود پشیمان گردید و چارهٔ تدارک اعمال و افعال قبیحه
خود را در آن دانست که از خدمت پادشاه ذی جاه روم استدعای عفو تقصیرات خود نموده بمحافظت ثغری
از ثغور اسلام مامور گردد که تتمه عمر بغزای کفار اشتغال نماید و کس بپایه سریر سلطنت مصیر سلطان محمد خان
فرستاده اظهار ندامت کرده استدعای ایجاب ملتمس خود نمود و ارکان دولت پادشاهی که در دفع فتنه او
متأمل بودند ایمعنی را فوزی عظیم دانسته او را باپایالت و ایالت ولایتی از ولایات روم ایلی که بالکای
فرنگ اتصال داشت منصوب گردانیدند و خلعت و طبوز فرستاده خاطر او را بمراحم پادشاهی مطمئن ساختند
و یازیچی انقیاد امر نموده ترک آن طور ناهنجار کرده روانه آن صوب گردید و از طایفه لوندات که نزد او مجتمع بودند
بعضی برفاقت و همراهی او اختیار نموده جمعی دیگر از و متخلف شدند و او بدان ولایت رفته دو سال با کفره فرنگ غزا نمود
و شخصی روایت کرد که در میان کشتی که متوجه غزا بود فرمان یافت و از جمله متخلفان جان پولاد نامی متکفل ریاست جماعت
جلالی شده و در حدود حلب آغاز شور و شغب و فتنه انگیزی کرده همان شیوه ناستوده پیش گرفته بسیاری از
مردم اوباش قلاش نزد او فراهم آمدند و اواش نامی را نیز در حدود ارض روم این هوس در دل پدید آمده

همین اراده پیش گرفت و چون سلطان محمد خان تخت سلطنت را وداع نموده فرزند ارجمندش سلطان احمد خان
قایم مقام سریر دولت عثمانی گردید حضرت اعلی شاهی ظل آلهی علم ملک ستانی بصوب آذربایجان افراخته قلعه
تبریز وایروان و نخجوان را فتح نموده سلطان احمد خان و سنان پاشا مشهور بجغال اغلی را خاکجه گذشت سردار کرده
بسر قزلباش فرستاد و او قراقاش را بدلایل و نصایح ازان شیوه ناستوده باز آورده باطاعت و انقیاد پادشاهی
راغب ساخت و در ارض روم سردار را ملاقات نموده در سلک امرا انتظام یافت و دران سفرها معدودی
همراه جغال اغلی بود اما جان فولاد را در حدود حلب ترقی عظیم دست داد از اعیان حلب و تجار تبردین مسلمانان
و فرنکیان مال بسیار گرفته بلشکریان داد و بموعظه و نصایح سر بخط اطاعت درنمی آورد سال دیگر که جغال اغلی روان
از صولت سپاه قزلباش فرار نموده بصحرای موش رفت ایالت ولایت حلب و توابع را بجان فولاد مذکور نامزد
نموده نجبه او احکام فرستاد و استمالت نامها ارسال داشته از و در دفع سپاه قزلباش استعانت نمود
و او بدین مژده مسرور گشته ترک مخالفت داده وعده کرد که با قشون آراسته باردوی سردار پیوندد و در
روزی که میانه جغال اغلی و لشکر قزلباش محاربه اتفاق افتاد و او با بیست هزار کس بطبوح رسیده بود بعد از
انهزام جغال چه در محل خود که از سش باقه که بحکام لشکر بطبوح رسیدند جان فولاد نیز سالک طریق فرار گشت
و در حدود وان با سردار ملاقات نمود جغال اغلی با خود اندیشه که صیدی را که بدام افتاده از دست گذاشتن
از عقل دور است در میان اورد و بار دیگر در مجلس مورد عتاب و خطاب گشته باشاره جغال اغلی بقتل رسید پسر
جان فولاد که بجان فولاد اغلی مشهور گشت طبل مخالفت کوفته حلب را بحیطه ضبط در آورد و جماعت جلالی بر سر او
مجتمع گشته و او از ولایت حلب و اخوالی مال و اسباب بی نهایت گرفته بلشکر داد و تا بیست و چهار هزار کس
بر سر او جمع شده لوای مخالفت پادشاه روم بلند گردانید محمد پاشا مشهور بتقلید اغلی نیز که در سلک چاوشان درگاه
عالی منسلک بود بغایت بزرگ منش و بلند پرواز بود از جانب سردار حاکم حمص شد و حاکم سابق او را تمکین نکرده
بلکه در مقام قصد او درآمد او بمعینه از تحریک سردار دانسته سر مخالفت در روی کشیده جلالی شد و چون
جغال در دیار بکر طبل رحیل کوفته بعالم آخرت شتافت محمد پاشا را درین امر ترقی عظیم دست داده بنهب و غارت
و تخریب ولایت مشغول گشت و تا برسا که پای تخت سلاطین سابق عثمانی بود رفته آتش قهر بر مقبره پادشاهان عثمانیه
زده تمامی صندوق پوشها و قنادیل طلا و نقره و حلی و زیور کورخانه آل عثمان را تصرف نموده بدست لوندات داد و
رومیان بدفع او عازم گشته یکمرتبه لشکر از استنبول بر سر او آمده و کاری نساخت و قبل ازین نیز طویل نامی سرحیل
گروهی از لوندان و ارباب طغیان گشته در مابین حلب و دیار بکر لوای مخالفت برافراشته بود و او را جمعیت
تمام دست داده لوای بلند نامی برمی افراخت مجملا از محمیه برسا تا ارض روم تمام ولایات اناطولی پایمال سم ستور
جلالی گشته خرابی تمام بمملکتها راه یافت و سلطان احمد خان خواندکار و ارکان دولت خاندان عثمانی دفع
دشمن خانگی را از بیگانه اهم و اولی دانسته بفکر دفع جلالی افتادند و مراد پاشا را که مرد عاقل روزگار دیده صاحب رای

و مدبر بوده و شمه از احوال او که ثبت وزیر اعظم و سردار کرده بسرحد فرنگیه فرستاده بودند او را از ینحال خبر داده
و او مصلحت وقت و اقتضای زمان با فرنگیه مدارایی کرده با جمعی صلح بمیان آورده و مدتی معین کردانید که در
انمدت متعرض مملکت جانبین نگردند و بر جمعی دیگر از فرنگیه باج نهاده و بحسب ظاهر رعایت ناموس پادشاهی
منظور داشته باطناً بعضی مسامحات نموده مهمات سرحد فرنگیه را بمقتضی عقل و دانش فی الجمله صورت ظاهر داده
خاطر از ان سرحد جمع کرده معاودت نمود و لشکر عظیم از ارزوم ایلی و قاپوقولی و اناطولی و منتشا ایلی و طرابلس
و سایر ممالک عثمانی مرتب و باشتغال دفع فتنه جلالی کمر همت بست و بخت بجانب حلب و دفع فتنه جان فولاد
اغلی توجه نموده پسر جان فولاد اغلی با بیست هزار کس از لوندات بمقابله او در آمد مراد پاشا که مرد عاقل و کاردان
و مرحله پیمای نشیب و فراز روزگار بود در اول حال تن بمحاربه در نداد و بموعظه و پند جنگ را در خیر تاخیر انداخته
از وعد و وعید سخن رانده و او اینمعنی را حمل بر ضعف و زبونی لشکر روم کرده از شرایط حزم و احتیاط
و ساختگی حرب غافل افتاد و مراد پاشا بفنون سپاهیگری و رعایت نام و ننگ بمرور آماده جنگ شده با فنون
آراسته قدم در میدان مبارزت نهاد جان فولاد اغلی نیز سراسیمه وار خود را بساحت حرب کردانیده بمقابله او
در آمد و بین الجانبین قتالی فاحش روی داده شکست بجانب لوندات افتاد و بسیاری از ان طبقه در معرکه
هیجا عرضه تیغ فنا گشتند جان فولاد اغلی روی از معرکه بر تافته خود را بشهر حلب رسانید و در قلعه متحصن گشته
بضبط برج و باره و استحکام دروازه مشغول گشته کریختگان معرکه اکثر باردوی طویل رفتند و بر سر او جمع شدند
و مراد پاشا در ظاهر حلب خیمه اقامت نصب نموده بتسخیر قلعه مشغول گردید و بحسن سعی تدبیر و رای صایب قلعه را
بدست آورده از جان فولاد اغلی و فولادیان اثر نگذاشت و ساحت ان ولایت را از خار تعرض ان طبقه پاک کرده
دامن همت بدفع سایر جلالیان بر میان زد از قضای الهی طویل که سر کرده آن طبقه بود و قوت تمام گرفته
بود رخت حیات از ینجهان فانی بسرای آخرت کشید محمد بیک نام برادر او که هنوز ملتجی نشده بود با دو
سه هزار کس بمحمد پاشا قلندر اغلی پیوسته و قرا سعید نیز که از اعراب بادیه جلالی شده بود و آوازه شجاعت
و جلادتش در روم منتشر شده با او ملحق گردید طایفه جلالی باردوی او مجتمع شدند علم دولت قلندر اغلی
بالا گرفته بهر شهر و ولایت که رسید آنچه خواست گرفت و پای هر قلعه که وارد گشت آنچه از سپاهی و رعیت
طلب نموده جز دادن چاره نیافتند و مراد پاشا در انسال با آن طبقه مدارا کرده در حدود سمان قشلاق نموده متوجه دفع
ایشان شده در ین سال تنخیل که موافق سنه سبع عشر و الف است لشکر روم را جمع نموده بجانب جلالیان
در حرکت آمد و قلندر اغلی نیز با امرا و سرداران و بلوک باشیان که مقدم ایشان قرا سعید عرب و برادر طویل
و کرد حیدر و آغاجدن پیری و کچ محمد و حسین بیک از سادات و قرا حسین و تومال علی و غیر ذلک بودند بمحاربه او
توجه نموده کوچ بر کوچ بجانب اردوی سردار روانه شدند و چون بارها با رومیه جنگ کرده باندک مردمی
بسیاری از ایشان را شکسته بودند و درینمرتبه نیز زیاده حسابی از لشکر روم نگرفته در کمال نخوت و غرور

مسافت می‌نمودند تا بین الفریقین بعد مسافت بتقرب مبدل گردید و مراد پاشا از جلادت ایشان اندیشه نموده فراز کوهی را
جهت نصب خیام اردوی رومیه اختیار نموده خود را به بلندی کوه کشیده عرابه و زنجیر بر دامنه کوه که پیش روی
لشکر بوده کشیده و با خود قرار داد که با آن جماعت بتدریج جنگ کرده بلطایف الحیل تفرقه در میان لشکر ایشان
اندازد اما قلندر اغلی و اتباع او از این معنی زبونی و ضعف تفرس نموده در جنگ تعجیل کردند و با چهل هزار کس
از اردوی خود در کمال نخوت و غرور جنگ بیرون آمده بر سر مراد پاشا راندند و او بر فراز همان بلندی صفوف
آراسته مستعد قتال گشت اما مردم خود را رخصت پایین آمدن نمی‌داد جلالیان در دامنه آن کوه تک و دو در آمده
دلیریها کردند چون بصف سپاه روم نزدیک شدند اسپان ایشان در فراز و نشیب آن کوه از تک و دو ستوه
آمده بود و توپچیان و تفنگچیان توپ و تفنگ بر ایشان ریخته و سلک جمعیت ایشان را از هم گسیختند درین اثنا مراد پاشا
لشکریان را رخصت محاربه داد اروام با اسپان آسوده روی بمعرکه آوردند جلالیان نیز داد مردانگی داده میانه
این دو گروه جنگی صعب اتفاق افتاده غلبه از جانب رومیان بوقوع پیوست و بسیاری از جلالیان در معرکه بقتل
آمدند آخر روز جلالیان ضعف لشکر خود مشاهده نموده دست از محاربه کشیده بجانب اردوی خود در حرکت آمدند
رومیه نیز دست از تعاقب باز داشته باردوی خود در شدند قلندر اغلی و سرداران جلالی از جلادت و پیش دستی که
کرده بودند پشیمان گشته چاره جوی شدند و دانستند که دیگر مقابله و مجادله با آن لشکر از حیز قدرت ایشان بیرون است
دیگر رومیه دست از صید زخم خورده خود نخواهند داشت و از روی غلبه و قدرت بتفصیل مهم ایشان خواهند پرداخت
در همان شب اردوی خود را بر جا گذاشته احمال و اثقال را یکجا جریده و سوار با دوازده هزار کس بطرف ارض
روم روی آورده در آن شب تا ده فرسخ راندند مراد پاشا روز دیگر از فرار ایشان اطلاع یافته از آن بلندی کوچ
کرده در مکان مناسب خیام نصرت و فیروزی نصب کرد و اردوی جلالیان عرصه تاراج رومیان گردید و ابراهیم
پاشا مشهور بالکچی اغلی را با چهل هزار کس بتعاقب جلالیان نامزد کرد الکچی اغلی در عقب ایشان بحرکت آمده تا
ارزن الروم در محلی با ایشان رسیده چون بحاینین محاربه بوقوع پیوست در مرتبه اول غلبه از جانب جلالیان واقع شده
رومیان کاری نساختند و چون جماعت جلالی راه فرار پیموده اسپان ایشان زبون شده بود و مع هذا لحظه از ایوار
و شبگیر نمی‌آسودند الکچی اغلی دست از تعاقب ایشان باز نداشته مرتبه دیگر در حدود ارزن الروم بدان طایفه رسیده
آتش محاربه را ساز داد و چون قوت و قدرت محاربه در ایشان نمانده بود در حمله اول جمعی کثیر از آن طایفه بر خاک
هلاک افتادند بقیة السیف در محافظه حال خود کوشیده جنگ کنان راه هزیمت پیمودند و خود را بسرحد الکای قزلباش
رسانیدند و چون داخل الکای قزلباش شدند رومیه قدم بازکشیدند و از آنجا احرام استلام عتبه اقبال شاهی
بسته کس نزد امیر گونه خان بایروان فرستادند و از آمدن خود اعلام دادند و قلندر اغلی خود با ملازمان خاصه بر ساقه
لشکر ایستاده سرداران بلوک روانه ایروان گشتند و امیر گونه خان حقیقت حال بدرگاه سدره مثال عرض نمود
و مقارن اینحال حسین بیک ارتاوت از جانب محمد پاشا قلندر اغلی و جماعه جلالی آمده عرضه داشت او را که بپایه سریر اعلی

نوشته اظهار خلوص عقیدت شاهی سیونی کرده چنین نموده بود که اینهمه مخالفت که با رومیه نمودم بنابر محبت
و دوستی شاه عالیجاه و دولتخواهی آنحضرت بود و حضرت اعلی شاهی ظل الهی رعایت آداب فرمان فرمایان
عالم ظاهر نموده فرستادهای اورا بخلع فاخره و انعامات نوازش فرموده احکام استمالت باسم پاشا
و سرداران فرستاده مقرر فرمودند که در آنحدود توقف داشته باشند که یکی از امرا و ارکان دولت قاهره
باستقبال ایشان مامور کردد که در آذربایجان تدارک احوال ایشان نموده چون زمستان نزدیک رسیده
لشکر را جابجا قشلاق تعین نماید و پاشا و سرداران را باعزاز و احترام نموده بپایه سریر اعلی رساند ذکر رفتن جناب
آصف‌شان اعتماد الدوله حاتم بیک بدار السلطنه تبریز باستقبال جلالیان و بیان آوردن سرداران ایشان
بدار السلطنه اصفهان بخت نشان بقصد بوسی درگاه پادشاه جهان طوطی شکر مقال قلم در شکرستان
قصه پردازی شرح آمدن جلالیان بدین ترانه ادا مینماید که چون حضرت اعلی از آمدن این طایفه آگاه گشته فرستادهای
ایشانرا نوازش فرمودند چون هنوز بر مکنون خاطر فساد اندوز آنطبقه اطلاع تمام حاصل نشده بود و حزم و احتیاط
مقتضی آن بود که آنقوم پریشان روزگار که بلوندی عادت کرده همیشه شورش طلب و فتنه اندوز بوده اند محل
اعتماد نبوده باشند رای عالم آرا اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان بساط سلطنت که بزیور عقل و تدبیر آراسته
و بحلیه تهور و سخاوت و شجاعت پیراسته باشد باستقبال آنطایفه فرستند که بنظر دوربین مشاهده احوال
آنطبقه نموده اگر رایحه اخلاصی از اطوار ایشان استشمام نماید درین سال در ولایت آذربایجان جهت ایشان
قشلاق نماید و محمد پاشا را با سرداران و بلوک باشیان و خواص ملازمان باردوی ظفر نشان آورد و الابد انچه
صلاح دولت قاهره داند بعمل آورد و بعد از امعان النظر هر یک از امرا و ارکان و اعیان حضرت جناب آصف صفات
اعتماد الدوله را که متصف بصفات مذکور و جامع کمالات صوری و معنوی بود لایق و سزاوار دیده بدین خدمت مامور
فرمودند و چون مهمان لشکر قزلباش و آلکا ایشان شده بودند مبلغ دوازده هزار تومان نقد و دوازده هزار
راس گوسفند و بیست هزار خروار غله بجهة مدد خرج انجماعت سامان و سرانجام یافت و راقم حروف برافق جناب
آصفی مامور کردید که در آنسفر در خدمت بوده بتحریر احکام و امثله ضروری پردازد و طوامیر حساب بمهر آن آثار مزین
کردانیده بمعتمد الدوله مشار الیه سپردند که آنچه احتیاج افتد و آن دستور صاحب رای مصلحت دولت قاهره داند در
قلم آید و جمعی از قورچیان عظام ملازمان خاصه شریفه برافقت مامور کردیدند و مقرر شد که آقا سلطان مقدم
حاکم زنجان نیز با قشون آراسته بآنجناب ملحق گشته در موکب عالی او بخدمات قیام نماید و جناب اعتماد الدوله
در حدود همدان از اردوی ظفر نشان جدا شده متوجه دار السلطنه تبریز گشت اما احوال جلالیان آنکه چون طبقه بی سر و
سامان بایروان رسیدند امیر گونه خان جمعی از امرا و خواص ملازمان را باستقبال فرستاده در اوچ کلیسیا
که سه فرسخی قلعه ایروانست محل نزول ایشان قرار داده و نزل و ساوری بقدر مقدور فرستاده خدمات شایسته
کرد و طرح ضیافت انداخته در خارج قلعه در عرصه وسیع بابر درگاه خیمها و سایبانها نهاده و بیاط منقش آراسته

وفرشهای ملون گسترده مجلس ملوکانه آراسته و جناب پاشا را با امرا و سرداران و بلوک باشیان و خواص ملازمان طلب
نموده در امکان با ایشان ملاقات نمود و عذرخواهی کرد که چون قلعه خانه پادشاهیست و دستوری نیست که حارسان
قلعه که امینان دولت اند بی رخصت پادشاه از قلعه بیرون روند از آنجهت استقبال واقع نشد بالجمله تا دو سه
هزار کس از آن جماعت بضیافت امیرگونه خان حاضر شدند و او بنوعی بسامان و سرانجام اسباب ضیافت پرداخت
و حلویات و تنقلات و میوه‌های الوان و اطعمه لذیذه حاضر ساخت که جمیع آن مردم محظوظ گشته دلها برداشتند
و تا سیصد نفر را تکلیف نمود که بحمام قلعه آمده خود را از غبار مکروهات محاربات پی در پی شست و شوی داده استراحت
نمایند و پاشا را با سرداران و خواص ملازمان بخانه خود برده بلوک باشیان هر یک را مهمان یکی از امرا تابین و آقایان
و ملازمان کرده مقرر داشت که بحمام برده اسباب پوشیدنی تکلیف نمایند و در منزل خود مجلس عالی ترتیب داده
با ایشان صحبت ملوکانه داشت و صباح بعد از استحمام رخوت پوشیدنی فراخور حال هر یک بر سر حمام آورده و ضیافت
اطعمه لذیذه کشیده قرین اعزاز و احترام ایشان را بسیل کرد قاعده جلالیان آنست که اکثر اوقات در مجالس و محافل
از شجاعت و مردانگی که از ایشان سر زده باشد سخن میگویند و فراخوران بر یکدیگر تفوق میجویند و صحبت ایشان منحصر
بر این گفتگوست و بزرگی و کوچکی میانه ایشان مرعی نیست همانا در مجلس امیرگونه خان میانه پاشا و قراسعید در حالت
مستی از احوالات گذشته و مبارزتها که واقع شده گفتگوی میشود قراسعید بی ادبانه در معرض جواب درآمده او را
بجبن و بددلی منسوب میسازد و چون از منزل امیرگونه خان بیرون آمده متوجه یورت خود میشوند پاشا و قراسعید یکدیگر
را بمبارزت میخوانند و آن هر دو مخمور باده جهل و غرور سنانهای ثعبان مثال بدست گرفته با یکدیگر در نبرد آمدند
و پاشا قراسعید را زخمی زد و کرد حیدر و آغا حسن پیری بمیان درآمده ایشان را جدا کرده قراسعید و برادر طویل با مردم خود یک جوقه
شدند و پاشا با ملازمان و جمعی که هواخواه او بودند یکجوقه و کرد حیدر و آغا حسن پیری یکجوقه بودند بعد از چند روز که
در اوچ کلیسا توقف نموده از رنج راه آسوده بودند هر جوقی مقید برفاقت دیگری نشده باراده خود کوچ کرده همگی در دارالسلطنه
تبریز جمع شدند یکروز پیربوداق خان و یکروز جناب دستوری بلوازم ضیافت پرداخته شدند و ایشان در آمدن بپایه
سریر اعلی تعجیل داشتند چنانچه بعضی از سرداران با مردم خود از تبریز بیرون آمده متوجه عراق و نهاوند بودند در این
اثنا فرمان واجب الاذعان شاهی رسیده از آمدن جناب اعتماد الدوله واقف شدند و پاشا و جمعی که بیرون نیامده بودند
در تبریز توقف نموده منتظر وصول آنجناب بودند و همه روزه مایحتاج ایشان تا آمدن جناب اعتماد الدوله وزیر آذربایجان
سامان میداد القصه چون جناب اعتماد الدوله سامان آن نفر بر وجه لایق سرانجام فرموده روی بمقصد آوردند و تا دارالسلطنه
تبریز هر روز پانصد لنگری طعام الوان بر سبیل راتبه در مجلس عالی کشیده میشد و از امرا و قورچیان و غلامان و یساولان
هر کس همراه بود بمجلس عالی حاضر میگشت و حلوا و پالوده و میوه بدین دستور و اسباب خلعتی از زربفت و مخمل منقش
و دارائی باف و کمخا و اطلس و قطنی و اقسام چهار ذرعی و مندیل الوان شیر و شکر و دستار سفید المقدار که باید
و شاید سرانجام نموده همراه داشتند قند و نبات و آب لیمو و زعفران و سایر ضروریات شربتخانه و مطبخ علی هذا القیاس

تا دار السلطنه تبریز جمعی از جلالیان که از شهر بیرون آمده بودند گروه گروه در راه دو چار می‌شدند و در خوی و چای
قرالاچین با پانصد نفر در قصبه زنجان گنج محمد بابا با پانصد نفر در نیک پی علی بیک توماتی با سیصد نفر و قلی بیک کرد با
یکصد و چهل نفر محمد بیک با سیصد نفر در میانج احمد یارچی بلوک باشی با چهل نفر دو چار شده ملاقات نمودند و جناب
اعتماد الدوله نیز هر جماعت را ضیافت لایق نموده نصف مردم ایشان را بیشتر خلعتهای فاخره و اکثر را قبا و بالاپوش
و مندیل داده جهة هر جماعت محل قشلاق معین نمودند و از قورچیان و یساولان یکی را مهماندار و یکی را تحصیلدار علوفه
مقرر نمودند که از جمله اقامت و ساوری که حضرت اعلی تعیین فرموده‌اند آنچه حصه ایشان شده باشد از محل خود سامان
داده تسلیم مهماندار نمایند که صرف معیشت ایشان نمایند و قرار دادند که سرداران و بلوک باشیان بعد از نوروز
سلطانی مردم خود را در قشلاق گذاشته خود با دو سه نفر از خواص خود بملازمت اشرف مشرف گردند و هر گاه جمعی
از جلالیان وارد میشدند اطعمه و اشربه ضیافت ایشان اضافه راتبه هر روزه میشد و چون در قریه مهو... تبریز نزول
واقع شد جناب وزارت مآب خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان باستقبال موکب عالی بملاقات جناب میرزایی
فایز گشت و شب توقف نموده جناب میرزایی مجلس خلوت خاص آراسته با جناب وزارت مآب صحبت یارانه
داشت روز دیگر پیر بوداقخان حاکم تبریز با قشون آراسته باستقبال آمده در قریه مذبور بملاقات فایض گردید
و از آنجا در کمال شوکت و اقتدار با گروه انبوه از امرا و قورچیان و غلامان و یساولان که همراه بودند و ملازمان
خاصه و سایر افواج قاهره روانه شهر شدند و مردم شهر و نواحی باستقبال بیرون آمده جمعیتی عظیم در سر خیابان واقع
شد چنانچه تمامت خیابان از افواج قاهره مملو بود و جماعت جلالی از سر خیابان تا شهر که قریب نیم فرسخ است از
دو طرف سواره و پیاده صف کشیده جوق جوق پیش آمده دعا و تحیت بجا می‌آوردند و سرداران ایشان از اسب
پیاده میشدند و جناب میرزا نیز رعایت جانب مهمان کرده از اسب فرود آمده شرط مصافحه و معانقه بجا می‌آوردند
و جناب میرزایی بزبان عطوفت و اشفاق با ایشان در تکلم آمده تحیت از جانب حضرت اعلی شاهی پرسش حال
و تفقد احوال میفرمودند و از جانبین تواضعات دوستانه بوقوع می‌پیوست مجموع آن طایفه از سواره و پیاده
ده هزار کس بنظر رسید سواران را بر قرار پیاده‌ها تفنگ بر دوش داده بودند اگر چه میانه ده هزار جلالی
آشفته رای بی آل که اعتماد بر دوستی و دشمنی ایشان نبوده باشد در آمدن موجب تفرقه خاطرها میگشت اما جناب آصف
صفات از غایت تهور اصلا از آن قوم اندیشه نا کرده بفراغ خاطر اطمینان قلب میانه الجماعت در آمدند و باتفاق
شهر در آمده جناب صاحبی به منزل میرزا عبد الحسین جهانشاهی نزول فرمودند و چون در راه با لشکر و افواج مذکور میشد
که الکگی اغلی رفتن جلالیان را بالکا قزلباش بسردار اعلام نموده و مقرر شده که او با همان بیست هزار کس
که بسردار داد از راه ایروان و جمعی دیگر از راه وان بالکا قزلباش آمده دستبردی نمایند اگر چه آوازه
وصول جناب اعتماد الدوله به تبریز و کثرت ازدحام عساکر ظفر فرجام که در روز استقبال از خیابان
تا شهر بنظر جلالیان در آمد بارزن الروم رسید الکگی اغلی جرات آمدن نکرد اما جناب اعتماد الدوله جهة احتیاط

پیر بداقی محان را متوجه فرمودند که با قشون جمع تا خوی و سلماس رفته از سرحد وان خبردار باشند و سرحداریوان بخبرداری

و کار آگهی امیرگونه خان منوط و متعلق گشت بالجمله چون جناب صاحب اعظم شهر داخل شدند روز دیگر بدیدن محمد پاشا

و برادران طویل و قراسعید و سرداران رفته پرسشهای رسمی و اضحات عادی بظهور آمد و بعد از آن کاتبان

الجماعت را طلب نموده که تفصیل نموده اسامی الجماعت را در قلم آورند که فراخوران مددخرج و علوفه داده شود

سوای پس آمدگان سیزده هزار و ششصد و پنج نفر بقلم آمد لشکر کارآمدی الجماعت از ینگچری و سوار و پیاده بی زنان

و نقصان ده هزار نفر بودند که دو هزار و هشتصد نفر از پاشایان و تمه از امرا و سرداران و بقیه مهتر و سایس و اتباع

اغلانی بودند و جناب آصفی طرح ضیافت انداخته قرار یافت که یکروز مجلس عام منعقد ساخته کل آن طبقه را ضیافت

نموده سرداران و بلوک باشیان و آقایان هر کس از طایفه اسمی و رسمی داشته باشد خلعت دهند و بعد از آن مجالس

خاص ترتیب داده هر روز فوجی از سرداران و اعیان آن طایفه را ضیافت نمایند تخت ضیافت عام در باغ جهان شاهی

بوقوع آمد در عرصه باغ مذکور تکمیدان و از زمین را که محل جلوس دو هزار کس تواند بود هموار کرده خیمها و سایبانها

برپای کرده فرشهای ملون گستردند سرداران و بلوک باشیان و خلوص آن طایفه تا دو هزار کس بمحلس طرب

افزا داخل شده تمه مردم فوج فوج در هر گوشه باغی نشسته بصحبت مشغول شدند خوانسالاران سه چهار روز بترتیب

اسباب ضیافت مشغول بوده شربت داران کارخانه خاصه جناب میرزا و امرای عظام و جمیع قنادیان و حلوائیان شهر سه چهار شبانروزی

بنقل بخشی و ترتیب حلویات و مربیات قیام داشتند و همچنین تا موازی یکصد نفر طباخ جمع کرده قزغان و ظروف چینی و

مس و کاشی آنچه در سرکار خاصه شریفه و امرا و مردم شهر بود جمع آورده روز ششم که داخل شهر شده بودند مجلس ضیافت

عام منعقد گشت و قرار یافت که سوای پاشا و سرداران و بلوک باشیان از هر یکصد نفر بیست نفر را خلعت دهند چنانچه

از ده هزار کس دو هزار کس مخلع گردیدند و آنرا اعلی و اوسط و ادنی کرده اعلی قبای مخمل زربفت و دارایی باف و ملیک

و مطبق و بالاپوش مخمل ساده و مندیل الوان شیر و شکر و چند نفر را چهار ذرعی نیز اضافه نمایند و اوسط را قبای ملیک

و بغل بند و خفتان مخمل و دستارهای سبز و زرد و ادنی را قبای دارایی و قطنی و دستار سفید دهند بجهت پاشا قبای

زربفت طلاباف و بالاپوش مخمل زربفت طرح عمل استاد غیاث و مندیل سراسر زرتاری و چهار ذرعی زربفت طلا

باف و جقه مرصع و اسب اعلی با زین که مجموع دو صد تومان میشد و از بلوک باشیان آقایان و ملازمان او قریب

پانصد کس را بقاعده مقرر خلعت دادند و برادر طویل را بدستور پاشا قبا و مندیل و بالاپوش و جقه و اسب دادند

با قیمت آنها تخمینا نحو تومان میشد و قراسعید را قبا و بالاپوش زربفت و مندیل و چهار ذرعی و اسب و جقه مع زین

داده کرد حیدر و آغا حسن پیری و کنعان آقا را و حسن کدخدا و کیل برادر طویل و سایر بلوک باشیان را فراخور مرتبه خلعتهای

فاخره داده ملازمان ایشان را از هر یکصد نفر بیست کس را بدستور خلعتها دادند خلعت پوشیدگان بمجلس ضیافت

حاضر شده در آن عرصه وسیع هر کس در مکانی مناسب قرار گرفته و سایر مردم جوق جوق و بلوک بلوک در حواشی

مجلس و خارج مجلس بصحبت مشغول شدند و چون مقارن وصول جناب اعتماد الدوله سلطان شعار عطا بیگ خان ولد

منوچهر گرجی که دختر زاده تیمور خان بود با چند نفر از کشیشان و ملازمان بقصد ملازمت اشرف آمده داخل شهر شده
بود او را نیز طلبیده بمجلس ضیافت حاضر گشت و مشار الیه را خلعت لایق و خرجی و نزل و سیورسات دادند بعد از خوردن
اقسام کیفیتها از مفرح و فلونیا و محلصه و غیر ذلک قهوه‌چیان پیالههای قهوه بگردش در آوردند و تا موازی
هزار و هفتصد عدد خوان تنقل که چند عدد از انواع غریبه تحلیه بندی نموده پیکر اقسام میوه‌ها از شکر ریخته در آن تعبیه
کرده بودند کشیدند و جلالیان بعد از خوردن تمه را بدستمالها در ربوده کاسه‌ها خالی کرده زله‌ها برداشتند و بعد
از آن سه هزار ظرف حلوا و پالوده و میوه کشیده شد و خربزه و هندوانه و انگور و سایر میوه‌ها را در برابر مجلس
خرمن و انبار کردند مردمی که در خارج مجلس بودند جوق جوق آمده میبردند بعد از اکل آنها شروع در کشیدن
طعام کردند و سه هزار قاب طعام بمجلس در آورده قریب یکهزار دیگر در خارج مجلس صرف شد و الحق عظیم
مجلسی بود زبان قلم از تحریر دقایق آن ضیافت و خصوصیات مجلس و بسیاری اطعمه و اشربه و حلویات و میوه‌ها بعجز
و قصور اعتراف دارد و در آن مجلس عشرت افزا جناب دستوری خواجه محمد رضا و اکثر از ملازمان خاصه شریفه
که در آنجا بودند ملازم وار بپا ایستاده خدمت میکردند راقم حروف نیز بقدر مقدور بخدماتی که از دست می‌آمد قیام
داشت بعد از آنکه لوازم مهمانی بعمل آورده مورد تحسین فلک و ملک گردید و زبانها بآفرین گویا گشت متوجه نظم
و نسق مهمات ایشان شده هر گروهی را در محل مناسب قشلاق تعیین کردند که لشکریان در زمستان آنجا قشلاق نمایند
و سرداران با خواص ملازمان بخدمت اشرف آیند در اول حال سرداران جلالی که در میانه قزلباش و چپنی صف بودند
توهمات نموده راضی نمیشدند که از لشکر خود جدا شوند جناب میرزا بدلایل معقوله و سخنان دلپذیر خاطر نشان ایشان
کرد که چون زمستان نزدیک شده وقت حرکت لشکر نیست و حضرت اعلی بدار السلطنه اصفهان بسیر و صحبت مشغول اند
اینقدر مردم را بدرگاه معلی بردن موجب عسرت و تشویش و تعب لشکرات اولی اینست که لشکریان هر طبقه در
الکائی که بقشلاق ایشان معین شده بعشرت و زراعت خود مشغول بوده در هنگام بهار که رایات جلال در ییلاق
باشند یکجا مجتمع گشته بنظر اشرف در آیند بعد از گفتگوی بسیار راضی شدند پاشا و امرا و سرداران و بلوک باشیان
هر کدام چند نفر از خواص ملازمان و خدمتکاران خود را جدا نموده تمه را بقشلاقات فرستادند و جناب میرزا در
عرض سه روز مهمات ایشان را فیصل داده جهت هر گروهی محل مناسب قشلاق و آذوقه تعیین کردند و با مهماندار و تحصیلدار
روانه فرمودند راقم حروف احکام مطاعه در قلم آورده فوج فوج را روانه مینمود در روز اوقات صرف مهمات ایشان
میشد و شب مجلس خاص ترتیب داده هر شب جمعی را طلب میفرمودند و بهبود احوال ان که تا سلماس رفته بود خاطر از
سر جمع کرده چون مشخص شد که رومیه از آوازه ورود لشکر و آمدن وزیر اعظم با قزلباش بسیار ترک ان اراده
نموده بازگشته‌اند او نیز مراجعت نموده بشهر آمد روز دهم جناب اعتماد الدوله بعزم مراجعت از شهر بیرون آمده در
شمس آباد نزول فرمودند و دو روز بجهت بیرون آمدن پاشا و بیرون کردن جلالیان بقشلاقات خود در شمس آباد
توقف فرمودند روز سوم کوچ کرده متوجه درگاه معلی شدند علوفه و مایحتاج سرکار پاشا و رفقا که پانصد نفر بودند

تا دار السلطنه اصفهان از سرکار نواب میرزاده شهید و همه روزه سوای راتبه مجلس عالی طعامهای الوان و حلویات علیحده
ترتیب داده برسم تکلف و یاد بود بمنازل جلالیان میفرستادند و هر یک قطار استر ما حضری از اقسام مربیات و حلاوه
و نقلات و میوه‌ها و سایر اسباب ما حضر سامان ضیافت که در اثنای راه بکار میرفت و چون رایات ظفر شعار بعد از اطمینان
خاطر از امور سرحد از محل اقامت کوچ کرده متوجه مقر سلطنت شده بود جناب اعتماد الدوله بیست و دو کوچ باصفهان
رسیدند یکروز در کاشان توقف کرده دیگر باره جهت پاشا و سرداران رخوت پوشیدنی بر سر حمام فرستادند
القصه از ابتدا تا انتها دقیقه از دقایق مهمانداری و بذل و احسان فرو گذاشت نشد یکروز در باغ تاج آباد نظیر مجلس عالی
ترتیب داده صحبت بزرگانه انعقاد یافت همانا وقت سواری بعضی جلالیان که از پاشا آزردگی داشتند با ملازمان
او بدمستی آغاز نهاده یکدیگر را زخم زدند در منزل پاشا اطلاع بر معنی یافته او نیز بدمستانه در مقام انتقام در آمد
و بنحوی که شیوه نامحمود و رسم معهود آن طایفه است از هر جمعی بحمایت برخاسته رفته رفته در یک لمحه کل آن طایفه
دو گروه گشته مکمل و مسلح شمشیرها آخته بیکدیگر آمیختند و نزدیک بآن شد که فتنه عظیم حادث گشته از طرفین خونها ریخته
شود جناب دستوری اطلاع یافته فی الفور متهورانه با هفت هشت نفری از ملازمان که حاضر بودند سوار شده بمیان
آنگروه بدمست بی تأمل در آمد بعضی را بعتاب و سرزنش و بعضی را بچوب و کتک تادیب نموده پاشا را از آن جهل و بدمستی
ملامت کرده آن فتنه را تسکین دادند و از آنجا بدو کوچ بدولت آباد اصفهان آمدند آقا کمال دولت آبادی خدمات لایقه
بتقدیم رسانید روز دیگر که سیوم شهر شعبان المعظم بود روانه شهر شدند امرا و ارکان دولت و مقربان درگاه برحسب
فرمان باستقبال آمده پاشا را قرین اعزاز و احترام بشهر در آوردند الجماعت در درگاه دولتخانه مبارک نقش جهان سعادت
رکاب بوس دریافته حضرت اعلی شاهی ظل الهی با الجماعت بزبان عطوفت و مرحمت گستری و مهمان نوازی که ذات
خجسته صفاتش بدان مجبولست تکلم فرموده نوازشات خسروانه بظهور آوردند الجماعت بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت
مصیر و اظهار خشنودی از سلوک پسندیده دستور روشن ضمیر هر یک بمنازلی که تعین یافته بود فرود آمدند و نزول
و اقامت لایق از سرکار خاصه شریفه شفقت شده مطایا و آمال ایشان از عطایای شاهی گرانبار گردید و خدمات
آن دستور عالیجاه بحسن قبول موصول گشته مورد نوازش و الطاف بی پایان گردید و حضرت اعلی در آن زمستان
در دار السلطنه اصفهان عشرت پیرا بوده صحبتهای پادشاهانه میداشتند و اکثر اوقات پاشا و امرای جلالی را بمجالس
خاص خاص طلب داشته از فرط التفات سرمست میگردانیدند و بتفقد و دلجویی ایشان پرداخته تحقیق حالات مینمودند
و بمضمون این مقال که * عشق در هر سری کیفیتی دارد خوب * یک شراب است این ولیکن نشاء دیگرگون دهد * با هر یک بطرز خاص
پیش آمده نقد عقاید و اخلاص ایشان را بر محک تجربه و امتحان میزدند و هر کدام بمفحوای این کلام که * از کوزه همان برون
تراود که در وست * مکنون خاطر خود را بر طبق عرض می‌نهادند و چون از جانب پاشا رایحه اخلاص و راستی بیشتر استشمام
شده او را زیاده از دیگران مورد تعظیمات و تکریمات گردانیدند احترام تمام فرمودند و الجماعت تا هنگام بهار بسعادت
ملازمت فایز بودند و همواره انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوال ایشان میتافت تتمه احوال آنگروه در

قضایایی سال آینده نگاشته کلک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی و وقایع متنوعه که در تیلان ئیل ظهور پیوست
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعد از استماع آمدن جلالیان و تحاق نمودن الکلی اغلی بنا بر رعایت آداب حزم و احتیاط
موازی یکهزار نفر از تفنگچیان رکاب اقدس بسرکردگی لاچین بیک نام غلام خاصه شریفه بدار السلطنه
تبریز فرستادند که اگر قضیه روی دهد بمعاونت امرای سرحد قیام نمایند آن مقدمه خود از آوازه وصول
جنود اقبال صورت وقوع نیافت و قشلاق تفنگچیان مذکور درین سال در نواحی تبریز قرار یافت و از سوانح
اینسال خبر فوت غازی گرای خان این دولت گرایخان تاتارست که از شعبه سلاطین تاتار و نژاد جوجی خان بن
چنگیز خانست و پدر بر پدر در دشت قبچاق پادشاه الوس تاتار بوده در اغچه سرای نشیمن داشتند رسید شرح
احوال سلاطین این طبقه که چگونه مطیع امر و فرمان پادشاهان آل عثمان شده اند و محمد گرای و عادل گرای و غازی
گرای و برادران او بچه جهت بشروان آمدند و عادل گرای و برادرش غازی گرای چگونه در شروان گرفتار جنود
ظفر نشان شدند و شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا بچه سبب غازی گرای خان را که در قلعه الموت محبوس بود
بیرون آورده و او در تبریز در چه سال فرار نموده برومیه پیوسته غالبا در صحیفه اول در طی احوال عادل گرای خان
نگاشته کلک درر فشان گشته القصه چون غازی گرایخان بروم رفته بخدمت سلطان مراد خان خواندگار روم
رسید بعد از فوت محمد گرایخان چند کار سلطنت الوس تاتار را باو تفویض نموده جنود تاتار بقدم انقیاد پیش آمده
سلطنت او را که از آبا و اجداد با شایستگی آن داشت پذیرا شدند و او در سلطنت و پادشاهی تاتار تمکن یافته با خواندگار
در مقام اطاعت و انقیاد بوده قدم از جاده متابعت بیرون نهاد و در زمان سلطان محمد خان ابن سلطان مراد خان
برحسب اشاره او چند مرتبه لشکر بفرنگستان کشیده با فرنگیه محاربات عظیم و نبردهای قوی کرده و یکسال در سرنام
محلی از سرحد قشلاق نموده بر طبق نام خود غازی گردید و چون جلوس همایون شاهی ظل اللهی واقع شد و بار دیگر صلح گونه
وقوع یافت غازی گرایخان با تارنامه صداقت آمیز مصحوب حافظ قراقاش تبریزی که در تبریز چلبی او بوده همراه رفته
بود بخدمت نوشته تدارک حقوق تربیت شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا و پاس نمکخوردگی این دودمان والا
نموده اظهار اخلاص و ارادت صمیمی کرده بود و بیرام قلی بیک قمقلوی استاجلو را که در قلعه الموت نگهبان او بوده
به نیکوییها یاد کرده بود طلب نمود حضرت اعلی نیز مکتوب محبت آمیز محتوی بر اظهار محبت و دوستی و عذر کم خدمتیهای
اعیان قزلباش که بعد از بیرون آوردن قلعه بنابر فترت آمد شد عسکر روم و هرگونه حوادث چنانچه باید و
شاید باحوال او نپرداخته بودند قلمی فرموده تحف و هدایا فرستادند و در طی آن محبت نامه نامی اندراج یافته بود که
مغایرت و بیگانگی فیمابین بالکلیه مرتفع بوده از تحف این دیار آنچه خواهد بی تکلفانه طلب نماید و بیرام قلی بیک مذکور
در لباس تجار بکفه رفته از آنجا بخدمت خان رسیده آوازه رود آن منشور عاطفت و ظهور الفت و دوستی
پیش از پیش حضرت اعلی مسرور و شادمان گشته او را بآیین اعزاز و احترام روانه ساخت و نسبت بایستادگان
پایه سریر اعلی شاهی مخلصانه پیشکش آین عریضه اخلاص آیین بخط خود نوشته بی تکلفانه حسب الاشاره عالی

بعضی اشیا طلب نموده بود در نیمتربه حضرت اعلی شاهی ابوالقاسم بیک یوزباشی اوناغلی را با مکتوب ملاطفت آمیز و نفایس
امتعه و هدایای این دیار و آنچه طلب نموده بود فرستادند و رسل و رسایل تکرار یافته فیمابین عقد مصادقت استحکام یافت
در سنه قوی ییل ست عشر و الف که حضرت اعلی بتسخیر ولایت شروان مشغول بودند حاجی بیرام نام معتمدی را جانب
در وقایع آن سال التحریر یافته بخدمت اشرف فرستاد و متعاقب او ابوالقاسم بیک اوناغلی نیز عود نموده مکتوب
صداقت اسلوب مخلصانه آورد و در و میان انجمن بی اطلاع یافته با او بهانه جویی آغاز نهاده از اولاد دولتگرای
سلامت گرای را که در استنبول بود بسلطنت الوس تاتار نوید داده در مقام تربیتش در آمدند و در هنگامی که حضرت اعلی
شاهی لشکر باذربایجان کشیده بتسخیر قلاع آنجا مشغول بودند وزرا و ارکان دولت عثمانی بغازی گرای خان تکلیف
کرده بودند که بجانب شروان لشکر کشیده در معاونت پاشایان در محاربه جنود قزلباش سعی موفور بظهور آورده و او بنابر
انبساط مودت و دوستی نواب اعلی از این معنی سرباز زده بمعاذیر دلپذیر تمسک جست درین اثنا اجل طبیعی او را در ایام
عالم فانی را وداع نموده بجهان باقی شتافت امرا و اعیان تاتار توقتمش گرای پسر او را قایم مقام گردانیدند
اما ارکان دولت عثمانی اولاد غازی گرای را بنابر آنکه پدرش را بدوستی قزلباش متهم میداشتند شایسته دولت ندانسته
سلامت گرای را ملقب بخانی گردانیده بکفه فرستادند و عظمای آن طایفه را بوعد و وعید باطاعت و انقیاد
او ترغیب نمودند الجماعت فی الحقیقت حقوق رعایت و اصطناعات چندین ساله غازی گرای خان را کان لم یکن انگاشته
بنابر عافیت و سلامت طلبی اولاد او را از مخالفت امر خوندکار و منازعه عمزاده مانع آمده بجانب سلامت گرای رغبت
نمودند و او بی مانع و منازعی تکیه بر مسند خانی زده دود از دودمان غازیگرای خان برآورد و درین سال که سنه
سبع عشر و الف است بر سریر سلطنت و خانی الوس تاتار تمکن دارد و نسبت بخوندکار کمال اطاعت و متابعت مسلوک میدارد
و در استنبول از خدمت خوندکار تعهد نموده بود که لشکر بجانب شروان کشیده بمرافقت رومیه آن ولایت را از تصرف
قزلباش بیرون آرد اما چون بمقر سلطنت رسید ریش سفیدان قوم او را ازین خیال محال باز آورده خاطرنشان
کردند که سفر شروان و منازعه قزلباش برو دمان شما مبارک نیست زیرا که در اول حال که محمد گرای لشکر شروان فرستاد
برادر خود را در آنجا که اشت عادل گرای گرفتار جنود قزلباش گشته بقتل رسید و بعد از آن غازیگرای نیز گرفتار شده
چند سال محبوس بود و تو ثالث آنها مباش و از کلام مجرب مشهور لا تثنی شی الا و قد ثلث احتراز نمای سلامت گرای را
این سخن در ضمیر جایگیر آمده از آمدن اجتناب نمود اما اقرار داد که موازی ده هزار کس از راه کفه و طرابلس با ناطولی فرستد که
بلشکر سردار رومیان ملحق گشته بخدمات قیام نمایند حسب الوعده شش هفت هزار کس فرستاده در جنگهای جلالیان
همراه مراد پاشای سردار بودند بعد از آن سردار ایشان را بلشکر جغتان حق واخته فرستاد که در آنجا بسر برند
جمعی از آن طایفه در معارک بقتل رسیده بعضی باوطان مراجعت نمودند و دو هزار نفری که ایشان در اخسقه مانده چل پاشا
را حاکم ایشان کردند خاتمت احوال ایشان و کشته شدن چل پاشا در طی وقایع سال ایت ییل تسع عشر و الف که
مراد پاشا بتبریز آمد مرقوم کلک بیان خواهد گردید مدت سلطنت غازیگرای خان در الوس تاتار بیست و پنج سال بود

و او پادشاه قابل مستعد و عاقل مجاهد غازی بود ترکی و فارسی را مربوط و منشیانه مینوشت اشعار عاشقانه ترکی
و فارسی بسیار دارد غزالی تخلص میکرد این مقطع ترکی از وست بیت ای غزالی ینه بو شعر دربانک اوله معروف
ملکنی آل خسرو تاتار اولر کور آغاز سال سعادت انجام تخاقوی ئیل ترکی بعضها موافق سبع عشر و الف و بعضها
موافق عشر و الف که سال بیست و سیوم جلوس اقدس همایون شاهی ظل الهی است و سوانح و وقایع
آن ایام مشاطگان نگارستان سخنوری و حجله آرایان شبستان نکته پروری عرایس ابکار سیر و شواهد
اخبار را بدینگونه زیب و آرایش داده اند که نوروز فیروز این سال همایون فال روز دوشنبه چهاردهم ماه ذی
حجة الحرام سنه سبع و عشر و الف اتفاق افتاد و مهوشان ریاحین که از دستبرد سپاه دی پای در دامن خمول کشیده
بودند جلوه گری آغاز نهاده دماغ روزگار از نکهت بهار و شمیم شکوفه و ازهار عنبرآگین گردید باغ جهان آرای
نقش جهان صفاهان از نکهت گل و سرود بلبل رشک جنان و طراوت بخش روضه رضوان گشت پادشاه مؤید
منصور در کمال بهجت و سرور بطریق معهود در باغ مزبور جشن عالی طرح فرموده اطراف نهر آبی را که از میان باغ
جاریست و حوض بزرگی بر شمال دریاچه در میان آن ترتیب یافته سلاطین ماضیه خصوصاً حضرت خاقان جنت آشیان
ابو البقا شاه اسمعیل علیه الرحمة و الرضوان عمارات دلکشا در کنار حوض و بالای آب ساخته و پرداخته اند و فی الواقع
آن مکان نزهت بخش نشانی از روضه دار القرار و مصداق جنات تجری من تحتها الانهار است باکابر و اعیان و ارکان السلطنة
مذکور و ملوکات و اهالی خراسان و صواحب تبریز و تجار و اصناف خلایق که در پای تخت همایون بودند علی قدر مراتبهم قسمت
فرمودند و هر طبقه مجلسی طرح انداختند و اطراف اربعه آن دریاچه را بامرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان بارگاه
سلطنت اختصاص دادند و محافل فیض بخش بهجت افزا انعقاد یافته در برابر هر مجلس چهار طاقها افراشته استادان
نجار و مهندسان نادره کار بفنون غریبه انواع هیاکل پرداخته چراغدانها بران ترتیب و تعبیه کردند و همه شب تا صبح
روشنان سپهر مینایی که مجلس آرایان عالم علوی و بزم افروزان عشرتسرای ملکوتند بنظاره آن چشم حسرت بر آن
چراغان و مجالس بهشت نشان بگماشتند و شهریار عشرت آیین محفل آرا همه شب در آن مجالس روح افزا سیر فرموده
در هر مقامی که دلنشین خاطر انور میشد آرام گرفته صحبت آرا بودند و نغمه سرایان خوش آهنگ و مغنیان تر
چنگ نغمات دلاویز و ترنمات شکرریز غمزدای خواطر بوده گلرخان لاله عذار از باده های خوشگوار دماغ
مجلسیان را تازه و تر داشتند القصه تا نه شبانروز محافل عیش و نشاط انعقاد یافته داد خوشی و خوشدلی
دادند محمد پاشا و امرای جلالی اکثر اوقات در مجلس بهشت آیین بشرف مجالست و همصحبتی مشرف و سرافراز شدند
از سوانح این سال که در هنگام بهار و ایام نشاط افروز نوروز بظهور آمد آمدن مصطفی پاشا پسر اوزن احمد است
مفصل این مجمل آنکه در سال گذشته سمت تحریر یافت که مصطفی پاشا مذکور در بغداد بکلانتران و مردم خود به اعتماد
گشته محمد پاشا ولد چغال اغلی صلح کرده حکومت بغداد را باو گذاشته بحلب رفت و در آنجا معلوم کرد که
رومیه بدنیت که او بپایه سریر اعلی بازگشت نموده اراده داشت که ولایت بغداد را بمنسوبان این دولت روز

افزون داشته با او عداوت داشتند و همت بر افنا و اعدام او میگماشتند و نزدیکان و محرمان خود نیز بی اعتماد گشته متوهم

میبود خواست که خود را از نظر او دور انداخته و سنجقی که از او به من اعمال شهرزور را التماس نموده از جمله با آنجا نقل نموده و کلا

و ملازمانش تفرس نمودند که مقصد او از آمدن کرکوک آنست که خود را با کلا و قزلباش اندازد با او در مقام غدر

در آمدند و بر کینه و غدر او اجماع اتفاق گشته از خوف جان ایما ترک اموال و اسباب کرده حیات را غنیمت دانسته

با چند نفر از معتمدان خود را بیرون انداخته داخل قلمرو همایون شد اکثر جهات او را وکلا و ملازمان نا اعتماد متصرف گشته

بدار السلام بغداد رفتند و مصطفی پاشا به نیروی بخت بلند و طالع ارجمند عزیمت پایه سریر آسمان پیوند کرده بهمدان

آمد و از آنجا متوجه ساحت سریر خلافت مصیر گشته در دار السلطنه اصفهان در اثنای جشنهای نوروز نقش جهان باستان

سعادت آشیان رسیده بشرف بساطبوسی فائز گردید و منظور نظر التفات گشته بخلاع فاخره و انعام اسب و زین و جیغه

مرصع و کمر و شمشیر و اشال و لکک و مبلغی زر نقد سرافرازی یافت و الکای سنقر من اعمال قلمرو علیشکر تیول و اقطاع

او مقرر گشت دیگر از وقایع فرستادن جلالیان بجانب کردستان شرح این واقعه آنکه بعد از انقضای ایام صحبت

و شادکامی جشن نوروزی متوجه مهم جلالیان گشته بخاطر انور رسید که جمعی از امرای قزلباش با رفیق ایشان کرده

بجانب کردستان فرستند که چون سرخیلان اکراد مردم نا اعتماد فتنه انگیز اهل فساد اند و مقتضی وقت و زمان در صدد

باعمال ناشایست اقدام مینمایند فی الجمله گوشمالی یافته از خواب غفلت بیدار گشته ترک اعمال ناهنجار نمایند و چون فتنه از اطوار

جلالیان و طبقه لوندات درین اوراق تسطیر یافته که مردم شورانگیز بی آمال اند تا در میان مخالف باشند از خوف جان با یکدیگر

آمیزش و اتفاقی دارند و هرگاه خوفی نداشته باشند با یکدیگر کمال خصومت و نفاق میورزند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی

که مظهر دانش و آگاهی اند یکی را آنطایفه را بموافقت و دوستی و رفع خصومت و نزاع با یکدیگر ترغیب نموده محمد پاشا را

امیر الامرای آنطبقه گردانیده همگی را بنصایح دلپذیر مشفقانه فرمودند که او را بزرگ و مقدم خود دانسته برای و صوابدید

او که متضمن مصلحت دولت باشد عمل نموده از سخن و صلاح او تجاوز نکنند و گوش هوش ایشان را بدرر آبدار نصایح گرانبار

گردانیده از همگی عهد و میثاق گرفته شد و مقرر داشتند که روانه آذربایجان گشته در ییلاقات مراغه رحل اقامت

اندازند که مردم ایشان که در قشلاقات اند جمع گشته جمعی از امرا و سپاه قزلباش که بمرافقت ایشان مأمور میکردند

ملحق گشته روی توجه بمقصد آورند و همگی را بنوازش و الطاف شاهانه سرافراز فرموده از نقود و یراق مایحتاج انعامات

داده از دار السلطنه اصفهان روانه نمودند و در حینی که رایات جلال در دار السلطنه قزوین نزول اجلال داشتند

حکم معلی ببغداد پیوست که حسن خان استاجلو بیگلربیگی همدان و قلمرو علیشکر با یکهزار نفر از مردم خود و امرای قلمرو علیشکر

و اسکندر سلطان میر مقدم با یکهزار کس از ایل مذکور و نعمت الله سلطان میر صوفی که صاحب چهارصد کس بود و خسرو سلطان

میر لویی لو کران بازکی که هفتصد نفر بودند و قبان سلطان بیگدلی شاملو حاکم گاورود و ساروقرغان که چهارصد

کس داشت و خلیل سلطان میر سیل پسر که سیصد نفر بودند بمراغه رفته بمحمد پاشا جلالی پیوندند و قباد خان مکری

حاکم مراغه را بخود ملحق ساخته از آن راه بولایت کردستان تا دیار بکر و الجزیره رفته هر یک از امرای اکراد اظهار ایلی و انقیاد

نموده با مردم خود بدیشان ملحق گردد با او و الکا و عشیرت او متعرض نگردند و هر کس مخالفت ورزیده سر از اطاعت و
متابعت قزلباش بپیچد اول مدفع او و نهب و یغما ایل و عشیرتش پرداخته الکا او را متصرف شده با امرا جلالی دهد و
از آن راه بجد و ارض روم در آمده با میرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد و امرای که بتاخت آن ولایت مامور میگردند ملحق
گردند حکم اشرف باسم امیرخان برادوست حاکم اورمی عز صدور یافت که چون او از نیک و بد معاملات کردستان
و شوارع عبور لشکر واقف و آگاهست جرچی این لشکر بوده خدمات و جانسپاریهای دولتخواهانه بظهور آورد
که موجب ازدیاد اعتماد و الطاف شاهانه گردد و آن جماعه حسب الفرمان همایون اعلی روانه آن خدمت شدند شرح رفتن
ایشان بدانطرف و مخالفت امیرخان و وقایعی که روی داد بعد از تحریر سوانح و وقایعی که در هر طرف سمت ظهور یافته
مرقوم قلم عنبرین رقم خواهد شد ذکر ایلچی فرستادن بجانب هندوستان بعد از رفتن جلالیان چون سه سال بود که پادشاه
فرمانفرمای هندوستان بعالم عقبی شتافته بود و ولد ارشدش محمد سلیم قائم مقام پدر والاگهر گردیده بنابر
رابطه دوستی و قاعده محبت که همیشه فیمابین این دو سلسله مرعی و مسلوک بوده و همت اراده خاطر حقیقت مناظر
آن بود که یکی از معتبران طایفه جلیله قزلباش به پرسش تعزیه پادشاه مغفور و تهنیت و مبارکبادی جلوس فرزند ارجمندش
روانه آن دیار گردانند بنابر مشاغل عظیمه یساق آذربایجان و شروان فرصت آن نشد در توقف که در مصر سلطنت
روز افزون اتفاق نزول افتاده بود مکنون خاطر انور را بظهور آورده بعد از امعان نظر بحال هر یک از کارآگاهان
انجمن عزت طراز دانایان بساط سلطنت جناب امارت مآبی یادگار علی سلطان طالش را که از میرزادهای طبقه قزلباش
و نبیره خلیفة الخلفا بود که در زمان حضرت خاقان سلیمان‌شان فردوس آشیان حاکم دارالسلام بغداد بوده و بوفور
دانش و سخندانی و چرب‌زبانی از اقران و امثال امتیاز دارد سزاوار این امر دیده برسالت و سفارت تعین
فرمودند و مکتوب محبت آمیز مشعر بپرسش تعزیه والد بزرگوار و تهنیت جلوس همایونش در قلم آورده جناب
امارت مآبی بر وجه لایق بسامان و سرانجام آن سفر پرداخته با پنجاه نفر از آقایان و ملازمان که همگی اسبهای یدو
سواری و کوتل و چیقه و یراق و کمر پسندیده داشتند با آیین شایسته و زیب و زینت تمام روانه شده از راه قندهار
متوجه مقصد گردیدند از جمله تحف و هدایا که برسم ارمغانی فرستاده شد پنجاه راس اسب تیچاق عربی و گرجی و بیاتی
بود که در ایلخیهای خاصه شریفه بهم رسیده بود ظن غالب آنست که در سرکار هیچ پادشاه ذو شوکت صاحب مکنت
یکی از آنها یافت نشود مع جلهای زربفت و مخمل و یراق لایق و سه ثوب پوستین اروسی سیاه درازمو که از ولایت
اروس آورده مقومان صاحب درایت هر یک را هشتاد تومان و نود تومان شاهی عراقی ابتیاع نموده بودند
زیرا که چنان روباه سیاه رنگ درازمو نادر واقع میشود و یکهزار و پانصد عدد قماش نفیسه و سایر امتعه و اقمشه
یزد و کاشان از مخمل زربفت طلاباف و نقره باف و زربفت و دیبای زیبای طلا و نقره و چهار ذرعی زربفت
و اطلسها و مخملهای فرنگ و دیگر تحف و هدایای لایقه از هر نوع که سزاوار رتبه و شان طرفین بود و تفصیل آن موجب
اطناب میشد ارسال یافت سوانح اقبال که در نوروز تحویل [illegible] ئیل در ینسال بظهور پیوست اول قضیه گرفتاری محمد پاشا

ولد زال پاشا روحیت که حاکم ارجیش و عادلجواز بود کیفیت واقعه آنکه محمد پاشای مذکور خود را از شجعان روزگار شمرده
پیوسته بال نخوت و غرور در هوای بلند پروازی طیران می‌نمود و میخواست که در سرحد قزلباش دستبردی چند
نموده آوازه تسلط و اقتدار بلند سازد و در میان رومیه بدان تفاخر نموده موجب ترجیح و اعتبار او گردد و همیشه
در کمین فرصت نشسته متعرض سرحد قلمرو همایون میشد درینسال سلیمان سلطان سیاهی باشی دنبلی که از جانب اشرف حاکم
الکای چورس است و با او قرب جوار دارد حقیقت بی اندامی و بدسلوکی او را به پیر بوداق خان حاکم تبریز که امیر الامرای آن حد
اعلام نموده استمداد کرده بود که او را گوشمالی دهد پیر بوداق خان دویست نفر از غازیان ترکمان مردم خود و یکصد
نفر از ملازمان امرای آن سرحد بسرکردگی یکی از معتمدان کاردیده فرستاد که با سلیمان سلطان ملحق گشته بتاخت
و غارت الکای ارجیش و عادلجواز و تنبیه و تادیب پاشای شورانگیز فتنه ساز پردازند سلیمان سلطان با فرستادگان
مذکور و مردم خود که مجموع پانصد کس بودند ایلغار کرده تا حوالی ارجیش که مسکن و مقام محمد پاشا بود عنان باز کشیدند
و در آنجا دویست کس را بپای قلعه او فرستاد و یکصد نفر را بکومک آن جماعت تعین نمود که اگر محمد پاشا بیرون آمده
جنگ صحرا کند از کمینگاه برآمده بمدافعه قیام نمایند و دویست نفر دیگر بتاخت و غارت مشغول گردیدند از جمله
پیشروان که آن چهل پنجاه نفری بپای قلعه رسیده بودند که پاشا خبردار گشته از جلادت و مردانگی که با خود قرار
داده بود نظر بآن فوج قلیل انداخته با اندک مردمی که حاضر بودند از قلعه بیرون آمده جلوریز خود را بآن گروه رسانید و دست
بآلت قتال گشود دلاوران قزلباش نیز شعله سنان آتش در خرمن وجود مخالفان انداخته فیمابین نیران قتال
اشتعال یافت غازیان شیرشکار پی در پی رسیده داد مردانگی دادند محمد پاشا تسلط غازیان و ضعف لشکر خود
مشاهده نموده بنفسه مباشر حرب گشته با یکی از ترکمانان درهم آویخت و اشهب او را شناخته بنوک سنان از صدر زین
در ربوده بر روی زمین افکند و خود را بر سر او انداخته خواست که باتمام کارش پردازد پاشا از بیم جان نام خود
برده بنیروی دولت قاهره دستگیر گردید رومیه شکست یافته روی بهزیمت نهادند تا پای قلعه اکثر طعمه شمشیر
آبدار جنود ظفر شعار گردیدند و آن ناحیت نهب و غارت یافته غازیان سالماً غانماً مظفر و منصور معاودت نمودند
پیر بوداق خان او را بپایه سریر اعلی فرستاد قبل از آن ولدان خندان آقا که در خدمت اشرف معزز و محترم بودند
مکرر در مجلس بهشت آیین زبان بتعریف و توصیف محمد پاشا گشوده تعریف قابلیت و شجاعت و اهلیت و استعداد
او بسیار کرده بودند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که معدن فتوت و احسانند بنا بر عاطفت جبلی و قاعده معهود نظر
مرحمت و التفات متوجه حال او گشته امر فرمودند که او را بطریق مهمان معزز و محترم نگاه دارند روزی بسعادت
مجلس خلدآیین سرافراز گشته از جمله حاضران حضور خاص و حریف بزم اختصاص گردید و چون ظرف طبیعتش لبریز
باده مرحمت و الطاف شاهی گردید دماغش از نشاء نخوت و غرور پیشین گرم تر گشته بفکر خمار آن نمی افتاد
و همان در عالم بلند پروازی سیر نموده در مجلس سخنان بی صرفه از و سر میزد و از مضمون این مقال که مسلم الثبوت
جمهور خردمندانست که چه سخندان پرورده پیر کهن ٭ بیندیشد آنگه بگوید سخن ٭ بحکایات ناخردمندانه که در حین حال

اضطرار از انها کردن و مهر سکوت بر لب نهادن اولیت زبان میگشاد تا انکه از خدمت اشرف التماس نمود که شخصی را
بجانب روم فرستاد که فرزندان و مردم خود را از سلامتی و فراغبالی خود مخبر سازد بعد از استجازه و رخصت غلام
و خواجه سرایی را که همراه او آمده بود فرستاد و کتابات که نوشته بود بنظر اقدس در آورد و چون حضرت اعلی عیار
کار او گرفته بودند بامرا سرحد اشاره شد که غلام مذکور را بهانه انکه بی عرض مکرر نمیتوانیم گذاشت توقف نموده
مکاتیب و مراسلاتی که همراه او باشد گرفته ممهمخان سربمهر بخدمت اشرف فرستند حکام سرحد حسب الفرموده عمل نموده
چون مکاتبات بنظر انور در آمد سوای انچه بنظر اشرف در آورده بود سخنان لاطایل در باب قزلباش نوشته بود
بمخالفان راه نمائیها کرده چون خبث خباثت او بظهور رسید و دیگر شایستگی سلوک سابق نداشت هنگامی
که رایات جلال از تبریز متوجه قراباغ بود او را در تبریز گذاشته شد که با پیر بداق خان در قلعه تبریز باشد چون عدمش
نسبت بر وجود رجحان داشت در انجا بسعی خان مذکور راه عدم پیمود دیگر از سوانح و وقایع سرحدها گرفتاری پاشایان
در جنگ اخسقه و قتل تاتاران در گرجستان مفصل این مجمل انکه غالبا در مجلد اول این اوراق سمت تحریر یافته که در
وقتی میانه حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان پادشاه روم صلح واقع شد و سنور و سرحد معین گشت گرجستان
مسق که والی آن منوچهر خان داماد بیموخان بود داخل سنور قزلباش گردیده و ولایت اخسقه و قراجار دهان
که بسرحد ارض روم پیوسته از اعمال مسق است و در زمان نواب سکندر شان که لله پاشا بالشکر بدیار عجم کشید
از آن راه بشروان آمد اول ولایت اخسقه و توابع را بتصرف در آورده قلاع محکم کرد و تا آینه خانم که زوجه منوچهر خان
و عورت صاحب غیرت بود با پسر طفلی که داشت و معدودی از ملازمان نمک پرورد آن سلسله خود را در شبها و کوهستان
آن ولایت محافظت میکرد و در مدت بیست و پنج سال که گرجستانات بالتمام تابع و خراج گذار رومیان بودند عورت
مذکور سعی بسیار کرد که رومیه آن ولایت را بدستور سایر گرجستانات که بولاد گرجی گذاشته خراج میگیرند بپسر او
که اتابیک نام دارد گذاشته خراج بگیرند رومیان قبول نکردند لیکن اقطاعی بمعاش او و مادرش در آن ولایت
مقرر کردند او بسختی روزگاری میگذرانید در ایامی که نهضت همایون بجانب آذربایجان اتفاق افتاده محاصره قلعه
ایروان کرده بودند شاه یوسف پاشا که از میرزادهای اخسقه بود مسلمان شده از جانب خوندکار روم مرتبه پاشایی
یافته بود حاکم بعضی از آن ولایت بود دیگر به بعضی از خود طمع ورزیده قزلباش را بسرکردگی حسن خان استاجلو چنانچه
در ضمن وقایع انسال سمت تحریر یافته بتاخت ولایت مذکور فرستادند و بعد از شکست چغال اغلی که امیرکونه خان
و جنود قزلباش در الکه و دیگر تمکن و استقلال یافتند تا حدود ارزن الروم همیشه لگدکوب عساکر قزلباش بود و
بکرات قراجار دهان و اخسقه را تاخت میکردند احوال شاه یوسف پاشا و رومیان که در اخسقه بودند اختلال پذیرفت
و زیاده قدرتی نداشتند آینه خانم استغاثه بدرگاه جهان پناه نموده استمداد نمود که بمعاونت غلامان این دودمان
ولایت از دست رفته را بدست آورد و حضرت اعلی شاهی امرا شمس الدینلو و قراقلو و غیر ذلک را که در تفلیس
و نکم و خنستاباد و لوری بودند بکومک و همراهی او نامزد فرمودند و او در توی ئیل سنه ست عشر و الف که حضرت اعلی

شاهی تسخیر ولایت شروان توجه فرموده بودند باتفاق امرای قزلباش و ملازمان قدیم سلسلهٔ منوچهر خانی تسخیر ممالک مذکور
کمر بسته و بر سر شاه یوسف پاشا رفته بر وظفر یافته و اورا با یکصد و پنجاه نفر از رومیان گرفته قلعه اخسقه را که معظم
قلاع آن ولایت است بدست در آورده و اکثر محال اخسقه را در حیطهٔ تسخیر و تصرف در آورده و بتاریخ روز یکشنبه چهارم
شهر ربیع الثانی سنهٔ مذکور کسان آینه خانم و امرا در شماخی بدرگاه جهان پناه آمده حقیقت اینحال که به نیروی اقبال شاهنشاهی
روی نموده بود عرض کردند امرای قزلباش هر یک بمقر حکومت خود بازگشته آینه خانم با پسرش اتابیک خان که در
انوقت شانزده ساله بود در انولایت بودند و پسرش را که در حسن و ملاحت آیتی بود و مضمون این رباعی که میر شمس الدین
حیدر خبیصی در زمان سلطان حمزه میرزا بجهت لوارساب میرزای پسر همایون خان گفته بود بر و صادق بود نظم ترسا بچه‌ای است
آتش افروز گشت کاتش زده در خرمن صد حور سرشت چون هیمه کشان برای آتش که داش خار رضوان همه
شاخ طوبی آرد ز بهشت بدرگاه جهان پناه شاهی فرستادند چون بکلربکی ارزن الروم این اخبار را بمراد پاشا
که بعد از جغال اغلی سردار شده بدفع جلالی مشغول بود اعلام نمود مراد پاشا بعد از دفع جلالیان چل پاشا نامی را حاکم
لشکر غازی کرد تاتار که سلامتکرالخان چنانچه گذشت بمدد سردار فرستاده بود نموده او را با فرهاد پاشا و ولد محمد
پاشا که از امیر زادهای گرجستان مذکور بود مسلمان شده در میان رومیان تربیت یافته بود باخسقه فرستاد و ایشان
در اواخر بیچی ئیل سنه سبع عشر و الف باخسقه آمدند و اوایل این سال امرای شمس الدینلو و قراقلر و غیر ذلک با جمعی از
لشکر گرجی اتباع لوارساب خان بتاخت اخسقه رفته اسیر بسیار آورده بودند چل پاشا با دو هزار کس از لشکر تاتار
و فرهاد پاشا و ولد محمد پاشا که بمرافقت او آمده بودند بدفع ایشان و تاخت گرجستان کارتیل فرستاد و آن جماعت
بمیان الکا در آمده تاخت و غارتی چند کرده معاودت نمودند لشکر لوارساب خان حاکم کارتیل در گذرهای تنگ
و میان بیشه سر راه برایشان بسته یکطرف لشکر قزلباش و از یکطرف گرجیان ایشان را در میان گرفته پاشایان
هر دو گرفتار گشته لشکر تاتار که در آن ملک بیگانه بودند چون بهر طرف میرفتند سر راه و گذرها را بسته میدیدند از
ضیمت دست بر داشته بمیان بیشه پراکنده شدند و گرجیان تیغ در ایشان نهاده تا موازی هفتصد نفر تاتار طعمهٔ شمشیر
آبدار شدند و بقیة السیف را که در جنگلها رعیت گرجی برهنه کرده بودند پیاده و عریان خود را باخسقه رسانیدند و پاشایان را
بدرگاه جهان پناه فرستادند فرهاد پاشا حسب الالتماس سلاطین گرجی مورد بخشش گشته پسر محمد پاشا بیسار رسید و دیگر
از سوانح اقبال که در ولایت شروان قرین حال اولیای دولت بیزوال گردید جنگ ذو الفقار خان است با والی طبرسران و قلعه
ساختن در انحدود تبیین این مقال آنکه در زمان فترات شروان و آنحدود ناحیه از نواحی شابران که با الکای طبرسران اتصال
اتصال دارد و مردم آنجا متصرف شده بودند و در زمان رومیه چون رومیان بامداد طبرسران مستظهر بودند در مقام
استرداد نشدند درین اوقات که ولایت شروان مسخر اولیای دولت قاهره گشته مردم طبرسران بطمع خام افتاده آن
ناحیه را چنانچه باید بتصرف حاکم شابران نمیدادند و آمد شد ملازمان حاکم از آسیب طبرسرانیان در آن ناحیه دشوار بود
رای صوابنمای اشرف که همیشه در آینهٔ ضمیر جهان افروزش امروز صورت فردا جلوه گر است بنا بر رعایت حزم و احتیاط

اقتضای آن کرد که در آن ناحیه قلعه ترتیب دهند ذوالفقار خان را امر فرمودند که با امرای شروان تا حدود طبرسران رفته
در آن اکنا قلعه در کمال استحکام ترتیب نموده ذخیره و یراق قلعه کذاشته جمعی از غازیان و تفنگچیان از محافظت
آن تعیین نماید که دست مردم داغستان از آن ناحیه کوتاه باشد و مردم قزلباش و شروانیان باستظهار مردم
آن قلعه مرفه و آسوده حال با نولایت تردد نموده از تعرض دیو صفتان داغستان مصون و محفوظ باشند ذوالفقار
خان حسب الفرمان متوجه الخدمت شد نخست کس نزد معصوم خان والی طبرسران فرستاده حقیقت احوال بدو اعلام
کرده از او در ترتیب قلعه استعانت جسته خاطرنشان کرد که اصلا از ترتیب این قلعه ضرری بشما نرسد بلکه مشتمل
انواع فوایداست والی طبرسران رضا بان نداده در مقام ممانعت شد در وقتی که ذوالفقار خان بانجا رفته جای قلعه را
تعیین نموده شروع در کار کرده بود والی طبرسران ده هزار پیاده و سوار جمع آورده روی بجانب ذوالفقار خان آورد
چون ذوالفقار خان بمحاربه او مامور و مرخص نبود مکرر رسولان فرستاده او را از وخامت عاقبت و سوء خاتمت
ممانعت تحذیر نموده مفید نیفتاد تا آنکه به یکمنزلی لشکر قزلباش رسیده روز دیگر صف سپاه آراسته بمقابله
لشکر منصور در آمد ذوالفقار خان بالضروره بترتیب مقدمات جنگ مشغول گشته قدم در صف کارزار نهاد
و چون از جانبین دست باستعمال آلت قتال بردند لشکر طبرسران تاب یکصدمه چرخچیان لشکر قزلباش نیاورده
در حمله اول سلک جمعیت ایشان از هم فرو ریخت و بطریق العین تا آنکه از نفر طبرسران از سر باد بی نیازی رفت و والی
طبرسران هزیمت غنیمت شمرده خود را از معرکه بیرون انداخت ذوالفقار خان چون لشکر فتح و ظفر اختصاص یافت
لشکریان را از قتل و کشتن طبرسرانی منع نموده در تعاقب ایشان مبالغه نمود چون ملاحظه داشت بنابر اشرف
بنیمحاربه قیام نموده که مبادا اینصورت ملایم مزاج شهریاری نبوده باشد مجملا بقیه السیف در جنگلها و بیغولها
خزیده نیم جانی بسلامت بیرون بردند ذوالفقار خان در اندک روزی قلعه ترتیب داده آذوقه و یراق کذاشته
کارسازان تعیین کرده مراجعت نمود و حقیقت حال را بپایه سریر اعلی معروض داشت و باوجود آنکه معصوم خان پای از
دایره ادب بیرون نهاده بر سر قزلباش لشکر کشیده اما چون صبیه او در سلک پردگیان سرادق سلطنت انتظام داشت
حضرت اعلی ظاهرا بر آن قضیه انکار کرده ذوالفقار خان را امر فرمودند که کس نزد معصوم خان فرستاده خاطر او را
تسلی بخشد و مشارالیه حسب الفرموده عمل نموده والی طبرسران نیز از حرکت ناهنجار و جسارتی که کرده بود نادم و پشیمان
گشته در مقام اعتذار آمد ذکر رفتن امرا آذربایجان بقراجه داغ و تاخت و غارت آن ولایت و رفتن
امیرگونه خان تا صحرای موش و منصور بازگشتن سابقا مذکور شد که جل باشا با جل تاتار باخجه
آمده امیرگونه خان از تاخت و غارت تاتار اندیشیده جمعیت ایشان از داخته موجب تفرقه و پریشانی سرحد
چخور سعد میدانست حقیقت بخدمت اشرف اقدس اعلی عرض کرد که پیشتر از آنکه از آن طایفه دست درازی بسرحد
واقع شود در دفع شر ایشان کوشیدن اولیست بنابرین حکم قضا نفاذ بصدور پیوست که جمیع امرا آذربایجان
بالتفنگچیان خاصه که در سال گذشته بتبریز فرستاده شده بود با یروان رفته بسرکردگی امیرگونه خان تا قراجه داغ

اخسقه و حدود ارزن الروم رخصه در دفع مخالفان و تاخت و غارت آن ولایت و سوختن غلات دقیقه فرو گذاشت
نکنند و دو هزار نفر از جلالیان را امر فرمودند که بسرداری قراسعید و آغاجدن پری الجود قزلباش پوشیده در آن سفر
همراه باشند و حسب الفرمان قضا جریان پیربوداق خان از جانب تبریز و محمد خان زیاد اغلی از جانب قراباغ
با سایر امرای عظام و جماعت جلالی از جانب مراغه بایروان جمع آمده لشکری مرتب گشت که در ازمنه سابق
کمتر اتفاق افتاده بود و امیرگونه خان چند روز بضیافت امرا عظام و ملازمان درگاه که آمده بودند پرداخته بآیین شایسته
متوجه مقصد گشتند مخالفان رومیه تا تارجون مقابله بآن سپاه در حیز قدرت خود ندیدند در قلعها خزیده پای در دامن
عافیت کشیدند و جیوش منصوره بولایت گرج درآمده آتش نهب و تاراج در آن ولایت زدند و بسیاری از نسا و صبیان
کفره گرج را باسیری آورده آن مملکت را از خیر انتفاع انداختند و امیرگونه خان چون شنید که جمعی از رومیه در صحرای
موش جمعیت نموده خیال دستبردی دارند با قشون خاصه خود و امرا تا بدان طرف توجه نموده سلک جمعیت آنها را
پراکنده ساخته قرین نصرت و اقبال معاودت نمود و پنج یک از اسیران و آنچه لیاقت سرکار خاصه شریفه داشت جدا کرده
مصحوب علیخان بیک جوانشیر بدرگاه جهان پناه فرستادند و شوکت و اقتدار سپاه منصور در حدود ارزن الروم و
آن ولایات بیشتر از پیشتر سمت ظهور یافته اعدای بیگلربیگیان و پاشایان رومیه قدرت مقابله با سپاه منصور نیافته بمحاربه
و مدافعه ایشان جرأت و دلیری نتوانستند نمود و امرای عظام کامیاب و دولتکام مراجعت نموده هر یک بمقر حکومت
خود شتافتند ذکر توجه موکب ظفر نشان بطرف مطلوب آذربایجان و لشکر فرستادن بر سر قلعه رومی مشهور بقلعه دمدم
و [illegible] نمودن در قشلاق باغ و آنچه در آن ایام حادث شد چون حضرت اعلی شاهی چندگاه در دار السلطنه
اصفهان بمهمات ضروری سلطنت پرداخته بودند و هوا روی بگرمی آورد در هنگام توجه ییلاقات شد رایات نصرت
آیات بفیروزی و اقبال متوجه ییلاق فریدن شد و چند روزی که ییلاق مذکور مضرب خیام اقبال بود اراده خاطر
اشرف بدان متعلق گشت که جریده بجانب اصفهان عود نموده چند روز از مشاغل امور سلطنت آسایش یافته از راه کاشان
و قزوین روانه آذربایجان گردند و امرا عظام را با اردوی معلی مقرر داشتند که از راه ییلاقات بآهستگی در حرکت آمده در
چمن سلطانیه توقف نمایند و خود با معدودی از ندما و مقربان و خواص ملازمان باصفهان تشریف برده در باغ جهان لوازم آب
پاشان که در میانه ملوک فرس رسم بوده و آنحضرت هر سال شگون گرفته بعمل آورده از آنجا بکاشان تشریف برده از
کاشان بدار السلطنه قزوین اجلال فرمودند و اردوی معلی و عساکر منصوره از راه ییلاقات همدان بحدود ابهر آمده از آنجا
بچمن سلطانیه رسیده آن عرصه نزهت فزا مضرب سرادقات جاه و جلال شد و تا چهل روز حضرت اعلی شاهی در دولتخانه مبارکه
قزوین عشرت نموده اردوی ظفر نشان در سلطانیه توقف داشت و در دار السلطنه قزوین حکم معلی نفاذ پیوست که حسن خان
بیگلربیگی همدان و قلمرو علیشکر با یکهزار کس از ملازمان خود و امرای سرحد قلمرو باتفاق اسکندر سلطان میر متقدم که صاحب یکهزار
کس بود و نعمت الله سلطان صوفی که چهارصد کس داشت و خسرو بیک یوزباشی میر یاذگی که هفتصد کس داشت و
قبان سلطان بیکدلی حاکم کاوزدوسار و قرخان که چهارصد کس داشت و مراد سلطان چکنی که سیصد کس داشت

وخلیل سلطان میر سبل سیر که سیصد کس داشت همراه رفته بمحمد پاشا جلالی پیوند بودند و قباد خان مکری حاکم مراغه که نحی
بخود ساخته از راه اورمی بولایت کردستان تا دیار بکر و اخذ و در رفته بنوعی که مقرر شده بهر کس از امرا اکراد
که مخالفت ورزیده سر از اطاعت و متابعت لشکر قزلباش پیچیده اول بدفع او پرداخته الکای او را متصرف
شده بجماعه جلالی ره و از راه بحدود ارزن الروم آمده با میر کوخان و امرا که بتاخت الولایت مامور بودند و حکم
اشرف باسم امیرخان برادوست حاکم اورمی عز صدور یافت که چون او از نیک و بد معاملات کردستان واقفیت
حرحمی این لشکر بوده خدمات بظهور آورد الجماعت حسب الفرمان قضا جریان روانه الخدمت شدند در این اثنا محمد
بیک ولد حسین قلیخان سوملو که بایلچیگری روم رفته بود مراجعت نموده خیرالدین حسن چاووش که از جمله چاووشان
معتمد درگاه اعلی خواندکار بود و بهمراهی مشارالیه برسم رسالت بخدمت اشرف حضرت اعلی فرستاده بودند باردوی
معلی رسید حضرت اعلی از دار السلطنه قزوین تشریف آورده در چمن سلطانیه باردوی معلی ملحق گشته سراپرده
و بارگاه در آن چمن نزهت بخش باوج مهر و ماه برافراشتند و خیرالدین چاووش بوسیله امرای نامدار بشرف عتبه
بوسی درگاه فلک مدار سرافرازی یافت و عرایض و مکاتیب پادشاهی و وزیر اعظم و ارکان دولت عثمانی که بخدمت
اشرف اعلی و ارکان دولت شاهی نوشته بقاعده که قبل ازین بوساطت همایون خان گرجی درویش پاشای
وزیر اعظم و مصطفی پاشا [illegible] اعلی نوشته بودند در باب قطع ماده خصومت و نزاع و مصالحه جانبین سخنان
دولتمندانه خیرخواهانه قلمی نموده بودند رسانید ماحصل فرستادن خیرالدین چاووش آنکه با حضرت اعلی شاهی
ظل الهی بی‌واسطه دیگری تکلم نموده مافی الضمیر اشرف را در باب صلح و کیفیت آن قاعده بچه وجه ممکن و مرضی خاطر اشرف است
معلوم نموده معاودت نماید و التماس نموده بودند که چون در این مرتبه محمد بیک نامه و مکتوبی از جانب اشرف حضرت
پادشاه نداشت و بعز ملازمت پادشاهی فایز گشت در نوبت دیگر کسی آید مکتوب محبت طراز مشعر بر سخنان صلح آمیز
بحضرت پادشاه قلمی نمایند و چون تا غایت آثار تسلط و اقتدار از جانب حضرت شاه عالیجاه بظهور آمده و ولایاتی
که از زمان سلطان مراد خان جد حضرت سلطان احمد خان از حیطه تصرف قزلباش بیرون رفته بود مسخر کرده اند و چندین
هزار نفر از سپاهی و رعیت عثمانی قتل و غارت یافته بالفعل از آنجانب در صلح زدن آیین فرمانروایی نیست و مع
ذلک در نظر سلاطین فرنگ که همیشه با اهل اسلام در جدال و قتال اند موجب کسر شوکت اهل اسلام میشود و همیشه فرمان
روایان ممالک [illegible]ستان آرامیدگی عالم و رفاهیت عالمیان را بر مطالب عالیه رجحان داده درهای آسودگی بر روی
خلایق گشوده اند که اگر حضرت شاه عالیجاه باوی مقدمات صلح گشته در نامه نامی اشعار می فرماید بد نخواهد بود و هر
آینه همین معنی باعث رفع نقاب حجاب گشته دولتخواهان از راه گفتگو پدید می آید و خصومت و نفاق طرفین بر اشتداد ملایمت
و اظهار دوستی بوفاق تبدیل میابد حضرت اعلی که ذات معدلت صفاتش ترفیه احوال خلایق و عباد الله مقصود
و مجبول بود چاووش مذکور را اعزاز و احترام فرموده نسبت بفرمان فرمای ممالک روم سخنان محبت آمیز بیان
فرموده بزبان رفق و ملایمت باطن اظهار فرمودند که خراج دولت [illegible] آل عثمان بر وعز غزا و جهاد روشن یافته

و بسعادت خدمت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا و تعظیما مشرف اند بدین مرتبه گرامی بین السلاطین مفتخر و سرافراز
و بر جمیع اهل اسلام معاونت ایشان لازمست و بنوعی که مکررا اعلام شده مقصد اصلی بدست در آوردن ممالک موروثی
بود که سلطان مرادخان انتهاز فرصت نموده بحجتی نقض عهد و پیمان پدران رضوان مکان که نسل بعد نسل بایمان مغلظه
تاکید یافته بود روا داشته بجبر متصرف شده بود الحال که بمقتضی فضل الهی احقاق حق شده هرگاه حضرت خواندگار
مضایقه بان نکرده بدستور اجداد ماضیه در مقام الفت و دوستی باشند ما نیز بجهة رفاهیت مسلمین از نزاع و جدال که
از مسلک محبت و دوستی دور است عدول نخواهیم جست و رضا بصلح و صلاح بقاعده زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان داده
قرار داده‌اند که حسب الاستدعای مراد پاشای وزیر اعظم و سایر دولتمندان خیراندیش که باعث امر خیرانجام مصالحه
شدند نامه محبت آمیز بخواندگار نوشته ابواب مصالحه و دوستی مفتوح گردانند و شرح فرستادن او و نامه
نوشتن و تمهید مقدمات صلح در قضایای سال آینده رقمزده کلک وقایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی
بالجمله نواب اعلی چند روزی که در چمن نزهت بخش سلطانیه محل اقامت انداخت نهضت همایون بجانب آذربایجان اتفاق
افتاده از میانه بعزم طواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیاء والسالکین و مشایخ عظام صفویه بجانب دار الارشاد
اردبیل در حرکت آمده بدان سعادت عظمی سرافراز شده چند روز دار الارشاد مذکور مضرب سرادقات جاه و جلال بود
در خلال این احوال از جانب محمد پاشا جلالی خبر رسید که گرد حیدر را که از امرای جلالی و صاحب یکهزار کس بود با دو سه
نفر از مردم او بقتل آورده سبب قتل او آنکه گرد حیدر بزور بازوی شجاعت و مردانگی مغرور بوده همیشه با پاشا اخلاط
اختلاط میکرد و سخنان درشت میگفت پاشا اگرچه بحسب ظاهر او را وقعی نمی‌نهاد اما باطنا از او در حساب بود و آثار فساد
و طغیان از ناصیه احوال او مشاهده می‌افتاد روزی در منزل محمد پاشا مجلس شراب منعقد گشته چون سرهای حریفان
از باده نخوت گرم گردید گرد حیدر در اثنای محاوره کم ظرفی نموده بعضی سخنان تهدیدآمیز که مخزون خاطر او بود بزبان
آورده و پاشا که همیشه باو بی اعتماد بود از سخنان تهدیدآمیز او خوفی که داشت متضاعف گشته پسران اهل خدمت که از نو
ایچ اغلانی میگویند اشاره قتل او مینمایند و ایشان در ساعت شمشیرها کشیده رشته حیات او را با دو نفر از معتمدان
که همراه او بودند بتقطیع رسانیدند ملازمانش چون او را کشته دیدند ترک شورش نفهمیده کردند و پاشا همگی را بخود منسوب
گردانیده استمالت داد و اسباب و اموال او را با آقایان و بلوک باشیان او قسمت نموده بندگان اشرف پاشا را در این
باب استحسان فرمودند متعاقب آن خبر مخالفت و عصیان ورزیدن امیرخان برادوست حاکم ارومی رسید که با حسن جان
و محمد پاشا مخالفت ورزیده نزد ایشان نیامده و میان جانبین هم بجنگ و جدال انجامیده و او در قلعه تحصن جسته در
اطاعت بسته ابواب خلاف گشوده است شرح احوال امیرخان که عبرت بخش عالمیان است لحظه مستمع بوده جویای سخن
باش و کیفیت معامله او را در باب امیرخان از عشیرت اکراد برادوست است و در زمان شاه جنت مکان قراتاج نامی از طایفه
شاهی‌سیون شده در سلک ملازمان این دولت منتظم بوده و شاه جنت مکان الکای مذکور را که بولایت ارومی و اشنی
پیوسته است بالطبقه ارزانی داشته بود بعد از واقعه شاه جنت مکان که رومیه طمع در ملک آذربایجان کردند و قبایل

وعشایر اکراد تابع رومیه شدند شاه محمد بیک نامی از میرزادهای برادوست بحکم خواندکار میر عشیرت و صاحب
سنجق برادوست بود و امیرخان مذکور را از بلندپروازی سر باطاعت او در نیاورده بهر چند گاه ملازمت
یکی از امرای بزرگ اکراد مینمود و مدتی ملازم عمر بیک حاکم سهران بود و یکدست او در معرکه جنگی که او را
باخصمان دست داد از بند بازو منقطع گشته بالتبر بیک چولاق مشهور شد در سالی که رایات جهانگشای
شاهی در آذربایجان بلندآوازگی یافته موکب همایون متوجه تسخیر نخجوان و ایروان بود مشار الیه بآستان
اقبال آشیان شاهی آمده اظهار شاهی سیونی و اخلاص کرد حضرت اعلی او را منظور نظر التفات گردانیده
امارت عشیرت برادوست و الکای مذکور را باو عنایت فرمودند و بلقب ارجمند خانی سرافراز ساخته الکای
ارومی و اوشنی را که از توابع آذربایجانست و در زمان شاه جنت مکان همیشه حکومت آنجا بیکی از امرای عظام
قزلباش مفوض بود باو مرحمت نموده علاوه الکاء قدیمی او فرمودند و حسب الامر الاعلی استادان زرگر خاصه
شریفه دستی از طلای احمر بجهه او ترتیب داده بجواهر و لآلی ثمین مرصع ساخته شد که بساعد می بست و چند گاه دست
ارادت بر سینه اخلاص نهاده ملازمت عتبه علیه شاهی و سده سنیه شاهنشاهی مینمود و بعد از آنکه رخصت یافته
بولایت مذکور رفت از وفور رشد و کاردانی باستظهار شفقت و التفات شاهی روز بروز بمدارج علیا ترقی
نموده بر تمامی امثال و اقران سمت برتری یافت و چند الکا از ولایات امرای اکراد تابع روم بحیطه ضبط و تصرف در
آورده در میانه حکام کردستان بلندآوازه گردید و اکثر میرزادهای قبایل و عشایر اکراد بملازمت او تقرب جسته
راه خدمت میسپردند او خود را صاحب جیش و لشکر و مملکت دیده دود نخوت غرور بکاخ دماغ او راه یافت بعد از
جنگ چغال اغلی که اردوی معلی در سلماس بود بپایه سریر اعلی آمده بود بعز عتبه بوسی سرافراز شد و بندگان حضرت اعلی
جهت تألیف ذکر یا خان و سایر امرای اکراد که وحشی صفتان طوایف انسانند او را نگاه نداشته فی الفور بمهمات
خدمتی رخصت الکا دادند او خود را از جمله فدویان جان نثار میشمرد اما باطنا بجهة تعصب مذهب با امرای عثمان
که در سرحد بودند عداوت ورزیده سودای استقلال و استبداد در سویدای خاطرش جای گرفته بود تا آنکه بارکان
دولت قاهره عرض کرده که قلعه قدیم ارومی انهدام و اندراس یافته قابل تعمیر نیست و اعتماد بر شاید و بنده را
حصاری که از شر مخالفان صیانت مال و محافظت اهل و عیال توان نمود لازمست اگر رخصت همایون باشد حصاری دیگر
در محلی مناسب ترتیب نماید حضرت اعلی بنظر بر ظاهر حال او انداخته رخصت دادند و او در سه فرسخی بلده ارومی که
داخل الکاء مذکور است در بالای کوه رفیع طرح قلعه انداخت در میانه اکراد چنین مذکور میشد که در قرون ماضیه
قبل از ظهور اسلام در همان محل قلعه بوده که بقلعه دمدم اشتهار داشته پیر بداق خان حاکم تبریز که از اطوار نفاق آلود
او خبردار بود و همیشه آثار عصیان و طغیان از ناصیه احوالش مشاهده مینمود بخدمت اشرف عرض کرد که امیرخان نامی
از جاده اخلاص بیرون نهاده هوای عصیان و طغیان در سر دارد و به جهت قلعه بلند اساس طرح انداخته که روزی
او را بکار آید و قلعه ساختن او مصلحت دولت روزافزون نیست حکم اشرف نفاذ پیوست که چون او بیگلربیگی آنجا است

ونیک و بد معاملات این سرحد در عهده اهتمام اوست هرگاه صلاح دولت قاهره نبوده باشد از جانب خود کس فرستاده
امیرخان را از قلعه ساختن منع نماید پیربوداقخان حسب الامر اعلی کس نزد او فرستاده اعلام کرد که او دعوی اخلاص
و غلامی حضرت شاه عالم پناه مینماید و در سلک امراء عظام شاهی منسلک گشته تربیت کرده آنحضرتست هرچند
حضرت اعلی او را در دعوی اخلاص و غلامی مصدق داشته محل اعتماد میدانند اما از قلعه ساختن او راه سخن بدگویان
گشوده میشود اگر بسبب قلعه ساختن او بیم مضرت و آسیب و مهابت هرگاه رومیان بدین ولایت آیند از این قلعه تا
تبریز و ایروان معلومست که چه قدر مسافت بوده باشد هرگاه او را حادثه پیش آید با غلامان درگاه شاهی که
محافظت سرحد مأموریم چگونه در رفع این حادثه اهمال جایز توانیم داشت و مع هذا او را همان حصار قدیمی ارومی که بچند
روزی محافظت خود و قلعه برادوست تواند نمودن کفایت اولی آنست که زبان بدگویان را بر خود دراز نکرده ترک قلعه
ساختن نماید و در خدمت اشرف خود را متهم بعصیان نکند و این نصیحت ما را که متضمن مصلحت دولت اوست قبول کند
و فی الواقع نصیحت مشفقانه بود زیرا که تجهیز آن قلعه مآل حال او بنکال و وبال کشید القصه امیرخان اصلا گوش بدین سخنان
نکرده ملازم پیربوداقخان را بتحریک او اکراد برادوست بقتل آوردند و او قلعه در کمال استحکام ترتیب داده و اذوقه در آن
قلعه کشیده از ارومی بدانجا نقل کرده روز بروز در استحکام قلعه و اسباب قلعه داری کوشیده فی الحقیقه تهیه خود اسباب
ادبار سرانجام میداد و باعمال که منافی دولتخواهی بود اقدام مینمود از جمله خان ابدال مکری برادر شیخ حیدر که با حضرت
اعلی یاغی بود و از بیم عساکر اقبال شاهی در یورت و مسکن قدیم مجال اقامتش نمانده بی سر و سامان سرگشته درینوقت
با بیست نفر از خویشان خود باو پناه آورد امیرخان او را در قلعه جای داده انیس و جلیس خود گردانیده رعایت مینمود اما
بحیله و روباه بازی کسان خود را با عرایض اخلاص بخدمت اشرف فرستاده اظهار فدویت و یکجهتی میکرد در وقتی که از اصفهان
جماعت جلالی را روانه میفرمودند و پیربوداقخان غبار نقاری ارتفاع یافته و رفاقت من با او دشوار است و لهذا منشور شماتت
باسم او در قلم آمد که چون مقربان بارگاه عز و جلال نوشته بودی که رفاقت من با لشکری که پیربوداقخان سرکرده آن باشد
متعذر است و سخنان غرض آلود درباره من معروض میدارد بملاحظه خاطر او پیربوداقخان را برطرف کرده حسن خان را که از
امرای عراق و مرد هموار خوش سلوک بیغرض است تعیین فرمودیم مع هذا اگر رضا داشته باشد رفاقت حسن خان نماید
و اگر بجهة موانع ضروری نخواهد رفت یکی از پسران یا آقایان خود را با دویست سیصد نفر همراه نماید که یکجهتی او نسبت بدین
دولت بر امرا و حکام اکراد ظاهر گشته حمل بر نوع دیگر ننمایند مشار الیه با اینهمه عنایت و التفات و مدارا و مواسا که از
جانب اشرف بظهور رسید در عصیان و طغیان اصرار نمود بالجمله چون حسن خان و امرای قزلباش محمد پاشا و لشکر
جلالی ملحق گشته از مراغه روانه ارومی میشدند امیرخان را اخبار نمودند که حسب الفرمان قضا جریان اگر خود رفاقت مینماید
کارسازی کرده آماده همراهی باشد یا از پسران و آقایان با جمعی هر که صاحب وقوف معاملات کردستان بوده شایستگی
مشاهده و محاوره داشته باشد همراه نمایند که حرجی نبوده باشد امیرخان دو راس اسب برسبیل تحفه بحسن خان و محمد
پاشا ارسال داشت و پیغام داد که آمدن من نزد ایشان بچند وجه متعذر است خلاصه آنها آنکه جماعت جلالی مردم [illegible]

بی آل بی اعتدال آمده و اعتبار و راثمی نشانیده و هرچند امرای عظام قزلباش فیق اند اما مرا حوصله آن نیست که با لشکری

که هفت هشت هزار جلالی دران باشند همراهی نمایم ایشان از هر راه که صلاح دانند توجه نمایند که من جمعی را استعانت

خواهم فرستاد امرا این نافرمانی و سرکشی را در بدایت سفر نه پسندیدند و بخود قرار دادند که بر حوالی قلعه او که بر سمت

راه واقع شده نزول نموده او را بهر طریق باشد رام سازند ~~که بر حوالی قلعه او که بر سمت راه واقع شده نزول نموده او را~~

~~بهر طریق باشد رام سازند~~ چه هرگاه امیرخان از منسوبان درگاه شاهی چنین پیش آمد برا به رود از دیگران چه

توقع توان داشت و چه مهم از پیش توان برد فرستادهای او را گسیل کرده سخنان محبت آمیز دوستانه پیغام

نموده اعلام کردند که چون عبور از آنجا واقع میشود مهمان پذیر باشند که یک شب در جوار او خواهیم بود در مواجهه گفتگو

نموده به آنچه صلاح دولت باشد عمل نمائیم امیرخان اصلا بآن حکایات التفات ننموده در طغیان و سرکشی اصرار نمود روزی که

مقدمه لشکر بحوالی الکای قلعه او رسید اکراد برادوست مکمل و مسلح در برابر آمده با چند نفر از مردم جلالی که در

پیش بودند آغاز محاربه نمودند و بین الجانبین دست بازی واقع شده دو نفر از جلالیان بقتل رسیدند و چند کس از

میانه زخمدار شدند چون این خبر بحسن خان و امرا رسید کس فرستاده پیشرفتها را باز گردانیده از جنگ و جدال منع

کردند و به نیم فرسخی قلعه رسیده در محل مناسب نزول نمودند اکراد بعد از رسیدن امرا خود را بقلعه کشیده ابواب قلعه

مسدود ساختند و توپ و تفنگ بمعسکر امرا می انداختند حسن خان مرتبه دیگر کس نزد او فرستاده از سبب این حرکت

پرسید عذرهای چند گفته ابواب آشنائی مسدود ساخت و اکراد فوج فوج از قلعه بیرون آمده بهر کس از جلالی

و قزلباش که بجهت آوردن آذوقه و مایحتاج بمواضع تردد مینمودند دوچار شده قتل و غارت مینمودند این صورت

تکرار یافته رفته رفته بین الجانبین جنگ و جدال قایم شده و محمد پاشا نیز بجهت آنکه چند نفر جلالی در دست اکراد بقتل رسیده

بود در مقام عناد و انتقام در آمده و همه روز جلالیان بقصد محاربه جوق جوق تا پای قلعه میرفتند و از انطرف

اکراد بمدافعه پیش آمده جمعی زخمدار و مقتول گشتند تا کار از رفق و مدارا گذشته مخالفت و عصیان او سمت ظهور

یافت جماعتی از جلالیان که از کشتن کردها رمیده که از محمد پاشا خایف و هراسان شده بودند خصوصا محمد بیک برادر

طویل و اتباع او دفعه دفعه روی گردان شده بقلعه رفته تا سیصد چهارصد نفر از ایشان ملازمت امیرخان

اختیار نمودند و مشارالیه از کثرت ایشان اندیشیده برادر طویل را با جمعی در قلعه نگهداشته تتمه را بقلعهای

دیگر فرستاده و رعایت ایشان مینمود این معنی نیز علاوه کدورت محمد پاشا با او شده بین الجانبین نیران خصومت

اشتعال پذیرفت و محمد پاشا بر طبق فرمان قضا جریان که عموما در باب کل اکراد صدور یافته بود عمل نموده

الکای اورمی را تصرف نموده و حسن خان بالضرورة در آن منزل توقف نموده حقیقت حال را بفرستادگان بپایه سریر

اعلی عرض کرد در هنگامی که حضرت اعلی از دارالارشاد اردبیل عازم زیارت سلطان المحققین عارف ربانی

شیخ زاهد گیلانی بود این اخبار رسید رای عالم آرای که روشنی بخش عالم اعجازات بر آن قرار گرفت که جناب

اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر را که رای عقده گشایش مفتاح ابواب دانش و ضمیر منیرش نور افزای دیده

نیشان است بجانب ارومی فرستند که به دیده بصیرت نظر بر احوال انسرحد انداخته اگر دفع فساد امیرخان و تسخیر قلعه او بسهولت
میسر باشد آتش طغیان او را بآب تنبیه و تادیب منطفی گردانند و الکای او را در میان جلالی قسمت نماید که در انجا اقامت
نموده همت بر قلع و قمع سایر طاغیان اکراد مصروف دارند و اگر صلاح دولت روزافزون در ان نبوده باشد امیرخان را
مشمول شفقت شاهی گردانیده او را از پرده خجالت بیرون آورده خاطر او را از وقوع اموری که بی اشعار واقع
شده اطمینان دهد و چون پاییز نزدیک شده جماعه جلالی را از پای قلعه امیرخان کوچانیده در هر الکا که مصلحت داند
بدستور سال گذشته قشلاق دهد و پنج هزار تومان نقد از خزانه معموره همراه او فرستادند که بعد دخرج جماعت
جلالی قسمت نماید و جناب آصف شان اعتماد الدوله را از اردبیل بجانب تبریز گسیل کرده امام قلیخان حاکم لار را با گروهی
فوجی از عساکر منصوره فرموده بسلماس فرستادند که تا رسیدن موکب همایون از ان سرحد خبردار باشند و خود بنفس نفیس
متوجه زیارت قطب العارفین شیخ زاهد گیلانی شدند ذوالفقارخان بیگلربیگی شروان حسب الاستدعا رخصت آمدن
بپایه سریر اعلی یافته بدار الارشاد اردبیل آمده بسعادت ملازمت مشرف گشت و در رکاب ظفر انتساب بآستارا
رفته چند روز در سیر و شکار قزل آغاج همراه بود و از انجا مرخص شده بشروان رفت و پیربداقخان حاکم تبریز را امر
فرمودند که بمرافقت اعتماد الدوله روانه انصوب گردد با پانصد نفر از تفنگچیان تبریز و باقی و خراسانی و اصفهانی نیز همراه
گردیده و مسوده اوراق نیز حسب الامر اعلی بمرافقت جناب آصفی مامور گردید و حسن خان و امرا حکایات آمدن اعتماد الدوله
شنیده در الکای ارومی رحل اقامت انداخته شد القصه حضرت اعلی بعد از زیارت حضرت قطب العارفین و سیر
و شکار قزل آغاج بجانب دار السلطنه تبریز آمده از انجا از راه علی دره سی بجانب قراباغ در حرکت آمد قشلاق همایون
در انجا وارد یافت گنجعلیخان را در تبریز گذاشته که اگر اعتماد الدوله را مدد و کومک احتیاج افتد بارومی رفته باو
ملحق گردد اکنون خامه سخن پرداز مسوده اوراق بتحریر قضایایی که با جناب دستور اعظم رفیق بوده ملتزم است که خصوصیات
آن سفر را که برای العین مشاهده نموده از اطالت و اطناب اجتناب نموده مشروحا در رشته تحریر کشد والله المستعان

ذکر رفتن اعتماد الدوله حاتم بیک به ارومی و سوانح ایام محاصره قلعه دمدم

چون جناب اعتماد الدوله
آصف صفات از حضرت اشرف دستوری یافته از اردبیل به تبریز آمده تا ده روز در بلده تبریز بسامان و سرانجام
ضروریات سفر پرداخته باتفاق پیربداقخان حاکم تبریز و برخوردار بیک ایشیک آقاسی توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان که همراه
او مامور بودند روانه مقصد گشته و دو هزار نفر از جلالیان که بسرکردگی قرا سعید و آغاجدن پیری تباخت قراجه
اردهان رفته بازگشته به تبریز آمده بودند همراه شدند و در راه خان امیر ولد غازی بیک کرد که حاکم سلماس بود
و اولیا بیک ولد کور سیف الدین قوم او که حاکم انزل و سوماهای بود ملحق گشته بتاریخ روز سه شنبه بیست و هشتم
شهر شعبان داخل ارومی شدند و روز دیگر بپای قلعه رفته حسن خان و محمد پاشا و امرا عظام رفیق ایشان که در
حوالی قلعه نزول داشته باستقبال مبادرت نموده بایکدیگر ملاقات کردند و جهة نزول مکان مناسبی که از ورت
امر القلعه نزدیکتر بود اختیار فرموده فرود آمدند روز دیگر یکی از ملازمان را باتفاق ملک آقا محمد طوجی که با امیرخان

طریقه آشنایی داشت نزد او فرستاده بعد از نصایح مشفقانه خیرخواهانه تکلیف کردند که در حریم قلعه با یکدیگر
با او ملاقات کرده بما فی الضمیر او اطلاع یابند بنوعی که مقتضای خیراندیشی بوده باشد عمل فرموده خاطر رمیده او را
آرام بخشند زیرا که غرض از فرستادن اعتماد الدوله که از ارباب قلم و مرد دولتمند صلاح اندیش است جز رفع
ماده وحشت و نزاع نیست و امیرخان قبول این معنی نموده از قلعه پایین آمده جناب دستور اعظم نیز با جمعی
از ملازمان بحوالی قلعه رفته با او ملاقات نموده لحظه‌ای با یکدیگر نشسته از هر باب سخنان بمیان آوردند و امیرخان
ظاهر اظهار اخلاص و غلامی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی کرده خبان نمود که از اطوار محمد پاشا و جلالیان توهم نموده
نتوانستم با ایشان ملاقات کرد و آنقدر وثوق و اعتماد بر حمایت و ممانعت حسن خان نداشتم ناچار بدین حصار دیوار
تحصن نموده‌ام و محمد پاشا تحصن مرا بهانه ساخته مرا مخالف حضرت شاه بدنام کردند و طمع در املاک من نمودند اکنون
ملتمس آنست که خدام عالیمقام متکفل عذر تقصیرات من در خدمت اشرف شوند و اگر صلاح در آمدن پایه
سریر اعلی باشد می‌آیم و اگر درین زمستان مرا از تکلیف معاف دارند یکی از پسران خود را با پیشکش در مرافقت عالی
میفرستم در ایام بهار که رایات نصرت آیات به ییلاق آید بدرگاه عالم پناه می‌شتابم و جناب اعتماد الدوله
متکفل مهمات او شده قرار دادند که جماعت جلالی از آنجا کوچانیده بهمان دستور ولایت را برو مسلم دارند
و در توقف تکلیف آمدن او بپایه سریر اعلی نموده بفرستادن پسر و پیشکش اکتفا نمایند مشروط بر آنکه چون خبر عصیان
و قلعه بندی او باطراف و جوانب رفته بملاحظه دهشت بیرون آمدن با خجل و چشم بامرای قزلباش ملاقات نماید و آوازه
مرافقت او در ولایت کردستان انتشار یابد و او قبول این معنی نموده قرار داد که روز دیگر مهمان اعتماد الدوله باشد
و بعد از آن اعتماد الدوله و امرای قزلباش بقلعه رفته روز دیگر مهمان او باشند و با امرای عظام آمیزش نموده
بلوازم رسوم و عادات پردازند و او پسر را با پیشکش رفیق اعتماد الدوله نماید که بپایه سریر اعلی روند بعد از
گفتگوی این مقدمات از یکدیگر جدا شده هر کدام بمنزل خود معاودت نمودند روز دیگر جناب اعتماد الدوله اسباب ضیافت
بزرگانه ترتیب داده مجلس عالی آراسته امرای عظام قزلباش را طلب داشت و چون امیرخان از صحبت محمد پاشا و جماعت
جلالی تحاشی مینمود ایشان را طلب نداشت و منتظر آمدن او بود و چون اثری ظاهر نشد دیگر باره آقا محمد طوجی را
بطلب او فرستادند از اطوار او چنین معلوم شد که آنچه در روز پیش میگفت محض چاپلوسی و حیله اندوزی بود و باطنش
را از آن خبری نیست و امروز خلاف آنها بظهور می‌آورد مجملا بعد از قیل و قال بسیار در جواب گفت که جماعه اکراد
میگویند که ما را اعتماد بر امرای قزلباش و جلالی نیست و اگر با ما در مقام غدر درآیند از اعتماد الدوله که مرد تاجیک
و اهل قلمست چه می‌آید مانع آمدن من شده‌اند مجملا اگر پای حرج در میانست شما نیز هم اگر بفرستادن یکی از پسران
و پیشکشی قناعت مینمایند خدمت میکنیم و هر گاه خواهم باراده خود بدرگاه معلی میایم و الا درین حصار خزیده بجز
قلعه داری چاره ندارم مجملا حجت باطرح در اظهار ساخته بمتانت و استحکام قلعه مغرور گشته سلوک طریق عناد
و استکبار اختیار نموده جواب صریح فرستاده جناب اعتماد الدوله و امرای عظام در مهم امیرخان مشورت نموده

اشید رسامحه در معامله او جایز داشتن اصلا مناسب دولت قاهره ندیدند چه با وجود اشتهار خبر مخالفت در قلعه بندی
او و آمدن جناب دستوری که وزیر اعظم و معتمد علیه دولت ابد قرین شاهیست و بی نیل مقصود بازگشتن مستلزم مفاسد
عظیمه بود ازینجانب نیز خاطرها بر محاصره و قلعه گیری قرار گرفت و حقیقت حال بپایه سریر اعلی شاهی عرض نموده شروع
در محاصره و سرانجام قلعه گیری کردند قلعه مذکور بر بالای کوه و بلندی بر سنگ یکپارچه طولانی کم عرض واقع شده که
سطح آن کاو دنبالت در طرف جنوبی و شمالی دره عمیقی است که از زیر آن ببالا نظر بردن خیال نتوانند رفت و از
غایت ارتفاع احتیاج بحصار نداشته و حصار نکرده از دو طرف دیگر که عرض قلعه است و حصار کرده اند و هر طرفی
تخمینا یکصد ذرع باشد طرف شرقی آن بر بلندیست و بجبال اتصال دارد و حصاری که مضبوط ساخته یک دروازه دارد
و غربی آن که بزمین نزدیکتر است و حصار دارد و در جانب جنوبی حصار پایین دروازه ساخته اند از آنجا تا پایین
راهیست در میان سنگ در غایت تنگی که عبور یکسوار از آنجا دشوار است مجملا سینه پیش بردن بجز دو طرف
شرقی و غربی میسر نیست و در جانب شرقی اگر چه از پای حصار تا یک تیر پرتاب سنگ و بعد از آن خاکست و بملاحظه آنکه
در خاک هم نتوان تا یکصد قدم تخمینا بلکه بیشتر و دورتر از دروازه در کنار دره برجی عظیم در کمال ارتفاع ترتیب داده اند
فی الجمله اهم قلعه ایست که باصل متصل شده و مستحفظان آن نگاهداشته اند که تا آن برج بدست در نیاید محالست که
سینه بپای قلعه توان برد و آب قلعه از حوضیست که آب باران پر میشود اما در آن دره در جانب شمالی در جنب دیوار قلعه
چشمه آب قلیلی است امیرخان در زیر آن چشمه حوضی هفت ذرع طول و چهار ذرع عرض دو ذرع و نیم عمق ساخته که از اول
شب تا صبح پر میشود و روز صرف شرب خواص اهل قلعه میشود و بر روی حوض گنبد با آهک و آجر زده پشت را
با زمین هموار کرده اند که از بیرون ظاهر نمیشود و آنرا سولق مینامند و بجهت محافظت آن توپخانه برجی در جنب دیوار
قلعه ساخته راه روی بجهت آب آوردن که به بیست پایه بالا میرود ترتیب داده اند و راه آن بر مردم بیرونی مخفیست
و فی الحقیقه آن برج قلعه ایست که در خارج قلعه واقع شده با اصل قلعه اتصال دارد و در جانب دره جنوبی نیز برج دیگر
در جنب قلعه ترتیب داده اند که در زمستان یخ و برف پر میسازند و حوضی در زیر آن ساخته اند که هر چه در تابستان
از یخ و برف آب شود در آن حوض جمع شود و در وقت قلت آب بکار آید و این یخدان را نیز قلعچه کرده اند و تفنگ
انداز گماشته بکمال استحکام داده یوزلق و قارلق نیز می نامند و راه آن نیز بطریق راه سولق بر مردم بیرونی مخفیست
مجملا قلعه مذکور مشتمل است بر پنج قلعه یکی اصل و یکی قلعچه پایین و یکی سولق و یکی یوزلق و یکی برج بزرگ قلعه که مذکور
شد هر یک در کمال استحکام که سنگ تیز کام اوهام راه عبور و موجه خیال راه مرور بر آن محال مینماید القصه جناب
اعتماد الدوله بوفور عقل و دانش تکیه بر اقبال همایون کرده کمند همت بکنگره تسخیر آن قلاع انداخته بتدبیر امور قلعه
گیری مشغول گشت در بین اثنا موازی پانصد نفر از عسکریان مازندران نیز از جانب اردوی معلی باتفاق صفر قلی بیک
حکمی بکومک رسیده و گنجعلیخان حاکم کرمان نیز که در تبریز بود با قشون و لشکر آراسته کرمان بکومک نامزد
شد حسن خان با بعضی امرا که برفاقت او آمده بودند و عسکریان اصفهانی بجانب شرقی رشته و جانب غربی را که بطرف

قلعه پایین است بهبود اقخان و امرا رفتند و ایشیکچیان خراسان و باقی قرار گرفت و ایشیکچیان مازندرانی را با صفرقلی بیک
و قورچیان چکنی بجانب شمال که برابر سولاق است فرستادند و برخوردار بیک انیس را مقرر داشتند که دو توپ
بزرگ و یک بالیمز ترتیب دهد و قپان سلطان بیکدلی بخدمات توپخانه و سرکاری توپ تعیین نمودند و عجالة الوقت
توپ کوچکی که در قلعه کوکرجلی بود بکشتی از دریای سلماس آورده در سیبه حسن خان در برابر برج نصب نمودند
و محمد پاشا را در خلال این حال ضعف قلب و بیماری طاهر گشته خود از خدمات معاف بود اما جمعی از جلالیان بکومک
هر طرف تعیین نموده و مبلغ پنجهزار تومان تبریزی که بجهة مددخرج جلالیان آورده بودند در میانه آن جماعت فراخور حال
قسمت نمودند جهت هر جماعه قشلاقی در انجا و تعیین یافت و عساکر منصوره طرح قشلاق انداخته خیام اقامت نصب نمودند
و هر یک بر کار خود ایستادند امیرخان چون از این حال خبر یافت در شبکه اضطراب افتاده مکررا کسان بخدمت اعتماد الدوله
فرستاده اظهار ملایمت پیش از پیش نموده خواست که بلطایف الحیل شر این جماعت را از خود دور کند چون مکررا مکر
و خدیعت او ظاهر شده بود سخنان روی اندود او بموقع قبول راه نیافت لاجرم در مدافعه و قلعه داری کوشیدن
گرفت و چند نفر از میرزادهای برادوست خود را از قلعه انداخته شاهیسون شدند و هر کس از قلعه می آمد تقریر
میکرد که مردم قلعه از قلت آب در عذاب اند زیرا که در نوبت آب حوض کم شده و آنچه مانده عفونت بهم رسانیده
از ان گذشته بپایان میدهند و مدار آب اهل قلعه بآب سولاقی است که ظرف ظرف بخواص قلعه قسمت مینمایند و چون سولاق
در خارج قلعه است نقب بزیران میتوان برد و هر گاه سولاق بدست آید زیاده از سه روز اهل قلعه تعیش نمیتوانند نمود
و بجز استیمان و قلعه دادن چاره ندارند چون این سخن در نظر عقل پسندیده مینمود همت مصروف این امر داشته اهتمام
در بدست آوردن سولاق نمودند چاهجویی را که در آن سولاق کار کرده بود و سرچشمه را میدانست آوردند او متعهد شد
که تا یکماه از دهنه دره نقب بزیر سولاق برده سرچشمه را بدست آورده آب را از حوض بگرداند و استادان چاهجوی
دیگر از اطراف و جوانب حاضر گردانیده رفیق او ساختند و او شروع در نقب زدن کرد و حسن خان و امرا عظام نیز
از طرف دروازه شرقی سیبها قسمت نمودند زمین خاک بود و جز زده پیش رفتند و چون بسنگ رسید سدها ساخته در دو
طرف می چیدند و خاک از راه دور آورده پر میکردند که چه گونه سرکوب شده ترتیب دادند برج و تیره پیش میرفتند
و بهبود اقخان نیز از طرف غربی که جانب قلعه پایین است که سرا بالا می بایست رفت در پیش شیوه عمل مینمود و جماعه اکراد
از سر شب تا صباح بر سر هر سیبه جنگهای مردانه میکردند و دمبدم از سهام تیر پر اکراد پیام اجل بگوش غازیان
میرسید و گلوله تفنگ قلیان تگرگ بر سر اهل سیبه میبارید دو سه مرتبه رو در سیبهای امرا ریخته جنگهای مردانه کردند
و غازیان نیز مردانه پای ثبات استوار داشته در مدافعه میکوشیدند و از جانبین جمعی زخمدار و مقتول شدند
نوبتی بسیبه نعمت الله سلطان صوفی که در پهلوی سیبه حسن خان بود ریخته جنگهای مردانه از جانبین واقع شد اکراد هجوم
نمودند که داخل سیبه شوند پنج نفر از صوفیان در دهنه سیبه در عقب یکدیگر کشته اکراد را مجال وصول ندادند
هر کدام کشته شد دیگری بجای او استاده در آن روز از هیچ اهل سیبه مردانگیها بظهور آمد و اکراد کاری نساختند

بقلعه باز گشتند و از زمرهٔ غازیان هفت هشت نفر مقتول و ده پانزده نفر زخمدار شدند بعد از چند روز مردمی که
از قلعه بیرون می آمدند تقریر میکردند که دران جنگ از اهل قلعه تا بیست نفر مقتول و سی چهار نفر زخمدار شده
بودند و توپ کوچک که از قلعه کوکرجلو آورده در سینهٔ حسن خان برج بسته بودند بعد از بیست روز بلکه
یکماه که اندک رخنه در جدار آن برج واقع شده و هنوز چنان نشده بود که بران صعود توان نمود چون برج سد راه
قلعه بود حسن خان خود سری و بی رایی و بی تدبیر و مشورت اعتماد الدوله آخر روزی یورش بران برج نموده
دوازده نفر از یکه جوانان بصد تشویش خود را ببالا رسانیده چند نفر از ایشان در بالای برج تفنگ خورده به پایین
غلطیدند دیگران نیز زخم تیر رسیده کسی اراده صعود نکرد و چند کس که رفته بودند خود را پایین انداختند
و تا دویست نفر که از ملازمان حسن خان که بجای برج رسیده بودند در همانجا توقف نموده شروع در کندن پای
برج کردند و تا نصف شب میان جانبین جنگ و جدال بود در نصف شب کرد آن هجوم نموده غافل از پس سر ایشان
درآمده جنگ شمشیر در پیوسته از بالای برج و قلعه گلوله تفنگ میباریدند و از جهت مددی بغازیان نمیرسید غازیان ناکام
دست از کار و کار از دست ایشان باز گردیدند و جوانان دلیر و مردم کارآمدنی از حسن خان و امرا درین یورش
ضایع شدند بسیاری زخمدار شدند و حسن خان از آن جلادت جاهلانه خجلت زده و پریشان حال
گردیده و چون امری واقع شده بود جناب اعتماد الدوله خاطر او را تسلی داده چه در عالم سپاهیگری تسخیر قلعه بی
اینها نمیشود و درین اثنا استاد جاه جویی که سرچشمه را میدانست زخم تفنگ خورده مقتول شد و سایر جاه جویان
پی بسر چشمه نمیبردند که نقب را بکدام طرف برند بالضرورت هرچند که نقب پیش میرفت سوراخی بالا کرده علامتی
نصب میکردند که روز معلوم شود که بکجا رسیده اکراد از قضیهٔ سولی خبردار شدند و از قضای الهی درین دو سه ماه
زمستان نیز اصلا برف و باران نباریده در حوض آب نمانده بود چون در تشنگی اضطراب افتاده طپیدن
آغاز نهادند و نیم شب بر سر نقب ریخته با نقبچیان مازندرانی و صفرقلی بیگ و قورچیان جنگی که سرکار و نگهبان
نقب بودند جنگ در پیوسته جنگهای عظیم میکردند و هیچ شبی از محاربه آسوده گی نداشتند و فرصت
کار بجاه جویان نمیدادند و در عرض سه ماه که رمضان و شوال و ذی قعده باشد بدین وتیره زد و خورد میشد
دو سه مرتبه از عورات و اطفال قریب بهزار نفر از قلعه بیرون کردند و الجماعه العطش زنان خود را بجوی
آب رسانیده اگر دو سه روز که تشنه بود که آب نخورده بودند و امیرخان و همگی اهل قلعه همت بر محافظت
سولی که تشنه فدائی وار میکوشیدند کار نقب بدو سه ماه کشیده و راه بسر چشمه برده نشد جناب اعتماد الدوله
را بخاطر رسید که از روی تخمینه بر بالای سولی برد کنبد سولی را سوراخ نمایند و توپ بزرگ ریخته شده
بود که بیست و پنج من سنگ می انداخت بالیمز را بر دیوار نردبان پایه راه رو آب بسته بودند از آن افزود از آنجا
که روی آن گشوده گشته مردم قلعه بسولی آمد و شد نتوانند نمود و نقب بران دور زیر زمین بدستور در کار باشند
توپچیان حسب الامر نموده عمل نموده و امرا بازکی دمقدم و صوفی مقرر شد که دست از سپاهها خود بر داشته بر سولی

سیبه آرند و حسن خان نیز مقرر شد که آقایان و ملازمان خود را در سیبهٔ خود گذاشته خود بسرکاری امر کور
سیمود باشند و پیرم اقخان نیز مقرر شد که از طرف سیبه خود یک سیبه بر سر سولق آورد و امرای عظام
حسب الامر موده عمل نمودند چون محل اقامت جناب دستوری با توپخانه و سیبهاشان دور راه دور بود و همه
روز آمد و رفت دشوار مینمود از غایت اهتمامی که در تسخیر قلعه سولق داشتند توپخانه آمده جیت و کشیک در
سیبه و توپخانه بسر برده همه روز از صبح تا شام بانداختن توپ و محافظت سیبها قیام مینمودند و شب نیز خدمتی
بهر یک از امرا رجوع میشد صبح ملاحظه آن میکردند و اگر تقصیری شده بود صاحب آن سیبه را عتاب و سرزنش
مینمودند و چون اهل قلعه اهتمام امرا را در تسخیر سولق که حیات مردم قلعه بود بآن مرتبه مشاهده کردند یک پاس که از
شب میگذشت جوانان جلد اکراد مکمل و مسلح بیرون آمده در سر سولق جنگ آغاز نهاده داد دلاوری میدادند و از
اینطرف مشاعل افروخته شده در روشنائی مشاعل تفنگچیان بمدافعه کردان مصر داشتند و هر شب جمعی از طرفین
مقتول و زخمدار میشدند در کوه مغاره بود مشرف بر بام سولق اکراد از زیر آن مغاره نقبی میزدند که بآن مغاره آمده
از آنجا با غازیان که سیبه بر سولق می آوردند محاربه نموده مانع شوند بعد از اطلاع قرار یافت که پیش از آنکه اکراد
مغاره را متصرف شوند سی چهل نفر از غازیان قزلباش و تفنگچیان خود را بمغاره رسانیده آنرا محافظت نمایند سی نفر
از یکه جوانان سرگشته ملازمان امرا و تفنگچیان متقبل اینخدمت شدند روز روشن مردانه وار این سی جوان
دلیر و مردانه از دهنه سیبه تا مغاره از برابر قلعه دویده خود را بمغاره انداختند مردم قلعه تفنگ بسیار
انداختند زیاده از یک کس در آن دویدن ضایع نشد اما چون شب شد امرای عظام تا نصف شب بر سر سیبهای
خود ایستاده محافظت مینمودند و بعد از نصف شب ~~بر سر سیبهای خود ایستاده محافظت مینمودند و بعد از نصف شب~~
جماعه اکراد دو جوق بیرون آمده یک جوق از طرف بالا آمده با اهل سیبه جنگ در پیوستند و آن مردم را بخود مشغول
ساختند و جوق دیگر از راهی که در زیر مغاره ساخته بودند بر سر مغاره هجوم آورده با اهل مغاره محاربه مینمودند
مردم مغاره تا گلوله تفنگ و تیر داشتند با اکراد جنگ کردند و مجال دخول بدیشان ندادند و بعد از آنکه
یراق ایشان آخر شد و تا ده نفر ایشان ضایع شده نزدیک بآن رسیده بود که کردان داخل مغاره شوند
لاعلاج شش هفت نفر دیگر دست بشمشیر یازیده خود را از مغاره بمیانه اکراد انداختند که جنگ کنان بیرون
رفته در اجل هر کدام که تاخیری باشد خود را بسیبها رسانند هفت نفر از آن جماعت زخمدار شده بیرون آمدند
بیست نفر کشته شده دو نفر را که یکی تفنگچی اصفهانی و یکنفر بازکی بود زخمدار گرفته بقلعه بردند و امیرخان از مردانگی
ایشان تعجب نموده راضی بقتل ایشان نشده چند گاه معالجه نموده بعد از آنکه صحت یافتند بیرون فرستاد و وقت
بصبح این قضیه ظاهر گشته اجساد قتیلان را که بر در مغاره افتاده بودند دیدند تزلزل تمام بحال غازیان راه یافت
و جناب اعتمادالدوله بغایت متاثر گشته با امرا مقدم و بازکی و صوفی عتاب آغاز نهاده تهدیدات فرمودند
اما در عالم سپاهیگری و رفع شماتت اعدا اغماض عین از آن قضیه نموده زیاده از همه روز در کار خود اهتمام

میکردند چهل نفر از غازیان استاجلو از ملازمان حسن خان از غیرت و مردانگی متعهد کار آتش مغاره شدند و اراده
رفتن کردند جناب اعتماد الدوله در تجویز آن متردد و از قضیه شب گذشته اندیشناک بودند حسن خان بمبالغهٔ تمام
متقبل شد که خود امشب با بیست کس تا صباح پاس آنجماعت داشته بعد از آنکه اکراد قیام نماید جناب دستور اعظم طوعا
~~وکرها رضا دادند و قپان سلطان بیگدلی و امام قلی سلطان اجرلو را نیز مقرر داشتند که با قشون خود امشب با بیست~~
~~کس تا صباح پاس آنجماعت داشته بعد از آنکه اکراد قیام نماید~~ جناب دستور اعظم طوعا وکرها رضا دادند و قپان
سلطان بیگدلی و امام قلی سلطان اجرلو را نیز مقرر داشتند که با قشون خود امشب امداد حسن خان نموده پاس دارند
وحسب الالتماس او ده نفر دیگر از ملازمان تعیین شد که مجموع پنجاه نفر باشند همان لحظه با اسباب و یراق ضروری
جنگ و ذخیره چند روزه با آتش شایسته بالا دوین خود را بمغاره آمده حمله شدند اکراد از این دلیری تعجب نموده چون
شب شد و پاره از شب گذشته بیرون آمده از همه طرف جنگ در پیوستند و درین شب جنگ عظیم فیمابین وقوع
پیوست و حسن خان و امرا و لشکریان از بیرون و اهل مغاره از اندرون تا طلوع صبح بر دادن مالی کرده بجنگ و جدال قیام
داشتند درین شب اکراد با وجود سعی بسیار کاری نساختند و خاسر باز گشتند و غازیان مردانه وار مغاره
را نگاه داشتند و چند نفر از اکراد که تا صبح از سولاق آب میکشیدند بزخم توپ بالیمز و توپ و تفنگ نابود گشتند
تا آنکه امرا سیبها را بر سر حوض سولاق رسانیده سر حوض سوراخ کردند و از آن سوراخ براه آب راه دیده پی بسر چشمه بردند
و اکراد چاره جوی گشته همه روز از میان نقب بمردم بیرونی جنگ کرده اراده داشتند که نقب را ببرچشمه آورده
آب را متصرف شوند امرا عظام در شهر دهم شهر ذی حجه وقت ظهر از سوراخ سولاق کاه بسیار بر آنجا ریخته آتش زده
کاه دود کردند و جماعت اکراد که در حوض خانه بودند تاب توقف نیاورده از دود خود را بیرون انداختند لشکریان
و مردم اهل نقب خود را بیرون انداخته حوض سولاق را متصرف شدند و راه آن را تا ده پایه بالا از رفته بجنب و گل سد
کردند و در آن روز غوغای عظیم در پای قلعه واقع شد و اکراد جنگهای مردانه کردند اما هیچ اثری بر سعی ایشان
مترتب گشت و سولاق مسخر اولیای دولت قاهره گشته محافظت آن در عهده لشکریان مازندرانی شده امرا هر یک بسیبهای
قدیم خود رفتند و جناب اعتماد الدوله نیز از سیبه بمنزل خود رفته و مردم قلعه تا پانزده روز بآب متعفن حوض بزرگ قلعه
قناعت کرده امیر خان و چند نفر از خواص او آبی که در بوزتی از برف و یخ بهم رسید روز گذرانیدند و از غایت
تعصب اصلا در مقام استیمان نشده همچنان در قلعه داری میکوشیدند تا آب از بندگان خدا باز گرفتن پسندیده
درگاه الهی نیفتاده هر چند لطیفه بر باطل نکشند اما حضرت باری تعالی که پروردگار کافه امم و اصناف بنی آدم است
بر نسا و صبیان و ضعفای قوم رحم کرده بارانهای عظیم باریدن گرفت و تا بیست روز یکماه باران انقطاع نیافت
و چندان آب در قلعه بهم رسید که اهل قلعه تا شش ماه از آب بی نیاز گشتند و سعی و اهتمام که در عرض سه ماه در تسخیر
سولاق واقع شد و تا پنجاه شصت کس از جوانان خوب ضایع شدند بیفایده بود و چون دفع تقدیر بدستیاری تدبیر
از اندیشه خرد و بیرون نیست نتیجه بر آن سعیها مترتب نشد و مردم قلعه خاطر از آب جمع کرده در قلعه داری بیشتر از پیشتر

کوشیدند که چون بپای قلعه جمعیت جلالیان بی اعتماد تفرقگی روی نهاد اکنون مناسب سخن آنست که برخی از
احوال جلالیان و عاقبت کار ایشان و وقایع سنه که در اواخر این سال وقوع یافته نگاشته کلک نکته پرداز
گشته شرح تسخیر قلعه و احوال امیرخان در طی وقایع سال آینده سمت تحریر یابد ان شاء الله تعالی ذکر احوال
طایفه جلالی و مآل کار ایشان سابقا سمت گذارش یافت که چون مراد پاشا بر جماعه جلالی ظفر یافته
محمد پاشا و رفقای او روی ارادت بالکای قزلباش آورده داخل ممالک محروسه شاهی شدند و مراد پاشا
در ولایت روم بتحقیق افراد جلالی پرداخته در بدست آوردن اتباع آن طبقه نوعی مبالغه نمود که هر کس یکروز با
آن طبقه آشنائی کرده بود بدست آورده مسافر ملک نیستی گردانید و عرصه ولایت روم را از وجود ایشان
خالی کرده نام جلالی را از روم برانداخت و بسعی و اهتمام مراد پاشا مهام سلطنت و پادشاهی آل عثمان که
از توزک افتاده بود رواج و رونقی تازه یافت و چون از این مهمات فراغت یافته بخدمت پادشاه رسید از حسن
خدمات او راضی گشته استحسان نمود اما بعضی از اضداد در مقام تضیع او در آمده آمدن جلالی را بمیانه قزلباش
از سوی تدبیر او شمرده به پادشاه خاطرنشان کردند که اینچه از مراد پاشا واقع شد موافق مصلحت نبود و از عظیم امور
دولت دور نمود چنانچه سلطان احمد خان خود بمراد پاشا گفته که ای لله سعی بسیار در دفع ارباب عصیان و طغیان
کردی اما خوب واقع نشد که دوازده هزار سپاهی جرار خونخوار جلالی را بلشکر دشمن ملحق ساختی و بعد از تسلط
و اقتدار اهتمام مبالغه در برانداختن آن طبقه نمی بایست کرد بلکه عموم آن طبقه را نوید عفو و بخشش داده خاطر ایشان را
مطمئن می بایست ساخت که اگر معدودی از سرداران اعتماد نکرده میرفتند اما عموم سپاه که از کشته شدن
اطمینان می یافتند ترک اوطان نمیکردند بالجمله اضداد مراد پاشا خصوصا نصوح پاشا که بیکلربیکی دیاربکر بود در ان
سرحد اسباب بلند پروازی سرانجام میداد و آرزوی وزارت و سرداری داشت در مقام استمالت جلالیان
در آمده بامرا و سرداران آن جماعت استمالت نامهای پراکنده روانه ساخته بآمدن روم دلالت نموده بود و
سوای محمد پاشا و قواسعید که نظر بر کردار خود انداخته امید نجات نداشتند سایر قوم بدمدمه و افسون
رومیان فریفته شده دل دگرگون کردند و چون در روم بخودسری و خودرائی برآمده به تبه کاری معتاد شده بودند
و در ولایت قزلباش بیمن معدلت همایون شاهی بهوای نفس خود عمل نمیتوانستند کرد و از سلوک ناپسند محمد
پاشا نیز آزردگی داشتند برفتن روم راغب شده بودند القصه اول کسی که از جلالیان سالک طریق فرار گردید
آغاجدن پری بود که در الکای اوشنی قشلاق نموده الکای مذکور را باو مقرر شده بود با پانصد کس بجانب
کرکوک رفت و چون خبر رفتن او بوضوح پیوست جناب اعتماد الدوله با سایر جماعه جلالی بدگمان شده با محمد پاشا
درباب تتمه جلالیان مشورت نمودند مشار الیه گفت که کلیج محمد که هفتصد کس دارد مظنه فرار و فتنه انگیزی
هست و از دیگران خاطر جمعست و من کفیل همه ایشان میشوم جناب اعتماد الدوله حقیقت بخدمت اشرف عرض نمود
و حضرت اعلی رقمی فرستاده کلیج محمد را بعنفقهای پادشاهانه نوید داده باردو طلب داشتند و حکم عالی باسم جماعه

جلالی نوشته بود مضمون آنکه ایشان مردم غریب‌اند و باین ولایت امن مهمان ما شده‌اند تا در این ولایت توقف
دارند ما در لوازم مهمانداری تقصیر ننموده‌ایم و هرگاه میل رفتن داشته باشند مانعی نیست اگرچه مهمان را آمدن بارادت
و رفتن باجازت ما با ایشان مقید نیستیم هرگاه اراده رفتن از اینجا کنند از جانب ما مرخص‌اند بعلانیه و ظاهر رفته جار فرار خود
نپسندند که مبادا اهل عالم را بخاطر رسد که از طایفه قزلباش خوفناک شده رفته‌اند و موجب بدنامی ما گردد
که آزار خاطر مهمان در مذهب فتوت جایز نیست بعد از ورود این منشور سعادت جناب اعتماد الدوله مجمعی ساخته
جمیع سرداران جلالی را طلب فرموده مضمون این عنایت نامه نامی را خاطرنشان ایشان کردند و قرار دادند که
هرکدام میل رفتن داشته باشند بدستور که گرفته علانیه روانه شوند و مجموع آن طبقه از رفتن ابا نموده متفق اللفظ گفتند که
تا باین ولایت آمده‌ایم غریق بحر نعم و احسان شاه عالم پناه شده بفراغت روزگار میگذرانیم سبب رفتن چیست جمعی بیدولتان
که این عمل کردند ما شرمنده اعمال ایشانیم اگرچه از اینمقوله حکایات بسیار گفته شد اما پرده شقاوت بر دیده ایشان
کشیده شده بود و اندیشه فرار در خاطر صغار و کبار قرار گرفته محمد پاشا که بیماری او یوما فیوما اشتداد می‌یافت
پریشان خاطر و بدمزاج شده بود با آن طبقه بدمزاجی آغاز نهاده و تهدیدات میکرد در همان اوقات چند نفر از
بلوک باشیان با دو هزار کس باهم اتفاق نموده از راه سلماس و الباق بجانب دیاربکر بخدمت نصوح پاشا رفتند
و آن جماعت ملاحظه حق نمک‌خوردگی کرده مضرت مالی و جانی باحدی از رعایا نرسانیدند و بعد از رفتن ایشان محمد پاشا
از پای قلعه کوچ کرده بهانه جلاب خوردن به بلده ارومی رفت که چند روز در شهر بمعالجه خود مشغول باشد اما بحسب
الطباع عمل میکرد و برای جوع عمل مینمود از ضعف و ناتوانی قوت ضبط و ربط و تردد نداشت و جمعی که از او آزرده بودند
مثل حسین بیک از نادر و کیل محمد ولومال اغلی و قراباش بلوک باشی و غیر ذلک را جناب اعتماد الدوله استمالت ساخته
بسمت ملازمت و نوکری خاصه شریفه موسوم ساخته در پای قلعه نگاه داشته براق و خرجی عنایت فرمودند چند روز که
پاشا در شهر بود موازی یکهزار نفر از ملازمان خاصه او از راه مذکور رفته ده روز از رفتن ایشان گذشته بود که ابراهیم
آقا وکیل پاشا که محل اعتماد او بود با هفتصد هشتصد کس اراده رفتن نموده طویله خاصه پاشا را صاحبی کرده از راه
سلماس روانه شدند پاشا از رفتن ایشان خبر یافته با دویست سیصد کس از ملازمان اعتمادی که از او جدا نشده بودند سوار
شده اراده تعاقب ایشان نموده و چون به ایشان رسید ایشان ایستاده آماده حرب و قتال گشته و کس نزد پاشا فرستادند
که چون نمک تو خورده‌ایم محاربه با تو مکروه میشماریم اولی آنست که بازگردی و الا بالضرورت بحرب و قتال میپردازیم چون
پاشا طاقت مقاومت نداشت بازگشت اما از آن جماعه در راه بی اندامی بسیار صدور یافت و اسب و شتر
و اموال بی‌نهایت از قزلباش و تجار و متردّدین که بپای قلعه می‌آمدند گرفته رفتند چون خبر رفتن ایشان و برگشتن
الیهما پاشا بپای قلعه رسید جناب وزیر اعظم بکرات این خبر بجهت پاشا فرستاده مبالغه نمودند که دیگر بودن
او در شهر مصلحت نیست مبادا از بقیه جلالیان و ملازمان او غدری رسد لایق آنکه کوچ کرده بپای قلعه آید مشارالیه
چند روز از نوروز گذشته بپای قلعه آمد ضعف جگر و درد معده داشت آنرا بپرده نام نهاده بمعالجات ترکانه عمل مینمود

و در معاملات دنیا بغایت حریص بود و قرار موت نخوت نمیداد تا آنکه مرض بر او استیلا یافته در اواخر ماه صفر فوت
شد بعد از فوت او تفرقگی در میان بقیه الجماعت روی داده هر کس بطرفی رفت نیک و بد از بلوک باشیان
ملازمان او و دولت سیصد کس که پیش در آنولایت ماندند چون وارثی نداشت کامیاب اشرف جمیع اموال
و اسباب او را از اسب و شتر و خیمه و یراق و مرصع آلات و زر نقد اشرفی شاهی که کمابیش شش هزار تومان
میشد بتعز اسعید عنایت فرمودند و بعضی از مردم محمد پاشا بملازمت خاصه شریفه اختصاص یافتند و خواه مردم فراه
و خواه گنج محمد و غیر ذلک زیاده از پانصد نفر در آنولایت نماندند در این سال ایالت پناه شاه نظر سلطان تکلی که
حاکم جام بود و در زمان محاصره قلعه قیام داشت بمرتبه ایالت و خانی رسیده حکومت مشهد مقدس معلی بر او
مفوض گشت ذکر متوفیات از اعیان شاهی که در این سال سر در نقاب خاک کشیدند اول عمه اعلی شاهی علیا
جناب مریم سلطان بیگم صبیه شاه جنت مکان که در حباله خان احمد والی گیلان بود در اصفهان بجوار رحمت الهی
پیوست و این محنت اثر در ییلاق آق الکه همدان بحضرت اعلی و همشیره اعیانیه اش زینب سلطان بیگم
و صبیه اش خان بیگم که از مخدرات استار سلطنت است رسید و حضرت اعلی تاسف خورده قاضی سلطان متولی
روضه رضویه را که در اردو بود مقرر داشتند که نعش مطهر آن مریم عهد را بروضه مقدس نقل نماید و مشار الیه
بر آن خدمت قیام نموده در حرم آن روضه مقدس مدفون ساخت دیگری میرزای عالمیان میرزا محمد شفیع است که شمه از
احوال او گذشت وی از مشایخ کدکن من اعمال نیشابور است در عنفوان شباب نزد وزرا و کتاب مرتضی
قلیخان برناک کسب نویسندگی نموده ملازمت کاظم قلیخان در سال اول جلوس همایون در قزوین فوت شد چون
مشار الیه منصب وزارت ابراهیم خان ترکمان حاکم ساوه یافت چون هنوز کوکب طالعش در حضیض وبال بود خان
مشار الیه بعد از شش ماه از حکومت سفر آخرت اختیار نمود و او در اردو بی سامان سرگردان میگردید
در اوایل توشقان ئیل سنه الف که فرهاد خان بسفر خراسان و تسخیر نیشابور مامور بود مشار الیه بخدمت خان
رقعه عرض حال خود کرده التماس مراقبت و ملازمت نموده چون نیشابوری بود رخصت ملازمت و همراهی یافت
و در آن سفر بتحریر مکتوبات و جواب عرایض قیام نموده جوهر قابلیتش ظاهر گشته قدر رفعه اعتبار یافت و بر رشد
کاردانی ظهور یافته خدمت استیفا یافت بالاخره بمرتبه وزارت ترقی کرده روز بروز عزت و اعتبارش
می افزود و چون مکرر فرهاد خان در خدمت اشرف زبان بتوصیف او گشوده از کاردانی او اظهار خشنودی
کرده در مجلس همایون نیز راه خدمت پیدا کرد بعد از قضیه فرهاد خان بوزارت کل گیلانات منصوب گشته بدین
پایه والا ارجمندی یافت و در آن منصب خدمات پسندیده بجا آورده قرب و منزلت تمام یافت تا آنکه بخطاب
عالی میرزای عالمیان سربلند گشته وزارت قزوین نیز علاوه مهمات او شد تا در سنه توشقان ئیل سنه مذکور
وزارت و رتق و فتق مهمات کل ولایت خراسان اضافه مناصب سابق او گشت و ارقام مطاعه بخصوص در باب
عزل و نصب جمیع وزرا و عمال و کلانتران خراسان منوط برای او بوده قول او را قول اشرف و رضای او را

منوط برضای اشرف وخلعت او را که بامراد هر کس دهند خلعت اشرف شمارند ظرف طبیعت او آنهمه التفات نیاورده
بامرا خراسان خصوصاً مهراب خان حاکم مشهد مقدس سلوک ناهنجار پیش گرفت وخاطر اشرف ازین حرکات
بقدر انحراف یافته او را طلب داشتند ودر مازندران بشرف ملازمت رسیده زیاده التفاتی نیافت تاب اینهمه
بی التفاتی نیاورده در ییلاقات اصفهان مریض گشت وبیماری او اشتداد یافته بقزوین رفت ودر اوایل این سال
از مال وملک وجاه ومنصب دنیای ناپایدار دل برداشته عزیمت سفر آخرت نمود واصلان بیک وزیر قزوین ومیر
ابوالقاسم قوم او وزیر مازندران وخواجه کمال الدین حسین اصفهانی وزیر مشهد مقدس شدند دیگری از مشاهیر
متوفیان بکتاش خان استاجلو حاکم مرو است مشار الیه از ایماق واولوس استاجلو است ووکیل مرشدقلیخان یکان بود
ودر سال اول جلوس همایون که دار السلطنه اصفهان بنواب مرشدقلیخان تعلق گرفت بکتاش خان از جانب او داروغه
اصفهان شد بعد از قتل مرشدقلیخان چندگاه هرزه کار میگشت بعد از ان متصدی بعضی محال اصفهان شده وازان مهم
معزول شده مدتی پریشان حال میگردید ودر سال ایت ئیل ست والف که فتح خراسان شد مشار الیه برتبه امارت
سرافراز شده حاکم قلعه مارو چاق شد ودر تعمیر قلعه وضبط آن سرحد مردانگیها ازو بظهور آمد وروز بروز اعتبار یافته
صاحب حشم ولشکر شد ودر سنه سیچقان ئیل ثمان الف که از نور محمد خان اوزبک عصیان بظهور آمد گرفتار گشت
حکومت مرو شاهیجان باو متعلق گردید ومکرر با او را در حدود مرو با اوزبکیه محاربات قوی روی داده در جمیع معارک
مظفر ومنصور گشته بیمن دولت قاهره واقبال شاهی در آن سرحد بلند آوازگی یافت وتا اینسال همایون فال که تخاقوی ئیل
ثمان عشر والف ده سال بود که در کمال شوکت واقتدار حکومت مرو مینمود درینولا باجل طبیعی نقد حیات بقابض
ارواح سپرده حکومت آن ولایت بمهرابخان قاجار که حاکم مشهد بود تفویض یافت دیگری از متوفیان محمد زمان
سلطان بایندری که اباً عن جد از میرزادهای بایندریه ترکمانست پدرانش همیشه از زمره ارباب عقیده واخلاص
این دودمان ولایت نشان بوده حق خدمت قدیمی داشته اند مشار الیه در اول حال وآغاز جوانی در خطه یزد بملازمت
میر میران ولد شاه نعمت الله مینمود بعد از ان بملازمت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا رسیده در سلک مقربان
انتظام یافت در ایام طغیان ترکمان وتکلو بخراسان رفته در هرات بملازمت اشرف رسید وبملازمت علیقلی
خان شاملو فایز گشته وچندگاه در هرات بود همشیره او خان آغا خانم که عورت عفیفه عاقله روزگار است در
حباله علیقلیخان لله واتکه حضرت اعلی شاهی پرورش آن نور پرورد الهی بود والیوم نیز در حرم سرای اقبال بسعادت
خدمت پردگیان سرادق جلال مشرف وبخطاب ننکی وبمرتبه مادری سرافراز است برادرش بعد از قضایای
خراسان که بعراق آمد بخطه یزد رفته چندگاه بزراعت وعمارات املاک خود مشغول بوده توفیق زیارت بیت الله الحرام
یافته از یزد متوجه سفر خیر اثر حجاز شد بعد از معاودت دیگرباره بخدمت اشرف آمده در سلک ندما ومقربان خاص
انتظام یافت وتا حین فوت گاهی در کمال عزت واعتبار وگاهی از ستم ظریفی وشوخی طبیعت مورد عتاب
وخطاب بود تا درین سال که در رکاب نصرت انتساب اشرف در قزوین سرمست باده التفات بود پهلو بر بستر ناتوانی

نهاده در روز ششم بهاری رخت هستی ازین جهان فانی بربست مردی بود ندیم خوش صحبت شعرفهم سلیم النفس هموار بود و در
ایام تقرب در القای کلمة الخیر تقصیر نمیکرد اما بعد از ادراک حج بیت الله الحرام بخواهش طبیعت از حج جاه
و دنیاپرستی دیگرباره خود را بمعاصی آلوده گردانید امید که حضرت ارحم الراحمین از تقصیراتش گذشته
مغفور گرداند دیگری از متوفیان حسین قلی بیگ برادر امیرگونه خان قاجارست که پسر گیلانی بتوهم آنکه
دست درازی بجانب او نماید در حال مستی دو سه زخم خنجر بر وزده بآن زخمها درگذشت و آن پسر نیز
بحکم ضبط و نسق حاکمان بقصاص رسید دیگری از مشاهیر متوفیان حاجی ادهم بیگ برادر اعتماد الدوله
حاتم بیگست که در شیراز رحل اقامت انداخته مسکن داشت و شمه از اوصاف حمیده او در وقایع سال یوت
ئیل خمس عشر و الف در طی احوال ملک بهرام والد مشار الیه و اولاد عظام او در سلک تحریر در آمده بتکرار
محتاج ندانست بالجمله درینسال که از طواف مرقد منور حضرت امام الجن و الانس معاودت نموده بشیراز آمده
پهلو بر بستر ناتوانی نهاده مریض گشته و اطبا از معالجه و مداوا عاجز آمده عاقبت عزیمت سفر آخرت نمود مردی
قابل سنجیده و پاکیزه روزگار بود و مدتها بود که دامن از مهمات دیوانی درچیده در اماکن شریفه و کنج انزوا
بطاعت و عبادت میگذرانید و در دار الارشاد اردبیل اینخبر محنت اثر به برادر فرخنده سیرش حاتم بیگ و خلف
صدقش میرزا عبد الحسین که بمنصب والای انشاء ممالک سرافرازست رسید و لوازم تعزیت بفعل آمده حضرت
اعلی خلعت لایق بهریک شفقت فرموده تسلی بخش خاطر بازماندگان گردیدند چون قضایای سال تخاقوی ئیل
اختتام پذیرفت اکنون وقت آنست که کمیت خوشخرام قلم را در میدان تحریر وقایع سال ایت ئیل بجولان
در آورد و من الله الاعانه و التوفیق وقایع سال ایت ئیل ترکی مطابق سنه تسع و عشر و الف که مبدا سال
بیست و چهارم جلوس شاهی ظل الهی است باز تیر عالم افروز که سلطان چهار بالش افلاکست از طول مکث در قشلاق
جدی و دلو و حوت ملول گشته میل توجه بجانب بیت الشرف نمود یعنی آغاز سال ایت ئیل ترکی بفرخی و فرخندگی
شده که کوس نوروزی در عرصه جهان بلند آوازگی یافت و آفتاب جهانتاب در روز یکشنبه بیست و پنجم شهر ذی
حجة الحرام موافق ثمان عشر و الف هجری ببرج حمل تحویل نموده باغ روزگار که از دم سردی دی افسردگی داشت از
فر دم شمیم روح بخش بهار عطرسائی آغاز نهاده نزهت آباد جهان بتازگی خرمی بخش عالم جان گردید و اردوی
کیهان پوی در یورت قشلاق قراباغ نزول اجلال داشت و شهریار کامکار ایام نشاط انگیز بهار را در نزهتگاه
قراباغ بسیر و شکار گذرانیده بداد و دهی و کام بخشی خلایق مشغول بودند از سوانحی که در یورت قشلاق بظهور
پیوست فرستادن مقرب الحضرت قرجغای بیگست بجانب شروان که چون بعضی از حکام داغستان و وحشی صفتان
طبرسران از قضیه قلعه ساختن در حدود طبرسران و استیلای ذو الفقار خان رمیدگی یافته مظنه آنکه استیصال
آنطایفه مکنون خاطر اشرف است در اندیشه تباه افتاده بیراهه میرفتند مقرب الحضرت مشار الیه را با فوجی از غلامان
و عساکر نصرت نشان بشروان فرستادند که ذو الفقار خان و امرای شروانرا بخود ملحق ساخته عاشا

بران برو نمود و بخت استمالت نامها بحکام داغستان فرستاده خاطر دغدغه آلود انطایفه را اطمینان بخشید و هر کدام در
سلک یکجهتی دولتخواهی ثابت قدم بوده باتشان آمده شده نمایند متعرض شده چند نفر از پسران و برادران و اقربای
ایشان را همراه گرفته بدرگاه معلی آورد که ملازم رکاب اشرف باشند و هر کدام سالک طریق خلاف و سرکشی باشند
سزای او در کنارش نهد مقرب الحضرت مذکور حسب الفرموده متوجه شروان گشته باتفاق ذو الفقار خان
در مراعظام عزیمت شابران نمودند و از سوانح اتفاقیه قصه عبرت بخش کشته شدن ذو الفقار خانست که بی سببی ظاهرا
از موقف جلال حکم قضا نفاذ بقتل او نافذ گشت و قرچغای بیک بهانه آنکه رقمی از جانب اشرف رسیده که باتفاق
در خلوت گشوده بمضمون آن عمل نمائیم بخیمه او رفت و بعد از ملاقات و تواضعات رسمی خیمه را خلوت کردند و قرچغای
بیک بچند نفر از غلامان که همراه برده بود اشاره کرد که از چپ و راست او در آمده شمشیر گرفته بقتل آوردند و قرچغای
بیک همگی ملازمان و مردم او را که سراسیمه شده بودند استمالت کرده اطمینان داد حکام داغستان که از ذو الفقار خان
خایف و هراسان بودند از قضیه قتل او شادمان گشته بیخوف و دهشت بقرچغای بیک آمد و شد نموده اظهار اخلاص
و دولتخواهی کردند و کسان خود را با پیشکشهای لایق همراه مشار الیه بدرگاه والا فرستادند و ایالت و دارایی شروان
بیوسف خان میرشکار باشی که سابقا حاکم استراباد بود تفویض یافت و خواص ملازمان ذو الفقار خان در سلک قورچیان
عظام در آمدند و بقیه قشون و لشکر او بدستور بملازمت یوسفخان مامور شدند اگرچه مردم ظاهر بین از قتل او تفرس
مینمودند بجز رضاجویی حکام داغستان که از او رمیده بودند سبب دیگر بخاطرها نمیرسید اما عقلا و مردم دور اندیش می
دانستند که سبب قتل خان عظیم القدری چنین تزلزل و فتوری نبود که در بنیان اخلاص او پدید آمده نقش خیالات
باطله و اندیشهای تباه که بدستیاری دیو غرور و پندار در صفحه خاطرش رقم تصویر پذیرفته بود در آینه ضمیر اشرف
اعلی شاهی ظل الهی که مرآت تجلیات صور اشیاست انعکاس یافته سزای بی اخلاصی در کنار خود دید بسی مرد خردمند
دوربین عاقبت اندیش میباید که در نشاء جاه و بزرگی و علو شوکت و اجلال هوشش بر قرار بوده از شراب نخوت
و غرور بدمست نگردد و پای اندیشه اش از شاهراه خردمندی نلغزد بالجمله بعد از نظم و نسق مهمات شروان چون
اکراد شهرت داده بودند که حکام نهروان و عمادیه و غیر ذلک از نصوح پاشا که در دیاربکر است استمداد کرده
متوجه اروم میگردند که امیرخان را از تنگنای محاصره نجات دهند حضرت اعلی رعایت حزم و احتیاط کرده
امام قلیخان حاکم لار را با جمعی از امرا و عساکر قورچیان و غلامان بجانب سلماس فرستادند که در آنجا بوده بهر
خدمتی که از جانب اعتماد الدوله مامور گردند قیام نمایند چون این اخبار فروغی از پرتو صدق نداشت مقرر شد
که آن لشکر در صحرای سلماس رحل اقامت انداخته از سرحد اکراد خبردار باشند که هرگاه در پای قلعه احتیاج
بکومک افتد طلب دارند بعد از رفتن ایشان چون هوای قراباغ روی بگرمی آورده و هنگام توجه به ییلاقات
بود و آن اراده تصمیم یافته بود که قضیه فوت اعتماد الدوله حاتم بیک در پای قلعه وقوع یافته بعرض اشرف رسید
و حضرت اعلی از قضیه فوت چنان وزیر عاقل دانا خیراندیش که فرید عهد و ارسطوی زمان بود متاسف گشته

بملاحظهٔ حقوق خدمت چندین ساله که درین دولت داشت بتخصیص اعتماد الدوله مذکور که قریب بیست سال بود که در
خدمت اشرف در کمال راستی و درستی و اخلاص بخدمات جان سپاری قیام داشت میرزا ابوطالب
خلف صدق او را که بزیور قابلیت و استعداد آراسته با وجود خوردسالی ماصدق کلام الولد سر ابیه بود
بمنصب جلیل الاعتبار وزارت دیوان اعلی سرافراز گردانیده جای پدر باو ارزانی داشتند و از یورت
قشلاق کوچ فرموده متوجه ملاقات تبریز گشته و مقرب الحضرت محمد بیگ بیگدلی را که از نزدیکان بساط قرب بود
بمظنه آنکه مبادا از قضیه فوت اعتماد الدوله مهمات قلعه در معرض اختلال باشد بجانب اورمی فرستادند که باتفاق
امرا اخلاص شیمه در تسخیر قلعه اهتمام نمایند ذکر قضایایی که در پای قلعه اورمی و بعضی مشتمل بر واقعه اعتماد الدوله
و بعضی بعد از آن روی داده شرح تسخیر قلعه و قتل امیرخان بتقدیر حضرت یزدان خامه وقایع نگار
صحیفه اخبار را بدین عنوان آرایش میدهد که قبل ازین رحمت گذارش یافت که بعد از تسخیر سولدوز و اضطرار محصوران
از حکمت بالغه الهی سحاب نیسانی متواتر و متقاطر گشته مردم قلعه از آب بی نیاز گشتند و چون از آن ممر مقصود بحصول
نپیوست قرار دادند که همگی امرا عظام سیبها بکوچه سبد پیش برده قلعه را بزور بازوی مردانگی و قهر و غلبه مفتوح
سازند جناب اعتماد الدوله از منزلی که داشتند کوچ فرموده بحوالی سیبه حسن خان آمده در میان سیبه نشیمن قرار داده
رحل اقامت انداخت و یک سیبه مخصوص ملازمان درگاه شاهی ساخته سرکاری آن بصفرقلی بیگ حکیمی رجوع
شد و شب و روز سعی نموده جمیع شتران اردو چوب سبد میکشیدند و سبد بافان سبد میبافتند و جمعی دیگر
خاک و گل جهت سیبه میان سبد می آوردند تا جهت آنکه کارکنان از آسیب گلوله ضرب زن و تفنگ محفوظ باشند
تخته سطبری از آهن بر روی کشیده گردونی تعبیه کرده در برابر کوچه سبد میداشتند و در عقب کار میکردند
و بدین وتیره ذرع ذرع پیش میرفتند معهذا هیچ سیبه نبود که در هر شب دو سه کس از آسیب ضرب زن و تفنگ
ضایع نمیشدند و شب کار میکردند و روزها پاس آن میداشتند بخت حسن خان و جماعت قزاد غلو و تفنگچیان
اصفهانی که سرکرده ایشان میرفتاح قومشه بود بطریقی که مذکور شد سیبه را پای برج بزرگ خارج قلعه برده
بدیوار برج رسانیدند و جماعه اکراد محافظان آن برج که سرکرده ایشان قرابیک وکیل امیرخان بود در بالای
برج بمحافظت مشغول بودند تفنگچیان دو سه روز در زیر برج کار کرده چوبها را که جهت استحکام عمارت در میان
خشت و گل کشیده بودند آتش زده سوختند و تزلزل در ارکان آن برج بهم رسیده قریب بظهری که
تفنگچیان و کارکنان جهت اکل و شرب بیرون آمده بودند یکجانب برج که بطرف دره متحرک گشته فرود آمد جمعی
از مستحفظان در میان خاک بپایین برج افتادند و چند نفر دیگر در جا بر زیر خاک ماندند چون این حالت
مشاهده افتاد جناب اعتماد الدوله کس نزد حسن خان فرستادند که دیگر جای ایستادن نیست برج یورش
میباید کرد حسن خان اهل سیبه خود را بیورش امر کرد اول کسی که قدم بر بالای برج نهاد قرابیک را به تفنگ
زده سرش را آورد پهلوان محمد نامی از تفنگچیان خونزانی اصفهانی بود از پی او ده دوازده نفر متعاقب یکدیگر

رقبهٔ برج را متصرف شدند شش هفت نفر را در بالای برج بقتل آورده سر بریدند خواهرزادهٔ امیرخان که جوانی
صبیح الوجه بود در کمال حسن و ملاحت از بالای برج بزیر افتاده آسیبی چنان باو رسیده بود یکی از غازیان
جنگی که در میان جرگه کشیک نگاه میداشتند او را گرفته همان لحظه بقتلش برداخته سرش را آورد جناب
اعتماد الدوله تاسف بسیار خورده آن شخص را ملامت نموده اصلا جایزه و خلعت نداد مجملا برج بتصرف درآمده
مستحفظانش اکثر بقتل رسیدند بعد از چند روز که غازیان برج را می شکافتند هفت هشت نفر دیگر طعمه
شده که در زیر خاک مانده بودند و تسخیر برج مذکور باعث افتتاح قلعه گشت چنانچه عنقریب نگاشته کلک
بیان خواهد گشت راقم حروف را که درین ترددات رفیق اعتماد الدوله بود این رباعی که از خاطر سر زده بود
سمت تحریر یافت بعد از این برج که یاقوت شعشعش تابید • از مطلع آن برآمدی چون خورشید • کوتاه بدی ز
رفعتش کیوان را • از دامن خاک گر نزاد دست امید • بعد از تسخیر برج کار غازیان آسان گشته سیبها را در عرض
ده روز بحوالی قلعه رسانیدند و توپخانه نصب نموده توپها را بر بروج قلعه بالا و یک توپ بزرگ را در پای سیبه بر محاذی بود اول
بسته شروع در توپ انداختن کردند و کار بر محصوران تنگ گشته امیرخان سراسیمه شد و اکراد دل بر مرگ نهاده
همگی مردانه میکوشیدند چون بسیاری از اعوان و انصار او درین معارک بقتل رسیدند بعضی از اکراد و
جلالیان که در قلعه بودند متزلزل گشته آغاز بیرون آمدن کردند هر روزه بیست کس چون در اسپها انداخته
اظهار شاهی سیوی مینمودند و جناب اعتماد الدوله دست به بذل و احسان گشاده بیرون آمدها را بخلاع فاخره
و انعامات می نواخت مجملا مهم بجایی رسید که در آن دو سه روز قلعه مفتوح گردد که بقضای آسمانی قضیهٔ فوت اعتماد
الدوله بی آنکه بیماری داشته باشد روی نمود و شرح این قضیه آنکه روزی اعتماد الدوله و امرا مهمان کنجعلیخان بودند
و تا شب در آنجا صحبت داشتند آخر روز که اعتماد الدوله بمنزل آمد بتوپخانه رفت و فرمود که توپی چند انداختند
و توپچیان را نوازشات و انعامات و احسانات نمود وقت شام که چراغها روشن شد بدیوانخانه آمده بادای
نماز قیام نمود و مجلسیانش جمع شده تا نصف شب در کمال شگفتگی با یاران صحبت داشت و بعد از آنکه اهل مجلس
خواب آلوده شدند برخاسته بخوابگاه خود رفت و اهل مجلس نیز متوجه وثاقهای خود شدند راقم حروف که رفیق
آن شبها بود هنوز بوثاق نرسیده بود که کس بطلب بنده آمد فقیر متحیر شدم که چه واقع شده باشد دیگری رسیده
گفت جناب میرزا ازهم گذشت همگنان را موجب استعجاب شد امرای عظام را اخبار نمودیم همگی جمع شده حقیقت
بخدمت اشرف عرض کردند و در همان شب نعش او را از پای قلعه برآورده بدفن و تکفین پرداخته آخر روز
روانه جانب تبریز کردند و کس نزد امام قلیخان و امرا و عساکری که در سلماس بودند فرستاده شد که بعد عن
بپای قلعه حاضر شوند از وقوع این واقعه فی الجمله افسردگی دست داده کار قلعه که نزدیک رسیده بود بتعویق افتاد
و مردم قلعه که فوج فوج بیرون می آمدند استقامت ورزیدند تا آنکه محمد بیگ بیگدلی شاملو که بسرداری موسوم گشته
بود بپای قلعه رسید و امرای عظام سابق و لاحق و قورچیان و غلامان از سر جد و اجتهاد شروع در پیش بردن سیبه و توپ

انداختن کردند در اندک روزی سیبهای طرف بالا بالای دیوار شیر حاجی و سیبه طرف پایین پای برج
رسیدن بضرب توپ تزلزل در بنیان برج افتاده رخنها پدید آمد و از جانب بالا غازیان هجوم آورده
دو سه برج را متصرف شدند و از طرف غربی غازیان ترکمان ملازمان پیربداق خان بپایه مردانگی بر برج قلعه
پایین که پسر بزرگتر امیرخان در آنجا بود صعود نمودند پسر امیرخان و محافظان آن قلعه از مصادمه عاجز شده
دست از آن باز داشته بقلعه بالا گریختند و آن قلعه بتصرف غازیان درآمد از آنجا شروع در کندن
دیوار اصل قلعه کردند و کار مردم قلعه باضطرار انجامید محافظان یوزلق کس نزد امرا فرستاده امان
طلبیدند یوزلق را بتصرف امرا دادند و چون قلعه پایین یوزلق از دست رفت اکراد از مدافعه و قلعه داری
عاجز گشته همگی بخانه امیرخان که از اهم بارین قلعه کرده بودند درآمدن چاره جوی شدند و غازیان از بالای
برجها که گرفته بودند خود را بقلعه انداخته سوای خانهای امیرخان بسایر خانها تسلط یافته شد چون امیرخان
از همه طرف بلا بر خود محیط یافت اکراد را از جنگ و جدال منع نموده کس نزد محمد بیگ فرستاده التماس
نمود که او با غازیان شاملو بقلعه درآمده او را از حسن خان و لشکریانش که خوف بسیار از ایشان داشت
صیانت نماید که با پسران خود و متعلقان از قلعه بیرون آمده همراه او بخدمت اشرف روند در این اثنا خان ابدال
مکری با چند نفر از جماعه مکری مردم خود بیرون آمده ایشان را بخانه الماس خلیفه قراداغلو فرستادند که مهمان
او باشند بعد از محمد بیگ برادر طویل و جماعت جلالیان که در قلعه بودند بیرون آمدند ایشان را نیز هر چند نفر را
بجماعتی سپردند که مهمان ایشان باشند بعد از آن محمد بیگ حسب الالتماس امیرخان بقلعه رفت امیرخان پسر بزرگ
خود و آقایان عشایر برادوست و سایر ملازمان تا موازی یکصد کس همگی زره پوش با شمشیر و تفنگ و سایر
اسلحه جنگ از خانه خود بیرون آمده محمد بیگ ملاقات کردند و تا دویست نفر در قلعه گذاشته محمد بیگ جمعی را
تعیین کرد که محارست اهل قلعه فرموده متعرض خانهای اکراد نشوند و او را با آن جماعت برداشته بمنزل خود آورد
و خیمه و آلاچوق علیحده جهة ایشان نصب کرده کس نزد حسن خان و امرا فرستاد که حاضر شده با امیرخان ملاقات
نمایند که در هر باب بدانچه مصلحت دولت روز افزون باشد بصلاح امرا عمل نماییم و محمد بیگ با برادران خود نزد
امیرخان و رفقاش نشسته لوازم میزبانی بجا می آوردند و طعام کشیده میشد که حسن خان بحوالی خیمه محمد بیگ رسیده
کس فرستاده او را بیرون طلبیده و از نیامدن حسن خان بمجلس و بیرون رفتن محمد بیگ اضطرابی در احوال
آن جماعت پدید آمد و حسن خان با محمد بیگ گفت که عجب از عقل و دانش تو که با این جماعت یاغی که دل از جان برداشته اند
اعتماد نموده در میان ایشان نشسته این جماعت را از یکدیگر متفرق ساخته امیرخان و پسران او را در خیمه خود
نگاه دار و رفقا او را مردم بسیار تا حقیقت بخدمت اشرف عرض کنیم و بدانچه حکم شود عمل کنیم محمد بیگ
حسب الصلاح حسن خان کس نزد امیرخان فرستاد که بودن شما و این جماعت یکجا مصلحت نیست شما و پسران
در خیمه ما باشید و رفقا و ملازمان را امر نمایند که بیرون آمده در خیام متعدد اقامت نمایند و شما خود طعام خورده

باستراحت مشغول شوید امیرخان رضا داد اما رفقا راضی نشدند و با امیرخان گفتند که تا خاطرجمعیت که امرا برخصت
شاه بقتل تو جرأت نمینمایند و ترا زنده بخدمت اشرف میبرند اما یککس از ما زنده نمیگذارند و معهود میانه ما و تو
این بود که بر سر یکدیگر کشته شویم حالا تو حیات دو روزه را غنیمت شمرده از ما جدا میشوی ما جدا نمیشویم و اگر کشته
باید شد بر سر یکدیگر کشته گردیم و جواب بیرون فرستادند درین رفت و آمد از منزل الیاس خلیفه آواز
شورش و غوغا برخاست و چنین معلوم شد که وقتی که خان ابدال بگریزد را بمنزل خلیفه بردند مشار الیه در سیه بود ملازمان
او بلوازم مهمانداری و تواضعات رسمی قیام نموده شربت آوردند درین اثنا الیاس خلیفه که مرد صوفی ساده لوح
صاحب اخلاق بود با سه چهار خدمتکار از سینه خود میرسد و باندرون خرگاه درآمده با ایشان تواضعات رسمی مخصوص
بملازمان که در منزل بودند عتاب و خطاب آغاز مینماید که درین شدت گرما تا غایت چرا تکلیف گشودن اسلحه
و یراق بیاران نکردید که باستراحت مشغول شوند و بملازمی اشاره مینماید که شمشیر و یراق حضرات را گشوده مخفف
سازید فی الفور خان ابدال و رفقا از جا جسته شمشیرها کشیده در میان خرگاه دو سه زخم بر الیاس خلیفه و دو نفر
از اقوام ملازمان او که بی یراق در میان خرگاه بودند زدند غازیان قراداغلو خبردار شده از بیرون شمشیرها کشیده
بخرگاه درآمدند الیاس خلیفه را با دو کس از اقوام او مقتول یافتند خان ابدال و رفقا را پاره پاره کردند و قصه
مصدق قول حسن خان شد و لشکر قزلباش دست بشمشیر کرده شروع در قتل مردم قلعه که درین وقت پیشتر از امیرخان بیرون
آمده بودند خواه کرد و خواه جلالی کردند تیغ یمانی سرافشانی آغاز نهاده شورش و غوغای عظیم پدید آمد و امیرخان
و رفقای او نیز از جای خود حرکت کرده ملاحظه نمودند که لشکر قزلباش بر دور خیمه محیط گشته اند ایشان نیز از
جای خود حرکت کرده ملاحظه نمودند که لشکر قزلباش بر دور خیمه محیط گشته اند ایشان نیز سوراخها در اندرون خرگاه
کرده شروع در تفنگ انداختن کردند چون کار بانجا رسید از اینطرف نیز تفنگچیان آن خیمه و خرگاه را به تفنگ گرفتند
بیست سی نفر از ایشان در میان خیمه و خرگاه تفنگ خورده مقتول گشتند همه ایشان با شمشیرهای آخته بیرون آمده
جنگ کنان بقتل رسیدند و لشکر قزلباش بنوعی دست بقتل و غارت اکراد دراز کردند که چند نفر از ایشان که شش ماه
بود بیرون آمده شاهی سیونی شده بودند درین غوغا قتل و غارت یافتند بعد از وقوع اینحال جماعتی که در نارین قلعه
در خانه امیرخان مانده بودند بیتاب و توان شده رضا بقضا دادند و از تقریر بعضی اکراد بتحقیق پیوست که امیرخان
و رفقا چنین تکاپش کرده بودند که قزلباش ما را زنده نخواهند گذاشت ما یراق بسته بیرون میرویم همه امرا
در آن مجلس جمع میشوند ما دست بشمشیرها کرده و تا خبردار شدن مردم بیرون امرا را در میان خیمه بقتل می آریم و اگر
توانیم بیرون رفت فهو المطلوب و الا بارهی خود را گرفته بمردی کشته شده باشیم و از الجهة از خان ابدال این
جسارت بظهور آمده الیاس خلیفه را بقتل آوردند و امرای عظام چون از اینحال خبردار شدند اعتماد بر احدی نکردند
تمامی اکراد را که از نارین قلعه و خانه امیرخان بیرون آمدند معروض تیغ سیاست گردانیدند مجملا بر متنفسی از اکراد
و جلالی ابقا نشد مگر کودکان و بعد ازین واقعه اموال و اسباب و پسران کوچک و عورات اهل خانه امیرخان را بارگیر آوردند

و سایر اموال اهل قلعه بغازیان تقسیم یافت و حقیقت قتل امیرخان و فتح قلعه را در وقتی که اردوی گردون شکوه
در پای قلعه کاودول نشسته غازیان قزلباش بقتل عام اکراد مکری مشغول بودند بخدمت اشرف عرض کردند
و مقرر شد که گنجعلیخان با جمعی از ایشکچیان در پای قلعه بوده بقیه لشکر باردوی ظفرقرین بپیوندند و امرا عظام در چمن
قراچوق آمده بموکب همایون پیوستند و ایالت و دارایی الکا اورمی بقباد خان برادر محمد بیک تفویض یافته مبلغ سه هزار
تومان زر نقد جهت ضروریات قلعه و مددخرج غازیان باو شفقت شد و مقرر شد که از حدود دستار و قورغان و کاو
دول تا سلماس همگی امرا و حکام از سخن و صلاح او بیرون نرفته بجار و یلجار را حاضر کردند و مشارالیه با قشون آراسته
بدانجا رفته بتعمیر قلعه و آبادانی الکا پرداخت و گنجعلیخان و ایشکچیان باردوی همایون آمده بموکب معلی ملحق شدند

ذکر توجه رایات ظفرآیات شاهی بالکا مراغه و قتل طایفه مکری

طبع سخن پرداز عنوان جرائد اخبار و دیباچه
حقایق آثار را بدستیاری اقلام عنبرفام که بلبل نوایان چمن حکایات و نغمه سرایان انجمن روایات اند بدینگونه
آرایش میدهد که عشیرت مکری از قدیم الایام در زمره متابعان این دولت روزافزون منسلک بوده در حدود
کاودول و مراغه و سلدوز و میان دوآب اقامت داشتند و در زمان شاه جنت مکان عرش آشیان
امارت ایل و عشیرت مکری بامیر بیک نامی متعلق بود و بعد از سنوح واقعه شاه جنت مکان و اوان جلوس نواب
سکندرشان سلطان محمد پادشاه که سلطان مراد خان فرمان فرمای روم نقض عهد
پیش نموده عالم آرمیده را بشورش آورد و اکراد سرحد که شورش طلب و فتنه انگیزند ابواب فتنه و فساد
گشوده دست درازی بمملکت قزلباش میکردند امیر بیک مذکور که سالها نمک پرورده شاه جنت مکان
بود شیوه حرام نمکی و عصیان و طغیان پیش گرفته بدولتخواهی رومیان بقتل و غارت الوسات ساکن سلدوز
و میان دوآب و الحدود اقدام نموده بر سر ایلخی قراچوق مراغه و ایلخی خاصه شریفه حضرت شاه جنت مکان که
اسب قراچوق بخوبی مشهور عالم است و جمعی کثیر از ایلخی چیان را بقتل آورده ایلخی خاصه را متصرف شدند مکرراً
بامرای قزلباش که حاکم مراغه بودند محاربات نموده دقیقه از دقایق بی اندامی و غارت و اسر عورات و اطفال
قزلباش فروگذاشت نکردند و بعد از فوت امیر بیک شیخ حیدر ولد مشارالیه بوساطت یکی از بیگلربیگیان تبریز بایالت
ایل و عشیرت مکری یافته زیاده از پدر مستقل گشت اما در زمان سلطان محمد خان جعفر پاشا که بیگلربیگی تبریز
بود سرکشانه سلوک میکرد و اطاعت شایسته بتقدیم نرسانید و چند مرتبه کسان خود را با عرایض اخلاص آیین
بخدمت اشرف فرستاده اظهار هواخواهی نموده در هنگامی که رایات همایون فال شاهی و چتر فلک فرسای
شاهنشاهی بتسخیر ممالک آذربایجان بلندی یافت شیخ حیدر بشرف آستانبوسی مشرف شده بنوازش و
تربیت یافت و حضرت اعلی زلات سابق طبقه مکری را بعفو و اغماض مقرون گردانیده الکای مراغه و توابع را
که در زمان شاه جنت مکان همواره یکی از امرای عالیمقدار قزلباش حاکم آنجا میبود باو مرحمت فرمودند و او
در رکاب نصرت اعتصام شاهی در پای قلعه اروان چنانچه در طی آن احوال تحریر یافت در معرکه رومیان بقتل رسید

وحضرت اشرف بملاحظهٔ حق خدمت امارت ایل مکری و الکاء مراغه و توابع را بدستور بقباد خان پسر او که هنوز
طفل بود تمشیت فرموده ریش سفیدان ایل و عشیرت مکری را استمالت داده مقرر داشتند که بر سر قباد خان
جمع آمده در خدمت او باشند و تا بزرگ شدن او از سخن و صلاح والدهٔ او که از بنات اعیان قزلباش
و عورت عاقله بود بیرون نروند و یک برادر دیگر شیخ حیدر که طالب امارت ایل بود از تربیت طفل خورد سال
طریق عصیان و طغیان پیش گرفته جمعی از قبایل مکری را بر سر خود جمع کرده آثار خلاف بظهور میرسانید و حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی بجهة انتظام احوال قباد خان مکری لشکر بر سر او فرستادند و سلک جمعیت او از هم گسیخته پراکنده
شد و بالاخره او بپناه با امیرخان برادوست برده چنانچه مذکور شد با او میبود و بهمین تربیت و التفات شاهانه
قباد خان استقلال یافته کل عشیرت مکری با و تعلق گرفت اما در میانه سرخیلان مکری جمعی مفسد خنازیر طینت
تعالت طبیعت بودند که در بادیه خودسری نشو و نما یافته از طریق فرمانبرداری دور بودند و با طبقه قزلباش
و ملازمان درگاه شاهی که در مراغه و الکاء و املاک داشتند سلوک ناهموار پیش گرفته بطریق ارباب طغیان
عنف تکلیف صاحبان در املاک نمیدادند و آداب اطاعت و انقیاد از ایشان بظهور نمی آمد و قباد خان نیز که بسن
رشد و تمیز رسیده از غایت جهل و خبث باطن باغوای مفسدان مکری رقم تملک بر کل ولایت مراغه کشیده با طبقه
قزلباش سلوک ناهنجار پیش گرفته اوامر و احکام پادشاهی را انقیاد نمینمود و هر چند در چند سال نافرمانی و اطوار
ناپسند از مفسدان مکری بظهور می آمد و خاطر مبارک اشرف غبار آلوده میشد بمحض رافت جبلی و جانبشانی شیخ
حیدر بعفو و اغماض شاهانه مقرون میگردانیدند تا آنکه در سلوکی و نافرمانی ایشان از حد اعتدال تجاوز نموده
مکررا خلاف امر مطاع بظهور آوردند و چون مقرر شده بود که او بخدمت اعتماد الدوله در تسخیر قلعه امیرخان
خدمات بتقدیم رساند از آن نیز تخلف جسته نرفت و چون میدانست که در هنگام بهار رایات نصرت شعار
بجهة مهم قلعه امیرخان متوجه ییلاقات مراغه و الکاء او خواهد شد بالضرورت با چندی از ملازمان متوجه قراباغ شده
بخدمت اشرف رسید چون تنبیه و تادیب او و مفسدان مکری در خاطر انور رسوخ یافته بود که چون بدانصوب نهضت
همایون واقع شود دفع و رفع آن طایفه سرکش پیشنهاد بظهور آید بنابر حکمتهای عملی و نظام سلسله دولت التفات
درباره او بظهور می آمد تا آنکه رایات جلال بجهة مهم امیرخان و انتظام معاملات کردستان متوجه ییلاقات
سهند گشته از آنجا بحدود مراغه نهضت واقع شد و او بجهة اسباب ضیافت و پیشکش رخصت یافته بیورت و منزل
خود رفت درین اثنا بمسامع جلال رسید که قباد خان و ریش سفیدان مکری بملاحظه آنکه مبادا حضرت اعلی ایلچی روم
را طلب داشته اند در مقام مکر و حیل درآمده اسپان خوب ایلچی را بجاهای دوردست میفرستند و یابوی چند در حوالی
خود نگاه داشته اند که اگر حکایت ایلچی بمیان آید همانها را بنظر رسانند و رفته رفته ظاهر شد که مفسدان مکری همیشه
با سرداران روم و مخالفان این دولت بازگشت نموده کوس مخالفت میزده اند و با عموم رعایای مراغه که
شیعه مذهب اند بآیین ظلم و ستمکاران سلوک نموده دود از نهاد مظلومان برآورده اند و از جور و تعدی ایشان

آه مظلومان بکره اثیر رسید و دست تعدی ایشان را از گریبان مظلومان کوتاه گردانیدن بسر حد وجوب گشته
مجملاً آتش قهر و غضب پادشاهی در باره آن طبقه بنوعی مشتعل گشت که جز بخون آن خونگرفتگان انطفا نمی
پذیرفت و دفع شر القوم بدکیش که از مسلمانی جز نامی نداشتند بر ذمت همت خسروانه لازم آمد دفع
قباد خان و قتل عام ایشان در خاطر معدلت آیین شاهانه بیشتر از پیشتر رسوخ یافته چون موکب همایون فال بحوالی
قلعه کاوه دول که مسکن او بود رسید قباد خان با صد و پنجاه نفر از مردم معتبر خود بعزم پابوس اشرف متوجه
اردو شد و دولتخانه همایون را در محل مرتفع نصب نموده بودند حکم شد که چون قباد خان بسراپرده شاهی درآید
غلامان خاصه او را در میان سراپرده گرفته بقتل آورند و بنابر حکمت عملی که آشنایی از آن کیشان بملازمان
رکاب اقبال نرسد علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو در بیرون ایستاده آقایان و ملازمان او را یکیک بمجلس
طلب دارند چون داخل سراپرده شوند فوجی از غلامان خاصه شریفه بقتل ایشان پرداخته اجساد ایشان را بعقب
کوچه سراپرده کشند که هر کدام داخل شوند نظر ایشان بر اجساد مقتولان نیفتد و حضرت اعلی از مجلس بر حاشیه (?)
درعقب خرگاه نظاره مینمودند القصه قباد خان قریب بنماز عصر باردوی معلی آمد چون خلوتخانه بارگاه سده
اشتباه رسید از اسب فرود آمده با سه چهار نفر از اقربای خود داخل سراپرده شده رکابداران بکشیدن
موزه او مشغول شدند و امرا (?) بتعظیم او برخاسته در وقت موزه کشیدن غلامان او را با رفقا بمیان گرفته بکرد (?)
ایشان را تیغ تیز ریزه ریزه کرده مجال حرکت و دم زدن ندادند و اجساد ایشان را بعقب کوچه سراپرده کشیدند و ا
آقاسیان بیرون آمده آقایان و ملازمان او را که بعضی سوار و برخی پیاده صف زده ایستاده بودند یکیک را
طلب میداشتند و علیقلی خان ایستاده دفعه دفعه ایشان را باندرون میفرستاد و هر کس داخل سراپرده میشد
بیاران ملحق میگشت تا بیست سی نفر از اعیان ترقاچ (?) بقتل رسیده سایر مردم از این جهت که هر دفعه زیاده
از دو سه کس نمیگذاشتند کی بدگمان شدند تا آنکه یکی از ایشان که بمیان سراپرده درآمده دید خون بسیار ریخته
و قباد خان و پیش آمدگان در این مجلس نشسته فریادی کرده دست بخنجر برد و از حاضران بارگاه معلی محب علی
بیک شاملو را زخمی زده دو سه نفر دیگر که همراه او بودند خود در آن میان کشیدند غلامان و قورچیان در حریم سراپرده
ایشان را بقتل آوردند بدین جهت سایر جماعت مکری خبردار شده بجانب اسبان خود شتافتند پراکنده شدند
حضرت اعلی شاهی هم بدولت و اقبال سوار شده بر سر قلعه کاوه دول توجه فرمودند و لشکر قزلباش جوق جوق
بقتل و غارت قبایل و عشایر مکری مامور گشته باطراف و جوانب رفتند و پاسی از شب گذشته بپای
قلعه رسیدند و هنوز این خبر بقلعه نرسیده بود که عساکر اقبال داخل قلعه شدند و هر کس در آن وقت بدست
آمد بقتل رسید و علیقلی خان را بر سر قلعه دیگر که در آن حوالی بود فرستادند و تا دویست نفر از مردم آن قلعه را دست
و گردن بسته بدرگاه والا آورده در برابر بارگاه باز داشتند و بیک اشاره ابرو شمشیر در ایشان نهاده
براه عدم فرستادند و بسیاری از آن طبقه را که می آوردند بیلداران بضرب بیل سر و مغز ایشان را در یکدیگر

میکوفته شده وچهل پنجاه نفر از انجماعت که باتفاق امیرخان بیک برادر شیخ حیدر در کرمرود بودند اسفندیار بیک اوجی
باشی عرب کرلو بدفع ایشان مامور شده وایلغار کرده پیشتر از انکه اینجماعت خبر یابند خود را رسانیده نعش وجود او
را با اتباع از لوح حیات سترده وکسانی که در پای قلعه بود بقتل رسانیدند مجملا قتل عام الطبقه بقلم تقدیر در صحیفه روزگار ثبت
شده بود وهفت هشت نفر که در پای قلعه کاودول بودند فوج فوج کرده گروه گروه را که می آوردند معرض تیغ سیاست
گشته براحدی ابقا نمیشد وبسیاری از ایل واویماقات دریا وغیر ذلک که در میان مکری مانده بودند وبا انجماعت
می آوردند بجرم انکه در میان انطایفه توقف نموده در زمان تسلط رومیه بمیانه قزلباش نیامده کشته میشدند
ودر ان روز بهرام خون آشام لحظه از تیغ زدن وخون ریختن نمی آسود مجملا ده دوازده دودمان مکری بر آمد اکثر
مردان طعمه شمشیر آبدار ونسا وصبیان بذل اسیری ورقیت گرفتار آمدند بعد از چند روز که فی الجمله سورت غضب
پادشاهی تسکین یافت شیر بیک نامی را از انجماعت که با حضرت اعلی دم اخلاص ودولتخواهی میزد ومقصود بیک برادرش
در سلک ایشک آقاسیان درگاه معلی انتظام داشت مورد عنایت شاهانه فرموده حکم کردند که هرکس از جماعت
مکری بر سر او جمع شود از غارت وقتل ایمن بوده باشد قلیلی از بقیة السیف مکری بر سر او جمع شدند وبعد از ان
از پای قلعه کاودول بکمش قراجوق تشریف برده چند روز اوقات فرخنده ساعات بدیدن ایلمان الجی قراجوق
صرف شده الکاء مراغه با آقا سلطان مقدم تفویض یافت درین اثنا اسکندر سلطان بانه بدرگاه جهان پناه آمده
امرا اکراد وعشیرت بانه که در زمان رومیه شاهی سیونی مشار الیه اختیار نموده با یک پسرش بدرگاه
معلی شاهی آمده چند سال بکه سوار ملازمت موکب همایون مینمود بعد از فتح قلعه ایروان الکای بانه را که از توابع
مراغه است باو شفقت فرمودند وبعد از ان آثار عصیان وطغیان از و بظهور آمده از ملازمت موکب همایون تقاعد
ورزیده دیگر باره دو نیامده وخاطر مبارک اشرف از اطوار ناپسند او منحرف گشته تنبیه وتادیب او کنون خاطر
انور شده بود درین وقت که آتش غضب پادشاهانه درباره طبقه اکراد شعله افروز بود مشار الیه با تیغ وکفن بدرگاه
معلی آمده شرف ملازمت دریافت با وجود انکه دفع شر او از انجمله ومتضمن چندین مصلحت بود حضرت اعلی از جرات این
جنس آمدن تعجب فرموده بلفظ گهربار فرمودند که اعمال ناشایسته که از تو بظهور آمده مستحق سیاست شده وترا زنده
از دست که آتش منتج مفاسد عظیمت اما چون خود آمده در اینمرتبه از سیاست تو گذشتیم واگر من بعد عملی سوای
دولتخواهی از تو بظهور رسد اماده سیاست باشی که عنقریب شعله غضب شاهانه خرمن حیات ترا سوخته باد
فنا خواهد داد مشار الیه در غایت خوف ودهشت روانه شد واز واهمه که بر و غلبه کرده بود دیگر آرزوی آمدن
نکرد اما عاقبت بکفران نعمت گرفتار شد از سوانح اینسال همایون فال انکه سلطنت پناه ولی محمد خان فرمان فرمای
توران وترکستان شاه محمد میرزای اوزبک خراجی را برسم رسالت واستحکام قواعد صداقت ودوستی بپایه سریر
اعلی فرستاد از تاریخی که دین محمد خان برادر بزرگتر او در هرات بابندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی مصاف
داده از معرکه زخمدار بیرون رفته بعالم بقا شتافت وباقیخان برادرش در ماوراء النهر وترکستان بمرتبه بلند

سلطنت و فرمانروایی فایز گردید آن سلسله با یزید و دمان قدس شان عداوت میورزیدند تا آنکه در سنه یازده سال احدی عشر و الف بنوعی که سمت گذارش یافته سفر بلخ اتفاق افتاد ساحت آن ولایت بجاروب نهب و غارت رفته شد و بعد از آنکه باقیخان باجل طبیعی از هم گذشته سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان بولی محمد خان برادر کوچکتر او قرار گرفت در سنه و سال خمس عشر و الف که جهانگیر خان بر سر بلخ رفته یادگار محمد میرزا در معرکه بقتل رسید و جهانگیر خان منهزم بگرجستان آمد و حضرت اعلی شاهی در یساق شروان بودند ولی محمد خان پای از دایره ادب بیرون نهاده بلشکر عظیم بتاخت خراسان فرستاد اما بنوعی که مرقوم کلک بیان گردید لشکر او کاری نساخته خایب و خاسر باز گردیدند ولی محمد خان از آن حرکت پشیمان گشته شده اراده نمود که با اولیای دولت قاهره خصوصیت و دوستی ورزد کسان خود را نزد بیگلربیگیان عظام خراسان فرستاده ابواب آشنائی مفتوح ساخت نسبت بحضرت اعلی اظهار اخلاص و هواخواهی نمود امرای عظام حقیقت حال بپایه سریر اعلی عرض نمودند و حضرت اعلی بر مضمون آنکه * چو دشمن دوستی ورزد زیاری * تو هم چون دوستان کن دوستداری * که در باغ محبت آخر کار * نهالش دوستداری آورد بار * بمشار الیه در مقام الفت و اتحاد در آمده نامه محبت آمیز نوشته مصحوب میرزا علی بیک یوزباشی ترکمان فرستادند ولی محمد خان نوید عاطفت و اشفاق سرور و مباهی گشته شاه محمد میرزای جزایچی را که از مقربان بساط دولت او بود بنوعی که مرقوم گردید برسم رسالت بخدمت اشرف فرستاده تحف و هدایای لایقه ارسال نمود و مشار الیه بشرف آستان بوسی سرافراز گشته بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت حسب الامر الاشرف همگی امرا و ارکان دولت در الکای قراچوق ایلچی مذکور را طوی داده تکلفات دوستانه بظهور می آوردند و هر روز در منزل یکی از مقربان محفل و لا عشرت سرا بود دیگری از سوانح اقبال آمدن خلف السلاطین لوارصاب خان والی گرجستان نبیره سمایون خانست که درین سال احرام استلام این کعبه آمال بسته با والده خود دیدی قال که صبیه اش در سلک پردگیان سرادق سلطنت انتظام دارد روانه درگاه معلی گردید حسب الامر الاعلی محمد امین بیک برادر فدوی القاب خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان برسم استقبال قیام نموده منزل بمنزل علوفه و اقامت داده معزز و محترم بپایه سریر اعلی رسانید و در جمن مذکور سعادت آستان بوسی دریافته بانواع نوازشات و اصطناعات خسروانه اختصاص یافت از جمله ولایت تفلیس را که از بلاد مشهور گرجستانست و قلعه آن از غایت رفعت و متانت محاذی آسمان و الکای موروثی او بود که بتصرف رومیه در آمد و پنج سال در تصرف رومیان مانده بود در یوت ئیل خمس عشر و الف چنانکه در طی سوانح آن سال سمت تحریر یافته به نیروی اقبال بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده و تا حال محمد سلطان شمس الدینلو بر حسب فرمان قضا جریان بمدارائی آن قیام داشت در غیبال در ازای حقوق دولتخواهی سمایون خان احقاق حق فرموده آن الکا بلوارصاب خان مذکور عنایت فرمودند مشار الیه جوان نیکو منظر خوش صورت با صباحت بود و در سن هفده سالگی بود که بشرف ملازمت اشرف سربلندی یافت

و تا تشرف با والده‌اش بملازمت موکب همایون مینمودند الحق از لطایف هوای آن ولایت اکثر سلاطین زادهای
گرجستان بل عموم مردم آنجا از ذکور و اناث بحسب وضع و عارض زیبا و حسن و جمال و آراستگی خط و خال بر طوایف
انسان سمت مزیت و رجحان دارند همه چهره‌شان یوسف لقا که انوار مو بموی از ناصیهٔ حالشان پیداست و اعجاز
عیسوی از حسن گفتار و لطف کردارشان هویدا هرچند دین ترسائی در آن ولایت شیوع دارد اما از حسن صورت
آن مکان نزهت بخش را بر اقالیم عالم ترجیح میتوان نهاد و زبان حال نظارگیان الحق خوبی در لطافت آن سرزمین
اینمقال ادا مینماید شعر هر لحظه یکی عیسی از پرده برون آری ‌ مریم کدها داری گوئی بحجاب اندر ‌ دیگر از وقایع این
ایام خیرالدین چاوش که سال گذشته از روم همراه محمد بیک اردو ملو که بجهة گفتگوی صلح آمده بود جهت انصراف با هم
مشمول انواع تفقدات و نوازشات روانه شد حسب الالتماس مراد پاشا در نیمرتبه نیز محمد بیک مذکور را که مرد سنجیده
صلاح اندیش زبان‌دان است بخدمت پادشاه والاجاه روم فرستاده نامهٔ محبت آمیز دوستانه در قلم آورده
اظهار فرمودند که هرگاه از آنطرف طریقهٔ دوستی و محبت مسلوک بوده باشد از اینجانب جز طریقهٔ وفاق و حسن اتفاق
امری بظهور نخواهد پیوست محمد بیک را مرخص ساختند که بدستور شاه جنت مکان و سلطان سلیمان خان قواعد مصالحه
را استحکام دهد و مشارالیه تبریز رفته بمرافقت چاوش مذبور از راه وان و دیار بکر روانه شدند ذکر لشکر فرستادن
بسرداری امیرگونه خان بتاخت ولایت ارزن الروم و تخریب زراعت آن مرز و بوم و قضایائی
که تا آمدن مراد پاشا بظهور پیوست چون آوازهٔ آمدن سردار مسموع میشد و خاطر از مهم
مصالحه جمع نبود و مکرر از رومیه غدر و نفاق بظهور آمده بود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی احتیاط را از دست نداده امیر
گونه خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد را با محمد خان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ و لشکریان ایشان امر فرمودند که تا ارزن
الروم رفته آتش در غلات و علفزارهای آن ولایت زده چنان نمایند که از ایروان تا ارزن الروم که دوازده
روزه راه محل عبور لشکر روم است یکمن غله بدست نیاید و محصولات آن ولایت که بحصاد رسیده باتش قهر سوخته
غله بقلاع نتوانند برد و امراء عظام حسب الفرمان قضا جریان بتهیهٔ جمعیت لشکر پرداخته امیرگونه خان با فوج خود پیشتر
روانه شده تا ارزن الروم دقیقه از لوازم نهب و غارت و تضییع و تخریب زراعت فرو گذاشت نکرده هنوز لشکر
قراباغ نرسیده بود که بارزن الروم رسیدند سپاه منصور جمعیت نموده بسرداری امیرگونه خان صف کشیده در
محل مناسب ایستاده بودند لشکر ارزن الروم مکمل و مسلح از شهر بیرون آمده صف سپاه آراسته بعزم قتال پیش
آمدند و از اینجانب نیز غازیان ظفرنشان دست بآلت نبرد برده معرکهٔ رزم گرم گردید و رومیان حملات متواتر نمود
چون لشکر قراباغ بمعرکهٔ قتال رسیدند نزدیک رسیده بود که چشم زخمی بسپاه منصور رسد امیرگونه خان پای
مردانگی استوار داشته غازیان را بر المحاربه تحریص مینمود لشکر قراباغ نیز از یکطرف حمله نموده بصف مخالف تاختند
و جمعی از غازیان پراکنده نیز گرد نبرد لشکر قراباغ را ملاحظه نموده از اطراف و جوانب بمعرکهٔ کارزار شتافتند
و بصمصام بهرام انتقام دمار از نهاد مخالفان بر آورده نسیم فتح و نصرت بر پرچم رایات منصوره امراء عظام

شاهی زیده روی بانهزام آورده خود را بشهر و قلعه افکندند و خلاصه لشکر ارزن الروم در نیمه که طعمه شمشیر آبدار غازیان
گشته غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمد و امرا عظام در همانجا خیمه اقامت نصب نموده تا سه روز در کمال
شکوه و اقتدار عساکر ظفر شعار بنهب و غارت و خرابی مملکت قیام داشتند و بعد از سه روز مظفر و منصور طبل
رحیل کوفته مراجعت نمودند و درین جنگ امیرگونه خان اندک تقصیری بمحمد خان قرباغ اسناد میکردند و ناراضی بود
اما بندگان اشرف که بتحقیق رسیدند محض با اتفاقی بوده و از ایشان دانسته تقصیری نشده بود القصه پاشا
ارزن الروم فریاد بجناب مراد پاشای وزیر اعظم که سردار شده بآمدن آذربایجان و دفع فساد قزلباش مامور
شده بود و از استنبول بیرون آمده در اسکودر نشسته انتظار آمدن ایلچی میکشید فرستاده و چنان نمود که قزلباش
تسخیر ارزن الروم آمده قلعه را محاصره کرده اند مراد پاشا از استماع این خبر بی آرام گشته بسرعت و استعجال کوچ بر کوچ
روانه شده و چاوشان باطراف و جوانب فرستاده لشکرها جمع کرده روی توجه بآنصوب نهاد و بندگان
حضرت اعلی شاهی از قراچوق و حدود مراغه با جمعی مخصوصان متوجه تبریز شد و امرا عظام و عساکر منصوره را امر فرمود
که بمیانج رفته با عساکر نصرت نشان قیام نمایند که چون زمستان نزدیک رسیده و دیگر احتمال آمدن
لشکر روم ندارد بعد از سان بجانب عراق معاودت نمایند و امرا عظام بقراچمن میانج آمده بعد از اتمام سان
یک کوچ بجانب عراق شده بود که آوازه آمدن سردار شیوع یافته حسب الامر اعلی معاودت بجانب تبریز داغ
شد و حضرت اعلی شاهی در شهر توقف نموده امرا و عساکر را بجانب مرند فرستادند که در آنجا توقف نموده آمدن
سردار از هر راه که بتحقیق پیوندد بمقتضای وقت و صلاح دولت قاهره عمل نمایند و شرح آمدن سردار و بازگشتن او
در محل خود سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی دیگر از سوانح غریبه اینسال طغیان محبوسان قلعه قهقهه است
کیفیت این سرگذشت آنکه این قلعه عالی اساس در الکای یافت من اعمال قراجه داغ بر فراز قله کوهی رفیع آسمان
پیوند واقع شده از یک پارچه سنگ که ساکنانش با سکنه فلک الافلاک دمساز و با پاسبانانش با شب زنده داران
فلک ثوابت همرازند از درگاه قلعه که دامنه آن کوهست تا فراز قلعه نیم فرسخ راهیست تا سر بالا در غایت تنگی
که عبور سواره از آن در کمال دشواری و یکنفر تفنگچی مانع فوج کثیری میتوانند شد و در زمان شاه جنت مکان که
چند مرتبه از آمدن سلطان سلیمان خواندگار روم در آذربایجان فرصت بود بنابر استحکام آن قلعه خزاین پادشاهی
بآنجا نقل شده بود و اسمعیل میرزا و القاص میرزا و سام میرزا و اولاد ایشان نیز در آن قلعه محبوس بودند
و هیچ پادشاه ذو شوکت کمند همت بر کنگره تسخیر آن قلعه عالی بنیان نینداخته آرزوی گرفتن آن در خیال هیچ
یک از سلاطین کشورگیر صورت نبسته همیشه یکی از امرا عظام که محل اعتماد بوده اند بامارت و کوتوالی آن
قیام مینمودند درین هنگام کوتوالی قلعه را بالیاس خلیفه قراداغلو حاکم قراجه داغ که از جمله صوفیان
صادق العقیده این خاندان و سر حلقه ارباب عقیده و محل اعتماد بود تعلق داشت و چون مشار الیه خود با لشکر
قراجه داغ برفاقت اعتماد الدوله مرحوم بتسخیر قلعه اورمی مامور شده بود در آنجا بود و بخدمات قیام داشت

مظفر بیک نامی از طایفه قراداغلو که محل اعتماد او بود و به نیابت او کوتوالی قلعه میکرد و چند نفر از رومیان و اکراد
که در معارک گرفتار شده بودند و معظم ایشان مصطفی پاشا و احمد پاشا و کور حسن و دو پسر غازیخان کرد شهابی
بیک و خالد بیک و محمد بیک ولد وجیه بیک عمزادهٔ ایشان درین قلعه محبوس بودند بایکدیگر اتفاق نموده پنج شش
نفر دیگر از مردم ترک و تاجیک آن ولایت در آنجا بودند از جمله دو پسر و برادر حسن خان افشار حاکم سابق کوه
کیلویه را طوعاً و کرهاً بخود متفق ساخته تمامی ایشان که تا بیست نفر بودند سر از جیب عصیان برآورده غافل بر سر
کوتوال که چنین امری هرگز در مخیلهٔ او نگذشته بود رفته او را بقتل آوردند و اسلحه و تفنگ و یراق ایشان را متصرف
شده چند نفر از ملازمان او را که در قلعه بودند بیرون کرده دروازه را بسته قلعه را متصرف شدند و اقوام و
ملازمان الماس خلیفه که از این معنی خبر یافته بر در قلعه جمعیت نموده هرچند سعی نمودند که دفع این حادثه بلطایف الحیل
توانند کرد صورت نیافت بالضروره حقیقت بخدمت اشرف عرض شد و در آنوقت که خبر آمدن مراد پاشا
و عساکر روم در آذربایجان شیوع داشت این قضیه خالی از شناعت و بدنامی نبود و احتمال مفاسد عظیم داشت
و بغیر بروج ملایمت آن جماعت را ازین جسارت و دلیری باز آوردن علاجی نبود و رومیان که مرتکب این امر شده
بودند بموعظه و نصیحت سر بخط اطاعت در نمی آوردند و در اول حال مطلب ایشان آن بود که شاید فرجه یافته خود را
از حبس و قید خلاصی داده بطرفی بیرون توانند رفت چون راه بدر رفتنی را مسدود یافتند آمدن سردار از تبریز
بدیشان رسیده بود با خود قرار محاربه و قلعه داری داده تا دو ماه خود را و قلعه را محافظت کردند و بهیچ وجه فتح الباب
نمیشد تا آنکه آمدن سردار بتحقیق گشته بحوالی الکاء لرستان رسید حضرت اعلی خواجه مقصود علی که از مردم کوه کیلویه
و مشرف مطبخ معمورات و سابق از نویسندهای سرکار حسن خان افشار بود و با پسران و برادران او کمال ربط
و آشنائی داشت بقلعه فرستاده رقم استمالت پسران و برادران حسن خان نوشته تقصیر لاحق و سابق ایشان
بعفو و اغماض مقرون گردانیده نوید عاطفت بی نهایت دادند خواجه مذکور بپای قلعه رفته حقیقت آمدن خود را
بایشان اعلام کرد چون کلید قلعه با رومیان داشتند ایشان خواجه مقصود علی را بریسمان بالا کشیدند و او ایشان را
بعواطف شاهانه امیدوار ساخته مژدهٔ امن و امان و نوید لطف و احسان داد پسران و برادران حسن خان افشار چون صوفی
زادهٔ قدیم و نمک پروردهٔ این دودمان بودند عن صمیم القلب مطیع و منقاد گشته در مدافعهٔ رومیان چاره جوی
شدند و جماعت رومیه ازین حال خبردار گشته چند روز منازعت آغاز نهادند و فیمابین بعد از قیل و قال بسیار مهم
بجدال و قتال انجامید و چند نفر دیگر از اطهار شاهیسیون گرده دو گروه شدند و از جانبین دست باستعمال آلت قتال
برده بایکدیگر لحظه زد و خورد کردند و رومیان و اکراد که هفت هشت نفر بودند دل بر مرگ نهاده مردانه میکوشیدند
آخر الامر شاهیسونیان هجوم کرده به نیروی اقبال شاهی بر رومیان غالب آمده همگی را بجزا و سزا رسانیدند و قلعه
بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده آن فتنه تسکین یافت و خواجه مقصود علی با پسران و برادران حسن خان به درگاه
معلی آمده خدمت او مستحسن افتاد و پسران و برادران حسن خان در سلک قورچیان عظام اندراج یافته مورد شفقت و مرحمت شدند

ونواب اشرف اعلی شاهی ظل اللهی بحسن عقیدت وحقوق خدمات الیاس خلیفه وجانسپاری او که در پای قلعه
اورمی بمرتبت اکراد بقتل رسیده بود انحطای عظیم را که از بی پروائی ملازمان وسوء تدبیر او بظهور آمده بود
بمروت شاهانه وعفو واغماض پادشاهانه مقرون گردانیده از آن سلسله گذرانیدند برهان الدین خلیفه ولد
الیاس خلیفه را بجای والد بسمت خلافت موسوم گردانیده در سلک خلفای قراجه داغ انتظام دادند وامارت
قراجه داغ بمقصود سلطان قوم او عنایت فرمودند وحراست وکوتوالی قلعه مبارکه قهقهه بدستور زمان سلسله تعویض یافت

ذکر کشیدن مراد پاشای وزیر اعظم سردار روم باذربایجان ورسیدن بدار السلطنه تبریز وبی نیل مقصود بازگشتن

سابقاً مذکور شد که مراد پاشای وزیر اعظم را سلطان احمد خان پادشاه روم سردار نموده بدفع
فتنه قزلباش واسترداد ممالک شروان وآذربایجان مأمور ساخته صلاح وفساد این امر را منوط برای او گردانیده
وچون مشار الیه مرد روزگار دیده کار آزموده بود با طایفه قزلباش چنانچه در صحیفه اول این دفتر نگاشته کلک
نکته پرداز گردید جنگ کرده از نه کار خبر داشت از روی خیراندیشی صلح را بهتر از جنگ دانسته گفتگوی صلح
بمیان آورد بنابر ترفیه حال مسلمانان وخیرخواهی عباد الله خواست که میانه پادشاهان جم جاه اسلام قواعد مصالحه
را استحکام داده این نام نیک از او در زیر صلاح اندیش بر صفحه روزگار یادگار ماند لهذا خیرالدین چاووش را
بنوعی که رقم نگارش یافت همراه محمد بیک بجهة استمزاج واستعلام رضای اشرف اعلی شاهی ظل اللهی فرستاده
بود وخود از استنبول بیرون آمده در اسکودر توقف نموده بکار سازی سفر مشغول بود وانتظار آمدن ایلچی نیز
داشت که فرمانچیان از جانب ارزن الروم رسیده خبر آمدن لشکر قزلباش را بر سر ارزن الروم اظهار
نمودند واو عساکر آن مرز وبوم را که بمرافقت او مامور بودند جمع آورده کوچ بر کوچ روانه شد تا ارزن الروم
عنان باز نکشید چون خیرالدین چاووش ومحمد بیک ایلچی از راه وان بدیار بکر رفته بنصوح پاشا ملحق شده بودند
که از آن راه روانه استنبول شوند در آنجا آمدن سردار را استماع نموده باتفاق پاشای مذکور باردوی سردار رفته
در حوالی ارزن الروم باو ملاقات کردند ومکتوب عنایت اسلوب شاهی که باسم سردار مذکور در قلم آمده بود
باو رسانیدند ومراد پاشا اظهار نموده بود که اگر شما تا ما در اسکودر بودیم میرسیدید این نهضت واقع نمیشد حالا که
جمعیت عساکر روی داده خزاین پادشاهی صرف لشکر شده وبسرحد رسیده ایم وتا به تبریز آمدن بملاحظه دو
دشمن ناچار است انشاء الله چون بان حوالی رسیم از جانبین معتمدان آمد شد نموده بدانچه لایق حال ومناسب احوال
طرفین باشد عمل نموده خواهد شد وایلچیان را همراه خود گرفته روانه آذربایجان شد واز حدود قارص یکی از چاووشان
معتبر را با صحیفه مخلصانه بخدمت اشرف فرستاده اعلام نموده بود که غرض اصلی از این نهضت قرار ومدار امر مصالحه
وچون حضرت خواندکار صلاح وفساد این امر منوط برای این دولتخواه گردانیده وهمگی همت ان مصروفست که
بوساطت خیراندیشان طرفین وسعی این خیرخواه امر مصالحه فیمابین بهمت وقوع یابد وایلچی را الحال نگاهداشت که
بعد از تمهید مقدمات صلح وقرار مدار که فیمابین داده شود او را بخدمت حضرت خواندکار برد ونیز ایلچی ابلی تحفه وهدایا

بخدمت پادشاه رفعت مآب جنت مکان چاوش مذکور را در دار السلطنه تبریز بوسیله امرا و مقربان بساط والا بعز بساط
بوسی و مجالست مجلس بهشت آیین معزز گردیده بنوازشات پادشاهانه اختصاص یافت و جواب مکتوب مراد پاشا
سردار بدین مضمون نوشته شد که چون دستور اعظم خیر اندیش نموده گفتگوی صلح میان آورده ما نیز بجهت رفاهیت
مسلمانان و امنیت و استقامت عالم بآن رضا داده ایم محمد بیگ را با نامه صلح امیر فرستادیم و سخن همانست
که با و گفته ایم اگر بمصالحه که فیمابین سلطان سلیمان و شاه جنت مکان واقع شده و از جانبین بغلاظ ایمان تاکید یافته
بود راضی اند ما نیز از خصومت و نزاع گذشته صلح مینماییم والا آنچه در مشیت الهی بوده باشد بظهور آید و اشعاری که
که در باب تحفه نفرستادن نموده بودند چون هنوز امر مصالحه قراری نیافته در اثنای خصومت و نزاع تحفه فرستادن
مناسب وقت نبود بلکه لایق نمی نمود الحال که آن دستور اعظم پا در میدان مصالحه نهاده و صلاح در تحفه فرستادن
دیده بخواهش نمودیم که در اول حال روانه نماییم یک شمامه عنبر اشهب اعلی بوزن یکهزار و هشتصد مثقال که استادان
زرگر هندی آنرا در ظرف مشبک که از هفت من طلا بفنون غریبه ترتیب داده اند و حضرت پادشاه عالیجاه سلیم پادشاه
فرمان فرمای هند برسم تحفه فرستاده الحق اینمقدار عنبر اشهب خام آتش ندیده یکپارچه کمتر اتفاق افتاده و در
خزانه هیچ یک از سلاطین کشورگشایی یافت نشده بجهة خالی نبودن مکتوب بخدمت پادشاه ذی جاه روم
فرستادیم که اگر از آنجانب نیز رایحه محبت استشمام رود و امر مصالحه بوجهی که مرقوم گشته صورت یابد ابواب
الفت و آشنایی که تا غایت مسدود است مفتوح گردد و بعد الیوم ایلچیان و فرستادگان از تحفه و هدایای لایقه خالی
نخواهند بود و چاووش را نیز از تبریز روانه فرمودند و کس نزد امیرگونه خان و امرا تا پیش او که در نخجوان بودند
فرستادند که در استحکام قلعه ایروان و سرانجام اسباب قلعه داری کوشند که اگر سردار با یروان آمده بمحاصره قلعه
پردازد در لوازم قلعه داری مردانه بوده باشند ما نیز با جیوش منصوره قزلباش کمر همت بدفع اعادی چست بسته ایم
و آنچه مقدر الهی بوده باشد جلوه ظهور خواهد نمود اما سردار چون بحدود قارص رسیده از جمعیت لشکر نخجوان و استحکام
قلعه و استعداد قلعه داری امیرگونه خان خبر یافت عنان از آن راه پیچیده از راه چالدران روانه شد چون سردار که
گفتگوی صلح مینمود بحوالی خوی آمد و از تکفیر سخن قلعه خوی گذشته بطرف سلماس که سمت راه تبریز است روی آورد
چنان معلوم شد که مطلب سردار از این آمدن و عنان پیچیدن از راه متعارف آن بوده که بی آنکه با جنود قزلباش محاربه نماید
بلطایف الحیل تا به تبریز آمده در خدمت خواندگار بجبن و بد دلی منسوب نگشته خصما و اضداد او را بتقصیر متهم نداند القصه
چون آمدن او از راه سلماس و طسوج به تبریز مشخص گشت حضرت اعلی امرا و عساکر منصوره را که در مرند اقامت داشتند
به تبریز طلب فرمودند و با امرا و دولتخواهان در قضیه صلح و جنگ سردار مشوره نموده رایها بر آن قرار گرفت که قلعه تبریز را
استحکام داده شهر و مواضع قریبه را که عبور رومیان از آنجا خواهد بود از رعیت خالی سازند و کمی آذوقه در آنحدود
نگذارند و رعایا و مواضع نزدیک شهر را حکم شد که غله خود را نقل انبار قلعه نموده قیمت واقعی از سرکار دیوان باز یافت
نمایند و تمامی غازیان ترکمان و تکلو را از خواه ملازم امرا و خواه قورچیان عظام مقرر داشتند که برفاقت پیربداق خان

در قلعه تبریز توقف نموده بلوازم قلعه داری قیام نمایند و جمعی از ایشیک‌آقاسیان قدر انداز رکاب اشرف نیز بدان خدمت
مأمور شدند چون عمارت شنب غازان تبریز که ساخته و پرداخته معمار همت پادشاه مرحوم سلطان غازانست و مدارس
و خوانق بر دور آن ساخته شده و گنبدی که مقبره آن پادشاه مرحوم است در رفعت و بلندی مشهور عالم و از غایت
ارتفاع با گنبد هرمان مصر دعوی برابری میکند جای مستحکم است و شایستگی قلعه نمودن داشت بملاحظه اینکه مبادا
رومیه آنرا قلعه کرده آذوقه و یراق که اشته بار کردند و تسخیر آن بسهولت میسر نگردد بآنجا نیز آذوقه و توپ و
تفنگ و یراق کشیده فوجی از ایشیک‌آقاسیان اعتمادی موکب همایون را بمحافظت آن تعین فرمودند و سه کس باحضار امیرگونه
خان و امیر آخور سعد و محمد خان زیاد اغلی و امرا و عساکر قراباغ فرستاده ایشان را نیز طلب داشتند و چون سردار از
طسوج و شبستر گذشته بشش فرسخی تبریز آمد سکنه شهر را باطراف و جوانب فرستاده شهر را از رعیت و آذوقه
خالی کردند و موکب همایون از بلده تبریز کوچ کرده در عقب کوه سرخاب کنار رودخانه اجی محل اقامت اختیار
فرمودند که چون سردار به تبریز رسیده مشخص شود که مکنون خاطر او چیست بمقتضی آن عمل رود و درین اثنا ایلچی
دیگر از جانب سردار و علی پاشای داماد او که بیگلربیگی ارزروم ایلی بود رسیده عرایض بخدمت اشرف و کتابات
امرا و ارکان دولت شاهی نوشته بودند رسانید بمضمون اینکه غرض اصلی از آمدن آنست که در قرب جوار اشرف
تمهید مقدمات صلح بر چه نهج خواهد شد نموده شود جنگ و جدال با لشکر قزلباش در خاطر نیست و دلیل بر صدق این
دعوی اینکه از سرحد روم تا تبریز چند قلعه از قلاعی که در تصرف امرا عظام است رسیدیم و متعرض هیچ قلعه نشدیم
و ضرری از لشکر روم باحدی از رعایا نرسید و صلاح دیده بودند که ایلچی دیگر تعین شده با تحف و هدایای لایقه
فرستاده شود و خود با ایلچی سفارش نموده بودند که چون ما در مقام جنگ نیستیم از حضرت اعلی شاهی ظل الهی
نیز التماس نماید که لشکر قزلباش را از جنگ و جدال منع نمایند حضرت اعلی جواب مکتوب فرستاده بر نهج سابق
نوشته اعلام نمودند که سخن یکیست محمد بیک را که فرستاده‌ایم از معتبران طایفه قزلباشست اگر حضرت خواندگار
مصالحه که فیما بین اجداد عظام یعنی شاه جنت مکان جد همایون ما و سلطان سلیمان جد او علیه الرحمه والرضوان
واقع شده قابلست ما نیز رضا بآن دادیم والا از جانبین آنچه خدا خواسته باشد چنان خواهد شد و سفارشی که در باب
ضبط لشکر قزلباش نموده‌اند که با رومیه در مقام محاربه نبوده دست درازی ننمایند لشکر قزلباش را احدی یارای
آن نیست که بی امر و اشاره همایون اسلحه توانند پوشید بجای جنگ و جدال اما جمعی از امرا و عساکر را بجهة صیانت
احوال عجزه و رعایای اطراف و جوانب تعین نموده‌ایم و لشکریان شما که بجهة نهب و یغما و بدست آوردن ذخیره
بمواضع میروند بالضروره جنگ واقع خواهد شد هرگاه ایشان سر جنگ ندارند مردم خود را منع نموده نگذارند که از
اردو بیرون روند و آنچه در باب فرستادن تحف و هدایا نوشته‌اند انشاء الله تعالی چون مصالحه واقع شود و خصومت
و نزاع بمحبت و دوستی تبدیل یابد آنچه لایق و شایان طرفین باشد بعمل خواهد آمد و چون رعایای بعضی مواضع تبریز که در
میان کوه جانب دست چپ دیه واقعست هنوز کوچ نکرده بودند حسن خان استاجلو حاکم همدان را با جمعی از عساکر

و بیگلرخان جغتای خراسان تعیین فرمودند که در آن حدود بوده اگر رومیه دست درازی بمواضع و محال میان کوه نموده باشند
مانع گردند همچنین علیقلیخان شاملو و امام قلیخان و الله وردیخان را با بعضی از امرا و عساکر بمواضع جانب دست راست رومیه
که طرف خسروشاه و آن حوالی باشد فرستادند که در کمین گاهها بوده هر کس از رومیه بجهت غارت مواضع از
اردوی خود بیرون آمده به آنها قیام نمایند و سردار در روز بیست و چهارم شهر شعبان المعظم بر کنار رودخانه
اجی کنار شهر آمده و در آن طرف آب نزول کرد و امرا جوره سعد و قراباغ و سایر عساکر منصوره از اطراف و جوانب
بموکب همایون پیوسته در اندک روزی انجال لشکری بمعسکر همایون فراهم آمد که هامون و کوه از حمل آن بستوه
آمدند و ذخیره در اردوی رومیه نایاب بوده رومیان بجهت علوفه اسپان فوج فوج و گروه گروه بمواضع پراکنده
میشدند و میانه ایشان و لشکر قزلباش که بمحافظت آن محال مأمور بودند محاربات مینمودند همه روزه سروزینی
و اثر جهاد در کار معلی می آوردند و سردار که مرد عاقل روزگار دیده عاقبت اندیش بود از جمعیت لشکر قزلباش
و آسودگی اسپان و کثرت آذوقه و استحکام قلعه تبریز با خود قرار مقابله با حضرت اعلی و جنود قزلباش نمیتوانست داد
و بمحاصره قلعه تبریز نمی پرداخت از راه حیله و تواضع پیش آمده خواست که آن لشکر را سالماً و غانماً از چنگال شیران
بیشه هیجا رهانیده بسلامت برد و بجهت دفع طعن اضداد خود را بهمین تسلی دهد که تا تبریز آمد چون موسم کوچ و بیت
شده و وقت محاصره قلعه تنگ شده بود بالضروره بازگشت اما دغدغه عظیم داشت که در هنگام ارتحال مبادا
مبارزان جنود اقبال عنان اشهب تیزگام اندیشه را از طریق مصالحه پسندیده بمضمار جنگ و جدال انعطاف دهند دیگر باره
علی آقا نام شخصی از رومیان ارزروم ایلچی را از جانب مرادپاشا برسالت بخدمت اشرف ارکان دولت قاهره فرستاد و
اظهار نموده بود که همچنانکه حضرت خواندگار این دولتخواه را درین امر وکیل کرده ملتمس آنست که حضرت شاه دوالاجاه نیز
مرخص و ماذون سازند که مصلحت فیما بین امر مصالحه را استحکام دهد و محمد بیگ نیز عرضه داشت نوشته بود که مطلب مراد
پاشا از این حکایات آنست که در تعیین امور دستور و سرحد و دیگر مقدمات از جانب نواب اشرف مرخص باشد حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی فرمودند که سخن مردان یکیست چون این دستور اعظم اراده نمود که دولتمندی کرده خصومت و نزاع طرفین
بخصوصیت و دوستی مبدل سازد و از جانبین بعنوان الوکیل باشد رعایت ناموس هر دو طرف را کرده بنوعی که مکرر
نوشته ایم قرار صلح دهد و ایلچی را رخصت داده در سه چهار روز که سردار در کنار رودخانه اجی و حریم شهر و قلعه اقامت
داشت اصلا متوجه شهر و قلعه نشدند و از سپاهیان هر کس بجهت بدست آوردن علیق اسپان بیرون میرفت بدست لشکر
قزلباش افتاده مقتول و گرفتار میگشت ناچار چند نفر از پاشایان و سنجق بیگیان را با طبل و علم و یراق جنگ با طایفه
اعلاقی همراه کرده بطلب ذخیره فرستادند نوبت اول جمعی که بمواضع دست راست رومیان که طرف خسروشاه و آن حدود
باشد رفته بودند چون یک دو سه فرسخ از اردو بیرون آمدند علیقلیخان و امام قلیخان و غازیان که در تعاقب ایشان رفته بودند
از کمین گاهها بیرون آمده بطرف مخالفان حمله ور شدند رومیه تاب صدمات دلیران قزلباش نیاورده منهزم گشته بجانب
اردوی خود معاودت نمودند غازیان تا کنار رودخانه تعاقب نموده جمعی کثیر طعمه شمشیر و برخی اسیر و دستگیر شدند

واسب واستر بسیار و غنایم بیشمار بدست جیوش منصوره قزلباش درآمد روز دیگر چل پاشا سر کرده تاتار را
که در میانه رومیه بشجاعت و دلاوری مشهور و اعتماد و استظهار رومیان بود سردار فوجی از جنود عثمانی
کرده با اسب و الاغ بسیار بمواضع دست چپ میان کوه فرستادند و چل پاشا دلیری کرده زیاده جنابی
از لشکر قزلباش یکرقه بمیان دره ها و کوهها و جاهای خطرناک درآمد و حسن خان با رفقا و بعضی تفنگچیان بمقابله
بمقابله او درآمده فیمابین آتش حرب افروخته گشت چل پاشا از تیز عنانی و شجاعتی که داشت پیشتر از انجمن
بنفس خود بمجادله مشغول گشت و چون پیمانه اجلش لبریز شده بود بدست یکی از تفنگچیان بقتل درآمد رومیه
شکست خورده رو بانهزام آوردند تا کنار راجی رومیان را تعاقب نموده جمعی کثیر بقتل آوردند و سر چل پاشا را با
سرهای مقتولان و گرفتاران و اشتر و یراق بسیار بنظر اشرف درآوردند و چون خبر کشته شدن چل پاشا
و انهزام لشکر باردوی سردار رسید سراسیمگی عظیم در میان لشکر رو نموده بجز کوچ کردن و خود را بمأمن رسانیدن
چاره نیافتند هنوز ایلچی ایشان که مرتبه سیوم فرستاده بودند خبر مرخصی ایشان نرسانیده بود که کلمه العود احمد
بر زبان آورده روز پنجم طبل ارتحال کوفته از حوالی شهر کوچ کرده در کمال پریشانی و اضطرار مراجعت نمودند جمیع امرا
عظام و ریش سفیدان قزلباش هجوم نموده مصلحت در آن دیدند که چون آمدن او به تبریز باعث خرابی مملکت و انواع
خسارت و پریشانی سپاهی و رعیت گردید حالا بهیأت اجتماعی تعاقب نموده در هر جا مصلحت باشد صفوف قتال
آراسته بنیروی اقبال همایون استیصال آن طایفه را وجهه همت سازیم چه ظاهر است که رومیه را با این اضطرار و پریشانی
لشکر و زبونی ایشان طاقت مقاومت با کوکبه اقبال شاهی نیست و هرگاه این لشکر را بتوفیق کردگار نابود
گردانیم معلوم نیست که دو سه سال دیگر رومیه را چنین جمعیتی دست دهد حضرت اعلی فرمودند که هرچند رومیه بمکر
و حیل مشهورند اما چون مراد پاشا از ابتدا تا انتها گفتگوی صلاح اندیشی بمیان آورده در الفت و آشنایی زده از
جنگ و جدال کناره جسته ما نیز بنا بر نظام سلسله ظاهر از خبث باطن ایشان نظر پوشیده برضا بمصالحه داده ایم حالا
خلاف آنچه گفته و نوشته ایم جایز نمیداریم و نیز ماه مبارک رمضان که از اشهر حرام است درآمده هرگاه قدم در
میدان محاربه نهیم و این دو لشکر عظیم با یکدیگر قتال و جدال آغاز نمایند پیداست که چندین هزار نفس قایل کلمتین
از جانبین مقتول خواهد گشت نمیخواهیم که در این ماه مبارک رمضان که از اشهر حرام است آلوده وبال اینهمه خونریزش
گردیم و الحق مروت و فتوتی که از اجداد عالیمقدار میراث دارند پیش آمده بتجویز محاربه و خونریختن نفرمودند اما
بملاحظه آنکه مبادا در هنگام مراجعت آسیبی از ایشان بقلعه خوی رسد حاکم خوی را رخصت داده با بعضی تفنگچیان فرستادند
و رایات نصرت آیات نیز با شتر و طوح چند کوچ متعاقب فرمودند اما لشکر را از منع فرموده حکم نمودند که
احدی بی رخصت بهم دستبرد و اخذ غنیمت متعرض رومیه نگردد و مع ذلک مردم مجهول فوج فوج در سر کوچ
بحوالی اردوی رومیه رسیده سر و زنده و اشتر جماعتی آوردند و مراد پاشا در وقت بازگشتن سه چهار نفری
از مردم مجهول را که در این آمد و رفت بدست رومیه گرفتار شده بودند خلعت داده با کس خود و یکنفر ملازم

محمد بیک باز فرستاده بود و تجدید معاملهٔ صلح را تکرار نموده و اظهار کرده بود که نواب اشرف از این امر و شد غباری بخاطر
مبارک نرسانند که این جسارت بجهة اطفای حرارت بعضی جهلای رومیه بود که سرمست بادهٔ نخوت و غرور اند تا غایت گوشمال
حوادث روزگار نخورده بودند اتفاق افتاد انشاء الله تعالی من بعد قضیهٔ صلح بآسانی و رضای اشرف صورت خواهد
یافت و محمد بیک را به نحوی همراه برد که در خدمت حضرت خواندگار امر مصالحه را استحکام داده خاطر او را مطمئن فرموده
باز فرستیم حضرت اعلی نیز قریب چهل پنجاه نفر از رومیه که یکری بودند و غازیان در وقت مراجعت بدست آورده بودند
آزاد فرموده خلعت داده باز فرستادند و اعلام نمودند که سخن یکیست بجهة اقراری که در اول حال کرده بودیم خود را از جنگ
و جدال باز آورده معذرت آن دستور معظم را که در آمدن تبریز القا نموده پذیرفتیم و چند روز در حوالی طسوج توقف
واقع شد لشکر روم از الیات که گذشته بحوالی وان رسیدند جمعی آزاد کردها را برده بودند باز آمدن تقریر کردند
که مراد پاشا از حضرت اعلی بسیار منت دار بود هرچند میدانست که خلاف اقرار از دودمان ولایت و کرامت ظهور
نمی آید اما در شکوج آوازه رسیدن لشکر قزلباش میانهٔ اردوام هیر رسید و باعث شورش و اضطراب آن طبقه
گشت مجملاً لشکر روم ازین سفر بغایت پریشان و بد حال معاودت نموده خلق بسیار و اسب و اشتر بیشمار تلف شد
مراد پاشا بدیار بکر رفته در آنجا قشلاق کرد و محمد بیک را با جاووشی معتبر همراه کرده بخدمت خواندگار باسلامبول فرستاد
و در باب صلح بخواندگار عرضه داشت نموده مبالغه بسیار کرده بود که چون حضرت شاه از خصومت و نزاع گذشته
اظهار محبت و دوستی مینماید اولی آنست که مصالحه بدستور سلاطین ماضیه واقع شود که صلاح دولت خاندان عثمانی
در آنست محمد بیک بحضرت خواندگار ملاقات نموده مکتوب محبت اسلوب شاهی را با شمامهٔ عنبر که برسم یادبود فرستاده شده
بود گذرانیده و خواندگار بمراد پاشا نوشته بود که ما اختیار بتو داده ایم بهرچه مصلحت دولت داند عمل کند و جواب مکتوب
نیز بدین طریق نوشته بودند که آنچه مراد پاشا صلاح دیده ما را از آن تجاوزی نیست محمد بیک از اسلامبول مراجعت نموده
نزد مراد پاشا آمده و مراد پاشا جاووشی همراه یکنفر ملازم محمد بیک نموده بجهت تبلیغ این خبرها عاجلاً بخدمت اشرف
فرستاد در وقتی که رایات نصرت آیات از سفر خیر اثر آذربایجان مراجعت نموده در دار السلطنه اصفهان کامیاب
عشرت بودند فرستادهای مذکور آمده مقدمات صلح را عرض کردند و محمد بیک بجهت تعیین سنور و سرحد در دیار
بکر نزد سردار بود و هنوز فرستادها مراجعت نکرده بودند که از قضای آسمانی قضیهٔ فوت مراد پاشا روی نموده
استقرار امر مصالحه بدینجهت در عقدهٔ تعویق افتاد بالجمله رایات نصرت آیات بعد از تعاقب و میان به دار السلطنه
تبریز نزول اجلال فرموده بندگان حضرت اعلی باستمالت و رضاجوئی عجزه و رعایا پرداخت و بعضی از مواضع
تبریز را که عبور رومیه رعایا پراکنده شده بعضی از محصولات ایشان ضایع و نابود شده بود آنسال و سال دیگر
از مالوجهات و اخراجات دیوانی معاف فرمودند و رعایا مستظهر و امیدوار شده بجا و مقام خود عود نموده
شروع در زراعت و عمارت و آبادانی کردند چند روز در تبریز بجهة سان عساکر نصرت نشان توقف نموده امرا
سرحد را رخصت داده بالکاء خود روانه فرمودند و طبقات حشم را از قورچی و غلام و تفنگچی وغیر ذلک کوسال نو

که در یساق بودند فوج فوج ملاحظه فرموده مدعیانی که داشتند بانجاح مقرون ساخته رخصت میدادند که بمنازل
خود روند و در وقتی که بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی اراده فرمودند که در تبریز قلعه ترتیب دهند چون رومیه
در امور قلعه سازی و قلعه داری مهارت تمام دارند و عثمان پاشا که مرد مدبر کاردان بود در زمان سلطان مراد خان
تسخیر تبریز آمد اطراف و جوانب شهر را احتیاط نموده دولتخانه قدیم را مناسب یافته آنرا قلعه اختیار کرده بود و ارباب
رای و تدبیر همانجا را مصلحت میدانستند حضرت اعلی نیز موافقت جمهور نموده در انجا قلعه ترتیب دادند اما همیشه منفر بود
که آب دو خانه مهرا رود که شهر جاریست و از حریم قلعه میگذرد و بر قلعه مشرفست اگر در پیش رود خانه
بندی نه بندند احتمال مضرت و ویرانی قلعه دارد و اکثر اوقات بزبان گهربار میگذشت که چندان وثوق و اعتماد
برین قلعه نیست و در دامن کوه سرخاب ربع رشید را مناسب قلعه یافته بودند اما بملاحظه آمدن لشکر روم و صحت
تربیت قلعه نمیشد در نوبت که مراد پاشا آمده بقاعده که گذشت معاودت نمودان اراده از خاطر خطیر سر بر زد
و متوجه بیک غلام خاصه شریفه را بسرکاری عمارت قلعه تعین فرمودند و احکام مطاعه مضا در شد که استادان
بنا و عمله و فعله عمارت از ممالک عراق به تبریز آیند تا نوروز سلطانی مصالح از عمارات شنب غازان بانجا
کشیده در اول بهار شروع در قلعه و عمارت نمایند و مشار الیه حسب الفرمان قضا جریان با تخدمت پرداخته
بر وجه احسن با تمام رسانیدند بالجمله حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از فراغ از سان لشکر و نسق ضروریات
عمارت قلعه موکب جهانگشای بمقر سلطنت در حرکت آمده از راه اردبیل روانه شدند در خلال این احوال طهمورث
خان والی گرجستان کاخت که بجهه آوازه آمدن سردار احرام ملازمت بسته روانه درگاه معلی شده بود
وارد گشته بشرف آستانبوسی مشرف گشت و حضرت اعلی متوجه اردو لوارصاب خان والی گرجستان
کاخت که بجهه آوازه آمدن سردار احرام ملازمت بسته روانه درگاه معلی شده بود وارد گشته بشرف
آستانبوسی مشرف گشت و حضرت اعلی متوجه اردو لوارصاب خان والی گرجستان کارتیل و تفلیس که در
ملازمت اشرف بودند شده هر دو را بنوازشات شاهانه سرافراز گردانیده رخصت انصراف دادند و ایشان
مقضی المرام هر یک بالکاء خود رفتند و چند روز در دار الارشاد اردبیل بمراسم دعا و زیارت حضرت سلطان
الاولیا پرداخته از راه خلخال و طارم بقزوین تشریف آوردند و در قزوین نیز چند روز کامیاب عشرت بوده
از انجا بدار السلطنه اصفهان تشریف برده در مقر سلطنت نزول اجلال فرموده زمستان را در منازل دلگشای
دولتخانه مبارکه نقش جهان بعشرت و شادکامی گذرانیدند امید که توفیق رفیق و بخت مساعد گشته
کمیت نیکو خرام قلم را در میدان تحریر وقایع سال آینده بجولان در آورد ان شاء الله تعالی وحده العزیز ذکر
متوفیات از جمله مشاهیر و اعیان که در ین سال بمقتضای آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة
و لا یستقدمون شربت ناگوار موت چشیده در مضاجع خاک غنودند اول وزیر بیگ شه و نظر حاتم بیگ است
که در شب جمعه ششم ربیع الاول سنه ۱۰۱۹ در پای قلعه اورمی خیابجه در طی احوال سمت گذارش یافته

بفجأ درگذشت و نعش او را به تبریز برده از آنجا بمشهد مقدس معلی نقل نموده در گنبدی که پائین پای حرم مبارک
حضرت امام الجن و الانس تعمیر یافته بهمت همتش بود مدفون گشت و هر چند اوصاف حمیده و اطوار پسندیده آن حضرت
از حیز احصا افزون و از دایره تصور بیرونست اما چون شمه از حالات ستوده الجناب قبل ازین سمت تحریر یافته
از معایب تکرار اندیشیده زبان قلم در کام خاموشی کشید دیگری از متوفیات محمد پاشا جلالیست که او نیز در
پای قلعه اورمی مریض و علیل گشته در اواخر شهر مذکور ودیعت حیات را بمتقاضی اجل سپرد و احوال او نیز در ضبط
حالات جلالیان تفصیل مرقوم خامه بلاغت نشان گشته دیگری محمد سلطان حاکم نشابورست وی ولد بابا
الیاس که آبا عن جد ریش سفید ایل قراپیات خراسان که از قبایل جغتای اند بوده و از زمان خروج و ظهور خاقان
فردوس آشیان سلیمان شان ایل مذکور در عقب قزلباش مسکر دند و در زمان نواب سکندر شان و ایام اقتدار مرشد
قلیخان در خراسان محمود بیک نام برادر او را منصب امارت ایل داده لقب سلطانی یافت و او در ایام اقتدار اوزبکیه
با برادران و اقربا و بسیاری از ایل مذکور بقتل رسیدند محمد سلطان با جمعی بملازمت اشرف رسیده منظور نظر شفقت
گشت و در ازای این جانسپاری کل ایل قراپیات را از جمیع تکلیف دیوانی معاف گردانیده در سلک سپاهیان انتظام
داده محمد سلطان بنوعی که در سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش شده بعضی اوقات حاکم اسفراین و سبزوار
و درین هنگام دوازده سال بود که من حیث الاستقلال حاکم نیشابور بود در اوایل اینسال دعوت حق را اجابت
نموده فرمان یافت و امارت ایل مذکور و الکاء نیشابور به بیرم سلطان ولد او شفقت شده دیگری از اعیان متوفیان
میر فیض الله وزیر غلامانست وی ولد میر مقصود است که از سادات عظام موسوی مشهد مقدس معلی است و بسیار
صاحب مشرب و بذله گوی و خوش صحبت بود در فترت خراسان بعراق آمده بملازمت اشرف مشرف گشت بقدر
حسن صوتی داشت و طنبور مینواخت بدین تقریب در مجلس بهشت آیین راه یافته مورد توجهات شاهانه گردید و حضرت
اعلی ملتفت احوال او گشته بنابر حرمت سیادت و آدمی زادگی و وثوقی که بعموم اهل خراسان داشتند بخدمت مجلس
نویسی سرافراز گشت و مشار الیه مدتی مجلس نویس بود تا آنکه وزارت غلامان که درین عهد منصب بزرگیست و میر
عبد القادر موسوی قوم او تعلق داشت و او در جنگ جغال اغلی بدست رومیه مقتول گشته بود بدو تفویض یافته علاوه
مجلس نویسی گردید و روز بروز عزت و اعتبار یافته محسود امرا و ارباب قلم و محل اعتماد شاهانه گردید در اواسط
اینسال در چمن قراچوق روزی از منزل سوار شده که بدولتخانه همایون رود بر سر اسب حال بر و متغیر گشته تا پایان
آمدن بعلت فجأ درگذشت و هم درینسال مناصب او به ابو المعالی نطنزی که آبا عن جد درین دولت ابد پیوند حق خدمت
دارد و خود از عهد صبی الی یومنا هذا بملازمت اشرف و خدمت اشراف طویله قیام داشت مفوض گشت آغاز سال
فتح فال شکوزیل ترکی بعضها مطابق سنه الف و عشرین و بعضها موافق احدی و عشرین الف که سال
بیست و پنجم جلوس اقدس شاهی ظل اللهی است نوروز این سال خجسته مآل بفرخی
و فیروزی در روز جمعه ششم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۲۱ هجری اول فوردین ماه جلالی واقع شد نیر شاهنشاه فلک چهارم

که نیر اعظم و عطیه بخش عالمیت از نهانخانه حوت بشرف کاخ حمل برآمد فیض ده عالم نباتات گردید و کوس نوروزی
آوازه عالم افروزی در کون و مکان انداخته نوعروسان گلستان بجلوه گری درآمدند جهان را طراوتی تازه پدید
آمد و حضرت خاقان فلک القدر گیتی ستان و شهریار کام بخش کامران اعنی فرمان روای ایران و شاهنشاه
زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی • که زعدلش جهان منور باد • تا جهان هست دادگستر باد • در دار السلطنه اصفهان
که مقر دولت آن خسرو قضا قدرت قدر توان یمن معمار همتش مصر جامع و خلاصه ملک ایران که از خلد برین
شانیست بفیروزی نزول اجلال داشتند و بجهت ایام عاشورا که شیعیان و موالیان اهل بیت در تعزیه
سید الشهدا خامس آل عبا لباس سوگواری پوشیده اندانده و ملال بر ضمایر مستولی بود بلوازم نوروز
و مراسم جشن و سرور آن روز فیروزی فرجام قیام ننمودند بعد از فراغ لوازم تعزیه عاشورا که طراوت بهار
و ایام نزهت آثار آن بلده جنت نشان را نضرت و نضارت بخشید و بوی عنبر بین شکوفه و ازهار در دماغ روزگار
پیچیده مسرت بخش دلها و خرمی افزای خاطر همگنان گردید بدستور معهود در باغ نقش جهان امر قضا نفاذ بترتیب
جشنی عالی نفاذ پیوست و امرا عالیمقدار و وزرا و مقربان درگاه و اهالی و اعیان و قلمرو همایون که در مقر سلطنت
ابد مقرون حاضر بودند مع تجار و طبقات اصناف حسب اشاره همایون هر یک در محلی مناسب طرح جشن عالی انداخته
و خیام زرنگار و سایبانها اطلس و دیبای خطائی افراخته مجلس بهشت نشان ترتیب دادند و چارطاقها در برابر
هر مجلسی بنقش و نوع بدیع آراسته چراغان کردند و بر روی خلایق ابواب بهجت و خرمی گشوده گشت و در مجالس
ساقیان سیمین ساق جرعهای رواق در گردش آورده چند روزی داد خرمی دادند در خلال این حال
کس از جانب محمد خان قاجار حاکم مرو آمده خبر آمدن ولی محمد خان پادشاه اوزبک فرمانفرمای ممالک ماوراء النهر
و ترکستان که بر مسند سلطنت و فرمانداری آن ولایت من حیث الاستقلال تمکن داشت آورد که بتاریخ [illegible]
شهر محرم از راه چهارجو بعزم ملاقات همایون اعلی داخل خطه مرو شده و رقعه محبت آمیز که خود بخدمت اشرف نوشته
بود رسانیده و رود این خبر بهجت اثر موجب مسرت و شادمانی خاطر انور گشته جواب رقعه از روی اشفاق و الطاف
اشتیاق مشتمل بر کلمات دلپذیر نوشته فرستادند و حکم شد که بالکا هر یک از امرای خراسان که وارد گردد
پیشکشهای لایق کشیده منزل بمنزل هر روز اطعمه و اشربه و حلویات و اسباب تنعم و ما یحتاج او و ملازمان بر وجه
لایق سرانجام نموده بنوعی خدمت نمایند که مستحسن باشد و حاکم مشهد مقدس تا نیشابور و حاکم نیشابور تا سبزوار
و حاکم سبزوار تا رباط الهاک منزل بمنزل بدین قاعده خدمت نمایند و فریدون خان حاکم استراباد به بسطام
آمده تا چشمه الهاک استقبال کند و در چمن بسطام بلوازم پیشکش و ضیافت پرداخته حد و دیسمان که الکا
اوست منزل بمنزل ضیافتهای لایق نموده رضاجوی خاطر شریف او باشد علیقلیخان ایشک آقاسی شاملو را
که از اعاظم امرا و معتمدان درگاه است باستقبال آن پادشاه ذی جاه که رهنمون قاید اقبال روانه درگاه گردون
بارگاه بود فرستادند که تا بلده سمنان استقبال نموده پیشکشهای لایق گذرانیده تا دار السلطنه اصفهان

منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده مایحتاج سرکار عالی را بالتمام بر وجه لایق سامان و سرانجام نماید و اتمام
صحبت باغ و جشن نوروزی را موقوف بآمدن او داشته و تمامی بازارها و خانات قیصریهٔ حوالی نقش جهان را
مقرر شد که آیین بندند شرح آمدن ولی محمد خان و سبب فتور احوال او که بچه کیفیت بوده عنقریب در محل خود بسمت گزارش
خواهد یافت و داستان علیحده در آن باب مرقوم قلم بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی در خلال این احوال چاووشان
از جانب مراد پادشاه سردار که در دیار بکر قشلاق نموده بود بنوعی که در وقایع گذشته تحریر پیوست آمده کتابات
عرایض در باب صلح آورده جواب مکاتیب ایشان بر وفق مدعا نوشته فرستادند در این اثنا خاطر اشرف همایون که
صحیفه تصورات صیبی است متوجه آن شد که قلعه نهاوند را تعمیر نموده استحکام دهند و مقرب الحضرت مهدیقلی بیک
جبه‌دار بخدمت مذکور مامور شد و هم در اوایل اقبال فرخنده آغاز خجسته انجام شهریار نصرت قرین طغرل فرجام را
همگی نیت خیر بدان مصروف گشت که در حوالی نقش جهان بنای مسجد عالی که در بلاد ایران بل معمورهٔ جهان مثل آن نشان نشان
نتوانند داد بردازند و چون دار السلطنه اصفهان از عمارات عالیه و منازل دلگشا و باغات روح افزا و انهار و نباتات طیب
نمونه خلد برین گردانیده‌اند اگرچه مسجد عالی و مدرسه در جانب شرقی و شمالی میدان نقش جهان ترتیب داده بودند اما
آنها در برابر همت بلند الحضرت پست نمود و میخواستند همچنانچه عمارات و باغات و قیصریه و اسواق این بلده
جنت مثال رشک بلاد مصر و قد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد است مسجد عالی و مدارس و بقاع خیر
الحضرت نیز از جمیع مساجد و بقاع ایران در زینت و صفا از بیت المعمور و مسجد اقصی نشان دهد و تا موازی سی هزار
تومان رایج شاهی عراقی در مصارف آن صرف شد و بعد از ملاحظه میدان نقش جهان جانب جنوبی که در آنجا خالی زمین
ترتیب یافته تا موازی پانصد تومان خرج آن شده نزدیک باتمام رسیده بود اختیار فرمودند و عمارات خان مذکور را
کنده در ساعت سعد که اهل تنجیم از زایچه طالع همایون استخراج نموده طرح مسجد و مقصوره انداخته شروع در کار کردند
از غرایب حالات و نوادر اتفاقات پیدا شدن معدن سنگ مرمر است در حوالی اصفهان که در هیچ زمان کسی از آن
نشان نیافته بود همانا که سنگهای مذکور در امکان ودیعت نهاده دست قدرت ازلیست که تا غایت بجهت زیب
این معبد شریف از نظر خلایق نهان بوده و از میامن بخت بلند و نیت ارجمند آن خسرو فیروزمند بود که در این عهد ظهور
یافت و از همین معنی استدلال توان کرد که اظهار این معنی آیتی است روشن و علامتی واضح بر صدق نیت و حسن عقیدت
بانی این بنا و قدر منزلت در درگاه مبدع جهان آرا که چنین سنگهای یکپارچه طویل عریض منقوش الوان را که مثل آن
در معمورهٔ جهان نمیتوان یافت آرایش این ثانی بیت المعمور گردانید * تاریخ این مسجد جسته تا خواستم ز دل * از شوق
گفت کعبه ثانی بنا شده * امید که این عمارت عالی بر وفق نیت آن پادشاه خیر عادل باتمام رسیده سکنهٔ این بلده
جنت نشان سالهای بسیار در ظل ظلیل دولت آن شهریار کامکار آسوده حال و فارغ بال در آن معبد کعبه مثال بطاعت
و عبادت و طاعات و تلاوت کلام ملک علام قیام و اقدام نمایند و مثوبات آن عاجلا و آجلا بروزگار فرخنده
آثار همایون عاید گشته موجب ازدیاد دولت و ثبات عمر ابد مقرون گردد و بر دیگر امور حسنه و آیین خیر موفق گردند

آمین یا رب العالمین و درین سال سید ناصر ولد سید مبارک والی عربستان که از عهد صبی پدرش بپایه سریر والا فرستاده
درین دولت نشو و نما یافته بود بتشرف مصاهرت سرافراز ساخته همشیره معظمه خود مهد علیا شاه بیگم را باو تزویج
فرمودند و سید مبارک والد او بدین نسبت والا بین الولاة امتیاز یافت و کسان اعتمادی باشارت و پیشکش بعرض
بدرگاه معلی فرستاده سر افتخار و مباهات بچرخ برین افراشت ذکر آمدن ولی محمد خان اوزبک پادشاه توران
و ترکستان و سبب اختلال دولت او باراده تقدیر ملک منان حجله آرایان ابکار معانی
و پیرایه بندان انجمن سحر ادای عشرت گاه سخن را بدین گونه آرایش داده اند و دار الملک معنی را بدین نمط آیین
بسته که چون ولی محمد خان ابن جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان بعد از فوت برادرش باقی خان بر سریر
سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان جلوس نمود و امرا و ازبکیه پای در دایره متابعتش نهادند و در ایام سلطنت و فرمانروایی
تمکن و استقلال یافت ولایت بلخ و اندخود و شبرغان و توابع و مضافات را که درین طرف آب آمویه است و در
زمان برادرش بحکم یرلیق باو تعلق داشت ببرادرزادگان خود امام قلی سلطان و ندر سلطان ولدان دین محمد خان
تفویض نمود و جهت هر یکی اتالیقی تعیین کرد و ایشان مدتها در اطاعت و فرمانبرداری عم عالی مقدار ثابت قدم
بوده سر از طوق طاعت گذاری نمی پیچیدند رفته رفته امام قلی سلطان که پسر بزرگتر بود در سمرقند از نشاء غرور و جوانی
سرمست گشته بتحریک طبع جاه دوست هوا پرست و اغوای جمعی جاهلان فتنه اندوز که نزد او فراهم آمده بودند
اتالیق خود را بقتل آورده آثار خلاف بظهور آورد و ولی محمد خان از جسارت و خود رایی برادرزاده آزرده شده
اعمال و اطوار او موجب انحراف مزاج پادشاه گردید و بجهت تادیب و گوشمال برادرزاده و تفریق مفسدان
عنان عزیمت بصوب سمرقند معطوف داشت امام قلی سلطان تاب توقف نیاورده از آنجا روانه جانب بلخ
و از آب آمویه عبور کرده به ندر محمد سلطان برادر کوچکتر خود پیوست او نیز اقتدا به برادر کرده اتالیق خود را
که ناصح برادران بود بقتل آورده هر دو برادر بمعاونت یکدیگر خیال استقلال کردند و با عم بزرگوار دل دگر
گون ساخته و نخست کس بخدمت عم فرستاده معروض داشتند که حاصل ولایت بلخ و مضافات که بمخلصان
عنایت شده برسوم لشکریان و اخراجات هر دو برادر کفاف نیست و التماس نمودند که آن ولایت را مخصوص او
گردانیده و ولایت حصار و شادمان و قندز و بقلان و توابع را که بولایت بلخ اقربست به برادر کوچکتر تفویض
فرمایند ولی محمد خان چون از اطوار برادرزاده استشمام رایحه خلاف و عناد نموده بود نخواست که او را زیاده
مکنت و ثروتی بوده باشد این التماس از حلیه قبول عاری ماند و آن ولایت را به کورطاهر نامی از امرا ازبکیه که
نسبت بولی محمد خان مزید اخلاص اختصاص داشت تفویض فرموده در حفظ و حراست قلاع آنجا شرط مبالغه بجای
آورد و از آن جهت فیمابین فی الجمله غبار نقاری ارتفاع یافت و ولی محمد خان نیز به برادرزادگان بی اعتقاد
گشت و یکدو سه سال میانه ایشان بعضی اوقات رنجش و کدورت و بعضی اوقات دوستی و الفت ظاهر
بود هر گاه از جانب امام قلی سلطان جسارت و بی ادبی ظهور میافت ولی محمد خان نصایح مهر فرزندانه پیش

از آن اغماض نموده او نیز معاذیر دلپذیر رشک حجله پرده از روی شاهد مطلوب برنمیداشت تا آنکه جمعی کثیر از
یکه جوانان اوزبکیه که هوای بزرگی در سر داشتند و از تربیت ولی محمد خان مأیوس مانده بودند تدریج نزد امام
قلی سلطان جمع شده فتنه اندوزی کردند و در وقتی که ولی محمد خان با بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در مقام
اخلاص و هواخواهی درآمده ابواب آشنائی مفتوح ساخت و از جانب بندگان اشرف میرزا علی بیک یوزباشی
ترکمان بایلچی گری نزد او رفته در آنجا بود مفسدان پرخاشجوی او را اغوا نمودند که این مقدمه را بهانه کرده با عم بزرگوار
اظهار خلاف و عناد نماید باغوای جاهلان کس نزد عم بزرگوار فرستاده بکنایه و صریح عرض کرد که اکثر امرا
ازبکیه بجهت الفت و آشنائی پادشاه قزلباش از آنحضرت رمیده در مقام فتنه اندوزی اند و ولی محمد خان
گوش بسخنان واهی ارباب جهل ننموده ایلچی مذکور را قرین اعزاز و احترام روانه نموده و شاه محمد میرزای خزانچی
را جانان که قبل از این گذشت که برسم رسالت با نامهٔ اخلاص آمیز بخدمت اشرف فرستاد اما سخنان وسوسه آمیز
ارباب نفاق باعث شد که ولی محمد خان به بعضی امرا بدگمان شده در مقام آن شد که اهل نفاق و شقاق را از ارباب
اخلاص تمیز کرد اند رفته رفته جمعی کثیر از او بدمظنه شده هرکس استشمام رایحهٔ بی اتفاقی مینمود در خفیه کسی نزد امام
قلی سلطان فرستاده او را بمخالفت عم و آمدن ماوراء النهر ترغیب و تحریص میکردند نوبتی چند نفر از امرای نفاق
سرشت با یکدیگر اتفاق نموده عرضه داشتی بامام قلی سلطان فرستاده بودند که هرگاه موکب سلطانی از آب عبور
نموده متوجه بخارا گردد با بندگان کمر خدمتکاری برمیان بسته او را بر مسند سلطنت و پادشاهی که ارثاً بآن تعلق دارد
متمکن میسازیم یکی از ارباب مواضعه این مقدمه را بولی محمد خان عرض نموده کسی بسر راه فرستاد تا ایشانرا با عریضهٔ مذکور
که هریک مهر خود بر پشت آن زده بودند بدست آورد چون چند نفر از آن جماعت حاضر بودند و چند نفر دیگر بجانب سمرقند
و هر طرف که رفته بودند یرلیغ باحضار غایبان فرستاد که بعد از آمدن همگی را بعرض رعو حاضر ساخته پرسش آن
قضیه نماید چون اخفای این حکایت تا احضار آن جماعت میسر نبود و احتمال شهرت داشت ولی محمد خان صبر نکرد جمعی را
که حاضر بودند بهانه کنکاش طلب نموده اظهار این حکایت کرد ایشان انکار بلیغ نمودند عریضه را حاضر ساخته
هریک ملاحظهٔ مهر خود کردند هرچند آن جماعت معذرتها گفتند که ارباب غرض به تقلید مهر کرده اند بجائی نرسید و کمای
آن مردم را گرفته در همانجا محبوس کردند و بگرفتن غایبان نیز مردم معتمد ارسال داشت و این خبر بآن جماعت رسیده هرکس
که داخل آن مواضعه بود با اقربا و خویشان و هرکس با ایشان رابطهٔ آشنائی هم داشت احتیاط ورزیده از خوف
جان فرار نموده نزد امام قلی سلطان رفتند و چون امرای نفاق پیشه نزد او جمع شدند او را بلقب خانی که میانه
اوزبکیه نشانهٔ پادشاهیست مخاطب ساختند و پادشاهم گفتن آغاز نهادند امام قلیخان که تا غایت سلطان لقب
داشت از علوی خویش آمد گویان خود را خان عالیشان و پادشاه نافذ فرمان تصور نموده بعلانیه کوس مخالفت
ولی محمد خان کوفته پرده از روی کار برداشته هریک از امرا و اعیان اوزبکیه که با او شائبهٔ نفاقی بود بر سر امام
قلیخان جمع شده و او در این سال با هفت هزار کس از بلخ که مقر حکومت او بود عزیمت ماوراء النهر نموده و از آب آمویه

گذشته تا حدود قرشی آمد ولی محمد خان چون از عزیمت او خبر یافت او نیز با امرا و عساکر او بیگه که قریب سی هزار
کس بودند از آنجا بیرون آمده بمقابله طاغیان رفت اما با امرا و مقربان خود بغایت بی مظنه شده بود و امام
قلیخان چون تاب مقاومت با عم عالیشان نداشت در محل مناسب پشت بآب آمویه داده بر روی لشکر خندق
کند و کس بخدمت عم فرستاده و حکایتهای شکایت آمیز و گله گذاریها بمیان آورد و امرا نفاق پیشه و مفسدان
حیله اندیشه ابواب مکر و حیل گشودند از مردم ثقه استماع شد که ولی محمد خان بالطبع میخواست که فیما بین بصلاح
انجامد و قرار داد خاطرش این بود که اگر امام قلیخان از کرده نادم بود مفسدانرا که نزد او جمع آمده پراکنده
ساخته در مقام اعتذار باشد بهمان حکومت بلخ قانع گشته بدستور سابق مشعوف و مطیع عم گردد او نیز عذر پذیر
گشته بدستور حکومت بلخ را باو ارزانی دارد از قضایای فلکی و حوادث آسمانی شبی در کنار اردوی ولی
محمد خان دو سه رأس خوک از میان نی زاری بیرون آمده بحوالی اردو و میان خیمها در می آیند و مردم واقف شده
فریاد کنان از خیمها بیرون دویده بجنگ خوک مشغول میگردند و غلغله و غوغای عظیم در میانه مردم می افتد ولی محمد
خان در خرگاه خاص خوابیده از آواز و شورش و غلغله و غوغای مردم بیرون آمده تفحص حال مینماید بعضی
هرزه گویان بیخرد نادان میگویند که گویا امام قلی و لشکر اوست که شبیخون آورده اند چون خلایق از وسوسه
شیطانی باخبار اراجیف بالطبع راغب اند بیکلحظه این گفت و گوی در میان اردو شایع میگردد و مردم بهم بر
آمده اسلحه و یراق پوشیده سوار و پیاده بر در سراپرده کریاس پادشاهی جمع میشوند و ولی محمد خان با امرا و لشکریان
بد مظنه بی اعتماد بوده ملاحظه داشته که مبادا ارباب نفاق او را در میانه خرگاه احاطه نمایند قبل از جمعیت لشکریان
خود سوار شده با چند نفر از معتمدان که در آن وقت با او بودند از روی احتیاط خود را بکنار کشیده در حوالی اردو بر
بلندی برآمده نظاره شاهد آن انجمن حوادث میکرد تا ببیند که صورت حال چگونه است امرا و لشکریان که بر در خرگاه
پادشاهی جمع میشوند اثری از و نمی یابند بعضی میگویند که پادشاه فرار نموده و جمعی دیگر را زعم این بوده که او را کسی
او را ضایع کرده اند و امام قلیخان را پادشاه میکنند بالجمله معارف سپاه بعد از یاس از دیدن پادشاه روی
امید بدرگاه امام قلیخان آورده او را تهنیت سلطنت میگویند و ولی محمد خان تا صبح در آن بلندی ایستاده صباح
مشخص میشود که مردم اردو طوعا او ضرورتا رو بدرگاه امام قلیخان نهادند این حکایات مشخص بر اصلی نیافت که این قضیه
از قضایای فلکی اتفاقی روی نمود یا جمعی مواضعه نموده تمهید این مقدمه کرده بودند بزعم ولی محمد خان آن بود
که این مقدمه میان چون اهل لشکر تمهید یافته و ساخته و پرداخته الجماعت بوده علی ای التقدیرین ولی محمد خان در کمال
یاس و حرمان با معدودی روی بجانب بخارا آورده داخل شهر شد و حاکم بخارا که در ارک می بود آمدن پادشاه
را بدین پریشانی و اضطرار معلوم نمود ارک را قایم کرده ملازمت پادشاه نکرد کس فرستاده پیغام داد که
عنقریب امام قلیخان درین چند روز با غلبه تمام بخارا می آید و پادشاه را محصور گشتن لایق نیست اولی آنست که
از شهر بیرون رفته اندیشه بر اصلی در مهمات خود فرمایند ولی محمد خان از شعبده بازیهای فلک کجرفتار و بی وفایی

اهل روزگار متعجب گشته کسی نزد کوتوال ارک فرستاده از حرمها و متعلقان که در ارک میبودند بهر کدام که تعلقی
داشت طلب نموده کوتوال قلعه طلب کرده را بیرون فرستاد و بعد از سه روز پسر خود را با بعضی از متعلقان و چهار
صد نفر از مقربان و ملازمان اعتمادی همراه گرفته بعزیمت سمرقند بیرون آمد چون در آنجا نیز معین و ناصری گمان نداشت
و بمردم ممکن نبود فتح و تسخیر سمرقند و عزیمت آمدن ایران و استمداد نمودن بحضرت اعلی شاهی در خاطر تصمیم داده
از مرغاب گذشته بقلعه چهارجوی آمده و پسرش رستم سلطان را با بعضی از بیابان سرخس بجانب مشهد مقدس
معلی فرستاد که خود نیز متعاقب روانه شود و کسی نزد مهراب خان حاکم مرو فرستاده اعلام نمود که مهراب خان آمدن
او را بمرو والی دانسته تکلف آمدن مرو ننموده او متعلقان خود را در قلعه چهارجوی گذاشته قلعه را بیکی از اهل
اعتماد سپرده با بقیه رفقا و ملازمان که عمده ایشان خواجم بردی اتالیق بود و نیک و بد بموبیت نفر زیاده نبود
متوجه مرو شد مهراب خان استقبال نموده او را در کمال اعزاز و احترام بشهر آورد و همان ساعت کس بپایه سریر اعلی
شاهی ظل الهی فرستاده حقیقت ورود شریف پادشاه اوزبک را عرض کرد و ولی محمد خان نوعی بمردم خود بی اعتماد
شده بود که روزی که بمرو آمد بمهراب خان گفته بود که سه روز است که از واهمه ارباب غدر و نفاق خواب نکرده ام
بالجمله چند روزی در مرو استراحت نموده مهراب خان کما ینبغی بخدمت مهربانی پرداخته پیشکشهای لایق گذرانیده و
ضیافتهای پادشاهانه کرده و از آنجا روانه مشهد مقدس معلی گردیده در چهارباغ مشهد نزول فرموده و میرزا
عرب برادر شاه نظر خان توکلی که از جانب برادر داروغه مشهد بود امداد کرده از رنج راه و محنت گاه و بیگاه
آسوده گشت و از مشهد مقدس عزیمت عراق نموده امرای عظام که در سمت راه بودند بنوعی که امر اشرف
صادر شده بود هر یک بوجه لایق پیشکش کشیده منزل بمنزل خدمات نموده ضیافت میکردند و چون بولایت بسطام
رسید فریدون خان حاکم استراباد حسب الامر اعلی از استراباد بآنجا آمده تا چشمه الهاک استقبال نمود و تحف
و هدایا گذرانیده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده تا دخول سمنان فریدون خان و وکلای او خدمت میکردند
از خوار علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو که حسب الفرمان قضا جریان چنانچه اشاره بآن شده باستقبال او رفته بود
بملازمت رسیده بعد از کورنش و آداب خدمت اول از جانب حضرت اعلی شاهی ظل الهی پرسش نموده سخنان
اشفاق آمیز عرض کرد و بعد از آن حسب مهمانی طلبیده روز دیگر بلوازم ضیافت پرداخت و پیشکشهای لایق
گذرانیده بمقربان و مخصوصان بل سایر ملازمان او تواضعات آدمیانه بظهور آورد و از آنجا منزل بمنزل خدمات
نموده تا بکاشان آورد و اهل کاشان میدان را چراغان کرده خدمات لایق بتقدیم رسانیده و آنحضرت دو سه
روز در کاشان استراحت نموده از آنجا روانه دار السلطنه اصفهان گشت گفتار در آمدن ولی محمد خان بدرگاه
سدره نشان و ملاقات نمودن آن پادشاه عالیجاه با خسرو ایران و قهرمان زمان و بازگشتن در همان ایام
داستان سرایان انجمن قصه پردازی پیشگاه ایوان بلند پایه سخن را برین نمط آمیخته اند که چون وصول ولی محمد خان
بخطه کاشان بمسامع جاه و جلال رسید امر فرمودند که مواز شش هزار تفنگچی از بلده و بلوکات اصفهان

ومحال قریه شهر بشهر آمده در روز استقبال از دروازهٔ شهر تا موضع دولت آباد که سه فرسخ دور است صف زده
ایستاده باشند و اهل صفاهان حسب الفرمان قضا جریان بسرانجام این خدمت مشغول گشته در اندک روزی
شش هزار یفکچی حاضر گردیده تمامت کوچه‌ها را از نقش جهان و قیصریه و خانات و قهوه‌خانه‌ها را آیینه
بندی کرده شهر بازار چون نوعروس حجله نشاط آرایش یافت و در روزی که ولی محمد خان داخل شهر میشد حضرت
اعلی شاهی ظل الهی باتفاق امرا و ارکان دولت که در پایه سریر اعلی حاضر بودند سیما الله وردیخان قورچی
باشی و ندرخان مهردار و سایر امرا و اعیان استقبال فرمودند در زمان شاه جنت مکان که پادشاه
مغفور همایون پادشاه از هندوستان از صولت سپاه افغان بایران آمده در سورلق سلطانیه فیما
بین اتفاق ملاقات افتاد و روز استقبال بعد از امرا و ارکان دولت برادران کرام شاه جمجاه سام
میرزا و بهرام میرزا باستقبال سوار شدند و شاه جنت مکان در دولتخانه مبارک توقف داشت تا وقتی
که همایون پادشاه سواره بحوالی سراپرده پادشاهی رسید فرود آمده داخل دولتخانه مبارک شد چون بحوالی
مجلس رسید شاه جنت مکان از خرگاه بیرون آمده پیاده تا سر طناب خیمه مبارک استقبال نموده با پادشاه
مصافحه و معانقه کردند و همچنین سلطان بایزید ولد سلطان سلیمان خواندکار با ده هزار کس بایران آمده
در دار السلطنه قزوین بملاقات شاه جنت مکان فایز گردید شاه جنت مکان بدستور چون او بکنار
مجلس رسید از مسند مبارک برخاسته چند قدم استقبال کردند و زیاده از آن بفعل نیاوردند اما حضرت
شاه ظل الهی از غایت بی تعینی و مهمان نوازی آداب پادشاهانه را منظور نداشته از بی تکلفی باستقبال
سوار شده تا دولت آباد که سه فرسخ تشریف بردند بلکه آداب پادشاهانه این بود که از آنحضرت بظهور آمده
و چون رفت آمد ظاهر شد از غایت عطوفت جبلی و اخلاق حمیده موروثی از دولت آباد چند گام پیشتر
نهاده با او ملاقات کردند اگرچه سلاطین چنگیزی عموماً زیاده از دیگر سلاطین نژادهای چنگیزی که بحسب اقتضای
روزگار بدین دیار آمده بخدمت اشرف توسل جسته کامروایی یافته‌اند بتخصیص حاجی محمد خان پادشاه خوارزم
و نور محمد خان پادشاه اورگنج بزرگ منشی داشت و تملق و چرب زبانی که در چنین حال از مقتضیات عقل دوربین
و شرایط حزم خرد سعادت گزین است بهره نداشت و در وقتی که ملاقات با حضرت اعلی قریب شد از غایت
تکبر و تجبر که از جهل و نادانی بوده از سیدانی پیاده شد و همچنان در سر اسب هنگام ملاقات واقع شده بلوازم
مصافحه و معانقه پرداخته شد بالجمله چون ملاقات سراسبی واقع شد امرای عظام قزلباش نیز در سر اسب با او ملاقات
نمودند و آداب مصافحه و دست بوس مسلوب گشت اما حضرت اعلی از غایت مهمان نوازی انواع اشفاق و مهربانی
اظهار فرموده برسمهای دوستانه و تواضعات یارانه بی تکلفانه بظهور آوردند و احوال یکیک از امرای او
حضرت اعلی صدارت میفرمودند آقا کمال دولت آبادی از خدمت اشرف رخصت مهمانی او طلبیده بسرانجام
اسباب ضیافت پرداخته و آنچه لایق دانست بمصلحت همایون پیشکش کرده از دولت آباد سوار شده

متوجه شهر شدند تا نقش جهان از جانب همایون اعلی اقمشه و اجناس برسم پای انداز گسترده شده بود از دو طرف
لشکری نیل بسته ایستاده بودند حضرت اعلی آهسته آهسته طی مسافت مینمودند و با ولی محمد خان کمال مهربانی بظهور
می آوردند تا دروازه شهر چند توقف فرموده جرعهای شادکامی نوشیدند و صحبت سراسی منعقد گشتند
کثرت مردم و ازدحام خلایق بنوعی بود که عرصه خیال گنجایش نداشت چون بحوالی دروازه دیوار بیرون
شهر رسیدند از کثرت خلق و ضیق طریق عبور شاه با سپاه یکسان بود و اقمشه پای انداز در زیر دست
جهار پایان و ستوران پایمال گشت و حضرت اعلی با ولی محمد خان بصد تشویش باندرون دروازه رسیده
چون داخل شهر شدند امر شد که دروازها را به بندند لحظه دروازه را بستند تا از کوچهای شهر و بازار گذر
توانند کرد و بیساولان خاصه شریفه که بضبط اقمشه پای انداز مامور بودند آنچه بحیطه ضبط درآمد بملازمان سرجلو
ولی محمد خان سپردند و منازل مرغوب جهة نزول او تعیین شد علی قلیخان بهمان دستور مهماندار او بود ضروریات
سرکار او همه روزه از سرکار خاصه شریفه سرانجام می یافت شعرا بلاغت آثار در آمدن او تاریخ مرغوب بر قم
در سلک نظم کشیدند از انجمله خواجه شعیب جوشقانی که از اکابر و اعیان جوشقانست و درین ایام در سلک
وزرا و متصرفان مهمات دیوانی منسلک است و بسیار شیرین کلام و صاحب طبع عالیست این تاریخ گفت تاریخ
چون زگردشهای چرخ منقلب • گشت پیدا در بخارا انقلاب • شاه ترکستان ولیخان آنکه هست • زیب
بخش مسند افراسیاب • راهنمون شد دولت او را تا نهاد • رو بدرگاه شه مالک رقاب • شاه عباس
قدر قدرت که هست • کامران و کام بخش و کامیاب • این قران سعد را تاریخ جوی • چون که از عالم علوی خطاب
ساخت روشن شمع مجلس او گفت • ماه شد مهمان بزم آفتاب • این مصراع هزار و نوزده است موافق تاریخ توجه
اوست با یران اما چون بخدمت اشرف رسید هزار و بیست شده بود و آن نیز تعمیه حاصل میشود که مراد از روشن
ساختن شمع مجلس عمل تشعیه تحصیل الف است تاریخ دیگر فرزندی ارجمندی محمد صالح که برادرزاده مسود اوراق
گفت موافق هزار و بیست آن نیز ثبت افتاد تاریخ عباس شاه سپهر احسان • کز بیم تو اوست زیب ایران
آمد بدرش زروی اخلاص • بردست گرفته تحفه جان • خاقان زمان ولی محمد • اورنگ نشین ملک
توران • جستم زخرد چو سال تاریخ • گفت آمده پادشاه توران • روز دیگر حضرت اعلی بمنزل او تشریف
برده بآیین بزرگی و مهمان نوازی پیش آمده مکرر پرسشهای مشفقانه و تواضعات دوستانه بظهور آورد
جناب خانی از ساده لوحی و نادانی یا از زیرکی غشی که در چنین ایام زیاده از دیگر ایام بدنما و بیهوده است هرچند
سر داختلاطی مینمود حضرت اعلی شاهی ظل الهی از برای فیض خاطر و کدورت و ملالی که از گردش چرخ ستمکار داشت
حمل نموده سنگی و گرم اختلاطی بیشتر فرمودند چون یکدو روز از رنج راه آسایش یافت روز سیم تکلیف مهمانی
نموده در خلوتخانه خاص مجلس پادشاهانه آراسته شد و جناب خانی با چند نفر از خواص و مقربان و ملازمان بآن محفل
ارم تزیین درآمده بندگان اشرف بنفس نفیس در آن انجمن بهجت افزا بی تکلفانه بلوازم خدمت در مجلس آرایی و جام

مینمودند و پری چهرگان لاله عذار دران عشرت سرای از شادمانی بادهای دوستکامی بگردش در آورده مطربان خوش
آهنگ و مغنیان تیز چنگ نوای دلکش زنگ زدای خاطر کشیده عروسان عراقی و خراسانی برقاصی در آمده
خرامش و جلوه گری آغاز نهادند مجملا نظم دران فرخنده بزم خلوت خاص * همی بودی ز شادی زهره رقاص
بهر گوشه خرامان دلستانی * بهر بزم روان آرام جانی * ز گلها بود مجلس چون گلستان * گلستان چه که بودی
یوسفستان * ولی محمد خان از مشاهده آن مجلس بهشت نشان و نظاره چندین حور و غلمان حیرت افزا بوده ظاهرا
آثار بهجت و خرمی بظهور می آورد اما باطنا چون خاطر شریفش از گردش فلک کجرفتار بقدر ملالی داشت فیض
خاطری معلوم میشد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بفراست وافی دریافته سخنان دلکش و مهربانی که در چنین اوقات
پسندیده عالمیانست تسلی بخش خاطر اندوهگین او بودند امرا و مقربان او را بحسن عهد و وفاداری و رعایت
حق نمک خوارگی ستوده وعدهای جمیل میدادند و تا نزدیک صبح صحبت پادشاهانه انعقاد یافته نواب اشرف
دقیقه از دقایق مهمان نوازی فرو گذاشت نکردند و روز دیگر اقامت و ساوری از نقد و اجناس و انواع ملبوس
و ماکول ضروریات بیوتات و غیر ذلک انقدر که شایسته مهمانی چنان مهمان و درخور همت عالی میزبان چنین باشد ارسال
داشتند چون تفصیل آنها موجب تطویل میشود و مناسب سیاق تاریخ نیست عنان قلم از تحریر آن کشیده داشت
روز دیگر وعده صحبت میدان نقش جهان چوگان بازی و قپق اندازی فرموده قرار دادند که چهار بازار قیصریه و کاروان
سراها را که آیین بندی نموده چراغان نمایند و چون تمام شود و از چوگان بازی و قپق اندازی فارغ گردند در میدان
آتش بازی کرده قلعها و اقسام اسباب آتشبازی را که موشک سازان و آتشبازان بفنون غریبه ترتیب داده بودند
آتش داده بعد از آن تماشای چراغان پردازند در روز موعود حضرت اعلی بمیدان نقش جهان تشریف آورده با مهمان
و یکه سواران قزلباش و غلامان شروع در چوگان بازی و قپق اندازی کردند و نظارگیان تماشائی از ذکور و اناث
حوالی میدان را فرو گرفته نظاره آن صحبت عالی مینمودند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی حسب الوعده ساعت بساعت
انتظار آمدن او میکشیدند تا آنکه روز بآخر رسید صحبت چوگان بازی و قپق اندازی باتمام انجامید و شام شد و بازارهای
قیصریه و خانات را چراغان کردند آتشبازیها و قلعها و اسباب آتشبازی بمیان آورده مستعد آن کار شدند
و چون حضرت اعلی منتظر آمدن ولی محمد خان بودند تاخیر در آنها میکردند آخر الامر علیقلی خان را فرستاده او را طلب نمودند
خان قباحت نافهم بهانه کوفت صداع از آن انجمن کناره جسته از آمدن انجمن که رشک گلشن جنان بود تقاعد ورزیده
نیامد هر چند آنکه به سلوک مطبع منش خصوصا با پادشاهان گران می آمد حضرت اعلی از فراخ حوصلگی عذر پذیر گشته
با مخصوصان و مقربان بزم عشرت آن صحبت را منعقد ساخته از میدان بقیصریه تشریف آورده تا نصف شب سیر چراغان
کرده خرمی بخش بزم ناهید و بهجت افزای انجمن دلها بودند و روز دیگر از اطبا مسیحا نفس حکیم سلمان شیرازی را
که بحذاقت و دانائی بقراط زمان و نادره دورانست بجهة تفحص حال و استمزاج مزاج او فرستادند که اگر فی الواقع
کوفتی عارض شده باشد بمداوا پردازد و انواع مهربانیها بظهور آوردند مجملا هر چند از جناب خانی اطوار ناهنجار

در ایام معاشرت بظهور می آمد سلوکی که او بر نهج طبع اشرف بود حضرت اعلی در بی تکلفی و تواضع می افزودند و کرم اخلاق
و حسن خلق بیشتر از پیشتر بظهور می آوردند اما مشارالیه هرچند روز یکمرتبه بشرف ملاقات در ضیافت یکمرتبه در میدان
نقش جهان آماده صحبت چوگان بازی و قبق اندازی فرموده آتشبازان چابکدست آتش بازیهای غریب کردند
و بعضی از اسباب آتشبازی در فیل بزرگی از اقبال پادشاهی تعبیه کرده بودند و در وقت آتش دادن و توپ انداختن
آتش بان فیل افتاده حرکات عجیب و حملهای مهیب از آن فیل مشاهده گشته موجب انبساط خاطر جناب خانی
و حاضران بساط اقدس گردید و دیگر را صحبت چراغان قیصریه و مجلسهای باغ نقش جهان بوقوع انجامید در اول
تحویل سرطان که بعرف اهل عجم و سکون کسری و جم روز آب پاشان است باتفاق در چهار باغ اصفهان تماشای آب
پاشان فرمودند و در آن روز تا ده پانزده هزار نفر در خیابان چهار باغ جمع آمده بر یکدیگر آب می پاشیدند از کثرت
خلایق و بسیاری آب پاشی زاینده رود خشکی پذیرفته در آن رودخانه دریامثال آب نماند و فی الواقع تماشای
غریبست بالجمله چون چندگاه از آمدن او گذشت و لوازم سیر و صحبت بفعل آمد تدابیر امور سلطنت و جهانداری بمیان آمده
حضرت اعلی از اراده خاطر و ما فی الضمیر او استطلاع فرمودند مشارالیه قصه خود و فتوری که بسبب طغیان برادرزاده
باغوای مفسدان و بدعهدی ملازمان باقتضای قضا با احوال او راه یافته بود بتفصیل بازنموده چاره جوی گشت که بهمت معاونت
و معاضدت نواب کامیاب اشرف بولایت خود بازگشته دیگرباره بر تخت سلطنت پادشاهی تمکن یابد حضرت اعلی
شاهی ظل الهی فرمودند که چون اعانت و امداد حضرت خانی بر ما و کل طبقه قزلباش لازم شد و طریق امداد آنست که
موکب همایون در مرافقت عالی بجانب خراسان در حرکت آمده از خراسان شما را با لشکران روانه ماوراءالنهر گردانیم
و اگر نهضت همایون ما احتیاج افتد زودتر لوازم مدد و کومک بظهور توانیم آورد و لیکن درین سال سفر خراسان ما را
میسر نیست بسبب آنکه سردار روم که در سال گذشته آذربایجان آمده بود و گفت و گوی صلح میان آورده بازگشت
با لشکر عظیم در دیاربکر که سرحد ملک ما است قشلاق نموده صدق و کذب اقوال رومیان معلوم نیست و ایلچی ما که بجهت
مقدمه صلح بخدمت پادشاه روم رفته در آنجاست و هنوز صلح قرار و استقراری نیافته و ما را نیز با لشکر قزلباش آذربایجان
میباید رفت که در مقابل لشکر روم ایستاده آماده صلح و جنگ باشیم اکنون مناسب آنست خانه ما را خانه خود دانسته
از ممالک محروسه هر جا اختیار نمایند رحل اقامت انداخته چندگاه بآسایش و استراحت پردازند که ما به آذربایجان رفته
بجهت تمشیت مهمات جناب جلال معاونت و همراهی او هرگونه مداهنه و مساهله که در قضیه صلح رومیان باید کرد بفعل آورده
ان شاء الله تعالی معامله صلح را قرار و استقراری داده نوعی نماییم که دیگر بار ما را بسرحد آذربایجان گرفتاری نباشد
و در سال دیگر که خاطر از جانب رومیان جمع شده باشد با استظهار تمام براحت و همراهی ایشان بدان صوب نهضت نماییم
مشارالیه اظهار کرد که این معنی نزد اینجانب وضوح تمام دارد که حضرت اعلی شاهی را درینسال بجهة انجام مهمات سلطنت
و مصلحت دولت نهضت آذربایجان ضروریست و فتح ان اللآتی دولت قاهره نیست اما توجه اینجانب بجانب ماوراءالنهر
بکنکاش اتالیقان و بهادران قریش که مرحله پیمایان فراز و نشیب حوادث اند زودی لازمست و تاخیر و تعویق

مناسب وقت نیست زیرا که اکثر امرا و حکام اوزبکیه که در اطراف و جوانب ماوراءالنهر و ترکستان اند گماشته و نصب
کرده اینجانب اند و تا غایت نزد امام قلیخان نیامده چشم انتظار بر شاهراه اینطرف دارند و تا هنوز او را
شوکت و قدرت تام حاصل نشده هواخواهان اینجانب سر بخط اطاعت او در نیاورده اند معاودت بسرعت
و استعجال نیروی اقبال مناسب دولت نمی نماید و چون از آثار سلف و اخبار ماضی تحقیق پیوسته که تا غایت
هر کس از سلاطین اوزبکیه و جغتای بدین دودمان قدس نشان که از خاندان ولایت و امامت منشعب اند توسل
جسته برحسب دلخواه کام روا گشته اند مخلص نیز تیمناً و تبرکاً بدینصوب آمده و بسعادت ملاقات اشرف فایز گردید
که کمر همت از این دولت بسته روی بمقصد آورد رجا واثق است که بیمن توسل این دودمان ولایت و کرامت برحسب
مقصود کامیاب دولت گردد و بندگان اشرف را در مرافقت اینجانب بطرف خراسان در حرکت آمدن لازم
نیست چرا که تا غایت میانه اوزبکیه و طبقه قزلباش موافقت و دوستی نبوده و بجهة مغایرت مذهب تعصب بمرتبه
متعصبان اهل سنت التیام این دو گروه با یکدیگر ممکن نیست هرگاه لشکر قزلباش با من همراه باشد موجب رمیدگی
اوزبکیه بالکلیه میگردد و عامه مردم آن دیار با من خصومت و نزاع خواهند کرد مناسب وقت آن می نماید که از خدمت
اشرف رخصت یافته بهمراهی خود توجه و همت باطن روانه گردد که اگر اومار روی انحطاط آورده باشد و اقبال
یاری نکا میجو بجد و ماوراءالنهر رسیم امیدست که از هواخواهان و ملازمان جان سپار که در اطراف و جوانب اند
جمعیتی روی دهد و اهل بغی و طغیان که هنوز استقامتی نیافته اند متزلزل گشته جمعیت ایشان روی به پراکندگی آورد
و اگر آنچه مکنون خاطر است بفعل نیاید و کومک امرای قزلباش لازم باشد همان امرا و لشکریان خراسان کافی اند ام
فرمایند که بیگلربیگی خراسان با جنود ظفر ورود قزلباش مستعد و آماده کومک بوده هرگاه از جانب مخلص اشاره شود
از جانب بلخ روانه گردند و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی راضی باین معنی نمیشدند و ملاحظه داشتند که مبادا
قرارداد خاطر جناب خانی و رفقا صورت نبندد که عکس مطلوب نتیجه دهد رضا خاطر اشرف آن بود که در تدارک
اختلال احوال او که امریست عظیم و کاریست بزرگ تامل و تانی فکری بصواب اندیشه بعمل در آن امر صایب نشمرده
چه از فحوای کلام او و رفقا و گفتار رواردین چنین معلوم کرده بودند که اوزبکیه عقاید خود را نسبت باو فاسد کرده اند
وثوق و اعتمادی بر اقوال و افعال ایشان نمانده تا آنکه چند مرتبه مجلس کنکاش انعقاد یافته ریش سفیدان و معتمدان
که همراه داشت رفتن او را باستعجال بی لشکر قزلباش صایب شمرده مبالغه ببرحد افراط رسانیدند و از جانب
خراسان نیز اخبار رسید که جمعی کثیر از جنود اوزبکیه بهواخواهی جناب خان بسر حد خراسان آمده انتظار آمدن او
دارند این اخبار تحریک ماده رفتن نموده جناب خانی نیک و بد این امر بگردن خود گرفته جانب رفتن را ترجیح داده
و با چند نفر از اعیان اوزبکیه که رفیق او بودند بدان مطلب بودوالجماعت نیز فهمیده از طرفین دغدغه ناک بودند
از خدمت اشرف رخصت طلبیده مرخص گشتند اما کفران نعمت دامن گیر گشته بمطلب نرسیدند و حضرت
اعلی رضا جو گشته قرار رفتن او دادند و اسباب مایحتاج سرکار او و ملازمان از اسب و شتر و یراق

و بیوتات و سایر ضروریات پادشاهانه بر وجه لایق از سرکار خاصه شریفه سرانجام داده فرستادند در روزی که
بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ساعت سعد بجهت بیلاق آذربایجان اختیار فرموده خیام اقبال در کنار زاینده
رود نصب فرموده از شهر بانجا نقل نموده بودند جناب خانی را طلب فرموده آن شب با یکدیگر صحبت مخصوصانه
داشته شد و از بسیاری سخنان حقیقت پرور زبان الهام بیان آورده در امور ملکداری و تالیف قلوب ملازمان
و عفو نمودن از جرایم لشکریان و اعلام نمودن حقایق یومی و سوانح غیبی سفارشات بلیغ فرمودند و جمعی که با ایشان
مربوط بودند بر رفتن حج عزیمت فرموده تجویز مرافقت ایشان نکردند از سایر همراهان خصوصاً خواجم بردی اتالیق
و جمعی که اظهار اخلاص و دولتخواهی مینمودند در باب خدمت و جانسپاری عهد و میثاق گرفته یکدیگر را
وداع کردند و حضرت اعلی زینل خان بیگدلی شاملو را که از عظمای اعاظم ذات است تعیین فرمودند که در خدمت آنحضرت
بوده بلوازم خدمات و مهمانداری قیام نماید و تا جناب خانی در قلمرو همایون باشند روز بروز نزول و ساوری
داده مراسم خدمت بتقدیم رساند و مبلغ پنجهزار تومان تبریزی زر نقد بجهت مدد خرج ملازمان او بر خراسان نوشته
شد که حسین خان حاکم هرات سرانجام نموده تسلیم نماید و جناب خانی بعد از وداع حضرت اعلی شاهی ظل اللهی دو روز
در شهر توقف نموده روانه شدند ذکر توجه نمودن ولی محمد خان از اصفهان بجانب خراسان و ماوراء النهر
و تمکن یافتن بر سریر سلطنت خویشتن چون ولی محمد خان بنوعی که نگارشته قلم وقایع نگار گردید از خدمت اشرف
جدا شده روانه گشت ملازمان و مردم او جلافت و ناهمواری پیش کرده و تعصب مذهب بر متعصبان جاهل آن طبقه
مستولی گشته در مقام آزار و اضرار شیعیان شدند چنانچه چند کس از مردم درویش و فقرا بگمان تبرا که در آن
ایام بمراعات خاطر اوزبکیه که مهمان شده بودند بالکلیه مسلوب بود زخم زده و بی اعتدالی را بسرحد افراط رسانیدند
چنانچه چند کس بقتل رسیدند و مردم بملاحظه آنکه مبادا پسندیده خاطر اشرف نباشد صبر نموده در مقام انتقام و تادیب
ایشان در نیامدند القصه ولی محمد خان از حوالی اصفهان کوچ کرده از راه سیاه کوه کاشان روانه خراسان گردید
اکنون سخن را در اینجا گذاشته و برخی از احوال امام قلی خان و سوانح ماوراء النهر نگاشتن مناسب دانست شمه از احوال
مشارالیه آنکه چون ولی محمد خان از موافقت لشکریان مایوس گشته از بخارا بیرون آمده بچارجوی آمد و عموم سپاه که در
حوالی قرشی در موکب ولی محمد خان بودند از رفتن او آگاه گشته روی توجه بخدمت امام قلیخان آوردند مشارالیه مدد دولت
و اقبال کردگار کامیاب بود روی آورده امیدوار گشته بجانب بخارا در حرکت آمده و در دار السلطنه بخارا پای بر مسند سلطنت
و پادشاهی نهاده خطبه و سکه باسم و لقب خود مزین ساخت و کوتوال ارک بخارا مفاتیح دروب و خزاین تسلیم
کرده پای در دایره متابعت نهاد و ولایت بلخ و مضافات را به نذر محمد سلطان تفویض نموده او را بدانصوب فرستاد
چون مسموع او گشت که ولی محمد خان متعلقان خود را با یک پسر کوچک در قلعه چارجوی که ا[illegible] رفته است اراده تسخیر
آن قلعه نموده جمعی از لشکریان و معتمدان خود را بر سر چارجوی فرستاد و کوتوال القلعه بقدم انقیاد پیش آمده طوعاً
و کرهاً قلعه را بدست داده و متعلقان و مردم ولی محمد خان را کوچانیده بخارا بردند و قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپردند

امام قلیخان بعد از ملاقات متعلقان عم بزرگوار یکی از ازواج او که بغایت جمیله و محبوبهٔ او که مسمی بآی خانم بود
تعشق آغاز نهاده ارادهٔ معاشرت و مباشرت نمود و عفیفه بمباشرت حرام راضی نشد امام قلیخان دست
در دامن قاضی و مفتی زده از ایشان چاره جوی گشت چون استماع رفت که منشر خان بخارا همگی از معتقدهٔ کنده
جشند اما قاضی دین باد داده دنیاپرست بخارا بر وفق رضای امام قلیخان فتوی نوشت که چون ولی محمد خان
شعار رفضه گرفته از جریدهٔ اهل سنت و دایرهٔ مسلمانی بیرون رفت حکم کفر برو جاری و از ازواج برو مطلقه اند و ازواج ایشانرا
بحبالهٔ دیگری در آمدن جایز قاضی شریعت شعار مذکور بجهت تجویز عقد مناکحهٔ مذکور مورد شفقت و التفات گشته
از امام قلیخان رعایت و تربیت یافت و آن جمیله را بوجه شرع تسلی داده میان او و امام قلیخان عقد مناکحه
و ترویج انعقاد یافت و ارتکاب این عمل شنیع که نزد خدا و خلق مذموم است نموده تصرف در زوجهٔ عم کرده داغی
بر جان خلقی که این شیوه در میانهٔ ایشان موافق ملت و مطابق شریعت باشد آری پیغمبر عشق را کتابی دگر است
در خلال این احوال سلاطین زادهای قزاق که در آرزوی چنین روزی بودند طمع در ملک ترکستان و ماوراءالنهر کرده
تاشکند را بحیطهٔ ضبط در آورده بر سر سمرقند لشکر کشیدند و امام قلیخان بجهت دفع لشکر قزاق بجانب سمرقند
در حرکت آمدند محمد سلطان برادرش را مقرر داشت که لشکرهای بلخ و اندخود را جمع آورده در سمرقند
باو بپیوندد و چون مشار الیه بسمرقند رسید سلاطین زادهای قزاق طرح دوستی انداخته ترک آشتی کردند
و ولایت تاشکند و اندخود را تا قرب بسمرقند بدیشان باز گذاشت و ریش سفیدان طرفین حکایت صلح میان
انداخته از جانبین حرب و نزاع را در باقی گذاشتند و متعرض یکدیگر نشدند و چون اعتمادی بر اقوال آنطایفه
نبود خود ماوراءالنهر در سمرقند رحل اقامت انداخته بودند درین اثنا خبر بیماری والدهٔ امام قلیخان رسید و او از شوق
معاشرت محبوبه غالب بود بعضی از امرا و لشکریان را در سمرقند گذاشته بعیادت والده با معدودی از خواص
ببخارا رفته روزگاری بفراغت میگذرانید که طنطنهٔ رایات نهضت ولی محمد خان در آن ولایت بلندی گرفته
موجب تفرقهٔ خاطر و پریشانی ضمیر امام قلیخان گردیده در بخارا مجال اقامتش نماند و سه روز قبل از آمدن ولی
محمد خان از بخارا بیرون رفته والده و متعلقان و محبوبهٔ عم را برداشته بقرشی رفت اکنون بر سر تتمهٔ احوال
ولی محمد خان باز گردیم چون جناب خانی روانهٔ مقصد گردید اراده داشت که بدار السلطنهٔ هرات رفته
پسرش را که در هرات بود بخود ملحق ساخته حسین خان شاملو حاکم هرات را وجود قولباش که در آنجا اند کومک
خود گردانیده بجانب بلخ در حرکت آید و تخت او ولایت را که در تیول او صاحب وجودی خالیست تحت تصرف در آورد
و لشکریان اندخود را جمع آورده علم ملک ستانی بصوب بخارا افرازد اما چون قدم بملک خراسان نهاده فوج
فوج از هواخواهان و ملازمان او از بخارا و اندخود بطلب او آمدند بعضی در مرو و بعضی در مشهد مقدس توقف نموده
انتظار آمدن او داشتند روز بروز میرسیدند و رفتن او را از مرو بچهارجوی صواب میشمردند و برفتن بخارا
ترغیب کرده میگفتند که چون امام قلیخان با لشکریان در سمرقند است و بخارا خالیست اگر از راه مرو برویم امید هست

که دار السلطنه بخارا که تختگاه سلاطین اوزبکیه است ثانیاً بدست درآید و چون آنحضرت را مجدداً در تخت سلطنت و معاودت
خود جلوس اوزبک اتفاق افتد و آوازهٔ وصول موکب عالی در ماوراءالنهر شیوع یابد موجب تفرقه و پراکندگی
مخالفان گشته مهمات بر وفق دلخواه دوستان صورت پذیر خواهد شد جناب خانی بدین کنگاش عمل نموده
از مشهد مقدس بمرو تشریف بردند و محراب خان نیز رفتن ولی محمد خان را بی کومک قزلباش کاره بود و صلاح
نمیدانست رفقا بدلایل معقوله او را تسکین دادند فی الجمله محراب خان جنود اوزبک را در بیرون شهر جا داده او را
در قلعه فرود آورد و خدمات شایسته بتقدیم رسانید و بعضی از جنود اوزبک که در قلعه چهارجوی بسیار بوده
از نیک و بد قلعه اطلاعی داشتند خصوصاً کمال خواجه متقبل تسخیر القلعه شدند ولی محمد خان بصوابدید محراب خان آنجماعت
را با فوجی از اوزبکیه بسرکردگی خواجم بردی اتالیق بهادر بر سبیل ایلغار بر سر چهارجوی فرستاده خود نیز متعاقب
در حرکت آمد و محراب خان چند فرسخ مشایعت نموده بجهت آنکه بالکلیه موکب خانی از کومک قزلباش خالی نبوده باشد
موازی پانصد نفر از غازیان قزلباش و تفنگچیان خود را ملازم موکب عالی ساخت که تا هر جا صلاح دولت باشد
در رکاب خانی خواهند مرافقت نموده بلوازم خدمت و جانسپاری قیام نمایند و هرگاه مرخص سازد بازگردند و پیش
آمدها ایلغار نموده قریب صبح بپای قلعه چهارجوی آمدند از رخنه که میدانستند جمعی بالا رفته بقلعه درآمدند و دروازها
گشوده چهارجوی بتصرف ایشان درآمد دیگر روز موکب عالی خانی رسیده در چهارجوی نزول کرد حاکم چهارجوی که
در ارک بود جز اطاعت چاره نیافت و جناب خانی چهارجوی را بمعتمدان سپرده چند نفر از تفنگچیان محراب خان را در آنجا
گذاشته بسبیل تعجیل روانهٔ کنار آب شد و کمال خواجه را پیشتر فرستاد و او از معبر چهارجوی گذشته روی توجه
بنجارا آورد و چون آوازهٔ وصول موکب پادشاهی بحدود بخارا شیوع یافت جمعی از هر طرف با او پیوستند امام قلیخان
که جدیده و سپاهی بخارا آمده بعیش و عشرت مشغول بوده از آمدن موکب پادشاهی خبر یافته مضطرب گشت و قوت مقابله
در خود نیافته با والده و متعلقان خانگی بتعجیل از بخارا بیرون رفته بجانب قرشی گریخت ولی محمد خان از فرار او خبر یافته
خواجم بردی اتالیق را پیشتر فرستاده خود متعاقب در حرکت آمد و روز پنجشنبه ۱۲ شهر جمادی الثانی داخل بخارا گشته روز دیگر
کافه گروه خلایق استقبال موکب خانی نمودند و در جبههٔ احباب خانی انواع اقبال و سرور طلب داخل دار السلطنه بخارا گشته
دیگر باره در مقر سلطنت خود پای بر مسند جهانبانی نهاد و خطبه و سکه بلقب او مزین گشت سادات و علما و ارباب و اهالی
بخارا بخدمت آمده بکورنش عالی استسعاد یافتند و آثار بهجت و کامرانی و شادکامی بظهور آمد اما ولی محمد خان بجهت آنکه
برادرزاده اش زوجهٔ معقودهٔ او را که کمال تعلق داشت تصرف نموده همراه برده بود بغایت مشوش و پریشان خاطر
گردیده مسرت و شگفتگی که در نوبت از لوازم بود پیرامون خاطرش نمیگشت و قاضی را که تکفیر نواب خانی کرده زوجه
او را بعقد امام قلیخان درآورده بود بمعرض برحو حاضر کردند از آن امر ناپسند استفسار نموده در مقام سیاست و انتقام
قاضی درآمد جناب قاضی سر خجالت در پیش انداخته عذرهای ناموجه میگفت و آتش غضب خانی درباره قاضی نوعی
مشتعل گشته بود که جز بسوختن خرمن حیاتش منطفی نمیشد غایتش بجهت حفظ شریعت و رعایت منازل مذهب اهل سنت

وتعظیم قضات وعلما متعرض شوانت شد وخفت وخواری بسیار کشید وهمچنین از طبقه اوزبکیه واعیان بخارا
جمعی که با او غدر وبیوفایی کرده بودند متعرض برغو درآورده از غایت آزردگی که داشت با جماعت مقتضای
عقل عمل بکرد وصبر وبردباری وفرصت هر کار جستن که در امور سلطنت از مقتضیات عقل ولوازم حزم واحتیاط
منظور نداشته اکثر ایشانرا گیرانید وبعضی بر طبایع القوم گران آمده باعث آن شد که عوام الناس تخم
عداوت قزلباش که معاون او شده بودند واوزبکیه خصوصا جمعی که با او بدسلوکی داشتند از بیم سیاست
وعقوبت وانتقام بیشتر از پیشتر در مقام غدر درآمده از سلطنتش متنفر گشتند اگرچه بظاهر دعوی اخلاص وفدویت
مینمودند اما باطنا در مقام نفاق بوده خطا را در نظر او صواب شمرده بدانچه خیر وصلاح او نبود اصرار میکردند
تا آنکه مکنون خاطر خود را بظهور آورده عاقبت از بدعهدی واعمال نفاق آمیز اوزبکیه رشته حیات او از یکدیگر
گسیخت چنانچه از کلام آینده بوضوح میپیوندد ذکر سلطنت ولی محمد خان در بخارا و [illegible] سمرقند و بخارا و ما
امام قلیخان واختتام احوال پادشاه بر سبیل اجمال چون منشی دیوان قضا وطغراکش مضمون یفعل
الله ما یشاء طغرای عزای یکدلک تقدیر منفک ساخته برقم تذل من تشاء مرقوم ومختوم گردانیده بود وسعی وکوشش
فایده نداد وسخن تدبیرش موافق تقدیر نیفتاد وآنچه بظاهر خیر او مینمود عاقبت ضررش نتیجه داد بالجمله چون ولی محمد خان
بمقر سلطنت ومستقر خلافت قرار گرفته گلشن دولت او که از خشک سال حوادث ونوایب روی به پژمردگی
آورده بود سرسبزی آغاز نهاد وامرا ودولتخواهان از اطراف وجوانب رسیده تهنیت تجدید جلوس عالی
بجای آوردند وغلبه وازدحام تمام در پایه سریر سلطنت مصیرش پدید آمد ومشخص نموده که امام قلیخان بکدام
طرف رفته جمعی ناقص خرد از خوش آمدگویان چنین نمودند که امام قلیخانرا در ماوراء النهر مجال اقامت نمانده
مقر ومفری ندارد وبجانب بلخ مبلغ آنکه برادر کوچک اطاعت او نخواهد کرد نمیتواند رفت وسوای آنکه بکابل
رفته از آنجا عزیمت هندوستان نماید نوعی دیگر محمل نیست ولشکریان که در سمرقند اند هرگاه نزول موکب عالی
را در بخارا دانند وفرار امام قلیخان استماع نمایند فوج فوج روی امید بدرگاه اعلی آورده غاشیه بندگی
بر دوش خواهند گرفت واصلا طریق دیگر را احتمال نمیدادند وولی محمد خان نیز از هجوم خوش آمدگویان وسخنان
نفاق آمیز اوزبکیه بظاهر شعار دولتخواهی بظهور آورده بباطن اسباب ادبار او را سرانجام میدادند راه صواب
گم کرده از طریق حزم ودوراندیشی غافل آماده خود را پادشاه مستقل مطلق العنان تصور کرده ونامه اخلاص
آمیز محتوی بر تمکین واستقلال خود بر سریر سلطنت وفرار امام قلیخان واطاعت وانقیاد خود او زنک بخدمت اشرف
نوشته ارسال داشت واز طبقه قزلباش جمعی را رخصت انصراف داده معدودی را نگاهداشت که چون
امرا واعیان اوزبکیه در سمرقند آمده بکورنش عالی استسعاد یابند وخاطر از آن ممر جمع کرده ایشان مشاهده
نموده بازگردند ودر آن چند روز که در بخارا رحل اقامت انداخته بود اکثر مردم از بیم تهدید سیاست او
خایف وهراسان گشتند درین اثنا بوضوح پیوست که امام قلیخان بقلعه قرشی درآمده در آنجا توقف کرده وولی محمد خان

از شنیدن این خبر بی آرام گشته مرکز دولت را خالی گذاشته با موازی هفده هزار کس که در موکب او جمع آمده بودند
از آنجا بیرون آمده به راه قرشی پیش گرفت که اگر امام قلیخان محصور گردد قلعه قرشی را محاصره نموده او را بدست آورد
و اگر از آنجا فرار نماید یکبارگی از درجه اعتبار ساقط گردد و بعد از آنکه دو سه کوچ بجانب قرشی رفت ریش سفیدان و بهادران
موکب عالی صلاح در آن دیدند که اول بجانب سمرقند نهضت نمایند زیرا که امرا و لشکرهایی که در سمرقند اند چون پادشاهی
در میان ایشان نیست طوعاً و کرهاً قدم در دایره متابعت خواهند نهاد و بعد از آنکه لشکر را بخود ملحق ساخته باشیم
از روی استظهار و استقلال متوجه امام قلیخان پردازیم ولی محمد خان با ریش سفیدان قزلباش خصوصاً بوداق بیگ
قاجار که همراه بودند مشورت نموده ایشان گفته شد که درین وقت امام قلیخان با قلیلی در قرشی است و اعوان و انصار او
در سمرقند بسرعت و استعجال خود را بقرشی رسانیده او را بدست می باید آورد که اگر او به لشکر سمرقند پیوندد کار مشکل میشود هر چند
ولی محمد خان خواه است که زودتر خود را بقرشی رساند ریش سفیدان اوزبکیه مانع آمده رفتن جانب سمرقند را صواب شمرده
در این باب غلو کردند جناب خانی نیز بآن رای که از روی مکر و حیله اندیشیده بودند عمل نموده عنان از راه قرشی بجانب سمرقند
منعطف ساخته روانه شدند و ولی محمد خان مکتوب محبت آمیز بسلاطین زادهای قزاق نوشته ایشان را بطریق سلوک موافقت
دلالت نموده وعدهای جمیل داد اما امرا و اعیان اوزبکیه که در سمرقند بودند در اول حال که خبر آمدن ولی محمد خان و تمکن
و استقلال او در بخارا و فرار امام قلیخان استماع نمودند بعضی بر اطاعت و انقیاد ولی محمد خان دل نهاده در مقام
اعتذار بودند بعضی دیگر که از او خائف و هراسان بودند در مخالفت و موافقت متردد بوده در میان خوف و رجا روز
بشب می آوردند بعد از آنکه بودن امام قلیخان در قلعه قرشی و عطف عنان ولی محمد خان از قرشی بسمرقند نزد ایشان
محقق گشت آن مردم بدو گروه گشته فوجی شعار دولتخواهی ولی محمد خان و برخی مخالفت الجماعت ورزیده و هواخواهی
امام قلیخان پیش نهاد همت ساختند و چند نفر از هواخواهان امام قلیخان در سمرقند بسرعت برق و باد بجانب قرشی رفته
امام قلیخان را از مواصلت لشکر خبر داده او را برداشته از راه غیر معهود ایلغار نموده بسمرقند رسانیدند و چون امام قلی
خان بسمرقند رسیده بلشکر ملحق شد دیگر باره بدولت و اقبال خود امیدوار گشته کمر محاربه و عزم جنگ بر میان بست
و گروه امام قلیخانی بر گروه ولی محمد خان تسلط یافتند و ایشان را از سمرقند بیرون کرده متفرق و پریشان ساختند
ولی محمد خان غافل از مقدمات تبانی روانه بجانب سمرقند بود و ریش سفیدان و بهادران که در ملازمت خان بودند
عرض کردند که اگر موکب اعلی باستعجال در حرکت آید موجب زیادتی دهشت آن مردم گشته اکثر سالک طریق فرار
میگردند و صلاح دولت آنست که ایشان را استمالت گردانیده آهسته آهسته طی مسافت نمایند که خوف و دهشت از
آن مردم زایل گشته باستقبال موکب عالی آیند و جناب خانی بصوابدید ایشان عمل نموده آهسته آهسته میرفت لحظه فلحظه
منتظر ورود امرا و ریش سفیدان سمرقند بوده و اصلا بخاطرش خطور نمیکرد که حرف خلاف او بر زبان احدی جاری تواند
و چمن دولت پادشاهی خود را از خار تعرض معاندان پاک و مصفی تصور نموده از حیله و نفاق اوزبکیه غافل بود تا آنکه
جمعی از جانب سمرقند رسیده جناب خانی را از وصول امام قلیخان و اتفاق آن مردم را در مخالفت و عصیان و تفرق و پریشانی

هواخواهان آگاه کردند و نواب خانی از وصول امام قلیخان از خواب غفلت بیدار گشته اند کی از جمله نفاق ملازمان
موکب عالی گرا او را از رقص قوشی باز آورده صیدی که پابسته دام گرفتاری شده بود رها نیدند آگاه شده
بایشان خطاب و عتاب آغاز نهاده و الجماعت او را الحرب زبانی و حرف و حکایت تسلی داده چنان نمودند
که مردم سمرقند را که اندک مایه مردمی اند چه حد و یارای آنکه در مقابله پادشاهی توانند درآمد بلکه باعث آوردن
امام قلیخان دولتخواهی پادشاهیست که بتلافی تقصیرات او را دست آویز ساخته بخدمت عالی آورند و عنقریب
او را اگر قمه خواهند آورد اگر چنین نشود جمعی که تهمت زده خلاف و عصیانند از قهر و غضب پادشاهی ایمن نشسته امام
قلیخان را برداشته بجانب مغلستان فرار خواهند کرد و سایر لشکر بملازمت عالی میرسند و نوعی دیگر احتمال
نمیدارند و خاطر ولی محمد خان اگر چه ازین سخنان نمیافت اما علاجی نداشت مکرر اکسان فرستاد که کیفیت و کمیت
آن لشکر رسیده خبر حرم آورند و رستادگان آمده نقل مینمودند که الجماعت از یک و بد زیاده از ده هزار نیستند
و خندق در پیش روی خود کنده جرات پیش آمدن ندارند ولی محمد خان با امرا الکنکاش نموده اراده کرد که چون
لشکری که موکب عالی اند زیاده از لشکر مخالفت بملاحظه بر سر ایشان رفته این قضیه را بنوک ناوک دلدوز و شعله
تیغ جانسوز بقطع رسانند درین اثنا خبر رسید که سلاطین زادهای قزاق که دو برادر بودند با بخارا کس بکومک رو
امداد پادشاهی میان بسته متوجه ملازمت عالی اند امرا او زبکیه متفق اللفظ عرض کردند که امام قلیخان و اتباع او
بمعاونت سلاطین زادهای قزاق مستظهر و امیدوار بودند حالا ایشان بموکب پادشاهی ملحق میگردند موجب یاس
و نا امیدی امام قلیخان گشته سلک جمعیت او ازین مقدمه پریشان میگردد و صلاح درین است که تا آمدن سلاطین زادهای
قزاق صبر نموده بعد از وصول ایشان هر آنچه مصلحت باشد عمل نماییم تا آنکه ولی محمد خان بحوالی سمرقند رسیده ملاچه و
فرتقیص بتعارب انجامید در روزی که ولی محمد خان محاربه دشمنان را در خاطر تصمیم داده مستعد قتال و جدال گشته بود
خبر وصول سلاطین زادها رسیده جناب خانی جمعی را باستقبال فرستاد تکه آدر با سیصد کس شتر آمده بملازمت عالی
رسیده و بملاحظه توره و آداب چنگیزی نزد ولی محمد خان را بورده کورنش نموده جناب خانی نیز او را در آغوش مهربانی
کشیده رسم معانقه بجای آورد مشار الیه عرض کرد که چون شوق ملازمت پادشاهی غالب بود مقید بلشکر نشده از
روی اخلاص با اندک مردمی آمدم و برادرم فردا با بخارا کس آمده بخود طقور رود با پادشاهی ملحق میگردد و درویش سفیدان
و آتالیقان نواب خانی عرض کردند که چون سلطان شما ایلغار از راه دور نموده آمده است و کوفت راه دارد امروز چنگ را
در تاخیر انداخته با او صحبت دارند که امروز و امشب او نیز از رنج راه آسایش یافته فردا که برادرش با لشکر با و ملحق
گردد متوجه مخالفان گشته معامله ایشان را فیصل دهیم جناب خانی در آن روز فتح عزیمت محاربه نموده بمجلس آرایی
و ترتیب اسباب ضیافت پرداخته با سلاطین زاده قزاق صحبت ملوکانه داشت روز دیگر که روز پنجشنبه هفدهم
شهر رجب سنه [illegible] بود قراولان خبر رسانیدند که در اردوی امام قلیخان شورش و غوغای عظیم افتاده لشکریان
فوج فوج جبه و یراق پوشیده سوار میشوند امرا عرض کردند که چون تاب توقف در برابر صولت پادشاهی ندارد

و از کومک و مدد قزاق مایوس شدند اراده فرار دادند و اکثر مردم همین لحظه بطلام اعلام پادشاهی استظلال میجویند

ولی محمد خان نیز رعایت حزم و احتیاط نموده خود موکب عالی را امر فرمود که جبه و یراق پوشیده حاضر گردند

بعد از اجتماع لشکر سوار شده میمنه و میسره صف سپاه آراسته آماده حرب و قتال گردید دیگری از قراولان

آمده اظهار نمود که لشکر امام قلیخان یکجا جمع شده سپاهی عظیم بنظر در می آید و اصلا تفرقه و پراکندگی اطوار ایشان

معلوم نمیشود بلکه داعیه حرب دارند چون تا غایت هرکس می آمد عدد لشکریان سمرقند را زیاده از ده هزار نشان

نمیدادند جناب خانی ازین تهور و مردانگی که داشت حسابی از ایشان نمیگرفت و هیچکس نمیگفت که میانه این دو گروه جنگ

خواهد شد درین وقت تزلزل و اختلال در ناصیه احوال او پدید آمده یکی از اتالیقان جنگ دیده کار آزموده خود را دستانید

که از دور آن لشکر را بنظر احتیاط در آورده از کیفیت و کمیت آن آگاهی بخشد و چون مکرر او در گفتهای اوزبکیه خلاف ظاهر

شده و بر قول ایشان زیاده اعتماد نداشت بوداق بیک قاجار ملازم محرا انجا را که مرد جنگ دیده کار آزموده بود همراه

اتالیق مذکور کرد که ملاحظه لشکر کرده خبر واقعی رساند صحیح القولی از بوداق بیک مذبور نقل نمود که میگفت چون

همراه اتالیق بسر بلندی بر آمده ملاحظه لشکر نمودم زیاده از بیست هزار کس بنظر در آمد که مکمل و مسلح گردیده و صف

سپاه آراسته با مین شایسته بجنگ پیش می آمدند ساعت بساعت آثار پیش آمدن ظاهر میگشت با اتالیق گفتم که

خانه شما خراب شود و نمک این پادشاه بر شما حرام باد که با او غدر کردید و درین مدت با او یک سخن راست نگفتید که همراه

آن لشکر را ندیده اتالیق گفت که ما هم این معامله را چنین تصور نکرده بودیم حالا واقع شده و اگر خبر واقع بگوییم

موجب خوف و هراس لشکر میگردد مجملا اتالیق بر گشته مراجعت کرد و من حقیقت واقعی عرض کرده گفتم که اینجماعت

با تو غدر میکنند و مخالفان بعدد و عدت از ما زیاده اند کاش جماعت قزلباش را رخصت میدادی اگرچه

اندک مردمی بودند اما در معرکه محافظت پادشاه کرده اگر شکستی واقع میشد پادشاه را از معرکه بسلامت بیرون توانیم

برد حالا بهر حال جمعی را از قزلباش بعضی که همراه اند از حوالی خود دور نمیباید نمود احتیاط ذات شریف بخدمتی دیگر

مامور نکردند جناب خانی ازین اخبار مضطرب گشته بوداق بیک را با قزلباش امر کرد که از حوالی جنیبهای خاصه

دور نشوند و موکب خانی بعزم جنگ پیش سرعت و مخالفان پیش می آمدند در دست چپ حصار خرابه بنظر در آمد

اتالیقان گفتند که مبادا جمعی از مخالفان بخرابه در آمده کمینگاه سازند چون ما پیشتر رویم از عقب [illegible] بزرگ در آمده

دست بردی نمایند اولی آنست که از جنود پادشاهی جمعی محافظت این خرابه تعیین کردند پانصد نفر از اوزبکیه بدین خدمت

مامور شدند اتالیقان گفتند که چون جنود قزلباش بندوق اندازند و حصارداری بهتر از اوزبکیه میکنند قزلباش را

با همراه میباید کرد نواب خانی راضی با تعیین نبود اما ایشان بعد ازان اصرار نموده درین باب مبالغه بسر حد افراط رسانیدند

جناب خانی بوداق بیک را طوعاً و کرهاً طلب نموده بدینخدمت فرستاد بوداق بیک با دویست نفر از اوزبکیه متوجه

حصار شده اسپها را در پای حصار گذاشته پیاده ببالای حصار بر آمدند و خود امام قلیخان نزدیک شدند دو سه

هزار کس بآن حصار فرستادند قزلباشیه با آن جماعت جنگ عظیم کرده بضرب گلوله تفنگ جمع کثیر را در پای حصار بخاک هلاک

انداخته مجال مداخلت ایشان نداده بازگردانیدند مرتبهٔ دیگر سه هزار کس آمده کاری نساخته شدند درین زد و خورد
خبر بولی محمد خان رسید که برادر کوچک نواب خانی می آمدند بدلالت یکی از خواجهای نقشبندیه که مرشد طبقهٔ اوزبکیه
و سلاطین زادهای مذکور دست ارادت باو داده بودند مدد امام قلیخان را پیش نهاد همت ساخته بلشکر او ملحق گردد
جناب خانی از کومک و مدد مایوس گشته جرأت و قدرت لشکر مخالف و بی اتفاقی لشکر خود مشاهده نموده در لشکر
قلق و اضطراب افتاد و کس فرستاده بوداق بیک را طلب نمود که با جماعت قزلباش در آمده از موکب عالی
جدا نشوند اوزبکیه که در حصار بودند بهانه انکه اگر شما بیرون روید مخالفان دلیر گشته بر ما ظفر میابند و در معرض
تقسیم مانع شده نگذاشتند که قزلباش از حصار بیرون روند بوداق بیک خبر نجان فرستاده از مخالفت
ایشان معلوم کرده مقرر شد که قزلباشیه را در انجا گذاشته خود با چند نفر که همراه تواند آورد بیاید بوداق بیک
مع هشت نفر از حصار بیرون آمده خود را بموکب خانی رسانید خان از غایت مضطرب و اندوهناک یافت
و پادشاه زادهٔ قزاق که با سیصد نفر همراه بود عرض کرد که چون لشکر امام قلیخان در سر راه بودند برادرم راه
باینطرف نیافته بی اختیار بمخالفان ملحق گشته عنقریب صف سپاه مخالفان را ویران کرده باینطرف خواهد آمد
درین اثنا یکی از مردم قزاق اسب تازان آمده بخدمت پادشاه زاده رسید و در گوش او سخنی گفته بازگردید مشار الیه
عرض کرد که برادرم پیغام کرده که اینک باینطرف می آیم اگر امر نواب خانی باشد با جمعی پیشتر بروم که اگر مخالفان
تعاقب برادرم نمایند بمدافعه قیام نمایم هر چند خان میدانست که این حکایات فروغی از صدق ندارد لاعلاج رخصت داده
مشار الیه با خود قزاق چون اندکی از موکب پادشاهی جدا شد ناگاه رو بمخالفان بیوفائی نیز کرده بمخالفان پیوست و این معنی
موجب برهم زدگی قول و تفرقهٔ سپاه خانی گردیده مقارن اینحال ده یازده هزار کس از سپاه امام قلیخان یکبار
فدائی وار تاختند (?) ولی محمد خان که مشاهدهٔ اینحال نموده عار هزیمت و فرار بخود قرار نتوانست و با تیغ مردانگی
از غلاف کشیده بنفس خود بمقابلهٔ انجماعت تاخت و لشکر قول و اکثر اعیان اوزبکیه که با او بودند عنان از محاربه
پیچیده خود را پس کشیده نفاق او کردند و او با دویست سیصد نفر خود را بلشکر دشمن زده در دریای هیجا
غوطه خورد و از کثرت گرد و غبار غالب از مغلوب تمیز نمیشد چون غبار فرو نشست یکی از لشکریان امام قلیخان
در معرکه خان را شناخته دید زخمی افتاده قدرت حرکت ندارد از اسب پایین آمده او را برداشته بنظر امام قلیخان رسانید
امرا اوزبکیه که با او مخالفت کرده خمیرمایهٔ فساد بودند در قتل او تعجیل نموده همان لحظه نقش وجود آن پادشاه عالیجاه
را از لوح حیات ستردند و بقایای لشکر که خویش و تبار همدیگر بودند با هم در آمیخته درین معرکه زیاده از دو
سیصد کس اوزبکیه بقتل نرسیده بوداق بیک قاجار و رفقا بعد از مشاهدهٔ اینحال از حیات بقیهٔ قزلباش که در آن
حصار بودند نومید گشته سر خویش گرفته جنگ کنان خود را از جنگ اوزبکیه رهانیدن چون شب در آمد اسپها را انداخته (?)
تغییر لباس کرده شب طی مسافت نموده روز مخفی میگشتند تا آنکه خود را پیاده بصد فلاکت بخارا رسانیدند و از آنجا
با سوداگران [illegible] روانه شده در لباس تجار بمرو رسیدند و بتدریج از آن جماعت که در آن حصار مانده بودند

سی چهل نفری یکیک دو دو بلطایف الحیل سلامت بدر رسیده اند و بقیه شربت هلاک چشیده بودند و داقی بیک مذکور در
دار السلطنه تبریز بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات را بنوعی که در رشته تحریر درآمده تقریر نمود نواب اشرف
تاسف بسیار خورده کس نزد رستم محمد سلطان پسر او که در هرات بود فرستاده پیش بهای آورده و خلعتهای
فاخر پادشاهانه جهت او فرستاده بحسین خان شاملو حاکم هرات امر شد که نزل و ساوری و مایحتاج او و ملازمان او را
سامان داده او را از قضیه پدر تسلی بخشد که ان شاء الله تعالی چون خاطر اشرف از مهمات رومیه جمع گردد بلطف الهی
شامل حال او شده امداد و همراهی که نسبت بپدرش مکنون خاطر انور بود نسبت باو صورت ظهور خواهد یافت ذکر توجه موکب
همایون نصرت نشان بصوب آذربایجان و بازگشتن و قشلاق نمودن بمازندران بهشت توامان و سوانح ایام
میمنت عنوان در سال همایون فال شهریار بیهمال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی سه ماه بهار در دار السلطنه اصفهان بعشرت
و شادکامی گذرانیده بعد از روانه نمودن پادشاه اوزبک رایت نصرت بزرگ بعزم توجه آذربایجان در حرکت آمده
از راه ییلاق فریدون و آق النگ روانه شدند و اردوی کیهان پوی را بجانب سلطانیه فرستاده خود با معدودی
از مقربان و ندیمان رکاب قدسی نشان بنهاوند تشریف بردند و قلعه نهاوند و تویسرکان و الند و دسیر فرموده
در چمن سلطانیه باردوی ظفر قرین ملحق گشته و ایالت پناه الله وردیخان با امرا و عساکر فارس در چمن سلطانیه بموکب
همایون پیوسته و چند روز جهت اجتماع لشکر ظفر اثر در چمن مذکور توقف فرموده بعد از اجتماع امرا و عساکر ممالک
قورچیان و غلامان و تفنگچیان خاصه شریفه از آنجا کوچ فرموده اردوی گردون شکوه بجانب اوجان تبریز در
حرکت آمد و بندگان حضرت اعلی اراده طواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام صفویه نموده با مخصوصان
و مقربان از اردوی نصرت نشان جدا شده بدار الارشاد اردبیل تشریف بردند و بعد از شرایط طواف و زیارت
تشریف آورده در ییلاق اوجان باردوی ظفر نشان پیوستند و قبل از آن خبر رسیده بود که مراد پاشای سردار که در
دیار بکر قشلاق نموده بود و پای در میدان مصالحه نهاده میانه این دو پادشاه اراده صلح داشت پهلو بر بستر ناتوانی
نهاده عالم فانی را وداع فرموده درین هنگام خبر فوت او بتحقیق پیوست و بعد از فوت او نصوح پاشا هم سرداری
را به پیش خود گرفته بقطع و فصل مهام سرحد مشغول است و از جانب پادشاه روم نیز امر سرداری بدو تفویض یافته
بعد از چند روز یکی از علمای آن طبقه که قاضی ماردین بود از جانب نصوح پادشاه برسم رسالت بخدمت اشرف آمد
خلاصه سفارت آنکه از جانب حضرت خواندکار امر سرداری و اختیار صلح و جنگ و لوازم آن بنوعی که بمراد پاشا مفوض
بود باین خیرخواه تفویض یافته و سخن همانست که مراد پاشا گفته و متعهد نموده بود و این بنده نیز جهت حصول نیکنامی
و نیکخواهی مسلمین طرفین آن عزیمت را با مضامین سالم و شکرانه آنکه این نام نیک در صفحه روزگار از من باقی ماند
ملتزم و دامن در میان زده معامله صلح را استحکام میدهم لیکن ملتمس آنست که چون محمد بیک ایلچی سابق بجهت استمزاج مصالحه
آمده بود از جانب حضرت خواندکار استرضا حاصل کرده حالا یکی از امرای ذی شان قزلباش با هدایا و تحف لایقه جهت
استحکام این امر عظیم و استقرار این کار بزرگ مقرر شد و چون ایلچی مذکور از اهل شرع بود نواب اشرف امر فرموده

که در منزل عالیجناب صدارت پناه اسلام ملاذی قاضی جهان الحسینی که بعالی رتبه صدارت عظام و تقدم ارباب عمایم ممالک
محروسه سرافرازاست فرود آورده و ایلچی مذکور که مرد فاضل سنجیده کاردان بود بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مسیر
کما ینبغی ادای رسالت و سفارت نموده بعواطف پادشاهانه مفتخر و مباهی گشت و رایات نصرت آیات در اول
ماه رجب از اوجان کوچ نموده در دار السلطنه تبریز نزول اجلال واقع شده کافه خلق آن دیار استقبال کوکب
همایون نموده زبان صدق بیان بدعا و ثنای شهریار کامکار کامران گشادند و قاضی خان را که صدر ایران و سید
بزرگ عالیشان معالی مکان و صاحب ثروت و مکنت بود برسالت روم تعین فرمودند موازی سه هزار تومان زر رایج
شاهی عراقی نقد و بعضی امتعه و اجناس و یراق ضروری السفر باو انعام فرمودند و تحف و هدایای لایقه برسم ارمغان
بجهت پادشاه ذی جاه روم از اقمشه و حریر و اجناس طلاباف و نقره باف بانواع مختلف و سایر امتعه ممالک عجم که در خور
همت بلند شاهان و رتبه قیصری بود تعیین نموده بدرویش بیک ملازم خاصه شریفه که از سادات عظام مرعشی قزوین
و مرد قابل سنجیده سخندان بود سپرده رفیق قاضی خان گردید و مکتوب محبت اسلوب بپادشاه روم قلمی شده
بعضی از مضامین حکمت آمیز دلاویز و نکات دلپذیر حقیقت سرا که مشعر بر مطالب عالیه دنیا و عقبی بود در آن درج فرمودند
و تعقبات متشرعه پایه سریر عثمانی مناشیر اقبال اصدار یافت که چون حضرت واهب العطایا کافه اهل اسلام را بمناهج
شریعت غرای احمدی و مسلک ملت بیضای محمدی هدایت فرموده و سلاطین عدالت آیین را بحفظ ثغور اسلام و ضبط
احوال مسلمین مامور گردانیده نظام مهام عالم بقانون شرع قویم و قواعد ملت مستقیم منوط و مربوط است بنابرین
سید مشارالیه را که از افاضل دیار عجم است بدان صوب فرستادیم که باتفاق علما و افاضل آن دیار قانون شرع
را منظور داشته در هر باب آنچه موجب تقویت اسلام و انکسار لوای کفر و ظلام و ترفیه حال مسلمین باشد از طرفین بعمل
آورده شود و از آن عدول نجویند و از افاضل این دیار قاضی معز اصفهانی و مولانا سلطان حسین دشتی یزدی که
از دانشمندان روزگارند و قاضی مومن اصفهانی که سابقا قاضی اصفهان بوده و حکیم عبدی اردبیلی را با چند نفر از
جوانان قزلباش رفیق قاضی خان فرمودند که در سفر روم همراه بوده بلوازم خدمت و مصاحبت او قیام نمایند و او
بنوعی که سزاوار رتبه او و لایق صدارت بود سامان و سرانجام السفر پرداخته با موازی یکصد نفر از رفقا و ملازمان
بآیین شایسته پروانه مقصد گردید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی ماه رجب و ماه شعبان و رمضان الحرام را در شادکامی
در خطه دلپذیر تبریز گذرانیده همه روزه بعد از فراغ از امور ضروری دولت و انجاح مقاصد و مرام ارباب
حاجات و داد دهی سپاهی و رعیت و سیر و شکار و چوگان بازی و قبق اندازی نشاط افزا بودند چون
ماه رمضان باختتام رسید چند روز بسان عساکر ظفر نشان و عرض ملازمان رکاب اقدس و نساقان
پرداخته معدودی از ملازمان و مقربان بزم اشرف را نگاه داشته سایر عساکر را رخصت دادند که بمنازل
و مساکن خود در روند و دیوانیان اعلی و ارباب مناصب را امر فرمودند که بدار السلطنه اصفهان رفته علوفه و مرسومات
لشکریان را سرانجام دهند و خود بنفس نفیس اراده سیر و شکار گیلان و مازندران بهشت نشان فرموده از

راه اهر و طوالش روانه شدند از سوانح که در دار السلطنه تبریز بظهور پیوست تخریب قلعه سابق آنجاست که قبل از این
مذکور شد که در ربع رشیدی جانب شرقی تبریز قلعه مجدد طرح فرمودند چون باتمام رسیده بود حکم تخریب قلعه عتیق
صادر شد اطراف و جوانب آن را بر امرای عظام و ملازمان رکاب مقدس و طبقات حشم نصرت شیم تقسیم فرمودند در
عرض ده روز قلعه بآن متانت و ارتفاع بسعی غازیان انهدام پذیرفته با زمین یکسان شد آب رودخانه را بمیان
قلعه بستند و سوای دولتخانه قدیم که منازل مرحوم حسن پادشاه بود و شاه جنت مکان عمارات بر آن افزوده
از سایر عمارات میان قلعه و منازلی که در چند سال ترمت یافته بود آثار نماند **ذکر توجه شاه گیتی ستان
بصوب مازندران بهشت نشان گل و ریحان** چون حضرت اعلی ظل اللهی از تبریز بعزم سیر و شکار با جمعی از مخصوصان
و مهمانان و مقربان و ندما و ارباب طرب و توشیحان و سایر ملازمان درگاه که مرافقت موکب همایون مامور بودند بجانب
مازندران روانه شد بهر محل از محال طوالش و گیلانات که میرسیدند چند روز در آن مقام آرام گرفته در کمال فرح
و انبساط بنشاط سیر و شکار پرداخته مسرت بخش خاطر ممکنان بودند با جمعی که در آن سفر بعزم ملازمت اشرف و همعنانی
رکاب اقدس سرافراز بودند بدستور سایر مهمانان سلوک فرموده متکفل باحتیاج ایشان شدند و فرمان بر این حسب الفرموده
قضا جریان روز بروز و منزل بمنزل ساوری اقامت هر کس از اخور حال از سرکار خاصه سرانجام مینمودند تا در اولکات
دلکشا اقامت داشتند کل رفقا از شیم وافره پادشاهی بهره مند بودند و بدین طریق طی مسافت فرموده در کمال
شگفتگی و انبساط قدم بولایت دلپذیر مازندران نهاده در خطه ارم بنیاد فرح آباد که در کنار دریای خزر واقعست
و قبل از آن بطاهان موسوم بود لشکر اقامت انداختند و در منازل بهشت آسا فردوس نما که معمار همت آنحضرت در آن مکان
نزهت بخش لیاقت شهریت و استعداد تربیت داشت زیرا که رودخانه تجنه رود از میان آن میگذرد ما صدق
روضه ماوی و نهرها سلسال آن بقعه ارم تمثال و نهر کوثر مثال اوست آب دریا همیشه منظور نظارگیان بدایع صنایع
حضرت ذو الجلالست اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که در آنجا دولتخانه همایون طرح انداخته از آن شهر نمایند و چون
در مدت اقامت آنجا همیشه فرح و سرور در نزدیک و دور افزایش داشت آن خطه فرح بخش را بفرح آباد موسوم
گردانیدند و در کنار تجنه رود دولتخانه مبارک طرح فرموده همگی همت بر ترتیب آن بلده مصروف داشتند و در هر سال
در عمارات عالیه آن افزوده بارگاه و حمامات و مساجد و کاروانسراها بنا فرموده با تمام آنها موفق گردیده اند
خیابانی از فرح آباد تا بلده ساری که چهار فرسخ است طرح فرموده بجهت بارندگی و کثرت گل و لای که از خواص آنملک دریا
کنار بخصوص ولایت دار المرز است خیابان مذکور را سنگ بست قرار داده اند که از معایب گل و لای مبرا باشد
و جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل مرغوب در اطراف و جوانب خیابان و کنار شهر ترتیب دادند
تجار ایام از اطراف و جوانب طبقات انام و اصناف خلایق روی امید بدان صوب آورده در آنجا اقامت گزیده
هر طبقه و طایفه در یک محله منازلی گرفته اند و تالارها ترتیب داده اند بنوعی که آب تجنه رود از میان حقیقت شهر میگذرد
و الیوم بتوجه عالی همایون اعلان بلده طیبه از بسیاری عمارات و باغات و بساطین فردوس نما و کثرت خلایق مصر

جامع است در ممالک ایران بلکه جهان شهری باین عظمت نشان نمیتوان داد و در سایر قصبات آن ملک خصوصاً اردبیل
و ساری و بارفروش که هریک از ثیان نشانی از روضهٔ رضوانند و هر قطعه رشک فزای قطعات جنانست عمارات
دلگشا و باغات فرح افزا طرح فرموده در کمال زیب و بها و نهایت خوبی و صفا اتمام یافته و عموم سکنه آن دیار در
ظلال معدلت شاهانه آسوده حال روزگار میگذرانند و از میمنت قدوم مسرت لزوم بمنافع بسیار و فواید بیشمار
فایض میگردند القصه حضرت اعلی زمستان را در آن بلدهٔ فردوس مقام بپایان رسانیده ایام نشاط اکثر بهار
در آن روضهٔ جنت آثار اقامت داشتند که کوکبهٔ رایات نوروزی و طنطنهٔ جهان افروزی غلغله در زمین و زمان انداخت
از مشاهیر مستوفیان که درین سال از جام اجل شربت ناخوشگوار ممات چشیدند یکی ملک بیک وزیر قورچیان عظام است
که چند ماه قبل از فوت مرض مثانه بهم رسانیده بود بعد از مدت بسیار دو سنگ بزرگ بهمین هیات با قلا از مجری بول
او انداخته بعد از آن سلس البول بهم رسانیده بود اما باقوت ضعف از حرص شربت بدستور سابق متردد و بلوازم
خدمت قیام مینمود و چون از تبریز بیرون می آمد در راه ضعف قوی بر مزاج او طاری شده در هر منزل الم
سواری علاوهٔ آن شده ضعف قوت میگرفت تا در میانج پتیاب و توان شده در رباط نیک پی از رباط دو در
دنیا سفر عقبی اختیار نمود مشارالیه ابا عنجد از ملکان سعدآباد من اعمال همدان و مقدم و اعیان آن ولایت است
و در آغاز جوانی بخراسان رفته بعد از ترددات بسیار در مشهد مقدس در سلک ارباب قلم حضرت اعلی منسلک گشته
مستوفی قورچیان عظام شده بود و بعد از قتل مرشدقلیخان در عراق بوزارت قورچیان سرافراز شد مرد آدمی نیکو اخلاق
بود و با شعار ترکی و فارسی ربط تمام داشت دو سال قبل ازین متوجه سفر خیر اثر حجاز گشته بسعادت ادراک حج بیت الله
الحرام و زیارت روضهٔ حضرت خیرالانام سرفراز گشته بود و نعش او را بمشهد مقدس برده در آن روضهٔ متبرکه مدفون
گشت دیگر میرابوالقاسم ترشیزی که داماد میرزای عالمیان بود و بعد از فوت او وزیر مازندران شده بود درین سال
متوجه عالم بقا گردید و خواجه کمال الدین حسین اصفهانی وزیر مشهد مقدس معلی بود درین سال بجوار رحمت ایزدی پیوست
در آن آستان عرش آشیان مدفون گردید و دیگری از مستوفیان شاه وردی سلطان محمود بیست که حاکم کیچ و مکران شده بود
درین سال در هنگامی که از بن فهل می آمد در حوالی اصفهان بعالم بقا پیوست شیرازی سلطان برادرش بجای او بحکومت
بن فهل منصوب گشته مقرر شد که گنجعلیخان حاکم کرمان لشکر باو ولایت کشد و قلعه بن فهل را مسخر نموده باو سپارد
آقا ابوالفتح اصفهانی نیز که از عمده ارباب قلم و نویسندهٔ مدقق محاسب و مستوفی سرکار خاصهٔ پادشاهی بود در
رکاب نصرت انتساب روانهٔ مازندران بود در گیلان مریض شده بعالم عقبی شتافت آغاز سال بهجت مآل سیچقان
ئیل ترکی مطابق سنه اثنی و ثلثین و الف که سال بیست و ششم جلوس اعلی شاهیست نوروز این سال میمنت
مآل در روز سه شنبه ۱۷ محرم الحرام اتفاق افتاده حضرت آفتاب عالمتاب که مربی عالم و مرتب ما یحتاج بنی آدم است
بحکمت بالغهٔ الهی ببرج حمل تحویل نموده طراوت ایام بهار عرصهٔ جهان را چون دل اخوان الصفا نور و ضیا بخشید دیگرباره
دیگرباره شاهدان چمن که جمله نشینان عالم خاک بودند بحکم آفریننده انجم و افلاک از زیر مغاک سر برآورده

جهان از طراوت ایام بهار و ترشح امطار تازه گردید و از نکهت عنبرآمیز ریاحین دماغ جهان معطر شد و حضرت اعلی شاهی ظل
الهی بدستور در ولایت بهشت نشان مازندران بسیر و شکار مشغولی داشتند چون ایام نشاط افزون بهار سپری گشته
هوای آن دیار روی بگرمی آورد نشاط تماشای جشن و سور چنانچه که معتاد مردم گیلانست از خاطر خطیر سر زده از
فرح آباد بجانب گیلان توجه فرمودند رسم مردم گیلانست که در ایام خمسه مسترقه که بحساب اهل تنجیم آن ملک بعد از انقضای
سه ماه بهار قرار داده اند و در آن پنج روز بجشن و سور و عشرت و سرور میپردازند و مونث و مذکر از لباس
تکلف عریان گشته هر جماعت با اهل خود بآب دریا درآمده با یکدیگر آب بازی کرده آن پنج روز را بدین طرب و خرمی
میگذرانند والحق تماشای غریبی است القصه حضرت اعلی بقصبه رودهسر از اعمال رانکوه گیلان که این صحبت بهجت افزا منعقد
شده بود رسیده تماشای آن سور و سرور نمودند در گیلان بهزاد بیک وزیر آنجا بجهت بعضی تقصیرات سابق و لاحق
مواخذه و مغضوب گشته تحصیل بقایا و تحقیق اموال دیوانی ایام عمل او بشاه ویردی بیک یساول صحبت یاری دلو و لطف
خان بیک دار مرجوع شد و از آنجا اراده دارالموحدین قزوین فرموده از راهی که چون دل بدخواهان تنگ بوده عبور
فرموده بقزوین داخل شده در دولتخانه همایون نزول اجلال فرمودند خجسته گاه در مکان دولت افزا تخصیص عمارت دلپذیر
موسوم بعمارت نو که احداث کرده معمار همت والانهمت شاهی است عشرت پیرا و در میدان سعادت بچوگان بازی
و قبق اندازی نشاط افزا بودند در این سال حکومت قزوین بسلیمان خان ولد شاه علی میرزا استاجلو که همشیره زاده
شاه جنت مکان و خود بمصاهرت این دودمان سرافراز بود مرجوع گشت اما مشارالیه باغوای ملازمان خسیس نهاد
عمل عمال را اجاره کرده دخل در کل مهمات قزوین کرده در اندک روزی مردم از بدسلوکی و قوت طامعه او بفریاد آمده
و مورد مواخذه و مصادره گشته تا دو سال در ازای سوء اعمال در قید سلاسل و اغلال بود القصه موکب همایون فال
از آنجا بفیروزی و اقبال بدماوند تشریف برده از راه ییلاق لار و فیروزکوه بقصد زیارت حضرت امام الجن و الانس
متوجه مشهد مقدس معلی گردیدند و نه روز در آن روضه مقدسه بجا و زیارت و لوازم خدمت پرداخته حسین خان
شاملو بیگلربیگی خراسان از هرات با معدودی بقصد ادراک ملازمت اشرف آمده در حین مراجعت موکب همایون که حوالی
مزار متبرکه خواجه ربیع الخثیم مخیم دولت و اقبال بود در رسیده دیگر باره دیده اخلاص خود را بکحل الجواهر تراب اقدام شاهی
ظل الهی روشنائی افزود چند روز در ملازمت اشرف گذرانیده رخصت انصراف یافت در آن سفر خواجه جلال الدین
اکبر غورمانی خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بنابر ظهور رقم طمعی و کاردانی و حسن سلوک بوزارت کل خراسان
منصوب گشت و خاطر خطیر جهان آرا که معموری اقطاع و آبادانی اصقاع و تعمیر بقاع و رباع معطوف و همت عالی بر آن
مقصور است بتعمیر مزار خواجه بزرگوار متعلق گشته عمارت مرغوب طرح انداخته در زیب و زینت آن مبالغه تمام فرمودند
همچنین خاطر فیض مآثر بتوسیع صحن مبارک روضه مقدس متعلق گشته چون صحن سابق در نظر همت والانهمت تنگ و حقیر
مینمود و ایوان میر علیشیر که درگاه روضه مقدس است در جانب جنوبی صحن واقع شده روی بشمال دارد در
یک گوشه صحن افتاده بدنما بود حکم فرمودند که صحن را وسیع کنند بنوعی که ایوان مذکور در میان حقیقی واقع شود

وایوانی دیگر در برابر آن جانب شمالی صحن که روی بجنوب داشته باشد و دو ایوان دیگر در جانب شرقی و غربی عمارت کنند
وخیابانی از دروازه غربی تا شرقی طرح فرمودند که از هر طرف بصحن مبارک رسیده از میان ایوانها بگذرد معماران
مهندس و استادان چابک شروع در کار کرده بسرکاری شاه نظرخان حاکم مشهد مقدس در اندک وقتی نوعی که
مکنون خاطر مبارک بود در کمال زینت و بها باتمام رسید چون ساکنان مشهد مقدس معلی از قلت آب در عذاب
بودند انهار و قنوات مجدد احداث کرده مقرر داشتند که نهری از میان خیابان شهر آورده حوض بزرگ در میان
صحن موسع مذکور ساخته از آنجا بمنزل و باغات و باغچها جاری باشد والیوم اولاً از فیض مرقد منور حضرت امام
ثامن ضامن ثانیاً بتوجه خاطر اکسیر تأثیر حضرت اعلی مشهد مقدس معلی معمورترین بلاد خراسان و رشک روضه رضوانست
امید که مثوبات آن روزگار فرخنده آثار همایون عاید گشته موجب افزونی عمر و استدامت دولت گردد آمین
یا رب العالمین القصه روز دهم عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه دشت بجرایان سیر کنان
و شکار افکنان بدار المؤمنین استراباد رسیدند و چند روز بانجاح مطالب ارباب حاجات آن ملک توجه فرموده
فریدون خان حاکم آنجا کما ینبغی بلوازم ضیافت خدمت پرداخت و از آنجا بعزم قشلاق مازندران داخل شهر
ارم بنیاد فرح آباد شدند ذکر عمارت قصبه شریفه اشرف مازندران بهشت نشان در همین سال معمار همت والا
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که دست آموز چندین صنایع و بدایع کارخانه ایزدیست در قصبه شریفه اشرف از قصبات
مازندران که فی الحقیقه بنزاهت و خرمی اشرف اکثر آن دیارست عمارت عالی جهت نزول همایون طرح انداخته
حمامات و بیوتات و بازارها بر آن افزودند استادان چابک دست در آن سرزمین بلند دولت حسب الامر فرمان ده زمان
شروع در کار کردند مولانا محمود بهشتی گیلانی این قطعه در تاریخ بنای عمارت اشرف بنظم آورده • سرور آفاق
شه کامیاب • آن محک ناظر هر خوب و زشت • کرد چو در اشرف مازندران • طرح بنایی بصفا چون بهشت • از ره
اقبال ز فیض قدم • آب و گلش با گل و عنبر سرشت • دست سعادت پی تاریخ آن • بر در آن دولت اشرف
نوشت • چون این مکان شریف را از جمیع جهات مساعی اشرفش سمت ظهور دارد و قابل تربیت بود در رفعه بتوجهات
اشرف شرافتش افزوده باغات و بساطین جنت آیین مشتمل بر عمارات و حوض خانها در کمال زیبایی و دلگشایی
ترتیب یافته آبهای خوشگوار از کوه بحیاض کوثر آیین و ریاض ارم تزیین آورده فوارها بفنون غریبه و صنایع بدیعه
از میان هر حوض بسان شعله نار که سر بکره اثیر کشید و یا چون گل غوان که آتشبازان از باروت سازند در
فورانست و چون اکثر اوقات در مازندران این قصبه لطیفه مسکن شهریار کامرانست مقربان و ملازمان رکاب اقدس
نیز منازل مرغوب ساخته اند و اکنون آن قصبه نیز شهری بزرگ بیمن تربیت آنحضرت از بلاد مشهوره است از
سوانحی که درین سال بظهور پیوست کشته شدن محمدخان قراقلر حاکم لوری و چند نفر از آقایان معتبر او بدست
برستارناوران گرجی ملازم لوارصاب خان حاکم کارتیل سبب قتل او آنکه همیشه طایفه قراقلر نهب و غارت
گرجستان کارتیل نموده گاهی بر علانیه و ظاهر و گاهی بر سبیل دزدی نسا و صبیان گرجیان را اسیر نموده میبردند

و بنابر این عموم گرجیان از قرار واقع کینه دیرینه در دل داشتند در زمانی که جعفر پاشا بر سر تیمور خان بگرجستان آمد
نظر سلطان و محمد خان که کهنه گرگ آن سرزمین بودند قلاوزی لشکر روم کرده تیمور خان را گرفته بجعفر پاشا سپرده
بودند و فیما بین بمضمون الحب یتوارث والبغض یتوارث کلفت و عناد موروثی بود و درین اوقات که محمد خان بخدمت
اشرف آمده از تقصیرات و زلات او اغماض شده بود قرار یافته بود که با یکدیگر صلح نموده من بعد موافقت و دوستی
مسلوک دارند لوارصاب خان حسب الاشاره همایون با او گفت و گو در میان آورده طرح ضیافت انداخت و او را
با خواص و معتبران طلب داشت و مشار الیه دعوت او را اجابت نموده بمجلس خاص مهمانی رفت لوارصاب خان
و گرجیان غدر نموده در مجلس بقتل او و رفقا اقدام نمودند هر چند محمد خان مستحق قتل بود زیرا که طبیعت او بنفاق
سرشته از صدق و راستی بهره نداشت قدر شفقتهای شاهی را ندانسته همواره میان او و سردار روم مراسلات
دوستانه واقع میشد و لهذا بجزای عمل رسید اما لوارصاب خان و گرجیان نیز عاقبت بشآمت غدری که با دوست
و دشمن نموده گرفتار آمدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنا بر مراعات سلسله ظاهر و اقتضای مصلحت اندیشی
که بهمین شیوه فرمانروایان عالم صورتست مصطفی بیک برادر او را بمرتبه خانی و امارت طایفه قزاقلر سرافراز نموده
و ایل مذکور را بعطیه ارجمند مسرور و بعطوفت شاهانه مستظهر و امیدوار ساختند دیگر از سوانح رفتن سارو سلطان
بیگدلی شاملوست که حاکم ساوجبلاغ و کاورود بود بر سر اکراد مانه قبل ازین مذکور شد که سکنه مانه در چمن قراچو
از خدمت اشرف رخصت انصراف یافته بالکاء خود رفته بدستور طریق بغی و عصیان مسلوک داشتند از اکراد مانه
دست درازی و بی اعتدالی در آنحدود واقع میشد سارو سلطان با فوجی از سپاهیان جنود شاملو و غیرهم متوجه تنبیه و تأدیب
آن گروه مخذول شده اکراد مانه بعد از ستیز و آویز از مقاومت عاجز آمده راه انهزام پیموده گریختند و سارو سلطان
قلعه اسکندر را بدست آورده تا موازی هفتصد نفر از آن قوم برگشته روزگار را روانه دیار عدم ساخت و بقیه السیف
آواره دیار ادبار شدند درین سال رستم محمد خان ولد ولی محمد خان بی اجازه و رخصت حسین خان بیگلربیگی خراسان
نو شده و پنهان بغرجستان رفت و سبب رفتن او این که جمعی از اوباش اوزبکیه که در هرات بر سر او جمع شده بودند
چون اعتمادی بجانب ایشان نبوده و بادشاهزاده از مردم خود جدا نمیشد حسین خان ایشان را در بیرون شهر جا داده بود
یک دو مرتبه اراده رفتن نمودند حسین خان از غدر و بیوفایی اوزبکیه اندیشیده تجویز رفتن بادشاهزاده نمینمود و بخود سر
بی رخصت نواب همایون شاهی ظل اللهی لشکر قزلباش همراه نمیتوانست کرد تا آنکه خود اوزبکیه شبی بادشاهزاده را
طوعا و کرها برداشته بطریق فرار ایلغار نموده بطرف غرجستان رفتند و حسین خان از بیم عتاب و خطاب شاهی
که مبادا رفتن او محمول بر غفلت مشار الیه گردد اندیشه ناک گردید اما چون شاهزاده بغرجستان رسید مردم غرجستان
برحسب فرمان همایون که در باب خدمت و رعایت او بایشان رسیده بود مقدم او را گرامی داشتند و اطاعت
و انقیاد بظهور آوردند و بر سر جمعی که بدولتخواهی نذر محمد سلطان والی بلخ با او مخالفت نموده رفته تاخت و غارت کرده
اموال فراوان بدست آوردند بعد حسن خان الوس بغما و کس فرستاده مجددا اظهار اخلاص و دولتخواهی و پاس حقوق

نمک شاهی نموده غدر در خمیر جوهر او سرشته بود که چون جناب خانی بنابر رعایت حزم و احتیاط تجویز رفتن نمینمودند و بهانه
که در موکب عالی جمع آمده بودند در تردد و سواری که معتاد طایفه اوزبکیه است مبالغه داشتند بنابران مقید برخصت
و مطلب کومک نشده رقم هرگاه حادثه روی نماید که اقامت درین دیار نتوانیم نمود باز مرجع و ملجا درگاه عرش
اشتباه شاهی و مامن ممالک محروسه بادشاهی است خاطر حسین خان فی الجمله اطمینان یافته حقایق اخبار مذکوره
را بدرگاه جهان پناه عرض نمود از سوانحی که در اواخر این سال بظهور آمد مغضوب گشتن اسدقلی خان قورچی باشی قاجار است
مشارالیه بسیار متغیر و معتمد شده بود بشفقتهای بیش از حد و قیاس شاهی و جان سپاریهای خود تکیه کرده سخنان
گستاخانه در خدمت اشرف بسیار میگفت و ظرافتهای بلند میکرد و حضرت اعلی بشگفته طبعی و کوچک دلی و بی تکلفی
گذرانیده بشاشت و خرمی تبسم میفرمودند چون علانیه خطا و گناهی از و بظهور نیامده بود همگنان سبب انحراف مزاج
اشرف گستاخیهای او را میدانستند اما آنچه بزبان مبارک اشرف درباب او مکرر جاری گشت لفظ نمک حرامی بود
چنین معلوم میشد که بامرشد و ولی نعمت بد دل شده در مقام تربیت یکی از شاهزادها در آمده بود فی الجمله در فرح آباد
او را به پیری بیک مشهور بقراپیری قرامانلو سپردند و اموال و اسباب او بحیطه ضبط در آمده موازی سی هزار تومان
از اموال و اسباب و املاک او سوای مرصع آلات و نقره آلات و شتر و یراق که بحیطه ضبط شده بود بتحصیل موصول
شد و چون مساوی طلع و قمع سلسله او در خاطر مبارک رسوخ یافته بود بعد از قید و شکنجه بسیار چشم او و دو پسرش
را کندند مالاخره عبرة للناظرین در زیر چوب محصلان کشته شد آری با ولی نعمت از در بیرون آیی گر سپهری که سر
نگون آیی و هم درین سال علیخان ولد اسد بیک ابن معصوم بیک صفوی که برتبه والای مصاهرت اشرف سرافراز
و از مرتبه یوزباشیگری بدرجه ایالت ترقی نموده بود بعد از مغضوب آدمی شایسته و سزاوار دولت نزدیک
دیگر از سوانح این سال کشته شدن علیخان بیک حاکم انشر و میرزا حسین برادر او است ایل جوانشیر از تراکمات و آبادی
که چون بیگ دو قبیله اند با توزاقلی موسوم و اباعنجد میر کل عشیرت مذکور ایشان بوده اند در زمان که میرزا
حسین بیک اطاعت و میان کرده با ایل و عشیرت در قراباغ ماند بعد از چند سال علیخان بیک مذکور بدرگاه
معلی آمده از زمره مقربان گردید بواجبی رعایت تربیت یافت و در وقتی که موکب جهانگشای شاهی بتسخیر
آذربایجان در حرکت آمد چون وقت مقتضی بازخواست اعمال سابق نبود بدستور ایالت ایل با و تفویض یافت
و بین الاخوان بر سر امارت و بزرگی بفساد انجامیده در وقتی که علیخان بیک حسب الامر اعلی بتعمیر قلعه گنجه مأمور
شده در آنجا بود و روزی که محمد خان زیاد اوغلی حاکم گنجه بسیر رفته در شهر نبود فرصت یافته قصد کشتن برادر
نمود و او گریخته خود را بمنزل محمد خان زیاد اوغلی انداخت علیخان بیک از عقب رفت و خود را از اضطراب بحرم
سرای محمد خان که در شهر نبود فرصت یافته انداخت علیخان بیک حرمت حرم خان نگاه نداشته از عقب او درآمده
او را بقتل آورد چند نفر از غازیان قاجار ملازمان سلسله زیاد اوغلی ازین بیحرمتی بیتاب و توان شده همان لحظه
علیخان بیک را بشمشیر تادیب نموده قطع رشته حیاتش کردند او بنهایت رشید و خودرای زیاده از حد

شدن اسدعلیخان قاجار منصب قورچی باشیگری
مه و تفویض یافت والی حوان خلق م

بلند پرواز بود چون هر دو قضیه موافق مصلحت دولت قاهره واقع شده بود در باز خواست آنها اهتمامی نشد
چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار • مشاهیر متوفیات که درین سال سفر عالم بقا اختیار نمودند اول نور
محمد خان اوزبک ولد ابو المحمد خان ابن دین محمد خان بن الوس خان که از نژاد جوجی بن چنگیز خان بود چنانکه سبق
ذکر یافته در شیراز اقامت داشت در ظل رأفت عاطفت شاهانه روزگار بعافیت و فراغت میگذرانید و هر روز
دو تومان شاهی عراقی بوجه خرج او شفقت شده بود درینسال عالم فانی را وداع فرموده در سرای آخرت منزل
گزید دیگری افضل العلماء والمجتهدین مولانا عبد الله شوشتری که چند سال بود که از نجف اشرف بولایت عجم آمده در
دار السلطنه اصفهان اقامت داشت همواره انوار توجه التفات شاهانه بر وجنات احوالش تافت در روز جمعه
بیست و چهارم محرم الحرام اندک عارضه او را طاری شده روز شنبه میر محمد باقر داماد و شیخ لطف الله میسی
که مدتی بود بجهت مباحثات علمی و مسایل اجتهادی فیما بین ایشان غبار نقار ارتفاع یافته بود بعیادت او رفته
جناب مولانا با ایشان معانقه کرده در کمال سلوک صحبت داشته شب یکشنبه بیست و ششم قریب بصبح بعد از اقامت
نماز تهجد و نوافل بیرون آمده که ملاحظه وقت نماید چون عود نماید در رفتن از پای افتاده بی آنکه مهلت سخن گفتن
یابد دعوت حق را اجابت نموده مرغ روحش از قفس بدن پرواز نمود جناب مولانا در کمالات نفسانی و تقوی
و پرهیزکاری و بی تعلقی دنیا درجه عالی داشت از اشربه و اغذیه و تنعمات دنیا بسد رمقی قناعت نموده اکثر اوقات
صایم بود و شوربای بی گوشت افطار میکرد مدت سی سال در نجف اشرف و کربلای معلی ساکن گشته در خدمت
مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی استفاده علوم دینیه مینمود و از مولانا مذکور اجازه نماز جمعه و جماعت و تلقین مسایل
اجتهادی یافته بود در روز فوت او آواز ناله و نفیر صغیر و کبیر خلایق باوج آسمان میرسید اشراف و اعیان آرزو
میبردند که بتیمن و تبرک دستی بزیر جنازه مغفرت اندازه اش رسانند از غلوی خلایق میسر نمیشد نعش او را در
آستانه امام زاده واجب التعظیم و التبجیل امام زاده اسمعیل گذاشته از آنجا نقل بکربلای معلی نمودند ارباب نظم
و استعداد تاریخ مرغوبه در سلک نظم کشیدند میر صحبتی تفرشی این تاریخ یافته بود ع آه آه ای مقتدای شیعیان
دیگری گفته بود • حیف از مقتدای ایران حیف • و شیخ محمود عرب جزایری مات مجتهد الزمن یافته بود دیگری از
متوفیات محمد بیک بیگدلی است که از زمره مقربان و مجلسیان اشرف بود در مازندران بیمار شده حکیم سلمان
بمعالجه او اشتغال داشت اما او اصلا پرهیز نمیکرد و خفیانه حکیم بنحوی ترک طبیبان عمل نموده اغذیه نامناسب بکار
میبرد رفته رفته مرض او اشتداد یافت در اول زمستان بجوار رحمت ملک منان پیوست حضرت اعلی شاهی ظل
الهی متوجه تکفین و تجهیز او شده نعش او را بمشهد مقدس اعلی فرستادند و در پرسش برادران و بازماندگان او
نوازشات شاهانه ظهور آوردند مشار الیه صاحب ثروت و مکنت بود و املاکی که داشت وقف خیرات نموده
و سایر اموال و متروکات او چون فرزند نداشت حسب الاشاره به برادر اعیانی او حیدر سلطان که ایشیک آقاسی
حرم علیه بود تعلق گرفت گفتار در قضایای اود ئیل ترکی که مطابق سنه اثنی و عشرین و الف که سال

بیست و هشتم جلوس همایون است و روز سعادت افزای این سال در روز چهارشنبه بیست و هفتم محرم الحرام سنه ۱۰۲۳
اتفاق افتاد خورشید جهان آرا بعد از انقضای نه ساعت دوازده دقیقه روز مذکور از برج حوت بمنزل
عزّ و شرف یعنی برج حمل تحویل نموده آغاز بهار خجسته آثار شد جهان تازه گشت از نسیم بهار درو در شده
سر سبز الاله زار ز گلزار گلگشت عنبر سرشت زمین و زمان شد چو باغ بهشت حضرت اعلی شاهی ظلّ
الهی در روز جمعه بیست و نهم که سه روز از نوروز گذشته خروج الشعاع شده بود بسعادت و اقبال از بلده طیبه
فرح آباد بجانب دار السلطنت اصفهان در حرکت آمده در ساعت سعد وارد آن بلده جنّت نشان شدند و اکابر
و اهالی بسعادت سجده اشرف سرافراز گشته دیده ایشان را از مشاهده طلعت همایون روشنی افزود و اهل حرفت
و ارباب صناعت و تجار بازار و قیصریه و چهار سوق را آیین بستند و جشن نوروزی بآیین مقرر در نقش جهان
وقوع یافته چند روز کافه خلایق بعشرت و شادکامی گذرانیدند حضرت اعلی در ازاء خدمات اهل اصفهان که
مستحسن طبع همایون شده مال سه ساله ارباب و رعیتی آن ولایت و ده یک کل محصولات دیوانی که مجموع قریب پانزده
هزار تومان عراقی میشد بارباب و رعایا و ارباب املاک دیوانی باهل اصفهان انعام فرمودند این عطیه و الا علاوه
سایر مواهب و عطایای ارجمند شاهی گشته موجب دعای خیر کافه خلق آن دیار گردید از سوانح اقبال که در اوایل
این سال بظهور پیوست فتح قلعه بن فهل من اعمال کیج و مکرانست که تسخیر آن مامور شده بود حسب الفرمان
قضا جریان لشکر کرمان و سرداران قبایل آن ولایت رفته قلعه بن فهل را محاصره نموده در ستکام فرصت از
اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده یورش کردند و ملک شمس الدین ولد ملک دینار والی آن ولایت و سایر محصوران
از مصادمه عاجز گشته دست از محارست قلعه کوتاه کردند و غازیان زینک قلعه استیلا یافته مسخر و مفتوح کردانیدند
و ملک شمس الدین با فرزندان و متعلقان مستأمن مصحوب معتمدان بدرگاه سدره نشان فرستاده شد در
دار السلطنت اصفهان بنظر اشرف درآوردند عموم مردم آن ولایت حنفی مذهب و بعضی شافعی مذهب اند چون مشار الیه
دعوای سیادت میکرد و خود شیعه مذهب بود حضرت اعلی از جهت اظهار و اضرار او درگذشته مقرر فرمودند
که بدار الامان کرمان رفته با فرزندان و متعلقان در آن ولایت بفراغت روزگار گذرانند اما چون بکرمان رسید دست
از حیات ملک من کوتاه کرده سفر آخرت اختیار نموده بدار الامان ملک عقبی شتافت اسلاف او پادشاهان
جهان خبر نامی نشنیده بودند و هرگز از آن ملک بیرون نیامده دست حوادث زمان بگریبان دولت ایشان
نرسیده بود از سفاهت و بیعقلی تصور مینمودند که خلاصه معموره جهان ولایت کیج و مکرانست و ایشان پادشاه
بزرگ و رفیع الشانند که سایر سلاطین عالم را با ایشان رتبه برابری نیست و لهذا شاه شاهان شمس الدین
نقش نگین او بود اما پدرش ملک دینار از خرد بهره داشته از مقام تکبر و بزرگی فرو ترآمده این بیت را
نقش نگین خود کرده بود • خداوند جهان را گر نبودی ملک سیاری • نبودی کیج و مکران خسروان را ز آن میسر بودی
دیگری از سوانح این ایام آمدن پادری و ایلچیان فرنگست که از جانب پادشاه اسپانیه که بزرگترین پادشاهان فرنگست

پایه سریر اعلی آمده در بهشت جهان اصفهان بسعادت بساط بوس شاهنشاه جهان سرافراز شدند و تحف و هدایا گذرانیدند چون
سلاطین مسیحیه همگی با حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ابواب الفت و آشنایی مفتوح داشته فیمابین طریق مراسله و آمد شد
مسلوک گشته قبل ازین دیگر بیگ یوزباشی ارمنلو که مردی چرب زبان و سخندان بود برسم سفارت بجانب فرنگستان فرستاده
بودند و بجهت امساک و قوت طامعه اعمال زشت که مرضی خاطر اشرف نیست از و صدور یافته بعرض اشرف رسیده
بود در وقت که با ایلچیان فرنگ عود نموده بملازمت اشرف رسید همان لحظه مغضوب گشت هر چند خواست بسخن
درآمده بچرب زبانی عذر خطاهای خود گوید او را بسخن نگذاشته شحنه سیاست قهرمان قهر پادشاهی گوش و بینی
او را بریده سرنگون مدار عبرت آویخت و بعقوبت و رسوایی که کس مبیناد بعالم عقبی شتافت و ما یعرف او را ایلچی
از پادریان فرنگی بخشیده از اعمال قبیح او یکی آن بود که در بندر کوه بتکلیف وی در حالتی که مهر اشرف از سر کتابت
پادشاهی برداشته بود و او را از مضمون آن آگاه کرده بود و این بی دیانتی در خدمت سلاطین خطای عظیم است و زبان
با اسرار پادشاه گشودن گناه بزرگ دیگر آنکه رسم قدیمست که ایلچیان طبقات سلاطین عصر بهر ولایت که روند ملبس بلباسی
که عرف و عادت مألوفه خود است بوده در کل مواد بطور خود سلوک مینمایند و در هیچ عصر و زمان پادشاهان جهان ایلچیان را
بتغییر عرف و عادت لباس مستمره خود تکلیف نکرده اند در وقتی که دیگر بیگ در پای تخت پادشاه اسپانیه بود زوجه
پادشاه فوت شد و پادشاه با معارف در عزای ملکه بعرف عادت خود سیاه پوش شده بودند او نیز بنا بر خوش
پادشاهی آنکه تکلیف نماید لباس سیاه پوشیده بود طریق آن بود که اگر او را مکلف بآن سازند جواب گوید که هر چند پادشاه مبارک
پادشاه و ولی نعمت من سلامت مزاج لایق که سیاه پوشی کردم و این عذری بود لایق و سخن بمحض امساک و دون
طامعه و اخذ یکدست لباس فاخره این عمل زشت از و بظهور آمده بود دیگر آنکه مکتوبی که حضرت اعلی به ریم پاپا که خلیفه ملت
مسیحی است نوشته مصحوب او فرستاده بودند یکی از تجار داده مبلغی از و گرفته بود و آن تاجر خود را دیگر بیگ نام
نهاده مکتوب را رسانیده رعایت یافته بود اما اعظم خطایا که موجب سیاست بوده آنست که با ملازمانی که همراه بودند
خیانت بد سلوکی نموده و آزار میکرده که چند نفر راضی بمیس ترسایی شده بجهة آنکه از جور او خلاصی یابند ملت مسیحی اختیار
نموده در ولایت فرنگ مانده بودند آری از جور بود که مرد بی دین گردد دیگری از سوانح مراجعت قاضی خان است
ایلچی کرسی روم و آمدن مصطفی پاشا مشهور بانجلو جاوش باتفاق او و شرح این واقعه آنکه حسب الالتماسی که نصوح
پاشای وزیر اعظم قاضی خان بجهت تاکید امر مصالحه بنوعی که در قضایای سال تنگوزئیل نوشته شد فرستاده شده بود
و او در دیار بکر بنصوح پاشا رسیده و پاشا با او بکمال اعزاز و احترام بجای آورده بعد از تقدیم تواضعات رسمی که از
طرفین بفعل آمده باتفاق روانه استنبول شدند و نصوح پاشا پیشتر بشهر داخل شده بخدمت سلطان احمد خان پادشاه
روم رسیده حقایق حالات عرض کرده روز دیگر جمیع پاشایان و امرا و اعیان رومیه و عموم لشکریان باستقبال
قاضی خان بیرون آمده باعزاز و احترام تمام بشهر درآوردند باستصواب نصوح پاشای وزیر اعظم بخدمت سلطان
احمد خان رسیده او و رضا بنوعی که رسم و قاعده بود ادراک حضور پادشاه کرده ادای رسالت و سفارت نمود

تحف و هدایا که زاینده اند و از جانب پادشاه نیز لوازم تعظیم و تکریم بظهور آمده چندگاه که قاضی خان در استنبول بود
وزرا و پاشایان و مفتی و علما و قضات بدیدن او آمده در باب قرار مصالحه گفتگو مینمودند بعد از قیل و قال بسیار
امر مصالحه برنهجی که قانون زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان قرار یافته انجلوجاووش را برسم رسالت
تعین نموده با مکتوب محبت آمیز و تحف و هدایا لایقه باتفاق قاضی خان روانه نمودند و ایشان در دار السلطنه اصفهان
وارد گشته بسعادت خدمت اشرف سرافراز شدند و انجلوجاووش منظور نظر عواطف و التفات شاهانه
گردید و چون از جانب خواندکار تعین سنور و سرحد آذربایجان بعهده محمد پاشا بیگلربیگی وان و سنور طرف
عراق عرب بعهده محمود پاشای بیگلربیگی بغداد و ولدخان اهلی شده بود که باتفاق تعین کردهای اشرف
اعلی بدستور زمان مذکور بقطع رسانند از اینجانب نیز حضرت اعلی شاهی ظل الهی امیرگونه خان بیگلربیگی
چخور سعد را جهت تعین سنور آذربایجان و مقرب الحضرت مهدیقلی بیک میرآخورباشی جغتای را بجانب بغداد مامور
فرموده فرستادند چون از صلح زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان چندین سال گذشته بتصاریف زمان
و انقلاب دوران اختلاف بسیار در ان شده بود از جمله گرجستان و قلاع اخسقه که در زمان شاه جنت مکان
داخل سنور اینطرف بوده الیوم در تصرف و مراتب تا غایت مسخر شده بعضی قلاع و محال طرف بغداد و عربستان
داخل سنور رومیه بوده که الیوم در تصرف منسوبان این دولت است و تخلیه و تسلیم آنها از طرفین دشوار اولی آنست که
در حین عقد مصالحه آنچه در تصرف منسوبان هر طرف باشد کماکان مستقر بوده از جانبین مضایقه در آنها نشود و بقرار داد
سفارش فرمودند که اینطریق را منظور داشته سنور و سرحد برین قاعده قرار دهند و امیرگونه خان حسب الفرمان
قضا جریان بسلماس رفته محمد پاشا نیز بآنجا آمده و تا دو ماه اوقات درین گفتگو صرف نموده برنهجی که سنور گذشت
سنور و سرحد تعین یافت و سنورنامه نوشته شده بمحمد پاشا و سنجق بیگیان سرحد و اعیان رومیه با امیرگونه
خان دادند و بلی بمهر امیرگونه خان و امرای اینطرف بمحمد پاشا سپرده از یکدیگر جدا شدند اما محمود پاشا چون در جانب
بغداد و عربستان اختلاف بسیار واقع شده بود جرأت تشخیص آن نتوانست نمود و بعرض پادشاه موقوف
داشت بنابران سنور آنطرف تعین نیافت و بالآخره بافساد گرجیان و اکراد سفری اختیار گرجستان و قضیه
صلح برهم خورده در آن هنگام صورتی نیافت دیگرباره از طرفین نیران فتنه اشتعال پذیرفت چنانچه از سیاق
کلام آینده بظهور می پیوندد **ذکر رفتن رستم محمد خان ولد محمد خان از غرجستان به بلخ و منهزم باز
گشتن با سور شکست و تاریخ** در اول اقبال امام قلیخان پادشاه اوزبک ازینجا را بجهت دفع لشکر قزاق که
بر تاشکند مستولی شده متعرض حواشی مملکت سمرقند میشدند متوجه سمرقند شد و برادرش نذر محمد سلطان را از بلخ
بمعاونت طلب داشت و او ببهانه آنکه رستم محمد سلطان در غرجستان نشسته در کمین بلخ و منتهز فرصت است
معذرت گفته از رفتن ابا نمود امام قلیخان در طلب او مبالغه بسرحد افراط رسانیده نذر محمد سلطان تکلیف برادر
با جمعی از لشکریان بلخ بکومک او روانه سمرقند گردید رستم محمد خان خبر رفتن سلطان در غرجستان استماع نمود

سواری سه هزار کس که بر سر داشت بایلغار متوجه بلخ شد و والی بلخ فرصت مدافعه و فرصت استحکام باره نیافته باب تحصن
و شهر را بابا و که اشته بزبان نرمی و ملایمت پیغام داد که چون خانه کوچ و متعلقان در ارک اند محافظت آن از لشکر
بیگانه لازم بود والا مملکت فیما تعلق دارد و در میانه جدائی نیست و والده میرزا محمد خان که همشیره میرزا ابوطالب رضوی
مشهدی عورت عاقله ایست از خوف اینکه مبادا بقهر و غلبه ارک را مسخر سازد رسولان چرب زبان نزد رستم محمد خان فرستاده
اظهار اشفاق و مهربانی مادر و فرزندانه کرده گفت که صبیه خود را که همشیره سلطانست بتو میدهیم و میانه تو و عمزاده صلح وار
داده مملکت را سه حصه مینمائیم که هر سه برادرانه با یکدیگر سلوک نمایند و اینصورت بهتر از خصومت و جنگ و جدالست و او را
مطمئن ساخته در خفیه کسان باطراف و جوانب فرستاده لشکر جمع نموده در دفع فتنه او ساعی بودند رستم خان مدتی
و افسون ایشان فریفته گشته سه ماه در کمال غفلت میگذرانید و مردم او در مملکت متفرق گشته او و منسوبان مشغول
بودند که بیخبر لشکر بر سر او ریخت و او فرصت جمعیت و مدافعه نیافته و مردم او هر کس سر خود گرفته رستم خان با پنج کس
کماکش سوار شد بجانب … وجاق در حرکت آمد در راه چند نفر از اوزبکیه با او غدر نموده اراده کردند که او را گرفته
بیجار … بند و چند نفر دیگر که معتمد و دولتخواه او بودند با جماعت مخالفت کرده منجر بجنگ و جدال گردیدند و ارباب غدر
و نفاق مغلوب اهل اتفاق گردیدند چند نفر از آنجماعت بقتل رسیده رستم محمد خان با ده نفر بسلامت از آن مخاطرات
نجات یافته چون باینحال بغرجستان نتوانست رفت بدار السلطنه هراة آمد متعاقب وصول او از جانب ماوراءالنهر
خبر بهجت رسید که سلاطین ماوراءالنهر در تاشکند از لشکر قزاق منهزم گشته پریشان و بدحال بازگشتند
و در روز سه شنبه چهاردهم ربیع الثانی ملازم حسین خان شاملو بدار السلطنه اصفهان آمده اخبار مذکوره را
بعرض اشرف رسانیدند ذکر وقایع … که در اثنای قشلاق قبل از توجه رایات جلال بگرجستان سمت وقوع
چون سلاطین عظیم الشان دکن از قدیم الایام نسبت ارادت و اخلاص باین عتبه علیه گردون مماس دارند قبل ازین
عادلشاه والی بیجاپور میر خلیل خوشنویس را که از سادات عظام ولایت باخرز خراسان است و در حسن خط
نستعلیق سرآمد زمان و نادره دورانست و بحسب تقدیر بولایت دکن رفته با او می بود و محمد قلی قطب شاه والی
گلکنده و ملک عنبر سپهدار سلسله نظام شاهیه هر یک ایلچیان سخندان با تحف و هدایا و پیشکشهای لایقه بدرگاه جهان
پناه فرستاده از تعدی لشکر جغتای که حسب الفرمان فرمانروای هندوستان متعرض مملکت ایشان میشدند
استغاثه نموده بودند و چون در میان دودمان قدس نشان صفویه و سلاطین عالیشان سلسله علیه تیموریه همواره طریق
محبت و وداد مرعی و مسلوک بوده فیما بین حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و حضرت پادشاه والاجاه گردون بارگاه
سلیم شاه فرمانفرمای ممالک هند زیاده از پدران خلد آشیان طریقه مصادقت و دوستی و شیوه محبت و برادری
مرعیست نخست نامه محبت آمیز بخدمت آنحضرت نوشته سفارش سلاطین دکن نموده اند آنحضرت حسب الالتماس
همایون ترک مخاصمت ایشان نموده بهیچ دلخواه سلاطین مذکور عمل نمودند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی حسین بیگ
تبریزی قبچاچی را بایلچیگری قطب شاه و درویش بیگ عشقی را بایلچیگری نظام شاه و ملک عنبر سپهدار سلسله

نظام شامیه و شاهقلی بیک نیک را بایلچیگری عادلشاه تعیین فرموده مکاتیب عطوفت آمیز سعادت افزا که
منشور عنایت اقبال ایشان تواند بود قلمی فرمودند جهت هر یک خلعت فاخره و اسپان تازی و تنسوقات لایقه
عنایت فرموده ارسال داشتند و چون محمدقلی قطبشاه بجوار رحمت الهی پیوسته سلطان محمد قطبشاه
برادرزاده او بر سریر قطب شاهی تمکین یافته بود لوازم پرسش مبارکباد بتقدیم یافته ایلچیان مذکور در صفاهان
از خدمت اشرف مرخص گشته باتفاق ایلچیان ایشان روانه مقصد شدند اما درویش بیک چون بشیراز
رسید فوت شد و محمدی بیک پسرش بجای پدر بخدمت مامور گشت و شاهقلی بیک نیز چون چند روزی
بجهة اختیار ساعت تاخیر و تعلل در رفتن نموده بود موسم سفر دریا نتوانست رسید درینسال بدنتیجه رفتن ایشان
بتعویق افتاده حسین بیک با خواجه قنبر علی ایلچی قطبشاه روانه دکن شدند میرخلیل خوشنویس ایلچی عادلشاه
که از سادات عظام ولایت باخرزاست و برحسب تقدیر بدیار دکن رفته بود از شیراز بازگشته بکلانتری اشرف
رسید شرح رفتن ایشان در محل خود رقم زده کلک بیان خواهد گشت درینسال میانه عفت قباب کابلی بیگم
صبیه محمد حکیم میرزا ابن محمد همایون پادشاه ابن ظهیرالدین محمد بابر پادشاه با پادشاهزاده عالی تبار سلطان
علی میرزا بی کحول ولد شاه جنت مکان عقد مناکحه و ازدواج انعقاد یافت شرح این واقعه آنکه عفت قباب
مشارالیها در حباله نکاح شاهرخ میرزا نواده شاه سلیمان ابن سلطان اویس میرزا مشهور بخان میرزا ابن سلطان
ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود و شاهرخ میرزا در هند فوت شد او
نعش شوهر خود را برداشته بقصد آنکه در مدینه مشرفه دفن نماید سفر حجاز اختیار نمود از بیم ضرر و آسیب
اعراب دیه بهانا مقصودش بحصول نپیوسته بود و نعش را بجماعه مکاریان داده روانه نموده خود برحسب
تقدیر آسمانی ببصره آمده و از آنجا رو بدارالامن و الامان ایران کرده بشیراز آمد الله وردیخان او را اعزاز
و احترام بجا آورده باصفهان فرستاد زیاده از یکسال در اصفهان بود و درین سال که موکب همایون فال
بدارالسلطنه اصفهان رسید عفت قباب مومی الیها بملاقات حجله نشینان سرادق اقبال فایز گردید حضرت
اعلی او را با شاهزاده مذکور عقد بزرگوار نسبت فرمودند اما میانه او و شاهزاده صورت الفتی روی نمود
و با یکدیگر بکمال الفت روزگار بسر میبردند ذکر نهضت همایون [illegible] بصوب گرجستان و تنبیه و تادیب گرجیان
بی ایمان و قصاصی که در آن یورش [illegible] قبل ازین مرقوم قلم وقایع رقم گشته که طهمورث خان
ولد داودخان ابن الکسندرخان والی ولایت کاخت و لوارصاب خان بن کرکین خان بن سیمون خان والی ولایت
کارتیل که هر دو نصب کرده و تربیت یافته همایون اعلی اند و همشیره‌های هر دو در سلک پردگیان سرادق اقبال
انتظام دارند و در سال ایت ئیل که مراد پاشا به تبریز آمده مراجعت نمود هر دو در ملازمت اشرف بودند
در حین انصراف از خدمت اشرف التماس نمودند که چون اوصاف مازندران بهشت نشان و شکارگاههای
آن بلده بسیار استماع شده خاطر بسیر و شکار آنجا مایل است هر گاه حضرت اعلی متوجه بسیر و شکار مازندران

باشند ایشان را منزجر سازند که جریده و سپاهی چند را بموکب همایون رسانیده در سیر و شکار آن ولایت در رکاب اقدس باشند
و قرار داد ایشان در خدمت اشرف آن بود که هرگاه رای جهان آرا اقتضای حضور ایشان نماید بریدی سریع السیر فرستاده
طلب نمایند همان لحظه عزم توجه جزم نموده جریده و سپاهی همعنان صبا و شمال خود را بموکب معلی رسانند بنابران در تابستان
سال گذشته که رایات اجلال متوجه آن صوب بود حسب المعهود حکم معلی بطلب ایشان اصدار یافت ایشان مدتها امیر
قلی جلودار را که رفته بود نگاه داشته بلیت و لعل میگذرانیدند و هر کدام آمدن خود را بآمدن یکدیگر موقوف
داشته این مقدار تعلل کردند که هوای مازندران گرم شد و حضرت اعلی از آن ولایت بیرون آمدند و جلودار را بی
نیل مقصود بازگردانیده بشرف ملازمت مشرف شد و چنین معلوم شد که بافساد چند نفر از گرجیان خصوصاً شرمزان
نامی با یکدیگر وصلت نموده عهد و شرط کرده اند که من بعد باهم متفق بوده تا ممکن باشد از جا و مقام خود حرکت نکنند و
گریبان بدست قزلباش ندهند و فی الحقیقت آن جماعت در تخریب بنای دولت ایشان کوشیده اسباب تیره روزی
و ادبار ایشان سرانجام دادند القصه این معنی بغایت بر مزاج اشرف گران آمده خاطر اقدس بنوعی غبار آلوده گشت
که مطلقاً بصیقل حرف و حکایت و معاذیر انجلا نمی پذیرفت و رای صواب نما بدان قرار گرفت که چون سلاطین زادهای
مذکور را که جهل و غرور و هوس و سیلی روزگار نخورده مود حادثه در مکتب عقل گوش نصیحت نیوش ایشان را بسرپنجه
تادیب شافیه تجربه روزگار مهذب نگشته اند بعزم تادیب گوشمال ایشان متوجه قراباغ گشته که اگر ولات گرجستان
بقدوم اعتذار پیش آمده استقبال موکب همایون نمایند و غبار آینه ضمیر اشرف را بصیقل رکاب بوسی و خدمات مرغوبه
پاک و مصفی سازند و بشیوه ارباب اخلاص عمل نمایند با ایشان بمقتضی مروت و احسان شاهانه سلوک فرمایند و اگر بمقتضی الخناس
خایف و ترسان و وحشت زده بوده بسعادت کورنش همایون مستسعد نگردند ایشان را از خواب غفلت بیدار سازند
چند روزی که هوای دار الملک صفاهان گرمی داشت بییلاقات فریدون و برچس تشریف برده چون هوا رو
باعتدال آورد و مبتور دولت و دستور سلطنت بازگشته بتاریخ روز پنجشنبه دویم ماه مبارک رمضان از دار السلطنه
اصفهان در حرکت آمده عنان عزیمت بصوب غزای گرجستان معطوف داشتند و الخیلوجانوش ایلچی روم را مقرر
داشتند که تا قرار سنور سرحد بقر اقبال در اصفهان آسایش نماید که چون سنور نامجات سرحد آذربایجان و بغداد
و عربستان رسید و خاطر از آن ممرجمع گردد او را بر وجه لایق روانه نمایند و باهستگی طی مسافت نموده در هر مرحله
فوجی از جنود ظفر ورود رسیده بموکب مسعود ملحق میشدند و بسعادت و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده چند
روز آنجا بزیارت مرقد منور حضرت سلطان الاولیا و قطب الاصفیا شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین طاب ثراه
و مشایخ کرام رضوان مقام قیام نموده از آنجا سلطان محمد بیک طالش را برسم رسالت بجانب روم نزد جغالکو
پاشای وزیر اعظم فرستاده حقیقت عزم سفر گرجستان را باو اعلام دادند که مبادا اهل غرض و ارباب فساد
بعنوان دیگر که منافی مصالحه باشد مذکور سازند و در تهییج فتنه سعی نمایند و از دار الارشاد در روانه شده
شکار کنان و نخچیر افکنان بقراباغ رسیدند چون دیده بصیرت ایشان خصوصاً طهمورث بیدولت را که پرده وحشت

و غفلت پوشیده بود از طریق مستقیم منحرف گشته راه صواب گم کردند چون دل اخلاص گزین نداشتند
بحصانت بیشه و جنگل مغرور گشته بسعادت بساطبوسی فایز نگشتند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی پیربوداق
خان حاکم تبریز را با بعضی امرا قبقلاوزی و سرکردگی دلو محمد شمس الدینلو که از امرا قراباغست و جمعی
جوار از شوارع و مضایق گرجستان و نیک و بد امکان آگاه بود از جانب تفلیس فرستادند که در ما بین
الکا کاخت و کارتیل بوده شوارع را نیکو ضبط نماید که طهمورث بدولت از کاخت بکارتیل و محل دیگر
نتواند رفت و یوسف خان بیگلربیگی شروان را امر فرمودند که با عساکر آن ولایت از طرف شروان بکاخت
آمده طهمورث را شکارگی‌وار در میان گیرند و موکب معلی با عساکر ظفر انتما در تومین الی از آب کر عبور فرموده
بگرجستان کاخت درآمده در کنار رودخانه قبری نزول اجلال واقع شد طهمورث خان چون از ورود موکب
مسعود خبر یافت اندکی از بیهوشی بهوش آمده سراسیمه گردید و جنود نامحدود خود را از پیاده و سوار جمع آورده
از میان جنگل و بیشه و محل مضبوط جبر بر بین صعود آسا در میان درختان آشیان گرفت که چند روزی خود را
از چنگل شهباز و عقاب بلند پرواز قاف اقبال صیانت نماید و چون مشارالیه در ظل تربیت همایون اعلی شاهی
ظل اللهی نشو و نما یافته بود بندگان اشرف اعلی بالطبع راغب بودند که تربیت کرده خود را یکباره از نظر اعتبار
انداختند و ملک آقای توپچی را که در درگاه معلی با طهمورث مربوط بود نزد او فرستادند که او را نصیحت نموده پرده
غفلت از گوش او بردارد و بادراک سعادت بساطبوسی ترغیب نماید که معاودت موکب همایون بدون انصرام [illegible]
ندارد و او عجز و بیچارگی خود اظهار کرده عرض کرد که خوف و دهشت بر من مستولی شده از بیم قهر و غضب پادشاهی
حوصلهٔ آن ندارم که خود بملازمت رسم والدهٔ خود را با دو پسر که داشت و چند نفر از ناموران معتبر و کشیشان و
رهبانان گرجی فرستاد که شفیع تقصیر و گناه او بوده باشند استدعا نمود که در مرتبه حضرت اعلی از جریمهٔ او
درگذشته معاودت فرمایند که وقت دیگر شفقت شاهی و عفو و اغماض پادشاهی بظهور آید فی الجمله اطمینان
حاصل شده باشد بآستان اقبال آشیان آید آنچه امر حضرت اعلی باشد بعمل آید بمادر چنین گفت کای نیک زن
تو خواهی بکن عذر تقصیر من ندانی که اینها ز نادانی است سرانجام نادان پشیمانی است فرستادگان
مذکور در کنار آب قبری رسیده والدهٔ طهمورث و مخدرات آن سلسله بعز قبه‌بوسی مشرف گشته مورد توجهات
شاهانه شدند و حضرت اعلی حسب الاستدعای مخدرهٔ مذکوره در مقام عطوفت و عفو تقصیرات او درآمدند و
درین اثنا کتابت ناهنجاری که از روی جهل و نادانی به بگرات میرزا عمزاده لوارصاب خان والی کارتیل که همراه
ملازم رکاب اشرف و از زمرهٔ مقربان بساط اقدس است بخط گرجی نوشته بعضی سخنان که منافی آن گفت و گو
و مناسب آن وقت نبود درج نموده بود و او چون از بیم نفاق ارباب شقاق اخفای آن نتوانست نمود بخدمت
اشرف آورد از مضمون مکتوب نایرهٔ غضب شاهانه چنان مشتعل گشت که بفراغت اهل شفاعت
انطفا نپذیرفت و والدهٔ طهمورث را با پسران او و جمعی خدمه که همراه او بود با معتمدان روانهٔ عراق

فرمودند و ازینا و رانراهروم کار دین سپرده برسر او کوچ کردند طهمورث این خبر شنیده تاب توقف در محل خود نیاورده
با کوچ و متعلقان خود با قلیلی از ناوران و عظماء گرجستان که کمابیش پانصد ششصد نفر بودند بجانب کارتیل
گریخت و در آنجا بلوارصاب خان ملحق شد او نیز از واهمه که از بیم آسیب عساکر منصوره بر او مستولی شده بود در
الکای خود توقف نتوانست کرد باتفاق یکدیگر افسرده و پریشان حال بجانب باشی اچوق رفته بگرگین خان
والی آنجا که از تبعهٔ پادشاه روم است پناه بردند تتمهٔ احوال ایشان و وقایع گرجستان بعد از تحریر بقیهٔ سوانح
اینسال که در طی سفر گرجستان بظهور پیوست و ذکر متوفیات سنهٔ مذکوره در سال آینده رقمزدهٔ کلک بیان
میگردد از سوانح اینسال که در اثنای سفر روی داد فرستادن سید ناصر ولد سید مبارک است بجانب عربستان
و احمد خان ولد هلو خان اردلان بجانب کردستان شرح این واقعه آنکه سید ناصر را مدتی مدید بود که پدرش بپایهٔ
سریر اعلی فرستاده در رکاب مقدس اعلی نشو و نما یافته بشرف مصاهرت چنانچه گذشت سرافراز شده بود و سید
مبارک مکرر التماس نموده بود که او را رخصت دهند که بعربستان آمده با پدر عهد ملاقات تازه نموده چندگاه با او بعیش
باشد و دیگری از فرزندانرا در عوض او بدرگاه والا فرستد و این مسئول تا غایت درجهٔ قبول نیافته در عقدهٔ تعویق مانده
بود در ینسال خبر رسید که پسران بزرگ سید مبارک سید بدر و سید برکه هر دو فوت شدند در توقف رای جهان
آرا اقتضای آن کرد که چون سید مبارک بسیار پیر شده صلاح دولت قاهره در آنست که سید ناصر را به الکاء فرستند
که هرگاه قضیهٔ ارتحال سید مبارک که ناگزیر هر بشر است روی نماید مشار الیه در آنجا حاضر باشد که فتوری
در ملک عربستان واقع نشود و لهذا او را مرخص فرمودند و احمد خان اردلان نیز از اوان طفولیت در ملازمت اشرف
نشو و نما یافته بیمن همت والانهمت تربیت او مصروف بوده مرکوز خاطر اشرف آن بود که بجای والد بمسند حکومت عشیرت
اردلان تمکن یافته او را نیز نزد پدر فرستاده اعلام دادند که چون پیر و ناتوان شده ممد و معاونی در میانه قبایل
و عشایر نداری پسرت را فرستادیم که من بعد در خدمت پدر بوده باشد و هر دو در کنجه از خدمت اشرف جدا شده
روی بمقصد آوردند باقی احوال نیز در سال آینده از مساعدت بخت مأمولست متوفیات در ایام بهار اینسال نوبهار
گلشن سلطنت و اقبال اعنی شاهزادهٔ مغفور اسمعیل میرزا که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود در دار السلطنه
اصفهان مریض گشته در روز جمعه ... شهر جمید الثانی که رایات جلال در ییلاق بود و چون برحمت ملک غفور پیوست نعشش
مطهرش را در مزار امامزاده واجب التعظیم و التبجیل امامزاده اسمعیل بامانت گذاشته بعد از چند روز که هوا روی باعتدال
آورد بمشهد مقدس معلی نقل نموده در آن آستان مدفون گشت که بقای عمر والد نامدارش پایدار باد و دست حادثه
با ذیل دولت بیزوالش مرساد بمحمد و آله و هم در اوایل اینسال الله وردیخان از فارس باصفهان آمده در روزی
که موکب همایون از مازندران بدار السلطنه اصفهان تشریف آورد داخل شهر شده باستقبال موکب همایون
آمده بسعادت رکاب بوسی سرافراز گشت اندک ضعفی از بشرهٔ او ملاحظه شد حضرت اعلی همانروز بالهام ملهم غیبی و
کمالات لاریبی که از لوازم اعاظم مراتب است از فوت او خبر دادند بالجمله بعد از چند روز که در ملازمت اشرف بسر برد

ومریض گشته در روز دوشنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی که روز چهارم بیماری بود دعوت حق را اجابت نموده
بجوار رحمت الهی پیوست و حضرت اعلی شاهی ظل الهی مبلغ یکصد و پنجاه تومان از زر حلال جهة اخراجات
دفن و کفن و سایر ضروریات کفن و تجهیز او از خزانه معموره مرحمت فرموده تا متعلقان تشییع جنازه او نموده
توقیر و احترام تمام نعش او را بمشهد مقدس فرستادند که تا در گنبدی که در جوار روضه مقدس حضرت
امام الجن و الانس بنا نموده با تمام رسانیده بود مدفون ساختند از نوادر اتفاقات آنکه در آن
چند روز ملازمی که سرکار عمارات بود آمده خان از تحقیق عمارت زیب و زینت آن نمود آن ترکه
ساده لوح گفت که گنبد عالی و ایوانی که جهة مدفن ترتیب یافته بود در کمال تکلف و نهایت زیب و زینت اتمام
پذیرفته مشروط ورود مقدم جناب خانیت حضار مجلس او را بنادانی طعن کردند خان فرمود که از غیب بر زبان
او جاری شد همانا هنگام ارتحال است و در همان روز امامقلیخان پسر او که حاکم لار و امیر دیوان بود بجای پدر
بایالت و دارائی فارس منصوب گشته علاوه الکای سابق او شد روز دیگر بمنزل او تشریف برده دلجوئی بازماندگان
فرمودند و انواع شفقت و مرحمت بظهور آوردند مشارالیه از امرا و خوانین این سلسله علیه بازیاد شوکت و افزونی
جاه و حشمت و تجملات بزرگانه منفرد و ممتاز بود و سخاوتی بکمال داشت و داد و دهش را بطاق بلندی نهاده بود
که دست هیچ یک از اقران بان نمیرسید و سکان اماکن شریفه و مشاهد مقدسه از ادرارات و احسان او بهره ور
بودند به ترتیب عمارات دیگری از متوفیان شاهوردی بیک بیساول صحبت با بر دولت است که از زمره مقربان
درگاه بقدم خدمت و مزید تقرب و اعتماد اختصاص داشت در ممالک گشته در گیلان بیمار شده او را بمازندران
آوردند بعد از نوروز که رایات اجلال متوجه اصفهان شد او بجهة اشتداد مرض همراه نتوانست آمد در فرح آباد
ماند روز بروز ضعف او قوی تر گشته اوایل این سال بجوار رحمت لایزال انتقال نمود مشارالیه صاحب مکنت
و ثروت بود تمامت متروکات او حسب الارث بفرزندان او تعلق گرفت و مذکور شد که در گیلان یکی از
درویشان بی سر و پا مجذوب نزد او رفته سخن ناهمواری گفته بود مشارالیه آن درویش را آزار بلیغی کرده آن
مجذوب دلشکسته از روی درد و ناله او را حواله بخدا کرد در همان روز پهلو به بستر ناتوانی نهاد و قضیه
فوت مشارالیه موجب ازدیاد اعتقاد گیلانیان نسبت بآن درویش مجذوب شد والله اعلم ذکر قضایای
پارس ئیل ترکی مطابق سنه ثلث و عشرین و الف که سال بیست و ششم جلوس است چون فصل شتا نهایت
انجامیده کوکبه بهار خجسته آثار و منقلای سپاه خسرو ثوابت سیار نمایان گردیده جنود افسرده دی
انهزام یافت و رایت فیروز نوروز در عرصه گیتی افراخته سایه تربیت بر مفارق نوخطان بساطین چمن
انداخت یعنی در روز دهم جمعه شهر صفر سنه ۱۰۲۳ آفتاب عالمتاب از خلوتکده حوت بیرون خرامیده بایوان
بلند ارکان حمل که خانه شرف و اقبال است برآمد و جهان از فر مقدم نوروز چون عارض خوبان نور افزود
گردید و طراوت بهار و تراوش امطار نزهت افزای گلشن روزگار گشت نظم دگر باره بهار عالم افروز

آبان ماه و دی گردید فیروزه شد از مقدم نوروز سلطان * جهان عنبرکده عالم گلستان * همه روی زمین
لاله و گل * چو روی گلرخان ارشامل * هوا از بوی گل چون عنبر تر * دماغ قدسیان گرده معطر * اردوی کیهان
پوی در روز پنجشنبه شب نوروز از آب رودخانه قانق که ثالث دجله و جیحونست عبور نموده در مکانی از الکای
قنق نزول نموده روز دیگر در آن سرزمین نزهت بخش بلوازم جشن نوروزی و سور و سرور پرداختند و چون
طهمورث بیدولت چنانچه مرقوم شد از صولت سپاه ظفر پناه روی بجانب فرار آورد بباشی اچوق کرجت
لطف بیکران شهریار جهان ایالت و دارایی گرجستان را بعیسی خان ولد گرکین میرزا نواسه الکسندر خان
عم زاده طهمورث که در اوان کودکی بخدمت اشرف آورده بودند و در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافته
و بشرف اسلام مشرف شده بود تفویض فرموده داود بیک که معظم از ناوران گرجی بود و بوکالت او
معین گشت و برسم و آیین گرجیان او را بر مسند ایالت نشانیده زر نثار کردند و امرا و اعیان قزلباش
با گرجیان موافقت نموده نقود ابیض و احمر با طاس زرین و سیمین نثار و ایثار نمودند و عظما و اعیان گرجیه سوای
جمعی که مرافقت طهمورث اختیار کرده بودند بر سر او جمعیت نموده اطاعت و انقیاد بظهور آوردند و سطوت قاهره
خسروانه بنوعی حراست و صیانت اموال گرجیان فرمود که هیچ صاحب کلاهی را قدرت تصرف برگ کاهی از
خرمن رعایا نبود و چند نفر از جهلا و بیدولتان در وقت عبور بمنازل گرجیان که خالی از صاحبان بود رسیده دست
درازی بتاراجخانه ایشان کرده بودند شکم پاره کردند و اینگونه سیاست موجب عبرت دیگران گردید رعایا و عجزه
گرجی که از بیم ضرر و آسیب لشکر قیامت اثر پراکنده گشته گوشه بگوشه خزیده بودند از آوازه معدلت شاهی
بیورت و مقام خود آمده مستمال عنایات پادشاهی شدند و از ولایت قنق کوچ کرده بقصبه گرم که نشیمن و تختگاه
سلاطین گرجیست نزول اجلال فرمودند و الحق آن قصبه مکانی خرم و نمونه ریاض ارم است و در آنجا کلیسایی
در غایت تکلف و صفا و نهایت زینت و بها که از مبدا ظهور اسلام تا غایت بانگ مسلمانی بگوش ساکنان
آن مقام نرسیده بود و بجز آن سرزمین جز رهبانان ضلالت آیین کسی دیگر ندیده و اکثر قوم شقاوت فرجام
از شعار اسلام و کیش مسلمانی خبر نامی نشنیدند پادشاه دین پناه بجهت اعلای کلمه لا اله الا الله بکلیسای مذکور
تشریف برده موذنان خوش الحان موکب سعادت قرین بر فراز آن معبد ضلالت آیین بر آمده کلبانگ
محمدی بلندآوازه گردانیدند و بجنس کلیسای که میسر رسید ندای اقامت و اذان فرموده ندای فرح افزای
کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و علیا ولی الله بمسامع کروبیان عالم بالا رسانیدند و از آنجا کوچ کرده
کلیسای الاوردی که معظم معابد و کنایس نصاری گرجیان و فی الواقع عمارت عالی و گنبد متعالیست محل نزول اردوی
گردون شکوه گردید بمسامع جلال رسید که در قلعه طراغا گروهی از گرجیان تحصن نموده تا غایت اطاعت حسن خان
نکرده اند بعضی از احمال و اثقال طهمورث در آن قلعه است جمعی از عساکر نصرت نشان را بسرکردگی محمد تقی بیک [illegible]
مین باشی تفنگچیان آذربایجان بر سر آن قلعه فرستادند محصوران بعد از جنگ و جدال از مصادمه عاجز آمده راه فرار نمودند

و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد تمامی اموال و اسباب بحیطه ضبط درآمد از جمله غنایم قلعه تاجی بود
مرصع و مکلل بدر و یواقیت که شیخ و مقتدای نصاری که منصب آلاوردی داشت و متولی کلیسای
آلاوردی بود در ایام متبرکه اعیاد بزرگ و هنگام عبادات پوشیده در معبد مذکور بکیش ترسائی بامامت
قوم اقامت مینمود و نصاری بدان تیمن و تبرک میجستند و صرافان جوهرشناس بهزار و پانصد تومان
عراقی قیمت کردند بخاطر انور خطور نمود که حصاری بر دور آن ترتیب دهند و جمعی از تفنگچیان عساکر اقبال
همیشه دران حصار سکنی داشته باشند اطراف و جوانب آن را بر امرای قزلباش و طبقات لشکر قسمت کردند
و سنگ و آهک که در آن حوالی نایافت بود از محال دور آمده در عرض بیست روز قلعه مذکور اتمام یافت و اسمعیل بیک
تفنگچی باشی با دویست نفر تفنگچی آذربایجان بحراست آن مامور شدند و چون طهمورث و لوارصاب خان الکا
باشی اچوق را از محکمی جا و جبال صعب المسالک و اینکه والی آنجا تابع خواندکار است مامن و ملجای خود تصور نموده
باستظهار آن پناه بدانجا برده بودند غیرت شاهانه و حمیت خسروانه اقتضای آن میکرد که تا ایشان را بدست نیاورده
دست از طلب بر ندارند از انجا عنان عزیمت بجانب کارتیل که عبور لشکر از انجا دشوار است از جهت ضیق
طرق معطوف داشتند و آن راهیست در دره تنگ که تشبیه به سم گاو زمین و وارث منازل قمر دارد
ازضیق طرق و صعوبت راه هرگز بنگاه گرجستان را با ایل و حشم عبور از انجا میسر نشده تخصیص در ایام بهار که شب و روز
چشم سحاب از اشک فشانی باز نمی ایستاد و از انبوهی درختان نور آفتاب هرگز بران نتافتی و از کثرت گل و لای
اقبال قوی هیکل خیال از انجا مجال عبور نیافتی هرچند عبور اردوی کیهان پوی و جنود نامعدود در زمجوی از آن راه
در نظر خاص و عام دشوار بلکه محال مینمود اما رای عالم آرای اشرف اعلی بعبور نمودن از آن راه که متضمن
چندین مصلحت و تدابیر کلیه دران منطوی بود مصمم گشته طبقات حشم فوج فوج و جوق جوق کوچ کرده در عرض سه روز
چهار روز از آن دره تنگ گذشته در نشیب و فراز آن راه پر وحل شتر و الاغ بسیار از عساکر ظفر شعار
و مردم اردو بازار بگو هلاک فرو رفته شدند و در کمال صعوبت از آن گدوک گذشته در کنار رودخانه که منبع
آب قانق و قری است نزول نمودند و آن سرزمین داد از نزاهت و خرمی بسیار شقایق و یاسمین و تازگی
گلهای عنبر آگین رشک فردوس برین که بموجب حدیث الدنیا سجن المومن و جنة الکافر مسکن و مأوای
گرجیان بی ایمان شده بود چون مردم از زلو و بیابانات که در مابین کاخت و کارتیل واقع شده اند
دلیل طهمورث گشته او را از راه غیر معهود بیرون برده امرا و عساکر منصوره را که پس کرد کی محمد خان
شمس الدینلو پیش راه او را گرفته بودند مطلع نساخته بودند و عظمای این طایفه پر تحریک کرده به علی خان بازگشت
نموده بودند آتش غضب پادشاهی درباره این طایفه که سر از ربقه فرمان برداری و اطاعت لشکر اسلام
پیچیده بودند التهاب یافته عساکر منصوره تاخت و غارت آن الکا رخصت یافته فوج فوج به بیشه و جنگل در
آمده قریب بیست هزار اسیر و چهل هزار گاو و گوسفند بدست در آمد بعد از قرار جمعی که بسرکار پادشاهی

متعلق است بمعنا که منصوره تعلق گرفت و ثواب عظیم ان امر که سی هزار کافر بی دین بشرف اسلام دریافتند و بلاد
موجب استمداد دولت و رستگاری آخرت بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گردید و چون کنار رودخانه
غرک جایی که فاصله الکا کاخت و کارتیل است محل نزول موکب مسعود گردید رای جهان آرای بدان تعلق گرفت
که یکی از کاردانان بساط عزت را برسم رسالت نزد کرکین خان حاکم باشی آچوق فرستند خلاصه پیغام آنکه
میان نواب همایون ما و حضرت خواندکار روم قواعد مصالحه و دوستی استحکام یافته و یکی از شرایط صلح آنست
که منسوبان طرفین را حمایت ننموده نگاه ندارند و او تابع حضرت خواندکار است و طهمورث و لوارصاب که منسوبان
این طرفند گریخته بانجا آمده اند طریق آنست که ایشان را نگاه نداشته باز فرستد و الا لشکر قیامت اثر قزلباش
حمله کرده ایشان و بی توجه بدان صوب دارند و ملاحظه داشتند که مردم گرجستان وحشی صفت نادان و طهمورث خان
هردو جاهلان فتنه پرست و نااهلان بدمست اند مبادا صورتی روی نماید که بالضرورت مشاغل عظیمه پیش آید خواجه
محمد رضای وزیر آذربایجان از روی اخلاص و یکجهتی استدعا نموده که اینخدمت باو رجوع شود حسب الاستدعا
روانه مقصد شد و با والی باشی آچوق و سلاطین زادهای مذکور ملاقات نموده لوارصاب خان که بجهت جودت ذهن شریک
عصیان طهمورث کرده بود نصایح ارجمند نمود و بعد از گفت و گوی بسیار که در تواضع کمی در تستیز بچرب زبانی
و حکمت پژوهی و تکلفات گرانمایه آن وحشی صفتان بی مآل را از مقام جهل و نفاق گذرانیده بشیوه وفا و وفاق
راغب ساخت و کرکین خان نیز در مقام عجز در آمده گفته بود که راه ندادن ایشان با قرابت و خویشی و نسبت و همکیشی
از مروت دور بود اکنون استدعای تقصیر هردو دارم و جناب دستوری جواب داده بود که گاهی زلات ایشان
بعفو مقرون میگردد که هردو روی ارادت بدرگاه عرش اشتباه آورده بندهوار طریق چاکری مسلوک دارند
و ایشان نیز معذرتی چند القا نموده گفته بودند که اگر بجان از یاس و سخط شاهانه ایمن باشیم سر قدم ساخته باستان
اقبال آشیان می آییم و معتمدان هریک همراه کرده بدرگاه فلک بارگاه فرستادند جناب دستوری نیز مصلحت در مراجعت
دانسته در یورت حوالی گوری بعتبه علیه رسیده فرستادهای سلاطین مذکور بشرف آستانبوسی سرافراز شدند و خدمت
او مستحسن افتاده از وفور عقیدت و جان سپاری که دران سفر از و بظهور رسیده بود بلقب ارجمند فدویت فایز
گشته مقرر شد که منشیان دیوان اعلی من بعد در مناشیر و احکام در القاب او فدوی دودمان خلافت مکان
افزایند در خلال این احوال سلطان محمد بیک طالش که بایلچی گری روم رفته مراجعت نموده مذکور ساخت که توقف
اینجلوچاووش و نهضت موکب همایون بجانب گرجستان مفسدان سرحد باختلال امر مصالحه حمل نموده سخنان غیرواقع
عرض نموده اند و از جانب گرجیان نیز عرایض چاکرانه رسیده خود را از منسوبان دولت آل عثمان شمرده بودند و اینمعنی
موکد اقوال مفسدان گردیده چون حضرت اعلی زبان صدق بیان بقول مصالحه گویا گردانیده بودند بمقتضای آیه کریمه
ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها بنقض عهد و پیمان رضا نمیدادند کس فرستادند که حسین بیک مهماندار اینجلوچاووش را
از اصفهان بگرجستان آورد که از انجا روانه روم گردانند و ذاکر آقا قورچی را عاجلا برسم رسالت بخدمت

خواندکار فرستاده مکتوب محبت آمیز مشعر بر استقرار مصالحه و رسوخ عهد و پیمان در قلم آمد و بعد از تواضعات
دوستانه و تحریر رسوم عادات پادشاهانه مرقوم گشت که چون احراز سعادت غزا و کسب مثوبات جهاد
در خاطر حقیقت بنیان رسوخ داشت و جمعی از کفره گرج که از قدیم الایام تابع و خراجگذار این دودمان بودند سر
از جیب عصیان و طغیان برآورده بودند بمحض اعلای لوای اسلام و تنبیه و تادیب گرجیان شقاوت فرجام بدان صوب
نهضت نموده بسعادت جهاد فایز شدیم و بسیاری از کنایس و معابد نصاری مساجد اهل ایمان گردید
و از غنایم گرجیان تاج مکلل مرصع را که مذکور شد با دیگر تحف و هدایا جهت خواندکار فرستادند و در این
روزها انجیلو جاووش در حدود گوری و تفلیس گرجستان باردوی نصرت نشان رسید و قاسم بیک سپهسالار
مازندران مشهور به برون قاسم بایلچی گری روم تعیین نمودند و تحف و هدایای لایقه سرانجام یافته او را با نامه
مصالحه آیین روانه نمودند و از اسارای رومیه هر کس در حیات بود و اراده رفتن داشت مثل مصطفی پاشا ولد
رضیه خاتون و محمد امین بیک ولد محمد پاشای وزیر اعظم سابق که پسر سببی علی پاشا بود و جمع کثیر که در اردوی
محل قدیم بودند تا یکهزار نفر رفیق ایلچی مذکور کرده روانه دیار روم گردانیدند و چون سنور سرحد آذربایجان
تعیین یافته سنور نامه بمهر امرا و ریش سفیدان سرحد که از جانبین بخدمت مامور بودند رسیده بود صورت
آنرا نیز فرستادند در این اثنا خبر رسید که در استنبول اضداد نصوح پاشا او را ببعضی امور که منافی دولتخواهی
بوده متهم ساخته بقتل آوردند محمد پاشا نامی بیگلربیگی مصر بوده باستنبول آورده وزیر اعظم کرده اند و در گرجستان
کارتیل بخاطر اشرف مبارک خطور نمود که دو قلعه یکی در سوران که قریب اخسقه و باشی آچوق است و یکی در گوری
که از قدیم الایام حکومتگاه سلاطین کارتیل است بنا نهند فرمان بر حسب الفرمان قضا جریان قلعه بنا نموده بودند در
اندک روزی هر دو را باتمام رسانیدند در خلال این احوال بعرض رسید که اوس نام ولایتی است از توابع باشی
آچوق که کفره آنجا ملاحده ملت حضرت علی علیه السلام اند به تضیق طرق و استحکام مکان و ارتفاع جبال که با البرز
کوه اتصال دارد و مرغ اوهام جز ببال خیال در هوای آن طیران نتواند نمود و پیک بریدی سیر نظر آن مسافت
بعیده را بدشواری تواند پیمود مغرور گشته اطاعت حاکم باشی آچوق نمی نمایند رای شریف آرای بغزا و جهاد آن طایفه
ضاله راغب و مایل گشته فوجی از عساکر اسلام را بسرکردگی بیکوردی بیک گرجی ملازم امام قلیخان بیگلربیگی فارس
که با فوجی از مردم او در رکاب سعادت انتساب بود بر سر ایشان فرستادند عساکر منصوره از صعوبت راه و
دریای برف در آمد و رفت آنجا زحمت بسیار کشیدند و جمعی که بجنگ پیش آمده بودند از سیف و سنان غازیان
جان نبرده بدار البوار شتافتند و موازی سه هزار و پانصد نفر اسیر و دوازده هزار گاو و گوسفند بدست آورده
مظفر و منصور بپایه سریر اعلی عود نمودند از سوانح اقبال که در این حین بظهور آمد آمدن شاهین گرای خان بن سعادت گرای
خان پادشاهزاده تاتار است که در استنبول بوده ارکان دولت عثمانی او را بسلطنت موروثی قوم تاتار وعده داده
بودند و چون خبر رسید که قبایل تاتار بسلطنت جانی گرای عم زاده او اتفاق نموده اند و میان با او در مقام حذر

بعد در آمده ارادهٔ حبس و قید او داشته اند مشار الیه از اطوار ایشان بمعنی تفرس نموده خود را در هنگام مجال بیرون
انداخته بقصد ملازمت اشرف بطریق فرار بولایات عجم ایلغار نموده در حدود گوری باردوی گردون شکوه رسیده
بسعادت کورنش و مجالست مجلس همایون استسعاد یافت حضرت اعلی بمقتضای طبع سلیم و شیوهٔ مهمان نوازی که
جبلی ذات حمیده صفات است برادرانه با او سلوک نموده انواع تعظیم و تکریم و تکلفات لایقه بظهور آوردند دیگری از
سوانح این سفر گریختن محمد بیگ و یونس بیگ پسران خندان آقاست قبل ازین رقمزدهٔ کلک بیان گردید که پسران خندان
آقا منظور نظر عنایت و التفات شاهی و از زمرهٔ مقربان بساط اقدس بمزید توجهات پادشاهی ممتاز بودند در
اصفهان منازل بهشت نشان بر ایشان شفقت شده هر دو در نیولایت متأهل گشته صاحب فرزند شده بودند و هر روز
لطفی تازه و مرحمتی بی اندازه شامل حال ایشان شده بانعامات وافره از اسپان تازی نژاد و اسباب تجملات و آلات مرصع
و ظروف و آوانی طلا و نقره بهره ور میگشتند اکثر از مقربان و بزرگان اردو با ایشان یارانه و دوستانه مصاحبت
و اختلاط مینمودند هرگز در تخیلهٔ احدی قرار میگرفت که ایشان این همه عواطف و التفات شاهانه را بعقوق عصیان
مقابل داشته ارادهٔ فرار نمایند درین اوقات که قصبه گوری مخیم خیام سعادت و اقبال بود روزی بعزم شکار
سوار شده دو سه نفری از ملازمان را که محل اعتماد نبوده اند از صحرا الجند مثنی مامور ساخته بازمیگردانند و با دو سه خدمتکار
رومی هر یک بارکاب و سلیس خانه اسب کوتل از اسپان خاصهٔ شاهی که با ایشان عطا فرموده بودند فرزندان
و اهل عیال را که در اردو همراه بودند با احمال و اثقال انداخته راه فرار پیش گرفته بطرف اخسقه رفته خود را بقلعه
اخسقه انداخته از آنجا روانه دیار روم شدند روز دیگر فرار ایشان معلوم شد همگنان از موجب استعجاب گشت
و حضرت اعلی فرمودند که اگر ایشان بیوفائی کردند ما میکنیم خدمتکاران و عمله و فعلهٔ سرکار ایشان بدستور با کوچ
و متعلقان ایشان بوده باشند و عیسی خان بیگ قورچی باشی را که با ایشان آید فرستاده دیگری از سوانح این
سفر مغضوب شدن فرهاد بیگ قوشچی چرکس است و او از زمرهٔ مقربان بساط اقدس بود و در کمال عزت و اعتبار
میر شکار بود جمعی او را بنمک حرامی متهم ساختند که با جناب محمد باقر میرزا که بصفی میرزا اشتهار یافته بود در خفیه اختلاط
داشت او را بعقوق و عصیان نسبت بوالد عالیشان ترغیب مینموده نایرهٔ غضب شاهانه درباره او اشتعال یافته در
مجلس او را کور انیدند و سیاست او بجناب میرزا مرجوع شد ملازمان جناب میرزا نفر موده او بقتلش برداشتند
و ما یعرف او بسرکار جناب میرزا تعلق گرفت و مضمون آن که محروم یک نقطه محرم شود درباره او سمت ظهور یافت
دیگری از سوانح این سال که در سفر گرجستان روی داد آنکه چون در ایام قورق رومیه جمعی کثیر از رعایای شروان و قراباغ
بگرجستان گریخته رفته آنجا را مامن خود ساخته تا غایت در آن ولایت بودند درین وقت مقرر شد که رعایای متفرق
گرجستان از شروانی و قراباغی و یهود و ارمنی جز رعیت الاصل گرجستان نیستند کوچ کرده بجانب مازندران
بهشت نشان رفته در بلدهٔ طیبه فرح آباد اقامت نمایند دیگر از سوانح آنکه شاه نظر بیگ یساقچی باشی در سفر گرجستان
مریض شده معالجه و مداوا مفید نیفتاد عاقبت بقضای ناگزیر دل نهاده بعالم بقا پیوست چون فرزندی نداشت که جانشین

پدر گردد منصب او بیادگار بیک قورچی تفویض یافت ذکر قضایائی که در این سال در خراسان روی داد
در این سال چون سفر گرجستان بامتداد کشیده گرفتاری لشکر قزلباش در آن سرحد بر اوزبکان ظاهر شد
یالنکتوش بهادر با بیست هزار کس از جنود اوزبک بی سر و سامان یغمائی جمع آمده بودند از آب جیحون
از معبر چهارجوی گذشته بمرو آمدند و محراب خان حاکم مرو از آمدن جنود اوزبک خبر یافته جمعی از غازیان را که بقراولی
فرستاده بود بقراولان جنود اوزبک دوچار شده فیما بین قتال و جدال روی داد و غازیان آثار جلادت
و مردانگی بظهور آورده قراولان اوزبکیه را مغلوب میسازند در اثنای جنگ جنود اوزبک فوج فوج متعاقب
یکدیگر نمایان میشوند و غازیان تاب توقف نیاورده راه انهزام می پویند و جمعی درجه شهادت یافته بقیه
ایشان جنگ کنان بازگشته بمرو آمدند و محراب خان از کثرت جنود اوزبک مطلع شده در استحکام قلعه
کوشیده بعضی از قدر انداز برج و باره برآمدند یالنکتوش بهادر بمرو آمده چند روز در حوالی مرو
اقامت نموده لشکریان را بتاخت و غارت فرستاد و از مرو تا مشهد مقدس آمده بعضی احشامات
سیما اعراب بیچاره را تاخت و غارت کرده چون خبر نزول رایات جلال در مازندران مسموع او گشت طبل رحیل
کوفته معاودت نمود و بسیاری از رعایای مرو را کوچانیده همراه برد دیگر از سوانح اقبال بقتل آمدن چند نفر
از خلیفها و صوفیان قراچه داغست شرح این واقعه آنکه جمعی از مردم ولایت قراچه داغ از قدیم الایام دعوی
ارادت و اخلاص سلسله علیه صفویه نموده و مینمایند در زمانی که حضرت خاقان سلیمان شان ابو البقا شاه اسمعیل
نور الله مرقده از بیم اعادی بگیلان تشریف بردند و چند سال در لاهیجان اقامت گزیدند صوفیان این سلسله بخدمت
آنحضرت آمد و شد مینمودند جمعی از صوفیان قراچه داغ نیز آمد و شد داشته اند و الیوم آن طبقه در میانه هوا
خواهان این سلسله بصوفی قدیم لاهیجان معروفند و بدین لقب گرامی بر سایر صوفیه تفوق میجویند و در هنگام
خروج آنحضرت و آغاز نشو و نمای این دولت صوفیان مذکور بمعافیات و سیورغالات سرفرازی یافته
و در زمان فترت رومیه که جعفر پاشا در دار السلطنه تبریز تمکن داشت شاهوردیخان ولد خلیفه انصار که از زمره
خلیفه زادگان و در آنوقت حاکم قراچه داغ بود ذیل بیدولتی بر رخساره سلسله خود کشیده بطرف رومیان میل نمود
و تاج دوازده ترکی اثنا عشری را از سر انداخته مجوزه رومیان پوشید بعرض اقدس رسیده بود که در
وقتیکه مشار الیه اراده اطاعت رومیه نموده بود پسر خود را نزد جعفر پاشا فرستاده و فرستادهای
پاشا جهت اخذ بیعت اعیان قراچه داغ نزد شاهوردیخان آمدند مشار الیه اکثر اعیان صوفیه را در آن مجمع
طوعا و کرها حاضر ساخته تکلیف بیعت نمود و جمعی از آن گروه موافقت نموده بی تاج بآن مجمع آمده بودند و چون
طریق و آداب پیری و مریدی اینست که ارباب اخلاص در شدت و رخا دست از دامن مرشد کامل باز ندارند و اگر
بانواع بلایا مصاب گردند رضای مرشد کامل را بر اغراض دنیویه راجح دانند شاهوردیخان که بادی
این امر شنیع گشت چنانچه در قضایا سالها گذشته گذشت مکافات بدطینتی یافته بجزا رسید در این سال

که تحقیق و تشخیص موافقان لو بودارند مقصود سلطان که از زمره ارباب عقیدت و حاکم قراجه داغ بود باتفاق محمد قلی خلفا
روملو که منصب خلیفة الخلفائی داشت مقرر و تحقیق نمتقدمه کرد اکثر آن جماعه که در آن وقت روسیاهی کرده بودند و روی
از مرشد کامل برتافته جزای عمل یافته بدیار عدم رفته بودند جمعی بدین علت از خلیفها و صوفیان که در حیات بودند بقتل آمده
بجزای عمل رسیدند و غرض اصلی آن بود که من بعد الطایفه از دایره صوفیگری خارج بوده صوفی از ناصوفی متمیز بوده باشد
سانحه دیگر آنکه در حین مراجعت سفر گرجستان در قصبه تکور قراباغ مصطفا خان قراقلر مست دلو محمد سلطان شمس
الدینلو بقتل آمد سبب قتل او آنکه نظر سلطان مذکور با طایفه قراقلر از دولت روگردان شده برومیان متوصل گشته
مرتبه پاشائی یافته بود و بعد از فتح آذربایجان محمد خان برادر مصطفی خان تا دو سه سال قلعه لوری را نگاهداشته کوس
مخالفت قزلباش میزد و ثناخواهی رومیان نموده بدرگاه معلی نیامده و بعد از تسخیر گنجه و قلاع آن حدود و انحطاط استیلا رومیه
که ضرورت بدرگاه معلی آمد با آنکه مشمول عنایات شاهانه گشته از اعمال سابقه اغماض شد پیوسته آثار نفاق از
اطوارش مشاهده می افتاد تا آنکه بدست گرجیان خانه حسبنی ذکر یافت بقتل آمده مکافات نمک حرامی یافت
و بنجمه مصطفی خان نیز محل اعتماد نبوده حزم و احتیاط مقتضی آن بود که من بعد کل طایفه قراقلر و دونوک با اعتماد در این
سرحد نباشند بالجمله بعد از قتل مصطفی خان امارت کل ایل مذبور بشمسی خان قراقلر که در سال اول یورش آذربایجان
که هنوز قلعه ایروان بدست رومیه بود از روی اخلاص بدرگاه گردون مناص آمده محل اعتماد شده بود قرار
یافت و او حسب الفرمان همایون ایل مذکور را از سرحد قراباغ کوچانیده بجانب دار جرون و فارس که باقطاع او
و تیول او مرحمت شده بود برد دیگری از سوانح آنکه در حین معاودت گرجستان در کنار رود ارس میر محمد امین
میر جمله که از هند دکن آمده بود بشرف رکاب بوسی اشرف سرافراز گشته اعزاز و احترام یافت وی از سادات عظام
شهرستان اصفهان و عم میرزا رضی صدر است که چند سال قبل از این بجانب دکن رفته بحسب تقدیر ملازمت قطبشاه والی
مملکت گلکنده اختیار نموده بود بنابر ظهور کاردانی بمرتبه وزارت که بعرف آنجا میر جمله میگویند رسیده صاحب
ثروت و مکنت شده بود و چون محمد قلی قطبشاه بجوار رحمت الهی پیوست سلطان محمد برادرزاده و دامادش جانشین
سریر قطبشاهی گردید میر مذکور را از وفور رشد و بلند پروازی استقلال سابق نیافته میانه او و پادشاه طرح بد نشست
آنچه از جناب میر استماع افتاد این بود که میگفت حب وطن و آرزوی آمدن ایران و خصوصا اصفهان و ادراک پابوس
شهنشاه زمان در دل رسوخ تمام داشت باین تعریف خود را بالطوع و رغبت منشک کرده رخصت آمدن یافتم و چون بیجاپور
رسیدم ابراهیم عادلشاه والی آنجا مانع آمدن گشته تکلیف توقف میکرد تا موازی دو هزار تومان مرصع
آلات و جواهر و سایر مخزونات طوعا او ضرورتا بعادلشاه داده بیرون آمدم العلم عند الله الحاصل پیشکش
لایق از جواهر و اسباب گذرانیده چندگاه در اردو بود از بسیاری رشد و بلند پروازی سخنان گزاف از و
سر میزد که مستحسن طبایع سلیمه نبود و جز وزارت دیوان اعلی و وکالت نفس همایون هیچ منصبی از مناصب دیوانی
راضی نمیشد بالجمله مطالب او در آن اوقات بحصول نپیوست و در مازندران رخصت یافته باصفهان آمد و با آنکه

در وطن اصلی منازل خوب و املاک مرغوب داشت و اسباب معیشتش بر کمال آماده بود مرغ طبعش در هوای
منصب عالی و حب جاه پرواز میکرد دیگر باره جلاء وطن اختیار نموده فرزندان و متعلقان را در اصفهان گذاشته
از راه بیابان بقصد ادراک ملازمت حضرت بادشاه والاجاه شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان روانه
آن دیار گردید و حضرت اعلی اغماض بادشاهانه فرموده اصلا از فرار او اظهار تغیری نفرمودند و فرزندانش
در سایه معدلت شاهانه آسوده حال روزگار میگذرانیدند از سوانح غریبه امسال که در قصبه رشت گیلان
بظهور آمد قضیه کشته شدن محمد باقر میرزا مشهور بصفی میرزاست که از تقدیرات الهی وقوع یافت شرح واقعه آنکه
مدتی بود که جمعی هرزه درایان حرف اندکوی و خوش آمدگویان تقرب جوی عذر و نفاق نسبت به پدر بزرگوار با او
اسناد نموده بعرض اشرف میرسانیدند و خاطرنشان اشرف نموده بودند که جناب شاهزادگی باغوای جمعی بندو[illegible]
فتنه انگیز که در خفیه با او آمیزش مینمایند العلم عند الله با پدر بزرگوار دل دگرگون کرده از جهل و غرور خیالات
فاسده در سر دارد و آنحضرت از فرط تهور و فراخ حوصلگی الحکایات را وقعی ننهاده ازین مقوله بکنایه و صریح با او
اظهاری نفرموده این مقدمه را بمشیت ایزدی بازگذاشته بتغافل بادشاهانه و اغماض میگذرانیدند تا آنکه
در سفر کردستان همان خوش آمدگویان خانه برانداز که بظاهر ادعای نمک حلالی نموده در باطن اسباب فتنه
و فساد سرانجام میدادند خصوصا یکه و نفر از خدمه و منسوبان و ملازمان میرزا مکرر در خفیه حکایاتی که مشعر بصدق
این اقوال باشد بعرض رسانیدند و قضیه فرهاد چرکس چنانچه تحریر پیوست وقوع بتحریر پیوست وقوع یافت معهذا
بدمنشگی بفرزند ارجمند اظهار نفرموده همان تغافل بادشاهانه را شیوه و شعار ساخته بودند از زمره
غلامان چرکس بهبود نیک با دعای حقیقت ورزی و پاس حقوق ولی نعمت با خود اندیشه قتل او مخمر ساخته در تاریخ
سیوم شهر محرم الحرام این سال در خطه رشت بحسب اتفاق با عمد اعلای تقدیر برین در حینی که میرزا بقصد
ادراک ملازمت اشرف متوجه دولتخانه همایون و تنها بود در کوچه با او دوچار گشته علی الغفله درآویخت
و زخمهای مهلک بر وی زده جناب میرزای جوان درگذشت و چون خود سری بچنین امری دلیری کرده بود از خوف
و بیم عقوبت شاهی پناه بآستانه عز و جاه که ثبت و ملجأ هواخواهان این دودمانست برده بطرق سایر ارباب
جرایم از دو ابهه بطویله خاصه تحصن جسته اظهار نمود که چون حرف غدر و خیانت نسبت بولی نعمت ما مسموع کردید بنابر
نمک حلالی و رفع تهمت غلامان چرکس باین امر دلیری کردم القصه در همانشب میرزا رضی صدر را بفرموده حضرت
اعلی متوجه تکفین و تجهیزش شده نعش او را حسب الامر بدار الارشاد اردبیل فرستادند که در حظیره مقدسه
و جوار آبا و اجداد مدفون سازند و چون بهبود ادعای نمک حلالی داشت بنابر چندین مصلحتهای صوری و معنوی
که بر عقلای دهر و خردمندان روزگار دیده سعادت بهر ظاهر و روشن است جانب عفو و اغماض راجح آمده
بازخواستی نشد و بهبود مذکور بتدریج اطمینان یافته حقیقت این واقعه بر عامه که ظاهربینان عالم صورت و از جهان
معنی بیخبرند پوشیده بود اما ظاهر حال برین نوعست که بتحریر پیوست و شایبه خلافی دران نیست و در وقوع

اینگونه امور دانشوران روزگار و نور رف نگاهان تجربه کار را جز حکمت بالغهٔ الهی امری در خاطر خطور نمینماید امید که ذات
مقدس همایون اعلی از جمیع آفات و عاهات در حفظ و امان ملک منان بوده خلایق و عباد الله در ظل دولت و سایهٔ معدلتش
آسوده حال باشند آمین یا رب العالمین متوفیات سفر گرجستان شاهرخ بیک ولد گنجعلی خان حاکم دار الامان
کرمان که از زمرهٔ امرای ذی شان و سفیدریشان دولت ابد بنیانست روزی که از عقبهٔ مابین کاخت و کارتیل عبور
واقع میشد از اسب در گشته میان دره آن عقبه افتاد و جگرش قصور یافته بعالم عقبی شتافت دیگر ملک علی بیک
جارچی باشی تاجی بیوک که مریض و علیل متعاقب اردوی معلی بگرجستان آمده او نیز در آن عقبه رخت هستی بسرای
آخرت کشید مشار الیه اصفهانی الاصل و مرد هزال شیرین گوی شیرین زبان مطایبه دوست بود هرگز گرد کدورت و الم
پیرامن خاطرش نگشتی هر کس را غنچه صفت دلتنگ یافتی بسخنان دل آویز و ظرافتهای مطایبه انگیز در کمال بشاشت و خرمی
چون گل خندان ساختی و هرگاه بجهة امری از امور منادی کردی از معار الکلمات رنگین و حکایات ملیح شیرین ادا
نمودی و اگر بقتل و سیاست مجرمی مامور شدی تا سیاستگاه آن مجرم خندان هزل و مطایبه کردی که آن سیاست را
چون لعب کودکان بر او آسان شمردی باکمال شگفته طبعی خالی از مهابتی نبود گاهی که تاج مرصع مکلل که مخصوص او بود در سر
نهاده گوشوارهٔ بزرگ مرصع از دو طرف آویزان کرده با جماعت تاجی بیوک و اتباع خود که هر یک خود را بصورت
خاص و لباس غیر متعارف آراسته بدربار پادشاهی حاضر میشد خیلی مهیب بنظر نظارگیان در می آمدند که از مشاهدهٔ
آن هیاکل غریب رعب و هراس بهاراه مییافت و حضرت اعلی از فوت چنان ملازمی که تا در آن زمان بود اظهار تأسف
بسیار فرموده و را ادای حقوق خدمات چندین ساله منصب او را بصفی قلی بیک پسرش که جوان مستعدیست ارزانی
داشتند اما بجا گیر دهر لیسه پای و غنی و عاقبت از جهالت و خودسری رسید با و آنچه رسید و عنقریب در محل خود
گذارش خواهد یافت دیگری طهماسب قلی بیک قورچی کهنه شمشیر شاملوست که از زمرهٔ معتبران دو چند روزی
در گرجستان مریض گشته بعالم بقا پیوست و فرزندی نداشت که جانشین پدر گردد منصب او بقراخان بیک قوم او
متعلق گردید ذکر قضایای توشقان ئیل مطابق سنه اربع و عشرین و الف که سال بیست و نهم جلوس همایون است
در غیال بهجت آغاز خجسته انجام سلطان چهار بالش ایام مسند نشین تخت چهارم فلک مینا فام است یعنی خورشید
جهان آرا از مسکن افسرده دی میل طربخانهٔ عز و شرف نموده یازده ساعت شب شنبه بیست و یکم ماه صفر ختم بالخیر
والظفر ببرج حمل تحویل نمود نوروز فیروز جهان افروز در روز شنبه اتفاق افتاد بهار دل آرای خرمی افزای
گلشن روزگار رشک مهوشان ریاحین چون سیمین ختنان زهره جبین مشاطه گری آغاز نهاده و لاله و گل چون خورشید
رخان ختائی و چین با نکهت عنبرین صحن چمن زمانه را رنگین ساخته در پای ارزو بر روی خلایق باز کردند و هوسناکان
بادهٔ نشاط مستعد کشیدن جرعهای شادکامی از پیالهٔ لاله شدند نسیم اردی بهشت با شمیم گل و سنبل آمیخته در ریاحین
جهان و زمین گرفت نظم چو گشت رایت نوروز آسمان فرسای • زمانه لاله ستان گشت و دهر لاله ستای
شمیم سنبل و گل در دماغ جان پیچید • بهار نافه گشا گشت عطر غنچه گشای • کشید جرعه مگر از پیالهٔ لاله • که
گشت شاهد گل بی حجاب و چهره گشای • در چنین هنگام نشاط افزا حضرت اعلی شاهنشاهی ظل الهی در دار السلطنه

فرح آباد و سایر امکنهٔ لطیفهٔ مازندران جنت نهاد که از سایهٔ ابر و ترشح هوا نضارت و تازگی دشت و کوهسار در بهار
و خریف یکسان و از اعتدال هوا و هوای ریاحین صحرای دلگشایش بر گل و ریحان بعیش و سرور و مسرت و حضور
میگذرانیدند و چون رستم محمد خان ولد ولی محمد خان نوجی که گذشت در بلخ منهزم گشته پریشان حال بدار السلطنه
هرات آمده از روی آمدن بدرگاه معلی داشت و حضرت اعلی زمان بیک غلام خاصهٔ شریفه را که از مقربان بساط
اقدس است بایلغار بطلب مشار الیه فرستادند که درین ایام بهار که هنگام لطافت و طهارت است او را بپایهٔ سریر اعلی
آورد که هم در مازندران قرین موکب نصرت نشان بوده از تماشای شکارهای دار المرز بتخصیص شکار گوزن و جانوران
مازندران و از آنکوه و گیلان بهره ور بوده باشد و هم چندگاه معاشر حضور اقدس بوده بر جوهر ذات او اطلاع
حاصل شود زمان بیک مذکور از فرح آباد ایلغار نموده در عرض هفت روز بیست مرحله را طی نموده بدار السلطنه
هرات رسید بادشاهزاده اوزبک او را در اندک روزی بفرح آباد رسانیدند و ایام نشاط اکثر بهار را در کمال فرح
و انبساط خاطر میگذرانیدند که فلک شعبده باز انگیز فتنه و فساد کرده ایام چون زلف مهوشان پریشان گردید
و چشم زخم زمانه ابواب فراغت و عافیت مسدود ساخته چشم فتنه باز شد و جهان آرامیده بر هم خورده و ولوله
و آشوب از سر گرفت دست حادثه درازی نموده مفسدان سرحدها دیگر باره فساد انگیخته خیالات فاسده
بکاخ دماغ شان راه یافته * پریشان شد ایام چون زلف یار * پر آشوب شد عرصهٔ روزگار *
اما بیمن اقبال همایون و مساعدت اختر بخت میمون هرگونه فتوری که روی نمود عنقریب باصلاح مقرون گشت
چنانچه هر یک بمحل خود بسمت گذارش خواهد یافت و ذکر وقایع قلعهٔ دمدم که در اوایل امسال بوقوع پیوست
از سوانح غریبهٔ عجیبه تسلط اکراد برادوست است بحیله و تزویر بر قلعهٔ ارومی مشهور بقلعهٔ دمدم کیفیت آن حد
و سرگذشت آنکه ایالت ولایت ارومی و محارست قلعهٔ مذکور بنوعی که سبق ذکر یافت و پرتو شعور بران تافته
بقباد خان مکری برادر محمد بیک متعلق و مرجوع بود یکی از ازواج امیر خان چولاق و جمعی مردم مجهول اکراد در آن
قلعه مانده خدمتکاری قزلباش مینمودند و قباد خان از غفلتی که دست داد بخاطرش نرسید که از طبقهٔ اکراد هر چند
مجهول و خدمتکار باشند در آن قلعه کسی را نگذارد و گاهی بشکار میرفت الغ بیک برادوست که قوم امیر خان
چون بوم چند روز در ویرانهای کهنه بسر میبرد بان عورت و جماعت اکراد در مراسله و پیغام مواضعه مینماید
که در هنگامی که خان در قلعه نبوده باشد او را خبردار نمایند روزی قباد خان بیرون رفته بود شب الغ بیک
با نهال الجماعت با چهل پنجاه نفری از گردان بپای قلعه آمده اهل مواضعه را خبردار گردانیده ایشان سوراخی در
یک برج سولی که در جنب قلعه است نموده الغ بیک و مردم او یکیک بان برج داخل شده علی الغفله حارس آن
برج را که در خواب بوده بقتل آورده و از آن راه بقلعه در آمدند و هر کس در هر برج که خوابیده بود براه عدم
فرستادند و بنقاره خانه رفته نقاره بنام خود بنوازش در آوردند و از اکراد هر کس در هر برج و قلعه
بود بر سر او جمع شدند اهل قلعه را خبر شده صورتی که هرگز در پردهٔ خیالشان رخ می نمود مشاهده نموده

سراسیمه گشتند و چون شب دیجور غلغله و آشوب در قلعه افتاده طایفه قزلباش بر کیفیت و کمیت مخالفان اطلاع
نیافتند و از خوف و بیم هر یک دل دو نیم از اطراف و جوانب قلعه خود را بیرون انداخته منکسر گشتند چون صبح
طلوع نمود از قزلباشیه کسی در قلعه نبود اکراد بر قلعه مستولی شده خانهای قزلباش را قسمت کرده مایعرف
اشیا را بتصرف درآوردند و از مخالفان اکراد حوالی قلعه غن گروهی طلب نمودند این خبر موحش بقبان خان رسید
انگشت ندامت بدندان گزیده جمعی را جهت تحقیق خبر فرستاد و آقا سلطان مقدم نیز در مراغه این خبر شنیده بپای
قلعه ایلغار نموده از مؤیدات اقبال و اتفاقات حسنه در وقتی که یکصد و پنجاه نفر اکراد بکومک می آمدند آقا سلطان
و مردم قبان خان دوچار شده فیمابین جنگ در پیوست و اکراد شکست یافته و جمعی بقتل آمده بقیة السیف راه فرار پیمودند
پیربوداقخان حاکم تبریز و شیر سلطان مکری این خبر شنیده ایلغار نموده بپای قلعه رسیدند و قبان خان در کمال
خجلت و انفعال بامر املحی شده متشخص شده که زیاده مردمی در قلعه نیستند باهتمام تمام در اندیشه یورش بودند
که آتش فتنه ایشان بزلال اقبال منطفی گشت الغ بیک روزی در قلعه باروت بتفنگچیان خود قسمت مینمود شراره
بمیان باروت جسته شعله کشیده یکطرف روی او سوخته مجروح و ناتوان گردید و گروه اکراد ملاحظه نمودند که
لشکر فیروزی اثر قزلباش اطراف جوانب قلعه را فرو گرفته اند و سردار ایشان سوخته آتش یأس و حرمان گردیده
از تردد عاجز گشت و احوال کومک ایشان معلوم گشته از آمدن کومک دیگر مایوس بودند و قدرت قلعه داری در
خود ندیده خوف و هراس عساکر بر ایشان مستولی گشته چاره بجز فرار نیافته در شبی مظلم که چون دل اهل ادبار
تیره و تار بود احمال و اثقال قلعه آنچه توانستند بر اسباب و لباس که در قلعه بودند بار کرده سردار خود را بر اسپی بسته
علی الغفله دروازه گشوده راه فرار پیش گرفتند چون امرای عظام اطلاع یافتند جمعی را بتعاقب ایشان فرستادند
اما بر ایشان نرسیدند دیگر باره قلعه مذکور که در متانت و استحکام با قلعه چرخ اخضر برابر است بدست عساکر
اقبال آمد هشت روز اکراد در قلعه بودند چون خبر تسلط اکراد بسمع اشرف رسید موجب اکراه خاطر انور شده
بود متعاقب این خبر بهجت اثر رسید برادران قبانخان در خدمت خجل زده غفلت برادر گشتند و حضرت اعلی
شاهی ظل الهی از فراخ حوصلگی این خطای عظیم را از آن سلسله گذرانیده در مقام مکافات نشدند اما قبان خان
از ایالت آن ولایت معزول گشته به پیربوداقخان شفقت شد بالآخره با آقا سلطان مقدم قرار یافت و جمعی
از توپچیان و تفنگچیان خاصه شریفه خراسانی بسرداری مجنون بیک یوزباشی بکوتوالی معین گشتند

ذکر عصیان و طغیان گرجیان و جمعی از ترکمانان شروان و آمدن طهمورث گرجی بالکای کاخت آوازه آمدن سردار سلطان روم و فتنه های که در آن حین در هر طرف نمودار گشت

چون عهد و پیمان و میثاق بر مثال خانه اطفال که بر رهگذر سیل بنا نهند نااستوار است ارکان دولت عثمانی
بعد از قتل نصوح پاشا که مرد عاقل صلاح اندیش کاردان بود بسخنان دروغ جاهل نادان گرجی و اغوای
مفسدان اکراد خصوصاً اولاد شاهقلی بلبلان از جاده مستقیم صلح و صلاح منحرف گشته با آنکه قاسم بیک سپهسالار

بازندران بالحکم بی شده در اسلامبول بود محمد پاشای وزیر اعظم را سردار کرده بجانب عجم فرستادند و چون پرتو
اینخبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت هنوز حقیقت صدق و کذب آن معنی وضوح تمام نداشت و امری که موجب اختلال
امر مصالحه باشد صدور نیافته بود بنابر رعایت حزم و احتیاط علیقلیخان ایشک آقاسی باشی شاملو را از
درگاه معلی بجانب دار السلطنه تبریز فرستادند که باتفاق امرای عظام آذربایجان در تبریز اقامت نموده از حد
خبردار باشند و کس فرستاده قلعه گنجه را که اعتمادی بر آن نبود خراب نموده محمد خان بیگلربیگی قراباغ را امر فرمودند که
بقلعه تفلیس نقل نموده من بعد در آنجا اقامت نماید این اخبار بشروان و گرجستان و کردستان رسیده مفسدان
هر طایفه را هوای عصیان و طغیان در سر افتاده داود بیگ گرجی را که وکیل عیسی خان شده بود هوس یاغی گری در دل
پدید آمده گرجیان کاخت در روزی که عید نصاری بوده بجهة اقامت نماز و عبادتی که رسم و قاعده ایشان بود
بکلیسای آلاورد آمده بودند بعضی مستحفظان قلعه غفلت ورزیده شرط تیقظ و آگاهی بجا نیاورده بودند و خلق
بسیار از طبقه گرجی را بکلیسا راه دادند گرجیان بعد از لوازم عید دست تطاول دراز کرده باغوای داود بیگ
شروع در گرفت و گیر بعضی قزلباش نموده اکثر آن بیچارگان را شربت شهادت چشانیدند داود بیگ مسرعی
نزد طهمورث فرستاده او را بآمدن کاخت تحریک نموده جمعی از مردم شروان نیز که متهم بموافقت و میان کشته
مجدد احکم هر اجلال ایشان شده بود خصوصاً ملک بیگی سرخیل ترامکه قبله و قپستان که بدلو ملک اشتهار دارد
عصابه عصیان بر سر بسته طرف اغتشاش را مرخص ساخت و جمعی بد دولتان اوباش و فتنه انگیزان بد معاش
شروان بر سر او جمع شده دست تطاول بحواشی مملکت دراز کردند و مردم شروان که همیشه خواهان فتنه و آشوب اند
آغاز سرپیچی نموده حکام را زیاده اقتداری نماند دلو ملک نیز کس نزد طهمورث فرستاده اظهار دولتخواهی او کرد
طهمورث بد دولت نادان باغوای جمعی از نا اوران گرجیها که همراه او بودند بتحریک یاغیان مذکور غافل از آنکه گوزن
تیز شاخ هرچند قوی باشد با شیر ژیان پنجه نمیتواند زد بدولت دو روزه فریفته گشته بالکای کاخت در آمده تکیه
بر مسند حکومت زد و طایفه گرجی بر سر او جمعیت نمودند داود بیگ را با جمعی بر سر کتاش بیگ یوزباشی و قورچیان
که در زکم بودند فرستادند یوزباشی مذکور و قورچیان فوجی قلیل بودند صرفه در جنگ ندیده باراده بیرون
آمدن گریبان بدست گرجیان دادند آن گروه بی ایمان یوزباشی مذکور را که علیل و مریض بود با همگی رفقا بدرجه
شهادت رسانیدند دلو ملک نیز با طاغیان شروانی بر سر محمد حسین سلطان که در ارش بود آمد محمد حسین سلطان
در حینی که مملکت شروان بر هم خورده ارباب بغی و عصیان بود سر از جیب طغیان برآورده بودند از جهل و غرور از قلعه
بیرون آمده با معدودی باستقبال خانه کوچ خود که بکنار کر رفته بود لشکر شروان غافل بر سر او ریختند و او
باندک مردمی که همراه داشت دست جلادت از آستین تهور برآورده تلاشی که مقدور ایشان بود کرده همگی مردانه
وار جرعه شربت فنا نوش کرده سرخ روی دنیا و آخرت گشتند و آنچه از اموال و اسباب محمد حسین سلطان
و غازیان قورغلو و ملازمان او در بیرون قلعه بود بتصرف یاغیان در آمد بعد از واقعه مذکور سایر ملازمان

محمد حسین سلطان چون راه بیرون شدن مسدود یافتند خود را بقلعه کشیدند که چند روزی خود را ضبط نموده شاید از آنجا
و بیمان از جنگ بدخواهان خلاصی یافته خود را در مأمنی رسانند دلو ملک با اتباع خود بارش آمده در برابر قلعه رحل
اقامت انداخت و غازیان قرغلو که قوت و قدرت قلعه داری نداشتند در بحر تحیر افتاده چاره جویی میکردند که
خبر رسیدن لشکر قزلباش بیاغیان رسیده سراسیمه کوچ کردند و غازیان نجات یافته بسر خویش رفتند کیفیت این
واقعه آنکه چون اخبار آمدن طهمورث بگرجستان و قتل قزلباشیه وفور و برهمزدگی شروان در مازندران بمسامع
جاه و جلال رسید و موعد سفر رومیان گذشته بتحقیق پیوست که سردار درین سال در دیاربکر قشلاق اختیار کرده
که در سال آینده لشکر بر سر قزلباش کشد و لهذا حضرت اعلی مقرب الحضرت اسفندیار بیک اوجی باشی غزبگرلو را
باگروهی از یکچیان رکاب اقدس از درگاه معلی بدانصوب فرستاده حکم همایون نفاذ پیوست که علیقلیخان شاملو از
تبریز متوجه قراباغ گردد و تمامی قورچیان و غلامان آذربایجان و محمدخان زیاد اغلی و امراء قراباغ بادملحق گشته
بسرداری علیقلیخان لشکر بگرجستان کشیده درین زمستان برفع فتنه و فساد طهمورث و شروانیان پردازند و علی
قلیخان حسب الفرمان قضاجریان بسرعت و استعجال تمام متوجه آنصوب گردید و اسفندیار بیک صلاح در توقف ندیده
از راه تفلیس قدم بولایت گرجستان نهاد و قریب پانزده هزار کس از امرا و قورچیان و غلامان هر یک آذربایجان
جمعیت نموده در کنار رودخانه عرک جایی که مابین گرجستان کاخت و کارتیل است خیام اقامت نصب نمودند

ذکر محاربه طهمورث با علیقلیخان و عساکر منصوره و شکست یافتن لشکر قزلباش الحکمة بالغة ملک منان

چون مشیت امور عالم و مصالح احوال بنی آدم در قبضه قدرت حی قدیر و سرپنجه اقتدار خالق هر صغیر و کبیر است هرگاه
حکمت بالغه الهی اقتضای امری نماید که از حیز قوت بفعل آمده از پرده خفا بجلوه گاه ظهور آید اسباب آن که هزاران
مصلحت در ضمن آن منطوی است بدستیاری کارفرمایان قضا و قدر سرانجام مییابد و سعی عقلای روزگار و تدبیر
مدبران تجربه کار تغییر بر آن راه نیابد مصداق این سیاق محاربه طهمورث بدولت با خود اقبال که از جهالت و نادانی
جرات نموده خود را عاقبت در ورطه هلاک و بوار انداخت چنانچه در محل خود سمت گزارش خواهد یافت القصه چون
علیقلیخان و امرای عظام در کنار عرک جایی نزول نموده رحل اقامت انداختند و سر راهها را مضبوط ساختند
طهمورث با حشری از جنود گرجیه که بر سر داشت بعزم محاربه قزلباش بدانطرف در حرکت آمده و امرای عظام
شوارع مسدود ساخته خود بغرور موفور در محل اقامت آسوده نشسته بودند که خبر آمدن طهمورث بعزم رزم
رسید محمدخان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ را با فوجی چرخچی نموده از امرای قراباغ بیکر سلطان ایگرمی دورت و دلو
محمد شمس الدینلو را بمعاونت چرخچی مامور گردانیدند و اردو را در جای خود گذاشته سپاهی بعزم رزم سوار شده
در محل مناسب صف سپاه آراسته و میمنه و میسره جنود اقبال را بامرای نامدار و عساکر نصرت شعار استوار
گردانیده مستعد محاربه گردیدند بعضی از گرجیان که اظهار دولتخواهی با شاهجهان نموده در خدمت امرا بودند
خبر رسانیدند که طهمورث هنوز دور است و درین روز بما نمیرسد بعد از انتظار بسیار چون اثری از آمدن

بازگشته هر کس در محل خود قرار گرفته لشکریان پراکنده شده بودند که از جانب قراولان خبر رسید که اینک مخالفان
نمودار شدند دیگر باره امرای عظام و عساکر بهرام انتقام سوار شده بمعرکه نبرد آمدند در بیمرتبه فرصت صف
آرایی و توزک لشکر بر نهج دلخواه نشد هنوز از لشکریان بعضی در اردو مانده بودند که طهمورث با خیل و سپاه
خود که قریب بیست و شش هزار کس بودند با اسلحه و یراق مکمل رسیده بهیئت اجتماعی خود را بر فوج چرخچی زدند و
چرخچیان تاب صدمه آن گروه انبوه نیاورده منهزم گشته بکر سلطان ایگرمی دورت و ولد محمد خان زیاد اغلی
با چند نفر از طایفه قاجار بزخم سیف و سنان گرجیان بر خاک هلاک افتاده درجه شهادت یافتند و این معنی موجب
دلیری کفره گرجی و دلشکستگی جنود اسلام گردیده و گرجیان همچنان بهیئت اجتماعی دلیرانه جلو ریز بر سر قول راندند
و میمنه و میسره سپاه قزلباش از انهزام چرخچیان و کشته شدن محمد خان سراسیمه شده بودند از حمله دلیرانه
سپاه کفر و ضلال بهم بر آمده بی آنکه دست باستعمال آلت حرب بزنند راه انهزام پیمودند و فوجی از میان مبارزان
جنود مسعود و طایفه شاملو و ملازمان علیقلیخان که در قلب بودند مجال مدافعه و محاربه نیافته گرجیان چون بلای
آسمانی بهر کدام رسیدند از پای در آوردند لشکر قول نیز بهم بر آمده هر کس بر سر خویش گرفتند علیقلیخان و اسفندیار بیک
که هر یک در شجاعت و دلیری یگانه روزگار بودند چون پراکندگی لشکر مشاهده نمودند لحظه بملاحظه نام و ننگ
در معرکه درنگ نمودند چون بی فایده بود بالضرورت عنان از معرکه برپیچیده بطرف تفلیس در حرکت آمدند و کفره گرجی
نهجی دلیرانه دلیرتر شده تیغ انتقام از نیام بر آوردند و چشم زخمی چنین بجنود اسلام رسیده در آن معرکه گروهی
بدرجه شهادت فایز شدند طهمورث نادان که مست باده غفلت بود از غلبه که او را دست داد مسرور و شادمان
گشته بار دوی قزلباش در آمده خود در خیمه علی قلیخان فرود آمده منازل هر یک از امرا و اعیان را بیکی از عظما
و اعیان خود داده اموال و اسباب اهل اسلام نصیب ارباب کفر و ظلام گردیده و از این معنی غافل افتاده که
کلنگ تیز منقار هر چند بلند پرواز باشد از چنگل شاهین اوج اقبال باز نتواند رست بدین بی ادبی که کرد عاقبت
در معرض قهر قهرمان زمان در آمده خود و الکا و مملکت خود را بباد بی نیازی داد القصه علی قلیخان و اسفندیار بیک
و سایر امرای عظام بی سر و سامان بقلعه تفلیس رسیده و پراکندگان لشکر بانجا جمع آمدند از امرا و معارف
سپاه محمد خان زیاد اغلی و حسین خان حاکم کوهکدم گیلان کشته گشته اسحق سلطان صوفی زخمی گشت و مرتضی قلیخان
که با مردم در یکطرف معرکه ایستاده بود بعد از گذشتن جنود گرجیه از عقب ایشان در آمده چهل پنجاه نفر را بقتل
آورده در عقب امرا بتفلیس رسید علیقلیخان توقف خود را در تفلیس صلاح ندیده قلعه را بمرشد قلی ولد محمد خان
زیاد اغلی و فوجی از تفنگچیان سپرده بگنجه آمده در خرابه خانهای گنجه نزول نموده در آنجا طرح قشلاق انداختند
و حقایق حالات بعرض عاکفان سده جلال رسانیدند هر چند طبع آتش خوی اشرف اعلی از این اخبار وحشت
انگیز چون آتش سوزان و دریا مثال جوشان و خروشان گردید از فراخ حوصلگی رعایت سلسله ظاهر فرموده
منشور عاطفت مبنی بر استمالت علیقلیخان مرقوم و رقم داشتند که در طریق سپاهیگری و آیین حرب و قتال

از ازل الآزال نهزمیت وظفر قرین یکدیگر اند از چشم زخمی که باقتضای قضا و قدر آسمانی بخود اسلام رسیده باشد
اندوهناک نبوده منشط ورود موکب مسعود بوده باشند که اینک عنان عزیمت بدانصوب معطوف گشته عنقریب
بتوفیق الهی صمصام زبرجد فام از نیام انتقام آخته جزای بی ادبان بدکیش و بدکیشان عاقبت نااندیش در
کنار ایشان نهاده خواهد شد چون از نوازشات خسروانه خاطر دغدغه آلود ایشان اطمینان یافته در قشلاق گنجه بی
سروسامان میگذرانیدند که طنطنه رایات فیروز آیات جاه و جلال در آنولایت بلندی گرفته اعلام کشورستانی
ارتفاع آسمانی یافت شرح آن در آغاز سال همایون فال آینده نگاشته قلم سحرساز و مرقوم کلک نکته پرداز میگردد
انشاالله تعالی و تقدس ذکر تصدق ماه مبارک رمضان درینسال حضرت اعلی شاهی ظل الهی که مصدر آثار خیر و مظهر
جود و احسان و مطلع اشعه انوار فیوضات ملک منانست بالهام آسمانی و توفیق ربانی مال و خراج دیوانی و مستغلات
یکماه هرسال شهر رمضان را که بمنطوق شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن خلاصه ایام و اعظم شهور و اعوام و هنگام
طاعات و عبادات حضرت ملک العلامست بشیعیان کل مملکت ایران تصدق فرمودند که از مطالبات دیوانی
معاف بوده در آنماه مبارک دست تعدی طلبکاران از گریبان زیردستان کوتاه باشد هیچکس دیده بر غله دهقان
مسکین چون خوشه پروین نتواند افکند و خرمنگاه مزارعان برمثال کهکشان فلک از آسیب محصلان ایمن بوده خرمن
حسرت بان نگاه نتوانند کرد تا بفراغبال و اطمینان قلب ماه صیام را باختتام رسانیده بطاعت و عبادت پروردگار
عالمیان مشغول باشند و درین باب مناشیر مرحمت تاثیر بممالک محروسه ارسال یافت و این عطیه والا که اعظم عطایات
علاوه سایر بخششها و تصدقات گردید و همچنین وجوه احداث جمیع ممالک که در دفاتر دیوان اعلی ابواب جمع قانون
بوده و در سنوات سابقه سلاطین عدالت آیین ماضیه غافل افتاده بودند که وجوه احداث پرسش قضایا و جرایم
مجرمانست و از آنجا خود دار و عملکان بعمل آورده حاصل احداث را می یابند و علیحده جمع قانونی احداث بدستور مال
از رعایا گرفتن موهم شایبه تکرارست در حین عرض مهمات دفتری حضرت اعلی شاهی ظل الهی این نکته را بفطرت عالی
دریافته خاطرنشان محاسبان دیوان فرمودند همگی تصدیق کرده زبان بدعا و ثنای آنحضرت گشودند و آن وجوه نیز
در قلمرو همایون و ممالک محروسه بتخفیف مقرر گشته حکم همایون نافذ گردید که مستوفیان عظام هر دو وجوه را که
در ممالک محروسه بعمل عمال و تیولداران تخمینا قریب بمبلغ سی هزار تومان شاهی عراقی میشد در دفاتر خلود بتخفیف
اعتبار را آثار همایون عاجلا و آجلا عاید گردد بالنبی و آله المعصومین ذکر سوانحی که درینسال در خراسان بظهور رسید
درینسال از سرداران خود اوزبک قراتقمه نام که در حدود بلخ ترقی نموده گروهی از طایفه الماچی برسر خود جمع
کرده بر هر طرف میتاخت رفته رفته چهار پنج هزار اوزبک غارتگر خونخوار بر سر او جمعیت نمودند یکمرتبه بولایت خراسان
آمده جام و خواف و باخرز را تاخت نموده غنیمت بسیار بدست آورده بودند و بحسب اتفاق کسی با او مقابله
ننموده درینسال هوس تاخت خراسان نموده باجنود شقاوت ورود بجانب قلعه کرخ آمده میانه جماعت جمشیدی
محافظان قلعه مذکوره و اوزبکیه اندک محاربه واقع شده از طرفین جمعی مقتول شدند و از آنجا کاری نساخته بطرف

هرات رو بود آمدند و از اطراف و جوانب غنایم بدست آورده بطرف کهدستان رفتند حسین خان شاملو حاکم هرات جمعی
از لشکریان بی سر و سامان که اسم و رسم نداشتند قریب ششصد هفتصد نفر بسرکردگی بیرام بیک شاملو بسر ایشان
فرستاد که منتهز فرصت بوده در هنگام مجال دستبردی نمایند بعد از رفتن آن گروه بخاطر آورد که آن جماعت
هرچند مردم مجهول اند اما اگر شکستی بدیشان رسد موجب بدنامی دولت است جوان بهادر نامی کاردیده را
بسرکردگی خسرو بیک که الحال حسب الامر اعلی بخسرو سلطان موسوم شده و حاکم ماروجاق است بمدد ایشان
فرستاد بیرام بیک خبر اوزبکیه گرفته بطرف ایشان در حرکت آمد شب از پهلوی آن جماعت که کهدستان فرود
آمده بودند گذشتند قریب بصبح با ایشان یکهزار نفر از جماعه جمشیدی که از محل نزول اوزبکیه خبردار شده
دوچار شدند ایشان قلاوزی آن لشکر کرده وقتی که جنود اوزبک بعضی بیدار شده و بعضی هنوز در خواب بودند
بکنار اردوی ایشان رسیدند اوزبکیه از شیهه اسپان ایشان خبردار شدند بیرام بیک از قلت مردم خود و
کثرت مخالفان اندیشه بخاطر آورد که چون صبح طلوع نموده جهان روشن گردد و آن جماعت بیدار شده
مستعد محاربه گردند یکتن از سپاه قزلباش را مجال خلاص نخواهد بود توکل بر کرم الهی کرده بر سر آن گروه
رسیدند هفتصد هشتصد نفر از اوزبکیه سراسیمه بطرف اسپان دویده سوار شدند که قزلباش ملاقی گشته در
حمله اول بسیاری از آن طبقه را بطعن سنان جان ستان و ضرب طلارک آبدار آتش فشان بر خاک هلاک انداختند
و در اثنای جنگ و جدال و گرمی حرب و قتال خسرو سلطان با بهادران نامی که متعاقب می آمدند بمعرکه رسیده از
طرف دیگر کرنای نواختند و چون بلای آسمانی بسر وقت ایشان رسیدند اوزبکیه آواز کرنای را با آمدن حسین خان
حمل نموده مجال اقامت نیافته روی بوادی فرار آوردند تیغ یمانی غازیان سرافشانی آغاز نهاده هر کس که رسید
از پای در آوردند بقیه السیف پیاده و سوار بدشت و کوه پراکنده گشته بسیاری از آن گروه در بیابان از گرسنگی
و تشنگی هلاک شدند قریب یکهزار سر و زنده و تا دو هزار اسیر بدست غازیان در آمده با غنایم موفور
معاودت نمودند و از اتفاقیه معلوم نشد که بقتل رسید یا بطرفی دیگر بیرون رفته نام دیگر شان او پدید نیامد این
فتح مبین که غازیان را روداد اوزبکیه پای در دامن ادبار پیچیده مدتها از روی آمدن خراسان از دل ایشان بیرون
رفت دیگری از سوانح گشتن قراق خان ولد حسین خان بیگلربیگی خراسانست که حاکم ماروچاق بود کیفیت
این قصه آنکه جمعی از طایفه ارلات که همراه حلیمه سلطان بن دودمان ولایت ایشان آمده در زاوه و محولات میبودند
حلیمه سلطان ادعای آنکه از اطوار ایشان صورت خلاف و نفاق مشاهده نموده از روی دولتخواهی جمعی از عظمای
آن طایفه را بقتل آورد از این قضیه بقیه ایشان خایف و هراسان گشته روی بوادی فرار آوردند حسین خان بیگلربیگی
خراسان در هرات از قضیه قتل ایشان آگاه گشته آن جماعه را که روی بوادی فرار آورده بودند از رفتن مانع
آمد ایشان اظهار عناد حلیمه سلطان نسبت بخود کرده برات ذمت خود را از شایبه خلاف پاک کردند چون
مردم سپاهی کار آمدنی بودند حسین خان ایشان را استمالت کردانیده بماروچاق فرستاد که در ملازمت

قراقچی خان پسر او بوده بحراست سرحد قیام نمایند و ایشان نیز بانجا قیام نموده محل اعتماد شده بود پسر ساده روی
از ان قوم پیش خدمت قراقچی خان بوده بگمان دست درازی بخود یا بتعلیم پدر و او وام العلم عند الله شبی که او از
افراط باده بی شعور افتاده بود و مجلس از غیر پرداخته شده هر کس بجایگاه خود رفته بود دیدان پسر با لوکده
الماس کون پسر او آمد بقتل او جوان مبادرت نمود و بمنزل خود رفته واقربا و عشیرت خود را از قضیه قتل قراقچی خان
خبر داد و همگی آن قوم مستعد فرار شده دروازه قلعه را گشوده راه میمنه را پیش گرفته میانه اوزبکیه الحاق شدند
و اهل قلعه از ان واقعه غریب بخبر شده آگاه گشته انگشت حیرت برلب گرفته غلغله و آشوب بقلعه افتاده در ان شب بجهت
اهل قلعه بخود درمانده کس تعاقب ایشان ننموده فی الفور خبر بحسین خان فرستادند و او از واقعه فرزند دلبند اندوهناک
شده چون قلق و اضطراب سودی نداشت دست در دامن شکیبایی زده خسرو سلطان را با جمعی مردم کار دیده
بجانب قلعه فرستاد که مبادا فتوری در ان سرحد واقع شود و او بسرعت برق باد بقلعه رسیده بحراست مشغول
گردیده و چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکومت آن ولایت و کوتوالی قلعه حسب الامر اعلی بخسرو سلطان تعلق گرفت
سانحه دیگر آنست که هنگامی که دار السلطنه اصفهان از فر نزول موکب همایون رشک جنان گردیده میر عماد خوشنویس
قزوینی بقتل آمد وی از سادات حسنی و مقیم دار الموحدین قزوین است که بسادات سیفی مشهور و معروف اند در خط
نستعلیق ترقی عظیم کرده رقم نسخ بر خطوط استادان ما تقدم کشیده در نزاکت قلم و قدرت کتابت ید بیضا و درجه علیا
داشت خطش بی اصلاح و خوش اندام و با مزه بود و میر عبد الغنی تفرشی این رباعی در شان او گفته نظم تا کلک تو
در نوشتن اعجاز نماست ▪ بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست ▪ هر دایره ترا فلک حلقه بگوش ▪ هر مد ترا مدت
ایام بهاست ▪ و او بین الجمهور بتسنن مشهور بود و از اهل قزوین استاد مقصود بسکر از غلوی تشیع باوجود مظنه
تسنن که عامه مردم آن ولایت بدان متهم اند مرتکب قتل او گردید آخر آن سال و توجه موکب جهانگشا بصوب گرجستان
و قلع و قمع کفره ضلالت کیشان بتوفیق پروردگار عالم از سوانح اوایل تنگوز ئیل ترکی مطابق سنه
خمس و عشرین و الف که انجام یک قرن سعادت قرانست از جلوس اقدس شاهی ظل اللهی
چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی بتخریب ولایت کاخت و قلع و قمع کفره انجا بحلیه اسلام در آمدن صد هزار نفس از نسا
و صبیان آن بیدینان تعلق گرفته بود طهمورث تیره روزگار از بخت برگشتگی اسباب ادبار خود بر قتل و آوارگی
آن گروه مخذول سرانجام داده بنوعی که مذکور شده بمحاربه جنود مسعود جرات و جسارت نمود چون پرتو این خبر در مازندران
بر پیشگاه ضمیر اشرف اقدس تافت نایره حمیت شاهانه و شعله غضب پادشاهانه بنوعی التهاب یافت که شرار آن
برق خرمن عالمی بود لهذا عزیمت گرجستان و برانداختن بنیاد آنجا که بقتل مسلمانان دلیری کرده بودند در ضمیر انور
رسوخ یافته حکم معلی بنفاذ پیوست که امرای عظام و عساکر نصرت فرجام بسرعت و استعجال تمام متوجه ییلاق گرجستان
گشته آماده غزا و جهاد کفار آنه یار گردند چندین هزار تفنگچیان قدر انداز از اصفهان و سایر محال عراق تعین یافت
که بکار روملجا معین حاضر گشته بموکب نصرت قرین شهریار زمان و زمین پیوندند چون صلاح دولت در موافقت سلاطین

زاد های گرجی نبود لوا رصاب خان زا نفرمیون خان حاکم استراباد سپرده علیخان زا ابدماوند فرستادند که هر دو در آنجا
تا معاودت همایون بوده باشند و در ساعت سعد از دار السلطنه فرح آباد بقصد جهاد در حرکت آمده از
راه گیلان و دریا کنار روانه شدند دریای لشکر چون بحر اخضر در موج درآمده در هر حله گروهی از عساکر
ظفر شعار بموکب فیروزی آثار می پیوست موسم خجسته آثار بهار وجود دریا چین وازهار چون فتح و نصرت
از یمین و یسار استقبال موکب جاه و جلال مینمود و در روز سه شنبه دهم ربیع الاول سنه ۱۰۲۵ خورشید
جهان آرا باشکوه و اقبال و طنطنه جاه و جلال بمنزل عز و شرف خرامیده کوس نوروزی آوازه فتح و فیروزی
در گنبد خضرا انداخت • جهان رونق ارجمندی گرفت • ز نوروز فیروزمندی گرفت • بزم دلارای سلطان
باغ • ز لاله بگردش درآمد ایاغ • دگر باره دهقان اردی بهشت • بصحن چمن سنبل و لاله کشت • نسیم عنبر آثار
بهار چون مشک تاتار در وزیدن آمده عرصه جهان را چون دل اهل ایمان معطر گردانید و هوای فرح افزای ماه
فروردین عطرسائی آغاز نهاده چون شعله جمال لاله رخان و عارض سیمین خوبان صفابخش اقالیم جهان و ضیا رسان
عرصه دوران گردیده شهریار کامکار مجلس بزم نوروزی را بگلشن رزم و سور بر سرور فتح و فیروزی مبدل
ساخته بلوازم جشن و سرور پرداختند و کوچ بر کوچ روانه شدند در حدود گنجه گنجعلیخان و امرا استقبال رایات
ظفر آیات نموده و بسعادت رکاب بوسی سرافراز شدند حضرت اعلی مربود اقتخار را با امرا رفیق او که از تبریز
آمده بودند رخصت دادند که بجانب تبریز رفته از آن سرحد خبردار باشند گنجعلیخان حاکم کرمان را نیز مرخص
نمودند که با لشکر و خیل خود که متعاقب می آیند بر سر اردو رفته بوده و کومک امرا قیام نمایند و چون بلده تفلیس محل نزول
موکب رحمت تاسیس گردید بعنایات خسروانه شامل حال بگرات میرزا ابن داود خان که در زمان شاه جنت مکان
شرف اسلام دریافته بود گردیده بلقب ارجمند خانی و خطاب مستطاب عمی سرافراز گردیده ولایت کارتیل را
باو ارزانی داشتند و از انجا ساحت ولایت گرجستان مضرب سرادقات عز و اقبال گشت طهمورث بجهه آنکه
سردار روم که در دیار بکر قشلاق نموده بود گمان داشت که در خیال لشکر قزلباش را فرصت آمدن گرجستان
باشد چون از نهضت موکب همایون خبر یافت سراسیمه و حیران در کمال یاس و حرمان وداع گرجستان کرده با
معدودی چند بطرف باشی اچوق گریخت و در میان گرجیان علامت روز قیامت ظاهر گشته مفهوم یوم یفر
المرء من اخیه سمت ظهور یافت حضرت اعلی عساکر منصوره را بچند گروه منقسم ساخته هر گروهی را بسرکردگی یکی از
امرای عظام از یکطرف فرستادند یوسف خان و امرای شروان را امر فرمودند که از آنطرف بگرجستان
آیند و از دوی کیهان پوی نیز با فوجی از افواج قاهره از یکطرف در حرکت آمده مقرر شد که مساکن گرجیان را
از چهار طرف احاطه کرده بکار دهی و اردر میان گرفته و بهر گروهی که برسند مردان ایشان را که با اهل
اسلام جنگ کرده کافر حربی اند بمقتضای اقتلوا المشرکین کافة عرصه تیغ غزا و جهاد گردانیده بر متنفسی از آن
پیدینان را ابقا مکنند و زنان و کودکان را اسیر نموده اموال و اسباب و غنیمت ایشان از غازیان باشد

طایفهٔ گرجی از همه طرف خود را پابستهٔ دام بلا دیده چون ماهی در شبکه اضطراب افتادند گروه گروه بمیان جنگلها
و بیشهای پر درخت و جاهای مستحکم که یک راه پیش ندارد رفته سقناق کرده بر اطراف و جوانب خود هر جا
که امکان عبور داشت خندق کنده آب انداخته شدند و رعیت و سپاهی با خانه کوچ و اموال بسقناقها در آمده
همگی اسلحه و یراق جنگ مرتب داشته و بحفظ حال خود پرداخته شدند چون اکثر سقناقها در آنطرف آب قانق
در ایام بهار بارندگی و طغیان آب بود و عبور از آنجا بی کشتی میسر نمیشد و گرجیان تمامی زورقها و کشتیها را پنهان
کرده بودند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اردوی اغرق را در اینطرف آب گذاشته نذر خان ذو القدر مهردار را
اردو بیگی و کلب علی بیگ یساول صحبت ملوی را حارس و کشیکخانهٔ همایون کرده از آب عبور فرمودند بجهت فقدان
کشتی عساکر منصوره زحمت بسیار کشیده اسب و استر و شتر بیشمار از راه آب بحر اکاه عدم فرستادند القصه
عساکر منصوره حسب الفرمان قضا جریان گروه گروه و فوج فوج بمیان بیشه و جنگل در آمدند بهر سقناقی که میرسیدند
بزور بازوی مردانگی از هم پاشیده همه روزه سرهای قتیلان و اسیران گرجی بنظر همایون در می آوردند حسین بیک
یوزباشی ذو القدر که از جانب قورچی باشی با فوجی از افواج قاهره در بیشه و جنگل بجست و جوی نصاری مأمور بود بسقناق
بزرگی رسیده که قریب ده هزار خانه وار گرجی و جمعی کثیر از سپاهیان و ارباب جلادت در آنجا اقامت گزیده بودند
و آن مکان مستحکم قلعه مثال خندقی داشت پر آب جز یک راه تنگ و باریک که از چوب بر روی آب بسته بودند
نداشت گروهی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان بی آنکه بر کیفیت و کمیت اهل سقناق مطلع گردند و صلاح و فساد
آنرا بنظر احتیاط در آورند تا موازی سیصد چهارصد نفر اسپان خود را در بیرون گذاشته از آن راه تنگ
و باریک پیاده بمیان در آمدند در کمال غفلت و بی پروائی هر گروهی بطلب غنیمت بطرفی دویدند چون گرجی خبردار شده
فوج فوج با اسلحه و یراق بجنگ پیش آمدند و خبر هجوم کفار بعزم رزم پیکار بحسین بیک رسیده در رفتن و مدد کو
فرستادن تعلل کرد و گروهی از گرجیان از عقب غازیان در آمده راهی را که قزلباش آمده بودند خراب کرده
اطراف و جوانب ایشانرا گرفته جنگ در پیوستند غازیان قزلباش و تفنگچیان که هر فوجی در طرفی بودند فرصت جمعیت
نیافته تا تیر در کیش و گلوله و باروت با خویش داشتند دست و پا میزدند بعد از آنکه از یراق خالی شدند گرجیان
هجوم آورده ایشانرا مغلوب کرده هر کدام راه فرار پیش گرفتند چون راه خراب شده بود راه دیگر بجهت بیرون
شدن نیافتند و بیرونیان نیز نتوانستند رفت چون اراده ازلی بشهادت آن گروه تعلق گرفته بود اکثر ایشان بدرجه
شهادت فائض گشتند و قلیلی از غایت اضطراب مجروح و زخمدار خود را به آب زده چند نفری بیرون آمدند این خبر بعرض
اشرف اعلی رسیده موجب افروختگی آتش غضب پادشاهی گشته اول حسین بیک را طلب نموده در معرض عتاب
و خطاب در آوردند که تو بجنگ سقناق مأمور نبودی چرا بسقناق رسیدی عبائیت سپاهیانه تحقیق نیک و بد آن
و کثرت و قلت آن مردم ننموده و حقیقت بقورچی باشی که ریش سفید اوست و او را بدین خدمت مأمور ساخته ایم
عرض کماهی مردم بی سر را از یک راه بمیان بیشه و جنگل که سقناق دشمن باشد بی آنکه از اوضاع ایشان خبر داشته باشی

چرا که آشتی و اگر مقید برخصت تو نشده بسر خود برشد احتیاط مقتضی آن بود که بر سر راه آمده از چند جا محل عبور
ترتیب دهی و جمعی را بمحافظت آنها تعیین نموده با بقیه لشکر بسقناق درآمده مردم را بقاعده و آداب جنگ
ترغیب نمائی که بجماعت دل تو قوی داشته جنگ کنند و اگر صلاح در جنگ نباشد العیاذ بالله اگر شکستی
روی نماید راه بیرون شد متعدد بوده باشد که بسلامت بیرون توانند رفت مشار الیه اراده نمود که لب
بمعذرت گشاید حضرت اعلی سخن نگذاشته بعقوبت و رسوائی که مبناد سیاست فرموده جسد او را
در تمام اردو و میان لشکر گردانیدند که عبرت دیگران گشته در امثال اینگونه مخاطرات عظیمه غفلت و بی پروائی
نکنند بعد از سیاست آن مقرب الحضرت قرچغای بیک را با جمعی کثیر از عساکر ظفر اثر بر سر سقناق مذکور
فرستادند قرچغای بیک بآنجا رفته اطراف و جوانب آن بیشه را احتیاط نموده و چند جا را که مناسب راه یافت
بچوبهای قوی راه ترتیب داد و غازیان را با این شایسته بمیان سقناق فرستاده چند جا جسر بسته از عقب
جسر تیر و تفنگ می انداختند قرچغای بیک مردم را از جنگ جسر مانع آمده انداز [illegible] و توپ طلب نموده توپچیان
جسرها را بضرب گلوله توپ و ضربزن از هم پاشیدند و گرجیان نیز مردانه بجنگ ایستاده کوششهای مردانه
مینمودند و تا آخر روز بحرب و قتال اشتغال داشتند آخر روز گرجیان از ستیز و آویز عاجز آمده ترک محاربه
نموده یکجا جمع آمده بلوازم پاس قیام نمودند سپاهیان اهل سقناق چهار صد یا پانصد نفر که یابوی سواری و بارگی داشتند
بعضی سپاهی و بعضی رعیت و عیال لاحق در آن سر گرفته از عقب سقناق راهی گشوده بدامنه کوه داغستان
رفتند سایر مردم که بر جا مانده بودند روز دیگر که لشکر ظفر اثر هجوم کردند طاقت محاربه در خود ندیده هر طرف
که دویدند بگروهی از لشکر ظفر اثر دوچار شدند تیغ یمانی غازیان آغاز سرافشانی کرده مردان همه طعمه شمشیر آبدار
و زنان و کودکان ذل رقیت گرفتار آمدند و غنایم موفور دران سقناق بدست لشکر منصور آمد و تمامت آن سقناق
صفاً صفاً گردید و هر سقناقی بود بتوفیق الهی و نیروی اقبال بیزوال شاهی بسرپنجه قوت و قدرت سپاه اسلام
از هم پاشیده شد القصه تا بیست روز موکب همایون در کنار آب قانق توقف فرموده مجاهدان نصرت قرین بقطع
و قمع کفره بدین اشتغال داشتند تو سفخان و امرای شروان که از طرف لکم که بطایفه انس معروفند جمعیت عظیم نموده
بآئین جنگ بر لشکر شروان آمدند مبارزان جنود شروان نیز پای جلادت بمعرکه دلاوری نهاده فیمابین جنگ
عظیم در پیوست و نصرت الهی شامل حال اهل اسلام گشته آن جماعت مغلوب شدند و بسیاری از آن گروه معرض تیغ
گشتند قلیلی بصد فلاکت باطراف و جوانب پراکنده شدند و غازیان مساکن آن طایفه ویران نموده در شهر زکم از
آبادانی اثر نگذاشتند و در کل ولایت کاخت بدین شیوه عمل شد اگرچه بشومی بی ادبی و عصیان طهمورث از قتل
و نهب و اسیر و خرابی در الکای نصارای کاخت آمده معلوم نیست که از زمان ظهور اسلام الی غایت در زمان
هیچ پادشاه ذی شوکت بعمل آمده باشد و مملکت چنانچه راخیس ویران کرده باشند دختران زلیخا طلعت صاحب جمال
و پسران یوسف لقا آراسته بزیور خط و خال که بقید و ذل اسیری گرفتار آمدند از تحریر محاسبان خیال بیرون بودند

تمامت اسیران که از نظر خجسته اثر همایون میگذشت قریب یکصد هزار بقلم در آمد اما باعتقاد راقم حروف زیاده
از سی هزار در گوشه و کنار اسیر شد که بنظر در نیامد و خود قتیلان اچه بیست هزار متجاوز بود و چون سه ماه از نوروز
سلطانی گذشته سردار روم در صحرای موش خیمه اقامت نصب نموده بجمع آوردن لشکر و یراق سفر مشغول بود
زیاده ازین توقف در گرجستان لایق دولت نمی نمود فی الجمله صورت غضب شاهانه تسکین یافته بود عنان عزیمت
بصوب مراجعت انعطاف داده از راه مرداسقوب بطرف کارتیل آمده چند روز در بلده تفلیس اقامت نموده بنظم
و نسق قلعه و مهمات بکرات خان پرداخته شدند و از راه اخسقه آباد به ییلاق میدانجوق توجه نمودند و چون اسبان
قزلباش از کثرت تردد در کل ولای گرجستان زبون و ناتوان شده بود قریب دو ماه در ییلاق مذکور توقف
نموده از آنجا به ییلاق گوگجه تشریف بردند و تا هنگامی که محمد پاشا بسرداری آمد در ییلاقات مذکور مضرب سرادقات
لشکر منصور بود شرح آمدن سردار و قضایای سابقه در ذیل دفتر ثانی از مساعدت بخت مامول است ذکر محاربه
در سلماس میان امرای قزلباش و تکلو پاشا بیگلربیگی وان و سران سنجی اکراد و وقوع شکست و کشته شدن
پیربوداق خان بهفت در ملک میان قبل ازین مرقوم قلم وقایع نگار گردید که در حدود گرجستان
پیربوداق خان حاکم تبریز را رخصت دادند که بتبریز رفته با امرای آنسرحد بمحافظت آنسرحد قیام و اقدام نمایند و گنجعلیخان
حاکم کرمان را نیز بمدد ایشان مامور ساختند و پیربوداق خان بجهت دفع فتنه اکراد خصوصا اولاد غازی بیک بن
شادقلی بیک بلبلان که بقلعه قارنیارق در آمده دست درازی بسلماس مینمودند بآنطرف نهضت نموده از امرای
آنسرحد مقصود سلطان کنگرلو و سلمان سلطان توپچی باشی و ابراهیم بیک برادر فدوی دودمان ولایت شان وزیر آذربایجان
با چریک آن ولایت و محمد تقی بیک مین باشی تفنگچیان آذربایجان با گروه تفنگچی و ملتی کشته بطرف قارنیارق حرکت
آمدند اکراد کس بجانب وان فرستاده از محمد پاشای بیگلربیگی وان مشهور بتکلو پاشا و امرای کرد استمداد نمودند تکلو
پاشا با جنود رومیه و زینل خان محمودی حاکم خوشاب و سایر امرای کرد تا مواری شش هفت هزار کس بدفع گروه
قزلباش بسلماس آمدند چون خبر آمدن مخالفان به پیربوداق خان و امرا که همراهش قریب پنجهزار کس بودند رسید تخمین
مراحل راه کرده بتقریب و قیاس معلوم کردند که مخالفان در چه روز بسلماس میرسند و جماعتی نیز که بخبرگیری فرستاده
بودند موافق آن تقریر کردند پیربوداق خان کس بطلب گنجعلیخان بتعجیل فرستاده که در آن روز بلشکر ملحق گردیده
آماده حرب و قتال باشند اتفاقا یکروز پیشتر از روز معهود که آماده جنگ نشده پراکنده فرود آمده بودند و گنج
علیخان بطلوع رسیده بود قراولان خبر آوردند که طلیعه لشکر مخالفان نمایان شده امرا در کمال اضطراب سوار شده
مقصود سلطان کنگرلو با جمعی بچرخچی گری مامور شدند تا آراستن صف سپاه قول و ترتیب دادن میمنه و میسره لشکر
مخالف چرخچیان را مغلوب ساخته بهیئت اجتماعی رسیدند مقصود سلطان و چرخچیان بیکطرف افتاده خود را بقول سواد
رسانیدند جماعت چریک که در ساقه لشکر بودند تاب حمله مخالفان نیاورده پشت بمعرکه کردند از نهضت لشکر
قول بهم برآمده متفرق و پراکنده گشته راه انهزام پیمودند سلمان سلطان توپچی باشی و محمد تقی بیک مین باشی تفنگچیان

وجمعی از حصاریان که قریب بمحوطه باغی فرود آمده بودند راه فرار مسدود یافته از روی اضطرار بمحوطه در آمده جمعی
باغ را گرفته شروع در انداختن تفنگ کردند پیر بوداقخان مشاهده اینحال نموده از غایت غیرت و ننگ و بدنامی
عار فرار بخود قرار نتوانست داد و در معرکه ثبات قدم ورزیده بعد از سعی لشکر قزلباش دو نفر
ملازم عثمان او را گرفته باز گردانیدند درین اثنا زینلخان محمودی با جمعی از عقب او در آمده بی آنکه بحال
او شناسا گردد زخمی منکر باو زد یکی از ملازمان خود را بر سر خان انداخت اکراد آن ملازم را نیز بقتل آوردند
پیر بوداقخان بزخم زینلخان کشته گردید و رومیه و اکراد را چنین فتحی دست داده اموال و اسباب و البکش انچه
در بیرون محوطه بود همه نصیب مخالفان گشت روز دیگر بر سر حصار هجوم آوردند و اهل حصار بضرب گلوله تفنگ
ایشانرا باز گردانیده جمعی را بر خاک هلاک انداختند و چون دو و سه مرتبه زور آوردند و کاری نتوانستند ساخت
و هر مرتبه جوانان بکار آمدنی ضایع شدند صرفه در جنگ حصار ندیده آوازه بیرون آمدن موکب همایون نصرت نشان
از کرجستان و نهضت رایات اجلال بطرف آذربایجان بر ایشان رسید طبل ارتحال کوفته بازگشتند و اهل حصار نجات
یافته بجانب تبریز کوچ کردند گنجعلیخان در طسوج این خبر شنیده ابراهیم بیگ و مهمان لشکر باو رسیدند چون مددی
باهل حصار ازو متصور نبود در برابر شش هزار کس رفتن او را لایق نمی نمود بازگشته بشهر آمد و خبر کشته شدن پیر
بوداقخان و استیلای مخالفان بشهر رسیده مردم شهر بنوعی بهم بر آمده سراسیمه گشتند که دست از پای نمی شناختند
و همگی دست اهل و عیال گرفته اراده فرار داشتند که گنجعلیخان بشهر رسیده مردم فی الجمله آرام گرفتند
و منتظر ورود مخالفان بودند که متعاقب خبر بازگشتن ایشان رسیده خاطر تبریزیان بالکلیه اطمینان یافت حقیقت اینحال
در حینی که رایات جلال از راه اخستاباد بجانب ملاقات میرفت باردو رسیده موجب کدورت خاطر اشرف گشت
اما بحوصله پادشاهانه گذرانیده اظهار ملالت نفرمودند شاه بنده بیک پسر پیر بوداقخان را بجای پدر امیر الامرای
تبریز فرموده بلقب ارجمند خانی سرفراز گردانیدند سلمان سلطان نوابی که در جنگ مردانگی بظهور آورده بود موفور
عطوفت شاهانه شده او نیز بلقب خانی سرفراز گشت و محمد تقی بیگ مین باشی مشمول عطوفت شاهانه گردید چون آوازه
آمدن سردار شیوع داشت بنا بر رعایت حزم و احتیاط کلب علی بیگ یساول صحبت شاملو را به تبریز فرستادند
که امرا و عساکر آنطرف را با قشون و لشکر آراسته جمع نموده از آمد و خبردار باشند حسن خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر نیز
با قشون آراسته بامداد فرستادند که باتفاق امرای آذربایجان بخدمت آنسرحد قیام نمایند و ایشان جمعیت نموده
بطرف سلماس رفته رحل اقامت انداختند و بعد از آنکه آمدن سردار بطرف چخور سعد تحقیق پیوست بازگشته
چندگاه در شهر بودند تا وقتی که حکم همایون بطلب ایشان عز اصدار یافت و در حدود ایروان بلشکر ظفر قرین
پیوستند و از سوانحی که درینسال در حدود گنجه بظهور پیوست مغضوب شدن و بسیاست یاسا رسیدن مرشد قلیخان
زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ که پدرش محمد خان در راه دین و دولت بدرجه شهادت رسیده بود حضرت اعلی
را که همواره احقاق حقوق خدمت گذاران جان سپار بود رعایت آن زمان که از وی الحقوق جلی ذات اشرف رفت

اراده خاطر انور بدان متعلق بود که جاه و منصب اورا بیکی از پسران او تفویض فرمایند در وقت مراجعت درین باب
با ریش سفیدان ایل و عشایر قاجار و امیدواران آن سلسله مشورت فرمودند که بهر یک از پسران که راضی باشند
داده شود زیرا که مرشد قلیخان اگرچه پسر بزرگتر و جوان نمایان و خوش سیما و بحسب ظاهر شایسته تربیت بود اما
جنونی بر طبیعتش غالب بود و چون بدمستان باده غرور اعمال و افعالی که از شیوه مردمی دورست با ایل و عشیرت
و منتسبان آن خانواده ازو بظهور می آمد و سخنان بی ادبانه و بیخردانه ازو سر میزد و هرگاه جهل و جنون و بدمستی
در یک طبیعت جمع آید و غرور جاه و حکمرانی بآن منضم گردد هرآینه چه اعمال زشت بیخردانه ازو سر بزند بدانجهت حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی رضاجوی خاطر منتسبان آن سلسله شدند و چند روز الجماعت با یکدیگر گفتگو کرده آخر الامر
رعایت توره منظور داشته چون پسر بزرگتر بود بحکومت او راضی شدند حسب الرضای ایشان بدین رتبه والا بلندی
یافت روزی امرای قراباغ مجلس شراب منعقد ساخته صحبت میداشتند میانه بیگر سلطان ایگرمی دورت حاکم بردع
و خلیل سلطان قراماملو حاکم استرآباد گفتگوی میشود بیگر سلطان از مجلس بیرون میرود و خلیل سلطان خود را باو
رسانیده زخم کاری باو میزند و مرشد قلیخان که حکم بیگی ایشان بود تغافل ورزیده در مقام تادیب در نیامده بنابر
بیگر سلطان و همگنان این عمل را بتحریک و اشکر او حمل نمودند و چون اینگونه جسارت و دلیری در اردوی همایون نمودن در
میزان طبع عدالت سرشت همایون اعلی سنجیده نیست و در قانون سپهداری ضبط و ربط لشکر جای تغافل نی از ظهور
این بدمستی نایره خشم شاهانه اشتعال یافته حکم شد که اول مرشد قلیخان قطع ید خلیل سلطان که کارد زده نماید و بعد
از ان مرشد قلیخان را چشم کندن و دیده های او را از مشاهده مصنوعات الهی که بدترین عقوبات است عاطل ساخته سیاست
فرمودند و ایالت گنجه و امیرالامرای قراباغ بمحمد قلیخان برادر کوچکتر او که گوهر دانشش از آینه صفاتش نمایان بود تفویض
یافت

گفتار در لشکر کشیدن محمد پاشا وزیر اعظم و سردار روم بجانب آذربایجان و محاصره نمودن
قلعه ایروان و بی نیل مقصود بازگشتن

سپه آرایان معرکه سخنوری صفوف الفاظ محفوف سخن را در مضمار بلاغت بدین
نمط آراسته اند و شقه لوای آسمان فرسای حدیث را بدینگونه برافراشته اند که سلطان احمد خان ابن محمد خان ابن سلطان
مراد خان پادشاه روم بعد از قرار مصالحه و پیمان که میان او و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی وقوع یافته از طرفین
ایلچیان بخدمات آمد و شد نمودند هنوز قاسم بیگ سپهسالار مازندران که ازینطرف با نامه محبت نشان بایلچیگری
رفته در اسلامبول بود مجردا که فتوری که در مملکت شروان و گرجستان چنانچه که تحریر پیوست وقوع یافته جمعی [illegible]
جاهل و نادان و فرومایگان خسیس مثل طهمورث گرجی و دلو ملک شروانی و دیگران مرتکب عصیان و طغیان
برآورده هنگامه انگیخته بودند بسخنان دروغ و اخبار کاذب بی فروغ ارباب فساد بی حوصلگی کرده یا باغوای چندی
از نزدیکان خود که در حریم دولت و سرای عزت نشو و نما یافته از نتیجه حادثه سیلی روزگار نخورده اند و از مرحله
پیمای نشیب و فراز فتور و فتن آبله پای نگشته از عالم بیخبرانند معاهده و پیمان سست بنیان [illegible] در ابر طاق نسیان
نهاده در سال گذشته محمد پاشا را که حاکم مصر بود وزیر اعظم و سردار کرده بر سر قزلباش فرستاد و او بجانب

اشارتی بدان رفت در دیار بکر قشلاق نموده در نیسال برحسب فرمان لشکرهای مملکت روم از ارزروم ایلی و اناطولی
و میان ایلی و مصر و شام و حلب و طرابلس و بلاد قرامان و موصل و دیاربکر و سایر بلاد جزیره و ارزن الروم
و میران سنجق قبایل و عشایر اکراد با و پیوسته جمعیت عظیم دست داد که در هیچ عصر و زمان سپاه روم
باین کثرت و استعداد بایران نیامده بودند تمامی وزرا و پاشایان و ارکان دولت عثمانی حتی ینگچری آقاسی
که قانون ایشان نیست که از موکب پادشاه جدا شوند همراه شده لشکر گران و عساکر بیکران و توپهای
کوچک و کلان و عراده بسیار و ضربزن و بادلیج بیشمار روی توجه بدین دیار آورده از روم بطرف ایران
در حرکت آمدند و رایات اجلال در ییلاق کوکچه تنگیز اقامت داشت که خبر آمدن سردار بوضوح پیوست حضرت
اعلی شاهی ظل الهی که باطن فیض مواطن خود را بنور توکل آراسته بحسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه بلطف
الهی کافل مهام خاص و عام میدانند رعایت سلسله ظاهر نموده متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام
قلعه داری شده و قورچیان قاجار عظام و جمعی کثیر از تفنگچیان جلادت آثار رکاب اقدس صفاهانی و
خراسانی و ماهقی و غیرهم بسرکردگی سرداران هر طبقه سیما میر فتاح مین باشی تفنگچیان اصفهانی که مرد کاردیده
و جنگ آزموده قلعه دار بود و احمد سلطان مجکی خراسانی و ملازاده ماهقی و امثال ایشان بمحارست قلعه
مامور شدند و از جماعت گوی بیگلو شجاعان لشکر قزلباش یعنی گروهی که بیطلب خاطر هوس مردانگی دارند بوعدهای
جمیل شاهانه مستمال و امیدوار گشته روانه قلعه شدند و ضروریات قلعه داری از سرب و باروت و [illegible] و نفط
وغیره ترتیب داده ارسال نمودند مجملا قلعه ایروان بعد از حفظ الهی بمردان کار و دلیران معارک کارزار و آلات
و ادوات قلعه داری استحکام یافت و سردار در عشر ثالث ماه شعبان بپای قلعه ایروان رسیده تسخیر ازا عوای
ینگچری آقاسی و ینگچریان قلعه گیر و ترکچه بلر خاکم اخسقه که همیشه درین سرحد لافهای گزاف میزد سهل و آسان انگاشته
بمحاصره قلعه پرداخت رای جهان آرا بدان متعلق گشت که عساکر منصوره را چند گروه کرده هر گروهی را بسرکردگی
یکی از معتمدان کاردیده ارسال دارند که از دو سه طرف اردوی مخالفان سپاهی نموده در هنگام فرصت دستبردها
مینموده باشند و رومیه از خوف و دستبرد مبارزان جنود قزلباش هیئت اجتماعی متغیر شوانند پرداخت
لهذا فوجی از عساکر نصرت نشان را بسرکردگی خلف بیگ سفرهچی باشی بجانب گزگر که موضعیست در دامن کوه
یک فرسخی طرف شمالی قلعه و بر سمت راه اردو واقع شده فرستادند که آنرا مضبوط نگاهداشته هرگاه
از اردوی معلی کسی بقلعه رفتنی باشد یا از اردو آید بمیان ایشان درآمده بعد از انتهاز فرصت خود را بسلامت
بمقصد رسانند امام قلیخان بیگلربیگی فارس را که نیز در همان ایام از فارس آمده بود از طرف شرقی روانه
فرمودند و دلو محمد شمس الدینلو را با فشون لشکر خود بجانب غربی ایروان که طرف ارزن الروم است فرستادند
که راه بر تردد اردوی رومیه بسته نگذارند که از عقب ذخیره جهة ایشان آورند و امرای عظام را که
باتفاق کلب علی بیگ ییساول صحبت شاملو در تبریز بودند حکم شد که آمده با امام قلیخان ملحق گردند و سرداران

لشکر هر روز در جایی بلکه هر لحظه در مکانی مناسب اقامت نموده قراولان کاردیده را تعین نماید که زبان گیری
کرده اخباری که معلوم ایشان گردد به یکدیگر اعلام نموده همواره از یکدیگر خبردار باشند و از دستبرد خالی نبوده
هر لحظه رومیه را آسوده و فارغ البال نگذارند و چون هوای ییلاق سرد شده بود اردوی کیهان پوی از گنجه
بکلی کوچ کرده بدره الاکس که محل خوش هوایست نزول اجلال فرمودند و سرداران جنود اقبال حسب الفرمان
قضاجریان کمر بکین اعدا بسته شب و روز از احوال هم خبردار بودند و رومیه دو گروه شده گروهی همه روز
برابر مستعد محاربه گردیده بکار قلعه نیموانشند پرداخت و گروهی قلعه را احاطه کرده در امور قلعه گیری
کوشش می‌نمودند و فیمابین محاربات عظیم در اطراف و جوانب بوقوع می‌پیوست چون آذوقه در میان لشکر روم
کم و نایاب بود گروهی از امیران سنجق و آلای بیگیان سرکرده جماعت آت اغلانی شده تا موازی سی هزار اسب
و اشتران قطار و الاغ بطرف گرمی که سمت راه نخجوانست بطلب ذخیره رفتند امام قلیخان با لشکر فارس خبر یافته
بر سر آن جماعت رفته در حینی که لشکریان اکثر بخانها درآمده و قلیچیان بطلب ذخیره مشغول بودند رسیده فیمابین جنگ
در پیوست و به نیروی اقبال شاهی آن جماعت را مغلوب ساخته یکهزار و پانصد سر و زنده و دو سه هزار راس اسب
و اشتر و الاغ و آذوقه فراوان بدست آوردند و بقیه السیف فرار نموده بی حصول مقصود بعسکر پیوستند مرتبه دیگر امام
قلیخان و امرای عظام که از تبریز آمده باو ملحق شده بودند در حدود گرنی اقامت داشتند جنود رومیه قریب چهل هزار
کس با پنجاه شصت آلای بعزم محاربه ایشان در حرکت آمدند جاسوسان و قراولان و چغاچی بیک خبر باو رسانیدند
او فوراً با امام قلیخان اخبار نموده و امر احتیاط ورزیده اردوی خود را از آنجا کوچانیده بالاتر فرستادند و لشکر سپاهی
ایستاده صف بسته که طلیعه سپاه مخالف نمایان شد چرچیان جنود اقبال خصوصاً گنجعلیخان حاکم کرمان و بیک وردی
با جماعتی از قشون آراسته امام قلیخان و سایر دلیران با جلادت در میدان مبارزت نهاده در حمله اول تا بیست سی نفر
از چرچیان سپاه روم قتیل و دستگیر شدند در این اثنا لشکر قول رومیه با غلبه و ازدحام تمام جلوریز بمعرکه در
آمدند گنجعلیخان که کهنه سپاهی جنگ دیده و کارآزموده بود صرفه در جنگ ندیده جلو در باز کشیده بقول ملحق شد
و امام قلیخان سپاه قول را از پیش رفتن مانع آمده خود را بدامنه کوه کشیدند اما بیک وردی بیک از غرور شجاعت
و خودرایی با گروهی بجنگ ایستاده تاب مقاومت آن گروه انبوه نیاورده منهزم گشتند و بیک وردی بیک
با چهل و پنجاه نفری از کشیکچیان پیاده و مردم مجهول بقتل آمده بقیه لشکر سلامت بقول پیوستند رومیان نیز صرفه
در پیش آمدن ندیده بهمان اکتفا کرده بازگشتند دیگر آنکه خلف بیک سفرچی باشی و رفقا که حسب الفرمان قضاجریان
در گنجه بودند و گوزچی و قراول و دیده‌بان تعین نموده از آمد شد قلعه خبردار بودند از مردم رومیه دلاور پاشا
و مردم او که در آن سمت فرود آمده بودند و از آمد و رفت قزلباش واقف گشته مکرراً با مردم ایشان دم مبارزت
جنود اقبال دست بازی واقع شد مکرر به رومیان دلیری کرده پیشتر آمدند و جنگجویان جنود مسعود نیز تیرغانی کرده
میان انگرده درآمده جنگ در پیوستند جهانگیرخان بختیاری که با دویست نفر از مردم خود همراه بود دلیرانه بالشک

مردمی بجنود رومیه حمله نموده نزدیک آن شده بود که گرفتار گردد بزور بازوی مردانگی برطبق نام قبیله خود نجیبانه
گردیده دفع نکایت خصمان نموده بسلامت بیرون آمد و از عساکر منصوره مردانگی ها بظهور رسیده غالب
آمدند و چون جنود رومیه فوج فوج بمدد میرسیدند غازیان بعد از غلبه بسیار دست از محاربه باز داشته
سپاهیانه خود را پس کشیدند رومیان نیز جرات پیش آمدن نکرده هر یک بمقام خود باز گشتند دیگر آنکه جمعی
از رومیان و طایفه اکراد از طرف وان و کردستان می آمدند مقصود سلطان بیگلرلو حاکم خوی و نخجوان که
بخبرداری آن راه مامور بود با گروه دوچار شده بعد از حرب و قتال جمعی کثیر طعمه شمشیر گشته احمال و اثقال
بسیار غنیمت عساکر ظفر شعار شد شتران سرکار حافظ احمد پاشا که از آنجا ذخیره می آوردند بدست در آمده
داخل غنایم مذکور بود دیگر آنکه هنگام ارتحال رومیه دلاور پاشا و جمعی دیگر از رومیه وان و دیاربکر اغرق خود را
با فوجی از رومیان و اکراد از پای قلعه بطرف وان میفرستادند تیمور بیک یساول صحبت اوغلی با جمعی از
دلاوران پرخاشجوی بر سر ایشان رفته بعد از محاربه ظفر یافته غنایم بسیار بدست آوردند و دلو محمد شمس الدینلو
که بخبرگیری و ضبط راه ارزن الروم و قارص مامور بود مکرراً در آن راه بتردد رومیه برخورده محاربات بوقوع
پیوست و دستبردها نموده چاووشان که از روم آمده احکام از جانب خواندکار بسردار می آوردند و جمعی
از نزد سردار عرایض و مکاتیب میبردند بدست در آورده مردم او و مجموع آنها را بنظر اشرف در می آوردند
الحاصل سپاه ظفر پناه در مدت محاصره قلعه از دستبرد خالی نبوده رومیه را آسوده نمیگذاشتند و همه روز سر
و زنده و اخترمه بنظر اشرف در می آوردند اما جمعی که بتسخیر قلعه کمر بسته بودند خصوصاً تفنگچی آقاسی و طایفه دیگر
چند جا سیبها و توپها ترتیب داده توپهای قلعه کوب نصب نموده بجهد تمام از طرف دیگر خاک پیش آورده سعی
غیر محصور در لوازم قلعه گیری میکوشیدند و غازیان قاجار و بیات و تفنگچیان و سایر محافظان قلعه نیز بسر همت
برروی کشیده نهایت جانسپاری و مردانگی بظهور می آوردند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی همه روز کسان
عیارپیشه کارآگاه فرستاده از احوال قلعه خبر میگرفتند و در اوایل حال که قلعه محصور گردید چون زیاده از
سیصد هزار نفر از جنود اشرار ایشان از مرکز وار در میان گرفتند اهل قلعه اندک خوفی و تزلزلی داشتند اما
رفته رفته دل قوی کرده دلیر شدند القصه رومیان و توپچیان رومی و فرنگی شبانروز از توپ انداختن خالی
نبودند و دو سه برج دروازه قلعه بضرب سنگ و توپ و گلوله و بادلیج منهدم ساخته روزی جمعیت عظیم نموده بجانب
قلعه دویدند و از جانب قلعه نیز توپچیان و تفنگچیان قدر انداز را که فی المثل اگر چشم مور را نشانه سازند تیر
مرادشان بهدف مقصود راست آمده خطا نمی افتد گلوله ضربزن و تفنگ برمثال تگرگ آتشین که از کره اثیر
بارد بر آن گروه میرسید هر چند پای سعی دویدند دست امید شان بخاکریز مقصد نرسید جمعی کثیر بضرب
تیر و تفنگ اهل قلعه بر خاک هلاک افتادند و کاری نساخته خایب و خاسر باز گشتند حضرت شاهی ظل الهی احتیاط
ورزیده موازی یکهزار تفنگچی از تفنگچیان رکاب اقدس همایون جدا کرده فرستادند که از طرف کنه گیر رفته در کمین

فرصت نشسته در هنگام مجال مردانه خود را در قلعه انداختند و ایشان حسب الامر نموده بداخله و رقعه عیار صفت شب کس
بقلعه فرستاده امیرگونه خان را خبر کردند و صبح تاریک دروازه شمالی که کبیر را گشوده تفنگچیان چون برق لامع بقلعه درآمدند
و نقاره های شادمانی در قلعه نواخته شور در آوردند و بیرونیان از استماع خبر دار گشته شیرازه شیر در توپ انداختن و
سرخس آوردن اهتمام میکردند روزی ینگچری آقاسی و ترکچه بلمز با چند نفر از پاشایان که زیاده از دیگران بقلعه گیری
غلو داشتند بتوپخانه آمده در توپ انداختن سعی مینمودند از تقدیرات آسمانی و تاییدات اقبال توپی از قلعه
بتوپخانه انداخته شد و گلوله توپ ینگچری آقاسی خورده از وگذشته به ترکچه بلمز و از و بدیگری رسیده تا هفت
نفر از پاشایان معتبر رومیه بضرب یک گلوله توپ ضایع شده خرمن حیاتشان باتش حادثه سوخت و جمعی که
خاک پیش می آوردند و بخندق رسانیده خندق را انباشته میکردند اکثر اوقات غازیان قاجار و مبارزان
معرکه گیرودار چون شیر خشمناک از قلعه بیرون دویده بران مخاذیل حمله آورده ایشان را از خاک بست و سیبها
متفرق ساخته تفنگ و اسلحه و یراق بسیار بدست آورده بقلعه می آمدند همه روز میان جانبین جنگ و جدال واقع
شده جمعی از رومیان بقتل می آمدند و روز بروز اهل قلعه دلیر شده خوف و هراسی که مردم قلعه را میباشد بالکلیه از
ایشان زایل گشت و بیرونیان را یاس و نومیدی می افزود چند کس را بزبانگیری آورده بودند تقریر کردند که
چون چند برج بضرب توپ انهدام یافته و رخنها پدید آمده قرار یافت که در روز معین جنگ سلطانی انداخته یورش
بقلعه نمایند حضرت اعلی اهل قلعه را خبردار گردانیدند که در آن روز غافل نبوده خبردار باشند و امرای عظام نیز در
آن روز از محل اقامت خود حرکت کرده آواز نقاره و نفیر بلند گردانیدند القصه در روز معهود رومیان چون مور
و ملخ بپای قلعه شتافته و توپها بقلعه انداخته بجانب قلعه دویدند مستحفظان توکل بر حفظ و حراست ملک منان
نموده دست به تیر و تفنگ گشادند از صباح تا چاشتگاه از جانبین تلاش نموده اجساد قتیلان بزخم تیر و تفنگ
قلعه داران بر زبر یکدیگر افتاده از کشته پشتها پدید آمده رومیان از چهره آرزو در آئینه مراد روی ننموده بی نیل
مطلب و حصول مقصود بازگشتند رومیان بخاطر آوردند که چون اهل قلعه دفع نکایت خصم کرده از محاربه و تلاش
بسیار بستوه آمده اکنون چاره غبال نشسته اند در عین غفلت و فرسودگی یورش دیگر میباید کرد که شاید مقصود
بحصول پیوندد نظم وقت جنبش استوای نهار * که بجان همه خواستی زنهار * دیو حادثات نغنوده * پای سعی
فلک نغرسوده * رومیان با سنان آتشبار * حمله آور شدند دیگربار * غازیان را از تردد بسیار ضعف روزه غالب
گشته هنوز بمساکن خود نرسیده بودند که آواز غلغله و آشوب برخاسته دیگر باره از اطراف و جوانب
یورش عظیم کردند و غازیان و تفنگچیان بر بروج فی الفور عروج نموده دست بآلات مدافعه گشودند و صدمات
دلیران کشور روم را که هجوم آورده بودند بضرب گلوله تفنگ دفع نموده در نمرتبه نیز جمعی کثیر هدف سهام تقدیر
شدند و کاری از پیش نبرده بازگشتند و چون نیل جهد خود نمودند و اثری بر سعی ایشان مترتب نگشت و مدت
محاصره بامتداد کشید و آذوقه در میان لشکر تنقیص پذیرفت غله نایاب گشت و خود سرما نیز هجوم آورد

بیماری در میانهٔ ایشان پدید آمده هر روز جمعی کثیر به راه عدم می‌شتافتند سردار که از تسخیر قلعه مأیوس شده بود از خلاص
و نجات مهجت گفتگوی صلح میان آورده مکرراً الحاح سیما خلیل آقا نامی از معتبران رومیه را به خدمت اشرف
فرستاده و شرایط صلح سابق را اعاده نموده عذری چند در پس آمدن القا نموده از اینجانب سارو بیک
بیگدلی به ایلچیگری رفت و آمد شد طرفین تکرار یافته بعد از آمدن سارو بیک چراغ سلطان گرایلی استاجلو
به ایلچیگری رفت سردار اظهار نموده بود که بعضی از شرایط صلح که میانهٔ نصوح پاشا و قاضی خان صدر قرار
یافته بود از جانب شما به فعل نیامده رفعاً للنحاد دست یمانی را به این طرف اسناد می‌نمود حضرت اعلی فرمودند که هرگز
آبا و اجداد ما نقض پیمان و عهد روا نداشته‌اند و از اینجانب شرایط صلح کماینبغی مرعی بود ایشان به جهت نقض پیمان
کرده دیگرباره آتش فتنه را مشتعل ساختند تصور نمایند که در این نهضت به جز ریختن خونها خلایق که در این ماه مبارک
رمضان به وقوع پیوست به جز خسران دنیا و آخرت چه منفعت بدان دولت رسید اکنون که در مقام اصلاح درآمده‌اند
ما را سخن نیست و آنچه در باب شرایط صلح اظهار نموده که میانهٔ نصوح پاشا و قاضی خان قرار یافته اگر نصوح پاشا
در حیات نیست قاضی خان را ابلو هستیم که در حضور جمعی دیگر که از کماهی حالات اطلاع دارند مثل دلاور پاشا و باقی
پاشا و دیگران مواجهه شده آنچه در خدمت اشرف قرار یافته بود خاطرنشان نماید و حسب الالتماس قاضی خان را
روانه نمودند در تاریخ بیست و پنجم شهر شوال که هنوز قاضی خان به ایشان نرسیده بود کس به قلعه فرستاده اعلام
نموده بود که میانهٔ ما و قزلباش صلح واقع شد به جهت کوچ کرده رفتیم و طبل ارتحال کوفته به جانب ارزن الروم
بازگشت قاضی خان در راه باو رسید و سردار و پاشایان اعزاز و احترام او نموده از بیم تعاقب قزلباش
سلامت خود را در مرافقت او دیده تا ارزن الروم باو تکلیف همراهی نمودند و در آنجا بعضی مطالب پیش گرفته
قاضی خان را به قبول آنها مجبور ساختند که سردار آن را دست‌آویز خود کرده در خدمت پادشاه سعی خود را ظاهر
سازد قاضی خان چون در مبادی حال امر مصالحه را که میانهٔ دو پادشاه والاجاه امری عظیم و کاری بزرگ سرانجام
داده بود بنا بر خیرخواهی مسلمانان و ترفیه حال خلایق و آسودگی ~~امر بزرگ سرانجام داده بود بنا بر خیرخواهی~~
~~مسلمانان و ترفیه حال خلایق و آسودگی~~ اهل اسلام و آنکه ساخته و پرداختهٔ او استقرار یافته نقصان نپذیرد بعضی
مطالب ایشان را تعهد نموده بود که در خدمت اشرف صورت دهد و سردار نیز متعهد شده بود که در خدمت خواندکار
امر مصالحه را به نوعی که فیما بین گفت‌وگو شده فیصل‌پذیر گرداند و قاضی خان را از ارزن الروم روانه نموده خود با خواص
و اعیان متوجه اسلامبول گردید و در این آمد و رفت قریب چهل هزار کس از جنود رومیه در پای قلعه و چه در محاربات
که در خارج قلعه روی میداد و چه از سرما و بیماری رخت به سرای آخرت کشیدند و اسب و اشتر که از فقدان علیق
سقط شده از حساب و شمار بیرون است در هنگام مراجعت از خوف تعاقب قزلباش در هیچ مرحله یکروز
مجال توقف و آسودگی نداشتند قاضی خان و رفقای او نقل می‌نمودند که در هر مرحله از مدفن بیماران اردو که فوت
می‌شدند قبرستانی به نظر درمی‌آمد در وقت کوچ از عدم باربردار چندان خیمه و خرگاه بر جا می‌گذاشتند که

رکوب اردو کوچ نکرده نصف لشکر بلکه بیشتر پیاده میر شد القصه چون خبر کوچ رومیان باردوی معلی رسید و ده هزار
نفس نفیس از ذکور و اناث که محصور بودند از میامن الطاف الهی و امداد بواطن حضرت رسالت پناه محمدی
صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از آسیب دشمنان نجات یافتند موجب سرور خاطر
هواخواهان دودمان قدسی نشان صفویه گردیده فی الحقیقه از نو سعید عید شیعیان گشت ارباب نظم و اصحاب طبع
تاریخ یافته در سلک نظم کشیده اند از انجمله خواجه محمد یوسف قزوینی که از ارباب قلم و اهل استعداد است این
تاریخ گفته نظم چونکه سردار لشکر رومی • وارد ملک ایروان گردید • دو سه ماهی بدور قلعه نشست • مهرها بر بساط
عربده چید • دید گر تیغ شیعیان علی • همه لشکرش بقتل رسید • کمر مکر بر میان بربست • چاره جز فرار
خویش ندید • ماه شوال چون ز بیست گذشت • دهه آخرین بنصف رسید • دولت شاه دین مساعد شد • لشکر
روم منهزم گردید • پی تاریخ آن خرد گفتا • آمد امروز شیعیان را عید • در اوایل حال و گرمی حرب و قتال
خواجه علی اکبر اصفهانی که از ارباب قلم و مستوفی خاصه سرکار حضرت اعلی است شبی در عالم رویا مشاهده نمود
بود که از شخصی سوال مینماید که فتنه عظیمی حادث شده و دو لشکر قرین یکدیگر گشته اند آیا مآل حال بکجا میرسد
و فتح و نصرت از کدام طرف روی مینماید جواب میگوید که فتح از پسر علی روزی صاحب واقعه خود را
تعلیم و راقم حروف فکر میکرد که آیا این عبارت که در عالم رویا القا شده بوزن در آید و تاریخ فتح تواند بود
یا نه باضافه عالی ولی بوزن در آمده موافق تاریخ افتاد و از تنگی قافیه بدین طریق در سلک نظم در آمد نظم آمد ز دیار
روم از بهر ستیز • سرکرده احزاب بمکر و دغلی • آراست بهر دفع او شاه جهان • فوجی ز جنود حق بصد زیب و حلی
بربست کمر بکینش از لطف آله • برزد بمیان خویش دامان یلی • میخواست یکی ز بندگان در شاه • در واقعه
بیند از قضای ازلی • تا زین دو گروه فتح از جانب کیست • گین راز خفی شود باو نیک جلی • بشنید ز هاتفی که
میگفت ز غیب • فتح از پسر علی عالی ولی • این نادره ترکه این ندای غیبی • تاریخ فنای او شد از لطف علی
بعد از هزیمت رومیان چون در سنه هزار و بیست فتح قلعه ایروان که مجدداً تعمیر یافته بود چنانچه حضرت اعلی شاهی
مشاهده نظر نموده بودند اردوی اغرق را بجانب برگشاط فرستاده خود بنفس نفیس با جمعی از مقربان بساط اقدس
بایروان تشریف بردند و خرابی قلعه و نیک و بد از انظار احتیاط در آوردند امیر گونه خان بخطاب سارو اصلان معزز گشت
جماعت رومیه بقلعه داری و قلعه گیری شهره جهان اند در زمان دولت ابد مقرون شاهی ظل الهی مبارزان جنود دولت
هم در قلعه گیری بر ایشان فائق آمده قلعه ایروان و گنجه و شماخی را چنانچه بشرح و تفصیل قبل مسطور است از ایشان گرفتند
و هم در قلعه داری رایج آمده و هم در دو ماه و نیم با سیصد هزار مرد دلیر قلعه گیر جدل نموده صیانت قلعه نمودند
الحق در قرون ماضیه کمتر اتفاق افتاده که از طوایف قزلباش جنس قلعه داری بظهور آمده باشد که از جنود قلعه گیر روم
صیانت قلعه نموده باشند رومیان مکرر انصاف داده زبان بتحسین و آفرین گشودند القصه بعد از مشاهده
قلعه عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده در حدود نخجوان عساکر ظفر نشان پرداخته لشکرهای

ممالک را رخصت مراجعت باوطان خود دادند و از راه دره علی بر کشاط آمده باردوی اغرق پیوستند و از انجا شکارکنان بقراباغ و کنار آب کر آمدند چون مهم گرجستان و قلع و قمع گرجیان ضلالت نشان جابجا مکنون خاطر غیرت سرشت اشرف بود و بمشیت ناقصه بود و ولایت داتقی را از اعمال شکی که دهنه گرجستانست مناسب قشلاق دیده از آب کر عبور فرموده دران زمستان در داتقی قشلاق فرمودند قاضی خان صدر در داتقی باردوی همایون رسیده بشرف بساطبوس معزز گشت اما احوال سردار که در ارزن الروم لشکرهای ممالک را رخصت معاودت بالکای خود داده روانه اسلامبول شد جمعی از ارکان دولت عثمانی که اضداد محمد پاشا بودند او را در محاربه قزلباش و قلعه گیری بتقصیر متهم داشته بدین جهت سلطان احمد خان پادشاه روم او را از منصب وزارت و سرداری عزل نموده خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار کرده در سال دیگر که پیلان ییل ستة و عشرین و الف باشد او را فرستادند و دران سال در دیاربکر قشلاق نمود که در بهار یونت ییل سبع عشرین و الف لشکر بر سر قزلباش کشد و جانی بیک گرای خان پادشاه تاتار را که بمعاونت طلب نموده بود با بیست هزار کس از جنود تاتار بولایت روم در آمده بود با او نیز در دیاربکر و آن حوالی جای قشلاق دادند که در سال آینده در سفر قزلباش رفیق سردار باشند و از ان جماعت خرابی بسیار در مملکت روم واقع شد در خلال این حال از قضای ملک متعال سلطان احمد خان پهلو بر بستر ناتوانی نهاده رخت بسرای آخرت کشیده رفت تا عالم دگر کرد چون دو پسر کوچک خورد سال داشت ریش سفیدان آن سلسله بالضرورت سلطان مصطفی برادر سلطان احمد خان را که تا غایت بجهت خفت عقل و جنون بحمایت مخدرات سلسله عثمانی سالم مانده بقتلش نپرداخته بودند بپادشاهی اختیار کردند و خبر جلوس او را باطراف و جوانب ممالک روم فرستادند این معنی پسندیده طبع خلیل پاشای سردار نشده بسلطنت سلطان عثمان ولد سلطان احمد که دوازده ساله بود اتفاق نمودند بعد از سه ماه که سلطان مصطفی پادشاه بود او را خلع کرده سلطان عثمان بر سریر دولت عثمانی جلوس نموده شرح آمدن خلیل پاشا و پادشاه تاتار و محاربه نمودن با لشکر فیروزی اثر قزلباش و مغلوب شدن اگر عمر باقی باشد و توفیق رفیق گردد در مجلدی علیحده که آغاز قرن دویم است از جلوس اقدس شاهی ظل الهی در رشته تحریر انتظام یابد انشاء الله تعالی اکنون وقایع ایام قشلاق را در صحیفه بیان می نگارد بتوفیق الله و عونه

ذکر لشکر فرستادن بتنبیه گرجیان کاخت و ساحت الکا از صامت و ناطق پرداختن

چون غیرت شاهانه و حمیت خسروانه مقتضی آن بود که در ازاء جسارت و بی ادبی طهمورث و گرجیان کاخت آن ولایت بشعله غضب قیامت لهب خاک سوخته گردد که بالکلیه از خیر انتفاع افتاده کفره انجا بنوعی معروض تیغ سیاست و انتقام گردند که دران دیار دیار و از آبادانی آثار و از صامت و ناطق نشان نبوده باشد در اول سال بجهت آوازه آمدن سردار روم فرصت آن نشد که مکنون خاطر اشرف بظهور آید درین هنگام بمسامع جلال رسید که دلو ملک شروانی و داود بیک و طهماسب قلی بالکای کاخت آمده جمعی از پراکندگان گرجی را از سپاهی و رعیت جمع آورده در هر موضع چند خانوار جمع آمده رحل اقامت

انداخته و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی جمعی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان را بسرکردگی عیسی خان بیک قورچی باشی بر سر ایشان
فرستاد و خود اقبال بساکن گرجستان درآمده تخت ولایت مذکور را پاک کرده مردان طعمه شمشیر آبدار و زنان
و کودکان اسیر غازیان ظفر شعار شدند بعد از آن خبر داود بیک و رفقا کرده بر سر ایشان ایلغار نمودند و از صعوبت راه
و تنگی جنگل که شوارع را برف پوشیده بود دشواری مکان آن تخت برگشتگان رسیدند ایشان یک لحظه پیشتر
از ورود لشکر واقف گشته احمال و اثقال انداخته با معدودی عورات خود را بر پس اسپان گرفته از راه تنگ
پر برف بجبال طرف داغستان گریخته بودند هنوز سیاهی ایشان از نظر غایب نشده بود که طلیعه لشکر نمایان شد و
غازیان دست از تعاقب باز نداشته بجائی رسیدند که در میان برف از تنگی راه یا قدمی دو سوار میسر نبود و یکیک [illegible]
رفت داود بیک گرجی و طهماسب قلی و رفقا اکثر اسپان خود را با عورات پس انداخته خود جنگ کنان پیاده [illegible] شدند
حسین علی بیک برادر بیگر سلطان اکرمی دورت که در تعاقب ایشان بر دیگران پیشی گرفته بود بزخم تفنگ ایشان از پای
درآمد میر فتاح مین باشی تیر تفنگ خورده تسلیم شد چون ما بین روش برفی موجب تضییع جوانان کارآمدنی میشد و آفتاب
نیز غروب کرده و شب بمیان درآمد عنان باز کشیدند القصه در این مرتبه نیز الحمدلله از جنگ اجل جان بردند اما در این یورش
تا موازی ده هزار اسیر کارآمدنی که زبده و خلاصه گرجستان بود در مرتبه اولی خود را حفظ نموده بدست در نیامده بودند
در این مرتبه از شدت سرما و بسیاری برف که شوارع را گرفته بود مجال حرکت و فرار نیافته بدست درآمدند و غنیمت بسیار
بدست عساکر ظفر شعار درآمده مظفر و منصور بازگشته و از گرجستان در آن دیار دیاری نماند چون طرف شمالی گرجستان
بداغستان پیوسته است همیشه مردم داغستان بطریق دزدی بان ولایت آمده بیشتر از پیشتر آمده بتفحص و تجسس اسیر
میبردند اکثر در گوشه و کنار میان بیشه و جنگل قلیلی مانده بودند از خوف و بیم لزگی و مردم داغستان خود را
بولایت قزاق و باشی آچوق و کارتیل انداخته مجملا بوئی از آبادانی در آن ولایت بمشام نمیرسید و محض جهالت طهمورث
نادان ولایتی که مرتبه الالاف و الوف منافع و مداخل آن بود ویران گشته صفت قاعاً صفصفاً گرفت گروهی
از طایفه اتیل و جمعی از گرجیه که در زنگم و آخته و بیمو ... تا ده دوازده هزار خانوار از بیم جان و اسر و غارت بجلای وطن شده
اراده رفتن دار الامان بلاد ایران و اقامت نمودن در فرح آباد نموده حسب الفرمان قضا جریان دست تعرض از ایشان
کوتاه گشته این گروه عزیمت راه کرده بسلامت بفرح آباد رسیده رحل اقامت انداختند و قایع مشروحه چون بمسامع
جلال رسید از مردم واثقی که از رعایای حاکم گنجه اند در زمان قدرت طهمورث عصیان بظهور آمده جمعی مرافقت
او اختیار نموده چند نفر از ملازمان محمد خان زیاد اغلی حاکم گنجه را که در میان ایشان بودند بقتل آورده بودند لهذا
در این وقت که الکای مذکور محل نزول و قشلاق شهریار مظفر منصور بود سرکشان و بیدولتان آن طبقه را بمعرض زنجیر
در آورده بعد از ظهور عصیان و ثبوت گناه ملک انجا با سی چهل نفر از عظمای اهل عصیان مورد سخط و عقوبت شاهانه
گشته بیاسا رسیدند و جمعی دیگر که محل اعتماد نبودند از آنجا اخراج نموده بفرح آباد فرستادند و دیگر در
یورت قشلاق بحکام داغستان و طبرسران کسان خود را با پیشکشهای لایق بدرگاه جهان پناه فرستاده

بخلاع فاخره و نوازشات وافره سرافراز شدند مهمات ضروری آنحدود بحسب دلخواه سرانجام یافته و در مستقر زادر
یورت قشلاق بعافیت و فراغت گذرانیدند درین سال چون فتوحات عظیمه قرین حال منتسبان دولت بیزوال
گشته اعادی مخذول العاقبه منکوب گشته چندین هزار کافر بیدین بتیغ انتقام مجاهدان معرکه جهاد راه عدم پیموده
بدار البوار شتافتند و لشکر بیشمار روم چنانچه مذکور شد که با لشکری از حد حصر افزون هجوم آورده بود
بنیروی اقبال و مساعدت بخت فرخ فال کاری نساخته راه انهزام پیمودند چشم زخمی که از اصابت عین الکمال
لازم بود در خراسان وقوع یافت شرح این سرگذشت آنکه در اواخر این سال قریب یکهزار و دویست نفر ازبک خونخوار
بسرکردگی محمد قلی دورمن از امرای اوزبکیه بتاراج و یازش مابین سرخس و هرات آمدند و خسرو سلطان حاکم مارو چاق
با جمعی از مبارزان رزم آزمای مارو چاق بمدافعه ایشان کمر بسته روانه شد ابن حسین خان حاکم سرخس ابن حسین
سلطان فیروز جنگ مشهور با فوجی از طایفه جغتای که همیشه در آنحدود با ازبکیه نبرد آزمائی کرده مردانگیها بظهور آورده‌اند
بخسرو سلطان ملحق گردید باتفاق بازبکیه رسیدند و از جانبین دست بآلت قتال برده فیمابین حرب در پیوست
خسرو سلطان از جهالت و غرور و شجاعت و جوانی بیتحاشی کرده در محل نامناسب طرح جنگ انداخت اگرچه کوششهای
مردانه نمود اما عاقبت مغلوب گشته از معرکه بیرون رفت ابن حسین خان که کهنه سپاهی کاردیده جنگ آزموده
بود عار فرار بخود قرار نتوانست داد بر ایشان حمله نموده در اثنای گیر و دار میر سلطان حسین نام پسرش بقتل رسید
از استماع واقعه پسر بی آرام گشته نخواست که خرمن حیات قرة العین خود را بباد داده خود راه سلامت جوید چندان
تلاش کرد که با چند نفر از غازیان جغتای از کاس اجل شربت واپسین شهادت نوشیدند غازیان جغتای
بعد از قتل ابن حسین خان خود را بطرف جوئی که از جنگگاه بر کنار بود کشیده آنجا را خندق و حصار خود ساخته
تا آخر روز خود را حفظ نموده مردانه از آن معرکه بتمامی سلامت رسیدند در قشلاق واقعی چون حقیقت بعرض
اشرف رسید عاطفت شهریاری که همواره باحقاق حق خدمتگذاران جان نثار متوجه احوال بازماندگان
مظفر حسین خان پسر دیگرش را بجای پدر برتبه ایالت و خانی سرافراز فرموده الکای اقطاع پدر را بدستور سابق
باو ارزانی داشته بخلاع فاخره سرافراز گردانیدند متوفیات درینسال علامه العلمائی فی الزمانی میرزا ابراهیم
حسینی همدانی که شمه از اوصاف حمیده و فضایل و اخلاق پسندیده آن سید دانشمند در صحیفه اول این دفتر
در تحت اسامی شریفه سادات و علماء زمان حضرت شاه جنت مکان رقم تحریر یافته جهان فانی را وداع کرده کتب
خانه حیات را از صحیفه هستی پرداخت میر فانی کرمانی در تاریخ واقعه میرزا گفته مرغ روح روان ابراهیم
کرد پرواز سوی باغ نعیم آن نبی سیرت و ولی فطرت که عدیلش بدهر بود عدیم گفتمش سال فوت با دل
ریش سدره باشد مقام ابراهیم مراد از دل ریش تحصیل عددیات که تتمه هزار و بیست و نه است
دیگری از متوفیات سید مبارک خان والی عربستان حویزه است که درین سال باجل طبیعی درگذشت وی
شیعه مذهب پاک اعتقاد بود بعد از ارتحال شاه جنت مکان بزور بازوی مردانگی آن ولایت را بحیطه

تصرف در آورده لوای حکومت برافراخت قبل از جلوس والا ایام قدرت بعضی اوقات با امرای قزلباش در مقام خلاف در آمده

اما بعد از جلوس همایون عاشیه فرمان برداری بر دوش گرفته آثار عقیدت و اخلاص بپایه سریر اعلی کرستانی

در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافت در خیال حسب الالتماس پدر او را رخصت غرجستان دادند او بعد از فوت

والد حسب الامر اعلی جانشین پدر و متصرف ملک موروث گردید اما نوزده او اخر امسال مریض گشته در عالم

جوانی وداع عمر و زندگانی کرده از دولت و کامرانی متمتع نیافت و حکومت غرجستان حسب الالتماس عظمای

قبایل بسید راشد برادرزاده سید مبارک تفویض یافت شرح حال او ان شاء الله تعالی در وقایع قرن ثانی مرقوم

میگردد دیگری از متوفیات میرفتاح میر باشی اصفهانیست که شهریاری بسر رشید او را بجای پدر نصب نموده میرفتاح

ثانی لقب دادند خطاب در ختم یک مجلدی ازین کتاب اگر حجله آرایان عرایس سخنوری و مشاطگان ابکار نکته پروری

که در در سوالف دوران و سوابق ازمان صوابکار معانی وجهره شاهدان الفاظ را در نظر خواهندگان عالم شوق

وآرزومندان شواهد ذوق بصد غنج و دلال وآرایش خط و خال بجلوه در آورده چون یغمائیان تتاری زلف

و روب عرصه صورت و غارت جهان معنی کرده اند ❁ سخن هر چه آن گفتنی گفته اند ❁ بر و بوم معنی همه رفته اند ❁ خاطر خاصه دیوان

صحایف انشا و املا و مورخان حدیث آرای سخن پیرا که جرعه اقلام عنبرفامشان از باده خوشگوار معنی لبریز و هوای

سخن سرائی از شمیم انفاس قدسیه ایشان عبیرآمیز لآلی طبع درر نثار ایشان آویزه گوش و گردن مستعدان روزگار و

صنایع بدایع کلک گهرسلک آن هنرمندان نادره کار در عرصه جهان یادگار است هر چند دست آرزوی طالبان نکات

معنی از دامان سرادق اقبال پیشروان دار الملک منطق زبان را بهر جود صرف بیان معانی و ادراک معنی بیان نموده

بصورت خیال را بتصدیق خرد متعارف داشته اند کوتاهست و عقل انصاف گزین از اسرار نکات حکمت آیین ایشان

خسرو آگاه اما طبع سلیم و ذهن مستقیم مضمون این مقال که ❁ گویند نکتی سخن تازه نماندست ❁ این نکته نه مقبول دل نکته

گذار است ❁ در دهر خریدار نماندست وگرنه ❁ در پرده غیب است هنوز آنچه بکار است ❁ را از مخاطب مشکین نقاب

از پرده حجاب بیرون آمده میگوید که ابواب فیوضات الهی همواره بر چهره آمال طالبان جواهر معنی گشوده است و مخزن

لآلی بحر سخن سرای هرگز از جواهر زواهر نکته پردازی خالی نبوده ❁ کس نپرداخت در جهان هرگز ❁ معدن از لعل و بحر از

مرجان ❁ هرگاه طبع سخن گذار در بادیه جویای اخبار تقدیر خواهش و آرزو بتکاپو در آمده خود را مستعد فیضان مکرمت

ازلی گرداند و چون سایلان کوی امید دریوزه هر مقصد اعلی و مطلب اقصی نماید بلاشایبه بحصول مطلب و وصول مقصود

واصل گردد ❁ تو مستعد نظر شو کمال قابل فیض ❁ که منقطع نشود فیض هرگز از فیاض ❁ ماحصل این ارقام آنکه راقم

حروف در دیباچه این نسخه عالم آرا بقلم عبارت رقم نموده که صادرات احوال فرخنده مآل پادشاه والاجاه گردون

بارگاه سلطان سلاطین زمان زبده و خلاصه فرمان روایان عرصه جهان که از وفور اخلاص خود را غلام خاص با اخلاص

حضرت امیر المومنین و امام المسلمین علی ابن ابی طالب سلام الله علیه و اولاد المعصومین میدانند بلکه از خلوص عقیدت

و پاک اعتقادی کلب آستان ملایک آشیان آنحضرت میشمارد و بدان افتخار دارد بطریق رموز التزام نقش عبارات

وسلاست الفاظ و استعارات بعید کتابت درآورده بر صحیفه بیان نگارد که مستعدان روزگار و مورخان بلاغت
شعار را مصالح و دست افزاری باشد بحمد الله والمنه که توفیق تسوید ان یافته وقایع زمان فرخنده نشانش را
از روز ولادت با سعادتش که ساحت ملک خراسان از پرتو انوار سلطنتش نشو و نما یافته در صحیفه اول و از اوان
جلوس همایون که در مسند جهان آرائی ممالک فسیح المسالک ایران و تخت فیروزبخت اجداد عالیمکان بوجود
شریفش زیب و زینت پذیرفته تا غایت که سنین هجری بخمس و عشرین الف رسیده و یکقرن سعادة اقرانست
از ایام فرماندهی درین اوراق که یک مجلد از صحیفه ثانیست در رشته تحریر کشیده رقم اختتام پذیرفت که چون
سلاطین زمان و فرمان روایان عرصه جهان نظر آن بدیباچه اقبال اندازند کارنامهای سنجیده و قوانین پسندیده این
را دستور العمل کردار و شعار خود سازند امید میدارد که اولا مقبول طبع همیون آنحضرت افتاده دست ارباب
حقد و حسد و هرزه درایان بیخرد از اذیال طاهره ان کوتاه و کشیده باشد و ثانیا پسندیده طبع مطالعه کنندگان
اخبار و طالبان آثار بوده از مضامینش محظوظ و از فحاوی ان مبتهج و مسرور گردند • مگر رشد بدوران
معانی • کهن افسانهای باستانی • کنی تا کی بگفتار کهن گوش • ز کلکم نکتهای تازه منیوش • افسانه دیگر

از آغاز قرن دوم جلوس همایون که بزمان صاحب الامر صلوات الله و سلامه
علیه متصل باد اگر عمر وفا کند مجلدی علیحده ترتیب داده خاتمه
کتاب را که در صدد فراهمآئی آن شده با ان مجلد انضمام دهد
یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید • خداوندا ز لطف بیکرانت
بده جا در حریم آستانت • شب بخت سیاهم روز
گردان بدین مقصد دلم فیروز گردان
تمت الکتاب بعون الله
الملک الوهاب

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بعد از حمد و سپاس خالق آسمان و زمین و ستایش و نیایش دادار جهان آفرینی که عالم ابداع و ایجاد را بوجود
شهریاران دین داد و فرمان فرمایان عدالت نهاد انتظام داد و درود نامعدود بر سرور فخر انبیا سلطان
ممالک اصطفا محمد مصطفی صلی الله علیه و آل و عترت طاهرین او خصوصا سرآغاز نسخه مفاخر و مناقب اولیا و اصفیا مصداق
کلام صدق انجام انا مدینة العلم و علی بابها ابی الائمه المعصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که خازنان جواهر
علوم و اخبار دین و رهنمایان مسالک یقین اند بر رای زرین خردمندان سخن سنج که نکته نگاران صحایف دانش
و معنی آرایان دقایق سخندانی اند پوشیده نماند که مسود این اوراق اقل العباد اسکندر منشی در صدر صحیفه اول تاریخ عالم
آرای عباسی مرقوم کلک بیان گردانیده که چون توفیق الهی قرین حال و رفیق امانی و آمال گردد صحیفه دوم را از تاریخ
مذکور بیمن اقبال مصون از اختلال شهریار جوانبخت کامکار کامران خلاصه دودمان صفوت نشان صفوی جناب فرمان
روای اقالیم عدل و داد و ناسخ قوانین اکاسره و کیان و مشید اولوی عمان جهانداری گوهر یکتای خلافت و شهریاری
غلام باخلاص حضرت شاه ولایت پناه اعنی خاقان گیتی ستان گردون بارگاه شاهی ظل اللهی که فروغ انوار
معدلتش خورشیدآسا روشنی بخش عرصه جهانست در دو مقصد نگاشته کلک بدایع نگار میگرداند
مقصد اول از جلوس سعادت مانوس لغایت سی سال که یک قرن سعادت اقران ایام فرماندهی فرمان ده
زمانست مقصد دوم از آغاز قرن دوم که بزمان حضرت صاحب الزمان متصل باد بذیل تذکره حکایات عجیبه
و روایات غریبه روزگار چون مقصد اول بنوعی که گزارش گذشت رقم تحریر و نگارش یافت اکنون شروع
در مقصد ثانی گردانیده که بیمن الطاف الهی از عمر امان یافته این نسخه عالم آرای چنانچه مکنون خاطر اخلاص گزین است
رقم اختتام پذیرفته این تازه نهال بستان سخن گذاری از جویبار فیض فضل الهی سرسبز و شاداب گشته
برحسب خواهش و آرزو بثمره مراد بارور گردد و ما توفیقی الا بالله آغاز قرن دوم سنه [illegible] ئیل مطابق سنه
سته و عشرین و الف هجری سال سی و یکم جلوس مبارک سخن پرداز این نکوترانه چنین گوید ز احوال زمانه
که در وقایع سنه سابق مطابق خمس و عشرین و الف تحریر یافته که در زمستان آن سال قشلاق همایون در اشرف (?) قرار
یافته بود بجهة اقامت اشرف منازل دلگشا و حمام مرغوب ساخته و پرداخته ارکان دولت و اعیان حضرت هریک

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بعد از حمد و سپاس خالق آسمان و زمین و ستایش و نیایش داداری جهان آفرینی که عالم ابداع و ایجاد را بوجود
شهریاران دین و داد و فرمان فرمایان عدالت نهاد انتظام داد و درود نامعدود بر سر دفتر جریدهٔ انبیا سلطان
ممالک اصطفا محمد مصطفی صلی الله و آل و عترهٔ طاهرین او خصوصاً سرآغاز نسخهٔ مفاخر و مناقب اولیا و اصفیا مصداق
کلام صدق انجام انا مدینة العلم و علی بابها ابی الائمة المعصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که خازنان جواهر
علوم و اخیار دین و رهنمایان مسالک یقین اند بر رای رزین خردمندان سخن سنج که نکته نگاران صحایف دانش
و معنی آرایان دقایق سخندانی اند پوشیده نماند که مسود این اوراق اقل العباد اسکندر منشی در صدر صحیفهٔ اول تاریخ عالم
آرای عباسی مرقوم کلک بیان گردانیده که چون توفیق الهی قرین حال و رفیق امانی و آمال گردد صحیفهٔ دوم را که
تاریخ مذکور بیمن اقبال مصون از اختلال شهریار جوانبخت کامکار کامران خلاصهٔ دودمان صفوت نشان صفوی بنیان
فرمانروای اقالیم عدل و داد ناسخ قوانین اکاسره و کیان و مشید لولوی عمان جهانداری گوهر یکتای خلافت و شهریاری
غلام باخلاص حضرت شاه ولایت پناه ولایت پناه اعنی خاقان گیتی ستان گردون بارگاه شاهی ظل اللهی که فروغ
انوار معدلتش خورشیدآسا روشنی بخش عرصهٔ جهانست در دو مقصد نگاشتهٔ کلک بدایع نگار میگرداند مقصد
اول از جلوس سعادت مانوس لغایت سی سال که یک قرن سعادت اقران ایام فرماندهی قهرمان دهر است
مقصد دوم از آغاز قرن دوم که بزمان حضرت صاحب الزمان متصل باد بذیل تذکرهٔ حکایات غریبه و
روایات عجیبهٔ روزگار چون مقصد اول بنوعی که از پیش گذشت رقم تحریر و نگارش یافت اکنون شروع
در مقصد ثانی کرده امید که بیمن الطاف الهی [illegible] این نسخهٔ عالم آرای چنانچه مکنون خاطر اخلاص گزین است
رقم اختتام پذیرد و این تازه نهال بستان سخن گذاری از جویبار فیض فضل الهی سرسبز و شاداب گشته
بر حسب خواهش و آرزو بثمرهٔ مراد بارور گردد و ما توفیقی الا بالله

سخن پرداز این نکو ترانه ✱ چنین گوید ز احوال زمانه

که در وقایع سیچقان ئیل مطابق خمس و عشرین و الف هجریه سابقه که در زمستان آن سال قشلاق همایون در دار [illegible] قرار
یافته بود بجهت اقامت اشرف منازل خوب و حمام مرغوب ساخته و پرداخته ارکان دولت و اعیان حضرت هر یک

رواقها و منظرها بخوبی و نیکوئی ترتیب داده زمستان زادهان مکان بهجت افزا بخوشی و خوبی گذرانیدند چون ایام زمستان
منتهی گشته بهار خجسته آثار قدم در بساط دلگشائی و عالم آرائی نهاد و نوروز فیروز بهزار گونه بهجت و روح افزائی
طراوت بخش عالم نشاط گردید یعنی خورشید جهان آرا بعد از انقضای نه ساعت و چهل و نه دقیقه روز دوشنبه
دوازدهم شهر ربیع الاول از سر منزل حوت بیرون خرامیده پرتو سعادت ببرج حمل انداخت نظم آغاز بهار دلگشا
شد * ایام لطافت هوا شد * دلها چو نشاط شد بشتابان * چون عارض دلگشای خوبان * چون روزی چند از
ایام نشاط افروز نوروز گذشت هوای دلکشی روی بگرمی آورد و از یورت قشلاق کوچ واقع شده رایات شهریار
زمان بجانب ییلاق گرجستان در حرکت آمد از سوانح اقبال که دران ایام میمنت انجام بظهور آمد فتح قلعه قرلانقو
واقع شده که جمعی از کفره گرجستان در ان حصن حصین بر آمده اظهار بغی و طغیان مینمودند و ان قلعه عالی اساس بر فراز
کوه رفیع و برز بر قلعه منیع واقعست که از هیچ طرف سرکوبی ندارد و ارتفاعش بمثابه که از درگاه قلعه تا مکانی که محافظان
اقامت دارند ما نصد و شصت زینه بالا میباید رفت بی تکلف اگر قلعه مذکور سوا آب انباری که از آب باران پر میشود
چشمه آبی میداشت کمند تسخیر سپهر والاشکوهی بر کنگره مجره مثال القلعه سپهر تمثال او نمیرسید در زینوف محض اقبال
مصون اندو وال همایون اعلی رعب و هراس بیقیاس در دلهای گرجیان بی ایمان راه یافته دست در دامن استیمان زدند
و بکرات خان والی کارتیل را شفیع خود ساخته بیرون آمده قلعه را سپردند و محصوران از عواطف خسروانه خلعتهای
امان پوشیدند بعضی که اراده ملازمت بکرات خان داشتند بکارتیل رخصت یافته بعضی دیگر بدار الامان فرح آباد
جنت بنیاد رفته از حوادث زمان آسوده گی یافتند و چندی از لشکریان موکب شاهی بحراست قلعه مامور گشتند در خلال
اینحال بمسامع جلال رسیده که گروهی از بقیة السیف گرجیان که از بیم تیغ و سنان غازیان در جنگلها و بیغولها
خزیده بودند در ولایت قیق جمع آمده در مقام خلاف و شقاق اند چون نایره غضب انطفا نیافته بود و هنوز
درباره آن بیدولتان افروختگی داشت فوجی از افواج قاهره را بر سران بخت برگشتگان خون گرفته فرستادند معاقب
آنگروه زمان بیک یوزباشی غلامان را نیز با فوجی از غلامان بنهب و اسر ایشان مامور گردانیدند و زمره مجاهدان چون
بلای آسمانی ناگهان بسر وقت آن خون گرفتگان رسیده جمعی کثیر از کفره فجره بدست آمدند از ناوران متمرد بسیاری
از نصاری بد اختر بعضی طعمه شمشیر و بعضی دیگر با کودکان و زنان بقیة السیف اسیر و دستگیر گشته و گرفتاران
را باردوی همایون آوردند مورد تیغ یاسا و عقوبات گوناگون گشته و در سیاستگاه قهرمانی جان تسلیم
میدادند چون خاطر انور از مهمات گرجستان فراغت یافت رایات جلال بجانب تفلیس در حرکت
آمد و بکرات خان والی کارتیل بلوازم خدمت و مهمانی پرداخته زیاده از مامولات بتفقدات شاهانه و خلعتهای
فاخره پادشاهانه شرف امتیاز یافت از آنجا عنان عزیمت بجانب شموت معطوف گردانیده چند روز در منازل
ملک اباتک نواده ملک میرمن سمخوی که از زمره بکمیان صادق العقیده این دودمان مقدس اند عشرت پیرا بوده
از آنجا لوای توجه به ییلاقات کوچه بیکز افراشته و روزی چند در متنزهات سواحل بهر کوچه بیکز که آن سرزمینها

باحضرت مینوشان و چشمهای آب زلال کوثر مثال ان دشت و جبال روزگار بخرمی و خوشی گذرانیدند ذکر
فرستادن سپاه ارض روم بسرداری قرچغای خان سپهسالار ایران و ازانجا روانه شدن بجانب خطه وان
دران اوقات که ییلاقات کوکچه تنگیز مخیم سرادقات اقبال بود متواتر از جانب روم جواسیس آمده خبر رسانیدند
که سلطان احمد خان پادشاه روم سر از مصالحه که در سال گذشته مجدداً بوساطت محمد پاشا سردار تمهید
یافته بود پیچیده باغوا و افساد اضداد محمد پاشا را بتقصیر متهم ساخته از منصب وزارت اعظم معزول گردانیده مقرر
گشته که درین سال در محال اناطولی قشلاق اختیار نموده در اول بهار سال اینده باتفاق جانی بیک کرای خان پادشاه
تاتار لشکر بدیار عجم کشند و خلیل پاشا گروهی از قاپو قولی که عبارت از عساکر درگاه عالیست از محروسه اسلامبول
بیرون آمده متوجه محل قشلاق است بعد از تحقیق این اخبار از تدابیر صائبه که اولین مصالح ملک داریست چنانچه سخنوران
پیش گفته اند · بشمشیری یکی تا ده توان کشت · برای لشکری را بشکند پشت · رای ملک آرای اقتضا آن
کرد که حدود ارض روم و وانرا که محل عبور عساکر رومست از صامت و ناطق پرداخته نوعی نمایند که در سال آینده
از نایابی ذخیره و عسرت و تنگی عبور لشکر روم ازان دیار دشوار گردد لهذا قرچغای خانرا که بمزید عاطفت و تربیت
شاهانه و ظهور عقل و کاردانی شایسته سرداری بود بلقب ارجمند سپهسالاری اعتبار بخشیده سردار لشکر ظفر
قرین گردانیدند و چند روز در قرخ بلاغ کوکچه تنگیز بسان عساکر ظفرنشان پرداخته اورا با فوجی از جنود منصور
بان خدمت مامور گردانیده روانه نمودند و موکب همایون فال از ییلاق مذکور شکارکنان بکنار آب ارس آمده
ازانجا عبور فرموده از راه کرگر متوجه اهر شدند و بعد از زیارت حضرت سلطان السالکین شیخ شهاب الدین
آهری قدس سره اعوق را در قصبه اهر گذاشته جریده و سبکبار بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیا و
برهان الاصفیا صفی الملة والدین و مراقد متبرکه مشایخ عظام صفویه نور الله مرقدهم بدار الارشاد اردبیل
توجه فرمودند و قرچغای خان با عساکر نصرت نشان بخدمتی که مامور شده بودند کما ینبغی اقدام نموده اول بجانب
ارض روم رفته تا پای قلعه عنان بازکشیدند حسن پاشا که از وزرا و پاشایان معتبر رومیه و بیگلربیگی ارض روم
بود از صدمت سپاه منصور در شهر و قلعه خزیده قدرت مقاتله و مقابله در خود نیافت گروهی از شجاعان رومیه
که اظهار تجلد نموده بیرون آمده بودند تاب صدمه مقدمه الجیش سپاه قزلباش نیاورده بعد از محاربه
و ستیز و آویز انهزام یافته بشهر در رفتند و غازیان جلادت شعار تا پای حصار رانده جمعی رومیه مقتول و جمعی
دستگیر شدند و قرچغای خان چند روز خیام اقامت در انولایت نصب نموده فوج فوج قاهره را بنهب
و غارت اطراف و جوانب تاخت و تاراج فرستاده انولایت را از خیر اسقاع و ذخیره و زراعت ابداحبه
دقیقه از دقایق ویرانی و خرابی فروگذاشت ننمودند وازانجا مقضی المرام روی توجه بجانب ولایت وان آوردند
و چون محمد پاشا تکلو که بیگلربیگی وان بود و بین الجمهور تکلو پاشا مشهور بود بکثرت لشکر و افزونی جاه و حشمت
و دلیری و شجاعت از سایر پاشایان امتیاز داشت و در سال گذشته در سلماس با میر بوداغ خان و امرا

محاربه نموده غالب آمده بود و از باده نخوت و غرور سرمست گشته دعویهای بلند میکرد و بعضی از ارباب رای و تدبیر
خرم دور اندیشی منظور داشته صلاح نمیدیدند که برسر وان بروند زیرا که جنود قزلباش در ارض روم کشیده اند
و اسپهای ایشان از بسیاری تردد و تک و دو از کار مانده و تکلو پاشا و سنجق بیگیان وان با اسپان آسوده و لشکر
بسیار جمعیت نموده منتهز فرصت و مستعد کارزارند مبادا چشم زخمی رسد بعد از مشاوره و کنکاش امرا
و ریش سفیدان لشکر هر کس از در خور عقل و دریافت آنچه بخاطرش رسید القا نمودند آخر الامر قرار یافت که
چون پاشا مذکور و میران عشایر اکراد در وان جمعیت نموده اند و از تقریر واردین مکرر استماع شده که زیاده از
پانزده هزار کس نیستند بلکه کمترند در این صورت پهلو از محاربه آن گروه خالی کردن و این مسامحه لایق دولت قاهره
و نام و ناموس قزلباش نیست از عساکر منصوره هر کس اسب یدک داشته باشد بجانب تبریز رخصت دهیم و فوجی از
دلیران عرصه هیجا از سوار و پیاده بعکلی انتخاب نموده با وثایق الطاف الهی و جنود اقبال شاهی روی توجه بصوب
دشمن آوریم امیدواریم که ظفر و نصرت قرین حال منصوبان دولت روز افزون گشته فتح و فیروزی اختصاص یابیم
اکثر اعیان سپاه این رای را پسندیده داشتند و ندای کوچ بجانب وان در دادند چون یکدو مرحله قطع شد قضیه
عجیب و لطیفه بس غریب از پرده غیب رخ نموده از لطایف غیبی تکلو پاشا بمدلول این مصرع که ای دست تو دارد خبر
تیغ تو آلوده کی مکافات غرور و پندار و دعوای بلندی ادبار یافته بدست اکراد چکاری بقتل آمده گرگشته شدن
محمد پاشا مشهور بتکلو پاشا ولد یحیی بیگ و لد ذکریا خان و تیغ یکدیگر بار آوردن و تصریر دو الجلال و ملک داور
کیفیت این واقعه غریبه که از ثقات آنجماعه مسموع گشته چنانست که تکلو پاشا بنوعی که تحریر پیوست در میانه رومیه بتهور
و مردانگی و دلیری اشتهار یافته و در ازای خدمات و جانسپاریها که در اوجاق خانواده عثمانی از و صادر گشته مرتبه
بمرتبه بلند ایالت پاشائی ترقی کرده در این هنگام بکلربیگی ولایت وان بود چون حقیقت حرکت فرهاد خان سپهسالار
با معظم سپاه قزلباش بطرف ارض روم تحقیق پیوست از غرور بلند پروازی بخیال محال دستبرد امرا اکراد و میران
قبایل و عشایر و اتباع خود را جمع آورده با موازی ده دوازده هزار کس از وان بیرون آمده و در نواحی تبریز آشوب
انداخته نهب و غارت آغاز نهاده چون قراد رخوی حوالی خالدران رسید مشخص گردید که لشکر فیروزی اثر
قزلباش از ارض روم مظفر و منصور عود نموده عزیمت جانب وان دارند اراده خاطرش آن بود که بتقیه سپاه
آغاز نهاده میران سنجق و سرخیلان عشایر را که تا غایت جمع نشده بودند جمع آورده بحرب و قتال و مدافعه جنود اقبال
پردازد و امرا اکراد که در آنجا با او بودند صلاح در محاربه ندیده با یکدیگر قرار دادند که هر یک بجا و مقام خود
رفته بحفظ حال ایل و عشیرت و استحکام امکنه و نگهداشت قلاع خود پردازند زیرا که چون قزلباش بدان دیار
رسید آتش بلا بالا گرفته و لوله و آشوب در میان قبایل و عشایر افتاده تفرقه و پراکندگی روی خواهد داد
اولی آنست که پاشا نیز بجانب خطه وان بازگشته نگهداشت شهر و قلعه نماید که اکثر عشایر بجهة صیانت عیال و حفظ
ناموس و مال از سرا و پراکنده گشته استعداد محاربه نخواهند داشت ضیاء الدین خان و لد شرف خان بتلیسی بدین

عزیمت عنان از مرافقت پاشا کشیده وبی اجازه ورخصت بجانب تفلیس رفت یحیی بیک ولد ذکریا خان نیز که میر عشیرت
بکاری وسردار این طایفه بود اراده رفتن کرد چون اینمعنی مسموع پاشا گردید مانع رفتن گشته چاوشی بطلب او
فرستاد واو بتمهید معذرت پرداخته تساهل مینمود چاوش بی اندامی کرده بدشنام رسانید وبشمشیر
تهدید کرده جاهلی از ملازمان یحیی بیک تاب بی اندامی چاوش نیاورده شمشیری بجانب او انداخت چون دست
قضه دراز وتیغ حادثه تیز بود زخم کارگر آمده چاوش بقتل رسید لکو پاشا از واقعه خبر یافته شعله غضبش زبانه
کشیده جمعی را فرستاد که جبراً وقهراً او را بیاورند فرستادگان می رسیدند که اردوی لشکر بکاری
کوچ کرده خود نیز با خاصان واعیان روانه بود از هیچ اندیشیده مخالف صریح نتوانست کرد در مرافقت
الجماعت باردوی پاشا آمده در حین ملاقات با او پاشا خشونت آغاز کرده دست بقبضه شمشیر برده بجانب او
دویده یکه وتنفر از ملازمان معتمد یحیی بیک که رفیق او بودند بتصور اینکه پادشاه قصد کشتن او دارد بی تامل دلیری کرده
پیش دویده زخمی بر پاشا زدند خدمتکاران پاشا نیز شمشیر کشیده زخمی بیحیی بیک زدند از تقدیر الهی واقبال
بادشاه شاهی هردو بآن زخمها از هم گذشته وراه عدم پیمودند واز طرفین چند کس دیگر کشته شدند چون
سردار هردو گروه بدانجا رسیدند آوازه ورود قزلباش لحظه فلحظه میرسید ولوله وآشوب در میان سپاه
افتاد هیچ طرف پروای نزاع وانتقام از یکدیگر نکرده هرکس بحفظ حال خود پرداخت رومیه بجانب بازگشته طبقات
اکراد هریک بمکان خود درشدند به نیروی اقبال بی زوال شاهی این جمعیت روی بپراکندگی آورده دو دشمن قوی چنین
آسانی دفع شدند این یحیی بیک پسر ذکریا خانست که پدر بر پدر میر عشیرت بکاری متصرف الکای موروثی بود
ودعوی اولادی عباس بن علی علیه السلم نموده خود را باعتقاد فرق شیعه سید میشمارند وچون مخالفین شیعه جز
بنی فاطمه را سید میشمارند رومیه ایشان را در دعوی سیادت مسلم نداشته در احکامی که باسم او وپدرش صدور
یافته لفظ سیادت مرقوم نساخته اند چون ذکریا بیک پدر یحیی بیک اظهار عقیدت واخلاص نواب کامیاب شاهی
ظل الهی نموده همیشه عرایض اخلاص آمیز فرستاده خود را از زمره یکجهتان درگاه عالی میشمرد وحضرت اعلی را بجهة
نسبت سیادت وسمت عباسیگری شفقت خاص با او بوده وبلقب ارجمند خانی سرافراز فرموده بودند یحیی بیک
بدولتخواهی رومیه بر اوضاع پدر انکار نموده بحمایت پاشایان پدر را بی اختیار کرده ایل وعشیرت والکای
موروثی را متصرف شده در مخالفت کرده قزلباش اصرار مینمود واز وی نسبت بپدر بی اندامی بسیار واقع شده
در مخالفت عاقبت نتیجه بی باطنی وعقوق والد ظهور یافته چرخ مشعبد چسن شعبده باخت ع چه خوش بود که برآید بیک
کرشمه دو کار الحاصل چون این خبر بقرچغای خان وامرا رسید در رفتن مسارعت نموده بجانب وان شتافتند والکاء
را نیز بدستور ارض روم نهب ویغما نموده از حیز زراعت وآبادانی انداخته بمقتضی المرام مراجعت نمودند ودر حینی که
موکب همایون اعلی از دار الارشاد اردبیل عود نموده دار السلطنه تبریز از غبار موکب عساکر منصوره عطرآمیز بود
بشرف پابوس اعلی حضرت خاقانی مشرف شدند ذکر آمدن خلیل پاشا سردار دیار روم ولشکر فرستادن بجهة

قلمرو علیشکر و اشتغال سلطان احمد خان پادشاه روم از دار الملک حیات بعالم دیگر و جلوس برادرش سلطان
مصطفی و بیان حالات سانحه آن ایام پر شور و شر چون بنوعی که مرقوم گشت سلطان روم خلیل پاشا را وزیر اعظم
و سردار کرده با جنود موفور و عسکر غیر محصور روانه سرحد قزلباش گردانید که درین سال در سرحد قشلاق کرده در
بهار آینده بالکاء قزلباش از روی جمعیت خاطر لشکر کشد و سردار مذکور بنابر خرابی و ویرانی که در ارض روم
واقع شده بود ولایت دیاربکر را جهت قشلاق اختیار نموده آنجا رحل اقامت انداخت و جانی بیک گرای پادشاه
طبقه تاتار و ولد مبارک گرای را که جنود تاتار بمعاونت لشکر رومیه آمده بود در محل مناسب قشلاق داده جنود رومی
و تاتار را باطراف و جوانب که معمور بود فرستاد در آن سال از آن طایفه خرابی بسیار در الکاء رومیه واقع شد
بعد از وقوع این حالات رای جهان آرای متعلق گشت که قرچغای خان را که رتبه سرداری و سپهسالاری یافته بود در برابر
خلیل پاشا سردار روم در سرحد آذربایجان گذارند لهذا مشار الیه را با فوجی از افواج قاهره در دار السلطنه تبریز تعین
کرده گروهی از عساکر نصرت نشان را که بتقصیر خدمت گرجستان متهم بوده نزد او بتبریز گذاشتند از سوانح تعین مواجب ملازمان
و مرسومات همه ساله ایشان همیشه مکنون خاطر انور بود که عساکر منصوره ملازمان رکاب اشرف حتی شاگرد پیشگان
عمله بیوتات مواجب همه ساله از محل معین داشته باشند که هر ساله از آن محل بازیافت نموده سرگرم خدمت باشند
و از تردد دیوان و دفتر طلب تنخواه مواجب مرسومات فارغ گردند درین اوقات متوجه انجام این امر گشته کل طلب
عساکر را مجملا از نقد محال مرحمت فرموده بتعهد عالیجاه اعتماد الدوله میرزا ابو طالب وزیر دیوان اعلی که عنوان
این صحیفه اقبال بذکر محامد آن دستور ملک خصال مغنون است کردند که با ارباب قلم دفترخانه همایون درین زمستان در تبریز
توقف نموده رصد هر گروه و هر کس را از محلی که مناسب اکثر باشد قرب و بعد مساکن و رضا صاحب مواجب را منظور داشته
اسم باسم تشخیص دهند و برات هر یک را فردا فردا بقید همه ساله بدست او دهند و عالیجاه اعتماد الدوله و مستوفیان
عظام حسب الامر اعلی در تبریز توقف نموده تا آخر سال که چهار ماه بود خدمت مذکور را بنوعی که مامور بودند بتقدیم رسانیدند
راقم حروف نیز با چند نفر از محرران دار الانشاء همایون بجهة تحریر الاحکام در خدمت مخادیم عظام کرام چهار ماه شب و روز
بآن شغل عظیم پرداختیم القصه حضرت اعلی بعد از انجام مهمات ضروری سرحد بسعادت و اقبال متوجه قشلاق مازندران
بهشت نشان شدند که در بهار خجسته آثار آنچه در مشیت الهی و اراده و تقدیر ملک قدیر بوده باشد از مکمن غیب بعالم
ظهور آید دیگری از سوانح اقبال بیزوال آنکه خلیل پاشا در دیاربکر از جنود رومیه قاسم پاشا را باتفاق عمر بیک میر سنجق
عشیرت شهران و گروهی از سپاه غارتگر تاتار بقصد تاخت و غارت قلمرو علیشکر بجانب کرکویه و شهرزور
فرستاد و آن گروه از کرکویه گذشته روی توجه بصوب قلمرو علیشکر آوردند و دراز کرده دست بغارت و
بیداد گشاده باعث تفرقه خلق الله بودند حسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان ایمانلوی افشار که در سرحد قلمرو
مذکور بود از ورود سپاه مخالف آگاه گشته بیکدیگر ملحق شدند بمدافعه و مقابله شتافته در حدود دماهی دشت
تلاقی عسکرین روی داده فیمابین محاربه عظیم و نبرد قوی وقوع یافت و مخالفان به نیروی همایون قوت دولت

روز افزون انهزام یافته افواج قاهره مظفر و منصور گشتند قالش پاشا در معرکه بقتل رسید و عمر بیک حاکم شهرزول
زنده گرفتار گشته جمعی کثیر از جنود رومیه تاتار و اکراد بقتل آمده از جنود ظفر ورود کسی که اسم و رسمی داشته باشد
ضایع نشده و آسیبی بجان بعساکر نصرت نشان نرسید و حقیقت این فتح که مقدمه فتوحات غیبی بود بمسامع
عز و جلال رسید امرای مذکور بتفقدات شاهانه سرافراز شدند عمر بیک را بعلی قلیخان شاملو سپردند که در ری
نگاهدارد دیگر خبری از و نیامد دیگری از سوانح قضیه ارتحال سلطان احمد خانست که در خلال اینحال به نیروی اقبال
و دولت بیزوال بظهور پیوست از ثقات تردد پیشه چنین استماع افتاد که بعد از فرستادن خلیل پاشا سلطان
احمد خان پادشاه روم را در فصل پاییز این سال بیماری عارض گشته چون مرض مهلک بود معالجه و مداوای اطبای معتمد
شفا نداد در همان چند روز ناکام عالم جوانی و لذات زندگانی را وداع کرده در مخزنه اسطنبول رخت بسر منزل
عقبی کشید و از مآثر نقض عهد و پیمان که من جانب الله ممنوع و پیش اخلاق مذمومست از عمر و دولت دنیی تمتعی نیافت
و بعد از نقض عهد هر خونی که ریخته شود در گردن اوست چنانچه گفته اند • لعنت بکسی که ظلم ناحق فن اوست • رحمت
بکسی که ز دل و جان دشمن اوست • بد کردن گشتم هم ز بد کردن اوست • خون شهدا تمام بر گردن اوست •
و او را جواب باید داد در عمارتی که خود در اسطنبول ساخته مدفون گشت دو پسر کودک داشت بزرگتر سلطان عثمان
که دوازده ساله بود و کوچکتر سلطان مراد که پنج ساله بود در کیش سفیدان سلسله آل عثمان خصوصا قوللر آقاسی که بغایت
معتبر و صاحب اختیار سرای پادشاهی بود بجهت حداثت سن و خوردسالی پسران زمام سلطنت و پادشاهی در قبضه
اختیار مصطفی برادر او که بخبط دماغ و شورش مزاج منسوب میداشتند از این سبب از دست برادر خلاصی یافته
سالم مانده بود و عورات در حرم نگاه میداشتند نهادند و آوازه جلوس او را در اطراف و اکناف شایع ساختند
از تردد پیشگان دیار روم مسموع گشت که سلطان مصطفی لشکر بدیار عجم فرستادن و محاربه با مسلمانان و قتل کلمتین
نمودن را بسیار کاره بود و در ایام برادر از نور آگاهی با شورش دماغ و سوداء طبیعت ملاحظه نموده از این
مقوله حکایات بر زبان او میگذشت در وقتی که بر سریر سلطنت قرار گرفت باراده خود یا بمصلحت قوللر آقاسی
و ارکان دولت با گروه قزلباش بصلح مایل و راغب گشته قاسم بیک سپهسالار مازندران را که دو سال قبل
از این بنوعی که مرقوم گشته همراه انجیلو چاوش ایلچی روم و اسارای رومیه از گرجستان با مکتوب صداقت اسلوب
دوستانه و تحف و هدایا برسم رسالت فرستاده شده بود و سلطان احمد خان از عناد و استکبار از مصالحه
پشیمان گشته در باره او تغافل ورزیده با ملاقات نداده بود و در هفت قلعه اسطنبول محبوس نگاه میداشتند
طلبداشته بقاعده آیین مقرر دیده و قاسم بیک شرف ملاقات و دستبوس دریافته تحف و هدایا گذرانیده
رخصت انصراف داد شرح آمدن او و سوانح حالات که بظهور پیوست در سال آینده مرقوم قلم وقایع نگار میگردد
دیگری از سوانح این زمان آوازه تمکن و استقرار خان احمد خان ولد هلو خان اردلانست بر حکومت ملک موروث
و شرح واقعه اینکه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خلیجه در سال گذشته بتحریر پیوست خان احمد خان را در عهد صبی که در ظل

ترتیب و رافت شاهانه نشو و نما یافته بود نزد پدرش فرستادند که چون او را اکبر سن و شیوخیت دریافته بود من بعد
نزد پدر بوده اگر اراده ازلی بحکومت او تعلق گرفته باشد بی قضای الهی بعد از ارتحال پدر پسر جانشین باشد و هلوخان
از انجا که مقتضای طبع بشریت است که تا رمقی از حیات باقیست ما شمار تعلقات دنیویه بخصیص مملکت و حکم
رانی و جاه و بزرگی قطع نظر و تعلق نمی‌نماید توهم و تصور انکه مبادا پسر او را بی اختیار سازد از و خایف گشته
پیش خود راه نداده بود مدتی از پیش مرد و ر میگشت درین سال درحینی که هلوخان از حکومتگاه خود بیرون رفته با حکام
یکی از قلاع درمحلی دیگر رفته بود خان احمدخان با چند نفر از هواخواهان پوشیده و پنهان بحکومتگاه پدر رفته بلطایف
الحیل خود را باندرون حصار افکنده بران حصار استوار که مشحون بخزاین و دفاین چندساله پدر بود دست ولی کرده
و بقبایل و عشایر اردلان صلای انعام و احسان در داده جمعی کثیر از خواص و اعیان بر سر او جمع شده حکومت او را
پذیرفتند هلوخان چون برین واقعه اطلاع یافت چاره بجز رضاجویی و تدارک خاطر پسر ندیده از عجز و ناتوانی و ضعف
قوای جسمانی دست در فتراک رضای پسر زده بالضرورت ملک و مال با او گذاشته حسب الصلاح پسر روی توجه بدرگاه
عالم پناه آورده در معذرت نافرمانیها که درین چند سال از و بظهور پیوسته بود کوشید حضرت اعلی مجدد انکه کمتر خود
را به بندگی این درگاه فرستاده بود از انها اغماض نموده بانتقال کویا گردیده رسمیت که مالکان تحریر آزاد
کنند بنده پیر حضرت اعلی نظر بر خدمت دیرینه آن سلسله کرده عنایت و التفات درباره او مبذول داشت و مقرر فرمودند
که بدارالسلطنه اصفهان رفته بقیه عمر در ان عشرت آباد مینو سرشت برآسوده خاکش تا بهشت مراحل
اقامت انداخته در سایه معدلت و رافت شاهانه روزگار گذرانیده از حوادث دوران و فتن و فتوری که لازم
حکام زمانست برکران باشد هلوخان از انوقت سنین عمر از ثمانین تجاوز نموده در عشر نود بود اما از صورت
حالش معلوم میگشت که زیاده از هفتاد سال داشته باشد دیگر سانحه جنود اوزبک بخراسان و محاربه محراب خان
با لشکر اوزبکان شرح واقعه انکه در اواخر پاییز و اوایل زمستان این سال امام قلیخان اوزبک والی ماوراء النهر
موازی ده هزار کس از جنود نجابا بسرکردگی نذر طغای دیوان بیگی باشی بتاخت خراسان فرستاد و ایشان
از آب آمویه عبور کرده بحدود مرو آمدند و از انجا با بیورد درآمده از راه دره خرم تا حدود خبابور تاخت کرده از عبور
ایشان مضرت و آسیب بسیار بجماعه چپات و جمشکزک و غیرهم رسیده اراده تاخت مشهد مقدس رضویه داشتند
که خبر محاربه محراب خان با لشکر حصار با ایشان رسید و خوف و هراس بران گروه مستولی گشت تاب توقف
نیاورده در کمال سراسیمگی و اضطرار از راه مراجعت پیش گرفتند کیفیت محاربه مذکور برین نهجست که موازی یکهزار و
پانصد نفر بهادر نامدار اوزبکیه حصار شادمان که همراه دیوان بیگی مذکور مامور بوده اند متعاقب او می
آمده اند که بلشکر ملحق گردند سرداران گروه تولک بهادر و رستم میرزا [illegible] چون از مرو که [illegible] دو فرسخ
راه قطع نمودند محراب خان از گذشتن ایشان خبر یافته با یکهزار نفر جوانان کارآمد [illegible] و تفنگچیان قدرانداز
از قلعه بیرون آمده بر سر آن گروه رفت چون طلیعه لشکر قزلباش نمایان شد اوزبکیه فرود آمده خیمها در یکدیگر

کشیده بودند از پس اردوی خود در اهر کرده اسبان خود را پناه خود کرده پیاده بجنگ مشغول گشتند محراب خان
چون معلوم کرد که اوزبکیه بمقابله در نیامده اسبها را حصار خود کرده پیاده بجنگ ایستاده‌اند تفنگچیان خود را در پیش
انداخته مقرر کرد که اسبهای ایشان را بتفنگ زده ایشان را پیاده و بی اسب کنند تفنگچیان حسب الفرموده عمل نموده
از آسیب گلوله تفنگ اسب بسیار سقط شده و جمع کثیر از بهادران اوزبک راه عدم پیمودند ضعف و سستی بحال
آن طایفه راه یافته بعد از ظهور عجز و علامت انکسار غازیان هجوم نموده یکبار حمله آوردند اوزبکیه تاب حمله
قزلباش نیاورده بجانب اسبهای خود دویدند که شاید سوار شده راه فرار پیمایند بعضی سوار شده و بعضی دیگر
فرصت سوار شدن نیافته لحظه پیاده جنگ کرده بقدر قدرت و توان دست و پای آخر شکست عظیم یافته تا موازی
پانصد نفر بقتل آمدند و دویست پنجاه نفر دستگیر شده تولک بهادر و دوستم میرزا هر دو گرفتار شدند و بقیة السیف
پیاده و سوار سر بصحرا نهادند محراب خان جمعی از غازیان را بتعاقب گریختگان مقرر کرده تولک بهادر و دوستم میرزا
هر دو بتضرع درآمده خاک را بسر مبارک حضرت شاه قسم دادند و التماس نمودند که چون الله سبحانه و تعالی غازیان را
فتح و ظفر کرامت کرد بتصدق فرق مبارک اشرف از خون بقیة السیف درگذشته دست از تعاقب منهزمان باز
دارد محراب خان حسب الالتماس ایشان شکرانه این موهبت عظمی از عزیمت تعاقب درگذشته زیاده از این در
خارج قلعه بودن صلاح ندانسته مراجعت نمود و حقایق احوال بعرض عاکفان سده جلال رسانیده و ده نفر از آن
گرفتاران که اسم و رسمی داشتند با سرداران بدرگاه جهان پناه فرستادند و تتمه را بیاسا رسانیدند دوستم محمد خان
ابن ولی محمد خان که در هرات بود کس بخدمت اشرف فرستاده التماس اطلاق اسیران نمود حضرت اعلی ایجاب
ملتمس او نموده بهادران مذکور را آزاد کرده نزد دوستم محمد خان فرستادند که در خدمت او بوده باشند اما
ایشان چهار پنج روز بیش توقف ننمودند بطریق فرار بجانب حصار شادمان بحال حزین و دل غمگین شتافته رفتند
دیگر از سوانح این سال قاضی السیف الحنفیه که صدر بود از آن منصب معزول گشته قاضی سلطان تربتی که از سادات
موسوی تربت حیدریه متولی سرکار فیض آثار روضه رضویه بود بدین رتبه عالی ارجمندی یافته تولیت سرکار
فیض آثار بمیرزا محسن رضوی ولد میرزا الغ که بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافرازست تفویض یافت از
تقدیرات ایزدی در همان روز که قاضی سلطان بمنصب صدارت سرافرازی یافت بیماری بر او طاری شده روز بروز
مرض او زیاده و علل او اشتداد یافت هفت روز بر بستر ناتوانی اقامت داشت روز هشتم در حدود دار الارشاد
اردبیل بر مثال حیوة توقیع عزل کشیده و باختتام رسانیده برحمت ملک جلیل پیوست بر یک مثال طغرای
صدارت کشیده شد هنوز اول نهار دومی نگشت بعد از فوت او منصب صدارت بامیر رفیع الدین
ولد میر شجاع الدین محمود مشهور بخلیفه سید علی مشهور بخلیفه سلطان اصفهانی مازندرانی الاصل از نژاد میر بزرگ
والی مازندران و امیر نظام الدین نامی از اجداد ایشان از حوادث دوران باصفهان آمده آنجا توطن اختیار
کرده در اولاد سادات جلیله مشهور بند مفوض گردید و مشار الیه از اصفهان بپایه سریر سلطنت مصیر آمده

من حیث الاستقلال به تمشیت امور صدارت پرداخت الحق بوفور فضل و کمال موصوف و ذات ملک صفاتش
بسلامت و حقیت و خیراندیشی معروف میر شجاع الدین محمود والد او از علمای متبحر زمان خود بوده شمه از احوال
او غالباً در صحیفه اول در طی احوال سادات و علمای زمان حضرت شاه جنت مکان رقم تسطیر یافته در بیان احوال
متوفیات آن زمان و ان اوان و امثال جمعی که درینسال بحادثه اجل گرفتار آمده سر بنقاب تراب تیره کشیده اند قاضی
سلطان مذکور بنوعی که در فوق تحریر پیوست و او در ایام فترات خراسان بعراق آمده از وفور کاردانی مورد مرحمت
شاهانه گشته بمناصب ارجمند سرافرازی یافت بعد از فتح خراسان بحکومت تربت حیدریه و تولیت سرکار فیض آثار
سرافراز گشته سی و دو سال بدان الخدمت بنوعی که مرضی خاطر اشرف بود اقدام مینمود دیگر سید ناصر ولد سید مبارک خان
والی عربستان حویزه که بمصاهرت این دودمان سرافراز بود در سال گذشته حسب الامر اشرف بدان ولایت رفته
بعد از فوت پدر بر مسند حکومت ملک موروث تمکن یافته بود درینسال چشم زخم زمانه باو رسیده بیماری صعب او را
عارض گردیده و باجل طبیعی از هم گذشت جمعی را مظنه آن شد که از مخدرات استار السلسله که از سید مبارک صاحب
فرزند بودند از جهل و نقصان عقل باغوای فتنه جویان عرب او را مسموم ساخته اند العلم عند الله چون فرزند صلبی سید
مبارک کوچک بود حکومت آن ولایت بسید راشد برادرزاده او تفویض یافت سید ناصر مذکور سیدزاده
نیکو اخلاق و متواضع و کریم و با خلق الله در کمال مردمی سلوک مینمود و از غایت حسن سلوک و خلق خوشش داری
جزو ماری طبعش که در ابنای ملوک و حکام بسیار ضرورات است کمتر داشت از عمل معزول بود دیگر میرزا رضی بن میرزا محمد
از اعاظم سادات عالی درجات دار السلطنه اصفهان مشهور بسادات شهرستان که بسعادت مصاهرت نواب اشرف
کامیاب سرافرازی داشت در ییلاق کوکجه و مبدا الخوق اظهار ضعف معده میکرد اما متوجه معالجه و مداوا کمتر میگشت درین
هنگام که از قصبه اهر در رکاب اشرف باردبیل رفت در انجا عرض مرض ازدیاد داشته اشتداد پذیرفته منجر باسهال شد روز
بروز ضعف قوت گرفته در حینی که از دار السلطنه تبریز متوجه عراق بود قوت سواری نداشت در محفه نشسته چون بقصبه
زنجان رسید داعی حق را لبیک اجابت گفت نعش او را بدار المؤمنین قم برده در جوار مرقد منوره حضرت معصومه
سلام الله علیها و آبائها التحیه دفن کردند حضرت اعلی از فوت او بسیار متاثر شد منصب صدارت را که باو مفوض بود در اول
حال به پسرش میر صدر الدین محمد که نبیره دختری حضرت اعلی است بانفراد فرموده بنا بر حداثت سن و طغیان طفولیت نیابت
او بمیرزا رفیع عمزاده او متعلق داشتند اما بالاخره استقلالاً منصب صدارت و رتبه مصاهرت و مهرداری توقیعات
مبارکه حضرات مطهرات چهارده معصوم علیهم السلم که بمیرزا رضی تعلق داشت سربلندی یافته بدین عطایا سربلند و معزز
گشت سارو سلطان بیکدلی شاملو ایشیک آقاسی باشی حرم علیه عالیه در دار السلطنه اصفهان بدان الخدمت مشغول بود
درینسال مریض گشته بعالم بقا شتافت منصب ایشیک آقاسی گری حرم علیه عالیه بابوالقاسم بیک [illegible] علی آدار ثانی
که از معتمدان درگاه بود تفویض یافت خدمت آبداری برادرش چلبی بیک قراکز [illegible] او یماق بیکدلی شاملو بود
بوفور خدمات جانسپاری او و برادران منظور انظار شفقت و محل اعتماد گشت صاحب ثروت و مکنت بود اموال

دفتر و کاشش که قریب ده هزار تومان عراقی تخمینا میشد حسب الارث نور الله بیک مشعلدارباشی که برسم رسالت نزد
حضرت شاه سلیم فرمانروای ممالک هندوستان رفته بود در حینی که رخصت انصراف یافته روانه ایران بود در حوالی
لاهور برحمت ملک غفور پیوست مشار الیه هروی الاصل بود و از عهد صبی که حضرت اعلی در دار السلطنه هرات
تشریف داشت ملازم رکاب اشرف گشته بخدمت مشعلداری و انتظام امور مشعلخانه منسوب و مامور گشت
تا حین حیات چراغ عزت و اعتبارش افروخته داشت بسیار جوان خلیق خوش صحبت شعرفهم صاحب سلیقه
بود و از علم موسیقی نیز بهره داشت همیشه شگفته طبعی را شیوه و شعار خود ساخته خالی از سخنان نمکین و لطایف
و ظرایف شیرین نبود در ینسال شمع عمرش از تندباد اجل افسرده گشته خدمت مذکور باولادش تعلق گرفت

وقایع سال پیوت ئیل ترکی مطابق سبع عشرین و الف هجری که سال دوم قرن ثانیست که سال سی و دوم
جلوس همایون شاهی ظل اللهی است

نوروز عالم افروز این سال همایون فال در روز چهارشنبه
بیست و سیم ربیع الاول سنه سبع عشرین و الف هجری اتفاق افتاد نیر اعظم و مربی عالم یعنی آفتاب جهانتاب
در شب چهارشنبه مذکور بعد از انقضای هفت ساعت و سه دقیقه از منزل حوت بعشرتسرای حمل نقل نمود متغلبان
لشکر دی که دست تعدی و تطاول بیغمای تجملات بساتین جهان گشوده بودند از صولت و سطوت سلطان طارم چهارم
یعنی خورشید عالمگیر انهزام یافته سر بزاویه خمول کشیدند و پریچهرگان عنبرین موی بهار نقاب سحاب از رخ گرفته
قدم بر بساط دل آرایی نهادند نظم بهار دل آرا نمودار شد * جهان از خوشی رشک گلزار شد * صبا غمگسار روان
غمزدای * جهان مشک بیز و هوا دلگشای * خروشان شده عندلیبان باغ * طراوت فزا گشت صحرا و راغ
حضرت گیتی ستان اعلی شاهی ظل اللهی در ایام فرح فزای بهار در عرصه دلگشای فرح آباد جنت نهاد و سرزمینهای
ارم بنیاد مسرت بخش مازندران [illegible] و فیروزکوه فیروزه شان بنشاط و سیر و شکار مشغولی نموده انبساط
بخش خواطر بودند از آنجا بدار السلطنه قزوین تشریف برده تا دو ماه در دولتخانه مبارکه و باغ سعادت آباد
قزوین عشرت پیرا بودند و حکم معلی نفاذ پیوست که امرای عظام و عساکر فیروزی فرجام که از اطراف و جوانب
جمع آمده بودند در چمن سلطانیه رحل اقامت انداختند فرمان را حسب الفرموده عمل نموده در آن عرصه دلگشا جمعیتی
فراهم آمده هنوز رایات فیروزی آیات از دار السلطنه مذکور حرکت نکرده بودند که از تقریر واردین دیار روم
معلوم گشت که ارکان دولت سلسله عثمانی از سلطنت سلطان مصطفی نادم و پشیمان گشته او را خلع نموده سلطان
عثمان ولد سلطان احمد را بپادشاهی [illegible] نمودند و سببی که معلوم همگنان گردیده موافق عقل است این بود که
خلیل پاشا که وزیر اعظم بود در [illegible] ارتحال سلطان احمد در دیار بکر اقامت داشت و بخدمت و شغل شگرف
مامور بود و مهمات امور دولت و ملکداری برای و صلاح وزیر اعظم قانون سلسله عثمانیه است چون قوللرآقاسی
و اعیان استنبول بی مشورت و صلاح او بسلطنت و پادشاهی سلطان مصطفی که از معظمات امور دین و دولت است
اتفاق نموده بودند و او از معنی امتناع نموده بدین بهانه تمسک جسته که آوازه شورش طبع و خبط دماغ

سلطان مصطفی باطراف و اکناف رسیده در نظر دوست و دشمن بی اعتبار است و از عهده امر خطیر سلطنت بیرون نمیتواند
آمد سلطان عثمان پسر سلطان احمد هرچند که خورد سال باشد بدین کار اولیست و عنقریب بدرجه رشد و کمال میرسد شاه
زاده هرچند کودک باشد عقلش بزرگست بکم سالی ایشان نظر نمی باید کرد لهذا اعیان سلسله عثمانی بعد از شش ماه
که از پادشاهی سلطان مصطفی گذشته بود او را تکلیف کردند که خود را خلع نموده برضای خود زمام مهام دولت
را بقبضه اقتدار سلطان عثمان برادرزاده خود دهد القصه طوعا و کرها از سلطنت معزول گشته پادشاهی روم
از سلطان مصطفی منتقل گشته بر سلطان عثمان قرار گرفت سلطان مصطفی از تجرد گزینی و درویش منشی دامن از آن
شغل شگرف درچیده دیگرباره گوشه عزلت که بدان معتاد بود اختیار نمود و آوازه جلوس سلطان عثمان باطراف
و اکناف رسید مکتوبی طویل عریض مسامحه و القاب مناسب و تواضعات متعارفه رسمی بخدمت اشرف در قلم آورده
بودند حسن آقا نام چاوشی همراه ملازم قاسم بیک سپهسالار مازندران که برسالت بروم رفته بود در زمان جلوس
سلطان مصطفی بجانب مذکور رشد رخصت یافته نزد خلیل پاشا آمده بود برسم رسالت مکتوب مذکور را در دار السلطنه
قزوین بنظر اشرف رسانید ماحصل مضمون مکتوب بعد از اظهار عظمت و بزرگی و شکوه و جلال پادشاهان آل عثمان آنکه از
حکمت بالغه الهی پدرم سلطان احمد در ریعان جوانی و آغاز دولت و کامرانی از دار فانی بسرای جاودانی شتافت
و عم بزرگوارم که ترک و تجرد بر طبیعتش غالب بود روزی چند حسب الرضا جمهور متکفل امر خطیر شده بسلطنت دنیا و پادشاهی
راضی گشت درین اوقات همان شیوه بر طبعش غالب گشته برضا و رغبت خود دامن از این شغل خطیر و مشاغل فرمان روایی
درچیده بذات همایون ما تفویض فرمود و اکنون سریر دولت عثمانی و مسند رفیع سلیمان مکانی بوجود ما آرایش یافته ملوک
آفاق رسم تهنیت و لوازم مبارکباد بجای آورده جمیع هواخواهان این خاندان و عظمای اطراف سر بر خط فرمانبرداری
نهاده اند خلیل پاشا که سردار و وزیر اعظم است حسب الفرمان والد ماجدم بانتظام مهام سرحد قزلباش مامور بود و ما
بهمان دستور در امر مصالحه و جنگ او را مختار گردانیده ایم که بدانچه صلاح دولت داند عمل نماید بعد از ورود ایلچی
مذکور اطلاع بر مضمون مکتوب و مراسله خلیل پاشا چون تمهید مقدمات صلح از فحاوی آنها مفهوم نبود حضرت اعلی شاهنشاهی
ظل اللهی بنابر ترحم حال عباد الله و احتراز مفاسد عظیمه فتنه و فساد میرزا محمد حسین ابهری را که از وزرا و مستعدان
ارباب قلم بود برسم رسالت نزد خلیل پاشا فرستادند خلاصه پیغام آنکه در زمان سلطان احمد بوساطت نصوح
پاشا وزیر اندیشان طرفین فیمابین صلح واقع شده ازین طرف قاضی خان صدر که از اعاظم سادات
و علما بود برسالت رفته در حضور مفتی و قاضی و اعیان رومیه قواعد دوستی استحکام یافته و رسل و رسایل از
جانبین متواتر بوده بی آنکه ازین طرف مغایر صلح امری بظهور رسد سلطان [illegible] خان نقض عهد نموده اکنون [illegible]
رایات لشکر گران بر سر ایروان فرستاد بر آن صاحب سعادت ظاهر است که [illegible] و رفع [illegible]
سپاه و رعیت ازطرف کاری از پیش نرفت و حالا چون سلطان عثمان اختیار صلح [illegible] داران جانب
نهاده و ما در اول حال بنابر خیرخواهی خلایق و استقامت احوال مسلمانان رضا بصلح دادیم اکنون سخن همانست

اگر بنوعی که مکرراً تمهید یافته و محمد پاشا اکوز محمد آقا قرار داده یافته راضی اند چه بهتر از این که بندگان خدا در مهاد امن

و امان آسوده حال بوده پایمال سم سمند عساکر نباشند و زوار و حجاج حرمین محترمین بفراغ بال آمد و شد نموده

بدعای دوام دولت پادشاهان قیام نمایند و مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار طرفین عاید گردد اگر بآن

راضی نباشند و داعیه جنگ و جدال دارند ما نیز مستعد و آماده ایم بدانچه اراده ازلی بران متعلق شده باشد

از کمن بطون و خفا بجلوه گاه ظهور آید بعد از فرستادن ایلچی رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان در حرکت

آمده روزی چند در ییلاقات چلخال آن سرزمینها مخیم سرادقات اقبال گردید و امراء عظام عیسی خان قورچی باشی و

علیقلیخان شاملو با بعضی از ارکان دولت و مقربان حضرت و مخصوصان بساط عزت در رکاب اشرف نموده سایر امرا

و عساکر نصرت نشان بجانب تبریز رخصت یافتند که با قرچغای خان سپهسالار ملحق شوند و آماده پیکار گردیده مستعد

باشند که بعد از معاودت ایلچی و اطلاع بر مکنون خاطر سردار در امر صلح و جنگ بدانچه مقتضای دولت و صلاح

وقت باشد عمل رود و سپاه منصور بموجب فرمان در حرکت آمده جوق جوق و فوج فوج و قشون قشون روی بمقصد آوردند

ذکر آمدن خلیل پاشای سردار عساکر روم بدیار آذربایجان و شرح حالات و سوانح آن زمان و اوان

چون از بهار روزی چند گذشته هنگام حرکت لشکر باشد عساکر روم و ینگیچریان سرحد که بمرافقت خلیل پاشا

مأمور بودند از اطراف و جوانب دیار روم و شام جمع آمده کثرت و ازدحام عظیم در اردوی سردار فراهم آمد

از محل اقامت و یورت قشلاق در حرکت آمده روی توجه بجانب آذربایجان آوردند در اثنای راه میرزا محمد حسین

ابهری که از اینجانب برسالت و سفارت رفته بود بسردار رسید بعد از وصول مشارالیه و ادای مراسله و پیغام

قاسم بیک سپهسالار مازندران ایلچی سابق را مرخص ساخته با بعضی زبان دانان بخدمت اشرف فرستاده در مکتوبی که

نوشته بود و اظهار سلامت نفس و خیراندیشی خود و نیکخواهی مسلمانان کرده عرض نموده بود که بر ضمیر انور واضحست

که همه کس را بقدر حال اضداد و عیب جویان هستند و در همه جا ارباب فتنه و فساد میباشند که هنر را لباس عیب پوشانیده

در نظر همگنان جلوه میدهند و اکنون بر حسب تقدیر الهی و فرمان پادشاهی نهضت عساکر روم بسرداری این خیراندیش

بدانصوب لازم گشته بمقتضای المأمور معذور بنابر مصالح ملکی و اقتضای وقت عزیمت جانب تبریز مصمم و از بیم طعن

اضداد فسخ آن میسر نیست اما چون بدانصوب نزدیک شدن قرب جوار واقع شود ان شاء الله تعالی بدانچه مرضی

خاطر و ترفیه حال خلایق و صلاح دولت طرفین باشد بظهور می آید و خود کوچ بر کوچ روانه جانب تبریز گردید

و قرچغای خان سپهسالار در تبریز بود چون خبر آمدن او محقق گشت جواب صریح در صلح و جنگ و دوستی و دشمنی مرقوم

نساخته با اقتضای وقت و زمان موقوف داشته بود و قرچغای خان بی رخصت همایون اعلی بحرب و قتال اقدام نمیبایست

نمود بنابر صیانت احوال و حفظ اموال عجزه و رعایا سکنه محالی را که محل عبور خلایق مخالف بود کوچانیده شهر را نیز

خالی کرد که از آسیب دست برد برکنار بوده اموال ایشان از دستبرد غارتگران لشکر محفوظ باشد و در امر

مدافعه و محاربه آنچه قرار یابد و از جانب همایون اعلی اشاره رود حسب الفرموده عمل نماید القصه چون عساکر

روم دار الملک تبریز رسیده شهر را از ذخیره خالی دیده و مایحتاج بدست نمی افتاد هیچ روز زیاده توانستند توقف
نمود روز ششم کوچ کرده بقریه صوفیان که سه فرسخی اطراف شهر است آمده نزول نمودند و موکب مقدس
همایون نیز از ده خواجه حاجیلار که مخیم سرادقات اقبال بود بجانب دار الارشاد اردبیل در حرکت آمده در آن
بلده طیبه نزول اجلال فرموده بتشرف زیارت روضه مطهره مقدسه حضرت سلطان الاولیا و مراقد متبرکه مشایخ
عظام مشرف گشته از ارواح طیبه آن بزرگواران استمداد همت فرمودند و در آنجا قاسم بیک سپهسالار عازم روم
با ایلچی جلیل پاشا که عثمان آقا نام داشت بملازمت رسیده ایلچی مذکور بوسیله امرا نامدار سعادت بساط بوسی
دریافت و ادای مراسله و پیغام نموده انواع تملقات و چرب زبانی بظهور آورده سخنان صلاح اندیشانه القا
نمود و حضرت اعلی بلفظ گهربار با او تکلم آغاز نهاده فرمودند که چون جناب سعادت مآب سردار اعظم اظهار خیر
اندیشی خود کرده گفتگوی مصالحه نموده بود بنابر آن ما نیز از غایت عساکر قزلباش را رخصت حرب و قتال
نداده ایم اما کردار شما موافق گفتار نیست چنین بیمحابا پیش آمدن شما صورت جنگ و جدال است ایلچی از
جانب سردار بتمهید معذرت پرداخته عرض کرد که باعث پیش آمدن نایابی ذخیره و مایحتاج عساکر بود بنابر آن
یکدو کوچ پیش آمدیم که چند روزی شرایط صلح از جانبین گفتگو شود عسکر روم از ممر آذوقه عسرت و تنگی کشیده
فی الحقیقه در قرب جوار چند روز مهمان خوان احسان نواب کامیاب اند القصه عثمان آقا رخصت یافته قاسم بیک را
دیگر باره فرستادند و سخنان مناسب وقت بپیغام دادند هر چند حضرت اعلی از صدق نیت و حسن اعتقاد
بالطاف الهی و امداد بواطن قدسی مواطن طیبین و طاهرین وثوق تمام داشتند و اطمینان قلب حاصل بود که ارواح
مقدسه سلطان الاولیا و مشایخ عظام حافظ آن مملکت اند بجهة انضباط امور ظاهر و رعایت آداب حزم و احتیاط بلده طیبه
اردبیل را نیز خالی کرده نسخه الخط شریف را باطراف و جوانب قریه فرستادند که در آن قریت از آسیب حادثه
برکران باشند و چون المهمان اردوی عساکر نصرت نشان که سنغرای نام محلی از محال سراب بود رسیدند عثمان
آقا قرچغای خان را ملاقات نموده مشمول نوازش و مرحمت لائقه رخصت انصراف یافت و احتیاط سپاهیانه
اقتضا آن کرد که یورت و محل اقامت خود را تغییر دهند در حینی که یورت تازه تعین یافته اغروق را روانه نمودند
و لشکر سبای ماندند صبح که اراده رفتن داشتند قراولان آمده خبر ورود مخالفان بعزم جنگ رسانیدند امرا
عظام نزد سپهسالار جمع شده در بحر تفکر و اندیشه فرو رفتند زیرا که فرصت آن نبود که حقیقت بعرض اقدس
رسانیده بهر چه مقرر شود بعمل آورند در اثنای محاوره و گفتگو متواتر قراولان آمده از آمدن لشکر اخبار نمودند
متعاقب طلیعه لشکر و سیاهی سپاهیان نمایان شده دست و گریبان گردیدند امرا عظام بالضرورت قرار
محاربه داده قرچغای خان بترتیب مقدمات جنگ پرداخته صفوف نبرد آراسته گشت ذکر محاربه لشکر
ظفر شعار با سپاه روم و تاتار و فیروزی یافتن جنود ظفر ورود و [illegible] در [illegible] فتح [illegible]
شرح محاربه مذکور که از ثقات استماع افتاده برین نهجست که جانی بیک گرای پادشاه تاتار و قرادم و چندی

از امرا و پاشایان روم و شجاعان و جنگجویان آن مرز و بوم نزد سردار جمع آمده در باب معامله قزلباش گفتگو آغاز نهادند
ما حصل گفتگوی ایشان آنکه دو سه سال شد که عزیمت سفر عجم و محاربه لشکر قزلباش تمهید یافته سپاه تاتار زیاده
از این دیار توقف نمیتوانند نمود در محاربه اصرار دارند صلاح در این است که با گروه از جنود رومیه
و تاتار بعزم رزم بر سر سردار قزلباش رویم اگر ظفر یابیم فهو المطلوب و الا نزد همگنان معذور و متهم نباشیم
و بجبن و بددلی منسوب نگردیم هر چند این اراده منافی مقدمات که خلیل پاشا در میان داشت داد همت جمعی این گفتگو
را تقویت نموده بدلیل سپاهیانه سردار را بلشکر فرستادن ترغیب ساختند لشکر تاتار در آن وقت بقول
اصح زیاده از پانزده هزار بود و سی و پنج هزار دیگر از سپاه روم و چلکر بیگیان سرحد و عشایر اکراد بسرداری
حسن پاشا که بیگلربیگی ارض روم و در سلک وزرا بود تعیین نمودند که مجموع پنجاه هزار کس باشند و بعضی نقل نمودند که بیست هزار
تاتار تخمین نموده چهل هزار رومی تعیین کرده بودند که مجموع شصت هزار کس باشند اما الاول اصح الحاصل سپاه
تاتار و طبقات لشکر روم از قول و چرخچی و غیره یکدیگر پیوسته شب از موضع ارشتاب نام محلی که تا معسکر
محل اقامت قزلباش چهار فرسخ است گذشته صبحگاهان نمایان شدند چون امرا نامدار نیز از اخبار آماده جنگ و پیکار
گشتند افواج قاهره فوج فوج و قشون قشون جبه و یراق بر خود مرتب ساخته بعرصه گاه نبرد آمدند و بزبان حال
شیردلان معرکه قتال بدین مقال مترنم و گویا بود شعر که ای شیر مردان دشمن شکار ۔ مدارید اندیشه از کارزار
چو ایا کشیم اندر او کینه پس ۔ نخسپد شب گور در خانه کس ۔ قورچیان خاصه با عموم ملازمان درگاه قریب بیست
هزار کس بودند در قلب قرار گرفته غازیان با فوجی از اصحاب دست راست بسرداری ذیل بیک بیگدلی شاملو معین
گشت امام قلیخان بیگلربیگی فارس با بعضی از امرا و عساکر دست چپ اعلام جلادت بر افراخته امرا عظام و دارایان
میمنه و میسره بقاعده و آداب مقرر قول آراسته و چرخچی و هراول برآراسته روی معرکه قتال آوردند و در بیت
پیکفریح بمقابله شتافتند در پل شکسته نام محلی مقدمه الجیش جانبین و چرخچیان طرفین یکدیگر ملاقی شدند
سپاه مخالف نیز از آن طرف صفوف آراسته از دلیران روم و مبارزان تاتار و جوانان جنگجوی جلادت
شعار دست به تیر و کمان و سیف و سنان زدند و از طرفین بهادران رزم آزمای بر یکدیگر حمله نموده آتش حرب
بنوعی افروخته گشت که خرمن عمر پردلان معرکه مردان کارزار از آشنا و بیگانه چون شمع و پروانه میسوخت
گرد و غبار معرکه نبرد بفلک تیزگرد رسید و از دود تفنگ رومی و قزلباش روی هوا تیره و تاریک گشت
شعر تنگ شد ره چون ساقی بزم جنگ ۔ که در آتش داشت نقل فرنگ ۔ ز دود تفنگ اندر آن رزمگاه
هر نو جوابر روی چون بال سیاه ۔ چون لشکر مخالف که از هر دو طرف هجوم آوردند آثار غلبه و اقتدار ظاهر
میساختند از اصحاب دست راست یوزباشیان قورچیان عظام شاملو و از جنود افشار طایفه ایانلو و غیرهم
که بسرداری ذیل بیک بیگدلی مامور بودند از بیم آنکه مبادا چشم زخمی بسپاه منصور رسد از قلت خویش
و کثرت اعدا اندیشیده جلو ریز بر سپاه مخالف تاختند و تا قول بزرگ سپاه روم و تاتار عنان

باز کشیده گروه انبوه از مخالفان را تیغ تیز و سنان خونریز بر خاک هلاک انداخته شدند و از جانب دست چپ نیز
مبارزان مرد افکن جنگجو و دلاوران لشکر پلنگ خو که بسرکردگی امامقلیخان بیکلربیکی فارس دفع حملات
پی در پی رومیه نموده اسپ جلادت در میدان کارزار برانگیخته حمله عظیم کردند و از هر دو طرف داد دلاوری
و مردانگی دادند از ان حمله دلیرانه و صدمات مردانه پای ثبات و قرار فوج مخالف سستی پذیرفته آثار ضعف و علامت
انکسار بر وجنات احوال لشکر بیشمار که اصناف جوق میمنه و میسره سپاه منصور بود نمایان گشته رومیه متلاشی
شدند قول بزرگ ایشان از توزک افتاده القصه رومیه و تاتار از ان صدمه دلیرانه که از میمنه و میسره افواج قاهره
وقوع یافت شکست عظیم یافته روی بوادی هزیمت نهادند حسن پاشای وزیر بیکلربیکی ارض روم که سردار لشکر
رومیه بود بدست شاه کلدی بیک قورچی ابواعلی گرفتار شد چون زخم قوی از و یافته بود و دران زخم مهلک احتمال
زیستن نداشت بقتلش پرداخته شد و سر او را بنظر نیل بیک رسانیدند و او نزد سپهسالار فرستاد محمد پاشا
بیکلربیکی حلب و ان بدست یکی از قورچیان نخلوی شاملو گرفتار شد و چند نفر از پاشایان معتبر و سرداران جلادت
اثر روم و جمعی کثیر از طایفه ملعونه طعمه شمشیر و جمعی غفیر از عظما و زعما و چاووشان و آقایان معتبر اسیر و دستگیر شدند
چون درین جنگ شاهین کرای خان عم زاده جانی بیک کرای که در سفر گرجستان از روی ارادت و اخلاص
بخدمت اشرف آمده در میان مقدمة الجیش سپاه قزلباش بود و ضد یکدیگر بودند و قوم تاتار را فرمانش تمام از دوام
گویند جانی بیک کرای پادشاه تاتار را چند نفر از بهادران کار دیده جنگ آزموده از طایفه بنابر حزم و رعایت
احتیاط سپاهیانه از پای علم سرنگون برده بودند در وقت انهزام و شکست لشکر اصلا تاب توقف نیاورده و از
همانجا که بود عنان عزیمت بصوب هزیمت تافته و بدین حیله از چنگال شاهین اوج اقبال که بقصد او پرواز
مینمود رهائی یافته جان بسلامت بیرون برد اما میرزا بیک آقا وکیل او که عمدة الملک و صاحب اختیار طایفه تاتار و سپاه
معتبر و پادشاه طایفه اسلام بود با موازی هشتاد نفر از میرزایان و میرزاده های تاتار زنده بدست در آمدند اکثر
سپاه تاتار در پای علم او بقتل رسیدند و از جمله گرفتاران تاتار میرزا بیک آقا را با دو سه نفر زنده نگاه داشته
بقیه را عدم نمودند قریب بهشتاد علم و رایت که رومیان آلای میگویند و هر آلای علامت سرداریست که
صاحب قشون و لشکر است بدست در آمد بعد از شکست مخالفان قرچغای خان لوازم احتیاط مرعی داشته مظنه اینکه مبادا
مخالفان سپاه علیحده در کمینگاه غدر که از اتراکان بسو میگویند داشته باشند لشکر قول بزرگ را که اهل ملازمان
رکاب اشرف بودند رخصت محاربه و تعاقب دشمن نداده ترتیب را از ترتیب نینداخت و چون رخصت همایون انواعم
دست داده بود زیاده ازین جرات و خودسری و خود رایی نکرده روز نیز براه شده بود چندکس را مامور ساخت
که غازیان را از تعاقب هزیمتیان باز گردانند چون غیرت و مردانگی که در نهاد شجاعان روزگار قدرت آلهی
نهاده و تخمیر یافته در نوبت کجا میگذارد که بقانون عقل و آداب جمعیت و شیوه فرمان [illegible] نموده برخی از
یکه سواران قزلباش پوشیده و پنهان از ترتیب بیرون رفته تا که وکشیک که از معرکه جنگ تا آنجا سه فرسخ تاخته

مردانگیها کرده روسفیدانه مراجعت نمودند و بنا بر راه و رسم نوکری در ان حین مخفی داشتند بعد از طی این
حالات بمت ظهور یافت القصه بیمن الطاف الهی و امداد بواطن قدسی مواطن طیبین و طاهرین و حراست
باطنی حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام کرام که زنده دلان بارگاه قدس اند و به نیروی اقبال
بیزوال نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات منصوبان درگاه شاهی وزیده همان لحظه حقیقت بخدمت اشرف عرض کردند
و عساکر منصوره بجانب اغرق که در کردکندی نام محلی فرود آمده بودند عود نموده روز دیگر ملاحظه سرها و اخراجها
و الایها که غازیان فوج فوج و جوق جوق بنظر در می آوردند نموده و بمرد انگی که از همه کس ظهور یافته بود میرسیدند
موازی یازده هزار کس بقلم در آمد که درین جنگ از طرف مخالف بقتل در آمده بودند و حفظ الهی و حراست
و حراست ایزدی نگهبانی کرده از سپاه منصوره کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشده بودند در
دار الارشاد اردبیل یوسف بیگ که از زمره غلامان معتبر بود آمده مژده فتح و ظفر رسانیده موجب مسرت
و شادمانی احبا و دوستداران و ... ولی اعادی و دشمنان گردیده متعاقب محمد تقی بیگ مین باشی تبریزی
تفنگچیان آذربایجان آمده شرح حال و خصوصیات جنگ و جدال اسامی گرفتاران بتفصیل عرض کرد و محمد پاشا
بیگلربیگی وان و میرزا بیگ آقا تاتار و چندی از گرفتاران را که بخدمت اشرف فرستاده بودند حضرت
اعلی از عاطفت جبلی در کنف لطف و مرحمت جای داده انواع تفقد و دلجوئی که لازم ذات اشرف و معتاد آنحضرت
بظهور آوردند مجملا چون سپاه مخالف شکست قوی یافته بقیة السیف به حال و شکسته بال باردوی سردار رسیدند
چنین مسموع شد که اضطراب عظیم بر رومیه راه یافته مظنه آن داشتند که سپاه قزلباش جلو ریز بر سر اردوی ایشان
خواهد آمد پسران خندان آقا که مدتها در خدمت اشرف بودند در سفر گرجستان فرار نموده درین سفر همراه سردار
بودند از اطوار قزلباش آگاه بودند سردار را مطمئن ساخته خاطرنشان کرده بودند که امرای عظام قزلباش را
حد و یارای آن نیست که بی رخصت نواب کامیاب شاهی بدینگونه امور دلیری توانند کرد و آنچه روی داد بنا بر ضیق
وقت و عدم فرصت حصول رخصت بود سردار از قول ایشان فی الجمله اطمینان یافته از تدابیر سپاهیانه کوچ کرده
یکدو مرحله پیش آمد دیگر باره کسان معتمد بجهت تمهید امر مصالحه فرستاده انواع ملایمت بظهور آورده بیشتر از پیشتر
طرح الفت و آشنائی انداخت و ذمه خود را از لشکر فرستادن بی ساخته پادشاه تاتار و جمعی از جهلا و جنگجویان
که لطمه روزگار نخورده از حادثات زمانه بیخبرند اسناد نموده التماس نمود که یکی از معتبران قزلباش را برسم
رسالت تعین نموده با عهدنامه مهر مبارک در باب استقرار صلح و صلاح بپایه سریر عثمانی ارسال دارند که موجب
وثوق و اعتماد این خیرخواه طرفین گشته بین الاضداد آن حرز یمانی را دست آویز خود ساخته مراجعت واقع
شود و آنچه لوازم تهنیت و مبارکباد پادشاهی سلطان عثمانی بجای آورده مجدد امر مصالحه بوساطت این جانب
در نیم مرتبه ... ای ... وجه احسن صورت وقوع یابد که من بعد از خلل و نقصان محروس و مصون باشد
و چند روزی که بجهت رسیدن ایلچی و عهدنامه در قلمرو ساهی باشیم مهمان آنحضرتیم و امری که منافی دوستی باشد

بظهور آمد بعد از ورود ایلچی بزرگ میرزا محمد حسین و ملازمان عالی که در این صوب بند بملازمت خواهند رسید چون حضرت اعلی
در اوایل حال بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان و مرحوم سلطان سلیمان بصلح رضا داده رومیه مکرر لشکر بممالک
عجم کشیدند با آنکه در هر مرتبه غلبه از این طرف وقوع یافت هرگاه حرف مصالحه بمیان آوردند بنا بر آنکه مبادا اعادی لسان
نقض عهد باین طرف اسناد نمایند بدستور رضا بمصالحه دادند و در این مرتبه نیز عذر پذیر گشته محمد پاشا بیگلربیگی
وان را که مرد حرف خواه صلاح اندیش بود با چند نفر دیگر از گرفتاران که زنده مانده بودند اطلاق فرموده روانه
کردند حسب الصلاح سردار که استدعا ایلچی کرده بود یادگار علی سلطان طالش که مرد سنجیده کاردان بود و از
رسالت هندوستان بازگشته بمنصب ارجمند خلفایی سربلند شده برسالت پادشاه روم تعیین کرده با عهدنامه
و تحف و هدایای لایقه و مکتوبات دوستانه روانه نمودند چون سردار مخاصمت و درشتی را بدوستی مبدل
ساخته اظهار نموده بود که بعد از این میهمان آنحضرتیم عاطفت جبلی رعایت آداب مهمان نوازی که در مقیاس همایون
نسبت بدوست و دشمن یکدرجه دارد اقتضا آن کرد که قطع نظر از رسم متعارفه فرمان روایان عالم
صورت کرده شرایط میزبانی بظهور آورند و از عنایات خسروانه موازی پانصد شتر بار از آرد و برنج و روغن
و حلاوه و قند و نبات و مربیات و گوسفند فراخوران اجناس میوه های الوان و سایر ماکولات و علیق الدواب
امثال ذلک جهة سرکار سردار و اعیان رومیه نامزد فرموده نزد سپهسالار فرستادند که هرگاه وقت اقتضا
نماید باردوی سردار فرستند چون این اخبار بسردار رسید عنان بصوب مراجعت انعطاف داده کوچ کرد در خلال
اینحال بخاطر انور که مورد الهامات غیبی است خطور نمود که چون طبقه رومیه مردم دوراندیش حیله و رند و مکرر
آزموده شده که اطوار ایشان با گفتار موافق نیست مبادا سردار مذکور و عظمای رومیه خواهند که بحیله روز گذرانیده
بدین کهنگو باردوی اندود جنود قزلباش را از جنگ و جدال باز آورده راه سلامت پیش گیرند و بدین وسیله
از قلمرو همایون سالم بیرون روند حکم قضا جریان باسم قورخانچیان سپهسالار و امرا عساکر ظفر شعار شرف
اصدار یافت که دست از تعاقب باز نداشته منزل بمنزل باردوی رومیان دست و گریبان بوده باشند
چون از جانب همایون عهدنامه داده شده اگر ایشان نیز در قول خود صادق و در وقوع امر مصالحه راسخ اند از این طرف
نیز عهدنامه عاجلا بمهر سردار که از جانب خواندکار مرخص و صاحب اختیارات و جمهور ارکان عثمانی و قاضی عسکر
و مفتی و علما که همراهند درست نموده مصحوب ایلچیان سابق که در این صوب بند ارسال دارند سپهسالار و عساکر نصرت
شعار حسب الفرمان شهریار کامکار تا حمی اخته خانه مرند بدین دستور تعاقب نموده و در هر مرحله چنان قریب
باردوی مخالف نزول مینمودند که خیام هر دو اردو از دور بنظر انظار طرفین در می آمد چلیل پاشا ایمقدمه تا
برسیدن ایلچی مجدد موقوف میداشت پسران خنداب آقا صدر یکجا بسردار بیگلربیگی آقاسی و قولر آقاسی حرم
در آن خانواده بعلت معتبر و موسس و مرتب امور دولت اند خاطرنشان مینمایند که چنین [illegible] پاشا آمدن
قزلباش علامت آنست که از جانب پادشاه خود رخصت محاربه یافته اند اگر فی الواقع در مقدمات که تمهید یافته راسخ اند

ایلچی سابق قزلباش با عهدنامه که طلب نموده اند بر وفق رضای اشرف اعلی درست نموده ارسال نمایند داشت
او مضایقه نامور خرسند نمایند کرد و الا آماده جنگ و محاربه بزرگ سلطانی نمایند بود که عنقریب بظهور می
پیوند چون عساکر روم که پشت ایشان بجنود تاتار قوی بود دستی پذیرفته و در هر مرحله که بولایت خود
نزدیکتر میشدند تفرقه لشکر بظهور می پیوست سردار استعداد جنگ در سپاه روم ندیده باستحکام
لوازم صلح پرداخت و عهدنامه بر وجهی که مرضی خاطر مبارک بود در قلم آورده بمهر خود و سجل قاضی عسکر
و مفتی و معارف لشکر و عظما امرا و اعیان سپاه تسلیم میرزا محمد حسین نموده او را روانه ساخته خود کوچ
کرد چون مشار الیه باردوی سپهسالار رسید بعد از وصول نزول دستوری که از جانب اشرف اعلی
نامزد رومیه شده بود ارسال یافت و میرزا محمد حسین در دار الارشاد اردبیل شرف تقبیل عتبه علیه کرده
نظر مشرف گشته حقایق حالات عرض کرد و یادگار علی سلطان نیز از اردبیل بآیین شایسته روانه جانب
قسطنطنیه گشت شرح وقوع مصالحه و مراجعت یادگار سلطان و آمدن ایلچی معتبر از جانب سلطان عثمان در قضایای
سال آینده نگاشته کلک بیان میگردد ان شاء الله تعالی بعد از وقوع اینحالات سپهسالار مذکور تا موضع
ترکمان کندی که مرو دآمد در انجا حکم شد که بیان عسکر ظفر اثر پرداخته جنود منصوره را رخصت اوطان دهد و خود
با ملازمان خاص بدار السلطنه تبریز عود نموده بحیر اختلال احوال رعایا و زیردستان و جمعیت پراکندگان دیار تبریز
پردازد و حکومت آن خطه دلکش و امیر الامرائی کل آذربایجان با و تفویض یافت و درین آمد و رفت عسکر عثمانی
روم و تاتار و محاربه عظمی که وقوع یافت حفظ الهی نگهبانی کرده از عساکر منصوره سوای چند نفر از تفنگچیان که از
بدایت وصول سپاه مخالف در خسروشاه تبریز علی الغفله با جمعی تاتار دوچار شده شهد شهادت چشیده بودند
چهار پنج نفر از اوساط الناس قزلباش که در معرکه جنگ تفنگ خورده بودند دیگر کسی که نام و نشانی داشته باشد
ظاهر نشد که راه عدم پیموده باشد العلم عند الله و از مراحم اصطناعات شاهانه نقصان و خرابی که از ممر
عبور لشکر مخالف برعایا عجزه آذربایجان رسیده بود از روی تجسس و تفتیش در قلم آورده مع شی زاید از
دیوان اعلی عوض داده شد و رعایا بدین عطیه عظمی مسرور و شادمان گشته در لوازم دعاگویی افزودند رایات
جلال بصوب عراق در حرکت آمد **ذکر آمدن ایلچیان از اطراف و اکناف بدرگاه ملایک مطاف** در قضایای
ایام گذشته مرقوم کلک سوانح نگار گردیده که پادشاه عالیجاه فلک بارگاه شاه سلیم فرمان فرمای ممالک
هندوستان میرزا برخوردار ملقب بخان عالم را که از امرای بزرگ آن سلسله و از سلسله برلاس چغتای احفاد
امیر تیمور بوده و از جانب آن پادشاه بخطاب بهائی بعضی را در سرافرازی داشت همراه یادگار علی سلطان
طالش که از جانب همایون بایلچی گری رفته بود برسم رسالت فرستاده چندگاه در دار السلطنه هراة
توقف داشت در [illegible] متوجه درگاه معلی گردید چون نهضت همایون بجهت دفع سپاه روم بجانب آذربایجان واقع
شده از زمره مقربان بساط اقدس کلب علی بیگ بیساول صحبت شاملو را مقرر فرمودند که او را استقبال کرده

بدار المومنین قم بردکه تا معاودت موکب همایون در انجا اقامت داشته باشد و او داخل دار السلطنه قزوین
شده از انجا بدار المومنین قم رفت و یادکار علی سلطان از وجدا شده متوجه پایه سریر اعلی کردید در روزی
که خان عالم داخل قزوین شد راقم این نسخه عالم آرا در شهر مانده بود و مشاهده تجملات ظاهر او کرده و از زمره
مردمان روزکار دیده استماع نمود که از آغاز ظهور دولت این خاندان الی الان از ولایت هند بلکه روم نیز
ایلچی باین شوکت و اسباب و جاه و حشمت بولایت ایران نیامده و معلوم نیست که در زمان پادشاهان عظیم الشان
سابقه از اکاسره و کیان نیز آمده باشد که درین زمان فرخنده نشان میامن تاییدات الهی و موجبات ازدیاد عظمت
پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و توجه یافت و سلاطین آفاق و فرمان روایان جلیل الشان باستحقاق از مسلم و غیر مسلم
بالطوع والرغبه ابواب صداقت و ارتباط صوری و معنوی با آنحضرت مفتوح داشته و میدارند و محبت و ولای آنحضرت
در دلهای ایشان قرار کرفته آمده شده فرستادکان خود را بدرکاه سلاطین پناه سرمایه افتخار و موجب ازدیاد مواد
بزرکی و عزت و اعتبار خود میدانند الحمد لله علی ذلک القصه در اول حال که خان عالم قدم بملک ایران نهاد و ما هزار نفر از ملازمان
معتبر پادشاهی که رفیق او کرده بودند و ملازمان خاصه خود سوای نوکر و خدمتکار که همراه داشت از انجمله دویست
نفر قوشچی و میرشکار بودند و جمعی را از هرات بازکردانیده روزی که بدار السلطنه قزوین رسید از ملازمان کار
پادشاهی و خاصه خود و ملازم و خدمتکاران اهال و محافظان جانور قریب بهفتصد و هشتصد نفر بودند نه ده زنجیر
فیل قوی هیکل که ماتحتها و سریرهای سیمین و زرین و زینهای کوه‌مانند آراسته و اقسام جانوران از ببر و پلنگ و آهوی
سیاه و ببرهای هندی و میمونها غیر مکرر و کرکدن و یوز شکاری که ملا سروری یزدی در صفت آن کفته این
یوز که خبر بوجه موزون نجهد بر قیمت دم جهندکی چون نجهد کلهای سیه نیست برو کلبهجت کز بس جلدی
ز جلد بیرون نجهد و مرغان سخن کو مثل طوطی و مینا و نوری و کاکاتو و سار و امثال اینها و کاومیش
جنکلی که حکایت اینها چون جنک اژدهای مانست و با آن شاخها که نیم کز بی اغراق ارتفاع دمش کذشته
و کاوان جنم دکنی بساح بلند پرزور و کاوان سفید اصیل کجراتی خوش صورت با بهل و کردون بتکلف و سکاسن
و بالکا که یکی را ده دوازده نفر آدم پهلوان برداشته همه جا همراه داشته میبردند در هنکامی که رایات جلال
بفیروزی و اقبال از آذربایجان عود نموده در دار السلطنه قزوین نزول اجلال فرمودند منشور عاطفت و فرمان
طلب باسم خان عالم اصدار یافت و او از محل اقامت متوجه پایه سریر سلطنت کردید چون بحوالی شهر رسید جمعی از اعاظم
امرا استقبال کرده باعزاز و احترام تمام بشهر آورده در باغ سعادت آباد و منازل دلکشای ارم نهاد آنجا
نزول کزیده روز دیکر در میدان سعادت که حضرت اعلی بنشاط چوکان بازی و قبق اندازی سرکرم باده انبساط
بودند خان عالم بکورنش همایون سعادت اندوز یافته زیاده از ما یحتمل نوازش و اعزاز و احترام بظهور آمده
و بلفظ کهربار خطاب فرمودند که چون میانه ما و حضرت پادشاه والاجاه خورشید کلاه طریقه اخوت و برادری
مسلوکست و آنحضرت ترا برادر نامیده برادر برادر هم برادر است لاجرم همکان ورش او را برادرانه در آغوش

مرحمت کشیده انواع تکریم و تعظیم شاهانه و نوازشات بی تکلفانه که نسبت با آشنا و بیگانه شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت است
دربارهٔ او بظهور آوردند چند روز که در دار السلطنه مذکور محل نزول اجلال بود همه روز در میدان سعادت
آباد عیش پیرا بوده خان عالم بعز مجالست معزز و محترم بود و ارادهٔ او این بود که تحف و هدایا پادشاه والا
جاه و منتسبان آن درگاه در کل از نظر خجسته اثر گذرانیده شود هر روز نوعی از انواع هدایا بنظر اعلی میرسانیده
باشند که بامتداد کشد و چون ارادهٔ خاطر اشرف آن بود که از راه گیلان بمازندران بهشت نشان توجه نموده
نشاط شکار زنگول که مخصوص آن ولایت است و موعد مقرر دارد در بر دارند و وقت مضیق گشته فرصت آن نبود
که مطلب خان عالم بظهور آید و تجملات دنیوی را در نظر همت بحر حاصیلت خسروانه اقدر و مقداری نیست که چند
روز اوقات بصرف مشاهدهٔ آنها فرموده از نشاط آن شکار باز مانند فرمان جهان مطاع نافذ گشت که خلاصهٔ
تحفه را با نفایس امتعه از هر جنس و سه خوان مرتب ساخته دیگر روز از نظر همایون بگذرانند و سایر امتعه
و اجناس را مفصل ساخته به بیوتات بسپارند که بتدریج بنظر درآید هر چند این معنی مرضی خاطر ایلچی نبود بالضروره
رضاجوی گشته خلاصهٔ تحف و هدایا را از مرصع آلات و تحفهای غریب و اقسام امتعه و اجناس موازی سیصد
عدد انتخاب نموده در میدان سعادت از نظر فرخنده اثر گذرانیدند و حسب الامر اشرف بیوتات و اسباب
خود را در شهر گذاشته جهت تماشای شکار زنگول که بطرز خاص شکار کردن است چون در سیر اوراق صفت آن
طرز بدیع غالبا مکرر سمت تحریر یافته در این مقام در ذکر آن قلم نکته گذار خاموشی گزیده همراه و سیاحی مراقب رکاب
اقدس همایون اعلی اختیار کرده همراه بود دیگر ایلچی پادشاه عظیم الشأن ممالک اروس که در سال فرخنده فال آمد
و هم در این سال ایلچی بزرگ معتبر پادشاه مسکو که از امرای نامدار کشیشان معتمدان سلسلهٔ رفیعه بود از راه دریا و دشت
خزر در بند شروان آمده متعاقب موکب همایون از راه اردبیل بدار السلطنه قزوین رسید او نیز در میدان
سعادت بساط بوس اشرف دریافت و بتوسط ترجمان از جانب پادشاه خود اظهار نیازمندی و اتحاد منش
ار پیش نموده مکتوبی عریضهٔ طویل که ترکی نوشته بودند بنظر انور درآورده مضامین اخلاص آیین آن معروض
گشت کشیش مذکور بعواطف و الطاف پادشاهانه سربلندی یافته در همان روز که هدایای فرمان فرمای هندوستان
بنظر اقدس درآمد تحف و هدایای پادشاه اروس و مسکو نیز از نظر اقدس گذشت از جمله هدایا چند دست شنقار
عقعقا شکار بود که سوای اروس در هیچ مملکتی یافت نمیشود از عاطفت خسروانه یکدست شنقار سیمرغ شکار
بخان عالم عطا فرمودند ایلچی تحفهای غریب و هدایای عجیب و تنسوقات مرغوب آورده بود در اندک زمانی رخصت
انصراف یافته مشمول نوازش و احسان گردیده بروجه لایق از راه گیلان روانهٔ دیار خود گردید دیگر ایلچی
قطبشاه که والی ولایت گلکنده [illegible] هندوستان دکن است هم در این سال آمد شیخ محمد خاتون نام که از
زمرهٔ علما و افاضل بود پدرش شیخ علی خاتون که در میان تا زمان سلطنه خاتون لقب داشته اند در زمان شاه
جنت مکان انتقال مجاور مشهد مقدس و از سرکار فیض آثار حضرت امام الجن و الانس سلطان ابو الحسن علی

ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا موظف بود در زمان فترات اوزبکیه بجانب دکن رفته برحسب تقدیر در سلسلهٔ علیهٔ قطبشاهیه
در سلک خواص ملازمان عظام و اختصاص یافته بود همراه حسین بیگ قیچاچی تبریزی که سه سال قبل ازین از جانب
همایون اعلی به پرسش تعزیهٔ محمد قلی قطبشاه و تهنیت جلوس سلطان محمد برادرزاده و داماد که بعد از فوت عم بزرگ
دولت قطبشاهی تمکن یافته بود در دار السلطنه قزوین رسیده بشرف بساطبوسی و ادراک محفل مقدس معزز گردید
و مکتوب ضراعت آیین مخاصانه که از جانب قطبشاه بنده سپهر اشتباه ارسال یافته بود بنظر اشرف درآورده
تحف و هدایا لایقه والی مذکور را با پیشکش خود گذرانیده مورد الطاف و اعطاف گشت بعد از فراغ از اموری
که تحریر پیوست رایات فروزی آیات بصوب مازندران در حرکت آمده از راه گیلان بسرکنان روانه شدند و قشلاق
همایون درین سال در فرح آباد جنت نهاد واقع شده همواره بساط انبساط گسترده با مهمانان و خواص مقربان عشرت
افزا بوده روزگار بخرمی میگذرانیدند از سوانح اقبال از جمله آمدن لشکر اوزبکیه و یرتاولان آن طایفه
بملک خراسان چون حسین خان شاملو بیگلربیگی آن دیار فوت شده بود جنود اوزبکیه بطمع نهب و غارت
تا موازی سی هزار کس بسرکردگی یالنکتوش بهادر و چند نفر از اعاظم امرای بلخ و بخارا بخراسان آمده چند روز در
حوالی غوریان اقامت نمودند حسن خان که بعد از فوت پدر حسین خان متکفل ضبط و نسق ملک و دیار شده بود
باتفاق آقایان شاملو و جمعی از هر طبقه خود قزلباش که در هرات بودند جنگ و صلاح ندیده بحفظ و حراست
قلعه و شهر پرداختند یالنکتوش دست قدرت خود را از تعرض ملک هرات کوتاه دیده بجانب غوریان رفت
خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که از ارکان و اعیان آن ولایت بمزید اعتبار ممتاز و بیمن تربیت شهریار کامکار بمنصب
والا وزارت خراسان سرافراز بود قلعه غوریان را استحکام داده قصبه را کوچه بند کرده در مقام دفع ضرر سپاه
جنود اوزبکیه درآمده چند روزی بین الجانبین نیران جدال و آتش قتال التهاب داشت دست تطاول و تعدی
غارتگران القوم باهل قصبه رسید چون اغرق اوزبکیه در چیچکتو و میمنه بود حسن خان و رستم محمد خان ابن ولی محمد خان
اوزبک که از مخالفت بنی اعمام چنانچه در قضایای ایام گذشته سمت تحریر یافت در ظل حمایت اولیای دولت
قاهره بود در آن وقت در بیرون شهر هرات اقامت داشت تدبیر شایسته کرده فوجی از جنود شاملو و جمعی از جماعت
اوزبکیه ملازمان رستم محمد خان از چیچکتو بر سر اغرق ایشان فرستادند و آن گروه با نجا رفته اغرق را نهب و غارت
کردند و اموال بسیار و اسباب و اغنام و دواب بیشمار که از اطراف غارت کرده بودند آورده چون یالنکتوش
بهادر و رفقا ازین واقعه آگاه گردیدند مضطرب گشته بی نیل مقصود از حدود غوریان کوچ کرده راه دیار خود پیش
گرفتند و زیاده آسیبی بمردم مواضع غوریان نرسید دیگری از سوانح اقبال ظاهر شدن علامات آسمانی است
اول خط روشن منحرف شبیه بشمشیر از جانب مشرق ظاهر شده قریب بهر صبح ظاهر میگشت و دنباله آن بجانب
جنوب کشیده بود منجمین آنرا دهره می نامیدند بعد از رفتن آن چند روز ستاره دیگر آتشی از جانب مشرق
مایل بشمال نمایان شد که شعاع آن با مهتاب مضاف گویند ذو ذؤابه بود تا یکماه و چهل روز شعاعش از آتش و روشنی

تمام داشت و بعد از آن کمتر شده و تا دو ماه امتداد داشت اخترشناسان عهد و منجمان آنملک تاثیر از اینمار بیماری صعب
و تلف شدن خلایق و لشکرکشی و خونریزی قرار میدادند و میگفتند که معظم تاثیرش در جانب مشرق و شمال
و جنوب خواهد بود و در ولایات ایران که وسط ربع مسکونست کمتر خواهد بود مع هذا تاثیرات عظیم ظهور یافت
زیرا که در اکثر ممالک فتنه و شور و لشکرکشی واقع بود میانه سلاطین روم و فرنگ و ترکستان و اکثر
بلاد محاربات روی نمود و بیماریها متنوعه شیوع یافت در دار المرز و مازندران و محال مایل بشمال خلق کثیر
راه عدم نموده بودند و گفتگوهای نزاع آمیز از عامه بخواص سرایت کرد از جمله سوانح آنکه میانه میرزا ابوطالب
وزیر دیوان اعلی و قوام الدین محمد اصفهانی مستوفی الممالک گفتگوها واقع شده یکدیگر را بمعایب و تضییع مال
دیوانی متهم و منسوب ساختند و بعرض اشرف رسانیدند مقرر شد که صدر و عظام سرکاری کلب علی بیک یساول
صحبت شاملو تحقیق سخنان طرفین رسیده معروض دارند و حسب الامر اعلی در فرح آباد دیوان کرده مستوفی الممالک
آنچه در هر باب سخنان داشت تفصیل نموده وزیر دیوان اعلی در هر فصلی جواب باصواب در قلم آورده اما حضرت
اعلی بنور فراست دریافتند که آن حکایات غرض آلود است پرده پوشی کرده تغافل پادشاهانه گذرانیده دیگر از آن
مقوله نپرسیدند ایشان نیز نادم گشته حرفی بر زبان نیاوردند در بیان احوال مشاهیر متوفیات این سال
حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان که از ملازمان قدیمی حضرت اعلی بود بحسن خدمات لایقه و قدمت خدمت
شایسته مورد تربیت و ترقی گشته بیست سال بود که در کمال اقتدار و استقلال والی نافذ الامر دار السلطنه
هراة و بیگلربیگی خراسان بوده در احکام و مناشیر بغلام قدیم خطاب میفرمودند در ینسال مریض گشته باجل
طبیعی فوت شده بدار الملک بقا پیوست و حسب الامر اعلی حضرت که طبع همایونش معیار حق شناسیست در روضه
مقدسه رضویه علی مشرفها الصلوة والتحیه مدفون گشت خلف صدقش حسن خان بجای پدر نامدار منصوب گشته
الکاء و الوس و منصب جلیل القدر امیر الامرائی خراسان باو تفویض یافت و بلوازم دارائی پرداخت مهدیقلی بیک
میراخورباشی جغتای که از ملازمان معتمد و مقربان بساط قدس و صاحب رای و مشورت بود در اوایل این سال
که رایات جلال از قشلاق مازندران بجانب آذربایجان در حرکت آمده در دار السلطنه قزوین تشریف داشتند
مومی الیه مریض گشته یوماً فیوماً مرض اشتداد پذیرفت تا در اوایل ماه شعبان سنه ۱۰۲۷ عالم فانی را وداع نموده
بجهان جاودانی شتافت نعش او را نیز بمشهد مقدس برده در روضه مطهره مدفون شد فرزندان او صغیر بودند
و خدمت میراخوری از ایشان تمشی نمیشد بنابر آن بعلی بیک زنگنه مشهور بعلی بالی که او نیز از ملازمان قدیم الخدمت
بود مرجوع گشت شاه نظر خان توکلی جغتای که حاکم مشهد مقدس بود در ینسال بیماری عارض او گشته جهان
فانی را وداع کرد وی مرد شجاع دلیر مردانه بود بحسن سعی و خدمت از پایه نوکری بمرتبه ایالت و خانی ترقی
نموده منظور نظر عنایت و تربیت گردیده در اول حال حاکم ولایت جام شد بعد از آن برتبه ایالت و دارائی مشهد
مقدس یافت بعد از فوت مشار الیه ایالت ایل توکلی بقلندر سلطان برادرزاده او تعلق گرفت و ولایت جام

باو اختصاص یافت گفتار در قضایا و سوانح سال قوی ئیل ترکی مطابق سنه ثمان عشرین والف که سال ثا
قرن ثانیست نوروز سعادت افروز این سنه مبارک در روز پنجشنبه چهارم شهر ربیع الثانی مطابق ثمان
وعشرین الف اتفاق افتاد یعنی خورشید جهان آرا که نیر اعظم و ضیابخش عرصه عالم و مربی شتایح چهار عنصر و
آخشیجان است نه ساعت و چند دقیقه از شب پنجشنبه مذکور از آرامگاه مجاری حوت بعشرتسرای حمل خرامیده طلیعه
نورسان بهار و انتظام بخش حدایق و ازهار گردید گلهای نگارستان فروردین از ترشح ابر و لطافت هوا شکفتن
آغاز نهاده از عطر و ریاحین دماغ روزگار عنبرآگین گشت افسرده دلان زوایای خمول چون عندلیبان گلشن بنای
سرکجوش و خروش شادکامی برآورده نغمه سرائی از سر گرفتند محنت زدگان کوی ملال چون راحت یافتگان
روز وصال خوشوقت و خرم گشته در عرصه جهان بزم طرب آراستند و شهریار کامکار نقاوه اساطین و سلاطین
روزگار خلاصه شتایح هشت و چهار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی در قصبه شریفه اشرف از قصبات طیبات مازندران
بهشت نشان که آن قصبه شریفه کرساخته و پرداخته معمار همت والای آنحضرتست تحت شدلی و کامرانی و فیروزی و خرمی جشن
عالی نوروزی منعقد ساخته مقربان بساط عشرت و حاضران بارگاه سلطنت مراسم تهنیت و مبارکباد نوروزی تقدیم
رسانیدند و زبان ارباب عقیدت و اخلاص باین مقال گویا بود • شها عالم از تو پر آوازه باد • گلستان عمرت تر و
تازه باد • برآید زگیتی همه کام تو • جهان را بلندی ده از نام تو • بعد از فراغ از انعقاد محفل بهجت از آداب انضباط
مهمات ضروری دولت جهان پیرا و صید دلهای نشاط شکار میانکال از خاطر عاطر خسرو بیهمال سر زده امر قضا نمون
شرف صدور یافت که پیاده بسیار از اطراف و جوانب مازندران جمع شده جانوران شکاری از اطراف رانده
بمیانکال آورند و این میانکال سرزمینیست که آب دریا سه طرف آنرا فرو گرفته یکطرف بخشکی متصل است طول آن تخمیناً
سه فرسخ عرض آن منتهی در آب جانب خشکی و یکجانب یکفرسخ کمابیش است که رفته رفته باریکتر شده بآب دریا منتهی میگردد
و در هنگامی که جانوران شکاری از اطراف و جوانب آن سرزمین در می آیند پیادگان طرف خشکی را گرفته چهار پهلوی
یکدیگر نصب نموده راه بیرون شد جانوران بالکلیه از اطراف مسدود میگردد شکار اندازان آن عرصه گاه نشاط در آمده
جانوران را به تیر دلدوز و تفنگ جانسوز از پای در می آورند اقسام جانوران کوهی و دشتی از آهوان تیز تک و
یوز و پلنگ و غزال و امثال ذلک در آنجا جمع میگردند وحشی غزالان آهو چشم یعنی گاو کوهی چون رمیده دلان ناگاه
از صدای عدو اوای تفنگ و غلغله صید افکنان و تیر اندازان سهمناک گشته از بیم خود را بدریا انداخته و چپ تیم
فرسخ شناوری مینمایند و چون از دهن لستوه می آیند و از دست و پا زدن باز می ایستند از موجه دریا بی اختیار
بکنار می افتند و بعضی خود را چون غریقان لجه فنا در معرض هلاک دیده یک لمحه حیات را غنیمت شمرده خود باز میگشتند
اما مضمون این مصرع که ع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود • بفعل می آید الحق غریب تماشائی و بدیع طرز شکار است
و معمار طبیعت حضرت اعلی شاهی در آن عرصه گاه نشاط در سه محل تالارهای رفیع دلکش ترتیب داده که
با مخصوصان و مقربان در آنجا بزم خرمی آراسته صحبت میدارند و هر گاه طبع اقدس بسواری و صید افکنی مایل میگردد

بر بهند صبا پوید برآمده بدان شغل شگرف انبساط بخش خاطر انور میکردند و چون از شکار اندازی دلگیری دست میداد
تا بالار برآمده با ندما و مخصوصان بزم اقدس بصحبت مشغول میگردیدند القصه حضرت اعلی اکثر امرا و ارکان دولت
و اعیان حضرت و میهمانان و مردم آشنا و بیگانه که از هر طرف آمده در پایه سریر اعلی بودند تکلیف شکار کرده
بانعرصه گاه نشاط و خرمی درآمدند تا هفت روز اوقات خجسته ساعات بنوعی که تحریر پیوست صرف صحبت
و شکار نموده هر دو روز در یک تالار عشرت پیرا بودند چون بکیفیه برین کیفیت بسر رفت بادکان رحمت
انصراف یافته ملازمان رکاب اشرف و طبقات اعیان بدار السلطنه فرح آباد جنت بنیاد عود نمودند و تا دو ماه
قصبه شریفه اشرف و دار السرور فرح آباد محل اقامت و عشرتگاه خسرو با دین داد بود در ماه [illegible] که هوای
آنولایت اندکی روی بگرمی آورد عنان عزیمت بدار الملک اصفهان معطوف داشته بفیروزی و اقبال
ساحت آن بلده ارم بنیاد که مساحان اقالیم دانش نصف جهانش گفته اند چنانکه شاعر در صفت بلاد عراق
گوید * اصفهان نیمه جهان گفتم * نیم وصف اصفهان گفتم * و دیگری گفته * اصفهان نصف جهان جمله مقرند بدان
که در آفاق چنین شهر معظم نبود * و این اوصاف قبل از تعمیر شاه عالم پناه کرده اند حالا ده اصفهان خان زان
افزوده و از فر قدوم میمنت لزوم رشک گلستان ارم گردیده * از سوانح دیگر از سرحدها طرف روم خبر رسید
که خلیل پاشا سردار رومیه بجانب قسطنطنیه عود نموده یادگار علی سلطان خلفا را که حسب الاشاره خلیل پاشا برسالت
روم تعیین شده باعزاز و احترام تمام برده اما ازین رهگذر که قرچغای خان سپهسالار که بسمت سرداری سپاه قزلباش
داره و در سرحد آذربایجان مانده خاطر اعیان و مدار امر صلح اطمینان نمییافت بدرای جهان آرا بدان متعلق گشت که سپه
سالار مذکور را بجهة تسلیه خاطر و اطمینان قلوب رومیان از سرحد بیرون آورند لهذا حکومت مشهد مقدس معلی
باو تفویض یافته روانه آنصوب باصواب گردید و ایالت خطه دلپذیر بدستور سابق بشاه بنده خان ترکمان تعلق
گرفت دیگر از سوانح غریبه که در اوایل اینسال روی داد ظهور تاثیر ستاره ذوذنابه و آثار علامات آسمانی منجمین
بخونریزی و آشوبهای خلایق تعبیر نموده اند اینست که در ایامی که حضرت اعلی در قصبه اشرف تشریف داشتند از جمله
از ناوران و ارناورزادها گرجی خجسته بیک نام که با دو سه برادر در سلک غلامان در کام اشتلم یافته بودند زمانی
نام جوانی گرجی را که او نیز از جمله گرجیان شاهی سیونع بود و از روی عنادی که با او داشته آمده وصف بقتل
آوردند حکم اشرف نفاذ گردید که میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی و کلبعلی بیک بیاول صحبت شاملو که در آنوقت
دیوان بیگی بود و دولتمت بیک سیاه منصور داروغه فرح آباد خجسته بیک را حاضر ساخته پرسش واقعه
مذکور نمایند که سبب قتل او چه بوده و چگونه باین خطا دلیری کرده اند حقیقت معروض دارند اینجماعت در درگاه
دولتخانه [illegible] که فرح آباد جمع آمده او را طلب داشتند و از واقعه استفسار نمودند خجسته بیک مذکور با دو برادر
حاضر آمده در جواب دلیرانه اعتراف نمود که من و برادرم او را کشته ایم کلبعلی بیک اراده نمود که چون خجسته بیک
در دیوان اعتراف بقتل او کرده [illegible] ملازمان [illegible] حقیقت عرض نماید استصلاح و تجویز [illegible] دیوان اعلی [illegible]

دست در کمر محبت بیگ مذکور زد و برادران حاضر آمده در جواب دلیرانه اقرار نمود که من برادر عم او را کشته ام

کلب علی بیگ اراده نمود که چون محبت بیگ در دیوان اعتراف بقتل او کرد فلا بلا بر حبس نموده حقیقت عرض نمایند

و بصلاح و تجویز وزیر دیوان اعلی بدین اراده دست در کمر محبت بیگ زد جهل و جنون و غرور بر ایشان غلبه

کرده برادرانش شمشیرها از نیام بر آورده زخمهای منکر بر کلب علی بیگ زدند و دیگری شمشیری حواله اعتماد الدوله

میرزا ابوطالب کرد مردم هم بر آمده از بیم شعله شمشیر شلاسی شدند ان خون گرفتگان بان درون دولتخانه

در آمدند دلوات دار و غره و چند کس دیگر که پیش رفتند زخم دار شده دو نفر دیگر را بقتل آوردند چون ایشان

حرمت دولتخانه مبارک که پشت و ملجا ارباب جرائمست نگاه نداشته مرتکب اعمال شنیعه جرات و جسارت نموده

مستوجب عقوبت و قصاص شده بودند دلوات مزبور با جمعی از ارباب اخلاص هجوم نموده در باغچه دولتخانه دلیری

کرده ان خون گرفتگان را هدف تیر و تفنگ گردانیده هر سه چهار در انجا بقتل آمدند و مکافات یافتند سانحه دیگر

از سوانح و علامات آسمانی انکه امیر قلی نامی از طایفه کروس اکراد که در سنه جلوس شاه صفی خاصه بود در ازای کاردانی

و خدمتکاری موروثی حسب الحکم به امارت ایل و عشیرت کروس با لقب سلطانی سرافراز شده بود در صفاهان

در حینی که رایات جلال در ییلاق بود تیمور خان نام چلودار دیگر از طایفه کروس با دو سه نفر از آن طبقه که همه مردم

عاقل و دور اندیش بودند بمنزل او رفتند و انواع مردمی بظهور آورده بعد از انعقاد ضیافت کام بیرون آمدن

تیمور خان مذکور از جهالت رشک و حسد و غرور و نفس سرکش از جاده عقل منحرف گشته از مهابت غضب شاهی که

بکرات و مرات در باره بیدولتان و مرتکبان اعمال ناصواب دیده و آزموده بودند اندیشه نکرده همچنان با شمشیر کشیده

بر امیر قلی سلطان که بمشایعت ایشان بیرون آمده بود زخم مهلک زده کارش تمام ساخت اما شمشیرش شکست

شخصی از خدمتکاران امیر قلی سلطان که فراش او بود همان ساعت شمشیر شکسته را بدست آورده بهمان پارچه شمشیر

چنان زخمی بر تیمور خان زد که دیگر حرکت نکرد و از رفقا او الوند خان آبدار خاصه شریفه و پسر او از واهمه انکه

مبادا برافقت او ماخوذ و بقتل سلطان متهم گردند فرار نمودند اما هر دو گرفتار شده در سیاستگاه غضب شاهانه

بقطع حبلین قطع رشته حیات گردیدند و اتباع و عشایر و جمعی از آن طبقه که با امیر قلی سلطان معاند بودند مغضوب

گردیده مورد قهر قهرمان زمان گشتند و امارت ایل مذکور بنفس قلی سلطان پسر او مرحمت فرمودند سانحه دیگر انکه

در منتصف ماه ربیع الاول که چهل روز از نوروز عالم افروز گذشته بود در اصفهان دیواری فرود آمد که قریب

چهل پنجاه نفر را در زیر خاک فرو گرفت تا سه روز اجساد ایشانرا از خاک بیرون آورده دفن میکردند سانحه دیگر

از علامات آسمانی و تاثیرات فوق با انکه در ینسال در بعضی از محال ولایت نساء و محولات خراسان زلزله

وقوع یافت اما در دوغ اباد نام محلی که از قرای معموره معتبر ان ولایت است چنان زلزله عظیمی شد که در هیچ زمان

وقوع نیافته بود از صحیح القول مسموع شد که خانها نوعی در زیر یکدیگر فرود آمده بود که کل انقصبه معموره یک تل خاک

مینمود چنانچه گویا هیچ آثار عمارت و علامت جدار پیدا نیست اکثر مردم آن بسبب حصاد غلات بصحرا رفته بودند

مع هذا هفتصد و هشتصد نفر از سکنه آنجا در زیر خاک مانده بر بستر هلاک غنودند در خانه شخصی عروسی بوده قریب
هشتاد نفر از عورات مجلس عروسی در زیر خاک مانده از حکمتهای بالغه ربانی آن سور و سرور بحنین تعزیه و سوگواری
تبدیل یافته از بدایع اتفاقات و غرایب حالات در وقت زلزله عروس در حجله که بود از روی اضطرار خود را
در میان بخچه افکنده چون بهامانع خاک گشته سالم مانده بود و سر گریه ماتش و من الآیات الله منصه ظهور
و عیان آمد در بیان شمه‌ای از سوانح حالات اینسال بکرات خان ولد داود خان بن لوارصاب خان گرجی که
والی ولایت کارتیل گرجستان بوده چنانچه در صحیفه اول در طی حالات زمان شاه جنت مکان نوشته شده
بنا بر تمرد و عصیان بدست لشکر قزلباش بقتل آمده پسرش داود خان بخدمت شاه جنت مکان آمده سعادت
اسلام دریافت و بحکومت تفلیس که دار الملک کارتیل و بحوزه تسخیر و تصرف دیوان اعلی در آمده بود سرافرازی داشت
و او پسر خود بکرات مذکور را در عهد صبی بخدمت شاه جنت مکان فرستاده در میانه قزلباش نشو و نما یافته
از علوم حکمت و نجوم آگاه بود در [illegible]ت بحکومت و دارایی کل گرجستان کارتیل معزز و سربلند شده بود در این
سال در بلده تفلیس مریض گشته بعالم عقبی شتافت و حضرت اعلی بنا بر عاطفت جبلی و فتوت ذاتی که با حقاق حقوق
خدمتگذاری ارباب اخلاص درجه علیا دارد پسرش سیمون را نیز که هنوز طفل خوردسال است بحکومت آن ولایت
سرافراز گردانیدند و از معتبران گرجیه مورابیک که شعار اسلام ظاهر ساخته از زمره دولتخواهان معتمد بود بوکالت
و اتالیقی او معین گشت علی پاشای رومی وی از امرای بزرگ رومیه و بیگلربیگی تبریز بوده چنانچه در قضایای ایام فتح تبریز
مرقوم کلک بیان گشته در جنگ صوفیان گرفتار شده سعادت بخشش و بخشایش یافته مدتها در رکاب اشرف
معزز و بشرف مجالست محفل خلد آیین سرافراز بود در سال گذشته که سردار عسکر روم باین مرز و بوم می‌آمد
وی از کاردانی و مآل اندیشی کناره گزینی اختیار کرده راغب توطن مشهد مقدس گردید هر ساله مبلغ سیصد تومان
عراقی نقد و موازی پانصد خروار شتری علیحده بعیشت او مقرر شده بود در اینسال از دار فانی بسرای جاودانی
عقبی انتقال نموده توفیق جوار روضه مقدسه یافت وارث شرعی در دیار عجم نداشت متروکات مخلفاتش
از نقد و اقمشه و اجناس و جواهر نفیسه و مرصع آلات و سایر منقولات قریب بده هزار تومان امنای مشهد
مقدس ضبط نموده مقرر شد که ایلچی روم بانولایت آمده چون فرزندی ندارد هر کس از او با وارث شرعی
باشد مصلحی قضات و مفتیین آنجا تسلیم نماید که احقاق حق غربا نموده شود و از پادشاهان طمع در مال صاحب
مرده کردن کمال بی دیانتی و نامسلمانیست گفتار در وقایع تحاقوی ئیل ترکی مطابق سنه تسع عشرین و الف هجری که سال
چهارم قرن ثانی جلوس مبارک شاهنشاهی ظل اللهی عباسی است بهار دلگشای این سنه
مبارکه بخرمی و خرمی جلوه ظهور نموده مسرت افزای آغاز نهاده نوروز همایون میمنت مقرون روز جمعه پانزدهم
شهر ربیع الثانی موافق تسع و عشرین و الف هجری اتفاق افتاد سلطان سیارگان یعنی آفتاب جهانتاب
بعد از انقضای پنج ساعت روز مذکور از نهانخانه حوت بیرون خرامیده بر تختگاه حمل تمکن یافت عرصه جهان از عطر

شکوفه وازهار چون حجله نوعروسان بهار مشکبار گردید طبایع انفسی وآفاقی از قدوم بهجت لزوم خوشدلی وخوشی
از سر گرفتند • زمین وزمان کامرانی گرفت • زمانه جوانی گرفت • جو بار دگر جلوه گر شد بهار • لطف
هوا تازه شد روزگار • دارالسلطنه اصفهان از فر قدوم همایون خسرو کامکار کامران غیرت فزای سپهر
بوقلمون بود • از سوانح اقبال آمدن ایلچی روم است ابراهیم آقا نام که مرد سنجیده سخندان واز معتمدان سلسله
آل عثمان بود همراه یادگار علی سلطان خلفا آمده مکتوب محبت اسلوب از جانب سلطان عثمان بن سلطان احمد فرمان
فرمای ممالک قیصری آورده اظهار صداقت ودوستی واستحکام بنیان مصالحه واستقرار قواعد اتحاد ویکدلی نموده
بوسیله مقربان درگاه خلافت سعادت بساط بوسی دریافته بعنایات شاهی وتفقدات شاهنشاهی مفتخر ومباهی
گشت وتحف وهدایا که از جانب سلطان روم آمده بود بنظر اقدس درآورده از اینجانب نیز مکتوب بر وجه مرغوب
در قلم آمد توخته بیک یوزباشی استاجلو که در سال گذشته داروغه اصفهان بود برسالت روم تعیین فرموده
در مرافقت آقای مذکور با تحف وهدایای لایقه روانه گردید وامر مصالحه فیمابین برین نهج قرار یافت که قاعده زمان شاه
جنت مکان شاه طهماسب علیه الرحمه والغفران وسلطان سلیمان که اعقل واعدل سلاطین روم بود مرعی بوده باشد وتغیری
که دران شده وموجب مناقشه طرفین بود تبدیل ولایت اخسقه گرجستان است که در زمان مذکور داخل سنور
قزلباش بود ودرین عهد در تصرف رومیان مانده بالکا درتنگ وقلعه زنجیر که درمیان قلمرو همایون وعراق
عرب واقعست ودر ان زمان داخل سنور رومیه بود واکنون بتصرف این دولت درآمده قرار یافت که از جانبین
به تبدیل مذکور راضی بوده مناقشه ننمایند وما بقی بقاعده زمان پادشاهان مرحوم مذکور معمول بوده باشد هرچند
حضرت اعلی درباب اخسقه راضی نمیشدند ودر وقوف بنابر ملتمس خلیل پاشا وخیرخواهان طرفین رضا داده بدین
قاعده استمرار پذیرفت وابراهیم آقا ایلچی استدعا احکام مطاعه درین باب بحکام وولات سرحدها نموده
حسب الاستدعا احکام برحسب مدعا حاصل نموده مقضی المرام روانه گشت وموجب آسودگی ضعفا وزیردستان
سرحدها گردید اما سپهر پرکار وروزگار غدار ناپایدار کجا میگذارد که آسودگی در عالم استمرار پذیرد وعجب
باز فلک شعبده باخته • لیکن همه احوال نه به ساخته • امید که آنچه خیر وبهبود مسلمانانست استمرار یابد • در بیان صرف
همت والا نهمت همایون اعلی بآوردن آب کرنگ بسوی دارالسلطنه اصفهان بتوفیق خالق جهان
وجهانیان آب کرنگ دو چشمه ایست یکی باین نام موسوم ودیگر را چشمه محمودی می نامند که از جبال ولایت لار
ومزوج سرحد صفاهان بجانب جنوب بیرون آمده از نهر مقعر بطرف کوه گیلویه وخوزستان رفته بشط العرب می
پیوندند ودر کتاب نزهة القلوب وصور الاقالیم ومسالک الممالک وامثال این قبیل کتب آنچه بنظر رسیده وعیون وانهار
را شرح نموده از صفت آب کرنگ وذکر آن جای بنظر نرسیده وآنچه درین عهد مسموع گشته گویند هر دو چشمه که از
بلندی بپایین ریخته یکی میشود برابر زاینده رود صفاهانست واز منبع تا شط العرب میان از هر دو طرف ارتفاع
عظیم دارد وهیچ زمینی را شرب نمی نماید ومنتفع مزروعات آنجا نمی سازند حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان

اراده نموده بود که این آب را بدار السلطنه صفاهان آورده مضاف زاینده رود گردانند که اهالی الملک در خشکسال
از قلت آب تعب نکشند باعث ازدیاد معموری و احداث مزارع و بساتین گردد میر فضل الله شهرستانی
که وزیر الملک بوده بدین خدمت مامور گشته و چون کوه رفیع در میانه واقعست که بدون کندن اجرای آن آب
ممکن نیست میر فضل الله نقبها دران کوه کندن مدتی مدید نقابان و چاه کنان کار کرده اند بجائی رسیده که دیگر
کندن آن ممکن نیست از آن مایوس گشته دست باز داشته اند چند سال بود که حضرت اعلی شاهی ظل الهی را این
اراده در خاطر انور رسوخ داشت مکرر معماران و مهندسان فرستاده جمعی مردمان کوتاه همت پست فطرت
سخنانی که مشعر بر عدم امکان بودن باشد مذکور میساختند و این امر لایق عالی منکشف نگردید و سال قبل ازین لله بیک
لله غلامان که سرکار عمارات خاصه شریفه صفاهانست با چند نفر مهندس کاردان و مردم صاحب وقوف را
بکهسار فرستادند که دیگر باره ملاحظه نمایند و ایشان تصدیق کردند که اگر بندی بارتفاع هشتاد ذرع در پیش
آب بسته شود که آب بقدر آن بلندی برگردد کوهی که سد راه صفاهانست یکصد و پنجاه ذرع عمق و سه هزار
ذرع طول که ما پیش حفر نمایند محتملست که آب باینطرف ریزد و لله بیک مذکور تعهد مینمود که در عرض چهار پنج
سال این خدمت بتقدیم رساند حسب الامر اعلی شروع در کار کرد و لیکن چون امر عظمت و همت والای شاهی بران
مقصور است که بیمن الطاف الهی و جنود غیبی این اراده از قوت بفعل آمده در زمان خجسته نشان حضرت آب مذکور
بزمین صفاهان جاری گشته موجب نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی گردد خاطر اشرف بتعهد لله بیک اطمینان نیافت
درینسال امام قلیخان بیگلربیگی فارس را بسرکار حفر کوه مذکور و حسین خان حاکم لرستان و میر بخشیان را که در آنجا بود
میباشند و درین هنگام جهانگیر خانست سرکار بند بستن فرموده تحویلات بجهه اخراجات و ترتیب مصالح بند بایشان
دادند که درینسال مصالح سرانجام نموده سال آینده شروع در سد بستن کایند نمایان و لشکر ایشان از اطراف و جوانب آن
سر راه فرموده حکم شد که تمام مردم فارس و صفاهان و الوار انجا بود در حفر نهر کوه مذکور کار کرده اجرت واقعی
ستانند و امرای عظام مذکور فرمان قضا نفاذ را بجان و دل پذیرفته بر سر آب رفته شروع در اقدام خدمت مذکور
نمودند امید بکرم پادشاهی الهی آنست که مکنون خاطر خیراندیش حسب المدعا مشیت پذیرفته کشت زار اهل ساکنان
ملک صفاهان تا بیاری نیت صافی طویت آنحضرت بنضارت یافته ثمره مقصود بار آورد و جمعی دون همتان را عقیده
آنست که اجرای آن آب بزمین اصفهان متعذر است زیرا که در میان کوهی واقعست محتملست که سنگ یکپارچه
پیش آید که بریدن آن مقدور سنگتراشان خارا شکاف نبوده باشد چون آن ولایت سردسیر است و هوایش در
نهایت برودت سالی زیاده از چهار ماه یا پنج ماه از شدت سرما و یخ بند کار میتوان کرد برین تقدیر کار پنج
سال در عرض هفت سال از پیش میرود و درین اثنا عوایق ضروری مثل لشکرکشی و دفع اعادی و غیرها روی میدهد
وقوع اینها و حصول این مطلب جلیل امریست بغایت دشوار اما رای جهان آرای برخلاف جمهور همت والا بران
مصروف داشته اند که بدین نهر جاری موفق گردند در زمان دولت این تائید یافته الهی بسی امور مشکله که در نظر

ارباب فطنت و دیده وران ورکار مستبعد و دور از کار مینمود بیمن اقبال همایون و اندک توجه آنحضرت بوجه
احسن صورت مدعا چهره نما گشته رجا واثق است که بتوفیق الهی این امر خطیر بطریق دیگر امور مشکله مشیت یافته
برحسب مرام زودتر سرانجام پذیرد و مثوبات آن عاجلا و آجلا بروزگار فرخنده آثار همیون اعلی عاید گردد بمنه
وکرمه

ذکر دوستی و آمدن ایلچیان اطراف مثل سلاطین هند و روم و دکن و امثال آنها

در اوایل اینحال خان عالم
که از جانب پادشاه ذیجاه شاه سلیم فرمانفرمای هندوستان برسالت آمده بود رخصت مرحمت فرمودند زیاده
از پانزده هزار تومان عراقی شد سوای تکلفات امرا و مقربان و اعیان اردوی معلا و حکام خراسان و تحف و هدایا
که بتحفه پادشاه والاجاه ارسال یافت از مرصع آلات نفیسه روم و فرنگ و ارس و بلاد ایران و تحفهای غریب
هر دیار و اسپهای تازی نژاد زیاده از آن بود که در حیز شمار آید از جمله هدایا امر غریبه یک زنجیر حقه زلف حقا دره
روزگار که زبده چندین هزار لف و مرصع بلعلهای ثمین و یواقیت رنگین و لالی آبدار که از انجمله یک قطعه لعل
خوشاب بزرگ بود که در خزانه سیح پادشاه ذیجاه عدیل آن نتوان یافت مبصران جوهرشناس بمبلغ هفت
هزار تومان بلکه زیاده قیمت نموده بودند و اسم میرزا الغ بیک بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بر آن
نقش بود و از زمان حضرت خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمه و الرضوان از خزاین سلاطین بدست
درآمده در خزانه عامره بود از تحف و هدایا پادشاه روم نیز که در خیال ایلچی آورده جمعه والوش برادرانه حضرت
پادشاه والاجاه ارسال یافته و مکتوب محبت آیین دوستانه مشعر بر اظهار انواع محبت و دوستی برادرانه و
اتحاد یکدلانه بی تکلفانه در قلم آورده دقیقه از دقایق مردمی و وداد فرو گذاشت نفرمودند و همچنین ایلچیان
سلاطین دکن را که بپایه سریر اعلی آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشته بانعامات فراوان نوازش فرموده
طالب بیک اتواغلی را همراه میر خلیل ایلچی ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور نزد او و قاسم بیک سپهسالار مازندران
همراه شیخ محمد خاتون ایلچی قطب شاه والی گلکنده برسالت تعیین فرموده روانه نمودند و بجهت هریک از سلاطین
خلع فاخره پادشاهانه و هدایای ملوکانه مناسب حال ارسال داشتند و درویش محمد بیک را که از سادات مرعشیه
قزوینت در سلک طبقه شاملو و ملازمان رکاب اقدس انتظام داشت بایلچیگری نظام شاه والی احمدنگر دکن
تعیین فرموده روانه نمودند لیکن مشار الیه در شیراز فوت شد محمدی بیک ولد مشار الیه در عوض بخدمت مزبور مأمور

ذکر فتح ولایت دورق و بدست درآمدن قلعه آنجا که در این سال بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد

ولایت دورق در زمان حضرت شاه جنت مکان در تصرف امرای قزلباش و حکام کیلویه بود بعد از ارتحال آنحضرت
که جهات ممالک ایران از نظم و نسق افتاده در هر گوشه متغلبی سر برآورده بود و سید مبارک بر عربستان حویزه
مستولی شده آن ولایت را از تصرف طایفه افشار بیرون آورده داخل حویزه ساخت و سید مطلب پدرش
سالها در آن ملک فرمان روا بود چون سید مبارک در مقام عبودیت و دولتخواهی بود ولایت دورق را باو و پدرش
سید مطلب گذاشته بودند تا این سال در تصرف آن سلسله بود در حین گذشتن سید راشد والی حویزه که در ذیل

مذکور خواهد شد سید سلامه نامی تصرف در انجا نموده قلعه را استحکام داده بود درینسال امام قلیخان بیگلربیگی
فارس حسب الفرمان قضا جریان بتسخیر ان مامور گشته لشکر بولایت دورق فرستاده قلعه را محاصره کردند
سید سلامه مذکور بر فرمان لازم الاذعان اطلاع یافته جز قلعه سپردن چاره نیافت و دست ازان باز داشته راه
حویزه پیش گرفت و ان ولایت بتصرف اولیاء دولت قاهره در آمد و دست ولات حویزه ازان کوتاه شد از سوانح
اینسال کشته شدن سید راشد است که بعد از فوت سید ناصر ولد سید مبارک بنوعی که سبق ذکر
یافت مورد ترحم شاهانه گشته والی آن ولایت شده بود شرح واقعه آنکه افراسیاب پاشا حاکم بصره
لشکر بر سر یکی از خصماء خود مشهور بحسن بن یاریحی که با کلاه سید راشد قریب بود فرستاده بود و او استغاثه
بسید راشد کرده ازو استمداد نموده بود سید راشد ایجاب ملتمس او کرده با گروهی از عشایر عرب بدان
صوب رفت لشکر بصره از آمدن او اطلاع یافته مراجعت نمودند جمعی از اعراب حویزه آل فضل بعد از فوت سید مبارک
ببصره رفته ملازمت افراسیاب پاشا اختیار نموده بودند در وقت سید راشد ایشانرا طلب داشت ایشان
قرار دادند که بمنزل عود نموده از بصره نزد او آیند او قایل شده در طلب شده و اصرار مینمود از غرور و سوء
تدبیر و نقصان رای چند مرحله تعاقب کرد و اکثر مردم از تعاقب باز ایستادند و او با فوج قلیل از عقب انجماعت
از شدت و اصرار او خایف گشته با او بمحاربه پیش آمدند و در معرکه فرصت یافته آل فضل او را بقتل آوردند اما معلوم
نگشت که مرتکب قتل او جمعی از آل فضل شدند که رفیق او بودند یا انجماعت که ببصره رفته بودند غالب آنست که جماعت
رفیق او بموافقت و تحریک او باد غیرت جرات کرده باشند علی ای التقدیرین بعد از قتل او اعراب دو
گروه شدند جمعی شاهی سیون از روی دولتخواهی بر سر عبدالله لقمان که او نیز از خاندان بود جمع گشته قلعه
مشکوک و حویزه که جای اقامت کرده در انجا اقامت نموده حقیقت حال بدرگاه گیتی پناه عرض کردند از سوانح عجیبه
اینسال اختیار خیال فاسد چند نفر از شیخان شاد گیلانست هر چند طبع بشری اقتضاء ان مینماید که بوساوس شیطانی
فریفته گشته همواره خیالات فاسد در سویدای خاطر راه دهند اما طبقه گیلانی زیاده از دیگران باندک وسوسه از طریق
مستقیم عافیت و سلامت جویی و منهج عاقبت اندیشی انحراف جسته بامور ناشایسته و اعمال خطرناک جرات و جسارت
مینمایند و اصلا از وخامت عاقبت و مآل حال اندیشه ندارند و لهذا گیلان مواقف با جنگل و هدد گیلانی باد در جنگلی
انداز جنگل توام عقل و خرد منقلی است مویید این معنی آنکه درینسال چند نفر از شیخان شیاد خیال فاسد و اراده محال
کرده از غلوی نشاء بنگ تخیر در سویدای خاطر جای داده یکی از ایشان سید محمد نام خود را رسول و نایب حضرت صاحب
الزمان صلوات الله علیه الرحمان نامیده دو سه نفر دیگر را از خلفا و اعیان خود شمرده در اوایل حال و ابتدای اظهار
اینمقال دو نفر را برسالت بخدمت حضرت شاه عالم پناه ظل اله فرستاده بشارت ظهور آنحضرت داده منشوری
بنام سامی آنحضرت از جانب خود نوشت مشتمل بر مواعظ و نصایح و اینکه من رسول حضرت صاحب الامر و فلان
فلان خلیفه و داعی منند در قلم آورده مهر خود بآداب سلاطین بران منشور زده در مازندران ارسال داشت

دستیاد کان خاطر اشرف در آمده بود همگنان را موجب استبعاد و استعجاب گشته ندما و ظرفا محفل معلی را سرمایهٔ مطایبه و استهزا
بدست افتاده کس فرستاده سید محمد مذکور را نیز بآداب و تعظیم آوردند و در قول خود معزول و از سفاهت و بیعقلی
و خبط دماغ خود را مستحق جزا و مورد سیاست گردانیدند در حین جزا یافتن که تشابک از کلهٔ ایشان برید
اعتراف بکذب قول خود نمودند اما بنابر مصالح ملکی آگاهانیدن این گونه سفیهان عاقبت اندیش در سیاست
ایشان تاخیر جایز نداشته بجزای کردار ناصواب رسیدند سانحهٔ دیگر آنکه در سنوات از تاثیرات افلاک و انجم احتراق
عطارد و رجعت مشتری میانهٔ ارباب قلم و وزرا که از منسوبات این دو کوکب اند گفتگویی بپدید آمد با یکدیگر خصومت
آغاز نهادند و قوام محمد اکفرانی اصفهانی که مستوفی الممالک بود با خواجه محمد رضا فدوی که ده سال وزیر عامل امور
دیوانی آذربایجان و شروان بود در تنقیح محاسبات مناقشات نموده مبلغها بر او باقی کشیده بود و او قبول نداشت
بعد از آن مکرر در دیوان شده حقیقت سخنان متشارع فیه طرفین بعرض اشرف رسیده مبلغها کلی تشخیص یافت که باقی
بود مدعا ضروری فدوی آن بود که من تصرفی در مال دیوان نکرده ام آنچه باقی آمده از قرار محاسبه خرج و تصدیق
نویسندهای من در محال است امر جهان مطاع که طبع همایونش معیار حسابدانی و حقایق است بصدور پیوست که دیوان
وجوه مذکور را تنخواه باقی فدوی عمل کرده بمودیان حواله نداشته اند اگر احدی را در این باب سخنی باشد یا وکلای
فدوی گرفته باشند با یکدیگر تشخیص دهند و هر کس سخنی نداشته باشد از عهده بیرون آمد قطع مناقشه طرحی فرمودند
اما میانهٔ مستوفی الممالک و فدوی مذکور در اثنای محاورات و گفتگوی حساب در مجلس بهشت آیین سخنان ناهموار مذکور
گشته فدوی او را و سایر کتاب دفترخانهٔ همایون را بخیانات و تقصیرات متهم گردانیده و از نتایج این گفتگو حضرت
اعلی اندک بکتاب دفترخانه بی اعتماد گشته چند نفر را گیرانیدند و تهدیدات فرمودند از آنجمله آقا عزیز اصفهانی که اوارجه
نویس خراسان بود و مرد افیونی بود به تمور بیک یساول صحبت اعلی گیرانیده بلفظ گهربار فرمودند که سیاست
او همین است که افیون باو ندهند روز دیگر تمور بیک اظهار مردمی با او کرده افیون آورده که بر رسم معتاد بکار
برد مشار الیه از خوردن افیون ابا نموده که حضرت شاه که مرشد و ولی نعمت ماست بلفظ مبارک خود فرمودند که سیاست
افیونی همین است که افیون باو ندهند اکنون این تکلف شما خلاف رضای ولی نعمت ماست شاید اراده خاطر اشرف بر این هیچ
بزجر و سیاست بنده تعلق گرفته باشد من خلاف رضای اشرف نمی نمایم اگر بنفس نفیس ترحم فرمایند فیها والا امر مبارک
حضرت اعلی بسلامت بوده باشد ٭ تن شاه باید که باشد درست ٭ من و جمله را گو شود پای سست ٭ تمور بیک رفته
در خدمت اشرف این ماجرا را نقل نموده و قسم بخاکپای همایون یاد کرد که هر چند باو گفتم که آنچه حضرت شاه فرمودند
بر سبیل مطایبه بوده بافراط انحراف مزاج اشرف از این طبقه بالطبع راضی نشد که از این ممر ضرر جانی بشما رسد از
ناخوردن معتاد لرزه بر اعضایش افتاده در پیچ و تاب بود و در ابا اصرار مینمود حضرت اعلی منبسط گشته ترحم فرمودند
و رخصت دادند قرار یافت که هر یک از احوال خبری بر رسم ترجمان محصلان دهند و وکلاء فدوی بر دفترخانهٔ همایون
رفته تقصیر و تهاون و خیانتی که واقع باشد موافق قانون حساب تشخیص نموده بعرض اقدس اعلی رسانند ٭ تا سیه روی شود

هرکه در و غش باشد حسب الامر خواجه محمد معصوم که از جانب وی مستوفی آذربایجان و اران و فاتق حساب بود
با خواجه ملک احمد اصفهانی که مقرر و معاند مستوفی الممالک بود بدفترخانه رفته بسرکار نویسنده تعیین نموده شروع
در تحقیق محاسبات سنوات و بقایا نموده تا شش ماه در دفترخانه صاحب اقتدار بودند درین اثنا قواما محمد
مستوفی را عارضه طاری گشته باجل طبیعی فوت گشت و آن مقدمات عاطل ماند ذکر عارضه ذات حمیده
صفات اشرف و صحت یافتن بعنایت و الطاف حکم علی الاطلاق و مالک الملک بالاستحقاق
چون از ظهور ستاره ذوذوابه و علامات آسمانی که در سال گذشته واقع شده از اقوال ارباب تنجیم
دلالت میکرد که بیماری در اکثر بلاد عام شود اما در بلاد شمالی بیشتر خواهد بود حضرت اعلی را بعد از دیوان ارباب
قلم که متوجه مازندران بهشت نشان شده در آن حال از عفونت هوا و اشتداد گرما بتاثیر افلاک و انجم بیماری عظیم
شیوع یافت عرض مرض بذات مبارک اشرف سرایت کرده تب محرق کردند و در کمال ضعف و شدت تب
از فرح آباد بیرون آمده به ییلاق فیروزکوه دماوند تشریف بردند در هوا ییلاق بیماری در میان اهل اردو اشتداد
یافته جمعی کثیر از خواص و عوام پهلو بر بستر ناتوانی نهادند کمتر کسی صحیح و سالم بود بسیاری از عوام الناس و برخی
از خواص راه عدم پیمودند چند نفر از مشاهیر که رخت بسرای آخرت کشیدند در تحت متوفیات مرقوم میگردد ارباب
اخلاص نذر و تصدقات جهت صحت ذات مبارک بمستحقین رسانیدند و بندیخانهای ممالک محروسه را از بندیان
خلاص ساختند و خلایق دست دعا بر آسمان و روی نیاز بر زمین نهاده سلامتی ذات اشرف را از حضرت مجیب الدعوات
مسالت مینمودند تا آنکه اثر اجابت دعا برپای مستمندان ظهور یافته از شفاخانه و ما هو شفاء و رحمة للعالمین شفای
عاجل کرامت گشته عارضه روی بانحطاط آورد روز بروز ضعف و سستی تنزل پذیرفته قوای جسمانی قوت گرفت
و از دماوند بعزم زیارت سلطان روضهٔ رضا امام مفترض الطاعه واجب الاطاعه علیه التحیه و الثنا تا حدود
سمنان و دامغان تشریف بردند و بجهة بعضی از مصالح ملکی و تدبیرات ملکداری فسخ عزیمت لازم آمده از راه استراباد
بدار السرور فرح آباد عود نمودند در ینسال قشلاق همایون در مازندران بهشت نشان واقع شد از سوانح این ایام آنکه خاطر
انور ملک آرا و ضمیر منیر جهان پیرا اشرف اعلی علی الله تعالی بدان مایل و راغب گشت که مملکت گرجستان کاخت را که از
دستبرد حوادث دوران ویران و از مار غضب حمایت ظل شاهنشاه زمان از رعایات و ناطق دران دیار نشان نبود
بحلیه آبادانی درآورند و جمعی دیگر از الکاقات را بدانجا فرستند که اقامت نموده بزراعت و عمارت بردارند و ازان
بقیة السیف گرجیان اگر معدودی پناه بجبال الخند و دربرده باشند یا در گرجستانات پراکنده گشته آواره دیار
ادبار شده باشند چون نایره غضب فی الجمله تسکین یافته و طهمورث که از جهل و غرور لگد بر دولت خود زده سرگردان
دیار بی نام و نشانی آواره گشته نوید امن و امان داده برعیتی ترغیب نماید لهذا بیکر سلطان اکرمی ورت
را سرداری قوایالت و دارائی آن ولایت داشته بلقب ارجمند خانی سرافراز فرموده بدان صوب فرستاد
و حکم معلی نفاذ پیوست که با ایل و اویماقات خود از قراباغ بدانجا رفته در سرزمین اطراف قلعه قرالقوح رحل اقامت

انداز و جمعی از هر طبقه و طایفه اویماقات که مناسب اقامت آن ملک بودند تعیین یافته بیگرخان حسب الفرمان
قضا جریان روی توجه بان ولایت آورده اکثر پراکندگان گرچه نوید بخشش و سعادت بخشایش یافته روی بوطن
آورده بقدر آبادانی بهم رسیده بیمن معدلت شاهانه روی بمعموری آورد ذکر متوفیات که درین سال بقضای
تقدیر ازلی از دار ملال بسرای [illegible] انتقال و ارتحال نمودند شهزاده ابوطالب میرزا برادر اعیانی حضرت
اعلی که در قلعه الموت مسکن داشت بیمن و اشفاق و مراحم شاهی مدتی روزگار بفراغت میگذرانید درین سال
مریض گشته رخت بسر منزل ملک فنا کشید دلو محمد سلطان شمس الدینلو در سلک امرای قراباغ و از جمله
مقربان بساط اقدس بود در اصفهان مریض گشته چون مفید بمعالجه و مداوا ننمود از ادویه و اشربه نامناسب
احتراز ننمود مرض مزمن گشته در فرح آباد وداع عمر و دولت کرده بعالم عقبی شتافت امارت ایل شمس الدینلو
به برادرش سلیم بیگ مسلم گشت مرتضی قلیخان کنگری ولد امیر سیاوش حاکم کسکر که در عهد صبی در ظل حمایت و تربیت
همایون اعلی نشو و نما یافته و از زمره امرا و مقربان محفل اعلی بود در فرح آباد و فیروزکوه مریض گشته معالجه و مداوا
اطبا سودمند نیفتاد بجهة تغییر آب و هوا او را از دماوند بطهران بردند در آنجا طبل رحیل فرو کوفته در کشور بقا منزل
گزید چون پسرانش کوچک بودند حکومت کسکر در اول حال بهبود خان چرکس تعلق گرفت و در ثانی الحال بیوسف خان
غلام خاصه شریفه تفویض یافت حکیم عنایت الله یزدی که در سلک اطبای سرکار خاصه شریفه منسلک و معالج حضور
بود زوجه اش که صبیه مولانا زین الدین الحکیم یزدیست که بحذاقت تصرفات ذهنی مشهور و بی بدل بود حکیمه خدمه حرم محترم
و خود در خدمت اشرف زیاده از دیگران و حکمای زمان قرب و منزلت و محرمیت داشت بشرف مکالمه و همزبانی اعلی امتیاز
داشت و محل اعتماد شاهانه بود در فیروزکوه بیمار شده بمقتضای آنکه * ترسم که طبیب را طبیبی باید * معالجه اش مفید نیفتاد
چند روزه حیات مستعار را تصدق فرق مبارک اشرف نموده اجزای ترکیب حیات را بمعاجین ممات آمیخته
بجهان باقی شتافت و امامه استیفاء وی از موضع کفران صفاهانست و از اکابرزادهای آن ملک و مستوفی
الممالک ایران بود در روز دوشنبه دهم ماه رمضان بی آنکه بیمار و ناتوان باشد در اثنای شغل دفتر و کتابت بیخود
فرو رفته از هوش و تکلم باز ماند در آن روز تا شب و شب تا صبح دوم حالش برین منوال بود اطبای صفاهان
تشخیص حال او نتوانستند کرد بعضی غشی قوی قرار دادند و بعضی منکشف شده که اخلاط فاسد در معده بهم رسیده
بعضی زیادتی خون حادث را مایه بیهوشی میشمردند صبح روز دوم قرار بفصد دادند و قریب شصت مثقال خون
گرفته شد بعد از فصد ضعف قوی طاری گشته همان لحظه روح از بدن مفارقت گزید بعد از فوت جمعی را از ظهور
آثار و علامات آن مظنه بهم شد که او مسموم شده العلم عند الله بالجمله نعش او را چندگاه در صفه مدرسه که در جنب منازل
خود احداث نموده بود گذاشته از آنجا نقل بعتبات عالیات نموده در ارض کربلا و حایر روضه مقدسه حضرت سید
الشهدا مدفون گشت الحق مرد کریم الذات خیراندیش و نیکوخواه خلق بود از ارباب استعداد تواریخ مرغوبه باشد
در سلک نظم کشیده اند از الجمله این تاریخ ثبت افتاد * در نعش مستوفی نیک رای * که جز نام نیکش بگیتی نماند *

کمیت سخاوت در ایام خود * چو حاتم ز میدان گرد ون جهاند * زبان و بیان عاجز از مدح اوست * ز ادراک وصفش

خرد باز ماند * چو رفت از جهان انجمن کمال * خرد را شعوری ز اندوه نماند * همی جستم از عقل تاریخ فوت * ز رب عجب

این اشارت بگوشم رساند * ببل گفت تاریخ وش گوی * قواما چو شد نام نیکش نماند * منصب استیفا

میرزا سعید نواده خواجه قاسم مستوفی شاه جنت مکان که مرد صاحب دیانت کم طمعست تفویض یافت ذکر وقایع

سال تخاقوی ییل ترکی مطابق سنه ثلثین و الف هجری که سال نهم از قرن ثانی جلوس دولت

اقتران روز مبارک عباسیست * شد چمن تازه دگر موسم بستان آمد * گل ز خلوتکده خود بگلستان

آمد * دختر رز که بصد پرده نهان بود ز غیر * خوش حریفانه دگر همدم مستان آمد * مژده مقدم گل داد دگر فصل

بهار * بلبل دلشده در ناله و افغان آمد * لاله سان ساقی گلچهره رخ افروخت ز می * قابل بزمگه خسرو ایران آمد

درین سال نیر اعظم که بحکم دادار جهان آفرین که واسطه نظام عالم است در روز شنبه بیست و نهم ربیع الثانی بعد

از انقضای نه ساعت و یازده دقیقه از خرگاه حوت بنزهتگاه حمل نقل نمود و از فروغ خدا آفرین ظلمت افسرده دیرا

از اشعه انوار الهی روشنی داده سریر آرای بارگاه شرف و اقبال گشت جنود نباتات را موجب آراستگی و پیراستگی

گردید * بشکرخندگی تازه شد روزگار * جهان مشکبو شد چو گیسوی یار * زمین از گل و لاله شد دلربای * هوا عطر

بیز و صبا مشکسای * حضرت اعلی شاهی ظل الهی در مازندران جنت نشان ایام نشاط افزای بهار را بفرح

و فرخندگی گذرانیده بسیر و شکار معتاد نزهت بخش ریاض طبع اقدس بودند چون از نوروز دلفروز دو ماه و چند روز

گذشت موسم ایام بهار و خرمی روزگار سپری گشته هوای آن دیار گرمی آغاز نهاد و هنگام عطربیزی دشت

و کوه و ییلاق شد عنان اشهب نیکوخرام را بجانب دار السلطنه اصفهان انعطاف داده ساحت آن بلده ارم نهاد

از غبار سم سمند صبا پیوند رشک ارم ذات العماد گردید و چندگاه آن خطه خلد آیین عشرتگاه شهریار داد و دین

بود از وقایع متنوعه و سوانح اقبال که در اوایل این سال روی داده آنکه توخته بیگ یوزباشی استاجلو که برسالت

روم رفته بود عود نموده محمد آغا نام ایلچی از عظمای روم مکتوب محبت اسلوب دوستانه آورده با صحایف صداقت

آیین وزرا و ارکان دولت سلسله آل عثمان بنظر انور درآورده و تاکیدات که در استحکام بنیان مصالحه و استقرار

قواعد دوستی نموده بودند معروض گردانیده اعزاز و احترام یافت دیگر آمدن والی ولایت کیچ و مکران ملک

میرزا است که درین وقت بپایه سریر اعلی آمده سعادت بوس دریافت و ولایت مذکور از توابع هندوستان با کا

ته و سند پیوسته و فرمان فرمای ممالک هندوستان اطاعت گونه بظهور می آوردند و بجهه بعد مسافت اگره و دهلی

که دار السلطنه هندوستانست باندک پیشکشی از ایشان راضی شده دست تسلط و اقتدار فرمان فرمای ممالک

هند از تعرض والیان آن ولایت کوتاهست چون بجهه واقعی ولایت کرمان و سیستان و هر فرکه قلمرو همایون اعلی ان

قربت حضرت اعلی شاهی اراده تسخیر آن ولایت فرمودند در سنه مذکور نوعی که سابق ذکر یافت گنجعلیخان حاکم دار الامان

کرمان آن بنی فضل که از توابع آن ولایت و حکومت ملک شمس الدین بود که از زمره ملوک آن ملک است فرستاده قلعه

انجا بالقهر و غلبه گرفته ملک مذکور را بپایه سریر اعلی آورده مناشیر عتاب آمیز بوالی آن ولایت در قلم آورده مصحوب
ملک شاه حسین که از ملک زادگان سیستانست فرستاده بودند ملک میرزا والی مکران که بزرگترین
ولاة و ملوک آن ملک است از آوازه گیتی ستانی و مهابت آنحضرت هراس بیقیاس بخود راه داده در میان خوف
و رجا عزم عتبه بوسی درگاه عرش اشتباه جزم نموده روی امید و ضراعت بدرگاه سدره منزلت آورده
با معدودی چند در دار السلطنه اصفهان بسعادت استان بوس مشرف شد و روی نیاز بر آستان سعادت
آشیان نهاده بزبان عجز و انکسار این مقال ادا نمود نظم کرای خسرو خسروان جهان * سزاوار دیهیم و تخت کیان
باخلاص شاه ارکمین بنده ام * بدرگاه جاهت سر افکنده ام * حضرت اعلی در ازاء ظهور بندگی او را منظور نظر مرحمت
گردانیده بنوازشات شاهانه و تشریفات لایق پادشاهانه و تاج و کمر و اسپ و زین و سایر تفقدات و اصطناعات
خسروانه معزز و گرامی گردانیده ملک موروث برو مسلم داشته رخصت انصراف ارزانی داشتند و او مسرور
و شادمان بدیار خود عود نموده روانه گردید واقعه دیگر آمدن جناب هدایت مآب عبد الرحیم خواجه ولد خواجه کلان
خواجه بخاری که در بخارا از سادات جویباری مشهور و مطاع خلق اند در آن دیار در خدمت سلاطین اوزبکیه معزز و محترم
و تقرب و منزلت و اسباب جاه و مکنت از سایر خواجهای ماوراء النهر امتیاز تمام دارد بقصد حج و طواف بیت الله الحرام
از انجا مرخص و از انجا بدار السلطنه اصفهان آمد که شرف ملازمت اشرف دریافته از خدمت حضرت عزیمت سفر
حج نماید صدور عظام و سادات کرام و علماء انام و فضلاء موزون کلام حسب الامر اشرف باستقبال او رفته بتاریخ
روز چهارشنبه بیست و سیم شهر شعبان المعظم باعزاز و احترام مشار الیه بوثاق او تشریف برده ملاقات فرموده
و بانواع تعظیمات پادشاهانه و اصناف تکریمات خسروانه معزز و گرامی گردیده نزل و اقامت بر وجه لایق مرحمت
شد در خلال اینحال ویرا عارضه بیماری روی داده چندگاه سقیم المزاج بود اطبا بمعالجه او پرداخته همه روزه از جانب
همایون اعلی پرسشهای اشفاق آمیز و نوازشهای مرحمت قرین بحیز ظهور می آمد تا آنکه بیماری روی بانحطاط آورده
بصحت مبدل گردید چون وعده سفر مبارک گذشته بود حصول مطلب اعلی و وصول بدین مقصد اقصی در عقده تعویق ماند
از حکمت بالغه ربانی در ینسال میسر نشد دیگری توجه همایون اعلی بجانب آب کرنگ و الخد و چون توجه خاطر اشرف
بآوردن آب کرنگ بطرف دار الملک اصفهان در نصاب کمالست اراده خاطر فیض مآثر بدان متعلق گشت که بنفس
نفیس انجا رفته کیفیت و کمیت آن و شقوق آوردن آن باز رسیده برای العین مشاهده فرمایند لهذا از مقر سلطنت
عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیده روزی چند در ییلاقات الخد و دو منزل گزیدند و مشاهده نیک و بد آن
فرمود بامراء عظام در انجام خدمت مرجوعه آب سفارشات بلیغ فرمودند امام قلیخان بیگلربیگی فارس و حسین خان
حاکم لرستان و جهانگیر خان بختیاری و صفی قلی خان حاکم همدان و اعیان فارس و اصفهان که بدان خدمت مامور بودند
هر یک بمهام مرجوعه کماینبغی اقدام نموده در شکستن کوه و کندن فرهاد آسا سعی موفور بظهور می آوردند که مکنون
خاطر دریا نوال بر وجه دلخواه بسمت ظهور رساند تفویض ایالت عربستان حویزه بسید منصور عرب فرمودند چون مهمات

عربستان بجهة قتل سید راشد چنانچه از پیش گذشت مختل گشته نظام و انتظام نداشت در هر سری از سرداران عرب سودای
پیدا آمده بود سید منصور برادر سید مبارک که چند گاه بود که پایه سریر اعلی آمده جهت رفع فتنه اعراب و مشیت
مهمات سید راشد حسب الامر در استراباد اقامت داشت در ینوقت پایه سریر خلافت مصیر طلب داشته بعد
از استسعاد بسعادت بساطبوسی مورد الطاف شاهانه گردیده و تفویض ایالت و دارائی عربستان و لقب
ارجمند خانی سربلندی یافته و حسین خان حاکم لرستان و علی سلطان حشمای حاکم ششتر بمعاونت او مامور
گشتند و ایشان با خود موفور بعربستان رفته او را در حکومت آن ولایت متمکن گردانیده در حویزه کوچک
عبدالله لقمان اطاعت فرمان کرده قلعه مشکوک را بتصرف او داد و سید طهماسب که منظم خلاف بود داشتند
جز اطاعت چاره نیافته از قلاع و ممالکی که در تصرف داشت دست باز کشید و امرای عظام مذکور خاطر از مهمات
او جمع کرده هر یک بحکومتگاه خود باز گشتند ذکر لشکر فرستادن امرا و ارکان دولت قاهره بر سر فرنگیان
پرتگالیه جزیره هرمز چون از جماعه فرنگیه پرتگالیه که در جزیره جرون اقامت داشتند مکر حیله و تذویر
بظهور آمده پای از دایره ادب بیرون نهاده بودند و خلاف عهد و شرط که در آغاز اقامت جزیره
جرون با والیان مسلمانان کرده بودند و بخودسری در جزیره که منبع آب جرونست مشهور بجزیره قیشم
قلعه احداث نموده حارث و نگهبان تعین کرده در ازدیاد عمارت و استحکام آن میکوشیدند امام قلیخان
بیگلربیگی فارس از تمغی خبر یافته جمعی را بتسخیر و تخریب قلعه مذبور مامور ساخته حقیقت معروض گردانید حقایق احوال
و رفتن امام قلیخان بدانصوب و تسخیر جزیره جرون و انعدام فرنگیه پرتگالیه از آن ملک مشروحا در سال
آینده مرقوم قلم وقایع رقم خواهد شد ان شاء الله تعالی ذکر دعوت جمعی از نصاری بدین اسلام در زمان
رای عالم آرای همایون که ممهد بنیان دین و دولت و مقوی ارکان ملک و ملت است اقتضای آن نمود که گروهی
از ارامنه و نصاری که حسب الامر در فریدون سرحد قرب جوار بختیاری اقامت و محل زراعت دارند بدین
اسلام دعوت فرمایند و از وفور ترحم و غمخواری که چون دنیا محل حوادث و دار فتور است مبادا در هنگام وقوع
حادثه و عدم استقامت ملک از انوار قرب جوار کرجور و اعتساف جبلی طایفه لات با ایشان که مطیع الاسلام و اهل
ذمه اند دست درازی واقع شود نسا و صبیان بخل اسیری گرفتار آیند و جمعی از آن طبقه دعوت همایون را بقدم
اذعان تلقی نموده طوعا و کرها پذیرای فرمان شدند غرض اصلی آن بود که در مواضعی که ایشان مسکن گرفته اند معبدی که
ساخته اند مسجد شهرت یافته آواز موذنی از آن برآید که شعار مسلمانی ظهور یافته عاقبت حال ایشان بخیر و خوبی
مقرون باشد سیادت پناه میر ابوالمعالی نطنزی مجلس نویس همایون که آبا عن جد از ملازمان این دودمان ولایت
نشان است و از عهد صبی در ظل تربیت همایون اعلیحضرت شاهی ظل اللهی نشو و نما یافته است بشرف قرب و منزلت
سرافراز و بکمال اعتماد و محرمیت از اکفا ممتاز است بخدمت سعادت افزا سرافراز گشت و حسب الحکم اعلی
متوجه این امر خطیر خیرانجام گشته بمیانه الجماعت رفته بعضی را توضیح رضی گشته بالطوع و رغبت هدایت یافتند

وجمعی که ترک ملت مسیح باغوا و تحریک رهبانان و کشیشان ایشان دشوار بود و تغیر کیش نصاری مکروه خاطر ایشان
مینمود باندک تهدیدی که بکشیشان و رهبانان در ترک ممانعت نمودند از منع متقاعد گشته آن قوم چاره بجز انقیاد
نیافته باکراه قدم در دایره اسلام نهادند و اکثر نسا و صبیان در شوق و شعف آمده بریکدیگر سبقت جسته زبان
بکلمه توحید و ترک ملت نصاری و قبول دین متین شریعت بیضا گویا میشدند سیادت پناه میر مشار الیه بیمن عاطفت
شاهانه توفیق سعادت عظمی یافته تا موازی پنج هزار نفس بحلیه اسلام متحلی گشته شعار مسلمانی ظاهر ساخته و هر
گروهی که بکلمه طیبه شهادتین زبان میگشودند کتب ایشانرا از سواد انجیل و ماکون من هذا القبیل از دست کشیشان و قسیسان
گرفته معدوم داشته شد که معلمان مسلمانان ایشانرا تعلیم قران و احکام شریعت مینموده باشند و همچنین کل نصاری و ارمنی
را که تقبل مازندران شده بودند تکلیف مسلمانی کرده بدین اسلام دعوت فرمودند مولانا محمد علی تبریزی بدینخدمت
مامور گشت اکثر آن طایفه دعوت پادشاه اسلام را پذیرا شدند و از روی صدق و یقین قلیلی باکراه والعلم
عند الله زبان بکلمتین جاری ساخته در زمره اسلام انتظام یافته شد امید که حضرت رب الارباب مثوبات این
امور خیر را عاجلا و اجلا بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گرداند از عمر و دولت متمتع باشد آمین یا رب العالمین

ذکر عزیمت همایون اعلی بنابر مصالح ملکی بجانب خراسان و وقایعی که در خلال این احوال روی داد

چون همواره تسخیر و تصرف ملک قندهار که موروثی این سلسله است و چند سال که از حوادث روزگار چنانچه از
صحیفه وقایع قرن اول این کتاب در طی احوال میرزایان قندهار اولاد بهرام میرزا اشارتی بآن شده بتصرف فرمان
روای ملک هندوستان درآمده مکنون خاطر انور بود بنابر روابط دوستی و مصادقت و موالات که فیمابین
واقع بود متعرض نشده بمردم آن طرف گذاشته بودند امری موجب اضداد و تشنیع هرزه درایان بیهده گویان
دوست و دشمن بود در سال گذشته بخان عالم ایلچی هندوستان صریحا اظهار اینحکایت فرمودند در نیوف از تقریر
واردین و عرایض دولتخواهان که دران دیارند بوضوح پیوسته بود که جماعتی از مفسدان خوش آمدگوی در خدمت حضرت
بادشاه والاجاه محمد سلیم پادشاه مانع دادن قندهار شده و میشوند بر ذمت همت شاهانه لازم شد که عنان عزیمت
بجانب خراسان معطوف داشته بمیامن تاییدات الهی مهم قندهار بر وجهی که لایق طرفین باشد و قصوری و فتوری در میان
دوستی و محبت نشود صورت یابد و هم دراز دست درازی و بی ادبیهایی که درین چند سال که در آذربایجان و گرجستان
مشاغل عظیمه پیش آمده بود همت والا بدفع اعادی مقصور بود از طایفه کم فرصت اوزبک بظهور آمده چند مرتبه
نوعی که در سالهای گذشته تحریر پیوست لشکرها بتاخت خراسان فرستاده بودند بروجه اتم تادیب نموده
گوشمال بسزا داده شود بخصیص درین سال که اوزبکیه بلخ بدلالت و رهنمائی جمعی مفسدان و فتنه جویان و چند نفر از منافقین
اویماق جمشیدی انتهاز فرصت نموده بشبی علی الغفله بر سر قلعه بالا مرغاب آمده بطریق دزدان بقلعه راه یافته
جمعی از قزلباشیه که حارس و نگهبان قلعه بودند بقتل آورده کوتوال قلعه را که از معتبران شاملو بود گرفته
ببلخ بردند و قلعه را متصرف شدند و بادغیس نیز آمده چند نفر از شاملو را مقتول و اسیر ساختند چون رستم محمد خان

شته

ولد والی محمد خان در سرحد ما بین بلخ و خراسان اقامت نموده بمعاونت خود قزلباش در کمین بخت و در سال که
تا توپ دو سه هزار اوزبک که بر سر اوجمغند تاخته اند خود و شبرغان رفته خرابی بسیار کرده بود درین
سال در مقام انتقام در آمده لشکر عظیم بر سر رستم محمد خان بالکا او به و شافلان فرستادند اگرچه رستم
محمد خان از عزیمت ایشان آگاه گشته بهرات آمد مردم او به و شافلان بقلعها خود در آمدند اما اوزبکیه
در آن دو الکا خرابی بسیار کرده مراجعت نمودند و قراتقه نام که از سرداران برتاول اوزبک که در سالها
گذشته بخراسان آمده شکست عظیم یافته از معرکه بیرون رفته بود و درین چند سال بی نام و نشان منزویست
درینسال بقصد آنکه در کمین بوده شاید رستم محمد خان را بدست تواند آورد بحوالی چقچران از اعمال غرجستان آمده
بقلعه که بنا نموده بود در آن قلعه اقامت دارد لاجرم بنابر مقدماتی که تحریر پیوست سفر خراسان در ضمیر
الهام پذیر تصمیم یافته بحکم قضا جریان بصدور پیوست که طوایف رفیعه قزلباش ملازمان رکاب اشرف
از اطراف و جوانب در حرکت آمده بجانب خراسان نهضت نمایند و در خلال اینحال ذات اعلی شانه از جاده اعتدال
منحرف گشته چند روزی سقیم المزاج بودند اطبای مسیح دم بقانون حکما مقدم بمعالجه و مداوا پرداخته ارباب اخلاص
نذورات و تصدقات بارباب استحقاق و احتیاج رسانیده از برکات انفاس دعاگویان صادق العقیده که هر صبح
و شام بدان مواظبت نموده صحت ذات عدیم المثال را از درگاه ایزد متعال مسالت مینمودند مرض روی بانحطاط
آورده حکیم علی الاطلاق صحت عاجل کرامت کرده بنابر ضعف ایام نقاهت چند روزی توجه خراسان در عقده
تعویق افتاد مقرر گشت که عیسی خان قورچی باشی سرکرده قورچیان عظام و علیقلی خان دیوان بیگی باشی شاملو سر
کرده آقایان و ملازمان درگاه منوچهر بیک یوزباشی لله غلامان و ولد قرچقای خان سپهسالار سرکرده غلامان
و تفنگچیان بوده بخراسان رفته در نیشابور قشلاق نمایند که چون رایات جلال بمقتضای ربانی بدانصوب رسد
بموکب همایون پیوندند فرمانبرداران بر حسب فرمان عمل نموده امرا عظام و افواج قاهره فوج فوج از هر طرف
روی توجه بخراسان آورده برطبق فرمان جهان مطاع در ولایت نیشابور اقامت نموده مترصد وصول موکب
ظفر قرین بودند شرح نهضت موکب ظفر نشان بجانب خراسان و وقایع این سفر خیر اثر در طی حالات سال آینده بدستیاری
توفیق حضرت آفریننده زمین و زمان نگاشته کلک سوانح نگار میگردد ذکر ایلچی فرستادن سلاطین
اوزبک بدرگاه سلاطین پناه باستدعا مصالحه نمودن برخی از حالات اوزبکیه چون آوازه
نهضت همایون و لشکر قیامت اثر قزلباش بطرف خراسان و اطراف و اکناف سرحد و حدود ماوراءالنهر
شیوع یافته ولوله و آشوب در میانه اوزبک و جغتای انداخت سلاطین اوزبک از اعمال ناهنجار و جسارت ناهموار
و بی ادبیهای که از ایشان بظهور پیوسته بود پشیمان و نادم گشته در مقام اعتذار آمدند و سلطان شعار نذر محمد خان
برادر امام قلیخان پادشاه ماوراءالنهر برای جد و پا بصلاح برادر علی ای التقدیرین پاینده میرزا نام چوره آقاسی
خود را که بعرف اوزبکیه قورچی باشی است با مکتوب مرغوب ضراعت اسلوب مخلصانه برسم رسالت بپایه سریر اعلی

فرستاده بنای صداقت و الفت و آشنائی شده بود و والده‌اش که از بنات مکرمه سادات عظام رضوی مشهد مقدس
و همشیره اعیانیه میرزا ابوطالب ولد میرزا ابوالقاسم است که در زمان فرمانروائی عبدالله خان و تسلط عبدالمؤمن
خان ولد او در مشهد مقدس تلیم خان برحسب تقدیر و اقتضا قضا بحباله خود درآورده عریضه اخلاص آئین بجد امت
اشرف نوشته بعد از آنکه حقوق بندگی و دعاگوئی موروثی استدعا نموده بود که اگر قلم عفو بر تقصیرات
فرزند ارجمندش که بجهه کلفت و منازعت عمزاده‌اش رستم محمدخان وقوع یافته کشیده شود و در مقام عطوفت
و مخلص نوازی باشند مدت العمر از جاده دوستی و اخلاص منحرف نمیشود و انواع ملقات نموده پیشکشهای لایق
ارسال داشته بود آنچه از اقوال مترددین احوال ماوراءالنهر و سلاطین اوزبک معلوم گشت آن بود که امام قلیخان
والی ماوراءالنهر بدفع سلاطین قزاق که بر تاشکند و اندجان دولت تسلط یافته دست تطاول بملک سمرقند دراز میکردند
لشکر بانصوب کشیده بود و میانه او و لشکر سلاطین زادهای قزاق در آنطرف آب شاهرخیه که بی احتیاط
عبور نموده بود حربی عظیم و نبردی قوی وقوع یافته شکست بجانب امام قلیخان افتاده تا موازی بیست هزار
کس العهدة علی الراوی از سپاه ماوراءالنهر در معرکه بقتل آمده و جمعی در وقت انهزام از روی اضطرار خود را
بآب انداخته غریق لجه فنا گشته و امام قلیخان شکسته و بدحال ببخارا بازگشته کس نزد برادرش نذر محمدخان
ببلخ فرستاده اعلام نموده بود که با لشکرهای اندخود و باو پیوسته دیگر باره متوجه قزاق شوند و نذر محمدخان
بواسطه قرب جوار رستم محمدخان و بیم تسلط او بر ولایت بلخ عذر خواسته از برادر فی الجمله اندیشه مند و بدمظنه
بود امام قلیخان از این جواب متقاعد گشت با معدودی بی‌تکلفانه ببلخ آمده و با برادر ملاقات نموده بعد از مشاوره
و کنکاش یالنکتوش بهادر را با فوجی از لشکریان بلخ و حصار و اندخود همراه کرده و امام قلیخان بخیال انتقام
و جبر شکستی که از قزاق یافته بود دیگر باره لشکر فراهم آورده بسرکردگی یالنکتوش بهادر بسمرقند فرستاد
و خود نیز متعاقب رفته کرت دیگر فیمابین محاربه عظیم بوقوع پیوست در این مرتبه نیز شکست بر لشکر بخارا و بلخ افتاده
جمعی کثیر در معرکه بقتل آمدند و یالنکتوش پریشان حال باز برگشت و جناب ارشاد مآب هاشم خواجه بای در میدان
مصالحه نهاده فیمابین امام قلیخان و سلاطین قزاق خصوصاً ترسون محمدخان بوساطت جناب ارشاد مآب صلح گونه واقع شد
گرگ آشتی کردند و هرکس بمقر خود فرستاده رشید القصه بانیده محمد میرزا مذکور در دولتخانه مبارک نقش
جبهان بوساطت مقربان درگاه بعد از ابلاغ رسالت و گذرانیدن تحف و هدایا که از الجمله جمل و نیج راس اسب
الشه حصاری و قرقزی و بدخشی بود از جانب نذر محمدخان گذرانیده اظهار اخلاص و صداقت و دوستی پیش از پیش
نمود و چون مرد خردمند سخندان بود بلوازم امر رسالت کماینبغی اقدام نموده شمول نوازش و الطاف شاهانه گردید
و جناب هدایت مآب عبدالرحیم خواجه نیز از جانب امام قلیخان تواضعات دوستانه نموده التماس نمود که
چون همیشه پدران ما میانه سلاطین و طوایف انام باعث ائتلاف و التیام بوده آتش فتن و فتور را بزلال مواعظ
و نصایح تسکین داده واسطه صلح و صلاح که موجب آسودگی خلق الله است میشده اند و اکنون برحسب اتفاق و تقدیرات

آسمانی چنین واقع شد که این خیرخواه سعادت ملازمت اشرف دریافت و چون بنا بر عارضه بیماری و توقفات ضروری
هنگام سفر مبارک مکه معظمه و موعد ادراک سعادت حج بیت الله الحرام گذشته بخاطر میرسید که بماوراءالنهر
بازگشته هر گاه اراده ازلی متعلق بان شده باشد و بخت مساعدت نموده توفیق رفیق گردد بمقتضای الامور
مرهونة باوقاتها این اراده وقت دیگر از قوه بفعل آید و اکثر از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده حضرت
اعلی مسموع شده بود یکی را بهزار بعین الیقین مشاهده میشود که رحمة للعالمین اند و جز ترفیه حال عباد الله امری
از اطوار آنحضرت بظهور نمی پیوندد توقع آنست که چون ندر محمد خان بادی الفت و دوستی گشته اظهار
صداقت و اخلاص مینماید حضرت اعلی شاهی بمقتضی معنی مضی ما مضی از اعمال سابقه اوزبکیه اغماض فرموده
چون امام قلیخان نیز از کرده خود پشیمانست قلم عفو بر اعمال و جرائد افعال هر دو برادر کشیده در مقام رافت
و عاطفت باشند و این محب خیرخواه متعهد میگردد که فیمابین قواعد دوستی و مصالحه بروجهی استحکام
دهد که بعد الیوم عجزه و مساکین و زیردستان طرفین مرفه و آسوده حال بوده باشند و بدعای دولت ابد قرین
حضرت اشتغال نمایند و درین نهضت فقرا و ضعفاء ماوراءالنهر حسب الالتماس دعا این خیراندیش از آسیب لشکر
قیامت اثر قزلباش در امان بوده موجب حصول نیکنامی این دولتخواه گردد چه پیداست که نتیجه خصومت و نزاع سلاطین
جز خون ریختن خلایق و نهب و اسیر مسلمانان و پایمال گشتن عجزه و مساکین و زیردستان خبری دیگر متصور نیست
چون ادراک سعادت حج بیت الله دست نداد بیمن مرحمت شاهی توفیق این علیا یافته از مثوبات جهد و انتها
عافیت و آسودگی اکثر خلق الله که حج اکبر است بهره ور بوده باشد حضرت اعلی بلفظ گهربار فرمودند که از انطبقه جود
درین چند سال که ما را در آذربایجان و گرجستان مشاغل عظیم پیش آمده بود فرصت یافته انواع دست درازی
و بی اندامیها بظهور آمده تدارک این رفته غیرت و حمیت شاهانه لازم بل واجب است و حال سفر خیر اثر خراسان
بجهات مختلفه در خاطر تصمیم یافته چون ندر محمد خان ایلچی فرستاده اظهار اخلاص و صداقت نموده در مقام اعتذار
و تدارک مافات بنا بر رافت جبلی که نسبت باحباب و دوستان گوز خاطر صدق آیین اجابت جانب سیده عفیفه
والده اش که از منسوبات اشراف و اهالی این دیارست شایسته آنست که ما نیز ایلچی فرستاده با او دوستان
در مقام دوستی و اتحاد باشیم هر گاه امام قلیخان نیز در مقام موالات و دوستی باشد چه بهتر از این که مسلمانان
در زمان دولت همایون و عهد سلطنت ابد مقرون بفراغت و عافیت باشند انشاء الله تعالی در خراسان هر چه
وقت اقتضا نماید و موجب ترفیه حال خلایق و لایق دولت و حفظ ناموس سلطنت باشد بظهور آید الحاصل
پاینده میرزا مورد الطاف شاهانه گردانیده محمد صالح بیک وزیر سابق شروان از رسالت بلخ تعین فرموده
بندر محمد خان و والده اش مکاتیب دوستانه و اشفاق خسروانه در قلم آورده همراه پاینده میرزا روانه
فرمودند و جناب ولایت مآب خواجه عبدالرحیم نیز که عزم بازگشتن جزم کرده بود مورد توجهات پادشاهانه
و شمول انعام و احسان و تفقدات خدیوانه گردیده مسرور و شادمان روانه گردیدند بعد از رفتن ایشان

رایات نصرت آیات بتاریخ غره شهر ربیع الثانی از اصفهان بجانب خراسان در حرکت آمده از راه بیابانک و طبس
گیلک روانه شدند شرح حالات السفر خیریت اثر و رفتن و آمدن محمد صالح بیک و اخوان ایام انشاء الله
تعالی در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد گفتار در سوانح آمدن حبش خان ایلچی از جانب دولت آباد دکن نظام
شاه احمدنگر و دولت آباد و ملک عنبر حبشی سپهسالار که موسس مراتب امور دولت آن سلسله
و ناظم مهمات سلطنت نظام شاهیه است برسم رسالت بدرگاه خلایق پناه
وی از امرای آن سلسله و حبشی زاده است مردی سنجیده و معقول و سخندان و از دوستداران خاندان ولایت
و کرامت و از مسایل علمی آگاه و باشعار فارسی ربط تمام داشت در مازندران بهشت نشان سعادت بساطبوسی
دریافته از جانب نظام شاه عرض اخلاص و صداقت موروثی نموده و پیشکشهای لایق گذرانیده در هنگام توجه صفاهان
رخصت زیارت روضه مقدسه حضرت امام ثامن ضامن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا حاصل نموده متوجه مشهد
مقدس معلی گردید بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی بازگشته باصفهان آمده در سفر خیر اثر خراسان دو سه بار که
در ذیل مرقوم میگردد ملازم رکاب اشرف بود از وقایع متنوعه و سوانح غریبه که درینسال روی داد
قضیه مکحول شدن شاهزاده نادان سلطان محمد میرزاست که از اقتضای قضا بظهور آمده بر عقلای روزگار روشن شده
هست که لایق بحال صاحبان دولت بتخصیص شاهزادگان پاک طینت نیکو سیرت آنست که در مبادی هر حال نظر بر خاتمت
احوال و حسن و قبح مآل انداخته در جمیع امور خرد و خورده بین را پیشوای کردار و گفتار خود ساخته بهوای نفس اماره
در کاری که جز ندامت و پشیمانی نتیجه و حاصلی نداشته باشد بیجا باشروع ننمایند ملا سروری یزدی نظم دشمن
بدشمن این نبندد که بیخرد * با نفس خود کند بمراد هوای خویش * جاهست و راه و دین بنیاد و آفتاب * تا آدمی
نگاه کند پیش پای خویش * نظیر این حال و مصداق این مثال صورت احوال میرزای بیخرد ناداست که تا با والد بزرگوار
که خدای مجازی و سایه پروردگار حقیقی است در مقام اخلاص و یکدلی بوده و مراعات ادب مینمود همواره انوار عاطفت
خسروانه و اشعه اشفاق پدرانه بر وجنات احوالش میتافت همانا درین اوقات از کوته خردی قدر عافیت ندانسته
از جاده مستقیم عاقبت اندیشی انحراف جسته بود و با خواجه لاو مردم نادان اعمالی که منافی ادب و اخلاص بود مبادرت
مینمود بتخصیص در ایامی که ذات مقدس را در فیروزکوه چنانچه مذکور شد عارضه بیماری دست داده بود جناب شاهزاده که
بعیش و حضور پرداخته مترصد آن بود که بزودی کامیاب دولت گردد از حمیت غافل که زمام سلطنت و عنان
دولت و فرمان روائی بر حسب مشیت رب ما یشاء و یختار هر قضیه در اراده و تقدیر قادر مختار است * کسی را رسد
رایت او داشتن * که دین را تواند نگه داشتن * مجملا چون اطوار جناب شاهزاده از انهای نیکخواهان صافی اعتقاد
بعرض مقدس رسید و میرزای مذکور مستشعر گردیده و سلب اعتماد از خود کرده بتحریک کارفرمایان عالم قضا
نشامت کردار ناهنجار خود دید آنچه دید و از خودبینی چشم از مشاهده مصنوعات عالم وجود پوشیده روی
کامیابی ندید و با وجود عدم تهیه با چند نفر از جهلا و نادانان از نا اوران اراده نموده بود که بطرف پیرون رود

از اهل مواضعه عباسقلی ولد محمد حسین بیک توشمال را وقوع این حال در حوصله نگنجیده حقیقت معروض داشت
و میرزای مذکور معترف شده بعذرهای نادلپذیر تمسک جست حضرت اعلی از عواطف جبلی باو رسیده بود اکتفا
فرموده اغماض نمودند اما جمعی که متکفل بیرون کردن او شده بودند بسیاست رسیدند و اسباب معیشت جناب
میرزائی حسب المرام انجام یافت دیگر از سوانح آنکه درینسال مزاج مبارک اشرف از میرزا ابوطالب ابن اعتماد الدوله
مرحوم حاتم بیک که بعالی منصب وزارت دیوان اعلی سرافراز و بدین پایه بلند و رتبه ارجمند من الاقران الاعاظم
والاعالی معزز و ممتاز بود انحراف یافته بسببی که ظاهر بود جز مشتهیات نفس اماره که لازم نشاء جوانیست نبود الحاصل
آنان منصب عالی معزول گردید که چندگاه از نشیب و فراز دولت قدر این مرتبه علیا شناخته تجربه روزگار ممهد
گردد و منصب وزارت بسلیمان خان ولد شاه علی میرزا نواده عبدالله خان که بمصاهرت این دودمان سرافرازی
داشت و مرد صاحب شعور و حسابدان و مربوط نویس و از علوم متداوله فی الجمله آگاهی داشت مفوض گشت
آنکه درینسال جمعی از اجامره و بیدولتان قمی که در آن ولایت سر بشورش و فساد
برآورده آزار و اضرار ایشان بخلق آن دیار میرسید بدست در آمدند چون دفع شر اینگونه اشرار موجب استقامت ملک
و آسودگی خلق الله است در صفاهان بسیاست و یاسا رسیدند و یکی از معتبران شاملو شاه قاسم بیک نام که در خدمت
اشرف زبان جرأت باستشفاع ایشان گشوده ضامن نیک و بد ایشان شده که من بعد مرتکب امور ناصواب نگردند بجهة
آشنائی با طبقه مورد غضب شاهانه گشته شریک سیاست ایشان گردید * هر که بدی کرد و بدیار شد * هم بد خویش
گرفتار شد * اهالی دار المؤمنین قم ازین واقعه مسرور گشته و مسلمانان از شر ایشان خلاصی یافته در ازدیاد دعای
دولت ابد مقرون حضرت جهان پناه و پناه اهل جهان کوشیدند ذکر متوفات این سال جمعی از مشاهیر و اعیان
که درین سال وداع عمر و زندگانی کرده در مضاجع خاک غنودند قاضی خان صدر سابق که در اواخر سال گذشته در
قصبه طرشت ری مریض گشته در اوایل اینسال رخت بعالم آخرت کشید نعش او را بمشهد مقدس معلی نقل کردند و
از سادات عظیم القدر سیفی حسینی بود که آبا و اجدادش در دار السلطنه قزوین و نواحی آن بمنصب جلیل القدر اقضی القضاة
معزز و منظور نظر سلاطین بوده اند و او سید عالیشان کریم الذات و باخلاق حسنه و فضایل و کمالات نفسانی و روحانی
آراستگی داشت در زمان حالت همایون منصب قضای عسکر ظفر اثر یافته چندگاه بدان شغل شریف دخل داشت و چون
از آن شغل در چیده توفیق حج بیت الله الحرام دریافت در سنه یونت ئیل خمس و عشر و الف چنانچه در واقعه آنسال
اشارت بآن شده بمنصب عظیم الشان صدارت سربلندی یافته دوازده سال من حیث الاستقلال بآن امر قیام نموده
طلبه علوم و ارباب استحقاق و احتیاج از موائد انعام و افضالش بهره ور بودند پسری هفده ساله داشت که
باکتساب علوم مشغولی مینمود بعد از فوت والد در همین سال از حکمت بالغه الهی در دار السلطنه اصفهان بمرض آبله از هم
گذشته در عالم جوانی بمنزل جاودانی شتافت دیگر فریدون خان حاکم استراباد در ییلاق ساوه بیماری بهم رسانیده
او را بشهر آوردند روز بروز مرض اشتداد پذیرفته معالجات اطبا مفید نیفتاد و والی طبیعتش دست از حکومت

مملکت بکوتاه کرده میل بسر منزل بقا نمود نعش او را بمشهد مقدس رضویه نقل کردند وی از قبیله چرکس و از زمره عمله سپید
نواب همایون اعلی بود آنحضرت جوهر رشد و دانائی از ناصیه احوال او مشاهده فرموده بود در مقام تربیتش درآورده
همواره مورد توجهات شاهانه بود تا آنکه بحکومت دارالمؤمنین استرآباد سربلندی یافت هژده سال بدارائی آن ولایت
اشتغال داشت و با خلق آن دیار سلوک پسندیده نموده بین الجمهور بسلامت نفس مشهور و بصفت عدالت و نیکی
موصوف بود و او را در مدت دارائی با طوایف اشرار و متمردین ایل صاین خانی مشهور بیقه ترکمان که همیشه در
حدود استرآباد طغیان ورزیده شور افزائی مینمودند محاربات قوی و نبردهای عظیم روی داد به نیروی اقبال
همایون و شجاعت و دلیری همیشه فیروزی یافت چنانچه از آن طبقه متمرد خصوصاً کوکلن و داود خلو که در تمرد و عصیان
از سایر آن قوم در پیش و کثرت و قوت پیش بودند صاحب وجودی نگذاشت امالت آن ولایت به بهبود خان چرکس
تعلق گرفت سلوک او برونق رضا مردم آن دیار نبود بنابران معزول گشته بخسرو خان که در سلک غلامان درگاه
منسلک و مرد ضابط و کاردان بود تفویض یافت دیگر وفات عارف معارف ازلی واقف علوم خفی و جلی شیخ
بهاءالدین محمد جبل عاملی رحمة الله علیه که شمه از اوصاف کمال و شرذمه از فضل و افضال آن حمید خصال در صحیفه
اول این دفتر رقم نگارش یافته ظاهر حالش بنور دانش و تبحر علوم آراسته و بدرجات عالیه اجتهاد و اجلال
حسنه پیراسته باطن فیض مواطنش بفقر و درویش نهادی موصوف و بسیر و سلوک معروف و با زمره اهل الله قرین
بود در پیسال روزی در مقابر مشهور به تربت عارف ربانی بابا رکن الدین صفهانی باداء الصلوة مشغول بود او را از
قبری بگوش وی رسید که در عالم روحانی یکی از اهل قبور و آسودگان نهانخانه خاک با او بتکلم درآمده گفته بود که
اینهمه غفلت چیست حالا وقت تیقظ و هنگام آگاهیست و آن قابل اسم و نسب خویش اظهار نموده بود و از اسرار خفیه حرفی
چند بر زبان آورده اما حضرت شیخ تعبیر آنها نفرمودند زیاده از حرف غفلت و ایمای آگاهی و انتباه اظهاری نکردند
بعد از واقعه آنحضرت یکی از احباء که محرم اسرار شیخ بوده دو سه کلمه اظهار نمود الحاصل بعد از وقوع این واقعه غریبه ترحیب
تفکر فرو برده چند روز ترک معاشرت احباء و خلان و مباحثه طالب علمان نموده آماده سفر آخرت میگردید و مترصد ارتحال
از این دنیای فانی و دار ملال متنفر منقضی ماه شوال بود و لحظه بفراغ خاطری نمینمود تا آنکه طلبه علوم که همه روزه از او مستفیض
بودند ببراهین عقلیه و دلایل نقلیه شیخ را ترغیب نمودند که در باطن با خدا بوده در ظاهر فیض القاء علوم از طلبه باز نگیرد
و مثوبات آن از اعلای طاعات و عبادات شمرده از تکرار اینگونه مقالات خاطر شریفش فی الجمله آرام گرفته رفته
رفته با خلق الله بدستور آمیزش نموده تا سه ماه دیگر ظاهر اوقات را بمباحثه علوم و افاده ملازمه صرف نموده در اتمام
نسخه شریفه جامع عباسی اهتمام داشت و باطناً با آسودگان عالم ارواح همراز و با روحانیان عالم اشباح دمساز بود
تا آنکه در چهارم شهر شوال اینسال مریض گشته هفت روز پهلو بر بستر ناتوانی داشت در روز هشتم که سه شنبه
دوازدهم شهر شوال بود طایر روحش از تنگنای قفس تن بیرون خرامیده بعالم قدس پرواز نمود حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی در ییلاق تشریف داشتند جمعی از اعیان که در شهر حاضر بودند در پیش و پس جنازه مغفرت اندازش

قدم در خاک نهاده وضیع و شریف در برداشتن جنازه بر یکدیگر سبقت میجستند از ازدحام خلایق مرتبه بود که از
میدان نقش جهان با همه وسعت و فسحت بزور بر یکدیگر افتاده از غایت هجوم عوام بردن جنازه دشوار بود
در مسجد جامع عتیق باب جا غسل داده علما و فضلا بر آن جنازهٔ مغفور برحمت حی لایموت نماز گذارده در بقعهٔ
منسوب بحضرت امام الساجدین و قبلة العارفین امام زاده زین العابدین که مدفون امام زادهٔ عالیقدر است مدفون
نموده از آنجا نقل بمشهد معلی نمودند بر وفق وصیتی که خود کرده بود در پایین پای امام انام در منزلی که در ایام اقامت
مشهد مقدس مدرس آن شیخ بوده است مدفون گشت ارباب استعداد تواریخ مرغوب یافته در سلک نظم کشیدند
از آنجمله جناب اعتماد الدوله میرزا ابوطالب را این تاریخ از ریاض طبع وقاد شکفته تاریخ رفت چون شیخ زدار فانی
گشت ایوان جنانش ماوای * دوستی جست ز من تاریخش * گفتمش شیخ بهاء الدین وای * فرزندی محمد
صالح برادرزادهٔ راقم حروف چنین یافته * افسوس ز مقتدای دوران * ۱۰۳۰ تاریخ یافته در سلک نظم کشیده جمعی
دیگر نیز یافتند از طول کلام اندیشه شده بهمین دو تاریخ اکتفا رفت ذکر آغاز سنهٔ ایت ئیل ترکی مطابق احدی
و ثلاثین و الف که سال ششم قرن ثانی جلوس مبارک شاهی ظل اللهی عباسی است

باز طنطنهٔ رایات بهار طلیعه افروز عرصهٔ روزگار گشته جهانیان را بتازگی نوید فتح و مژدهٔ فیروزی داد و آفتاب
عالمتاب که نیر اعظم و منورساز عرصهٔ عالم است با کوکبهٔ نور و اشعهٔ جهان آرای بهجت و سرور قدم بر بساط شرف
نهاد ساحت گیتی را از فروغ عالمگیر روشنی تازه و طراوت بی اندازه بخشید درین سال خجسته آغاز سعادت
فرجام نوروز فیروز در روز دوشنبه هشتم جمادی الاول مطابق احدی و ثلاثین و الف هجری اتفاق افتاد و نوعروسان
حجلهٔ خاک بآرایش و پیرایش سر از جیب مغاک خاک برآورده در بساط جهان آرای چمن روزگار بجلوه گری در
آمدند سپاه لاله و ازهار بصد زیب و بها در عرصهٔ روزگار صف آرای گشته عندلیب آسا هزار زبان بثنای
شهریار کامکار کامران با دار ترانه بنظم بهار آمد دگر عالم نوی یافت * فروغ از بزمگاه خسروی یافت
خلایق را نوا سودگی داد * جهان را مژدهٔ فرخندگی داد * موکب نصرت قرین همایون شاهی ظل الهی را بنا بر مقدماتی
که در سال گذشته اشعار شد توجه خراسان در خاطر انور تصمیم یافته بود لهذا عنان نصرت نشان فیروزی
و اقبال بجانب خراسان در حرکت آورده در قصبهٔ طبس گیلک نزول اجلال داشتند شادروان عظمت و اجلال
در آن خطهٔ دلگشا برافراشته بعد از مراسم جشن نوروزی و انجاح مطالب و مقاصد عجزه و زیردستان عنان
اشهب صبا پیوند بعزم سیر و شکار سواحل رود هیرمند و انتظام مهام ضروریهٔ خراسان بدان صوب انعطاف داده
از راه تون و دشت بیاض قاین در حرکت آمدند فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که امرا عظام و عساکر ظفر
فرجام که در ولایت نیشابور قشلاق فرموده بودند بولایت فراه آمده در آنجا بموکب معلا ملحق گردند و سپاه ظفر
پناه فوج فوج و فشون فشون روی توجه بآن صوب آورده چون موکب همایون بفراه رسید طبقات حشم و افواج
خدم نظر همایون خاقان عرب و عجم درآمدند تفاخر و آیین مقرر بعرضگاه شتافته زبان بدعا و ثنا

شهریار کامکار کامران گشودند سوانح این سفر خیریت اثر و فتوحاتی که روی داده در ذیل دفتر مرقوم قلم عنبرین رقم
میگردد انشاء الله تعالی گفتار در شرح فتح و تسخیر مملکت بهجت افزای قندهار و زمین داور بعون عنایت
داور زمین و زمان و آفریدگار جهان و جهانیان جلت عظمته و جلاله بر کارآگاهان عالم صورت و هوشمندان
انجمن معنی مخفی نماند که در صحیفهٔ اول و ثانی این دفتر عالم آرا حقایق احوال ولایت قندهار که چگونه از تصرف منسوبان
این دودمان برون رفته بتصرف منتسبان سلسلهٔ گورکانیان درآمد مکرر جابجا بتقریبات مرقوم کلک بیان گشته
در طی این داستان مناسب چنان دید که از تکرار نه اندیشیده شرح حالات سابقه و لاحقه را دیگر باره از ابتدا تا انتها
بدستیاری کلک دو زبان در صحیفهٔ بیان نگارد که تشنه لبان وادی اخبار را موجب سیرابی گشته ارباب فطنت
و اصحاب مردمی سبب توجه موکب همایون را بدان صوب باعث نقصان دوستی شمرند در صحیفهٔ اول در وقایع زمان
شاه جنت مکان تحریر پیوسته که مملکت قندهار مرة بعد اولی و کرة بعد اخری بمساعی جمیله امرای عظام قزلباش
تصرف اولیای دولت ابد پیوند درآمده ایالت و دارائی آن بسلطان حسین میرزای ابن بهرام میرزا شفقت شده بود و او حسب
بفرمان عم بزرگوار حاکم باستقلال آن ولایت بود و بعد از آنکه ایام زندگانی میرزای مذکور در متابعت و فرمانبرداری عم
عالیمقدار سپری گشت ایالت قندهار حسب الفرمان نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه بمظفر حسین میرزا پسر بزرگ
و زمین داور برستم میرزا پسر کوچک سلطان حسین میرزا تفویض یافت و در زمان طغیان اوزبکیه بنوعی که در صحیفهٔ دوم در طی
احوال میرزایان مذکور رقم پذیر کلک ظهور گشته میرزایان مذکور از کوته خردی طغیان اوزبک را مسطور داشته از بد اتفاق
برادران خود روی بجانب هندوستان آورده مملکت را بتصرف منسوبان حضرت پادشاه غفران پناه جلال الدین محمد
اکبر پادشاه بن همایون بن میرزا بابر فرمانروای ممالک هندوستان دادند و در سنهٔ ایت ییل مطابق سنهٔ سبع و الف
که در خراسان آتش طغیان اوزبکیه بزلال تیغ آبدار شهریار کامکار عالی تبار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تسکین
یافته تمامت ملک موروث خراسان مجدداً بتصرف اولیای دولت ابد بنیان درآمده بنابر رابطهٔ الفت و دوستی که قدیماً
میان این دو سلسلهٔ علیه واقعست حقیقت فتح خراسان را بحضرت پادشاه والاجاه غفران دستگاه اعلام نموده مصحوب میرزا
علی بیگ نام قورچی خدابنده لو دوستانه و در نامهٔ محبت آمین دوستانه که باآنحضرت اعلی ارسال شده بود بقلم مودت
رقم درباب قندهار ایمائی شده بود که بیمن الطاف الهی و توجه باطن ائمهٔ هدی تمامت مملکت خراسان که در تصرف
مخالفان بود درع شی نماید بدست درآمده سوای قندهار که در تصرف منسوبان آنحضرتست محال در تصرف دیگری نمانده و از
اتحاد و یگانگی که فیمابین سلسلتین آنهم فی الحقیقه بدست ما درآمده در تصرف یگانگان نیست حقیقت دوستی قدیم و لوازم
محبت و فرزندی جدید اقتضای آن میکرد که از حسن ادا و خواهش دوستانه دریابند که ایشان قندهار را مصالحه
نموده اساس خلت و دوستی سطور این دو دودمان را تازه استحکام دهند حضرت پادشاه مغفور از آن ایما و اشعار
دوستانه اغماض نموده و تفتیش امر در میان یافت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از وسعت حوصله و پاس طریقهٔ یگانگی
از جای نرفته رابطهٔ صداقت و اتحاد از دست نداده تا آنکه آن پادشاه والاجاه بجوار رحمت الهی پیوست مهین فرزند

ارجمندش نور الدین محمد سلیم پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردید در آغاز جلوس بمنازعه سلطان خسرو که همین فرزند
خود که داعیه سلطنت داشت مشغول بود بعضی امرای قزلباش خصوصاً حکام فراه و سیستان با فوجی از جنود ظفر ورود
هرات متوجه آن دیار گشته مملکت را متصرف شده قلعه را احاطه کردند در حینی که رایات جلال در آذربایجان
بود حقیقت بعرض اشرف رسید با آنکه باندک توجه و اشارتی در کمال سهولت و آسانی تسخیر قلعه میسر بود چون هنوز
بنابر مشاغل ملکداری که ضرورتاً بسیاری از امور لایقه را عایق میگردد و ازین طرف پرسش تعزیه و آداب
تهنیه که لوازم خلت و ودادست بظهور نیامده بود این حرکت ناهنجار که شیوه پست همتان کم فرصت از آیین
مردمی دور دانسته امرای عظام را منع فرمودند و شاهی بیک خان چغتای که از جانب آن سلسله عالیه حاکم
قندهار بوده در قندهار محصور بود منشور عاطفت و فرمان استمالت عز صدور یافته مصحوب حسین بیک نامی
از طایفه خدابنده لو شاملوی فرستادند که چون میانه ما و حضرت پادشاه والاجاه رابطه محبت و برادری
مسلوک است با یکدیگر بالکل و مملکت مضایقه نداریم و او بفراغ خاطر بدارایی آن مملکت مشغول باشد اما ترصد آن بود
که بعد از فرستادن ایلچی معتبر و تقدیم مراسم تعزیه پرسی و اظهار تهنیت جلوس خاطر جویی نموده که ملک بدست در
آمده را باز گذاشتند آنحضرت نگاهداشتن قندهار را که در نظر دوست و دشمن بشبهه عدم ارتباط یکانگی
میگردد لایق ندانسته بقاعده محبت و مقتضای قواعد مصادقت و وداد باز از مردمیها سابق و لاحق باز گذارند و بعد
از آنکه یادگار علی سلطان طالش که از معتبران طایفه رفیعه قزلباش و کارآگاهان خردپرور بود بنوعی که سبق
ذکر یافته برسم رسالت رفته لوازم پرسشهای دوستانه و تواضعات مهربانانه که راه و رسم منتظمان کارگاه
ابداعست بظهور آمد مشارالیه و ایلچیان دیگر که متعاقب میرسید مکرر یگانه وصریح بوکلای نیکخواه آن سلسله کورکان
اظهار معامله قندهار نموده و از آن طرف راه این گفتگو نداده اثری بر گفتهای ایلچیان مترتب نمیشد و بقهر و غلبه گرفتن
سزاوار الفت و دوستی نبود بدین جهت که تحریر یافت مدتها آن ولایت در تصرف منتسبان آن سلسله ماند تا آنکه میرزا
برخوردار مشهور بخان عالم که از امرای بزرگ آن سلسله بود و از جانب پادشاه والاجاه بخطاب مستطاب بهایی
یعنی برادری سرافراز بود و کمال محرمیت نیز داشت برسم رسالت آمد حضرت اعلی در اثنای محاورات و همزبانیها و
اظهار محبت و دوستی برادرانه اظهار معامله قندهار و تغافلی که در خدمت نواب برپاس رابطه الفت نموده بودند و اغماضی
که از آن طرف میشد یاد فرموده صریح گفته شد که خصوصیت و یکانگی میانه ما و حضرت پادشاه والاجاه زیاده از آنست که
با یکدیگر مضایقه بالکل و مملکت داشته باشیم لیکن در باب قندهار که داخل خراسان و ملک موروث این دودمان دوستی
دوستان است مردم دور و نزدیک که چشم بر امور متعارفه صوری دارند و از عالم معنی بیخبر لایعنی در محافل
و انجمنها بزبان آورده حمل بر نوعی دیگر مینمایند سزاوار محبت و مقتضای دوستی آنست که آن را از کار نکار بجهه دفع
طن اضداد از ملک ما گذارند اگرچه ولایت هندوستان بغایت دور است و درین میانه حرسنگ شاهراه محبت شهد یارانست
بایستی از جهد گزین واگذارند که هم زبان هرزه درایان بیهوده گوی که ظاهر بینان عالم اسبابند کوتاه باشد و هم تجدید

آوازه خصوصیت و یگانگی این دو سلسله در آفاق و اقطار اشتهار یافته رابطهٔ الفت و وداد تازه استحکام پذیرد و بر سلاطین
قرب جوار خصوصاً طوایف اوزبکیه که معاند هر دو طرف اند مراتب وفاق و اتفاق جغتای و قزلباش با یکدیگر ظاهر
گشته این امر سعی را منتج انواع فواید شمارند و اگر بارگاه اشتعال این طبع شریف آنحضرت بسیار دشوار باشد تا
رضا خاطر انور را به مطالب عالیه دنیویه راجح دانیم اما برسم سیر و شکار با یکدیگر خواهیم آمد که چند روزی باتفاق منسوبان
آنحضرت در شکارگاه آن ولایت بنشاط شکار پرداخته باز گردیم و از منسوبان آنحضرت راه و رسم مهمان نوازی
و میزبانی بظهور آید و بر عالمیان ظاهر گردد که بار گاه اشتعال این نمک با ایشان محض خصوصیت و راه رسم دوستیست و در
میانه مغایرت و جدائی نیست و زنبیل بیگ یکدلی تو شمال باشی که از خاصان درگاه و محرمان سراپرده قدس بود
خیالچه در محل خود سمت گذارش یافته همراه خان عالم برسالت و تجدید قواعد الفت رقیمه اظهار این معنی کرده بود و جمعی
خوش آمد گویان تقرب جوی که بوساوس شیطانی فتنه انگیز و آشوب طلب اند مانع حصول مطالب گشته این ممانعت
را دولتخواهی نام نهاده اند اما دور اندیشان کار آگاه و آگاه دلان خیرخواه نیکو دانند که دولتخواهی صاحب دولتی نعمت
اینست که دشمنان را بحسن سلوک دوست گردانیده دوستان را محرک آرایش دوستی باشند و هر آینه این معنی را موجب
روز افزونی دولت دانند فکیف حسن دوستی که آثار اتحاد و نتایج دوستی او بین السلاطین در ظاهر موجب ازدیاد جاه
و حشمت و باطناً باعث استحکام بنیان سلطنت باشد و اگر از خود رنجانند نعوذ بالله از مقوله اندکی از بسیار گفته آید و سخن
بدرازی کشید القصه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در اول بهار خجسته آثار امسال برحسب وعده که بکجانعالم فرموده بودند بنوعی
که در فوق مذکور گشته برسم سیر و شکار سواحل رود هیرمند و ارغنداب عزیمت آن دیار فرمودند و در فراه منشور عاطفت
بعبد العزیز خان حاکم قندهار و سایر امرا و اعیان جغتای که در آنجا بودند مصحوب وصال بیگ اوغلی که از معتمدان درگاه
بود ارسال فرمودند و پیغام دادند که چون سفر خیر اثر خراسان بنا بر مصالح ملکی اتفاق افتاده بود از فراه متوجه سیر و شکار
آنحدود و دیم طریقه آنکه توجه موکب همایون را با آن طرفها محض سیر و شکار تصور نموده از روی یکدلی و یگانگی باستقبال آمده
سعادت رکاب بوسی دریابند که چند روزی که در این حدود بنشاط شکار پردازیم ایشان نیز در رکاب اشرف بوده از
جانب را در کامکار مهمان پذیر بوده لوازم میزبانی بظهور آورند و خاطر مطمئن و آسوده دارند که سوای اعزاز و احترام
نسبت بملازمان حضرت پادشاه والا جاه برادر بجان برابر امری مخطور خاطر صفا آیین نیست و غرض اصلی ازین نهضت نوعی
که بکجانعالم گفته بودیم آنست که بر عالمیان تخصیص معاندان اوزبکیه قرب جوار طرفین ظاهر گردد که ملک ما و شما یکیست
و در میانه جدائی نیست حمل بر نوع دیگر نکنند و بعد از فرستادن وصال بیگ از فراه سیر کنان و شکار افکنان روانه
شده چون کنار آب هیرمند مضرب خیام اقبال گردید میرزا قلی سلطان سیاه منصور حاکم گرشک چند نفری از جماعت
جغتای که عبد العزیز خان در یوسف تخته بمحارست و استحکام قلعه بندیتمور فرستاده بود مطلع شده در سر راه ایشان رفته
گرفته بود بنظر اقدس رسانیدند حضرت اعلی او را مورد عتاب و خطاب گردانیدند که اکثر منسوبان و ملازمان حضرت
پادشاه والا جاه خورشید کلاه با ما تعلق دارند بخود سر بی سبب اینچنین کار لایق و مناسب نیست که گرفتاران مذکور را خلعت

اشعار عنایت فرموده رخصت دادند که بر سر کار و خدمت مرجوعه خود روند اما عبدالعزیز خان و اعیان حبشیان چون
بر مضمون فرمان عاطفت عنوان و منشور الشفقات شاهی معزز و مباهی گشتند میرزا باقی کابلی را که از ملازمان
معتبران پادشاه والاجاه بود با عریضه ضراعت پیرایه اخلاص نمای حیله اندود فرستاده اظهار نموده بودند که حضرت
شاه از این اراده منصرف گشته از همانجا بازگردند که اگر بحوالی شهر تشریف آورند ما را در راه و رسم نوکری بجز
مخالفت و قلعه داری و جنگ و جدال و ممانعت چاره نیست چون از این پیغام نفاق آلود بوی وفاق بمشام
همگنان نرسید و ساحت آن ولایات مضرب سرادقات جاه و جلال شده بود و ایجاب ملتمس و مطلب ایشان
نمودن لایق دولت نمی‌نمود چنین ممانعت بوالفضولانه که از آن گروه حرمان ظهور یافته مخالفت و بیگانگی را بر اتحاد و یگانگی
که مکنون خاطر صفاآیین بود گزیدند موجب انحراف مزاج اشرف گشته در رفتن راه کرم عنان گردیدند خسرو
سلطان میرزا بیگی را با فوجی از افواج قاهره بر سر قلعه زمین داور که بحراست شاه کلان مقرر بود فرستادند
بتاریخ روز چهارشنبه هشتم شهر رجب ظاهر قندهار مضرب خیام اقبال گردید عبدالعزیز خان و رفقا از معامله نافهمی
بنوعی که پیغام داده بودند با حضرت اعلی در آشنایی بستند و مخالفانه در حصار یکایک گشتند و بعذرهای ناپذیر
تمسک جستند و بسرانجام اسباب قلعه داری پرداختند و بجانب اردوی معلی توپ انداختن شروع نمودند
و جنگ و جدال آغاز نهادند مع هذا حضرت اعلی شاهی روزی چند بصبر و تغافل پادشاهانه گذرانیده جنود اقبال
را از محاربه و قتال ممنوع گردانیده بدستور قدیم اسلام بخش عالم و داد و جهمندی بودند مکرر آن جماعت را بمودت
و یکدلی دعوت نموده نصایح ارجمندانه از ظرف ظهور رسوت که شاید بدلالت عقل دوربین ترک لجاج و عناد
و جدال اصرار نموده طریق امن و سلامت اختیار نمایند مفید نیفتاده در قلعه داری و عناد و جدال اصرار نمودند و بقهر
و غلبه گرفتن آن ملک را در آیین سلطنت و آداب جهانداری بر ذمت همت خسروانه لازم آوردند زیاده از این
مسامحه در حوصله خاطر دریا مثال نگنجیده گذشت از این تغافل سزاوار حمیت شاهانه و غیرت پادشاهانه نبود شعله
شعله‌های آتش غضب لهب زبانه کشیده عساکر ظفرشعار بمحاصره و قلعه گیری مأمور گشتند با وجود آنکه اصلا اسباب
قلعه گیری خصوصا توپ و بادلیج و عمده توپخانه و بیلداران که از لوازم ما یحتاج قلعه گشایی اند همراه نبود بهادران
موکب معلی و دلیران قلعه گشا اطراف و جوانب قلعه را احاطه نموده بپای پیش بردند دلیران آهنین چنگ چون هژبران
بیشه هیجا چنگ و ناخن بر برج و باره آزمیده در عرض هفت روز رخنها در اساس قلعه انداخته و نقبها زده بنیان
حصار را چون خانه زنبور و مانند ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت سست بنیاد گردانیده در هر روز چند برج عالی
چون بنای دولت سست عهدان سیاه بخت از هم فرو ریخت و زمانه گرد ادبار و تیره روزی و سیه رویی بر فرق آن
گروه گمراهان می‌بیخت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از وفور ترحم که شامل حال جهانیانست جنود قاهره
رخصت یورش نمیدادند که مبادا ضعفا و زیردستان باشتباه سپاه ایشان و رعایا بغلط سپاهیان
چون موج ریا پامال گردند القصه چون محصوران بتخلخل بنیان برج و باره و تزلزل احوال قلعه و خوف و هراس قلعه داران

اطلاع یافته عجز و اضطرار خود را برای العین مشاهده نموده‌اند کی از خواب غفلت بیدار شده از همه طرف خود را غریق لجهٔ بلا
و اضطرابات و اضطرار یافته در مقام استیمان درآمده وسایل و شفیعان انگیخته امان طلبیده حضرت اعلی با وجود آنکه نهایت
بی‌ادبی از آن طبقه صدور یافته بود همان لحظه رابطهٔ دوستی را منظور داشته مروت و فتوت جبلی که شیوهٔ خاص و شعار
منتسبان خاندان نبوت و ولایت است دربارهٔ عموم جماعهٔ محصوران به حرکت آورده امان دادند و از باس و سخط قهرمانی ایمن
گردانیدند و در روز سه‌شنبه یازدهم شهر شعبان عبدالعزیز خان با سایر امرا و اعیان خصوصاً شمشیر خان و علی‌قلی
دورمن و میرزا فاضل مشهور بمخدوم‌زاده و خواجه آقا ب و شاه محمد خان ولد شاهی بیگ خان حاکم سابق ملقب بخان
دوران و قور خان و غیرهم از قلعه بیرون آمده اراده نمودند که بطریق گناهکاران شمشیر و ترکش در گردن آویخته بنظر
اقدس درآیند حضرت اعلی که قاعده‌آموز ظاهرآرایان عالم صورت و سلسله‌جنبان روابط معنوی‌اند بملاش چند نفر از
ایشان را محل برآداب خدمت و چاکری کرده رضا بآن ندادند و آن جماعت در کمال خجالت بملازمت دریافته لوازم
کورنش و تسلیم بقاعده و آداب آن سلسله بتقدیم رسانیدند و حضرت اعلی در کمال مرحمت و اعطاف با ایشان سلوک
فرموده همگی را بخلعتهای فاخره و تشریفات لایقه نواخته مشمول انواع نوازش و احسان و خواطر واهمه‌آلود همه را اطمینان
داده باز رخصت رفتن بقلعه یافته بمنازل خود مراجعت نمودند بعد از سه روز عبدالعزیز خان و تمامی اعیان جمعیت‌های
و سپاهیان قلعه که سوای ملازم و خدمتکار قریب بچهار پنج هزار سوار بودند بیرون آمده در جوار اردوی معلی خیام اقامت
نصب نموده با همه الطاف و مرحمتهای بی‌دریغ شاهانه که دربارهٔ آن طبقه بظهور می‌رسید با کمال تزلزل خاطر و پراکنده
دلی بسر می‌بردند بعد از بیرون آمدن گروه جغتای و سپردن قلعه روز جمعه چهاردهم شهر مذکور که شب برات باشد
صدور عظام و خاصان درگاه بشهر رفته در مسجد جامع که منبر آن از بیست و پنج سال متجاوز بود که از ذکر مناقب و مفاخر
حضرات عالیات ائمه اثنی عشر علیه الصلوات الله الملک الاکبر عاری و عاطل بود توفیق کردگار نیروی اقبال بی‌زوال
شهریار جوانبخت کامکار بدین رتبه بلندی و ارجمندی یافته پایهٔ افتخارش بر فراز منبر پایهٔ عرش اعظم رسیده و بالقاب
سامی نامی همایون زیب تازه و آرایش بی‌اندازه یافت و القوم که آزادی یافته بودند در کمال ندامت اراده
رفتن بدیار هند کرده و التماس نمودند که پیشکش لایق بر سبیل مال الامانی و شکرانهٔ جان‌بخشی گذرانیده رخصت حاصل نمایند
همگی خاصیت خسروانه اصلا نظر قبول بر آن نینداخته شد و تحملات و ما یعرف القوم را خاک سیاه و نابود انگاشته
در گردآوری دلهای پراکندهٔ آن جمع توجهات فتوت‌آیین مبذول داشته پیشکش را نیز با ایشان عطا فرمودند زاد و
راحله و بارگی و اسپان سواری تازی‌نژاد عراقی‌زاد و قطارهای استر بردعی توانا و شتر بختی و مایهٔ ترکی بقدر احتیاج
عنایت فرموده همگی را با اموال و اسباب سالماً و غانماً روانهٔ هندوستان ساختند و مکتوب محبت‌آمیز برادرانه
بحضرت پادشاه والاجاه فرمان‌فرمای دارالملک امن و امان یعنی هندوستان نوشته مصحوب حسین بیگ یوزباشی
قراولغو بر فاقت عبدالعزیز خان و رفقا ارسال داشتند و بعد از نهضت والا که از تقدیرات آسمانی و اقتضای
قضای ربانی بی‌اختیار روی داد طالع وجوه و احسن بیان خواهد شد و دو کلید از طلای مغشوش ده درم از روی اتحاد

و دوستی که مفتاح ابواب مصادقت و یکتادلی تواند بود ترتیب داده بر یکی اسم قندهار و بر دیگری اسم ممالک
نزهت بخش ایران نقش کرده بخدمت آنحضرت فرستادند بزبان محبت و وداد و برادری پیغام دادند
که چون منسوبان آنحضرت از غفلت و کوته خردی فیمابین مغایرت و بیگانگی بظهور آورده ابواب یگانگی و آشنائی
که سالهاست مابین الجانبین مفتوح است مسدود گردانیدند بر حسب تقدیر این صورت وقوع یافت اکنون بدستور اول
بلازمان عالی تعلق دارد و در صدد آنست که کل ولایت ایران زمین که از عطیه خانه ایزدی بآن برادر تفویض یافته
یک قلعه تصور نموده کلید اختیار آنرا که هر آینه مفتاح ممالک خصوصیت و ودادست در قبضه اقتدار خود تصور نمایند
و این معنی را از مقوله تکلف و تواضع متعارف رسمی نشمرند سبحان الله الفت و التیام را در عالم خلقت چه مایه
پایه بلند است که فرمان روایان والا شکوه با کمال تسلط و اقتدار چندین موجبات وحشت انگیز که هر یک در عالم اسباب
و نشاء تعلق برهم زن هنگامه جهانی تواند بود کان لم یکن انگاشته بمقتضای عنایت ازلی این شیوه ستوده
را بحکم سلطان خرد و فرمان فرمای عقل که در ذات کامله الصفات پادشاهان عدالت شعار اضعاف مضاعف
عالمیانست از دست نمیدهند الحاصل چون آن جماعه عازم رفتن شدند کس نزد شاه کلان حاکم زمین داور
فرستادند و از صورت واقعه اعلام دادند که قلعه را بامرا عظام شاهی سپرده هر کس میل رفتن دیار هند داشته
باشند بدیشان بپیوندند که باتفاق روانه شوند اما از آنجماعت محض سفاهت و بیعقلی و توهمات بیجا و لایعنی امری
در نهایت غرابت و عملی بسیار ناهنجار بظهور آمد که بحمق خود را در معرض هلاک و بوار انداختند شرح واقعه
آنکه چون خسرو سلطان با فوجی از افواج قاهره بنوعی که تحریر پیوست بپای قلعه زمین داور رسید شاه کلان
مستحفظان قلعه بدستور عبدالعزیز خان سلوک طریق خلاف اختیار کرده در مقام سرکشی و قلعه داری
در آمده با بیست روز تلاش مقاومه کردند بعد از آن که خبر فتح قندهار بایشان رسید از قلعه داری
مایوس گشته بکمال یاس و نومیدی بیرون آمدند اما از مخالفت و جنگ و جدال که فیمابین وقوع یافته بود
خایف و هراسان بوده بمظنه آنکه مبادا که سپاه قزلباش در مقام انتقام در آیند باخود تجویز میساختند
که در هنگام فرصت دستبردی نموده اگر توانند بطرف کابل روند روزی خسرو سلطان بجهت دفع مظنه
و دلنگرانی و تالیف قلوب و اطمینان خاطر آنجماعت بقاعده و آداب ترکان اظهار خصوصیت و آشنائی
دوستانه کرده طرح ضیافت و مهمانی انداخته و شاه کلان را با خواص و اعیان آن طبقه دعوت نموده بزم
ملوکانه آراست هنوز امرا و اعیان قزلباش جمع نشده بودند که شاه کلان با سایر مهمانان سبقت گرفته
با چند نفر از ان مغلوبان سلطان و ائمه پیشتر آمده در مجلس قرار گرفته بیک بوکاه و محمد مهدی و آلات جارحه
با خود داشتند خسرو سلطان با ایشان تواضعات آدمیانه که راه و رسم مردمی و آئین میزبانی و مهمان
نوازیست بظهور آورده بمظنه آنکه مبادا موجب افزونی وحشت و موهم دلنگرانی آن قوم گردد در تکلیف
اسلحه و یراق گشودن که عرف و عادت قدیمه بزم آرایان محافل روزگار است تامل داشته تا آنکه گروه دیگر

از سپاهیان همان دستور برای آشتی نمایان شدند خسرو سلطان نیز در ملایمت و مردمی یارانه و مخصوصا به شاه کلان
اظهار نمود که درین گرمی هوا در منزل دوستان برای تنبیه نشستن چه لازمست اگر برفقا و یاران خود اشاره نمایند
که آلات جارحه و براق گشوده بی تکلفانه بشیوه دوست نوازی سلوک دارند هر آینه موجب راحت و آسودگی
و استراحت خواهد بود چندی از خدمتکاران برسم عادت پیش میروند که وظیفه خدمت بجای آورده التماس براق
گشودن مینمایند آن جماعت اباء و امتناع نموده مضایقه مینمایند در اثنای کشاکش خدمتکاران که وظیفه عموم خدمت است
از آن مغلوبان معرکه وهم یکی دو جاهل نادان از کمال سفاهت و جهالت دست بوکده و چه هر برده حواله پیش
خدمتیان نموده خسرو سلطان از مشاهده اینحال توهم آنکه مبادا از آن طبقه آسیبی باو رسد و احتمال دیگر
داشته باشد از روی حزم و احتیاط از مجلس برخواسته اراده بیرون رفتن مینماید آن جماعت بتصور غلط و خیال
باطل بهم برآمده اکثر دست بآلات جارحه برده بخسرو سلطان حواله نموده و چند نفر را زخمی کردند طایفه قزلباش
که چند نفر را زخمی و آن طایفه را حریص و پرخاش جوی و با شمشیرهای برهنه آماده نزاع میابند از اطراف و جوانب
شمشیرها کشیده در مقام دفع ضرر و تلاش نزاع کشند کاری می آید غوغای عام بلند شده از هجوم عامه احدی
متوجه تسکین آن بر نه فتنه و آشوب نتوانست شد خواجه معل از جماعت زمین داوریان از خصومت و عنادی که
با پادشاه کلان در دل داشت پیش دستی کرده بزخم شمشیر او را از پای در آورد بعد از کشته شدن او سپاهیان
جنگجوی آشوب طلب آن طبقه روی آورده از تقدیرات آسمانی دست فتنه درازی کرد و محفل بزم معرکه رزم
گشته بطرفة العینی اکثر آن گروه طعمه شمشیر قضا و هدف تیر تقدیر شدند چنین واقعه عظمی و حادثه کبری بی اختیار
روی داد سبحان الله آنچه بوالعجبیهاست که از کارخانه قضا بروی کار و از نهانخانه تقدیر بجلوه گاه ظهور می آید
ارباب ظاهر طرح جشن و سرور انداخته اسباب آن تمام سرانجام میدهند و پرده کشایان سرایر قضا و کارکنان کارگاه
قدر در اندیشه کار دیگر بوده مصالح وحشت آماده میسازند و تماشایان عالم ظهور را بجز دیده تسلیم و رضا نگریستن
چاره نیست فاعتبروا یا اولی الابصار یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ❁ بلی قضاست بهر نیک و بد عنان کش خلق
بدین دلیل که تدبیرهای جمله خطاست ❁ کسی ز چون و چرا دم نمیتواند زد که نقشبند حوادث ورای چون و چراست
القصه تیره بختان تیره روزگار از بخت برگشتگی و ادبار برین حادثه گرفتار آمدند و چون این خبر وحشت انگیز بار دوی
معلی رسید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را تعجب تمام دست داده بجهت اطمینان قلوب عبدالعزیز خان و رفقا با خسرو سلطان
غایبانه عتاب و خطاب آغاز نهادند با آنکه از تقریر چند نفر از ایشان بوضوح پیوست که از خسرو سلطان بی ادبی
بظهور نیامده و آن طبقه نادان بادی این معرکه شدند القصه حضرت اعلی بآن کرده هر روز لطفی تازه و هر زمان عنایتی
بی اندازه نسبت بهر یک بظهور می آوردند و با ایشان ظاهر شد که این واهمه محض توهم غلط و فکر باطل این طایفه نادان
و جهالت جاهلان و بیعقلان شد خوبی فتنه انگیز اجل در رسیده وقوع یافته که از وساوس شیطانی و نشاء کیفیت
تمام واهمه بادی آنحرکت ناهنجار شدند باز ماندگان آن جماعت از نساء و صبیان و جمعی که در اجل ایشان

تأخیری بوده تعهد و دلجویی کرده و برادر او را حله امداد نموده بعبدالعزیز خان و رفقا سپردند که در ایام اقامت قندهار
روی داد آمدن ایلچی فرخنده پیام زاهد بیگ نام است از جانب شهزاده والاقدر خجسته شیم سلطان خرم ابن شاه
والاجاه گردون بارگاه محمد سلیم پادشاه فرمان فرمای ممالک هندوستان که چون بمشهد مقدس رسیده از
آوازه حرکت رایات فیروزی آیات بصوب خراسان شنید در روضه رضویه توقف نموده منتظر وصول
رایات ظفرآیات بود درینوقت حسب الاشاره همایون اعلی بقندهار آمده بسعادت بساط بوسی استسعاد
یافته سجده تحیت و تسلیم بتقدیم رسانید و صحیفه اخلاص آیین فرزندانه که از جانب شاهزاده نامدار بآداب
تعظیم و قواعد تسلیم ترقیم یافته بود با نفایس تحف و پیشکشهای لایق بنظر اقدس درآورده بوفور توقیر و
احترام شاهی مباهی و مفتخر گردیده و چند روز که در موکب جهانگشاهی وارد و در محل اقامت داشت پیوسته
بعز مجالست مجلس خلدآیین محافل خاص عز اختصاص میافت و حضرت اعلی نسبت بحضرت شاهزاده کامکار
عواطف خسروانه و اشفاق مهربانانه و عهد با پیمان پدر فرزندانه بظهور می آوردند جواب مکتوب بر وجه
مرغوب مرقوم گردید ایلچی مذکور بعرض اشرف رسانید که چون حضرت شاهزاده کامکار از جانب پدر نامدار
عالیمقدار من الاخوین بخطاب عالی شاهجهانی مخاطب و ممتاز گردیده التماس شاهزاده آنست که از موقف معلی
شاهی ظل الهی نیز بدین خطاب نامی معزز و گرامی گردد لهذا در صحیفه لطیفه این بیت از واردات طبع منیر را
ملک مشرقی نگاشته کلک عطوفت سلک گردید * زخرمی شد از آن بخت روزگار جوان * که نور دیده
خورشید گشت شاهجهان * و در همان ایام رخصت معاودت یافته مشمول انعام و احسان روانه دیار
هندوستان گردید سانحه دیگر آمدن اسفندیار خان ولد عرب محمد خان بدر عرب محمد خان همیشه باین درگاه توسل
جسته در هنگام شدت در خاطر تقیه و آمد مرعی داشته از وقوع حوادث پناه باین درگاه می آوردند و بمعاونت
منسوبان این دولت بمطالب خود فایض میگشتند چنانچه آمدن حاجی محمد خان و اولاد او در زمان استیلاء عبدالله خان
اوزبک و پسرش بدین درگاه بیمن توجه و امداد همایون بر مسند سلطنت آن دیار تمکن یافتن در طی وقایع این ایام
سمت تحریر یافته درین اوقات برادران اسفندیار خان با پدر یاغی شده باتفاق یکدیگر پدر را گرفته بی احتشام
ساختند چون اسفندیار خان با عمال ناهنجار برادران انکار نموده بمعاونت پدر با برادران تنازع مینمود
پدر را میل کشیده مکحول گردانیدند و قصد گرفتن او داشتند چون سه برادر بیکدیگر ملحق شده بودند اسفندیار خان
تاب مقاومت نیاورده خود را بیرون انداخته بجد و جهد باستراباد آمده عزیمت درگاه معلی نمود در سفر قندهار
بموکب ظفرقرین پیوسته مورد توجهات شاهانه گردید بعد از مراجعت ازین سفر خیراثر احکام باسم امراء سرحد خراسان
صاین خانی در باب معاونت مشارالیه عز اصدار یافته حاکم دارالمومنین استراباد و امرا اکراد بکومک او
معین شدند او در میانه سرخیلان ایل و اویماق صاین خانی رشته حشری فراهم آورده باستظهار لشکر استراباد
با برادران محاربه نموده ظفر یافت از جمله برادران ابوالغازی سلطان بطرف او میل نموده و مصلحت در موافقت دانسته

برادران مخالف را دفع نموده در سلطنت استقلال یافت و مملکت را قسمت نموده با یکدیگر بحسب ظاهر موافقت داشتند
و ابو الغازی نسبت باسفندیار خان اطاعت و انقیاد بظهور می‌آورد و از جانب اسفندیار خان همواره ایلچیان بدرگاه
خلایق پناه آمده عرض عبودیت و اخلاص بجای آورده مشمول نوازش و احسان بار میگردیدند ذکر مراجعت موکب
همایون و وقایع روزگار بوقوع پیوستن چون مملکت قندهار بنوعی که در فوق تحریر یافت ضمیمه ممالک محروسه
گردید حضرت اعلی متوجه ضبط و نسق آن سرحد و ایالت و دارایی آن ولایت را بگنج علیخان زیک که از امرای بزرگ و
قدیمان این دولت ابد قرین و مرد شجاع و دلیر مردانه با رای و هوش بود و مدتها است که بایالت و دارائی
چهار صد در چهار صد دار الامان کرمان سرافرازی داشت تفویض یافت و انتظام امور آن مملکت را بقبضه
درایت او داده کل طوایف اکراد که ملازم رکاب اقدس بودند بمعاونت او مامور گشته در قندهار ماندند و احمد
سلطان مکلی حاکم ترشیز بجهة تعمیر و سکنت و ثبت قلعه تعین یافت بعد از فراغ از مهمات آن ولایت در روز
بیست و چهارم ماه شعبان عنان فیروزی عنان بصوب مراجعت انعطاف داده از ظاهر قندهار کوچ کرده در
جوار مزار قدوة ارباب حال بابا حسن ابدال نزول اجلال فرمودند درین منزل مراسلات یالنکتوش بهادر
اوزبک که در سرزمینهای بلخ اقامت دارد مبنی بر اعتذار از اعمال سابق و تشکر الطاف و اعطاف که حسب
الالتماس عبدالرحیم خواجه نسبت باعیان اوزبکیه بظهور آورده بانیده میرزا چوره اقاسی نذر محمد خان والی
بلخ با شادمان و خشنود باز گردانیده بودند بمقربان بساط اقدس سیما اسفندیار بیک اوجی باشی عربگرلو
متواتر گشته مکرر عرض عبودیت و بندگی کرده استدعا عفو جرایم و ذلات نموده مباشیر عاطفت و التماسات
حسب المرام صدور یافت چون موکب آسمان فرسای سلطان طارم چارم یعنی آفتاب جهانفروز عرصه سرطان را طی کرده
عازم برج اسد بود و حرارت هوا و اشتداد گرما که ماهی زمین تا به فلک بریان و سرطان از گرمی هوا و آب چو تشنگان
العطش گویان سینه بر ریگ روان داشت ◦ بود آنگونه هوا گرم که بر آب روان ◦ سینه بر ریگ نهادی ز حرارت
سرطان ◦ مراجعت اردوی اعظم از راه گرمسیر فراه که هنگام شدت گرما و قلت میاه بود میسر نبود از راه غور
که ییلاقست عزیمت تصمیم یافته در روز جمعه دوازدهم ماه رمضان از جوار آن مزار کوچ واقع شده از راه مذکور
روانه شدند عرصه ولایت غور را اگرچه بر طبق انوری که گفته ◦ عرصه مملکت غور چه نامحدود داشت ◦ که در آن عرصه
جهان لشکر نامعدود داشت ◦ دلالت بر کمال فسحت و وسعت دارد اما در ارتفاع جبال و ضیق طریق و استحکام امکنه
مشهور آفاق و تمام شوارع ◦ سنگلاخیست بر نشیب و فراز ◦ طایر وهم گم کند پرواز ◦ تنگ گذار اکثر محال
بمثابه ایست که عبور یک سوار از آن جانب بسیار دشوار است از آنجمله ملکان غور بسلطنت محکمی جا و زمینهای قلب حصین
سال دران سرزمین لوای حکومت و بلند نامی افراخته از حوادث دوران پناه بآن محکمه میبرده اند و سوای ملکان
مذکور و اتباع ایشان که نشو و نما یافته آن سرزمین اند دیگر پادشاهی تا مهما بنظر رسیده که هیچ یک از پادشاهان
عرصه روزگار را از صعوبت راه و شوامخ جبال با لشکر و حشم میسر از آنجا عبور نموده باشند حضرت اعلی اردوی

اعظم را منقسم بخمس قسم گردانیده هر گروهی متعاقب یکدیگر از طرفی روانه شده بتدریج طی مسافت مینمودند مجملاً عساکر
انجم شکوه به نیروی اقبال از آن دشت و کوه بسلامت عبور فرمودند همانا از سم ستوران بیشمار و نعل بختیان
کوه کوهان باربردار اردوی اعظم که از حیز احصا بیرون بود آن جبال توتیا مثال در یکدیگر کوفته شده بحشم
زمین جای گرفته دشت و هامون تساوی پذیرفته بود در اثنای راه جمعی از عساکر نصرت نشان که بسر
کردگی حلف بیک سفرچی باشی از راه غور بالامیرغ شده بر جبل متمردان فیروزکوهی که باستحکام مکان مغرور
گشته گاهی با مخالفان دولت قاهره آمیخته شورافزایی مینمودند درین اوقات بر کنار جیحون باستقبال موکب
همایون شتافته بودند دوچار گشته دمار از نهاد آن خیل برکش برآورده خرمن عمر تردی محمد نام سرخیل
آن قوم و بسیاری از اتباعش را باتش قهر سوخته گردید و موکب جهانگشای عالم نورد به بیست و شش
کوچ آن عرصه را پیموده در روز بیست و ششم داخل دارالسلطنه هرات شدند و در آن خطه دلکش رحل اقامت
انداخته بروزی چند از کوفت راه و سواری گاه و بیگاه آسودگی یافتند سوانح ایام اقامت دارالسلطنه هرات
بعد از شرح فتح و تسخیر بلده هرمز که هم درینسال وقوع یافت رقم زده کلک بیان میگردد ذکر فتح و تسخیر
بلده جرون و جزیره که بسعی امام قلیخان امیرالامرا فارس و غزو فرنگ و نصاری که بتقدیر حضرت
قدرت وقوع یافت از فتوحاتی که درین سنه مبارکه یعنی ایت ئیل مطابق احدی و ثلاثین و الف به نیروی اقبال
قرین جلال اولیای دولت بی زوال گردید فتح و تسخیر بلده هرمز است که بسعی امام قلیخان امیرالامرا فارس بوقوع پیوست
در سال گذشته اشاره شده که بنابر ظهور بی ادبیهای فرنگیه پرتگالیه مقیم آنجا امیرالامرا مذکور لشکر بتادیب
ایشان فرستاده خود نیز متعاقب رفت جزیره هرمز را در تاریخ جهان آرا نوشته اند که شهاب الدین ایاز نامی
از فروع اتابکان سلغری لرستان و شولستان از ملکان قیس خریده آغاز عمارت کرد شهری بزرگ شده در
حکومت آنجا استقلال یافت بعد از فوت او حکومت هرمز و توابع بملک گردانشاه نامی که نسب خود را از جانب پدر
بهود النبی و از جانب مادر بکیتهم بن اشک که از نژاد ملوک عجم است درست مینمود قرار یافت و اولاد نسلاً بعد نسل در
آن ولایت حاکم و فرمانروا بوده اند از آنجمله سلغر شاه بن شهاب الدین شاه بن توران شاه صاحب چتر و لوا گشته
بسیار عالیجاه و کریم الذات بوده چنانکه یکی از شعرا در مدح او گفته بحر با کاسه چوبین شبی آمده است کف
برآورده گدای در سلغرشاه است وچنین که در صله این بیت او را بی نیاز ساخته در سنه ثلث و عشر و تسعمائه
در اوان جهانگشائی و ظهور خروج حضرت خاقان سلیمان شأن شاه اسمعیل علیه الرحمه و الرضوان و عهد حکومت
سلغرشاه ثانی بن توران شاه فرنگیه پرتگالیه بخدعه و تغلب جزیره هرمز استیلا یافته در کنار دریا کوت که بعرف
فرنگیه عبارت از قلعه است ترتیب داده از تجار و مترددین بنادر عشور گرفته قلیلی بحاکم و والی مذکور میدادند
و بتدریج جمعی انبوه از فرنگ آنجا جمع آمده در هر سال کپتانی از جانب پادشاه پرتگال بانجا می آمده و کپتان بعرف فرنگیه
ریش سفید و سرکرده قوم و صاحب اختیار مهمات آن بندر است مطلقه فرنگیه بمرور دهور و ایام شریک

کل مداخل و مخارج آن ولایت شدند و چون زمان دولت و خانواده سلغرشاهیه تقرح شاه بن توران شاه و بعد از وی به
فیروز شاه رسید فرنگیه شیراز تشبث اقتدار و استقلال یافته کلی و جزوی مهمات آنجا منوط برای کپیتان و طبقه
فرنگیه بود چنانچه از والی مسلمانان خبر نامی نمانده بود و در عهد دولت روز افزون ایام فرماندهی ابد مقرون
همایون حضرت سلاطین فرنگیه با منسوبان آستان اقبال آشیان شاهی فتح الباب آشنائی نموده همیشه قواعد
محبت و دوستی را با مد شد رسولان و ارسال هدایا استحکام میدادند از جانب همایون اعلی تعرضی بحال الجماعت
نمیشد اما بحرین و پرونات هرمز را که بحاکم مسلمانان متعلق بود و فرنگیه تمکین نمیدادند حکم شد که خان مغفور الله
ویردی خان امیر الامرا فارس بحیطه تسخیر و تصرف درآورد و جزیره هرمز همچنان در تصرف فرنگیه پرتکالیه بود
خرج یومی از مداخل و مخارج آنها بجهت حاکم که درین عهد محمود شاه بن فرخشاه بود تعیین نموده بودند اما از فرنگیه
آثار بی اندامی و طغیان صدور یافته با تردد مسلمانان سلوک ناهموار مینمودند و با منسوبان این دولت مکرر
و حیله پیش آمده یکدو مرتبه سفاین و لشکر توپخانه را از راه دریا باسترداد بحرین فرستاده کاری از پیش نبرده
قبل ازین در بیرون هرمز کنار دریا که به بندر کمبرو مشهور است در هنگام فرصت و آغاز جلوس همایون
که مشاغل عظیمه در پیش بود بخلاف قاعده زمان شاه جنت مکان قلعه احداث نموده جمعی را بحراست تعیین نموده
بودند چون در آن وقت از والی لار حسابی نگرفته بخود سر و بی رخصت همیون اعلی قلعه احداث نموده بودند و منتهج مفاسد
کلیه بود این زیاده روی بر مزاج اقدس گران آمده الله ویردیخان بتسخیر و تخریب آن مامور گردیده امام قلیخان
پسرش حسب الفرمان قضا جریان جبراً و قهراً قلعه را از ایشان گرفت و الیوم به بندر خان عباسی مشهور است و درین
چند سال آن طبقه مدارائی میشد و بجهة آمدن سفاین بنادر هند و کل امنیت راههای دریا و منفعت خرید و فروخت
تجار و قمردوس بالکلیه در مقام مدافعه ایشان نموده و درین اوقات مکر و خدیعه دیگر از ایشان بظهور رسید که
بخود سر در جزیره قشم که خور ره دراز نیز مینامند و منبع آب شیرینیست که از آنجا بکشتی نقل بشهر مینمایند و اراده قلعه
ساختن نموده پوشیده و پنهان مصالح عمارت جمع نموده بر چشمه منبع آن آب مذکور قلعه احداث نموده اند چون
این امر ماده عصیان و طغیان کفره مذکور بود منع و تادیب ایشان بر ذمت همت شاهانه لازم آمده خان شجاعت
شعار امام قلیخان خلف صدق خان مغفور که بدستور والد امیر الامرا مملکت فارس است بر تنبیه و تادیب فرنگیه
و تخریب قلعه مامور گردیده و او حسب الفرمان فوجی از جنود قاهره را بسرکردگی بساط بیگ و امام قلی بیگ ولد الله
ویردی بیگ ایشیک آقاسی بر سر ایشان فرستاد که از قلعه ساحل ممنوع گردانیده آنچه عمارت شده باشد
ویران سازند آن طبقه ضاله بمنع او ممنوع نگشته دیرا تمام آن سعی موفور بظهور آورده در همان قلعه تحصن جسته با غازیان
بجنگ و جدال پرداختند بساط بیگ نیز بمحاصره قیام نموده حقیقت بخان اعلام نمود امام قلیخان جمعی دیگر را بکومک
فرستاده خود را نیز بانصوب رسانید جنود فارس در تسخیر آن حصار سعی بسیار بظهور آورده مکرر یورشهای
عظیم کردند اگرچه جمعی از جنود ظفر ورود در مدت محاصره و حین تسخیر آن حصار بدرجه شهادت فایز گشتند اما عاقبت

بقوهٔ بازوی قاهرهٔ اسلام و نیروی دولت و اقبال فتح و نصرت قرین حال مجاهدان حوزه دین مبین گشته بران
حصار مستولی شدند و محصوران بجز او بزار رسیدند حصار چون منبع آب شیرین بوده بر قرار داشته حارس
و نگهبان تعیین نمودند چون از کفره هرمز و طبقه پرتکالیه عمل ناهنجار صدور یافته بمحاربه جنود نصرت شعار قزلباش
دلیری نمودند خان شجاعت شعار از وفور حمیت و غیرت اسلام فتح و تسخیر بلده هرمز و استیصال فرنگیه را
پیش نهاد همت ساخته حقیقت بعرض عاکفان سده جلال رسانیده بخدمت رخصت یافت چون الجمهور چنین مذکور
میشد که هرگاه طبقه فرنگیه پرتکاله را در هرمز دخلی نبوده باشد مانع آمدن سفاین و جهازات بنادر شده آمد و شد
تجار انقطاع مییابد و موجب خرابی آن بلده گشته از انتفاع می افتند بجهت وظایف خدمتکاری و باج
گذاری که بحسب ظاهر از ایشان بظهور می پیوست تا غایت اهتمامی در تسخیر آنجا نمی شد و بمدارا میگذرانیدند قبل
ازین جمعی از فرنگیه انگلیسیه از جانب والی انگلیس بدرگاه خلایق پناه آمده اظهار صداقت و اخلاص و خدمتکاری نموده
بنابر منازعه که میانه ایشان و طبقه پرتکالیه واقعست و از فرق نصاری فی الجمله اختلاف مذهب نیز با ایشان دارند
و از خدمت اشرف نیز متقبل و متعهد شده بودند که هرگاه اراده خاطر اشرف بتسخیر بلده هرمز متعلق گردد ایشان
با عساکر نصرت نشان موافقت نموده بعد از فتح و تسخیر از بندری که بفرنگیه انگلیسیه تعلق گرفته بود جهازات
گرفته نگذارند که جماعت پرتکالیه مانع آمدن جهازات گردند درینوقت که فرنگیه پای از دایره ادب بیرون نهاده بامور
که تحریر پیوست اقدام نموده بودند دفع و رفع آن طبقه در خاطر انور رسوخ یافت مضمون این مقال که: گر آب چاه نصرانی
نه پاکست * جهودی مرده بشویم چه باکست * جماعت انگلیسیه را نیز اخبار نموده ایشان نیز بحسب وعده آماده خدمت
شدند القصه خان شجاعت شعار با جنود قاهره فارس متوجه آنصوب گشته خود به بندر گمبرو که الیوم به بندر عباسی
موسوم است اقامت گزید و افواج قاهره فارس از دریا با کشتیها و سفاین عبور نموده داخل جزیره هرمز شدند
کپتیان فرنگیه و محمود شاه والی مسلمانان هرمز و بقلعه در آمده ساکنان بلده از تجار و محترفه و اصناف خلایق
طوعا و کرها بقلعه تحصن جسته نصاری و مسلمانان بلوازم قلعه داری پرداخته شدند و ازینجانب جنود قاهره بمحاصره قیام
نموده مورچلها قسمت نمودند و جمعی از طبقه انگلیسیه نیز با کشتی از راه دریا آمده در یکطرف قلعه که باب دریا متصل
بود لنگر اقامت انداخته شدند و همه روز از طرفین جنگ و جدال وقوع مییافت و دلیران کار طلب پای جلادت و مردانگی
پیش نهاده بعضی شربت شهادت مینوشیدند تا آنکه جناب خانی خود نیز از دریا عبور نموده بشهر در آمد غازیان
بیشتر از بیشتر در امر قلعه گیری ساعی گشته مردانگیها بظهور می آوردند چنانچه در اندک زمانی غازیان سیبها پیش
برده بپای بروج رسیده شروع در حفر زیر برجها کردند از مردمان صحیح القول راست گفتار چنین مسموع گشته
که عرض دیوار قلعه هرموز که فرنگیه ترتیب داده اند از سی ذرع بیش است که بسنگ و آهک استحکام یافته و غازیان
عظام زیر دو برج از بروج حصار را خالی کرده باروت [illegible] انباشته آتش زدند باروت اجزای برج را بهوا برده
فرو ریخت هنوز دود آنکه برج بحال بود بمجرد اندک رخنه که بهم رسیده غازیان مستعد یورش شدند

و محصوران بقدر قوت در مدافعه کوشیده مراسم قلعه داری بظهور می‌آوردند تا آنکه کار بر محصوران تنگ شدن از
مقاومت عاجز گشته فرنگیه بجهه نصرانیه و هم کیشی بطایفه انگلیس توسل جسته دست از قلعه داری باز داشتند
و احمال و اثقال و کشتیهای ایشان در آوردند و میانه الجماعت قرار شد قبل ازان میانه امام قلیخان و عظمای
انگلیسیه قرار یافته بود که بعد از فتح قلعه طبقه نصاری با غنایم و اموال با ایشان تعلق داشته باشد گروه
مسلمانان بخود و قلباش متعلق باشند چون مطلب که تسخیر قلعه و شهرات بحصول پیوست جناب خان برحسب
عهد و پیمان متعارض نشده فرنگیه را بجماعت انگلیسیه گذاشت که بهر طریق رضا داشته باشند با ایشان عمل نمایند
القصه بعد از دو ماه و چند روز امتداد ایام محاصره و جنگ و جدال به نیروی اقبال بیزوال که همواره قرین حال
متوسلان این دودمان والاست قلعه رفیع بنیان هرموز که در متانت و حصانت شهره جهان و از کارنامهای
نادره فرنگیان است مسخر اولیاء دولت قاهره گردید محمود شاه والی هرموز و اتباع او بدست در آمدند و از
طبقات خلایق که بقلعه درآمده بودند جمعی که با کفره موافقت و معاونت نموده بمحاربت پیش آمده بودند بجزا
و سزا رسیده و رعایای عجزه و غربا که در حین ورود لشکر در شهر بوده با کراه و زور رهرو بردند نجات
یافته سالم و غانم بمنازل خود آرام گرفتند و جناب خانی حاکم تعیین نموده رعایا و برایا استمالت گشتند و در ظل
لوای معدلت غنودند از یراق قلعه و غنایمی که بدست در آمده چند عدد توپ بزرگ و بادلیج خرد و کلان که فرنگیه
بفنون غریبه تربیت داده بودند هر یک کارنامه عدیم المثال توپچیان فرنگست و دیگر اشیاء مرغوبه الخ لیاقت
قبول نظر اشرف داشت جهة سرکار خاصه شریفه جدا کرده تتمه بخود ظفر ورود قسمت یافت و بعد از انتظام مهام
ضروریه و نظم و نسق احوال سپاهی و رعیت طبل ارتحال از انجا کوفته بدار الملک شیراز عود نمودند و حقیقت
این فتح مبین را بپایه سریر اعلی عرض نمودند در حینی که رایات عز و جلال و عساکر ظفر شعار که بتسخیر قلعه قندهار قیام
داشتند خبر فتح هرموز رسید که گوش و سامعه فلک و ملک صدای طبل بشارت این فتح و غزوات شنیدند
جناب خان مورد تحسین و آفرین گردید آن خبر بهجت اثر بر مبارزان قلعه گشای همایون مبارک و میمون آمد در همان
دو سه روز قلعه قندهار بتوفیق کردگار جهان خالق بی‌چون در کریاس مفتوح گردید ❁ شکر خدا که از مدد لطف دادگر
در یک زمان گرفت دو اقلیم معتبر ❁ عباس پادشاه شهنشاه نامدار ❁ شاهنشه زمین و زمان شاه دادگر
از هر طرف که چشم گشایی نشان فتح ❁ بر هر طرف که گوش نهی مژده ظفر ذکر وقایع متنوعه سوانح ایام اقامت
دارالسلطنه هرات چون رایات ظفر آیات بنوعی که مرقوم قلم وقایع نگار گردید از سفر خیر اثر قندهار عود نموده در
دارالسلطنه هرات نزول اجلال فرمودند تا مدت دو ماه و نیم دران بلده فاخره اقامت فرموده بداد دهی خلق
و ارباب حاجات و انتظام مهمات خراسان و انجاح مطالب و اسعاف مآرب اهالی آن دیار مشغول بودند از سوانح
که در ایام اقامت آن دارالسلطنه روی نمود آمدن ابراهیم خواجه است از سادات و خواجهای معتبر بلخ از جانب ندر
محمد خان اوزبک والی آنجا برسم رسالت باتفاق محمد صالح بیک وزیر سابق شروان که در سال گذشته همراه یاینده میرزا

ایلچی بلخ و جناب هدایت مآب عبدالرحیم خواجه بخاری که برسالت سلاطین بلخ و بخارا رفته بود شرح آمد و رفت
محمد صالح بیک آنکه چون باتفاق یادبیت میرزا ببلخ رسیده با نذر محمد خان ملاقات نموده مکتوب عنایت
اسلوب شاهی را رسانید از مضمون عطوفت مشحون نامه نامی مبتهج و مسرور گشته در لوازم تعظیم و تکریم
کوشیده بعد از آسودگی راه او را بجانب ماوراءالنهر گسیل کرد و او در شهر سمرقند با امام قلیخان والی
بخارا ملاقات نموده بعد از اطلاع بر مضمون نامه و مراحم و اشفاق شاهی نسبت بخلق آن دیار که حسب الاستدعای
جناب هدایت مآبی مرقوم گشته بود علما و اعیان اوزبکیه و عموم مردم آن دیار که از اعمال سابقه مستوحش بودند
درین هنگام که نزول اجلال در خراسان واقع شد و تسخیر قندهار اتفاق افتاد خوف و بیم عظیم داشتند آن
عنایت نامه نامی را حرز امان دانسته فی الجمله اطمینان یافتند و محمد صالح را قرین اعزاز و احترام روانه
نمودند و نذر محمد خان ابراهیم خواجه را که از زمره معتبران خاص و امرای اعیان است جهت تأکید بنیان مصادقت
و موالات ارسال داشته التماس نموده بود و امام قلیخان با حضرت اعلی در مقام اخلاص و اتحاد و حسن ارادت
و اعتقاد اند در زمان معدلت نشان همایون اعلی که گرگ و میش را با یکدیگر الفت است بر خلاف ازمنه ماضیه
من بعد فیما بین مصادقت و دوستی مسلوک باشد متعاقب ایشان از جانب خواجهای جویبار بخارا نیز کسان معتمد آمده
همین استدعا نموده بودند که سلاطین ماوراءالنهر خصوص نذر محمد خان التماس نموده بودند که رستم محمد خان ابن ولی
محمد خان را که پناه بآنحضرت آورده در سرحد جا داده اند چون لوندان و درین حدود ماده فساد است بجهت
دفع ماده فساد اگر او را همراه خود بعراق برند موجب امیدواری با مخلصان و استحکام بنیان مصالحه و دوستی است
زیرا که میانه او و بنی اعمام خصومت و عناد است و جمعی اوباش غارتگر اوزبکیه هرجه‌جوی و آشوب طلبند بر
او مجتمع گشته بوده بجهت نهب و غارت و اخذ اموال مردم دست درازی بحواشی مملکت مینمایند و اگر درکار
او تغافل نمایند موجب تشویش عجزه و رعایا و خرابی الکات و اگر متوجه منع و تنبیه شویم چون در قلمرو همایون
واقعند از عبور لشکر مضرت و آسیب برعایا و مملکت شاهی میرسد موجب نقض معاهده و پیمان و انحراف مزاج اقدس
اعلی خواهد بود حسب الاستدعا قرار یافت که رستم محمد خان در رکاب همایون اعلی بعراق آمده من بعد در عراق
اسباب معیشت او و ملازمان معتمد سرانجام یابد و جمعی اوباش غارتگر با اعتماد را که جمع آمده اند پراکنده سازند
چه بر دوستی و دشمنی اینگونه مردم اعتمادی نیست الحاصل از شمول عاطفت و توجه خاطر مرحمت گستر ترفیه حال
عباد الله و امنیت و استقامت سرحد ایجاب ملتمس ایشان فرمودند رستم محمد خان در حین توجه عراق در رکاب
همایون بود شرح فرستادن ایلچیان مذکور از ماوراءالنهر و بعضی از دارالسلطنه اصفهان در ذیل رقم زده کلک
بیان میگردد دیگر از وقایع ایام اقامت هرات آنکه چون ما بین همایون اعلی و سلطان عثمان فرمانروای دیار روم
بوساطت خیر اندیشان طرفین قواعد مصالحه و دوستی استحکام و استقرار یافته بنوعی که سبق ذکر یافت
ایلچیان معتبر آمد شد مینمودند بمسامع جلال رسید که سلطان عثمان با عموم سپاه متوجه دفع سلاطین فرنگیه که بثغور

اسلام درآمده دست تعدی را دراز کرده بودند متوجه شده بخاطر انور رسید که سریعی فرستاده از حقایق حال و فتوحاتی
که جنود اسلام را روی داده باشد استعلام فرمایند و حقیقت فتح قندهار و دفع و رفع کفره بر تکالیه هر مرز را
اعلام دهند و لهذا ایلچی بیک قورچی قاجار را ارسال داشته نامه محبت آمیز دوستانه در قلم آورده و فتح و نصرت
سپاه اسلام را که همواره از درگاه احدیت مسالت مینمایند در نامه نامی درج فرمودند بعد از آنکه ایلچی مذکور
بسرعت و استعجال روانه شد هنوز موکب همایون فال در دار السلطنه هرات نزول داشت که از اخبار شورش
و فساد لشکر روم و انقلاب آن مرز و بوم و کشته شدن سلطان عثمان از گردش چرخ و اثر کون و گردون
سپهر بوقلمون و ردیافت ذکر اخبار شورش و انقلاب روم و کشته شدن سلطان عثمان فرمان فرمای آن مرز و بوم
شرح واقعه مذکور بنوعی که از واردین استماع شد و ایلچی روم نیز متعاقب آمده بیان کرد محصل کلام آنست که سلطان
عثمان درین سال از سفر فرنگ مظفر و منصور عود نموده بود بین الجمهور مذکور میگشت که در همین سال باراده سفر حجاز
و عراق عرب عزیمت قشلاق حلب دارد و گویند که با پادشاه اعظم اکرم شهریار دیار عرب و عجم اعنی حضرت اعلی شاهی
العلم عند الله نقض عهد و پیمان در خاطر داشته طایفه ینگچری که معظم سپاه روم‌اند عرض نموده اند که این عزیمت
که منتج انواع مفاسد و موجب تهییج فتنه و آشوب حد عرب و ترک باشد لایق دولت نیست مع ذلک در
قانون عثمانی در یک سال دو سفر نمی باشد و هنوز عسکر روم که از سفر فرنگ عود نموده اند در منازل و اوطان قرار و آرام
نگرفته اند درین سال این عزیمت موقوف باشد که در سال آینده اگر صلاح دولت باشد مصلحت جمهور بعمل آید سلطان عثمان از
غرور جهل و جوانی و عدم اطلاع بر قوانین معتبره عثمانی باغوای دلاور پاشا که درین ایام وزیر اعظم شده با ینگچری آقاسی
معاند بوده و میخواست اقتدار و حشمت بسیار که طایفه ینگچری را درین امور میباشد کمتر شود چند نفر دیگر از خوش آمدگویان
صاحب داعیه که طایفه ینگچری را معاتب ساخته در عزیمت قشلاق حلب راسخ و جازم گردیدند ینگچری آقاسی و جمیع عظمای
آن طایفه بشورش درآمده قتل دلاور پاشا و چند نفر از عظمای معتبران طایفه که در آن وقت صاحب رای و مشورت امور دولت
بودند با خود مخمر ساخته کس بخدمت پادشاه فرستادند که دلاور پاشا و آن جماعت بناء دولتخواهی دخل ایشان در
امور دولت موجب تحریک بنیان سلطنت است و ما از سلوک ایشان راضی نیستیم التماس آنست که حضرت پادشاه
آن جماعت را بدست ینگچری سپارد که بجزا رسانند و عرض نموده اند که در قانون سلسله عثمان چنین اراده‌ها که طایفه
ینگچری بنا بر صلاح دولت میشنموده اند پدران شان رضای خاطر ینگچری جسته بفعل می آورده اند حالا نیز ملتمس
آنست که این مقدمه بظهور پیوندد سلطان عثمان مقدمه مذکور را انکار بلیغ نموده تهدیدات عظیمه باعیان آن طبقه نموده
و طایفه ینگچری طغیان عظیم ورزیده در دفع و رفع آن جماعت راسخ و ساعی گشته دلاور پاشا و رفقا از بیم ضرر
خود را بسرای پادشاهی انداخته فوج کثیر از خدمتکاران و عمله سرای و سپاهی علائق جمع نمودند در دفع فتنه
انگیزان آن طایفه متحمل شدند تا از جانبین مهم بجنگ و جدال انجامیده جمع کثیر در میانه بقتل آمدند و جماعت ینگچری
آثار غلبه بظهور آورده باندرون سرای پادشاهی در آمده گفتند که پادشاه ما سلطان مصطفی برادر سلطان احمد است

زیرا که بعد از فوت سلطان احمد با او بیعت کرده قرار سلطنت و پادشاهی او داده بودیم و خلع او موافق رضای
ینکچری نمود و حق بیعت او در ذمه ماست سلطان عثمان از واقعه مذکور خوفناک گشته مصلحت چاره جویان کس
نزد ینکچری آقاسی فرستاده پیغام داد که من بجهت خوردسالی اطلاعی از قانون پدران نداشتم حالا از آن
نادم و پشیمان گشته آنچه رضای شماست چنان میکنیم بعضی از اهل تدبیر صلاح دیدند که چون کار از صلاح
و پیغام گذشته و ینکچریان چیره شده اند علاج منحصر درین است که پادشاه باز با وجاق ینکچری پناه برده خود را
بخانه ینکچری آقاسی اندازد و با ایشان توسل جوید شاید که حمیت دامنگیر گشته از اراده سلطنت سلطان مصطفی باز
آیند و سلطان عثمان بمصلحت نیکخواهان فرصت جسته از سرای سلطنت بیرون آمده در عین شنیر و غوغا و کمال اضطراب
بخانه ینکچری آقاسی رفت اما ینکچری در اندرون سرای دلاور پاشا وزیر اعظم و رفقای او سیما حسین پاشا وزیر
ثانی و قولار آقاسی و حاجی سوباشی نامی از معتبران طایفه سپاهی اغلانی و چاوش باشا و بستانجی باشی که صاحب
اختیار سرای است و امثال ذلک را بدست آورده بضرب تیغ و تبر از پای در آوردند و یوتاق سلطان مصطفی رفته
او را از مسکن خود بیرون آورده تهنیت پادشاهی گفتند و درین اثنا متحقق شد که سلطان عثمان بمنزل ینکچری آقاسی
رفته و با او توسل جسته چون ینکچری آقاسی خبر یافت که پادشاه در خانه اوست بمنزل آمد پادشاه را ملامت
کرده عذر مقدم خواست و در مقام حمایت در آمد با عظمای ینکچری بگفتگو در آمد و گفت چون پادشاه با وجاق
شما پناه آورده و از کرده نادم است اولی آنست که باقتضای مروت و رفع بدنامی باز خاطر او را بدست آریم
و چون آنچه مطلب بود بحصول پیوست معاندان دفع شدند من بعد ما با پادشاه در مقام اعتذار و دلجوئی باشیم
و درین ماده راسخ گشته غلو نمودند طایفه ینکچری از بیم آنکه مبادا این مهم بسعی ینکچری آقاسی تمشیت پذیرد
و پادشاه که جوان و جاهل است و کینه ما در دل دارد عاقبت انتقام کشد خاطر بدفع ینکچری آقاسی قرار داده
بر او هجوم آورده فی الفور بقتلش پرداختند سلطان را از خانه او بیرون آورده بقلعه مشهور بیدی قلعه که
در جوار قسطنطنیه است فرستادند و باین اکتفا نکرده از بیم آنکه مبادا صورتی روی نماید که دیگر باره سلطنت
و پادشاهی با او قرار گیرد همگی آن طایفه بیکدیگر اتفاق نموده بیدی قلعه رفته او را از میان برداشتند روز دیگر
عموم طبقات سپاه ینکچری و غیرهم لباس سوگواری پوشیده بمضمون آنکه خود کشته خاطر را خود تعزیه میدارد
نعش او را از بیدی قلعه بتعظیم و اکرام تمام بشهر آورده بتجهیز و تکفین پرداخته در عمارت مقبره سلطان احمد در
جنب قبر او دفن کردند القصه اسم سلطانی و سلطنت دیگر باره بر سلطان مصطفی مخلوع اطلاق فرموده طایفه ینکچری
بیشتر از پیشتر صاحب اختیار امور دولت شده وزیر اعظم و ارباب مناصب بمصلحت ایشان تعیین یافت چون
سلطان مصطفی بشوریدگی طبع و خبط دماغ موسوم بود والده اش بمصلحت وزرا متوجه قطع و فصل و مهمات سلطنت
میشد و مکتوب محبت اسلوب از جانب او بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی مشتمل بر وقایع و سوانح مذکور که
باقتضای قضا روی داده و تجدید قواعد مصالحه و دوستی نوشته مصحوب ایلچی سخندان فرستاده ایلچی

مذکور در دار السلطنه هرات بپایه سریر اعلی رسید و مکتوب مذکور در دار السلطنه هرات بپایه سریر اعلی رسیده
مکتوب مذکور را بنظر انور در آورده حقایق حالات نیز بزبانی عرض کرده نمود که الیوم طایفه ینکچری که قصد
پادشاه خود کرده در حینی که دخیل ایشان شده بود بقتل آوردند در میان دولتخواهان سلسله آل عثمان مطعون‌اند
و جمعی از ینکچریان را اراده چنانست که چون سلطان مصطفی شوریده دماغ شهرت یافته و از سلطنت و مملکت
که امور دولت اختلال پذیرد هرگاه قدرت یابند سلطان مراد نام برادر سلطان عثمان را که کودک خورد
سالست بپادشاهی اختیار نموده طالب خون عثمان باشند و طایفه ینکچری بدین جهت راضی بسلطنت سلطان
مراد نیستند و این گفتگو فیمابین واقعست و این مقدمات بسایر ممالک سرایت نموده در هر گوشه متغلبی سر
بفساد بر آورده در هر سری سودائیست و در خلال اینحال ملازم حسین خان حاکم لرستان با کمیقر چاووش از
بغداد آمده شرح برهم خوردگی عراق عرب و نزاع فیمابین عظمای دار السلام بغداد وقوع یافته بنوعی که در ذیل
مرقوم میگردد معروض داشت شرح وقایع و قضایای دار السلام بغداد و فتور عراق عرب و مجملی از وقایع حالات
آنکه مدتی مدید و عهدی بعید است که آقایان و عظمای سپاه بغداد بخودسری معتاد گشته هر ایامی یکی از ایشان صاحب اقتدار
گشته کل مداخل و مخارج الکا را بقبضه اختیار خود در آورده و حکام و پاشائی که از جانب سلطان روم می‌آمدند دخل نمیدادند
و اگر احیانا بعضی اطاعت گونه بظهور می‌آوردند پاشا را در سرای حکام فرود آورده وجه معیشت سرانجام مینمودند
هر کدام که بآن تسلی نمیشدند تنگ آمده راه مراجعت مینمودند و اگر تسلی میشد روزی میگذرانیدند درین عهد محمد قنبر
نامی که آقای ینکچریان بغداد بود و بکر سوباشی که از عظمای آقایان معتبر بود با یکدیگر اتفاق نموده هر کدام جمعی از ملازمان
خاصه خود که درمیان ینکچریه و سکبان میباشند بهم رسانیده هر یک باراده حکومت و خودسری سر بعصیان و طغیان بر آورده
بودند و تمکین هیچ پاشا و حاکمی نمیکردند رفته رفته بکر سوباشی اقتدار و اختیار بیشتر یافته بدینجهت فیمابین وحشت
پدید آمد محمد قنبر در مقام دفع بکر سوباشی شده در حینی که او با فوجی از جنود بغداد و سکبانان جهت اخذ مال
متمردان حله رفته بود محمد قنبر کس بحله فرستاد که تمکین او ننمایند و خود با گروهی از تبعه قصد غارت اموال بکر سوباشی
کرده بر سر خانه او رفت و گروهی بحمایت او ممانعت نموده بین الفریقین مهم بمحاربه انجامید بکر سوباشی در راه این خبر
شنیده سپاهیانی را که همراه او بودند بانعامات و وعده‌های جمیل با خود متفق ساخته بشهر عود نمود القصه سپاهی بغداد
دو گروه گشته یک گروه با محمد قنبر در نارین قلعه و گروه دیگر با بکر سوباشی در شهر بودند و فیمابین جنگ و جدال وقوع یافته
آخر الامر بکر سوباشی اهل قلعه را نیز فریب داده اکثر از محمد قنبر رو گردان شده خود را از قلعه بشهر می‌انداختند مجملا بکر
سوباشی بر قلعه مستولی شده محمد قنبر را بدست آورده او را با چند نفر دیگر که مظنه خلاف داشت از میان برداشته
اموال و اسباب بینهایت بدست آورده بسکبانان و سپاهیان خرج داده چند نفر از مشایخ مزار ابوحنیفه را که با محمد
قنبر متفق بودند در کشتی نشانیده آتش در کشتی زده و خانه‌های ایشان را بغارت داد چنانچه بعضی اسباب و اشیای
مزار نیز بغارت رفت و بر حکومت عراق عرب تمام اختصاص گشت و چون خبر عصیان و طغیان بکر سوباشی باکیر

خواندکار روم رسید ارکان دولت عثمانی ایالت بغداد را بحافظ احمد پاشا نامزد نموده فرستاده که مهمات آنجا را
موافق صلاح دولت باصلاح آورده متمردان اهل طغیان را بجزا رساند بکر سوباشی که دل برحکومت عراق عرب
بسته استقلال تمام یافته بود از آمدن پاشا خوفناک گشته با حکام سرحد قزلباش طرح آشنائی انداخته
کس نزد حسین جان حاکم لرستان فرستاده معلوم نموده بود که این امور از روی اخلاص حضرت شاه
عالم پناه از من صدور یافته من بعد دست ارادت در فتراک بندگی آن آستان زده بحمایت منسوبان در
گاه مستظهر و امیدوارم و ملک بغداد را که موروثی آنحضرت است بحیطه آنحضرت نگاهداشته ام و حسین خان ملازمی
همراه کرده او را بدرگاه جهان پناه فرستاده حقایق حالات بنوعی که بتجربه پیوست عرض کرد چون احمد پاشا
بحدود دار السلام رسید بکر سوباشی کل سپاهیان بغداد را با خود متفق ساخته تمکین او نکرد و او از اطاعت
وانقیاد جنود بغداد مایوس گشته بنداء الی العود احمد در داده بازگشت و از دیار بکر حقیقت حال بدرگاه پادشاه
روم عرض کرده و از درگاه پادشاهی علی پاشا نامی مشهور بعلی پاشا حکم نگش از جانب سلطان مصطفی ایالت
بغداد یافته چون بآنجا رسید در این مرتبه بکر سوباشی اطاعت گونه بظهور آورده او را بقلعه راه داد چند
روزی با او مدارا میکرد و او نیز بحکومت باقی راضی شده روزی میگذرانید ارکان دولت سلطان مصطفی این
مسامحه و خویشتن داری ازو نپسندیده او را معزول ساخته یوسف پاشا نامی را نصب نمودند مشار الیه که
ببغداد آمد خواست که اقتدار و استقلال عیان ساخته متمردان را از میان بردارد بکر سوباشی در ملاقات روز اول
مکنون خاطر او را از طرز سلوک دریافته دیگر دیدن او را شیئی نکرده بدستور تمرد و عصیان بظهور آورده با فوجی بر سر او
رفته او را گرفت و طمع در اموال و اسباب او کرده بقتلش مبادرت نمود و علانیه کوس مخالفت میکوفت بعد از آن
کور حسن پاشا که حاکم موصل بود با ایالت بغداد آمده او نیز مدخل نیافته بازگشت و بکر سوباشی کمال اقتدار و استقلال
داشت شرح وقایع باقی حالات بغداد و سبب توجه موکب همایون بآنصوب و تصرف درآمدن آن ولایت در سال
آینده مرقوم قلم سوانح نگار خواهد شد ان شاء الله

ذکر مراجعت موکب ظفر نشان و قشلاق نمودن افواج قاهره در خراسان و توجه نواب همایون اعلی شاهی ظل الهی جریده و سواری بصوب مازندران بهشت نشان

فردوس مکان چون مدت اقامت اردوی گردون شکوه در دار السلطنه هرات بدو نیم ماه کشید مهمات
ضروریه خراسان صورت انجام یافت منادی کوچ در داده عنان یکران عزیمت بصوب مشهد مقدس رضویه معطوف
داشتند و رستم محمد خان را حسب الالتماس سلاطین ماوراء النهر با جمعی از ملازمان معتمد مصحوب موکب مقدس گردانیدند
در حدود غوریان خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که وزیر خراسان بود پیشکشهای لایق کشیده کما ینبغی بلوازم خدمت
و ایثار نزول و اقامت پرداخت و مصدر خدمات پسندیده گردید و چون در مشهد مقدس نزول اجلال واقع شده
چند روز در آن آستان ملایک آشیان بلوازم خدمت و دعا و زیارت اهتمام و اقدام نمودند در آنجا
تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا ابوطالب رضوی تفویض یافت چون صلاح دولت قاهره در آن بود

که جهت استحکام مهمات قندهار و تمشیت مهام اسفندیار خان والی خوارزم که فرستادن او بدان صوب سبق ذکر یافت و امور
ملکی که درین سال عساکر نصرت نشان در خراسان قشلاق نمایند و حزم و احتیاط مقتضی آن بود و اقامت کل
عساکر در یک محل موجب عسرت و ضیق معیشت و فقدان ماکولات بود بنابران افواج خدم و حشم را الجندین
قسم منقسم گردانیده هر گروهی از طبقات لشکر را در محل مناسب قشلاق فرمودند و از مشهد مقدس معلی
نیز فوج از افواج قاهره بقشلاق معین خود رفته شد و حضرت اعلی بعد از فراغ ازین امور جزئی و سیاسی
با معدودی از ملازمان رکاب اشرف و مقربان بساط والاجناب مازندران بهشت نشان در حرکت آمده
قصبه دز خرمن را بر رستم محمد خان اوزبک عنایت فرموده بدان صوب فرستادند ابراهیم خواجه ایلچی نذر
محمد خان و ایلچیان خواجهای بخارا در رکاب ظفر انتساب بمازندران رفته ایلچیان بخارا از آنجا برخصت و انعام
و احسان پادشاهانه بازگشتند و ابراهیم خواجه چندگاه در موکب مقدس کامیاب عزت و منظور نظر شفقت
و مرحمت بوده در سال آینده از اصفهان رخصت یافته بوجه لایق روانه دیار خود گردید دیگری از سوانح
آوردن زبده ارباب فضل و فصاحت و کمال میرزا فصیحی الانصاری الهروی است چون ذات اشرف همایون اعلی
و طبع فطانت سرشت هنرپرور آنحضرت که میزان قدرسنجی و معیار سخن شناسیست بصحبت فضلای دانشور
و سخنوران بلاغت گستر رغبت تمام داشت و دارد اگرچه بحسب ظاهر برابر مشاغل عظیمه جهانداری و عدم فرصت
که فرمان روایان جهان را از آن چاره نیست و باده پیمایان خمخانه سلطنت را از آن گزیری نه گاهی صحبت فیض
موهبت و بخشش افاضل و سخنوران روزگار کمتر اتفاق افتد اما همیشه بالطبع مایل اند که از زمره آرایان
محافل دانش اگر نادره گوئی بسعادت حضور اقدس فایز گردد وجود چنان کسی را عزیز و چون گوهر
گرانبها گرامی شمرده صحبت او را جهت تنشیط خاطر و انبساط ضمیر مغتنم شمارند و خاطر اکسیر مآثر متوجه آن بوده
و هست که محافل انس و مجامع قدس از وجود چنان نادره آرایش صوری و زیب معنوی داشته باشد لهذا
درین اوقات خجسته ساعات که در دار السلطنه هرات اتفاق نزول افتاد بصحبت کثیر البهجت سرامد ارباب
فضل و هنر سخن پرداز بلاغت گستر ناظم اشتات معانی زیب افزای ملک نکته دانی ریزنده گوهر معانی میرزا فصیحی
هروی که از جمله سادات و اشراف و اعیان آن ولایت و منتسب بسلسله علیه انصاری و زیور بدایع فضایل و کمالات
آراسته و بمراتب بلند پروازی پیراسته لآلی طبع درر نثارش آویزه گوش و گردن مستعدان روزگار است
مسرور گشته اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که همیشه حضور اقدس و محفل مقدس از وجود گرامیش
زینت افزا بوده از صحبت فیاضش منبسط و منشط و از نوادر طبع سحر آفرینش مبتهج و مسرور باشند تکلیف
مرافقت و همعنانی موکب همایون فرمودند و امر قضا پیوند بسرانجام سفر الجناب نفاذ پیوست و مومی الیه از روی اخلاص
امتثال امر همایون را بقدم انقیاد تلقی نموده آهنگ عراق ساز داده ، اگرچه آن بلده طیبه از وجود گرامی گوهر
دانش و افضال رشک افزای بلاد و امصار بود خالی ماند از نزاهت و خرمی و طراوت گشت اما مجلس بهشت آیین

طراوت تازه و طبع همایون را مسرتی بی اندازه روی داد همعنان موکب مقدس گردیده واکنون در زمره مقربان
بساط اقدس و همصحبتان بزم مقدس است و الحق تا این طبقه ما در باشند عجب است که با پادشاهان و سلاطین
با طبقات دیگر متکلم گشته همصحبت باشد القصه موکب معلی بفیروزی و اقبال بمازندران بهشت نشان رسیده
در قصبه اشرف و منازل خلدآیین که در امکان نزهت بخش ترتیب یافته اقامت فرمودند و گاهی بدار السرور فرح آباد
تشریف برده در آن روضه دلکش و بساتین فرح بخش انجا بخرمی و کامرانی گذرانیده بهجت افزای روزگار بودند
از سوانح زمان اقامت مازندران آمدن یوسف خان بیگلربیگی شروان و سایر امرا و اعیان آنجاست که بقصد ادراک
ملازمت بدریافت عز بساطبوسی آمده به سعادت عظمی سرافرازی یافته بودند و مکرر با مجالس و محافل ارم تزیین انعقاد
یافته از پرتو توجهات خاطر خورشید ضیا که بر ساحت آمال یوسف خان و امرا پرتو افکند قامت پایه عزت و افتخار
باوج فلک دوار رسانیدند و پیشکشهای لایق از غلامان غلمان صفت و کنیزان حور وش زلیخا صورت و اشتران
صبا رفتار و شتران کوه کوهان بادبردار و نقود و اجناس فاخره و اقمشه نفایس هر دیار و هر ملک
و پوستینهای سمور روسی گرانبها و گرگلهای نادره ولایت چرکس و تفنگهای قیمتی درست نظر و دورانداز بخطا
و امثال ذلک زیاده از احصا شمار از نظر اقدس گذرانیده زبان یک مضمون انتقال مترنم و گویا بود و العبد ما
فی یده کان لمولاه چون یوسف خان غلام خاصه شریفه بود این کلام در شان او مستحسن افتاد آنچه من از پرتو لطف تو
دارم میکنم جمله ایثار قدومت نقد جان هم برسری مجملا یوسف خان قطع نظر از تکلفات متعارفه و اغراقات سخنوران
مسلک گذرانیده که زبانها ارباب عقیدت و فدویان جان نثار بتحسین و آفرین گویا گردانیده و هر روز بل هر ساعت
ملاطفی خاص معزز و شفقتهای گوناگون معجز و ممتاز میگشت و چندگاه در رکاب مقدس بسیر و شکار مازندران مشغولی داشت
و پیوسته خصایص مراحم خاص و شمول عواطف عز و اختصاص بود در هنگام انصراف بخلعتهای فاخره و تشریفات تمام
از زر و جواهر سرافرازی یافته مقضی المرام بالکاء و ولایت خود معاودت نمود قرچغایخان سپهسالار ایران که حاکم
مشهد بود از اوان کودکی و عهد صبی با یوسف خان طریقه اخوت و برادری مسلوک داشت و مدتها امید بود که ملاقات
با یکدیگر اتفاق نیفتاده بود در وقتی که او بپایه سریر اعلی آمد بنوعی که مذکور شد سعادت بساطبوسی دریافت حضرت
اعلی از شمول عاطفت و اشفاق قرچغایخان را از مشهد مقدس طلب فرموده او در شدت زمستان از مشهد مقدس
بیرون آمده بمازندران شتافت بین الاخوین عهد ملاقات تازه شد چندگاه بصحبت یکدیگر مسرور بودند یوسف خان
رخصت یافته و قرچغایخان در رکاب اشرف اقدس ماند **ذکر توسیع راه مازندران** بر اذکیا پوشیده نماند که
در کل دار المرز خصوصا مازندران ضیق طریق و صعوبت راه و تنگی گذار که از جبال رفیع و کمرهای کوه که از غایت
ارتفاع و بلندی بساحت آسمان دست درکمر دارند بمثابه ایست که عبور یک سوار از مضایق ناهموار جبال بغایت
دشوار و در هر قدم از خوف خطر پیاده شدن ناچار و گذار شتران خود با کمال آهسته روی از آنجا امری بود محال
مردم ازدحام بار را که هرگز چشم بر پیکر بدیع شتر نیفتاده بلکه در خیال نگذرانیده بودند چون ترکیب عجیب آن

ورشته نهاده‌اند برحسب کریمهٔ والی الابل کیف خلقت در ترکیب آن جانور قوی هیکل تعجب میکردند چون حضرت اعلی
پرتو التفات تعمیر و ترتیب آن دیار نزهت‌بخش فرح‌افزا انداخته شهر طرب‌انگیز فرح‌آباد و قصبهٔ شریفهٔ اشرف را
بنوعی که در محل خود ذکر شده مرکز خاطر جاه و جلال گردانیدند متنزهات آن ولایت دلگشا مطبوع طبع واقع میشد و در
شکارگاههای عدیم‌المثال آن ولایت نشاط شکار مسرت‌بخش خاطر مهرآثار بود و ملازمان رکاب اشرف و
مترددین اردوی گردون شکوه از صعوبت راه و تنگی گذارهای خطرناک و بسیاری گل و لای که از کثرت بارندگی
همیشه در زمینهای آن ولایت بود آزار و اضرار بسیار و نقصان و خسران بیشمار بعساکر ظفرشعار و مترددین میرسید
درینسال رای جهان‌آرای بدان متعلق گشت که در وسعت شوارع و همواری راهها توجه فرموده نوعی سازند
که شتران قطار بقطار با اثقال بی‌خوف و خطر عبور نموده آسیبی از آن ممر بمترددین نرسد و همت عالی‌نهمت بدین امر
شگرف که در نظر خلایق دشوار بل محال می‌نمود گماشته جناب دستوری میرزا تقی وزیر طبرستان را بانجام
اینخدمت مأمور فرمودند و مقرر شد که اهالی مازندران دران امر خیر مدد و همراهی کرده کارکنان اجرت واقعی
از خالص مال خاصهٔ شریفه بستانند و جناب دستوری پذیرای فرمان گشته بعون و عنایت الهی و نیروی اقبال
شهنشاهی دامن همت بر میان زده شروع در انجام اینخدمت کرده و نهایت سعی و بذل جهد دران امر شگرف
بظهور آورده اعظم شوارع مذکوره راه سوادکوه است که از الکای خوار و فیروزکوه بمازندران بهشت‌نشان میرود
و تردد مترددین اردوی معلی از آن راه است و تا فرح‌آباد قریب هشت نه مرحله است تخمیناً چهل و پنج فرسخ بلکه زیاده
القصه استادان خاراتراش چابکدست و تبرداران و بنایان و عملهٔ آن کار از هر طرف جمع آورده و مصالح سرانجام
داده بر رودخانها که بر سمت راه واقعست پلهای عالی استوار بقدر طغیان هر رودخانه از سنگ و آجر و گچ و آهک
تعمیر و ترتیب دادند و در ممر سیلابها عظیم که در وقت بارندگی از قلل جبال میریزد نقبها کنده در هر جا که مظنهٔ آن بود
که بمرور ایام از آسیب سیلاب منهدم و خراب گردد بسنگ و آجر و آهک آن ممر را استحکام داده برودخانه ملحق
گردانیدند و در همواری خیابانها طرح کرده آنچه بیشه و جنگل بود تبرداران از درختان سطبر عالی خالی کردند و خاک و ریگ
از جاهای دور دست آورده ماهی‌پشت بلند گردانیدند در دو طرف آن جویها کنده شد که آب باران از شوارع بجویها
ریخته برودخانها جاری گردد چنانچه در میان راه که محل عبور مترددین است اصلا از گل و لای سم ستوران الکه
میگردد و مضایق الجبال را بفنون غریبه توسیع داده بعضی جایها را چوبها قوی انداخته آنچه سنگ خارا بود
سنگ‌تراشان خاراتراش تراشیده صنایع بدایع بظهور آوردند چنانچه ناسخ کارهای فرهادی که در نظر عقل دور
از کار مینمود گردید در اندک زمانی این کار خیر به نیروی همت والا و مددکاری اقبال معلی بنوعی که مکنون خاطر انور
و پسند عام و خاص بود صورت انجام پذیرفته موجب تحسین و آفرین گردید اکنون شتران باردار قطار قطار پهلوی
یکدیگر بفراغت عبور مینمایند در بیان متوفیات این ایام خصوصاً خواجه محمدرضای فدوی مشهور ببارو خواجه که
وزیر آذربایجان بود و در سفر گرجستان لقب فدوی یافت دو سه سال بود که در ملازمت اشرف بسر برده از

مقربان بساط اقدس و محرمان بزم مقدس بود شرح شمهٔ از احوال او در طی حالات سابقه بکلک شکسته پیان شده
خواهد بود مولودش از موضع جوین قزوینست از وزارت ذوالفقار خان قراماملو بملازمت اشرف رسیده وزیر
مستقل آذربایجان گشت و از کاردانی و توفیرات اموال دیوانی روز بروز بمدارج اعلی و بمدرج علیا ترقی کرده
صاحب رای و مشورت بود باشعرا و شعر و شاعری ربط تمام داشت و به بذله گوئی و شیرین بیانی در محفل همایون
جلیس و انیس و همزبان کردیع بود در خیال او ضعف معده طاری گشته متوجه معالجه گردیدند در سفر قندهار
کوفتش ازیاد پذیرفته در الکای خراسان از رکاب اشرف باز ماند که تا بانی می آمده باشد در موضع
که مدفن امام زاده محمد است برحمت یزدانی پیوست و در مشهد مقدس معلی مدفون گشت خالی از علو همتی نبود
در رعایت حال و تفقدات احوال شعرا و فضلا و آشنایان و اهل احتیاج خود را معاف نمیداشت و این
بیت از گفتار اوست بیت نهادم رخت رحلت دوش بر دوش صبا • سوی تا ای عمر رضا کرد سترس
میداشتم • محمد صالح بیگ وزیر سابق شروان که از رسالت ماوراء النهر آمده چندگاه در مازندران ملازم رکاب
اشرف بود بمنصب وزارت و کلانتری دار المؤمنین قم سرافرازی یافت در بین اثنا او را بیماری عارض گشته در
حالت بیماری و سقم مزاج روانه دار المؤمنین مذکور گشت در راه مرض اشتداد یافته در دو منزلی قم فرمان یافت
و بملک آخرت شتافت اهالی قم که آماده استقبال بودند استقبال نعش او کرده بروضه مطهره معصومه در
آوردند • ازان سرد آمد این کاخ دل آویز • که چون جا گرم کردی گویدت خیز • اینجا مهلت جا گرم کردن نیز نداد
نظم خوش دشمن اهل روزگار است • این گردش بیمار دوار • یک لحظه بکام دل کسی را • نگذاشت فغان
ازین ستمکار • وی تبریزی الاصل بود در خدمت فرهاد خان قراماملو نشو و نما یافته رد و ترقی در آنجا نموده
بعد از قتل او بملازمت اشرف سرافرازی یافت هر چندگاه بمنصبی از مناصب دیوانی مشغولی داشت بسیار مرد
خلیق آدمی کریم الذات سلیم النفس بود در ایام عمل خود با خلایق سلوک پسندیده نمود و خلق ازو راضی بودند
وقایع سنه مبارک تنگوز ئیل ترکی مطابق سال اثنی و ثلاثین والف هجری که سال هشتم قرن دوم
جلوس مبارک عباسی است درین ماه فروردین شادی • خبر داد از بهار و کوه و وادی
جهانرا از قدومش تازگی داد • گلستانرا ابتدا آوازگی داد • صلای باده خوردن داد شه را • زگل حجلت فزا
شد مهر و مه را • دیگر باره بهار دلکش با هزاران برگ و نوا فرا آغاز شد ضابط چهار ارکان قوایم روزگار
مربی چهار فصل هشت و چهار عنصر خورشید جهان آرا که فرمان روای طارم چهارم است هشت ساعت و چند دقیقه
از شب دوشنبه نوزدهم ماه جمید الاول گذشته با لطف شکوه و جلال چون پادشاه شقهٔ لوای فلک اعتلای
خسرو بیهمال بجلگاه دار الملک شرف و اقبال خرامیده اورنگ جهار بابه سبع سموات را بوجود فیاض آراسته
زیب و زینت دو جهان داد پرتو انوار تربیتش خاک برکرفکان نباتی را نشو و نمای تازه داد مشاطه بهار
دختران رز را چه هم آغوش حریفان بزم عشرت بصد زیب و زینت و بها آراسته در انجمن کامرانی و کامیابی.

بجلوه گری و دلربائی درآورده نغمه سرایان هزاردستان باغ و بستان که از مژده تشریف قدوم گل و ریحان نوا
غمزدای طرب و خرمی ساز و غزلخوانی آغاز مینمودند که از بیم تطاول و تعدی شیروان صبا که اوراق گل را پریشان
ساخته بباد بی نیازی میداد و نداز اندوه فراق که عنقریب بآن مبتلا میگردند ناله و افغان درگرفته از فواره
دیده جوی خون میکشادند آری • چنین است رسم سرای سپنج • گهی باشد آسایش و گاه رنج • چون نوعروس
حجله نشاط و خرمی با کسی صورتی با خسرو عهد بصد شیرینی و دلارائی هم آغوشی و طفل بهجت و شادکامی با شهریار
زمان توام و طعانند لهذا اعلیحضرت اعلی در مازندران جنت نشان بلوازم جشن و سرور روز نوروز پرداخته
مقربان بساط والا و ارکان دولت جهان پیرا در آن انجمن بهشت فرا چون سوسن ده زبان بدعا و ثنای
شهریار کامبخش کامران رطب اللسان بودند و بزبان صدق بیان این مقال می سرودند نظم شها تخت و دولت
ترا یار باد • همیشه خدایت نگهدار باد • بود در جهان تا ابد نام تو • برآید ز گیتی همه کام تو • القصه بعد
از فراغ جشن نوروزی در سرزمینها بهشت آسا آن دو یار بسیر و شکار پرداخته • لذت از لعل یار می بردند
از دل و جان عیش می بردند در بیان وقایع متنوعه ایام خجسته بهار آمدن مقرب الحضرت الخاقانی زینل بیک
بیگدلی توشمال باشی شاملو است که برسالت هندوستان رفته بود حیدر بیک یوزباشی قراداغلو و میر
ولی بیک که بعد از فتح قندهار رفته بودند شرح آمدن و رفتن زینل بیک است که چون خان عالم از آنجانب
برسالت آمده بود گوینده از امرای بزرگ آن سلسله بود و با اسباب و یراق و تجملات بزرگانه بنوعی که در محل خود تحریر یافته
بایران آمد حضرات اعلی نیز بعد از امعان نظر بحال امرا و مقربان و معتبران این دولت مشارالیه را که باهلیت ذاتی و سنجیدگی
و علو همت و آزادگی و آداب دانی و حسن سلوک متصف و باعتقاد و اعتماد محرمیت و ازدیاد قرب و منزلت از اقران ممتاز
بود شایسته امر رسالت و سزاوار اینخدمت دانسته چنانچه در محل خود ذکر شد همراه خان عالم روانه فرمودند
چون بآن خدمت مامور گشت وهمت مصروف آن داشت که از روی اخلاص و حسن اعتقاد و صوفیگری سر و جان
و مال در راه مرشد و ولی نعمت دریغ نداشته بنوعی بآن خدمت اقدام نماید که در نظر دوست و دشمن شایسته
و پسندیده باشد لاجرم بروجهی که در خور همت و غیرت و لایق ناموس دولت بود بتجهیز و یراق آن سفر پرداخته
با شکوه و عظمت ملوکانه و اسباب و تجملات بزرگانه از اسپهای تازی نژاد صبا پوید و زینهای مرصع بطلا و جواهر
بنا نهاد که بهترین زیب و زینت سپاهی آنست و اقسام مرصع آلات و اشیا و تجملات بزرگانه زیاده از حد
و شمار و جمعی کثیر از ملازمان و پیش خدمتیان و عمله کارخانها با آراستگی و پیراستگی تمام از خدمت اشرف جدا شده
در مرافقت خان عالم روانه شد چون قدم بملک هندوستان نهاد بهرجا و بهر ولایت که رسید بشرایط استقبال
و لوازم احترام قیام مینمودند چون بلاهور رسید حضرت پادشاه والاجاه فرمانفرمای ممالک هندوستان
بسیر کشمیر تشریف برده بودند هنگام بازگشتن زینل بیک حسب الفرموده در لاهور توقف نمود خان عالم
پیشتر رفت بعد از وصول پادشاه بلاهور مشارالیه بملازمت رسیده بلوازم تحیت و تسلیم و آداب تعظیم و تکریم

جاکرانه خیانچه رسم انجاست بجا آورده وازجانب همایون اعلی پرسشهای دوستانه و نیازمندی برادرانه بظهور آورد
نامه همایون فال خاقانی را با تحف و هدایا گذرانیده در اداب رسالت و شرایط سفارت بروجهی که سزاوار محبت
و دوستی طرفین بود فرو گذاشتی نکرد حضرت پادشاه والاجاه را رسمیست معتاد که از روزی که تولد یافته
الی الغایت هر سال دوباره جشن عظیم منعقد میفرمایند در روز تولد ماه عربی و فارسی که موافق باشد ایشان
را بر یکسر ترازوی طلاکه بازنجیرهای زر مسلسل ساخته اند نشانیده بر سر دیگر زر مسکوک در وزن قمری و سیم
مسکوک و در شمسی زر سکه دار وزن میکنند وکویند آن نقد را بفقرا و اهل احتیاج تصدق مینمایند و در
مرور ایام میانه شمسی و قمری تفاوت بهم رسیده بنابران دوباره وزن مینمایند چون وقت آن روز جشن
نزدیک بود و آنحضرت در لاهور توقف نموده بسرعت متوجه دهلی میشدند زینل بیک حسب الصلاح خانعالم اظهار
معامله قندهار بروجهی که مامور بود بارکان دولت و اعیان حضرت نموده چون جوابی که موجب تسلیه خاطرباشد
نشنید عزیمت داشت که از همانجا بازگشته پیش رود و از گفتگوی صلاح اندیشان متقاعد نمیگشت در بین اثنا
از جمله هدایا که سبق ذکر یافته جیقه مرصع بلعل بزرگ که اسم پادشاه مغفور میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ بن
امیر تیمور گورکان بران نقش یافته بمناسبت گورکانیت جهة آنحضرت فرستاده بودند چون در حین رفتن زینل
بیک اتمام نیافته بود متعاقب می آوردند رسید و بعضی از تحف و هدایا پادشاه روم نیز که حضرت اعلی حصه
والوش برادرانه جهت آنحضرت ارسال داشته بودند در بنوفت ورود یافت رقم مبارک که درباب گذرانیدن
انها باسم زینل بیک صدور یافته بود رسید لاجرم بالضرورت بالغاز متوجه دهلی شد چون حضرت پادشاه
والاجاه بعد از جشن وزن متوجه اکره شده بود بعد از جشن مذکور و گذرانیدن تحفهای مذکور در رکاب
سعادت انتساب حضرت از دهلی بدار السلطنه اکره رفت همواره منظور انظار عاطفت و اشفاق بود اما هر چند
درباب قندهار بارکان دولت و محرمان اسرار سلطنت سخن میگفت جوابی مقرون بصواب نمی شنید و حقایق
احوال از ولی نعمت خود مخفی نداشته در طی عرایض خود اشاره و ایما دران ماده کرده بعد از ان مهم قندهار بروجهی
که تحریر پیوست صورت وقوع یافت خبر بهندوستان رسید زینل بیک را محرک این واقعه دانسته چند روزی
بااو سرگران بودند تا انکه حیدر بیک یوزباشی قراداغلو و میر ولی بیک داروغه شترخانه متعاقب یکدیگر رسیده
مفاوضات محبت طراز شاهی معاذیر دلپذیر که درباب قندهار از راج یافته رسانیدند عذر پذیر گشته اظهار
مسرت و ابتهاج نموده مجددا استقرار قواعد مصادقت و دوستی ظاهری که فیما بین واقع بود مستظهر گشتند
در حینی که حضرت پادشاه والاجاه عزیمت ولایت کشمیر نموده بود در مقام رخصت زینل بیک و رسولان مذکور
درآمده نامه محبت آمیز محتوی بر تواضعات دوستانه و تکلفات یگانگانه در قلم آورده بود و این عبارت دران
مفاوضه شریفه مرقوم بود که ما محبت و دوستی آن برادر نیکو اختر کیانفر را بعالمی برابر میکنیم و هیچ عطیه را با ان نمی
سنجیم زینل بیک و رسولان مذکور را رخصت انصراف داده روانه نمودند در قانون سلسله اکبری تعظیم و کورنش

مخصوص و متعارفست که در وقت انعام و بخشش صاحبان انعام در ازاء آن تصدقات بدان اقدام مینمایند در هنگام
جدا شدن زینل بیگ حضرت پادشاه والاجاه در حضور او اظهار تصدق و احسانی کرده چون آن کورنشی
که آنرا در اصطلاح تسلیم میگویند نزد ایشان خالی از خواری و فروتنی و مذلتی نیست زینل بیگ از علو مرتبه
و غلوی بندگی این آستان تن بآن در نداد هرچند نیکخواهان طرفین در آن ماده مبالغه نمودند اوابا کرده
و گفته که این رسم و معتاد درگاه ولی نعمت ما نیست اگر پادشاه عنایت خاص فرمایند که غرض آلودگی
دنیوی نباشد در ازاء آن شفقت خاص آنچه باید کرد مضایقه نیست بعضی از ارکان دولت جهت استمرار رسم
و عادت و نقاری که از او در دل داشتند کوته همتی بولی نعمت خود روا داشته در ایصال آن احسان تغافل
و تعلل ورزیده مشار الیه سرانجام نبرده روانه شد مجملا در اوایل اینیال ایلچیان مذکور بدرگاه سدره مثال رسیده
در ملک مازندران بسعادت بساطبوسی فایز گشتند و خدمات زینل بیگ بسیار مستحسن آمده مورد توجهات
شکرانه خسروانه گردید و پایه قدر و منزلتش در تلافی آن بلندهمتی بکمال ارتفاع و سربلندی یافت دیگر از وقایع آنکه
چون خاطر انور از مهم قندهار و استحکام سرحد و بست قلعه اطمینان یافت سلطانان اوزبک متواتر و متعاقب ایلچیان
فرستاده اظهار خلوص عقیدت و یکجهتی نمودند و کوتوال قلعه بالامرغاب را که در سال گذشته گرفته بلخ برده بودند
و قلعه را متصرف شده بودند باز فرستاده قلعه را بدستور بملازمان درگاه عالم پناه سپردند و مهمات اسفندیار خان
در خوارزم تمشیت پذیرفت دیگر بودن عساکر فیروزی نشان در خراسان لازم نبود بنابران حکم جهانمطاع آفتاب شعاع
شرف نفاذ پیوست که عیسی خان قورچی باشی و علیقلیخان ایشیک آقاسی باشی سالار لشکر فیروزی اثر که غازیان را جهت
اوطان رخصت دهند و ایشان حسب الفرموده عمل نموده لشکریان بمساکن و اوطان خود رفتند و رایات فیروزی آیات بعز و جلال
بکامرانی و اقبال از مازندران بهشت نشان متوجه پایه سریر سلطنت عنوان گشته در ساعت سعد بدار السلطنه اصفهان
وارد گشته در دولتخانه مبارک نقش جهان نزول اجلال فرمودند و تا شش ماه در دار السلطنه مذکور کامیاب دولت بوده
و بانتظام مهام ضروریه میپرداختند ابراهیم خواجه ایلچی بلخ رخصت انصراف یافته با نامه عطوفت آمیز و هدایا لایقه صداقت
تزیین مشمول نوازش و الطاف شاهانه راه دیار خویش پیش گرفت درین اثنا بعضی اخبار از جانب عراق عرب رسیدن
گرفت که توجه موکب همایون بدانصوب بی اختیار روی داد بنوعی که شرح آن در ذیل مسطور میگردد سفر خیر اثر
دار السلام بغداد اتفاق افتاد ذکر بعضی از حالات دار السلام بغداد و آمدن حافظ پاشا با عساکر روم برای
ضمیر صاحب دان حقایق بین پوشیده نیست که دار السلام بغداد از بلاد مشهوره آفاق دار الملک عراق عرب و زیاده
از پانصد سال دار الخلافه و محل اقامت فرمانفرمایان عرب و عجم و ترک و دیلم بوده بکثرت زراعت و آبادانی و انبوهی
خلق و معموری از شرح و بیان مستغنی است و در ظهور دولت پادشاهان علوی ارکان صفوی بنیان چنانکه در مجلد
اول این نسخه عالم آرا در طی قضایا و سوانح زمان اعلیحضرت جمجاه جنت مکان رقمزده کلک بیان گشته ایالت و دارائی
آن ولایت در زمان آنحضرت بمحمد خان شرف الدین اغلی تکلو مفوض بود و در سنه اربعین و تسعمائه که اولامه سلطان

وغازی خان مهردار که از امرای بزرگ تکلو بودند از این دولت روگردان شده نزد سلطان سلیمان خوندکار روم شتافتند

و او باغوای ایشان و تحریک آن مردودان لشکر بدیار عجم کشیده طایفه تکلو حرام نمکی کرده محمد خان را که بیگ تکلو

و دولتخواه بود از میانه خود بیرون کرده آن ولایت را بسلطان سلیمان دادند در این چند سال آن بلده طیبه ارم تمثال و تمامت

عراق عرب در تصرف رومیه بود اکنون بیست و پنج سال متجاوز است که خطه دار السلام از شورش عام و طغیان

اوباش لیام از نظام و نسق افتاده هرچند گاه یکی از عظمای سپاه بهوای حکومت و خودسری لوای عصیان

افراخته حکام و پاشایان که از جانب پادشاه روم منصوب گشته می آمدند خصوصا محمد پاشا و دیگر پاشایان را جاکم

در پیش مذکور شد تمکین نمیدادند و مکرر ما فیما بین جنگ و جدال وقوع می یافت جمعی از سپاهیان عرضه تیغ فنا گشتند

و از عدم اقتدار حاکم مستقل و تسلط اوباش و خودسران طایفه رعایا و برایا پایمال حوادث و نوایب بودند و سکنه

عتبات عالیات سدره مرتبات از بیم ضرر و آسیب آن طایفه شبی بر بستر راحت و استراحت آسودگی نمی یافتند

الحاصل بحسب تقدیر و اقتضای قضا تزلزل و اختلال باحوال خلق آن دیار راه یافته بود علی الخصوص در این دو سه سال

که میانه محمد قنبر و بکر سوباشی نزاع و جدال پدید آمد محمد قنبر بقتل آمد خلاصه تحریر بکر سوباشی اقتدار و اعتبار

یافته دست جور و تعدی گشوده ارباب تمول و اغنیا بمصادره و مواخذه او گرفتار بودند و بجهت جذب قلوب سپاهیان

مانع ایشان در دست درازی و ارتکاب امور بیحساب نمیشد و بر طبق انمقال بهر نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد زنند

لشکریانش هزار مرغ بسیخ ارباب زرع و دهقنت از جور و تعدی بجان آمده دست از زراعت کشیده خلایق

از فقدان حبوبات در کمال عسرت و بی سامانی میگذرانیدند از حکمت بالغه الهی در این شورش سحاب رحمت نیز از

تقاطر باز مانده خشکسالی علاوه سایر کربات و مکروهات گشته قحط غلات در آن ممالک پدید آمده خلایق در مضیق حیرت

و تنگنای عسرت مانده جمعی که بقدر موشی داشتند سرمایه خود را مصرف اوقات یعنی کرده بفقر و تنگدستی گرفتار

آمدند و اواسط الناس آنچه قدرت بیرون رفتن داشتند اکثر روی تفرقگی آورده قریب یکصد هزار نفس از

ذکور و اناث و نساء و صبیان از شهر و ولایت جلای اختیار کردند و در دیار عجم پراکنده شدند و برخی بجانب بصره

و عربستان و جزیره رفتند مجملا در هر جا از قرص نان نشان جستند روی بآنجا آوردند تمامی خود در جایی برنزدند

سپاهیان کلاه و خیمه خوردند جمعی کثیر از مردم عیالمند پسران و دختران خود را بمعرض بیع در آوردند و تن

بمفارقت جگرگوشگان در دادند راقم این نگارستان از اصفهان متعاقب اردوی ظفر نشان متوجه بغداد بود در

هیچ منزلی نزول نکرد و هیچ قریه از قرای ممالک نرسید که از مردم عراق عرب جمعی بی سر و پا ندید که بقوت

لایموت خیرات و تصدقات دهقان قانع بوده اقامت اختیار نکرده باشند همراه درویشان که نه سامان

بودن داشتند و نه حالت بیرون رفتن از غایت ابتلا جوع و فقدان نان از تاب و توان افتاده گروه گروه

بر سر راهها بصد حسرت هوا در آرزوی نان جان میدادند در این حال حافظ احمد پاشا که در دیار بکر از درگاه

سلطان روم سردار شده بدفع ارباب طغیان و شبه متمردان مامور گردیده بود و نظام و نسق ملک بغداد را برای

و روایت او منوط کرده اند و سلیمان پاشا نامی را بایالت دار السلام موسوم ساخته همراه نموده بودند که بعد از دفع طاغیان
او را در ایالت آن ولایت ممکن گردانند و او حشری انبوه از عساکر دیار بکر و پاشایان سرحد و سنجق بیگیان اکراد
جمع آورده با موازی سی هزار کس بر سر بغداد آمد چون حدود دار السلام محل نزول این سپاه گردید بعضی از اوباش
لیام را که در آنجا جمع آورده بود سر خود گرفته بیرون رفته شدند و سپاهیان دایمی یا از بیم تمرد و عصیان که بکرات
و مرات از ایشان صدور یافته بود ابواب مواهبت مسدود ساخته بدستور متابعت بکر سوباشی اختیار نمودند و خوش
از پیشتر در مقام خلاف در آمد سرانجام اسباب قلعه داری پرداخته شدند و حافظ احمد پاشا دفع و رفع اطفای
سرکش و انتزاع الملک از متغلبه پیش نهاد خاطر ساخته چون بحوالی قلعه فرود آمد عساکر بغداد تا موازی پنج هزار کس
کمابیش بعزم رزم از قلعه بیرون آمده در برابر آن سپاه موفور با کمال جهل و غرور صف آرا شدند و از جانبین دست
بآلت کارزار برده فیمابین حربی صعب اتفاق افتاده لشکریان سردار که اضعاف مضاعف بغدادیان بودند
غالب آمده عسکر بغداد مغلوب شدند تا موازی یکهزار و پانصد نفر تخمیناً از جنود بغداد درین معرکه کشته گشته بقیة السیف
منهزم و بدحال بقلعه در آمدند بکر سوباشی را تزلزل و اختلال بحال راه یافته از خوف جان متواتر و متوالی
قاصدان نزد امرای عظام قزلباش که در همدان و لرستان واقع بودند فرستاده استعانت مینمود
و اعلام کرد که عن صمیم القلب باستان عرش نشان شاهی که ملجا و منجای عالمیانست توسل جسته بغیر از درگاه عالم
پناه پناهی ندارم و این ولایت که ملک موروث آنحضرتست بمنسوبان آن درگاه تعلق دارد هرگاه ساحت این ولایت
مضرب سرادقات جاه و جلال گردد از این بنده دولتخواه بجز اطاعت و انقیاد امری دیگر بظهور نرسد صفیقلیخان بیگلربیگی
قلمرو همدان و حکام آن سرحد حقایق حال بعرض عاکفان سده جلال رسانیدند حسب الامر اشرف بجهت ضبط سرحد و دفع
مضرت و آسیب لشکریان غارتگر سردار تا قلعه زنجیر و درتنگ رفته شدند که مبادا از آن گروه بی مآل دست درازی
بحواشی مملکت قلمرو همایون واقع شود شاید از آوازه حرکت قزلباش بیچارگان پریشان روزگاران دیار را نیز استخلاص
روی دهد از استغاثه بکر سوباشی مکرراً از کمال اضطرار ضمیمه ترحم بحال عجزه و زیردستان و بیچارگان آنملک که با کمال
عسرت و ضیق معاش و الم جوع پایمال لشکریان هر دو طرف یعنی سردار و بغدادیان بودند همه روزه نهب
و غارت یافته سرگردان بادیه حیرت شده بودند یکدو سه مرحله پیشتر رفته شدند و مکتوبی بحافظ احمد پاشا نوشته
مصحوب معتمدی از غازیان خدابنده لوی شاملو فرستادند خلاصه مضمون آنکه آنچه از احوال عراق عرب
معلوم ما گشته آنست که احوال عجزه و رعایای آنملک که ودایع بدایع مالک الملک علی الاطلاق اند بنابر
شیوع قحط غلات که درین دو سال از حوادث وقوع یافته اختلال عظیم پذیرفته اکثر جلاء وطن اختیار نموده
و خرابی در ملک پدید آمده و جمعی سکنه پریشان روزگار که مانده اند از سپاهی و رعیت از غایت اضطرار
از بیم حادثه پناه بسایه معدلت نواب کامیاب همایون شاهی ظل الهی آورده اند و اکنون ما را جهة ترفیه حال
بیچارگان و خلاصی درماندگان وادی حیرانی در حدود اتفاق نزول افتاده اگر ایشان نیز درین هنگام

ترک مجادله و نزاع نموده ساز کردند که عامه خلق آن دیار از سپاهی و رعیت فی الجمله از تنگنای عسرت خلاصی یابند
بصلاح اندیشی اقرب و ترفیه حال خلایق و غمخوارگی عباد الله که بر ذمت همت خداوندان جاه و سپاه لازمست
اولی و انسب مینماید حافظ احمد پاشا چون از مراسله امرا و قرب وصول ایشان اطلاع یافت با وجود آنکه سی هزار
کس همراه داشت و سپاه قزلباش هفت هزار نفر زیاده نبود بمعارضه لشکر قزلباش دلیری
نتوانست کرد روز دیگر کوچ کرده بصوب راجعت روی آورد اما در حین رفتن کسان معتمد نزد بکر باشی بقلعه
فرستاد که از جانب حضرت خواندکار انتظام مهمات آنمملکت منوط برای و صلاح این جانب مفوض گشته
و ما حکومت بغداد را باو مسلم داشتیم و از پیشکش و ترحمایی که میداد گذشتیم باید که مملکت را خوب ضبط
نموده قزلباش اگر وارد گردد بشهر و قلعه راه ندهد در آن مدت رفت حافظ احمد پاشا حوالی بغداد تا شهروان
نهب و غارت یافته خرابی بسیار در آن دیار وقوع یافت و غنوده رعایا پایمال حوادث و نوایب بودند بعد از
رفتن او صفی قلیخان و امرا بشهر رسیده رعایا را استظهار ورود لشکر قزلباش که فی الجمله اطمینان یافته در
مساکن و اوطان قرار و آرام گرفته امرا اعلام حقیقت فتح در الجدود دار السلام بارگاه و رفتن حافظ احمد پاشا
و اظهار طاعت و انقیاد شرارت پیشه که بکر سوباشی مینمود بپایه سریر اعلی عرضه داشت نمودند و این اخبار بدار السلطنه
اصفهان تختگاه آستان بهشت آشیان پایه سریر بی نظیر رسیده بالهام غیبی و تایید لاریبی نهضت همایون
بانطرف اتفاق افتاده رایات فتح آیات به آنصوب مبارکه در حرکت آمد ذکر یورش جهانگشای همایون
بصوب عراق عرب و ادراک زیارت و طواف روضات مطهرات عالیات رفیع الدرجات حضرات
ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و فتوحات آن ولایات بتقدیر حضرت قاضی الحاجات
و سامع المناجات چون ذات حمیده صفات همایون شاهی ظل الهی به بندگی و ولا سلطان سریر ولایت و مسند
آرای عرصه امامت مفطور و مجبولست و از وفور ارادت و اخلاص و خلوص بندگی و حسن عقیدت و اختصاص
همیشه خود را کلب آستان سعادت آشیان اغز و اشرف اغنی سلطان خطه نجف میشمارد و پیوسته آرزوی جاکروبی
آن روضه مقدس و زمین مطهر اقدس و زیارت مراقد متبرکه ائمه کرام سلام الله علیهم اجمعین در ضمیر منیر اخلاص
گزین آنحضرت رسوخ تمام داشت لیکن بنا بر ظهور هرگونه موانع و مشاغل روزگار و صورت صلحی که فیمابین آنحضرت
و رومیه واقع شد در نظرها منافی عهد و مغایر پیمان مینمود تا غایت در عقده تعویق مانده برجب الامور مرهونة
باوقاتها از قوت بفعل نمی آمد درینوقت که رومیه پادشاه خود عصیان ورزیده بقتل سلطان عثمان دلیری کردند
در هر سری هوای پدید آمده حکام و پاشایان رومی در سرحدها بامور مغایر صلح اقدام نمودند هیچیک مقید بامر
و نهی یکدیگر نبودند بتخصیص مردم بغداد که نه مطیع رومی بودند و نه قزلباش و اختلال احوال سکنه آن ملک و مجاورین
عتبات عالیات بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت در حینی که عزیمت قشلاق مازندران فرموده متوجه بودند
بالهام ملهم اقبال و اشاره غیبی فسخ عزیمت مازندران فرموده بقصد زیارت روضه مطهره شاهنشاه عالم

ولایت و حضرات مقدسات ائمه کرام سلام الله علیهم که همیشه مرکوز خاطر و مکنون ضمیر انور بود بسفر خیر اثر بغداد توجه کرده
که بتوفیق الله تعالی بآن سعادت عظمی فایز گشته از پرتو ورود موکب مسعود میمنت مورود و قدوم سعادت لزوم اشرف
استقامتی در احوال سکنه آن ملک و سدنه روضات مقدسات بدید آمده بیچارگان و درماندهای بی‌نوا را از چنگ ارباب
ظلم و عدوان خلاصی رو داده و از لطایف عجب که شعور بامضای این عزیمت شد آنست که چون حضرت اعلی برسم معتاد
و عادات معهوده که در امور کلیه و جزئیه بی تفأل و مشوره کلام الهی در هیچ امری شروع نمینمایند درین ماده عظمی هم
بکلام مجید ربانی تفأل فرمودند و در ابتدای سطر اول صفحه یمنی آن صحیفه مبارکه تبرکه بسم الله الرحمن الرحیم که
مبین الجمهور دلیل بر استفتاح مقصد و مبارکی سفر است برآمد باین اشارت با بشارت مستبشر گشته در ساعت مختار
که مسعود توفیق است اقتباس سعادت از آن نمایند از دار السلطنه اصفهان برهنمونی قاید توفیق با قلیلی از خود و خاص
که در رکاب مقدس حاضر بودند با جهانجهان شوق و عالم عالم شعف قدم توکل بر شاهراه مقصد که مقصود اعظم اهل
ایمان آنست نهادند و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله از واردات طبع ضیا محمد یوسف قزوینی تاریخ خیر اثر
این سفر معتبرات چنانچه درین قطعه بیان کرده قطعه دیریست که عزم نجف شاه ولایت میداشت شهنشاه جهان در دل
آگاه . اسباب عزیمت همه چون گشت مهیا . گردید زسر کرده قدم عازم آن راه . چون گفت توکلت علی الله و
روان شد . تاریخ همان شد که توکلت علی الله . و صلای زیارت بخاص و عام در دادند که هر کس را آرزوی این
مطلب علیا در دل باشد متوجه گشته بموکب اخلاص گزین پیوندند و خلق عالم متوجه اردوی ظفر قرین گشته تا آنکه شهرهای
۱۰۳۲
دور را خبر شده بود و چندان خلق شوق دریافت آستانبوس صاحب حج هجوم آورده بودند که از حساب بیرون بود و منشور
عاطفت با لقاب ایالت و خانی باسم بکر سوباشی غرا اصدار یافت و از نهضت مبارک موکب مقدس معلی اعلام دادند
و صفر قلیخان و امرای عظام که پیشتر آمده مایه استظهار و استخلاص او شده بودند بظاهر دار السلام رسیده خیام اقامت
نصب نمودند و حکم همایون که باسم او غرا اصدار یافته بود ارسال داشته منتظر بودند که بوعدها جمیل که میشنود وفا نموده
طریق میزبانی بر وجه مرغوب مسلوک دارد اما بکر سوباشی که از ورود جنود قزلباش از تنگنای محاصره و اضطرار خلاصی
یافت و از جانب سردار مذکور نوید ایالت بغداد شنید با جنود قزلباش شیوه ناپسندیده و ارباب حیله و نفاق
پیش آمده اصلا راه و رسم مردمی که متوقع ایشان بود از و بظهور نرسید و چند روزی طریق مدارا مسلوک داشته
گاه مراسم ملاقات و آشنائی را با امرای عظام بورود موکب همایون موقوف میداشت و گاه به مکر و عذرها و خدعهای
نامعقول تمسک جسته بلیت و لعل میگذرانید تا آنکه بعد از چند روز بالکلیه ابواب آشنائی مسدود ساخته دروب شهر
و قلعه را خاک ریز کرده توپ و بادلیج با امرای عظام و اردوی معلی انداختن شروع کردند امرای عظام بطرفی که از آسیب توپ
و بادلیج محفوظ بود نقل نمودند و حقیقت غدر و نفاق او را بخدمت اشرف عرض کرده منتظر آن قضا جریان و وصول
موکب ظفر نشان بودند در یورت کلکاو عریضه امرا بدرگاه معلی رسیده حقایق حال معلوم گشت و چون غرض اصلی نواب
همایون از ارتکاب این سفر حسرت اثر سعادت طواف و زیارت عتبات عالیات بود و دیگر باره از موقف جلال منشور

غزو اقبال باسم بکر سوباشی مردود الطرفین غراصدار یافت و او را بنوازشات شاهانه مستمال گردانیدند و در آن
منشور اقبال درج نمودند که هر گاه بر جاده اخلاص و یکجهتی چنانچه مکرر عرض نموده ثابت قدم و راسخ دم بوده باشد
حکومت بغداد بدستور بدو متعلق است و مار الجزا ادراک سعادت زیارت مطلبی دیگر نیست و میر ولی بیک داروغه
شترخانه حامل انعامات نامه نامی گشته روان شد تا بار گشتن او تهانی طی مسافت میشد و چون حامل نامه
ببغداد رسید بکر سوباشی باغوا جندی از متعصبان مذهب باطل و ملاقات نموده آن صحیفه دولت را از وی گرفت
و بعضی از جهلا و بدولتان یکی از رفقای او را بقتل آوردند و اراده داشتند که او را نیز از پای در آورند بتحصن
از انطبقه که گویند عبدالرحمن نام داشت عاقبت اندیشی کرده مانع از حرکت شنیع شد و میر ولی بیک خود را
از چنگ آن قوم بدمآل بیرون انداخته بخدمت اشرف رسید و اصرار بکر سوباشی و سپاهیان بغداد را در مخالفت
و قلعه داری بعرض اقدس رسانید امواج بحر غضب الهی یعنی خشم شهنشاهی در تلاطم آمد و فتح تسخیر آن ولایت
و سزا دادن ارباب حیل و انطبقه غدار و قتل و قمع آن بدبختان که چند سال بود که بخود سری بر آمده همیشه فتنه انگیز
و آشوب طلب بوده اند بار و میه و قزلباش بحیله و تزویر زندگانی مینمودند پیش نهاد همت والا گردانیدند و علی خان
صفوی مهرجی باشی را با مقرب الحضرت زینل بیک بیگدلی توشمال باشی شاملو که از رسالت هندوستان آمده مورد
تربیت و الطاف شاهانه بود و فوجی از افواج قاهره اندر تنگ شهر فرستادند که اگر بکر سوباشی بدستور کوس
مخالفت و قلعه داری زند باتفاق امرای عظام که ببغداد رفته اند نیک و بد قلعه و شهر را بطرز احتیاط در آورده راه
خروج و دخول رومیه را مسدود گردانیده بلوازم اسباب محاصره پردازند و سرداران مذکور بپذیرای فرمان گشته از آن
سرزمین روان شدند ذکر فتوحاتی که قبل از وصول موکب همایون اعلی شاه ظل آفریدگار بزوال انجامید و رو نمود
از دلایل فتح و علامات نصرت و ظفر که در بدایت این سفر مبارک میمون روی نمود دست در آمدن قلعه محمد لک است
که از سنجق سکان تابع بغداد بود شرح واقعه بر سبیل اجمال آنکه محمد مذکور از طایفه لک آباد بباطله احشامات
قلمرو همایون بود در ایام فتور جمعی بدولتان را بر خود جمع نموده بقطع طرق و نهب و غارت اقدام مینمود از
خوف امرای قزلباش در حدود زهاب از اعمال در شنک قلعه قایم کرده بود و بعضی محال تابعه بغداد را نیز متصرف
شده اظهار دولتخواهی رومیان مینمود و از جانب پاشایان بغداد مرتبه سنجقی یافته پیوسته متعرض حلق الله
میشد در این سال محمد مذکور فوت شده پسر و برادر او در قلعه اقامت داشتند و از نهضت موکب مقدس خبر یافته
کس نزد امرای عظام فرستاده اظهار شاهی سیونی کردند و امرای مذکور جهانگیر بیک قوم قاسم سلطان
ایماقلو را با موازی پانصد سوار از غازیان بآنجا فرستادند که اگر پسر و برادر محمد لک در قول خود صادق باشند
قلعه او را متصرف شده ایشان را باستقبال موکب همایون برند و چون جهانگیر بیک و غازیان بپای قلعه رسیدند
پسر و برادر محمد مذکور در اول حال بحیله و تزویر اظهار اطاعت و انقیاد نمودند در هنگام فرصت علی الغفله
بهانه آنکه بخدمت اشرف میرویم با جمعی از قزلباش که متوهم بودند بیرون آمده راه کرکوک و شهرزور پیش

گرفته جهانگیر بیک واقف گشته جمعی از غازیان را بتعاقب فرستاده بهدستگیر یافته از پا درآوردند قریب هفتصد
نفر بقتل آمدند بقیة السیف در کمال اضطرار احمال و اثقال ریخته جان بدر بردند و غازیان سالماً و غانماً عود نموده قلعه
و اموال و اشیاء ایشان بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و حقیقت حال بعرض عاکفان سده جلال رسید
چون عبور رایات اقبال از آنجا واقع شد قلعه را بجهانگیر بیک ذوالقدر سپردند گفتار در ذکر محاربه امرای عظام با کرد
لیام بغداد و ظفر یافتن بتائید آفریننده بلاد و عباد جل عظمته و جلاله و عمت عطیه و آلائه تبیین این مقال آنکه در
روزی که حسین خان و رجب باشی و ذنبیل بیک توشمال باشی بظاهر بغداد رسیده نزول نمودند و بکر سوباشی در مقام
قلعه داری درآمده ابواب جنگ و جدال گشودند روز دیگر صفی قلیخان و امرای فیلق او را که پیشتر آمده بودند مقرر داشتند
که از دجله عبور نموده بطرف بغداد کهنه رفته در آن سرزمینها رحل اقامت اندازند که آمد شد رومیه از آنطرف انقطاع یابد
و امرای عظام یکدو سفینه کهنه شکسته بدست آورده در برابر روضه مقدسه کاظمین حسب الامر نموده اراده عبور داشتند
که بکر سوباشی و اهل قلعه از عزیمت عبور لشکریان اطلاع یافته موازی یکهزار نفر از جوانان کارآمدنی دیگر کردکی حمزه آقا
برادر بکر سوباشی و عمر کدخدا و کیل و عزیز آقا که از عظما و معتبران طایفه بودند بدانطرف فرستادند که قزلباش را
از عبور مانع آیند هنوز زیاده از یکصد نفر مرد و صد هشتاد راس اسب تخمیناً از آب گذشته بودند که سپاه مخالفان
نمایان شده صف قتال آراسته امرای عظام از وفور غیرت و مردانگی و نیروی اقبال همایون قبل از آنکه کمیت و کیفیت
لشکر قزلباش که از آب عبور کرده بودند بر فوج مخالف معلوم گردد بر صف سپاه ایشان تاخته معرکه رزم را گرم کردند در
همان حمله دلیرانه اول مخالفان شکست یافته راه هزیمت پیش گرفته از حیث بر یکدیگر میخوانند چنگ گریزی بهنگام سر برکاری
به از پهلوانی و سر زیر پای ها و سرداران آن فوج هر سه کس گرفتار شدند عمر کدخدا را اسمعیل بیک نام سفرچی حسین خان
حاکم لرستان گرفته بود و گیرنده دو نفر دیگر معلوم مسود اوراق نشد بالجمله غازیان هزیمتیان را تا سر جسر تعاقب نموده
موازی سیصد نفر بلکه بیشتر بقتل درآوردند شکستی فاحش بر آن فوج آتش راه یافته دلاوران سپاه منصور بفتح و ظفر
اختصاص یافتند در این معرکه از صفی قلیخان و حسین خان و سایر امرا مردانگیها صدور یافته هر یک از امرا که با شتر از لشکر
از آب گذشته بودند بنفسه مباشر حرب گشته موازی هفت هشت نفر را بنیزه رسانیده بطعن سنان از اسبهاشان
انداخته بودند و در بدایت حال اولیای دولت را چنین فتحی که کارنامه فتوحات شجعان روزگارانست روی داد اگر
خرد پروران خرده بین و دوربینان عالم نقش سیده تامل و تعمق در این کارنامه نگرند بحقیقت یابند یکهزار جوان از شجعان قوم
از شصت هشتاد نفر بی سامان و بی یراق اسپ که بجهت عبور آب و کشتی استعداد جنگ نداشته بجز عنایت الهی و نیروی
اقبال همایون شاهی چیزی دیگر نخواهد بود مجملاً شرح این فتح مبین بعرض اقدس رسیده امرای نامدار مورد تحسین و آفرین
گشتند و از این دستبرد دلیرانه محمد دادلیری و دلاوری جنود قزلباش در میان آن گروه بی عاقبت شیوع تمام
سر بقلعه فرو بردند خانچه کشف سر در خود کشیده اما بنوعی از باده پندار و غرور سرمست و مشعوف بودند که از این گونه
وقایع که در نظر دوربینان مراتب دانش موجب مزید بینائی و آگاه دلان را باعث ازدیاد آگاهی تواند بود اصلاً از خواب

غفلت بیدار شده و باستحکام بروج و باره مپرداختند و خود را آماده فنای مطلق مهیا ساختند دیگری از سوانح اقبال
قتل و استیصال گروهی از جماعهٔ مفسد و اشرار است که بطمع مال باستقبال تجار و طبقهٔ سوداگر رفته بودند که اشیا
تاراج کنند جمعی از سوداگران و ارباب تجارت از طرف حلب بجانب عراق عرب می آمدند چون بحدود دار السلام
رسیدند بکر سوباشی از آمدن ایشان اطلاع یافته بطمع مال فوجی از جنود بغداد را باستقبال قافله فرستاده که
اموال و اسباب را زود تر بقلعه رسانند که مبادا بدست جنود قزلباش درآید و آن گروه قافله را دریافته رقم تملک بر
بضاعت کل آن تجار کشیدند و اهل قافله سرگشته و حیران دست از مال و جان شسته چشم براه لطیفهٔ غیبی داشتند
که مگر صورتی از عالم غیب روی نماید که اگر مال رود بجان امان یابند و بصد اندوه گرفتار گردیده بودند چون بحدود
دار السلام رسیدند از آمدن سپاه قزلباش بآن دیار اطلاع یافته پوشیده و پنهان قاصدی فرستادند که اگر
ورود قزلباش صورت وقوع داشته باشد گرفتاری و بیچارگی قافله را بسردار لشکر عرض نماید چون قاصد
رسید امرای عظام که از دجله عبور نموده بودند فوجی از غازیان را باستقبال آن گروه فرستادند و ایشان را
در صحرایی دریافته بغدادیان را گرفتار وار در میان گرفتند و تمامت اهل عدوان طعمهٔ شمشیر غازیان گردیدند و یغمای
ایشان بدست غازیان شد حیرت زدگان قافله از آن بلیه نجات یافته بمحامد الطاف ربانی و شکر مواهب یزدانی
قیام نمودند در حینی که ساحت دار السلام مضرب خیام خسرو گردون احتشام شده بود همگی مردم قافله مذکور آمده
بعرض اشرف رسانیدند و حسب الحکم اشرف اموال و اسباب پیش هر کس بود گرفته بایشان واصل گشته سالماً و غانماً
باردوی کیهان پوی داخل شده در ضمان و امان پروردگار جهان در سایهٔ معدلت نوشیروان زمان آسوده حال گشته
بدعاء دولت ابد پیوند قیام مینمودند گفتار در نزول رایات ظفر فرجام در ارض مقدس دار السلام بغداد
و محاصره قلعه و فتح و تسخیر آن بعون الله تبارک و تعالی جل جلاله چون ارادهٔ ازلی
تعلق گرفته بود که مملکت عراق عرب را که از تسلط خودسران اوباش از استقامت افتاده محل فتن و فتور گشته
بود بزیور معدلت و انصاف آراسته مهبط امن و امان گرداند و اسباب این ستاری کارفرمایان قدر و کارکنان
قضا سرانجام میافت و اینجا نکته ایست بس دقیق که چون جور و تعدی بکر سوباشی و اتباع او در آن ملک از حد اعتدال
تجاوز نموده بود و از درگاه منتقم جبار مکافات ظلمه و استخلاص عجزه و ملهوفان از جور و تعدی اهل طغیان و عدوان
بمنسوبان حضرت اعلی حواله شده بود و اگر بکر سوباشی بوعده وفا نموده اطاعت و انقیاد بظهور می آورد بالضرورت از
درست پیمانی باز آن ملک را باو میبایستی گذاشت فاما * چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نیاید بکار *
همانا حضرت مقلب القلوب بحکمت بالغه دلهای آن طایفه را که زنگار گرفته ظلم و عدوان بود و شایستگی آن نداشت که بصیقل
حسن عهد و پیمان انجلا پذیرد بجانب خلاف راغب و مایل ساخته که با کمال مدارا و نهایت مواسا و چندین آثار تلطف
و تعهد که از جانب حضرت نسبت بایشان بظهور پیوست در مسلک مخالفت راسخ بوده از آن جاده عدول نمودند تا
مکافات عمل یافته رسید بایشان آنچه رسید القصه موکب ظفر قرین همایون بعد از فرستادن قورچی باشی و زینل بیک

از راه ذهاب درنک حوالی قلعه محمد لک متوجه شده در غره شهر ربیع الاول بظاهر بغداد رسیده در حوالی مزار ابو حنیفه
نزول نموده شادروان عظمت و اقبال برافراشتند و بجهت رفع حجت یک مرتبه دیگر کس نزد بکر سوباشی و عظمای
قلعه فرستاده باطاعت و انقیاد و ایفای وعده دلالت فرموده تا سه روز مهلت دادند که در کار خود فکری بصواب
اندیشیده طریق امن و سلامت اختیار نمایند و اگر تا سه روز آثار انقیاد بظهور نیاورند آماده جنگ و جدال بوده
بعد از آن که بتوفیق حضرت ذو الجلال قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد توقع عفو و امان نداشته باشند آن گروه
بد عاقبت سر بخط اطاعت در نیاورده شروع در توپ انداختن کردند و فرستاده همایون را بخود راه نداده تهدید
قتل او نمودند بعد از سه روز عساکر نصرت شعار بمحاصره قلعه مامور گشته بر دور الحصار استوار محیط گردیدند و بلوازم
اسباب قلعه گیری مشغول شدند در خلال این حال بمسامع عز و جلال رسید که حسن پاشا حاکم موصل باستعانت
بکر سوباشی فرموده حافظ احمد پاشا تا موازی پانصد نفر از ابطال رجال بکومک قلعه بغداد می آید و ذخیره فراوان همراه
دارد که بقلعه رساند فوجی از افواج قاهره و بعضی از کلاب اشرف بسرکردگی معتمد الخاقانی زمان بیگ ناظر بیوتات
بر سر ایشان تعین شدند و مبارزان قلعه گشا از هر طرف مورچلها و سیبها ترتیب داده در تضییق محصوران سعی موفور و کوشش
غیر محصور بظهور می آوردند تخصیص جانب غربی شهر طرف نارین قلعه که درویش محمد بیگ ولد بکر سوباشی محافظت می نمود
و بحسن سعی قورچی باشی و جمع قورچیان عظام مفوض گردیده بود سیبها پیش آورده در اندک روزی بپای بروج رسانیدند
شروع در حفر زیر باره و بروج کردند و در عرض بیست روز چنان کار بر محصوران تنگ شد که جمعی از حارسان نارین قلعه
بتخصیص درویش محمد مذکور چاره بجز استیمان نیافته فریاد الامان برآوردند در شب بیست و یکم فوجی از قورچیان
عظام حسب الامر نموده قورچی باشی از طرف نارین قلعه هجوم نموده از دریچه که از جانب سیبه قورچی باشی بود دلیرانه بالا
رفته داخل نارین قلعه شدند و در آن شب تا موازی سیصد نفر بالا رفته بالاخره قورچی باشی نیز داخل شده و در نارین قلعه
کرنا کشیده صدای فتح و غلغله ظفر در شهر افتاد دلیران قلعه گیر از نارین قلعه روی بشهر آوردند بکر سوباشی و عظمای
قوم که در شهر مقام داشتند از صدای بدعو او ای کرنای و ولوله و آشوب مبارزان قلعه گشا خبردار گشته اندکی
از خواب غفلت بیدار گشتند چون نارین قلعه از دست رفته خود و لشکر داخل شهر شده بودند ترک سعی و ستیزه
بیغاین کرده درویش محمد مذکور و یک یک از آقایان و عظمای قوم در کمال ندامت و خجالت نزد قورچی باشی آمده از
خوف جان در سایه مروت شاهانه پناه می جستند القصه در روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاول مذکور قلعه گردون
اساس دار السلام بغداد که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بود و کمند همت هیچ یک از
پادشاهان سلسله صفویه بر کنگره آن حصن حصین نرسیده بود بقوت قاهره یزدانی و نیروی اقبال حضرت اعلی خاقانی
مسخر اولیای دولت روز افزون گردیده بتصرف درآمد امیدواری بکرم بلا انتهای حضرت باری عز اسمه آنست که تا
انقراض زمان در ید اقتدار منسوبان این خاندان صفوی بنیان باقی و پایدار مانده دست تطاول و تعدی ارباب خلاف
بدامن خاکریزش نرسد حضرت واهب العطایا ذات اقدس همایون را بمقتضای نیت درست و حسن اعتقاد

تا ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله توفیق خدمت روضات مطهرات آن ارض مقدس معلی کرامت کنادا لقصه
بعد از فتح قلعه درویش محمد ولد بکر سوباشی و عبدالرحمن چلبی و چند نفری که از روی اخلاص پیش آمده از بحر غضب
قیامت لهب بساحل نجات افتاده مورد بخشایش و الطاف شاهانه گشتند از حال دیگران تجسس نموده هرکدام
که شیعه مذهب بودند با آنکه خلاف و عناد بظهور آورده با جنود قاهره جنگ و جدال مینمودند و حجت بر ایشان
تمام شده بجهات مختلفه مستحق انواع سیاسات شده بودند بیمن تشیع و ولای اهل بیت الطیبین و الطاهرین بجان و مال امان
یافته بقیه ظلمه و اهل عدوان بجزای اعمال ناصواب رسیدند و سایر عجزه در سایه معدلت آرام گرفته ساحت دار السلام
مهبط امن و امان گردید که سکان شهر و قلعه که چشم بر خوشه پروین و دو خوشه جز قرص ماه و آفتاب لشکر از قرص نان
نمی یافتند فی الجمله از بلیه و قحط غلا رهائی یافته چندین هزار نفس از نسا و صبیان و درویشان و محتاجان بینوا
جوعان گویان بمعسکر همایون روی آوردند اهل اردو تفقد حال ایشان مینمودند و از ورود موکب اعلی
و نزول اردوی معلی وسعتی در معاش سکنه آن ملک پدید آمده عسرت و تنگی بیسر و فراخی تبدیل یافت و بحسب اعتقاد
راقم حروف حرمه و اعظم حکمت بالغه یزدانی در آنکه کتاب این سفر که در حین تفاول بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه مذکور شد
بفال برآمد خلاصی خلق آن دیار از بلیه جوع و قحط غلا بود که بیمنت ورود رایات منصوره وقوع یافت در روز جمعه
بیست و هشتم ماه مذکور در مسجد جامع قدیم که در زمان مستنصر خلیفه عباسی تعمیر یافته بود و اسم او در کتابه در کار مرقوم
و منقوش است خطبه دوازده امام علیهم السلام بنام نامی فرخنده فرجام همایون خوانده شد و از منابر که چندین سال از این
میمنت عاری و عاطل بود بعد حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی بذکر مناقب و مفاخر حضرات ائمه اثنا عشر علیهم
صلوات الله الملک الاکبر زیب و زینت و آرایش یافت ایالت آن ولایت بصفی قلیخان که حاکم همدان و امیر الامرا
آن سرحد بود تفویض یافته علاوه الکاء سابق گردید و بکیاد جهه نظم و نسق آن مهمات توقف واقع شده همواره بسعادت
زیارت مراقد متبرکه کاظمین فایز گشته خدمه و مستحقین و عموم سکنه و مجاورین آن روضه خلد آیین را بصلات و تصدقات
نوازش فرمودند و فرشهای ملون و صندوق پوشهای فرین و غیر با زینت افزودند بعد از انجام مهام ضروریه بغداد
روی توجه بجانب پاک نجف اشرف آورده در یک منزلی آستان ملایک آشیان سلطان سریر ولایت و شاهنشاه
کشور خلافت امام المشارق و المغارب اسد الله الغالب امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام با جهان جهان شوق و عالم
عالم اخلاص پیاده قدم در راه نهاده بتشرف خاکبوسی آن عتبه علیه مشرف گشتند و تا ده روز در آن سده سنیه
بمراسم دعا و زیارت اقدام نموده بخدمت جاروب کشی آن روضه بهشت آسا مشغول داشتند و بر نظم و نسق آن
سرکار فیض آثار قیام نموده نهر آبی که پادشاه غفران پناه جد اعلی همایون ابو البقا شاه اسمعیل انار الله مرقده حفر نموده
از نهر فرات آب بخطه نجف اشرف برده بودند و بتصاریف زمان و استیلای مخالفان انباشته گشته بود احیا فرموده
کل عسکر ظفر نشان را بالخدمت مامور شدند و از آنجا مسجد کوفه که بر روی زمین جریان یافت جاری ساختند و زبان
حال دولتخواهان این سلسله بمقال گویا بود • دشمن آتش پرست باد بهار را بگو • خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجو

مولانا شرف الدین علی سروری یزدی این چند بیت و تاریخ ملمع شده غایبانه درین کتاب مستطاب داخل کرد تا حق
نعمت صاحب اولی نعمت و مربی خود فی الجمله گذارده باشد نظم شاه عباس چو بغداد گرفت ٭ رو بسوی نجف اشرف
کرد ٭ وز پس طوف برون آورد آب ٭ وان هنر را بس لطف کرد ٭ از سر صدق زمین حجره میکند ٭ انچه با بیل کند
با کف کرد ٭ کوشش که خلق نداشت ٭ هر چه کرد از خبر بایق کرد ٭ نجف چون شتر آب آورد ٭ مست گشت و
لب جو بر کف کرد ٭ تشنگی برد چو از ریگ نجف ٭ دل اعدا را الم بر تف کرد ٭ سال تاریخ چو از دل جستم
گفت طوف نجف اشرف کرد ٭ چون از زمین کوفه تا ارض مقدس نجف زمین ارتفاع کلی دارد و اراده خاطر انور است
که ان شاء الله از کوفه بطریق قنات و کاریزها چاهها حفر کرده آب را از روضه مقدس بگذرانیده بدریای نجف سر
دهند و در آن خطه شریف برکها و پایابها جهت آب برداشتن ترتیب دهند که بزینه پایه رفته آب بردارند من بعد سکنه
و مجاورین آنجا که باب تلخ و شور چاه قناعت میکردند از تلخ کامی خلاصی یابند رجا واثق است که از درگاه حضرت
واهب العطایا توفیق انجام مهم یافته چنانچه مکنون خاطر فیاض که مشتمل سعادات دارین است بحسن وجوه ظهور پیوندد
و دور از این امر شگرف بمدلول آیه کریمه و سقیهم ربهم شرابا طهورا از دست ساقی کوثر شیرین کام و بهره ور گردند القصه
در مدت ده روز ایام اقامت نجف شب و روز در نهایت خضوع و غایت خشوع جبهه اخلاص بر خاک سوده جمیع خدمه
و مجاورین روضه مقدس و کل سکنه و مستحقین و عورات و ضعفا و ایتام خطه نجف را علی قدر مراتبهم بادرارات و نذورات
و تصدقات بی اندازه سرافراز فرمودند و از آنجا احرام حریم ارض مقدس کربلا و حایر مطهر حضرت شاه شهدا ثالث ائمه هدی
خامس آل عبا بسته متوجه طواف آن روضه ملایک مطاف شده چون سال باخر رسیده بعضی از وقایع که درین یورش علی
الاتفاق افتاده تحریر نیافته بود و بعد از تسوید آن وقایع باقی احوال این سفر میمنت اثر در طی قضایای سال دیگر مرقوم قلم
سوانح نگار میگردد ان شاء الله تعالی ٭ ذکر آمدن لشکر موصل بکومک بغداد و در ضمن فوجی از افواج قاهره
بر سر الطایفه و استیصال الجماعه در فوق تحریر پیوست که کور حسن پاشا حاکم موصل با موازی پانصد نفر پیاده و سوار
و ذخیره بسیار بکومک و معاونت قلعه بغداد می آید و فوجی از جنود اقبال بسرکردگی زمان بیک ناظر بسر آن جماعت
تعیین شده بود و حسن پاشا چند مرحله طی نموده در اثنای طریق از ورود موکب مقدس همایون اعلی و آمدن جنود
قزلباش بر سر او خبر یافته چون او باریان طبقه روی آورده رشته حیات اکثر القوم بتیغ انقطاع یافته بود تدبیر بازگشتن
آن گروه که چاره انکار منحصر در آن بود بخاطر نیاورده از عجب و غروری که داشتند کهنه رباطی که در آن راه بود مامن تصور
کرده با تحصار استوار در آمدند و کس بموصل فرستاده از عشایر اکراد و قبایل تابعه موصل مدد و کومک طلب نمودند
و از ینطرف سپاه ظفر پناه بپای حصار رسیده آن تکه برگشتگان تیره روزگار را مرکز وار در میان گرفتند زمان بیک
ناظر که سرکرده آن غازیان ظفر شعار بود کس بعتمد نزد حسن پاشا و عظمای الطایفه فرستاده ایشان را بترک مخالفت
و حصارداری و ادراک ملازمت درگاه شاهی دلالت نمود از وخامت عاقبت و شامت جنگ و جدال تخویف نموده
حسن پاشا و آن گروه بعاقبت عاقبت کار و صلاح اندیشی راه نکو نهاده بمقتضای ٭ قضا چون ز گردون فرو هشت پر

همه عاقلان کور گردند و کر. خصوصاً این جاهلان جنگ و جدال اختیار نموده چند روزی حصارداری و صیانت
احوال خود کرده منتظر مدد و کومک موصل بودند و از ینطرف جنود قاهره در تضییق محصوران کوشیده من
الجانبین صفیر تیر و بیک تفنگ آمد شد مینمود تا آنکه خبر فتح و تسخیر دار السلام بغداد بآنگروه رسیده از مدد
و کومک که انتظار می بردند مایوس شدند حسن پاشا بیچاره گشته زیاده از آن قوت مدافعه و حصارداری
در خود نیافت عاقبت مغلوب جنود قزلباش گشته غازیان بر حصار مستولی شدند و پاشا و اکثر سپاهیان روم
درآمده عرصهٔ تیغ فنا گشتند و مملکات و ما یعرف ایشان با ذخیره که بقلعه می آوردند غنیمت سپاه ظفر پناه گردید و زنان
بیگ و رفقا مظفر و منصور باردوی گردون شکوه بازگشته سعادت بساط بوسی دریافتند و خدمت ایشان مستحسن افتاد

ذکر فرستادن قرچغای خان سپهسالار سپاه ظفر پناه ایران به تسخیر موصل و توابع کرکوک وغیره و سوانح سفر ظفر اثر بارادهٔ خاقانی خسرو سیر

بعد از فتح و تسخیر قلعهٔ بغداد و قتل حسن پاشا و رفقا اختلال عظیم بحال مردم
موصل و کرکوک و شهرزور راه یافته از خوف و بیم سپاه قزلباش تفرقه و پراکندگی در میانهٔ ایشان افتاد و اکثر
سپاهیان عاقبت طلب سلامت جوی سر خود گرفته بهر طرف رو بفرار نهادند رعایای بیچاره در کمال قلق و اضطراب
روزی میگذرانیدند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمحض صیانت عجزه و زیردستان قرچغای خان سپهسالار ایران
را با فوجی از افواج قاهره و طبقات لشکر فیروزی اثر از امرا و قورچیان و غلامان و تفنگچیان وغیر ذلک بجانب
موصل و تسخیر آن ولایت فرستادند و خان احمد خان اردلان را نیز بالکاء کرکوک و شهرزور که با الکاء اردلان اقرب است
ارسال داشتند سپاهیان قلعهٔ کرکوک تاب توقف نیاورده بطرف دیار بکر شتافتند و قلعه بتصرف خان احمد خان
و عشایر اردلان درآمده رعایا را استمالت گردانیده بضبط الکاء و صیانت و نگاهداشتی رعایا قیام نمودند اما
گروهی بی عاقبتان تیره روزگار به بسیاری ذخیره و یراق قلعه داری فریب خورده در قلعهٔ موصل توقف نمودند و لوازم
اسباب قلعه داری پرداخته با عساکر ظفر شعار که بآن دیار رفته بودند جنگ و جدال آغاز نهادند جناب سپهسالاری
قاسم بیگ ایمانلو افشار را با فوجی از افواج قاهره بمحاصرهٔ قلعهٔ موصل مامور گردانیده خود با بقیهٔ سپاه تا
حدود دیار بکر رفته ساحت آن ولایت را بجاروب نهب و غارت رفته با غنایم موفور بازگشته بر سر قلعه آمد
محصوران در تنگنای محاصره بودند عجز و انکسار و اضطرار خود را دریافته از مخالفت و ارادهٔ قلعه داری نادم
و پشیمان بودند و از ینطرف غازیان قزلباش سپهسالار پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند قلعه مشرف
بر فتح و تسخیر شده بود که سپهسالار رسید جنود اقبال پیشتر از پیشتر در تسخیر قلعه مجد و ساعی گشته از اطراف
و جوانب هجوم کردند محصوران فریاد الامان برآورده اظهار ایلی و انقیاد که در آنوقت حکم ایمان یأس داشت
داشتند اما غازیان بظهور غلبه بر قلعه مستولی گشته جمعی را که پیش آمد بودند تیغ قهر گذرانیدند بعضی از ابطال رجال
که در اجل ایشان تأخیری بود بجان امان یافتند و اموال و اسباب ایشان غنیمت غازیان شد و قرچغای خان
سپهسالار مظفر و منصور از آن دیار عود نموده در حینی که حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی گرد بغداد و پی

بقصد زیارت و قفه ماه مبارک رجب و دریافت آن فرخنده مطلب متوجه نجف اشرف و کربلای معلی بودند بسعادت
بساطبوسی فایض گشته با گروهی از جنود مسعود که بالخدمت مامور گشته سعادت زیارت یافته بودند در رکاب
نصرت انتساب همایون بانصوب شتافته بدان مقصد اعلی فایز گشتند و قاسم سلطان ایمانلو بمرتبه سربلندی و
سرافرازی یافته ایالت موصل باو اختصاص یافت و یوزباشیان عظام و قورچیان ظفر فرجام افشار عموماً بکومک
و معاونت او مامور گشته بدان صوب شدند و قاسم سلطان ولد پیر غیب خان استاجلو بمرتبه
امارت و لقب سلطانی سرافراز گشته الکای حویزه و متعلقات آنرا تفویض یافت ذکر رفتن امیرگونه خان
حسب الفرمان قضا جریان بسر اخسقه و فتح قلعه و تفویض ایالت آن ولایت بسلیم خان شمس الدینلو
درینسال امیرگونه خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد بتسخیر اخسقه مامور گشته با فوجی از امرا و عساکر فیروزی نشان بآن صوب
شتافت در وقایع سنین سابقه مرقوم کلک بیان گشت که اخسقه از اعمال گرجستان و قلعه ایست از گرجستانات
ثلث که در حین مصالحه شاه جنت مکان علیین آشیان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان خواندکار روم بآن طرف تعلق
گرفته داخل سنور ممالک ایشان بود و والی آنجا متابعت و خراج گذاری آل عثمان می نمود بعد از فوت شاه
جنت مکان بنوعی که در قضایای آن ایام رقم تسطیر یافته بتصرف رومیه در آمده بود و بکرّه و مرّه مابین حضرت اعلی خاقانی
و سلاطین روم صلح گونه واقع شد در دادن ولایت حق مضایقه نموده در کشاکش جانبین بود و درین سال که تسخیر
ملک بغداد اتفاق افتاد حکم معلی بنفاذ پیوست که امیرگونه خان با بعضی از امرا و عساکر بانصوب نهضت نموده قلعه اخسقه و توابع
آنرا بتصرف در آورند خان مذکور حسب الفرموده لشکر بدانصوب کشیدن میان افواج قاهره و رومیان و گرجیان
مکرر محاربات بوضوح پیوسته فتح و ظفر قرین حال منتسبان دولت روز افزون گشته بسعی و تدابیر خان شجاعت
شعار قلعه اخسقه که معظم قلاع حق بود و درین عهد حاکم نشین حکام رومیه بود بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد
و از درگاه معلی ایالت آن ولایت بسلیم خان شمس الدینلو که حاکم گوری بود تفویض یافت و امیرگونه خان و عساکر
و امرای طرفین قلعه را باو سپرده هر یک بمقر خود شتافته سلیم خان با موازی یکهزار نفر از تفنگچیان رکاب اشرف
که بمحافظت قلعه و معاونت او مامور بودند و غازیان شمس الدینلو و ملازمان او داخل قلعه شده بضبط و ربط
قلعه مذکور و سایر قلاع تابعه آنجا نظام و نسق الکا قیام و اقدام داشتند ذکر متوفیات که درین سال عالم فانی
را بدرود کرده در مضاجع خاک غنودند شیخ لطف الله مفتی عرب جبل عاملی که از افاضل دهر و فقهای عصر بود
و شمه از احوالش در صحیفه اول این دفتر در طی احوال علما و مشایخ زمان شاه جنت مکان رقم زده کلک بیان گشته
در اوایل اینسال قبل از سفر دار السلام بغداد که هنوز رایات جلال در ییلاقات فیروزکوه بود در اصفهان مریض گشته
بعالم بقا پیوست پیش نمازی مسجدی که در مقابل درگاه دولتخانه مبارک نقش جهان احداث نموده معمار همت والا
باو مفوض بود در حریم مسجد منزل گزین همواره بافاده علوم دینیه و تنقیح مسایل فقهیه و پیشنمازی مسجد قیام داشت
و قولش در مسایل دینیه معتبر و موثوق بود در حین تحریر تاریخ وفاتش خوش بخاطر رسید نظم شیخ لطف الله

رفت از دار دهر * رخت بربست از جهان بیمدار * عزم عقبی کرد از دنیای دون * شد خیابانش با من دار القرار
سال تاریخش همی جستم ز عقل * گفت با من نکته‌ای پر کار * چون دو لا از نام او ساقط کنی * سال تاریخ وفاتش
زان شمار * شیخ جعفر نام پسر بزرگترش بسیار صاحب کمال و متورع مصداق الولد سر ابیه ملکه در مرتبهٔ علمی
از پدرش در رشد اتم از ما ند کانش با مضا وظایف و ادرارات معززگشته منظور نظر انوار شفقت شاهانه اند
محراب خان که حاکم مرو شاهیجان بود و اول اقبال او را در مرو بیماری عارض گشته دست اطبا از معالجه و مداوا
قاصر آمده داعی حق را لبیک اجابت گفت نعش او را بمشهد مقدس معلی برده در روضهٔ رضیهٔ رضویه مدفون ساختند
مشار الیه در آغاز جوانی و اوان جلوس همایون شاهی ظل الهی از قراباغ بعراق آمده در سلک ملازمان درگاه عرش
اشتباه انتظام یافت در اول حال منصب دواتداری یافته و تعلق داشت بحسن خدمات و آداب دانی از زمرهٔ مقربان
بساط عزت گشت و در ایام تسلط اوزبکیه آثار لطیف خان بیک تفویض یافته او بر تبهٔ امارت ترقی کرده ایالت ولایت
طبس گیلکی باو متعلق گردید و چند سال آن سرحد را از شر اشرار اوزبکیه نکو محافظت نموده در میانه اوزبکیه بلند
آوازه شد و بعد از رفع تسلط اوزبکیه هر چند سال بایالت ولایتی از ولایات خراسان معزز و ممتاز میگردید
در حینی که حاکم مشهد مقدس معلی بود بکتاش خان استاجلو حاکم مرو فوت شد محراب خان بایالت مرو سرافراز شد
در ایام حکومت مرو میانه او و جنود اوزبکیه محاربات عظیم بوقوع پیوست در آن سرحد کارنامها از و بظهور آمد
و تا حین حیات منظور نظر و ملحوظ خاطر مرحمت گستر همایون بود بعد از فوت او ایالت مرو شاهیجان بعاشور خان
چکنی تفویض یافت خواجه علی اکبر مستوفی اصفهان در مازندران بهشت نشان بمارشین در ییلاق کلاره دشت
بیماری که در میان اهل اردو شیوع داشت اوراق دفتر حیات را در نوردید بروحانیان دفترخانهٔ ملکوت
اتصال یافت وی از مشایخ موضع انداران از رستاق اصفهان بود که خود را از احفاد عارف ربانی شیخ ذو النون
مصری میشمارند او بسیار مرد صادق القول سلیم النفس متدین بود در اول حال بنا بر ظهور راستی و درستی قلم
ضابطه نویسی دفترخانهٔ همایون شد بعد از فوت آقا ابو الفتح اصفهانی که مستوفی خاصه بود خواجه مذکور
بدان منصب سرافرازی یافته چند سال بحیثیت الاستقلال بان مهم پرداخته همواره منظور نظر عاطفت بود مهم مذکور
بآقا حسین نامی از اهل اصفهان که از محرران دفتر بود رجوع شد او نیز در همان چند روز سر رشتهٔ حیاتش بمقراض
اجل منقطع گردید و در سر کوچهٔ خاک منزل گزید منصب استیفای خاصه بمیرزا باقر که صاحب توجیه دیوان اعلی بود
مفوض گشت عفت قباب خان آغا خانم صبیهٔ مراد بیک بایندر ترکمان که زوجهٔ مرحوم علیقلیخان شاملو نواده
دورمش خان بود در اوان کودکی حضرت اعلی که علیقلی خان امیر الامرا هراة رفته رتبهٔ لله‌گی و اتالیقی آنحضرت
سرافراز بود عصمت قباب مشار الیها از آن تاریخ الی یومنا هذا متکفل خدمت نوباوهٔ بوستان شهنشاهی
بعضا از سایر پرستاران حریم عزت بدوام خدمت ممتاز بود مرتبهٔ بلند ننگی یعنی مادری سرافراز بود که بانوی
حریم حرم محترم و محل وثوق و اعتماد خاص بود در خیال هنگام بیرون آمدن از قشلاق مازندران رخت اقامت

بر راحله شتابنده سفر آخرت اختیار نمود حضرت اعلی نظر بدوام خدمت او نعش او را بکربلای معلی نقل نمود در آن
ارض مقدس که در شأن او گفته‌اند • از آنکه بکربلا گذر است • بالش دو زخمش کنار است • مدفون گردید میر ابوالمعالی
نطنزی وزیر غلامان و مجلس نویس همایون در وقت توجه بنجف اشرف در رکاب ظفر انتساب بود در دجله رسید بی آنکه
بیماری داشته باشد آخر روز در وقت کوچ بحمام رفته بعد از استحمام بیورت خود آمده لحظه استراحت اختیار نموده بملازمان
وقت کوچ اسباب انجام داده هنگام سواری خواسته شد که بیدارش کنند سفر آخرت گزیده بود ملازمان بمظنه
آنکه سکته است او را فصد کردند مفید نیفتاد چند قطره خون بیش نیامد نعش او را بکربلای معلی رسانیده در مدفنی که همان
چند روز جهت خود ترتیب داده بود مدفون ساختند حضرت اعلی از فوت چنان قدیم الخدمتی صادق العقیده متأسف گشته
نظر بدوام خدمت آن سلسله مهم او را بمیرزا محمد رضای پسر بزرگ او که باستعداد و قابلیت کرانه در پیش نمود در
کسب نیکویی از پدر در پیش بود تفویض فرمودند وی از سلسله سادات برزرود نطنز بود که خود را از اولاد و احفاد
زبدة السالکین سید جمال الدین اصفهانی میدانند و سید جمال الدین از خدمه مقبول الخدمه حضرت سلطان الاولیاء
برهان الاتقیاء شیخ صفی الدین اسحق قدس سره بود و از زمره مریدان و معتقدان بمزید اخلاص و نیکو خدمتی ممتاز و آنحضرت
را نظر توجه تمام بآن سید مذکور بود چنانچه در هنگام رحلت بنابر وصیت شیخ او بشرایط غسل و تدفین آنحضرت قیام
نمود الحق مشار الیه نیز سیدی سلیم النفس متواضع نیکو اخلاق بود و از عهد صبی الی یومنا هذا در ملازمت اشرف نشو و نما
یافته بمساعی جمیله و حسن خدمات مرضیه از مراتب پدران برتری یافته از جمله مقربان و محرمان سراپرده سلطنت بود جمعی دیگر
از ملازمان رکاب سعادت انتساب میر جمال الدین کاشی که در سفر خیریت اثر عراق عرب همراه بودند رحلت نمودند از آنجمله
شیخ جمال الدین کاشی که از فضلاء دهر و متقیان روزگار بود در سال گذشته امر پیشنمازی مسجد مبارک جامع عباسی
جدید اصفهان باو تفویض یافته بود درین سفر خیر اثر ملازم موکب معلی بود و بعد از فتح در مسجد مرقد مقدس کاظمین
و مسجد جامع بغداد و نجف اشرف خطبه حضرات ائمه اثنا عشر بنام نامی همایون خواند در کربلای معلی بیماری یافت
و در همانجا برحمت ایزدی پیوست و سعادت مدفنیت آن ارض مقدس یافت حکیم نور الدین علی طهرانی مشهور بحکیم
خیراتی بقصد زیارت عتبات عالیات رفیق موکب همایون بود او نیز در کربلای معلی بیمار شده بسعادت مدفنیت آن ارض
مقدس که عین آرزوی محبان اهل بیت است فایز گردید میرزا غیاث الله اصفهانی نواده خواجه نعمت الله مالیکی
که سالها وزیر مهتر بود و درینسال وزیر دار العباده یزد گشته بود و درین سفر همراه بود در بغداد بعد از مراجعت
کربلا و نجف مریض گشته بعالم عقبی شتافت و نعش او را بکربلا برده در حایر مقدس مدفون گشت اکنون وقت
آنست که اشهب مشکین فام قلم در مضمار وقایع سال نو بتکاپو درآید تتمه احوال خیر مآل یورش بغداد مرقوم کلک
عنبرین سلک سوانح نگار گردد وقایع سنه مبارکه سیچقان ئیل ترکی مطابق سنه ثلث و ثلثین و الف هجری که
سال هشتم قرن دوم جلوس همایون اعلی شاهی ظل اللهی است حضرت ناظر طلیعه لشکر بهار معرکه آرای [illegible] روزگار گشته در روز
چهارشنبه ثانی جمیدالثانی دو ساعت و چهل و هشت دقیقه از روز گذشته نیر اعظم و فیض بخش عرصه عالم

مربی نتایج بحر و کان زین عساکر اخشیجان قدم بر بساط جهان آرایی نهاد گلشن سرای حمل را از فر قدوم همایون
نزهت و تازگی بخشید نوعروسان چمن که از دمسردی دی افسردگی یافته در حجلهٔ نقاب مختفی بودند بار بهار آن
نغمه سرایی و جلوه نمایی آغاز نهادند از کیفیت بهار سرسبزی کوه و دشت لاله عمار پیاله گشت کشت
جهان رشک بهشت برین دل چمن آرای و چمن دلنشین سرو بجویی علم افراشته جان و جهان تازه و
تر ساخته لاله زجان چمن آرا خرمی چهره وزدان رمی بهیمی شهریار جوانبخت کامکار در ارض مقدس
کربلای معلی نوروز جهان افروز را دریافته بمبارکی و فرخندگی در روضهٔ معطر منور سید الشهدا خامس آل
عبا شرف زیارت و طواف آن نوباوه بوستان اصطفا و ارتضا قرة العین بتول عذرا و مراقد منوره
تشنگان بادیهٔ کرب و بلا مشرف گشته گلشن اخلاص و حسن اعتقاد خود را بزلال کوثر مثال دریافت
سعادت زیارت آن تشنه لبان وادی شهادت خضرت و طراوت جاوید افزودند و ضروریات مشاهد
مقدسه از جنس پوششهای دیبا و زر نقبهای زیبا و فرشهای ملون زرتاری و غیر ذلک و شمعدان
و پیه سوز و قندیلهای سیمین و زرین سرانجام فرموده جمیع خدمهٔ روضات مقدسه و صلحا و اتقیا بل کافه
سکنه و مستحقین آن خطهٔ طیبه ذکوراً و اناثاً بانعامات و تصدقات مسرور و شادکام گردانیدند و از غلوی
شوق و حسن اعتقاد و آرزوی خاکبوسی ارض مقدس نجف اشرف یکمرتبه دیگر از کربلای معلی بقصد زیارت روضه
متبرکه شاهباز عرصهٔ امامت و خلافت آن سدره سینه ره منزلت توجه فرموده کرهٔ بعد اولی بدان سعادت
عظمی فایز گشته بکربلا عود نمودند و از زمرهٔ صوفی زادگان صادق الاخلاص سارو سلطان بیگدلی را در مقرب
الخاقانی زینل بیک و شمال باشی را بنا بر وفور کاردانی و عدالت و رعیت پروری شایسته امور تولیت و سرکار
روضات مقدسات ائمه کرام علیهم السلم یافته تولیت آستانهای متبرکه و حکومت بلدهٔ شریفهٔ حله را باو تفویض فرموده
موازی پانصد کس از طوایف عقیدت گزین قزلباش قورچی نجف کرده قورچی باشیگری قورچیان مذکور را
نیز باو ارزانی داشته تمامی داد و ستد و ضبط و ربط و نظام و نسق زراعات سرکارات مذکور را برای ضابط
او منوط و مربوط گردانیدند بعد از فراغ خاطر از امور ضروریهٔ آنجا عنان عزیمت بصوب دار السلم معطوف داشته
دیگر باره بسعادت زیارت مراقد متبرکه کاظمین علیهما السلم استسعاد یافته صندوق پوشهای زرتاری و دیبا و فرشهای
ملون نیز بپا سرانجام دادند چون ماه جمید الثانی از عشر ثانی گذشته ماه مبارک رجب که ایام وقفه روضهٔ مقدس
حضرت سید الشهدا ابی عبدالله الحسین علیه الصلوة والسلام است نزدیک رسیده بود و احادیث صحیحه در باب
زیارت ایام وقفهٔ رجب مشهد معطر و مرقد منور آنحضرت و مثوبات عظیمه که بران مترتب است و از حضرات عالیات
ائمه کرام علیه السلم وارد است حضرت اعلی بعد از اطلاع بر شرافت آن ایام ادراک این سعادت عظمی و دریافت این عطیه
کبری را از صفای طویت و خلوص اعتقاد غنیمت دانسته اردوی اعظم را در بغداد گذاشته با معدودی از ملازمان
رکاب اقدس و هر کس که ذوق ادراک این منزلت علیا داشت جریده و سبکبار باقتضای العود مع العود گویان

و در راه صدق پویان مراتب اماکن شریفه بارگشته توفیق زیارت ایام و لیالی متبرکه و قضیه مذکور موفق گردیدند بعد از حصول
این مقصد اقصی و وصول بدین مطلب اعلی بصوب دار السلام عود نموده چند روز بتقبیه امور ضروریه بغداد پرداخته چند منزلی
کوچ درداده روی توجه بصوب خطه مبارکه سر من رای که من الجمهور بسامره اشتهار دارد آوردند و در کمال مسکنت
و نیازمندی بسعادت زیارت آستانه رفیعه عسکریین و مقام حضرت صاحب الزمان و خلیفه الرحمن قائم آل محمد ص
بلا شبهه و ریب مهبط فیض و رحمت یزدان و محل اجابت دعای مستمندان و نیازمندانست فایز گردیده کل آن مکان
متبرکه را از مذکر و مونث حتی اطفال و کودکان شیرخواره بشماره درآورده هریکی را نصیبی و قسمتی دادند از غرایب
حالات در آن شب از عورات حامله عورتی وضع حمل نموده صباح پدرش آمده دعوی نصیب و قسمت او میکرد و
بدستور سایر کودکان بصیغ حصه و نصیب او را گرفت و از آنجا عنان فیروزی بصوب مراجعت انعطاف داده
چند روز در طاق وسطان بمحل اقامت انداخته بسان عسکر ظفرنشان پرداخته شد و غازیان را رخصت انصراف
بمساکن و اوطان دادند و موکب نصرت نشان بجانب دار السلطنه اصفهان بحرکت آمد بتاریخ روز پنجشنبه هفدهم
شهر رمضان در مقر سلطنت و مستقر خلافت نزول اجلال فرمودند وقایع متنوعه و سوانح ایام اقامت دار السلطنه
اصفهان فرستادن آقا محمد مستوفی علاماتست برسم رسالت بجانب هندوستان چون فیمابین حضرت شاهی ظل
اللهی و حضرت پادشاه والاجاه شاه سلیم فرمانفرمای آن ملک اساس دوستی و محبت و طریقه اخوت و یکتادلی بنا بر
رابطه قدیمی که میانه این دو خاندان رفیعه مسلوک بود تبارک استحکام پذیرفته از طرفین حقایق حالات و سوانح امور دولت
یکدیگر انها و اعلام مینمودند درین سال فتح دار السلام بوقوع پیوست لازم بود که حقیقت آن بآنحضرت اعلام دهند لهذا
مکتوب محبت طراز محتوی بر استمرار مراسم الفت و برادری و استوار مراتب صداقت و یکدلی مرقوم کلک نکته پرداز
گردانیده حقیقت از رکاب این سفر خیراثر و فتح دار السلام در طی نامه نامی و صحیفه گرامی انها و اخبار فرمودند و تحف
و هدایای نفایس این دیار و حصه و الوش برادرانه غنایم بغداد بروجه لایق ارسال داشتند دیگری از سوانح تفویض
ایالت و ولایت عربستان حویزه است بسید محمد خان ولد سید مبارک تبیین این مقال آنکه قبل ازین تحریر پیوست که سید منصور
برادر سید مبارک را ترجیح فرموده بایالت آن ولایت نصب فرمودند او در امر ریاست و حکومت مستقل گردیده و در
آغاز سفر بغداد حکم همایون نفاذ پیوست که با عساکر آنجا متوجه عراق عرب گردیده درین سفر خیراثر در رکاب سعادت انتساب
بوصول مصدر خدمات پسندیده گردد موما الیه توفیق آنچه می‌بایست نیافت و در نیامدن خود بعذرهای نامعقول تمسک جست
بلکه باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده با جمعی که او را باطاعت و انقیاد دلالت مینمودند خصوصا شیخ عبدالله لقمان
منازعه آغاز نهاد و این موجب غبار خاطر مبارک گشته بعد از مراجعت آن سفر سید محمد ولد سید مبارک را مورد تربیت
گردانیده بلقب ارجمند خانی و ایالت آن ولایت معزز و سربلند گردانیدند شیخ عبدالله لقمان را مصاحب او کرده گردانیده
بعربستان فرستادند و امام قلیخان بیگلربیگی فارس بامداد و کومک او مامور گشت چون [illegible] محمد خان بحویزه رسید
سید منصور با متابعان خود بقلعه درآمده در مقام خلاف شد امام قلیخان بموجب فرمان قضاجریان متوجه گشته

قلعه را محاصره نمود چون کار بر او تنگ گردید خود را از قلعه بیرون انداخته فرار نمود و سید محمد خان بقلعه در آمد
سید منصور بجانب آل فضول توسل جسته میانه ایشان رفت و در آنجا قلعه قایم کرده در آنجا میباشد و تا این
تحریر که مطابق سنه ثلاث و ثلثین و الف است در آن قلعه بسر میبرد تا من بعد چه بر سرش آید عنقریب سزای کافر
نعمتی خواهد یافت دیگری از سوانح آمدن ملک اختیار الدین است از قبل کیج و مکران بدرگاه سدره نشان
وی از عظمای ملوک آن ولایت در این ولا بدلالت هادی بخت و یاری اقبال احرام عتبه علیه گردون مثال که کعبه آمال
عاکفان جاه و جلال است بسته از روی صدق و صفای طویت بدین سعادت عظمی فایز گردیده بر طبق نام خود
مختار گشت و صدق قول او از طرز خدمت و آداب ورزی بر صفحه ضمیر انور پرتو انداخته او را بدستور مخلصان مشمول
عواطف شاهانه الکاء حیل را باو مرحمت فرمودند و زیاده از مامول نوازش یافته کامیاب مطلب روانه آن ولایت
گشت و در سفر ثانی دار السلام بغداد با جمعی از ایلچیان آن دیار با آن یورش حاضر گشته مصدر خدمات پسندیده گشت
و منقضی المرام روانه جا و مقام خود گردید دیگر از وقایع مشروعه تفویض وزارت دیوان اعلی است بسلطان
العلماء خلیفه سلطان ولد میر رفیع الدین محمد صدر ولد مرحوم میر شجاع الدین محمود مذکور و فضل او در صحیفه اول در طی
اسامی شریفه سادات و علمای زمان شاه جنت مکان رقم نگارش یافته اکنون میر رفیع الدین محمد مزبور بعالی رتبه
صدارت سرافرازی دارد و خلف ارجمندش بزیور فضل و کمال آراسته و بمحاسن اخلاق و سلامت نفس پیراسته
در مراتب علوم ترقی فاحش نموده حاوی فروع و اصول و جامع معقول و منقول است و بشرف مصاهرت حضرت اعلی
سرافرازی دارد در این سال سلمان خان ولد شاه علی میرزا که وزیر دیوان اعلی شده بود اجل طبیعی دریافت حضرت اعلی
بعد از امعان نظر بحال ارباب استعداد و شایستگی این منصب عالی موما الیه را که بجوهر ذات و اهلیت و استعدادات
حسبی و نسبی من الافاخم و الاعالی شرف امتیاز داشت سزاوار تکفل این امر عظیم القدر دانسته پایه و قدر و مرتبت
او بتفویض این منصب ارجمند سربلندی یافت بلکه این منصب ارجمند بلندی از وجود گرامی آن معدن فضل و افضال
یافته بذروه بلند نامی رسید ارباب استعداد تواریخ مرغوب در این باب یافته در سلک نظم در آوردند از انجمله
زیبنده افسر وزارت از الهامات غیب است وزیر شاه شد سلطان داماد نیز تاریخ این منصب عالیست که فرزندی
محمد صالح برادرزاده مسود اوراق در سلک نظم کشیده و هم در این سال قرار یافت که خواجه محمد معصوم که ناظر دفتر
خانه همایون و مستوفی بقایا بود احکام داد و ستدی که از دفاتر بقایا شود بجای مستوفیان ممالک مهر زند و
مستوفیان عظام بقایای ملک و ممالک را در آخر سال بیرون کشیده باو بسپارند ذکر وقایع دیار روم که
چون موقوف علیه مقصد است اندازه روان راقم را اجازه ذکر میدهد قبل ازین سمت گذارش یافت که در روم
طایفه ینگچری بر سلطان عثمان بن سلطان احمد پادشاه خود شوریده او را بدست آورده در حصار موسوم بیدی قلعه
استنبول حبس کرده سلطان مصطفی مخلوع عم او را پادشاه کرده بر تخت خواندگاری نشاندند و بالآخره از بیم فتنه
اوباش و مظنه استخلاص خاطر بر قتل سلطان عثمان قرار داده او را از میان برداشتند و سلطان مصطفی را

کرده بعد او لی بر سر سلطنت عثمانی متمکن ساختند چون این اخبار از بلاد روم منتشر گردید محمد پاشا بیگلربیگی ارزن الروم
که من الجمهور بآبازه پاشا مشهور است بمخاصمت ینگچریان برخواسته خون سلطان عثمان را وسیله طغیان و عصیان
ساخت و از طایفه ینگچری هر کس را در هر جا دست آورد همانجا بقتلش پرداخته رقم تملک بر تمام املاکش کشیده
و شیوه جلالیان پیش گرفته جمع کثیر از لوندان بیسر و پا بر سر خود جمع کرده ولایات قریبه ارزن الروم که حالا
ارض روم مینامند بحوزه تصرف نموده بعزیمت آنکه باسلامبول رفته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را بر تخت
سلطنت نشاند و از طایفه ینگچری انتقام کشد با فوجی کثیر باسکودار که در حوالی اسلامبول است رفته و دست بنهب
و غارت کرده بر احدی از طبقه ینگچری ابقا ننمود و آنچه بافواه مسموع شد العلم عند الله تا دو هزار نفر ینگچری
را تیغ انتقام گذرانیده اموال بینهایت بدست آورده بطایفه لوندان میداد عظما و ریش سفیدان دولتخواه اهل
سلسله آل عثمان بر خلاف متوقع انکار اعمال او کرده او را ازین فضولی منع کردند و این حرکت ناهنجار او را موجب
تخریب دولت دانسته در صدد دفع او درآمدند و او از مواثقت عظما و اعیان درگاه عالی مایوس گشته بارض روم
مراجعت نمود و درین شگرفنامه اقبال اندراج یافته که سلطان مصطفی بشورش طبع و خبط دماغ موسوم بود و بدین تهمت
مخلوع گشته سلطنت بسلطان عثمان قرار گرفته بود گویند درین اوقات که دیگر باره بسلطنت رسید شورش دماغ او طغیان
کرده اعمال خارج از دایره عقل و حرکات نامناسب ازو صدور یافت بدینجهت رای عظما و ریش سفیدان سلسله آل
عثمان از بیم تزلزل و بی انتظامی امور دولت بدان قرار گرفت که او را از تصدی امر سلطنت معاف داشته سلطان مراد برادر
سلطان عثمان را که کودک و خورد سال بود بر تخت سلطنت نشانند طایفه ینگچری از بیم بازخواست قضیه سلطان عثمان
راضی بسلطنت او نمیشدند والده سلطان مراد با عظمای آن طایفه تملق و فروتنی بسیار کرد و معتبران طبقات لشکر را بر آن داشت
که با طایفه ینگچری عهد و پیمان در زنند که من بعد اصلا از مقوله واقعه سلطان عثمان حرفی بر زبان نیاورند و از بازخواست خون
او درگذرند و طایفه ینگچری همان اقتداری که بر طبق قانون همیشه داشته اند بدستور داشته باشند بعد از انعقاد عهد
و پیمان و استرضای خاطر آن طبقه و صلاح اندیشی خیرخواهان باستفتای مفتیان سلطان مراد را جلوس فرمودند
سلطان مصطفی دیگر باره مخلوع گشت و در خلال این احوال دار السلام بغداد درآمدن بدست فرقه قزلباش چنانچه
تحریر پیوست بپایه سریر اعلی عثمانی رسید جمعی که درینوقت صاحب اختیار امور دولت گشته متکفل مهام دولت
بودند مغرورانه در مقام استرداد آن ملک درآمده بعد از مشاوره ککو حافظ احمد پاشا را که بین الاقران بمزید کیاست
و کاردانی اتصاف دارد و از کماهی حالات بغداد خبردار و آگاه است و بیگلربیگی دیاربکر بود وزیر اعظم و سردار کرده انتظام
امور سرحد قزلباش برای صوابدید او منوط و مربوط گردانیدند که بهر طرف صلاح دولت داند توجه نماید و ینگچری
آقاسی سابق چون در قتل سلطان عثمان بقتل آمده بود دیگری را ینگچری آقاسی کرده با عموم ینگچریان متفق شدند که
بسرحد آمده آبازه پاشا را که بقتل ینگچریان دلیری کرده و عصیان و طغیان ازو بظهور رسیده دفع نموده کمر تسخیر ملک
بغداد بندند و عموم سپاه اسلامبول که قاپوقولی میگفتند بتدارک سفر مشغول گشته خزانه و توپخانه و اسباب یورش بغداد

روانه دیار بکر شدند که بحافظ احمد پاشا پیوسته چون نوید وزارت اعظم و سرداری نافذ الاحکام موکد باحضار پاشایان
و عساکر تمامت دیار روم از مصر و شام و حلب و اروم ایلی و اناطولی و غیر ذلک فرستاده ایالات و الکات
دیار بکر را بامرا و پاشایان تفویض نمود و آن سال در دیار بکر قشلاق نمودند که در سال دیگر متوجه مهام سرحد
گردند شرح لشکر کشیدن سردار مذکور بعراق عرب و بازگشتن بی نیل مقصود بصد تشویش و تعب در
وقایع سال آینده مرقوم قلم مشکبار میگردد انشاء الله تعالی

شرح آمدن ایلچیان اطراف بدرگاه معدلت شعار و بعضی از سوانح احوال این سال

چون بعد از معاودت یورش بغداد خدیوگاه دار السلطنه اصفهان
از فر قدوم موکب نصرت نشان رشک روضه رضوان گردید اوقات فرخنده ساعات بعدل پرائی و انجاح
مطالب ارباب حاجات و عشرت و شادکامی و چراغان و آیین بندی گذران بود ذات مبارک اشرف را
بقدر عارضه روی داده در اندک روزی صحت گرایید از مقر سلطنت عزیمت قشلاق مازندران بهشت نشان
فرموده بعد از طی مراحل و مراتب سیر و شکار ساحت دار الملک فرح آباد و عرصه نزهت بخش قصبه اشرف
که قطعه از جنان بلکه جنان قطعه از آنست از میمنت قدوم مسرت لزوم عطرسائی و مسرت افزائی آغاز نهاد
ایلچیان خجسته پیام از هر طرف بپایه سریر اعلی آمده بعد از ادراک عتبه بوسی و فروغ مجالست مجلس بهشت آیین و ادای
رسالت و سفارت بشمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافته روانه دیار خود گردیدند از جمله سفرا و ایلچیان
نذر میرزا نامی اوزبک ایلچی بخت که از جانب نذر محمد خان والی آنجا بدار السلطنه اصفهان آمده چون خرام
خوش خرام موکب اقبال بجانب مازندران در حرکت آمده بود حاکم و وزیر و اهالی اصفهان بمراسم استقبال
قیام نموده باحترام و اعزاز در عمارت سروستان باغ خلد آیین نقش جهان فرود آوردند روزی چند که
در اصفهان اقامت داشت کما ینبغی بلوازم میزبانی پرداخته شد بعد از آنکه فی الجمله از رنج راه آسودگی یافت متوجه
مازندران گشته در خطه طیبه اشرف بسعادت کورنش همایون عز بساطبوسی دریافت و صحیفه اخلاص صداقت
آیینی که آورده بود با هدایای آن دیار بنظر اقدس در آورد و تا دو ماه در ملازمت اشرف بود همواره بانواع
نوازش و احسان و الطاف شاهانه سرافرازی داشت بعد از دو ماه رخصت انصراف یافته با مکتوب عنایت اسلوب
شاهی روانه گشت سانحه دیگر خواجه حاجی نام ایلچی فرخنده پیام شاهزاده جوانبخت کامکار سعادت فرجام
دولت یار شاهزاده خرم ابن پادشاه والاجاه گردون بارگاه شاه سلیم فرمان فرمای مملکت هندوستانست
که در قصبه شریفه اشرف آمده بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز گشت مکتوب محتوی بر حسن ارادت و اخلاص
و شرح منازعه که بافساد مفسدان که میانه او و منسوبان والد عالیشان روی داده بود بنظر اشرف در آورد
و از ان مخالصت نامه و نامه شکایت بسیار از بی توجهی و بی التفاتی پدر بزرگوار بنحوی که لشکر بسر او فرستاده
نموده بود حضرت اعلی خواجه حاجی مذکور را بنوازشات شاهانه سرافراز فرموده تا نوروز جهان افروز در پایه
سریر اعلی بود بعد از نوروز فیروز اجازت معاودت یافته جواب نامه بر وجه مرغوب بدر فرزند

مرقوم گشته در این مفاوضه سامی نصایح مشفقانه درج فرموده اعلام نموده‌اند که چون اطاعت والد بزرگوار واجب الاذعان
آفریدگار زمین و زمان بر ابنا و فرزندان فرض و متحتم است لایق بحال فرزند سعادتمند آنست که در رضاجوئی خاطر شریف
پدر بزرگوار بوده آنحضرت را بوفور خدمتکاری و رعایت حسن ادب بر سر رضا آورده و از اموری که مکروه طبع
شریف آنحضرت باشد اجتناب لازم داند که هر آینه این معنی فی نفس الامر موجب خوشنودی خالق و پسندیده
خلایق و سرمایه عزت و اقتدار و برخورداری آن فرزند سعادتمند خواهد بود با خصمان و ارباب غرض مدارائی کرده
تفقد و دلجوئی و از انجمندی می‌کشد چنانچه خواجه شیراز گفته • آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست • با دوستان
مروت با دشمنان مدارا • و ایلچی مذکور را با اصطناعات خسروانه نواخته مقتضی المرام با تشریفات لایقه روانه فرمودند
دیگر ایلچی شاهین گرای خان پادشاه زاده تاتار است که چنانچه سبق ذکر یافت از حوادث روزگار و عناد جانی‌بک
گرای عم‌زاده اش که بتقویت رومیان بسلطنت قوم تاتار رسیده با او معاودات می‌ورزید التجا بسایه چتر اقبال
همایون آورده مدتی در رکاب سعادت انتساب معزز و کامیاب بود و در دربند شروان محل اقامتش قرار یافته در
کمین سلطنت موروثی بود و حضرت اعلی همت والا بر حصول این مطلب گماشته معاونت و معاضدت صوری و معنوی
بظهور می‌آوردند در ینسال معاونت خود هیچ بهرگونه وسایل که در مشیت الهی و در لوح محفوظ مرقوم و در سنت
مکتوب بوده سلطنت قوم تاتار و فرمانروائی مملکت آنجهان محمد گرای خان برادر بزرگتر او قرار یافته عظمای قوم سلطنت
او و ولیعهدی برادرش شاهین گرای که باصطلاح تاتار قلغای می‌نامند اتفاق نموده او را طلب داشته بودند و او
از خدمت اشرف استمداد همت کرده روانه ولایت خود گردید و برحسب دلخواه کامروا گشته اعیان طایفه سلطنت
محمد گرای و ولیعهدی شاهین گرای پذیرفته از تقریر ایلچی مذکور و وارد این انصوب حسن معلوم گشت که از جانب خواندگار
روم نقود وافره و تحف و هدایای فاخره ذاخره جهت او آورده ارکان دولت عثمانی او را با اطاعت و انقیاد
سلسله آل عثمان و مخاصمت خود قزلباش دلالت کرده بودند و او از وفور اخلاص و حسن ارادت دست رد بر سینه
مطلب ایشان نهاده خود را از هواخواهان صادق العقیده حضرت اعلی شمرده چنانچه نقش نگینش که بر سر مکتوب صداقت اسلوب
شاهی زده بود غلام شاه عباس شاهین گرای بود و با پاشایان روم که بمعاونت جانی‌بک گرای که بر سر او تعین یافته
بودند در کفه محاربه نموده غالب آمده بود حقایق حال و انتظام احوال خود را که به نیروی اقبال و توجهات ظاهری و باطنی
آنحضرت دال میمنت و توسل مخلصانه او بدین دودمان والا وقوع یافته بود بعرض اقدس رسانیده شکر الطاف و اعطاف
شاهانه که در چند سال شامل حال او بود باحسن وجوه و ابلغ بیان ادا نموده بود و حضرت اعلی از وفور توجه و غایت عنایات
و اشفاق ایلچی او را مشمول نوازشات پادشاهانه گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشتند و مکتوب عنایت اسلوب در قلم
آورده در باب حسن سلوک و مدارا با دوست و دشمن نصایح ارجمندانه و ارشاد مرشدانه درج نموده و هدایا و تنسوقات
وافره با خلع فاخره ارسال داشتند دیگر ایلچی محمد پاشا آتانه است عبید عزیزی بود موسوم و معروف بمسرافندی در میان
روم میان عموم سادات را بنابر تعظیم سرافندی می‌نامند باعث ایلچی فرستادن او آن بود که چون بکلربیگی ارض روم

بنا بر قرب جوار و مصلحت ملک و دنیاداری با امیرگونه خان بیگلربیگی نخجوان بعد طرح آشنائی انداخته با او طریقه مدارا مسلوک
میداشت بعد از واقعه سلطان عثمان و طغیان او بجهت بازخواست آن واقعه و مایوس گشتن از مواقف عظمای روم
خائف گردیده بتجربه پیوست بنا بر احتیاط و صلاح حال خود بوسیله امیرگونه خان اظهار توسل باین دولت ارجمند نموده
ایلچی مذکور که از معتمدان او بود بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده خود را از جمله هواخواهان و منسوبان درگاه
شاهی شمرده هرچند از سخنان ایازه رایحه صدق و اخلاص بمشام حضرت اعلی رسید غرض اصلی و اظهار عقیدت
و اخلاص او چنان بود که اگر رومیه در ازای اعمالی که ازو صدور یافته با او در مقام مخاصمت باشند و او را
واقعه پیش آید مامنی و گریزگاهی داشته باشد اما بنا بر مراعات سلسله ظاهر چنانکه شیوه رضیه و اخلاق
مرضیه آنحضرت که رعایت جانب بیگانگان زیاده از آشنایان مرعی میدارند امیرافندی را منظور نظر التفات
گردانیده منشور عاطفت بخطاب ارجمند خانی باسم ایازه در قلم آورده استمالت عنایت شاهی گردانیدند و تنسوقات
و هدایای شاهانه نوازش فرمودند نوروز بیگ نام قورچی استاجلو را در مرافقت امیرافندی نزد او فرستادند
و ایازه در بدایت حال بورود آن منشور اقبال افتخار نموده و مقدم قورچی را باعزاز و احترام تلقی نمود اما بالاخره
دورویی و آثار مکر و حیله ازو ظاهر شدن گرفت و نسبت بمنسوبان درگاه مکر و حیله و اعمال حیله‌اندود بظهور آورد
چنانچه عنقریب در ذیل این اوراق مرقوم کلک بیان میگردد
هست آیین دورویی ز هوس ❊ قبله عشق یکی باشد و بس
ذکر وقایع متنوعه که درین سال بوقوع پیوست چون اخبار روم و سرداری حافظ احمد پاشا و اجتماع
لشکر در دیاربکر بنوعی که مذکور شد از انهای منهیان و جواسیس بمسامع عز و جلال رسید مظنه آنکه از ذخیره
و مایحتاج چاره‌ای سازند و آمد شد رومیان بطرف آذربایجان از دو راه واقع میشد یکی راه ارض روم از عصیان
و طغیان ایازه پاشا محل قش و فتورات از دیاربکر راه وان آمدن مناسبت بیشتر داشت از مقربان بساط عزت
رستم بیگ یساول صحبت را بدارالسلطنه تبریز فرستادند که باتفاق شاهبنده خان بیگلربیگی آذربایجان امرا
و عساکر آن حدود را جمع آورده بجانب وان روند و حوالی وان را هرجا که امکان عبور رومیه بوده باشد نهب و غارت
کرده و از ذخیره و مایحتاج لشکر در آن دیار دیار و آثار نگذارند رستم بیگ یساول حسب الفرموده بر انصوب نهضت
نموده باجتماع امرا و عساکر اشاره نمود چون جنود ظفر ورود جمع آمدند هرکس قشون و لشکر خود را فراخور الکا
و مداخل و غیرت دین و دولت سرانجام داده بود در حضور بیگلربیگی و رستم بیگ بمعرض عرض درآورده با قشون
آراسته و لشکر نامعدود و پیراسته در کمال شوکت و اقتدار بجانب وان شتافته و آن نواحی را از ذخایر و صامت
و ناطق پرداخته قرین ظفر و اقبال معاودت نمودند و احدی از جنود رومیه و پاشایان و اکراد آن سرحد جرات مقابله
و معارضه با احادی لشکر فیروزی اثر قزلباش نتوانست نمود و رستم بیگ در مازندران بخدمت اشرف رسیده
حقایق حالات عرض نموده مورد الطاف و احسان گردید دیگر از سوانح محاربه قاسم خان و قورچیان افشار است
با مخالفان دین و دولت در موصل شرح واقعه آنکه قاسم خان ایمانلو و یوزباشیان و قورچیان افشار چنانکه از پیش

گذشت در موصل اقامت نموده بضبط قلعه و انتظام امور آن سرحد قیام داشتند در خلال این احوال جمعی از رومیان الحدود
واکراد و اعراب تابعه بسرداری حافظ احمد پاشا و جمعیت دیار بکر مستظهر و قوی خاطر گشته تا سه هزار نفر که هفتصد نفر
از آن تفنگچی بودند بسرکردگی کور حسن پاشا نامی از امرای رومیه و برادر کور حسن پاشا که در حوالی بغداد گرفتار گشته
بود دیاسار رسیده بموصل آمدند در آن وقت زیاده از سیصد نفر ملازم بر سر قاسم خان جمع نبود که با یوزباشیان
و قورچیان افشار مجموع هفتصد نفر میشدند و به نیروی دولت و تایید اقبال کمر همت بدفع اعادی چست بستند
و عزم محاربه جزم کردند و از طرفین صفوف سپاه آراسته گشت از دلیران گروه افشار پای جلادت پیش نهاده
بر صف سپاه مخالف تاختند و سایر یوزباشیان و قورچیان تبعیت نموده قاسم خان و مردم او نیز در گرمی
قتال جلوریز بمعرکه درآمدند از طرفین آتش حرب اشتعال گرفت و از حملات دلیرانه سپاه منصور مخالفان دل
باخته دست از محاربه کشیده پای هزیمت گشودند و افواج قاهره بر آن فرقه کثیره غالب آمده تا موازی یکهزار نفر
بلکه زیاده بقتل آمده غنایم موفور بدست سپاه منصور آمده بقیه السیف پراکنده شدند بعد از اطمینان خاطر از فتور
سرحد یوزباشیان و قورچیان قاسم خان را وداع نموده با اسیرها و اخر چهار و سفیدانه بپایه سریر اعلی آمده در فرح
آباد جنت نهاد بنظر همایون درآوردند شرح واقعه مذکور را از تقریر یکدیگر نفر از قورچیان حضار مجلس المعز که تحریر یافت

ذکر فرستادن زینل بیک بیگدلی شاملو بانتظام مهام عراق عرب و شرح محاربه که او را با اعادی در موصل
روی داد باقبال بیزوال ظفر و نصرت یافت

چون واقعه مذکور بوقوع پیوست و مشخص شد که مخالفان حدود موصل
پاستظهار سردار و دلگرمی جنود روم دست تطاول گشوده اند و بمسامع جلال رسید که فوجی از اعراب نیز
خصوصاً ابا طالب و لد ناصر مهنا در مقام غدر و نفاق درآمده بجانب حله و نجف حرکت کرده آزار و اضرار ایشان بخلق
آنجا میرسد و طایفه افشار بنابر علت و باکه در موصل شیوع یافته از تلف لشکر اندیشیده جمعیت دلخواه بهم نرسانیده نمود
و قاسم خان با اندک مردمی در قلعه موصل است و آن ولایت محل شورش و انقلابست و این مقدمات موجب تزلزل و
اختلال منتسبان دولت قاهره است رای جهان آرا اقتضا آن کرد که یکی از کاردانان لباس مغیرت و خاصان درگاه
که بوفور غیرت و مردانگی و فدویت و جانسپاری در راه دین و دولت اتصاف داشته باشد از درگاه معلی روانه آن طرف
گردانند که عساکر قلمرو علیشکر و الکای دور را جمع نموده کمر همت بدفع اعادی بندد و هر یک از محافظان ثغور و سرحد
را حادثه روی نماید که بکومک و مدد احتیاج افتد معاونت بظهور آورده در هر باب آنچه صلاح دولت قاهره باشد بفعل
آورد و از جمله مقربان اخلاص شعار زینل بیک توشمال باشی شاملو را که بصفات حسنه اتصاف دارد بدین خدمت
مامور گردانیده با فوجی از عساکر ظفر شعار و میر فتاح مین باشی تفنگچیان اصفهان و جمعی دیگر از تفنگچیان رکاب اشرف
روانه آن طرف فرمودند چون زینل بیک از رکاب مقدس جدا شده روی عزیمت بآن صوب آورده بسرحد
نزدیک شد بوضوح پیوست که جمعی از جنود رومیه تجنده حدود موصل بعزم تسخیر قلعه در حرکت آمده اند و قاسم
خان با موازی دویست سیصد کس از غازیان افشار که در قلعه موصل با او بودند از فقدان آذوقه و ذخیره و علت وبا

که هر روز جمعی را بعدم میفرستادند صلاح در توقف و قلعه داری ندیده قبل از وصول مخالفان بیرون آمده مخالفان
تصرف در قلعه نمودند و بیم آنست که خان احمد خان اردلان نیز بجهت قلعه کرکوک را اندیشه آن قلعه
نیز بتصرف اعادی درآمد و میانه سارو سلطان بیکدلی برادر زینل بیک که متولی روضات مقدسات
و قورچی باشی قورچیان نجف اشرفست و طایفه اعراب مهنا که نجد و کربلا و نجف آمده بودند محاربه
وقوع یافته زینل بیک از ورود این اخبار در حرکت مسارعت نموده چون بحوالی درتنگ رسید حسین خان
حاکم لرستان با معدودی چند آمده باو پیوست و در آنجا بوضوح انجامید که سردار فوج از رومیه را
بسرکردگی حسن پاشا جرکس بضبط ولایت موصل و کرکوک و قلاع آنجا تعین نموده قریب شش هزار نفر
از رومی و کرد و عرب بر سر او جمع آمده متوجه آنصوب شده اند و تا دو سه هزار خانه وار رعیت را از حدود قلعه
ذهاب مشهور بقلعه لک و الخدود کوچانیده اند که از آب گذرانیده باینطرف برند زینل بیک بعد از استماع این
اخبار سان عساکر ظفر شعار که در آنوقت جمع بوده گرفت موازی سه هزار نفر سپاهی یراق دار و بعضی بشمار در
آمدند از آنجا بر سبیل ایلغار آن مسافت بعید را در دو روز طی نموده روز سیم بر سر مخالفان رسیده و از شدت
ایلغار زیاده از دو هزار کس نرسیده بودند و از آنطرف مخالفان از آوازه ورود قزلباش و لشکر ظفر
اثر تزلزل گشته گروهی از اکراد و اعراب پراکنده شدند از آن جمع سه هزار کس که پیش تحمل آمدند و از جانبین
صفوف قتال آراسته گشت دلیران رزم آزمای دست باستعمال سیف و سنان داده فیمابین آتش حرب
اشتعال پذیرفت و باندک زمانی تزلزل بارکان ثبات و قرار سپاه مخالف راه یافته شکست بجانب اعدا افتاد
و جنود قزلباش به نیروی دولت و اقبال بر آن طبقه ظفر یافته قریب ششصد هفتصد نفر طعمه شمشیر آبدار شدند
و از سپاه ظفر پناه کسی چندان ضایع نشد و حسن پاشا با بقیة السیف منهزم خود را بحریم قلعه رسانیدند و اردوی
ایشان نهب و غارت غازیان و بعضی آن گردید و چون علت وبا که در شهر و قلعه طغیان عظیم داشت هر روز جمعی
از ایشان تلف میشدند میانه حسن پاشا و زینل بیک رسولان آمد و شد نموده قرار دادند که چون در قلعه وبا هست
هر دو لشکر کوچ کرده کسی در شهر و قلعه نگذارند که بعد از تسکین علت طاعون آنچه از جانبین مصلحت باشد
بعمل آرند زینل بیک رضا باین معنی داده ایل و الوس را که کوچانیده برده بودند باز گردانیده مظفر و منصور معاودت
نموده حسب الامر اشرف میر فتاح را با بعضی از قلعه بغداد فرستاد که همراه بکلربیکی بمحارست قلعه قیام نماید
و خود بازگشته در حینی که رایات منصوره بقصد سفر گرجستان بیرون آمده در سلطانیه اقامت داشت بملازمت
اشرف سرافرازی یافت و شرح محاربه مذکور و آمد رفت او از تقریر دو سه نفر از حضار آن معرکه تسوید یافت
از سوانح اینسال قتل و قمع جمعی جنگجویان سپهسالار ایرانست بجانب گرجستان و ظهور عصیان و طغیان
موراد و فتن ضلال ایشان کفرستان بر هوشمندان عالم صورت و خردپروران جهان
معنی واضح و لایح و نزد محققین ثابت و راسخست که هر امری از امور که در مشیت الهی قرار یافته در لوح محفوظ

رقم ثبت پذیرفته باشد بر حسب نقل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بی اشتباه از کتم عدم بحیز ظهور می آید و هیچ تدبیری از
تدابیر عقلای دهر و مدبران روزگار دافع شمشیر قضا و مانع تیر تقدیر نمی توانند شد و فحوای العبد یدبر والله یقدر
مؤکد این معنی است و چون در سنه آینده باقتضای گردش فلکی و حوادث آسمانی بعضی فتن و فتور و محن و شرور
رقم پذیر کلک تقدیر شده بود که لابد بظهور آید و از مایه فتنه سازی ابواب محنت و بلیات بر روی روزگار خلایق
گشوده بود بر حسب اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه اسباب آن بدستیاری کارکنان عالم عبرت انجام هیأت
صورت انجام داد و سطر ارتحال فرستادن قرچغای خان سپهسالار از ارفنیت بجانب گرجستان که باعث ظهور وقوع
چندین قضایای عظیمه و منتج حدوث انواع فساد و خونریزی و محرک بلایا و فتنه انگیزی گردید شرح وقایع آن
در قضایای سال گذشته مرقوم کلک بیان گردیده که حکومت ولایت گرجستان کاخت بعد از آن که خلق
آن دیار مکرر از راه بی ادبی و عصیان و طغیان طهمورث جاهل نادان مورد غضب و سخط شاهی که نمونه از سخط الهیست
گشته از قتل و اسر و خرابی از خبر انتفاع افتاده بود و به بیکر خان ایگرمی دورت قاجار تفویض یافته او را با جمعی
ایماقات بآنجا فرستاده بودند و او در حریم قلعه قرا القوچ محل اقامت اختیار نموده بنای شهر انداخته هر طبقه
خانهای مرغوب و حمامات و عمارات ساخته بودند و بقیة السیف گرجیان را نوید عفو و مژده امان داده بودند گروهی
از آوارگان که از بیم قتل و اسر باطراف و جوانب پراکنده گشته در زوایای خمول خزیده بودند بمقتضای حب الوطن
من الایمان اگرچه نمک ایمان نچشیده بودند بآنجا جمع آمده بقدر آبادانی بهم رسیده بود رفته رفته گروهی از ازناوران
و سپاهیان نیز که بیم و فتنه از ایشان بود بمقام اصلی جمع آمده بودند در این سال مکرر از انهای بیکر خان و تقریر
گرجیان که در خدمت همایون اعلی راه مکالمه دارند بعرض اقدس رسید که میانه ازناوران و سپاهیان گرجی
که بآنجا آمده اند و طهمورث آمد و شد و مراسلات نهانی بوقوع می انجامد و محتمل است که آن طبقه اضلال رعایا را
تیز کرده عنقریب از ایشان فتنه حادث گردد رای عالم آرا بدان متعلق گردید که یکی از ارباب کیاست و فراست
و اصحاب درایت را بدانصوب فرستند که بحقایق حالات گرجیان رسیده در دفع و رفع فتنه انگیزان و نظم
و نسق ملک آنچه صلاح دولت قاهره بوده باشد بعمل آورد لهذا قرچغای خان سپهسالار را که در مازندران سایه
سریر سلطنت بنیان بوده بخدمت مامور گردانیدند و مورابیک گرجی را که بسمت وکالت همایون خان والی
گرجستان کارتیل داشت و از ده سال متجاوز بود که اظهار اسلام نموده با پسران و خانه کوچ در خدمت اشرف
معزز و محترم و صاحب تیول و الکا و از جمله مقربان بزم اقدس بود رفیق سپهسالار گردانیدند که چون صاحب
وقوف نیک و بد مهمات گرجستانست و بحسن اخلاص و ظهور بندگی و خدمتکاریها محل اعتماد شاهانه گشته آنچه لوازم
دولتخواهی و خیراندیشی نظام و نسق آن ولایت لایق دولت ابد انتما معمول گرداند و حسین خان یوزباشی را که
نبیره دختری همایون اعلیت نامزد همایون خان بود مصحوب معتمدان مذکور روانه گردانیدند و حکم شد
که امرای قراباغ و شروان همگی نزد سپهسالار جمع آمده در هر باب لوازم همراهی بتقدیم رسانند و قرچغای خان

وهو رابیک بگرجستان رسیده امرای شروان و قراباغ را اخبار نمودند و چون عروسی داماد بیکا یونجانی در میان
بود یوسف خان بیگلربیگی شروان و محمد قلیخان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ و امرای عظام و سایر لشکر اسلام
با تجملات و زینتهای گوناگون با ایشان بودند اول جشن عروسی انعقاد یافت و بعد از آن چون هنوز کوکب
بخت گرجیان کاخت از حضیض وبال بیرون نیامده اراده ازلی بقتل فوجی دیگر از ایشان تعلق گرفته بود جهت
تحقیق حال و تمیز سپاهی و رعیت عموم آن طایفه را بتقریب همراهی غزای گرجیان باشی آجوق که شهرت داده بودند
احضار نمودند قریب دو هزار کس همگی با اسلحه و یراق جمع آمدند علامات فساد و عصیان از صورت حال
ایشان نمایان بوده بوساطت مورا و خاطر بدفع و رفع آن گروه اشرار قرار گرفت تکلیف کردند که چون رفتن
باشی آجوق بموافقت ملت و هم کیشی بر شما دشوار است آلات جارحه خود را بغازیان داده خود از همراهی سفر باشی
آجوق معاف باشید بعد از گرفتن اسلحه و یراق تمامی آن گروه فجره را بگاربی وار در میان گرفته بطرفة العینی
دمار از نهاد آن قوم برآوردند و تر و خشک باتش قهر سوخته معروض تیغ یاساکر دیدند بعد از ظهور این صورت مورا
مذکور بخبث باطن و ارتداد خود را ظاهر ساخته از غیرت هم کیشی یا بهوس حکومت و بزرگی کارتیل با ارناوران و علمای
آن طایفه مواضعه نموده بحیل و تزویر مرتکب قتل سپهسالار و بعضی امرا گشته انواع فساد و خونریزی و فتنه انگیخت
ازو بظهور پیوست تفصیل حالات و ظهور عصیان و طغیان آن شوریده بخت تیره روزگار نمک حرام در وقایع سال
نو نگاشته کلک سخن پرداز میگردد در ینسال از تاثیرات فلکی و تقدیرات ایزدی علت وبا و طاعون در بعضی
محال آذربایجان شیوع یافت و در دار الارشاد اردبیل شدت آن بلیه بمثابه بود که در نفس بلده زیاده از بیست
هزار کس تلف شده در موضع و محال قریبه خصوصا مشکین و سراب و ارشق گرمرود و خلخال قریب بسی هزار نفر
که از مجموع ایلات و اویماق یکصد هزار نفر زیاده راه عدم نمودند و از پیران معمر روزگار دیده استماع افتاد که هرگز
در این یاد شده این بلیه بدین مثابه و طغیان نبوده و بعضی محال طارم و قزوین نیز بنا بر قرب جوار سرایت
کرده تلف شدند ذکر متوفیات که در ینسال جهان فانی را وداع نموده بعالم جاودان انتقال کردند
اسفندیار بیگ عرب گرلو که از جمله مقربان بساط اقدس بود در هنگام معاودت از سفر خیر اثر بغداد در حوالی
نهاوند در وقتی که سواره با چند نفر از رشاطی مسافت مینمودند حال برو متغیر گشته از نشستن باز ماند خبر
بحضرت اعلی رسید بحضرت از شمول عاطفت محفه تخت روان فرستادند بمحفه در آمده چند قدمی نموده بیطاقت
شده باز میل سواری نموده تاب سواری نیز نیاورده اظهار بیطاقتی کرد او را پایین آوردند که لحظه در سر راه استراحت
نماید چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود ودیعت زندگانی بمتقاضی اجل سپرده متوجه سفر آخرت شد وی ولد
کمال بیگ است ... اعظم از مردم صوفیان صافی طویت ایلکچان بود بمنصب اوجی باشیگری سرافرازی داشت
در اواخر ایام حیات از وفور اعتماد ایشک آقاسی باشی حرم ... عالیه شد بعد از فوت پدر منصب اوجی باشیگری
که موروثی آن سلسله بود باو تعلق گرفت و بوفور اطوار و آداب دانی بمدارج علیا رسیده ترقی نمود روز بروز

پایهٔ قدر و منزلتش بلندی یافته از زمرهٔ مقربان خاص و مخصوصان بزم اختصاص گردیده صاحب رای و مشوره بود چون
پسرش صغیر و کودک بود منصب موروثی باحدی تفویض نیافت که بعد از آنکه نشو و نما قابلیت آن خدمت
داشته باشد باقتضای آن عمل شود سلمان خان ولد شاه علی میرزا که وزیر دیوان اعلی و اعتماد الدوله بود بعد
از معاودت یورش بغداد در دار السلطنه اصفهان مریض گشته نشان علت سرطان در بدنش ظاهر گشته
بآن الم مبتلا گردید مکرر او را فصد کردند و تبرید نمودند اصلا مفید نیفتاد رفته رفته مرض مستولی گشته معالجات
اطبا و تصرفات جراحان دافع قضا نگشت عاقبت رحل اقامت برچیده رخت امل بسر منزل آخرت برد پدرش
شاه علی میرزا خواهرزاده شاه جنت مکان بود بهمین سلسله مشرف بمصاهرت این دودمان بودند وی
نیز دو مرتبه باین رتبه والا سرافرازی یافته مقطوع العقب بوده فرزندی از وی در وجود نیامد متروکات خود را
در زمان حیات و صحت بدن بحضرت اعلی هبه کرده بود چنانچه مسود این اوراق مکرر از وی این اعتراف شنیده بود
و آلودگی مال دیوان نیز داشت بنابران تمامی متملکاتش بحیطه ضبط درآمد و منصب وزارت دیوان اعلی چنانچه سبق
ذکر یافت بسلطان العلمائی خلیفه سلطان بن رفیع الدین محمد صدر تفویض یافت ذکر وقایع اودئیل ترکی
مطابق اربع و ثلاثین و الف سال نهم از قرن دوم ایام سلطنت همایون عباسیه باد نسیم عنبربوی بهار مشام
روزگار را وزیده زمانه عطرسائی آغاز نهاد و لشکر افسرده دی که در عرصه جهان دم از طغیان میزد از قدوم
سعادت لزوم نوروز پراکنده گشته در زوایای افسردگی متواری گشته خورشید جهان آرا با هزاران فر
و شکوه در عرصه گاه عز و شرف جلوه گری کرده لوای جهانگیری افراخت یعنی در روز پنجشنبه دوازدهم شهر
جمادی الثانی ده ساعت و هفده دقیقه از روز گذشته برج حمل تحویل نموده سعادت افزای منزل معهود گشت شعر
از لطف هوا دیده نرگس گشته • در تازگی و تری پر از خون جگر • چشم دل بلبل و نهار بموجب روزگار قفل آغاز بهار
سوسن که زبان آزادگی داشت بقصد جوشن غنچه خنجر تر کرده در کمین غارت اوراق زرین گل نشست شاهد دلارای
چمن جهت نوخطان بزم بهار روشن مردین گسترده بر رخساره زیبا از گل و لاله پیرایه بست • باد نسیم بهار غالیه شد دگر
کز جو کاکش چمن تازه و تر شد دگر • لطف هوای بهار انجمن آرای گشت • چون خط مشکین یار باز سمن سای گشت
حضرت اعلی شاهی ظل الهی در قصبه لطیفه اشرف مازندران بشب نشان بخرمی و کامیابی سکه رانیدند جشن نوروز
در خلوتخانهای زرنگار الخطه شریفه که رشک فرمای قصور جنان و زینت افزای روضه رضوانست اتفاق افتاد
ارکان دولت قاهره و اعیان خلافت باهره الیمان سلاطین و بزرگان هر طبقه که در آن جشن جهان پیرا حاضر بودند
زبان اخلاص بیان تهنیت سال نو و مبارکی نوروز فیروز گشاده لوازم دعا و ثنای شهریار کامکار ادا نمودند چون
عادت قدیمه و خواص ذمیمه روزگار غدار آنست که پیوسته بتلاطم امواج بحر محن برهم زن هنگامه عافیت و آسودگی
گشته گاه سفاین راحت و استراحت را غریق بحر فنا میسازد و گاه ابواب فراغت و آسایش را مسدود گردانیده
درهای نخ و غبار بر روی روزگار طبقات انام میگشاید و عالم فانی خالی از مفاسد و بلایات در خیال

از گردش روزگار و از اقتضای فلک کجرفتار و سپهر ناساز کار فراغت و آسودگی از خلق کناره جسته فتنهای
غنوده بیدار گشته و از هر طرف لشکرها در حرکت آمده و وقایع عظیمه بظهور پیوست * سر رشته دارد دگر روزگار
که دلها ز محنت نماید فکار * دل خرمی را از اندوه خست * زمانه در عافیت را ببست * اگرچه هر گونه حادثه روی
داد و فتنه و شورش در هر جا ظهور یافت عاقبت بلطف یزدانی و صحت وجود فایض الجود خاقانی و نیروی اقبال
و حسن سعی و تدابیر صائبه آنحضرت روی بانحطاط آورده مفاسد باصلاح انجامید زیرا که گفته اند بیت نشاید
بلکه باشد درست * من و جمله را گو شود پای سست * اما زمانه بسی گرد محنت بر سر خلایق ریخت و بسی
خونهای عزیزان بخاک مذلت آمیخت تحت قضیه شورش و آشوب است که از نمک حرامی و عصیان و طغیان
موراکرجی سیاه روی شوریده بخت تیره روزگار بظهور پیوست و نتایج عظیمه بران مترتب گشته از ان ممر ضرر
و آسیب بسیار بخلایق و عباد الله رسید و میرسد چنانچه در ذیل مرقوم میگردد ذکر شورش و ارتداد و عصیان
موراکرجی تیره بخت بدنهاد و اعمال و افعال ناهنجار ان جاهل فتنه و فساد و شقاق آن نابکار تیره روزگار
شرح این واقعه کبری و کیفیت این واهیه عظمی چون گروهی از کفره فجره گرجستان کاخت نوعی که مفهوم گشت و مرقوم
شد مکافات به نیت فاسد و جزای بدطینتی یافته اند چه یافته موراکرجی بدسرانجام تیره روزگار که مصلحت وقت
شعار ساخته و دست از کیش و ملت نصاری باز داشته بود گرجیان کارتیل که همیشه
دولتخواه این دودمان والا بودند طریق اطاعت و بندگی تقدیم اخلاص و یکجهتی می نمودند و توجه و التفات شاهانه
درباره آن طایفه در درجه کمال داشت سخنان کاذبه و اقاویل غیر واقع و مقربات از جاده اخلاص منحرف گردانیده
حرف چند از زبان گوهرفشان آنحضرت که مشعر بر بی توجهی و ما یه وحشت و ازدیاد توهم بود خاطرنشان
آن گروه نادان کرده چون در درگاه معلی محل اعتماد گشته بکمال محرمیت داشته مقربات او را مقرون
بصواب دانسته خوف و بیم ایشان روز بروز از شکر فروزی اثر زیاده تر میگشت در حینی که اکثر
امرا مثل محمد قلی خان بیگلربیگی قراباغ و بیگ خان ایکرمی درد ت هر یک حسب الصلاح موراکجد مدتی مامور گشته
بر سر سغناقهای کفره رفته بودند خاطر بظهور عصیان و قتل سپهسالار قرار داده صبحی برای بسته مکمل و مسلح
از خیام خود بدر جسته و جهانگیرخان آمد از روی دولتخواهی مذکور میسازد که گرجیان کارتیل عموما یاغی گشته
آماده خلاف و مستعد جنگ و جدال اند بی آنکه تأملی کنید سوار میباید شد که مبادا از ان گمراهان که بقزلباش
بد منظنه گشته اند و معلوم سلطان و اسمه اند مضرت و آسیبی بخود و قزلباش رسد و بامور ناشایسته جسارت
و دلیری نمایند چون جهانگیرخان و امرا قرب و منزلتی که آن بدبخت را در خدمت اشرف بود بارها دیده و اشفاق
و الطافی که از حضرت نواب همایون یوما فیوما در حال او مرحمت مشاهده نموده بودند و یک سر او مالوح
و متعلقان دعا و ملاطو رسط شفقت و مرحمت و کامیاب عزت و عافیت بودند اصلا احتمال نمیدادند
که مشارالیه مصدر امری که بوی بد دولتخواهی از ان آید تواند بود بالجمله جهانگیرخان بصواب دید مورا مستعد

سواری و سوار شدن شده قبل از آنکه ملازمان رسند این غدار نابکار تیره روزگار نیزه حواله او کرده چنان زد که
نوک سنان از جانب دیگر نمایان گشت و خود بطرف خیمه یوسف خان امیر الامرای شروان رفته با او نیز از روی
حیله و تزویر همین عمل پیش برد طایفه کرجی بعد از قتل این دو سردار عالیمقدار باردوی قزلباش در آمده یک
پسر قرچغایخان امام ویردی بیک نام و هر کس دیگر که بدست ایشان در آمد از پای در آوردند اهل اردو فردای روز
محشر مشاهده نموده خواص و عوام در کمال سراسیمگی یوم یفر المرء من اخیه گویان خود را بیرون انداخته بهر طرف
میشتافتند تمامی اردوی قزلباش نهب و غارت یافته اموال و اسباب لایعد و لایحصی بدست کرجیان در آمد بعد
از انتشار این خبر نوعی اضطراب و سراسیمگی بطبقه قزلباش راه یافت که هرکدام از امرا و عساکر قراباغ و شروان که بتعیینی
مامور گشته بطرفی رفته بودند فرصت معاودت و جمعیت یکجا نیافته از هم انجا که بودند راه نجات جسته بیرون رفتند
همایون خان والی کارتیل فرصت در آمدن قلعه تفلیس که مقر حکومت و مرکز دولت او بود نیافته باتفاق محمد قلیخان بیگلربیگی
قراباغ بالنجه قلعه در آمده متحصن گشتند موراو بعد از کشتن امرا و نهب و غارت اموال و اسباب قزلباش با جمعی کفره فجره
بعزم تسخیر و تصرف قلعه قرااقوچ و بدست آوردن بیکر خان و قتل و غارت و استیصال اویماقات اکرمی دورت و غیرهم
که در آنجا بودند متوجه آنصوب شد بیکر خان از وقوع این حادثه بی آرام گشته از بیتابی مردم ایل و اویماق که همگی اهل
و عیال همراه داشتند بی توقف بنا نهاده در مقام بیرون بردن اهل و عیال و احمال و اثقال شدند در حینی که بکنار کر
رسیده بعضی عبور نموده بعضی دیگر عبور ننموده بودند که موراو با جنود کرجیه رسیده اموال و اسباب بسیار و مواشی و اغنام
بیشمار یغما نموده جمعی کثیر از نسا و صبیان مسلمانان باسیری بردند و بیکر خان با متعلقان خود بسلامت گذشته بر دو آمد
و قلعه قرااقوچ با اموال و امتعه بسیار که از آنجمله نهصد خروار ابریشم بود بتصرف کرجیان در آمده و از آنجا بپای قلعه
تفلیس آمده آن قلعه را که حکومتگاه ولایت کارتیل است بلطایف الحیل بدست آورد و جماعت تفنگچیان لوری و سرکرده
ایشان شاطر شاهی نام که حارس و کوتوال قلعه بودند بعد از اطلاع بر قضایای مذکور شده چون بحصار تفلیس اعتماد
نداشتند متعلقه همایون خان را نیز بقلعه بردند و با وجود فقدان ذخیره و عدم استطاعت قلعه داری کمر همت بضبط
و محارست آن حصار بسته هر کس از طبقه نصاری که مظنه خلاف داشت بیرون کردند جمعی از مسیحیه با تیغ و تیر بمدافعه
برخواسته منجر بجنگ و جدال شد و از طرفین چند کس بقتل آمدند و تفنگچیان از ذخایر اموال مقتولان و غیره و نصاری
ذخیره دو ماهه سر انجام نموده در محافظت قلعه سعی موفور بظهور آوردند و موراو تیره روزگار جمعی از کفره را بر سر قلعه
گذاشته خود با جنود کرجیه متوجه قراباغ شده تا بلده گنجه رفته و آن بلده را که مسکن بیگلربیگی و اعیان ایل و
اویماقات قاجار است نهب و غارت نموده اموال و اسباب بنهایت آورد و از آنجا هر جمعی از عیال و اطفال مسلمانان
باسیری برد و عنان بازگشت و موراو برگشته بخت بعد از آنکه گنجه را گرفته و در آنجا از هم [illegible] طرق پرداخت
بقصد آنکه قلعه تفلیس را بدست آرد بدانصوب [illegible] مراسله و پیغام و چرب زبانی و وعدها جمیل بسیار کرد
و سعی و حیلها انگیخت که شاطر شاهی را فریب داده دست در گردن مقصود حمایل کند میسر نشد و تفنگچیان در مقام

همت بر میان بسته در محافظت قلعه میکوشیدند و جواب مراسله و پیغامها موکول بر آخر توسط صفیر تیر و گلوله
تفنگ نمیدادند القصه مسرخان از جانب امرا و تفنگچیان به پایه سریر خلافت بنیان آمده حقایق حالات بنوعی که
تحریر پیوست عرض کرد و بوضوح پیوست که موراو نابکار بعد از صدور این اعمال ناهنجار اظهار دولتخواهی
سلطان روم کرده سرهای مقتولان را مصحوب یکی از معتبران گرجی بدیار بکر نزد سردار فرستاد و تحف و هدایا
از نفایس امتعه و اموالی که بدست آورده ارسال داشته سردار را بآنطرف گرجستان و شروان آمدن
ترغیب نموده سردار این وقایع را مقدمه فتح و ظفر دانسته متوجه الکای کارتیل و کاخت را باسم طهمورث و موراو
فرستاد طهمورث نیز آمده بیکدیگر ملحق شدند و هر یک تکیه بر مسند حکومت زده بانتظام حال خود و استقامت
مملکت مشغول گشتند خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند و در
تسخیر قلعه تفلیس سعی موفور بظهور می آوردند حضرت اعلی بعد از وضوح این خبر و حالات عیسی خان را سردار لشکر
ظفرشعار گردانیده بدفع فتنه موراو و انتظام گرجستان مامور گردانیده و قزاق خان چرکس را که داروغه لاهیجان
گیلان بود بجای یوسف خان امیرالامرای شروان نموده مقرر شد که بر سبیل استعجال بانصوب رفته با امرا و عساکر
آنجا بعیسی خان قورچی باشی ملحق گردد و امیرگونه خان بیگلربیگی آذربایجان نیز با عساکر تابعه خود بمرافقت قورچی باشی
مامور گردیدند و قورچی باشی پذیرای فرمان گشته از موقف جاه و جلال از مازندران بهشت نشان متعاقب
در حرکت آمده در دارالسلطنه قزوین نزول فرموده چند روز در دارالسلطنه مذکور محل اقامت شهریار مظفر
و منصور بود از آنجا بییلاق سلطانیه توجه فرموده چون اخبار حرکت لشکر روم متواتر میرسید روزی چند چمن سلطانیه
مخیم سرادقات اقبال گردید که بهر طرف عزیمت موکب همایون لازم آید عنان توجه بآنطرف معطوف گردد امام قلیخان
بیگلربیگی فارس با عساکر آنحدود آمده در چمن سلطانیه باردوی ظفر قرین پیوست و حکم شد که از عساکر منصوره هر کس تا غایت
بگرجستان نرسیده باشد در اردوی کیهان پوی توقف نموده در رکاب ظفر انتساب باشند شرح نهضت همایون
بصوب عراق عرب بعد از ذکر وقایع گرجستان و قضایایی که در خلال اینحال در هر طرف بوقوع انجامید رقم
زد کلک بیان میگردد ذکر محاربه که میان جنود [illegible] و گرجیان بی ایمان بوقوع پیوست و ظفر یافتن
لشکر ظفر [illegible] چون قورچی باشی بنوعی که در مافوق تحریر پیوست روانه گرجستان شده و قورچیان عظام
و غلامان و تفنگچیان سرکار خاصه و امرا و عساکر عراق و آذربایجان و شروان که حسب الفرمان حضرت همایون
بمرافقت او مامور بودند فوج فوج و قشون قشون رسیده در هر یورت جمعی ملحق میشدند تا آن لشکر
عظیم در اردوی قورچی باشی فراهم آمده روی بمقصد آوردند و از آنطرف موراو باتفاق طهمورث
و اتابیک خان ولد منوچهر خان والی [illegible] که هر دو از بیم سپاه ظفر پناه قزلباش در گرجستان تابعه روم
بسر برده هر کدام در گوشه خزیده بودند در [illegible] معاونت و استظهار سردار و ترغیب نمودن او
باو پیوسته بودند عظما و اعیان بل خلق گرجستان کارتیل و بقیة السیف کاخت تا موازی سی هزار سوار

و پیاده در هم آورده آماده پیکار و رزم گشته در روز دوشنبه بیست و چهارم شهر رمضان در موضع کوشکوار

توابع آلکت جایی تفلیس فریقین را توجه اتفاق افتاد و از جانبین صف سپاه آراسته مستعد محاربه بودند چون

شاه‌بنده‌خان و لشکر آذربایجان قریب شده روز دیگر داخل میشدند سپاه قزلباش جنگ را جهت رسیدن

شاه‌بنده‌خان در آن روز بتاخیر انداخته شب در میان درآمد و از طرفین محاربه دست بهم نداد و گرجیان نیز در آن

حوالی اقامت نموده از جانبین مراسم پاس پرداخته شد صباح روز سه‌شنبه بیست و پنجم ماه مبارک مذکور صفوف

قتال آراسته شد قورچی‌باشی در قول قرار گرفت امیرگونه‌خان بحر چخگری مقرر گشت میمنه و میسره جنود اقبال

بمبارزان معرکه کارزار استحکام پذیرفت از طرف گرجیان نیز رستمین بیگ تلاقی شدند فیمابین جنگ عظیم درپیوست

در اول حال کفره بهیات اجتماعی پیش آمده یکبار بر جرچیان جنود قزلباش حمله نمودند جرچی تاب صدمه آن گروه

انبوه نیاورده از یکدیگر پاشیدند و امیرگونه‌خان لحظه پای ثبات محکم و استوار داشته زخمهای قوی یافت

چون بحسب اتفاق محل مناسب جنگ بهم دست نداده بود و از میمنه و میسره جنود قزلباش معاونت دست نداد

طایفه قاجار امیرگونه‌خان را زخمدار از معرکه بیرون بردند گرجیان در همان گرمی قتال بمیانه جماعه قورچی درآمده از صدمات

لکزه صفوف قورچی نیز متلاشی گشته جمعی کثیر از جنود ظفر ورود خصوصاً از جنود قورچی شربت شهادت چشیدند و چرخ

روی معرکه جان بشتافتند کفره گرجی چنان خیره شده پیش آمدند که گروهی از ایشان از یکطرف که مقابل [illegible] داشتند

باردوی قزلباش درآمده در جانب اردو بازار دست بغارت و یغما برآوردند مردم اردو بازار و شاگرد

پیشگان که در اردو بمحافظت اغروق مانده بودند بهم برآمده شورش و برهمزدگی عظیم در اردو شیوع یافت

چنانچه مردمان پسرو پاینده و لتان اوباش که در اردو مانده بودند دست بغارت اموال یکدیگر برآورده قرار

بر فرار اختیار کردند و اردو و مصاحب ما نیز از این ممر اذیت و خسران بسیار بعساکر نصرت شعار رسید چون مذکور شد

که در محل مناسب طرح جنگ نه افتاده بود در یوقت گروهی از لشکریان که در گوشه و کنار و یمین و یسار بودند

چون قول بزرگ نمایان نبود از این غوغا و آشوب چیرکی سپاه کفر و ضلال تصور را که العیاذ بالله شکستی بحال

لشکر اسلام راه یافته پای اقامت ایشان سستی پذیرفته بعضی از جبن و بددلی و بعضی بدوستی مال و صیانت اموال

از معرکه روبرتافتند و این آشوب و انقلاب بر لشکر قول هم سرایت کرده تزلزل و تفرق بحال سپاه راه یافته

لیکن قورچی‌باشی از وفور غیرت و دلیری با معدودی از دلاوران جان‌ناموس ده از مشاهده این حالات اصلا تزلزل

بخاطر راه نداده در معرکه پای ثبات و قرار استوار داشت جمعی از جنود قاهره که مشاهده صبر و ثبات نمودند قوی

دل گشته تکیه بر قوت اسلام و نیروی اقبال شهریار کرده دون غلام کرده با آرزوی شهد شهادت قوی‌دل و [illegible]

پیشانی بجانب کفره تاختند و خاک معرکه را از خون آن گرمکان گلگون ساختند متعاقب [illegible] حال شاه‌بنده‌خان

که از عقب می‌آمد با فوجی از پیش سواران سپاه خود [illegible] در راه بر زمگاه رسیده بامید استظهار و دلگرمی کرجیکان

وادی ادبار گشته روی به نبردگاه آوردند تیغ یمانی غازیان سراغشانی آغاز نهاده بطرفة العین بطعن سنان

ثعبان مثال و ضرب شمشیر صاعقه کردار تا موازی ده هزار پیاده و سوار پیشه آسیب موراو و طهمورث بدولت و اتابک
سپاه کفره و ضلال تار و مار خود را کشته و اوبی ادبار دیده پشت بمعرکه داده راه هزیمت پیمودند و حامیان
حوزهٔ اسلام بر حسب الحق یعلو و لا یعلی غالب گشته مغلوبان تیره روزگار بجانب تفلیس شتافته چون بآنجا
رسیدند از آب کر عبور نموده پل را که از چوب ترتیب داده بودند سوختند و خود را به بیشه‌های انبوه
پر درخت و جایهای سخت کشیدند از معارف سپاه و سرداران گرجی طهمورث میرمحراوه و آقا تکر و اوبول
بیک و بیجن بیک و سهراب بیک از جمله قتیلان بودند از عسکر منصور و چند نفر از یوزباشیان و قورچی
و غلام و تفنگچی در حملهٔ اول تقبل آمن شهادت یافتند از اوسط الناس قرب که اکثر آن خود تفنگچی بودند بدرجه
شهادت رسیده سرخ‌روی دنیا و آخرت گشتند بعد از فتح و ظفر که قورچی باشی و امرا و عساکر بازگشته
باردو آمدند خیمه‌ها را از مافی الخیمه خالی یافتند و از اسب و استر و شتر نشان ندیدند نهایت پریشانی در میانه
لشکر واقع شد رفته رفته اخبار فتح و فیروزی انتشار یافت و پراکندگان اردو بتدریج جمع آمده
آنچه از دواب و شتران و اموال و اشیا بدست آمده صاحبان تصرف در آوردند و در اصلاح حال خود کوشیدند
فی الجمله انتظامی در معسکر پدید آمد و از آنجا کوچ کرده به تفلیس رفته محصوران از تنگنای محاصره و عسرت معاش خلاصی
یافتند جمعی از کفره بطرف باشی آچوق رفته سقائی کرده بودند شاه بنده خان و قزاق خان را با فوجی از جنود
قاهره بر سر ایشان فرستاده بر ایشان ظفر یافتند و غنائم موفور و اسیر بسیار بدست در آورده مظفر و منصور
بازگشتند و حقایق حالات بدرگاه جهان پناه عرض کرده در حینی که موکب همایون از دار السلطنه قزوین حرکت کرده
در بیرون شهر اقامت داشت سرعان وارد شده مژدهٔ ظفر رسانیدند ذکر رفتن فوجی از افواج قاهره بسوی
قراقلقان و کشته شدن شاه بنده خان بتقدیر قادر منان از اصابت عین الکمال و از چشم زخم روزگار که
درین سفر خیر انجام بعساکر اسلام رسید کشته شدن بنده خان و گرفتاری قزاق خان است در راه قراقلقان
شرح واقعه آنکه عبدالغفار بیک ولد فرامرز بیک که از معتبران طایفهٔ گرجی است که بسعادت اسلام دریافته
در خدمت اشرف بغایت معزز و گرامی همشیره‌اش در سلک پردگیان سرادق سلطنت و پرستاران حریم عزت
منسلک و خود نسبت دامادی امام قلیخان بیگلربیگی فارس داشت درین هنگام در گرجستان بود گرجیان بعد از
ظهور عصیان او را بچشم نگاه میداشتند و خاطر اشرف همایون اعلی بآن متعلق بود که عساکر منصوره در استخلاص
و متعلقانش ساعی بوده بهر عنوان که میسر باشد بدست آورند بعد از محاربهٔ مذکور مشخص شد که متعلقان او در قلعه
قراقلقان اند و این قراقلقان محلیست از توابع گرجستان صعب المسالک قلعه دارد که بجهة صعوبت راه و انبوهی
بیشه و جنگل محل استظهار گرجیانست قورچی باشی فوجی از امرا و عساکر منصوره را بسرکردگی شاه بنده خان بیگلربیگی
آذربایجان و قزاق خان بیگلربیگی شروان و خسرو میرزا برادر بگرات خان گرجی بحصول این مدعا بر سر قراقلقان
فرستاده خوانین عظام و عساکر نصرت بودند که اسم و رسم نداشتند راضی شدند که متعلقان عبدالغفار را

تسلیم نمایند و عساکر منصوره مراجعت نموده دیگر بعرض نرسانند امرای عظام نیز صلاح در توقف ندیده کوچ و متعلقان
او را بدست آورده کوچ کردند جمعی از گرجیان و طبقه باغیان از این واقعه خبردار گشته در چند محل تنگنای راه تفنگچی
و نگاهدار گذاشته محل عبور لشکر را مسدود گردانیده که در وقت مراجعت عساکر منصوره دستبردی نموده از مؤیدات
اقبال قاید تقدیر عنان امرای عظیم الشان را از آن راه برگردانیده راه دیگر اختیار نمودند و پیش و پس لشکر
بمردان کار استحکام داده باحتیاط تمام طی مسافت مینمودند و مخالفان بعد از اطلاع بسیار واقف شدند که
سپاه قزلباش از راه دیگر رفته اند جمعی را بآن طرف فرستادند روزی در اثنای عبور لشکریان اکثر لشکر
بمنزل نزدیک شده بودند شاه بنده خان و قزاق خان با معدودی پس لشکر را گرفته باحتیاط می آمدند
از هر یک طرف راه آواز تفنگچی از میان بیشه برآمد ظاهر شد که آواز تفنگ گرجیست که از همه طرف در مقام
جنگ و جدالند فیما بین امرای مذکور و آن جماعت جنگهای صعب روی نمود از آقایان ترکمان ملازمان شاه
بنده خان چو آنان کارآمدنی ضایع شدند لشکریان قزاق خان ایستادگی نکرده راه سلامت جستند قزاق
خان چون از فرط شجاعت و جهالت ایستادگی کرده شاه بنده خان بر تصمیم با ایستادن نموده میخواست که بجنگ اشتغال
مشغول شدن صلاح نیست در گذشتن سعی میباید کرد قزاق خان مسموع نداشته از جوی آب که در سمت راه بود
گذشته بطرف مخالفان توجه نموده که از حال آن جماعت و از کثرت و قلت شان خبری یافته در خور آن فکری بصواب
بکند در تنگنای گرجیان او را تنها با چندی نفری دیده بر سر او آمدند شاه بنده خان او را در آن مهلکه گذاشته خود را
سلامت جستن را مقتضای غیرت و شرط رفاقت و همراهی مناسب ندانسته او نیز از آن جوی گذشته در آن وقت جمعی کثیر
از گرجیان از درون بیشه نمایان شدند و بر سر ایشان هجوم آوردند و فیما بین جنگ در پیوست قزاق خان گرفتار شد
شاه بنده خان با چند نفر از غازیان ترکمان بقدرت و پیوست قزاق خان گرفتار شده شاه بنده خان با چند نفر از غازیان
ترکمان بقدر قدرت و توان تلاش نموده بدرجه علیای شهادت رسیدند در هنگام زد و خورد عساکر منصوره را
از صعوبت راه بازگشتن و بمدد رسیدن میسر نبود و معهذا بی فایده بود بسلامت عبور نموده بمنزل رسیدند و باعجال
قزاق خان را زنده بردند طهمورث و موراو سهراب بیک که در درگاه معلی بالا و طریقه نمک خوردگی داشته در
مقام کشتن او در نیامدند و بچشم نگاه میداشتند بعد از چندگاه فرصتی جسته یک دو نفر از محافظان خود را تطمیع
نموده بمعاونت ایشان خلاصی یافته بمیانه گروه قزلباش آمد و اکنون بدستور بیگلربیگی شروانست چون واقعه مذکور
بعرض اشرف رسید از وفور مرحمت و اشفاق که عموماً درباره بازماندگان جان سپاران اخلاص شعار مبذول
میدارند در ازای جانفشانی پسر شاه بنده خان را که کودکی بود سه ساله بجای پدر برتبه خانی و امیر الامرائی آذربایجان
معزز و سربلند گردانیدند و از اقوام او وکیل و نایب جهة نظام و نسق آن سرکار تعیین نمو[دند] مخدرات آن سلسله
از مژده این مرحمت فرخنده گشته ماتم ایشان ب[سور] و سرور مبدل گشته امیدواری ملازمان درگاه بمراحم
الطاف شهنشاه بنده پرور گردون بارگاه از یاد زیادتر رفت و مجد داحی گذاری و حقیقت ورزی آنحضرت

در افواه اشتهار گرفته همگنان بزبان حال این مقال میسرودند • گر بدینسان غم بیمار خورد خسرو ما • خوش طبیبی است بیا تا همه بیمار شویم • کو پسر را پس مرگ پدر اینسان پرسد • خیر تا در ره او کشته یکبار شویم • آدمی زادگان
از پس عبودیت خدا تعالی بندگی مخلوق از آن کنند که اگر در آستانه او بمیرند یا در راه او کشته شوند آن بزرگ
نظر بر مزخرفات دنیایی او نگمارد و اندوخته او را از روی همت بر ندارد و مروتش تقاضا آن کند که عیال
و اطفال آن گذشته برفاهت معاش گذرانند چه بمروت کسی که زن و فرزند میت در ماتم و سوگواری گریان و نالان
بوده با دل مجروح در غم و الم باشند و باندازه جزئی اموال او سعی نمایند و نامحرم چند را بدرون حرم آن شخص فرستند
بلکه زن و فرزند او را تفتیش و شکنجه نمایند که آنچه پنهان کرده است بنمایند و هرچه بیابند تملیک خود دانند
و میت را چنان بی گور و کفن اندازند و بازماندها را گدا و خوار و عور گذارند العیاذ بالله اگر بیوه یتیم آهی کشند
که از عهده آن بر می آید خدایا همه صاحبدولتان را رحمی در دل و مروتی در خاطر نه بعزت محمد و آل محمد در ازمنه ماضیه
واقع شده که سلاطین کامکار و پادشاهان عدالت شعار در احقاق حقوق جانسپاران بدین مرتبه توجه مبذول
داشته باشند که از مصلحت وقت گذشته طفل سه ساله را بمرتبه امارت و دارائی و امیرالامرائی رسانند
و خلعت افتخار و امتیاز بخشند امید که آنحضرت بر حسب نیت و مروت و مرحمت نسبت به بندگان ایزد سبحانه
کامروای عمر و دولت بوده یوماً فیوماً از درگاه واهب العطایا بعطایای ارجمند سربلند گردد آمین یا رب العالمین

گفتار در وقایع متنوعه و قضایای گوناگون که در خلال قبل از این از توجه رایات جاه و جلال بجانب بغداد
از تقدیرات قادر قدرت نما روی داد چون از امور اتفاقات مشهور اعمالی که مذکور شد ظهور یافت اخبار
موحش و اراجیف بسیار از سرحدها شهرت یافته باکناف و اطراف رسید و از هر طرف فتنها ظاهر شدن
گرفت کم فرصتان بمجرد ظهور این مقدمات را حمل بر ضعف دولت نموده معاندان فرصت جوی فرصت تصور نموده
جمعی که خود را از اهل وفاق میشمردند انواع نفاق بظهور آوردند ایازه پاشا بدیار بکر فرستاد و اظهار انقیاد
کرد و نوروز بیک قورچی استاجلو را که از جانب اشرف اعلی نزد او رفته بود محبوس ساخت و ارحیل
و تندوریکی داشت شهرت قتل او داده چند کس از رفقا او را مقتول ساخته سرهای ایشان را نزد سردار
فرستاد مرتضی پاشا نامی از امرا رومیه که از جانب او در قراجه اردهان در حوالی اخسقه میبود بتحریک او یا باراده
خود در مقام تسخیر قلعه اخسقه شده در آنصوب بحرکت آمد سلیم خان شمس الدینلو حاکم اخسقه و بعضی حارس قلعه
از وقایع گرجستان و اخبار موحش که متواتر و متوالی از همه طرف میرسید دل بابی داده بودند از تزلزل
خاطر عامه تاب توقف نیاورده قلعه را انداخته بیرون آمدند باردوی قورچی باشی ملحق شده و مرتضی پاشا قلعه
را بآسانی بی جنگ و جدال آمده متصرف شد و ایازه پاشا سوداگران عجم را که از ولایت روم با قمشه موفور
بازگشته باینجانب آمده بودند و عازم اینطرف بودند گرفته از اموال طامعه رقم تملک بر کل ممتلکات آن تجار کان
که زیاده از چند و چون بود کشید همه را بجهة خود ضبط نمود دیگر آنکه جمعی از اکراد در حینی که امیرگونه خان

کردم لهذا خلاص و تخلیه میشود
سعی نموده مبلغی زر بر سلطان بستیان
نهایم کنند تا معتمد که حافظ رحد
باشد

باشکر خجور سعد از ایروان بیرون رفته باردوی قورچی‌باشی پیوست فرصت یافته در غیبت او تاخت و غارت الکای
شروان آمده انواع دست درازی با رعایا کردند ولد امیرگونه خان با فوجی از غازیان قاجار و غیرهم که بمحافظت
قلاع الکا مانده بودند بر سر ایشان آمدند فیمابین محاربات وقوع یافت و گروهی از قبایل اکراد بقتل آمدند دیگر آنکه
جمعی از اکراد شهران و برادوست در سلماس جمعیت نموده اراده تاخت الکای ارومی نمودند حمزه بیگ ولد غازی
بیگ نواده شاه علی بیگلان از برادران تخلف نموده اظهار دولتخواهی این دودمان مقدس کرده سلمان خان
سوباشی حاکم خوی و سلماس خبر فرستاده او را از عزیمت آن گروه آگاه کرد آقا خان میر مقدم حاکم مراغه را
اخبار نموده باتفاق بر سر آن جماعت رفتند فیمابین جنگ و جدال وقوع یافته فوجی از طرفین بر خاک هلاک افتادند
دیگر از سوانح ایام عصیان و طغیان و فتنه انگیزی شیر بیگ میر عشرت مکری است که حضرت اعلی بعد از قتل
قباد خان و تنبیه متمردان مکری او را تربیت فرموده از پایه نوکری برتبه امارت و بزرگی بایل و عشیرت
سرافرازی بخشیدند و محض رعایت خاطر او از تقصیر تتمه السیف متمردان آن طایفه گذشتند از آن تاریخ الی غایت
که پانزده سال متجاوز است او و برادرش مقصود بیگ با چند نفر از اولاد و اقربا در ظل رعایت و الطاف شاهانه
آسوده و کامیاب دولت و عزت و کامروائی و فراغت و عافیت بودند روز بروز انوار شفقت و تربیت
شاهی در جات احوال شیر بیگ تافته مرتبه‌اش بلندی میگرفت در این سال بی جهتی باغوای جمعی از مفسدان و اشرار
آن طایفه خصوصاً خلف جاهل او که ناخلف که دارد سر از ربقه اطاعت و اخلاص پیچیده در مقام عصیان و طغیان شد و
با گروه انبوه از اشرار و طاغیان مراغه دست بقتل و غارت مسلمین گشادند و جمعی از سپاهیان و رعیت را طعمه شمشیر
بلا گردانیدند بسیاری از نسا و صبیان مسلمانان را باسیری بردند و در سفک دما و تاراج اموال و اسر عیال و اطفال
مردم فرو گذاشتی نکردند چون این اخبار ملالت آثار بعرض عاکفان سده جلال سدره مثال رسید حرکات
ناهنجار شیر بیگ مکافات را موجب استعجاب گشته بالجمله حضرت اعلی شاهی ظل الهی که معدن تهور و بحر حوصله‌اند
از ظهور این مقدمات از جای نرفته بالطاف الهی و امداد بواطن طیبین طاهرین واثق بودند از معتمدان درگاه زمان
بیگ ناظر بیوتات را با موازی چهار کس از ملازمان درگاه و عکسچیان رکاب اشرف و عساکر فارس مردم امام قلیخان
و غیرهم بدفع فتنه شیر بیگ مأمور فرمودند و بر سر او فرستادند بحکمت یک قرص نان از جو که نانهای خاصه شریفه سفره
همیون مصحوب یکی از اخلاص شعاران کارخانه بنه او ارسال داشتند از این اشاره عالی مقصود این بود که تو تربیت
کرده ما بودی و نان و نمک این دودمان که نبیره نواده علی ابن ابی طالب علیه السلام منسوبست میخوردی بجهتی کفران این
نان و نمک کرده عدد نمک و عدد علی از کرامات مواقف است را بصاحب سفره این نان و نمک سپرده ایم شیر بیگ
از وصول این لقمه لطیف از لطف و قهر و بیم [illegible] ات ظاهری و باطنی متحیر مانده بود و ار[illegible]ب اعمال ناهنجار
که عاجلاً موجب آوارگی و اختلال احوال و آجلاً بیم استیصال سلسله او و ایل [illegible] بود اظهار خجالت
و ندامت بسیار کرده بود و الحاصل از خبر وصول لشکر فیروزی اثر خایف و هراسان گشته در جا و مقامی

کرد اشت توقف شوالت نمود و از آنجا حرکت کرده بجاهای سخت پناه برد و ایل و عشیرت را همگی ببادیه
آوارگی آورده سنگ تفرقه در شیشه جامعیت ایشان انداخته و خرمن عافیت خود را به صرصر باد فنا داد
و زمان بیگ و عساکر منصوره تا کاوه دول که مسکن او بود رفته آن حدود را نهب و غارت نموده مراجعت
نمودند بیدگی نیست ز آیین دین • حق نمک تا جگند بعد از ین • نعوذ بالله از حق نمک خصوصاً نمک خوان علی

ذکر توجه رایات نصرت آیات بصوب دار السلم بغداد و فتح و فیروزی یافتن بعنایت رب العباد

چون رایات فیروزی آیات جاه و جلال بنوعی که سابق ذکر یافت چندگاه در سلطانیه رحل اقامت انداخت
مقرب الخاقانی زینل بیگ یوشمال که بسرحد بغداد رفته بود آمده بپایه سریر اعلی رسید و حقایق حالات
آنطرف را بعد از ادراک سعادت بساط بوس عرض کرده و از تقریر منهیان و جواسیس که متواتر رسیدند عزیمت
سردار و عسکر روم بطرف بغداد بتحقیق پیوست و توجه موکب همایون بآنطرف تصمیم یافت و زینل بیگ را سردار
و سپهسالار کل عسکر ظفر شعار گردانیدند و بجانب بغداد روانه نمودند که منقلای سپاه ظفر همراه موکب
مقدس بوده باتفاق امرای عظام و حکام کرام آنطرف در حراست ملک و دفع معاندان دین و دولت سعی جمیل
بظهور آورده بدانچه در هر باب بصلاح دولت قاهره اقرب باشد بعمل آورده شود حکم شد که عساکر نصرت
قرین انحدود همگی بر سر سپهدار مذکور جمعیت نموده از صلاح و صوابدید او تجاوز ننمایند و موازی سه هزار نفر
از سپاهیان کار دیده جلادت شعار و توپچیان و تفنگچیان کار آزموده قدرانداز قلعه دار از موکب ظفر قرین
همایون جدا کرده بقلعه مبارکه دار السلم بغداد فرستادند که باتفاق صفی قلیخان بیگلربیگی عراق عرب و میر فتاح
صفاهانی مین باشی و مبارزانی که سابقا در قلعه بودند بحراست و قلعه داری قیام نمایند • متعاقب زینل بیگ
سپهدار فوجی دیگر از افواج قاهره را بمعاونت او مامور گردانیده بسرکردگی نور الدهر بیگ برادرزاده او
روانه فرمودند و از سلطانیه جریده و سبک بار بقصد ادراک شرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و برهان الاتقیا
و مراقد متبرکه حضرات مشایخ عظام قدس الله اسرارهم تشریف برده بعد از اداء زیارت و طواف مراقد متبرکه که
مهبط فیض و رحمت و محل استجابت دعاست از ارواح مطهره آن برگزیدگان درگاه اله استمداد همت و طلب فتح
و نصرت کرده بجانب سلطانیه عود نمودند و حکم قضا جریان باسم قورچی باشی اصدار یافت که در ینسال در قراباغ
قشلاق نموده بدفع مواد و نقیه طاغیان گرجی مشغول باشد و از عساکر منصوره بقدر احتیاج نزد خود نگاه داشته
سایر لشکر یا را مرخص سازد که آمده باردوی ظفر قرین پیوندند و در دوم ماه صفر کوس کوچ در داده با
رجای واثق و نیت صادق از سلطانیه روی بجانب مقصد آوردند

ذکر لشکر کشیدن حافظ احمد پاشا سردار با عساکر بیشمار روم بعزم تسخیر عراق عرب و محاصره نمودن دار السلم بغداد

چون حافظ احمد پاشا بنحوی که مذکور شد
وزیر اعظم و سردار گشته بتسخیر قلعه بغداد مامور گردیده در عرض دو سال که در دیار بکر اقامت داشت از اطراف
و جوانب دیار روم عساکر بیشمار و خلقی نامحدود جمع کرده جمعیتی عظیم در اردوی او فراهم آمده و او کما ینبغی سرانجام

اسباب توپخانه و ذخیره و یراق قلعه‌گیری و سامان لشکر پرداخته مستعد سفر شد و از ظهور عصیان و طغیان مورا کرجی
و اخبار وقایع کرجستان و شهید شدن قرچغای خان و یوسف خان چنانچه گذشت و رسل و رسایل در این ماده فیما بین متواتر
گشته و خبر مخالفت شیر بیگ مکری و مرد علت گشته من الجمهور چنین شهرت یافت که لشکر ظفر اثر در کرجستان انهزام
یافته و پادشاه قزلباش بجهة دفع فتنه گرجیان متوجه آن صوب گشته در اردبیل است رای سردار و عظمای روم
بدین قرار گرفت که چون جانب بغداد خالیست فرصت غنیمت شمرده روانه آن طرف جهایه شد و محض بجهة همین اشتعال
که حضرت اعلی شاهی تدبیر رفتن اردبیل و زیارت مشایخ عظام فرموده بودند آن تیر تدبیر از هدف مراد خطا نکرده
صواب افتاد سردار بهمین خاطر جمعی که پادشاه عجم را آن جانب مشاغل عظیمه پیش آمده معاودت او از آنجا جهت معاونت
آن لشکر که بآن صوب آمده متصور نیست و امراء قزلباش که در بغداد اند چون از کومک و مدد پادشاه خود مایوس اند
بمجرد آوازه ورود عسکر بیقیاس روم تاب توقف نیاورده ترک مملکت داری مینمایند قلعه بغداد بسهولت و آسانی
بدست در می آید و سرخیلان اعراب آنجا و دیگر [illegible] ابا طالب ولد ناصر مهنا از این مقوله حکایات اعلام میکردند بنابر این
عزیمت سردار بجانب عراق عرب قرار گرفته باغوای آن جماعت در حرکت مسارعت نموده کوچ بر کوچ روانه شد و مراد
پاشا را که بیگلربیگی دیار بکر شده بود خود را اتبع امرای روم شمرده مشتملای سپاه گردانیده پیشتر بدان صوب فرستاد
که بمعاونت سرخیلان عرب مملکت را بالحیطه تصرف درآورده لوای مملکت داری افرازد چون در سال گذشته قاسم خان
و غازیان افشار از قلت ذخیره و علت وبا که در موصل طغیان داشت چنانچه مذکور شد صلاح در توقف ندیده بیرون آمده
بودند و آنجه و دار جنود قزلباش خالی بود مراد پاشا با استظهار اعراب قدم در دارالملک عراق عرب نهاده ابا طالب
مهنا که معاونت او جهت [illegible] حاجی بیک لک را بقلعه ذهاب و مصطفی پاشا جته [illegible] را بقلعه مندلی فرستاده خود
بجانب کربلا و نجف رفت سارو سلطان بیگدلی حاکم عتبات عالیات که در حله بود و قاسم بیک استاجلو که حاکم
جوازر بود و سایر جنود قزلباش که در هر جا بودند حسب الصلاح صفی قلیخان همه حکومتگاه خود را گذاشته بقلعه بغداد
جمع آمدند و اخبار اراجیف و سخنان کاذب که ارباب خلاف شهرت داده بودند جنود قزلباش فی الجمله
تزلزل یافته بنابر حزم و احتیاط سپاهیانه بعضی متعلقات و احمال و اثقال بیرون فرستاده خود سپاهی
و سبکبار در قلعه توقف نمودند این مقدمات باعث دلیری مراد پاشا گردیده پیشتر آمدن بر کربلا و حله استیلا یافت
حاجی بیک لک قلعه ذهاب و مصطفی پاشا جته [illegible] قلعه مندلی را متصرف شدند موازی یکصد و پنجاه نفر از بیگلیان صفاهانی
و نجفی بحراست نجف اشرف مامور بودند ایشان توسل بروح مقدس معلی شهنشاه خطه نجف جسته محافظت
آن روضه مطهر را پیش نهاد همت گردانیدند و لیبر کردکی پهلوان محسن عاشق آبادی بیگلی صفاهانی در حصار نجف
اشرف بجهة شربت شهادت چشیدن در آن روضه توقف نموده که مردی و مردانگی بجا آورد آنجا مردانه [illegible]
بنابر آن مراد پاشا با جمعی از عساکر روم متوجه تسخیر حصار نجف گشته آن جماعت را در بیکفای محاصره کشید حافظ
احمد پاشا وقوع این وقایع را مقدمه فتح و ظفر پنداشته بلا توقف کوچ بر کوچ روانه شده بتاریخ نهم صفر ختم بالخیر و الظفر

بپای قلعه دار السلام رسیده رحل اقامت انداخت و گروه گروه بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشته قلعه را از همه طرف
در میان گرفتند صف قلعچیان و مبارزان قزلباش در آن مردانگی بر میان جان استوار کرده گروه عالی همت
بلند پایه همت بر جراءت قلعه و دفع صولت و کسر سطوت رومیان گماشتند روز اول که جنود رومیه باطراف
و جوانب قلعه پراکنده گشته صفی قلعچیان فوجی از مبارزان کاردیده و جوانان دلیر جنگجوی را بیرون فرستاده
که برق سان آتش در خرمن جان و مال مخالفان زده دستبردی نموده فی الفور بقلعه مراجعت نمایند و آن دلیران
معرکه کارزار از طرف مزار ابو حنیفه بیرون رفته صاعقه کردار خود را بر جنود رومیه زده فیما بین حربی صعب
اتفاق افتاد و تا اجتماع سپاه و سطوه الغیظی قریب پانصد نفر بعضی مقتول و برخی دستگیر کرده با سر مقتولان
و دواب بسیار از اسب و استر و شتر بقلعه مراجعت نمودند و از این دستبرد نمایان رومیه از مبارزان قلعه
حسابها گرفته تزلزل خاطری که قلعه داران و محصوران را در حین محاصره میباشد فی الجمله زایل گشته دلیرانه
بلوازم قلعه داری پرداختند و جنود بیشمار مخالف سه طرف قلعه را از کنار دجله حوالی مزار ابو حنیفه که
جانب شمالیست تا دروازه قراقاپی که جانب جنوبیست و بکنار دجله اتصال دارد و یک فرسخ مسافت
بلکه زیاده است احاطه نموده جسری در حوالی مزار مذکور بر دجله بستند جمع کثیر را با نطرف آب دجله فرستاده
بغداد کهنه را که بجانب عربی قلعه است و قلعچه دارد موسوم بنقوش قلعه استحکام دادند چون هنگام ارتفاع
محصولات در سال گذشته در کل محال تخصیص جله زراعت بسیار کرده بودند ذخیره بیشمار برجای ماند
بحیطه ضبط رومیه در آمده بفراغبال لنگر اقامت انداخته بلوازم اسباب قلعه گیری مشغول گشتند و در
حینی که موکب همایون بحدود همدان رسیده بود منهیان آمدن خبر وصول رومیه را بارض بغداد و محصور گشتن
ساکنان شهر و قلعه را بعرض اقدس رسانیدند گروهی از طبقات لشکر که بکومک قلعه داران مامور گشته
پیشتر رفته بودند قبل از ورود مخالفان بسلامت رسیده داخل قلعه شده بودند مردانه بمراسم قلعه
داری و جانسپاری و مردانگی میکوشیدند ذکر قضایایی که در طی توجه رایات ظفر آیات همایون اعلی
شاهی ظل اللهی در اثنای راه بوقوع پیوست و فتح نمودن قلعه الک و مندلی چون رایات ظفر بنیاد
جاه و جلال بجانب عراق عرب بحرکت آمد بهمراهی جنود اقبال روانه شد بجهت اجتماع سپاه ظفر پناه تانی
طی مسافت مینمودند هر روز در هر محلی فوجی از افواج قاهره باردوی گردون شکوه رسیده بموکب همایون
می پیوستند بعضی را در رکاب اشرف توقف فرموده و برخی را پیشتر میفرستادند که بر ذیل بیگلربیگی دار
مشعلای ملحق گردید تا آنکه موضع هرون آباد از اعمال ماهیدشت که قریب بالکای درتنگ و سرحد حدود
بغداد است معسکر خسرو جم قدر فریدون بارگاه گردید در خلال اینحال رای جهان آرای بدان متعلق گشت
که فوجی دیگر از مبارزان نامدار و کارآگاهان عرصه روزگار که در امور قلعه داری صاحب تجربه و بصیرت
بوده باشند تا یکهزار نفر بقلعه فرستاده شود باحتیاط آنکه مبادا مدت محاصره بامتداد کشد و سرب و باروت

در قلعه تقصیر ننموده هر یک مقدار سرب و باروت مصحوب خود کرده اند چون قلعه محصور بود این معنی دشوار در نظر همگنان
دور از کار می‌نمود الحق این کارنامه هنرپروران روزگار و سردفتر کارزار است بعد از اظهار این معنی جمعی کثیر
از شجعان جلادت شعار و جوانان اخلاص مند دعوی‌دار مثل کلب علی بیگ ولد قاسم خان ایمانلو که با طایفه ایمانلو
عموماً جهت مسامحه که در بیرون آمدن قلعه موصل نموده بودند در خدمت اشرف صاحب تقصیر بودند در تلافی جبران
تقصیر اراده رفتن قلعه نمودند دیگر فریدون حسین میرزای ولد این حسین خان فیروزجنگ جغتای و مرتضی قلی بیگ
ولد برخوردار بیگ امین توپچی باشی و میرزا خان قاجار و میرزا معصوم عرب غلیطی خراسانی و برخوردار بیگ ذو القدر
ملازم امام قلیخان که از میرزاده‌های آن طایفه است و سایر دلاوران کاردیده تا یکهزار نفر متکفل این خدمت گردیده
رخصت یافته و تکیه بر اقبال بی‌زوال همایون کرده متوکلا علی الله از موکب معلی و معسکر همایون اعلی جدا شده سرب
و باروت مصحوب خود گردانیده روانه چون باردوی زنیل بیگ سردار سپاه معلی رسیده از آنجا عازم شدند
زنیل بیگ از وفور احتیاط و دوراندیشی سپاهیانه با گروهی از سپاه ظفرپناه بمعاودت و امداد آن طبقه
سوار شده قدری راه رفت و تا دو سه هزار نفر از شجعان کاردیده همراه نورالدهر بیک برادرزاده خود رفیق ایشان
گردانید و آن گروه تا دو فرسخی شهر رفته شب در آن صحرا توقف کرده تا صباح آماده کارزار و مترصد کارزار بودند که
اگر از رومیه آسیبی بآن جماعت میرسیده باشد بمعاونت اقدام نمایند و آن جماعت کس بقلعه فرستاده از آمدن خود
اخبار کردند و در ظلمت لیل چون سیل از بلندی رو بنشیب آورده از طرف دروازه حوالی مزار ابوحنیفه رو بقلعه
آوردند از جمله آن گروه برخوردار بیک ذو القدر و میرزا معصوم غلیظ با چند نفر در آن شب دیجور از رفقا دور افتاده
بجمعی از رومیه دوچار گشته بعد از زد و خورد بسیار همه گرفتار شده چند نفری از مردم ایشان قتیل و بعضی باید
شده اما بقیة السیف پشت بر یکدیگر داده همچون برق لامع خود را بدروازه رسانیدند و جماعت رومیه که در آن نطاق
اقامت داشتند دست و قدرت آن نیافتند که آسیبی بآن گروه رسانند و از قلعه طنطنه کوس شادمانی و غلغله
الله الله نشاط بلند آوازه گشت و باوج آسمان رسید روز دیگر که از قلعه خبر وصول آن فوج بنورالدهر بیک و عاید
رسیده عود نموده بمعسکر معلای موکب شد و این واقعه دستبردی بود نمایان و آیاتی که در هیچ زمان وقوع نیافته قلعه که
محصور یکصد هزار نفر سپاهی مخالف باشد یکهزار نفر از شجعان اخلاص شعار نقد جانها بر کف دست گرفته سر بهادر
راه صاحب خود نهاده بصدق نیت و صفای عقیدت سواره از میان گروه بیشمار مخالف گذشته خود را بسلامت
بقلعه رسانیده باشند که در این ماه خجسته نشان بوقوع یافت هرگاه نفاذ امر پادشاهی و جان فشانی سپاه
باین مرتبه باشد پیداست که مخالف را چه کار از پیش رود و چون قلعه زهاب مشهور بقلعه لک و قلعه مندلی هر دو در حدود
بارون آباد در تنگ واقع شده و آن دو قلعه را در تصرف مخالف که اشتهار پیر رفتن الی حوالات بهم میدهند زیرا که
حضرت ایشان آینده و رونده متردد بین اردوی معلی میر سید حسن خان حاکم لرستان را که با قشون آراسته متوجه
معسکر همایون بود عبور او از مندلی واقع شد به آن خدمت مامور گردانیدند و فوجی از یساولان رکاب اشرف

و پیله ایرانی و غیرهم بمعاونت و موافقت حسین خان مامور گردانیده ارسال داشتند یوسف سلطان حاکم لنکر را با
گروه از تفنگچیان جغتای و خراسانی بر سر قلعه لک تعیین فرمودند و اردوی گردون شکوه در هارون آباد رحل
اقامت انداخته بهمت تسخیر قلعه مذکور رکماشتند و فرمانبران مذکور بر حسب فرمان کمر باقدام الخدمت بسته سپهها
پیش برده در مراسم قلعه گشائی میکوشیدند تا آنکه کار بر محصوران تنگ گردیده و از جانب سردار روم
که سپاه رزمخواه قزلباش بر سر راه بودند معاونتی متصور نبود بخت مصطفی پاشا جبتایل که حاکم قلعه
مذکور بود دست در دامن استیمان زده اظهار دوستداری و غلامی حضرت شاه ولایت پناه و ارادت
و اخلاص حضرت اعلی نموده محمد آقای قاپوچی سردار را نیز که در آن قلعه بود طوعاً و کرهاً با طاعت راضی ساخته
هر دو بیرون آمدند قلعه بتصرف در آمد محصوران باستشفاع مصطفی پاشا نجات یافتند و چون رقم اخلاص
و ولای خاندان امامت و ولایت از لوحه پیشانی مصطفی پاشای جبتایل نمایان بود برتبه سلطانی سرافراز
گشته ابدال علی لقب یافته و الکای مذکور را بجلدو و جایزه این خدمت بحسین خان شفقت شد و از ظهور این عاطفت
و جانبخشی حاجی بیک لک و محصوران قلعه ذباب امیدوار عفو و امان گشته قلعه را سپرده بیرون آمدند و بپایه
سریر سلطنت مصیر رسیدند خلعت امان پوشیده منظور نظر مرحمت گشتند حکومت آنجا بنفس سلطان کروس
تفویض یافت بعد از اطمینان خاطر از تسخیر این قلاع از هارون آباد ندای کوچ در داده روانه مقصد شدند
چون هنگام طغیان آب دنک شیخ بود شط هبریز که در سر راه واقع و محل عبور لشکر بود روز بروز ازدیاد
می پذیرفت حیدر سلطان قرمله حصارلو که یکی از ایماقات و ملوت ترتیب جسر مامور گردیده با مصالح و عمله آنکار
در کنار شط مذکور بسر انجام جسر مشغول گشت زینل بیک سردار لشکر ظفر شعار با سایر امرا نامدار و عساکر فیروزی
اثر که حسب الفرمان قضا جریان بر سر او جمع آمده بودند منزل بمنزل رفته در کنار شط هبریز لنگر اقامت انداخته منتظر
اتمام جسر بودند که بعد از اتمام بدانچه از موقف جلال صدور یابد عمل نمایند و رایات نصرت آیات نیز در یورت شیوه
از حدود درتنگ بروز چند بهجت نموده زمستان را در آن مرحله بپایان رسید همه روزه از جانب سپاریان عیار
پیشه جنود قزلباش با اعدا و مخالف عملی چند پیش میرفت که اگر عمر بن امیه ضمیری می بود پشت دست بر زمین می
نهاد عرض شرح اینها طول دارد و از سر رشته مطلب می افتد از آن جمله قاصدان لشکر منصور همیشه بقلعه
آمد شد نموده از محصوران و بیرونیان خبردار بودند اهل قلعه به پشت گرمی خود اقبال مردانه دفع صدمات لشکر
مخالف نموده در لوازم قلعه داری مردانه میکوشیدند شرح وقایع حالات زینل بیک سپهدار لشکر
فیروزی اثر و محاربه عساکر با مراد پاشا و احمد پاشا و مخالفان بصدور پیوسته کمیت شکیل قلم در طریق
تحریر وقایع نقد اقبال بدین آیین تک و دو مینماید که چون زینل بیک سپهدار عساکر فیروزی نشان منقلای در
کنار آب هبریز اقامت نموده متصدی جلادت و مردانگیها گشته دلیریهای نمایان از او و عساکر منصوره بصدور
پیوست از ترتیب کشتیهای جسر قزلباش در کار بود و در آنجا یافت نمیشد منهی خبر داد که رومیان در ایام

قرت و یاغی کری بکر سوباشی قپر بسیار جهت جسر آورده بودند و بر جا مانده والیوم در دو فرسخی شهر حوالی مزار ابو حنیفه
در حالکت زینل بیک همت باوردن آن مصروف داشته یکهزار نفر از جوانان کار طلب و تفنگچیان قدر انداز را
بخدمت نامزد نمود و ایشان با دل قوی بقصد شتافته در مکانی که چراغهای اردوی مخالف نمایان بود بمطلب
رسیده بعضی مشغول بیرون آوردن قپر گشته برخی پاس میداشتند تا آنکه قپر بسیار بقدر احتیاج بیرون
آورده بی قصور و فتوری باردو رسانیدند تا آنکه چند روزه جهت اتمام جسر در کنار آب نهر بر اقامت واقع شده و در باب
وصول موکب همایون دست داد و رومیان آسوده حال شبانروز بلوازم اسباب قلعه گیری مشغولی داشتند
زینل بیک و امرای عظام مفید جسر شده بعزم محاربه و رفع آسوده حالی دشمنان با سپاه و چهار کس از دلاوران سپاه
منصور که مقدمة الجیش بودند اتصال و کشتی از آب عبور نموده قریب شش هفت فرسخ راه طی کرده در حوالی اردوی مخالفان
صف قتال آراستند رومیه از اردوی خود و خندقی که بر دور اردو حفر نموده بودند بیرون نیامده متوجه جنگ و قتال
نشدند روز بآخر رسیده بود و توقف عساکر منصوره که سپاهی بعزم جنگ رفته بودند شب در آن صحرا بودن متعذر
بود بالضرورت بازگشته بمحل اقامت خود آمدند و از این رفت و آمد عساکر منصوره بمحاربه آن لشکر بیشمار دلیرتر گشتند
و رومیه بنوعی که تحریر پیوست شهر و قلعه را احاطه نموده در کمال تمکن و غرور و عظمت و استقلال و فراوانی ذخیره و
آسوده حال بامور قلعه گیری مشغولی نموده شبانروز در کار سیبها پیش بردن بودند و در چند محل کوههای خاک بلند
کرده بخندق رسانیدند و توپهای قلعه کوب نصب نموده تزلزل در بنیان بروج و باره انداختند و نقبهای از زیر زمین
بقلعه رسانیدند صفی قلیخان با شجاعان نامدار و تفنگچیان و توپچی باشیان قلعه دار داد مردی و مردانگی داده دامن
بر میان جان استوار کرده چپقلشهای مردانه میکردند و یکدو مرتبه بسیبها ریخته دستبردهای نمایان نموده با غنایم
موفور بقلعه مراجعت مینمودند و آنچه نهایت احتیاط بود بظهور آوردند جمعی خاک بیرون میکشیدند و جمعی پاس نقب
میداشتند چون توپخانه رومیان در طرف دروازه قراقاپی بود از آن طرف در تسخیر قلعه اهتمام بیشتر داشتند بنابر
حزم و احتیاط از اندرون حصار حصار دیگر کشیده بروج و باره را استحکام دادند و پاشایان و سرداران رومیه
بتخصیص بکری آقاسی از جلادت و دلیریهای خود و دلیکاشی و قرب وصول موکب همایون شاهی اندیشیده خاطر بیورش قرار
دادند مراد پاشا که دو ماه بمحاصره حصار نجف اشرف مشغول بوده توپ و تفنگ بروضه مقدسه حضرت شیر خدا
شاه ولایت علی صیقل شرک خفی و جلی می انداخت و از دور باش جارسان خود غیر خوارق عادات و کرامات
روح مطهر مظهر العجایب چنانچه در ذیل این صحیفه مسطور خواهد گشت کاری نساخته بی نیل مقصود بازگشته رشد
و بسردار ملحق شده صلاح در یورش دیده و زیر برج بزرگ طرف قراقاپی را خالی کرده باروت انباشته علی الغفلت
آتش زدند از قوت باروت و اشتداد آتش خاک آن برج بر هوا رفته انهدام پذیرفت و رخنها پیدا آمده
نردبانها بدیوار تکیه داده از همه طرف هجوم آورده یورش عظیم کردند چون مور و ملخ بر بروج و باره صعود نمودند
و مبارزان قلعه دار خصوصا سارو سلطان بیکدلی که یکی از صوفیان بود از عزیمت یورش خبر یافته بود قلعه داران

اخبار نمود [illegible]ان و محافظان بروج هر یک برج و باره خود را مردانه نگاه داشته بضرب گلولهای تفنگ
مرگ و خدنگهای جان فرسای سد رنگ دفع شر صدمه آن گروه پر ریو و رنگ میکردند اما از دو برجی که بصدمه
آتش و قوت باروت انهدام پذیرفته بود جمعی کثیر داخل قلعه شده دلاوریها بظهور آوردند و علمی آورده
بر بالای آن برج افراشتند میر صالح مین باشی و جمعی از مردمان کارآزموده و قلیچان قلعه دار مردانه وار
بدفع کرده اشرار روی همت آورده بودند علمدار رومی بضرب دست و تیغ یکی از غازیان از پای در آمده رایت
صولت ایشان سرنگون شد و بطریقه العیمی کرده انبوه از آن مخاذیل در هر طرف بر خاک هلاک افتادند راه دخول
رومی بضرب تفنگ سد و کشت جمعی که داخل قلعه شده بودند چون مشاهده نمودند که حصار دیگر در اندرون کشیده
شده از تسخیر مایوس و از دخول پشیمان شده چون مرغ و کبوتر خود را اسیر قفس و دام یافتند و راه خلاص و نجات
میجستند و اکثر در بازگشتن بدیار فنا شتافتند و آنچه از تقریر منهیان راست گفتار مسموع شد درین یورش از
اندرون و بیرون قریب شش هفت هزار کس نامی شجاع مخالف بر خاک هلاک افتادند و در لحظه بدیار عدم شتافتند
و جزای کردار و کفران عمل خود یافتند و برجی که منهدم شده بود فی الفور تعمیر یافت و رومیه مخذول و مقهور خود را بجایها
رسانیده کاری نساختند و این یورش باعث خجالت و سرشکی سران مخالف شد چون حضرت اعلی شاهی
ظل الهی از انهای منهیان عیار پیشه و جواسیس فکرت اندیشه از حقایق حالات یومی اندرونی و بیرونی خسروانه آگاه
بودند و در شبی که قرار یورش یافته بود دغدغه ناک بودند منجمان پایه سریر اعلی سیما و لهذا قدوة المنجمین مولانا مظفر
جنابذی که در این فن مهارت کامل دارند از مطالع مسئله استخراج نمودند که رومیه را درین یورش کاری از پیش
نمیرود و مولانا محمد طاهر یزدی که در سلک منجمان خاصه شریفه منسلک و درین علم شریف ماهر و متبحر است زیاده از
اقران در عدم استیلای رومیه بر آن حکم اصرار نموده از بدایت حال دعوی مینمود که از آثار و اوضاع کواکب و دلایل
نجومی ظاهر است که رومیه درین آمدن بر سر قلعه بغداد تسلط و فیروزی نخواهند یافت بر طبق این دعوی اراده کرده
که بقلعه رفته در مدت محاصره با سایر محصوران در قلعه بسر برده حسب الالتماس رخصت یافت لیکن زینل بیک سردار
لشکر ظفر شعار مانع آمده نزد خود نگاه داشت و در میان سپاه مشغول بود حضرت اعلی خاقانی بشیوه و شعار
نیازمندان درگاه ایزدی معتاد شبانروزی آنحضرت است بدرگاه الهی واثق بوده سلامت و عافیت پناه کنده
دلان محصور را از بارگاه مهیمن متعال مسالت مینمودند تا آنکه مسرعان رسیده اخبار غلبه و غلبه قلعه داران را
باردوی ظفر نشان آوردند و بمحامد ایزدی و شکر الطاف یزدانی پرداخته جهت صفی قلیخان و مبارزان قلعه دار
صلات ارجمند فرستاده عموم اهل قلعه را بنوازشات خسروانه سرافراز فرمودند و چون اسباب و یراق
جسر ترتیب یافته بود زینل بیک سردار سپهدار لشکر عجم که بفرمان همایون فرمان فرمای ممالک کسری و جم بکم مردانگی
بمحاربه و مدافعه دشمن جسر بسته بود بستن جسر را بنابر بعد مسافت در بهرز صلاح ندیده و کنار آب را احتیاط نموده
شش فرسخ پایین تر محلی را که تا بغداد سه فرسخ بیش نبود مناسب یافته سفاین و اسباب جسر را بانجا نقل نموده

شروع در بستن نمود و عساکر منصوره مقدمة الجیش از نهر کوچ کرده بآنجا آمدند رومیه از آن آگاه گشته مراد پاشا
که بشجاعت و دلاوری مشهور و از اقران ممتاز بود با پانزده هزار کس از شجعان قوم و چند عرابه توپ و ضربزن و بادلیج
بعزم ممانعت و دستبرد بکنار آب آمده تا رسیدن آن گروه جسر ترتیب یافته و تمام بسته شده بود خلف بیک
سفره‌چی باشی که جرجی سپاه منقلای بود با جمعی شروع در گذشتن کردند در اثنای که گذشتن جسر قصور یافت زینل بیک
فی الفور باصلاح آن قصور پرداخته هنوز زیاده از سه هزار کس عبور نکرده بودند که سپاه مخالف پیش آمده فیمابین
جنگ در پیوست در اندک زمانی دلاوران سپاه منصور داد دلاوری دادند خلف بیک با جنود جرجی بر صف سپاه
مخالف تاخت و گرد از معرکه نبرد بر آورده خاک معرکه را از خون مخالفان گلگون ساخت جنود رومیه تاب صدمات دلیران
سپاه منصور نیاورده بهم بر آمدند و پای ثبات و قرارشان سستی پذیرفته پشت بمعرکه دادند مراد پاشا انهزام
یافته عساکر منصوره تعاقب شتافته قریب یکهزار و پانصد نفر از مخالفان تیغ بیدریغ تیر و سنان خونریز بر خاک
هلاک انداختند و چندی از عظما و سنجق بیکان رومی و اکراد اسیر و دستگیر شدند مراد پاشا زخمدار و ناتوان بصد حیله
از چنگ جنگ آوران رهائی یافته در شب دیجور سر برهنه داخل اردوی رومیان شد و چون زمانه ملبس بلباس عباسیان
گشته شب ظلمانی پرده بر روی روزگار کشید جنود ظفرورود منصور باز گشتند و حقیقت این فتح مبین بپایه سریر
خاقانی عرض نموده در حینی که اردوی گردون شکوه چند مرحله پیش آمده کنار نهر بلاد رود از انهار آب دیاله که قسط
نهری اشتهار دارد مخیم سرادقات عز و جلال بود حقایق حال بعرض اقدس رسیده بود و مژده بهاره و بشارت نوروز
فیروز که هنگام آغاز آن شده بود توام دست و گریبان گشت و از این فتح نامدار که در بدایت حال بوقوع پیوست
نیکخواهان فتوحات عظیم فال گرفتند و جنود ظفرورود مورد تحسین و آفرین گشتند چون آخر سال در این نسخه عالم آرا بعد
از تحریر وقایع و قضایای هر سال مشاهیر متوفیات آن سال که وداع زندگانی کرده سفر عقبی اختیار کرده اند تحریر
مینماید باقی حالات این سفر فیروزی اثر و وقایعی که بظهور پیوست بعد از ذکر متوفیات در طی قضایای ایت ئیل مرقوم
میگردد ان شاء الله تعالی در بیان متوفیات ایت ئیل بطال که از گردش روزگار و عادت معهود چرخ ستیزه کار
بعضی در معارک کارزار و حوادث روزگار شربت خوشگوار شهادت نوشیده و بعضی از دست ساقی
اجل جرعه ممات چشیده سر در نقاب تراب بعزم خواب دور و دراز کشیدند بترتیبی که مشروح خواهد مذکور شد
در گرجستان تیغ غدر موراو نمکحرام کشته بدرجه شهادت یافت وی از طبقه سیه ابروان بود در کودکی و قصور آن
ولایت بدل اسیر گرفتار و بغلامی بدولت رسیده چون نیکبخت بود در سلک عبید و غلامان خاصه شریفه انتظام یافته سعادت
حریت یافت چون جوهر ذاتش قابل بود در خدمت اشرف مورد تربیت گشته روز بروز بمدارج علیا ترقی میکرد در
اوان جلوس امیر بیک نام جوانی شیخ لکانی که در سلک غلامان عزیز کرده گرامی حضرت لله و کمال ادب داشت
در صغر سن کمال او را بمجلس میکشید و قیچاجی خاصه شریفه بود در جنبای نور تقیچه کش او بود چنانچه رسم است تقولک
لباس پادشاه را بر کتف خود بسته خدمت قیچاجی خانه خاصه میکرد امیر بیک مذکور در روز فتح که خان احمد والی گیلان

تاریخ سنهٔ الف هجری از کمال بخت برگشتگی سر از ربقهٔ اطاعت تافته یافت الجه یافت شاه عالم پناه بعزم
تسخیر گیلانات بلاهیجان رفته بود بعد از فتح بزیارت مزار متبرک سید اشرف رفته بودند امیر کوره در آغاز جوانی
و دولت تفنگ پر و فتیله روشن در دست داشت کبوتری از جمله کبوتران حرم آن امکنهٔ شریف که بر لب
دیوار بام نشسته بود بنظرش درآمده تفنگ را راست کرد که بزند اهل گیلان و مردم حاضر هرچند گفتند که
بی ادبیست بگذر ازین فعل مضر ممنوع نشده آتش داد از قضا غالبا دو گلوله داشت تا سبب اجل در جهت
آمده تفنگ میل آهنیش از قنداق برکنده شده تا میل مذکور بر عقب جسته در پیشانی او نشست چنانچه
مغز از لولهای بینش فرو ریخت و بیفتاد حضرت اعلی از استماع اینخبر دستار بر زمین زده و بهابها بگریست
فرمودند ما او را فرزند گفته بودیم و الحق بسیار جوان لایقی بود در سن بیست کمان پیش کمانها او در کارخانه بود
غالبا قورچهای مذکور در خلوت مشق کشیدن آنها میکرده و کمان بالادست او و جای امیربیک را دار از آن
داشته بودند خدمت قیچاجی گری میکرد روزی بعرض اشرف رسید که قورچهای تنگ کمان امیربیک را کشیده
حضرت از روی تعجب پرسیدند که قورچهای تو کمان امیربیک کشیده گفت بلی فرمود هردو کمان را حاضر ساخته
بیکجا زه بر داشت دو سه بار قلاج زده گوش با گوش کشید حضرت او را تحسین فرموده گفت مشق کن شاید
کمان بزرگ را هم توانی کشید گفت باقبال حضرت از آنهم میکشم بند جاخشور خود را بر جله کمان نصب کرده در
نظر پادشاه گشته فقیر در خدمت حضور حاضر بود در دم کشید کمان حضرت دعای وان یکاد خوانده دمید
از آن اشارت معلوم شد که جهان پناه او را بزرگ خواهد ساخت در آن وقت او را قورچهای تنگ قیچاجی باشی خاصه
شریفه خطاب داده خدمت مذکور را بد و تعلق گرفت این هیچمدان فقیر حقیر شرف الدین علی متخلص بسروری یزدی که
در آن وقت بخدمت کتابخانه عالی و کتاب خواندن در وقت استراحت سرافرازی داشت و در آن سفر گیلان نیز
در رکاب اقدس حاضر بود و برای العین مشاهده نموده بود داخل این حکایت کرد وی بحسن خدمات لایق ترقی
میکرد تا کارش بانجا انجامید که بیان شد اول میر توپخانه و سردار تفنگچیان گردید و از وفور اهلیت از
زمرهٔ مقربان بساط اقدس گشته رتبهٔ سرداری سپاه ظفر پناه یافته در آن امر بروفق رضای ولی نعمت
و پیروی مزاج مبارک آنحضرت سلوک نموده بهر خدمتی که مامور گردید روی سفیدانه اقدام نموده بالاخره
رتبهٔ بلند ایالت و لقب ارجمند خانی سرافراز گشته حسن تدبیر و وفور دلیری و حزم و دور اندیشی و رای صائب
و ثبات قدم در معارک بمنصب سپهسالاری کل لشکر ایران سربلندی یافت چندگاه امیرالامرا آذربایجان
گردید و در این هنگام حکومت مشهد مقدس معلی و دارائی اکثر محال خراسان با و متعلق بود بعد از واقعهٔ او
منوچهر خان پسر بزرگترش بجای پدر حکومت آن ولایت یافت و الیوم حاکم مشهد مقدس معلی است یوسف
خان او نیز در گرجستان تیغ غدر آن گروه مورا شهید شد وی نیز با قورچخانخان از یک طبقه اند با یکدیگر
شرف غلامی این دولت عالی دریافته همیشه یار و برادر یکدیگر بودند و مشار الیه از عهد صبی بخدمت هوشیکی

وحفظ جوابع مامور گشته دران فن مهارت کامل یافت رفته رفته دران خدمت ترقی کرده بمنصب میرشکاری سرافراز شد
چندگاه ایالت و دارایی دار المومنین استراباد باو مفوض گردید بحسن سلوک و رعیت پروری انصاف داشت درین
هنگام دوازده سال بود که بیگلربیگی ولایت شروان بود و با رعایا و عجزه آنملک سلوک پسندیده مینمود چون
پسرانش صغیر بودند و ایالت آن ولایت را بمرد کامل کاردانی حوالت داد قراق بیک چرکس که داروغه
گیلان بود و در طی ذکر دیگران ذکر واقعه او طی شده و در عوض عمل شده رتبه خانی یافت علی قلیخان ایشیک آقاسی
باشی و دیوان بیگی وی از اویماق کرامیلوی شاملو و ملازم قدیم حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است که در اوان طفولیت
و کودکی آنحضرت که در دار السلطنه هرات تشریف داشتند در خدمت بود روز بروز قدر و منزلتش می افزود
و در ابتدا حال بداروغگی دار العباده یزد ممتاز شد و در آنجا در حراست قلعه ارگ شهر کمال جد و جهد بجا آورد
چنانچه هر چند سعی کردند بدست کتاش خان افشار نیامد بعد از آن چون افواج لشکر اوزبکیه ت یزد آمد با الجماعت
محاربه کرده مظفر شد و از خدمات مستحسن افتاد تا بوفور دانش و عقل و هوش و کاردانی در سلک امرا بزرگ و ارکان
دولت انتظام یافته از قورچی شمشیر بودن بمنصب ایشیک آقاسی باشیگری و میر دیوانی سرافرازی یافت صاحب
رای و مشوره بود در اوایل اینسال در طهران ری که اقطاع او بود بیمار شده روز بروز مرض او اشتداد پذیرفت
و معالجات اطبا با میعاد اجل مقاومت نتوانست نمود برحمت حی لایموت پیوست پسرانش کودک بودند منصب
او در آنسال معطل بود در سال آینده چنانچه مذکور خواهد شد بزینل بیک توشمال باشی بیگدلی عنایت شد میر رفیع الدین
محمد صدر خلیفه وی از سادات رفیع القدر صفاهانست چنانچه سبق ذکر یافت بین الجمهور بسادات خلیفه مشهور
و مازندرانی الاصل از نژاد میر قوام الدین مشهور بمیر بزرگ والی طبرستان پدرش میر شجاع الدین محمود سید فاضل
دانشمند و از زمره علمای عالیقدر بود ابا عن جد در دار السلطنه اصفهان صاحب املاک و رقبات بوده اند بزرگانه روزگار
میگذرانیدند میر مذکور سید فاضل سلیم النفس ملک خصال و از علوم منقول و معقول بهره ور و آگاه بود بعد از عزل
قاضی خان سیفی قزوینی چنانچه در محل خود مرقوم کلک بیان گشته برتبه صدارت فایز گشته در ایام منصب در کمال دیانت
و بی طمعی و حقانیت و پرهیزکاری سلوک مینمود الحق مسند صدارت ازین صفات حسنه زینت افزود در اوایل
اینسال در رکاب اشرف از فرح آباد مازندران بیرون آمده متوجه ییلاق بود در فیروزکوه بیمار شده با محفه بخط شریف
منسوب بحضرت امام زاده واجب التجلیل و التعظیم امام زاده عبد العظیم علیه و آبائه التحیه و التسلیم آوردند در آنجا مرض اشتداد
یافته بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعشش را فرزند دلبندش سلطان العلمائی خلیفه سلطان که بیمن تربیت شاهنشاهی
برتبه وزارت دیوان اعلی سرافرازی دارد نقل کربلای معلی نموده در روضه مقدسه سید الشهدا خامس آل عبا مدفون گشت
منصب صدارت من حیث الاستقلال بمیرزا رفیع الد[illegible] ستانی که بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافرازی دارد
تعلق گرفت گنجعلیخان بیگلربیگی قندهار از طایفه زیک است از عشایر اکراد و او نیز ملازم قدیم حضرت اعلی بود که در اوان
طفولیت و ایام اقامت دار السلطنه هرات در خدمت بوده در ایام فرماندهی و جلوس همایون بحسن خدمات و مردم کمال

که در قشون اوزبکیه خراسان و محاربات لایقه ازو صدور یافته بود بمراتب علیای خانی و لقب ارجمند بابائی ترقی نمود
قریب بسی سال من حیث الاستقلال حاکم و فرمان روای دار الامان کرمان بود و آثار عدالت و رعیت پروری
بظهور آورد و درین عهد حاکم دار القرار قندهار شده بود درین سال شبی بر بالای ایوان ارک قندهار بر سر بری
که بمحاذی ایوان تکیه داشته خوابیده بود بمجرد مستی دیر رفته او در میان خواب و بیداری از سر نطع غلطیده بپایین افتاد
و بعضی گویند که حرز لطف جاسته ازان بالای مرتبه داشته غشیان میکرد و پسرش علیمردان از روی غمخواری
پدر را گرفته که مبادا افتد با اندک حرکتی افتاد و لا یعلم الغیب الا هو اتفاقا دین همان بود و جان دادن همان چون در
خلوتخانه اندرون که موضع خوابگاه او بود این واقع شده بود کسی را خبر نبود بعد از زمانی دراز بعضی از خدمتکاران
نزدیک را خبر شده واقف حال گشتند بر سر او رفتند با مرده هزار ساله برابر شده بود روز دیگر علیمردان بیک
برجای پدر متمکن شد نعش او را بمشهد مقدس معلی فرستاده در روضه مقدسه رضویه مدفون گردید چون خبر
وفاتش بعرض همایون رسید علیمردان را از حقوق قدیم پدرش بجای والد نشاندند و خطاب خانی و ایالت
قندهار سرافرازی یافته بابائی ثانی لقب یافت امیرگونه خان سارو اصلان بیگلربیگی ایروان وی از ایل اعجه لو یکی از
قاجارات پدرش کلابی بیک در سلک قورچیان زمان شاه جنت مکان علیین آشیان منتظم بود و او خود که
ایشیک آقاسی حرم علیه و حارس حرم و کشیکخانه مبارک قزوین و داروغه آنجا بود بوفور عقل و کاردانی و حسن خدمات
لایقه بمرتبه ایالت و خانی ترقی نموده امیر الامرای چخور سعد گردید در ان سرحد با رومیه چنانچه در محل خود سمت گذارش
یافته محاربات قوی نامی نمود چنانکه در سرحدها بلند آوازه گردیده در ازاء مردانگیهای که در ان سرحد ازو صدور
یافت ملقب بسارو اصلان مغز و سربلند گشته در نیسال در جنگ گرجستان که چرچی لشکر طغرا اثر بود زخم
دار شده بود مدتی در ایروان بمعالجه زخم پرداخت در اخر امسال زخم تشنج کرده از هم گذشت چون در غزا کفره
گرجی زخم برداشته بود بسیار شهدا آن معرکه پیوست حضرت اعلی شاهی ظل اللهی طهماسب قلی پسرش را که جوان
قابل سنجیده در خور تربیت بود احتیاط منظور داشته بانصوب فرستاده بودند بعد از فوت پدر بمرتبه بلند
خانی و امیر الامرائی چخور سعد سرافراز گردید و الیوم بدارائی و ایالت آن ولایت اشتغال دارد شاه بنده خان
ولد برداقی خان برناک ترکمان که بعد از پدر بایالت و دارائی دار السلطنه تبریز و امیر الامرائی آذربایجان منصوب
بود درین سال بسفر گرجستان مامور گشته در راه قرا قلقان چنانچه در محل خود سمت گذارش یافت در راه
دین و دولت بدست کفره بقتل آمده درجه شهادت یافت جوان سنجیده معقول بزیور عدل و رعیت پروری
آراسته و بکرم طبع و سلامت نفس پیراسته بود در ازاء جانسپاری و حقوق خدمات سلسله برناک پسر خردسالش
طفل او را بجای پدر بمنصب ایالت و دارائی و امیر الامرائی آذربایجان سرافراز نموده وکیل نایب تعین کردند
و پیر بوداق ثانی لقب یافت و همراه این معنی موجب استظهاری و امیدواری سایر جانسپاران دین و دولت
گردید قرا حسن خان استاجلو وی از اویماق چاوشلوی استاجلوست و از ملازمان قدیم بود که در خراسان

برانسم نیکو خدمتی قیام داشت بعد از جلوس همایون و فرماندهی ملک ایران مورد تربیت و شفقت گشته قورچی تیر و کمان
گردید و از وفور شفقت بعز مصاهرت این دودمان سرافرازی یافت و بایالت و دارایی همدان و امیر الامرائی قلمرو علیشکر
مفتخر گشته قریب بیست و پنج سال فرمان روای آن ملک بود بصفات حسنه و عدالت و رعیت پروری اتصاف
داشت یکدو سال بود که از امور ایالت و سپاهیگری تقاعد اختیار نموده در محال ساوه که ملک صبیه غفران
پناه سلطان حیدر میرزای حلیله او بود اقامت داشت درینسال بیماری عارض گشته باجل طبیعی سفر آخرت اختیار
کرد و جمعی از ملازمان رکاب اشرف در معرکه جنگ گرجستان درجه شهادت یافتند خصوصا برام بیک یوزباشی
ذوالقدر و علی بیک قللوی یوزباشی استاجلو و آقا قوام الدین لاهیجی یوزباشی تفنکچیان لاهیجان که جوان سنجیده کاردان
و لبیق سخن و نظم اشعار اتصاف داشت و بازماندگان ایشان بنوازشات شاهانه سرافرازی یافتند و در تفصیل
اسامی سایر شهدای آن معرکه فایده متصور نیست رحمهم الله علیهم اجمعین الکنون وقت است که بر سر سخن رفته کمیت عنبرین شیم
قلم مشکین رقم در مضمار تحریر وقایع سال نو بتکاپوی درآمده بقیه حالات سفر خیریت اثر دار السلطنه بصحیفه بیان نگارش یابد
آغاز سال فرخنده فال ارس ئیل ترکی مطابق خمس و ثلثین و الف که سال دهم از قرن دوم
جلوس همایون عباسیست دگر باره مقدم نوروز فیروز • شبستان جهان را کرد چون روز • زمان زینت
دیگر داد آزاد • بگیتی از سر نو تازگی داد • یعنی آفتاب فلک پیما که خسرو سیارگان و فروزنده اقلیم چهارم
آسمانست با کوکبه عالم افروزی روشنی فزای کوکب نوروزی گردیده در دو ساعت و بیست و هفت دقیقه شب شنبه
بیست و دوم شهر جمید الثانی مطابق سنه خمس و ثلثین و الف از مقام حوت حرکت کرده گلشن همیشه بهار حمل را از مقدم
فیروزی بهجت و خرمی افزوده و مشاطگان بهار عروس حمل کامرانی را هم آغوش خسرو کامکار مهر صفت کرده بحجله روزگار
آوردند • عروسان چمن را غازه بستند • ز گل پیرایهای تازه بستند • نو آیین گشته گلزار زمانه • دگر باره کزیدند
عم گرانه شهریار سپهدار آرای حضرت همایون اعلی در کنار نهر بلاد رود دار الامان بهر خیام دولت باو تاد خلود کامیابی
نصب نموده ساپان فتح و فیروزی افراشته بودند در آن شب مبارک سحرگاه اولین روز نوروز بود خبر جنگ مراد پاشا
و فیروزی یافتن جنود قاهره بر نهجی که تحریر پیوست رسید کار فرمای عالم قضا عموم دولتخواهان این سلسله علیه را
ازین خبر مسرت اثر خلعت نوروزی و شورش علی نوید انواع فتح و فیروزی داد حضرت اعلی همت والا بر دفع محاربان
دین و دولت و معاندان ملک و ملت مصروف داشته در لوازم این امر عظیم سعی موفور و توجه و اهتمام غیر محصور
بظهور می آوردند و چون زبده و خلاصه لشکر فیروزی اثر و مبارزان اژدها پیکر جلادت آثار در رکاب
سعادت انتساب همایون بودند یکدفعه ده هزار کس از اعیان سپاه قزلباش و غلامان و ایلغار لشکر جدا
بسرکردگی نوخته بیک یوزباشی استاجلو و دفعه دیگر دو هزار کس از آقایان یوزبانات و مقربان درگاه و
امثال ذلک بسرکردگی محمد علی بیک حلوادار باشی حشمای فرستادند که بسپاه منصور پیوسته از صوابدید
زینل بیک سپهدار لشکر ظفر اثر در یکدیگر زنده و از خزانه معموره صنادیق نقود مسکوک جهت مدد خرج سپاه

مذکور نزد سپهسالار فرستادند که بهر نوع رای او اقتضا نماید بر طبقات لشکر قسمت فرماید و زینل بیگ در یورت خود
اقامت نموده ان نقود نامعدود را بر طبقات سپاه علی قدر مراتبهم قسمت نمود و موکب همایون بجهانگشائی طی
مسافت بتانی مینمود ذکر قضایائی که قبل از وصول موکب همایون ببغداد میانه سپاه ظفر پناه
قزلباش و مخالفان رومیه روی داد چون جنود رومیه بنهجی که در فوق اشاره شد بر اطراف و جوانب
بغداد محیط گشته سعی موفور در مراتب قلعه گیری کردند و یورشهای عظیم نمودند هیچ اثری بر انها مترتب نگشت
منتج حصول مقصود نگردیدند و جمعی کثیر و جوقی غفیر از لشکریان جو دیگش کشتن داده کاری نساختند حافظ احمد
پاشا از آوازه وصول موکب نصرت قرین که زمان زمان میرسید غروری که داشت زایل کرده همت بر صیانت
لشکر خود گماشت و خاطر بر این قرار داد که اصلا متوجه محاربه قزلباش نشده خود را در ان قلعه گونه خندقی حفظ
نماید و در پای قلعه چندان اقامت نماید که محصوران از قلت آذوقه و عسرت معاش اضطرار یافته بجز استیمان
چاره نداشته باشند و سایل انگیخته گاه با حارسان قلعه از وعده و وعید سخن میگفت و گاه با زینل بیگ مراسله
و گفتگوهای سپاهیانه بمیان می آورد که شاید بلطایف الحیل و تدبیرات ناقصه کاری از پیش برد علی بیگ نامی
از ینجی بکیان اکراد که در محاربات سابقه آذربایجان گرفتار طایفه ملک بلی گشته ایامی با برادران زینل بیگ
میبود بوساطت ایشان خلاصی یافته در یوقت اظهار سبق آشنائی و پاس حقوق نمکخوردگی کرده باتفاق یکی از چاوشان
رومی نزد زینل بیگ آمده و سخنان خیرخواهانه القا نموده آرزوی عتبه بوسی درگاه معلی مینمود بعد از عرض و استجازه
باردوی همایون رفته بهمراهی چاوش مذکور بعز استانبوس و مجالست مجلس خلد آیین سرافراز شد در اثنای محاورات
تحقیق حالات راه سخن یافته عرض نمود که جناب صاحب سعادت سردار از جانب خواندکار با عساکر بیشمار روم بتسخیر دار
ملک بغداد آمده و خزاین نامعدود در مصالح سفر و تجهیز لشکر صرف شده و بارکش سپاه روم از این مرز و بوم بجز
حصول این مقصود از طعن اضداد میسر نیست و میدانیم که حضرت شاه نیز بنفس نفیس جهت دفع حادثه بدینطرف
نهضت فرموده باشند بنابر رعایت ناموس سلطنت که سلاطین اطراف و دوست و دشمن چشم بر آن دارند
اصلا مسامحه ننموده جز مخاصمه و جنگ و جدال چاره نیست و التماس نمودند که چون قریب شش ماه است که
لشکریان هر دو طرف در تشویش و تعب میگذرانند و خونها ریخته شده الحال گرمی هوا رو باشتداد آورده
من بعد در گرمسیر بغداد اقامت ممکن نیست حضرت شاه که از خاندان کرم و مرحمت و مروت اند مرخص فرمایند که زینل بیگ
معتمد زباندانی همراه این بندگان نزد سردار فرستند که صلاح و فساد هر دو طرف را در مواجهه با یکدیگر گفتگو نمایند
که چون سردار مرد خیرخواه صلاح اندیش و طلبکار عافیت مسلمانانست شاید که صورتی روی نماید که لایق دولت
طرفین و موجب سلامت و عافیت هر دو گروه باشد حضرت اعلی بلفظ گهربار در رشتار فرمودند که در کس
فرستادن زینل بیگ مضایقه نیست اما بغداد ملک موروث همایون ماست و از ید تصرف متغلبه و جمعی که
با آل عثمان طاغی و یاغی بودند گرفته دفع آن گروه طاغی کردیم اولی این بود که بیگانگان سلسله آل عثمان

بیک موی روش این خاندان را مسلم داشته مناقشه ننمایند و در خدمت ما التماس نمایند که رابطه مصالحه و دوستی که فیمابین
واقع بود استحکامی تازه یابد از اینطرف نیز کماکان شرایط موالفت و دوستی بظهور آمده و چون حضرت خواندگار
خادم الحرمین از خدمت روضات متقدسه ائمه کرام بغداد را که آبا و اجداد همایون ما از بجا انساب داشته بر که ازو
و چون در مقام مجادله و مناقشه شدند ما نیز همت بر جرات آن زیاده از مقدور و بذل جهد فیمابین امید که انجه خیر و بهبود
خلایق باشد از پرده تقدیر جلوه نگاه ظهور آید و زنبل بیک جانی بیک شاملو را که مرد کارآگاه سخندانست در مرافقت علی بیک
و چاوش مذکور فرستاده میانه او و سردار و امرا و پاشایان و دید گفت و شنید بیاهیانه بسیار واقع شد
و سردار بر حصول مدعا خود اصرار مینمود و از سخنان روی آنده و دشت وحشت بر وحشت می افزود و از اینطرف
نیز کذالک مکالمه صلح اثری بر نرفت و آمد مترتب نگشت بعد از معاودت جانی بیک زنبل بیک و امرای عظام
صلاح در محاربه دانسته که دفع صولت سپاه روم و استخلاص محصوران جز بتحریک تیغ و تیر و سنان تیز خونریز
میسر نیست لهذا بمحاربه راسخ و جازم گشته با لشکر آراسته و دلاوران جوشن پوش پرخاش جوی بر آراسته
که بارقه کله خود شان روشنی بخش دیده آفتاب بود و دشت و صحرا از شعشعه سنان و پرق گلگون شان لاله زار مینمود همه
با تازی نژادان هامون نورد برق رفتار که بسرعت تک بر زمان آینده پیشی گرفته شدی و کوه پیکران جهانگرد
که از شدی جولانها در صرصر رو و شن رفتندی از جسر عبور نموده بعزم جنگ متوجه اردوی سردار گشتند تا قریب
سی هزار جوان رزم آزمای نبرد گذار و نهنگان بیک میر جلادت شعار در برابر لشکر چیده صف قتال آراسته شدند
خلف بیک سفرچی باشی که همراه اولی و جرچی گری معین بود پیشتر رفت و میمنه و میسره سپاه منصور بمردان دلیر هشیار
و دلیران معرکه کارزار استحکام داده مرتبه بمرتبه بهمراهی جنود اقبال و آگاهی پیش میرفتند که در نزدیکی مبدل
گشته بعد مسافت با قرب انجامید پس لعاسکرین بیک فرسخ بیش نبود از طرف رومیه اصلا آثار غیرت و مقابله ظهور
زنبل و امرا عظام همانجا فرود آمده از قورتهور و مردانگی سایبانهای سیمین و زرین بپای کرده در عرصه رزم مجلس
بزم آراستند و زنبل بیک رقعه باین مضمون بحافظ احمد پاشا سردار نوشته فرستاده که اینست ما با فوجی قلیلی بعزم ملاقات
آمدیم و قدمی از نیز دست داده لایق نمینماید که اصحاب سعادت با وجود کثرت لشکر و حشر و اظهار دلاوری و بهادری
لافهای گزاف از مقابله فوجی از فوجهای قاهره قزلباش احتراز نموده بجنگ پیش نیایند و مصدر بدنامی خانواده عثمانی
گردند و در حین رقعه فرستادن سوار شده پیشتر گشتند چنانچه مسافت زیاده از دو میدان راه نماند دلیران جنگجوی
سپاه منصور جرجی تا کنار خندق راندند و چند نفر رومی را در کنار خندق دستگیر کردند زنبل بیک در جائی که
رسیده بود باز فرود آمده سایبانها بر فلک افراشته بزمی دیگر آراسته ساغری چند بطاق ابروی مردان نوشیدند
و در انتظار جواب رقعه نشسته عساکر رومیه در کنار خندق صف کشیده بروش قلعه داران بحراست اردوی خود
پرداخته شدند و جرات بیرون آمدن مطلقا نمی کردند و سردار در جواب رقعه بمقابله در نیامد سخنان سست نامردانه
و عذرهای پوچ نادلپذیر نوشت و بوضوح پیوست که رومیان حرارت جنگ صحرائی ندارند باین گفتگو روز بآخر رسیده

بود برخصت همایون بجهت دیرکجک نیامدند بالضروره بازگشته باردوی همایون آمدند و حقیقت حال بعرض عاکفان سده
جلال رسانیدند که در باب محاربه خندق بدانجا اشارت شود علما بندجون پرتو این خبر بپیشگاه ضمیر انور تافت از
محل اقامت کوچ کرده بجند مرحله بکنار آب بهرز آمده بهر دو اردو یکدیگر ملحق گشته سراپرده بارگاه با اوج مهر و ماه
افراخته شد و زینل بیک و امرای لشکر ظفر اثر بعزم ملازمت آمده بسعادت کورنش فایز گشتند و بعز قرب
بساط بوس عالی دریافتند ذکر وصول موکب همایون بارض دار السلام بغداد و پیوستن سپاه معلای معسکر
پادشاه دین پرور و آنچه در خلال این احوال روی داد چون عنایت ایزدی همواره قرین
حال و رفیق امانی و آمال هواخواهان این دودمان قدس نشانست درین یورش خیر مآل هر تدبیری که حضرت
اعلی در دفع حادثه و حصول مطلب اندیشیدند موافق تقدیر افتاد و هر تدبیری که از کمان اندیشه عالی بیرون
جست بر هدف مراد نشست و کارگر آمد علامات فتح و فیروزی بامداد جنود غیبی بظهور می پیوست و از مخالفان
ضرر و آسیبی بمبارزان جنود قزلباش نمی رسید عاقبت بر خصمان غالب آمده نصرت یافتند القصه چون موکب همایون
فال جاه و جلال در کنار آب بهرز نزول اقبال نمودند مکرر مجالس کنکاش انعقاد یافت که بر چه وجه بدفع دشمنان
پرداخته و بچه تدبیر چندین هزار نفس سپاهی و رعیت را که شش هفت ماهست در مضیق محاصره مانده لحظه از تردد
قلعه داری و مشقت تیقظ و بیداری آسودگی نیافته اند چشم عبرت بخواب آشنا نکرده اند و پهلو بر بستر راحت نرسانیده
از تنگنای محاصره خلاصی دهند مخالفان خود بر دور خندق کرده بعرابه و ضربزن و توپ و بادلیج و تفنگ استحکام
تمام داده دست از کار قلعه کشیده بقلعه داری خندق و حصار خود مشغول اند درینصورت جنگ خندق موجب
تضیع لشکرات و صرفه در آن نیست مایک چند از لشکر خود را بعالمی برابر میکنیم بهای صوابنمای باین قرار یافت
که در تضییق دخره اعدا کوشیده راههای اطراف آب و خشکی مسدود گردد که از هیچ طرف آذوقه بایشان نرسد
و از فقدان ماکولات و نایابی علیق دواب کارشان باضطرار انجامیده موجب تفرقه لشکر گردد بتوفیق الله تعالی
هر آینه بدین تدبیر شایسته مهم اعادی بوجه دلخواه ساخته آید و انیورت کنار آب بهرز کوچ کرده در مکانی که
مختلط شط بهرز و دجله و قراقابی بود نزول اجلال فرمودند خلیل سلطان سیل سر را با فوجی از دلاوران فرستاد
تا راه بر کشتیها و کشتیبانان مسدود گردانند و بنابر اعانت حزم و احتیاط رستم بیک یساول صحبت را که از
زمره مقربان و دلیران کارآگاه است با فوجی کثیر بدین خدمت مامور فرمودند و متعاقب خلیل سلطان را با منصوب روانه
نمودند و جسر را از مکانی که بسته شده بود آورده در وسط اردوی همایون محل مناسب اختیار نموده نصب
کردند و زینل بیک سردار لشکر منصور و خلف بیک سفرچی باشی که جرچی بود با سپاه ظفر پناه از جسر عبور نموده
در آنطرف آب دیاله که بین المعسکرین یک فرسخ زیاده بود محل نزول اختیار نموده فرود آمدند و طرف حزم
و احتیاط مرعی داشته پیش روی لشکر را بحفر و جر و خندق و نصب توپ و بادلیج استحکام داده بعکیمان
قدر انداز بجرات کماشته امام قلیخان بگلربیگی فارس اراده نمود که با کل عساکر طبقه خود باصال و کشتی

از دجله عبور نموده در آنطرف آب لنگر اقامت انداز دو راه تردد رومیه از راه حله و بصره و غیره مسدود گردانند
و حضرت اعلی تجویز رفتن او با آنطرف میکردند که از بغداد کهنه مبادا لشکر موفور بر سر او آید و از اینطرف بجهت طغیان
آب و تعذر عبور معاونت و مدد دست ندهد بالآخره امام قلی بیگ نام ایشک آقاسی امام قلیخان را که جوان کار
آمدنیست سرکرده لشکر فارس گردانیده با جمعی دیگر از تفنگچیان و دلاوران قزلباش بصبال و کشتی از آن آب
گذرانیده بآنطرف فرستادند که در برابر اردوی همایون رحل اقامت انداز و ایشان تیر بستو ر زنبیل بیگ
و خلف بیگ در شرح و جایی که مانع دخول لشکر بیگانه تواند بود مرتب ساخته تفنگچیان گماشتند و استحکام داده
رومیان با حرارت آن شد که از طرف بغداد کهنه آسیبی بغازیان رسانند بلی جایی که عون و محافظت خدا یار باشد لشکر
شیطان چه تواند کرد و امام قلی بیگ بعد از استقامت سپاه و استحکام مقام با فوجی از افواج قاهره بر سر شهر حله که ارسلان
پاشا الوند اغلی مشهور در آنجا بود رفت ارسلان پاشا با جنود خود و اعراب مخالف بمقابله سپاه منصور در آمده فیما
محاربه بوقوع پیوست الوند اغلی انهدام یافته قریب یکهزار نفر از لشکر مخالف طعمه شمشیر آبدار گشته و ارسلان پاشا
و بقیة السیف از راه فلوجه که بطرف حلب میرود بیرون رفت و غنایم موفور و ذخیره و آذوقه که از جانب بصره و جواز
و الحدود باطراف اردوی رومیان می آوردند بدست عساکر منصور در آمده و بمسامع جلال رسید که اکثر دواب عسکر
روم از فقدان علیق و علوف سبز که در آنطرف آب یافت بآنطرف بچرا رفته یکمرتبه جماعه الوار مردم حسین خان حاکم
لرستان و مرتبه دیگر خان احمد خان اردلان را بآنطرف فرستادند و ایشان بشبی شش هفت فرسخ راه طی نموده
بچراگاه دواب رسیدند و چندین هزار اسب و استر رومیه را راندند از اتفاقات حسنه بقافله آذوقه که از هر گونه اجناس
که از جانب حلب و راه فلوجه باردوی رومیه آمده دوچار شده غارت کردند و بسلامت باردوی معلی رسیدند چون
بمسامع جلال رسید که از طرف حلب و شوارع فلوجه خزانه موفور و ذخیره و اسباب غیر محصور باردوی رومیه می
آمد زمان بیگ ناظر بیوتات را با گروهی از مبارزان مردانه بآنطرف فرستادند از آوازه ورود لشکر قزلباش
که بآنطرف آب راه یافته رحله و کربلا مستولی شده بودند خوف و هراس بمعاکس برتردین راه یافته گروهی که می آمدند
اکثر طبل رحیل کوفته مراجعت نمودند و بعضی بکشتی در آمده از آب فرات اراده آمدن نموده بودند بدست زمان بیگ
و لشکر ظفر شعار افتاده با نقود و اوزه و غنایم ذاخره عود نموده باردوی کیهان پوی پیوستند و تردد آمد شد
قوافل رومیه از آنطرف نیز بالکلیه منقطع شد و شوارع فلوجه مسدود گردید

ذکر ذخیره فرستادن از اردوی همایون به قلعه و شرح محاربه که فیمابین جنود قزلباش و رومیه وقوع یافت و مآل حال مخالفان بی ایمان

چون جمعی کثیر و جمعی غفیر از سپاهیان و تفنگچیان در قلعه بودند و تا موازی دو هزار اسب زیاده داشتند و هر یوم
مقدار کلی غله و اجناس ماکول و علیق در کار بود مدت محاصره بامتداد کشید آذوقه تخفیف یافت و همه روزه مردم
بی مؤنت شهری و اراذل الناس محتاج خود را از قلعه بیرون انداخته اسیر میشدند رومیان از تقریر آن بیهده
گویان بعسرت و تنگی معاش محصوران آگاهی یافته در انتظار فتح الباب میگذرانیدند ماه مبارک رمضان رسید

ورعایا و سکنهٔ بغداد اگر چه فی الجمله ذخیره داشتند از بیم سپاهیان مخفی داشته بر روی بازار نمی آوردند
قیمت ماکولات مالایطاق شده خرید و فروخت در شهر و بازار کمتر میشد صفی قلیخان جهت عرض احوال معتمدان صادق القول
راست گفتار فرستاده حقایق حال بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بالهام سروش
غیبی بخاطر آوردند که آذوقه آنچه در اردوی معلی توان سرانجام داد سرانجام نموده مقدار کلی آذوقه از راه شط با کشتیها
بجانب قلعه فرستند که از دروازه غربی بجانب بغداد کهنه که جای جسر بود داخل قلعه شود و هم مایه اطمینان قلب رعایا
و مردم شهر گردد و اگر ذخیره داشته باشند در خرید و فروخت آن دلیر گردند و هم موجب استظهار و امیدواری
سپاهیان و یاس و نومیدی مخالفان گشته در انتظار استیمان که آخرین تدبیر ناقص سردار است نبوده باشند و این امر
که در نظر همگنان عسیر بغایت دشوار و بسیار دور از کار مینمود زیرا که از دروازه غربی تا قلعه که در مقابل بغداد
کهنه واقع است تا قریب نیم فرسنخ از هر دو طرف آب دجله معسکر رومیان بود و کشتیهای پربار از میان دو گروه
مخالف که از عسرت و تنگی معاش شام تا صبح چشم آرزو بر خوشه پروین دوخته اند گذرانیده بقلعه رسانند در آن هنر
زمان نیک دانند که از کارنامهای روزگار است و در باستانی نامها بنظر رسیده حضرت اعلی شاهی ظل اللهی همت بلند
بادشاهانه بحصول این امر عسیر گماشته کس معتمد بقلعه فرستاده سفاین جسر را که در حریم قلعه محفوظ بود طلب فرمودند
صفی قلیخان ده سفینه گشته با جمعی دلیران و تفنگچیان جلد هشیار بیدار بر شط انداخته در تاریکی شب گذرانیده بکنار اردوی
همایون رسانیدند و آذوقه بسیار از آرد و گندم و جو و برنج و روغن و مرغ و گوسفند و اقسام ماکولات و حلویات
و مربیات و اشربه و قند و نبات و امثال ذلک که در اردوی معلی یافت میشد سامان و سرانجام داده با سفاین مذکوره
دفعه دفعه از آب گذرانیدند خلف بیگ سفرچی باشی که جرجی جنود اقبال بود با فوجی از دلاوران بدین خدمت کامیاب
مامور گشت و او دامن مردانگی بر میان زده کشتیها را مملو گردانیده کشتیبانان جلد دلیر آغاز راندن سفاین کردند
چون آن کشتیها گنجایش کل آن اجناس نداشت موازی پانصد خروار دیگر بشتران و الاغان بار کرده تکیه بر
اقبال بیزوال همایون نموده از کناره شط راهی شدند که نزدیکی دروازه رسانند از آنجا دفعه دفعه با سفاین نقل نمایند
مخالفان رومیه که در بغداد کهنه اقامت داشتند بر کنار آب در چند محل جر ده خندق حفر کرده بنگریان تفنگ انداز
گماشته استحکام تمام داده راه تردد را مسدود گردانیده بودند چون خلف بیگ و جنود قاهره که پیشروان آذوقه
مذکور بودند بآنجا رسیدند فیمابین هر دو گروه محاربات قوی دست داده مبارزان جنود اقبال بر آن فیه موفور مظفر
و منصور گشته جمعی کثیر از رومیه و بنگریان طعمه شمشیر غازیان گشته بقیة السیف در پس کهنه دیوارها مختفی شدند و جنود
قاهره تا مقابل [illegible] از و راه از مخالفان خالی کرده بیلداران جرها و خندقها را پر ساخته هموار نموده و شتران و
الاغان آن اجناس وفور را گذرانیده بیاری خدا بروفق مدعا بقصور و فور بقلعه کشیدند و مخالفان این طرف
از کنار آب نظاره این دستبرد کرده اصلا فرصت ممانعت و قدرت معاونت مردم خود نیافتند غلغله شادمانی
محصوران باوج آسمان رسید نقارهای شادیانه فرو کوفتند خلف بیگ خود داخل دروازه شده با صفی قلیخان

ملاقات کرده خوشحال و روسفیدانه بانجام این خدمت مردانه پرداخت و بسلامت مراجعت نموده باردوی همایون
پیوست مورد تحسین شاه و سپاه گردید چون از اقامت اردوی همایون در کنار مخلط آبها روزی چند گذشت زینل بیک
سردار سپهدار جنود قاهره که از آب دیاله گذشته در برابر مخالفان نشسته بودند از طول اقامت دلگیر گشته دیگر
باره بمحاربه راغب گشت مجالس کنکاش و مشورت انعقاد یافته زینل بیک و جنود قاهره بمحاربه رخصت یافتند
که صرفه کار نگاه داشته از جلادت و دلیریهای بی‌محل که موجب تضیع جوانان کارآمدنی باشد عساکر را ممنوع گردانیده
حراست نمایند زینل بیک و امرای عظام بعد از استجازه همایون صفوف قتال آراسته متوجه اردوی مخالف گشتند
و خلف بیک بدستور چرخچی و مقدمه الجیش سپاه منصور بود در این مرتبه چون سرداران زبردن ذخیره و مبارزان بهادری
قلعه داران از تسخیر قلعه و حصول مقصود مایوس گشته بود با عظمای رومیه و جنود موفور بمقابله سپاه منصور در آمده
در کنار خندقی که حفر نموده بودند صف آرای گشتند و عرابه و توپخانه در هم کشیده اندکی پای جلادت پیشتر
نهادند از ینطرف نیز افواج قاهره که هراول و چرخچی بودند اسب جلادت رانده در دو سه محل میمنه و میسره طرفین
بیکدیگر ملاقی شده محاربه دست داد و فوجی از جنود مخالف بر سپاه قزلباش مقابل خود زور آورده چیرگی نمودند
از ینطرف زینل بیک و خلف بیک پیشتر رانده اسب جلادت در معرکه رانگیختند و جنود قاهره حمله عظیم کرده خود را بر
صف سپاه مخالف رسانیده در اندک زمانی تا قریب هزار نفر از آن طبقه بر خاک هلاک افتاده شدند و آن جماعت را تا
کنار خندق که حفر نموده بودند دوانیدند درین اثنا بادی عظیم در وزیدن آمد چنانچه انقلابی کرد که گرد و غبار عظیم
ارتفاع یافته معرکه را تیره و دیدها تاریک و خیره گردانیده بنحوی که دوست از دشمن متمیز نمیشد بنحوی که زینل بیک و عساکر
ظفرمآثر خود را بار گشته مظفر و منصور مراجعت نمودند و اعدا خود را بخندق رسانیدند و بسیاری از نیکوبان
که پیاده بودند در زیر دست و پای ستوران مانده و برخی از ارتفاع گرد و غبار راه خندق گم کرده و در دشت
و صحرا ناپدید شدند و در خندق عدم فرو رفتند درین معرکه سوا محب علی بیک شاهی سیون شاملو که از اعیان
سپاه بود کسی که اسم و رسمی داشته باشد از عساکر منصوره ضایع نشد بعد از واقعه مذکور چون از همه طرف راهها
مسدود گشته آمد و شد از اردوی رومیه منقطع شد مدتی از هیچ طرف آذوقه نیامد عسرت و تنگی در میان سپاه در جه
اعلی یافته بنوعی تفرقگی روی داد که سرداران از ضبط آن مردم عاجز ماندند و بیماریها شیوع در میان لشکر ایشان شیوع
یافته هیچ خیمه نبود که دو سه بیمار نخوابیده بود هر روز جمعی تلف میشدند مجملا رفته رفته احوال رومیه بجائی رسید و بسر حدی
انجامید که بسلامت بازگشتن اقصی مقصود بود و از عدم قدرت و فقدان استطاعت میسر نبود زیرا که گروه انبوه
از لشکریان ایشان نابود گشته بعضی در معرکه‌ها و یورشهای قلعه و برخی از شدت بیماری با طبیع بعالم آخرت
شتافتند بقیه سپاه اکثر از بی‌الاغی که بعضی عیمت [illegible] از کشش و بعضی از نایابی علیق بر سر علف تلف شده
بودند پیاده مانده نه الاغ باری داشتند و نه پایوی سواری حافظ احمد پاشا و امرای رومیه تقربات المکجه مصطفی
آقا نام معتمدی را فرستاده استدعا نمودند که اگر یکی از معتمدان نخداران از آنطرف فرستاده شود که بعضی حکایات

باو گفت و شنید نمایند حضرت اعلی حسب الالتماس عالی توخته بیک یوزباشی استاجلو را همراه مصطفی آقا فرستادند
فیمابین کشیکچیهای سپاهیانه واقع شد و میان سپاهیان رومی هر یک بطبق مدعای خود سخنها میگفتند منازعات
روی داده بعد از قیل و قال بسیار همگی متفق اللفظ استدعا نمودند که نواب کامیاب از خاندان نبوت
و کرامت از اعمال و افعالی که در حین خصومت واقع شده باشد بکرم جبلی اغماض فرمایند و من بعد رومیه از
سپاه قزلباش ایمن بوده باشند که از روی اطمینان قلب کوچ کرده اثقال و خزاین خود را بامنیت رسانند
و تا زنده باشند حقوق این جانب را دانند توخته بیک صورت التماس ایشان را عرضه داشت نموده و محمد آقا
نام معتمدی از جانب رومیان آمده بود بسعادت آستانبوسی سرافراز گشت و بمروت جبلی مسئول ایشان باجابت
اقران یافته نوید مرحمت و مژده امان یافتند لیکن هنوز توخته بیک در اردوی رومیه و محمد آقا در اردوی همایون بودند
و شرایط مصالحه از طرفین استحکام نیافته بود که سپاه روم خودسر متفرق گشته راه مراجعت پیش گرفتند و هر کس
بقدر قدرتی که داشت سر خود گرفته رفت و سردار بی احتشام در کمال اضطرار و سراسیمگی با سایر عظما بتاریخ نهم
شهر شوال الطبل رحیل کوفته راهی شدند الاغ چند که بجهة نقل یکدو توپ سلطان سلیمانی ضرورت بود سرانجام نتوانستند
داد توپخانه و یراق جباخانه سرکار پادشاهی را در بعضی یورت و بعضی در اولین منزل انداخته رفتند توخته بیک
یوزباشی و برخوردار بیک ذو القدر ملازم امامقلیخان و میرزا معصوم عرب علیلط خراسانی که شب در حوالی قلعه
گرفتار شده بودند گرفته باردوی معلی آوردند گروهی از عساکر و صفی قلیخان و ارباب جلادت قلعه تعاقب ایشان
کرده در مقام استیصال آن گروه درآمدند حضرت اعلی از غایت درستپیمانی که از آبا و اجداد بارث دارند راضی
بآن معنی نشده به زینل بیک فرمودند که یکدو مرحله ایشان را گذرانیده و لشکر یاز را از تعرض ممنوع گردانند و زینل بیک
حسب الفرموده عمل نموده از تعاقب مراجعت نمودند مگر سردار روم بدیار عجم آمده کاری نساخته پریشان حال بازگشت نمود
اما در هیچ مرتبه باین پریشان حالی و رسوائی بازگشته بودند و دو سه هزار نفر بلکه زیاده بیمار و ناتوان در دور قلعه
افتاده بسختی جان میدادند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از وفور ترحم بعموم عباد الله بمحصلان احکام شد که بیمار پرسی کرده
از حال بیماران خبردار باشند و چون بیماران را جای و منزلی نبود اکثر را بصحن و عمارات و بقعه و مزار امام اعظم ابوحنیفه
جا دادند و گفتند چون اعتماد و اعتقاد کلی بر امام خود دارند امام ایشان را شفا خواهد داد اکثر اسهال داشتند
و این اوضاع را از مستراح گنده تر ساختند و بتدریج در آن عفن و گندگی مردند و رفته از بسیاری تعفن و نجاست مرده
زنده جان میداد بطریق الهدا ظریفی را گذر بآنجا افتاد گفت این طبقه قزلباش عجب مردمی اند شاه اسمعیل
اینجا را فرموده متوضا کرده مردم اردوی ایشان در و قباحت میکردند شاه عباس از غایت پاک طینتی آن
عمل شنیع نکرده باین نوع ما بجا بایست کرد که خودشان بامام خود این بی ادبی را کردند و علاج نداشتند که
چون این قبایح کردند اکثر در کمال فضایح مردند اسباب و یراق و اسب بسیار که صاحبان آنها بخود در مانده
بودند و پروای آن نداشتند نصیب بیمارداران و کشیکچیان قلعه و شهر گردید تا صد و دو موصل ابواب و اکراد و الوار

نیز گروه گروه بتعاقب شتافتند و هر یک از آن غنایم قسمی یافتند جمعی را که بغارتی مشرف اند بدست آورده قتل
تملک باین عنف ایشان میکشیدند عریان و سر برهنه سر میدادند و در هر محله فوجی از بیماران راه عدم پیش میگرفتند
مجملا مجدد دیار عراق عرب از خار تعرض معاندان مصفی گشته بتصرف اولیای دولت قاهره قرار گرفت فتحنامهها
باطراف و جوانب صدور یافته سال یافت و چون اطبا بجهت اشتداد گرمی هوا تجویز توقف نمی نمودند و مبرات
و تصدقات جهت سکنه و محتاجان کربلا و نجف ارسال داشته بعد از زیارت مراقد متبرکه کاظمین علی مشرفها
الصلوة و التحیه عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده رایات عالیات قرین فیروزی و اقبال از راه مندلی
که هوایش باعتدال نزدیکتر بود روانه شدند شعرای بلاغت گستر تواریخ مرغوب جهة این فتح مبین که بیمنت و برکات
ارواح مقدسه طیبین و طاهرین اتفاق افتاده طراز فتوحات عظیمه روزگار یافته بود در سلک نظم کشیدند از جمله
یکی از شعرای تبریز این تاریخ یافته • الحمد لله که عباس علی شاهنشه غازی • ز لطف شاه دین کرد دیده بر اعدا ظفر
غالب • چو جستم از خرد تاریخ فتحش هاتفی میگفت • که رومی را فنا کرده علی ابن ابی طالب • چون سخن بدینجا رسید
لازم دید که خوارق عاداتی چند که در حین محاصره نجف اشرف از آن مظهر العجایب بظهور پیوسته بین الجمهور اشتهار
یافت در این نسخه عالم آرا در طی داستان اندراج یابد تا مهر محبان زیاده شود و مخالف اعتقاد پیدا کند انشاء الله وحده

گفتار در شرح و بیان خوارق عادات و اظهار کرامات شاه ولایت که در حین محاصره حصار نجف اشرف از پرتو روح پرفتوح مقدس شهنشاه خطه ولایت و صدرنشین تخت وصایت وقوع یافت

هر چند شان عالیمکان سلطان سریر ولایت و کرامت از آن ارفع و بین الاعادی و الاحبا اظهر است که امثال این
امور از کرامات آن مظهر العجایب محل استعجاب باشد بنابر افتخار و مباهات موالیان و دوستداران اهل بیت الخ
بظهور آمده راقم این مقالات از مردم ثقه صادق الحدیث راست گفتار استماع نموده رقم تحریر می یابد اول آنکه
مسوده اوراق بواسطه از مولانا محمود کلیددار روضه مقدسه حضرت شاه اولیا شنیدم که میگفت در بدایت حال که حافظ
پاشا آمده نجف اشرف را محاصره نموده بود سپاهی پیش آورده در تسخیر آن اهتمام داشت یکی از ابطال رجال بندوق انداز
از آن قوم همه روزه بپای برجی که سینه پیش آمده بود آمده گاهی بنابر تعصب و عناد و مخالفت مذهب بیهوده گوئی
آغاز نهاده سخنان لاطایل باواز بلند میگفت و تهدیدات میکرد و گاهی اظهار ترحم کرده میگفت که من ابا عن جد از دیار عجم
و بر شما رحم می آید که عنقریب این حصار با استوار بقهر و غلبه مفتوح میگردد و مردان شما طعمه شمشیر و نسا و صبیان شما اسیر
و اموال بتاراج خواهد رفت و ترغیب قلعه سپردن مینمود و این هذیانات موجب قهر محصوران و تزلزل خاطر ضعیف رایان
و محافظان میگشت روزی یکی از خوردسالان قلعه که مدت العمر تفنگ بدست نگرفته بود و طریق انداختن آن قطعا
نمیدانست تفنگی کوچک بقصد آن بدبخت بدست آورده از روح مقدس شاه نجف استمداد همت کرده به برج
درآمده در حینی که آن هرزه گوی از این قبیل سخنان لاطایل بر زبان داشت تفنگ را آتش داده گلوله بر هدف مراد
آمده و مغز سرش پریشان شد فریادی زد چنانکه همه کس شنیدند و افتاد و جان بداد دوم آنکه یکی از تفنگچیان متعصب

اعیلری طرفندن وارد اولان نامه شریفده سؤال شریفنك تجویز بیورلور ایسه بحمد لله والمنه حالا وجود نابودمزده صحت دایره
سنده موجود الوب لیل ونهار دعای دوام دولتلرنده مداومتمز ودیدار شریفلرینه مشتاق عظیم
اولمغله اشتیاق بیلورلمیه همان مسبب الاسباب حضرتلری جا اولنورکه پرداخته دیدار شریفلرینه مشرف اولمق
میسر قیله آمین بحرمت سید المرسلین فیما بعد بو سفر ندامت اثرده وبغداد دیدار محنت آباد حوادثن اشقیا
بیورسکز نه بلیم لو مله سفر دیشمیز ارا اسنده نصب اولمش طقوز آیدر که قلعه محاصره اولنوب لاکن برداشته رخنه
ویرالمیوب اول محاصره مزده حلوت ملوك تنك سیاکنده قزلباش بد معاشنك اصلا اثری ظاهر اولمش
ایکن بر سلار ایلوت تقیلر سوریلوب حواله لر قالقوب نیجه دفعه یورشلر دالوب هر یورشده نیجه بین نفوس
قاپوقولی سردن کچدی هلاك واولوب کوندن کونه قلعه ده اولان ملعونلر غالب ولشکر اسلام مغلوب اولمقدن
غیری نتیجه باش ساریوب لو اثناده شاه عجم طرفیدن سردار اولان زنبل خان دینمکله معروف بر شنه
اکثر غالبا قرق بیك مقداری قزلباش بد معاش حیله کر ایله پیدا اولوب اول دیاله سوینده عبور بولوب
هردم طرفمزه کچوب نیجه دفعه آنلر مغلوب والی کوسترمکس اوزره ایکن شاه عجم کندی ایکی اولن لشکر حویزه
ایله ایاقدوکلوب بسیج بزدم طرفمزه ملتفت اولمیوب بر مقدار لشکر قلعه مندلی اوزرینه تعیین ایدوب
صاحب سعادت حضرتلرینك قاپوجی باشیسی محمد آغا وحسانلو مصطفی پاشا و سایر معا اولان لشکر اسلام
توب یاردایله قلعه مذکوره دن جمعر دوب کیمین محبوسه کیمین طعمه شمشیر کندکیبی قزلباش پیدس ایلدی بعده
لك قلعه سی وبالکلیه مشهور بر قلعه داخی اولان اهل الاسلام تسخیر اودیکه لو اخبار اندن لشکر اسلام اوزرینه
سهم عظیم مستولی اولوب اما حقیقت مقابله اولنمغه اولامیدوتدبیر اوزره ایکن تو محل شاه عجم خدم وحشمی
ایله بزم طرفمزه توجه تام ایدیجه سرداری اولن نابکار مذکور سبق خدمت الجون تیمروك ایدوب دیاله جدی
اوزرینه جسر قودمق سر وعنده ایکن صاحب سعادت منع ودفعینه دیاربکر بکلربکیسی مراد پاشا ایلن اون بش
بین مقداری قوجاق ایکت لرنش التی پاره توپ ایله کندروب قضایا اول ملعون حیله کار زدن جنت
وتیر توب جسری قوروب اوج درت بیك مقداری قزلباش براوتقانه نزول ایلمش ایلن بو طرفدن
مراد پاشا قارشی لشوب توب وتفنگ ایله موجود بولیانه قزلباش اوزرینه هجوم اندنجه آنلر داخی
بالضروره حمله شروع ایدوب مابینده برایکی حمله کچدی مجال الغ [illegible] باشنیدن لیکا الوب جاك وباد تیغ
بلان پرله لشکر اسلامنك نوزین ووندروب الحاصل آخر راه علت ستقطه اولمغین حك مذکوره دیاربکره
وقرلمان وحلب واناطولی سنجقلرندن چنده سر لو بدده کمش دار الشریعت شهادت نوش ایدوب باقی
سی تیغ زهر آلود ... س الوب کیجه ارالرکزمکله مراد پاشا بر نیجه توابعلری ... الواردیه وخان قورد
تاروب کلدیکی آندنصکره پادشاه جمجاه ... یادسوی ایله نشاط وسیس بروه جسر قدرت لشکریك
بیر مقداری هردم طرفمزده در مقداری کهنه بغداد طرفنده کیجه روب اطرافمزه وقورداو یولی صالوب کا

طرفنده ماس کوشروب کلدی و اول طرفده الحاصل بغدادی قزلباش زمره‌سی محاصره ایدوب بعینه بعده دولتلش میمونه دونوب
قلعه ایله جنک ایتمک اولامزدن قزلباش ایله جنک ایتمک ایکنه مزدن قلعه خلقی المزی کسرا اخرالامر اطرافده خندق
کوب طابور ایدوب طابورلره داخی ملتفت اولمیوب بنجه دفعه طابوا نزاره و زنبه کلوب آلایلر بغلوب ماه شعبانک
یکرمی ایکنجی کونی اطاهر مراوربه یوش اتمک شبیله کلدوکده صاحب سعادت داخی لشکر اسلام ارا ایسنده
نداصالوب صغیر وکبیرده ملو وساده‌سی عموما بغیر عام اصلوبی یکحر بدین غری که میرسلرده قلعه‌یه مقابلده ومیدانده
الشنده جنک الشوب سرداری اولان زنیل خان شدت ایدوب همان توب الشنده ساسایین قوردوعده ملاعین
مذکورنو اشادت دن تقاره لرینی دوکوب صغیر وکبیر کوروملرالدوب بالذات توب وتفنکه مقید اولمیوب بر حمله
ضرب که اگر کوه البرز اوکا رنده اولیدی طاره مار اولوردی محصل بو حمله ایله لشکر اسلامی قلبی قلبه اوروب کلوب
کنار طابوردن وبشر ومقدسه اکیرمی آب اباعی الشنده پایمال اولوب ماسای طاسی طایفه‌سی میدانی دار کور
دوکده صاحب سعادت الانده دورمیوب قرارلرینی فرارده تبدیل وباشدیله صحرا وبیابانه دوشوب طاوره
پناه کتوروب لو سیع قرار وبردوک بو معرکه‌دن صوکره صاحب سعادت امراء عظام وکبرا ذوالقدر والاحترام
ایله شادره الوب قرار وبردیلر که بالذات بر داخی طابوردن دیسر وجمیعنه صرفه مرتوقدور همان قلعه محاصره
سنه ترک مالشوب شاید که قلعه محلصلق ایله توکلدوب امانه کتوره توزه لوبو امید ایله قلعه تنک دورت تای
ایتمدروب شاه عجم بو تدبیره واقف اولنجه بی پروا اونه کنجه کنه بغداد طرفنه اون کش تنک مقدار قزلباش کمجروب
اوج تنک توم که بلکه آرتوق ذخیره دوده وقاطر ایله قوش قلعه‌سی جوارنه کتوروب لشکر اسلام قارشولرینه
غلوانده کنجه دو نعرمار المنوب انده داخی قوشلو وقتی ایمدی کردیده بصیر نظر ایله مشاهده ایدوک بو عظیم ذخیره ووفور
مایاغ وطوخه وکیس کیله ایله قلعه‌یه ویدی اول احلدن لشکر سیلاب نیلی کلوب براعور ده قلعه‌دن ناامید اولدی
الثی کنده خاطر نخر اوله و بو بوا فرده جکلرلرده اکین شاه عجم بوجود آمدن خاطر جمع حاصل اندب قزلباش دورت
بانمرنک یوللرین کسوب و لوماللاب و فراطدن حقاکه بروجردن قوش اوجور متوب طالم قزلباشنک اتی اتاعی
الثی ساطه و داطکی سولرکه مرتهری طورلسوی طغیانده درجای کبی کیوب حله وکربلا وفلوجه وست طرفلرینه اقن
صابوب محل مذکوره اسلامنک حکم و ماشامامنده اب اغلانی نامنده اولمن حمله یکسان کورنوب حله اولان
اصلان پاشا وقایوقلی وعربی طراق ایله تسخیر الدیکر بهرتر مدن قاصر وعلمار کاسر ده محل بدیدر دور که اردوی همایون
سرودده صرفیه کلوب بیر کیم اولدن بر ذخیره تدارک ایتدمه حالالکمن متوب کبین صاتیرا دوهر تک اوجون روحی
بومنوال اوزره اولوپدرکه اولکره بر وقیه اون بیر فروشه مروجه مالو غوشه برکیله اریا سکز فروشه الکملندی او
درهمی بیراقچه‌ات اسک بروقیه‌سی قرق اقچه صابوراول نا ـل طمع جانلرکه نغلوانی زلال ایله بردیلر
شهمی آتش کورنده صلوه کتوروده آل دیلر اول طریف حایلرکه مصری کتان برلریدن که نینک کیمک
عارملری شیمدی چادر بزندن و بیرو انمز کونیلکر ایله فرج کت انزبلر اول خودبسند دلاور کرده رستم را

نه شیشه ایدر اول دلیرلر داول قوجاتی بکلرکه قزلباشدن ویرلمش التی امشد ایله کلولر ایدی شیمدی حادرده
و اسبابلری یونده و بوت الحق حاطرین قوررتی منت بلوراول دیلر اول منعم اکابرلرکه کوس وحلوانلره
هوب فرحا ایله عثمانه کند طریدی شیمدی بیرلر السنک کوزنده بحرحکر اولدیلر اول احدن که ازدونک دورت
حصه دن بیر حصه سی الحق آلمودور مابقی لشکر اسلام ایاقی و پریشان قالوبدورا اگر سربوررایله کوحلوانک
بنکلری منک اورنه سالحانه سی کوز ونوروا درته جبه خانه و توبخانه برفرونه ارلق اماّن دار همس نوفکره
قالمورکه سلطان سلیمن دورندن بره حکده و بصره وه اشغال امدون بالیمز وسنک انداز طوبلری قلعه در لک
الحزن کوتورمشلر ایدی بوبله بورنده تونیقدال عثمانه نام ونشک اوره لو صاحب سعادت لواندیشه ایله آثاری
ظاهر اولمدی بلمزه قزلباش النه کرفتار اولدیلر توجیه سعادت لوخواندکار حضرتلری بالذات لشکر
اسلامنک طوماری بیز یوزدن کوتر آلمک استر تمام معنسی دوتر کیلرده سونلنورکه نه بغداد و نه بصره دن
کلوروازنه کندن عثمانلودن بره مادم وار ایله لوانه دک خزینه دیار روم کلمه اول اصح احتمالی واردی فاما
یوندن بوبه حضرتلری بالذات امداد بیره بحون کی قضیه بو مضمون اوزره دور بیر مانمزه مالدسوی بیر ماتمز نشاط
اکه نه شاه عباس اوکز بغداد مکرسره خدادن اوله امداد محصل کلام دوماه مدیده بوندا مشلو کرداب کیمزه
و دشمن دکوله درکه هردم لواحوالمزه مطلع اوله بم روحم بیله فهم ایره وزکه شاه عجم ته پیر کا ایله نه تقدیر
مولوب کلدوکی محصلا حضرت علی کرم الله وجهه کراماتی اثرندن اولدوکی شبهه یوقدور بلموزامام اعظم حضرتلری
بیزیم جهتمزدن همی ست اولدوعی بسندن ویه توجه الحق کندو مرقد شریفی وروح لطیف الحون اول خصم
تنک دن کامنه پناهه توجه ایدوب بوربورنک مداولرده بوره قزلباش امامی برعم امامیمز معلوم وطعنه اهل عجده
مشهور ومعروف دورر کیم غالبا ملا حیرتی بخارایی نک شعریدر [illegible] انست امام کز دواکشت * چون مرده
قیس کافری کشت * نه اکه هزار کس بوزید * درکون کی نکرد اکشت * سم روحم تو مکه زاده نیکدر
کنده بو عجب کماجهد کلماتی ادومیوب ههان شیوه سرایله که ماتمزده مخفی و درکدا مده ننرکه خود نیلو و سوا انسندن
سلامت اوله نیر آتس با معین مخفی سوروالمه که اردو مزخسته لیق مستولی دور که لو ولایتنک آب و هوای دلبا
اکری اکری قلنجی کمده دوراغ اغرسی واستغفار رحمتی برله مرگ مفاجاة لو بادسموم ایله دره وملالردن کیمی
سعادتلوباش کرکه دورکیم [illegible] صحه اول جاسه حسه همنون [illegible] سلامتمزی موروث جلالتی ونه لیز
آخرت حقی جلال ایتیو مکر الحکم لله الواحد القهار بیمان مزواددورکه تقده عمرمزی امام اعظم برایده صرف
ایله ووک بادان باصفاده داخی ماتمرهم مکتوبلری یاروب کوزنده مسورقصوریرانه نظر ایمر طرالحی اولدی ریبر که
سطر بارنجه [illegible] کلدیکی به دوزنج [illegible] و نذیلق واقع الور ظالم قزلباشک اثنیه لشکر اسلامی سویله
الوبه ریور قوبیه سکر دورکی طابورمراورته سکر دوب تا چدقرنک اطرافنده کسی دورجه کیجه لری داغ
ببهی جه کنده زلرکه کیجه قانواسرا ایله اردومزنک اراسی کسوب روزکارمرسله کیجه نه طورزن قورشاغمزی جبره سلور

ورونه المزدن براقمزی ایلی المرسه ناشسه قالو بدرحانم الله دب غیری کیمسه بیلمز شهر و حاکر ر اولر یوز بویله مکتوب صعمر که
مصت رو محشر بوکر بلر مرسکی اولمرجی سنی یو بکا قاس ایده سیز والسلام ذکر مراجعت موکب همایون اعلی
عزیمت قشلاق نمودن در ملک مازندران بامداد قادر ذو الجلال و ملک منان جون رایات
ظفرآیات جاه و جلال بنهجی که مرقوم کلک بیان گشت بفیروزی و اقبال از سفر خراسان بدار السلام بجانب عراق در
حرکت آمده در کمال عظمت و کامرانی بجد و دهمدان رسید روزی چند در ییلاق سیم ار ییلاقات آنجا اقامت اتفاق
افتاده از آنجا متوجه سلطانیه و نسق مهمات بغداد گشته تولیت مشاهد مقدسه و خدمت روضات مطهرات از سارو سلطان
تغیر یافته بصفی قلیخان تجویز یافت و دراز امر او ایکیها که از و در قلعه داری بغداد بظهور آمد شیر علی لقب یافت خسرو میرزای
کرجی داروغه اصفهان را سرکار عمارت فرموده جهت تعمیر و سکت و بت قلعه و احداث برجهای عالی و حفر خندق
جانب فرستادند و معماران و استادان بنا و بیلداران عمله فعله آن کار تعین یافت و جمعی از سپاهیان و
تفنگچیان را که محصور گشته تمامی مشقت قلعه داری کشیده بودند از ان خدمت معاف داشته جمعی دیگر در عوض فرستادند
بعد از فراغ خاطر از محل مذکور عنان عزیمت بصوب سلطانیه معطوف گردانیده چند گاه بلده مذکور محل اقامت خسرو مظفر
و منصور بود و در آنجا بیان عسکر ظفرنشان پرداخته از هرکس که در معارک غزای گرجستان و معارک بغداد مردانگی
صدور یافته بود بجایزه و جلدو و سایر نوازشات و تفقدات سرافرازی یافتند جمعی از ارباب ارادت که از روی غیرت
و حمیت ارتکاب مشقت ان سیاق نموده بودند در سلک قورچیان و ملازمان درگاه انتظام دادند و زمان بیک ناظر
بیوتات را سردار سه هزار نفر تفنگچی گردانیده بجانب آذربایجان فرستادند که بقورچی باشی و عساکر آنجا ملحق گشته در
انتظام امور سرحد بدانچه صلاح دین و دولت باشد بعمل آورند شرح آمد و رفت و قضایا سانحه آنجا در طی حالات سال
آینده مرقوم کلک سوانح رقم خواهد شد و چون در بغداد حافظ احمد پاشا صلاح دیده بود که حضرت اعلی مکتوب دوستانه
در باب تعزیه سلطان عثمان و تهنیت جلوس سلطان مراد نوشته اشعاری در باب ملک بغداد که اوجاق قدیم
و موروثی این دودمان عالیشانست بفرمایند و محمد آقا نام ایلچی که قبل ازین در زمان حیات سلطان عثمان آمده بود
و مصطفی آقا نام که از جانب سردار از بغداد آمده هر دو درین ماده که موجب رفع غبار و کلفت و باعث سلامتی خلایق
و عباد الله و صلاح اندیشی طرفین است غلو داشته مصلحت جمهور انام از مرخص ساخته طهماسب قلی سلطان شیره
زنلی را برسالت روم تعین نموده مکتوب محبت اسلوب که بنهج مسطور بقلم آورده در مرافقت ایلچیان مذکور روانه کردانیدند
شرح احوال او نیز در قضایای سال آینده رقم زده کلک شیرین مقال میگردد و در سلطانیه عموم سپاه رخصت اوطان
یافته موکب همایون با ملتزمان رکاب اشرف بدار السلطنه قزوین آمده در دولتخانه مبارک نزول اجلال فرمودند چون ایلچیان
پادشاه اوروس و ایلچی ندر محمد خان اوزبک والی بلخ جهت تجدید قواعد صداقت و دوستی بپایه سریر اعلی آمده در دولت
اقامت داشتند بسعادت بساطبوسی فایز گشته مکاتیب و تحف و هدایا که آورده بودند گذرانیده قرین اعزاز و احترام
روانه شدند و از آنجا عزیمت قشلاق مازندران بهشت نشان فرمودند و بسعادت و اقبال روانه آنطرف گشتند

طرح صلح افکنده دست از قلعه داری باز داشته بدین نهج که رومیه از تعرض قزلباش ایمن بوده هر کس بهر طرف که خواهد
رود و اگر احدی اراده آمدن بیار قزلباش داشته باشد رعایت یابد مرتضی پاشا بعد از عهود و مواثیق قلعه را
سپرده خود نزد قورچی باشی آمد رومیان بعضی موافقت او اختیار کرده و بعضی دیگر بدیار خود رفتند قلعه بتصرف
اولیاء دولت قاهره درآمد و چون سلیم خان بجهت انداختن قلعه و بیرون آمدن بدون محاصره و زد و خورد
مقدور از اهل نقصه بود حکومت آنجا بشمسی خان قاقلو تفویض یافت و او با طایفه قزاقلو که آشنای آن
سرزمین اند داخل قلعه شده بحراست پرداخت **ذکر از سوانح اقبال مخالفت مورا و طهمورث و محاربه نمودن با یکدیگر**
و شکست یافتن مورا شرح واقعه آنکه بعد از محاربه که فیمابین عساکر فیروزی نشان و مورا و طهمورث و جماعت گرجیان
بوقوع پیوسته جمعی از عظماء گرجستان کارتیل دران معرکه مقتول گشته مورا که متهیج آن فتنه بود میخواست که در
مملکت کارتیل حاکم و فرمان روا باشد و جمعی از عظمای واز ناوران از او اصیلتر بودند که حکومت و بزرگی مورا مکروه
خاطر ایشان بود و طهمورث خان که پادشاهزاده والی کاخت بود چون ولایت او خراب بود و از نژاد سیمون خان ماضی والی
کارتیل اولاد ذکور نمانده بود پسران او نبیره دختری اولاد سیمون خان بودند گرجیان کارتیل با سیمون خان ولد بکرات خان
برادر زاده سیمون خان ماضی مخالفت نمودند میخواست که عظماء کارتیل بجانب پسران او میل نمایند یک پسر خود را بارث
دختر زادگی حاکم کارتیل گردانیده خود در آن مملکت نیز فرمان روا و صاحب اقتدار باشد و بعضی از گرجیان کارتیل
درین ماده با او همزبان بوده از مورا دوری میگزیدند بدین جهت میانه مورا و طهمورث وحشت پدید آمده بفساد انجامید
از یکدیگر دوری گزیدند طهمورث از او احتیاط مینمود و مورا لشکری از هواخواهان خود مرتب ساخته علی العجله
بر سر او رفت و هواخواهان طهمورث او را آگاه گردانیدند در آنوقت قوت مقابله و مدافعه نداشت از مقام
خود حرکت کرده بطرف دیگر شتافت فرصتی یافته با معدودی که درهم آورده بود بر سر مورا رفت و فیما
بین در هر دو گروه بمقتضای آنکه ز هر طرف که شود کشته سود اسلامست محاربه قوی روی داد طهمورث غالب
آمده مورا شکست یافته ساغر جرعه اعتبارش از باده پندار خالی گشت در گرجستان اقامت نتوانست نمود عزیمت
دیار روم کرده متوجه آنطرف گشت و بسرداری که بر سر اباظه پاشا بارض روم می آمد پیوسته از آنجا باسلامبول
رفت و از آن تاریخ در میان رومیان و طهمورث صلاح حال خود را در التجای آستان درگاه دانسته با داود خان
ولد الله ویردیخان بعد از محاربه حسب الصلاح قورچی باشی با گروهی از مردم خود و بعضی گرجیان در تفلیس اقامت داشت
با وی الفت و آشنائی گردیده فیمابین مراسله و آشنایی گرامد و شد و نوع میافت و در سال گذشته
بوساطت او عرایض ضراعت آمیزی که بدرگاه جهان پناه فرستاده بود چنانچه در ذیل مذکور میگردد در ینسال
فیمابین ایشان ملاقات اتفاق افتاد **ذکر التجا نمودن طهمورث بدرگاه جهان پناه بوساطت داود خان ولد**
الله ویردیخان بیگلربیگی فارس و بیان ملاقات نمودن ایشان چون میانه طهمورث و مورا وحشت پدید آمده
مواقف ایشان بمخالفت انجامید و او برومیه توسل جسته بدیار روم رفت و طهمورث از خواب غفلت بیدار گشته

از گردهای خون ریشمان که دیده دیگر باره دست توسل بدامن دولت این دودمان استوار داشته داود خان طرح الفت
و آشنائی انداخت و بدستور سابق اظهار بندگی و غلامی این آستان کرده بوسیله و استشفاع او استدعا
عفو زلات و تقصیرات خود کرده داود خان حقایق حالات را و ضراعت و بندگی او بخدمت اشرف عرض
نموده در حینی که رایات ظفرآیات جاه و جلال با دولت و اقبال از سفر خیر اثر بغداد بصوب عراق در حرکت آمده
بود عریضه داود خان و تضرع نامچه طهمورث که باو نوشته بود بخش در نظر همایون در آمد در آن صحیفه درج نموده بود
که در چند سال از من خطای بسیار صدور یافت و بجهت محارباتی که ضرورتا در میانه وقوع یافته طوایف قزلباش
عموما تیغها بزهرآلود بخونریزی من در میان دارند بدبخت جرأت آمدن بپایه سریر اعلی ندارم اگر حضرت اعلی
که از خاندان کرم اند رقم عفو بتقصیرات این بنده گنهکار کشیده از خطاهای گذشته اغماض فرمایند مجددا
حلقه غلامی در گوش جان کشیده بعد الیوم از شاهراه بندگی عدول ننمایم بعد از آنکه خدمتی چند مستحسن و پسندیده
باشد بکیه بان کرده سعادت ملازمت میتوانم دریافت حالا از خوف بی ادبیها که ارتکاب شده امیدوارم
که از تکلیف ملازمت معاف باشم و در این خرابه بسر برم داود خان مذکور استمالت نامچه بر سبیل حرز
امانی باسم او استدعا نموده بود حضرت اعلی ملتمس داود خان را مبذول داشته استمالت نامچه مبنی بر عنایات
خسروانه و عفو تقصیرات او فرستادند اما سفارش فرمودند که بطهمورث اعلام نماید که او از عهد صبی در ظل تربیت
همیون ما نشو و نما یافته و ما را می شناسد و برنیک و بد مزاج اقدس فی الجمله اطلاع دارد حالا این معاذیر و اظهار
ندامت و خلوص بندگی که مینماید از و بدین رقم امداد انتظار داشته باشد که مادام که روی ارادت و اخلاص بدرگاه عرش اشتباه
نیاورده و بطریق گنهکاران شمشیر در گردن آویخته بنظر همایون در نیامده عن صمیم القلب عفو و اغماض ممکن نیست و این بحیان
حیله اندوز دنیا دارانه در پیکر دو سعی نماید که دامن بغبار عصیان آلوده خود را باب حمکاری شست و شوی
دهد و خود را شایسته ادراک سعادت حضور گرداند بعد از وصول فرمان داود خان عزم ملاقات او با خود جزم کرده
بموجب کرم و جود اقدس و عفو مقدس همایون بی تکلفانه با معدودی از ملازمان خدمتکار متوجه محل اقامت او گشته
دوستانه یکدیگر را ملاقات [illegible]ند داود خان متکفل عفو تقصیرات او گشته سفارشات بلیغ شاهی را بابلغ بیان
خاطرنشان نمود و بخت تکلیف [illegible] پوشیدن که در ایام خلاف ملبس بان گشته بود نموده او را بلباس
قزلباشی درآورده و تبعه اش همگی تغیر لباس [illegible]دند و دست در دامن استشفاع او زده مهمات خود را بصوابدید او
منوط و مربوط گردانید و شرط نمود که اگر عنایات و الطاف شاهی شامل حال او باشد مدت العمر پای از جاده
بندگی و متابعت بیرون ننهند بعد از معاهده و شرایط بمکان باز گشته بجانب تفلیس عود نمود و حقیقت رفت و آمد
خود را بعرض عاکفان سده جلال رسانید و گفت که طهمورث بجاده اطاعت و مقام بندگی و انقیاد مقیم است
سانحه دیگر التجا نمودن اباظه پاشا بدرگاه گیتی پناه فلک اشتباه کیفیت واقعه آنکه چون رایات عالیات همایون
بنصرت و اقبال از سفر بغداد معاودت نمود اخبار فتح و فیروزی و هزیمت لشکر رومیه در سرحد انتشار یافت

اباره پاشا دیگر باره اظهار عقیدت و خلوص اخلاص کرده بود و ربیک قورچی استاجلو را که در سال گذشته گرفته
حبس نموده شهرت قتلش داده بود باز فرستاده و از اعمال سابق و حرکات ناهنجار و تصرفات مال تجار
بمعاذیر دنیا دارانه تمسک جست چون خلیل پاشا سردار رومیان متوجه دفع او بود چشم داشت معاونت
از دولت داشت چون از اطوار او دورنگی و مکر و حیله بظهور پیوسته بود هنگامی که لشکر بر سر او آمد در
معاونت او توجه تام مبذول نفرمودند اما مقرر شد که قورچی باشی با لشکر ظفر اثر که در آن حدود بودی
در ساییه وان اقامت نماید که مبادا از رومیان دست درازی بقلمرو همایون رسد بعد از آن که خلیل پاشا سردار
بارض روم نزدیک رسید و تشلر حسن پاشا نامی را با چند نفر از پاشایان و خوندیکری بقصد استرداد قلعه
اخسقه بارض روم فرستاده که او را استمال گردانیده ترغیب نمایند که با لشکر پیوسته باتفاق سر قلعه اخسقه روند
دوستانش با او اخبار کردند که انجماعت بگرفتن تو مامورند از خود غافل مشو اباره پاشا لستان پاشا و عیسی بیک
را که قلعه نگاه داشت و با لشکر ارض روم به پشت گرمی جنود قاهره که در سرحد چخور سعد بودند از خوف خان
از قلعه بیرون آمده علی الغفله بر سر امرا و پاشایان و ینکچریان که مقدمه الجیش بودند ریخته مجادله نموده دستبرد
نمایان کرد و چندی از عظماء لشکر که حسین پاشا و تشلر از جمله ایشان بود بدست آورده جمعی کثیر از رومیه و ینکچریان
را بقتل آورد و حسین پاشا را زخمدار بقلعه آوردند در قلعه از هم گذشت چون این اخبار بسردار رسید با عموم سپاه
بر سر او آمده قلعه ارض روم را محاصره نمودند و او تا چهارده ماه محصور بود و بمراسم قلعه داری پرداخت و در آن
رایات جلال نیز بنا بر حزم و احتیاط در سلطانیه اقامت داشت زمستان رسید رومیه زیاده از این توقف
نتوانستند نمود کاری نساخته بازگشتند و او حقیقت حال بعرض اشرف رسانید حضرت اعلی بفرستادهای او
صریحاً اظهار کردند که چون کردار اباره موافق اقوالش نبود زیاده اعتمادی بر اقوالش ننمودیم اگر
در قول خود صادق است و با نواب همایون ما موافق طریق این بود که گرفتاران رومی را که در جنگ و غیره که
در دست در آورده بپایه سریر اعلی شاهی فرستد که بر ضمیر انور ظاهر گردد که این تلاش او با رومیه در دولتخواهی
این دودمان است و مضمون این کلام مشهور • یا زنگی زنگ باش یا رومی روم • یا سخت چو سنگ باش
یا نرم چو موم • منظور دارد شرح بقیه احوال او در سال آینده مرقوم قلم گزارش رقم میگردد و وقایع متنوعه
که ایراد آن از لوازم بود بر اذکیا پوشیده نیست که در میانه سلاطین عالم و پادشاهان عرصه گیتی قانونی
مقرر است از قدیم الایام الی الآن که بیکدیگر میفرستاده اند خواه در ایام دوستی و اتحاد و خواه در زمان
خصومت و عناد خواه در رسانیدن سلام و دعا و خواه در دادن دشنام و دغا سالم و غانم آمد و شد
مینموده اند و هیچ نوع مضرت و آسیبی که عند الخالق و الخلائق مذموم و ناپسندیده است بجان
و مال و عرض و ناموس ایشان نمیرسیده زیرا که فرستادگان مامور فرمان فرستنده اند و وظیفه ایشان
جز به تبلیغ رسالت و رسانیدن نامه و پیغام نیست چنانچه حضرت بلاغت شیمه میفرمایند ما علی الرسول الا البلاغ

نظم در آیین شاهان و رسم کیان • فرستادگان ایمنند از زیان • ندارد روا قتل ایلچی شگون • که کاخ جهانش شود سرنگون

درین چند سال دو مرتبه چنانچه در محل خود گذارش یافته ایلچیان با مکتوب محبت اسلوب متواضعانه چنانچه راه و رسم سلاطین روزگار است بپادشاه روم فرستاده شده بود چلبی بیگ قورچی جاجار را قبل از وقایع بغداد و طهماسب قلی سلطان شیره‌ئی را بعد از آن از ارکان دولت خانوادهٔ آل عثمان این امر شنیع بظهور آمد چلبی بیگ را که بازگشته بقراحمید رسیده بود حاکم آنجا از هم گذرانیده طهماسب قلی سلطان را چون عظمای روم با یکدیگر ضدیت ورزیده برخلاف یکدیگر سخن سر کرده اند رفتن ایلچی مذکور را منافی مطلب خود دانسته در راه ضایع کردند و بر ممکلات و ما یعرف او رقم تملک کشیدند و تهمت خویش بر قاید اجل نهاده بعضی اشیای ظاهری او را جهت رفع شناعت بکار بازماندش دادند و ازین غافل افتادند که آفتاب را گل اندود نمیتوان کرد اگر از خلق بپوشانند با خالق چه توانند کرد در همان ایام پادشاه ایشان فنا شد چشم بینا باید چنانچه گفته اند • تو دیدی موسی عمران چه دید از فرعون • گرفته حملهٔ آفاق را بجلا نور • عبدالمؤمن خان پسر عبدالله خان اوزبک نیز این فعل قبیح کرد و در همان ایام دید آنچه دید و گوش آگاهان جهان شنید آنچه شنید و آقا جلال نام کرکیراقی در ایام مصالحه و دوستی و آمد و شد طرفین بجانب حلب فرستاده شده بود وی بانجام بعضی خدمات مشغول داشت حاکم حلب شیوه پست همتان کم فرصت که بصحیف حلب باشد عمل نموده او را بقتل آورده کل وجوه و اسباب و بضاعتی که داشت در حیطهٔ تصرف درآورد و اگر این امور از موقف سلطنت صدور یافته زهی کم فرصتی و پست فطرتی و دون همتی و اگر حکام و پاشایان بخود سر بر چنین افعال قبیح اقدام نموده اند زهی بی حمیتی و عدم اقتدار و غافل و بی شعوری و بیهوشی پادشاه چنین وجود رای منسوبان دلیل ضعف دولت و قوت مکنت است حضرت اعلی اعلی الله درجته که اوصاف حمیده‌اش پسندیدهٔ عالم و عالمیان است و اطوار ستوده‌اش قانون بزرگی و دستور العمل سلاطین جهان برخلاف ایشان سلوک نموده ایلچیان روم را که محمد آقا نامی از معتبران آن سلسله قبل از وقایع بغداد بدرگاه جهان پناه آمده معزز و محترم در دار السلطنه اصفهان اقامت داشت و مصطفی نامی که بعد از آن آمده بود چنانچه در سال گذشته تحریر پیوست رعایتهای ملوکانه فرموده مشمول نوازش و احسان مقتضی المرام روانهٔ دیار خود فرمودند تجار ولایت روم [illegible] ممالک عجم بودند در مهاد امن و امان آسوده برضای خود هرگاه اراده نمودند بی اذیت و خسران سالم و غانم روانه [illegible]ند

شرح واقعهٔ امامقلیخان میرزا و نابینا شدن آن شاهزاده

نادان که ادبار در خیال از اقتضای فلک بیمدار و اطوار بیخردانهٔ شهریار بی وقار امامقلی میرزا که نور بینایی او را از آسیب نشتر نقصان رسانید در باستانی نامها که مورخان بلاغت شعار بقلم تحقیق و رقم تصدیق نگاشته اند همیشه سلاطین عدالت آیین و فرمانروایان صاحب تمکین صلاح [illegible] استقامت احوال خلایق را از سپاهی و رعیت بر مطالب عالیه دنیویه و علاقه پدر فرزندی ترجیح داشته در رضاجویی و رفاهیت خلق الله که هر آینه موجب رضامندی خالق البرایاست کوشیده اند چنانچه قصه نقل آوردن سلطان سلیمان که اعقل پادشاهان روم بود سلطان مصطفی نام

بسر رسید خود را مطمطه طغیان و بی اعتدالی سلطان بایزید پسر دیگرش را با چهار پسر او بنوعی که در صحیفه اول در طی
وقایع زمان حضرت شاه جنت مکان تحریر یافت شاهد این معنی است و ازین قبیل از سلاطین ماضیه بسیار
بصدور پیوسته که ذکر آنها موجب اطناب است شهزاده مذکور از جهالت و نادانی و غرور جوانی ارتکاب امور
کرد که ناپسندیده والد بزرگوار بود مینمود و از اطوارش بی اعتدالی و جوهر ذاتش بی دانشی و کم جهری تفرس
میشد صلاح حال جمهور در آن دیده بهمین عبارت فرمودند که چشم او را تبر سایند و دیده بینایش را بی نور
گردانید اگرچه بحسب تقدیر باین بلیه گرفتار آمد اما مضمون آنکه عدو او مصلحت تو از تو بهتر داند از چندین بلیه
دیگر که در عالم اسباب جهت شاهزاده آماده کارخانه خلقت و تقدیرات و کثرتیش عدم بصیرت و بینایی
نجات یافته آسوده حال در ظل مرحمت شاهانه میگذرانند ذکر مراجعت موکب همایون بعزم قشلاق از سلطانیه
بمازندران بهشت نشان چون چندگاه بلده سلطانیه مضرب خیام عسکر همایون گردید سردار رومیان که بسرحد آمده
بمحاصره قلعه ارض روم مشغول بود بی نیل مقصود بازگردید خاطر اشرف از سرحد قلمرو همایون و احتمال دست درازی
ایشان باطراف سرحد خصوصا قلعه اخسقه اطمینان یافت عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده لشکر را رخصت اوطان
و مساکن داده و با ملازمان رکاب نصرت انتساب از سلطانیه بسیر و شکار پرداخته در سر زمینهای نزهت بخش اشرف
و دار السرور فرح آباد و منازل خلد آسای بساتین فرح افزای آن دیار که در هر مکان موضع نزهت بخش و قصری بقصور
افراخته و پرداخته معمار همت و آلات عشرت مهیا بودند و روزگار را بخوشدلی و کامیابی میگذرانیدند قورچی باشی که
دو سال در آذربایجان قشلاق داشت حسب الفرمان همایون بپایه سریر اعلی آمده در مازندران بسعادت بساطبوس اشرف
مشرف گشت و زمان بیگ ناظر نیز از آذربایجان عود نموده بعضی یکچیان و لشکریان که با او و با قورچی باشی بودند بمرخصت
اوطان یافتند دیگر از سوانح آنکه چون از محمد علی خان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ در ظهور رفته امور اندک مسامحه و مساهله
وقوع یافته بود که در گنجه و الحدود بهلوا از دفع حادثه خالی کرده بود و امور الکا و ولایت او را تاخت کرده انواع
مضرت باو سپاهی و رعیت رسیده از امیر الامرایی قراباغ معزول گشته داود خان ولد الله ویردیخان که
بمحارست قلعه تفلیس و انتظام سرحد گرجستان مامور بود بدین رتبه بلند ارجمندی یافت دیگر از سوانح آنکه چون
فیمابین حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و حضرت پادشاه والاجاه شاه سلیم مخاطب بجهانگیر شاه ابن جلال الدین محمد
اکبر پادشاه طریقه خلت و دوستی و اخوت و یکتادلی مرعی و مسلوک بود و با مدشد رسولان و مفاوضات
صداقت بنیان همواره از حال یکدیگر خبیر و آگاه بودند و از تاریخی که معتمد الخاقانی زینل بیگ بیگدلی که الحال
رتبه خانی یافته زینل خان است از رسالت هندوستان عود نموده تا غایت آمد شدی وقوع نیافته بود درینوقت
بمسامع جلال رسید که شاهزاده پرویز پسر بزرگ آنحضرت که بعد از سلطان خسرو ولی عهدی نامی بود از اقتضای
قضا اجل موعود سفر آخرت اختیار کرده از وفور مصادقت و برادری لازم گشت که معتمدی فرستاده لوازم
پرسش و دلجویی بفعل آورند و تفحص احوال خیر مآل آنحضرت کردند لهذا توخته بیگ یوزباشی استاجلو را که

ولد شیخ احمد آقای بی غضب وار معتبران درگاه و جوان سخندان کار آزموده آگاه است برسالت تعین فرموده تحف
و هدایای لایقه از اقمشه و امتعه نفیس و نفایس هر دیار و تازی نژادان صبا رفتار مصحوب او گردانیده با نامه محبت طراز
دوستان نواز مشعر بر عهد با بنیاد برادرانه روانه فرمودند و او بآیین شایسته کمر بانخدمت بسته باصفهان آمد
که از راه یزد و کرمان بجانب هندبار رفته بمقصد شتابد هنوز در اصفهان بود که خبر وحشت اثر واقعه ناگزیر
آن پادشاه والاجاه و شور و شور هندوستان در ایران شایع گشت و باعث تعویق رفتن او گردید
از اتفاقات ابراهیم عادلشاه دارای ولایت بیجاپور و سلطان محمد قطب شاه والی گلکنده نیز چنانچه در ذیل
صحیفه مذکور و مسطور میگردد عالم فانی را وداع نموده بصوب عالم بقا شتافتند در زمان شاه جنت مکان نیز
در هندوستان چنین واقعه دست داد که سه پادشاه در یکسال ارتحال نمودند سلیم شاه ولد شیرخان افغان که فرمان
فرمای دهلی بود و ثانی سلطان محمود والی گجرات ثالث نظامشاه والی احمدنگر ولایت دکن مولانا قاسم کاهی تاریخ
آنها را از زوال خسروان یافته بنظم درآورده بود * سه خسرو را زوال آمد بیکسال * که هند از عدلشان دارالامان بود
زمین تاریخ فوت آن سه خسرو * چو میپرسی زوال خسروان بود * درین سال هم چنین واقع شد که در هندوستان پادشاه
عمر و دولت را وداع کردند هر چند این قضایا داخل ایران نیست بر بنا بر رابطه صداقت و آمد و شد که قدیما باین
دودمان دارند و این دودمان نیز با ایشان مکرراً اکمال مهربانی و توجه و امداد بجا آورده فیما بین اساس دوستی استحکام
دارد بمناسبت آن تحریر این قضایا پرداخت متوفیات بعد از سلطان پرویز شاه نورالدین محمد جهانگیر بن جلال الدین
اکبر بن محمد همایون پادشاه بن محمد بابر قلندر بن سلطان عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه
بن امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان در حینی که از سیر ولایت کشمیر عود نموده هنوز بلاهور نرسیده بود که در
منزل چنگیز هتی نام رسیده مرض اشتداد یافته بکشمیر آخرت شتافت مدت سلطنت او بیست و دو سال
بود چون پسرش سلطان خرم که بعد از فوت پرویز شهزاده بزرگتر او بود بنا بر وحشی که با فساد مفسدین میانه پدر
و پسر روی داده مغضوب پدر گشته بود و او نیز رنجیده و خشمناک از ولایت بیرون رفته بی سر و سامان و غریب
در دیار دکن بسر میبرد ارکان دولت که در پایه سریر سلطنت مصیر بعد از فوت پادشاه مرحوم حاضر بودند گویند بوصیت
پادشاه که در حین ارتحال نموده داور بخش نام پسر سلطان خسرو مغضوب مقتول را که بسلطان بولاقی مشهور بود
ولی عهد کرد و او را بپادشاهی اختیار نموده خطبه و سکه عجالة الوقت بنام او کردند و سایر شاهزادگان که حاضر
بودند لاعلاج سلطان بولاقی را کورنش کرده بر تخت نشاندند اما شاهزاده شهریار پسر کوچک صلبی مخالفت ارکان
دولت اختیار کرده خود را بلاهور رسانید قلعه شهر لاهور و فیل خانه و خزانه و جباخانه بیعالس که در آنجا بود تصرف
نموده خطبه بنام او در لاهور خواندند و سکه بنام او این بیت نقش کردند * سکه زد بر نقد عالم شاه شاهان
شهریار * لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار * طرح سلطنت و پادشاهی افکنده اعاظم امرا و خوانین و اشراف
و اعیان که در آنجا بودند طوعاً و کرهاً سلطنت او را پذیرفته کمر خدمت بستند او بر اداد پخش لشکر عظیم مرتب ساخت

چون اردوی جهانگیر شاه وعظما و ارکان دولت در موکب نعش پادشاه مغفور و بولاقی وسایر امرا و ارکان
حشمت بلاهور قریب شدند سلطان شهریار خود در لاهور توقف نموده لشکر خود را با امرا و سرداران و جوانان
معتبر از لاهور بمقابله ایشان فرستاد که اگر در مخالفت او مصر باشند و پسر زادها را برو که پسر صلبی است
نگزینند بمحاربه پردازند ارکان دولت که معظم ایشان ابوالحسن پسر غیاث بیگ که بآصفخان مخاطب بود
از ورود لشکر آگاه گشته از اطراف نیز گروهی بمقابله شتافتند وعظمای سپاه لاهور را از وصیت پادشاه
وجلوس سلطان بولاقی آگاه ساختند که بوصیت پادشاه ولی عهدی سلطان بولاقی تعلق گرفته و بواقی را
شاهزادها و امرا او را بولی عهدی و پادشاهی قبول نمودند و گردن اطاعت دولت هردو فریق با یکدیگر
گفتگوی صلاح اندیشانه بمیان آوردند و از طرفین جنگ را در باقی گذاشته و لشکر سلطان شهریار رو برا
گشته اکثر باطراف پیوسته شده و باقی بازگشته پراکندگی آغاز نهادند و سپاه سلطان بولاقی جلو ریز
بلاهور رسیده سلطان شهریار را فرصت جمعیت و سامان مقابله و قدرت محاربه نماند در قلعه خزید چون
اردوی اعظم و امرای معظم در موکب سلطان بولاقی داخل لاهور شده بپای قلعه آمدند احدی متوجه قلعه داری
نشد بآسانی راه در قلعه یافته سلطان شهریار را در وثاق خود بدست آورده چشم جهان بینش را میل کشیده
از دیدن عالم ساختند دولت سه روزه او بسر آمد از دنیا متمتع نیافته چنانچه خواجه حافظ شیراز در زوال
دولت شیخ ابواسحاق فرمانفرمای فارس نظم آورده است ، راستی کوکب فیروزه بواسحاقی ، خوش
درخشید ولی دولت مستعجل بود ، و بولاقی در کمال استقلال بر تخت نشست ، باز خواجه حافظ درین مدعا
گفته ، خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی ، گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند ، و آنچه از خزانه پدرش
درین چند روز بمردم داده بود همه را بمصادره از مردم بزجر واپس گرفتند و تحویلدار خزانه عامره واصل ساختند
اما احوال سلطان خرم نیز چنین استماع افتاده که در خدمت پدر بزرگوار بسیار معزز و محترم و گرامی بود و بیش و
زیاده از سلطان پرویز برادر بزرگتر از خود اعتبار و اقتدار داشت و از جانب پادشاه شاهجهان لقب یافته و مکرر
معمول این القاب از جانب اعلیحضرت شاهی ظل الهی شاه عباس صفوی بر زر نام نامی زده و شاه جهانگیر
پدرش او را بخدمات دکن مامور فرموده بجانب برهانپور فرستادند و ابتدای حال که نواب میرزا
عبدالرحیم خان خانان ولد بیرام خان بهارلو صاحب صوبه دکن بود شاهزاده عالیشان ببرهانپور رسیده
اول بواسطه تسخیر قلوب صبیه میرزا ایرج نهاد در مخاطب بخطاب شهنواز خان که پسر بزرگ و فرزند خلف رشید
مردانه خان خانان بود بحباله نکاح خود در آورده در وقتی که رخصت خدمت دکن از پدر بزرگوار میگرفت
استدعا نمود که سلطان خسرو مغضوب الذی در بزم گاه او را با او سپارد که او نگاهدارد حسب الاستدعا
باو سپردند چون روانه خدمات مأموره گشت گویند بی رضای پدر بحکم قتل او نمود لا یعلم الغیب الا الله
دران سفر پادشاهانه سلوک کرده بامور یکه دران خانواده مخصوص پادشاهت مرتکب میشد گویند

به جهت در میانه پسر و پدر وحشت پدید آمده جمعی اضداد که در خدمت پادشاه راه سخن داشتند او را بعصیان و طغیان
متهم میداشتند در وقتی که از برهانپور مراجعت نموده بدربار پادشاهی می آمد از آمدن ممنوع شد و او طرف شده
با غلبه و ازدحام تمام می آمد پادشاه در لاهور بود و از افساد مفسدان به پسر بدظنه بوده نهایت بی اعتمادی و احتراز
داشت با سپاه گران و گروه انبوه از لاهور بیرون آمده بجانب او حرکت کرد و در ما بین آگره و لاهور فریقین
را مقابله اتفاق افتاده بعضی از امرا و مردم معتبر از او روگردان شده بموکب پادشاهی پیوستند و سلطان خرم
خایف و هراسان گشته از راهی که آمده بود برگردیده بطرف برهانپور شتافت و از آنجا بدکن رفت
خان خانان بجانب ملک عنبر که بر سر راه بود و سپهسالار سپاه و ولایت نظامشاهیه بود خبری نوشت که
شاهزاده باضطرار شد که بآن ولایت آید تاکید نماید که کسی مانع و مزاحم مردم ایشان نشود بگذارند که هر جا
اراده دارد بسلامت برود بنابران حبشیان و سپاهیان سرحد ادب رعایت نموده سالماً و غانماً از سرحد
خود گذرانیدند و از آنجا بدکن رفته از میان ولایت قطبشاهی بقصد تسخیر بنگاله بآن ولایت رفت و در آنجا با ابراهیم
خان حاکم بنگاله که از امرای بزرگ پادشاهی بود و خالوی آصفخان مصاف کرده غالب آمد فتح بنگاله کرده فیلخانه
و خزانه موفور بدست آورده و از آنجا متوجه الله آباد گردید این مقدمات موجب زیادتی وحشت و طغیان او شد
شاه جهانگیر شاهزاده پرویز را با مهابتخان کابلی که از امرای ذی شان آن دولت بتادیب و تنبیه او مامور فرموده
با لشکر عظیم فرستاده در حدود الله آباد فیما بین محاربه روی داده شکست بجانب سلطان خرم افتاده و از راه
بنگاله که آمده بود باز گشته بدکن رفت درین مرتبه در ولایت قطبشاه توقف نموده بولایت نظام شاه رفت
چندی در آنجا اقامت کرده سلاطین دکن فی الجمله با او مدارا کرده خدمات ننمودند از بودن آنجا دلگیر گشته قصد
آمدن ایران کرد که از حضرت اعلی شاهی الهی استعانت جوید چنانکه آبا و اجداد ایشان عمل نموده اند چون بولایت
ته رسید اراده نمود که قلعه ته را بدست آورده ولایت سند را که با ایران اقربیت متصرف کرده آنوقت
ته تعلق بسلطان شهریار داشت که از جانب او شریف الملک حوالی از ولایت خراسان حاکم ته بود شهر ته با آنکه
حصاری نداشت در اندک روزی بعجاله حصاری بر دور آن ترتیب داده شروع در قلعه داری کرد تسخیر آن نیز میسر
نشد عظما و دولتش از آمدن ایران مانع شدند بالضرورت برگشته باز بولایت نظام شاه رفت در پس آمده در
جمعیتش روی بتفرقگی و پراکندگی نهاد روزی چند با معدودی در خبر که قصبه ایست از آن مملکت بسر برد نظام شاه
و توابعش از بیم رنجش جهانگیر شاه در فکر آن بودند که او را از ولایت خود عذر گویند درین اثنا قضیه فوت
شاهزاده کلان پرویز واقع شد خبر آن در رسید در پای تخت پادشاهی تیر میانه مهابتخان و آصفخان منازعه پدید آمد
بنابر قرب و اقتدار آصفخان و اخوت او با حرم محترم پادشاه و شرف محرمیت عنایتی که در ازای حقوق خدمات
و جانسپاری موقع و چشمداشت مهابتخان بود بظهور نیامد از جانب پادشاه رنجیده آخر جدا شده بجانب
سلطان خرم میل نموده روانه دکن گشته و ملحق شد سلطان خرم از آمدن او مسرور و فرخناک و خرم گشته

ازین دو مقدمه نازله روی دولتش آب و رنگی یافت و در اندیشه بیرون آمدن از املاک بودند که خبر واقعهٔ ناگزیر

بادشاه به ورود یافت از انجا بعزم دار السلطنه اکره در حرکت آمده با معدودی روانه شدند سلاطین دکن

طریقه مردمی مسلوک داشتند لشکریان و امرا اطراف از حبشی و مغول و افغان و راجپوت بجانب او میل نموده

در هر مرحله جمعی با او پیوستند و در اردوی او جمعیت عظیم فراهم آمده و آوازه آمدن او تزلزل در بنیان سلطنت

بولاقی انداخته ارکان دولت او عقلای لشکر که عوزی در امور دنیوی داشتند با وجود پیر صلبی رشید صاحب

داعیه تشتت همه پسر زاده را دور از راه و کار دانسته تردد و خاطر ایشان یوماً فیوماً متزاید میگشت و چون

صبیه آصف خان در حباله نکاح و بانوی حرم محترم و مادر چهار نفر شاهزاده عالی گوهر بود از روی دولتخواهی و رای

و تدبیر بادشاهی امرا و لشکریان و شاهزادها را اشتیاق دریافت سعادت استقبال ساخته از لاهور بیرون

آمده روی توجه بدار السلطنه اکره که مقر سلطنت این دودمان عالیشان است آوردند فوج فوج از لشکریان

و طبقات سپاه از اردوی اعظم بیرون رفته بسلطان خرم می پیوستند و در ادراک ملازمت و کورنش بر

یکدیگر سبقت میجستند چنانچه در حدود اکره اکثر اعیان طبقات لشکر بر سر او جمع آمده بودند آصف خان و بعضی

از خواص دربار بادشاهی نیز صلاح در متابعت و انقیاد او دانسته قاصدان سخندان فرستاده اظهار

دولتخواهی کردند و سلطان خرم که از دولت صبر و شکیبائی از لقب مید و لی نجات یافته بمرتبه دولتمندی رسید

با خیل و حشم خوشحال و خوش دل و خرم بدار السلطنه اکره رسیده لوای سلطنت و جهانبانی افراخت اصفخان

و رفقا سر بولاقی و سایر شاهزادگان را مصحوب خود گردانیده متوجه ملازمت گشته در حوالی اکره حسب الاشاره

عالی پنج نفر شاهزاده را شربت تلخ کوار ممات چشانیده بکورنش شتافتند شاهزادگان مذکور که مسافر

راه عدم شدند یکی سلطان شهریار است که مخول بود و دیگری داور بخش که سلطان بولاقی ولد سلطان خسرو

که نیز مسطور و تدبیر دستور بسلطنت رسیده بود و یکنفر دیگر برادر او و دو نفر پسران شاهزاده دانیال

ولد اکبر بادشاه و برادر شاهجهانگیر که در زمان حیات پدر فوت شده بود و سلطان خرم که از پدر نامدار

شاهجهان خطاب داشت خود را شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی خطاب داده نواب

اصفخان را مدار علیه کارخانه سلطنت گردانیده و مهابتخان را سپهدار و صاحب اختیار لشکر نمود برادر عزیز و یار

وفادار سپهسالار خان خانان لقب داد اما این خطابه برقامت خان [illegible] ولد بیرام خان زیبنده و برازنده

بود و ایشان بساط منازعت سابقه را در نوردیده حسب الاشاره عالی با یکدیگر بخط ظاهر دوستانه سلوک

نموده بانتظام مهام دولت اشتغال دارند شرح این وقایع از تقریر یکدو نفر تجار که از دیار هند بودند رقم

تحریر پذیرفت العهده علی الراوی ابراهیم عادلشاه والی بیجابور و بندر دابل بود وی بوسعت الکا

و مملکت و امتداد زمان سلطنت و وفور خزاین و تجملات از سایر سلاطین دکن ممتاز بود بجهت کوفتی که در

اسافل بدن داشت سواری نمیتوانست کرد و در قیام عاجز بود همیشه روی کت و سریر تکیه زده از وفور عقل

وتدبیر کاردانی چندین سال بامور سلطنت پرداخته کامروای دولت بود مولانا ملک قمی و مولانا ظهوری که از شعرای
زمان و سحر پردازان روزگار و ممتاز اقران بودند و در ظل رعایت او بسر میبردند کتاب نورس که میگویند
نهصد بیت است هر کدام چهار صد و پنجاه بیت بنام او در سلک نظم در آورده اند نه هزار هون طلا که نهصد
تومان عراقی باشد از و جایزه یافته شدند و او عدد نه را شگون یافته بود و بزبان بیجاپوری نه عدد را نورس گویند از آنکه
با عدد نه خوش داشت چیزهای خوب را نورس نام کرده بود شهری بنا نهاده نورس نام و نهم هر ماه که جمعه
واقع میشد آنرا نورس عید نام نهاده بود و از روز عیش میکرد و جنگ فیل و تماشای کشتی گیران میفرمود البته از روز
دو سه هفت جوانان جاهل را رام میکردند که شمشیرها را در قبضه گرفته با همدیگر جنگ میکردند هر کس مردانگی کشته
شده بود میفرمودند که گل بروی او اندازند و اگر یکی بنامردی کشته شده بود میگفت مردم تف بجانب او اندازند
و هر چیز که از نقد و جنس میفرمودند که کسی بطریق صله و انعام و جایزه دهند نورس عدد میفرمود مثل نورس
صد و نورس هزار و امثال این و در علم ادوار و موسیقی دانی و فنون سازها خود را استاد میدانست و طنبوری
داشت که گاه گاه ناخن بر و میزد صدائی که از وی بر می آمد تا ده نفر از حضار ضعف کرده خود را مدهوش میساختند
چنانچه روزی یکی از خوشگویان از صدای ترنگ تار طنبورش خود را از پای انداخته مدهوش ساخت مولانا محمد باقر
مشهور بخورده که از شعرا و ندیمان بزم خاص او بود نقل کرد که من آمده مدهوش را منع کردم چون پا بجای بیجا
او دراز کرده افتاده بود و گفتم بی ادب برخیز عادلشاه مرا منع کرده گفت بگذار که او میداند که چه خبر گوش
شنیده و آن طنبور را بجواهر قیمتی و زر مرصع فرموده موتی خان خطاب داده بود و منصب عالی و الکای جاگیر کلی و علم
و فیل و فوج باو داده بود چون از جائی بجائی میبردند آن طنبور را در تخت روان که اشته علم و نفیر و کرنا و نقاره
چنانچه رسم امرای انجاست همراه او نواخته میبردند و بزبان بیجاپوری تصنیفها ساخته و مشهور است و خط نسخ
را خوش مینوشت در [illegible] بعالم آخرت شتافت پسر بزرگترش بیست و دو ساله و دختر زاده محمد
قطبشاه بود بعضی از ارباب غرض اعیان بیجاپور بجهت دختر زادگی سلسله قطبشاهیه سلطنت او راضی نبودند با عوام
مادر پسر کوچک که در حرمت پدر او را الحرم سرای طلب نموده جمعی در دو او بچه دیده اش میل کشیدند پسر کوچک
هفت ساله که علی نام [illegible] عادلشاه نامیدند و بسعی اتباعت قایم مقام و جانشین پدر گشته خطاب
عادلشاهی یافت و بعد عادلشاه مشهور گشت سلطان محمد قطبشاه ولد محمد امین میرزا برادر زاده محمد قلی قطبشاه
که تاریخ او چنین گفته اند محمد قلی قطبشاه از جهان شد و داماد او بود مدت سلطنتش امتداد وی نیافت
و زود وداع عمر و دولت کرده سلطان عبدالله نام پسر او بصوابدید ارکان دولت جانشین گشته مرتبه
قطبشاهی یافت و با استادگان پایه سریر اعلی شاهی ظل الهی زیاده از سلاطین پیش اظهار اخلاص و دولتخواهی
میکرد خیرات خانها که از امرای بزرگ انقلیسه است و فرد میدهد بر کار روان بر رسم رسالت با تحف و هدایا بحضرت
اشرف ارسال داشت شرح آمدن او با یاران در محل خود رقمزده کلک بیان میگردد و از ملازمان درگاه که

در ینسال ارتحال نموده بعالم دیگر شتافته اند اقا علی بیک دیوان عکلی وی از جمله ملازمان علی قلیخان شاملو دیوان بیگی
بود و از غایت ظهور اهلیت و کاردانی در سلک ملازمان درگاه آمده در هنگام غیبت علی قلیخان نیابت
او دیوان بیگی بود و در سنه اودئیل که عساکر منصوره بسرکردگی قورچی باشی بغزای گرجستان و دفع عصیان
و طغیان گرجیه مامور شدند چون علیقلی خان در آنسال فوت شد او حسب الامر سرکرده قشون لشکر علیقلی خان
گشته به چپاق گرجستان رفت در هنگام معاودت اوایل امسال مریض گشته از دنیا رحلت کرد سید حسین
کمونه او از سادات کمونه نقبای نجف اشرف بود که آبا عن جد از دولتخواهان این دودمان بوده و همیشه صاحب جاه
و حشمت بوده اند و او نیز در زمان اقتدار رومیه در نجف اشرف با جاه و حشمت و صاحب اقتدار بوده در سال
فتح عراق عرب سعادت ملازمت دریافته از وفور اهلیت و سکه طبعی منظور نظر فرخنده اثر همایون گشته ملازم
رکاب اشرف گردید و همواره از همصحبتان بزم اقدس بود در ینسال بیماری عارض او گردیده از دار فنا
رحلت کرد پسرش سید ناصر بدستور در سلک ملازمان درگاه منسلک گشته انتظام دارد حکیم سیف الدین
مظفر کاشی از اطبای خاصه شریفه سرکار بود در خدمت اشرف کمال محرمیت و قرب و منزلت داشت و بسن
کهولت و شیخوخت رسیده طبابت ملازمان درگاه در عهده وی بود و اکثر اعیان که بیمار میشدند بنا بر
حذاقت و مهارت بمعالجه او عمل مینمودند در اواخر از ضعف پیری و عدم قدرت و تردد کمتر بمعالجات
مردم می پرداخت پسرش که بفضل و کمال آراسته حکیم دار الشفا بود در اردوی معلی بمعالجات مرضی قیام
مینمود در ینسال در ایام اقامت سلطانیه مریض گشته معالجات اطبای زمان با حریف ناسازگار اجل معاونت
ننموده بمقتضای این مصرع که ع ترسم که طبیب را طبیبی باید عاقبت طبیب اجل سم موت در شربت او کرده
از دنیا که بهیچکس بقا نمیکند درگذشت پسرش میرزا محمد که از آغاز جوانی تجربه پیران روزگار دیده دارد
بدستور در سلک اطبای سرکار خاصه شریفه منتظم و بمعالجات مرضی اردوی همایون قیام دارد شاهرخ
بیک وزیر قورچیان وی در مازی الاصل بود که در سلک جماعت قراداغلو و از اهل استعداد بود خط نسخ تعلیق را
خوش مینوشت حضرت اعلی از وفور اخلاص و دولتخواهی آن سلسله با او و برادران او شفقت تمام داشت حیدر بیک
برادرش اکنون یوزباشی قورچیان قراداغلوست و او در اول حال در عوض پدر ملک برادرش که
مشرف قوشخانه بود و در پای قلعه ابیورد در سینه زخم تفنگ کشته گردید مشرف قوشخانه شد در ثانی
الحال از مستوفیان قورچیان عظام گشت بعد از فوت او ملک بیک وزیر قورچی خانه در محل خود که از آن
یافته بدین منصب سرافرازی یافت در ینسال مریض گشته در حین اقامت سلطانیه از دار دنیا رحلت کرد
پسر قابلی داشت اما خدمت مذکور از و متمشی نمیشد وزارت قورچیان عظام با میرزا ابو علی قوم میرزا ابو المعالی
شفقت شد چون مشاهیر متوفیات رقم تحریر یافت اکنون وقت آنست که قضایای عظیمه سال آینده را
مرقوم قلم شکسته رقم سازد اکنون وقت است شتابنده را که سازد رقم شرح آینده را

زبس خون کرد ریزد چشم قلم • مگر دون دود دوده علم • خراشد زبس صفحه رخ زین ملال • شود چون رقمهای تقویم آل
ز آهم بسوزد زبان قلم • که شد ابتدای این حرف کرده رقم • آغاز سال پر ملال لوی ئیل ترکی مطابق سنه سبع و
ثلاثین و الف هجری که سال دوازدهم قرن ثانی زمان فرمانفرمائی و دارائی جهانگیر جهاندار
و جهانبخش شاه عباس حسینی موسوی صفویست از بهار دلارای امسال با همه نزهت و طراوت
که لازمه فصل بدیع ربیع است شمیم بهجت و شادمانی بمشام نمیرسید و از گلهایش پژمردگی ظاهر و افسردگی
نمایان بود و گلزار جهان آب و رنگی نداشت گویا زمانه از این عظیمه واقعه و مشکل هایله که از گردش چرخ دون
مکار و شعبده بازی سپهر بوقلمون طراز از آنچه مستور سراپرده غیب بود خبر داشت نوروز جهان آرا که همیشه از
خوشدلی نشان میداد و در کمال شادکامی بود در نیسال اثری از خوشدلی و خرمی نداشت خلق حیران این قضیه عظمی بودند
که آیا چه بلا نازل خواهد شد قیامت آشکارا میشود یا عباد بانه از جانب پادشاه غضبی بر بندها یا لشکر فرود میآمد
دلها در سینه طپان جانها در آتش اضطراب سوزان و بدنها مرتعش و لرزان دل بر نزول لشکر غم و الم نهاده و جان
بر حادثات آماده و حیران کارگاه الهی بودند • درین بهار گلی بر مراد کس نشگفت • چمن طراز شد امسال بهر کار
دگر • بجای بلبل و درگوهسار کبک دری • نگرید چشم گشودند تا بهار دگر • زمانه عالمیان از اعظم آبادی بود جهان
آباد از عدل و داد ظلمکده و بیداد ستان مینمود خلق جهان چون هر سال جشن شادمانی و عیش و طرب داشتند
و از بزرگترین واقعه روزگار غافل و بیخبر • غم خبر ندارد انسان که چیست در پی او • برق تیغ درخشنده عشق مباد
بالجمله در روز دوشنبه سیزدهم شهر رجب مطابق سنه سبع و ثلثین الف هجری دو ساعت و بیست دقیقه از روز
گذشته نیر اعظم که بمنزله پادشاه پادشاهانست از کاخ حوت لگاره دلگیر گشته پیاده خیمه لیلی حمل خرامید و از
روی دلگرانی بشرفخانه خویش مشرف گشت چون از درگاه بی اشتباه بضابطه التزامی و قرار مقرری هر ساله
گاه او را بابیت عمل نمود و الا کی سرو برگ این سرگردانی داشت لاعلاج علم جهان افروز برافراشت و اگر نه لایق بود که
تا حشر بر نیاید و شب جهان بروی روزنه نهد و هیچکس از باغ زندگانی گل خرمی نچیند القصه حضرت شاهی ظل الهی
سایه مرحمت بر مفارق عالمیان مبسوط داشته در مازندران تشریف داشتند که در آن زمان دم از دوزخ میزد و قصبه دلگشای
اشرف که غم از در و بامش میر [illegible] و دلتنگی به دلگشایی مبدل ساخته بود و منازل فرح بخش دل آرا که بوی از
فرحبخشی و رنگی از دلارائی نداشت و باغات [illegible] خلد آسا خصوصا باغ و عمارت بهجت افزای عباس آباد که از
نزهت و بهجت خالی مینمود بلوازم جشن نوروزی پرداخته با مقربان بساط اقدس سیما قورچی باشی که از خدمات
مرجوعه آذربایجان و تسخیر قلعه اخسقه و ضبط و ربط سرحد فارغ گشته در آن اوقات بپایه سریر اعلی آمده همواره
بمجالست حضور اقدس و مصاحبی بزم آرای مقدس سعادت امتیاز داشت با کمال عیش و سرور و انبساط خاطر
بلوازم سیر و شکار قیام داشتند و تا سه ماه بهار در مازندران اقامت فرموده چون هوایش از منهج اعتدال
روی بگرمی آورده و از جانب روم سراخبار موحش متواتر گشت که در نیسال خسرو پاشا نامی وزیر و سردار

با لشکر بسیار بطرف ارض روم می آمد و مورا کرچی سپه بخت بکام بجانب روم رفته بود همراه سردار مذکور رایت
موکب همایون در ماه شوال از قشلاق مازندران در حرکت آمده مظنه آنکه مبادا آن برگشته بخت روسیاه تحریک ماده
فساد نموده بمعاونت رومیه باز در سرحد گرجستان آشوب و فتنه انداخته آغاز مشغلی نماید عنان توجه بصوب دار السلطنه
قزوین معطوف داشته بفیروزی و اقبال در دولتخانه مبارک آنجا نزول فرمودند و حکم شد که عساکر نصرت شعار
در چمن سلطانیه جمعیت نموده بسرداری عیسی خان قورچی باشی در آنجا آماده خدمت باشند که بهر طرف لازم آید
و اشاره شود توجه نمایند از عفونت هوا و گرمی مازندران تقدیر عارضه طاری ذات مبارک گشته بود
در ایام دار السلطنه قزوین مزاج اقدس از حد اعتدال طبیعی انحراف جسته تب محرق عارض ذات همایون گشته
و گاه گاه برطرف میشد و از اکل و شرب نامناسب تحرز نمینمود تا آنکه از غب و شطر الغب گذشته به تب ربع
انجامید و با وجود انحراف مزاج و تحمل شدائد آن عارضه از امور کار دولت و تدابیر مهمات سلطنت
و ملکداری لحظه غافل نبوده اوقات خجسته ساعات صرف مهمات دین و دولت میشد دیگر از سوانح گرفتار شدن
شمسی خان قزاقلر حاکم اخسقه است شرح واقعه آنکه جمعی از رومیه اخرالی بعزم دستبرد و تاخت و غارت بالکای
اخسقه آمدند زیاده از دو هزار کس بودند و از استحکام قلعه و تفنگچیان قدر انداز قلعه دار پیرامون قلعه نتوانستند
گردید فی الجمله تاخت و غارتی کرده بازگردیدند شمسی خان مرد دلیر مردانه بود از وفور غیرت و غرور و جمعیت و تهور
و شجاعت عدم اطلاع بر کثرت ایشان عزم تعاقب و دستبرد کرده بی رضا و صلاح سفیدریشان قوم با سیصد نفر
از غازیان قزاقلر بیرون آمده بتعاقب شتافت و سه چهار فرسخ رانده بایشان رسید ایام بهار و هنگام علف خوار
ستوران بود و از شدت ایلغار اکثر غازیان در عقب مانده اسبهای علف خورده توانائی نداشتند یکجوق از رومیه
بر سمت راه فرود آمده یکدو جوق دیگر در اطراف میان درها بودند که نمایان نبودند شمسی خان با یکصد کس رسیده بود
هر چند بعضی از غازیان کاردیده قزاقلر که همراه بودند او را از معارضه آن گروه مانع آمدند قایل نشد بمجادله پرداخت
جمعی که بر سمت راه بودند متلاشی گردیدند و فوجی سراسیمه وار خود را بایشان رسانیده و راه فرار جستند که خبر بسایر
رومیه رسیده گروه انبوه سوار گشته سیل آسا از عقب شمسی خان نمایان گشته او را با آن فوج قلیل در میان گرفتند
غازیان بقدر قوت و توان دست و پای زده اکثر در هنگام فرار که اسب ایشان از کار افتاده بود از پای در آوردند
شمسی خان زنده گرفتار گشت اکثر غازیان رفیق او در آن معرکه قتیل و نابود گشتند و رومیان او را برداشته
بمعسکر سردار بردند دیگر از سوانح اقبال آمدن ایلچی آبازه است بدرگاه خلایق پناه و توسل جستن آبازه
پاشا مجدداً بعتبه علیه سپهر اشتباه شرح واقعه آنکه سال گذشته که آبازه نموده بود حضرت اعلی چنانچه در فوق
مذکور شد اعتمادی بر اقوال او نفرموده پیغام فرستادند که اگر آبازه در گفتار خود صادق میبود و با منسوبان این
درگاه موافق بودی بایستی که گرفتاران محاربه رومیه را که در سال گذشته وقوع یافته بدرگاه معلی فرستادی
بنابران امداد و معاونت از این طرف بظهور نیامد در این سال که خسرو پاشا سردار بر سر او آمد بعضی از ایشان

و مردم خود را با پروانه فرستاده که در ظل حمایت منسوبان این درگاه باشند و بستان پاشا و عیسی بیگ که گرفتار شده
بودند بملازمت اشرف ارسال داشت و عن صمیم القلب اظهار اخلاص و انقیاد کرده و از خوف و بیم بیگلربیگیان که معاند او
بوده بجز التجا نمودن بدین درگاه نیافت ابراهیم بیگ نام برادر خود را که بکیچک اباظه مشهور بود با جمعی از معتمدان فرستاده
در دار السلطنه قزوین سعادت بساط‌بوسی دریافته و در حین ملاقات ملازمت مجلس عالی آراسته کیچک اباظه
را با رفقا و ملازمان که یکصد و پنجاه نفر بودند بار داده نوازشات خسروانه بظهور آوردند و تغافل در امداد او
از مروت جبلی دور دانسته بنا بر نظام سلسله ظاهر در مقام امداد او درآمدند چند نفر از امرا صاحب تقصیر سیما
محمدعلی قلیخان زیاد اغلی و پیکر خان ایکرمی دورت و یوسف سلطان حاکم گسکر با گروهی از متجنده بجانب ارض
روم تعیین فرمودند که داخل قلعه شده باتفاق اباظه پاشا تدارک مافات در مراسم قلعه‌داری کوشند و قورچی
باشی نیز با عساکر نصرت نشان از سلطانیه بجانب آذربایجان نهضت نموده که هرگونه معاونت اتفاق افتد بظهور
آورند اما تا رسیدن امرای مذکور خسرو پاشا با اباظه پاشا بمدارا سلوک نموده او را استمالت کردانیده با ایلچی و اعیان
پادشاه روم دعوت کرد و قسم یاد نمود که او را از تعرض بیگلربیگیان نگاه داشته نگذارد که بهیچ وجه ضرر و آسیب
جانی باو رسد او نیز بمصالحه راغب گشته بیرون آمده سردار را ملاقات کرد و خسرو پاشا در باره او با ینکچری
آقاسی مناقشه نموده اباظه را در حوزه حمایت خود درآورده او را مصحوب خود کردانیده بجانب اسلامبول عود
نمود اصلا متعرض محال متعلقه اینطرف نگردید بنا برین امرای عظام یوسف سلطان بمجاورت قلعه اخسقه و سرحدداری
تفلیس آنجا مامور گشته دیگران بمقام خود باز آمدند قورچی باشی و عساکر منصوره نیز از دار السلطنه تبریز عود نموده
بملازمت اشرف رسیده سایر امرا و عساکر بمنازل و اوطان رخصت یافتند توجه نمودن امام قلیخان
بیگلربیگی فارس بعزم تسخیر ولایت بصره و انجامیدن که عراق عرب بحیطه تسخیر و تصرف
اولیای دولت قاهره درآمد چون پیوسته ظهور فتح و تسخیر ولایت بصره که از یکطرف بعراق عرب و از طرف دیگر
بولایت خوزستان و فارس قلمرو همایون پیوسته پیش نهاد همت والا بود و در خیال امضای این عزیمت در خاطر انور
رسوخ یافته امام قلیخان بیگلربیگی فارس بتسخیر ممالک مذکوره مامور گشته با عساکر فارس روانه دار السلام بغداد گردید که از راه
کنار دجله بمقصد شتابد [illegible] تفنگچیان رکاب اشرف که در دار السلام بغداد بودند و امرا و حکام لرستان و
کردستان و الکای دورا [illegible] کردانیدند و خان مشارالیه با جنود متوافره بعظمت و شوکت متکاثره روانه
مقصد گشته اعراب الحوالی از روی اطاعت و انقیاد پیش آمده متقبل خدمات لایقه شدند و جناب خانی انعام
و احسان بیشمار و خلع فاخره و تشریفات و تنسوقات هر دیار در آن راه بذل فرموده چون لشکر بولایت بصره رسید
اکثر مردم آن ولایت باطاعت و انقیاد راغب گشته رومیه در قلعه متحصن گشته حرف استیمان در میان داشتند که
از قضای آسمانی واقعه ناگزیر نواب جهانبانی گیتی‌ستانی روی داد خبر رسید موجب تزلزل خاطر فرقه قزلباش
گشته جناب خانی نیز صلاح در توقف ندیده چون تسخیر آن ولایت در این اوقات رقم پذیر کلک تقدیر نگشته بود

معاودت جناب خانی اتفاق افتاده و ان اراده در عقده تعویق ماند از واقعات آنکه ازشیرخان افغان از قبیله [illegible]
حاکم قوشنک سر حد قندهار بود بقصد بساط‌بوسی و ادراک ملازمت عالی بدرگاه عرش اشتباه آمده
عتبه‌کاه اقبال مثال ملازم درگاه اشرف بود در دار السلطنه قزوین بانجاح مطالب و مرام پرداخت زیاده از
مأمول بشفقتهای گوناگون و نوازشات بی اندازه سرافراز گشته با خلع فاخره و انعامات وافره رخصت
انصراف یافته روانه دیار خود گردیده بود در امنیت راه هندوستان و حسن سلوک با تجار و متردّدین سفارشات
بلیغ فرمودند ضعف مزاج اقدس که از امتداد تب ربع و تحمل شدائد آن کوفت از دیاد پذیرفته بود و در اوقات
اندکی زایل گشته روی بانحطاط آورده بود گاهی چند روز تخلف میکرد و گاهی دیگر از ارتکاب امور نامناسب
و ماکل و مشارب متضاده عود نموده و نقاهت باقی بود که عزم توجه بقشلاق مازندران فرمودند اطبا هوای آنجا
را بجهه رطوبت مناسب اقامت ندیدند شد قرار تفال دادند و بکلام مجید تفال نمودند نیک نیامد چون آنحضرت
مایل بسیر و شکار آنجا بسیار بودند روزی چند توقف واقع شد فرمودند که دیگر باره مشوره نمایند درین مرتبه
هم نیامد عزم جزم فرمودند بنابر ضعف و نقاهت قرار یافت که بتأنی طی مسافت شده دوازده مرحله را در بیست و
چهار روز طی نمایند و بعد از برآمدن از قزوین از غایت شوق تنزهات و سیر ولایات و اقامت در منازل دلکش
دوازده مرحله را از سواری بادپایان صبارفتار در بیست و نه روز در کمال عشرت و خوشدلی گذرانیدن گاهی
در روزهای معهوده تب بقدر تغیر در مزاج و حرارتی در بدن احساس میفرمودند و بدستور متوجه سرانجام مهام
ضروریه دولت و سیر و شکار میشدند و در آن اوقات گاهی سخنان که مشعر بر بیوفائی دهر و بی ثباتی دنیای دون
و دلگیری از مشاغل روزگار بود بر زبان گوهرفشان می آوردند و رؤیاهای صادقه میدیدند و تعبیر بر رحلت از
دنیای بیوفا بجانب آخرت میکردند و دم از نصایح خلق و مواعظ سودمند میزدند حضار میگفتند که خدا تعالی
شما را هزار سال بر سر خلق پاینده و زنده بدارد [illegible] چرا کلمات بر زبان می آورید که دلهای مجروح خلق
که از مرهم مهربانی و غمخواری حضرت روی به بهبود آورده پاره پاره میشود از روزی باشد که موئی از سر مبارک
پادشاه اسلام و ایمان کم شود که درین ولایت و قلمرو سنگ بر سنگ نمی ماند و [illegible] اند که دست
تعدی با همچنان از سر ضعفا کوتاه دارد و از چهار جانب دشمنان دین و مذهب منتظر اینم قضیه که هرگز مبادا
از استماع این کلمات دلگداز خوشحال و امیدوار میکردند فرمودند که خیرات کیر همه عالم خداست و پادشاه
همه جهان اوست دنیا را بی کدخدا را او هم دین و دولت در قبضه اقتدار اوست اگر این دین و مذهب بر حقیقت
عنان اختیار و اقتدارش بقبضه قدرت صاحب قدرتی خواهد نهاد که دست تعدی غیر را از اهل ایمان کوتاه
بل و شکسته دارد انشاالله تعالی ⁂ هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ⁂ آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود
توجه خاطر عاطر دریا مقاطر آن شهباز اوج شاهنشاهی بکاشتن و تربیت شاهزاده عالم و پناه
وامیدگاه عالمیان ابو النصر سام میرزا بن صفی میرزا بن شاه عباس صفوی الموسوی و تفویض ولی

عهدی بشارت آن شاهزاده کامران و بحجة المنان قلوب خلایق نزدیک و دور امیدواری دوستان و ناامیدی
دشمنان این اشارة با بشارت فرمودند چون در این ایام نور ولایت و ظهور ارشاد و هدایت که بارث از آبا و اجداد
بر تو انور ضمیر منیر شده بود که عنقریب از این دار فانی بدیار باقی رجوع فرموده که بزودی این سرای وحشت انگیز که شیشه
دولت دنیا و پادشاهی عالم که از اشیای است اراده خاطر مبارکش بر آن متعلق گشت که نوباوه ریاض دولت و نهال
چمن ابیار حدایق سلطنت شاهزاده جوان بخت کامکار یادگار شاهزاده مغفور سعید نامدار کوکب جهان افروز سپهر
شهریاری مه منیر فلک جلالت و بختیاری • زیبنده افسر کیانی • شایسته تخت کامرانی • برازنده تاج
خسروانی خلف دودمان صفوی خلاصه خاندان علوی منظور انظار عنایات یزدانی موید بتاییدات سبحانی ابو النصر
سام میرزا خلف ارجمند شاهزاده مغفرت نشان رضوان مکان بهشت مکان صفی میرزا نور الله مضجعه را که عمر گرامیش مراحل
ابد پیوسته با دو سجده مرحله طی کرده بود احضار شد و تمیز داشت و در دار السلطنه اصفهان نشو و نما یافته چند نفر از معتمدان
ذکور و اناث حسب الامر اشرف بلوازم خدمت و پرستاری آن شاهزاده کامکار ستوده اطوار قیام داشتند
بحضور اقدس آورند که من بعد در ظل تربیت و اشفاق شاهانه جد بزرگوار بسر برده باعث امیدواری کافه انام گردد
و مرتبه ولیعهدی سربلند و ارجمند گردانند چون شیوه و شعار حسنه آنحضرت بود که در امور کلیه و جزئیه بکلام
مجید ربانی تفاول نموده بی مشوره و فرمان الهی شروع در هیچ امری نمی‌فرمودند درین امر مبارک میمون که از معظمات
امور دین و دولت است مشوره لازم دانسته مولانا محمد تقی ولد مولانا مظفر جنابدی را که از زبده منجمان خاصه شریفه
و امین معتمد بود بدین امر مامور فرموده نزد مولانا مراد مازندرانی که از افاضل و اتقیای آن دیار است فرستادند که
مشوره نماید مولانای مذکور تفال نموده این آیه کریمه آمده بود الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلاثة الاف من الملئکة منزلین
بلی ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة الاف من الملائکة مسومین از مدلول آیه کریمه
قران مجید ظاهر شد که اراده خاطر اشرف بسیار مبارک و میمونست لیکن در آوردن از صفاهان در آیه کریمه اشاره
بصبر و سکون و حضرت علام الغیوب و ستار العیوب • کو مصلحت تو از تو بهتر داند • بر مصالح امور جهان و صلاح
حال جهانیان دانا و بینا و آگاه هست بمدلول آیه کریمه عمل فرموده چند روزی آوردن آن نوباوه ریاض دولت
و کامکاری در عقده تعویق افتاد و بعد از آن در اندک زمانی چنانچه مسطور خواهد گشت ظاهر شد که نیاوردن آن شاهزاده
سلطنت نشان بولایت مازندران از کمال مرده دیوانست محض خیر این دودمان و رفاهیت عالم و عالمیان بوده هزار
حکمت بالغه الهی در ضمن آن منطوی و مندرجست • هزار حکمت در زیر کارگاه جهان • برای مصلحت کار خلق هست نهان

ذکر انتقال حضرت عالم پناه خلد آرامگاه از خاکدان دنیای بی اعتبار و اتصال روح مطهرش

بروحانیان عالم بالا فغان ز گردش چرخ ستمگر بدکیش • که زد بریش دل دلشکستگان صد نیش • آه و صد هزار آه
از گردش چرخ بیمدار و وای بیشمار و وای از ستیزه کاری فلک کج رفتار هیچ نهالی از جویبار اقبال بالا نکشیده
و ثمره مراد و کامرانی بار نگشته که عاقبت از تندباد اجل از پای در نیامده و هیچ کوکبی از اوج جاه و جلال در خشیده

که عشرت در مغرب فنا غروب و افول نکرده لول کریمه کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام مؤید اعلی نعمت
نظم اگه تغیر نپذیرد خدا است * والکه نمرد آن است و نمیرد خدا است نظم پرسید یکی ز خضر کای هر پسند * گشتی
تو باین سرای فانی خرسند * خضر از ته دل نعره زد و گفت که نه * این خانه بدان خوش است که آیند و روند * کسی
بدهر نیامد که ناگزیر نرفت * گدا چو شاه نرفت و جوان چو پیر نرفت * از ازل الآزال رقم ممات بر ناصیه هر
ذی حیاتی کشیده اند و شاهان و شهریاران جهان با وجود امتداد زمان حیوة عاقبت شربت زهرآلود ناگوار
ممات چشیده اند * نظر کن بر احوال پیشینیان * که پنهان شدند از کنار و میان * ازین خاک هر کس که موجود
گشت * بآخر درین خاک نابود گشت * نه که را گذارد نه مه را جهان * روند از پی هم کهان و مهان * نه بر هیچ
از آغاز او بود و بس * نماند بجز ذات او هیچکس * خامه سیه جامه با سینه چاک شرح این واقعه دردناک بدین
نمط در حیز بیان می آورد که روزی آنحضرت بعزم سیر و شکار در شکارگاه همانا افراطی از طعام و کباب و گوشت
شکاری شده بود و در بازگشتن تب محرق از ثقل معده عارض ذات همایون شد ضعف قوی علاوه نقاهت
کوفت سابق گردید و عارضه تب بعد از سه چهار روز آنحضرت را صاحب فراش گردانیده بهیضه و اسهال
انجامید و از قیام و تردد افتاده از [illegible] میمون سوء القنیه ظهور یافت مجملا اسباب اجل فراهم آمد
ضعف و ناتوانی قوت تمام گرفت معالجات اطبا تاثیر نمیکرد و روز بروز ضعف ازدیاد می پذیرفت
خلایق از مشاهده اینحال در قلق و اضطراب افتاده غریق لجه حیرت بودند خواتین معظمه و پرده نشینان سرادق
اقبال از واهمه وقوع این واقعه هایله با دیده های گریان و سینه های سوزان لحظه از ناله و افغان نمی آسودند
ارکان دولت و مقربان بساط عزت از بیم این مصیبت مدهوش و از سراسیمگی سرمایه عقل از دست داده در بادیه
حیرانی سرگردان و از تصور این قضیه جانگداز بر خویش ترسان و لرزان بودند تا آنکه در تاریخ شب پنجشنبه
بیست و چهارم شهر حمید الاول حال آنحضرت متغیر شده آثار موت از بشره همایون لایح گردیده شفق بر خلاف
هر صبح زردروی ظهور کرد و صبح سینه چاک نمود و خون لعلگون شفق بر خاک چکید و لاله خون آلوده از خاک
دمید آسمان جامه نیلگون تعزیه بر سر اهل عالم کشید و صبح صادق گریبان درید هنگام طلوع صبح داعی حق لبیک را
اجابت گفت طایر روحش از قفس تن پرواز نمود بعالم قدس شتافت چه ماتم که در آنوقت بر قوم بر جان
امکان حرف و بر مقربان بساط عزت چه گذشت سروری یزدی * از دل آسمان برآمد خروش * مشعل
آفتاب شد خاموش * اشک انجم ز چشم چرخ بریخت * عقد پروین ز روی زهره گسیخت * آه و فریاد از
جهان برخاست * غلغل از اهل آسمان برخاست * مجلس نشینان سرادق جلال با سینه‌ها چاک و دلهای غمناک
و ناله و زاری درآمده و بالباس سیاه خاک بر سر افشاندن و موی کندن و روی و سینه با ناخن شخودن و سیل
خوناب از چشمها چشم گشودن آغاز نهادند آیین سوگواری که بدولت دوران او کهنه و برطرف شده بود
تازه و هویدا گشت اندوه کم گشته باز در دلها پدید آمد خلق حاضر و داغ شادی و طرب که در خاک

خاک غم و ماتم نشسته و در عیش و عشرت بر رخها بسته شده اند و های های بیمار دلهای اهل روزگار راه یافته تزلزل در
همه زمینی نزدیک شده و استقامت از طبایع دوری گزیده و چرا چنین نباشد آفتابی بود عالمتاب که عالمیان
در سایه معدلتش آسوده و در مهد امنیت و فراغت غنوده بودند در معرض کسوف و زوال آمد اختری بود
درخشنده و نورانی که پرتو عدالت و نیر عافیت بر عالم انداخته بود از اوج کمال بحضیض نزول و وبال
افتاد آسمانی که بر وفق مرادش دوران مینمود هر صبح ازین مصیبت سینه چاک میزند و ماه و سال که در
زمان دولتش بخوشی و خرمی گذران بود در حجاب ظلمانی اندوه متواری گشته عقلا درین مصیبت عظمی جز
شکیبایی چاره ندیده دست در عروة الوثقی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب زدند ارکان دولت
قاهره سیما عیسی خان قورچی باشی و اعتماد الدوله خلیفه سلطان که هر دو بشرف مصاهرت آنحضرت سر
افرازی دارند و زینل خان ایشک آقاسی باشی شاملو و سایر اعیان که در پایه سریر سلطنت مصیر بودند بموجب
متوجا مورد دولت گشته خواص و عوام را از ولیعهدی شهزاده عالم و عالمیان آگاه گردانیدند جمیع
خلایق از خلفا و صوفیان و مریدان و معتقدان این دودمان ولایت نشان که در پایه سریر اعلی بودند
فرمان مرشد کامل را بجان و دل پذیرفته بقدم اخلاص و کام انقیاد پیش آمدند و نوشته در باب تفویض ولی
عهدی و سلطنت و پادشاهی آن نوباوه بوستان اقبال که نشانه از آن اشارت با بشارت بوده باشد
در قلم آورده عیسی خان و زینل خان و جمیع اعیان و طالبان سلسله صفویه خالصه طریق و شیخ هر مریدی این سلسله
علیه است ملقی با دغان کرده بخطوط و مهور مسجل گردانیده مصحوب محب علی بیک لله مشهور که از سفیدریشان
و معتبران این درگاه است بدار السلطنه اصفهان بخدمت شاه و شاهزاده جهانیان که مستور بستر عفاف
و پرده غیب بود فرستادند و درین مصیبت عظمی که روی او دین و دل را باین بیت مشهور تسلی داد بیت
نوروز
اگر سلطان رفت از باد · گل صد برگ سوری را بقا باد · لله الحمد والمنه که خلفی یادگار گذاشت که آیین جهان
داری از طلعت همایونش پیدا و آثار جهانبانی از ناصیه اقبالش هویداست القصه چون حامل این صحیفه
بسرعت باد و برق آن مسافت بعیده را در هشت روز طی نموده سعادت ملازمت دریافته و از وقوع
نازله جد بزرگوارش خبر داده صحیفه لطیفه را بنظر انور رسانید شاهزادگان و خواتین معظمه و مخدرات حرم محترم که
در دار السلطنه اصفهان بودند [illegible] این خبر وحشت اثر ناله و افغان باوج آسمان رسانیدند سیل سرشک
از زنده رود درگذشت چند کس از ریش سفیدان اصفهان که بخدمات آنجا مامور بودند سیما ابوالقاسم بیک
ابو اعلی که از جمله صوفیان صافی اعتقاد و ایشک آقاسی باشی معتمد علیه حرم محترم بود باتفاق خسرو میرزا
برادر بکرات خان والی گرجستان که حاکم دار السلطنه اصفهان بود و برستم خان موسوم گشت بجهت رفع
تعدی و ظلم و استقامت آن شهر معظم که مملو از طبقات خلایق و طوایف انام است جلوس همایون را از تعزیه و سوگواری
آن واقعه هایله ناگزیر اهم و اولی دانسته همان لحظه آن شهریار جوانبخت را بتوره و آیین مقرر صوفیان صفاهان

صفویه بر تخت سلطنت و قالیچهٔ ارشاد که میراث آبا و اجداد عظام جنت مقام است متمکن گردانیده شرف پابوس
دریافتند و آوازه جلوس همایون را باطراف و اکناف جملهٔ سرحدهای ممالک منتشر ساختند و چون فضلای
دهر و منجمان شهر ملاحظه کردند بر حسب اتفاقات حسنه هنگام جلوس میمنت مانوس ساعتی بود بغایت
سعد و میمون از جمیع معایب بجمیعی مبرا کواکب مسعوده در اوج شرف مستقیم و خوشحال و بر احوال صاحب
طالع ناظر هر چند از زیج و تقاویم و مستخرجات سال احتیاط کردند ساعتی بآن خوبی جهت جلوس سلطنت
و آغاز پادشاهی تا شش ماه دیگر یافت نمیشد بر عقلای دهر و اصحاب فطنت و ذکا واضح و لایح خواهد بود
که این نکتهٔ غریب از نتایج اقبال و دلایل ثبات جاه و بقاء عمر و دولت آنحضرت است از شاهزادگان
کامکار مکحول البصر که در صفاهان بودند امام قلی میرزا پسر صلبی پادشاه غفران پناه از بی عقلی دعوی بیجایی
کرده مدعی سلطنت گردید همانا در زمان بصیر گردانیدن او اندکی از هر دو طرف مردمک دیدها از
آسیب نشتر محفوظ مانده بود و دولتخواهان از هجوم عامه و حدوث فتنه اندیشیده جهت دفع مفاسد عظیمه که بران
مترتب بود عین آن شهزاده نادان را دستکاری کرده خاطر از حدوث حوادث و فور فتنه فارغ ساختند
ظاهراً حکمت الهی در بینایی اندک شاهزاده نادان که باقی مانده بود و ممکن بود که عالمی برهم خورد و از دولت
آن خجسته امنیت و نیابت بچشم آید این بود که خلق بدانند که بصیر ساختن او حق بجانب شاه عباس حکیم پادشاهان
و دانای پادشاهی بوده که صاحب این ادراک را بر جای خود نگذاشته رحمة الله علیه و سر مدلول آیهٔ کریمه که در
هنگام تفال آوردن آن شاهزاده صاحب دولت بحضور اقدس بصر و سکون اشاره شده بود بابلغ
وجهی سمت وضوح یافت که اگر در حین انتشار خبر واقعهٔ هایلهٔ پادشاه مغفور آن زیبندهٔ سریر دولت در دار السلطنه
اصفهان که مقر سلطنت و مستقر خلافت و محل اجتماع طبقات سپاه از مصلح و مفسد بود تشریف حضور
نمیداشت مظنه آن بود که دران شهر معظم چندان فتنه و شور ظهور یابد که ابواب بلایا بر روی خلق روزگار گشاده
گشته عجزه و زیردستان پایمال عوانان ظالم نهاد گردند مجملا ارکان دولت قاهره که در مازندران بودند
در رکاب مهد عفاف نواب خورشید احتجاب علیهٔ عالیه ناموس العالمین سنیه محترمه بشاه جنت مکان
که عمهٔ معظمهٔ پادشاه غفران پناه فردوس بارگاه و عاقلهٔ دهر و رحمة للعالمین است و سایر مخدرات سرا پردهٔ
سلطنت خزاین و بیوتات پادشاهی را برداشته صادق العقیده این دودمان جنازهٔ مغفرت اندوز را بر
دوش اخلاص گرفته روی توجه بصوب صفاهان آوردند چون بدار المؤمنین کاشان رسیدند خلایق آن
دیار با دیدهای گریان و دلهای بریان و جانهای نالان و کسوتهای سیاه و حال تباه باستقبال شتافته
چون نعش مقدس رسیدند سینهها چاک کرده بر سر خاک ریزان همه راه خون از دیدها چکانیدند و ناله
و افغان بعیوق رسانیدند خاک بر سر افشاندن آغاز نهادند چندان خاک برهوا افشاندند که آسمان زمین
گشت و زمین آب رسید و آب چشم آب زمین را دریای خوناب ساخت امرا و اعیان و ملازمان رکاب گریبان

دریده بر سر و سینه الفها کشیده علما باستقبال آورده با صنادیق مصحفهای سی پاره موذنان و ذاکران باواز بلند
ذکرخوانان متعاقب جنازه روان و صوفیان قزلباش تا جمایکه چون بخشیان مست کف بر لب آورده کلمه
توحید گویان و بهر طرف چون شتران مهار گسسته پویان و صاحب جویان بر خاک و خون غلطان چون گوی
سرگردان دوان بودند قلندران و ابدالان سر و پا برهنه صیحه و آواز از دل کشان و های و هوی زنان اشعار
مناسب حال خوانان محلات شهر و دیه بدستوری که در عاشورا ماتم شهدا در دشت کربلا میدارند الفها بر
پیشانی کشیده رخسارهای پیران ریش سفید بخون سرشک خضاب کرده جوش زنان یا حسین یا حسین گویان
روز مقتل شاه شهیدان از وزرات ازدحام خلایق اطراف پیش و پس نعش مشابه بود که امرا و سادات و قضات
و فضلا سر برهنه را جای پای نبود که بر زمین گذارند شیون عورات از درون و بیرون خانه و محلات گوش
فلک و ملک را کر میساخت و در شهر کاشان چندان خلق که گمان نبود غالبا ملائک و رجال الغیب و ارواح انبیا
و اولیا و آبا و اجداد کرامش باستقبال آن عرش روانی آمده موافقت میکردند در فضا صحرا راه رفتار کس
نبود قیاس نمایند که راه کوچه و بازار شهر چگونه وحش و طیر در ناله و افغان با انس و جان موافقت کردند چون
نکنند که سلیمان جهان از زمان رفته بساط دولتش را باد برده شعرا و فصحا مرثیه خوانان و در فکر مرثیه و تاریخ خون
از دل اندیشه ریزان خاک بر سر و جامه دران چگویم که چه خروش و جوش از زمین و زمان برخواست و چه شور
و آشوب در خلق افتاد شیون کودکان پدر مرده و زنان بیوه شده از بام و کوی و خانها بر فلک الافلاک
میرفت گویا قیامت آشکارا شد چون چنین نکنند پدر و مادر یتیمان و کس بیکسان و یار غریبان و مرهم جراحت
دردمندان غمخوار مستمندان بود عیش و عشرت از جهان افتاد آخر پادشاه عاقل کامل عادل باذل
کریم رحیم مظلوم نواز ظالم گداز ویرانه معمور ساز خراب آباد کن غمگین شادمان کن خدای تبارک و تعالی
تا غایت به بندگان خود داده بود آه و واویلاه که حق سبحانه و تعالی ظل مرحمت از سر بندهای خود برگرفت
ما بعد ازین غم بیچارگان که خواهد خورد دست ظالم را از سر مظلوم که کوتاه خواهد ساخت مرد و زن باین کلمات
باهم متکلم و همزبان و درد دل گویان متحیر و سرگردان گریان و بریان و خروشان و جوشان بهر شهر و دهی که این خبر
جانگداز رسید وحشت در آن سامان افتاده همه متفکر و متحیر بودند که آیا چه خواهد شد و بر سر مومنان بیکس
بیدوست بسیار دشمن چه خواهد آمد و چون از طرفی بلا نازل شود که از حال ما خبر خواهد پرسید الحاصل آن
جنازه محفوف برحمت حی لا یموت را در بست مشهد بیرون کاشان که مدفن امامزاده عالیقدر موسوم
بامامزاده حسن بن موسی کاظم علیه و آبائه التحیة و الثنا بامانت گذاشتند که انشاء الله تعالی بیکی از اماکن
شریفه و آستانهای متبرکه حضرات ائمه معصومین رضوان الله علیهم اجمعین نقل شود و چون در آن خاک پاک مدفون
کردند حافظان خوش الحان تعین نمودند که شبانه روز بنوبت دوازده نفر از حفاظ صالح متقی پرهیزکار
تلاوت کلام مجید ربانی مواظبت و مداومت نمایند که هیچ وقتی از اوقات شب و روز خالی از تلاوت

حفاظ خوش آواز و ذاکر ماهر بوده باشند و همیشه بر سر مرقد منور بخور کرده با مجمرهای زرین ابلق و اصفر معطر دارند
از اول شام تا ابتدای بام را شمعهای معنبر کافوری با شمعدانهای زرین و مشعلهای سیمین افروخته شبها را چون
روز منور سازند و یقین حاصل است که از نور شمع عدالت و چراغ محبت حضرت رسالت پناه و آل و اولاد
برگزیده آنحضرت اندرون مرقد بهتر از بیرون روشن و منور و معنبر خواهد بود آری پادشاهی را که چندین دعای
خیر علما و فضلا و صلحا و ضعفا رفیق باشد یقین حاصل است که در آن دنیا خوش خواهد بود این قانون نیک
نامیها و آثار خیر و بناهای مبارک که از و باقی مانده چون بکار او نیاید و بجهت اطعام حفاظ و موذن و خدمه
مزار کثیر الانوار و فقرا و مساکین اقسام حلاوه و اطعمه الوان و فواکه لذیذه و مایحتاج سرانجام داده مهد نقابت مآب
ولد محمد خان زیاد اغلی قاجار را که از میرزادهای طایفه مذکور و صوفی زادگان این دودمانست با چند نفر دیگر
بانجام خدمات تربت مقدس منور تعین نموده بعد از انجام این امور کوچ کرده بتاریخ بیست و سیم شهر جمادی الثانی
داخل شهر شده از کاشان که اشرف داخل اصفهان شدند فصحای کاشان تواریخ فوت آنحضرت و مرثیها فکر کرده
در هر شهر و ملکی که شاعر موزونی بود بقدر طبیعت خود نه در خور مرتبه و بزرگی آن بزرگ مرثیه گفته و تاریخ واقعه آن
از جمله آنها چون اسکندر بیک تاریخ و شعر و مرثیه کسی ننوشته مختصر شرف الدین علی متخلص بسروری یزدی که
معاش خواتین پرورده نعمت خوان آن سرور سروران زمانست و مربای تربیتش آن ولی نعمت بزرگ احسانست
و مدتی از اوایل جلوس آن پادشاه در خدمت حضور و کتابخانه معموره آن حضرت و در رکاب آن دولت سفر و حضر
حاضر می بود و از آثار حوادث روزگار از رکاب دولت دور افتاده عزیمت دیار هندوستان کرده حسرت اثر
سفر ناگزیر آن مخدوم علی الاطلاق شنود هنگامی که در خدمت پادشاه ممالک هندوستان شاهجهان [illegible]
بود بواسطه احقاق حق نمک آن پادشاه مغفرت پناه فکر تاریخ چند کرده و قصاید و قطعه مرثیه آمیز گفته داخل این
کتاب معلی القاب نموده تا اسم بدنام در جریده اسامی نیک نامان منسلک گشته سعادت نامی حاصل نماید
چنانچه شیخ فارسی گفته ٭ سگ اصحاب کهف روزی چند ٭ پی نیکان گرفت و مردم شد ٭ ما حصل کلام
این قطعه مشتمل بر تاریخ که اتفاقات حسنه اسم سال فوت یکهزار و سی و هشت کرده و حروف بادا
یکهزار و سی و هشت تاریخ سال و مطلب و انیت قطعه شاه عباس [illegible] جهان ٭ در هزار و سی و
هشت اندر گذشت ٭ سال عمرش را که بایستی فزون ٭ از هزار و سی و هشت افزون گشت ٭ غالبا
بدخواه سال مرگ شاه ٭ گفته با او یکهزار و سی هشت ٭ کین حروف یکهزار و سی هشت ٭ سال تاریخ
وفات شاه گشت ٭ این دو بیت نیز وارد شده ٭ شاه عباس آنکه چون برگ درخت ٭ لرزه کردی
کوه در دشت از هیبتش ٭ بود ظل الله تاریخ جلوسش ٭ ظل حق تاریخ سال رحلتش ٭ همگی ارکان
دولت و اعیان حضرت و مقربان درگاه و ملازمان بارگاه هر یک فراخور قدر و منزلت به ترتیب مقرر
و آیین معهود قزلباش بر ایوان درگاه دولتخانه مبارک که نعش جهان کلانتر رسیده شرف پابوس دریافته

خواتین عالی منزلت و بزرگان رفیع مرتبت نوازشات شاهانه اختصاص یافتند از جمال جهان آرای همایونش غبار اندوه

و ملال که بر دلها نشسته بود پاک شده گرد یاس که بر آینه خیال و اندیشه راه یافته نزدیک بود که زنگ پذیر گردد بصیقل

زنگ زدای دیدار گرامیش جلا پذیرفت و ناامیدان امیدوار گشته شکر از دست عالی بجای آوردند و طبایع دوستداران

از نشاط و شادکامی گل گل شکفتن آغاز نهاده اسم سامی گرامیش که سام میرزا بود بشاه صفی که نام پدر شهید سعید ایشان

بود حسب الوصیت پادشاه مغفور مبرور مبدل گشته در سکه و خطبه باین القاب همایون ملقب نمودند شعرای

بلاغت شعار و مستعدان هر دیار تواریخ مرغوبه یافته در سلک بلاغت انتظام دادند زیاده از ده کس بالهام

غیبی مایکدیگر توارد نموده ظل حق تاریخ یافته اند بمعنی نیز دلیل روشن است که سایه دولت آنحضرت بر کافه انام

مبسوط خواهد بود و عالمیان در ظل رافتش عمری خواهند آسود از جمله تاریخ یکی اینست صفی بار او رنگ شاهی

نهاد که مولانا سرمی قزوینی یافته از الهامات غیبی است آوازه جلوسش باطراف و اکناف عالم رسیده موجب

امنیت و استقامت و آسایش عباد گردید الحمد لله رب العالمین شمه از مفاخر جلال و جلایل اطوار محمدت خصال

آنحضرت و جاه و حشمت بی اندازه اش از مواهب رب العزة و وهاب بی علت و بخشنده بی منت عز شانه و جل

جلاله اوصاف حمیده حضرت شاه غفران پناه از حد و احصا بیرونست و اطوار پسندیده اش از هر چه تصور کنی

افزون صادرات افعال مبارکش دستور العمل جمله سلاطین کامکار شمه از جلایل آثار آن برگزیده اخیار در

صدر صحیفه اول این دفتر در طی مقالات اثنا عشر مرقوم قلم صدق رقم گردید مجملا آنحضرت پادشاهی بود جوهر

ذاتش بی مثال و فکرهای دقیقش آینه خیال افروز و در عدالت و رعیت پروری عالمیان در سایه رافتش آسوده

بودند از مهابتش و سهم سیاست و عدالتش گرگ و میش در یک فراش می غنودند او قاف و خیرات و تصدقات ایشان

بسیار آثارش در بلاد ایران از تخفیفات رعایا و ابنیه و عمارات و انشاء بساتین و باغات و تعمیر بقاع و قلاع و کاریزهای

خیر بشمار تیغ آبدارش همیشه لعلگون از خون اعادی و اشرار از نوک سنان جانستانش جان و دل دشمنانش افگار

بزرگواری و عظمت و حشمت و جلالتش از این و آن گذشته بود و تجملات پادشاهیش در عرصه خیال خسروان اکاسره

و کیان نگذشته حسن اعتقادش مودت مان سالک و ولایت بدرجه کمال لهذا تاریخ وفاتش از واردات طبع

وقاد سخنج میرزا شرادت شاه الله دختر زاده شاه جنت مکان ظهور یافته حشرش با علی ابن ابی طالب باد

پادشاهان عرصه گیتی از مسلم و غیر مسلم از اقصای ممالک فرنگستان و اروس و ترکستان و کاشغر و تبت و هندوستان

بآنحضرت طرح الفت و آشنائی افگنده از حسن خلقش متواتر ایلچیان بدرگاه عرش اشتباه فرستاده اظهار

عقیدت و دوستی مینمودند و تحف و هدایای نفیسه هر دیار از چند وجوه میگذرانیدند و سلاطین فرنگ و پادشاهان

مسیحیه از لاز و تمسه و ونسه و الکلیس و فلندیس و پرتکال و اسبانیه و پاپ که بزرگترین پادشاهان نصاری و خلیفه

ملت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام مقتدای طوایف مسیحیه است با وجود بعد مسافت و مکان و دریاهای مابین محیط

و عمان از آوازه عدالت و سلوک پسندیده اش با طبقات انام بآنحضرت از روی عقیدت و محبت ایلچیان

نموده عتبهٔ علیه اش از آمد شد رسولان اطراف و اکناف دیار و هر شاه و شهریار خالی نبود صدق این مقال از مضمون
مکتوبی که درین سال اربانو پاپ مقتدای جمیع نصاری ارسال داشته بود معلوم میگردد و در میان گروه نصاری
هر کس مرتبه خلافت و جانشینی حضرت مسیح یافت او را پاپ میگویند و دار الخلافه اش که باعتقاد
ایشان محل اقامت حضور حضرت مسیح بود رومیه کبری است از ارض یونان چون از فحوای آن مکتوب مقدمات
مرقومه مفهوم بود بجنس درین صحیفه ثبت افتاد که بوالفضولان حسد پیشه راقم حروف را از مقوله خدمت فروشان
و خوش آمدگویان نشمرند و از تکلفات استعار منشیانه دور دانند صورت کتابت کو انیت عالیحضرت نواب
معز الدوله بادشاه والا جاه تحیت و سلام از ما بر بندگان شما که پرتو عنایت سبحانی الهی و ملجای جمیع عالم و خلاصه
نبی آدم اند آنجناب بادشاهی که مقتدا و مهتدای جمیع عالم و عالمیان خصوصاً از جانشین حضرت عیسی خداوند ما
اعنی رومیه کبری که بادشاهان عظیم الشان ما بزرگی و قدر و منزلت ملتجی باو میشوند و حال آنکه شما نسبت باو
در بزرگی و عظمت و جبروت برتر دیگرانید و آن جهت بر هر فردی از افراد بنی آدم دعای دوام دولت قاهره خصوصاً
بر دعاگویان اینجانب که فرض عین دانستیم که در کلیساهای خویش استغاثه و استدعا از دیاد عمر و دولت
نواب ایشان نمائیم که سایه عنایت الهی کم مبادا است و چونکه سعت بندگان ایشان در نهایت است بعضی از
مردمان شما که درین حدود اند در غربت و حرمت نزد عیسویان مثل بزرگان اسمان اند و از علماء سر اعلی شما علم اعتبار
دارد چنانچه در زمان سابق از حکمای یونان زمین که معلمان علم و حکمت و شیوه انسانیت بوده اند و آوازه بزرگی
و عدالت شما بر طرف ساخته و آوازه خسرو پادشاه فرس را چرا که بندگان شما قانون کتابت خسرو پادشاه فرس
آید بالجمله از رومیه کبری که محل دانایانست جمیع را اقدام العقل و اندیشه ایشانست و همیشه آوازه بزرگواری
آن عالیحضرت بگوش جان قبول نموده ایم و بدان خوشحال و مسروریم و ما را شکی درین باب هیچ وجهی نیست بلکه در
قدیم الزمان جمیع فرنگیان را این اعتقاد است زیرا که مدتی میدانست که بندگان ایشان طایفه ارباب دریان را که عبارت
از علماء فرنگست جای بایشان داده و نهایت حرمت و عزت داشته اند و جمیع اماما رومیه کبری که رم پاپا اند
و جانشینان حضرت عیسی نهایت محبت بایشانست از جهت دوستداری ایلچیان عظام کرام ذوی الاحترام
تحیه سلام بایشان چه اگر یاد از یکتائی و اتحاد میدهید شما که رهبانان و پادریان پابرهنه از کوه کرمیلو که در پای
تخت شما جا داشته بسر برند و از خوشدلی و خرمی و همیشه آوازه بزرگی و رفعت حال بندگان شما را با اینجانب
ایشان میرسانند چرا که ایشان حق شناسند و فراموشکار نیستند فلهذا التماس جمیع بلاد و ممالک طلیطله و نزد که نام
کرده اند به تسمیه خصوصاً آنکه در پادریان کوه کرمیلو را جای داده ایشان بحال خود در کلیسیا عبادت خود
بجای می آورند بی آنکه احدی مزاحمت بحال ایشان برسانند یا علیه ما جانشینان حضرت عیسی مریم باطن متوجه
گردیده از بادشاه بادشاهان که غنی است در رحمت خویش بادشاه جهان رنگ و فتح و فیروزی بواسطه
ایشان مطلبیم و چنانچه روشنائی دولت ایشان مانند ماه تمام عالم را روشن ساخته در احکام الهی راسخ

کرده اند مانند بزرگی حضرت عیسی خداوند ما با سلطنت باشند تتمیمه مقصود حاصل آید و بار سال مکاتبات و رسولان
بجانب صفویان رومیه کبری ملازمان را امر فرمایند تا اثر محبت و دوستی ظاهر گردد و بدین وسیله امتنان و خدمتکاران
حضرت عیسی از روی اخلاص و حضور دل دعا از جهت بندگان شما نمایند و دایم الاوقات از جهة تفقدات
و نوازشها نسبت بپادریان کوه کرملیو نمایند انطایفه ممتاز عالمند از جهت بلند میگردانند آوازه بزرگیهای
ایشان در رومیه کبری که پای تخت حضرت عیسی است امیل و محتاج از قدیم الایام است از جهت محبت ریم پاپا
که بآن عالیجناب نظری دارد امید که آفتاب حقیقت الهی بر سر آن عالیمقدار تابنده و پاینده باد و این مکتوب بخط و مهر
بود سر مهر انجا گشوده فرنگیانی که در صفاهان بودند بفارسی چنین ترجمه کردند از عبارتش معلوم نمیشود که فرستنده مکتوب
پاپ باشد از فرنگیه سوال شد جواب دادند که در میان ما شرط تواضع و ادب اینست که در مکاتیب بزرگان صاحب مکتوب
خود را در میان نمیدهد بزبان غایب حرف گوید و لهذا پاپ شرط ادب مرعی داشته بزبان غیبت ادای مطلب نموده بعد
فرنگیه ابلغ اینست مجملا بزرگی و عظمت و جلال آنحضرت بین الجمهور زیاده از آنست که محتاج به بینه و حجت باشد لهذا
زبان قلم ازین شکوی که آخرش نی نیست خاموشی گزیده سنین عمر شریفش شصت سال بود و در هشت ده سالگی
بمرتبه بلند فرمانروائی ایران رسیده مدت سلطنتش در ایران چهل و دو سال بود و در سال دویم جلوس تا حین حیات
که چهل سال باشد در ترددات جهانداری گذرانید شیعه فطری اثنا عشری پاک اعتقاد بود و لهذا در سال دوازدهم
قرن ثانی بجوار رحمت یزدان پیوست رحمة الله علیه * شاها ارسلان تو جهانی شد راست * تاریخ تو چهل سال ز اعدا کم
خواست * گر چشم بدت رسید انیم تقصاصت * الحکم که یکسال بماندانست خداست * رحمة الله علیه و آبائه العظام
و اجداده الکرام والسلم والاکرام وصلی الله علی محمد و آله الامجد برحمتک یا ارحم الراحمین در بیان متوفیات از
ملازمان که در [illegible] سال مرافقت کرده اند از دنیای فانی ارتحال نموده اند [illegible]
یوسف سلطان وی از ملازمان تربیت کرده حضرت شاه گیتی ستان فردوس مکان بود که بمرتبه امارت و سلطانی
سرافراز گشته حاکم الکا لنکر کنان و میر غازیان جنی گردیده بود و سال گذشته بتقصیر خدمتی متهم گشته از حکومت
معزول شده گرگین سلطان که از جمله غلامان تربیت یافته آنحضرت بود در عوض تعین یافته در حران بقصر مقرر شده
بود که بارض روم رفته همراه ایلغار پاشا قلعه داری نماید چنانچه تحریر پیوست آن خدمت صورت نبست سردار
لشکریان قلعه اخسقه باو مرجوع گشته در آن خدمت از عالم رحلت کرد بسیار جوان آدمی معقول شایسته زندگی
بود پسرانش بدستور در سلک غلامان شد علیخان بیک ناظر دواب ولد الله بیک ناظر دواب وی در زمان
حیات الله وردیخان ناظر سرکار او بود از وفور کاردانی ناظر دواب سرکار خاصه شریفه شد بعد از فوت او
خدمت سرکار مذکور بعلیخان بیک مذکور و برادرش مرجوع گشت در دو خوی محاسبات خراسان گشت بمشهد مقدس
معلا رفته در انجا مصروع گشته بساط حیات در نوردید الیوم منصب مذبور بسادکار بیک برادر او مرجوع است
میر محمد رضا وزیر غلامان ولد میر ابو المعالی نطنزی است که بدوام خدمت در عوض پدر وزیر غلامان و تفنگچیان

بود درین سال در قزوین بیمار شده در هنگام آمدن مازندران اثنا اشتداد کوفت نزول و ارتحال و دیعت حیات
بمتقاضی اجل سپرده مهم مذکور بحسین بیک ولد هاشم بیک اردستانی وزیر علیقلیخان دیوان بیکی شاملو نامزد
شد اما هنوز بپابوس منصب خانجه برسم معهود این سلسله علیه است نکرده بود که واقعه هایله آنحضرت روی داد
حکیم سخنور حکیم شفائی اصفهانی وی از طبیب زادهای دار السلطنه اصفهان بود در آغاز تمیز و عنفوان شباب
بتحصیل علوم متداوله پرداخته حاوی انواع کمالات گشت در علم طب و قانون طبابت مهارت تمام
یافت بسیار لوند مشرب و شوخ طبع بود ذوق شعر و شاعری بر طبعش غلبه کرده در آن شیوه مرتبه بلند
نامی یافت از شعرای سخنور و سخنوران بلاغت گستر شهره روزگار گردید اشعار آبدارش از قصاید
غرا و غزلیات و مثنویات و مقطعات و رباعیات بسیار است و معانی دقیق رنگین ادا و لطایف
شیرین نمکینش بیشمار از غایت نزاکت طبع کرنکه وهبی و مطایبه شیوه و شعارش بود از غایت
تنگ حوصلگی اندک ناملایمی بر طبعش گران میشود و از ستم ظریفی و شوخی طبع همواره زبان بهجو ستیزکاران
میکشاد اگرچه رسم هجا مذموم است اما او درین طرز بدیع معانی رنگین ظریفانه شیرین نادر تر از گزینی
ادا مینمود و داد سخن پردازی میداد در خدمت حضرت شاه گیتی پناه فردوس مکان قرب و منزلتی
داشت و او از لوند مشربی ملازمت اشرف کمتر مینمود و از آنحضرت ملک الشعرا و ممتاز ایران لقب
یافت گاهی بهمت او از هجو و بدگوئی استغفار خلق مینمودند و در اواخر ایام حیات از هجاگوئی توبه کرده
قطعه در معذرت بسلک نظم در آورده که زاید قطعه مذکور اینست قطعه سوگند میخورم بخدائی که عقل را
در کبریا حضرت او نیست اشتباه * گر ناخن بلای خاطر بخراشیده ام * تا زخمها نخورده ام از خصم کینه خواه
از غیر صد هزار خدنگ جگرشکاف * از من بانتقام یکی خشمگین نگاه * پروای انتقام اعادی نمیکنم
بر روی هم نهند گر افزون ز صد گناه * اما چو رفت بی ادبیها ز حد برون * تادیب خصم واجب آید گاه گاه
تا کی قفا شیشه خورد سنگ دشمن * تا کی شعله طعن زبون زند گیاه * باید نوبت کون خر از چوب دست
بیرون نهند چون قدم کجروی ز راه * هر کس ز خصم کینه نوعی دگر کشد * مژگان بگریه لب بدعا خسرو از سپاه
دشمن بانتقام دگر چون نمیرسد * شاعر تیغ تیز زبان سپر دو پناه * خود را [illegible] تسلی کند گران
روی عدو چو صفحه دیوان سیاه * رسم هجا چو لازم ماهیت منست * چون کهربا که نتوان گشت جذب کاه
املپسند صاحب ایران نمیشوم * تا یافت این هنر اعتبار گاه * بار دگر نه از لب و نی از صمیم قلب
تجدید توبه میکنم اما بدست شاه * شاهی که چرخ را چو نوازد به یک نگه * گردون آفتاب باوج افکند کلاه
درین سال در دار السلطنه صفاهان مرض گشته اوراق دیوان حیات را بباد ممات داده بساط طب درچید
در زمان شاه جنت مکان مولانا محتشم کاشی قطعه در تاریخ وفات حکیم نور الدین کاشی گفته بود چون ابیاتش
مناسب وقت بود تاریخ را که اکثر چند بیتی از آن ثبت افتاد * دلا بنگر این بی محابا فلک را

حکیمی که شد زهر قاتل زمان • بکام مسیح اجل شد دلیر آنچنین هم گریزد • که شد تا چه غایت به بیداد مایل

علاجش • میان حیات و اجل بود حایل • مسیحا دمی کز دمش روح رفته • شدی باز در پیکر مرغ

بسمل • اشعار آبدار و معانی بلند حکیم شفائی بسیار است این صحیفه تحمل انها ندارد و چون رتبه شاعری و مرتبه سخنوری

او از قطعه معذرت هجا که در فوق تحریر یافت معلوم بود بهمان و این دو سه بیت باعتقاد راقم از اشعار

دیگرش بسیار عالیست اکتفا افتاد • نظم • ترا از شیره جان آفریدند • مرا از داغ حرمان آفریدند • سرم گر سجده

دیگری ندارد • ز خاک پای یاران آفریدند • غم عالم پریشانم نمیکرد • سر زلف پریشان آفریدند •

بعد از وقایع متنوعه و واقعه عظمی اندوه حضرت گیتی ستان که تحریر یافت لازم دید که اسامی سامیه ارباب

مناصب عالیه زمان دولت آنحضرت را که منتظمان کارخانه سلطنت اند از امرا نامدار و صدور عالیمقدار و وزرای

ذوالاقتدار در ذیل این کتاب مستطاب نامی و صحیفه گرامی مرقوم قلم وقایع نگار گرداند و چون امرا ذی

شان و ارباب رای و تدبیر و اصحاب قصه و شمشیر که برگ و بار دوحه فرمان روائی اند و در میانه این طبقه خانان

بلند قدر عظیم الشان هستند طرداً للباب اسامی کل امرای از خانان و سلطانان خرد و کلان در ذکر تقدیم افتاد

ذکر امرای عظام کرام زمان نواب گیتی ستان چون بسیاری از اعاظم این طبقه جلیله در زمان فرخنده نشان

آنحضرت حسب الحکم در متوفیات هر سالی رقم نگارش یافته جهان فانی را بدرود کرده بعضی باجل طبیعی و بعضی در معارک

کارزار بعالم بقا پیوسته بودند جمعی که در حین ارتحال آنحضرت در قید حیات بودند نود و دو نفراند که در دو دفعه

مرقوم میگردد دفع اول طوایف قزلباش و اویماقاتی که در تحت طوایف قزلباش اند و ایشان از خورد و کلان

هشتاد و دو نفرند یک نفر از طایفه شیخاوند عیسی خان ولد سید بیگ صفوی ابن معصوم بیگ وکیل السلطنه شاه جنت

مکان منصب قورچی باشیگری که از مناصب عالیه این دولت است اختصاص دارد و بابر رتبه سیادت و شرف

مصاهرت آنحضرت و قرب مراتب از امرای اویماقات ممتاز و مستثنی است و سایر اویماقات قزلباش اول طایفه

جلیله شاملو که سر دفتر اویماقات و از ایشان درین عهد هشت نفر رتبه امارت داشتند زینل خان بیگدلی در عوض

علیقلی خان گرامیلو ایشک آقاسی باشی و حاکم ری گشته بحسن خدمات و ظهور اهلیت تربیت از آنحضرت یافته بسیار

معزز و مکرم و بین الافاخم والاقران محترم بود دیگر حسن خان ولد حسین خان که از اویماق عبدالله شاملو است از

امرای ذیشان و بجای والد خود بیگلربیگی کل خراسانست محمد زمان سلطان که حاکم غور و بعضی محال خراسانست فضل علی

سلطان حاکم سالام غات بود حق وردی سلطان عربگرلو که از امرا آذربایجانست درین عهد عربگرلو داخل شاملو

نقدی سلطان بلقاص مراتل تلقاص و داخل جماعه شاملو است کوندوزمش سلطان بیگدلو باهل و حشم خود در طاوق

کرکوک میبودند در سفر اول بغداد با جمعی که شاهی سیون شده بودند بخدمت آمده برتبه سلطانی ارجمند شد و از مواضع

آذربایجان تیولات متفرقه دارد دوم استاجلو نه نفر که رتبه امارت داشته اند محب علی سلطان ولد بکتش خان

حاکم نسا خراسان بود مقصود سلطان کنگرلو حاکم نخجوان ابوالقاسم سلطان ولد بیرغیب خان شرفلو حاکم حلد عرق

عرب سیوم طایفه ذوالقدر شش نفر رتبه ایالت و امارت داشتند امیرخان مهردار حاکم کرمان ولد
رستم سلطان سوکلن ابراهیم سلطان قورغلوی حاکم سرخس خراسان درگاه قلی سلطان قورغلوی نواده شاه
قلی خلیفه که دخترزاده بدرخان مهردار است حاکم بعضی محال فارس سلیم خان شمس الدینلو که سابقا از
امرای قراباغ بوده حاکم قلعه اخسقه شده بود خلیل سلطان ولد کلب علی سلطان الپاوت از امرای قراباغ مستدام
سلطان حاجیلر حاکم کبود جامه استراباد چهارم طایفه قاجار دو نفر طهماسب قلیخان ولد امیرگونه خان
که بجای والد بیگلربیگی چخور سعد است بیکرخان ایگرمی دورت امرای قراباغ و حاکم بردع است پنجم طایفه
افشار کلب علی سلطان ولد قاسم خان ایمانلو حاکم اورمی اردوغدی خان الپلو حاکم فراه و اسفزار
خراسان امام قلی سلطان اوسانلو حاکم کاورود ششم طایفه ترکمان دو نفر پیربوداق خان پرناک
ولد شاه بن خان که بجای والد حاکم دارالسلطنه تبریز و بیگلربیگی آذربایجان است حسن سلطان اردکلو
حاکم قپانات هفتم طایفه اسپرلو یکنفر شکاری سلطان اسپرلو حاکم اردبیل و سراب هشتم طایفه روملو حیدر
قولیه حصارلو حاکم تنکابن گیلان نهم طایفه قراداغلو یکنفر برهان خلیفه ولد الیاس خلیفه حاکم قراجه داغ
دهم طایفه بیات سه نفر یارعلی سلطان حاکم قلعه بایزید گدا علی سلطان حاکم ماکو بدر سلطان حاکم بعضی محال چخور
سعد یازدهم طایفه طالش دو نفر ساروخان نواده بایندرخان حاکم آستارا بدرخان سلطان که بجای
یادگار علی سلطان بمنصب خلیفایی سرافراز و حاکم بعضی محال طوالش بود دوازدهم طایفه الپاوت یکنفر
منصور سلطان که در شروان الکا دارد سیزدهم طایفه جاگیرلو یکنفر محمد سلطان حاکم شکی است چهاردهم
طایفه قراقلر یکنفر شمسی خان حاکم دارالحرب بود و حاکم اخسقه شد پانزدهم طایفه بایبردلو یکنفر مرادخان سلطان
حاکم ارسبارات از طوایف الوار و اکراد که درین عهد رتبه ایالت و خانی و سلطانی داشتند هفده نفرند
حسین خان عباسی از طایفه فیلی بیگلربیگی لرستان از منظوران انظار شفقت بود خان احمدخان اردلان ولد
هلوخان بیگلربیگی شهرزور از امرای بزرگ است خلیل خان ولد جهانگیرخان که حاکم لران بختیاریست عاشورخان
چگنی ولد جامی سلطان حاکم دارالمومنین سبزوار سلمان خان سوباشی دنبلی حاکم خوی و سلماس امام قلی سلطان
سیاه منصور حاکم اسفراین خراسان رضاقلی سلطان سیاه منصور حاکم قلعه دست و زمین داور پیرام علی
سلطان صوفی حاکم دیلمان گیلان که از عشایر اکراد است علیمردان خان ولد کیخ علیخان زیک که از امرای بزرگ
و بجای والد بیگلربیگی قندهار است مقصود سلطان دنبلی حاکم برگشاط علیخان سلطان شقاقی که از امرای آذربایجانست
و میرایل مذکور است شجاع الدین سلطان سچ رله که از امرای شروانست یوسف سلطان کردس حاکم قلعه لک بغداد
و توابع درشنک است گدای سلطان کولانی حاکم زنجان قلندر سلطان کلهر که میرایل مذکور از امرای آذربایجانست
مصطفی سلطان حسنانی ملقب بابدال علی حاکم جستان توابع بغداد طوایف مختلفه چغتای و میران و اویماق
صاین خان ترکمان و غیره خراسان که داخل چغتای اند دوازده نفرند پیرام علی سلطان قرایبات حاکم نیشابور

حاکم نیشابور از اولاد بابا الیاس علیار خان کرایلی از امرای بزرگ و میر ایل کرایلی حدود استرآباد خراسان است احمد سلطان
مجلی حاکم ترشیز خراسان فریدون حسین سلطان نواده ابن حسین خان فیروز جنگ حاکم تربت حیدریه خراسان قلندر
سلطان توکلی حاکم ولایت جام طهماسب قلی سلطان ولد محمد سلطان قراباتی حاکم شوشتر و دزفول خوزستان
شاهولی سلطان جلایر حاکم بیاکوه مشهد مقدس معلی شاه قلی سلطان قمری حاکم جهان ارغیان خراسان رحمان قلی
سلطان قراباش میر محمد سلطان غوری ولد میر شادی سلطان از میران اویماقات تابع دار السلطنه هرات میر حیدر
سلطان جمشیدی حاکم کرخ هرات و سایر جماعت قبایل مختلفه که از اویماقات قزلباش نیستند و در سلک
امرای قزلباش انتظام یافته اند هشت نفر اند در آذربایجان آقا خان میر مقدم که از ایل اتوز ایکی قزلباش و حاکم مراغه است
سارو خان سلطان شملاسی میر جماعت لک شملاسی کلب رضا سلطان نوری از امرای آذربایجان است از طایفه سیل
سپر یکنفر خلیل سلطان و این جماعت اویماقات متفرقه اند که در ولایت روم نهب و غارت مشغول بودند و خود را
سیل سپر نام نهاده اند یعنی پاک روب و چنانچه در قضایای ایام تسخیر آذربایجان اشعاری شده دو هزار خانه وار
از روی ارادت و اخلاص باین درگاه آمده جمعی از ایشان در سلک قورچیان عظام انتظام یافته اند تتمه بملازمت خلیل
سلطان مذکور مامور شدند نور الدین سلطان از عشایر ترالکمات شروان است و همیشه در تابینی حاکم تفلیس بخدمات قیام
داشته و دارد و در خراسان ملک جلال الدین ولد ملک محمود حاکم سیستان که از نژاد ملوک صفاریه اند شیر خان
افغان حاکم پوشنگ توابع قندهار مقصود سلطان ابدالی افغان تابع قندهار دفعه دوم در ذکر امرای عظام
و غلامان درگاه فلک مقام که رتبه خانی و سلطانی یافته اند چون در ایام فرماندهی حضرت گیتی ستانی از این طبقه توفیق
اسلام و سعادت غلامی این درگاه خلایق پناه دریافته اکثر از عهد صبی در ظل مرحمت و سایه تربیت آنحضرت نشو و نما
یافته و باطوار حمیده آشنا گشته استعداد امارت و قابلیت مناصب خانی و مراتب سلطانی بهم رسانیده بودند
لهذا بعضی از امرای قزلباش و حکام ممالک که از جهان فانی بعالم جاودانی ارتحال نموده در میانه اویماق کسی
که شایسته تربیت و تفویض منصب عالی امارت داشته باشد نبود یکی از غلامان خاصه شریفه را که بوفور عدالت و کاردانی
و شجاعت و پهلوانی و دلیری و جانسپاری و دولتخواهی و خدمتگاری در راه ولی نعمت از اقران ممتاز بوده بامارت
آن ایل و قشون لشکر و حکومت آن الکا تعیین میشدند و از این طایفه چند نفر در حین ارتحال آنحضرت برتبه
ایالت و خانی و مرتبه امارت و سلطانی سرافرازی داشتند از آنجمله امام قلیخان ولد الله ویردیخان که بجای
والد بیگلربیگی فارس و کوه گیلویه و لار و بحرین و جرون است و امرا تابین او که بحکومت اشتغال دارند چون عزل و نصب
ایشان منوط برای بیگلربیگی مذکور است اسامی ایشان معلوم نمیشود دستش نفوذ دیگر از آنجمله صفی قلیخان ولد امام قلیخان
بجای ابراهیم خان والی لار بحکومت آن دیار سرافراز گشته از امرای بزرگ دیگر داود خان برادر امام قلیخان بجای محمد
قلیخان قاجار که بنابر تقصیری که از و در قضیه مورا کرجی صدور یافته بود از ایالت و امیر الامرائی قراباغ معزول
گشت بیگلربیگی اولات و میر ایل و اویماق قاجار است صفی قلیخان کرجی ملقب بشیر علی که بیگلربیگی عراق عرب بود

و قورچی باشی و متولی روضات مقدسات و عتبات عالیات است چنانچه در شرح آمد و رفت حافظ احمد پاشا سردار بغداد
اشارتی بدان شده از خان مشار الیه در آن واقعه مردانگیها بظهور پیوست و الحق شایسته تربیت بود خسرو خان
بیگلربیگی دار المومنین استراباد و سردار قشون و لشکر انجابت منوچهر خان ولد قرچغای خان مرحوم سپهسالار
که بجای والد شهید حاکم مشهد معلا است قزاق خان چرکس که بجای ذوالفقار خان و یوسف خان حاکم و بیگلر
بیگی شروان و میر قراماملو و خوسلو و سایر غازیان و قشون و لشکر ایشان است فرخ سلطان در عوض بولم سلطان
حاکم دربند و شابران شروان و میر غازیان بیات درو ملو و غیره و لشکر انجابت کرکین سلطان که بجای
میر جنبی حاکم لشکر گیلان و غازیان چپنی است یوسف سلطان میر ایل چمشکزک و حاکم خبوشان خراسانست
جمشید سلطان کرجی میر اوکاتق ایرلو افشار و حاکم ابیورد خراسانست اغورلو سلطان میر ایل بازوکی و حاکم
دمنمان و دماوند و فیروزکوه است نوروز سلطان میر ایل جواشیر اتوزایکی و از امرای قراباغست خسرو سلطان حاکم
مارو جاق و مرغاب و میر فوجی از غازیان است صلوات و السلم ذکر صدور عالیشان و وزرای اعظم و مستوفیان
و ارباب قلم زمان نواب گیتی ستانی در اول جلوس همایون هر چند در طی وقایع هر سال و هنگام نقوش
مناصب اسامی بعضی ایشان جابجا در محل خود رقم ثبت یافته در مقام توهم شایبه تکرار است اما تذکار آن ظاهرا زیاده
مناسب نیست لهذا بتحریر آن نمی پردازد با جمله صدور عظام زمان فرخنده فرجام آنحضرت جنت مکان منفرد
در اول جلوس همایون میر ابو الولی انجو شیرازی بود که شمه از احوالش در صدر صحیفه اول در طی احوال سادات عظام
شاه جنت مکان بنگارش کلک بیان گردیده و در زمان نواب سکندرشان و ایام اقتدار ابوطالب میرزا ایالت
از منصب قضا عسکر ظفر اثر برتبه صدارت ارتقا یافته بود و بعد از جلوس همایون بدستور سایر ارباب مناصب آن
زمان رقم عزلت بر صحیفه حالش کشیده شد بعد از اندک زمانی چون در شایستگی این منصب از سایر سادات
و فضلای عصر امتیاز داشت دیگر باره بدین منصب سرافرازی یافته مابین سال من حیث الانفراد صدر بود و بعد از و
قاضی خان ولد میرزا برهان که از سادات سیفی حسینی قزوین است از اقوام قاضی جهان وزیر و میر جلال الدین
حسن صلابی که از سادات عظیم القدر شهرستان و اقوام میر فضل الله سید فاضل مستعد قابل بود در مرتبه
صدارت یافته جلال الدین حسن مذکور در حین تسخیر قلعه شماخی و شروان فوت شد میرزا رضی برادرزاده مشار الیه
بجای عم من لا امثل بدین رتبه گرامی معزز و نامی گردیده و از وفور قابلیت مرتبه مصاهرت حضرت اعلی جاه
معصوم علیه السلم وقف نموده اند و منصب مهرداری توقیعات مبارکه حضرات علاوه منصب صدارت گردید
و او در سفر آذربایجان مریض گشته در سال ۱۰۴۰ بعالم بقا پیوست و قاضی خان بتجربه دلیری که در مصارف
مصروفی اوقاف داشت و مرضی طبع اشرف نبود معزول گردید منصب میرزا رضی بمیر صدر الدین محمد ولد
او که دختر زاده حضرت اعلی است و در این هنگام رضیع بود تفویض یافته میرزا رفیع عمزاده اش
حسب الامر اعلی بنیابت عمزاده خود کافل امور گشت و منصب صدارت بقاضی سلطان ترتبی الموسوی که متولی

سرکار فیض آثار روضه رضیه بود تفویض یافت لیکن در همان چند روز که در دار الارشاد اردبیل پابوس منصب عالی
صدارت کرده بود مبارک شمائل اجل را استقبال نمود خطاب صدارتش بتوقیع ختم مختتم گردید بعد از فوت او میرزا رفیع
الدین محمد خلیفه ولد مرحوم میر شجاع الدین محمود اصفهانی که در ممالک بسادات مازندران معروفند و شمه از اوصاف
کمال و بزرگی و قدر و منزلت ایشان درین صحیفه درج شده مفوض گردید میرزا رفیع شهرستانی مذکور شرف مصاهرت
حضرت نواب گیتی ستانی یافته از مرتبه نیابت پایه برتر نهاده اصالة بدستور میرزا رضی طغرای امثله و احکام
را باسم سامی خود متوقع و موشح ساخت و در سنه هزار و سی و چهار میرزا رفیع الدین محمد خلیفه بجوار رحمت ایزدی
پیوسته منصب عالی صدارت کل ممالک من حیث الانفراد با منصب تولیت و مهرداری حضرات عالیات نجف اشرف
تعلق گرفته اکنون بآن مراتب بلند و مدارج و مناصب ارجمند سرافرازی دارد اسامی سامیه وزرای اعظم زمان
دولت همایون ابد پیوند [illegible] اول جلوس همایون اعلی میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد
ابن میرزا عطاء الله که در زمان شاه جنت مکان شمه از احوالش در طی وزرای ممالک رقم پذیر کلک بیان گشته
و میرزا احمد مذکور پسر او تعلیق نویس بی بدل و در علم انشا مهارت کامل داشت بنا بر منازعه که میان او و میرزا
سلمان وزیر بود در زمان نواب سکندرشان وزارت مرشد قلیخان اختیار نموده بخراسان رفت و در آنجا تهیه لشکر و
عساکر کرده در سالی که نواب سکندرشان با عساکر عراق متوجه خراسان گردیده مرشد قلیخان را در قلعه تربت
حیدریه چنانچه در محل خود ذکر شده محاصره کرد نجم بیک نام برادرزاده میرزا احمد باغوا و تحریک میرزا سلمان بقلعه درآمده
در زمان فرصت عم خود را بقتل آورده خود را بیرون انداخت مرشد قلیخان بنا بر حقوق خدمت و جانسپاری او میرزا شاه
ولی پسر او را که هنوز خورد سال بود بجای پدر وزیر خود کرد در حینی که حضرت اعلی شاهی بعراق تشریف آورده بر تخت
سلطنت قرار گرفت مشار الیه که در خدمت مرشد قلیخان نشو و نما یافته شایستگی منصب عالی داشت حسب الصلاح مرشد
قلیخان بمرتبه وزارت اعظم سرافرازی یافت دوم میرزا محمد کرمانی که از جانب مادر از سادات کجی تبریز از اقوام میرزا ذکریا بود
بعد از واقعه شهادت امیر حمزه میرزا بصلاح امرا در زمان ابوطالب میرزا وزیر اعتماد الدوله شده در انتظام دولت
او سعی نموده بعد از جلوس همایون اعلی استخلاصش از مواخذه و مصادره در سفر خراسان رفیق و باردوی
معلی همراه بود و در قضیه قتل مرشد قلیخان با قتله او همراز بود و در خفیه با حضرت اعلی در واقعه همزبان و دمساز
و از آنحضرت نوید وزارت یافته بود بعد از قتل مرشد قلیخان حضرت اعلی بوعده وفا فرموده او را بمرتبه عظیم القدر
وزارت سرافراز فرمودند ولیکن از وفور رشد و بلند پروازی و خودسری که جبلتش بآن مفطور بود و زیاده
رویها از و بظهور میرسید که پسندیده طبع اشرف نبود و باعث تربیت ابوطالب میرزا نیز شده بود
در دوغ آباد زاوه و محولات بحرکت امرای عظام گرفتار گشته در همان چند روز مقتول شد ایام وزارت
و اقتدارش زیاده از شش ماه نبود سیم میرزا لطف الله شیرازی وزیر شاهزاده مغفور سلطان
حمزه میرزا بود بعد از واقعه شهادت شاهزاده مغفور شهید از وزارت معزول گشته میرزا محمد چنانچه مذکور شد

وزیر شده بود او نیز بعد از مواخذه و مصادره در سفر خراسان همراه بود بعد از قتل مرشد قلیخان وزیر
نواب خورشید احتجاب وزیر اعظم و اعتماد الدوله گشت و وزارت با ایالت جمع کرده صاحب جیش
و لشکر و طبل و علم گردید و دو سال من حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت و در اواخر بجهه
اطوار ناهنجار برادرش میرزا محمد زمان که از غرور جهل و جوانی ارتکاب اعمال که مرضی طبع اشرف نبود مینمود
معزول گردید چهارم حاتم بیک ولد ملک بهرام اردوبادی که شمه از احوالش درین کتاب مرقوم کلک بدایع
نگار گردیده در ازاء حقوق خدمات سابقه او جانسپاری بیک برادرش ابوطالب بیک که
عبدالله خان اوزبک در حین محاصره هرات که از جانب علی قلیخان شاملو بسالاری آمده بود
در دهان توپ نهاده بقلعه انداخته بودند در مقام تربیت او در آمده بمنصب استیفاء ممالک
سرافراز فرموده بودند بعد از عزل میرزا لطف بوزارت عظمی سربلندی یافت و تا مدت بیست
سال در کمال اقتدار و استقلال وزیر و اعتماد الدوله بود در پای قلعه دمدم ارومی چنانچه در طی قضایای
قلعه دمدم ارومی در ان ایام سمت گذارش یافت فوت شد پنجم خلف ارجمندش میرزا ابوطالب
که اوصاف کمالش در صدر صحیفه اول رقم نگارش پذیرفته و از اوان حد تمیز بمطالعه کتب علمی پرداخته
در فنون علم معقولات و حکمیات ترقیات عظیمه یافته در اغاز جوانی و نشو و نما در ازاء حقوق خدمات
والد و اجداد بجای والد بزرگوار بدین رتبه عالی ارجمندی یافت و تا ده سال متکفل امر وزارت بود
بجهه بعضی امور که لازمه نشاء جوانی و غرور جاه و منصب است از ین عطیه والا مهجور گشت که چند روزی
به نیک و بد روزگار و زمانه ناسازگار تجربه نشیب و فراز روزگار مهذب گردد ششم سلمان خان
ولد شاه علی میرزا ابن عبدالله خان استاجلو که فی الجمله قابلیت و استعدادی داشت برتبه بلند
وزارت ارتقا یافته تا مدت پنج سال شاغل مشاغل وزارت دیوان اعلی بود در اصفهان مریض گشته
بعالم بقا پیوست هفتم سلطان العلمائی دستور الوزرائی خلیفه سلطان خلف موفور الشرف میر رفیع الدین
محمد صدر که شرف مصاهرت حضرت اعلی دارد چنانچه در محل خود اشعاری شده و مآثر جلال و مفاخر کمال
والد و جدش درین اوراق سبق ذکر یافته بدین رتبه گرامی معزز و سربلند گردیده و بهمه جهتی مورد تربیت
و مشمول نوازش و الطاف شاهانه گشته من حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت و الحق سید
بزرگوار عالیشان و فاضل و دانشمند نکو اخلاق و از عهد صبی و اوان تمیز و نشو و نما تا زمان ارتقا بمدارج
علیا منصب مذکور خلاصه عمر گرامی را صرف مطالعه و مباحثه کرده در فنون علوم معقول و منقول سرآمد
روزگار گردیده و در اندک روزی بوفور فهم و فطرت عالی و طبع مستقیم در علم حساب دانی مهارت کامل
یافته برای صایب و فکر ثاقب او را در دقایق امر وزارت ترقیات عظیم روی داده بنوعی بلوازم آن
منصب عالی اشتغال دارد که تصرفاتش در علم حساب قانون و نتایج ارقام سعادت انتظامش

بوزارت شده بود بعد از قتل میرزا
بمعرض نواب خورشید احتجاب صح

از حروف خطا مصون است و ذات کامل الصفاتش جامع کمالات صوری و حاوی فضایل و استعداد معنوی و
این رتبه والا و زینت این منصب علیا از جبهه آمالش ظاهر و هویداست و الی غایت من حیث الاستقلال
والاستعداد والانفراد شاغل این شغل عظیمه است و در حسن خلق و اوصاف حمیده اش هرچند حوض رود
اندکی از بسیار در دیباچه الطاف میتوان نهاد و ریاض امال ارباب قلم و اصحاب فضل و کمال از رشحات
کلک گهربارش مخضر و شاداب است و ارباب قابلیت و استعداد در ظل رافت و امتنان آن صاحب دولت
مسرور و کامیاب نظم از او رسم وزارت تازه گردید ز نام او [illegible] آوازه گردید الیوم منصب وزارت
بوجود شریفش مزین و آراسته است امید که از عمر و دولت [illegible] و برخورداری یابد ذکر اسامی شریفه
مستوفیان عظام ممالک محروسه ایران مستوفیان عظام زمان فرخنده فرجام آنحضرت نیز بدستور صدور وزرا
اعظم هفت نفرند اول خواجه شکر الله وینانی اصفهانی که در خراسان در خدمت آنحضرت در رکاب جلال انتساب
حضرت بعراق آمده سه سال مستوفی الممالک بود مرد آدمی درویش نهاد و بسلامت نفس اتصاف داشت و محاسب
و کاردانی بود از اقسام نگارینگاری بسیار مولع بود و در سنه ششماه پارس ییل مطابق سنه ۹۹۹ معزول گشت
دوم خواجه حاتم بیک اردوبادی وزیر بکتاش خان افشار که در یزد و کرمان کوس لمن الملکی میزد مستوفی الممالک
شد و ششماه بر الخدمت قیام داشت و در اول توشقان ییل سنه [illegible] چنانچه در طی اسامی وزرا ذکر شد مورد
ترحمات شاهانه گشته بمنصب عالی وزارت اعظم ارتقا یافت سیوم آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانی برتبه استیفا
سربلندی یافت دوات و قلم طلا مرصع که تا آن غایت رسم نبود که بمستوفیان داده شود باو عنایت شد و در علم
سیاق و نویسندگی استاد المحاسبین بود و بسلامت نفس و خیراندیشی اتصاف داشت و تا شش سال من
حیث الاستقلال بدان خدمت پرداخت بتاریخ سنه ۱۰۰۹ با جل طبیعی فوت شد بنابر شفقت شاهانه باین سلسله
منصب مذکور با آقا میرزا علی برادرش تفویض یافت و دوات و قلم مرصع مذکور باو اختصاص
یافت او نیز مرد سنجیده خوش سلوکی پرهیزکار کم طمعی بود و نسخه تشخیص جمع و خرج ممالک محروسه که
اعتماد الدوله حاتم بیک طرح کرده بود و امروز قدوه و قانون دفترخانه همایون است در زمان
استیفاء او تمام یافت و تا پنجسال مستوفی الممالک بود و از درویش نهادی و عدم رشد
و استقلال مورد اعراض معترضان و اضداد گشته معزول شد پنجم میرزا ابراهیم شیرازی
که از [illegible] معترضان بود بدین رتبه سرافرازی یافت و در کمال استقلال و بلندپروازی بلوازم
این خدمت اشتغال مینمود از زیادتی رشد و بدسلوکی با ابنای جنس ارباب قلم از و رمیده در مقام
عیب جویی در آمدند از بی پروایی و بیشعوری که از کیفیت باده جاه و منصب خیزد خطی چند در
محاسبات گیلان زده مبلغهای کلی فروگذاشت کرده بود میرزای عالمیان که خود
مودی حساب بود بدان اطلاع یافته بعرض اقدس رسانید بنابران رقم غلطیت بر صفحه حالش کشیدند

ایام منصبش یکسال و نیم بود در اوایل ییلان ئیل سنه ۱۰۱۴ اشتم میرزا قوام الدین محمد ولد میرزا حسن کهرانی
اصفهانی که وزیر حسین خان شاملو امیر الامرای خراسان و در علم سیاق و نویسندگی شاگرد خلف آقا
شاه علی بود بر مسند استیفا تمکن یافت مردی خلیق نیک نفس بود با کمال استقلال و زیرک منشی بغایت
نیک نهاد خیر و صاحب همت بود فقرا و درویشان و ارباب صلاح و اصحاب زهد و تقوی
از موائد احسانش بهره ور بودند و تا مدت پانزده سال مستوفی الممالک بود در سال
شانزدهم دعوت حق را لبیک اجابت نموده بدار البقا پیوست بعد از فوت او هشتم میرزا
سعید نواده خواجه قاسم نطنزی مستوفی الممالک زمان شاه جنت مکان که منصب
اوارجه نویسی آذربایجان داشت از وفور حقانیت و راستی و حقوق خدمت دیرین سلسله
خواجه قاسم بدین رتبه والا ارجمندی یافت و تا حین ارتحال شاه گیتی پناه حسب الارث
والاستحقاق مستوفی الممالک بود و اکنون نیز بدستور بخدمت مذکور اشتغال دارد و از
وزرا خورد زمان آنحضرت چند وزیر ذی شان صاحب اعتبار بودند مثل میرزا محمد شفیع
وزیر دار المرز مازندران و خراسان که بخطاب میرزای عالمیان سر افراز بود و خواجه محمد
رضای وزیر آذربایجان که بلقب فدویت داشت و دیگر وزرا اصفهان و کاشان و غیرهم بعالم
بقا پیوسته بودند و از وزرائی که درین حین براتق و فتق مهمات بودند دو نفر صاحب جاه و عزت
و ثروت و مکنت بودند میرزا تقی مشهور بسارو تقی نواده خواجه عنایت که در زمان شاه جنت
مکان وزیر حسن بیگ یوزباشی بوده موما الیه در سنه ۱۰۴۰ که قشلاق همایون در دو آبی واقع شده
بود وزیر بیگلربیگی قراباغ بود بکار چنین بلوازم خدمت پرداخته نواب گیتی ستان آثار رشد
و کاردانی از ناصیه احوالش مشاهده نمودند در مقام تربیتش در آمدند در همان ایام
بوزارت کل طبرستان که عبارت از مازندران و رستمدار بوده باشد سربلندی
یافته روانه آن صوب شد و حسن سعی و کاردانی او در خدمات مرجوعه سیما انجام عمارات
و ضبط و نسق مملکت و توسیع طرق و شوارع و غیر ذلک در ضمیر انور بیشتر از پیشتر
ظهور یافته روز بروز در تربیتش می افزودند تا آنکه مرتبه اعتبارش از همه اقران گذشته
از جمله مقربان محفل قدس و محرمان سرا پرده انس گردید و تا حین ارتحال آنحضرت آن
منصب سرافرازی داشت و همیشه خدماتش مستحسن طبع اشرف بود دیگر خواجه جلال
الدین اکبر غوریانی وزیر خراسان که از اعیان ولایت غوریان بود در زمان تسلط اوزبکیه
بدولتخواهی قزلباش متهم بود انواع جور و تعدی کشیده بعد از فتح خراسان در ازاء
دولتخواهی که از او بظهور آمده بود مورد شفقت و تربیت گشته بخدمات دیوانی آنجا مامور

گردید و بحسن خدمات منظور نظر التفات گشته بوزارت کل ممالک خراسان ارتقا یافته صاحب
املاک و رقبات موروثی و مکتسبی بود از تقدیرات آسمانی ضعف قوی بر باصره او طاری گشته
دیدهایش بالکلیه از دیدن عاطل گردیده آنحضرت بنابر حقوق خدمت از آن ابتلایش اغماض
عین فرموده بهمان دستور منظور عنایت و نظر پادشاهانه بوده با عدم بصیرت و بینایی بر تق
وفتق امور وزارت می پرداخت و بمحض توجهات خسروانه نقصی بمنصب او راه نیافت و تا مدت
دوازده سال ایام نابینائی وزارت کل خراسان کرد و در ازمنه ماضیه و قرون سابقه همانا نظیر این
معنی وقوع نیافته باشد که در عهد این شهریار نامدار [illegible] کذا [illegible] وفادار بنده نواز دشمن
گداز وقوع یافت و در ذکر سایر وزرا جزو ممالک که از عدد و شمار بیرونند زیاده فایده
شمه چند در ختم این کتاب مستطاب معلی القاب لله الحمد و المنه که جلد نسخه عالم آرای
عباسی که عبارت از صحیفه ثالث و صادرات احوال خسرو ظفر قرین بیهمال و واردات
ایام فرماندهی شهریار غفران مآل عباسی است صورت تسوید یافته رقم اختتام
پذیرفته محتمل که بعضی فقرات طفیلی که مقصود بالذات بود درین کتاب عالم آرا در رشته
تحریر درآمده باشد که محل اعتراض معترضان بوالفضول نا انصاف تواند بود اکنون
وقت آنست که کلک سخن پرداز از هرزه درایی باز آمده زبان صدق بیان را بگوهر شیرین
کلامی بعد از کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله بوی مشک معطر بات
گل مرشوش اعنی دعای بر پایی دوام دولت و قوام سلطنت پادشاه اسلام
کهف انام ماه جهان افروز سپهر عدالت و عالم آرای آفتاب عالمتاب کشور
عظمت و فرمان روائی خاقان بلند قدر والا مکان شهنشاه قضا قدرت
قدر توامان ؛ برازنده تخت و فرو بخت ؛ اکاسره و کیان خلاصه فرمان روایان
عرصه جهان فرازنده اعلام جهانگشایی و شاهی زیبنده اورنگ جهان آرایی
و شهنشاهی گوهر [illegible] دریای وجود سلطان سرافراز شهریار هنرپرور مسکین
نواز که بصفات حمیده [illegible] سخا آراسته و بداد و دهش بی اندازه و بزیور مرحمت و اشفاق
پیراسته در ایجاب مسئولان ارباب حاجات [illegible] لا بزبان مبارکش هرگز ؛ مگر در اشهد
ان لا اله الا الله ؛ السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان خلیفه امن و امان
المؤید من عند الله الملک المستعان ابو المنصور شاه صفی بهادر خان عباس الصفوی
الموسوی الحسینی خلد ظلال دولته العظمی الی یوم الجزا تازه و تر ساخته ریاض سخن
پردازی را بدعای اجابت انتما آن شهریار جهان آرا و ثنای سعادت مددی که شمه از نفخ

جلالش در صدر صحیفه اول رقم نگارش یافته و این ورقها چون اوراق فلک باسمه
ستایش ترین مذرقه شاداب گردانید خداوندا این نوباوه بوستان شهریاری و تازه
نهال گلشن جهانداری را بلطف ازلی و حسن بعد لم یزلی برقرار شد فرمان روائی صدر گوار
داورنگ کشورستانی مهین جد عالیمقدار سالهای بسیار و قرنهای بیشمار الی یوم القرار
پاینده و مستدام داشته عالمیان را در ظل ظلیل مرحمت و عاطفتش آسوده دار و بیاد کار جد
فردوس مکان گیتی ستان عم طبیعی و فراغ خاطر افزون داشته بر اعادی دین و دولت
مظفر و منصور گردان بحق محمد و آله الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین آمین نظم توفیق
مسکین نوازیش ده * بر اعدای دین سرفرازیش ده * باو هر گرا کین بود در درون
اگر خود سپهر است کن سرنگون * و امینان بارگاه عزت و مقربان بساط قرب و منزلت
و خواص و عوام بل کافه انام سپاسمندان سعادتمندان اخلاص شعار ذو الاحترام
دستور رفیع قدر عالی مقدار * که طالب ازدیاد عمر و دولت و خواهان تضاعف
جاه و حشمت این خسرو بلند قدر گردون بسطت سپهر آثار اند از موائد احسان
دولت پایداش تمتع و برخورداری ده آمین یا رب العالمین در صدر صحیفه اول این
دفتر اشعاری برین شده بود که بعد از تسوید این تاریخ نامی عالم آرا اگر عمر وفا کند
و فرصتی از شغله کسب معاشی که مضیع اوقات شریف اهل عالم و عالمیان و ناگزیر کار
آدمیانست بدست افتد منتخبی از نوادر حکایات و خلاصه سرجوشی از غرایب روایات چه آنکه
افاضل متقدمین و متاخرین بر صحیفه بیان نگاشته در صفحه روزگار گذاشته اند مثل کتاب
افادت انتساب جامع الحکایات و عجایب المخلوقات و حیات الحیوان و کتاب فرج بعد الشدت
و گلستان و نگارستان و اخلاق ناصری و محسنی و جلالی و ظهیری و امثال آنها که هر یک گنجینه ایست
مملو از لآلی آبدار و مخزن الاسرار را او جه آنکه در مدت حیات که در حین اتمام این صحیفه صفوت
نهاد شمار آن بهفتاد رسیده هر چه ببصیرت دیده و بگوش هوش از پیران روزگار شنیده
در یک سفینه جمع نموده از خرمن مستعدان خوشه و از مایده افضال هر کس توشه برداشته چون
دریوزه گران کوی بینوائی دامنی پر نماید و مجموعه مختصری پرداخته بآن صحیفه انضمام دهد و این
آشفته بی سرانجام بیمن توجه اعزاز آن عالی قدر دوست پرور مخلص نواز سرانجام یافته قلم همایون
شهریار زمان و قاآن دریا دل سپهر آستان و امینان دولت ابد توامان گردد و ازین قلیل البضاعه
سرگردان بادیه استعداد نعم البدل اولاد یادگاری ماند تا غایت که مشغول تسوید این کرامت نامه
بود فرصت آن نشد زیرا که تالیف را دلی باید فارغ از همه مشاغل و خاطری آسوده از هوسناکی دل

که مصابیح دست افزار اجمع آورده بتالیف این نسخه پردازد و بعضی از شعرای سخنور و سخنوران بلاغت سیر

که در زمان آنحضرت ممکاره سخن پردازی از نادره گوییها ایشان گرمی داشت ذکر نموده خاتمه کتاب

را بران آرایش ده چون در حین اتمام این نسخه عالم آرا اسباب آن نیز جمع نموده قلم تحریر از احوال

بوقت دیگر نموده بعد الیوم اگر عمر بی وفا وفا نماید و اجل امان دهد توفیق الهی یاری دهد گذاشته

فرصتی دلخواه چنانچه اشاره شد بدست آید و اقبال پادشاهی مدد نماید ترتیب این نسخه پرداخته شد مکنون

خاطر و اندیشه ضمیر بظهور رسد فهو المطلوب و الامدادات گرین خاطر افسرده چه آید و ازین شکسته

چه تراود ارباب فطنت و ذکا معذور خواهند داشت و منصفان سخندان عذر پذیر خواهند بود

گر بمانیم زنده بردوزیم ٭ جامه کز فراق چاک شده ٭ ور بمیریم عذر ما بپذیر ٭ ای بسا آرزو که خاک

شده ٭ این مطلع از منظومات مولف و کمترین مولفان مناسب حال بود مرقوم گشت ٭ صد وعده کرد یار و

یکی را وفا نکرد ٭ بر من چه جور بود که آن بی وفا نکرد ٭ امید که این شکرنامه اقبال از اعراض بوالفضولانه

وازگرفت بی انصافانه اهل حقد و حسد دور بوده اگر بر سهو و خطایی مطلع گردد

ملتمس است که در اصلاح کوشند و چشم عیب بین از آن بپوشند

والحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والعدوان

علی الظالمین

تم

سنه ۱۰۹۶

حسب الامر موتمن سمات و کمالات ساه صدر جمال الحسینی

الموسوی الشهرستانی الاصفهانی سلمه الله و ابقاه

بهمام رسید سنه ۱۰۹۶